
احکام
معاملات
٨
٩
٧
٤
٦
٥
١
٢
٣
٠

بسم الله الرحمن الرحیم

احکام معاملات

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

احکام معاملات

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۹۰ عنوان و نام پدیدآور:احکام حسابداری/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان. مشخصات نشر:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۰. مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه موضوع : فقه و احکام

احکام قسمت خمس ، معاملات و استفتائات جدید در همین موضوع از مراجع عظام تقلید

۱- علامه محمد باقر مجلسی (ره)

مشخصات کتاب

نام کتاب: بیست و پنج رساله فارسی نویسنده: محمد باقر مجلسی موضوع: فقه روائی تاریخ وفات مؤلف: ۱۱۱۱ ه‍ ق زبان: فارسی تعداد جلد: ۱ ناشر: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی مکان چاپ: قم سال چاپ: ۱۴۱۲ ق نوبت چاپ: اول

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

(۱۴) رساله زکات و خمس و اعتکاف

اشاره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای ۱۱۱۰ ه‍ ق تحقیق سید مهدی رجائی بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۴۱ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ الحمد للّه رب العالمین و الصلاهٔ و السلام علی سید المرسلین محمد و عترته المعصومین. اما بعد: این رساله ایست در بیان زکات و خمس و اعتکاف مشتمل بر سه فصل:

فصل اول در زکاهٔ است

اشاره

و آیات و أحادیث بر وجوب آن و عقاب ترک کننده آن بسیار است، از آن جمله حق تعالی می‌فرماید: «وَ الَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا یُنْفِقُونَها فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِیم. یَوْمَ یُحْمی عَلَیْها فِی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوی بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هذا ما کَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ فَذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَکْنِزُونَ» «۱». یعنی: و آن کسانی که جمع می‌کنند طلا و نقره را، و حقوق الهی را نمی‌دهند، و در راه خدا صرف نمی‌نمایند، پس بشارت ده ایشان را به عذابی دردناک، در آن روزی که سرخ کنند این طلا بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۴۲ و نقره را در آتش جهنم و داغ کنند به آنها پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان را، و به ایشان گویند این است مالهائی که از برای خود جمع کرده بودید، الحال به چشید عذاب آنها را. و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که

ندهد قیراطی از زکات را که بیست و یک دینار است او نه مؤمن است و نه مسلمان، و در وقت مردن استغاثه می کند که مرا بر گردانید به دنیا تا زکات را بدهم. چنانچه حق تعالی فرموده است «حَتَّی إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ. لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ» «۱» یعنی: تا وقتی که بیاید أحدی از ایشان را مرگ گوید پروردگارا بر گردانید مرا به دنیا شاید عمل شایسته بکنم در آن مالی که بعد از خود گذاشته‌ام «۲». و از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّه علیهم به طرق صحیحه منقول است که کسی که طلا و نقره داشته باشد و زکات آن را ندهد حق تعالی او را در روز قیامت حشر خواهد نمود در زمین لغزنده که پا بند نشود بر آن، و مسلط سازد بر او مار پیسه را که زهرش از مارهای دیگر عظیم‌تر است، و در عقب او دود و او از وی گریزد، تا چون به او رسد و داند که از آن خلاصی ندارد دست خود را به دهان او دهد، پس به دندان بگیرد او را مانند شتر نری که بر چیزی دندان فرو برد، پس طوقی گردد در گردن او. و این است معنی قول حق تعالی «سیطوقون ما بخلوا به یوم القیامهٔ» یعنی به زودی طوق گردانند در گردن ایشان آن چیزی را بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۴۳ که بخل ورزیدند در دنیا به آن و در راه خدا ندادند در روز قیامت، و هر کس شتر یا گاو یا گوسفند داشته باشد و زکات آن را ندهد حق تعالی حشر کند او را در صحرائی لغزنده، و پامال کند او را هر حیوانی شکافته سمی به سم خود گزند او را به دندان و نیش هر صاحب زهری به نیش خود، و هر که زراعت داشته باشد یا باغ خرما و انگور داشته باشد و زکات آن را نداده باشد، آن قطعه‌های زمین را تا طبقه هفتم طوق کرده در گردن او اندازند، و آن همه آتش گردد تا روز قیامت «۱». و به روایت معتبر دیگر هر که زکات مالش را ندهد حق تعالی آن مال را اژدهائی گرداند در گردن او که دماغش را خورد، و گوشش را به دندان کند تا از حساب خلائق فارغ شوند «۲». و در حدیث دیگر حضرت صادق علیه السلام فرمود: که هیچ مالی در صحرا و دریا تلف نمی‌شود مگر به ندادن زکات «۳». و حق تعالی می‌فرماید «مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللَّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ» «۴». یعنی: مثل جماعتی که صرف می‌نمایند مالهای خود را در راه خدا از زکات و خمس و جهاد و حج و غیر آنها مانند دانه ایست که بروید از آن هفت خوشه، و در هر خوشه صد دانه بوده باشد که مجموع هفتصد برابر می‌شود، و حق تعالی مضاعف می گرداند به أضعاف این از برای هر که خواهد. بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۴۴ و آیات و أخبار در این باب بسیار است، و آنچه مذکور شد برای کسی که ایمان به فرموده خدا و رسول داشته باشد کافی است. و اما:

اجناسی که در آنها زکات واجب می‌شود

اول: طلا،

هر گاه مقدار بیست اشرفی باشد، و سکه داشته باشد، و یک سال بماند که بدل نکنند و تغییر ندهند، مقدار چهل یک آن را به زکات می‌باید داد، و بعد از آن هر چهار اشرفی که زیاد شود، بعد از سال چهل یک می‌باید داد.

دوم: نقره است،

هر گاه به دویست درهم برسد، که تخمینا دروازه هزار و ششصد دینار باشد موافق زرده دانکی، و سکه داشته باشد، و یک سال به حال خود بماند، بعد از سال چهل یک می‌باید داد، و همچنین هر چند چهل درهم زیاد شود که دو هزار و پانصد و بیست دینار باشد چهل یک آن را می‌باید داد.

سوم: شتر است،

و نصاب آن دوازده است: اول: پنج شتر است، و در آن یک گوسفند است. دوم: ده شتر است، و در آن دو گوسفند است. سوم:

پانزده شتر است و در آن سه گوسفند است. چهارم: بیست شتر است، و در آن چهار گوسفند است. پنجم: بیست و پنج شتر است، و در آن پنج گوسفند است. و گوسفندی که دهند بهتر آن است که هفتماهه یا در هشت باشد و کمتر نباشد اگر گوسفند باشد، و اگر بز باشد یک ساله یا در دو باشد. ششم: بیست و شش شتر است، و باید که یک شتر یک ساله یا بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۴۵ در دو بدهد، و اگر نداشته باشد شتر نر دو ساله یا در سه بدهد. هفتم: سی و شش است، و باید شتر ماده دو ساله یا در سه بدهد. هشتم: چهل و شش است، و باید شتر ماده سه ساله یا در چهار بدهد. نهم: شصت و یک است، و باید شتر ماده چهار ساله یا در پنج بدهد. دهم: هفتاد و شش است، و باید دو شتر ماده دو ساله یا در سه بدهد. یازدهم: نود و یک است، و باید دو شتر ماده سه ساله یا در چهار بدهد. دوازدهم: صد و بیست و یک است، و هر چه زیاد شود، در هر پنجاه شتر یک شتر ماده سه ساله می‌دهد، و در هر چهل شتر یک شتر ماده دو ساله می‌دهد.

چهارم: گاو است،

و در هر سی گاو یک گوساله ماده یا نر یک ساله یا در دو می‌دهد، و در چهل گاو یک گاو ماده دو ساله یا در سه می‌دهد.

پنجم: گوسفند است،

و در چهل گوسفند یک گوسفند واجب است، و در صد و بیست و یک گوسفند دو گوسفند، و در دویست و یک گوسفند سه گوسفند واجب است، و در سیصد و یک گوسفند أحوط آن است که چهار گوسفند بدهد، و چون به چهار صد برسد هر چه زیاد شود از هر صد گوسفند یک گوسفند می‌دهد. و در زکات هر یک از شتر و گاو و گوسفند شرط است که در علف مباح چریده باشند در تمام سال، پس اگر علف مملوک خورده باشند زکات واجب نیست. و اگر بعضی از سال چریده باشد و بعضی علف ملک خورده باشد، أحوط آن است که اگر چریدنش بیشتر بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۴۶ باشد زکات بدهند، و بچه‌ها را تا شیر می‌خورند حساب نمی‌باید کرد بنا بر مشهور، و احتیاط در آن است که از روزی که متولد می‌شوند حساب کنند. و در طلا و نقره و حیوانات همه شرط است که سال بر ایشان بگردد، و سال زکات یازده ماه است، و چون ماه دوازده داخل شد زکات واجب می‌شود. و در گاو و شتر شرط است که کار کن نباشند، پس اگر بار کشند یا خیش «۱» کنند زکات واجب نیست. و گوسفند و بز را بر سر هم حساب می‌کنند، و گاو و گاومیش را بر سر هم حساب می‌کنند، و شتر نر و ماده و لوک «۲» را بر سر هم حساب می‌کنند.

ششم و هفتم و هشتم و نهم: گندم و جو و خرما و مویز است،

و شرط است که هر یک به نصاب برسند، و نصاب سیصد و هفت من و پنجاه درم است به سنگ تبریز، و انگور هر گاه به نهصد و بیست و یک من باشد، احوط آن است که زکات بدهند. و شرط است که این غلات در ملک او به حد نصاب رسیده باشند. پس اگر گندم و جو را بعد از درو کردن بخرد زکات بر فروشنده واجب است. و اگر زمین را به اجاره گرفته باشد زکات بر مستأجر واجب است. و اگر به مزارعه بگیرد به نصف یا ثلث یا ربع یا ده چهار مثلاً زکات حصه مالک بر مالک واجب است، و زکات حصه عامل بر عامل، اگر حصه هر یک به تنهائی به نصاب رسیده باشد. بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۴۷ پس اگر زراعت و باغ، آب روان، یا آب باران، یا آب قنات، یا آب ریشه خورده باشد، ده یک می‌دهند، و اگر آب دست یا گاو یا شتر یا چرخاب خورده باشد، بیست یک می‌دهند. و اگر از هر دو خورده باشد بیشتر اعتبار دارد. و اگر هر دو مساوی باشد پانزده یک می‌دهند. و احوط و أقوا آن است که به غیر از خراج پادشاهی چیزی از خرج زراعت را بدر نکنند در دادن زکات. و چون اکثر علما بر آن‌اند

که تعلق زکات به انگور در وقت غوره شدن است، پس احوط آن است که اول ارباب خبرت را بیاورد که تخمین کنند میوه باغ را که چه مقدار است، و با خود مقرر سازد که به آن نسبت زکات خواهم داد، آنچه خورد از غوره و انگور حلال باشد، یا آن که آنچه بر دارد بکشد و حساب نگاه دارد، یا آنچه بر دارد عشر غوره را بدهد، و همچنین گندم و جو وقتی که دانه به بندد. و بعضی از علما گفته‌اند که زکات واجب است در حبوب، مانند برنج و ماش و نخود و عدس و امثال اینها، هر گاه به نصاب جو و گندم برسند، به همان شرائط و مقداری که گذشت. و مشهور آن است که زکات اینها سنت است، و در مادیان «۱» که در علف مباح چرا کند و سال بر او بگذرد زکات سنت است. پس اگر پدر و مادرش عربی باشند در سالی دو اشرفی چهار دانک و نیمی می‌دهد، و اگر یابو باشد که یکی از پدر و مادرش عربی نباشند یک اشرفی می‌دهد. و در زکات تجارت جمعی به وجوب قائل شده‌اند، و مشهور آن بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۴۸ است که سنت است، و آن مالی است که مالک شود آن را به عنوان معاوضه، و در وقت مالک شدن قصد اکتساب و تجارت به آن داشته باشد، و می‌باید که قیمت آن به یکی از نصاب طلا و نقره برسد، و در تمام سال بر نصاب باقی باشد، و در تمام سال از مایه کم نشود که یا به مایه یا بیشتر بخرند، و اگر چند سال بگذرد که مایه در کمی باشد، سنت است که زکات یک ساله را بدهد، و اگر بر مایه باقی باشد هر سال چهل یک را می‌دهد، و اگر معاوضه کند در اثنای سال به قصد تجارت خلاف است، و احوط آن است که باز بدهد. و سنت است که در وقت درو کردن اگر فقرا حاضر باشند هر فقیری را دسته گندم بدهد هر قدر که در دستش در آید. و در وقت چیدن خرما و انگور یک مشت بدهد و به زکات حساب نکند، و بعضی واجب دانسته‌اند، و احوط آن است که ترک نکند. اما

مستحق زکات

اول و دوم: فقرا و مساکین،

و ایشان کسانی‌اند که قوت سالیانه خود و عیال خود را نداشته باشند، و قادر بر کسبی نباشند که معاش خود و عیال خود را به آن نتوانند گذرانید، و احوط آن است که صالح باشند، و سائل به کف نباشند.

سوم: کسی است که امام علیه السلام نصب می‌کند برای گرفتن زکات و حصه به او می‌دهد،

و در این زمان آن نمی‌باشد غالبا.

و همچنین چهارم که مؤلفه قلوبهم‌اند،

در این زمان نمی‌باشند غالبا.

پنجم: صرف کردن در آزادی بندگان است،

مثل آن که آقائی غلام خود را مکاتب کرده است که مالی بدهد و آزاد شود و او عاجز باشد از دادن آن، اگر بر آقا زکات واجب شده باشد، باید که قدری از زکات را به مال کتابت او حساب کند، و الا دیگران از زکات حصه‌ای به او بدهند که به آقا بدهد و آزاد شود، یا غلامی که از دست آقا در تعب و شدت باشد از مال زکات بخرند و آزاد کنند.

ششم: قرض داران‌اند،

که قرض کرده باشند و در معصیت صرف نکرده باشند، در ادای قرض ایشان می‌توان داد.

هفتم: فی سبیل اللّه است،

یعنی صرف راههای خیر مانند جهاد فی سبیل اللّه و یاری حاجیان و زائران ائمه معصومین علیهم السلام و بنای مساجد و پلها و امثال اینها. و بعضی گفته‌اند که مخصوص جهاد است در زمانی که جهاد حق باشد، و این احوط است.

هشتم: ابن السبیل است،

و آن کسی است که به غربت افتاده باشد، و خرج رفتن به خانه خود نداشته باشد، آن مقدار به او می‌دهند که به خانه خود برسد، اگر سفرش معصیت نباشد، و باید کسی که به او زکات می‌دهند غیر مؤلفه شیعه اثنا عشری باشد، و احوط آن است که اجتناب از گناهان کبیره کنند، خصوصا شراب خوردن. دیگر شرط است که واجب النفقه مالک نباشد، مثل پدر و مادر و جد و جده هر چند بالا روند، و فرزندان و فرزند زادگان هر چند پایین روند و زن و بنده، و بهتر آن است که زکات را به خویشان پریشان دهند غیر آنها که مذکور شده‌اند اگر شرائط را داشته باشند. بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۵۰ و غیر سید زکات به سید نمی‌تواند داد. اما سید زکات خود را به سید و غیر سید هر دو می‌تواند داد، و غیر سید احوط آن است که به شریف هم ندهد، و بهتر آن است که زکات را به نزد مجتهد یا عالمی که مصارف زکات را داند ببرند که او به مصرف برساند. و مسائل زکات بسیار است، و برای ضرورت به این قدر اکتفا نمود، و السلام علی من اتبع الهدی، و الحمد للّه اولا و آخرا، و صلی اللّه علی محمد و آله الطاهرین، و کتب الحقیر محمد باقر بن محمد تقی عفی عنهما.

فصل دوم در خمس است

بدان که خمس در هفت چیز واجب می‌شود:

اول: غنیمتی که از کافران در جنگ بگیرند،

خواه در جنگ گاه باشد و خواه در بیرون.

دوم: معادن است،

مانند طلا و نقره و مس و سرب و یاقوت و زبرجد و سرمه و عنبر و قیر و نفت و کبریت، و بعد از آن که خرج بیرون آوردن بدر رود پنج یک آن را باید داد، و مشهور آن است که نصاب ندارد، و بعضی گفته‌اند نصابش یک دینار است، تا به یک دینار نرسد خمس واجب نمی‌شود، و بعضی بیست دینار گفته‌اند، یعنی بیست اشرفی که نصاب اول طلا است، و اکثر متأخرین به این قائل شده‌اند و خالی از قوتی نیست، و اگر چند کس شریک باشند، باید حصه هر یک جدا به نصاب برسد.

سوم: گنج است،

یعنی مالی که در زمین پنهان کرده باشند، پس اگر گنج را در بلاد کفار بیابند که در آنجا مسلمانی نباشد، بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۵۱ هر چند که سکه اسلام داشته باشد، یا در دار الاسلام بیابند و سکه اسلام نداشته باشد، و به بیست دینار یعنی

یک اشرفی برسد، اگر طلا باشد خمس آن را می‌دهد و باقی از او است، و اگر نقره باشد به دویست درهم برسد که موافق زر ده دانگی دوازده هزار و ششصد دینار است، و اگر غیر طلا و نقره باشد قیمت آن به یکی از این دو مقدار برسد. و اگر سکه اسلام داشته باشد، یا علامتی که دلالت کند بر آن که از مسلمانی بوده است، مشهور میان علما آن است که حکم لقطه دارد، می‌باید یک سال تعریف کند، اگر صاحبش پیدا شود به صاحب دهد، و الا مخیر است میان مالک شدن و تصدق کردن و به امانت نگاه داشتن، و اگر در دو صورت اول صاحبش پیدا شود و راضی نباشد عوض بدهد. و ظاهر اخبار آن است که اگر از روی زمین یافته است لقطه است، و اگر در زیر زمین بوده است گنج است، خواه اثر اسلام داشته باشد و خواه نداشته باشد، و جمعی به این قائل شده‌اند، و خالی از قوتی نیست. و اگر گنج را در زمین خود بیابد که از پدران به او رسیده باشد از او است، و اگر خمس آن را بدهد احوط است، و اگر زمین را خریده باشد تعریف می‌کند به بایع نزدیک و دور، اگر نشانی بدهند که ظن صدق ایشان حاصل شود به ایشان بدهد علی المشهور و الا از اوست، و باز احوط آن است که خمس آن را بدهد. و همچنین اگر حیوانی بخرد، چون شتر و گاو، و در شکم آن چیزی بیابد، تعریف می‌کند به بایع، و اگر نشان ندهد از اوست، و احوط اخراج خمس است. و اگر در شکم ماهی بیابد خمس بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۵۲ می‌دهد احتیاطا و باقی از او است. و به آن ملحق کرده‌اند حیوانات شکاری را مانند آهو، و اگر محتمل باشد که در خانه مالک سابق خورده باشد، احوط آن است که به او تعریف می‌کند.

چهارم: چیزی است که به غوص از دریا بیرون آورند،

مانند مروارید و مرجان، و نصاب در آن معتبر است و مشهور آن است که نصابش یک دینار است، یعنی یک اشرفی تمام وزن، و بعضی بیست دینار گفته‌اند، و اگر چند مرتبه در آورد همه را در نصاب با هم حساب می‌کند هر چند در ما بین ترک غوص کرده باشد علی الاحوط. و اگر چند کس شریک باشند حصه هر یک می‌باید به نصاب برسد. و عنبر را اگر از دریا به غوص در آورند حکم مروارید دارد، و اگر از روی آب یا ساحل بردارند مشهور آن است که حکم معدن دارد، و احوط آن است که به هر حال خمس آن را بدهند، و رعایت نصاب در آن نکنند.

پنجم: حاصل مؤنت سالیانه است از ارباح تجارتها و زراعتها و جمیع کسبها،

و مشهور آن است که در میراث و بخشش و هدیه خمس نمی‌باشد، و خرج سالیانه را که بیرون می‌کنند قدر وسط مناسب حال آن شخص را اعتبار کرده‌اند، پس اگر اسراف کرده باشند خمس آنچه اسراف کرده است بیرون می‌کند، و اگر بر خود تنگ گرفته باشد آن را هم بیرون می‌کند علی المشهور. و احوط آن است که هر چه حاصل شود و خرج بگذرد زیادتی را روز به روز خمس بدهد، و اگر در اثنای سال اخراجات ضروریه واقع شود، مثل خرج کدخدائی، و حج بیت اللّه، و زیارات رسول و ائمه صلوات اللّه علیهم و امثال اینها، همه را به قدر وسط بیرون می‌کند، و همچنین تعدیات و زیادتیها که ظلمه کنند جمیع را بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۵۳ بیرون می‌کند، و خمس بقیه را می‌دهد. و ابو الصلاح رحمه اللّه قائل شده است که در میراث و هبه و هدیه نیز خمس واجب است. و در حدیث صحیح وارد شده است که اگر از شخصی جائزه عظیمی به او برسد یا میراثی از جائی که گمان نداشته باشد به او برسد یا مالی از دشمنان دین به او برسد خمس می‌باید داد، و عمل به این روایت احوط است.

ششم: زمینی است که یهودیان و نصرانیان و مجوسیان از مسلمانی بخرند خمس آن زمین را یا خمس قیمت آن را با رضای ذمی می‌گیرند،

و اگر خانه یا باغ را بخرند، مشهور میان علما آن است که خمس زمین آنها را می‌گیرند، و اکثر قدمای علما متعرض این نوع خمس نشده‌اند.

هفتم: مال حلالی است که مخلوط شده باشد به حرام،

و صاحب آن را ندانـد، و مقدار حرام را نداند خمس آن را می‌دهد به فقرای سادات و غیر ایشان، و بعضـی آن را مخصوص سادات می‌دانند، و بعضی گفته‌اند به سادات نمی‌توان داد، و ظاهرا به هر دو توان داد، و اگر به شریف دهند بهتر است. و اگر مقدار حرام را دانـد، و صاحبش را نیز دانـد، آن مقـدار را که علم دارد واجب است به صاحبش بدهـد، و اگر صاحب را دانـد و مقـدار را ندانـد با صاحب می‌بایـد صـلح کنـد، و بعضـی گفته‌اند که آن مقدار را که علم دارد به صاحب می‌دهد و ما بقی را با صاحب صـلح می‌کند احتیاطا، و این احوط است. و اگر مقـدار را دانـد و صاحب را نداند، سـعی می‌کند تا صاحب را بهم رساند، و اگر بهم نرسد از برای او تصدق می‌کند، و این بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۵۴ صورت و صورت اول مسمی است به رد مظالم. و اگر خمس را بدهـد یا تصـدق کنـد کل را یا بعض را، و بعد از آن صاحب پیدا شود، خلاف است که آیا باید باز به صاحب بدهد یا نه، و احوط آن است که بدهد. اما

مستحق خمس

مشـهور میـان علمـا آن است که شـش حصه می‌شود، چنانچه ظاهر آیه است، و حصه خـدا و رسول و ذوی القربی که نصف خمس است بعد از حضـرت رسول صلی اللّه علیه و آله از امام زمان علیه السلام است. و نصف دیگر سه حصه می‌شود که به یتیمان سادات و مسـکینان سـادات و ابناء سبیل سادات می‌دهنـد. و مراد از سـید موافق مشـهور کسـی است که منسوب باشـد از جانب پـدر به عبد المطلب، و تفسیر مسکین و ابن سبیل در زکات گذشت، و در یتیم احوط آن است که پریشان باشد، و ابن سبیل را آن قدر می‌دهند که به شـهر خود رود. و از احادیث معتبره ظاهر می‌شود که در زمان حضور امام علیه السـلام جمیع خمس را به خدمت آن حضـرت می‌برده‌اند، و حضرت نصف را خود بر می‌داشته‌اند و نصف را به آن سه فرقه سادات می‌داده‌اند که مذکور شد، و به هر یک به قدر کفـایت ایشـان در یـک سـال می‌داده‌انـد، و آنچـه زیـاد می‌آمـده خـود بر می‌داشـته‌اند، و اگر وفـا نمی‌کرده از حصـه خـود تتمه را می‌داده‌انـد، و ایشان به منزله عیال امام بوده‌اند. و در زمان غیبت احوط آن است که حصه سادات را به عالم عادل اثنا عشـری بدهند که به سادات برساند به قدر احتیاج ایشان. بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۵۵ و اما نصف دیگر خمس که حصه آن حضرت است در زمـان غیبت خلاـف است، و مشـهور آن است که به عـالم عـادل بایـد داد که بر سبیل تتمه به نیابت آن حضـرت به سادات بدهد، و اگر چیزی زیاد آید حفظ کند و بعد از خود به عالم دیگر بدهد که اگر سید پریشانی بیابد بدهد، و الا از برای آن حضرت ضبط کند، و این فرض در این زمانها بسـیار بعید است، زیرا که سادات پریشان بسیار است و خمس دهندگان کم. و جمعی گفته‌اند که در زمان غیبت ائمه علیهم السلام این حصه را بر شیعیان حلال کرده‌اند. و این بی‌وجه است زیرا که از حضرت صاحب الامر علیه السلام روایت صریحی نرسیده است که بر شیعیان حلال کرده باشد بلکه خلافش ظاهر است. زیرا که در زمان غیبت صغرا که هفتاد سال و کسـری بود نایبان آن حضرت، اعنی عثمان عمروی و پسر او محمد و حسین بن روح و علی بن محمد سمری رضی اللّه عنهم حصه آن حضـرت را بلکه جمیع خمس را از شـیعیان می‌گرفتنـد و به فرموده آن حضـرت به مردم می‌دادند. و ظاهر آن است که در این زمـان نیز نـائب عـام آن حضـرت که علمـای ربـانی و محـدثان و حاملاـن علوم ایشان‌انـد بایـد بگیرنـد و به سادات که عیال آن حضـرت‌اند برساننـد، و الا بایـد که سادات که اشـرف خلق‌اند، یا از گرسـنگی بمیرند، یا سائل به کف شوند، و از همه کس ذلیل‌تر باشـند، زیرا که زکات و صـدقات واجب بر ایشان حرام است، و خمس را به عوض آن به ایشان داده‌انـد. و به سـبب اختلافی که در میان علما بهم رسـیده است بعضـی از بیست و پنج رساله فارسـی، متن، ص: ۳۵۶ علمای عصـر اغنیا را جرأت داده‌انـد بر منع خمس، باعث این شـده است که اکثر سادات به فقر و فاقه می‌گذرانند، و حقوق ایشان و اجداد ایشان بر ذمت اغنیا می‌ماند. و بر تقدیری که

امام بر ایشان رحم کرده باشد در زمانهای تقیه و خوف و تعدیات که از خلفای جور بر ایشان می‌شد و حلال کرده باشد، ایشان چگونه بر خود هموار می‌کند که عیال و خویشان و اقارب امام خود را در فقر و اضطرار بینند و بر ایشان رحم نکنند، و باز در قیامت امید شفاعت از ایشان داشته باشند، و حال آن که فرموده‌اند که بدترین احوال مردم در روز قیامت وقتی خواهد بود که صاحبان خمس برخیزند و بگویند پروردگارا خمس خود را می‌خواهیم. و حضرت صادق علیه السلام فرمود: من یک درهم خمس را از شما می‌گیرم و حال آن که مال من از همه اهل مدینه بیشتر است، و نمی‌گیرم مگر از برای آن که شما پاک شوید از گناه و از حقوق ما «۱». و حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله فرمود: هر که احسانی به احدی از اهل بیت من بکند من مکافات می‌دهم او را در قیامت. و اکثر علما بر آن‌اند که اگر صاحب مال خود حصه امام علیه السلام را به سادات بدهد بری الذمه نمی‌شود مگر آن که دستش به عالم محدث عادل نرسد، و به گمان فقیر همه خمس این حکم دارد.

فصل سوم در بیان فضیلت و کیفیت اعتکاف است

و اعتکاف مکثی است در مسجد جامع جهت عبادت، و آن سنت بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۵۷ مؤکد است به مقتضای آیات و اخبار بسیار، خصوصا در دهه آخر ماه رمضان، چنان که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله همیشه در دهه آخر ماه مبارک اعتکاف می‌نمودند مگر یک سال که در آن جنگ بدر واقع شد، و در سال بعد از آن بیست روز اعتکاف داشتند، ده روز قضای سال گذشته و ده روز ادا. و از آن حضرت صلی اللّه علیه و آله منقول است که اعتکاف همه آخر ماه رمضان برابر است با دو حج و دو عمره. و اعتکاف به نذر و شبه آن مانند عهد و قسم و اجاره دادن خود به غیر واجب می‌شود، و اگر بر پدر واجب شده باشد و نکرده باشد، احوط آن است که پسر بزرگ قضا کند. و بعضی گفته‌اند که بعد از نیت و شروع کردن واجب می‌شود. و بعضی گفته‌اند روز سوم واجب می‌شود، و همچنین ششم و نهم و دوازدهم و پانزدهم، و هر چه بالا-رود به این نسبت. و بعضی گفته‌اند مطلقا واجب نمی‌شود، تا آن اسباب وجوب به عمل نیاید، و این قول قوی است. و احوط آن است که در اول شبهای مذکور تجدید نیت بکند به قصد قربت. و مستحب است که معتکف شرط کند بر پروردگار خود که اگر او را مانعی عارض شود بیرون تواند رفت از اعتکاف، و ظاهر جمعی آن است که جایز است اشتراط رجوع به اختیار بی‌تقیید به عارض و مانع، و بعضی در این مضایقه کرده‌اند و ظاهرا عارض و مانع اعم از عذر ضروری است. و محل این شرط در اعتکاف سنت نزد نیت اعتکاف است و دخول در آن، و جماعتی از اصحاب ذکر کرده‌اند که محل آن در اعتکاف واجب به نذر نزد گفتن صیغه نذر است، و خالی از اشکال نیست. بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۵۸ و فایده شرط آن است که نزد عارض یا مطلقا اگر خواهد رجوع تواند کرد اگر چه در روز سوم باشد. و فایده دیگر آن که اگر با شرط رجوع کند قضا بر او واجب نیست. و اما مکان اعتکاف جمعی از اصحاب گفته‌اند که در غیر مسجد مکه و مسجد مدینه و مسجد کوفه و مسجد بصره اعتکاف نمی‌باشد، و بعضی بجای مسجد بصره مسجد مدائن را گفته‌اند، و بعضی هر دو را گفته‌اند، و خلاف در این باب بسیار است. و مسجد مدائن در این زمانها گویا معلوم نیست. و مسجد بصره در این اوقات در بیابان واقع است و اعتکاف در آن مشکل است. و گفته‌اند مراد به مسجد مکه و مدینه آن قدری است که در زمان حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله مسجد بوده، و آنچه بعد الحاق کرده‌اند و ظاهرا در هر مسجد جامعی اعتکاف توان کرد. و مراد به مسجد جامع مسجد بزرگی است در بلد که در آنجا نماز جماعت کنند و مخصوص محله نباشد و از اکثر محلات شهر به آنجا برای اقامت جمعه یا جماعت حاضر شوند کو متعدد باشد، مثل مسجد جامع عباسی، و مسجد جامع قدیم در اصفهان، و مسجد آقا نور و مسجد عباس آباد محل تأمل است. و احوط آن است که اگر در مکه و مدینه و کوفه باشند در غیر آن مسجد مخصوصه واقع نسازند، و در بلاد دیگر احوط آن است که اگر در مسجد کبیر بلد که مشهور به جامع باشد بجا آورند، و

اگر مسجد بزرگ‌تر باشد احوط است. و غایت احتیاط آن است که قصد کند که اعتکاف می‌کنم در این مسجد اگر مطلوب شارع باشد به عنوان اعتکاف مقرر فیها، و الا در مسجد عبادت می‌کنم از برای رضای خدا قربهً الی اللّه. بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۵۹ و شرط است در اعتکاف لبث سه روز یا بیشتر، و مشهور آن است که دو شب میان داخل‌اند. و بعضی گفته‌اند شب اولی نیز داخل است، و احوط آن است که نزدیک به غروب آفتاب نیت اعتکاف بکند تا شام روز سوم، و اگر تا صبح روز چهارم قصد کند نهایت احتیاط است. و شرط است در اعتکاف که معتکف روزه باشد، خواه روزه واجب و خواه سنت، و در سنت باید به رخصت کسانی باشد که رخصت ایشان در روزه سنت شرط است، مانند شوهر زن را و مالک بنده را. و احوط آن است که فرزند بی‌رخصت پدر و مادر اعتکاف سنت نکند و مهمان بی‌رخصت مهماندار و بر عکس واقع نسازند. و نیت در اعتکاف شرط است، و ظاهرا قصد قربت کافی است. و واجب است که بیرون نرود از مسجدی که در آن اعتکاف می‌کند بدون ضرورت، مانند نماز جمعه اگر در غیر آن مسجد کند، یا عیادت بیمار مؤمن، یا حاضر شدن در جنازه مؤمن، یا قضای حاجت مؤمن، یا برای حاجات ضروری خود مانند بیت الخلا رفتن و غسل جنابت اگر محتلم شده باشد، و در غسل جمعه بنا بر قول به استحباب آن و سایر اغسال مستحبه اگر در مسجد نتوان کرد اشکالی هست، و مشهور آن است که نمی‌توان کرد. و همچنین جایز است بیرون رفتن از برای تحصیل آب و نان و سایر ضروریات اگر کسی نداشته باشد که برای او تحصیل نماید. و همچنین جایز است بیرون رفتن از جهت گواهی دادن، و گواه شدن اگر دیگری نباشد، و نتوان در مسجد بجا آوردن. بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۶۰ و چون بیرون رود در جائی ننشیند تا بر گردد به مسجد، و بهتر آن است که در زیر سقف راه نرود تا ممکن باشد، و از راههای نزدیک‌تر به مطلب برود، و به بیت الخلای نزدیک‌تر برود اگر ممکن باشد، و توقف بسیار زیاده از ضرورت واقع نسازد. و چون وقت نماز شود نماز را در جای دیگر غیر آن مسجد که محل اعتکاف او است نکند مگر در مکه معظمه که در همه جا می‌تواند کرد، و اگر وقت تنگ شود در جای دیگر می‌تواند کرد، و اگر سهوا از مسجد بیرون رود اعتکاف باطل نمی‌شود مگر آن که زمان بسیار بگذرد که او را معتکف نگویند، و همچنین اگر جبرا او را بیرون برند. و احوط آن است که جزء بدن را نیز از مسجد بیرون نکند، و بعضی منع کرده‌اند از رفتن به بام مسجد، و ظاهرا اگر داخل مسجد باشد قصور ندارد. و بدان که حرام است بر معتکف جماع کردن با زنان در روز و شب، و همچنین حرام است بوسیدن به شهوت، و دست بر بدن او مالیدن به شهوت، و احوط اجتناب است از هر دو اگر چه به شهوت نباشد. و حرام است طلب منی کردن اگر چه به گفتگو باشد، هرگاه عادتش آن باشد که از او منی آید به سبب آن، و احوط آن است که به عبث دست بر ذکر نمالد. و حرام است بوی خوش استعمال کردن، و گل بوئیدن هر گلی که باشد علی المشهور. و باید جدال و نزاع با کسی نکند، و احوط آن است که مباحثه علمی نکند مگر به قدر اظهار حق. بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۶۱ و خرید و فروش نکند مگر برای ضروریات خود و عیال خود، و احوط آن است که وکیلی از برای خود قرار دهد که آنها را بکند، و احوط آن است که مطلق معاملات خود را واقع نسازد حتی عقد نکاح را، و جمیع آنها که در اعتکاف حرام است در روزها و شبها همه حرام است، مگر خوردن و آشامیدن که در شب جایز است نه در روز. و هر چه روزه را باطل می‌سازد اعتکاف را نیز باطل می‌کند اگر در روز به فعل آورد و در شب افطار می‌تواند کرد، و مفطرات غیر جماع و استمنا را واقع می‌تواند ساخت، و اولی اجتناب است از غیر اکل و شرب. و اگر جماع کند اعتکاف او باطل می‌شود، و کفاره می‌دهد اگر اعتکاف واجب باشد. و در روز اول و دوم اعتکاف سنت خلاف است، و احوط کفاره است اگر چه جماع در شب واقع شود، و احوط آن است که هر چه روزه را باطل می‌کند اگر آنها را واقع سازد کفاره بدهد احتیاطا، و کفاره بنده آزاد کردن است اگر تواند، و الا دو ماه پی‌درپی روزه گرفتن، والا شصت مسکین را طعام دادن، و بعضی گفته‌اند مخیر است میان اینها، و اول احوط است بلکه أظهر است. پس اگر جماع در شب واقع شود یک کفاره می‌دهد، و اگر در روز ماه رمضان واقع شود دو کفاره می‌دهد یکی مرتبه و دیگری مخیره، و بعضی گفته‌اند اگر در روز غیر رمضان واقع شود باز دو کفاره می‌دهد و آن بی‌وجه است. و بیع و شرا و سایر محرمات غیر

از جماع سبب بطلان اعتکاف نمی‌شود، و کفاره به آنها واجب نمی‌شود، و در بطلان به استمنا بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۶۲ و کفاره به سبب آن خلاف است، و احوط اتمام است، و کفاره اگر در شب واقع شود استمنا باطل می کند اعتکاف را البته، و کفاره می‌دهد احتیاطا. و احکام اعتکاف بسیار است، و به آنچه ضرور بود اکتفا کردیم، و اللّه الموفق. بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۶۳ سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

(۱۵) رساله تحدید صاع

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای ۱۱۱۰ ه ق تحقیق سید مهدی رجائی بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۶۵ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ الحمد للّه و سلام علی عباده الذین اصطفی. اما بعد: باید دانست که احادیث در تحدید صاع مختلف وارد شده است: اول: حدیث ابراهیم بن محمد همدانی است که از حضرت امام علی نقی علیه السلام روایت کرده است که صاع شش رطل است به رطل مدینه، و نه رطل است به رطل عراق، و رطل عراق صد و سی درهم است، و رطل مدینه صد و نود و پنج درهم است. پس صاع هزار و صد و هفتاد درهم می‌شود «۱». و چون علمای شیعه و سنی اتفاق دارند که دینار و مثقال شرعی یکی است، و از احادیث نیز ظاهر می‌شود، و اتفاق کرده‌اند که دینار در جاهلیت و اسلام تغییر نیافت. و أیضا اتفاق کرده‌اند که هفت دینار ده درهم است، پس درهم شرعی موافق شصت و سه دینار فارسی می‌شود از زر ده دانگی قدیم، و مثقال شرعی سه ربع مثقال متعارف صرافان است، و بنا بر این صاع نیم من شاه و چهارده مثقال و ربعی می‌شود. بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۶۶ و چون احادیث وارد شده است که درهم زمان حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله شش دانق بوده است، پس هر دانق ده دینار و نیم می‌شود به دینار فارسی که پنجاه و یک شاهی قدیم است، و این احادیث که مذکور شد اکثر در حد صاع فطره وارد شده است. و موافق حدیث سلیمان بن حفص مروزی که از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که صاع پنج مد است، و مد دویست و هشتاد درهم است، و درهم شش دانق است، و دانق شش حبه است، و هر حبه برابر دو حبه جو است از جوهای وسط نه کوچک و نه بزرگ «۱». پس صاع موازی صد هزار و هشتصد جو می‌شود، و جو در وزن اختلاف بسیار دارد، و بسا باشد که نزدیک به من شاه بشود، و مد بیست هزار و صد و شصت جو می‌شود، و رطل عراق نه یک صاع می‌شود. و ابن بابویه رحمه اللّه چنین جمع کرده است میان احادیث که صاع غسل را بر خبر سلیمان بن حفص بنا نهاده، و صاع فطره را بر حدیث ابراهیم بن محمد. و والد فقیر رحمه اللّه این وجه را موجه می‌دانست، زیرا که شواهد اخبار بر این دلالت دارد. و گمان فقیر موافق جمع بین الاخبار آن است که در غیر غسل بنای درهم بر خبر سلیمان باشد، و بنای عدد صاع و درهم بر حدیث ابراهیم. پس بنا بر تحدید مشهور درهم صاع یک من کهنه که سه چهار یک شاه باشد و بیست و یک مثقال و نیم تقریبا می‌شود، و مد چهار یک این مقدار، و رطل نه یک این مقدار، و اوقیه موافق احادیث چهل بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۶۷ درهم است، و موافق مشهور بیست مثقال و نیم صرافان می‌شود، و موافق حدیث سلیمان سی مثقال و سه ربع و قیراط به حسب مشهور بیست و یک مثقال شرعی است، و بعضی دوازده یک نیز گفته‌اند. و تفاصیل هر یک در رساله اوزان مذکور است، و اللّه تعالی یعلم حقائق الامور و حججه الکرام علیهم السلام. بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۶۹ سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

(۱۶) رساله مال ناصبی

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای ۱۱۱۰ ه ق تحقیق سید مهدی رجائی بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۷۱ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ الحمد للّه و سلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله خیرة الوری. شیخ طوسی رضی اللّه عنه در تهذیب

به سند مختلف فیه از معلی ابن خنیس روایت کرده است قال قال أبو عبد اللّه علیه السلام: خذ مال الناصب حیثما وجدت و ادفع الینا خمسه «۱». یعنی: بگیر مال ناصب را هر جا بیابی و بفرست بسوی ما پنج یک آن را. و أیضا از اسحاق بن عمار به سند مجهول روایت کرده است قال قال أبو عبد اللّه علیه السلام: مال الناصب و کل شیء یملکه حلال لک الا امرأته، فان نکاح أهل الشرک جائز، و ذلک أن رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله قال: لا تسبوا أهل الشرک، فان لکل قوم نکاحا، و لو أنا نخاف أن یقتل منکم برجل منهم، و الرجل منکم خیر من ألف رجل منهم و مائة ألف منهم لامرناکم بالقتل لهم، و لکن ذلک الی الامام «۲». یعنی: حضرت صادق علیه السلام گفت: مال ناصبی و هر چیز بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۷۲ که او مالک است حلال است از برای تو مگر زن او، زیرا که نکاح اهل شرک جایز است، یعنی حکم صحیح دارد، و این برای آن است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله گفت: دشنام مدهید أهل شرک را، زیرا که مر هر گروه را نکاحی هست، و اگر نه آن بود که ما می‌ترسیم که بکشند مردی از شما را به عوض مردی از ایشان، و حال آن که مردی از شما بهتر است از هزار مرد از ایشان، هر آینه امر می‌کردیم شما را به کشتن ایشان، و لیکن اختیار این کشتن بسوی امام علیه السلام است. و ابن بابویه رحمه اللّه در کتاب معانی الاخبار به سندی که به اصطلاح متأخرین ضعفی دارد روایت کرده است از معلی بن خنیس، قال: سمعت أبا عبد اللّه علیه السلام یقول: لیس الناصب من نصب لنا أهل البیت لانک لا تجد أحدا یقول أنا أبغض آل محمد، و لکن الناصب من نصب لکم و هو یعلم انکم تتولونا و تتبرؤون من أعدائنا «۱». و در علل الشرایع و عقاب الاعمال نیز این حدیث را روایت کرده است و به جای تتبرؤون من أعدائنا چنین است: و انکم من شیعتنا «۲». یعنی: حضرت صادق علیه السلام گفت: نیست ناصبی کسی که نصب عداوت کند برای ما اهل بیت، زیرا که تو نمی‌یابی کسی را که گوید من دشمن می‌دارم آل محمد را، و لیکن ناصب کسی است که نصب عداوت کند برای شما، و حال آنکه داند که شما اعتقاد به امامت دارید و شما از شیعیان مائید. و به روایت دیگر و بیزاری می‌جوئید از دشمنان ما. و به سند دیگر روایت کرده است: که هر که دشمن ما را سیر بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۷۳ کند چنان است که دوست ما را کشته است «۱». و أحمد بن محمد برقی رحمه اللّه در کتاب محاسن به سند صحیح از ابو بصیر روایت کرده است قال قلت لابی عبد اللّه علیه السلام: من نصب لعلی حربا کمن نصب لرسول اللّه صلی اللّه علیه و آله؟ فقال: ای و اللّه، و من نصب لک أنت لا ینصب لک الا علی هذا الدین کما کان نصب لرسول اللّه صلی اللّه علیه و آله «۲». یعنی: گفتم با حضرت صادق علیه السلام که هر که نصب جنگ یا دشمنی کند برای علی چنان است که نصب کرده است برای رسول خدا صلی اللّه علیه و آله؟ گفت: آری به خدا سوگند، و هر که نصب کند برای تو و حال آن که نصب نکند مگر برای آن که تو صاحب این دینی، چنان است که نصب حرب و عداوت کرده است با رسول خدا صلی اللّه علیه و آله. و أیضا به سند صحیح روایت کرده است از ابو بصیر قال: قلت لابی عبد اللّه علیه السلام أرأیت الراد علی هذا الامر کالراد علیکم؟ فقال: یا أبا محمد من رد علیک هذا الامر، فهو کالراد علی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله «۳». یعنی: ابو بصیر گفت: عرض کرد به خدمت حضرت صادق علیه السلام که مرا خبر ده که رد کننده بر من این امر را- یعنی: دین تشیع و ولایت أهل بیت علیهم السلام را- مانند رد کننده بر شما است؟ پس گفت: ای ابو محمد هر که رد کند بر تو این امر را و از بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۷۴ تو قبول نکند، مثل کسی است که رد کند بر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله گفته او را. و کلینی به سند حسن از ابو بصیر روایت کرده است قال: سألنی أبو عبد اللّه علیه السلام عن أهل البصرة ما هم؟ قلت: مرجئة و قدریة و حروریة، فقال: لعن اللّه تلک الملل الکافرة المشرکة التی لا تعبد اللّه علی کل شی «۱». یعنی: سؤال کرد از من ابو عبد اللّه علیه السلام از اهل بصره که چیستند ایشان؟ یعنی چه مذهب دارند؟ گفتم مرجئه‌اند، و بعضی قدریه‌اند و بعضی حروریه‌اند گفت: لعنت کند خدا این ملل‌های کافر شرک آورنده را که نمی‌پرستند خدا را بر هیچ چیز، یعنی هیچ دین و ملت ندارند. بدان که مرجئه را بر سه معنی اطلاق می‌کنند: اول: جمیع اهل سنت را مرجئه می‌گویند، برای آن که امیر المؤمنین علیه السلام را تأخیر کرده‌اند از مرتبه اولی به مرتبه چهارم. دوم: گروهی از ایشان را می‌گویند که اعتقاد دارند که با ایمان هیچ معصیت ضرر نمی‌کند،

چنان که با کفر هیچ طاعت منع نمی‌کند، و می‌گویند ایمان کسی که پیغمبران را بکشد مثل ایمان جبرئیل و میکائیل است. سوم: بر گروهی نیز اطلاق می‌کننـد که اعتقاد ایشان آن است که در دنیا حکم به ایمان و کفر هیـچ کس نمی‌توان کرد. و قدریه را بر جبریه اطلاق می‌کننـد که افعال بنـده را از خـدا می‌داننـد. و بر تفویضـیه نیز اطلاق می‌کننـد که می‌گوینـد که خـدا را بیست و پنـج رساله فارسی، متن، ص: ۳۷۵ بر افعال بنـده هیـچ دخلی نیست، بلکه بر افعال بنـده قادر نیست. و حروریه خارجیان را می‌گوینـد که به امیر المؤمنین علیه السـلام ناسـزا می‌گویند، زیرا که اول جمعیت ایشان در قریه‌ای شد که آن را حرورا می‌گفتند. و أیضا به سند حسن از فضیل روایت کرده است قال: دخلت علی أبی جعفر علیه السلام و عنده رجل، فلما قعدت قام الرجل فخرج، فقال لی: یا فضیل ما هذا عندك؟ قلت: و ما هو؟ قال: حروری. قلت: کافر؟ قال: ای و اللّه مشـرك «۱». یعنی: فضـیل گفت: داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السـلام و نزد او مردی بود، چون من نشستم بر خواست آن مرد و بیرون رفت، پس گفت آن حضرت با من که ای فضیل چیست این مرد نزد تو؟ گفتم: چه مذهب دارد؟ گفت: حروری است یعنی خارجی است، گفتم: کافر است؟ گفت: آری و اللّه مشـرك است. و برقی در محاسن روایت کرده است به سـند حسن از علی زرگر قال قال: ان المؤمن لیشـفع لحمیمه الا أن یکون ناصبیا، و لو أن ناصبا شفع له کـل نبی مرسل و ملك مقرب ما شـفعوا «۲». ظاهرا از حضـرت صادق علیه السـلام روایت کرده است یعنی گفت: به درستی که مؤمن البته شـفاعت می‌کنـد برای خویش خود، مگر آن که نـاصبی باشـد، و اگر نـاصبی را شـفاعت کنـد از برای او هر پیغمبری مرسـل و هر ملـك مقرب، هر آینه شـفاعت ایشـان در حق او مقبول نگردد. و ابن بـابویه رحمه اللّه در کتـاب عقاب الاعمال به سـند ضعیف بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۷۶ از حمران روایت کرده است عن أبی جعفر علیه السلام قال: لو أن کل ملك خلقه اللّه عز و جـل، و کـل نبی بعثه اللّه، و کـل صـدیق، و کـل شـهید شـفعوا فی ناصب لنا أهل البیت أن یخرجه اللّه جل و عز من النار ما أخرجه اللّه أبدا، و اللّه عز و جل یقول فی کتابه «ما کثین فیه أبدا» «۱». یعنی: حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفت اگر هر ملکی که خلق کرده است او را خدا و هر صدیق و هر شـهید که شـفاعت کنند در کسـی که نصب عداوت کند برای ما اهل بیت برای آن که بیرون آورد او را خـدای عز و جـل از آتش، هر آینه بیرون نیـاورد خـدا او را هرگز، و خـدا می‌گویـد در کتـاب خـود که مکث کنندگان‌انـد در آن همیشه. و أیضا به سـند مجهول روایت کرده است از سـدیر صـراف قال: سـمعت أبا جعفر علیه السـلام یقول: ان عـدو علی علیه السـلام لا یخرج من الـدنیا حتی یجرع جرعـهٔ من الحمیم، و قال: سواء علی من خالف هـذا الامر صـلی أم صام. و فی حـدیث آخر قـال الصـادق علیه السـلام: النـاصب لنا أهل البیت لا یبالی صام أم صـلی أو زنا انه فی النار انه فی النار «۲». یعنی: گفت شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌گفت: به درستی که دشمن علی علیه السلام بیرون نمی‌رود از دنیا مگر آن که می‌آشامد جرعه‌ای از حمیم جهنم. و گفت: مساوی است بر کسی که مخالفت کند دین تشیع را که بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۷۷ نماز کند یا روزه بدارد یا زنا کند به درستی که او در آتش است، البته او در آتش است. و ابن ادریس رحمه اللّه در کتاب سـرائر به سند مجهولی روایت کرده است قال: کتبت الی أبی الحسن علیه السلام أسأله عن الناصب هل احتاج فی امتحانه الی أکثر من تقدیمه الجبت و الطـاغوت و اعتقـاد امامتهـا؟ فرجع الجواب: من کـان علی هـذا فهو نـاصب. یعنی: گفت نوشـتم به سوی امام علی نقی علیه السـلام سؤال کردم از ناصبی که آیا محتاج هستم در امتحان کردن او به سوی بیشتر از تقدیم کردن او جبت و طاغوت را یعنی اولی و دومی را بر حضـرت امیر المـؤمنین علیه السـلام و اعتقـاد کردن او به امـامت ابـو بکر و عمر، پس برگشت جواب که هر که بر این حالت باشـد پس او ناصبی است. و شیخ طوسـی در تهذیب و اسـتبصار به سـند مختلف فیه روایت کرده است از سالم بن مکرم عن أبی عبـد اللّه علیه السـلام قال قال رجل و أنا حاضـر: حلل لی الفروج، ففزع أبو عبـد اللّه علیه السـلام، فقال له رجل: لیس یسألك أن یعترض الطریق، انمـا یسألـك خادمـا یشتریهـا، أو امرأهٔ یتزوجها، أو میراثا یصـیبه، أو تجارهٔ أو شـیئا أعطیه. فقال: هـذا لشـیعتنا حلال، الشاهـد منهم و الغائب، و المیت منهم و الحی، و ما یولـد منهم الی یوم القیامهٔ فهو لهم حلال، أما و اللّه لا یحل الا لمن أحللنا له، و لا و اللّه ما أعطینا أحـدا ذمـهٔ، و ما عندنا لاحد عهد، و لا لاحد عندنا میثاق «۱». یعنی: گفت مردی به حضـرت صادق علیه السلام و من

حاضر بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۷۸ بودم که حلال گردان برای من فرجها را، پس اثر بیمی در آن حضرت ظاهر شد، و شاید برای تقیه باشد، پس مرد دیگر گفت با آن حضرت که او از تو سؤال نمی‌کند که برود و راه مردم را بزند و مال ایشان را بگیرد، سؤال نمی‌کند مگر خادمی را که بخرد او را، یا زنی را که تزویج نماید او را، یا میراثی که به او برسد، یا تجارتی یا چیزی که به او بخشیده شود. پس حضرت گفت این از برای شیعه ما حلال است، برای هر که حاضر باشد از ایشان و هر که غائب باشد، برای مرده ایشان و زنده ایشان و هر که از ایشان متولد شود تا روز قیامت، پس آنچه گفتی بر ایشان حلال است، و بخدا سوگند که حلال نیست اینها مگر برای کسی که ما از برای او حلال کنیم، و نه بخدا سوگند نداده‌ایم احدی را امانی، و نیست نزد ما برای احدی عهدی، و نیست برای احدی نزد ما پیمانی. و در کتاب علل الشرایع و کتاب تهذیب و کتاب استبصار به سند صحیح از زراره و محمد بن مسلم روایت کرده‌اند عن أبی جعفر علیه السلام قال قال أمیر المؤمنین علیه السلام: هلك الناس فی بطونهم و فروجهم، لانهم لم یؤدوا الینا حقنا، ألا و ان شیعتنا من ذلک و أباءهم فی حل «۱». یعنی: امام محمد باقر علیه السلام گفت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که هلاك شدند مردم به سبب شکمهای خود و فرجهای خود، زیرا که ایشان ادا نمی‌کنند به سوی ما حق ما را، و به درستی که شیعه ما از این و پدران ایشان در حلال بوده‌اند، یعنی بر ایشان حلال است. بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۷۹ و در کلینی و تهذیب و استبصار و علل الشرایع به سند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده است قال قال أبو عبد اللّه علیه السلام: أتدری من أین دخل علی الناس الزنا؟ فقلت: لا أدری جعلت فداك. قال: من قبل خمسنا أهل البیت، الا شیعتنا الاطیبین، فانه محلل لهم و لمیلادهم «۱». یعنی: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفت: آیا میدانی از کجا داخل شد بر مردم زنا کردن؟ پس گفتم: نمی‌دانم فدای تو گردم. گفت: از جهت خمس ما اهل بیت مگر شیعه ما که پاکیزه‌ترین خلق‌اند، پس به درستی که آن حلال کرده شده است از برای ایشان و از برای متولد شدن ایشان که حلال زاده باشند. و ایضا در تهذیب به سند صحیح از فضیل روایت کرده است عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال: من وجد برد حبنا علی کبده، فلیحمده اللّه علی أول النعم، قال قلت: جعلت فداك ما أول النعم؟ قال: طیب الولادة، ثم قال أبو عبد اللّه علیه السلام: قال أمیر المؤمنین علیه السلام لفاطمة علیها السلام: احلی نصیبک من الفیء لاباء شیعتنا لیطیبوا، ثم قال أبو عبد اللّه علیه السلام: انا أحللنا امهات شیعتنا لابائهم لیطیبوا «۲». یعنی: حضرت صادق علیه السلام گفت هر که بیابد سردی و لذت دوستی ما را بر جگر خود، پس حمد کند خدا را بر اول نعمتها. فضیل گفت: گفتم فدای تو شوم کدام است اول نعمتها؟ گفت: پاکیزگی ولادت یعنی حلال زادگی، پس گفت ابو عبد اللّه علیه السلام که گفت امیر المؤمنین علیه السلام مر فاطمه را علیها بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۸۰ السلام که حلال گردان بهره خود را از غنیمت و فایده‌ها که از تو است برای پدران شیعه ما، پاك و پاکیزه شوند از حرام زاده بودن، پس ابو عبد اللّه علیه السلام گفت: به درستی که ما حلال کردیم مادران شیعیان خود را برای پدران ایشان تا پاکیزه شوند یعنی حلال زاده باشند. و علی بن ابراهیم در تفسیر به سند معتبر روایت کرده است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: کسی که مخالف شما است در دین هر چند عبادت کند و جهد کند در عبادت از اهل این آیه «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ. عامِلَةٌ ناصِبَةٌ. تَصْلی ناراً حامِیَةً» یعنی روی چند در روز قیامت ترسناك و خوار باشند که در دنیا عمل می‌کرده باشند و تعب می‌کشیده باشند در عبادت بر افروزند آتشی را بسیار گرم «۱». و در کلینی و ثواب الاعمال چندین حدیث به این مضمون روایت شده است در تفسیر این آیه «۲». و در عیون اخبار الرضا به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی در شب معراج با رسول خود صلی اللّه علیه و آله خطاب کرد که ای محمد اگر بنده‌ای مرا عبادت کند تا مانند مشك پوسیده شود و چون به نزد من آید اعتقاد به امامت یکی از امامان نداشته باشد او را در بهشت خود جا ندهم «۳». و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که هر بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۸۱ که انکار امامت امیر المؤمنین علیه السلام و خلفای او علیهم السلام نماید همیشه در جهنم خواهد بود و از اهل این آیه است «بَلی مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً وَ أَحاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ فَأُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ» «۱». و کلینی به سند معتبر از امام محمد باقر

علیه السلام در تفسیر همین آیه روایت کرده است که اگر انکار کند امامت امیر المؤمنین علیه السلام را در آتش جهنم ابدالاباد خواهد بود «۲». و در کتاب خصال به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سه کس‌اند که سخن نمی گوید با ایشان خدا در روز قیامت و نظر رحمت به سوی ایشان نمی‌افکند و عمل ایشان را نمی‌پسندد و از برای ایشان است عذاب الیم: کسی که دعوی کند امامت امامی را که از جانب خدا امام نباشد، و کسی که انکار کند امامت امامی را که از جانب خدا امام باشد، و کسی که گمان کند که این دو کس را در اسلام بهره‌ای هست «۳». و در معانی الاخبار به سند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام حمران را گفت که ریسمان بکش در میان خود و اهل عالم هر که مخالف تو باشد در این دین که داری پس او زندیق است، هر چند فرزند محمد و علی و فاطمه باشد صلوات اللّه علیهم أجمعین. و در ثواب الاعمال به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی علی علیه السلام را علمی و نشانه‌ای گردانیده است در میان خود و میان خلق خود، و میان او و خلقش نشانه‌ای به غیر آن حضرت نیست، پس هر که متابعت او کند بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۸۲ مؤمن است، و هر که انکار او کند کافر است و هر که شک در او کند مشرک است «۱». و در حدیث معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اگر انکار امیر المؤمنین کنند جمیع اهل زمین هر آینه خدا همه را داخل جهنم کند ۲. و در محاسن برقی روایت کرده است که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله فرمود: ترک کنندگان ولایت علی علیه السلام که انکار فضل او می‌نمایند و معاونت دشمنان او می کنند بیرون‌اند از اسلام اگر بر این اعتقاد بمیرند «۳». و در اکمال الدین به سندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر که بمیرد و اعتقاد به امامت امام حق نداشته باشد مرده است مردن جاهلیت و کفر و شرك و ضلالت «۴». و در حدیث دیگر از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که هر که شك کند در امام زمان خود پس به تحقیق که کافر شده است به جمیع آنچه خدا فرستاده است «۵». و شیخ طوسی در امالی به سند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر که در روز قیامت بیاید با اعتقاد به امامت امام جائری که از جانب خدا نیست، و انکار امامت ما کند هر آینه حق تعالی او را سرنگون در آتش اندازد «۶». بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۸۳ و ایضا از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که اگر بنده‌ای بیابد در روز قیامت با عمل هفتاد پیغمبر خدا این را از او قبول نکند تا خدا او را ملاقات کند با ولایت من و ولایت اهل بیت من «۱». و در علل الشرایع به سند صحیح روایت کرده است که داود ابن فرقد از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمود که چه می گوئی در کشتن ناصبی؟ فرمود: خونش حلال است، و می‌ترسم که تو را به عوض او بکشند، اگر توانی که دیواری بر سر او بگردانی یا او را در آبی غرق کنی که کسی بر تو گواهی ندهد که او را کشته‌ای بکن. داود گفت: چه می‌فرمائی در مالش؟ فرمود: مالش را تلف کن تا توانی «۲». و کلینی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر که شریک گرداند با امامی که از جانب خدا است امامی را که از جانب خدا نیست و مشرک است «۳». بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۸۵ سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

(۱۸) رساله مفتتح شهور

اشاره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای ۱۱۱۰ ه ق تحقیق سید مهدی رجائی بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۹۹
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ الحمد للّه الذی جعل الشمس ضیاءا و القمر نورا، فقدر بهما لیالی و ایاما و سنین و شهورا لیبتغوا من ربهم فضلا موفورا، و الصلاة و السلام علی شمسی عالم الایجاد و رکنی السبع الشداد محمد و علی و آلهما الامجاد الانجاد. اما بعد: چون

بعضـی از اخبـار در بـاب علم به مفتتـح شـهور از اهـل بیت عصـمت و طهـارت گردیـده که مخالف مشـهور بین الاصـحاب است، و مضامین آنها نیز خالی از غموض و اشکالی نیست، لهـذا بعضـی داعی را مأمور ساختند که توضـیح مضامین و احکام آنها نموده. و توضیح آن مطالب در ضمن چند مقصد می‌نماید:

مقصد اول در بیان معنی ماه و سال شمسی و قمری است

بایـد دانست که چون اهـل عالم را ضـرور است از برای ضـبط تواریـخ حوادث از عمرها و قرضـها و مبایعات و معاملات و دولتها، و ایضا در تعیین مواقع امور شـرعیه از صوم و صـلاهٔ و عبادات از بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۰۰ تعیین ایام و ترکیب آنها با یک‌دیگر، و باید بنایش بر حرکات اجرام سـماویه باشد، و مشـهورترین آنها آفتاب و ماه است. لهذا در شرع و عرف بنای ماه و سال را که معیار تواریـخ شـرعیه و عرفیهانـد بر این دو کوکب گذاشـته‌اند، چنان که حق تعالی در آیات بسـیار اشاره به این اسـرار نموده است، کمـا قـال تعالی «وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْـباناً ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ» «۱» و بـاز فرموده است «هُوَ الَّذِی جَعَـلَ الشَّمْسَ ضِـیاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنـازِلَ لِتَعْلَمُوا عَـدَدَ السِّنِینَ وَ الْحِسـابَ» «۲» و از این بـاب آیـات بسیار است. و قمر را در حسـاب مـاه اصـل قرار دادهانـد، چون ماه از یک دور قمر بهم می‌رسد. و شـمس را در حساب سال اصل قرار داده‌اند، چون از یک دور حرکت آفتاب بهم می‌رسـد، و چون دوازده دور قمر نزدیک است به یک سال شمسـی آن را سال قمری گوینـد. و چون آفتاب در هر سال دوازده برج را قطع می کنـد، مـدت قطع آن یک برج را و آن نزدیک است به یک ماه قمری آن را ماه شمسـی گوینـد، و مدت مکث آفتاب در برجها مختلف است. و سال شمسـی مـدت گردیـدن آفتاب است از نقطه معینی از فلک البروج،ماننـد اول حمل تا آن که باز به آن نقطه برگردد به حرکت خاصه خود، و آن در مدت سیصد و شـصت و پنج روز و ربع یک روز است مگر کسر قلیلی. و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز است و پنج یک و شش یک یک روز، یعنی یازده جزء از سی جزء یک روز، و این کمتر است بیست و پنج رساله فارسـی، متن، ص: ۴۰۱ از سـال شمسـی به ده روز و بیست سـاعت و نیم نجومی تقریبـا. و به این سـبب ماههای قمری در چهـار فصـل می گردد، مثل آن که ماه رمضان گاهی در فصل بهار و گاهی در زمسـتان می‌افتـد، و بنای نسـیء که در جاهلیت شایع بوده و حق تعـالی در قرآن مجیـد منع از آن فرموده نیز بر این است، چنـانچه در بحـار الانوار تحقیق آن نموده‌ام. و اول ماه قمری را یهودان و بعضـی از ترکان از وقت اجتماع آفتاب و ماه در یک درجه می‌دانند که وسط محاق است. و مسـلمانان اول ماه را از دیدن هلال می‌داننـد و آخرش را دیـدن هلال دیگر. و منجمـان این را ترجیـح داده‌انـد، برای آن که در محاق چون ماه از نور آن چیزی نمی‌نمایـد گویا معدوم شده است، و چون هلال می‌نماید گویا الحال متولد شده است از عدم و بیرون آمده است از شـیمه ظلمت. و آنچه فقیر را به خـاطر می‌رسـد آن است که جنـاب مقـدس الهی برای آسـانی کـار بر عامه عباد بنای فرائض و سـنن را بر امری چند گذاشـته، و به وقتی چنـد منوط گردانیـده است که بر همه خلق اسـتعلام آنها در نهایت سـهولت باشد، و عوام و خواص به آنها یک نسـبت داشـته باشـند. چنان که فریضه صبح را به روشـنی افق منوط گردانیـده است که هر که چشم دارد می‌بینـد، و زوال را به زیاد شدن سایه‌ها، و مغرب را به غروب قرص یا ذهاب حمره. و اگر فریضه را به چهار ساعتی یا ده ساعتی روز منوط می گردانید، بایست آلتها برای اسـتعلام ساعات پیدا کنند، و بر اکثر عوام متعسر بلکه متعذر باشد، و همچنین هلال شهر رمضان و غیر آن را منوط بیست و پنـج رساله فارسـی، متن، ص: ۴۰۲ به رؤیت سـاخته است که همه خلـق در آن مساوی‌انـد، و بسـا باشـد که عـوام زودتر و بهـتر از خواص بینند. و به این سـبب بنای اکثر احکام شـرعیه را بر ماههای قمری و سـیر قمر گذاشـته‌اند، مانند موالید حضـرت رسول و ائمه صلوات اللّه علیهم و روز غـدیر و روز مباهله و امثال اینها. و رعایت درجه آفتاب را نکرده‌اند، زیرا که اگر بر آن مبتنی می‌ساختند بر اکـثر خلـق مخفی می‌بـود، و بـایست رجـوع کننـد به منجمـان مـاه را، و زحمت بسـیار در اسـتعلام آنهـا بکشـند چنـان که در موالید

پادشاهان عظیم الشأن مهره منجمان استعلام موالید ایشان می‌نمایند و بر اکثر خلق مخفی است. و در ابتدای اکثر امور بر حرکت قمر نکته نجومی نیز می‌توان گفت که چون قمر اقرب کواکب است به زمین، و تعلقش به اهل زمین زیاده از کواکب دیگر است، لهذا آن را اعتبار کرده‌اند به خلاف موالید شریفه سلاطین با وقر و تمکین که چون نسبت ایشان به آفتاب از جهت عموم فوائد و آثار و شمول منافع و فوائد نسبت به هر دیار و جهات بسیار دیگر که منجمان ذکر کرده‌اند زیاده از کواکب دیگر است، لهذا در موالید ایشان درجه آفتاب را اعتبار کرده‌اند، و این وجه مبتنی است که فقیر را در این باب به خاطر رسیده است.

مقصد دوم در بیان حساب عدد و کبیسه است

بدان که ابتدای سال عرب را از ماه محرم می‌گیرند، و چون قاعده اهل حساب آن است که کسری که زیاده از نصف باشد تمام حساب می‌کنند و حرکت وسطی که قمر در هر ماه بیست و نه روز بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۰۳ و نیم و یک دقیقه و پنجاه ثانیه است. پس ماه محرم را که اول سال است چون زیاده از نصف است تمام می‌گیرند و سی روز حساب می‌کنند. و از برای ماه صفر چون کسرش سه دقیقه و چهار ثانیه است و کمتر از نصف است، بیست و نه روز حساب می‌کنند، و ربیع الاول را سی، و ربیع الثانی را بیست و نه می‌گیرند تا به ماه ذی الحجه برسد که آخر سال عرب است، و کسری که از برای آن جمع می‌شود بیست و دو دقیقه است و آن کمتر از نصف یک روز است، پس آن را نیز به همان حساب بیست و نه می‌گیرند. و سال دوم را باز به همان نحو محرم گرفته یک ماه را تمام و یک ماه را ناقص می‌گیرند تا به ماه ذی الحجه برسد، و چون کسر سال سابق را با کسر این سال جمع می‌کنند چهل و چهار دقیقه می‌شود و این زیاده از نصف است، پس ذی الحجه سال دوم را تمام حساب می‌کنند و ذو القعده و ذو الحجه این سال هر دو تمام می‌شود. و این سال را سال کبیسه می‌گویند، چون کسرها با یک دیگر جمع می‌کنند و ماه ناقصی را تمام حساب می‌کنند. و در هر سی سال به این حساب یازده سال را کبیسه می‌گیرند، یعنی سال دوم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و شانزدهم و هجدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و ششم و بیست و نهم. و بعضی به جای شانزدهم پانزدهم را گیرند، به اعتبار آن که از برای تمام گرفتن کسر رسیدن به نصف را کافی می‌دانند، و تجاوز از نصف را در کار نمی‌دانند. و مشهور میان علما آن است که مدار روزه و عبادات شرعیه بر دیدن هلال است، و این حساب عدد در شرع معتبر نیست، و بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۰۴ بعضی از احادیث موافق حساب عدد وارد شده است که در مقاصد آتیه ایراد می‌نماید.

مقصد سوم در تحقیق احادیث خمسه است

یعنی هر روز از روزهای هفته که در سال سابق اول ماه مبارک رمضان بوده باشد، روز پنجم آن اول ماه امسال خواهد بود، اگر مثلا ماه رمضان سابق روز یک‌شنبه باشد می‌باید ماه رمضان امسال اولش روز پنجشنبه باشد، و این در غیر سال کبیسه است، و در سال کبیسه باید شش روز بشمارند روز ششم اول ماه رمضان این سال خواهد بود. و در غالب اوقات این حساب با رؤیت موافق می‌افتد، چنان که در سنه هزار و صد و هفت اول ماه رمضان روز چهارشنبه بود، و در سال بعد از او که سنه هزار و صد و هشت بود پنجم آن که روز یک‌شنبه بود اول ماه رمضان بود، و این سال که سنه هزار و صد و نه است چون سال کبیسه است ششم یک‌شنبه که روز جمعه است اول ماه مبارک بود. و گاه هست که به حسب رؤیت تخلف می‌کند و موافق نمی‌افتد، سرش آن است که اگر چه به حسب تجربه یافته‌اند که سه ماه متوالی تمام می‌تواند شد و زیاده نمی‌تواند شد، اما ماههای سال را که بر سر هم حساب کنند در غیر سال کبیسه اگر اول ماه رمضان شنبه باشد، چون به حسابی که سابقا مذکور شد از ماههای تمام است باید دوشنبه اول ماه شوال

باشد. بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۰۵ و چون آن ناقص است بایـد شـنبه اول ماه ذی القعده باشد، و چون آن تمام است بایـد پنجشنبه اول ماه ذی الحجه باشـد، و چون آن ناقص است بایـد جمعه اول ماه محرم باشد، و چون آن تمام است باید یک‌شـنبه اول ماه صـفر باشـد، و چون آن ناقص است باید دوشـنبه اول ماه ربیع الاول باشد. و چون آن تمام است باید چهارشـنبه اول ماه ربیع الثانی باشد، و چون آن ناقص است باید پنج‌شنبه اول ماه جمادی الاولی باشد، و چون تمام است باید سه‌شنبه اول ماه شعبان باشد، و چون ناقص است باید چهارشـنبه اول ماه مبارك رمضان باشد و آن پنجم شـنبه است که اول ماه رمضان سابق بود. و در سال کبیسـه چون ماه ذی القعـده و ذی الحجه را هر دو تمام می‌گیرنـد اول ماه رمضان آن سال بایـد موافق شـشم ماه رمضان سابق باشد. مثلا در فرضـی که در سابق ذکر کردیم اگر در سال کبیسه باشد و ذی الحجه را تمام بگیریم شـنبه اول ماه محرم خواهد بود و به همان نحو ماههای بعـد را یکی تمام و یکی ناقص بگیریم، اول ماه رمضان پنج‌شـنبه خواهد بود، و آن نسبت به شـنبه که اول ماه رمضان سابق است شـشم خواهد بود. و احادیث بر این مضمون بسیار است، چنان که کلینی رحمه اللّه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که ایام سال سیصد و شـصت روز بود و حق تعالی دنیا را در شـش روز خلق کرده و شـش روز را از سال بیرون کرد سیصد و پنجاه و چهار روز ماند، شـعبان هرگز تمام نمی‌شود، و شوال بیست و نه روز است، و ذو القعده سـی روز است، زیرا که خدا فرموده است وعده دادیم بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۰۶ موسـی را سی شب و تمام کردیم آن را به ده شب دیگر، پس تمام شد میقات پروردگار او چهل شب، و آن ماه ذی القعـده بود و ده روز ذی الحجه، پس ذی القعـده را خـدا تمام گرفته است و ذو الحجه بیست و نه روز است، و محرم سـی روز است، پس همچنین بعـد از آن یـك مـاه تمام است و یك ماه ناقص «۱». و ابن بابویه رحمه اللّه به این حدیث عمل کرده است، و سایر علما موافق احادیث دیگر بنا را بر دیدن ماه گذاشـته‌اند. و أیضا کلینی از عمران زعفرانی روایت کرده است که به خدمت حضـرت صادق علیه السـلام عرض کردم که گاه هست آسمان را ابر فرو می‌گیرد در عراق دو روز و سه روز، پس در کدام روز روزه بداریم؟ فرمود: نظر کن روزی را که در سال گذشته روزه داشته‌ای و اول ماه رمضان بوده است، روز پنجم آن روز را در این سال روزه بدار «۲». و ایضا به سـند دیگر از آن حضرت روایت کرده است که در سال آینده روزه بدار پنجم آن روز را که در ماه گذشته روزه داشته بودی «۳». و ایضا روایت کرده است که محمد بن الفرج به خدمت حضرت امام علی نقی علیه السـلام نوشت که از پدران شـما روایت کرده‌اند در حساب روزه که پنج روز از اول ماه رمضان گذشـته بشمارند. حضرت در جواب نوشـتند: صـحیح است، و لیکن در هر چهار سال پنج پنج بشـمار، و در سال پنجم شـش روز بشـمار. بیست و پنـج رساله فارسـی، متن، ص: ۴۰۷ پس سیاری گفت: این تفـاوت از جهت کبیسه است و اصـحاب ما حساب کردنـد، و گفتنـد: این به حساب کبیسه درست است «۱». مؤلف گویـد: حساب کبیسه که در این حدیث وارد شده است، مخالف آن حسابی است که مشـهور است میان منجمان، و مشهور موافق ارصاد مشهوره حساب کبیسه به آن قاعده‌ایست که سابقا مذکور شد. و قول دیگر در کبیسه هست که گفته‌انـد در هر سه سـال یـك روز به جهت کبیسه زیـاد کننـد، و در سـال سـی‌ام دو روز تا در سـی سال یازده روز شود. و این قول مـتروك و مهجور است، و آن که حضـرت فرموده‌انـد یـا مبتنی بر احتیـاط است، یـا موافق قاعـده‌ایست که در آن زمـان میـان عرب معروف بوده است، چنان که صاحب قاموس گفته است: که سال کبیسه آن سالی است که یك روز از آن را می‌دزدنـد و آن در هر چهـار سال می‌شود «۲». و قرینه‌اش آن است که راوی گفت اصـحاب مـا حساب کردنـد درست یافتنـد. و چون احادیث بسیار وارد شده است که مدار صوم و فطر بر دیدن ماه است، شـیخ طوسـی رحمه اللّه این احادیث را حمل کرده است بر آن که سنت است که آن روز را روزه بدارنـد به قصـد سـنت، که اگر در واقع از ماه رمضان باشـد روزه داشته باشـند، چنان که روزه یوم الشك را سـنت است که روزه بدارنـد، و اگر ظـاهر شود که از مـاه رمضان بوده است از روزه ماه رمضان مجزی است. و بعضـی گفته‌انـد مقصود از این احادیث بیان قاعـده حساب بیست و پنج رساله فارسـی، متن، ص: ۴۰۸ عـدد است کو به حسب شـرع بنای احکام را بر آن نتوان گـذاشت، و این بسـیار بعیـد است. و شـیخ در مبسوط، و علامه در منتهی، و جمع دیگر از علما رضوان اللّه علیهم این اخبار را حمل

کرده‌انـد بر آن که اگر ماههـای سـال همه یـا اکثر دیـده نشود به این احادیث عمل می‌کننـد، زیرا که به حسب برهان و تجربه معلوم است که همه ماههای سال تمام نمی‌تواند بود. و به گمان فقیر اگر زیاده از چهار ماه مشتبه شود، باز عمل به این اخبار می‌توان کرد. و بعضی گفته‌اند مطلقا همه را سی حساب می‌کنند. و این مخالف تجربه و عادت است، و مستلزم طرح اخبار معتبره بسیار است.

مقصد چهارم [در روزه روز عید اضحی و روز عاشورا]

در شـرح حدیثی است که کلینی از حضرت صادق علیه السلام و ابن بابویه در مقنع از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده‌اند که روز عید اضحی در روزی است که در آن روز روزه می‌دارند و روز عاشورا در روزی است که در آن افطار می‌کنند «۱». و سید بن طاوس رضـی اللّه عنه گفته است که ما مذاکرهٔ از مشایخ خود شـنیده‌ایم که از یکی از ائمه علیهم السلام روایت کرده‌اند که روز روزه شما روز نحر شما است «۲». و اکثر این احادیث را نفهمیده‌انـد و تکلفات بارده در حلش کرده‌اند. بیست و پنج رساله فارسـی، متن، ص: ۴۰۹ و گمـان فقیر آن است که این نیز موافق اخبـار سابقه است، که هر روزی که اول ماه رمضان باشـد از ایام هفته همان روز عیـد قربـان است، و هر روز عیـد فطر است همـان روز روز عـاشورا است، و این نیز ظـاهرش آن است که مبتنی بر حساب عـدد باشـد. اما در سال کبیسه موافق می‌افتـد، زیرا که اگر اول ماه رمضان مثلا یک‌شنبه باشد، چون از ماههای تمام است، باید اول شوال سه‌شنبه باشد، و چون شوال ناقص است باید اول ماه ذی القعده چهارشنبه باشد، و چون از ماههای تمام است باید اول ماه ذی الحجه جمعه باشـد، پس روز عیـد اضـحی یک‌شـنبه خواهد بود و موافق است با جزء اول حدیث. و چون در غیر سال کبیسه ماه ذی الحجه ناقص است باید اول ماه محرم روز شـنبه باشد، پس عاشورا روز دوشنبه خواهد بود و موافق نمی‌شود با جزء دوم حدیث. و اگر سال کبیسه باشد چون ماه ذی الحجه نیز تمام است، اول ماه محرم روز یک‌شـنبه خواهد بود، و عاشورا روز سه‌شـنبه می‌شود، و جزء ثانی حـدیث نیز موافق می‌شود، پس یا بایـد حدیث را حمل بر سال کبیسه کرد، یا بر کثرت وقوع این حالت، یا بر خصوص آن سالی که حضرت فرموده‌اند.

مقصد پنجم در توضیح حدیث دیگر است که در این باب وارد شده است و کسی معنی آن را نیافته و متعرض شرح آن نگردیده است.

سیـد جلیـل نبیـل نقیب نجیب صـاحب کرامـات و مقامـات رضـی الـدین علی بن طاوس رحمه اللّه در کتاب اقبال از جـد خود شیخ طوسـی بیست و پنج رساله فارسـی، متن، ص: ۴۱۰ رضـی اللّه عنه روایت کرده است از ابو احمـد از محمـد بن ابراهیم از پدرش که گفت: رفتم به خدمت حضـرت امام حسن عسـکری علیه السلام در روز اول ماه مبارک رمضان، و مردم اختلاف کرده بودند در آن روز، بعضی یقین داشتند که اول ماه است، و بعضی شک داشتند. چون حضرت مرا دیدند فرمودند: ای ابراهیم امروز تو داخل کدام گروهی؟ یقین داری یا شک داری؟ گفتم: فدای تو شوم از برای استعلام این امر به خدمت شما آمده‌ام. حضرت فرمود: من اصلی و قاعده‌ای به دست تو بدهم که بعد از این هرگز شک نکنی. گفتم: ای مولی و آقای من منت گذار بر من به بیان آن قاعده. حضـرت فرمود: بایـد بشناسـی و معلوم کنی روز اول محرم را، چون آن را دانسـتی محتـاج نیستی به آن که طلب کنی هلاـل مـاه رمضـان را. گفتم: چگونه مجزی است دانسـتن هلاـل محرم از طلب کردن هلاـل مـاه رمضان، بیان کن از برای من ای سـید من. فرمود: نظر کن روز اول محرم را اگر یک‌شنبه باشـد یکی بگیر، و اگر دوشـنبه باشد دو بگیر، و اگر سه‌شـنبه باشد سه بگیر، و اگر چهارشـنبه باشـد چهار بگیر، و اگر پنج‌شـنبه باشـد پنج بگیر، و اگر جمعه باشد شـش بگیر، و اگر شـنبه باشد هفت بگیر. پس آن عدد را حفظ کن و عـدد امامان خود را که دوازده است بر آن بیفزا و مجموع را بگیر، پس هفت هفت از آن عـدد بینداز، اگر هفت بماند شـنبه اول ماه

رمضان است، و اگر شش بماند جمعه است، و اگر پنج بماند پنج‌شنبه، و اگر چهار بماند بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۱۱ چهارشنبه، و اگر سه بماند سه‌شنبه، و اگر دو بماند دوشنبه، و اگر یک بماند یک‌شنبه، پس بنای حساب خود را بر این قاعده بگذار «۱». مؤلف گوید: این حدیث بر افاضل علما مشتبه شده، و سر این را ندانسته‌اند، و لهذا اکثر در کتب خود ایراد ننموده‌اند، و سید ابن طاوس رحمه اللّه فرموده است شاید این حدیث مخصوص به وقت خاصی یا شخص مخصوصی بوده باشد. و گمان فقیر آن است که این حدیث نیز مبتنی بر حساب عدد است، و با حدیث خمسه موافق است، و هر دو بر یک اصل مبتنی شده‌اند، زیرا که هر گاه روز اول محرم یک‌شنبه باشد، یک را می‌گیریم و با دوازده ضم می‌کنیم سیزده می‌شود، هفت را که از آن می‌اندازیم شش می‌ماند، پس اول ماه رمضان جمعه خواهد بود. و این با حساب عدد موافق است، زیرا که هر گاه اول محرم یک‌شنبه باشد، و محرم تمام است، اول صفر سه‌شنبه خواهد بود، و چون صفر ناقص است، اول ربیع الاول چهارشنبه خواهد بود، و چون تمام است اول ربیع الثانی جمعه خواهد بود، و اول جمادی الاولی شنبه، و اول جمادی الثانیه دوشنبه، و اول رجب سه‌شنبه، و اول شعبان پنج‌شنبه، و اول ماه رمضان جمعه. و همچنین اگر اول محرم دوشنبه باشد، دو را با دوازده ضم می‌کنیم چهارده می‌شود، هفت را که می‌اندازیم هفت می‌ماند، پس شنبه اول ماه رمضان است، زیرا که به حساب عدد چهارشنبه اول صفر، و پنج‌شنبه اول ربیع الاول، و شنبه اول ربیع الثانی، و یک‌شنبه اول جمادی الاولی، و سه‌شنبه اول جمادی الثانیه، و بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۱۲ چهارشنبه اول رجب و جمعه اول شعبان، و شنبه اول رمضان. و اگر اول محرم سه‌شنبه باشد سه را با دوازده ضم کنیم پانزده شود، و هفت هفت که بیندازیم یک بماند، پس اول ماه رمضان یک شنبه باشد، چنان که اول محرم هزار و صد و هشت سه‌شنبه بود، و اول ماه رمضان بعد از آن یک‌شنبه بود در سال گذشته، و وجهش همان است. زیرا که اول محرم هر گاه سه‌شنبه باشد اول صفر پنج‌شنبه است، و اول ربیع الاول جمعه، و اول ربیع الثانی یک‌شنبه، و اول جمادی الاولی دوشنبه، و اول جمادی الثانیه چهارشنبه، و اول رجب پنج‌شنبه، و اول شعبان شنبه، و اول ماه مبارک رمضان یک‌شنبه. و اگر اول محرم چهارشنبه باشد، چهار با دوازده ضم کنیم شانزده می‌شود، و دو هفت را که بیندازیم دو می‌ماند، پس اول ماه مبارک دوشنبه خواهد بود، زیرا که اول صفر جمعه خواهد بود، و اول ربیع الاول شنبه، و اول ربیع الثانی دوشنبه، و اول جمادی الاولی سه‌شنبه، و اول جمادی الثانیه پنج‌شنبه، و اول رجب جمعه، و اول شعبان یک‌شنبه، و اول ماه رمضان دوشنبه. و اگر اول محرم پنج‌شنبه باشد، پنج با دوازده هفده می‌شود، و دو هفت را که انداختیم سه می‌ماند، پس اول ماه مبارک رمضان سه‌شنبه خواهد بود. و اگر اول محرم جمعه باشد شش را با دوازده ضم کنیم هجده شود، و دو هفت را که بیندازیم چهار بماند، پس اول ماه مبارک چهارشنبه باشد به همان حساب که مذکور شد. و اگر اول محرم روز شنبه باشد، هفت را با دوازده ضم کنیم نوزده شود، دو هفت را که بیندازیم پنج بماند، پس اول ماه مبارک بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۱۳ پنج‌شنبه باشد. و از این قاعده لطیفه که در این روایت شریفه وارد شده است قاعده مختصرتر استنباط می‌توان کرد، مثل آن که هر روز که اول محرم باشد از ایام هفته روز دوم ایام قبل از آن اول ماه رمضان است. مثل آن که اگر اول محرم جمعه باشد، پنج‌شنبه را بینداز چهارشنبه اول ماه رمضان است. و اگر اول محرم پنج‌شنبه باشد، چهارشنبه را بیندازد سه‌شنبه اول ماه رمضان است. یا آن که بگوئیم چنان که در خمسه پنجم بعد اول ماه رمضان است اینجا سوم قبل را اول ماه می‌گیریم، چنان که می‌گوئیم جمعه و پنج‌شنبه و چهارشنبه، پس چهارشنبه سوم قبل است. یا آن که هر روز که اول محرم است، ششم آن روز اول ماه رمضان است، چنان که در خمسه دانستی. پس این حدیث نیز بنا بر آنچه سابقا مذکور شد محمول بر اشتباه اهله متوالیه خواهد بود، یا بر آن که این روز را مستحب است که احتیاطا و استظهارا روزه بدارند، زیرا که اگر به حسب رؤیت با این قاعده تخلف کند غالبا به اعتبار تقدیم این حساب است بر رؤیت، پس احتیاط در اختیار این اخبار است در صوم نه در فطر.

مقصد ششم در توضیح حدیث مشکل دیگر است که در این باب وارد شده است،

باز سید جلیل الشأن ابن طاووس رحمه اللّه در کتاب اقبال روایت کرده است که در پشت کتاب قدیمی از کتب اصحاب خود دیدم که هر گاه خواهی روز وقفه و اول ماه رمضان را از هر ماهی بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۱۴ بدانی، تفحص کن ماه محرم را اگر دیدی چهار روز از آن بشمار روز پنجم آن وقفه است، و روز ششم آن اول ماه رمضان است، و اگر پوشیده شود بر تو ماه محرم و نبینی، ماه صفر را تفحص کن اگر بینی دو روز از آن بشمار روز سوم وقفه است و روز چهارم اول ماه رمضان است. و اگر آن را نیز نیابی و بر تو پوشیده بماند تفحص کن ماه ربیع الاول را، اگر ببینی یک روز را بشمار دوم عرفه است و سوم اول ماه رمضان. و اگر آن نیز پوشیده شود بر تو، پس ماه ربیع الاخر را تفحص کن چون مشاهده نمائی شش روز را بشمار هفتم آن عرفه است، و هشتم آن اول ماه رمضان است. و اگر پنهان شود ماه ربیع الاخر، پس تفحص کن ماه جمادی الاولی را اگر به‌بینی پنج روز بشمار ششم آن عرفه است، و هفتم آن اول ماه رمضان. و اگر پنهان شود ماه جمادی الاولی، پس انتظار بکش ماه جمادی الاخر را، پس اگر به‌بینی آن را بشمار از آن سه روز را و چهارم آن عرفه است و پنجم اول ماه رمضان. و اگر جمادی الاخر نیز مستور گردد، تفحص کن هلال رجب را، و چون دیده شود دو روز بشمار سوم عرفه است و چهارم اول ماه رمضان. و اگر هلال رجب نیز پوشیده شود ماه شعبان را تفحص نما اول آن موافق عرفه است، و دوم آن موافق اول ماه رمضان. و اگر آن نیز مشتبه شود تفحص کن هلال ماه رمضان را، و شش روز از آن بشمار هفتم آن وقفه است، و هشتم آن اول ماه رمضان. و اگر آن نیز پنهان شود هلال شوال را تفحص کن، چون به‌بینی بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۱۵ چهار روز را بشمار پنجم آن وقفه است، و ششم آن اول ماه رمضان. و اگر آن نیز پنهان گردد ماه ذی القعده را تفحص کن، و بعد از دیدن سه روز را بشمار چهارم وقفه است، و پنجم اول ماه رمضان، و اگر آن نیز معلوم نشود ماه ذی الحجه را ملاحظه کن و هشت روز از آن بشمار نهم وقفه است و دهم اول ماه رمضان «۱». مؤلف گوید: در کتاب اقبال در همه مواضع به لفظ وقفه واقع شده است، و ظاهرا مراد از آن روز عرفه است، زیرا که وقوف عرفات در این روز واقع می‌شود، لهذا ما تعبیر از آن در بعضی از مواضع به عرفه کردیم، و این یک محل اشتباه فضلای عصر بود. و ظاهر آن است که این روایتی باشد منقول از معصومین علیهم السلام، و محتمل است که از استخراجات عرب باشد، و بر هر تقدیر باز مبتنی بر حساب عدد است، زیرا که اگر ماه محرم مثلا اولش یک‌شنبه باشد، موافق حساب عدد می‌باید ششم آن که جمعه باشد اول ماه رمضان باشد، و پنج آن پنج‌شنبه باشد روز عرفه باشد. اما آن که ماه رمضان جمعه باشد، چون تمام است باید یک‌شنبه اول شوال باشد، و دوشنبه اول ذی القعده، و چهارشنبه اول ذی الحجه، پس پنج‌شنبه عرفه خواهد بود، و همچنین سایر ایام هفته به این نسبت است، چنان که در مقصد پنجم بیان شد. و اگر اول صفر مثلا سه‌شنبه باشد چهارم آن که جمعه است اول ماه رمضان خواهد بود به همان بیان که مذکور شد، و سوم آن که پنج‌شنبه است عرفه خواهد بود. و اگر اول ربیع الاول چهارشنبه باشد سوم آن که جمعه است بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۱۶ اول ماه رمضان خواهد بود، و دوم آن که پنج‌شنبه است عرفه خواهد بود، و همچنین همه ماهها به حساب عدد موافق آنچه مذکور شده است درست می‌آید. و در دو موضع تکلفی باید کرد، یکی در ماه رمضان، زیرا که هر گاه اول ماه رمضان به رؤیت معلوم باشد چه احتیاج به استعلام دارد، و گویا استطرادا مذکور شده است، و معلوم است که هر روز هفته را که بگیری و هشت روز بشماری، همان روز عود می‌کند، اما در استعلام عرفه فایده می‌کند. و دیگری در ماه ذی الحجه که هر گاه به رؤیت اولش معلوم شود عرفه ظاهر خواهد بود، و آن که روز اضحی روز اول ماه رمضان است، موافق احادیثی است که در مقصد چهارم گذشت. و تأویل این حدیث نیز مثل تأویل احادیث سابقه است و فایده‌اش در صورت اشتباه اهله ظاهر می‌شود، یا آن که غرض بیان قواعد مترتبه بر حساب عدد است بی‌آن که حکم شرعی بر آن مترتب شود اگر چه بسیار بعید است. و قد فرغت من تسویده فی حادی عشر شهر شوال ختم بالخیر و الاقبال سنهٔ تاسع و مائهٔ بعد ألف من الهجرهٔ، و الحمد للّه أولا و آخرا، و الصلاهٔ علی سید المرسلین محمد و عترته الاکرمین، و لعنهٔ اللّه علی أعدائهم أجمعین الی یوم

الدین. بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۱۷ سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

استفتائات

اشاره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای ۱۱۱۰ ه ق گردآورنده محمد جعفر بن محمد طاهر خراسانی تحقیق سید مهدی رجائی بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۴۹ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ الحمد للّه مجیب السائلین، و الصلاهٔ و السلام علی محمد و آله الطاهرین. أما بعد: بر ورق کمارش نگارش می‌نماید، معتکف زاویه خمول و بی‌نشانی محمد جعفر بن محمد طاهر الخراسانی، که چون به هدایت ربانی و عنایت بی‌نهایت سبحانی به مطالعه مسأله‌ای چند که جماعت ثقات، چون مولانا الحاج محمد شریف بیرجندی، و مولانا مجد الدین شوشتری، و مولانا میرزا محمد بن فیاض اصفهانی، و مولانا الحاج محمود میبدی، و مولانا الحاج حسین بقمشی و غیرهم، شکر اللّه سعیهم. از غواص بحار الانوار باعانهٔ التوفیق، سیار مضمار الاسرار باذمهٔ التحقیق، جامع الشرائع و الحقائق بعلو الهمهٔ، کاشف السرائر و الدقائق لسمو الرتبهٔ، العلامهٔ الفهامهٔ المحقق المدقق النحریر البصیر، شیخ الاسلام و المسلمین، قدوهٔ علماء المتبحرین، خاتم المجتهدین، شیخنا و استاذنا و من الیه استنادنا و مولانا محمد باقر صاحب بحار الانوار، لازال للعلوم عماد، و للفضائل سناد، سؤال بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۵۰ نموده بودند مشرف شدم، به خاطر فاتر خطور می‌نمود که وی را ترتیبی بر وجه احسن نمایم، و به نظر فیض اثر مومی الیه دام فضله رسانم، که قریب و بعید و مبتدی و منتهی از آن مستفیض گردند. اما دست عوایق زمان در این باب تأخیر بردی، عزیمت این فقیر منسوخ می‌داشت. تا آن که جماعتی از مجاورین مشهد رضا علی ساکنه التحیهٔ و الثناء و ساکنین دار المؤمنین سبزوار، که از شرف خدمت و الانهمت محروم‌اند، در این باب الحاح و اقراح بیرون از حد و قیاس نمودند. پس بالضرورهٔ به اجایت حاجت مسارعه نموده شد، و آن مسائل به ترتیبی که خاطر فاتر به آن مسافحه می‌نمود مرتب و به نظر کیمیا اثر دام فضله رسانیده شد، و این رساله مسمی ب «مسائل ایادی سبا» که مشتمل است بر دویست و هشتاد و شش مسأله مرتب است بر دوازده باب. باب اول: در بیان کیفیت وضو و غسل و تیمم و نماز با جماعت و منفرد. باب دوم: در بیان آنچه متعلق است به تطهیر و طهارت. باب سوم: در احکام نماز واجبی و سنتی و آنچه مناسب این باب است. باب چهارم: در بیان روزه ماه مبارک رمضان و بعضی احکام آن. باب پنجم: در خمس و زکات، و بیان استطاعت حج. باب ششم: در امر به معروف و نهی از منکر و صله ارحام و وجوب مواضع این دو. بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۵۱ باب هفتم: در معاملات، و آنچه مناسب این باب است. باب هشتم: در نذر و هبه و کفاره. باب نهم: در نکاح و رضاع و عده، و آنچه مناسب این باب است. باب دهم: در بعضی وجوه محرمه، و احکام اطعمه و اشربه محرمه، و بیان بعضی اسباب ملاهی. باب یازدهم: در بیان بعضی مسائل میراث. باب دوازدهم: در بعضی مسائل متفرقه.

باب پنجم در خمس و زکات و بیان استطاعت حج

مسأله ۱۱۳-:کسی که قوت سال از حاصل ملکش یا کسبش بهم نمی‌رسد، اما ملکی یا سرمایه‌ای دارد که قوت سالش می‌شود هر گاه بفروشد، زکات و خمس می‌توان داد به او، و در این فرقی میان مستحق زکات و خمس هست یا نه؟

جواب

به چنین جماعت زکات و خمس و فطره دادن مشکل است.

مسأله ۱۱۴–:در خمس حصه امام یا غیر حصه امام علیه السلام را مالک با تجویز بعضی از صلحا که مرتبه استدلال نداشته باشند به سادات مستحقین می‌توانند داد یا نه؟

جواب

البته به تجویز عالم به اخبار اهل بیت علیهم السلام بدهند.

مسأله ۱۱۵–:خمس را بر مستحقین و یتامی و ابن السبیل متساوات تقسیم باید کرد یا هر قدر خمس که کسی داشته باشد به یک صنف بلکه به یک شخص می‌تواند داد، و استحقاق در سید البته شرط است یا نه؟ و اگر قدری دارد و یا اصلا خبری ندارد، یا آنچه دارد از قوت سنه می‌توان داد یا

جواب

حصه امام علیه السلام را البته به تجویز فقیه بدهند و فقیه در تقسیم آنچه مصلحت داند به عمل می‌آورد، و استحقاق شرط است، و زیاده بر قوت سال نمی‌توان داد.

مسأله ۱۱۶–:در یتامی سادات نیز استحقاق شرط است یا نه؟

جواب

احوط آن است که رعایت استحقاق بشود.

مسأله ۱۱۷–:از مال صغیر زکات دادن در غلات و غیرها بر وصی یا قیم که مال صغیر عرفا به اعتبار خویشی در دست او هست بباید داد یا واجب نیست؟

جواب

مشکل است دادن زکات در چنین صورتی.

مسأله ۱۱۸–:در غیر ربح تجارت و آنچه ارباب صناعات کهعرفا به آن حرفه صادق آید و از زراعت که زیاده بر قوت سنه باشد بر جمیع که خمس واجب است در امور دیگر، مثل نوکری شخصی کرده، یا نفع از حاصل گوسفند یا شتر بهم رسیده، یا مثل ملائی این زمان یا نماز و روزه گرفتن مبلغی

جواب

در امور هر چه به روشی شده باشد که عرفا کسب شده باشد باید داد، و احتیاط این است که در هبه که نسبت به حال او خطیر گویند، و در میراث که به او رسد از جائی که گمان نداشته باشد خمس باید داد، بنا بر حدیثی که علی بن مهزیار نقل کرده.

مسأله ۱۱۹–:در باب زکات گوسفند که به سیصد برسد هر صد یکی باید داد تا به چهار صد؟

جواب

احتیاط این است که در سیصد و یک چهار گوسفند بدهند و در چهار صد نیز چهار.

مسأله ۱۲۰–:مثلا کسی ده تومان داشت خمس آن را داد، و در اثنای سال دیگر که تجارت می‌کند جمیع اخراجات سال او باید از فایده باشد یا بعضی از اصل و بعضی از فایده، و بر فرضی که مداخل دیگر نیز داشته باشد چه حکم دارد؟

جواب

اخراجات از فایده است، و چنانچه مداخل دیگر نیز داشته باشد اخراجات را توزیع بر ربح تجارت و مداخل او بالنسبه می کند.

مسأله ۱۲۱–:مراد از مؤمنی که یتیم او را از زکات توان داد جماعت عامی که پروا به دین نداشته باشند، بعضی مثلا دوازده امام شنیده‌اند و نام ایشان را نمی‌دانند، و بعضی نام را یاد گرفته امانمی‌دانند که امام چه معنی دارد که خلیفه و جانشین پیغمبراند، چه جای آن که دلیل

جواب

چنان که دانشمند صالح بهم رسد بهتر است، و اگر چنین بهم نرسد به ضرورت می‌توان داد.

مسأله ۱۲۲–:سادات اضطرار ایشان به چه حد که می‌رسد از زکات واجبه و فطره از غیر سید می‌توانند گرفت؟

جواب

ظاهر این است که اضطراری که به حدی رسیده باشد که خوف تلف باشد به قدر سد رمق می‌توانند گرفت.

مسأله ۱۲۳–:کسی که به غریبی آمده و می‌گوید من سیدم بدون ثبوت خمس می‌توان داد، و بر فرضی که مشهور باشد که میر یا سید می‌گویند می‌توان داد بدون علم به ضبط سلسله ایشان.

جواب

خمس دادن بدون ضبط سلسله یا شهادت عدلین به روشی که علم شرعی به نسب او بهم رسد مشکل است.

مسأله ۱۲۴-:کسی احسان به کسی می‌کند، و گیرنده مستحق نباشد، و قرینه نباشد که آنچه می‌دهد از چه وجه است، آیا واجب است که بگوید که از چه وجه است یا نه؟

جواب

چنانچه ظن غالبی نداشته باشد که از قرائن ظاهر باشد که از وجه زکات است سؤال کردن در کار نیست.

مسأله ۱۲۵-:جماعتی که نهایت احتیاج دارند، اگر کسی به قرض به ایشان چیزی بدهد و خود از خمس بهم رسانند و تسلیم ایشان نکرده قرض خود را حساب کند هر چند به ایشان بگوید خوب است، و منع نقل خمس که واقع شده اگر به قرض ایشان داده شود و در آن بلدی که سادات حاضر نیستند به

جواب

باید او را مطلع کنند، یا اول که قرض به او می‌دهند اذن از او بگیرند که چنانچه خمس بهم رسد تنخواه طلب خود بر دارد، و خمس را نزد عالم به اخبار اهل بیت که قابل ترجیح مسائل داشته باشد برند آنچه مصلحت داند به عمل می‌آورد.

مسأله ۱۲۶-:هر گاه غله را زکاتش داده باشند و سالی بر آن بگذرد زکات خمس دارد یا نه؟

جواب

زکات خمس باید داد، زکات دادن غله باعث سقوط این نشده.

مسأله ۱۲۷-:شخصی که از وجوه استحقاق می‌گیرد، خرج او باید به چه نحو باشد، مثلا اگر موافق زی اقوام باید بود زی اقوام مختلف باشد بعضی در ده باشند و وضعی نداشته باشند، و بعضی در شهرند و فی الجمله وضعی دارند، موافق کدام باید بود.و مثلا در مأکولات اگر وسط و عرف را

جواب

در این امور ضابطه قرار دادن مشکل است، و عمل به عرف و عادت و امثال آن در آن بلد خوب است، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۲۸-:به اعتقاد شما مال و جهات و مصالح الاملاک و تخم از غله بیرون می‌روند، و بعد از آن زکات می‌دهند یا نه؟

جواب

سوای خراج که می‌گیرند دیگر دلیل ندارد که بیرون روند.

مسأله ۱۲۹-:هر گاه جنسی را یک نوبت خمس بدهند، مرتبه دیگر خمس باید داد یا نه؟ و بعد از آن لازم است که در سال آینده از آن خرج

کنند و مداخل سال آینده ذخیره شود چون نفع سادات می‌شود، یا از مداخل آینده روز به روز خرج کند یا از هر دو تا؟

جواب

خمس یک نوبت که داد کافی است، و خرج را از هر دو تا بکند بهتر است.

مسأله ۱۳۰–:هر گاه نوکری مثلا کسب این کس شده باشد، یا بعضی که اکثر اوقات نماز می‌کنند و روزه می‌دارند، اینها اگراز آن وجوه چیزی از اخراجات سال زیاده آید خمس باید داد یا نه؟

جواب

بلی خمس می‌باید داد.

مسأله ۱۳۱–:شما از وظائفی که می‌گیرید اگر چیزی از اخراجات سال زیاده آید خمس می‌دهید یا نه؟

جواب

وجوبش مشخص نیست، و احتیاط خوب است.

مسأله ۱۳۲–:از چه وقت حساب می‌شود مــدتی که خرج سال وضع شود که خمس باید از وقت عمل یا از وقتی که آن وجه که کسب کرده به دست افتد، گاه هست که اجرت در محل می‌ماند و بعد از مدتی به دست می‌افتد.

جواب

از وقتی که به دست آید اجرت عمل تا آن وقت سال دیگر هر چه زیاده آید خمس دارد.

مسأله ۱۳۳–:به سادات رد مظالم می‌توان داد یا نه؟ و کفاره واجبی نیز به ایشان دادن چه صورت دارد؟

جواب

رد مظالم را به ایشان می‌توان داد، بعضــی متعین می‌دانند دادن به ایشان را، و کفاره نمی‌توان داد، چون از صدقات واجبه است، مگر دهنده سید باشد.

مسأله ۱۳۴–:از وجوه استحقاق صرف راه عتبات کردن چون است؟

جواب

خلاف است.

مسأله ۱۳۵–:در وجوه استحقاق فرق میان بعضی وظائف مقید به استحقاق و میان خمس و زکوات و بعضی تصدقات واجبه هست یا نه؟

جواب

میان اینها تفاوت معلوم نیست که باشد.

مسأله ۱۳۶–:مردی که از جمله مســتحقین و شغل ذمه به مهر دارد، آیا اگر از وجوه استحقاق زیاده از خرج سال به دست او افتد بگیرد و به مهر زن بدهد که از قرض خلاص شود بهتر است یا رعایت حال فقرا کند که دیگری صرف خود کند کدام ترجیح دارد؟

جواب

اگر قصدش ابراء ذمه خود باشد می‌تواند گرفت، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۳۷–:هر گاه در خمس باید احتیاط کرد که به تجویز فقیه جامع الشــرائط داده شود، گاه باشد که طالبان علمان که دان مرتبه نباشند تکلیف نکنند به دادن خمس، و سادات عسرت تمام بکشند، و اکثر مردم هم ادای خمس نکنند، آیا تجویز می‌کنید که به نیابت شما تکلیف دادن خمس از

جواب

عموما این تجویز مشکل است، و اگر جائی دست به فقیه نرسد و صاحب خمس به تجویز محدث صالح متدین بدهند شاید بد نباشد.

مسأله ۱۳۸–:طلبه علوم که توانند میان قدری تحصــیل و کسبی یا تجارتی یا زراعتی جمع کنند بهتر است، یا از وجوه اســتحقاق بگیرند و در تحصیل بیشتر بکوشند؟ و هر گاه جماعت مذکوره از سواد اعظم نقل کرده به رساتیق روند از برای هدایت مردم، و معاش ایشان از غیر وجوه مذکوره می میســر شود، لازم خواهد بود رفتن یا راجح یا بر عکس؟ چون سواد اعظم مسائل مشکله در خدمت فضلا تحصیل می‌کنند و در علم نیز ترقی می‌کنند.

جواب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، بـا قـدرت بر کسب اگر بـا طلب بیست و پنـج رساله فارسـی، متن، ص: ۵۹۰ علوم ضـروریه جمع شود دور نیست که بهتر باشد از اخذ زکات و صدقات. و اگر داند که بر تحصیل علم او فوائد عظیمه از نشر علوم و دفع بدع مترتب می‌شود و با کسب جمع نمی‌شود، اخذ صدقات بهتر خواهد بود، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۳۹–:اگر کســی که از ارباب استحقاق است آن قدری که در کتابها مضبوط است در نفقه واجب النفقه گاه باشد زیاده بگیرند، مثلا هر عید و نوروز رخت تازه می‌خواهند، و اکثر آن است که صرفه کنند و ذخیره شود، بیان فرمایند که چه صورت دارد؟ باید دیگر نداد تا کهنه شود

یا هر عید و نوروز می‌توان داد؟

جواب

باز به عرف و اقارب بلد بر می گردد.

مسأله ۱۴۰-:هر گاه کسی از جمله طلبه باشد که از صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و اصول و تفسیر و فقه و حدیث هر کدام وقوف داشته باشد تواند در همه اینها درس گفت، یا در بعضـی محتاج به خواندن باشد و معاش او از وجه استحقاق باشد، آیا می‌تواند که از تفاسیر سه و چهار دا

جواب

آنچه در تحصیل مسائل ضروریه و ترویج اخبار و آثار ائمه طاهرین او را ضرور باشد ظاهرا مستثنا باشد، مگر آن که به عاریه به آسانی برای او میسر شود، و اگر تملیک به زن و فرزند بکند ظاهرا بد نباشد، اگر چه به غیر ضرورت شرعیه قبول این امور نکردن بهتر است، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۴۱-:زنی که به قدر پنج تومان یا شش تومان ملک داشته باشد، و اطفال سید داشته باشد، می‌تواند از برای ایشان خمس بگیرد یا واجب است که از ملک خود به فروشد و صرف ایشان کند هر چند خود به آن نهایت احتیاج داشته باشد؟

جواب

برای ایشان ظاهرا خمس توان گرفت.

مسأله ۱۴۲-:اگر کسی مستحق باشد که از وجوه استحقاق به سهولت معاش او می‌رسیده باشد، و خفتی و ذلتی نسبت به ایشان واقع نمی‌شده باشد، به آن اکتفا کند بهتر است یا تلاش جوائز ظلمه و وظائف حکام کند؟ چون اینها گاه باشد به عنوان عطیه به‌دهند و از وجوه استحقاق خلاص شود.

جواب

ظاهرا اولی باشد اگر به استحقاق موصوف باشد.

مسأله ۱۴۳-:ارباب استحقاق می‌توانند ظروف و فروش متعدده داشت، گاه باشد که در عرض سال سه چهار نوبت چند دست رخت خواب به واسطه مهمان احتیاج خواهد داشت، آیا از خود ذخیره کند که در آن وقت خجالت مردم نکشد و تصدیع به کسی ندهد یا نه؟

جواب

به قدر عادت امثال چنانچه مذکور شد.

مسأله ۱۴۴–:کسی که مستحق است و می‌باید زیاده بر مؤونت سال نگیرد سه چهار قبا دارد که دو سه سال اکتفا می‌تواند کرد، و بر این قیاس پوستین و بعضی اسباب ضروری.

جواب

مثل سابق است، و احتیاط در جمیع بهتر است، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۴۵–:کســی که استطاعت حج از راه بیابان نداشته باشد اما استطاعت راه دریا داشته باشد، چنانچه مشهور است که ده دوازده تومان اوساط مردمان را بیشتر خرج نمی‌شود آیا حج واجب است یا نه؟

جواب

چنانچه در دریا خوف غالب نباشـد و فی الجمله مضـبوط باشد اخراجات واجب است رفتن، و چنین شخصـی مظنون او باشد که مال او بعد آذوقه مال عیال وفا به اخراجات او می کند.

مسأله ۱۴۶–:کسی که در حین صغر سن میراثی به او می‌رسد که مستطیع شده و در حین بلوغ در دست وصی بوده به تدریج به او می‌داده، و ظن غالب داشــته که جمیع را به یک مرتبه به او نمی‌دهند مگر به عنف و تعدی، و احتمال داشــته که با وجود خشونت نیز ندهد، آیا بر چنین شخصی حج واجب

جواب

آن کس بهتر می‌داند چنان که ظن غالب بوده که بدون‌مرتکب شدن نامشـروع گرفتن ممکن نبوده و در وقت اختیار وجه اسـتطاعت بر طرف شده واجب نخواهد بود.

باب هفتم در معاملات و آنچه مناسب این باب است

مسأله ۱۶۰–:متعارف و مشهور که تجار قدر اجناس می‌دهند و اصل مایه او را می‌گویند، چنین قرار می‌شود میان ایشان مثلا که چنانچه چهار ماه دیگر قیمت بدهی دوازده تومان بدهی، چنین بیع و شــرا و شرطی جائز است؟ و آن بیع لازم است یا نه؟ و دادن چنین جنسی و قیمتی از مشتری طلب

جواب

چنین شرطی جائز نیست، و بیع و شرا جائز نیست، و جنسی و چنین وجهی دادن و قیمت طلبیدن دغدغه دارد.

مسأله ۱۶۱–:شرطی که در ضمن عقد لازم کرده می‌شود، آیا آن شرط لازم می‌شود یا نه؟

جواب

مشهور این است که می‌شود، و خالی از قوتی نیست، اگر چه لزوم مشکل است.

مسأله ۱۶۲–:به جهت خواندن قرآن چیزی می‌توان گرفت یا نه؟

جواب

حکم به تحریم کردن مشکل است، و اگر بدون شرطخواندن و تعلیم کردن بدهند حلال است، و اگر با شرط باشد احوط اجتناب است.

مسأله ۱۶۳–:در بعضی مواضع پنبه دانه یا کنجد یا غیر آن می‌دهند و روغن می‌گیرند، مثلا ده من یا نه من می‌دهند و یک من روغن می‌گیرند، و همچنین هر گاه باغهای انگور را خرص می‌کنند به دهقان می‌گذارند و صد من انگور را به بیست من یا بیشتر دوشاب و مویز می‌گیرند اینها دغ

جواب

در اینها همه دغدغه می‌کنم، یا زیادتی را به عنوان جعاله به آن طرف کم واگذارند، یا جنس زیاده را به او به فروشند و در ذمه او جنس کم را از او به خرند.

مسأله ۱۶۴–:خبیث به اعتقاد شما چه نوع چیز است؟

جواب

هر چیز که شارع حرام کرده، بدون این چیز دیگری را خبیث نمی‌فهمیم.

مسأله ۱۶۵–:آب رودخانه و چشمه را به محض داخل کردن به نهر خاص اعلا فالاعلا ملک آن جماعت می‌شود یا نه؟ و باز در آن رعایت اعلا فالاعلا باید نمود یا کل به قدری که اخراجات کشیدن کندن نهر و غیره کشیده‌اند شراکت دارند؟

جواب

به تبعیت مالك شدن نهر مالك شدن آب را نیز به قدر شراکت مالك می‌شوند، و الاعلا فالاعلا در نهر صورت ندارد.

مسأله ۱۶۶–:اراضی که در بیابانها و کوه‌ها هست تصرف واجبا که سبب ملک می‌شود به چه نحو است؟

جواب

هر گاه شخصی ازاله اسباب موانع نماید تا آثار او باقی است و قابلیت زراعت دارد ملك او است، و بعد از بر طرف شدن قابلیت زراعت حکم به ملکیت آن نمی‌توان کرد.

مسأله ۱۶۷–هر گاه کسی در ملک مشتری مشاع بدون اذن شرکا باغی به سازد، و چون اشجارها به بار رسد شرکا یا بعضی از آنها گویند که رسد مرا از باغ بده، و صاحب باغ گوید به قدر رسد خود از زمین غیر باغ بگیر که بهتر از زمین باغ باشد، یا قیمت زمین باغ را به قدر رسد زیاده ار

جواب

موافق مشهور حکم غاصب دارد، و شرکا می‌توانند گفت حکم ازاله اشجار و اعیان آن کرد. و اگر زمین باشد که مساوی الاجزاء و قابل قسمت اجباری باشد، شاید توان گفت که الحال قسمت کنید، و بعد از قرعه آنچه به قسمت او بیفتد ازاله نتوان کرد.

مسأله ۱۶۸–:متعارف است که ملکی که مشاع است میان چند برادر مثلا، بعضی از آنها درختی می‌کارد و باقی نیز مطلع‌اند، و در آن وقت مذکور نمی‌شود که به جهت خود کاشته یا به جهت جمیع، و آخر میان ایشان یا ورثه ایشان نزاع واقع می‌شود، در چنین صورتی حکم چیست؟

جواب

آن شخص که کاشته است درخت را درخت مال او است، کسانی که دعوی می‌کنند که ما نیز شریکیم باید ثابت کنند شراکت خود را، و می‌رسد ایشان را که صاحب درخت یا ورثه ایشان را قسم دهند که به قصد شراکت نکاشته، و اکثر شرکا مدعی باشند که اذن نداده‌اند، و بنا بر اذن اگر خواهند درخت را از ملك مشاع به کنند باید تفاوت قیمت آن را افتاده و صحیح بدهند.

مسأله ۱۶۹–:هر گاه املاک و اجناس و دکاکین و آسیا و نقد و غیره از کسی بماند، و بعضی وارثها راضی به قسمت هستند، و بعضی راضی نیستند، آیا شرعا به جبر قسمت می‌توان کرد؟ و آنچه مساوی باشد قیمت آنها که احتیاج به تفاوت قیمت نقد دادن نباشد.

جواب

مشهور و اقوا این است که جبرا قسمت می‌توان کرد اینها را.

مسأله ۱۷۰–:هر گاه شخصی مثلا یک جریب زمین به کسی فروخت، و بعد از مدت چند سال که آن زمین را پیمودند زیاده باشد، آن شخص وارث او از مشتری می‌تواند آن زیادتی را گرفت یا نه؟

جواب

می تواند گرفت.

مسأله ۱۷۱–:هر گاه کسی مدتی ملکی تصرف داشته باشد، و کسی ادعای ملکیت او کند صورتی دارد که منکر متصرف را باید وجه انتقال نمود

یا همان محض بینه و قسم است؟

جواب

چنین احکام تعلق به حاکم شرع دارد، و مسأله در غایت اشکال است، صاحب حکم حکم را خواهد دانست.

مسأله ۱۷۲–:هر گاه کسی مثلا طاحونه داشته باشد و به اذن صاحب آب ساخته است و مدتی دائر بوده، آیا صاحب آب می‌تواند آب خود را به نهری دیگر بیندازد و طاحونه او را معطل کند، هر چند نقصان بسیار به هر دو طرف رسد؟

جواب

اگر به عنوان مصالحه یا وجه دیگر از وجوه ملزمه تا بر صاحب نهر لازم نشده باشد می‌تواند تغییر داد، اولی و احوط آن است که ضرر به برادر مؤمن نرساند، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۷۳–:هر گاه کسی راضی شده باشد که بر باغچه اونهر آبی بگذرد، و مدتی باشد که جریان داشته باشد، صاحب باغچه می‌تواند مانع شود که بر جائی دیگر جاری کند یا بر عکس یا هیچ کدام اختیار ندارند؟

جواب

حکمش همان است که مذکور شد.

مسأله ۱۷۴–:هر گاه همسایه رخصت کرده باشد که ناودان همسایه او از بام خانه او جاری شود، بعد از چند گاه می‌تواند مانع شد که آب از این جا نگذرد هر چند که صاحب ناودان متضرر باشد یا نه؟

جواب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ اگر به محض رخصت باشد و به مصالحه یا التزام بر او لازم نشده باشد منع می‌توان کرد، اما سنت است که حق همسایه را رعایت باید کرده مانع شود، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۷۵–:کسی چنانچه از کسی طلبی داشته باشد، و در دادن تعلل نماید، و اگر چه نقد ندارد اما املاک دارد یا وجهی دیگر دارد، اما چون به قیمتی که او در نظر دارد نمی‌خرند و نمی‌فروشد و دین خود را ادا نمی‌کند، به حاکمان این زمان عرض کردن جائز است یا نه؟ خصوصا حاکمی

جواب

حکم کردن به حاکم جائر مشکل است، مگر بعد از آن که در حضور حاکم شرع ثابت شود، چنان که صاحب دین داند که ضرر مالی و بدنی به آن شخص نخواهد رسید، و متحمل خدمتانه و اخراجات نشود، شاید در چنین صورتی عرض توان کرد.

مسأله ۱۷۶–:کسی که قرض دارد و صاحب طلب می‌خواهد، و آن شخص املاک یا اجناس دارد و به قیمت وقت متعارف نمی‌خرند، اما اگر از آن قیمت وقت ارزان‌تر بدهد می‌خرند، تاچه حد به نقصان باید فروخت؟ و حدی هست که معذور باشد به اعتبار ضرر؟

جواب

چنانچه صاحب دین را التماس کرد که راضی شود که صبر نمی‌کند به هر قیمت که می‌خرند باید فروخت و قرض را باید داد.

مسأله ۱۷۷–:متعارف چنین شده که اجناسی می‌خرند مثلا که قیمت آن را در عرض سه ماه بدهند، یا قرضی که مدت معین ندارد و صاحب دین طلب می‌نماید، و آن شخص قدری دارد اما می‌خواهد که به طلب کاری دیگر بدهد، یا به سبب اخراجات یومیه یا متاع ارزانی می‌خواهد بخرد، می‌گوید ندا

جواب

وقتی که بگوید ندارم هم دروغ گفته و هم تعطیل حق مؤمن کرده، و اگر بگوید برو وقتی دیگر بیا نیز تعطیل حق مؤمن کرده مگر طلب کار بسیار داشته باشد تقسیم نماید.

مسأله ۱۷۸–:ادای دین صاحب دین بی‌چیز بر وارثانش هر گاه مال داشته باشند لازم است یا نه؟

جواب

مشهور این است که لازم نیست.

مسأله ۱۷۹–:شخصی مشغول الذمه به حق کسی باشد و صاحب حق فوت شده باشد، ورثه صاحب حق یا قرض دار بر سبیل صلح یا هبه یا ابراء، بریء الذمه نماید، ذمه آن شخص مطلقا بری می‌شود یا نه؟ و همچنین عرضی.

جواب

حق عرضی اگر صاحب حق نباشد برای او دعا و استغفار باید کرد، و معلوم نیست استرضای ورثه نفعی داشته باشد، و اگر حق مالی باشد ورثه به طیب خاطر یا ابراء او نماید خوب است، یا آن که اعلام نماید که این مقدار از مورث شما نزد من است، وایشان دانسته صلح کنند، و اگر به ضرورت صلح کنند رفع نزاع اخروی نمی‌شود، و اللّٰه یعلم.

مسأله ۱۸۰–:بیع شرط که صیغه فارسی بگویند هم در بیع و هم در اجاره، و همچنین در رهن که بعد از صیغه باز مرتهن از راهن مرهون را دو ساله و سه ساله به بیست سی دینار اجاره می‌کند حاصل مرهون بر مرتهن به این طریق حلال است بی‌خلاف یا نه؟ و بعضی از مستاجرین در بیع و شرط

جواب

ظاهرا صیغه فارسی کافی باشد، و اگر بدون ضرورت اکتفا به آن نکنند احوط است، و با رعایت شرائط صورت می‌یابد هر چند از ثواب قرض الحسنه محروم می گردد.

مسأله ۱۸۱-:جماعتی که حیله شرعی می‌کنند، و مثلا جنسی که به یک شاهی ارزنده است به پنج هزار دینار، یا یک تومان می‌دهند و به آن جنس یازده تومان یا دوازده تومان حساب می‌کنند صورت شرعی دارد؟ بنا بر آن که فقها نقل کرده‌اند یا نه؟ بر تقدیر صحت از صریح روایات ظاهر می

جواب

اکثر این صور در احادیث تجویز آنها وارد شده، اما از ثواب قرض الحسنه و احسان به برادر مؤمن محروم می گردد، و اللّٰه یعلم.

مسأله ۱۸۲-:در نمازی که به نیابت میت می‌کنند به اجاره کردن و صیغه گفتن جائز است؟ و ترتیب در نماز نیابت شرط است؟می‌تواند کرد؟

جواب

به عنوان تبرع چیزی دادن و ایشان نیز تبرع نماز بجای آوردن احوط است، مگر آن که موصی وصیت به استجاره کند، ظاهر این است که استیجار جائز باشد و ترتیب شرط نیست به اتفاق یک دیگر توانند کرد.

مسأله ۱۸۳-:متعارف است که گوسفندی به اجاره می‌دهند که باز به همان سن بگیرند، و حاصل آن را سال به سال به مبلغ معین به اجاره می‌دهند، مشروع است یا نه؟

جواب

چنین اجاره صورت ندارد، و در اجاره شرط است که ملك موجود مال موجر باشد، و اگر به میرد یا تلف شود از مال کسی است که به اجاره داده. اگر خواهد به عنوان مشروع صورت داده شود، باید گوسفندان را به آن شخص که به اجاره می‌دهد به فروشد به مبلغ معین، و از مشتری به همان قیمت به عنوان سلف در ذمه به همان عدد گوسفند به همان وصف بخرد که ده سال یا نه سال دیگر تقسیم نماید، یا در ضمن بیع ثانی شرط کند که هر سال نیز فلان مقدار یا مبلغ نیز به مشتری بدهد، یا بعد از بیع ثانی گوسفندی که در ذمه او هست هر سال به مبلغ معین به اجاره بدهد.

مسأله ۱۸۴-:در بعضی جاها متعارف است که ملکی را گرو شخصی به مبلغ معین که دو حاصل یا زیاده یا کم صاحب آن مبلغ از آن زمین بردارد، و در کاغذ و سند می‌نویسند که به علت اخراجات دیوانی حاصل در این مدت تعلق به مرتهن دارد، گاه باشد که بعد از آن مدت چند سال دیگر آن شخص

جواب

بنا بر فرض مذکور اجرت المثل و مالکانه آن ملك مال صاحب آن ملك است، و حاصل سنوات را می‌رسد که از مرتهن بگیرند،

مگر آن که شرعا صورتی داده باشد، مثل آن که ملک راهن را به صاحب زرکه مرتهن است به قلیلی اجاره بدهند، و او را نیز وکیل در تجدید اجاره به قدر مذکور کنند مادامی که مشغول الذمه حق او باشد، و صیغه اجاره به قانون شرع گفته باشد، مثل این که صاحب زمین بگوید که این ملک را به تو اجاره دادم مثلا در مدت دو سال به مبلغ یک شاهی، صاحب زر بگوید که قبول اجاره کردم به مبلغ مذکور.

مسأله ۱۸۵-:هر گاه کتابی خریده باشم، و از بعضی علامات مظنه این شود که وقف باشد، و صاحبش می‌گوید که وقف نیست، و شخصی می‌گوید که من از قدر قیمت کمتر به شما می‌دهم و کتاب را وقف می‌کنم، و اگر علم به وقفیت بهم رسد و صاحبش بی‌پروا باشد و قیمت را هم نمی‌دهد چه باید

جواب

تا علم یقینی حاصل نشود به وقفیت قصور ندارد، و اگر وقفیت ثابت شود قیمت از دیگری گرفته صورت ندارد، و در صورت علم به فقیه باید داد تا ضبط کند.

مسأله ۱۸۶-:هر گاه کسی وصیت کرده باشد که کتابهای حدیث را وقف کنند، و کتابهای مقدمات را به فروشند و کتاب حدیث بگیرند و وقف کنند. و بعضی از اجزای حدیث باشد که صرفه نداشته باشد تمام کردن، آیا می‌توان فروخت عوض کتاب درست گرفت که وقف شود چون صرفه در این است؟

جواب

هر گاه وصیت کرده باشد که حدیث را وقف کند تغییر دادن آن مشکل است، همان اجزا را وقف کنند

باب هشتم در نذر و هبه و کفاره

مسأله ۱۸۷-:کسی که نذر کند و چنین بگوید که نذر کردم که اگر بیمارم به شود هزار دینار به مستحقین بدهم، آیا به چنین صیغه گفتنی لازم می‌شود یا نه؟ بلکه باید قید مضمون للّه علی باید شود، و بر فرضی که به چنان صیغه نذر حضرت امام رضا علیه السلام بکنند باید داد؟ و اگر

جواب

به چنین صیغه گفتن لازم نمی‌شود، مگر آن که نام خدا را ببرد که به خدا نذر کردم یا عهد کردم لازم می‌شود، و باید که بدون وجهی که نذر کرده و مصرفی که تعیین کرده برساند، مثلا هر گاه نذر کند به ضریح بیندازد باید به نذر وفا کند.

مسأله ۱۸۸-:اگر ملک به ولایت دیگر باشد آیا بدون رفتن موهب از برای تصرف موهب یا وکیل آن به محض مدتی که فاصله شود که توان به آن ولایت رسید کافی است یا نه؟

جواب

تا به قبض نگیرد صورت ندارد، و آن مدت فایده ندارد.

مسأله ۱۸۹–:عهد هم از بابت نذر هر گاه به فارسی صیغه گفته شود و اسم خدا برده شود احتیاط باید کرد یا تفاوتی دارد؟

جواب

ظاهرا اگر اسم خدای عز و جل را مذکور سازد و به صورت نذر واقع شود لازم می‌شود با تحقق باقی شرائط، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۹۰–:کفاره وطی کردن زن در حیض واجب است یا سنت است؟

جواب

فعل حرام است، اما کفاره دادن ظاهر این است که سنت باشد، و احتیاط این است که ترک نشود.

مسأله ۱۹۱–:اطعام شـصت مسکین را اگر به تفریق ضیافت کند جائز است یا نه؟ و یک مسکین را مکرر اطعام کند در کفاره محسوب می‌شود یا نه؟ و قدر اطعام چه مقدار است؟

جواب

تفریق جائز است، و یک مسکین را مکرر اطعام کند و بر یک کفاره جائز نیست مگر این که مسکین یافت نشود، و چنان که اطعام کند به قدر آن که میسر شود. و اگر به ایشان دهد احتیاط آن است که دو مد که نیم من تبریز است اندک زیاده بدهد با نان خورش چنانچه وسعت داشته باشد و الا یک مد بدهد.

مسأله ۱۹۲–:در اطعام کفاره به سادات می‌توان داد یا نه؟

جواب

تصدقات واجبی به سادات نمی‌توان داد مگر آن که صاحب کفاره سید باشد.

باب یازدهم در بعضی مسائل میراث

مسأله ۲۵۸–:زوجه غیر ذات الولد از چه چیزها میراث می‌برد از متروکات زوج و از چه چیز نمی‌برد؟

جواب

از آب و زمین میراث نمی‌برد، و از قیمت عمله خانه و باغ و دکاکین و آسیا و از عین منقولات می‌برد.

مسأله ۲۵۹–:حبوه که مخصوص پسر بزرگ است چه چیزها است؟

جواب

اشهر و اقوا در مسأله حبوه این است که جامه‌هائی که پوشیده باشد یا مهیا کرده باشد برای پوشیدن داخل است، و آنچه نه پوشیده باشد محل تأمل است. و ظاهرا عمامه و رداء داخل باشد، و عدم دخول یا پونچي و کلاه و کفش و موزه و کمربند پوست اشهر است. و در جامه‌هائی که از پوست باشد یا جایز الصلاهٔ نباشدخلافی است، و دخول خالی از قوت نیست، و یک انگشتر که اختصاص بیشتر داشته باشد، و اگر نیست همه مساوی باشد شاید تعیین به قرعه اولا باشد. و همچنین در تعیین یک مصحف اگر متعدد باشد، و در داخل بودن غلاف مصحف و زیور شمشیر خلافی هست، و دخول خصوصا در اخیر اقوا است، و احوط در اینها که محل خلاف است صلح است، و اللّه تعالی یعلم بحقائق الاحکام و حججه الکرام.

مسأله ۲۶۰–:متعارف است که در بعضی جاها که از میراث دختر حصه واقعی او را نمی‌دهند، و آن وقت به همان قلیلی که می‌دهند راضی می‌شوند، و آخر او یا وارث او دعوی می‌کنند که تمام حصه خود را می‌خواهد، صورت شرعی دارد یا نه؟

جواب

هر گاه هبه نکرده باشد، هر گاه خواهند حصه آن دختر را می‌توانند تمام گرفت.

مسأله ۲۶۱–:مال یتیم و غائب را هر گاه دست به حاکم شرع نرسد بنابر آیه کریمه «الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ» جماعت مؤمنین متوجه حفظ آن می‌توانند شد یا نه؟

جواب

اگر جماعتی باشند که دیانت ایشان معلوم باشد ظاهرا توانند حفظ آن کرد.

۲– آیه‌اللّه سید روح اللّه الموسوی الخمینی (قدس سره)

مشخصات کتاب

سرشناسه : خمینی، روح‌الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۸ – ۱۲۷۹ عنوان و نام پدیدآور : توضیح المسائل: بانضمام اصطلاحات و فتواهای جدید حضرت امام خمینی ... وضعیت ویراست : [ویرایش]۲ مشخصات نشر : مشهد: ندای اسلام، ۱۳۶۳. مشخصات ظاهری :ص ۴۷۴ شابک : ۵۰۰ریال. موضوع : فقه جعفری -- رساله عملیه رده بندی کنگره : BP۱۸۳/۹/خ۸ت۵ ۱۳۶۳الف رده بندی دیویی :۲۹۷/۳۴۲۲ شماره کتابشناسی ملی : م۶۳-۹۲۴

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

احکام خُمس

احکام خمس

مسأله ۱۷۵۱- در هفت چیز خمس واجب می‌شود: اول: منفعت کسب. دوم: معدن. سوم: گنج. چهارم: مال حلال مخلوط به حرام. پنجم: جواهری که به واسطه غواصی یعنی فرو رفتن در دریا به دست می‌آید. ششم: غنیمت جنگ. هفتم: زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد. و احکام اینها مفصلًا گفته خواهد شد.

۱- منفعت کسب

مسأله ۱۷۵۲- هرگاه انسان از تجارت یا صنعت، یا کسبهای دیگر مالی به دست آورد، اگر چه مثلًا نماز و روزه میتی را به جا آورد و از اجرت آن، مالی تهیه کند، چنانچه از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیاید، باید خمس یعنی پنج یک آن را به دستوری که بعداً گفته می‌شود بدهد. مسأله ۱۷۵۳- اگر از غیر کسب مالی به دست آورد، مثلًا چیزی به او ببخشند واجب نیست خمس آن را بدهد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که اگر از مخارج سالش زیاد بیاید، خمس آن را هم بدهد. مسأله ۱۷۵۴- مَهری را که زن می‌گیرد خمس ندارد. و همچنین است ارثی که به انسان می‌رسد. ولی اگر مثلًا با کسی خویشاوندی دوری داشته باشد و نداند چنین خویشی دارد، احتیاط مستحب آن است خمس ارثی را که از او می‌برد، اگر از مخارج سالش زیاد بیاید بدهد. مسأله ۱۷۵۵- اگر مالی به ارث به او برسد و بداند کسی که این مال از او به ارث رسیده خمس آن را نداده، باید خمس آن را بدهد، و نیز اگر در خود آن مال خمس نباشد ولی انسان بداند کسی که آن مال از او به ارث رسیده، خمس بدهکار است، باید خمس را از مال او بدهد. مسأله ۱۷۵۶- اگر به واسطه قناعت کردن، چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد. مسأله ۱۷۵۷- کسی که دیگری مخارج او را می‌دهد، باید خمس تمام مالی را که به دست می‌آورد بدهد. ولی اگر مقداری از آن را خرج زیارت و مانند آن کرده باشد فقط باید خمس باقی مانده را بدهد. مسأله ۱۷۵۸- اگر ملکی را بر افراد معینی مثلًا بر اولاد خود وقف نماید، چنانچه در آن ملک زراعت و درختکاری کنند و از آن چیزی به دست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهند. مسأله ۱۷۵۹- اگر مالی را که فقیر بابت خمس و زکات و صدقه مستحبی گرفته از مخارج سالش زیاد بیاید، واجب نیست خمس آن را بدهد. ولی اگر از مالی که به او داده‌اند منفعتی ببرد مثلًا از درختی که بابت خمس به او داده‌اند میوه‌ای به دست آورد چنانچه درخت را برای منفعت بردن و کسب نگهداشته باشد، باید خمس مقداری که از مخارج سالش زیاد می‌آید بدهد. مسأله ۱۷۶۰- اگر با عین پول خمس نداده جنسی را بخرد یعنی به فروشنده بگوید این جنس را به این پول می‌خرم یا در وقت خریدن قصدش این باشد که از پول خمس نداده عوض آن را بدهد، چنانچه حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه بدهد، معامله آن مقدار صحیح است. و انسان باید پنج یک جنسی را که خریده به حاکم شرع بدهد و اگر اجازه ندهد، معامله آن مقدار باطل است. پس اگر پولی را که فروشنده گرفته از بین نرفته حاکم شرع خمس همان پول را می‌گیرد و اگر از بین رفته عوض خمس را از فروشنده یا خریدار مطالبه می‌کند. مسأله ۱۷۶۱- اگر جنسی را بخرد و بعد از معامله قیمت آن را از پول خمس نداده بدهد، و در وقت خریدن هم قصدش این نباشد که از پول خمس نداده عوض را بدهد، معامله‌ای که کرده صحیح است. ولی چون از پولی که خمس در آن است به فروشنده داده به مقدار پنج یک آن پول به او مدیون می‌باشد. و پولی را که به فروشنده داده اگر از بین نرفته حاکم شرع پنج یک همان را می‌گیرد، و اگر از بین رفته عوض آن را از خریدار یا فروشنده مطالبه می‌کند. مسأله ۱۷۶۲- اگر مالی را که خمس آن داده نشده بخرد چنانچه حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است و حاکم شرع می‌تواند پنج یک آن مال را بگیرد. و اگر اجازه بدهد معامله صحیح است و خریدار باید مقدار پنج یک پول آن را به حاکم شرع

بدهـد، و اگر به فروشـنده داده می‌تواند از او پس بگیرد. مسأله ۱۷۶۳- اگر چیزی را که خمس آن داده نشده به کسـی ببخشـند پنج یـک آن چیز مال او نمی‌شود. مسأله ۱۷۶۴- اگر از کافر یا کسـی که به دادن خمس عقیـده ندارد، مالی به دست انسان آید، واجب نیست خمس آن را بدهـد. مسأله ۱۷۶۵- تاجر و کاسب و صـنعتگر وماننـد اینها از وقتی که شـروع به کاسبی می‌کنند یک سال که بگـذرد، بایـد خمس آنچه را که از خرج سالشان زیاد می‌آیـد بدهند، و کسـی که شـغلش کاسبی نیست، اگر اتفاقاً معامله‌ای کند و منفعتی ببرد، بعـد از آن که یک سال از موقعی که فایـده برده بگـذرد، بایـد خمس مقـداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد. مسأله ۱۷۶۶- انسـان می‌توانـد در بین سال هر وقت منفعتی به دسـتش آیـد خمس آن را بدهـد، و جایز است دادن خمس را تا آخر سال تأخیر بینـدازد و اگر برای دادن خمس، سال شمسـی قرار دهـد، مانعی ندارد. مسأله ۱۷۶۷- کسـی که مانند تاجر و کاسب باید برای دادن خمس، سال قرار دهد، اگر منفعتی به دست آورد و در بین سال بمیرد، باید مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر کنند و خمس باقی مانده را بدهند. مسأله ۱۷۶۸- اگر قیمت جنسـی که برای تجارت خریده بالا رود و آن را نفروشد و در بین سال قیمتش پـایین آیـد، خمس مقـداری که بالا رفته بر او واجب نیست. مسأله ۱۷۶۹- اگر قیمت جنسـی را که برای تجارت خریـده بالا رود و به امیـد این که قیمت آن بالاتر رود، تا بعـد از تمام شـدن سال آن را نفروشـد و قیمتش پایین آیـد خمس مقـداری را که بالا رفته بنا بر احتیاط واجب باید بدهد بلکه اگر به اندازه‌ای هم نگه داشته که تجار معمولًا برای گران شدن جنس آن را نگه می‌دارند، خمس مقـداری که بالا رفته باید بدهد. مسأله ۱۷۷۰- اگر غیر مال التجاره مالی داشـته باشد که خمسـش را داده یا خمس ندارد مثلًا به او بخشـیده‌اند، چنانچه قیمتش بالا رود، اگر چه آن را بفروشـد مقـداری که بر قیمتش اضافه شده، خمس ندارد. ولی اگر درختی که خریـده نمّو کنـد و بزرگ شود و یا گوسـفندی که خریده چاق شود، در صورتی که مقصود او از نگهداری آنها این بوده که از زیـادتی عین آن سود ببرد، بایـد خمس آنچه زیاد شـده بدهـد. مسأله ۱۷۷۱- اگر بـاغی احـداث کنـد برای آن که بعـد از بالا رفتن قیمتش بفروشـد، بایـد خمس میوه و نمو درختها و زیادی قیمت باغ را بدهد ولی اگر قصدش این باشد که از میوه آن اسـتفاده کند، فقط باید خمس میوه را بدهد. مسأله ۱۷۷۲- اگر درخت بیـد و چنار و مانند اینها را بکارد، سالی که موقع فروش آنها است اگر چه آنها را نفروشـد، بایـد خمس آنها را بدهـد ولی اگر مثلًا از شاخه‌های آن که معمولًا هر سال می‌بُرنـد، اسـتفاده‌ای ببرد و بتنهایی یا با منفعتهـای دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیایـد، در آخر هر سال بایـد خمس آن را بدهـد. مسأله ۱۷۷۳- کسـی که چند رشته کسب دارد مثلًا اجاره ملک می‌گیرد و خریـد و فروش و زراعت هم می‌کنـد، چنانچه در هر رشـته کسبی که دارد سـرمایه و دخل و خرج و حساب صـندوق جداگانه دارد، باید منافع همان رشـته را حساب کند و خمس آن را بدهد، و اگر در آن رشـته ضرر کند از رشـته دیگر جبران نمی‌شود، و اگر رشته‌های مختلف، در دخل و خرج و حساب صندوق، یکی باشند باید همه را آخر سال یک جا حساب کند و اگر نفع داشت خمس آن را بدهد. مسأله ۱۷۷۴- خرجهایی را که انسان برای به دست آوردن فایده می‌کند، از فایده کسر می‌شود و خمس ندارد. مسأله ۱۷۷۵- آنچه از منافع کسب در بین سال به مصـرف خوراک و پوشاک و اثاثیه و خریـد منزل و عروسـی و جهیزیه دختر و زیارت و ماننـد اینها می‌رسانـد، در صورتی که از شأن او زیاد نباشـد و زیاده‌روی هم نکرده باشد، خمس نـدارد. رساله توضیـح المسائل، ص: ۲۷۱ مسأله ۱۷۷۶- مـالی را که انسـان به مصـرف نـذر و کفاره می‌رسانـد، جزء مخارج سالیانه است، و نیز مالی را که به کسـی می‌بخشـد یا جایزه می‌دهـد در صورتی که از شأن او زیاد نباشد، از مخارج سالیانه حساب می‌شود. مسأله ۱۷۷۷- اگر انسان نتواند یک جا جهیزیه دختر را تهیه کند و مجبور باشد که هر سال مقداری از آن را تهیه نماید یا در شهری باشد که معمولًا هر سال مقداری از جهیزیه دختر را تهیه می‌کنند، بطوری که تهیه نکردن آن عیب است چنانچه در بین سال از منافع آن سـال جهیزیه بخرد، خمس نـدارد. مسأله ۱۷۷۸- مالی را که خرج سـفر حـج و زیارتهای دیگر می‌کنـد اگر مانند مرکب سواری باشـد که عین آن باقی است و از منفعت آن اسـتفاده شـده از مخارج سالی حساب می‌شود که در آن سال شـروع به مسافرت کرده، اگر چه سـفر او تا مقـداری از سال بعـد طول بکشد. ولی اگر مثل خوراکیها از بین رفته باشد باید خمس مقداری را که در سال بعد

واقع شـده بدهد. مسأله ۱۷۷۹- کسـی که از کسب و تجارت فایـده‌ای برده، اگر مـال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست، می‌توانـد مخارج سال خود را فقط از فایده کسب حساب کند. مسأله ۱۷۸۰- اگر از منفعت کسب آذوقه‌ای که برای مصرف سالش خریـده، در آخر سال زیاد بیایـد، بایـد خمس آن را بدهـد. و چنانچه بخواهـد قیمت آن را بدهد در صورتی که قیمتش از وقتی که خریـده زیاد شـده باشد باید قیمت آخر سال را حساب کند. مسأله ۱۷۸۱- اگر از منفعت کسب پیش از دادن خمس، اثـاثیه‌ای برای منزل بخرد، چنـانچه در بین سـال احتیـاجش از آن برطرف شـود، واجب است که خمس آن را بدهـد. و همچنین است زیـور آلات زنانه، اگر در بین سال وقت زینت کردن زنها به آنها بگذرد. مسأله ۱۷۸۲- اگر در یک سال منفعتی نبرد، نمی‌تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعـد می‌برد کسـر نماید. مسأله ۱۷۸۳- اگر در اول سال منفعتی نبرد و از سـرمایه خرج کنـد، و پیش از تمام شدن سال منفعتی به دسـتش آید، می‌تواند مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر کند. مسأله ۱۷۸۴- اگر مقداری از سرمایه از بین برود و از باقی مانـده آن منافعی ببرد که از خرج سالش زیاد بیاید، می‌تواند مقداری را که از سـرمایه کم شده، بردارد. مسأله ۱۷۸۵- اگر غیر از سـرمایه چیز دیگری از مالهای او از بین برود، نمی‌تواند از منفعتی که به دسـتش می‌آید آن چیز را تهیه کند ولی اگر در همان سال به آن چیز احتیاج داشـته باشـد، می‌توانـد در بین سال از منافع کسب آن را تهیه نمایـد. مسأله ۱۷۸۶- اگر در اول سال برای مخارج خود قرض کنـد و پیش از تمام شـدن سال منفعتی ببرد، می‌توانـد مقـدار قرض خود را از آن منفعت کسـر نمایـد. مسأله ۱۷۸۷- اگر در تمـام سال منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض کنـد می‌توانـد از منافع سالهای بعـد قرض خود را ادا نمایـد. مسأله ۱۷۸۸- اگر برای زیـاد کردن مال یا خریـدن ملکی که به آن احتیاج نـدارد قرض کنـد نمی‌توانـد از منافع کسب، آن قرض را بدهـد ولی اگر مالی را که قرض کرده و چیزی را که از قرض خریـده از بین برود و ناچار شود که قرض خود را بدهـد، می‌تواند از منافع کسب، قرض را ادا نماید. مسأله ۱۷۸۹- بنا بر احتیاط واجب باید خمس مال حلال مخلوط به حرام را از عین همان مال بدهد. ولی خمس‌های دیگر را می‌توانـد از همان چیز بدهـد یا به مقـدار قیمت خمس که بدهکار است پول بدهد. مسأله ۱۷۹۰- تا خمس مال را ندهـد نمی‌توانـد در آن مال تصـرف کنـد اگر چه قصـد دادن خمس را داشـته باشد. مسأله ۱۷۹۱- کسـی که خمس بدهکار است نمی‌توانـد آن را به ذمه بگیرد یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند و در تمام مال تصـرف کند و چنانچه تصـرف کند و آن مال تلف شود، بایـد خمس آن را بدهد. مسأله ۱۷۹۲- کسـی که خمس بدهکار است، اگر با حاکم شرع مصالحه کند، می‌تواند در تمـام مـال تصـرف نمایـد و بعـد از مصالحه منافعی که از آن به دست می‌آیـد مال خود او است. مسأله ۱۷۹۳- کسـی که با دیگری شریک است، اگر خمس منافع خود را بدهـد و شـریک او ندهـد و در سال بعد از مالی که خمسـش را نداده برای سـرمایه شـرکت بگذارد هیچ کدام نمی‌توانند در آن تصـرف کننـد. مسأله ۱۷۹۴- اگر بچه صـغیر سرمایه‌ای داشته باشد و از آن منافعی به دست آید بنا بر احتیاط واجب بعد از آن که بالغ شد، باید خمس آن را بدهد. مسأله ۱۷۹۵- انسان نمی‌تواند در مالی که یقین دارد خمسش را نداده‌اند تصـرف کند، ولی در مالی که شک دارد خمس آن را داده‌اند یا نه می‌تواند تصـرف نماید. مسأله ۱۷۹۶- کسی که از اول تکلیف خمس نـداده، اگر ملکی بخرد و قیمت آن بالا رود، چنانچه آن ملک را برای آن نخریـده که قیمتش بالا رود و بفروشد مثلاً زمینی را برای زراعـت خریـده اسـت اگر پـول خمس نـداده را بـه فروشـنده داده و بـه او گفته این ملـک را به این پـول می‌خرم، در صورتی که حاکم شـرع معامله پنـج یک آن را اجازه بدهد، خریدار باید خمس مقداری که آن ملک ارزش دارد بدهد، و همچنین است بنا بر احتیاط واجب اگر چیزی را که خریـده از اول قصـد داشـته که پول خمس نداده را عوض آن بدهد. مسأله ۱۷۹۷- کسی که از اول تکلیف، خمس نـداده اگر از منـافع کسب چیزی که به آن احتیـاج نـدارد خریـده و یـک سـال از خریـد آن گذشـته باید خمس آن را بدهـد و اگر اثاث خانه و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد مطابق شأن خود خریـده پس اگر بداند در بین سالی که در آن سال فایـده برده آنها را خریـده لازم نیست خمس آنها را بدهـد، و اگر ندانـد که در بین سال خریـده یا بعد از تمام شدن سال، بنا بر احتیاط واجب باید با حاکم شرع مصالحه کند.

۲– معدن

مسأله ۱۷۹۸– اگر از معـدن طلا، نقره، سـرب، مس، آهن، نفت، ذغال سـنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمک و معدنهای دیگر، چیزی به دست آورد در صورتی که به مقـدار نصـاب باشـد، بایـد خمس آن را بدهـد. مسأله ۱۷۹۹– نصـاب معـدن بنا بر احتیاط ۱۰۵ مثقال معمولی نقره یا ۱۵ مثقال معمولی طلاست، یعنی اگر قیمت چیزی را که از معـدن بیرون آورده، بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده بـه ۱۰۵ مثقـال نقره یا ۱۵ مثقـال طلا برسـد، بنا بر احتیاط واجب بایـد خمس آن را بدهـد. مسأله ۱۸۰۰– استفاده‌ای که از معدن برده، اگر قیمت آن به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا نرسـد، خمس آن در صورتی لازم است که به تنهایی یا با منفعت‌های دیگر کسب او از مخـارج سالش زیاد بیایـد. مسأله ۱۸۰۱– گـچ و آهک و گل سـرشور و گِل سـرخ، بنا بر احتیاط واجب از معـدن محسوب است و خمس دارد. مسـأله ۱۸۰۲– کسـی که از معـدن چیزی به دست می‌آورد، بایـد خمس آن را بدهـد چه معدن روی زمین باشـد، یا زیر آن، در زمینی باشـد که ملک است، یا در جایی باشـد که مالک نـدارد. مسأله ۱۸۰۳– اگر ندانـد چیزی را که از معدن بیرون آورده به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقـال طلا می‌رسـد یا نه، بنا بر احتیاط واجب بایـد به وزن کردن یا از راه دیگر، قیمت آن را معلوم کند. مسأله ۱۸۰۴– اگر چند نفر چیزی از معدن بیرون آورند، چنانچه بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده‌اند، اگر سهم هر کدام آنها به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا برسد، باید خمس آن را بدهند. مسأله ۱۸۰۵– اگر معدنی را که در ملک دیگری اسـت بیرون آورد، آنچـه از آن بـه دست می‌آیـد، مـال صـاحب ملـک است و چـون صـاحب ملـک برای بیرون آوردن آن خرجی نکرده، باید خمس تمام آنچه را که از معدن بیرون آمده بدهد.

۳– گنج

مسأله ۱۸۰۶– گنـج مالی است که در زمین یا درخت یا کوه یا دیوار پنهان باشـد و کسـی آن را پیـدا کنـد و طوری باشد که به آن، گنج بگویند. مسأله ۱۸۰۷– اگر انسان در زمینی که ملک کسی نیست گنجی پیدا کند، مال خود او است و باید خمس آن را بدهد. مسأله ۱۸۰۸– نصاب گنج ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا است، یعنی اگر قیمت چیزی را که از گنج به دست می‌آورد، بعد از کم کردن مخـارجی که برای آن کرده به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا برسـد، باید خمس آن را بدهد. مسأله ۱۸۰۹– اگر در زمینی که از دیگری خریـده گنجی پیـدا کنـد و بداند مال کسانی که قبلًا مالک آن زمین بوده‌اند نیست، مال خود او می‌شود و باید خمس آن را بدهد ولی اگر احتمال دهد که مال یکی از آنان است، باید به او اطلاع دهد و چنانچه معلوم شود مال او نیست، باید به کسـی که پیش از او مالـک زمین بوده اطلاع دهـد و به همین ترتیب به تمـام کسـانی که پیش از او مالک زمین بوده‌انـد خبر دهـد، و اگر معلوم شود مال هیـچ یک آنان نیست مال خود او می‌شود و بایـد خمس آن را بدهد. مسأله ۱۸۱۰– اگر در ظرفهای متعددی که در یک جا دفن شده مالی پیدا کند که قیمت آنها روی هم ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا باشد، باید خمس آن را بدهد ولی چنانچه در چنـد جا گنج پیدا کند، هر کدام آنها که قیمتش به این مقدار برسد، خمس آن واجب است و گنجی که قیمت آن به این مقدار نرسـیده خمس ندارد. مسأله ۱۸۱۱– اگر دو نفر گنجی پیـدا کننـد که قیمت سـهم هر یـک آنان به ۱۰۵ مثقـال نقره یا ۱۵ مثقال طلا برسد، باید خمس آن را بدهند. مسأله ۱۸۱۲– اگر کسـی حیوانی را بخرد و در شکم آن مالی پیدا کند چنانچه احتمال دهد که مال فروشـنده است، بنـا بر احتیـاط واجب بایـد به او خبر دهـد، و اگر معلوم شود مـال او نیست، بایـد به ترتیب، صاحبان قبلی آن را خبر کنـد، و چنـانچه معلوم شود که مـال هیـچ یک آنان نیست، اگر چه قیمت آن ۱۰۵ مثقـال نقره یا ۱۵ مثقال طلا نباشـد، بنا بر احتیاط

واجب باید خمس آن را بدهد.

۴- مال حلال مخلوط به حرام

مسأله ۱۸۱۳- اگر مال حلال با مال حرام بطوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد و صاحب مال حرام و مقدار آن، هیچ کدام معلوم نباشد، باید خمس تمام مال را بدهد و بعد از دادن خمس، بقیه مال حلال می‌شود. مسأله ۱۸۱۴- اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را بداند ولی صاحب آن را نشناسد، باید آن مقدار را به نیت صاحبش صدقه بدهد و احتیاط واجب آن است که از حاکم شرع هم اذن بگیرد. مسأله ۱۸۱۵- اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولی صاحبش را بشناسد، باید یکدیگر را راضی نمایند و چنانچه صاحب مال راضی نشود، در صورتی که انسان بداند چیز معینی مال او است و شک کند که بیشتر از آن هم مال او هست یا نه، باید چیزی را که یقین دارد مال او است به او بدهد، و احتیاط مستحب آن است مقدار بیشتری را که احتمال می‌دهد مال او است به او بدهد. مسأله ۱۸۱۶- اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده، چنانچه مقدار زیادی معلوم باشد، بنا بر احتیاط واجب مقداری را که می‌داند از خمس بیشتر بوده، از طرف صاحب آن صدقه بدهد. مسأله ۱۸۱۷- اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد، یا مالی که صاحبش را نمی‌شناسد به نیت او صدقه بدهد، بعد از آنکه صاحبش پیدا شد، بنا بر احتیاط واجب باید به مقدار مالش به او بدهد. مسأله ۱۸۱۸- اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود و مقدار حرام معلوم باشد و انسان بداند که صاحب آن از چند نفر معین بیرون نیست ولی نتواند بفهمد کیست، به احتیاط واجب باید از تمام آنان تحصیل رضایت نماید، و اگر ممکن نگردید باید قرعه بیندازند و به نام هر کس افتاد مال را به او بدهند.

۵- جواهری که به واسطه فرو رفتن در دریا به دست می‌آید

مسأله ۱۸۱۹- اگر به واسطه غواصی یعنی فرو رفتن در دریا لؤلؤ و مرجان یا جواهر دیگری که با فرو رفتن در دریا بیرون می‌آید بیرون آورند، روییدنی باشد، یا معدنی، چنانچه بعد از کم کردن مخارجی که برای بیرون آوردن آن کرده‌اند، قیمت آن به ۱۸ نخود طلا برسد، باید خمس آن را بدهند، چه در یک دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشند یا در چند دفعه، آنچه بیرون آمده از یک جنس باشد یا از چند جنس، ولی اگر چند نفر آن را بیرون آورده باشند هر کدام آنان که قیمت سهمش به ۱۸ نخود طلا برسد فقط او باید خمس بدهد. مسأله ۱۸۲۰- اگر بدون فرو رفتن در دریا به وسیله اسبابی جواهر بیرون آورد و بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده قیمت آن به ۱۸ نخود طلا- برسد بنا بر احتیاط خمس آن واجب است. ولی اگر از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد، در صورتی باید خمس آن را بدهد که این کار شغلش باشد و از مخارج سالش به تنهایی یا با منفعت‌های دیگر زیاد بیاید. مسأله ۱۸۲۱- خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان بدون فرو رفتن در دریا می‌گیرد در صورتی واجب است که برای کسب بگیرد و به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد. مسأله ۱۸۲۲- اگر انسان بدون قصد این که چیزی از دریا بیرون آورد در دریا فرو رود و اتفاقاً جواهری به دستش آید در صورتی که قصد کند که آن چیز ملکش باشد باید خمس آن را بدهد. مسأله ۱۸۲۳- اگر انسان در دریا فرو رود و حیوانی را بیرون آورد و در شکم آن جواهری پیدا کند که قیمتش هیجده نخود طلا یا بیشتر باشد چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد که نوعاً در شکمش جواهر است، باید خمس آن را بدهد، و اگر اتفاقاً جواهر بلعیده باشد احتیاط آن است که حکم گنج را در آن جاری کنند. مسأله ۱۸۲۴- اگر در رودخانه‌های بزرگ مانند

دجله و فرات فرو رود و جواهری بیرون آورد، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می‌آید، باید خمس آن را بدهد. مسأله ۱۸۲۵- اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد که قیمت آن ۱۸ نخود طلا یا بیشتر باشد، باید خمس آن را بدهد. و چنانچه از روی آب یا از کنار دریا به دست آورد، اگر قیمت آن به مقدار ۱۸ نخود طلا هم نرسد در صورتی که این کار کسبش باشد و به تنهایی یا با منفعتهای دیگر او از مخارج سالش زیاد بیاید باید خمس آن را بدهد. مسأله ۱۸۲۶- کسی که کسبش غواصی یا بیرون آوردن معدن است اگر خمس آنها را بدهد و چیزی از مخارج سالش زیاد بیاید، لازم نیست دوباره خمس آن را بدهد. مسأله ۱۸۲۷- اگر بچه‌ای معدنی را بیرون آورد، یا مال حلال مخلوط به حرام داشته باشد، یا گنجی پیدا کند، یا به واسطه فرو رفتن در دریا جواهری بیرون آورد، ولیّ او باید خمس آنها را بدهد.

۶- غنیمت

مسأله ۱۸۲۸- اگر مسلمانان به امر امام علیه السلام با کفّار جنگ کنند و چیزهایی در جنگ به دست آورند، به آنها غنیمت گفته می‌شود و مخارجی را که برای غنیمت کرده‌اند، مانند مخارج نگهداری و حمل و نقل آن و نیز مقداری را که امام علیه السلام صلاح می‌داند به مصرفی برساند و چیزهایی که مخصوص به امام است باید از غنیمت کنار بگذارند، و خمس بقیه آن را بدهند.

۷- زمینی که کافر ذِمّی از مسلمان بخرد

مسأله ۱۸۲۹- اگر کافر ذمی زمینی را از مسلمان بخرد، باید خمس آن را از همان زمین بدهد. و اگر پول آن را هم بدهد اشکال ندارد، ولی اگر غیر از پول چیز دیگر بدهد باید به اذن حاکم شرع باشد، و نیز اگر خانه و دکان و مانند اینها را از مسلمان بخرد، چنانچه زمین آن را جداگانه قیمت کنند و بفروشند باید خمس زمین آن را بدهد. و اگر خانه و دکان را روی هم بفروشند و زمین به تبع آن منتقل شود خمس زمین واجب نیست. و در دادن این خمس قصد قربت لازم نیست، بلکه حاکم شرع هم که خمس را از او می گیرد لازم نیست قصد قربت نماید. مسأله ۱۸۳۰- اگر کافر ذمی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگری هم بفروشد، باید خمس آن را بدهد، و نیز اگر بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد، باید خمس آن را از همان زمین، یا از مال دیگرش بدهند. مسأله ۱۸۳۱- اگر کافر ذمی موقع خرید زمین شرط کند که خمس ندهد، یا شرط کند که فروشنده خمس آن را بدهد، شرط او صحیح نیست و باید خمس را بدهد، ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خمس را از طرف او به صاحبان خمس بدهد اشکال ندارد. مسأله ۱۸۳۲- اگر مسلمان زمینی را به غیر خرید و فروش، ملک کافر کند و عوض آن را بگیرد، مثلًا به او صلح نماید، بنا بر احتیاط واجب در ضمن عقد با کافر ذمّی شرط کند که خمس آن را بدهد. مسأله ۱۸۳۳- اگر کافر ذمی صغیر باشد و ولیّ او برایش زمینی بخرد احتیاط واجب آن است که تا بالغ نشود خمس زمین را از او نگیرند.

مصرف خمس

مسأله ۱۸۳۴- خمس را باید دو قسمت کنند: یک قسمت آن سهم سادات است، که امر آن با حاکم است، و باید آن را به مجتهد جامع الشرایط تسلیم کنند و یا با اذن او به سیّد فقیر، یا سیّد یتیم یا به سیّدی که در سفر درمانده شده بدهند. و نصف دیگر آن سهم امام علیه السلام است که در این زمان باید به مجتهد جامع الشرایط بدهند یا به مصرفی که او اجازه می‌دهد برسانند. ولی اگر انسان

بخواهـد سـهم امام را به مجتهـدی که از او تقلیـد نمی‌کند بدهد، در صورتی به او اذن داده می‌شود که بداند آن مجتهد و مجتهدی که از او تقلید می‌کند، سـهم امام را به یک طور مصرف می‌کنند. مسأله ۱۸۳۵- سیّد یتیمی که به او خمس می‌دهند، باید فقیر باشد ولی بـه سـیّدی که در سـفر درمانـده شـده، اگر در وطنش فقیر هم نباشـد می‌شـود خمس داد. مسـأله ۱۸۳۶- به سـیّدی که در سـفر درمانده شده، اگر سفر او سفر معصیت باشد، نباید خمس بدهند. مسأله ۱۸۳۷- به سیّدی که عادل نیست می‌شود خمس داد ولی به سیّدی که دوازده امـامی نیست، نبایـد خمس بدهنـد. مسأله ۱۸۳۸- بـه سـیّدی که معصـیت کـار است، اگر خمس دادن کمـک به معصیت او باشد، نمی‌شود خمس داد و به سیّدی هم که آشکارا معصیت می‌کند، اگر چه دادن خمس کمک به معصیت او نباشد، بنا بر احتیاط واجب نبایـد خمس بدهند. مسأله ۱۸۳۹- اگر کسـی بگویـد سـیّدم نمی‌شود به او خمس داد مگر آن که دو نفر عادل، سیّد بودن او را تصدیق کنند یا در بین مردم بطوری معروف باشد که انسان یقین یا اطمینان پیدا کند که سیّد است. مسأله ۱۸۴۰- به کسی که در شهر خودش مشهور باشد سید است، اگر چه انسان به سیّد بودن او یقین نداشته باشد می‌شود خمس داد. مسأله ۱۸۴۱- کسـی که زنش سیّده است بنـا بر احتیـاط واجب نبایـد به او خمس بدهـد که به مصـرف مخـارج خودش برسانـد، ولی اگر مخارج دیگری دارد که به آن محتـاج است و بر شـوهرش واجب نیست، جـایز است شـوهر از بـابت خمس به زن بدهـد که به مصـرف آن مخارج برسانـد. مسأله ۱۸۴۲- اگر مخـارج سـیّدی که زوجه انسـان نیست بر انسـان واجب باشـد بنـا بر احتیاط واجب، نمی‌توانـد از خمس خوراک و پوشـاک او را بدهـد، ولی اگر مقـداری خمس ملک او کنـد که به مصـرف دیگری- غیر مخـارج خودش که بر خمس دهنـده واجب است- برسانـد مانعی ندارد. مسأله ۱۸۴۳- به سیّد فقیری که مخـارجش بر دیگری واجب است و او نمی‌تـواند مخارج آن سیّد را بدهد، می‌شود خمس داد. مسأله ۱۸۴۴- احتیاط واجب آن است که بیشتر از مخارج یک سال به یک سیّد فقیر خمس ندهنـد. مسأله ۱۸۴۵- اگر در شـهر انسان سیّد مسـتحقّی نباشـد و احتمال هم ندهـد که پیـدا شود، یا نگهداری خمس تا پیدا شـدن مسـتحق، ممکن نباشـد، باید خمس را به شـهر دیگری ببرد، و به مسـتحق برساند و احتیاط آن است که مخارج بردن آن را از خمس برنـدارد و اگر خمس از بین برود، چنـانچه در نگهـداری آن کوتاهی کرده، بایـد عوض آن را بدهـد و اگر کوتاهی نکرده، چیزی بر او واجـب نیست. مسـألهٔ ۱۸۴۶- هر گاه در شـهر خودش مسـتحقی نباشـد ولی احتمال دهـد که پیـدا شود اگر چه نگهداری خمس تا پیـدا شـدن مسـتحق ممکن باشـد می‌تواند خمس را به شـهر دیگری ببرد، و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند و تلف شود، نبایـد چیزی بدهـد. ولی نمی‌توانـد مخارج بردن آن را از خمس بردارد. مسأله ۱۸۴۷- اگر در شـهر خودش مستحق پیدا شود، بـاز هم می‌توانـد خمس را به شـهر دیگر ببرد و به مستحق برسانـد، ولی مخارج بردن آن را بایـد از خودش بدهـد و در صورتی که خمس از بین برود، اگر چه در نگهـداری آن کوتـاهی نکرده باشـد ضـامن است. مسأله ۱۸۴۸- اگر بـا اذن حاکم شـرع خمس را به شهر دیگر ببرد و از بین برود لازم نیست دوباره خمس بدهد و همچنین است اگر به کسی بدهد که از طرف حاکم شرع وکیل بوده که خمس را بگیرد و از آن شهر به شهر دیگر ببرد. مسأله ۱۸۴۹- اگر خمس را از خود مال ندهد و از جنس دیگر بدهد، به احتیاط واجب بایـد از حاکم شـرع اجازه بگیرد و باید به قیمت واقعی آن جنس حساب کند، و چنانچه گرانتر از قیمت حساب کند، اگر چه مستحق، به آن قیمت راضی شده باشد، باید مقداری را که زیاد حساب کرده بدهد. مسأله ۱۸۵۰- کسی که از مستحق طلبکار است و می‌خواهد طلب خود را بابت خمس حساب کند، بنا بر احتیاط واجب باید خمس را به او بدهد و بعد مستحق بابت بدهی خود به او برگردانـد. ولی اگر با اذن حاکم شـرع باشـد این احتیاط لازم نیست. مسأله ۱۸۵۱- مسـتحق نمی‌تواند خمس را بگیرد و به مالک ببخشـد، ولی کسـی که مقـدار زیادی خمس بـدهکار است و فقیر شـده و امیـد چیزدار شدنش هم نمی‌رود و می‌خواهد مدیون اهل خمس نباشـد، اگر مسـتحق راضـی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد اشـکال ندارد. مسأله ۱۸۵۲- اگر خمس را بـا حاکم شرع یا وکیل او یا با سیّد، دست گردان کند و بخواهد در سال بعد بپردازد نمی‌تواند از منافع آن سال کسر نماید، پس اگر مثلًا هزار تومان دست گردان کرده و از منافع سال بعـد دو هزار تومان بیشتر از مخارجش داشته باشـد، باید خمس دو هزار تومان را بدهد، و

هزار تومانی را که بابت خمس بدهکار است از بقیه بپردازد.

احکام زکات

احکام زکات

مسأله ۱۸۵۳- زکـات نُه چیز واجب است: اول: گنـدم. دوم: جو. سوم: خرمـا. چهـارم: کشـمش. پنجم: طلا. شـشم: نقره. هفتم: شتر. هشتم: گاو. نهم: گوسفند. و اگر کسی مالک یکی از این نُه چیز باشد، با شرایطی که بعداً گفته می‌شود باید مقداری که معین شده به یکی از مصرفهایی که دستور داده‌انـد برسانـد. مسأله ۱۸۵۴- سُلْت که دانه‌ای است به نرمی گنـدم و خاصیت جـو دارد زکـات ندارد، ولی عَلَس که مثل گندم است و خوراک مردمان صنعا می‌باشد، زکاتش بنا بر احتیاط واجب باید داده شود.

شرایط واجب شدن زکات

مسأله ۱۸۵۵- زکات در صورتی واجب می‌شود که مال به مقدار نِصاب که بعداً گفته می‌شود برسد و مالک آن، بالغ و عاقل و آزاد باشد و بتواند در آن مال تصـرف کند. مسأله ۱۸۵۶- بعـد از آن که انسان دوازده ماه مالک گاو و گوسـفند و شتر و طلا و نقره بود باید زکات آن را بدهد. ولی از اول ماه دوازدهم نمی‌تواند طوری در مال تصرف کند که مال از بین برود و اگر تصرف کند ضامن است و چنـانچه در ماه دوازدهم بـدون اختیار او بعضـی از شـرطهای زکات از بین برود زکات بر او واجب نیست. مسأله ۱۸۵۷- اگر مالـک گـاو و گوسـفند و شتر و طلا و نقره در بین سال بالغ شود، زکات بر او واجب نیست. مسأله ۱۸۵۸- زکات گندم و جو وقتی واجب می‌شود که به آنهـا گنـدم و جو گفته شود، و زکات کشـمش بنا بر احتیاط وقتی واجب می‌شود که غوره است، و موقعی هم که خرمـا قـدری خشـک شـد که به او تَمر می‌گوینـد زکات آن واجب می‌شود. ولی وقت دادن زکات در گنـدم و جو موقع خرمن شـدن و جدا کردن کاه آنها و در خرما و کشـمش موقعی است که خشک شده باشـند. مسأله ۱۸۵۹- اگر موقع واجب شدن زکات گنـدم و جو و کشـمش و خرمـا که در مسأله پیش گفته شـد، صاحب آنها بالغ باشـد، بایـد زکات آنها را بدهـد. مسأله ۱۸۶۰- اگر صاحب گاو و گوسـفند و شتر و طلا و نقره در تمام سال دیوانه باشـد، زکات بر او واجب نیست. ولی اگر در مقداری از سال دیوانه باشـد و در آخر سال عاقل گردد چنانچه دیوانگی او بقـدری کم باشـد که مردم بگویند در تمام سال عاقل بوده بنا بر احتیاط زکات بر او واجب است. مسأله ۱۸۶۱- اگر صاحب گاو و گوسـفند و شتر و طلا و نقره در مقداری از سال مست یا بیهوش شود، زکات از او ساقط نمی‌شود. و همچنین است اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و خرما و کشـمش مست یا بیهوش باشد. مسأله ۱۸۶۲- مالی را که از انسان غصب کرده‌اند و نمی‌تواند در آن تصرف کند زکات ندارد. و نیز اگر زراعتی را از او غصب کنند و موقعی که زکـات آن واجب می‌شود، در دست غصب‌کننـده باشـد، موقعی که به صاحبش بر می‌گردد زکات نـدارد. مسأله ۱۸۶۳- اگر طلا و نقره یا چیز دیگری را که زکات آن واجب است قرض کنـد و یک سال نزد او بمانـد، بایـد زکات آن را بدهد و بر کسـی که قرض داده چیزی واجب نیست.

زکات گندم و جو و خرما و کشمش

مسأله ۱۸۶۴- زکات گندم و جو و خرما و کشمش وقتی واجب می‌شود که به مقدار نصاب برسند و نصاب آنها ۲۸۸ من تبریز و ۴۵ مثقال کم است که ۲۰۷/ ۸۴۷ کیلوگرم می‌شود. مسأله ۱۸۶۵- اگر پیش از دادن زکات از انگور بعد از کشمش شدن، و خرما بعد از تمر شدن، و جو و گندم بعد از صدق اسم- که زکات آنها واجب شده- خود و عیالاتش بخورند، یا مثلًا به فقیر بدهد، باید زکات مقداری را که مصرف کرده بدهد. مسأله ۱۸۶۶- اگر بعد از آن که زکات گندم و جو و خرما و انگور واجب شد مالک آن بمیرد، باید مقدار زکات را از مال او بدهند. ولی اگر پیش از واجب شدن زکات بمیرد، هر یک از ورثه که سهم او به اندازه نصاب است، باید زکات سهم خود را بدهد. مسأله ۱۸۶۷- کسی که از طرف حاکم شرع مأمور جمع‌آوری زکات است، موقع خرمن که گندم و جو را از کاه جدا می‌کنند و بعد از خشک شدن خرما و انگور، می‌تواند زکات را مطالبه کند. و اگر مالك ندهد و چیزی که زکات آن واجب شده، از بین برود باید عوض آن را بدهد. مسأله ۱۸۶۸- اگر بعد از مالك شدن درخت خرما و انگور یا زراعت گندم و جو زکات آنها واجب شود، باید زکات آن را بدهد. مسأله ۱۸۶۹- اگر بعد از آن که زکات گندم و جو و خرما و انگور واجب شد، زراعت و درخت را بفروشد، باید زکات آنها را بدهد. مسأله ۱۸۷۰- اگر انسان گندم یا جو یا خرما یا انگور را بخرد و بداند که فروشنده زکات آن را داده، یا شك کند که داده یا نه، چیزی بر او واجب نیست. و اگر بداند که زکات آن را نداده، چنانچه حاکم شرع معامله مقداری را که باید از بابت زکات داده شود، اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است. و حاکم شرع می‌تواند مقدار زکات را از خریدار بگیرد، و اگر معامله مقدار زکات را اجازه دهد، معامله صحیح است. و خریدار باید قیمت آن مقدار را به حاکم شرع بدهد، و در صورتی که قیمت آن مقدار را به فروشنده داده باشد، می‌تواند از او پس بگیرد. مسأله ۱۸۷۱- اگر وزن گندم و جو و خرما و کشمش موقعی که تر است به ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسد و بعد از خشك شدن کمتر از این مقدار شود، زکات آن واجب نیست. مسأله ۱۸۷۲- اگر گندم و جو و خرما را پیش از خشك شدن مصرف کند اگر چه خشك آنها به اندازه نصاب باشد، زکات آنها واجب نیست ولی اگر احتیاطاً زکات آنها را بدهد خیلی پسندیده است. مسأله ۱۸۷۳- خرمایی که تازه آن را می‌خورند و اگر بماند خیلی کم می‌شود چنانچه مقداری باشد که خشك آن به ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسد، زکات آن واجب است. مسأله ۱۸۷۴- گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آنها را داده اگر چند سال هم نزد او بماند زکات ندارد. مسأله ۱۸۷۵- اگر گندم و جو و خرما و انگور، هم از آب باران مشروب شود، و هم از آب دلو و مانند آن استفاده کند، چنانچه طوری باشد که بگویند با دلو آبیاری شده نه باران، زکات آن بیست یك است، و اگر بگویند با آب باران آبیاری شده، زکات آن ده یك است. مسأله ۱۸۷۶- اگر گندم و جو و خرما و انگور، هم از آب باران مشروب شود و هم از آب دلو و مانند آن استفاده کند، چنانچه طوری باشد که بگویند آبیاری با دلو و مانند آن غلبه داشته، زکات آن بیست یك است؛ و اگر بگویند آبیاری با آب نهر و باران غلبه داشته زکات آن ده یك است بلکه اگر نگویند آب باران و نهر غلبه داشته ولی آبیاری با آب باران و نهر بیشتر از آب دلو و مانند آن باشد، بنا بر احتیاط، زکات آن ده یك می‌باشد. مسأله ۱۸۷۷- اگر شك کند که آبیاری با آب باران شده یا آبیاری به دلو، بیست یك بر او واجب می‌شود. مسأله ۱۸۷۸- اگر گندم و جو و خرما و انگور با آب باران و نهر مشروب شود و به آب دلو و مانند آن محتاج نباشد ولی با آب دلو هم آبیاری شود، و آب دلو به زیاد شدن محصول کمك نکند زکات آن ده یك است، و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود و به آب نهر و باران محتاج نباشد ولی با آب نهر و باران هم مشروب شود و آنها به زیاد شدن محصول کمك نکنند، زکات آن بیست یك است. مسأله ۱۸۷۹- اگر زراعتی را با دلو و مانند آن آبیاری کنند و در زمینی که پهلوی آن است زراعتی کنند که از رطوبت آن زمین استفاده نماید و محتاج به آبیاری نشود زکات زراعتی که با دلو آبیاری شده، بیست یك و زکات زراعتی که پهلوی آن است، ده یك می‌باشد. مسأله ۱۸۸۰- مخارجی را که برای گندم و جو و خرما و انگور کرده است حتی مقداری از قیمت اسباب و لباس را که به واسطه زراعت کم شده، می‌تواند از حاصل کسر کند. و چنانچه پیش از کم کردن اینها به ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسد، باید زکات باقی مانده آن را بدهد. مسأله ۱۸۸۱- قیمت وقتی که

تخم را برای زراعت پاشیده می‌تواند جزء مخارج حساب نماید. مسأله ۱۸۸۲- اگر زمین و اسباب زراعت یا یکی از این دو، ملک خود او باشد، نباید کرایه آنها را جزء مخارج حساب کند، و نیز برای کارهایی که خودش کرده یا دیگری بی‌اجرت انجام داده، چیزی از حاصل کسر نمی‌شود. مسأله ۱۸۸۳- اگر درخت انگور یا خرما را بخرد، قیمت آن جزء مخارج نیست ولی اگر خرما یا انگور را پیش از چیدن بخرد، پولی را که برای آن داده جزء مخارج حساب می‌شود. مسأله ۱۸۸۴- اگر زمینی را بخرد و در آن زمین گندم یا جو بکارد، پولی را که برای خرید زمین داده جزء مخارج حساب نمی‌شود، ولی اگر زراعت را بخرد، پولی را که برای خرید آن داده می‌تواند جزء مخارج حساب نماید و از حاصل کم کند، امّا باید قیمت کاهی را که از آن به دست می‌آید، از پولی که برای خرید زراعت داده کسر نماید مثلًا اگر زراعتی را پانصد تومان بخرد و قیمت کاه آن صد تومان باشد، فقط چهار صد تومان آن را می‌تواند جزء مخارج حساب نماید. مسأله ۱۸۸۵- کسی که بدون گاو و چیزهای دیگر که برای زراعت لازم است می‌تواند زراعت کند، اگر اینها را بخرد، نباید پولی را که برای خرید اینها داده جزء مخارج حساب نماید. مسأله ۱۸۸۶- کسی که بدون گاو و چیزهای دیگری که برای زراعت لازم است نمی‌تواند زراعت کند، اگر آنها را بخرد و بواسطه زراعت به کلی از بین بروند، می‌تواند تمام قیمت آنها را جزء مخارج حساب نماید و اگر مقداری از قیمت آنها کم شود می‌تواند آن مقدار را جزء مخارج حساب کند ولی اگر بعد از زراعت چیزی از قیمتشان کم نشود، نباید چیزی از قیمت آنها را جزء مخارج حساب نماید. مسأله ۱۸۸۷- اگر در یک زمین جو و گندم و چیزی مثل برنج و لوبیا که زکات آن واجب نیست بکارد، خرجهایی که برای هر کدام آنها کرده فقط پای همان حساب می‌شود، ولی اگر برای هر دو مخارجی کرده باید به هر دو، قسمت نماید، مثلًا اگر هر دو به یک اندازه بوده، می‌تواند نصف مخارج را از جنسی که زکات دارد کسر نماید. مسأله ۱۸۸۸- اگر برای سال اول عملی مانند شخم زدن انجام دهد اگر چه برای سالهای بعد هم فایده داشته باشد باید مخارج آن را از سال اول کسر کند، ولی اگر برای چند سال عمل کند باید بین آنها تقسیم نماید. مسأله ۱۸۸۹- اگر انسان در چند شهر که فصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوه آنها در یک وقت به دست نمی‌آید گندم یا جو یا خرما یا انگور داشته باشد و همه آنها محصول یک سال حساب شود، چنانچه چیزی که اول می‌رسد به اندازه نصاب یعنی ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم باشد، باید زکات آن را موقعی که می‌رسد بدهد، و زکات بقیه را هر وقت به دست می‌آید ادا نماید، و اگر آنچه اول می‌رسد به اندازه نصاب نباشد صبر می‌کند تا بقیه آن برسد. پس اگر روی هم به مقدار نصاب شود، زکات آن واجب است، و اگر به مقدار نصاب نشود، زکات آن واجب نیست. مسأله ۱۸۹۰- اگر درخت خرما یا انگور در یک سال دو مرتبه میوه دهد، چنانچه روی هم به مقدار نصاب باشد، بنا بر احتیاط زکات آن واجب است. مسأله ۱۸۹۱- اگر مقداری خرما یا انگور تازه دارد که خشک آن به اندازه نصاب می‌شود، چنانچه به قصد زکات از تازه آن بقدری به مستحق بدهد که اگر خشک شود به اندازه زکاتی باشد که بر او واجب است اشکال ندارد. مسأله ۱۸۹۲- اگر زکات خرمای خشک یا کشمش بر او واجب باشد نمی‌تواند زکات آن را خرمای تازه یا انگور بدهد و نیز اگر زکات خرمای تازه یا انگور بر او واجب باشد، نمی‌تواند زکات آن را خرمای خشک یا کشمش بدهد. امّا اگر یکی از اینها یا چیز دیگری را به قصد قیمت زکات بدهد مانعی ندارد. مسأله ۱۸۹۳- کسی که بدهکار است و مالی هم دارد که زکات آن واجب شده اگر بمیرد، باید اول تمام زکات را از مالی که زکات آن واجب شده بدهند، بعد قرض او را ادا نمایند. مسأله ۱۸۹۴- کسی که بدهکار است و گندم یا جو یا خرما یا انگور هم دارد، اگر بمیرد و پیش از آن که زکات اینها واجب شود، ورثه قرض او را از مال دیگر بدهند، هر کدام که سهمشان به ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسد، باید زکات بدهد، و اگر پیش از آنکه زکات اینها واجب شود، قرض او را ندهند چنانچه مال میت فقط به اندازه بدهی او باشد واجب نیست زکات اینها را بدهند، و اگر مال میت بیشتر از بدهی او باشد، در صورتی که بدهی او بقدری است که اگر بخواهند ادا نمایند باید مقداری از گندم و جو و خرما و انگور را هم به طلبکار بدهند، آنچه را به طلبکار می‌دهند زکات ندارد و بقیه مال ورثه است و هر کدام آنان که سهمش به اندازه نصاب شود، باید زکات آن را بدهد. مسأله

۱۸۹۵- اگر گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آنها واجب شده خوب و بد دارد باید زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آنها بدهد و یا زکات همه را از خوب و بد .... و به احتیاط واجب زکات همه را از بد نمی‌تواند بدهد.

نِصاب طلا

مسأله ۱۸۹۶- طلا دو نِصاب دارد: نصاب اول آن بیست مثقال شرعی است که هر مثقال آن ۱۸ نخود است، پس وقتی طلا به بیست مثقال شرعی که پانزده مثقال معمولی است برسد، اگر شرایط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد انسان باید چهل یک آن را که نُه نخود می‌شود از بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد زکات آن واجب نیست و نصاب دوم آن چهار مثقال شرعی است که سه مثقال معمول می‌شود یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود، باید زکات تمام ۱۸ مثقال را از قرار چهل یک بدهد و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود، فقط باید زکات ۱۵ مثقال آن را بدهد، و زیادی آن زکات ندارد، و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر سه مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده زکات ندارد.

نِصاب نقره

مسأله ۱۸۹۷- نقره دو نصاب دارد: نصاب اول آن ۱۰۵ مثقال معمولی است که اگر نقره به ۱۰۵ مثقال برسد و شرایط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد انسان باید چهل یک آن را که ۲ مثقال و ۱۵ نخود است از بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد زکات آن واجب نیست. و نصاب دوم آن ۲۱ مثقال است یعنی اگر ۲۱ مثقال به ۱۰۵ مثقال اضافه شود، باید زکات تمام ۱۲۶ مثقال را بطوری که گفته شد بدهد و اگر کمتر از ۲۱ مثقال اضافه شود، فقط باید زکات ۱۰۵ مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر ۲۱ مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آنها را بدهد، و اگر کمتر اضافه شود مقداری که اضافه شده و کمتر از ۲۱ مثقال است زکات ندارد. بنا بر این اگر انسان چهل یک هر چه طلا و نقره دارد بدهد، زکاتی را که بر او واجب بوده داده و گاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است مثلًا کسی که ۱۱۰ مثقال نقره دارد، اگر چهل یک آن را بدهد، زکات ۱۰۵ مثقال آن را که واجب بوده داده و مقداری هم برای ۵ مثقال آن داده که واجب نبوده است. مسأله ۱۸۹۸- کسی که طلا یا نقره او به اندازه نصاب است، اگر چه زکات آن را داده باشد، تا وقتی از نصاب اول کم نشده، همه ساله باید زکات آن را بدهد. مسأله ۱۸۹۹- زکات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که آن را سکه زده باشند و معامله با آن رواج باشد و اگر سکه آن از بین هم رفته باشد باید زکات آن را بدهند. مسأله ۱۹۰۰- طلا و نقره سکه داری که زنها برای زینت به کار می‌برند، زکات ندارد اگر چه رواج باشد. مسأله ۱۹۰۱- کسی که طلا و نقره دارد، اگر هیچ کدام آنها به اندازه نصاب اول نباشد مثلًا ۱۰۴ مثقال نقره و ۱۴ مثقال طلا داشته باشد، زکات بر او واجب نیست. مسأله ۱۹۰۲- چنان که سابقاً گفته شد زکات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که انسان یازده ماه مالک مقدار نصاب باشد و اگر در بین یازده ماه، طلا و نقره او از نصاب اول کمتر شود، زکات بر او واجب نیست. مسأله ۱۹۰۳- اگر در بین یازده ماه طلاـ و نقره‌ای را که دارد با طلا یا نقره یا چیز دیگر عوض نماید یا آنها را آب کند، زکات بر او واجب نیست. ولی اگر برای فرار از دادن زکات این کارها را بکند، احتیاط مستحب آن است که زکات را بدهد. مسأله ۱۹۰۴- اگر در ماه دوازدهم پول طلاـ و نقره را آب کند، باید زکات آنها را بدهد، و چنانچه به واسطه آب کردن، وزن یا قیمت آنها کم شود، باید زکاتی را که پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهد. مسأله ۱۹۰۵- اگر طلا و نقره‌ای که دارد خوب و بد داشته باشد، می‌تواند زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد ولی بهتر است زکات همه آنها را از طلا و نقره خوب

بدهد. مسأله ۱۹۰۶- طلا و نقره‌ای که بیشتر از اندازه معمولی فلز دیگر دارد، اگر خالص آن به اندازه نصاب که مقدار آن گفته شد برسد، انسان باید زکات آن را بدهد، و چنانچه شک دارد که خالص آن به اندازه نصاب هست یا نه، زکات آن واجب نیست. مسأله ۱۹۰۷- اگر طلا و نقره‌ای که دارد به مقدار معمول فلز دیگر با آن مخلوط باشد، نمی‌تواند زکات آن را از طلا و نقره‌ای بدهد که بیشتر از معمول، فلز دیگر دارد ولی اگر بقدری بدهد که یقین کند طلا و نقره خالصی که در آن هست به اندازه زکاتی می‌باشد که بر او واجب است اشکال ندارد.

زکات شتر و گاو و گوسفند

مسأله ۱۹۰۸- زکات شتر و گاو و گوسفند غیر از شرطهایی که گفته شد دو شرط دیگر دارد: اول: آن که حیوان در تمام سال بیکار باشد و اگر در تمام سال یکی دو روز کار کرده باشد، زکات آن واجب است. دوم: آنکه در تمام سال از علف بیابان بچرد، پس اگر تمام سال یا مقداری از آن را از علف چیده شده، یا از زراعتی که ملك مالك یا ملك کس دیگر است بچرد زکات ندارد. ولی اگر در تمام سال یک روز یا دو روز از علف مالك بخورد بنا بر احتیاط زکات آن واجب می‌باشد. مسأله ۱۹۰۹- اگر انسان برای شتر و گاو و گوسفند خود چراگاهی را که کسی نکاشته بخرد، یا اجاره کند، یا برای چراندن در آن باج بدهد، باید زکات را بدهد.

نِصاب شتر

مسأله ۱۹۱۰- شتر دوازده نصاب دارد: اول: پنج شتر و زکات آن یک گوسفند است و تا شماره شتر به این مقدار نرسد زکات ندارد. دوم: ده شتر و زکات آن دو گوسفند است. سوم: پانزده شتر و زکات آن سه گوسفند است. چهارم: بیست شتر و زکات آن چهار گوسفند است. پنجم: بیست و پنج شتر و زکات آن پنج گوسفند است. ششم: بیست و شش شتر و زکات آن یك شتر است که داخل سال دوم شده باشد. هفتم: سی و شش شتر و زکات آن یك شتر است که داخل سال سوم شده باشد. هشتم: چهل و شش شتر و زکات آن یك شتر است که داخل سال چهارم شده باشد. نهم: شصت و یك شتر و زکات آن یك شتر است که داخل سال پنجم شده باشد. دهم: هفتاد و شش شتر و زکات آن دو شتر است که داخل سال سوم شده باشد. یازدهم: نود و یك شتر و زکات آن دو شتر است که داخل سال چهارم شده باشد. دوازدهم: صد و بیست و یك شتر و بالاتر از آن است که باید یا چهل تا چهل تا حساب کند و برای هر چهل تا یك شتری بدهد که داخل سال سوم شده باشد، یا پنجاه تا پنجاه تا حساب کند و برای هر پنجاه تا یك شتری بدهد که داخل سال چهارم شده باشد و یا با چهل و پنجاه حساب کند. ولی در هر صورت باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می‌ماند، از نه تا بیشتر نباشد، مثلًا اگر ۱۴۰ شتر دارد، باید برای صد تا، دو شتری که داخل سال چهارم شده و برای چهل تا یك شتر ماده‌ای که داخل سال سوم شده باشد بدهد. «۱» مسأله ۱۹۱۱- زکات ما بین دو نصاب واجب نیست پس اگر شماره شترهایی که دارد از نصاب اول که پنج تاست بگذرد، تا به نصاب دوم که ده تا است نرسیده، فقط باید زکات پنج تای آن را بدهد. و همچنین است در نصابهای بعد.

نِصاب گاو

مسأله ۱۹۱۲- گاو دو نصاب دارد: نصاب اول آن سی تا است که وقتی شماره گاو به سی رسید، اگر شرایطی را که گفته شد داشته باشد، انسان باید یک گوساله‌ای که داخل سال دوم شده از بابت زکات بدهد. و نصاب دوم آن چهل است و زکات آن یک گوساله ماده‌ای است که داخل سال سوم شده باشد و زکات ما بین سی و چهل واجب نیست مثلًا کسی که سی و نه گاو دارد، فقط باید زکات سی تای آنها را بدهد، و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت نرسیده، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد و بعد از آن که به شصت رسید، چون دو برابر نصاب اول را دارد، باید دو گوساله‌ای که داخل سال دوم شده بدهد و همچنین هر چه بالا رود، باید سی تا سی تا حساب کند یا چهل تا چهل تا یا با سی و چهل حساب نماید و زکات آن را به دستوری که گفته شده بدهد، ولی باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می‌ماند از نُه تا بیشتر نباشد، مثلًا اگر هفتاد گاو دارد، باید به حساب سی و چهل حساب کند و برای سی تای آن زکات سی تا و برای چهل تای آن زکاتِ چهل تا را بدهد، چون اگر به حساب سی تا حساب کند، ده تا زکات نداده می‌ماند.

نِصاب گوسفند

مسأله ۱۹۱۳- گوسفند پنج نصاب دارد: اول: چهل، و زکات آن یک گوسفند است و تا گوسفند به چهل نرسد زکات ندارد. دوم: صد و بیست و یک، و زکات آن دو گوسفند است. سوم: دویست و یک، و زکات آن سه گوسفند است. چهارم: سیصد و یک، و زکات آن بنا بر احتیاط واجب، چهار گوسفند است. پنجم: چهار صد و بالاتر از آن است، که باید آنها را صد تا صد تا حساب کند و برای هر صد تای آنها یک گوسفند بدهد. و لازم نیست زکات را از خود گوسفندها بدهد، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد، یا مطابق قیمت گوسفند، پول بدهد کافی است ولی اگر بخواهد جنس دیگر بدهد در صورتی بی‌اشکال است که برای فقرا بهتر باشد، اگر چه لازم نیست. مسأله ۱۹۱۴- زکات ما بین دو نصاب واجب نیست، پس اگر شماره گوسفندهای کسی از نصاب اول که چهل است بیشتر باشد تا به نصاب دوم که صد و بیست و یک است نرسیده، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است در نصابهای بعد. مسأله ۱۹۱۵- زکات شتر و گاو و گوسفندی که به مقدار نصاب برسد واجب است، چه همه آنها نر باشند یا ماده، یا بعضی نر باشند و بعضی ماده. مسأله ۱۹۱۶- در زکات، گاو و گاومیش یک جنس حساب می‌شود و شتر عربی و غیر عربی یک جنس است، و همچنین بز و میش و شیشک در زکات با هم فرق ندارند. مسأله ۱۹۱۷- اگر گوسفند برای زکات بدهد، باید اقلًا داخل سال دوم شده باشد، و اگر بز بدهد باید داخل سال سوم شده باشد. مسأله ۱۹۱۸- گوسفندی را که بابت زکات می‌دهد، اگر قیمتش مختصری از گوسفندهای دیگر او کمتر باشد اشکال ندارد. ولی بهتر است گوسفندی را که قیمت آن از تمام گوسفندهایش بیشتر است بدهد، و همچنین است در گاو و شتر. مسأله ۱۹۱۹- اگر چند نفر با هم شریک باشند هر کدام آنان که سهمش به نصاب اول رسیده، باید زکات بدهد و بر کسی که سهم او کمتر از نصاب اول است زکات واجب نیست. مسأله ۱۹۲۰- اگر یک نفر در چند جا گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد و روی هم به اندازه نصاب باشند، باید زکات آنها را بدهد. مسأله ۱۹۲۱- اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد مریض و معیوب هم باشند، باید زکات آنها را بدهد. مسأله ۱۹۲۲- اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد همه مریض یا معیوب یا پیر باشند، می‌توانند زکات را از خود آنها بدهد. ولی اگر همه سالم و بی‌عیب و جوان باشند نمی‌تواند زکات آنها را مریض، یا معیوب، یا پیر بدهد. بلکه اگر بعضی از آنها سالم و بعضی مریض و دسته‌ای معیوب و دسته دیگر بی‌عیب، و مقداری پیر و مقداری جوان باشند، احتیاط واجب آن است که برای زکات آنها سالم و بی‌عیب و جوان بدهد. مسأله ۱۹۲۳- اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم گاو و گوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگر عوض کند، یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید، مثلًا چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد، زکات بر او

واجب نیست. مسأله ۱۹۲۴- کسی که باید زکات گاو و گوسفند و شتر را بدهد، اگر زکات آنها را از مال دیگرش بدهد، تا وقتی شماره آنها از نصاب کم نشده، همه ساله باید زکات را بدهد و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اول کمتر شوند، زکات بر او واجب نیست مثلًا کسی که چهل گوسفند دارد، اگر از مال دیگرش زکات آنها را بدهد تا وقتی که گوسفندهای او از چهل کم نشده، همه ساله باید یک گوسفند بدهد و اگر از خود آنها بدهد تا وقتی به چهل نرسیده، زکات بر او واجب نیست.

مصرف زکات

مسأله ۱۹۲۵- انسان می‌تواند زکات را در هشت مورد مصرف کند: اول: فقیر، و آن کسی است که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد و کسی که صنعت یا ملک یا سرمایه‌ای دارد که می‌تواند مخارج سال خود را بگذراند فقیر نیست. دوم: مسکین، و آن کسی است که از فقیر سخت‌تر می‌گذراند. سوم: کسی که از طرف امام علیه السلام یا نائب امام مأمور است که زکات را جمع و نگهداری نماید و به حساب آن رسیدگی کند و آن را به امام علیه السلام یا نائب امام یا فقرا برساند. چهارم: کافرهایی که اگر زکات به آنان بدهد به دین اسلام مایل می‌شوند، یا در جنگ به مسلمانان کمک می‌کنند. پنجم: خریداری بنده‌ها و آزاد کردن آنان. ششم: بدهکاری که نمی‌تواند قرض خود را بدهد. هفتم: سبیل اللَّه، یعنی کاری که مانند ساختن مسجد منفعت عمومی دینی دارد، یا مثل ساختن پل و اصلاح راه که نفعش به عموم مسلمانان می‌رسد و آنچه برای اسلام نفع داشته باشد به هر نحو که باشد. هشتم: ابن السبیل، یعنی مسافری که در سفر درمانده شده و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد. مسأله ۱۹۲۶- احتیاط واجب آن است که فقیر و مسکین بیشتر از مخارج سال خود و عیالاتش را از زکات نگیرد و اگر مقداری پول یا جنس دارد، فقط به اندازه کسری مخارج یک سالش زکات بگیرد. مسأله ۱۹۲۷- کسی که مخارج سالش را داشته اگر مقداری از آن را مصرف کند و بعد شک کند که آنچه باقی مانده به اندازه مخارج سال او هست یا نه، نمی‌تواند زکات بگیرد. مسأله ۱۹۲۸- صنعتگر یا مالک یا تاجری که درآمد او از مخارج سالش کمتر است، می‌تواند برای کسری مخارجش زکات بگیرد. و لازم نیست ابزار کار یا ملک یا سرمایه خود را به مصرف مخارج برساند. مسأله ۱۹۲۹- فقیری که خرج سال خود و عیالاتش را ندارد، اگر خانه‌ای دارد که ملک اوست و در آن نشسته، یا مال سواری دارد، چنانچه بدون اینها نتواند زندگی کند، اگر چه برای حفظ آبرویش باشد، می‌تواند زکات بگیرد و همچنین است اثاث خانه و ظرف و لباس تابستانی و زمستانی و چیزهایی که به آنها احتیاج دارد. و فقیری که اینها را ندارد، اگر به اینها احتیاج داشته باشد، می‌تواند از زکات خریداری نماید. مسأله ۱۹۳۰- فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست، بنا بر احتیاط واجب باید یاد بگیرد و با گرفتن زکات زندگی نکند، ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن است، می‌تواند زکات بگیرد. مسأله ۱۹۳۱- به کسی که قبلًا فقیر بوده و می‌گوید فقیرم، اگر چه انسان از گفته او اطمینان پیدا نکند، می‌شود زکات داد. مسأله ۱۹۳۲- کسی که می‌گوید فقیرم و قبلًا فقیر نبوده، یا معلوم نیست فقیر بوده یا نه، اگر از ظاهر حالش گمان پیدا شود که فقیر است می‌شود به او زکات داد. مسأله ۱۹۳۳- کسی که باید زکات بدهد، اگر از فقیری طلبکار باشد، می‌تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند. مسأله ۱۹۳۴- اگر فقیر بدهکار بمیرد، و ترکه‌ای که وافی به بدهیش باشد نداشته باشد، انسان می‌تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند. مسأله ۱۹۳۵- چیزی را که انسان بابت زکات به فقیر می‌دهد لازم نیست به او بگوید که زکات است بلکه اگر فقیر خجالت بکشد، مستحب است بطوری که دروغ نشود به اسم پیشکش بدهد ولی باید قصد زکات نماید. مسأله ۱۹۳۶- اگر به خیال این که کسی فقیر است به او زکات بدهد، بعد بفهمد فقیر نبوده، یا از روی ندانستن مسأله به کسی که می‌داند فقیر نیست زکات بدهد، چنانچه چیزی را که به او داده باقی باشد، باید از او بگیرد و به مستحق بدهد، و اگر از بین رفته باشد، پس اگر کسی که آن چیز را گرفته می‌دانسته یا احتمال می‌داده که زکات است، انسان باید عوض آن را از او بگیرد

و به مستحق بدهد، ولی اگر به غیر عنوان زکات داده نمی‌تواند چیزی از او بگیرد و باید از مال خودش زکات را به مستحق بدهد، و در همه صور می‌توانـد از مـال خودش زکـات را بدهـد و از کسـی که گرفته مطالبه نکنـد. مسأله ۱۹۳۷- کسـی که بدهکار است و نمی‌توانـد بـدهی خود را بدهد اگر چه مخارج سال خود را داشـته باشد، می‌تواند برای دادن قرض خود زکات بگیرد ولی باید مالی را که قرض کرده در معصـیت خرج نکرده باشد یا اگر در معصیت خرج کرده از آن معصیت توبه کرده باشد، که در این صورت از سهم فقرا می‌شود به او داد. مسـأله ۱۹۳۸- اگر به کسـی که بـدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد زکات بدهد، بعد بفهمد قرض را در معصـیت مصـرف کرده، چنـانچه آن بـدهکار فقیر باشـد، می‌توانـد آنچه را به او داده بابت زکات حساب کنـد ولی اگر چیزی را که گرفته در شرابخواری یا به طور آشکارا در معصیت صرف کرده و از معصیت خود توبه نکرده بنا بر احتیاط واجب باید چیزی را که به او داده بابت زکات حساب نکند. مسأله ۱۹۳۹- کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد اگر چه فقیر نباشـد، انسان می‌تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند. مسأله ۱۹۴۰- مسافری که خرجی او تمام شده، یا مرکبش از کار افتاده، چنانچه سـفر او سـفر معصـیت نباشـد و نتوانـد با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند، اگر چه در وطن خود فقیر نباشـد، می‌توانـد زکـات بگیرد. ولی اگر بتوانـد در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج سـفر خود را فراهم کنـد، فقط به مقداری که به آنجا برسد، می‌تواند زکات بگیرد. مسأله ۱۹۴۱- مسافری که در سـفر درمانده شده و زکات گرفته بعد از آنکه به وطنش رسـید، اگر چیزی از زکات زیاد آمـده باشد، در صورتی که بدون مشـقت نتواند بقیه را به صاحب مال یا نائب او برساند باید آن را به حاکم شرع بدهد و بگوید آن چیز زکات است.

شرایط کسانی که مستحق زکاتند

مسأله ۱۹۴۲- کسـی که زکات می‌گیرد باید شیعه دوازده امامی باشد، و اگر از راه شرعی شیعه بودن کسی ثابت شود و به او زکات بدهـد، و زکات تلف شود بعـد معلوم شود شیعه نبوده، لازم نیست دوباره زکات بدهد. مسأله ۱۹۴۳- اگر طفل یا دیوانه‌ای از شـیعه فقیر باشـد، انسان می‌توانـد به ولیّ او زکات بدهـد، به قصـد این که آنچه را می‌دهد ملك طفل یا دیوانه باشد. مسأله ۱۹۴۴- اگر به ولیّ طفـل و دیوانه دسترسـی نـدارد، می‌توانـد خودش یـا به وسـیله یـک نفر امین زکات را به مصـرف طفل یا دیوانه برسانـد و باید موقعی که زکات به مصـرف آنان می‌رسد نیت زکات کنند. مسألهٔ ۱۹۴۵- به فقیری که گـدایی می‌کند، می‌شود زکات داد، ولی به کسـی که زکـات را در معصـیت مصـرف می‌کنـد نمی‌شود زکات داد. مسأله ۱۹۴۶- به کسـی که معصـیت کبیره را آشـکارا به جا می‌آورد، احتیاط واجب آن است که زکات ندهند. مسأله ۱۹۴۷- به کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد اگر چه مخارج او بر انسان واجب باشـد، می‌شود زکات داد. ولی اگر زن برای خرجی خودش قرض کرده باشد شوهر نمی‌تواند بدهی او را از زکات بدهـد بلکه اگر کس دیگری هم که مخارج او بر انسان واجب است برای خرجی خود قرض کند احتیاط واجب آن اسـت که بدهی او را از زکات ندهد. مسأله ۱۹۴۸- انسان نمی‌توانـد مخارج کسانی را که مثل اولاد، خرجشان بر او واجب است از زکات بدهـد، ولی دیگران می‌تواننـد به آنان زکات بدهند. مسأله ۱۹۴۹- اگر انسـان زکات به پسـرش بدهـد که خرج زن و نوکر و کلفت خود نمایـد اشـکال ندارد. مسأله ۱۹۵۰- اگر پسـر به کتابهای علمی دینی احتیاج داشـته باشـد پـدر می‌توانـد برای خریدن آنها به او زکات بدهـد. مسأله ۱۹۵۱- پـدر می‌توانـد به پسـرش زکات بدهـد که برای خود زن بگیرد پسـر هم می‌تواند برای آنکه پدرش زن بگیرد زکات خود را به او بدهد. مسأله ۱۹۵۲- به زنی که شوهرش مخارج او را می‌دهـد، یا خرجی نمی‌دهد، ولی زن او را به دادن خرجی مجبور کند، نمی‌شود زکات داد. مسأله ۱۹۵۳- زنی که صـیغه شده اگر فقیر باشد، شوهرش و دیگران می‌توانند به او زکات بدهند. ولی اگر شوهرش در ضـمن عقد شرط کند که مخارج او را بدهد، یا به جهت دیگری دادن مخارجش بر او واجب باشد، در

صورتی که بتواند مخارج آن زن را بدهد یا زن بتواند او را مجبور کند، نمی‌شود به آن زن زکات داد. مسأله ۱۹۵۴- زن می‌تواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد، اگر چه شوهر زکات را صرف مخارج خود آن زن نماید. مسأله ۱۹۵۵- سیّد نمی‌تواند از غیر سیّد زکات بگیرد، ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج او را نکند و از گرفتن زکات ناچار باشد، می‌تواند از غیر سید زکات بگیرد. ولی احتیاط واجب آن است که اگر ممکن باشد فقط به مقداری که برای مخارج روزانه‌اش ناچار است بگیرد. مسأله ۱۹۵۶- به کسی که معلوم نیست سیّد است یا نه، می‌شود زکات داد.

نیّت زکات

مسأله ۱۹۵۷- انسان بایـد زکات را به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد و در نیت معین کند که آنچه را می‌دهد زکـات مـال است، یـا زکـات فطره. ولی اگر مثلًا زکات گنـدم و جو بر او واجب باشـد، لازم نیست معین کنـد چیزی را که می‌دهد زکات گنـدم است یا زکات جو. مسأله ۱۹۵۸- کسـی که زکات چنـد مال بر او واجب شـده، اگر مقداری زکات بدهد و نیت هیچ کـدام آنها را نکنـد، چنانچه چیزی را که داده هم جنس یکی از آنها باشد، زکات همان جنس حساب می‌شود و اگر هم جنس هیچ کدام آنها نباشد، به همه آنها قسمت می‌شود، پس کسی که زکات چهل گوسفند و زکات پانزده مثقال طلا بر او واجب است، اگر مثلًا یک گوسـفند از بابت زکات بدهد و نیّت هیچ کدام آنها را نکند، زکات گوسفند حساب می‌شود، ولی اگر مقداری نقره بدهد به زکاتی که برای گوسـفند و طلا بـدهکار است تقسیم می‌شود. مسأله ۱۹۵۹- اگر کسـی را وکیل کنـد که زکات مال او را بدهد چنـانچه وکیل وقتی که زکات را به فقیر می‌دهـد، از طرف مالك نیت زکات کنـد کافی است. مسأله ۱۹۶۰- اگر مالك یا وکیل او بدون قصد قربت زکات را به فقیر بدهد و پیش از آن که آن مال از بین برود، خود مالك، نیت زکات کند، زکات حساب می‌شود.

مسائل متفرقه زکات

مسأله ۱۹۶۱- موقعی که گنـدم و جو را از کاه جدا می‌کنند و موقع خشك شدن خرما و انگور، انسان باید زکات را به فقیر بدهد یا از مال خود جدا کند. و زکات طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر را بعد از تمام شدن ماه دوازدهم باید به فقیر بدهد، یا از مال خود جدا نماید. ولی بعد از جدا کردن اگر منتظر فقیر معینی باشد، یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد، می‌تواند زکات را به انتظار او و لو تا چنـد ماه نگهـدارد. مسأله ۱۹۶۲- بعـد از جـدا کردن زکات لازم نیست فوراً آن را به مسـتحق بدهـد ولی اگر به کسـی که می‌شود زکـات داد دسترسـی دارد احتیـاط مسـتحب آن است که دادن زکـات را تـأخیر نینـدازد. مسأله ۱۹۶۳- کسی که می‌توانـد زکات را به مسـتحق برساند اگر ندهد و به واسـطه کوتاهی او از بین برود باید عوض آن را بدهد. مسأله ۱۹۶۴- کسی که می‌توانـد زکات را به مسـتحق برسانـد، اگر زکات را ندهـد، و بـدون آنکه در نگهداری آن کوتاهی کند از بین برود، چنانچه دادن زکات را بقـدری تأخیر انداخته که نمی‌گویند فوراً داده است، باید عوض آن را بدهد و اگر به این مقدار تأخیر نینداخته مثلًا دو سه سـاعت تـأخیر انـداخته و در همـان دو سه سـاعت تلـف شـده در صـورتی که مسـتحق حاضـر نبوده، چیزی بر او واجب نیست و اگر مستحق حاضر بوده، بنا بر احتیاط واجب باید عوض آن را بدهد. مسأله ۱۹۶۵- اگر زکات را از خود مال کنار بگذارد، می‌تواند در بقیه آن تصـرف کند و اگر از مال دیگرش کنار بگذارد، می‌تواند در تمام مال تصـرف نماید. مسأله ۱۹۶۶- انسان نمی‌تواند زکاتی را که کنار گذاشته برای خود بردارد و چیز دیگری به جای آن بگـذارد. مسأله ۱۹۶۷- اگر از زکاتی که کنار گذاشـته منفعتی ببرد مثلًا گوسـفندی که برای زکات گذاشـته برّه بیاورد، مال فقیر است. مسأله ۱۹۶۸- اگر موقعی که زکات را کنار می‌گذارد مسـتحقی

حاضر باشد، بهتر است زکات را به او بدهد، مگر کسی را در نظر داشته باشد که دادن زکات به او از جهتی بهتر باشد. مسأله ۱۹۶۹- اگر با عین مالی که برای زکات کنار گذاشته برای خودش تجارت کند صحیح نیست، و اگر با اجازه حاکم شرع برای مصلحتِ زکات تجارت کند، تجارت صحیح و نفعش مال زکات است. مسأله ۱۹۷۰- اگر پیش از آنکه زکات بر او واجب شود، چیزی بابت زکات به فقیر بدهد، زکات حساب نمی‌شود و بعد از آن که زکات بر او واجب شد، اگر چیزی را که به فقیر داده از بین نرفته باشد و آن فقیر هم به فقر خود باقی باشد می‌تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند. مسأله ۱۹۷۱- فقیری که می‌داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود ضامن است پس موقعی که زکات بر انسان واجب می‌شود، اگر آن فقیر به فقر خود باقی باشد، می‌تواند عوض چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند. مسأله ۱۹۷۲- فقیری که نمی‌داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود، ضامن نیست و انسان نمی‌تواند عوض آن را بابت زکات حساب کند. مسأله ۱۹۷۳- مستحب است زکات گاو و گوسفند و شتر را به فقیرهای آبرومند بدهد و در دادن زکات، خویشان خود را بر دیگران، و اهل علم و کمال را بر غیر آنان و کسانی را که اهل سؤال نیستند بر اهل سؤال مقدم بدارد. ولی اگر دادن زکات به فقیری از جهت دیگری بهتر باشد، مستحب است زکات را به او بدهد. مسأله ۱۹۷۴- بهتر است زکات را آشکار و صدقه مستحبی را مخفی بدهند. مسأله ۱۹۷۵- اگر در شهر کسی که می‌خواهد زکات بدهد مستحقی نباشد و نتواند زکات را به مصرف دیگری هم که برای آن معین شده برساند، چنانچه امید نداشته باشد که بعداً مستحق پیدا کند باید زکات را به شهر دیگر ببرد و به مصرف زکات برساند، ولی مخارج بردن به آن شهر به عهده خود اوست، و اگر زکات تلف شود ضامن نیست. مسأله ۱۹۷۶- اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، می‌تواند زکات را به شهر دیگر ببرد. ولی مخارج بردن به آن شهر را باید از خودش بدهد و اگر زکات تلف شود ضامن است، مگر آنکه با اجازه حاکم شرع برده باشد. مسأله ۱۹۷۷- اجرت وزن کردن، پیمانه نمودن گندم و جو و کشمش و خرمایی را که برای زکات می‌دهد با خود اوست. مسأله ۱۹۷۸- کسی که ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره یا بیشتر از بابت زکات بدهکار است، می‌تواند کمتر از ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره هم به یک فقیر بدهد و نیز اگر غیر نقره چیز دیگری مثل گندم و جو بدهکار باشد و قیمت آن به ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره هم برسد می‌تواند به یک فقیر کمتر از آن بدهد. مسأله ۱۹۷۹- مکروه است انسان از مستحق درخواست کند که زکاتی را که از او گرفته به او بفروشد، ولی اگر مستحق بخواهد چیزی را که گرفته بفروشد بعد از آنکه به قیمت رساند، کسی که زکات را به او داده در خریدن آن بر دیگران مقدم است. مسأله ۱۹۸۰- اگر شک کند زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه، باید زکات را بدهد، هر چند شک او برای زکات سالهای پیش باشد. مسأله ۱۹۸۱- فقیر نمی‌تواند زکات را به کمتر از مقدار آن صلح کند یا چیزی را گرانتر از قیمت آن بابت زکات قبول نماید، یا زکات را از مالک بگیرد و به او ببخشد. ولی کسی که زکات زیادی بدهکار است و فقیر شده و نمی‌تواند زکات را بدهد و امید هم ندارد که دارا شود، چنانچه بخواهد توبه کند، فقیر می‌تواند زکات را از او بگیرد و به او ببخشد. مسأله ۱۹۸۲- انسان می‌تواند از زکات، قرآن یا کتاب دینی یا کتاب دعا بخرد و وقف نماید، اگر چه بر اولاد خود و بر کسانی وقف کند که خرج آنان بر او واجب است. و نیز می‌تواند تولیت وقف را برای خود یا اولاد خود قرار دهد. مسأله ۱۹۸۳- انسان نمی‌تواند از زکات ملک بخرد و بر اولاد خود یا بر کسانی که مخارج آنان بر او واجب است وقف نماید که عایدی آن را به مصرف مخارج خود برسانند. مسأله ۱۹۸۴- فقیر می‌تواند برای رفتن به حج و زیارت و مانند اینها زکات بگیرد، ولی اگر به مقدار خرج سالش زکات گرفته باشد، برای زیارت و مانند آن نمی‌تواند زکات بگیرد. مسأله ۱۹۸۵- اگر مالک فقیری را وکیل کند که زکات مال او را بدهد چنانچه آن فقیر احتمال دهد که قصد مالک این بوده که خود آن فقیر از زکات برندارد نمی‌تواند چیزی از آن را برای خودش بردارد، و اگر یقین داشته باشد که قصد مالک این نبوده، برای خودش هم می‌تواند بردارد. مسأله ۱۹۸۶- اگر فقیر شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره را بابت زکات بگیرد، چنانچه شرطهایی که برای واجب شدن زکات گفته شد در آنها جمع

شود بایـد زکات آنها را بدهـد. مسأله ۱۹۸۷- اگر دو نفر در مـالی که زکـات آن واجب شـده بـا هم شـریک باشـند و یکی از آنان زکات قسـمت خود را بدهد و بعد مال را تقسیم کنند، چنانچه بداند شریکش زکات سهم خود را نداده، تصرف او در سهم خودش هم اشکال دارد. مسأله ۱۹۸۸- کسی که خمس یا زکات بدهکار است و کفاره و نذر و مانند اینها هم بر او واجب است و قرض هم دارد، چنـانچه نتوانـد همه آنهـا را بدهـد، اگر مالی که خمس یا زکات آن واجب شـده، از بین نرفته باشـد، بایـد خمس و زکات را بدهـد و اگر از بین رفته باشـد، می‌توانـد خمس یا زکات را بدهـد، یا کفاره و نـذر و قرض وماننـد اینها را ادا نمایـد. مسأله ۱۹۸۹- کسی که خمس یا زکات بدهکار است و نذر و مانند اینها هم بر او واجب است و قرض هم دارد، اگر بمیرد و مال او برای همه آنها کـافی نباشـد چنانچه مالی که خمس و زکات آن واجب شـده از بین نرفته باشـد، بایـد خمس یا زکات را بدهنـد و بقیه مال او را به چیزهای دیگری که بر او واجب است قسمت کنند و اگر مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین رفته باشد، باید مال او را به خمس و زکـات و قرض و نـذر و ماننـد اینهـا قسـمت نماینـد، مثلًا اگر چهل تومان خمس بر او واجب است و بیست تومان به کسـی بـدهکار است و همه مـال او سـی تومـان است، بایـد بیست تومان بابت خمس و ده تومان به دَیْن او بدهنـد. مسأله ۱۹۹۰- کسی که مشـغول تحصـیل علم است و اگر تحصـیل نکنـد می‌تواند برای معاش خود کسب کند، چنانچه تحصـیل آن علم، واجب یا مسـتحب باشد می‌شود به او زکات داد و اگر تحصیل آن علم واجب یا مستحب نباشد، زکات دادن به او اشکال دارد.

زکات فِطْرَه

زکات فِطْرَه

مسأله ۱۹۹۱- کسـی که موقع غروبِ شب عیـد فطر بالغ و عاقل و هشـیار است و فقیر و بنـده کس دیگر نیست، بایـد برای خودش و کسـانی که نان خور او هسـتند، هر نفری یک صاع که تقریباً سه کیلو است گنـدم یا جو یا خرما یا کشـمش یا برنـج یا ذرت و مانند اینها به مستحق بدهد و اگر پول یکی از اینها را هم بدهد کافی است. مسأله ۱۹۹۲- کسی که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد و کسبی هم نـدارد که بتوانـد مخـارج سـال خـود و عیالـ‌تش را بگذرانـد فقیر است و دادن زکـات فطره بر او واجب نیست. مسـأله ۱۹۹۳- انسان باید فطره کسانی را که در غروب شب عید فطر نان‌خور او حساب می‌شوند بدهد؛ کوچک باشـند یا بزرگ، مسـلمان باشـند یـا کـافر، دادن خرج آنـان بر او واجب باشـد یـا نه، در شـهر خود او باشـند یا در شـهر دیگر. مسأله ۱۹۹۴- اگر کسـی را که نان‌خور او است و در شـهر دیگر است وکیل کنـد که از مال او فطره خود را بدهد، چنانچه اطمینان داشـته باشد که فطره را می‌دهد، لازم نیست خودش فطره او را بدهـد. مسأله ۱۹۹۵- فطره مهمانی که پیش از غروب شب عیـد فطر با رضایت صاحبخانه وارد شده و نـان‌خور او حساب می‌شود بر او واجب است. مسأله ۱۹۹۶- فطره مهمانی که پیش از غروب شب عیـد فطر بدون رضایت صاحبخانه وارد می‌شود و مـدتی نزد او می‌مانـد واجب است، و همچنین است فطره کسـی که انسان را مجبور کرده‌انـد که خرجی او را بدهـد. مسأله ۱۹۹۷- فطره مهمـانی که بعـد از غروب شب عیـد فطر وارد می‌شود، بر صاحبخـانه واجب نیست، اگر چه پیش از غروب او را دعوت کرده باشـد و در خـانه او هم افطار کنـد. مسأله ۱۹۹۸- اگر کسـی موقع غروب شب عیـد فطر دیوانه یا بیهوش باشـد، زکات فطره بر او واجب نیست. مسـأله ۱۹۹۹- اگر پیش از غروب بچه بـالغ شـود، یـا دیوانه عاقـل گردد، یـا فقیر غنی شود، در صورتی که شرایط واجب شـدن فطره را دارا باشد، باید زکات فطره را بدهد. مسأله ۲۰۰۰- کسی که موقع غروب شب عید فطر، زکات فطره بر او واجب نیست، اگر تا پیش از ظهر روز عید شـرطهای واجب شدن فطره در او پیدا شود، مستحب است زکات فطره را بدهد. مسأله ۲۰۰۱- کافری که بعد از غروب شب عید فطر مسـلمان شده فطره بر او واجب نیست. ولی مسلمانی که شیعه نبوده، اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود، باید زکات فطره را بدهد. مسأله ۲۰۰۲- کسـی که فقط به اندازه یک صاع که تقریباً سه کیلو است گندم و مانند آن

دارد، مستحب است زکات فطره را بدهد، و چنانچه عیالاتی داشته باشد و بخواهد فطره آنها را هم بدهد می‌تواند به قصد فطره، آن یک صاع را به یکی از عیالاتش بدهد و او هم به همین قصد به دیگری بدهد، و همچنین تا به نفر آخر برسد، و بهتر است نفر آخر چیزی را که می‌گیرد به کسی بدهد که از خودشان نباشد. و اگر یکی از آنها صغیر باشد، احتیاط آن است که او را در دور دادن زکات فطره داخل نکنند، و چنانچه ولیّ صغیر از طرف او قبول نماید باید آن زکات فطره را به مصرف صغیر برساند، نه این که از طرف او به دیگری بدهد. مسأله ۲۰۰۳- اگر بعد از غروب شب عید فطر بچه‌دار شود، یا کسی نان‌خور او حساب شود، واجب نیست فطره او را بدهد. اگر چه مستحب است فطره کسانی را که بعد از غروب تا پیش از ظهر روز عید نان‌خور او حساب می‌شوند بدهد. مسأله ۲۰۰۴- اگر انسان نان‌خور کسی باشد و پیش از غروب نان‌خور کس دیگر شود، فطره او بر کسی که نان‌خور او شده واجب است مثلًا اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود، شوهرش باید فطره او را بدهد. مسأله ۲۰۰۵- کسی که دیگری باید فطره او را بدهد واجب نیست فطره خود را بدهد. مسأله ۲۰۰۶- اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد، بر خود انسان واجب نمی‌شود. مسأله ۲۰۰۷- اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است خودش فطره را بدهد، از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی‌شود. مسأله ۲۰۰۸- زنی که شوهرش مخارج او را نمی‌دهد، چنانچه نان‌خور کس دیگر باشد، فطره‌اش بر آن کس واجب است. و اگر نان‌خور کس دیگر نیست، در صورتی که فقیر نباشد، باید فطره خود را بدهد. مسأله ۲۰۰۹- کسی که سیّد نیست نمی‌تواند به سیّد فطره بدهد حتی اگر سیّدی نان‌خور او باشد، نمی‌تواند فطره او را به سیّد دیگر بدهد. مسأله ۲۰۱۰- فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می‌خورد، بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می‌دهد. ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل برمی‌دارد فطره طفل بر کسی واجب نیست. مسأله ۲۰۱۱- انسان اگر چه مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد، باید فطره آنان را از مال حلال بدهد. مسأله ۲۰۱۲- اگر انسان کسی را اجیر نماید و شرط کند که مخارج او را بدهد در صورتی که به شرط خود عمل کند و نان‌خور او حساب شود باید فطره او را هم بدهد ولی چنانچه شرط کند که مقدار مخارج او را بدهد و مثلًا پولی برای مخارجش بدهد، دادن فطره او واجب نیست. مسأله ۲۰۱۳- اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد، باید فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از غروب بمیرد، واجب نیست فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند.

مصرف زکات فطره

مسأله ۲۰۱۴- اگر زکات فطره را به یکی از هشت مصرفی که سابقاً برای زکات مال گفته شد برسانند کافی است. ولی احتیاط مستحب آن است که فقط به فقرای شیعه بدهد. مسأله ۲۰۱۵- اگر طفل شیعه‌ای فقیر باشد، انسان می‌تواند فطره را به مصرف او برساند، یا به واسطه دادن به ولیّ طفل، ملک طفل نماید. مسأله ۲۰۱۶- فقیری که فطره به او می‌دهند، لازم نیست عادل باشد ولی احتیاط واجب آن است که به شرابخوار و کسی که آشکارا معصیت کبیره می‌کند فطره ندهند. مسأله ۲۰۱۷- به کسی که فطره را در معصیت مصرف می‌کند نباید فطره بدهند. مسأله ۲۰۱۸- احتیاط واجب آن است که به یک فقیر بیشتر از مخارج سالش و کمتر از یک صاع که تقریباً سه کیلو است فطره ندهند. مسأله ۲۰۱۹- اگر از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی آن است مثلًا از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است، نصف صاع که معنای آن در مسأله پیش گفته شد بدهد کافی نیست. و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد کفایت نمی‌کند. مسأله ۲۰۲۰- انسان نمی‌تواند نصف صاع را از یک جنس مثلًا گندم و نصف دیگر آن را از جنس دیگر مثلًا جو بدهد. و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد اشکال دارد، بلکه کافی نیست. مسأله ۲۰۲۱- مستحب است در دادن زکات فطره، خویشان فقیر خود را بر دیگران مقدم دارد و بعد همسایگان فقیر را، بعد اهل علم فقیر را، ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند، مستحب است آنها را مقدم بدارد. مسأله ۲۰۲۲- اگر انسان به خیال این که کسی فقیر است به او فطره بدهد و بعد بفهمد فقیر نبوده چنانچه مالی را که به او داده از بین نرفته باشد، می‌تواند پس بگیرد و به مستحق

بدهـد و اگر نتواند بگیرد باید از مال خودش فطره را بدهد و اگر از بین رفته باشد، در صورتی که گیرنده فطره می‌دانسته یا احتمال می‌داده آنچه را گرفته فطره است، بایـد عوض آن را بدهـد و الّـا دادن عوض بر او واجب نیست و انسان بایـد دوباره فطره را بدهـد. مسأله ۲۰۲۳- اگر کسـی بگویـد فقیرم، نمی‌شود به او فطره داد، مگر آن که اطمینان پیـدا کنـد یا از ظاهر حالش گمان پیدا شود که فقیر است یا انسان بداند که قبلًا فقیر بوده است.

مسائل متفرقه زکات فطره

مسأله ۲۰۲۴- انسان بایـد زکات فطره را به قصـد قربت یعنی برای انجام فرمان خداونـد عالم بدهـد و موقعی که آن را می‌دهد، نیت دادن فطره نماید. مسأله ۲۰۲۵- اگر پیش از ماه رمضان فطره را بدهد صـحیح نیست و احتیاط واجب آن است که در ماه رمضان هم فطره را ندهـد. ولی اگر پیش از رمضـان یـا در ماه رمضان به فقیر قرض بدهـد و بعـد از آن که فطره بر او واجب شـد، طلب خود را بـابت فطره حساب کنـد مانعی نـدارد. مسأله ۲۰۲۶- گنـدم یـا چیز دیگری را که برای فطره می‌دهـد، بایـد به جنس دیگر یـا خـاک مخلوط نباشـد، یا اگر مخلوط است چیزی که مخلوط شـده بقـدری کم باشـد که قابل اعتنا نباشـد و اگر بیش از این مقدار باشد در صورتی صـحیح است که خالص آن به یک صاع برسـد ولی اگر مثلًا یک صاع گنـدم به چندین مَن خاک مخلوط باشد که خالص کردن آن خرج یـا کـار بیشتر از متعـارف دارد، دادن آن کافی نیست. مسأله ۲۰۲۷- اگر فطره را از چیز معیوب بدهـد کـافی نیست. مسأله ۲۰۲۸- کسـی که فطره چنـد نفر را می‌دهـد، لازم نیست همه را از یک جنس بدهـد و اگر مثلًا فطره بعضـی را گنـدم و فطره بعض دیگر را جو بدهـد کافی است. مسأله ۲۰۲۹- کسـی که نماز عید فطر می‌خواند، بنا بر احتیاط واجب باید فطره را پیش از نماز عید بدهد، ولی اگر نماز عید نمی‌خواند، می‌تواند دادن فطره را تا ظهر تأخیر بیندازد. مسأله ۲۰۳۰- اگر به نیت فطره مقداری از مال خود را کنار بگـذارد و تا ظهر روز عیـد به مسـتحق ندهد، احتیاط واجب آن است که هر وقت آن را می‌دهد نیت فطره نماید. مسأله ۲۰۳۱- اگر موقعی که دادن زکات فطره واجب است، فطره را ندهد و کنار هم نگذارد، احتیاط واجب آن است که بعداً بدون اینکه نیت ادا و قضا کند فطره را بدهد. مسأله ۲۰۳۲- اگر فطره را کنار بگذارد، نمی‌تواند آن را برای خودش بردارد و مالی دیگر را برای فطره بگذارد. مسأله ۲۰۳۳- اگر انسان مالی داشته باشد که قیمتش از فطره بیشتر است، چنانچه فطره را ندهد و نیت کند که مقداری از آن مال برای فطره باشد اشـکال دارد. مسأله ۲۰۳۴- اگر مـالی را که برای فطره کنار گذاشـته از بین برود، چنانچه دسترس به فقیر داشـته و دادن فطره را تأخیر انـداخته، بایـد عوض آن را بدهد و اگر دسترس به فقیر نداشـته ضامن نیست، مگر آن که در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد. مسأله ۲۰۳۵- در صورتی که زکات فطره را از مال خود جدا کرده باشد، اگر در محل خودش مسـتحق پیدا شود، احتیاط واجب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد، و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

احکام خرید و فروش

چیزهایی که در خرید و فروش مستحب است

مسأله ۲۰۵۱- یاد گرفتن احکام معاملات به قدری که مورد احتیاج است لازم است، و مسـتحب است فروشنده بین مشتریها در قیمت جنس فرق نگذارد و در قیمت جنس سـخت‌گیری نکند، و کسی که با او معامله کرده اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند که معامله را به هم بزنـد بپذیرد. مسأله ۲۰۵۲- اگر انسان ندانـد معامله‌ای که کرده صـحیح است یا باطل، نمی‌تواند در مالی که گرفته تصـرف نماید ولی چنانچه در موقع معامله، احکام آن را می‌دانسته و بعد از معامله شک کند، تصرف او اشکال ندارد و معامله صحیح است.

مسأله ۲۰۵۳- کسی که مال ندارد و مخارجی بر او واجب است مثل خرج زن و بچه، باید کسب کند و برای کارهای مستحب مانند وسعت دادن به عیالات و دستگیری از فقرا کسب کردن مستحب است.

معاملات مکروه

مسأله ۲۰۵۴- عمده معاملات مکروه از این قرار است: اول: بنده فروشی. دوم: قصابی. سوم: کفن فروشی. چهارم: معامله با مردمان پست. پنجم: معامله بین اذان صبح و اول آفتاب. ششم: آن که کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند اینها قرار دهد. هفتم: آن که برای خریدن جنسی که دیگری می‌خواهد بخرد داخل معامله او شود.

معاملات باطل

مسأله ۲۰۵۵- در چند مورد معامله باطل است: اول: خرید و فروش عین نجس مثل بول و غائط و مسکرات، بنا بر اقوی در بعضی و بنا بر احتیاط واجب در بعضی. دوم: خرید و فروش مال غصبی مگر آن که صاحبش معامله را اجازه کند. سوم: خرید و فروش چیزهایی که مال نیست. چهارم: معامله چیزی که منافع معمولی آن حرام باشد، مثل آلات قمار و موسیقی. پنجم: معامله‌ای که در آن ربا باشد. و حرام است غش در معامله یعنی فروختن جنسی که با چیز دیگر مخلوط است، در صورتی که آن چیز معلوم نباشد و فروشنده هم به خریدار نگوید، مثل فروختن روغنی که آن را با پیه مخلوط کرده است و این عمل را غش می گویند، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که فرمود: از ما نیست کسی که در معامله با مسلمانان غش کند یا به آنان ضرر بزند یا تقلب و حیله نماید و هر که با برادر مسلمان خود غش کند، خداوند برکت روزی او را می‌برد و راه معاش او را می‌بندد و او را به خودش واگذار می کند. مسأله ۲۰۵۶- فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است اشکال ندارد، ولی اگر مشتری بخواهد آن چیز را بخورد باید فروشنده نجس بودن آن را به او بگوید. مسأله ۲۰۵۷- اگر چیز پاکی مانند روغن و نفت که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود، چنانچه مثلًا روغن نجس را برای خوردن به خریدار بدهند معامله باطل و عمل حرام است و اگر برای کاری بخواهند که شرط آن پاك بودن نیست مثلًا بخواهند نفت نجس را بسوزانند، فروش آن اشکال ندارد. مسأله ۲۰۵۸- باید دوایی را که مثل شراب، عین آن نجس است معامله نکنند، ولی معامله دوایی که عینش نجس نیست اگر به آن احتیاج داشته باشند اشکال ندارد. مسأله ۲۰۵۹- خرید و فروش روغن و دواهای روان و عطرهایی که از ممالك غیر اسلامی می‌آورند اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد اشکال ندارد، ولی روغنی را که از حیوان بعد از جان دادن آن می گیرند، چنانچه در شهر کفار از دست کافر بگیرند و از حیوانی باشد که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند، نجس است و معامله آن باطل می‌باشد، بلکه اگر در شهر مسلمانان هم از دست کافر بگیرند معامله آن باطل است مگر آن که بدانند که آن کافر از مسلمان خریده است. مسأله ۲۰۶۰- اگر روباه را به غیر دستوری که در شرع معین شده کشته باشند، یا خودش مرده باشد، خرید و فروش پوست آن حرام و معامله آن باطل است. مسأله ۲۰۶۱- خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی که از ممالك غیر اسلامی می‌آورند، یا از دست کافر گرفته می‌شود باطل است، ولی اگر انسان بداند که آنها از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده خرید و فروش آنها اشکال ندارد. مسأله ۲۰۶۲- خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی که از دست مسلمان گرفته شود اشکال ندارد، ولی اگر انسان بداند که آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه، خریدن آن حرام و معامله آن باطل است. مسأله ۲۰۶۳- خرید و فروش مسکرات حرام و معامله آنها باطل است. مسأله ۲۰۶۴- فروختن مال غصبی باطل

است، و فروشنده باید پولی را که از خریدار گرفته به او برگرداند. مسأله ۲۰۶۵- اگر خریدار قصدش این باشد که پول جنس را ندهد معامله اشکال دارد. مسأله ۲۰۶۶- اگر خریدار بخواهد پول جنس را بعداً از حرام بدهد، و از اول هم قصدش این باشد معامله اشکال دارد. و اگر از اول قصدش این نباشد معامله صحیح است ولی باید مقداری را که بدهکار است از مال حلال بدهد. مسأله ۲۰۶۷- خرید و فروش آلات لهو مثل تار و ساز حتی سازهای کوچک حرام است. مسأله ۲۰۶۸- اگر چیزی را که می‌شود استفاده حلال از آن ببرند به قصد این بفروشد که آن را در حرام مصرف کنند مثلًا انگور را به این قصد بفروشد که از آن شراب تهیه نمایند، معامله آن حرام و باطل است. مسأله ۲۰۶۹- خرید و فروش مجسمه و صابون یا چیزهای دیگری که روی آن مجسمه دارد اشکال ندارد. مسأله ۲۰۷۰- خریدن چیزی که از قمار، یا دزدی، یا از معامله باطل تهیه شده باطل و تصرف در آن مال حرام است. و اگر کسی آن را بخرد باید به صاحب اصلیش برگرداند. مسأله ۲۰۷۱- اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشد، چنانچه آن را معین کند مثلًا بگوید این یک من روغن را می‌فروشم، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند، ولی اگر آن را معین نکند بلکه یک من روغن بفروشد، بعد روغنی که پیه دارد بدهد، مشتری می‌تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص مطالبه نماید. مسأله ۲۰۷۲- اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می‌فروشند به زیادتر از همان جنس بفروشد، مثلًا یک من گندم را به یک من و نیم گندم بفروشد. ربا و حرام است و گناه یک درهم ربا بزرگتر از آن است که انسان هفتاد مرتبه با محرم خود زنا کند، بلکه اگر یکی از دو جنس سالم و دیگری معیوب، یا جنس یکی خوب و جنس دیگری بد باشد، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند، چنانچه بیشتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، باز هم ربا و حرام است، پس اگر مس درست را بدهد و بیشتر از آن مس شکسته بگیرد یا برنج صدری را بدهد و بیشتر از آن برنج گرده بگیرد یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می‌باشد. مسأله ۲۰۷۳- اگر چیزی را که اضافه می‌گیرد غیر از جنسی باشد که می‌فروشد، مثلًا یک من گندم به یک من گندم و یک قران پول بفروشد باز هم ربا و حرام است بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد، ربا و حرام می‌باشد. مسأله ۲۰۷۴- اگر کسی که مقدار کمتر را می‌دهد چیزی علاوه کند مثلًا یک من گندم و یک دستمال را به یک من و نیم گندم بفروشد، اگر مقدار کمتر در قیمت مساوی با مقدار بیشتر همجنس آن باشد و کسی که مقدار کمتر را می‌دهد، برای خلاصی از فروش آن به زیادتر از همجنس، چیزی علاوه کند مثلًا یک من گندم اعلا و یک دستمال را به یک من و نیم گندم متوسّط بفروشد اشکال ندارد، و همچنین است اگر از هر دو طرف چیزی زیاد کنند مثلًا یک من گندم و یک دستمال را به یک من و نیم گندم و یک دستمال بفروشد، ولی اگر چیز علاوه، برای فرار از ربا باشد، مثلًا یک من گندم خوب را به یک من و نیم گندم خوب مثل آن، بخواهد نسیه بفروشد و برای فرار از ربا، چیزی بر یک من گندم علاوه کند، جایز نیست. مسأله ۲۰۷۵- اگر چیزی را که مثل پارچه با متر و ذرع می‌فروشند یا چیزی را که مثل گردو و تخم مرغ با شماره معامله می‌کنند، بفروشد و زیادتر بگیرد مثلًا ده تا تخم مرغ بدهد و یازده تا بگیرد اشکال ندارد. مسأله ۲۰۷۶- جنسی را که در بعضی از شهرها با وزن، یا پیمانه می‌فروشند و در بعضی از شهرها با شماره معامله می‌کنند اگر در شهری که آن را با وزن یا پیمانه می‌فروشند زیادتر بگیرد ربا و حرام است و در شهر دیگر ربا نیست. مسأله ۲۰۷۷- اگر چیزی را که می‌فروشد و عوضی را که می‌گیرد از یک جنس نباشد زیادی گرفتن اشکال ندارد، پس اگر یک من برنج بفروشد و دو من گندم بگیرد معامله صحیح است. مسأله ۲۰۷۸- اگر جنسی را که می‌فروشد و عوضی را که می‌گیرد از یک چیز عمل آمده باشد، باید در معامله زیادی نگیرد، پس اگر یک من روغن بفروشد و در عوض آن یک من و نیم پنیر بگیرد، ربا و حرام است و احتیاط واجب آن است که اگر میوه رسیده را با میوه نارس معامله کند زیادی نگیرد. مسأله ۲۰۷۹- جو و گندم در ربا یک جنس حساب می‌شود، پس اگر یک من گندم بدهد و یک من و پنج سیر جو بگیرد، ربا و حرام است. و نیز اگر مثلًا ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گندم بدهد، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدتی گندم را می‌دهد، مثل آن است که زیادی گرفته و حرام می‌باشد. مسأله ۲۰۸۰- اگر مسلمان از کافری که در پناه اسلام نیست ربا بگیرد اشکال ندارد

و نیز پدر و فرزند و زن و شوهر می‌توانند از یکدیگر ربا بگیرند.

شرایط فروشنده و خریدار

مسأله ۲۰۸۱- برای فروشنده و خریدار شش چیز شرط است: اول: آن که بالغ باشند. دوم: آن که عاقل باشند. سوم: آن که حاکم شرع آنان را از تصرف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد. چهارم: آن که قصد خرید و فروش داشته باشند پس اگر مثلًا به شوخی بگوید مال خود را فروختم، معامله باطل است. پنجم: آن که کسی آنها را مجبور نکرده باشد. ششم: آن که جنس و عوضی را که می‌دهند مالک باشند یا مثل پدر و جد صغیر، اختیار مال در دست آنان باشد، و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد. مسأله ۲۰۸۲- معامله با بچه نابالغ باطل است، اگر چه پدر یا جد آن بچه به او اجازه داده باشند که معامله کند، ولی اگر بچه ممیز باشد و چیز کم قیمتی را که معامله آن برای بچه‌ها متعارف است معامله کند اشکال ندارد، و نیز اگر طفل وسیله باشد که پول را به فروشنده بدهد و جنس را به خریدار برساند، یا جنس را به خریدار بدهد و پول را به فروشنده برساند،- چون واقعاً دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده‌اند- معامله صحیح است، ولی باید فروشنده و خریدار یقین داشته باشند که طفل جنس و پول را به صاحب آن می‌رساند. مسأله ۲۰۸۳- اگر از بچه نابالغ چیزی بخرد، یا چیزی به او بفروشد باید جنس یا پولی را که از او گرفته به صاحب آن بدهد، یا از صاحبش رضایت بخواهد. و اگر صاحب آن را نمی‌شناسد و برای شناختن او هم وسیله‌ای ندارد، باید چیزی را که از بچه گرفته از طرف صاحب آن مظالم بدهد ولی اگر چیزی را که گرفته مال خود صغیر باشد باید به ولیّش برساند، و اگر او را پیدا نکرد به حاکم شرع بدهد. مسأله ۲۰۸۴- اگر کسی با بچه نابالغ معامله کند و جنس یا پولی که به بچه داده از بین برود نمی‌تواند از بچه یا ولیّ او مطالبه کند. مسأله ۲۰۸۵- اگر خریدار یا فروشنده را به معامله مجبور کُنند چنانچه بعد از معامله راضی شود و بگوید راضی هستم، معامله صحیح است ولی احتیاط مستحب آن است که دوباره صیغه معامله را بخوانند. مسأله ۲۰۸۶- اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد چنانچه صاحب مال به فروش آن راضی نشود و اجازه نکند معامله باطل است. مسأله ۲۰۸۷- پدر و جد پدری طفل در صورتی می‌توانند مال طفل را بفروشند که برای او مفسده نداشته باشد بلکه بهتر آن است که تا مصلحت نباشد نفروشند امّا وصی پدر و وصی جد پدری و حاکم شرع فقط در صورتی می‌توانند مال طفل را بفروشند که مصلحت طفل در آن باشد. مسأله ۲۰۸۸- اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش صاحب مال معامله را برای خودش اجازه دهد، معامله صحیح است و احتیاط واجب آن است که مشتری و صاحب مال در منفعتی که برای جنس و عوض آن بوده با یکدیگر مصالحه کنند. مسأله ۲۰۸۹- اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد به قصد این که پول آن، مال خودش باشد، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه نکند معامله باطل است، و اگر برای کسی هم که مال را غصب کرده اجازه نماید صحیح بودن معامله اشکال دارد.

شرایط جنس و عوض آن

مسأله ۲۰۹۰- جنسی که می‌فروشند و چیزی که عوض آن می‌گیرند پنج شرط دارد: اول: آن که مقدار آن با وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معلوم باشد. دوم: آن که بتوانند آن را تحویل دهند، بنا بر این فروختن اسبی که فرار کرده صحیح نیست، ولی اگر بنده‌ای را که فرار کرده با چیزی که می‌تواند تحویل دهد مثلًا با یک فرش بفروشد، اگر چه آن بنده پیدا نشود، معامله صحیح است و در غیر بنده مشکل است. سوم: خصوصیاتی را که در جنس و عوض هست و به واسطه آنها میل مردم به معامله فرق می‌کند معین نماید. چهارم: کسی در جنس، یا در عوض آن حقی نداشته باشد، پس مالی را که انسان پیش کسی گرو گذاشته، بدون اجازه او

نمی‌تواند بفروشد. پنجم: آن که بنا بر احتیاط خودِ جنس را بفروشد نه منفعت آن را اگر چه جائز بودن خالی از قوّت نیست، پس اگر مثلًا منفعت یک ساله خانه را بفروشد صحیح است، و چنانچه خریدار به جای پول، منفعت ملک خود را بدهد، مثلًا فرشی را از کسی بخرد و عوض آن منفعت یک ساله خانه خود را به او واگذار کند اشکال ندارد، و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد. مسأله ۲۰۹۱- جنسی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می‌کنند در آن شهر انسان باید با وزن یا پیمانه بخرد، ولی می‌تواند همان جنس را در شهری که با دیدن معامله می‌کنند، با دیدن خریداری نماید. مسأله ۲۰۹۲- چیزی را که با وزن خرید و فروش می‌کنند با پیمانه هم می‌شود معامله کرد، به این طور که اگر مثلًا می‌خواهد ده من گندم بفروشد با پیمانه‌ای که یک من گندم می‌گیرد ده پیمانه بدهد. مسأله ۲۰۹۳- اگر یکی از شرطهایی که گفته شد در معامله نباشد معامله باطل است ولی اگر خریدار و فروشنده راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند تصرف آنها اشکال ندارد. مسأله ۲۰۹۴- معامله چیزی را که وقف شده باطل است، ولی اگر بطوری خراب شود که نتوانند استفاده‌ای را که مال برای آنها وقف شده از آن ببرند، مثلا حصیر مسجد به طوری پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند، فروش آن اشکال ندارد و در صورتی که ممکن باشد باید پول آن را در همان مسجد به مصرفی برسانند که به مقصود وقف‌کننده نزدیکتر باشد. مسأله ۲۰۹۵- هر گاه بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده‌اند بطوری اختلاف پیدا شود که اگر مال وقف را نفروشند، گمان آن برود که مال یا جانی تلف شود، می‌توانند آن مال را بفروشند و بین موقوف علیهم تقسیم نمایند، ولی چنانچه اختلاف با تنها فروختن و تهیه مکان دیگر برطرف می‌شود، لازم است آن موقوفه، به محل دیگر تبدیل و یا با پول فروش آن محل دیگر خریده شود و به جای مکان اول، و در همان جهت وقف اولی، وقف گردد. مسأله ۲۰۹۶- خرید و فروش ملکی که آن را به دیگری اجاره داده‌اند اشکال ندارد، ولی استفاده آن ملک در مدت اجاره مال مستأجر است. و اگر خریدار نداند که آن ملک را اجاره داده‌اند، یا به گمان این که مدت اجاره کم است ملک را خریده باشد، پس از اطلاع می‌تواند معامله خودش را بهم بزند.

صیغه خرید و فروش

مسأله ۲۰۹۷- در خرید و فروش لازم نیست صیغه عربی بخوانند، مثلًا اگر فروشنده به فارسی بگوید این مال را در عوض این پول فروختم و مشتری بگوید قبول کردم معامله صحیح است، ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشاء داشته باشند، یعنی به گفتن این دو جمله مقصودشان خرید و فروش باشد. مسأله ۲۰۹۸- اگر در موقع معامله صیغه نخوانند، ولی فروشنده در مقابل مالی که از خریدار می‌گیرد، مال خود را ملک او کند و او بگیرد، معامله صحیح است و هر دو مالک می‌شوند.

خرید و فروش میوه‌ها

مسأله ۲۰۹۹- فروش میوه‌ای که گل آن ریخته و دانه بسته بطوری که معمولًا دیگر از آفت گذشته باشد، پیش از چیدن صحیح است. و نیز فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد. مسأله ۲۱۰۰- اگر بخواهند میوه‌ای را که بر درخت است، پیش از آن که گلش بریزد بفروشند، باید چیزی که دارای مالیت و قابل فروش جداگانه و ملک فروشنده باشد با آن ضمیمه نمایند. مسأله ۲۱۰۱- اگر خرمایی را که زرد یا سرخ شده، بر درخت بفروشند اشکال ندارد، ولی نباید عوض آن را خرما بگیرند. مسأله ۲۱۰۲- فروختن خیار و بادمجان و سبزیها و مانند اینها که سالی چند مرتبه چیده می‌شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معین کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را بچیند اشکال ندارد. مسأله ۲۱۰۳- اگر خوشه گندم و جو را بعد از آن که دانه بسته، به چیز دیگری غیر

گندم و جو بفروشند اشکال ندارد.

نقد و نسیه

مسأله ۲۱۰۴- اگر جنسی را نقد بفروشند، خریدار و فروشنده، بعد از معامله می‌توانند جنس و پول را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند و تحویل دادن خانه و زمین و مانند اینها به این است که آن را در اختیار خریدار بگذارند که بتواند در آن تصرف کند، و تحویل دادن فرش و لباس و مانند اینها به این است که آن را طوری در اختیار خریدار بگذارند که اگر بخواهد آن را به جای دیگر ببرد فروشنده جلوگیری نکند. مسأله ۲۱۰۵- در معامله نسیه باید مدت کاملًا معلوم باشد، پس اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن پول آن را بگیرد، چون مدت کاملًا معین نشده معامله باطل است. مسأله ۲۱۰۶- اگر جنسی را نسیه بفروشد، پیش از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته‌اند، نمی‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار بمیرد و از خودش مال داشته باشد، فروشنده می‌تواند پیش از تمام شدن مدت، طلبی را که دارد از ورثه او مطالبه نماید. مسأله ۲۱۰۷- اگر جنسی را نسیه بفروشد، بعد از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته‌اند، می‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار نتواند بپردازد، باید او را مهلت دهد. مسأله ۲۱۰۸- اگر به کسی که قیمت جنس را نمی‌داند، مقداری نسیه بدهد و قیمت آن را به او نگوید معامله باطل است. ولی اگر به کسی که قیمت نقدی جنس را می‌داند نسیه بدهد و گرانتر حساب کند، مثلًا بگوید جنسی را که به تو نسیه می‌دهم تومانی یک ریال از قیمتی که نقد می‌فروشم گرانتر حساب می‌کنم و او قبول کند اشکال ندارد. مسأله ۲۱۰۹- کسی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن پول آن مدتی قرار داده، اگر مثلًا بعد از گذشتن نصف مدت، مقداری از طلب خود را کم کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

معامله سَلَف

مسأله ۲۱۱۰- معامله سلف آن است که مشتری پول را بدهد که بعد از مدتی جنس را تحویل بگیرد و اگر بگوید این پول را می‌دهم که مثلًا بعد از شش ماه فلان جنس را بگیرم و فروشنده بگوید قبول کردم، یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید فلان جنس را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم معامله صحیح است. مسأله ۲۱۱۱- اگر پول طلا و نقره را سلف بفروشد و عوض آن را پول طلا و نقره بگیرد معامله باطل است. ولی اگر جنسی را سلف بفروشد و عوض آن را جنس دیگر یا پول بگیرد معامله صحیح است. و احتیاط مستحب آن است در عوض جنسی که می‌فروشد پول بگیرد و جنس دیگر نگیرد.

شرایط معامله سَلَف

مسأله ۲۱۱۲- معامله سلف شش شرط دارد: اول: خصوصیاتی را که قیمت جنس به واسطه آنها فرق می‌کند معین نمایند. ولی دقت زیاد هم لازم نیست، همین قدر که مردم بگویند خصوصیات آن معلوم شده کافی است، پس معامله سلف در نان و گوشت و پوست حیوان و مانند اینها در صورتی که نشود خصوصیاتشان را بطوری معین کنند که برای مشتری مجهول نباشد و معامله غرری باشد باطل است. دوم: پیش از آن که خریدار و فروشنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد، یا به مقدار پول آن از فروشنده طلبکار باشد که در این صورت بهتر آن است که فروشنده پول جنس را به ذمه مشتری قرار دهد، پس از آن مشتری

طلبی را که از فروشنده دارد بابت پول جنسی که به ذمه او است حساب کند و چنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد، اگر چه معامله به آن مقدار صحیح است ولی فروشنده می‌تواند معامله همان مقدار را به هم بزند. سوم: مدت را کاملًا معین کنند، و اگر مثلًا بگوید تـا اول خرمن جنسـی را تحویـل می‌دهم چون مـدت کاملًا معلوم نشـده معامله باطل است. چهارم: وقتی را برای تحویل جنس معین کننـد که در آن وقت، بقـدری از آن جنس وجود داشـته باشـد که اطمینان داشـته باشـند که نایاب نخواهـد بود. پنجم: بنا بر احتیاط واجب جای تحویل جنس را معین نمایند، ولی اگر از حرفهای آنان جای آن معلوم باشد لازم نیست اسم آن جا را ببرند. ششم: وزن یا پیمانه آن را معین کنند و جنسـی را هم که معمولًا با دیدن، معامله می‌کنند اگر سلف بفروشند اشکال ندارد، ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ تفاوت افراد آن بقـدری کم باشـد که مردم به آن اهمیت ندهند. احکام معامله سَلَف مسأله ۲۱۱۳- انسان نمی‌تواند جنسـی را که سلف خریده پیش از تمام شدن مدت بفروشد و بعد از تمام شدن مدت، اگر چه آن را تحویل نگرفته باشد، فروختن آن اشـکال ندارد. مسأله ۲۱۱۴- در معامله سـلف اگر فروشـنده جنسـی را که قرارداد کرده، بدهد، مشتری باید قبول کند. و نیز اگر بهتر از آنچه قرار گذاشته بدهـد یعنی همـان اوصاف را با زیادتی کمال دارا باشـد، مشتری بایـد قبول نمایـد و اگر این طور نباشـد لازم نیست قبول کنـد مثل آن که بنده جاهل خریده باشد و بایع بخواهد عالم بدهد. مسأله ۲۱۱۵- اگر جنسی را که فروشنده می‌دهد، پست‌تر از جنسی باشد که قرارداد کرده، مشتری می‌تواند قبول نکند. مسأله ۲۱۱۶- اگر فروشنده به جای جنسی که قرارداد کرده، جنس دیگری بدهـد، در صورتی که مشـتری راضـی شود اشـکال نـدارد. مسـأله ۲۱۱۷- اگر جنسـی را کـه سـلف فروخته در موقعی که بایـد آن را تحویل دهـد، نایاب شود و نتوانـد آن را تهیه کنـد، مشتری می‌توانـد صبر کند تا تهیه نماید یا معامله را به هم بزنـد و چیزی را که داده پس بگیرد. مسأله ۲۱۱۸- اگر جنسـی را بفروشـد و قرار بگذارد که بعد از مدتی تحویل دهد و پول آن را هم بعد از مدتی بگیرد، معامله باطل است.

فروش طلا و نقره، به طلا و نقره

مسأله ۲۱۱۹- اگر طلاـ را به طلاـ یـا نقره را به نقره بفروشـد، سـکه‌دار باشـند یا بی‌سـکه، در صورتی که وزن یکی از آنها زیادتر از دیگری باشد معامله حرام و باطل است. مسأله ۲۱۲۰- اگر طلا را به نقره، یا نقره را به طلا بفروشد، معامله صحیح است و لازم نیست وزن آنها مساوی باشد. مسأله ۲۱۲۱- اگر طلا یا نقره را به طلا، یا نقره بفروشـند، باید فروشنده و خریدار پیش از آن که از یکدیگر جـدا شونـد، جنس و عوض آن را به یکـدیگر تحویل دهنـد و اگر هیـچ مقدار از چیزی را که قرار گذاشـته‌اند تحویل ندهند معامله باطـل است. مسأله ۲۱۲۲- اگر فروشـنده یا خریـدار تمام چیزی را که قرار گذاشـته تحویل دهـد و دیگری مقـداری از آن را تحویل دهد و از یکدیگر جدا شوند، اگر چه معامله به آن مقدار صحیح است ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیده می‌تواند معامله را به هم بزند. مسأله ۲۱۲۳- اگر مقـداری خاک نقره معـدن را به همان مقـدار نقره خالص و یا مقداری خاک طلای معدن را به همان مقدار طلای خالص بفروشند، معامله باطل است. ولی فروختن خاک نقره به طلا و خاک طلا به نقره به هر صورت اشکال ندارد.

مواردی که انسان می‌تواند معامله را به هم بزند

مسأله ۲۱۲۴- حق به هم زدن معامله را خیار می‌گوینـد و خریـدار و فروشـنده در یازده صورت می‌توانند معامله را به هم بزنند: اول: آن که از مجلس معـامله متفرق نشـده باشـند و این خیـار را (خیار مجلس) می‌گوینـد. دوم: آن که مغبون شـده باشـند. (خیار غَبْن). سوم: در معامله قرارداد کنند که تا مدت معینی هر دو یا یکی از آنان بتوانند معامله را به هم بزنند (خیار شـرط). چهارم: فروشـنده یا

خریـدار، مـال خـود را بهتـر از آنچه هست نشـان دهـد و طوری کنـد که قیمت مـال در نظر مردم زیـاد شود (خیـار تـدلیس). پنجم: فروشـنده یا خریـدار شـرط کنـد که کاری انجام دهد، یا شـرط کند مالی را که می‌دهد طور مخصوصـی باشد، و به آن شـرط عمل نکنـد که در این صورت دیگری می‌تواند معامله را به هم بزند (خیار تخلف شـرط). شـشم: در جنس یا عوض آن عیبی باشد (خیار عیب). هفتم: معلوم شود مقـداری از جنسـی را که فروخته‌اند، مال دیگری است، که اگر صاحب آن به معامله راضـی نشود، خریدار می‌تواند معامله را به هم بزند یا پول آن مقدار را از فروشنده بگیرد، و نیز اگر معلوم شود مقداری از چیزی را که خریدار عوض قرار داده، مال دیگری است و صاحب آن راضـی نشود، فروشـنده می‌توانـد معامله را به هم بزنـد، یا عوض آن مقدار را از خریدار بگیرد (خیار شـرکت). هشـتم: فروشـنده خصوصـیات جنس معینی را که مشتری ندیـده به او بگویـد بعـد معلوم شود طوری که گفته نبوده است. که در این صورت مشتری می‌توانـد معامله را به هم بزنـد، و نیز اگر مشتری خصوصـیات عوض معینی را که می‌دهـد بگویـد، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است، فروشـنده می‌تواند معامله را به هم بزند (خیار رؤیت). نهم: مشتری پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد و فروشنده هم جنس را تحویل ندهد که اگر مشتری شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد و شرط تأخیر جنس هم نشـده باشد فروشـنده می‌تواند معامله را به هم بزند ولی اگر جنسـی را که خریده مثل بعضـی از میوه‌ها باشد که اگر یـک روز بمانـد ضـایع می‌شود، چنانچه تا شب پول آن را ندهـد و شـرط نکرده باشـد که دادن پول را تأخیر بینـدازد و شـرط تأخیر جنس هم نشـده باشـد، فروشـنده می‌توانـد معـامله را به هم بزنـد (خیار تأخیر). دهم: حیوانی را خریـده باشـد که خریـدار تا سه روز می‌تواند معامله را به هم بزند (خیار حیوان). یازدهم: فروشـنده نتواند جنسـی را که فروخته تحویل دهد، مثلًا اسبی را که فروخته فرار نمایـد که در این صورت مشتری می‌توانـد معامله را به هم بزند (خیار تعذر تسلیم). و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد. مسأله ۲۱۲۵- اگر خریـدار قیمت جنس را نداند، یا در موقع معامله غفلت کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه بقـدری گران خریـده که مردم او را مغبون می‌داننـد و به کمی و زیادی آن اهمیت می‌دهند، می‌تواند معامله را به هم بزند و نیز اگر فروشـنده قیمت جنس را نداند، یا موقع معامله غفلت کند و جنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشد در صورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمیت بدهند و او را مغبون بدانند، می‌تواند معامله را به هم بزند. مسأله ۲۱۲۶- در معامله بیع شرط، که مثلًا خانه هزار تومانی را به دویست تومان می‌فروشـند و قرار می‌گذارنـد که اگر فروشـنده سر مـدت پول را بدهـد بتواند معامله را به هم بزند، در صورتی که خریـدار و فروشـنده قصـد خرید و فروش داشـته باشـند معامله صـحیح است. مسأله ۲۱۲۷- در معـامله بیع شـرط اگر چه فروشنده اطمینان داشته باشد که هر گاه سر مدت پول را ندهد، خریدار ملک را به او می‌دهد معامله صحیح است، ولی اگر سر مدت پول را ندهـد، حق نـدارد ملـک را از خریـدار مطـالبه کنـد و اگر خریـدار بمیرد، نمی‌توانـد ملـک را از ورثه او مطالبه نمایـد. مسأله ۲۱۲۸- اگر چای اعلا را با چای پست مخلوط کنـد و به اسم چای اعلا بفروشد، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند. مسأله ۲۱۲۹- اگر خریـدار بفهمد مالی را که گرفته عیبی دارد مثلًا حیوانی را بخرد و بفهمد که یک چشم آن کور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی‌دانسـته، می‌توانـد معامله را به هم بزنـد، یا فرق قیمت سالم و معیوب آن را معین کند و به نسـبت تفاوت قیمت سـالم و معیوب از پولی که به فروشـنده داده پس بگیرد مثلًا مـالی را که به چهار تومان خریـده، اگر بفهمـد معیوب است، در صورتی که قیمت سالم آن هشت تومان و قیمت معیوب آن شـش تومان باشد، چون فرق قیمت سالم و معیوب یک چهارم می‌باشـد می‌توانـد یـک چهارم پولی را که داده یعنی یک تومان از فروشـنده بگیرد. مسأله ۲۱۳۰- اگر فروشـنده بفهمد در عوضی که گرفته عیبی هست چنـانچه آن عیب پیش از معـامله در عوض بوده و او نمی‌دانسـته می‌توانـد معامله را به هم بزنـد، یا تفاوت قیمت سالم و معیوب را به دسـتوری که در مسأله پیش گفته شد بگیرد. مسأله ۲۱۳۱- اگر بعـد از معامله و پیش از تحویل گرفتن مال عیبی در آن پیـدا شود، خریـدار می‌توانـد معامله را به هم بزنـد، و نیز اگر در عوض مال بعـد از معامله و پیش از تحویل گرفتن، عیبی پیـدا شود، فروشـنده می‌توانـد معامله را به هم بزنـد، ولی اگر بخواهند تفاوت قیمت بگیرند اشـکال دارد. مسأله ۲۱۳۲- اگر بعـد از معامله عیب

مال را بفهمد و فوراً معامله را به هم نزند، دیگر حق بهم زدن معامله را ندارد. مسأله ۲۱۳۳- هرگاه بعد از خریدن جنس عیب آن را بفهمد، اگر چه فروشنده حاضر نباشد می‌تواند معامله را به هم بزند. مسأله ۲۱۳۴- در چهار صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد نمی‌تواند معامله را بهم بزند، یا تفاوت قیمت بگیرد: اول: آنکه موقع خریدن، عیب مال را بداند. دوم: به عیب مال راضی شود. سوم: در وقت معامله بگوید: اگر مال عیبی داشته باشد، پس نمی‌دهم و تفاوت قیمت هم نمی‌گیرم. چهارم: فروشنده در وقت معامله بگوید: این مال را با هر عیبی که دارد می‌فروشم، ولی اگر عیبی را معین کند و بگوید مال را با این عیب می‌فروشم و معلوم شود عیب دیگری هم دارد، خریدار می‌تواند برای عیبی که فروشنده معین نکرده مال را پس دهد، یا تفاوت بگیرد. مسأله ۲۱۳۵- در سه صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی‌تواند معامله را به هم بزند، ولی می‌تواند تفاوت قیمت بگیرد: اول: آنکه بعد از معامله تغییری در مال بدهد که مردم بگویند بطوری که خریداری و تحویل داده شده باقی نمانده است. دوم: بعد از معامله بفهمد مال عیب دارد و فقط حق برگرداندن آن را ساقط کند. سوم: بعد از تحویل گرفتن مال، عیب دیگری در آن پیدا شود. ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشتن سه روز، عیب دیگری پیدا کند اگر چه آن را تحویل گرفته باشد باز هم می‌تواند آن را پس دهد، و نیز اگر فقط خریدار تا مدتی حق به هم زدن معامله را داشته باشد و در آن مدت، مال عیب دیگری پیدا کند، اگر چه آن را تحویل گرفته باشد، می‌تواند معامله را به هم بزند. مسأله ۲۱۳۶- اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصیات آن را برای او گفته باشد، چنانچه او همان خصوصیات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسائل متفرقه

مسأله ۲۱۳۷- اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید باید تمام چیزهایی را که به واسطه آنها قیمت مال کم یا زیاد می‌شود بگوید اگر چه به همان قیمت یا به کمتر از آن بفروشد، مثلًا باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه. مسأله ۲۱۳۸- اگر انسان جنسی را به کسی بدهد و قیمت آن را معین کند و بگوید این جنس را به این قیمت بفروش و هر چه زیادتر فروختی مال خودت باشد، هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال دلال است. و نیز اگر بگوید این جنس را به این قیمت به تو فروختم و او بگوید قبول کردم یا به قصد فروختن، جنس را به او بدهد و او هم به قصد خریدن بگیرد، هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال خود اوست. مسأله ۲۱۳۹- اگر قصاب گوشت نر بفروشد و به جای آن، گوشت ماده بدهد معصیت کرده است، پس اگر آن گوشت را معین کرده و گفته این گوشت نر را می‌فروشم، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند. و اگر آن را معین نکرده، در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود، قصاب باید گوشت نر به او بدهد. مسأله ۲۱۴۰- اگر مشتری به بزاز بگوید پارچه‌ای می‌خواهم که رنگ آن نرود و بزاز پارچه‌ای به او بفروشد که رنگ آن برود، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند. مسأله ۲۱۴۱- قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه است و اگر دروغ باشد حرام است.

احکام شرکت

مسأله ۲۱۴۲- اگر دو نفر بخواهند با هم شرکت کنند، چنانچه قبل از خواندن عقد شرکت یا بعد از آن هر کدام مقداری از مال خود را با مال دیگری بطوری مخلوط کند که از یکدیگر تشخیص داده نشود و به عربی یا به زبان دیگر صیغه شرکت را بخوانند، یا کاری کنند که معلوم باشد می‌خواهند با یکدیگر شریک باشند، شرکت آنان صحیح است. مسأله ۲۱۴۳- اگر چند نفر در مزدی که از کار خودشان می‌گیرند با یکدیگر شرکت کنند، مثل دلاکها که قرار می‌گذارند هر قدر مزد گرفتند با هم قسمت کنند شرکت

آنان صحیح نیست. مسأله ۲۱۴۴- اگر دو نفر با یکدیگر شرکت کنند که هر کدام به اعتبار خود جنسی بخرد و قیمت آن را خودش بدهکار شود ولی در جنسی که هر کدام خریده‌اند و در استفاده آن با یکدیگر شریک باشند صحیح نیست اما اگر هر کدام دیگری را وکیل کند که جنس را برای او نسیه بخرد بعد هر شریکی جنس را برای خودش و شریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند شرکت صحیح است. مسأله ۲۱۴۵- کسانی که به واسطه عقد شرکت با هم شریک می‌شوند، باید مکلف و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار شرکت کنند، و نیز باید بتوانند در مال خود تصرف نمایند، پس آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند، اگر حاکم شرع او را از تصرف در اموالش جلوگیری کرده باشد اگر شرکت کند صحیح نیست. مسأله ۲۱۴۶- اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می‌کند یا بیشتر از شریک دیگر کار می‌کند بیشتر منفعت ببرد، یا شرط کنند کسی که کار نمی‌کند، یا کمتر کار می‌کند بیشتر منفعت ببرد، باید به شرطی که کرده‌اند عمل نمایند. مسأله ۲۱۴۷- اگر قرار بگذارند که همه استفاده را یک نفر ببرد صحیح نیست ولی اگر قرار بگذارند که تمام ضرر یا بیشتر آن را یکی از آنان بدهد شرکت و قرارداد هر دو صحیح است. مسأله ۲۱۴۸- اگر شرط نکنند که یکی از شریکها بیشتر منفعت ببرد چنانچه سرمایه آنان یک اندازه باشد منفعت و ضرر را هم به یک اندازه می‌برند و اگر سرمایه آنان یک اندازه نباشد، باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند، مثلًا اگر دو نفر شرکت کنند و سرمایه یکی از آنان دو برابر سرمایه دیگری باشد سهم او از منفعت و ضرر دو برابر سهم دیگری است چه هر دو به یک اندازه کار کنند یا یکی کمتر کار کند، یا هیچ کار نکند. مسأله ۲۱۴۹- اگر در عقد شرکت شرط کنند که هر دو با هم خرید و فروش نمایند، یا هر کدام به تنهایی معامله کنند، یا فقط یکی از آنان معامله کند، باید به قرارداد عمل نمایند. مسأله ۲۱۵۰- اگر معین نکنند که کدام یک آنان با سرمایه خرید و فروش نماید، هیچ یک آنان بدون اجازه دیگری نمی‌تواند با آن سرمایه معامله کند. مسأله ۲۱۵۱- شریکی که اختیار سرمایه شرکت با او است باید به قرارداد شرکت عمل کند، مثلًا اگر با او قرار گذاشته‌اند که نسیه بخرد یا نقد بفروشد، یا جنس را از محل مخصوصی بخرد، باید به همان قرارداد رفتار نماید و اگر با او قراری نگذاشته باشند، باید داد و ستدی نماید...که برای شرکت ضرر نداشته باشد و معاملات را بطوری که متعارف است انجام دهد، پس اگر مثلًا معمول است که نقد بفروشد یا مال شرکت را در مسافرت همراه خود نبرد باید به همین طور عمل نماید و اگر معمول است که نسیه بدهد یا مال را به سفر ببرد می‌تواند همین طور عمل کند. مسأله ۲۱۵۲- شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند، اگر بر خلاف قراردادی که با او کرده‌اند خرید و فروش کند و خسارتی برای شرکت پیش آید ضامن است، ولی اگر بعداً به قراردادی که شده معامله کند صحیح است، و نیز اگر با او قراردادی نکرده باشند و بر خلاف معمول معامله کند، ضامن می‌باشد امّا اگر بعداً مطابق معمول معامله کند معامله او صحیح است. مسأله ۲۱۵۳- شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند اگر زیاده‌روی ننماید و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتفاقاً مقداری از آن یا تمام آن تلف شود ضامن نیست. مسأله ۲۱۵۴- شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند اگر بگوید سرمایه تلف شده و پیش حاکم شرع قسم بخورد، باید حرف او را قبول کرد. مسأله ۲۱۵۵- اگر تمام شریکها از اجازه‌ای که به تصرف در مال یکدیگر داده‌اند برگردند، هیچ کدام نمی‌توانند در مال شرکت تصرف کنند، و اگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد، شریکهای دیگر حق تصرف ندارند، ولی کسی که از اجازه خود برگشته، می‌تواند در مال شرکت تصرف کند. مسأله ۲۱۵۶- هر وقت یکی از شریکها تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند، اگر چه شرکت مدت داشته باشد، باید دیگران قبول نمایند. مگر آن که قسمت مشتمل بر ردّ یا مستلزم ضرر بر شریک دیگر باشد، که در این صورت نمی‌تواند او را وادار به قبول قسمت نماید. مسأله ۲۱۵۷- اگر یکی از شریکها بمیرد، یا دیوانه، یا بیهوش شود یا سفیه شود و حاکم شرع او را از تصرف در اموالش جلوگیری کند شریکهای دیگر نمی‌توانند در مال شرکت تصرف کنند. مسأله ۲۱۵۸- اگر شریک، چیزی را نسیه برای خود بخرد، نفع و ضررش مال خود او است ولی اگر برای شرکت بخرد و شریک دیگر بگوید به آن معامله راضی هستم، نفع و ضررش مال هر دوی آنان است. مسأله ۲۱۵۹- اگر با سرمایه شرکت معامله‌ای کنند، بعد

بفهمند شرکت باطل بوده چنانچه طوری باشد که اگر می‌دانستند شرکت درست نیست، به تصرف در مال یکدیگر راضی بودند، معامله صحیح است و هر چه از آن معامله پیدا شود، مال همه آنان است، و اگر این طور نباشد، در صورتی که کسانی که به تصرف دیگران راضی نبوده‌اند، بگویند به آن معامله راضی هستیم معامله صحیح و گرنه باطل می‌باشد. و در هر صورت هر کدام آنان که برای شرکت کاری کرده است، اگر به قصد مجانی کار نکرده باشد، می‌تواند مزد زحمتهای خود را به اندازه معمول از شریکهای دیگر بگیرد.

احکام صلح

مسأله ۲۱۶۰- صلح آن است که انسان با دیگری سازش کند که مقداری از مال یا منفعت مال خود را ملك او کند، یا از طلب، یا حق خود بگذرد خواه در برابر عوض باشد یا بدون عوض. مسأله ۲۱۶۱- دو نفری که چیزی را به یکدیگر صلح می‌کنند باید بالغ و عاقل باشند، و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و قصد صلح داشته باشند، و حاکم شرع هم آنان را از تصرف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد. مسأله ۲۱۶۲- لازم نیست صیغه صلح به عربی خوانده شود، بلکه با هر لفظی که بفهماند با هم صلح و سازش کرده‌اند صحیح است. مسأله ۲۱۶۳- اگر کسی گوسفندهای خود را به چوپان بدهد که مثلًا یکسال نگهداری کند و از شیر آن استفاده نماید و مقداری روغن بدهد، چنانچه شیر گوسفند را در مقابل زحمتهای چوپان و آن روغن صلح کند صحیح است ولی اگر گوسفند را یکساله به چوپان اجاره دهد که از شیر آن استفاده کند و در عوض، مقداری روغن بدهد اشکال دارد. مسأله ۲۱۶۴- اگر کسی بخواهد طلب یا حق خود را به دیگری صلح کند در صورتی صحیح است که او قبول نماید. مسأله ۲۱۶۵- اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند و طلبکار او نداند، چنانچه طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند مثلًا پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نماید، زیادی برای بدهکار حلال نیست مگر آن که مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند یا طوری باشد که اگر مقدار طلب خود را می‌دانست، باز هم به آن مقدار صلح می‌کرد. مسأله ۲۱۶۶- اگر بخواهند دو چیزی را که از یك جنس و وزن آنها معلوم است به یکدیگر صلح کنند، در صورتی صحیح است که وزن یکی بیشتر از دیگری نباشد، ولی اگر وزن آنها معلوم نباشد، اگر چه احتمال دهند که وزن یکی بیشتر از دیگری است صلح صحیح است. مسأله ۲۱۶۷- اگر دو نفر از یک نفر طلبکار باشند، یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند و بخواهند طلبهای خود را به یکدیگر صلح کنند، چنانچه طلب آنان از یك جنس و وزن آنها یکی باشد مثلًا هر دو ده من گندم طلبکار باشند، مصالحه آنان صحیح است، و همچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد مثلًا یکی ده من برنج و دیگری دوازده من گندم طلبکار باشد. ولی اگر طلب آنان از یک جنس و چیزی باشد که معمولًا با وزن یا پیمانه آن را معامله می‌کنند، در صورتی که وزن یا پیمانه آنها مساوی نباشد، مصالحه آنان باطل است. مسأله ۲۱۶۸- اگر از کسی طلبی دارد که باید بعد از مدتی بگیرد چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند و مقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذشت کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد. مسأله ۲۱۶۹- اگر دو نفر چیزی را با هم صلح کنند، با رضایت یکدیگر می‌توانند صلح را به هم بزنند و نیز اگر در ضمن معامله برای هر دو یا یکی از آنان، حق به هم زدن معامله را قرار داده باشند، کسی که آن حق را دارد می‌تواند صلح را به هم بزند. مسأله ۲۱۷۰- تا وقتی خریدار و فروشنده از مجلس معامله متفرق نشده‌اند می‌توانند معامله را به هم بزنند و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد تا سه روز حق بهم زدن معامله را دارد و همچنین اگر پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد و جنس را تحویل نگیرد، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند، ولی کسی که مال را صلح می‌کند در این سه صورت حق به هم زدن صلح را ندارد و در هشت صورت دیگر که در احکام خرید و فروش گفته شد می‌تواند صلح را به هم بزند. مسأله ۲۱۷۱- اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد می‌تواند صلح را به هم بزند، ولی نمی‌تواند تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد. مسأله ۲۱۷۲- هرگاه مال خود را به کسی صلح نماید و با او شرط کند

که اگر بعد از مرگ وارثی نداشتم باید چیزی را که به تو صلح کردم وقف کنی و او هم این شرط را قبول کند، باید به شرط عمل نماید.

احکام اجاره

احکام اجاره

مسأله ۲۱۷۳- اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می‌کند باید مکلف و عاقل باشند و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند و نیز باید در مال خود حق تصرف داشته باشند، پس سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند چنانچه حاکم شرع او را از تصرف در اموالش جلوگیری کرده باشد اگر چیزی را اجاره کند، یا اجاره دهد صحیح نیست. مسأله ۲۱۷۴- انسان می‌تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد. مسأله ۲۱۷۵- اگر ولیّ، یا قیم بچه مال او را اجاره دهد، یا خود او را اجیر دیگری نماید اشکال ندارد. و اگر مدتی از زمان بالغ شدن او را جزء مدت اجاره قرار دهد، بعد از آنکه بچه بالغ شد، می‌تواند بقیه اجاره را به هم بزند، ولی هرگاه طوری بوده که اگر مقداری از زمان بالغ بودن بچه را جزء مدت اجاره نمی‌کرد، بر خلاف مصلحت بچه بود، نمی‌تواند اجاره را به هم بزند. مسأله ۲۱۷۶- بچه صغیری را که ولیّ ندارد بدون اجازه مجتهد نمی‌شود اجیر کرد، و کسی که به مجتهد دسترسی ندارد، می‌تواند از یک نفر مؤمن که عادل باشد، اجازه بگیرد و او را اجیر نماید. به شرط آن که اجیر گرفتن بچه نابالغ به مصلحت او، بلکه بنا بر احتیاط واجب ترک آن دارای مفسده برای بچه نابالغ باشد. مسأله ۲۱۷۷- اجاره دهنده و مستأجر لازم نیست صیغه عربی بخوانند بلکه اگر مالک به کسی بگوید، ملک خود را به تو اجاره دادم و او بگوید قبول کردم، اجاره صحیح است. و نیز اگر حرفی نزنند و مالک به قصد این که ملک را اجاره دهد، آن را به مستأجر واگذار کند و او هم به قصد اجاره کردن بگیرد اجاره صحیح می‌باشد. مسأله ۲۱۷۸- اگر انسان بدون صیغه خواندن بخواهد برای انجام عملی اجیر شود، همین که با رضایت طرف معامله، مشغول آن عمل شد اجاره صحیح است. مسأله ۲۱۷۹- کسی که نمی‌تواند حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند که ملک را اجاره داده، یا اجاره کرده صحیح است. مسأله ۲۱۸۰- اگر خانه یا دکان یا اطاقی را اجاره کند و صاحب ملک با او شرط کند که فقط خود او از آنها استفاده نماید، مستأجر نمی‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد و اگر شرط نکند می‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد، ولی اگر بخواهد به زیادتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد، باید در آن، کاری مانند تعمیر و سفیدکاری انجام داده باشد، یا به غیر جنسی که اجاره کرده آن را اجاره دهد مثلًا اگر با پول اجاره کرده به گندم یا چیز دیگر اجاره دهد. مسأله ۲۱۸۱- اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای خود انسان کار کند، نمی‌شود او را به دیگری اجاره داد، و اگر شرط نکند، چنانچه او را به چیزی که اجرت او قرار داده اجاره دهد، باید زیادتر نگیرد و اگر به چیز دیگری اجاره دهد، می‌تواند زیادتر بگیرد. مسأله ۲۱۸۲- اگر غیر خانه و دکان و اطاق و اجیر، چیز دیگر- مثلًا زمین- را اجاره کند و مالک با او شرط نکند که فقط خودش از آن استفاده نماید، اگر چه بیشتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد اشکال ندارد. مسأله ۲۱۸۳- اگر خانه یا دکانی را مثلًا یکساله به صد تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید، می‌تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد، ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده مثلًا به صد و بیست تومان اجاره دهد، باید در آن، کاری مانند تعمیر انجام داده باشد یا به غیر جنسی که اجاره کرده اجاره دهد.

شرایط مالی که آن را اجاره می‌دهند

مسأله ۲۱۸۴- مالی را که اجاره می‌دهند چند شرط دارد: اول: آن که معین باشد، پس اگر بگوید یکی از خانه‌های خود را اجاره دادم درست نیست. دوم: مستأجر آن را ببیند، یا کسی که آن را اجاره می‌دهد طوری خصوصیات آن را بگوید که کاملًا معلوم باشد. سوم: تحویل دادن آن ممکن باشد، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است. چهارم: آن مال به واسطه استفاده کردن از بین نرود، پس اجاره دادن نان و میوه و خوردنی‌های دیگر صحیح نیست. پنجم: استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره داده‌اند ممکن باشد، پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران کفایت آن را نکند و از آب نهر هم مشروب نشود، صحیح نیست. ششم: چیزی را که اجاره می‌دهد مال خود او باشد، و اگر مال کس دیگر را اجاره دهد، در صورتی صحیح است که صاحبش رضایت دهد. مسأله ۲۱۸۵- اجاره دادن درخت برای آن که از میوه‌اش استفاده کنند اشکال ندارد. مسأله ۲۱۸۶- زن می‌تواند برای آنکه از شیرش استفاده کنند اجیر شود و لازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد، ولی اگر به واسطه شیر دادن، حق شوهر از بین برود، بدون اجازه او نمی‌تواند اجیر شود.

شرایط استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند

مسأله ۲۱۸۷- استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند چهار شرط دارد: اول: آن که حلال باشد، بنا بر این اجاره دادن دکان برای شراب‌فروشی یا نگهداری شراب و کرایه دادن حیوان برای حمل و نقل شراب باطل است. دوم: پول دادن برای آن استفاده در نظر مردم بیهوده نباشد. سوم: اگر چیزی را که اجاره می‌دهند چند استفاده دارد، استفاده‌ای را که مستأجر باید از آن ببرد معین نمایند مثلًا اگر حیوانی را که سواری می‌دهد و بار می‌برد اجاره دهند، باید در موقع اجاره معین کنند که سواری یا باربری آن، مال مستأجر است یا همه استفاده‌های آن. چهارم: مدت استفاده را معین نمایند و اگر مدت معلوم نباشد ولی عمل را معین کنند مثلًا با خیاط قرار بگذارند که لباس معینی را به طور مخصوصی بدوزد کافی است. مسأله ۲۱۸۸- اگر ابتدای مدت اجاره را معین نکنند، ابتدای آن بعد از خواندن صیغه اجاره است. مسأله ۲۱۸۹- اگر خانه‌ای را مثلًا یکساله اجاره دهند و ابتدای آن را یک ماه بعد از خواندن ...□...قرار دهند اجاره صحیح است، اگر چه موقعی که صیغه می‌خوانند خانه در اجاره دیگری باشد. مسأله ۲۱۹۰- اگر مدت اجاره را معلوم نکند و بگوید هر وقت در خانه نشستی اجاره آن، ماهی ده تومان است اجاره صحیح نیست. مسأله ۲۱۹۱- اگر به مستأجر بگوید خانه را یک ماهه به ده تومان به تو اجاره دادم و بقیه به همان قیمت، در ماه اول صحیح است، ولی اگر بگوید هر ماهی ده تومان و اول و آخر آن را معین نکند اجاره حتی برای ماه اول هم باطل است. مسأله ۲۱۹۲- خانه‌ای را که غریب و زوار در آن منزل می‌کنند و معلوم نیست چقدر در آن می‌مانند، اگر قرار بگذارند که مثلًا شبی یک تومان بدهند و صاحب خانه راضی شود، استفاده از آن خانه اشکال ندارد. ولی چون مدت اجاره را معلوم نکرده‌اند اجاره صحیح نیست و صاحب خانه هر وقت بخواهد می‌تواند آنان را بیرون کند.

مسائل متفرقه اجاره

مسأله ۲۱۹۳- مالی را که مستأجر بابت اجاره می‌دهد باید معلوم باشد. پس اگر از چیزهایی است که مثل گندم با وزن معامله می‌کنند، باید وزن آن معلوم باشد و اگر از چیزهایی است که مثل تخم مرغ با شماره معامله می‌کنند باید شماره آن معین باشد و اگر مثل اسب و گوسفند است، باید اجاره دهنده آن را ببیند، یا مستأجر خصوصیات آن را به او بگوید. مسأله ۲۱۹۴- اگر زمینی را برای زراعت جو یا گندم اجاره دهد و مال الاجاره را جو یا گندم همان زمین قرار دهد، اجاره صحیح نیست. مسأله ۲۱۹۵- کسی

که چیزی را اجاره داده، تا آن چیز را تحویل ندهد، حق نـدارد اجاره آن را مطالبه کنـد و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد، پیش از انجام عمل حق مطالبه اجرت ندارد. مسأله ۲۱۹۶- هر گاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهد، اگر چه مستأجر تحویل نگیرد یا تحویل بگیرد و تا آخر مـدت اجاره از آن اسـتفاده نکنـد، باید مال الاجاره آن را بدهد. مسأله ۲۱۹۷- اگر انسان اجیر شود که در روز معینی کـاری را انجـام دهـد و در آن روز برای انجـام آن کـار حاضـر شود، کسـی که او را اجیر کرده اگر چه آن کـار را به او مراجعه نکند، باید اجرت او را بدهد، مثلًا اگر خیاطی را در روز معینی برای دوختن لباسی اجیر نماید و خیاط در آن روز آماده کار باشـد، اگر چه پارچه را به او ندهـد که بـدوزد، بایـد اجرتش را بدهـد چه خیاط بیکار باشـد، چه برای خودش یا دیگری کار کنـد. مسأله ۲۱۹۸- اگر بعـد از تمـام شـدن مـدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، مسـتأجر بایـد مال الاجاره را به مقـدار معمول به صاحب ملك بدهـد، مثلًا اگر خانه‌ای را یکساله به صـد تومان اجاره کند بعد بفهمد اجاره باطل بوده، چنانچه اجاره آن خانه معمولًا پنجاه تومـان است، بایـد پنجاه تومان را بدهـد و اگر دویست تومان است، بایـد دویست تومان را بپردازد. و نیز اگر بعـد از گذشـتن مقـداری از مـدت اجـاره معلوم شود که اجـاره باطـل بوده، بایـد اجـاره آن مـدت را به مقـدار معمول به صاحب ملك بدهـد. مسأله ۲۱۹۹- اگر چیزی را که اجـاره کرده از بین برود، چنـانچه در نگهـداری آن کوتاهی نکرده و در اسـتفاده بردن از آن هم زیاده‌روی ننموده ضامن نیست. و نیز اگر مثلًا پارچه‌ای را که به خیاط داده از بین برود، در صورتی که خیاط زیاده‌روی نکرده و در نگهـداری آن هم کوتاهی نکرده باشـد، نبایـد عوض آن را بدهـد. مسأله ۲۲۰۰- هر گاه صـنعتگر چیزی را که گرفته ضایع کنـد، ضامن است. مسأله ۲۲۰۱- اگر قصاب سر حیوانی را ببرد و آن را حرام کند چه مزد گرفته باشد، چه مجانی سر بریده باشد، باید قیمت آن را به صاحبش بدهد. مسأله ۲۲۰۲- اگر حیوانی را اجاره کنـد و معین نمایـد که چقـدر بار بر آن بگـذارد، چنانچه بیشتر از آن مقـدار بار کند و آن حیوان بمیرد یا معیوب شود ضامن است. و نیز اگر مقدار بار را معین نکرده باشند و بیشتر از معمول بار کند و حیوان تلف شود، یا معیوب گردد ضامن می‌باشـد. مسأله ۲۲۰۳- اگر حیوانی را برای بردن بار شکسـتنی اجاره دهـد چنانچه آن حیوان بلغزد، یا رم کند و بار را بشـکند، صاحب حیوان ضامن نیست. ولی اگر به واسطه زدن و مانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار را بشکند ضامن است. مسأله ۲۲۰۴- اگر کسـی بچه‌ای را ختنه کنـد و ضـرری به آن بچه برسد، یا بمیرد چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد ضامن است، و اگر بیشتر از معمول نبریده باشد ضامن نیست. مسأله ۲۲۰۵- اگر دکتر به دست خود به مریض دوا بدهد، یا درد و دوای مریض را به او بگویـد و مریض دوا را بخورد، چنانچه در معالجه خطا کنـد و به مریض ضـرری برسـد یا بمیرد، دکتر ضامن است. ولی اگر فقـط بگویـد فلاـن دوا برای فلاـن مرض فایـده دارد و به واسـطه خوردن دوا ضـرری به مریض برسـد، یا بمیرد دکتر ضـامن نیست. مسأله ۲۲۰۶- هر گـاه دکتر به مریض یـا ولیّ او بگویـد که اگر ضـرری به مریض برسـد ضامن نباشـد، در صورتی که دقت و احتیـاط خود را بکنـد و به مریض ضـرری برسـد، یـا بمیرد، دکتر ضـامن نیست. مسأله ۲۲۰۷- مسـتأجر و کسـی که چیزی را اجاره داده، با رضایت یکـدیگر می‌تواننـد معامله را به هم بزننـد و نیز اگر در اجاره شـرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معـامله را داشـته باشـند، می‌تواننـد مطابق قرارداد، اجاره را به هم بزننـد. مسأله ۲۲۰۸- اگر اجاره دهنـده، یا مسـتأجر بفهمد که مغبون شـده است، چنانچه در موقع خوانـدن صـیغه ملتفت نباشـد که مغبون است، می‌توانـد اجاره را به هم بزنـد. ولی اگر در صـیغه اجاره شـرط کنند که اگر مغبون هم باشند حق به هم زدن معامله را نداشته باشند، نمی‌توانند اجاره را به هم بزنند. مسأله ۲۲۰۹- اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از آن که تحویل دهد کسـی آن را غصب نماید، مسـتأجر می‌تواند اجاره را به هم بزند و چیزی را که به اجاره دهنـده داده پس بگیرد، یا اجاره را به هم نزنـد و اجاره مدتی را که در تصـرف غصب‌کننده بوده به میزان معمول از او بگیرد، پس اگر حیوانی را یـک مـاهه به ده تومان اجاره نمایـد و کسـی آن را ده روز غصب کنـد و اجاره معمولی ده روز آن پانزده تومان باشـد می‌تواند پانزده تومان را از غصب‌کننده بگیرد. مسأله ۲۲۱۰- اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد، و بعـد دیگری آن را غصب کنـد، نمی‌توانـد اجاره را به هم بزنـد و فقط حق دارد کرایه آن چیز را به مقـدار معمول از غصب‌کننـده بگیرد. مسأله ۲۲۱۱-

اگر پیش از آنکه مدت اجاره تمام شود، ملک را به مستأجر بفروشد اجاره به هم نمی‌خورد و مستأجر باید مال الاجاره را به فروشنده بدهد، و همچنین است اگر آن را به دیگری بفروشد. مسأله ۲۲۱۲- اگر پیش از ابتدای مدت اجاره، ملک بطوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده‌ای که شرط کرده‌اند نباشد، اجاره باطل می‌شود. و پولی که مستأجر به صاحب ملک داده به او بر می‌گردد، بلکه اگر طوری باشد که بتواند استفاده مختصری هم از آن ببرد، می‌تواند اجاره را به هم بزند. مسأله ۲۲۱۳- اگر ملکی را اجاره کند و بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره بطوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده‌ای که شرط کرده‌اند نباشد، اجاره مدتی که باقی مانده باطل می‌شود و اگر استفاده مختصری هم بتواند از آن ببرد، می‌تواند اجاره مدت باقی مانده را به هم بزند. مسأله ۲۲۱۴- اگر خانه‌ای را که مثلًا دو اطاق دارد اجاره دهد و یک اطاق آن خراب شود، چنانچه فوراً آن را بسازد و هیچ مقدار از استفاده آن از بین نرود اجاره باطل نمی‌شود و مستأجر هم نمی‌تواند اجاره را به هم بزند، ولی اگر ساختن آن بقدری طول بکشد که مقداری از استفاده مستأجر از بین برود، اجاره به آن مقدار باطل می‌شود و مستأجر می‌تواند اجاره باقی مانده را به هم بزند. مسأله ۲۲۱۵- اگر اجاره دهنده یا مستأجر بمیرد، اجاره باطل نمی‌شود. ولی اگر خانه مال اجاره دهنده نباشد مثلًا دیگری وصیت کرده باشد که تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد، چنانچه آن خانه را اجاره دهد و پیش از تمام شدن مدت اجاره بمیرد، از وقتی که مرده اجاره باطل است. مسأله ۲۲۱۶- اگر صاحب کار بنّا را وکیل کند که برای او عمله بگیرد چنانچه بنّا کمتر از مقداری که از صاحب کار می‌گیرد به عمله بدهد زیادی آن بر او حرام است و باید آن را به صاحب کار بدهد، ولی اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کند و برای خود اختیار بگذارد که خودش بسازد، یا به دیگری بدهد در صورتی که کمتر از مقداری که اجیر شده به دیگری بدهد زیادی آن برای او حلال می‌باشد. مسأله ۲۲۱۷- اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلًا پارچه را با نیل رنگ کند، چنانچه با رنگ دیگر رنگ نماید حق ندارد چیزی بگیرد.

احکام جُعالَه

مسأله ۲۲۱۸- جعاله آن است که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می‌دهند مال معینی بدهد، مثلًا بگوید هر کس گمشده مرا پیدا کند، ده تومان به او می‌دهم و به کسی که این قرار را می‌گذارد جاعل و به کسی که کار را انجام می‌دهد عامل می‌گویند، و فرق بین جعاله و این که کسی را برای کاری اجیر کنند، این است که در اجاره بعد از خواندن صیغه، اجیر باید عمل را انجام دهد و کسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می‌شود، ولی در جعاله عامل می‌تواند مشغول عمل نشود و تا عمل را انجام ندهد جاعل بدهکار نمی‌شود. مسأله ۲۲۱۹- جاعل باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قرارداد کند و شرعاً بتواند در مال خود تصرف نماید، بنا بر این جعاله آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند اگر حاکم شرع او را از عمل منع کرده باشد، صحیح نیست. مسأله ۲۲۲۰- کاری را که جاعل می‌گوید برای او انجام دهند، باید حرام نباشد، و نیز باید بی‌فایده نباشد که غرض عقلایی به آن تعلق نگرفته باشد، پس اگر بگوید هر کس شراب بخورد، یا در شب به جای تاریکی برود ده تومان به او می‌دهم، جعاله صحیح نیست. مسأله ۲۲۲۱- اگر مالی را که قرار می‌گذارد بدهد معین کند مثلًا بگوید هر کس اسب مرا پیدا کند، این گندم را به او می‌دهم، لازم نیست بگوید آن گندم مال کجاست و قیمت آن چیست ولی اگر مال را معین نکند مثلًا بگوید کسی که اسب مرا پیدا کند ده من گندم به او می‌دهم، باید خصوصیات آن را کاملًا معین نماید. مسأله ۲۲۲۲- اگر جاعل مزد معینی برای کار قرار ندهد، مثلًا بگوید هر کس بچه مرا پیدا کند پولی به او می‌دهم و مقدار آن را معین نکند چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد، باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد. مسأله ۲۲۲۳- اگر عامل پیش از قرارداد، کار را انجام داده باشد یا بعد از قرارداد، به قصد این که پول نگیرد انجام دهد، حقی به مزد ندارد. مسأله ۲۲۲۴- پیش از آن که عامل شروع به کار کند، جاعل و عامل می‌توانند جعاله را به هم بزنند. مسأله ۲۲۲۵- بعد از آن که عامل شروع به کار کرد،

اگر جاعل بخواهـد جعاله را به هم بزنـد اشـكال نـدارد. ولى بايـد مزد مقدار عملى را كه انجام داده به او بدهد. مسأله ۲۲۲۶- عامل می‌تواند عمل را ناتمام بگذارد، ولی اگر تمام نکردن عمل اسباب ضـرر جاعل شود، باید آن را تمام نماید مثلًا اگر کسی بگوید هر کس چشم مرا عمـل کنـد فلاـن مقـدار به او می‌دهم و دکتر جراحی شـروع به عمل کنـد، چنانچه طوری باشـد که اگر عمل را تمام نکنـد، چشم معیوب می‌شود، بایـد آن را تمام نماید، و در صورتی که ناتمام بگذارد، حقی به جاعل ندارد. مسأله ۲۲۲۷- اگر عامل کار را ناتمام بگـذارد، چنانچه آن کار مثل پیـدا کردن اسب است که تا تمام نشود، برای جاعل فایـده نـدارد عامل نمی‌توانـد چیزی مطالبه کند، و همچنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار بگذارد مثلًا بگوید هر کس لباس مرا بدوزد ده تومان به او می‌دهم. ولی اگر مقصودش این باشـد که هر مقدار از عمل که انجام گیرد برای آن مقدار مزد بدهد، جاعل باید مزد مقداری را که انجام شده به عامل بدهد، اگر چه احتیاط این است که به طور مصالحه یکدیگر را راضی نمایند.

احکام مُزارَعَه

مسأله ۲۲۲۸- مزارعه آن است که مالك با زارع به این قسم معامله کنـد که زمین را در اختیار او بگـذارد، تا زراعت کند و مقداری از حاصـل آن را به مالـك بدهـد. مسأله ۲۲۲۹- مزارعـه چنـد شـرط دارد: اول: آن کـه صـاحب زمین به زارع بگویـد زمین را به تو واگـذار کردم و زارع هم بگویـد قبول کردم، یا بـدون این که حرفی بزننـد مالك، زمین را واگذار کند برای مزارعه و زارع تحویل بگیرد. دوم: صاحب زمین و زارع هر دو مکلف و عاقل باشـند و با قصد و اختیار خود مزارعه را انجام دهند و حاکم شـرع آنان را از تصـرف در اموالشـان جلوگیری نکرده باشـد بلکه اگر در حـال بـالغ شـدن سـفیه باشـند اگر چه حاکم شـرع جلوگیری نکرده باشـد نمی‌تواننـد مزارعه را انجـام دهنـد و این حکم در همه معاملاـت جـاری است. سوم: همه حاصل زمین به یکی اختصاص داده نشود. چهارم: سـهم هر کـدام به طور مشاع باشد مثل نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها و باید تعیین شده باشد، پس اگر قرار دهند حاصـل یك قطعه، مال یکی و قطعه دیگر مال دیگری، صـحیح نیست، و نیز اگر مالك بگوید در این زمین زراعت کن و هر چه می‌خواهی به من بده صـحیح نیست. پنجم: مدتی را که باید زمین در اختیار زارع باشد معین کنند و باید مدت بقدری باشد که در آن مدت به دست آمدن حاصل ممکن باشد. ششم: زمین قابل زراعت باشد و اگر زراعت در آن ممکن نباشد اما بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود، مزارعه صـحیح است. هفتم: اگر در محلی هسـتند که مثلًا یك نوع زراعت می‌کنند چنانچه اسم هم نبرند همان زراعت معین می‌شود، و اگر چند نوع زراعت می‌کنند باید زراعتی را که می‌خواهد انجام دهد معین نماید، مگر آن که معمولی داشـته باشد که به همان نحو باید عمل شود. هشـتم: مالك، زمین را معین کند، پس کسی که چند قطعه زمین دارد و با هم تفاوت دارند، اگر به زارع بگویـد در یکی از این زمینها زراعت کن و آن را معین نکنـد مزارعه باطل است. نهم: خرجی را که هر کـدام آنان بایـد بکنند معین نمایند، ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکنند معلوم باشد، لازم نیست آن را معین نمایند. مسأله ۲۲۳۰- اگر مالك با زارع قرار بگـذارد که مقـداری از حاصل برای او باشـد و بقیه را بین خودشان قسـمت کنند، چنانچه بدانند که بعد از برداشـتن آن مقدار، چیزی باقی می‌ماند مزارعه صـحیح است. مسأله ۲۲۳۱- اگر مـدت مزارعه تمام شود و حاصل به دست نیایـد، چنانچه مالك راضـی شود که با اجاره یا بـدون اجاره زراعت در زمین او بمانـد و زارع هم راضـی باشـد مانعی ندارد و اگر مالك راضـی نشود، می‌تواند زارع را وادار کنـد که زراعت را بچینـد و اگر برای چیـدن زراعت ضـرری به زارع برسـد لازم نیست عوض آن را به او بدهـد، ولی زارع اگر چه راضـی شود که به مالك چیزی بدهـد، نمی‌تواند مالك را مجبور کند که زراعت در زمین بماند. مسأله ۲۲۳۲- اگر به واسـطه پیش‌آمـدی زراعت در زمین ممکن نباشد مثلًا آب از زمین قطع شود در صورتی که مقداری از زراعت به دست آمده باشـد حتی مثـل قصـیل که می‌توان به حیوانـات داد آن مقـدار مطابق قرارداد مال هر دوی آنها است، و در بقیه، مزارعه باطل است، و اگر زارع زراعت نکند، چنانچه زمین در تصـرف او بوده و مالك در آن تصرفی نداشته است، باید اجاره آن مدت را به مقدار معمول به

مالک بدهد. مسأله ۲۲۳۳- اگر مالک و زارع صیغه خوانده باشند، بدون رضایت یکدیگر نمی‌توانند مزارعه را به هم بزنند، و همچنین است اگر مالک به قصد مزارعه زمین را به کسی واگذار کند و طرف هم به همین قصد بگیرد، ولی اگر در ضمن خواندن صیغه مزارعه شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند می‌توانند مطابق قراری که گذاشته‌اند معامله را به هم بزنند. مسأله ۲۲۳۴- اگر بعد از قرارداد مزارعه، مالک یا زارع بمیرد، مزارعه به هم نمی‌خورد و وارثشان به جای آنان است، ولی اگر زارع بمیرد و شرط کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد، مزارعه به هم می‌خورد، و چنانچه زراعت نمایان شده باشد، باید سهم او را به ورثه‌اش بدهند و حقوق دیگری هم که زارع داشته، ورثه او ارث می‌برند، ولی نمی‌توانند مالک را مجبور کنند که زراعت در زمین باقی بماند. مسأله ۲۲۳۵- اگر بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده چنانچه تخم، مال مالک بوده حاصلی هم که به دست می‌آید مال او است و باید مزد زارع و مخارجی را که کرده و کرایه گاو یا حیوان دیگری را که مال زارع بوده و در آن زمین کار کرده به او بدهد، مگر آن که بطلان مزارعه از جهت قرار دادن تمام حاصل برای مالکِ زمین باشد که در این صورت چیزی را برای عامل، ضامن نیست، و اگر تخم مالِ زارع بوده، زراعت هم مال او است، و باید اجاره زمین و خرجهایی را که مالک کرده و کرایه گاو یا حیوان دیگری که مالِ او بوده و در آن زراعت کار کرده به او بدهد، مگر آن که بطلان مزارعه از جهت قرار دادن تمام حاصل برای عامل باشد که در این صورت اجرت زمین و عوامل را برای مالک ضامن نیست. مسأله ۲۲۳۶- اگر تخم، مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، چنانچه مالک و زارع راضی شوند که با اجرت یا بی‌اجرت زراعت در زمین بماند اشکال ندارد و اگر مالک راضی نشود پیش از رسیدن زراعت هم می‌تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند، و زارع اگر چه راضی شود چیزی به مالک بدهد، نمی‌تواند او را مجبور کند که زراعت در زمین بماند، و نیز مالک نمی‌تواند زارع را مجبور کند که اجاره بدهد و زراعت را در زمین باقی بگذارد. مسأله ۲۲۳۷- اگر بعد از جمع کردن حاصل و تمام شدن مدت مزارعه ریشه زراعت در زمین بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد، چنانچه قرارداد بین زارع و مالک بر اشتراکِ در زرع و اصول آن بوده حاصل سال دوم را هم باید مثل سال اول قسمت کنند، ولی اگر قرارداد فقط بر اشتراک در آنچه از زراعت در سال اول حاصل می‌شود بوده باشد، حاصل سال دوم متعلق به صاحب بذر خواهد بود.

احکام مُساقات

مسأله ۲۲۳۸- اگر انسان با کسی به این قسم معامله کند که درختهای میوه‌ای را که درختها یا منافع آن، مال خود او است و یا اختیار آن با او است تا مدت معینی به آن کس واگذار کند که تربیت نماید و آب دهد و به مقداری که قرار می‌گذارند از میوه آن بردارد، این معامله را مُساقات می‌گویند. مسأله ۲۲۳۹- معامله مساقات در درختهایی که مثل بید و چنار میوه نمی‌دهد صحیح نیست، ولی در مثل درخت حنا که از برگ آن استفاده می‌کنند یا درختی که از گُل آن استفاده می‌کنند اشکال ندارد. مسأله ۲۲۴۰- در معامله مساقات لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند و کسی که کار می‌کند به همین قصد تحویل بگیرد معامله صحیح است. مسأله ۲۲۴۱- مالک و کسی که تربیت درختها را به عهده می‌گیرد، باید مکلف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد، و نیز باید حاکم شرع آنان را از تصرف در مال خودشان منع نکرده باشد، بلکه اگر در حال بالغ شدن سفیه باشند اگر چه حاکم شرع منع نکرده باشد معامله ایشان صحیح نیست. مسأله ۲۲۴۲- مدت مساقات باید معلوم باشد و اگر اول آن را معین کنند و آخر آن را موقعی قرار دهند که میوه آن سال به دست می‌آید صحیح است. مسأله ۲۲۴۳- باید سهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد و اگر قرار بگذارند که مثلًا صد من از میوه‌ها مال مالک و بقیه مال کسی باشد که کار می‌کند، معامله باطل است. مسأله ۲۲۴۴- باید قرار معامله مساقات را پیش از ظاهر شدن میوه بگذارند و اگر بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسیدن آن قرار بگذارند پس اگر کاری مانند آبیاری یا کار دیگر که برای زیاد شدن میوه یا خوب شدن

آن لازم است باقی مانده باشد، معامله صحیح است، و گر نه اشکال دارد، اگر چه احتیاج به کاری مانند چیدن میوه و نگهداری آن داشته باشد. مسأله ۲۲۴۵- معامله مساقات در بوته خربزه و خیار و مانند اینها صحیح نیست. مسأله ۲۲۴۶- درختی که از آب باران یا رطوبت زمین استفاده می‌کند و به آبیاری احتیاج ندارد، اگر به کارهای دیگر مانند بیل زدن و کود دادن محتاج باشد، معامله مساقات در آن صحیح است، ولی چنانچه آن کارها در زیاد شدن یا خوب شدن میوه اثری نداشته باشد معامله مساقات اشکال دارد. مسأله ۲۲۴۷- دو نفری که مساقات کرده‌اند، با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را به هم بزنند، و نیز اگر در ضمن خواندن صیغه مساقات شرط کنند که هر دو، یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند، مطابق قراری که گذاشته‌اند، به هم زدن معامله اشکال ندارد، بلکه اگر در معامله شرطی کنند و عملی نشود، کسی که برای نفع او شرط کرده‌اند، می‌تواند معامله را به هم بزند. مسأله ۲۲۴۸- اگر مالک بمیرد، معامله مساقات به هم نمی‌خورد و ورثه‌اش به جای او هستند. مسأله ۲۲۴۹- اگر کسی که تربیت درختها به او واگذار شده بمیرد چنانچه در عقد شرط نکرده باشند که خودش آنها را تربیت کند، ورثه‌اش به جای او هستند، و چنانچه خودشان عمل را انجام ندهند و اجیر هم نگیرند، حاکم شرع از مال میت اجیر می‌گیرد و حاصل را بین ورثه میت و مالک قسمت می‌کند و اگر شرط کرده باشند که خود او درختها را تربیت نماید، پس اگر قرار گذاشته‌اند که به دیگری واگذار نکند، با مردن او معامله به هم می‌خورد، و اگر قرار نگذاشته‌اند مالک می‌تواند عقد را به هم بزند، یا راضی شود که ورثه او یا کسی که آنها اجیرش می‌کنند، درختها را تربیت نماید. مسأله ۲۲۵۰- اگر شرط کند که تمام حاصل برای مالک باشد، مساقات باطل است، و میوه مال مالک می‌باشد و کسی که کار می‌کند نمی‌تواند مطالبه اجرت نماید ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگر باشد، مالک باید مزد آبیاری و کارهای دیگر را به مقدار معمول به کسی که درختها را تربیت کرده بدهد. مسأله ۲۲۵۱- اگر زمینی را به دیگری واگذار کند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می‌آید مال هر دو باشد، معامله باطل است پس اگر درختها مال صاحب زمین بوده، بعد از تربیت هم مال او است و باید مزد کسی که آنها را تربیت کرده بدهد، و اگر مال کسی بوده که آنها را تربیت کرده بعد از تربیت هم مال او است و می‌تواند آنها را بکند، ولی باید گودالهایی را که به واسطه کندن درختها پیدا شده پر کند و اجاره زمین را از روزی که درختها را کاشته به صاحب زمین بدهد، و مالک هم می‌تواند او را مجبور نماید که درختها را بکند و اگر به واسطه کندن درخت عیبی در آن پیدا شود، باید تفاوت قیمت آن را به صاحب درخت بدهد و نمی‌تواند او را مجبور کند که با اجاره یا بدون اجاره درخت را در زمین باقی بگذارد.

احکام قرض

قرض دادن از کارهای مستحبی است که در آیات قرآن و اخبار راجع به آن زیاد سفارش شده است، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که هر کس به برادر مسلمان خود قرض بدهد مال او زیاد می‌شود و ملائکه بر او رحمت می‌فرستند و اگر با بدهکار خود مدارا کند، بدون حساب و به سرعت از صراط می‌گذرد و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام می‌شود. مسأله ۲۲۷۳- در قرض لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر چیزی را به نیت قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است ولی مقدار آن باید کاملًا معلوم باشد. مسأله ۲۲۷۴- اگر در قرض شرط کنند که در وقت معین آن را بپردازند پیش از رسیدن آن وقت، لازم نیست طلبکار قبول کند ولی اگر تعیین وقت فقط برای همراهی با بدهکار باشد چنانچه پیش از آن وقت هم قرض را بدهند باید قبول نماید. مسأله ۲۲۷۵- اگر در صیغه قرض برای پرداخت آن مدتی قرار دهند، طلبکار پیش از تمام شدن آن مدت نمی‌تواند طلب خود را مطالبه نماید ولی اگر مدت نداشته باشد، طلبکار هر وقت بخواهد، می‌تواند طلب خود را مطالبه نماید. مسأله ۲۲۷۶- اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کند، چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد، باید فوراً آن را بپردازد و اگر تأخیر بیندازد گناهکار است. مسأله ۲۲۷۷- اگر بدهکار غیر از خانه‌ای که در آن نشسته و اثاثیه منزل

و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد، چیزی نداشته باشد طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه نماید، بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را بدهد. مسأله ۲۲۷۸- کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد اگر کاسب است باید برای پرداخت بدهی خودش کسب کند، و کسی هم که کاسب نیست چنانچه بتواند کاسبی کند، احتیاط واجب آن است که کسب کند و بدهی خود را بدهد. مسأله ۲۲۷۹- کسی که دسترسی به طلبکار خود ندارد، چنانچه امید نداشته باشد که او را پیدا کند، باید با اجازه حاکم شرع طلب او را به فقیر بدهد، و شرط نیست در فقیر که سید نباشد. مسأله ۲۲۸۰- اگر مال میت بیشتر از خرج واجب کفن و دفن و بدهی او نباشد، باید مالش را به همین مصرفها برسانند و به وارث او چیزی نمی‌رسد. مسأله ۲۲۸۱- اگر کسی مقداری پول طلا یا نقره قرض کند و قیمت آن کم شود، یا چند برابر گردد، چنانچه همان مقدار را که گرفته پس بدهد کافی است، ولی اگر هر دو به غیر آن راضی شوند اشکال ندارد. مسأله ۲۲۸۲- اگر مالی را که قرض کرده از بین نرفته باشد و صاحب مال، آن را مطالبه کند احتیاط مستحب آن است که بدهکار، همان مال را به او بدهد. مسأله ۲۲۸۳- اگر کسی که قرض می‌دهد شرط کند که زیادتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، مثلًا یک من گندم بدهد و شرط کند که یک من و پنج سیر بگیرد، یا ده تخم مرغ بدهد که یازده تا بگیرد، ربا و حرام است بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار کاری برای او انجام دهد، یا چیزی را که قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس دهد، مثلًا شرط کند یک تومانی را که قرض کرده با یک کبریت پس دهد، ربا و حرام است و نیز اگر با او شرط کند که چیزی را که قرض می‌گیرد به طور مخصوص پس دهد، مثلًا مقداری طلای نساخته به او بدهد و شرط کند که ساخته پس بگیرد، باز هم ربا و حرام می‌باشد. ولی اگر بدون این که شرط کند، خود بدهکار زیادتر از آنچه قرض کرده پس بدهد اشکال ندارد بلکه مستحب است. مسأله ۲۲۸۴- ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است، و کسی که قرض ربایی گرفته اگر چه کار حرامی کرده ولی اصل قرض صحیح است و می‌تواند در آن تصرف نماید. مسأله ۲۲۸۵- اگر گندم یا چیزی مانند آن را به طور قرض ربایی بگیرد و با آن زراعت کند، حاصلی که از آن به دست می‌آید مالِ قرض گیرنده است. مسأله ۲۲۸۶- اگر لباسی را بخرد و بعداً از پولی که بابت ربا گرفته، یا از پول حلالی که مخلوط با ربا است به صاحب لباس بدهد چنانچه موقع خریداری قصدش بوده که از این پول بدهد پوشیدن آن لباس و نماز خواندن با آن جایز نیست، و نیز اگر پول ربایی یا حلال مخلوط به حرام داشته باشد و به فروشنده بگوید که این لباس را با این پول می‌خرم، پوشیدن آن لباس حرام است و اگر بداند پوشیدن آن حرام است نماز هم با آن باطل می‌باشد. مسأله ۲۲۸۷- اگر انسان مقداری پول به تاجر بدهد که در شهر دیگر از طرف او کمتر بگیرد، اشکال ندارد و این را صرف برات می‌گویند. مسأله ۲۲۸۸- اگر مقداری پول به کسی بدهد که بعد از چند روز در شهر دیگر زیادتر بگیرد، مثلًا نهصد و نود تومان بدهد که بعد از ده روز در شهر دیگر هزار تومان بگیرد ربا و حرام است، ولی اگر کسی که زیادی را می‌گیرد در مقابل زیادی جنس بدهد یا عملی انجام دهد اشکال ندارد.

احکام حواله دادن

مسأله ۲۲۸۹- اگر انسان طلبکار خود را حواله بدهد که طلب خود را از دیگری بگیرد و طلبکار قبول نماید، بعد از آن که حواله درست شد، کسی که به او حواله شده بدهکار می‌شود، و دیگر طلبکار نمی‌تواند طلبی را که دارد از بدهکار اولی مطالبه نماید. مسأله ۲۲۹۰- بدهکار و طلبکار و کسی که سر او حواله شده، باید مکلّف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد، و نیز باید سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند ولی اگر بعد از بالغ شدن سفیه شده باشند تا حاکم شرع آنان را از تصرف در اموالشان جلوگیری نکرده معامله ایشان اشکال ندارد، و نیز اگر حاکم شرع کسی را به واسطه ورشکستگی از تصرف در اموالش جلوگیری کرده باشد نمی‌شود او را حواله بدهند که طلبش را از دیگری بگیرد، و خودش هم نمی‌تواند به کسی حواله بدهد، ولی اگر سر کسی حواله بدهد که به او بدهکار نیست اشکال ندارد. مسأله ۲۲۹۱- اگر سر کسی حواله بدهند که

بـدهکار است احتیاط واجب آن است که قبول کنـد ولی حواله دادن سـر کسـی که بدهکار نیست، در صورتی صـحیح است که او قبول کنـد و نیز اگر انسان بخواهـد به کسـی که جنسـی بـدهکار است، جنس دیگر حواله دهد، مثلًا به کسـی که جو بدهکار اسـت گنـدم حواله دهـد، تا او قبول نکند حواله صـحیح نیست. مسأله ۲۲۹۲- موقعی که انسان حواله می‌دهـد بایـد بدهکار باشد پس اگر بخواهـد از کسـی قرض کنـد، تا وقتی از او قرض نکرده نمی‌توانـد او را به کسـی حواله دهـد که آنچه را بعـداً قرض می‌دهد از آن کس بگیرد. مسأله ۲۲۹۳- مال مورد حواله بایـد برای حواله دهنده و طلبکار معین باشد، یعنی مردّد نباشد پس اگر مثلًا ده من گندم و ده تومان پول به یک نفر بـدهکار باشـد و به او بگویـد یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر، و آن را معین نکند، حواله درسـت نیست. مسأله ۲۲۹۴- اگر بـدهی واقعاً معین باشـد ولی بدهکار و طلبکار در موقع حواله دادن، مقدار آن یا جنس آن را ندانند حواله صحیـح است مثلًا اگر طلب کسـی را در دفتر نوشـته باشـد و پیش از دیـدن دفتر حواله بدهـد و بعـد دفتر را ببینـد و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید، حواله صحیح می‌باشد. مسأله ۲۲۹۵- طلبکار می‌تواند حواله را قبول نکند، اگر چه کسـی که به او حواله شده فقیر نباشـد و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید. مسأله ۲۲۹۶- اگر سـر کسی حواله بدهد که بدهکار نیست، چنانچه او حواله را قبول کنـد، پیش از پرداختن حواله نمی‌توانـد مقـدار حواله را از حواله دهنـده بگیرد، و اگر طلبکـار طلب خود را به مقـدار کمتری صـلح کند، کسـی که حواله را قبول کرده، همان مقدار را می‌تواند از حواله دهنده مطالبه نماید. مسأله ۲۲۹۷- بعد از آن که حواله درست شد، حواله دهنده، و کسـی که به او حواله شده، نمی‌توانند حواله را به هم بزنند، و هرگاه کسـی که به او حواله شده در موقع حواله فقیر نباشد یعنی غیر از چیزهایی که در دین مسـتثنی است مالی داشته باشد که بتواند حواله را بپردازد اگر چه بعداً فقیر شود، طلبکار هم نمی‌توانـد حواله را به هم بزنـد، و همچنین است اگر موقع حواله فقیر باشد و طلبکار بداند فقیر است، ولی اگر نداند فقیر است و بعـد بفهمد، اگر چه در آن وقت مالدار شده باشد، طلبکار می‌تواند حواله را به هم بزند و طلب خود را از حواله دهنده بگیرد. مسأله ۲۲۹۸- اگر بـدهکار و طلبکـار و کسـی که به او حواله شـده، یـا یکی از آنان برای خود حق به هم زدن حواله را قرار دهنـد، مطابق قراری که گذاشـته‌اند، می‌تواننـد حواله را به هم بزننـد. مسـأله ۲۲۹۹- اگر حواله دهنـده خودش طلب طلبکـار را بدهـد- چنـانچه به خواهش کسی که به او حواله شده داده است- می‌تواند چیزی را که داده از او بگیرد. و اگر بدون خواهش او داده، نمی‌تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید.

احکام رَهن

مسأله ۲۳۰۰- رهن آن است که بـدهکار مقـداری از مال خود را نزد طلبکار بگذارد که اگر طلب او را ندهد طلبش را از آن مال به دست آورد. مسأله ۲۳۰۱- در رهن لازم نیست صـیغه بخواننـد و همین قدر که بدهکار مال خود را به قصد گرو، به طلبکار بدهد و طلبکار هم به همین قصـد بگیرد رهن صـحیح است. مسأله ۲۳۰۲- گرو دهنـده و کسـی که مال را گرو می‌گیرد باید مکلّف و عاقل باشـند و کسـی آنها را مجبور نکرده باشد، و نیز گرو دهنده در حال بالغ شدن باید سـفیه نباشد یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصـرف نکند، بلکه اگر به واسـطه ورشکسـتگی یا برای آن که بعد از بالغ شدن سـفیه شده حاکم شـرع او را از تصـرّف در اموالش جلوگیری کرده باشـد نمی‌تواند مال خود را گرو بگذارد. مسأله ۲۳۰۳- انسان مالی را می‌تواند گرو بگذارد که شـرعاً بتواند در آن تصـرف کند. و اگر مال کس دیگر را گرو بگذارد، در صورتی صـحیح است که صاحب مال بگوید به گرو گذاشتن راضی هستم. مسأله ۲۳۰۴- چیزی را که گرو می‌گذارنـد، بایـد خریـد و فروش آن صـحیح باشـد، پس اگر شـراب وماننـد آن را گرو بگذارنـد، درست نیست. مسأله ۲۳۰۵- اسـتفاده چیزی را که گرو می‌گذارند، مال کسـی است که آن را گرو گذاشته. مسأله ۲۳۰۶- طلبکار و بدهکار نمی‌توانند مالی را که گرو گذاشـته شده، بدون اجازه یکدیگر ملک کسـی کنند، مثلًا ببخشند یا بفروشند. ولی اگر یکی از آنان آن را ببخشد یا بفروشد، بعد دیگری بگوید راضـی هستم اشکال ندارد. مسأله ۲۳۰۷- اگر طلبکار چیزی را که گرو برداشته با

اجازه بدهکار بفروشد پول آن هم مثل خود مال گرو می‌باشد. مسأله ۲۳۰۸- اگر موقعی که باید بدهی خود را بدهد طلبکار مطالبه کند و او ندهد، طلبکار می‌تواند در صورتی که وکیل از طرف مالک باشد، مالی را که گرو برداشته بفروشد و طلب خود را بردارد و باید بقیه را به بدهکار بدهد، و چنانچه وکالت از مالک نداشته باشد، اگر به حاکم شرع دسترسی دارد، باید برای فروش آن از حاکم شرع اجازه بگیرد. مسأله ۲۳۰۹- اگر بدهکار غیر از خانه‌ای که در آن نشسته و چیزهایی که مانند اثاثیه خانه، محل احتیاج او است، چیز دیگری نداشته باشد. طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه کند، ولی اگر مالی را که گرو گذاشته خانه و اثاثیه هم باشد، طلبکار می‌تواند بفروشد و طلب خود را بردارد.

احکام ضامن شدن

مسأله ۲۳۱۰- اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، ضامن شدن او در صورتی صحیح است که به هر لفظی اگر چه عربی نباشد به طلبکار بگوید که من ضامن شده‌ام طلب تو را بدهم و طلبکار هم رضایت خود را بفهماند، ولی راضی بودن بدهکار شرط نیست. مسأله ۲۳۱۱- ضامن و طلبکار باید مکلّف و عاقل باشند و کسی هم آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید در حال بالغ شدن سفیه نباشند که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف کنند، ولی اگر بعد از بالغ شدن سفیه شده باشند و حاکم شرع آنان را از تصرف جلوگیری نکرده باشد اشکال ندارد، و کسی که به واسطه ورشکستگی، حاکم شرع او را از تصرف در اموالش جلوگیری کرده بابت طلبی که دارد دیگری نمی‌تواند ضامن او شود. مسأله ۲۳۱۲- هرگاه برای ضامن شدن خودش شرطی قرارد هد مثلًا بگوید اگر بدهکار قرض تو را نداد من می‌دهم احتیاط واجب آن است که به ضامن شدن او ترتیب اثر ندهند. مسأله ۲۳۱۳- کسی که انسان ضامن بدهی او می‌شود باید بدهکار باشد، پس اگر کسی بخواهد از دیگری قرض کند، تا وقتی قرض نکرده انسان نمی‌تواند ضامن او شود. مسأله ۲۳۱۴- در صورتی انسان می‌تواند ضامن شود که طلبکار و بدهکار و جنس بدهی همه متمیز باشد، یعنی مبهم یا مردّد نباشد، پس اگر دو نفر از کسی طلبکار باشند و انسان بگوید من ضامن هستم که طلب یکی از شماها را بدهم، چون معین نکرده که طلب کدام را بدهد، ضامن شدن او باطل است. و نیز اگر کسی از دو نفر طلبکار باشد و انسان بگوید من ضامن هستم که بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم، چون معین نکرده که بدهی کدام را می‌دهد، ضامن شدن او باطل می‌باشد و همچنین اگر کسی از دیگری مثلًا ده من گندم و ده تومان پول طلبکار باشد و انسان بگوید من ضامن یکی از دو طلب تو هستم و معین نکند که ضامن گندم است، یا ضامن پول صحیح نیست. مسأله ۲۳۱۵- اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشد، ضامن نمی‌تواند از بدهکار چیزی بگیرد و اگر مقداری از آن را ببخشد، نمی‌تواند آن مقدار را مطالبه نماید. مسأله ۲۳۱۶- اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، نمی‌تواند از ضامن شدن خود برگردد. مسأله ۲۳۱۷- ضامن و طلبکار می‌توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را به هم بزنند. مسأله ۲۳۱۸- هرگاه انسان در موقع ضامن شدن، بتواند طلب طلبکار را بدهد اگر چه بعد فقیر شود، طلبکار نمی‌تواند ضامن بودن او را به هم زند و طلب خود را از بدهکار اول مطالبه نماید و همچنین است اگر در آن موقع نتواند طلب او را بدهد ولی طلبکار بداند و به ضامن شدن او راضی شود. مسأله ۲۳۱۹- اگر انسان در موقعی که ضامن می‌شود، نتواند طلب طلبکار را بدهد و طلبکار در آن وقت نداند و بعد ملتفت شود، می‌تواند ضامن بودن او را به هم بزند. مسأله ۲۳۲۰- اگر کسی بدون اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، نمی‌تواند چیزی از او بگیرد. مسأله ۲۳۲۱- اگر کسی با اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، می‌تواند مقداری را که ضامن شده از او مطالبه نماید، ولی اگر به جای جنسی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد، نمی‌تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید، مثلًا اگر ده من گندم بدهکار باشد و ضامن ده من برنج بدهد، نمی‌تواند برنج را از او مطالبه نماید، امّا اگر خودش راضی شود که برنج بدهد اشکال ندارد.

احکام ودیعه (امانت)

مسأله ۲۳۲۷- اگر انسان مال خود را به کسی بدهد و بگوید نزد تو امانت باشد و او هم قبول کند یا بدون این که حرفی بزنند صاحب مال بفهماند که مال را برای نگهداری به او می‌دهد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد باید به احکام ودیعه و امانتداری که بعداً گفته می‌شود عمل نماید. مسأله ۲۳۲۸- امانتدار و کسی که مال را امانت می‌گذارد، باید هر دو بالغ و عاقل باشند، پس اگر انسان مالی را پیش بچه یا دیوانه امانت بگذارد، یا دیوانه و بچه، مالی را پیش کسی امانت بگذارند صحیح نیست. مسأله ۲۳۲۹- اگر از بچه یا دیوانه چیزی را بطور امانت قبول کند، باید آن را به صاحبش بدهد، و اگر آن چیز مال خود بچه یا دیوانه است باید به ولیّ او برساند و چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد، ولی اگر برای این که مال از بین نرود آن را از بچه گرفته چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ضامن نیست. مسأله ۲۳۳۰- کسی که نمی‌تواند امانت را نگهداری نماید، بنا بر احتیاط واجب باید قبول نکند، ولی اگر صاحب مال در نگهداری آن عاجزتر باشد و کسی هم که بهتر حفظ کند نباشد این احتیاط واجب نیست. مسأله ۲۳۳۱- اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست، چنانچه او مال را بگذارد و برود و این شخص مال را بر ندارد و آن مال تلف شود، کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست ولی احتیاط مستحب آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید. مسأله ۲۳۳۲- کسی که چیزی را امانت می‌گذارد، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که امانت را قبول می‌کند، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را به صاحبش برگرداند. مسأله ۲۳۳۳- اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود و ودیعه را به هم بزند باید هر چه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولیّ صاحبش برساند، یا به آنان خبر دهد که به نگهداری حاضر نیست. و اگر بدون عذر مال را به آنان نرساند و خبر هم ندهد چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد. مسأله ۲۳۳۴- کسی که امانت را قبول می‌کند، اگر برای آن، جای مناسبی ندارد، باید جای مناسب تهیه نماید و طوری آن را نگهداری کند که مردم نگویند در امانت خیانت کرده و در نگهداری آن کوتاهی نموده است، و اگر در جایی که مناسب نیست بگذارد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد. مسأله ۲۳۳۵- کسی که امانت را قبول می‌کند، اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و تعدی یعنی زیاده‌روی هم ننماید و اتفاقاً آن مال تلف شود، ضامن نیست. ولی اگر به اختیار خودش آن را در جایی بگذارد که گمان می‌رود ظالمی بفهمد و آن را ببرد، چنانچه تلف شود باید عوض آن را به صاحبش بدهد مگر آن که جایی محفوظتر از آن نداشته باشد و نتواند مال را به صاحبش یا به کسی که بهتر حفظ کند برساند که در این صورت ضامن نیست. مسأله ۲۳۳۶- اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معین کند و به کسی که امانت را قبول کرده بگوید که باید مال را در اینجا حفظ کنی و اگر احتمال هم بدهی که از بین برود نباید آن را به جای دیگر ببری چنانچه امانتدار احتمال دهد که در آنجا از بین برود و بداند چون آنجا در نظر صاحب مال برای حفظ بهتر بوده گفته است که نباید از آنجا بیرون ببری می‌تواند آن را به جای دیگر ببرد، و اگر در آنجا ببرد و تلف شود ضامن نیست. ولی اگر ندانند به چه جهت گفته که به جای دیگر نبر، چنانچه به جای دیگر ببرد و تلف شود، احتیاط واجب آن است که عوض آن را بدهد. مسأله ۲۳۳۷- اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معین کند ولی به کسی که امانت را قبول کرده نگوید که آن را به جای دیگر نبر، چنانچه امانتدار احتمال دهد که در آنجا از بین می‌رود باید آن را به جای دیگری که مال در آنجا محفوظتر است ببرد، و چنانچه مال در آن جای اول تلف شود ضامن است مگر آن که صاحب مال هم احتمال تلف شدن مال را در آنجا بدهد که در این صورت کسی که امانت را قبول کرده ضامن نیست. مسأله ۲۳۳۸- اگر صاحب مال دیوانه شود کسی که امانت را قبول کرده باید فوراً امانت را به ولیّ او برساند و یا به ولیّ او خبر دهد، و اگر بدون عذر شرعی مال را به ولیّ او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد. مسأله ۲۳۳۹- اگر صاحب مال بمیرد، امانتدار باید مال را به وارث او برساند یا به وارث او خبر دهد و چنانچه مال را به وارث او

ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن است، ولی اگر برای آن که می‌خواهد بفهمد کسی که می گوید من وارث میتم، راست می گوید یا نه، یا میت وارث دیگری دارد یا نه، مال را ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن نیست. مسأله ۲۳۴۰- اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشته باشد کسی که امانت را قبول کرده باید مال را به همه ورثه بدهد، یا به کسی بدهد که همه آنان گرفتن مال را به او واگذار کرده‌اند، پس اگر بدون اجازه دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهد ضامن سهم دیگران است. مسأله ۲۳۴۱- اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد، یا دیوانه شود، وارث یا ولیّ او باید هر چه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد، یا امانت را به او برساند. مسأله ۲۳۴۲- اگر امانتدار نشانه‌های مرگ را در خود ببیند چنانچه ممکن است باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند و اگر ممکن نیست باید آن را به حاکم شرع بدهد و چنانچه به حاکم شرع دسترسی ندارد، در صورتی که وارث او امین است و از امانت اطلاع دارد، لازم نیست وصیت کند و گر نه باید وصیت کند و شاهد بگیرد و به وصی و شاهد، اسم صاحب مال و جنس و خصوصیات مال و محل آن را بگوید. مسأله ۲۳۴۳- اگر امانتدار نشانه‌های مرگ را در خود ببیند و به وظیفه‌ای که در مسأله پیش گفته شد عمل نکند، چنانچه آن امانت از بین برود باید عوضش را بدهد، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد و مرض او خوب شود، یا بعد از مدتی پشیمان شود و وصیّت کند.

احکام عارِیَه

مسأله ۲۳۴۴- عاریه آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهد که از آن استفاده کند و در عوض، چیزی هم از او نگیرد. مسأله ۲۳۴۵- لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند، و اگر مثلًا لباس را به قصد عاریه به کسی بدهد و او به همین قصد بگیرد عاریه صحیح است. مسأله ۲۳۴۶- عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آن را به دیگری واگذار کرده مثلًا آن را اجاره داده، در صورتی صحیح است که مالک چیز غصبی یا کسی که آن چیز را اجاره کرده بگوید به عاریه دادن راضی هستم. مسأله ۲۳۴۷- چیزی را که منفعتش مال انسان است مثلًا آن را اجاره کرده می‌تواند عاریه بدهد. ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند، نمی‌تواند آن را به دیگری عاریه دهد. مسأله ۲۳۴۸- اگر دیوانه و بچه مال خود را عاریه بدهند صحیح نیست، اما اگر ولیّ بچه مصلحت بداند که مال او را عاریه دهد و بچه آن مال را به دستور ولیّ به عاریه‌کننده برساند اشکال ندارد. مسأله ۲۳۴۹- اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و در استفاده از آن هم زیاده‌روی ننماید و اتفاقاً آن چیز تلف شود ضامن نیست، ولی چنانچه شرط کنند که اگر تلف شود عاریه‌کننده ضامن باشد، یا چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، باید عوض آن را بدهد. مسأله ۲۳۵۰- اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد، چنانچه تلف شود ضامن نیست. مسأله ۲۳۵۱- اگر عاریه دهنده بمیرد، عاریه گیرنده باید چیزی را که عاریه کرده به ورثه او بدهد. مسأله ۲۳۵۲- اگر عاریه دهنده طوری شود که شرعاً نتواند در مال خود تصرف کند مثلًا دیوانه شود، عاریه‌کننده باید مالی را که عاریه کرده به ولیّ او بدهد. مسأله ۲۳۵۳- کسی که چیزی عاریه داده هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که عاریه کرده هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس دهد. مسأله ۲۳۵۴- اگر ظرف طلا و نقره را برای زینت اطاق عاریه بدهند اشکال ندارد، ولی اگر برای استفاده حرام بدهند باطل است. مسأله ۲۳۵۵- عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن، و عاریه دادن حیوان نر برای کشیدن بر ماده صحیح است. مسأله ۲۳۵۶- اگر چیزی را که عاریه کرده به مالک، یا وکیل یا ولیّ او بدهد و بعد آن چیز تلف شود، عاریه‌کننده ضامن نیست، و در غیر این صورت ضامن است اگر چه مثلًا آن را به جایی ببرد که صاحبش معمولًا به آنجا می‌برده مثلًا اسب را در اصطبلی که صاحبش برای آن درست کرده ببندد. مسأله ۲۳۵۷- اگر چیز نجس را برای استعمال خوردن و آشامیدن عاریه دهد، باید نجس بودن آن را به کسی که عاریه می کند بگوید. مسأله ۲۳۵۸- چیزی را که عاریه کرده بدون اجازه صاحب آن نمی‌تواند به دیگری اجاره، یا عاریه دهد. مسأله ۲۳۵۹- اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازه صاحب آن به دیگری

عاریه دهد، چنانچه کسی که اول آن چیز را عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود، عاریه دومی باطل نمی‌شود. مسأله ۲۳۶۰- اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است، بایـد آن را به صاحبش برساند و نمی‌تواند به عاریه دهنده بدهد. مسأله ۲۳۶۱- اگر مالی را که می‌داند غصبی است عاریه کند و از آن اسـتفاده‌ای ببرد و در دست او از بین برود، مالك می‌تواند عوض مال را از او یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند، و نیز عوض اسـتفاده‌هایی را که عاریه گیرنده برده می‌تواند از او مطالبه نماید، و یا از غاصب بگیرد. و اگر عوض مال یا اسـتفاده آن را از عاریه‌کننـده بگیرد، او نمی‌توانـد چیزی را که به مالك می‌دهـد از عاریه دهنـده مطالبه نمایـد. مسأله ۲۳۶۲- اگر ندانـد مـالی را که عـاریه کرده غصـبی است و در دست او از بین برود، چنـانچه صـاحب مـال عـوض آن را از او بگیرد، او هم می‌توانـد آنچه را به صاحب مال داده از عاریه دهنده مطالبه نماید، ولی اگر چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، یا عاریه دهنـده با او شـرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود عوضـش را بدهد، نمی‌تواند چیزی را که به صاحب مال می‌دهد، از عـاریه دهنـده مطالبه نمایـد. احکام نِکاح یا ازدواج و زناشویی به واسـطه عقـد ازدواج، زن به مرد حلال می‌شود و آن بر دو قسم است: دائم و غیر دائم. عقـد دائم آن است که مـدت زناشویی در آن معین نشود و زنی را که به این قسم عقد می‌کنند دائمه گویند. و عقـد غیر دائم آن است که مـدت زناشویی در آن معین شود، مثلًا زن را به مدت یک ساعت یا یك روز یا یك ماه یا یک سال یا بیشتر عقد نمایند، و زنی را که به این قسم عقد کنند متعه و صیغه می‌نامند.

احکام غَصب

غصب آن است که انسان از روی ظلم، بر مال یا حق کسی مسلط شود و این یکی از گناهان بزرگ است، که اگر کسی انجام دهد، در قیامت به عـذاب سـخت گرفتار می‌شود. از حضـرت پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم روایت شـده است که هر کس یک وجب زمین از دیگری غصب کند در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او می‌اندازند. مسأله ۲۵۴۵- اگر انسان نگـذارد مردم از مسـجد و مـدرسه و پـل و جاهـای دیگری که برای عموم سـاخته شـده اسـتفاده کننـد، حق آنان را غصب نموده، و همچنین است بنـا بر احتمـال موافق بـا احتیاط، اگر جایی را در مسـجد که قبلًا دیگری به آن پیشـی گرفته است تصـرف کنـد. مسأله ۲۵۴۶- چیزی را که انسـان پیش طلبکار گرو می‌گـذارد، بایـد پیش او بمانـد که اگر طلب او را ندهـد طلب خود را از آن به دسـت آورد، پس اگر پیش از آن که طلب او را بدهـد آن چیز را از او بگیرد، حق او را غصب کرده است. مسـأله ۲۵۴۷- مالی را که نزد کسی گروگذاشته‌اند، اگر دیگری غصب کند صاحب مال و طلبکار می‌توانند چیزی را که غصب کرده از او مطالبه نمایند و چنانچه آن چیز را از او بگیرنـد، بـاز هم در گرو است، و اگر آن چیز از بین برود و عـوض آن را بگیرنـد، آن عـوض هم مثـل خود آن چیز گرو می‌باشد. مسأله ۲۵۴۸- اگر انسان چیزی را غصب کند، باید به صاحبش برگرداند، و اگر آن چیز از بین برود باید عوض آن را به او بدهـد. مسأله ۲۵۴۹- اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی به دست آیـد مثلًا از گوسـفندی که غصب کرده، بره‌ای پیـدا شود، مال صاحب مال است و نیز کسی که مثلًا خانه‌ای را غصب کرده، اگر چه در آن ننشیند باید اجاره آن را بدهد. مسأله ۲۵۵۰- اگر از بچه یا دیوانه چیزی را غصب کنـد، بایـد آن را به ولیّ او بدهـد و اگر از بین رفته، بایـد عوض آن را بدهد. مسأله ۲۵۵۱- هر گاه دو نفر با هم چیزی را غصب کننـد، اگر چه هر یك به تنهایی می‌توانسـته‌اند آن را غصب نماینـد، هر کدام آنان به نسـبت استیلایی که پیدا کرده ضامن آن است. مسأله ۲۵۵۲- اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند مثلًا گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نمایـد، چنانچه جـدا کردن آنها ممکن است اگر چه زحمت داشـته باشـد، بایـد جدا کند و به صاحبش برگرداند. مسأله ۲۵۵۳- اگر ظرف طلا و نقره یا چیز دیگری را که نگاه داشـتنش جایز است غصب کند و خراب نماید باید آن را با مزد ساختنش به صاحب آن بدهـد و در صورتی که مزد ساختن کمتر از تفاوت ساخته و نساخته باشد تفاوت قیمت را هم باید بدهد، و چنانچه برای این که مزد ندهد، بگوید آن را مثل اولش می‌سازم مالك مجبور نیست قبول نماید و نیز مالك نمی‌تواند او را مجبور کند که آن را

مثـل اولش بسازد. مسأله ۲۵۵۴- اگر چیزی را که غصب کرده بطوری تغییر دهـد که از اولش بهتر شود مثلًا طلا-یی را که غصب کرده گوشواره بسازد، چنانچه صاحب مال بگویـد مال را به همین صورت بده، باید به او بدهد و نمی‌تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد بلکه بـدون اجازه مالک حق نـدارد آن را به صورت اولش درآورد. و اگر بدون اجازه او آن چیز را مثل اولش کند، باید مزد ساختن آن را هم به صاحبش بدهـد و در صورتی که مزد ساختن کمتر از تفاوت ساخته و نساخته باشد تفاوت قیمت را هم باید بدهد. مسأله ۲۵۵۵- اگر چیزی را که غصب کرده بطوری تغییر دهـد که از اولش بهـتر شود، و صـاحب مـال بگویـد بایـد آن را به صـورت اول درآوری واجب است آن را به صـورت اولش درآورد، و چنـانچه قیمت آن به واسـطه تغییر دادن از اولش کمـتر شود، بایـد تفاوت آن را به صاحبش بدهد، پس طلایی را که غصب کرده اگر گوشواره بسازد و صاحب آن بگوید باید به صورت اولش درآوری، در صورتی که بعد از آب کردن قیمت آن از پیش از گوشواره ساختن کمتر شود، باید تفاوت آن را بدهد. مسأله ۲۵۵۶- اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کنـد، یا درخت بنشاند، زراعت و درخت و میوه آن مال خود او است و چنانچه صاحب زمین راضـی نباشد که زراعت و درخت در زمین بماند، کسـی که غصب کرده باید فوراً زراعت یا درخت خود را اگر چه ضـرر نماید از زمین بکنـد، و نیز بایـد اجاره زمین را در مـدتی که زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد و خرابیهایی را که در زمین پیـدا شـده، درست کنـد مثلًا جای درختها را پُر نمایـد. و اگر به واسـطه اینها قیمت زمین از اولش کمتر شود، بایـد تفاوت آن را هم بدهـد و نمی‌توانـد صاحب زمین را مجبور کنـد که زمین را به او بفروشـد، یا اجاره دهـد. و نیز صاحب زمین نمی‌توانـد او را مجبور کنـد که درخت یـا زراعت را به او بفروشـد. مسأله ۲۵۵۷- اگر صـاحب زمین راضـی شـود که زراعت و درخت در زمین او بمانـد، کسـی که آن را غصب کرده، لازم نیست درخت و زراعت را بکنـد ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضـی شده بدهد. مسأله ۲۵۵۸- اگر چیزی را که غصب کرده از بین برود، در صورتی که مثل گاو و گوسـفند باشـد که قیمت اجزای آن بـا هم فرق دارد مثلًا گوشت آن یـک قیمت و پوست آن قیمت دیگر دارد، بایـد قیمت آن را بدهـد و چنـانچه قیمت بازار آن فرق کرده باشـد، باید قیمت روزی را که تلف کرده بدهد. مسأله ۲۵۵۹- اگر چیزی را که غصب کرده و از بین رفته ماننـد گنـدم و جـو باشـد که قیمت اجزایش بـا هم فرق نـدارد، بایـد مثـل همـان چیزی را که غصب کرده بدهـد، ولی چیزی را که می‌دهـد باید خصوصـیاتش مثل چیزی باشد که آن را غصب کرده و از بین رفته است. مسأله ۲۵۶۰- اگر چیزی را که مثل گوسفند قیمت اجزای آن با هم فرق دارد غصب نمایـد و از بین برود، چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده باشد ولی در مدتی که پیش او بوده مثلًا چاق شده باشد، باید قیمت چاقی را که از بین رفته بدهد. مسأله ۲۵۶۱- اگر چیزی را که غصب کرده دیگری از او غصب نماید و از بین برود، صاحب مال می‌توانـد عوض آن را از هر کـدام آنان بگیرد و اگر از اولی بگیرد، می‌توانـد اولی از دومی مطالبه کند، ولی اگر دومی به اولی برگردانده و پیش او تلف شده نمی‌تواند از او مطالبه کند. مسأله ۲۵۶۲- اگر چیزی را که می‌فروشند یکی از شرطهـای معـامله در آن نباشـد مثلًا چیزی را که بایـد با وزن خریـد و فروش کننـد، بـدون وزن معامله نماینـد، معامله باطل است، و چنانچه فروشـنده و خریدار با قطع نظر از معامله، راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند اشکال ندارد و گر نه چیزی را که از یکـدیگر گرفته‌انـد مثل مال غصبی است و بایـد آن را به هم برگرداننـد. و در صورتی که مال هر یک در دست دیگری تلف شود، چه بدانـد معامله باطل است چه ندانـد، بایـد عوض آن را بدهـد. مسأله ۲۵۶۳- هرگـاه مالی را از فروشـنده بگیرد که آن را ببینـد یا مدتی نزد خود نگهدارد تا اگر پسندید بخرد، در صورتی که آن مال تلف شود، باید عوض آن را به صاحبش بدهد.

احکام مالی که انسان آن را پیدا می‌کند

مسأله ۲۵۶۴- مالی که انسان پیدا می‌کند اگر نشانه‌ای نداشـته باشد که به واسـطه آن، صاحبش معلوم شود، احتیاط واجب آن است که از طرف صاحبش صـدقه بدهد. مسأله ۲۵۶۵- اگر مالی پیـدا کنـد که نشانه دارد و قیمت آن از ۱۲/۶ نخود نقره سکه‌دار کمتر

است، چنانچه صاحب آن معلوم باشد و انسان نداند راضی است یا نه، نمی‌تواند بدون اجازه او بردارد، و اگر صاحب آن معلوم نباشد، می‌تواند به قصد این که ملک خودش شود بردارد و در این صورت اگر تلف شود نباید عوض آن را بدهد، بلکه اگر قصد ملک شدن هم نکرده و بدون تقصیر او تلف شود، دادن عوض بر او واجب نیست. مسأله ۲۵۶۶- هرگاه چیزی که پیدا کرده نشانه‌ای دارد که به واسطه آن می‌تواند صاحبش را پیدا کند، اگر چه صاحب آن کافری باشد که در امان مسلمانان است، در صورتی که قیمت آن چیز به ۶/ ۱۲ نخود نقره سکه‌دار برسد باید اعلان کند، و چنانچه از روزی که آن را پیدا کرده تا یک هفته هر روزی و بعد تا یک سال هفته‌ای یک مرتبه در محل اجتماع مردم اعلان کند کافی است. مسأله ۲۵۶۷- اگر انسان خودش نخواهد اعلان کند می‌تواند به کسی که اطمینان دارد بگوید از طرف او اعلان نماید. مسأله ۲۵۶۸- اگر تا یک سال اعلان کند و صاحب مال پیدا نشود می‌تواند آن را برای خود بردارد به قصد این که هر وقت صاحبش پیدا شد عوض آن را به او بدهد، یا برای او نگهداری کند که هر وقت پیدا شد به او بدهد، ولی احتیاط مستحب آن است که از طرف صاحبش صدقه بدهد. مسأله ۲۵۶۹- اگر بعد از آن که یک سال اعلان کرد و صاحب مال پیدا نشد مال را برای صاحبش نگهداری کند و از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و تعدی یعنی زیاده‌روی هم ننموده ضامن نیست ولی اگر از طرف صاحبش صدقه داده باشد، یا برای خود برداشته باشد، در هر صورت ضامن است. مسأله ۲۵۷۰- کسی که مالی را پیدا کرده، اگر عمداً به دستوری که گفته شد اعلان نکند، گذشته از این که معصیت کرده، باز هم واجب است اعلان کند. مسأله ۲۵۷۱- اگر بچه نابالغ چیزی پیدا کند، ولیّ او باید اعلان نماید. مسأله ۲۵۷۲- اگر انسان در بین سالی که اعلان می‌کند از پیدا شدن صاحب مال ناامید شود احتیاط واجب آن است که آن را صدقه بدهد. مسأله ۲۵۷۳- اگر در بین سالی که اعلان می‌کند مال از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده، یا تعدی یعنی زیاده‌روی کرده باشد باید عوض آن را به صاحبش بدهد، و اگر کوتاهی نکرده و زیاده‌روی هم ننموده چیزی بر او واجب نیست. مسأله ۲۵۷۴- اگر مالی را که نشانه دارد و قیمت آن به ۶/ ۱۲ نخود نقره سکه‌دار می‌رسد در جایی پیدا کند که معلوم است به واسطه اعلان صاحب آن پیدا نمی‌شود می‌تواند در روز اول آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد و چنانچه صاحبش پیدا شود و به صدقه دادن راضی نشود باید عوض آن را به او بدهد و ثواب صدقه‌ای که داده مالِ خود او است. مسأله ۲۵۷۵- اگر چیزی را پیدا کند و به خیال این که مالِ خود او است بردارد بعد بفهمد مال خودش نبوده، باید تا یک سال اعلان نماید. مسأله ۲۵۷۶- لازم نیست موقع اعلان، جنس چیزی را که پیدا کرده بگوید بلکه همین قدر که بگوید چیزی پیدا کرده‌ام کافی است. مسأله ۲۵۷۷- اگر کسی چیزی را پیدا کند و دیگری بگوید مالِ من است، در صورتی باید به او بدهد که نشانه‌های آن را بگوید، و یقین پیدا کند که مال او است ولی اگر ذکر نشانه‌ها فقط موجب گمان مالک بودنش باشد مخیر است که به او بدهد یا از دادن به او خودداری نماید. مسأله ۲۵۷۸- اگر قیمت چیزی که پیدا کرده به ۶/ ۱۲ نخود نقره سکه‌دار برسد چنانچه اعلان نکند و در مسجد، یا جای دیگری که محل اجتماع مردم است بگذارد و آن چیز از بین برود، یا دیگری آن را بردارد کسی که آن را پیدا کرده ضامن است. مسأله ۲۵۷۹- هرگاه چیزی پیدا کند که اگر بماند فاسد می‌شود باید تا مقداری که ممکن است آن را نگهدارد بعد قیمت کند و خودش بردارد یا بفروشد و پولش را نگهدارد و احتیاط مستحب آن است که در فروش آن به خودش یا به دیگری از حاکم شرع در صورت امکان اجازه بگیرد و در هر صورت باید تعریف تا یک سال را ادامه دهد تا اگر صاحب آن پیدا شد، پول را به او تسلیم کند. و اگر صاحب آن پیدا نشد از طرف او صدقه بدهد و احتیاط واجب آن است که برای صدقه دادن از حاکم شرع اجازه بگیرد. مسأله ۲۵۸۰- اگر چیزی را که پیدا کرده موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد، در صورتی که قصدش این باشد که صاحب آن را پیدا کند اشکال ندارد. مسأله ۲۵۸۱- اگر کفش او را ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند چنانچه بداند کفشی که مانده مالِ کسی است که کفش او را برده در صورتی که از پیدا شدن صاحبش مأیوس و یا برایش مشقت داشته باشد می‌تواند به جای کفش خودش بردارد، ولی اگر قیمت آن از کفش خودش بیشتر باشد باید هر وقت صاحب آن پیدا شد زیادی

قیمت را به او بدهـد و چنانچه از پیدا شدن او ناامید شود باید با اجازه حاکم شـرع زیادی قیمت را از طرف صاحبش صدقه بدهد. و اگر احتمال دهـد کفشـی که مانـده مالِ کسـی نیست که کفش او را برده باید با آن معامله مجهول المالک نماید، یعنی از صاحبش تفحّص کنـد و چنانچه از پیـدا کردن او مأیوس شود از طرف او به فقیر صـدقه بدهـد. مسأله ۲۵۸۲- اگر مـالی را که کمتر از ۶/ ۱۲ نخود نقره سـکه‌دار ارزش دارد پیـدا کنـد و از آن صـرف نظر نماید و در مسـجد یا جای دیگر بگذارد چنانچه کسـی آن را بردارد، برای او حلال است.

احکام قسم خوردن

مسأله ۲۶۷۰- اگر قسم بخورد که کاری را انجام دهـد یا ترک کنـد مثلًا قسم بخورد که روزه بگیرد، یا دود اسـتعمال نکند، چنانچه عمـداً مخالفت کند، باید کفاره بدهد، یعنی یک بنده آزاد کند، یا ده فقیر را سیر کند، یا آنان را بپوشاند، و اگر اینها را نتواند باید سه روز، روزه بگیرد. مسأله ۲۶۷۱- قسم چند شـرط دارد: اول: کسی که قسم می‌خورد باید بالغ و عاقل باشد و اگر می‌خواهد راجع به مال خودش قسم بخورد بایـد در حال بالغ شـدن سـفیه نباشد و حاکم شـرع او را از تصـرف در اموالش منع نکرده باشد و از روی قصـد و اختیـار قسم بخورد، پس قسم خوردن بچه و دیوانه و مست و کسـی که مجبورش کرده‌انـد، درست نیست، و همچنین اسـت اگر در حال عصـبانی بودن بی‌قصـد قسم بخورد. دوم: کاری را که قسم می‌خورد انجام دهـد، بایـد حرام و مکروه نباشد و کاری را که قسم می‌خورد ترک کنـد، بایـد واجب و مسـتحب نباشـد و اگر قسم بخورد که کـار مباحی را به جا آورد بایـد ترک آن در نظر مردم بهتر از انجامش نباشـد و نیز اگر قسم بخورد کار مباحی را ترک کند باید انجام آن در نظر مردم بهتر از ترکش نباشد. سوم: به یکی از اسامی خداونـد عالم قسم بخورد که به غیر ذات مقدس او گفته نمی‌شود مانند «خدا» و «اللَّه» و نیز اگر به اسـمی قسم بخورد که به غیر خدا هم می‌گویند ولی بقدری به خدا گفته می‌شود که هر وقت کسی آن اسم را بگوید، ذات مقدس حق در نظر می‌آید، مثـل آن که به خـالق و رازق قسم بخورد صـحیح است. بلکه اگر به لفظی قسم بخورد که بـدون قرینه، خـدا به نظر نمی‌آیـد ولی او قصـد خـدا را کند بنا بر احتیاط باید به آن قسم عمل نماید. چهارم: قسم را به زبان بیاورد و اگر بنویسد یا در قلبش آن را قصد کند صحیـح نیست ولی آدم لا‌ل اگر با اشاره قسم بخورد صـحیح است. پنجم: عمل کردن به قسم برای او ممکن باشـد و اگر موقعی که قسم می‌خورد ممکن باشـد و بعد تا آخر وقتی که برای قسم معین کرده عاجز شود یا برایش مشـقت داشـته باشد قسم او از وقتی که عـاجز شـده به هم می‌خورد. مسأله ۲۶۷۲- اگر پـدر از قسم خـوردن فرزنـد جلوگیری کنـد، یـا شوهر از قسم خوردن زن جلوگیری نماید، قسم آنان صحیح نیست. مسأله ۲۶۷۳- اگر فرزند بدون اجازه پدر و زن بدون اجازه شوهر قسم بخورد، قسم آنان بعید نیست صحیح نباشد لکن نباید احتیاط را ترک کنند. مسأله ۲۶۷۴- اگر انسان از روی فراموشـی، یا ناچاری به قسم عمل نکند، کفاره بر او واجب نیست. و همچنین است اگر مجبورش کنند که به قسم عمل ننماید. و قسمی که آدم وسواسی می‌خورد، مثل این که می‌گوید و اللَّه الآن مشـغول نماز می‌شوم و به واسـطه وسواس مشـغول نمی‌شود، اگر وسواس او طوری باشـد که بی‌اختیار به قسم عمل نکند کفاره ندارد. مسأله ۲۶۷۵- کسی که قسم می‌خورد، اگر حرف او راست باشد قسم خوردن او مکروه است و اگر دروغ باشد حرام و از گناهان بزرگ می‌باشد، ولی اگر برای این که خودش یا مسـلمان دیگری را از شـر ظالمی نجات دهد، قسم دروغ بخورد اشـکال ندارد بلکه گاهی واجب می‌شود و این جور قسم خوردن غیر از قسمی است که در مسائل پیش گفته شد.

احکام وَقْف

مسأله ۲۶۷۶- اگر کسـی چیزی را وقف کند، از ملک او خارج می‌شود و خود او و دیگران نمی‌توانند آن را ببخشـند، یا بفروشند و

کسی هم از آن ملک ارث نمی‌برد ولی در بعضی از موارد که در مسأله ۲۰۹۴ و ۲۰۹۵ گفته شد، فروختن آن اشکال ندارد. مسأله ۲۶۷۷- لازم نیست صیغه وقف را به عربی بخوانند، بلکه اگر مثلًا بگوید خانه خود را وقف کردم وقف صحیح است و محتاج به قبول هم نیست حتی در وقف خاص. مسأله ۲۶۷۸- اگر ملکی را برای وقف معین کند و پیش از خواندن صیغه وقف پشیمان شود، یا بمیرد، وقف درست نیست. مسأله ۲۶۷۹- کسی که مالی را وقف می‌کند، باید برای همیشه وقف کند پس اگر مثلًا بگوید این مال تا ده سال وقف باشد و بعد نباشد و یا بگوید این مال تا ده سال وقف باشد و بعد تا پنج سال وقف نباشد و بعد دوباره وقف باشد باطل است، و به احتیاط واجب باید وقف از موقع خواندن صیغه باشد پس اگر مثلًا بگوید این مال بعد از مردن من وقف باشد چون از موقع خواندن صیغه تا مردنش وقف نبوده، اشکال دارد. مسأله ۲۶۸۰- وقف در صورتی صحیح است که مال وقف را به تصرف کسی که برای او وقف شده یا وکیل، یا ولیّ او بدهند، ولی اگر چیزی را بر اولاد صغیر خود وقف کند و به قصد این که آن چیز ملک آنان شود، از طرف آنان نگهداری نماید وقف صحیح است. مسأله ۲۶۸۱- اگر مسجدی را وقف کنند، بعد از آن که واقف به قصد واگذار کردن اجازه دهد که در آن مسجد نماز بخوانند همین که یک نفر در آن مسجد نماز خواند، وقف درست می‌شود. مسأله ۲۶۸۲- وقف‌کننده باید مکلف و عاقل و با قصد و اختیار باشد و شرعاً بتواند در مال خود تصرف کند بنا بر این سفیهی که در حال بالغ بودن سفیه بوده یا حاکم شرع او را از تصرف در اموالش جلوگیری کرده چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید اگر چیزی را وقف کند صحیح نیست. مسأله ۲۶۸۳- اگر مالی را برای کسانی که به دنیا نیامده‌اند وقف کند درست نیست ولی وقف برای اشخاصی که بعضی از آنها به دنیا آمده‌اند صحیح و آنها که به دنیا نیامده‌اند بعد از آمدن به دنیا با دیگران شریک می‌شوند. مسأله ۲۶۸۴- اگر چیزی را بر خودش وقف کند مثل آن که دکانی را وقف کند که عایدی آن را بعد از مرگ او خرج مقبره‌اش نمایند صحیح نیست. ولی اگر مثلًا مالی را بر فقرا وقف کند و خودش فقیر شود، می‌تواند از منافع وقف استفاده نماید. مسأله ۲۶۸۵- اگر برای چیزی که وقف کرده متولّی معین کند باید مطابق قرارداد او رفتار نمایند. و اگر معین نکند، چنانچه بر افراد مخصوصی مثلًا بر اولاد خود وقف کرده باشد راجع به چیزهایی که مربوط به مصلحت وقف است که در نفع بردن طبقات بعد نیز دخالت دارد اختیار با حاکم شرع است و راجع به چیزهایی که مربوط به نفع بردن طبقه موجود است اگر آنها بالغ باشند، اختیار با خود آنان است و اگر بالغ نباشند، اختیار با ولیّ ایشان است و برای استفاده از وقف اجازه حاکم شرع لازم نیست. مسأله ۲۶۸۶- اگر ملکی را مثلًا بر فقرا یا سادات وقف کند یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد، در صورتی که برای آن ملک متولّی معین نکرده باشد اختیار آن با حاکم شرع است. مسأله ۲۶۸۷- اگر ملکی را بر افراد مخصوصی مثلًا بر اولاد خود وقف کند که هر طبقه‌ای بعد از طبقه دیگر از آن استفاده کنند، چنانچه متولی ملک آن را اجاره دهد و بمیرد در صورتی که مراعات مصلحت وقف یا مصلحت طبقه بعد را کرده باشد اجاره باطل نمی‌شود. ولی اگر متولی نداشته باشد و یک طبقه از کسانی که ملک بر آنها وقف شده آن را اجاره دهند و در بین مدت اجاره بمیرند در صورتی که طبقه بعد اجازه نکنند، اجاره باطل می‌شود و در صورتی که مستأجر، مال الاجاره تمام مدت را داده باشد مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مدت اجاره را از مال آنان می‌گیرد. مسأله ۲۶۸۸- اگر ملک وقف خراب شود، از وقف بودن بیرون نمی‌رود. مسأله ۲۶۸۹- ملکی که مقداری از آن وقف است و مقداری از آن وقف نیست اگر تقسیم نشده باشد، حاکم شرع یا متولی وقف می‌تواند با نظر خبره سهم وقف را جدا کند. مسأله ۲۶۹۰- اگر متولی وقف خیانت کند و عایدات آن را به مصرفی که معین شده نرساند چنانچه برای عموم وقف نشده باشد در صورت امکان حاکم شرع باید به جای او متولی امینی معین نماید. مسأله ۲۶۹۱- فرشی را که برای حسینیه وقف کرده‌اند، نمی‌شود برای نماز به مسجد ببرند، اگر چه آن مسجد نزدیک حسینیه باشد. مسأله ۲۶۹۲- اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف نمایند، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد و احتمال هم نمی‌رود که تا مدتی احتیاج به تعمیر پیدا کند، در صورتی که غیر از تعمیر احتیاج دیگری نداشته باشد و عایداتش در معرض تلف و نگهداری آن لغو و بیهوده باشد می‌توانند عایدات آن ملک را به مصرف مسجدی که احتیاج به تعمیر

دارد برسانند. مسأله ۲۶۹۳- اگر ملکی را وقف کند که عایدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند و به امام جماعت و به کسی که در آن مسجد اذان می گوید بدهند در صورتی که بدانند که برای هر یک چه مقدار معین کرده، باید همان طور مصرف کنند، و اگر یقین نداشته باشند، باید اول مسجد را تعمیر کنند و اگر چیزی زیاد آمد بین امام جماعت و کسی که اذان می گوید بطور مساوی قسمت نمایند و بهتر آن است که این دو نفر در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

احکام وصیت

مسأله ۲۶۹۴- وصیت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهایی انجام دهند، یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملک کسی باشد، یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با اوست قیم و سرپرست معین کند. و کسی را که به او وصیت می کنند وصی می گویند. مسأله ۲۶۹۵- کسی که می‌خواهد وصیت کند با اشاره‌ای که مقصودش را بفهماند می‌تواند وصیت کند اگر چه لال نباشد. مسأله ۲۶۹۶- اگر نوشته‌ای به امضاء یا مهر میّت ببینند چنانچه مقصود او را بفهماند و معلوم باشد که برای وصیت کردن نوشته، باید مطابق آن عمل کنند. مسأله ۲۶۹۷- کسی که وصیت می کند باید عاقل و بالغ باشد ولی بچه ده ساله‌ای که خوب و بد را تمیز می‌دهد اگر برای کار خوبی مثل ساختن مسجد و آب انبار و پل وصیت کند صحیح می‌باشد و از روی اختیار وصیت کند، و نیز وصیت‌کننده باید در حال بالغ شدن سفیه نباشد و حاکم شرع هم او را از تصرف در اموالش جلوگیری نکرده باشد. مسأله ۲۶۹۸- کسی که از روی عمد مثلًا زخمی به خود زده یا سمی خورده است که به واسطه آن، یقین یا گمان به مردن او پیدا می‌شود، اگر وصیت کند که مقداری از مال او را به مصرفی برسانند صحیح نیست. مسأله ۲۶۹۹- اگر انسان وصیت کند که چیزی به کسی بدهند، در صورتی آن کس آن چیز را مالک می‌شود که آن را قبول کند اگر چه در حال زنده بودن وصیت‌کننده باشد. مسأله ۲۷۰۰- وقتی انسان نشانه‌های مرگ را در خود دید، باید فوراً امانتهای مردم را به صاحبانش برگرداند و اگر به مردم بدهکار است و موقع دادن آن بدهی رسیده باید بدهد، و اگر خودش نمی‌تواند بدهد، یا موقع دادن بدهی او نرسیده، باید وصیت کند و بر وصیت شاهد بگیرد، ولی اگر بدهی او معلوم باشد، و اطمینان دارد که ورثه می‌پردازند وصیت کردن لازم نیست. مسأله ۲۷۰۱- کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر خمس و زکات و مظالم بدهکار است باید فوراً بدهد و اگر نمی‌تواند بدهد چنانچه از خودش مال دارد، یا احتمال می‌دهد کسی آنها را ادا نماید، باید وصیت کند و همچنین است اگر حج بر او واجب باشد. مسأله ۲۷۰۲- کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر نماز و روزه قضا دارد، باید وصیت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند، بلکه اگر مال نداشته باشد ولی احتمال بدهد کسی بدون آن که چیزی بگیرد آنها را انجام می‌دهد، باز هم واجب است وصیت نماید، و اگر قضای نماز و روزه او به تفصیلی که در صفحه ۲۱۷ و ۲۱۸ گفته شد، بر پسر بزرگترش واجب باشد، باید به او اطلاع دهد یا وصیت کند که برای او به جا آورند. مسأله ۲۷۰۳- کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر مالی پیش کسی دارد یا در جایی پنهان کرده است که ورثه نمی‌دانند، چنانچه به واسطه ندانستن، حقشان از بین برود، باید به آنان اطلاع دهد و لازم نیست برای بچه‌های صغیر خود قیم و سرپرست معین کند، ولی در صورتی که بدون قیم مالشان از بین می‌رود، یا خودشان ضایع می‌شوند، باید برای آنان قیم امینی معین نماید. مسأله ۲۷۰۴- وصی باید مسلمان و بالغ و عاقل و مورد اطمینان باشد. مسأله ۲۷۰۵- اگر کسی چند وصی برای خود معین کند، چنانچه اجازه داده باشد که هر کدام به تنهایی به وصیت عمل کنند، لازم نیست در انجام وصیت از یکدیگر اجازه بگیرند و اگر اجازه نداده باشد، چه گفته باشد که همه با هم به وصیت عمل کنند، یا نگفته باشد، باید با نظر یکدیگر به وصیت عمل نمایند، و اگر حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیت عمل کنند، و در تشخیص مصلحت اختلاف داشته باشند در صورتی که تأخیر و مهلت دادن علت شود که عمل به وصیت معطل بماند، حاکم شرع آنها را مجبور می کند که تسلیم نظر کسی شوند که صلاح را تشخیص دهد و اگر اطاعت نکنند، به جای آنان دیگران را معین می‌نماید و

اگر یکی از آنان قبول نکرد یک نفر دیگر را به جای او تعیین می‌نمایـد. مسأله ۲۷۰۶- اگر انسان از وصیت خود برگردد مثلًا بگوید ثلث مالش را به کسـی بدهند، بعد بگوید به او ندهند وصیت باطل می‌شود، و اگر وصیت خود را تغییر دهد، مثل آن که قیمی برای بچه‌های خود معین کند بعد دیگری را به جای او قیم نماید، وصـیت اولش باطل می‌شود و باید به وصیت دوم او عمل نمایند. مسأله ۲۷۰۷- اگر کاری کند که معلوم شود از وصـیت خود برگشـته مثلًا خانه‌ای را که وصیت کرده به کسی بدهند بفروشد، یا دیگری را برای فروش آن وکیل نماید، وصیت باطل می‌شود. مسأله ۲۷۰۸- اگر وصیت کند چیز معینی را به کسی بدهند، بعد وصیت کند که نصف همان را به دیگری بدهند، باید آن چیز را دو قسمت کنند و به هر کدام از آن دو نفر یک قسمت آن را بدهند. مسأله ۲۷۰۹- اگر کسـی در مرضـی که به آن مرض می‌میرد، مقداری از مالش را به کسی ببخشد و وصیت کند که بعد از مردن او هم مقداری به کس دیگر بدهنـد، آنچه را که در حال زندگی بخشیده از اصل مال است و احتیاج به اذن ورثه ندارد و چیزی را که وصـیت کرده اگر زیادتر از ثلث باشد زیادی آن محتاج به اذن ورثه است. مسأله ۲۷۱۰- اگر وصیت کند که ثلث مال او را نفروشند و عایدی آن را به مصـرفی برسانند، بایـد مطابق گفته او عمل نمایند. مسأله ۲۷۱۱- اگر در مرضـی که به آن مرض می‌میرد، بگویـد مقـداری به کسی بدهکار است، چنانچه متهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است باید مقداری را که معین کرده از ثلث او بدهند و اگر متهم نباشـد باید از اصل مالش بدهند. مسأله ۲۷۱۲- کسـی که انسان وصـیت می‌کند که چیزی به او بدهند باید وجود داشته باشد، پس اگر وصـیت کند به بچه‌ای که ممکن است فلان زن حامله شود چیزی بدهند باطل است. ولی اگر وصـیت کند به بچه‌ای که در شکم مادر است چیزی بدهنـد، اگر چه هنوز روح نداشـته باشـد، وصـیت صـحیح است، پس اگر زنـده به دنیا آمد، باید آنچه را که وصـیت کرده به او بدهنـد، و اگر مرده به دنیـا آمـد، وصـیت باطـل می‌شود و آنچه را که برای او وصـیت کرده، ورثه میان خودشان قسمت می‌کنند. مسأله ۲۷۱۳- اگر انسان بفهمد کسی او را وصی کرده، چنانچه به اطلاع وصیت‌کننده برساند که برای انجام وصیت او حاضـر نیست، لازم نیست بعد از مردن او به وصـیت عمل کند. ولی اگر پیش از مردن او نفهمد که او را وصـی کرده، یا بفهمد و به او اطلاع ندهـد که برای عمل کردن به وصـیت حاضـر نیست، بایـد وصـیت او را انجام دهـد و اگر وصـی پیش از مرگ، موقعی ملتفت شود که مریض به واسطه شـدت مرض نتوانـد به دیگری وصـیت کند، احوط اسـتحبابی و اولی آن است که وصـیت را قبول نماید. مسأله ۲۷۱۴- اگر کسی که وصیت کرده بمیرد، وصی نمی‌تواند دیگری را برای انجام کارهای میت معین کند و خود از کار کنـاره نمایـد، ولی اگر بدانـد مقصود میت این نبوده که خود وصـی آن کـار را انجـام دهـد، بلکه مقصودش فقـط انجـام کار بوده، می‌تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید. مسأله ۲۷۱۵- اگر کسی دو نفر را وصی کند، چنانچه یکی از آن دو بمیرد، یا دیوانه، یا کافر شود، حاکم شـرع یک نفر دیگر را به جای او معین می‌کنـد و اگر هر دو بمیرند، یا دیوانه، یا کافر شوند، حاکم شـرع دو نفر دیگر را معین می‌کنـد ولی اگر یک نفر بتواند وصیّت را عملی کند، معین کردن دو نفر لازم نیست. مسأله ۲۷۱۶- اگر وصی نتواند به تنهایی کارهای میت را انجام دهـد حاکم شـرع برای کمک او یک نفر دیگر را معین می‌کنـد. مسأله ۲۷۱۷- اگر مقداری از مال میت در دست وصـی تلف شود، چنـانچه در نگهـداری آن کوتـاهی کرده و یـا تعـدی نموده، مثلًا میت وصـیّت کرده است که فلان مقـدار به فقرای فلاـن شـهر بـده و او مـال را به شـهر دیگر برده و در راه از بین رفته ضـامن است و اگر کوتاهی نکرده و تعـدی هم ننموده ضامن نیست. مسأله ۲۷۱۸- هرگاه انسان کسی را وصی کند و بگوید که اگر آن کس بمیرد فلان وصی باشد، بعد از آن که وصی اول مرد، وصی دوم باید کارهای میت را انجام دهد. مسأله ۲۷۱۹- حجی که بر میت واجب است و بدهکاری و حقوقی را که مثـل خمس و زکات و مظالم، ادا کردن آنها واجب می‌باشـد، بایـد از اصل مال میت بدهنـد، اگر چه میت برای آنها وصـیت نکرده باشد. مسأله ۲۷۲۰- اگر مـال میت از بـدهی و حـج واجب و حقوقی که مثـل خمس و زکات و مظالم بر او واجب است زیاد بیایـد، چنانچه وصـیت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصـرفی برسانند، باید به وصیت او عمل کنند و اگر وصیت نکرده باشد، آنچه می‌مانـد مال ورثه است. مسأله ۲۷۲۱- اگر مصـرفی را که میت معین کرده، از ثلث مـال او بیشتر باشـد، وصـیت او در بیشتر از

ثلث در صورتی صحیح است که ورثه حرفی بزنند، یا کاری کنند که معلوم شود عملی شدن وصیت را اجازه داده‌اند و تنها راضی بودن آنان کافی نیست. و اگر مدتی بعد از مردن او هم اجازه بدهند صحیح است. مسأله ۲۷۲۲- اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، و پیش از مردن او ورثه اجازه بدهند که وصیت او عملی شود، بعد از مردن او نمی‌توانند از اجازه خود برگردند. مسأله ۲۷۲۳- اگر وصیت کند که از ثلث او خمس و زکات یا بدهی دیگر او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبی هم مثل اطعام به فقرا انجام دهند باید اول به واجبات، خواه مالی باشد یا بدنی عمل نمایند و در بین واجبات ترتیب معتبر نیست، بلکه اگر وصیت او به ترتیب بوده باید اول آن واجبی را که مقدم داشته عمل نمایند اگر چه بدنی باشد، و همچنین به ترتیب وصیت تا آخر واجبات پس اگر ثلث وافی به تمام آن باشد به تمام آن باید عمل شود و چنانچه ثلث وافی نباشد، باقیمانده اگر تماماً یا قسمتی واجب مالی باشد باید از اصل ترکه برای آن بردارند عمل نمایند و اگر باقیمانده تماماً یا قسمتی واجب بدنی باشد ملغی می‌گردد، و چنانچه وصیت میت به ترتیب نباشد باز واجبات مقدم بر مستحبات است ولی در این صورت بین واجبات هیچگونه ترتیب نیست بلکه ثلث بر تمام واجبات اعم از مالی و بدنی توزیع می‌شود و چنانچه وافی به تمام آن نباشد در باقیمانده واجب مالی از اصل ترکه برداشته می‌شود و باقیمانده واجب بدنی ملغی می‌گردد و در هر صورت عمل به مستحبات موقعی واجب است که از ثلث علاوه بر واجبات، برای آن هم وافی باشد. مسأله ۲۷۲۴- اگر وصیت کند که بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبی هم انجام دهند چنانچه وصیت نکرده باشد که اینها را از ثلث بدهند، باید بدهی او را از اصل مال بدهند و اگر چیزی زیاد آمد، ثلث آن را به مصرف نماز و روزه و کارهای مستحبی که معین کرده برسانند و در صورتی که ثلث کافی نباشد، پس اگر ورثه اجازه بدهند باید وصیت او عملی شود و اگر اجازه ندهند، باید نماز و روزه را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند. مسأله ۲۷۲۵- اگر کسی بگوید که میت وصیت کرده فلان مبلغ را به من بدهند، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند، یا قسم بخورد و یک مرد عادل هم گفته او را تصدیق نماید، یا یک مرد عادل و دو زن عادله یا چهار زن عادله به گفته او شهادت دهند، باید مقداری را که می‌گوید به او بدهند، و اگر یک زن عادله شهادت بدهد، باید یک چهارم چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند و اگر دو زن عادله شهادت دهند، نصف آن را و اگر سه زن عادله شهادت دهند، باید سه چهارم آن را به او بدهند و نیز اگر دو مرد کافر ذمّی که در دین خود عادل باشند گفته او را تصدیق کنند، در صورتی که میت ناچار بوده است که وصیت کند و مرد و زن عادلی هم در موقع وصیت نبوده، باید چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند. مسأله ۲۷۲۶- اگر کسی بگوید من وصی میتم که مال او را به مصرفی برسانم، یا میت مرا قیّم بچه‌های خود قرار داده، در صورتی باید حرف او را قبول کرد که دو مرد عادل گفته او را تصدیق نمایند. مسأله ۲۷۲۷- اگر وصیت کند چیزی به کسی بدهند و آن کس پیش از آن که قبول کند یا رد نماید بمیرد، تا وقتی ورثه او وصیت را رد نکرده‌اند می‌توانند آن چیز را قبول نمایند ولی این در صورتی است که وصیت‌کننده از وصیت خود برنگردد و گر نه حقّی به آن چیز ندارند.

احکام ارث

احکام ارث

مسأله ۲۷۲۸- کسانی که به واسطه خویشی ارث می‌برند سه دسته هستند: دسته اول: پدر و مادر و اولاد میت است و با نبودن اولاد، اولاد اولاد هر چه پایین روند هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می‌برد و تا یک نفر از این دسته هست دسته دوم ارث نمی‌برند. دسته دوم: جد یعنی پدر بزرگ و پدر او هر چه بالا رود و جدّه یعنی مادربزرگ و مادر او هر چه بالا رود پدری باشند یا

مـادری و خواهر و برادر و بـا نبودن برادر و خواهر، اولاد ایشان هر کـدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می‌برد و تا یک نفر از این دسـته هست دسته سوم ارث نمی‌برند. دسته سوم: عمو و عمه و دایی و خاله هر چه بالا روند و اولاد آنان هر چه پایین روند و تا یـک نفر از عموها و عمه‌ها و دایی‌ها و خاله‌های میت زنده‌انـد، اولاد آنان ارث نمی‌برنـد ولی اگر میت عموی پـدری و پسـر عموی پدر و مادری داشته باشد، و غیر از اینها وارثی نداشـته باشد، ارث به پسر عموی پدر و مادری می‌رسد و عموی پدری ارث نمی‌برد. مسأله ۲۷۲۹- اگر عمو و عمه و دایی و خاله خود میت و اولاد آنان و اولادِ اولادِ آنان نباشند، عمو و عمه و دایی و خاله پدر و مادر میت ارث می‌برنـد و اگر اینها نباشـند اولادشان ارث می‌برند و اگر اینها هم نباشـند عمو و عمه و دایی و خاله جد و جدّه میت و اگر اینهـا نباشـند، اولادشان ارث می‌برنـد. مسأله ۲۷۳۰- زن و شـوهر به تفصـیلی که بعـداً (در مسائـل ۲۷۷۰ تا ۲۷۷۹) گفته می‌شـود از یکدیگر ارث می‌برند.

ارث دسته اوّل

مسأله ۲۷۳۱- اگر وارث میت فقط یک نفر از دسـته اول باشـد مثلًا پـدر یا مادر یا یک پسـر یا یک دختر باشـد، همه مالِ میت به او می‌رسد و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، همه مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود، و اگر یک پسر و یک دختر باشد مال را سه قسـمت می‌کنند، دو قسـمت را پسر و یک قسـمت را دختر می‌برد و اگر چند پسـر و چند دختر باشـند، مال را طوری قسـمت می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد. مسأله ۲۷۳۲- اگر وارث میت فقط پدر و مادر او باشند، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت آن را پدر و یک قسـمت را مادر می‌برد ولی اگر میت دو برادر، یا چهار خواهر، یا یک برادر و دو خواهر داشـته باشد که همه آنان پدری باشـند یعنی پدر آنان با پدر میت یکی باشد، خواه مادرشان هم با مادر میت یکی باشد یا نه، اگر چه تا میت پدر و مادر دارد اینها ارث نمی‌برنـد، اما به واسطه بودن اینها مادر شـش یک مال را می‌برد و بقیه را به پـدر می‌دهند. مسأله ۲۷۳۳- اگر وارث میت فقط پـدر و مادر و یک دختر باشـد، چنانچه میت دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پـدری نداشـته باشد، مال را پنج قسـمت می‌کنند، پدر و مادر، هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت آن را می‌برد و اگر دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری داشته باشد، مال را شـش قسـمت می‌کنند، پدر و مادر، هر کدام یک قسـمت و دختر سه قسمت می‌برد و یک قسمت باقیمانده را چهار قسـمت می‌کنند یک قسـمت را به پدر و سه قسـمت را به دختر می‌دهند، مثلًا اگر مال میت را ۲۴ قسمت کنند ۱۵ قسمت آن را به دختر و ۵ قسمت آن را به پدر و ۴ قسمت آن را به مادر می‌دهند. مسأله ۲۷۳۴- اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک پسـر باشـند، مال را شـش قسمت می‌کنند، پدر و مادر هر کدام یک قسمت و پسر چهار قسمت آن را می‌برد و اگر چند پسر یا چنـد دختر باشـند، آن چهار قسـمت را به طور مساوی بین خودشان قسـمت می‌کننـد و اگر پسـر و دختر باشـند، آن چهار قسـمت را طوری تقسیم می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد. مسأله ۲۷۳۵- اگر وارث میت فقط پدر و یک پسـر یا مادر و یک پسر باشد مال را شـش قسمت می‌کنند. یک قسـمت آن را پدر یا مادر و پنج قسمت را پسر می‌برد. مسأله ۲۷۳۶- اگر وارث میت فقط پدر یا مادر، با پسر و دختر باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر می‌برد و بقیه را طوری قسمت می‌کنند که هر پسـری دو برابر دختر ببرد. مسـأله ۲۷۳۷- اگر وارث میت فقـط پـدر و یـک دختر، یـا مـادر و یک دختر باشـد، مال را چهار قسـمت می‌کننـد، یک قسـمت آن را پدر یا مادر و بقیه را دختر می‌برد. مسأله ۲۷۳۸- اگر وارث میت فقط پـدر و چنـد دختر یا مادر و چند دختر باشـد، مال را پنـج قسـمت می‌کننـد، یک قسـمت را پدر یا مادر می‌برد و چهار قسـمت را دخترها به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند. مسأله ۲۷۳۹- اگر میت اولاد نداشـته باشد، نوه پسـری او اگر چه دختر باشد، سهم پسر میت را می‌برد و نوه دختری او اگر چه پسـر باشد، سـهم دختر میت را می‌برد مثلًا اگر میت یک پسـر از دختر خود و یک دختر از پسـرش داشته باشد، مال را سه

قسمت می کنند، یک قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر می‌دهند.

ارث دسته دوم

مسأله ۲۷۴۰- دسته دوم از کسانی که به واسطه خویشی ارث می‌برند جدّ یعنی پدر بزرگ و جدّه یعنی مادربزرگ و برادر و خواهر میت است و اگر برادر و خواهر نداشته باشد، اولادشان ارث می‌برند. مسأله ۲۷۴۱- اگر وارث میت فقط یک برادر، یا یک خواهر باشد همه مال به او می‌رسد و اگر چند برادر پدر و مادری، یا چند خواهر پدر و مادری باشد مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر برادر و خواهر پدر و مادری با هم باشند، هر برادری دو برابر خواهر می‌برد، مثلًا اگر دو برادر و یک خواهر پدر و مادری دارد، مال را پنج قسمت می کنند، هر یک از برادرها دو قسمت و خواهر یک قسمت آن را می‌برد. مسأله ۲۷۴۲- اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری دارد، برادر و خواهر پدری که از مادر با میت جدا است ارث نمی‌برد. و اگر برادر و خواهر پدر و مادری ندارد چنانچه فقط یک خواهر یا یک برادر پدری داشته باشد همه مال به او می‌رسد و اگر چند برادر یا چند خواهر پدری داشته باشد، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر هم برادر و هم خواهر پدری داشته باشد، هر برادری دو برابر خواهر می‌برد. مسأله ۲۷۴۳- اگر وارث میّت فقط یک خواهر یا یک برادر مادری باشد که از پدر با میّت جدا است، همه مال به او می‌رسد و اگر چند برادر مادری یا چند خواهر مادری یا چند برادر و خواهر مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود. مسأله ۲۷۴۴- اگر میّت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و یک برادر یا یک خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برند و مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را به برادر یا خواهر مادری و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد. مسأله ۲۷۴۵- اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و برادر و خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برد و مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد. مسأله ۲۷۴۶- اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و یک برادر مادری یا یک خواهر مادری باشد، مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می‌برد و بقیه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد. مسأله ۲۷۴۷- اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری باشد، مال را سه قسمت می کنند یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد. مسأله ۲۷۴۸- اگر وارث میت فقط برادر و خواهر و زن او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که در صفحه ۴۴۶ گفته می‌شود می‌برد و خواهر و برادر بطوری که در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را می‌برند. و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد، شوهر نصف مال را می‌برد و خواهر و برادر بطوری که در مسائل پیش گفته شد ارث خود را می‌برند. ولی برای آن که زن یا شوهر ارث می‌برد از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی‌شود و از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می‌شود مثلًا اگر وارث میت شوهر و برادر و خواهر مادری و برادر و خواهر پدر و مادری او باشد، نصف مال به شوهر می‌رسد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می‌دهند و آنچه می‌ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است، پس اگر همه مال او شش تومان باشد، سه تومان به شوهر و دو تومان به برادر و خواهر مادری و یک تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند. مسأله ۲۷۴۹- اگر میت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان می‌دهند و سهم برادرزاده و خواهر زاده مادری به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و از سهمی که به برادرزاده و خواهرزاده پدری یا پدر و مادری می‌رسد هر پسری دو برابر دختر می‌برد. مسأله ۲۷۵۰- اگر وارث میت فقط یک جد یا

یک جدّه است، چه پـدری باشـد یا مادری همه مال به او می‌رسـد و با بودن جـدّ میّت پـدر جدّ او ارث نمی‌برد. مسأله ۲۷۵۱- اگر وارث میّت فقط جـد و جده پدری باشد، مال سه قسمت می‌شود، دو قسـمت را جد و یک قسـمت را جده می‌برد و اگر جد و جده مادری باشد، مال را به طور مساوی بین خودشان قسـمت می کنند. مسأله ۲۷۵۲- اگر وارث میت فقط یک جـد یا جده پدری و یک جد یا جده مادری باشد مال سه قسـمت می‌شود، دو قسـمت را جد یا جده پدری و یک قسـمت را جد یا جده مادری می‌برد. مسأله ۲۷۵۳- اگر وارث میت جد و جده پدری و جد و جده مادری باشد مال سه قسمت می‌شود. یک قسمت آن را جد و جده مادری به طور مساوی بین خودشان قسـمت می کنند و دو قسمت آن را به جد و جده پدری می‌دهند و جد دو برابر جده می‌برد. مسأله ۲۷۵۴- اگر وارث میت فقـط زن و جـد و جـده پـدری و جـد و جـده مادری او باشـد زن ارث خود را به تفصیلی که در مسأله ۲۷۷۱ گفته می‌شود می‌برد و یـک قسـمت از سه قسـمت اصـل مـال را به جـد و جـده مـادری می‌دهنـد که به طور مساوی بین خودشان قسـمت می کننـد و بقیه را به جد و جده پدری می‌دهند و جد دو برابر جده می‌برد و اگر وارث میت شوهر و جد و جده باشد، شوهر نصـف مال را می‌برد و جد و جده به دستوری که در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را می‌برند.

ارث دسته سوم

مسأله ۲۷۵۵- دسـته سـوم عمو و عمه و دایی و خـاله و اولاـد آنـان است به تفصـیلی که گفته شـد که اگر از طبقه اول و دوم کسـی نباشد، اینها ارث می‌برند. مسأله ۲۷۵۶- اگر وارث میت فقط یک عمو یا یک عمه است، چه پدر و مادری باشد یعنی با پدر میت از یک پدر و مادر باشد، یا پدری باشد یا مادری همه مال به او می‌رسد و اگر چند عمو یا چند عمه باشند و همه پدر و مادری، یا همه پـدری باشـند، مال به طور مساوی بین آنان قسـمت می‌شود و اگر عمو و عمه هر دو باشـند و همه پدر و مادری یا همه پدری باشـند عمو دو برابر عمه می‌برد مثلًا اگر وارث میت دو عمو و یک عمه باشد، مال را پنج قسمت می کنند، یک قسمت را به عمه می‌دهند و چهار قسـمت را عموها به طور مساوی بین خودشان قسـمت می کنند. مسأله ۲۷۵۷- اگر وارث میت فقط چنـد عموی مادری یا چند عمه مادری باشد مال به طور مساوی بین آنان قسـمت می‌شود ولی اگر فقط چند عمو و عمه مادری داشته باشد بنا بر احتیاط واجب باید با هم صلح کنند. مسأله ۲۷۵۸- اگر وارث میت عمو و عمه باشد و بعضـی پدری و بعضی مادری و بعضی پدر و مادری باشند، عمو و عمه پـدری ارث نمی‌برند، پس اگر میت یک عمو یا یک عمه مادری دارد، مال را شـش قسـمت می کنند، یک قسـمت را به عمو یا عمه مادری و بقیه را به عمو و عمه پدر و مادری می‌دهند و عموی پدر و مادری دو برابر عمه پدر و مادری می‌برد و اگر هم عمو و هم عمه مادری دارد، مال را سه قسمت می کنند دو قسمت را به عمو و عمه پدر و مادری می‌دهند و عمو دو برابر عمه می‌برد و یک قسـمت را به عمو و عمه مادری می‌دهنـد و احتیاط واجب آن است که در تقسـیم با یکـدیگر صـلح کنند. مسأله ۲۷۵۹- اگر وارث میت فقط یک دایی یا یک خاله باشـد، همه مال به او می‌رسد و اگر هم دایی و هم خاله باشد و همه پدر و مادری، یا پدری، یا مادری باشـند، مال به طور مساوی بین آنان قسـمت می‌شود و احتیاط آن است که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند. مسأله ۲۷۶۰- اگر وارث میت فقط یک دایی، یا یک خاله مادری و دایی و خاله پدر و مادری و دایی و خاله پدری باشد، دایی و خاله پدری ارث نمی‌برد، و مال را شـش قسـمت می کنند، یک قسمت را به دایی یا خاله مادری و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری می‌دهند که به طور مساوی بین خودشان قسـمت کنند. مسأله ۲۷۶۱- اگر وارث میت فقـط دایی و خاله پـدری و دایی و خاله مادری و دایی و خاله پـدر و مادری باشـد، دائی و خاله پدری ارث نمی‌برد و باید مال را سه قسـمت کنند، یک قسـمت آن را دایی و خاله مادری به طور مساوی بین خودشان قسـمت نمایند و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری بدهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند. مسأله ۲۷۶۲- اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمه باشد مال را سه قسـمت می کنند، یک قسمت را دایی یا خاله

و بقیه را عمو یا عمه می‌برد. مسأله ۲۷۶۳- اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و عمو و عمّه باشد چنانچه عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری باشند، مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را دایی یا خاله می‌برد و از بقیه دو قسمت به عمو ویک قسمت به عمّه می‌دهند، بنا بر این اگر مال را نُه قسمت کنند، سه قسمت را به دایی یا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمه می‌دهند. مسأله ۲۷۶۴- اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله ویک عمو یا یک عمه مادری و عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را به دایی یا خاله می‌دهند و دو قسمت باقیمانده را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و بقیه را به عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می‌دهند و عمو دو برابر عمه می‌برد. بنا بر این اگر مال را نُه قسمت کنند، سه قسمت را به دایی یا خاله و یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و پنج قسمت دیگر را به عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می‌دهند. مسأله ۲۷۶۵- اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و عمو و عمه مادری و عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسمت می‌کنند یک قسمت را دایی یا خاله می‌برد و دو قسمت باقیمانده را سه سهم می‌کنند: یک سهم آن را به عمو و عمه مادری می‌دهند که بنا بر احتیاط واجب با هم مصالحه می‌کنند و دو سهم دیگر را بین عمو و عمه پدر و مادری یا پدری قسمت می‌نمایند و عمو دو برابر عمه می‌برد بنا بر این مال را نُه قسمت کنند، سه قسمت آن، سهم خاله یا دایی و دو قسمت سهم عمو و عمه مادری و چهار قسمت سهم عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می‌باشد. مسأله ۲۷۶۶- اگر وارث میت چند دایی و چند خاله باشد که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند و عمو و عمه هم داشته باشد، مال سه سهم می‌شود، دو سهم آن به دستوری که در مسأله پیش گفته شد، عمو و عمه بین خودشان قسمت می‌کنند و یک سهم آن را دایی‌ها و خاله‌ها به طور مساوی بین خودشان تقسیم می‌نمایند. مسأله ۲۷۶۷- اگر وارث میت دایی یا خاله مادری و چند دایی و خاله پدر و مادری یا پدری و عمو و عمه باشد، مال سه سهم می‌شود، و دو سهم آن را به دستوری که سابقاً گفته شد عمو و عمه بین خودشان قسمت می‌کنند، پس اگر میت یک دایی یا یک خاله مادری دارد، یک سهم دیگر آن را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت را به دایی یا خاله مادری می‌دهند و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می‌دهند و به طور تساوی قسمت می‌کنند و اگر چند دایی مادری یا چند خاله مادری یا هم دایی مادری و هم خاله مادری دارد آن یک سهم را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را دایی‌ها و خاله‌های مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می‌دهند که به طور مساوی قسمت کنند. مسأله ۲۷۶۸- اگر میت عمو و عمه و دایی و خاله نداشته باشد، مقداری که به عمو و عمه می‌رسد، به اولاد آنان و مقداری که به دایی و خاله می‌رسد، به اولاد آنان داده می‌شود. مسأله ۲۷۶۹- اگر وارث میت عمو و عمه و دایی و خاله پدر و عمو و عمه و دایی و خاله مادر او باشند، مال سه سهم می‌شود، یک سهم آن مال عمو و عمه و دایی و خاله مادر میت است به طور مساوی، ولی احتیاط واجب در عمو و عمه مادری مادر میت آن است که با هم صلح کنند، و دو سهم دیگر آن را سه قسمت می‌کنند یک قسمت را دایی و خاله پدر میت به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌نمایند و دو قسمت دیگر آن را به عمو و عمه پدر میت می‌دهند و عمو دو برابر عمه می‌برد.

ارث زن و شوهر

مسأله ۲۷۷۰- اگر زنی بمیرد و اولاد نداشته باشد، نصف همه مال را شوهر او و بقیه را ورثه دیگر می‌برند و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاد داشته باشد، چهار یک همه مال را شوهر و بقیه را ورثه دیگر می‌برند. مسأله ۲۷۷۱- اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد، چهار یک مال او را زن و بقیه را ورثه دیگر می‌برند و اگر از آن زن یا از زن دیگر اولاد داشته باشد، هشت یک مال را زن و بقیه را ورثه دیگر می‌برند، و زن از همه اموال منقول ارث می‌برد ولی از زمین و قیمت آن ارث نمی‌برد و نیز از خود هوایی

ارث نمی‌برد مثل بنا و درخت و فقط از قیمت هوایی ارث می‌برد. مسأله ۲۷۷۲- اگر زن بخواهد در چیزی که از آن ارث نمی‌برد تصرف کند، باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد. و نیز ورثه تا سهم زن را نداده‌اند، بنا بر احتیاط واجب نباید در بنا و چیزهایی که زن از قیمت آنها ارث می‌برد بدون اجازه او تصرف کنند و چنانچه پیش از دادن سهم زن اینها را بفروشند در صورتی که زن معامله را اجازه دهد، صحیح و گر نه نسبت به سهم او باطل است. مسأله ۲۷۷۳- اگر بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند باید حساب کنند که اگر آنها بدون اجاره در زمین بمانند تا از بین بروند چقدر ارزش دارند و سهم زن را از آن قیمت بدهند. مسأله ۲۷۷۴- مجرای آب قنات و مانند آن حکم زمین را دارد و آجر و چیزهایی که در آن به کار رفته، در حکم ساختمان است. مسأله ۲۷۷۵- اگر میت بیش از یک زن داشته باشد، چنانچه اولاد نداشته باشد، چهار یک مال، و اگر اولاد داشته باشد، هشت یک مال به شرحی که گفته شد، به طور مساوی بین زن‌های عقدی او قسمت می‌شود، اگر چه شوهر با هیچ یک از آنان یا بعض آنان نزدیکی نکرده باشد، ولی اگر در مرضی که به آن مرض از دنیا رفته زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده است، آن زن از او ارث نمی‌برد و حق مهر هم ندارد. مسأله ۲۷۷۶- اگر زن در حال مرض، شوهر کند و به همان مرض بمیرد شوهرش اگر چه با او نزدیکی نکرده باشد، از او ارث می‌برد. مسأله ۲۷۷۷- اگر زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد طلاق رجعی بدهند و در بین عدّه بمیرد، شوهر از او ارث می‌برد. و نیز اگر شوهر در بین عدّه زن بمیرد، زن از او ارث می‌برد ولی اگر بعد از گذشتن عدّه رجعی یا در عدّه طلاق بائن یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی‌برد. مسأله ۲۷۷۸- اگر شوهر در حال مرض عیالش را طلاق دهد و پیش از گذشتن دوازده ماه هلالی بمیرد، زن با سه شرط از او ارث می‌برد. اول: آن که در این مدت شوهر دیگر نکرده باشد. دوم: به واسطه بی‌میلی به شوهر مالی به او نداده باشد که به طلاق دادن راضی شود. بلکه اگر چیزی هم به شوهر ندهد ولی طلاق به تقاضای زن باشد، باز هم ارث بردنش اشکال دارد. سوم: شوهر در مرضی که در آن مرض زن را طلاق داده، به واسطه آن مرض یا به جهت دیگری بمیرد، پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی‌برد. مسأله ۲۷۷۹- لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته اگر چه زن آن را پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر، جزء مال شوهر است.

استفتائات

سفته

مسأله ۲۸۳۸- سفته دو قسم است: اول: سفته حقیقی که شخص بدهکار در مقابل بدهی خود، سفته بدهد، دوم: سفته دوستانه که شخص به دیگری می‌دهد بدون آن که در مقابلش بدهکاری داشته باشد. مسأله ۲۸۳۹- سفته حقیقی را اگر کسی از بدهکار بگیرد که با دیگری معامله کند به مبلغی کمتر، حرام و باطل است. مسأله ۲۸۴۰- سفته پول نیست، و معامله به خود آن واقع نمی‌شود بلکه پول، اسکناس است و معامله به آن واقع می‌شود و سفته، برات و قبض است، و چک‌های تضمینی که در ایران متداول است مثل اسکناس پول است و خرید و فروش نقدی و بدون مدت آن به زیاد و کم مانع ندارد. مسأله ۲۸۴۱- کسی که سفته در دست او است اگر از طرف، پول قرض کند و سفته بدهد که در موعد، بیشتر از آنچه قرض نموده بگیرد، ربا و حرام است ولی اصل قرض صحیح است. مسأله ۲۸۴۲- سفته دوستانه را که شخص می‌دهد به دیگری که نزد ثالثی تنزیل کند و شخص ثالث، در موعد مقرر حق رجوع داشته باشد به صاحب سفته که شخص اول است به چند وجه می‌توان تصحیح نمود: اول، آن که این امر برگشت کند به این که شخص اول، وکیل نموده شخص دوم را که در ذمه او معامله کند با شخص سوم، و بفروشد به عهده او مقداری اسکناس را که همان مقدار سفته است به معادل همان مقدار و وکیل باشد شخص دوم پولی را که گرفته است به قرض بردارد، و شخص اول که قرض دهنده است در موعدی که قرار می‌دهند، برای مطالبه قرض به شخص دوم رجوع کند، بنا بر این پس از معامله صاحب

اول سفته که بدهکار نبود واقعاً، بدهکار می‌شود به شخص سوم، و پس از قرض نمودن شخص دوم، مقداری را که گرفته است از شخص سوم به صاحب اول سفته بدهکار می‌شود، بنا بر این پس از معامله شخص ثالث در موعد مقرر می‌تواند به شخص اول، رجوع کند و طلب خود را بگیرد و شخص اول پس از قرض می‌تواند رجوع کند به شخص دوم در موعد مقرر و طلب خود را بگیرد و اگر متعارف در این سفته‌ها آن است که اگر شخص اول، طلب را نداد شخص ثالث به شخص ثانی می‌تواند رجوع کند، با توجه به این امر شرط ضمنی است و می‌تواند رجوع کند. وجه دوم، آن که دادن سفته دوستانه را به شخص دوم که با شخص ثالث معامله کند و شخص سوم هم حق داشته باشد رجوع کند به دومی موجب دو امر است. یکی آن که به واسطه دادن سفته، گیرنده صاحب اعتبار می‌شود نزد سومی، از این جهت با خود او معامله می‌کند، و شخص دوم بدهکار می‌شود به شخص سوم دوم: آن که به واسطه معهود بودن در نزد این اشخاص شخص اول ملتزم می‌باشد که مقدار معلوم را اگر شخص دوم ندهد، او بدهد، بنا بر این پس از معامله، شخص ثالث در موعد می‌تواند رجوع کند به شخص دوم و اگر او نداد رجوع کند به شخص اول، و شخص اول اگر پرداخت، رجوع کند به شخص دوم، و چون این امور معهود است، قراردادهای ضمنی است و مانع ندارد، و بعض وجوه دیگر نیز برای صحت هست. مسأله ۲۸۴۳- چون متعارف است در معاملات بانکی و تجاری که هر کس امضاء او در سفته باشد، حق رجوع به او هست اگر سفته دهنده بدهکاری خود را ندهد، بنا بر این قرارداد ضمنی بر این امر است در ضمن معامله، و لازم است مراعات آن، لکن اگر طرف معامله اطلاع بر این معهودیت نداشته باشد نمی‌شود به او رجوع کرد. مسأله ۲۸۴۴- اگر برای تأخیر بدهکاری، طلبکار چه بانکها یا غیر آنها چیزی از بدهکار بگیرد حرام است، اگر چه بدهکار راضی به آن شود. مسأله ۲۸۴۵- در مثل اسکناس و دینار کاغذی و سایر پولهای کاغذی مثل دلار و لیره ترکی، ربای غیر قرضی تحقق پیدا نمی‌کند، و جایز است معاوضه نقدی بعض آنها را با بعض به زیاده و کم، و در معاوضه نسیه بعض آنها را با بعض به زیاده و کم، در صورتی بی‌اشکال است که زیاده و کم به حساب مدت نسیه نباشد، و امّا ربای قرضی در تمام آنها تحقق پیدا می‌کند، و جایز نیست قرض دادن ده دینار به دوازده دینار.

سرقفلی

مسأله ۲۸۴۶- کسانی که خانه یا دکان یا غیر آنها را از صاحبانش اجاره می‌کنند، مدت اجاره که به سر رسید حرام است بدون اذن صاحب محل در آن جا اقامت کنند، و باید محل را فوراً با عدم رضایت صاحبش تخلیه کنند، و اگر نکنند غاصب و ضامن محل، و ضامن مثل مال الاجاره آن هستند و برای آنها به هیچ وجه حقی شرعاً نیست، چه مدت اجاره آنها کوتاه باشد یا طولانی، و چه بودن آنها در مدت اجاره موجب زیادت ارزش محل شده باشد یا نه، و چه بیرون رفتن از محل، موجب نقص در تجارتشان باشد یا نه. مسأله ۲۸۴۷- اگر کسی از مستأجر سابق که مدت اجاره‌اش گذشته است، آن محل را اجاره کند، اجاره‌اش صحیح نیست. مگر به اجازه صاحب محل، و توقفش در محل حرام و غصب است، و اگر به محل خسارت وارد شود یا تلف شود، موجب ضمان است برای این شخص، و مادامی که توقف نموده است، باید مثل مال الاجاره را به صاحب محل بپردازد. مسأله ۲۸۴۸- اگر شخص غاصب که مستأجر سابق است، چیزی به عنوان سرقفلی از شخصی که محل را به او اجاره داده است بگیرد، حرام است، و اگر آنچه را که گرفته است تلف کند یا به حادثه‌ای تلف شود ضامن دهنده است. مسأله ۲۸۴۹- اگر محلی را اجاره کند در مدتی، و حق داشته باشد که به غیر اجاره دهد در بین مدت، و اجاره محل ترقی کند، می‌تواند آن محل را اجاره دهد به همان مقدار که اجاره کرده است، و مقداری هم بعنوان سرقفلی از آن شخص بگیرد که به او اجاره دهد، مثلًا اگر دکانی را اجاره نموده ده سال به ماهی ده تومان، و پس از مدتی اجاره محل افزایش پیدا کرد به ماهی صد تومان، در صورتی که حق اجاره داشته باشد می‌تواند آنجا را در ما بقی مدت اجاره دهد به ماهی ده تومان، و یک هزار تومان مثلًا به رضایت طرفین از آن شخص بگیرد که محل را به او اجاره

دهد. مسأله ۲۸۵۰- اگر محلی را اجاره کند از صاحبش و شرط کند بر او که مدت بیست سال مثلًا قیمت اجاره را بالا نبرد و شرط کند که اگر محل مذکور را به غیر تحویل داد، صاحب محل با شخص ثالث نیز همین نحو عمل کند، و اگر ثالث به دیگری تحویل داد، نیز همین نحو عمل کند و اجاره را بالا نبرد، جایز است از برای مستأجر که محل را به دیگری تحویل دهد و مقداری سرقفلی از او بگیرد که محل را به او تحویل دهد، و سرقفلی به این نحو حلال است و دومی به سومی و سومی به چهارمی نیز می‌تواند به حسب قرار تحویل دهد و از او به این عنوان سرقفلی بگیرد. مسأله ۲۸۵۱- اگر مستأجر بر موجر شرط کند در ضمن عقد اجاره که مال الاجاره را تا مدتی، زیاد نکند، و حق اخراج او را از محل نداشته باشد، و حق داشته باشد به مقداری که اجاره نموده در سال‌های بعد از او اجاره نماید، و بر موجر لازم باشد که اجاره به او بدهد، می‌تواند مبلغی از او بگیرد یا از غیر او، برای اسقاط حق خود یا برای تخلیه محل، و این گونه سرقفلی حلال است. مسأله ۲۸۵۲- مالك می‌تواند هر مقداری بخواهد به عنوان سرقفلی از شخص بگیرد که محل را به او اجاره دهد، و اگر مستأجر حق اجاره به غیر داشته باشد می‌تواند از او مقداری بگیرد که اجاره به او بدهد، و این نحو سرقفلی مانع ندارد.

معاملات بانکی

مسأله ۲۸۵۳- آنچه اشخاص از بانکها می‌گیرند به عنوان معامله قرض یا غیر قرض، در صورتی که معامله به وجه شرعی انجام بگیرد حلال است و مانع ندارد، اگر چه بداند که در بانکها پولهای حرامی است و احتمال بدهد پولی را که گرفته است از حرام است، ولی اگر بداند پولی را که گرفته است حرام است، یا بعض از آن حرام است، تصرف در آن جایز نیست، و باید با اذن فقیه معامله مجهول المالك با آن بکند اگر مالك آن را نتواند پیدا کند، و در این مسأله فرقی میان بانکهای خارجی و داخلی و دولتی و غیر دولتی نیست. مسأله ۲۸۵۴- سپرده‌های در بانك اگر به عنوان قرض باشد و نفعی در آن قرار نشود، اشکال ندارد، و جایز است از برای بانکها که در آن تصرّف کنند، و اگر نفع، قرارداد شود، قرارداد نفع حرام و باطل است ولی اصل قرض صحیح است و بانکها می‌توانند در آنچه می‌گیرند تصرف کنند. مسأله ۲۸۵۵- فرقی نیست در قرار نفع که موجب رباست بین آنها که صریحاً قرارداد شود یا بنای طرفین در حال قرض به گرفتن نفع باشد پس اگر قانون بانك آن باشد که به قرضهایی که می‌گیرد سود بدهد، و قرض مبنی بر این قانون باشد حرام است. مسأله ۲۸۵۶- اگر در موردی قرض، بدون قرار نفع باشد نه به طور صراحت و نه به غیر آن، قرض صحیح است، و اگر چیزی بدون قرار، به قرض دهنده بدهند حلال است. مسأله ۲۸۵۷- سپرده‌های در بانك که به عنوان ودیعه و امانت است اگر مالك اذن ندهد که بانك در آنها تصرف کند، جایز نیست تصرف، و اگر تصرف کند، ضامن است و اگر اذن بدهد یا راضی باشد، جایز است و اگر بانك چیزی بدهد یا بگیرد به رضایت، حلال است، مگر رضای به تصرف برگردد حقیقتاً به قرض، یعنی تملك به ضمان، در این صورت اگر چیزی با قرار بدهد، حرام است و ودیعه بانکی ظاهراً از این قبیل است اگر چه به اسم ودیعه باشد. مسأله ۲۸۵۸- جایزه‌هایی که بانکها یا غیر آنها برای تشویق قرض دهنده می‌دهند، یا مؤسسات دیگر برای تشویق خریدار و مشتری می‌دهند با قرعه‌کشی، حلال است و چیزهایی که فروشنده‌ها در جوف جنسهای خود می‌گذارند برای جلب مشتری، و زیاد شدن خریدار، مثل سکه طلا در قوطی روغن، حلال است و اشکال ندارد. مسأله ۲۸۵۹- حواله‌های بانکی یا تجاری که به آنها صرف برات گفته می‌شود مانع ندارد، پس اگر بانك یا تاجر پولی از کسی در محلی بگیرد و حواله بدهد که از بانك یا طرفش در محل دیگر این شخص آن پول را بگیرد و در مقابل این حواله از دهنده چیزی بگیرد مانع ندارد و حلال است، مثلًا اگر هزار تومان در تهران به بانك بدهد و بانك حواله بدهد که شعبه اصفهان هزار تومان را به این شخص بپردازد. و در مقابل این حواله بانك تهران ده تومان بگیرد، اشکال ندارد، و اگر هزار تومان بگیرد و حواله بدهد نهصد و پنجاه تومان از محل دیگر بگیرد اشکال ندارد، چه آن پول را که بانك می‌گیرد به عنوان قرض بگیرد یا عنوان دیگر و در فرض مذکور اگر زیادی را به عنوان حق

العمل بگیرد اشکال ندارد. مسأله ۲۸۶۰- اگر بانک یا مؤسسه دیگر پولی به شخص بدهد و حواله کند که این شخص پول را در محل دیگر به شعبه بانک یا طرف خود بپردازد پس اگر مقداری به عنوان حق زحمت بگیرد اشکال ندارد، و همین طور اگر به عنوان فروش اسکناس به زیادتر باشد، مانع ندارد، و اگر قرض بدهد و قرار نفع بگذارد، حرام است، اگر چه قرار نفع صریح نباشد و قرض مبنی بر آن باشد، ولی اصل قرض صحیح است. مسأله ۲۸۶۱- بانکهای رهنی و غیر آنها اگر قرض بدهند با قرار نفع، و چیزی را رهن بگیرند که در سر موعد اگر بدهکار بدهی خود را نپرداخت بفروشند، و مال خود را بردارند، این قرض با قرار نفع حرام است و قرار نفع باطل است، ولی اصل قرض و رهن و وکالت در فروش صحیح است، و جایز است برای بانک آن را بفروشد و اگر کسی آن را بخرد مالک می‌شود، و اگر قرار نفع نباشد و حق الزحمه بگیرد، و در مقابل قرض رهن بگیرد، مانع ندارد و با مقررات شرعیه فروش رهن و خرید آن مانع ندارد.

بیمه

مسأله ۲۸۶۲- بیمه قرار و عقدی است بین بیمه‌کننده و مؤسسه یا شرکت یا شخص که بیمه را می‌پذیرد، و این عقد مثل سایر عقدها محتاج به ایجاب و قبول است، و شرایطی که در موجب و قابل و عقد در سایر عقود، معتبر است در این عقد نیز معتبر است، و می‌توان این عقد را با هر لغتی و زبانی اجرا کرد. مسأله ۲۸۶۳- در بیمه علاوه بر شرایطی که در سایر عقود است از قبیل بلوغ و عقل و اختیار و غیر آنها، چند شرط معتبر است. ۱- تعیین مورد بیمه که فلان شخص است یا فلان مغازه است یا فلان کشتی یا اتومبیل یا هواپیما است. ۲- تعیین دو طرف عقد که اشخاص هستند، یا مؤسسات، یا شرکتها یا دولت. ۳- تعیین مبلغی که باید بپردازند. ۴- تعیین اقساطی که باید آن را بپردازند، و تعیین زمان اقساط. ۵- تعیین زمان بیمه که از اول فلان ماه یا سال تا چند ماه یا چند سال. ۶- تعیین خطرهایی که موجب خسارت می‌شود، مثل حریق یا غرق یا سرقت یا وفات یا مرض، و می‌توان کلیه آفاتی را که موجب خسارت می‌شود، قرار دهند. مسأله ۲۸۶۴- لازم نیست در قرار بیمه میزان خسارت تعیین شود پس اگر قرار بگذارند که هر مقدار خسارت وارد شد، جبران کنند صحیح است. مسأله ۲۸۶۵- صورت عقد بیمه چند نحو است: یکی آن که بیمه‌کننده بگوید به عهده من فلان مقدار که در فلان زمان ماهی فلان مقدار بدهم، در مقابل آن که خسارتی که به مغازه من مثلًا از ناحیه حریق یا دزدی وارد شد، جبران نمایی، و طرف قبول کند، یا طرف بگوید بر عهده من خسارتی که به مؤسسه شما وارد می‌شود از ناحیه حریق یا دزدی مثلًا در مقابل آن که فلان مقدار بدهی، و باید تمام قیودی که در مسأله سابق ذکر شد، معلوم شود و قرارداد شود. مسأله ۲۸۶۶- ظاهراً تمام اقسام بیمه صحیح باشد، با به کار بردن شرایطی که ذکر شد، چه بیمه عمر باشد، یا بیمه کالاهای تجارتی، یا عمارات یا کشتیها و هواپیماها، و یا بیمه کارمندان دولت یا مؤسسات یا بیمه اهل یک قریه یا شهر، و بیمه عقد مستقلی است و می‌توان به عنوان بعض عقود دیگر از قبیل صلح آن را اجرا کرد.

بخت‌آزمایی

مسأله ۲۸۶۷- بلیطهای بخت‌آزمایی که متعارف شده است می‌فروشند به مبلغ معینی، پس از آن با قرعه‌کشی به اشخاصی که قرعه به نام آنها بیرون بیاید مبلغ معینی می‌دهند، خرید و فروش آنها جایز نیست و باطل است، و پولی را که در مقابل بلیط می‌گیرند، حرام است، و گیرنده ضامن است، و مبلغی را که از قرعه‌کشی به دست می‌آید، حرام است، و شخص گیرنده ضامن صاحبان واقعی آن مبلغ است. مسأله ۲۸۶۸- فرقی نیست در حرام بودن پول بلیط بین آن که بلیط را بخرند یا بلیط را بگیرند و پولی بدهند به امید آن که قرعه به اسم آنها بیرون بیاید در هر دو صورت پول بلیط حرام، و پولی که به قرعه دست می‌آید حرام و موجب ضمان است.

مسأله ۲۸۶۹- اخیراً اسم بلیط بخت‌آزمایی را عوض کرده‌اند و به اسم اعانه ملی بلیط را می‌دهند ولی عمل، همان عمل است، و چون بلیط بخت‌آزمایی مورد اشکال بوده است، و جمعی از خرید آن خودداری می‌نمودند، سودجویان اسم را برای اغفال این دسته عوض نموده، لکن در عمل فرقی ندارد، و در این صورت با تغییر اسم حلال نمی‌شود، و پول بلیط و پول قرعه حرام و موجب ضمان است. مسأله ۲۸۷۰- اگر فرضاً یک شرکت یا مؤسسه پیدا شود و برای اعانت به مؤسسات خیریه از قبیل بیمارستان یا مدارس اسلامی بلیطهایی منتشر کند، و مردم هم برای اعانت این مؤسسات مبلغی بدهند، و آن شرکت از مال خودش یا وجوهی که از انتشار بلیط به دست می‌آید، با اجازه تمام پول دهندگان مبلغی به اشخاصی که قرعه به نام آنها بیرون می‌آید بدهد مانع ندارد، لکن این مجرد فرض است، و بلیطهایی که اکنون فروخته می‌شود، و قرعه‌کشی‌هایی که اکنون عمل می‌شود، به این نحو نیست، و پول بلیط و قرعه حرام است. مسأله ۲۸۷۱- پول بلیطهایی که به دست شرکتها می‌آید، و پول قرعه‌کشی‌ها که به دست اشخاص می‌آید مجهول المالك است، و اگر می‌توانند صاحبان آنها را پیدا کنند، باید به صاحبانش رد کنند، و اگر نمی‌شود باید از طرف صاحبان آنها صدقه بدهند، و احتیاط لازم آن است که از مجتهد جامع الشرایط اجازه بگیرند و صدقه بدهند. مسأله ۲۸۷۲- اگر آن کسی که پول به دستش می‌آید فقیر باشد نمی‌تواند خودش به عنوان صدقه، از صاحبش بردارد، بلکه باید به فقیر بدهد بنا بر احتیاط لازم، بلکه خالی از قوت نیست. مسأله ۲۸۷۳- اگر مال زیادی به دست آورد از قرعه‌کشی و با فقیری قرار گذارد که به او صدقه بدهد و فقیر مقداری بردارد و باقی را به او رد کند بخواهد با این حیله حلال کند، جایز نیست و حلال نمی‌شود، لکن اگر بدون شرط و قید به فقیر داد، و فقیر مقداری که مناسب حالش هست به او رد کند با رضایت اشکال ندارد.

بعض مسائل خمس

س ۳۱- هرگاه شخص مطالباتی در رأس سال خمسش بعهده مردم دارد و وقت پرداخت آن رسیده است، ولی به خاطر این که خجالت می‌کشد مطالبه نمی‌کند، و یا در مطالبه آن مسامحه می‌کند، و یا مطالبه می‌کند ولی بدهکار نمی‌پردازد تا آن که سالش می‌گذرد و بالاخره در سال بعد به دستش می‌رسد آیا این قسمت از درآمد سال سابق حساب می‌شود یا از درآمد سال وصول؟ ج اگر با مطالبه وصول می‌شود بدون آنکه حرجی در بین باشد لازم است خمس آن سر سال پرداخت گردد و لو این که مطالبه و وصول نکرده باشد و اگر مطالبه بر او حرجی است و بدون آن وصول نمی‌شود یا آنکه با مطالبه هم فعلا وصول نمی‌شود چنانچه مطالبات بابت فروش اقساطی و نسیه مال التجاره باشد از عواید سال وصول محسوب است ولی اگر بابت قرض دادن از درآمد سال باشد هر وقت در سال بعد وصول شد باید همان موقع خمس آن را بدهد. س ۳۲- شخصی که زمینی را از ارباح مکاسب برای تجارت می‌خرد و همه ساله قیمت بازارش ترقی می‌کند و پس از گذشت چند سال می‌فروشد آیا پرداخت خمس قیمت فروش در ادای خمس واجب کافی است یا آن که باید حساب کند و به علاوه خمس قیمت فروش ارتفاع قیمت سوقی چهار پنجم مانده در سال اول را در رأس سال دوم بدهد و همچنین خمس ارتفاع قیمت سوقی مخمس شده را در سال سوم... و خلاصه آن که در سال اول خمس زمین ملك ارباب خمس می‌شود و ترقی قیمت سوقی آن ملك خود آنهاست و در سال دوّم معادل خمس ارتفاع سوقی بقیه، ملك ارباب خمس می‌شود و ترقی این هم ملك خود آنهاست و همچنین در تمام سالها... ج در سر هر سال باید تخمیس کند و اگر نکرد در مقدار سهم حکم شریك دارد. س ۳۳- این فرع که در ارتفاع قیمت سوقی ذکر شد آیا در مورد نمای درختانی که برای کسب، کشت و یا خریداری می‌شود و بعد از گذشت چند سال قطع می‌کنند جاری است یا خیر؟ ج جاری است.

احکام خمس

بخش اول

س ۳۴- کسی که مجاز است سهم سادات را خودش بدهد چنانچه بخواهد چیزی بعنوان پیشکش و هدیه به سیّد مستحق بدهد جایز است یـا خیر؟ ج پیشکش از مال خودش مانع نـدارد، ولی سهم سادات محسوب نیست مگر آن که قصد پرداخت و ادای خمس داشته باشد و لو آن که در ظاهر به صورت پیشکش تسلیم نماید. س ۳۵- شخصی در یک دفترچه بانکی دو نوع پول دارد یکی مخمس و دیگری غیر مخمس در وقت دریافت آن می‌خواهد آن پولی را بگیرد که خمس تعلق گرفته یا نوع دیگر را آیا به قصد معین می‌شود یا نه؟ ج در فرض سؤال با قصد تعیّن پیدا می‌کند. س ۳۶- در رسائل عملیه حضرت آیت اللهی آمده است «که هرگاه مثلا از مال مخمس یا مالی که خمس به آن تعلق نمی‌گیرد جنسی را بخرد نه برای آن که با عین آن و ترقی قیمتش تجارت کند. و یا مالی به ارث به کسی برسد و سپس قیمتش زیادتر شود و بفروشند این ترقی قیمت خمس ندارد» در صورتی که گاهی خلاف این از حضرت عالی نقل می‌شود آیا نظر مبارک تغییر کرده است؟ ج در فرض سؤال، ترقّی قیمت حتّی بعد از فروش خمس ندارد. س ۳۷- در استفتائی که به حضرت مقدس آیت اللهی نسبت داده می‌شود چنین آمده است که: «هرگاه کسی مئونه‌ای را بخرد و پس از گذشت سال آن را بفروشد باید خمس آن را فوراً بدهد» مستدعی است بیان فرمائید: اولًا: آیا این حکم اختصاص به قیمت خرید دارد و مبلغ ما زاد بر خرید نفع جدید و جزء درآمد همان سال فروش حساب می‌شود و یا آنکه اداء خمس نفع هم فورا واجب است؟ ثانیاً: آیا این حکم مختص به موردیست که مئونه از ربح سنه خریداری شود و یا در جایی هم که از پول مخمس و یا ارث خریده شود جریان دارد؟ ج مسأله- ۱- هرگاه چیزی را برای مئونه از ربح سال تهیه کند و آن را در سال بعد بفروشد واجب است خمس آن را به قیمت فروش فوراً بدهد. مسأله- ۲- به چیزی که از مال مخمس یا ارث یا مال دیگری که متعلق خمس نیست تهیه می‌شود خمس تعلق نمی‌گیرد مگر آنکه آن را بفروشد و از آن ربح به دست آید که در این صورت به ربح آن خمس تعلق نمی‌گیرد اگر چه آن را به بیش از قیمت خرید فروخته باشد. س ۳۸- در مورد مئونه‌ای که از ارباح مکاسب تهیه شود و پس از سال خمسی «۱» بفروشند فرموده‌اید باید خمس بدهند در صورتی که در مورد چیزی که از مئونه بودن خارج شود مانند زیور آلات زنان احتیاط واجب فرموده‌اید آیا این مورد هم از باب احتیاط است؟ ج در هر دو صورت وقتی که از مئونه بودن خارج شود خمس واجب است. س ۳۹- آیا مطالباتی را که شخص در رأس سال خمسش بر عهده مردم دارد و مطمئن به وصول آنها هست لکن مدت‌دار است و زمان وصولش سال آینده است جزء درآمد و موجودی همین سال محسوب می‌شود؟ ج در مفروض سؤال اگر بابت فروش نسیه مال التجارهٔ باشد جزء درآمد سال وصول محسوب است. س ۴۰- آیا شخص می‌تواند رأس سال خمسش را تغییر دهد؟ و کیفیت آن چگونه است؟ ج سال را نمی‌تواند تغییر دهد مگر با اجازه ولیّ امر. س ۴۱- پولهایی که سلمانی بابت تراشیدن صورت می‌گیرد حلال است یا حرام؟ و بر فرض حرمت اگر با پولهای حلالش مخلوط باشد و بخواهد اموالش را تخمیس کند دو بار باید تخمیس کند یا خیر؟ ج با اجرت ریش‌تراشی علی الاحوط معامله پول حرام می‌شود. و در مورد اختلاط احوط تخمیس است و پول حلال در بین که از درآمد کسب و متعلق خمس است جداگانه خمس دارد و تفصیل و ترتیب هر یک در کتاب «تحریر الوسیله» مسطور است. س ۴۲- شخصی در آخر هر سال که به حساب ما زاد خود رسیدگی کرده مثلا اگر از نقد و جنس هزار تومان داشته و پانصد تومان مقروض بوده فقط خمس پانصد تومان را می‌داده آیا به نظر مبارک شما صحیح است و صرف مقابله ما زاد با دین از مئونه است و یا آن که تنها اداء دین قبل از تمام شدن سال جزء مئونه می‌باشد. ج اگر قرض مذکور برای معاش بین سال بوده است استثناء می‌شود اگر چه نپرداخته باشد ولی در قروض دیگر تا نپرداخته مئونه نیست و باید خمس بدهد. س ۴۳- گوسفند معینی را نذر می‌کند که در وقت معینی آن را در راه خیر مصرف کند قبل از این که آن وقت معین برسد آخر سال خمس او می‌شود آیا باید خمس این گوسفند را بدهد یا خیر؟ ج خمس ندارد. س ۴۴- افرادی که در ادارات و مؤسسات

دولتی استخدام می‌شوند از موقعی که حقوق به آنها داده می‌شود اداره و مؤسسه مربوطه مبلغی از حقوقش را به عنوان بازنشستگی کسر می‌کند و موقعی که بازنشسته شد هر ماه مقداری از مبلغ مذکور را به او می‌دهد آیا این مبلغ را که کسر کرده‌اند و فعلا به او می‌پردازند خمس دارد یا خیر؟ و بر فرض وجوب خمس تخمیس واجب فوری است یا این که جزء منافع سالی است که به او داده می‌شود؟ ج دریافتی هر سال در زائد بر مئونه آخر سال خمس دارد. س ۴۵- شخصی پنج هزار تومان به عنوان سرقفلی به صاحب ملک داد تا ملک را مالک به او اجاره دهد آیا مستأجر که سرقفلی می‌دهد اگر این وجه را در بین سال از ارباح مکاسب بدهد باید خمس آن را بدهد یا آن را که از قبیل مئونه کسب است- مثل اجاره دکان- و خمس ندارد؟ ج پولی را که برای سرقفلی داده است و از ارباح مکاسب است باید خمس بدهد. س ۴۶- مالک که سرقفلی می گیرد برای او این وجه هبه محسوب می‌شود و خمس ندارد یا از ارباح مکاسب است و خمس دارد؟ ج وجه سرقفلی نیز از ارباح مکاسب است و خمس دارد. س ۴۷- مرکبی که از ربح کسب تهیه می‌شود برای این که سوار شود و به تجارتخانه یا مزرعه یا دکان یا محل کار خود برود بدون آن که جنس تجارت با او حمل نماید خمسش واجب است یا نه؟ ج باید خمس آن را بدهد. س ۴۸- شخصی که کارخانه یا اتومبیل یا سایر ابزار کسب دارد که به قیمتی خریده است و سرمایه او همین می‌باشد و در اثر کار کردن فرسوده شده و قیمت آن کمتر شده است ولی باز هم با همین ابزار کار می‌کند و تأمین معاش می‌نماید آیا در آخر سال مقداری را که در اثر فرسودگی از قیمت این ابزار کم شده است می‌تواند از ربح بردارد و جبران کند و خمس بقیه ربح را بدهد یا آن که خمس تمام ربحی را که آخر سال برایش می‌ماند باید بپردازد. ج فرسودگی و استهلاک ابزار کسب در طریق استرباح «۱» که موجب تنزل قیمت می‌شود از درآمد استثنا می‌شود و خمس بقیه را باید داد. س ۴۹- اگر زمینی را به ذمه خرید و در وقت معامله توجه نداشت که قیمت را بعداً از چه پولی بدهد و بعد از تمام شدن معامله قیمت را از ربح کسب خود قبل از این که سال بر آن بگذرد داد اکنون پس از چند سال که قیمت آن زمین ترقی کرده باید خمس ارزش آن را بدهد یا خمس قیمت (ثَمَن) کافی است؟ ج سر سال خمس زمین را به قیمت فعلی آن باید بدهد.

بخش دوم

س ۵۰- شخصی خود و فرزندان اناث و ذکورش بالغ و غیر بالغ کار می‌کنند و اجرت همه به دست او می‌آید که خرج زندگی کند و مقدار زائد از مئونه را صرف تهیه باغ و خانه و سرمایه می‌نماید اکنون پس از چند سال تکلیف خمس نسبت به زائد از مئونه چگونه است؟ در حالی که فرزندان بالغ اجرتهای خود را به عنوان هبه یا قرض و یا امانت به پدر واگذار ننموده یعنی اسمی روی آن نگذاشته‌اند؟ ج اگر از مال مشترک با رضایت بالغین و به ولایت بر غیر بالغین صرف در زندگی کرده و بقیه را صرف تهیه باغ و سرمایه کرده فرزندان بالغ و غیر بالغ در باغ و سرمایه شریکند و هر کدام در سهم خودشان خمس را ضامنند و راجع به تهیه خانه اگر از مئونه باشد خمس ندارد و اگر نه حکم باغ و سرمایه را دارد. س ۵۱- اگر مبلغی پول خمس داده و مبلغی از طریق قرض و مبلغی هم از ربح کسب خرج احیاءِ زمینی نمود و نمی‌داند از هر کدام چه اندازه خرج کرده است اکنون برای مصالحه به یک مبلغی باید ارزش زمین را حساب کند یا مبالغی که خرج کرده است؟ ج زمین احیاء شده به قیمت فعلی خمس دارد و هزینه احیاء قبلًا از آن استثناء می‌شود. س ۵۲- اگر زمینی را از درآمد کسب برای ساختن خانه خرید و تا چند سال نتوانست بسازد آیا خمسش واجب است یا نه؟ ج واجب نیست مادامی که به قصد ساختن خانه است و اگر از آن منصرف شد باید خمس بدهد. س ۵۳- اگر مسأله گو، یا مجاز در رسیدگی به امور حسبیه «۱» مسأله را اشتباه گفت و گوسفند بر خلاف دستور شرع ذبح شد یا بیش از بدهکاری مردم خمس یا زکات از آنان گرفت و به مصرف رساند و بعد کشف خلاف شد آیا ضامن است یا نه؟ ج اگر شخصاً مباشر در ذبح حیوان و یا اخذ و صرف مال نبوده ضامن نیست. س ۵۴- گوینده مذهبی منبر مجانی زیاد می‌رود و مقید نیست که

وجهی بابت منبر به او بدهند اما می‌داند که بعضی از صاحبان مجالس یا اهل قریه مبلغهای نامعلومی به او خواهند داد اکنون اگر این گونه پولها از مئونه سالش زیاد بیاید خمس دارد یا نه؟ ج اگر بعنوان اجرت می‌دهند باید خمس آنها را بدهد. س ۵۵- اگر خانه مسکونی خود را فروخت که جای دیگر خانه بخرد و پولش را چند ماه به کاسبی زد و سود برد و قبل از سال خانه خرید تکلیف خمسش نسبت به اصل پول و سود چگونه است؟ ج باید خمس همه را بدهد. س ۵۶- ملکی که به ارزش معینی به ارث به او رسیده است اگر بعد از چند سال به گرانتر از آن قیمت فروخت خمس زیاده واجب است یا نه؟ ج خمس واجب نیست. س ۵۷- اگر سرمایه‌اش کمتر شده اما مقداری آذوقه که از ربح سال خریده است باقی مانده خمس آنها واجبست یا نه؟ ج اگر باقیمانده به مقدار ضرر است یا کمتر خمس ندارد. س ۵۸- افرادی هستند که خمس بدهکار بوده و تا کنون نداده‌اند و حالا نمی‌توانند بدهند یا خیلی برایشان مشکل است تکلیف چیست؟ ج بدهی را باید و لو بتدریج ادا کند و اگر تمکن ندارد منتظر تمکن شود. و بدون پرداخت بدهی برائت حاصل نمی‌شود. س ۵۹- کسانی که اصلا خمس نداده و نمی‌دهند وظیفه همسایه و خانواده آنها چیست؟ ج با رعایت شرایط امر به معروف او را امر به معروف نمایند و مالی را که علم دارند متعلق خمس بوده و خمس آن را اداء نکرده نمی‌توانند تصرف کنند. س ۶۰- جوانی که می‌داند پنج سال دیگر عیال می‌گیرد و محتاج به خانه می‌شود اگر در مدت این پنج سال از درآمد خود خانه تهیه کند خمس آن واجب است یا نه؟ ج اگر در موقع حاجت نتواند خانه را تهیه کند و باید بتدریج ما یحتاج آن را تهیه کند خمس ندارد و اگر پول را جمع کند خمس سالهای گذشته را باید بدهد. س ۶۱- شخصی دارای باغی است که چند سال است درآمدی نداشته اما از نظر قیمت برای سفر حج کافی بوده است و صاحب آن اطمینان عرفی دارد که وقتی باغ ثمر دهنده شود او هم از کار افتاده خواهد شد و باید از درآمد آن باغ امرار معاش نماید آیا چنین شخصی مستطیع شده است یا نه؟ ج اگر تمکن از امرار معاش به غیر از درآمد آن باغ نداشته باشد مستطیع نیست. س ۶۲- اگر برای حج نیابتی اجیر شد و بعد در همان سال استطاعت مالی پیدا کرد باید چه کند؟ ج باید حج نیابتی به جای آورد. س ۶۳- کسی که غنی شرعی می‌باشد و امور او می‌گذرد اگر خانه مسکونی خود را بقصد تبدیل به خانه بهتر فروخت در حالی که میسر او هست با خانه اجاره زندگانی نماید آیا به واسطه پول خانه مستطیع می‌شود؟ یا مستطیع نیست و می‌تواند خانه خریداری نماید. ج اگر شرایط استطاعت حاصل است و نداشتن خانه ملکی برای او خلاف شئون یا موجب زحمت نیست مستطیع هست. س ۶۴- آیا اول سال استطاعت برای حج، اول ماه شوال است و پیش از ماه شوال اگر قدرت مالی پیدا شد جایز است مکلف به مصرف دیگر برساند و دیگر حج بر او واجب نیست یا آن که از بعد از ایام حج تا سال دیگر سال استطاعت حساب می‌شود و جایز نیست خود را از استطاعت خارج کند؟ ج اگر استطاعت مالی پیدا شود و استطاعت بدنی و سائر شرائط موجود باشد نمی‌تواند خود را از استطاعت خارج کند حتی در اوائل سال. س ۶۵- اگر قریه موقوفه به واسطه توسعه یافتن احتیاج به احداث حمام و مسجد و مدرسه و خیابان پیدا کند که در همان مقدار قبل از توسعه احداث شود آیا جائز است از درآمد ملک آنها را احداث کند؟ ج جایز نیست. س ۶۶- اگر مزرعه‌ای را وقف کرده‌اند که درآمدش صرف اقامه عزای حضرت سید الشهداء شود آیا جایز است با رعایت مصلحت مقداری از درآمد آن را صرف توسعه دادن آن مزرعه و کاشتن درخت نمود یا نه؟ ج جایز نیست. س ۶۷- قریه موقوفه‌ای در اثر خشکسالی به کلی از بین رفت و بایر شد و سکنه‌اش متواری شده‌اند و پس از چند سال آب فراوان شد و کسی از مال خود خرج کرده آن را احیا نمود آیا مالک می‌شود یا نه؟ ج قریه به وقفیت خود باقی است و آبادکننده مالک آن نمی‌شود. س ۶۸- آیا می‌توان محلی را به مدت ده سال به عنوان مسجد وقف نمود که بعد از آن برگردد به ملک واقف یا ورثه‌اش؟ ج مسجد نمی‌شود. س ۶۹- محلی را به نام سقاخانه یا حمام قریه ساخته و وقف نموده‌اند اکنون سالهاست که مخروبه شده و به واسطه فراهم شدن آب و حمام جدید دیگر امیدی نیست که آنها را ساختمان نموده و طبق وقف از آنها استفاده گردد اکنون اجازه می‌فرمایید چنین مخروبه‌هایی جزء صحن مسجد یا حسینیه یا ساختمان خیریه دیگر گردد یا نه؟ ج اگر ممکن باشد تعمیر آنها و استفاده از آنها در جهت وقف تغییر و تبدیل عنوان آنها جایز

نیست. س ۷۰- زمین و املاک وقفی که متعلق به حضرت رضا علیه السلام و حضرت معصومه علیها السلام و سایر ائمه علیهم السلام باشد اجاره نمودن از متصرفین فعلی که مدعی تولیت می‌باشند به همان قرارداد ایشان اجازه می‌فرمایید یا آن که باید اجاره دیگری از حاکم شرع نموده و اجاره دیگری به فقیه جامع الشرایط داد و همچنین در مؤسسه آن موقوفات و امور متعلقه به آن کارمند شدن و تصرفات نمودن و اجرت گرفتن مثل سایر مؤسسه‌های دولتی اجازه می‌فرمایید یا محتاج به اذن فقیه جامع الشرایط و شرایط دیگر می‌باشد و در مسأله اول اگر محتاج به اذن و اجازه از فقیه می‌باشد اجاره دوم را در چه مصرفی باید صرف نمود؟ ج اجاره موقوفات مزبور و اجیر شدن و سایر تصرفات، موقوف به نظر متولی خاص شرعی است و با نبودن او به اجازه حاکم شرع و با فرض صحت اجاره مال الاجاره باید در همان جهت وقف مصرف شود.

چند مسأله بانکی

س ۷۶- وجوهی که در بانکها به قصد محفوظ ماندن نه سود بردن گذاشته می‌شود ولی هنگام دریافت متصدیان بانک مبلغ کمی که خودشان حساب نموده‌اند اضافه بر اصل پول به صاحب وجوه می‌دهند آیا این مبلغ حلال است یا خیر؟ ج اگر بعنوان سود بدهند گرفتن آن جایز نیست، اگر چه قرار نداده باشند. س ۷۷- سودی که بانکهای دولتی بابت پس‌انداز می‌پردازند، آیا جایز است بابت مالیات یا بهره‌ای که خود شخص یا بستگانش مجبوراً به دولت یا بانکها پرداخته تقاصّاً اخذ کند یا خیر؟ ج سود پول حرام است لکن تقاص بابت طلب شرعی خودش از همان شعبه اشکال ندارد. س ۷۸- بهره‌دادن و گرفتن از بانکها بدون قرارداد لفظی و کتبی حلال است یا حرام؟ ج دادن (واخذ) جایز نیست اگر به عنوان بهره باشد اگر چه قراری نداده باشد. س ۷۹- به نظر مبارک شما راه تخلّص از نزول و ربا در پولهای بانکی که اغلب تجار بلکه دیگران هم مبتلا هستند چیست؟ ج تخلّص از ربا نزد این جانب مشکل است بلکه جایز نبودن آن قوی است.

۳- آیه‌الله محمدتقی بهجت (ره)

مشخصات کتاب

سرشناسه:بهجت، محمدتقی، ۱۲۹۴ – ۱۳۸۸. عنوان و نام پدیدآور:رساله توضیح‌المسائل/ محمدتقی بهجت. وضعیت ویراست: ویراست۲] . مشخصات نشر:قم: دفتر حضرت آیه‌الله‌العظمی محمدتقی بهجت، ۱۳۷۸. مشخصات ظاهری:۴۶۲، ۴۰ ص. شابک: ۹۶۴-۹۰۳۵۹-۲-۳؛ ۱۱۰۰۰ریال(چاپ سی و سوم)؛ ۱۴۰۰۰ریال(چاپ سی و هشتم)؛ ۱۱۰۰۰ ریال (چاپ چهل و ششم)؛ ۱۲۰۰۰ ریال (چاپ چهل و نهم)؛ ۱۲۵۰۰ریال(چاپ شصت و هفتم)؛ ۱۷۰۰۰ریال(چاپ شصت و نهم)؛ ۱۹۵۰۰ریال (چاپ هفتاد و یکم)؛ ۱۵۰۰۰ ریال(چاپ هشتاد و ششم)؛ ۱۸۰۰۰ ریال (چاپ نودام) یادداشت:این کتاب توسط ناشرین متفاوت در سالهای مختلف منتشر شده است. یادداشت:چاپ سی و سوم: ۱۳۸۱. یادداشت:چاپ سی و هشتم: ۱۳۸۲. یادداشت:چاپ چهل و ششم و چهل و نهم: ۱۳۸۳. یادداشت:چاپ پنجاه و ششم: ۱۳۸۴. یادداشت:چاپ شصت و هفتم: ۱۳۸۵. یادداشت:چاپ شصت و نهم و هفتاد و یکم: ۱۳۸۵. یادداشت:چاپ هشتاد و ششم: ۱۳۸۶. یادداشت:چاپ نودام: دی ۱۳۸۶. یادداشت:عنوان عطف: توضیح‌المسائل. عنوان عطف:توضیح‌المسائل. موضوع:فقه جعفری -- رساله عملیه شناسه افزوده:دفتر حضرت آیت الله العظمی محمد تقی بهجت رده بندی کنگره:BP۱۸۳/۹/ب۸۷ر ۵ ۱۳۷۸ الف رده بندی دیویی:۲۹۷/۳۴۲۲ شماره کتابشناسی ملی:م۷۹-۲۶۶

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

خُمس

اشاره

در هفت چیز خمس واجب می‌شود: ۱- منفعت کسب. ۲- معدن. ۳- گنج. ۴- مال حلال مخلوط به حرام. ۵- جواهری که به واسطه غواصی، یعنی فرو رفتن در دریا به دست می‌آید. ۶- غنیمت جنگ. ۷- زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد. و احکام اینها به ترتیب در مسائل بعدی ذکر خواهد شد.

منفعت کسب

«۱۳۷۵» هر گاه انسان از تجارت یا صنعت یا کسبهای دیگر مالی به دست آورد، اگر چه مثلًا نماز و روزه میتی را بجا آورد و از اجرت آن، مالی تهیه کند، چنانچه از مخارج سال او و عیالاتش زیاد بیاید، باید خمس، یعنی یک پنجم آن را به دستوری که بعداً گفته می‌شود بدهد. «۱۳۷۶» جهیزیه‌ای که پدر به دخترش می‌دهد و دختر آن را به منزل خود می‌برد، آنچه از جهیزیه که تا آخر سال استفاده نکرده، خمس دارد، مگر آن که استفاده نکردن او اتفاقی بوده و آن چیز نیاز منزل اوست و یا چیزی است که نداشتن رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۷۱ آن خلاف شأن اوست که در این صورت خمس ندارد. «۱۳۷۷» اگر از غیر کسب مالی به دست آورد، مثلًا چیزی به او ببخشند یا جایزه بدهند، یا این که از راه وصیت یا نذر شخصی یا عمومی یا وقف، چیزی به او برسد، اگر از مخارج سالش زیاد بیاید، بنابر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد. «۱۳۷۸» مهری را که زن می‌گیرد و ارثی که به انسان ازخویشاوندی می‌رسد که نمی‌داند با او خویشاوند است، بنابر احتیاط واجب اگر از مخارج سالش اضافه آمد، باید خمس بدهد، ولی ارثهای دیگر که از خویشاوندی می‌رسد که می‌داند با او خویشاوند است، اگر چه از مخارج سالش زیاد بیاید خمس ندارد، ولی اگر علم دارد که مورِّث خمس مال را نداده، واجب است خمس آن را بدهد. «۱۳۷۹» پولی را که انسان قرض می‌دهد، اگر سر سال، موعد وصول آن فرارسیده باشد و وصول آن بدون عسر، ممکن باشد، به حکم موجودیِ اوست. در غیر این صورت، هر زمان آن را وصول کرد، با تحقق دیگر شرایط، باید خمس آن را بدهد و پولی را که انسان قرض می‌گیرد به اصل آن، خمس تعلق نمی‌گیرد، ولی منافع آن به حکم دیگر منافع است. «۱۳۸۰» اگر به واسطه قناعت، منفعت کسب را کمتر مصرف کند و چیزی از مخارج سال زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد. و همچنین اگر کسی بیشتر از متعارف و متناسب با شأن خود در سال از درآمد مصرف کند خمس مقدار زائد را باید بدهد. «۱۳۸۱» کسی که دیگری مخارج او را می‌دهد، مثل زنی که شوهر مخارج او را می‌دهد، اگر خودش کسبی داشته باشد باید خمس تمام مالی را که به دست می‌آورد بدهد، ولی اگر مقداری از آن را خرج زیارت و مانند آن کرده باشد، فقط باید خمس باقیمانده را بدهد. «۱۳۸۲» اگر ملکی را بر افراد معینی مثلًا بر اولاد خود وقف نماید، چنانچه آنها در آن ملک زراعت و درختکاری کنند و از آن چیزی به دست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهند. «۱۳۸۳» اگر مالی را که فقیر بابت خمس و زکات و صدقه مستحبی گرفته، از مخارج سالش زیاد بیاید و شخص باگرفتن این مال، دیگر فقیر نباشد واجب است رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۷۲ خمس آن را بدهد. «۱۳۸۴» تاجر و کاسب و صنعتگر و مانند اینها از وقتی که شروع به کاسبی می‌کنند یک سال که بگذرد، باید خمس آنچه راکه از خرج سالشان زیاد می‌آید بدهند؛ و کسی که شغلش کاسبی نیست، اگر اتفاقاً معامله‌ای کند و منفعتی ببرد، بعد از آن که یک سال از موقعی که فایده برده بگذرد، باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد. «۱۳۸۵» انسان می‌تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دستش آید،

خمس آن را بدهـد و جـایز است دادن خمس را تـا آخر سال قمری، تأخیر بینـدازد و اگر برای دادن خمسِ زراعت و ماننـد آن، که مطابق سال شمسـی انجام می‌شود، سال خمسـی را شمسی قرار دهد، اشکال ندارد. «۱۳۸۶» کسـی که مانند تاجر و کاسب باید برای دادن خمس، سال قرار دهد، اگر منفعتی به دست آورد و در بین سال بمیرد، باید مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر کنند و خمس باقیمانده را بدهند. «۱۳۸۷» اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود، و آن را نفروشد و در بین سال قیمتش پایین آیـد، خمس مقـداری که بالا رفته بر او واجب نیست. «۱۳۸۸» کسـی که چند رشـته کسب دارد، مثلًا اجاره ملک می‌گیرد و خرید و فروش و زراعت هم می‌کنـد، می‌توانـد برای همه درآمـدهای خود یک روز از سال را معین کنـد و آن را برای خود سال قراردهد و آنچه از مخارج سالش زیادآمـد، خمس دهـد. «۱۳۸۹» خرج‌هـایی را که انسان برای به دست آوردن فایـده می‌کنـد، ماننـد دلالی و حمالی، می‌توانـد جزء مخارج سالیانه حساب نمایـد. «۱۳۹۰» آنچه از منـافع کسب در بین سـال به مصـرف خوراک، پوشاک، خرید اثـاثیه، خریـدِ منزل، جهیزیه دختر، عروسـی، زیـارت و ماننـد اینهـا می‌رسانـد، در صورتی که از شـأن او زیاد نباشـد و زیاده‌روی هم نکرده باشد، خمس ندارد. «۱۳۹۱» چیزهایی که در زنـدگی به آن احتیاج دارد، مانند خانه، اثاثیه و جهیزیه دختر اگر نمی‌تواند یک دفعه آن را تهیه نماید ولی می‌تواند تدریجاً در طول چند رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۷۳ سال آنها را تهیه نماید خمس ندارد مثلًا اگر یک سال زمین را و در سال بعد قسـمتی از وسایل ساختمان را بخرد که دراین صورت اگرچه زمین یا آهن و آجر و یا سایر وسایل مـدتی بـدون اسـتفاده می‌مانـد، خمس نـدارد، حتی اگر پولی را برای تهیه اینها پس‌انـداز نماید در صورتی که با آن پول در یک مرتبه نمی‌شود تمام آن چیز را خرید و در مدت کمی، مثلًا دو سال و سه سال می‌تواند آن چیز را بخرد و عرفاً می گویند محتاج به آن چیز است و پس‌انـداز کردن هم برای خریـدن آن چیز باشـد باز هم خمس نـدارد؛ ولی اگر بخواهـد بعد از مدت طولانی مثلًا بعـد از بیست سال آن چیز را بخرد به طوری که عرفاً نگوینـد فعلًا به آن محتاج است، در این صورت پولی که پس انداز کرده، اگر از یک سال گذشت خمس دارد. «۱۳۹۲» اگر کسی در بعضی از موارد مخارج شک کند که جزء مخارج سال هست که مستثنای از خمس است یا نه، و تعیین آن به تحقیق و مانند آن ممکن نباشد، اظهر عدم تعلق خمس در آن مورد است، ولی احتیاط مسـتحب در ادای خمس می‌باشد. «۱۳۹۳» اگر در سال سود عایدش گردید و وقت پرداخت خمس هم قبل از ماههای حج باشد، باید خمس آن سود را بدهـد، و اگر وقت پرداخت بعـد از ماه حج باشد و در همان سال مسـتطیع شد، می‌تواند این سود را در مخارج حج مصـرف کند، و اما اگر سود مربوط به سالهای قبل باشد، باید خمس آن را بدهد جز آن مقدار از درآمد این سال که اسـتطاعت او را تکمیل کرده، که از مئونه حسـاب می‌شود، و اگر از روی معصـیت در سـال اسـتطاعت حـج بجـا نیـاورد، بنا بر اظهر بایـد خمس مالی را که اختصـاص به حـج داده شـده بپردازد، و اگر تخمیس مال موجب بجا نیاوردن حجّی شود که بر او مسـتقر شـده، بعیـد نیست از مئونه سالی حساب شود که در آن می‌تواند حج بجا آورد. «۱۳۹۴» مالی را که انسان به مصـرف نذر و کفاره می‌رساند، جزو مخارج سال است و نیز مالی را که به کسـی ببخشـد یا جایزه دهـد، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد، از مخارج سال حساب می‌شود. «۱۳۹۵» کسـی که از کسب و تجـارت فایـده‌ای برده، اگر مال دیگری هم دارد که رساله توضیـح المسائل، متن، ص: ۲۷۴ خمس آن واجب نیست، احتیاط این است که مخارج سال خود را از آن مال بردارد ولی اظهر این است که می‌توانـد از درآمـد سال هم حساب کنـد. «۱۳۹۶» اگر کسـی پولی را به صـاحب منزلی بدهـد برای اینکه در منزل او سـکونت کنـد، اگر بـدون این پول نیـاز مسـکن او تأمین نمی‌شود این پول جزو مئونه سال او حساب می‌شود. «۱۳۹۷» اگر از منفعت کسب، آذوقه‌ای برای مصرف سالش خریده باشد، و در آخر سال زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد. «۱۳۹۸» اگر از منفعت کسب، پیش از دادن خمس، اثـاثیه‌ای برای منزل بخرد که خود آن اثاثیه باقی است، و از آن اسـتفاده می‌نمایند، خمس آن واجب نیست. «۱۳۹۹» کفن و بُرد یمـانی و قبری که از سود بین سال قبل خریـد می کنند، وقتی سال بر آنها گذشت، باید خمس آن را بدهند و اگر یک بار خمس آن را بدهند در سال‌های بعد خمس تعلّق نمی‌گیرد. «۱۴۰۰» اگر شخصـی نتوانـد خرج سـال خود را تـأمین کنـد و سـر سـال پول و یـا چیزهـایی از مئونه در خـانه زیاد بیایـد،

می‌تواند آنها را در مخارج مورد نیاز صرف کند و خمس ندارد. «۱۴۰۱» سرمایه و آلاتی را که در وقت کسب به آنها و یا تکمیل آنها نیاز دارد اگر از پولی تهیه کند که باید خمس آن را بدهد، حکم همان پول را دارد، و اگر از پولی مثل ارث تهیه شده باشد خمس‌ندارد، و اگر از دستمزد کاری که کرده سرمایه یا آن وسایل را تهیه کند، در صورتی که در همان سالِ کسب با آن سرمایه و وسایل، مقصودی عقلایی و متناسب با شأن خود دارد، اصل سرمایه و وسایل خمس ندارد، ولی واجب است خمس سودی که از آنها می‌برد بدهد، و این که گفته شد سرمایه خمس ندارد منظور، آن مقدار از سرمایه است که زندگی مطابق شأن او بدون آن تأمین نمی‌شود پس اگر سرمایه زیادتر از این بود آن مقدار زیادتر خمس دارد. «۱۴۰۲» در مواردی که برای کم کردن اجاره منزل، دادن قرض شرط می‌شود، اگر بدون این پول نیاز مسکن او تأمین نمی‌شود، این قرض خمس ندارد حتی اگر رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۷۵ چند سال در دست صاحب منزل باقی بماند. «۱۴۰۳» اگر در اول سال منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند، و پیش از تمام شدن سال منفعتی به دستش آید، می‌تواند مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر کند. «۱۴۰۴» اجناس مغازه‌ای که به عنوان سرمایه حساب شده و خمس آن پرداخت گردیده، اگر در رأس سال خمسی آینده به سبب گران شدن اجناس، قیمت آن بالا رفته باشد، ملاک در حساب سرمایه، قیمت فعلی آن است در صورتی که فروش آن جنس به نرخ روز سود آور باشد. «۱۴۰۵» اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از مالهای او از بین برود، نمی‌تواند از منفعتی که به دستش می‌آید آن چیز را تهیه کند، ولی اگر در همان سال به آن چیز احتیاج داشته باشد، می‌تواند در بین سال از منافع کسب آن را تهیه نماید. «۱۴۰۶» اگر در اول سال برای مخارج خود قرض کند وپیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد، می‌تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت بپردازد. «۱۴۰۷» اگر در تمام سال منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض کند، می‌تواند از منافع سالهای بعد قرض خود را ادا نماید. «۱۴۰۸» در معاشرت واستفاده از اموال کسانی که انسان می‌داند خمس مال خود را نمی‌دهند، تا علم به بودن خمس در مال مورد ابتلا ندارد، تصرف در آنها مانعی ندارد. «۱۴۰۹» بعد از گذشت سال تا خمس مال خود را ندهد نمی‌تواند در آن مال تصرف کند اگر چه قصد دادن خمس را داشته باشد. «۱۴۱۰» کسی که بادیگری در مالی شریک است، اگر خمس منافع خود را بدهد و شریک او ندهد، برای تصرف در آن مال باید از حاکم شرع اجازه بگیرد. «۱۴۱۱» کسی که خمس بدهکار است نمی‌تواند آن را به ذمه بگیرد یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند و در تمام مال تصرف کند مگر این که با حاکم شرع مصالحه کند یا از او اجازه بگیرد، و چنانچه تصرف کند و آن مال تلف شود، باید خمس آن را بدهد. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۷۶ «۱۴۱۲» کسی که خمس بدهکار است، اگر با حاکم شرع مصالحه کند، می‌تواند در تمام مال تصرف نماید و بعد از مصالحه، منافعی که از آن به دست می‌آید مال خود او است. «۱۴۱۳» اگر از مالی که خمس آن واجب شده ولی خمس آن را نپرداخته و به ذمّه هم نگرفته، سودی ببرد، مقداری از سود که در مقابل خمس آن مال است مال شخص نخواهد بود، و باید خمس اصل مال و تمام سودی که در مقابل خمس بدست آورده و خمس بقیه سود را بدهد، مثلًا صد تومان مال خمس نداده داشته و از آن پنجاه تومان سود برده، بیست تومان بابت خمس اصل مال و ده تومان بابت سود این بیست تومان و هشت تومان بابت خمس چهل تومان باقیمانده، باید خمس بدهد. «۱۴۱۴» در تعلق خمس به سودی که به مال طفل تعلق می‌گیرد اشکال است و ظاهر عدم تعلق خمس است به مال طفل، ولی احوط ادای خمس بعد از بلوغ است و وقت تعلق آن گذشتن سال بر اولین سودی است که علم به وقت آن دارد. «۱۴۱۵» کسی که خمس مال خود را نداده و فقیر شده، و یا اگر الان بدهد فقیر می‌شود، همان طور که سایر بدهی‌ها ساقط نمی‌شود، خمس مال او نیز ساقط نمی‌شود و باید به حاکم شرع مراجعه کند. * کسی که از اول تکلیف خمس نداده، اگر ملکی بخرد و قیمت آن بالا رود، چنانچه آن ملک را برای ترقی قیمت نخریده باشد، مثلًا زمینی را برای زراعت خریده است، اگر پول آن را بعد از تعلق خمس به فروشنده داده، خمس همان پول را فعلًا باید بدهد و تفاوت ارزش پول را با حاکم مصالحه نماید. و با پرداخت خمس تصرفات قبلی بدون اشکال می‌شود، و اگر آن پول مشکوک در تعلق خمس بوده، احتیاطاً با حاکم مصالحه نماید. * کسی که از اول تکلیف خمس نداده، اگر از منافع

کسب، چیزی که به آن احتیاج نـدارد خریـده و یک سال از خریـد آن گذشـته، بایـد خمس آن را بدهد؛ ولی اثاث خانه و چیزهای دیگری که نیاز داشـته و مطابق شأن خود خریده، اگر بداند که از فایده در بین سال خود آنها را خریده، خمس واجب نیست؛ و اگر نداند که از رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۷۷ منافع در بین سال خریـده یا بعـد از گذشت سال، احتیاطاً با حاکم شـرع مصالحه نماید.

معدن

«۱۴۱۶» اگر از معـدن طلا، نقره، سـرب، مس، آهن، نفت، زغـال سـنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمک، و معادن دیگر چیزی به دست آورد، در صـورتی کـه بـه مقـدار نصـاب برسـد، بنـابر اقـوی بایـد خمس آن را بدهـد، و برخلاف منفعت کسب، خمس معـدن را نمی‌تواند تا سر سال به تأخیر بیندازد. «۱۴۱۷» نصاب معدن ۱۵ مثقال معمولی طلای سکه‌دار است، یعنی اگر قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده، بعد از کم کردن هزینه اخراج به ۱۵ مثقال طلای سکه‌دار برسد، باید خمس آن را بدهد. «۱۴۱۸» سودی که از معـدن برده، اگر قیمـت آن بـه ۱۵ مثقـال طلای سـکه‌دار نرسـد، بنـا بر اقـوی خمس آن در صـورتی لازم است که به تنهـایی یـا با منفعت‌هـای دیگر کسب او، از مخـارج سـالش زیاد بیایـد. «۱۴۱۹» لازم نیست که معـدن را یـک دفعه اخراج کنـد بلکه اگر مـدتی اعراض کنـد و دوبـاره مشغول شود نیز کافی است. «۱۴۲۰» اگر چنـد نفر با شـراکت، معدن را اسـتخراج کنند، چنانچه بعد از کسر هزینه اسـتخراج، نصیب هر کدام به حد نصاب برسد باید خمس آن را بدهند، و بنا بر احتیاط واجب، اگر نصیب مجموع همه به حد نصاب برسد، باید هرکدام خمس نصـیب خود را بدهد. «۱۴۲۱» لازم نیست که معـدن یکی باشد بلکه اگر متعدد هم باشد و درآمد مجموع بعـد از کسـر هزینه به حـد نصاب برسد خمس دارد و همچنین لازم نیست که معدن از یک نوع باشد، بلکه اگر از چند نوع هم باشد، خمس واجب است. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۷۸

گنج

«۱۴۲۲» گنج، مالی است که در زمین یا در درخت یا کوه یا دیوار پنهان باشد و کسی آن را پیدا کند و طوری باشد که به آن، گنج بگویند. «۱۴۲۳» اگر انسان در زمینی که ملک کسـی نیست، گنجی پیـدا کنـد مال خود او است و بایـد خمس آن را بدهد. «۱۴۲۴» نصاب گنج ۱۰۵ مثقـال نقره یا ۱۵ مثقـال طلا است، یعنی اگر قیمت چیزی راکه از گنـج به دست می‌آورد، بعـد ازکم کردن هزینه اخراج، به ۱۰۵ مثقال نقره سکه‌دار یا ۱۵ مثقال طلای سـکه‌دار برسد باید خمس آن را بدهد، و در تعلق خمس به گنج نیز گذشـتن سال معتبر نیست. «۱۴۲۵» اگر در زمینی که از دیگری خریده گنجی پیدا کند واحتمال بدهد که مال فروشنده است، باید به او اطلاع دهـد و اگر آن فروشـنده ادعـا کرد کـه مـال اوست و راست گفتن او محتمـل بـود، به او داده می‌شـود، و اگر گفت مـال من نیسـت بنابراحتیاط واجب به فروشـنده قبل از او اطلاع داده می‌شود، و اگر هیچکـدام از فروشـندگان مدعی مالکیت نبودند، مال پیدا کننده است و خمس آن بر او واجب می‌شود، و همچنین است در موردی که گنج در ملک دیگری پیدا شود، اگر چه احتیاط مستحب آن اسـت که همه را صـدقه بدهـد تـا در مـواردی که بین خمس و صـدقه مشترک است مصـرف شـود. «۱۴۲۶» اگر کسـی حیـوانی از چهارپایان را بخرد و در شـکم او مالی از قبیل طلا و نقره باشد، چنانچه احتمال بدهد مال فروشنده و یا فروشنده قبل از او است، باید به او خبر دهـد، و تمام مراتبی که در مسئله گذشـته در مورد خبر دادن گفته شد، اینجا هم جاری می‌شود، ولی اگر در شـکم ماهی دریا و یا آهوی صـحرا و مانند اینها که مالک مشخصـی ندارد، مالی از قبیل طلا و نقره پیدا کرد، اطلاع دادن به کسی لازم نیست و

مانند وقتی است که فروشندگان حیوان همه نفی مالکیت کنند. بنابراین احوط آن است که بعد از پرداخت خمس، بقیه آن را صدقه بدهد، اگر چه اظهر آن رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۷۹ است که اصلًا گنج نیست و از قبیل مال پیدا شده است.

مال حلال مخلوط به حرام

«۱۴۲۷» اگر مـال حلال با مال حرام به طوری مخلوط شود که انسان نتوانـد آنها را از یکـدیگر تشـخیص دهـدو صاحب مال حرام و مقـدار آن، هیـچ کـدام معلوم نباشـد؛ بایـد خمس تمام مال را بدهد و بعد از دادن خمس، بقیه مال حلال می‌شود. «۱۴۲۸» اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را بداند ولی صاحب آن را نشـناسد، باید آن مقدار را به نیت صاحبش صدقه بدهد، و احتیاط واجب آن است که از حاکم شرع هم اذن بگیرد. «۱۴۲۹» اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولی صاحبش را بشـناسد، در صورتی که انسان بداند چیز معینی مال او است و شک کند که بیشتر از آن مال هم مال او هست یا نه، بایـد چیزی را که یقین دارد مـال اوست به او بدهـد، و احتیـاط در این است که بـا او در مقـداری که احتمـال می‌دهـد مال او باشـد مصالحه نمایـد، در صورتی که مصالحه ممکن باشد، و اگر مصالحه ممکن نشد بنابر اظهر دادن زیادتر از مقداری که یقین دارد مال اوست بر این شـخص واجب نیست. «۱۴۳۰» اگر خمس مـال حلال مخلوط به حرام را بدهـد و بعـد بفهمـد که مقـدار حرام بیشتر از خمس بوده، بایـد در مقـداری که می‌داند از خمس بیشتر است، به وظیفه فعلی خود عمل نماید و در مقداری که نمی‌داند و احتمال می‌دهد، مطابق مسأله قبلی عمل نماید. «۱۴۳۱» اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد، یا مالی که صاحبش را نمی‌شناسد به نیت او صدقه بدهد و بعداً صاحبش پیدا شود، اگر عین مال باقی باشد و یا هنگام پرداخت خمس به اهلش، جهت آن را اعلام کرده باشد، به کسـی که مال در دست اوست رجوع می‌شود و این شخص صدقه دهنده یا خمس دهنده ضامن نیست، در غیر این صورت بنـابر احتیـاط واجب، بایـد به مقـدار مالش به او بدهـد یا این که مصالحه نمایـد، و در مواردی که از طرف صاحب مال صـدقه داده رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۸۰ است، مالک می‌تواند ثواب صدقه را برای خود اختیار کند یا این که مالش را از این شـخص بگیرد. «۱۴۳۲» اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود و مقـدار حرام معلوم باشـد و انسان بداند که صاحب آن از چند نفر معیّن بیرون نیست ولی نتوانـد بفهمـد کیست، باید بنا بر احتیاط با آنها مصالحه نماید، و اگر مصالحه ممکن نیست بنا بر اظهر بین آنها به نسبت سهم هرکدام تقسیم نماید. «۱۴۳۳» اگر عمداً مال حلالی را به قصد اکتفا کردن به خمس با مال حرام مخلوط کند، بنا بر اظهر مورد مورد خمس نیست، و بنا بر احتیاط واجب باید آن قدر صدقه بدهد تا یقین کند که ذمّه او بَریء شده است.

جواهری که با غواصی به دست می‌آید

«۱۴۳۴» اگر به وسـیله غواصـی، یعنی فرو رفتن در دریا، لؤلؤ و مرجان یا جواهر دیگری که با فرو رفتن در دریا بیرون می‌آید بدست آورنـد، خواه روییـدنی باشـد، یا معـدنی، چنانچه بعد از کسـر هزینه غواصـی، قیمت آن به ۱۸ نخود طلاـ برسـد، بایـد خمس آن را بدهنـد، خواه در یک نوبت آن رااز دریا بیرون آورده باشـند یا در چنـد نوبت. «۱۴۳۵» اگر از روی آب دریـا یا از کنار دریا جواهر بگیرد، در صورتی باید خمس آن را بدهد که این کار شغلش باشد و از مخارج سالش به تنهایی یا با منفعت دیگر زیاد بیاید، و اگر به وسیله اسبابی جواهر را بیرون آورد ملحق شدن آن، به صورتی که خودش روی آب آمده باشد که خمس ندارد، بی وجه نیست. «۱۴۳۶» خمس مـاهی و حیوانات دیگری که بـدون فرو رفتن در دریا صـید می‌شونـد در صورتی واجب است که برای کسب، صـید کند و به تنهایی یا با منفعتهای دیگر، از مخارج سالش زیادتر باشد. «۱۴۳۷» اگر انسان بدون قصد این که چیزی از دریا بیرون آورد

در دریا فرو رود و اتفاقاً جواهری به دستش آید، در صورتی که قصد کند که آن چیز ملکش باشد بنابر رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۸۱ اظهر باید خمس آن را بدهد. «۱۴۳۸» اگر انسان در دریا فرو رود و حیوانی را صید کند، آن حیوان خمس ندارد ولی اگر در شکم آن حیوان جواهری پیدا شود، مثل جواهر پیدا شده در شکم حیوان صحرایی است که حُکم آن گذشت. «۱۴۳۹» اگر در رودخانه‌های بزرگ مانند دجله و فرات فرو رود و جواهری بیرون آورد، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می‌آید، باید خمس آن را بدهد. «۱۴۴۰» اگر در آب فرو رود و مقداری عنبربیرون آورد که قیمت آن ۱۸ نخود طلا یا بیشتر باشد، باید خمس آن را بدهد، و چنانچه از روی آب یا از کنار دریا به دست آورد، اگر قیمت آن به مقدار ۱۸ نخود طلا هم نرسد، در صورتی که این کار کسبش باشد و به تنهایی یا با منفعت‌های دیگر از مخارج سالش زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.

غنیمت

«۱۴۴۱» اگر مسلمانان به امر امام علیه السلام با کفّار جنگ کنند و چیزهایی در جنگ به دست آورند، به آنها غنیمت گفته می‌شود، و باید مخارجی را که برای غنیمت کرده‌اند، مانند هزینه نگهداری و حمل و نقل آن و نیز مقداری را که امام علیه السلام صلاح می‌داند به مصرفی برساند و چیزهایی که مخصوص به امام علیه السلام است، از غنیمت کنار بگذارند و خمس بقیه آن را بدهند.

زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد

«۱۴۴۲» اگر کافر ذمّی زمینی را از مسلمان بخرد، یا به طریقی دیگر مثل صلح به او منتقل شود، باید خمس آن را بدهد و اگر پول آن را هم بدهد اشکال ندارد، و بنا بر اظهر بین زمین مزروعی و یا غیر مزروعی فرقی نیست، ولی اگر خانه و دکان و مانند اینها را از مسلمان بخرد، در صورتی که مقصود اصلی او از این معامله زمین رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۸۲ باشد و یا زمین و بنا هرکدام جداگانه قیمت گذاری و مورد معامله واقع شود، باید خمس زمین آنها را بدهد و در صورتی که مقصود او از خرید، بنای آن باشد، ولو زمین هم به تبع بنا داخل معامله است خمس ندارد، و بنابراحتیاط واجب کسی که خمس را از ذمّی می‌گیرد و به اهلش می‌دهد باید در وقت گرفتن و دادن نیّت داشته باشد. «۱۴۴۳» اگر کافر ذمی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگری هم بفروشد، باید خمس آن را بدهد و نیز اگر بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد، باید خمس آن را از همان زمین، یا از مال دیگرش بدهند. «۱۴۴۴» اگر کافر ذمی موقع خرید زمین شرط کند که خمس ندهد، شرط باطل و معامله صحیح است و بنابراظهر باید خمس آن را بدهد؛ و اگر شرط کند که فروشنده خمس آن را بدهد، معامله و شرط هر دو صحیح است. «۱۴۴۵» اگر کافر ذمّی، صغیر یا دیوانه باشد و ولیّ او برایش زمینی بخرد، بنا بر احتیاط واجب باید ولیّ خمس آن را بدهد. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۸۳

«مصرف خمس»

«۱۴۴۶» خمس را باید دو قسمت کنند، یک قسمت آن سهم سادات است که بنا بر احتیاط واجب باید با اذن مجتهد جامع الشرایط به سیّد فقیر، یا سیّد یتیم، یا به سیّدی که در سفر درمانده شده بدهند و نصف دیگر آن سهم امام علیه السلام است که در این زمان باید به مجتهد جامع الشرایط بدهند، و در صورت عدم مطالبه مجتهد، به مصرفی که او اجازه می‌دهد برسانند، ولی اگر انسان

بخواهد سهم امام علیه السلام را به مجتهدی که از او تقلید نمی‌کند بدهد، در صورتی به او اذن داده می‌شود که بداند آن مجتهد و مجتهدی که از او تقلید می‌کند، سهم امام علیه السلام را از نظر کمیّت و کیفیّت به یک نحو مصرف می‌کنند. «۱۴۴۷» کسی که خمس می‌دهد، هنگام دادن خمس به مجتهد یا نماینده او یا در صورتی که مجاز است، هنگام رساندن خمس به موارد مصرف آن، باید قصد قربت نماید، یعنی خمس را به قصد انجام فرمان خداوند وبرای نزدیک شدن به او بدهد، ولی اگر دیگری را برای رساندن خمس وکیل کرده باشد، همین که وکیل قصد قربت کند کافی است. «۱۴۴۸» سیّد یتیمی که به او خمس می‌دهند، باید فقیر باشد ولی به سیّدی که در سفر درمانده شده، اگر در وطنش فقیر هم نباشد، می‌شود خمس داد. «۱۴۴۹» به سیّدی که در سفر درمانده شده، اگر سفر او سفر معصیت باشد، نباید خمس بدهند. «۱۴۵۰» به سیّدی که عادل نیست می‌شود خمس داد ولی به سیّدی که دوازده امامی نیست بنا بر اظهر نباید خمس بدهند. «۱۴۵۱» به سیّدی که معصیت کار است، اگر خمس دادن کمک به معصیت او باشد، بنا بر احوط نمی‌شود خمس داد، و به سیّدی هم که آشکارا معصیت می‌کند، اگر چه دادن خمس کمک به معصیت او نباشد، بهتر این است که خمس ندهند. «۱۴۵۲» اگر کسی بگوید سیّدم نمی‌شود به او خمس داد مگر آن که دو نفر رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۸۴ عادل، سیّد بودن او را تصدیق کنند یا در بین مردم به طوری معروف باشد که انسان یقین یا اطمینان پیدا کند که سیّد است، و بنا بر اظهر اگر انسان به سیّد بودن کسی گمان داشت ولی دو نفر عادل هم سیّد بودنش را تصدیق نکردند و در بین مردم و یا شهر خودش هم معروف به سیّد بودن نبود باز هم کافی است و می‌شود به او خمس داد. «۱۴۵۳» به کسی که در شهر خودش به سیّد بودن مشهور باشد، اگر انسان به سیّد بودن او اطمینان یاگمان پیدا کند، می‌شود خمس داد. «۱۴۵۴» کسی که زنش سیّده است خمسش را بنابر احتیاط واجب نباید به او بدهد که به مصرف مخارج خودش برساند ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشد و نتواند مخارج آنان را بدهد، جایز است انسان خمس به آن زن بدهد که به مصرف آنان برساند. «۱۴۵۵» اگر مخارج سیّدی که زوجه انسان نیست بر انسان واجب باشد بنابر احتیاط واجب، نمی‌تواند خوراک و پوشاک او را از خمس بدهد؛ ولی اگر مقداری خمس ملک او کند که به مصرف دیگری غیر مخارج خودش- که بر خمس دهنده واجب است- برساند مانعی ندارد. «۱۴۵۶» به سیّد فقیری که مخارجش بر دیگری واجب است و او نمی‌تواند مخارج آن سیّد را بدهد، می‌شود خمس داد. «۱۴۵۷» احتیاط مستحب آن است که بیشتر از مخارج یک سال به یک سیّد فقیر خمس ندهند. «۱۴۵۸» اگر در شهر سیّد مستحقی نباشد و احتمال هم ندهد که پیدا شود، یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن نباشد، باید خمس را به شهر دیگری ببرد و به مستحق برساند و هزینه بردن خمس، بنابراظهر از خمس برداشته می‌شود اگرچه خلاف احتیاط است، و اگر خمس از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده، باید عوض آن را بدهد و اگر کوتاهی نکرده، چیزی بر او واجب نیست. «۱۴۵۹» هر گاه در شهر خودش مستحقی نباشد ولی احتمال دهد که پیدا شود، رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۸۵ اگر چه نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن باشد، می‌تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند و تلف شود، لازم نیست چیزی بدهد. ولی نمی‌تواند هزینه بردن آن را از خمس بر دارد. «۱۴۶۰» اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، باز هم می‌تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد و در صورتی که خمس از بین برود، اگرچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ضامن است. «۱۴۶۱» اگر خمس را از خود مال ندهد و از جنس دیگر بدهد، باید به قیمت واقعی آن جنس حساب کند و چنانچه گرانتر از قیمت حساب کند، اگر چه مستحق به آن قیمت راضی شده باشد باید مقداری را که زیاد حساب کرده بدهد. «۱۴۶۲» کسی که از مستحق طلبکار است و می‌خواهد طلب خود را بابت خمس حساب کند، بنابر احتیاط واجب باید خمس را به او بدهد و بعد مستحق بابت بدهی خود به او برگرداند، ولی اگر با اذن حاکم شرع باشد این احتیاط لازم نیست. «۱۴۶۳» مستحق نمی‌تواند خمس را بگیرد و به مالک ببخشد، ولی کسی که مقدار زیادی خمس بدهکار است و فقیر شده و امید ثروتمند شدنش هم نمی‌رود و می‌خواهد مدیون اهل خمس نباشد، اگر مستحق راضی شود

که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد، اشکال ندارد. «۱۴۶۴» اگر خمس را با حاکم شرع یا وکیل او یا با سیّد دستگردان کند و بخواهد در سال بعد بپردازد نمی‌تواند از منافع آن سال کسر نماید مثلًا اگر هزار تومان دستگردان کرده و از منافع سال بعد دو هزار تومان بیشتر از مخارجش داشته باشد، باید اول خمس دو هزار تومان را بدهد و سپس هزار تومانی را که بابت خمس بدهکار است از بقیه بپردازد. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۸۶

زکات

اشاره

در نُه چیز زکات واجب است: ۱- گندم. ۲- جو. ۳- خرما. ۴- کشمش. ۵- طلا. ۶- نقره. ۷- شتر. ۸- گاو ۹- گوسفند. اگر کسی مالک یکی از این چیزها باشد، با شرایطی که بعداً گفته می‌شود باید مقداری که معین شده، به یکی از مصرفهایی که دستور داده‌اند برساند. «۱۴۶۵» «سُلْت» که دانه‌ای است به نرمی گندم و خاصیت جو را دارد و «عَلَس» که مثل گندم است و خوراک مردم صنعا می‌باشد، در صورتی که به آنها جو و گندم بگویند زکات دارد و در غیر این صورت زکات در آنها واجب نیست.

«شرایط وجوب زکات»

اشاره

«۱۴۶۶» زکات در صورتی واجب می‌شود که مال به مقدار نصاب- که بعداً گفته می‌شود- برسد و مالک آن، بالغ، عاقل و آزاد باشد و بتواند در آن مال تصرف کند. «۱۴۶۷» بعد از آن که انسان یازده ماه مالک گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره باشد با دیده شدن هلال ماه دوازدهم، بنابر اظهر زکات بر او واجب می‌شود، ولی بنابر اظهر ماه دوازدهم را نباید از سال دوم حساب کند، و از اول ماه دوازدهم نمی‌تواند طوری در مال تصرف کند که مال از بین برود، و اگر چنین تصرف کند ضامن است. «۱۴۶۸» اگر مالک گاو، گوسفند، شتر، طلاـ ونقره دربین سال بالغ شود زکات براو واجب نیست. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۸۷ «۱۴۶۹» بنابر اظهر و احوط زکات گندم و جو وقتی واجب می‌شود که دانه آنها سفت و محکم شود، و زکات کشمش وقتی واجب می‌شود که به صورت غوره است، و خرما هم موقعی که شروع به زرد یا قرمز شدن کند زکات آن واجب می‌شود. ولی وقت دادن زکات در گندم و جو، موقع خرمن شدن و جدا کردن کاه آنها و در خرما موقع چیدن و در کشمش هنگامی است که خشک شده باشد. «۱۴۷۰» اگر موقع واجب شدن زکات گندم، جو، کشمش و خرما- که در مسأله پیش گفته شد- صاحب آنها بالغ باشد باید زکات آنها را بدهد. «۱۴۷۱» اگر صاحب گاو، گوسفند، شتر، طلاـ و نقره در تمام سال دیوانه باشد، زکات بر او واجب نیست و اگر در مقداری از سال هم دیوانه شود نیز زکات بر او واجب نیست. «۱۴۷۲» اگر صاحب گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره در مقداری از سال مست یا بیهوش شود، بنا بر احوط زکات از او ساقط نمی‌شود و همچنین است اگر موقع واجب شدن زکات گندم، جو، خرما و کشمش مست یا بیهوش باشد. «۱۴۷۳» مالی را که از انسان غصب کرده‌اند و نمی‌تواند به هیچ وجه در آن تصرف کند زکات ندارد، و نیز اگر زراعتی را از او غصب کنند و موقعی که زکات آن واجب می‌شود، در دست غصب کننده باشد، هنگامی که به صاحبش برمی‌گردد زکات ندارد. «۱۴۷۴» اگر کسی طلا و نقره یا چیز دیگری را که زکات آن واجب است قرض کند و یک سال نزد او بماند، باید زکات آن را بدهد و بر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست، اگر چه در پرداخت قرض تأخیر شده باشد و

علت تأخیر هم خود قرض دهنده باشد بنا بر اظهر، هرچند در صورت اخیر، احتیاط مستحب در پرداخت زکات است. «۱۴۷۵» اگر مالی را برای انسان وصیت کنند، در صورتی که از مردن وصیت کننده و قبول وصیّت یک سال بگذرد و آن مال از چیزهایی باشد که زکات آن واجب است، شخص قبول کننده باید زکات آن را بدهد. «۱۴۷۶» اگر در بین سال، مالی که زکات به آن تعلق می گیرد، مثل گاو، گوسفند، رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۸۸ شتر، طلا و نقره به علّت انتقال یا صدقه یا نذر به عین مال، از حد نصاب خارج شود زکات واجب نمی‌شود. «۱۴۷۷» اگر به علت رسیدن مال به حدّ نصاب، مستطیع شود و رسیدن سالِ زکات بعد از زمان حج باشد، حج واجب می‌شود، و اگر از روی معصیت حج بجانیاورد تا سال زکات فرا برسد، زکات واجب می‌شود اگر چه به سبب تقصیر در انجام حج و پرداخت زکات استطاعت او برای حج، در سالهای آینده از بین برود، و اگر فرارسیدن سال زکات قبل از اولین ماه از ماههای سه گانه حج (شوال، ذیقعده و ذیحجه) باشددر این صورت زکات واجب است و حج واجب نمی‌شود، مگر آن که با بقیه مال مستطیع برای حج باشد. «۱۴۷۸» کسی که زکات یا خمس یا واجبات مالیه دیگری که به عین مال تعلق می گیرد و هم کفّاره یا قرض و مانند آن که به عین مال تعلق نمی گیرد بدهکار است، اگر بمیرد و اموالش برای ادای همه آنها کافی نباشد، ادای زکات و خمس و واجبات مالی که به عین مال تعلق می گیرد، مقدم است. «۱۴۷۹» کسی که حج و زکات بر عهده دارد، اگر بمیرد و مالش برای هر دو کافی نباشد چنانچه مالی که متعلق زکات است باقی باشد ادای زکات مقدم است، و گرنه مالش بین حج و زکات تقسیم می‌شود، و این در صورتی است که سهم حج برای کمترین مراتب حج کافی باشد، و اگر کافی نباشد احتمال دارد بین ادای زکات و انجام حج مخیّر باشند، اگر چه احتیاط واجب در اختیار نمودن حج است، خصوصاً اگر با انجام حج مقداری مال برای زکات باقی بماند. «۱۴۸۰» غیر از گندم، جو، خرما و کشمش، در چیزهایی که از زمین می‌روید و با پیمانه یا وزن معامله می‌شود و از چیزهایی نیست که مثل سبزیجات زود فاسد شود، زکات مستحب است و نصاب این گونه چیزها همان «سیصد مَن تبریز» است. «۱۴۸۱» اگر چند نفر در مالی شریک باشند، کسی که سهمش به مقدار نصاب رسیده زکات بر او واجب است، و همچنین اگر کسی در چند جا مالی داشته باشد در صورتی که مجموع آنها به حدّ نصاب برسد، زکات بر او واجب می‌شود. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۸۹ «۱۴۸۲» دادن زکات مال التجاره، یعنی مالی که انسان آن را سرمایه کسب قرار می‌دهد با شرایطی مستحب است، که از جمله این شرایط، رسیدن آن به حد نصاب طلا یا نقره در تمام سال است، پس اگر مدتی از حد نصاب کمتر شود، زکات استحبابی ندارد.

زکات گندم، جو، خرما و کشمش

«۱۴۸۳» زکات گندم، جو، خرما و کشمش وقتی واجب می شود که به مقدار نصاب برسند و نصاب آنها حدود ۲۸۸ من تبریز است که آن را «۸۴۷ کیلوگرم» یا «۱۹۴/ ۸۴۹ کیلوگرم» برآورد کرده‌اند ولی رعایت ۸۴۷ کیلوگرم موافق با احتیاط است. «۱۴۸۴» اگر پیش از دادن زکات، از انگور، خرما، جو و گندمی که زکات آنها واجب شده، خود و افراد تحت تکفّل او بخورند، یا مثلًا به فقیر بدهد، باید زکات مقداری را که مصرف شده بدهد. «۱۴۸۵» اگر بعد از آن که زکات گندم، جو، خرما و انگور واجب شد مالک آن بمیرد، باید مقدارزکات را از مال‌او بدهند؛ ولی اگر پیش از واجب شدن‌زکات بمیرد، هریک از ورثه که سهم او به اندازه نصاب است، باید زکات سهم خود را بدهد. «۱۴۸۶» کسی که از طرف حاکم شرع مأمور جمع آوری زکات است، موقع خرمن که گندم و جو را از کاه جدا می کنند و بعد از خشک شدن خرما و انگور، می‌تواند زکات را مطالبه کند. «۱۴۸۷» کسی که زکات را جمع آوری می کند می‌تواند در زمانی که معلوم باشد میوه از آفات محفوظ خواهد ماند، با رضایت مالک مقدار زکات را تخمین بزند تا مالک بتواند در نصاب تصرف کند. «۱۴۸۸» اگر بعد از مالک شدن درخت خرما و انگور یا زراعت گندم و جو زکات آنها واجب شود، مثلًا خرما در ملک او زرد یا سرخ شود، باید زکات آن را بدهد. «۱۴۸۹» اگر بعد از آن که زکات گندم، جو، خرما و

انگور واجب شـد، زراعت و درخت را بفروشـد، باید زکات آنها را بدهد. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۹۰ «۱۴۹۰» اگر وزن گندم و جو و خرما و کشمش موقعی که تَر است به سیصد من تبریز برسد و بعد از خشک شدن کمتر از این مقدار شود، زکات آن واجب نیست. «۱۴۹۱» خرمایی که تازه آن را می‌خورنـد و اگر بمانـد وزن آن خیلی کم می‌شود، چنانچه مقـداری باشد که خشـک آن به سیصد من تبریز برسد، زکات آن واجب است. «۱۴۹۲» گندم، جو، خرما و کشمشی که زکات آنها را داده، اگر چند سال هم نزد او بماند زکات ندارد. «۱۴۹۳» اگر گندم، جو، خرما و انگور از آب باران یا نهر آبیاری شود یا مثل زراعت‌های مصـر از رطوبت زمین اسـتفاده کند، زکات آن «ده یک» است، و اگر با دست، همچون دلو و موتور آب و مانند آن آبیاری شود، زکات آن «بیسـت یـک» است و اگر مقـداری از باران یا نهر یا رطوبت زمین اسـتفاده کنـد و به همان مقـدار از آبیاری با دلو و موتور آب وماننـد آن اسـتفاده نماید، زکات نصف آن ده یک و زکات نصف دیگر آن بیست یک می باشد، یعنی از چهل قسمت باید سه قسمت، آن را بابت زکات بدهنـد. «۱۴۹۴» اگر گنـدم، جـو، خرمـا و انگور، از آب بـاران یـا ماننـد آن و هم از آب دلو و موتور آب یـا ماننـد آن اسـتفاده کنـد، چنانچه از یکی از این دو راه بیشتر آبیاری می‌شود، همان را باید ملاک قرار داد. «۱۴۹۵» هزینه‌ای را که برای گندم، جو، خرما و انگور پرداخت کرده است، می‌توانـد ازمحصول کسـر کنـد، و چنانچه پیش از کم کردن هزینه، وزن آنها به سـیصد من تبریز برسـد، ولی بعـد از کم کردن به این مقـدار نرسـد، بنـابر اظهر زکـات واجب نیست. «۱۴۹۶» اگر در یـک زمین جـو و گنـدم و چیزی مثـل برنـج و لوبیـا که زکات آن واجب نیست بکارد، خرج‌هایی که تنها برای یکی از آنها کرده فقط از همان کسـر می‌شود، ولی اگر برای هر دو مخارجی کرده، بایـد به هر دو قسـمت نمایـد، مثلًا اگر هر دو به یک انـدازه بوده، می‌توانـد نصف مخارج را از جنسـی که زکات دارد کسـر نماید. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۹۱ «۱۴۹۷» اگر برای سال اول کاری مانند شـخم زدن انجام دهد، اگر چه برای سال‌های بعد هم فایده داشته باشد، باید مخارج آن را از سال اول کسر کند، و اگر کاری را برای چند سال انجام دهـد، می‌تواند از مخارج سال اول حساب کند و یابین آنها تقسـیم نماید. «۱۴۹۸» اگر انسان در چند شـهر که فصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد، و زراعت و میوه آنها در یک وقت به دست نمی‌آیـد، گنـدم یا جو یا خرما یا انگور داشـته باشـد و همه آنها محصول یک سال حساب شود، چنانچه چیزی که اول می‌رسـد به انـدازه نصاب (یعنی سـیصد من تبریز) باشد، باید زکات آن را هنگامی که می‌رسـد بدهد و زکات بقیه را هر وقت که به دست می‌آید ادا کند، و اگر آنچه اول می‌رسد به اندازه نصاب نباشد، صبر می کند تا بقیه آن برسـد، پس اگر روی هم به مقـدار نصـاب برسـد، زکـات آن واجب است و اگر به مقـدار نصـاب نرسـد، زکات آن واجب نیست. «۱۴۹۹» اگر درخت خرما یا انگور در یک سال دو مرتبه میوه دهد، چنانچه روی هم به مقدار نصاب باشد، بنا بر اظهر زکات آن واجب است. «۱۵۰۰» اگر مقداری خرما یا انگور تازه دارد که خشک آن به اندازه نصاب می‌شود، چنانچه به قصد زکات از تازه آن قدری به مستحق بدهد که اگر خشک شود به اندازه زکاتی باشد که بر او واجب است، اشکال ندارد. «۱۵۰۱» کسی که بدهکار است و مالی هم دارد که زکات آن واجب شـده، اگر بمیرد، بایـد بنا بر اظهر، اول تمام زکات را از مالی که زکات آن واجب شـده بدهند، بعد قرض او را ادا کنند. «۱۵۰۲» کسـی که بدهکار است و گندم یا جو یا خرما یا انگور هم دارد، اگر بمیرد و قبل از آن که زکات اینها واجب شود، ورثه قرض او را از مال دیگر بدهنـد، هر کدام که سـهمشان به سـیصد من تبریز برسد، باید زکات بدهد، و اگر قبـل از آن که زکـات آنهـا واجب شود، قرض او را ندهنـد، چنانچه مال میت فقط به انـدازه بـدهی او باشـد نیز زکات چنان که گفته شـد واجب است بنـا بر اظهر، چه مرگ مالـک پیش از ظهـور ثمره باشـد و خـواه بعـد از آن و قبـل از وجـوب زکـات، که در صورت دوم بـدون اشـکال نیست، و همچنین است اگر مال میت بیشتر از بـدهی او باشد دادن زکات واجب رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۹۲ است بنا بر اظهر. «۱۵۰۳» اگر گندم، جو، خرما و کشمشی که زکات آنها واجب شده خوب و بد دارد باید زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آنها بدهد و زکات همه را نمی‌تواند از جنس بد بدهد.

نصاب طلا

«۱۵۰۴» طلا- دو نصاب دارد: نصاب اول: بیست مثقال شرعی است که هرمثقال آن ۱۸ نخود است، پس اگر طلا- به بیست مثقال شرعی، که پانزده مثقال معمولی است برسد، اگر شرایط دیگر را هم که قبلًا گفته شد داشته باشد، باید «چهل یک» آن را، که نُه نخود می‌شود، به عنوان زکات داد، و اگر به این مقدار نرسد زکات آن واجب نیست. نصاب دوم: چهار مثقال شرعی است که سه مثقال معمولی می‌شود، یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود، باید زکات تمام ۱۸ مثقال را از قرار «چهل یک» بدهد، و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود، فقط باید زکات ۱۵ مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد، و همچنین است هرچه بالا رود، یعنی اگر سه مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده زکات ندارد.

نصاب نقره

«۱۵۰۵» نقره دو نصاب دارد: نصاب اول: ۱۰۵ مثقال معمولی است، که اگر نقره به ۱۰۵ مثقال برسد و شرایط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد، باید «چهل یک» آن را که دو مثقال و پانزده نخود می‌شود، به عنوان زکات داد، و اگر به این مقدار نرسد زکات آن واجب نیست. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۹۳ نصاب دوم: ۲۱ مثقال است، یعنی اگر ۲۱ مثقال به ۱۰۵ مثقال اضافه شود، باید زکات تمام ۱۲۶ مثقال را بطوری که گفته شد- بدهد، و اگر کمتر از ۲۱ مثقال اضافه شود، فقط باید زکات ۱۰۵ مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد، و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر ۲۱ مثقال اضافه شود باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود مقداری که اضافه شده زکات ندارد. بنابر این اگر انسان چهل یک هر چه طلا و نقره دارد بدهد، زکاتی را که بر او واجب بوده داده و گاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است، مثلًا کسی که ۱۱۰ مثقال نقره دارد، اگر چهل یک آن را بدهد، زکات ۱۰۵ مثقال آن را که واجب بوده داده و مقداری هم برای ۵ مثقال آن داده که واجب نبوده است. «۱۵۰۶» زکات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که آن را سکه زده باشند و معامله با آن رایج باشد، و اگر چه سکه آن نیز از بین رفته باشد، باید زکات آن را بدهند. «۱۵۰۷» طلا و نقره سکه داری که زنها برای زینت به کار می‌برند، اگر معامله با آن رایج باشد، زکات دارد ولی اگر طوری شود که معامله با آن به عنوان مسکوک رایج نباشد زکات ندارد. «۱۵۰۸» همان طور که سابقاً گفته شد زکات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که انسان یازده ماه مالک مقدار نصاب باشد و اگر در بین یازده ماه، طلا و نقره او از نصاب اول کمتر شود، زکات بر او واجب نیست. «۱۵۰۹» اگر در بین یازده ماه، طلا و نقره‌ای را که دارد با طلا یا نقره یا چیز دیگر عوض نماید یا آنها را آب کند، بنابر اظهر زکات بر او واجب نیست، ولی مکروه است که برای فرار از دادن زکات این کارها را بکند. «۱۵۱۰» اگر طلا و نقره‌ای را که دارد خوب و بد داشته باشد، می‌تواند زکات هرکدام از خوب و بد را از خود آن بدهد، ولی بهتر است زکات همه آنها را از طلا و نقره خوب بدهد، اگر چه بنا بر اظهر جایز است زکات همه را از جنس بد بدهد. «۱۵۱۱» طلا و نقره‌ای که بیشتر از اندازه معمول ناخالصی دارد، اگر خالص آن به اندازه نصاب- که مقدار آن گفته شد- برسد، انسان باید زکات آن را بدهد، و چنانچه رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۹۴ شک دارد که خالص آن به اندازه نصاب هست یانه، زکات آن واجب نیست، ولی احتیاط در این است که با تصفیه کردن و مانند آن تحقیق کند، تا بداند اگر خالص آن به مقدار نصاب است زکاتش را بپردازد، یا این که بدون تصفیه و تحقیق، احتیاط کرده و زکاتی را که احتمال می‌دهد واجب شده، بپردازد. «۱۵۱۲» اگر طلا- و نقره‌ای را که دارد، به مقدار معمول، فلز دیگر با آن مخلوط باشد، نمی‌تواند زکات آن را از طلا- و نقره‌ای بدهد که بیشتر از معمول فلز دیگر دارد، ولی اگر به قدری بدهد که یقین کند طلا ونقره خالصی که در آن هست، به اندازه زکاتی می‌باشد که بر او واجب است اشکال ندارد، و نیت کند مقداری را که زیادتر داده است به عنوان زکات نباشد، بلکه به عنوان هدیه و احسان بدهد.

زکات شتر، گاو و گوسفند

اشاره

«۱۵۱۳» زکات شتر، گاو و گوسفند غیر از شرطهایی که گفته شد، دو شرط دیگر دارد: ۱- حیوان در تمام سال بیکار باشد، و ملاک تشخیص بیکار بودن نظر مردم و عرف است. ۲- در تمام سال از علف بیابان بچرد، پس اگر تمام سال یا مقداری از آن را از علف چیده شده، یا از زراعتی که ملک مالک یا ملک دیگری است بچرد، زکات ندارد.

نصاب شتر

«۱۵۱۴» شتر دوازده نصاب دارد: ۱- پنج شتر، و زکات آن یک گوسفند است و تا شماره شتر به این مقدار نرسد زکات ندارد. ۲- ده شتر، و زکات آن دو گوسفند است. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۹۵ ۳- پانزده شتر، و زکات آن سه گوسفند است. ۴- بیست شتر، و زکات آن چهار گوسفند است. ۵- ۲۵ شتر، و زکات آن پنج گوسفند است. ۶- ۲۶ شتر، و زکات آن یک شتر است که داخل سال دوم شده باشد و مادرش قابلیت حمل را داشته باشد. ۷- ۳۶ شتر، و زکات آن یک شتر است که داخل سال سوم شده باشد، و مادرش قابلیت حمل و مقاربت را داشته باشد. ۸- ۴۶ شتر، و زکات آن یک شتر است که داخل سال چهارم شده باشد و قابلیت حمل را داشته باشد. ۹- ۶۱ شتر، و زکات آن یک شتر است که داخل سال پنجم شده باشد. ۱۰- ۷۶ شتر، و زکات آن دو شتر است که داخل سال سوم شده باشند. ۱۱- ۹۱ شتر، و زکات آن دو شتر است که داخل سال چهارم شده باشند. ۱۲- ۱۲۱ شتر، و بالاتر از آن؛ که باید یا چهل تا، چهل تا، حساب کند و برای هرچهل تا، یک شتر بدهد که داخل سال سوم شده باشد، یا پنجاه تا، پنجاه تا، حساب کند و برای هرپنجاه تا، یک شتر بدهد که داخل سال چهارم شده باشد و یا با هردو راه، یعنی چهل‌تایی و پنجاه‌تایی حساب کند، ولی در هرصورت باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می‌ماند، از نُه تا بیشتر نباشد، مثلًا اگر ۱۴۰ شتر دارد، باید برای صدتا، دو شتری که داخل سال چهارم شده و برای چهل‌تا، یک شتری که داخل سال سوم شده بدهد. «۱۵۱۵» شتری که به عنوان زکات داده می‌شود، باید مادّه باشد. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۹۶

نصاب گاو

«۱۵۱۶» گاو و گاومیش دو نصاب دارد: نصاب اول: سی گاو است. هنگامی که تعداد گاوها به سی برسد، اگر شرایطی را که گفته شد داشته باشد، باید یک گوساله که داخل سال دوم شده و مادرش قابلیت حمل را داشته باشد به عنوان زکات داد. نصاب دوم: چهل گاو است، و زکات آن یک گوساله ماده است که داخل سال سوم شده و مادرش قابلیت حمل را داشته باشد. «۱۵۱۷» زکات مابین سی و چهل گاو واجب نیست، مثلًا کسی که ۳۹ گاو دارد، فقط باید زکات سی تای آنها را بدهد، و نیز اگراز چهل گاو زیادتر داشته باشد، تا به شصت نرسیده، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد و بعد از آن که به شصت رسید، چون دو برابر نصاب اول را دارد، باید دو گوساله که داخل سال دوم شده باشند زکات بدهد، و همچنین هرچه بالا رود باید یا سی‌تا، سی‌تا، حساب کند یا چهل‌تا، چهل‌تا، یا با سی و چهل حساب کند و زکات آن را به دستوری که گفته شد بدهد، ولی باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می ماند از نُه تا بیشتر نباشد، مثلًا اگر هفتاد گاو دارد، باید به حساب سی و چهل حساب کند و برای سی‌تای آن، زکات سی‌تا، و برای چهل‌تای آن، زکات چهل‌تا را بدهد، چون اگر تنها با روش سی‌تایی، حساب کند، ده گاو زکات نداده باقی می‌ماند.

نصاب گوسفند

«۱۵۱۸» گوسفند پنج نصاب دارد: اول: چهل گوسفند، و زکات آن یک گوسفند است، و تا گوسفند به چهل نرسد زکات ندارد. دوم: ۱۲۱ گوسفند، و زکات آن دو گوسفند است. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۹۷ سوم: ۲۰۱ گوسفند، و زکات آن سه گوسفند است. چهارم: ۳۰۱ گوسفند، و زکات آن چهار گوسفند است. پنجم: چهار صد و بالاتر از آن، که باید آنها را صدتا، صدتا، حساب کند و برای هرصدتای آنها یک گوسفند بدهد، و لازم نیست زکات را از خود گوسفندها بدهد، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد، یا مطابق قیمت گوسفند، پول بدهد کافی است، ولی اگر بخواهد جنس دیگر بدهد در صورتی که برای فقرا بهتر باشد، اشکال ندارد. «۱۵۱۹» زکات ما بین دو نصاب واجب نیست، پس اگر شماره گوسفندهای کسی از نصاب اول که چهل است بیشتر باشد تا به نصاب دوم که ۱۲۱ است نرسیده، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد و زیادی آن زکات نداردو همچنین است در نصابهای بعد. «۱۵۲۰» گوسفندی را که برای زکات می‌دهد اگر داخل سال دوم شده باشد کافی است، ولی اظهر این است که اگر هفت ماه گوسفند هم تمام شده باشد کافی است، و اگر بُز را به عنوان زکات بدهد، باید داخل سال سوم شده باشد. «۱۵۲۱» اگر یک نفر در چند جا، گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد و روی هم به اندازه نصاب باشند، باید زکات آنها را بدهد. «۱۵۲۲» اگر گاو، گوسفند و شتری که دارد همه مریض یا معیوب یا پیر باشند، می‌تواند زکات را از خود آنها بدهد، ولی اگر همه سالم و بی عیب و جوان باشند نمی‌تواند زکات آنها را از حیوان مریض یا معیوب یا پیر بدهد، بلکه اگر بعضی از آنها سالم و بعضی مریض و دسته‌ای معیوب و دسته دیگر بی عیب و مقداری پیر و مقداری جوان باشند، مستحب آن است که برای زکات آنها، همه را در مجموع و به طور متوسط در نظر بگیرد، گرچه اظهر آن است که پرداخت آنچه که اسم حیوان بر او صدق کند کافی است. «۱۵۲۳» اگر قبل از تمام شدن ماه یازدهم، گاو، گوسفند و شتر را با چیز دیگر عوض کند، یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید، مثلًا چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد، زکات بر او واجب نیست. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۹۸

«مصرف زکات»

اشاره

در هشت مورد می‌توان زکات رامصرف کرد: ۱- فقیر، و آن کسی است که مخارج سال خود و افراد تحت تکفّلش را ندارد، و کسی که صنعت یا ملک یا سرمایه‌ای دارد که می‌تواند مخارج سال خود را بگذارند فقیر نیست. ۲- مسکین، و آن کسی است که زندگیش را سخت‌تر از فقیر می‌گذراند. ۳- کسی که از طرف امام علیه السلام یا نایب امام مأمور است که زکات را جمع و نگهداری نماید و به حساب آن رسیدگی کند و آن را به امام علیه السلام یا نایب امام یا فقرا برساند. ۴- کافرهایی که اگر زکات به آنان بدهند به دین اسلام مایل می شوند، یا در جنگ به مسلمانان کمک می‌کنند. ۵- خریداری بنده‌ها و آزاد کردن آنان. ۶- پرداخت بدهی کسی که نمی‌تواند قرض خود را ادا کند. ۷- فی سبیل اللّه، یعنی کاری که مانند ساختن مسجد، پل، راهسازی و مدرسه منفعت عمومی و دینی دارد که نفع آن به عموم مسلمانان می‌رسد و برای اسلام نفع داشته باشد. ۸- ابن‌السبیل، یعنی مسافری که در سفر درمانده شده است. و احکام اینها به ترتیب در مسائل بعدی ذکر خواهد شد. «۱۵۲۴» انسان می‌تواند به فقیر و مسکین بیش از مخارج سالیانه‌اش زکات بدهد ولی اگر این کار موجب بی‌انصافی شده و به دیگر فقرا اجحاف شود، مثل این که همه مردم بخواهند زکاتشان را به یک فقیر بدهند و بقیه فقرا تنگدست بمانند، خالی از اشکال نیست. و مستحب است که به هر فقیر کمتر از زکات نصاب اول طلا و نقره که قبلًا گفته شد ندهند. «۱۵۲۵» صنعتگر یا مالک یا تاجری که درآمد او از مخارج سالش کمتر است، رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۲۹۹ می‌تواند برای کسری مخارجش زکات بگیرد، و لازم نیست ابزار کار یا ملک یا

سرمایه خود را به مصـرف مخارج برساند، مگر این که ابزار کار یا سرمایه او به قدری زیاد باشد که بتواند آن را تعویض یا تبدیل به چیز دیگر کنـد و مقـداری برایش بماند که برای زندگی بدون مشـقت و عسـر کافی باشد، که در این صورت لازم است این کار را انجام بدهد. «۱۵۲۶» فقیری که خرج سـال خود و افراد تحت تکفّلش را نـدارد، اگر خـانه‌ای دارد که ملـک اوست و در آن سـاکن است، یا حیوان سواری دارد، چنانچه بدون اینها نتواند زندگی کند، یا این که برای حفظ آبرویش لازم داشته باشد، می‌تواند زکات بگیرد، و همچنین است اگر اثاث خانه، ظرف، لباس تابستانی و زمستانی و چیزهای ضروری زندگی را نداشته باشد و به اینها احتیاج داشته باشد، می‌تواند از مالی که به عنوان زکات به او می‌دهند خریداری نماید. «۱۵۲۷» فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست، بنابر احتیاط واجب باید یاد بگیرد و با گرفتن زکات زندگی نکند، ولی تا وقتی که مشـغول یاد گرفتن است، می‌تواند زکات بگیرد. «۱۵۲۸» کسی که قبلًا فقیر بوده و می‌گوید فقیرم، اگر از گفته او اطمینان یا گمان پیدا شود، می‌شود به او زکات داد. «۱۵۲۹» کسـی که می‌گویـد فقیرم و قبلًا فقیر نبوده، یا معلوم نیست فقیر بوده یانه، اگر از ظاهر حالش گمان پیـدا شود که فقیر است، می‌شود به او زکات داد. «۱۵۳۰» موقع دادن زکات به فقیر لازم نیست به او بگوید که زکات است. «۱۵۳۱» اگر به خیال این که شخصی فقیر است به او زکات بدهد، بعد بفهمد فقیر نبوده، یا از روی ندانسـتن مسأله به کسی که می‌داند فقیر نیست زکات بدهد، چنانچه چیزی را که به او داده باقی باشـد، می‌توانـد از او بگیرد و به مسـتحق بدهـد و اگر از بین رفته باشـد، اظهر این است که گیرنده در صورت جهـل ضـامن نیست، امّـا اگر کسـی که آن چیز را گرفته می دانسته یا احتمال می‌داده که زکات است و می‌دانسـته که خودش فقیر نیست و ممکن است آن چیز یا عوضـش را از او بگیرند، اگر می‌تواند باید عوض آن را از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر گیرنده ادعا کند نمی‌دانسته آن رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۰۰ مال زکات است، همین که دهنـده زکات می گوید، به عنوان زکات دادم، پـذیرفته می‌شود، و در صورت بقـای عین آن مـال، حق پس گرفتن آن را دارد ولی می‌توانـد پس نگیرد و از مال خود دوباره بدهد. «۱۵۳۲» مسافری که خرجی او تمام شده یا مرکبش از کار افتاده، چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصـد برسانـد، اگر چه در وطن خود فقیر نباشـد، می‌توانـد زکات بگیرد، ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج بقیه سفر خود را فراهم کند، فقط به مقداری که به آنجا برسد، می‌تواند زکات بگیرد. «۱۵۳۳» مسافری که در سـفر درمانده شده و زکات گرفته، بعد از آن که به وطنش رسـید، اگر چیزی از زکات باقی مانده باشد، در صورتی که بازگرداندن آن به صاحب مال یا نایب او مشـقت داشته باشد، باید آن را به حاکم شرع بدهد و بگوید آن زکات است، و اگر به حاکم شـرع هم ممکن نشـد به مؤمنین عادل می‌دهد که آنها به مصـرف زکات برسانند. و اگر آن هم ممکن نشد، خودش می‌تواند آن را در موارد مصرف زکات صرف کند.

شرایط مستحقین زکات

«۱۵۳۴» مسـتحق زکات باید مؤمن (شـیعه) باشد مگر مورد چهارم و هفتم از مصارف زکات، که شرایط خاص خود را دارد. «۱۵۳۵» اگر طفل یا دیوانه‌ای از شـیعه فقیر باشد، انسان می‌تواند به ولیّ او زکات بدهد که به مصـرف او برساند. «۱۵۳۶» اگر به ولیّ طفل و دیوانه دسترسی ندارد، می‌تواند خودش یا به وسیله فردی امین زکات را به مصرف طفل یا دیوانه برساند؛ و باید موقعی که زکات را به مصـرف آنان می‌رسانـد، نیت زکات کنـد. و اگر طفل ممیز است و اطمینان دارد که در همان مواردی صـرف می‌کنـد که ولیّ او صرف می‌کرد، می‌توان به خود طفـل نیز داد و همچنین به سـفیه، با اطلاع ولیّ او، می‌توان زکات داد. رساله توضـیح المسائل، متن، ص: ۳۰۱ «۱۵۳۷» به کسی که معصیت کبیره و اموری که در اسلام منکر و قبیح هست مرتکب می‌شود، مخصوصاً کسی که آشکارا معصـیت انجـام می‌دهـد بنـابر احتیاط واجب نبایـد زکات بدهنـد، مگر به قـدر ضـروریات او و خانواده‌اش. «۱۵۳۸» انسـان نمی‌تواند مخارج کسانی، مثل اولاد، که خرجشان بر او واجب است از زکات بدهـد، ولی اگرمخارج‌آنان را ندهـد، دیگران می‌تواننـد به آنان

زکات بدهند. «۱۵۳۹» اگر انسان زکات به پسرش بدهد که خرج زن و خدمتکار خود کند اشکال ندارد. «۱۵۴۰» زنی که صیغه شده اگر فقیر باشد، شوهرش و دیگران میتوانند به او زکات بدهند، ولی اگر شوهرش در ضمن عقد شرط کند که مخارج او را بدهد یا به جهت دیگری دادن مخارجش بر او واجب باشد، در صورتی که بتواند مخارج آن زن را بدهد یا زن بتواند او را مجبور کند، نمی‌شود به آن زن از سهم فقرا زکات داد. «۱۵۴۱» زن می‌تواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد، اگر چه شوهر، زکات را صرف مخارج خود آن زن نماید. «۱۵۴۲» سیّد نمی‌تواند از غیر سید زکات بگیرد، ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج او را نکند و ناچار به گرفتن زکات باشد، می‌تواند از غیر سیّد زکات بگیرد، ولی احتیاط واجب آن است که اگر ممکن باشد فقط به مقداری که برای مخارج سالانه‌اش ضروری باشد بگیرد و اگر در اثنای سال از زکات بی‌نیاز شد آن را عودت یا با اذن زکات دهنده به مصرف مستحقین زکات برساند و خودش از خمس استفاده کند.

نیّت زکات

«۱۵۴۳» انسان باید زکات را به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد و اگر غیر از زکات، مال دیگری هم بر او واجب شده است، در نیت معین کند که آنچه را می‌دهد زکات است، ولی اگر هم زکات مال بر او واجب شده است و هم رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۰۲ زکات فطره، لازم نیست موقع ادا کردن، نیت کند که آنچه را می‌دهد زکات مال است، بلکه اگر به نیت «آنچه بر او واجب است» بدهد از هردو کفایت می‌کند، و همچنین اگر مثلًا زکات گندم و جو بر او واجب باشد، لازم نیست معین کند چیزی را که می‌دهد زکات گندم است یا جو. «۱۵۴۴» کسی که زکات چند مال بر او واجب شده اگر مقداری زکات بدهد و نیت هیچ کدام آنها را نکند، بلکه نیت کند که «زکات می‌دهم» کافی است. «۱۵۴۵» اگر کسی را وکیل کند که زکات مال او را بدهد، چنانچه وکیل موقع دادن زکات به فقیر، از طرف مالك نیت زکات کند، بنابر اظهر کافی است. «۱۵۴۶» اگر مالك یا وکیل او بدون قصد قربت زکات رابه فقیر بدهد و پیش از آن که آن مال از بین برود، خود مالك نیت زکات کند، زکات حساب می‌شود. «۱۵۴۷» مسلمانی که مستبصر (شیعه) شد عباداتی که موافق مذهب خودش انجام داده اعاده ندارد مگر زکات که باید آن را به فقیر شیعه بدهد ولی اگر از اول آن را به فقیر شیعه و با قصد قربت داده باشد، اعاده ندارد. «۱۵۴۸» در حال غیبت نباید به کسانی که منصب امام را غصب کرده‌اند زکات داد، ولی دادن زکات به مجتهد جامع الشرایط بنا بر اقوی مثل دادن زکات به امام معصوم علیه السلام است.

مسائل متفرقه زکات

«۱۵۴۹» هنگام جدا کردن گندم و جو از کاه و هنگام چیدن خرما و انگور، باید زکات آن را به فقیر داد یا از مال خود جدا کرد. و زکات طلا، نقره، گاو، گوسفند، شتر را بعد از تمام شدن ماه دوازدهم باید به فقیر بدهد یا از مال خود جدا نماید، ولی اگر منتظر فقیر معینی باشد یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد، می‌تواند زکات را جدا کند و ادای آن را به خاطر آن فقیر تأخیر بیندازد. «۱۵۵۰» زکات گندم، جو، خرما، کشمش، طلا و نقره را می‌توان از خود آنها داد و می‌توان قیمت آن را حساب کرد، و همچنین است بنابراظهر در زکات شتر، گاو و رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۰۳ گوسفند؛ و اگر قیمت را می‌دهد، بنابر احتیاط واجب باید پول نقد بدهد، مگر آن که گیرنده رضایت داشته باشد، و منظور از قیمت، قیمت وقت اخراج زکات و دادن به مستحق است. «۱۵۵۱» بعد از جدا کردن زکات، لازم نیست فوراً آن را به مستحق بدهد، ولی اگر به کسی که می‌شود زکات داد دسترسی دارد یا سایر مصارف زکات برای او ممکن است، احتیاط مستحب آن است که دادن زکات را تأخیر نیندازد. و اگر با وجود آن که می‌تواند زکات را به اهل آن برساند، تأخیر بیندازد و زکات از بین برود، بنا بر اظهر ضامن است. «۱۵۵۲» انسان نمی‌تواند زکاتی را

که کنار گذاشته برای خود بردارد و چیز دیگری به جای آن بگذارد. «۱۵۵۳» اگر با عین مالی که برای زکات کنار گذاشته برای خودش تجارت کند اصل مال و سود آن مال فقیر است و اگر ضرر کند جبران آن بر عهده زکات دهنده است. «۱۵۵۴» مستحب است زکات گاو، گوسفند و شتر را به فقرای آبرومند بدهد و در دادن زکات، خویشان را بر دیگران، و اهل علم و کمال را بر غیر آنان و کسانی را که اهل سؤال نیستند بر اهل سؤال مقدم بدارد. «۱۵۵۵» اگر در شهرِ زکات دهنده مستحقی نباشد و نتواند زکات را به مصرف دیگری که برای آن معین شده برساند، چنانچه امید نداشته باشد که بعداً مستحق پیدا کند، باید زکات را به شهر دیگر ببرد و به مصرف زکات برساند، و مخارج بردن به شهر دیگر به عهده او نیست، گرچه احتیاط مستحب در این است که خودش مخارج را بپردازد و اگر زکات تلف شود ضامن نیست. «۱۵۵۶» اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، می‌تواند زکات را به شهر دیگر ببرد، ولی مخارج بردن به آن شهر را باید از خودش بدهد، و اگر زکات تلف شود ضامن است، مگر آن که به درخواست حاکم شرع برده باشد. «۱۵۵۷» اجرت وزن و پیمانه کردن گندم، جو، کشمش و خرمایی را که برای زکات می‌دهد اگر مالک پرداخت نکرد و با فقیر هم در مورد اجرت آن مصالحه رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۰۴ نکردند، بنابراظهر از زکات پرداخت می‌شود. «۱۵۵۸» مکروه است انسان از مستحق در خواست کند که زکاتی را که از او گرفته به او بفروشد، ولی اگر مستحق بخواهد چیزی راکه گرفته بفروشد، بعد از آن که به قیمت رساند، کسی که زکات را به او داده در خریدن آن، بر دیگران مقدم است. «۱۵۵۹» کسی که مالک حد نصاب طلا و نقره بوده و چند سال بر آن گذشته و زکات آن را نداده است، در صورتی که زکات فعلی آن را پرداخت کند کافی است.

«زکات فطره»

اشاره

«۱۵۶۰» کسی که موقع رؤیت شدن هلال ماه شوال بالغ، عاقل و هوشیار است و فقیر و بنده کس دیگر نیست، باید برای خودش و کسانی که نان‌خور او هستند، به ازای هرنفر یک صاع طعام (تقریباً سه کیلو) از گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا ذرت و مانند اینها، از چیزهایی که خوراک بیشتر مردم است، به مستحق بدهد و اگر پول یکی از اینها را هم بدهد کافی است ولی احتیاط مستحب این است که زکات فطره را از گندم یا جو یا خرما یا کشمش بدهد و یا پول یکی از اینها را حساب کند. «۱۵۶۱» کسی که مخارج سال خود و خانواده‌اش را ندارد و کسبی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود و آنان را تهیه کند، فقیر است و دادن زکات فطره بر او واجب نیست. «۱۵۶۲» کسی که فقط به اندازه یک صاع (تقریباً سه کیلو) گندم و مانند آن دارد، مستحب است زکات فطره را بدهد و چنانچه افرادی تحت تکفّل داشته باشد و بخواهد فطره آنها را هم بدهد، می‌تواند به قصد فطره، آن یک صاع را به یکی از این افرادبدهد و او هم به‌همین قصد به‌دیگری بدهد و همین‌طور ادامه‌دهند تا به‌نفرآخر برسد، و بهتر است نفر آخر چیزی را که می‌گیرد به کسی بدهد که از خودشان نباشد. «۱۵۶۳» کسی که خرج سال خود، و خانواده‌اش را دارد، فقیر نیست و دادن زکات فطره بر او واجب است، و کسی که فعلًا خرج سال را ندارد، ولی به تدریج به رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۰۵ دست می‌آورد ومصرف می‌کند، اگر غیر از آنچه خرج می‌کند، با قرض کردن و مانند آن بتواند زکات فطره را بدهد به طوری که نظم امور او برهم نخورد و موجب حرج و اجحاف نباشد، بنابراحتیاط واجب باید زکات فطره را بدهد. «۱۵۶۴» انسان باید فطره کسانی را که در غروب شب عید فطر نان خور او حساب می‌شوند بدهد، کوچک باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر، ولی زنی که ناشزه شده و از تمکین شوهر خودداری می‌کند، اگر نان

خور او حساب نشود، فطره او بر شوهر واجب نیست. «۱۵۶۵» اگر کسی را که نان خور اوست و در شهر دیگر است وکیل کند که از مال او فطره خود را بدهد، چنانچه اطمینان داشته باشد که فطره را می‌دهد، لازم نیست خودش فطره او را بدهد. «۱۵۶۶» فطره کسی که پیش از برآمدن هلال ماه شوال مهمان شخص دیگری شده است بر میزبان واجب است، به شرط آن که برای خوردن غذا به منزل او آمده باشد، ولو بعداً مانعی پیش آید که نتواند غذا صرف کند، اما اگر وقت رؤیت هلال، غذایی برای کسی هدیه بفرستد، در صورتی که این گونه هدیه مستمر نبوده و صدق نان خور یا مهمان بر او نکند، فطره او بر هدیه دهنده واجب نیست، هر چند با مال او افطار کرده باشد. «۱۵۶۷» اگر کسی موقع غروب شب عید فطر دیوانه یا بیهوش باشد، زکات فطره بر او واجب نیست، ولی اگر یکی از افراد تحت تکفّل او در این موقع دیوانه یا بیهوش باشد، فطره او بر ولیّ واجب است. «۱۵۶۸» اگر بچه پیش از غروب بالغ شود، یا دیوانه عاقل گردد، یا فقیر غنی شود در صورتی که سایر شرایط واجب شدن فطره را دارا باشد، باید زکات فطره را بدهد، و همچنین است اگر کافری قبل از غروب شب عید فطر، مسلمان شود و یا بیهوشی به هوش آید. «۱۵۶۹» کسی که موقع غروب شب عید فطر، زکات فطره بر او واجب نیست، اگر تا پیش از ظهر روز عید شرطهای واجب شدن فطره در او پیدا شود، مستحب رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۰۶ است زکات فطره را بدهد. «۱۵۷۰» کافری که بعد از غروب شب عید فطر مسلمان شده، فطره بر او واجب نیست، ولی مسلمانی که شیعه نبوده، اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود؛ باید زکات فطره را بدهد. «۱۵۷۱» اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بچه‌دار شود، یا کسی نان خور او حساب شود، واجب نیست فطره او را بدهد، اگر چه مستحب است فطره کسانی را که بعد از غروب، تا پیش از ظهر روز عید، نان خور او حساب می‌شوند بدهد. «۱۵۷۲» اگر انسان نان خور کسی باشد و پیش از غروب نان‌خور دیگری شود، فطره او بر کسی که نان خور او شده واجب است، مثلًا اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود، شوهرش باید فطره او را بدهد. «۱۵۷۳» کسی که دیگری باید فطره اورا بدهد، واجب نیست فطره خودرا بدهد. «۱۵۷۴» اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد، بر خود انسان واجب نمی‌شود. «۱۵۷۵» اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است خودش فطره را بدهد، بنا بر احوط از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی‌شود، مگر این که با اذن مکلف و به قصد نیابت از او باشد، که کفایت آن بعید نیست. «۱۵۷۶» زنی که شوهرش مخارج او را نمی‌دهد، چنانچه نان خور دیگری باشد، فطره‌اش بر او واجب است، و اگر نان خور دیگری نیست، در صورتی که فقیر نباشد، باید فطره خود را بدهد، و اگر از روی شدت احتیاج شوهر، زن به او انفاق می‌کند، فطره او نیز بر زن واجب است، ولی اگر شوهر با همین سختی فطره زن را بدهد ساقط شدن فطره از گردن زن خالی از وجه نیست. «۱۵۷۷» کسی که سیّد نیست نمی‌تواند به سید فطره بدهد و حتی اگر سیدی نان‌خور او باشد، نمی‌تواند فطره او را به سید دیگربدهد. «۱۵۷۸» فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می‌خورد، بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می‌دهد، ولی اگر مادر یا دایه مخارج رااز مال طفل برمی‌دارد، فطره طفل برکسی واجب نیست. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۰۷ «۱۵۷۹» انسان اگر چه مخارج افراد تحت تکفل خود را از مال حرام بدهد، باید فطره آنان را از مال حلال بدهد. «۱۵۸۰» اگر انسان کسی را اجیر نماید و شرط کند که مخارج او رابدهد در صورتی که به شرط خود عمل کند و اجیر نان خور او حساب شود، باید فطره او را هم بدهد. «۱۵۸۱» اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد، باید فطره او و افراد تحت تکفل او را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از غروب بمیرد، واجب نیست فطره او و خانواده‌اش را از مال او بدهند.

مصرف زکات فطره

«۱۵۸۲» اگر زکات فطره رابه یکی از هشت مصرفی که سابقاً برای زکات گفته شد برسانند، بنا بر اظهر کافی است، ولی احتیاط در آن است که فقط به فقرای شیعه بدهند. «۱۵۸۳» بنا بر اظهر جایز است زکات فطره را به فقیر مستضعف، یعنی کسی که نه اهل‌ولایت

است و نه دشمن شیعه، بدهند. «۱۵۸۴» اگر طفل شیعه‌ای فقیر باشد، انسان می‌تواند فطره را به مصرف او برساند، یا به وسیله دادن به ولیّ طفل، ملک طفل نماید. «۱۵۸۵» به یک فقیر نبایـد بیشتر از مخارج سالش فطره بدهنـد و بنابر احتیاط واجب کمتر از یک صاع (تقریباً سه کیلو) نیز فطره ندهنـد. «۱۵۸۶» مسـتحب اسـت در دادن زکـات فطره، خویشـان فقیر را بر دیگران مقـدم دارد و بعد همسایگان فقیر را و بعـد اهل علم فقیر را؛ ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند، مستحب است آنها را مقدم بدارد. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۰۸

مسائل متفرقه زکات فطره

«۱۵۸۷» انسان بایـد زکات فطره را به قصـد قربت، یعنی برای انجام فرمان خداونـد بدهـد و موقعی که آن رامی‌دهد، نیت دادن فطره نماید. «۱۵۸۸» اگر پیش از ماه رمضان یا در ماه رمضان به فقیر قرض بدهد و بعد از آن که فطره بر او واجب شد، طلب خود را بابت فطره حساب کند مانعی ندارد. «۱۵۸۹» گندم یا چیز دیگری که برای فطره می‌دهد، باید با جنس دیگر یا خاک مخلوط نباشد یا اگر مخلوط است، چیزی که مخلوط شده به قدری کم باشد که قابل توجه نباشد و اگر بیش از این مقدار باشد در صورتی صحیح است که خالص آن به یک صاع برسد، ولی اگر مثلًا یک صاع گندم با چندین من خاک مخلوط باشد، که خالص کردن آن خرج یا کار بیشتر از متعارف دارد، دادن آن کافی نیست. «۱۵۹۰» اگر فطره را از چیز معیوب بدهد کافی نیست. «۱۵۹۱» کسی که فطره چند نفر را می‌دهـد، لازم نیست همه را از یک جنس بدهـد و اگر مثلًا فطره بعضـی را گنـدم و فطره بعض دیگر را جو بدهـد کافی است، و همچنین می‌توانـد بعضـی را جنس و بعضـی دیگر را قیمت بدهـد، خواه قیمت همـان جنس یـا قیمت جنس دیگر، ولی بنا بر احتیاط واجب یک فطره را از دو جنس ندهـد و اگر قیمت را می‌دهـد قیمت دو جنس را مخلوط نکنـد. «۱۵۹۲» افضل این است که زکات فطره را از خرما بدهد و بعد از آن کشمش و بعد از آن خوراک غالب مردم شهر، ولی اگر شخصی خوراک غالبش غیر از خوراک غـالب مردم شـهر بود، بعیـد نیست که بعـد از خرمـا و کشـمش، دادن فطره از همان خوراک خودش افضل باشـد، نه خوراک غالب مردم شهر. «۱۵۹۳» کسـی که نماز عیـد فطر می‌خوانـد، بنابر احتیاط واجب بایـد فطره را پیش از نماز عیـد بدهد، ولی اگر نماز عید نمی‌خوانـد، می‌توانـد فطره را تا ظهر به تأخیر بینـدازد؛ و ابتـدای وقت واجب شـدن فطره، وقت رؤیت هلال عیـد است. «۱۵۹۴» اگر موقعی که دادن زکات فطره واجب است، فطره را ندهد و کنار هم رساله توضیـح المسائل، متن، ص: ۳۰۹ نگذارد، احتیاط مستحب آن است که بعـداً قضا کند، ولی‌اظهر این‌است که زکات فطره دیگر براو واجب نیست ولی‌معصـیت کرده‌است. «۱۵۹۵» اگر مالی را که برای فطره کنار گذاشته از بین برود، چنانچه دسترسـی به فقیر داشـته و دادن فطره را تأخیر انـداخته، بایـد عوض آن را بدهـد، و همچنین است اگر دسترسـی به فقیر نداشـته ولی در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد، و اگر در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشـد نیز بنابراحتیـاط واجب ضامن است. «۱۵۹۶» اگر در محـل خودش مسـتحق پیـدا شود، احتیاط مسـتحب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود، باید بنا بر احتیاط عوض آن را بدهد. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۱۰

خرید و فروش

«اقسام معاملات»

اشاره

معاملات چنـد قسم می‌باشد: ۱- معاملات باطل. ۲- معاملات مکروه. ۳- خریـد و فروش میوه. ۴- معامله سلف. ۵- خرید و فروش طلا به طلا یا نقره به نقره. که تفصیل هرکدام از آنها به ترتیب در مسائل بعدی ذکر خواهد شد.

معاملات باطل

در چند مورد معامله باطل است: ۱- خرید و فروش عین نجس، برای استفاده‌هایی که شرط آن، پاك بودن آن چیز باشد. ۲- خرید و فروش مـال غصبی، مگر آن که صـاحبش معـامله را اجازه دهـد. ۳- خریـد و فروش چیزهـایی که ارزش مالی ندارنـد. ۴- معامله چیزی که منافع معمولی آن حرام باشـد، با توضیحی که بعداً خواهد آمد، مثل آلات قمار و موسیقی. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۱۶ ۵- معامله‌ای که در آن ربا باشد. «۱۶۱۲» فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است، اشکال ندارد، ولی اگر مشتری بخواهد آن چیز را بخورد، فروشنده باید نجس بودن آن را به او بگوید. «۱۶۱۳» چیزهای روان مضاف که گاهی به اتصال و استهلاك در آب زیاد مطلق، قابل تطهیر است اگر ممکن باشد به طریقی به حالت اول خود برگردد و از آن استفاده شود، خریـد و فروش آن در حـال نجاست جایز است، و این در صورتی است که مقصود از معامله، منافع بعـد از پاك شـدن باشـد، و اگر مقصود منافعی است که مشروط به پاك بودن آن نیست، در صورتی که مالیّت داشته باشـد بـدون قابلیت تطهیر هم خرید و فروش آن بنـا بر اظهر جایز است. «۱۶۱۴» اگر چیز پـاکی ماننـد روغن و نفت که آب کشـیدن آن ممکن نیست نجس شود، چنانچه روغن نجس را برای خوردن به خریـدار بدهنـد معامله باطل و عمل حرام است و اگر برای کاری بخواهند که شرط آن پاك بودن نیست، مثلًا بخواهنـد روغن نجس را بسوزاننـد، یا برای روغن مالی بـدن مریض اسـتعمال کننـد، فروش آن اشـکال نـدارد. «۱۶۱۵» خرید و فروش دارویی که موقع درست کردن با شراب مخلوط کرده باشند، در صورتی که شخص مریض چاره‌ای به جز استفاده از آن دارو را نـدارد، بنابر جواز استشـفا به حرام، بعیـد نیست جایز باشد. «۱۶۱۶» خریـد و فروش روغن، دارو و عطرهـایی که از کشورهای غیر اسـلامی می‌آورنـد، اگر نجس بـودن آنهـا معلـوم نباشـد اشـکال نـدارد؛ ولی دارو یـا روغنی کـه از حیـوان، بعـد از جـان دادن آن می‌گیرنـد، چنـانچه در شـهر کفـار از دست کـافر بگیرنـد، و از حیوانی باشـد که خون جهنـده دارد، نجس است و معـامله آن بـاطل می‌باشـد، بلکه اگر در شـهر مسلمانان هم از دست کـافر بگیرنـد، معامله آن باطل است، مگر آن که بداننـد که آن کافر از مسـلمان خریده است. «۱۶۱۷» اگر روباه را بغیر دستوری که در شرع معین شده کشته باشند، یا خودش مرده باشد، پوست آن نجس است، بنابراین خریـد و فروش پوست آن، در صورتی رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۱۷ که هیچ استفاده مشروع و حلالی از آن برده نشود، حرام و معامله آن باطل است. «۱۶۱۸» خرید و فروش گوشت، پیه و چرمی که از کشورهای غیر اسلامی می‌آورند یا از دست کافر گرفته می‌شود، باطل است، ولی اگر انسان بدانـد که آنها از حیوانی است که به دستور شرع کشته شـده، خرید و فروش آنها اشکال ندارد. «۱۶۱۹» خریـد و فروش گوشت، پیه و چرمی که از دست مسلمان گرفته شود اشکال نـدارد ولی اگر انسان بداند که آن مسلمان آنرا از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که بدستور شرع کشته شده یا نه، خریدن آن حرام و معامله آن باطل است. «۱۶۲۰» خرید و فروش خوك و سگ حرام است، مگر سگ شکاری، سگ گله و سگ محافظ باغ و بستان، که بنا بر اظهر خریـد و فروش آنهـا به قصـد همین منافع جایز است. «۱۶۲۱» خریـد و فروش چیزهای مست کننـده حرام و معامله آنها باطل است. «۱۶۲۲» چیزهایی که نجس نیستند ولی منافع حلالی که مورد قصـد عقلاء باشد ندارند، از قبیل حشـرات و بعضـی حیوانات و فضلـه‌ها کـه نجس نیستند، و مردار حیوانـاتی کـه خـون جهنـده ندارنـد، معـامله آنهـا باطـل اسـت، مگر این که به حسب زمان‌هـا و مکان‌هـای مختلف منـافعی عقلایـی داشـته باشـد، مثل گرفتن روغن از ماهی مرده، که در این صورت معامله صحیح است. «۱۶۲۳» فروختن مال غصبی باطل است، و فروشنده باید پولی را که از خریدار گرفته به او برگرداند. «۱۶۲۴» خرید و فروش آلات لهو، مثل تار و حتی سازهای کوچك و همچنین آلات قمار از قبیل نرد و شطرنج حرام است، مگر این که منفعت مشروع و حلالی از آن برده

شود، و معامله برای آن منفعتِ حلال واقع شود، که بنا براظهر در این صورت معامله صحیح است، و اگر معامله برای موادّ تشکیل دهنده آنها صورت گیرد، باید یا شکسته شود و یا مطمئن باشد که خریدار خود می‌شکند. «۱۶۲۵» اگر چیزی را که می‌شود استفاده حلال از آن ببرند، به این شرط بفروشد که آن را در حرام مصرف کنند، مثلًا انگور را به این شرط بفروشد که از آن شراب رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۱۸ تهیه نمایند، معامله آن حرام و باطل است، اما اگر معلوم باشد که خریدار در حرام مصرف می کند ولی فروشنده شرط نمی‌کند و همچنین قصد او، مصرف در حرام و کمک به خریدار در این امر نیست، بنابراظهر معامله جایز است، اگر چه در صورت عدم عُسر و حرج اولی و احوط ترک آن است، و همین حکم برای فروختن غذا به کسی که در ماه رمضان از روی معصیت افطار می‌کند جاری است. «۱۶۲۶» ساختن مجسّمه موجودات جاندار حرام است امّا نگهداری آن برای مقاصد غیرحرام بنا بر اظهر جایز است، و نیز معامله به همین مقصود مانعی ندارد، اگر چه احتیاط مستحب در ترک آن است، و نقاشی موجودات جاندار بنا بر اظهر حرام نیست، اگر چه احتیاط در ناقص یا جدا کشیدن آن است. «۱۶۲۷» خریدن چیزی که از قمار یا دزدی یااز معامله باطل تهیه شده، باطل و تصرف در آن چیز حرام‌است، و اگر کسی آن را بخرد، باید به صاحب اصلیش برگرداند. «۱۶۲۸» غِش در معامله، که عبارت است از مخفی کردن عیب چیزی و فروختن آن به اسم صحیح و سالم، مثل مخلوط کردن شیر با آب یا گندم خوب با گندم بد یا روغن با پیه و مانند آن، در صورتی که مشخص نباشد و فروشنده به خریدار نگوید، حرام است و مشتری حق بهم زدن معامله و یا گرفتن تفاوت قیمت را دارد. «۱۶۲۹» اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می‌فروشند به زیادتر از همان جنس بفروشد، مثلًا یک من گندم را به یک من و نیم گندم بفروشد، ربا و حرام است و گناه یک درهم ربا بزرگتر از آن است که انسان هفتاد مرتبه با مَحرَم خود زنا کند، بلکه اگر یکی از دو جنس، سالم و دیگری معیوب، یا جنس یکی خوب و جنس دیگری بد باشد، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند، چنانچه بیشتر از مقداری که می دهد بگیرد، باز هم ربا و حرام است، پس اگر مِس درست را بدهد و بیشتر از آن مس شکسته بگیرد، یا برنج مرغوب را بدهد و بیشتر از آن برنج نامرغوب بگیرد، یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می‌باشد. «۱۶۳۰» اگر چیزی را که اضافه می گیرد غیر از جنسی باشد که می‌فروشد، مثلًا یک من گندم را به یک من گندم و یک ریال پول بفروشد، باز هم ربا و حرام است. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۱۹ «۱۶۳۱» اگر کسی که مقدار کمتر را می‌دهد چیزی به آن اضافه کند، مثلًا یک من گندم و یک دستمال را به یک من و نیم گندم بفروشد، اشکال ندارد، و همچنین است اگر هر دو طرف چیزی زیاد کنند، مثلًا یک من گندم و یک دستمال را به یک من و نیم گندم و یک دستمال بفروشند. «۱۶۳۲» اگر چیزی را که مثل پارچه با متر و ذرع می‌فروشند، یا چیزی را که مثل گردو عددی معامله می کنند، بفروشد و زیادتر بگیرد، مثلًا ده عدد تخم مرغ بدهد و یازده عدد بگیرد، اشکال ندارد ولی در بعضی از موارد کراهت دارد. «۱۶۳۳» جنسی راکه دربعضی از شهرها با وزن یا پیمانه می‌فروشند و دربعضی از شهرها عددی معامله می کنند، اگر در شهری که آن را با وزن یا پیمانه می‌فروشند زیادتر بگیرد ربا و حرام‌است و در شهر دیگر اگر عددی معامله کند و زیادتر بگیرد ربا نیست. «۱۶۳۴» اگر چیزی را که می‌فروشد و عوضی را که می گیرد از یک جنس نباشد، زیادی گرفتن اشکال ندارد، پس اگر یک من برنج بفروشد و دو من گندم بگیرد معامله صحیح است. «۱۶۳۵» اگر جنسی را که می‌فروشد و عوضی را که می گیرد از یک چیز به دست آمده باشد، و به عبارت دیگر، حقیقت نوعیه آنها یکی بوده و اصناف مختلف باشند، باید در معامله زیادی نگیرد، پس اگر یک من کَره حیوانی بفروشد و در عوض آن یک من و نیم پنیر بگیرد، ربا و حرام است. «۱۶۳۶» جو و گندم در ربا یک جنس حساب می‌شوند، پس اگر یک من گندم بدهد و یک من و پنج سیر جو بگیرد، ربا و حرام است، و نیز اگر مثلًا ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گندم بدهد، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدتی گندم را می‌دهد، مثل آن است که زیادی گرفته و حرام می‌باشد. «۱۶۳۷» اگر مسلمان از کافری که در پناه اسلام نیست ربا بگیرد اشکال ندارد، ولی مسلمان نمی‌تواند به کافر ربا و زیادتی در معامله بدهد. و همچنین پدر و فرزند، زن و شوهر می توانند از یکدیگر ربا بگیرند. رساله توضیح المسائل،

متن، ص: ۳۲۰

معاملات مکروه

«۱۶۳۸» بعضـی از معاملات مکروه عبارتنـد از: کسب کردن به چیزهایی که غالباً به حرام یا مکروه می‌انجامـد، مثل مواردی که غالباً ابتلاـ به ربا در آن است، فروختن غـذا به کسـی که برای وقت گرانی احتکار می‌کنـد، شـغل خود را سـر بریـدن حیوانات قرار دادن، معـامله کردن بـا کسـانیکه عادت بر اجتناب از محرمات ندارنـد و همچنین با اطفال، که اصل معامله با آنها شـرعاً صـحیح ولی مورد شبهه است.

خرید و فروش میوه

«۱۶۳۹» فروش میوه‌ای که گُل آن ریخته و دانه بسته، پیش از چیدن صـحیح‌است. «۱۶۴۰» اگر بخواهنـد میوه‌ای را که روی درخت است، پیش از آن که گُـل آن بریزد بفروشـند، بایـد چیزی از حاصل زمین،ماننـد سبزی را با آن بفروشـند که در اصل، چیز دیگری معامله شود و فروختن میوه تابع و ضـمیمه باشد و یا به صورت شـرط یا مصالحه در ضـمن معامله دیگری باشد. «۱۶۴۱» اگر خرمایی را که زرد یـا سـرخ شـده، روی درخت بفروشـند اشـکال نـدارد. ولی بنـا براظهر نبایـد عوض آنرا خرما بگیرنـد، اما اگر کسـی یک درخت خرمـا در خـانه یـا بـاغ دیگری داشـته باشـد، در صورتی که مقـدار محصول آن را تخمین بزننـد و صـاحب درخت آن را به صـاحب خـانه یـا بـاغ بفروشـد و عوض آن، خرمـا بگیرد، چنانچه خرمایی که می‌گیرد کمتر یا زیادتر از مقـداری که تخمین زده‌اند نباشد اشکال ندارد. «۱۶۴۲» فروختن خیار، بادنجان، سبزیجات و مانند آنها، که سالی چند مرتبه چیده می‌شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شـده باشـد و معین کننـد که مشتری در سال چند مرتبه آن را بچینند، اشـکال ندارد. رساله توضـیح المسائل، متن، ص: ۳۲۱ «۱۶۴۳» اگر خوشه گنـدم و جو را بعـد از آن که دانه بسـته، به چیز دیگری، غیر گندم و جو بفروشـند، اشـکال ندارد. «۱۶۴۴» انسان می‌تواند از میوه درختی که در مسیر عبور عمومی است، حتی اگر مالک مشـخص داشته باشد، بخورد، ولی نباید موجب افساد یا از بین رفتن درخت و میوه شود، و بنا بر احوط باید چیزی از میوه را با خود نبرد.

معامله سَلَف

اشاره

«۱۶۴۵» معامله سـلف آن است که مشتری پول را بدهد که بعد از مدتی جنس را تحویل بگیرد، و اگر بگوید این پول را می‌دهم که مثلًا بعد از شـش ماه فلان جنس را بگیرم و فروشنده بگوید قبول کردم، یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید فلان جنس را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم، معامله صحیح است. «۱۶۴۶» اگر پولی را سـلف بفروشد و عوض آن را پول بگیرد معامله باطل است، ولی اگر جنسـی را سـلف بفروشد و عوض آن را جنس دیگر یا پول بگیرد، معامله صحیح است. شرایط معامله سَلَف «۱۶۴۷» معامله سلف شـش شرط دارد: ۱- بایـد خصوصـیاتی را که قیمت جنس به واسـطه آنها فرق می‌کنـد، معین نمایند. ولی دقت زیاد هم لازم نیست، همین قدر که مردم بگویند خصوصـیات آن معلوم شده کافی است، پس معامله سلف در نان، گوشت، پوست حیوان و مانند آنها، در صورتی که نشود خصوصـیاتشان را به طوری معین کننـد که برای مشتری مجهول نباشـد و معامله غرری باشـد، باطل است. ۲- پیش از آن که خریـدار و فروشـنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشـنده بدهد و اگر خریدار از فروشـنده طلبکار است خلاـف احتیاط است که پول رساله توضـیح المسائل، متن، ص: ۳۲۲ را از طلب خود حسـاب کنـد، گر چه جایز بودن این کار خالی از وجه نیست، و چنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد، اگر چه معامله به آن مقدار صحیح است، ولی فروشنده می‌تواند معامله

همان مقدار را بهم بزند. ۳- بنا براحتیاط واجب، زمان دریافت جنس را کاملًا معین کنند، و چنانچه زمان را معین نکنند و بطور فعلی بفروشند معامله صحیح است ولی معامله سلف نیست. ۴- وقتی را برای تحویل جنس معین کنند که در آن وقت، به قدری از آن جنس وجود داشته باشد که اطمینان داشته باشند که نایاب نخواهد بود. ۵- بنا براظهر محل تحویل جنس را معین نمایند، بطوری که هیچیک مغبون نشوند، ولی اگر از نوع معامله جای آن معلوم باشد، لازم نیست اسم آنجا را ببرند، و همچنین کرایه حمل بار باید مشخص شود که به عهده کدام یک می‌باشد. ۶- وزن یا پیمانه آن را معین کنند، و جنسی را هم که معمولًا با دیدن، معامله می کنند اگر سلف بفروشند، اشکال ندارد، ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ تفاوت افراد آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیت ندهند، به هر حال در معامله سلف باید طوری جنس را مشخص کنند که هیچیك از فروشنده و خریدار مغبون نشوند.

احکام معامله سَلَف

«۱۶۴۸» انسان نمی‌تواند جنسی را که سلف خریده پیش از تمام شدن مدت بفروشد، و بعد از تمام شدن مدت، اگر چه آن را تحویل نگرفته باشد، فروختن آن اشکال ندارد. «۱۶۴۹» در معامله سلف اگر فروشنده جنسی را که قرارداد کرده بدهد، مشتری باید قبول کند، و نیز اگر بهتر از آنچه قرار گذاشته بدهد، یعنی همان اوصاف را با زیادتی کمال دارا باشد، مشتری باید قبول نماید، مگر این که در معامله مشخص کرده باشند که بهتر یا بدتر تحویل داده نشود که اگر طبق قرارداد، نباشد، لازم نیست قبول کند. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۲۳ «۱۶۵۰» اگر جنسی را که فروشنده می‌دهد، پست‌تر از جنسی باشد که قرارداد کرده، مشتری می‌تواند قبول نکند. «۱۶۵۱» اگر فروشنده به جای جنسی که قرارداد کرده، جنس دیگری بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود اشکال ندارد.

فروش طلا به طلا و نقره به نقره

«۱۶۵۲» اگر طلا را به طلا یا نقره را به نقره بفروشد، سکه‌دار باشند یا بی‌سکه، در صورتی که وزن یکی از آنها زیادتر از دیگری باشد، معامله حرام و باطل است. «۱۶۵۳» اگر طلا ـ را به نقره یا نقره را به طلا بفروشد، معامله صحیح است، و لازم نیست وزن آنها مساوی باشد. «۱۶۵۴» اگر طلا یا نقره را به طلا یا نقره بفروشند، باید فروشنده و خریدار پیش از آن که از یکدیگر جدا شوند، جنس و عوض آن را به یکدیگر تحویل دهند و اگر هیچ مقدار از چیزی را که قرار گذاشته‌اند تحویل ندهند، معامله باطل است. و اگر مقداری تحویل داده شد، معامله نسبت به آن مقدار صحیح و ثابت است. «۱۶۵۵» اگر فروشنده یا خریدار تمام چیزی را که قرار گذاشته، تحویل دهد و دیگری مقداری از آن را تحویل دهد و از یکدیگر جدا شوند، اگر چه معامله به آن مقدار صحیح است، ولی اختیار فسخ معامله برای کسی که حق خود را به طور ناقص دریافت کرده، ثابت است. «۱۶۵۶» اگر مقداری خاك نقره معدن را به همان مقدار نقره خالص، یا مقداری خاك طلای معدن را به آن مقدار طلای خالص بفروشند، بنا بر اظهر معامله باطل است. ولی فروختن خاك نقره به طلا و خاك طلا به نقره به هرصورت که باشد اشکال ندارد. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۲۴

«شرایط فروشنده و خریدار»

برای فروشنده و خریدار شش شرط است: ۱- بالغ باشند. ۲- عاقل باشند. ۳- حاکم شرع آنان را از تصرف در اموالشان منع نکرده باشد. ۴- قصد خرید و فروش داشته باشند، پس اگر مثلًا به شوخی بگوید: مال خود را فروختم، معامله باطل است. ۵- کسی آنها را مجبور نکرده باشد. ۶- جنس و عوضی را که می‌دهند مالك باشند، یا مثل پدر و جد صغیر، اختیار مال در دست آنان باشد، و

احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد. «۱۶۵۷» اگر بچه نابالغ چیزی را با اجازه پدر یا جد پدری خود بخرد یا بفروشد، در صورتی که بتواند معامله کند، بنا بر اظهر صحیح است. ولی اگر نمی‌تواند انشاء معامله نماید و یا قبلًا نمی‌توانسته ولی حالا شک داریم که می‌تواند انشاء معامله کند یا نه، اگر چه با اجازه ولیّ باشد معامله‌اش صحیح نیست. * خرید و فروش و معامله طفل غیرممیّز، دیوانه، مست، غافل، بیهوش و کسی که از روی شوخی و بدون قصد جدی معامله می کند، باطل است. «۱۶۵۸» اگر ظالمی خریدار یا فروشنده را به معامله مجبور کند، چنانچه بعد از معامله راضی شود و بگوید راضی هستم، در صورتی معامله صحیح است که موقع خرید یا فروش قصد معامله کرده باشد. ولی اگر خود مالک، شخصی را بر اجرای صیغه مجبور کند، بنا بر اظهر معامله صحیح است و احتیاج به رضایت بعدی ندارد. «۱۶۵۹» اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد، چنانچه صاحب مال به فروش آن راضی نشود و اجازه نکند، معامله باطل است. «۱۶۶۰» پدر و جد پدری طفل، در صورتی می‌توانند مال طفل را بفروشند که رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۲۵ برای او مفسده نداشته باشد. «۱۶۶۱» اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش، صاحب مال معامله را برای خود اجازه دهد، معامله صحیح است. «۱۶۶۲» اگر کسی مالی را غصب کند و به قصد این که پول آن، مال خودش باشد آن را بفروشد، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه نکند معامله باطل است.

«شرایط جنس و عوض آن»

اشاره

«۱۶۶۳» جنسی که می‌فروشند و چیزی که عوض آن می گیرند پنج شرط دارد: ۱- مقدار آن با وزن یا پیمانه یا عدد و مانند اینها معلوم باشد. ۲- بتواند آن را تحویل دهد، بنا بر این فروختن اسبی که فرار کرده است صحیح نیست. ۳- خصوصیاتی را که در جنس و عوض هست و به واسطه آنها میل مردم به معامله فرق می کند، معین نماید. ۴- مال در رهن یا گرو نباشد مگر اینکه از مالك آن اجازه فروش داشته باشد. ۵- خود جنس را بفروشد نه منفعت آن را، پس اگر مثلًا منفعت یك ساله خانه را بفروشد صحیح نیست. ولی چنانچه خریدار به جای پول، منفعت ملك خود را بدهد، مثلًا فرشی را از کسی بخرد و عوض آن منفعت یك سال خانه خود را به او واگذار کند، اشکال ندارد، و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد. «۱۶۶۴» جنسی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می کنند، در آن شهر انسان باید با وزن یا پیمانه بخرد، ولی می‌تواند همان جنس را در شهری که با دیدن معامله می کنند، با دیدن خریداری نماید. «۱۶۶۵» چیزی را که با وزن خرید و فروش می کنند با پیمانه هم می‌شود معامله کرد، به این صورت که اگر مثلًا می خواهد ده من گندم بفروشد با پیمانه‌ای که یك من گندم گنجایش دارد، ده پیمانه بدهد. «۱۶۶۶» اگر یکی از شرطهایی که گفته شد در معامله نباشد معامله باطل است، رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۲۶ ولی اگر خریدار و فروشنده راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند، تصرف آنها اشکال ندارد. «۱۶۶۷» معامله چیزی که وقف شده باطل است ولی اگر معلوم شود وقف باطل بوده مثل آن که واقف بالغ نبوده، یا در نفروختن آن مفسده بزرگتری چون قتل نفس و هتك عِرض باشد، یا معلوم باشد که واقف محل خاصّی در نظر نداشته مثل زمینی که برای حمام ده وقف کرده باشد، در این صور فروختن جایز است. اما در صورت اول، خود واقف یا وارث او می‌تواند آن را برای خود بفروشد، و در صورت دوم، موقوفه فروخته می‌شود و تبدیل به چیزی که به نظر واقف نزدیکتر است می‌شود، و در صورت سوم، به مثل آن تبدیل می گردد مثلًا در جای دیگر همان ده حمام ساخته می‌شود. و همچنین وقفی که در آن اختلاف شده به طوری که علم یا اطمینان به خرابی وقف پیدا شود، بنا بر اظهر می‌توان آن را فروخت.

صیغه خرید و فروش

«۱۶۶۸» در خرید و فروش لازم نیست صیغه عربی بخوانند، مثلًا اگر فروشنده به فارسی بگوید: این مال را در عوض این پول فروختم، و مشتری بگوید: قبول کردم، معامله صحیح است. و بنا بر اظهر لازم نیست ایجاب بر قبول مقدم باشد (مقصود از ایجاب، کلام فروشنده و مقصود از قبول، کلام خریدار است). و احتیاط مستحب آن است که به هرزبانی معامله می‌کنند، صحیح گفته شود و کاملًا بیانگر مقصود طرفین باشد. «۱۶۶۹» اگر در موقع معامله صیغه نخوانند، ولی فروشنده در مقابل مالی که از خریدار می‌گیرد، مال خود را ملک او کند و او بگیرد، معامله صحیح است و هردو مالک می‌شوند. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۲۷

«موارد فسخ معامله»

حق به هم زدن معامله را «خیار» گویند و خریدار و فروشنده در یازده صورت، می‌توانند معامله را به هم بزنند: ۱- آن که از مجلس معامله متفرق نشده باشند و این خیار را «خیار مجلس» گویند. ۲- آن که مغبون شده باشند، (خیار غَبن). ۳- در معامله قرارداد کنند که تا مدت معینی هردو یا یکی از آنان بتواند معامله را به هم بزند (خیار شرط). ۴- فروشنده یا خریدار مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و طوری کند که قیمت مال در نظر طرف مقابل زیاد شود (خیار تَدلیس). ۵- فروشنده یا خریدار شرط کند که کاری انجام دهد، یا شرط کند مالی را که می‌دهد به طور مخصوصی باشد، و به آن شرط عمل نکند که در این صورت دیگری می‌تواند معامله را به هم بزند (خیار تخلّف شرط). ۶- در جنس یا عوض آن عیبی باشد (خیار عیب). ۷- معلوم شود مقداری از جنس را که فروخته‌اند، مال دیگری است، که اگر صاحب آن به معامله راضی نشود، خریدار می‌تواند تمام معامله را به هم بزند یا پول آن مقدار را از فروشنده بگیرد، و نیز اگر معلوم شود مقداری از چیزی را که خریدار به عنوان عوض داده، مال دیگری است و صاحب آن راضی نشود، فروشنده می‌تواند تمام معامله را به هم بزند، یا عوض آن مقدار را از خریدار بگیرد (خیار شرکت). ۸- فروشنده خصوصیات جنس معینی را که مشتری ندیده به او بگوید و بعد معلوم شود آن گونه که گفته، نبوده است، که در این صورت مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند، و نیز اگر مشتری خصوصیات عوض معینی را که می‌دهد بگوید، بعد رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۲۸ معلوم شود به طوری که گفته نبوده است، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند (خیار رُؤیت). ۹- مشتری پول جنسی را که نقد خریده، تا سه روز ندهد و فروشنده هم جنس را تحویل ندهد، که اگر مشتری شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد و شرط تأخیر جنس هم نشده باشد، فروشنده می‌تواند معامله را بهم بزند، ولی اگر جنسی را که خریده مثل بعضی از میوه‌ها باشد که اگر یک روز بماند فاسد می‌شود، چنانچه تا شب پول آن را ندهد و شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد و شرط تأخیر جنس هم نشده باشد، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند (خیار تأخیر). ۱۰- اگر مورد معامله حیوان باشد، خریدار تا سه روز می‌تواند معامله را به هم بزند (خیار حیوان). ۱۱- فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد، مثلًا اسبی را که فروخته فرار نماید، که در این صورت مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند (خیار تَعذّر تسلیم). و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد. «۱۶۷۰» اگر خریدار قیمت جنس را نداند، یا در موقع معامله غفلت کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه به قدری گران خریده که مردم او را مغبون می‌دانند و به کمی و زیادی آن اهمیّت می‌دهند، می‌تواند معامله را به هم بزند، و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند، یا موقع معامله غفلت کند و جنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشد در صورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمیّت بدهند و او را مغبون بدانند، می‌تواند معامله را به هم بزند. «۱۶۷۱» در معامله بیع شرط، که مثلا جنس هزار تومانی را به هزار تومان یا کمتر می‌فروشند و قرار می‌گذارند که اگر فروشنده تا مدت معیّنی پول را بدهد بتواند معامله را به هم بزند، در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند معامله صحیح است. «۱۶۷۲» اگر چای اعلا را با چای پَست مخلوط کند و به اسم چای اعلا بفروشد، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۲۹

«۱۶۷۳» اگر خریدار بفهمد مالی را که گرفته عیبی دارد، مثلًا حیوانی را بخرد و بفهمد که یک چشم آن کور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی‌دانسته، می‌تواند معامله را به هم بزند، یا ما به التفاوت قیمت سالم و معیوب آن را بگیرد. «۱۶۷۴» اگر فروشنده بفهمد در عوضی که گرفته عیبی هست، چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده و او نمی‌دانسته، می‌تواند معامله را به هم بزند، یا ما به التفاوت قیمت سالم و معیوب را بگیرد. «۱۶۷۵» اگر بعد از معامله و قبل از تحویل گرفتن مال، عیبی در آن پیدا شود، خریدار می‌تواند معامله را به هم بزند، و نیز اگر در عوض مال بعد از معامله و قبل از تحویل گرفتن، عیبی پیدا شود، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند، ولی اگر بخواهند تفاوت قیمت بگیرند، اشکال دارد. «۱۶۷۶» اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد و فوراً معامله را بهم نزند، دیگر حق به هم زدن معامله را ندارد، و برای فسخ معامله کافی است که به طرف مقابل اطلاع دهد و یا اگر ممکن نیست به دیگران اطلاع دهد که معامله را فسخ کرده است. «۱۶۷۷» هرگاه بعد از خریدن جنس عیب آن را بفهمد، اگر چه فروشنده حاضر نباشد، می‌تواند معامله را به هم بزند. «۱۶۷۸» در چهار صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی‌تواند معامله را به هم بزند، یا تفاوت قیمت بگیرد: ۱- موقع خریدن، عیب مال را بداند. ۲- به عیب مال راضی شود. ۳- در وقت معامله بگوید، اگر مال عیبی داشته باشد، پس نمی‌دهم و تفاوت قیمت هم نمی‌گیرم. ۴- فروشنده در وقت معامله بگوید، این مال را با هر عیبی که دارد می‌فروشم، ولی اگر عیبی را معین کند وبگوید مال را با این عیب می‌فروشم ومعلوم شود عیب رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۳۰ دیگری هم دارد، خریدار می‌تواند برای عیبی که فروشنده معین نکرده مال را پس دهد، یا تفاوت بگیرد. «۱۶۷۹» در سه صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی‌تواند معامله را به هم بزند، ولی می‌تواند تفاوت قیمت بگیرد: ۱- بعد از معامله تغییری در مال بدهد که مردم بگویند: آن گونه که خریداری و تحویل داده شده باقی نمانده است. ۲- بعد از معامله بفهمد مال عیب دارد و فقط حق برگرداندن آن را ساقط کرده باشد. ۳- بعد از تحویل گرفتن مال، عیب دیگری در آن پیداشود، ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشتن سه روز عیب دیگری پیدا کند، اگر چه آن را تحویل گرفته باشد باز هم می‌تواند آن را پس دهد، و همچنین اگر فقط خریدار تا مدتی که حق به هم زدن معامله را داشته باشد و در آن مدت، مال عیب دیگری پیدا کند، اگر چه آن را تحویل گرفته باشد، می‌تواند معامله را به هم بزند. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۳۱

شرکت

«۱۶۸۰» اگر دو نفر بخواهند با یکدیگر شریک شوند، چنانچه هرکدام مقداری از مال خود را با مال دیگری، طوری مخلوط کند که از یکدیگر تشخیص داده نشود و به عربی یا به زبان دیگر صیغه شرکت را بخوانند، یا کاری کنند که معلوم باشد می‌خواهند با یکدیگر شریک باشند، شرکت آنان صحیح است. «۱۶۸۱» مورد شرکت یا عین است، یا دین در ذمّه مدیون، یا منفعت، مثل اجاره، و یا حق است. «۱۶۸۲» اگر چند نفر قرار بگذارند که در مزدی که از کار خودشان می‌گیرند با یکدیگر شریک شوند، مثل کارگرهایی که قرار می‌گذارند هرقدر مزد گرفتند با یکدیگر تقسیم کنند، شرکت آنان صحیح نیست؛ ولی اگر یک چیز را به عنوان مزد به همه بدهند، هرکدام به نسبت سهم اجرت خود در آن شریک می‌شوند، همچنین اگر چند نفر با هم یک کار را، که اجرت معینی دارد انجام دهند، در اجرت آن شریک هستند. «۱۶۸۳» اگر دو شریک هر کدام به اعتبار خود جنسی بخرد و قیمت آن را خودش بدهکار شود ولی هر کدام در سود معامله دیگری شریک باشد صحیح نیست، اما اگر هرکدام دیگری را وکیل کند که جنس را برای او نسیه بخرد بعد هرشریکی جنس رابرای خودش و شریکش بخرد، که هردو بدهکار شوند، شرکت صحیح است. «۱۶۸۴» کسانی که به واسطه عقد شرکت با هم شریک می‌شوند، باید مکلَّف و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار شریک شوند و نیز باید بتوانند در مال خود رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۳۲ تصرف نمایند، پس سَفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند، اگر شرکت کند صحیح نیست. «۱۶۸۵» اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می‌کند، یا بیشتر از شریک

دیگر کار می‌کند بیشتر منفعت ببرد، باید به شرطی که کرده‌اند عمل نمایند، و همچنین است بنا بر اظهر، اگر شرط کنند کسی که کار نمی‌کند، یا کمتر کار می‌کند بیشتر منفعت ببرد، در صورتی که چنین شرطی عقلایی باشد. «۱۶۸۶» اگر شرط نکنند که یکی از شریک‌ها بیشتر منفعت ببرد، چنانچه سرمایه آنان یک اندازه باشد، منفعت و ضرر را هم به یک اندازه می‌برند و اگر سرمایه آنان یک اندازه نباشد، باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند، مثلًا اگر دو نفر شریک شوند و سرمایه یکی از آنان دو برابر سرمایه دیگری باشد، سهم او از منفعت و ضرر، دو برابر سهم دیگری است اگر چه هر دو به یک اندازه کار کنند یا یکی کمتر کار کند، یا هیچ کار نکند. «۱۶۸۷» اگر در عقد شرکت شرط کنند که هر دو با هم خرید و فروش نمایند، یا هر کدام به تنهایی معامله کنند، یا فقط یکی از آنان معامله کند، باید به قرارداد عمل نمایند، و اگر معین نکنند که کدامیک با سرمایه خرید و فروش نمایند، هیچ کدام بدون اجازه دیگری، نمی‌توانند با آن سرمایه معامله کنند. «۱۶۸۸» شریکی که اختیار سرمایه شرکت با اوست باید به قرارداد شرکت عمل کند، مثلًا اگر با او قرار گذاشته‌اند که نسیه بخرد، یا نقد بفروشد، یا جنس را از محل مخصوصی بخرد، باید به همان قرارداد رفتار نماید، و اگر با او قراری نگذاشته باشند، باید داد و ستدی نماید که برای شرکت ضرر نداشته باشد و معاملات را آن گونه که متعارف است انجام دهد، پس اگر معمول است که نقد بفروشد، یا مال شرکت را در مسافرت همراه خود نبرد، باید همین طور عمل نماید، و اگر معمول است که نسیه بدهد یا مال را به سفر ببرد، می‌تواند همین طور عمل کند. «۱۶۸۹» شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند، اگر بر خلاف قرار دادی که با او کرده‌اند، خرید و فروش کند و خسارتی برای شرکت پیش آید، ضامن است، و رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۳۳ همچنین اگر با او قراردادی نکرده باشند و بر خلاف معمول معامله کند، نیز ضامن است ولی معاملاتی که بعد از خسارت بر طبق قرارداد یا طبق معمول انجام دهد صحیح می‌باشد. «۱۶۹۰» شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند، اگر زیاده روی ننماید و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتفاقاً مقداری از آن تلف شود ضامن نیست. «۱۶۹۱» شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند، اگر بگوید سرمایه تلف شده و پیش حاکم شرع قسم بخورد، باید حرف او را قبول کرد. «۱۶۹۲» اگر تمام شرکاء از اجازه‌ای که برای تصرف در مال یکدیگر داده‌اند برگردند، هیچ کدام نمی‌توانند در مال شرکت تصرف کنند، حتی اگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد، شرکاء دیگر حق تصرف ندارند ولی کسی که از اجازه خود برگشته، می‌تواند در مال شرکت تصرف کند. «۱۶۹۳» هرگاه یکی از شرکاء تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند، اگر چه شرکت مدت داشته باشد، دیگران باید قبول نمایند. «۱۶۹۴» اگر یکی از شرکاء بمیرد، یا دیوانه، یا بیهوش، یا سَفیه شود، یا حاکم شرع او را از تصرف در اموالش منع کند، شرکاء دیگر نمی‌توانند در مال شرکت تصرف کنند، ولی اصل شرکت و تقسیم سود به حال خود باقی است و وارث متوفی یا ولیّ شریک، در امور آن شرکت، جایگزین خواهد شد. «۱۶۹۵» اگر شریک، چیزی را نسیه برای خود بخرد، نفع و ضررش مال خود اوست ولی اگر برای شرکت بخرد و شریک دیگر بگوید به آن معامله راضی هستم، نفع و ضررش مال هردوی آنان است. «۱۶۹۶» اگر با سرمایه شرکت معامله‌ای کنند و بعد بفهمند شرکت باطل بوده، چنانچه طوری باشد که اگر می‌دانستند شرکت درست نیست، باز هم بتصرف در مال یکدیگر راضی بودند، معامله صحیح است و هر چه از آن معامله به دست آید، مال همه آنان است، و اگر این طور نباشد، در صورتی معامله صحیح است که آنانی که ابتدا به تصرف دیگران راضی نبوده‌اند، به آن معامله راضی شوند و گرنه معامله رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۳۴ باطل است؛ و در هرصورت هرکدام از آنان که برای شرکت کاری کرده است، اگر شرط شده باشد که هرکس کار کرد استفاده بیشتر ببرد باید مزد کاری که کرده است به او داده شود؛ در غیر این صورت اگر اصلًا شرط نشده بود کسی کار کند ولی شخص به اختیار خود کار کرده و مدعی است که قصد کار مجانی و تبرع نداشته، استحقاق مزد خالی از وجه نیست. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۳۵

مضاربه

مضاربه عبارت است از عقد خاصی بین دو نفر بدین صورت که سرمایه از یک طرف معیّن و کار از دیگری باشد و سود بین آن دو به نسبتی که قرار می گذارنـد تقسیم گردد. در مضاربه بایـد طرفین بالغ، عاقل و مختار باشـند، و مالک شـرعاً محجور (یعنی ممنوع التصرف در مال) نباشد. «۱۶۹۷» در مضاربه تعیین نسبت منفعت لازم است، بنا بر این اگر شخصی سرمایه به دیگری دهد و از قرائن معلوم شود که قصـد بخشـش یا قرض و مانند آن ندارد، و بدون این که قراری در مورد سود و نحوه تقسیم آن بگذارند، دیگری با آن کسب کند، این مضاربه نیست. نتیجه آن که، سود حاصل، متعلق به صاحب سرمایه است و عامل، فقط مستحق اجرهٔ المثل است، یعنی فقـط می‌توانـد بـه انـدازه کـاری که انجـام داده اجرت دریـافت کنـد. «۱۶۹۸» مضـاربه عقـد جـایز اسـت، یعنی طرفین هروقت بخواهنـد، می‌تواننـد عقد را به هم بزنند، و حتی اگر در متن عقد مدت معینی را شـرط کنند، مضاربه تبدیل به عقد لازم نمی‌شود، و اقرب صحت عقد و شرط است و لازمه آن این است که بعد از سپری شدن مدت، تصرف عامل منوط به اجازه مالک است. «۱۶۹۹» لازم است در مضاربه، سـرمایه طلا، نقره سکه دار و عین باشد، بنا بر این منفعت یا دینی که بر عهده شخصی است نمی‌تواند سرمایه قرار گیرد، و بنـا بر اقرب، مضـاربه بـا پول رایـج هرزمـان، مثـل اسـکناس، که معمولًا در مقابـل جنس پرداخت می‌شود جـایز است. «۱۷۰۰» در عقد مضاربه، خسارت مربوط به مالک است، ولی اگر سودی به رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۳۶ دست آید جبران خسارت با آن می‌شود، و چنانچه شـرط کننـد که عامل تمام خسارت یا مقـداری از آن را به عهده گیرد، اظهر صـحت شـرط است. «۱۷۰۱» مخـارج عامـل در سفر، در صورتی که سـفر برای آن مضاربه باشـد، از اصل مال کم می‌شود، مگر آن که در عقـد مضاربه شرط نمایـد که مخارج عامل به عهـده خود او باشـد، که در این صورت مطابق شـرط باید عمل شود، و چنانچه عامل در مخارج، از قبیـل مهمانیهـا و هـدایا، که مربوط به تجـارت نیست، زیـاده‌روی کرده باشـد از مخارج مضاربه حساب نمی‌شود، مگر اینکه در عقد مضاربه شـرط کرده باشـد؛ و اگر صـرفه‌جویی کند مقدار زیادی، مال او نمی‌شود. «۱۷۰۲» در مضاربه چنانچه خرید کالای خاصـی شرط شده باشد، عامل نباید بر خلاف شـرط عمل کند، و در صورت مخالفت، ضامن سرمایه و خسارت وارده می‌باشد، مگر آن که مالک اجازه بدهـد که در صورت اجازه، سود حاصـله مطابق قرار داد خواهـد بود و خسارت احتمالی بر عهـده مالک است. «۱۷۰۳» اگر مقـداری از مـال مضـاربه بـدون کوتاهی عامل به سوختن یا دزدی وماننـد آن از بین برود، در جبران کردن آن به سود حاصل، تأمل است و مقتضای قاعده عدم جبران است. «۱۷۰۴» اگر در مضاربه قسمتی از مال التجاره به نسیه فروخته شود و مالک از این کار اطلاع داشـته باشـد و بخواهد مضاربه را فسخ نماید، مطالبه بدهیها و تحصـیل آن به عهده عامل نیست، و اگر عامل مضاربه را فسـخ نمایـد و جمع آوری مطالبات بـدون دخالت او در خطر باشـد، لزوم تحصـیل مطالبات توسط عامل در صورت تقاضای مالک، موافق احتیـاط است. «۱۷۰۵» اگر عقـد مضـاربه فاسـد باشـد، چنـانچه مالـک معامله‌های عامل را اجازه دهـد، تمام سود حاصـله مال مالک خواهـد بود، خواه هردو فساد مضاربه را بداننـد یا نداننـد، و یا یکی بدانـد و دیگری نداند، و اگر عامل جاهل به فساد مضاربه باشد، حق گرفتن اجرهٔ المثل کارهایش را دارد. «۱۷۰۶» عامل می‌تواند با اجازه مالک با عاملی دیگر مضاربه کند، خواه به این صورت که دومی را عامل مالک قرار دهد و خود کنار برود، یعنی مضاربه اول را رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۳۷ فسخ نموده و به عنوان وکیل مالک، مضاربه دوم را برقرار کنـد، و خواه دومی را عامل خودش قرار دهـد، که در صورت دوم اگر مثلًا نصف سود سـهم او بوده برای عامـل دوم نسـبت معینی از این نصف را قرار دهـد. بنابراین عامل دوم حسابش با عامل اول است نه با مالک. «۱۷۰۷» اگر کسـی با مال دیگری بدون اذن یا وکالت یا ولایت مضاربه نماید، مضاربه فضولی است و با اجازه مالک اصل مضاربه صحیح است، و در صـورتی که خسـارتی پیـدا شود به عهـده مالـک است، ولی سود حاصـله بر طبق قرار داد، بین مالـک و عامـل تقسیم می‌شود. «۱۷۰۸» مضاربه محل اجتماع یا تبادل احکام متعدد است، زیرا عامل در صورت صـحت عقد مضاربه و نداشـتن سود امانتداراست، و در صورت وجود سود شـریک در سود است، و در تصرفات وکیل است، و با تجاوز از مورد تعیین شده در مضاربه، غاصب است، و بـا فساد در عقـد مضاربه، اجیرِ صاحب مال است. «۱۷۰۹» اگر مالک مال خود را در اختیار کسـی بگـذارد و بگویـد، اگر با این مال

تجارت کردی سود حاصله به نصف یا ثلث از آن تو باشد، این عمل مضاربه نیست، بلکه جُعاله است که فایده مضاربه را دارد، ولی شرایط مضاربه در آن لازم نیست. «۱۷۱۰» پدر و جد پدری صغیر می‌توانند در صورت وجود مصلحت و نبودن مفسده با مال آن صغیر مضاربه نمایند، و همچنین وصیّ پدر و جد و بعد از آنان حاکم شرع، با رعایت عدم مفسده و وجود مصلحت مجاز به چنین تصرفی هستند. «۱۷۱۱» اگر بین مالک و عامل شرطی در بین نباشد، تصرفات عامل در صورت رعایت مصلحت، نافذ است، مثل فروختن نقد و با قیمت متعارف، و اگر عامل از محدوده اذنی که مالک داده تجاوز کند، مثل این که به نسیه یا قیمتی کمتر از حدود متعارف معامله نماید، معامله‌اش صحیح نیست مگر آن که مالک اجازه دهد. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۳۸

صُلح

صلح آن است که انسان با دیگری توافق کند که مقداری از مال یا منفعت مال خود را ملک او کند، یا از طلب یا حق خود بگذرد که او هم در عوض، مقداری از مال یا منفعت مال خود را به او واگذار نماید یا از طلب یا حقی که دارد بگذرد. «۱۷۱۲» بنا بر اظهر، صلح عقد مستقلی است و در احکام و شرایط، تابع سایر عقود نیست، و فرقی نمی‌کند که صلح بعد از نزاع انجام گیرد و یا اصلًا نزاعی در بین نباشد، بنا بر اظهر، ولی لازم است در عقد صلح حرامی را حلال و یا حلالی را حرام نکنند، که در این صورت صلح، صحیح و نافذ نیست. «۱۷۱۳» دو نفر که چیزی را با یکدیگر صلح می‌کنند، باید بالغ و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و قصد صلح داشته باشند و حاکم شرع هم آنان را از تصرف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد. «۱۷۱۴» لازم نیست صیغه صلح به عربی خوانده شود، بلکه با هر لفظ یا فعلی که بفهماند با هم صلح و سازش کرده‌اند صحیح است. «۱۷۱۵» اگر کسی بخواهد طلب یا حق خود را با دیگری صلح کند در صورتی صحیح است که او قبول نماید. «۱۷۱۶» اگر انسان مقدار بدهی خود رابداند و طلبکار او نداند، چنانچه طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند، مثلًا پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نماید، زیادی برای بدهکار حلال نیست، مگر آن که مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند، یا طوری باشد که اگر مقدار طلب خود را می‌دانست، باز هم به آن مقدار صلح می‌کرد. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۳۹ «۱۷۱۷» در عقد صلح که در آن دو چیز با یکدیگر معاوضه می‌شوند، اگر یکی از آن دو قابل ملکیت و معامله نباشد، اصل عقد باطل است، و اگر بعد از صلح معلوم شد که یکی از دو چیزی که مورد مصالحه واقع شده معیوب است، حق فسخ برای کسی که ضرر دیده ثابت است، و همچنین است اگر یکی از دو طرف مغبون شده باشد. «۱۷۱۸» اگر بخواهند دو چیزی را که از یک جنس و وزن آن معلوم است با یکدیگر صلح کنند، بنا براحتیاط در صورتی صحیح است که وزن یکی بیشتر از دیگری نباشد، ولی اگر وزن آنها معلوم نباشد، اگر چه احتمال دهند که وزن یکی بیشتر از دیگری است صلح صحیح است. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۴۰

اجاره

اشاره

«۱۷۱۹» اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می‌کند باید مکلف و عاقل باشند و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند، و نیز باید در مال خود حق تصرف داشته باشند، پس سفیه چون حق ندارد در مال خود تصرف کند، اگر چیزی را اجاره کند یا اجاره دهد صحیح نیست. ولی بنا بر اظهر اگر طفل مميّز با اجازه ولی، چیزی را اجاره دهد صحیح است و همچنین است اگر بعد از بلوغ

به اجاره سابقش رضایت دهد، ولی در مجنون اگر چه ولی هم اجازه دهد، اجاره او صحیح نیست. «۱۷۲۰» انسان می‌تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهـد. همچنین ولی یا قیّم یا وصـی می‌توانـد مال طفل را اجاره دهد، و یا خود آن طفل را اجیر دیگری نمایـد، امّا وقتی که علم به بلوغ همراه با رشـد او پیـدا شـد، ولایت او ساقط است و ادامه آن اجاره بسـتگی به اجازه خودش دارد. «۱۷۲۱» اجاره دهنده و مسـتأجر لازم نیست صـیغه اجاره را به عربی بخوانند، بلکه اگر مالک به کسـی بگوید، ملک خود را به تو اجاره دادم، و او بگوید، قبول کردم، اجاره صحیح است. و همچنین اگر حرفی نزنند و مالک به قصد این که ملک را اجاره دهد، آن را به مسـتأجر واگذار کند و او هم به قصد اجاره کردن بگیرد، اجاره صحیح است. «۱۷۲۲» اگر انسان بدون صیغه اجاره بخواهد برای انجام عملی اجیر شود، همین که مشـغول آن عمل شد اجاره صـحیح است، یعنی کار او دلالت بر قبول دارد. «۱۷۲۳» کسی که نمی‌توانـد حرف بزنـد، اگر با اشاره بفهماند که ملک را اجاره داده یا اجاره کرده، صـحیح است. رساله توضـیح المسائل، متن، ص: ۳۴۱ «۱۷۲۴» اگر خانه یا دکان یا اطاقی را اجاره کند و صاحب ملک با او شـرط کند که فقط خود او از آنها استفاده نماید، مستأجر نمی‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد، و اگر شـرط نکند می‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد، اگر چه به خود اجاره دهنده باشد، و اگر اسـتفاده بردن از آن مـال احتیـاج به تحویـل عین مـال دارد، بنا بر اظهر تحویل آن هم جایز است، ولی اگر بخواهـد به زیادتر از مقـداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد، باید در آن، کاری مانند تعمیر و سـفید کاری انجام داده باشد، یا به غیرجنسـی که اجاره کرده آن را اجـاره دهـد، مثلًا اگر با پول اجاره کرده به گنـدم یا چیز دیگر اجاره دهـد، و در غیر این دو صورت، بنابراظهر اجاره به مقدار زیادتر جایز نیست. «۱۷۲۵» اگر اجیر با انسان شـرط کنـد که فقط برای او کار کند، نمی شود او را به دیگری اجاره داد و اگر شرط نکنـد، چنانچه او را به چیزی که اجرت او قرار داده اجاره دهـد، بایـد زیادتر نگیرد و اگر به چیز دیگری اجاره دهـد، می‌تواند زیادتر بگیرد، و اگر خودش اجیر کسـی شود و هنگام قرار داد شـرط نکرده باشـند که خود او شـخصاً کار را انجام دهد، بنا بر اظهر نمی‌توانـد شـخص دیگری را به مزد کمتر اجیر نمایـد، ولی اگر مقـداری از آن کار را انجام داده باشـد، می‌توانـد در باقیمانده کار، دیگری را به مزد کمتری اجیر نمایـد. «۱۷۲۶» اگر مورد اجاره چیزی غیر از خانه، دکان و اجیر باشـد مثلًا زمین باشـد و مالک شـرط استفاده از آن را منحصـر به او نکرده باشـد مسـتأجر می‌توانـد آن را اجـاره دهـد هرچنـد به بیشتر از مقـداری که اجاره کرده است. «۱۷۲۷» اگر خـانه یـا دکـانی را، مثلًا یک ساله به صـد تومان اجاره کنـد و از نصف آن خودش اسـتفاده نمایـد، بنا بر اظهر می‌تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد، ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده، مثلًا به صد و بیسـت تومـان اجـاره دهـد، بایـد در آن، کاری ماننـد تعمیر انجام داده باشـد یا به غیرجنسـی که اجاره کرده، اجاره دهـد. «۱۷۲۸» در تمام مواردی که مستأجر می‌تواند مورد اجاره را به دیگری اجاره دهد مقدار استفاده مجاز در اجاره دوم نباید با اجاره اول مخالف باشد، مثلًا مرکب رساله توضـیح المسائل، متن، ص: ۳۴۲ سـواری را که برای سواری یـک نفر اجـاره کرده نمی‌توانـد برای سواری دو نفر اجاره دهد.

شرایط مال مورد اجاره

مالی را که اجاره می‌دهند چند شـرط دارد: ۱- معیّن باشـد، پس اگر بگوید، یکی از خانه‌های خود را اجاره دادم درست نیست. ۲- مسـتأجر آن را ببینـد، یـا کسـی کـه آن را اجـاره می‌دهـد طوری خصوصـیات آن را بگویـد کـه کاملًا معلـوم باشـد. و اگر بعضـی خصوصـیات طوری است که در این قبیـل اجاره‌ها متعارف و عادی است، لازم به گفتن نیست و فقط بایـد طوری باشـد که اجاره از نزاع بعـدی محفوظ باشد. ۳- تحویـل دادن آن ممکن باشـد، پس اجـاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است. ۴- آن مال به واسطه اسـتفاده کردن از بین نرود، پس اجـاره دادن نان و میوه و خوردنیهای دیگر صـحیح نیست. ۵- اسـتفاده‌ای که مال را برای آن اجاره

داده‌اند ممکن باشد، پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران کفایت آن را نکند و از آب نهر هم آبیاری نشود صحیح نیست. ۶- چیزی را که اجاره می‌دهد مال خود او باشد. بنا بر این اجاره دادن مباحات که مؤجر و مستأجر در آنها مساوی می‌باشند، صحیح نیست، و اگر مال شخص دیگر را اجاره دهد، در صورتی صحیح است که صاحبش رضایت دهد. «۱۷۲۹» اجاره دادن چیزی که منفعت آن فعلًا موجود نیست صحیح است، مثل اجاره دادن درخت برای میوه‌اش، که هنوز موجود نیست و اجاره دادن حیوان برای شیر آن، و اجرت اجاره نیز می‌تواند چنین باشد ولی تا وقتی که منفعت موجود نشد، حق مطالبه ندارد. «۱۷۳۰» زن می‌تواند برای آن که از شیرش استفاده کنند اجیر شود، و اگر اطمینان دارد حق شرعی شوهرش از بین نمی‌رود، لازم نیست از شوهر خود اجازه رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۴۳ بگیرد، ولی اگر به سبب شیر دادن حق شوهر از بین برود، بدون اجازه او نمی‌تواند اجیر شود، مگر اینکه شوهر، خودش او را برای شیردادن طفل دیگر اجیر کند. «۱۷۳۱» در صورتی که زن برای اعمالی غیر از شیردادن، اجیر غیر شوهر شود، چنانچه این اجیرشدن با حق شوهر منافات داشته باشد، باید با اجازه شوهر باشد.

شرایط استفاده از مال مورد اجاره

«۱۷۳۲» استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند سه شرط دارد: ۱- حلال باشد، بنا بر این اجاره دادن دکان برای شراب فروشی یا نگهداری شراب، یا کرایه دادن حیوان برای حمل و نقل شراب، باطل است. ۲- اگر چیزی را که اجاره می‌دهند چند استفاده دارد، استفاده‌ای را که مستأجر باید از آن ببرد، معیّن نمایند، مثلًا اگر حیوانی را که سواری می‌دهد و بار هم می‌برد اجاره دهند، باید در موقع اجاره معیّن کنند که سواری یا باربری آن مال مستأجر است یا همه استفاده‌های آن، و اگر استفاده‌ای را معین نکردند و معلوم هم نباشد که بعضی استفاده‌های خاص را قصد کرده‌اند، همه استفاده‌ها جایز است. ۳- مدت استفاده را معین نمایند، و اگر مدت معلوم نباشد ولی عمل را معین کنند، مثلًا با خیاط قرار بگذارند که لباس معینی را به طور خاصی بدوزد، کافی است. «۱۷۳۳» اگر ابتدای مدت اجاره را معین نکنند، ابتدای آن بعد از خواندن صیغه اجاره است. «۱۷۳۴» اگر خانه‌ای را مثلًا یک ساله اجاره دهند و ابتدای آن را یک ماه بعد از خواندن صیغه قرار دهند، بنابراظهر اجاره صحیح است، اگر چه هنگامی که صیغه می‌خوانند، خانه در اجاره دیگری باشد. «۱۷۳۵» اگر مدّت اجاره را معلوم نکند و بگوید، هروقت در خانه نشستی اجاره آن، ماهی ده تومان است، اجاره صحیح نیست، چون ابتدا و انتهای اجاره معلوم نیست. «۱۷۳۶» اگر به مستأجر بگوید، خانه را یک ماهه به هزار تومان به تو اجاره دادم رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۴۴ و بعد از آن هرقدر بنشینی اجاره آن به همین قیمت است، یا بگوید، خانه را ماهی هزار تومان به تو اجاره می‌دهم و اول و آخر آن را معلوم نکند، ولی از قرائن معلوم باشد که ماه اول، همان ماه متصل به عقد اجاره است، بنا بر اظهر اجاره برای ماه اول صحیح است، امّا برای ماه‌های بعد صحیح نیست، مگر آن که در ضمن عقد اجاره ماه اول شرط کنند که اگر بیش از یک ماه در آنجا سکونت کرد، هر ماهی هزار تومان بدهد که در این صورت مشخص نکردن مدت اشکال ندارد، و همین طور است اگر مستأجر به صورت جعاله قرار بگذارد که اگر خانه را به من بدهی تا از آن استفاده کنم، ماهی هزار تومان به تو می‌دهم، یا بر این امر صلح کنند، تا همان نتیجه اجاره حاصل شود، و اگر در مقابل عوض خاص، مثلًا هزار تومان، استفاده از منزل را برای طرف مقابل مباح کند صحیح است، ولی هر وقت بخواهد می‌تواند مبلغ اجاره را تغییر دهد و یا درخواست تخلیه نماید.

مسائل متفرقه اجاره

«۱۷۳۷» چیزی که مستأجر به عنوان مال الاجاره می‌دهد باید معلوم باشد، پس اگر از چیزهایی است که مثل گندم با وزن معامله

می‌کننـد، بایـد وزن آن معلوم باشـد و اگر از چیزهایی است که مثل گردو، به صورت عـددی معامله می‌کننـد بایـد تعـداد آن معیّن باشد و اگر مثل اسب و گوسفند است که با مشاهده آنها را می‌خرند، باید اجاره دهنده آن را ببیند، یا مستأجر خصوصیات آن را به او بگویـد. «۱۷۳۸» اگر زمینی را برای زراعت اجاره دهـد و مـال الاجـاره را حاصـل همـان زمین قرار دهـد، در صورتی که حاصـل موجود باشد که بتوان آن را درو کرد، اجاره صحیح است، و اگر حاصل، موجود نباشد اجاره صحیح نیست، ولی در همین صورت اخیر اگر مستأجر مـال الاجـاره را بـه ذمّه بگیرد و شـرط کنـد که آن را از حاصـل همـان زمین پرداخت کنـد، اجـاره صـحیح است. «۱۷۳۹» کسـی که چیزی را اجاره داده، تا آن را تحویل ندهد، حق مطالبه اجرت را ندارد و همچنین اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد، پیش از انجام عمل حق رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۴۵ مطالبه اجرت را ندارد. «۱۷۴۰» هرگاه چیزی را که اجاره داده در اختیـار مسـتأجر قرار دهـد، اگر چه مسـتأجر تحویل نگیرد، یا تحویل بگیرد و تا آخر مـدت اجاره از آن اسـتفاده نکنـد، بایـد مال الاجاره آن را بدهـد. «۱۷۴۱» اگر انسـان اجیر شود که در روز معینی، کـاری را انجام دهـد و در آن روز برای انجام آن کار حاضـر شود، کسـی که او را اجیر کرده اگرچه برای انجـام آن کـار به او مراجعه نکنـد، بایـد اجرت او را بدهـد، مثلًا اگر خیاطی را در روز معینی برای دوختن لباسـی اجیر نمایـد و خیاط در آن روز آماده کار باشـد، اگر چه پارچه را به او ندهـد که بدوزد، باید اجرتش را بدهـد، چه خیاط در آن روز بیکار باشد، یا برای خودش یا دیگری کار کند. «۱۷۴۲» اگر بعد از تمام شدن مدت اجاره، معلوم شود که اجاره باطل بوده، مسـتأجر بایـد مال الاجاره را به مقـدار معمول به صاحب ملك بدهد، مثلًا اگر اتاقی را یک ساله به هزار تومان اجاره کنـد بعـد بفهمـد اجاره باطل بوده، چنانچه اجاره آن خانه معمولًا پانصـد تومان است، بایـد پانصـد تومان بدهد و اگر دو هزار تومان است، باید دوهزار تومان بپردازد، و نیز اگر بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، باید اجاره آن مـدت را به مقـدار معمول به صـاحب ملك بدهـد، و این در صورتی است که صاحب ملك عالم به بطلان اجاره نباشـد، که در صورت علم، اسـتحقاق گرفتن اجرهٔ المثل توسط مالك، محل تأمل است، و اگر علت بطلان اجاره، نداشتن اجرت باشد، بعید نیست که عمـل مجـانی و تـبرّعی باشـد و اسـتحقاق اجرت در آن نباشـد. «۱۷۴۳» اگر چیزی را کـه اجـاره کرده از بیـن برود، چنـانچه در نگهـداری آن کوتـاهی نکرده و در اسـتفاده بردن از آن هم زیـاده روی ننموده ضـامن نیست، و همچنین اگر مثلًـا پارچه‌ای را که به خیاط داده از بین برود، در صورتی که خیاط زیاده روی نکرده و در نگهـداری آن هم کوتاهی نکرده باشـد، لازم نیست عوض آن را بدهد. و ادعای آنها در این باره مسـموع است. «۱۷۴۴» هرگاه صـنعتگر چیزی را که گرفته ضایع کند، ضامن است. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۴۶ «۱۷۴۵» اگر حیوانی را اجاره کنـد و معین نمایـد که چه مقدار بار بر آن بگذارد، چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کنـد و آن حیوان بمیرد یا معیوب شود ضامن است، و همچنین اگر مقـدار بار را معین نکرده باشـند و بیشتر از معمول بار کنـد و حیـوان تلف شـود، یـا معیوب گردد ضـامن است، و در هر صورت اجرت اسـتفاده بیش از آن را نیز بایـد بر حسب معمول بـپردازد. «۱۷۴۶» اگر کسـی بچه‌ای را ختنه کند و ضـرری به آن بچه برسد یا بمیرد، چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد، به طوری که بگویند تعـدّی کرده ضـامن است، ولی اگر بیشـتر از معمول نبریـده ضـامن نیست، و این در صورتی است که به ولیّ بچه گفته باشـد که در صورت حدوث ضرر، او ضامن نیست. «۱۷۴۷» اگر دکتر با دست خود به مریض دارو بدهـد، یا درد و داروی مریض را به او بگوید و مریض دارو را بخورد، چنانچه در معالجه خطا کنـد و به مریض ضـرری برسـد یا بمیرد، دکتر ضامن است. «۱۷۴۸» هرگاه دکتر به مریض یـا ولیّ او بگویـد، اگر ضـرری به مریض برسـد من ضـامن نیسـتم، در صـورتی که دقت و احتیـاط خود را بکنـد و به مریض ضرری برسد یا بمیرد، دکتر ضامن نیست. «۱۷۴۹» مستأجر و مؤجر با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را بهم بزنند، و همچنین اگر در اجاره شـرط کننـد که هر دو یا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را داشـته باشـند، می‌تواننـد مطابق قرار داد، اجاره را بهم بزننـد. «۱۷۵۰» اگر اجـاره دهنـده یـا مسـتأجر بفهمـد که مغبون شـده است، چنانچه در موقع خوانـدن صـیغه ملتفت نباشـد که مغبون است، می‌توانـد اجـاره را بهم بزنـد، ولی اگر در صـیغه اجـاره شـرط کننـد که اگر مغبون هم باشـند حق بهم زدن معامله را نداشـته باشـند،

نمی‌تواننـد اجاره را بهم بزنند. «۱۷۵۱» اگر چیزی را اجاره دهـد و پیش از آن که تحویل دهـد کسـی آن را غصب نمایـد، مستأجر می‌توانـد اجاره را بهم بزنـد و چیزی را که به مؤجر داده پس بگیرد، یا اجاره را به هم نزند و اجاره مدتی را که در تصرف غاصب بوده به میزان معمول از او بگیرد، پس اگر حیوانی را یـک مـاهه به صـد تومـان اجـاره نمایـد و کسـی آن را ده روز رسـاله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۴۷ غصب کند و اجاره معمولی ده روز آن سـی تومان باشد، می‌تواند سی تومان از غاصب بگیرد. «۱۷۵۲» اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد، و بعـداً دیگری آن را غصب کنـد، نمی‌توانـد اجاره را به هم بزنـد و فقط حق دارد کرایه آن چیز را به مقـدار معمول، از غاصب بگیرد. «۱۷۵۳» اگر پیش از آن که مـدت اجاره تمام شود، ملک را به مسـتأجر بفروشـد اجاره به هم نمی‌خورد و مسـتأجر بایدمال الاجاره را به فروشـنده بدهد، و همچنین است اگر آن را به دیگری بفروشد، و اگر شخص دیگری که ملک را خریده از این که ملک در اجاره است بی‌خبر بوده، می‌تواند آن بیع را به هم بزند، و اگر مستأجر در بین مدّت، اجاره را فسخ کنـد منفعت مال، در بقیه مـدت اجاره از آنِ فروشـنده است نه خریدار. «۱۷۵۴» اگر قبل از شـروع مـدت اجاره، ملک بطوری خراب شود که هیـچ قابـل اسـتفاده نباشـد، یا قابل اسـتفاده‌ای که شـرط کرده‌انـد نباشـد، اجاره باطل می‌شود، و پولی که مسـتأجر به صاحب ملک داده به او بر می‌گردد، بلکه اگر بطوری باشد که فقط بتواند استفاده مختصری از آن ببرد، می‌تواند اجاره را بهم بزند. «۱۷۵۵» اگر ملکی را اجاره کنـد و بعـد از گذشـتن مقداری از مدت اجاره، بطوری خراب شود که هیچ قابل اسـتفاده نباشد، یا قابل استفاده‌ای که شرط کرده‌اند نباشد، اجاره مدتی که باقی مانده باطل می‌شود، و اگر استفاده مختصری هم بتواند از آن ببرد، می‌تواند اجاره مدت باقیمانده را بهم بزند. «۱۷۵۶» اگر خانه‌ای را که مثلًا دو اطاق دارد اجاره دهـد و یک اطاق آن خراب شود، چنانچه فوراً آن را بسـازد و هیـچ مقـدار از اسـتفاده آن از بین نرود، اجـاره باطـل نمی‌شود و مسـتأجر هم نمی‌توانـد اجاره را بهم بزنـد، ولی اگر ساختن آن به قـدری طول بکشـد که مقـداری از اسـتفاده مسـتأجر از بین برود، اجاره به آن مقـدار باطل می‌شود و مسـتأجر می‌تواند اجاره مـدت باقیمانـده را بهم بزند. «۱۷۵۷» اگر موجر یـا مسـتأجر بمیرد، بنابراظهراجـاره باطـل نمی‌شود، ولی اگر خانه، ملک مؤجر نباشـد، مثلًا دیگری وصـیت کرده که تا او زنـده است منفعت خانه رساله توضـیح المسائل، متن، ص: ۳۴۸ مال او باشـد، چنانچه آن خـانه را اجاره دهـد و پیش از تمام شـدن مـدت اجاره بمیرد، از وقتی که مرده اجاره باطل است، مگر آن که مالک آن منفعت، بقیه مدت اجاره را اجازه دهد. همچنین اگر خانه را به مسـتأجر به این صورت اجاره داده باشـند که شخص دیگری، حق نداشته باشد در آن سـکونت کنـد، باز هنگام موت مسـتأجر اجاره باطل خواهد شد. «۱۷۵۸» اگر صـاحب کـار، بنّا را وکیل کنـد که برای او کارگر بگیرد، چنانچه بنّا کمتر از مقـداری که از صاحب کار می‌گیرد به کارگر بدهـد، زیادی آن بر او حرام است و بایـد آن را به صاحب کار برگردانـد و اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کنـد و به او اختیار داده شود که خودش بسازد یا به دیگری بدهـد، اگر دیگری را برای تمـام کردن همـان ساختمـان، به مبلغی کمتر از آنچه از صـاحب ساختمـان، خودش اجاره کرده، اجیر کنـد، بنا بر اظهر جایز نیست. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۴۹

جُعاله

جعاله آن است که انسان قرار بگـذارد در مقابل کاری که برای او انجام می‌دهند مال معیّنی بدهد، مثلًا بگوید: هرکسـی گمشده مرا پیـدا کنـد ده تومان به او می‌دهم، و به کسـی که این قرار را می‌گذارد «جاعِل» و به کسـی که کار را انجام می‌دهد «عامل» گویند و فرق بین جعاله و اجیر کردن دیگری برای کار، این است که در اجاره، بعـد از خواندن صـیغه، اجیر باید عمل را انجام دهد و کسـی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بـدهکار می‌شود، ولی در جعـاله عامل می‌توانـد مشـغول عمل نشود و تا عمل را انجام ندهـد، جاعل بـدهکار نمی‌شود. «۱۷۵۹» جاعل بایـد بالغ، عاقل و از روی قصـد و اختیار قرار داد کنـد و شـرعاً بتوانـد در مال خود تصـرف نماید. «۱۷۶۰» کاری که جاعل می‌گوید برای او انجام دهند، باید حرام نباشد و نیز باید بی‌فایده نباشد و از واجباتی نباشد که شرعاً

خود عامل لازم است بجا آورد، پس اگر بگوید، هر کس شراب بخورد، یا در شب تاریک به مکانی مخوف برود، یا نماز واجب خود را بخواند صد تومان به او می‌دهم، جعاله نیست. «۱۷۶۱» اگر مالی را که قرار می‌گذارد بدهد معین کند، مثلًا بگوید، هر کس اسب مرا پیدا کند، این کیسه گندم را به او می‌دهم، لازم نیست بگوید، این گندم مال کجاست و قیمت آن چقدر است، ولی اگر مال را معین نکند، مثلًا بگوید، کسی که اسب مرا پیدا کند، ده من گندم به او می‌دهم، باید خصوصیات آن را کاملًا معین نماید. «۱۷۶۲» اگر جاعل، مزد معیّن برای کار قرار ندهد، مثلًا بگوید، هر کسی بچه مرا رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۵۰ پیدا کند پولی به او می‌دهم، و مقدار آن را معین نکند، چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد، یعنی اجرت المثل، پرداخت نماید. «۱۷۶۳» اگر شخصی کاری را بدون جعاله یا با جعاله انجام دهد و قصد او این باشد که پولی نگیرد، مستحق اجرت نخواهد بود. «۱۷۶۴» جاعل می‌تواند پیش از آن که عامل، شروع به کار کند جعاله را بهم بزند، و بعد از شروع به کار نیز می‌تواند، بهم بزند ولی باید مزد مقدار عملی که عامل انجام داده به او بدهد. «۱۷۶۵» اگر عامل کار را ناتمام بگذارد، چنانچه آن کار مثل پیدا کردن اسب است که تاتمام نشود برای جاعل فایده‌ای ندارد، در این صورت نمی‌تواند چیزی مطالبه نماید، و همچنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار دهد، مثلًا بگوید، هر کسی لباس مرا بدوزد صد تومان به او می‌دهم، و امّا اگر مقصودش این باشد که هر مقدار از عمل انجام گیرد برای آن مقدار هم مزد هست، جاعل باید مزد مقدار کاری را که انجام شده به عامل بدهد، اگر چه احتیاط این است که با مصالحه، یکدیگر را راضی نمایند. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۵۱

مُزارعه

مزارعه معامله‌ای است بین مالک و زارع بدین صورت که مالک زمین را در اختیار زارع می‌گذارد تا زراعت کند و در عوض مقداری از حاصل آن را زارع به مالک بدهد. «۱۷۶۶» مزارعه چند شرط دارد: ۱- مالک به زارع بگوید: زمین را به تو واگذار کردم، و زارع هم بگوید: قبول کردم، یا بدون این که حرفی بزنند مالک، زمین را برای مزارعه واگذار کند و زارع تحویل بگیرد. ۲- مالک و زارع هردو بالغ و عاقل باشند و با قصد و اختیار خود مزارعه را انجام دهند و حاکم شرع آنان را از تصرف در اموالشان منع نکرده باشد، بلکه اگر سفیه باشند، اگر چه حاکم شرع جلوگیری نکرده باشد نمی‌توانند مزارعه را انجام دهند و این حکم در همه معاملات جاری است. ۳- تمام محصول زمین به یکی از آن دو اختصاص داده نشود. ۴- سهم هرکدام به طور مشاع باشد، مثل نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها، و باید تعیین شده باشد پس اگر قرار بگذارند که حاصل یک قطعه، مال یکی و حاصل قطعه دیگر، مال دیگری باشد صحیح نیست؛ و نیز اگر مالک بگوید: در این زمین زراعت کن و هرچه می‌خواهی به من بده، صحیح نیست. ۵- مدتی را که باید زمین در اختیار زارع باشد معین کنند، و باید مدت به قدری باشد که در آن مدت به دست آمدن محصول ممکن باشد. ۶- زمین قابل زراعت باشد، و اگر زراعت در آن ممکن نباشد، اما بتوانند کاری رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۵۲ کنند که زراعت ممکن شود، مزارعه صحیح است. ۷- اگر در محلی هستند که مثلًا یک نوع زراعت می‌کنند چنانچه اسم هم نبرند همان زراعت معین می‌شود، و اگر چند نوع زراعت می‌کنند باید زراعتی را که می‌خواهد انجام دهد معین نماید، مگر آن که نوع خاصی متعارف باشد که به همان نوع باید عمل شود. ۸- مالک، زمین را معین کند، پس کسی که چند قطعه زمین دارد و با هم تفاوت دارند، اگر به زارع بگوید در یکی از این زمین‌ها زراعت کن و آن را معین نکند، مزارعه باطل است. ۹- خرجی را که هر کدام از آنان باید بکنند معین نمایند، ولی اگر خرجی را که هرکدام باید بکنند معلوم باشد، لازم نیست آن را معین نمایند. «۱۷۶۷» اگر مالک با زارع قرار بگذارد که مقداری از حاصل برای او باشد و بقیه را بین خودشان قسمت کنند، چنانچه به صورت شرطی در ضمن عقد مزارعه باشد که شرط کنند زارع یک قسمت از حاصل را ملک مالک نماید، صحیح است. «۱۷۶۸» اگر مدت

مزارعه تمام شود و بدون این که زارع کوتاهی یا سهل انگاری کرده باشد، محصول به دست نیاید، پس در این که مالک بتواند خودش زراعت را بچیند یا زارع را وادار کند که محصول را بچیند و زمین را خالی کند اشکال است، و بنا بر اظهر چون هردو قصد زراعت را داشته‌اند، مالک استحقاق اجرت برای نگهداشتن زرع تا زمان درو را ندارد. و اگر نرسیدن محصول به علّت کوتاهی زارع باشد، احتمال است که مالک مستحق اجرت المثل زمین در این مدت زیادی بقاء زرع باشد ولی عدم استحقاق سهم خود از مزارعه، خالی از وجه نیست. «۱۷۶۹» در مسأله قبل، چنانچه در عقد مزارعه شرط کنند که اگر در مدت معین شده، محصول آماده درو نشد، تا زمان درو، زراعت در زمین باقی بماند، و یا شرط کنند که بعد از رسیدن محصول، تا مدتی زَرع در زمین بماند، این شرط لازم الوفاء است و مالک حق مطالبه اجرت المثل زمین را ندارد، و اگر چنین شرطی نکرده باشد، پس از رسیدن محصول در صورت دوم، مالک می‌تواند زارع را وادار به کندن رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۵۳ و درو کردن زرع کند و یا خود این کار را انجام دهد و حکم صورت اول در مسأله قبل گذشت. «۱۷۷۰» اگر به سبب حوادثی زراعت در زمین ممکن نباشد، مثلًا آب از زمین قطع شود، در صورتی که مقداری از زراعت، حتی مثل قصیل که بتوان به حیوانات داد به دست آمده باشد، آن مقدار مطابق قرارداد مال هر دوی آنهاست و در بقیه، مزارعه باطل است، و اگر زارع زراعت نکند، چنانچه زمین در تصرف او بوده و مالک در آن تصرفی نداشته است، باید اجاره آن مدت را به مقدار معمول به مالک بدهد. «۱۷۷۱» اگر مالک و زارع صیغه خوانده باشند، بدون رضایت یکدیگر نمی‌توانند مزارعه را بهم بزنند، و همچنین است اگر مالک به قصد مزارعه زمین را به کسی واگذار کند و او هم به همین قصد بگیرد، ولی اگر در ضمن خواندن صیغه مزارعه شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند، می‌توانند مطابق قراری که گذاشته‌اند معامله را بهم بزنند. «۱۷۷۲» اگر بعد از قرارداد مزارعه، مالک یا زارع بمیرد، مزارعه بهم نمی‌خورد و ورّاث به جای آنان می‌باشند، و اگر مالک در عقد مزارعه شرط کند که زارع خودش کار مزارعه را انجام دهد، ولی زارع قبل از عمل بمیرد، عقد باطل نمی‌شود ولی مالک اختیار فسخ پیدا می‌کند. و اگر بعد از آن که مقداری از عمل را انجام داد بمیرد، باز هم مزارعه باطل نمی‌شود، پس اگر مقصود از شرط این بوده که خودش از اول تا آخر کار کند به طوری که اگر قبل از اتمام کار عاجز شد شرط آنها محقق نشده، مالک می‌تواند مزارعه را نسبت به گذشته و آینده فسخ کند، و اگر مقصود از شرط این بوده که تا وقتی هست و می‌تواند، خودش انجام دهد، در این صورت تنها نسبت به آینده حق فسخ دارد و ارزش کار زارع تا وقت مردن، برای ورّاث او محفوظ است. «۱۷۷۳» اگر با وجود تسلیم زمین، زارع اختیاراً زراعت نکرد، و یا با حاضر بودن زارع، مالک زمین را تسلیم ننمود، هر کدام به مقداری که حق دیگری را ضایع کرده ضامن است. همچنین اگر عامل کوتاهی کند و به سبب زراعت نکردن نقصی در رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۵۴ زمین حاصل شود، بی وجه نیست که مالک حق گرفتن خسارت را داشته باشد. «۱۷۷۴» اگر زمین مزارعه بدون آب باشد و امکان جاری کردن آب هم بر آن وجود نداشته باشد، مزارعه باطل است، ولی اگر امکان جاری کردن آب بوده ولی زارع از موضوع خبر نداشته باشد، در صورتی که تهیه آب و آبیاری زراعت به این صورت برای زارع مستلزم ضرر باشد، می‌تواند عقد مزارعه را فسخ نماید. «۱۷۷۵» اگر بعد از زراعت بفهمند مزارعه باطل بوده، چنانچه بذر، مال مالک بوده، محصولی که به دست می‌آید مال اوست وباید مزد زارع ومخارجی را که کرده و کرایه گاو یا حیوان دیگری را که مال زارع بوده و با آنها در آن زمین کار کرده به او بدهد، و اگر بذر مال زارع بوده، زراعت هم مال اوست وباید اجاره زمین و خرج‌هایی را که مالک کرده و کرایه گاو یا حیوان دیگری که مال او بوده و با آنها در آن مزرعه کار کرده به او بدهد. «۱۷۷۶» اگر بعد از جمع کردن محصول و تمام شدن مدت مزارعه، ریشه زراعت در زمین بماند و سال بعد دومرتبه محصول دهد، چنانچه مالک و زارع از آن صرف نظر نکرده باشند، محصول مال صاحب بذر خواهد بود و اگر صاحب بذر مالک زمین نباشد، باید اجرت زمین را به مالک بدهد. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۵۵

مُساقات

واگـذاری مقـداری از محصولات درختـان میوه از طرف مالـک آنها یا کسـی که اختیار درختان در دست اوست در مقابل آبیاری، باغبانی و مراقبت درختان در مدتی معین را مساقات گویند. «۱۷۷۷» معامله مساقات در درخت‌هایی مثل درخت حنا که از برگ آن استفاده می‌کنند، یا درختی که از گُل آن استفاده می‌کنند، اشکال ندارد. «۱۷۷۸» در معامله مساقات لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر صاحب درخت به قصـد مساقات، آن را واگـذار کند وکسـی که کار می‌کند به همین قصد، تحویل بگیرد معامله صـحیح است. «۱۷۷۹» مالک و کسـی که مراقبت از درخت‌ها را به عهده می‌گیرد، باید بالغ و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد، و نیز باید حاکم شـرع آنان را از تصـرف در مال خودشان منع نکرده باشد، بلکه اگر سـفیه باشـند اگر چه حاکم شـرع از تصـرف در مال خودشان منع نکرده باشد، معامله آنان صحیح نیست. «۱۷۸۰» مدت مساقات باید معلوم باشد، و اگر اولِ آن را معین کنند و آخر آن را موقعی قرار دهنـد که میوه آن سـال به دست می‌آیـد، صـحیح است. «۱۷۸۱» باید سـهم هرکدام به صورت نسبت معین شود، مثلًا نصف یـا ثلث حاصل و ماننـد اینها باشـد، و اگر قرار بگذارنـد که مثلًا صـد من از میوه‌ها مال مالک و بقیه مال کسـی باشـد که کار می‌کند، معامله باطل است، مگر به صورتی که در مزارعه گذشت و اگر درخت‌ها مختلف باشند و مقدار حاصل هرنوع معلوم باشد، می‌تواننـد برای هرنوعی، سـهم مخصوصـی، برای هرکـدام از طرفین قرار دهند. رساله توضـیح المسائل، متن، ص: ۳۵۶ «۱۷۸۲» باید قرار معامله مساقات را پیش از ظاهر شـدن میوه بگذارنـد و اگر بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسـیدن آن قرار بگذارند، پس اگر کاری مانند آبیاری که برای زیاد شدن یا بهتر شدن میوه لازم است، باقی مانده باشد، معامله صـحیح است و گرنه اشکال دارد، اگر چه احتیاج به کاری مانند چیدن میوه و نگهداری آن داشـته باشد. «۱۷۸۳» در عقد مساقات اگر نسـبت به تقسیم امور چیزی را تعیین نکننـد، آنچه از کارهای مساقات که در هرسال تکرار می‌شود به عهده عامل است، از قبیل، کشت و وسایل کار و اصـلاح درخت‌ها و آنچه موجب میوه دادن و ازدیـاد آن است، و آنچه از مقـدمات که در یـک سـال ایجـاد می‌شود و برای سال‌ها باقی می‌مانـد، مثل دیوارکشـی و وسایل آبیاری و احداث جدول‌ها، به عهده مالک است. «۱۷۸۴» مالیات زمین زراعتی یا باغ، به عهـده مالک است، نه بر عامـل مساقات یا مزارعه، مگر آن که در عقـد شـرط کرده باشـند، که بایـد بر طبق آن عمل کننـد. «۱۷۸۵» اگر در عقـد مساقات شرط کننـد که مالـک تمـام کار مساقات را انجام دهـد، عقـد باطل است، زیرا با مقتضای عقـد مساقات مخالفت دارد، چون در این عقـد، عامل در مقابل کاری که انجام می‌دهـد استحقاق سـهمی از محصول را پیدا می‌کند و بدون کار حقی ندارد. «۱۷۸۶» دو نفر که قرار مساقات گذاشـته‌اند، با رضایت یکـدیگر می‌تواننـد معامله را به هم بزنند، و نیز اگر در ضـمن خواندن صـیغه مساقات شـرط کنند که هر دو، یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشـته باشـند، مطابق قراری که گذاشته‌اند، به هم زدن معامله اشکال ندارد بلکه اگر در معـامله شـرطی کننـد و عملی نشود، کسـی که شـرط به نفع او بوده، می‌توانـد معامله را به هم بزنـد. «۱۷۸۷» مساقات با مردن یکی از طرفیـن قرار داد باطـل نمی‌شـود، بلکـه ورّاث او جـایگزین می‌شونـد، و در صـورتی که شـرط کرده باشـند خـود زارع مساقات را انجام دهـد، حکم آن در احکام مزراعه گذشت. «۱۷۸۸» اگر زمین را به دیگری واگـذار کند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می‌آیـد مال هردو باشـد، معامله به این صورت باطل است، ولی در صورت توافق رساله توضـیح المسائل، متن، ص: ۳۵۷ طرفین می‌توان همین نتیجه را بـا صـلح و یا اجاره به دست آورد. «۱۷۸۹» اگر عقـد مساقات باطل باشد درخت‌های غَرس شده ملک کسـی است که نهال‌ها از آنِ او بوده، پس اگر مال مالک بوده، عامل اجرت المثل می‌برد، و گرنه مال کسی است که آنها را کاشته است، ولی صـاحب زمین هم حق کنـدن آنهـا را دارد، و در صورت کنـدن بایـد خسـارتی را که بر درخت‌هـا وارد شـده به صاحب درخت بدهـد، و در صورتی که مالـک نمی‌دانست عقـد مساقات باطل بوده، می‌توانـد اجرت زمین از اول تا آخر، یا تا زمان کنـدن درخت‌هـا و نیز اجرت پرکردن گودال‌هـا را کـه در اثر کنـدن درخت‌هـا ایجـاد می‌شـود، از صـاحب درخـت بگیرد، ولی نمی‌تـواند

صاحب درخت را مجبور کند که آنها را نَکَند و به او بفروشد، و همچنین صاحب درخت حق ندارد که مالک زمین را مجبور کند که اجازه دهد درخت‌ها در زمین او باقی بماند و تنها اجرت زمین را بگیرد. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۵۸

احکام محجور

بچه‌ای که بالغ نشده شرعاً نمی‌تواند در مال خود تصرف کند و نشانه بالغ شدن یکی از سه چیز است. بنا بر این هریک از این سه نشانه به تنهایی علامت بلوغ و رسیدن به حد تکلیف شرعی است: ۱- روییدن موی درشت در زیر شکم بالای عورت. ۲- بیرون آمدن منی، در خواب یا بیداری با اختیار یا بی اختیار. ۳- تمام شدن پانزده سال قمری در مرد و تمام شدن نُه سال قمری در زن. «۱۷۹۰» روییدن موی درشت در صورت و پشت لب و در سینه و زیر بغل و درشت شدن صدا و مانند اینها بعید نیست که نشانه بلوغ باشد. «۱۷۹۱» روییدن مو اگر به سبب معالجه و استعمال دارو باشد، بنابراظهر نشانه بلوغ نیست مگر آن که معالجه از قبیل تقویت و تفریحات باشد که در رشد قوه بدنی مؤثر است. «۱۷۹۲» اگر بچه ممیّزی که بلوغ او نزدیک است ادعای بلوغ به احتلام کرد، قبول آن بدون بیّنه و قسم خالی از وجه نیست، و همچنین است اگر دو نفر عادل خبر دهند، یا علم و یا اطمینان نزدیک به علم حاصل شود. «۱۷۹۳» شخص سفیه و همچنین کسی که حاکم شرع او را به علتی از تصرف در اموالش منع کرده باشد، نمی‌توانند در مال خود تصرف نمایند، ولی تصرفات غیرمالی آنها اشکالی ندارد، و شخص سفیه، عقدهایش با اجازه ولیّ صحیح است، رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۵۹ و نیز می‌تواند در اجرای صیغه عقد، وکیل دیگری شود. (سفیه کسی است که مال خود را در کارهای غیر عقلایی و بیهوده صرف می‌کند و در تدبیر امور مالی و اصلاح آن، عقل او کمتر از مردم متعارف می‌باشد). «۱۷۹۴» کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است، تصرفی که در هنگام دیوانگی در مال خود می‌کند صحیح نیست. «۱۷۹۵» انسان در مرضی که به آن از دنیا می‌رود، بنا بر اقرب می‌تواند هرمقدار از مال خود را که بخواهد به مصرف خود و عیال و مهمان و کارهایی که اسراف شمرده نمی‌شود برساند، و نیز اگر مال خود را به کسی ببخشد یا ارزانتر از قیمت بفروشد یا اجاره دهد، صحیح است. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۶۰

قرض

قرض دادن از کارهای مستحبی است که در قرآن و روایات به آن زیاد سفارش شده است، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: «هرکس به برادر مسلمان خود قرض بدهد، مال او زیاد می‌شود و ملائکه بر او رحمت می‌فرستند، و اگر با بدهکار خود مدارا کند، بدون حساب و به سرعت از صراط می‌گذرد و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام می‌شود». «۱۸۱۴» در قرض لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر چیزی را به نیت قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است، ولی مقدار آن باید کاملا معلوم باشد. «۱۸۱۵» اگر در صیغه قرض برای پرداخت آن مدتی قرار دهند، بنا بر احتیاط واجب، طلبکار قبل از تمام شدن آن مدت نمی‌تواند طلب خود را مطالبه نماید، ولی بدهکار می‌تواند هروقت خواست قرض را بپردازد، ولی اگر مدت نداشته باشد، طلبکار هروقت بخواهد، می‌تواند طلب خود را مطالبه نماید. «۱۸۱۶» اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کند، چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد باید فوراً آن را بپردازد و اگر تأخیر بیندازد گناهکار است. «۱۸۱۷» اگر طلبکار ناپدید شد، بدهکار باید جستجو کرده و مال او را نگهداری کند تا به او برساند، و اگر هیچ گونه امیدی به یافتن طلبکار ندارد، باید مال را یا به حاکم شرع بدهد و یا با اجازه او به قصد «آنچه در واقع وظیفه اوست» به فقیر صدقه بدهد؛ و اگر اتفاقاً طلبکار پیدا شد، مخیّر است بین اینکه طلب خود را از بدهکار بگیرد و یا به ثواب صدقه‌ای که داده شده، برای خودش راضی شود.

رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۶۴ «۱۸۱۸» اگر مال میت بیشتر از خرج واجب کفن، و دفن و بـدهی او نباشـد، بایـد مالش را به همین مصرفها برسانند و به وارث او چیزی نمی‌رسد. «۱۸۱۹» اگر کسـی مقداری پول طلا یا نقره قرض کند و قیمت آن کم شود، یا چنـد برابر گردد، چنـانچه همان مقـدار را که گرفته پس بدهـد، کافی است ولی اگر هر دو به غیر آن راضـی شونـد اشـکال نـدارد. «۱۸۲۰» اگر کسـی که قرض می‌دهـد شـرط کند که زیادتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، مثلًا یک من گندم بدهد و شـرط کند که یک من و پنـج سـیر بگیرد، یا ده عدد تخم مرغ بدهد که یازده عدد پَس بگیرد، ربا و حرام است، بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار کاری برای او انجام دهد، یا چیزی را که قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس دهد، مثلًا شرط کند یک تومانی را که قرض کرده با یک کبریت پس دهد، ربا و حرام است، همچنین اگر با او شـرط کند که چیزی را که قرض می گیرد بطور خاصـی پس دهد، مثلًا مقـداری طلای نساخته به او بدهـد و شـرط کند که ساخته پس بگیرد، باز هم ربا و حرام می‌باشد. ولی اگر بدون اینکه شـرط کند، خود بدهکار زیادتر از آنچه قرض کرده پس بدهد بنا بر اظهر اشکال ندارد و بلکه مستحب است. «۱۸۲۱» اگر گندم، یا چیزی مانند آن را بطور قرض رِبـایی بگیرد و بـا آن زراعت کنـد، محصولی که از آن به دست می‌آیـد، مـال قرض دهنـده است. رساله توضیـح المسائل، متن، ص: ۳۶۵

رهن

رهن آن است که بـدهکار، مقـداری از مال خود را نزد طلبکار گرو بگذارد که اگر طلب او را ندهد، طلبش را از آن مال به دسـت آورد. «۱۸۲۲» در رهن بنابر اقرب، لازم نیست صـیغه بخواننـد و همین قـدر که بـدهکار مال خود را به قصد گرو، به طلبکار بدهد و طلبکار هم به همین قصد بگیرد، رهن صـحیح است. «۱۸۲۳» گرو دهنده و کسـی که مال را گرو می گیرد باید بالغ و عاقل باشـند و کسـی آنهـا را مجبـور نکرده باشـد، و نیز گرو دهنـده بایـد سـفیه نباشـد و همچنیـن کسـی کـه حـاکم شـرع او را بـه علـتی- ماننـد ورشکسـتگی و غیر آن- از تصرف در اموالش منع کرده باشد، نمی‌تواند مال خود را گرو بگذارد، اما ولیّ طفل و دیوانه می‌تواند از طرف آنها گرو بدهـد یا گرو بگیرد، در صورتی که به مصلحت آنها باشـد. «۱۸۲۴» انسان مالی را می‌توانـد گرو بگذارد که شـرعاً بتواند در آن مال تصـرف کند، و اگر مال شـخص دیگری را گرو بگذارد، در صورتی صحیح است که صاحب مال بگوید: به گرو گذاشتن راضی هستم. «۱۸۲۵» اگر گرو گیرنـده مالی را با اجازه گرو دهنـده به عنوان گرو گرفت، دیگر گرو دهنـده نمی‌تواند آن مـال را از او بگیرد، مگر آن که قرض خود را پرداخت کنـد. «۱۸۲۶» چیزی را که گرو می گذارنـد، باید خرید و فروش آن صـحیح باشـد، پس اگر شـراب وماننـد آن را گرو بگذارند صـحیح نیست. «۱۸۲۷» اگر چیزی را که گرو می گذارنـد، قبـل از رسـیدن وقت ادای قرض، فاسـد رساله توضیـح المسائل، متن، ص: ۳۶۶ می‌شـود و می‌توان از فسـاد آن جلو گیری کرد، بایـد جلو گیری شود، مثل آبیاری باغ، و چنانچه گرو گیرنـده شـرط کرد که آن را قبل از فاسـد شـدن بفروشـد، جایز است بفروشـد و قیمت آن گرو می‌شود. «۱۸۲۸» طلبکار و بدهکار نمی‌توانند مالی را که گرو گذاشـته شده، بدون اجازه یکدیگر ملک کسی کنند، مثلًا ببخشند یا بفروشند، ولی اگر یکی از آنان آن را ببخشـد یا بفروشـد، بعد دیگری بگوید راضـی هسـتم، اشـکال ندارد. «۱۸۲۹» گرو گیرنـده بدون اجازه گرو دهنده جایز نیست د رمالی که آن را گرو گرفته تصـرف کند، و اگر تصـرفی مثل سواری حیوان یا سـکونت در خانه کرد، باید اجرهٔ المثل استفاده را بدهد، و اگر به سبب تصرف، تلف شد ضامن است. هم چنین گرو دهنده نیز بدون اذن گرو گیرنده نمی‌تواند در مالی که گرو گذاشته تصرّفی نماید که با رهن منافات دارد و سبب تغییر مال یا کم شدن قیمت آن می‌شود، ولی تصرفی که این چنین نباشد جایز است و همچنین تصرفی که برای حفظ و اصلاح آن باشد، از قبیل آب و علف دادن و چرانیدن حیوان، یا اصلاح و آب دادن درخت، جایز می‌باشد. «۱۸۳۰» رهن در دست گروگیرنده امانت است، زیرا با اجازه گرو دهنده است، بنا بر این اگر بدون تعدّی و تفریط در دست او تلف شود، ضامن نیست. «۱۸۳۱» اگر طلبکار چیزی را که گرو برداشته با اجازه بدهکار بفروشد پول آن

هم مثل خود مال، گرو می‌باشد. «۱۸۳۲» اگر وقت بدهی تمام شد و بدهکار بدهی خود را با وجود مطالبه طلبکار نداد، چنانچه طلبکار از طرف بدهکار، وکیل در فروش آنچه گرو گذاشته شده باشد، می‌تواند اقدام به فروش آن کند، و اگر وکیل نبود باید مراجعه به حاکم شرع کرده و حاکم شرع به هرصورت که صلاح بداند در مورد فروش گرو اقدام می‌کند، و اگر طلبکار دسترسی به حاکم شرع ندارد و یا دسترسی به او مشکل است و یا محذور دیگری در کار است، مراجعه به مؤمن عادل کرده واین کار به وسیله او انجام می‌گیرد. «۱۸۳۳» در صورتی که جایز باشد طلبکار گرو را بفروشد، باید به مقدار طلبش رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۶۷ اکتفا نماید و اگر وصول طلبش متوقف بر فروختن تمام آن باشد، در صورتی که بعد از فروش، مبلغ حاصله بیش از طلبش باشد مقدار زیادی را به صورت امانت نزد خود نگه می‌دارد، و اگر بدهکار حاضر به فروختن تمام مال نباشد، طلبکار به حاکم رجوع می‌نماید، و در صورت عدم امکان رجوع به حاکم، به مؤمن عادل مراجعه می‌کند، و اگر تمام مال کمتر از طلبش باشد، باقی را از بدهکار طلبکار می‌شود، و چنانچه گرو دهنده بخواهد با فروش مال قرضش را ادا کند، باید از گرو گیرنده اجازه بگیرد و اگر اجازه نداد به حاکم مراجعه می‌نماید. «۱۸۳۴» در مواردی که خانه مثلًا به اجرت کمتری اجاره داده می‌شود و همراه آن پولی به عنوان قرض یا رهن در اختیار مالک قرار می‌گیرد، که پس از پایان مدت اجاره به صاحبش برگردانده شود، در صورتی که در ضمن اجاره، شرط قرض کرده باشد و معامله متعارف باشد، اشکالی ندارد. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۶۸

وَدیعه (امانت)

اگر انسان مال خود را به کسی بدهد و بگوید نزد تو امانت باشد، و او هم قبول کند، یا بدون این که حرفی بزنند صاحب مال بفهماند که مال رابرای نگهداری به او می‌دهد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد، باید به احکام ودیعه و امانت داری که بعداً گفته می‌شود عمل نماید. «۱۸۳۵» امانت دار و امانت گذار، باید هر دو بالغ و عاقل باشند، پس اگر مالی را پیش بچه یا دیوانه امانت بگذارند، یا دیوانه و بچه مالی را پیش کسی امانت بگذارند، صحیح نیست. «۱۸۳۶» اگر کسی را در قبول و نگهداری امانت مجبور کنند حکم امانت بر او مترتب نمی‌شود، مگر این که بعد از برطرف شدن اجبار، به آن راضی شود. «۱۸۳۷» اگر از بچه یا دیوانه چیزی را به طور امانت قبول کند، باید آن را به صاحبش بدهد و اگر آن چیز، مال خود بچه یا دیوانه است، باید به ولیّ او برساند و چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد، ولی اگر برای این که مال از بین نرود آن را از بچه گرفته، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد، ضامن نیست. «۱۸۳۸» اگرانسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست، چنانچه او مال را بگذارد و برود، و این شخص هم مال را برندارد و آن مال تلف شود، کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید. «۱۸۳۹» امانت گذار هر وقت بخواهد می‌تواند امانت را پس بگیرد و همچنین امانتدار، هر وقت بخواهد می‌تواند امانت را به صاحبش برگرداند، و اگر مالک رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۶۹ امانت را طلب کند و امانت دار با این که ردّ امانت برایش ممکن است، امانت را ندهد، ضامن است و بعد از آن حکم غصب را پیدا می‌کند، زیرا بدون رضایت مالک نزد او می‌ماند. «۱۸۴۰» اگر امانتدار از نگهداری امانت منصرف شود و ودیعه را بهم بزند، باید سریعاً امانت را به صاحب آن یا وکیل یا ولیّ صاحبش برساند، یا به آنان خبر دهد که حاضر به نگهداری نیست، و اگر بدون عذر امانت را به آنان نرساند و خبر هم ندهد، چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد. «۱۸۴۱» امانتدار، اگر برای نگهداری، جای مناسبی ندارد، باید جای مناسب، تهیه نماید و طوری آن را نگهداری کند که عرفاً نگویند در امانت خیانت کرده و در نگهداری آن کوتاهی نموده است، و اگر آن را در جایی که مناسب نیست بگذارد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد. «۱۸۴۲» اگر امانت گذار جایی را برای حفظ امانت تعیین کند باید امانت دار آنرا آنجا بگذارد، و اگر آنجا نگذارد چنانچه امانت را در جایی گذاشته که در حفظ مال به حدّ جایی که مالک معین کرده نمی‌رسد، بنابراظهر ضامن است. امّا اگر امانت را به جایی برده

که در حفظ و نگهـداری بهتر یا مثل جای تعیین شده است و امانت دار هم بداند که آنجا در نظر امانت گذار بهتر یا مساوی با جای معین شده است، بنابراظهر، اشکال ندارد و در صورت تلف، ضامن نیست. «۱۸۴۳» امانتدار، اگر در نگهداری امانت کوتاهی نکند و تعـدّی یعنی، زیاده روی هم ننمایـد و اتفاقاً مال تلف شود، ضامن نیست، و اگر به طوری کوتاهی یا تعـدّی کرده که بگویند خیانت کرده و مال تلف شود، ضامن است اگر چه تلف به سبب آفات آسـمانی باشـد. «۱۸۴۴» اگر مـال کسـی را گرفت، ولی نه به عنوان امـانت، و نه به عنوان دیگر، ضامن است. «۱۸۴۵» اگر امـانت را با اکراه قبول کرد و بعـد از آن که اکراه برطرف شـد باز هم مال را نگه داشت، ولی قصـد قبول امانت یا قصـد رضایت به عقـد اکراهی را نـداشت ضامن است. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۷۰ «۱۸۴۶» اگر کسـی امانت دار را با اکراه به تلف کردن مال وادار کرد، وادار کننده ضامن است و بنابراقرب تلف کننده ضامن نیست به شـرط آن که از آنچه بر آن اکراه شـده بود، تجاوز نکرده باشد. «۱۸۴۷» اگر ظالمی بخواهد امانت را غصب کند و شـخص امین، توانایی ِدفع ظالم را داشـته باشد، واجب است او را دفع کند، و چنانچه دفع نکند با این که حرجی هم بر او نداشـته، و ظالم امانت را غصب کنـد، امانت دار ضامن است، و همچنین اگر حفظ امانت بسـتگی به دادن قسـمتی از آن داشـته باشد، لازم است بدهد تا بقیه مـال حفظ شود، و چنانچه ندهـد و در نتیجه ظالم همه مال را غصب کنـد، مقـداری را که قابل حفظ کردن بود، ضامن است. و اگر دفع ظالم متوقف بر این باشد که شـخص امین مالی را پرداخت کند، جایز است و بلکه اگر ضرر و حرجی برای او ندارد در صورتی که امکان اذن گرفتن از امانت گذار یا ولیّ او (ولو حاکم شرع) نباشد، واجب است آن مال را بپردازد، و می‌تواند به این قصد بدهد که بعـداً به امانت گذار رجوع کند و از او بگیرد. «۱۸۴۸» اگر حفظ امانت متوقف بر آن باشـد که دروغ بگوید، پس اگر می‌تواند، بایـد توریه کنـد، و اگر نمی‌توانـد، واجب است دروغ بگویـد تـا امانت حفظ شود و اگر دروغ نگفت و امانت محفوظ نمانـد ضامن اسـت، بلکـه اگر قسـم دروغ لازم شـد، واجب است قسم بخـورد، و گرنه ضـامن است. «۱۸۴۹» اگر امـانت گـذار مـالی را از امانت گیرنـده غصب کرده، امانت گیرنـده می‌توانـد از مال امانت به همان مقـدار به عنوان تَقاصّ بردارد و پس ندهـد، و اگر امانت گذار مـال شـخص دیگری را غصـب کرده و آن را امـانت گذاشـته، پس بر امیـن واجب است آن مـال را به غـاصب پس ندهـد، بلکه در صورت امکان باید از رسیدن آن به دست غاصب جلوگیری نماید، و اگر غاصب بمیرد و ورثه او امانت را مطالبه کنند، واجب است امین منکر وجود امـانت شود، ولی در صورت علم به غصبی بودن جایز نیست آن را به عنوان امانت قبول کنـد، مگر آن که اطمینان داشـته باشد که می‌تواند به مالک اصـلی برگرداند. « ۱۸۵۰» اگر برای حفـظ امـانت مسافرت لازم باشـد، واجب است مسافرت نماید رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۷۱ یا امانت را رد نماید. «۱۸۵۱» اگر مال تلف شود و کوتاهی امانت گیرنده هم در حفظ امانت ثـابت شود یـا خودش اعتراف کنـد، ولی در قیمت آن اختلاف شود، قول امین که منکر زیادی قیمت است، مقـدم می‌شود. «۱۸۵۲» اگر صاحب مال دیوانه شود، کسـی که امانت را قبول کرده باید فوراً امانت را به ولیّ او برساند و یا به ولیّ او خبر دهد، و اگر بدون عـذر شـرعی مال رابه ولیّ او ندهـد و از خبر دادن هم کوتاهی کنـد و مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد. «۱۸۵۳» اگر صاحب مال بمیرد، امانت دار بایـد مال را به ورّاث او برسانـد. یا به ورّاث او خبر دهـد، و چنانچه مال را به ورّاث او ندهـد و از خبر دادن هم کوتـاهی کنـد و مـال تلـف شـود، ضـامن است، ولی اگر برای آن که می‌خواهـد بفهمـد کسـی که می‌گویـد من وارث‌میّت هسـتم، راست‌می‌گویـد یـا نه، یـا میّت وارث دیگری دارد یـا نه، مال را ندهـد و از خبر دادن هم خودداری کنـد و مال تلف شود، بنابراقرب ضامن نیست. «۱۸۵۴» اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشته باشد، کسی که امانت را قبول کرده باید مال را به همه ورثه بدهد، یا به کسـی بدهد که همه آنان گرفتن مال را به او واگذار کرده‌اند، پس اگر بدون اجازه دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهد، ضامن سـهم دیگران است. «۱۸۵۵» اگر کسـی که امـانت را قبول کرده بمیرد، یـا دیوانه شود، وارث یـا ولیّ او بایـد هر چه زودتر به صاحب مال اطلاع دهـد، یا امانت را به او برسانـد. «۱۸۵۶» اگر امـانت دار نشانه‌های مرگ را در خود ببینـد به طوری که اطمینان به مرگ خود پیـدا کنـد، چنانچه ممکن است بایـد امانت را به صاحب آن یا وکیل او برسانـد، و اگر ممکن نیست باید آن را به حاکم

شرع، و اگر آن هم نشد به مؤمنین عادل بدهد، و چنانچه به حاکم شرع و مؤمنین عادل دسترسی ندارد، در صورتی که وارث او امین است و از امانت اطلاع دارد، لازم نیست وصیت کند، و گرنه باید وصیت کند و شاهد بگیرد و به وصی و شاهد، اسم صاحب مال و جنس و خصوصیات مال و محل آن را بگوید. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۷۲ «۱۸۵۷» اگر امانت دار نشانه‌های مرگ را در خود ببیند و به وظیفه‌ای که در مسأله قبل گفته شد عمل نکند، چنانچه آن امانت از بین برود باید عوضش را بدهد، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد. «۱۸۵۸» اگر از فاسق یا کافر امانتی گرفته و او آن را مطالبه کند، واجب است آن را رد نماید، ولی بنابراظهر واجب نیست که امانت کافر حربی را رد کند و جایز است مسلمان آن را برای خودش تملّک نماید، بلکه اگر امانت وسایل جنگی باشد، رد کردن آن در زمان جنگ جایز نیست. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۷۳

عارِیَه

عاریه آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهد که از آن استفاده کند و در عوض، چیزی هم از او نگیرد. «۱۸۵۹» در عاریه، استفاده‌هایی جایز است که عادتاً و به حسب زمان و مکان مناسب آن چیز باشد و استفاده‌هایی غیر از منافع ظاهره آن جایز نیست، مگر این که بداند یا قرینه باشد که می‌تواند از همه منافع آن استفاده کند، و اگر چیزی بود که منافع متعددی داشت، و قرینه‌ای هم بر منع بعضی از منافع وجود نداشت، استفاده از تمام منافع آن، جایز است. «۱۸۶۰» اگر از مقداری که در عاریه معین شده تعدی و تجاوز نماید، مثلًا زیادتر از مقداری که مجاز بوده بر حیوان عاریه‌ای حمل کرد یا سوار بر آن شد، یا زمین را زیادتر از مقداری که اجازه داشت زراعت کرد، پس اجرت استفاده‌های زیادتر از آن مقدار را ضامن است، و اگر آن را برای استفاده معینی عاریه کرده ولی استفاده دیگری از آن نموده پس اجرت تمام آن را ضامن است، و اگر آن مال تلف شود عین آن را هم ضامن است. «۱۸۶۱» لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند، و اگر مثلًا لباس را به قصد عاریه به کسی بدهد و او به همین قصد بگیرد، عاریه صحیح است. «۱۸۶۲» عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آن را به دیگران واگذار کرده، مثلًا آن را اجاره داده، در صورتی صحیح است که مالک چیز غصبی یا کسی که آن چیز را اجاره کرده، بگوید، به عاریه دادن راضی هستم. «۱۸۶۳» چیزی را که منفعتش مال انسان است مثلًا آن را اجاره کرده می‌تواند رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۷۴ عاریه بدهد، ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند، نمی‌تواند آن را به دیگری عاریه دهد. «۱۸۶۴» اگر دیوانه و بچّه، مال خود را عاریه بدهند صحیح نیست، اما اگر ولیّ بچه مصلحت بداند که مال او را عاریه دهد و بچه آن مال را به دستور ولیّ به عاریه کننده برساند، اشکال ندارد. «۱۸۶۵» اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و در استفاده از آن هم زیاده روی ننماید و اتفاقاً آن چیز تلف شود ضامن نیست؛ ولی چنانچه شرط کنند که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد، یا چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، بنابر اظهر باید عوض آن را بدهد. «۱۸۶۶» اگر طلا ونقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد، چنانچه تلف شود ضامن نیست. «۱۸۶۷» اگر عاریه دهنده بمیرد، گیرنده باید چیزی را که عاریه کرده به ورثه او بدهد. «۱۸۶۸» اگر عاریه دهنده طوری شود که شرعاً نتواند در مال خود تصرف کند، مثلًا دیوانه شود، عاریه کننده باید مالی را که عاریه کرده به ولیّ او بدهد. «۱۸۶۹» کسی که چیزی عاریه داده هروقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد، و کسی هم که عاریه کرده هروقت بخواهد می‌تواند آن را پس دهد. «۱۸۷۰» اگر زمینی را برای دفن میت مسلمان یا کسی که در حکم مسلمان است عاریه داد و بعد از دفن از عاریه برگشت، نمی‌تواند عاریه گیرنده را وادار به نبش قبر نماید، مگر آن که بدن میت از بین رفته باشد. «۱۸۷۱» اگر ظرف طلا و نقره را برای زینت اطاق عاریه بدهند، اشکال ندارد، ولی اگر برای استفاده حرام بدهند باطل است. «۱۸۷۲» عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن، و عاریه دادن حیوان نر برای جفت‌گیری صحیح است. «۱۸۷۳» اگر چیزی را که عاریه کرده به مالك یا ولیّ او بدهد و بعد آن چیز تلف شود، عاریه کننده ضامن نیست، و در غیر این صورت ضامن است، اگر چه مثلًا

آن رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۷۵ را به جایی ببرد که صاحبش معمولًا به آنجا می‌برده؛ مثلًا اسب را در اصطبلی که صاحبش برای آن درست کرده ببندد. «۱۸۷۴» چیزی را که عاریه کرده بدون اجازه صاحب آن، نمی‌تواند به دیگری اجاره یا عاریه دهد. «۱۸۷۵» اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازه صاحب آن، به دیگری عاریه دهد، چنانچه کسی که اول آن چیز را عاریه کرده، بمیرد یا دیوانه شود، عاریه دومی باطل نمی‌شود. «۱۸۷۶» اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است، باید آن را به صاحبش برساند و نمی‌تواند به عاریه دهنده بدهد. «۱۸۷۷» اگر مالی را که می‌داند غصبی است عاریه کند و از آن استفاده‌ای ببرد و در دست او از بین برود، مالک می‌تواند عوض مال را از او یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند، و همچنین می‌تواند عوض استفاده‌هایی را که عاریه گیرنده برده، از او و یا از غاصب مطالبه نماید، و اگر مالك چیزی از غاصب گرفت، غاصب می‌تواند عوض آن را از عاریه گیرنده بگیرد، و اگر مالك، عوض مال یا عوض استفاده آن را از عاریه کننده‌بگیرد، اونمی‌تواند چیزی را که به مالك می‌دهداز عاریه دهنده مطالبه نماید. «۱۸۷۸» اگر نداند مالی را که عاریه کرده غصبی است و در دست او از بین برود، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد، او هم می‌تواند آنچه را به صاحب مال داده از عاریه دهنده مطالبه نماید، ولی اگر چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، یا عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود، باید عوضش را بدهد، نمی‌تواند چیزی را که به صاحب مال می‌دهد، از عاریه دهنده مطالبه نماید. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۳۷۶

نذر و عهد

«۲۱۲۸» انسان می‌تواند با نذر کردن، انجام کاری که مطلوب شارع است و یا ترك کاری را که مورد نهی واقع شده بر خود واجب کند. «۲۱۲۹» کسی که نذر می‌کند باید عاقل، بالغ و مسلمان باشد. بنا بر این نذر از غیربالغ یا دیوانه، یا کافر صحیح نیست. «۲۱۳۰» کسی که نذر می‌کند باید به اختیار خود نذر کند، بنابراین اگر کسی مجبور شده باشد، یا عصبانی باشد به طوری که بی‌اختیار شده باشد، یا کسی در حال غفلت و بی توجهی یا اشتباهی و بدون تصمیم نذر کند، نذر او صحیح نیست. «۲۱۳۱» سفیه و کسی که مفلّس است یعنی ورشکست شده، نذری که مربوط به مسائل مالی باشد از آنان صحیح نیست. «۲۱۳۲» کسی که نذر می‌کند باید به قصد قربت و نزدیك شدن به خداوند متعال نذر کند، بنابراین اگر برای خدا نذر نکند، صحیح نیست، بنابراین کافی است موقع نذر کردن بنا بر اظهر بگوید: «لِلَّهِ عَلَيَّ»، یعنی: «برای خداوند، به عهده من باشد که فلان کار را انجام بدهم»، و اگر کسی که عربی نمی‌داند ترجمه آن را به هر زبانی بگوید کافی است. «۲۱۳۳» اگر نذر کند کاری را انجام دهد، باید بنابراقرب، آن کار واجب یا مستحب باشد، پس اگر نذر کند کار مباحی انجام دهد، صحیح نیست، و اگر نذر کند کاری را ترك کند، باید آن کار حرام یا مکروه باشد. «۲۱۳۴» باید به آنچه که نذر کرده قدرت و توانایی داشته باشد، بنابراین اگر به چیزی عقلًا یا عادتاً قدرت نداشت و نذر کرد، صحیح نیست. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۲۷ «۲۱۳۵» اگر در نذر خصوصیت معیّنی قرار دهد، مثلًا نذر کند، این پول را در فلان مسجد مصرف کنم، یا فلان روز را روزه بگیرم، یا این مال را خرج روضه حضرت سیدالشهداء نمایم، باید به همان صورتی که نذر کرده عمل کند و مخالفت با آن نمی‌تواند بکند. «۲۱۳۶» نذر زن، بدون اجازه شوهر، بنا بر احتیاط واجب وضعاً منعقد می‌شود. «۲۱۳۷» اگر از روی اختیار به نذر خود عمل نکند، باید کفاره بدهد، و کفاره آن- بنا بر اظهر- کفاره «قَسَم» و بنابر احتیاط مستحب، کفاره افطار عمدی روزه ماه رمضان است. و نیز اگر نذر روزه معین کرده باشد، کفاره آن بنابر احتیاط واجب، همان کفاره افطار عمدی است. «۲۱۳۸» اگر نذر کند که در هر هفته، مثلًا روز جمعه را روزه بگیرد، چنانچه یکی از جمعه‌ها عید فطر یا قربان باشد که روزه گرفتن در آن حرام است، یا عذری جهت روزه گرفتن دارد، مثلًا حیض برای او پیدا شد، باید آن روز را روزه نگیرد، بلکه قضای آن را بجا آورد. «۲۱۳۹» اگر نذر کند که مقدار معینی از مال را صدقه دهد، چنانچه پیش از دادن صدقه بمیرد، باید آن مقدار از مال او صدقه داده شود. «۲۱۴۰» اگر نذر کند که به فقیر معیّنی صدقه دهد، نمی‌تواند آن را به فقیر دیگر

بدهـد، و اگر آن فقیر بمیرد بایـد به ورثه او بدهد. «۲۱۴۱» اگر برای حرم یکی از امامان یا امام زادگان چیزی نـذر کنـد، باید آن را در تعمیر و روشـنایی و فرش حرم و ماننـد اینها مصـرف کنـد. «۲۱۴۲» اگر چیزی را برای یکی از امامان نـذر کنـد، چنانچه مصـرف معیّنی را قصد کرده، باید به همان مصـرف برساند، و اگر مصرف معینی را قصد نکرده، باید به فقرا و زوّار بدهد و یا مسجد و مانند آن بسازد و ثواب آن را به آن امام هـدیه کنـد؛ و همچنین است اگر چیزی را برای امامزاده نذر کند. «۲۱۴۳» هرگاه گوسفند معینی را برای صـدقه، یا یکی از امامان نـذر کند، پشم و چاقی و آنچه از او متولّد می‌شود بعد از نذر، جزء نذر خواهد بود. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۲۸ «۲۱۴۴» هرگاه نـذر کند که اگر مریض او خوب شود و یا مسافرش به سـلامت برسد، عملی را انجام دهد و بعداً معلوم شود که قبل از نذر مریض خوب شده و مسافر به سـلامت برگشـته، عمل به نذر واجب نیست. «۲۱۴۵» عهد آن است که انسان با خداوند پیمان می‌بندد که کاری را انجام دهد یا ترک نماید و تمام شرایطی که برای صحیح بودن نذر بیان شد، در عهد نیز معتبر است. «۲۱۴۶» صـیغه عهد برای کسـی که می‌خواهد انجام کار یا ترک کاری را بر خود واجب کند، چنین است: «عاهَدْتُ اللَّهَ انْ افْعَلَ کَذا اوْ اتْرُکَ کَذا» یا «عَلَیَّ عَهْدُ اللَّهِ انْ افْعَلَ کَذا اوْ اتْرُکَ کَذا»، به جای «افْعَلَ کَذا» تا آخر، آن کار را به زبان بیاورد، و می‌توانـد هنگام خوانـدن صـیغه عهـد، انجام کار یا ترک آن کار را مشـروط به تحقق امر دیگری نمایـد و یا به طور مطلق بگوید، و شرایط عهـد کننـده مثل شـرایطی است که در نـذر و قسم بیان شد. «۲۱۴۷» هرگاه با خـدا عهـد کند که اگر به حاجت شـرعی خود برسـد کار خیری را انجام دهد باید بعد از آن که حاجتش برآورده شد آن کار را انجام دهد، و نیز اگر بدون این که حاجتی داشـته باشـد عهـد کند که عمل خیری را انجام دهد، آن عمل بر او واجب می‌شود. «۲۱۴۸» اگر به عهـد خود وفا نکند باید کفاره بدهد و کفاره آن بنابراحتیاط کفاره افطار عمدیِ روزه ماه رمضان است. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۲۹

وَقْف

وقف آن است که انسـان مـالی را به صورت مخصوص به موارد و مصـارف معینی، اختصـاص دهـد، و احکـام آن در مسائل آینـده گفته خواهد شد. «۲۱۴۹» اگر کسـی چیزی را وقف کند، از ملک او خارج می‌شود و خود او و دیگران نمی‌توانند آن را ببخشـند یا بفروشـند و کسـی هم از آن ملک ارث نمی‌برد، ولی در بعضـی از موارد بسیار نادر که در کتاب‌های مفصل بیان شده است به طور استثنایی، فروختن آن جایز است. «۲۱۵۰» لازم نیست صیغه وقف را به عربی بخوانند، بلکه اگر مثلًا بگوید، خانه خود را وقف کردم، وقف صـحیح است و در وقف قبول کردن مطابق احتیاط است. «۲۱۵۱» اگر ملکی را برای وقف معین کند و پیش از خواندن صـیغه وقف پشیمان شود یا بمیرد، وقف درست نیست. «۲۱۵۲» کسی که مالی را وقف می‌کند، بنا بر اظهر می‌تواند شرط کند که تا مدتی و یا تا وقتی زنده است خودش و یا متعلقین او از مال موقوفه، اسـتفاده نمایند و منافع آن مال به آنها برسد. «۲۱۵۳» وقف در صورتی صحیـح است که مال وقف را به تصـرف کسـی که برای او وقف شـده یا وکیل، یا ولیّ او بدهنـد، ولی اگر چیزی را بر اولاد صـغیر خود وقف کنـد وبه قصد این که آن چیز ملک آنان شود، از طرف آنان نگهداری نماید وقف صـحیح است. «۲۱۵۴» اگر مسجد را وقف کننـد، بعـد از آن که واقف به قصـد واگـذار کردن اجازه رساله توضیـح المسائل، متن، ص: ۴۳۰ دهد که در آن مسـجد نماز بخوانند، همین که یک نفر در آن مسـجد نماز خواند، وقف درست می‌شود. «۲۱۵۵» وقف کننـده باید بالغ، عاقل و با قصد و اختیار باشـد و شـرعاً بتواند در مال خود تصـرف کند، بنا بر این سـفیه چون حق ندارد در مال خود تصـرف نماید، اگر چیزی را وقف کند صحیح نیست. «۲۱۵۶» اگر مالی را برای کسانی که به دنیا نیامده‌اند وقف کند درست نیست، ولی وقف برای اشخاصی که بعضی از آنها به دنیا آمده‌اند صحیح و آنها که به دنیا نیامده‌اند بعد از تولّد با دیگران شریک می‌شوند. «۲۱۵۷» اگر چیزی را بر خودش وقف کند، مثل آن که دکانی را وقف کند که عایدی آن را بعد از مرگ او خرج مقبره‌اش نمایند صـحیح نیست، ولی اگر مثلًا مالی را بر فقرا وقف کند و خودش فقیر شود، می‌تواند از منافع وقف اسـتفاده نماید. «۲۱۵۸» اگر برای چیزی که وقف کرده متولّی معین کند،

بایـد مطـابق قرار داد او رفتـار نماینـد. و اگر معین نکنـد، چنـانچه بر افراد مخصوصـی، مثلًا بر اولاد خود وقف کرده باشـد، در مورد چیزهایی که مربوط به مصـلحت وقف است، که در نفع بردن طبقات بعـد نیز دخالت دارد، اختیار با حاکم شـرع است ولی در مورد چیزهـایی که مربوط به نفع بردن طبقه موجود است، اگر آنهـا بـالغ باشـند، اختیار با خود آنان است، و اگر بالغ نباشـند اختیار با ولیّ ایشان است و برای اسـتفاده از وقف اجازه حاکم شـرع لازم نیست. «۲۱۵۹» اگر ملکی را، مثلًا بر فقرا یا سادات وقف کنـد، یا وقف کنـد که منافع آن به مصـرف خیرات برسـد، در صورتی که برای آن ملك متولی معین نکرده باشد، اختیار آن با حاکم شـرع است. «۲۱۶۰» اگر ملکی را بر افراد مخصوصـی، مثلًا بر اولاد خود وقف کند که هر طبقه‌ای بعد از طبقه دیگر از آن اسـتفاده کنند، چنانچه متولّی ملـك، آن را اجـاره دهـد و بمیرد، در صورتی که مراعـات مصـلحت وقف یـا مصـلحت طبقه بعـد را کرده باشـد اجاره باطل نمی‌شود. ولی اگر متولی نداشـته باشـد و یك طبقه از کسانی که ملك بر آنها وقف شـده آن را اجاره دهنـد و در بین مـدت اجاره بمیرند، در صورتی که طبقه رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۳۱ بعد اجازه ندهند، اجاره باطل می‌شود، و در صورتی که مستأجر مـال الاجاره تمام مـدت را داده باشـد، مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مـدت اجاره را از مال آنان می‌گیرد. «۲۱۶۱» اگر متولی وقف خیانت کنـد و عایـدات آن را به مصـرفی که معین شده نرساند، چنانچه برای عموم وقف شده باشد، در صورت امکان، حاکم شرع بایـد به جای او متولّی امینی معین نمایـد. «۲۱۶۲» فرشـی را که برای حسـینیه وقف کرده‌اند، نمی‌توان برای اسـتفاده‌های دیگر، حتی برای نماز به مسجد یا غیر مسجد ببرند، اگر چه آن مسجد نزدیك حسینیه باشد. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۳۲

وصیّت

وصـیت آن است که انسان سـفارش کند بعد از مرگش برای او کارهایی انجام دهند، یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملك کسـی باشد، یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با اوست قَیِم و سر پرست معین کند، و کسـی را که به او وصـیت می‌کنند، وصیّ می‌گویند. «۲۱۶۳» پـدر و جـد پدری که بر اطفال ولایت دارند در صورتی که یکی از آنها زنده است، می‌تواند وصـیت کند که سـرپرستی اطفالش برای شـخص دیگری باشد، و همین طور می‌تواند وصیت کند که شخص دوم نیز، بعد از خود شخص سومی را به عنوان سـرپرست اطفال انتخاب کند، ولی این حق برای مادر ثابت نیست، بلکه قیّم اطفال ولیّ شـرعی آنها است. «۲۱۶۴» کسی که می‌خواهد وصـیت کند، بنابراظهر می‌تواند با اشاره‌ای که مقصودش را بفهماند، وصیت کند اگر چه لال هم نباشد. «۲۱۶۵» بنا بر اظهر انسان می‌تواند وصـیت خود را به وسـیله نوشتن انجام دهد. «۲۱۶۶» وصـیت به صرف کردن مالی در معصیت جایز نیست، پس وصـیتی که مشـتمل بر کمك ظالم در ظلمش و فاسق در فسـقش است باطل می‌باشد، به شرط اینکه مقصود او منحصراً این مصرف خاص بوده باشد، و گرنه اصل وصیّت صحیح است، ولی در راههای خیر مصرف می‌گردد و همچنین اگر مورد وصیّت مشترك بین حلال و حرام باشد، حمل بر حلال می‌شود، مگر آن که بدانیم که در وصـیت قصد حرام نموده، که در این صورت صحیح نیست، و اگر وصـیت به چیزی کرد که استفاده از آن غالبـاً در حرام است ولی بـدانیم که مقصود او منفعت حلال بوده است رسـاله توضـیح المسائـل، متن، ص: ۴۳۳ واطمینان به مصـرف در حلال باشـد و عرفاً کمك به انجام معصـیت نباشد، وصـیت صـحیح است. «۲۱۶۷» مالی که مورد وصـیت قرار می‌گیرد باید قابلیت تملّك داشـته باشد؛ پس وصیت به شراب یا سگ و خوك و امثال آنها باطل است، مگر آن که مقصود او جهت حلالی، مثل وصیت به شـراب برای سـر که کردن باشـد. «۲۱۶۸» وصـیت نمودن به سـکونت موقت یا همیشـگی در خانه‌ای صـحیح است، و همچنین است وصـیت به میوه درختی، که در این صورت شامل میوه موجود در حال وصـیت هم می‌شود، مگر آن که قرینه‌ای بر خروج آن از مورد وصـیت وجود داشـته باشـد. «۲۱۶۹» وصـیت شخص سفیه صحیح نیست مگر این که عقلایی باشـد و مربوط به امور مالی نباشـد که بخواهـد چیزی را مال کسـی کند، و وصـیّت کسـی که ورشـکست شده، اگر وصـیت او مزاحمت با حقوق طلبکارهایش نداشته باشد، صحیح است. «۲۱۷۰» کسـی که وصیت می‌کند باید بالغ و عاقل باشد، ولی

بچه ده ساله‌ای که خوب و بد را تمیز می‌دهد، اگر وصیت او مثل افراد بالغ عاقل باشد، بنابر اظهر، وصیت او صحیح است، و نیز وصیت کننده باید از روی اختیار وصیت کند و کسی او را مجبور نکرده باشد و در غیر اینصورت صحیح نیست. «۲۱۷۱» کسی که از روی عمد مثلًا زخمی به خود زده، و همین طور بنابر اظهر کسی که سمی خورده است که به واسطه آن، یقین یا گمان به مردن او پیدا می‌شود، اگر وصیت کند که مقداری از مال او را به مصرفی برسانند صحیح نیست، و اگر بعد از این عمل وصیّت کرد ولی نمرد، در نفوذ این وصیت تأمل است و احتیاط در تجدید وصیت است، و اگر تجدید نکرد، باید در عمل به وصیّت بر طبق احتیاط مناسب عمل شود. «۲۱۷۲» اگر انسان وصیت کند که چیزی را به شخصی بدهند، بنابر احوط، در صورتی آن شخص آن چیز را مالک می‌شود که آن را قبول کند، اگر چه در حال حیات وصیت کننده باشد، و اگر قبول کرد و بعد از مردن وصیت کننده ردّ کرد، مال رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۳۴ از آنِ اوست و ردّ او بی‌فایده است. «۲۱۷۳» وصیّ باید بالغ و عاقل و مورد اطمینان باشد، پس اگر خیانتی از او ظاهر شد، وصایتش باطل می‌گردد و حق تصرّفات از او سلب می‌شود، و وصی می‌تواند مرد باشد یا زن، نابینا باشد یا بینا، وارث وصیت کننده باشد یا غیر آن، و وصیّ میت مسلمان باید مسلمان باشد. «۲۱۷۴» اگر کسی چند وصی برای خود معین کند، چنانچه اجازه داده باشد که هرکدام به تنهایی به وصیت عمل کنند، لازم نیست در انجام وصیت از یکدیگر اجازه بگیرند، و همچنین است بنا بر اظهر اگر در این مورد چیزی اظهار نکرده باشد، و اگر اجازه نداده باشد، باید با نظر یکدیگر به وصیت عمل نمایند، و اگر حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیت عمل کنند، و در تشخیص مصلحت اختلاف داشته باشند، در صورتی که تأخیر و مهلت دادن موجب شود که عمل به وصیت معطل بماند، حاکم شرع آنها را مجبور می‌کند که تسلیم نظر کسی شوند که صلاح را تشخیص می‌دهد، و اگر اطاعت نکنند، به جای آنان دیگران را معین می‌نماید، و اگر یکی از آنان قبول نکرد یک نفر دیگر را به جای او تعیین می‌نماید. «۲۱۷۵» اگر شخصی را وصی و دیگری را ناظر قرار دهد، بنابراظهر تصرف وصی مشروط به رأی موافق ناظر است، و ناظر هم نمی‌تواند مستقلًا تصرف کند، و اگر ناظر وفات نمود یا از مداخله امتناع کرد، بنابراحوط تصرف وصی منوط به نظر حاکم است، و اگر وصی وفات کرد حاکم مداخله می‌نماید. «۲۱۷۶» اگر انسان از وصیت خود برگردد، مثلًا بگوید ثلث مالش را به کسی بدهند، بعد بگوید به او ندهند، وصیت باطل می‌شود، و اگر وصیت خود را تغییر دهد، مثل آن که قیّمی برای بچه‌های خود معین کند بعد دیگری را به جای او قیّم نماید، وصیت اولش باطل می‌شود و باید به وصیت دوم او عمل نمایند. «۲۱۷۷» اگر کاری کند که معلوم شود از وصیت خود بر گشته، مثلًا خانه‌ای را که وصیت کرده به کسی بدهند، بفروشد، یا دیگری را برای فروش آن وکیل نماید، وصیت باطل می‌شود. «۲۱۷۸» اگر وصیت کند چیز معینی را به کسی بدهند، بعد وصیت کند که نصف رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۳۵ همان را به دیگری بدهند، باید آن چیز را دو قسمت کنند و به هر کدام از آن دو نفر یک قسمت آن را بدهند. «۲۱۷۹» اگر کسی در مرضی که به آن مرض می‌میرد، مقداری از مالش را به شخصی ببخشد و وصیت کند که بعد از مردن او هم مقداری به شخصی دیگر بدهند، آنچه را که در حال زندگی بخشیده، از اصل مال است و احتیاج به اذن ورثه ندارد، و چیزی را که وصیت کرده، اگر به مقدار ثلث میراث یا کمتر باشد، وصیت نافذ است و اگر زیادتر از ثلث باشد، زیادی آن احتیاج به اذن ورثه دارد. «۲۱۸۰» اگر وصیت کند که ثلث مال او را بفروشند و عایدی آن را به مصرفی برسانند، باید مطابق گفته او عمل نمایند. «۲۱۸۱» اگر در مرضی که به آن می‌میرد، بگوید مقداری به شخصی بدهکار است، چنانچه متهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است، باید مقداری را که معین کرده از ثلث او بدهند، و اگر متهم نباشد و کسی هم منکر گفته او نشود، باید از اصل مالش بدهند. «۲۱۸۲» اگر انسان وصیت کند که چیزی را به کسی بدهند، باید آن شخص وجود داشته باشد، پس اگر وصیت کند به بچه‌ای که ممکن است فلان زن حامله شود چیزی بدهند، باطل است، ولی اگر وصیت کند به بچه‌ای که در شکم مادر است چیزی بدهند، اگر چه هنوز روح نداشته باشد، وصیت صحیح است، پس اگر زنده به دنیا آمد، باید آنچه را که وصیت کرده به او بدهند، و اگر مرده به دنیا آمد، وصیت باطل می‌شود و آنچه را که برای او وصیت

کرده، ورثه میان خودشان قسمت می‌کنند. «۲۱۸۳» اگر وصیّت کرد برای گروهی که موصوف به صفت خاصی هستند، مثل فقرا، باید صفت فقر در هنگام مرگ وصیت کننده هم موجود باشد و وجودش در زمان وصیت کافی نیست. «۲۱۸۴» اگر انسان بفهمد کسی او را وصیّ قرار داده، چنانچه به اطلاع وصیت کننده برساند که برای انجام وصیت او حاضر نیست، لازم نیست بعد از مردن او به وصیت عمل کند. ولی اگر پیش از مردن او نفهمد که او را وصی قرارداده، یا بفهمد و رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۳۶ به او اطلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیت حاضر نیست، یا اطلاع بدهد ولی به او نرسد، در صورتی که مشقت نداشته باشد، باید وصیت او را انجام دهد. «۲۱۸۵» اگر کسی دو نفر را وصی قراردهد، چنانچه یکی از آن دو بمیرد، یا دیوانه، یا کافر شود، حاکم شرع یک نفر را به جای او معین می‌کند، در صورتی که وصیت کننده، بودن هر دو را شرط کرده باشد؛ و اگر هردو بمیرند، یا دیوانه، یا کافر شوند، حاکم شرع دو نفر دیگر را معین می‌کند. ولی اگر یک نفر بتواند وصیت را عملی کند، معین کردن نفر دوم، لازم نیست. «۲۱۸۶» اگر وصی نتواند به تنهایی کارهای میّت را انجام دهد، حاکم شرع برای کمک او یک نفر دیگر را معین می‌کند. «۲۱۸۷» اگر مقداری از مال میت در دست وصی تلف شود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده و یا تعدی نموده، مثلًا میّت وصیت کرده است که فلان مقدار به فقرای فلان شهر بده و او مال را به شهر دیگری برده و در راه از بین رفته، ضامن است، و اگر کوتاهی نکرده و تعدی هم ننموده، ضامن نیست. «۲۱۸۸» هر گاه انسان شخصی را وصی کند و بگوید که اگر آن شخص بمیرد فلان شخص دیگر وصی باشد، بعد از آن که وصی او مرد، وصی دوم باید کارهای میّت را انجام دهد. «۲۱۸۹» حجّی که بر میّت واجب است و بدهکاری و حقوقی را که مثل خمس و زکات و مظالم، ادا کردن آنها واجب می‌باشد، باید از اصل ترکه میت بدهند، اگر چه میّت برای آنها وصیت نکرده باشد. «۲۱۹۰» اگر مال میّت از بدهی و حج واجب و حقوقی که مثل خمس و زکات و مظالم بر او واجب است زیاد بیاید، چنانچه وصیت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند، باید به وصیت او عمل کنند، و اگر وصیت نکرده باشد، آنچه می‌ماند، مال ورثه است. «۲۱۹۱» اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، وصیت او در بیشتر از ثلث در صورتی صحیح است که ورثه حرفی بزنند، یا کاری کنند که معلوم شود عملی شدن وصیت را اجازه داده‌اند و تنها راضی بودن آنان کافی رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۳۷ نیست؛ و اگر مدتی بعد از مردن او هم اجازه بدهند، صحیح است. «۲۱۹۲» اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، و ورثه او پیش از مردنش اجازه بدهند که وصیت او عملی شود، بعد از مردن او بنابر اظهر نمی‌توانند از اجازه خود برگردند. «۲۱۹۳» مقصود از ثلث مال که وصیت در آن نافذ است، ثلث مال در وقت وفات وصیّت کننده است، پس اگر در اثر نقصان اموال، مقدار ثلث اموالش در وقت وفات کمتر از زمان وصیت شده باشد، وصیت او در ثلث اموال موجود، نافذ است. «۲۱۹۴» اگر میت وصیت به ثلث کند ولی مصرفی را معین نکند، در امور خیریّه مصرف می‌شود. «۲۱۹۵» اگر مالی را برای عدّه معیّنی مثلًا برای طلاب مدرسه خاصی وصیت کرد، باید به طور مساوی بین آنها تقسیم شود امّا اگر آن عدّه غیر معین بودند، مثلًا برای عنوان کلی طلاب وصیت کرد، صرف کردن در بعضی از آنها کافی است ولو به سه نفر هم نرسد. «۲۱۹۶» اگر مالی را برای شخصی وصیت کرد و معین نکرد که در چه راهی مصرف کند و او هم قبول کرد، آن مال را مالک می‌شود، اما چنانچه تعیین کرد که چگونه مصرف شود، اگر تخلّف کند، ضامن است. «۲۱۹۷» اگر وصیّت کند که از ثلث مال او خمس و زکات یا بدهی دیگر او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبی هم مثل اطعام به فقرا انجام دهند، چنانچه ثلث مال او به اندازه این کارها بود، به آن عمل می‌شود، و اگر کمتر بود، اول واجبات مالی او، مثل خمس، زکات، بدهی و حج واجب را انجام می‌دهند و اگر اضافه آمد واجبات بدنی مثل نماز و روزه، و اگر باز هم چیزی از ثلث اضافه آمد به مصرف مستحبات می‌رسانند، مگر این که معلوم باشد که منظور میت این نبوده که فقط از ثلث مصرف شود که در این صورت واجبات مالی- که قسم اول است- از اصل مال میت برداشته می‌شود و بقیه از ثلث، و اگر منظور میّت مبهم بود، احتیاط در این است که آنچه بیش از ثلث مصرف می‌شود، با اجازه ورثه باشد. رساله توضیح المسائل، متن،

ص: ۴۳۸ «۲۱۹۸» اگر وصیت کند که بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبی هم انجام دهند، چنانچه وصیت نکرده باشد که اینها را از ثلث بدهند، باید بدهی او را از اصل مال بدهند و اگر چیزی زیاد آمد، ثلث آن را به مصرف نماز و روزه و کارهای مستحبی که معین کرده برسانند، و در صورتی که ثلث کافی نباشد، اگر ورثه اجازه بدهند باید وصیت او عملی شود و اگر اجازه ندهند، باید نماز و روزه را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند. «۲۱۹۹» اگر کسی بگوید که میت وصیت کرده فلان مبلغ را به من بدهند، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند، یا قسم بخورد و یک مرد عادل هم گفته او را تصدیق نماید، یا یک مرد و دو زن عادل یا چهار زن عادل به گفته او شهادت دهند، باید مقداری را که می‌گوید به او بدهند، و اگر یک زن عادل شهادت دهد، باید یک چهارم چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند. و اگر دو زن عادل شهادت دهند نصف آن را و اگر سه زن عادل شهادت دهند باید سه چهارم آن را به او بدهند، و نیز اگر دو مرد کافر ذمّی که در دین خود عادل باشند و مورد وثوق به راستگوئی و عدم خیانت باشند گفته او راتصدیق کنند، در صورتی‌که میت ناچار بوده‌است‌که وصیت کند و مرد و زن عادلی هم در موقع وصیت نبوده، باید چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند. «۲۲۰۰» اگر کسی بگوید من وصیّ میتم که مال او را به مصرفی برسانم، یا میت مرا قیّم بچه‌های خود قرار داده، در صورتی که دو مرد عادل گفته او را تصدیق نمایند، حرف او را باید قبول کرد، و صورتهای دیگر، مثل شهادت یک مرد عادل با قسم خوردن یا شهادت چند زن با یک مرد عادل یا بدون آن، مورد تأمّل است. «۲۲۰۱» اگر وصیت کند چیزی به شخصی بدهند و آن شخص پیش از آن که قبول یا رد کند بمیرد، تا وقتی ورثه او وصیت را رد نکرده‌اند، می‌توانند آن را قبول نمایند، ولی این در صورتی است که وصیت کننده از وصیت خود بر نگردد وگرنه ورثه آن شخص حقی به آن چیز ندارند. و اگر آن شخص بعد از قبول فوت کرد، مال رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۳۹ از آن وارث اوست و نیازی به قبول مجدّد وارث نیست. مگر آن که وصیت کننده از وصیّتش برگردد. «۲۲۰۲» مستحب است انسان برای خویشان و نزدیکان خود مالی را وصیت کند اگر چه آن اشخاص از او ارث هم می‌برند، و مکروه است برای نزدیکانی که از او ارث نمیرند، هیچ وصیتی نکند.

ارث

اشاره

«۲۲۰۳» کسانی که به واسطه خویشی ارث می‌برند سه دسته یا طبقه هستند: طبقه اول: پدر و مادر و اولاد میّت است و با نبودن اولاد، اولاد اولاد، هرچه پایین آیند، که هر کدام آنان که به میّت نزدیکتر است ارث می‌برد بدین معنی که مثلًا اگر نوه میّت هست نتیجه او ارث نمی‌برد. و تا یک نفر از این طبقه هست طبقه دوم ارث نمی‌برند، مگر این که کسی که از طبقه اول وجود دارد، شرعاً از ارث ممنوع شود، که در این صورت نوبت به طبقه دوم می‌رسد. طبقه دوم: جدّ، یعنی پدر بزرگ و پدر او، هرچه بالا رود، و جدّه، یعنی مادربزرگ و مادر او، هر چه بالا رود، پدری باشد یا مادری؛ و خواهر و برادر، و با نبودن برادر و خواهر، اولاد ایشان، هرکدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می‌برد که معنای آن در طبقه اول گفته شد. و تا یک نفر از این طبقه هست طبقه سوم ارث نمی‌برند. طبقه سوم: عمو، عمه، دایی، خاله، هرچه بالا روند، و اولاد آنان هرچه پایین آیند، و تا یک نفر از عموها، عمه‌ها، دایی‌ها و خاله‌های میت زنده‌اند، اولاد آنان ارث نمی‌برند، ولی اگر میت عموی پدری و پسر عموی پدر و مادری داشته باشد، و غیر از اینها وارثی نداشته باشد، ارث به پسر عموی پدر و مادری می‌رسد و عموی پدری ارث نمی‌برد. اگر میت وارثی از قبیل پسر یا دختر عمو، یا پسر یا دختر عمه، یا پسر یا دختر دایی، یا پسر یا دختر خاله که از طرف پدر و مادر هستند و از طرف دیگر عمو یا عمه یا

دایی یا خاله از طرف پدر یا فقط مادر دارد، احتیاط در این است که دو طبقه با هم صلح نمایند. «۲۲۰۴» اگر عمو، عمه، دایی و خاله خود میت و اولاد آنان و اولاد اولاد آنان رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۴۱ نباشند، عمو، عمه، دایی و خاله پدر و مادر میت ارث می‌برند، و اگر اینها نباشند اولادشان ارث می‌برند، و اگر آنها هم نباشند عمو، عمه، دایی و خاله جد و جده میت، و اگر اینها هم نباشند، اولادشان ارث می‌برند. «۲۲۰۵» زن و شوهر به تفصیلی که گفته خواهد شد از یکدیگر ارث می‌برند.

ارث طبقه اول

«۲۲۰۶» اگر وارث میت فقط یک نفر از طبقه اول باشد، مثلًا پدر یا مادر یا یک پسر یا یک دختر باشد، همه مال میت به او می‌رسد؛ و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، همه مال به طور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود؛ و اگر یک پسر و یک دختر باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، دو قسمت را پسر و یک قسمت را دختر می‌برد؛ و اگر چند پسر و چند دختر باشند، مال را طوری تقسیم می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد. «۲۲۰۷» اگر وارث میت فقط پدر و مادر او باشند، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت آن را پدر و یک قسمت را مادر می‌برد، ولی اگر میت دو برادر، یا چهار خواهر، یا یک برادر و دو خواهر داشته باشد که همه آنان پدری باشند، یعنی پدر آنان با پدر میت یکی باشد، خواه مادرشان هم با مادر میت یکی باشد یا نه اگرچه تا پدر و مادر میت هستند این افراد ارث نمی‌برند، ولی وجود آنها موجب می‌شود که مادر شش یک (۱/۶) مال را ببرد و بقیه به پدر برسد، به شرط آن که برادران یا خواهران کافر نباشند و در حالی که مادرشان آزاد و مسلمان است آنها بنده نباشند، و هنگام مردن میت، از مادر متولد شده باشند. «۲۲۰۸» اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک دختر باشد، چنانچه میت دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری نداشته باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند، پدر و مادر، هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت آن را می‌برد و اگر دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری داشته باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، پدر و مادر، هرکدام یک قسمت و دختر سه قسمت می‌برد و رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۴۲ یک قسمت باقیمانده را چهار قسمت می‌کنند یک قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می‌دهند، مثلًا اگر مال میت را ۲۴ قسمت کنند ۱۵ قسمت آن را به دختر و ۵ قسمت آن به پدر و ۴ قسمت آن را به مادر می‌دهند، ولی در آن تأمل است. «۲۲۰۹» اگر وارث میت فقط پدر، مادر و یک پسر باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، پدر و مادر هر کدام یک قسمت و پسر چهار قسمت آن را می‌برد و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، آن چهار قسمت را بطور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و اگر پسر و دختر باشند، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد. «۲۲۱۰» اگر وارث میت فقط پدر و یک پسر یا مادر و یک پسر باشند مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر و پنج قسمت را پسر می‌برد. «۲۲۱۱» اگر وراث میت فقط پدر یا مادر، با پسر و دختر باشد، مال را به شش قسمت مساوی تقسیم می‌کنند، یک قسمت آن را، پدر یا مادر می‌برد و بقیه را طوری قسمت می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد. «۲۲۱۲» اگر وارث میت فقط پدر و یک دختر، یا مادر و یک دختر باشد، مال را چهار قسمت می‌کند، یک قسمت آن را پدر یا مادر و بقیه را دختر می‌برد. «۲۲۱۳» اگر وارث میت فقط پدر و چند دختر، یا مادر و چند دختر باشند، مال را پنج قسمت می‌کنند، یک قسمت را پدر یا مادر می‌برد و چهار قسمت را دخترها به طور مساوی بین خودشان تقسیم می‌کنند. «۲۲۱۴» اگر میت اولاد نداشته باشد، نوه پسری او، اگرچه دختر باشد، سهم پسر میت را می‌برد و نوه دختری او، اگرچه پسر باشد، سهم دختر میت را می‌برد؛ مثلًا اگر میت یک پسر از دختر خود و یک دختر از پسرش داشته باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر می‌دهند. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۴۳

ارث طبقه دوم

«۲۲۱۵» طبقه دوم از کسانی که به واسطه خویشی ارث می‌برند، جدّ و جدّه، یعنی پدربزرگ و مادربزرگ، و همچنین برادر و خواهر میت است، و اگر برادر و خواهر نداشته باشد، اولادشان ارث می‌برند. «۲۲۱۶» اگر وارث میت فقط یک برادر یا یک خواهر باشد، همه مال به او می‌رسد، و اگر چند برادر پدر و مادری، یا چند خواهر پدر و مادری باشد، مال به طور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود، و اگر برادر و خواهر پدر و مادری با هم باشند، هر برادری دو برابر خواهر می‌برد، مثلًا اگر دو برادر و یک خواهر پدر و مادری دارد، مال را پنج قسمت می کنند، هر یک از برادرها دو قسمت و خواهر یک قسمت آن را می‌برد. «۲۲۱۷» اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری دارد، برادر و خواهر پدری که از مادر با میت جداست ارث نمی‌برند، و اگر برادر و خواهر پدر و مادری ندارد، چنانچه فقط یک خواهر یا یک برادر پدری داشته باشد همه مال به او می‌رسد، و اگر چند برادر یا چند خواهر پدری داشته باشد، مال به طور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود؛ و اگر هم برادر و هم خواهر پدری داشته باشد، هر برادری دو برابر خواهر می‌برد. «۲۲۱۸» اگر وارث میت فقط یک خواهر یا یک برادر مادری باشد که از پدر با میت جداست، همه مال به او می‌رسد؛ و اگر چند برادر مادری یا چند خواهر مادری یا چند برادر و خواهر مادری باشند؛ مال به طور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود. «۲۲۱۹» اگر میت برادر و خواهر پدری و مادری، و برادر و خواهر پدری، و یک برادر یا یک خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برند و مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را به برادر یا خواهر مادری و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۴۴ «۲۲۲۰» اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری، و برادر و خواهر پدری، و برادر و خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برد و مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان تقسیم می کنند و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد. «۲۲۲۱» اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و یک برادر مادری یا یک خواهر مادری باشد، مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می‌برد و بقیه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد. «۲۲۲۲» اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری باشد، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد. «۲۲۲۳» اگر وارث میت فقط برادر و خواهر و زن او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که بعداً گفته می‌شود می‌برد و خواهر و برادر به طوری که در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را می‌برند، و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد، شوهر نصف مال را می‌برد و خواهر و برادر به طوری که در مسائل قبل گفته شد ارث خود را می‌برند، ولی ارث بردن زن یا شوهر موجب نمی‌شود که از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم شود اما از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می‌شود مثلًا اگر وارث میت شوهر و برادر و خواهر مادری و برادر و خواهر پدر و مادری او باشد، نصف مال به شوهر می‌رسد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می‌دهند و آنچه می‌ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است، پس اگر همه مال او شش تومان باشد، سه تومان به شوهر و دو تومان به برادر و خواهر مادری و یک تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند. «۲۲۲۴» اگر میت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۴۵ می‌دهند و سهم برادرزاده و خواهرزاده مادری به طور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود و از سهمی که به برادرزاده و خواهرزاده پدری یا پدر و مادری می‌رسد هر پسری دو برابر دختر می‌برد. «۲۲۲۵» اگر وارث میت فقط یک جد یا یک جده است، چه پدری باشد یا مادری، همه مال به او می‌رسد، و با بودن جدّ میّت، پدر جدّ او ارث نمی‌برد. «۲۲۲۶» اگر وارث میت فقط جد و جده پدری باشد، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت را جد و یک قسمت را جدّه

می‌برد، و اگر جد و جده مادری باشد، مال را به طور مساوی بین خودشان تقسیم می‌کنند. «۲۲۲۷» اگر وارث میت فقط یک جد یا جده پدری و یک جد یا جده مادری باشد بنابر اظهر مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت را جد یا جده پدری و یک قسمت را جد یا جده مادری می‌برد. «۲۲۲۸» اگر وارث میت جد و جده پدری و جد و جده مادری باشد مال سه قسمت می‌شود، یک قسمت آن را جد و جده مادری به طور مساوی بین خودشان تقسیم می‌کنند و دو قسمت آن را به جد و جده پدری می‌دهند، و جد دو برابر جده می‌برد. «۲۲۲۹» اگر وارث میت فقط زن و جد و جده پدری و جد و جده مادری او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که بعداً گفته می‌شود می‌برد، و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به جد و جده مادری می‌دهند که به طوری مساوی بین خودشان تقسیم می‌کنند، و بقیه را به جد و جده پدری می‌دهند و جد دو برابر جده می‌برد؛ و اگر وارث میت شوهر و جد و جده باشد، شوهر نصف مال را می‌برد و جد و جده به دستوری که در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را می‌برند. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۴۶

ارث طبقه سوم

«۲۲۳۰» طبقه سوم عمو، عمه، دایی، خاله و اولاد آنان است به تفصیلی که گفته شد، که اگر از طبقه اول و دوم کسی نباشد، اینها ارث می‌برند. «۲۲۳۱» اگر وارث میت فقط یک عمو یا یک عمه است، چه پدر و مادری باشد یعنی با پدر میت از یک پدر و مادر باشد، یا پدری باشد یا مادری، همه مال به او می‌رسد، و اگر چند عمو یا چند عمه باشند و همه پدر و مادری، یا همه پدری، یا همه مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود، و اگر عمو و عمه هر دو باشند و همه پدر و مادری، یا همه پدری باشند، عمو دو برابر عمه می‌برد، مثلًا اگر وارث میت دو عمو و یک عمه باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند، یک قسمت را به عمه می‌دهند و چهار قسمت را عموها به طور مساوی بین خودشان تقسیم می‌کنند. «۲۲۳۲» اگر وارث میت فقط چند عموی مادری یا چند عمه مادری باشند مال به طور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود، و همچنین است اگر فقط چند عمو و عمه مادری داشته باشد ولی در صورت اخیر، بنابر احتیاط باید با هم صلح کنند. «۲۲۳۳» اگر وارث میت عمو و عمه باشد بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی پدر و مادری باشند، عمو و عمه پدری ارث نمی‌برند، پس اگر میت یک عمو یا یک عمه مادری دارد، مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و بقیه را به عمو و عمه پدر و مادری می‌دهند، و عموی پدر و مادری دو برابر عمه پدر و مادری می‌برد، و اگر هم عمو و هم عمه مادری دارد، مال را سه قسمت می‌کنند دو قسمت را به عمو و عمه پدر و مادری می‌دهند، و عمو دو برابر عمه می‌برد، و یک قسمت را به عمو و عمه مادری می‌دهند، که به طور مساوی با هم تقسیم نمایند. «۲۲۳۴» اگر وارث میت فقط یک دایی یا یک خاله باشد، همه مال به او می‌رسد و اگر هم دایی و هم خاله باشد و همه پدر و مادری، یا پدری، یا مادری باشند، مال رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۴۷ به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود، و احتیاط در افرادی که فقط از طرف مادر ارث می‌برند این است که در تقسیم بین خود صلح نمایند. «۲۲۳۵» اگر وارث میت فقط یک دایی، یا یک خاله مادری و دایی و خاله پدر و مادری و دایی و خاله پدری باشد، دایی و خاله پدری ارث نمی‌برند، و مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت را به دایی یا خاله مادری و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری می‌دهند که به طور مساوی بین خودشان تقسیم کنند. «۲۲۳۶» اگر وارث میت فقط دایی و خاله پدری و دایی و خاله مادری و دایی و خاله پدر و مادری باشد، دایی و خاله پدری ارث نمی‌برد و باید مال را سه قسمت کنند، یک قسمت آن را دایی و خاله مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت نمایند و احتیاط در مصالحه است، و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری بدهند که به طور مساوی بین خودشان تقسیم کنند. «۲۲۳۷» اگر وارث یک دایی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمه باشد مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را دایی یا خاله و بقیه را عمو یا عمه می‌برد. «۲۲۳۸» اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و عمو و عمه باشد چنانچه عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشند، مال

را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را دایی یا خاله می‌برد و از بقیه، دو قسمت به عمو و یک قسمت به عمه می‌دهند، بنابراین اگر مال را نُه قسمت کنند سه قسمت را به دایی یا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمه می‌دهند. «۲۲۳۹» اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمه مادری و عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را به دایی یا خاله می‌دهند و دو قسمت باقیمانده را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و بقیه را به عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می‌دهند و عمو دو برابر عمه می‌برد، بنابراین اگر مال را نُه قسمت کنند، سه قسمت را به دایی یا خاله و یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و پنج قسمت دیگر را به عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می‌دهند. «۲۲۴۰» اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و عمو و عمه مادری و عمو و عمه رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۴۸ پدر و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسمت می‌کنند یک قسمت را دایی یا خاله می‌برد و دو قسمت باقیمانده را سه سهم می‌کنند، یک سهم آن را به عمو و عمه مادری می‌دهند که بین خود تقسیم می‌نمایند، و احتیاط در مصالحه بین خودشان است، و دو سهم دیگر را بین عمو و عمه پدر و مادری یا پدری تقسیم می‌نمایند و عمو دو برابر عمه می‌برد، بنابراین مال را نُه قسمت کنند، سه قسمت آن، سهم خاله یا دایی و دو قسمت سهم عمو و عمه مادری و چهار قسمت سهم عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می‌باشد. «۲۲۴۱» اگر وارث میت چند دایی و چند خاله باشند که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند و عمو و عمه هم داشته باشد، مال سه سهم می‌شود، دو سهم آن را به دستوری که در مسأله قبل گفته شد، عمو و عمه بین خودشان قسمت می‌کنند و یک سهم آن را دایی‌ها و خاله‌ها به طور مساوی بین خودشان تقسیم می‌نمایند. «۲۲۴۲» اگر وارث میت دایی یا خاله مادری و چند دایی و خاله پدر و مادری یا پدری و عمو و عمه باشد، مال سه سهم می‌شود، دو سهم آن را به دستوری که سابقاً گفته شد عمو و عمه بین خودشان تقسیم می‌کنند، پس اگر میت یک دایی یا یک خاله مادری دارد، یک سهم دیگر آن را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت را به دایی یا خاله مادری می‌دهند و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می‌دهند و به طور مساوی قسمت می‌کنند، و اگر چند دایی مادری یا چند خاله مادری یا هم دایی مادری و هم خاله مادری دارد، آن یک سهم را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را دایی‌ها و خاله‌های مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند، گرچه احتیاط در مصالحه بین آنهاست، و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می‌دهند که به طور مساوی بین خود تقسیم کنند. «۲۲۴۳» اگر میت عمو و عمه و دایی و خاله نداشته باشد مقداری که به عمو و عمه می‌رسد، به اولاد آنان و مقداری که به دایی و خاله می‌رسد، به اولاد آنان داده می‌شود. «۲۲۴۴» اگر وارث میت عمو، عمه، دایی و خاله پدر و عمو، عمه، دایی و خاله رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۴۹ مادر او باشند، مال سه سهم می‌شود، یک سهم آن مال عمو، عمه، دایی و خاله مادر میت است به طور مساوی، ولی احتیاط آن است که با هم صلح کنند، ودو سهم دیگر آن را سه قسمت می‌کنند یک قسمت را دایی و خاله پدر میت به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌نمایند و دو قسمت دیگر آن را به عمو و عمه پدر میت می‌دهند و عمو دو برابر عمه می‌برد. «۲۲۴۵» کسی که دو نسبت در او جمع شود از هر دو سبب ارث می‌برد، مثل این که کسی هم پسر عموی پدری باشد و هم پسر دایی مادری، یا کسی هم شوهر میت باشد و هم پسر عموی او، یا زنی هم عمه پدری میّت باشد و هم خاله مادری او، مگر آن که دو نسبت او در دو طبقه باشد، مثل این که هم برادر مادری باشد و هم پسر عمو که فقط ارث برادر بودن را می‌برد.

ارث زن و شوهر

«۲۲۴۶» زن و شوهر در ازدواج دائم با وجود جمیع طبقات سه گانه‌ای که گفته شد از یکدیگر ارث می‌برند، و وجود هیچ یک از این طبقات مانع ارث بردن آن دو از یکدیگر نیست. «۲۲۴۷» اگر زنی بمیرد و اولاد نداشته باشد، نصف همه مال را شوهر او، و بقیه

را ورثه دیگر می‌برند، و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاد داشته باشد، چهار یک (۱۴) همه مال را شوهر و بقیه را ورثه دیگر می‌برند. «۲۲۴۸» اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد، چهار یک (۱۴) مال او را زن، و بقیه را ورثه دیگر می‌برنـد، و اگر از آن زن یا از زن دیگر اولاد داشته باشـد، هشت یک (۱۸) مـال را زن، و بقیه را ورثه دیگر می‌برنـد. و زن از همه امـوال منقول ارث می‌برد ولی از زمین و قیمت آن ارث نمی‌برد، چه زمین خـانه مسکونی باشـد یـا زمین بـاغ و زراعت و غیر آن، و از قیمت هوایی مثـل بنا و درخت ارث می‌برد، و بنـابر اظهر بـا رضـایت وارثـان از خود هوائی هم می‌توانـد ارث ببرد، و بنـابر اظهر در آنچه که گفته شـد فرق نـدارد، زن از این شوهر اولاد داشته باشـد یا نه، اگرچه احتیاط در مورد زن رساله توضـیح المسائل، متن، ص: ۴۵۰ بچه‌دار در ارث بردن از زمین، خوب است. «۲۲۴۹» اگر زن غیر از شوهر وارثی نـدارد، بنابر اقوی همه مال به شوهر می‌رسـد، ولی اگر شوهر غیر از زن وارث ندارد زن سـهم خود را که چهار یک (۱۴) است می‌برد و بقیه بنابر اقرب، از آن امام علیه السـلام است. «۲۲۵۰» اگر برای پرداخت سـهم زن بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند باید اجزای آن را قیمت کنند، ولی احتیاط مستحب در این است که ببینند اگر آنها بدون اجاره در زمین بمانند تا از بین بروند چقدر ارزش دارند، و آن را برای پرداخت مبنا قرار دهند. «۲۲۵۱» اگر میت بیش از یک زن داشـته باشد، چنانچه اولاد نداشـته باشد چهار یک (۱۴) مال، و اگر اولاد داشـته باشد هشت یک (۱۸) مال به شرحی که گفته شـد، به طور مسـاوی بین زنهـای دائمی او تقسـیم می‌شود، اگرچه شوهر با هیـچ یک از آنان یا بعض آنان نزدیکی نکرده باشد. «۲۲۵۲» اگر مردی در حال مرض با زنی ازدواج دائم نمایـد و در آن مرض بمیرد و نزدیکی هم نکرده باشد، زن از آن مرد ارث نمی‌برد و حق مهر هم نـدارد، و اگر نزدیکی کرده باشـد و یا از آن مرض خوب شـده و به غیر آن مرض از دنیا رفته باشـد آن زن هم از او ارث می‌برد و هم حق مهر دارد، و اگر زنی که شوهرش بـا او نزدیکی نکرده در زمـان مریضـی شوهر از دنیـا رفت شوهر از آن زن ارث نمی‌برد و حق مهر هم برای زن نیست بنابر اظهر، اگرچه احتیاط مسـتحب در صـلح است. «۲۲۵۳» اگر زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شـد طلاق رجعی بدهـد و آن زن قبل از اتمام عـدّه بمیرد، شوهر از او ارث می‌برد، و نیز اگر شوهر قبل از اتمام عدّه زن بمیرد، زن از او ارث می‌برد، ولی اگر بعد از اتمام عدّه رجعی یا در عدّه طلاق بائن یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی‌برد. «۲۲۵۴» اگر شوهر در حـال مرض عیـالش را طلاق دهـد، اگرچه طلاق بائن باشـد، و قبل از گذشـتن دوازده ماه هلالی بمیرد، زن با دو شـرط از او ارث می‌برد: اول آن که در این مـدت شوهر دیگر نکرده باشـد. دوم آن که شوهر در ادامه همان مرضـی که در آن مرض زن را طلاـق داده، به واسطه آن مرض یا به جهت دیگری بمیرد، پس اگر از رساله توضـیح المسائل، متن، ص: ۴۵۱ آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی‌برد. «۲۲۵۵» زنی که به عقد موقت به نکاح مردی درآمده از مرد ارث نمی‌برد و مرد نیز از او ارث نمی‌برد اما ارث بین پدر و فرزند یا مادر و فرزند ثابت است.

مسائل متفرقه ارث

«۲۲۵۶» قرآن، انگشتر، شمشیر میت و لباسـی را که پوشیده یا برای پوشیدن گرفته و دوخته است، اگرچه نپوشیده باشد، در صورتی که برای مصرف و استفاده کردن، نه فقط برای ملکیّت، آن‌ها را گرفته باشد، مال پسر بزرگتر است اگرچه فرزند بزرگتر دختر باشد، و بر پسـر بزرگ نیز واجب است که نمازها و روزه‌هایی که از پـدرش قضا شده بجا آورد و حکم رسـیدن این اموال به پسـر بزرگ، بنـابر احتیـاط واجب در صورتی است که میت غیر از اینها مال دیگری نیز داشـته باشـد. «۲۲۵۷» اگر پسـر بزرگ میت بیش از یکی باشـد، مثلًا از دو زن او در یک وقت دو پسـر به دنیا آمـده باشد اگر چنین فرضـی صـحیح باشد، باید لباس، قرآن، انگشتر و شمشـیر میت را به طور مسـاوی بین خودشان قسـمت کننـد. «۲۲۵۸» اگر میت قرض داشته باشـد، چنانچه قرضـش به انـدازه مال او یا زیادتر باشد، باید چهار چیزی را هم که مال پسـر بزرگتر است و در مسأله ۲۲۵۶ گفته شد، برای ادای قرض او بدهند، و اگر قرضش کمتر

از مال او باشد، بنابر اظهر باید از آن چهار چیز هم که به پسر بزرگتر می‌رسد به نسبت، برای ادای قرض او بدهند، مثلًا اگر همه دارایی او شصت تومان است و به مقدار بیست تومان آن از چیزهایی است که مال پسر بزرگتر است و سی تومان هم قرض دارد پسر بزرگ باید به مقدار ده تومان از آن چهار چیز را بابت قرض میت بدهد. «۲۲۵۹» مسلمان از کافر ارث می‌برد ولی کافر اگرچه پدر یا پسر میت باشد از مسلمان ارث نمی‌برد. ولی اگر میت مسلمان پسر کافری دارد و او پسری مسلمان دارد، آن پسر مسلمان از جدّ خود ارث می‌برد، و همچنین اگر پسر میت مسلمان، کافر باشد ولی عموی میت یا برادر میت مسلمان باشد ارث به آنها می‌رسد، و در رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۵۲ صورت کافر بودن این دو پسران مسلمان عمو و برادر ارث می‌برند. «۲۲۶۰» اسلام آوردن وارث قبل از تقسیم کردن ارث، در صورت تعدد ورثه مسلمان، مثل اسلام آوردن آن وارث قبل از مردن آن میّت است پس اگر قبل از تقسیم مال اسلام آورد، در استحقاق ارث مانند بقیه ورثه است، پس اگر طبقه او مقدم است بر طبقه بقیه، تمام ارث مال او خواهد بود چه میت کافر باشد یا مسلمان، و اگر اسلام آوردن او بعد از تقسیم بخشی از مال باشد، نسبت به بقیه اموال ارث می‌برد و از آن بخش که تقسیم شده ارث نمی‌برد. «۲۲۶۱» افراد تمام مذاهب مختلفی که محکوم به اسلام هستند، همه از یکدیگر ارث می‌برند، چه حق باشند چه باطل، مگر غُلاهٔ و خوارج و نواصب و منکرین ضروری دین، که محکوم به کفرند و از مسلمان ارث نمی‌برند ولی مسلمان از آنها ارث می‌برد چنانکه از کافر ارث می‌برد. «۲۲۶۲» اگر کسی یکی از خویشان خود را عمداً و به ناحق بکشد، از او ارث نمی‌برد، ولی اگر از روی خطا باشد، چه خطای محض باشد یا خطای شبیه به عمد، بنابر اظهر از او ارث می‌برد، ولی از دیه او و بنابر اظهر ارث نمی‌برد، اگرچه احتیاط مستحب در صلح کردن است، و در قتل عمدی، که ارث نمی‌برد، فرقی نیست بین این که خودش مستقیماً اقدام به قتل نماید و یا طوری واسطه قتل باشد که قتل به او نسبت داده شود. «۲۲۶۳» مرد و زن زناکار و خویشان آنها از فرزندی که از زنا به دنیا آمده ارث نمی‌برند، ولی اولاد چنین فرزندی و شوهر یا زن او، از او ارث می‌برند. «۲۲۶۴» هرگاه بخواهند ارث را تقسیم کنند در صورتی که میت بچه‌ای داشته باشد که در شکم مادر است و در طبقه او وارث دیگری هم مانند اولاد و پدر و مادر باشد، برای بچه‌ای که در شکم است، که اگر زنده به دنیا بیاید ارث می‌برد، بنابر احتیاط واجب سهم دو پسر را کنار می‌گذارند، البته سهم کسانی که میت چه اولادی داشته باشد یا نه در هر صورت از میت ارث می‌برند، مانند کمترین سهم زن، باید از اول داده شود، و همچنین کمترین سهم پدر و مادر را نیز باید به آنها بدهند. و اگر احتمال بدهند بیشتر است مثلًا احتمال بدهند که زن سه قلو حامله باشد، سهم سه رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۵۳ پسر را کنار می‌گذارند، و چنانچه مثلًا یک پسر یا یک دختر به دنیا آمد، ورثه، زیادی آن را بین خودشان تقسیم می‌کنند. و برای کنار گذاشتن سهم بچه، انعقاد نطفه و وجود حمل در وقت مردن آن میت کافی است و دمیده شدن روح در آن حمل شرط نیست، ولی زنده به دنیا آمدن شرط است، پس اگر زنده به دنیا آمد و در همان ساعت مرد باز هم ارث می‌برد و دیگران هم از او ارث می‌برند. «۲۲۶۵» شخص مفقودالاثری که زنده بودنش معلوم نیست و وارث هم دارد مالش را کنار می‌گذارند و بنابر اظهر تا مدت چهار سال وضعیت او را پیگیری می‌کنند سپس مالش را بین ورثه تقسیم می‌کنند، ولی اگر بعداً زنده بودن او معلوم شد آن تقسیم مال از بین می‌رود و تمام مال به خود او بر می‌گردد، و احتیاط مستحب آن است که منتظر بمانند تا وقتی که علم عادی یا اطمینانی به مردن او پیدا شود. «۲۲۶۶» اگر چند نفر که هر کدام وارث دیگری است با هم مثلًا زیر آوار بمانند، در صورتی که معلوم نباشد کدام زودتر مرده، هر کدام از دیگری ارث می‌برد، ولی اگر معلوم شود که کدام یک زودتر مرده، کسی که دیرتر مرده ارث می‌برد. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۵۴

احکام بانک‌ها

اشاره

«۲۲۸۱» وام گرفتن از بانک در صورتی که در آن شرط سود شده باشد، جایز نیست و ربا و حرام است. «۲۲۸۲» کسی که می‌خواهد از بانک وام بگیرد می‌تواند کالا و جنسی را از بانک و یا وکیل او به نسبت معینی، مثلًا ده درصد و یا بیست درصد از قیمت بازار گرانتر بخرد به شرط این که بانک مبلغ مورد تقاضای او را تا مدت معینی به او قرض دهد. «۲۲۸۳» اگر کسی بخواهد به بانک وام دهد در صورتی که بانک، کالا و جنسی را بیشتر از قیمت بازار از او بخرد به شرط این که او مبلغ مورد نظر را به بانک قرض دهد، یا اینکه بانک کالا و جنسی را به کمتر از قیمت بازار به او بفروشد به شرط این که مبلغی را تا مدت معینی به بانک قرض دهد، صحیح است و با این کار می‌توان از ربا دور شد. «۲۲۸۴» فروختن مبلغی به ضمیمه چیزی، به مبلغ بیشتری تا مدت معینی، مانند این که صد تومان را به ضمیمه یک قوطی کبریت و یا یک عدد استکان مثلًا، به صد و ده تومان به مدت دو یا سه ماه یا بیشتر بفروشند، جایز نیست و این عمل در واقع همان وام دادن با سود است که به صورت خرید و فروش انجام می‌شود و حرام است. «۲۲۸۵» در مسائل قبل گفته شد که حکم قرض دادن به بانک مانند حکم قرض گرفتن از بانک است، و چنانچه در قرارداد وام شرط سود شده باشد ربا و حرام است، و فرق نمی‌کند که پولی که به بانک داده می‌شود به صورت «سپرده ثابت» باشد، یعنی صاحب پول بر حسب قرارداد تا مدت معینی نمی‌تواند از پول خود استفاده کند، یا به نحو «حساب در گردش» باشد، که هر موقع بخواهد می‌تواند از پول خود استفاده کند، و در هر دو صورت حرام است. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۶۰ «۲۲۸۶» کسی که پول به بانک می‌دهد چنانچه شرط سود نشده باشد و صاحب پول به این قصد پول خود را به بانک ندهد که از آن فایده‌ای عاید او گردد و اگر بانک سودی هم به او ندهد خود را طلبکار ندانسته و مطالبه نکند در این صورت گذاشتن پول نزد آن بانک جایز است و سود آن هم اشکال ندارد. «۲۲۸۷» اگر بخواهد در پولی که از بانکها گرفته تصرف کند و با آن معامله نماید، بعد از آن که جایز بودن اصل معامله و گرفتن پول از بانک، از نظر شرعی ثابت شده باشد، در مورد تعیین آن قسمت از پول که مخلوط با غیر شده است باید از مجتهد جامع الشرایط اجازه گرفته شود، و اگر در این فرض بانک مبلغی بعنوان اضافه به او بدهد، اشکال ندارد. «۲۲۸۸» قرض گرفتن از بانک‌ها در صورتی که شرط سود در آن شده باشد جایز نیست و ربا و حرام است، و فرق نمی‌کند که قرض با وثیقه بوده باشد یا بدون وثیقه، و وثیقه سند ملکی باشد یا اسناد اعتباری مانند سفته و غیره. «۲۲۸۹» چنانچه پول را به عنوان مجهول المالک و با اجازه حاکم شرع یا وکیل او از بانکها گرفته باشد، نه به عنوان قرض، یعنی قصد و تصمیم پول دهنده و پول گیرنده متفاوت باشد، قرض گرفتن جایز است و اشکال ندارد. و این که می‌داند بانک اصل پول و سود آن را به طور حتمی از او خواهد گرفت در جواز تصرف در آن پول اشکالی ایجاد نمی‌کند، و اگر نتواند از دادن آن خودداری کند، پرداخت آن نیز جایز است. «۲۲۹۰» سپردن پول به بانک به قصد زیاد شدن آن و گرفتن سود و فایده بر آن پول جایز نیست، ربا و حرام است، ولی برای جلوگیری از گرفتار شدن به ربا و حرام، می‌تواند در تصمیم و نیت خود شرطِ گرفتنِ سود را نکند و بنای کار خود را بر این بگذارد که اگر بانک سود ندهد، خود را طلبکار نمی‌داند و مطالبه نخواهد کرد، در این صورت اگر بانک فایده‌ای به او داد می‌تواند با اجازه حاک شرع یا وکیل او، آن فایده را به عنوان مجهول المالک بگیرد و در آن تصرف کند، و اگر بداند که در صورت نگرفتن سود از بانک، کارمند بانک سود را به مصرف شخصی خود خواهد رسانید، می‌تواند سود را به قصد این که پول مجهول المالک است، و باید شرعاً به مصارف خاصی برسد، از بانک مطالبه کرده و به آن مصارف برساند. «۲۲۹۱» حکم بانک‌هایی که به صورت شرکت با دولت سرمایه گذاری شده است، رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۶۱ از دو مسأله‌ای که قبلًا گفته شد معلوم می‌گردد چون پول موجود در این بانک‌ها مخلوط با مجهول المالک است و حکم بانک‌های دولتی را دارد. «۲۲۹۲» گرفتن پول از بانک‌های غیر اسلامی مانند بانک‌های کشورهای کفر، چه دولتی باشد و چه شخصی جایز است، ولی نه به عنوان قرض؛ و تصرف در آن احتیاج به اجازه حاکم شرع و یا وکیل او ندارد، مگر آنکه مال مسلمانی در بانک کفار باشد که باید نسبت به سهم آن

مسلمان به وظیفه مخصوصی که در مورد بانک‌های کشورهای اسلامی گفته شد عمل نماید.

اعتبارات بانکی

قبل از بیان مسائل، بخشی از آنچه به عنوان اعتبارات بانکی و مقررات صادرات و واردات معمول و متعارف است بیان می‌شود:

واردات کالا

کسی که بخواهد جنس و کالاهای اجنبی را از کشورهای خارجی وارد کند باید بنا بر مقررات بین المللی در نزد یکی از بانک‌های کشور وارد کننده کالا، گشایش اعتبار کند و بانکی که در نزد او گشایش اعتبار شده متعهد می‌شود که پس از انجام گرفتن مقدمات معامله بین طرفین فروشنده و خریدار، چه از طریق مکاتبه یا از طریق نمایندگی فروشنده در کشور خریدار به موجب فاکتور صادر شده از طرف فروشنده با تمام مشخصات و اوصاف کالای مورد معامله از جهت کیفیت و کمیت، مبلغ مورد اتفاق طرفین را به وسیله بانک کشور فروشنده به فروشنده بپردازد، و با این اقدام ده درصد یا بیست درصد کل بهای مورد سفارش را از سفارش دهنده دریافت می کند تا تمامیت معامله را از طرف خریدار به فروشنده اعلام تا اسناد حمل را جهت دریافت بهای کالا به بانک تحویل دهد و با تحویل گرفتن اسناد حمل کالا ـ بر طبق مشخصات مذکور در موقع گشایش اعتبار، تمام مبلغ را به فروشنده می‌پردازد. رساله توضیح المسائل، متن، ص: ۴۶۲

صادرات کالا

کسی که بخواهد جنس و کالایی را به خارج از کشور صادر کند باید طبق مقررات، اعتباری در بانک گشایش شود تا بانک طبق تعهد خود نسبت به پرداخت قیمت کالا و دریافت اسناد بر حسب مقررات جاری اقدام نماید و در نتیجه عمل بانک در هر دو مورد صادرات و واردات یک چیز است و در واقع فرقی با هم ندارد و بر اساس تعهد پرداخت مبلغ کالای مورد معامله و گرفتن اسناد حمل و تحویل آن به سفارش دهنده انجام می گیرد. و یک نوع دیگر از اعتبار بانکی آن است که فروشنده کالا و یا نماینده او صورت و قائمه کالا را با ذکر تمام مشخصات آن از لحاظ کمّی و کیفی بدون این که قبلًا مذاکره و معامله‌ای با طرف مقابل یعنی خریدار انجام داده باشد به بانک می‌فرستد و به بانک وکالت می‌دهد که اسناد را به طرف مقابل که خریدار باشد عرضه کند. اگر خریدار به قیمت عرضه شده قبول کرد، تقاضای گشایش اعتبار می کند و آن موقع بانک بر حسب مقررات خود با دریافت ده درصد یا بیست درصد مثلًا از مبلغ قیمت کالا قرارداد انجام معامله را با خریدار می‌بندد و تعهد می کند که تمام مبلغ را به فروشنده پرداخت نماید و اسناد حمل آن را گرفته و به خریدار تسلیم نماید. «۲۲۹۳» مجموع کارهایی که در مورد گشایش اعتبارات بانکی در قسمت بالا گفته شد در صورتی که کشور صادر کننده و وارد کننده، دولتی داشته باشد و آن را به منزله یک نفر مالک شخصی فرض کنیم و بانک به منزله وکیل آن شخص باشد، بدین معنی که در اجرای معاملات خاص، بانک به عنوان وکیل دولت مشغول این عملیات می‌شود و کارهایی که وکیل می‌تواند انجام دهد به عهده می گیرد، در صورتی که حلال بودن پول‌های بانک معلوم باشد و معاملات و عملیاتی که بانک انجام می‌دهد از تمام جهات حلال و جایز باشد گشایش اعتباراتی که گفته شد بی‌اشکال است. «۲۲۹۴» جایز است بانک برای انجام عمل گشایش اعتبار و تعهدات مربوطه، مبلغی از سفارش دهنده و خریدار به عنوان

کارمزد دریافت کند و این عمل بانک را می‌توان از نظر شرعی، نوعی عقد جعاله دانست، یعنی سفارش دهنده با بانک قرار می‌گذارد که اگر بانک عمل گشایش اعتبار را برای او انجام دهد، مبلغی را بعنوان کارمزد به بانک بپردازد، و بانک پس از انجام عمل گشایش اعتبار، حق دارد که آن مبلغ را از او دریافت کند. «۲۲۹۵» اگر بانک بر حسب تقاضای سفارش دهنده مبلغ کالای مورد سفارش را تا مدت معینی مطالبه نکند و بابت آن مبلغی از سفارش دهنده بگیرد، خالی از اشکال نیست. رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۱

استفتائات

مسائل متفرقه

رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۳ «۱۶» رشوه دادن و رشوه گرفتن حرام است و در آن فرقی نیست که از مسلمان بگیرد یا از غیر مسلمانی که مالش محترم باشد، و اگر رشوه بگیرند مالك آن نمی‌شوند و سود حاصله از آن نیز، مال مالك است. «۱۷» اگر پدر، خانه و زمین و امثال آن را به فرزند خود ببخشد و در زمان حیاتش تحویل او داده باشد، آن مال ملك فرزند شده و پدر بعد از آن حق رجوع نداشته و ورثه هم بعد از فوت پدر در آن حقی ندارند. «۱۸» زن باید برای بیرون رفتن از منزل از شوهر خود اجازه بگیرد و یا علم به رضایت او داشته باشد، مگر در واجبات شرعی؛ و چنانچه در ضمن عقد شرط کرده باشد که زن برای شلغش مثلًا بتواند به خارج از منزل برود، و یا عقد مبتنی بر این شرط واقع شده باشد، این شرط نافذ است. «۱۹» متنجس نجس کننده است، هر چند واسطه متعدد باشد. «۲۰» استعمال آلات مختص به لهو در غیر لهو بنابر احتیاط واجب جایز نیست، و استعمال آنها در لهو مطلقاً حرام است، و موسیقی مطرب استماع آن هم حرام است، و میزان در مطرب بودن اطراب شأنی است نه فعلی، و تشخیص آن با خود مکلف است. «۲۱» فروش اشیا و لوازم مسجد که در عرف زمان، استعمال آن معمول نیست، مانند سینی‌های مسی یا پارچ‌های بزرگ، و تبدیل آن به اشیا و لوازم مورد احتیاج، زیر نظر متولی شرعی مانعی ندارد. «۲۲» پول گذاشتن در بانک به عنوان قرض الحسنه اشکالی ندارد و همچنین جایزه‌ای که بانک در مقابل آن به بعضی از مشترکین پرداختن می‌کند حلال است. «۲۳» پول و مالی که از شخص متوفی به صورت امانت نزد انسان موجود است، و در عین حال این متوفی به شخصی که مال نزد اوست و یا به شخص دیگر بدهکاری دارد در صورتی که دانسته شود که ورثه او از پرداخت بدهی متوفی امتناع می‌ورزند، می‌توان از آن مال برای ادای دین استفاده نمود و در صورتی که زیادتر بود رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۴ مازاد به ورثه بر می‌گردد. «۲۴» اگر شخصی بخواهد عضوی از اعضاء بدن خود، مثلًا کلیه را به دیگری بدهد، و یا وصیت کند که بعد از مردن خود، آن عضو در مقابل پول یا مجانی برداشته و به دیگری داده شود، در صورتی که نجات مسلمانی متوقف بر آن عضو باشد، یعنی راه نجات آن مسلمان منحصر در دادن عضو به او باشد، و تهیه آن از غیر مسلمان هم ممکن نباشد، اشکالی ندارد. «۲۵» قصد اقامت در دو محل نزدیک به هم در صورتی که یک محل حساب نشود و به حد مسافت شرعی هم نرسد صحیح نیست، مگر اینکه با تعدد محل، اقامت واحده محسوب شود ولی اگر شخص در یک محل قصد اقامت کند و شب‌ها و قسمت عمده روز را در آن محل که قصد اقامت کرده بماند و برای انجام کاری که در محل دیگر دارد مقداری از روز را به آن محل برود به طوری که به اقامت او در محل اول ضرری نزند، و سپس به محل اقامت برگردد مانعی ندارد. «۲۶» زنی که شوهر کرده و از وطن اصلی خود به شهر دیگر می‌رود، در صورتی که از وطن اصلی خود اعراض نکرده باشد، هر وقت به آنجا می‌رود نمازش تمام است و روزه را باید بگیرد، و اگر به سبب تبعیت از شوهر یا جهات دیگر اعراض کرده، در وطن اصلی حکم مسافر را دارد. «۲۷» در موردی که شوهر به وطن اصلی خود که از آنجا اعراض نکرده، رفته و همسر وی با او به آن محل می‌رود، در صورتی که زن قصد اقامت ده روز نداشته باشد نمازش شکسته است،

و میزان قصـد خود زن است ولو قصـد از جهت تبعیت شوهر باشـد. «۲۸» عکسبرداری، اگر مسـتلزم کار حرامی نباشد، مانعی ندارد. «۲۹» در موردی که شخصـی متـاعی را فروخته و قیمت را به صورت چـک مـدت دار گرفته، فروش این چک به مبلغی کمتر از آن، در صورتی که در مابه التفاوت معامله شـرعی انجام گیرد و در ضـمن آن، شـرط قرض یا فروش بقیه به مساوی بشود رساله توضـیح المسائل، ضمائم، ص: ۵ مانعی ندارد. «۳۰» دست زدن (کف زدن) در مجالس جشن و سـخنرانی جهت تشویق افراد اگر به حـد لهو نرسد مانعی ندارد. «۳۱» خریـد و فروش رادیو و تلویزیون، که دارای منافع حلال و حرام است، به قصد منفعت حلال مانعی ندارد؛ و همچنین است اسـتفاده از آن در جهت حلال، ولی به هیچ وجه نبایـد از آن اسـتفاده حرام بکننـد، و نیز بایـد در دسترس کسـی که استفاده حرام می‌کند قرار ندهند. رساله توضیح المسائل، ضمائم، ص: ۶

۴- آیه الله سید علی حسینی سیستانی (دام ظله)

مشخصات کتاب

سرشـناسه: حسـینی سـیتانی، علی، - ۱۳۰۹ عنوان و نـام پدیـدآور: توضـیح المسائـل/ مطـابق فتاوی علی حسـینی سیسـتانی وضـعیت ویراست: [ویرایش]۲ مشـخصات نشـر: مشهد: بارش، ۱۳۷۹. مشـخصات ظـاهری: ص ۴۸۰ شابـک: ۹۶۴-۵۹۲۲-۰۳-۸۱۲۰۰۰ ریال یـادداشت: این کتـاب در سالهـای مختلف توسط ناشـرین متفاوت منتشـر شـده است یادداشت: عنوان دیگر: رساله توضـیح المسائل. عنـوان دیگر: رسـاله توضـیح المسائـل. موضوع: فقه جعفری -- رسـاله علمیه رده بنـدی کنگره: BP۱۸۳/۹/س۹ت۹ ۱۳۷۹الف رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۴۲۲ شماره کتابشناسی ملی: م۸۰-۲۵۳۶۷

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

خمس

احکام خمس

۱۷۶۰ - در هفت چیز خمس واجب می‌شـود: اول منفعت کسب. دوم معـدن. سوم گنـج. چهـارم مـال حلاـل مخلوط به حرام. پنجم جواهری که به واسـطه غواصـی یعنی فرو رفتن در دریا به دست می‌آید. شـشم غنیمت جنگ. هفتم بنابر مشهور زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد.

منفعت کسب

۱۷۶۱ - هرگاه انسان از تجارت یا صـنعت، یا کسـبهای دیگر مالی به دست آورد، اگر چه مثلا نماز و روزه میتی را بجا آورده، و از اجرت آن مالی تهیه کند، چنانچه از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیاید باید خمس یعنی پنج یک آن را به دسـتوری که بعدا گفته می‌شود بدهد. ۱۷۶۲ - اگر از غیر کسب مـالی به دست آورد، مثلاـ چیزی به او ببخشـند، چنانچه از مخارج سالش زیاد بیایـد، خمس آن را بایـد بدهد. ۱۷۶۳ - مهری را که زن می‌گیرد و مـالی را که مرد عوض طلاق خلع اخـذ می‌نمایـد خمس نـدارد، و هم چنین است ارثی که به انسـان می‌رسـد، از روی قواعـد معتبره در ارث و امـا اگر مسـلمانی که شـیعه است مـالی به غیر این راه مـانند

تعصیب به او به ارث برسد، آن مال از فواید محسوب می‌شود، و خمس آن را باید بدهد و هم چنین اگر ارثی به او برسد از غیر پدر و پسر که گمان رسیدن آن را به خود نداشته، احتیاط واجب آن است که خمس آن ارث را اگر از مخارج سالش زیاد بیاید بدهد. ۱۷۶۴ – اگر مالی به ارث به او برسد، و بداند کسی که این مال از او به ارث رسیده، خمس آن را نداده، باید خمس آن را بدهد، و هم چنین اگر در خود آن مال خمس نباشد، و وارث بداند کسی که آن مال از او به ارث رسیده خمس بدهکار است، باید خمس را از مال او بدهد، ولی در هر دو صورت اگر کسی که مال از او به ارث رسیده به دادن خمس عقیده نداشته یا آن که خمس نمی‌داده لازم نیست وارث خمس واجب بر او را بپردازد. ۱۷۶۵ – اگر به واسطه قناعت کردن، چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد. ۱۷۶۶ – کسی که دیگری تمام مخارج او را می‌دهد، باید خمس تمام مالی را که به دست می‌آورد بدهد. ۱۷۶۷ – اگر ملکی را بر افراد معینی مثلا بر اولاد خود وقف نماید، چنانچه در آن ملک زراعت و درخت کاری کنند و از آن چیزی به دست آورند، و از مخارج سال آنان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهند، و هم چنین اگر طور دیگری هم از آن ملک نفع ببرند، مثلا اجاره آن را بگیرند، باید خمس مقداری را که از مخارج سالشان زیاد می‌آید بدهند. ۱۷۶۸ – اگر مالی را که فقیر بابت صدقه واجب یا مستحبی گرفته از مخارج سالش زیاد بیاید، یا از مالی که به او داده اند منفعتی ببرد، مثلا از درختی که به او داده اند میوه ای به دست آورد، و از مخارج سالش زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد ولی اگر مالی را از بابت خمس یا زکاۀ به او داده باشند لازم نیست خمس خود آن را بدهد. ۱۷۶۹ – اگر با عین پول خمس نداده جنسی را بخرد، یعنی به فروشنده بگوید این جنس را به این پول می‌خرم چنانچه فروشنده مسلمان اثنا عشری باشد، ظاهر این است که معامله نسبت به جمیع مال صحیح است، و به جنسی که با این پول خریده است خمس تعلق می‌گیرد، و احتیاجی به اجازه و امضاء حاکم شرع نیست. ۱۷۷۰ – اگر جنسی را بخرد و بعد از معامله قیمت آن را از پول خمس نداده بدهد، معامله ای که کرده صحیح است، و خمس پولی را که به فروشنده داده به صاحبان خمس مدیون می‌باشد. ۱۷۷۱ – اگر مسلمان اثنا عشری مالی را که خمس آن داده نشده بخرد، خمس به عهده فروشنده است و بر خریدار چیزی نیست. ۱۷۷۲ – اگر چیزی را که خمس آن داده نشده به مسلمان اثنا عشری ببخشند، پنج یک آن به عهده خود بخشنده است، و چیزی بر این شخص نیست. ۱۷۷۳ – اگر از کافر یا کسی که به دادن خمس عقیده ندارد، مالی به دست انسان آید، واجب نیست خمس آن را بدهد. ۱۷۷۴ – تاجر و کاسب و صنعتگر و مانند اینها از وقتی که شروع به کاسبی می‌کنند، یک سال که بگذرد، باید خمس آنچه را که از خرج سالشان زیاد می‌آید بدهند، و کسی که شغلش کاسبی نیست، اگر اتفاقا منفعتی ببرد، بعد از آن که یک سال از موقعی که فایده برده بگذرد، باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد. ۱۷۷۵ – انسان می تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دستش آید خمس آن را بدهد، و جایز است دادن خمس را تا آخر سال تاخیر بیندازد، و اگر برای دادن خمس، سال شمسی قرار دهد مانعی ندارد. ۱۷۷۶ – کسی که مانند تاجر و کاسب برای دادن خمس، سال قرار دهد، اگر منفعتی به دست آورد و در بین سال بمیرد، باید مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر کنند و خمس باقیمانده را بدهند. ۱۷۷۷ – اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و آن را نفروشد و در بین سال قیمتش پایین آید، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست. ۱۷۷۸ – اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و به امید این که قیمت آن بالاتر رود، تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد و قیمتش پایین آید، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب است. ۱۷۷۹ – اگر غیر مال التجارۀ مالی را به خریدن یا مانند آن تهیه کرده باشد، و خمسش را داده باشد، چنانچه قیمتش بالا رود، اگر آن را بفروشد، خمس مقداری را که بر قیمتش اضافه شده، باید بدهد و هم چنین اگر مثلا درختی را که خریده میوه بیاورد، یا گوسفند چاق شود، در صورتی که مقصود او از نگهداری آنها این بوده که منفعتی از آن ببرد، باید خمس آنچه زیاد شده بدهد، بلکه اگر مقصودش منفعت بردن هم نبوده، باید خمس آن را بدهد. ۱۷۸۰ – اگر باغی احداث کند برای آن که بعد از بالا رفتن قیمتش بفروشد، باید خمس میوه و نمو درختها و زیادی قیمت باغ را بدهد، ولی اگر قصدش این باشد که میوه آن درختها را فروخته و از قیمتش استفاده

کند، فقط باید خمس میوه را بدهد. ۱۷۸۱ - اگر درخت بید و چنار و مانند اینها را بکارد، باید هر سال خمس زیادی آنها را بدهد، و هم چنین اگر مثلا از شاخه های آن که معمولا هر سال می‌برند، استفاده ای ببرد و به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید، در آخر هر سال باید خمس آن را بدهد. ۱۷۸۲ - کسی که چند رشته کسب دارد مثلا اجاره ملك می گیرد، و خرید و فروش هم می کند، چنانچه همه آن رشته‌ها در شؤون تجارت مانند خرج و دخل و حساب صندوق یکی باشند، باید خمس آنچه را که در آخر سال از مخارج او زیاد می‌آید بدهد، و چنانچه از یک رشته نفع ببرد، و از رشته دیگر ضرر کند، می تواند ضرر یک رشته را به نفع رشته دیگر تدارک نماید، ولی اگر دو رشته مختلف دارد، مثلا تجارت و زراعت می کند، در این صورت بنا بر احتیاط وجوبی نمی‌شود ضرر یک رشته را به نفع رشته دیگر تدارك نمود. ۱۷۸۳ - خرجهایی را که انسان برای به دست آوردن فایده می کند، مانند دلالی و حمالی می تواند از منفعت کسر نماید، و نسبت به آن مقدار خمس لازم نیست. ۱۷۸۴ - آنچه از منافع کسب در بین سال به مصرف خوراك و پوشاك و اثاثیه و خرید منزل و عروسی پسر و جهیزیه دختر و زیارت و مانند اینها می‌رساند، در صورتی که از شان او زیاد نباشد، و زیاده روی هم نکرده باشد، خمس ندارد. ۱۷۸۵ - مالی را که انسان به مصرف نذر و کفاره می‌رساند، جزء مخارج سالیانه است، و نیز مالی را که به کسی می‌بخشد یا جایزه می‌دهد، در صورتی که از شان او زیاد نباشد، از مخارج سالیانه حساب می‌شود. ۱۷۸۶ - اگر انسان نتواند مثلاـ جهیزیه دخترش را یک جا در وقت ازدواجش تهیه نماید، و باید آن را در سالهای متعدد تدریجا تهیه کند، چنانچه تهیه نکردن جهیزیه منافی شانش باشد، اگر در بین سال از منافع آن سال مقداری جهیزیه بخرد و از شانش زیاد نباشد خمس آن را لازم نیست بدهد، و اگر از شانش زیاد باشد یا از منافع آن سال در سال بعد جهیزیه تهیه نماید، باید خمس آن را بدهد. ۱۷۸۷ - مالی را که خرج سفر حج و زیارتهای دیگر می کند از مخارج سالی حساب می‌شود که در آن سال خرج کرده، و اگر سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد، آنچه در سال بعد خرج می کند، باید خمس آن را بدهد. ۱۷۸۸ - کسی که از کسب و تجارت یا غیر اینها فایده ای برده، اگر مال دیگری هم دارد، که خمس آن واجب نیست، می تواند مخارج سال خود را فقط از فایده اش حساب کند. ۱۷۸۹ - آذوقه ای که برای مصرف سالش از منافعش خریده، اگر در آخر سال زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد. و چنانچه بخواهد قیمت آن را بدهد، در صورتی که قیمتش از وقتی که خریده زیاد شده باشد، باید قیمت آخر سال را حساب کند. ۱۷۹۰ - اگر از منافع پیش از دادن خمس اثاثیه ای برای منزل بخرد، اگر احتیاجش پس از سال منفعت برطرف شد لازم نیست خمس آن را بدهد، و هم چنین اگر در میان سال احتیاجش برطرف شد، ولی آن چیز از چیزهایی باشد که معمولا برای سالهای بعد گذاشته می‌شود، مانند لباسهای زمستانی و تابستانی خمس ندارد، و در غیر این صورت، هر وقت احتیاجش از آن برطرف شد، احتیاط واجب آن است که خمس آن را بدهد، و هم چنین است زیور آلات زنانه، در صورتی که وقت زینت کردن زن با آنها گذاشته باشد. ۱۷۹۱ - اگر در یک سال منفعتی نبرد، نمی تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می‌برد کسر نماید. ۱۷۹۲ - اگر در اول سال منفعتی نبرد، و از سرمایه خرج کند، و پیش از تمام شدن سال منفعتی به دستش آید، می تواند مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر کند. ۱۷۹۳ - اگر مقداری از سرمایه در تجارت و مانند آن از بین برود می تواند مقداری را که از سرمایه کم شده از منافع همان سال کسر نماید. ۱۷۹۴ - اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از مالهای او از بین برود، نمی تواند از منفعتی که به دستش می‌آید، آن چیز را تهیه کند، ولی اگر در همان سال به آن چیز احتیاج داشته باشد، می تواند در بین سال از منافعش آن را تهیه نماید. ۱۷۹۵ - اگر در تمام سال منفعتی نبرد، و برای مخارج خود قرض کند، نمی تواند از منافع سالهای بعد مقدار قرض خود را کسر نماید. ولی اگر در اول سال برای مخارج خود قرض کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد می تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت کسر نماید، و هم چنین در صورت اول می‌تواند، قرض خود را از ارباح اثناء سال اداء نماید، و به آن مقدار خمس تعلق نمی گیرد. ۱۷۹۶ - اگر برای زیاد کردن مال، یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد، قرض کند، نمی تواند از منافع سالش مقدار آن قرض را اداء نماید بلی اگر مالی را که قرض کرده و

یا چیزی را که از قرض خریده از بین برود، در این صورت می تواند قرض خود را از منافع آن سال بدهد. ۱۷۹۷ – انسان می تواند خمس چیزهایی که خمس بر آنها واجب شده است از همان چیزها بدهد یا به مقدار قیمت خمسی که واجب شده است، پول بدهد، و اما اگر جنس دیگری که خمس در آن واجب نشده بخواهد بدهد، محل اشکال است مگر آن که با اجازه حاکم شرع باشد. ۱۷۹۸ – کسی که خمس به مال او تعلق گرفت، و سال بر او گذشت تا خمس او را نداده است و قصد دادن خمس را ندارد، نمی تواند در آن مال تصرف کند، بلکه بنابر احتیاط واجب اگر قصد دادن خمس را هم داشته باشد نیز چنین است. ۱۷۹۹ – کسی که خمس بدهکار است نمی تواند آن را به ذمه بگیرد، یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند و در تمام مال تصرف کند، و چنانچه تصرف کند و آن مال تلف شود، باید خمس آن را بدهد. ۱۸۰۰ – کسی که خمس بدهکار است، اگر با حاکم شرع مصالحه کند، و خمس را به ذمه بگیرد، می تواند در تمام مال تصرف نماید و بعد از مصالحه، منافعی که از آن به دست می‌آید مال خود او است. ۱۸۰۱ – کسی که با دیگری شریک است، اگر خمس منافع خود را بدهد و شریک او ندهد و در سال بعد از مالی که خمسش را نداده برای سرمایه شرکت بگذارد، آن کس چنانچه مسلمان اثنا عشری باشد، می تواند در آن مال تصرف کند. ۱۸۰۲ – اگر بچه صغیر سرمایه ای داشته باشد، و از آن منافعی به دست آید، بنابر اقوی خمس به آن تعلق می گیرد، و بر ولی صغیر واجب است که خمس آن را بدهد و چنانچه نداد، بر صغیر پس از بلوغ واجب است که خود خمس آن را بدهد. ۱۸۰۳ – کسی که مالی از دیگری به دست آورد و شک نماید خمس آن را داده یا نه، می تواند در آن مال تصرف نماید، بلکه اگر یقین هم داشته باشد، که خمس آن را نداده اگر مسلمان اثنا عشری باشد، می تواند در آن تصرف نماید. ۱۸۰۴ – اگر کسی از منافع کسب خود در اثناء سال ملکی بخرد که از لوازم و مخارج سالیانه اش حساب نشود واجب است بعد از تمامی سال خمس او را بدهد، و چنانچه خمس او را نداد و قیمت آن ملک بالا رفت لازم است خمس مقداری را که آن ملک فعلا ارزش دارد بدهد، و هم چنین است غیر ملک از فرش و مانند آن. ۱۸۰۵ – کسی که از اول تکلیف خمس نداده، اگر مثلاـ ملکی بخرد و قیمت آن بالاـ رود، چنانچه آن ملک را برای آن نخریده که قیمتش بالا رود و بفروشد مثلا زمینی را برای زراعت خریده است، و از پول خمس نداده قیمت آن را داده، باید خمس قیمتی را که خریده بدهد، و اگر مثلا پول خمس نداده را به فروشنده داده و به او گفته این ملک را به این پول می‌خرم، باید خمس مقداری را که آن ملک فعلا ارزش دارد بدهد. ۱۸۰۶ – کسی که از اول تکلیف خمس نداده، اگر از منافع کسب چیزی که به آن احتیاج ندارد خریده و یک سال از وقت منفعت بردن گذشته باید خمس آن را بدهد و اگر اثاث خانه و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد مطابق شان خود خریده، پس اگر بداند در بین سالی که در آن سال فایده برده با فایده همان سال آنها را خریده، لازم نیست خمس آنها را بدهد، و اگر نداند بنابر احتیاط واجب باید با حاکم شرع مصالحه کند.

معدن

۱۸۰۷ – معدن مثل طلا، نقره، سرب، مس، آهن، نفت، ذغال سنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمک و معدنهای دیگر، از انفال است، یعنی مال امام علیه السلام می‌باشد، ولی اگر کسی چیزی از آن را استخراج نماید، در صورتی که شرعا مانعی نباشد، می تواند آن را برای خود تملک کند، و چنانچه به مقدار نصاب باشد، باید خمس آن را بدهد. ۱۸۰۸ – نصاب معدن ۱۵ مثقال معمولی طلای مسکوک است، یعنی اگر قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده، به ۱۵ مثقال طلای مسکوک برسد، باید خمس آنچه را که پس از کم کردن مخارجی که کرده است باقی می‌ماند بدهد. ۱۸۰۹ – استفاده ای که از معدن برده چنانچه قیمت چیزی که از معدن بیرون آورده، به ۱۵ مثقال طلای مسکوک نرسد، خمس آن در صورتی لازم است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر او از مخارج سالش زیاد بیاید. ۱۸۱۰ – گچ و آهک و گل سرشور و گل سرخ، بنابر احتیاط لازم حکم معدن بر آنها جاری است پس اگر به حد

نصاب برسند، باید خمس آنها را بدون اخراج مؤنه سال بدهد. ۱۸۱۱ - کسی که از معدن چیزی به دست می‌آورد، باید خمس آن را بدهد چه معدن روی زمین باشد، یا زیر آن، چه در زمینی باشد که ملک است یا در جایی باشد که مالک ندارد. ۱۸۱۲ - اگر نداند قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده به ۱۵ مثقال طلای مسکوک می‌رسد یا نه، احتیاط لازم آن است که چنانچه ممکن است، به وزن کردن یا از راه دیگر قیمت آن را معلوم کند. ۱۸۱۳ - اگر چند نفر چیزی بیرون آورند، چنانچه قیمت آن به ۱۵ مثقال طلای مسکوک برسد، ولی سهم هر کدام آنها این مقدار نباشد، احتیاط مستحب آن است که خمس آن را بدهند. ۱۸۱۴ - اگر معدنی را که در زیر زمین دیگری است بدون اجازه با کندن زمین او بیرون آورد، مشهور فرموده اند که آنچه از آن به دست می‌آید، مال صاحب ملک است ولی این مطلب خالی از اشکال نیست، و بهتر آن است که با هم مصالحه کنند، و چنانچه به مصالحه راضی نشوند، به حاکم شرع مراجعه نمایند، تا نزاع را فیصله دهد.

گنج

۱۸۱۵ - گنج مالی است که در زمین یا درخت یا کوه یا دیوار پنهان باشد، و کسی آن را پیدا کند و طوری باشد که به آن گنج بگویند. ۱۸۱۶ - اگر انسان در زمینی که ملک کسی نیست، گنجی پیدا کند، می تواند آن را حیازت کند، یعنی برای خود بگیرد ولی باید خمس آن را بدهد. ۱۸۱۷ - نصاب گنج ۱۰۵ مثقال نقره مسکوک و یا ۱۵ مثقال طلای مسکوک است: یعنی اگر قیمت چیزی را که از گنج به دست می‌آورد مساوی با قیمت یکی از این دو باشد خمس در آن واجب است. ۱۸۱۸ - اگر در زمینی که از دیگری خریده گنجی پیدا کند، و بداند مال کسانی که قبلا مالک آن زمین بوده اند نیست، و نداند که تعلق به مسلمان یا ذمی دارد که خود او یا وارثش زنده می‌باشند، می تواند آن گنج را حیازت کند ولی باید خمس آن را بدهد و اگر احتمال دهد که مال مالک قبلی است در صورتی که بر زمین و هم چنین بر گنج یا جای آن به تبعیت زمین دست داشته باشد، باید به او اطلاع دهد، و چنانچه معلوم شود مال او نیست، به کسی که پیش از او مالک زمین بوده، و بر او دست داشته اطلاع دهد، و به همین ترتیب به تمام کسانی که پیش از او مالک زمین بوده اند، و بر آن دست داشته اند، خبر دهد، و اگر معلوم شود مال هیچ یک آنان نیست، می تواند آن را حیازت کند ولی باید خمس آن را بدهد. ۱۸۱۹ - اگر در ظرفهای متعددی که در یک جا دفن شده مالی پیدا کند که قیمت آنها روی هم ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا باشد، باید خمس آن را بدهد، ولی چنانچه در چند جا گنج پیدا کند، هر کدام آنها که قیمتش به این مقدار برسد، خمس آن واجب است و گنجی که قیمت آن به این مقدار نرسیده است خمس ندارد. ۱۸۲۰ - اگر دو نفر گنجی پیدا کنند که قیمت آن به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا برسد، ولی سهم هر یک از آنان به این مقدار نباشد، لازم نیست خمس آن را بدهند. ۱۸۲۱ - اگر کسی حیوانی را بخرد، و در شکمش مالی پیدا کند، چنانچه احتمال دهد که مال فروشنده یا صاحب قبلی آن باشد، و آنها بر حیوان و آنچه در شکمش پیدا شده دست داشته باشند، باید به آنها اطلاع دهد، پس اگر معلوم شود که مال هیچ یک از آنان نیست احتیاط لازم آن است که خمس آن را بدهد هر چند به مقدار نصاب گنج نباشد و این حکم در ماهی و مانند آن هم جاری است، در صورتی که در محل خاصی پرورش داده شود، و کسی متکفل غذای او باشد، و اما اگر از دریا یا رودخانه ای گرفته شده باشد، اطلاع دادن به کسی لازم نیست.

مال حلال مخلوط به حرام

۱۸۲۲ - اگر مال حلال با مال حرام به طوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد، و صاحب مال حرام و

مقـدار آن هیـچ کـدام معلوم نباشد، و نداند که مقدار حرام کمتر از خمس است یا زیادتر، چنانچه خمس تمام مال را به قصد قربت مطلقه به کسـی که مستحق خمس و مجهول المالک می‌باشـد بدهـد، بعد ازدادن خمس، بقیه مال حلال می‌شود. ۱۸۲۳ - اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقـدار حرام را - چه کمتر چه بیشتر از خمس باشـد - بداند ولی صاحب آن را نشـناسد باید آن مقـدار را به نیت صاحبش صـدقه بدهد. و احتیاط واجب آن است که از حاکم شـرع هم اذن بگیرد. ۱۸۲۴ - اگر مال حلال با حرام مخلوط شود، و انسان مقـدار حرام را ندانـد، ولی صاحبش را بشـناسد، چنانچه نتوانند یکدیگر را راضـی نمایند، باید مقداری را که یقین دارد مال آن شخص است به او بدهد، بلکه اگر در خلط دو مال به یکدیگر خود مقصر باشد باید بنابر احتیاط مقدار بیشتری را که احتمال می‌دهـد، مال او است نیز به او بدهـد. ۱۸۲۵ - اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهـد، و بعـد بفهمـد که مقـدار حرام بیشتر از خمس بوده، بایـد مقـداری را که می‌دانـد از خمس بیشتر بوده، از طرف صاحب آن صدقه بدهد. ۱۸۲۶ - اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهـد، یا مالی که صاحبش را نمی‌شـناسد، به نیت او صـدقه بدهـد، بعـد از آن که صاحبش پیـدا شد، چنانچه راضـی نشود، بنابر احتیاط لازم بایـد به مقدار مالش به او بدهد. ۱۸۲۷ - اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود و مقـدار حرام معلوم باشـد، و انسـان بدانـد که صاحب آن از چنـد نفر معین بیرون نیست ولی نتوانـد بفهمـد کیست بایـد به آنها اطلاع دهـد، پس چنانچه یکی گفت که مال من است و دیگران گفتند مال ما نیست یا اظهار بی اطلاعی کردند به همان شـخص اول بدهد، و اگر دو نفر یـا بیشتر گفتنـد که آن مـال مـا است، چنـانچه بـا مصالحه و ماننـد آن نزاع آنها حل نشود، بایـد برای فیصـله نزاع به حاکم شـرع مراجعه نماینـد، و اگر همه اظهـار بی اطلاـعی کردنـد، و حاضـر به مصـالحه هم نشدنـد، ظـاهر آن است که صاحب آن مال به قرعه تعیین می‌شود، و احتیاط آن است که حاکم شرع یا وکیل او متصدی قرعه باشد.

جواهری که به واسطه فرو رفتن در دریا به دست می‌آید

۱۸۲۸ - اگر به واسـطه غواصـی یعنی فرو رفتن در دریـا لؤلؤ و مرجـان یـا جواهر دیگری بیرون آورنـد، روییـدنی باشـد، یا معـدنی، چنانچه قیمت او به ۱۸ نخود طلا برسد باید خمس آن را بدهند، چه در یک دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشـند یا در چند دفعه، البته به شرطی که فاصله میان هر دفعه و دفعه دیگر زیاد نباشد، - مثل آن که در دو فصل غوص نموده باشند - و گرنه اگر هر کدام به قیمت ۱۸ نخود طلا نرسـد واجب نیست خمس آن را بدهنـد و هم چنین اگر قسـمت هر یک از افراد شـرکت کننده در غوص به قیمت ۱۸ نخود طلاـ نرسـد واجب نیست خمس آن را بدهنـد. ۱۸۲۹ - اگر بـدون فرو رفتن در دریـا به وسـیله اسبابی جواهر بیرون آورد، بنـابر احتیـاط خمس آن واجب است. ولی اگر از روی آب دریـا یا از کنار دریا جواهر بگیرد، در صورتی بایـد خمس آن را بدهـد که آنچه را به دست آورده به تنهـایی یـا بـا منفعتهـای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشـد. ۱۸۳۰ - خمس مـاهی و حیوانـات دیگری که انسان بـدون فرو رفتن در دریا می‌گیرد، در صورتی واجب است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد. ۱۸۳۱ - اگر انسـان بـدون قصـد این که چیزی از دریا بیرون آورد در دریا فرو رود، و اتفاقا جواهری به دستش آیـد، و قصـد تملک آن را نمایـد بایـد خمس آن را بدهد بلکه احتیاط واجب آن است که در هر حال خمس آن را بدهد. ۱۸۳۲ - اگر انسان در دریا فرو رود و حیوانی را بیرون آورد و در شـکم آن جواهری پیدا کند، چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد که نوعا در شـکمش جواهر است، اگر به حد نصاب برسد باید خمس آن را بدهد، و اگر اتفاقا جواهر بلعیده باشد، احتیاط لازم آن است که هر چند به حد نصاب نرسیده باشد خمس آن را بدهد. ۱۸۳۳ - اگر در رودخانه های بزرگ مانند دجله و فرات فرو رود و جواهری بیرون آورد، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می‌آید، باید خمس آن را بدهد. ۱۸۳۴ - اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد که قیمت آن ۱۸ نخود طلا یا بیشتر باشد باید خمس آن را بدهد، بلکه چنانچه از روی آب یا از کنار دریا به دست

آورد، باز هم همین حکم را دارد. ۱۸۳۵ - کسی که کسبش غواصی یا بیرون آوردن معدن است اگر خمس آنها را بدهد و چیزی از مخارج سالش زیاد بیاید، لازم نیست دوباره خمس آن را بدهد. ۱۸۳۶ - اگر بچه ای معدنی را بیرون آورد، یا گنجی پیدا کند، یا به واسطه فرو رفتن در دریا جواهر بیرون آورد، باید ولی او خمس آن را بدهد و چنانچه ندهد باید خود او بعد از بلوغ خمسش را بدهد و هم چنین اگر مال حلال مخلوط به حرام داشته باشد، ولی او باید آن مال را تطهیر نماید.

غنیمت

۱۸۳۷ - اگر مسلمانان بـه امر امـام علیه السلام بـا کفـار جنـگ کننـد و چیزهـایی در جنـگ به دست آورنـد، به آنهـا غنیمت گفته می‌شود، و مخارجی را که برای غنیمت کرده انـد، ماننـد مخارج نگهـداری و حمل و نقل آن و نیز مقـداری را که امام علیه السـلام صلاح میدانـد به مصـرفی برساند، و چیزهایی که مخصوص به امام است باید از غنیمت کنار بگذارند، و خمس بقیه آن را بدهند، و در ثبوت خمس بر غنیمت فرقی میـان منقول و غیر منقول نیست بلی زمینهـایی که از انفال هسـتند، مال عموم مسـلمین می‌باشـند، هر چند جنگ به اذن امام علیه السـلام نباشد. ۱۸۳۸ - اگر مسـلمانان بدون اجازه امام علیه السلام با کفار جنگ کنند و از آنها غنیمت بگیرند، تمام آنچه غنیمت گرفته اند مال امام علیه السلام است و جنگجویان در آن حقی ندارند. ۱۸۳۹ - آنچه در دست کفار است چنانچه مالکش محترم المال باشـد، یعنی مسـلمان یا کافر ذمی باشد. احکام غنیمت بر او جاری نیست. ۱۸۴۰ - دزدی و مانند آن از کـافر حربی چنانچه خیانت و نقض امان محسوب شود حرام است، و چیزی که از این راهها از آنان گرفته می‌شود، بایـد بنابر احتیاط برگردانده شود. ۱۸۴۱ - مشـهور آن است که مؤمن می توانـد مـال نـاصبی را برای خود گرفته و خمسـش را بپردازد ولی این حکم خالی از اشکال نیست.

زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد

۱۸۴۲ - اگر کافر ذمی زمینی را از مسـلمان بخرد، بنابر مشهور باید خمس آن را از همان زمین یا از مال دیگرش بدهد. ولی وجوب خمس - به معنای معروفش - در این مورد محل اشکال است.

مصرف خمس

۱۸۴۳ - خمس را باید دو قسـمت کنند، یک قسـمت آن سـهم سادات است و باید به سید فقیر، یا سید یتیم، یا به سیدی که در سفر درمانـده شـده بدهنـد، و نصف دیگر آن سـهم امـام علیه السـلام است که در این زمـان بایـد به مجتهـد جامع الشـرایط بدهنـد، یا به مصرفی که او اجازه می‌دهد برسانند، و احتیاط لازم آن است که او مرجع اعلم مطلع بر جهات عامه باشد. ۱۸۴۴ - سید یتیمی که به او خمس می‌دهند، باید فقیر باشد، ولی به سـیدی که در سفر درمانده شده اگر در وطنش فقیر هم نباشد، می‌شود خمس داد. ۱۸۴۵ - به سـیدی که در سـفر درمانده شده اگر سـفر او سـفر معصیت باشد، بنابر احتیاط واجب نباید خمس بدهند. ۱۸۴۶ - به سیدی که عادل نیست، می‌شود خمس داد ولی به سیدی که دوازده امامی نیست، نباید خمس بدهند. ۱۸۴۷ - به سیدی که معصیت کار است، اگر خمس دادن کمـک بـه معصـیت او باشـد نمی‌شـود خمس داد، و احـوط آن اسـت که به سـیدی که شـراب می‌خـورد، یـا نمـاز نمی‌خوانـد یا آشـکارا معصـیت می کنـد، اگر چه دادن خمس کمک به معصـیت او نباشد، خمس ندهد. ۱۸۴۸ - اگر کسـی بگوید

سیـدم نمی‌شود به او خمس داد، مگر آن که دو نفر عادل، سیـد بودن او را تصدیق کنند، یا در بین مردم به طوری معروف باشد که انسان یقین یا اطمینان کند که سید است. ۱۸۴۹ – به کسی که در شهر خودش مشهور باشد سید است، اگر انسان یقین یا اطمینان به خلاف نداشته باشـد، می‌شود خمس داد. ۱۸۵۰ – کسـی که زنش سیـده است بنـابر احتیـاط واجب نبایـد به او خمس بدهـد که به مصـرف مخارج خودش برسانـد، ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشـد، و نتوانـد مخارج آنان را بدهـد، جایز است انسان خمسـش را بـه آن زن بدهـد، که به مصـرف آنـان برسانـد، و هم چنین است دادن خمس به او که در نفقـات غیر واجبه اش صـرف نماید. ۱۸۵۱ – اگر مخـارج سـید یـا سـیده ای که زن انسان نیست بر انسان واجب باشـد، بنابر احتیاط واجب، نمی توانـد خوراک و پوشـاک و سایر نفقات واجبه او را از خمس بدهـد ولی اگر مقـداری خمس به او بدهـد که به مصـرف دیگری غیر از نفقات واجبه برساند مانعی ندارد. ۱۸۵۲ – به سـید فقیری که مخارجش بر دیگری واجب است و او نمی تواند مخارج آن سـید را بدهد یا دارد و نمی‌دهد می‌شود خمس داد. ۱۸۵۳ – احتیاط واجب آن است که بیشتر از مخارج یک سال به یک سـید فقیر خمس ندهند. ۱۸۵۴ – اگر در شـهر انسان سـید مسـتحقی نباشـد، و یقین یا اطمینان داشـته باشـد که بعـدا نیز پیدا نمی‌شود، یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مسـتحق ممکن نباشد، باید خمس را به شـهر دیگر ببرد و به مسـتحق برساند، و می تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد، و اگر خمس از بیـن برود، چنـانچه در نگهـداری آن کوتـاهی کرده، بایـد عـوض آن را بدهـد، و اگر کوتـاهی نکرده، چیزی بر او واجب نیست. ۱۸۵۵ – هر گاه در شـهر خودش مسـتحقی نباشـد، اگر چه یقین یا اطمینان داشـته باشد که پیدا می‌شود و نگهداری خمس تا پیـدا شـدن مسـتحق ممکن باشد، می تواند خمس را به شـهر دیگر ببرد و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند، و تلف شود، نباید چیزی بدهـد، ولی نمی تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد. ۱۸۵۶ – اگر در شـهر خودش مستحق پیدا شود، باز هم می تواند خمس را به شـهر دیگر ببرد، و به مستحق برساند، چنانچه موجب تاخیری که اهمال در ایصال حق محسوب شود نباشد، ولی مخارج بردن آن را بایـد از خودش بدهد، و در صورتی که خمس از بین برود، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد، ضامن اسـت ۱۸۵۷ – اگر به امر حاکم شـرع خمس را به شـهر دیگر ببرد، و از بین برود لازم نیست دوباره خمس بدهـد، و هم چنین است اگر به کسـی بدهد، که از طرف حاکم شرع وکیل بوده که خمس را بگیرد، و از آن شهر به شهر دیگر ببرد. ۱۸۵۸ – جایز نیست جنسی را به زیـادتر از قیمت واقعی حسـاب نموده و بابت خمس بدهـد، و در مساله (۱۷۹۷) گـذشت که دادن جنس دیگر غیر از پول طلا ـ و نقره و مانند آنها مطلقا محل اشکال است. ۱۸۵۹ – کسی که از مستحق طلبکار است، و می‌خواهد طلب خود را بابت خمس حساب کند، بنابر احتیاط واجب، یا باید از حاکم شرع اذن بگیرد، و یا این که خمس را به مستحق بدهد، و بعدا مستحق بابت بدهی خود به او برگردانـد، و می تواند از مسـتحق وکالت گرفته، و خود از جانب او قبض نموده، و بابت طلبش دریافت کند. ۱۸۶۰ – مالک نمی تواند خمس را به مستحق داده، و بر او شرط کند که آن را به او برگرداند، ولی اگر مستحق پس از گرفتن خمس راضی شود آن را به او برگرداند مانعی ندارد، مثلا کسی که مقدار زیادی خمس بدهکار است و فقیر شده و می‌خواهد مدیون اهل خمس نباشد، اگر مستحق راضی شود که خمس را از او بگیرد، و به او ببخشد اشکال ندارد.

زکات

احکام زکات

۱۸۶۱ – زکات در چنـد چیز واجب است: اول گنـدم. دوم جو. سوم خرما. چهارم کشـمش. پنجم طلا. شـشم نقره. هفتم شتر. هشـتم گاو. نهم گوسفند. دهم مال التجاره بنابر احتیاط لازم. و اگر کسی مالک یکی از این ده چیز باشد با شرایطی که بعدا گفته می‌شود،

باید مقداری که معین شده، به یکی از مصرفهایی که دستور داده اند برساند. ۱۸۶۲ - سلت که دانه ایست به نرمی گندم و خاصیت جو را دارد، و علس که مثل گندم است و خوراک مردمان صنعا می‌باشد، بنابر احتیاط واجب باید از آنها زکاة داده شود.

شرایط واجب شدن زکات

۱۸۶۳ – زکات در ده چیز گذشته در صورتی واجب می‌شود که مال به مقدار نصاب که بعدا گفته می‌شود برسد و آن مال شخصی انسان باشد، و مالک آن آزاد باشد. ۱۸۶۴ - اگر انسان یازده ماه مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره باشد، اگر چه اول ماه دوازدهم زکاة بر او واجب می‌شود، ولی اول سال بعد را باید بعد از تمام شدن ماه دوازدهم حساب کند. ۱۸۶۵ - وجوب زکاة در طلا و نقره و مال تجارت مشروط به آن است که مالک عاقل و بالغ باشد، ولی در گندم و جو و خرما و کشمش و هم چنین در شتر و گاو و گوسفند مشروط به بلوغ و عقل مالک نمی‌باشد. ۱۸۶۶ - زکاة گندم و جو وقتی واجب می‌شود که به آنها گندم و جو گفته شود، و زکاة کشمش وقتی واجب می‌شود، که انگور می‌باشد، و زکاة خرما وقتی واجب می‌شود که عرب به آن تمر گوید، ولی وقت ملاحظه نصاب و دادن زکاة در گندم و جو موقع خرمن و جدا کردن کاه آنها است، و در خرما و کشمش موقع چیدن آنها است. و این وقت را وقت خشک شدن می‌نامند. ۱۸۶۷ - در ثبوت زکاة در گندم و جو و کشمش و خرما که در مساله پیش گفته شد، بنابر اقوی معتبر نیست که مالک بتواند در آنها تصرف کند، پس اگر غایب باشد، و مال هم در دست خود یا وکیلش نباشد، مثلا کسی آنها را غصب کرده باشد باز هم زکاة در آنها ثابت است. ۱۸۶۸ - در ثبوت زکاة در طلا و نقره و مال التجاره که گذشت، باید مالک عاقل باشد، اگر مالک در تمام سال یا در مقداری از آن دیوانه باشد، زکاة بر او واجب نیست. ۱۸۶۹ - اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر، و طلا و نقره در مقداری از سال مست یا بیهوش شود، زکاة از او ساقط نمی‌شود، و هم چنین است اگر موقع واجب شدن زکاة گندم و جو و خرما و کشمش مست یا بیهوش باشد. ۱۸۷۰ - در ثبوت زکاة در غیر گندم و جو خرما و کشمش شرط است که مالک متمکن از تصرف در مال باشد، پس اگر کسی آن را غصب کرده باشد، که نتواند در آن تصرف کند زکاة ندارد. ۱۸۷۱ - اگر طلا و نقره یا چیز دیگری را که زکاة در آن واجب است قرض کند و یک سال نزد او بماند، باید زکاة آن را بدهد، و بر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست.

زکاة گندم و جو و خرما و کشمش

۱۸۷۲ - زکاة گندم و جو و خرما و کشمش، وقتی واجب می‌شود که به مقدار نصاب برسند، و نصاب آنها سیصد صاع است که به گفته عده ای تقریبا (۸۴۷) کیلوگرم می‌شود. ۱۸۷۳ - اگر پیش از دادن زکاة از انگور و خرما و جو و گندمی که زکاة آنها واجب شده خود و عیالاتش بخورند، یا مثلا به فقیر به غیر عنوان زکاة بدهد، باید زکاة مقداری را که مصرف کرده بدهد. ۱۸۷۴ - اگر بعد از آن که زکاة گندم و جو و خرما و انگور واجب شد مالک آن بمیرد، باید مقدار زکاة را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از واجب شدن زکاة بمیرد، هر یک از ورثه که سهم او به اندازه نصاب است باید زکاة سهم خود را بدهد. ۱۸۷۵ - کسی که از طرف حاکم شرع مامور جمع آوری زکاة است موقع خرمن که گندم و جو را از کاه جدا می‌کنند، و در وقت خشک شدن خرما و انگور می تواند زکاة را مطالبه کند، و اگر مالک ندهد، و چیزی که زکاة آن واجب شده، از بین برود، باید عوض آن را بدهد. ۱۸۷۶ - اگر بعد از مالک شدن درخت خرما و انگور یا زراعت گندم و جو زکاة آنها واجب شود، باید زکاة آن را بدهد. ۱۸۷۷ - اگر بعد از آن که زکاة گندم و جو و خرما و انگور واجب شده، زراعت و درخت را بفروشد، فروشنده باید زکاة آنها را بدهد، و چنانچه

داد بر خریدار چیزی واجب نیست. ۱۸۷۸ - اگر انسان گنـدم یا جو یا خرما یا انگور را بخرد، و بداند که فروشـنده زکاة آن را داده، یا شک کنـد که داده یا نه، چیزی بر او واجب نیست، و اگر بدانـد که زکاة آن را نـداده، بایـد خود زکاة آن را بدهـد، ولی چنانچه فروشـنده او را گول زده باشـد، می توانـد پس از دادن زکاة به او مراجعه نماید، و مقدار زکاة را از او مطالبه کند. ۱۸۷۹ - اگر وزن گنـدم و جو و خرما و کشـمش موقعی که تر است به مقـدار نصاب برسـد و در وقت خشک شدن کمتر از این مقدار شود، زکاة آن واجب نیست. ۱۸۸۰ - اگر گنـدم و جو و خرمـا را پیش از وقت خشـک شـدن مصـرف کنـد، چنانچه خشک آنها به انـدازه نصاب باشـد، بایـد زکاة آنها را بدهد. ۱۸۸۱ - خرمـا بر سـه قسم است ۱ آن است که خشـکش می کننـد و حکم زکاة آن گفته شـد ۲ آن است که در حـال رطب بودنش می‌خورنـد ۳ آن است که نـارس (خلال) آن را می‌خورنـد. در قسم دوم چنانچه مقـداری باشـد که خشـک آن به مقـدار نصـاب برسـد، احتیـاط مستحب آن است که زکـاة آن را بدهنـد، اما قسم سوم ظاهر این است که زکاة بر آن واجب نباشد. ۱۸۸۲ - گندم و جو و خرما و کشمشـی که زکاة آنها را داده، اگر چند سال هم نزد او بماند زکاة ندارد. ۱۸۸۳ - اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران یا نهر مشروب شود، یا مثل زراعتهای مصر از رطوبت زمین استفاده کند، زکاة آن ده یک است، و اگر بـا دلو و ماننـد آن آبیاری شود، زکاة آن بیست یک است. ۱۸۸۴ - اگر گنـدم و جو و خرمـا و انگور، هم از آب باران مشروب شود و هم از آب دلو و مانند آن استفاده کند، چنانچه طوری باشد که عرفا بگویند آبیاری آن با دلو و مانند آن شده، زکاة آن بیست یک است، و اگر بگویند آبیاری با آب نهر و باران شده، زکاة آن ده یک است، و اگر طوری است که عرفا بگویند به هر دو آبیاری شـده زکاة آن سه چهلم است. ۱۸۸۵ - چنانچه در صـدق عرفی شک کنـد و ندانـد که آبیاری طوری است که در عرف می گویند با هر دو آبیاری شده یا این که می گویند آبیاری آن مثلا با باران است اگر سه چهلم بدهد کافی است. ۱۸۸۶ - اگر شک کنـد و ندانـد که عرف می گویند با هر دو آبیاری شده یا این که می گویند با دلو و نحو آن آبیاری شده است، در این صورت دادن یک بیسـتم کافی است، و هم چنین است حال اگر احتمال آن نیز برود که در عرف بگوینـد با آب باران آبیاری شده است. ۱۸۸۷ - اگر گنـدم و جو و خرما و انگور با آب باران و نهر مشـروب شود، و به آب دلو وماننـد آن محتاج نباشد ولی با آب دلو هم آبیاری شود، و آب دلو به زیـاد شـدن محصول کمـک نکنـد، زکـاة آن ده یک است، و اگر با دلو و ماننـد آن آبیاری شود و به آب نهر و باران محتاج نباشد، ولی با آب نهر و باران هم مشـروب شود و آنها به زیاد شدن محصول کمک نکنند، زکاة آن یک بیستم است. ۱۸۸۸ - اگر زراعتی را با دلو و مانند آن آبیاری کنند و در زمینی که پهلوی آن است زراعتی کنند که از رطوبت آن زمین اسـتفاده نمایـد، و محتـاج به آبیاری نشود، زکاة زراعتی که با دلو آبیاری شـده، یک بیسـتم، و زکاة زراعتی که پهلوی آن است بنابر احتیاط یک دهم می‌باشد. ۱۸۸۹ - مخارجی را که برای گندم و جو و خرما و انگور کرده است، نمی تواند از حاصل کسر نموده و ملاحظه نصاب نماید، پس چنانچه یکی از آنها پیش از ملاحظه مخارج به مقدار نصاب برسد باید زکاة آن را بدهد. ۱۸۹۰ - بذری را که به مصـرف زراعت رسانده، چه از خودش باشد، یا خریده باشد، نمی تواند نیز از حاصل کسر کند و سپس ملاحظه نصاب بنماید، بلکه نصاب را نسبت به مجموع حاصل باید ملاحظه نماید. ۱۸۹۱ - آنچه که دولت از عین مال می گیرد، زکاة آن واجب نیست، مثلا اگر حاصـل زراعت (۲۰۰۰) کیلـو گرم باشـد، و دولـت (۱۰۰) کیلو گرم را بـه عنـوان مالیـات بگیرد فقـط زکـاة در (۱۹۰۰) کیلو واجب می‌شود. ۱۸۹۲ - مصـارفی که انسان پیش از تعلق زکاة نموده بنابر احتیاط واجب نمی توانـد از حاصل کسـر نموده و فقط زکاة بقیه را بدهد. ۱۸۹۳ - مصارفی که بعد از تعلق زکاة خرج می‌نماید، نمی تواند آنچه را نسـبت به مقدار زکاة خرج نموده از حاصل کسر کند، هر چند - بنابر احتیاط - از حاکم شـرع یا وکیل او در صرف آنها اجازه گرفته باشد. ۱۸۹۴ - واجب نیست صبر نماید تا جو و گنـدم به حـد خرمن برسـد و انگور و خرما به وقت خشک شدن برسد، و آنگاه زکاة را بدهد، بلکه همین که زکاة واجب شد جایز است مقدار زکاة را قیمت نموده و به عنوان زکاة قیمت آن را بدهد. ۱۸۹۵ - بعد از آن که زکاة تعلق گرفت می تواند عین زراعت یا خرما و انگور را پیش از درو کردن یا چیدن به مسـتحق یا حاکم شـرع یا وکیل اینها مشاعا تسـلیم نماید، و پس از آن در مصارف

شریک می‌باشند. ۱۸۹۶ - در صورتی که مالک عین مال را از زراعت یا خرما و انگور به حاکم یا مستحق یا وکیل آنها تسلیم نمود لازم نیست آنها را مجانا به طور اشاعه نگاه دارد بلکه می تواند برای این که تا وقت درو یا خشک شدن برسد، برای ماندن آنها در زمینش اجرت مطالبه نماید. ۱۸۹۷ - اگر انسان در چند شهر که فصل رسیدن حاصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوه آنها در یک وقت به دست نمی‌آید، گندم یا جو و خرما یا انگور داشته باشد، و همه آنها محصول یک سال حساب شود، چنانچه چیزی که اول می‌رسد به اندازه نصاب باشد، باید زکاهٔ آن را موقعی که می‌رسد بدهد، و زکاهٔ بقیه را هر وقت به دست می‌آید ادا نماید، و اگر آنچه اول می‌رسد به اندازه نصاب نباشد، صبر می کند تا بقیه آن برسد، پس اگر روی هم به مقدار نصاب شود، زکاهٔ آن واجب است و اگر به مقدار نصاب نشود، زکاهٔ آن واجب نیست. ۱۸۹۸ - اگر درخت خرما یا انگور در یک سال دو مرتبه میوه بدهد، چنانچه روی هم به مقدار نصاب باشد. بنابر احتیاط زکاهٔ آن واجب است. ۱۸۹۹ - اگر مقداری خرمای خشک نشده یا انگور دارد که خشک آن به اندازه نصاب می‌شود، چنانچه به قصد زکاهٔ از تازه آن به قدری به مصرف زکاهٔ برساند که اگر خشک شود به اندازه زکاتی باشد که بر او واجب است، اشکال ندارد. ۱۹۰۰ - اگر زکاهٔ خرمای خشک یا کشمش بر او واجب باشد، نمی تواند زکاهٔ آن را خرمای تازه یا انگور بدهد، بلکه چنانچه ملاحظه قیمت نماید و انگور یا خرمای تازه یا کشمش یا خرمای خشک دیگر از بابت قیمت بدهد نیز محل اشکال است و نیز اگر زکاهٔ خرمای تازه یا انگور بر او واجب باشد، نمی تواند زکاهٔ آن را خرمای خشک یا کشمش بدهد بلکه چنانچه به اعتبار قیمت، خرما و یا انگور دیگری بدهد اگر چه تازه باشد محل اشکال است. ۱۹۰۱ - کسی که بدهکار است و مالی هم دارد که زکاهٔ آن واجب شده اگر بمیرد، باید اول تمام زکاهٔ را از مالی که زکات آن واجب شده بدهند بعد قرض او را ادا نمایند. ۱۹۰۲ - کسی که بدهکار است و گندم یا جو یا خرما یا انگور هم دارد، اگر بمیرد و پیش از آن که زکاهٔ اینها واجب شود، ورثه قرض او را از مال دیگر بدهند، هر کدام که سهمشان به اندازه نصاب برسد باید زکاهٔ بدهد و اگر پیش از آن که زکاهٔ اینها واجب شود، قرض او را ندهند، چنانچه مال میت فقط به اندازه بدهی او باشد، واجب نیست زکاهٔ را بدهند، و اگر مال میت بیشتر از بدهی او باشد، در صورتی که بدهی او به قدری است که اگر بخواهند ادا نمایند، باید مقداری از گندم و جو و خرما و انگور را هم به طلبکار بدهند، آنچه را به طلبکار می‌دهند، زکاهٔ ندارد، و در بقیه مال هر کدام از ورثه که سهمش به اندازه نصاب شود باید، زکاهٔ آن را بدهد. ۱۹۰۳ - اگر گندم و جو و خرما و کشمشی که زکاهٔ آنها واجب شده خوب و بد دارد، احتیاط واجب آن است که زکاهٔ هر کدام از خوب و بد را از خود آنها بدهد.

نصاب طلا

۱۹۰۴ - طلا دو نصاب دارد: نصاب اول آن بیست مثقال شرعی است که هر مثقال آن (۱۸) نخود است، پس وقتی که طلا به بیست مثقال شرعی که پانزده مثقال معمولی است برسد، اگر شرایط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد، انسان باید یک چهلم آن را - که نه نخود می‌شود - از بابت زکاهٔ بدهد و اگر به این مقدار نرسد، زکاهٔ آن واجب نیست، و نصاب دوم آن چهار مثقال شرعی است که سه مثقال معمولی می‌شود، یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود، باید زکاهٔ تمام (۱۸) مثقال را از قرار چهل یک بدهد، و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود فقط باید زکاهٔ (۱۵) مثقال آن را بدهد، و زیادی آن زکاهٔ ندارد و هم چنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر سه مثقال اضافه شود، باید زکاهٔ تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده زکاهٔ ندارد.

نصاب نقره

۱۹۰۵ – نقره دو نصاب دارد: نصاب اول آن (۱۰۵) مثقال معمولی است که اگر نقره به (۱۰۵) مثقال برسد و شرایط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد، انسان باید یک چهلم آن را که (۲) مثقال و (۱۵) نخود است از بابت زکاهٔ بدهد و اگر به این مقدار نرسد، زکاهٔ آن واجب نیست و نصاب دوم آن (۲۱) مثقال است، یعنی اگر (۲۱) مثقال به (۱۰۵) مثقال اضافه شود، باید زکاهٔ تمام (۱۲۶) مثقال را به طوری که گفته شد بدهد، و اگر کمتر از (۲۱) مثقال اضافه شود، فقط باید زکاهٔ (۱۰۵) مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکاهٔ ندارد، و هم چنین است هر چه بالا- رود، یعنی اگر (۲۱) مثقال اضافه شود، باید زکاهٔ تمام آنها را بدهد، و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده و کمتر از (۲۱) مثقال است زکاهٔ ندارد، بنابر این اگر انسان یک چهلم هر چه طلا و نقره دارد بدهد، زکاتی را که بر او واجب بوده داده و گاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است مثلا- کسی که (۱۱۰) مثقال نقره دارد اگر یک چهلم آن را بدهد، زکاهٔ (۱۰۵) مثقال آن را که واجب بوده داده و مقداری هم برای (۵) مثقال آن داده که واجب نبوده است. ۱۹۰۶ – کسی که طلا یا نقره او به اندازه نصاب است، اگر چه زکاهٔ آن را داده باشد، تا وقتی از نصاب اول کم نشده، همه سال باید زکاهٔ آن را بدهد. ۱۹۰۷ – زکاهٔ طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود، که آن را سکه زده باشند، و معامله به آن رواج داشته باشد، و اگر سکه آن از بین هم رفته باشد، باید زکاهٔ آن را بدهند. ۱۹۰۸ – طلا و نقره سکه داری که زنها برای زینت به کار می‌برند، در صورتی که رواج معامله با آن باقی باشد، یعنی باز معامله پول طلا و نقره با آن شود، بنابر احتیاط زکاهٔ آن واجب است. ولی اگر رواج معامله با آن باقی نباشد، زکاهٔ واجب نیست. ۱۹۰۹ – کسی که طلا- و نقره دارد، اگر هیچ کدام آنها به اندازه نصاب اول نباشد، مثلا (۱۰۴) مثقال نقره و (۱۴) مثقال طلا داشته باشد، زکاهٔ بر او واجب نیست. ۱۹۱۰ – چنانکه سابقا گفته شد زکاهٔ طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که انسان یازده ماه مالک مقدار نصاب باشد، و اگر در بین یازده ماه طلا و نقره او از نصاب اول کمتر شود، زکاهٔ بر او واجب نیست. ۱۹۱۱ – اگر در بین یازده ماه طلا و نقره ای را که دارد با چیز دیگر عوض نماید، یا آنها را آب کند، زکاهٔ بر او واجب نیست، ولی اگر برای فرار از دادن زکاهٔ آنها را به طلا و نقره عوض کند، یعنی طلا را به طلا یا نقره و نقره را به نقره یا طلا عوض نماید، احتیاط واجب آن است که زکاهٔ را بدهد. ۱۹۱۲ – اگر در ماه دوازدهم پول و طلا و نقره را آب کند، باید زکاهٔ آنها را بدهد، و چنانچه به واسطه آب کردن، وزن یا قیمت آنها کم شود باید زکاتی را که پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهد. ۱۹۱۳ – اگر طلا و نقره ای که دارد خوب و بد داشته باشد، می تواند زکاهٔ هر کدام از خوب، و بد را از خود آن بدهد، ولی بنابر احتیاط نمی تواند زکاهٔ همه را از قسمت بد بدهد و بهتر آن است که زکاهٔ همه را از طلا و نقره خوب بدهد. ۱۹۱۴ – پول طلا و نقره ای که بیشتر از اندازه معمول فلز دیگر دارد، اگر به آن پول طلا و نقره بگویند در صورتی که به حد نصاب برسد زکاتش واجب است، هر چند خالصش به حد نصاب نرسد، ولی اگر به آن پول طلا و نقره نگویند وجوب زکاهٔ در آن محل اشکال است، هر چند خالصش به حد نصاب برسد. ۱۹۱۵ – اگر پول طلا و نقره ای که دارد به مقدار معمول، فلز دیگر با آن مخلوط باشد، چنانچه زکاهٔ آن را از پول طلا و نقره ای که بیشتر از معمول فلز دیگر دارد یا از پول غیر طلا و نقره بدهد ولی به قدری باشد که قیمت آن، به اندازه قیمت زکاتی باشد که بر او واجب است، اشکال ندارد.

زکاهٔ شتر و گاو و گوسفند

۱۹۱۶ – زکاهٔ شتر و گاو و گوسفند غیر از شرطهایی که گفته شد یک شرط دیگر هم دارد، و آن این است که حیوان در تمام سال از علف بیابان بچرد، پس اگر تمام سال یا مقداری از آن علف چیده شده بخورد، یا در زراعتی که ملک او یا ملک کس دیگر است بچرد زکاهٔ ندارد. ولی اگر تمام سال یک روز یا دو روز از علف مالک بخورد، زکاهٔ آن واجب می‌باشد، ولی در وجوب زکاهٔ در شتر و گاو و گوسفند بنابر احتیاط شرط نیست که در تمام سال حیوان بیکار باشد، بلکه چنانچه در آبیاری یا شخم زنی یا

مانند آن از آنها استفاده شود، باید بنابر احتیاط زکاة آنها را داد. ۱۹۱۷ - اگر انسان برای شتر و گاو و گوسفند خود چراگاهی را که کسی نکاشته بخرد، یا اجاره کند، وجوب زکاة در آن مشکل است اگر چه احوط دادن زکاة است ولی اگر برای چراندن در آن باج بدهد، باید زکاة را بدهد.

نصاب شتر

۱۹۱۸ - شتر دوازده نصاب دارد: اول پنج شتر و زکاة آن یک گوسفند است و تا شماره شتر به این مقدار نرسد زکاة ندارد. دوم ده شتر و زکاة آن دو گوسفند است. سوم پانزده شتر و زکاة آن سه گوسفند است. چهارم بیست شتر و زکاة آن چهار گوسفند است. پنجم بیست و پنج شتر و زکاة آن پنج گوسفند است. ششم بیست و شش شتر و زکاة آن یک شتری است که داخل سال دوم شده باشد. هفتم سی و شش شتر، و زکاة آن یک شتری است که داخل سال سوم شده باشد. هشتم چهل و شش شتر، و زکاة آن یک شتری است که داخل سال چهارم شده باشد. نهم شصت و یک شتر و زکاة آن یک شتری است که داخل سال پنجم شده باشد. دهم هفتاد و شش شتر و زکاة آن دو شتری است که داخل سال سوم شده باشند. یازدهم نود و یک شتر و زکاة آن دو شتری است که داخل سال چهارم شده باشند. دوازدهم صد و بیست و یک شتر و بالاتر از آن است که باید یا چهل تا، چهل تا حساب کند، و برای هر چهل تا، یک شتری بدهد که داخل سال سوم شده باشد، یا پنجاه تا، پنجاه تا، حساب کند و برای هر پنجاه تا، یک شتری بدهد که داخل سال چهارم شده باشد، و یا با چهل و پنجاه حساب کند، ولی در هر صورت باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی میماند، از نه تا بیشتر نباشد، مثلا اگر (۱۴۰) شتر دارد باید برای صد تا دو شتری که داخل سال چهارم شده، و برای چهل تا، یک شتری که داخل سال سوم شده بدهد و شتری که در زکاة داده می‌شود، باید ماده باشد. ۱۹۱۹ - زکاة ما بین دو نصاب واجب نیست، پس اگر شماره شترهایی که دارد از نصاب اول که پنج است بگذرد، تا به نصاب دوم که ده تا است نرسیده باشد فقط باید زکاة پنج تای آن را بدهد، و هم چنین است حال در نصابهای بعد.

نصاب گاو

۱۹۲۰ - گاو دو نصاب دارد: نصاب اول آن سی تا است که وقتی شماره گاو به سی رسید، اگر شرایطی را که گفته شد داشته باشد باید یک گوساله ای که داخل سال دوم شده از بابت زکاة بدهد. و احتیاط واجب آن است که گوساله نر باشد، و نصاب دوم آن چهل است و زکاة آن یک گوساله ماده ای است که داخل سال سوم شده باشد و زکاة ما بین سی و چهل واجب نیست، مثلا کسی سی و نه گاو دارد فقط باید زکاة سی تای آنها را بدهد، و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد، تا به شصت نرسیده، فقط باید زکاة چهل تای آن را بدهد، و بعد از آن که به شصت رسید، چون دو برابر نصاب اول را دارد، باید دو گوساله ای که داخل سال دوم شده بدهد، و هم چنین هر چه بالا رود باید یا سی تا سی تا حساب کند، یا چهل تا چهل تا، یا سی و چهل حساب نماید، و زکاة آن را به دستوری که گفته شد بدهد، ولی باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می‌ماند از نه بیشتر نباشد، مثلا اگر هفتاد گاو دارد، باید به حساب سی و چهل حساب کند و برای سی تای آن زکاة سی تا، و برای چهل تای آن زکاة چهل تا را بدهد، چون اگر به حساب سی تا حساب کند، ده تا زکاة نداده می‌ماند.

نصاب گوسفند

۱۹۲۱ - گوسفند پنج نصاب دارد: اول چهل تا است و زکاهٔ آن یک گوسفند است و تا گوسفند به چهل نرسد زکاهٔ ندارد. دوم صد و بیست و یک است و زکاهٔ آن دو گوسفند است. سوم دویست و یک است و زکاهٔ آن سه گوسفند است. چهارم سیصد و یک است و زکاهٔ آن چهار گوسفند است. پنجم چهار صد و بالاتر از آن است که باید آنها را صد تا صد تا حساب کند، و برای هر صد تای آنها یک گوسفند بدهد، و لازم نیست زکاهٔ را از خود گوسفندها بدهد، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد، یا مطابق قیمت گوسفند پول بدهد، کافی است. ۱۹۲۲ - زکاهٔ مابین دو نصاب واجب نیست پس اگر شماره گوسفندهای کسی از نصاب اول که چهل است بیشتر باشد تا به نصاب دوم که صد و بیست و یک است نرسیده باشد، فقط باید زکاهٔ چهل تای آن را بدهد و زیادی آن زکاهٔ ندارد، و هم چنین است حکم در نصابهای بعد. ۱۹۲۳ - زکاهٔ شتر و گاو و گوسفندی که به مقدار نصاب برسد، واجب است چه همه آنها نر باشند، یا ماده، یا بعضی نر باشند، و بعضی ماده. ۱۹۲۴ - در زکاهٔ، گاو و گاومیش یک جنس حساب می‌شوند، و شتر عربی و غیر عربی یک جنس است، و هم چنین بز و میش و شیشک در زکاهٔ با هم فرق ندارند. ۱۹۲۵ - اگر برای زکاهٔ، گوسفند بدهد، بنابر احتیاط واجب باید اقلا داخل سال دوم شده باشد، و اگر بز بدهد احتیاطا باید داخل سال سوم شده باشد. ۱۹۲۶ - گوسفندی را که بابت زکاهٔ می‌دهد، اگر قیمتش مختصری از گوسفندهای دیگر او کمتر باشد اشکال ندارد، ولی بهتر است گوسفندی را که قیمت آن از تمام گوسفندهایش بیشتر است بدهد و هم چنین است در گاو و شتر. ۱۹۲۷ - اگر چند نفر با هم شریک باشند، هر کدام آنان که سهمش به نصاب اول رسیده، باید زکاهٔ بدهد، و بر کسی که سهم او کمتر از نصاب اول است زکاهٔ واجب نیست. ۱۹۲۸ - اگر یک نفر در چند جا گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد و روی هم به اندازه نصاب باشند، باید زکاهٔ آنها را بدهد. ۱۹۲۹ - اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد مریض و معیوب هم باشند، باید زکاهٔ آنها را بدهد. ۱۹۳۰ - اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد همه مریض یا معیوب یا پیر باشند، می تواند زکاهٔ را از خود آنها بدهد، ولی اگر همه سالم و بی عیب و جوان باشند، نمی تواند زکاهٔ آنها را مریض، یا معیوب، یا پیر بدهد. بلکه اگر بعضی از آنها سالم، و بعضی مریض، و دسته ای معیوب و دسته دیگر بی عیب، و مقداری پیر و مقداری جوان باشند، احتیاط واجب آن است که برای زکاهٔ آنها سالم و بی عیب و جوان بدهد. ۱۹۳۱ - اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم، گاو و گوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگری عوض کند، یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید، مثلا چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد، زکاهٔ بر او واجب نیست، اگر این کار به قصد فرار از زکاهٔ نباشد، و اما اگر به این قصد باشد در صورتی که هر دو چیز یک نوع منفعت داشته باشند، مثلا هر دو گوسفند شیر ده باشند احتیاط لازم آن است که زکاهٔ آن را بدهد. ۱۹۳۲ - کسی که باید زکاهٔ گاو و گوسفند و شتر را بدهد، اگر زکاهٔ آنها را از مال دیگرش بدهد، تا وقتی شماره آنها از نصاب کم نشده، همه ساله باید زکاهٔ را بدهد، و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اول کمتر شوند، زکاهٔ بر او واجب نیست، مثلا کسی که چهل گوسفند دارد، اگر از مال دیگرش زکاهٔ آنها را بدهد تا وقتی که گوسفندهای او از چهل کم نشده، همه ساله باید یک گوسفند بدهد و اگر از خود آنها بدهد، تا وقتی به چهل نرسیده زکاهٔ بر او واجب نیست.

زکاهٔ مال تجارت

۱/۱۹۳۲ - مالی را که انسان به عقد معاوضه مالک می‌شود، و برای تجارت و منفعت بردن نگاه می‌دارد باید - بنابر احتیاط - با چند شرط زکاهٔ آن را بدهد و آن یک چهلم است: ۱ مالک بالغ و عاقل باشد. ۲ مال به مقدار نصاب رسیده باشد، و آن مقدار نصاب طلا یا نقره است. ۳ یک سال از وقتی که قصد منفعت بردن کرده است بر آن مال گذشته باشد. ۴ قصد منفعت بردن در تمام سال

باقی باشد، پس اگر در میان سال از آن قصد منصرف شود و مثلا قصد صرف آن را در مؤنه نماید، نباید زکاهٔ آن را بدهد. ۵ مالک بتواند در تمام سال در آن تصرف کند. ۶ در تمام سال به مقدار سرمایه یا بیشتر از آن خریدار داشته باشد، پس اگر در قسمتی از سال به کمتر از سرمایه خریدار داشته باشد، واجب نیست زکاهٔ آن را بدهد.

مصرف زکاهٔ

۱۹۳۳ - زکاهٔ در هشت مورد صرف می‌شود: اول فقیر، و او کسی است که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد، ولی کسی که صنعت یا ملک یا سرمایه ای دارد که می تواند مخارج سال خود را بگذراند فقیر نیست. دوم مسکین و او کسی است که از فقیر سخت تر می‌گذراند. سوم کسی که از طرف امام علیه السلام یا نایب امام مامور است که زکاهٔ را جمع و نگهداری نماید، و به حساب آن رسیدگی کند و آن را به امام یا نایب امام یا فقرا برساند. چهارم کافرهایی که اگر زکاهٔ به آنان بدهند به دین اسلام مایل می‌شوند یا در جنگ یا غیر آن به مسلمانان کمک می‌کنند. و هم چنین مسلمانانی که ایمان آنان به بعضی از آنچه پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه وآله آورده اند ضعیف است، ولی چنانچه زکاهٔ به آنان داده شود موجب تقویت ایمانشان می گردد، یا مسلمانانی که ایمان به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام ندارند، ولی اگر به آنان زکاهٔ داده شود، به ولایت رغبت پیدا می‌کنند و به آن ایمان می‌آورند. پنجم خریداری بنده‌ها و آزاد کردن آنان. به تفصیلی که در محل خود ذکر شده است. ششم بدهکاری که نمی تواند قرض خود را بدهد. هفتم فی سبیل اللّه یعنی کارهایی که نفعش به عموم مسلمین می‌رسد مثل ساختن مسجد، و مدرسه ای که علوم دینیه در آن خوانده می‌شود، و تنظیف شهر، و اسفالت راهها و توسعه آنها و مانند اینها. هشتم ابن السبیل یعنی مسافری که در سفر درمانده شده اینها مواردی است که زکاهٔ در آنها صرف می‌شود ولی بنابر اقوی مالک نمی تواند زکاهٔ را بدون اذن امام علیه السلام یا نایبش در دو مورد سوم و چهارم مصرف نماید، و هم چنین است حال در مورد هفتم بنابر احتیاط لازم. و احکام این موارد در مسایل آینده گفته خواهد شد. ۱۹۳۴ - احتیاط واجب آن است که فقیر یا مسکین بیشتر از مخارج سال خود و عیالاتش را از زکاهٔ نگیرد، و اگر مقداری پول یا جنس دارد، فقط به اندازه کسری مخارج یک سالش زکاهٔ بگیرد. ۱۹۳۵ - کسی که مخارج سالش را داشته، اگر مقداری از آن را مصرف کند و بعد شک کند که آنچه باقی مانده به اندازه مخارج یک سال او هست یا نه، نمی تواند زکاهٔ بگیرد. ۱۹۳۶ - صنعتگر یا مالک یا تاجری که درآمد او از مخارج سالش کمتر است، می تواند برای کسری مخارجش زکاهٔ بگیرد، و لازم نیست ابزار کار، یا ملک، یا سرمایه خود را به مصرف مخارج برساند. ۱۹۳۷ - فقیری که خرج سال خود و عیالاتش را ندارد، اگر خانه ای دارد که ملک او است و در آن نشسته، یا وسیله سواری دارد چنانچه بدون اینها نتواند زندگی کند اگر چه برای حفظ آبرویش باشد، می تواند زکاهٔ بگیرد و هم چنین است اثاث خانه، و ظرف، و لباس تابستانی، و زمستانی، و چیزهایی که به آنها احتیاج دارد، و فقیری که اینها را ندارد، اگر به اینها احتیاج داشته باشد، می تواند از زکاهٔ خریداری نماید. ۱۹۳۸ - فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست بنابر احتیاط واجب نمی تواند با گرفتن زکاهٔ زندگی کند، ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن است، می تواند زکاهٔ بگیرد. ۱۹۳۹ - به کسی که قبلا فقیر بوده و می‌گوید فقیرم، اگر چه انسان از گفته او اطمینان پیدا نکند می‌شود زکاهٔ داد، ولی کسی که معلوم نباشد، قبلاـ فقیر بوده یا نه نمی‌توان بنابر احتیاط تا وقتی که اطمینان به فقرش حاصل نشود، به او زکاهٔ داد. ۱۹۴۰ - کسی که می‌گوید فقیرم و قبلاـ فقیر نبوده، چنانچه از گفته او اطمینان پیدا نشود، احتیاط واجب آن است که به او زکاهٔ ندهند. ۱۹۴۱ - کسی که باید زکاهٔ بدهد، اگر از فقیری طلبکار باشد می تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکاهٔ حساب کند. ۱۹۴۲ - اگر فقیر بمیرد، و مال او به اندازه قرضش نباشد، انسان می تواند طلبی را که از او دارد بابت زکاهٔ حساب کند بلکه اگر مال او به اندازه قرضش باشد، و ورثه قرض او را ندهند، یا به جهت دیگر انسان نتواند طلب خود را

بگیرد، نیز می توانـد طلبی را که از او دارد، بـابت زکـاهٔ حساب کنـد. ۱۹۴۳ – چیزی را که انسـان بـابت زکاهٔ به فقیر می‌دهـد، لازم نیست به او بگویـد که زکـاهٔ است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشـد مستحب است مـال را به قصـد زکاهٔ به او داده، و زکاهٔ بودنش را اظهار ننماید. ۱۹۴۴ – اگر به خیال این که کسی فقیر است به او زکاهٔ بدهد، بعد بفهمد فقیر نبوده، یا از روی ندانستن مساله به کسی که می‌دانـد فقیر نیست زکـاهٔ بدهـد کـافی نیست، پس چنـانچه چیزی را که به او داده بـاقی باشـد، بایستی از او بگیرد، و به مستحق بدهد و اگر از بین رفته باشد، پس اگر کسـی که آن چیز را گرفته می‌دانسته زکاهٔ است، انسان می تواند عوض آن را از او بگیرد، و به مستحق بدهـد و اگر نمی‌دانسته زکاهٔ است، نمی تواند چیزی از او بگیرد، و باید از مال خودش عوض زکاهٔ را به مستحق بدهد. ۱۹۴۵ – کسـی که بـدهکار است و نمی توانـد بـدهی خود را بدهـد اگر چه مخارج سال خود را داشته باشـد، می توانـد برای دادن قرض خود زکاهٔ بگیرد، ولی بایـد مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشـد. ۱۹۴۶ – اگر به کسی که بدهکار است و نمی توانـد بدهی خود را بدهد زکاهٔ بدهد، بعد بفهمد قرض را در معصیت مصـرف کرده، چنانچه آن بدهکار فقیر باشد، می تواند آنچه را که به او داده بابت سـهم فقرا حساب کنـد. ۱۹۴۷ – کسـی که بـدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه فقیر نباشـد، انسان می توانـد طلبی را که از او دارد، بابت زکاهٔ حساب کند. ۱۹۴۸ – مسافری که خرجی او تمام شـده، یا مرکبش از کار افتاده، چنانچه سـفر او سـفر معصیت نباشد، و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند، اگر چه در وطن خود فقیر نباشد، می تواند زکاهٔ بگیرد. ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج سفر خود را فراهم کند فقط به مقداری که به آنجا برسد، می تواند زکاهٔ بگیرد. ۱۹۴۹ – مسافری که در سفر درمانده شده و زکاهٔ گرفته بعد از آن که به وطنش رسید، اگر چیزی از زکاهٔ زیاد آمده باشد، چنانچه نتواند آن را به دهنده زکاهٔ برساند، باید به حاکم شـرع برساند، و بگوید آن چیز زکاهٔ است.

شرایط کسانی که مستحق زکاتند

۱۹۵۰ – کسـی که مالک می تواند زکاهٔ خود را به او بدهد، باید شیعه دوازده امامی باشد، و اگر انسان کسـی را شیعه بداند و به او زکاهٔ بدهد، بعد معلوم شود شـیعه نبوده باید دوباره زکاهٔ بدهد. ۱۹۵۱ – اگر طفل یا دیوانه ای از شـیعه فقیر باشد، انسان می تواند به ولی او زکاهٔ بدهـد، به قصـد این که آنچه می‌دهد ملک طفل یا دیوانه باشد. ۱۹۵۲ – اگر به ولی طفل و دیوانه دسترسـی ندارد، می تواند خودش یا به وسیله یک نفر امین زکاهٔ را به مصرف طفل یا دیوانه برساند، و باید موقعی که زکاهٔ به مصرف آنان می‌رسد نیت زکاهٔ کند. ۱۹۵۳ – به فقیری که گدایی می کند می‌شود زکاهٔ داد. ولی به کسـی که زکاهٔ را در معصـیت مصرف می کند، نباید زکاهٔ داد، بلکه احتیـاط آن است به کسـی که دادن زکـاهٔ مـوجب ترغیب او در معصـیت می‌شود هر چنـد خود آن را در معصـیت صـرف نمی‌نماید زکاهٔ داده نشود. ۱۹۵۴ – به کسـی که شراب خوار است یا نماز نمی‌خواند هم چنین به کسی که معصیت کبیره را آشکارا بجا می‌آورد احتیاط واجب آن است که زکاهٔ ندهنـد. ۱۹۵۵ – به کسـی که بـدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد اگر چه مخارج او بر انسان واجب باشد، می‌شود قرضـش را از زکاهٔ داد. ۱۹۵۶ – انسان نمی توانـد مخارج کسانی را که مثل اولاد خرجشان بر او واجب است از زکاهٔ بدهد، ولی اگر مخارج آنان را ندهد، دیگران می‌توانند به آنان زکاهٔ بدهند. ۱۹۵۷ – اگر انسان زکاهٔ را به پسرش بدهد که خرج زن و نوکر و کلفت خود نماید اشکال ندارد. ۱۹۵۸ – پدر نمی تواند از سهم سبیل اللّه کتابهای علمی و دینی که مورد احتیاج پسـر است بخرد و در معرض اسـتفاده او قرار دهد، مگر آن که مصـلحت عامه اقتضای این کار را داشـته باشد، و از حاکم شـرع بنابر احتیاط اجازه بگیرد. ۱۹۵۹ – پـدری که تمکن تزویج پسـرش را ندارد می تواند از زکاهٔ برای پسـرش زن بگیرد، و هم چنین است پسر نسبت به پدر. ۱۹۶۰ – به زنی که شوهرش مخارج او را می‌دهـد و زنی که شوهرش خرجی او را نمی‌دهد، ولی

می تواند - هر چند به مراجعه حاکم شرع - او را به دادن خرجی مجبور کند، نمی‌شود زکاۀ داد. ۱۹۶۱ - زنی که صیغه شده اگر فقیر باشد، شوهرش و دیگران می‌توانند به او زکاۀ بدهند، ولی اگر شوهرش در ضمن عقد شرط کند که مخارج او را بدهد یا به جهت دیگری دادن مخارجش بر او واجب باشد، در صورتی که مخارج آن زن را بدهد، نمی‌شود به آن زن زکاۀ داد. ۱۹۶۲ - زن می تواند به شوهر فقیر خود زکاۀ بدهد، اگر چه شوهر زکاۀ را صرف مخارج خود آن زن نماید. ۱۹۶۳ - سید نمی تواند از غیر سید زکاۀ بگیرد، ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج او را نکند، و از گرفتن زکاۀ از غیر سید ناچار باشد می تواند از او زکاۀ بگیرد. ۱۹۶۴ - به کسی که معلوم نیست سید است یا نه، می‌شود زکاۀ داد.

نیت زکاۀ

۱۹۶۵ - انسان باید زکاۀ را به قصد قربت یعنی برای انجام خواست خداوند عالم بدهد، و در نیت معین کند که آنچه را می‌دهد زکاۀ مال است یا زکاۀ فطره. بلکه اگر مثلا زکاۀ گندم و جو بر او واجب باشد، و بخواهد پولی را به عنوان قیمت زکاۀ بدهد باید معین کند که زکاۀ گندم است یا زکاۀ جو. ۱۹۶۶ - کسی که زکاۀ چند مال بر او واجب شده، اگر مقداری زکاۀ بدهد، و نیت هیچ کدام آنها را نکند، چنانچه چیزی را که داده هم جنس یکی از آنها باشد، زکاۀ همان جنس حساب می‌شود. مثلا کسی که زکاۀ چهل گوسفند و زکاۀ پانزده مثقال طلا بر او واجب است، اگر مثلا یک گوسفند از بابت زکاۀ بدهد، و نیت هیچ کدام آنها را نکند، زکاۀ گوسفند حساب می‌شود، ولی اگر مقداری پول نقره یا اسکناس بدهد، که هم جنس هیچ کدام آنها نیست، بعضی گفته اند، به همه آنها قسمت می‌شود ولی این خالی از اشکال نیست و احتمال دارد که از هیچ کدام حساب نشود و در ملک مالک باقی بماند. ۱۹۶۷ - اگر کسی را وکیل کند که زکاۀ مال او را بدهد، موقعی که زکاۀ را به آن وکیل می‌دهد، باید نیت کند که آنچه را وکیل او بعدا به فقیر می‌دهد زکاۀ باشد، و احوط این است که نیت او تا زمان رسیدن زکاۀ به فقیر مستمر باشد. ۱۹۶۸ - اگر مال را به قصد زکاۀ ولی بدون قصد قربت به حاکم شرع یا به فقیر بدهد، بنابر اقوی زکاۀ حساب می‌شود، هر چند چون بدون قصد قربت داده گناه کرده است.

مسایل متفرقه زکاۀ

۱۹۶۹ - بنابر احتیاط موقعی که گندم و جو را از کاه جدا می کنند و موقع خشک شدن خرما و انگور، انسان باید زکاۀ را به فقیر بدهد، یا از مال خود جدا کند، و زکاۀ طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر را بعد از تمام شدن ماه یازدهم باید به فقیر بدهد، یا از مال خود جدا نماید، ولی اگر منتظر فقیر معینی باشد، یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد، می تواند زکاۀ را جدا نکند. ۱۹۷۰ - بعد از جدا کردن زکاۀ لازم نیست فورا آن را به مستحق بدهد ولی اگر به کسی که می‌شود زکاۀ داد، دسترسی دارد، احتیاط مستحب آن است که دادن زکاۀ را تاخیر نیندازد. ۱۹۷۱ - کسی که می تواند زکاۀ را به مستحق برساند، اگر ندهد و به واسطه کوتاهی کردن او از بین برود، باید عوض آن را بدهد. ۱۹۷۲ - کسی که می تواند زکاۀ را به مستحق برساند، اگر زکاۀ را ندهد و بدون آن که در نگهداری آن کوتاهی کند از بین برود، چنانچه غرض صحیحی در تاخیر زکاۀ نداشته باید عوض آن را بدهد، ولی اگر غرض صحیحی داشته مثلا فقیر معینی را در نظر داشته یا می‌خواسته تدریجا به فقرا برساند معلوم نیست که ضامن باشد. ۱۹۷۳ - اگر زکاۀ را از خود مال کنار بگذارد، می تواند در بقیه آن تصرف کند و اگر از مال دیگرش کنار بگذارد، می تواند در تمام مال تصرف نماید. ۱۹۷۴ - انسان نمی تواند زکاتی را که کنار گذاشته برای خود بردارد و چیز دیگری به جای آن

بگذارد. ۱۹۷۵ – اگر از زکـاتی که کنـار گذاشته منفعتی حاصل شود، مثلا گوسـفندی که برای زکاهٔ گذاشـته بره بیاورد، مال فقیر است. ۱۹۷۶ – اگر موقعی که زکاهٔ را کنار می گـذارد مسـتحقی حاضـر باشـد، بهتر است زکاهٔ را به او بدهـد، مگر کسـی را در نظر داشته باشد، که دادن زکاهٔ به او از جهتی بهتر باشد. ۱۹۷۷ – اگر بدون اجازه حاکم شرع با مالی که برای زکاهٔ کنار گذاشته تجارت کند، و ضـرر نماید، نباید چیزی از زکاهٔ کم کند، ولی اگر منفعت کند، بنابر احتیاط لازم، باید آن را به مستحق بدهد. ۱۹۷۸ – اگر پیش از آن که زکاهٔ بر او واجب شود، چیزی بابت زکاهٔ به فقیر بدهد، زکاهٔ حساب نمی‌شود، و بعد از آن که زکاهٔ بر او واجب شد، اگر چیزی را که به فقیر داده از بین نرفته باشـد، و آن فقیر هم به فقر خود بـاقی باشـد، می توانـد چیزی را که به او داده بـابت زکـاهٔ حساب کند. ۱۹۷۹ – فقیری که می‌دانـد زکاهٔ بر انسان واجب نشـده، اگر چیزی بابت زکاهٔ بگیرد، و پیش او تلف شود ضامن است پس موقعی که زکاهٔ بر انسان واجب می‌شود، اگر آن فقیر به فقر خود باقی باشـد، می تواند عوض چیزی را که به او داده بابت زکاهٔ حساب کند. ۱۹۸۰ – فقیری که نمی‌داند زکاهٔ بر انسان واجب نشده اگر چیزی بابت زکاهٔ بگیرد، و پیش او تلف شود، ضامن نیست و انسان نمی توانـد عوض آن را بابت زکاهٔ حساب کنـد. ۱۹۸۱ – مستحب است زکاهٔ گاو و گوسـفند و شتر را به فقیرهای آبرومند بدهـد، و در دادن زکاهٔ، خویشان خود را بر دیگران، و اهل علم و کمال را بر غیر آنان و کسانی که اهل سؤال نیستند، بر اهل سؤال مقدم بدارد، ولی اگر دادن زکاهٔ به فقیری از جهت دیگری بهتر باشد، مستحب است زکاهٔ را به او بدهد. ۱۹۸۲ – بهتر است زکاهٔ را آشکار، و صدقه مستحبی را مخفی بدهند. ۱۹۸۳ – اگر در شـهر کسی که می‌خواهد زکاهٔ بدهد مستحقی نباشد، و نتواند زکاهٔ را به مصـرف دیگری هم که برای آن معین شـده برساند، چنانچه امید نداشـته باشد که بعدا مسـتحق پیدا کند، باید زکاهٔ را به شـهر دیگر ببرد و به مصـرف زکـاهٔ برسانـد، و می توانـد مخارج بردن به آن شـهر را با اجازه حاکم شـرع از زکاهٔ بردارد، و اگر زکاهٔ تلف شود ضامن نیست. ۱۹۸۴ – اگر در شـهر خودش مسـتحق پیدا شود، می تواند زکاهٔ را به شـهر دیگر ببرد، ولی مخارج بردن به آن شهر را باید از خودش بدهد و اگر زکاهٔ تلف شود ضامن است مگر آن که به امر حاکم شرع برده باشد. ۱۹۸۵ – اجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گنـدم و جو و کشـمش و خرمـایی را که برای زکـاهٔ می‌دهـد با خود او است. ۱۹۸۶ – کسـی که ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره یا بیشتر از بابت زکاهٔ بـدهکار است بنابر احتیاط مسـتحب کمتر از ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره به یـک فقیر ندهـد، و نیز اگر غیر نقره چیز دیگری مثل گنـدم و جو بدهکار باشد، و قیمت آن به ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره برسد بنابر احتیاط مستحب به یک فقیر کمتر از آن ندهد. ۱۹۸۷ – مکروه است انسان از مستحق در خواست کنـد که زکاتی را که از او گرفته به او بفروشد، ولی اگر مسـتحق بخواهد چیزی را که گرفته بفروشد، بعد از آن که به قیمت رساند، کسـی که زکاهٔ را به او داده در خریدن آن بر دیگران مقدم است. ۱۹۸۸ – اگر شک کنـد زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه، و مال زکاهٔ دار موجود باشـد بایـد زکاهٔ را بدهـد، هر چنـد شک او برای زکاهٔ سالهای پیش بوده باشد، و اگر عین تلف شده زکاتی بر او نیست هر چند از سال حاضـر باشد. ۱۹۸۹ – فقیر نمی‌تواند، پیش از گرفتن زکـاهٔ او را به کمتر از مقـدار آن صـلح کنـد، یـا چیزی را گرانتر از قیمت آن بـابت زکاهٔ قبول نمایـد. و هم چنین مالک نمی تواند زکاهٔ را به مسـتحق داده و بر او شـرط کند که آن را به او برگرداند ولی اگر مستحق پس از گرفتن زکاهٔ راضی شود که آن را به او برگردانـد مانعی نـدارد، مثلا کسـی که زکاهٔ زیادی بدهکار است و فقیر شده و نمی تواند زکاهٔ را بدهد، و حال توبه کرده اگر فقیر راضـی شود زکاهٔ او را بگیرد و به او ببخشـد اشـکال ندارد. ۱۹۹۰ – انسـان نمی توانـد از سـهم سبیل اللّه قرآن یا کتاب دینی یا کتاب دعا بخرد و وقف نمایـد، مگر آن که مصـلحت عامه اقتضای این کار را داشـته باشد، و از حاکم شـرع بنابر احتیاط لازم اجازه بگیرد. ۱۹۹۱ – انسان نمی توانـد از زکاهٔ ملک بخرد، و بر اولاد خود یا بر کسانی که مخارج آنان بر او واجب است وقف نمایـد که عایـدی آن را به مصـرف مخارج خود برسانند. ۱۹۹۲ – انسان می توانـد برای رفتن به حـج و زیارت وماننـد اینها از سـهم سبیل اللّه زکاهٔ بگیرد، اگر چه فقیر نباشـد، یا این که به مقـدار خرج سالش زکاهٔ گرفته باشـد، ولی این در صورتی است که رفتن او به حـج یا زیارت و مانند اینها دارای منفعت عامه باشد، و بنابر احتیاط از حاکم شـرع برای صـرف زکاهٔ در آن اذن بگیرد. ۱۹۹۳ – اگر مالک

فقیری را وکیل کند که زکاهٔ مال او را بدهد چنانچه آن فقیر احتمال بدهد که قصد مالک این بوده که خود آن فقیر از زکاهٔ برندارد، نمی تواند چیزی از آن را برای خودش بردارد و اگر یقین داشته باشد که قصد مالک این نبوده، می تواند برای خودش هم بردارد. ۱۹۹۴ – اگر فقیر شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره را بابت زکاهٔ بگیرد، چنانچه شرطهایی که برای واجب شدن زکاهٔ گفته شد، در آنها جمع شود، باید زکاهٔ آنها را بدهد. ۱۹۹۵ – اگر دو نفر در مالی که زکاهٔ آن واجب شده با هم شریک باشند، و یکی از آنها زکاهٔ قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسیم کنند، هر چند بداند شریکش زکاهٔ سهم خود را نداده و بعدا نیز نمی‌دهد تصرف او در سهم خودش اشکال ندارد. ۱۹۹۶ – کسی که خمس یا زکاهٔ بدهکار است و کفاره و نذر و مانند اینها هم بر او واجب است و قرض هم دارد، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد، اگر مالی که خمس یا زکاهٔ آن واجب شده، از بین نرفته باشد، باید خمس و زکاهٔ را بدهد، و اگر از بین رفته باشد، دادن زکاهٔ و خمس و قرض بر دادن کفاره و نذر مقدم است. ۱۹۹۷ – کسی که خمس یا زکاهٔ بدهکار است و حجهٔ الاسلام بر او واجب است و قرض هم دارد، اگر بمیرد، و مال او برای همه آنها کافی نباشد، چنانچه مالی که خمس و زکاهٔ آن واجب شده، از بین نرفته باشد، باید خمس یا زکاهٔ را بدهند، و بقیه مال او را صرف ادای قرضش نمایند، و اگر مالی که خمس و زکاهٔ آن واجب شده از بین رفته باشد، باید مال او را صرف ادای قرضش بنمایند، و در صورتی که چیزی باقی باشد، صرف حج کنند و اگر چیزی زیاد آمد، به خمس و زکاهٔ قسمت نمایند. ۱۹۹۸ – کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند، می تواند برای معاش خود کسب کند، چنانچه تحصیل آن علم، واجب عینی باشد، می‌شود از سهم فقرا به او زکاهٔ داد، و اگر تحصیل آن علم دارای مصلحت عامه باشد، زکاهٔ دادن به او از سهم سبیل اللّه با اجازه حاکم شرع – بنابر احتیاط – جایز است، در غیر این دو صورت جایز نیست به او زکاهٔ بدهند.

زکاهٔ فطره

۱۹۹۹ – کسی که موقع غروب شب عید فطر بالغ و عاقل است و بیهوش و فقیر و بنده کس دیگر نیست، باید برای خودش و کسانی که نان خور او هستند، هر نفری یک صاع که گفته می‌شود تقریبا سه کیلو است، از غذاهای معمول در شهرش مانند، گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا ذرت به مستحق بدهد، و اگر به جای آن پول هم بدهد کافی است، و احتیاط لازم آن است که از غذاهایی که در شهرش معمول نیست ندهد هر چند گندم یا جو یا خرما یا کشمش باشد. ۲۰۰۰ – کسی که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد، و کسی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود و عیالاتش را بگذراند فقیر است و دادن زکاهٔ فطره بر او واجب نیست. ۲۰۰۱ – انسان فطره کسانی را که در غروب شب عید فطر نان خور او حساب می‌شوند، باید بدهد، کوچک باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنها بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر. ۲۰۰۲ – اگر کسی را که نان خور او است و در شهر دیگر است وکیل کند که از مال او فطره خود را بدهد، چنانچه اطمینان داشته باشد که فطره را می‌دهد، لازم نیست خودش فطره او را بدهد. ۲۰۰۳ – فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر با رضایت صاحبخانه وارد شده و نان خور او – هر چند موقتا – حساب می‌شود، بر او واجب است. ۲۰۰۴ – فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید بدون رضایت صاحبخانه وارد می‌شود، و مدتی نزد او می‌ماند، بنابر احتیاط واجب است و هم چنین است فطره کسی که انسان را مجبور کرده اند که خرجی او را بدهد. ۲۰۰۵ – فطره مهمانی که بعد از غروب شب عید فطر وارد می‌شود در صورتی که نان خور او حساب شود، بنابر احتیاط واجب است والا ـ واجب نیست، اگر چه پیش از غروب او را دعوت کرده باشد، و در خانه او افطار کند. ۲۰۰۶ – اگر کسی موقع غروب شب عید فطر دیوانه باشد، در صورتی که دیوانگی او تا ظهر روز عید فطر باقی باشد، زکاهٔ فطره بر او واجب نیست، والا بنابر احتیاط واجب لازم است فطره را بدهد. ۲۰۰۷ – اگر پیش از غروب بچه بالغ شود یا دیوانه عاقل گردد، یا فقیر غنی شود، در

صورتی که شرایط واجب شدن فطره را دارا باشد، باید زکاهٔ فطره را بدهد. ۲۰۰۸ - کسی که موقع غروب شب عید فطر، زکاهٔ فطره بر او واجب نیست، اگر تا پیش از ظهر روز عید شرطهای واجب شدن فطره در او پیدا شود، احتیاط واجب آن است که زکاهٔ فطره را بدهد. ۲۰۰۹ - کافری که بعد از غروب شب عید فطر مسلمان شده فطره بر او واجب نیست، ولی مسلمانی که شیعه نبوده، اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود باید زکاهٔ فطره را بدهد. ۲۰۱۰ - کسی که فقط به اندازه یک صاع گندم و مانند آن را دارد، مستحب است زکاهٔ فطره را بدهد و چنانچه عیالاتی داشته باشد، و بخواهد فطره آنها را هم بدهد می تواند به قصد فطره آن یک صاع را به یکی از عیالاتش بدهد و او هم به همین قصد به دیگری بدهد و هم چنین تا به نفر آخر برسد، و بهتر است نفر آخر چیزی را که می‌گیرد به کسی بدهد که از خودشان نباشد، و اگر یکی از آنها صغیر باشد، ولی او به جای او می‌گیرد، و احتیاط آن است که چیزی را که برای صغیر گرفته به کسی ندهد. ۲۰۱۱ - اگر بعد از غروب شب عید فطر بچه دار شود واجب نیست فطره او را بدهد، ولی احتیاط واجب آن است که فطره کسانی را که بعد از غروب تا پیش از ظهر عید نان خور او حساب می‌شوند بدهد. ۲۰۱۲ - اگر انسان نان خور کسی باشد و پیش از غروب نان خور کس دیگر شود، فطره او بر کسی که نان خور او شده واجب است مثلا اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود، باید شوهرش فطره او را بدهد. ۲۰۱۳ - کسی که دیگری باید فطره او را بدهد، واجب نیست فطره خود را بدهد. ۲۰۱۴ - اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد بر خود انسان بنابر احتیاط واجب می‌شود، چنانچه دارای شرایط گذشته در مساله (۱۹۹۹) باشد، فطره خویش را بدهد. ۲۰۱۵ - اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است خودش فطره را بدهد، از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی‌شود. ۲۰۱۶ - زنی که شوهرش مخارج او را نمی‌دهد، چنانچه نان خور شخص دیگری باشد، فطره اش بر آن کس واجب است و اگر نان خور شخص دیگری نیست، در صورتی که فقیر نباشد، باید فطره خود را بدهد. ۲۰۱۷ - کسی که سید نیست، نمی تواند به سید فطره بدهد، حتی اگر سیدی نان خور او باشد، نمی تواند فطره او را به سید دیگری بدهد. ۲۰۱۸ - فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می‌خورد، بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می‌دهد، ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل برمی دارد، فطره طفل بر کسی واجب نیست. ۲۰۱۹ - انسان اگر چه مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد، باید فطره آنان را از مال حلال بدهد. ۲۰۲۰ - اگر انسان کسی را که اجیر می‌نماید، مانند بنا و نجار و خادم مخارج او را بدهد به طوری که نان خور او محسوب شود، باید فطره او را هم بدهد، ولی چنانچه فقط مزد کارش را بدهد، واجب نیست فطره او را بدهد. ۲۰۲۱ - اگر پیش از غروب شب عید فطر بمیرد، واجب نیست فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند، ولی اگر بعد از غروب بمیرد مشهور فرموده اند باید فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند، ولی این حکم خالی از اشکال نیست، و مقتضای احتیاط ترک نشود.

مصرف زکاهٔ فطره

۲۰۲۲ - زکاهٔ فطره را بنابر احتیاط واجب باید فقط به فقرای شیعه که دارای شرایط گذشته در مستحقین زکاهٔ مال هستند، داد، و چنانچه در شهر از فقرای شیعه کسی نباشد، می تواند آن را به فقرای دیگر مسلمانان داد، ولی در هر صورت نباید به ناصبی داده شود. ۲۰۲۳ - اگر طفل شیعه ای فقیر باشد، انسان می تواند فطره او را به مصرف او برساند، یا به واسطه دادن به ولی او، ملک طفل نماید. ۲۰۲۴ - فقیری که فطره به او می‌دهند، لازم نیست عادل باشد، ولی احتیاط واجب آن است که به شراب خوار و بی نماز و کسی که آشکارا معصیت می کند فطره ندهند. ۲۰۲۵ - به کسی که فطره را در معصیت مصرف می کند نباید فطره بدهند. ۲۰۲۶ - احتیاط مستحب آن است که به یک فقیر کمتر از یک صاع فطره ندهند، ولی اگر بیشتر بدهند هیچ اشکالی ندارد. ۲۰۲۷ - اگر از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی آن است مثلاـ از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است، نصف صاع

بدهـد، کـافی نیست، بلکه اگر آن را به قصـد قیمت فطره هم بدهـد، کافی نیست. ۲۰۲۸ - انسـان نمی توانـد نصف صاع را از یک جنس مثلاـ گنـدم و نصف دیگر آن را از جنسـی دیگر مثلاـ جو بدهـد، بلکه اگر آن را به قصـد قیمت فطره هم بدهـد کافی نیست. ۲۰۲۹ - مسـتحب است در دادن زکاهٔ فطره، خویشان و همسایگان فقیر خود را بر دیگران مقـدم دارد، و سـزاوار است که اهل علم و دین و فضـل را بر دیگران نیز مقـدم دارد. ۲۰۳۰ - اگر انسـان به خیال این که کسـی فقیر است به او فطره بدهـد و بعـد بفهمـد فقیر نبوده، چنانچه مالی را که به او داده از بین نرفته باشـد، بایـد پس بگیرد و به مسـتحق بدهـد، و اگر نتوانـد بگیرد، باید از مال خودش عوض فطره را بدهد و اگر از بین رفته باشد، در صورتی که گیرنده فطره می‌دانسته آنچه را که گرفته فطره است، باید عوض آن را بدهد و اگر نمی‌دانسته، دادن عوض بر او واجب نیست و انسان باید عوض فطره را بدهد. ۲۰۳۱ - اگر کسی بگوید فقیرم، نمی‌شود به او فطره داد، مگر آن که از گفته او اطمینان پیدا شود یا انسان بداند که قبلا فقیر بوده است.

مسایل متفرقه زکاهٔ فطره

۲۰۳۲ - انسان بایـد زکاهٔ فطره را به قصـد قربت یعنی برای انجام خواست خداونـد عالم بدهـد و موقعی که آن را می‌دهد نیت دادن فطره نماید. ۲۰۳۳ - اگر پیش از ماه رمضان فطره را بدهـد صـحیح نیست و بهتر آن است که در ماه رمضان هم فطره را ندهـد، ولی اگر پیش از رمضان به فقیر قرض بدهـد، و بعـد از آن که فطره بر او واجب شـد، طلب خود را بابت فطره حساب کنـد، مانعی ندارد. ۲۰۳۴ - گنـدم یـا چیز دیگری را که برای فطره می‌دهـد بایـد به جنس دیگر یـا خـاک مخلوط نباشـد، و چنانچه مخلوط باشـد، اگر خالص آن به یک صاع برسـد، و بـدون جـدا کردن قابل اسـتفاده باشـد یا جـدا کردن آن زحمت فوق العاده نداشـته باشـد، یا آنچه مخلوط شـده به قـدری کم باشـد که قابل اعتنا نباشد اشـکال ندارد. ۲۰۳۵ - اگر فطره را از چیز معیوب بدهـد، بنـابر احتیـاط واجب کافی نیست. ۲۰۳۶ - کسـی که فطره چنـد نفر را می‌دهـد، لازم نیست همه را از یک جنس بدهـد مثلا اگر فطره بعضـی را گندم و فطره بعض دیگر را جو بدهـد کافی است. ۲۰۳۷ - کسـی که نماز عیـد فطر می‌خواند، بنابر احتیاط واجب باید فطره را پیش از نماز عید بدهد، ولی اگر نماز عید نمی‌خواند، می تواند دادن فطره را تا ظهر تاخیر بیندازد. ۲۰۳۸ - اگر به نیت فطره مقداری از مال خود را کنار بگذارد و تا ظهر روز عید به مسـتحق ندهد، هر وقت آن را می‌دهد نیت فطره نماید. ۲۰۳۹ - اگر موقعی که دادن زکاهٔ فطره واجب است، فطره را ندهـد و کنار هم نگـذارد، بعـدا بنابر احتیاط بدون این که نیت ادا و قضا کند فطره را بدهد. ۲۰۴۰ - اگر فطره را کنار بگـذارد، نمی توانـد آن را برای خودش بردارد و مالی دیگر را برای فطره بگـذارد. ۲۰۴۱ - اگر انسان مالی داشـته باشد که قیمتش از فطره بیشتر است، چنانچه فطره را ندهد و نیت کند که مقداری از آن مال برای فطره باشد اشـکال دارد. ۲۰۴۲ - اگر مالی را که برای فطره کنار گذاشـته از بین برود چنانچه دسترسـی به فقیر داشته و دادن فطره را تاخیر انداخته، یا در نگهداری آن کوتاهی کرده، بایـد عوض آن را بدهـد و اگر دسترسـی به فقیر نداشـته، و در نگهـداری آن کوتـاهی نکرده، ضامن نیست. ۲۰۴۳ - اگر در محـل خودش مسـتحق پیـدا شود، احتیـاط واجب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد و اگر به جای دیگر ببرد، و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

احکام خرید و فروش

احکام خرید و فروش

۲۰۵۹ – شخص کاسب سزاوار است احکام خرید و فروش در موارد محل ابتلاء را یاد بگیرد، بلکه چنانچه به واسطه یاد نگرفتن در معرض مخالفت حکم الزامی باشد، یاد گرفتن لازم است، و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده: کسی که می‌خواهد خرید و فروش کند، باید احکام آن را یاد بگیرد و اگر پیش از یاد گرفتن احکام آن، خرید و فروش کند، به واسطه معامله های باطل و شبهه ناك به هلاکت می‌افتد. ۲۰۶۰ – اگر انسان برای ندانستن مساله ای ندانـد معامله ای که کرده صحیح است یا باطل، نمی توانـد در مالی که گرفته تصرف نماید، مگر آن که بداند طرف راضـی به تصرف در آن است هر چند معامله باطل باشد. ۲۰۶۱ – کسی که مال ندارد و مخارجی بر او واجب است مثل خرج زن و بچه، باید کسب کند و برای کارهای مستحب مانند وسعت دادن به عیالات و دستگیری از فقرا، کسب کردن مستحب است.

مستحبات خرید و فروش

۱/۲۰۶۱ – چنـد چیز در خریـد و فروش مستحب شـمرده شـده است: اول آن که در قیمت جنس بین مشتریهـا فرق نگـذارد. مگر به لحاظ فقر و ماننـد آن. دوم آن که در قیمت جنس سخت گیری نکنـد، مگر آن که در معرض غبن باشـد. سوم آن که چیزی را که می‌فروشد زیادتر بدهد و آنچه را که می‌خرد کمتر بگیرد. چهارم آن که کسـی که با او معامله کرده، اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند که معامله را بهم بزند، برای بهم زدن معامله حاضر شود.

معاملات مکروه

۲۰۶۲ – عمـده معاملاتی که مکروه شـمرده شده از این قرار است: اول فروش زمین، مگر این که زمین دیگری با پول آن بخرد. دوم قصابی. سوم آن که کار خود را کفن فروشـی قرار دهـد. چهارم معامله با مردمانی که پرورش سالم نشـده اند. پنجم معامله بین اذان صبح و اول آفتاب. ششم آن که کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند اینها قرار دهد. هفتم آن که برای خریدن جنسی که مسلمان دیگری می‌خواهد بخرد داخل معامله او شود.

معاملات حرام

۲۰۶۳ – معاملات حرام بسیار است از آن جمله این موارد است: اول خرید و فروش مشروبات مسکر، و سگ غیر شکاری و خوك و هم چنین مردار نجس بنـابر احتیـاط، و در غیر اینها در صورتی که بشود از عین نجس استفاده حلال نمود، مثلا غایط را کود نمایند خریـد و فروش جـایز است، اگر چه احتیاط در ترك است. دوم خریـد و فروش مال غصبی. سوم بنابر احتیاط خریـد و فروش چیزی که نزد مردم مال نیست مثل حیوانات درنده، در صورتی که منفعت محلله قابل توجهی نداشته باشـند. چهارم معامله چیزی که منافع معمولی آن فقط کار حرام باشـد. ماننـد اسباب قمار. پنجم معامله ای که در آن ربا باشد. ششم معامله ای که در آن غش باشد مثل فروش جنسـی که بـا چیز دیگر مخلـوط است، در صورتی که آن چیز معلوم نباشـد و فروشـنده هم به خریـدار نگویـد، مثـل فروختن روغنی که آن را با پیه مخلوط کرده است، پیغمبر اکرم صـلی اللّه علیه وآله فرموده انـد از ما نیست کسـی که در معامله با مسـلمانان غش کنـد، یا به آنان ضـرر بزند یا تقلب و حیله نماید و هر که با برادر مسلمان خود غش کند، خداوند برکت روزی او را می‌برد و راه معاش او را می‌بندد و او را به خودش واگذار می‌کند. ۲۰۶۴ – فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است،

اشکال ندارد، و هم چنین است، اگر آب کشیدن آن ممکن نباشد، ولی منافع محلله متعارفه اش توقف بر پاک بودنش نداشته باشد – ماننـد بعضـی از روغنها – بلکه اگر توقف هم داشـته باشـد چنانچه منفعت محلله قابل توجهی داشته باشد، باز هم فروختنش جایز است. ۲۰۶۵ – اگر کسـی بخواهـد چیزی را که نجس است، بفروشـد بایـد نجس بودن آن را به خریـدار بگوید در صورتی که اگر نگویـد خریـدار در معرض مخالفت تکلیف الزامی قرار می گیرد، مثل این که آب نجس را در وضو و یا غسل به کار می‌برد و با آن نمـاز واجبش را می‌خوانـد، و یا از آن چیز نجس در خوردن و آشامیـدن اسـتفاده می کنـد، البته اگر بدانـد که گفتن به او فایـده ای نـدارد، چون مثلاً آدم لاابـالی است که نجاسـت و طهـارت را رعـایت نمی کنـد، لاـزم نیست به او بگویـد. ۲۰۶۶ – خریـد و فروش دواهـای نجس خوردنی و غیر خوردنی اگر چه جایز است ولی بایـد نجاسـتش را در صورتی که در مساله پیش گفته شـد به مشتری بگویند. ۲۰۶۷ – خریـد و فروش روغن هایی که از ممالک غیر اسلامی می‌آورند، اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد اشکال ندارد. روغنی را که از حیوان بعـد از جان دادن آن می گیرنـد، چنانچه از دست کافر بگیرند یا از ممالک غیر اسـلامی بیاورند، در صورتی که احتمال آن برود که از حیوانی است که به دسـتور شـرع کشـته شده اگر چه پاک و خرید و فروش آن جایز است ولی خوردنش حرام و بر فروشـنده لازم است کیفیت را به خریـدار بگویـد، در صورتی که اگر نگویـد، خریـدار در معرض مخالفت تکلیف الزامی قرار داشته باشد، نظیر آنچه در مساله (۲۰۶۵) گذشت. ۲۰۶۸ – اگر روباه و مانند آن را به غیر دستوری که در شرع معین شده کشته باشـند، یـا خـودش مرده باشـد، خریـد و فروش پـوست آن بنـابر احتیـاط جـایز نیسـت. ۲۰۶۹ – چرمی کـه از ممالـک غیر اسـلامی می‌آورند، یا از دست کافر گرفته می‌شود، در صورتی که احتمال برود از حیوانی است که به دسـتور شرع کشته شده خرید و فروش آن جایز است، و هم چنین نماز در آن بنابر اقوی صـحیح می‌باشـد. ۲۰۷۰ – روغنی که از حیوان بعـد از جان دادنش گرفته شـده یا چرمی که از دست مسـلمان گرفته شود، و انسان بداند که آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به دسـتور شـرع کشـته شـده یـا نه، هر چنـد محکوم به طهارت است و خریـد و فروشـش جایز است ولی خوردن آن روغن جایز نیست. ۲۰۷۱ – مشروبات مسکر معامله آنها حرام و باطل است. ۲۰۷۲ – فروختن مال غصبی باطل است، و فروشنده باید پولی را که از خریـدار گرفته به او برگرداند. ۲۰۷۳ – اگر خریـدار جـدا قاصد معامله است ولی قصدش این باشد که پول جنسـی را که می‌خرد ندهد این قصد به صـحت معامله ضـرر ندارد، و لازم است پول آن را به فروشـند بدهد. ۲۰۷۴ – اگر خریدار بخواهد پول جنسـی را که به ذمه خریـده، بعدا از مال حرام بدهد، معامله صـحیح است. ولی باید مقداری را که بدهکار است از مال حلال بدهد تا این که ذمه اش بری گردد. ۲۰۷۵ – خریـد و فروش آلاـت لهو حرام مثـل تار و ساز جایز نیست و بنابر احتیاط سازهای کوچک که بازیچه بچه‌ها است نیز آن حکم را دارد، و اما آلات مشترکه مثل رادیو و ضبط صوت در صورتی که به قصد استعمال در حرام نباشد خرید و فروش آن مـانعی نـدارد. ۲۰۷۶ – اگر چیزی را کـه می‌شـود اسـتفاده حلاـل از آن ببرنـد بـه قصـد این بفروشـد که آن را در حرام مصـرف کننـد، مثلا انگور را به این قصـد بفروشـد که از آن شـراب تهیه نمایند، معامله آن حرام، بلکه بنابر احتیاط باطل است. ولی اگر به این قصـد نفروشد و فقط بداند که مشتری از انگور شـراب تهیه خواهد کرد ظاهر این است که معامله اشـکال ندارد. ۲۰۷۷ – سـاختن مجسـمه جانـدار مطلقـا بنابر احتیاط حرام است ولی خریـد و فروش آن مانعی نـدارد اگر چه احوط ترک است و اما نقاشـی جاندار بنابر اقوی جایز است. ۲۰۷۸ – خریدن چیزی که از قمار، یا دزدی، یا از معامله باطل تهیه شده حرام است، و اگر کسی آن را بخرد، و از فروشـنده بگیرد، باید به صاحب اصلیش برگرداند. ۲۰۷۹ – اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشـد، چنانچه آن را معیـن کنـد مثلاـ بگویـد این یـک من روغن را می‌فروشم، در صـورتی که مقـدار پیه در آن زیـاد باشـد، به طـوری که آن را روغن نگوینـد معـامله باطـل است، و اگر مقـدار پیه کم باشـد، به طوری که آن را روغن مخلوط بـا پیه بگوینـد معامله صـحیح است، ولی مشتری خیار عیب دارد و می تواند معامله را بهم بزند، و پول خود را پس بگیرد، و اما اگر روغن از پیه متمایز باشد، معامله به مقدار پیهی که در آن است باطل می‌باشد، و پولی که فروشنده برای پیه آن گرفته مال مشتری و پیه مال فروشنده است، و مشتری می تواند

معامله روغن خالصـی را هم که در آن است بهم بزنـد، ولی اگر آن را معین نکند، بلکه یک من روغن در ذمه بفروشد، بعد روغنی که پیه دارد بدهـد، مشتری می تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص را مطالبه نماید. ۲۰۸۰ -اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می‌فروشـند، به زیادتر از همان جنس بفروشد، مثلا یک من گندم را به یک من و نیم گندم بفروشد، ربا و حرام است، بلکه اگر یکی از دو جنس، سالم و دیگری معیوب یا جنس یکی خوب و جنس دیگری بـد باشد، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشـته باشـند، چنـانچه بیشـتر از مقـداری که می‌دهـد بگیرد، بـاز هم ربـا و حرام است، پس اگر مس درست را بدهـد، و بیشـتر از آن مس شکسـته بگیرد، یا برنـج صدری را بدهد و بیشتر از آن برنج گرده بگیرد یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می‌باشـد. ۲۰۸۱ -اگر چیزی را که اضـافه می گیرد، غیر از جنسـی باشـد که می‌فروشـد، مثلاـ یک من گنـدم به یک من گنـدم و یـک قران پول بفروشـد، بـاز هم ربا و حرام است بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد، ولی شـرط کنـد که خریـدار عملی برای او انجام دهد ربا و حرام می‌باشد. ۲۰۸۲ -اگر کسـی که مقدار کمتر را می‌دهد چیزی علاوه کند، مثلا یک من گندم و یک دسـتمال را به یک من و نیم گنـدم بفروشـد، اشـکال نـدارد، در صورتی که قصـدشان آن باشـد که دسـتمال در مقابل مقـدار زیادی باشـد و معامله هم نقدی باشد و هم چنین اگر از هر دو طرف چیزی زیاد کنند، مثلا یک من گندم و یک دستمال را به یک من و نیم گندم و یک دسـتمال بفروشد، چنانچه قصدشان آن باشد که دسـتمال و نیم من گندم در طرف اول در مقابل دسـتمال در طرف دوم باشد اشکال ندارد. ۲۰۸۳ -اگر چیزی را که مثـل پـارچه با متر و ذرع می‌فروشـند، یا چیزی را که مثل گردو و تخم مرغ با شـماره معامله می کننـد، بفروشد و زیادتر بگیرد، اشـکال ندارد - مگر در صورتی که هر دو از یک جنس بوده و معامله با مدت باشد، که صـحت آن در این صورت محل اشـکال است، مثل این که ده دانه گردو نقـدا بدهـد که دوازده دانه گردو پس از یک ماه بگیرد - و از این قبیل است فروختن اسکناس، پس مانعی ندارد که مثلا تومان را به جنس دیگر از اسکناس مثل دینار یا دلار نقدا یا با مدت بفروشد، ولی اگر بخواهد به جنس خودش بفروشد و زیادتر بگیرد، نباید معامله با مدت باشد، و گرنه صحت آن محل اشکال است، مثل این که صـد تومـان نقـدا بدهـد که صـد و ده تومان بعـد از شـش ماه بگیرد. ۲۰۸۴ - جنسـی را که در غـالب شـهرها بـا وزن، یـا پیمانه می‌فروشـند و در بعضـی از شـهرها با شـماره معامله می کنند، بنابر اقوی جایز است که آن جنس را به زیادتر در شـهری که با شماره معامله می کنند بفروشد، و هم چنین در صورتی که شـهرها مختلف باشـند، و چنین غلبه ای در بین نباشد، حکم آن در هر شـهری بر طبق معمول آن شهر است. ۲۰۸۵ - در چیزهایی که با وزن یا پیمانه فروخته می‌شونـد، اگر چیزی را که می‌فروشد، و عوضـی را که می گیرد، از یک جنس نباشد، و معامله نقدی باشد، زیادی گرفتن اشـکال ندارد، ولی اگر معامله با مدت باشد، محل اشـکال است، پس اگر یک من برنـج را به دو من گنـدم تا یک ماه بفروشد، صـحت معامله خالی از اشـکال نیست. ۲۰۸۶ -اگر میوه رسـیده را با میوه نارس آن معامله کند، نمی تواند زیادی بگیرد، و مشـهور فرموده اند جنسـی را که می‌فروشد، و عوضـی را که می گیرد، اگر از یک چیز عمل آمده باشد، باید در معامله زیادی نگیرد، مثلا اگر یک من روغن گاو بفروشد و در عوض آن یک من و نیم پنیر گاو بگیرد، ربـا و حرام است ولی کلیت این حکم محل اشـکال است. ۲۰۸۷ - جو و گنـدم در ربـا یک جنس حساب می‌شود، پس اگر مثلا یک من گندم بدهد و یک من و پنج سیر جو بگیرد. ربا و حرام است و نیز اگر مثلا ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گندم بدهـد، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدتی گندم را می‌دهد، مثل آن است که زیادی گرفته و حرام می‌باشد. ۲۰۸۸ - پدر و فرزند و زن و شوهر می‌توانند از یکدیگر ربا بگیرند، و هم چنین مسلمان می تواند از کافری که در پناه اسلام نیست ربا بگیرد، ولی معامله ربا با کافری که در پناه اسـلام هست حرام است، البته پس از انجام معامله اگر ربا دادن در شـریعت او جایز باشد، می تواند از او ربا بگیرد.

شرایط فروشنده و خریدار

۲۰۸۹ – برای فروشنده و خریدار شش چیز شرط است: اول آن که بالغ باشند. دوم آن که عاقل باشند. سوم آن که سفیه نباشند – یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند. چهارم آن که قصد خرید و فروش داشته باشند، پس اگر مثلا به شوخی بگوید مال خود را فروختم، معامله باطل است. پنجم آن که کسی آنها را مجبور نکرده باشد. ششم آن که جنس و عوض را که می‌دهند مالك باشند، و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد. ۲۰۹۰ – معامله با بچه نابالغ، که مستقل در معامله باشد باطل است، مگر در چیزهای کم قیمتی که معمول است با بچه ممیز نابالغ در آنها معامله شود. و اما اگر معامله با ولی باشد و بچه نابالغ ممیز فقط صیغه معامله را جاری سازد، معامله در هر صورت صحیح است، بلکه اگر جنس یا پول مال دیگری باشد، و آن بچه وکالتا از صاحبش آن مال را بفروشد، یا با آن پول چیزی بخرد، ظاهر این است که معامله صحیح است، اگر چه بچه ممیز مستقل در تصرف باشد، و هم چنین است اگر طفل وسیله باشد که پول را به فروشنده بدهد، و جنس را به خریدار برساند، یا جنس را به خریدار بدهد و پول را به فروشنده برساند اگر چه ممیز نباشد، معامله صحیح است چون واقعا دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده اند. ۲۰۹۱ – اگر از بچه نابالغ در صورتی که معامله با آن صحیح نیست، چیزی بخرد، یا چیزی به او بفروشد، باید جنس یا پولی را که از او گرفته در صورتی که مال خود بچه باشد، به ولی او و اگر مال دیگری بوده به صاحب آن بدهد، یا از صاحبش رضایت بخواهد، و اگر صاحب آن را نمی‌شناسد، و برای شناختن او هم وسیله ای ندارد، باید چیزی را که از بچه گرفته، از طرف صاحب آن بابت مظالم به فقیر بدهد، و احتیاط لازم آن است که در این کار از حاکم شرع اذن بگیرد. ۲۰۹۲ – اگر کسی با بچه ممیز در صورتی که معامله با آن صحیح نیست، معامله کند، و جنس یا پولی که به بچه داده از بین برود، ظاهر این است که می تواند از بچه بعد از بلوغش یا از ولی او مطالبه نماید. و اگر بچه ممیز نباشد حق مطالبه ندارد. ۲۰۹۳ – اگر خریدار یا فروشنده را به معامله مجبور کنند، چنانچه بعد از معامله راضی شود مثلاـ بگوید راضی هستم، معامله صحیح است. ولی احتیاط مستحب آن است که دوباره صیغه معامله را بخوانند. ۲۰۹۴ – اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد، چنانچه صاحب مال به فروش آن راضی نشود، و اجاره نکند معامله باطل است. ۲۰۹۵ – پدر و جد پدری طفل و نیز وصی پدر، و وصی جد پدری بر طفل می‌توانند مال طفل را بفروشند و مجتهد عادل هم در صورتی که ضرورت اقتضا کند، می تواند مال دیوانه یا طفل یتیم یا مال کسی را که غایب است بفروشد. ۲۰۹۶ – اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد، و بعد از فروش صاحب مال معامله را اجازه کند، معامله صحیح است، و چیزی را که غصب کننده به مشتری داده، و منفعتهای آن از موقع معامله ملك مشتری است و چیزی را که مشتری داده و منفعتهای آن از موقع معامله، ملك کسی است که مال او را غصب کرده اند. ۲۰۹۷ – اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد، به قصد این که پول آن مال خودش باشد، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه بکند، معامله صحیح است ولی پول مال مالك می‌شود، نه مال غاصب.

شرایط جنس و عوض آن

۲۰۹۸ – جنسی را که می‌فروشد و چیزی را که عوض آن می گیرد، پنج شرط دارد: اول آن که مقدار آن با وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معلوم باشد. دوم آن که بتواند آن را تحویل دهد، و گرنه معامله صحیح نیست، مگر آن که آن را با چیزی که می تواند او را تحویل دهد، بفروشد که در این صورت معامله صحیح است، ولی ظاهر آن است که اگر خریدار بتواند آن چیزی را که خریده به دست آورد، هر چند فروشنده قادر نباشد که آن را به او تحویل دهد، معامله صحیح است، مثلاـ اگر اسبی را که فرار کرده بفروشد، و خریدار بتواند آن را پیدا کند معامله اشکال ندارد، و صحیح می‌باشد، و احتیاج به ضمیمه در این صورت نیست. سوم خصوصیاتی را که در جنس و عوض است و به واسطه آنها میل مردم به معامله فرق می کند، معین نمایند. چهارم آن که متعلق حق

دیگری نباشد، به طوری که به خارج شدن از ملک مالک حق آن شخص از میان برود. پنجم خود جنس را بفروشد نه منفعت آن را پس اگر مثلاـ منفعت یک ساله خانه را بفروشـد، صـحیح نیست ولی چنانچه خریـدار به جای پول منفعت مالک خود را بدهـد، مثلا فرشـی را از کسـی بخرد و عوض آن منفعت یک ساله خانه خود را به او واگذار کند، اشـکال ندارد، و احکام اینها در مسایل آینده گفته خواهد شد. ۲۰۹۹ – جنسـی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می کنند در آن شهر انسان باید با وزن یا پیمانه بخرد، ولی می تواند همان جنس را در شهری که با دیدن معامله می کنند، با دیدن خریداری نماید. ۲۱۰۰ – چیزی را که با وزن خرید و فروش می کننـد بـا پیمانه هم می‌شود معامله کرد، به این طور که اگر مثلا می‌خواهـد ده من گنـدم بفروشـد با پیمانه ای که یک من گنـدم می گیرد، ده پیمانه بدهد. ۲۱۰۱ – اگر معامله از جهت نبودن یکی از شـرطهایی که گفته شـد – غیر شـرط چهارم – باطل باشد ولی خریدار و فروشـنده راضـی باشـند که در مال یکدیگر تصـرف کنند آنها اشکال ندارد. ۲۱۰۲ – معـامله چیزی که وقف شـده باطل است، ولی اگر به طوری خراب شود که نتوانند اسـتفاده ای را که مال برای آن وقف شده از آن ببرند یا در معرض این جهت باشد، مثلا حصـیر مسجد به طوری پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند، فروش آن برای متولی و کسی که در حکم او است، اشکال نـدارد، و در صورتی که ممکن باشـد، بایـد بنابر احتیاط پول آن را در همان مسـجد به مصـرفی برساننـد که به مقصود وقف کننـده نزدیکتر باشد. ۲۱۰۳ – هرگـاه بین کسـانی که مـال را برای آنـان وقف کرده انـد به طوری اختلاف پیـدا شود، که اگر مال وقف را نفروشـند، گمان آن برود که مال یا جانی تلف شود، بعضـی گفته انـد که می‌توانند آن مال را بفروشـند و به مصـرفی که به مقصود وقف کننـده نزدیکتر است برساننـد، ولی این حکم محل اشـکال است ولیکن اگر واقف شـرط کنـد که اگر صـلاح در فروش وقف باشد بفروشـند فروختن آن در این صورت اشـکال ندارد. ۲۱۰۴ – خریـد و فروش ملکی که آن را به دیگری اجاره داده اند اشـکال ندارد، ولی اسـتفاده آن ملک در مدت اجاره مال مسـتاجر است. و اگر خریدار نداند که آن ملک را اجاره داده اند، یا به گمان این که مدت اجاره کم است ملک را خریده

صیغه خرید و فروش

۲۱۰۵ – در خرید و فروش لازم نیست صیغه عربی بخوانند، مثلا اگر فروشنده به فارسی بگوید این مال را در عوض این پول فروختم و مشتری بگویـد قبول کردم معامله صـحیح است، ولی خریـدار و فروشـنده باید قصد انشاء داشـته باشد، یعنی به گفتن این دو جمله مقصودشان خریـد و فروش باشد. ۲۱۰۶ – اگر در موقع معامله صـیغه نخواننـد، ولی فروشـنده در مقابل مالی که از خریدار می گیرد، مال خود را ملک او کند معامله صحیح است و هر دو مالک می‌شوند.

خرید و فروش میوه ها

۲۱۰۷ – میوه ای که گـل آن ریخته و دانه بسته چنـانچه معلوم باشـد، که از آفت رسـته است یـا نه به طوری که مقـدار حاصـل آن درخت را بتـوان تخمین زد، فروش آن پیش از چیـدن صـحیح است، بلکه اگر هنوز هم معلوم نباشـد، که از آفت رسـته است یـا نه، چنـانچه میوه دو سـال یا بیشتر را بفروشـند، یا همان مقـداری که فعلا روییـده – به شـرط آن که مالیت قابل توجهی داشـته باشـد، – بفروشـند معـامله صـحیح است، و هم چنین اگر چیزی از حاصـل زمین یـا چیز دیگری را با آن بفروشـند، معامله صـحیح است، ولی احتیاط لازم در این صورت آن است که ضمیمه طوری باشد که اگر دانه‌ها میوه نشوند حافظ سرمایه خریدار باشد. ۲۱۰۸ – فروختن میوه ای را که بر درخت است، پیش از آن که دانه ببنـدد و گلش بریزد نیز جـایز است، ولی بایـد با ضـمیمه باشـد، به طوری که در

مساله پیش گفته شد، و یا آن که میوه بیشتر از یک سال را بفروشند. ۲۱۰۹ – اگر خرمایی را که زرد یا سرخ شده، بر درخت بفروشند اشکال ندارد، ولی عوض آن را از خرما چه از آن درخت و چه از غیر آن قرار ندهند، اما اگر کسی یک درخت خرما در خانه کس دیگر داشته باشد، در صورتی که مقدار آن را تخمین کنند و صاحب درخت آن را به صاحب خانه بفروشد و عوض آن را خرما قرار بدهند اشکال ندارد. ۲۱۱۰ – فروختن خیار و بادنجان و سبزیها و مانند اینها که سالی چند مرتبه چیده می‌شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معین کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را بچیند اشکال ندارد، ولی اگر ظاهر و نمایان نشده باشد فروختن آن اشکال دارد. ۲۱۱۱ – اگر خوشه گندم را بعد از آن که دانه بسته به گندمی که از خودش حاصل می‌آید، یا از خوشه دیگری بفروشند معامله صحیح نیست.

نقد و نسیه

۲۱۱۲ – اگر جنسی را نقد بفروشند، خریدار و فروشنده بعد از معامله می‌توانند جنس و پول را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند و تحویل دادن در منقول مانند فرش و لباس و غیر منقول مانند خانه و زمین باین است که دست از آن چیز بردارد، و طوری آن را در اختیار طرف قرار دهد که چنانچه بخواهد بتواند در آن تصرف کند و این معنی به اختلاف موارد مختلف می‌باشد. ۲۱۱۳ – در معامله نسیه باید مدت کاملا معلوم باشد، پس اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن پول آن را بگیرد، چون مدت کاملا معین نشده معامله باطل است. ۲۱۱۴ – اگر جنسی را نسیه بفروشد، پیش از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته اند، نمی تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار بمیرد و از خودش مال داشته باشد، فروشنده می تواند پیش از تمام شدن مدت، طلبی را که دارد از ورثه او مطالبه نماید. ۲۱۱۵ – اگر جنسی را نسیه بفروشد، بعد از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته اند، می تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار نتواند بپردازد، باید او را مهلت دهد، یا معامله را فسخ کند و در صورتی که آن جنس موجود است پس بگیرد. ۲۱۱۶ – اگر به کسی که قیمت جنس را نمی‌داند، مقداری نسیه بدهد و قیمت آن را به او نگوید، معامله باطل است. ولی اگر به کسی که قیمت نقدی جنس را می‌داند نسیه بدهد و گرانتر حساب کند، مثلا بگوید جنسی را که به تو نسیه می‌دهم تومانی یک ریال از قیمتی که نقد می‌فروشم گرانتر حساب می کنم و او قبول کند اشکال ندارد. ۲۱۱۷ – کسی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن پول آن مدتی قرار داده، اگر مثلا بعد از گذشتن نصف مدت، مقداری از طلب خود را کم کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

معامله سلف و شرایط آن

۲۱۱۸ – معامله سلف آن است که شخص به پول نقد جنس کلی را که بعد از مدتی تحویل می‌دهد بفروشد پس اگر خریدار بگوید این پول را می‌دهم که مثلا بعد از شش ماه فلان جنس را بگیرم و فروشنده بگوید قبول کردم، یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید فلان جنس را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم معامله صحیح است. ۲۱۱۹ – اگر پولی را که از جنس طلا ـ یا نقره است سلف بفروشد و عوض آن را پول طلا ـ یا نقره بگیرد معامله باطل است. ولی اگر جنسی یا پولی را که از جنس طلا و نقره نیست بفروشد و عوض آن را جنس دیگر یا پول طلا ـ یا نقره بگیرد معامله – به تفصیلی که در شرط هفتم مساله آینده گفته می‌شود – صحیح است. و احتیاط مستحب آن است که در عوض جنسی که می‌فروشد پول بگیرد و جنس دیگر نگیرد. ۲۱۲۰ – معامله سلف هفت شرط دارد: اول خصوصیاتی را که قیمت جنس به واسطه آنها فرق می کند معین نمایند. ولی دقت زیاد هم لازم نیست، همین

قدر که مردم بگویند خصوصیات آن معلوم شده کافی است. دوم پیش از آن که خریدار و فروشنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهـد یا به مقـدار پول آن از فروشنده طلبکار نقـدی باشـد و طلب خود را بابت قیمت جنس حساب کند و او قبول نماید و چنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد، اگر چه معامله نسبت به آن مقدار صحیح است ولی فروشنده می تواند معامله را بهم بزنـد. سوم مدت را کاملا معین کنند و اگر بگوید تا اول خرمن جنس را تحویل می‌دهم چون مدت کاملا معلوم نشده معامله او باطل است. چهارم وقتی را برای تحویل جنس معین کننـد که در آن وقت فروشـنده بتوانـد جنس را تحویل دهد چه کمیاب باشد یا نه. پنجم جای تحویل جنس را بنابر احتیاط کاملا معین نماینـد، ولی اگر از حرفهای آنان جای آن معلوم باشد، لازم نیست اسم آنجا را ببرند. شـشم وزن یا پیمانه آن را معین کنند، و جنسـی را هم که معمولا با دیدن معامله می کنند اگر سلف بفروشند اشکال ندارد، ولی بایـد مثل بعضـی از اقسام گردو و تخم مرغ تفاوت افراد آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیت ندهند. هفتم چیزی را که می‌فروشند، چنانچه از اجناسی باشد که با وزن یا پیمانه فروخته می‌شود، عوض آن از آن جنس نباشد، بلکه بنابر احتیاط لازم از غیر آن جنس از اجناسـی که بـا وزن یـا پیمـانه فروخته می‌شود هم نباشـد، و اگر چیزی را که می‌فروشـد از اجناسـی باشـد که با شـماره فروخته می‌شود، بنابر احتیاط جایز نیست که عوض آن را از جنس خود با مقداری زیادتر قرار دهد.

احکام معامله سلف

۲۱۲۱ – انسان نمی تواند جنسـی را که سلف خریده پیش از تمام شدن مدت به غیر فروشنده اش بفروشد و بعد از تمام شدن مدت، اگر چه آن را تحویل نگرفته باشد، فروختن آن اشـکال ندارد، ولی فروختن غله مانند گندم و جو و سایر اجناسی که با وزن یا پیمانه فروخته می‌شود، غیر از میوه‌هـا پیش از تحویل گرفتن آن جایز نیست مگر این که به سـرمایه اش یا به کمتر از آن بفروشـد. ۲۱۲۲ – در معـامله سـلف اگر فروشـنده جنسـی را که قرارداد کرده در موعـدش بدهـد، مشـتری بایـد قبول کنـد، هر چنـد بهـتر از آنچه قرار گذاشـته باشد، در صورتی که از همان جنس حساب شود. ۲۱۲۳ – اگر جنسـی را که فروشـنده می‌دهد، پست تر از جنسی باشد که قرارداد کرده، مشتری می تواند قبول نکند. ۲۱۲۴ – اگر فروشنده به جای جنسی که قرارداد کرده، جنس دیگری بدهد، در صورتی که مشتری راضـی شود اشکال ندارد. ۲۱۲۵ – اگر جنسـی را که سـلف فروخته در موقعی که بایـد آن را تحویل دهـد نایاب شود و نتوانـد آن را تهیه کنـد، مشتری می توانـد صبر کنـد تـا تهیه نمایـد، یـا معـامله را به هم بزنـد و چیزی را که داده پس بگیرد، و بنـابر احتیاط نمی تواند آن را به فروشنده به قیمت مشتری بفروشد. ۲۱۲۶ – اگر جنسی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدتی تحویل دهـد و پول آن را هم بعد از مدتی بگیرد، معامله باطل است. ۲۱۲۷ – اگر طلا را به طلا و نقره را به نقره بفروشد، سـکه دار باشند یا بی سـکه در صورتی که وزن یکی از آنها زیادتر باشـد، معامله حرام و باطل است. ۲۱۲۸ – اگر طلا را به نقره یا نقره را به طلا نقـدا بفروشد، معامله صحیح است و لازم نیست وزن آنها مساوی باشد، ولی اگر معامله با مدت باشد باطل است. ۲۱۲۹ – اگر طلا یا نقره را به طلا یا نقره بفروشـند. بایـد فروشـنده و خریـدار پیش از آن که از یکدیگر جدا شوند، جنس و عوض آن را به یکدیگر تحویل دهنـد و اگر هیـچ مقـدار از چیزی را که قرار گذاشـته انـد تحویل ندهنـد معامله باطل است. ۲۱۳۰ – اگر فروشـنده یا خریـدار، تمام چیزی را که قرار گذاشـته تحویل دهد، و دیگری مقداری از آن را تحویل دهد، و از یکدیگر جدا شوند اگر چه معامله نسبت به آن مقدار صحیح است ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیده می تواند معامله را بهم بزند. ۲۱۳۱ – اگر خاک نقره معدن را به نقره خالص و خاک طلای معدن را به طلای خالص بفروشـند، معامله باطل است – مگر آن که بداند مثلا مقدار نقره خاک با مقدار نقره خالص مساوی می‌باشد – ولی فروختن خاک نقره را به طلا، و خاک طلا را به نقره همان طوری که سابقا گفته شد اشکال ندارد.

مواردی که انسان می تواند معامله را بهم بزند

۲۱۳۲ - حق بهم زدن معامله را خیار می گوینـد، و خریـدار و فروشـنده در یازده صورت می‌توانند معامله را بهم بزنند. اول آن که از هـم جـدا نشـده باشـند، هر چنـد مجلس معـامله را ترک گفته باشـند. و این خیـار را خیـار مجلس می گوینـد. دوم آن که مشـتری یا فروشنده در بیع، یا یکی از دو طرف معامله در معاملات دیگر مغبون شده باشند که آن را خیار غبن گویند. و منشا ثبوت این نحو از خیار (شـرط ارتکازی) در عرف عام می‌باشد، یعنی در هر معامله ای در ذهن دو طرف معامله این شـرط مرتکز است که مالی را که می گیرد از جهت مالیت به مقـدار فاحش کمتر از مالی را که می‌پردازد نباشد، و اگر باشد، حق بهم زدن معامله را داشـته باشد، ولی چنـانچه در مواردی در عرف خاص شـرط ارتکازی طور دیگر باشـد مثلا شـرط این باشـد که اگر مالی را که گرفته از جهت مالیت کمتر از مـالی که پرداخته باشـد بتوانـد مابه التفاوت میان آن دو را از طرف مطالبه کنـد، و اگر ممکن نشـد معامله را بهم زنـد، باید همـان عرف خـاص در این چنین موارد رعـایت شود. سوم در معـامله قرارداد کننـد که تا مـدت معینی هر دو یا یکی از آنان بتوانند معامله را بهم بزنند که آن را خیار شـرط گویند. چهارم یکی از دو طرف معامله، مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و طوری کنـد که طرف در آن رغبت کنـد یـا رغبت او به آن زیـادتر شـود که آن را خیـار تـدلیس گوینـد. پنجم یکی از دو طرف معـامله با دیگری شرط کند که کاری را انجام دهد و به آن شرط عمل نشود یا شرط کند مال معینی را که می‌دهد به طور مخصوصی باشد و آن مال دارای آن خصوصـیت نباشد، که در این صورت شرط کننده می تواند معامله را بهم بزند و آن را خیار تخلف شرط گویند. ششم در جنس یا عوض آن عیبی باشـد و آن را خیار عیب گوینـد. هفتم معلوم شود مقـداری از جنسـی را که معامله نموده اند، مال دیگری است که اگر صاحب آن به معامله راضـی نشود، گیرنـده می تواند معامله را بهم بزند، یا عوض آن مقدار را چنانچه پرداخته باشد از طرف خود بگیرد، و آن را خیار شرکت گویند. هشتم صاحب مال خصوصیات جنس معینی را که طرف ندیده به او بگوید، بعـد معلوم شـود طوری کـه گفتـه نبـوده اسـت، یـا آن کـه طرف جنس را سابقـا دیـده بـوده و خیـال می کرده کـه فعلاـ هم دارای خصوصـیاتی است که در گذشـته در آن دیده، بعد معلوم شود که آن خصوصیات در آن باقی نمانده، که در این صورت طرف می تواند معامله را بهم بزند و آن را خیار رؤیت گویند. نهم اگر مشتری پول جنسـی را که خریده تا سه روز ندهد و فروشنده هم جنس را تحویل نداده باشد فروشنده می تواند معامله را بهم بزند، ولی این در صورتی است که فروشنده خریدار را در پرداخت پول مهلت داده باشد، ولی تعیین مدت نکرده باشد، و اما اگر او را اصـلا مهلت نداده باشد، می تواند با اندکی تاخیر در پرداخت پول معامله را بهم بزنـد، و اگر او را بیش از سه روز مهلت داده باشـد، نمی تواند تا تمام شدن مدت معامله را بهم بزند، و از این جا معلوم می‌شود که اگر جنسـی را که فروخته مثـل بعضـی از میوه‌ها باشـد که اگر یک روز بمانـد ضایع می‌شود، چنانچه خریـدار تا شب پول آن را ندهـد، و شـرط نکرده باشـد که دادن پول را تاخیر بینـدازد، فروشـنده می تواند معامله را بهم بزند، و آن را خیار تاخیر گویند. دهم کسـی که حیوانی را خریده تا سه روز می تواند معامله را بهم بزند، و اگر در عوض چیزی که فروخته حیوانی گرفته باشد، فروشـنده تا سه روز می توانـد معامله را بهم بزنـد و آن را خیار حیوان گوینـد. یازدهم فروشـنده نتوانـد جنسـی را که فروخته تحویل دهد مثلا اسبی را که فروخته فرار نمایـد که در این صورت می توانـد معـامله را بهم بزنـد و آن را خیار تعـذر تسـلیم گوینـد و احکام اینها در مسایل آینده گفته خواهد شد. ۲۱۳۳ - اگر خریـدار قیمت جنس را ندانـد، یا در موقع معامله غفلت کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه به مقدار قابل توجهی گرانتر خریده باشد، می تواند معامله را بهم بزند، البته به شرط آن که مقدار تفاوت در حال بهم زدن معامله هم ثابت باشـد، و گرنه معلوم نیست که بتوانـد معامله را بهم بزند. و نیز اگر فروشـنده قیمت جنس را نداند، یـا موقع معـامله غفلت کنـد و جنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشـد در صورتی که به مقـدار قابـل توجهی ارزانتر فروخته باشـد، می توانـد به شـرط گذشـته معامله را بهم بزنـد. ۲۱۳۴ - در معـامله بیع شـرط که مثلاـ خـانه صـد هزار تومـانی را به پنجـاه هزار تومـان

می‌فروشند، و قرار می گذارند که اگر فروشنده سر مدت پول را بدهد بتواند معامله را بهم بزند، در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند معامله صحیح است. ۲۱۳۵ - در معامله بیع شرط اگر چه فروشنده اطمینان داشته باشد که هرگاه سر مدت پول را ندهد، خریدار ملک را به او می‌دهد معامله صحیح است ولی اگر سر مدت پول را ندهد، حق ندارد ملک را از خریدار مطالبه کند و اگر خریدار بمیرد، نمی تواند ملک را از ورثه او مطالبه نماید. ۲۱۳۶ - اگر چای اعلا را با چای پست مخلوط کند و به اسم چای اعلا بفروشد، مشتری می تواند معامله را بهم بزند. ۲۱۳۷ - اگر خریدار بفهمد مال معینی را که خریده عیبی دارد مثلاـ حیوانی را بخرد و بفهمد که یک چشم آن کور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی‌دانسته، می تواند معامله را بهم زده و آن مال را به فروشنده برگرداند و چنانچه برگرداندن ممکن نباشد، مثلاـ در آن مال تغییری حاصل شده یا تصرفی که مانع از رد است نموده باشد، در این صورت فرق قیمت سالم و معیوب آن را معین کند و به نسبت تفاوت قیمت سالم و معیوب از پولی که به فروشنده داده پس بگیرد، مثلاـ مالی را که به چهار تومان خریده اگر بفهمد معیوب است، در صورتی که قیمت سالم آن هشت تومان و قیمت معیوب آن شش تومان باشد، چون فرق قیمت سالم و معیوب یک چهارم می‌باشد، می تواند یک چهارم پولی را که داده یعنی یک تومان از فروشنده بگیرد. ۲۱۳۸ - اگر فروشنده بفهمد در عوض معینی که مالش را به آن فروخته عیبی هست، چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده و او نمی‌دانسته می تواند معامله را بهم زده و آن عوض را به صاحبش برگرداند، و چنانچه از جهت تغییر یا تصرف نتواند برگرداند می تواند تفاوت قیمت سالم و معیوب را به دستوری که در مساله پیش گفته شد بگیرد. ۲۱۳۹ - اگر بعد از معامله و پیش از تحویل دادن مال عیبی در آن پیدا شود، خریدار می تواند معامله را بهم بزند، و نیز اگر در عوض مال بعد از معامله و پیش از تحویل دادن، عیبی پیدا شود، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند، و اگر بخواهند تفاوت قیمت بگیرند در صورت عدم امکان رد جایز است. ۲۱۴۰ - اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد چنانچه بخواهد باید فورا معامله را بهم بزند، و اگر بیش از مقدار معمول - با در نظر گرفتن اختلاف موارد - تاخیر بیندازد دیگر نمی تواند معامله را بهم بزند. ۲۱۴۱ - هر گاه بعد از خریدن جنس عیب آن را بفهمد، اگر چه فروشنده حاضر نباشد، می تواند معامله را بهم بزند، و هم چنین است حکم در سایر خیارات. ۲۱۴۲ - در چهار صورت خریدار به واسطه عیبی که در مال است نمی تواند معامله را بهم بزند، یا تفاوت قیمت بگیرد: اول آن که موقع خریدن عیب مال را بداند. دوم آن که به عیب مال راضی شود. سوم آن که در وقت معامله بگوید: اگر مال عیبی داشته باشد، پس نمی‌دهم و تفاوت قیمت هم نمی گیرم. چهارم آن که فروشنده در وقت معامله بگوید این مال را با هر عیبی که دارد می‌فروشم ولی اگر عیبی را معین کند و بگوید مال را با این عیب می‌فروشم و معلوم شود عیب دیگری هم دارد، خریدار می تواند برای عیبی که فروشنده معین نکرده مال را پس دهد، و در صورتی که نتواند پس دهد تفاوت قیمت بگیرد. ۲۱۴۳ - اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، و پس از تحویل گرفتن مال عیب دیگری در آن پیدا شود نمی تواند معامله را بهم بزند، ولی می تواند تفاوت قیمت سالم و معیوب را بگیرد، ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشتن زمان خیار که سه روز است عیب دیگری پیدا کند اگر چه آن را تحویل گرفته باشد باز هم می تواند آن را پس دهد، و نیز اگر فقط خریدار تا مدتی حق بهم زدن معامله را داشته باشد و در آن مدت مال عیب دیگری پیدا کند، اگر چه آن را تحویل گرفته باشد، می تواند معامله را بهم بزند. ۲۱۴۴ - اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصیات آن را برای او گفته باشد، چنانچه او همان خصوصیات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده می تواند معامله را بهم بزند.

مسایل متفرقه

۲۱۴۵ - اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید باید تمام چیزهایی را که به واسطه آنها قیمت مال کم یا زیاد می‌شود

بگوید اگر چه به همان قیمت یا کمتر از آن بفروشد، مثلا- باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه، و چنانچه بعضی از آن خصوصیات را نگوید، و بعدا مشتری بفهمد می تواند معامله را بهم بزند. ۲۱۴۶ - اگر انسان جنسی را به کسی بدهد و قیمت آن را معین کند و بگوید این جنس را به این قیمت به فروش و هر چه زیادتر فروختی اجرت فروشت باشد، هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال صاحب مال است. و فروشنده فقط می تواند مزد زحمت خود را از صاحب مال بگیرد. ولی اگر به طور جعاله باشد، و بگوید این جنس را به زیادتر از آن قیمت اگر فروختی زیادی مال خودت باشد اشکال ندارد. ۲۱۴۷ - اگر قصاب گوشت نر بفروشد و به جای آن گوشت ماده بدهد معصیت کرده است، پس اگر آن گوشت را معین کرده و گفته این گوشت نر را می‌فروشم مشتری می تواند معامله را بهم بزند، و اگر آن را معین نکرده، در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود قصاب باید گوشت نر به او بدهد. ۲۱۴۸ - اگر مشتری به بزاز بگوید پارچه ای می‌خواهم که رنگ آن نرود و بزاز پارچه ای به او بفروشد که رنگ آن برود، مشتری می تواند معامله را بهم بزند. ۲۱۴۹ - قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه است و اگر دروغ باشد حرام است.

احکام شرکت

۲۱۵۰ - اگر دو نفر با هم اتفاق ببندند که با مال مشترک خود تجارت کنند و آنچه منفعت می‌برند میان خود تقسیم نمایند، و به عربی یا به زبان دیگر صیغه شرکت را بخوانند، یا کاری کنند که معلوم باشد می‌خواهند با یکدیگر شریک باشند شرکت آنان صحیح است. ۲۱۵۱ - اگر چند نفر در مزدی که از کار خودشان می گیرند با یکدیگر شرکت کنند، مثلا چند دلاک با هم قرار بگذارند که هر قدر مزد گرفتند با هم قسمت کنند، شرکت آنان صحیح نیست ولی اگر با هم مصالحه کنند که مثلا نصف مزد کار هر یک تا مدت معینی برای دیگری باشد در مقابل نصف مزد کار او مصالحه صحیح است و هر کدام با دیگری در مزد کار او شریک می‌شود. ۲۱۵۲ - اگر دو نفر با یکدیگر شرکت کنند که هر کدام به اعتبار خود جنسی بخرد و قیمت آن را خودش بدهکار شود ولی در سود جنسی که هر کدام خریده اند با یکدیگر شریک باشند صحیح نیست، اما اگر هر کدام دیگری را وکیل کند که او را در آنچه نسیه می‌خرد شریک کند یعنی جنس را برای خود و شریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند هر دو در آن جنس شریک می‌شوند. ۲۱۵۳ - کسانی که به واسطه شرکت با هم شریک می‌شوند باید بالغ و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار شرکت کنند و نیز باید بتوانند در مال خود تصرف نمایند، پس سفیه - کسی که مال خود را در کارهای بیهوده صرف می کند - چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید، اگر شرکت کند صحیح نیست. ۲۱۵۴ - اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می کند یا بیشتر از شریک دیگر کار می کند یا کار او با اهمیت تر از کار دیگری است بیشتر منفعت ببرد، باید آنچه را شرط کرده اند به او بدهند، و هم چنین اگر شرط کنند کسی که کار نمی کند، یا بیشتر کار نمی کند، یا کار او با اهمیت تر از کار دیگری نیست بیشتر منفعت ببرد، باز هم شرط صحیح است و باید آنچه شرط کرده اند به او بدهند. ۲۱۵۵ - اگر قرار بگذارند که همه سود را یک نفر ببرد یا تمام ضرر از یکی از آنان باشد، صحت شرکت محل اشکال است. ۲۱۵۶ - اگر شرط نکنند که یکی از شریکها بیشتر منفعت ببرد، چنانچه سرمایه آنان یک اندازه باشد منفعت و ضرر را هم به یک اندازه می‌برند، و اگر سرمایه آنان یک اندازه نباشد، باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند، مثلا اگر دو نفر شرکت کنند و سرمایه یکی از آنان دو برابر سرمایه دیگری باشد، سهم او از منفعت و ضرر دو برابر سهم دیگری است، چه هر دو به یک اندازه کار کنند، یا یکی کمتر کار کند، یا هیچ کار نکند. ۲۱۵۷ - اگر در عقد شرکت شرط کنند که هر دو با هم خرید و فروش نمایند، یا هر کدام به تنهایی معامله کنند، یا فقط یکی از آنان معامله کند، یا شخص سومی برای معامله کردن اجاره شود، باید به قرارداد عمل نمایند. ۲۱۵۸ - اگر معین نکنند

که کدام یک آنان با سرمایه خرید و فروش نماید، هیچ یک آنان بدون اجازه دیگری نمی تواند با آن سرمایه معامله کند. ۲۱۵۹ – شریکی که اختیار سرمایه شرکت با او است باید به قرارداد شرکت عمل کند، مثلا اگر با او قرار گذاشته اند که نسیه بخرد یا نقد بفروشد، یا جنس را از محل مخصوصی بخرد، باید به همان قرارداد، رفتار نماید، و اگر با او قراری نگذاشته باشند، باید به طور معمول معامله کند و داد و ستدی نماید که برای شرکت ضرر نداشته باشد. و مال شرکت را در مسافرت همراه خود نبرد اگر این کار خلاف معمول است. ۲۱۶۰ – شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند، اگر بر خلاف قراردادی که با او کرده اند خرید و فروش کند یا آن که قراردادی نکرده باشند، و بر خلاف معمول معامله کند، در این دو صورت هر چند معامله بنابر اقوی صحیح است ولی اگر معامله زیان آور باشد یا قسمتی از مال شرکت تلف شود شریکی که بر خلاف قرارداد یا بر خلاف معمول رفتار کرده ضامن است. ۲۱۶۱ – شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند اگر زیاده روی ننماید، و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتفاقا مقداری از آن یا تمام آن تلف شود ضامن نیست. ۲۱۶۲ – شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند اگر بگوید سرمایه تلف شده، چنانچه نزد دیگر شریکها مامون باشد، باید حرف او را قبول کنند و اگر این چنین نیست می‌توانند نزد حاکم شرع بر علیه او شکایت کنند تا بر طبق موازین قضاوت نزاع را فیصله دهد. ۲۱۶۳ – اگر تمام شریکها از اجازه ای که به تصرف در مال یکدیگر داده اند برگردند هیچ کدام نمی‌توانند در مال شرکت تصرف کنند و اگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد شریکهای دیگر حق تصرف ندارند، ولی کسی که از اجازه خود برگشته، می تواند در مال شرکت تصرف کند. ۲۱۶۴ – هر وقت یکی از شریکها تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند، اگر چه شرکت مدت داشته باشد، باید دیگران قبول نمایند مگر آن که قسمت رد باشد یا ضرر معتنابه بر شرکاء داشته باشد. ۲۱۶۵ – اگر یکی از شریکها بمیرد، یا دیوانه یا بیهوش شود شریکهای دیگر نمی‌توانند در مال شرکت تصرف کنند، و هم چنین است اگر یکی از آنان سفیه شود، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نماید. ۲۱۶۶ – اگر شریک، چیزی را نسیه برای خود بخرد، نفع و ضررش مال او است ولی اگر برای شرکت بخرد، و قرار شرکت معامله نسیه را هم شامل شود، نفع و ضررش مال هر دوی آنان است. ۲۱۶۷ – اگر با سرمایه شرکت معامله ای کنند، بعد بفهمند شرکت باطل بوده، چنانچه طوری باشد که اذن در معامله به صحت شرکت مفید نباشد، به این معنی که اگر می‌دانستند شرکت درست نیست، باز هم به تصرف در مال یکدیگر راضی بودند، معامله صحیح است، و هر چه از آن معامله پیدا شود مال همه آنان است و اگر این طور نباشد، در صورتی که کسانی که به تصرف دیگران راضی نبوده اند بگویند به آن معامله راضی هستیم، معامله صحیح وگرنه باطل می‌باشد، و در هر صورت هر کدام آنان که برای شرکت کاری کرده است اگر به قصد مجانی کار نکرده باشد، می تواند مزد زحمتهای خود را به اندازه معمولی با حفظ نسبت از شریکهای دیگر بگیرد، ولی چنانچه مزد معمول بیشتر از مقدار فایده ای باشد که در فرض صحت شرکت می‌برده همان مقدار فایده را می تواند بگیرد.

احکام صلح

۲۱۶۸ – صلح آن است که انسان با دیگری سازش کند که مقداری از مال یا منفعت مال خود را ملك او کند، یا از طلب، یا حق خود بگذرد که او هم در عوض، مقداری از مال، یا منفعت مال خود را به او واگذار نماید یا از طلب، یا حقی که دارد بگذرد، بلکه اگر بدون آن که عوض بگیرد با کسی سازش کند که مقداری از مال، یا منفعت مال خود را به او واگذار کند، یا از طلب یا حق خود بگذرد، باز هم صلح صحیح است. ۲۱۶۹ – کسی که مالش را به دیگری صلح می کند، باید بالغ و عاقل و قصد صلح داشته و کسی را مجبور نکرده باشد، و باید سفیه و ممنوع از تصرف در آن مال به واسطه ورشکستگی هم نباشد. ۲۱۷۰ – لازم نیست صیغه صلح به عربی خوانده شود، بلکه با هر لفظی که بفهماند با هم صلح و سازش کرده اند صحیح است. ۲۱۷۱ – اگر کسی

گوسفندهای خود را به چوپان بدهد که مثلا یک سال نگهداری کند و از شیر آن استفاده نماید، و مقداری روغن بدهد، چنانچه شیر گوسفند را در مقابل زحمتهای چوپان و آن روغن صلح کند صحیح است بلکه اگر گوسفند را یکساله به چوپان اجاره دهد که از شیر آن استفاده کند و در عوض مقداری روغن بدهد و مقید نکند بخصوص روغن شیر آن گوسفند، اجاره صحیح است. ۲۱۷۲ - اگر کسی بخواهد طلب یا حق خود را به دیگری صلح کند در صورتی صحیح است که او قبول نماید، ولی اگر بخواهد از طلب یا حق خود بگذرد قبول کردن او لازم نیست. ۲۱۷۳ - اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند و طلبکار او نداند چنانچه، طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند مثلا پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نماید، زیادی برای بدهکار حلال نیست، مگر آن که مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند، یا طوری باشد که اگر مقدار طلب خود را می‌دانست، باز هم به آن مقدار صلح می‌کرد. ۲۱۷۴ - اگر دو نفر در دست و یا بر ذمه یکدیگر مالی داشته باشند، و بدانند که یکی از آن دو از دیگری بیشتر است، چنانچه فروش آن دو مال به یکدیگر از این جهت که موجب ربا است حرام باشد، صلح آن دو به یکدیگر نیز حرام است، بلکه اگر زیادتر بودن یکی از آن دو مال از دیگری معلوم نباشد ولی احتمال زیادی برود نمی‌توانند، بنابر احتیاط لازم آن دو را به یکدیگر صلح نمایند. ۲۱۷۵ - اگر دو نفر از یک نفر طلبکار باشند، یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند، و بخواهند طلبهای خود را به یکدیگر صلح کنند چنانچه به طوری که در مساله پیش گفته شد، مستلزم ربا نباشد، اشکال ندارد، مثلا اگر هر دو ده من گندم طلبکار باشند (یکی گندم اعلا و دیگری متوسط) و هر دو طلب به سر آمده باشد مصالحه آنان صحیح است. ۲۱۷۶ - اگر از کسی طلبی دارد که باید بعد از مدتی بگیرد چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند و مقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذشت کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد. و این حکم در صورتی است که طلب از جنس طلا- یا نقره یا جنس دیگری باشد که با وزن یا پیمانه فروخته می‌شود، و اما در غیر آنها برای طلبکار جایز است که طلب خود را به بدهکار یا غیر آن به کمتر از طلب صلح نموده یا بفروشد، چنان که در مساله (۲۲۹۷) خواهد آمد. ۲۱۷۷ - اگر دو نفر چیزی را با هم صلح کنند، با رضایت یکدیگر می‌توانند صلح را به هم بزنند. و نیز اگر در ضمن معامله برای هر دو یا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را قرار داده باشند، کسی که آن حق را دارد می تواند صلح را بهم بزند. ۲۱۷۸ - تا وقتی خریدار و فروشنده از هم جدا نشده اند می‌توانند معامله را بهم بزنند و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد تا سه روز حق بهم زدن معامله را دارد. و هم چنین اگر پول جنسی را که خریده تا سه روز ندهد و جنس را تحویل نگیرد همان گونه که در مساله (۲۱۳۲) گذشت، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند، ولی کسی که مالی را صلح می‌کند، در این سه صورت حق بهم زدن صلح را ندارد، اما در صورتی که طرف مصالحه در پرداخت مال المصالحه از حد متعارف تاخیر کند یا این که شرط شده باشد که مثلا مال المصالحه را نقد بدهد و طرف عمل به شرط ننماید، در این صورت می تواند صلح را بهم بزند و هم چنین در بقیه صور دیگر که در احکام خرید و فروش گفته شد نیز می تواند صلح را بهم بزند، مگر در صورتی که یکی از دو طرف مصالحه مغبون باشد که در این صورت معلوم نیست بتواند معامله را بهم بزند. ۲۱۷۹ - اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد، می تواند صلح را بهم بزند، ولی اگر بخواهد تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد اشکال دارد. ۲۱۸۰ - هر گاه مال خود را به کسی صلح نماید و با او شرط کند و بگوید که بعد از مرگ من باید چیزی را که به تو صلح کردم مثلا وقف کنی و او هم این شرط را قبول کند، باید به شرط عمل نماید.

احکام اجاره

۲۱۸۱ - اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می‌کند باید بالغ و عاقل باشند و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند و نیز باید در مال خود حق تصرف داشته باشند، پس سفیه چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید، نمی تواند چیزی را اجاره کند، یا اجاره

دهد و هم چنین مفلس نمی تواند چیزی از اموالی را که حق تصرف در آنها را ندارد، اجاره بدهد یا با آن چیزی را اجاره کند ولی می تواند خودش را اجاره دهد. ۲۱۸۲ - انسان می تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد یا مالی را برای او اجاره کند. ۲۱۸۳ - اگر ولی، یا قیم بچه مال او را اجاره دهند، یا خود او را اجیر دیگری نمایند اشکال ندارد، و اگر مدتی از زمان بالغ شدن او را جزء مدت اجاره قرار دهند، بعد از آن که بچه بالغ شد، می تواند بقیه اجاره را بهم بزند، هر چند طوری بوده که اگر مقداری از زمان بالغ بودن بچه را جزء مدت اجاره نمی‌کرد، بخلاف مصلحت بچه بود، بلی اگر بر خلاف مصلحت ملزمه شرعیه بود، یعنی مصلحتی که می‌دانیم شارع مقدس راضی به ترک آن نیست، در این صورت اگر اجاره با اذن حاکم شرع واقع شده باشد، بچه نمی تواند بعد از بلوغ اجاره را بهم بزند. ۲۱۸۴ - بچه صغیری را که ولی ندارد، بدون اجازه مجتهد نمی‌شود اجیر کرد، و کسی که به مجتهد دسترسی ندارد، می تواند از یک نفر مؤمن که عادل باشد، اجازه بگیرد و او را اجیر نماید. ۲۱۸۵ - اجاره دهنده و مستاجر لازم نیست صیغه عربی بخوانند بلکه اگر مالک به کسی بگوید، ملک خود را به تو اجاره دادم، و او بگوید قبول کردم اجاره صحیح است بلکه اگر حرفی نزنند و مالک به قصد این که ملک خود را اجاره دهد، به مستاجر واگذار کند و او هم به قصد اجاره کردن بگیرد، اجاره صحیح می‌باشد. ۲۱۸۶ - اگر انسان بدون صیغه خواندن بخواهد برای انجام عملی اجیر شود، همین که مشغول آن عمل شد اجاره صحیح است. ۲۱۸۷ - کسی که نمی تواند حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند که ملک را اجاره داده، یا اجاره کرده صحیح است. ۲۱۸۸ - اگر خانه یا دکان یا کشتی یا اطاقی را اجاره کند و صاحب ملک با او شرط کند که فقط خود او از آنها استفاده نماید، مستاجر نمی تواند آن را به دیگری جهت استفاده از آنها اجاره دهد مگر آن که اجاره طوری باشد که استفاده مخصوص خودش باشد مثل این که زنی منزل یا اطاقی را اجاره کند و بعدا شوهر کرده و اطاق یا منزل را جهت سکنای خودش به شوهرش اجاره دهد، و اگر مالک شرط نکند می تواند آن را به دیگری اجاره دهد - البته تحویل دادن ملک به مستاجر دوم باید بنابر احتیاط از مالک اجازه بگیرد - ولی اگر بخواهد بیشتر از آنچه آن را اجاره کرده - هر چند از جنس دیگر - اجاره دهد، باید در آن کاری مانند تعمیر و سفید کاری انجام داده باشد، یا برای نگهداری آن خسارتی متحمل شده باشد. ۲۱۸۹ - اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای خود انسان کار کند، نمی‌شود او را به دیگری اجاره داد مگر به نحوی که در مساله قبلی گذشت. و اگر شرط نکند، می تواند او را به دیگری اجاره دهد، ولی چیزی که به او اجاره می‌دهد باید در قیمت بیشتر از اجرتی که برای اجیر قرار داده نباشد، و هم چنین است اگر خودش اجیر کسی شود و برای انجام آن عمل شخص دیگری را به کمتر اجاره نماید، ولی اگر مقداری از آن عمل را خودش انجام داده باشد می تواند دیگری را به کمتر اجاره نماید. ۲۱۹۰ - اگر غیر خانه و دکان و اطاق و کشتی و اجیر، چیز دیگر مثلا زمین را اجاره کند و مالک با او شرط نکند که فقط خودش از آن استفاده نماید، اگر بیشتر از آنچه آن را اجاره کرده اجاره دهد صحت اجاره محل اشکال است. ۲۱۹۱ - اگر خانه یا دکانی را مثلا یک ساله به صد تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید. می تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد، ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده مثلا به صد و بیست تومان اجاره دهد، باید در آن، کاری مانند تعمیر انجام داده باشد.

شرایط مالی که آن را اجاره می‌دهند

۲۱۹۲ - مالی را که اجاره می‌دهند چند شرط دارد: اول آن که معین باشد، پس اگر بگوید یکی از خانه های خود را به تو اجاره دادم درست نیست. دوم مستاجر آن را ببیند، یا کسی که آن را اجاره می‌دهد طوری خصوصیات آن را بگوید که کاملا معلوم باشد. سوم تحویل دادن آن ممکن باشد، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده، اگر مستاجر نتواند آن را بگیرد باطل است ولی اگر

بتوانـد آن را بگیرد صـحیح است. چهـارم آن که اسـتفاده از آن مـال به اتلاف و از بین بردنش نباشـد پس اجاره دادن نان و میوه و خوردنیهای دیگر برای خوردن صـحیح نیست. پنجم اسـتفاده ای که مال را برای آن، اجاره داده انـد، ممکن باشـد، پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران کفایت آن را نکنـد و از آب رودخانه هم به آن نرسـد، صـحیح نیست. شـشم چیزی را که اجاره می‌دهـد مال خود او باشد و اگر مال کس دیگر را اجاره دهد، در صورتی صـحیح است که صاحبش رضایت دهد. ۲۱۹۳ – اجـاره دادن درخت برای آن که از میوه اش اسـتفاده کننـد در صورتی که میوه اش فعلاـ موجود نباشـد، صـحیح است و هم چنین است اجاره دادن حیوان برای شـیرش. ۲۱۹۴ – زن می توانـد برای آن که از شـیرش اسـتفاده کننـد اجیر شود و لاـزم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد، ولی اگر به واسطه شیر دادن، حق شوهر از بین برود، بدون اجازه او نمی تواند اجیر شود.

شرایط استفاده ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند

۲۱۹۵ – اسـتفاده ای که مـال را برای آن اجاره می‌دهنـد چهار شـرط دارد: اول آن که حلال باشـد. بنابر این اجاره دادن دکان برای شراب فروشی یا نگهداری شراب و کرایه دادن حیوان برای حمل و نقل شراب باطل است. دوم آن که آن عمل در نظر شرع به طور مجـانی واجب نباشـد، و از این قبیـل است – بنـابر احتیـاط – یاد دادن مسائل حلال و حرام و تجهیز اموات پس اجیر شـدن برای اینها جـایز نیسـت. و بنـابر احتیـاط معتبر است که پـول دادن برای آن اسـتفاده در نظر مردم بیهـوده نباشـد. سـوم اگر چیزی را که اجـاره می‌دهنـد چند فایده داشـته باشد اسـتفاده ای که مسـتاجر باید از آن بکند معین نمایند، مثلا اگر حیوانی را که سواری می‌دهد، و بار می‌برد، اجاره دهند، باید در موقع اجاره معین کند که فقط سواری یا باربری آن، مال مسـتاجر است یا همه اسـتفاده های آن. چهارم مقـدار اسـتفاده را معین نماینـد، و این یا به تعیین مـدت است مانند اجاره خانه و دکان و یا به تعیین عمل است مانند آن که با خیاط قرار بگذارند که لباس معینی را به طور مخصوصی بدوزد. ۲۱۹۶ – اگر ابتدای مدت اجاره را معین نکنند. ابتدای آن بعد از خواندن صیغه اجـاره است. ۲۱۹۷ – اگر خـانه ای را مثلا یک ساله اجاره دهنـد، و ابتـدای آن را یک ماه بعـد از خوانـدن صـیغه قرار دهنـد، اجـاره صـحیح است، اگر چه موقعی که صیغه می‌خواننـد خانه در اجاره دیگری باشـد. ۲۱۹۸ – اگر مـدت اجاره را معلوم نکنـد و بگوید هر وقت در خانه نشستی اجاره آن، ماهی ده تومان است اجاره صحیح نیست. ۲۱۹۹ – اگر به مستاجر بگوید خانه را ماهی ده تومان به تو اجاره دادم، یا بگویـد خانه را یک ماهه به ده تومان به تو اجاره دادم و بعد از آن هم هر قدر بنشـینی اجاره آن ماهی ده تومان است، در صورتی که ابتدای مدت اجاره را معین کنند یا ابتدای آن معلوم باشد، اجاره ماه اول صحیح است. ۲۲۰۰ – خانه ای را که غریب و زوار در آن منزل می کنند، و معلوم نیست چقدر در آن می‌مانند، اگر قرار بگذارند که مثلا شبی یک تومان بدهند، و صاحب خانه راضـی شود، اسـتفاده از آن خانه اشـکال ندارد. ولی چون مدت اجاره را معلوم نکرده اند، اجاره نسـبت به غیر از شب اول صحیح نیست و صاحب خانه بعد از شب اول هر وقت بخواهد می تواند آنها را بیرون کند.

مسایل متفرقه اجاره

۲۲۰۱ – مالی را که مسـتاجر بابت اجاره می‌دهـد بایـد معلوم باشـد، پس اگر از چیزهایی است که مثل گنـدم با وزن معامله می کنند بایـد وزن آن معلوم باشـد، و اگر از چیزهایی است که مثل پولهای رایج با شـماره معامله می کنند باید شـماره آن معین باشد، و اگر مثل اسب و گوسـفند است بایـد اجاره دهنده آن را ببیند یا مسـتاجر خصوصـیات آن را بگوید. ۲۲۰۲ – اگر زمینی را برای زراعت اجاره دهـد و مال الاجاره را حاصل همان زمین که فعلا موجود نیست قرار دهـد، و یا این که کلی در ذمه قرار دهـد مشروط به آن

که از حاصل همان زمین پرداخت شود، اجاره صحیح نیست. و اگر مال الاجاره بالفعل موجود باشد مانعی ندارد. ۲۲۰۳ – کسی که چیزی را اجاره داده، تا آن چیز را تحویل ندهد حق ندارد اجاره آن را مطالبه کند، و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد، پیش از انجام عمل حق مطالبه اجرت ندارد، مگر در مواردی که معمول است اجرت پیش از انجام عمل پرداخت شود، مانند اجیر برای حج. ۲۲۰۴ – هر گاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهد، اگر چه مستاجر تحویل نگیرد، یا تحویل بگیرد، و تا آخر مدت اجاره از آن استفاده نکند، باید مال الاجاره آن را بدهد. ۲۲۰۵ – اگر انسان اجیر شود که در روز معینی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضر شود، کسی که او را اجیر کرده، اگر چه آن کار را به او مراجعه نکند، باید اجرت او را بدهد، مثلا اگر خیاطی را در روز معینی برای دوختن لباس اجیر نماید و خیاط در آن روز آماده کار باشد، اگر چه پارچه را به او ندهد که بدوزد، باید اجرتش را بدهد چه خیاط بی کار باشد، چه برای خودش یا دیگری کار کند. ۲۲۰۶ – اگر بعد از تمام شدن مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، مستاجر باید مال الاجاره را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد، مثلا اگر خانه ای را یک ساله به صد تومان اجاره کند بعد بفهمد اجاره باطل بوده، چنانچه اجاره آن خانه معمولا پنجاه تومان است، باید پنجاه تومان را بدهد، و اگر دویست تومان است در صورتی که اجاره دهنده صاحب مال یا وکیل مطلق او بوده و از اجاره معمولی خانه هم اطلاع داشته، لازم نیست بیش از صد تومان بدهد و اگر غیر اینها بوده باید دویست تومان را بپردازد، و نیز اگر بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، نسبت به اجرت مدت گذشته نیز این حکم جاری است. ۲۲۰۷ – اگر چیزی را که اجاره کرده از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم زیاده روی ننموده ضامن نیست، و نیز اگر مثلا پارچه ای را که به خیاط داده از بین برود در صورتی که خیاط زیاده روی نکرده و در نگهداری آن هم کوتاهی نکرده باشد، نباید عوض آن را از او مطالبه کرد. ۲۲۰۸ – هرگاه صنعتگر چیزی را که گرفته ضایع کند ضامن است. ۲۲۰۹ – اگر قصاب سر حیوانی را ببرد و آن را حرام کند، چه مزد گرفته باشد، چه مجانی سر بریده باشد، باید قیمت آن را به صاحبش بدهد. ۲۲۱۰ – اگر حیوانی را اجاره کند و معین نماید که چه قدر بار بر آن بگذارد. چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کند و آن حیوان بمیرد، یا معیوب شود، ضامن است. و نیز اگر مقدار بار را معین نکرده باشند، و بیشتر از معمول بار کند و حیوان تلف شود، یا معیوب گردد ضامن می‌باشد. و در هر دو صورت اجرت زیادی را بر حسب معمول نیز باید بدهد. ۲۲۱۱ – اگر حیوانی را برای بردن بار شکستنی اجاره دهد، چنانچه آن حیوان بلغزد، یا رم کند و بار را بشکند، صاحب حیوان ضامن نیست، ولی اگر به واسطه زدن مقدار غیر معمول و مانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد، و بار را بشکند ضامن است. ۲۲۱۲ – اگر کسی بچه ای را ختنه کند، و در کار خود کوتاهی نماید، یا اشتباه کند مثل این که بیش از مقدار معمول ببرد، و آن بچه بمیرد، و یا به او ضرر برسد ضامن است، و اما اگر کوتاهی یا اشتباه نکرده باشد، و بچه از اصل عمل ختنه بمیرد، یا به او ضرر برسد، چنانچه در تشخیص این که آیا بچه ضرر می‌بیند یا نه به او رجوع نشده باشد، و نیز او نمی‌دانسته که بچه ضرر می‌بیند ضامن نیست. ۲۲۱۳ – اگر پزشك به دست خود به مریض دوا بدهد، و یا برای او دوایی توصیه کند، و به واسطه خوردن دوا ضرری به مریض برسد، یا بمیرد، پزشك ضامن است، هر چند در معالجه کوتاهی نکرده باشد. ۲۲۱۴ – هر گاه پزشك به مریض بگوید که اگر ضرری به تو برسد ضامن نیستم، در صورتی که دقت و احتیاط خود را بکند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد، پزشك ضامن نیست. ۲۲۱۵ – مستاجر و کسی که چیزی را اجاره داده، با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را بهم بزنند، و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند، می‌توانند مطابق قرارداد، اجاره را بهم بزنند. ۲۲۱۶ – اگر اجاره دهنده، یا مستاجر بفهمد که مغبون شده است، چنانچه در موقع اجاره نمودن ملتفت نباشد که مغبون است، می تواند اجاره را بهم بزند، به تفصیلی که در مساله (۲۱۳۲) گذشت. ولی اگر در صیغه اجاره شرط کنند که اگر مغبون هم باشند حق بهم زدن معامله را نداشته باشند، نمی‌توانند اجاره را بهم بزنند. ۲۲۱۷ – اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از آن که تحویل دهد کسی آن را غصب نماید، مستاجر می تواند اجاره را بهم بزند و چیزی را که به اجاره

دهنـده داده پس بگیرد، یا اجاره را بهم بزنـد، و اجاره مـدتی را که در تصـرف غصب کننـده بوده به میزان معمول از او بگیرد، پس اگر حیوانی را یک ماهه به ده تومان اجاره نمایـد، و کسـی آن را ده روز غصب کند و اجاره معمولی ده روز آن پانزده تومان باشد. می تواند پانزده تومان را از غصب کننده بگیرد. ۲۲۱۸ - اگر چیزی را که اجاره کرده، دیگری نگذارد که آن را تحویل بگیرد، و یا پس از تحویل گرفتن دیگری آن را غصب کنـد یا مانع از استفاده بردن از آن شود، نمی توانـد اجاره را بهم بزنـد، و فقط حق دارد کرایه آن چیز را به مقـدار معمول، از غصب کننـده بگیرد. ۲۲۱۹ - اگر پیش از آن که مـدت اجـاره تمام شود، ملک را به مسـتاجر بفروشـد، اجـاره بهم نمی‌خورد، و مسـتاجر بایـد مال الاجاره را بدهـد، و هم چنین است اگر آن را به دیگری بفروشـد. ۲۲۲۰ - اگر پیش از ابتدای مدت اجاره، چیزی را که اجاره کرده از قابلیت استفاده ای که برای مستاجر تعیین گشته بیفتد، اجاره باطل می‌شود، و پولی که مسـتاجر به صاحب ملک داده به او برمی گردد، و اگر طوری باشد که بتواند استفاده مختصری از آن ببرد، می تواند اجاره را بهم بزند. ۲۲۲۱ - اگر ملکی را اجاره کند و بعد از گذشـتن مقداری از مدت اجاره از قابلیت اسـتفاده ای که برای مسـتاجر تعیین گشـته بیفتـد، اجـاره مـدتی که بـاقی مانـده باطـل می‌شود، و می توانـد اجاره مـدت گذشـته را بهم بزنـد، و اجرهٔ المثل یعنی اجرت معمولی آن مـدت را بدهد. ۲۲۲۲ - اگر خـانه ای را که مثلاـ دو اطـاق دارد اجاره دهـد و یک اطاق آن خراب شود، چنانچه اجاره دهنـده آن را به طور معمول بسازد که با اطاق قبلی فرق بسـیار پیدا می‌کند حکم آن همان است که در مساله پیش گفته شد، و اگر این چنین نباشـد، پس اگر اجاره دهنده فورا آن را بسازد و هیچ مقداری از اسـتفاده آن از بین نرود اجاره باطل نمی‌شود، و مسـتاجر هم نمی توانـد اجاره را بهم بزنـد، ولی اگر ساختن آن به قدری طول بکشد که مقداری از اسـتفاده مسـتاجر از بین برود اجاره به آن مقـدار باطل می‌شود، و مسـتاجر می تواند اجاره تمام مدت را بهم بزند، و برای اسـتفاده ای که کرده اجرهٔ المثل بدهد. ۲۲۲۳ - اگر اجـاره دهنـده یـا مسـتاجر بمیرد، اجاره باطل نمی‌شود، ولی اگر تنها منافع خانه در مـدت حیاتش مال او باشـد، مثلا دیگری وصـیت کرده باشـد که تا او زنـده است منفعت خانه مال او باشـد، چنانچه آن خانه را اجاره دهد، و پیش از تمام شدن مدت اجاره بمیرد، از وقتی که مرده اجـاره باطـل است، و اگر مالـک فعلی آن اجـاره را امضا کنـد صـحیح می‌شود، و وجه اجاره مـدتی که بعـد از مردن اجاره دهنـده باقی مانده به مالک فعلی راجع می‌شود. ۲۲۲۴ - اگر صاحب کار بنا را وکیل کنـد که برای او عمله بگیرد، چنانچه بنا کمتر از مقـداری که از صاحب کار می‌گیرد به عمله بدهـد، زیادی آن بر او حرام است و باید آن را به صاحب کار بدهد، ولی اگر اجیر شـود که ساختمـان را تمـام کنـد، و برای خـود اختیـار بگـذارد که خودش بسـازد یـا به دیگری بدهـد در صورتی که مقـداری خودش کـار کرده و بـاقی را به کمتر از مقـداری که اجیر شـده به دیگری بدهـد، زیـادی آن برای او حلاـل می‌باشـد. ۲۲۲۵ - اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلا پارچه را با نیل رنگ کند، چنانچه با چیز دیگر رنگ نماید حق ندارد چیزی بگیرد.

احکام جعاله

۲۲۲۶ - جعاله آن است که انسان قرار بگـذارد در مقابل کاری که برای او انجام می‌دهنـد مالی بدهـد، مثلا بگوید هر کس گمشده مرا پیدا کند ده تومان به او می‌دهم، و به کسـی که این قرار را می‌گذارد جاعل و به کسی که کار را انجام می‌دهد عامل می گویند. و میان جعاله و اجاره از جهاتی فرق است از آن جمله این است که در اجاره بعـد از خوانـدن صـیغه، اجیر باید عمل را انجام دهد، و کسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می‌شود، ولی در جعاله اگر چه عامل شخص معین باشد، می تواند مشغول عمل نشود، و تا عمل را انجام ندهد جاعل بدهکار نمی‌شود. ۲۲۲۷ - جاعل باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قرارداد کند و شرعـا بتوانـد در مـال خود تصـرف نمایـد، بنابر این جعاله آدم سـفیه - کسـی که مال خود را در کارهای بیهوده مصـرف می‌کنـد - صحیـح نیست و هم چنین جعاله مفلس در آن قسم از اموالش که حق تصـرف در آنها را ندارد صـحیح نمی‌باشد. ۲۲۲۸ - کاری را

که جاعل می گوید برای او انجام دهند، باید حرام یا بی فایده یا از واجباتی که شرعا لازم است مجانا آورده شود نباشد، پس اگر بگوید هر کس شراب بخورد، یا در شب بدون مقصد عقلایی به جای تاریکی برود یا نماز واجب خود را بخواند ده تومان به او می‌دهم جعاله صحیح نیست. ۲۲۲۹ – مالی را که قرار می گذارند، لازم نیست با ذکر تمام خصوصیات معین شود، بلکه اگر به طوری نزد عامل معلوم باشد، که اقدام او برای انجام آن کار سفاهت محسوب نشود، کافی است، مثلا اگر جاعل بگوید، این مال را هر مقداری بیش از ده تومان فروختی زیادی آن برای تو باشد، جعاله صحیح است، و هم چنین اگر بگوید، هر کس اسب مرا پیدا کند نصف او را به خودش می‌دهم یا ده من گندم به او می‌دهم جعاله نیز صحیح است. ۲۲۳۰ – اگر مزد کار کاملا مبهم باشد، مثلا جاعل بگوید، هر کس بچه مرا پیدا کند پولی به او می‌دهم، و مقدار آن را معین نکند، چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد، باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد. ۲۲۳۱ – اگر عامل پیش از قرارداد، کار را انجام داده باشد، یا بعد از قرار داد به قصد این که پول نگیرد انجام دهد، حقی به مزد گرفتن ندارد. ۲۲۳۲ – پیش از آن که عامل شروع به کار کند جاعل می تواند جعاله را بهم بزند. ۲۲۳۳ – بعد از آن که عامل شروع به کار کرد، اگر جاعل بخواهد معامله را بهم بزند اشکال دارد. ۲۲۳۴ – عامل می تواند عمل را ناتمام بگذارد، ولی اگر تمام نکردن عمل اسباب ضرر جاعل یا کسی که عمل برای او انجام می گیرد شود، باید آن را تمام نماید. مثلا اگر کسی بگوید هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می‌دهم و دکتر جراحی شروع به عمل کند، چنانچه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند، چشم معیوب می‌شود، باید آن را تمام نماید، و در صورتی که ناتمام بگذارد، حقی بر جاعل ندارد. ۲۲۳۵ – اگر عامل کار را ناتمام بگذارد، چنانچه آن کار مثل پیدا کردن اسب است که تا تمام نشود، برای جاعل فایده ندارد عامل نمی تواند چیزی مطالبه کند و هم چنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار بگذارد مثلا بگوید هر کس لباس مرا بدوزد، ده تومان به او می‌دهم ولی اگر مقصودش این باشد که هر مقدار از عمل که انجام گیرد، برای آن مقدار مزد بدهد. جاعل باید مزد مقداری را که انجام شده به عامل بدهد، اگر چه احتیاط این است که به طور مصالحه یکدیگر را راضی نمایند.

احکام مزارعه

۲۲۳۶ – مزارعه چند نوع دارد از آن جمله آن است که مالک یا زارع اتفاق ببندند زمین را در اختیار او بگذارد، تا زراعت کند و مقداری از حاصل آن را به مالک بدهد. ۲۲۳۷ – مزارعه چند شرط دارد: اول آن که صاحب زمین به زارع بگوید زمین را برای زراعت به تو واگذار کردم و زارع هم بگوید قبول کردم. یا بدون این که حرفی بزنند مالک، زمین را به زارع به قصد زراعت واگذار کند، و زارع قبول نماید. دوم صاحب زمین و زارع هر دو بالغ و عاقل باشند و با قصد و اختیار خود مزارعه را انجام دهند، و سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند، و هم چنین باید مالک مفلس نباشد، ولی اگر زارع مفلس باشد، در صورتی که مزارعه مستلزم تصرف او در اموالی که از تصرف در آنها منع شده نباشد اشکال ندارد. سوم هر کدام از مالک و زارع از سهمی حاصل زمین ببرند: نصف یا ثلث و مانند اینها، پس اگر برای هیچ کدام سهمی قرار ندهند یا آن که مثلا مالک بگوید در این زمین زراعت کن و هر چه می‌خواهی به من بده صحیح نیست و هم چنین است اگر مقدار معینی از حاصل را مثلا ده من فقط برای زارع یا مالک قرار دهند. چهارم آن که بنابر احتیاط سهم هر یک مشاع در تمام حاصل زمین باشد، هر چند اظهر آن است که این شرط معتبر نیست، بنابر این اگر مالک بگوید در این زمین زراعت کن و نصف اول آنچه می‌رسد مال تو و نصف دیگر مال من مزارعه صحیح است. پنجم مدتی را که باید زمین در اختیار زارع باشد معین کنند و باید مدت به قدری باشد که در آن مدت به دست آمدن حاصل ممکن باشد. و اگر اول مدت را روز معینی و آخر مدت را رسیدن حاصل قرار دهند، کافی است.

ششم زمین قابل زراعت باشد و اگر زراعت فعلا در آن ممکن نباشد اما بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود، مزارعه صحیح است. هفتم چیزی را که زارع باید بکارد معین کنند مثلا معین کنند که برنج است یا گندم و اگر برنج است کدام قسم از آن است ولی اگر زراعت معینی را در نظر ندارند تعیین لازم نیست و هم چنین اگر زراعتی را که در نظر دارند معلوم است لازم نیست به آن تصریح نمایند. هشتم مالک زمین را معین کند، در صورتی که چند قطعه زمین داشته باشد که با هم در لوازم کشاورزی تفاوت داشته باشند، ولی اگر تفاوت نداشته باشند تعیین لازم نیست، پس اگر به زارع بگوید در یکی از این زمینها زراعت کن و آن را معین نکند مزارعه صحیح است. نهم خرجی را که هر کدام از آنان باید بکند معین نمایند، ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکند معلوم باشد لازم نیست به آن تصریح نمایند. ۲۲۳۸ - اگر مالک با زارع قرار بگذارد که مقداری از حاصل برای یکی باشد، و بقیه را بین خودشان قسمت کنند، مزارعه باطل است هر چند بدانند که بعد از برداشتن آن مقدار، چیزی باقی می‌ماند، بلی اگر با هم قرار بگذارند که مقدار دانه هایی که کشت شده یا مقدار خراجی را که دولت می گیرد، از حاصل استثناء شود و باقی مانده بین دو طرف تقسیم گردد مزارعه صحیح است. ۲۲۳۹ - اگر برای مزارعه مدتی را تعیین کرده باشند که معمولاـ حاصل در آن به دست می‌آید ولی اتفاقا مدت تمام شود و حاصل به دست نیاید، چنانچه تعیین مدت شامل این مورد هم می‌شده یعنی منظور دو طرف این بوده که با تمام شدن مدت مزارعه تمام شود، هر چند حاصل به دست نیامده باشد، در این صورت چنانچه مالک راضی شود که با اجاره یا بدون اجاره زراعت در زمین او بماند و زارع هم راضی باشد مانعی ندارد، و اگر مالک راضی نشود، می تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند و اگر برای چیدن زراعت ضرری به زارع برسد لازم نیست عوض آن را به او بدهد، ولی زارع اگر چه راضی شود که به مالک چیزی بدهد، نمی تواند مالک را مجبور کند که زراعت در زمین او بماند. ۲۲۴۰ - اگر به واسطه پیش آمدی زراعت در زمین ممکن نشود، مثلا آب از زمین قطع شود، مزارعه بهم می‌خورد و اگر زارع بدون عذر زراعت نکند چنانچه زمین در تصرف او بوده و مالک در آن تصرفی نداشته است، باید اجاره آن مدت را به مقدار معمول به مالک بدهد. ۲۲۴۱ - مالک و زارع نمی‌توانند بدون رضایت یکدیگر مزارعه را بهم بزنند، ولی اگر در ضمن معامله مزارعه شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند، می‌توانند مطابق قراری که گذاشته اند معامله را بهم بزنند، و هم چنین اگر یکی از دو طرف مخالف آنچه بر او شرط شده عمل نماید، طرف دیگر می تواند معامله را بهم بزند. ۲۲۴۲ - اگر بعد از قرارداد مزارعه، مالک یا زارع بمیرد، مزارعه به هم نمی‌خورد، و وارثشان به جای آنان است ولی اگر زارع بمیرد و در مزارعه قید کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد، مزارعه بهم می‌خورد، مگر آن که کارهایی که بر عهده او بوده تمام شده باشد که در این صورت مزارعه بهم نمی‌خورد و باید سهم او را به ورثه اش بدهند، و حقوق دیگری هم که زارع داشته ورثه او، ارث می‌برند، ورثه می‌توانند مالک را مجبور کنند که زراعت تا تمام شدن مدت مزارعه در زمین او باقی بماند. ۲۲۴۳ - اگر بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده چنانچه بذر مال مالک بوده حاصلی هم که به دست می‌آید مال او است و باید مزد زارع و مخارجی را که کرده و کرایه گاو یا حیوان دیگری را که مال زارع بوده و در آن زمین کار کرده به او بدهد، و اگر بذر مال زارع بوده زراعت هم مال او است و باید اجاره زمین و خرجهایی را که مالک کرده و کرایه گاو یا حیوان دیگری که مال او بوده و در آن زراعت کار کرده به او بدهد. و در هر دو صورت چنانچه مقدار استحقاق معمولی بیشتر از مقدار قرارداد باشد، و طرف از آن اطلاع داشته باشد دادن زیادی واجب نیست. ۲۲۴۴ - اگر بذر، مال زارع باشد، و بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، چنانچه مالک و زارع راضی شوند، که با اجرت یا بی اجرت زراعت در زمین بماند اشکال ندارد. و اگر مالک راضی نشود، عده ای گفته اند که پیش از رسیدن زراعت می تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند، و زارع اگر چه راضی شود چیزی به مالک بدهد، نمی تواند او را مجبور کند که زراعت در زمین او بماند، ولی این گفته خالی از اشکال نیست و در هر صورت مالک نمی تواند زارع را مجبور کند که اجاره بدهد و زراعت را در زمین خود باقی بگذارد، هر چند که اجاره زمین را هم از او مطالبه ننماید. ۲۲۴۵ - اگر بعد از جمع

کردن حاصل و تمام شدن مدت مزارعه ریشه زراعت در زمین بماند و سال بعد دو مرتبه سبز شود، و حاصل دهد، چنانچه مالک با زارع شرط اشتراک در ریشه نکرده باشد، حاصل سال دوم مال مالک است.

احکام مساقات و مغارسه

۲۲۴۶ – اگر انسان با کسی به این قسم اتفاق ببندد، که مثلا درختهای میوه ای را که میوه آن مال خود او است، یا اختیار میوه های آن با او است تا مدت معینی به آن کس واگذار کند که تربیت نماید و آب دهد و به مقداری که قرار می گذارند از میوه آن بردارد، این معامله را مساقات می گویند. ۲۲۴۷ – معامله مساقات در درختهایی که میوه نمی‌دهد، در صورتی که حاصل دیگری داشته باشد، مثل برگ و گل که دارای مالیت قابل توجهی باشد – مانند درخت حنا که از برگ آن استفاده می کنند – صحیح است. ۲۲۴۸ – در معامله مساقات لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند و کسی که کار می کند به همین قصد مشغول کار شود، معامله صحیح است. ۲۲۴۹ – مالک و کسی که تربیت درخت‌ها را به عهده می گیرد، باید بالغ و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد، و نیز باید سفیه نباشند یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند، و هم چنین مالک نباید مفلس باشد ولی اگر باغبان مفلس باشد در صورتی که مساقات مستلزم تصرف او در اموالی که از تصرف در آنها منع شده نباشد، اشکال ندارد. ۲۲۵۰ – مدت مساقات باید معلوم باشد، و باید مدت به قدری باشد که در آن مدت به دست آمدن حاصل ممکن باشد، و اگر اول آن را معین کنند و آخر آن را موقعی قرار دهند که حاصل به دست می‌آید صحیح است. ۲۲۵۱ – باید سهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد و اگر قرار بگذارند که مثلا صد من از میوه‌ها مال مالک و بقیه مال کسی باشد که کار می کند معامله باطل است. ۲۲۵۲ – لازم نیست قرار معامله مساقات را پیش از ظاهر شدن حاصل بگذارند، بلکه اگر بعد از ظاهر شدن هم بگذارند، چنانچه کاری مانده باشد که برای زیادی حاصل یا بهتر شدن آن یا سالم ماندنش از آفات لازم باشد، معامله صحیح است ولی اگر این چنین کاری باقی نمانده باشد، هر چند کاری که مانند آبیاری که برای تربیت درخت لازم است یا چیدن میوه یا نگهداری از آن باقی مانده باشد، صحت معامله محل اشکال است. ۲۲۵۳ – معامله مساقات در بوته خربزه و خیار و مانند اینها بنابر اظهر صحیح است. ۲۲۵۴ – درختی که از آب باران یا رطوبت زمین استفاده می کند و به آبیاری احتیاج ندارد، اگر به کارهای دیگر مانند آنچه در مساله (۲۲۵۲) گذشت محتاج باشد، معامله مساقات در آن صحیح است. ۲۲۵۵ – دو نفری که مساقات کرده اند، با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را بهم بزنند، و نیز اگر در ضمن قرارداد مساقات شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند، مطابق قراری که گذاشته اند بهم زدن معامله اشکال ندارد، و اگر در ضمن معامله مساقات شرطی کنند و آن شرط عملی نشود، کسی که برای نفع او شرط کرده اند، می تواند معامله را بهم بزند. ۲۲۵۶ – اگر مالک بمیرد، معامله مساقات به هم نمی‌خورد و ورثه اش به جای او هستند. ۲۲۵۷ – اگر کسی که تربیت درختها به او واگذار شده بمیرد، چنانچه در عقد، قید و شرط نکرده باشند که خودش آنها را تربیت کند، ورثه اش به جای او هستند و چنانچه خودشان عمل را انجام ندهند و اجیر هم نگیرند حاکم شرع از مال میت اجیر می گیرد، و حاصل را بین ورثه میت و مالک قسمت می کند و اگر در معامله قید کرده باشند که خود او درختها را تربیت نماید، با مردن او معامله بهم می‌خورد. ۲۲۵۸ – اگر شرط کند که تمام حاصل برای مالک باشد، مساقات باطل است، ولی در عین حال حاصل مال مالک می‌باشد، و کسی که کار می کند نمی تواند مطالبه اجرت نماید، ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگر باشد، مالک باید مزد آبیاری و کارهای دیگر را به مقدار معمول به کسی که درختها را تربیت کرده بدهد، ولی اگر مقدار معمول بیشتر از مقدار قرارداد باشد، و او از آن اطلاع داشته باشد، دادن زیادی لازم نیست. ۲۲۵۹ – مغارسه آن است که زمین را به دیگری واگذار کند که در آن درخت بکارد، و آنچه عمل می‌آید مال هر دو

باشد، و این معامله بنابر اظهر صحیح است هر چند احتیاط در ترک آن است ولی برای رسیدن به نتیجه آن می‌توان معامله ای انجام داد که بی اشکال صحیح است، مثلا دو طرف به این نحو با هم صلح و سازش کنند، یا این که در نهالها با هم شریک شوند، سپس باغبان خود را به مالک زمین برای کاشتن و تربیت و آبیاری سهم او در مدت زمانی معین به نصف منافع زمین اجاره دهد.

کسانی که از تصرف در مال خود ممنوعند

۲۲۶۰ - بچه ای که بالغ نشده شرعا نمی تواند در ذمه یا در مال خود تصرف کند، هر چند در کمال تمییز و رشد باشد، و اذن ولی در این باب فایده ای ندارد، ولی در مواردی تصرف بچه صحیح است، از آن جمله خرید و فروش چیزهای کم قیمت، چنان که در مساله (۲۰۹۰) گذشت و هم چنین وصیت او برای ارحام و نزدیکانش چنانکه در مساله (۲۷۰۶) خواهد آمد و نشانه بلوغ در دختر تمام شدن نه سال قمری است و در پسر یکی از سه چیز است: اول روییدن موی درشت در زیر شکم بالای عورت. دوم بیرون آمدن منی. سوم تمام شدن پانزده سال قمری بنابر مشهور. ۲۲۶۱ - بعید نیست که روییدن موی درشت در صورت و پشت لب علامت بلوغ باشد ولی روییدن مو در سینه و زیر بغل و درشت شدن صدا و مانند اینها نشانه بالغ شدن نیست، مگر انسان به واسطه اینها به بالغ شدن یقین کند. ۲۲۶۲ - دیوانه نمی تواند در مال خود تصرف کند و هم چنین مفلس یعنی کسی که از جهت مطالبه طلبکاران از طرف حاکم شرع از تصرف در مال خود ممنوع است. بدون اجازه طلبکاران نمی تواند در آن تصرف کند و هم چنین سفیه یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند، بدون اجازه ولی، نمی تواند در مال خود تصرف نماید. ۲۲۶۳ - کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است، تصرفی که در موقع دیوانگی در مال خود می‌کند صحیح نیست. ۲۲۶۴ - انسان می تواند در مرضی که به آن مرض از دنیا می‌رود هر قدر از مال خود را به مصرف خود و عیال و مهمان و کارهای که اسراف شمرده نمی‌شود برساند، و نیز اگر مال خود را به قیمتش بفروشد، یا اجاره دهد اشکال ندارد ولی اگر مثلا مال خود را به کسی ببخشد، یا ارزانتر از قیمت معمول بفروشد، چنانچه مقداری را که بخشیده یا ارزانتر فروخته به اندازه ثلث مال او یا کمتر باشد تصرف او صحیح است، و اگر بیشتر از ثلث باشد، در صورتی که ورثه اجازه بدهند صحیح است، و اگر اجازه ندهند تصرف او در بیشتر از ثلث باطل می‌باشد.

احکام وکالت

۱/۲۲۶۴ - وکالت آن است که انسان کاری - مانند معامله - که حق دارد خود انجام بدهد، به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد، مثلا کسی را وکیل کند که خانه او را بفروشد یا زنی را برای او عقد نماید، پس آدم سفیه چون حق ندارد در مال خود تصرف کند، نمی تواند برای فروش آن کسی را وکیل نماید. ۲۲۶۵ - در وکالت لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر انسان به دیگری بفهماند که او را وکیل کرده و او هم بفهماند قبول نموده، مثلا مال خود را به کسی بدهد که برای او بفروشد و او مال را بگیرد، وکالت صحیح است. ۲۲۶۶ - اگر انسان کسی را که در شهر دیگر است وکیل نماید و برای او وکالت نامه بفرستد و او قبول کند، اگر چه وکالت نامه بعد از مدتی برسد وکالت صحیح است. ۲۲۶۷ - موکل یعنی کسی که دیگری را وکیل می‌کند و نیز کسی که وکیل می‌شود، باید عاقل باشند و از روی قصد و اختیار اقدام کنند و در موکل بلوغ نیز معتبر است مگر در آنچه از بچه ممیز صحیح است. ۲۲۶۸ - کاری را که انسان نمی تواند انجام دهد، یا شرعا نباید انجام دهد نمی تواند برای انجام آن از طرف دیگری وکیل شود، مثلا کسی که در احرام حج است، چون نباید صیغه عقد زناشویی را بخواند، نمی تواند برای خواندن صیغه از

طرف دیگری وکیل شود. ۲۲۶۹ - اگر انسان کسی را برای انجام تمام کارهای خودش وکیل کند صحیح است، ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید، و آن کار را معین نکند وکالت صحیح نیست، بلی اگر او را برای انجام یکی از چند کار به انتخاب خودش وکیل کند مثلا او را وکیل کند که خانه اش را بفروشد، و یا اجاره دهد وکالت صحیح است. ۲۲۷۰ - اگر وکیل را عزل کند یعنی از کار برکنار نماید، بعد از آن که خبر به او رسید نمی تواند آن کار را انجام دهد، ولی اگر پیش از رسیدن خبر آن کار را انجام داده باشد صحیح است. ۲۲۷۱ - وکیل می تواند خود را از وکالت بر کنار کند، اگر چه موکل غایب باشد. ۲۲۷۲ - وکیل نمی تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده دیگری را وکیل نماید، ولی اگر موکل به او اجازه داده باشد که وکیل بگیرد به هر طوری که به او دستور داده، می تواند رفتار نماید، پس اگر گفته باشد برای من وکیل بگیر، باید از طرف او وکیل بگیرد و نمی تواند کسی را از طرف خودش وکیل کند. ۲۲۷۳ - اگر وکیل با اجازه موکل کسی را از طرف او وکیل کند، نمی تواند آن وکیل را عزل نماید، و اگر وکیل اول بمیرد، یا موکل او را عزل کند وکالت دومی باطل نمی‌شود. ۲۲۷۴ - اگر وکیل با اجازه موکل، کسی را از طرف خودش وکیل کند، موکل و وکیل اول می‌توانند آن وکیل را عزل کنند و اگر وکیل اول بمیرد یا عزل شود، وکالت دومی باطل می‌شود. ۲۲۷۵ - اگر چند نفر را برای انجام کاری وکیل کند و به آنها اجازه دهد هر کدام به تنهایی در آن کار اقدام کند، هر یک از آنان می تواند آن کار را انجام دهد و چنانچه یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل نمی‌شود، ولی اگر گفته باشد که با هم انجام دهند، نمی‌توانند به تنهایی اقدام نمایند. و در صورتی که یکی از آنان بمیرد وکالت دیگران باطل می‌شود. ۲۲۷۶ - اگر وکیل یا موکل بمیرد، وکالت باطل می‌شود، و نیز اگر چیزی که برای تصرف در آن وکیل شده است از بین برود، مثلا گوسفندی که برای فروش آن وکیل شده بمیرد، وکالت باطل می‌شود. و هم چنین اگر یکی از آنها برای همیشه دیوانه یا بیهوش شود وکالت باطل می‌شود، ولی اگر گاهگاهی دیوانه یا بیهوش می‌شود بطلان وکالت در زمان دیوانگی یا بیهوشی چه رسد به بعد از برطرف شدن آن، مطلقا محل اشکال است. ۲۲۷۷ - اگر انسان کسی را برای کاری وکیل کند و چیزی برای او قرار بگذارد، بعد از انجام آن کار، چیزی را که قرار گذاشته باید به او بدهد. ۲۲۷۸ - اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار او است کوتاهی نکند و غیر از تصرفی که به او اجازه داده اند، تصرف دیگری در آن ننماید و اتفاقا آن مال از بین برود، نباید عوض آن را بدهد. ۲۲۷۹ - اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار او است کوتاهی کند، یا غیر از تصرفی که به او اجازه داده اند تصرف دیگری در آن بنماید، و آن مال از بین برود، ضامن است. پس اگر لباسی را که گفته اند بفروش بپوشد و آن لباس تلف شود، باید عوض آن را بدهد. ۲۲۸۰ - اگر وکیل غیر از تصرفی که به او اجازه داده اند، تصرف دیگری در مال بکند، مثلا لباسی را که گفته اند بفروش، بپوشد و بعدا تصرفی که به او اجازه داده اند بنماید، آن تصرف صحیح است.

احکام قرض

۱/۲۲۸۰ - قرض دادن به مؤمنین بخصوص به محتاجین آنان از کارهای مستحب است که در اخبار، راجع به آن زیاد سفارش شده است، از پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه وآله روایت شده که هر کس به برادر مسلمان خود قرض بدهد مال او زیاد می‌شود، و ملائکه بر او رحمت می‌فرستند و اگر با بدهکار خود مدارا کند، بدون حساب و به سرعت از صراط می گذرد، و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام می‌شود. ۲۲۸۱ - در قرض لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر چیزی را به نیت قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است. ۲۲۸۲ - هر وقت بدهکار بدهی خود را بدهد، طلبکار باید قبول نماید، مگر آنکه برای پرداخت آن به درخواست طلبکار یا به درخواست هر دو مدتی قرار داده باشند که در این صورت طلبکار می تواند پیش از تمام شدن مدت از دریافت طلب خود امتناع کند. ۲۲۸۳ - اگر در صیغه قرض برای پرداخت آن مدتی قرار دهند، چنانچه تعیین

مـدت به درخواست بـدهکار یا به درخواست هر دو طرف بوده باشـد، طلبکار نمی توانـد پیش از تمام شـدن آن مدت طلب خود را مطالبه کند، ولی اگر تعیین مدت به درخواست طلبکار بوده یا اصلا برای پرداخت بدهی مدتی تعیین نشده بوده طلبکار می تواند هر وقت بخواهـد طلب خود را مطالبه نماید. ۲۲۸۴ - اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کنـد، چنانچه بـدهکار بتواند بدهی خود را بدهد، بایـد فورا آن را بپردازد و اگر تاخیر بینـدازد گناهکار است. ۲۲۸۵ - اگر بـدهکار غیر از خـانه ای که در آن نشسـته و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد و بـدون آنها در زحمت می‌افتـد، چیزی نداشـته باشـد، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او مطالبه نمایـد، بلکه بایـد صبر کنـد تا بتواند بدهی خود را بدهد. ۲۲۸۶ - کسـی که بـدهکار است و نمی توانـد بدهی خود را بدهد چنانچه بتوانـد کسبی بکنـد که لایق شانش باشد، احتیاط واجب آن است که کسب کند و بدهی خود را بدهد مخصوصا کسـی که کـاسبی برای او آسـان است یـا آنکه کـارش کـاسبی است بلکه وجوب آن در این صورت خـالی از قوت نیست. ۲۲۸۷ - کسی که دسترسـی به طلبکار خود ندارد، چنانچه امید نداشته باشد که در آینده او یا وارثش را پیدا کند، باید طلب او را از طرف صاحبش به فقیر بدهد. و بنابر احتیاط از حاکم شـرع در این کار اجازه بگیرد، و اگر طلبکار او سید نباشد، احتیاط مستحبی آن است که طلب او را به سـید فقیر ندهـد، ولی اگر امیـد داشـته باشد که او یا وارثش را پیدا کند باید منتظر بماند و از او جسـتجو کند چنانچه او را پیدا ننمایـد وصـیت کنـد که اگر او مرد و طلبکار یا وارثش پیـدا شد طلب او را از مالش بپردازند. ۲۲۸۸ - اگر مـال میت بیشتر از خرج واجـب کفن و دفن و بـدهی او نباشـد، بایـد مـالش را به همین مصـرفها برساننـد و به وارث او چیزی نمی‌رسـد. ۲۲۸۹ - اگر کسـی مقـداری پول طلا یا نقره و مانند اینها قرض کند و قیمت آن کم شود، چنانچه همان مقدار را که گرفته پس بدهد کافی است و اگر قیمت آن زیـادتر گردد لازم است همـان مقـدار را که گرفته بدهـد ولی در هر دو صورت اگر بـدهکار و طلبکار به غیر آن راضـی شوند اشکال ندارد. ۲۲۹۰ - اگر مـالی را که قرض کرده از بین نرفته باشـد و صـاحب مال، آن را مطالبه کنـد، احتیاط مسـتحب آن است که بـدهکار همان مال را به او بدهد. ۲۲۹۱ - اگر کسـی که قرض می‌دهد شرط کند که زیادتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، مثلا یک من گندم بدهد و شـرط کند که یک من و پنج سیر بگیرد، یا ده تخم مرغ بدهد که یازده تا بگیرد، ربا و حرام است. بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار کاری برای او انجام دهد، یا چیزی را که قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس دهد، مثلا شـرط کند یـک تومانی را که قرض کرده با یک کبریت پس دهـد، ربا و حرام است و نیز اگر با او شـرط کنـد که چیزی را که قرض می گیرد بطور مخصوصـی پس دهـد، مثلا مقداری طلای نساخته به او بدهد، و شـرط کند که ساخته پس بگیرد، باز هم ربا و حرام می‌باشد، ولی اگر بدون اینکه شـرط کند، خود بدهکار زیادتر از آنچه قرض کرده پس بدهد اشـکال ندارد بلکه مستحب است. ۲۲۹۲ - ربا دادن مثـل ربـا گرفتن حرام است ولی کسـی که قرض ربـایی گرفته ظـاهر این است که مالک می‌شود اگر چه اولی این است که در آن تصـرف نکنـد، و چنانچه طوری باشـد که اگر قرار ربا را هم نداده بودند، صاحب پول راضـی بوده که گیرنده قرض در آن پول تصـرف کند، قرض گیرنده می تواند در آن بدون اشکال تصرف نماید. ۲۲۹۳ - اگر گنـدم، یا چیزی مانند آن را بطور قرض ربایی بگیرد و بـا آن زراعت کنـد ظـاهر این است که حاصـل را مالـک می‌شـود اگر چه اولی این است که در حاصـلی که از آن بدسـت می‌آید تصرف نکند. ۲۲۹۴ - اگر لباسـی را بخرد و بعـدا از پول ربـا یـا از پول حلاـلی که مخلوط با آن پول است به صاحب لباس بدهد پوشـیدن آن لباس و نماز خواندن با آن اشـکال ندارد، ولی اگر به فروشـنده بگوید که این لباس را با این پول میخرم پوشـیدن آن لبـاس حرام است و امـا حکم نمـاز خوانـدن در آن در احکام لباس نمازگزار گـذشت. ۲۲۹۵ - اگر انسـان مقـداری پول به تاجر بدهد که در شـهر دیگر از طرف او کمتر بگیرد، اشـکال ندارد و این را صـرف برات می گویند. ۲۲۹۶ - اگر مقداری پول به کسـی بدهـد که بعـد از چنـد روز در شـهر دیگر زیادتر بگیرد، مثلا نهصـد و نود تومان بدهـد که بعد از ده روز در شـهر دیگر هزار تومان بگیرد در صورتی که مـاده آن پول مثلاـ طلاـ و نقره باشـد ربا و حرام است، ولی اگر کسـی که زیادی را می گیرد در مقابل زیادی، جنس بدهد یا عملی انجام دهد اشکال ندارد. و اما در اسکناسهای معمولی که از قسم شمردنیها است زیاد گرفتن اشکال ندارد مگر

این که قرض داده و شرط زیادی نموده باشد که در این صورت حرام است و یا این که نسیه بفروشد، و جنس و عوض آن از یک جنس باشد که صحت معامله در این صورت خالی از اشکال نیست. ۲۲۹۷ - اگر کسی از دیگری طلبی دارد که از جنس طلا ـ و نقره یا کشیدنی و پیمانه ای نیست می تواند آن را به شخص بدهکار یا دیگری به کمتر فروخته و وجه آن را نقدا بگیرد، بنابر این در زمان حاضر برات یا سفته هایی که طلبکار از بدهکار گرفته است می تواند آنها را به بانک یا به شخص دیگر به کمتر از طلب خود - که در عرف آن را نزول کردن گویند - بفروشد و باقی وجه را نقدا بگیرد. زیرا که اسکناسهای معمولی با وزن و پیمانه معامله نمی‌شود.

احکام حواله دادن

۲۲۹۸ - اگر انسان طلبکار خود را حواله بدهد که طلب خود را از دیگری بگیرد و طلبکار قبول نماید، بعد از آنکه حواله با شرایطی که بعدا گفته می‌شود درست شد، کسی که به او حواله شده بدهکار می‌شود، و دیگر طلبکار نمی تواند طلبی را که دارد از بدهکار اولی مطالبه نماید. ۲۲۹۹ - بدهکار و طلبکار و کسی که بر او حواله می‌شود باید بالغ و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکند. و نیز معتبر است بدهکار و طلبکار مفلس نباشند بلی اگر حواله بر شخص بری باشد، حواله دهنده اگر چه مفلس باشد اشکال ندارد. ۲۳۰۰ - حواله دادن بر کسی که بدهکار نیست، در صورتی که او قبول نکند صحیح نیست و نیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است، جنس دیگر حواله دهد مثلا به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد، تا او قبول نکند حواله صحیح نیست بلکه در تمام موارد حواله باید کسی که بر او حواله می‌شود قبول کند و گرنه حواله بنابر اظهر صحیح نیست. ۲۳۰۱ - موقعی که انسان حواله می‌دهد باید بدهکار باشد پس اگر بخواهد از کسی قرض کند، تا وقتی از او قرض نکرده نمی تواند او را به کسی حواله دهد که آنچه را بعدا قرض می‌دهد از آن کس بگیرد. ۲۳۰۲ - جنس و مقدار حواله باید در واقع معین باشد، پس اگر مثلا ده من گندم و ده تومان پول به یک نفر بدهکار باشد و به او بگوید یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر و آن را معین نکند حواله درست نیست. ۲۳۰۳ - اگر بدهی واقعا معین باشد، ولی بدهکار و طلبکار در موقع حواله دادن، مقدار آن یا جنس آن را ندانند حواله صحیح است، مثلا اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد و پیش از دیدن دفتر حواله بدهد و بعد دفتر را ببیند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید، حواله صحیح می‌باشد. ۲۳۰۴ - طلبکار می تواند حواله را قبول نکند، اگر چه کسی که به او حواله شده پول دار باشد و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید. ۲۳۰۵ - اگر کسی که به حواله دهنده بدهکار نیست، حواله را قبول کند اظهر آن است که پیش از پرداختن حواله هم می تواند مقدار حواله را از حواله دهنده مطالبه کند، مگر آن که طلبی که به او حواله شده با مدت باشد و مدت او هنوز بسر نیامده باشد که در این صورت او نمی تواند پیش از تمام شدن مدت مقدار حواله را از حواله دهنده مطالبه نماید هر چند که آن را پرداخت کرده باشد. و هم چنین اگر طلبکار طلب خود را به مقدار کمتر صلح کند، او فقط همان مقدار را می تواند از حواله دهنده مطالبه نماید. ۲۳۰۶ - بعد از آن که حواله درست شد، حواله دهنده و کسی که به او حواله شده، نمی‌توانند حواله را بهم بزنند، و هر گاه کسی که به او حواله شده در موقع حواله فقیر نباشد، اگر چه بعدا فقیر شود، طلبکار هم نمی تواند حواله را بهم بزند، و هم چنین است اگر موقع حواله فقیر باشد، و طلبکار بداند که فقیر است ولی اگر نداند که فقیر است و بعد بفهمد، اگر در آن وقت مالدار نشده باشد، طلبکار می تواند حواله را بهم بزند و طلب خود را از حواله دهنده بگیرد ولی اگر مالدار شده باشد، معلوم نیست بتواند معامله را بهم بزند. ۲۳۰۷ - اگر بدهکار و طلبکار و کسی که به او حواله شده یا یکی از آنان برای خود حق بهم زدن حواله را قرار دهند، مطابق قراری که گذاشته اند می‌توانند حواله را بهم بزنند. ۲۳۰۸ - اگر حواله دهنده خودش طلب طلبکار را بدهد،

چنانچه به خواهش کسی که به او حواله شده و مدیون حواله دهنده بوده داده است می تواند چیزی را که داده از او بگیرد. و اگر بدون خواهش او داده یا این که او مدیون حواله دهنده نبوده، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید.

احکام رهن

۲۳۰۹ – رهن آن است که انسان مالی را نزد دیگری (گرو طلب یا مالی که ضامن او می‌باشد) قرار دهد که اگر آن طلب یا مال را نپرداخت، بتواند عوض آن را از آن مال بدست آورد. ۲۳۱۰ – در رهن لازم نیست صیغه بخوانند و همین قدر که گرو دهنده مال خود را به قصد گرو بگرو گیرنده بدهد و او به همین قصد بگیرد رهن صحیح است. ۲۳۱۱ – گروه دهنده و کسی که مال را گرو می گیرد باید بالغ و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید گرو دهنده مفلس و سفیه نباشد. (معنای مفلس و سفیه در مساله (۲۲۶۲) گذشت) ولی اگر مفلس باشد لیکن مالی را که گرو می گذارد مال او نباشد یا از اموالی نباشد که از تصرف در آنها منع شده اشکال ندارد. ۲۳۱۲ – انسان مالی را می تواند گرو بگذارد که شرعا بتواند در آن تصرف کند و اگر مال کس دیگر را با اجازه او گرو بگذارد صحیح است. ۲۳۱۳ – چیزی را که گرو می گذارند، باید خرید و فروش آن صحیح باشد، پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند درست نیست. ۲۳۱۴ – استفاده چیزی را که گرو می گذارند مال مالك آن است چه گرو دهنده و چه کس دیگر باشد. ۲۳۱۵ – گرو گیرنده نمی تواند مالی را که گرو گرفته، بدون اجازه مالك آن چه گرو دهنده باشد چه کس دیگر ملك کسی کند، مثلا ببخشد یا بفروشد، ولی اگر آن را ببخشد یا بفروشد بعد او اجازه نماید اشکال ندارد. ۲۳۱۶ – اگر گرو گیرنده چیزی را که گرو برداشته با اجازه مالك آن بفروشد، پول آن مثل خود مال، گرو نمی‌باشد، و هم چنین است در صورتی که بی اجازه او بفروشد و بعد مالك امضاء کند، ولی اگر گرو دهنده آن چیز را با اجازه گرو گیرنده بفروشد که عوض آن را گرو قرار دهد باید همین کار را بکند و در صورتی که تخلف نماید معامله باطل است مگر آن که گرو گیرنده آن را اجازه دهد. ۲۳۱۷ – اگر موقعی که باید بدهی خود را بدهد، طلبکار مطالبه کند و او ندهد، طلبکار در صورتی که وکالت در فروش و برداشت طلب خود از پول آن داشته باشد می تواند مالی را که گرو برداشته بفروشد و طلب خود را بردارد، و در صورتی که وکالت نداشته باشد لازم است از بدهکار اجازه بگیرد و اگر دسترسی به او ندارد باید برای فروش و برداشت طلب خود از پول آن از حاکم شرع اجازه بگیرد، و در هر دو صورت اگر زیادی داشته باشد باید زیادی را به بدهکار بدهد. ۲۳۱۸ – اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسته و چیزهایی که مانند اثاثیه محل احتیاج او است، چیز دیگری نداشته باشد، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او مطالبه کند ولی اگر مالی را که گرو گذاشته اگر چه خانه و اثاثیه باشد، طلبکار می تواند بفروشد و طلب خود را بردارد.

احکام ضامن شدن

۲۳۱۹ – اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسی را بدهد ضامن شدن او در صورتی صحیح است که بهر لفظی اگر چه عربی نباشد یا به عملی به طلبکار بفهماند که من ضامن شده ام طلب تو را بدهم و طلبکار هم رضایت خود را بفهماند، و راضی بودن بدهکار شرط نیست. ۲۳۲۰ – ضامن و طلبکار باید بالغ و عاقل باشند و کسی هم آنها را مجبور نکرده باشد، و نیز باید سفیه نباشند، و هم چنین طلبکار باید مفلس نباشد، ولی این شرطها در بدهکار نیست مثلا اگر کسی ضامن شود که بدهی بچه یا دیوانه یا سفیه را بدهد صحیح است. ۲۳۲۱ – هر گاه برای ضامن شدن خودش شرطی قرار دهد، مثلا بگوید اگر بدهکار قرض تو را نداد من میدهم، ضامن شدن او محل اشکال است. ۲۳۲۲ – کسی که انسان ضامن بدهی او می‌شود باید بدهکار باشد پس اگر کسی بخواهد از

دیگری قرض کنـد تا وقتی قرض نکرده انسان نمی تواند ضامن او شود. ۲۳۲۳ – در صورتی انسان می توانـد ضامن شود که طلبکار و بـدهکار و جنس بـدهی همه در واقع و نفس الامر معین باشـند. پس اگر دو نفر از کسـی طلبکار باشـند و انسان بگویـد من ضامن هسـتم که طلب یکی از شـماها را بـدهم، چون معین نکرده که طلب کدام را می‌دهد، ضامن شدن او باطل است. و نیز اگر کسـی از دو نفر طلبکار باشد و شخصی بگوید من ضامن هستم که بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم، چون معین نکرده که بدهی کدام را می‌دهد، ضامن شدن او باطل می‌باشد و هم چنین اگر کسـی از دیگری مثلا ده من گندم و ده تومان پول طلبکار باشد، و شخصی بگویـد من ضامن یکی از دو طلب تو هسـتم و معین نکنـد که ضامن گندم است، یا ضامن پول صـحیح نیست. ۲۳۲۴ – اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشـد، ضامن نمی توانـد از بـدهکار چیزی بگیرد، و اگر مقـداری از آن را ببخشـد نمی توانـد آن مقدار را مطالبه نماید. ۲۳۲۵ – اگر انسان ضامن شود که بـدهی کسـی را بدهـد، نمی توانـد از ضامن شـدن خود برگردد. ۲۳۲۶ – ضامن و طلبکار – بنابر احتیاط – نمی‌تواننـد شـرط کنند که هر وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را بهم بزنند. ۲۳۲۷ – هرگاه انسان در موقع ضـامن شـدن بتوانـد طلب طلبکـار را بدهـد اگر چه بعـد فقیر شود، طلبکـار نمی توانـد ضامن بودن او را بهم زنـد و طلب خود را از بـدهکار اول مطالبه نمایـد و هم چنین است اگر در آن موقع نتوانـد طلب او را بدهـد ولی طلبکار بدانـد و به ضامن شـدن او راضـی شود. ۲۳۲۸ – اگر انسـان در موقعی که ضـامن می‌شود نتوانـد طلب طلبکـار را بدهـد، و طلبکـار چگونگی را نمی‌دانسـته و بخواهد ضامن بودن او را بهم بزند، اشکال دارد، بخصوص در صورتی که ضامن پیش از این که طلبکار ملتفت شود قدرت پیدا کرده باشد. ۲۳۲۹ – اگر کسـی بـدون اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، نمی تواند چیزی از او بگیرد. ۲۳۳۰ – اگر کسی با اجازه بـدهکار ضامن شود که بـدهی او را بدهد، می تواند مقداری را که ضامن شده – هر چند پیش از دادن آن – از او مطالبه نماید ولی اگر بجای جنسـی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید، مثلا اگر ده من گنـدم بـدهکار باشـد، و ضامن ده من برنـج بدهـد، نمی تواند برنج را از او مطالبه نماید، اما اگر خودش راضـی شود که برنج بدهد اشکال ندارد.

احکام کفالت

۲۳۳۱ – کفـالت آن است که انسـان متعهـد شود که هر وقت طلبکار بـدهکار را خواست، به دست او بدهـد و به کسـی که این طور متعهـد می‌شود کفیل می‌گویند. ۲۳۳۲ – کفـالت در صـورتی صـحیح است که کفیـل بهر لفظی اگر چه عربی نباشـد یـا به عملی به طلبکار بفهمانـد که من متعهـدم هر وقت بـدهکار خود را بخواهی به دست تو بدهم و طلبکار هم قبول نماید و بنابر احتیاط رضایت بـدهکار نیز در صـحت کفالت معتبر است بلکه احتیاط آن است که او هم طرف عقـد باشد یعنی بدهکار و طلبکار هر دو کفالت را قبول کنند. ۲۳۳۳ – کفیل بایـد بالغ و عاقل باشـد و او را در کفالت مجبور نکرده باشـند و بتوانـد کسـی را که کفیل او شده حاضـر نماید، و هم چنین باید سـفیه یا مفلس نباشد در صورتی که حاضـر کردن بدهکار مسـتلزم تصـرف در مالش باشد. ۲۳۳۴ – یکی از پنـج چیز، کفـالت را بهم میزنـد: اول کفیل بـدهکار را به دست طلبکار بدهـد. یا او خود تسـلیم طلبکار شود. دوم طلب طلبکار داده شود. سوم طلبکـار از طلب خود بگـذرد. یـا آن را به دیگری انتقـال دهـد. چهـارم بـدهکار یـا کفیل بمیرد. پنجم طلبکار کفیل را از کفالت آزاد کند. ۲۳۳۵ – اگر کسـی به زور بدهکار را از دست طلبکار رها کند، چنانچه طلبکار دسترسی به او نداشته باشد، کسی که بدهکار را رها کرده، باید او را به دست طلبکار بدهد یا طلب او را بپردازد.

احکام ودیعه (امانت)

۲۳۳۶ - اگر انسان مالی را به کسی بدهد و بگوید نزد تو امانت باشد و او هم قبول کند یا بدون این که حرفی بزنند صاحب مال بفهماند که مال را برای نگهداری به او می‌دهد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد، باید به احکام ودیعه و امانت داری که بعدا گفته می‌شود عمل نماید. ۲۳۳۷ - امانت دار و کسی که مال را امانت می‌گذارد باید هر دو بالغ و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد پس اگر انسان مالی را پیش دیوانه یا بچه امانت بگذارد یا دیوانه یا بچه مالی را پیش کسی امانت بگذارد، صحیح نیست بله جایز است بچه ممیز مال دیگری را با اذنش نزد کسی امانت بگذارد و هم چنین باید کسی که امانت می‌گذارد سفیه یا مفلس نباشد، ولی اگر مفلس باشد، لیکن مالی را که امانت گذاشته از جمله اموالی نباشد که از تصرف در آنها منع شده اشکال ندارد، و نیز باید امانت دار سفیه یا مفلس نباشد، در صورتی که حفظ و نگهداری امانت مستلزم تصرف در مال خودش باشد. ۲۳۳۸ - اگر از بچه ای چیزی را بدون اذن صاحبش بطور امانت قبول کند، باید آن را به صاحبش بدهد و اگر آن چیز مال خود بچه است، لازم است آن مال را به ولی او برساند و چنانچه پیش از رساندن مال به آنان تلف شود، باید عوض آن را بدهد، مگر از ترس آن که مبادا تلف شود به قصد رساندن به صاحبش گرفته باشد که در این صورت اگر در نگهداری و رساندن آن کوتاهی نکند ضامن نیست. و هم چنین است حال اگر امانت گذار دیوانه باشد. ۲۳۳۹ - کسی که نمی تواند امانت را نگهداری نماید، در صورتی که امانت گذار ملتفت حال او نباشد باید قبول نکند. ۲۳۴۰ - اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست و مال را از او نگیرد، چنانچه او مال را بگذارد و برود و آن مال تلف شود، کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید. ۲۳۴۱ - کسی که چیزی را ودیعه می گذارد، هر وقت بخواهد می تواند ودیعه را بهم بزند، و هم چنین کسی هم که امانت را قبول می کند، هر وقت بخواهد می تواند ودیعه را بهم بزند. ۲۳۴۲ - اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود و ودیعه را بهم بزند، باید هر چه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولی صاحبش برساند یا به آنان خبر دهد که به نگهداری حاضر نیست، و اگر بدون عذر، مال را با آنان نرساند و خبر هم ندهد، چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد. ۲۳۴۳ - کسی که امانت را قبول می کند، اگر برای آن، جای مناسبی ندارد، باید جای مناسب تهیه نماید و طوری آن را نگهداری کند که مردم نگویند در نگهداری آن کوتاهی نموده است و اگر در این امر کوتاهی کند و تلف شود، باید عوض آن را بدهد. ۲۳۴۴ - کسی که امانت را قبول می کند، اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و تعدی - یعنی زیاده روی - هم ننماید و اتفاقا آن مال تلف شود ضامن نیست ولی اگر در نگهداری آن کوتاهی کند مثلا آن را در جایی بگذارد که مامون از آن نباشد که ظالمی بفهمد و آن را ببرد، یا تعدی کند یعنی در مال به طوری که مالك اذن نداده تصرف نماید مثلا ـ لباس را بپوشد یا حیوان را سوار شود چنانچه تلف شود، باید عوض آن را به صاحبش بدهد. ۲۳۴۵ - اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معین کند و به کسی که امانت را قبول کرده بگوید که باید مال را در اینجا حفظ کنی و اگر احتمال هم بدهی که از بین برود، نباید آن را به جای دیگر ببری، نمی تواند آن را به جای دیگر ببرد و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود ضامن است. ۲۳۴۶ - اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معین کند، ولی ظاهر کلامش آن باشد که آن محل در نظر او خصوصیتی نداشته، بلکه یکی از موارد حفظ آن بوده، کسی که امانت را قبول کرده، می تواند آن را به جای دیگری که مال در آن جا محفوظ تر یا مثل محل اولی است ببرد و چنانچه مال در آنجا تلف شود ضامن نیست. ۲۳۴۷ - اگر صاحب مال برای همیشه دیوانه یا بیهوش شود، ودیعه باطل می‌شود و کسی که امانت را قبول کرده باید فورا امانت را بولی او برساند و یا به ولی او خبر دهد و اگر بدون عذر شرعی مال را به ولی او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد ولی اگر دیوانگی یا بیهوشی صاحب مال گاه گاهی است باطل شدن ودیعه در این صورت محل اشکال است. ۲۳۴۸ - اگر صاحب مال بمیرد، ودیعه باطل می‌شود پس چنانچه مال بدون آن که متعلق حق دیگری باشد به وارث او منتقل شود

بایـد امانت دار مال را به وارث او برسانـد یا به وارث خبر دهد و چنانچه مال را بدون عذر شـرعی به وارث ندهد و از خبر دادن هم کوتـاهی کنـد و مـال تلـف شـود ضـامن اسـت، ولی اگر برای آن که می‌خواهـد بفهمـد کسـی که می گویـد من وارث میتم راسـت می گوید یا نه، یا میت وارث دیگری دارد یا نه، مال را ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن نیست. ۲۳۴۹ – اگر صاحب مال بمیرد و مال به ورثه او منتقل شود، کسـی که امانت را قبول کرده بایـد مال را به همه ورثه بدهد، یا به کسـی بدهد که همه آنـان گرفتن مـال را به او واگـذار کرده انـد پس اگر بـدون اجـازه دیگران تمـام مال را به یکی از ورثه بدهـد ضامن سـهم دیگران است. ۲۳۵۰ – اگر کسـی که امانت را قبول کرده بمیرد، یا برای همیشه دیوانه یا بیهوش شود ودیعه باطل می‌شود و وارث یا ولی او بایـد هر چه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد یا امانت را به او برساند، ولی اگر دیوانگی یا بیهوشـی او گاه گاهی است باطل شدن ودیعه در این صورت محل اشـکال است. ۲۳۵۱ – اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببینـد، چنانچه ممکن است، باید بنابر احتیاط امانت را به صاحب آن یا ولی یا وکیل او برسانـد، و یا به او خبر دهـد و اگر ممکن نیست بایـد به طوری عمل کنـد که اطمینان پیدا کند که مال پس از وفات او به صاحبش خواهد رسید، مثلا وصیت کند و شاهد بگیرد و به وصی و شاهد اسم صاحب مال و جنس و خصوصیات مال و محل آن را بگوید. ۲۳۵۲ – اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند و به وظیفه ای که در مساله پیش گفته شد عمل نکند، ضامن آن امانت خواهد بود پس چنانچه آن از بین برود، باید عوضـش را بدهد، ولی اگر مرض او خوب شود یا بعد از مدتی پشیمان شود و به آنچه گفته شد عمل کند بنابر اظهر دیگر ضامن نیست.

احکام عاریه

۲۳۵۳ – عاریه آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهـد که از آن اسـتفاده کند و در عوض، چیزی از او نگیرد. ۲۳۵۴ – لازم نیست در عاریه صیغه بخواننـد و اگر مثلا لباس را به قصـد عاریه به کسـی بدهـد و او هم به همین قصـد بگیرد عاریه صـحیح است. ۲۳۵۵ – عـاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مـال انسـان است ولی منفعت آن را به دیگری واگـذار کرده مثلا آن را اجاره داده، در صورتی صـحیح است که مالـک چیز غصبی یـا کسـی که آن چیز را اجاره کرده به عاریه دادن راضـی باشـد. ۲۳۵۶ – چیزی را که منفعتش مال انسان است مثلا آن را اجاره کرده می تواند عاریه بدهد. ولی بنابر احتیاط نمی تواند آن را بدون اذن مالکش به کسـی که آن را عاریه کرده تحویل دهـد. ۲۳۵۷ – اگر دیوانه و بچه و مفلس و سـفیه مال خود را عاریه بدهند صـحیح نیست، اما اگر ولی در صورتی که مصلحت بداند مال کسی را که بر او ولایت دارد عاریه دهد اشکال ندارد، و هم چنین واسطه شدن بچه در رسانیدن مال به کسـی که عاریه می کند بی اشکال است. ۲۳۵۸ – اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و در اسـتفاده از آن زیاده روی هم ننماید و اتفاقا آن چیز تلف شود ضامن نیست ولی چنانچه شـرط کنند که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد، یا چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، باید عوض آن را بدهد. ۲۳۵۹ – اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشـد، چنانچه تلف شود ضامن نیست. ۲۳۶۰ – اگر عاریه دهنـده بمیرد، عاریه گیرنده باید به همان ترتیبی که در مساله (۲۳۴۸) در صورت فوت صاحب مال در مورد ودیعه گـذشت عمل نماید. ۲۳۶۱ – اگر عاریه دهنده طوری شود که شـرعا نتواند در مال خود تصـرف کند مثلا دیوانه یا بیهوش شود، عاریه کننده باید به همان ترتیبی که در مساله (۲۳۴۷) در مورد ودیعه در نظیر این صورت گـذشت عمل نماید. ۲۳۶۲ – کسـی که چیزی را عاریه داده هر وقت بخواهـد می توانـد عاریه را بهم بزند، و کسـی هم که عاریه کرده هر وقت بخواهـد می تواند آن را بهم بزند. ۲۳۶۳ – عاریه دادن چیزی که اسـتفاده حلال نـدارد مثل آلات لهو و قمار یا ظرف طلاـ و نقره به جهت استعمال در خوردن و آشامیـدن – بلکه در مطلق اسـتعمالات بنابر احتیاط لازم – باطل است، و اما عاریه دادن به جهت زینت نمودن جایز است اگر چه احتیاط در ترک است. ۲۳۶۴ – عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن و

عاریه دادن حیوان نر برای کشیدن بر ماده صحیح است. ۲۳۶۵ - اگر چیزی را که عاریه کرده به مالک، یا وکیل، یا ولی او بدهد، و بعد آن چیز تلف شود، عاریه کننده ضامن نیست، ولی اگر بدون اجازه صاحب مال، یا وکیل، یا ولی او آن را به جایی ببرد اگر چه جایی باشد که صاحبش معمولا به آنجا می‌برده مثلا اسب را در اصطبلی که صاحبش برای آن درست کرده ببندد و بعد تلف شود، یا کسی آن را تلف کند ضامن است. ۲۳۶۶ - اگر چیز نجس را عاریه دهد، باید در صورتی که در مساله (۲۰۶۵) گذشت نجس بودن آن را به کسی که عاریه می کند بگوید. ۲۳۶۷ - چیزی را که عاریه کرده بدون اجازه صاحب آن نمی تواند به دیگری اجاره، یا عاریه دهد. ۲۳۶۸ - اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهد، چنانچه کسی که اول آن چیز را عاریه کرده بمیرد، یا دیوانه شود، عاریه دومی باطل نمی‌شود. ۲۳۶۹ - اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است، باید آن را به صاحبش برساند و نمی تواند به عاریه دهنده بدهد. ۲۳۷۰ - اگر مالی را که می‌داند غصبی است عاریه کند و از آن استفاده ای ببرد و در دست او از بین برود، مالک می تواند عوض مال و عوض استفاده ای را که عاریه کننده برده، از او یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند و اگر از عاریه کننده بگیرد، او نمی تواند چیزی را که به مالک می‌دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید. ۲۳۷۱ - اگر نداند مالی را که عاریه کرده غصبی است و در دست او از بین برود، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد، او هم می تواند آنچه را که به صاحب مال داده از عاریه دهنده مطالبه نماید ولی اگر چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، یا عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود عوضش را بدهد، نمی تواند عوض آن را که به صاحب مال می‌دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.

غصب

احکام غصب

۱/۲۵۵۳ - غصب آن است که انسان از روی ظلم، بر مال یا حق کسی مسلط شود و این یکی از گناهان بزرگ است که اگر کسی انجام دهد، در قیامت به عذاب سخت گرفتار می‌شود، از حضرت پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه وآله روایت شده است که هر کس یک وجب زمین از دیگری غصب کند در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او می‌اندازند. ۲۵۵۴ - اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه و پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند، حق آنان را غصب نموده و هم چنین است اگر کسی در مسجد جایی را برای خود بگیرد چنانچه دیگری او را از آنجا بیرون کند، و نگذارد که از آنجا استفاده نماید، گناه کرده است. ۲۵۵۵ - اگر گرو دهنده و گرو گیرنده قرار بگذارند که چیزی را که گرو گذاشته شده به دست گرو گیرنده یا به دست شخص سومی باشد گرو دهنده نمی تواند آن چیز را پیش از آن که طلب او را بدهد پس بگیرد و چنانچه بگیرد باید فورا برگرداند. ۲۵۵۶ - مالی را که نزد کسی گرو گذاشته اند، اگر دیگری غصب کند هر یک از صاحب مال و گرو گیرنده می‌توانند چیزی را که غصب کرده از او مطالبه نمایند و چنانچه آن چیز را از او بگیرند، باز هم در گرو است و اگر آن چیز از بین برود و عوض آن را بگیرند، آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می‌باشد. ۲۵۵۷ - اگر انسان چیزی را غصب کند، باید به صاحبش برگرداند و اگر آن چیز از بین برود و قیمت داشته باشد، باید عوض آن را به او بدهد. ۲۵۵۸ - اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی به دست آید، مثلا از گوسفندی که غصب کرده بره ای پیدا شود، مال صاحب مال است و نیز کسی که مثلا خانه ای را غصب کرده، اگر چه در آن ننشیند باید اجاره آن را بدهد. ۲۵۵۹ - اگر از بچه یا دیوانه چیزی را که مال او است غصب کند باید آن را به ولی او بدهد و اگر از بین رفته، باید عوض آن را بدهد. ۲۵۶۰ - هرگاه دو نفر با هم چیزی را غصب کنند، چنانچه هر

دو بر تمام آن چیز تسلط داشته باشند، هر کدام از آنان ضامن تمام آن چیز است اگر چه هر یک به تنهایی نمی‌توانسته آن را غصب نماید. ۲۵۶۱ - اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند، مثلاً گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید، چنانچه جدا کردن آنها ممکن است، اگر چه زحمت داشته باشد، باید جدا کند و به صاحبش برگرداند. ۲۵۶۲ - اگر شخصی قطعه طلای ساخته شده ای را غصب کند مثل گوشواره و آن را آب نماید باید آن را با تفاوت قیمتش پیش از آب کردن و پس از آن به صاحبش بدهد و چنانچه برای این که تفاوت قیمت را ندهد بگوید، آن را مثل اولش می‌سازم، مالک مجبور نیست قبول نماید. و نیز مالک نمی تواند او را مجبور کند که آن را مثل اولش بسازد. ۲۵۶۳ - اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود مثلا طلایی را که غصب کرده گوشواره بسازد، چنانچه صاحب مال بگوید مال را به همین صورت بده، باید به او بدهد و نمی تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد، و همچنین بدون اجازه مالک حق ندارد، آن را به صورت اولش در آورد ولی اگر بدون اجازه او آن چیز را مثل اولش یا به شکلی دیگر کند، معلوم نیست ضامن تفاوت قیمت میان دو حالت باشد. ۲۵۶۴ - اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود، و صاحب مال بگوید باید آن را به صورت اول در آوری واجب است آن را به صورت اولش در آورد و چنانچه قیمت آن به واسطه تغییر دادن از اولش کمتر شود، باید تفاوت آن را به صاحبش بدهد، پس طلایی را که غصب کرده اگر گوشواره بسازد و صاحب آن بگوید باید به صورت اولش در آوری، در صورتی که بعد از آب کردن، قیمت آن از پیش از گوشواره ساختن کمتر شود، باید تفاوت آن را بدهد. ۲۵۶۵ - اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند، یا درخت بنشاند زراعت و درخت و میوه آن مال خود او است و چنانچه صاحب زمین راضی نباشد، که زراعت و درخت در زمین او بماند، کسی که غصب کرده باید فورا زراعت یا درخت خود را اگر چه ضرر نماید از زمین بکند، و نیز باید اجاره زمین را در مدتی که زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد و خرابیهایی را که در زمین پیدا شده درست کند، مثلاً جای درختها را پر نماید، و اگر به واسطه اینها قیمت زمین از اولش کمتر شود، باید تفاوت آن را هم بدهد، و نمی تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد، یا اجاره بدهد، و نیز صاحب زمین نمی تواند او را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد. ۲۵۶۶ - اگر صاحب زمین راضی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند، کسی که آن را غصب کرده، لازم نیست درخت و زراعت را بکند، ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد. ۲۵۶۷ - اگر چیزی که غصب کرده از بین برود، در صورتی که مثل گاو و گوسفند باشد که از جهت خصوصیات شخصی قیمت آن در نظر عقلاء با قیمت فرد دیگری فرق دارد، باید قیمت آن را بدهد و چنانچه قیمت بازار آن به واسطه اختلاف عرضه و تقاضا فرق کرده باشد باید قیمت وقتی را که تلف شده بدهد، و احتیاط مستحب آن است که بالاترین قیمتی را که از زمان غصب تا زمان تلف داشته بدهد. ۲۵۶۸ - اگر چیزی را که غصب کرده و از بین رفته مانند گندم و جو باشد که قیمت افرادش از جهت خصوصیات شخصیه با هم فرق ندارد، باید مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهد، ولی چیزی را که می‌دهد باید خصوصیات نوعی و سنخیش مانند چیزی باشد که آن را غصب کرده و از بین رفته است. مثلا اگر از قسم اعلای برنج غصب کرده نمی تواند از قسم پست تر بدهد. ۲۵۶۹ - اگر چیزی را که مثل گوسفند است غصب نماید و از بین برود چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده باشد ولی در مدتی که پیش او بوده مثلا چاق شده، سپس تلف شده باشد، باید قیمت وقتی را که چاق بوده بدهد. ۲۵۷۰ - اگر چیزی را که غصب کرده دیگری از او غصب نماید، و از بین برود، صاحب مال می تواند عوض آن را از هر یک از آنان بگیرد، یا از هر کدام آنان مقداری از عوض آن را مطالبه نماید، و چنانچه عوض مالی را از اولی بگیرد، اولی می تواند آنچه را داده از دومی بگیرد، ولی اگر از دومی بگیرد، او نمی تواند آنچه را که داده از اولی مطالبه نماید. ۲۵۷۱ - اگر چیزی را که می‌فروشند، یکی از شرطهای معامله در آن نباشد، مثلا چیزی را که باید با وزن خرید و فروش کنند بدون وزن معامله نمایند، معامله باطل است. و چنانچه فروشنده و خریدار با قطع نظر از معامله راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند اشکال ندارد، و گرنه

چیزی را که از یکدیگر گرفته اند مثل مال غصبی است، و باید آن را به دیگری برگردانند، و در صورتی که مال هر یک در دست دیگری تلف شود، چه بدانـد معامله باطل است چه نداند، باید عوض آن را بدهد. ۲۵۷۲ - هر گاه مالی را از فروشنده بگیرد که آن را ببینـد یـا مـدتی نزد خـود نگهـدارد تـا اگر پسـندید بخرد، در صـورتی که آن مـال تلـف شود، بنـابر مشـهور بایـد عوض آن را به صاحبش بدهد.

احکام مالی که انسان آن را پیدا می‌کند

۲۵۷۳ - مـال گم شـده که از قسم حیوان نیست، چنانچه انسان پیـدا کنـد و نشانه ای نداشـته باشـد که به واسـطه آن صاحبش معلوم شود، چه قیمت آن کمـتر از یـک درهـم ۶ / ۱۲ نخود نقره سـکه دار باشـد یا نباشـد، می تواند آن را برای خود بردارد، ولی احتیاط مستحب آن است که آن را از طرف صاحبش به فقرا صـدقه بدهـد. ۲۵۷۴ - اگر مـالی پیـدا کنـد که قیمت آن از یک درهم کمتر است چنـانچه صـاحب آن معلوم باشـد و انسـان ندانـد راضـی است یا نه، نمی توانـد بـدون اجازه او بردارد و اگر صاحب آن معلوم نباشـد، احتیاط واجب آن است که او را از طرف صاحبش صدقه بدهد. و هر وقت صاحبش پیدا شد، چنانچه به صدقه دادن راضـی نشود، عوض آن را به او بدهـد. ۲۵۷۵ - هر گاه چیزی را که پیـدا کرده نشانه ای دارد که به واسـطه آن می توانـد صاحبش را پیـدا کنـد، اگر چه بدانـد صاحب آن کافری است که اموالش محترم است، در صورتی که قیمت آن چیز به مقدار یک درهم برسد، باید از روزی که آن را پیـدا کرده تـا یـک سـال در محل اجتماع مردم اعلان کنـد. ۲۵۷۶ - اگر انسان خودش نخواهـد اعلان کنـد، می تواند به کسی که اطمینان دارد بگوید که از طرف او اعلان نماید. ۲۵۷۷ - اگر تا یک سال اعلان کند، و صاحب مال پیدا نشود در صورتی که آن مال را در غیر حرم مکه پیـدا کرده باشـد، می توانـد آن را برای صاحبش نگهـداری کنـد که هر وقت پیـدا شد به او بدهـد یا از طرف صاحبش به فقرا صـدقه بدهد، و احتیاط لازم آن است که آن را برای خود بر ندارد، و اگر آن مال را در حرم پیدا کرده باشـد احتیاط واجب آن است که تصدق کند. ۲۵۷۸ - اگر بعـد از آن که یک سال اعلان کرد و صاحب مال پیدا نشد مال را برای صـاحبش نگهـداری کنـد و از بین برود، چنانچه در نگهـداری آن کوتاهی نکرده و تعـدی یعنی زیاده روی هم ننموده، ضامن نیست. ولی اگر از طرف صاحبش صدقه داده باشد، صاحبش مخیر است بین آن که به صدقه راضـی شده، یا عوض مالش را مطالبه کنـد و ثواب صدقه برای تصدق کننده باشد. ۲۵۷۹ - کسـی که مالی را پیدا کرده، اگر عمدا به دسـتوری که گفته شد اعلان نکند، گذشـته از این که معصیت کرده، چنانچه احتمال دهـد که مفیـد باشـد، باز هم واجب است اعلان کنـد. ۲۵۸۰ - اگر دیوانه یـا بچه نابالغ چیزی پیـدا کند که نشانه دار باشد و قیمت آن به مقدار یک درهم برسد ولی او می تواند اعلان نماید - بلکه واجب است که اعلان نمایـد اگر آن چیز را از بچه یا دیوانه گرفته باشد - و اگر یک سال اعلان کرد و صاحب مال پیدا نشد باید به آنچه در مساله (۲۵۷۷) گفته شد عمل نماید. ۲۵۸۱ - اگر انسان در بین سالی که اعلان می‌کنـد، از پیـدا شـدن صاحب مال ناامید شود، باید با اذن حاکم شرع - بنابر احتیاط - آن را صدقه بدهد. ۲۵۸۲ - اگر در بین سالی که اعلان می‌کنـد، مال از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده، یا تعـدی، یعنی زیاده روی کرده باشد، عوض آن را برای صاحبش ضامن است و باید اعلان را ادامه دهد، و اگر کوتـاهی نکرده و زیـاده روی هم ننمـوده چیزی بر او واجب نیست. ۲۵۸۳ - اگر مـالی را که نشـانه دارد و قیمت آن به یـک درهم می‌رسـد در جایی پیـدا کنـد که معلوم است به واسـطه اعلان، صاحب آن پیدا نمی‌شود، باید از روز اول آن را از طرف صاحبش به فقراء - با اذن حاکم شـرع بنابر احتیاط لازم - صـدقه بدهـد نبایـد صبر نماید تا سال تمام شود. ۲۵۸۴ - اگر چیزی را پیـدا کند و به خیـال این که مـال خود او است بردارد، بعـد بفهمـد مـال خودش نبوده، احکامی که در مسائل گذشـته گفته شـد بر او جاری است. ۲۵۸۵ - چیزی را که پیدا کرده باید به طوری اعلان کند، که اگر صاحب آن بشنود احتمال معتنابه دهد، که آن چیز مال او است. و

این امر به حسب اختلاف موارد فرق می کنـد، مثلاـ گاهی همین قـدر کافی است که بگویـد (چیزی پیـدا کرده ام)، ولی در بعضـی موارد باید جنس آن را نیز تعیین کند مثلا بگوید (قطعه ای طلا پیدا کرده ام) و در بعضـی موارد باید بعضی از خصوصیات را اضافه کنـد، مثلا بگویـد: (گوشواره ای طلا پیدا کرده ام) ولی در هر صورت باید تمام خصوصـیات را نگوید تا متعین نشود. ۲۵۸۶ – اگر کسـی چیزی را پیـدا کنـد، و دیگری بگویـد مال من است و نشانه های آن را بگوید، در صورتی باید به او بدهد که اطمینان داشـته باشـد، مـال او است و لازم نیست نشانه های را که بیشتر اوقات صاحب مال هم ملتفت آنها نیست بگویـد. ۲۵۸۷ – اگر قیمت چیزی که پیـدا کرده ام به یک درهم برسـد، چنانچه اعلان نکنـد و در مسـجد، یا جای دیگری که محل اجتماع مردم است بگـذارد، و آن چیز از بین برود، یا دیگری آن را بردارد، کسـی که آن را پیدا کرده ضامن است. ۲۵۸۸ – هرگاه چیزی را پیدا کند که تا یک سال نمی‌مانـد، بایـد تا آخرین زمانی که باقی می‌ماند – البته با حفظ تمام خصوصـیاتی که در قیمتش دخالت دارند – آن را حفظ کند و احتیاط لازم آن است که در طی این مدت او را اعلان کند و چنانچه صاحبش پیدا نشد، باید با اجازه حاکم شـرع یا وکیل او – بنابر احتیاط – قیمت آن را معین کنـد و بفروشـد و پولش را نگهـدارد و اعلان را ادامه دهـد و اگر تا یک سال صاحبش پیدا نشد باید به آنچه در مساله (۲۵۷۷) گفته شد عمل نماید. ۲۵۸۹ – اگر چیزی را که پیدا کرده موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد، و نخواهـد آن را به صـاحبش چنـانچه پیـدا شود بدهـد وضو و نمـازش باطل نمی‌شود. ۲۵۹۰ – اگر کفش شخصــی را ببرنـد و کفش دیگری به جـای آن بگذارنـد، چنـانچه بدانـد کفشـی که مانـده مال کسـی است که کفش او را برده و راضـی است که کفشـش را عوض کفشی که برده است بردارد، می تواند به جای کفش خودش بردارد. و هم چنین است اگر بداند که کفش او را به طور ناحق و ظلم برده است، ولی در این فرض باید قیمت آن از کفش خودش بیشتر نباشد، و الا حکم مجهول المالك، نسبت به زیادی قیمت جـاری است، و در غیر این دو صورت حکم مجهول المالك بر آن کفش جاری خواهـد بود. ۲۵۹۱ – اگر مالی که در دست انسان است مجهول المالك صاحب آن نامعلوم باشـد و گمشـده بر آن مال صدق نکند، در صورتی که اطمینان داشته باشد که مالك آن راضی به تصرف او در آن می‌باشد جایز است به هر طوری که می‌داند او راضی است در آن تصرف کند و گرنه لازم است صاحب آن را جسـتجو کنـد، و تا زمانی که احتمال می‌دهـد جسـتجو فایـده داشـته باشـد جسـتجو را ادامه دهـد، و پس از یاس از پیدا شدن صاحبش باید آن مال را به فقیر صدقه بدهد، و احتیاط لازم این است که با اجازه حاکم شـرع تصدق کند، و اگر بعدا صاحبش پیدا شود، چنانچه راضی به صدقه دادن نشود، بنابر احتیاط باید عوض آن را به او بدهد.

نذر و عهد

احکام نذر و عهد

۲۶۴۹ – نذر آن است که انسان برای خدا بر خود واجب کند که کار خیری را بجا آورد، یا کاری را که نکردن آن بهتر است ترک نماید. ۲۶۵۰ – در نـذر بایـد صـیغه خوانده شود و لازم نیست آن را به عربی بخوانند پس اگر بگوید چنانچه مریض من خوب شود، برای خـدا بر من است که ده تومان به فقیر بدهم نذر او صـحیح است. ۲۶۵۱ – نـذر کننده باید بالغ و عاقل باشد و به اختیار و قصـد خود نذر کند، بنابر این نذر کردن کسی که او را مجبور کرده اند، یا به واسطه عصبانی شدن بی قصد یا بی اختیار نذر کرده صحیح نیست. ۲۶۵۲ – شـخص سـفیه (کسـی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کنـد) اگر مثلا نـذر کنـد چیزی به فقیر بـدهد صحیح نیست و هم چنین شـخص مفلس اگر نذر کند که مثلا چیزی از اموالی که از تصـرف در آنها منع شده به فقیر بدهد صـحیح نیست. ۲۶۵۳ – نذر زن بدون اجازه شوهر در آنچه با حق او منافات دارد صـحیح نیست، و هم چنین نذر زن در اموالش بدون اجازه

شوهر محل اشکال است، مگر در حج و زکاهٔ و صدقه و احسان به پدر و مادر و صله ارحام. ۲۶۵۴ – اگر زن با اجازه شوهر نذر کند، شوهرش نمی تواند نذر او را بهم بزند، یا او را از عمل کردن به نذر جلوگیری نماید. ۲۶۵۵ – اگر فرزند بدون اجازه پدر یا با اجازه او نذر کند، باید به آن نذر عمل نماید. ولی اگر پدر یا مادر از عملی که نذر کرده منعش کنند، به طوری که آن عمل دیگر در حق او رجحان نداشته باشد نذرش منحل می‌شود. ۲۶۵۶ – انسان کاری را می تواند نذر کند که انجام آن برایش ممکن باشد، بنابر این کسی که مثلا نمی تواند پیاده کربلا برود، اگر نذر کند که پیاده برود نذر او صحیح نیست. ۲۶۵۷ – اگر نذر کند که کار حرام یا مکروهی را انجام دهد یا کار واجب یا مستحبی را ترک کند، نذر او صحیح نیست. ۲۶۵۸ – اگر نذر کند که کار مباحی را انجام دهد، یا ترک نماید، چنانچه بجا آوردن آن و ترکش از هر جهت مساوی باشد، نذر او صحیح نیست و اگر انجام آن از جهتی بهتر باشد و انسان به قصد همان جهت نذر کند، مثلا نذر کند غذایی را بخورد که برای عبادت قوت بگیرد، نذر او صحیح است، و نیز اگر ترک آن از جهتی بهتر باشد و انسان برای همان جهت نذر کند که آن را ترک نماید مثلا برای این که دود مضر است نذر کند که آن را استعمال نکند نذر او صحیح می‌باشد، ولی اگر بعدا ترک استعمال دود برای او ضرر داشته باشد نذر او منحل می‌شود. ۲۶۵۹ – اگر نذر کند نماز واجب خود را در جایی بخواند که به خودی خود ثواب نماز در آنجا زیاد نیست مثلا نذر کند نماز را در اطاق بخواند، چنانچه نماز خواندن در آنجا از جهتی بهتر باشد، مثلا به واسطه این که خلوت است انسان حضور قلب پیدا می کند، اگر نذر او برای آن جهت باشد صحیح است. ۲۶۶۰ – اگر نذر کند عملی را انجام دهد، باید همان طور که نذر کرده بجا آورد پس اگر نذر کند که روز اول ماه صدقه بدهد، یا روزه بگیرد یا نماز اول ماه بخواند چنانچه قبل از آن روز یا بعد از آن بجا آورد، کفایت نمی کند، و نیز اگر نذر کند که وقتی مریض او خوب شود صدقه بدهد، چنانچه پیش از آن که خوب شود صدقه را بدهد کافی نیست. ۲۶۶۱ – اگر نذر کند روزه بگیرد ولی وقت و مقدار آن را معین نکند چنانچه یک روز روزه بگیرد کافی است و اگر نذر کند نماز بخواند و مقدار و خصوصیات آن را معین نکند، اگر یک نماز دو رکعتی بخواند کفایت می کند، و اگر نذر کند صدقه بدهد و جنس و مقدار آن را معین نکند، اگر چیزی بدهد که بگویند صدقه داده، به نذر عمل کرده است و اگر نذر کند کاری برای خدا بجا آورد، در صورتی که یک نماز یا یک روز روزه بگیرد، یا چیزی صدقه بدهد نذر خود را انجام داده است. ۲۶۶۲ – اگر نذر کند روز معینی را روزه بگیرد، باید همان روز را روزه بگیرد، و در صورتی که عمدا روزه نگیرد، باید گذشته از قضای آن روز کفاره هم بدهد و اظهر این است که کفاره اش کفاره مخالفت قسم است چنانکه خواهد آمد، ولی در آن روز اختیارا می تواند مسافرت کند، و روزه را نگیرد. و چنانچه در سفر باشد لازم نیست قصد اقامه کرده و روزه بگیرد و در صورتی که از جهت سفر یا از جهت عذر دیگری مثل مرض یا حیض روزه نگیرد لازم است روزه را قضا کند ولی کفاره ندارد. ۲۶۶۳ – اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند، باید کفاره بدهد. ۲۶۶۴ – اگر نذر کند که تا وقت معینی عملی را ترک کند، بعد از گذشتن آن وقت می تواند آن عمل را بجا آورد و اگر پیش از گذشتن آن وقت از روی فراموشی یا ناچاری انجام دهد، چیزی بر او واجب نیست، ولی باز هم لازم است که تا آن وقت آن عمل را بجا نیاورد، و چنانچه دوباره پیش از رسیدن آن وقت بدون عذر آن عمل را انجام دهد باید کفاره بدهد. ۲۶۶۵ – کسی که نذر کرده عملی را ترک کند و وقتی برای آن معین نکرده است، اگر از روی فراموشی، یا ناچاری، یا غفلت، آن عمل را انجام دهد کفاره بر او واجب نیست، ولی بعدا هر وقت از روی اختیار آن را بجا آورد، باید کفاره بدهد. ۲۶۶۶ – اگر نذر کند که در هر هفته روز معینی مثلاـ روز جمعه را روزه بگیرد، چنانکه یکی از جمعه‌ها عید فطر یا قربان باشد یا روز جمعه عذر دیگری مانند سفر یا حیض برای او پیدا شود، باید آن روز را روزه نگیرد و قضای آن را بجا آورد. ۲۶۶۷ – اگر نذر کند که مقدار معینی صدقه بدهد، چنانچه پیش از دادن صدقه بمیرد لازم نیست آن مقدار را از مال او صدقه بدهند، و بهتر این است که بالغین از ورثه آن مقدار را از حصه خود از طرف میت صدقه بدهند. ۲۶۶۸ – اگر نذر کند که به فقیر معینی صدقه بدهد، نمی تواند آن را به فقیر دیگر بدهد و اگر آن فقیر بمیرد، احتیاط مستحب آن است که به ورثه او بدهد.

۲۶۶۹ – اگر نـذر کند که به زیارت یکی از امامان مثلا به زیارت حضـرت ابی عبد اللّه علیه السـلام مشـرف شود، چنانچه به زیارت امام دیگر برود کافی نیست. و اگر به واسـطه عـذری نتواند آن امام را زیارت کند، چیزی بر او واجب نیست. ۲۶۷۰ – کسی که نذر کرده زیـارت برود و غسـل زیارت و نماز آن را نـذر نکرده، لازم نیست آنها را بجا آورد. ۲۶۷۱ – اگر برای حرم یکی از امامـان یا امامزادگان نذر کند، و مصرف معینی را در نظر نداشته باشد، باید آن را در تعمیر و روشنایی و فرش حرم و مانند اینها مصرف کند. ۲۶۷۲ – اگر برای خود امام علیه السـلام چیزی نـذر کنـد، چنانچه مصـرف معینی را قصد کرده، باید به همان مصـرف برساند و اگر مصـرف معینی را قصـد نکرده، بایـد به مصـرفی برساند که نسبتی به امام علیه السلام داشته باشد، مثلا بر زوار فقیر آن امام صـرف نمایـد، و یـا به مصارف حرم او برسانـد و یا در امری که موجب اعلای نام او است صـرف کنـد و هم چنین است اگر چیزی را برای امامزاده ای نذر کند. ۲۶۷۳ – گوسفندی را که برای صدقه، یا برای یکی از امامان نذر کرده اند، اگر پیش از آن که نذر برسد شیر بدهـد، یـا بچه بیاورد مال کسـی است که آن را نـذر کرده، مگر آن که قصـدش اعم باشـد، ولی پشم گوسـفند و مقـداری که چاق می‌شود جزء نذر است. ۲۶۷۴ – هر گاه نـذر کند که اگر مریض او خوب شود، یا مسافر او بیاید، عملی را انجام دهد، چنانچه معلوم شود که پیش از نـذر کردن مریض خوب شـده، یا مسافر آمـده است، عمل کردن به نـذر لازم نیست. ۲۶۷۵ – اگر پـدر یا مادر نذر کند که دختر خود را به سید شوهر دهد، بعد از آن که دختر به تکلیف رسید، اختیار با خود او است و نذر آنان اعتبار ندارد. ۲۶۷۶ – هر گاه با خـدا عهـد کنـد که اگر به حاجت شـرعی خود برسد کاری را انجام دهد، بعد از آن که حاجتش بر آورده شد، باید آن کـار را انجام دهـد، و نیز اگر بـدون آن که حاجتی داشـته باشـد، عهـد کنـد که کاری را انجام دهـد، آن عمل بر او واجب می‌شود. ۲۶۷۷ – در عهـد هم مثل نـذر بایـد صـیغه خوانـده شود و مشـهور آن است که کاری را که عهـد می کند انجام دهد، باید یا عبادت باشد، مثل نماز واجب و مستحب یا کاری باشد که انجام آن شرعا بهتر از ترکش باشد، ولی ظاهر آن است که این امر معتبر نیست بلکه اگر طوری باشد که در مساله (۲۶۸۰) راجع به متعلق قسم خواهـد آمد، باز هم عهد صـحیح است و باید آن کار را انجام دهد. ۲۶۷۸ – اگر به عهـد خود عمل نکنـد، باید کفاره بدهد یعنی شـصت فقیر را سیر کند، یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد، یا یک بنده آزاد کند.

قسم خوردن

احکام قسم خوردن

۲۶۷۹ – اگر قسم بخورد که کاری را انجام دهد یا ترک کند، مثلا قسم بخورد که روزه بگیرد، یا دود اسـتعمال نکند، چنانچه عمدا مخالفت کنـد، بایـد کفاره بدهد یعنی یک بنده آزاد کند، یا ده فقیر را سیر کند یا آنان را بپوشاند و اگر اینها را نتواند باید سه روز روزه بگیرد و باید روزه پی در پی باشد. ۲۶۸۰ – قسم چند شرط دارد: اول کسی که قسم می‌خورد باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصـد و اختیـار قسم بخورد، پس قسم خوردن بچه و دیوانه و مست و کسـی که مجبورش کرده انـد درست نیست و هم چنین اسـت اگر در حـال عصـبانی بودن بی قصـد یـا بی اختیـار قسم بخورد. دوم کـاری را که برای انجام آن قسم می‌خورد بایـد حرام یا مکروه نباشـد، و کاری را که قسم می‌خورد ترک کنـد، بایـد واجب یا مستحب نباشـد، و اگر قسم بخورد کار مباحی را بجا آورد، چنانچه انجامش از نظر عقلا بهتر از ترکش باشـد قسـمش صـحیح است و هم چنین اگر قسم بخورد، کاری را ترک کنـد چنانچه ترکش از نظر عقلاـ بهتر از انجـامش باشـد، قسـمش صـحیح است، بلکه در هر دو مورد اگر انجام یا ترکش از نظر عقلا بهتر نباشـد ولی برای شخص او بهتر باشد، باز هم قسـمش صـحیح است. سوم به یکی از اسمهای خداوند عالم قسم بخورد که به غیر ذات مقدس او گفته

نمی‌شود مانند (خدا) و (اللّه). و نیز اگر به اسـمی قسم بخورد که به غیر خدا هم می‌گویند ولی به قدری به خدا گفته می‌شود که هر وقت کسـی آن اسم را بگویـد ذات مقـدس حق در نظر می‌آیـد، مثل آن که به خالق و رازق قسم بخورد صـحیح است، بلکه اگر به اسـمی قسم بخورد که به تنهایی ذات مقدس ربوبی از آن در نظر نمی‌آید، ولی چنانچه در مقام قسم خوردن استعمال شود ذات حق به نظر می‌آید مثل سـمیع و بصـیر، باز هم قسـمش صحیح است. چهارم قسم را به زبان بیاورد، ولی آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد صحیـح است و هم چنین برای کسـی که قادر بر تکلم نیست اگر بنویسـد و آن را در قلبش قصد کند کافی است بلکه در غیرش نیز احتیاط ترک نشود. پنجم عمل کردن به قسم برای او ممکن باشـد و اگر موقعی که قسم می‌خورد، ممکن باشد و بعدا از عمل به آن عـاجز شود، چنـانچه خود را عمـدا عاجز نکرده باشـد، از وقتی که عاجز می‌شود قسم او به هم می‌خورد، و هم چنین است اگر عمل کردن به نذر یا قسم یا عهد به قدری مشـقت پیدا کند که نشود آن را تحمل کرد. ۲۶۸۱ - اگر پدر از قسم خوردن فرزند جلوگیری کنـد، یا شوهر از قسم خوردن زن جلوگیری نماید، قسم آنان صـحیح نیست. ۲۶۸۲ - اگر فرزنـد بدون اجازه پدر و زن بدون اجازه شوهر قسم بخورد، پـدر و شوهر می‌تواننـد قسم آنان را بهم بزنند. ۲۶۸۳ - اگر انسان از روی فراموشـی، یا ناچاری یا غفلت به قسـم عمـل نکنـد، کفـاره بر او واجـب نیسـت و هم چنین است اگر مجبـورش کننـد که به قسم عمـل ننمایـد، و قسـمی که آدم وسواسـی می‌خورد، مثل این که می‌گوید واللّه الان مشـغول نماز می‌شوم، و به واسـطه وسواس مشـغول نمی‌شود، اگر وسواس او طوری باشـد که بی اختیار به قسم عمل نکنـد کفاره ندارد. ۲۶۸۴ - کسـی که قسم می‌خورد، که حرف من راست است چنانچه حرف او راسـت باشـد قسم خوردن او مکروه است. و اگر دروغ باشـد حرام است، بلکه قسم دروغی که در مقـام فصـل منازعـات خورده می‌شود، از گناهـان بزرگ می‌باشـد، ولی اگر برای این که خودش یـا مسـلمان دیگری را از شـر ظالمی نجات دهـد، قسم دروغ بخورد اشـکال ندارد، بلکه گاهی واجب می‌شود، اما اگر بتواند توریه کند (یعنی موقع قسم خوردن معنای دیگری غیر آنچه لفظ ظاهر در آن است قصـد کنـد و نشانه ای برای مقصود خود اقامه ننمایـد) احتیاط لازم آن است که توریه نماید مثلا اگر ظالمی بخواهد کسـی را اذیت کند و از انسان بپرسد که او را دیده ای، و انسان یک ساعت قبل او را دیده باشد، بگوید او را ندیده ام و قصد کند که از پنج دقیقه پیش ندیده ام.

وقف

احکام وقف

۲۶۸۵ - اگر کسی چیزی را وقف کند، از ملک او خارج می‌شود، و خود او و دیگران نمی‌توانند آن را ببخشند، یا بفروشند و کسی هم از آن ملک ارث نمی‌برد، ولی در بعضـی از موارد که در مسـاله (۲۱۰۲ و ۲۱۰۳) گفته شد فروختن آن اشـکال ندارد. ۲۶۸۶ - لازم نیست صـیغه وقف را به عربی بخوانند، بلکه اگر مثلا بگوید، این کتاب را بر طلاب علم وقف کردم، وقف صـحیح است. بلکه وقف، به عمـل نیز محقق می‌شود، مثلاـ چنـانچه حصـیری را به قصـد وقف بودن در مسـجد بینـدازد، و یـا ساختمانی را به طوری که مساجد را به آن طور می‌سازند به قصد مسـجد بودن بسازد وقفیت محقق می‌شود. و در موقوفات عامه مثل مسجد و مدرسه یا چیزی که برای عموم وقف کنـد، یـا مثلا بر فقرا یا سادات وقف نمایـد، قبول کردن کسـی در صـحت وقف لازم نیست، بلکه بنابر اظهر در موقوفات خاصه مثل وقف بر فرزندان قبول نیز معتبر نیست. ۲۶۸۷ - اگر ملکی را برای وقف کردن معین کند و پیش از آن که وقف کنـد پشـیمان شود، یـا بمیرد، وقف واقع نمی‌شود. ۲۶۸۸ - کسـی که مـالی را وقف می کنـد، بایـد از موقع وقف کردن مـال را برای همیشه وقف کند، و اگر مثلا بگوید این مال بعد از مردن من وقف باشد، چون از موقع خواندن صـیغه تا مردنش وقف نبوده صحیح

نیست. و نیز اگر بگوید تا ده سال وقف باشد و بعد از آن نباشد، یا بگوید تا ده سال وقف باشد، بعد، پنج سال وقف نباشد و دوباره وقف باشد، وقف صحیح نیست. ۲۶۸۹ - وقف خاص در صورتی صحیح است که مال وقف را به تصرف طبقه اول کسانی که برای آنها وقف شده یا وکیل، یا ولی آنها بدهد ولی اگر چیزی را بر اولاد صغیر خود وقف کند و به قصد این که آن چیز ملک آنان شود، از طرف آنان نگهداری نماید، وقف صحیح است. ۲۶۹۰ - ظاهر این است که در اوقاف عامه از قبیل مدارس و مساجد و امثال اینها قبض معتبر نباشد و وقفیت به مجرد وقف نمودن محقق می‌شود. ۲۶۹۱ - وقف کننده باید مکلف و عاقل و با قصد و اختیار باشد و شرعا بتواند در مال خود تصرف کند، بنابر این سفیه (یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند) چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید اگر چیزی را وقف کند صحیح نیست. ۲۶۹۲ - اگر مالی را برای بچه ای که در شکم مادر است و هنوز به دنیا نیامده وقف کند صحت آن محل اشکال و لازم است رعایت احتیاط نمایند ولی اگر برای اشخاصی که فعلا موجودند و بعد از آنها برای کسانی که بعدا به دنیا می‌آیند وقف نماید اگر چه در موقعی که وقف محقق می‌شود در شکم مادر هم نباشند مثلا چیزی را بر اولاد خود وقف کند که بعد از آنان وقف نوه های او باشد و هر دسته ای بعد از دسته دیگر از وقف استفاده کنند صحیح است. ۲۶۹۳ - اگر چیزی را بر خودش وقف کند مثل آن که دکانی را وقف کند عایدی آن را بعد از مرگ او خرج مقبره اش نمایند صحیح نیست. ولی اگر مثلا مالی را بر فقرا وقف کند و خودش فقیر شود، می تواند از منافع وقف استفاده نماید. ۲۶۹۴ - اگر برای چیزی که وقف کرده متولی معین نموده باشد، باید مطابق قرار داد او رفتار شود، و اگر معین ننموده باشد، چنانچه بر افراد مخصوصی مثلا بر اولاد خود وقف کرده باشد، اختیار در استفاده از آن با خود آنان است و اگر بالغ نباشند اختیار با ولی ایشان است و برای استفاده از وقف اجازه حاکم شرع لازم نیست ولی برای آنچه مصلحت وقف یا مصلحت نسلهای آینده است - مثل تعمیر کردن وقف و اجاره دادن آن به نفع طبقات بعدی - اختیار با حاکم شرع است. ۲۶۹۵ - اگر ملکی را مثلا بر فقرا یا سادات وقف کند، یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد، در صورتی که برای آن ملک متولی معین نکرده باشد، اختیار آن با حاکم شرع است. ۲۶۹۶ - اگر ملکی را بر افراد مخصوصی مثلاـ بر اولاد خود وقف کند که هر طبقه ای بعد از طبقه دیگر از آن استفاده کنند، چنانچه متولی وقف آن را اجاره دهد و بمیرد اجاره باطل نمی‌شود، ولی اگر متولی نداشته باشد و یک طبقه از کسانی که ملک بر آنها وقف شده، آن را اجاره دهند، و در بین مدت اجاره بمیرند، چنانچه طبقه بعدی آن اجاره را امضاء نکنند اجاره باطل می‌شود، و در صورتی که مستاجر مال الاجاره تمام مدت را داده باشد مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مدت اجاره را از مال آنان می گیرد. ۲۶۹۷ - اگر ملک وقف خراب شود، از وقف بودن بیرون نمی‌رود مگر آن که متعلق وقف عنوان خاصی باشد که آن عنوان از بین برود مثل این که باغ را به عنوان باغ وقف کرده باشد که اگر آن باغ خراب شود وقف باطل می‌شود، و به ورثه واقف بر می گردد. ۲۶۹۸ - ملکی که مقداری از آن وقف است و مقداری از آن وقف نیست اگر تقسیم نشده باشد، هر کس که امر وقف به دست او است مانند حاکم شرع و متولی و موقوف علیهم می تواند با نظر خبره سهم وقف را جدا کند. ۲۶۹۹ - اگر متولی وقف خیانت کند، مثلا عایدات آن را به مصرفی که معین شده نرساند، حاکم شرع امینی را به او ضمیمه می‌نماید، که مانع از خیانتش گردد و در صورتی که ممکن نباشد می تواند به جای او متولی امینی معین نماید. ۲۷۰۰ - فرشی را که برای حسینیه وقف کرده اند، نمی‌شود برای نماز به مسجد ببرند، اگر چه آن مسجد نزدیک حسینیه باشد. ۲۷۰۱ - اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف نمایند، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر نداشته باشد، و انتظار هم نرود که در آینده نه چندان دور احتیاج به تعمیر پیدا کند، و نیز ممکن نباشد که عایدات آن ملک را جمع نموده و نگهدارند تا بعدها به تعمیر مسجد برسد در این صورت احتیاط لازم آن است که عایدات آن ملک را در آنچه نزدیکتر به مقصود واقف بوده صرف نمایند مانند تامین بقیه احتیاجات مسجد یا تعمیر مسجد دیگر. ۲۷۰۲ - اگر ملکی را وقف کند که عایدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند و به امام جماعت و به کسی که در آن مسجد اذان می گوید بدهند، در صورتی که برای هر یک مقداری معین کرده باشد، باید همان طور

مصرف کنند، و اگر تعیین نکرده باشد، باید اول مسجد را تعمیر کنند و اگر چیزی زیاد آمد، متولی آن را بین امام جماعت و کسی که اذان می گوید به طوری که صلاح می‌داند قسمت نماید ولی بهتر آن است که این دو نفر در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

وصیت

احکام وصیت

۲۷۰۳ – وصیت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهایی انجام دهند، یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملک کسی باشد، یا این که چیزی از مال او را به کسی تملیک یا صرف در خیرات و مبرات کنند، یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با او است، قیم و سرپرست معین کند، و کسی را که به او وصیت می‌کنند وصی می گویند. ۲۷۰۴ – کسی که نمی توانـد حرف بزنـد، اگر با اشاره مقصود خود را بفهمانـد، برای هر کاری می توانـد وصیت کنـد بلکه کسی هم که می تواند حرف بزند، اگر با اشاره ای که مقصودش را بفهماند وصیت کند صحیح است. ۲۷۰۵ – اگر نوشته ای به امضاء یا مهر میت ببینند، چنانچه مقصود او را بفهمانـد و معلوم باشـد که برای وصیت کردن نوشته، باید مطابق آن عمل کنند ولی اگر بدانند که مقصودش وصیت کردن نبوده و چیزهـایی را نوشـته است که بعـدا مطـابق آن وصیت کنـد برای وصیت کـافی نمی‌باشـد. ۲۷۰۶ – کسی که وصیت می‌کنـد، بایـد بالغ و عاقل باشد، و سفیه نباشد، و از روی اختیار وصیت کند، پس وصیت بچه نابالغ صحیح نیست مگر آن که ده سال داشته باشد و وصیت برای ارحامش یا صرف در خیرات عامه نموده باشد که وصیت او در این دو صورت صحیح است و اما اگر برای غیر ارحـامش وصیت کنـد یـا آن که بچه هفت ساله وصیت کنـد که چیز مختصری از اموالش برای شخصی باشـد یا به شخصی داده شود نفوذ وصیت محل اشکال است و مراعات احتیاط در هر دو صورت ترک نشود، و اگر شخصی سفیه باشد وصیت او در اموالش نافذ نیست ولی در غیر آن مثل وصیتش راجع به خصوصیات کارهایی که پس از مرگ برای میت انجام می گردد نافذ است. ۲۷۰۷ – کسی که از روی عمد مثلا زخمی به خود زده یا سمی خورده است که به واسطه آن، یقین یا گمان به مردن آن پیدا می‌شود، اگر وصیت کنـد که مقداری از مال او را به مصرفی برسانند و سپس بمیرد وصیت او صحیح نیست. ۲۷۰۸ – اگر انسان وصیت کند که چیزی از اموالش مال کسی باشد در صورتی که او وصیت را قبول کند اگر چه قبولش در زمان زنده بودن موصی باشد آن چیز را بعد از مردن موصی مالک می‌شود. ۲۷۰۹ – وقتی انسان نشانه های مرگ را در خود دید، باید فورا امانتهای مردم را به صاحبانش برگردانـد یا آن که به آنها اطلاع دهد، به تفصیلی که در مساله (۲۳۵۱) گـذشت، و اگر به مردم بدهکار است و موقع دادن آن بـدهی رسیده، و طلبکار هم مطالبه طلب خود را دارد، بایـد بدهـد، و اگر خودش نمی توانـد بدهد، یا موقع دادن بدهی او نرسیده، یـا طلبکـار هنوز مطـالبه نکرده بایـد کاری کنـد که اطمینان نمایـد بـدهی او به طلبکار پس از مرگش داده می‌شود مثلا در موردی که بدهی او برای دیگران معلوم نیست وصیت کند و بر وصیت شاهد بگیرد. ۲۷۱۰ – کسی که نشانه های مرگ را در خود می‌بیند، اگر خمس و زکاۀ و مظالم بدهکار است و فعلا نمی تواند بدهد، چنانچه از خودش مال دارد، یا احتمال می‌دهد کسی آنها را ادا نماید، باید وصیت کند و هم چنین است اگر حج بر او واجب باشد، و اما اگر بتواند بدهی خود از وجوه شرعیه را فعلا بدهد، بایـد فورا بدهد، هر چند نشانه های مرگ را در خود نبیند. ۲۷۱۱ – کسـی که نشانه های مرگ را در خود می‌بیند، اگر نماز و روزه قضا دارد، باید وصیت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند، بلکه اگر مال نداشته باشد ولی احتمال بدهد کسی بدون آن که چیزی بگیرد آنها را انجام می‌دهد، باز هم واجب است وصیت نماید، ولی اگر کسی داشته باشد – مانند پسر بزرگتر – که بداند چنـانچه به او اطلاـع دهـد قضای نماز و روزه او را انجام می‌دهـد، همین قـدر کافی است که به او اطلاع دهـد و لازم نیست وصیت

کند. ۲۷۱۲ – کسـی که نشانه هـای مرگ را در خود می‌بینـد، اگر مـالی پیش کسـی دارد یـا در جـایی پنهـان کرده است که ورثه نمی‌داننـد، چنـانچه به واسـطه ندانسـتن، حقشان از بین برود، بایـد به آنان اطلاع دهـد و لازم نیست برای بچه های صـغیر خود قیم و سرپرست معین کند، ولی در صورتی که بدون قیم مالشان از بین می‌رود، یا خودشان ضایع می‌شوند، برای آنان باید قیم امینی معین نماید. ۲۷۱۳ – وصی باید عاقل باشد، و در اموری که راجع به شخص موصی است و هم چنین – بنابر احتیاط – در اموری که راجع به دیگران است باید مورد اطمینان باشد، و وصـی مسلمان باید – بنابر احتیاط – مسلمان باشد و وصیت به بچه نابالغ به تنهایی – بنابر احتیاط – صـحیح نیست اگر مقصود موصی آن باشد که در حال بچگی بدون اجازه ولی تصرف نماید ولی اگر مقصود او این باشد که بعـد از بلوغ یا با اذن ولی تصـرف نماید اشـکال ندارد. ۲۷۱۴ – اگر کسـی چنـد وصـی برای خود معین کند، چنانچه اجازه داده باشد که هر کدام به تنهایی به وصـیت عمل کنند، لازم نیست در انجام وصیت از یکدیگر اجازه بگیرند و اگر اجازه نداده باشد، چه گفته باشد که هر دو با هم به وصـیت عمل کنند، یا نگفته باشد، باید با نظر یکدیگر به وصـیت عمل نمایند، و اگر حاضر نشوند که با یکـدیگر به وصـیت عمل کنند، چنانچه منشا آن وجود مانع شـرعی برای هر کدام از موافقت با دیگری نباشد، حاکم شـرع آنها را مجبور می‌کند و اگر اطاعت نکنند، یا منشا اختلاف وجود مانع شـرعی برای هر کدام باشد، به جای یکی از آنان شـخص دیگری را معین می‌نمایند. ۲۷۱۵ – اگر انسان از وصـیت خود برگردد مثلا بگوید ثلث مالش را به کسی بدهند، بعد بگوید به او ندهند وصیت باطل می‌شود، و اگر وصیت خود را تغییر دهد، مثل آن که قیمی برای بچه های خود معین کند، بعد دیگری را به جای او قیم نماید، وصیت اولش باطل می‌شود و باید به وصیت دوم او عمل نمایند. ۲۷۱۶ – اگر کاری کند که معلوم شود از وصیت خود برگشته مثلا خـانه ای را که وصـیت کرده به کسـی بدهنـد، بفروشـد، یـا دیگری را – بـا التفـات به وصـیت سابق – برای فروش آن وکیل نمایـد، وصیت باطل می‌شود. ۲۷۱۷ – اگر وصـیت کند چیز معینی را به کسـی بدهند بعد وصیت کند که نصف همان را به دیگری بدهند، بایـد آن چیز را دو قسـمت کنند و بهر کدام از آن دو نفر یک قسـمت آن را بدهند. ۲۷۱۸ – اگر کسـی در مرضـی که به آن مرض می‌میرد، مقـداری از مالش را به کسـی ببخشـد و وصـیت کنـد که بعـد از مردن او هم مقداری به کس دیگر بدهند، چنانچه ثلث او برای هر دو مال کافی نباشد و ورثه هم حاضـر به اجازه دادن مقدار زیادی نباشند باید ابتدا مالی را که بخشیده از ثلث خارج کنند و سپس باقیمانده آن را در مورد وصیت صرف نمایند. ۲۷۱۹ – اگر وصیت کند که ثلث مال او را نفروشند و عایدی آن را به مصرفی برساننـد، باید مطابق گفته او عمل نمایند. ۲۷۲۰ – اگر در مرضـی که به آن مرض می‌میرد، بگویـد مقداری به کسـی بدهکار است، چنانچه متهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است، باید مقداری را که معین کرده از ثلث او بدهند، و اگر متهم نباشد اقرار او نافـذ است و بایـد از اصل مالش بدهند. ۲۷۲۱ – کسـی که انسان وصـیت می‌کند که چیزی به او بدهند لازم نیست در حال وصـیت وجود داشـته باشـد، پس اگر وصـیت کنـد به بچه ای که ممکن است فلاـن زن حـامله شود چیزی بدهنـد اگر آن بچه پس از مرگ موصـی موجود باشـد لازم است آن چیز را به او بدهنـد و اگر موجود نباشـد، چنانچه از وصـیت تعـدد مطلوب اسـتفاده شود باید در مصـرف دیگری که به نظر موصـی نزدیکتر به مورد وصـیت باشد صـرف شود و گرنه ورثه می‌توانند آن را میان خود قسـمت کنند، ولی اگر وصیت کند که چیزی از مال او بعد از مرگش مال کسی باشد پس اگر آن شخص وقت مرگ موصی موجود باشد وصیت صحیح والا باطل است، و آنچه را که برای او وصـیت کرده، ورثه میان خودشان قسمت می‌کنند. ۲۷۲۲ – اگر انسان بفهمد کسی او را وصـی کرده، چنانچه به اطلاع وصـیت کننده برساند که برای انجام وصـیت او حاضر نیست، لازم نیست بعد از مردن او به وصیت عمل کند، ولی اگر پیش از مردن او نفهمد که او را وصـی کرده یا بفهمد و به او اطلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیت حاضر نیست، در صورتی که مشقت نداشته باشد، باید وصیت او را انجام دهد و نیز اگر وصی پیش از مرگ موصی موقعی ملتفت شود که موصـی به واسطه شدت مرض یا مانع دیگر نتواند به دیگری وصیت کند بنابر احتیاط باید وصیت را قبول نماید. ۲۷۲۳ – اگر کسی که وصیت کرده بمیرد، وصی نمی تواند دیگری را وصی آن میت معین کند و خود از کار کناره نماید، ولی اگر بداند مقصود میت

این نبوده که خود وصـی مباشـرت در انجام آن کار نمایـد، بلکه مقصودش فقط انجام کار بوده، می توانـد دیگری را از طرف خود وکیل نماید. ۲۷۲۴ - اگر کسی دو نفر را با هم وصـی کنـد، چنانچه یکی از آن دو بمیرد، یا دیوانه، یا کافر شود، حاکم شـرع یک نفر دیگر را به جای او معین می‌کنـد، و اگر هر دو بمیرند، یا دیوانه یا کافر شوند، حاکم شـرع دو نفر دیگر را معین می‌کند ولی اگر یک نفر بتواند وصیت را عملی کند، معین کردن دو نفر لازم نیست. ۲۷۲۵ - اگر وصی نتواند به تنهایی کارهای میت را انجام دهد هر چنـد با وکیل گرفتن یا اجاره کردن دیگری حاکم شـرع برای کمک او یک نفر دیگر را معین می‌کنـد. ۲۷۲۶ - اگر مقداری از مال میت در دست وصی تلف شود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده و یا تعدی نموده، مثلا میت وصیت کرده است که فلان مقـدار به فقرای فلان شـهر بـده و او مـال را به شـهر دیگر برده و در راه از بین رفته ضـامن است و اگر کوتاهی نکرده و تعـدی هم ننموده ضامن نیست. ۲۷۲۷ - هر گاه انسان کسـی را وصـی کنـد و بگوید که اگر آن کس بمیرد فلانی وصـی باشد، بعد از آن که وصی اول مرد، وصی دوم باید کارهای میت را انجام دهد. ۲۷۲۸ - حجی که بر میت واجب است و بدهکاری و حقوقی را که مثل خمس و زکـاهٔ و مظـالم ادا کردن آنهـا واجب می‌باشـد، بایـد از اصل مال میت بدهنـد اگر چه میت برای آنها وصـیت نکرده باشـد. ۲۷۲۹ - اگر مال میت از بـدهی و حـج واجب و حقوقی که مثل خمس و زکاهٔ و مظالم بر او واجب است زیاد بیاید، چنانچه وصـیت کرده باشـد که ثلث یا مقـداری از ثلث را به مصـرفی برسانند، باید به وصیت او عمل کنند و اگر وصیت نکرده باشد، آنچه میماند مـال ورثه است. ۲۷۳۰ - اگر مصـرفی را کـه میت معین کرده، از ثلث مـال او بیشـتر باشـد، وصـیت او در بیشتر از ثلث در صـورتی صحیـح است که ورثه حرفی بزننـد یا کاری کنند که معلوم شود وصیت را اجازه نموده اند و تنها راضـی بودن آنان کافی نیست. و اگر مـدتی بعد از مردن او هم اجازه نمایند صـحیح است، و چنانچه بعضـی از ورثه اجازه و بعضـی رد نمایند وصیت فقط در حصـه آنهایی که اجازه نموده اند صـحیح و نافذ است. ۲۷۳۱ - اگر مصـرفی را که میت معین کرده، از ثلث مـال او بیشتر باشـد، و پیش از مردن او ورثه اجازه نماینـد، بعد از مردن او نمی‌توانند از اجازه خود برگردند. ۲۷۳۲ - اگر وصیت کند که از ثلث او خمس و زکاهٔ یا بـدهی دیگر او را بدهنـد، و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند، و کار مسـتحبی هم مثل اطعام به فقرا انجام دهند، باید اول بدهی او را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و اگر از آن هم زیاد آمد به مصـرف کار مستحبی که معین کرده برسانند و چنانچه ثلث مال او فقط به اندازه بدهی او باشد، و ورثه هم اجازه ندهند، که بیشتر از ثلث مال مصرف شود، وصیت برای نماز و روزه و کارهای مستحبی باطل است. ۲۷۳۳ - اگر وصیت کند که بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مسـتحبی هم انجام دهنـد، چنانچه وصـیت نکرده باشـد که اینها را از ثلث بدهنـد، بایـد بـدهی او را از اصل مال بدهند و اگر چیزی زیاد آمـد، ثلث آن را به مصـرف نماز و روزه و کارهای مسـتحبی که معین کرده برساننـد و در صورتی که ثلث کافی نباشـد پس اگر ورثه اجازه بدهنـد باید وصـیت او عملی شود و اگر اجازه ندهند، باید نماز و روزه را از ثلث بدهند، و اگر چیزی زیاد آمد به مصـرف کار مستحبی که معین کرده برسانند. ۲۷۳۴ - اگر کسـی بگوید که میت وصیت کرده فلان مبلغ به من بدهند چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند، یا قسم بخورد و یک مرد عادل هم گفته او را تصدیق نماید، یا یک مرد عادل و دو زن عادله، یا چهار زن عادله به گفته او شـهادت دهنـد، بایـد مقـداری را که می‌گویـد به او بدهنـد و اگر یک زن عادله شـهادت دهد، باید یک چهارم چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند و اگر دو زن عادله شهادت دهند، نصف آن را و اگر سه زن عادله شهادت دهند، سه چهارم آن را به او بدهنـد، و نیز اگر دو مرد کافر کتابی که در دین خود عادل باشـند گفته او را تصـدیق کنند، در صورتی که میت ناچار بوده است که وصـیت کند و مرد و زن عادلی هم در موقع وصیت نبوده، باید چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند. ۲۷۳۵ - اگر کسـی بگوید من وصی میتم که مال او را به مصرفی برسانم یا میت مرا قیم بچه های خود قرار داده، در صورتی باید حرف او را قبول کرد که دو مرد عادل گفته او را تصدیق نمایند. ۲۷۳۶ - اگر وصیت کند چیزی از مال او برای کسی باشد، و آن کس پیش از آن که قبول کنـد یـا رد نمایـد بمیرد، تـا وقـتی ورثه او وصـیت را رد نکرده انـد می‌تواننـد آن چیز را قبول نماینـد ولی این حکم در

صورتی است که وصیت کننده از وصیت خود برنگردد و گرنه حقی به آن چیز ندارد.

ارث

احکام ارث

۲۷۳۷ - کسانی که به واسطه خویشی ارث می‌برند سه دسته هستند: دسته اول - پدر و مادر و اولاد میت است و با نبودن اولاد، اولاد اولاد هر چه پایین روند، هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می‌برد و تا یک نفر از این دسته هست دسته دوم ارث نمی‌برند. دسته دوم - جد یعنی پدر بزرگ و جده یعنی مادر بزرگ و خواهر و برادر است و با نبودن برادر و خواهر اولاد ایشان هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می‌برد و تا یک نفر از این دسته هست دسته سوم ارث نمی‌برند. دسته سوم - عمو و عمه و دایی و خاله و اولاد آنان است و تا یک نفر از عموها و عمه‌ها و دایی‌ها و خاله های میت زنده اند اولاد آنان ارث نمی‌برند ولی اگر میت عموی پدری و پسر عموی پدر و مادری داشته باشد، ارث به پسر عموی پدر و مادری می‌رسد و عموی پدری ارث نمی‌برد، لیکن اگر عمو یا پسر عمو متعدد باشد و یا این که همسر میت حیات داشته باشد این حکم خالی از اشکال نیست. ۲۷۳۸ - اگر عمو و عمه و دایی و خاله خود میت و اولاد آنان و اولاد اولاد آنان نباشند، عمو و عمه و دایی و خاله پدر و مادر میت ارث می‌برند و اگر اینها نباشند اولادشان ارث می‌برند و اگر اینها هم نباشند، عمو و عمه و دایی و خاله جد و جده میت ارث می‌برند و اگر اینها هم نباشند، اولادشان ارث می‌برند. ۲۷۳۹ - زن و شوهر به تفصیلی که بعدا گفته می‌شود، از یکدیگر ارث می‌برند.

ارث دسته اول

۲۷۴۰ - اگر وارث میت فقط یک نفر از دسته اول باشد مثلا پدر یا مادر یا یک پسر یا یک دختر باشد، همه مال میت به او می‌رسد و اگر پسر و دختر باشند، مال را طوری قسمت می‌کنند که هر دو پسر دو برابر دختر ببرد. ۲۷۴۱ - اگر وارث میت فقط پدر و مادر او باشند، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت آن را پدر و یک قسمت را مادر می‌برد، ولی اگر میت دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر داشته باشد که همه آنان مسلمان و آزاد و پدری باشند یعنی پدر آنان با پدر میت یکی باشد، خواه مادرشان هم با مادر میت یکی باشد یا نه، و هیچ کدام حمل نباشند، اگر چه تا میت پدر و مادر دارد اینها ارث نمی‌برند، اما به واسطه بودن اینها مادر شش یک مال را می‌برد و بقیه را به پدر می‌دهند. ۲۷۴۲ - اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک دختر باشد، چنانچه میت دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری با شرایط گفته شده در مساله گذشته نداشته باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند، پدر و مادر، هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت آن را می‌برد و اگر دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری با شرایط گذشته داشته باشد، بنابر قولی باز هم مال را به ترتیب گذشته پنج قسمت می‌کنند و وجود این اشخاص اثری ندارد ولی مشهور آن است که در این صورت مال را شش قسمت می‌کنند پدر و مادر، هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت می‌برد و یک قسمت باقیمانده را چهار قسمت می‌کنند یک قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می‌دهند و در نتیجه مال میت را ۲۴ قسمت کنند ۱۵ قسمت آن را به دختر و پنج قسمت آن را به پدر و چهار قسمت آن را به مادر می‌دهند، و چون مساله خالی از اشکال نیست مراعات احتیاط در مقدار تفاوت میان یک پنجم و یک ششم از سهم مادر ترک نشود. ۲۷۴۳ - اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک پسر باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، پدر و مادر هر کدام یک قسمت و پسر چهار قسمت آن را می‌برد، و اگر چند

پسر یا چند دختر باشند، آن چهار قسمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و اگر پسر و دختر باشند، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می‌کنند که هر پسری دو برابر یک دختر ببرد. ۲۷۴۴ - اگر وارث میت فقط پدر، یا مادر و یک یا چند پسر باشند مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر و پنج قسمت را پسر می‌برد، و اگر چند پسر باشند آن پنج قسمت را به طور مساوی تقسیم می‌نماید. ۲۷۴۵ - اگر وارث میت فقط پدر، یا مادر، یا پسر و دختر باشد مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را پدر، یا مادر می‌برد و بقیه را طوری قسمت می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد. ۲۷۴۶ - اگر وارث میت فقط پدر، یا مادر و یک دختر باشد مال را چهار قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر و بقیه را دختر می‌برد. ۲۷۴۷ - اگر وارث میت فقط پدر یا مادر و چند دختر باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند، یک قسمت را پدر یا مادر می‌برد و چهار قسمت را دخترها به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند. ۲۷۴۸ - اگر میت اولاد نداشته باشد، نوه پسری او اگر چه دختر باشد سهم پسر میت را می‌برد و نوه دختری او اگر چه پسر باشد، سهم دختر میت را می‌برد مثلاـ اگر میت یک پسر از دختر خود و یک دختر از پسرش داشته باشد، مال را سه قسمت می‌کنند یک قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر می‌دهند.

ارث دسته دوم

۲۷۴۹ - دسته دوم از کسانی که به واسطه خویشی ارث می‌برند جد یعنی پدربزرگ، و جده یعنی مادربزرگ، و برادر، و خواهر میت است و اگر برادر و خواهر نداشته باشد، اولادشان ارث می‌برند. ۲۷۵۰ - اگر وارث میت فقط یک برادر، یا یک خواهر باشد همه مال به او می‌رسد و اگر چند برادر پدر و مادری، یا چند خواهر پدر و مادری باشد، مال به طوری مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر برادر و خواهر پدر و مادری با هم باشند، هر برادری دو برابر خواهر می‌برد، مثلا اگر دو برادر و یک خواهر پدر و مادری دارد مال را پنج قسمت می‌کنند، هر یک از برادرها دو قسمت و خواهر یک قسمت آن را می‌برد. ۲۷۵۱ - اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری دارد، برادر و خواهر پدری که از مادر با میت جدا است ارث نمی‌برد، و اگر برادر و خواهر پدر و مادری ندارد، چنانچه فقط یک خواهر یا یک برادر پدری داشته باشد، همه مال به او می‌رسد و اگر چند برادر یا چند خواهر پدری داشته باشد مال به طوری مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر هم برادر و هم خواهر پدری داشته باشد هر برادری دو برابر خواهر می‌برد. ۲۷۵۲ - اگر وارث میت فقط یک خواهر یا یک برادر مادری باشد که از پدر با میت جدا است همه مال به او می‌رسد، و اگر چند برادر مادری یا چند خواهر مادری یا چند برادر و خواهر مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود. ۲۷۵۳ - اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و یک برادر یا یک خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برند و مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را به برادر یا خواهر مادری و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد. ۲۷۵۴ - اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برد و مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طوری مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد. ۲۷۵۵ - اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و یک برادر مادری یا یک خواهر مادری باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می‌برد و بقیه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد. ۲۷۵۶ - اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد. ۲۷۵۷ - اگر وارث میت فقط برادر و خواهر و زن او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که بعدا گفته می‌شود می‌برد و

خواهر و برادر به طوری که در مسایل گذشته گفته شد ارث خود را می‌برند، و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد، شوهر نصف مال را می‌برد و خواهر و برادر به طوری که در مسایل پیش گفته شد ارث خود را می‌برند. ولی برای آن که زن یا شوهر ارث می‌برد از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی‌شود، و از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می‌شود، مثلا اگر وارث میت شوهر و برادر و خواهرمادری و برادر و خواهر پدر و مادری او باشد، نصف مال به شوهر می‌رسد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می‌دهند و آنچه می‌ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است، پس اگر همه مال او شش تومان باشد سه تومان به شوهر و دو تومان به برادر و خواهر مادری و یک تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند. ۲۷۵۸ - اگر میت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان می‌دهند و سهم برادرزاده و خواهرزاده مادری به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود، و از سهمی که به برادرزاده و خواهرزاده پدری یا پدر و مادری می‌رسد بنابر مشهور هر پسری دو برابر دختر می‌برد ولی بعید نیست که بین اینها هم بالسویه قسمت شود و احوط رجوع به صلح است. ۲۷۵۹ - اگر وارث میت فقط یک جد یا یک جده است، چه پدری باشد یا مادری، همه مال به او می‌رسد و با بودن جد میت، پدر جد او ارث نمی‌برد، و اگر وارث میت فقط جد و جده پدری باشد، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت را جد و یک قسمت را جده می‌برد، و اگر جد و جده مادری باشد، مال را به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند. ۲۷۶۰ - اگر وارث میت فقط یک جد یا جده پدری و یک جد یا جده مادری باشد مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت را جد یا جده پدری و یک قسمت را جد یا جده مادری می‌برد. ۲۷۶۱ - اگر وارث میت جد و جده پدری و جد و جده مادری باشد مال سه قسمت می‌شود یک قسمت آن را جد و جده مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و دو قسمت آن را به جد و جده پدری می‌دهند و جد دو برابر جده می‌برد. ۲۷۶۲ - اگر وارث میت فقط زن و جد و جده پدری و جد و جده مادری او باشد زن ارث خود را به تفصیلی که بعدا گفته می‌شود می‌برد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به جد و جده مادری می‌دهند مه به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و را به جد و جده پدری می‌دهند و جد دو برابر جده می‌برد. و اگر وارث میت شوهر و جد و جده باشد، شوهر نصف مال را می‌برد و جد و جده به دستوری که در مسایل گذشته گفته شد، ارث خود را می‌برند. ۲۷۶۳ - در اجتماع برادر یا خواهر یا برادرها یا خواهرها با جد یا جده یا اجداد یا جدات چند صورت است: اول این که هر یک از جد یا جده و برادر یا خواهر همه از طرف مادر باشند در این صورت مال بین آنها به طور مساوی تقسیم می‌شود، اگر چه از حیث ذکورت و انوثت مختلف باشند. دوم این که همه آنها از طرف پدر باشند در این صورت مال بین آنها نیز به طور مساوی تقسیم می‌شود در فرضی که همه ذکور و یا همه اناث باشند، و اگر مختلف باشند پس هر یک ذکری دو مقابل انثی می‌برد. سوم این که هر یک از جد یا جده از طرف پدر باشد و برادر، یا خواهر از طرف پدر و مادر باشد حکم این صورت حکم صورت گذشته است، و دانسته شد که برادر یا خواهر پدری میت اگر با برادر یا خواهر پدری و مادری جمع شود پدری تنها ارث نمی‌برد. چهارم این که اجداد یا جدات بعض از آنها پدری باشند و بعضی مادری چه این که همه شان ذکور باشند یا اناث یا مختلف و برادرها یا خواهرها نیز چنین باشند در این صورت از برای خویشان مادری از برادرها و خواهرها و اجداد و جدات یک سوم از ترکه است، و به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود، اگر چه مختلف باشند از جهت ذکورت و انوثت و از برای خویشان پدری از آنها دو سوم از ترکه است که به هر ذکری دو مقابل انثی داده می‌شود، و اگر اختلاف بین آنها نباشد و همه ذکور و یا همه اناث باشند به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود. پنجم این که جد یا جده از طرف پدر با برادر یا خواهر از طرف مادر جمع شود در این صورت برادر یا خواهر در فرضی که یکی باشد یک ششم از مال را می‌برد، و اگر متعدد باشند یک سوم را به طور مساوی بین خودشان تقسیم می‌نمایند و باقی مانده مال جد یا جده است، و اگر جد و جده هر دو باشند، جد دو مقابل جده می‌برد. ششم این که جد یا جده از طرف مادر با برادر از طرف پدر جمع شود در این صورت از برای جد یا جده یک سوم است، اگر چه یکی باشد، و دو سوم آن از برای برادر است اگر چه نیز یکی

باشد، و اگر با آن جد یا جده خواهر از طرف پدر باشد در صورتی که یکی باشد نصف را می‌برد، و اگر متعدد باشد دو سوم را می‌برند، و در هر صورت از برای جد و یا جده یک سوم است و بنابر این اگر خواهر یکی شد یک ششم از ترکه زاید از فریضه می‌ماند و احتیاط واجب در آن مصالحه است. هفتم این که اجداد یا جدات بعض از آنها پدری و بعض از آنها مادری و با آنها برادر یا خواهر پدری باشد، چه این که یکی باشد یا متعدد در این صورت از برای جد یا جده مادری یک سوم است و با تعدد به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود، اگر چه اختلاف داشته باشند از حیث ذکورت و انوثت، و از برای جد یا جده پدری، و برادر یا خواهر پدری دو سوم باقی از ترکه است، و با اختلاف از حیث ذکورت و انوثت با تفاضل و بدون اختلاف به طور مساوی قسمت می‌شود، و اگر با آن اجداد یا جدات برادر یا خواهر مادری باشد از برای جد یا جده مادری، با برادر یا خواهر مادری یک سوم است که به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود اگر چه از حیث ذکورت و انوثت اختلاف داشته باشند و از برای جد و یا جده پدری دو سوم است و بین آنان در صورت اختلاف با تفاضل والا به طور مساوی تقسیم می‌شود. هشتم این که برادرها یا خواهرها بعض از آنها پدری و بعض از آنها مادری و با آنها جد یا جده پدری باشد در این صورت از برای برادر یا خواهر مادری یک ششم ترکه است اگر یکی باشد، و یک سوم از آن است اگر متعدد باشند، و به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود، و از برای برادر یا خواهر پدری با جد یا جده پدری باقی آن ترکه است به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود در صورتی که اختلاف از حیث ذکورت و انوثت نداشته باشند، و در صورت اختلاف به تفاضل بین آنها تقسیم می‌شود، و اگر با آن برادرها یا خواهرها جد یا جده مادری باشد از برای جد یا جده مادری با برادر یا خواهر مادری تمام یک سوم است و به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود، و از برای برادر یا خواهر پدری دو سوم است و بین آنها در صورت اختلاف از حیث ذکورت و انوثت با تفاضل و در صورت عدم اختلاف به طور مساوی تقسیم می‌شود. ۲۷۶۴ - در صورتی که میت برادر یا خواهر دارد برادرزاده یا خواهرزاده او ارث نمی‌برد ولی این حکم در جایی که ارث برادرزاده یا خواهرزاده با برادر یا خواهر مزاحمت نکند جاری نیست، مثلا اگر میت برادر پدر و جد مادری داشته باشد برادر پدری دو ثلث و جد مادری یک ثلث ارث می‌برد، و در این صورت اگر میت پسر برادر مادری نیز داشته باشد پسر برادر با جد مادری در ثلث شریک می‌باشند.

ارث دسته سوم

۲۷۶۵ - دسته سوم عمو و عمه و دایی و خاله و اولاد آنان است به تفصیلی که گفته شد که اگر از طبقه اول و دوم کسی نباشد اینها ارث می‌برند. ۲۷۶۶ - اگر وارث میت فقط یک عمو یا یک عمه است، چه پدر و مادری باشد یعنی با میت از یک پدر و مادر باشد، یا پدری باشد یا مادری همه مال به او می‌رسد و اگر چند عمو یا چند عمه باشند و همه پدر و مادری، یا همه پدری باشند، مال به طوری مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر عمو و عمه هر دو باشد، و همه پدر و مادری، یا همه پدری باشند، بنابر اقوی عمو دو برابر عمه می‌برد، مثلا اگر وارث میت دو عمو و یک عمه باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند، یک قسمت را به عمه می‌دهند و چهار قسمت را عموها به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند. ۲۷۶۷ - اگر وارث میت فقط چند عموی مادری یا چند عمه مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود، و اگر وارث عمو و عمه مادری باشند عمو دو برابر عمه ارث می‌برد هر چند احتیاط آن است که در مقدار زیادی از سهم عمو با هم صلح کنند. ۲۷۶۸ - اگر وارث میت عمو و عمه باشد و بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی پدر و مادری باشند، عمو و عمه پدری ارث نمی‌برند و اقوی این است که اگر میت یک عمو یا یک عمه مادری دارد، مال را شش قسمت می‌کنند یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و بقیه را به عمو و عمه پدر و مادری و در فرض نبودن آنها به عمو و عمه پدری می‌دهند و اگر هم عمو و هم عمه مادری دارد، مال را سه قسمت می‌کنند دو قسمت را به عمو و

عمه پـدر و مادری و در فرض نبودن آنها به عمو و عمه پدری و یک قسـمت را به عمو و عمه مادری می‌دهند، و مشـهور آن اسـت که سـهم عمو و عمه مادری میان آنان به طور مساوی تقسیم می‌شود ولی بعید نیست که عمو دو برابر عمه ارث ببرد هر چند احتیاط آن است که با هم صـلح کنند. ۲۷۶۹ – اگر وارث میت فقـط یک دایی، یا یک خاله باشـد همه مال به او می‌رسـد و اگر هم دایی و هم خاله باشـد و همه پـدر و مادری، یا پـدری یا مادری باشـند، بعیـد نیست که دایی دو برابر خاله ارث ببرد ولی احتمال تساوی هم می‌رود پس مراعات احتیاط ترک نشود. ۲۷۷۰ – اگر وارث میت فقط یک یا چند دایی، و خاله مادری و دایی و خاله پدر و مادری و دایی و خاله پـدری باشـد ارث نبردن دایی و خاله پـدری محل اشـکال است و در هر حال بعیـد نیست که دایی دو برابر خاله ارث ببرد ولی احتیاط به مصالحه ترک نشود. ۲۷۷۱ – اگر وارث میت یک یا چند دایی یا یک یا چند خاله یا دایی و خاله و یک یا چند عمو یا یک یا چنـد عمه یا عمو و عمه باشد مال را سه قسـمت می‌کنند یک قسـمت را دایی یا خاله یا هر دو و بقیه را عمو یا عمه یا هر دو می‌برند. ۲۷۷۲ – اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و عمو و عمه باشد چنانچه عمو و عمه، پدر و مادری یا پدری باشند، مـال را سه قسـمت می‌کننـد یـک قسـمت را دایی یـا خـاله می‌برد و از بقیه بنابر اقوی دو قسـمت را به عمو و یک قسـمت را به عمه می‌دهند، بنابر این مال را نه قسـمت می‌کنند سه قسـمت را به دایی یا خاله و چهار قسـمت را به عمو و دو قسمت را به عمه می‌دهند. ۲۷۷۳ – اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمه مادری و عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسـمت می‌کنند، یک قسـمت آن را به دایی یا خاله می‌دهند، و دو قسـمت باقیمانده را عمو و عمه بین خود تقسـیم می‌کنند، و بعید نیست که عمو دو برابر عمه ارث ببرد، هر چنـد مراعـات احتیاط بهتر است. ۲۷۷۴ – اگر وارث میت چنـد دایی و چند خاله باشد که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند و عمو و عمه هم داشته باشند، مال سه سهم می‌شود، دو سهم آن را به دستوری که گفته شد بین عمو و عمه تقسیم می‌کنند، و یک سهم آن را دایی‌ها و خاله‌ها به طوری که در مساله (۲۷۷۰) گذشت بین خودشان قسمت می‌نمایند. ۲۷۷۵ – اگر وارث میت دایی یا خاله مادری و چند دایی و خاله پدری و مادری یا پدری تنها و عمو و عمه باشد، مال سه سهم می‌شود، دو سـهم آن را به دسـتوری که سابقا گفته شـد، عمو و عمه بین خودشان قسـمت می‌کنند، و بعید نیست بقیه ورثه در تقسیم یک سهم باقیمانده با هم مساوی باشند. ۲۷۷۶ – اگر میت عمو و عمه و دایی و خاله نداشـته باشد، مقداری که به عمو و عمه می‌رسـد، به اولاد آنان و مقداری که به دایی و خاله می‌رسد به اولاد آنان داده می‌شود. ۲۷۷۷ – اگر وارث میت عمو و عمه و دایی و خاله پدر و عمو و عمه و دایی و خاله مادر او باشـند، مال سه سـهم می‌شود، یک سهم آن را عمو و عمه و دایی و خاله مادر میت، ارث می‌برند و مال بنابر مشهور میان آنها به طور مساوی تقسیم می‌شود، ولی احتیاط به صلح ترک نشود، و دو سهم دیگر آن را سه قسـمت می‌کنند، یک قسمت را دایی و خاله پدر میت به همان کیفیت بین خودشان قسمت می‌نمایند و دو قسمت دیگر آن را نیز به همان کیفیت به عمو و عمه پدر میت می‌دهند.

ارث زن و شوهر

۲۷۷۸ – اگر زنی بمیرد و اولاد نداشـته باشد، نصف همه مال را شوهر او و بقیه را ورثه دیگر می‌برند، و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاـد داشـته باشـد، چهار یک همه مال را شوهر و بقیه را ورثه دیگر می‌برنـد. ۲۷۷۹ – اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد، چهار یک مال او را زن و بقیه را ورثه دیگر می‌برنـد، و اگر از آن زن یا از زن دیگر اولاد داشـته باشد، هشت یک مال را زن و بقیه را ورثه دیگر می‌برنـد. و زن از زمین خـانه و بـاغ و زراعت و زمینهـای دیگر ارث نمی‌برد، نه از خود زمین و نه از قیمت آن و نیز از خود هوایی خانه مانند بنا و درخت ارث نمی‌برد، ولی از قیمت آنها ارث می‌برد، و هم چنین است درخت و زراعت و ساختمانی که در زمیـن بـاغ و زراعـت و زمینهـای دیگر است. ۲۷۸۰ – اگر زن بخواهـد در چیزهـایی کـه از آنهـا ارث نمی‌برد، ماننـد زمین خـانه

مسکونی، تصرف کنـد، بایـد از ورثه دیگر اجازه بگیرد، و جایز نیست که ورثه تا سـهم زن را نـداده انـد، باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد، و جایز نیست که ورثه تا سـهم زن را نداده اند، در چیزهایی که زن از قیمت آنها ارث می‌برد، مانند بنا و درخت بدون اجازه او تصرف کنند. ۲۷۸۱ - اگر بخواهنـد بنا و درخت و ماننـد آن را قیمت نماینـد باید همان طور که نزد مقومین معمول است آنها را بـدون در نظر گرفتن خصوصـیت زمینی که در آن هستند حساب کننـد چقـدر ارزش دارنـد، نه این که آنها را کنـده شـده از زمین فرض نماینـد، و قیمت گذارنـد، یا این که قیمت آنها را در حالی که بـدون اجاره در همین زمین باقی بماننـد تا از بین بروند حساب کنند. ۲۷۸۲ - مجرای آب قنـات و ماننـد آن حکم زمین را دارد و آجر و چیزهایی که در آن به کار رفته، در حکم ساختمان است. ۲۷۸۳ - اگر میت بیش از یک زن داشـته باشد، چنانچه اولاد نداشـته باشد، چهار یک مال، و اگر اولاد داشـته باشد، هشت یک مال به شـرحی که گفته شـد، به طور مساوی بین زنهای او قسـمت می‌شود، اگر چه شوهر با همه یا بعض آنان نزدیکی نکرده باشد، ولی اگر در مرضی که در آن مرض از دنیا رفته، زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده است، آن زن از او ارث نمی‌برد، و حق مهر هم ندارد. ۲۷۸۴ - اگر زن در حـال مرض شـوهر کنـد و بـه همـان مرض بمیرد شـوهرش اگر چه بـا او نزدیکی نکرده باشـد، از او ارث می‌برد. ۲۷۸۵ - اگر زن را به ترتیبی که در احکـام طلاـق گفته شـد، طلاـق رجعی بدهنـد، و در بین عـده بمیرد، شـوهر از او ارث می‌برد، و نیز اگر شوهر در بین آن عده بمیرد زن از او ارث می‌برد. ولی اگر بعد از گذشتن عده یا در عده طلاق باین، یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی‌برد. ۲۷۸۶ - اگر شوهر در حـال مرض عیـالش را طلاـق دهـد و پیش از گذشـتن دوازده مـاه هلالی بمیرد، زن با سه شـرط از او ارث می‌برد: اول آن که در این مدت شوهر دیگر نکرده باشد، و در صورتی که شوهر کرده باشد، ارث نمی‌برد، هر چنـد احتیاط این است که صـلح نماینـد. دوم آن که طلاق به در خواست و رضای زن انجام نگرفته باشـد، و گرنه ارث نمی‌برد، خـواه چیزی به شـوهر داده باشـد که او را طلاـق دهـد یـا نه. سـوم شوهر در مرضـی که در آن مرض زن را طلاـق داده، به واسـطه آن مرض یـا به جهت دیگری بمیرد، پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود زن از او ارث نمی‌برد. ۲۷۸۷ - لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته اگر چه زن آن را پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر جزء مال شوهر است.

مسایل متفرقه ارث

۲۷۸۸ - قرآن و انگشـتر و شمشـیر میت و لباسـهایی را که پوشـیده مـال پسـر بزرگـتر است، و اگر میت از سه چیز اول بیشتر از یکی دارد، مثلاـ دو قرآن یـا دو انگشتری دارد، احتیاط واجب آن است که پسـر بزرگ در آنها با ورثه دیگر صـلح کنـد و الحاق رحل و تفنـگ و خنجر و ماننـد اینهـا از سـلاحهای دیگر بـه چهـار چیز گذشـته خـالی از وجه نیست، ولی احتیـاط واجب آن است که پسـر بزرگتر در آنها با دیگر ورثه صلح نماید. ۲۷۸۹ - اگر پسـر بزرگ میت بیش از یکی باشد مثلا از دو زن او در یک وقت دو پسر به دنیا آمـده باشـند، بایـد چیزهای گذشـته را به طور مساوی بین خودشان قسـمت کنند. ۲۷۹۰ - اگر میت قرض داشـته باشـد، چنانچه قرضـش به اندازه مال او یا زیادتر باشد، باید پسر بزرگتر چیزهایی هم که مال او است و در مساله پیش گفته شد، به قرض او بدهد، و یا به مقـدار قیمت آنها از مال خود بدهـد و اگر قرض میت کمتر از مال او باشـد، چنانچه بقیه اموالش غیر از آن چند چیزی که به پسر بزرگتر می‌رسد کافی برای اداء قرضش نباشد، باید پسر بزرگتر از آن چیزها یا از مال خود به نسبت به قرض او بدهد و اگر بقیه اموالش کافی به قرض باشد، باز هم احتیاط لازم آن است که پسـر بزرگتر به کیفیت گذشـته در ادای قرض میت شـرکت کند. مثلا اگر همه دارایی میت شـصت تومـان است و به مقـدار بیست تومان آن از چیزهایی است که مال پسـر بزرگتر است و سـی تومان هم قرض دارد، پسـر بزرگ بایـد به مقـدار ده تومـان از آن چیزها را بابت قرض میت بدهـد. ۲۷۹۱ - مسـلمان از کافر ارث می‌برد ولی کافر اگر چه پدر یا پسـر میت مسلمان باشد از او ارث نمی‌برد. ۲۷۹۲ - اگر کسـی یکی از خویشان خود را عمدا و بنا حق بکشد، از

او ارث نمی‌برد، ولی اگر از روی خطا باشد مثل آن که سنگ را به هوا بیندازد و اتفاقا به یکی از خویشان او بخورد و او را بکشد، از او ارث می‌برد، ولی ارث بردن او از دیه قتل محل اشکال است. ۲۷۹۳ – هر گاه بخواهند ارث را تقسیم کنند، برای بچه ای که در شکم است که اگر زنده به دنیا بیاید ارث می‌برد، در صورتی که احتمال بیشتر از یکی نرود، و اطمینان نباشد که آن بچه دختر است بنابر احتیاط سهم یک پسر را کنار می‌گذارند، و زیادی را ورثه بین خود تقسیم می‌کنند، بلکه اگر احتمال معتنابه بدهند بیشتر از یکی است، مثلاـ احتمال بدهند که زن به دو یا سه بچه پسر حامله باشد، باید بنابر احتیاط سهم حمل محتمل را کنار بگذارند، و چنانچه مثلا یک پسر یا یک دختر به دنیا آمد، زیادی را ورثه بین خودشان تقسیم می‌کنند.

۵– آیه الله وحید خراسانی (مدظلّه)

مشخصات کتاب

سرشناسه : وحید خراسانی، حسین، ۱۲۹۹ – عنوان و نام پدیدآور : توضیح‌المسائل / مطابق با فتاوی حسین وحیدخراسانی. مشخصات نشر : قم: مدرسه‌الامام باقرالعلوم علیه‌السلام، ۱۴۲۹ ق.= ۱۳۸۶. مشخصات ظاهری: ۶۰۴ ص. شابک : ۲۵۰۰۰ ریال ۹۶۴-۹۶۵۹۶-۲-۵ : ؛ ۴۵۰۰۰ ریال (چاپ هفدهم) یادداشت : کتاب حاضر با عنوان «آشنایی با اصول دین مقدمه توضیح‌المسائل» توسط همین ناشر در سال ۱۳۸۶ منتشر شده است. یادداشت : چاپ دوازدهم. یادداشت : چاپ هفدهم: پاییز ۱۳۸۸. یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس. عنوان دیگر : آشنایی با اصول دین مقدمه توضیح‌المسائل. موضوع : فقه جعفری -- رساله عملیه موضوع : شیعه امامیه -- اصول دین شناسه افزوده : مدرسهٔ الامام باقر العلوم (ع) رده بندی کنگره : BP۱۸۳/۹/و۲۶آ۵ ۱۳۸۶الف رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۴۲۲ شماره کتابشناسی ملی : ۲۱۷۶۶۰۳

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

احکام خمس

احکام خمس

مسأله ۱۷۶۸ در هفت چیز خمس واجب می شود : (اول) منفعت کسب ، (دوم) معدن ، (سوم) گنج ، (چهارم) مال حلال مخلوط به حرام ، (پنجم) جواهری که به واسطه غواصی یعنی فرو رفتن در دریا به دست می آید ، (ششم) غنیمت جنگ ، (هفتم) زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد ، و احکام اینها در مسائل ذیل بیان می شود .

۱– منفعت کسب

مسأله ۱۷۶۹ هرگاه انسان از تجارت یا صنعت یا کسبهای دیگر مالی به دست آورد ، اگر چه مثلا اجرت به جا آوردن نماز و روزه میتی باشد ، چنانچه از مخارج سال خود و عیالاتش زیاد بیاید ، باید خمس یعنی پنج یک آن را به دستوری که بعد ذکر می شود بدهد . مسأله ۱۷۷۰ اگر از غیر کسب مالی به دست آورد ، مثلا چیزی به او ببخشند ، در صورتی که آن بخشیده شده قدر و قیمت معتنا بهی نزد مردم داشته باشد و از مخارج سالش زیاد بیاید ، خمس آن را باید بدهد . مسأله ۱۷۷۱ مهر زن و مالی را که مرد

عوض طلاق خلع می گیرد ، خمس ندارد ، و همچنین ارثی که به انسان می رسد خمس ندارد ، ولی اگر مثلا با کسی خویشاوندی داشته و گمان ارث بردن از او نداشته ، باید خمس آن ارث را در صورتی که از مخارج سالش زیاد بیاید بدهد . مسأله ۱۷۷۲ اگر مالی از کسی که معتقد به خمس است به ارث به او برسد و بداند کسی که این مال از او به ارث رسیده خمس آن را نداده ، باید خمس آن مال را با اذن حاکم شرع بدهد ، و اگر در خود آن مال خمس نباشد و وارث بداند کسی که مال از او به ارث رسیده خمس بدهکار است ، آن خمس مانند بقیه دیون به آن مال تعلّق می گیرد ، و تا ادا نشده حقّ تصرّف در آن مال را ندارد ، و در صورتی که بخواهد خمس را از آن مال بردارد ، باید از حاکم شرع اذن بگیرد . مسأله ۱۷۷۳ اگر به واسطه قناعت کردن چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید ، باید خمس آن را بدهد . مسأله ۱۷۷۴ کسی که دیگری تمام مخارج او را می دهد ، باید خمس تمام مالی را که به دست می آورد بدهد . مسأله ۱۷۷۵ اگر ملکی را بر افراد معینی مثلاـ بر اولاد خود وقف نماید ، چنانچه در آن ملک زراعت و درختکاری کنند و از آن چیزی به دست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید ، باید خمس آن را بدهند ، و همچنین اگر طور دیگری هم از آن ملک نفع ببرند مثلا اجاره آن را بگیرند باید خمس مقداری را که از مخارج سالشان زیاد می آید بدهند . مسأله ۱۷۷۶ اگر مالی را که فقیر بابت خمس و زکات گرفته از مخارج سالش زیاد بیاید ، بنابر احتیاط واجب خمس آن را بدهد ، و اگر از آن مالی که به او داده اند منفعتی ببرد مثلاـ از درختی که بابت خمس به او داده اند میوه ای به دست آورد و از مخارج سالش زیاد بیاید ، باید خمس آن را بدهد ، و مالی را که به عنوان صدقه به کسی داده اند اگر از مخارج سالش زیاد بیاید ، باید خمس آن را بدهد . مسأله ۱۷۷۷ اگر با عین پول خمس نداده جنسی را بخرد ، یعنی به فروشنده بگوید این جنس را به این پول می خرم ، چنانچه حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه بدهد ، معامله صحیح است ، و خریدار باید پنج یک آن جنس را به حاکم شرع بدهد ، و اگر اجازه نکند ، معامله آن مقدار باطل است ، پس اگر پولی را که فروشنده گرفته از بین نرفته است ، حاکم شرع خمس همان پول را می گیرد ، و اگر از بین رفته عوض خمس را از فروشنده یاخریدار مطالبه می کند . مسأله ۱۷۷۸ اگر جنسی را به ذمه بخرد و بعد از معامله بهای آن را از پول خمس نداده ادا کند ، معامله ای که کرده صحیح است ، و به مقدار پنج یک آن پول به فروشنده مدیون است ، و پولی را که به فروشنده داده اگر از بین نرفته ، حاکم شرع پنج یک همان را می گیرد ، و اگر از بین رفته عوض آن را از خریدار یا فروشنده مطالبه می کند . مسأله ۱۷۷۹ اگر مالی را که خمس آن داده نشده بخرد ، چنانچه حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه نکند ، معامله آن مقدار باطل است و حاکم شرع می تواند پنج یک آن مال را بگیرد ، و اگر اجازه کند معامله صحیح است و خریدار باید مقدار پنج یک عوض آن را به حاکم شرع بدهد ، و اگر به فروشنده داده می تواند از او پس بگیرد . مسأله ۱۷۸۰ اگر چیزی را که خمس آن داده نشده ، به کسی ببخشد پنج یک آن چیز به آن کس منتقل نمی شود . مسأله ۱۷۸۱ اگر از کافر یا کسی که به دادن خمس عقیده ندارد ، مالی به دست شیعه اثنی عشری بیاید ، واجب نیست خمس آن را بدهد . مسأله ۱۷۸۲ تاجر و کاسب و صنعتگر و مانند اینها از وقتی که منفعت می برند که اول سال آنهاست یک سال که بگذرد باید خمس آنچه را که از خرج سالشان زیاد می آید بدهند ، و کسی که شغلش کاسبی نیست اگر اتّفاقاً منفعتی ببرد ، بعد از آن که یک سال از موقعی که فایده برده بگذرد ، باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد . مسأله ۱۷۸۳ انسان می تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دستش آید و آن منفعت زاید بر مخارجش باشد ، خمس آن را همان وقت بدهد ، و جایز است دادن خمس را تا آخر سال تأخیر بیندازد ، و بنابر احتیاط واجب سال خمس را سال قمری قرار دهد . مسأله ۱۷۸۴ کسی که مانند تاجر و کاسب برای دادن خمس سال دارد ، اگر منفعتی به دست آورد و در بین سال بمیرد ، باید مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر نمایند و خمس باقی مانده را بدهند . مسأله ۱۷۸۵ اگر قیمت جنسی را که برای تجارت خریده در بین سال بالا رود و آن را نفروشد و تا سالش نگذشته قیمتش پایین آید ، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست . مسأله ۱۷۸۶ اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و به امید این که قیمت آن بالاتر رود تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد و قیمتش پایین

آید ، چنانچه به اندازه ای که بین تجار متعارف است نگه داشته ، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست ، و اما اگر بیش از آن مقدار بدون عذر نگه داشته ، بنابر احتیاط واجب خمس آن مقدار را بدهد . مسأله ۱۷۸۷ اگر غیر مال التجارهٔ مالی داشته باشد که متعلق خمس نباشد ، در صورتی که به ارث به او رسیده باشد ، چنانچه قیمتش بالا برود اگر چه آن را بفروشد مقداری که بر قیمتش اضافه شده خمس ندارد ، و همچنین است اگر به غیر معاوضه مالک آن شده ، چه از اول متعلق خمس نبوده مثل آن که مسکنی که مورد حاجت اوست به او بخشیده باشند ، و در مؤونه سال صرف شده باشد یا متعلق خمس بوده و خمس آن را از همان مال داده باشد ، مثل مالی که به حیازت مالک شده و خمس آن را داده است . ولی اگر به معاوضه مالک شده باشد ، چنانچه قیمتش بالاـ برود تا زمانی که نفروخته خمس ندارد ، و اگر فروخت ، در صورتی که مؤونه نباشد آن زیاده خمس دارد ، و در صورتی که مؤونه باشد بنابر احتیاط واجب خمس مقدار زاید را بدهد ، و در هر دو صورت اگر در مؤونه سال صرف شود ، خمس ندارد . مسأله ۱۷۸۸ اگر باغی احداث کند برای آن که بعد از بالا رفتن قیمتش آن را بفروشد ، باید خمس میوه و نمو درختها و بنابر احتیاط خمس زیادی قیمت باغ را بدهد ، و اگر قصدش این باشد که به میوه آن تجارت کند ، باید خمس میوه و نمو درختها را بدهد ، ولی اگر قصدش این باشد که از میوه آن استفاده شخصی کند ، فقط باید خمس میوه درختها را در صورتی که زاید بر استفاده اش باشد بدهد . مسأله ۱۷۸۹ اگر درخت بید و چنار و مانند اینها را بکارد ، در صورتی که خمس آنها را داده باشد باید هر سال خمس نمو آنها را بدهد ، و همچنین اگر مثلا از شاخه های درخت که معمولا هر سال می برند استفاده ای ببرد و به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید ، در آخر هر سال باید خمس آنها را بدهد ، اما در صورتی که خمس آن درخت را نداده و نمو کرده باشد باید خمسِ اصل درخت و نمو آن خمس و خمسِ نمو حصه خود را بدهد . مسأله ۱۷۹۰ کسی که چند رشته کسب دارد ، مثلا اجاره ملک می گیرد و خرید و فروش و زراعت هم می کند ، باید خمس فایده هایی را که در آخر سال از مخارج او زیاد می آید بدهد ، و چنانچه از یک رشته نفع ببرد و از رشته دیگر ضرر کند ، بنابر احتیاط مستحب خمس نفعی را که برده بدهد . مسأله ۱۷۹۱ خرجهایی را که انسان برای به دست آوردن فایده می کند مانند دلالی و حمالی از مؤونه تحصیل منفعت شمرده می شود و می تواند از سود کسر کند و نسبت به آن مقدار خمس ندارد . مسأله ۱۷۹۲ آنچه از منافع کسب در بین سال به مصرف خوراک و پوشاک و اثاثیه و خرید منزل و ازدواج فرزند و جهیزیه دختر و زیارت و مانند اینها از اموری که از مخارج آن سال حساب می شود می رسد در صورتی که از شأن او زیاد نباشد خمس ندارد . مسأله ۱۷۹۳ مالی را که انسان به مصرف نذر و کفّاره می رساند ، جزء مخارج سالیانه است ، و نیز مالی را که به کسی می بخشد یا جایزه می دهد در صورتی که از شأن او زیاد نباشد از مخارج سالیانه حساب می شود . مسأله ۱۷۹۴ اگر انسان در شهری باشد که معمولا هر سال مقداری از جهیزیه دختر را تهیه می کنند ، در صورتی که آن شخص نتواند در غیر این صورت جهیزیه را تهیه کند و ندادن جهیزیه منافی شأن او باشد ، چنانچه در بین سال از منافع آن سال جهیزیه بخرد ، خمس ندارد ، و اگر از منافع آن سال در سال بعد جهیزیه تهیه نماید ، باید خمس آن را بدهد . مسأله ۱۷۹۵ مالی را که خرج سفر حج و زیارتهای دیگر می کند ، از مخارج سالی حساب می شود که در آن سال خرج کرده ، و اگر سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد ، آنچه در سال بعد از منافع سال قبل خرج می کند باید خمس آن را بدهد . مسأله ۱۷۹۶ کسی که از کسب و تجارت فایده ای برده ، اگر مال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست ، می تواند مخارج سال خود را فقط از فایده کسبش حساب کند . مسأله ۱۷۹۷ آذوقه ای که برای مصرف سالش از منافع کسبش خریده ، اگر در آخر سال زیاد بیاید ، باید خمس آن را بدهد ، و چنانچه بخواهد قیمت آن را بدهد ، در صورتی که قیمتش از وقتی که خریده زیاد شده باشد ، باید قیمت آخر سال را حساب کند . مسأله ۱۷۹۸ اگر از منفعت کسب پیش از دادن خمس اثاثیه ای برای منزل بخرد ، هر وقت احتیاجش از آن بر طرف شد ، خمس ندارد ، و همچنین است زیور آلات زنانه در صورتی که وقت زینت کردن زن با آنها گذشته باشد . مسأله ۱۷۹۹ اگر در یک سال منفعتی نبرد ، نمی تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد

می برد کسر نماید . مسأله ۱۸۰۰ اگر در اول سال منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی به دستش آید ، نمی تواند مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر کند . مسأله ۱۸۰۱ اگر مقداری از سرمایه در تجارت و مانند آن از بین برود می تواند مقداری را که از سرمایه کم شده از منافع قبل از تلف آن مقدار کسر نماید . مسأله ۱۸۰۲ اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از مالهای او از بین برود ، نمی تواند از منفعتی که به دستش می آید آن چیز را تهیه کند ، مگر این که در همان سال به آن چیز احتیاج داشته باشد ، که در این صورت می تواند در بین سال از منافع کسب آن را تهیه نماید . مسأله ۱۸۰۳ اگر در اول سال برای مخارج خود قرض کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد ، نمی تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت کسر نماید ، مگر این که قرض بعد از حصول منفعت باشد ، ولی می تواند قرض خود را از منافع اثنای سال ادا نماید . مسأله ۱۸۰۴ اگر در تمام سال منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض کند ، نمی تواند از منافع سالهای بعد آن قرض را کسر نماید ، ولی می تواند قرض خود را از آنها ادا کند . مسأله ۱۸۰۵ اگر برای زیاد کردن مال یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد قرض کند ، نمی تواند از منافع کسب مقدار آن قرض را ادا نماید ، ولی اگر مالی را که قرض کرده یا چیزی را که از قرض خریده از بین برود ، می تواند قرض خود را از منافع آن سال ادا نماید . مسأله ۱۸۰۶ انسان می تواند خمس هر چیز را از همان چیز بدهد ، یا به مقدار قیمت خمسی که بدهکار است پول رایج بدهد ، و بنابر احتیاط واجب از چیز دیگر ندهد مگر با اذن حاکم شرع . مسأله ۱۸۰۷ کسی که خمس به مال او تعلّق گرفت و سال بر او گذشت ، تا خمس آن را نداده است نمی تواند در آن مال تصرّف کند ، اگر چه قصد دادن خمس را داشته باشد ، مگر با اذن حاکم شرع ، و اما تصرّفات اعتباریه در حصه خود مانند فروختن و صلح کردن آن مانعی ندارد . مسأله ۱۸۰۸ کسی که خمس بدهکار است نمی تواند آن را به ذمه بگیرد یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند و به گونه ای که در مسأله قبل گذشت در مال تصرّف کند ، و چنانچه تصرّف کند و آن مال تلف شود ، باید خمس آن را بدهد . مسأله ۱۸۰۹ کسی که خمس بدهکار است ، اگر با حاکم شرع مصالحه کند و خمس را به ذمه بگیرد ، می تواند در مال تصرّف نماید ، و بعد از مصالحه منافعی که از آن به دست می آید مال خود اوست . مسأله ۱۸۱۰ کسی که با دیگری شریک است ، اگر خمس منافع خود را بدهد و شریک او ندهد و در سال بعد از مالی که خمسش را نداده ، برای سرمایه شرکت بگذارد هیچکدام نمی توانند در آن مال تصرّف کنند ، مگر در صورتی که شریکی که خمس نداده معتقد به خمس نباشد که در این صورت شریک دیگر می تواند تصرّف کند . مسأله ۱۸۱۱ اگر بچه صغیر سرمایه ای داشته باشد و از آن منافعی به دست آید ، خمس به آنها تعلّق می گیرد ، و بر ولی است که خمس آن را بدهد ، و اگر نداد آن صغیر بعد از بلوغ باید بپردازد . مسأله ۱۸۱۲ کسی که مالی از دیگری به دست آورد و یقین دارد که خمسش را نداده ، نمی تواند در آن مال تصرّف کند مگر این که آن دیگری معتقد به خمس نباشد ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب اگر شک داشته باشد که خمس آن را داده یا نه . مسأله ۱۸۱۳ اگر کسی از منافع کسب خود در اثنای سال ملکی بخرد که از لوازم و مخارج سالیانه اش حساب نشود ، واجب است بعد از تمامی سال خمس آن را بدهد ، و چنانچه خمس آن را نداد و قیمت آن ملک بالا رفت ، باید خمس مقداری را که آن ملک فعلا ارزش دارد بدهد ، و همچنین است غیر ملک از فرش و مانند آن . مسأله ۱۸۱۴ اگر با پول خمس نداده مثلاـ ملکی بخرد و قیمت آن بالاـ رود ، چنانچه آن ملک را برای آن نخریده که قیمتش بالاـ رود و بفروشد ، مثل این که زمینی را برای زراعت خریده است ، در صورتی که آن ملک را به ذمه خریده و از پول خمس نداده قیمت آن را داده ، باید خمس قیمتی را که خریده است بدهد ، و اگر پول خمس نداده را به فروشنده داده و به او گفته که این ملک را با این پول می خرم ، در صورتی که حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه کند ، خریدار باید خمس مقداری را که آن ملک فعلا ارزش دارد بدهد . مسأله ۱۸۱۵ کسی که از اول تکلیف خمس نداده ، اگر از منافع کسب چیزی که به آن احتیاج ندارد خریده و یک سال از وقت حصول ربح گذشته ، باید خمس آن را بدهد ، و اگر اثاث خانه و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد مطابق شأن خود خریده ، پس اگر بداند در بین سالی که در آن سال فایده برده آنها را خریده ، لازم نیست

خمس آنها را بدهد ، و اگر نداند که در بین سال خریده و یا بعد از تمام شدن سال ، بنابر احتیاط واجب باید با حاکم شرع مصالحه کند .

۲–معدن

مسأله ۱۸۱۶ اگر از معدن طلا ، نقره ، سرب ، مس ، آهن ، نفت ، زغال سنگ ، فیروزه ، عقیق ، زاج ، نمک و معدنهای دیگر چیزی به دست آورد ، در صورتی که به مقدار نصاب باشد ، باید خمس آن را بدهد . مسأله ۱۸۱۷ نصاب معدن پانزده مثقال معمولی طلای مسکوک است ، یعنی اگر قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده ، به پانزده مثقال طلای مسکوک برسد ، بعد از کم کردن مخارجی که کرده است ، باید خمس باقی مانده را بدهد . مسأله ۱۸۱۸ چنانچه قیمت چیزی که از معدن بیرون آورده به پانزده مثقال طلای مسکوک نرسد ، خمس آن در صورتی لازم است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیاد بیاید . مسأله ۱۸۱۹ بر گچ ، آهک ، گل سر شور و گل سرخ ، حکم معدن جاری نیست ، و کسی که اینها را بیرون می آورد ، در صورتی باید خمس بدهد که آنچه را بیرون آورده به تنهایی یا با منافع دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید . مسأله ۱۸۲۰ کسی که از معدن چیزی به دست می آورد باید خمس آن را بدهد ، چه معدن روی زمین باشد یا زیر آن ، در زمینی باشد که ملک است یا در جایی باشد که مالک ندارد . مسأله ۱۸۲۱ اگر نداند قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده به پانزده مثقال طلای مسکوک می رسد بنابر احتیاط در صورت امکان باید به وزن کردن یا از راه دیگر قیمت آن را معلوم کند ، و در صورت عدم امکان خمس ندارد . مسأله ۱۸۲۲ اگر چند نفر از معدن چیزی بیرون آورند ، چنانچه قیمت آن به پانزده مثقال طلای مسکوک برسد ، اگر چه سهم هر کدام آنها این مقدار نباشد ، بعد از کم کردن مخارجی که کرده اند ، بنابر احتیاط باید خمس آن را بدهند . مسأله ۱۸۲۳ اگر معدنی را که در ملک دیگری است ، بدون اذن مالک استخراج کند ، آنچه از آن به دست می آید مال صاحب ملک است ، و چنانچه به مقدار نصاب برسد ، مالک باید خمس تمام آنچه را که از معدن بیرون آمده بدهد .

۳–گنج

مسأله ۱۸۲۴ مالی که در زمین یا درخت یا کوه یا دیوار پنهان باشد و کسی آن را پیدا کند و طوری باشد که مردم به آن گنج بگویند ، در صورتی که به مقدار نصاب باشد ، باید خمس آن را بدهد . مسأله ۱۸۲۵ اگر انسان در زمینی که ملک کسی نیست گنجی پیدا کند ، مال خود اوست و باید خمس آن را بدهد . مسأله ۱۸۲۶ نصاب گنج اگر نقره باشد صد و پنج مثقال نقره مسکوک ، و اگر طلا باشد پانزده مثقال طلای مسکوک است ، یعنی اگر قیمت آنچه که از این دو به دست می آورد به حد نصاب برسد ، باید خمس آن را بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده بدهد ، و اگر از غیر طلا و نقره باشد بنابر احتیاط واجب هر چند به یکی از این دو حد نرسد ، باید بعد از کم کردن مخارج خمس را بدهد . مسأله ۱۸۲۷ اگر در زمینی که از دیگری خریده گنجی پیدا کند و بداند مال کسانی که قبلا مالک آن زمین بوده اند نیست ، مال خود او می شود و باید خمس آن را بدهد ، ولی اگر احتمال دهد که مال یکی از آنان است ، بنابر احتیاط باید به او اطلاع دهد ، و چنانچه معلوم شود مال او نیست ، به کسی که پیش از او مالک زمین بوده اطّلاع دهد ، و به همین ترتیب به تمام کسانی که پیش از او مالک زمین بوده اند خبر دهد ، و اگر معلوم شود مال هیچ یک از آنان نیست ، مال خود او می شود و باید خمس آن را بدهد . مسأله ۱۸۲۸ اگر در ظرفهای متعددی که در یک جا دفن شده مالی پیدا کند که قیمت آنها روی هم صد و پنج مثقال نقره مسکوک در نقره یا پانزده مثقال طلای مسکوک

در طلا باشـد ، بایـد خمس آن را بدهـد ، ولی چنانچه در چنـد جا پیـدا کنـد ، هر کدام از آنها که قیمتش به این مقدار برسد ، باید خمس آن را بدهد ، و آنچه که قیمت آن به این مقدار نرسیده است خمس ندارد ، ولی اگر گنج پیدا شده غیر از طلا و نقره باشـد در هر دو صورت بنابر احتیاط واجب بدون ملاحظه نصاب خمس آن را بدهد . مسأله ۱۸۲۹ اگر دو نفر گنجی پیدا کنند که از نقره یا طلا باشد ، در صورتی که قیمت آن به صد و پنج مثقال نقره مسکوک در نقره یا پانزده مثقال طلای مسکوک در طلا برسد ، اگر چه سـهم هر یـک آنان به این مقـدار نباشـد ، بنابر احتیاط واجب خمس آن را بدهنـد ، و همچنین در صورتی که از غیر طلا و نقره باشد اگر چه به حد نصاب نرسد . مسأله ۱۸۳۰ اگر کسـی حیوانی را بخرد و در شکم آن مالی پیدا کند ، در صورتی که آن حیوان تحت تربیت فروشـنده بوده ، ماننـد ماهیهایی که پرورش می دهند یا چهارپایی را که در خانه یا باغ علوفه می دهند ، واجب است به فروشـنده خبر دهـد و اگر معلوم شود مال او نیست ، مال خریـدار است ، و چنانچه در مخارج سالش صـرف نشود باید خمس آن را بدهـد ، و در غیر این صورت ماننـد مـاهیی که صـیاد از دریـا صـید کرده یـا حیوانی را که از صـحرا صـید کرده باشـد ، اگر احتمال عقلایی بدهد که مال فروشـنده است بنابر احتیاط واجب به او خبر دهد ، و اگر معلوم شد مال او نیست مال خریدار است ، و چنانچه در مخارج سالش صرف نشود باید خمس آن را بدهد .

۴- مال حلال مخلوط به حرام

مسأله ۱۸۳۱ اگر مال حلال با مال حرام به طوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشـخیص دهد و صاحب مال حرام و مقـدار آن هیچکـدام معلوم نباشـد ، و نداند که مقدار حرام کمتر از خمس است یا زیادتر ، باید خمس تمام مال را بدهد ، و بنابر احتیاط واجب این خمس را در موردی که مصـرف خمس و صدقه است به قصدادای وظیفه ، اعم از خمس و صدقه صـرف نماید ، و بعـد از دادن خمس بقیه مـال حلال می شود . مسأله ۱۸۳۲ اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقـدار حرام را بدانـد ولی صـاحب آن را اگر چه بعـد از فحص نشـناسد ، بایـد آن مقـدار را به نیت صـاحبش صـدقه بدهـد ، و احتیاط واجب آن است که از حاکم شرع هم اذن بگیرد . مسأله ۱۸۳۳ اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولی صاحبش را بشـناسد ، در صورتی که اختلاـط موجب شـرکت شود مثـل آن که روغن حلال با حرام مخلوط شود اگر با یکـدیگر توافق و سازش نماینـد ، آنچه را که توافق کردنـد معین می شود ، و چنانچه توافق و سازش نشود ، آن اندازه که یقین دارد مال غیر است باید به او داده شود ، و در صـورتی که اختلاـط موجب شـرکت نشود ماننـد مواردی که اجزای آن اموال از یکـدیگر ممتازنـد بایـد از جهت مقـدار آن اندازه که یقین دارد به او بدهد ، و از جهت خصوصیت به قرعه معین شود ، و در هر دو صورت احتیاط مستحب آن است که مقدار بیشتری را که احتمال می دهد مال او است به او بدهد . مسأله ۱۸۳۴ اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد که مقـدار حرام بیشـتر از خمس بوده ، در صورتی که مقـدار بیشتر معین باشـد بایـد از طرف صـاحب آن و بنـابر احتیـاط واجب بـا اذن حاکم شـرع آن مقدار ۱۸۳۱ را صـدقه بدهـد ، و در صورتی که مقـدار آن معین نباشـد در باقی مانده مال بعد از خمس اول بر طبق مسأله عمل نماید . مسأله ۱۸۳۵ اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد ، یا مالی که صاحبش را نمی شناسد به نیت او صدقه بدهـد ، بعـد از آن که صاحبش پیـدا شـد لازم نیست چیزی به او بدهد . مسأله ۱۸۳۶ اگر مـال حلالی با حرام مخلوط شود و مقـدار حرام معلوم باشـد و انسـان بدانـد که صاحب آن از چنـد نفر معین بیرون نیست ، ولی نتوانـد بفهمـد کیست ، در صورت امکان بنابر احتیاط واجب همه آنها را راضی کند ، و در صورت عدم امکان باید مالک به قرعه معین شود .

۵-جواهری که به واسطه فرو رفتن در دریا به دست می آید

مسأله ۱۸۳۷ اگر به واسطه غواصی یعنی فرو رفتن در دریا لؤلؤ و مرجان یا جواهر دیگری بیرون آورنـد ، روییدنی باشد یا معدنی ، چنـانچه قیمت آن به هیجده نخود طلای مسکوک برسد ، خمس به آن تعلّق می گیرد ، هر چنـد اخراج خمس بعـد از کم کردن مخارجی است که برای بیرون آوردن آن کرده انـد ، چه در یک دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشد یا در چند دفعه به طوری که عرفاً غوص واحـد شـمرده شود ، و چه چیزی که بیرون آمده از یک جنس باشد یا چند جنس ، یک نفر آن را بیرون آورده باشد یا بنابر احتیاط واجب چند نفر . مسأله ۱۸۳۸ اگر بدون فرو رفتن در دریا به وسیله اسبابی جواهر بیرون آورد ، بنابر احتیاط بر طبق آنچه که در مسأله قبل گذشت ، خمس آن واجب است ، ولی اگر از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد ، در صورتی باید خمس آن را بدهـد که آنچه را به دست آورده به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او ، از مخارج سالش زیادتر باشد . مسأله ۱۸۳۹ خمس مـاهی و حیوانات دیگری که انسان از دریا می گیرد ، در صورتی واجب است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشـد . مسأله ۱۸۴۰ اگر انسـان بـدون قصـد این که چیزی از دریـا بیرون آورد ، در دریـا فرو رود و اتّفاقاً جواهری به دسـتش آیـد ، در صورتی که قصـد تملّک کنـد باید خمس آن را بدهد ، و همچنین در غیر این صورت بنابر احتیاط واجب . مسأله ۱۸۴۱ اگر انسـان در دریـا فرو رود و حیـوانی را بیرون آورد و در شـکم آن جـواهری پیـدا کنـد کـه قیمتش هیجـده نخـود طلای مسکوک یا بیشتر باشد ، چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد ، که نوعاً در شکمش جواهر هست ، باید خمس آن را بدهد ، و اگر اتّفاقاً جواهر بلعیـده باشـد ، در صورتی خمس آن واجب است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او ، از مخارج سالش زیادتر باشد . مسأله ۱۸۴۲ اگر در رودخـانه هـای بزرگ فرو رود و جواهری بیرون آورد ، چنـانچه در آن رودخـانه جواهر عمل می آیـد ، باید خمس آن را بدهد . مسأله ۱۸۴۳ اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد که قیمت آن هیجده نخود طلای مسکوک یا بیشتر باشد ، باید خمس آن را بدهد ، و چنانچه از روی آب یا از کنار دریا به دست آورد ، اگر چه قیمت آن به مقدار هیجده نخود طلا هم نرسـد ، بنابر احتیاط خمس آن واجب است . مسأله ۱۸۴۴ کسـی که کسـبش غواصی یا بیرون آوردن گنج یا معدن است ، اگر خمس آن را بدهـد و چیزی از مخـارج سـالش زیـاد بیایـد ، لازم نیست دوبـاره خمس آن را بدهـد . مسأله ۱۸۴۵ اگر بچـه ای معدنی را بیرون آورد ، یا مال حلال مخلوط به حرام داشته باشد ، یا گنجی پیدا کند ، یا به واسطه فرو رفتن در دریا جواهری بیرون آورد ، ولی او باید خمس آنها را بدهد ، و در صورتی که ندهد ، بعد از بلوغ خودش باید بدهد .

۶–غنیمت

مسأله ۱۸۴۶ اگر مسلمانان به اذن امام (علیه السلام) با کفّار جنگ کنند و چیزهایی در جنگ به دست آورند ، به آنها غنیمت گفته می شود ، و نسبت به منقول از آنها مخارجی را که برای غنیمت کرده اند مانند مخارج نگهداری و حمل و نقل آن و نیز مقداری را که امام (علیه السـلام) صـلاح می داند به مصـرفی برساند ، و چیزهایی که مخصوص به امام (علیه السلام)است باید از غنیمت کنار بگذارند ، و خمس بقیه آن را بدهند ، و در صورتی که جنگ بدون اذن امام (علیه السلام) باشد و غنیمتی به دست آورند ، اگر در زمـان حضور باشـد تمام آن مال امام (علیه السـلام)است ، و اگر در زمان غیبت باشـد بعـد از کسـر مخارج بنابر احتیاط خمس آنرا بدهند .

۷– زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد

مسأله ۱۸۴۷ اگر کافر ذمی زمینی را از مسلمان بخرد ، باید خمس آن را از همان زمین یا از مال دیگرش بدهد ، اگر چه آن زمین مشغول به عمارت و ساختمان باشد ، مانند زمین به طوری که در مسأله۱۸۰۶ گذشت خانه و دکّان ، و همچنین اگر مورد خرید و فروش خانه و دکّان و مانند اینها باشد ، و در دادن این خمس قصد قربت لازم نیست ، بلکه حاکم شرع هم که خمس را از او می گیرد لازم نیست قصد قربت نماید . مسأله ۱۸۴۸ اگر کافر ذمی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگری بفروشد ، خمس از کافر ساقط نمی شود ، و همچنین است اگر بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد . مسأله ۱۸۴۹ اگر کافر ذمی موقع خریدن زمین شرط کند که خمس ندهد ، یا شرط کند که خمس بر فروشنده باشد ، شرط او فاسد است و باید خمس آن را بدهد ، ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خمس را از طرف او به صاحبان خمس بدهد ، بر فروشنده واجب است که عمل به شرط نماید ، و تا فروشنده خمس را ادا نکرده ، از خریدار ذمی ساقط نمی شود . مسأله ۱۸۵۰ اگر مسلمان زمینی را به غیر خرید و فروش ، ملک کافر ذمی کند و عوض آن را بگیرد مثلا به او صلح نماید کافر ذمی باید خمس آن را بدهد . مسأله ۱۸۵۱ اگر کافر ذمی صغیر باشد و ولی او برایش زمینی بخرد ، خمس به آن تعلّق می گیرد .

مصرف خمس

مسأله ۱۸۵۲ خمس را باید دو قسمت کنند ، یک قسمت آن سهم سادات است و باید به ولی سید یتیم فقیر داده شود که در مصارف او صرف کند ، و یا به سید فقیر ، و یا به سیدی که در سفر درمانده شده بدهند ، و احتیاط واجب این است که سهم سادات را به اجازه فقیه عادل بدهند ، و نصف دیگر آن سهم امام (علیه السلام) است که در این زمان باید به فقیه عادل عارف به مصارف آن بدهند ، یا به مصرفی که او اجازه می دهد برسانند ، و بنابر احتیاط باید آن فقیه عادل اعلم باشد . مسأله ۱۸۵۳ سید یتیمی که به او خمس می دهند باید فقیر باشد ، ولی به سیدی که در سفر درمانده شده اگر چه در وطنش فقیر نباشد می شود خمس داد . مسأله ۱۸۵۴ به سیدی که در سفر درمانده شده ، اگر سفر او سفر معصیت باشد ، نباید خمس بدهند . مسأله ۱۸۵۵ به سیدی که عادل نیست می شود خمس داد ، ولی به سیدی که دوازده امامی نیست نباید خمس بدهند . مسأله ۱۸۵۶ به سیدی که معصیت کار است ، اگر خمس دادن کمک به معصیت او باشد ، نمی شود خمس داد ، و به سیدی هم که آشکارا معصیت می کند ، اگر چه دادن خمس کمک به معصیت او نباشد ، بنابر احتیاط واجب نباید خمس داد . مسأله ۱۸۵۷ اگر کسی بگوید سیدم نمی شود به او خمس داد ، مگر آن که دو نفر عادل ، سید بودن او را تصدیق کنند ، یا در بین مردم به طوری معروف باشد که انسان یقین یا اطمینان به سیادت او پیدا کند ، و ثبوت سیادت به خبر ثقه در صورتی که ظنّ بر خلاف خبرش نباشد بعید نیست . مسأله ۱۸۵۸ به کسی که در شهر خودش مشهور باشد سید است ، اگر چه انسان به سید بودن او یقین یا اطمینان نداشته باشد ، می شود خمس داد ، ولی به شرط این که ظنّ به خلاف نداشته باشد . مسأله ۱۸۵۹ کسی که زنش سیده است نباید به او خمس بدهد که به مصرف مخارج خودش برساند ، ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشد و نتواند مخارج آنان را بدهد ، جایز است انسان خمسش را به آن زن بدهد که به مصرف آنان برساند ، و همچنین است دادن خمس به او که در نفقات غیر واجبه اش که مؤونه اوست صرف نماید . مسأله ۱۸۶۰ اگر مخارج سید یا سیده ای که زن انسان نیست ، بر انسان واجب باشد ، نمی تواند خوراک و پوشاک و سایر نفقات واجبه او را از خمس بدهد ، ولی اگر مقداری خمس به او بدهد که در نفقات غیر واجبه اش که مؤونه اوست صرف نماید ، مانعی ندارد . مسأله ۱۸۶۱ به سید فقیری که مخارجش بر دیگری واجب است و او نمی تواند مخارج آن سید را بدهد ، یا دارد و نمی دهد ، می شود خمس داد . مسأله ۱۸۶۲ احتیاط واجب آن است که بیشتر از مخارج یک سال به یک سید فقیر خمس ندهند . مسأله ۱۸۶۳ اگر در شهر خودش سید مستحقّی نباشد و یقین یا اطمینان داشته باشد که بعد نیز پیدا نمی شود ، یا

نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن نباشد ، باید خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند ، و می تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد ، و احتیاط واجب آن است که برداشتن با اجازه حاکم شرع باشد ، و اگر خمس از بین برود ، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده ضامن است ، و اگر کوتاهی نکرده ضامن نیست . مسأله ۱۸۶۴ هرگاه در شهر خودش مستحقی نباشد ، اگر چه یقین یا اطمینان داشته باشد که پیدا می شود و نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن باشد ، می تواند خمس را به شهر دیگر ببرد ، و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند و تلف شود ، ضامن نیست ، ولی نمی تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد . مسأله ۱۸۶۵ اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود ، در صورتی که موجب اهمال در ادای خمس نباشد باز هم می تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند ، ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد ، و درصورتی که خمس از بین برود اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ضامن است . مسأله ۱۸۶۶ اگر به اذن حاکم شرع ، خمس را به شهر دیگر ببرد و از بین برود ، ضامن نیست ، و همچنین است اگر به کسی بدهد که از طرف حاکم شرع وکیل یا مأذون بوده که خمس را بگیرد و از آن شهر به شهر دیگرببرد . که دادن جنس دیگر غیر از پول رایج عوض خمس بنابر احتیاط ۱۸۰۶ مسأله ۱۸۶۷ در مسأله گذشت واجب جایز نیست مگر با اذن حاکم شرع ، و در صورت جواز مانند موردی که حاکم شرع اذن بدهد جایز نیست جنسی را به زیادتر از قیمت واقعی حساب کند و بابت خمس بدهد ، هر چند مستحق به آن قیمت راضی شده باشد . مسأله ۱۸۶۸ کسی که از مستحق طلبکار است ، بنابراحتیاط نمی تواند طلب خود را بابت خمس حساب کند ، ولی می تواند خمس را به او بدهد و بعد مستحق دین خود را به او ادا کند ، و می تواند از مستحق وکالت گرفته و خود از جانب او قبض نموده و بابت طلبش دریافت کند . مسأله ۱۸۶۹ مستحق نمی تواند خمس را بگیرد و به مالك ببخشد در صورتی که آن بخشش موجب تضییع حقّ امام (علیه السلام) و سادات باشد ، و در غیر این صورت مانعی ندارد ، مانند آن که کسی مقدار زیادی خمس بدهکار است و فقیر شده است و می خواهد مدیون اهل خمس نباشد ، اگر مستحق راضی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد ، اشکال ندارد .

احکام زکات

احکام زکات

مسأله ۱۸۷۰ زکات در نُه چیز واجب است: (اول) گندم ، (دوم) جو ، (سوم) خرما ، (چهارم) کشمش ، (پنجم) طلا ، (ششم) نقره ، (هفتم) شتر ، (هشتم) گاو ، (نهم) گوسفند ، و اگر کسی مالك یکی از این نُه چیز باشد ، با شرایطی که بعد می آید باید مقداری که معین شده به یکی از مصرفهایی که دستور داده اند برساند . مسأله ۱۸۷۱ سلت که دانه ای است به نرمی گندم و خاصیت جو را دارد ، و علس که مثل گندم است ، احتیاط مستحب آن است که زکات آنها داده شود .

شرایط واجب شدن زکات

مسأله ۱۸۷۲ زکات در صورتی واجب می شود که مال به مقدار نصاب که بعد می آید برسد ، و مالك آن بالغ و عاقل و آزاد باشد ، و بتواند در آن مال تصرّف کند . مسأله ۱۸۷۳ اگر انسان یازده ماه مالك گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره باشد ، اول ماه دوازدهم باید زکات آنها را بدهد ، ولی اول سال بعد را باید بعد از تمام شدن ماه دوازدهم حساب کند . مسأله ۱۸۷۴ اگر مالك گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در بین سال بالغ شود ، مثلا بچه در اول محرّم مالك چهل گوسفند شود و بعد از گذشتن دو ماه

بالغ گردد ، یازده ماه که از اول محرّم بگذرد زکاتی بر او نیست ، بلکه بعد از گذشتن یازده ماه از بلوغش زکات بر او واجب می شود ، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر یازده ماه از اول محرم بگذرد و شرایط دیگر زکات را هم دارا باشد زکات آن را بدهد . مسأله ۱۸۷۵ زکات گندم و جو وقتی تعلّق می گیرد که عرفاً به آنها گندم و جو گفته شود ، و زکات کشمش وقتی تعلّق می گیرد که به آن انگور گفته شود ، و زکات خرما وقتی تعلّق می گیرد که عرب به آن تمر بگوید ، و وقت دادن زکات در گندم و جو موقع جدا کردن کاه از دانه است ، و در خرما و کشمش موقعی است که خشک شده باشند ، و اگر از آن وقت ادای زکات را بدون عذر با وجود مستحق تأخیر بیندازد ، ضامن است . مسأله ۱۸۷۶ اگر موقع تعلّق زکات گندم و جو و کشمش و خرما که در مسأله پیش گذشت صاحب آنها بالغ و عاقل و آزاد و متمکّن از تصرّف باشد ، باید زکات آنها را بدهد هر چند قبل از آن واجد تمام یا بعضی از این شرایط نباشد و اگر فاقد یکی از این شرایط باشد زکات بر او واجب نیست . مسأله ۱۸۷۷ اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در تمام سال یا مقداری از آن دیوانه باشد ، زکات بر او واجب نیست . مسأله ۱۸۷۸ اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در مقداری از سال مست یا بی هوش شود ، زکات از او ساقط نمی شود ، و همچنین است اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و خرما و کشمش ، مست یا بی هوش باشد . مسأله ۱۸۷۹ مالی را که از انسان غصب کرده اند و نمی تواند در آن تصرّف کند ، زکات ندارد ، ولی اگر غصب شده زراعت گندم و جو و درخت خرما و انگور باشد و موقع تعلّق زکات در دست غاصب باشد ، هر وقت به صاحبش برگشت بنابر احتیاط واجب زکات آن را بدهد . مسأله ۱۸۸۰ اگر طلا و نقره یا چیز دیگری را که زکات در آن واجب است قرض کند و یک سال نزد او بماند ، باید زکات آن را بدهد ، و بر کسی که قرض داده چیزی نیست .

زکات گندم و جو و خرما و کشمش

مسأله ۱۸۸۱ زکات گندم و جو و خرما و کشمش ، وقتی واجب می شود که به مقدار نصاب برسند ، و نصاب کیلوگرم ۸۴۷ آنها سیصد صاع است ، و هر صاعی ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی است ، که تقریباً می شود . مسأله ۱۸۸۲ اگر پیش از دادن زکات از انگور و خرما و جو و گندمی که زکات به آنها تعلّق گرفته ، خود و عیالاتش بخورند یا به فقیر به غیر قصد زکات بدهد ، باید زکات مقداری را که مصرف کرده بدهد . مسأله ۱۸۸۳ اگر بعد از آن که زکات به گندم و جو و خرما و انگور تعلّق گرفت مالک آن بمیرد ، باید مقدار زکات را از مال او بدهند ، ولی اگر پیش از تعلّق بمیرد ، هر یک از ورثه که سهم او به اندازه نصاب است باید زکات سهم خود را بدهد . مسأله ۱۸۸۴ کسی که از طرف حاکم شرع مأمور جمع آوری زکات است موقع خرمن که گندم و جو را از کاه جدا می کنند و بعد از خشک شدن خرمای تازه و کشمش شدن انگور می تواند زکات را مطالبه کند ، و اگر مالک ندهد و چیزی که زکات آن واجب شده از بین برود ، باید عوض آن را بدهد . مسأله ۱۸۸۵ اگر بعد از مالک شدن درخت خرما و انگور یا زراعت گندم و جو ، زکات به آنها تعلّق گیرد ، باید زکات آنها را بدهد . مسأله ۱۸۸۶ اگر بعد از آن که زکات به گندم و جو و خرما و انگور تعلّق گرفت ، زراعت و درخت را بفروشد ، فروشنده باید زکات آنها را بدهد . مسأله ۱۸۸۷ اگر انسان تمام گندم یا جو یا خرما یا انگور را بخرد و بداند که فروشنده زکات آن را داده ، چیزی بر او واجب نیست ، و اگر بداند که زکات آن را نداده ، در صورتی که فروشنده زکات آن را بدهد معامله صحیح است ، و همچنین اگر مشتری زکات را بدهد ، و می تواند به فروشنده رجوع کند ، و در غیر این دو صورت چنانچه حاکم شرع معامله مقداری را که باید بابت زکات داده شود اجازه نکند ، معامله آن مقدار باطل است ، و حاکم شرع می تواند مقدار زکات را از خریدار بگیرد ، و اگر معامله مقدار زکات را اجازه دهد معامله صحیح است و خریدار باید قیمت آن مقدار را به حاکم شرع بدهد ، و در صورتی که قیمت آن مقدار را به

فروشنده داده باشد ، می تواند از او پس بگیرد ، و اگر شک کند که زکات آن را داده یا نه ، حکم به نبودن زکات فعلا در آن مال محلّ اشکال است . مسأله ۱۸۸۸ اگر وزن گندم و جو و خرما و کشمش موقعی که تر است به مقدار نصاب برسد و بعد از خشک شدن کمتر از این مقدار شود ، زکات به آنها تعلّق نمی گیرد . مسأله ۱۸۸۹ اگر گندم و جو و خرما و انگور را پیش از خشک شدن مصرف کند ، چنانچه خشک آنها به اندازه نصاب باشد ، باید زکات آنها را بدهد . مسأله ۱۸۹۰ خرما بر سه قسم است :۱- آن است که خشکش می کنند و حکم زکات آن گذشت . ۲- آن است که در حال رطب بودنش می خورند . ۳- آن است که نارس (خلال) آن را می خورند . و در قسم دوم چنانچه مقداری باشد که خشک آن به مقدار نصاب برسد ، بنابر احتیاط واجب زکات به آن تعلّق می گیرد ، و اما قسم سوم زکات به آن تعلّق نمی گیرد . مسأله ۱۸۹۱ گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آنها را داده ، اگر چند سال هم نزد او بماند زکات ندارد . مسأله ۱۸۹۲ اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران یا نهر مشروب شود ، یا از رطوبت زمین استفاده کند ، زکات آن ده یک است ، و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود زکات آن بیست یک است . مسأله ۱۸۹۳ اگر گندم و جو و خرما و انگور ، هم از آب باران و مانند آن مشروب شود و هم از آب دلو و مانند آن استفاده کند ، چنانچه طوری باشد که عرفاً بگویند آبیاری آن با دلو و مانند آن شده ، زکات آن بیست یک است ، و اگر بگویند با آب باران و مانند آن آبیاری شده ، زکات آن ده یک است ، و اگر طوری است که عرفاً می گویند به هر دو آبیاری شده ، زکات آن سه چهلم است . مسأله ۱۸۹۴ چنانچه شک کند و نداند که عرف می گویند با هر دو آبیاری شده یا این که می گویند آبیاری آن مثلا با آب باران است ، دادن سه چهلم کافیست . مسأله ۱۸۹۵ اگر شک کند و نداند که عرف می گویند با هر دو آبیاری شده یا این که می گویند با دلو آبیاری شده است ، دادن یک بیستم کافیست ، و همچنین است اگر احتمال سومی هم ضمیمه شود که در عرف بگویند با آب باران آبیاری شده است . مسأله ۱۸۹۶ اگر گندم و جو و خرما و انگور با آب باران و مانند آن مشروب شود و به آب دلو و مانند آن محتاج نباشد ، ولی با آب دلو هم آبیاری شود و آب دلو به زیاد شدن محصول کمک نکند ، زکات آن ده یک است ، و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود و به آب باران و مانند آن محتاج نباشد ولی با آب باران و مانند آن هم مشروب شود و آنها به زیاد شدن محصول کمک نکنند ، زکات آن یک بیستم است . مسأله ۱۸۹۷ اگر زراعتی را با دلو و مانند آن آبیاری کنند ، و در زمینی که پهلوی آن است زراعتی کنند که از رطوبت آن زمین استفاده نماید و محتاج به آبیاری نشود ، زکات زراعتی که با دلو آبیاری شده یک بیستم ، و زکات زراعتی که پهلوی آن است ، اگر از غیر مالک آن زراعت باشد یک دهم است ، و همچنین است بنابراحتیاط واجب اگر از مالک آن زراعت باشد . مسأله ۱۸۹۸ مخارجی را که برای گندم و جو و خرما و انگور کرده است ، نمی تواند از حاصل کسر نموده و ملاحظه نصاب نماید ، پس چنانچه یکی از آنها پیش از ملاحظه مخارج به حد نصاب برسد ، باید زکات آن را بدهد . مسأله ۱۸۹۹ تخمی را که به مصرف زراعت رسانده چه از خودش باشد یا خریده باشد نمی تواند از حاصل کسر کند و سپس ملاحظه نصاب نماید ، بلکه باید نصاب را نسبت به مجموع حاصل ملاحظه نماید . مسأله ۱۹۰۰ آنچه که دولت از عین مال می گیرد زکات به آن تعلّق نمی گیرد ، و زاید بر آن متعلّق زکات است ، مثلا اگر حاصل زراعت (۸۵۰) کیلو گرم باشد و دولت (۵۰) کیلو گرم را به عنوان مالیات بگیرد ، فقط زکات در (۸۰۰) کیلوگرم واجب می شود . مسأله ۱۹۰۱ مصارفی را که انسان پیش از تعلّق زکات نموده ، بنابراحتیاط واجب نمی تواند کسر کند و فقط زکات بقیه را بدهد . مسأله ۱۹۰۲ مصارفی که بعد از تعلّق زکات است ، می تواند برای صرف آنها از حاکم شرع اذن بگیرد و آنچه نسبت به مقدار زکات خرج شده بردارد . مسأله ۱۹۰۳ جایز نیست قبل از وقت تعلّق ، زکات را بدهد ، و واجب نیست بعد از تعلّق صبر کند تا جو و گندم به حد درو کردن و تصفیه دانه از کاه برسد ، و انگور و خرما خشک گردد ، بلکه همین که زکات تعلّق گرفت ، می تواند مقدار زکات را قیمت نموده و آن قیمت را به قصد زکات بدهد . مسأله ۱۹۰۴ بعد از آن که زکات تعلّق گرفت ، می تواند عین زراعت یا خرما و انگور را پیش از درو کردن یا چیدن ، به مستحق یا حاکم شرع یا وکیل آنها مشاعاً تسلیم نماید ، و پس از آن در مصارف شریک می باشند .

مسأله ۱۹۰۵ در صورتی که مالك ، عین مال را از زراعت یا خرما و انگور به حاکم شرع یا مستحق یا وکیل آنها تسلیم نماید ، می توانـد برای این که تا وقت درو و یا خشك شدن برسد ، برای ماندن آنها در زمینش اجرت مطالبه نماید . مسأله ۱۹۰۶ اگر انسان در چند شـهر که فصل رسیدن حاصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوه آنها در یك وقت به دست نمی آید ، گندم یا جو و خرما یا انگور داشـته باشـد ، و همه آنها محصول یک سال حساب شود ، چنانچه چیزی که اول می رسـد به انـدازه نصاب باشـد ، بایـد زکـات آن را موقعی که می رسـد بدهـد ، و زکـات بقیه را هر وقت به دست می آیـد ادا نمایـد ، و اگر آنچه اول می رسـد به انـدازه نصاب نباشـد ، صبر می کنـد تا بقیه آن برسد ، پس اگر روی هم به مقدار نصاب باشد ، زکات به آن تعلّق می گیرد ، و اگر به مقـدار نصـاب نباشـد زکـات به آن تعلّق نمی گیرد . مسأله ۱۹۰۷ اگر درخت خرمـا یـا انگور در یـك سال دو مرتبه میوه دهـد ، چنانچه روی هم به مقدار نصاب باشد بنابر احتیاط واجب زکات به آن تعلّق می گیرد . مسأله ۱۹۰۸ اگر مقداری خرما یا انگور تازه دارد که خشك آن به اندازه نصاب می شود ، چنانچه به قصد زکات از تازه آن به قدری به مصـرف زکات برساند که اگر خشـك شود به انـدازه زکاتی باشـد که بر او واجب است ، اشـکال نـدارد . مسأله ۱۹۰۹ اگر زکـات خرمای خشك یا کشـمش بر او واجب باشـد ، نمی توانـد خرمـای تازه یا انگور را به قصـد زکاتی که بر او واجب است بدهـد ، و نیز اگر زکات خرمای تازه یا انگور بر او واجب باشد ، نمی تواند خرمای خشك یا کشمش را به قصد زکات واجب بدهد ، و همچنین بنابر احتیاط واجب نمی تواند تازه هر یـك را به جای خشك آن ، یا خشك آن را به جای تازه آن از بابت قیمت بدهـد . مسأله ۱۹۱۰ کسی که بدهکار است و مالی هم دارد که زکات به آن تعلّق گرفته ، اگر بمیرد بایـد اول تمام زکات را از مالی که متعلّق زکات است بدهند ، بعد دین او را ادا نمایند . مسأله ۱۹۱۱ کسـی که بـدهکار است و گنـدم یـا جو یـا خرمـا یـا انگور هم دارد ، اگر بمیرد و پیش از آن که زکات به آنها تعلّق بگیرد ورثه دین او را از مال دیگر بدهند ، هر کدام که سهمشان به حد نصاب برسد باید زکات بدهد ، و اگر پیش از آن که زکات به آنهـا تعلّق بگیرد دین او را ندهنـد ، چنانچه مال میت فقط به انـدازه دین او باشـد ، زکات به آن تعلّق نمی گیرد ، و اگر مال میت بیشتر از دین او باشـد ، بایـد نسبت جنس زکـات دار را به تمام مال ملاحظه کننـد ماننـد نسبت نصف و ثلث و ربع و غیر اینها و به همان نسبت از جنس زکات دار کسر شود ، و آنچه باقی مانده به ورثه منتقل می شود ، پس سهم هر یك از ورثه اگر به حد نصاب برسد ، زکات به آن تعلّق می گیرد . مسأله ۱۹۱۲ اگر گندم و جو و خرما و کشمشـی که زکات به آنها تعلّق گرفته خوب و بد دارد ، احتیاط واجب آن است که زکات خوب را از بد ندهد .

نصاب طلا و نقره

مسأله ۱۹۱۳ طلا دو نصاب دارد :نصاب اول آن بیست مثقال شـرعی است ، که هر مثقال آن هیجده نخود است ، که بنابر مشهور سه ربع مثقال صـیرفی معمولی است ، پس وقتی طلا به بیست مثقال شرعی که پانزده مثقال صیرفی است برسد ، اگر شرایط دیگر را هم که گـذشت داشـته باشـد ، انسان بایـد یك چهلم آن را که نُه نخود می شود از بابت زکات بدهد ، و اگر به این مقدار نرسد زکات ندارد . نصاب دوم آن چهار مثقال شرعی است ، که سه مثقال صیرفی معمولی است ، یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود بایـد زکات تمام هیجـده مثقال را از قرار چهل یك بدهـد ، و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود فقط بایـد زکات پانزده مثقال آن را بدهـد ، و زیادی آن زکات نـدارد ، و همچنین است هر چه بالا رود ، یعنی اگر سه مثقال اضافه شود باید زکات تمام آنها را بدهد ، و اگر کمتر اضـافه شود مقـداری که اضـافه شـده زکات نـدارد . مسأله ۱۹۱۴ نقره دو نصـاب دارد :نصـاب اول آن (۱۰۵) مثقال صیرفی معمـولی است که اگر نقره به (۱۰۵) مثقال صـیرفی برسد و شـرایط دیگر را هم که گذشت داشـته باشد ، انسان باید چهل یك آن را که دو مثقال و پانزده نخود است از بابت زکات بدهد ، و اگر به این مقدار نرسد زکات به آن تعلّق نمی گیرد . و نصاب

دوم آن بیست و یک مثقال است ، یعنی اگر بیست و یک مثقال به (۱۰۵) مثقال اضافه شود ، باید زکات تمام (۱۲۶) مثقال را که یک چهلم آن است بدهد ، و اگر کمتر از (۲۱) مثقال اضافه شود ، فقط باید زکات (۱۰۵ مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد ، و همچنین است هر چه بالا رود ، یعنی اگر (۲۱) مثقال اضافه شود باید زکات تمام آنها را بدهد ، و اگر کمتر اضافه شود مقداری که اضافه شده و کمتر از (۲۱) مثقال است زکات ندارد ، بنابراین اگر انسان یک چهلم هر چه طلا و نقره دارد بدهد ، زکاتی را که بر او واجب بوده داده است ، و گاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است ، مثلا کسی که (۱۱۰) مثقال نقره دارد ، اگر یک چهلم آن را بدهد ، زکات (۱۰۵) مثقال آن را که واجب بوده داده ، و مقداری هم برای (۵) مثقال آن داده که واجب نبوده است . مسأله ۱۹۱۵ کسی که طلا یا نقره او به اندازه نصاب است ، اگر چه زکات آن را داده باشد ، تا وقتی از نصاب اول کم نشده همه ساله باید زکات آن را بدهد . مسأله ۱۹۱۶ زکات طلا و نقره در صورتی واجب می شود که آن را سکّه زده باشند و معامله با آن رواج داشته باشد ، و اگر سکّه آن هم از بین رفته باشد ، باید زکات آن را بدهند . مسأله ۱۹۱۷ طلا و نقره سکّه داری که زنها برای زینت به کار می برند ، در صورتی که رواج معامله با آن باقی باشد ، یعنی معامله پول طلا و نقره با آن شود ، بنابر احتیاط زکات آن واجب است ، ولی اگر رواج معامله با آن باقی نباشد ، زکات واجب نیست . مسأله ۱۹۱۸ کسی که طلا و نقره دارد ، اگر هیچکدام آنها به اندازه نصاب اول نباشد ، مثلا (۱۰۴) مثقال نقره و (۱۴) مثقال طلا داشته باشد ، زکات بر او واجب نیست . مسأله ۱۹۱۹ چنانکه در سابق گذشت ، زکات طلا و نقره در صورتی واجب می شود که انسان یازده ماه مالک مقدار نصاب باشد ، و اگر در بین یازده ماه طلا و نقره او از نصاب اول کمتر شود ، زکات بر او واجب نیست . مسأله ۱۹۲۰ اگر در بین یازده ماه ، طلا و نقره ای را که دارد با طلا یا نقره یا چیز دیگر عوض نماید ، یا آنها را آب کند ، زکات بر او واجب نیست ، ولی اگر برای فرار از دادن زکات این کارها را بکند ، احتیاط مستحب آن است که زکات را بدهد . مسأله ۱۹۲۱ اگر در ماه دوازدهم پول طلا و نقره را آب کند ، باید زکات آنها را بدهد ، و چنانچه به واسطه آب کردن وزن یا قیمت آنها کم شود ، باید زکاتی را که پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهد . مسأله ۱۹۲۲ اگر طلا و نقره ای که دارد خوب و بد داشته باشد ، می تواند زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد ، ولی بهتر است زکات همه آنها را از طلا و نقره خوب بدهد ، و احتیاط واجب آن است که زکات همه آنها را از قسمت بد ندهد . مسأله ۱۹۲۳ پول طلا و نقره ای که بیشتر از اندازه معمول فلز دیگر دارد ، اگر به آن پول طلا و نقره بگویند و خالصش هم به حد نصاب برسد ، زکات به آن تعلّق می گیرد ، و همچنین بنابر احتیاط واجب در صورتی که خودش به حد نصاب برسد و خالصش به حد نصاب نرسد ، ولی اگر به آن پول طلا و نقره نگویند ، هر چند خالصش به حد نصاب برسد ، اقوی آن است که زکات به آن تعلّق نمی گیرد . مسأله ۱۹۲۴ اگر طلا و نقره ای که دارد به مقدار معمول فلز دیگر با آن مخلوط باشد ، نمی تواند زکات آن را از طلا و نقره ای که بیشتر از معمول فلز دیگر دارد بدهد ، ولی اگر به قدری بدهد که یقین کند که طلا و نقره خالصی که در آن است به اندازه زکاتی می باشد که بر او واجب است اشکال ندارد ، و همچنین در صورتی که قیمت آن به اندازه زکاتی باشد که بر او واجب است و از بابت قیمت زکات واجب بدهد .

زکات شتر و گاو و گوسفند

مسأله ۱۹۲۵ زکات شتر و گاو و گوسفند غیر از شرطهایی که گذشت ، دو شرط دیگر نیز دارد : (اول) آن که حیوان در تمام سال بی کار باشد ، ولی اگر در تمام سال یکی دو روز هم کار کرده باشد اقوی آن است که زکات به آن تعلّق می گیرد . (دوم) آن که در تمام سال از علف بیابان بچرد ، پس اگر تمام سال یا مقداری از آن علف چیده شده بخورد ، یا از زراعتی که ملک او یا ملک کس دیگر است بچرد ، زکات ندارد ، ولی اگر در تمام سال یک روز یا دو روز از علف مالک بخورد ، اقوی آن است که

زکات به آن تعلّق می گیرد . مسأله ۱۹۲۶ اگر انسان برای شتر و گاو و گوسفند خود چراگاهی را که کسی نکاشته بخرد یا اجاره کند ، بنابر احتیاط واجب زکات آن را بدهد ، ولی اگر برای چراندن در آن باج بدهد ، زکات آن واجب است .

نصاب شتر

مسأله ۱۹۲۷ شتر دوازده نصاب دارد : (اول) پنج شتر ، و زکات آن یک گوسفند است ، و تا شماره شتر به این مقدار نرسد زکات ندارد . (دوم) ده شتر ، و زکات آن دو گوسفند است . (سوم) پانزده شتر ، و زکات آن سه گوسفند است . (چهارم) بیست شتر ، و زکات آن چهار گوسفند است . (پنجم) بیست و پنج شتر ، و زکات آن پنج گوسفند است . (ششم) بیست و شش شتر ، و زکات آن یک شتر است که داخل سال دوم شده باشد . (هفتم) سی و شش شتر ، و زکات آن یک شتری است که داخل سال سوم شده باشد . (هشتم) چهل و شش شتر ، و زکات آن یک شتری است که داخل سال چهارم شده باشد . (نهم) شصت و یک شتر ، و زکات آن یک شتری است که داخل سال پنجم شده باشد . (دهم) هفتاد و شش شتر ، و زکات آن دو شتری است که داخل سال سوم شده باشند . (یازدهم) نود و یک شتر ، و زکات آن دو شتری است که داخل سال چهارم شده باشند . (دوازدهم) صد و بیست و یک شتر و بالاتر از آن است ، که باید یا چهل تا چهل تا حساب کند و برای هر چهل تا یک شتری بدهد که داخل سال سوم شده باشد ، یا پنجاه تا پنجاه تا حساب کند و برای هر پنجاه تا یک شتری بدهد که داخل سال چهارم شده باشد ، و یا با چهل و پنجاه حساب کند ، ولی در هر صورت باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند ، یا اگر چیزی باقی می ماند از نُه تا بیشتر نباشد ، مثلا اگر (۱۴۰) شتر دارد ، باید برای صدتا دو شتری که داخل سال چهارم شده ، و برای چهل تا یک شتری که داخل سال سوم شده بدهد ، و شتری که در زکات داده می شود باید ماده باشد . مسأله ۱۹۲۸ زکات ما بین دو نصاب واجب نیست ، پس اگر شماره شترهایی که دارد از نصاب اول که پنج است بگذرد تا به نصاب دوم که ده تا است نرسیده باشد ، فقط باید زکات پنج تای آن را بدهد ، و همچنین است در نصابهای بعد .

نصاب گاو

مسأله ۱۹۲۹ گاو دو نصاب دارد :نصاب اول آن سی تا است که وقتی شماره گاو به سی رسید ، اگر شرایطی را که گذشت داشته باشد ، باید یک گوساله ای که داخل سال دوم شده از بابت زکات بدهد ، و بنابر احتیاط واجب آن گوساله نر باشد ، و همچنین است در هر موردی که باید گوساله داخل شده در سال دوم را بدهد ، مگر در صورتی که شماره گاو به نود برسد ، که بنابر احتیاط واجب سه گوساله ماده که داخل سال دوم شده باشد بدهد نصاب دوم آن چهل است ، و زکات آن یک گوساله ماده ای است که داخل سال سوم شده باشد . و زکات ما بین سی و چهل واجب نیست ، مثلا کسی که سی و نُه گاو دارد ، فقط باید زکات سی تای آنها را بدهد ، و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت نرسیده ، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد ، و بعد از آن که به شصت رسید چون دو برابر نصاب اول را دارد ، باید دو گوساله ای که داخل سال دوم شده بدهد ، و همچنین هر چه بالا رود ، باید یا سی تا سی تا حساب کند ، یا چهل تا چهل تا ، یا سی و چهل حساب نماید و زکات آن را به دستوری که گذشت بدهد ، ولی باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند ، یا اگر چیزی باقی می ماند از نُه تا بیشتر نباشد ، مثلا اگر هفتاد گاو دارد ، باید به حساب سی و چهل حساب کند و برای سی تای آن زکات سی تا ، و برای چهل تای آن زکات چهل تا را بدهد ، چون اگر به حساب سی تا حساب کند ، ده تا زکات نداده می ماند .

نصاب گوسفند

مسأله ۱۹۳۰ گوسفند پنج نصاب دارد : (اول) چهل تا است ، و زکات آن یک گوسفند است ، و تا گوسفند به چهل نرسد زکات ندارد . (دوم) صد و بیست و یک است ، و زکات آن دو گوسفند است . (سوم) دویست و یک است ، و زکات آن سه گوسفند است . (چهارم) سیصد و یک است ، و زکات آن چهار گوسفند است . (پنجم) چهارصد و بالاتر از آن است ، که باید آنها را صدتا صدتا حساب کند و برای هر صد تای آنها یک گوسفند بدهد ، و لازم نیست زکات را از خود گوسفندها بدهد ، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد ، یا مطابق قیمت گوسفند پول بدهد ، کافیست . مسأله ۱۹۳۱ ما بین دو نصاب زکات ندارد ، پس اگر شماره گوسفندهای کسی از نصاب اول که چهل است بیشتر باشد ، تا به نصاب دوم که صد و بیست و یک است نرسیده باشد ، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد ، و همچنین است حکم در نصابهای بعد . مسأله ۱۹۳۲ زکات شتر و گاو و گوسفندی که به مقدار نصاب برسد واجب است ، چه همه آنها نر باشند یا ماده ، یا بعضی نر باشند و بعضی ماده . مسأله ۱۹۳۳ در زکات ، گاو و گاومیش یک جنس حساب می شوند ، و شتر عربی و غیر عربی یک جنس است ، و همچنین بز و میش و شیشک در زکات با هم فرق ندارند . مسأله ۱۹۳۴ اگر برای زکات گوسفند بدهد ، بنابر احتیاط حداقّل باید داخل سال دوم شده باشد ، و اگر بز بدهد ، بنابر احتیاط باید داخل سال سوم شده باشد . مسأله ۱۹۳۵ گوسفندی را که بابت زکات می دهد ، اگر قیمتش مختصری از گوسفندهای دیگر کمتر باشد اشکال ندارد ، ولی بهتر است گوسفندی را که قیمت آن از تمام گوسفندهایش بیشتر است بدهد ، و همچنین است در گاو و شتر . مسأله ۱۹۳۶ اگر چند نفر با هم شریک باشند ، هر کدام آنان که سهمش به نصاب اول رسیده ، باید زکات بدهد ، و بر کسی که سهم او کمتر از نصاب اول است ، زکات واجب نیست . مسأله ۱۹۳۷ اگر یک نفر در چند جا گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد و روی هم به اندازه نصاب باشند ، باید زکات آنها را بدهد . مسأله ۱۹۳۸ اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد مریض و معیوب باشد ، باید زکات آنها را بدهد . مسأله ۱۹۳۹ اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد ، همه مریض یا معیوب یا پیر باشند ، می تواند زکات را از خود آنها بدهد ، ولی اگر همه سالم و بی عیب و جوان باشند ، نمی تواند زکات آنها را مریض یا معیوب یا پیر بدهد ، بلکه اگر بعضی از آنها سالم و بعضی مریض ، و دسته ای معیوب و دسته دیگر بی عیب ، و مقداری پیر و مقداری جوان باشند ، باید برای زکات آنها ، سالم و بی عیب و جوان بدهد . مسأله ۱۹۴۰ اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم ، گاو و گوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگر عوض کند ، یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید ، مثلا چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد ، زکات بر او واجب نیست . مسأله ۱۹۴۱ کسی که باید زکات گاو و گوسفند و شتر را بدهد ، اگر زکات آنها را از مال دیگرش بدهد ، تا وقتی شماره آنها از نصاب کم نشده همه ساله باید زکات را بدهد ، و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اول کمتر شوند زکات بر او واجب نیست ، مثلا کسی که چهل گوسفند دارد ، اگر از مال دیگرش زکات آنها را بدهد ، تا وقتی که گوسفندهای او از چهل کم نشده همه ساله باید یک گوسفند بدهد ، و اگر از خود آنها بدهد ، تا وقتی به چهل نرسیده زکات بر او واجب نیست .

مصرف زکات

مسأله ۱۹۴۲ زکات در هشت مورد صرف می شود : (اول) فقیر ، و او کسی است که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد ، و کسی که صنعت یا ملک یا سرمایه ای دارد که می تواند مخارج سال خود را بگذراند فقیر نیست . (دوم) مسکین ، و او کسی است

که از فقیر سخت تر می گذرانـد . (سوم) کسـی که از طرف امـام (علیه السـلام) یـا نـایب امـام مـأمور است که زکـات را جمع و نگهـداری نمایـد و به حساب آن رسیدگی کند و آن را به امام (علیه السـلام) یا نایب امام یا فقرا برساند . (چهارم) مسلمانانی که شهادت به وحدانیت خداوند و رسالت حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) داده اند و در اسلام ثابت قدم نیستند ، تا به وسیله دادن زکـات به آنـان ایمانشـان تقویت شود ، ولی در صورت وجود فقیر در محـلّ و دوران امر بین صـرف در فقیر و صـرف در این مصـرف احتیـاط واجب آن است که به فقیر داده شود ، و این احتیاط در مورد هفتم هم بایـد رعایت شود . (پنجم) خریـداری بنـده مسلمانی که در شـدت باشـد و آزاد کردن او ، و همچنین خریـداری بنده و آزاد کردن او ، هر چند در شدت نباشد در صورتی که مستحقی برای زکات پیدا نکند . (ششم) بدهکاری که نمی تواند دین خود را ادا کند ، در صورتی که در معصیت صـرف نکرده باشد . (هفتم) فی سبِیلِ اللّه ، یعنی امور خیریه ای که می شود آنها را به قصد قربت انجام داد ، و بنابر احتیاط واجب کارهایی باشد که مصـلحت عمومی داشته باشـد ، ماننـد بنای مساجد و مدارس دینی و ساختن بیمارسـتان و آسایشـگاه برای سالخوردگان و مانند اینها . (هشتم) ابنُ السبِیل ، یعنی مسافری که در سـفر درمانـده شـده . و احکام اینها در مسائل آینـده می آید . مسأله ۱۹۴۳ احتیاط واجب آن است که فقیر و مسکین بیشتر از مخارج سال خود و عیالاتش را از زکات نگیرد ، و اگر مقداری پĠṢṢیا جنس دارد فقط به انـدازه کسـری مخارج یک سالش زکات بگیرد . مسأله ۱۹۴۴ کسـی که مخارج سالش را داشـته ، اگر مقداری از آن را مصرف کنـد و بعـد شک کنـد که آنچه باقی مانـده به اندازه مخارج یک سال او هست یا نه ، نمی تواند زکات بگیرد . مسأله ۱۹۴۵ صنعت گر یـا مالک یا تاجری که در آمـد او از مخارج سالش کمتر است ، می توانـد برای کسـری مخارجش زکات بگیرد ، و لازم نیسـت ابزار کار یا ملک یا سرمایه خود را به مصرف مخارج برساند . مسأله ۱۹۴۶ فقیری که خرج سال خود و عیالاتش را ندارد ، اگر خانه ای دارد که ملک اوست و در آن نشسته ، یا وسیله سواری دارد ، چنانچه بدون اینها نتواند زندگی کند اگر چه برای حفظ آبرویش باشد می تواند زکات بگیرد ، و همچنین است اثاث خانه و ظرف و لباس تابسـتانی و زمستانی و چیزهایی که به آنها احتیاج دارد ، و فقیری که اینها را نـدارد ، اگر به اینها احتیاج داشـته باشـد می توانـد از زکات خریـداری نمایـد . مسأله ۱۹۴۷ فقیری که یـاد گرفتن صنعت برای او مشـکل نیست ، بایـد یاد بگیرد و با گرفتن زکات زنـدگی نکند ، ولی تا وقتی که مشـغول یاد گرفتن است می تواند زکات بگیرد . مسأله ۱۹۴۸ به کسـی که قبلا فقیر بوده و می گویـد فقیرم و شک در زوال فقرش باشـد ، اگر چه از گفته او اطمینان پیـدا نشود می توان زکات داد ، و به کسـی که معلوم نباشد فقیر بوده یا نه و می گوید فقیرم ، اگر از گفته او اطمینان حاصل نشود ، بنـابر احتیاط واجب نمی شود زکات داد . مسأله ۱۹۴۹ کسـی که می گویـد فقیرم و قبلا فقیر نبوده ، چنانچه از گفته او اطمینان پیدا نشود ، نمی شود به او زکات داد . مسأله ۱۹۵۰ کسـی که باید زکات بدهد ، اگر از فقیری طلبکار باشد ، می تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند ، ولی اگر بداند مالی را که طلبکار است در معصـیت صـرف کرده ، نمی تواند از بابت زکاتی که در ادای دین صـرف می شود حساب کند . مسأله ۱۹۵۱ اگر فقیر بمیرد و مال او به انـدازه دینش نباشـد ، انسان می تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کنـد ، ولی در صورتی که بدانـد مالی را که مدیون است در معصـیت صـرف کرده ، نمی تواند از بابت زکاتی که در ادای دین صـرف می شود حساب کنـد . و اگر مال میت به انـدازه دینش باشـد و ورثه دین او را ادا نکنند یا به جهت دیگری انسـان نتوانـد طلب خـود را ...j......Ṭ، بنـابر احتیـاط واجـب نبایـد طلبی را که از او دارد بـابت زکـات حسـاب کنـد . مسـأله ۱۹۵۲ چیزی را که انسـان بـابت زکـات به فقیر می دهـد ، لازم نیست به او بگویـد که زکات است ، بلکه اگر فقیر خجالت بکشـد ، مسـتحب است بدون این که اظهار کند به قصد زکات بدهد . مسأله ۱۹۵۳ اگر به خیال این که کسـی فقیر است به او زکات بدهد ، بعد بفهمد فقیر نبوده ، یا از روی ندانستن مسأله به کسی که می داند فقیر نیست زکات بدهد ، چنانچه مالی که به او داده باقی باشد ، باید از او بگیرد و به مستحق بدهد ، و اگر نتواند بگیرد ، باید عوض زکات را از مال خودش بدهد ، و اگر از بین رفته باشد ، پس اگر کسـی که آن چیز را گرفته می دانسته زکـات است ، انسان می توانـد عوض آن را از او بگیرد و به مسـتحق بدهـد ، و اگر نمی

دانسته زکات است ، نمی توانـد چیزی از او بگیرد ، و باید از مال خودش عوض زکات را به مستحق بدهد . مسأله ۱۹۵۴ کسی که بـدهکار است و نمی توانـد بـدهی خود را بدهـد ، اگر چه مخارج سال خود را داشته باشد ، می تواند برای دادن قرض خود زکات بگیرد ، ولی بایـد مـالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشـد . مسأله ۱۹۵۵ اگر به کسـی که بـدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد زکات بدهد ، بعد بفهمد قرض را در معصـیت صـرف کرده ، چنانچه آن بدهکار فقیر باشد ، می تواند آنچه را که به او داده است بابت زکاتی که به فقرا داده می شود حساب کنـد . مسأله ۱۹۵۶ کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهـد اگر چه فقیر نباشـد انسان می توانـد طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کنـد ، ولی اگر فقیر نباشـد ، در صورتی که بدانـد مالی را که بدهکار است در معصیت صـرف کرده ، نمی تواند بابت زکات حساب کند . مسأله ۱۹۵۷ مسافری که خرجی او تمام شـده یا مرکبش از کار افتاده ، چنانچه سـفر او سـفر معصیت نباشـد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصـد برسانـد ، اگر چه در وطن خود فقیر نباشـد ، می توانـد زکات بگیرد ، ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخـارج سـفر خود را فراهم کنـد ، فقـط به مقـداری که به آن جـا برسـد می توانـد زکات بگیرد . مسأله ۱۹۵۸ مسافری که در سـفر درمانده شده و زکات گرفته ، بعد از آن که به وطنش رسید ، اگر چیزی از زکات زیاد آمده باشد ، در صورتی که نتواند به دهنده زکات برگرداند ، یا برگرداندن به او مشقّت داشته باشد ، باید آن را به حاکم شرع بدهد و بگوید آن چیز زکات است .

شرایط کسانی که مستحق زکاتند

مسأله ۱۹۵۹ کسـی که زکات می گیرد باید شـیعه دوازده امامی باشد ، و اگر انسان کسی را شیعه دوازده امامی بداند و به او زکات بدهـد ، و بعـد معلوم شود نبوده ، بایـد دوباره زکات بدهد . مسأله ۱۹۶۰ اگر طفل یا دیوانه ای از شـیعه دوازده امامی ، فقیر باشـد ، انسان می تواند به ولی او زکات بدهد به قصد این که آنچه می دهد ملک طفل یا دیوانه باشد و ولی آنها هم به همین قصد بگیرد . مسأله ۱۹۶۱ اگر به ولی طفل و دیوانه دسترسی ندارد ، می تواند خودش یا به وسیله یک نفر امین زکات را به مصرف طفل یا دیوانه برسانـد ، و بایـد موقعی که زکات به مصـرف آنان می رسد نیت زکات کند ، و در صورتی که به ولی طفل و دیوانه دسترسـی دارد بنابر احتیاط واجب به وسیله ولی یا به اذن او به مصـرف آنان برسانـد . مسأله ۱۹۶۲ به فقیری که گـدایی می کنـد ، می شود زکات داد ، ولی به کسـی که زکـات را در معصـیت صـرف می کنـد ، نمی شود زکـات داد . مسأله ۱۹۶۳ به کسـی که معصـیت کبیره را آشـکارا به جـا می آورد ، و به تـارک نماز و به شـرابخوار بنابر احتیاط واجب نمی شود زکات داد . مسأله ۱۹۶۴ کسی که بدهکار است و نمی توانـد بـدهی خود را بدهـد ، اگر چه مخارج او بر انسان واجب باشـد ، می شود قرضـش را از زکات داد . مسأله ۱۹۶۵ انسـان نمی توانـد مخـارج کسـانی را که مثـل اولاـد خرجشـان بر او واجب است از زکـات بدهـد ، ولی اگر مخارج آنان را ندهـد ، دیگران می توانند به آنها زکات بدهند . مسأله ۱۹۶۶ اگر انسان زکات را به پسـرش بدهد که خرج زن و نوکر و کلفت خود بنماید ، اشـکال ندارد . مسأله ۱۹۶۷ اگر پسـر به کتابهای علمی و دینی احتیاج داشته باشـد ، پـدر می توانـد آنها را از زکات خریده و در معرض اسـتفاده پسـر قرار دهد ، و اگر بخواهد از سهم سبیل الله بخرد ، بنابر احتیاط باید بر آن مصلحت عمومی مترتّب باشد . مسأله ۱۹۶۸ پدر می تواند به پسـری که احتیاج به زن گرفتن دارد ، زکات خود را بدهد که زن بگیرد ، و همچنین است پسر نسبت به پدر . مسأله ۱۹۶۹ به زنی که شوهر مخارج او را می دهد ، و زنی که شوهرش خرجی او را نمی دهد ولی می تواند او را به دادن خرجی مجبور کنـد ، نمی شود زکات داد . مسأله ۱۹۷۰ زنی که به عقـد موقت درآمـده اگر فقیر باشد ، شوهرش و دیگران می توانند به او زکات بدهنـد ، ولی اگر شوهرش در ضـمن عقـد شـرط کند که مخارج او را بدهد یا به جهت دیگری دادن مخارجش بر او واجب باشد ، در صورتی که مخارج آن زن را بدهد ، نمی شود به آن زن زکات داد . مسأله ۱۹۷۱ زن می تواند به شوهر فقیر خود زکات

بدهـد ، اگر چه شوهر زکات را صـرف مخارج خود آن زن نماید . مسأله ۱۹۷۲ سـید نمی تواند از غیر سید زکات بگیرد ، ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج او را نکنـد و از گرفتن زکات غیر سـید ناچار باشد ، می تواند به قدر مخارج روزانه بگیرد . مسأله ۱۹۷۳ به کسی که معلوم نیست سید است یا نه ، می شود زکات داد .

نیت زکات

مسأله ۱۹۷۴ انسان بایـد زکات را به قصـد قربت چنانکه در وضو گـذشت و با اخلاص بدهـد ، و در نیت معین کنـد که آنچه را می دهـد زکات مال است یا زکات فطره . مسأله ۱۹۷۵ کسـی که زکات چنـد مال بر او واجب شده ، بنابر احتیاط واجب باید معین کند که آنچه را می دهـد زکات کـدام مال است ، چه آن چیزی که می دهد پول یا همجنس یکی از آنها باشد . مسأله ۱۹۷۶ اگر کسی را وکیـل کنـد که زکـات مال او را بدهـد ، بایـد وکیل وقتی زکات را به فقیر می دهـد ، نیت ادای زکات از طرف مالک بکنـد ، و مالـك هم بنـابر احتیـاط نیت ادای زکـات در آن وقت داشـته باشـد ، و اگر او را وکیل کنـد که زکاتی را که به او می دهـد به فقیر برسانـد ، بایـد مالك وقت دادن وکیل به فقیر نیت کنـد ، و احتیاط مسـتحب آن است که از وقت دادن به وکیل نیت کند و تا زمان رسیدن زکات به فقیر استمرار داشته باشد . مسأله ۱۹۷۷ اگر بدون قصد قربت زکات را به فقیر بدهد و پیش از آن که آن مال از بین برود نیت زکات کند زکات حساب می شود .

مسائل متفرّقه زکات

مسأله ۱۹۷۸ موقعی که گنـدم و جو را از کاه جـدا می کنند و موقع خشك شدن خرما و انگور ، انسان باید زکات را به فقیر بدهد ، یا از مال خود جـدا کنـد ، و زکات طلا و نقره و گاو و گوسـفند و شتر را بعـد از تمام شدن ماه یازدهم باید به فقیر بدهد ، یا از مال خود جـدا نمایـد . و اگر منتظر فقیر معینی باشد ، یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد ، می تواند زکات را جدا نکند ، به شرط آن که بنویسد و ثبت کند ، و احتیاط واجب آن است که از سه ماه بیشتر تأخیر نیندازد . مسأله ۱۹۷۹ بعد از جدا کردن لازم نیست فوراً آن را به مسـتحق بدهـد ، ولی اگر به کسـی که می شود زکـات داد دسترسـی دارد ، احتیاط مسـتحب آن است که دادن زکات را تأخیر نینـدازد . مسأله ۱۹۸۰ کسـی که می توانـد زکات را به مسـتحق برسانـد ، اگر نرساند و به واسـطه کوتاهی کردن در نگهـداری از بین برود ، بایـد عوض آن را بدهـد . مسأله ۱۹۸۱ کسـی که می توانـد زکات را به مسـتحق برسانـد ، اگر نرساند و در نگهداری آن کوتاهی نکند و ندادن برای غرض شـرعی باشد مثل آن که منتظر مصـرف افضـلی یا فقیر معینی باشد ضامن نیست ، و در غیر این صورت ضـامن است . مسأله ۱۹۸۲ اگر زکات را از خود مال کنار بگـذارد ، می توانـد در بقیه آن مال تصـرّف کنـد ، و اگر از مال دیگرش کنار بگـذارد ، می توانـد در تمام مال تصـرّف نماید . مسأله ۱۹۸۳ انسان نمی تواند زکاتی را که کنار گذاشـته برای خـود بردارد و چیز دیگری بـه جـای آن بگــذارد . مســأله ۱۹۸۴ اگر از زکـاتی کـه کنـار گذاشـته منفعت حاصـل شـود مثلا گوسفندی که برای زکات گذاشته برّه بیاورد مال فقیر است . مسأله ۱۹۸۵ اگر موقعی که زکات را کنار می گذارد مستحقی حاضر باشـد بهتر است زکات را به او بدهد ، مگر کسـی را در نظر داشـته باشد که دادن زکات به او از جهتی بهتر باشد . مسأله ۱۹۸۶ اگر بـدون اجـازه حاکم شـرع با مالی که برای زکات کنار گذاشـته تجارت کنـد و ضـرر نمایـد ، اگرمعامله به ذمه باشـد و آن مال را به عنوان ادای ما فی الذمه بدهد ، ضـرر بر مالك وارد شده و ضامن زکات است ، و اگر به عین آن مال معامله واقع شده باشد ، معامله باطل و قابل صـحت به اجازه حاکم شـرع نیست ، و اگر منفعت کرده باشـد ، در صورتی که معامله به ذمه بوده و آن مال را از بابت

ادای ما فی الذمه داده ، منفعت مال خود اوست و ضامن زکات است ، و اگر به عین آن مال معامله واقع شده باشد و حاکم شرع معامله را اجازه کند ، منفعت را باید به مستحق بدهد . مسأله ۱۹۸۷ اگر پیش از آن که زکات بر او واجب شود چیزی بابت زکات به فقیر بدهد ، زکات حساب نمی شود ، و بعد از آن که زکات بر او واجب شد ، اگر چیزی را که به فقیر داده از بین نرفته باشد و آن فقیر هم به فقر خود باقی باشد ، می تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند . مسأله ۱۹۸۸ فقیری که می داند زکات بر انسان واجب نشده ، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود ضامن است ، پس موقعی که زکات بر انسان واجب می شود ، اگر آن فقیر به فقر خود باقی باشد ، می تواند عوض چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند . مسأله ۱۹۸۹ فقیری که نمی داند زکات بر انسان واجب نشده ، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود ضامن نیست ، و انسان نمی تواند عوض آن را بابت زکات حساب کند . مسأله ۱۹۹۰ مستحب است زکات گاو و گوسفند و شتر را به فقیرهای آبرومند بدهد ، و در دادن زکات خویشان خود را بر دیگران ، و اهل علم و کمال را بر غیر آنان ، و کسانی را که اهل سؤال نیستند بر اهل سؤال مقدم بدارد ، ولی اگر دادن زکات به فقیری از جهت دیگر بهتر باشد ، مستحب است زکات را به او بدهد . مسأله ۱۹۹۱ افضل آن است که زکات را آشکار ، و صدقه مستحبی را مخفی بدهد . مسأله ۱۹۹۲ اگر در شهر کسی که می خواهد زکات بدهد مستحقی نباشد و نتواند زکات را به مصرف دیگری هم که برای آن معین شده برساند ، چنانچه امید نداشته باشد که بعد مستحق پیدا کند ، باید زکات را به شهر دیگر ببرد و به مصرف آن برساند ، و مخارج بردن به آن شهر را می تواند از زکات بردارد ، و احتیاط واجب آن است که برداشتنش با اجازه حاکم شرع باشد ، و اگر زکات تلف شود در صورتی که در نگهداری آن کوتاهی نکرده ضامن نیست . مسأله ۱۹۹۳ اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود ، می تواند زکات را به شهر دیگر ببرد ، ولی مخارج بردن به آن شهر را باید از خودش بدهد ، و اگر زکات تلف شود ضامن است ، مگر آن که به اذن حاکم شرع برده باشد . مسأله ۱۹۹۴ اجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گندم و جو و کشمش و خرمایی را که برای زکات می دهد ، با مالک است . مسأله ۱۹۹۵ کسی که (۲) مثقال و (۱۵) نخود نقره یا بیشتر از بابت زکات بدهکار است ، احتیاط مستحب آن است که کمتر از (۲) مثقال و (۱۵) نخود نقره به یک فقیر ندهد ، و نیز اگر غیر نقره چیز دیگری مثل گندم و جو بدهکار باشد و قیمت آن به (۲) مثقال و (۱۵) نخود نقره برسد ، احتیاط مستحب آن است که کمتر از آن به یک فقیر ندهد . مسأله ۱۹۹۶ مکروه است انسان از مستحق درخواست کند که زکاتی را که از او گرفته به او بفروشد ، ولی اگر مستحق بخواهد چیزی را که گرفته بفروشد بعد از آن که به قیمت رساند ، کسی که زکات را به او داده در خرید آن بر دیگران مقدم است . مسأله ۱۹۹۷ اگر شک کند زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه ، و مالی که زکات به آن تعلّق گرفته موجود باشد ، باید زکات را بدهد ، هر چند شک او برای زکات سالهای پیش بوده باشد ، و اگر آن مال تلف شده زکاتی بر او نیست ، هر چند از سال حاضر باشد . مسأله ۱۹۹۸ فقیر نمی تواند زکات را به کمتر از مقدار آن صلح کند ، یا چیزی را گران تر از قیمت آن بابت زکات قبول نماید ، یا زکات را از مالک بگیرد و به او ببخشد ، ولی کسی که زکات بدهکار است و فقیر شده و نمی تواند زکات را بدهد ، چنانچه بخواهد توبه کند ، فقیر می تواند زکات را از او بگیرد و به او ببخشد . فرموده اند: انسان می تواند از زکات ، زمینی را وقف کند یا اعلی الله مقامهم مسأله ۱۹۹۹ جمعی از فقهاء قرآن یا کتاب دینی یا کتاب دعا بخرد و وقف نماید و می تواند تولیت وقف را برای خود یا اولاد خود قرار دهد ، ولی ولایت مالک بر وقف و تعیین متولّی بدون مراجعه به حاکم شرع محلّ اشکال است . مسأله ۲۰۰۰ انسان نمی تواند از زکات ملک بخرد و بر اولاد خود یا بر کسانی که مخارج آنان بر او واجب است وقف نماید که عایدی آن را به مصرف مخارج خود برسانند . مسأله ۲۰۰۱ انسان می تواند برای رفتن به حج و زیارت و مانند اینها ، از سهم سبیل الله زکات بگیرد اگر چه فقیر نباشد ، یا این که فقیر باشد و به مقدار مخارج سالش زکات گرفته باشد ، و بنابر احتیاط واجب معتبر است که این امور علاوه بر این که طاعت هستند ، دارای مصلحت عمومی نیز باشند ، مانند تعظیم شعائر و ترویج دین . مسأله ۲۰۰۲ اگر مالک فقیری را وکیل کند که زکات مال او را بدهد ، چنانچه

آن فقیر احتمال دهد که قصد مالک این بوده که خود آن فقیر از آن زکات بر ندارد ، نمی تواند چیزی از آن را برای خودش بردارد ، و اگر یقین یا اطمینان داشته باشد که قصد مالک این نبوده ، برای خودش هم می تواند بردارد . مسأله ۲۰۰۳ اگر فقیر شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره را بابت زکات بگیرد ، چنانچه شرطهایی که برای واجب شدن زکات ذکر شد در آنها جمع شود ، باید زکات آنها را بدهد . مسأله ۲۰۰۴ اگر دو نفر در مالی که زکات آن واجب شده با هم شریک باشند و یکی از آنها زکات قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسیم کنند ، هر چند بداند شریکش زکات سهم خود را نداده ، تصرّف او در سهم خودش اشکال ندارد . مسأله ۲۰۰۵ کسی که خمس یا زکات بدهکار است و کفّاره و نذر و مانند اینها هم بر او واجب است ، و قرض هم دارد ، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد ، اگر مالی که خمس یا زکات به آن تعلّق گرفته از بین نرفته باشد ، باید خمس و زکات را بدهد ، و اگر از بین رفته باشد ، مال را بنابر احتیاط واجب بر قرض و خمس و زکات به نسبت تقسیم کند ، و ادای اینها را بر ادای کفّاره و ادای مالی را که نذر کرده مقدم بدارد . مسأله ۲۰۰۶ کسی که خمس یا زکات بدهکار است و حجهٔ الاسلام بر او واجب است و قرض هم دارد ، اگر بمیرد و مال او برای همه آنها کافی نباشد ، چنانچه مالی که خمس و زکات به آن تعلّق گرفته از بین نرفته باشد باید خمس یا زکات را بدهند و بقیه مال او را بر حج و قرض قسمت نمایند ، و اگر مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین رفته باشد ، در صورتی که صروره باشد یعنی اولین مرتبه رفتن او به حج باشد و در راه حج قبل از احرام مرده باشد ، باید مال او را صرف حج بنمایند ، و اگر چیزی باقی ماند بر خمس و زکات و قرض به نسبت قسمت نمایند ، و در غیر این صورت حج بر خمس و زکات مقدم است ، ولی تقدم آن بر قرض محلّ اشکال است . مسأله ۲۰۰۷ کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند می تواند برای معاش خود کسب کند ، چنانچه تحصیل آن علم بر او واجب عینی یا واجب کفایی باشد و دیگری به آن وظیفه قیام نکرده باشد ، می شود از سهم فقرا به او زکات داد ، و همچنین از سهم سبیل الله ، ولی در این صورت احتیاط واجب آن است که تحصیل او مصلحت عمومی داشته باشد ، و اگر تحصیل آن علم برای او مستحب باشد ، زکات دادن به او از سهم فقرا جایز نیست ، ولی از سهم سبیل الله جایز است ، و بنابر احتیاط باید تحصیل او مصلحت عمومی داشته باشد ، و اگر نه واجب باشد و نه مستحب ، جایز نیست به او زکات بدهند .

زکات فطره

مسأله ۲۰۰۸ کسی که موقع غروب شب عید فطر بالغ و عاقل است و فقیر و بنده کسی نیست ، به این معنی که ماه رمضان را اگر چه به یک آن تا تحقّق غروب با این شرایط درک کند ، باید برای خودش و کسانی که نان خور او هستند ، هر نفری یک صاع که تقریباً سه کیلوگرم است گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج و مانند اینها به مستحقّ بدهد ، و بنابر احتیاط واجب غذای معمول محلّش باشد ، و اگر پول یکی از اینها را هم بدهد کافیست ، و بنابر احتیاط واجب کسی که وقت غروب شب عید فطر بی هوش است ، باید فطره را بدهد . مسأله ۲۰۰۹ کسی که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد و کسبی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود و عیالاتش را بگذراند ، فقیر است ، و دادن زکات فطره بر او واجب نیست . مسأله ۲۰۱۰ انسان فطره کسانی را که در غروب شب عید فطر نان خور او حساب می شوند باید بدهد ، کوچک باشند یا بزرگ ، مسلمان باشند یا کافر ، دادن خرج آنها بر او واجب باشد یا نه ، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر . مسأله ۲۰۱۱ اگر کسی را که نان خور اوست و در شهر دیگر است وکیل کند که از مال او فطره خود را بدهد چنانچه اطمینان داشته باشد که فطره را می دهد ، لازم نیست خودش فطره او را بدهد . مسأله ۲۰۱۲ فطره میهمانی که پیش از غروب شب عید فطر با رضایت صاحبخانه وارد شده و در وقت وجوب زکات فطره نان خور او حساب می شود ، بر او واجب است . مسأله ۲۰۱۳ مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر بدون رضایت صاحبخانه وارد شده و

مـدتی نزد او می مانـد ، بنابر احتیاط واجب فطره اش را هم خودش و هم میزبان بدهد ، و همین احتیاط در مورد کسـی که انسان را مجبور کرده انـد که خرجی او را بدهد ، باید رعایت شود . مسأله ۲۰۱۴ فطره مهمانی که بعـد از غروب شب عید وارد می شود ، بر صاحبخـانه واجب نیست ، اگر چه پیش از غروب او را دعوت کرده باشـد و در خانه او هم افطار کنـد . مسأله ۲۰۱۵ اگر کسی موقع غروب شب عیـد فطر دیوانه باشـد ، زکـات فطره بر او واجب نیست . مسـأله ۲۰۱۶ اگر پیش از غروب بچه بـالغ شود یـا دیوانه عاقل گردد یا فقیر غنی شود ، در صورتی که شـرایط واجب شـدن فطره را دارا باشـد ، بایـد زکات فطره را بدهد . مسأله ۲۰۱۷ کسی که موقع غروب شب عید فطر زکات فطره بر او واجب نیست ، اگر تا پیش از ظهر روز عید شـرطهای واجب شدن فطره در او پیدا شود ، بنـابر احتیاط مسـتحب زکات فطره را بدهـد . مسأله ۲۰۱۸ کافری که بعـد از غروب شب عیـد فطر مسـلمان شـده ، فطره بر او واجب نیست ، ولی مسـلمانی که شیعه نبوده اگر بعـد از دیـدن ماه شـیعه شود ، بایـد زکات فطره را بدهـد . مسأله ۲۰۱۹ کسـی که فقط به اندازه یک صاع که تقریباً سه کیلو گرم است گندم و مانند آن دارد ، مسـتحب است زکات فطره را بدهد ، و چنانچه عیالاتی داشـته باشد و بخواهد فطره آنها را هم بدهد ، می تواند به قصد فطره آن یک صاع را به یکی از عیالاتش بدهد ، و او هم به همین قصد به دیگری بدهـد ، و همچنین تا به نفر آخر برسد ، و بهتر است نفر آخر چیزی را که می گیرد به کسـی بدهد که از خودشان نباشد ، و اگر یکی از آنها صـغیر باشـد ، ولی او برای خودش بگیرد ، و آنچه را برای خود گرفته برای صـغیر به قصد فطره بدهد ، و اگر برای صغیر گرفت بنابر احتیاط واجب آن را به کسی ندهد . مسأله ۲۰۲۰ اگر بعد از غروب شب عید فطر بچه دار شود ، یا کسی نان خور او حسـاب شود ، واجب نیست فطره او را بدهـد ، اگر چه احتیاط مسـتحب آن است که فطره کسانی را که بعـد از غروب تا پیش از ظهر عیـد ، نان خور او حساب می شونـد بدهد . مسأله ۲۰۲۱ اگر انسان نان خور کسـی باشـد و پیش از غروب نان خور کس دیگر شود ، فطره او بر کسی که نان خور او شده واجب است ، مثلا اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود ، باید شوهرش فطره او را بدهد . مسأله ۲۰۲۲ کسی که دیگری باید فطره او را بدهد ، واجب نیست فطره خود را بدهد . مسأله ۲۰۲۳ اگر فطره انسان بر کسی واجب باشـد و او فطره را ندهـد ، احتیاط مسـتحب آن است که اگر واجـد شـرایط وجوب زکات فطره باشـد ، خودش بدهد . مسأله ۲۰۲۴ اگر کسـی که فطره او بر دیگری واجب است ، خودش فطره را بدهـد ، از کسـی که فطره بر او واجب شـده ساقط نمی شود . مسأله ۲۰۲۵ زنی که شوهرش مخارج او را نمی دهد ، چنانچه نان خور کس دیگر باشد ، فطره اش بر آن کس واجب است ، و اگر نان خور کس دیگر نیست ، در صورتی که شـرایط وجوب در او جمع باشـد ، بایـد فطره خود رابدهـد . مسأله ۲۰۲۶ کسی که سید نیست نمی توانـد به سـید فطره بدهـد ، حتّی اگر سـیدی نان خور او باشـد نمی توانـد فطره او را به سـید دیگری بدهد . مسأله ۲۰۲۷ فطره طفلی که از مادر یا دایه شـیر می خورد ، بر کسـی است که مخارج مادر یا دایه را می دهد ، ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مـال طفـل بر می دارد ، فطره طفل بر کسـی واجب نیست . مسأله ۲۰۲۸ انسـان اگر چه مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهـد ، باید فطره آنان را از مال حلال بدهد . مسأله ۲۰۲۹ اگر انسان کسی را اجیر نماید و شرط کند که مخارج او را بدهد و به شرط خود وفا کنـد ، بایـد فطره او را هم بدهـد ، ولی چنانچه شـرط کنـد که مقـدار مخارج او را بدهـد ، مثلا پولی برای مخارجش بدهد و به عنوان نفقه نباشـد چه به عنوان مزد کـارش باشـد یـا به عنوان دیگری واجب نیست فطره او را بدهـد . مسأله ۲۰۳۰ اگر کسی بعد از غروب شـب عیـد فطر بمیرد ، بایـد فطره او و عیالـتش را از مـال او بدهنـد ، ولی اگر پیش از غروب بمیرد ، واجب نیست فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند .

مصرف زکات فطره

مسأله ۲۰۳۱ مشـهور فرموده اند که مصرف زکات فطره مصرف زکات مال است ، ولی احتیاط واجب آن است که به فقرا داده شود

، و بایـد شـیعه دوازده امـامی باشـد ، مگر در صورتی که مؤمن پیـدا نکنـد ، که در این صورت به غیر ناصبی هم می شود داد . اگر طفل شیعه دوازده امامی فقیر باشد ، به گونه ای که در مسأله ۱۹۶۱ و ۱۹۶۰ مسأله ۲۰۳۲ گذشت می تواند زکات فطره را به مصرف طفل برسانـد . مسأله ۲۰۳۳ فقیری که فطره به او می دهنـد لازم نیست عادل باشـد ، ولی احتیاط واجب آن است که به شـرابخوار و تارک نماز و کسی که آشکارا معصیت کبیره می کند ، فطره ندهند . مسأله ۲۰۳۴ به کسی که فطره را در معصیت صرف می کند ، نباید فطره بدهند . مسأله ۲۰۳۵ احتیاط واجب آن است که به یک فقیر کمتر از یک صاع که تقریباً سه کیلوگرم است فطره ندهند ، ولی اگر چنـد صاع بدهنـد اشکال ندارد . مسأله ۲۰۳۶ اگر از جنسـی کـه قیمتش دو برابر قیمـت معمـولی آن جنس است ، مثلاـ از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است ، نصف صاع بدهد کافی نیست ، و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد ، کفایت نمی کنـد . مسأله ۲۰۳۷ انسان نمی توانـد نصف صاع را از یک جنس مثلا گنـدم و نصف دیگر آن را از جنس دیگر مثلا جـو بدهـد ، و اگر آن را بـه قصـد قیمـت فطره هم بدهـد ، کفـایت نمی کنـد . مسـأله ۲۰۳۸ مسـتحب اسـت در دادن زکـات فطره ، خویشـان فقیر خود را بر دیگران مقـدم بـدارد ، و بعـد همسایگان فقیر را ، و مسـتحب است کسـی را که در دین و فقه و عقل مقـدم است در دادن فطره مقـدم بدارد . مسأله ۲۰۳۹ اگر انسان به خیال این که کسـی فقیر است به او زکات فطره بدهـد و بعد بفهمد فقیر نبوده چنانچه مالی را که به او داده از بین نرفته باشـد ، بایـد پس بگیرد و به مسـتحق بدهد ، و اگر نتواند بگیرد ، باید از مال خودش عوض فطره را بدهد ، و اگر از بین رفته باشد ، در صورتی که گیرنده فطره می دانسته آنچه را که گرفته فطره است ، باید عوض آن را بدهـد ، و اگر نمی دانسـته ، دادن عوض بر او واجب نیست ، و انسـان بایـد عوض فطره را بدهـد . مسـأله ۲۰۴۰ اگر کسی بگوید فقیرم ، چنانچه بداند که قبلا فقیر بوده می شود به او فطره داد ، و به کسـی که معلوم نباشد فقیر بوده یا نه و می گوید فقیرم ، اگر از قولش اطمینان پیـدا نشود ، بنابر احتیاط واجب نمی شود فطره داد ، و اگر بداننـد قبلا فقیر نبوده ، نمی شود فطره به او داد ، مگر این که از گفته او اطمینان پیدا شود .

مسائل متفرّقه زکات فطره

مسأله ۲۰۴۱ انسان بایـد زکات فطره را به قصـد قربت چنانکه در وضو گذشت و با اخلاص بدهد ، و موقعی که آن را می دهد نیت دادن فطره نمایـد . مسأله ۲۰۴۲ اگر پیش از ماه رمضان فطره را بدهـد صـحیح نیست ، ولی بعـد از داخل شدن ماه رمضان می تواند بدهد ، و احتیاط آن است که در ماه رمضان هم ندهد ، و می تواند پیش از ماه رمضان به فقیر قرض بدهد ، و بعد از آن که فطره بر او واجب شـد ، طلب خود را بـابت فطره حساب کنـد . مسأله ۲۰۴۳ گنـدم یا چیز دیگری را که برای فطره می دهـد ، بایـد با جنس دیگر یا خاک مخلوط نباشـد ، و چنانچه مخلوط باشد ، اگر خالص آن به یک صاع که تقریباً سه کیلوگرم است برسد و جدا کردن آن زحمت و خرج نداشـته باشد ، یا آنچه مخلوط شده به قدری کم باشد که عرف مردم آن را گندم خالص بدانند ، اشکال ندارد . مسأله ۲۰۴۴ اگر فطره را از جنس معیوب بدهـد ، بنابر احتیاطواجب کافی نیست . مسأله ۲۰۴۵ کسـی که فطره چند نفر را می دهد ، لازم نیست همه را از یک جنس بدهـد ، مثلا اگر فطره بعضـی را گنـدم و فطره بعضـی دیگر را جو بدهـد ، کافیست . مسأله ۲۰۴۶ کسـی که نماز عیـد فطر می خوانـد ، بنابر احتیاط واجب فطره را پیش از نماز عیـد بدهـد ، ولی اگرنماز عید نمی خواند ، می تواند دادن فطره را تا ظهر تأخیر بینـدازد . مسأله ۲۰۴۷ اگر به نیت فطره مقـداری از مال خود را کنار بگذارد و تا ظهر روز عید به مسـتحق ندهد ، هر وقت آن را می دهد ، نیت فطره نماید . مسأله ۲۰۴۸ اگر موقعی که دادن زکات فطره واجب است ، فطره را ندهد و کنار هم نگذارد ، بعد بنابر احتیاط واجب به نیت آنچه شارع مقدس از او خواسـته فطره را بدهد . مسأله ۲۰۴۹ اگر فطره را کنار بگذارد ، نمی تواند آن را برای خودش بردارد و مالی دیگر را برای فطره بگذارد . مسأله ۲۰۵۰ اگر انسان مالی داشته باشد که قیمتش از فطره

بیشتر است ، چنانچه فطره را ندهـد و نیت کنـد که مقـداری از آن مال برای فطره باشد که مشترک باشد بین خودش و فطره اشـکال دارد ، ولی اگر بخواهـد همه آن را به فقیر بدهد اشـکال ندارد . مسأله ۲۰۵۱ اگر مـالی را که برای فطره کنار گذاشـته از بین برود ، چنانچه دسترسـی به فقیر داشته و دادن فطره را تأخیر انداخته ، باید عوض آن را بدهد ، و اگر دسترسی به فقیر نداشته و در حفظ آن کوتاهی نکرده ضامن نیست . مسأله ۲۰۵۲ اگر در محلّ خودش مستحق پیدا شود ، احتیاط واجب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد ، و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود ، باید عوض آن را بدهد .

احکام خرید و فروش

احکام خرید و فروش

مسأله ۲۰۷۹ شـخص کـاسب سـزاوار است احکام خریـد و فروش را یاد بگیرد ، بلکه در مواردی که یقین یا اطمینان دارد تفصـیلا یا اجمالاـ که در اثر ندانسـتن مسـأله به ترک واجب یا ارتکاب حرامی مبتلا می شود ، یاد گرفتن مسائلی که مورد ابتلای او است لازم است ، و از حضـرت صادق (علیه السـلام) روایت شده (کسـی که می خواهد تجارت کند باید در دین خود دانا باشد ، تا بداند چه برای او حلال و چه بر او حرام است ، و کسـی که در دین خود دانا نباشد بعد تجارت کند ، به معاملات شـبهه ناک گرفتار می شود) . مسأله ۲۰۸۰ اگر انسان به واسـطه ندانسـتن مسأله نداند معامله ای که کرده صـحیح است یا باطل ، نمی تواند بر آن معامله ترتیب اثر دهد ، و در مالی که به جهت آن معامله گرفته تصرّف نماید . مسأله ۲۰۸۱ کسی که مال ندارد و مخارجی بر او واجب است مثل خرج زن و بچه باید کسب کند ، و برای کارهای مستحب ، مانند وسعت دادن به عیالات و دستگیری از فقرا ، کسب کردن مستحب است .

مستحبات خرید و فروش

در خریـد و فروش امـوری مسـتحب اسـت کـه از آن جمله است : (اول) آن که در قیمت جنس بین مشتریهـا فرق نگـذارد ، مگر به لحاظ ایمان و فقر و ماننـد آن از اموری که موجب ترجیـح است . (دوم) آن که در قیمت جنس سـختگیری نکند ، مگر در موردی که اگر سـختگیری نکند مغبون می شود . (سوم) آن که چیزی را که می فروشد زیادتر بدهد ، و آنچه را که می خرد کمتر بگیرد . (چهارم) آن که کسی که با او معامله کرده ، اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند که معامله را به هم بزند ، تقاضای او را بپذیرد .

معاملات مکروه

مسأله ۲۰۸۲ عمـده معاملاتی که مکروه است از این قرار است : (اول) ملک فروشـی ، مانند زمین و خانه و باغ و آب ، مگر این که ملـک دیگری بـا آن پول بخرد . (دوم) قصـابی . (سوم) کفن فروشـی . (چهـارم) معامله با مردمان پست . (پنجم) معامله و عرضـه متاع برای آن بین اذان صـبح و اول آفتاب . (شـشم) آن که کار خود را خریـد و فروش گندم و جو و مانند اینها قرار دهد . (هفتم) آن که برای خرید جنسی که دیگری می خواهد بخرد ، داخل معامله او شود .

معاملات باطل و حرام

مسأله ۲۰۸۳ بعضـی از معاملات باطل است و حرام نیست ، و بعضی حرام است و باطل نیست ، و بعضی باطل و حرام است ، و عمده اینها از این قرار است : (اول) بعضـی از اعیان نجسه ، مانند مشـروبات مسکر و خوک که خرید و فروش این دو باطل و حرام است ، و همچنین مردار نجس و سگ غیر شکاری که خرید و فروش این دو باطل و بنابر احتیاط حرام است . و در غیر اینها در صورتی که منفعت عقلایی حلالی داشته باشد مثلا غائط را کود کنند یا خون را به مریض تزریق نمایند خرید و فروش آن صحیح و حلال است ، ولی احتیـاط مستحب ترک آن است . (دوم) خریـد و فروش مـال غصبی ، که بـدون اجازه مالکش باطل است ، ولی تکلیفاً حرام نیست ، بلکه تصـرّفات خارجیه در مال غصبی حرام است . (سوم) خریـد و فروش چیزی که نزد مردم مالیت ندارد و خرید و فروش آن نزد آنـان سـفیهانه است ماننـد حیوانـاتی که پیش مردم ارزش نـدارد باطل است و حرام نیست . (چهارم) معامله چیزی که منافع معمولی آن فقط کار حرام باشد مانند اسباب قمار که باطل و حرام است . (پنجم) معامله ای که در آن ربا باشد باطل و حرام است . (شـشم) فروش جنسـی که بـا چیز دیگر مخلـوط است در صورتی که آن چیز معلوم نباشـد و فروشـنده هم به خریـدار نگویـد ، مثل فروختن روغنی که آن را با پیه مخلوط کرده است ، یا بها قرار دادن چیزی که در آن غش شده است ، و چنین معامله ای حرام و در بعضـی از صور که خواهـد آمد باطل است . پیغمبر اکرم (صـلی الله علیه وآله وسـلم) فرموده ای دارد به این مضـمون: از مسـلمانان نیست کسـی که با مسـلمانان غش کنـد . و از آن حضـرت روایت شـده که: هر که با برادر مسـلمان خود غش کنـد خداونـد برکت روزی او را می برد و معیشت او را بر او فاسـد می کند و او را به خودش واگذار می کند . مسأله ۲۰۸۴ فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشـیدن آن ممکن است ، اشـکال ندارد ، ولی اگر مشتری آن چیز را برای صرف در مثل خوردن و آشامیدن بخواهد یا برای عملی که طهارت ظاهری برای صـحت آن کافی نیست مثل آن که آب را برای وضو گرفتن و غسل کردن بخواهد نجاست آن را بایـد به او بگویـد ، و همچنین بنابر احتیاط واجب اگر لباس است و مشتری می خواهـد با لباس پاك واقعی نماز بخواند ، هر چند که در نماز طهارت ظاهری بـدن و لباس برای جاهل کفایت می کند . مسأله ۲۰۸۵ اگر چیز پاکی که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود ، در صورتی که منفعت عقلایی حلالی داشـته باشـد ، خریـد و فروش آن مانعی ندارد ، ولی اگر مشتری آن را برای مثل خوردن و آشامیـدن بخواهـد یـا نجـاست آن موجب شود که عمـل مشـروط به طهـارت او باطـل شود ، مثلاـ بخواهـد نفت نجس را بسوزاند ، ولی سـبب نجاست خوراك او شود یا بدن او نجس شود که در نتیجه وضو یا غسـلش باطل گردد ، واجب است فروشـنده نجاست آن را به مشتری بگویـد ، و همچنین بنابر احتیاط واجب در جایی که اگر چه نجاست بدن موجب بطلان وضو و غسل نشود ، ولی مشتری بخواهـد با لباس و بدن پاك واقعی نماز بخواند . مسأله ۲۰۸۶ خرید و فروش دواهای نجس خوردنی ، در صورتی که منفعت عقلایی حلالی غیر از خوردن نداشـته باشند ، باطل است ، و در صورتی که داشته باشند صحیح است ، ولی باید نجاستش را به مشتری بگویند ، و اگر خوردنی نباشد خرید و فروشـش جایز است ، ولی باید به طوری که در مسأله قبل گذشت به مشتری اعلام شود . مسأله ۲۰۸۷ خرید و فروش روغنهایی که از ممالك غیر اسلامی می آورند ، اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد ، اشکال ندارد ، و همچنین اگر معلوم باشد و منفعت عقلایی حلالی داشـته باشد ، ولی در این صورت فروشنده اعلام نماید . ۲۰۸۵ باید به خریدار بر طبق آنچه که در مسـأله ۲۰۸۵گـذشت و روغنی را که از حیوان بعـد از جان دادن آن می گیرند ، هر چند احتمال آن برود که به دسـتور شـرع کشـته شده ، چنانچه از دست کافر بگیرند در صورتی که احراز نشود که آن کافر از دست مسـلمان یا از بازار مسلمین گرفته است یا از ممالك غیر اسـلامی بیاورنـد ، خوردنش حرام و خریـد و فروش آن باطل و محکوم به نجاست است . مسأله ۲۰۸۸ اگر روباه و مانند آن را به غیر دستوری که در شرع معین شده کشته باشند ، یا خودش مرده باشد ، خرید و فروش پوست آن باطل ، و بنابر احتیاط حرام است . مسأله ۲۰۸۹ چرمی که از ممالك غیر اسلامی می آورند ، یا از دست کافر گرفته می شود در صورتی که

احراز نشود که آن کافر از دست مسلمان یا از بازار مسلمین گرفته است هر چند احتمال برود از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده ، خرید و فروش آن باطل و نماز در آن جایز نیست . مسأله ۲۰۹۰ روغنی که از حیوان بعد از جان دادنش گرفته شده ، یا چرمی که از دست مسلمان گرفته شود و انسان بداند که آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه ، خرید و فروشش باطل ، و نماز در آن چرم و خوردن آن روغن جایز نیست . مسأله ۲۰۹۱ معامله مشروبات مسکر حرام و باطل است . مسأله ۲۰۹۲ فروختن مال غصبی با عدم اجازه مالك باطل است ، و فروشنده باید پولی را که از خریدار گرفته به او برگرداند . مسأله ۲۰۹۳ اگر خریدار قاصد معامله است ولی قصدش این باشد که عوض جنسی را که می خرد ندهد ، معامله صحیح است و واجب است عوض را به فروشنده بدهد . مسأله ۲۰۹۴ اگر خریدار جنسی را به ذمه بخرد و ما فی الذمه را از مال حرام ادا کند ، معامله صحیح است ، ولی تا آنچه را که بدهکار است از مال حلال ندهد ، ذمه اش برئ نمی شود . مسأله ۲۰۹۵ خرید و فروش آلات لهو مثل تار و ساز حرام است ، و این حکم در سازهای کوچك که بازیچه بچه ها است ، مبنی بر احتیاط است ، و اما آلات مشترکه مثل رادیو و ضبط صوت در صورتی که برای استعمال در حرام نباشد ، خرید و فروش آن مانعی ندارد . مسأله ۲۰۹۶ اگر چیزی را که می شود استفاده حلال از آن ببرند ، به کسی که در حرام مصرف می کند به قصد این بفروشد که آن را در حرام مصرف کند ، مثلا انگور را به این قصد بفروشد که از آن شراب تهیه نمایند ، معامله آن حرام و باطل است ، ولی اگر به این قصد نفروشد و فقط بداند که مشتری از انگور شراب تهیه خواهد کرد ، معامله اشکال ندارد . مسأله ۲۰۹۷ ساختن مجسمه جاندار حرام است ، و همچنین نقاشی آن بنابر احتیاط ، و خرید و فروش و نگهداری آن جایز است ، اگر چه احوط ترك است . مسأله ۲۰۹۸ چیزی که از قمار یا دزدی یا از معامله باطل تهیه شده ، معامله بر آن فضولی است ، و صحت و نفوذ آن محتاج به اجازه مالك یا ولی اوست ، و تصرّف در آن حرام است ، و در دست هر کس که باشد باید به مالك یا ولی او برگرداند . مسأله ۲۰۹۹ اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشد ، چنانچه مورد معامله عین شخصی باشد ، مثلا بگوید این یك من روغن را می فروشم ، دو صورت دارد : (اول) آن که مقدار پیه مخلوط به اندازه ای است که عرفاً می گویند این یك من روغن است ولی غش دارد ، در این صورت معامله صحیح است و خریدار حقّ فسخ دارد . (دوم) آن که مقدار پیه مخلوط به اندازه ای است که عرفاً نمی گویند این یك من روغن است ، بلکه می گویند روغن و پیه است ، در این صورت معامله به مقدار پیهی که در آن است باطل است ، و پولی که فروشنده برای پیه آن گرفته مال مشتری و پیه مال فروشنده است ، و مشتری می تواند معامله روغن خالصی را هم که در آن است فسخ کند . و اگر مورد معامله عین شخصی نباشد ، بلکه یك من روغن در ذمه بفروشد و بعد روغنی که پیه دارد بدهد ، مشتری می تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص را مطالبه نماید . مسأله ۲۱۰۰ اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می فروشند ، به زیادتر از همان جنس بفروشد مثلا یك من گندم را به یك من و نیم گندم بفروشد ربا و حرام و معامله باطل است ، و همچنین اگر یکی از آن دو سالم و دیگری معیوب ، یا یکی خوب و دیگری بد باشد ، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند ، چنانچه مورد خرید و فروش تفاوت در مقدار داشته باشد ، باز هم ربا و حرام و معامله باطل است ، پس اگر مس درست را بدهد و بیشتر از آن مس شکسته بگیرد ، یا برنج صدری را بدهد و بیشتر از آن برنج گرده بگیرد ، یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد ، ربا و حرام می باشد و معامله هم باطل است . مسأله ۲۱۰۱ اگر چیزی را که اضافه می گیرد غیر از جنسی باشد که می فروشد ، مثلا یك من گندم به یك من گندم و یك قران پول بفروشد ، باز هم ربا و حرام و معامله باطل است ، بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد ، باز هم ربا و حرام و معامله باطل است . مسأله ۲۱۰۲ اگر در اجناسی که با وزن یا پیمانه می فروشند ، بخواهند در معامله ربا نشود ، باید ملاحظه کنند که در یکی از دو طرف معامله زیاده یا آنچه در حکم زیاده است چنانچه در مسأله قبل گذشت محقّق نشود ، مثلا یك من گندم و یك دستمال را به یك من و نیم گندم نقد بفروشد ، که نیم من گندم زیادی در مقابل دستمال باشد ، و همچنین است اگر در هر دو طرف چیزی زیاد

کننـد ، مثلا یک من گنـدم و یک دسـتمال را به یک من و نیم گنـدم و یک دسـتمال با ملاحظه آنچه که گـذشت بفروشـد . مسأله ۲۱۰۳ اگر چیزی را که مثـل پـارچه بـا متر و ذرع می فروشـند ، یـا چیزی را که مثـل گردو و تخم مرغ بـا شـماره معـامله می کننـد ، بفروشد و زیادتر بگیرد ، در صورتی که معامله بین دو عین شخصـی باشد اشکال ندارد ، و همچنین است اگر به مافی الذمه بفروشد و بین آنها امتیاز باشـد ، مثل اینکه ده عـدد تخم مرغ بزرگ را به یازده عـدد متوسط در ذمه بفروشـد ، ولی اگر بین آنها هیـچ امتیاز نباشـد صـحت معامله محلّ اشـکال است ، و همچنین فروختن اسـکناس هر چنـد معدود است به زیادتر در صورتی که هر دو از یک جنس باشـند ، چه هر دو عین شخصـی یا شخصـی به ما فی الذمه باشد ، محلّ اشکال است . مسأله ۲۱۰۴ جنسـی را که در بعضی از شهرها با وزن یا پیمانه می فروشـند ، و در بعضـی از شـهرها با شـماره معامله می کنند ، در صورتی که غلبه ای در بین نباشد ، حکم آن در هر شـهری بر طبق معمول آن شـهر است ، و همچنین در صورتی که آن را در غـالب شـهرها بـا وزن یـا پیمانه بفروشـند و در بعضـی از شـهرها با شـماره معامله کننـد ، هر چند در این صورت احتیاط آن است که آن جنس را به زیادتر از آن نفروشـند . مسأله ۲۱۰۵ اگر چیزی را که می فروشـد و عوضـی را که می گیرد از یـک جنس نباشـد ، زیاده گرفتن اشـکال نـدارد ، پس اگر یک من برنـج بفروشـد و دو من گندم بگیرد ، معامله صـحیح است . مسأله ۲۱۰۶ اگر جنسـی را که می فروشـد و عوضـی را که می گیرد از یک چیز عمل آمـده باشـد ، بایـد در معامله زیادی نگیرد ، پس اگر یک من روغن گاو بفروشـد و در عوض آن یک من و نیم پنیر گـاو بگیرد ، ربـا و حرام و معـامله باطـل است ، و همچنین است اگر میوه رسـیده را با میوه نارس از همان جنس معامله کنـد . مسأله ۲۱۰۷ جو و گنـدم در ربـا یک جنس حساب می شود ، پس اگر مثلا یک من گنـدم بدهـد و یک من و پنـج سیر جو بگیرد ، ربا و حرام و معامله باطل است ، و نیز اگر ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گندم بدهد ، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدتی گندم را می دهـد ، مثل آن است که زیادی گرفته و حرام و معامله باطل است . مسأله ۲۱۰۸ مسلمان از کافر حربی می تواند ربا بگیرد ، و کـافری که در پنـاه اسـلام است معـامله ربـا با او جایز نیست ، ولی بعـد از معامله اگر ربا گرفتن در شـریعتش جایز باشـد ، می تواند بگیرد ، و پدر و فرزند و شوهر و زن دایمی می توانند از یکدیگر ربا بگیرند .

شرایط فروشنده و خریدار

مسأله ۲۱۰۹ برای فروشـنده و خریـدار چند چیز شـرط است : (اول) آن که بالغ باشـند . (دوم) آن که عاقل باشـند . (سوم) آن که سفیه نباشـند ، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند . (چهارم) آن که قصد خرید و فروش داشته باشند ، پس اگر مثلا به شوخی بگویـد: (مال خود را فروختم) معامله ای محقّق نمی شود ، و در حقیقت قصـد خریـد و فروش مقوم معامله است نه شـرط صحت آن . (پنجم) آن که کسـی آنهـا را اکراه به نـاحقّ نکرده باشـد ، و اگر اکراه شدنـد و بعـد راضـی شدنـد معامله نافـذ است . (ششم) آن که جنس و عوضی را که می دهند مالک باشند ، یا ولایت بر مالک و یا وکالت و اذن از او داشته باشند ، و احکام اینها در مسائل آینده خواهد آمد . مسأله ۲۱۱۰ معامله با بچه نابالغ که مستقل در معامله باشد ، در مال خودش باطل است ، و اگر معامله بـا ولی باشـد و بچه نابالغ ممیز فقط صـیغه معامله را جاری سازد ، معامله صـحیح است . و اگر جنس یا پول مال دیگری باشـد و آن بچه وکالـةً از صاحبش آن مال را بفروشـد ، یا به آن پول چیزی بخرد ، معامله صـحیح است هر چند بچه ممیز ، مستقل در تصرّف باشد . و اگر طفل فقط وسیله باشد که جنس و عوض آن را به دو طرف معامله برساند ، اگر چه ممیز نباشد اشکال ندارد ، ولی باید فروشـنده و خریدار یقین یا اطمینان داشـته باشند که طفل جنس یا عوض را به صاحب آن می رساند . مسأله ۲۱۱۱ اگر با بچه نابالغ در صورتی که معامله با او صـحیح نیست معامله بکنـد و جنس یا پولی از او بگیرد ، در صورتی که مال خود بچه باشد ، باید به ولی او بدهـد ، و اگر مال دیگری باشـد بایـد به صاحب آن بدهـد ، یا از صاحبش رضایت بخواهد ، و اگر صاحب آن را نمی شـناسد و

برای شناختن او هم وسیله ای ندارد ، باید چیزی را که از بچه گرفته از طرف صاحب آن بابت مظالم به فقیر بدهد ، و بنابر احتیاط واجب برای آن از حاکم شرع اذن بگیرد . مسأله ۲۱۱۲ اگر کسی با بچه ممیز در صورتی که معامله با او صحیح نیست معامله کند و جنس یا پولی که به بچه داده از بین برود ، می تواند از بچه بعد از بلوغش مطالبه نماید ، و اگر بچه ممیز نباشد حقّ مطالبه ندارد . مسأله ۲۱۱۳ اگر خریدار یا فروشنده را بر معامله به ناحقّ اکراه کنند ، چنانچه بعد از معامله راضی شود ، معامله صحیح است ، ولی احتیاط مستحب آن است که دوباره معامله را انجام دهند . مسأله ۲۱۱۴ اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد ، تا زمانی که صاحب مال به فروش آن راضی نشود و اجازه نکند ، بر آن معامله ترتیب اثر داده نمی شود . مسأله ۲۱۱۵ پدر و جد پدری طفل و نیز وصی پدر و وصی جد پدری طفل که او را قیم بر صغیر قرار داده اند می توانند مال طفل را بفروشند ، و بنابر احتیاط واجب معامله به مصلحت طفل باشد ، و مجتهد عادل هم در صورت نبودن پدر و جد پدری و وصی آن دو می تواند مال یتیم را در صورتی که به مصلحت او باشد بفروشد ، و همچنین مال دیوانه و غایب را در صورتی که ضرورت اقتضا کند . مسأله ۲۱۱۶ اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش صاحب مال معامله را اجازه کند ، معامله نافذ است ، و چیزی را که غصب کننده به مشتری داده و منفعتهای آن از موقع معامله ، ملک مشتری است ، و چیزی را که مشتری داده و منفعتهای آن از موقع معامله ، ملک کسی است که مال او را غصب کرده اند . مسأله ۲۱۱۷ اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد به قصد این که عوض آن ، مال خودش باشد ، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه کند ، معامله نافذ است ، ولی عوض ، مالِ مالک می شود نه مالِ غاصب .

شرایط جنس و عوض آن

مسأله ۲۱۱۸ جنسی را که می فروشند و چیزی را که عوض آن می گیرند پنج شرط دارد : (اول) آن که مقدار آن با وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معلوم باشد . (دوم) آن که بتوانند آن را تحویل دهند ، و اگر فروشنده مثلا مالی بفروشد که نمی تواند آن را تحویل دهد ولی مشتری قدرت گرفتن آن را داشته باشد ، کفایت می کند ، بنابراین فروختن مثلا اسبی که فرار کرده و هیچیک از طرفین قدرت تسلّط بر آن را ندارند ، باطل است ، ولی اگر اسبی را که فرار کرده با چیزی که دارای ارزش است و ۲۴۸می تواند تحویل دهد ، بفروشد ، اگر چه آن اسب پیدا نشود معامله صحیح است ، و احوط آن است که در غیر بنده و کنیز گریخته ، چیزی را که ارزش دارد بفروشد ، و در ضمن آن معامله شرط کند که اگر گریخته پیدا شد مال مشتری باشد . (سوم) خصوصیاتی را که در جنس و عوض است و به واسطه آنها قیمت اختلاف پیدا می کند ، معین نمایند . (چهارم) آن که ملک طلق باشد ، پس مالی که وقف شده فروش آن جایز نیست ، مگر در مواردی که خواهد آمد . (پنجم) خود جنس را بفروشد نه منفعت آن را ، پس اگر مثلا منفعت یک ساله خانه را بفروشد صحیح نیست ، ولی چنانچه خریدار به جای پول منفعت ملک خود را بدهد ، مثلا فرشی را از کسی بخرد و عوض آن را منفعت یک ساله خانه خود قرار دهد ، اشکال ندارد ، و احکام اینها در مسائل آینده خواهد آمد . مسأله ۲۱۱۹ جنسی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می کنند ، در آن شهر بنابر احتیاط باید با وزن یا پیمانه بخرد ، ولی می تواند همان جنس را در شهری که با دیدن معامله می کنند ، با دیدن خریداری نماید . مسأله ۲۱۲۰ چیزی را که با وزن خرید و فروش می کنند ، با پیمانه هم می شود معامله کرد ، به این طور که اگر مثلا می خواهد ده من گندم بفروشد ، با پیمانه ای که یک من گندم می گیرد ده پیمانه بدهد . مسأله ۲۱۲۱ اگر یکی از شرطهایی که گذشت در معامله نباشد ، معامله باطل است ، ولی اگر دو مالک راضی باشند که در مال یکدیگر تصرّف کنند ، تصرّف آنها در مواردی که توقّف بر ملک نداشته باشد اشکال ندارد . مسأله ۲۱۲۲ معامله چیزی که وقف شده باطل است ، ولی اگر به طوری خراب شود یا در معرض خرابی باشد که نتوانند استفاده ای را که مال برای آن وقف شده از آن ببرند مثلا حصیر مسجد به طوری پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند فروش آن اشکال ندارد ، و

در صورتی که ممکن باشـد ، بایـد عوض آن را در همان مسـجد به مصـرفی برساننـد که به غرض واقف نزدیک تر باشد ، و در هر حال تصرّف در وقف به فروش و همچنین تصرّف در عوض آن باید توسط متولّی ، و در صورت نبودن او به اذن حاکم شرع باشد . مسأله ۲۱۲۳ هر گـاه بین کسـانی که مال را برای آنان وقف کرده انـد ، به طوری اختلاف پیـدا شود که اگر مال وقف را نفروشـند ، خوف تلف مال وقف یا جانی باشـد ، می توانند آن مال را بفروشـند ، و باید به عوض آن مالی بخرند و بر طبق وقف اول عواید آن را در مصـرفی که واقف معین کرده صـرف کننـد ، و در صورت عدم امکان به مصـرفی که به مقصود وقف کننده نزدیک تر اسـت برسانند ، و همچنین است اگر واقف شـرط کند که اگر صلاح در فروش وقف باشد بفروشند . مسأله ۲۱۲۴ خرید و فروش ملکی را که به دیگری اجاره داده انـد ، اشـکال نـدارد ، ولی منافع آن ملك در مـدت اجاره مال مسـتأجر است ، و اگر خریـدار نداند که آن ملك را اجاره داده انـد ، یا به گمان این که مـدت اجاره آن کم است ملك را خریده باشد ، پس از اطّلاع می تواند معامله را فسـخ کند .

صیغه خرید و فروش

مسأله ۲۱۲۵ در خریـد و فروش لازم نیست صـیغه را به عربی بخوانند ، بنابر این اگر فروشـنده مثلا به فارسـی بگوید: (این مال را در عوض این پول فروختم) و مشتری بگوید: (قبول کردم) معامله صحیح است ، ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشاء داشته باشند ، یعنی به گفتن این دو جمله مقصودشان خریـد و فروش باشـد . مسأله ۲۱۲۶ اگر برای معامله صـیغه نخوانند ، ولی فروشنده و خریدار به دادن و گرفتن قصد فروش و خرید کنند ، معامله صحیح است و هر دو مالك می شوند .

خرید و فروش میوه ها

مسأله ۲۱۲۷ فروش میوه ای که گل آن ریخته و دانه بسته ، پیش از چیدن صحیح است ، و نیز فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد ، ولی خرمای نخل را قبل از سرخی و زردی نباید بفروشند . مسأله ۲۱۲۸ فروختن میوه یک سال قبل از ظهور آن بدون ضمیمه جایز نیست ، و فروختن میوه دو سال یا بیشتر از آن ، و همچنین فروختن میوه یك سال با ضـمیمه جایز است ، و بعـد از ظهور آن پیش از آن که دانه ببندد و گلش بریزد ، احتیاط مسـتحب آن است که چیزی از حاصل زمین مانند سبزیها یا مال دیگری با آن بفروشـند ، و یا میوه بیشتر از یك سال را به او بفروشند . مسأله ۲۱۲۹ اگر خرمایی را که زرد یا سرخ شده بر درخت بفروشند اشکال ندارد ، ولی جایز نیست عوض آن را از خرمای همان درخت قرار دهند ، و همچنین بنابر احتیاط عوض آن را خرمای غیر آن درخت قرار ندهند ،چه شخصـی باشد و چه در ذمه . اما اگر کسـی یك درخت خرما در خانه دیگری داشته باشد ، در صورتی که مقدار آن را تخمین کنند و صاحب درخت آن را به صاحب خانه بفروشد و عوض آن را خرما قرار بدهند ، اشـكال ندارد . مسأله ۲۱۳۰ فروختن خیار و بادنجان و سبزیها که سالی چنـد مرتبه چیده می شود ، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معین کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را بچینـد ، جـایز است . مسـأله ۲۱۳۱ اگر خـوشه گنـدم و جـو را بعـد از آن کـه دانـه بسـته ، به چیز دیگر غیر گنـدم و جو بفروشـند ، اشـكال نـدارد ، و فروختن آن به گنـدم و جوی که از همـان خوشه حاصل می شود جایز نیست ، و همچنین بنابر احتیاط واجب به گندم و جوی که از غیر آن خوشه باشد ، چه شخصی باشد و چه در ذمه .

نقد و نسیه

مسأله ۲۱۳۲ اگر جنسی را نقد بفروشند ، خریدار و فروشنده بعد از معامله می توانند جنس و عوض را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند ، و تحویل اموال چه منقول و چه غیر منقول به این است که مانع از تصرّف دیگری را بر طرف کند . مسأله ۲۱۳۳ در معامله نسیه باید مدت کاملا معلوم باشد ، پس اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن عوض آن را بگیرد ، چون مدت کاملا معین نشده معامله باطل است . مسأله ۲۱۳۴ اگر جنسی را نسیه بفروشد ، پیش از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته اند ، نمی تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید ، ولی اگر خریدار بمیرد و از خودش مال داشته باشد ، فروشنده می تواند پیش از تمام شدن مدت ، طلبی را که دارد از ورثه او مطالبه نماید . مسأله ۲۱۳۵ اگر جنسی را نسیه بفروشد ، بعد از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته اند ، می تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید ، ولی اگر خریدار نتواند بپردازد ، باید او را مهلت دهد ، یا معامله را فسخ کند ، و در صورتی که آن جنس موجود است پس بگیرد . مسأله ۲۱۳۶ اگر به کسی که قیمت جنس را نمی داند ، نسیه بدهد و قیمت آن را به او نگوید ، معامله باطل است ، ولی اگر به کسی که قیمت نقدی جنس را می داند ، نسیه بدهد و گرانتر حساب کند ، مثلا بگوید: جنسی را که به تو نسیه می دهم ، تومانی یک ریال از قیمتی که نقد می فروشم گرانتر حساب می کنم ، و او قبول کند اشکال ندارد . مسأله ۲۱۳۷ کسی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن ثمن آن مدتی قرار داده ، اگر مثلا بعد از گذشتن نصف مدت به خریدار بگوید: این مقدار از ثمن را نقد بده و بقیه را به تو واگذار می کنم ، اشکال ندارد .

معامله سلف

معامله سلف

مسأله ۲۱۳۸ معامله سلف آن است که مشتری به پول نقد جنسی را که در ذمه است بخرد ، که بعد از مدتی آن جنس را تحویل بگیرد ، و این معامله عکس نسیه است . و اگر بگوید: این پول را می دهم که مثلا بعد از شش ماه فلان جنس در ذمه را بگیرم ، و فروشنده بگوید: قبول کردم ، یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید: فلان جنس در ذمه را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم ، معامله صحیح است . مسأله ۲۱۳۹ اگر طلا یا نقره را چه پول باشد و چه غیر پول سلف بفروشد و عوض آن را طلا یا نقره بگیرد چه پول باشد و چه غیر پول معامله باطل است ، ولی اگر جنس یا پولی را که از جنس طلا و نقره نیست ، سلف بفروشد و عوض آن را جنس یا طلا یا نقره بگیرد چه پول باشد و چه غیر پول معامله صحیح است .

شرایط معامله سلف

مسأله ۲۱۴۰ معامله سلف هفت شرط دارد : (اول) خصوصیاتی را که قیمت جنس به واسطه آنها فرق می کند معین نمایند ، و تعیین آنها به اندازه ای که در عرف عام بگویند خصوصیات آن معلوم شده کافیست ، و در اجناسی که اوصاف و خصوصیات آنها به غیر از دیدن معین نمی شود مانند جواهرات و امثال آن معامله سلف صحیح نیست . (دوم) پیش از آن که خریدار و فروشنده از هم جدا شوند ، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد ، یا به مقدار قیمت آن از فروشنده طلبکار باشد ، و آن طلب نقد یا مدت داری باشد که مدت آن رسیده باشد ، و طلب خود را بابت قیمت جنس حساب کند و او قبول نماید ، و چنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد ، معامله نسبت به آن مقدار صحیح است و فروشنده حقّ فسخ معامله را دارد . (سوم) مدت را به طوری که کاملا معلوم باشد معین کنند ، و اگر مثلاـ بگوید: تا اول خرمن جنس را تحویل می دهم ، چون مدت کاملا معلوم نشده ، معامله باطل است .

(چهارم) وقتی را برای تحویل جنس معین کنند که فروشنده بتواند در آن وقت آن جنس را تحویل دهد . (پنجم) جای تحویل جنس را معین نمایند در صورتی که اختلاف امکنه موجب دشواری تسلیم یا خسارت مالی بشود ولی اگر از قرائن جای آن معلوم باشد ، لازم نیست اسم آن جا را ببرند . (ششم) مقدار جنس را به وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معین کنند ، و جنسی را هم که معمولا با دیدن معامله می کنند ، اگر سلف بفروشند اشکال ندارد ، ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ تفاوت افراد آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیت ندهند . (هفتم) چیزی را که می فروشند ، چنانچه از اجناسی باشد که با وزن یا پیمانه فروخته می شوند ، عوض آن از همان جنس نباشد ، مثلا گندم را به گندم سلفاً نمی توان فروخت .

احکام معامله سلف

مسأله ۲۱۴۱ انسان نمی تواند جنسی را که سلف خریده ، پیش از تمام شدن مدت به غیر فروشنده اش بفروشد ، و همچنین به فروشنده بنابر احتیاط واجب ، و بعد از تمام شدن مدت اگر چه آن را تحویل نگرفته باشد ، فروختن آن اشکال ندارد ، ولی در صورتی که به فروشنده به جنس ثمن بفروشد ، نباید به بیشتر از ثمن بفروشد ، و فروختن اجناسی که با وزن یا پیمانه فروخته می شود ، پیش از تحویل گرفتن آن جایز نیست ، ولی اگر به بیشتر از سرمایه اش نفروشد مانعی ندارد . مسأله ۲۱۴۲ در معامله سلف اگر فروشنده جنسی را که معامله کرده در موعدش بدهد ، مشتری باید قبول کند ، و نیز اگر بهتر از آنچه معامله کرده بدهد و طوری باشد که از همان جنس حساب شود ، مشتری باید قبول نماید . مسأله ۲۱۴۳ اگر جنسی را که فروشنده می دهد پست تر از جنسی باشد که معامله کرده ، مشتریمی تواند قبول نکند . مسأله ۲۱۴۴ اگر فروشنده به جای جنسی که معامله کرده ، جنس دیگری بدهد ، در صورتی که مشتری راضی شود ، اشکال ندارد . مسأله ۲۱۴۵ اگر جنسی را که سلف فروخته ، در موقعی که باید آن را تحویل دهد ، نایاب شود و نتواند آن را تهیه کند ، مشتری می تواند صبر کند تا تهیه نماید ، یا معامله را به هم بزند و چیزی را که داده پس بگیرد . مسأله ۲۱۴۶ اگر جنسی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدتی تحویل دهد و ثمن آن را هم بعد از مدتی بگیرد ، معامله باطل است . فروش طلا و نقره به طلا و نقره مسأله ۲۱۴۷ اگر طلا را به طلا و نقره را به نقره بفروشد ، سکّه دار باشند یا بی سکّه ، در صورتی که وزن یکی از آنها زیادتر باشد ، معامله حرام و باطل است . مسأله ۲۱۴۸ اگر طلا را به نقره یا نقره را به طلا بفروشد ، معامله صحیح است ، و لازم نیست وزن آنها مساوی باشد . مسأله ۲۱۴۹ اگر طلا یا نقره را به طلا یا نقره بفروشند ، باید فروشنده و خریدار پیش از آن که از یکدیگر جدا شوند ، جنس و عوض آن را به یکدیگر تحویل دهند ، و اگر هیچ مقدار از چیزی را که معامله کرده اند تحویل ندهند ، معامله باطل است . مسأله ۲۱۵۰ اگر فروشنده یا خریدار تمام چیزی را که معامله کرده تحویل دهد و دیگری مقداری از آن را تحویل دهد و از یکدیگر جدا شوند ، معامله نسبت به آن مقدار که تحویل داده شده صحیح است ، ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیده ، می تواند معامله را به هم بزند . مسأله ۲۱۵۱ اگر خاک نقره معدن را به نقره خالص ، و خاک طلای معدن را به طلای خالص بفروشند ، معامله باطل است ، مگر آن که بدانند مقدار طلا یا نقره ای که در خاک است با مقدار طلا یا نقره خالص برابر است ، ولی فروختن خاک نقره به طلا و خاک طلا به نقره اشکال ندارد .

مواردی که انسان می تواند معامله را به هم بزند

مسأله ۲۱۵۲ حقّ به هم زدن معامله را خیار می گویند ، و خریدار و فروشنده در یازده صورت می توانند معامله را به هم بزنند : (اول) آن که خریدار و فروشنده بعد از معامله از یکدیگر جدا نشده باشند ، هر چند از مجلس عقد بیرون آمده می گویند . خیار مجلس

باشند ، و این خیار را گویند . خیار غبن (دوم) آن که طرف معامله در بیع یا غیر آن مغبون شده باشد ، و این خیار را (سوم) آن که در معامله قرارداد کنند که تا مدت معینی هر دو یا یکی از آنان بتوانند معامله را به هم بزنند ، و گویند . خیار شرط آن را (چهارم) آن که طرف معامله مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و طوری کند که قیمت مال در نظر گویند . خیار تدلیس مردم زیاد شود ، و آن را (پنجم) آن که یکی از دو طرف معامله با دیگری شرط کند که کاری را انجام دهد و به آن شرط عمل نشود ، یا شرط کند مالی را که در خارج است و نه در ذمه ، دارای خصوصیتی باشد و آن مال دارای آن خصوصیت نباشد ، که گویند . خیار تخلّف شرط در این دو صورت شرط کننده می تواند معامله را به هم بزند ، و آن را گویند . خیار عیب (ششم) آن که در جنس یا عوض آن عیبی باشد و آن را (هفتم) آن که معلوم شود مقداری از جنسی را که معامله نموده اند مال دیگری است که اگر صاحب آن به معامله راضی نشود ، طرف دیگر می تواند معامله را به هم بزند ، یا عوض آن مقدار را چنانچه پرداخته باشد پس بگیرد ، و این دو صورت دارد :است . خیار شرکت ۱- آن که آن مقدار کسر مشاع باشد ، و این صورت مورد است . خیار تبعض صفقه ۲ آن که آن مقدار مفروز (جدا) باشد ، و این صورت مورد (هشتم) آن که صاحب مال خصوصیات مالی را که در خارج است نه در ذمه و طرف ندیده به او بگوید ، و بعد خیار معلوم شود طوری که گفته نبوده است ، که در این صورت طرف می تواند معامله را به هم بزند ، و آن را گویند . رؤیت (نهم) آن که اگر مشتری ثمن جنسی را که خریده و شرط نکرده که در پرداخت آن تأخیر کند ، تا سه روز ندهد ، که در این صورت چنانچه فروشنده جنس را تحویل نداده باشد ، می تواند معامله را به هم بزند ، ولی اگر جنسی را که خریده مثل بعضی از میوه ها باشد که اگر یک روز بماند ضایع می شود ، در صورتی که تا شب ثمن آن خیار را ندهد و شرط نکرده باشد که دادن آن را تأخیر بیندازد ، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند ، و آن را گویند . تأخیر (دهم) آن که کسی که حیوانی را خریده تا سه روز می تواند معامله را به هم بزند ، و اگر در عوض چیزی که گویند . خیار حیوان فروخته حیوانی گرفته باشد ، فروشنده تا سه روز می تواند معامله را به هم بزند ، و آن را (یازدهم) آن که فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد ، مثلا اسبی را که فروخته فرار نماید ، که در گویند ، و احکام اینها در مسائل آینده خیار تعذّر تسلیم این صورت خریدار می تواند معامله را به هم بزند و آن را خواهد آمد . مسأله ۲۱۵۳ اگر خریدار قیمت جنس را نداند ، یا موقع معامله غفلت کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد ، چنانچه به قدری گران خریده که مردم به آن اهمیت می دهند و مسامحه نمی کنند ، می تواند معامله را به هم بزند . و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند ، یا موقع معامله غفلت کند و جنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشد ، در صورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمیت بدهند و مسامحه نکنند ، می تواند معامله را به هم بزند . مسأله ۲۱۵۴ در معامله بیعِ شرط که مثلا خانه صد هزار تومانی را به پنجاه هزار تومان می فروشند ، و قرار می گذارند که اگر فروشنده سر مدت پول را بدهد بتواند معامله را به هم بزند ، در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند ، معامله صحیح است . مسأله ۲۱۵۵ در معامله بیع شرط اگر چه فروشنده اطمینان داشته باشد که هر گاه سر مدت پول را ندهد ، خریدار ملک را به او می دهد ، معامله صحیح است ، ولی اگر سر م دت پول را ندهد ، حقّ ندارد ملک را از خریدار مطالبه کند ، و اگر خریدار بعد از رسیدن مدت بمیرد ، نمی تواند ملک را از ورثه او مطالبه نماید . مسأله ۲۱۵۶ اگر مثلا چای اعلا را با چای پست مخلوط کند و به اسم چای اعلا بفروشد ، و مشتری جاهل باشد ، می تواند معامله را به هم بزند . مسأله ۲۱۵۷ اگر معامله بر مالی که در خارج است نه در ذمه واقع شود ، و خریدار بفهمد که آن مال عیبی دارد ، مثلا حیوانی را بخرد و بفهمد که یک چشم آن کور است ، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی دانسته ، می تواند معامله را به هم زده و آن مال را به فروشنده برگرداند ، و چنانچه برگرداندن ممکن نباشد ، مثل آن که در آن مال تغییری حاصل شده ، یا تصرّفی که مانع از رد است نموده باشد ، در این صورت فرق قیمت سالم و معیوب آن معین شود ، و به نسبت تفاوت قیمت سالم و معیوب از ثمنی که به فروشنده داده پس بگیرد ، مثلاـ مالی را که به چهار تومان خریده ، اگر بفهمد معیوب است در صورتی که قیمت سالم آن هشت

تومان و قیمت معیوب آن شش تومان باشد ، چون فرق قیمت سالم و معیوب یک چهارم می باشد ، می تواند یک چهارم پولی را که داده یعنی یک تومان از فروشنده بگیرد . مسأله ۲۱۵۸ اگر فروشنده بفهمد در عوض مشخّص خارجی که مالش را به آن فروخته عیبی است ، چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده و او نمی دانسته ، می تواند معامله را به هم زده و آن عوض را به صاحبش برگرداند ، و چنانچه از جهت تغییر یا تصرّف مانع از رد نتواند برگرداند ، می تواند تفاوت قیمت سالم و معیوب را به دستوری که در مسأله پیش گذشت بگیرد . مسأله ۲۱۵۹ اگر بعد از معامله و پیش از تحویل دادن مال ، عیبی در آن پیدا شود ، خریدار می تواند معامله را به هم بزند ، و نیز اگر در عوض مال بعد از معامله و پیش از تحویل دادن عیبی پیدا شود ، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند ، ولی اگر بخواهند تفاوت قیمت بگیرند جایز نیست . مسأله ۲۱۶۰ اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد ، لازم نیست فوراً معامله را به هم بزند و بعد هم حقّ به هم زدن معامله را دارد ، اگر چه احوط عدم تأخیر است . مسأله ۲۱۶۱ هرگاه بعد از خریدن جنس عیب آن را بفهمد ، اگر چه فروشنده حاضر نباشد ، می تواند معامله را به هم بزند ، و همچنین است حکم در سایر خیارات . مسأله ۲۱۶۲ در چهار صورت خریدار به واسطه عیبی که در مال است نمی تواند معامله را به هم بزند ، یا تفاوت قیمت بگیرد : (اول) آن که موقع خریدن عیب مال را بداند . (دوم) آن که به عیب مال راضی شود . (سوم) آن که در وقت معامله بگوید: (اگر مال عیبی داشته باشد پس نمی دهم و تفاوت قیمت هم نمی گیرم) (چهارم) آن که فروشنده در وقت معامله بگوید: (این مال را با هر عیبی که دارد می فروشم) ولی اگر عیبی را معین کند و بگوید: (مال را با این عیب می فروشم) و بعد معلوم شود عیب دیگری هم دارد ، خریدار می تواند برای عیبی که فروشنده معین نکرده مال را پس دهد ، و در صورتی که نتواند پس دهد ، تفاوت قیمت بگیرد . مسأله ۲۱۶۳ در چند صورت کسی که مال معیوب به او منتقل شده نمی تواند معامله را به عیب فسخ کند و فقط می تواند تفاوت قیمت را مطالبه کند : (اول) در صورتی که عین تلف شده باشد . (دوم) در صورتی که از ملک او خارج شده باشد ، مثل این که به دیگری فروخته یا بخشیده باشد ، و مانند آن . (سوم) در صورتی که در مال تغییری حاصل شده باشد ، مثل این که پارچه ای را که خریده بریده یا رنگ کرده باشد . (چهارم) در صورتی که آن مال هر چند از ملک او خارج نشده ، ولی معامله ای بر آن انجام داده باشد ، مثل این که آن را به اجاره یا به گرو داده باشد . (پنجم) در صورتی که بعد از تحویل گرفتن ، عیبی در آن پیدا شده باشد ، ولی اگر مورد معامله حیوان معیوبی باشد و پیش از گذشتن سه روز عیب دیگری پیدا کند ، اگر چه آن را تحویل گرفته باشد باز هم می تواند معامله را به حقّ فسخی که از جهت خیار حیوان دارد ، به هم بزند ، و همچنین است در صورتی که از جهت شرط ، حقّ فسخ داشته باشد . مسأله ۲۱۶۴ اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصیات آن را برای او گفته باشد ، چنانچه او همان خصوصیات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده ، می تواند معامله را به هم بزند .

مسائل متفرّقه خرید و فروش

مسأله ۲۱۶۵ اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید ، باید تمام چیزهایی را که به واسطه آنها قیمت کم یا زیاد می شود بگوید ، اگر چه به همان قیمت یا کمتر از آن بفروشد ، مثلاـ باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه ، و چنانچه بعضی از آن خصوصیات را نگوید و بعد مشتری بفهمد می تواند معامله را به هم بزند . مسأله ۲۱۶۶ اگر انسان جنسی را به کسی بدهد و قیمت آن را معین کند و بگوید: (این جنس را به این قیمت بفروش و هر چه زیادتر فروختی اجرت فروشت باشد) هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد ، مال صاحب مال است و اجاره فاسد است و فروشنده بنابر مشهور می تواند اجرة المثل عمل خود را از صاحب مال بگیرد ، ولی اگر اجرة المثل بیشتر از آنچه باشد که فروشنده به آن راضی شده احتیاط واجب این است که با صاحب مال در زاید

مصالحه کند ، و اگر به طور جعاله باشد و بگوید: (این جنس را اگر به زیادتر از آن قیمت فروختی ، زیادی مال خودت باشد) اشکال ندارد . مسأله ۲۱۶۷ اگر قصاب گوشت نر بفروشد و به جای آن گوشت ماده بدهد ، معصیت کرده است ، و چنانچه آن گوشت را معین کرده و گفته این گوشت نر را می فروشم ، مشتری می تواند معامله را به هم بزند ، و اگر آن را معین نکرده ، در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود ، قصاب باید گوشت نر به او بدهد . مسأله ۲۱۶۸ اگر مشتری به بزاز بگوید: (پارچه ای می خواهم که رنگ آن نرود) ، و بزاز پارچه ای به او بفروشد که رنگ آن برود ، مشتری می تواند معامله را به هم بزند . مسأله ۲۱۶۹ قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه است ، و اگر دروغ باشد حرام است .

احکام شرکت

مسأله ۲۱۷۰ شرکت عبارت است از مالک بودن دو نفر یا بیشتر مالی را چه عین باشد و چه دین به نحو کسر مشاع ، مانند نصف ، ثلث و و شرکت به چند سبب محقّق می شود ، به سبب غیر اختیاری مانند ارث و به سبب اختیاری ، چه آن سبب اختیاری عمل خارجی باشد ، مانند این که دو نفر با یکدیگر مالی را حیازت کنند ، یا عقد باشد ، مانند این که دو نفر که صاحب دو مال هستند هر یک نصف مشاع از مال خود را به نصف مشاع از مال دیگری به مثل بیع یا صلح معاوضه کند . و همچنین شرکت به امتزاج دو مال به طوری که امتیاز بین آن دو از میان برود ، نیز حاصل می شود ، چه آن دو مال از یک جنس باشند و چه از دو جنس . و شرکت عقدیه که احکام آن ذکر می شود عبارت است از قرارداد دو نفر یا بیشتر برمعامله به مال مشترک که سود برای هر یک و ضرر بر هر یک از آنها باشد . مسأله ۲۱۷۱ اگر دو نفر یا بیشتر در مزدی که از کار خودشان می گیرند با یکدیگر شرکت کنند ، مثلا چند کارگر با هم قرار بگذارند که هر قدر مزد گرفتند با هم قسمت کنند ، شرکت آنان صحیح نیست ، ولی اگر هر یک از آنان مصالحه کند که مثلا نصف در آمد خودش را به نصف در آمد طرف دیگری در مدت معینی و آن طرف قبول کند ، در مزد شریک می شوند ، و اگر در ضمن عقد لازمی شرط کنند که هر یک از آنها مثلا نصف اجرتشان را به دیگری بدهد ، هر چند شریک نمی شوند ولی واجب است به شرط عمل کنند ، و همچنین است اگر شرط در ضمن عقد جایز باشد تا وقتی که عقد به هم نخورده باشد . مسأله ۲۱۷۲ اگر دو نفر با یکدیگر شرکت کنند که هر کدام به اعتبار خود جنسی بخرد و قیمت آن را خودش بدهکار شود ولی در استفاده جنسی که هر کدام خریده اند با یکدیگر شریک باشند ، صحیح نیست ، اما اگر هر کدام دیگری را وکیل کند که جنسی را که به ما فی الذمه نقد یا نسیه می خرد ، کسر مشاع آن را نصف یا ثلث مثلا به ذمه او بخرد ، و بعد هر شریکی جنسی را برای خودش و شریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند ، شرکت صحیح است . مسأله ۲۱۷۳ کسانی که به عقد شرکت با هم شریک می شوند باید عاقل و بالغ باشند ، و باید از روی قصد و اختیار شرکت کنند ، و بتوانند در مال خود تصرّف نمایند ، پس سفیه کسی که مال خود را در کارهای بیهوده صرف می کند چون حقّ ندارد در مال خود تصرّف نماید ، اگر شرکت کند صحیح نیست . مسأله ۲۱۷۴ اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می کند ، یا بیشتر از شریک دیگر کار می کند ، یا ارزش کار او بیشتر است ، از سود بیشتر ببرد ، باید آنچه را شرط کرده اند به او بدهند ، ولی اگر شرط کنند کسی که کار نمی کند یا بیشتر کار نمی کند یا ارزش کار او بیشتر نیست از سود بیشتر ببرد ، شرط باطل است ، ولی اگر شرط کنند زیادی را به او تملیک کنند ، شرط صحیح است و باید به آن وفا کنند . مسأله ۲۱۷۵ اگر قرار بگذارند که همه استفاده را یک نفر ببرد یا تمام ضرر بر یکی از آنان باشد ، این قرار باطل و صحت شرکت هم محلّ اشکال است ، ولی اگر قرار بگذارند که آنچه را از استفاده مالک می شود به دیگری بدهد ، یا به مقدار تمام ضرری که بر دیگری وارد می شود از مال خود به او تملیک نماید ، عقد صحیح و شرط لازم الوفاء است . مسأله ۲۱۷۶ اگر شرط نکنند که یکی از شریکها بیشتر منفعت ببرد ، چنانچه سرمایه آنان یک اندازه باشد ،

منفعت و ضـرر را هم به یک اندازه می برند ، و اگر سـرمایه آنان یک اندازه نباشد ، باید منفعت و ضـرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند ، مثلا اگر دو نفر شـرکت کنند و سـرمایه یکی از آنان دو برابر سـرمایه دیگری باشد ، سهم او از منفعت و ضرر دو برابر سهم دیگری است ، چه هر دو به یک انـدازه کار کننـد ،یا یکی کمتر کار کند یا هیچ کار نکند . مسأله ۲۱۷۷ اگر در عقد شرکت شرط کننـد که هر دو با هم خریـد و فروش نماینـد ، یا هر کـدام به تنهایی معامله کنـد ، یا فقط یکی از آنان معامله کند ، باید به قرار داد عمل نمایند . مسأله ۲۱۷۸ اگر معین نکننـد که کـدام یک آنان با سـرمایه خرید و فروش نماید ، هیچ یک آنان بدون اجازه دیگری نمی تواند با آن سرمایه معامله کند . مسأله ۲۱۷۹ شریکی که اختیار سرمایه شرکت با اوست باید به قرار داد شرکت عمل کند ، مثلا اگر با او قرار گذاشته اند که نسیه بخرد ، یا نقد بفروشد ، یا جنس را از محلّ مخصوصی بخرد ، باید به همان قرارداد رفتار نماید ، و اگر بـا او قراری نگذاشـته باشـند ، بایـد به طور معمول معامله کنـد ، و مال شـرکت را اگر متعارف نیست ، یا احتمال خطر برای مال است ، در مسـافرت همراه خود نبرد . مسـأله ۲۱۸۰ شـریکی که با سـرمایه شـرکت معامله می کند ، اگر بر خلاف قراردادی که با او کرده اند خرید و فروش کند ، یا آن که قراردادی نکرده باشـند و بر خلاف معمول معامله کند ، در این دو صورت معامله نسبت به حصه شـریک فضولی است ، پس چنـانچه اجـازه نکنـد می توانـد عین مـالش را ، و در صورت تلف عین ، عوض مـالش را بگیرد . مسأله ۲۱۸۱ شـریکی که با سـرمایه شـرکت معامله می کنـد ، اگر زیاده روی ننمایـد و در نگهـداری سـرمایه کوتاهی نکنـد و اتفاقاً مقـداری از آن یا تمام آن تلف شود ، ضامن نیست . مسأله ۲۱۸۲ شـریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند ، اگر بگوید سرمایه تلف شده و پیش حاکم شـرع قسم بخورد ، باید حرف او را قبول کرد . مسأله ۲۱۸۳ اگر تمام شریکها از اجازه ای که به تصرّف در مـال یکـدیگر داده انـد برگردنـد ، هیچکـدام نمی تواننـد در مال شـرکت تصـرّف کننـد ، و اگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد شریکهای دیگر حقّ تصـرّف ندارند ، ولی کسـی که از اجازه خود برگشـته می تواند در مال شـرکت تصرّف کند . مسأله ۲۱۸۴ هر وقت یکی از شریکها تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند اگر چه شرکت مدت داشته باشد باید دیگران قبول نمایند ، مگر آن که قسـمت محتاج به ضـمیمه مالی از غیر مال مشترک باشد ، که آن را قسـمت رد می گویند ، یا این که تقسـیم ضـرر معتنابه بر شرکاء داشته باشد . مسأله ۲۱۸۵ اگر یکی از شـریکها بمیرد یا دیوانه یا بی هوش شود ، شـریکهای دیگر نمی توانند در مال شرکت تصـرّف کنند ، و همچنین است اگر یکی از آنان سـفیه شود یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصـرف نماید و یا از طرف حاکم شرع به واسـطه افلاس ممنوع از تصرّف شود . مسأله ۲۱۸۶ اگر شـریک چیزی را نسیه برای خود بخرد ، نفع و ضررش مال او است ، ولی اگر برای شـرکت بخرد و اطلاـق شـرکت شامـل معامله نسیه بشود ، نفع و ضـررش برای شـرکاست ، و همچنین است اگر عقد شرکت معامله نسیه را نگیرد و برای شرکت بخرد و شریک دیگر اجازه نماید . مسأله ۲۱۸۷ اگر با سرمایه شرکت معامله ای کنند ، بعد بفهمند شـرکت باطل بوده ، چنانچه طوری باشد که اذن در معامله به صحت شرکت مقید نباشد به این معنی که اگر می دانستند شرکت درست نیست ، به تصـرّف در مال یکدیگر راضـی بودند معامله صحیح است ، و هر چه از آن معامله پیدا شود مال همه آنان است ، و اگر این طور نباشـد چنـانچه کسـانی که به تصـرّف دیگران راضـی نبوده انـد آن معـامله را اجـازه کننـد ، معـامله صـحیح ، هرکدام آنان که برای شـرکت : فرموده ا..... اعلی الله مقـامهم وگرنه باطـل می باشـد ، و در هر صورت جمعی از فقهـاء کاری کرده است اگر به قصـد مجانی کار نکرده باشـد ، می تواند مزد زحمتهای خود را به اندازه معمول با حفظ نسبت ولی ظاهر این است که در صورت عدم اجازه اسـتحقاق اجرت نیست ، و در صورت اجازه از شـریکهای دیگر بگیرد استحقاق اجرت محلّ اشکال است ، و احوط صلح است .

احکام صلح

مسأله ۲۱۸۸ صلح آن است که انسان با دیگری سازش کند که مقداری از مال یا منفعت مال خود را ملك او کند یا اباحه کند ، یا از طلب یا حقّ خود بگذرد که او هم در عوض مقداری از مال یا منفعت مال خود را به او واگذار یا اباحه نماید ، یا از طلب یا حقّی که دارد بگذرد ، و صلح بر آنچه گذشت بدون آن که در مقابل اصلا عوضی باشد محلّ اشکال است . مسأله ۲۱۸۹ در عقد صلح هر یک از دو طرف بایـد عاقل و بالغ باشد ، و باید قصد صلح داشته و کسی او را به ناحقّ اکراه نکرده باشد ، و اگر اکراه شدند و بعد راضی شدند صلح نافذ است ، و سفیه و ممنوع از تصرّف از طرف حاکم شرع به واسطه افلاس نباشد . مسأله ۲۱۹۰ لازم نیست صیغه صلح به عربی خوانده شود ، بلکه با هر لفظی که بفهماند با هم صلح و سازش کرده اند صحیح است ، و همچنین به معاطات ، بلکه به دادن از یک طرف و گرفتن از طرف دیگر به قصد صلح محقّق می شود . مسأله ۲۱۹۱ اگر کسی گوسفندهای خود را به چوپان بدهد که مثلا یك سال نگهداری کند و از شیر آن استفاده نماید و مقداری روغن بدهد ، چنانچه شیر گوسفند را در مقابل زحمتهای چوپان و روغنی که از غیر شیر گوسفند به عمل آمده باشد صلح کند ، اشکال ندارد ، بلکه اگر گوسفند را یک ساله به چوپان اجاره دهد که از شیر آن استفاده کند و در عوض مقدار معینی روغن که از غیر شیر گوسفند به عمل آمده باشد بدهد ، نیز اشکال ندارد . مسأله ۲۱۹۲ اگر کسی بخواهد طلب یا حقّ خود را به دیگری صلح کند ، در صورتی صحیح است که او قبول نماید ، و اگر بخواهد از طلب یا حقّ خود بگذرد قبول کردن او لازم نیست . مسأله ۲۱۹۳ اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند و طلبکار او نداند ، چنانچه طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند ، مثلا پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نمایـد ، زیادی برای بدهکار حلال نیست ، مگر آن که مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند ، یا طوری باشد که اگر مقدار طلب خود را می دانست ، باز هم به آن مقدار صلح می کرد . مسأله ۲۱۹۴ اگر بخواهند دو چیزی را که از یک جنس است و وزن آنها معلوم است به یکدیگر صلح کنند ، احتیاط واجب آن است که وزن یکی بیشتر از دیگری نباشد ، ولی اگر وزن آنها معلوم نباشد ، اگر چه احتمال دهند که وزن یکی بیشتر از دیگری است و صلح نمایند صحیح است . مسأله ۲۱۹۵ اگر دو نفر از یک نفر طلبکار باشند ، یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند و بخواهند طلبهای خود را به یکدیگر صلح کنند ، چنانچه طلب آنان از یک جنس و وزن آنها یکی باشد ، مثلا هر دو ده من گندم طلبکار باشند ، مصالحه آنان صحیح است ، و همچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد ، مثلا یکی ده من برنج و دیگری دوازده من گندم طلبکار باشد ، ولی اگر طلب آنان از یک جنس و چیزی باشد که معمولاـ با وزن یا پیمانه آن را معامله می کننـد ، در صورتی که وزن یا پیمانه آنها مساوی نباشد ، مصالحه آنان اشکال دارد . مسأله ۲۱۹۶ اگر از کسی طلبی دارد که بایـد بعـد از مدتی بگیرد ، چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند و مقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذشت کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد . مسأله ۲۱۹۷ اگر دو نفر چیزی را با هم صلح کنند ، با رضایت یکدیگر می تواننـد صلح را به هم بزنند ، و نیز اگر در ضمن معامله برای هر دو یا یکی از آنان حقّ به هم زدن معامله را قرار داده باشند کسی که آن حقّ را دارد می تواند صلح را به هم بزند . مسأله ۲۱۹۸ تا وقتی خریدار و فروشنده از یکدیگر جدا نشده انـد می توانند معامله را به هم بزنند ، و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد ، تا سه روز حقّ به هم زدن معامله را دارد ، و همچنین اگر پول جنسی را که خریده تا سه روز ندهد و جنس را تحویل نگیرد ، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند ، ولی کسی که مالی را صلح می کند در این سه صورت حقّ به هم زدن صلح را ندارد ، و در صورتی که طرف مصالحه در پرداخت مال المصالحه از حد متعارف تأخیر کند ، و همچنین در بقیه موارد خیار که در احکام خرید و فروش گذشت ، نیز می تواند صلح را به هم بزند . مسأله ۲۱۹۹ اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد ، می تواند صلح را به هم بزند ، ولی اگر بخواهد تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد اشکال دارد . مسأله ۲۲۰۰ هرگاه مال خود را به کسی صلح نماید و با او شرط کند و بگوید که بعد از مرگ من باید چیزی را که به تو صلح کردم مثلا وقف کنی و او هم این شرط را قبول کند ، باید به شرط عمل نماید .

احکام اجاره

احکام اجاره

مسأله ۲۲۰۱ اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می کند باید عاقل و بالغ باشند ، و باید بر اجاره به ناحقّ اکراه نشده باشند ، و اگر اکراه شدند و بعد به اجاره راضی شدند ، اجاره نافذ است ، و در مال خود حقّ تصرّف داشته باشند ، پس اجاره دادن و اجاره کردن سفیه و مفلسی که به حکم حاکم شرع ممنوع از تصرّف در مال خود باشد نافذ نیست ، مگر به اذن و اجازه ولی یا طلبکاران ، ولی اجاره مفلس خودش را برای کاری یا خدمتی نافذ است و محتاج به اجازه نیست . مسأله ۲۲۰۲ انسان می تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد ، یا مالی را برای او اجاره کند . مسأله ۲۲۰۳ اگر ولی یا قیم بچه مال او را اجاره دهد ، یا خود او را اجیر دیگری نماید ، اشکال ندارد . و اگر مدتی از زمان بالغ شدن او را جزء مدت اجاره قرار دهد ، بعد از آن که بچه بالغ شد ، می تواند بقیه اجاره را به هم بزند ، ولی اگر اجاره تا زمان بعد از بلوغ به جهت مصلحتی بوده که شرعاً مراعات آن واجب است ، اجاره نسبت به بعد از بلوغ نافذ ، و احتیاط واجب آن است که به اذن حاکم شرع باشد . مسأله ۲۲۰۴ بچه صغیری را که ولی ندارد ، بدون اجازه فقیه عادل نمی شود اجیر کرد ، و کسی که به فقیه عادل دسترسی ندارد ، می تواند از چند نفر مؤمن عادل اجازه بگیرد و او را اجیر نماید ، و در صورت نبودن چند نفر از یک نفر هم کفایت می کند . مسأله ۲۲۰۵ اجاره دهنده و مستأجر لازم نیست صیغه را به عربی بخوانند ، بلکه اگر مالک به کسی بگوید: (ملک خود را به تو اجاره دادم) و او بگوید: (قبول کردم) اجاره صحیح است ، و نیز اگر حرفی نزنند و مالک به قصد این که ملک خود را اجاره دهد به مستأجر واگذار کند ، و او هم به قصد اجاره کردن بگیرد ، اجاره صحیح است . مسأله ۲۲۰۶ اگر انسان بدون خواندن صیغه بخواهد برای انجام عملی اجیر شود ، همین که مشغول آن عمل شد اجاره صحیح است . مسأله ۲۲۰۷ کسی که نمی تواند حرف بزند ، اگر با اشاره بفهماند که ملک را اجاره داده ، یا اجاره کرده ، صحیح است . مسأله ۲۲۰۸ اگر ملکی را اجاره کند و صاحب ملک با او شرط کند که منفعت برای خودش باشد و به غیر منتقل نکند ، مستأجر نمی تواند آن را به دیگری اجاره دهد ، و اگر شرط کند که منفعت را خودش استیفا کند ، می تواند به دیگری اجاره دهد در صورتی که خودش آن منفعت را استیفا نماید . مثل این که مستأجر منزلی را که اجاره کرده ، به کسی اجاره دهد که آن کس به شرط و مانند آن متعهد شده برای او مسکنی تهیه نماید ، و آن شخص متعهد مستأجر را در همان منزل سکنی دهد ، و یا این که زنی خانه ای اجاره کند و بعد به شوهرش اجاره دهد ، و شوهر آن زن را در آن خانه سکنی دهد . و در صورتی که مستأجر می تواند آن را به دیگری اجاره بدهد ، اگر بخواهد خانه یا دکّان یا کشتی و همچنین بنابر احتیاط واجب اطاق یا آسیاب را به زیادتر از مقداری که آن را اجاره کرده اجاره دهد ، باید در آن کاری مانند تعمیر و سفید کاری انجام داده باشد ، یا به غیر جنسی که اجاره کرده آن را اجاره دهد ، مثلا اگر با پول اجاره کرده به گندم یا چیز دیگر اجاره دهد . مسأله ۲۲۰۹ اگر اجیر با انسان شرط کند کاری که برای آن اجیر شده برای خود انسان باشد و به دیگری منتقل نکند ، نمی شود او را به دیگری اجاره داد ، و اگر شرط کند که عمل را خودش استیفا کند به نحوی که درمسأله قبل گذشت می شود او را به دیگری اجاره داد ، و در صورتی که می تواند به دیگری اجاره دهد ، چنانچه او را به چیزی که اجرت او قرار داده اجاره دهد ، نمی تواند زیادتر بگیرد ، و اگر به چیز دیگری اجاره دهد ، می تواند زیادتر بگیرد . و اگر خودش اجیر کسی شود جایز نیست برای انجام آن عمل شخص دیگری را به کمتر اجاره نماید ، ولی اگر مقداری از آن عمل را خودش انجام داده باشد ، می تواند دیگری را به کمتر اجاره نماید . مسأله ۲۲۱۰ اگر غیر خانه و دکّان و کشتی و اجیر و همچنین بنابر احتیاط واجب اطاق و آسیاب چیز دیگری را اجاره کند و مالک با او شرط نکند که به غیر اجاره ندهد ، اگر چه به بیشتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد اشکال ندارد . مسأله ۲۲۱۱

اگر خانه یا دکّانی را مثلا یک ساله به صد تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید ، می تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد ، ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده مثلا به صد و بیست تومان اجاره دهد ، باید در آن کاری مانند تعمیر انجام داده باشد ، یا به غیر جنسی که اجاره کرده اجاره دهد .

شرایط مالی که آن را اجاره می دهند

مسأله ۲۲۱۲ مالی را که اجاره می دهند چند شرط دارد : (اول) آن که معین باشد ، پس اگر بگوید یکی از خانه های خود را به تو اجاره دادم درست نیست . (دوم) آن که مستأجر آن را ببیند ، یا کسی که آن را اجاره می دهد طوری خصوصیات آن را بگوید که کاملاـ معلوم باشد . (سوم) آن که تحویل دادن آن ممکن باشد ، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است ، مگر این که مستأجر تمکّن از تسلّط بر آن داشته باشد . (چهارم) آن که استفاده از آن مال به اتلاف و از بین بردنش نباشد ، پس اجاره دادن نان و میوه و خوردنیهای دیگر که انتفاع از آنها به غیر اتلافشان نباشد باطل است . (پنجم) آن که استفاده ای که مال را برای آن اجاره داده اند ممکن باشد ، پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران کفایت آن را نکند و از آب دیگری هم مشروب نشود ، باطل است . (ششم) آن که چیزی را که اجاره می دهد مال خود او باشد ، و اگر مال دیگری را اجاره دهد ، در صورتی نافذ است که صاحبش اجازه کند . مسأله ۲۲۱۳ اجاره دادن درخت برای آن که از میوه اش استفاده کنند در صورتی که میوه اش فعلا موجود نباشد اشکال ندارد ، و همچنین است اجاره دادن حیوان برای شیرش . مسأله ۲۲۱۴ زن می تواند برای آن که از شیرش استفاده کنند اجیر شود ، و لازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد ، ولی اگر به واسطه شیر دادن حقّ شوهر از بین برود ، بدون اجازه او نمی تواند اجیر شود .

شرایط استفاده ای که مال را برای آن اجاره می دهند

مسأله ۲۲۱۵ استفاده ای که مال را برای آن اجاره می دهند چهار شرط دارد : (اول) آن که حلال باشد ، بنابراین اجاره دادن دکّان مثلا برای شراب فروشی ، و اجاره دادن وسیله حمل و نقل برای حمل شراب باطل است . (دوم) آن که پول دادن برای آن استفاده سفهی و غیر عقلایی نباشد ، و همچنین آن عمل در شرع به طور مجان واجب نباشد ، پس اجیر شدن مثلا برای تجهیز اموات جایز نیست . (سوم) آن که اگر چیزی را که اجاره می دهند چند فایده داشته باشد ، استفاده ای که مستأجر از آن می کند باید معین نمایند ، مثلا اگر حیوانی را که سواری می دهد و بار می برد اجاره دهند ، باید معین کنند که فقط سواری یا باربری آن مال مستأجر است ، یا همه استفاده های آن . (چهارم) آن که مدت استفاده را معین نمایند ، و اگر مدت معلوم نباشد و به تعیین عمل رفع جهالت بشود کافیست ، مثلا کسی را اجیر کنند برای خیاطی به مدت ده روز و یا با خیاط قرار بگذارند که لباس معینی را به طور مخصوصی بدوزد . مسأله ۲۲۱۶ اگر ابتدای مدت اجاره را معین نکنند ، ابتدای آن بعد از تحقّق عقد اجاره است . مسأله ۲۲۱۷ اگر خانه ای را مثلا یک ساله اجاره دهند و ابتدای آن را یک ماه بعد از عقد اجاره قرار دهند اجاره صحیح است ، اگر چه موقع عقد اجاره خانه در اجاره دیگری باشد . مسأله ۲۲۱۸ اگر مدت اجاره را معلوم نکند و بگوید: (هر وقت در خانه نشستی اجاره آن ماهی ده تومان است) اجاره صحیح نیست . مسأله ۲۲۱۹ اگر به مستأجر بگوید: (خانه را ماهی ده تومان به تو اجاره دادم) یا بگوید: (خانه را یک ماهه به ده تومان به تو اجاره دادم ، و بعد از آن هم هر قدر بنشینی اجاره آن ماهی ده تومان است) در صورتی که ابتدای مدت اجاره را معین کنند یا ابتدای آن معلوم باشد ، اجاره ماه اول صحیح است . مسأله ۲۲۲۰ خانه ای را که مثلا مسافر و

زوار در آن منزل می کننـد و معلوم نیست چقدر در آن می مانند ، اگر به طور اجاره قرار بگذارند که مثلا شبی یک تومان بدهند ، چون مدت اجاره را معلوم نکرده اند اجاره نسبت به غیر از شب اول صحیح نیست ، و صاحب خانه بعد از شب اول هر وقت بخواهد می تواند آنها را بیرون کند ، ولی بعد از شب اول با رضایت صاحب خانه استفاده از منزل اشکال ندارد .

مسائل متفرّقه اجاره

مسأله ۲۲۲۱ مالی را که مستأجر بابت اجاره می دهـد بایـد معلوم باشـد ، پس اگر از چیزهایی است که مثل گندم با وزن معامله می کنند باید وزن آن معلوم باشد ، و اگر از چیزهایی است که مثل پولهای رایج با شماره معامله می کنند باید شماره آن معین باشد ، و اگر مثل اسب و گوسفند است باید اجاره دهنده آن را ببیند ، یا مستأجر خصوصیات آن را بگوید . مسأله ۲۲۲۲ اگر زمینی را برای زراعت اجاره دهـد و مال الاجاره را حاصل همان زمین یا زمین دیگر که فعلا موجود نیست قرار دهد ، اجاره صحیح نیست ، و اگر مال الاجاره بالفعل موجود باشد یا به مافی الذمه اجاره کند مانعی ندارد . مسأله ۲۲۲۳ کسی که چیزی را اجاره داده ، تا آن چیز را تحویل ندهـد حقّ نـدارد اجاره آن را مطالبه کنـد ، مگر این که شرط کرده باشد که قبل از تحویل اجاره را بدهند ، و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شـده باشـد ، پیش از انجام عمل حقّ مطالبه اجرت نـدارد ، مگر آن که شرط شـده باشـد که اجرت را قبل از عمل بدهـد و یا این که معمول و متعارف باشـد ، ماننـد استیجار برای حج و قضای نماز و روزه . مسأله ۲۲۲۴ هرگاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهـد ، اگر چه مستأجر تحویل نگیرد ، یا تحویل بگیرد و تا آخر مدت اجاره از آن استفاده نکند ، باید مال الاجاره آن را بدهـد . مسأله ۲۲۲۵ اگر انسان اجیر شود که در روز معینی کـاری را انجـام دهـد و در آن روز برای انجام آن کار حاضر شود ، کسی که او را اجیر کرده اگر چه آن کـار را به او واگـذار نکنـد بایـد اجرت او را بدهـد ، مثلا ـ اگر خیـاطی را در روز معینی برای دوختن لباسی اجیر نمایـد و خیاط در آن روز آماده کار باشـد اگر چه پارچه را به او ندهـد که بـدوزد بایـد اجرتش را بدهـد ، چه خیاط بیکار باشـد و چه برای خودش یا دیگری کار کند . مسأله ۲۲۲۶ اگر بعد از تمام شدن مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده ، مستأجر بایـد اجرهٔ المثل را بدهـد ، ولی اگر اجرهٔ المثل بیشتر از اجرتی باشـد که در اجاره معین شـده ، در صورتی که اجاره دهنده صاحب مال یا وکیل او بوده ، بنابر احتیاط واجب نسبت به زاید بر اجرت معین شده مصالحه شود ، و نیز اگر بعد از گذشتن مقـداری از مـدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده ، نسبت به اجرت مدت گذشـته همین حکم جاری است . مسأله ۲۲۲۷ اگر چیزی را که اجـاره کرده از بین برود ، چنـانچه در نگهـداری آن کوتـاهی نکرده و در اسـتفاده بردن از آن هم زیـاده روی ننموده ، ضامن نیست ، و نیز اگر مثلا پارچه ای را که به خیاط داده از بین برود ، در صورتی که خیاط زیاده روی نکرده و در نگهـداری آن هم کوتاهی نکرده باشد ، ضامن نیست . مسأله ۲۲۲۸ هرگاه صنعتگر چیزی را که گرفته ضایع کند ، ضامن است . مسأله ۲۲۲۹ اگر قصاب سر حیوانی را ببرد و آن را حرام کند چه مزد گرفته باشد یا مجانی سر بریده باشد باید قیمت آن را به صاحبش بدهد . مسأله ۲۲۳۰ اگر مثلا ـ حیوانی را اجاره کنـد و معین نمایـد که چقـدر بار بر آن بگـذارد ، چنانچه بیشتر از آن مقـدار بار کنـد و آن حیوان بمیرد یا معیوب شود ضامن است ، و نیز اگر مقـدار بار را معین نکرده باشـند و بیشتر از معمول بار کند و حیوان تلف شود یا معیوب گردد ضامن می باشد ، و در هر دو صورت برای مقدار زیادی که استفاده کرده باید اجرهٔ المثل بدهد . مسأله ۲۲۳۱ اگر حیوانی را برای بردن بار شکستنی اجاره دهـد ، چنانچه آن حیوان بلغزد یا رم کنـد و بار را بشـکند ، صاحب حیوان ضامن نیست ، ولی اگر به واسطه زدن و ماننـد آن که مأذون از طرف مالک نباشـد کاری کنـد که حیوان زمین بخورد و بار را بشـکند ، ضامن است . مسأله ۲۲۳۲ اگر کسی بچه ای را به اذن ولی ختنه کند و ضرری به آن بچه برسد یا بمیرد ، چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد ضامن است ، و اگر بیشتر از معمول نبریده و تشخیص ضرر و عدم ضرر هم از طرف ولی به او واگذار نشده باشد ، و حاذق هم بوده و تقصیری

هم در مـداوا نکرده باشـد ، در مورد ضـرر ، عدم ضـمان محلّ اشـکال است مگر از ولی برائت گرفته باشد ، و در مورد تلف اگر از ولی برائت نگرفته باشـد ضامن است . مسأله ۲۲۳۳ اگر طبیب به دست خود به مریض دوا بدهـد ، چنـانچه در معالجه خطا کنـد و به مریض ضـرری برسـد یـا بمیرد ، طبیب ضامن است ، ولی اگر بگویـد: (فلان دوا برای فلان مرض فایـده دارد) و اختیار را به مریض واگذارد ، و به واسطه خوردن دوا ضرری به مریض برسد یا بمیرد ، طبیب ضامن نیست . مسأله ۲۲۳۴ هرگاه طبیب به مریض بگوید: (اگر ضـرری به تو برسد ضامن نیستم) در صورتی که حاذق بوده و دقّت و احتیاط خود را بکند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد ، طبیب اگر چه به دست خود دوا داده باشـد ضامن نیست . مسأله ۲۲۳۵ مستأجر و کسی که چیزی را اجاره داده ، با رضایت یکدیگر می توانند معامله را به هم بزنند ، و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حقّ به هم زدن معامله را داشته باشند ، می تواننـد مطابق قرارداد اجاره را به هم بزنند . مسأله ۲۲۳۶ اگر اجاره دهنـده یا مستأجر بعد از اجاره بفهمد که مغبون شده است ، می تواند اجاره را به هم بزند ، ولی اگر در عقد اجاره شـرط کنند که اگر مغبون هم باشند حق به هم زدن معامله را نداشته باشند ، نمی توانند اجاره را به هم بزنند . مسأله ۲۲۳۷ اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از آن که تحویل دهد کسـی آن را غصب نماید ، مستأجر می توانـد اجاره را به هم بزنـد ، و چیزی را که به اجـاره دهنـده داده پس بگیرد ، یـا اجـاره را به هم نزنـد و اجـاره مـدتی را که در تصرّف غصب کننده بوده به میزان معمول که اجرهٔ المثل است از او بگیرد ، پس اگر حیوانی را یک ماهه به ده تومان اجاره نماید و کسـی آن را ده روز غصب کنـد و اجرهٔ المثل ده روز آن پانزده تومان باشـد ، می توانـد پانزده تومان از غصب کننده بگیرد . مسأله ۲۲۳۸ اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد و بعد دیگری آن را غصب کند ، نمی تواند اجاره را به هم بزند ، و فقط حقّ دارد کرایه آن چیز را به مقـدار اجرهٔ المثـل از غصب کننـده بگیرد . مسـأله ۲۲۳۹ اگر پیش از آن که مـدت اجـاره تمـام شود ملک را به مستأجر بفروشـد ، اجاره به هم نمی خورد ، و مسـتأجر بایـد مال الاجاره را بدهـد ، و همچنین است اگر آن را به دیگری بفروشـد . مسأله ۲۲۴۰ اگر پیش از ابتدای مدت اجاره ملک به طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد ، یا قابل استفاده ای که برای آن اجـاره داده شـده نباشـد ، اجاره باطل می شود ، و پولی که مسـتأجر به صاحب ملک داده به او بر می گردد ، و اگر طوری باشـد که بتواند اسـتفاده مختصری از آن ببرد ، می تواند اجاره را به هم بزند . مسأله ۲۲۴۱ اگر ملکی را اجاره کند و بعد از گذشـتن مقداری از مـدت اجـاره به طوری خراب شود که هیـچ قابل اسـتفاده نباشـد ، یا قابل اسـتفاده ای که برای آن اجاره داده شـده نباشـد ، اجاره مدتی که باقی مانده باطل می شود ، و می تواند اجاره مدت گذشته را به هم بزند و اجرهٔ المثل آن مدت را بدهد . مسأله ۲۲۴۲ اگر خـانه ای را که مثلاـ دو اطـاق دارد اجاره دهـد و یک اطاق آن خراب شود ، در صورتی که خصوصـیتی که از بین رفته مورد اجاره نباشـد ، چنانچه فوراً آن را بسازد و هیچ مقدار از اسـتفاده آن از بین نرود اجاره باطل نمی شود و مسـتأجر هم نمی تواند اجاره را به هم بزند ، ولی اگر ساختن آن به قدری طول بکشد که مقداری از اسـتفاده مستأجر از بین برود ، اجاره به آن مقدار باطل می شود و مسـتأجر می توانـد اجاره تمام مـدت را به هم بزنـد و برای اسـتفاده ای که کرده اجرهٔ المثل بدهد . مسأله ۲۲۴۳ اگر اجاره دهنـده یا مسـتأجر بمیرد ، اجاره باطل نمی شود ، ولی اگر خانه مال اجاره دهنـده نباشد ، مثلا دیگری وصـیت کرده باشد که تا او زنده اسـت منفعت خـانه مال او باشـد ، چنانچه آن خانه را اجاره دهـد و پیش از تمام شـدن مـدت اجاره بمیرد ، از وقتی که مرده اجاره فضولی است ، و اگر مالـک فعلی آن اجـاره را در مـدت بـاقی مانـده اجازه کنـد نافـذ می شود و مال الاجاره مـدتی که بعـد از مردن اجاره دهنـده باقی مانده در صورت اجازه مال مالک فعلی است . مسأله ۲۲۴۴ اگر صاحب کار بنّا را وکیل کنـد که برای او عمله بگیرد ، چنـانچه بنّـا کمتر از مقـداری که از صـاحب کـار می گیرد به عمله بدهـد ، زیادی آن بر او حرام است و بایـد آن را به صاحب کار بدهـد ، ولی اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کنـد و برای خود اختیار بگـذارد که خودش بسازد یا به دیگری بدهد ، در صورتی که مقـداری خودش کـار کرده و بـاقی را به کمتر از مقـداری که اجیر شـده به دیگری بدهـد ، زیادی آن برای او حلال می باشـد . مسأله ۲۲۴۵ اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلا پارچه را با نیل رنگ کند ، چنانچه با چیز دیگری رنگ نماید حقّ ندارد چیزی بگیرد .

احکام جعاله

مسأله ۲۲۴۶ جعاله آن است که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می دهند مال معینی بدهد ، مثل آن که بگوید: (هر کس یا شخص معینی گمشده مرا پیدا کند ده تومان به او می دهم ، یا مثلا نصف گمشده را به او می دهم) . و به کسی که این قرار را می گذارد جاعل ، و به کسی که کار را انجام می دهد عامل می گویند ، و بین جعاله و اجاره فرقهایی است ، از آن جمله این است که در اجاره بعد از تحقّق اجاره اجیر ضامن است و باید عمل را تحویل دهد ، و کسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می شود ، ولی در جعاله اگر چه عامل شخص معین باشد می تواند مشغول عمل نشود ، و تا عمل را انجام ندهد جاعل بدهکار نمی شود ، و در اجاره قبول معتبر است ولی در جعاله معتبر نیست . مسأله ۲۲۴۷ جاعل باید عاقل و بالغ باشد ، و از روی قصد و بدون اکراه به ناحق قرار داد کند ، و شرعاً بتواند در مال خود تصرّف نماید ، بنابراین جعاله سفیه یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند یا کسی که از طرف حاکم شرع به جهت افلاس ممنوع از تصرّف در مال خود شده ، صحیح نیست . مسأله ۲۲۴۸ کاری را که جاعل می گوید برای او انجام دهند ، باید بی فایده یا حرام یا واجبی که شرعاً باید مجاناً آورده شود نباشد ، پس اگر بگوید: هر کس در شب به جای تاریکی برود یا شراب بخورد یا نماز واجب خود را بخواند ده تومان به او می دهم ، جعاله صحیح نیست . مسأله ۲۲۴۹ اگر مالی را که قرار می گذارد بدهد معین کند ، مثلا بگوید: (هر کس اسب مرا پیدا کند این گندم را به او می دهم) لازم نیست بگوید آن گندم مال کجاست و قیمت آن چیست ، و همچنین اگر مال را معین نکند ، مثلا بگوید: (کسی که اسب مرا پیدا کند ده من گندم به او می دهم) جعاله صحیح است ، ولی احتیاط مؤکد آن است که خصوصیات آن را کاملا معین نماید . مسأله ۲۲۵۰ اگر جاعل مزد معینی برای کار قرار ندهد ، مثلا بگوید: (هر کس بچه مرا پیدا کند پولی به او می دهم) و مقدار آن را معین نکند ، چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد ، باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد . مسأله ۲۲۵۱ اگر عامل پیش از قرارداد کار را انجام داده باشد ، یا بعد از قرارداد به صد این که پول نگیرد انجام دهد ، حقّ مزد گرفتن ندارد . مسأله ۲۲۵۲ پیش از آن که عامل شروع به کار کند ، جاعل می تواند از قرار خود برگردد . مسأله ۲۲۵۳ بعد از آن که عامل شروع به کار کرد ، اگر جاعل بخواهد از قرار خود برگردد اشکال دارد . مسأله ۲۲۵۴ عامل می تواند عمل را ناتمام بگذارد ، ولی اگر تمام نکردن عمل موجب ضرر جاعل شود ، باید آن را تمام نماید ، مثلا اگر کسی بگوید: (هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می دهم) و جرّاح شروع به عمل کند ، چنانچه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند چشم معیوب می شود ، باید آن را تمام نماید ، و در صورتی که ناتمام بگذارد حقّی بر جاعل ندارد ، و ضامن عیب و ضرر هم می باشد . مسأله ۲۲۵۵ اگر عامل کار را ناتمام بگذارد ، چنانچه آن کار مثل پیدا کردن اسب است که تا تمام نشود برای جاعل فایده ندارد ، عامل نمی تواند چیزی مطالبه کند ، و همچنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار بگذارد ، مثلا بگوید: (هر کس لباس مرا بدوزد ده تومان به او می دهم) ولی اگر مقصودش این باشد که هر مقدار از عمل که انجام گیرد برای آن مقدار مزد بدهد ، جاعل باید مزد مقداری را که انجام شده به عامل بدهد ، اگر چه احتیاط این است که به طور مصالحه یکدیگر را راضی نمایند .

احکام مزارعه

مسأله ۲۲۵۶ مزارعه آن است که مالک یا کسی که در حکم مالک است مانند ولی یا مالک منفعت یا انتفاع یا کسی که زمین

متعلق حقّ اوست مانند حقّ التحجیر با زارع قرارداد کند که زمین را در اختیار او بگذارد ، تا زراعت کند و مقداری از حاصل آن را به مالک یا به کسی که در حکم مالک است بدهد . مسأله ۲۲۵۷ در مزارعه اموری معتبر است : (اول) ایجاب از مالک و قبول از زارع ، به این که مالک زمین مثلا به زارع بگوید: (زمین را برای زراعت به تو واگذار کردم) و زارع هم بگوید: (قبول کردم) یا بدون این که حرفی بزنند مالک زمین را به زارع به قصد زراعت واگذار کند و زارع تحویل بگیرد ، و جایز است ایجاب از زارع و قبول از مالک باشد . (دوم) صاحب زمین و زارع هر دو عاقل و بالغ باشند ، و باید کسی آنها را به ناحق اکراه بر مزارعه نکرده باشد ، و مالک از تصرّف در مال خود شرعاً ممنوع نباشد ، مانند سفیه و کسی که از طرف حاکم شرع از تصرّف در مال خود به جهت افلاس منع شده است ، و همچنین زارع مفلس در صورتی که مزارعه از طرف او مستلزم تصرّف در مالش باشد و مزارعه با سفیه بدون اذن ولی جایز نیست . (سوم) آن که حاصل زمین بین هر دو مشترک باشد ، پس اگر شرط کنند که تمام حاصل یا آنچه اول یا آخر می رسد مال یکی از آنان باشد ، مزارعه باطل است . (چهارم) آن که سهم هر کدام به نحو کسر مشاع باشد ، مانند نصف یا ثلث حاصل ، پس اگر مالک بگوید: (در این زمین زراعت کن و هر چه می خواهی به من بده) یا مقدار معینی مثلا ده من از حاصل را برای زارع یا مالک قرار دهند ، مزارعه باطل است . (پنجم) آن که مدتی را که باید زمین در اختیار زارع باشد معین کنند ، و باید مدت به قدری باشد که در آن مدت به دست آمدن حاصل ممکن باشد ، و اگر اول مدت را روز معینی و آخر مدت را رسیدن حاصل قرار دهند کافیست . (ششم) آن که زمین قابل زراعت باشد ، و اگر زراعت در آن ممکن نباشد ولی بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود ، مزارعه صحیح است . (هفتم) آن که اگر منظور هر کدام آنان زراعت مخصوصی است ، چیزی را که زارع باید بکارد معین کنند ، ولی اگر زراعت معینی را در نظر ندارند ، یا زراعتی را که هر دو در نظر دارند معلوم است ، لازم نیست آن را معین نمایند . (هشتم) آن که مالک زمین را معین کند به گونه ای که مورد معامله مردد نباشد ، و ظاهر این است که تعیین به نحو کلّی در معین کفایت می کند ، هر چند قطعات زمین با یکدیگر تفاوت داشته باشند . (نهم) آن که خرجی را که هر کدام از آنان باید بکنند معین نمایند ، ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکند معلوم باشد ، لازم نیست آن را معین نمایند . مسأله ۲۲۵۸ اگر مالک با زارع قرار بگذارد که آنچه در اصلاح و عمران زمین خرج می شود و آنچه به عنوان خراج مالیات داده می شود استثنا شود و بقیه را بین خودشان قسمت کنند ، صحیح است ، و همچنین اگر شرط کند که مقداری از حاصل برای او باشد ، چنانچه بدانند که بعد از برداشتن آن مقدار چیزی باقی می ماند ، مزارعه صحیح است . مسأله ۲۲۵۹ اگر مدت مزارعه تمام شود و حاصل به دست نیاید ، چنانچه مالک راضی شود که با اجاره یا بدون اجاره زراعت در زمین او بماند و زارع هم راضی باشد ، مانعی ندارد ، و اگر مالک راضی نشود ، در صورتی که از بودن زراعت در زمین متضرّر نشود و منفعت معتنابهی از دست او نرود و زارع هم در به دست نیامدن حاصل کوتاهی نکرده باشد ، نمی تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند ، بلکه باید صبر کند تا حاصل به دست آید و ضرر بر زارع وارد نشود و زارع هم باید اجرهٔ المثل زمین را برای زاید بر مدت مزارعه به مالک بدهد . مسأله ۲۲۶۰ اگر به واسطه پیش آمدی زراعت در زمین ممکن نباشد ، مثلا آب از زمین قطع شود ، مزارعه به هم می خورد ، و اگر زارع بدون عذر زراعت نکند ، چنانچه زمین در تصرّف او بوده و مالک در آن تصرّفی نداشته است ، باید اجاره آن مدت را به مقدار معمول به مالک بدهد . مسأله ۲۲۶۱ اگر مالک و زارع صیغه خوانده باشند ، بدون رضایت یکدیگر نمی توانند مزارعه را به هم بزنند ، و همچنین اگر مالک به قصد مزارعه زمین را به کسی واگذار کند و او هم تحویل بگیرد ، بدون رضایت یکدیگر نمی توانند مزارعه را به هم بزنند ، ولی اگر در ضمن مزارعه شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنان حقّ به هم زدن معامله را داشته باشند ، می توانند مطابق شرطی که کرده اند معامله را به هم بزنند . مسأله ۲۲۶۲ اگر بعد از قرارداد مزارعه ، مالک یا زارع بمیرد مزارعه به هم نمی خورد ، و وارثشان به جای آنان است ، ولی اگر زارع بمیرد و قرارداد کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد ، مزارعه به هم می خورد ، و چنانچه زراعت نمایان شده باشد باید سهم او را به ورثه اش بدهند ، و حقوق

دیگری هم که زارع داشته ورثه او ارث می برند ، و نسبت به بودن زراعت در زمین تا حاصل به دست بیاید ، حکم همان است که در مسأله۲۲۵۹ گذشت . مسأله ۲۲۶۳ اگر بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده ، چنانچه بذر مال مالك بوده ، حاصلی هم که به دست می آید مال اوست ، و باید مزد زارع و مخارجی را که کرده و کرایه حیوان و وسایل دیگری که مال زارع بوده به او بدهد . و اگر بذر مال زارع بوده زراعت هم مال او است ، و باید اجاره زمین و خرجهایی را که مالك کرده و کرایه وسایل دیگری که مال او بوده و در آن زراعت کار کرده ، به او بدهد . و در هر دو صورت چنانچه مقدار اجرهٔ المثل و مخارجی که کرده بیشتر از مقدار قرارداد باشد ، استحقاق زیادی محلّ اشکال است ، و احوط صلح است . مسأله ۲۲۶۴ اگر بذر مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده ، چنانچه مالك و زارع راضی شوند که با اجرت یا بی اجرت زراعت در زمین بماند اشکال ندارد ، و اگر مالك راضی نشود ، حکم همان است که در مسأله ۲۲۵۹ گذشت . مسأله ۲۲۶۵ اگر بعد از جمع کردن حاصل و تمام شدن مدت مزارعه ریشه زراعت در زمین بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد ، چنانچه مالك یا زارع شرط اشتراك در ریشه نکرده باشد ، هر چند مالکیت مالك زمین نسبت به حاصل سال دوم خالی از وجه نیست ، ولی احوط آن است که در صورتی که زارع مالك بذر باشد مصالحه شود .

احکام مضاربه

مضاربه قرار دادی است که شخصی به دیگری مالی بدهد که او با آن مال تجارت کند ، و سود بین آن دو به کسر مشاع مانند نصف و ثلث باشد . به صاحب مال ، مالك ، و به کسی که تجارت می کند ، عامل می گویند ، و در تحقّق آن ایجاب و قبول معتبر است ، چه به لفظ باشد یا به فعل ، مثل آن که مالك مال را به عنوان مضاربه به عامل بدهد ، و عامل به گرفتن مال ، قبول کند . مسأله ۲۲۶۶ در صحت مضاربه اموری معتبر است :اول: آن که مالك و عامل بالغ و عاقل و مختار باشند ، و مالك ممنوع از تصرّف در اموالش به سبب سفاهت یا افلاس نباشد ، و مضاربه با عامل سفیه بدون اذن ولی جایز نیست . دوم: تعیین سهم سود هر یك از مالك و عامل ، که مثلا نصف یا ثلث یا ربع و مانند آن باشد . سوم: آن که سود بین مالك و عامل باشد ، پس اگر شرط شود که مقداری از آن برای کسی باشد که کاری برای شرکت انجام نمی دهد ، مضاربه باطل است . چهارم: آن که عامل قدرت بر تجارت داشته باشد ، هر چند به کمك گرفتن از دیگری باشد . مسأله ۲۲۶۷ اقوی آن است که در صحت مضاربه ، معتبر نیست که مال ، طلا و نقره مسکوك به سکه معامله باشد ، بلکه به سایر اموال متمحض در مالیت مانند انواع اسکناس هم جایز است ، ولی به مالی که در ذمه غیر مانند مالی که انسان از دیگری طلب دارد است جایز نیست ، و مضاربه به اجناس و منافع مانند سکونت خانه محلّ اشکال است . مسأله ۲۲۶۸ در صحت مضاربه معتبر نیست که مال در تصرّف عامل باشد ، بلکه اگر در تصرّف مالك باشد و عامل فقط معامله را انجام دهد ، مضاربه صحیح است . مسأله ۲۲۶۹ چنانچه مضاربه صحیح باشد ، مالك و عامل در سود شریك می باشند ، و چنانچه به جهت فقدان بعضِ امورِ معتبرِ در صحت ، مضاربه فاسد باشد ، تمام سود مال مالك است ، و مالك باید اجرهٔ المثل عمل را به عامل بدهد ، و در صورتی که اجرهٔ المثل بیشتر از سهمی باشد که در قرار داد برای عامل معین شده ، احتیاط واجب آن است که عامل و مالك در مقدار زاید صلح کنند . مسأله ۲۲۷۰ در مضاربه ، خسارت و ضرر ، بر مالك است ، و اگر شرط شود که خسارت بر عامل یا هر دو باشد ، شرط باطل است ، ولی اگر شرط شود که عامل ، خسارتی را که در معامله بر مالك وارد می شود ، جبران کند و از مال خود به مالك ببخشد ، شرط صحیح است . مسأله ۲۲۷۱ مضاربه از عقود جایزه است ، و هر یك از مالك و عامل می توانند مضاربه را در هر حال فسخ کنند ، چه قبل از شروع در عمل و چه بعد از آن ، و چه قبل از ظهور سود و چه بعد از آن . مسأله ۲۲۷۲ عامل نمی تواند سرمایه ای که از مالك گرفته ، بدون اذن او ، با مال خود یا مال دیگری مخلوط

کند ، هر چند به این عمل ، مضاربه باطل نمی شود ، ولی اگر مال را مخلوط کند و تلف شود ضامن است . مسأله ۲۲۷۳ خصوصیاتی را که مالک در خرید و فروش معین می کند مثل آن که عامل ، کالای معینی را بخرد ، و به مبلغ معینی بفروشد عامل باید مراعات نماید ، وگرنه معامله فضولی است ، و صحت آن متوقف بر اجازه مالک است . مسأله ۲۲۷۴ اگر مالک ، عامل را در معامله با سرمایه محدود و مقید نکند ، عامل می تواند به هر گونه ای که مصلحت می داند ، معامله کند . مسأله ۲۲۷۵ اگر عامل به اذن مالک سفر کند ، و شرط نشده باشد که هزینه سفر با عامل باشد ، هزینه سفر و آنچه برای تجارت صرف بشود ، از سرمایه برداشت می شود ، و اگر عامل برای چند مالک کار می کند ، هزینه به نسبت عملی که برای هر یک از مالکها انجام می دهد ، تقسیم می شود . مسأله ۲۲۷۶ عامل آنچه را برای مقدمات تجارت و هزینه سفر ، از سرمایه برداشته ، اگر سودی حاصل شود ، از سود کسر و به سرمایه ضمیمه می شود ، و باقی مانده سود را بر طبق قرار داد قسمت می کنند . مسأله ۲۲۷۷ در مضاربه معتبر نیست ، مالک یک شخص ، و عامل هم یک شخص باشد ، بلکه می شود مالک متعدد و عامل یک شخص ، یا عامل متعدد و مالک یک شخص باشد ، چه سهمی که از سود در عقد مضاربه برای عاملهای متعدد مقرّر شده ، برابر ، یا متفاوت باشد . مسأله ۲۲۷۸ اگر دو شخص در سرمایه شریک باشند و عامل یک شخص باشد ، و شرط کنند که مثلا نصف سود برای عامل باشد ، و نصف دیگر بین دو مالک به تفاضل باشد یعنی سهم یکی بیشتر از دیگری باشد با آن که در سرمایه برابر باشند ، یا شرط کنند که نصف دیگر بین دو شریک به تساوی باشد ، با آن که سرمایه یکی از دیگری بیشتر باشد ، مضاربه باطل است ، مگر این که سود زاید برای یکی از آن دو در مقابل عملی برای تجارت باشد ، که در این صورت صحیح است . مسأله ۲۲۷۹ اگر مالک یا عامل بمیرد ، مضاربه باطل می شود . مسأله ۲۲۸۰ جایز نیست عامل بدون اذن مالک ، با سرمایه ای که از مالک گرفته ، با دیگری قرار داد مضاربه ببندد ، یا کار با سرمایه را به دیگری واگذار کند ، یا دیگری را برای تجارت با سرمایه اجیر کند ، و اگر بدون اذن این تصرّفات انجام شود ، و مالک هم اجازه نکند ، و مال تلف شود ، عامل ضامن است ؛ولی اجیر گرفتن برای مقدمات عمل یا وکیل گرفتن برای انجام آنها مانعی ندارد . مسأله ۲۲۸۱ هر یک از مالک و عامل می توانند بر دیگری ، امری را که شرعاً جایز است ، شرط کنند ، مثل آن که یکی بر دیگری شرط کند که مالی بپردازد ، یا کاری انجام دهد ، و وفای به این شرط واجب است ، هر چند عامل ، تجارت و عمل را انجام ندهد ، یا انجام داده و سودی حاصل نشده باشد . مسأله ۲۲۸۲ هرگاه تجارت سود کرد ، عامل سهمی را که برای او قرار داده شده ، مالک می شود ، هرچند سود قسمت نشده باشد ، ولی هر گونه ضرر و تلفی که حاصل شود ، جبران می شود ، و هنگام ظهور سود معامله ، اگر مالک راضی به قسمت نشد ، عامل حق ندارد او را مجبور به پذیرفتن قسمت کند ، و اگر عامل راضی به قسمت نشد ، مالک می تواند او را به پذیرفتن قسمت مجبور کند . مسأله ۲۲۸۳ اگر سود را قسمت کنند ، و بعد از قسمت خسارتی بر سرمایه وارد شود ، وسودی بعد از آن حاصل شود وکمتر از خسارت نباشد ، آن خسارت به آن سود جبران می شود ، وچنانچه کمتر از خسارت باشد ، عامل باید آن خسارت رابه سودی که به قسمت گرفته جبران نماید ، پس اگر خسارت کمتر از سود باشد ، زاید بر خسارت برای اومی ماند ، واگر بیشترباشد ، مقدار زاید برسود برعهده عامل نیست . مسأله ۲۲۸۴ تا وقتی عقد مضاربه باقی باشد ، خسارت وارد بر سرمایه ، از سود حاصل از عمل جبران می شود ، چه سود قبل از خسارت و یا بعد از آن باشد ، و اگر خسارت قبل از شروع در عمل باشد ، چنانچه قسمتی از سرمایه تلف شود ، آن خسارت به سود جبران می شود ، و چنانچه تمام سرمایه تلف شود بدون آن که کسی آن را تلف کند مضاربه باطل می شود ، و اگر کسی آن را تلف نماید و تلف کننده بدل آن را بدهد ، مضاربه باطل نمی شود . مسأله ۲۲۸۵ اگر عامل بر مالک شرط کند که خسارت وارد بر سرمایه ، از سود جبران نشود ، شرط صحیح است ، و از سهم عامل کسر نمی شود . مسأله ۲۲۸۶ مالک و عامل همچنان که گذشت می توانند عقد مضاربه را هر وقت بخواهند فسخ کنند ، هرچند بعد از عمل و قبل از حصول سود باشد ، ولی اگر عامل به اذن مالک سفر کرده و مقداری از سرمایه را برای هزینه سفر خرج کرده و بخواهد مضاربه را فسخ کند ، احتیاط واجب آن است که مالک را راضی کند . مسأله

۲۲۸۷ اگر بعد از حصول سود ، مضاربه فسخ شود ، باید آن سود بر طبق قرار داد بین مالک و عامل تقسیم شود ، و اگر یک طرف راضی به قسمت نشود ، طرف دیگر حق دارد او را بر قسمت مجبور کند . مسأله ۲۲۸۸ اگر مضاربه فسخ شود ، و مال مضاربه یا قسمتی از آن دین باشد ، باید عامل آن را از مدیون گرفته و به مالک برگرداند . مسأله ۲۲۸۹ اگر سرمایه مضاربه نزد عامل باشد و بمیرد ، چنانچه عین آن معلوم باشد ، به مالک برمی گردد ، و چنانچه معلوم نباشد ، باید به قرعه معین شود ، یا مالک با ورثه عامل مصالحه کند .

احکام مساقات و مغارسه

مسأله ۲۲۹۰ اگر انسان با کسی قرارداد کند که درختهای میوه ای را که میوه آن مال خود او است یا اختیار میوه های آن با او است تا مدت معینی به آن کس واگذار نماید که تربیت کند و آب دهد و به حصه مشاعی که قرار می گذارند از میوه آن بردارد ، این قرارداد را مساقات می گویند . مسأله ۲۲۹۱ معامله مساقات در درختهایی که مثل بید و چنار میوه نمی دهد صحیح نیست ، و در مثل درخت حنا که از برگ آن استفاده می کنند اشکال دارد . مسأله ۲۲۹۲ در معامله مساقات لازم نیست صیغه بخوانند ، بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند و کسی که کار می کند به همین قصد تحویل بگیرد ، معامله صحیح است . مسأله ۲۲۹۳ مالک و کسی که تربیت درختها را به عهده می گیرد باید عاقل و بالغ باشند ، و باید کسی آنها را به ناحق اکراه نکرده باشد ، و نیز مالک شرعاً از تصرّف در مالش ممنوع نباشد ، مانند سفیه که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند و کسی که از طرف حاکم شرع از تصرّف در مال خود به جهت افلاس منع شده است ، و همچنین عامل درصورتی که عملش مستلزم تصرّف در مالش باشد ، و مساقات با سفیه دون اذن ولی جایز نیست . مسأله ۲۲۹۴ مدت مساقات باید معلوم باشد و کمتر از زمانی که میوه به دست می آید نباشد ، و اگر اول آن را معین کنند و آخر آن را موقعی قرار دهند که میوه آن سال حاصل می شود ، صحیح است . مسأله ۲۲۹۵ باید سهم هر کدام به نحو کسر مشاع مانند نصف یا ثلث حاصل باشد و اگر قرار بگذارند که مثلا صد من از میوه ها مال مالک و بقیه مال کسی باشد که کار می کند ، معامله باطل است . مسأله ۲۲۹۶ باید قرار مساقات را پیش از ظاهر شدن میوه بگذارند ، یا بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسیدن آن در صورتی که کاری مانند آبیاری که برای تربیت درخت و زیاد شدن میوه لازم است باقی مانده باشد ، و در غیر این دو صورت اگر چه احتیاج به کاری مانند چیدن میوه و نگهداری آن داشته باشد ، معامله صحیح نیست ، بلکه اگر احتیاج به آبیاری برای زیاد شدن و بهتر شدن میوه نداشته باشد ، هر چند کاری باشد که برای تربیت درخت لازم است ، صحت معامله محلّ اشکال است . مسأله ۲۲۹۷ صحت معامله مساقات در میوه هایی که ریشه ثابت ندارند مانند بوته خربزه و خیار محلّ اشکال است . مسأله ۲۲۹۸ درختی که از آب باران یا رطوبت زمین استفاده می کند و به آبیاری احتیاج ندارد ، اگر در زیاد شدن یا بهتر شدن میوه به کارهای دیگر ، مانند بیل زدن و کود دادن محتاج باشد ، مساقات در آن صحیح است . مسأله ۲۲۹۹ دو نفری که معامله مساقات کرده اند با رضایت یکدیگر می توانند معامله را به هم بزنند ، و نیز اگر در ضمن قرارداد مساقات شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشد ، مطابق قراری که گذاشته اند به هم زدن معامله اشکال ندارد ، و اگر در ضمن معامله مساقات شرطی کنند و به آن شرط عمل نشود ، کسی که به نفع او شرط کرده اند می تواند معامله را به هم بزند ، و همچنین می تواند مثل سایر موارد شروط طرف مقابل را به وسیله حاکم شرع به وفای به شرط اجبار کند . مسأله ۲۳۰۰ اگر مالک بمیرد ، معامله مساقات به هم نمی خورد و ورثه اش به جای او هستند . مسأله ۲۳۰۱ اگر کسی که تربیت درختها به او واگذار شده بمیرد ، چنانچه در عقد شرط نکرده باشند که خودش آنها را تربیت کند ، ورثه اش به جای او هستند ، و اگر خودشان عمل را انجام ندهند و اجیر هم نگیرند ، حاکم شرع از مال میت اجیر می گیرد و حاصل را بین ورثه میت و

مالـک قسـمت می کنـد ، و اگر قرارداد کرده باشـند که خود او درختهـا را تربیت کنـد ، بـا مردن او معامله به هم می خورد . مسأله ۲۳۰۲ اگر شـرط شود که تمام حاصل برای مالک باشـد ، مساقات باطل است و میوه مال مالک می باشد ، و کسـی که کار می کند نمی توانـد مطالبه اجرت نمایـد ، ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگری باشـد ، مالک باید مزد آبیاری و کارهای دیگر را به مقـدار معمول به کسـی که درختها را تربیت کرده بدهـد ، و چنانچه مقـدار معمول بیشتر از مقـدار قرارداد باشـد ، لزوم دادن زیادی محلّ اشـکال است ، و احوط صـلح است . مسأله ۲۳۰۳ اگر زمینی را به دیگری واگـذار کنـد که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می آیـد مال هر دو باشـد ، این معامله که آن را مغارسه گوینـد باطل است ، پس اگر درختها مال صاحب زمین بوده ، بعد از تربیت هم مال اوست ، و باید مزد کسـی که آنها را تربیت کرده بدهد ، مگر این که اجرت بیشتر از سـهمی باشد که برای عامل معین شده که در این صورت لزوم دادن زیادی محلّ اشکال و احتیاط در صـلح است ، و اگر مال کسـی بوده که آنها را تربیت کرده ، بعـد از تربیت هم مال اوست ، و می توانـد آنها را بکند ، ولی گودالهایی را که به واسـطه کندن درختها پیدا شده باید پر کند و اجاره زمین را از روزی که درختهـا را کاشـته به صاحب زمین بدهـد ، مگر این که اجاره زمین از سـهمی که از تربیت درختها برای مالک معین شـده بیشتر باشـد ، که در این صورت لزوم ادن زایـد محلّ اشـکال و احوط صـلح است .و مالک هم می توانـد او را ملزم نمایـد که درختها را بکنـد ، و اگر به واسـطه کنـدن درخت عیبی در آن پیـدا شود چیزی بر صاحب زمین نیست ، ولی اگر خود صاحب زمین درختها را بکنـد و عیبی در آنها پیدا شود ، باید تفاوت قیمت آنها را به صاحب درخت بدهد و صاحب درخت نمی تواند او را ملزم کنـد که با اجاره یا بـدون اجاره درخت را در زمین باقی بگـذارد ، و همچنین صاحب زمین نمی تواند صاحب درختها را ملزم نماید که با اجاره یا بدون اجاره درختها در زمین او بماند .

کسانی که از تصرّف در مال خود ممنوعند

مسأله ۲۳۰۴ بچه ای که بالغ نشـده شـرعاً نمی توانـد در مال یا در ذمه خود مثل این که ضامن شود یا قرض کند و مانند آن تصـرّف نماید ، و همچنین است نسبت به تصرّف مالی در نفس خود مثل این که خود را خواهد ۲۷۶۱ اجاره دهد ، یا در مضاربه یا مزارعه و مانند آن عامل شود و اما حکم وصیت او در مالش در مسأله آمد . و نشانه بلوغ یکی از سه چیز است : (اول) روییدن موی درشـت زیر شـکم بالای عورت در پسـر . (دوم) بیرون آمدن منی . (سوم) تمام شدن پانزده سال قمری در پسر ، و تمام شدن نُه سال قمری در دختر ، و خون حیض دیـدن در مورد دختری که معلوم نیست نُه سـال او تمـام شـده یـا نه . مسأله ۲۳۰۵ روییدن موی درشت در صورت و پشت لب و در سینه و زیر بغل و درشت شدن صدا و مانند اینها ، نشانه بالغ شدن نیست ، مگر انسان به واسطه اینها یقین یا اطمینان به بلوغ پیـدا کنـد . مسأله ۲۳۰۶ دیوانه نمی توانـد در مال و ذمه خود تصـرّف نمایـد ، و همچنین نسبت به تصـرّف مالی در نفس خود ، و سـفیه یعنی کسـی که مال خود را در کارهای بیهوده صرف می کند نمی تواند در مال و ذمه خود مثل این که ضامن بشود یا قرض کنـد بدون اذن یا اجازه ولی تصـرّف نماید ، و همچنین نمی تواند در نفس خود بدون اذن یا اجازه ولی تصـرّف مالی کنـد ، مثل این که خود را اجاره دهد یا عامل مضاربه یا مزارعه و مانند آن شود ، و مفلس یعنی کسـی که به جهت مطالبه طلبکاران به وسیله حاکم شرع از تصرّف در مال خود منع شده است نمی تواند در مال خود بدون اذن یا اجازه طلبکاران تصرّف نماید . مسأله ۲۳۰۷ کسـی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است ، تصـرّف مالی که در موقع دیوانگی می کند ، صحیح نیست . مسأله ۲۳۰۸ انسان می تواند در مرضـی که به آن مرض از دنیا می رود ، هر قدر از مال خود را به مصرف خود و عیال و میهمان و کارهایی که اسراف شمرده نمی شود برسانـد ، و اگر مال خود را به کسـی ببخشـد یا ارزان تر از قیمت بفروشـد ، اگر چه بیشتر از ثلث باشـد و ورثه هم اجازه ننمایند ، تصرّف او صحیح است .

احکام وکالت

وکالت آن است که انسان کاری را که می توانـد در آن دخالت کنـد و مباشـرت در آن معتبر نیست ، به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهـد ، مثلا به دیگری واگـذار کنـد که خانه او را بفروشد ، یا زنی را برای او عقد نماید ، پس سـفیه چون حقّ ندارد در مال خود تصـرّف کند ، نمی تواند برای فروش آن کسـی را بدون اذن ولی وکیل نماید ، و همچنین کسی که به واسطه افلاس به حکم حاکم شرع از تصرّف در مالش منع شده است ، نمی تواند برای تصرّف در مالش وکیل بگیرد مگر به اذن یا اجازه طلبکاران . مسأله ۲۳۰۹ در وکالت لازم نیست صـیغه بخواننـد ، و اگر انسان به دیگری بفهمانـد که او را وکیل کرده و او هم بفهمانـد که قبول نموده مثـل آن که مال خود را به کسـی بدهـد که برای او بفروشـد و او مال را بگیرد وکالت صـحیح است . مسأله ۲۳۱۰ اگر انسان کسـی را که در شـهر دیگر است وکیل نماید و برای او وکالت نامه بفرسـتد و او قبول کند ، اگر چه وکالت نامه بعد از مدتی برسـد وکالت صحیح است . مسأله ۲۳۱۱ موکّل یعنی کسی که دیگری را وکیل می کند و نیز کسی که وکیل می شود ، باید عاقل باشند ، و از روی قصـد و اختیار اقـدام نماینـد ، و اکراه به ناحق نشده باشـند ، و در موکّل بلوغ نیز معتبر است ،ولی بچه ای که بالغ نشده در چیزی که خودش می توانـد انجام بدهد می شود وکیل بگیرد ، مانند بچه ده ساله ای که حقّ دارد وصـیت کند . مسأله ۲۳۱۲ کاری را که انسان نمی تواند انجام دهد ، یا شـرعاً نباید انجام دهد ، نمی تواند برای انجام آن از طرف دیگری وکیل شود ، مثلا کسـی که در احرام حـج است ، چون نباید صـیغه عقد زناشویی را بخواند ، نمی تواند برای خواندن صـیغه از طرف دیگری وکیل شود . مسأله ۲۳۱۳ اگر انسـان کسـی را برای انجـام تمـام کارهـای خودش وکیل کنـد صـحیح است ، ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نمایـد و آن کـار را معین نکنـد ، وکـالت صـحیح نیست ، مگر آن که تعیین را به نظر وکیل واگـذار کنـد ، مثل این که بگویـد: (تو وکیـل هستی در فروش یا اجاره خانه هر کـدام را که اختیار کردی) . مسأله ۲۳۱۴ اگر وکیل را عزل کنـد یعنی از کار برکنار نماید بعـد از آن که خبر به او رسـید نمی تواند آن کار را انجام دهد ، ولی اگر پیش از رسـیدن خبر آن کار را انجام داده باشد ، صـحیح است . مسـأله ۲۳۱۵ وکیـل می توانـد از وکالت کناره گیری کنـد ، اگر چه موکّل غایب باشـد . مسأله ۲۳۱۶ وکیل نمی توانـد برای انجام کاری که به او واگـذار شـده دیگری را وکیل نماید ، ولی اگر موکّل به او اجازه داده باشد که وکیل بگیرد ، به هر طوری که به او دسـتور داده می تواند رفتار نماید ، پس اگر گفته باشد: (برای من وکیل بگیر) باید از طرف او وکیل بگیرد و نمی تواند کسی را از طرف خودش وکیل کند . مسأله ۲۳۱۷ اگر وکیل با اجازه موکّل کسی را از طرف او وکیل کند ، نمی تواند آن وکیل را عزل نماید ، و اگر وکیل اول بمیرد یا موکّل او را عزل کند ، وکالت دومی باطل نمی شود . مسأله ۲۳۱۸ اگر وکیل با اجازه موکّل کسی را از طرف خودش وکیل کنـد ، موکّل و وکیل اول می توانند آن وکیل را عزل کنند ، و اگر وکیل اول بمیرد یا عزل شود ، وکالت دومی باطل می شود . مسأله ۲۳۱۹ اگر چنـد نفر را برای انجام کاری وکیل کنـد و به آنها اجازه دهد هر کدام به تنهایی در آن کار اقـدام کننـد ، هر یک از آنان می توانـد آن کار را انجام دهد ، و چنانچه یکی از آنان بمیرد ، وکالت دیگران باطل نمی شود ، ولی اگر نگفته باشـد که بـا هم یـا به تنهایی انجام دهنـد ، یا گفته باشـد که با هم انجام دهنـد ، نمی تواننـد به تنهایی اقـدام کننـد ، و در صورتی که یکی از آنان بمیرد وکالت دیگران باطل می شود . مسأله ۲۳۲۰ اگر وکیل یا موکّل بمیرد ، وکالت باطل می شود ، و نیز اگر چیزی که برای تصـرّف در آن وکیل شده است از بین برود مثل آن که گوسـفندی که برای فروش آن وکیل شده بمیرد وکالت باطل می شود ، و اگر یکی از آنها دیوانه یا بی هوش شود ، بطلان وکالت به نحوی که بعـد از برطرف شدن دیوانگی و بی هوشـی نیز نتواند عمل را انجام دهد و محتاج به توکیل جدید باشد ، محلّ اشـکال است . مسأله ۲۳۲۱ اگر انسان کسی را برای کاری وکیل کنـد و چیزی برای او قرار بگـذارد ، بعـد از انجـام آن کـار چیزی را که قرار گذاشـته بایـد به او بدهـد . مسأله ۲۳۲۲ اگر وکیـل در

نگهداری مالی که در اختیار او است کوتاهی نکند و غیر از تصرّفی که به او اجازه داده اند تصرّف دیگری در آن ننماید و اتفاقاً آن مال از بین برود ، ضامن عوض آن نیست . مسأله ۲۳۲۳ اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار او است کوتاهی کند ، یا غیر از تصرّفی که به او اجازه داده اند تصرّف دیگری در آن بنماید و آن مال از بین برود ضامن است ، پس اگر لباسی را که گفته اند بفروش بپوشد و آن لباس تلف شود ، باید عوض آن را بدهد . مسأله ۲۳۲۴ اگر وکیل غیر از تصرّفی که به او اجازه داده اند تصرّف دیگری در مال بکند ، مثلا لباسی را که گفته اند بفروش بپوشد و بعد تصرّفی را که به او اجازه داده اند بنماید ، آن تصرّف صحیح است .

احکام قرض

قرض دادن به مسلمان مخصوصاً به مؤمنین از کارهای مستحب است ، و در قرآن مجید به آن امر شده ، و قرض دادن به مؤمن قرض دادن به خدا شمرده شده ، و وعده مغفرت به قرض دهنده داده شده ، و در اخبار راجع به آن سفارش شده است ، و از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)روایت شده که کسی که به برادر مسلمان خود قرض بدهد ، برای او به هر درهمی که قرض داده به وزن کوه احد از کوههای رضوی و طور سیناء حسنات است ، و اگر با او در طلب قرض مدارا کند بر صراط مانند برق بدون حساب و عذاب می گذرد ، و کسی که برادر مسلمان به او شکایت کند و قرض ندهد خداوندعزّوجلّ بهشت را بر او حرام می کند . و از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده که اگر قرض بدهم برای من محبوب تر است از آن که به مانند آن صدقه بدهم . مسأله ۲۳۲۵ در قرض لازم نیست صیغه بخوانند ، بلکه اگر چیزی را به قصد قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد ، صحیح است . مسأله ۲۳۲۶ در صورتی که در قرض شرط مدت نشده باشد ، یا بعد از گذشتن مدت باشد ، هر وقت بدهکار بدهی خود را بدهد طلبکار باید قبول نماید . مسأله ۲۳۲۷ اگر در عقد قرض برای پرداخت آن مدتی قرار دهند ، طلبکار نمی تواند پیش از تمام شدن آن مدت طلب خود را مطالبه کند ، ولی اگر مدت نداشته باشد ، طلبکار هر وقت بخواهد می تواند طلب خود را مطالبه نماید . مسأله ۲۳۲۸ اگر طلبکار در موردی که حقّ مطالبه دارد طلب خود را مطالبه کند ، چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد ، باید فوراً آن را بپردازد ، و اگر تأخیر بیندازد گناهکار است . مسأله ۲۳۲۹ اگر بدهکار غیر از خانه ای که لایق به حال او است و در آن سکنی دارد و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که ناچار از داشتن آنهاست ، چیزی نداشته باشد ، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او مطالبه نماید ، بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را بدهد . مسأله ۲۳۳۰ کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد ، چنانچه بتواند کاسبی کند و برای او عسر و حرجی نباشد ، واجب است کسب کند و بدهی خود را بدهد . مسأله ۲۳۳۱ کسی که دسترسی به طلبکار خود ندارد ، چنانچه امید نداشته باشد که اورا پیدا کند ، باید طلب اورا از طرف صاحبش به قصد صدقه به فقیر بدهد ، و بنابر احتیاط واجب از حاکم شرع اجازه بگیرد ، و اگر طلبکار او سید نباشد ، احتیاط مستحب آن است که طلب اورا به سید فقیر ندهد . مسأله ۲۳۳۲ اگر مال میت بیشتر از خرج واجب کفن و دفن و بدهی او نباشد ، باید مالش را به همین مصرفها برسانند ، و به وارث او چیزی نمی رسد . مسأله ۲۳۳۳ اگر کسی مقداری پول طلا یا نقره قرض کند و قیمت آن کم شود ، چنانچه همان مقدار را که گرفته پس بدهد کافیست ، و اگر قیمت آن زیادتر گردد ، لازم است همان مقدار را که گرفته بدهد ، ولی در هر دو صورت اگر بدهکار و طلبکار به غیر آن راضی شوند ، اشکال ندارد . مسأله ۲۳۳۴ اگر مالی را که قرض کرده از بین نرفته باشد و صاحب مال آن را مطالبه کند ، احتیاط مستحب آن است که بدهکار همان مال را به او بدهد . مسأله ۲۳۳۵ اگر کسی که قرض می دهد شرط کند که زیادتر از مقداری که می دهد بگیرد ، مثلا یک من گندم بدهد و شرط کند که یک من و پنج سیر بگیرد ، یا ده عدد تخم مرغ بدهد که یازده عدد تخم مرغ بگیرد ، ربا و حرام است ، بلکه اگر قرار بگذارد که

بـدهکار کاری برای او انجام دهـد ، یا چیزی را که قرض کرده با مقـداری جنس دیگر پس دهد مثلا شـرط کند یک تومانی را که قرض کرده با یک کبریت پس دهد ربا و حرام است ، و نیز اگر با او شـرط کند که چیزی را که قرض می گیرد به طور مخصوصی پس دهد مثلا مقداری طلای نساخته به او قرض بدهد و شرط کند که ساخته پس بگیرد بازهم ربا و حرام می باشد ، ولی اگر بدون این که شـرط کند خود بدهکار زیادتر از آن چه قرض کرده پس بدهد ، اشـکال ندارد ، بلکه مستحب است . مسأله ۲۳۳۶ ربا دادن مثـل ربـا گرفتن حرام است ، و اقوی این است که کسـی که قرض ربوی گرفته مالک می شود هر چنـد احوط عـدم تصـرّف در آن است . مسأله ۲۳۳۷ اگر گنـدم یـا چیزیماننـد آن را به قرض ربوی بگیرد و با آن زراعت کنـد ، اقوی این است که حاصـلی که به دست می آیـد مالک می شود ، ولی احوط عدم تصـرّف در آن است . مسأله ۲۳۳۸ اگر لباسـی را بخرد و ثمن آن را از مالی که به قرض ربوی گرفته ، یـا از مـال حلالـی که مخلوط با آن مال است به صاحب لباس بدهـد ، پوشـیدن آن لباس و نماز خوانـدن با آن اشـکال ندارد ، و همچنین است اگر به فروشـنده بگوید که: (این لباس را با این مال می خرم) هر چند احوط آن است که آن لباس را استعمال نکند . مسأله ۲۳۳۹ اگر انسان مقداری پول به کسـی بدهد که در شهر دیگر از طرف او کمتر بگیرد اشکال ندارد ،و این را صرف برات می گویند . مسأله ۲۳۴۰ اگر مقداری پول به کسـی قرض بدهد که بعد از چند روز در شهر دیگر زیادتر بگیرد مثلا نهصد و نود تومان بدهد که بعد از ده روز در شـهر دیگر هزار تومان بگیرد ربا و حرام است ، ولی اگر کسی که زیادی را می گیرد ، در مقابل زیادی جنس بدهد یا عملی انجام دهد ، اشـکال ندارد . مسأله ۲۳۴۱ اگر کسـی از دیگری طلبی دارد که از جنس طلا و نقره یا کشـیمنی و پیمانه ای نیست می توانـد آن را به شـخص بدهکار یا دیگری به کمتر فروخته و وجه آن را نقد بگیرد ، ولی اگر طلب اسـکناس باشد فروختن آن به کمتر در صورتی که ثمن هم از جنس همان اسـکناس باشد ، محلّ اشـکال است ، و در صورتی که از غیر آن جنس باشـد ، مثل فروش اسـکناس ایرانی به دولار اشـکال نـدارد ، و همچنین طلبی را که از شـخص بدهکار دارد می تواند مبلغی از آن را کسر کند و مابقی را نقد بگیرد .

احکام حواله

مسأله ۲۳۴۲ اگر انسـان طلبکـار خـودرا حواله دهـد که طلب خودرا از دیگری بگیرد و طلبکـار قبول نمایـد ،بعـد از آن که حواله با شرایطی که خواهـد آمـد محقّق شـد ، کسـی که به او حواله شـده بـدهکار می شود ، و دیگر طلبکار نمی توانـد طلبی را که دارد از بدهکار اولی مطالبه نماید . مسأله ۲۳۴۳ بدهکار و طلبکار باید عاقل و بالغ باشند ، و باید کسی آنهارا به ناحق اکراه نکرده باشد ، و سفیه یعنی کسـی که مال خودرا در کارهای بیهوده مصـرف می کند نباشند ، مگر این که با اذن یا اجازه ولی باشد ، ولی اگر حواله بر بریٔ یعنی شخصی که به حواله دهنده بدهکار نیست باشد و حواله دهنده سفیه باشد اشکال ندارد ، و همچنین معتبر است بدهکار و طلبکار به واسـطه افلاس به حکم حاکم شـرع از تصـرّف در اموال منع نشده باشـند ، و اما اگر حواله بر شـخص بریٔ باشد و حواله دهنده مفلس باشد ، اشکال ندارد . مسأله ۲۳۴۴ حواله دادن برکسـی که بدهکار نیست ، در صورتی صحیح است که او قبول کند ، و نیز اگر انسان بخواهد به کسـی که جنسی بدهکار است ، جنس دیگر حواله دهد ، مثلا به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهـد ، تا او قبول نکند حواله صـحیح نیست . مسأله ۲۳۴۵ موقعی که انسان حواله می دهـد بایـد بدهکار باشد ، پس اگر بخواهد از کسـی قرض کند ، تا وقتی از او قرض نکرده نمی تواند اورا به کسـی حواله دهد که آنچه را بعد قرض می دهد از آن کس بگیرد . مسأله ۲۳۴۶ حواله دهنـده و طلبکار بایـد مقـدار حواله و جنس آن را بدانند ، پس اگر مثلا ده من گندم و ده تومان پول به یک نفر بـدهکار باشـد و به او بگویـد: (یکی از دو طلب خودرا از فلانی بگیر) و آن را معین نکند ، حواله صـحیح نیست . مسأله ۲۳۴۷ اگر بدهی واقعاً معین باشد ولی بدهکار و طلبکار در موقع حواله دادن مقدار یا جنس آن را ندانند ، حواله صـحیح است ، مثلا اگر طلب

کسی را در دفتر نوشته باشد و پیش از دیدن دفتر حواله بدهد و بعد دفتر را ببیند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید ، حواله صحیح است . مسأله ۲۳۴۸ طلبکار می تواند حواله را قبول نکند ، اگرچه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید . مسأله ۲۳۴۹ اگر کسی که به حواله دهنده بدهکار نیست ، حواله را قبول کند ، پیش از پرداختن حوالهنمی تواند مقدار حواله را از حواله دهنده مطالبه کند ، و اگر طلبکار طلب خودرا به مقدار کمتر صلح کند ، کسی که حواله را قبول کرده ، فقط همان مقدار را می تواند از حواله دهنده مطالبه نماید . مسأله ۲۳۵۰ بعد از آن که حواله محقّق شد ، حواله دهنده و کسی که به او حواله شده نمی توانند حواله رابهم بزنند ، و هرگاه کسی که به او حواله شده در موقع حواله فقیر نباشد ، اگرچه بعد فقیر شود طلبکار هم نمی تواند حواله را بهم بزند ، و همچنین است اگر موقع حواله فقیر باشد و طلبکار بداند که فقیر است ، ولی اگر نداند فقیر است و بعد بفهمد مالدار شده طلبکار می تواند حواله را بهم بزند و طلب خود را از حواله دهنده بگیرد . مسأله ۲۳۵۱ اگر بدهکار و طلبکار و کسی که به او حواله شده در صورتی که قبول او در صحت حواله معتبر باشد ، مثل این که به حواله دهنده بدهکار نباشد یا یکی از آنان برای خود حقّ بهم زدن حواله را قرار دهد ، مطابق قراری که گذاشته اند می تواند حواله را بهم بزند . مسأله ۲۳۵۲ اگر حواله دهنده خودش طلب طلبکار را بدهد ، چنانچه به در خواست کسی که به او حواله شده و مدیون حواله دهنده بوده داده است ، می توانـد چیزی را که داده از او بگیرد ، و اگر بدون در خواست او داده ، یا این که او مدیون حواله دهنده نبوده ، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید .

احکام رهن

مسأله ۲۳۵۳ رهن آن است که کسی که حقّ مالی برای دیگری بر عهده اوست مقداری از مال خودرا وثیقه بگذارد که اگر حقّ اورا ندهد ، صاحب حقّ بتواند حقّ خودرا از آن مال استیفاء کند ، مانند این که بدهکار مقداری از مال خودرا وثیقه بگذارد ، که اگر طلب اورا ندهد ، طلبش را از آن مال بدست آورد . مسأله ۲۳۵۴ در رهن لازم نیست صیغه بخوانند ، و همین قدر که بدهکار مال خودرا به قصد گرو به طلبکار بدهد و طلبکار هم به همین قصد بگیرد ، رهن صحیح است . مسأله ۲۳۵۵ گرو دهنده و گرو گیرنده باید عاقل و بالغ باشند ، و باید کسی آنهارا به ناحق اکراه نکرده باشد ، و گرو دهنده مفلس و سفیه نباشد ، مگر با اذن و اجازه طلبکاران مفلس و ولی سفیه ، و معنی سفیه و مفلّس در مسأله ۲۳۰۶ گذشت . مسأله ۲۳۵۶ انسان مالی را می تواند گرو بگذارد که شرعاً بتواند در آن تصرّف کند ، و اگر مال دیگری را با اذن یا اجازه او گرو بگذارد صحیح است . مسأله ۲۳۵۷ چیزی را که گرو می گذارند باید بشود از آن استیفاء دین نمود هر چند مملوك نباشد مانند زمینی که متعلق حقّ التحجیر است پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند ، رهن باطل است . مسأله ۲۳۵۸ فواید چیزی را که گرو می گذارند مال مالك آن است و مراد از مالك در این مسائل اعم از صاحب حقّ است . مسأله ۲۳۵۹ گرو گیرنده نمی تواند در مالی که گرو گرفته بدون اجازه مالك تصرّف کند ، و همچنین مالك بدون اذن گرو گیرنده نمی تواند در آن مال تصرّفی کند که با حقّ او منافات داشته باشد . فرموده اند: (اگر طلبکار چیزی را که گرو برداشته با اجازه اعلی الله مقامهم مسأله ۲۳۶۰ جمعی از فقهاء بدهکار بفروشد ، عوض آن هم مثل خود مال گرو می باشد ، و همچنین است در صورتی که بدون اجازه او بفروشد و بعد بدهکار امضاء کند) ولی این حکم محلّ اشکال است ، مگر این که در ضمن عقدی اگرچه خود آن بیع باشد شرط شود که بدهکار عوض را گرو بگذارد ، که در این صورت بر او واجب می شود به شرط خود و فا کند ، یا شرط شود که عوض گرو باشد ، که در این صورت به خود شرط عوض گرو می شود . مسأله ۲۳۶۱ اگر موقعی که باید بدهی خودرا بدهد طلبکار مطالبه کند و او ندهد ، طلبکار در صورتی که وکالت در فروش و برداشت طلب خود داشته باشد ، می تواند مالی را که گرو برداشته بفروشد و طلب خودرا بردارد ، و در صورتی که وکالت نداشته

باشد ، باید از بدهکار اجازه بگیرد ، و اگر دسترسی به او ندارد از حاکم شرع اجازه بگیرد ، و اگر دسترسی به حاکم شرع نباشد از عدول مؤمنین ، و در هر صورت اگر زیادی داشته باشد باید زیادی را به بدهکار بدهد . مسأله ۲۳۶۲ اگر بدهکار غیر از خانه ای که مناسب شأن اوست و در آن نشسته و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که ناچار از داشتن آنهاست چیز دیگری نداشته باشد ، طلبکار نمی تواند طلب خودرا از او مطالبه نماید ، ولی مالی را که گرو گذاشته اگرچه خانه و اثاثیه باشد طلبکار می تواند بفروشد و طلب خود را بردارد .

احکام ضمان

مسأله ۲۳۶۳ اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسی را بدهد ، ضامن شدن او در صورتی صحیح است که به هر لفظی اگرچه عربی نباشد یا به عملی به طلبکار بفهماند که من ضامن شده ام طلب تورا بدهم ، و طلبکار هم قبول کند ، و راضی بودن بدهکار شرط نیست . مسأله ۲۳۶۴ ضامن و طلبکار باید عاقل و بالغ باشند ، و باید کسی هم آنهارا به ناحقّ اکراه نکرده باشد و سفیه و مفلس نباشند ، مگر به اذن یا اجازه ولی سفیه و طلبکاران مفلس . و این شرطها در بدهکار معتبر نیست ، بنابر این اگر کسی ضامن شود که بدهی بچه یا دیوانه یا سفیه یا مفلس را بدهد ، صحیح است . مسأله ۲۳۶۵ هرگاه برای ضامن شدن خودش شرطی قرار دهد ، مثلا بگوید: (اگر بدهکار قرض تورا نداد من ضامنم) صحت ضمان محلّ اشکال است . مسأله ۲۳۶۶ کسی که انسان ضامن بدهی او می شود باید بدهکار باشد ، پس اگر کسی بخواهد از دیگری قرض کند ، تا وقتی قرض نکرده نمی شود ضامن او شد . مسأله ۲۳۶۷ در صورتی انسان می تواند ضامن شود که طلبکار و بدهکار و جنس بدهی همه در واقع معین باشند ، پس اگر دو نفر از کسی طلبکار باشند و انسان بگوید: (من ضامن هستم که طلب یکی از شماهارا بدهم) چون معین نکرده که طلب کدام را می دهد ، ضامن شدن او باطل است ، و نیز اگر کسی از دو نفر طلبکار باشد و شخصی بگوید: (من ضامن هستم که بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم) چون معین نکرده که بدهی کدام را می دهد ، ضامن شدن او باطل می باشد ، و همچنین اگر کسی از دیگری مثلا ده من گندم و ده تومان پول طلبکار باشد و شخصی بگوید: (من ضامن یکی از دو طلب تو هستم) و معین نکند که ضامن گندم است یا پول ، صحیح نیست . مسأله ۲۳۶۸ اگر طلبکار طلب خودرا به ضامن ببخشد ، ضامن نمی تواند ازبدهکار چیزی بگیرد ، و اگر مقداری از آن را ببخشد ، نمی تواند آن مقداررا مطالبه نماید . مسأله ۲۳۶۹ اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد ، نمی تواند از ضامن شدن خود برگردد . مسأله ۲۳۷۰ ضامن و طلبکار بنابر احتیاط واجب نمی توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را بهم بزنند . مسأله ۲۳۷۱ هرگاه انسان در موقع ضامن شدن بتواند طلب طلبکار را بدهد ، اگرچه بعد فقیر شود طلبکار نمی تواند ضامن بودن اورا بهم بزند و طلب خودرا از بدهکار اول مطالبه نماید ، و همچنین است اگر در آن موقع نتواند طلب اورا بدهد ، ولی طلبکار بداند و به ضامن شدن او راضی شود . مسأله ۲۳۷۲ اگر انسان در موقعی که ضامن می شود نتواند طلب طلبکار را بدهد و طلبکار در آن وقت نداند و بعد ملتفت شود ، می تواند ضامن بودن اورا به هم بزند ، ولی اگر پیش از آن که طلبکار ملتفت شود ضامن قدرت پیدا کرده باشد ، چنانچه بخواهد ضامن بودن اورا به هم بزند اشکال دارد . مسأله ۲۳۷۳ اگر کسی بدون اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی اورا بدهد ، نمی تواند از او چیزی بگیرد . مسأله ۲۳۷۴ اگر کسی با اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی اورا بدهد ، می تواند مقداری را که ضامن شده پس از دادن از او مطالبه نماید ، ولی اگر به جای جنسی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد ، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید ، مثلا اگر ده من گندم بدهکار باشد و ضامن ده من برنج بدهد ، نمی تواند برنج را از او مطالبه نماید ، ولی اگر خودش راضی شود که برنج بدهد اشکال ندارد .

احکام کفالت

مسأله ۲۳۷۵ کفالت آن است که انسان متعهـد شود هر وقت طلبکار بـدهکار را خواست به او تسـلیم کنـد ، و به کسـی که این طور متعهد می شود کفیل می گویند . مسأله ۲۳۷۶ کفالت در صورتی صحیح است که کفیل به هر لفظی اگرچه عربی نباشد یا به عملی به طلبکـار بفهمانـد که من متعهـدم هر وقت بـدهکار خودرا بخواهی به تو تسـلیم کنم ، و طلبکـار یـا ولی او هم قبول نمایـد . مسأله ۲۳۷۷ کفیل بایـد عاقل و بالغ باشد ، و باید سـفیه و مفلس نباشد در صورتی که مسـتلزم تعهد به مال باشد ، مگر با اذن یا اجازه ولی سفیه و طلبکاران مفلس ، و اورا بر کفالت به ناحقّ اکراه نکرده باشند ، و بتواند کسی را که کفیل او شده حاضر نماید . مسأله ۲۳۷۸ یکی از پنج چیز کفالت را بهم می زند :اول: کفیل بدهکار را به طلبکار تسـلیم نماید ، یا بدهکار خودش را تسـلیم کند ، یا شـخص دیگری اورا تسـلیم نمایـد و طلبکار هم قبول کند . دوم: طلب طلبکار داده شود . سوم: طلبکار از طلب خود بگذرد ، یا به دیگری به بیع یا صلح یا حواله وماننـد اینها منتقل کنـد . چهارم: بدهکار بمیرد . پنجم: طلبکار کفیل را از کفالت آزاد کند . مسأله ۲۳۷۹ اگر کسـی به زور یا به حیله ای بـدهکاررا از دست طلبکار رها کند ، چنانچه طلبکار دسترسـی به او نداشـته باشد ، کسـی که بدهکار را رها کرده باید اورا به طلبکار تسلیم کند ، و اگر تسلیم نکرد باید طلب او را بپردازد .

احکام ودیعه (امانت)

مسأله ۲۳۸۰ اگر انسان مال خودرا به کسـی بدهـد و بگویـد: (نزد تو امانت باشـد) و او هم قبول کنـد ، یا بدون این که حرفی بزنند صاحب مال بفهمانـد که مال را برای نگهـداری به او می دهـد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد ، باید به احکام ودیعه که می آید عمل نمایند . مسأله ۲۳۸۱ امانت دار و کسـی که مال را امانت می گـذارد باید هردو عاقل باشـند ، پس اگر انسان مالی را پیش دیوانه امانت بگذارد ، یا دیوانه مالی را پیش کسـی امانت بگذارد ، صحیح نیست . و کسی که مال خودش را امانت می گذارد باید بالغ باشـد ، و جایز است بچه ممیز مال دیگری را با اذنش نزد کسـی امانت بگذارد ، و امانت گذاشـتن نزد بچه ممیز در صورتی که متمکّن از حفظ باشد و امانت را حفظ کند و مسـتلزم تصـرّف در مال بچه نباشد ، اشکال ندارد . و معتبر است کسی که مال خودش را امانت می گذارد سـفیه و مفلس نباشد ، مگر با اذن یا اجازه ولی سفیه و طلبکاران مفلس ، ولی امانت گذاشتن نزد سفیه و مفلس در صورتی که مسـتلزم تصـرّف آنهـا در مـال خودشـان نباشـد مـانعی نـدارد ، و در صورت اسـتلزام بـا اذن یا اجازه ولی و طلبکاران اشکال ندارد . مسأله ۲۳۸۲ اگر از بچه ای چیزی را بـدون اذن صاحبش به طور امانت قبول کنـد ، بایـد آن را به صاحبش بدهد ، و اگر آن چیز مال خود بچه است و ولی اجازه امانت گذاشـتن آن را نـداده باشـد ، لازم است آن مال را به ولی او برسانـد ، و چنانچه در رسانـدن مال به آنان کوتاهی کنـد و تلف شود ، بایـد عوض آن را بدهـد ، و همچنین است اگر امانت گذار دیوانه باشد . مسأله ۲۳۸۳ کسـی که نمی توانـد امانت را نگهـداری نماید ، در صورتی که امانت گذار ملتفت حال او نباشد ، نباید امانت را قبول کند . مسأله ۲۳۸۴ اگر انسان به صاحب مال بفهمانـد که برای نگهـداری مال او حاضـر نیست ، چنانچه او مال را بگذارد و برود و آن مال تلف شود ، کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست ، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید . مسأله ۲۳۸۵ کسـی که چیزی را امانت می گـذارد ، هر وقت بخواهد می تواند آن را پس بگیرد ، و کسـی هم که امانت را قبول می کنـد هر وقت بخواهد می تواند آن را به صاحبش برگرداند . مسأله ۲۳۸۶ اگر انسان از نگهداری امانت منصـرف شود و ودیعه را به هم بزند ، باید هرچه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولی صاحبش برساند ، یا به آنان خبر دهد که حاضر به نگهداری نیست

، و اگر بـدون عـذر مال را به آنان نرسانـد و خبر هم ندهـد ، چنانچه مال تلف شود بایـد عوض آن را بدهد . مسأله ۲۳۸۷ کسی که امـانت را قبول می کنـد ، اگر برای آن جـای مناسبی نـدارد ، بایـد جای مناسب تهیه نمایـد و طوری آن را نگهـداری کنـد که مردم نگوینـد در نگهـداری آن کوتـاهی نموده است ، و اگر در جایی که مناسب نیست بگـذارد و تلف شود ، بایـد عوض آن را بدهـد . مسأله ۲۳۸۸ کسـی که امـانت را قبول می کنـد ، اگر تعـدی کنـد یعنی زیـاده روی نمایـد ، مثـل آن که مرکبی که نزد او به امـانت گذاشـته شـده بـدون اذن صـاحبش سوار شود و یـا تفریط کنـد یعنی در نگهـداری آن کوتاهی نمایـد ، مثل آن که آن را در جایی بگـذارد که اطمینان از آن نباشـد که کسـی بفهمـد و آن را ببرد ضامن است ، و چنانچه تلف شود باید عوض آن را اگر مثلی است مثـل و اگر قیمی است قیمتش را بدهـد ، و در غیر این دو صورت ضـامن نیست . مسـأله ۲۳۸۹ اگر صاحب مال برای نگهـداری مال خود جایی را معین کنـد ، و به کسـی که امانت را قبول کرده بگویـد که باید مال را در اینجا حفظ کنی و اگر احتمال هم بدهی که از بین برود نباید آن را به جای دیگر ببری ، جایز نیست آن را به جای دیگر ببرد ، و اگر ببرد ضامن است . مسأله ۲۳۹۰ اگر صاحب مال برای نگهـداری مال خود جایی را معین کنـد ، و کسـی که امانت را قبول کرده بداند آن محلّ در نظر صاحب مال خصوصـیتی نداشـته ، بلکه یکی از موارد حفـظ آن بوده ، می توانـد آن را به جای دیگری که مال در آن جا محفوظ تر یا مثل محلّ اولی است ببرد ، و چنـانچه مـال در آن جـا تلف شود ضامن نیست . مسأله ۲۳۹۱ اگر صـاحب مال دیوانه شود ، کسـی که امانت را قبول کرده بایـد فوراً امانت را به ولی او برسانـد ، و یا به ولی او خبر دهـد ، و اگر بـدون عـذر شـرعی مال را به ولی او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ، باید عوض آن را بدهد . مسأله ۲۳۹۲ اگر صاحب مال بمیرد ، امانت دار باید فوراً مال را به وارث او برساند ، یا به وارث او خبر دهد ، و چنانچه بدون عذر شرعی مال را به وارث او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند ، و مال تلف شود باید عوض آن را بدهد ، ولی اگر برای آن که بفهمد کسـی که می گوید من وارث میتم راست می گوید یا نه ، یا میت وارث دیگری دارد یـا نه ، مـال را ندهـد و از خبـر دادن هم کوتـاهی کنـد و مـال تلـف شود ، چیزی برعهـده او نیست . مسـأله ۲۳۹۳ اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشته باشد ، کسی که امانت را قبول کرده باید مال را به همه ورثه بدهد ، یا به کسی بدهد که همه آنان گرفتن مال را به او واگـذار کرده انـد ، پس اگر بـدون اجازه دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهـد ، ضامن سـهم دیگران است ، و اگر نسبت به مـال وصـی هم معین کرده باشـد ، اجـازه او هم معتبر است . مسأله ۲۳۹۴ اگر کسـی که امانت را قبول کرده بمیرد یـا دیوانه شود ، وارث یـا ولی او بایـد هرچه زودتر به صـاحب مال اطّلاع دهـد ، یا امانت را به او برسانـد . مسأله ۲۳۹۵ هرگاه امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببینـد ، اگر اطمینان دارد که امانت به صاحبش می رسد ، مثل این که وارث او امین بوده و از امانت اطّلاع دارد ، و همچنین اطمینان دارد که صاحبش راضی به ماندن آن نزد ورثه می باشد لازم نیست امانت را به صاحب آن یا وکیـل یـا ولی او برسانـد ، و یا وصـیت کنـد ، هرچنـد احوط آن است که امانت را به صاحب آن یا وکیل یا ولی او برسانـد ، و اگر ممکن نیست ، آن را به حـاکم شـرع بدهـد . و در غیر این صورت بایـد به هر طریقی که ممکن است حقّ را به صـاحبش یا وکیل یا ولی او برساند ، و اگر ممکن نشد وصیت کند و شاهد بگیرد و به وصی و شاهد اسم صاحب مال و جنس و خصوصیات مال و محلّ آن را بگوید . مسأله ۲۳۹۶ اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببینـد و به وظیفه ای که در مسأله پیش گـذشت عمل نکنـد ، چنانچه آن أمانت از بین برود ، باید عوضش را بدهد ، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد و مرض او خوب شود ، یا بعد از مدتی پشیمان شود و وصیت کند ، هر چند مال بعد از وصیت تلف شود .

احکام عاریه

مسأله ۲۳۹۷ عاریه آن است که انسان مال خودرا به دیگری بدهـد که بدون عوض از آن اسـتفاده کند . مسأله ۲۳۹۸ لازم نیست در

عاریه صیغه بخوانند ، و اگر مثلا لباس را به قصد عاریه به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد ، صحیح است . مسأله ۲۳۹۹ عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آن متعلّق حقّ یا ملك دیگری است مثل آن که آن را اجاره داده باشد در صورتی صحیح است که مالك چیز غصبی یا کسی که منفعت ملك یا متعلّق حقّ اوست به عاریه دادن راضی باشد . مسأله ۲۴۰۰ چیزی را که منفعتش مال انسان است مثلا آن را اجاره کرده می تواند به کسی که بر آن مال مورد اطمینان است ، یا به اذن مالك عاریه بدهد ، ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند ، نمی تواند آن را به دیگری عاریه دهد . مسأله ۲۴۰۱ اگر دیوانه و بچه مال خودرا عاریه بدهند صحیح نیست ، و همچنین عاریه دادن سفیه و مفلس مال خودرا صحیح نیست ، مگر با اذن یا اجازه ولی سفیه و طلبکاران مفلس ، و اگر ولی مصلحت بداند مال کسی را که بر او ولایت دارد عاریه دهد ، اشکال ندارد . مسأله ۲۴۰۲ اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند ، و در استفاده از آن زیاده روی هم ننماید ، و اتّفاقاً آن چیز تلف شود ، ضامن نیست ، ولی چنانچه شرط کنند که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد ، یا چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد ، باید عوض آن را بدهد . مسأله ۲۴۰۳ اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد ، چنانچه تلف شود ضامن نیست . گذشت . ۲۳۹۲ مسأله ۲۴۰۴ اگر عاریه دهنده بمیرد ، عاریه گیرنده وظیفه اش همان است که در مسأله ۲۴۰۵ اگر عاریه دهنده طوری شود که شرعاً نتواند در مال خود تصرّف کند مثلا دیوانه شود گذشت . ۲۳۹۱ وظیفه عاریه کننده همان است که در مسأله ۲۴۰۶ عاریه عقد جایز است ، و عاریه دهنده و کسی که عاریه کرده می توانند هر وقت بخواهند عاریه را به هم بزنند ، بنابراین عاریه دهنده می تواند آنچه را که عاریه داده پس بگیرد ، مگر در موردی که زمینی را برای دفن میت عاریه داده باشد که بعد از دفن نمی تواند زمین را به نبش قبر میت پس بگیرد . مسأله ۲۴۰۷ عاریه دادن چیزی که استفاده حلال ندارد مثل آلات لهو و قمار باطل است ، و همچنین است عاریه دادن ظرف طلا و نقره به جهت خوردن و آشامیدن بلکه بنابر احتیاط واجب برای سایر استعمالات هر چند زینت نمودن باشد . مسأله ۲۴۰۸ عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن ، و عاریه دادن حیوان نر برای کشیدن بر ماده صحیح است . مسأله ۲۴۰۹ اگر چیزی را که عاریه کرده به مالك یا وکیل یا ولی او بدهد و بعد آن چیز تلف شود ، عاریه کننده ضامن نیست ، ولی اگر بدون ا جازه صاحب مال یا وکیل یا ولی او آن را به جایی ببرد ، اگرچه جایی باشد که صاحبش معمولاـ به آن جا می برده مثل آن که اسب را در اصطبلی که صاحبش برای آن درست کرده ببندد ضامن است ، و در صورت تلف باید عوض آن را بدهد . مسأله ۲۴۱۰ اگر چیز نجس را برای کاری که شرط آن پاکی است عاریه دهد مثلا ظرف نجس را عاریه دهد که در آن غذا بخورند باید نجس بودن آن را به کسی که عاریه می کند بگوید ، و اگر لباس نجس را برای نماز خواندن عاریه دهد ، لازم نیست نجس بودن آن را اطّلاع دهد ، مگر در صورتی که عاریه کننده بخواهد با لباس پاك واقعی نماز بخواند ، که احتیاط واجب آن است که نجس بودنش را به او اطّلاع دهد . مسأله ۲۴۱۱ چیزی را که عاریه کرده بدون اجازه صاحب آن نمی تواند به دیگری اجاره یا عاریه دهد . مسأله ۲۴۱۲ اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهد ، چنانچه کسی که اول آن چیزرا عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود ، عاریه دومی باطل نمی شود . مسأله ۲۴۱۳ اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است ، باید آن را به صاحبش برساند ، و نمی تواند به عاریه دهنده بدهد . مسأله ۲۴۱۴ اگر مالی را که می داند غصبی است عاریه کند و از آن استفاده ای ببرد و در دست اواز بین برود ، مالك می تواند عوض مال و عوض استفاده ای را که عاریه کننده برده از او یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند ، و اگر از عاریه کننده بگیرد ، او نمی تواند چیزی را که به مالك می دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید . مسأله ۲۴۱۵ اگر نداند مالی را که عاریه کرده غصبی است و در دست او از بین برود ، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد ، او هم می تواند آنچه را که به صاحب مال داده از عاریه دهنده مطالبه نماید ، ولی اگر چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد ، یا عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود عوضش را بدهد ، نمی تواند عوض آن را که به صاحب مال می دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید .

احکام هبه

هبه عبارت است از تملیک عین مجاناً بـدون این که در مقابل عین عوضـی دریافت کند وبخشـیده شده باید عین اگر چه بنحو مشاع باشد ، نه منفعت ، وچه در خارج باشد یا در ذمه ، در صورتی که به غیر کسی که در ذمه اوست ببخشد ، واگر به کسی که آن عین در ذمه اوست ببخشد ، ذمه مدیون بریء می شود ، و نمی تواند به آن چه بخشـیده رجوع کند . این کتاب را به تو : مسأله ۲۴۱۶ در هبه ایجاب وقبول معتبر است ، چه به لفظ باشد مثل آن که بگوید یا به فعل باشد ، مثل آن که کتاب را به قصد قبول کردم : وکسـی که به او بخشـیده شده بگوید بخشیدم بخشش به طرف بدهد ، واو هم به قصد قبول بگیرد . مسأله ۲۴۱۷ معتبر است هبه کننده عاقل وبالغ وقاصد باشد ،وبر هبه اکراه نشده باشد ، وبه واسـطه سـفاهت وافلاس ممنوع از تصرّف در مالش نباشد ، ومالک مالی باشد که می بخشد ،یا بر آن ولایت داشـته باشد ، وگرنه آن هبه فضولی است وصحت آن منوط به اجازه کسی است که اجازه او معتبر است . مسأله ۲۴۱۸ در هبه قبض معتبر است ، پس اگر مالی را به کسـی ببخشـد ، تا به قبض او ندهد ، هبه محقّق نمی شود ، وباید کسـی که مال به او بخشـیده شـده ، به اذن هبه کننده قبض کند ، ولی اگر آن چه را بخشـیده ، در تصـرّف کسـی باشد که به او بخشـیده ، کفـایت از قبض می کنـد . وقبض در غیر منقـول ماننـد خـانه وزمیـن بـه این است که مـانع از تصـرّف را برطرف کنـد ، ومـال را در استیلای کسـی که به او بخشـیده قرار دهـد ، ودر منقول به این است که به طرف بدهـد ، وطرف هم از او بگیرد . مسـأله ۲۴۱۹ اگر مالی را به کسـی که به حـد بلوغ نرسـیده یا به دیوانه ببخشـد ، معتبر است ولی آن دو قبول کنـد ، وآن مال را قبض نماید ، ولی اگر ولی به آن دو ببخشـد ، ودر دست خودش باشـد ، بودن آن مال در تصـرّف ولی از قبض کفایت می کند . مسأله ۲۴۲۰ اگر به یکی از ارحـام خویشاونـدان خود مالی ببخشـد ، بعـد از آن که به قبض او داد ، نمی توانـد رجوع کنـد و پس بگیرد ، وهمچنین است در صورتی که هبه کننده بر کسـی که به او هبه شده ، شـرط کند ، وبه آن شـرط عمل شود ، یا کسی که به او هبه شده ، در مقابل هبه عوضـی به هبه کننده بدهد . ودر غیر موارد ذکر شده تا عین مالی که هبه شده باقی باشد ، می تواند مال بخشیده شده را پس بگیرد ، ولی اگر تلف شـده یـا آن را به دیگری منتقل کرده ، یا تغییری در عین داده مثل آن که اگر پارچه بوده ، آن را رنگ کرده باشـد نمی تواند پس بگیرد . مسأله ۲۴۲۱ زن وشوهر در لزوم هبه ، حکم رحم را ندارنـد . مسأله ۲۴۲۲ اگر مالی را به کسی ببخشد ، ودر ضمن آن بر آن کس شـرط کند که مالی به او بدهد یا کاری که جایز باشد برای او انجام دهد ، باید کسـی که بر او شرط شده ، به آن شـرط عمل کنـد ، وهبه کننـده قبل از عمل به شـرط می تواند رجوع نماید ، وهمچنین اگر کسـی که براو شـرط شده ، به شـرط عمل نکنـد ، ویا نتواند به آن شـرط عمل نماید ، هبه کننده می تواند رجوع کند . مسأله ۲۴۲۳ اگر هبه کننده یا کسـی که مال به او هبه شـده ، قبـل از قبض بمیرد ، هبه باطـل می شود . مسـأله ۲۴۲۴ اگر هبه کننـده بعـد از قبض دادن بمیرد ، ورثه نمی تواننـد رجوع کننـد ، و همچنین اگر کسـی که مال به او بخشـیده شـده بمیرد ، هبه کننـده نمی توانـد رجوع نمایـد . از بخششـی که کردم : مسأله ۲۴۲۵ همچنان که رجوع به گفتن محقّق می شود مثل آن که بگویـد به فعل نیز محقّق می شود ، مثل آن که به قصد رجوع از طرف بگیرد ، یا آن چه را بخشیده به قصـد برگشـتم رجوع به دیگری واگـذار نماید ، ودر تحقّق رجوع ، دانسـتن کسـی که مال به او هبه شده ، معتبر نیست . مسأله ۲۴۲۶ مالی را که به شخصـی بخشیده ، اگر در ملک آن شخص ، زیادی منفصل یا قابل انفصال پیدا کند مثل آن که گوسـفند برّه آورد ، یا درخت میوه دهد مال آن شـخص است ، واگر هبه کننده ، در هبه مثل گوسفند ودرخت ، رجوع کند ، نمی تواند برّه ومیوه را از آن شخص پس بگیرد .

احکام غصب

احکام غصب

غصب آن است که انسان از روی ظلم بر مال یا حقّ کسی مسلّط شود ، و این یکی از گناهان بزرگ است که اگر کسی انجام دهد در قیامت به عذاب سخت گرفتار می شود . از حضرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده است که: هرکس یک وجب زمین از دیگری غصب کند ، در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او می اندازند . مسأله ۲۶۰۹ اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه و پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند ، حقّ آنان را غصب نموده ، و همچنین است اگر کسی در مسجد جایی را برای خود بگیرد و دیگری نگذارد از آن جا استفاده نماید . مسأله ۲۶۱۰ چیزی را که انسان پیش طلبکار گرو می گذارد باید پیش او بماند که اگر طلب او را ندهد طلب خودرا از آن به دست آورد ، پس اگر پیش از آن که طلب او را بدهد آن چیزرا از او بگیرد ، حقّ او را غصب کرده است . مسأله ۲۶۱۱ مالی را که نزد کسی گرو گذاشته اند ، اگر دیگری غصب کند صاحب مال و طلبکار می توانند چیزی را که غصب کرده از او مطالبه نمایند ، و چنانچه آن چیزرا از او بگیرند باز هم در گرو است ، و اگر آن چیز از بین برود و عوض آن را بگیرند ، آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می باشد . مسأله ۲۶۱۲ اگر انسان چیزی را غصب کند ، باید به صاحبش برگرداند ، و اگر آن چیز از بین برود باید عوض آن را به او بدهد . مسأله ۲۶۱۳ اگر از آنچه غصب کرده منفعتی به دست آید مثلاـ از گوسفندی که غصب کرده برّه ای پیدا شود مال صاحب مال است ، و نیز کسی که مثلا خانه ای را غصب کرده ، اگرچه در آن ننشیند باید اجاره آن را بدهد . مسأله ۲۶۱۴ اگر از بچه یا دیوانه چیزی را که مال آنها است غصب کند ، باید آن را به ولی او بدهد ، و اگر از بین رفته باید عوض آن را بدهد . مسأله ۲۶۱۵ هرگاه دو نفر باهم چیزی را غصب کنند ، اگر هریک مسلّط بر نصف آن باشد ، هرکدام ضامن نصف آن است ، و اگر بر تمام آن مسلّط باشد ، هرکدام ضامن تمام آن است . مسأله ۲۶۱۶ اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند مثلاـ گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید چنانچه جدا کردن آنها ممکن است ، اگرچه زحمت داشته باشد باید جدا کند و به صاحبش برگرداند . مسأله ۲۶۱۷ اگر شخصی چیزی را غصب کند که در آن صنعتی بکار رفته باشد مانند طلایی که آن را گوشواره ساخته باشند و آن را خراب کند ، باید ماده آن را با قیمت آن صنعت و صفت به صاحبش بدهد ، و اگر قیمت ماده بعد از خرابی از قیمت آن قبل از خرابی کمتر شده باشد باید ما به التفاوت را هم بپردازد ، و چنانچه بگوید آن را مثل اولش می سازم ، مالک ملزم نیست قبول کند ، و مالک هم نمی تواند او را الزام کند که مثل اولش بسازد . مسأله ۲۶۱۸ اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود مثلا طلایی را که غصب کرده گوشواره بسازد چنانچه صاحب مال بگوید مال را به همین صورت بده ، باید به او بدهد ، و نمی تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد ، و همچنین بدون اجازه مالک حقّ ندارد آن را به صورت اولش در آورد ، و اگر بدون اجازه او آن را به صورت اولش در آورد ، ضمانت قیمت آن صفت محلّ اشکال و احوط صلح است . مسأله ۲۶۱۹ اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود و صاحب مال بگوید باید آن را به صورت اول در آوری ، واجب است آن را به صورت اولش در آورد ، و چنانچه قیمت آن به واسطه تغییر دادن از اولش کمتر شود باید تفاوت آن را به صاحبش بدهد . مسأله ۲۶۲۰ اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند یا درخت بنشاند ، زراعت و درخت و میوه آن مال خود اوست ، و چنانچه صاحب زمین راضی نباشد که زراعت و درخت در زمین او بماند ، کسی که غصب کرده باید فوراً زراعت یا درخت خودرا اگرچه ضرر نماید از زمین بکند ، و نیز باید اجاره زمین را در مدتی که زراعت و درخت در آن بوده ، بلکه اجاره قبل از آن مدت را از زمان غصب به صاحب زمین بدهد ، و خرابیهایی را که در زمین پیدا شده درست کند ، مثلا جای درختهارا پر نماید ، و اگر به واسطه اینها قیمت زمین از اولش کمتر شود باید تفاوت آن را هم بدهد ، و نمی تواند صاحب زمین را ملزم کند که زمین را به او بفروشد یا اجاره دهد ، و نیز صاحب زمین نمی تواند او را ملزم کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد . مسأله

۲۶۲۱ اگر صاحب زمین راضی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند ، کسی که آن را غصب کرده لازم نیست درخت و زراعت را بکند ، ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد . مسأله ۲۶۲۲ اگر چیزی که غصب کرده از بین برود ، در صورتی که قیمی باشد یعنی خصوصیات افراد صنف آن از جهت ارزش و رغبت عقلاء معمولاً تفاوت داشته باشد ، مانند حیوانات باید قیمت آن را بدهد ، و چنانچه قیمت بازار آن از زمان غصب تا زمان ادای قیمت اختلاف داشته باشد بنابر احتیاط واجب بالاترین قیمتی را که از زمان غصب تا زمان تلف داشته بدهد ، و احتیاط مستحب آن است که بالاترین قیمت از زمان غصب تا زمان ادای قیمت را بدهد . مسأله ۲۶۲۳ اگر چیزی را که غصب کرده و از بین رفته مثلی باشد یعنی خصوصیات افراد صنف آن معمولا از جهت ارزش و رغبت عقلاء تفاوت ندارد ، مانند حبوبات باید مثل همان چیزی را که غصب کرده در خصوصیات نوعی و صنفی بدهد ، مثلا اگر گندم دیم غصب کرده نمی تواند گندم آبی بدهد ، و همچنین اگر گندم دیم اعلاء بوده ، نمی تواند پست را بدهد . مسأله ۲۶۲۴ اگر چیزی را که مثل گوسفند است غصب نماید و از بین برود ، چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده ولی در مدتی که پیش او بوده چاق شده باشد ، باید قیمت گوسفند چاق را بدهد . مسأله ۲۶۲۵ اگر چیزی را که غصب کرده دیگری از او غصب نماید و از بین برود ، صاحب مال می تواندعوض آن را از هر یک از آنان بگیرد ، یا از هرکدام مقداری از عوض آن را بگیرد ، و چنانچه عوض مال را از اولی بگیرد ، اولی می تواند آنچه را داده از دومی بگیرد ، ولی اگر از دومی بگیرد ، او نمی تواند آنچه را که داده از اولی بگیرد . مسأله ۲۶۲۶ اگر خرید و فروشی که می شود یکی از شرطهای معامله در آن نباشد ، مثلا چیزی را که باید مقدار آن معلوم باشد با جهل به مقدار بفروشد معامله باطل است ، و چنانچه فروشنده و خریدار با قطع نظر از معامله راضی باشند که در مال یکدیگر تصرّف کنند ، اشکال ندارد ، وگرنه چیزی را که از یکدیگر گرفته اند باید به همدیگر برگردانند ، و در صورتی که مال هریک در دست دیگری تلف شود ، چه بدانند معامله باطل است و چه ندانند ، باید عوض آن را بدهد ، پس اگر مثلی است مثل آن را بدهد ، و اگر قیمی است قیمت وقتی را که تلف شده بدهد ، هرچند احوط آن است که بالاترین قیمت از زمان گرفتن مال تا زمان تلف را بدهد ، و احوط از آن این است که بالاترین قیمت از زمان گرفتن تا زمان ادای قیمت را بدهد . مسأله ۲۶۲۷ هرگاه مالی را از فروشنده بگیرد که آن را ببیند یا مدتی نزد خود نگه دارد تا اگر پسندید بخرد ، در صورتی که آن مال تلف شود ، حکم بضمان عوض آن محلّ اشکال و احوط صلح است .

احکام مالی که انسان آن را پیدا می کند

احکام مالی که انسان آن را پیدا می کند

مسأله ۲۶۲۸ چنانچه انسان مال گم شده ای که حیوان نباشد پیدا کند ، در صورتی که نشانه ای نداشته باشد که به واسطه آن صاحبش هرچند بین چند نفر معین معلوم شود ، و قیمت آن از یک درهم یعنی ۶ نخود نقره سکه دار کمتر باشد ، جایز است آن را بردارد و تملّک کند و تفحص از مالکش لازم نیست ، ولی احتیاط مستحب آن است که از طرف صاحبش به فقرا صدقه بدهد . مسأله ۲۶۲۹ اگر مالی پیدا کند که نشانه دارد و قیمت آن از یک درهم کمتر است ، چنانچه صاحب آن معلوم باشد هرچند در بین افراد معین تا رضایت او را نداند نمی تواند بدون اجازه او بردارد ، و اگر صاحب آن به هیچ وجه معلوم نباشد ، می تواند برای خود بردارد ، و بنابر احتیاط واجب هر وقت صاحبش پیدا شد در صورتی که تلف نشده خود مال را ، و در صورتی که تلف شده عوض آن را به او بدهد . مسأله ۲۶۳۰ هرگاه چیزی که پیدا کرده نشانه ای دارد که به واسطه آن می تواند صاحبش را پیدا کند ، چه صاحب آن مسلمان باشد یا کافری که مالش محترم است ، در صورتی که قیمت آن چیز به مقدار یک درهم برسد ، باید از روزی

که آن را پیدا کرده تا یک سال در محلّ اجتماع مردم اعلان کند . مسأله ۲۶۳۱ اگر انسان خودش نخواهد إعلان کند ، می تواند به کسی که اطمینان دارد بگوید که از طرف او اعلان نماید . مسأله ۲۶۳۲ اگر تا یک سال اعلان کند و صاحب مال پیدا نشود ، در صورتی که آن مال را در غیر حرم مکّه پیدا کرده باشد ، می تواند آن را برای صاحبش نگه دارد که هر وقت پیدا شد به او بدهد ، یا از طرف صاحبش به فقرا صدقه بدهد ، یا برای خود بردارد ، ولی هرگاه صاحبش پیدا شد حقّ دارد بگیرد ، و اگر آن مال را در حرم پیدا کرده باشد باید از طرف صاحبش به فقرا صدقه بدهد . مسأله ۲۶۳۳ بعد از آن که یک سال اعلان کرد و صاحب مال پیدا نشد ، اگر مال را برای صاحبش نگهداری کند و از بین برود ، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و تعدی یعنی زیاده روی هم ننموده ، ضامن نیست ، ولی اگر برای خود برداشته و از بین رفته ، در صورتی که مالک پیدا شود و مطالبه کند ضامن است ، و اگر صدقه داده باشد ، صاحب مال مخیر است بین آن که به صدقه راضی شود یا عوض مالش را بگیرد و ثواب صدقه برای صدقه دهنده باشد . مسأله ۲۶۳۴ کسی که مالی را پیدا کرده ، اگر عمداً به دستوری که گذشت اعلان نکند ، گذشته از این که معصیت کرده ، تکلیف ساقط نشده و باید به همان دستور اعلان کند . مسأله ۲۶۳۵ اگر دیوانه یا بچه نابالغ چیزی که باید اعلان شود پیدا کند ، ولی او می تواند به دستور مذکور اعلان نماید ، ولی اگر از آنها گرفت اعلان بر او واجب می شود ، و پس از یک سال یا آن را برای صاحبش نگهداری کند ، و یا برای صغیر یا دیوانه تملّک کند ، و یا از طرف صاحبش به فقرا صدقه بدهد ، و اگر صاحبش پیدا شد و راضی به صدقه نشد ، ولی بنابر احتیاط واجب عوض آن را از مال خودش بپردازد . مسأله ۲۶۳۶ اگر انسان در بین سالی که اعلان می کند از پیدا شدن صاحب مال ناامید شود ، تملّک آن اشکال دارد ، ولی می تواند از طرف صاحبش صدقه بدهد ، و بنابر احتیاط واجب از حاکم شرع اذن بگیرد . مسأله ۲۶۳۷ اگر در بین سالی که اعلان می کند مال از بین برود ، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده یا تعدی یعنی زیاده روی کرده باشد ضامن است ، و اگر کوتاهی نکرده و زیاده روی هم ننموده ضامن نیست . مسأله ۲۶۳۸ اگر مالی پیدا کند که قیمت آن به یک درهم می رسد و تعریفش ممکن نیست مثل اینکه مال نشانه دارد ولی در جایی پیدا کند که معلوم است به واسطه اعلان ، صاحب آن پیدا نمی شود ، یا نشانه دار نباشد می تواند از روز اول آن را از طرف صاحبش به فقراء صدقه بدهد ، و بنابر احتیاط واجب به اذن حاکم شرع باشد . مسأله ۲۶۳۹ اگر چیزی را پیدا کند و به خیال این که مال خود او است بردارد ، بعد بفهمد مال خودش نبوده ، احکام گمشده که در مسائل قبل گذشت بر آن جاری است . مسأله ۲۶۴۰ لازم نیست موقع اعلان جنس چیزی را که پیدا کرده بگوید ، بلکه همین قدر که بگوید چیزی پیدا کرده ام کافیست ، مگر در صورتی که بدون ذکر جنس ، اعلان از جهت تأثیر در التفات کسی که مالش را گم کرده بی فایده باشد . مسأله ۲۶۴۱ اگر کسی چیزی را پیدا کند و دیگری بگوید مال من است و نشانه های آن را بگوید ، در صورتی باید به او بدهد که اطمینان داشته باشد مال اوست ، ولازم نیست نشانه هایی را که بیشتر اوقات صاحب مال هم ملتفت آنها نیست بگوید . مسأله ۲۶۴۲ اگر قیمت چیزی که پیدا کرده به یک درهم برسد ، چنانچه اعلان نکند و در مسجد یا جای دیگری بگذارد و آن چیز از بین برود یا دیگری آن را بردارد ، کسی که آن را پیدا کرده ضامن است . مسأله ۲۶۴۳ هرگاه چیزی را پیدا کند که تا یک سال قابل ماندن نیست مانند میوه و سبزیجات بنابر احتیاط واجب تا زمانی که آسیبی به آن نرسد نگه دارد ، و چنانچه صاحبش پیدا نشد به اذن حاکم شرع یا وکیل او ، و در صورت نبودن این دو به اذن عدول مؤمنین در صورتی که میسر باشد آن را قیمت کند و بفروشد ، یا خودش بردارد و پول آن را نگه دارد ، و بنابر احتیاط واجب از زمان پیدا شدن تا یک سال اعلان کند ، و در صورت گذشت عمل نماید . ۲۶۳۲ پیدا نشدن صاحبش به آنچه که در مسأله مسأله ۲۶۴۴ اگر چیزی را که پیدا کرده موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد ، در صورتی که قصدش این باشد که صاحب آن را پیدا کند و به او بدهد ، اشکال ندارد ، وگرنه تصرّف او هرچند به همراه داشتن باشد حرام است ، ولی وضو و نمازش به صرف این که آن چیز همراه او باشد باطل نمی شود . مسأله ۲۶۴۵ اگر کفش شخصی را ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند ، چنانچه بداند یا از قرائن اطمینان کند کفشی که مانده مال کسی است که کفش او را

برده ، و راضـی است که کفشـش را عوض کفشـی که برده است بردارد ، می تواند به جای کفش خودش بردارد ، و همچنین است اگر بدانـد کـه کفش او را به طـور نـاحق و ظلم برده است ولی در این فرض بایـد قیمت آن از کفش خـودش بیشـتر نباشـد ، وگرنه نسبت به زیادی قیمت حکم مجهول المالك جاری است ، ودر غیر این دو صورت حکم مجهول المالك بر آن کفش جاری خواهد بود . مسأله ۲۶۴۶ اگر مالی که در دست انسان است مجهول المالك باشـد یعنی صاحب آن معلوم نباشـد هرچند در بین افراد معینی و گمشده بر آن مال صدق نکند ، لازم است صاحب آن را جسـتجو کند تا از پیداشدنش نا امید شود ، و پس از مأیوس شدن آن را به فقراء صدقه بدهد ، و بنا بر احتیاط واجب به اذن حاکم شرع باشد ، واگر بعد صاحبش پیدا شود ضامن نیست .

احکام نذر و عهد

احکام نذر و عهد

مسأله ۲۷۰۴ نـذر آن است که انسـان برای خـدا ملتزم شود که کار خیری را به جا آورد ، یا کاری را که نکردن آن بهتر است ترك کنـد . مسأله ۲۷۰۵ در نـذر بایـد صـیغه خوانـده شود ، و لازم نیست آن را به عربی بخواننـد ، پس اگر بگویـد: (چنانچه مریض من خوب شود ، برای خدا بر من است که ده تومان به فقیر بدهم) نذر او صحیح است . مسأله ۲۷۰۶ نذر کننده باید بالغ و عاقل باشد و با قصد و اختیار خود نذر کند ، بنابراین کسـی که به واسـطه عصبانی شدن بی اختیار نذر کرده یا او را بر نذر اکراه کرده باشند نذر او صحیح نیست . مسأله ۲۷۰۷ مفلس شخصـی که حاکم شـرع او رااز تصـرّف در اموالش منع کرده و سفیه کسی که مال خودرا در کارهای بیهوده مصـرف می کند اگر نذر کند مالی به فقیر بدهد صحیح نیست . مسأله ۲۷۰۸ اگر شوهر از نذر کردن زن جلوگیری نماید ، زن نمی تواند در صورتی که وفاء به نذرش منافی با حقّ شوهر باشد نذر کند ، بلکه بدون اذن شوهر در این صورت نذر زن باطـل است ، و صـحت نـذر زن در مال خودش بـدون اذن شوهر در غیر حـج یا زکات یا احسان به پـدر و مادر یا صـله ارحام محلّ اشکال است . مسأله ۲۷۰۹ اگر زن با اجازه شوهر نـذر کنـد ، شوهرش نمی توانـد نذر او را بهم بزند ، یا او را از عمل کردن به نذر جلوگیری نماید . مسأله ۲۷۱۰ اگر فرزند بدون اجازه پدر یا با اجازه او نذر کند باید به آن نذر عمل نماید ، ولی اگر پدر یا مادر از عملی که نـذر کرده منعش کنند نذر او صـحیح نیست . مسأله ۲۷۱۱ انسان کاری را می توانـد نـذر کند که انجام آن برایش ممکن باشـد ، بنابراین کسـی که مثلا نمی توانـد پیاده کربلا برود اگر نذر کند پیاده برود نذر او صـحیح نیست . مسأله ۲۷۱۲ اگر نذر کند که کار حرام یا مکروهی را انجام دهـد ، یا کار واجب یا مستحبی را ترك کند ، نذر ا و صـحیح نیست . مسأله ۲۷۱۳ اگر نذر کند که کار مباحی را انجام دهد یا ترك نماید ، چنانچه به جا آوردن آن و ترکش از هر جهت مساوی باشد نذر او صحیح نیست و اگر انجام آن از جهتی بهتر باشـد و انسان به قصد همان جهت نذر کند ، مثلا نذر کند غذایی را بخورد که برای عبادت قوت بگیرد نذر او صـحیح است ، و نیز اگر ترك آن از جهتی بهتر باشـد و انسان برای همان جهت نـذر کند که آن را ترك نماید مثلا برای آن که دخانیات مضرّ است نـذر کنـد که آن را اسـتعمال نکند نذر او صـحیح می باشد . مسأله ۲۷۱۴ اگر نـذر کنـد نماز واجب خودرا در جایی بخوانـد که بخودی خود ثواب نماز در آن جا زیاد نیست ، مثل آن که نذر کند نمازرا در اطاق بخواند ، چنانچه نماز خواندن در آن جا از جهتی بهتر باشـد مثلا به واسطه این که خلوت است انسان حضور قلب پیدا می کند نذر او به آن جهت صـحیح است . مسأله ۲۷۱۵ اگر نـذر کنـد عملی را انجام دهد ، باید همان طور که نذر کرده به جا آورد ، پس اگر نذر کند که روز اول ماه صدقه بدهـد ، یـا روزه بگیرد ، چنانچه قبل از آن روز یا بعـد از آن به جا آورد کفایت نمی کنـد ، و نیز اگر نـذر کنـد که وقتی مریض او خوب شـد صدقه بدهد ، چنانچه پیش از آن که خوب شود صدقه را بدهد کافی نیست . مسأله ۲۷۱۶ اگر نذر کند روزه بگیرد ولی

وقت و مقـدار آن را معین نکنـد ، چنانچه یک روز روزه بگیرد کافیست ، و اگر نذر کند نماز بخواند و مقدار و خصوصـیات آن را معین نکنـد ، اگر یک نماز دو رکعتی بخواند کفایت می کند ، و اگر نذر کند صدقه بدهد و جنس و مقدار آن را معین نکند ، اگر چیزی بدهـد که بگوینـد صدقه داده ، به نذر عمل کرده است ، و اگر نذر کند کاری برای خدا به جا آورد در صورتی که یک نماز به جاآورد یا یک روز روزه بگیرد یا چیزی صدقه بدهد ، نذر خودرا انجام داده است . مسأله ۲۷۱۷ اگر نذر کند روز معینی را روزه بگیرد ، باید همان روز را روزه بگیرد ، و در صورتی که عمداً روزه نگیرد باید گذشـته از قضای آن روز کفّاره هم بدهد ، و کفّاره اش کفّاره مخالفت قسم است چنانچه در مسأله ۲۷۳۴) خواهد آمد ولی درآن روز اختیاراً می تواند مسافرت کند و روزه را نگیرد ، و چنانچه در سـفر باشد لازم) نیست قصد اقامه کرده و روزه بگیرد ، و در صورتی که از جهت سفر یا مرض روزه نگیرد لازم است روزه را قضا کنـد ، و همچنین بنابر احتیاط واجب اگر از جهت حیض روزه نگیرد ، و در هر صورت کفّاره نـدارد . مسأله ۲۷۱۸ اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند باید کفّاره بدهد . مسأله ۲۷۱۹ اگر نذر کند که تا وقت معینی عملی را ترک کند ، بعد از گذشتن آن وقت می تواند آن عمل را به جا آورد ، و اگر پیش از گذشتن آن وقت از روی فراموشی یا ناچاری انجام دهد چیزی بر او واجب نیست ، ولی بازهم لازم است که تا آن وقت آن عمل را به جا نیاورد ، و چنانچه دوباره پیش از رسیدن آن وقت بـدون عـذر آن عمل را انجام دهـد بایـد کفّاره بدهد . مسأله ۲۷۲۰ کسـی که نـذر کرده عملی را ترک کنـد و وقتی برای آن معین نکرده است ، اگر از روی فراموشـی یا ناچاری یا غفلت آن عمل را انجام دهـد کفّاره بر او واجب نیست ، ولی بعـد هر وقت از روی اختیار آن را به جا آورد بایـد کفّاره بدهـد . مسأله ۲۷۲۱ اگر نـذر کنـد که در هر هفته روز معینی مثلاـ روز جمعه را روزه بگیرد ، چنانچه یکی از جمعه ها عیـد فطر یا قربان باشـد ، یا در روز جمعه عذر دیگری مانند سـفر یا مرض برای او پیدا شود ، باید آن روز را روزه نگیرد و قضـای آن را به جـا آورد ، و همچنین است بنـابر احتیاط واجب اگر از جهت حیض روزه نگیرد . مسأله ۲۷۲۲ اگر نذر کند مقـدار معینی صدقه بدهد ، چنانچه پیش از دادن صدقه بمیرد لازم نیست آن مقدار را از مال او صدقه بدهند ، ولی احتیاط مسـتحب این است که بالغین از ورثه آن مقـدار را از حصه خود از طرف میت صـدقه بدهنـد . مسأله ۲۷۲۳ اگر نـذر کند به فقیر معینی صدقه بدهـد ، نمی توانـد آن را به فقیر دیگر دهـد ، و اگر آن فقیر بمیرد احتیاط مسـتحب آن است که به ورثه او بدهد . مسأله ۲۷۲۴ اگر نذر کند به زیارت یکی از امامان مثلا به زیارت حضـرت ابی عبدالله (علیه السـلام) مشرّف شود ، چنانچه به زیارت امام دیگر برود کـافی نیست ، و اگر به واسـطه عـذری نتوانـد آن امـام را زیارت کنـد ، چیزی بر او واجب نیست . مسأله ۲۷۲۵ کسـی که نذر کرده زیـارت برود و غسـل زیارت و نماز آن را نـذر نکرده ، لازم نیست آنهارا به جا آورد . مسأله ۲۷۲۶ اگر برای حرم یکی از امامـان یا امامزادگان نذر کند و مصـرف معینی را در نظر نگرفته باشد باید آن را در تعمیر و روشـنایی و فرش حرم و مانند اینها مصرف کند . مسأله ۲۷۲۷ اگر برای خود امام (علیه السلام) چیزی نذر کند ، چنانچه مصرف معینی را قصد کرده باید به همان مصرف برساند ، و اگر مصـرف معینی را قصد نکرده باید به مصـرفی برساند که نسـبتی با امام (علیه السـلام)داشـته باشد ، مانند زوار فقیر ، یا مصارف حرم آن امـام (علیه السـلام) از قبیـل تعمیر و ماننـد آن ، و یـا آنچه موجب تکریم و تعظیم آن امـام (علیه السـلام)است ، و احتیـاط مسـتحب آن است که ثواب آن را هم هـدیه برای آن امام (علیه السـلام) کند ، و همچنین است اگر چیزی را برای امام زاده ای نذر کند . مسأله ۲۷۲۸ گوسـفندی را که برای صدقه یا برای یکی از امامان نذر کرده اند ، اگر پیش از آن که به مصـرف نذر برسد شیر بدهـد ، یا بچه بیاورد ، مال کسـی است که آن را نذر کرده ، ولی پشم گوسـفند و مقداری که چاق می شود جزء نذر است . مسأله ۲۷۲۹ هرگاه نـذر کند که اگر مریض او خوب شود یا مسافر او بیاید عملی را انجام دهد ، چنانچه معلوم شود که پیش از نذر کردن مریض خوب شـده یا مسافر آمـده است ، عمل کردن به نـذر لازم نیست . مسأله ۲۷۳۰ اگر پـدر یا مادر نذر کند که دختر خودرا به سیـد شوهر دهـد ، بعـد از آن که دختر به تکلیف رسـید ، اختیار با خود اوست و نـذر آنان اعتبار ندارد . مسأله ۲۷۳۱ هرگاه با خدا عهـد کنـد که اگر به حاجت شـرعی خود برسـد کار خیری را انجام دهد بعد از آن که حاجتش بر آورده شد ، باید آن کاررا انجام

دهد ، و نیز اگر بدون آن که حاجتی داشته باشد عهد کند که عمل خیری را انجام دهد ، آن عمل بر او واجب می شود ، و همچنین است بنا بر احتیاط واجب در هر دو صورت اگر آن کار مباح باشد . مسأله ۲۷۳۲ در عهد هم مثل نذر باید صیغه خوانده شود ، و متعلّق عهد نباید مرجوح باشد ، ولی اعتبار رجحان در متعلّق آن چنانکه مشهور فرموده اند محلّ اشکال است . مسأله ۲۷۳۳ اگر به عهد خود عمل نکند باید کفّاره بدهد ، یعنی یک بنده آزاد کند ، یا شصت فقیر را سیر کند ، یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد .

احکام قسم خوردن

احکام قسم خوردن

مسأله ۲۷۳۴ اگر قسم بخورد که کاری را انجام دهد یا ترک کند ، مثلا قسم بخورد که روزه بگیرد یا دخانیات استعمال نکند ، چنانچه عمداً مخالفت کند ، باید کفّاره بدهد ، یعنی یک بنده آزاد کند ، یا ده فقیر را سیر کند ، یا آنان را بپوشاند ، و اگر اینهارا نتواند باید سه روز پی در پی روزه بگیرد . مسأله ۲۷۳۵ قسم چند شرط دارد : (اول) کسی که قسم می خورد باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قسم بخورد ، پس قسم خوردن بچه و دیوانه و مست و کسی که اکراهش کرده اند درست نیست ، و همچنین است اگر در حال عصبانی بودن بی قصد قسم بخورد ، و قسم سفیه و مفلس در صورتی که مستلزم تصرّف در مال باشد صحیح نیست . (دوم) کاری را که برای انجام آن قسم می خورد باید حرام یا مکروه نباشد ، و کاری را که قسم می خورد ترک کند باید واجب یا مستحب نباشد و وجوب عمل به قسم متعلق به فعل یا ترک مباحی که مصلحتی در دین یا دنیا در آن نباشد محلّ اشکال است . (سوم) به یکی از اسمهای خداوند عالم قسم بخورد که به غیر ذات مقدس او گفته نمی شود ، مانند (خدا) و (الله) ، و نیز اگر به اسمی قسم بخورد که به غیر خدا هم می گویند ولی به قدری به خدا گفته می شود که هروقت کسی آن اسم را بگوید ذات مقدس حقّ در نظر می آید ، مثل آن که به خالق و رازق قسم بخورد صحیح است ، بلکه به اسمی هم که بر خدا و بر غیر خدا گفته می شود اگر خدا را قصد کند و قسم بخورد ، بنا بر احتیاط واجب به آن قسم عمل کند . (چهارم) قسم را به زبان بیاورد ، و اگر آن را بنویسد یا در قلبش قصد کند صحیح نیست ، ولی آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد صحیح است . (پنجم) عمل کردن به قسم برای او ممکن باشد ، و اگر موقعی که قسم می خورد ممکن باشد و بعداً از عمل به آن عاجز شود ، از وقتی که عاجز می شود قسم او به هم می خورد ، و همچنین است اگر عمل کردن به نذر یا قسم یا عهد به قدری مشقّت پیدا کند که نشود آن را تحمل کرد . مسأله ۲۷۳۶ اگر پدر از قسم خوردن فرزند جلوگیری کند ، یا شوهر از قسم خوردن زن جلوگیری نماید ، قسم آنان صحیح نیست . مسأله ۲۷۳۷ اگر فرزند بدون اجازه پدر و زن بدون اجازه شوهر قسم بخورد ، پدر و شوهر می توانند قسم آنان را بهم بزنند ، بلکه ظاهر آن است که قسم آنان بدون اجازه پدر یا شوهر صحیح نیست . مسأله ۲۷۳۸ اگر انسان از روی فراموشی یا ناچاری یا غفلت به قسم عمل نکند ، کفّاره بر او واجب نیست ، و همچنین است اگر اکراهش کنند که به قسم عمل ننماید ، و قسمی که آدم وسواسی می خورد مثل این که می گوید: والله الآن مشغول نماز می شوم ، و به واسطه وسواس مشغول نمی شود ، اگر وسواس او طوری باشد که بی اختیار به قسم عمل نکند کفّاره ندارد . مسأله ۲۷۳۹ کسی که قسم می خورد که حرف من راست است چنانچه حرف او راست باشد قسم خوردن او مکروه است و اگر دروغ باشد حرام و از گناهان بزرگ می باشد ، ولی اگر برای این که خودش یا مسلمان دیگری را از شرّ ظالمی نجات دهد قسم دروغ بخورد اشکال ندارد ، بلکه گاهی واجب می شود ، اما اگر بتواند توریه کند یعنی موقع قسم خوردن طوری نیت کند که دروغ نشود احتیاط واجب این است که توریه نماید ، مثلا اگر ظالمی بخواهد کسی را اذیت کند و از انسان بپرسد که او را دیده ای و انسان یک ساعت قبل او را دیده باشد ، بگوید ندیده ام

و قصد کند که از پنج دقیقه پیش ندیده ام .

احکام وقف

احکام وقف

مسأله ۲۷۴۰ اگر کسی چیزی را وقف کند خود او و دیگران نمی توانند آن را ببخشند یا بفروشند و کسی گذشت ، فروختن آن اشکال ۲۱۲۳ و ۲۱۲۲ هم از آن ارث نمی برد ، ولی در بعضی از موارد که در مسأله ندارد . مسأله ۲۷۴۱ لازم نیست صیغه وقف را به عربی بخوانند ، بلکه اگر مثلا بگوید: (خانه خود را وقف کردم) کفایت می کند ، و همچنین انشاء وقف به عمل نیز محقّق می شود ، مثل این که حصیری را به قصد وقف بودن در مسجد بیندازد ، و یا جایی را به قصد مسجد بودن بسازد و در موقوفات عامه مثل مسجد و مدرسه یا چیزی را که بر فقراء یا سادات و امثال اینها وقف نمایند ، قبول کردن کسی در صحت وقف معتبر نیست ، بلکه در اوقاف خاصه هم مثل وقف بر اولاد اقوی عدم اعتبار قبول است هرچند قبول احوط است . مسأله ۲۷۴۲ اگر ملکی را برای وقف معین کند و پیش از انشاء وقف پشیمان شود یا بمیرد ، وقف واقع نمی شود . مسأله ۲۷۴۳ کسی که مالی را وقف می کند ، باید از موقع انشاء وقف ، مال را برای همیشه وقف کند ، و اگر مثلاـ بگوید این مال بعد از مردن من وقف باشد ، چون از موقع خواندن صیغه تا مردنش وقف نبوده صحیح نیست ، و نیز اگر بگوید تا ده سال وقف باشد و بعد از آن نباشد ، یا بگوید تا ده سال باشد بعد پنج سال وقف نباشد و دوباره وقف باشد ، و قف صحیح نیست . مسأله ۲۷۴۴ وقف خاص در صورتی صحیح است که مال وقف را به تصرّف کسی که برای او وقف شده یا وکیل یا ولی او بدهند ، ولی اگر چیزی را بر اولاد صغیر خود وقف کند ، و از طرف آنان قبض و حیازت نماید وقف صحیح است . مسأله ۲۷۴۵ در اوقاف عامه از قبیل مدارس و مساجد و امثال اینها قبض معتبر نیست هرچند احوط است ، و قبض محقّق می شود به این که مثلا در وقف مسجد ، یک نفر در آن مسجد نماز بخواند یا در وقف مقبره ، کسی در آن جا دفن شود . مسأله ۲۷۴۶ وقف کننده باید بالغ باشد ، و صحت وقف صبی ممیز مأذون از طرف ولی در صورتی که مصلحت باشد بعید نیست ، و همچنین باید عاقل و با قصد باشد و کسی او را اکراه نکرده باشد ، و شرعاً بتواند در مال خود تصرّف کند ، بنا بر این سفیه یعنی کسی که مال خودرا در کارهای بیهوده مصرف می کند و همچنین مفلس که از طرف حاکم شرع ممنوع از تصرّف در مال است ، اگر چیزی را وقف کنند نافذ نیست ، مگر با اجازه ولی و طلبکاران . مسأله ۲۷۴۷ اگر مالی را برای بچه ای که در شکم مادر است و هنوز به دنیا نیامده وقف کند صحت آن محلّ اشکال است ، ولی اگر برای اشخاصی که فعلا موجودند و بعد از آنها برای کسانی که بعد به دنیا می آیند وقف نماید اگرچه در موقعی که وقف محقّق می شود در شکم مادر هم نباشند مثلا چیزی را بر اولاد خود وقف کند که بعد از آنان وقف نوه های او باشد و هر دسته ای بعد از دسته دیگر از وقف استفاده کنند صحیح است . مسأله ۲۷۴۸ اگر چیزی را بر خودش وقف کند مثل آن که دکّانی را وقف کند که عایدی آن را بعد از مرگ او خرج مقبره اش نمایند صحیح نیست ، ولی اگر مثلاـ مالی را بر فقراء وقف کند و خودش فقیر شود ، می تواند از منافع وقف استفاده نماید . مسأله ۲۷۴۹ اگر برای چیزی که وقف کرده متولّی معین کند اختیار وقف با کسی است که واقف معین کرده ، و اگر معین نکند ، چنانچه بر افراد مخصوصی مثلا بر اولاد خود وقف کرده باشد ، در صورتی که بالغ باشند اختیار با خود آنان است ، و اگر بالغ نباشند اختیار با ولی ایشان است ، ولی در تصرّفاتی که مربوط به مصلحت وقف و مصلحت طبقات بعد است اجازه حاکم شرع معتبر است . مسأله ۲۷۵۰ اگر ملکی را مثلاـ بر فقراء یا سادات وقف کند ، یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد ، در صورتی که برای آن ملک متولّی معین نکرده باشد ، اختیار آن با حاکم شرع است . مسأله ۲۷۵۱ اگر ملکی را بر

افراد مخصوصی مثلاـ بر اولاـد خود وقف کنـد که هر طبقه ای بعـد از طبقه دیگر از آن اسـتفاده کننـد ، چنـانچه متولّی وقف آن را اجاره دهـد و بمیرد اجاره باطل نمی شود ، ولی اگر متولّی نداشـته باشـد و یک طبقه از کسانی که ملك بر آنها وقف شـده ، آن را اجـاره دهنـد و در بین مـدت اجـاره بمیرنـد ، چنـانچه طبقه بعـدی آن اجاره را امضاء نکننـد اجاره باطل می شود ، و در صورتی که مسـتأجر مال الاجاره تمام مدت را داده باشد می تواند مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مدت اجاره را از مال آنان بگیرد . مسأله ۲۷۵۲ اگر ملـك وقـف خراب شـود ، از وقـف بـودن بیرون نمی رود ، مگر آن که متعلّق وقف عنوانی باشـد که به زوال آن عنوان متعلّقی برای وقف نمانـد ، مانند آن که خانه را وقف کند برای استفاده از سـکنای آن مادامی که خانه به این هیئت باقی است ، که در این صورت به زوال آن عنوان وقف باطـل می شود و به واقف و بـا نبودن او به ورثه بر می گردد . مسأله ۲۷۵۳ ملکی که به نحو مشاع مقداری از آن وقف است و مقداری از آن وقف نیست ، اگر متولّی خاص داشـته باشد متولّی با مالك قسمتی که وقف نیست می توانند آن ملك را با نظر خبره قسـمت کنند ، و در صورتی که متولّی خاص نداشـته باشد حاکم شـرع با مالك ، متصدی قسمت می شوند . مسأله ۲۷۵۴ اگر متولّی وقف در مال موقوفه خیانت کند حاکم شـرع امینی را به او ضـمیمه می نماید که مانع از خیانتش گردد ، و در صورتی که ممکن نباشـد می توانـد به جـای او متولّی امینی معین نمایـد . مسأله ۲۷۵۵ فرشـی را که برای حسینیه وقف کرده انـد نمی شود برای نمـاز به مسـجد ببرنـد ، اگرچه آن مسـجد نزدیـك حسـینیه باشـد . مسأله ۲۷۵۶ اگر ملکی را برای تعمیر مسـجدی وقف نماینـد ، چنـانچه آن مسـجد احتیاج به تعمیر نـدارد و انتظار هم نمی رود که احتیاج به تعمیر پیـدا کنـد به نحوی که نگهداشـتن عایدات آن ملك برای تعمیر عقلایی نباشد صحت چنین وقفی محلّ اشکال است . مسأله ۲۷۵۷ اگر ملکی را وقف کند که عایـدی آن را خرج تعمیر مسـجد نماینـد و به امام جماعت و به کسـی که در آن مسـجد اذان می گویـد بدهند ، در صورتی که بداننـد یا اطمینان داشـته باشـند که برای هر یک چه مقـدار معین کرده بایـد همان طور مصـرف کننـد و اگر یقین یا اطمینان نداشـته باشند ، باید اول مسجد را تعمیر کنند و اگر چیزی زیاد آمد ، بنا بر احتیاط واجب امام جماعت و کسی که اذان می گوید در تقسیم با یکدیگر صلح نمایند .

احکام وصیت

احکام وصیت

مسأله ۲۷۵۸ وصـیت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهایی انجام دهند ، یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملك کسـی باشـد ، یا این که چیزی از مال او را به کسـی تملیك یا وقف یا صـرف در خیرات و مبرّات کننـد ، یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با اوست ، قیم و سـرپرست معین کند ، و کسـی را که به او وصـیت می کنند وصی می گویند . مسأله ۲۷۵۹ کسـی که نمی تواند حرف بزند ، اگر با اشاره مقصود خودرا بفهماند ، برای هرکاری می تواند وصـیت کند ، بلکه کسـی هم که می توانـد حرف بزند اگر با اشاره ای که مقصودش را بفهماند وصـیت کند صـحیح است . مسأله ۲۷۶۰ اگر نوشته ای بامضاء یا مهر میت ببیننـد چنانچه مقصود او را بفهمانـد و معلوم باشـد که برای وصـیت کردن نوشـته بایـد مطابق آن عمل کننـد . مسأله ۲۷۶۱ کسـی که وصـیت می کنـد بایـد عاقل باشـد و بر وصـیت اکراه نشـده باشد ، و وصـیت بچه ده ساله در صورتی که ممیز و وصـیتش عقلایی باشـد در ثلث مالش برای ارحامش و امور خیریه نافذ است ، و بنابر احتیاط واجب به وصـیت پسـر هفت ساله ممیز در مقدار کمی از مالش در مصرفی که سزاوار باشد عمل شود ، و وصیت سفیه در مواردی که مستلزم تصرّف در مال است نافذ نیست . مسأله ۲۷۶۲ کسـی که به قصد خودکشـی مثلا زخمی به خود زده یا سمی خورده است و به واسطه آن بمیرد ، وصیت او در مالش صحیح

نیست ، ولی اگر وصیت قبل از آن عمل باشد ، صحیح است . مسأله ۲۷۶۳ اگر انسان وصیت کند که چیزی از اموالش مال کسی باشد ، در صورتی که آن شخص وصیت را قبول کند ، اگرچه قبولش در زمان زنده بودن موصی باشد ، آن چیز را بعد از مردن موصی مالک می شود ، بلکه ظاهر این است که قبول معتبر نیست ، و فقط رد وصیت مانع است . مسأله ۲۷۶۴ هرگاه انسان نشانه های مرگ را در خود ببیند ، نسبت به امانتهای مردم باید به وظیفه ای گذشت عمل کند ، و اگر به مردم بدهکار است و موقع دادن آن بدهی رسیده و طلبکار ۲۳۹۵ که در مسأله مطالبه می کند باید بدهد ، و اگر خودش نمی تواند بدهد یا موقع دادن بدهی او نرسیده یا طلبکار مطالبه نمی کند باید اطمینان به ادای دین پیدا کند هرچند به وصیت کردن و شاهد گرفتن بر آن باشد . مسأله ۲۷۶۵ کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند ، اگر خمس و زکات و مظالم بدهکار است و نمی تواند فوراً بدهد ، چنانچه از خودش مال دارد یا احتمال می دهد کسی آنهارا ادا نماید ، باید وصیت کند ، و همچنین است اگر حج بر او واجب باشد . مسأله ۲۷۶۶ کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند ، اگر نماز و روزه قضا دارد باید برای انجام آنها وصیت کند ، مثل این که وصیت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند ، و اگر مال نداشته باشد و احتمال بدهد کسی تبرّعاً انجام بدهد بازهم واجب است وصیت نماید ، و اگر قضای نماز و روزه او به تفصیلی که در مسأله۱۳۹۸ گذشت بر پسر بزرگترش واجب باشد ، باید به او اطّلاع دهد . مسأله ۲۷۶۷ کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند اگر مالی پیش کسی دارد یا در جایی پنهان کرده است که ورثه نمی دانند ، چنانچه به واسطه ندانستن حقّشان از بین برود باید به آنان اطّلاع دهد ، و لازم نیست برای بچه های صغیر خود قیم و سرپرست معین کند ، و لی در صورتی که بدون قیم مالشان از بین می رود ، یا خودشان ضایع می شوند ، باید برای آنان قیم امینی معین نماید . مسأله ۲۷۶۸ وصی باید عاقل باشد ، و احوط این است که بالغ نیز باشد ، ولی در صورت انضمام به بالغ ، که بعد از بلوغ با وصی دیگر در انجام امور شریک شود ، اشکال ندارد ، و وصی شخص مسلمان در صورتی که مستلزم ولایت بر مسلمان باشد مانند قیمومت بر اولاد صغارش باید مسلمان باشد . و وصی باید در امور مربوط به غیر موصی مانند ادای حقوق واجبه و تصرّف در مال صغار و مانند اینها مورد اطمینان باشد ، ولی در امور مربوط به موصی در غیر واجبات مانند این که وصیت کند که ثلثش را در خیرات صرف کند لازم نیست مورد اطمینان باشد . مسأله ۲۷۶۹ اگر کسی چند وصی برای خود معین کند ، چنانچه اجازه داده باشد که هرکدام به تنهایی به وصیت عمل کند ، لازم نیست در انجام وصیت از یکدیگر اجازه بگیرند ، و اگر اجازه نداده باشد چه گفته باشد که همه با هم به وصیت عمل کنند یا نگفته باشد باید با نظر یکدیگر به وصیت عمل نمایند ، و اگر بدون عذر شرعی حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیت عمل کنند ، حاکم شرع آنهارا ملزم می کند ، و اگر اطاعت نکنند یا عذر شرعی داشته باشند ، حاکم شرع به جای یکی از آنان شخص دیگری را معین می نماید . مسأله ۲۷۷۰ اگر انسان از وصیت خود برگردد ، مثلا بگوید ثلث مالش را به کسی بدهند ، بعد بگوید به او ندهند ، وصیت باطل می شود ، و اگر وصیت خودرا تغییر دهد ، مثل این که قیمی برای بچه های خود معین کند بعد دیگری را به جای او قیم نماید ، وصیت اولش باطل می شود ، و باید به وصیت دوم او عمل نمایند . مسأله ۲۷۷۱ اگر کاری کند که معلوم شود از وصیت خود برگشته یا کاری کند که با وصیت او منافی باشد وصیت باطل می شود . مسأله ۲۷۷۲ اگر وصیت کند چیز معینی را به کسی بدهند ، بعد وصیت کند که نصف همان را به دیگری بدهند ، باید آن چیزرا دو قسمت کنند و به هرکدام از آن دو نفر یک قسمت آن را بدهند . مسأله ۲۷۷۳ اگر کسی در مرضی که به آن مرض می میرد ، مقداری از مالش را به کسی ببخشد و وصیت کند که بعد از مردن او هم مقداری به کسی بدهند باید مالی که بخشیده از اصل ترکه خارج نمایند چنانچه در مسأله۲۳۰۸ گذشت ولی مالی را که وصیت کرده از ثلث خارج کنند . مسأله ۲۷۷۴ اگر وصیت کند که ثلث مال او را نفروشند و عایدی آن را به مصرفی برسانند ، باید مطابق گفته او عمل نمایند . مسأله ۲۷۷۵ اگر در مرضی که به آن مرض می میرد ، بگوید به کسی بدهکار است ، چنانچه متّهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است ، باید مقداری را که معین کرده از ثلث او بدهند ، و اگر متّهم نباشد اقرار او نافذ است و باید از اصل مالش بدهند . مسأله ۲۷۷۶ کسی را

که انسان وصیت می کند چیزی به او بدهند لازم نیست در حال وصیت وجود داشته باشد ، پس اگر وصیت کند به بچه ای که ممکن است فلان زن به او آبستن شود چیزی بدهند اگر آن بچه پس از مرگ موصی موجود باشد لازم است آن چیزرا به او بدهند ، و اگر موجود نباشد در صورتی که از وصیت موصی یا قرائن دیگری استفاده شود که نظر موصی در صورت نبود آن بچه صرف در مصرف دیگری است باید بر طبق نظرش عمل شود ، وگرنه وصیت باطل و به ورثه منتقل می شود ، و اگر وصیت کند که چیزی از مال او بعد از مرگش مال کسی باشد پس اگر آن شخص وقت مرگ موصی موجود باشد وصیت صحیح وگرنه باطل است و آنچه را که برای او وصیت کرده به ورثه منتقل می شود . اگر انسان بفهمد کسی او را وصی کرده در غیر تجهیز میت که حکم آن در مسأله ۲۷۷۷ گذشت چنانچه به اطّلاع وصیت کننده برساند که برای انجام وصیت او حاضر نیست ، لازم نیست بعد از مردن او به وصیت عمل کند ، ولی اگر پیش از مردن او نفهمد که او را وصی کرده ، یا بفهمد و به او اطّلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیت حاضر نیست ، در صورتی که مشقّت نداشته باشد باید وصیت او را انجام دهد ، و اگر وصی پیش از مرگ موصی موقعی ملتفت شود که موصی به واسطه شدت مرض یا مانع دیگر نتواند به دیگری وصیت کند بنا بر احتیاط باید وصیت را قبول نماید . مسأله ۲۷۷۸ اگر کسی که وصیت کرده بمیرد ، وصی نمی تواند دیگری را برای انجام کارهای وصیت معین کند و خود از کار کناره گیرد ، ولی اگر بداند مقصود میت این نبوده که وصی آن کار را خودش انجام دهد ، بلکه مقصودش انجام کار بوده ، می تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید . مسأله ۲۷۷۹ اگر کسی دو نفر را با هم وصی کند ، چنانچه یکی از آن دو بمیرد یا دیوانه شود ، حاکم شرع یک نفر دیگر را به جای او معین می کند ، و اگر هر دو بمیرند یا دیوانه شوند حاکم شرع دو نفر دیگر را معین می کند ، ولی اگر یک نفر بتواند وصیت را عملی کند معین کردن دو نفر لازم نیست ، و همچنین است اگر یکی از آن دو یا هردو کافر شوند در صورتی که وصایت مستلزم ولایت باشد مانند قیمومت بر صغار . مسأله ۲۷۸۰ اگر وصی نتواند به تنهایی یا به کمک گرفتن از دیگری کارهای میت را انجام دهد ، حاکم شرع برای کمک او یک نفر دیگررا معین می کند . مسأله ۲۷۸۱ اگر مقداری از مال میت در دست وصی تلف شود ، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده مثل این که مال را در جایی گذاشته که مأمون نبوده و یا تعدی نموده مثلا میت وصیت کرده است که فلان مقدار به فقرای فلان شهر بده و او مال را به شهر دیگری برده و در راه از بین رفته ضامن است ، و اگر کوتاهی نکرده و تعدی هم ننموده ضامن نیست . مسأله ۲۷۸۲ هرگاه انسان کسی را وصی کند و بگوید اگر آن شخص بمیرد فلانی وصی باشد ، بعد از آن که وصی اول مرد وصی دوم باید کارهای میت را انجام دهد . مسأله ۲۷۸۳ حجی که به استطاعت بر میت واجب است و بدهکاری و حقوقی را که مثل خمس و زکات و مظالم ادا کردن آنها واجب می باشد باید از اصل مال میت بدهند ، اگرچه میت برای آنها وصیت نکرده باشد ولی اگر وصیت کرده باشد از ثلث بدهند باید به وصیت عمل کنند ، و اگر ثلث کفایت نکرد از اصل مال خارج کنند . مسأله ۲۷۸۴ اگر مال میت از بدهی و حج واجب و حقوقی که مثل خمس و زکات و مظالم بر او واجب است زیاد بیاید ، چنانچه وصیت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند باید به وصیت او عمل کنند ، و اگر وصیت نکرده باشد آنچه می ماند مال ورثه است . مسأله ۲۷۸۵ اگر مالی را که وصیت کرده بیشتر از ثلث مال او باشد وصیت او در بیشتر از ثلث در صورتی صحیح است که ورثه حرفی بزنند یا کاری کنند که معلوم شود وصیت را اجازه نموده اند و تنها راضی بودن آنها کافی نیست ، و اگر مدتی بعد از مردن او هم اجازه نمایند صحیح است ، و چنانچه بعضی از ورثه اجازه و بعضی اجازه ننمایند وصیت فقط در حصه آنهایی که اجازه نموده اند نافذ است . مسأله ۲۷۸۶ اگر مالی را که میت وصیت کرده ، از ثلث مال او بیشتر باشد ، و پیش از مردن او ورثه اجازه نمایند ، بعد از مردن او نمی توانند از اجازه خود برگردند . مسأله ۲۷۸۷ اگر وصیت کند که از ثلث او خمس و زکات یا بدهی دیگر او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبی هم مثل اطعام به فقراء انجام دهند ، باید اول بدهی او را از ثلث بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و اگر از آن زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند ، و چنانچه ثلث مال او فقط باندازه بدهی او باشد

و ورثه هم اجازه ندهند که بیشتر از ثلث مال مصرف شود ، ثلث بین بدهی ، نماز و روزه قسمت می شود و کسر واجب مالی از اصل ترکه داده می شود . مسأله ۲۷۸۸ اگر وصیت کند که بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبی هم انجام دهند ، چنانچه وصیت نکرده باشد که اینهارا از ثلث بدهند ، باید بدهی او را از اصل مال بدهند و اگر چیزی زیاد آمد ، ثلث آن را به مصرف نماز و روزه و کارهای مستحبی که معین کرده برسانند ، و در صورتی که ثلث کافی نباشد ، چنانچه ورثه اجازه بدهند باید به وصیت او عمل شود و اگر اجازه ندهند باید نماز و روزه را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند . مسأله ۲۷۸۹ اگر کسی بگوید که میت وصیت کرده فلان مبلغ به من بدهند ، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند ، یا قسم بخورد و یک مرد عادل هم گفته او را تصدیق نماید ، یا یک مرد عادل و دو زن عادل ، یا چهار زن عادل به گفته او شهادت دهند ، باید مقداری را که می گوید به او بدهند ، و اگر یک زن عادل شهادت دهد باید یک چهارم چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند ، و اگر دو زن عادل شهادت دهند نصف آن را ، و اگر سه زن عادل شهادت دهند سه چهارم آن را به او بدهند ، و نیز اگر دو مرد کافر کتابی که در دین خود عادل باشند گفته او را تصدیق کنند در صورتی که میت ناچار بوده است که وصیت کند و مرد و زن عادلی هم در موقع وصیت نبوده باید چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند . مسأله ۲۷۹۰ اگر کسی بگوید من وصی میتم که مال او را به مصرفی برسانم ، یا میت مرا قیم بچه های خود قرار داده ، در صورتی باید حرف او را قبول کرد که دو مرد عادل گفته او را تصدیق نمایند . اگر وصیت کند به مالی برای کسی و آن شخص پیش از آن که قبول کند یا رد : مسأله ۲۷۹۱ بنابر مشهور ولی بعید نیست اگر بعد از نماید بمیرد ، تا وقتی ورثه او وصیت را رد نکرده اند ، می توانند آن چیز را قبول نمایند موصی وصیت کننده بمیرد ، آن مال را ورثه به ارث ببرند ، و این حکم در صورتی است که وص یت کننده از وصیت خود بر نگردد ، و گرنه حقّی به آن چیز ندارند .

احکام ارث

احکام ارث

مسأله ۲۷۹۲ کسانی که به واسطه نسب ارث می برند سه طبقه هستند : (طبقه اول) پدر و مادر و اولاد میت است و با نبودن اولاد ، اولاد اولاد هرچه پایین روند ، هرکدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می برد ، و تا یک نفر از این طبقه هست طبقه دوم ارث نمی برند . (طبقه دوم) جد یعنی پدر بزرگ و جده یعنی مادر بزرگ و خواهر و برادر است ، و با نبودن برادر و خواهر ، اولاد ایشان هرکدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می برد ، و تا یک نفر از این طبقه هست طبقه سوم ارث نمی برند . (طبقه سوم) عمو و عمه و دایی و خاله و اولاد آنان است ، و تا یک نفر از عموها و عمه ها و دایی ها و خاله های میت زنده اند اولاد آنان ارث نمی برند ، ولی اگر وارث میت منحصر به یک عموی پدری و یک پسر عموی پدر و مادری باشد ارث به پسر عموی پدر و مادری می رسد و عموی پدری ارث نمی برد ، و در غیر این صورت احتیاط واجب خصوصاً در صورتی که با آنها دو دایی یا خاله باشد آن است به مصالحه تمام شود . مسأله ۲۷۹۳ اگر عمو و عمه و دایی و خاله خود میت و اولاد آنان هر چه پایین روند نباشند ، عمو و عمه و دایی و خاله پدر و مادر میت ارث می برند و اگر اینها نباشند اولادشان ارث می برند ، و اگر اینها هم نباشند عمو و عمه و دایی و خاله جد و جده میت ارث می برند ، و اگر اینها هم نباشند اولادشان ارث می برند . مسأله ۲۷۹۴ زن و شوهر به تفصیلی که بعد خواهد آمد ، از یکدیگر ارث می برند .

ارث طبقه اول

مسأله ۲۷۹۵ اگر وارث میت فقط یک نفر از طبقه اول باشد ، مثلا پدر یا مادر یا یک پسر یا یک دختر باشد ، همه مال میت به او می رسد ، و اگر چند پسر یا چند دختر باشند ، همه مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود و اگر پسر و دختر باشد مال را طوری قسمت می کنند که هر پسر دو برابر دختر ببرد . مسأله ۲۷۹۶ اگر وارث میت فقط پدر و مادر او باشند ، مال سه قسمت می شود: دو قسمت آن را پدر و یک قسمت را مادر می برد ، ولی اگر میت دو برادر ، یا چهار خواهر ، یا یک برادر و دو خواهر داشته باشد که همه آنان مسلمان و آزاد و پدری باشند یعنی پدر آنان با پدر میت یکی باشد ، خواه مادرشان هم با مادر میت یکی باشد یا نه و حمل نباشند ، اگرچه تا میت پدر و مادر دارد اینها ارث نمی برند ولی به واسطه بودن اینها مادر شش یک مال را می برد و بقیه را به پدر می دهند . مسأله ۲۷۹۷ اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک دختر باشد ، چنانچه میت دو برادر ، یا چهار خواهر ، یا یک برادر و دو خواهر پدری با شرایطی که در مسأله قبل گذشت نداشته باشد ، مال را پنج قسمت می کنند ، پدر و مادر هرکدام یک قسمت و دختر سه قسمت آن را می برد ، و اگر دو برادر ، یا چهار خواهر ، یا یک برادر و دو خواهر پدری با شرایطی که در مسأله قبل گذشت داشته باشد ، مال را شش قسمت می کنند: پدر و مادر هرکدام یک قسمت ، و دختر سه قسمت می برد ، و یک قسمت باقی مانده را چهار قسمت می کنند: یک قسمت را به پدر ، و سه قسمت را به دختر می دهند ، و در نتیجه مال میت را بیست و چهار قسمت می کنند: پانزده قسمت آن را به دختر و پنج قسمت آن را به پدر ، و چهار قسمت آن را به مادر می دهند ، هرچند احتیاط مؤکّد آن است که مال را با رضایت پدر و دختر پنج قسمت کنند . مسأله ۲۷۹۸ اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک پسر باشد ، مال را شش قسمت می کنند: پدر و مادر هرکدام یک قسمت ، و پسر چهار قسمت آن را می برد ، و اگر چند پسر یا چند دختر باشند ، آن چهار قسمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند ، و اگر پسر و دختر باشند ، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می کنند که هر پسری دو برابر یک دختر ببرد . مسأله ۲۷۹۹ اگر وارث میت فقط پدر یا مادر و یک یا چند پسر باشند ، مال را شش قسمت می کنند ، یک قسمت آن را پدر یا مادر ، و پنج قسمت را پسر می برد ، و اگر چند پسر باشند آن پنج قسمت را به طور مساوی تقسیم می نمایند . مسأله ۲۸۰۰ اگر وارث میت فقط پدر ، یا مادر و پسر و دختر باشد ، مال را شش قسمت می کنند: یک قسمت آن را پدر یا مادر می برد ، و بقیه را طوری قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد . مسأله ۲۸۰۱ اگر وارث میت فقط پدر یا مادر و یک دختر باشد ، مال را چهار قسمت می کنند: یک قسمت آن را پدر یا مادر ، و بقیه را دختر می برد . مسأله ۲۸۰۲ اگر وارث میت فقط پدر یا مادر و چند دختر باشد ، مال را پنج قسمت می کنند: یک قسمت را پدر یا مادر می برد ، و چهار قسمت را دخترها به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند . مسأله ۲۸۰۳ اگر میت اولاد نداشته باشد ، نوه پسری او اگرچه دختر باشد ، سهم پسر میت را می برد ، و نوه دختری او اگرچه پسر باشد ، سهم دختر میت را می برد ، مثلا اگر میت یک پسر از دختر خود و یک دختر از پسرش داشته باشد ، مال را سه قسمت می کنند یک قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر می دهند .

ارث طبقه دوم

مسأله ۲۸۰۴ طبقه دوم از کسانی که به واسطه نسب إرث می برند جد یعنی پدر بزرگ و جده یعنی مادر بزرگ و برادر و خواهر میت است ، و اگر برادر و خواهر نداشته باشد ، اولادشان هر چه پایین روند ارث می برند . مسأله ۲۸۰۵ اگر وارث میت فقط یک برادر یا یک خواهر باشد ، همه مال به او می رسد ، و اگر چند برادر پدر و مادری ، یا چند خواهر پدر و مادری باشد مال به طور

مساوی بین آنان قسمت می شود ، و اگر برادر و خواهر پدر و مادری با هم باشند ، هر برادری دو برابر خواهر می برد ، مثلا اگر دو برادر و یک خواهر پدر و مادری دارد ، مال را پنج قسمت می کنند: هر یک از برادرها دو قسمت ، و خواهر یک قسمت آن را می برد . مسأله ۲۸۰۶ اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری دارد ، برادر و خواهر پدری که از مادر با میت جداست ارث نمی برد ، و اگر برادر و خواهر پدر و مادری ندارد ، چنانچه فقط یک خواهر یا یک برادر پدری داشته باشد ، همه مال به او می رسد ، و اگر چند برادر یا چند خواهر پدری داشته باشد ، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود ، و اگر هم برادر و هم خواهر پدری داشته باشد ، هر برادری دو برابر خواهر می برد . مسأله ۲۸۰۷ اگر وارث میت فقط یک خواهر یا یک برادر مادری باشد که از پدر با میت جداست ، همه مالبه او می رسد ، و اگر چند برادر مادری ، یا چند خواهر مادری ، یا چند برادر و خواهر مادری باشند ، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود . مسأله ۲۸۰۸ اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و یک برادر یا یک خواهر مادری داشته باشد ، برادر و خواهر پدری ارث نمی برند ، و مال را شش قسمت می کنند: و یک قسمت را به برادر یا خواهر مادری ، وبقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند ، و هر برادری دو برابر خواهر می برد . مسأله ۲۸۰۹ اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری داشته باشد ، برادر و خواهر پدری ارث نمی برد ، و مال را سه قسمت می کنند: یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند ، و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند ، و هر برادری دو برابر خواهر می برد . مسأله ۲۸۱۰ اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و یک برادر مادری ، یا یک خواهر مادری باشد مال را شش قسمت می کنند: یک قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می برد ، و بقیه را به برادر و خواهر پدری می دهند ، و هر برادری دو برابر خواهر می برد . مسأله ۲۸۱۱ اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری باشد ، مال را سه قسمت می کنند: یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می نمایند و بقیه را به برادر و خواهر پدری می دهند ، و هر برادری دو برابر خواهر می برد . مسأله ۲۸۱۲ اگر وارث میت فقط برادر و خواهر وزن او باشد ، زن ارث خودرا به تفصیلی که بعد خواهد آمد می برد و خواهر و برادر به طوری که در مسائل قبل گذشت ارث خودرا می برند ، و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد ، شوهر نصف مال را می برد و خواهر و برادر به طوری که در مسائل قبل گذشت ارث خودرا می برند ، ولی به جهت آن که زن یا شوهر ارث می برد از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی شود ، و از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می شود ، مثلا اگر وارث میت ، شوهر و برادر و خواهر مادری و برادر و خواهر پدر و مادری او باشد ، نصف مال به شوهر می رسد و یک قسمت از سه قسمت أصل مال را به برادر و خواهر مادری می دهند ، و آنچه می ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است ، پس اگر همه مال او شش تومان باشد ، سه تومان به شوهر ، و دو تومان به برادر و خواهر مادری ، و یک تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند . مسأله ۲۸۱۳ اگر میت خواهر و برادر نداشته باشد ، سهم ارث آنان را به اولادشان می دهند ، و سهم برادر زاده و خواهر زاده مادری به طور مساوی بین آنان قسمت می شود ، و از سهمی که به برادر زاده و خواهر زاده پدری یا پدر و مادری می رسد ، هر پسری دو برابر دختر می برد ، هرچند احوط رجوع به صلح است . مسأله ۲۸۱۴ اگر وارث میت فقط یک جد یا یک جده است چه پدری باشد یا مادری همه مال به او می رسد ، و با بودن جد میت ، پدر جداو ارث نمی برد ، و اگر وارث میت فقط جد و جده پدری باشد ، مال سه قسمت می شود: دو قسمت را جد ، و یک قسمت را جده می برد ، و اگر جد و جده مادری باشد ، مال را به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند . مسأله ۲۸۱۵ اگر وارث میت فقط یک جد یا جده پدری و یک جد یا جده مادری باشد ، مال سه قسمت می شود: دو قسمت را جد یا جده پدری ، و یک قسمت را جد یا جده مادری می برد . مسأله ۲۸۱۶ اگر وارث میت جد و جده پدری و جد و جده مادری باشد ، مال سه قسمت می شود: یک قسمت آن را جد و جده مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند ، و دو قسمت آن را به جد و جده پدری می دهند ، و جد دو برابر جده می برد . مسأله ۲۸۱۷ اگر وارث

میت فقط زن و جد و جده پدری وجد و جده مادری او باشد ، زن ارث خودرا به تفصیلی که بعد خواهد آمد می برد ، و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به جد و جده مادری می دهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند ، و بقیه را به جد و جده پدری می دهند و جد دو برابر جده می برد ، و اگر وارث میت شوهر و جد و جده باشد ، شوهر نصف مال او را می برد ، و جد و جده به دستوری که در مسائل قبل گذشت ارث خودرا می برند . مسأله ۲۸۱۸ در اجتماع برادر یا خواهر یا برادرها یا خواهرها با جد یا جده یا اجداد یا جدات چند صورت است : (اول) این که هریک از جد یا جده و برادر یا خواهر همه از طرف مادر باشند ، در این صورت مال بین آنها به طور مساوی تقسیم می شود ، اگرچه از حیث ذکورت و انوثت مختلف باشند . (دوم) این که همه آنها از طرف پدر باشند ، در این صورت نیز مال بین آنها به طور مساوی تقسیم می شود در فرضی که همه ذکور یا همه اناث باشند ، و اگر مختلف باشند هر ذکری دو مقابل انثی می برد . (سوم) این که هر یک از جد یا جده از طرف پدر باشد و برادر یا خواهر از طرف پدر و مادر باشد ، حکم این که برادر یا خواهر پدری میت اگر با برادر یا صورت حکم صورت گذشته است ، و دانسته شد در مسأله۲۸۰۹ خواهر پدر و مادری جمع شود ، پدری تنها ارث نمی برد . (چهارم) این که اجداد یا جدات ، بعضی از آنان پدری باشد و بعضی مادری ، چه همه ذکور باشند یا اناث یا مختلف ، و برادرها یا خواهرها نیز چنین باشند ، در این صورت از برای خویشان مادری از برادرها و خواهرها و اجداد و جدات یک سوم از ترکه است ، و به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود ، اگرچه از جهت ذکورت و انوثت مختلف باشند ، و از برای خویشان پدری دو سوم از ترکه است که به هر ذکری دو مقابل انثی داده می شود ، و اگر اختلاف بین آنها نباشد و همه ذکور یا همه اناث باشند ، به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود . (پنجم) این که جد یا جده از طرف پدر با برادر یا خواهر از طرف مادر جمع شود ، در این صورت برادر یا خواهر در فرضی که یکی باشد یک ششم از مال را می برد ، و اگر متعدد باشند یک سوم را به طور مساوی بین خودشان تقسیم می نمایند ، و باقی مانده مالِ جد یا جده است ، و اگر جد و جده هردو باشند ، جد دو مقابل جده می برد . (ششم) این که جد یا جده از طرف مادر با برادر از طرف پدر جمع شود ، در این صورت از برای جد یا جده یک سوم است اگرچه یکی باشد ، و دو سوم آن از برای برادر است اگرچه نیز یکی باشد ، و اگر با آن جد یا جده خواهر از طرف پدر باشد ، در صورتی که یکی باشد نصف را می برد ، و اگر متعدد باشد دو سوم را می برند ، و در هر صورت از برای جد و یا جده یک سوم است ، و بنابراین اگر خواهر یکی باشد یک ششم از ترکه زاید از فریضه می ماند ، و اقوی این است که به خواهر بر می گردد ، هرچند احوط صلح است . (هفتم) این که اجداد یا جدات بعضی از آنها پدری و بعضی از آنها مادری ، و با آنها برادر یا خواهر پدری باشد ، چه یکی باشد یا متعدد ، در این صورت از برای جد یا جده مادری یک سوم است ، و با تعدد به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود اگرچه از حیث ذکورت و انوثت مختلف باشند ، و از برای جد یا جده پدری و برادر یا خواهر پدری دو سوم از ترکه است ، و با اختلاف از حیث ذکورت و انوثت با تفاضل ، و بدون اختلاف به طور مساوی قسمت می شود ، و اگر با آن اجداد یا جدات برادر یا خواهر مادری باشد ، از برای جد یا جده مادری با برادر یا خواهر مادری یک سوم است که به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود اگرچه از حیث ذکورت و انوثت مختلف باشند ، و از برای جد و یا جده پدری دو سوم است ، و بین آنان در صورت اختلاف با تفاضل ، وگرنه به طور مساوی تقسیم می شود . (هشتم) این که برادرها یا خواهرها بعضی از آنها پدری و بعضی از آنها مادری ، و با آنها جد یا جده پدری باشد ، در این صورت از برای برادر یا خواهر مادری یک ششم ترکه است اگر یکی باشد ، و یک سوم از آن است اگر متعدد باشند ، و به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود ، و از برای برادر یا خواهر پدری با جد یا جده پدری باقی آن ترکه است ، و به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود در صورتی که از حیث ذکورت و انوثت مختلف نباشند ، و در صورت اختلاف به تفاضل بین آنها تقسیم می شود ، و اگر با آن برادرها یا خواهرها جد یا جده مادری باشد ، از برای جد یا جده مادری با برادر یا خواهر مادری یک سوم است ، و به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود ، و از برای برادر یا خواهر پدری دو سوم است ، و بین آنها در صورت اختلاف از حیث ذکورت و انوثت با

تفاضل ، و در صورت عدم اختلاف به طور مساوی تقسیم می شود . مسأله ۲۸۱۹ در صورتی که میت برادر یا خواهر دارد ، برادر زاده یا خواهرزاده او ارث نمی برد ، ولی این حکم در جایی که ارث برادر زاده یا خواهر زاده با ارث برادر یا خواهر مزاحمت نکند جاری نیست ، مثلا اگر میت برادر پدری و جد مادری داشته باشد ، برادر پدری دو ثلث و جد مادری یک ثلث ارث می برد ، و در این صورت اگر میت پسر برادر مادری نیز داشته باشد ، پسر برادر با جد مادری در ثلث شریک می باشند .

ارث طبقه سوم

مسأله ۲۸۲۰ طبقه سوم عمو و عمه و دایی و خاله و اولاد آنان است به تفصیلی که گذشت ، که اگر از طبقه اول و دوم کسی نباشد اینها ارث می برند . مسأله ۲۸۲۱ اگر وارث میت فقط یک عمو یا یک عمه است ، چه با پدر میت پدر و مادری باشد یا پدری باشد یا مادری ، همه مال به او می رسد ، و اگر چند عمو یا چند عمه باشند و همه پدر و مادری یا همه پدری باشند ، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود ، و اگر عمو و عمه هر دو باشند و همه پدر و مادری یا همه پدری باشند عمو دو برابر عمه می برد ، مثلا اگر وارث میت دو عمو و یک عمه باشد مال را پنج قسمت می کنند ، یک قسمت را به عمه می دهند و چهار قسمت را عموها به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند . مسأله ۲۸۲۲ اگر وارث میت فقط چند عموی مادری یا چند عمه مادری باشند مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود ، ولی اگر عمو و عمه مادری باشند بنا بر احتیاط واجب در تقسیم با هم صلح کنند . مسأله ۲۸۲۳ اگر وارث میت عمو و عمه باشد و بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی پدر و مادری باشند عمو و عمه پدری ارث نمی برند ، پس اگر میت یک عمو یا یک عمه مادری دارد بنابر مشهور مال را شش قسمت می کنند: یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و بقیه را به عمو و ع مه پدر و مادری و بر فرض نبودن آنها به عمو و عمه پدری می دهند ، ولی بنابر احتیاط واجب در یک قسمت از پنج قسمت عمو و عمه پدر و مادری یا پدری با مادری صلح کنند ، و اگر هم عمو و هم عمه مادری دارد مال را سه قسمت می کنند ، دو قسمت را به عمو و عمه پدر و مادری و در فرض نبودن آنها به عمو و عمه پدری و یک قسمت را به عمو و عمه مادری می دهند ، و در هر صورت عموی پدر و مادری یا پدری دو برابر عمه پدر و مادری یا پدری می برد ، و احتیاط واجب آن است که عمو و عمه مادری با یکدیگر صلح کنند . مسأله ۲۸۲۴ اگر وارث میت فقط یک دایی یا یک خاله باشد همه مال به او می رسد ، و اگر هم دایی و مال به طور مساوی بین آنان قسمت : هم خاله باشد و همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند بنابر مشهور ولی احتیاط واجب آن است که دایی و خاله در قسمت با یکدیگر صلح کنند . می شود مسأله ۲۸۲۵ اگر وارث میت فقط یک دایی یا یک خاله مادری و دایی و خاله پدر و مادری و در صورت مال را شش قسمت می کنند ، یک قسمت : نبودن دایی و خاله پدر و مادری دایی و خاله پدری باشد بنابر مشهور را به دایی یا خاله مادری و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری ، یا پدری می دهند و در صورتی که هم دایی و هم خاله مادری باشد ، مال را سه قسمت می کنند یک قسمت را به دایی و خاله مادری و دو قسمت را به دایی و خاله ولی احتیاط واجب آن است که در هر دو صورت متقرّب به مادر با متقرّب به پدر پدر و مادری ، یا پدری می دهند و همچنین دایی و خاله با یکدیگر صلح کنند . مسأله ۲۸۲۶ اگر وارث میت یک یا چند دایی ، یا یک یا چند خاله ، یا دایی و خاله و یک یا چند عمو ، یا یک یا چند عمه ، یا عمو و عمه باشد ، مال را سه قسمت می کنند ، یک قسمت را دایی یا خاله یا هر دو ، و بقیه را عمو یا عمه یا هر دو می برند . مسأله ۲۸۲۷ اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و عمو و عمه باشد ، چنانچه عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشند ، مال را سه قسمت می کنند ، یک قسمت را دایی یا خاله می برد ، و از بقیه دو قسمت را به عمو و یک قسمت را به عمه می دهند ، بنابر این مال را نُه قسمت می کنند ، سه قسمت را به دایی یا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمه می دهند . مسأله ۲۸۲۸ اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمه مادری و عمو و

عمه پـدر و مادری یا پـدری باشـد ، مال را سه قسـمت می کننـد ، یک قسـمت آن را به دایی یا خاله می دهند ، و دو قسـمت شـش قسمت می کنند ، یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و بقیه را به عمو و عمه پدر : باقی مانده را بنابر مشهور و مادری یا پدری می دهند و عمو دو برابر عمه می برد ، بنابر این اگر مال را نُه قسمت کنند ، سه قسمت را به دایی یا خاله و یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و پنـج قسـمت دیگر را به عمو و عمه پـدر و مادری یا پـدری می دهنـد ولی احتیاط واجب آن است که عمو و عمه پدری با مادری در یک قسمت از پنج قسمت صلح کنند . مسأله ۲۸۲۹ اگر وارث میت چند دایی و چند خاله باشند که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشـند و عمو و عمه هم داشـته باشـند مال سه سـهم می شود: دو سـهم آن را به عمو و عمه می دهند ، و اگر آن دو پـدر و مادری یا پـدری باشـند عمو دو برابر عمه می برد ، و اگر مادری باشـند در قسـمت بنابر احتیاط واجب مصالحه کنند ، و یک سهم آن به دایی هـا و خـاله ها می رسـد و بنابر احتیاط واجب به مصالحه قسـمت می نماینـد . مسأله ۲۸۳۰ اگر وارث میـت دایی یا خاله مادری و چنـد دایی و خاله پـدر و مادری یا پـدری تنها در صورتی که پدر و مادری نباشـند و عمو و عمه باشد ، مال سه سـهم می شود ،دو سهم آن را به دستوری که در مسائل قبل گذشت عمو و عمه بین خودشان قسمت می کنند ، و یک سهم باقی مانده به دستوری که قبل ذکر شد تقسیم می شود . مسأله ۲۸۳۱ اگر میت عمو و عمه و دایی و خاله نداشته باشد ، مقداری که به عمو و عمه می رسـد به اولاد آنان ، و مقداری که به دایی و خاله می رسد به اولاد آنان داده می شود . مسأله ۲۸۳۲ اگر وارث میت عمو و عمه و دایی و خـاله پـدر ، و عمو و عمه و دایی و خـاله مادر او باشـد ، عمو و عمه و دایی و خاله مادر میت به طور مساوی بین : مال سـه سهم می شود ، یک سـهم آن را بنابر مشهور خودشان قسمت می کنند ، و دو سهم دیگر آن را سه قسمت می کنند ، یک قسمت را دایی و خاله پدر میت به طور مساوی بین خودشان قسـمت می نمایند ، و دو قسـمت دیگر آن را به عمو و عمه پدر میت می دهند و عمـو دو ولی احتیـاط واجـب آن اسـت که عمـو و عمه و دایی و خـاله مـادر میت در تقسـیم ثلث از اصـل مـال بـا برابر عمه می برد یکدیگر صـلح کنند ، و همچنین دایی و خاله پدر در تقسـیم یک ثلث از دو ثلث ، و عمو و عمه پدر میت در تقسیم به دستوری که در مسأله ۲۸۲۳ گذشت رفتار نمایند .

ارث زن و شوهر

مسأله ۲۸۳۳ اگر زنی بمیرد و اولاد نداشـته باشد ، نصف همه مال را شوهر او و بقیه را ورثه دیگر می برند ، و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاـد داشـته باشـد ، چهـار یـک همه مال را شوهر و بقیه را ورثه دیگر می برنـد . مسأله ۲۸۳۴ اگر مردی بمیرد و اولاـد نداشـته باشـد ، چهار یک مال او را زن و بقیه را ورثه دیگر می برند ، و اگر از آن زن یا از زن دیگر اولاد داشـته باشد ، هشت یک مال را زن و بقیه را ورثه دیگر می برنـد ، و زن از زمین خانه و باغ و زراعت و زمینهای دیگر ارث نمی برد ، نه از خود زمین و نه از قیمت آن ، و از خود هوایی خانه ماننـد بنا و درخت ارث می برد ، ولی اگر بقیه ورثه قیمت بنا و درخت را بخواهـد بدهد ، باید زن قبول کنـد ، و همچنین است حکم درخت و زراعت و ساختمانی که در زمین باغ و زراعت و زمینهای دیگر است . مسأله ۲۸۳۵ اگر زن بخواهـد در چیزهـایی که از آنها ارث نمی برد ماننـد زمین خانه تصـرّف کنـد ، بایـد از سایر ورثه اجازه بگیرد ، و همچنین سایر ورثه تا سـهم زن را از هوایی ماننـد بنا و درخت هر چند از قیمت نداده اند ، نمی توانند بدون اجازه او در آنها تصـرّف کنند . مسأله ۲۸۳۶ اگر بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند ، که سـهم زن را از آن قیمت بدهند باید حساب کنند که اگر آنها بدون اجاره در زمین بماننـد تا از بین برونـد ، چقـدر ارزش دارند ، و سـهم زن را از همان قیمت بدهند . مسأله ۲۸۳۷ مجرای آب قنات و ماننـد آن حکم زمین را دارد ، و آجر و چیزهـایی که در آن به کـار رفته ، در حکم ساختمـان است . مسأله ۲۸۳۸ اگر میت بیش از یک زن داشته باشد ، چنانچه اولاد نداشته باشد چهار یک مال ، و اگر اولاد داشته باشد ، هشت یک مال به شرحی که گذشت ، به

طور مساوی بین زنهای او قسمت می شود اگر چه شوهر با همه یا بعضی از آنان نزدیکی نکرده باشد ، ولی اگر در مرضی که در آن مرض از دنیا رفته زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده است ، آن زن از او ارث نمی برد و حقّ مهر هم ندارد . مسأله ۲۸۳۹ اگر زن در حال مرض شوهر کند و به همان مرض بمیرد ، شوهرش اگرچه با او نزدیکی نکرده باشد ، از او ارث می برد . مسأله ۲۸۴۰ اگر زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گذشت طلاق رجعی بدهند و در بین عده بمیرد ، شوهر از او ارث می برد ، و نیز اگر شوهر در بین آن عده بمیرد زن از او ارث می برد ، ولی اگر بعد از گذشتن عده یا در عده طلاق بائن ، یکی از آنان بمیرد ، دیگری از او ارث نمی برد . مسأله ۲۸۴۱ اگر شوهر در حال مرض ، همسرش را طلاق دهد و پیش از گذشتن دوازده ماه هلالی بمیرد ، زن با سه شرط از او ارث می برد : (اول) آن که در این مدت شوهر دیگر نکرده باشد ، و در صورتی که شوهر کرده باشد احتیاط واجب این است که صلح نمایند . (دوم) به واسطه بی میلی به شوهر مالی به او نداده باشد که به طلاق دادن راضی شود ، بلکه اگر چیزی هم به شوهر ندهد ولی طلاق به تقاضای زن باشد ، ارث بردنش محلّ اشکال است . (سوم) شوهر در مرضی که در آن مرض زن را طلاق داده ، به واسطه آن مرض یا به جهت دیگری بمیرد ، پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود ، زن از او ارث نمی برد . مسأله ۲۸۴۲ لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته اگرچه زن آن را پوشیده باشد ، بعد از مردن شوهر ، جزء مال شوهر است .

مسائل متفرّقه ارث

مسأله ۲۸۴۳ پدر اگر بمیرد قرآن و انگشتر و شمشیر و لباسهایی را که پوشیده مال پسر بزرگتر است ، و اگر از سه چیز اول بیشتر از یکی دارد ، مثلاـ دو قرآن یا دو انگشتر دارد ، احتیاط واجب آن است که پسر بزرگتر در آنها با ورثه دیگر صلح کند ، و همچنین در کتاب و جهاز شتر و شتر سواری و سلاح دیگر غیر از شمشیر احتیاط واجب در صلح است . مسأله ۲۸۴۴ اگر پسر بزرگ میت بیش از یکی باشد مثل آن که از دو زن او در یک وقت دو پسر به دنیا آمده باشند باید آنچه را که در مسأله قبل ذکر شد به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند . مسأله ۲۸۴۵ اگر میت قرض داشته باشد ، چنانچه قرضش به اندازه مال او یا زیادتر باشد ، باید چیزهایی که قبل ذکر شد که مال پسر بزرگتر است به قرض او بدهند ، و اگر قرضش کمتر از مال او باشد ، باید از آن چیزهایی که به پسر بزرگتر می رسد به نسبت به قرض او بدهند ، مثلاـ اگر همه دارایی او شصت تومان است و به مقدار بیست تومان آن از چیزهایی است که مال پسر بزرگتر است و سی تومان هم قرض دارد ، پسر بزرگ باید به مقدار ده تومان از آن چیزها را بابت قرض میت بدهد . مسأله ۲۸۴۶ مسلمان از کافر ارث می برد ، ولی کافر اگر چه پدر یا پسر میت مسلمان باشد از او ارث نمی برد . مسأله ۲۸۴۷ اگر کسی یکی از خویشان خود را عمداً و به ناحق بکشد ، از او ارث نمی برد ، ولی اگر از روی خطا باشد مثل آن که سنگ را به هوا بیندازد و اتّفاقاً به یکی از خویشان او بخورد و او را بکشد از او ارث می برد ، ولی ارث بردن او از دیه قتل محلّ اشکال است . مسأله ۲۸۴۸ هر گاه بخواهند ارث را تقسیم کنند ، برای بچه ای که در شکم است که اگر زنده به دنیا بیاید ارث می برد ، در صورتی که احتمال بیشتر از یکی نرود ، باید یک سهم و بنابر احتیاط سهم یک پسر را کنار بگذارند و بقیه را ورثه بین خود تقسیم می کنند ، ولی اگر احتمال عقلایی بدهند که بیشتر از یکی باشد ، بنابراحتیاط سهم محتمل را باید کنار بگذارند و زیادی را ورثه بین خود تقسیم کنند ، مگر در صورتی که وثوق و اطمینان باشد که حقِّ محتمل از بین نمی رود ، که در این صورت می توانند مقدار زاید بر یک سهم مذکور را بین خود قسمت کنند .

استفتائات

مسائل مربوط به بانکها

مسائل مربوط به بانکها

بانکها بر دو نوعند: اسلامی و غیر اسلامی . بانکهای اسلامی بر سه قسمند: ۱ بانکهای شخصی ۲ بانکهای دولتی ۳ بانکهایی که به شرکت دولت و مردم تأسیس می شود . و اظهر این است که معاملات مشروعه با بانکهای دولتی و بانکهایی که به شرکت دولت و مردم تأسیس می شود ، جایز است ، هرچند احوط آن است که در گرفتن پول از این دو قسم و تصرّف در آن از حاکم شرع اجازه بگیرد . مسأله ۲۸۴۹ وام گرفتن از بانکهای اسلامی و وام دادن به آنها که در آن شرط سود و فایده شده باشد ، ربا و حرام است ، ولی می توان به راه هایی از ابتلای به ربا پرهیز کرد ، مانند این که وام گیرنده ، کالایی را از بانک یا وکیل او به نسبت معینی ، مثلا ده یا بیست درصد ، گران تر از قیمت بازار بخرد ، و شرط کند که بانک مبلغ مورد تقاضای او را تا مدت معینی به او قرض دهد ;و یا این که کالایی را به بانک یا وکیل او به کمتر از قیمت بازار به نسبت معینی بفروشد ، و شرط کند که بانک مبلغ مورد تقاضای او را تا مدت معینی قرض دهد . و همچنین در وام دادن به بانک می توان از این راه استفاده کرد ، به این که مثلا بانک کالایی را به بیشتر از قیمت بازار از شخص بخرد ، و یا کالایی را به کمتر از قیمت بازار به او بفروشد ، و شرط کند مبلغی را تا مدت معینی آن شخص به بانک قرض دهد . و این نتیجه به اجاره و صلح و هبه به شرط قرض نیز محقّق می شود . مسأله ۲۸۵۰ در مسأله قبل گذشت ، که حکم قرض دادن به بانک مانند حکم قرض گرفتن از بانک است ، و چنانچه در قرارداد وام شرط فایده و سود شده باشد ، ربا و حرام است ، و فرق نمی کند پولی که به بانک داده می شود ، به نحو سپرده ثابت باشد یعنی صاحب پول بر حسب قرار داد تا مدت معینی نمی تواند از پول خود استفاده نماید یا به نحو حساب در گردش باشد که هر موقع بخواهد می تواند از پول خود استفاده کند ولی چنانچه شرط سود نشود ، و خود را طلب کار نداند ، اگرچه بانک به او سود بدهد گذاشتن پول نزد آن بانک جایز است . مسأله ۲۸۵۱ بانکهای غیر اسلامی ، که سرمایه آن از کفّار چه دولتی باشد و چه شخصی گرفتن پول از آنها ، بدون اشکال جایز است ، و سپردن پول به این بانکها و گرفتن سود از آنها مانعی ندارد ، و همچنین می تواند مقدار سود را به عنوان استنقاذ بگیرد .

اعتبارهای بانکی

اعتبارهای بانکی

اعتبارهای بانکی دو گونه است :

۱– اعتبار برای واردات

کسی که بخواهد کالایی از کشورهای خارجی وارد کند ، باید بنابر مقررات در یکی از بانکهای کشورِ وارد کننده کالا ، گشایش اعتبار نماید ، و با گشایش اعتبار ، بانک متعهد می شود پس از انجام معامله بین طرفین خریدار و فروشنده از طریق مکاتبه یا مراجعه به نماینده و وکیل فروشنده در کشور خریدار ، به موجب فاکتور ارسال شده از طرف فروشنده که حاکی از تمام مشخصات و اوصاف کالای مورد معامله از جهت کیفیت و کمیت می باشد مبلغ مورد اتفاق طرفین را ، توسط بانک کشور فروشنده ، به

فروشنده بپردازد ، و با این اقدام بانک درصدی مثلا مقدار ده یا بیست درصد از کل بهای کالای سفارش شده را از سفارش دهنده دریافت می کند ، و سپس تمام شدنِ معامله را به فروشنده اعلام می نماید ، تا فروشنده جهت دریافت بهای کالا ، اسناد حمل کالا را به بانک تحویل دهد ، و با تحویل گرفتن اسناد حمل کالا بر طبق مشخصات مورد توافق هنگام گشایش اعتبار بانک تمام مبلغ را به فروشنده می پردازد .

۲- اعتبار برای صادرات

کسی که می خواهد کالایی را به کشورهای خارجی صادر کند ، باید طبق مقررات خریدار خارجی در بانک کشورش گشایش اعتباری نماید ، تا بانک پس از طی همان مراحل مذکور در گشایش اعتبار برای واردات ، با صادر کننده کالا ارتباط برقرار کرده ، و کالا را تحویل خریدار و بهای آن را تحویل فروشنده بدهد . بنابراین عمل بانک در گشایش اعتبار برای واردات و صادرات یکی است . و گاهی صادر کننده کالا ـ و یا نماینده و وکیل او ، بدون آن که قبلا معامله ای با وارد کننده انجام شده باشد ، اسناد و صورت شامل نوع کالا و کیفیت و کمیت و مشخصات آن را ، به بانک می فرستد ، و به بانک وکالت می دهد که آن صورت و اسناد را به کسانی که خریدار آن کالا می باشند ، عرضه نماید ، و چنانچه خریدار به قیمت معین شده قبول کرد ، تقاضای گشایش اعتبار می کند ، و بانک نیز به ترتیبی که گذشت مراحل تحویل کالا را به خریدار و تحویل بهای آن را به فروشنده انجام می دهد . مسأله ۲۸۵۲ گشایش اعتبار برای خریدار ، و قبول گشایش اعتبار و انجام تعهدات از طرف بانک جایز است . مسأله ۲۸۵۳ جایز است بانک برای انجام گشایش اعتبار و تعهدات مربوطه ، مبلغی از سفارش دهنده خریدار دریافت نماید . گشایش اعتبار و گرفتن مبلغ را از نظر شرعی بر عناوینی می توان تطبیق داد ، که به سه عنوان در ذیل اشاره می شود :اول: آن که به عنوان اجاره باشد ، یعنی سفارش دهنده بانک را برای عمل گشایش اعتبار اجیر می کند ، و مبلغ پرداختی را که به نسبت معینی از بهای کالای سفارش شده که مورد توافق بانک و سفارش دهنده است بابت اجرت عمل به بانک می پردازد . دوم: آن که به عنوان جعاله باشد ، یعنی سفارش دهنده با بانک قرار می گذارد ، که اگر بانک عمل گشایش اعتبار را برای او انجام دهد ، مبلغی را به بانک بپردازد ، و بانک پس از انجام عمل گشایش اعتبار ، حقّ دارد آن مبلغ را از او بگیرد . سوم: آن که به عنوان خرید و فروش انجام شود ، به این که بانک مبلغ سفارش شده را با ارز خارجی و به پول کشور فروشنده کالا ، به او می پردازد ، و از سفارش دهنده و خریدار به پول رایج کشور خودش عوض آن را می گیرد ، پس آن ارز خارجی را در ذمه خریدار به پول کشور خودش با فایده ای که می گیرد ، می فروشد ، و چون مورد معامله ارزی دو نوع مختلف می باشد ، اشکالی ندارد .

نگهداری کالا به وسیله بانک

گاهی بانک کالا را به حساب وارد کننده ، نگهداری می کند ، به این صورت که پس از انعقاد قرارداد میان صادر کننده و وارد کننده ، و پرداخت مبلغ سفارش شده به فروشنده ، و رسیدن اسناد و کالا به کشور خریدار ، و اعلام بانک به خریدار برای گرفتن کالا ، خریدار در گرفتن کالا تأخیر می نماید ، و بانک کالا را به حساب او نگهداری می کند ، و در مقابل اجرت معینی برای این عمل می گیرد . و گاهی بانک کالا را به حساب صادر کننده نگهداری می کند ، به این صورت که صادر کننده ، بدون قرار داد و معامله قبلی ، کالا را حمل کرده و اسناد و صورت آن را به بانک می فرستد ، تا بانک به بازرگانان کشور عرضه نماید ، ولی کسی کالا را خریداری نمی کند ، و بانک کالا را به حساب صادر کننده نگهداری می کند ، و در مقابل اجرت معینی برای این عمل از

او می گیرد . مسأله ۲۸۵۴ در هر دو صورت مذکور چه کالا را بانک به حساب خریدار نگه داری کند و چه به حساب فروشنده چنانچه گرفتن اجرت نگهداری کالا بر اساس شرط ضمنِ عقدی باشد ، اگر چه به نحو ارتکاز ، یعنی بودن در ذهن طرفین و عدم غفلت از آن باشد ، چنان که در این گونه معاملات معمول است ، و یا این که نگهداری به درخواست و امرِ وارد کننده و یا صادر کننده باشد ، گرفتن اجرت برای آن جایز است ، و در غیر این دو صورت ، بانک حقّ ندارد چیزی بابت نگهداری به عنوان اجرت بگیرد . و اگر حمل کالا ـ و ارسال اسناد به وسیله بانک با قرار داد قبلی بین وارد کننده و صادر کننده صورت گرفته ، و بانک وصول اسناد را به وارد کننده ابلاغ کند ، و او از گرفتن اسناد خودداری نماید ، جایز است بانک برای رسیدن به حقّ خود ، که قیمت سفارش شده را به فروشنده پرداخت کرده است به مقتضای اختیاری که در این گونه موارد ، وارد کننده به بانک می دهد کالا را به دیگری بفروشد .

ضمانت نامه های بانکی

گاه شخصی انجام کاری را از دولت یا از اشخاص به نحو مقاطعه کاری قبول می کند ، مانند ساختمان مدرسه یا بیمارستان یا جاده سازی و مانند اینها ، و در ضمن قرار داد ، صاحب کار ، برای اطمینان از عملِ مقاطعه کار به تعهدش ، از او ضمانت نامه بانکی برای مبلغ معینی مطالبه می نماید ، که در صورت تخلّف مقاطعه کار از انجام اصل کار و یا تخلّف از شرایط قرار داد ، برای جبران خسارتهای احتمالی آن تخلّف ، از ضمانت نامه استفاده نماید ، و مبلغ معین شده را دریافت کند ، و برای این مقصود مقاطعه کار به بانک مراجعه می نماید ، و از بانک تقاضای صدور ضمانت نامه ای به مبلغ مورد تقاضای صاحب کار می کند ، و بانک با دریافت تضمین لازم ، برای مقاطعه کار ضمانت نامه صادر می نماید ، و برای صدور آن به نسبت مبلغ مورد ضمانت از مقاطعه کار ، کارمزد دریافت می کند . مسأله ۲۸۵۵ عقد ضمان به هر چه که دلالت بر آن تعهد کند چه لفظ باشد ، مثل ایجاب و قبول قولی ، و چه عملی که دلالت بر آن بکند محقّق می شود ، و فرق نمی کند که ضامن به صاحب کار تعهد نماید که مقاطعه کار ، وجه الضمان را بپردازد ، یا تعهد کند که مقاطعه کار به تعهدات و شرایط خود وفا نماید ، و در صورت تخلّف ، وجه الضمان را بپردازد . مسأله ۲۸۵۶ بر مقاطعه کار واجب است در صورت تخلّف از انجام قرار داد ، به شرط خود که پرداخت وجه الضمان است ، در صورتی که این شرط ضمن عقدی قرار داده شده باشد ، وفا کند ، و اگر از پرداخت وجه الضمان خودداری نماید ، صاحب کار به بانکی که ضمانت نامه را صادر کرده است ، مراجعه می کند ، و چون صدور ضمانت نامه به درخواست مقاطعه کار بوده است ، او ضامن بانک می باشد ، و آنچه بانک می پردازد ، باید مقاطعه کار بپردازد ، و بانک حقّ دارد از او مطالبه کرده و دریافت نماید . مسأله ۲۸۵۷ کار مزد معینی را که بانک بابت صدور ضمانت نامه از مقاطعه کار می گیرد ، جایز است ، و معامله بانک با مقاطعه کار به راههایی تصحیح می شود ، و از آن جمله این است که به صورت عقد اجاره باشد ، یعنی مقاطعه کار ، بانک را به مبلغ معینی برای عمل مذکور اجیر کند ، و یا به صورت عقد جعاله باشد ، که مقاطعه کار ، کارمزد را جعل مبلغی که در مقابل عمل در عقد جعاله قرار داده می شود در مقابل انجام عمل مذکور قرار دهد .

فروش سهام

گاهی شرکت های سهامی برای فروش سهام و اسناد بهادار خود ، بانکها را واسطه قرار می دهند ، و بانکها با دریافت مبلغی بر حسب قرار داد به عنوان واسطه ، به فروش و صرف آن سهام و اسناد اقدام می کنند . مسأله ۲۸۵۸ این قرار داد با بانک جایز است ،

چه به صورت اجاره باشد ، که شرکت سهامی ، بانک را در مقابل پرداخت آن کارمزد برای این کار فروش سهام و اسناد بهادار اجیر کند ، و چه به صورت جعاله باشد ، که شرکت سهامی متعهد شود که اگر بانک این کار را برای او انجام دهد ، این مبلغ را به او بپردازد ، و در هر دو صورت بانک با انجام دادن عمل مذکور ، حقّ دارد کار مزد تعیین شده را دریافت کند . مسأله ۲۸۵۹ خرید و فروش سهام شرکتهای سهامی ، در صورتی که در آن شرکتها معاملات حرام مانند معاملات ربوی انجام نشود ، جایز است ، و خرید و فروش سهام شرکتهایی که معاملات حرام انجام می دهند در صورتی که سود حاصِل از حرام ، جزء سرمایه شرکت باشد ، جایز نیست ، و در غیر این صورت خرید و فروش خود سهام جایز است ، ولی باید از درآمدهای حرامِ آن پرهیز شود .

حواله های داخلی و خارجی

حواله چند نوع است :اول: آن که مشتری و مراد از مشتری در این مسائل صاحب حساب و کسی که برای معامله با بانک ، به بانک مراجعه می نماید ، می باشد پولی در بانک داشته باشد ، و از بانک تقاضا کند که چک بانکی یا حواله ای به عهده یکی از بانکهای طرف حساب خود در داخل یا خارج کشور صادر کند ، و یا از بانک تقاضا نماید که پول او را ، شعبه دیگر از آن بانک در شهر یا کشور دیگر پرداخت نماید ، و مشتری آن مبلغ را در آن محلّ دریافت کند ، و بانک برای این عمل حقّ دارد کارمزد از مشتری دریافت نماید ، و گرفتن این کار مزد را ممکن است به این نحو تصحیح کرد که چون بانک شرعاً ملزم نیست پولی که از مشتری گرفته در شهر یا کشور دیگر بپردازد ، و حقّ دارد از پرداخت آن در غیر محلّی که از مشتری پول گرفته خودداری کند ، برای رفع ید از این حق جایز است که مبلغی بگیرد که پول مشتری را در شهر یا کشور دیگر به او بپردازد . دوم: آن که مشتری پولی در بانک نداشته باشد ، و بانک برای او چک یا حواله ای صادر کند که بانک طرف حسابِ این بانک ، در داخل یا خارج کشور به مشتری او قرض دهد ، و یا این بانک از متصدی شعبه دیگر بخواهد که به آن مشتری قرض دهد ، و این کار وکالت دادن بانک است به بانک طرف خود یا به متصدی شعبه دیگر که پول را به آن شخص قرض بدهد ، و یا وکالت دادن به آن شخص است که پول را قبض و به عنوان قرض تملّک کند ، و برای این وکالت دادن ، بانک می تواند کار مزد از آن شخص بگیرد . و چنانچه حواله ای که در خارج کشور به مشتری می دهد ، به پول کشور خارج باشد ، و مشتری به گونه ای که ذکر شد ، از بانک ، آن پول را برای خود قرض کند ، بانک حق دارد طلب خود را به همان پول خارجی از او مطالبه نماید ، و می تواند در مقابل گرفتن مبلغی از حقّ خود صرف نظر کند ، و یا آن پول خارجی را با پول کشور مشتری با اضافه ای معاوضه نماید . سوم: آن که شخصی مبلغی را در شهر خود به بانک بدهد تا معادل آن را در داخل یا خارج کشور از بانک طرف آن بانک دریافت کند ، مثلا پولی را در نجف اشرف به بانک می دهد که در بغداد بگیرد ، یا در شام و لبنان و یا کشور دیگر بگیرد ، و بانک برای این کار مبلغی اضافه می گیرد ، این عمل بانک و گرفتن مبلغ مذکور جایز است ، و جواز گرفتن مبلغ اضافه به این جهت است که ربای حرام در قرض ، زیاده ای است که قرض دهنده از قرض گیرنده بگیرد ، ولی اگر قرض گیرنده از قرض دهنده زیادی بگیرد ، جایز است ، و در صورتی که آن دو پول از دو جنس باشد مثل تومان ایرانی و دینار عراقی بانک می تواند ارز خارجی را به مبلغی از پول کشور مشتری که ارزش آن بیشتر باشد ، بفروشد . چهارم: آن که شخصی در محلّی مبلغی از بانک می گیرد ، و بدون این که درخواست و الزامی از بانک باشد ، گیرنده درخواست می کند آن مبلغ را در محلّ دیگری به بانک بپردازد ، و بانک برای قبول این عمل مبلغی از آن شخص می گیرد ؛گرفتن این مبلغ اضافی به یکی از دو راه جایز است :۱-اگر آن دو پول از دو جنس باشد مانند این که شخص از بانک ریال ایرانی بگیرد ، و در مقابل بانک از او پول غیر ایرانی بگیرد بانک از آن شخص ، آن پول خارجی را با مبلغ اضافی که از او می گیرد به پولی که به او می دهد ، معاوضه می کند . ۲- چون بانک شرعاً ملزم نیست ، پولی

که به آن شخص داده ، در محلّ دیگری بگیرد ، و حقّ دارد درخواست گیرنده را قبول نکند ، می تواند برای اسقاط این حقّ مبلغی از شخص بگیرد . مسأله ۲۸۶۰ آنچه از اقسام حواله های بانکی و تطبیق آنها با عناوین فقهی گذشت ، نسبت به اشخاص هم جاری است ، مانند این که کسی مبلغی در محلّی به شخصی بدهد ، که آن مبلغ و یا معادل آن را در محلّ دیگر دریافت کند ، و آن شخص مبلغی اضافه بگیرد ، و یا مبلغی از شخصی در محلّی بگیرد و معادل آن را با اضافه ای در شهر یا کشور دیگر بپردازد . مسأله ۲۸۶۱ در موارد حواله فرق نمی کند که حواله کننده مبلغی نزد شخص یا بانکی که بر او حواله می کند داشته باشد ، یا نداشته باشد ، و در هر دو صورت حواله صحیح است .

جایزه های بانکی

گاهی بانکها به منظور تشویق و ترغیب مردم که حساب باز کننـد ، یا مشتریان که بیشتر پولشان را به بانک بسپارند ، جایزه ای در نظر می گیرنـد که از طریق قرعه کشی به کسی که قرعه به نام او اصابت کنـد ، بدهند . مسأله ۲۸۶۲ جایزه های بانکی دو صورت دارد :اول: آن که قرعه کشی بر بانک شرط نشود ، بلکه قرعه فقط به عنوان تشویق باشد ، در این صورت عمل قرعه جایز است ، و کسی که قرعه به نام او اصابت کند ، جایز است آن جایزه را بگیرد ، هرچند احوط آن است که اگر بانک دولتی یا مشترک باشد ، گرفتن جایزه به اذن حاکم شرع باشد . دوم: آن که قرعه کشی شرط شود ، و بانک به جهت وفای به آن شرط قرعه بکشد ، که در این صورت عمل قرعه کشی جایز نیست ، و همچنین گرفتن جایزه برای کسی که قرعه به نام او اصابت کرده است جایز نیست .

تحصیل و نقد کردن سفته ها به وسیله بانکها

یکی از خدمات بانکی وصول کردن سفته های مشتریان است ، به این ترتیب که پیش از سررسید ، وجود آن سفته را در بانک و شماره و مقدار و تاریخ سر رسید آن را به متعهد سفته اعلام می نماید ، تا برای پرداخت آن در سر رسید آماده شود ، و بانک پس از وصول سفته ، مبلغ آن را در حساب مشتری منظور می کند ، و یا نقداً به او می پردازد ، و برای این خدمت کار مزدی دریافت می نمایـد . و از خدمات بانـک ، وصول کردن چکهایی است که مشتریان نزد بانـک می گذارنـد ، و بانـک از مشتری برای این خدمت کار مزدی می گیرد . مسأله ۲۸۶۳ وصول سفته و دریافت کارمزد چند صورت دارد :۱- متعهد سفته پولی نزد بانك دارد ، و در آن سفته قید شده است که طلبکار در سر رسیدش به آن بانك مراجعه کند و بانك مبلغ سفته را از حساب بدهکار برداشت کرده ، و به طلبکار نقد بپردازد ، و یا در حساب طلبکار منظور نماید ، و این کار به این معنی است که متعهد سفته طلبکار خود را به بانك حواله کرده است ، و چون در بانك پول داشته و بانك بدهکار او می باشد ، حواله صحیح است ، و احتیاج به قبول ندارد . و در این صورت جایز نیست بانک برای پرداخت بدهی ، مبلغی دریافت کند . ۲- متعهد سفته بدون آن که پولی در بانك داشته باشد و بانك به او بدهکار باشد ، مبلغ سفته را به بانك حواله می کند ، که این حواله بر بریء یعنی کسی که بدهکار حواله کننده نیست می باشد و جایز است ، و بانك این حواله را قبول می کند ، و مبلغ آن را می پردازد ، و بابت قبول کردن حواله از متعهد سفته کارمزد می گیرد ، و گرفتن این کار مزد نیز جایز است . ۳- مشتری سفته خود را بدون این که حواله ای از جانب متعهد شده باشد ، جهت وصول ، به بانك می دهد ، و این عمل را می توان به عنوان عملی که مورد جعاله واقع شده است ، انجام داد ، و گرفتن مبلغی به عنوان جعل آنچه به عنوان عوض در جعاله قرار داده می شود برای این عمل نیز جایز است ، در صورتی که بانک فقط در گرفتن اصل دین دخالت داشته باشد ، ولی چنانچه برای آن دین سود و فایده نزولی قرار داده شده باشد ، تصدی بانک

جایز نیست .

خرید و فروش ارز (پولهای خارجی)

مسأله ۲۸۶۴ خرید و فروش پول های خارجی مانند دینار به تومان به زیادتر از آنچه خریداری شده ، یا کمتر ، یا مساوی با آن جایز است ، و فرق نمی کند که معامله با مدت باشد یا بدون مدت .

حسابهای جاری

مسأله ۲۸۶۵ کسی که حساب جاری در بانکی دارد ، و پولی در آن گذاشته ، حقّ دارد هر مبلغی که بخواهد و بیشتر از موجودی او نباشد ، از آن حساب برداشت کند ، ولی گاهی بانک اجازه می دهد که مشتری او ، مبلغ معینی با نداشتن موجودی در حساب ، برداشت کند ، و این بر حسب اعتمادی است که به مشتری خود دارد ، و این را برداشت آزاد می نامند ، و بانک برای قرض دادن این مبلغ فایده می گیرد ، و این قرض دادن و گرفتن فایده جایز نیست .

خرید و فروش سفته ها

منشأ مالیت یکی از دو امر است :اول: آن که برای چیزی منافع و خواصی باشد که موجب رغبت عقلاـ به آن چیز شود ، مانند خوردنی ها وآشامیدنی ها و پوشیدنی ها . دوم: آن که مقامی که صاحب اعتبار است ، برای آن چیز اعتبار مالیت کند ، مانند اسکناس ها و تمبرها که حکومتها به آنها ارزش و مالیت می دهند . مسأله ۲۸۶۶ بیع خرید و فروش با قرض از جهت موضوع و حکم فرق دارد :از جهت موضوع بیع تبدیل عین است به عوض در اضافه ، چه آن اضافه ملکیت باشد یا حقّ ، و قرض تملیک عین است به ضمانِ قرض گیرنده ، به مثل اگر مثلی باشد ، و به قیمت اگر قیمی باشد . از جهت حکم ، در احکامی اختلاف دارند که به بعضی از آنها اشاره می شود :۱- ربا در بیع و قرض مختلف است ، در قرض هر نوع زیادی که شرط شود ربا و حرام است ، ولی در بیع زیادی در صورتی حرام است که چیز فروخته شده و عوض آن از یک جنس باشند و با کیل یا وزن فروخته شوند ، که در این صورت زیادی ربا و حرام است ، پس اگر از یک جنس نباشند و یا با کیل و وزن فروخته نشوند ، زیاده گرفتن در آن حرام نیست ، مانند اجناسی که به عدد فروخته می شوند . ۲- ربا در بیع موجب بطلان بیع است ، و نقل و انتقالی محقّق نمی شود ، و در قرض ، ربا موجب بطلان قرض نیست ، و قرض گیرنده مالک مالی که قرض گرفته می شود ، ولی قرض دهنده مالک مقدار زیادی که شرط شده نمی شود . مسأله ۲۸۶۷ تمام پول های کاغذی از قبیل دینارهای عراقی یا دلارهای آمریکایی یا تومانهای ایرانی و امثال اینها مالیت دارند ، زیرا که از طرف هر یک از دولتها نسبت به پول های کاغذی خود ارزشی معین شده است که در تمام مملکت قبول و رایج است ، و بدین جهت مالیت پیدا نموده ، و هر موقعی بخواهند از اعتبار و مالیت ساقط می نمایند . و معلوم است که این پولها با کیل یا وزن فروخته نمی شوند ، و از این جهت بعضی از فقها (اعلی الله مقامهم) معاوضه این پول ها به هم جنس خود با زیاده جایز است ، و همچنین معامله این پول ها که دینِ در : فرموده اند ولی معاوضه چیزی که مالیت اعتباری دارد و به شماره خرید و . ذمه باشد به نقدی با نقیصه یا زیاده جایز است فروش می شود ، به هم جنس خود با زیاده یا نقیصه محلّ اشکال است . و چنانچه مالک ناقص با مالک زاید مصالحه کند بر این که مالک زاید آن را به او ببخشد ، و او هم ناقص را به مصالحه : مالک زاید

ببخشد ، اشكال ندارد ، مثلا مالك نهصد تومان به مالك هزار تومان به قصد مصالحه بگويد . مى كنم با تو بر اين كه هزار تومان به من ببخشى و من نهصد تومان به تو ببخشم مسأله ۲۸۶۸ سفته هاى ريالى كه بين مردم و تجار معمول است ، و با آنها معامله مى كنند ، مانند اسكناس نيست كه براى خود آنها ماليت اعتبار شده باشد ، بلكه آنها سند دينى است كه در ذمه متعهد و امضاء كننده سفته مى باشد ، پس مشترى موقعى كه سفته اى به فروشنده كالا مى دهد ، در واقع بهاى كالاى خريده شده را نداده است ، و به اين جهت چنانچه آن سفته در دست فروشنده گم يا سوخته شود ، چيزى از مال فروشنده تلف نمى شود و ذمه مشترى فارغ و برىء نمى گردد ، ولى اگر بهاى كالا را اسكناس داده بود و گم مى شد ، از كيسه فروشنده رفته و او ضرر كرده بود . مسأله ۲۸۶۹ سفته ها بر دو نوع است :اول: آن كه از يك بدهى واقعى حكايت كند ، يعنى امضا كننده مبلغ ذكر شده در سفته را حقيقتاً به صاحب سفته بدهكار و سفته مدرك آن بدهكارى باشد . دوم: آن كه واقعيت ندارد ، و فقط صورى است . در نوع اول كه حقيقتاً صاحب سفته به موجب آن طلب مدت دارى را طلبكار است ، فروش آن به كمتر يا بيشتر در صورت اختلاف مانند دينار به تومان مثلاً چنانچه ثمن نسيه نباشد ، اشكال ندارد ، ولى در صورت عدم اختلاف مثل فروش دينار به دينار يا ريال به ريال محلّ اشكال است ، و اگر به مصالحه به گونه اى كه در مسأله ۲۸۶۷ گذشت معامله شود ، اشكال ندارد . در نوع دوم كه سفته صورى است ، صاحب سفته نمى تواند آن را به ديگرى بفروشد ، چون طلبى از امضا كننده آن سفته ندارد ، بلكه سفته به اين منظور صادر شده كه صاحب سفته بتواند از آن استفاده كند ، و استفاده از آن به معامله شرعى به اين است كه مثلا امضا كننده سفته به شخصى كه سفته را به او داده است وكالت دهد كه مبلغ سفته را كه مثلا ۵۰ ريال سعودى است و ارزشش ۱۱۰۰۰ تومان ايرانى باشد در ذمه او به نوع ديگرى از پول به كمتر از ارزش آن مثلا ۱۰۰۰۰ تومان به بانك بفروشد ، و وكالت داشته باشد كه آن ۱۰۰۰۰ تومان را نيز از طرف امضا كننده سفته به خودش به مبلغ ۵۰ ريال سعودى بفروشد ، و به اين ترتيب ذمه صاحب سفته ، به امضا كننده آن ، بدهكار مى شود به مقدار مبلغى كه امضا كننده سفته به بانك بدهكار گرديده است ، يعنى ۵۰ ريال سعودى ، و يا اين كه بانك وجه سفته را به صاحب سفته قرض بدهد ، و صاحب سفته ، مبلغى را بدون اين كه بانك بر او شرط كند به عنوان كار مزد ثبت در دفاتر و تحصيل آن در سر رسيد ، به بانك بدهد ، ولى اگر با شرط هر چند ضمنى باشد قرض ربوى خواهد بود . و مراجعه متعهد سفته به كسى كه از آن استفاده كرده است ، و گرفتن تمام مبلغ سفته اشكال ندارد ، زيرا استفاده كننده سفته ، بانك را بر متعهد سفته ، به تمام مبلغ حواله داده است .

کارهای بانکی

كارهاى بانكى دو قسم مى باشد :۱- كارهايى كه مربوط به معاملات ربوى است ، اشتغال به آنها جايز نيست ، و كارمندى كه در اين نوع كارهامشغول است ، در مقابل آن نمى تواند اجرت بگيرد . ۲- كارهايى كه ارتبا طى با معاملات ربوى ندارد ، اشتغال به آنها و اجرت گرفتن براى آنها جايز است .

احکام بیمه

احکام بیمه

بيمه قراردادى است بين بيمه كننده و بيمه شونده بر اين كه بيمه شونده مالى به بيمه كننده بپردازد چه آن مال عين يا منفعت يا عمل

باشـد ، و چه یک جا و یا به اقساط باشـد و در مقابل بیمه کننـده خسارتی را که بر بیمه شونـده یا بر دیگری وارد می شود به طوری که در عقـد معین شـده بپردازد . مسأله ۲۸۷۰ بیمه انواع و اقسـام متعـددی دارد ماننـد بیمه حیـات و بیمه سـلامت و بیمه مال و چون حکم آنها یکی است نیازی به بیان اقسام و انواع آن نیست . من : مسأله ۲۸۷۱ بیمه از عقود است و به ایجاب و قبول محقّق می شود ، مثل آن که بیمه کننـده بگویـد و کسـی که خواهان بیمه متعهـدم که خسارت وارده بر جان یا مال را در مقابل پرداخت چنین مالی جبران کنم من تعهـد می کنم که مـال معینی را در مقابـل : یـا کسـی که خواهان بیمه است بگویـد قبول کردم : است بگویـد و بیمه کننـده قبول کنـد . جبران چنین خسـارتی بپردازم و این عقـد ماننـد سایر عقود ، به قول و فعل محقّق می شود ، و شـرایط عامه عقود مانند بلوغ و عقل و قصد و مکره نبودن و محجور نبودن طرفین عقد به سـفاهت یا افلاس در آن معتبر است . و معتبر است آنچه بیمه می شود ماننـد جان یا مال و خطرهای احتمالی که جان یا مال به جهت آن بیمه می شود ، معین باشـد ، و همچنین مالی که پرداخت می شود ، و اگر به اقساط است ، اقساط ماهانه یا سالانه آن مثلا معین باشد ، و ابتدا و انتهای مدت بیمه نیز معین باشد . مسأله ۲۸۷۲ می توان تمام اقسام عقد بیمه را از باب تعهد بیمه کننده و بیمه شونده به پرداخت خسارت و مال معین ، قرار داد ، هرچند احوط آن است که مثلا بیمه شونده مال معینی به بیمه کننده صلح کند به شرط آن که بیمه کننده خسارت احتمالی که معین شده جبران نماید ، و بر بیمه کننـده جبران واجب می شود ، و همچنین در صورتی که مال معین از طرف بیمه شونده عین باشد ، می توان عقد بیمه را به عنوان هبه به شـرط تحمل خسارت احتمالی از جانب بیمه کننـده انجام داد ، که بر بیمه کننـده وفای به شـرط واجب است . مسأله ۲۸۷۳ چنانچه عقـد بیمه به صورت صـلح به شـرط تحمل خسارت یا به صورت هبه به شـرط تحمل خسارت باشد ، و بیمه کننده در صورت پیش آمد خسارتی بر بیمه شونده ، از جبران آن خودداری کند و به شـرط عمل ننماید ، بیمه شونده خیار تخلّف شرط دارد و می توانـد صـلح یا هبه را فسـخ کنـد ، و آنچه از اقساط بیمه پرداخت کرده ، پس بگیرد . مسأله ۲۸۷۴ در صورتی که بیمه شونده اقساط بیمه را بر طبق قرار داد نپردازد ، بر بیمه کننـده واجب نیست خسارت وارده را جبران کنـد ، و بیمه شونـده حقّ ندارد آنچه از اقساط بیمه پرداخت کرده ، پس بگیرد . مسأله ۲۸۷۵ در صحت عقد بیمه مدت معینی معتبر نیست ، که باید مثلا یکساله باشد یا دو ساله یا بیشتر ، بلکه تابع توافق بیمه شونـده و بیمه کننـده است . مسأله ۲۸۷۶ اگر شـرکتی با سرمایه گذاری عده ای تأسیس شود ، و هر یک از شـرکا و یا یکی از آنان در ضـمن عقد شـرکت بر دیگران شـرط کند که چنانچه ضرر و حادثه ای بر جان یا مال او وارد شود با تعیین نوع حادثه شـرکت بایـد خسارت آن حادثه را از سود عاید خود جبران کند ، در صورت وقوع حادثه تا زمانی که عقد شرکت باقی است واجب است شرکت به این شرط عمل نماید .

احکام سرقفلی

احکام سرقفلی

از معاملات رایـج معـامله سـرقفلی است ، و حقّ سـرقفلی ، آن است که مسـتأجر اختیار تخلیه و واگـذاری عین اجاره شـده را به غیر داشـته باشـد ، یا مالک اختیار زیاد کردن مال الاجاره و گرفتن عین اجاره شده را از مسـتأجر نداشـته باشد . مسأله ۲۸۷۷ صحت این معامله متوقف است بر ثبوت حقّی برای مسـتأجر ، و آن حق به اجاره کردن محلّ سکنی و محلّ کسب ، هرچند مدت اجاره طولانی باشد ، یا کیفیت کسب و کار یا شخصیت مستأجر که موجب ارزش و مرغوبیت محلّ کار باشد حاصل نمی شود ، و هر چند از نظر عرف و قانون دولتی مسـتأجر را ذی حق بدانند ، اعتبار ندارد ، و بعد از انقضای مدت اجاره ، هر گونه تصرّف در عین اجاره شده بر مسـتأجر حرام و یـد او بر آن عین و منـافع عین ، یـد عـدوان و ضـمان است ، و اجاره دادن آن عین فضولی و با اجازه نکردن مالک

فاسـد است . و ثبوت حقّ شرعاً به وسیله شرط مشروع ممکن است ، مثل آن که در ضمن عقد اجاره شرط شود چه این که برای شرط موجر مبلغی دریافت کند یا نکند که پس از انقضای مدت اجاره ، آن محلّ را به او و یا به کسی که او معین کند ، و همچنین هر مستأجری که مستأجر قبلی او را معین می نماید به همان مال الاجاره سابق اجاره دهد ، که در این صورت به مقتضای حقّ الشرط ، هر مستأجر می تواند سرقفلی گرفته و آن محلّ را واگذار کند ، و موجر به مقتضای وجوب وفای به شرط حقّ امتناع از اجاره دادن به مستأجر اول یا کسی که او معین کرده و یا هر مستأجری که مستأجر قبل او را معین کرده ندارد . مسأله ۲۸۷۸ اگر در عقد اجاره شرط شده که مستأجر با تجدید اجاره به مال الاجاره اول تا مدتی که بخواهد می تواند در آن محلّ بماند ، مستأجر می تواند سرقفلی برای تخلیه محلّ بگیرد ، هر چند موجر ملزم به اجاره دادن به ....سرقفلی نیست .

۶- آیه الله ناصر مکارم‌شیرازی (دام ظله)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور:استفتائات جدید/ مکارم‌شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -؛ تهیه و تنظیم ابوالقاسم علیان‌نژادی. مشخصات نشر:قم: مدرسه‌الامام علی‌بن ابیطالب(ع،)۱۳۷۹. مشخصات ظاهری:۳ ج. شابک:ج. ۲: ۰-۲۷-۶۶۳۲-۹۶۴؛ ۲۰۰۰۰ ریال (ج. ۱، چاپ دوم)؛ ۱۲۵۰۰ ریال (ج. ۱، چاپ سوم)؛ ۳۵۰۰۰ ریال: ج. ۱ چاپ چهارم۵-۹۴-۸۱۳۹-۹۶۴-۹۷۸:؛ ۱۰۰۰۰ ریال (ج. ۲، چاپ دوم)؛ ۱۲۵۰۰ ریال (ج. ۲، چاپ سوم)؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۳، چاپ دوم: ۳-۳۹-۸۱۳۹-۹۶۴؛ ۳۵۰۰۰ ریال: ج.۳ چاپ چهارم: ۹۷۸-۹۶۴-۸۱۳۹-۳۹-۶ یادداشت:چاپ اول: ۱۳۷۹. یادداشت:ج. ۱ (چاپ چهارم: ۱۳۸۷). یادداشت:ج. ۲ (چاپ دوم: ۱۳۸۰). یادداشت:ج. ۱ و ۲ (چاپ سوم: ۱۳۸۱). یادداشت:ج. ۱ و ۳ (چاپ دوم: ۱۳۸۵). یادداشت:ج.۳ (چاپ چهارم: ۱۳۸۷). یادداشت:کتابنامه. موضوع:فتواهای شیعه -- قرن ۱۴ موضوع:فقه جعفری -- رساله عملیه شناسه افزوده:علیان‌نژادی، ابوالقاسم، ۱۳۴۳ -، گردآورنده شناسه افزوده:مدرسهٔ الامام علی بن ابی طالب (ع) رده بندی کنگره:BP۱۸۳/۹/م۷الف۵ ۱۳۷۹ رده بندی دیویی:۲۹۷/۳۴۲۲ شماره کتابشناسی ملی:م۷۸-۲۵۱۳۰

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

خمس

موارد هفتگانه خمس

مسأله ۱۴۷۴ خمس در هفت چیز واجب است: ۱ منافع کسب و کار ۲ معدن ۳ گنج ۴ مال حلال مخلوط به حرام ۵ جواهراتی که با غوّاصی از دریا به دست می آید. ۶ غنیمت جنگی ۷ زمینی که کافر ذمّی از مسلمان می خرد (بنابر احتیاط واجب). احکام و موارد هفتگانه خمس

۱ منافع کسب و کار

مسأله ۱۴۷۵ هرگاه انسان از طریق زراعت یا صنعت یا تجارت یا از طریق کارگری و کارمندی در مؤسّسات مختلف درآمدی به

دست آورد، چنانچه از مخارج سال او و همسر و فرزنـدان و سایر کسانی که نفقه آنها را می دهد زیاد آید، باید خمس (پنج یک) آن را به شـرحی که بعداً گفته می شود بپردازد. مسأله ۱۴۷۶ هیـچ گونه تفاوتی میان کسب ها و درآمدهای کسب نیست، ولی اگر انسان چیزی را به عنوان وام از دیگری بگیرد خمس نـدارد، همچنین اموالی که به عنوان ارث به او می رسـد مشـمول خمس نیست، مگر این که بدانـد شـخص میّت خمس آن را نـداده است و یا این که به خاطر سایر اموالش بـدهکار خمس است. مسأله ۱۴۷۷ اگر کسـی چیزی را به او ببخشـد و از مخـارج سـالش زیاد آیـد احتیاط واجب آن است که خمس آن را بپردازد، همچنین اگر از کسـی ارثی به او رسـد که خویشاونـدی دوری با او دارد و اطّلاعی از چنین خویشاوندی و انتظاری درباره چنین ارثی نداشـته، در اینجا نیز احتیـاط واجب آن است که خمس آن را بپردازد. مسـأله ۱۴۷۸ هرگـاه ملکی را بر افراد معیّنی، مثلاً اولاد خود وقف نمایـد، چنانچه آن ملک درآمـدی داشـته باشـد و از مخارج سال آنها زیاد بیاید باید خمس آن را بدهند. مسأله ۱۴۷۹ چیزی را که افراد مسـتحق از باب خمس یا زکات می گیرنـد خمس نـدارد، هر چنـد از مخارج سالشان به عللی زیاد بیایـد،ولی اگر از مالی که از این طریق به او رسیده منفعتی ببرد، مثلاً از درختی که از باب خمس به او داده شـده میوه ای به دست آورد بایـد خمس آن مقـداری که از مخارج سالش زیاد آمده بپردازد. مسأله ۱۴۸۰ اگر با عین پولی که خمس آن را نداده اند جنسـی بخرد، معامله نسبت به مقدار خمس باطل است، مگر این که حاکم شرع آن را اجازه دهد، در این صورت باید پنج یک جنسی را که خریده به حاکم شرع دهد. مسأله ۱۴۸۱ اگر جنسـی را به ذمّه بخرد ولی بعـد از معامله قیمت آن را از پولی که خمس آن را نداده بپردازد معامله او صـحیح و تصـرّفاتش در آن جنس جـایز است، ولی چـون از پولی که خمس در آن است به فروشـنده داده به مقـدار خمس آن پول به او مـدیون است و در صورتی که آن مقـدار در دست فروشـنده موجود باشـد حـاکم شـرع همان را می گیرد و اگر از بین برود عوض آن را از خریـدار یا فروشنده مطالبه می کند. مسأله ۱۴۸۲ هرگاه کسـی مالی را که خمسـش را نداده اند خریداری کند، معامله او نسبت به خمس باطل است، مگر آن که حاکم شـرع اجازه دهد که در این صورت خمس پول معامله را باید به او داد و اگر به فروشـنده داده باشد باید از او بگیرد و به حاکم شـرع دهد. مسأله ۱۴۸۳ اگر چیزی را که خمس آن را نـداده به دیگری ببخشـد مقـدار خمس آن ملک او نمی شود. مسأله ۱۴۸۴ هرگاه مالی به دست انسان از شـخص کافر، یا کسـی که عقیـده به خمس ندارد از طریق تجارت یا غیر آن بیاید، دادن خمس آن واجب نیست، امّا اگر عقیـده به خمس دارد ولی خمس آن را نداده، دادن خمس آن واجب است. مسأله ۱۴۸۵ اگر اجمالاًـ می دانیم کسـی عقیـده به خمس دارد و خمس نمی دهـد ولی نمی دانیم خصوص مـالی را که به ما داده خمس به آن تعلّق گرفته یا نه، مثل این که احتمالاً اموالی از طریق ارث به او رسیده، یا وام گرفته و احتمال می دهیم این مال از آنها باشد، تصـرّف در چنین مـالی اشـکال نـدارد و خمس آن لاـزم نیست، همچنین قبول دعوت این گونه اشـخاص و یـا نمـاز خوانـدن در خانه آنها جایز است، مگر این که بـدانیم غـذایی را که تهیّه کرده و یا خانه او از پولهایی است که خمس آن را نـداده. مسأله ۱۴۸۶ آغاز سال برای حساب خمس هر کسـی اوّلین درآمـد اوست، یعنی اگر کسـی شـروع به تجارت و کسب و صـنعت و زراعت و غیر اینها کند، اوّلین زمـانی که درآمـد برای او حاصـل می شـود اوّل سـال خمس اوست و نمی توان بـا قصـد و نیّت آن را جلو یـا عقب انـداخت و اگر بخواهـد اوّل سال را جلو بیندازد راهش این است که حساب سال خود را زودتر از موعد معیّن برسد و خمس خود را بپردازد، همان وقت اوّل سال او خواهد شد. مسأله ۱۴۸۷ انسان می تواند در وسط سال هر وقت منفعتی به دستش آمد خمس آن را بدهد، ولی می توانـد آن را تا آخر سال تأخیر بینـدازد تا مخارج احتمالی اش را از آن بردارد. مسأله ۱۴۸۸ برای دادن خمس می توان معیار را سال شمسی یا قمری قرار داد. مسأله ۱۴۸۹ کسی که درآمد اضافی ندارد نیاز به قرار دادن سال خمسی ندارد. مسأله ۱۴۹۰ کسی که سال خمس دارد اگر در وسط سال بمیرد بایـد مخارج او را تا موقع مرگش از منافع او کم کنند و خمس باقیمانده را بدهند. مسأله ۱۴۹۱ اگر قیمت جنسـی که برای تجـارت خریـده بالاـ رود و روی ملاحظـات تجارتی و کسب وکار آن را نفروشـد و در بین سال قیمتش پایین آید، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست، ولی اگر قیمت آن تا آخر سال همچنان بالا باشد باید سر سال خمس آن

را بدهـد، هر چنـد قیمت آن بعـد از گذشـتن سال پایین آید، این در صورتی است که آخر سال وقت فروش آن باشد و به میل خود آن را نگـه دارد. مسأله ۱۴۹۲ هرگـاه غیر مـال التّجـاره مالی دارد که خمس آن را داده یا اصـلاً خمس نـدارد (ماننـد ارث) چنانچه قیمتش بالا رود، اگر آن را بفروشـد بایـد خمس اضافه قیمت را بدهـد، همچنین اگر گوسـفندی را که خمسـش داده چاق شود باید خمس آنچه زیاد شـده بعد از فروش بدهد. مسأله ۱۴۹۳ اگر باغی احـداث کند برای آن که بعد از بالا رفتن قیمتش بفروشد چنانچه وقت فروش آن رسـیده باشـد باید خمس آن را بدهد، ولی اگر قصدش این باشد که از میوه آن اسـتفاده کند باید خمس میوه ها را بدهد و خمس خود باغ را هنگام فروش می دهد. مسأله ۱۴۹۴ درختانی را که برای استفاده از چوبشان پرورش می دهند وقتی موقع فروش چوب آنها رسـید باید خمس آن را بدهند، هر چند نخواهند آنها را بفروشند، ولی اگر موقع فروش آنها نرسیده خمس ندارد هر چنـد سالها بگذرد. مسأله ۱۴۹۵ کسـی که دارای چند رشـته کسب و کار است، مثلاً هم زراعت دارد و هم صـنعت و هم درآمد کارگری، بایـد منافع همه را در آخر سال یکجا حساب کنـد، چنانچه چیزی زایـد بر مخارج داشت خمس آن را بدهد. مسأله ۱۴۹۶ مخـارجی را که برای به دست آوردن فایـده می کنـد، ماننـد خرج بـاربری و دلاـلی و غیر آن جزء مخـارج کسب حسـاب می شود. مسأله ۱۴۹۷ هزینه زندگی خمس ندارد، یعنی آنچه را انسان از درآمدش در بین سال مصـرف خوراک و پوشاک و مسـکن و اثاث خـانه و ازدواج و جهیزیه دختر و زیـارت واجب یا مستحب و بـذل و بخشـش و میهمانی و ماننـد آن می کنـد، چنانچه در آن زیاده روی نکرده باشـد خمس ندارد و تنها آنچه در آخر سال اضافه می ماند خمس دارد؛ ولی هرگاه چیزی جزء مؤونه سال گردد، مانند خانه و فرش و وسایل دیگر، اگر بعداً آن را بفروشند به قیمت آن خمس تعلّق نمی گیرد مخصوصاً اگر بخواهند آن را تبدیل به مثل کنند. مسأله ۱۴۹۸ اموالی را که انسان به مصـرف نـذر و کفّاره و ماننـد آن می رساند جزء مخارج سالیانه اوست، همچنین اموالی را که به دیگران می بخشـد یا جایزه می دهـد اگر از شأن او زیاد نباشد جزء مخارج سالانه حساب می شود. مسأله ۱۴۹۹ کسی که نیاز به خانه ملکی دارد آنچه را صـرف خرید خانه می کند خمس ندارد، ولی اگر درآمد سالش برای خرید خانه کفایت نکند و مجبور باشـد چند سال پس انداز کند تا قادر به تهیّه خانه شود پولهایی که سال بر آنها گذشـته خمس دارد، امّا اگر فی المثل زمین خانه را در اثنـاء سال اوّل بخرد و مصالـح ساختمانی را در اثناء سال بعـد و اجرت بنا را در سال سوم بدهـد هیـچ کـدام خمس نـدارد. مسأله ۱۵۰۰ در میـان بسـیاری از خانواده ها معمول است که جهیزیه دختران را تـدریجاً تهیّه می کننـد، چنانچه سال بر آن جهیزیه بگـذرد خمس آن واجب است ولی در منـاطقی که اگر جهیزیه را قبلاًـ تهیّه نکننـد عیب است و یـا این که تهیّه آن جز به صورت تـدریجی مشـکل است، خمس ندارد. مسأله ۱۵۰۱ کسـانی که قبر یـا کفن از قبـل برای خود تهیّه می کننـد چنانچه سال بر آن بگـذرد خمس دارد. مسأله ۱۵۰۲ هر مالی را که یک بار خمس آن را بدهند دیگر خمس به آن تعلق نمی گیرد، مگر این که نمو کند یا قیمت آن اضافه شود. مسأله ۱۵۰۳ همان گونه که اشاره شد هزینه سفر حج یا زیارتهای مستحبّی اگر از درآمد همان سال باشد خمس ندارد و اگر ناچار باشد از چند سال قبل اسم نویسی کند و هزینه را بدهد، جزء مخارج همان سالش محسوب می شود و خمس ندارد، نه در آن سال و نه در سالهای بعـد. مسأله ۱۵۰۴ کسـی که درآمـدی از کسب و کـار به دست آورده اگر مال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست یـا خمس آن را داده، می توانـد آن دو را از هم جـدا کنـد و مخـارج سـال خـود را فقـط از فایـده کسب آن سـال بردارد، امّا اگر مخارج خود را از پولی که خمس نـدارد یا خمسـش را قبلاً داده است بردارد، نمی تواند این مخارج را از درآمد آن سال کم کند. مسأله ۱۵۰۵ اگر از درآمد کسب و کار آذوقه ای برای مصرف سالش خریده، چنانچه چیزی در آخر سال از آن زیاد بمانـد بایـد خمس آن را بدهـد احتیاط این است که حتّی اشـیاء کم اهمّیّت را مانند مختصـر مواد غذایی اضافی و امثال آن را هرچه هست حساب کنـد و باید توجّه داشت که اگر می خواهد قیمت آنها را بدهد باید قیمت همان آخر سال را در نظر بگیرد خواه کمتر از خریـد باشد یا بیشتر. مسأله ۱۵۰۶ اگر در اثنـاء سـال وسایل مورد نیاز خود را بخرد خمس نـدارد و اگر بعـداً از آن وسائل بی نیاز شود خمس دادن آن لازم نیست، همچنین زیور آلات زنانه اگر بعـد از گذشـتن سنّ و سالی از زن، مورد نیازش نباشد خمس به آن

تعلق نمی گیرد، ولی احتیاط مستحب آن است که خمس این وسایل یا زیورآلات را بدهد. مسأله ۱۵۰۷ کتابهایی را که طلّاب علوم دینی یا غیر آنها از درآمد کسب و کار می خرند چنانچه مورد نیازشان باشد خمس ندارد، ولی اگر فعلاً نیازی به آن ندارند و مقصودشان استفاده در آینده است خمس به آن تعلّق می گیرد (اگر در تمام طول سال نیز از آن استفاده نکند، ولی وجود آن کتاب برای مواقع ضروری در کتابخانه لازم است، نیاز محسوب می شود) همچنین وسایلی مانند اسباب آتش نشانی در جاهایی که بیم آتش سوزی است یا داروهای ضروری و کمکهای اوّلیّه در خانه جزء هزینه های زندگی محسوب می شود و خمس ندارد هر چند اتّفاقاً در تمام سال از آنها استفاده نشود. مسأله ۱۵۰۸ اگر در یک سال منفعتی نبرد، بنا بر احتیاط نمی تواند مخارج آن سال را از منافع سال بعد کم کند. مسأله ۱۵۰۹ هرگاه در ابتدای سال منافعی نداشته باشد و از سرمایه خرج کند، امّا پیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد، در این صورت می تواند آنچه را از سرمایه برداشته از منافع کم کند. مسأله ۱۵۱۰ سرمایه ای که مورد نیاز است و با کمتر از آن زندگی او در حدّ آبرو و شؤونش اداره نمی شود خمس ندارد، یعنی می تواند از درآمد همان سال و سالهای بعد بردارد و جزء سرمایه کند، ولی اگر با پرداختن خمس آن، لطمه ای به کار او نمی خورد، باید خمس آن را بدهد، خواه این سرمایه سرمایه تجارت باشد یا زمین و آب و ملك برای زراعت، یا ابزار کار. مسأله ۱۵۱۱ اگر چیزی از سرمایه به خاطر کسب و کار از بین برود بطوری که جزء ضرر معامله حساب شود، می تواند مقدار آن را از منافع بردارد، ولی اگر به واسطه حوادث دیگری از بین برود (مانند سرقت وامثال آن) نمی تواند آن را از منافع کم کند، مگر این که با سرمایه باقیمانده نتواند کسبی که سزاوار شأن اوست انجام دهد. مسأله ۱۵۱۲ هرگاه غیر از سرمایه چیز دیگری از اموال او به خاطر شکستن و سوختن و سرقت و غیر آن از بین برود اگر در همان سال به آن احتیاج دارد می تواند آن را از منافع همان سال تهیّه کند. مسأله ۱۵۱۳ هرگاه در ابتدای سال برای مخارج خود قرض کند و قبل از تمام شدن سال منفعتی ببرد می تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت کسر نماید و اگر در تمام سال منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض نماید می تواند قرض خود را از منافع سالهای بعد ادا کند. مسأله ۱۵۱۴ قرضهایی که بر ذمّه انسان آمده خواه برای هزینه زندگی باشد یا خسارت و غرامت و یا غیر اینها، می تواند از درآمد سال آنها را ادا کند، ولی قرضهایی را که به اقساط می پردازد فقط قسط هایی را که در آن سال باید بپردازد جزء مخارج آن سال محسوب می شود. مسأله ۱۵۱۵ اگر برای زیاد کردن مال یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد قرض کند نمی تواند آن قرض را از منافع سال کم کند، ولی اگر مالی را که قرض کرده یا چیزی را که از قرض خریده به علّتی از بین برود و ناچار شود قرض خود را بدهد می تواند از منافع و درآمدهای آن سال، قرض خود را ادا کند. مسأله ۱۵۱۶ انسان تا خمس مال را ندهد نمی تواند در آن تصرّف کند و نیّت دادن خمس به تنهایی کافی نیست، همچنین نمی تواند خمس را به ذمّه بگیرد و در مال تصرّف کند و چنانچه تصرّف کند کار حرامی کرده و اگر آن مال تلف شود باید خمس آن را بدهد. مسأله ۱۵۱۷ کسی که بدهکار خمس است اگر با حاکم شرع (با در نظر گرفتن مصلحت مستحقّین) مصالحه و دستگردان کند می تواند در تمام مال تصرّف نماید و اگر بعد از آن منافعی از آن مال به دست آید مال خود اوست. مسأله ۱۵۱۸ کسی که با دیگری شریك است و می داند شریکش خمس درآمد خود را نمی دهد، ادامه شرکت برای او جایز نیست و تصرّف در مال شرکت بعد از تعلّق خمس برای هر دو حرام است. مسأله ۱۵۱۹ انسان نمی تواند در مالی که یقین دارد خمسش را نداده اند تصرّف کند، ولی در مال کسی که شك دارد خمس آن داده شده یا نه، تصرّف جایز است و قبول بخشش و معامله یا شرکت در میهمانی چنین کسی اشکال ندارد و تفحّص و جستجو لازم نیست. مسأله ۱۵۲۰ کسی که از اوّل تکلیف، خمس نداده و درآمدهایی پیدا کرده و وسایلی برای زندگی خود خریده است و الآن متوجّه وظیفه خمس شده و می خواهد تکلیف خود را درباره آن ادا کند و زندگی خود را پاك نماید اگر از منافع کسب، چیزی را که به آن احتیاج ندارد خریده و یك سال از خرید آن گذشته باید خمس آن را بدهد و اگر اثاث خانه و چیزهای دیگری که به آنها نیاز دارد مطابق شأن خود خریده، پس اگر بداند در بین سالی که در آن سال فایده برده آنها را خریده است لازم نیست خمس آن را بدهد و اگر نداند که در بین سال یا بعد از تمام

شـدن سال بوده بنابر احتیاط واجب باید با حاکم شـرع یا نماینده او مصالحه کند، یعنی تمام اموال مشـکوک خود را حساب کرده و حاکم شـرع بـدهی او را از جهت خمس به مقـداری تخمین می زند و با او مصالحه می کند و با پرداخت آن تمام اموالش پاک می شود. مسأله ۱۵۲۱ هرگاه بچّه صـغیر درآمـدی داشـته باشد و از هزینه سال او اضافه بماند بنابر احتیاط واجب باید بعد از آن که بالغ شـد خمس آن را بدهد. مسأله ۱۵۲۲ لباسـهای متعـدّد و همچنین انگشتر و زیور آلات و وسایل مختلف زندگی، اگر همه آنها مورد نیاز و در حـدّ شأن او باشـد و از درآمـد همان سال تهیّه شـده باشـد خمس نـدارد، ولی اگر زایـد بر نیاز و شأن باشد، مقدار زیادی، خمس دارد. مسأله ۱۵۲۳ پولی را که خرج خریـدن وسایـل حرام می کنـد (ماننـد انگشتر طلا برای مرد و وسایل لهو و لعب) خمس دارد. مسأله ۱۵۲۴ حقوق بازنشسـتگی و یا مبلغی که به عنوان باز خرید کار داده می شود جزء درآمد همان سال محسوب می گردد و اگر چیزی تا آخر سال از آن باقی نمانـد خمس نـدارد، امّا اگر اضافه بمانـد خمس دارد. مسأله ۱۵۲۵ جوایزی که به پس انـدازها تعلّق می گیرد اگر قراردادی میـان پس انـداز کننـده و پس انـداز گیرنـده نباشـد حلاـل است و بنـابر احتیاط واجب با گذشـتن سال خمس آن واجب می شود، این در صورتی است که پس انـداز کننـده خود را طلبکار جایزه ندانـد، بلکه پس انـداز گیرنـده شخصاً برای تشویق پس انداز کنندگان جوایزی می دهد.

۲ معدن

مسأله ۱۵۲۶ واجب است خمس چیزی را که از معـادن طلا، نقره، سـرب، آهن، مس، زغال سـنگ، نفت، گوگرد، فیروزه، نمک و معـدنهای دیگر و انواع فلزات به دست می آورنـد بدهنـد و احتیـاط واجب آن است که نصـاب معیّنی در آن نیست،یعنی آنچه را از معـدن اسـتخراج می کننـد کم باشد یا زیاد خمس دارد. مسأله ۱۵۲۷ گـچ و آهـک و گل سـرخ و ماننـد آن اگر به آنها معدن گفته شود باید خمس آن را بدهد، همچنین انواع سـنگها. مسأله ۱۵۲۸ معـدن، خواه روی زمین باشد یا زیر زمین، در زمین ملکی باشد یا در جایی که مالک نـدارد، اسـتخراج کننده آن مسـلمان باشد یا غیر مسـلمان، بالغ باشد یا غیر بالغ، در تمام این صورتها باید خمس آن پرداخته شود و در صورتی که کودک باشـد، ولیّ او می پردازد. مسـأله ۱۵۲۹ مخارج و هزینه اسـتخراج معدن و تصفیه آن (در صورتی که احتیـاج به تصـفیه دارد) و همچنین اجاره ای را که جهت معـدن می پردازد از آن کم می شود و باقیمانـده خمس دارد، ولی مخارج سال از درآمد معدن کسـر نمی شود. مسأله ۱۵۳۰ اگر چنـد نفر چیزی را از معدن اسـتخراج کنند باید بعد از کم کردن مخـارج، خمس آن را بدهنـد، خواه کم باشـد یـا زیاد (بنابر احتیاط واجب). مسأله ۱۵۳۱ اگر معـدنی را که در ملک دیگری اسـت اسـتخراج کند، آنچه از آن به دست می آید مال صاحب آن زمین است و چون صاحب ملک برای بیرون آوردن آن خرجی نکرده، باید خمس تمام آنچه از معدن استخراج شده بدهد، ولی اگر این کار به دستور او انجام گرفته هزینه آن بر عهده اوست و از درآمد معدن کم می شود. مسأله ۱۵۳۲ هرگاه معدن از معادن عظیمه و در اراضی مباح یا ملکی باشد، حاکم شرع (مجتهد عادل) حق دارد بر اخراج و صـرف آن در مصارف مسـلمین نظارت کنـد در این صورت اسـتخراج کننـدگان بایـد نظر حاکم شـرع را رعایت کننـد. مسأله ۱۵۳۳ اگر حکومت اسلامی معدنی را استخراج کند خمس به آن تعلّق نمی گیرد.

۳ گنج

مسأله ۱۵۳۴ «گنـج» مالی است که در زیر زمین، یا کوه، یا دیوار، یا درون درخت پنهان کرده باشـند و در عرف به آن گنج گویند. مسأله ۱۵۳۵ اگر انسان در زمینی که ملک کسی نیست گنجی پیدا کند و مالک آن گنج به هیچ وجه شناخته نیست مال خود اوست

و باید خمس آن را بدهد و نیز اگر در زمینی که از دیگری خریده گنجی پیدا کند و بداند مال کسانی که قبلاً مالك آن زمین بوده انـد نیست، مال خود او می شود و باید خمس آن را بدهد، ولی اگر احتمال می دهد که مال یکی از آنان است، بنابر احتیاط واجب بایـد به مالـك قبلی اطّلاع دهـد چنانچه معلوم شود مال او نیست به کسـی که پیش از او، مالك آن زمین بوده اطّلاع می دهـد و به همین ترتیب به تمام کسانی که پیش از او مالك زمین بوده انـد و آنها را می شـناسد خبر می دهد، اگر معلوم شود مال هیچ یک از آنان نیست مال خود او می شود و بایـد خمس آن را بدهد. مسأله ۱۵۳۶ گنج دارای نصاب است و نصاب آن صد و پنج مثقال نقره یـا پـانزده مثقال طلا است، یعنی اگر قیمت چیزی را که از گنـج به دست آمـده به این مقـدار برسـد خمس آن واجب است، امّا اگر کمتر از آن باشـد خمس آن واجب نیست و اگر قیمت آن به پانزده مثقال طلا نرسـد ولی به صـد و پنـج مثقال نقره برسد باز خمس آن واجب است و همچنین عکس آن. مسأله ۱۵۳۷ اگر در ظرفهای متعـدّدی که در یک جا دفن شـده مالی پیدا کند که قیمت آن روی هم رفته به حـدّ نصاب برسـد، بایـد خمس آن را داد، ولی اگر گنجهای متعـدّدی در جاهای مختلف پیدا کند هر کدام از آنها که قیمتش به حـدّ نصـاب برسـد خمس دارد و لازم نیست آنهـا را روی هم حساب کنـد. مسأله ۱۵۳۸ هرگاه برای اسـتخراج گنج، مخـارجی کرده، مقـدار آن را کم می کنـد و خمس بقیّه را می دهـد. مسأله ۱۵۳۹ اگر دو یا چنـد نفر گنجی پیـدا کنند همه در آن شریکند و طبق قراردادی که دارند عمل می کنند و سـهم هر یک به حدّ نصاب برسد خمس دارد. مسأله ۱۵۴۰ هرگاه کسی حیوانی را بخرد و در شـکم آن مالی پیـدا شود، چنانچه احتمال دهـد مال فروشـنده است بنابر احتیاط واجب باید به او خبر دهد و اگر معلوم شود مال او نیست بایـد به ترتیب از صاحبان قبلی سؤال کنـد، چنانچه معلوم شود مال هیچ یك از آنان نیست مال خود او می شود و احتیاط مستحب آن است که خمس آن را شبیه خمس معدن بدهد خواه به اندازه نصاب باشد یا نه. مسأله ۱۵۴۱ هرگاه کسی ماهی خریـداری کنـد و گوهری در دل آن بیابـد مـال خود اوست، نه مال صـیّادی که قبلاً آن را صـید کرده و به دیگری فروخته و نه مال فروشندگان قبل از او و احتیاط مستحب آن است که خمس آن را بدهد.

۴ مال حلال مخلوط به حرام

مسأله ۱۵۴۲ هرگاه مال حلال با حرام مخلوط شود بطوری که انسان نتواند آنها را از هم تشخیص دهد و مقدار مال حرام و همچنین صاحب آن، هیـچ کـدام معلوم نباشـد، باید خمس تمام آن مال را بدهد و بقیّه برای او حلال است. مسأله ۱۵۴۳ هرگاه مال حلال با حرام مخلوط گردد اگر مقـدار آن را بدانـد (مثلاً بدانـد یک سوم آن حرام است) ولی صاحب آن را نشـناسد باید آن مقدار را بنابر احتیاط واجب به مصـرفی برساند که هم مصرف خمس باشد و هم صدقه (مانند سادات فقیر) مسأله ۱۵۴۴ هرگاه مال حلال با حرام مخلوط شود و مقـدار حرام را ندانـد، ولی صاحبش را بشـناسد، باید یکدیگر را راضـی کنند و چنانچه صاحب مال راضـی نشود در صورتی که بدانـد مقـدار معیّنی قطعا مال اوست (مثلاً یک چهارم مال) و در بیشتر از آن شك داشـته باشد باید مقداری را که یقین دارد به او بدهـد و مقـدار بیشتر را که احتمال می دهـد مال اوست با او نصف کند. مسأله ۱۵۴۵ هرگـاه خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهـد و بعد بفهمد مقدار حرام بیشتر از خمس بوده، بنابر احتیاط واجب باید مقداری را که می داند از خمس بیشتر بوده به مصـرفی برسانـد که هم مصـرف خمس باشـد و هم صـدقه. مسأله ۱۵۴۶ هرگـاه خمس مـال حلال مخلـوط به حرام را بدهـد، بعد صاحبش پیـدا شود، بنابراحتیاط واجب باید عوض آن را به او بدهد، همچنین اگر مالی که صاحبش را نمی شـناسد به نیّت صدقه از جانب صاحبش بدهد و بعد صاحبش پیدا شود و راضی نشود. مسأله ۱۵۴۷ هرگاه انسان بداند مال او با اموال دیگران مخلوط شده و مقـدار آن معلوم باشـد و بدانـد که مالك آن از چند نفر معیّن بیرون نیست، ولی نتواند مالك را بطور معیّن تشـخیص دهد، باید در بین همه آنها بطور مساوی تقسیم کند.

۵ جواهراتی که با غوّاصی به دست می آید

مسأله ۱۵۴۸ هرگاه انسان به واسطه فرو رفتن در دریا جواهراتی مانند لؤلؤ و مرجان و مانند آن از دریا بیرون آورد باید خمس آن را بدهـد، به شـرط آن که قیمت آن بعـد از کم کردن مخـارج بیرون آوردن کمتر از یک مثقال شـرعی طلای سـکه دار نباشـد (مثقال شرعی ۱۸ نخود است) خواه آن جواهرات معـدنی باشـد یا روییـدنی و خواه در یک مرتبه از دریا بیرون آورد یا در چند دفعه پشت سر هم و با فاصله که عرفاً یک مرتبه حساب شود، از یک جنس باشد یا از چند جنس. مسأله ۱۵۴۹ هرگاه چند نفر جواهراتی را از دریا بیرون آورنـد بنابر احتیاط لازم نیست سـهم هر کدام به اندازه نصاب برسد، بلکه اگر مجموعاً به اندازه نصاب باشد باید خمس آن را بدهد. مسأله ۱۵۵۰ هرگاه بـدون فرو رفتن در دریا جواهرات را با اسـبابی بیرون آورند و یا از روی آب دریا و یا از کنار دریا بگیرنـد، چنانچه قیمت آن بعـد از کم کردن مخارج به حـدّ نصاب برسـد احتیاط واجب آن است خمس آن را بدهنـد. مسأله ۱۵۵۱ ماهی و حیوانات دیگری را که از دریا می گیرنـد خمس ندارد، ولی جزء درآمد کسب حساب می شود که اگر در آخر سال چیزی از آن یـا قیمت آن اضـافه بمانـد خمس دارد. مسأله ۱۵۵۲ لازم نیست انسـان به قصـد صـید جواهرات در دریا فرو برود بلکه اگر به قصد دیگری برود و جواهراتی به دستش آید باید خمس آن را بدهد. مسأله ۱۵۵۳ هرگاه انسان در دریا فرو رود و حیوانی را بیرون آورد که در شکم آن جواهری باشد که قیمتش بعد از کم کردن مخارج به حدّ نصاب برسد، چنانچه آن حیوان مانند صدف باشـد که نوعاً در شـکمش جواهر است بایـد خمس آن را بدهـد و اگر اتّفاقاً آن جواهر را بلعیـده باشد باز احتیاط واجب پرداختن خمس آن است. مسـأله ۱۵۵۴ جـواهراتی که از رودخـانه هـای بزرگی که محـل پرورش جواهر و صـید صـدف است بیرون می آورنـد نیز خمس دارد. مسأله ۱۵۵۵ عنبر مادّه خوش بویی که از دریا می گیرنـد، هرگاه به وسـیله غوّاصـی بیرون آورنـد خمس دارد و اگر از روی آب، یا کنار دریا به دست آورند باز هم بنابر احتیاط واجب باید خمسش را بدهند. مسأله ۱۵۵۶ کسانی که کارشان غوّاصی یا بیرون آوردن معادن است هرگاه خمس آنها را بدهنـد و در آخر سال چیزی از مخارج سالشان زیاد بیایـد لازم نیست دوباره خمس بدهند.

۶ غنائم جنگی

مسأله ۱۵۵۷ هرگـاه مسـلمانان به دسـتور امـام معصوم بـا کفّار جنگ کننـد و چیزهایی در جنگ به دست آورنـد بایـد خمس آن را بدهنـد، امّـا مخـارجی را که برای حفظ غنیمت و حمل و نقل آن کرده انـد از آن کم می شود. مسأله ۱۵۵۸ هرگاه مسلمانان به اذن نایب خاص، یا نائب عامّ امام (علیه السلام) اقدام به جنگ بر ضـدّ کفّار کننـد و غنائمی به دست آورند احتیاط واجب آن است که خمس آن را بپردازنـد. مسأله ۱۵۵۹ سـلاحهای بزرگی که در جنگهای امروز در غنائم به دست می آیـد و مصـرف شخصـی ندارد، مانند تانکها و توپها، حاکم شـرع و ولیّ امر مسلمین می تواند آن را منحصراً در اختیار ارتش اسلام قرار دهد. مسأله ۱۵۶۰ مسلمانان حق دارنـد اموال کفّاری را که با آنها در حال جنگ هسـتند تملّک کننـد و بایـد خمس آن را بدهند. مسأله ۱۵۶۱ غنائم جنگی که خمس آن را بایـد داد منحصـر به غنـائم منقول است که بـا دادن خمس ملک جنگجویان است، امّا زمینهایی که از کفّار با جنگ به دست می آیـد خمس ندارد و ملک همه مسـلمین است. مسأله ۱۵۶۲ هرگاه گروهی از مسـلمانان بر ضـدّ گروه دیگری تجاوز کنند بایـد جلو متجاوز را گرفت تا به حکم خـدا گردن نهـد و اگر مسـلمانان در این میان غنائمی به دست آورنـد نمی توانند آن را ملک خود سازنـد، بلکه بایـد نگهـداری کننـد و بموقع به آنها بازگرداننـد، مگر چیزهـایی که اگر در دست آنهـا باشـد منشأ فساد و ادامه

تجاوز می شود که با اجازه حاکم شرع از آن استفاده صحیح می شود.

۷ زمینی که کافر ذمّی از مسلمان می خرد

مسأله ۱۵۶۳ هرگاه کافر ذمّی، یعنی کافری که به صورت یک اقلّیّت سالم در کنار مسلمانان زندگی می کند و شرائط ذمّه را پذیرفته است، زمینی را از مسلمان بخرد باید یک پنجم عواید را به جای یک دهم زکات معمولی بپردازد. مسأله ۱۵۶۴ هرگاه کافر ذمّی زمینی را که از مسلمانی خریده به مسلمان دیگری بفروشد خمس ساقط نمی شود، همچنین اگر بمیرد مسلمانی آن زمین را از او به ارث ببرد احتیاط آن است که خمس آن را بپردازد، اگر کافر ذمّی در موقع خرید زمین شرط کند که خمس آن را ندهد، یا شرط کند که فروشنده خمس آن را بدهد، شرط او باطل است و باید خمس آن را خودش بپردازد، ولی اگر شرط کند فروشنده به جای او مقدار خمس را بدهد عمل به این شرط لازم است. مسأله ۱۵۶۵ هرگاه مسلمان زمینی را بدون خرید و فروش ملک کافر کند و عوض آن را بگیرد، مثلاً به او صلح نماید، بنابر احتیاط واجب باید کافر ذمّی خمس آن را بدهد.

مصرف خمس

مسأله ۱۵۶۶ خمس را باید دو قسمت کرد: یک قسمت آن سهم مبارک امام (علیه السلام) است و نیم دیگر سهم سادات. سهم سادات را باید به سادات فقیر یا یتیم نیازمند، یا ساداتی که در سفر وامانده اند و نیازمند هستند، داد (هرچند در محلّ خود فقیر نباشند) ولی سهم امام (علیه السلام) را در زمان ما باید به مجتهد عادل یا نماینده او داد، تا در مصارفی که مورد رضای امام (علیه السلام) است از مصالح مسلمین و مخصوصاً اداره حوزه های علمیّه و مانند آن مصرف کند. مسأله ۱۵۶۷ صرف کردن قسمتی از سهم مبارک امام (علیه السلام) برای ساختن مساجد یا حسینیه ها یا بیمارستان و درمانگاه و مدارس، تنها در صورتی مجاز است که با اجازه مجتهد عادل و رعایت اولویّت باشد، ولی سهم سادات را جز در مورد ساداتی که گفته شد نمی توان مصرف کرد. مسأله ۱۵۶۸ بدهکار می تواند اگر مجتهد صلاح ببیند با او یا نماینده او مقدار بدهی خود را دست گردان کند و به ذمّه بگیرد و به اقساط بپردازد. مسأله ۱۵۶۹ سهم سادات را بدون اجازه مجتهد نمی توان به ساداتی که در بالا گفته شد پرداخت (بنابر احتیاط واجب)، و سهم امام (علیه السلام) را نیز اگر بدون اجازه مجتهد بپردازد قبول نیست، مگر این که مجتهد بعداً بپذیرد و اجازه دهد. مسأله ۱۵۷۰ کسی که بدهی زیادی از خمس دارد و قادر به ادای آن نیست اگر مجتهد مصلحت ببیند ممکن است مقداری از سهم امام (علیه السلام) را به خودش ببخشد. مسأله ۱۵۷۱ اگر کسی بخواهد سهم امام (علیه السلام) را به مجتهدی که از او تقلید نمی کند بدهد در صورتی مجاز است که بداند آن مجتهد و مجتهدی که از او تقلید می کند سهم امام را یک طور مصرف می کنند. مسأله ۱۵۷۲ به سیّدی که عادل نیست می توان خمس داد، ولی احتیاط واجب آن است به کسی بدهند که آشکارا گناه نکند و اگر در سفر مانده است در صورتی می توان به او خمس داد که سفرش سفر معصیت نباشد، مگر این که توبه کند و باقیمانده سفر را در طریق معصیت انجام ندهد. مسأله ۱۵۷۳ به سیّدی که دوازده امامی نیست نمی توان خمس داد و همچنین به کسی که واجب النّفقه است، مثلاً انسان نمی تواند به زنش که سیّده است خمس خود را بدهد، مگر این که آن زن ناچار باشد مخارج اشخاص دیگری را که واجب النّفقه مرد نیستند بپردازد. مسأله ۱۵۷۴ سیّد بودن سادات از راههای زیر ثابت می شود: ۱ دو نفر عادل سیّد بودن او را تصدیق کند (یک نفر نیز کافی است). ۲ در شهر و منطقه خود مشهور باشد که سیّد است، خواه این شهرت سبب یقین شود یا گمان. مسأله ۱۵۷۵ سادات فقیری که مخارج آنها بر دیگری واجب است اگر آن شخص نتواند خرج او را بدهد می توان به او خمس داد، مثلاً

زن سیّده ای که شوهرش قادر به اداره زندگی او نیست می تواند خمس بگیرد. مسأله ۱۵۷۶ بنابر احتیاط واجب سادات نمی توانند بیش از مخارج یک سال خود را از خمس بگیرند. مسأله ۱۵۷۷ بردن خمس از شهری به شهر دیگر مانعی ندارد، خواه در شهر خودش مستحقّی باشد یا نه، ولی در هر صورت اگر تلف شود احتیاط واجب آن است که از اموال دیگرش بپردازد مخارج حمل و نقل نیز بر عهده اوست، امّا اگر به نماینده حاکم شرع دهد و او از شهری به شهری دیگر ببرد و تلف شود چیزی بر او نیست. مسأله ۱۵۷۸ در صورتی که سادات فقیر نیاز به سرمایه ای برای کسب و کار داشته باشند می توان از باب خمس به آنها داد (البتّه به مقداری که نیاز زندگی آنها را تأمین کند). مسأله ۱۵۷۹ هرگاه سهم سادات بیش از نیاز سادات باشد باید آن را به مجتهد عادل داد تا در مصارف دیگری که صلاح می داند صرف کند و اگر کمتر از نیاز سادات باشد می توان از سهم امام (علیه السلام) به آنها داد، بنابراین کم و زیاد بودن سهم سادات مشکلی ایجاد نمی کند. مسأله ۱۵۸۰ احتیاط واجب آن است که سهم سادات را از خود آن مال و یا از پول رایج بدهند، نه از جنس دیگر، مگر این که جنس دیگر را به مستحق بفروشد سپس بدهی او را از باب خمس حساب کند. مسأله ۱۵۸۱ کسی که از سیّد نیازمندی طلبکار است می تواند طلب خود را از باب خمس حساب کند، ولی در مورد سهم امام باید به اجازه حاکم شرع باشد. مسأله ۱۵۸۲ لازم نیست به سیّد گفته شود که این پول خمس است، بلکه می تواند به عنوان هدیه به او بدهد و نیّت خمس کند، همچنین در مورد سهم امام که به اذن حاکم شرع به اشخاص مستحقّی می دهد. مسأله ۱۵۸۳ مستحق نمی تواند خمس را بگیرد و به مالک ببخشد، مگر آن مقدار که در خور شأن اوست که اگر خودش مالی داشت به آن شخص ممکن بود ببخشد. مسأله ۱۵۸۴ اگر خمس را با حاکم شرع یا وکیل او دستگردان کند و بخواهد در سال بعد بپردازد نمی تواند از منافع آن سال کسر کند، مثلاً اگر دو هزار تومان خمس بدهکار است و از منافع سال بعد بیست هزار تومان بیشتر از مخارجش دارد باید خمس بیست هزار تومان را بدهد و دو هزار تومانی که از باب خمس بدهکار است از بقیّه بپردازد. مسأله ۱۵۸۵ دادن سهم سادات به سادات به خاطر آن است که آنها از گرفتن زکات محرومند بنابراین تبعیضی محسوب نمی شود و محروم بودن آنها از زکات دلایلی دارد که در جای خود گفته شده.

زکات

احکام زکات مال

مسأله ۱۵۸۶ زکات بر نُه چیز واجب است: گندم، جو، خرما، انگور (کشمش) طلا، نقره، گوسفند، گاو و شتر و اگر کسی مالک یکی از این نُه چیز باشد با شرایطی که بعداً گفته می شود باید مقدار معیّنی را که در مسائل آینده خواهد آمد در مصارفی که گفته می شود صرف کند، ولی مستحبّ است از سرمایه کسب و کار و تجارت نیز همه سال زکات بدهد، همچنین سایر غلّات (غیر از گندم و جو و خرما و کشمش) نیز زکات آن مستحبّ است. شرایط واجب شدن زکات مسأله ۱۵۸۷ زکات با چند شرط واجب می شود: ۱ مال به مقدار نصابی که بعداً گفته می شود برسد. ۲ مالک آن بالغ و عاقل باشد. ۳ بتواند در آن مال تصرّف کند. ۴ در مورد گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره باید دوازده ماه بر آن بگذرد، ولی احتیاط واجب آن است که از اوّل ماه دوازدهم زکات تعلّق می گیرد، و اگر بعضی از شرایط در اثناء ماه دوازدهم از بین برود زکات را باید بپردازد. مسأله ۱۵۸۸ اگر مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا ـ و نقره در بین سال بالغ شود زکات بر او واجب نیست. مسأله ۱۵۸۹ زکات گندم و جو وقتی واجب می شود که دانه آن بسته شود و به آن گندم و جو گویند و زکات انگور و کشمش موقعی است که میوه برسد و به آن انگور گویند و همچنین در مورد خرما زمانی است که خرما برسد و قابل خوردن شود، ولی وقت دادن زکات در گندم و جو زمانی است که آن را

خرمن کننـد و کـاه را جـدا نماینـد و در خرمـا و کشـمش مـوقعی است که خشـک شـود، مگر این که بخواهنـد آن را به صورت تر مصـرف کنند که باید زکات آن را بدهند به شـرط این که خشک شده آن به حدّ نصاب برسد. مسأله ۱۵۹۰ در مورد گندم و جو و کشـمش و خرمـا زکـات در صورتی واجب است که هنگام واجب شـدن زکات صاحب آنها بالغ باشـد. مسأله ۱۵۹۱ مـالی را که از انسان غصب کرده انـد و نمی توانـد در آن تصـرّف کنـد زکات ندارد و همچنین هرگاه زراعتی غصب شده و موقعی که زکات آن واجب می شود در دست غاصب باشـد، اگر بعـداً به مالکش برگردد زکات ندارد. مسأله ۱۵۹۲ هرگـاه طلا و نقره یا چیز دیگری را که در آن زکات است قرض کند و یک سال نزد او بماند، باید زکات آن را بدهد و بر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست.

زکات غلّات

مسأله ۱۵۹۳ زکات گندم و جو و خرما و کشـمش وقتی واجب است که به حدّ نصاب برسد و نصاب آنها «۲۸۸ من تبریز، ۴۵ مثقال کمتر» است که حـدود «۸۴۷ کیلـوگرم» برآورد شـده (کمی کمـتر از سه خروار). مسـأله ۱۵۹۴ اگر قبـل از دادن زکات مقـداری از انگور و خرما و جو وگندم را مصـرف کند یا به دیگری بدهد باید زکات آن را بپردازد. مسأله ۱۵۹۵ اگر مالک بعد از واجب شدن زکـات بمیرد بایـد زکـات را از مال او بدهنـد، ولی اگر قبل از واجب شـدن زکات بمیرد زکات بر عهـده ورثه است، یعنی سـهم هر کـدام به اندازه نصاب رسد باید زکات خود را بدهد. مسأله ۱۵۹۶ حاکم شرع می تواند مأموری برای جمع آوری زکات تعیین کند تا بعـد از جـدا کردن گنـدم و جو از کاه، یا خشک شدن خرما و انگور، زکات را جمع آوری کند و اگر از پرداختن زکات که حقّ محرومـان است خودداری نماینـد می توانـد به زور از آنها بگیرد. مسأله ۱۵۹۷ هرگـاه زراعت یا باغی را قبل از واجب شـدن زکات خریداری کند زکات بر عهده مالک جدید است و اگر بعد از آن که زکات واجب شده بخرد، زکات بر عهده فروشنده یعنی مالک قدیم است. مسأله ۱۵۹۸ هرگاه انسان گنـدم و جو، یا خرما، یا انگور را بخرد و بداند فروشـنده زکات آن را داده زکات بر او واجب نیست و اگر شک کند باز چیزی بر او لازم نیست، ولی اگر بداند زکات آن را نداده است، معامله نسبت به مقدار زکات باطل است مگر این که حـاکم شـرع اجـازه دهـد، در این صورت قیمت مقـدار زکـات را از فروشـنده می گیرد و اگر اجازه ندهـد زکات را از خریدار خواهد گرفت و در صورتی که خریدار قیمت آن را به فروشنده داده می تواند از او پس بگیرد. مسأله ۱۵۹۹ اگر وزن گندم و جو و خرما و کشمش موقعی که هنوز تر است به حدّ نصاب برسد و بعد از خشک شدن کمتر از این مقدار شود زکات آن واجب نیست. مسأله ۱۶۰۰ اگر رطب و انگور را پیش از خشک شدن مصرف کند یا به فروش رساند، در صورتی زکات آن واجب اسـت که خشک شـده آنها به اندازه نصاب باشد. مسأله ۱۶۰۱ غلّاتی که زکات آنها را داده، اگر چنـد سال هم نزد او بماند زکات ندارد. مسأله ۱۶۰۲ مقـدار زکات گنـدم و جو و خرما و انگور در صورتی که از آب باران، یا قنات و نهر و سد و یا رطوبت زمین مشـروب شود، ده یـک است و اگر بـا آب چاههـای عمیق و نیمه عمیق و کم عمق، یـا به وسیله دلو و دست و حیوان از چـاه یا رودخانه آب بکشـد و آن را مشـروب سـازد زکات آن بیست یک است. مسأله ۱۶۰۳ اگر زراعتی بـا آب بـاران و آب چـاه آبیاری شود، چنانچه یکی از آنها بقـدری کم باشـد که به حساب نیایـد، بایـد مطابق آن که غالباً مشـروب شـده زکات بدهد، ولی اگر از هر دو به مقدار قابـل توجهی مشـروب شـده است، مثلاً نصف یا ثلث مـدّت با آب باران و بقیّه با آب چاه مشـروب شـده بایـد زکات آن را نیمی به حسـاب ده یک و نیمی به حساب بیست یک بدهـد. مسأله ۱۶۰۴ اگر ندانـد که آبیـاری با آب باران بوده یا با آب چاه و ماننـد آن، فقـط بیست یک بر او واجب است. مسأله ۱۶۰۵ هرگاه زراعت با آب باران و نهر مشـروب شود و احتیاجی به آب چاه نداشـته باشد امّا با آن نیز آبیاری گردد و این کار تاثیری در محصول نداشـته باشـد زکات آن ده یک است و اگر بعکس با آب چاه آبیاری شود و آب باران بر آن ببارد امّا تأثیری نگـذارد زکات آن بیست یک است. مسأله ۱۶۰۶ هرگاه زراعتی را با آب چاه آبیاری کننـد و در

زمین مجاور آن زراعتی باشد که از رطوبت آن زمین استفاده کند و محتاج به آبیاری نشود زکات زراعتی که با آب چاه آبیاری شده، بیست یک و زکات زراعتی که مجاور آن است ده یک می باشد. مسأله ۱۶۰۷ بنابر احتیاط واجب مخارجی را که برای زراعت کرده از حاصل کسر نکند، همچنین قیمت تخمی را که برای زراعت پاشیده است. مسأله ۱۶۰۸ هرگاه درخت انگور یا خرما را بخرد قیمت آن مسلّماً جزءِ مخارج نیست و اگر خرما یا انگور را پیش از رسیدن بخرد احتیاط واجب آن است که پول آن را نیز از محصول کم نکند، همچنین پولی را که برای خرید زمین می دهد جزءِ مخارج نیست. مسأله ۱۶۰۹ اگر انسان در چند شهر که فصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد، یعنی زراعت و میوه آنها در یک وقت به دست نمی آید، گندم یا جو یا خرما و انگور داشته باشد، همه آنها محصول یک سال حساب می شود و چنانچه چیزی که اوّل می رسد به اندازه نصاب باشد باید زکات آن را بدهد و زکات بقیّه را هر وقت به دست آید می پردازد و اگر آنچه اوّل می رسد به اندازه نصاب نباشد، صبر می کند تا بقیّه آن برسد، اگر روی هم رفته به مقدار نصاب شود زکات آن واجب است. مسأله ۱۶۱۰ اگر درخت خرما یا انگور در یک سال دو مرتبه میوه دهد چنانچه روی هم به مقدار نصاب باشد، زکات آن را بنابر احتیاط واجب باید بدهد. مسأله ۱۶۱۱ اگر زکات خرما یا کشمش بر او واجب باشد نمی تواند زکات را از رطب تازه یا انگور بدهد (ولی می تواند رطب تازه یا انگور را به مستحق بفروشد بعد بدهی او را از باب زکات حساب کند) امّا اگر بخواهد رطب یا انگور را قبل از خشک شدن بفروشد می تواند زکات آن را از خودش بدهد. مسأله ۱۶۱۲ هرگاه کسی از دنیا برود در حالی که زکات واجب بر ذمّه اوست و هم بدهی به مردم دارد، اوّل باید تمام زکات را از مالی که زکات آن واجب شده بدهند بعد دین او را ادا کنند و این در صورتی است که مالی که زکات به آن تعلّق گرفته موجود باشد. مسأله ۱۶۱۳ هرگاه کسی که بدهکار است و زراعتی نیز دارد فوت کند و ورثه پیش از آن که زکات زراعت واجب شود دین او را از اموال دیگری بدهند،هرکدام از ورثه سهمش به اندازه زکات برسد باید زکات را بدهد امّا اگر دین او را قبل از واجب شدن زکات نپردازند، چنانچه مال میّت فقط به اندازه دین است زکات واجب نمی شود. مسأله ۱۶۱۴ اگر محصول زراعت او خوب و بد دارد باید زکات هر کدام را از خود آن بدهد و یا قیمتش را حساب کند و نمی تواند زکات همه را از جنس بد بدهد و اگر همه را از خوب بدهد بهتر است.

نصاب طلا و نقره

مسأله ۱۶۱۵ طلاـ دارای دو نصاب است: نصاب اوّل آن ۲۰ مثقال شرعی است که معادل ۱۵ مثقال معمولی می باشد، هرگاه به این مقدار برسد و شرایط دیگر نیز در آن جمع باشد باید چهل یک آن را (دو و نیم درصد) به عنوان زکات بپردازد و اگر به این مقدار نرسد زکات ندارد. نصاب دوم ۴ مثقال شرعی است که ۳ مثقال معمولی می شود، یعنی اگر ۳ مثقال به ۱۵ مثقال اضافه شود باید زکات تمام ۱۸ مثقال را از قرار دو و نیم درصد بدهد و اگر کمتر از ۳ مثقال اضافه شود فقط زکات ۱۵ مثقال واجب است و زیادی آن زکات ندارد، همچنین هر چه بالا رود، یعنی اگر ۳ مثقال اضافه شود باید زکات تمام آن را بدهد و اگر کمتر اضافه شود مقدار اضافه زکات ندارد. مسأله ۱۶۱۶ نقره نیز دو نصاب دارد: نصاب اوّل ۱۰۵ مثقال معمولی است که اگر به آن مقدار برسد و شرایط دیگر در آن جمع باشد باید چهل یک آن را (دو و نیم درصد) به عنوان زکات بپردازد و اگر به این مقدار نرسد زکات آن واجب نیست. نصاب دوم ۲۱ مثقال است، یعنی اگر ۲۱ مثقال به ۱۰۵ مثقال اضافه شود باید زکات تمام ۱۲۶ مثقال را بدهد و هرگاه کمتر از ۲۱ مثقال اضافه شود فقط زکات ۱۰۵ مثقال واجب است و زیادی زکات ندارد، همچنین هر قدر بالا رود، ولی برای آسان شدن حساب اگر انسان دو و نیم درصد از طلا و نقره که دارد بدهد زکاتی را که بر او واجب بوده داده، گاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است. مسأله ۱۶۱۷ به طلا و نقره همه سال زکات تعلّق می گیرد، یعنی اگر انسان زکات مقدار طلا یا نقره را بدهد و سال بعد

نیز شرایط در او جمع باشد باید دوباره زکات آن را بدهد، تا زمانی که از حد نصاب بیفتد، ولی در خمس چنین نیست، یعنی اگر مال را یک بار خمس دادند دیگر خمس به آن تعلّق نمی گیرد، مگر این که اضافه شود، همچنین گندم وجو و کشمش و خرما یک بار بیشتر زکات ندارد. مسأله ۱۶۱۸ یکی دیگر از شرایط واجب شدن زکات طلا و نقره این است که «دارای سکّه» باشد و معامله با آن رواج داشته باشد، بنابر این سکّه هایی که رواج معامله ندارد زکات به آن تعلّق نمی گیرد. مسأله ۱۶۱۹ احتیاط مستحب آن است که از سایر پولهای رایج مانند اسکناس اگر شرایط دیگر در آن جمع باشد زکات بدهند. مسأله ۱۶۲۰ هرگاه طلا و نقره سکّه دار رایج را زنها به صورت زینت آلات درآورند و برای زینت از آن استفاده کنند زکات ندارد و هر گاه کسی دارای مقداری طلا و نقره است، امّا هیچ کدام از آن دو به اندازه نصاب نیست زکات بر او واجب نمی باشد، هر چند قیمت مجموع آن به حدّ نصاب برسد. مسأله ۱۶۲۱ شرط دیگر آن است که انسان یک سال تمام مالک مقدار نصاب باشد و اگر وارد ماه دوازدهم شود احتیاط آن است که زکات آن را بدهد، امّا اگر قبل از گذشتن یازده ماه آن را بفروشد، یا از نصاب بیفتد، یا در اختیار او نباشد، زکات به آن تعلّق نمی گیرد، همچنین اگر آن را با چیز دیگری عوض نماید، یا آنها را آب کند و از صورت سکّه خارج سازد، امّا اگر سکّه های طلا و نقره را به سکّه های طلا و نقره دیگری عوض کند احتیاط واجب آن است که زکات آن را بپردازد. مسأله ۱۶۲۲ اگر کسی به قصد فرار از زکات، طلا و نقره را تبدیل نماید، یا آنها را آب کند، زکات به او تعلّق نمی گیرد، ولی از خیر و سعادتی محروم شده و احتیاط مستحب آن است که زکات آن را بدهد. مسأله ۱۶۲۳ هرگاه طلا و نقره ای که دارد جنس خوب و بد یا عیار کم و زیاد داشته باشد، زکات هرکدام را از همان می دهد، ولی بهتر آن است که زکات همه را از نوع مرغوب بدهد. مسأله ۱۶۲۴ هرگاه طلا و نقره بیش از اندازه معمول فلزّ دیگری مخلوط دارد بطوری که به آن طلا و نقره نگویند، اگر خالص آن به اندازه نصاب برسد باید زکات آن را بدهد و چنانچه شک دارد که به اندازه نصاب هست یا نیست زکات واجب نیست، ولی اگر می تواند آن را امتحان کند احتیاط واجب آن است که امتحان کند.

زکات حیوانات

مسأله ۱۶۲۵ در زکات گوسفند و گاو و شتر علاوه بر شرایطی که قبلاً گفته شد لازم است که این حیوانات بیکار باشد اگر در تمام طول سال روزهای پراکنده ای کار کرده بطوری که حیوان کارگر محسوب نشود زکات آن واجب است. مسأله ۱۶۲۶ احتیاط واجب آن است که زکات گاو و گوسفند و شتر را اگر به حدّ نصاب برسد بدهد، خواه از علف بیابان بخورد یا علف دستی به آن بدهد و یا گاهی از این و گاه از آن. مسأله ۱۶۲۷ اگر برای این حیوانات چراگاهی را که کسی نکاشته بخرد یا اجاره کند یا برای چراندن در آن متحمّل مخارجی شود باید زکات را بدهد. نصاب گوسفند مسأله ۱۶۲۸ گوسفند ۵ نصاب دارد: ۱ (۴۰) گوسفند و زکات آن یک گوسفند است، و کمتر از آن زکات ندارد. ۲ (۱۲۱) گوسفند و زکات آن دو گوسفند است. ۳ (۲۰۱) گوسفند و زکات آن سه گوسفند است. ۴ (۳۰۱) گوسفند و زکات آن چهار گوسفند است. ۵ (۴۰۰) گوسفند و بالاتر، که باید برای هر صد تای آنها یک گوسفند بدهد و مقداری که از صد تا کمتر است زکات ندارد و میان دو نصاب نیز زکات نیست، یعنی اگر گوسفندان به (۴۰) رسیده است تا به نصاب دوم که (۱۲۱) گوسفند است نرسد، فقط یک گوسفند می دهد و همچنین در نصابهای بعد. مسأله ۱۶۲۹ لازم نیست زکات را از خود گوسفندان بدهد، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد جایز است و همچنین می تواند به جای گوسفند و گاو و شتر پول آنها را بدهد، مگر آن که دادن خود حیوان برای مستحق مفیدتر باشد در این صورت احتیاط آن است که خود آن را بدهد.

نصاب گاو

مسأله ۱۶۳۰ گـاو دارای دو نصـاب است: نصاب اوّل ۳۰ رأس است، یعنی وقتی شـماره گاوهـا به ۳۰ رسد اگر شـرایطی را که قبلاً گفته شد دارا باشد، باید یک گوساله نر یا ماده که لااقل داخل سال دوم شده باشد زکات دهد. نصاب دوم ۴۰ رأس است و زکات آن یک گوساله ماده است که لااقل داخل سال سوم شده باشد و آنچه در بین ۳۰ و ۴۰ باشد زکات ندارد، مثلاً کسی که (۳۵) گاو دارد فقط زکات ۳۰ رأس آن را می دهد و همچنین اگر از (۴۰) گاو زیادتر شود تا به ۶۰ نرسیده، فقط زکات همان ۴۰ گاو را می دهد، و هرگاه به ۶۰ رسید باید دو گوساله که لااقل داخل سال دوم شده بدهد، همین طور هرچه افزایش یابد آنها را سی سی، یا چهل چهل، و یا اگر ممکن است با ۳۰ و ۴۰ حساب کند و مطابق دستور بالا عمل نماید، امّا باید طوری حساب کند که چیزی باقی نمانـد، یا اگر می ماند از ۹ بیشتر نباشد، مثلاً کسی که ۷۰ رأس گاو دارد بایـد به حساب ۳۰ و ۴۰ حساب کند و هر کدام را مطابق دستور بالا زکات بدهد و کسی که ۸۰ رأس گاو دارد با حساب چهل چهل حساب کند.

نصاب شتر

مسأله ۱۶۳۱ برای شتر ۱۲ نصاب است: اوّل: ۵ شتر و زکات آن یک گوسـفند است و کمتر از مقـدار، زکات ندارد. دوم: ۱۰ شتر و زکات آن دو گوسفند است. سوم: ۱۵ شتر و زکات آن سه گوسفند است. چهارم: ۲۰ شتر و زکات آن چهار گوسفند است. پنجم: ۲۵ شتر و زکات آن پنج گوسـفند است. ششم: ۲۶ شتر و زکات آن یک شتر است که داخل سال دوم شـده باشـد. هفتم: ۳۶ شتر و زکات آن یک شتر است که داخل سال سوم شده باشد. هشتم: ۴۶ شتر و زکات آن یک شتر است که داخل سال چهارم شده باشد. نهم: ۶۱ شتر و زکات آن یک شتر است که داخل سال پنجم شده باشد. دهم: ۷۶ شتر و زکات آن دو شتر است که داخل سال سوم شده باشد. یازدهم: ۹۱ شتر و زکات آن دو شتر است که داخل سال چهارم شـده باشـد. دوازدهم: ۱۲۱ شتر و بالاـتر از آن است که بایـد یا چهل چهل حساب کند و برای هر ۴۰ شتر یک شتر بدهـد که داخل سال سوم شـده باشد، یا پنجاه پنجاه حساب کند و برای هر پنجاه شتر یک شتر بدهد که داخل سال چهارم شده باشد و یا با چهل و پنجاه حساب کند، ولی در این جا نیز باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند و یا اگر باقی می ماند از ۹ شتر بیشتر نباشد و شتر زکات باید حتماً ماده باشد. مسأله ۱۶۳۲ مابین دو نصاب زکـات نـدارد، یعنی اگر از نصاب اوّل که ۵ شتر است بگـذرد تـا به نصاب دوم که ۱۰ شتر است نرسـیده، فقط زکات ۵ شتر را می دهـد، همچنین در نصابهای بعد. مسأله ۱۶۳۳ هرگاه گوسـفند و گاو و شتر به مقـدار نصاب برسـد زکات آن واجب است خواه همه آنها نر باشد یا ماده یا بعضـی نر و بعضـی ماده. مسأله ۱۶۳۴ بز و میش و شـیشک در زکـات با هم فرق نـدارد و همچنین انواع شتر، گـاو و گـاومیش نیز یـک جنس حساب می شود. مسأله ۱۶۳۵ گوسـفندی را که برای زکـات می دهـد احتیـاط واجب آن است که حـدّاقل سال اوّل آن تمام شـده باشد اگر بز می دهد دوسال آن تمام شده باشد. مسأله ۱۶۳۶ گوسفندی را که برای زکات می دهد اگر قیمتش از گوسـفندهای دیگر او کمتر باشد اشکال ندارد، ولی مستحبّ است گوسـفندی که قیمتش بیشتر است بدهد، یا لااقل حدّ وسط را در نظر بگیرد و همچنین در گـاو و شتر. مسأله ۱۶۳۷ اگر چند نفر باهم شریک باشند هر کدام سهمش به حدّ نصاب برسد باید زکات را بدهد. مسأله ۱۶۳۸ اگر یک نفر در چند جا گوسفند یا گاو و شتر دارد و روی هم رفته به حدّ نصاب برسد، باید زکات آن را بدهد و اگر گاو و گوسفند و شتر مریض و معیوب هم باشند زکاتشان واجب است. مسأله ۱۶۳۹ اگر همه گوسفندان و گاو و شترها سالم و بی عیب و جوان باشد نمی تواند زکات آنها را از مریض یا معیوب و پیر بدهد، بلکه اگر بعضـی سالم و بعضـی مریض، دسته ای معیوب و دسته ای بی عیب، مقداری پیر و مقداری جوان باشد، احتیاط واجب آن است که برای زکات، سالم و بی

عیب و جوان را انتخاب کنـد، ولی اگر همه آنها مریض یا معیوب یا پیر باشـند می توانـد زکات را از خود آنها بدهـد. مسأله ۱۶۴۰ کسـی که زکات حیوان بر او واجب است اگر زکات را از مال دیگرش بدهـد تا وقتی که شـماره آنها از نصاب کم نشـده همه سال بایـد زکـات بدهـد و هرگـاه از نصـاب افتـاد دیگر زکـات واجب نیست و اگر پیش از تمـام شـدن ماه یازدهم حیوان را با چیز دیگر عوض کند، زکات بر او واجب نیست، ولی اگر آن حیوانات را با گاو و گوسـفند و شتر دیگری عوض کند، مثلاً ۴۰ گوسفند بدهد و ۴۰ گوسفند دیگر بگیرد احتیاط واجب آن است که زکات آن را بپردازد.

مصرف زکات

مسأله ۱۶۴۱ زکات را در یکی از هشت مورد زیر بایـد صـرف کرد: ۱ و ۲ «فقرا» و «مساکین» و آنها کسانی هسـتند که مخارج سال خود و عیالاتشان را ندارنـد. تفاوت فقیر و مسـکین در این است که فقیر روی سؤال از کسـی نـدارد، امّا مسـکین نیازمندی است که روی سؤال دارد، کسانی که صـنعت و ملك و سـرمایه و کسبی دارنـد که زنـدگی آنها را اداره نمی کنـد فقیر محسوب می شوند و کمبود زنـدگی خود را می تواننـد از زکات بگیرند. ۳ کسـی که از طرف امـام یـا نایب او مأمور جمع آوری زکات یا نگهـداری یا رسیدگی به حساب آن و یا رسانـدن آن به امام و نایب او، یا رسانـدن به مصارف لازم هسـتند می تواننـد به انـدازه زحمتی که می کشـند از زکات اسـتفاده کنند. ۴ افراد ضـعیف الایمـانی که بـا گرفتن زکات تقویت می شونـد و تمایل به اسـلام پیـدا می کننـد. ۵ خریـدن برده ها و آزاد کردن آنها. ۶ اشـخاص بـدهکاری که نمی توانند قرض خود را ادا کنند. ۷ «سبیـل اللّه» یعنی کارهایی مانند ساختن مسـجد که منفعت دینی عمومی دارد و همچنین مدارس علوم دینی، مراکز تبلیغاتی، اعزام مبلّغین، نشر کتابهای مفید اسلامی و خلاصه آنچه برای اسلام نفع داشته باشد به هر نحو که باشد، مخصوصاً جهاد در راه خدا. ۸ «ابن السّبیل» یعنی مسافری که در سفر مانـده و محتاج شـده که به مقـدار نیازش می توانـد از زکات اسـتفاده کنـد، هر چند در محلّ خود غنی و بی نیاز باشد. مسأله ۱۶۴۲ فقیر یـا مسـکین بنـابر احتیـاط واجب نمی توانـد بیش از مخـارج سـال خود و عیالاتش را از زکات بگیرد و اگر کسـری دارد تنها به انـدازه کسـری خود می تواند بگیرد. مسأله ۱۶۴۳ صـنعتگر یا کارگری که درآمـد او از مخارج سالش کمتر است می تواند کسـری مخارجش را از زکات بگیرد و لازم نیست ابزار کار یا سرمایه و ملك خود را به مصرف مخارج برساند. مسأله ۱۶۴۴ شخص نیازمند می تواند مرکب سواری مورد نیاز و همچنین خانه ای که به آن احتیاج دارد وسرمایه لازم برای کسب و کار را از زکات تهیّه کند و در این قسـمت باید به آن مقدار که برای نیاز و حفظ آبروی او لازم است قناعت کند. مسأله ۱۶۴۵ کسی که می تواند با یاد گرفتن صنعت یـا کارهـای دیگر زنـدگی خود را اداره کنـد، بایـد یـاد گیرد تا نیازی به زکات نداشـته باشـد، ولی تا زمانی که مشـغول یاد گرفتن است می توانـد زکات بگیرد. مسأله ۱۶۴۶کسانی که مشغول فراگرفتن علم واجب هسـتند می توانند از زکات استفاده کنند، همچنین قضّات و مجریان حـدود وماننـد آنها. مسأله ۱۶۴۷ کسـی که زکـات بر ذمّه دارد و از فقیری طلبکار است، می توانـد طلب خود را از باب زکات حساب کنـد، حتّی اگر فقیر بـدهکار از دنیا برود می توانـد بدهی او را از زکات محسوب دارد، امّا اگر چیزی از خود گذاشـته که به انـدازه بـدهی اوست بنـابر احتیاط واجب نمی توان بـدهی او را از زکات حساب کرد. مسأله ۱۶۴۸ کسی که فقیر بودنش معلوم نیست نمی توان به او زکـات داد، ولی اگر از ظاهر حالش گمان پیـدا شود که فقیر است، زکات دادن به او جایز است، همچنین اگر افراد مورد اعتمـاد خـبر دهنـد که او فقیر می باشـد. مسـأله ۱۶۴۹ لازم نیست به فقیر بگوینـد که این مـال زکات است، بلکه می توان زکات را به صورت هـدیه به او داد (البته بطوری که دروغ نشود) ولی در هر حال بایـد قصد زکات کند. مسأله ۱۶۵۰ اگر به گمان این که کسـی فقیر است زکات به او دهد بعد بفهمد فقیر نبوده، یا از روی ندانستن مسأله به کسی که فقیر نیست زکات بدهد، چنانچه چیزی را که به او داده باقی باشد می تواند پس بگیرد و به مستحق بدهد و اگر از بین رفته هرگاه کسی که آن

چیز را گرفته می دانسته یا احتمال می داده که زکات است باید عوض آن را بدهد و او نیز به مستحق برساند، ولی اگر به غیر عنوان زکات داده نمی توانـد چیزی از او بگیرد و در هر حال چنانچه در تشـخیص مسـتحق کوتاهی نکرده باشـد لازم نیست دوباره از مال خود بپردازد. مسأله ۱۶۵۱ کسـی که بـدهکار است و نمی توانـد بدهی خود را بدهد، می تواند برای دادن قرض خود زکات بگیرد، هر چند مخارج سال خود را داشته باشد، به شرط این که مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشد. مسأله ۱۶۵۲ مسافری که خرجی او تمام شـده، یا اموالش به سـرقت رفته، یا مرکبش از کار افتاده، چنانچه سـفر او سـفر معصـیت نباشد و نتواند با فروختن چیزی یا قرض کردن مالی خود را به مقصـد برسانـد، می توانـد زکات بگیرد، هر چنـد در وطن خود فقیر نباشد و لازم نیست بعد از رسیدن به وطن مقداری را که از باب زکات گرفته برگرداند، ولی اگر بعد از رسـیدن به وطن چیزی از زکات زیاد آمده باشد باید آن را به حاکم شرع بدهد و بگوید زکات است.

مستحقّین زکات

مسأله ۱۶۵۳ مسـتحقّین زکات باید شـرایط زیر را داشـته باشـند: اوّل، ایمان به خدا و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و ائمّه دوازده گانه (علیهم السلام)، به اطفال یا دیوانگانی که از مسلمانان شیعه فقیر باشند می توان زکات داد، منتهی باید زکات را به دست ولی آنها بدهند، خواه به نیّت تملیک به طفل یا دیوانه باشد یا به قصد مصرف کردن درباره آنها و اگر به ولی دسترسی ندارد می تواند خودش یا به وسیله یک نفر امین زکات را برای احتیاجات آنها صرف کند. مسأله ۱۶۵۴ دوم، دادن زکات باید مایه کمک به گناه نشود، بنـابراین زکـات را به کسـی که آن را در معصیت صـرف می کنـد نمی توان داد و احتیـاط واجب آن است به شـرابخوار نیز زکات ندهنـد. مسأله ۱۶۵۵ در زکـات عـدالت شـرط نیست، همچنین عـدم ارتکـاب گناهان کبیره. مسأله ۱۶۵۶ سـوم، واجب النّفقه نبودن، یعنی زکات را نمی توان به فرزنـد و همسـر و پـدر و مادر داد، ولی اگر آنها بـدهکار باشـند و نتوانند بدهی خود را بپردازند زکـات را به مقـدار اداء دین می توان به آنها داد. مسأله ۱۶۵۷ اگر کسـی نمی توانـد مخارج افراد واجب النّفقه خود را بپردازد، مثلاً قـادر نیست خرج زن و بچّه خود را بدهـد، یا توانایی دارد و نمی دهـد، دیگران می تواننـد به آنها زکات دهنـد. مسأله ۱۶۵۸ هرگاه فرزنـدی به کتابهای علمی دینی احتیاج دارد پـدر می توانـد برای خریـدن آنها به او زکات دهـد. مسأله ۱۶۵۹ هرگاه شوهر مخارج همسرش را نمی پردازد، ولی زن می تواند از طریق حاکم شـرع یا غیر او حقّ خود را بگیرد، چنین زنی نمی تواند از زکات اسـتفاده کند. مسأله ۱۶۶۰ زن می توانـد به شوهر فقیر خود زکـات دهـد، هر چنـد شوهر زکات را بگیرد و صـرف مخارج آن زن و اولادش کند. مسأله ۱۶۶۱ چهـارم زکـات گیرنـده از سادات نباشـد، مگر این که زکات دهنـده هم از سادات باشـد، ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج آنها را نکنـد و ناچار به گرفتن زکات باشـند، می تواننـد از غیر سیّد زکات بگیرنـد، امّا احتیاط واجب آن است که فقط به مقدار مخارج روزانه بگیرند.

نیّت زکات

مسأله ۱۶۶۲ در زکات قصـد قربت شـرط است، یعنی بایـد برای اطاعت فرمان خداونـد متعال زکات بدهد و باید در نیّت خود معیّن کنـد که زکات مال است یا زکات فطره، ولی اگر زکات گنـدم و جو و اموال دیگری بر او باشـد لازم نیست معیّن کند چیزی را که می دهد زکات کدام است. مسأله ۱۶۶۳ کسـی که زکات چند مال بر او واجب است اگر مقداری زکات بدهد و نیّت هیچ کدام را نکنـد، چنانچه چیزی را که داده همجنس یکی از آنها باشد، زکات همان جنس حساب می شود و اگر همجنس هیچ کدام نباشد به

همه آنها قسمت می شود، بنابراین اگر مثلاً یک گوسفند از باب زکات بدهد زکات گوسفند حساب می شود، ولی اگر مقداری پول نقره بدهد در حالی که بدهکار زکات گوسفند و گاو است در میان هر دو تقسیم می گردد. مسأله ۱۶۶۴ هرگاه کسی را وکیل کند که زکات مال او را بدهد همین اندازه که مالک نیّت داشته باشد کافی است، خواه وکیل نیّت کند یا نه، ولی اگر مالک نیّت زکات را نکرده بلکه وکالت در همه چیز به او داده باید وکیل نیّت کند. مسأله ۱۶۶۵ اگر مالک یا وکیل او بدون قصد قربت، زکات را به فقیر دهد و پیش از آن که مال از بین برود خود مالک نیّت قربت کند، زکات حساب می شود. مسأله ۱۶۶۶ هرگاه زکات را به میل خود نپردازد حاکم شرع می تواند به اجبار از او دریافت دارد و زکات محسوب می شود و نیّت قربت در اینجا ساقط است، ولی احتیاط آن است که حاکم شرع قصد قربت کند.

مسائل متفرّقه زکات

مسأله ۱۶۶۷ در ادای زکات نباید کوتاهی کرد یعنی موقعی که زکات واجب می شود باید آن را به فقیر یا حاکم شرع برساند، ولی اگر منتظر فقیر معیّنی باشد یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد می تواند انتظار او را بکشد، ولی احتیاط واجب آن است که در این صورت زکات را از مال جدا کند. مسأله ۱۶۶۸ کسی که می تواند زکات را به مستحق برساند اگر کوتاهی کند و مال از بین برود ضامن است و باید عوض آن را بدهد ولی اگر کوتاهی نکرده باشد چیزی بر او نیست. مسأله ۱۶۶۹ اگر زکات را از خود مال جدا کند می تواند در بقیّه آن تصرّف نماید و اگر از مال دیگری کنار بگذارد می تواند در تمام آن مال تصرّف کند. مسأله ۱۶۷۰ انسان نمی تواند زکاتی را که جدا کرده و کنار گذاشته بردارد و چیز دیگری به جای آن بگذارد. مسأله ۱۶۷۱ اگر از زکاتی که کنار گذاشته منفعتی حاصل شود، مثلاً گوسفندی باشد که برّه بیاورد، آن نیز جزء مال زکات است. مسأله ۱۶۷۲ اگر موقعی که زکات را کنار گذارده مستحقّی حاضر باشد بهتر است زکات را به او بدهد، مگر این که کسی را در نظر داشته باشد که از او اولی باشد. مسأله ۱۶۷۳ هنگامی که حاکم شرع مبسوط الید است یعنی می تواند احکام اسلام را اجرا نماید احتیاط واجب آن است که زکات را به او دهند، یا به اجازه او مصرف کنند و اقدام اشخاص به تقسیم آن بدون اذن حاکم شرع در این صورت اشکال دارد. مسأله ۱۶۷۴ اگر با عین مالی که برای زکات کنار گذاشته، برای خودش تجارت کند صحیح نیست، ولی اگر با اجازه حاکم شرع باشد صحیح است ومنافع آن مال زکات است. مسأله ۱۶۷۵ قبل از آن که زکات بر انسان واجب شود نمی تواند چیزی از باب زکات به فقیر دهد، ولی می تواند به او قرض دهد و بعد از آن که زکات بر او واجب شد حساب کند. مسأله ۱۶۷۶ فقیری که می داند زکات بر شخصی واجب نشده، نمی تواند چیزی از باب زکات از او بگیرد و اگر بگیرد و پیش او تلف شود ضامن است، امّا اگر آن فقیر به فقر خود باقی باشد می توان بدهی او را بعداً جهت زکات حساب کرد. مسأله ۱۶۷۷ مستحبّ است زکات گوسفند و گاو و شتر را به نیازمندان آبرومند بدهند و نیز مستحبّ است در دادن زکات خویشاوندان را بر دیگران و اهل کمال و علم را بر غیر آنان و کسانی را که اهل سؤال نیستند بر اهل سؤال مقدّم دارند. مسأله ۱۶۷۸ بهتر است زکات واجب را آشکارا و صدقه مستحبّی را مخفی بدهند. مسأله ۱۶۷۹ هرگاه زکات بر کسی واجب شود، ولی در آن محل مستحقّی نباشد، چنانچه امید نداشته باشد که بعداً در آنجا مستحقّی پیدا کند باید زکات را به محلّ دیگری ببرد و به مصرف برساند و بنابراحتیاط واجب مخارج حمل و نقل به محلّ دیگر به عهده خود او است، ولی اگر زکات تلف شود، ضامن نیست. مسأله ۱۶۸۰ اگر در محلّ خودش مستحق پیدا شود، با این حال می تواند زکات را به محلّ دیگری ببرد؛ ولی مخارج آن بر عهده خود اوست و اگر زکات تلف شود بنابر احتیاط واجب ضامن است، هرچند با اجازه حاکم شرع باشد. مسأله ۱۶۸۱ اجرت وزن کردن گندم و جو و مانند آن، که برای زکات می دهد بر خود اوست. مسأله ۱۶۸۲ احتیاط واجب آن است که به هر فقیر از زکات نصاب اوّل نقره (یعنی به اندازه دو مثقال و ۱۵ نخود) کمتر

ندهد و اگر از چیز دیگر مانند گندم و جو زکات می دهد نیز قیمت آن کمتر از این مقدار نباشد. مسأله ۱۶۸۳ مکروه است انسان از مستحق بخواهد که زکاتی را که به او داده به خودش بفروشد، ولی اگر مستحق بخواهد زکاتی را که گرفته تبدیل به پول کند، کسی که زکات را به او داده بر دیگران مقدّم است. مسأله ۱۶۸۴ هرگاه شک کند که زکات واجب را پرداخته یا نه، باید بدهد، هر چند شکّ او مربوط به زکات سالهای گذشته است. مسأله ۱۶۸۵ فقیر حق ندارد زکات را به کمتر از مقدار آن صلح کند، یا چیزی را گرانتر از قیمت آن به عنوان زکات بپذیرد، یا زکات را از مالک گرفته و به خودش ببخشد، حتّی اگر کسی زکات زیادی بدهکار است و فقیر شده و نمی تواند زکات را ادا کند بر ذمّه او می ماند، مانند بدهی های دیگرش و گرفتن و بخشیدن به او اشکال دارد. مسأله ۱۶۸۶ انسان می تواند از زکات، کتابهای دینی و علمی و قرآن و دعا و سایر کتبی که در پیشرفت هدفهای اسلامی مؤثّر است بخرد و وقف نماید، خواه وقف عموم کند، یا وقف اشخاص خاص، حتّی می تواند بر اولاد خود و کسانی که واجب النّفقه او هستند وقف کند، ولی نمی تواند از زکات املاکی بخرد و بر اولاد خود وقف نماید. مسأله ۱۶۸۷ شخص فقیر می تواند برای رفتن به حج و زیارت و مانند آن، زکات بگیرد، ولی اگر به مقدار خرج سالش زکات گرفته باشد گرفتن زکات برای زیارت و مانند آن اشکال دارد. مسأله ۱۶۸۸ اگر مالک کسی را وکیل کند که زکات مال او را بدهد چنانچه ظاهر عبارتش این باشد که به دیگران بدهد، خود وکیل نمی تواند چیزی از آن را بردارد، هرچند مستحق باشد، ولی اگر ظاهر عبارت عام است، خودش نیز می تواند استفاده کند. مسأله ۱۶۸۹ هرگاه کسی گوسفند و گاو و شتر یا طلا و نقره را از باب زکات به اندازه نیازش بگیرد، اگر به مقدار نصاب باشد و اتّفاقاً سال بر آن بگذرد باید زکات آن را بدهد. مسأله ۱۶۹۰ هرگاه دو نفر در مالی که زکات آن واجب شده باهم شریک باشند و یکی از آنان سهم زکات خود را بدهد و بعد مال را تقسیم کند، تصرّف او در سهم خودش اشکال ندارد، هر چند دیگری سهم زکاتش را نداده است. مسأله ۱۶۹۱ هرگاه کسی بدهکار خمس یا زکات است و قرض هم دارد و اموالی از باب کفّاره و نذر و مانند آن بر او نیز واجب شده، چنانچه نتواند همه آنها را بپردازد، اگر عین مالی که خمس یا زکات بر آن واجب شده از بین نرفته است باید خمس و زکات را مقدم دارد و اگر از بین رفته، احتیاط این است که حقّ مردم را مقدّم دارد و اگر چنین کسی از دنیا برود و مال او برای همه اینها کافی نباشد به همین ترتیب عمل کنند.

زکات فطره

مسأله ۱۶۹۲ زکات فطره بر تمام کسانی که قبل از غروب شب عید فطر بالغ و عاقل و غنی باشند واجب است، یعنی باید برای خودش و کسانی که نان خور او هستند، هر نفر به اندازه یک صاع (تقریباً سه کیلو) از آنچه غذای نوع مردم آن محل است، اعم از گندم و جو یا خرما یا برنج یا ذرّت و مانند اینها به مستحق بدهد و اگر پول یکی از اینها را بدهد کافی است. مسأله ۱۶۹۳ غنی کسی است که مخارج سال خود و عیالاتش را دارد، یا ازطریق کسب و کار به دست می آورد و اگر کسی چنین نباشد فقیر است، زکات فطره بر او واجب نیست و می تواند زکات فطره بگیرد. مسأله ۱۶۹۴ انسان باید فطره کسانی را که قبل از غروب شب عید فطر نان خور او حساب می شوند بدهد، خواه بزرگ باشند یا کوچک، مسلمان باشند یا کافر، واجب النّفقه باشند یا غیر واجب النّفقه، نزد او زندگی کنند یا در جای دیگر. مسأله ۱۶۹۵ اگر کسی را که نان خور اوست و در شهر دیگر زندگی می کند وکیل نماید که از مال او فطره خودش را بپردازد، چنانچه اطمینان و وثوق داشته باشد که فطره را می دهد کافی است. مسأله ۱۶۹۶ میهمانی که پیش از غروب شب عید فطر با رضایت صاحب خانه وارد شده و نان خور او محسوب می شود (یعنی تصمیم دارد مدّتی نزد او بماند) دادن زکات فطره او نیز واجب است، امّا اگر فقط برای شب عید دعوت شده فطره او بر میزبان واجب نیست و در صورتی که بدون رضایت صاحب خانه باشد نیز بنابر احتیاط واجب فطره او را بدهد، همچنین فطره کسی که انسان را مجبور کرده است که

خرجی او را بپردازد. مسأله ۱۶۹۷ اگر پیش از غروب، بچّه بالغ شود، یا دیوانه عاقل گردد، یا فقیر غنی شود، باید زکات فطره را بدهد، ولی اگر بعد از غروب باشد زکات فطره بر او واجب نیست، هر چند مستحبّ است اگر تا پیش از ظهر روز عید شرایط حاصل شود زکات فطره را بدهد. مسأله ۱۶۹۸ مستحبّ است شخص فقیری که فقط به اندازه یک صاع (تقریباً سه کیلو) گندم یا مانند آن دارد زکات فطره را بدهد و چنانچه عیالاتی داشته باشد و بخواهد فطره آنها را بپردازد، می تواند آن یک صاع را به قصد فطره به یکی از آنان بدهد و او هم با همین قصد به دیگری می دهد، تا نفر آخر و بهتر است بعداً آن را به کسی بدهند که از خودشان نباشد و اگر یکی از آنها صغیر است ولیّ او به جای او بگیرد و بعد به شخص دیگری دهد. مسأله ۱۶۹۹ هرگاه بعد از غروب شب عید فطر بچّه دار شود، یا کسی نان خور او گردد مستحبّ است فطره او را بپردازد، ولی واجب نیست. مسأله ۱۷۰۰ اگر انسان نان خور کسی باشد، ولی قبل از غروب نان خور دیگری شود، زکات فطره او بر عهده شخص دوم است، مثل این که دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود که شوهرش باید فطره او را بدهد. مسأله ۱۷۰۱ اگر زکات فطره انسان بر دیگری واجب باشد، بر خود او واجب نیست، ولی اگر کسی که بر او واجب است نپردازد احتیاط واجب آن است که اگر می تواند خودش بدهد. مسأله ۱۷۰۲ هرگاه فطره انسان بر دیگری واجب باشد اگر خودش آن را بپردازد از او ساقط نمی شود، مگر این که با اذن و اجازه طرف باشد. مسأله ۱۷۰۳ زنی که شوهرش مخارج او را نمی دهد و نان خور دیگری است فطره اش بر عهده کسی است که نان خور او می باشد و اگر زن غنی است و از مال خود خرج می کند باید شخصاً فطره را بدهد. مسأله ۱۷۰۴ کسی که سیّد است نمی تواند زکات فطره از غیر سیّد بگیرد. مسأله ۱۷۰۵ طفل شیر خواری که از مادر یا دایه شیر می خورد، فطره او بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می پردازد و اگر از اموال خود آن طفل خرجش را بردارند فطره او بر کسی واجب نیست، نه بر خودش و نه بر دیگری. مسأله ۱۷۰۶ هرگاه کسی مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد واجب است فطره آنها را از مال حلال بدهد. مسأله ۱۷۰۷ هرگاه انسان کسی را اجیر کند و شرط نماید که مخارج او را نیز بدهد (مانند خدمتکار) باید فطره او را هم بدهد، ولی در مورد کارگرانی که مخارج آنها بر عهده صاحب کار است و این مخارج جزئی از مزد آنها محسوب می شود، فطره آنها بر صاحب کار واجب نیست، همچنین در میهمانخانه ها و مانند آن،که معمول است کارکنان غذای خود را در همان جا می خورند و این در حقیقت جزء حقوق آنها محسوب می شود، فطره آنها بر خودشان است، نه بر صاحب کار. مسأله ۱۷۰۸ مخارج سربازها در سربازخانه ها یا میدان جنگ بر عهده دولت است، ولی فطره آنها بر دولت واجب نیست و اگر شرایط در خودشان جمع است باید زکات فطره خود را بدهند. مسأله ۱۷۰۹ هرگاه کسی بعد از غروب روز آخر ماه از دنیا برود، باید فطره او و عیالاتش را از مالش بدهند، ولی اگر پیش از غروب بمیرد واجب نیست و در صورتی که عیالا-تش دارای شرایط وجوب فطره هستند خودشان باید زکات فطره را بپردازند.

مصرف زکات فطره

مسأله ۱۷۱۰ زکات فطره را بنابر احتیاط واجب باید فقط به فقرا و مساکین بدهند مشروط بر این که مسلمان و شیعه دوازده امامی باشند و به اطفال شیعه که نیازمند هستند نیز می توان فطره داد، خواه به مصرف آنها برسانند یا از طریق ولیّ طفل به آنها تملیک کنند. مسأله ۱۷۱۱ فقیری که فطره می گیرد لازم نیست عادل باشد، ولی احتیاط واجب آن است که به شرابخوار و کسی که آشکارا معصیت کبیره می کند فطره ندهند و همچنین به کسانی که فطره را در معصیت خداوند مصرف می کنند.

احکام زکات فطره

مسأله ۱۷۱۲ احتیاط واجب آن است که به فقیر بیشتر از مخارج سالش و کمتر از یک صاع (تقریباً سه کیلو) داده نشود. مسأله ۱۷۱۳ هرگاه به جای یک صاع، نصف صاع از جنس خوب بدهد بطوری که قیمتش به اندازه یک صاع جنس معمولی باشد، کافی نیست و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد اشکال دارد. مسأله ۱۷۱۴ انسان نمی تواند نصف صاع را از یک جنس (مثلاً گندم) و نصف صاع را از جنس دیگر (مثلاً جو) بدهد، مگر این که مخلوط آن دو غذای معمول آن محل باشد. مسأله ۱۷۱۵ مستحبّ است در دادن زکات فطره خویشاوندان محتاج را بر دیگران مقدّم دارد و بعد همسایگان نیازمند را و مستحبّ است اهل علم و فضل را اگر نیازی داشته باشند بر غیر آنها مقدّم بشمرد. مسأله ۱۷۱۶ هرگاه به گمان این که کسی فقیر است به او فطره دهند و بعد معلوم شود فقیر نبوده، می تواند آن مال را پس بگیرد و به مستحق بدهد و اگر پس نگیرد باید از مال خودش فطره را بدهد و اگر از بین رفته باشد، در صورتی که گیرنده فطره می دانسته آنچه را گرفته زکات فطره است، باید عوض آن را بدهد و در غیر این صورت عوض بر او واجب نیست و اگر دهنده فطره در تحقیق حال فقیر کوتاهی نکرده باشد بر او هم چیزی نیست. مسأله ۱۷۱۷ به کسی که ادّعای احتیاج می کند نمی توان زکات فطره داد، مگر آن که اطمینان حاصل گردد که او فقیر است، یا لااقل از ظاهر حالش گمان پیدا شود و یا بداند سابقاً فقیر بوده و رفع فقر او ثابت نشده باشد.

مسائل متفرّقه زکات فطره

مسأله ۱۷۱۸ در زکات فطره مانند زکات مال قصد قربت لازم است، یعنی باید برای اطاعت فرمان خدا زکات فطره بدهد و نیّت فطره نیز شرط است. مسأله ۱۷۱۹ زکات فطره را نمی توان قبل از ماه رمضان داد و اگر بدهد باید روز عید فطر اعاده کند، همچنین احتیاط واجب آن است که در ماه مبارک رمضان هم ندهد، ولی اگر پیش از ماه رمضان یا در ماه رمضان چیزی را به فقیر قرض دهد و بعد از آن که فطره بر او واجب شد طلب خود را به جای فطره حساب کند مانعی ندارد. مسأله ۱۷۲۰ در زکات فطره خوراک شخصی خود انسان ملاک نیست بلکه خوراک معمولی اهل شهر و یا محل ملاک است؛ بنابراین، کسی که همیشه برنج می خورد می تواند زکات فطره را از گندم بدهد. مسأله ۱۷۲۱ در زکات فطره می توان به جای جنس، پول داد، مثلاً حساب می کند قیمت یک من گندم چه اندازه است؛ پول آن را به همین عنوان به فقیر می دهد، ولی باید توجّه داشت ملاک، قیمت خرده فروشی در بازار آزاد است نه قیمت عمده فروشی و نرخ رسمی و به تعبیر دیگر باید پولی بدهد که فقیر اگر بخواهد بتواند با آن همان جنس را از بازار بخرد. مسأله ۱۷۲۲ گندم یا چیز دیگری را که برای فطره می دهند باید مخلوط با خاک و اشیاء دیگر نباشد، مگر این که بقدری کم باشد که به حساب نیاید. مسأله ۱۷۲۳ زکات فطره را از جنس معیوب نمی توان داد، ولی اگر جایی باشد که آن جنس خوراک غالب آنها محسوب می شود اشکال ندارد. مسأله ۱۷۲۴ کسی که زکات فطره چند نفر را می دهد لازم نیست همه را از یک جنس بدهد و می تواند (مثلاً) برای بعضی گندم و برای بعضی جو بدهد. مسأله ۱۷۲۵ وقت ادای زکات فطره، روز عید فطر قبل از انجام نماز است؛ بنابراین، کسی که نماز عید فطر را می خواند باید فطره را پیش از نماز عید بدهد، ولی اگر نماز عید را نمی خواند می تواند تا ظهر روز عید تأخیر بیندازد. مسأله ۱۷۲۶ اگر دسترسی به فقیر ندارد می تواند مقداری از مال خود را به نیّت فطره جدا کرده و برای مستحقّی که در نظر دارد یا برای هر مستحق کنار بگذارد و باید هر وقت که آن را می دهد نیّت فطره نماید. مسأله ۱۷۲۷ اگر موقعی که دادن زکات فطره واجب است فطره را ندهد و کنار هم نگذارد احتیاط آن است که بعداً به نیّت «ما فی الذّمّه» یعنی بدون این که قصد ادا و قضا کند فطره را بدهد. مسأله ۱۷۲۸ مالی را که به قصد فطره کنار گذارده، نمی تواند آن را با مال دیگری عوض کند، بلکه باید همان را برای فطره بدهد. مسأله ۱۷۲۹ هرگاه مالی را که برای فطره کنار گذاشته از بین برود،

چنانچه دسترسی به فقیر داشته و کوتاهی کرده باید عوض آن را بدهد و اگر دسترسی نداشته و در حفظ آن نیز کوتاهی نکرده چیزی بر او نیست. مسأله ۱۷۳۰ هرگاه انسان مالی دارد که قیمتش از فطره بیشتر است چنانچه نیّت کند که مقداری از آن مال برای فطره است اشکال دارد. مسأله ۱۷۳۱ احتیاط واجب آن است که زکات فطره را در همان محل مصرف کند، مثلاً نمی تواند برای بستگانش که در شهر دیگری هستند بفرستد، مگر این که در آن محل مستحقّی پیدا نشود و هرگاه با وجود مستحق فطره را به جای دیگری ببرد و تلف شود ضامن است، ولی حاکم شرع می تواند با توجّه به مصالح نیازمندان اجازه دهد آن را به محلّ دیگری ببرند. مسأله ۱۷۳۲ همانطور که قبلاً هم اشاره شد زکات فطره را بنابر احتیاط واجب در غیر مورد فقرا و مساکین نمی توان مصرف کرد، همچنین نمی توان از آن کارخانه هایی تأسیس کرد و منافع آن را در خدمت نیازمندان گذارد، ولی تهیّه سرمایه از آن برای افراد نیازمند به مقداری که زندگانی آنها را اداره کند جایز است.

احکام خرید و فروش

خرید و فروش

مسأله ۱۸۲۰ هرگاه فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید و براساس آن معامله کند باید تمام چیزهایی را که به واسطه آنها قیمت کم و زیاد می شود بیان کند، مثلاً بگوید که آن را نقد به این قیمت خریده یا نسیه (خواه به همان قیمت بفروشد یا کمتر یا بیشتر). مسأله ۱۸۲۱ هرگاه جنسی را به کسی دهد و بگوید این جنس را به این قیمت برای من بفروش و هر چه زیادتر فروختی مال خودت باشد معامله صحیح است و مقدار زیادی مال دلاّل می باشد، همچنین اگر بگوید این جنس را به این قیمت به تو فروختم و او بگوید قبول کردم، هرچه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال خود اوست. مسأله ۱۸۲۲ هرگاه قصّاب گوشت ماده را به اسم گوشت نر بفروشد چنانچه آن گوشت را معیّن کرده و گفته است این گوشت نر را می فروشم مشتری می تواند معامله را فسخ کند و اگر معیّن نکرده مشتری حق دارد آن را برگرداند و گوشت نر بگیرد. مسأله ۱۸۲۳ هرگاه مشتری به پارچه فروش بگوید: پارچه ای می خواهم که رنگ آن ثابت باشد و او پارچه ای بدهد که رنگ آن ثابت نیست، مشتری می تواند معامله را فسخ کند. مسأله ۱۸۲۴ قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه است و اگر دروغ باشد حرام.

احکام معاملات

خرید و فروش مسأله ۱۷۴۷ بر هر مسلمانی واجب است احکام معاملات را به مقداری که معمولاً مورد احتیاج او است یاد بگیرد و بر علما واجب است این احکام را به مردم بیاموزند.

معاملات واجب و مستحب

مسأله ۱۷۴۸ کسب و کار و تلاش برای زندگی از طریق تجارت و زراعت و صنعت و مانند آن برای کسانی که مخارج همسر و فرزند خود را ندارند واجب است، همچنین برای حفظ نظام و تأمین احتیاجات جامعه اسلامی، و در غیر این صورت، مستحبّ مؤکّد است، مخصوصاً برای کمک به فقرا و یا وسعت بخشیدن به زندگی خانواده. احکام معاملات مسأله ۱۷۴۹ مستحبّ است فروشنده

میان مشتریها در قیمت جنس فرق نگذارد و سخت گیری نکند، قسم نخورد و اگر مشتری پشیمان شده و از او تقاضای فسخ معامله را کند بپذیرد. مسأله ۱۷۵۰ هرگاه انسان نداند معامله ای را که انجام داده صحیح است یا باطل، نمی تواند در مالی که گرفته تصرّف نماید، ولی می تواند معامله را انجام دهد و قبل از تصرّف در مال، حکم آن را سؤال کرده، مطابق آن عمل کند، ولی اگر در موقع معامله احکام آن را می دانسته و بعد از معامله شک کند صحیح انجام داده یا نه، معامله او صحیح است.

معاملات مکروه

مسأله ۱۷۵۱ بسیاری از فقها معاملات زیر را مکروه شمرده اند و بهتر است از آنها اجتناب شود: ۱ صرّافی و هر کاری که ممکن است انسان را به رباخواری یا سایر اعمال حرام بکشاند. ۲ کفن فروشی هرگاه به صورت شغل و حرفه درآید. ۳ معامله با افراد پست و کسانی که اموالشان مشکوک است، هر چند ظاهراً اموالشان حلال باشد. ۴ معامله بین اذان صبح و اوّل آفتاب. ۵ هرگاه کسی اقدام به خریدن چیزی کرده و هنوز معامله او تمام نشده دیگری داخل معامله او شود.

معاملات حرام و باطل

مسأله ۱۷۵۲ در موارد زیر معامله باطل است: ۱ خرید و فروش عین نجس یعنی چیزهایی که ذاتاً نجس است بنابر احتیاط واجب (مانند بول و غائط و خون) بنابراین، خرید و فروش کودهای نجس اشکال دارد، ولی استفاده از آنها بی مانع است، امّا خرید و فروش خون در عصر و زمان ما که برای نجات مجروحین و بیماران مورد استفاده قرار می گیرد جایز است و همچنین خرید و فروش سگ شکاری و نگهبان. ۲ خرید و فروش اموال غصبی، مگر آن که صاحبش معامله را اجازه دهد. ۳ خرید و فروش چیزهایی که منافع معمولی آن حرام است، مانند آلات موسیقی و قمار. ۴ خرید و فروش چیزهایی که در بین مردم مال محسوب نمی شود هرچند برای شخص خاصّی ارزش داشته باشد مانند بسیاری از حشرات. ۵ معاملاتی که در آن ربا باشد. ۶ فروختن اجناس تقلّبی که خریدار از وضع آن خبر ندارد، مانند فروختن شیر مخلوط با آب یا روغنی که آن را با پیه یا چیز دیگری مخلوط کرده اند، این عمل را «غشّ» می گویند و یکی از گناهان کبیره است؛ از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که فرمود: «کسی که در معامله با مسلمانان غِش کند، یا به آنها ضرر برساند، یا تقلّب و حیله نماید از ما نیست و هر کس با برادر مسلمانش غِش کند خداوند برکت را از روزی او می برد و راه معاش او را می بندد و او را به خودش وامی گذارد. ۷ خرید و فروش اعضای بدن مانند کلیه و امثال آن؛ ولی احتیاط آن است که اگر پولی می خواهند بگیرند در مقابل اجازه برداشتن عضو از بدن شخص دهنده بوده باشد، نه در مقابل خود عضو و اصل این کار در صورتی جایز است که برای دهنده تولید خطر نکند. ۸ اراضی موات با ثبت دادن ملک کسی نمی شود، و خرید و فروش آن جایز نیست، بلکه باید آن را احیاء کند یعنی آماده برای کشت و زرع نماید. مسأله ۱۷۵۳ فروختن متنجّس، یعنی چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است، مانند میوه و پارچه و فرش اشکال ندارد، ولی اگر مشتری بخواهد آن را برای خوردن یا کارهای دیگری که پاک بودن در آن شرط است مصرف کند باید به او بگوید. مسأله ۱۷۵۴ هرگاه چیز پاکی مانند روغن که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود اگر مصرف آن فقط خوردن است فروختن آن باطل و حرام است، ولی اگر مصرفی دارد که شرط آن پاک بودن نیست معامله آن صحیح است (مانند نفت نجس). مسأله ۱۷۵۵ موادّ غذایی و دارویی و امثال آن، که از کشورهای غیر اسلامی می آورند اگر نجس بودن آنها قطعی نباشد معامله آنها اشکالی ندارد، مثل این که احتمال دهیم شیر و پنیر و روغن را به وسیله دستگاه می گیرند. مسأله ۱۷۵۶ خرید و فروش گوشت و پیه

که از ممالک غیر اسلامی می آورند یا از دست کافر گرفته می شود باطل است، همچنین چرم بنابر احتیاط، ولی اگر بداند که آنها از حیوانی است که مطابق دستور شرع یا با نظارت مسلمان ذبح شده اشکال ندارد. مسأله ۱۷۵۷ گوشت و پیه که از دست مسلمان گرفته شود خرید و فروش اشکال ندارد، ولی اگر بداند مسلمانی که آن را از دست کافر گرفته یا از بلاد کفّار آورده تحقیق نکرده که حیوانش مطابق دستور شرع ذبح شده یا نه، خرید و فروش آن باطل و حرام است (چرم نیز بنابر احتیاط همین حکم را دارد)، ولی اگر از مسلمانی گرفته که ظاهراً پایبند شرع است و احتمال می دهد تحقیق کرده باشد معامله اش صحیح است. مسأله ۱۷۵۸ خرید و فروش تمام انواع مسکرات حرام و باطل است. مسأله ۱۷۵۹ خرید و فروش مال غصبی نیز حرام و باطل است و فروشنده باید پول را به خریدار برگرداند، ولی خریدار حق ندارد آن مال غصبی را به غیر صاحبش بدهد و اگر صاحب آن را نمی شناسد باید به نظر حاکم شرع عمل کند. مسأله ۱۷۶۰ هرگاه خریدار از اوّل قصدش این باشد که پول جنس را ندهد معامله اشکال دارد، همچنین اگر قصدش این باشد که از پول حرام بدهد، ولی اگر از اوّل قصدش این نباشد بعداً از حرام بدهد معامله صحیح است، ولی پول حرامی را که داده است کفایت نمی کند، باید مجدّداً از پول حلال بدهد. مسأله ۱۷۶۱ خرید و فروش آلات لهو و لعب مانند تار و ساز حتّی سازهای کوچک حرام است، مگر این که از آلات مشترک باشد یا بازیچه باشد و از آلات لهو حساب نشود. مسأله ۱۷۶۲ خرید و فروش رادیو و تلویزیون و سایر وسایلی که دارای منافع مباح و مشروع قابل ملاحظه است، جایز است، ولی هرگاه چیزی را که منافع حلال دارد به کسی بفروشند که آن را قطعاً در حرام مصرف می کند (مثلاً ـ انگور را به کارخانه شراب سازی بفروشند)، معامله آن حرام است. مسأله ۱۷۶۳ ساختن و خرید و فروش مجسّـمه اشکال دارد، ولی خرید و فروش صابون ومانند آن که روی آنها شکل مجسّـمه یا نقشهای برجسته است اشکالی ندارد. مسأله ۱۷۶۴ خرید و فروش چیزهایی که از قمار یا دزدی یا معاملات باطل به دست آمده، حرام و باطل است و تصرّف در آنها جایز نیست و اگر کسی آن را بخرد باید به صاحب اصلی اش بازگرداند و اگر صاحب اصلی اش را نمی شناسد به دستور حاکم شرع عمل کند. مسأله ۱۷۶۵ هرگاه جنس تقلّبی مانند روغنی را که با پیه مخلوط کرده است بفروشد، چنانچه آن را معیّن کرده، مثلاً بگوید این روغن را می فروشم مشتری هر زمان متوجّه شد می تواند معامله را فسخ کند، ولی اگر آن را معیّن نکند، بلکه بگوید فلان مقدار روغن را می فروشم امّا هنگام تحویل دادن جنس تقلّبی تحویل دهد، مشتری می تواند آن را پس بدهد و جنس سالم بگیرد.

ربا

مسأله ۱۷۶۶ رباخواری حرام است و آن بر دوگونه است: نخست ربای در قرض که در بحث قرض به خواست خدا خواهد آمد، دوم ربای در معامله است و آن این است که مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می فروشند به زیادتر از همان جنس بفروشد، مثلاً ـ یک من گندم را به یک من و نیم بفروشد، در روایات اسلامی مذمّت از ربا بسیار شده است و از گناهان بسیار بزرگ محسوب می شود.

احکام ربا

مسأله ۱۷۶۷ هرگاه یکی از آن دو جنس، معیوب و دیگری سالم، یا یکی مرغوب و دیگری نا مرغوب باشد، یا به خاطر جهات دیگر تفاوت قیمت داشته باشد، مثل این که ده کیلو گندم مرغوب یا سالم را بدهد، و پانزده کیلو نا مرغوب یا ناسالم را بگیرد آن هم ربا و حرام است؛ بنابراین، اگر طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، یا مس ساخته را بدهد و بیشتر از آن

مسهای شکسته را بگیرد، یا برنج درجه یک بدهد و بیشتر از آن درجه دو و سه بگیرد همه ربا و حرام است و همچنین اگر اضافه ای از غیر جنس آن بگیرد مثل این که ده کیلو گنـدم مرغوب را بدهـد و ده کیلو گنـدم نا مرغوب به اضافه ده تومان پول بگیرد آن هم ربـا و حرام است، بلکه اگر چیزی زیـادتر نگیرد ولی شـرط کنـد خریـدار کـاری برای او انجـام دهـد آن نیز ربا و حرام است. مسأله ۱۷۶۸ هرگـاه کسـی که مقـدار کمتر را می دهـد جنس دیگری به آن اضـافه کنـد مثلاً ده کیلو گنـدم به اضافه یک متر پارچه را به پانزده کیلو گنـدم بفروشد اشـکال ندارد، همچنین اگر به هر دو طرف چیز دیگری اضافه کنند. ولی حیله های ربا که قصد جدّی در آن نیست، مثل آنچه در میان بعضـی معمول است که وامی را به کسی می دهند و بعد سود آن را که مبلغ هنگفتی است با یک سیر نبـات مصـالحه می کننـد باطل و بی اساس است و مبلغ اضافی ربا محسوب می شود. مسأله ۱۷۶۹ جنس هـایی را که با وزن و پیمانه نمی فروشـند بلکه با عدد و متر می فروشـند مانند تخم مرغ و پارچه و بسـیاری از ظروف و یا با مشاهده می فروشند مانند بسیاری از حیوانات، اگر تعـداد کمتر را به تعداد بیشتر بفروشـند اشـکال ندارد. مسأله ۱۷۷۰ جنسـهایی که در بعضـی از شهرها با وزن یا پیمانه فروخته می شود و در بعضـی از شـهرها بـا شـماره (ماننـد تخم مرغ که امروز در بعضـی از منـاطق بـا وزن و در بعضـی با شـماره می فروشـند) هرگاه در شهری که با وزن یا پیمانه می فروشند زیادتر بگیرند ربا و حرام است و در شهر دیگر اشکال ندارد. مسأله ۱۷۷۱ خریـد و فروش چیزهـایی که از یـک جنس نیست به هر صورت که باشـد مانعی نـدارد، مثل این که ده کیلو برنـج را به بیست کیلو گندم بفروشند. مسأله ۱۷۷۲ معامله جنسـهای مختلفی که از یک ریشه گرفته شـده است با تفاوت اشـکال دارد، مثل این که ده کیلو روغن را به بیست کیلو پنیر بفروشند، یا به پنجاه کیلو شیر، یا پانزده کیلو کره. مسأله ۱۷۷۳ جو و گندم در ربا یک جنس حساب می شود، بنـابراین نمی توان ده کیلو گنـدم را بـا دوازده کیلو جو یـا بـالعکس معـامله کرد، حتّی اگر ده کیلو جو بخرد که در مقابل آن هنگام خرمن ده کیلو گندم بدهد آن نیز حرام است، زیرا جو را نقد گرفته و بعد از مدّتی گندم را می دهد و این مانند آن است که زیادی گرفته باشد. مسأله ۱۷۷۴ در چنـد مورد ربا گرفتن حرام نیست: ۱ ربا گرفتن مسـلمانان از کفّاری که در پناه اسـلام نیستند. ۲ ربا گرفتن پدر و فرزند از یکدیگر. ۳ ربا گرفتن زن و شوهر از یکدیگر.

شرایط خریدار و فروشنده

مسأله ۱۷۷۵ برای خریدار و فروشنده چند چیز شرط است: ۱ بالغ بودن ۲ عاقل بودن ۳ ممنوع التّصرّف در اموال نبودن (مانند کسانی که به خاطر ورشکسـتگی از طرف حاکم شـرع از تصـرّف در اموالشان جلوگیری شده اند). ۴ طرفین قصد جدّی برای معامله داشـته باشـند، پس اگر به شوخی بگوید مالم را فروختم اثری ندارد. ۵ کسی آنها را مجبور نکرده باشد. ۶ جنسی را که خرید و فروش می کنند ملک آنها باشد یا از طرف مالک وکیل بوده، یا ولیّ صغیر باشند. مسأله ۱۷۷۶ معامله با بچّه نابالغ باطل است حتّی اگر ولی به او اجازه داده باشد، مگر این که طرف معامله ولیّ طفل باشد و طفل وسیله رساندن پول به فروشنده یا جنس به خریدار است، در این صورت اشـکال ندارد، امّا باید خریدار و فروشـنده یقین داشـته باشـند که بچّه جنس یا پول را به صاحب آن می رساند. مسأله ۱۷۷۷ هرگـاه از بچّه نابـالغ چیزی بخرد یا چیزی به او بفروشـد معامله او باطل است و بایـد آن جنس یا پول را که از بچّه گرفته به صاحب آن بدهد، نه به خود طفل و اگر صاحب آن را نمی شـناسد و راهی برای شـناختن او ندارد باید آن را با اجازه حاکم شـرع به فقیری بدهـد و اگر مال خود کودک باشـد بایـد به ولیّش برساند، البتّه پول یا جنسـی را که او به صـغیر داده می تواند از او بگیرد ولی اگر تلف شـده عوض آن را نمی تواند بگیرد. مسأله ۱۷۷۸ هرگاه خریدار یا فروشـنده را که مجبور به معامله کرده اند بعداً رضایت دهد صحیح است و احتیاط مستحب آن است که صیغه معامله را دوباره بخوانند. مسأله ۱۷۷۹ هرگاه مال کسی را بدون اجازه او بفروشند اگر بعـداً راضـی شود و اجازه دهد معامله صـحیح است. مسأله ۱۷۸۰ پـدر و جدّ پـدری طفل (بنابر احتیاط واجب) در صورتی حقّ

تصرّف و خرید و فروش در اموال طفل را دارند که برای او مصلحتی داشته باشد، همچنین وصی و حاکم شرع. مسأله ۱۷۸۱ هرگاه مالی را که غصب کرده بفروشد و صاحب مال بعداً آن را برای خودش اجازه دهد معامله او صحیح است.

شرایط جنس و عوض آن

مسأله ۱۷۸۲ جنسی را که می فروشند و چیزی را که عوض آن می گیرند چند شرط دارد: ۱ باید مقدار آن معلوم باشد، به وسیله وزن، یا پیمانه، یا شماره و عدد. ۲ توانایی بر تحویل آن را داشته باشند، بنابراین فروختن حیوانی که فرار کرده، صحیح نیست، حتّی اگر چیزی را به آن ضمیمه کنند(بنابر احتیاط). ۳ صفات و خصوصیّاتی را که در آنهاست و در ارزش جنس و میل مردم به معامله اثر دارد معیّن نمایند. ۴ شخص دیگری در جنس یا عوض آن حقّی نداشته باشد، بنابر این مالی را که نزد کسی گرو گذاشته اند بدون اجازه او نمی توان فروخت و نیز خریدار می تواند به جای پول، منفعت ملک خود را بدهد، مثلاً فرشی از کسی بخرد و در عوض آن منافع یک ساله خانه خود را به او واگذار کند. خریدار و فروشنده در تعیین نرخ کالا آزادند، ولی اگر این آزادی در مواردی سبب فساد و اختلال نظام اقتصادی جامعه اسلامی گردد، حاکم شرع در چنین مواردی می تواند تعیین نرخ کند و مردم را به آن ملزم سازد. مسأله ۱۷۸۳ جنسی را که با دیدن معامله می کنند، مانند خانه و اتومبیل و بسیاری از انواع فرشها، معامله آن بدون مشاهده صحیح نیست. مسأله ۱۷۸۴ هرگاه جنسی را در شهری با وزن یا پیمانه معامله می کنند و در شهر دیگر با شماره یا مشاهده، باید در هر کدام طبق عرف آن محل رفتار نمایند. مسأله ۱۷۸۵ هرگاه یکی از شروط بالا حاصل نباشد معامله باطل است، ولی اگر خریدار و فروشنده راضی باشند که در عین باطل بودن معامله در مال یکدیگر تصرّف کنند مانعی ندارد. مسأله ۱۷۸۶ معامله اموال موقوفه باطل است، ولی هرگاه طوری خراب شود که نتوانند استفاده ای را که برای آن وقف شده ببرند، مثلاً فرش مسجد طوری پاره شود که نتوان از آن برای نماز در مسجد استفاده کرد فروش آن اشکالی ندارد، همچنین مصالح کهنه ای که بعد از تعمیر و نوسازی مسجد زیاد می آید، ولی پس از فروختن باید پول آن را در همان مسجد به همان مصرف برسانند و اگر ممکن نشود به مصرفی که به مقصود واقف نزدیکتر است و اگر نیازی نباشد در مساجد دیگر مصرف کنند. مسأله ۱۷۸۷ در وقف خاص هرگاه بین کسانی که مال برای آنان وقف شده چنان اختلافی پیدا شود که اگر مال وقف را نفروشند بیم آن می رود که فسادی به بار آید، خونی بریزد یا اموالی تلف شود، در این صورت می توانند آن مال را بفروشند و در مصرفی که به مقصود وقف کننده نزدیکتر است صرف نمایند. مسأله ۱۷۸۸ مالک می تواند ملکی را که به دیگری اجاره داده بفروشد و اجاره آن باطل نمی شود و استفاده از آن ملک در مدّت اجاره مال مستأجر است، امّا اگرخریدار نمی دانسته که آن ملک را اجاره داده اند، یا گمان می کرده مدّت اجاره کم است، پس از اطّلاع می تواند معامله را فسخ کند.

صیغه معامله

مسأله ۱۷۸۹ طرفین معامله به هر زبانی آشنا باشند می توانند صیغه بخوانند، بنابراین اگر فروشنده به فارسی بگوید: «این جنس را به فلان قیمت فروختم» و مشتری بگوید: «قبول کردم» معامله صحیح است، همچنین با عبارات دیگری که این معنی را به روشنی بیان کند و اگر صیغه نخوانند امّا فروشنده جنس را به قصد فروختن به دیگری دهد و او هم به قصد خریدن بگیرد کافی است (به شرط این که تمام شرایط معامله در آن جمع باشد). مسأله ۱۷۹۰ نوشتن و امضاء اسناد در تمام معاملات خواه در دفاتر رسمی باشد یا غیر آن، می تواند جانشین خواندن صیغه لفظی گردد، جز در ازدواج و طلاق که احتیاط واجب آن است که صیغه لفظی خوانده شود.

مسأله ۱۷۹۱ هنگام خواندن صیغه معامله باید دو طرف قصد انشاء داشته باشند یعنی مقصودشان از گفتن این دو جمله خرید و فروش باشد، همچنین در جایی که داد و ستد عملی جانشین صیغه لفظی می شود باید قصد انشاء وجود داشته باشد. همچنین شخصیّتهای حقیقی و حقوقی هر دو مالک می شوند و می توانند طرف معامله واقع گردند، بنابراین هر موسّسه خیریّه یا انتفاعی که تأسیس گردد و دارای شخصیّت حقوقی شود، با اشخاص حقیقی از این نظر تفاوت نمی کند.

خرید و فروش میوه ها بر درخت

مسأله ۱۷۹۲ خرید و فروش خرمایی که زرد یا سرخ شده، یا میوه ای که گل آن ریخته و دانه آن بسته، به طوری که معمولاً از آفت گذشته باشد صحیح است و همچنین فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد، البتّه مقدار آنها باید به وسیله تخمین کارشناس معلوم شود. مسأله ۱۷۹۳ اگر بخواهند میوه ای را که بر درخت است پیش از آن که گلش بریزد بفروشند احتیاط آن است که چیزی از حاصل زمین مانند سبزیهای موجود را با آن بفروشند. مسأله ۱۷۹۴ خرید و فروش خیار و بادنجان و انواع سبزیها و مانند آن که سالی چند مرتبه چیده می شود در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد اشکال ندارد، ولی باید معیّن کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را می چیند. مسأله ۱۷۹۵ خرید و فروش خوشه گندم و جو بعد از آن که دانه آن بسته شده است اشکال ندارد، امّا فروختن آن به گندم و جو مشکل است، همچنین خود زراعت را می توان قبل از ظاهر شدن خوشه ها خریداری کرد، خواه شرط کند باقی بماند تا برسد، یا فقط از علف آن استفاده کند.

معامله نقد و نسیه

مسأله ۱۷۹۶ هرگاه جنسی را نقد بفروشند هر کدام از خریدار و فروشنده بعد از معامله می تواند جنس یا پول خود را مطالبه کند و آن را تحویل بگیرد، تحویل دادن خانه و زمین و مانند اینها به این است که آن را طوری دراختیار خریدار بگذارند که بتواند در آن تصرّف کند و تحویل دادن اشیاء منقول مانند فرش و لباس به این است که آن را طوری در اختیار خریدار بگذارند که اگر بخواهد به جای دیگری ببرد مانعی نباشد. مسأله ۱۷۹۷ در معامله نسیه باید مدّت کاملاً معیّن باشد و اگر تاریخی برای آن معیّن نکنند معامله باطل است. مسأله ۱۷۹۸ هرگاه جنسی را نسیه بفروشد قبل از فرا رسیدن مدّت نمی تواند عوض آن را مطالبه کند، ولی اگر مشتری از دنیا برود فروشنده می تواند طلب خود را از اموال میّت مطالبه نماید، هر چند وقت آن نرسیده باشد. مسأله ۱۷۹۹ هرگاه بعد از فرا رسیدن مدّت، مشتری نتواند پول را بپردازد باید او را مهلت داد. مسأله ۱۸۰۰ هرگاه جنسی را بطور نقد با قیمتی معامله کنند و بطور نسیه با قیمتی گرانتر، مثلاً بگوید: این جنس را نقداً به فلان مقدار می دهم بطور نسیه ده درصد گرانتر حساب می کنم و مشتری قبول کند مانعی ندارد و ربا حساب نمی شود. مسأله ۱۸۰۱ هرگاه کسی جنسی را نسیه بفروشد ولی بعداً مقداری از طلب خود را کم کند و بقیّه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

معامله سلف و شرایط آن

مسأله ۱۸۰۲ معامله سلف (یا پیش خرید) آن است که مشتری پول را بدهد که بعد از مدّتی جنس را تحویل بگیرد و همین اندازه که بگوید این پول را می دهم که مثلاً بعد از شش ماه فلان مقدار جنس را بگیرم و فروشنده بگوید قبول کردم کافی است، حتّی

اگر صیغه ای نخوانند و خریدار به این قصد پول را بدهد و فروشنده بگیرد صحیح است. مسأله ۱۸۰۳ هرگاه خود پول را سلف بفروشد و عوض آن را پول بگیرد معامله باطل است، ولی اگر جنسی را سلف بفروشد و عوض آن را پول یا جنس دیگر بگیرد صحیح است، هر چند احتیاط مستحب آن است که همیشه در عوض جنس پول بگیرد نه جنس دیگر. مسأله ۱۸۰۴ معامله سلف شش شرط دارد: ۱ صفات و خصوصیّات جنس را که در قیمت تأثیر دارد باید معیّن کنند، ولی البتّه دقت زیاد لازم نیست، همین قدر که گفته شود خصوصیّات آن معلوم شده کفایت می کند؛ به همین جهت، معامله سلف در اجناسی که نمی توان خصوصیّات آن را معیّن کرد (مانند بعضی از انواع پوست و گوشت و فرش باطل است). ۲ پیش از آن که خریدار و فروشنده از هم جدا شوند، تمام قیمت باید پرداخته شود و اگر مقداری از قیمت را بدهد معامله به همان مقدار صحیح است، ولی فروشنده می تواند معامله را فسخ کند. ۳ باید مدّت را کاملاً معیّن کند، مثلاً اگر بگوید اوّل خرمن جنس را تحویل می دهم (و اوّل خرمن دقیقاً معیّن نباشد)، معامله باطل است. ۴ زمانی را برای تحویل جنس معیّن کنند که در آن وقت معمولاً جنس وجود دارد. ۵ بنابر احتیاط واجب محلّ تحویل جنس را تعیین کنند که در کدام شهر و کدام منطقه تحویل می دهند، مگر این که از سخنان آنها جای آن معلوم باشد. ۶ باید وزن یا پیمانه آن را تعیین کنند، امّا جنسی را که معمولاً با دیدن معامله می کنند (مانند بسیاری از انواع فرش) اگر با ذکر صفات، سلف بفروشند اشکال ندارد، ولی باید تفاوت افراد آن بقدری کم باشد که مردم به آن اهمّیت ندهند.

احکام معامله سلف

مسأله ۱۸۰۵ جنسی را که سلف خریده اند نمی توانند پیش از فرا رسیدن مدّت به دیگری بفروشند، ولی بعد از رسیدن مدّت هرچند آن را تحویل نگرفته باشد فروختن آن بی مانع است. مسأله ۱۸۰۶ هرگاه در معامله سلف، فروشنده جنس بهتری را تحویل دهد (یعنی جنسی که تمام آن اوصاف مورد قرارداد را به اضافه صفات دیگری داراست) مشتری باید قبول کند، ولی اگر بعضی از آن صفات را نداشته باشد می تواند قبول نکند. مسأله ۱۸۰۷ اگر فروشنده به جای جنسی که قرارداد کرده جنس دیگری بدهد و یا همان جنس را با صفات پست تری تحویل دهد در صورتی که مشتری راضی شود اشکال ندارد. مسأله ۱۸۰۸ هرگاه جنسی که سلف فروخته شده، در موقع تحویل نایاب شود و نتواند آن را تهیّه کند، مشتری می تواند صبر کند و نیز حق دارد معامله را به هم بزند و قیمتی را که داده پس بگیرد.

خرید و فروش طلا و نقره

مسأله ۱۸۰۹ هرگاه طلا- را به طلا- یا نقره را به نقره بفروشند (خواه سکّه دار باشد یا بی سکّه) در صورتی که وزن یکی از آنها زیادتر باشد معامله حرام و باطل است هرچند یکی طلای ساخته شده باشد و دیگری نساخته، یا ساخت آنها از نظر مرغوبیّت تفاوت داشته باشد، یا عیار آنها مختلف باشد، مثلاً یک گرم طلای ۱۸ عیار را به یک گرم و نیم طلای ۱۴ عیار بدهد، همه اینها حرام و باطل است، ولی فروختن طلا به نقره اشکالی ندارد، چه وزن آنها مساوی باشد یا غیر مساوی. مسأله ۱۸۱۰ در معامله طلا با طلا یا نقره با نقره، باید فروشنده و خریدار پیش از آن که از هم جدا شوند جنس و عوض آن را به یکدیگر تحویل دهند، اگر تحویل ندهند معامله باطل است و اگر فقط مقداری از آن را تحویل دهند معامله فقط به همان مقدار صحیح است و طرف مقابل می تواند معامله را فسخ کند. مواردی که می توان معامله را فسخ کرد مسأله ۱۸۱۱ حقّ به هم زدن معامله را «خیار فسخ» می گویند و خریدار و فروشنده در یازده صورت می توانند معامله را فسخ کنند: ۱ خیار مجلس: در صورتی که از مجلس معامله متفرّق نشده باشند. ۲

خیار غبن: در صورتی که یکی از دو طرف مغبون شده باشد. ۳ خیار شرط: در صورتی که شرط کنند که هر دو یا یکی از آن دو تا مدّت معیّنی حقّ فسخ دارد. ۴ خیار تدلیس: در صورتی که خریدار یا فروشنده تقلّب کند و مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد. ۵ خیار تخلّف از شرط: در صورتی که فروشنده یا خریدار شرط کند کاری را برای طرف مقابل انجام دهد، یا جنس طرز مخصوصی باشد، سپس به آن شرط عمل نکند، در این صورت طرف مقابل می تواند معامله را فسخ کند. ۶ خیار عیب: در صورتی که یکی از دو جنس یا هر دو معیوب باشد و قبلاً اطّلاع نداشته باشند. ۷ خیار شرکت یا خیار تبعّض صفقه: در صورتی که معلوم شود مقداری از جنسی را که فروخته اند مال دیگری است که اگر صاحب آن راضی به معامله نشود خریدار می تواند معامله را به هم بزند، یا معامله را در مقداری که مال فروشنده بوده قبول کند و پول بقیّه را پس بگیرد. ۸ خیار رؤیت: در صورتی که فروشنده جنس معیّنی را که مشتری ندیده با بیان صفات بفروشد بعد معلوم شود آن طور که گفته نبوده است، در این صورت مشتری می تواند معامله را به هم بزند، همین حکم در مورد عوض نیز وجود دارد. ۹ خیار تأخیر: در صورتی که مشتری پول جنسی را که نقداً خریده تا «سه روز» ندهد و فروشنده هم جنس را تحویل نداده باشد، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند (مگر اینکه مشتری شرط کرده باشد دادن پول را تا مدّت معیّنی تأخیر بیندازد) و اگر جنسی که فروخته شده مثل بعضی از میوه ها و سبزیها باشد که اگر یک روز بر آن بگذرد ضایع می شود چنانچه تا شب پول آن را ندهد فروشنده می تواند معامله را به هم بزند. ۱۰ خیار حیوان: در صورتی که حیوانی را خریده باشد خریدار می تواند تا سه روز معامله را به هم بزند. ۱۱ خیار تعذّر تسلیم: در صورتی که فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد مشتری می تواند معامله را فسخ کند.

احکام خیارات

مسأله ۱۸۱۲ هرگاه خریدار قیمت جنس را نداند و یا غفلت کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی بخرد، چنانچه بقدری گران خریده باشد که مردم او را مغبون بدانند می تواند معامله را فسخ کند، این حکم در صورتی که فروشنده قیمت جنس را نداند و مغبون شود نیز جاری است. مسأله ۱۸۱۳ در معامله بیع شرط که مثلاً خانه صدهزار تومانی را با علم و آگاهی به پنجاه هزار تومان می فروشند و قرار می گذارند اگر فروشنده در موعد مقرّر پول را بدهد می تواند معامله را فسخ کند، معامله اشکالی ندارد، به شرط این که طرفین واقعاً قصد خرید و فروش داشته باشند و اگر در موعد مقرّر پول را ندهد جنس از آن خریدار خواهد بود. مسأله ۱۸۱۴ هرگاه در جنس تقلّب کند و مثلاً چای اعلا را با چای پست مخلوط نماید و به اسم چای اعلا بفروشد مشتری می تواند معامله را به هم بزند. مسأله ۱۸۱۵ هرگاه خریدار بفهمد جنسی را که گرفته معیوب است، مثلاً پارچه یا فرشی را که خریده پوسیدگی یا پارگی دارد، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی دانسته، می تواند معامله را فسخ کند، یا تفاوت قیمت سالم و معیوب را معیّن کند و به همان نسبت از پولی که به فروشنده داده پس بگیرد، مثلاً جنسی را به صد تومان خریده، هرگاه بفهمند معیوب است و تفاوت سالم و معیوب آن در بازار یک چهارم است، می تواند یک چهارم پولی را که داده یعنی بیست و پنج تومان از فروشنده بگیرد، ولی احتیاط واجب آن است که این کار با رضایت طرف مقابل انجام گیرد، همین حکم در صورتی که عیبی در عوض باشد نیز جاری است. مسأله ۱۸۱۶ هرگاه بعد از معامله و پیش از تحویل گرفتن جنس، عیبی در آن پیدا شود، مشتری می تواند معامله را فسخ کند، همچنین اگر در عوض آن جنس بعد از معامله وپیش از تحویل گرفتن عیبی پیدا شود فروشنده می تواند معامله را به هم زند. مسأله ۱۸۱۷ هرگاه بعد از معامله عیب جنس را بفهمد و فورا معامله را فسخ نکند بنابر احتیاط حقّ او ساقط می شود، ولی مقداری تأخیر برای فکر کردن مانعی ندارد و شرط نیست که فروشنده موقع فسخ حاضر باشد. مسأله ۱۸۱۸ در چند صورت با وجود عیب نمی تواند معامله را فسخ کند یا تفاوت قیمت را بگیرد: ۱ در صورتی که موقع خریدن عیب مال را بداند. ۲

درصورتی که بعداً راضی شود. ۳ فروشنده موقع معامله بگوید این مال را با هر عیبی که دارد می فروشم، ولی اگر عیب معیّنی را ذکر کند و بگوید با این عیب می فروشم بعد معلوم شود عیب دیگری دارد خریدار می تواند معامله را فسخ کند. ۴ خریدار در موقع معامله بگوید اگر مال عیبی داشته باشد فسخ نمی کنم و تفاوت قیمت هم نمی گیرم. مسأله ۱۸۱۹ در چند صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد نمی تواند معامله را به هم بزند ولی می تواند تفاوت قیمت را بگیرد: ۱ در صورتی که بعد از معامله تغییری در جنس بدهد بطوری که مردم بگویند جنس خریداری شده به صورت خود باقی نمانده است. ۲ در صورتی که بعد از معامله بفهمد مال عیب دارد ولی حقّ فسخ را ساقط کرده باشد. ۳ بعد از تحویل گرفتن مال عیب دیگری در آن پیدا شود، ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و قبل از گذشتن سه روز عیب دیگری پیدا کند باز هم می تواند آن را پس دهد، همچنین اگر فقط برای خریدار تا مدّتی حقّ فسخ قرار داده شده باشد و در آن مدّت مال عیب دیگری پیدا کند در این صورت نیز می تواند معامله را فسخ کند هر چند آن را تحویل گرفته باشد.

شرکت

شرکت

مسأله ۱۸۲۵ هرگاه دو مال طوری به هم آمیخته شود که از یکدیگر تشخیص داده نشود و جدا کردن آن دو از یکدیگر ممکن نباشد در آن مال شرکت حاصل می شود، خواه این کار از روی قصد انجام شده باشد، یا نه. همچنین اگر صیغه شرکت را به عربی، یا فارسی، یا هر زبان دیگر بخوانند، یا کاری کنند که معلوم شود می خواهند با هم شرکت کنند، شرکت آنها در اموالی که صیغه خوانده اند صحیح است و نیازی به آمیختن دو مال به یکدیگر نیست.

احکام شرکت

مسأله ۱۸۲۶ اگر چند نفر با هم قرارداد کنند که در مزدی که می گیرند شریک باشند، مثلاً چند نفر دلّال قرار بگذارند که هر قدر درآمد پیدا کردند با هم قسمت کنند، شرکت آنها صحیح نیست. مسأله ۱۸۲۷ هرگاه دو نفر قرار بگذارند که هر کدام جنسی را جداگانه به اعتبار خود بخرد قیمت آن را خودش بدهکار شود، ولی در جنس و استفاده آن هر دو شریک باشند صحیح نیست، امّا مانعی ندارد که هر کدام دیگری را وکیل کند که جنس را برای او بطور مشترک بخرد در این صورت شرکت آنها صحیح است. مسأله ۱۸۲۸ کسانی که می خواهند باهم قرارداد شرکت ببندند باید بالغ و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار اقدام کنند و نیز باید ممنوع التّصرّف در اموال خود نباشند (مانند آدم سفیهی که مال خود را نمی تواند سرپرستی کند و بیهوده مصرف می نماید). مسأله ۱۸۲۹ مانعی ندارد که در قرارداد شرکت شرط کنند کسی که کار می کند بیشتر منفعت ببرد، یا بعکس شرط کنند کسی که کار نمی کند یا کمتر کار می کند بیشتر منفعت ببرد (به خاطر ارفاق یا علّت دیگر) امّا اگر قرار بگذارند تمام منافع را یک نفر ببرد صحیح نیست، ولی اگر قرار بگذارند تمام ضرر یا قسمت بیشتر آن را یکی بدهد صحیح است. مسأله ۱۸۳۰ شریک ها هر کدام به نسبت سرمایه خود سود و زیان می برند، مگر این که شرط خاصی در قرارداد شرکت ذکر کنند، بنابراین کسی که سرمایه اش دوبرابر سرمایه دیگری است سهم او از سود و زیان نیز دوبرابر سهم دیگری خواهد بود امّا اگر قرارداد کنند سهمشان مساوی باشد مانعی ندارد. مسأله ۱۸۳۱ در قرارداد شرکت می توانند شرط کنند که هر دو با هم خرید و فروش نمایند، یا هر کدام به تنهایی، یا

فقط یکی از آنان معامله کنـد، در هر صورت بایـد مطابق قرارداد عمل کننـد و اگر این مطلب را معیّن نکننـد هیچ کدام بدون اجازه دیگری نمی تواند با آن سرمایه معامله کند. مسأله ۱۸۳۲ کسی که اختیار سرمایه شرکت برای معامله به او داده شده باید دقیقاً مطابق قرارداد و شـرایط عمل کند، مثلاً اگر با او قرار گذاشـته اند که نسـیه ندهد، یا از فلان مؤسّـسه و شـرکت خریداری نکند، یا در برابر نسـیه ها وثیقه بگیرد بایـد به همان قرارداد رفتار نمایـد، ولی اگر با او قراری نگذاشـته اند، معاملات خود را مطابق معمول و متعارف انجام می دهد. مسأله ۱۸۳۳ کسی که با سرمایه شرکت معامله می کند اگر برخلاف قراردادی که با او کرده اند خرید و فروش کند و خسارتی پیش آیـد ضامن است، همچنین اگر قرارداد خاصّی با او نگذاشـته باشـند و برخلاف معمول عمل کنـد ضامن می باشد. مسأله ۱۸۳۴ کسـی که با سـرمایه شـرکت معامله می کند اگر در نگهداری سـرمایه کوتاهی یا زیاده روی نکند و بر اثر پیش آمدی تمـام سـرمایه یـا مقـداری از آن از دست برود ضامن نیست. مسأله ۱۸۳۵ کسـی که با سـرمایه شـرکت معامله می کند اگر ادّعا کند سرمایه بـدون سـهل انگاری و زیاده روی تلف شـده و طرف مقابل ادّعا کند خیانت کرده ولی دلیلی برای اثبات گفتار خود نداشـته باشد، چنانچه معامله کننده نزد حاکم شـرع قسم بخورد باید حرف او را قبول کرد. مسأله ۱۸۳۶ شرکت از معاملات لازم است یعنی هیچ یک از طرفین نمی تواند پیش خود این قرارداد را برهم زند و نیز قبل از پایان مدّت شـرکت حق ندارد تقاضای تقسیم سـرمایه کنـد، مگر این که چنین حقّی در قرارداد برای او پیش بینی شده باشد. مسأله ۱۸۳۷ هرگاه یکی از شریک ها بمیرد یا دیوانه یا سفیه شود شـریک های دیگر نمی تواننـد در مال شـرکت تصـرّف کننـد، ولی بیهوشـی موقّت تأثیری ندارد. مسأله ۱۸۳۸ هرگاه شریک، چیزی را به صورت نسیه برای خود بخرد نفع و ضررش مال خود اوست و اگر مطابق قرارداد به قصد شرکت بخرد مال هر دو است. مسأله ۱۸۳۹ هرگاه با سـرمایه شرکت معامله ای انجام دهند بعد معلوم شود شرکت باطل بوده، چنانچه همه شرکا آن معامله را اجازه دهنـد صـحیح است و درآمـدش مال همه آنهاست و کسانی که در این میان کاری برای شـرکت کرده انـد می توانند مزد زحمتهای خود را به اندازه معمولی بگیرند.

صلح

صلح

مسأله ۱۸۴۰ «صـلح» آن است که انسـان بـا دیگری در امری که مورد اختلاـف است یـا امکـان دارد مورد اختلاف و نزاع واقع شود سازش کنـد که مقـداری از مال یا منفعت یا حقّ خود را به دیگری واگذار نماید، یا از طلب یا حقّ خود بگذرد که او هم در عوض مقـداری از مـال یـا منـافع خود را به او واگـذار نمایـد، یـا از طلب یـا حقّ خود بگـذرد و این را «صـلح معوّض» می نامنـد و اگر این واگذاری بدون عوض باشد «صلح غیر معوّض» نام دارد و هر دو صحیح است.

احکام و شرایط صلح

مسأله ۱۸۴۱ کسـی که چیزی را به دیگری صـلح می کنـد باید بالغ و عاقل باشد و کسـی او را مجبور نکرده و در قصد صـلح جدّی باشد؛ سـفیه نباشد، (اموال خود را بیهوده مصـرف نکند) و نیز حاکم شـرع او را از تصـرّف در اموالش جلوگیری نکرده باشد. مسأله ۱۸۴۲ صـلح را می توان با صـیغه عربی یا فارسـی یا هر زبان دیگری خوانـد، بلکه هر اقدام عملی که به وضوح نشان دهد طرفین می خواهند به وسیله آن صلح و سازش کنند کافی است. مسأله ۱۸۴۳ اگر کسی بخواهد طلب خود را در برابر چیزی یا بدون عوض، به

دیگری صلح کنـد، درصورتی صـحیح است که طرف قبول نمایـد، ولی اگر بخواهـد از طلب یا حقّ خود بگذرد قبول کردن طرف لازم نیست و این نیز نوعی از صلح است. مسأله ۱۸۴۴ اگر انسان با این که مقدار بدهی خود را می دانـد اظهار بی اطّلاعی کند و طلبکار او نداند و طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند صحیح نیست و بدهکار نسبت به مقدار اضافی مدیون است، مگر این که چنان باشد که اگر مقدار طلب خود را هم می دانست باز به این صـلح راضـی بود. مسأله ۱۸۴۵ اگر بخواهند دو چیز از یک جنس را که وزن آنها معلوم است به یکدیگر صلح کنند در صورتی صحیح است که ربا لازم نیاید. یعنی وزن هردو یکی باشد و اگر وزن آنها معلوم نباشد و احتمال کم و زیاد بدهند صلح کردن اشکال دارد. مسأله ۱۸۴۶ هرگاه کسی از دیگری طلبی دارد که وقت آن نرسیده است چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صـلح کند و مقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود بگذرد و بقیّه را نقداً بگیرد اشکال ندارد، مثل این که ده هزار تومان طلب دارد که بعد از شش ماه دیگر بگیرد، از هزار تومان آن صرف نظر می کنـد و بقیّه را بـا رضـایت طرف مقابل بطور نقـد می گیرد. مسأله ۱۸۴۷ قرارداد صـلح را بـا رضایت طرفین می توان فسـخ کرد، همچنین اگر در ضـمن قرارداد برای یکی از آن دو، یا برای هر دو، حقّ فسـخ قرار داده باشـند آن شـخص می توانـد صـلح را به هم بزند. مسأله ۱۸۴۸ در احکام خریـد و فروش گفته شـد که در یازده مورد می توان معامله را فسخ کرد در تمام این یازده مورد صـلح را نیز می توان فسـخ کرد، مگر در مورد خیـار مجلس و خیـار حیوان و خیـار تأخیر، یعنی اگر در مجلس مصالحه بعـد از تمام شـدن صلـح یکی از دو طرف پشـیمان شود حقِّ فسـخ نـدارد، همچنین در مصـالحه حیوان حقِّ فسـخ در سه روز اوّل ثابت نیست و نیز اگر جنسـی را نقداً مصـالحه کنـد چنـانچه در پرداختن عوض تـأخیر نمایـد در همـان روز اوّل حقّ فسـخ برای طرف دیگر ثـابت است و احتیاج به گذشـتن سه روز نـدارد. مسأله ۱۸۴۹ هرگـاه چیزی را که به صـلح گرفته معیوب باشـد و از آن اطلاـعی نداشـته می تواند صلح را به هم زند، ولی گرفتن تفاوت قیمت صحیح و معیوب بستگی به رضایت طرفین دارد.

اجاره

اجاره

مسأله ۱۸۵۰ واگـذار کردن منافع ملک یا منافع شـخص خود را به دیگری «اجاره» گوینـد و اجاره دهنـده و اجاره کننـده باید بالغ و عاقل باشـند و با قصـد و اراده خودشان اجاره را انجام دهند و نیز باید حقّ تصـرّف در اموال خود داشـته باشـند، بنابراین سـفیهی که توانایی بر اداره صحیح اموال خود ندارد و آن را بیهوده مصرف می کند اجاره اش باطل است.

احکام اجاره

مسأله ۱۸۵۱ انسان می تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد، همچنین ولی یا قیّم صـغیر می تواند مال او را اجاره دهد به شـرط این که مصـلحت او رعایت شود و احتیاط این است که زمان بعد از بلوغ او را در اجاره داخل نکند مگر این که بدون آن، مصـلحت صـغیر حاصل نشود و در صورتی که ولی و قیّم نـدارد بایـد از حاکم شـرع اجازه گرفت و هرگاه دسترسـی به مجتهد عادل و نماینده او نباشد از یک نفر مومن عادل که مصـلحت صغیر را مراعات کند می توان اجازه گرفت. مسأله ۱۸۵۲ در اجاره می توان با زبان عربی یا فارسـی یا هر زبان دیگر صـیغه خواند (مثلاً مالک به شخصـی بگوید فلان ملک خودم را به فلان مبلغ در فلان مـدّت به تو اجاره دادم، او هم بگویـد: قبول کردم) و نیز کافی است که ملک خود را به قصـد اجاره در اختیار مسـتأجر بگذارد و او

هم تحویل بگیرد. مسأله ۱۸۵۳ هرگاه کسی بدون خواندن صیغه برای انجام دادن کاری اجیر شود همین که با درخواست طرف معامله، مشغول کار شود اجاره صحیح است. مسأله ۱۸۵۴ کسی که توانایی بر حرف زدن ندارد اگر با اشاره بفهماند که ملك خود را برای مدّت معیّن به مبلغ معیّن اجاره داده یا اجاره کرده صحیح است. مسأله ۱۸۵۵ خانه یا دکّان یا چیز دیگری را که اجاره کرده نمی تواند به دیگری اجاره دهد، مگر این که چنین حقّی به مستأجر داده شده باشد. مسأله ۱۸۵۶ کسی که خانه یا مغازه یا اطاقی را اجاره کرده و حق دارد به دیگری واگذار کند نمی تواند به زیادتر از آن مبلغ اجاره دهد مگر این که کاری (مانند تعمیر و سفید کردن یا گذاردن قفسه و فرش) در آن انجام داده باشد تا مقدار اضافی در برابر آن قرار گیرد. مسأله ۱۸۵۷ هرگاه کارگر یا کارمندی خود را در استخدام و اجاره دیگری قرار دهد نمی تواند او را به استخدام و اجاره دیگری درآورد، مگر این که ظاهر کلام یا عملش این باشد که مستأجر از این جهت آزاد است، در این صورت چنانچه او را به زیادتر از آن مبلغ واگذار کند اشکال دارد ولی در غیر خانه و مغازه و اجیر اشکال ندارد.

شرایط اجاره

مسأله ۱۸۵۸ مالی را که اجاره می دهند چند شرط دارد: ۱ باید معیّن باشد، بنابراین اگر بگوید: یکی از خانه ها یا یکی از اتومبیلهای خود را اجاره می دهم صحیح نیست. ۲ مستأجر باید آن را ببیند یا مالك اوصاف آن را کاملاً بیان کند. ۳ تحویل آن ممکن باشد، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده و مستأجر قادر بر گرفتن آن نیست باطل است. ۴ آن مال به واسطه استفاده کردن از بین نرود، بنابراین اجاره دادن نان و میوه صحیح نیست. ۵ استفاده ای که مال را برای آن اجاره داده اند ممکن باشد، پس اجاره دادن زمین برای زراعت، در صورتی که قابل زراعت نباشد یا آب کافی نداشته باشد باطل است. ۶ چیزی را که اجاره می دهد ملك او باشد، یا وکیل و ولی در اجاره آن باشد. مسأله ۱۸۵۹ اجاره درخت یا باغ یا مرتع برای استفاده از میوه یا علف آن صحیح است. مسأله ۱۸۶۰ زن می تواند برای این که از شیرش استفاده کنند اجیر شود و لازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد، ولی اگر به واسطه شیر دادن حقّ شوهر از بین برود، بدون اجازه او جایز نیست. مسأله ۱۸۶۱ منافعی که مال را برای آن اجاره می دهند چند شرط دارد: ۱ حلال بودن، بنابراین اجاره دادن مغازه یا ماشین برای شراب فروشی یا حمل شراب باطل است. ۲ پول دادن در مقابل چنان منفعتی در نظر مردم بیهوده نباشد. ۳ اگر آن مال فایده های مختلفی دارد باید معیّن کنند برای کدام فایده آن را اجاره می دهند، مثلاً حیوانی که به درد سواری و باربری هر دو می خورد باید معیّن کنند که اجاره آن برای کدام یک از این دو است، و اگر هر دو در نظر باشد باز باید روشن سازند. ۴ باید مدّت اجاره را نیز معیّن کنند.

مسائل متفرّقه اجاره

مسأله ۱۸۶۲ هرگاه ابتدای اجاره را معیّن نکنند ابتدای آن بعد از خواندن صیغه یا تحویل گرفتن مال است. مسأله ۱۸۶۳ اگر خانه یا ملکی را مثلاً یك ساله اجاره دهند و ابتدای آن را یك ماه بعد از خواندن صیغه معیّن کنند اجاره صحیح است، اگر چه در موقع خواندن صیغه آن خانه در اجاره دیگری باشد. مسأله ۱۸۶۴ اگر به مستأجر بگوید: خانه را یك ماهه به هزار تومان به تو اجاره می دهم و هر قدر بیشتر بمانی به همین قیمت است، فقط در ماه اوّل اجاره صحیح است چون بقیّه را معیّن نکرده، ولی اگر ماه اوّل را هم معیّن نکند فقط بگوید هر ماه یك هزار تومان است، اجاره بکلّی باطل است. مسأله ۱۸۶۵ مسافرخانه ها و هتل هایی که معلوم نیست انسان در آن چقدر می ماند اگر قرار بگذارند که مثلاً شبی یکصد تومان بدهد و طرفین راضی باشند اشکال ندارد، ولی

چون مدّت اجاره را معلوم نکرده اند اجاره صحیح نیست، بنابراین مادام که رضایت صاحب آن حاصل است می تواند بماند وگرنه حقّی ندارد، امّا اگر تعداد شبها را از اوّل معیّن کنند، حق دارد تا آخر مدّت بماند. مسأله ۱۸۶۶ هرگاه زمین را برای زراعت گندم یا جو اجاره دهد و مال الاجاره را گندم یا جو همان زمین قرار دهد اجاره صحیح نیست، همچنین در مقابل محصولات دیگر زمین. مسأله ۱۸۶۷ کسی که چیزی را اجاره داده تا آن را تحویل ندهد حق ندارد مال الاجاره آن را مطالبه کند، همچنین اگر برای انجام کاری اجیر شده پیش از انجام کار حقّ مطالبه اُجرت ندارد. مسأله ۱۸۶۸ مستحبّ است اجرت کارگر را قبل از آن که عرق او بخشکد به او بدهند، مگر این که خود کارگر مایل نباشد و مثلاً ـ می خواهد حقوق خود را ماه به ماه بگیرد. مسأله ۱۸۶۹ هرگاه چیزی را که اجاره داده تحویل مستأجر دهد، امّا او تحویل نگیرد، یا تحویل بگیرد و از آن استفاده ای نکند، باید مال الاجاره را بپردازد. مسأله ۱۸۷۰ اگر کسی اجیر شود که در روز معیّنی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام کار حاضر شود، ولی صاحب کار، کاری به او ندهد، باید اُجرت او را بدهد، مثلاً اگر بنایی را برای ساختن بنایی در روز معیّنی اجیر کند و بنّا در آن روز آماده کار باشد ولی صاحب کار طفره برود و بنّا در آن روز بیکار بماند، باید اجرتش را بدهد؛ امّا اگر برای خودش یا دیگری کار کند احتیاط آن است که فقط تفاوت را از صاحب کار اوّل بگیرد (در صورتی که مزد دوم کمتر باشد). مسأله ۱۸۷۱ هرگاه بعد از تمام شدن مدّت اجاره یا در اثناء بفهمد اجاره باطل بوده، مستأجر باید مال الاجاره را به مقدار ارزش معمولی به صاحب ملک بدهد (خواه کمتر از مقدار قرارداد باشد یا بیشتر) پس اگر ارزش معمولی ماهی یک هزار تومان است، ولی او به پانصد تومان یا دو هزار تومان اجاره کرده باید همان یک هزار تومان را بدهد. مسأله ۱۸۷۲ اگر چیزی را که اجاره کرده تلف شود، یا معیوب گردد چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده از آن زیاده روی ننموده باشد ضامن نیست، مثلاً اگر پارچه ای که به خیّاط داده دزد ببرد یا در آتش سوزی از بین برود، در صورتی که در حفظ آن کوتاهی نکرده باشد، مسؤول نیست، ولی اگر بر اثر اشتباه یا هر علّت دیگر آن را با دست خود ضایع یا معیوب کرده باشد ضامن است، مگر این که عیب از خود جنس باشد، مثلاً جنس پارچه طوری است که با اطو زدن خراب می شود در این صورت ضامن نیست. مسأله ۱۸۷۳ هرگاه قصّاب سر حیوانی را ببرد و آن را حرام کند، باید قیمت آن را به صاحبش بدهد، خواه مجّانی سر بریده باشد یا در برابر مزد، و مزدی هم طلبکار نیست. مسأله ۱۸۷۴ هرگاه حیوانی را برای بردن بار شکستنی اجاره دهد چنانچه آن حیوان بلغزد یا رم کند و بار را بشکند صاحب حیوان ضامن نیست، ولی اگر به واسطه زدن و مانند آن یا کوتاهی در هدایت حیوان از راه مورد اطمینان، حیوان به زمین خورد و بار را بشکند ضامن است، همچنین در مورد چپ شدن اتومبیلها و تلف شدن بارها اگر تخلّفات یا کوتاهی او، سبب تلف گردد ضامن است، امّا اگر اتومبیل سالم، به علّتی بعضی از قسمتهایش بشکند و چپ شود و بار تلف گردد ضامن نیست.سهل انگاری ضرری به بیمار یا کودک برساند، یا سبب مرگ او گردد ضامن است و همچنین اگر خطا کند و سبب زیانی شود، ولی اگر کوتاهی نکرده و مرتکب خطا نشده است، بلکه بر اثر عوامل دیگری، بیمار معیوب گردد یا بمیرد ضامن نیست به شرط این که در مورد کودک با اجازه ولی اقدام کرده باشد. مسأله ۱۸۷۶ هرگاه طبیب نسخه ای برای بیمار بنویسد یا دستوری به او بدهد و یا شخصاً دوا را به او به خوراند یا تزریق کند، چنانچه در معالجه خطا کند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد ضامن است. مسأله ۱۸۷۷ طبیب و جرّاح برای این که در مقابل خطا و اشتباهی که مرتکب می شوند ضامن نباشند می توانند به مریض یا ولیّ او بگویند که اگر ضرری بدون توجّه به مریض برسد ضامن نیستند و آنها قبول کنند، در چنین صورتی اگر دقّت و احتیاط لازم را بکند و به مریض ضرری برسد، یا بمیرد طبیب و جرّاح ضامن نیستند. مسأله ۱۸۷۸ مستأجر و مالک می توانند اجاره را با رضایت یکدیگر به هم بزنند و همچنین اگر در اجاره حقّ فسخ برای یکی از آن دو، یا برای هر دو، قرار داده شده باشد می توانند مطابق آن اجاره را فسخ کنند. مسأله ۱۸۷۹ اگر اجاره دهنده یا مستأجر بفهمد که مغبون شده است و قبلاً از قیمت باخبر نبوده می تواند اجاره را فسخ کند، ولی اگر در موقع اجاره شرط کنند که اگر مغبون هم باشند حقّ فسخ ندارند در این صورت نمی توانند اجاره را به هم زنند. مسأله ۱۸۸۰ هرگاه چیزی را به کسی اجاره

دهد و پیش از تحویل دادن به مستأجر کسی آن را غصب کند مستأجر حق دارد اجاره را به هم بزند ونیز می تواند صبر کند و اجاره مدّتی را که در تصرّف غاصب بوده به میزان معمول از او بگیرد، امّا اگر بعد از تحویل کسی آن را غصب کند نمی تواند اجاره را فسخ کند. مسأله ۱۸۸۱ هرگاه پیش از تمام شدن مدّت اجاره، ملک را به مستأجر بفروشد اجاره به هم نمی خورد و مستأجر باید مال الاجاره را بپردازد، همچنین اگر به دیگری بفروشد باز اجاره به حال خود باقی است. مسأله ۱۸۸۲ هرگاه پیش از شروع مدّت اجاره ملک بطوری خراب شود که قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده ای که در قرارداد گفته اند، نباشد، اجاره باطل می شود و پولی که مستأجر به صاحب ملک داده به او برمی گردد، ولی اگر بعد از گذشتن مقداری از مدّت که در آن قابل استفاده بوده خراب شود، اجاره مدّتی که باقی مانده است باطل می شود. مسأله ۱۸۸۳ اگر خانه ای را که مثلاً دو اطاق دارد اجاره دهد و یک اطاق آن خراب شود، چنانچه فوراً آن را بسازد و هیچ مقدار از استفاده آن از بین نرود اجاره باطل نمی شود و مستأجر هم حقّ فسخ ندارد، ولی اگر ساختن آن به اندازه ای طول بکشد که مقداری از استفاده مستأجر از بین برود اجاره نسبت به آن اطاق باطل می شود، و در بقیّه نیز حقّ فسخ دارد. مسأله ۱۸۸۴ اجاره با مرگ صاحب ملک یا مستأجر باطل نمی شود و آن حق تا آخر مدّت برای ورثه آنها باقی می ماند، ولی اگر شرط کرده اند که مستأجر شخصاً از آن ملک استفاده کند نه دیگری، صاحب ملک حق دارد باقیمانده مدّت را فسخ کند. مسأله ۱۸۸۵ هرگاه صاحب کار، بنّایی را وکیل کند که برای او کارگر ساختمانی بگیرد چنانچه بیش از آنچه کارگر مزد می دهد از صاحب کار بگیرد حرام است، ولی اگر قبول کند که ساختمان را با مبلغ معیّنی تمام نماید و بیش از آنچه خرج کرده است باشد اشکالی ندارد، امّا احتیاط این است که خودش هم کاری را انجام داده باشد، خواه بنّایی باشد، یا نظارت بر آن، یا تهیّه مصالح. مسأله ۱۸۸۶ هرگاه رنگرز قرار بگذارد که مثلاً پارچه را فلان طور رنگ کند چنانچه طور دیگری رنگ کند حق ندارد مزدی بگیرد، بلکه اگر سبب خرابی یا کمی ارزش پارچه شود ضامن است، همین مسأله در مورد خیّاط و کفّاش و غیر آنها ثابت است.

جعاله

جعاله

مسأله ۱۹۲۸ جُعاله آن است که انسان قرار بگذارد که در مقابل کاری که برای او انجام می دهند مال معیّنی بدهد، مثلاً بگوید «هر کس گمشده مرا پیدا کند هزار تومان به او می دهم» به شخصی که این قرار را می گذارد «جاعل» و به شخصی که کار را انجام می دهد «عامل» می گویند و فرق میان «جعاله» و «اجیر کردن کسی برای انجام کاری» این است که در اجاره بعد از خواندن صیغه اجیر باید عمل را انجام دهد و کسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار است، ولی در جعاله عامل می تواند مشغول کار نشود، یا در وسط کار از آن دست بکشد و نیز تا کار را انجام نداده جاعل بدهکار نیست. مسأله ۱۹۲۹ جعاله ممکن است با شخص غیر معیّن یا با شخص معیّن صورت گیرد مثلاً بگوید: اگر طبیبی بیماری فرزندم را علاج کند، فلان مقدار خواهم داد؛ و یا به غوّاصی بگوید: اگر فلان جنس غرق شده مرا از دریا بیرون آوری، هزار تومان به تو می دهم در هر دو صورت صحیح است.

شرایط جعاله

مسأله ۱۹۳۰ جاعل باید بالغ و عاقل باشد و از روی اراده و اختیار قرارداد ببندد و شرعاً بتواند در مال خود تصرّف کند، بنابراین

جعاله آدم سفیهی که مال خود را بیهوده مصرف می کند صحیح نیست. مسأله ۱۹۳۱ کار مورد قرارداد بایـد حرام نباشد و نیز باید نتیجه عقلایی داشته باشد، بنابراین اگر بگوید هر کسی شراب بخورد، یا هر کس در شب به جای تاریکی برود فلان مبلغ را به او می دهم این جعاله صحیح نیست. احکام جعاله مسأله ۱۹۳۲ هرگاه مالی را معیّن کند و مثلاً بگوید هر کس اسب مرا پیدا کند این گندم را به او می دهم احتیاط آن است که مقدار و خصوصیّات آن را که در ارزش آن تأثیر دارد معیّن کند و اگر مال را معیّن نکند و مثلاً بگوید کسی که اسب مرا پیدا کند صد کیلو گندم به او می دهم باید خصوصیّات گندم را که در قیمت دخالت دارد معیّن نماید، ولی اگر جاعل مزد معیّنی را برای این کار قرار ندهد و بگوید هر کسی گمشده مرا پیدا کند پولی به او می دهم یا مژدگانی دریافت خواهد کرد جعاله باطل است و چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد، مگر این که ظاهر گفتار جاعل این باشد که مبلغ مورد نظر او کمتر از آن است، در این صورت باید همان را بدهد. مسأله ۱۹۳۳ اگر عامل پیش از قرارداد آن کار را انجام داده باشد حقّی نسبت به مزد ندارد، همچنین اگر بعد از قرارداد کار را به قصد این که پول نگیرد انجام دهد. مسأله ۱۹۳۴ هرگاه کسی بگوید هر کس گمشده مرا پیدا کند نیمی از آن را به او می دهم، در صورتی که عامل از خصوصیّات و قیمت آن گمشده باخبر نباشد جعاله اشکال دارد. مسأله ۱۹۳۵ «جاعل» و «عامل» می توانند قبل از شروع به کار، جعاله را فسخ کنند، بعد از شروع نیز می توانند جعاله را به هم بزنند، ولی اگر جاعل به هم زند باید مزد مقدار عملی را که انجام داده به او بدهد. گذاردن عمل سبب ضرر و زیان جاعل شود باید آن را تمام کند و در صورتی که تمام نکند ضامن است، مثلاً اگر به طبیب بگوید اگر چشم مرا عمل کنی فلان مقدار به تو می دهم و او جراحی را شروع کند، چنانچه ناتمام گذاردن آن باعث معیوب شدن چشم گردد حقّی بر جاعل ندارد و ضامن ضرر و زیان او نیز هست. مسأله ۱۹۳۷ هرگاه عامل کاری را که تا تمام نشود فایده ندارد نیمه کاره رها کند، مثلاً مقداری دنبال گمشده بگردد و بعد رها کند هیچ گونه حقّی بر جاعل ندارد، همچنین اگر انجام دادن قسمتی از کار مفید باشد (مثل این که قسمتی از لباس را بدوزد) در صورتی که مزد را برای اتمام کار قرار داده باز هیچ گونه حقّی ندارد، ولی اگر مقصودش این باشد که هر مقدار عمل کند به همان مقدار مزد دریافت نماید باید مزد مقداری را که انجام داده به خیّاط بدهد.

مزارعه

مزارعه

مسأله ۱۸۸۷ «مزارعه» آن است که صاحب زمین، زمین خود را در اختیار زارع بگذارد تا زراعت کند و سهم معیّنی از حاصل را به مالك دهد. قرارداد مزارعه ممکن است با صیغه لفظی باشد، مثلاً بگوید: «من این زمین را در برابر یک سوم حاصل آن برای مدّت دو سال در اختیار تو می گذارم و زارع بگوید: قبول کردم»، یا بدون آن که صیغه ای بخواند زمین را برای زراعت در اختیار او بگذارد و او تحویل بگیرد (البتّه گفتگوهای لازم درباره مدّت و مقدار حصّه و مانند آن باید قبلاً شده باشد).

شرایط مزارعه

مسأله ۱۸۸۸ در مزارعه چند چیز شرط است: ۱ صاحب زمین و زارع هر دو باید بالغ و عاقل باشند و با قصد و اختیار خود مزارعه را انجام دهند و حاکم شرع آنها را از تصرّف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد و سفیه نباشند، ۲ همه حاصل زمین به یکی از آن دو

اختصاص داده نشود. ۳ سهم هر کدام به طور مشاع باشد، مانند نصف یا ثلث حاصل و مثل اینها، بنابراین اگر شرط کنند که نوعی از حاصل مخصوص به یکی و نوع دیگر مخصوص به دیگری باشد، یا شرط کنند حاصل فلان قسمت از زمین مال یکی و حاصل قسمت دیگر مال دومی باشد صحیح نیست و نیز اگر صاحب زمین بگوید این زمین را زراعت کن و هرچه می خواهی به من بده باطل است. ۴ باید مدّتی را که زمین در اختیار زارع است معیّن کنند و به اندازه ای باشد که به دست آمدن حاصل در آن مدّت ممکن شود. ۵ زمین باید قابل زراعت باشد ولی اگر زمین آماده نیست امّا می توان کاری کرد که آماده زراعت شود مزارعه صحیح است. ۶ نوع زراعت را باید معیّن کند، مگر این که زراعت هر چه باشد تفاوتی در نظر آنها و نظر توده مردم نداشته باشد و یا این که معلوم باشد که این زمین برای چه زراعتی مناسب است. ۷ باید زمین معیّن باشد، بنابراین اگر کسی چند قطعه زمین دارد و بگوید یکی از آنها را به مزارعه دادم در صورتی که زمینها در مرغوبیّت متفاوت باشد مزارعه باطل است، ولی اگر آن زمینها یکسان است و مثلاً بگوید مقدار پنج هکتار از این زمین را به تو واگذار می کنم مانعی ندارد و نیز ممکن است زمین را بدون این که زارع دیده باشد با اوصاف برای او بیان کند. ۸ مخارج زراعت و همچنین بذر و مانند آن را باید معیّن کنند که بر عهده چه کسی است؛ ولی اگر مخارجی را که هر کدام باید بکنند میان مردم آن محل معلوم باشد کافی است.

احکام مزارعه

مسأله ۱۸۸۹ اگر مالک یا زارع قرار بگذارد که مقدار معیّنی از حاصل (مثلاً یک خروار) مال او باشد و بقیّه را میان هر دو تقسیم کنند اشکال دارد. مسأله ۱۸۹۰ هرگاه مدّت مزارعه تمام شود و حاصل به دست نیاید، چنانچه بر اثر کوتاهی زارع باشد صاحب زمین می تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند، ولی اگر به خاطر عقب افتادن سال باشد (طبق آنچه متعارف است) مالک باید صبر کند و اگر هیچ کدام نباشد و چیدن زراعت باعث ضرر و زیان زارع شود و مالک ضرری نبیند نیز باید صبر کند، امّا در صورتی که ضرر متوجّه او شود حق دارد زارع را وادار به چیدن زراعت کند. مسأله ۱۸۹۱ هرگاه به واسطه پیش آمدی زراعت در زمین ممکن نشود، مثلاً قناتها خراب شود و آب قطع گردد، در صورتی که مقداری از زراعت به دست آمده حتّی مثل قصیل (علف) که می توان آن را به حیوانات داد آن مقدار مطابق قرارداد مال هر دوی آنهاست و در بقیّه، مزارعه باطل است. مسأله ۱۸۹۲ هرگاه زارع زراعت نکند چنانچه زمین در تصرّف او بوده باید اجاره آن مدّت را مطابق معمول به مالک بدهد و اگر نقصی در زمین پیدا شده آن را نیز ضامن است. مسأله ۱۸۹۳ صاحب زمین و زارع بدون رضایت یکدیگر نمی توانند مزارعه را به هم بزنند، ولی اگر به هنگام قرارداد، حقّ فسخ برای هر دو، یا یکی از آن دو معیّن کرده باشند، می تواند مطابق قرارداد، معامله را به هم زند. مسأله ۱۸۹۴ اگر بعد از قرارداد، صاحب زمین یا زارع بمیرد مزارعه به هم نمی خورد و ورثه آنها به جای آنان خواهند بود، ولی اگر زارع بمیرد و شرط کرده باشند که شخصاً زراعت کند مزارعه به هم می خورد و اگر زراعت نمایان شده باشد باید سهم او را به ورثه اش بدهند، ولی ورثه نمی توانند صاحب زمین را مجبور کنند که زراعت در زمین باقی بماند، مگر این که چیدن آن موجب ضرر و زیان آنها شود. مسأله ۱۸۹۵ هرگاه بعد از زراعت و قبل از پایان محصول بفهمند مزارعه باطل بوده اگر بذر از صاحب زمین است زراعت متعلّق به اوست و باید اجرت زارع را مطابق معمول بپردازد و اگر بذر از زارع باشد زراعت مال اوست و باید مال الاجاره زمین را مطابق معمول به صاحب زمین بدهد و چنانچه رضایت به باقی ماندن زراعت تا پایان مدّت در زمین خود ندهد زارع باید آن را بچیند، مگر این که این کار موجب ضرر و زیان او گردد و باقی ماندن در زمین و پرداختن مال الاجاره موجب ضرر و زیانی برای مالک نباشد. مسأله ۱۸۹۶ اگر بعد از جمع کردن حاصل و تمام شدن مدّت مزارعه، ریشه زراعت در زمین بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد چنانچه صاحب زمین و زارع از آن صرف نظر نکرده باشند حاصل سال دوم مطابق سال اوّل باید

تقسیم شود.

مساقات

مساقات

مسأله ۱۸۹۷ هرگاه کسی درختان میوه خود را تا مدّت معیّنی به دیگری واگذار کند که در مقابل دریافت سهمی از میوه، باغ او را آبیاری و رسیدگی نماید این معامله را «مساقات» گویند. مسأله ۱۸۹۸ معامله مساقات علاوه بر درختان میوه در مورد درختانی مانند درخت گل که از گل آن برای گلاب گیری و مانند آن استفاده می کنند و یا درختانی مثل درخت حنا و سدر که از برگ آنها بهره می گیرند، یا بعضی از درختان که از شیره و صمغ آن استفاده می کنند صحیح است، ولی در مورد درختانی که هیچ یک از اینها را ندارد مساقات صحیح نیست. مسأله ۱۸۹۹ در معامله مساقات می توانند صیغه بخوانند، همچنین اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را دراختیار کسی که کار می کند بگذارد و او نیز به همین قصد تحویل گیرد بی آن که صیغه ای بخواند، باز معامله صحیح است (ولی گفتگوی لازم برای مدّت و شرایط باید قبلاً شده باشد).

شرایط مساقات

مسأله ۱۹۰۰ مساقات چند شرط دارد: ۱ مالک و باغدار باید بالغ و عاقل باشند. ۲ کسی آنها را مجبور به این کار نکرده باشد. ۳ ممنوع از تصرّف در مال خود نباشند. ۴ مدّت مساقات باید معلوم باشد و اگر ابتدای آن را معیّن کنند و آخر آن را موقعی قرار دهند که حاصل آن سال بدست می آید صحیح است. ۵ باید سهم هر کدام به صورت نصف یا ثلث حاصل و مانند آن باشد، بنابراین اگر قرار بگذارند که مثلاً یک تن از میوه، مال صاحب باغ و بقیّه مال کسی است که کار می کند معامله باطل است. ۶ باید قرار داد معامله را پیش از ظاهر شدن میوه بگذارند و اگر بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسیدن آن بگذارند چنانچه کارهایی مانند آبیاری و سمپاشی که برای پرورش میوه لازم است باقی مانده باشد مساقات صحیح است وگرنه اشکال دارد و اگر فقط احتیاج به کارهایی مانند چیدن میوه و نگهداری آن باشد قرارداد آنها صحیح است، ولی مساقات نیست.

احکام مساقات

مسأله ۱۹۰۱ در مورد بوته خربزه و خیار و مانند آن اگر قرارداد روشنی بگذارند و تعداد چیدن و سهم هر کدام را مشخص کنند صحیح است، هر چند مساقات نامیده نمی شود. مسأله ۱۹۰۲ درختانی که احتیاج به آبیاری ندارند و از آب باران یا رطوبت زمین استفاده می کنند، اگر به کارهای دیگری مانند بیل زدن و کود دادن و سمپاشی که موجب زیاد شدن یا مرغوبیت میوه می شود احتیاج داشته باشد معامله مساقات در آن صحیح است. مسأله ۱۹۰۳ طرفین معامله می توانند با رضایت یکدیگر معامله مساقات را فسخ کنند و نیز اگر در ضمن قرارداد، حقّ فسخ برای هر دو یا برای یکی قرارداده باشند می توانند معامله را به هم زنند واگر در قرارداد مساقات شرطی ذکر کرده باشند و آن شرط عملی نشود و کسی که شرط به نفع اوست نتواند طرف را وادار به انجام آن کند، می تواند معامله را به هم زند. مسأله ۱۹۰۴ معامله مساقات با مرگ صاحب باغ به هم نمی خورد و ورثه او به جای او هستند،

امّا اگر کسی که تربیت درختها به او واگذار شده بمیرد در صورتی که شرط کرده باشند خودش باغداری کند معامله به هم می خورد، ولی اگر چنین شرطی نکرده باشند ورثه او جانشین او می شوند. مسأله ۱۹۰۵ باید اعمالی را که بر عهده هر کدام از دو طرف می باشد قبلاً ـ معیّن کنند، مانند تعمیر قنات، یا موتور چاه و همچنین تهیّه کود و وسیله سمپاشی و غیر اینها و اگر عرف و قاعده ای در محل باشد همان کافی است. مسأله ۱۹۰۶ اگر معلوم شود معامله مساقات باطل بوده میوه های باغ مال صاحب باغ است، ولی باید اجرت آبیاری و کارهای دیگر را مطابق معمول به کسی که درختان را سرپرستی کرده بدهد. مسأله ۱۹۰۷ اگر زمین را به دیگری واگذار کنند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می آید مال هردو باشد در صورتی که تمام جهات را روشن کنند معامله صحیح است، هر چند مساقات نامیده نمی شود. مسأله ۱۹۰۸ ممکن است طرف قرارداد در مساقات متعدّد باشد یعنی صاحب باغ آن را در اختیار چند نفر بگذارد و با آنها قرارداد مساقات ببندد.

حجر

محجورین

محجورین کسانی هستند که حقّ تصرّف در مال خود را ندارند. مسأله ۱۹۰۹ بچّه نابالغ حقّ تصرّف در مال خود را ندارد و نشانه بلوغ یکی از سه چیز است: «اوّل» پانزده سال قمری تمام در مرد و نه سال قمری تمام در زن «دوم» بیرون آمدن منی «سوم» روییدن موی درشت بالای عورت. مسأله ۱۹۱۰ درشت شدن صدا و روییدن موی درشت در صورت و پشت لب و مانند آن، دلیل بر بلوغ نیست، مگر این که از این راه یقین به بالغ شدن حاصل شود. مسأله ۱۹۱۱ «دیوانه» و «سفیه» یعنی کسی که مال خود را بیهوده مصرف می کند و توانایی بر نگهداری و معامله ندارد، حق ندارند در مال خود تصرّف کنند بلکه باید زیر نظر ولیّ آنها باشد. مسأله ۱۹۱۲ کسی که ورشکست شده یعنی بدهکاری او بیش از سرمایه موجود اوست و طلبکاران از حاکم شرع خواسته اند که او را از تصرّف در اموالش ممنوع کند بعد از حکم حاکم حقّ تصرّف در اموال خود ندارد. مسأله ۱۹۱۳ کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است تصرّفی که در موقع دیوانگی در اموال خود می کند صحیح نیست. مسأله ۱۹۱۴ انسان می تواند قبل از مرگ خود خواه صحیح و سالم باشد یا بیمار هر قدر از مال خود را بخواهد، به دیگری ببخشد، یا جنسی را ارزانتر از قیمت بفروشد، یا به مصرف خود و عیال و میهمان برساند، ولی احتیاط آن است که در مرضی که با آن از دنیا می رود (یعنی در آستانه مرگ) در بیش از ثلث مال خود چنین تصرّفاتی نکند، مگر با اجازه ورثه.

وکالت

مسأله ۱۹۱۵ «وکالت» آن است که انسان کاری که شرعاً می تواند در آن دخالت و تصرّف کند به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد، مثلاً کسی را وکیل کند که خانه او را بفروشد، یا همسری را برای او عقد کند و در صورتی که شرایط در آن جمع باشد صحیح است. مسأله ۱۹۱۶ وکیل و موکّل هر دو باید عاقل و بالغ و رشید (کسی که اموال خود را بیهوده مصرف نکند) باشند و وکالت را از روی قصد و اختیار انجام دهند. مسأله ۱۹۱۷ قرارداد وکالت را می توان به وسیله خواندن صیغه فارسی یا عربی یا هر زبان دیگر انجام داد، همچنین اگر عملاً به دیگری بفهماند که او را وکیل کرده و او هم عملاً بفهماند که قبول نموده است (مثلاً مال خود را برای فروختن به او بسپارد و او هم قبول کند) آن نیز صحیح است. مسأله ۱۹۱۸ هرگاه انسان کسی را که در شهر دیگر

است وکیل نماید و برای او وکالتنامه بفرستد و او قبول کند، وکالت صحیح است، هرچند وکالتنامه بعد از مدّتی بدست او برسد وکارهای وکیل بعد از رسیدن وکالتنامه و قبول آن صحیح خواهد بود. مسأله ۱۹۱۹ وکالت در کارهای حرام، یا در اموری که وکیل قدرت انجام آن را عقلاً یا شرعاً ندارد باطل است، مثلاً شخصی که در حال احرام است چون نباید صیغه عقد ازدواج را بخواند نمی تواند برای خواندن صیغه از طرف دیگری وکیل شود. مسأله ۱۹۲۰ هرگاه انسان کسی را برای انجام تمام کارهای خودش یا قسمت معیّنی از کارها (مثلاً آنچه مربوط به اموال اوست) وکیل کند جایز است، ولی اگر برای یکی از کارها بدون این که آن کار را معیّن نماید، وکیل کند صحیح نیست. مسأله ۱۹۲۱ هرگاه کسی وکیل خود را عزل کند، بعد از رسیدن این خبر به او برکنار می شود، ولی اگر پیش از رسیدن این خبر به او کاری را انجام داده باشد صحیح است، امّا وکیل هر موقع بخواهد می تواند از وکالت کنار برود هرچند موکّل غایب باشد. مسأله ۱۹۲۲ وکیل نمی تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده دیگری را وکیل کند، مگر این که موکّل به او اجازه داده باشد که از طرف خودش یا از طرف او وکیل بگیرد، در این صورت می تواند هر طور که به او اجازه داده است عمل نماید. مسأله ۱۹۲۳ هرگاه انسان با اجازه موکّل کسی را از طرف او وکیل نماید نمی تواند آن وکیل را عزل کند و اگر وکیل اوّل بمیرد یا از وکالت کناره گیری کند وکالت دومی باطل نمی شود، ولی اگر با اجازه موکّل کسی را از طرف خودش (از طرف وکیل) وکیل نماید هم موکّل می تواند او را عزل کند و هم وکیل اوّل و اگر وکیل اوّل بمیرد یا عزل شود وکالت دومی هم از بین می رود. مسأله ۱۹۲۴ هرگاه چند نفر را برای انجام کاری وکیل کند و به آنها بگوید هر کدام از شما وکیل من هستید، در این صورت هر یک از آنان کار را انجام دهد صحیح است و چنانچه یکی از آنها بمیرد، وکالت دیگران باطل نمی شود و اگر بگوید همه باهم وکیل من هستید هیچ کدام به تنهایی نمی تواند کاری انجام دهد و اگر یکی از آنان بمیرد وکالت دیگران هم باطل می شود. مسأله ۱۹۲۵ هرگاه وکیل یا موکّل از دنیا برود یا دیوانه شود وکالت باطل می شود، هر چند دیوانه بعداً عاقل گردد، دیوانگی موقّت نیز بنابر احتیاط باعث باطل شدن وکالت است، ولی بی هوشی موقّت موجب باطل شدن وکالت نیست. مسأله ۱۹۲۶ هرگاه کسی را برای انجام کاری وکیل کند و حقّی برای او قرار دهد باید بعد از انجام کار، آن را بپردازد. مسأله ۱۹۲۷ اگر وکیل در نگهداری اموالی که در اختیار اوست کوتاهی کند، یا غیر از آن تصرفی که به او اجازه داده شده تصرّف دیگری بنماید و آن مال از بین برود یا ناقص شود، ضامن است، ولی اگر بعد از آن تصرّف، مال باقی باشد و در آن تصرّفاتی را که اجازه داده بکند آن تصرّف صحیح است.

قرض

مسأله ۱۹۳۸ قرض دادن از کارهای بسیار مستحبّ است و در آیات قرآن مجید و اخبار معصومین (علیهم السلام) درباره آن زیاد سفارش شده، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) روایت شده که «هرکس به برادر مسلمان خود قرض دهد مال او زیاد می شود و ملائکه بر او رحمت می فرستند و اگر با بدهکار خود مدارا کند بدون حساب و به سرعت از صراط می گذرد و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد بهشت بر او حرام می شود» و نیز در روایتی آمده است که «ثواب صدقه ده برابر است و ثواب قرض هیجده برابر!» شرایط قرض مسأله ۱۹۳۹ قرارداد قرض را می توان با صیغه لفظی انجام داد و نیز با عمل، به این گونه که چیزی را به نیّت قرض به کسی بدهد و او هم به همین نیّت بگیرد، در هر دو صورت صحیح است. مسأله ۱۹۴۰ در قرض باید «مقدار» و «مدّت» و جنس روشن باشد و نیز «قرض دهنده» و «گیرنده» هر دو بالغ و عاقل باشند و سفیه و ممنوع از تصرّف در اموال خود نباشند و این کار را از روی اراده و قصد انجام دهند، نه اجبار و اکراه یا شوخی. احکام قرض مسأله ۱۹۴۱ اگر در قرارداد قرض برای پرداخت آن مدّتی قرار دهند طلبکار پیش از رسیدن آن مدّت نمی تواند طلب خود را بخواهد، ولی اگر مدّت نداشته باشد هر

وقت بخواهد می تواند طلب خود را مطالبه کند. مسأله ۱۹۴۲ در صورتی که قرض مدّت دار باشد و بدهکار بخواهد قبل از رسیدن مـدّت بدهی خود را بپردازد، طلبکار مجبور به قبول آن نیست، ولی اگر تعیین مدّت فقط برای همراهی با بدهکار باشد چنانچه پیش از وقت بـدهی را بدهد طلبکار باید قبول کند. مسأله ۱۹۴۳ هرگاه طلبکار طلب خود را در موقعی که حق دارد مطالبه کنـد بـدهکار بایـد فوراً آن را بپردازد، و تـأخیر آن گناه است، ولی اگر بـدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسـته و اثاث و لوازم منزل و چیزهای دیگری که به آن احتیاج دارد چیزی نداشـته باشـد، طلبکار بایـد صبر کند و نمی تواند او را مجبور کند که چیزهای مورد احتیاجش را بفروشـد، امّا بـدهکار بایـد برای پرداخت بدهی خود تلاش کند و از طریق کسب و کار یا راههای مشـروع دیگر چیزی به دسـت آورده و بـدهی خود را بـپردازد. مسـأله ۱۹۴۴ کسـی که دسترسـی به طلبکار خود نـدارد، چنانچه امیـد نداشـته باشـد او را پیدا کند، احتیاط واجب آن است که مقدار طلب او را با اجازه حاکم شرع به فقیر دهد، خواه آن فقیر غیر سیّد باشد یا سید. مسأله ۱۹۴۵ اگر مال میّت بیش از مخارج واجب کفن و دفن و بـدهی او نباشـد باید مال او را در همین راه مصـرف کرد و به وارث چیزی نمی رسد. مسأله ۱۹۴۶ هرگاه کسـی مقـداری پول طلا و نقره رایـج یا غیر آن را قرض کند و بعداً ارزش آن کم شود، یا چند برابر گردد، باید همان مقـدار را که گرفته پس بدهـد، خواه قیمت آن کم شـده باشـد یا زیاد. مسأله ۱۹۴۷ اگر مـدّت فرا رسـد و چیزی را که قرض کرده عیناً موجود باشـد و طلبکار همان را مطالبه کند، لازم نیست آن را به او بدهد، هر چند احتیاط مسـتحب دادن همان مال است. مسأله ۱۹۴۸ هرگاه قرض دهنـده شـرط کنـد که زیادتر از مقداری که داده بگیرد، ربا و حرام است، خواه جنسـی باشد که با وزن و پیمانه خریـد و فروش می شود یا با عـدد، بلکه اگر قرار بگـذارد که بـدهکار عملی برای او انجام دهـد یا جنس دیگری اضافه کند، مثلاً شـرط کنـد علاوه بر پولی که قرض کرده مقداری گندم هم به او بدهد، یا این که مقداری طلای نساخته را قرض دهد و شـرط کنـد که همان مقـدار را ساخته پس بگیرد، همه اینها ربا و حرام است، ولی مانعی نـدارد خود بـدهکار بدون این که شـرطی در کار باشد مقداری اضافه کند بلکه این کار مستحبّ است. مسأله ۱۹۴۹ ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است و کسی که قرض ربایی گرفته مالک آن نمی شود و تصـرّف در آن جایز نیست، ولی هرگاه طوری باشـد که اگر قرار ربا را هم نداده بود صاحب پول راضـی بود که گیرنده قرض در آن تصـرّف کند در این صورت قرض گیرنده می تواند در آن تصـرّف نماید. مسأله ۱۹۵۰ هرگاه گندم یا بذر دیگری را بطور قرض ربایی بگیرد و با آن زراعت کنـد حاصـلی که از آن بـدست می آیـد مال قرض دهنده است نه قرض گیرنده. مسأله ۱۹۵۱ هرگاه لباسـی را بخرد و بعداً با پولی که از راه قرض ربایی به دست آورده، یا از پول حلالی که مخلوط به ربا است، به صاحب لباس بدهـد، چنانچه موقع خریـد قصـدش این بوده که از چنین پولی آن را بپردازد پوشـیدن آن لباس و نماز خوانـدن با آن اشـکال دارد و اگر موقع خریـد قصـدش این نبوده بعـداً این قصـد برای او پیـدا شده، اشـکال ندارد، ولی ذمّه او با مال حرام ادا نمی شود. مسأله ۱۹۵۲ انسان می توانـد مقداری پول را به کسـی بدهد که در شـهر دیگر از کسـی که طرف اوست کمتر بگیرد و این را صرف برات گویند و به این می ماند که از قسـمتی از طلب خود صرف نظر کرده است ولی اگر مقداری پول بدهد که بعد از مدّتی در شهر دیگر زیادتر بگیرد مثلاً هزار تومان بدهد و در شهر دیگر یک هزار و صد تومان بگیرد ربا و حرام است. مسأله ۱۹۵۳ هرگاه بـدهکار از دنیا برود تمام بـدهی های او (هر چنـد مـدّت آن نرسـیده باشـد) بایـد پرداخت شود و طلبکاران می تواننـد آن را مطالبه نمایند.

حواله

احکام حواله

مسأله ۱۹۵۴ هرگاه بدهکار، طلبکار خود را حواله بدهد که طلبش را از شخص دیگری بگیرد و طلبکار قبول کند، بدهی بر ذمّه آن شخص می شود و بدهکار از بدهی خلاص می شود. مسأله ۱۹۵۵ حواله دهنده و طلبکار و کسی که سر او حواله داده شده هر سه باید بالغ و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد، و سفیه و ممنوع از تصرّف در اموالشان نباشند، ولی حواله دادن شخص ممنوع التّصرّف سر کسی که به او بدهکار نیست اشکال ندارد. مسأله ۱۹۵۶ هرگاه سر کسی حواله بدهند که بدهکار است لازم است قبول کند، ولی اگر سر کسی حواله دهند که بدهکار نمی باشد لازم نیست قبول کند و در صورتی حواله صحیح است که او قبول کند، همچنین اگر انسان بخواهد به کسی که طلبکار است جنس دیگری را حواله دهد مثلاً یکصد کیلو گندم طلبکار است به او حواله دهد یکصد کیلو جو در عوض آن بگیرد، در صورتی صحیح است که طلبکار این حواله را قبول کند. مسأله ۱۹۵۷ حواله در صورتی صحیح است که انسان بدهکار باشد، پس اگر به کسی بگوید قرضهایی را که از تو بعداً می گیرم از همین حالا حواله می کنم صحیح نیست. مسأله ۱۹۵۸ حواله دهنده و طلبکار باید مقدار حواله و جنس آن را بدانند و اگر ندانند حواله باطل است، پس اگر بگوید یکی از دو طلبی که داری از فلان کس بگیر، درست نیست. مسأله ۱۹۵۹ اگر بدهی واقعا معیّن باشد، ولی طلبکار و بدهکار در موقع حواله دادن مقدار یا جنس آن را نداند حواله صحیح است، مثلاً اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد و پیش از دیدن دفتر حواله بدهد بعد دفتر را ببیند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید حواله صحیح است، به شرط این که حدود بدهی معلوم باشد. مسأله ۱۹۶۰ طلبکار می تواند حواله را قبول نکند خواه کسی که حواله سر او داده شده غنی باشد یا فقیر، خوش حساب باشد یا بد حساب. مسأله ۱۹۶۱ هرگاه سر کسی حواله دهند که بدهکار نیست او پیش از پرداختن حواله نمی تواند مقدار آن را از حواله دهنده بگیرد و اگر طلبکار به کمتر از آن مقدار راضی شود فقط همان مقدار را می تواند از حواله دهنده بگیرد. مسأله ۱۹۶۲ هیچ یک از حواله دهنده و حواله گیرنده نمی توانند قرارداد حواله را به هم بزنند، مگر این که هر دو راضی باشند، ولی اگر کسی که سر او حواله داده اند در همان وقت حواله دادن فقیر باشد و طلبکار نداند می تواند حواله را به هم بزند، امّا اگر بعداً فقیر شده یا این که از اوّل فقیر بوده و طلبکار می دانسته است حقّ فسخ ندارد. مسأله ۱۹۶۳ اگر بدهکار و طلبکار و کسی که به او حواله داده شده یا یکی از آنان برای خود حقّ فسخ قرار دهد مطابق آن می تواند حواله را به هم بزند.

رهن

رهن

مسأله ۱۹۶۴ «رهن» یا «گرو گذاردن» آن است که بدهکار با طلبکار قرارداد می بندد که مقداری از مال خود را نزد او بگذارد که اگر طلب او را بموقع ندهد بتواند طلبش را از آن مال بردارد. مسأله ۱۹۶۵ رهن را می توان با صیغه لفظی خواند، مثلاً بگوید: این مال را در برابر آن طلب نزد تو گرو گذاردم او هم بگوید: «قبول کردم» و یا اینکه عملاً انجام دهند، یعنی بدهکار مال خود را به قصد گرو به طلبکار بدهد و او هم به همین قصد، بگیرد.

شرایط و احکام رهن

مسأله ۱۹۶۶ «گرو گذار» و «کسی که مال را گرو می گیرد» باید بالغ و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند همچنین حاکم شرع او را به خاطر ورشکستگی از تصرّف در اموالش جلوگیری نکرده باشد. مسأله ۱۹۶۷ انسان مالی را

می توانـد رهن بگـذارد که شرعاً بتواند در آن تصرّف کند و اگر مال شـخص دیگری را رهن بگذارد صـحیح نیست، مگر این که صـاحب مال اجازه دهـد و اگر صاحب مال به طلبکار بگویـد: «من این مال را در مقابل بـدهی فلان کس رهن گـذاردم» و او «قبول کند» صحیح است. مسأله ۱۹۶۸ چیزی را که گرو می گذارند باید خرید و فروش آن صحیح باشد، پس شراب و آلات قمار و مانند آن را نمی توان گرو گـذارد. مسـأله ۱۹۶۹ منـافع چیزی را که گرو می گذارنـد ماننـد شـیر حیوان و میوه درخت، مـال صاحب مال است. مسأله ۱۹۷۰ احتیـاط واجب آن است که گرو بـدون تحویـل دادن به طلبکار صورت نمی گیرد، ولی اگر گرو گـذاری به این حاصـل شود که مثلاً خانه را طبق سـند محضـری گرو بگذارنـد و سـند را به طلبکار بدهنـد بطوری که در صورت لزوم بتوانـد طلب خود را از فروش آن بردارد مانعی ندارد، هر چند بدهکار در آن خانه ساکن باشد. مسأله ۱۹۷۱ هرگونه تصرّفی که با گرو گذاردن مخالف باشـد جایز نیست، بنابراین طلبکار و بـدهکار هیـچ کـدام نمی توانـد مالی را که گرو گذاشـته شده بدون اذن دیگری ملک کسـی کنـد، مثلاً آن را ببخشـد، یا بفروشـد، ولی اگر یکی از آنان آن را ببخشـد یا بفروشد بعد دیگری اجازه دهد اشـکال ندارد و احتیاط آن است که هیچ کدام بدون اجازه دیگری تصرّفهای دیگر هر چند مزاحم رهن نباشد نکنند. مسأله ۱۹۷۲ اگر طلبکار چیزی را که گرو برداشـته با اجازه بدهکار بفروشد رهن باطل می شود و پول آن رهن نیست، مگر این که اجازه فروش با این شـرط باشـد که پول آن به جـای آن گرو باشـد. مسـأله ۱۹۷۳ هرگاه بـدهکار سـر موعـد با مطالبه طلبکار بـدهی خود را ندهد، طلبکار می تواند مـالی را که گرو برداشـته بفروشـد و طلب خود را بردارد و بقیّه را به بـدهکار بدهـد و چنانچه دسترسـی به حاکم شـرع دارد احتیاط واجب آن است که برای این کـار از او اجـازه بگیرد. مسأله ۱۹۷۴ هرگاه بـدهکار گروگانی نپرداخته و غیر از خانه مسـکونی اش و وسایل ضـروری خانه مال دیگری نداشـته باشـد، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او بخواهد، بلکه باید مهلت بدهد، ولی اگر مالی را که گرو گذاشـته، خانه و اثاث ضـروری خانه نباشـد طلبکار می توانـد آن را بفروشد و طلب خود را بردارد. مسأله ۱۹۷۵ در میان بعضـی از مردم معمول است که وامی به صاحب خانه می دهنـد و خانه او را گرو برمی دارنـد به شـرط این که قیمت کمتری جهت مال الاجاره بپردازنـد، یا اصـلاً مال الاجاره ای ندهند و آن را خانه رهنی می گویند این کار ربا و حرام است، راه صـحیح آن اسـت که اوّل صاحب خانه، خانه را به او به مبلغی اجاره دهد ولو مقدار کمی باشد و در ضـمن اجاره شـرط نماید که باید فلان مقدار وام به او بدهد و خانه را در مقابل آن گرو بگذارد، در این صورت ربا نیست و حلال است.

ضمانت

ضمانت

مسأله ۱۹۷۶ هرگاه انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسی را بدهد می تواند صیغه لفظی به زبان فارسی یا عربی یا هر زبان دیگر بخواند و مثلاً بگوید: «من ضامنم طلب فلان کس را بدهم» و طلبکار هم بگوید: «قبول کردم» و نیز می تواند قرارداد ضمانت را به و سیله امضا کردن ضـمانت نامه، یا هر کار دیگر که این مطلب را به طلبکار بفهماند و او هم عملاً قبول کند، انجام دهد. مسأله ۱۹۷۷ بعـد از ضامن شـدن بـدهی بـدهکار به ذمّه ضامن منتقل می گردد و ذمّه بـدهکار پاک می شود و اگر ضـمانت به خواهش بدهکار صورت گرفته باشـد هر وقت ضامن بـدهی را داد می توانـد آن را از بـدهکار سابق بگیرد، نوع دیگری از ضـمان نیز وجود دارد که شخصـی، ضـامن دیگری می شود، به این منظور که اگر بـدهکار در دادن بـدهی کوتـاهی کرد، یـا نتوانست آن را بپردازد، طلبکـار طلب خود را از ضـامن بگیرد، این نوع ضـمان نیز صـحیح است و غالب ضـمانتهایی که در بانکها یا در برابر وامها می گیرنـد از این قبیل است (اوّلی را نقل ذمّه می گویند و دومی را ضمّ ذمّه به ذمّه و هر دو صحیح است).

شرایط و احکام ضمانت

مسأله ۱۹۷۸ «ضامن» و «طلبکار» باید بالغ و عاقل باشـند، و کسـی آنها را مجبور نکرده باشد، ونیز سفیه نباشند و طلبکاری که حاکم شرع به واسـطه ورشکسـتگی او را از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده نمی تواند ضامن بگیرد (یعنی بدهی خود را به ذمّه دیگری منتقل کنـد). مسأله ۱۹۷۹ کسـی که انسان ضامن بـدهی او می شود، بایـد بـدهکار باشـد بنابراین اگر کسـی بخواهـد از دیگری وام بگیرد تا وقتی نگرفته کسـی نمی تواند ضامن او بشود ولی اشـکالی ندارد که مثلاً بگوید فلان کارمند یا کارگر را استخدام کن اگر خرابی یـا خیـانتی به بـار آورد من ضامنم، این ضـمانت نیز معتبر است. مسأله ۱۹۸۰ در ضـمانت بایـد «طلبکار» و «بدهکار» و «جنس بـدهی» معیّن باشـد، بنـابراین اگر دو نفر از کسـی طلبکار باشـند و انسان بگویـد من در برابر یکی از آن دو ضامن هسـتم، فایـده ای نـدارد، همچنین اگر دو نفر به کسـی بـدهکار باشـند و کسـی بگویـد من ضـامنم که بـدهی یکی از آن دو نفر را بـدهم، چون معیّن نکرده باطل است و نیز اگر کسـی از دیگری یکصـد کیلو گندم و یکصد تومان پول طلبکار باشد و کسـی بگوید من ضامن یکی از دو طلب هسـتم و معیّن نکند صحیح نیست. مسأله ۱۹۸۱ هرگاه طلبکار، طلب خود را به ضامن ببخشـد، ضامن نمی تواند از بدهکار چیزی بگیرد و اگر مقداری از آن را ببخشد آن مقدار را نمی تواند مطالبه نماید. مسأله ۱۹۸۲ شخص ضامن نمی تواند ضمانت خود را بدون رضایت طلبکار فسخ کند، ولی اگر ضامن یا طلبکار در قرار داد خود شرط کنند که هر وقت بخواهند می توانند فسخ کنند مانعی ندارد. مسأله ۱۹۸۳ هرگاه ضامن در موقع ضـمانت توانایی پرداختن بدهی را داشته باشد طلبکار نمی تواند ضمانت او را فسخ کنـد و طلب خود را از بـدهکار اوّل مطـالبه نمایـد، همچنین اگر ضـامن در آن موقع فقیر باشـد ولی طلبکار این مطلب را بدانـد و به ضامن شـدن او راضـی شود حقّ فسـخ نـدارد، امّا اگر ضامن از همان اوّل فقیر باشـد و طلبکار هم ندانـد و بعد متوجّه شود می تواند ضامن بودن او را فسخ کند. مسأله ۱۹۸۴ هرگاه کسی بدون اجازه بدهکار ضامن او شود که بدهی او را بدهد حق ندارد چیزی از او بگیرد، ولی اگر با اجازه او باشد می تواند بعد از پرداخت بدهی به طلبکار، از بدهکار بگیرد.

امانت

امانت (ودیعه)

مسأله ۱۹۹۲ «ودیعه» آن است که انسـان مـال خـود را به دیگری به عنوان امـانت و به منظور حفـظ و نگهـداری بسپارد هر گـاه این مطلب را با صـیغه لفظی بگوید، یا بدون این که صیغه ای بخواند به شخص امانتدار بفهماند که مال را برای نگهداری به او می دهد و او هم به همین قصـد بگیرد، بایـد به احکام ودیعه و امانت که بعـداً گفته می شود عمل نماید. مسأله ۱۹۹۳ خیانت در امانت حرام است و از گناهـان کبیره است و اگر کسـی امـانتی را بپـذیرد بایـد در نگهـداری آن کوتـاهی نکنـد و هر وقت صـاحب امـانت از او بخواهد به او بدهد، خواه صاحب امانت مسلمان باشد یا غیر مسلمان.

شرایط و احکام امانت

مسأله ۱۹۹۴ امانتـدار و کسـی که مال را امانت می گذارد هر دو باید «بالغ» و «عاقل» باشـند، بنابراین اگر بچّه نابالغ یا دیوانه مالی را نزد کسـی امانت بگـذارد صـحیح نیست، همچنین نمی توان مالی را نزد بچّه نابالغ یا دیوانه امانت گذارد، ولی اگر ممیّز باشد و ولیّ

او اجازه دهد می تواند امانت را قبول کند. مسأله ۱۹۹۵ هر گاه از بچّه یا دیوانه چیزی را بطور امانت قبول کند اگر آن چیز مال خود آن بچّه یـا دیوانه است بایـد به ولیّ او برسانـد و نمی توانـد به خود او بازگردانـد و اگر مـال شـخص دیگری است بایـد به صاحبش بدهـد و در هر حال اگر آن مال تلف شود بایـد عوض آن را بدهـد، ولی اگر کسـی مالی را دست بچّه یا دیوانه ای ببیند که ممکن است از بین برود و آن را بگیرد و در نگهـداری آن کوتـاهی نکنـد ضامن نیست. مسأله ۱۹۹۶ کسـی که توانایی نگهداری امانت را ندارد نباید آن را قبول کند، ولی اگر صاحب مال در نگهداری آن عاجزتر باشد و کسـی هم که بهتر حفظ کند وجود نداشته باشد، قبول کردن آن مانعی نـدارد. مسأله ۱۹۹۷ هرگـاه انسان به صاحب مال بفهمانـد که برای نگهـداری مال او حاضـر نیست، چنانچه او مال را بگذارد و برود و این شـخص مال را بر ندارد و آن مال تلف شود، کسـی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست، ولی بهتر آن است که اگر می تواند آن را نگهداری کند. مسأله ۱۹۹۸ کسی که چیزی را امانت می گذارد هر وقت بخواهد می تواند آن را پس بگیرد و کسـی هـم کـه امـانتی قبـول کرده هر وقت بخواهـد می توانـد آن را به صـاحبش بازگردانـد. مسـأله ۱۹۹۹ هرگـاه انسان از نگهـداری امانت منصـرف شود و ودیعه را فسخ کند باید هرچه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولیّ او برساند، یا به آنها خبر دهـد که مالشان را ببرنـد و اگر بـدون عـذر مال را به آنها نرسانـد و خبر هم ندهـد چنانچه تلف شود باید عوض آن را بدهد. مسأله ۲۰۰۰ هرگاه کسی امانتی را قبول کند اگر جای مناسبی برای حفظ آن ندارد باید تهیّه نماید و طوری آن را نگهداری کند که مردم بگوینـد در حفـظ امـانت کوتـاهی نکرده است در غیر این صورت اگر تلف شود ضامن است. مسأله ۲۰۰۱ کسـی که امانت را قبول نموده اگر در نگهـداری آن کوتاهی نکرده باشـد و زیاده روی هم ننماید و اتّفاقاً آن مال تلف شود ضامن نیست، ولی اگر به اختیار خودش آن را در جـایی بگـذارد که گمـان می رود ظـالمی بفهمـد و آن را ببرد، چنـانچه تلف شود ضامن است، مگر این که جایی بهتر از آن نداشـته باشد و نتواند مال را به صاحبش یا کسی که بهتر حفظ می کند برساند. مسأله ۲۰۰۲ هرگاه صاحب مال محلّی را برای نگهـداری مال خود معیّن کنـد و به امانتـدار بگوید که باید آن را در اینجا حفظ کنی و به جای دیگر نبری، امانتدار حق ندارد آن را به جـای دیگر ببرد، مگر آن که احتمـال دهـد در آنجـا از بین می رود و بدانـد چون آنجا در نظر صاحب مال برای حفظ بهتر بوده است گفته است بیرون نبر، ولی اگر نداند به چه جهت این سخن را گفته باید به جای دیگر نبرد و اگر ببرد و تلف شود احتیاط واجب آن است که عوض آن را بدهد. مسأله ۲۰۰۳ اگر صاحب مال جایی را برای نگهداری مال معیّن کند، ولی به امانتدار نگوید آن را به جای دیگر نبر، چنانچه امانتدار احتمال دهد که در آنجا از بین می رود باید آن را به جای دیگری که محفوظ تر است ببرد و چنانچه مال در جای اوّل بمانـد و تلف شود ضامن است. مسأله ۲۰۰۴ هرگاه صاحب مال دیوانه شود امانتدار باید امانت را فوراً به ولیّ او برسانـد، یا به او خبر دهد که مال را ببرد و اگر بدون عذر شـرعی این کار را نکند و مال تلف شود ضامن است، مگر این که ولیّ او اجازه دهـد امانت به حال خود بمانـد. مسأله ۲۰۰۵ هرگاه صاحب مال بمیرد امانتـدار بایـد مال را به وارث او برساند، یا به او خبر دهد که آن را ببرد و چنانچه در این کار کوتاهی کند ضامن است، ولی اگر برای آن که می خواهد وارث را بشـناسد، یا بداند میّت وارث دیگری هم دارد یـا نه، مـال را ندهـد و مـال تلف شود ضـامن نیست. مسـأله ۲۰۰۶ اگر صـاحب مال بمیرد و چنـد وارث داشـته باشـد، امانتدار باید مال را به همه ورثه بسپارد، یا به کسـی که وکیل همه آنان باشد بنابراین، اگر تمام مال را فقط به یکی از ورثه بدون اجازه دیگران بدهد ضامن سهم دیگران است. مسأله ۲۰۰۷ هرگاه امانتدار بمیرد، یا دیوانه شود، وارث یا ولیّ او باید هر چه زودتر به صاحب مال اطّلاع دهـد، یا امانت را به او برساند. مسأله ۲۰۰۸ هرگاه امانتدار نشانه های مرگ را در خود ببیند چنانچه ممکن است باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند و اگر ممکن نیست احتیاط آن است به حاکم شـرع دهد و اگر دسترسـی ندارد باید وصیّت کند و شاهد بگیرد و به وصی و شاهد اسم صاحب مال و جنس و خصوصیّات و محلّ آن را بگوید.

عاریه

عاریه

مسأله ۲۰۰۹ هرگاه انسان مال خود را در اختیار دیگری بگذارد که از آن استفاده کند، و چیزی هم از او نگیرد، آن را «عاریه» گویند. مسأله ۲۰۱۰ «عاریه» را به دو صورت می توان انجام داد نخست این که برای آن صیغه فارسی یا عربی بخواند، مثلاً بگوید: «من این مال را به تو عاریه می دهم» و او هم قبول کند؛ دیگر این که بدون خواندن صیغه، مال مورد نظر را به قصد عاریه در اختیار دیگری بگذارد، او هم به آن قصد بگیرد. احکام عاریه مسأله ۲۰۱۱ عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آن به دیگری واگذار شده صحیح نیست، مگر اینکه صاحب حق راضی شود و اجازه دهد مسأله ۲۰۱۲ چیزی را که منفعتش مال انسان است، مثلاً آن را اجاره کرده، می توان عاریه داد، به شرط این که حقّ واگذاری به دیگری داشته باشد. مسأله ۲۰۱۳ دیوانه و بچّه نابالغ نمی توانند مال خود را عاریه دهند امّا اگر ولی اجازه دهد و این کار به نفع آنها باشد مانعی ندارد. مسأله ۲۰۱۴ هرگاه چیزی را که به عاریت گرفته تلف شود ضامن نیست، مگر این که در حفظ آن کوتاهی کرده باشد. همچنین اگر عاریه دهنده شرط ضمان کرده باشد، یا چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره یا زینت آلات ساخته شده از آنها باشد، در این دو صورت نیز اگر تلف شود باید عوض آن را بدهد. مسأله ۲۰۱۵ هرگاه عاریه دهنده بمیرد باید چیزی را که عاریه شده به ورثه او بدهند و اگر عاریه دهنده دیوانه شود باید آن را به ولیّ او داد. مسأله ۲۰۱۶ کسی که چیزی را عاریه داده هر وقت بخواهد می تواند آن را پس بگیرد، عاریه گیرنده نیز می تواند آن را پس دهد. مسأله ۲۰۱۷ جایز نیست چیزی که فایده حلال و حرام هر دو دارد به قصد فایده حرام عاریه بدهند. مسأله ۲۰۱۸ عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن و عاریه دادن حیوانات دیگر برای منافع مشروع آنها صحیح است. مسأله ۲۰۱۹ هرگاه ظرف نجسی را برای استعمال خوردن و آشامیدن عاریه دهد، احتیاط واجب آن است که نجس بودن آن را به کسی که عاریه می دهد بگوید، همچنین اگر لباسی را برای نماز عاریه دهد. مسأله ۲۰۲۰ هرگاه چیزی را که عاریه کرده با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهد، چنانچه عاریه کننده اوّل بمیرد یا دیوانه شود و صاحب اصلی زنده باشد عاریه دوم باطل نمی شود. مسأله ۲۰۲۱ هرگاه بعداً معلوم شود چیزی را که عاریه کرده غصبی است باید آن را به صاحبش برساند و اگر صاحبش را نمی شناسد مطابق دستور مجهول المالک عمل کند و در هر حال نمی تواند آن را به عاریه دهنده بازگرداند. مسأله ۲۰۲۲ اگر مال غصبی را با اطّلاع از غصب بودن عاریه کند و در دست او از بین برود، مالک می تواند عوض مال را از او بگیرد و اگر به او دسترسی پیدا نکند از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند و همچنین عوض استفاده هایی را که عاریه کننده برده باید بدهد و در صورتی که نمی دانسته است آن مال غصبی است اگر مالک خسارت مال یا منافع آن را بگیرد او می تواند آنچه را به مالک داده از عاریه دهنده غاصب بگیرد، البته این در صورتی است که عاریه دهنده شرط ضمان نکرده باشد و چیز عاریت شده از جنس طلا و نقره نباشد.

غصب

غصب

مسأله ۲۱۷۵ «غصب» آن است که انسان بر مال یا حقّ کسی از روی ظلم مسلّط شود، غصب یکی از گناهان کبیره است که در قیامت مجازات سخت دارد و در دنیا عواقب دردناک، در روایتی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است که هر کس یک وجب زمین دیگری را غصب کند در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن، مثل طوق به گردن او می اندازند. مسأله ۲۱۷۶ هرگاه

کسی نگذارد مردم از مسجد یا مدرسه و پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند، حقّ آنان را غصب نموده، همچنین اگر کسی در مسجد و مانند آن جایی برای خود می گیرد و دیگری نگذارد از آن استفاده کند. مسأله ۲۱۷۷ مسلّط شدن بر اموال بیت المال مسلمین بدون حق نیز غصب است و تمام احکام غصب را دارد و مسؤولیّتش از جهاتی بیشتر است. احکام غصب مسأله ۲۱۷۸ مالی را که نزد کسی رهن (گرو) گذاشته اند اگر دیگری غصب کند، صاحب مال و طلبکار هر کدام می توانند آن را از او مطالبه کنند و اگر از بین برود و عوض آن را بگیرند، آن عوض به جای آن مال رهن خواهد بود. مسأله ۲۱۷۹ واجب است شخص غاصب مالی را که غصب کرده هر چه زودتر به صاحبش برگرداند، و هر قدر تأخیر کند گناه بیشتری برای او نوشته می شود و اگر تلف شود باید عوض آن را بدهد. مسأله ۲۱۸۰ هرگاه از مالی که غصب کرده منفعتی به دست آید، مانند این که برّه ای از گوسفند غصبی متولّد شود، یا میوه ای از باغ غصبی به دست آید، تمام آن ملک صاحب مال است، هر چند غاصب هم زحمت کشیده باشد و اگر کسی خانه ای را غصب کند باید مال الاجاره آن را در مدّتی که دست او بوده مطابق معمول بپردازد، هر چند از خانه استفاده نکرده باشد و همچنین اموال دیگر مانند اتومبیل و غیر آن. مسأله ۲۱۸۱ هرگاه مالی را از بچّه یا دیوانه ای غصب کند، باید آن را به ولیّ او بازگرداند و اگر به دست آن بچّه یا دیوانه دهد و از بین برود ضامن است. مسأله ۲۱۸۲ هرگاه دو یا چند نفر به اتّفاق هم مالی را غصب کنند هر کدام آنان ضامن قسمتی از آن مال است (اگر دو نفر باشند هر کدام نصف و اگر سه نفر باشند هر کدام ثلث آن را ضامن است) خواه به تنهایی می توانسته آن را غصب کند یا نه. مسأله ۲۱۸۳ هرگاه مالی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط شود، چنانچه جدا کردن آنها ممکن باشد باید جدا کند و به صاحبش برگرداند، هر چند زحمت داشته باشد و اگر جای دوردستی آن را قرار داده تمام مخارج رساندن آن مال به دست صاحبش بر عهده غاصب است. مسأله ۲۱۸۴ اگر ظرف یا چیز دیگری را که غصب کرده خراب نماید باید آن را با تفاوت قیمتی که حاصل شده به صاحبش بدهد و اگر برای این که تفاوت را ندهد بگوید آن را مثل اوّلش می سازم مالک مجبور نیست قبول کند و نیز مالک نمی تواند غاصب را مجبور کند که آن را مثل اوّلش بسازد، فقط می تواند تفاوت قیمت را بگیرد. مسأله ۲۱۸۵ هرگاه مالی را که غصب کرده طوری تغییر دهد که از اوّلش بهتر شود، مثلاً طلای غصبی را به صورت گوشواره و گردنبند درآورد، چنانچه صاحب مال بگوید آن را به همین صورت به من بده باید بدهد، و نمی تواند برای زحمت خود مزدی بگیرد، حتّی نمی تواند بدون اجازه مالک آن را به صورت اوّل بازگرداند و اگر بدون اجازه او آن را به صورت اوّل باز گرداند احتیاط واجب این است که تفاوت قیمت را بدهد. مسأله ۲۱۸۶ هرگاه مال غصبی را طوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود ولی صاحب مال برای منظور خاصّی بگوید باید آن را به صورت اوّل درآوری واجب است چنین کند و اگر عیبی بر آن وارد شود و قیمت آن از اوّل کمتر گردد باید تفاوت آن را به صاحبش بدهد. مسأله ۲۱۸۷ هرگاه در زمینی که غصب کرده زراعت کند یا درخت بنشاند، زراعت و درخت و میوه آن مال غاصب است، ولی باید اجاره زمین را در مدّتی که زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد و چنانچه در اثناء کار صاحب زمین راضی نباشد که زراعت و درخت در آن زمین بماند غاصب باید فورا آن را بکند، هر چند باعث خسارت او شود و اگر نقصی در زمین پیدا شود باید تفاوت قیمت را بدهد و غاصب نمی تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد یا اجاره دهد، همچنین صاحب زمین نمی تواند غاصب را مجبور کند که زراعت یا درخت را به او بفروشد. مسأله ۲۱۸۸ هرگاه مالی را که غصب کرده از بین برود در صورتی که از چیزهایی باشد که مثل و مانند آن معمولاً کمیاب است مانند بسیاری از حیوانات و بسیاری از فرشهای دست بافت، باید قیمت آن را بدهد و اگر قیمت بازار آن فرق کرده باشد باید قیمت روزی را که تلف کرده بدهد و اگر از چیزهایی است مانند گندم وجو و بسیاری از فرشهای ماشینی، انواع پارچه ها و ظرفهایی که با کارخانه ها درست می شود که معمولاً مثل آن فراوان است، باید مثل همان چیز را که غصب کرده بدهد، ولی باید خصوصیّاتش مثل همان مالی باشد که از بین رفته است. مسأله ۲۱۸۹ هرگاه حیوانی مانند گوسفند را غصب کند و از بین برود چنانچه در مدّتی که نزد او بوده چاق شده سپس از بین رفته است، باید

افزایش قیمت آن را که به خاطر چاقی بوده نیز بدهد. مسأله ۲۱۹۰ هرگاه مالی را که غصب کرده غاصب دیگری از غاصب اوّل بگیرد و از بین برود احتیاط آن است صاحب مال عوض آن را از هر کدام مطالبه کند بدهد. مسأله ۲۱۹۱ هرگاه معامله باطلی انجام گیرد، مثلاً جنسی را که باید با وزن خرید و فروش کند بدون وزن معامله نماید، نه خریدار مالك جنس می شود و نه فروشنده مالك قیمت، ولی اگر هر دو قطع نظر از معامله راضی باشند که در مال یکدیگر تصرّف کنند اشکالی ندارد وگرنه مثل مال غصبی است و باید آنها را برگردانند و در صورتی که مال هر یک در دست دیگری تلف شود باید عوض آن را بدهد، چه بداند معامله باطل بوده و چه نداند. مسأله ۲۱۹۲ اگر مالی را از فروشنده بگیرد تا آن را درست ببیند و اگر پسندید بخرد، اگر آن مال تلف شود احتیاط واجب آن است که عوض آن را به صاحبش بدهد.

اموال گمشده (لُقَطِه)

احکام اموال گمشده

مسأله ۲۱۹۳ مال گمشده ای را که انسان پیدا می کند اگر نشانه ای ندارد که با آن صاحبش معلوم شود (مانند یک اسکناس صد تومانی یا یک سکه طلا) احتیاط واجب آن است که از طرف صاحبش آن را صدقه دهد و اگر خود او مستحق است می تواند بردارد اگر مال مهمّی باشد احتیاط آن است که از حاکم شرع اجازه بگیرد. مسأله ۲۱۹۴ هرگاه مالی را که پیدا کرده نشانه دارد ولی قیمت آن کمتر از یک درهم است (۱) چنانچه صاحب آن معلوم باشد نمی تواند بدون رضایت او آن را بردارد و اگر صاحب آن معلوم نباشد می تواند بردارد و تملّك کند و از آن استفاده نماید و در صورت تلف شدن لازم نیست عوض آن را بدهد، بلکه اگر قصد تملّك هم نکرده باشد و بدون تقصیر او تلف شود دادن عوض آن واجب نیست. مسأله ۲۱۹۵ احتیاط واجب آن است که اگر در حرم مکّه مالی که قیمت آن به اندازه یك درهم یا بیشتر است پیدا کند آن را برندارد. مسأله ۲۱۹۶ هرگاه مالی را که پیدا کرده نشانه دارد و قیمتش به اندازه یك درهم یا بیشتر است، باید آن را تا یك سال اعلام کند (چنانچه از روزی که پیدا کرده تا یك هفته هر روز اعلام کند، بعد هفته ای یك بار تا آخر سال در محلّ اجتماع مردم کافی است) چه آن مال متعلّق به مسلمانی باشد یا کافری که در امان مسلمانان است اعلام کردن واجب است ۱. درهم عبارت است از ۶/۱۲ نخود نقره سکّه دار. مسأله ۲۱۹۷ هرگاه به جای اعلام کردن لفظی، اعلان کتبی در محلّی که مرکز رفت و آمد مردم است نصب کند و مردم آنجا غالباً باسواد باشند یا افراد باسواد اعلان را برای بی سوادان بخوانند و تا یك سال اعلان در آنجا بماند کافی است. مسأله ۲۱۹۸ هرگاه قبل از فرا رسیدن یك سال، از پیدا کردن صاحب آن مأیوس شود و یا از اوّل مأیوس باشد که صاحب آن را پیدا کند احتیاط واجب آن است که آن مال را از طرف صاحب اصلی اش به فقیر بدهد. مسأله ۲۱۹۹ هرگاه در یکی از حرمهای مقدّس، یا مساجد، محلّی برای گمشده ها تعیین شود و مردم بدانند برای پیدا کردن گمشده خود باید به آن محل مراجعه کنند و متصدّیان آن محل مورد اعتماد باشند، کافی است که گمشده را به محلّ آن تحویل دهد و آنها تا یك سال باید آن را نگهداری کنند و اگر صاحب آن پیدا نشد طبق مسأله بعد عمل نمایند و اگر در بعضی از شهرها چنین محلّی برای گمشده ها در نظر گرفته شود و مردم از آن باخبر باشند وظیفه اعلان کردن با سپردن گمشده به آن محل، از دوش مردم برداشته می شود. مسأله ۲۲۰۰ هرگاه تا یك سال اعلان کند و یا در محل اعلان شده نگهداری شود و صاحب مال پیدا نشود، پیدا کننده مخیّر است یکی از چهار کار را انجام دهد: ۱ آن را برای خود بردارد به قصد این که هر وقت صاحبش پیدا شد اگر آن مال موجود نیست، عوض آن را به او بدهد. ۲ به صورت امانت برای او نگهداری کند. ۳ از طرف صاحبش صدقه در راه خدا بدهد. ۴ آن را به حاکم شرع بسپارد و احتیاط مستحب صدقه دادن یا

سپردن به حاکم شرع است. مسأله ۲۲۰۱ هرگاه بعد از یک سال اعلان کردن، صاحب مال پیدا نشود و مال را به عنوان امانت برای صاحبش نگهداری کند و مال از بین برود چنانچه در نگهداری آن کوتاهی، یا زیاده روی نکرده باشد ضامن نیست، ولی اگر از طرف صاحبش صدقه دهد اگر صاحبش پیدا شد و به صدقه دادن راضی نشد باید عوض آن را به او بدهد. مسأله ۲۲۰۲ هر کودک نابالغی مالی را پیدا کند احتیاط واجب آن است که ولیّ او اعلان نماید و چنانچه تا یک سال صاحب آن پیدا نشد مطابق یکی از دستورهای چهارگانه گذشته، آنچه مطابق مصلحت کودک است عمل می نماید. مسأله ۲۲۰۳ هرگاه در اثناء سال که مشغول اعلان کردن است مال از بین برود ضامن نیست، مگر این که در نگهداری آن کوتاهی یا زیاده روی کرده باشد. مسأله ۲۲۰۴ هرگاه مالی را پیدا کند و به گمان این که مال خود اوست بردارد، بعد بفهمد مال او نیست، نمی تواند آن را در همان جا بیندازد، بلکه باید مطابق دستوری که گذشت تا یک سال اعلان نماید و اگر با پای خود آن را تکان دهد این حکم را ندارد، هر چند خود این کار اشکال دارد. مسأله ۲۲۰۵ باید در موقع اعلان کردن طوری بگوید که نشانه های آن روشن نشود و اگر کسی آمد و نشانه های آن را داد بطوری که اطمینان حاصل شد مال اوست باید به او بدهد، ولی لازم نیست نشانه هایی را که بیشتر اوقات صاحب مال هم ملتفت آن نیست بگوید. مسأله ۲۲۰۶ مالی که پیدا کرده اگر قیمت آن یک درهم یا بیشتر باشد چنانچه اعلان نکند و آن را در مسجد یا جای دیگری که محلّ اجتماع مردم است بگذارد و از بین برود، یا دیگری آن را بردارد کسی که آن را در آغاز پیدا کرده است ضامن است. مسأله ۲۲۰۷ هرگاه مالی پیدا کند که اگر بماند فاسد می شود مانند بسیاری از غذاها و میوه ها باید تا مدّتی که فاسد نمی شود آن را نگه دارد، بعد قیمت کند و خودش آن را مصرف نماید یا بفروشد و پولش را نگه دارد و اگر صاحب آن پیدا نشد از طرف او صدقه دهد و احتیاط مستحب آن است که اگر دسترسی به حاکم شرع دارد از او اجازه بگیرد. مسأله ۲۲۰۸ هرگاه مالی را که پیدا کرده موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه داشته باشد، در صورتی که قصدش این است که آن را به این وسیله حفظ کند تا به دستور شرع درباره آن عمل نماید اشکالی ندارد. مسأله ۲۲۰۹ هرگاه کفش کسی را ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند، چنانچه بداند کفشی که مانده مال کسی است که کفش او را برده و این کار عمداً انجام شده و دسترسی به آن شخص نیست، می تواند آن را به جای کفش خود بردارد و چنانچه دسترسی به حاکم شرع دارد از او اجازه بگیرد و هرگاه قیمت آن از کفش خودش بیشتر باشد باید هر وقت صاحب آن پیدا شد زیادی قیمت را به او بدهد و اگر از پیدا شدن او مأیوس شود زیادی را از طرف صاحبش صدقه می دهد، ولی اگر یقین دارد یا احتمال می دهد کفشی که مانده مال کسی نیست که کفش او را برده، چنانچه از پیدا کردن صاحب آن مأیوس باشد باید آن را صدقه دهد. مسأله ۲۲۱۰ اگر مالی را که پیدا کرده کمتر از یک درهم ارزش دارد در مسجد یا جای دیگر بگذارد و از آن صرف نظر کند اگر کس دیگری آن را بردارد برای او حلال است. مسأله ۲۲۱۱ در مواردی که مال را از طرف صاحب اصلی آن در راه خدا صدقه می دهند به سیّد یا غیر سیّد می توان داد و اگر خودش مستحق باشد خودش نیز می تواند بردارد.

نذر و عهد – قسم

نذر و عهد

مسأله ۲۲۷۲ «نذر» آن است که کار خیری را برای خدا بر عهده خود قراردهد، یا ترک کاری که نکردن آن بهتر است. مسأله ۲۲۷۳ نذر دو قسم است: نذری که به صورت «مشروط» انجام می شود، مثلاً می گوید: چنانچه مریض من خوب شود انجام فلان کار برای خدا بر عهده من است (این را «نذر شکر» گویند) یا اگر مرتکب فلان کار بد شوم فلان کار خیر را برای خدا انجام خواهم داد (و

آن را «نـذر زجر» گوینـد)، دوم نـذر مطلق است و آن این که بـدون هیـچ قید و شـرطی بگوید: «من برای خدا نذر می کنم که نماز شب بخوانم» و همه اینها صـحیح است. شـرایط و احکام نـذر و عهـد مسأله ۲۲۷۴ نذر در صورتی صـحیح است که برای آن صـیغه خوانـده شود، خواه به عربی باشـد یـا زبانهای دیگر، بنابراین اگر بگویـد چنانچه فلان حاجت من روا شود برای خـدا بر من است که فلان مقـدار مال را به فقیر بـدهم، نـذر او صـحیح است، بلکه اگر بگویـد نذر می کنم برای خدا اگر فلان حاجت من روا شود فلان کار خیر را انجام دهم، کافی است. مسأله ۲۲۷۵ نذر در صورتی صـحیح است که از انسان بالغ و عاقل انجام شود و از روی اختیار و قصد باشد، بنابراین نذر از روی اجبار، یا به واسطه عصبانی شدن و از دست دادن اختیار، صحیح نیست. مسأله ۲۲۷۶ آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، همچنین کسی که حاکم شرع او را به خاطر ورشکست شدن از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده، نـذرهای مربوط به اموالشان صـحیح نیست. مسأله ۲۲۷۷ نـذر زن اگر مزاحم حقوق شوهر باشـد بی اجـازه او باطل است و اگر مزاحم نباشـد احتیـاط مسـتحب آن است که با اجازه او باشـد. مسأله ۲۲۷۸ اگر زن در جـایی که احتیـاج به اجازه شوهر دارد با اجازه او نـذر کند، شوهرش بنابراحتیاط واجب نمی تواند نذر او را به هم بزند یا او را از عمل کردن به نذر جلوگیری نماید. مسأله ۲۲۷۹ نذر فرزند احتیاجی به اجازه پدر ندارد، مگر این که کار او مایه آزار پدر باشد که دراین صورت نذر او صحیح نیست. مسأله ۲۲۸۰ نـذر در مورد کارهایی صـحیح است که انجام آن ممکن باشد. مسأله ۲۲۸۱ کاری را که انسان نذر می کند باید شـرعاً مطلوب باشـد، بنـابراین نـذر کـار حرام، یـا مکروه، یـا ترک واجب و مسـتحب، صـحیح نیست. مسـأله ۲۲۸۲ لاـزم نیست جزئیّات و خصوصـیّات عملی که نذر کرده مطلوب باشد، همین اندازه که اصل آن شرعاً مطلوب باشد کافی است، مثلاً اگر نذر کند شب اوّل هر ماه نماز شب بخوانـد صـحیح است و بایـد به آن عمل کنـد، یا اگر نـذر کند در محلّ خاصّـِی فقرا را اطعام نماید باید مطابق آن عمل نماید. مسأله ۲۲۸۳ کـار مباحی که انجام و ترک آن از هر جهت مساوی است نـذر انجام آن صـحیح نیست، ولی اگر انجام یا ترک آن از جهتی بهتر باشـد و به همان منظور نـذر کنـد صـحیح است، مثلاً نـذر کنـد غـذایی بخورد که برای عبادت قوّت گیرد یا غـذایی که مایه سـستی بدن او برای انجام عبادت می شود ترک نماید. مسأله ۲۲۸۴ هرگاه نـذر کند روزه بگیرد ولی وقت و مقدار آن را معیّن نکنـد، چنانچه یک روز روزه بگیرد کافی است، همچنین اگر نـذر کنـد نماز بخواند و مقدار و خصوصـیّات آن را معیّن نکنـد یک نماز دو رکعتی کفایت می کنـد، نذر سایر کارهای خیر نیز همین گونه است. مسأله ۲۲۸۵ هرگاه نذر کند روز معیّنی را روزه بگیرد، احتیـاط واجب آن است که آن روز سفر نکنـد تـا بتوانـد روزه خود را به جـا آورد و چنانچه در آن روز مسافرت کند قضـای آن روز بر او واجب است و احتیـاط واجب آن است که کفّاره نیز بدهـد. مسأله ۲۲۸۶ اگر کسـی از روی اختیار به نذر خود عمل نکنـد گناه کرده و بایـد کفّاره بدهـد و کفّاره نذر عبارت است از اطعام شـصت فقیر، یا دو ماه پی در پی روزه گرفتن، یا یک بنده آزاد کردن. مسأله ۲۲۸۷ اگر نـذر کنـد تا وقت معیّنی عملی را ترک نمایـد بعد از گذشـتن آن وقت می تواند آن کار را به جا آورد و اگر پیش از گذشتن وقت از روی فراموشی یا اجبار انجام دهد چیزی بر او نیست، ولی لازم است تا آخر وقت نذر، آن عمل را به جا نیاورد و اگر بدون عذر آن را به جا آورد باید مطابق آنچه در مسأله پیش گفته شد کفّاره بدهد. مسأله ۲۲۸۸ کسی که نذر کرده عملی را مستمرّاً ترک کنـد و زمانی برای آن معیّن ننموده، چنانچه از روی اختیار آن را به جا آورد برای دفعه اوّل باید کفّاره بدهد و اگر نذر او چنان بوده که هر دفعه از آن عمل، مستقلاًّ تحت نذر قرار داشته احتیاط واجب آن است که برای هر دفعه، کفّاره ای بدهـد، امّا اگر چنین قصدی نداشـته، یا شک کند قصدش چگونه بوده یک کفّاره بیشتر واجب نیست. مسأله ۲۲۸۹ اگر نذر کند در هر هفته روز معیّنی (مثلاً ـ روز جمعه) را روزه بگیرد، چنانچه یکی از جمعه ها مصادف با عیـد فطر یا قربان شود، یا عـذر دیگری مانند حیض برای او پیش آید، باید روزه را ترک کند احتیاطاً قضای آن را به جا آورد. مسأله ۲۲۹۰ هرگاه نذر کند مقدار معیّنی را صـدقه دهـد، چنانچه پیش از دادن صـدقه بمیرد باید آن مقدار را از مال او صدقه بدهند. مسأله ۲۲۹۱ هرگاه نـذر کند به فقیر معیّنی صـدقه دهـد نمی توانـد آن را به دیگری دهـد و اگر آن فقیر بمیرد بنـابر احتیـاط به ورثه او بدهـد. مسـأله ۲۲۹۲ هرگاه نـذر کند به

زیارت یکی از امامان مثلاً به زیارت حضرت امام حسین (علیه السلام) مشرّف شود، اگر به زیارت امام دیگری برود کافی نیست و هرگاه به واسطه عذری نتواند آن امام را زیارت کند چیزی بر او نیست. مسأله ۲۲۹۳ کسی که نذر کرده زیارت برود ولی غسل زیارت و نماز آن را نذر نکرده، لازم نیست آنها را به جا آورد. مسأله ۲۲۹۴ اگر چیزی برای حرم یکی از امامان یا امامزادگان نذر کند باید آن را به مصارف حرم برساند، از قبیل تعمیرات و فرش و روشنایی و خدّامی که مشغول خدمت هستند و مانند آن، ولی اگر چیزی برای خود امام (علیه السلام) یا امامزاده نذر کرده بی آن که نام حرم را ببرد، می تواند علاوه بر اموری که ذکر شد صرف مجالس عزاداری و سوگواری یا نشر آثار آن بزرگواران، یا کمک به زوّار آنها یا هر کار دیگری که نسبتی با آنها دارد بکند. مسأله ۲۲۹۵ گوسفندی را که نذر کرده اند پشم آن و مقداری که چاق می شود جزء نذر است و اگر پیش از آن که گوسفند به مصرف نذر برسد بچّه ای بیاورد، یا شیر دهد، احتیاط واجب آن است آن را هم به مصرف نذر برساند. مسأله ۲۲۹۶ هرگاه نذر کند اگر مریض او خوب شود یا مسافرش سالم بازگردد فلان کار خیر را انجام دهد، چنانچه معلوم شود پیش از نذر کردن مریض او خوب شده، یا مسافر آمده است، عمل کردن به نذر واجب نیست. مسأله ۲۲۹۷ هرگاه پدر یا مادری نذر کند دختر خود را به سیّد شوهر دهد نذر آنها اعتباری ندارد و هنگامی که دختر به حدّ بلوغ رسید اختیار با خود اوست. مسأله ۲۲۹۸ عمل کردن به «عهد» مانند نذر واجب است به شرط این که صیغه عهد را بخواند، مثلاً بگوید: «با خدا عهد کردم که فلان کار خیر را انجام دهم» امّا اگر صیغه نخواند، یا آن کار شرعاً مطلوب نباشد عهد او اعتباری ندارد. مسأله ۲۲۹۹ کسی که به عهد خود با شرایط بالا عمل نکند باید کفّاره بدهد و کفاره عهد مانند کفاره نذر است، یعنی سیر کردن شصت فقیر، یا دو ماه روزه پی در پی (یعنی سی و یک روز آن را پشت سر هم به جا آورد) یا آزاد کردن یک بنده.

وقف

احکام و شرایط وقف

مسأله ۲۳۰۵ هرگاه کسی چیزی را وقف کند از ملک او خارج می شود نه او، و نه دیگران نمی توانند آن را بفروشند، یا ببخشند و هیچ کس از آن ارث نمی برد، ولی در بعضی از موارد که در مسأله ۱۷۸۶ گفته شد فروختن آن جایز است. مسأله ۲۳۰۶ صیغه وقف را می توان به عربی یا به هر زبان دیگر خواند، مثلاً اگر بگوید: «خانه خود را برای فلان منظور وقف کردم» کافی است و احتیاج به قبول ندارد، خواه وقف عام باشد یا وقف خاص، هرچند احتیاط مستحب آن است که حاکم شرع در وقف عام و اشخاصی که برای آنها وقف شده در وقف خاص، صیغه قبول بخوانند. مسأله ۲۳۰۷ وقف معاطاتی نیز صحیح است یعنی همین که مثلاً مسجدی را به قصد وقف بر مسلمین بسازد و در اختیار آنها بگذارد کافی است هر چند صیغه لفظی نخواند. مسأله ۲۳۰۸ هرگاه ملکی را برای وقف معیّن کند و پیش از خواندن صیغه یا تحویل به کسانی که برای آنها وقف شده پشیمان شود یا بمیرد وقف درست نیست. مسأله ۲۳۰۹ کسی که مالی را وقف می کند بنابر احتیاط واجب باید از همان موقع خواندن صیغه برای همیشه مال را وقف کند و اگر مثلاً بگوید این مال بعد از وفات من وقف باشد اشکال دارد، یا بگوید از حالا تا ده سال وقف باشد آن نیز اشکال دارد، بلکه باید وقف همیشگی و از موقع خواندن صیغه باشد. مسأله ۲۳۱۰ وقف در صورتی صحیح است که مال وقف را به تصرّف کسانی که برای آنها وقف شده یا وکیل یا ولیّ آنها بدهد، ولی در اوقاف عامّه مانند مساجد و مدارس و امثال آنها تحویل دادن شرط نیست، هرچند احتیاط مستحب آن است که پس از خواندن صیغه آن را در اختیار کسانی که وقف برای آنها شده قرار دهند تا وقف کامل گردد. مسأله ۲۳۱۱ وقف کننده باید بالغ و عاقل و دارای قصد و اختیار باشد و شرعاً حق تصرّف در اموال خود

را داشته باشد، بنابراین انسان سفیه یا بدهکاری که حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش منع کرده اگر چیزی از اموال خود را وقف کند صحیح نیست. مسأله ۲۳۱۲ وقف برای کسانی که هنوز به دنیا نیامده اند صحیح نمی باشد، ولی وقف برای اشخاصی که بعضی از آنها به دنیا آمده اند و بعضی هنوز به دنیا نیامده اند صحیح است (مانند وقف بر فرزندان موجود و نسلهای آینده) و آنها که بعداً به دنیا می آیند در آن وقف شریک خواهند شد. مسأله ۲۳۱۳ هرگاه کسی چیزی را برای خودش وقف کند (مثل آن که ملکی را وقف کند که عایدی آن صرف خودش شود، یا بعد از مرگ او خرج مقبره اش نمایند). صحیح نیست ولی اگر مثلاً مدرسه یا مزرعه ای را وقف بر طلّاب کند و خودش طلبه باشد، می تواند مانند سایرین از منافع وقف استفاده نماید. مسأله ۲۳۱۴ هرگاه برای چیزی که وقف کرده متولّی معیّن کند، باید مطابق قرارداد او رفتار نماید و اگر معیّن نکند اگر از قبیل اوقاف عامّه (مانند مسجد و مدرسه) باشد تعیین متولّی وظیفه حاکم شرع است و اگر وقف خاص باشد (مانند ملکی که وقف بر اولاد است) در مورد کارهایی که مربوط به مصلحت وقف و منفعت طبقات بعد می باشد، احتیاط آن است که نسل موجود و حاکم شرع با موافقت یکدیگر تعیین متولّی کنند و اگر تنها مربوط به منافع طبقه موجود است اختیار آن با خود آنهاست در صورتی که بالغ باشند و اگر بالغ نباشند اختیار با ولیّ آنهاست. مسأله ۲۳۱۵ در وقف خاص (مانند وقف بر اولاد) چنانچه متولّی، آن ملك را اجاره دهد و از دنیا برود در صورتی که اجاره با مراعات مصلحت وقف و طبقات آینده بوده باشد اجاره باطل نمی شود، ولی اگر متولّی نداشته باشد و طبقه اوّل آن را اجاره دهند و در بین مدّت اجاره بمیرند، ادامه اجاره نسبت به آینده بدون اجازه طبقه بعد اشکال دارد و هرگاه مستأجر، مال الاجاره تمام مدّت را داده باشد آنچه مربوط به بعد از مرگ طبقه اوّل است گرفته می شود و به طبقه بعد داده خواهد شد (به شرط این که آنها اجاره را اجازه بدهند). مسأله ۲۳۱۶ اگر ملك وقف خراب شود از وقف بودن بیرون نمی رود. مسأله ۲۳۱۷ وقف مشاع جایز است، یعنی می توان مثلاً، دو دانگ از خانه یا مزرعه ای را وقف کرد و در صورت لزوم حاکم شرع یا متولّی می تواند مال موقوفه را با نظر اهل خبره جدا کند. مسأله ۲۳۱۸ هرگاه در اوقاف عمومی متولّی خیانت کند و عایدات آن را به مصرفی که معیّن شده نرساند، حاکم شرع باید متولّی امینی برای آن معیّن نماید یا در کنار او بگذارد و اگر متولّی وقف خاص خیانت کند، حاکم شرع با موافقت طبقه موجود برای آنها متولّی تعیین، یا ضمیمه می کند. مسأله ۲۳۱۹ فرشی را که برای حسینیّه وقف کرده اند نمی توان برای نماز به مسجد ببرند و اگر ندانند آن فرش مخصوص حسینیّه است یا نه، باز بردن آن به جای دیگر صحیح نیست، همچنین سایر اموال وقف، حتّی مهر نماز مسجدی را به مسجد دیگری نمی توان برد. مسأله ۲۳۲۰ هرگاه ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف کنند چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد و احتمال هم نمی رود که تا مدّتی احتیاج به تعمیر پیدا کند در آمد آن ملك را می توان به مصرف تعمیر مسجد دیگری رساند. مسأله ۲۳۲۱ هرگاه ملکی را وقف کنند که عایدی آن خرج تعمیر مسجد و امام جماعت و اذان گو و مانند آن شود، در صورتی که معلوم باشد برای هر کدام چه مقدار معیّن کرده باید به همان گونه مصرف کنند و اگر مقداری برای آن تعیین نشده باید مطابق نظر متولّی آن طور که صلاح و مصلحت است عمل نمایند. مسأله ۲۳۲۲ مؤسّسات و جمعیّت هایی که در زمان ما تشکیل می دهند و به ثبت می رسانند و دارای شخصیّت حقوقی است می توان چیزی را به آن تملیك کرد و در این صورت باید مطابق اساسنامه مصرف شود، اموال این گونه مؤسّسات در بعضی از جهات شبیه وقف است، ولی وقف نیست، بلکه ملك آن مؤسّسه است و هرگاه کسی از مؤسّسین یا اداره کنندگان از دنیا بروند چیزی به وارث آنها نمی رسد، مگر این که در اساسنامه ذکر شده باشد. آنچه در بالا گفته شد در مورد مؤسّساتی که طبق موازین عقلاء تشکیل شده، ولی هنوز به ثبت قانونی نرسیده، نیز جاری است.

وصیّت

وصیت

مسأله ۲۳۲۳ «وصیّت» آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش کارهایی را انجام دهند (و آن را وصیّت عهدیه گویند) مانند وصیّت هایی که برای کفن و محلّ دفن و مراسم دیگر می کنند، یا بگوید بعد از مرگش چیزی از اموال او ملک کسی باشد (آن را وصیّت تملیکیّه گویند) یا برای اولاد خود قیّم و سرپرستی معیّن کند. مسأله ۲۳۲۴ کسی که می خواهد وصیّت کند می تواند با گفتن یا نوشتن مقصود خود را بفهماند و اگر قادر به سخن گفتن و نوشتن نباشد می تواند با اشاره ای که مقصودش را برساند وصیّت کند. مسأله ۲۳۲۵ علاوه بر وصیّت، تمام معاملات را می توان به وسیله نوشتن و امضا کردن مطابق آنچه امروز معمول است که اسناد را با امضاء تکمیل می کنند انجام داد، ولی در ازدواج و طلاق اکتفا به نوشتن اشکال دارد.

شرایط وصیّت کننده

مسأله ۲۳۲۶ وصیّت کننده باید بالغ و عاقل باشد، ولی بچه ده ساله ای که خوب و بد را تمیز می دهد اگر برای کارهای خیر، مانند ساختن مسجد و مدرسه و بیمارستان، یا برای خویشاوندان خود وصیّت مناسب و معقولی کند صحیح است و نیز باید وصیّت کننده سفیه نباشد و حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش ممنوع نکرده باشد و از روی قصد و اختیار وصیّت کند، نه از روی اکراه و اجبار.

احکام وصیّت

مسأله ۲۳۲۷ کسی که به قصد خودکشی، مثلاً زخمی به خود زده یا مادّه سمّی خورده، اگر درباره اموال خود وصیّت کند، سپس بمیرد، وصیّت او صحیح نیست. مسأله ۲۳۲۸ هرگاه کسی وصیّت کند که چیزی از اموالش را به کسی دهند آن مال بعد از مرگ او ملک آن شخص می شود قبول هم لازم نیست، ولی اگر در حال حیات او وصیّت را رد کند احتیاط آن است که در آن مال تصرّف مالکانه نکند. مسأله ۲۳۲۹ هنگامی که انسان آثار و نشانه های مرگ را در خود دید باید فوراً امانت های مردم را به صاحبانش برگرداند و اگر بدهکار است و موقع آن رسیده باید بدهی خود را بدهد و اگر خودش نمی تواند بدهد یا وقت دادن بدهی نرسیده، باید وصیّت کند و اگر اطمینان ندارد که به وصیّت او عمل کنند باید شاهد بگیرد، ولی اگر مطمئن است که ورثه بدهی او را می پردازند، وصیّت لازم نیست. مسأله ۲۳۳۰ کسی که آثار و نشانه های مرگ را در خود می بیند اگر خمس و زکات و مظالم بدهکار است باید فوراً بپردازد و اگر نمی تواند بدهد چنانچه مالی دارد، یا اگر مال ندارد احتمال می دهد دوستان یا بستگانش آن را ادا کنند باید وصیّت نماید، همچنین است اگر حج بر او واجب باشد و اگر نماز و روزه قضا دارد بنا بر احتیاط واجب باید وصیّت کند (با رعایت آنچه در مسأله نماز و روزه استیجاری گفته شد). مسأله ۲۳۳۱ کسی که آثار مرگ را در خود می بیند اگر مالی نزد کسی دارد، یا در جایی پنهان کرده که ورثه نمی دانند، چنانچه به واسطه ندانستن حقّشان از بین برود باید به آنان اطّلاع دهد و نیز در صورتی که فرزندان صغیر دارد و اگر قیّم و سرپرست معیّن نکند حقّ آنها از بین می رود یا خودشان ضایع می شوند، باید برای آنان قیّم امینی معیّن نماید. مسأله ۲۳۳۲ کسی را که به او وصیّت می کنند «وصیّ» می گویند و بنابر احتیاط واجب باید مسلمان و بالغ و عاقل و مورد اعتماد باشد. مسأله ۲۳۳۳ هرگاه کسی چند وصی برای خود معیّن کند چنانچه اجازه داده است هر کدام به تنهایی به وصیّت او عمل کنند لازم نیست از یکدیگر اجازه بگیرند و اگر اجازه نداده است (خواه گفته باشد همه باهم عمل کنند یا نگفته باشد) باید با نظر یکدیگر به وصیّت او عمل نمایند و اگر حاضر به همکاری نباشند، یا در تشخیص مصلحت اختلاف کنند،

در صورتی که تأخیر، سبب تعطیل عمل به وصیّت یا تأخیر آن گردد باید حاکم شرع ترتیبی دهد که عمل به وصیّت، زمین نماند. مسأله ۲۳۳۴ هرگاه انسان از وصیّت خود برگردد (مثلاً اوّل بگوید ثلث مالش را به کسی دهند و بعد بگوید ندهند) وصیّت باطل می شود، همچنین اگر وصیّت خود را تغییر دهد مثل آن که قیّمی برای صغیر معیّن کرده بعد دیگری را به جای او تعیین کند وصیّت اوّل باطل می شود و نیز اگر کاری کند که معلوم شود از وصیّت خود برگشته است (مثلاً خانه ای را که وصیّت کرده به کسی بدهند، بفروشد، یا کسی را برای فروش آن وکیل نماید). مسأله ۲۳۳۵ هرگاه وصیّت کند چیز معیّنی را به کسی دهند بعد وصیّت کند نصف آن را به دیگری دهند، باید آن مال را دو قسمت کرده، به هر کدام نصف آن را بدهند. مسأله ۲۳۳۶ هرگاه کسی در مرضی که با آن مرض از دنیا برود مقداری از مالش را به کسی ببخشد و نیز وصیّت کند که بعد از مردن او مقداری به شخص دیگر بدهند، چنانچه مجموعاً بیش از ثلث مال او باشد در مقدار اضافی احتیاط آن است که از ورثه اجازه بگیرند. مسأله ۲۳۳۷ هرگاه وصیّت کند ثلث مال او را نگه دارند و عایدی آن را به مصرفی برسانند باید مطابق آن عمل شود. مسأله ۲۳۳۸ هرگاه در مرضی که با آن از دنیا می رود بگوید مقداری به کسی بدهکار است چنانچه متّهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه این اقرار را نموده است باید آن را از ثلث او حساب کنند و اگر متّهم نباشد از اصل مال می دهند. مسأله ۲۳۳۹ شخصی که برای او وصیّت شده باید وجود داشته باشد، بنابراین اگر مالی را برای بچّه ای که ممکن است بعداً به وجود آید وصیّت کند اشکال دارد و احتیاط آن است که با ورثه صلح کنند، ولی اگر برای بچّه ای که در شکم مادر است وصیّتی کند وصیّت او صحیح است هر چند هنوز روح نداشته باشد، پس اگر زنده به دنیا آمد باید آنچه را که وصیّت کرده به او دهند و اگر مرده به دنیا آید وصیّت باطل می شود و آن مال به ورثه می رسد. مسأله ۲۳۴۰ هرگاه انسان با خبر شود کسی او را وصیّ خود کرده، چنانچه به اطّلاع وصیّت کننده برساند که حاضر به قبول وصیّت نیست و او بتواند دیگری را وصیّ خود کند وصیّت اوّل باطل می شود، ولی اگر پیش از مردن او باخبر نشود، یا باخبر شود امّا به او اطّلاع ندهد که حاضر به قبول وصیّت نیست، یا اطّلاع دهد و او دسترسی به شخص دیگری نداشته باشد، احتیاط واجب آن است که به وصیّت عمل کند، مگر این که مشقّت شدیدی داشته باشد. مسأله ۲۳۴۱ وصی نمی تواند دیگری را برای انجام کارهای میّت معیّن کند و خود کنار برود ولی اگر بداند مقصود میّت فقط انجام کار بوده خواه به وسیله او، یا دیگری، می تواند دیگری را از طرف خود وکیل کند. مسأله ۲۳۴۲ هرگاه کسی دو نفر را وصی قرار دهد که مشترکاً کارها را انجام دهند، چنانچه یکی از آن دو بمیرد یا دیوانه یا کافر شود حاکم شرع یک فرد دیگر را به جای او معیّن می کند و اگر هر دو چنین شوند حاکم شرع دو نفر دیگر را معیّن می کند. مسأله ۲۳۴۳ هرگاه وصی نتواند به تنهایی کارهای میّت را انجام دهد و نتواند کسی را کمک بگیرد حاکم شرع برای کمک او فردی را تعیین می کند. مسأله ۲۳۴۴ هرگاه همه یا قسمتی از مال میّت در دست وصی تلف شود، چنانچه او در نگهداری آن کوتاهی نکرده و برخلاف دستور میّت رفتار ننموده ضامن نیست، و الّا ضامن است. مسأله ۲۳۴۵ هرگاه کسی را وصیّ خود کند و بگوید اگر او بمیرد فلان شخص دیگر وصیّ من باشد این وصیّت صحیح است و اگر وصیّ اوّل بمیرد وصیّ دوم جانشین او می شود. مسأله ۲۳۴۶ بدهکاری و حجّ واجب و خمس و زکات و مانند آن را باید از اصل مال بدهند، اگر چه وصیّت نکرده باشد و چنانچه چیزی اضافه بیاید هرگاه وصیّتی کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند باید به وصیّت عمل کنند و اگر کسی وصیّت نکرده باشد ثلث برای او نیست و آنچه بعد از ادای دین اضافه می ماند مال ورثه است. مسأله ۲۳۴۷ انسان نمی تواند بیش از مقدار ثلث مال خود را وصیّت کند، مگر این که ورثه اجازه دهند، خواه این اجازه قبل از فوت او باشد یا بعد از فوت و ورثه بعد از اجازه نمی توانند از حرف خود برگردند، خواه قبل از فوت اجازه داده باشند یا بعد از آن بنابر احتیاط واجب. مسأله ۲۳۴۸ هرگاه کسی وصیّت های متعدد برای کارهای مختلف کند و ثلث او کفایت نکند، باید به ترتیب آنچه در وصیّت ذکر شده عمل کنند تا به اندازه ثلث برسد و بقیّه وصیّت باطل است (مگر این که ورثه اجازه دهند) امّا اگر در وصیّت خود واجبات را هم ذکر کرده باشد مانند حج و خمس و زکات و مظالم این قسمت از اصل مال برداشته می شود و بقیّه

از ثلث. مسأله ۲۳۴۹ اگر کسی بگوید که میّت وصیّت کرده فلان مال را به من بدهید چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند، یا قسم بخورد و یک مرد عادل هم گفته او را تصدیق نماید، یا یک مرد عادل و دو زن عادله، یا چهار زن عادله گواهی دهند، باید به گفته آن شخص عمل شود و اگر موقع وصیّت مرد عادلی حضور نداشته تنها یک زن عادله شهادت دهد باید یک چهارم آن مال را به او دهند و اگر دو زن عادله شهادت دهند نصف آن را و اگر سه زن عادله شهادت دهند باید سه چهارم آن را به او دهند و نیز اگر دو مرد کافر ذمّی که در دین خود عادل باشند گفته او را تصدیق کنند در صورتی که میّت ناچار بوده که وصیّت کند و مرد و زن مسلمان عادلی هم در آنجا نبوده باید به وصیّت عمل شود. مسأله ۲۳۵۰ هرگاه کسی ادّعا کند من وصیّ میّتم که اموال او را به مصرفی برسانم، یا قیّم بچّه های او هستم فقط در صورتی بایـد ادّعای او را پذیرفت که دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند. مسأله ۲۳۵۱ هرگاه کسی وصیّت کند چیزی به شخصی بدهند و آن شخص قبل از آن که قبول یا رد کند از دنیا برود، ورثه او می توانند آن وصیّت را قبول کنند، خواه قبل از وصیّت کننده از دنیا رفته باشد و یا بعد از او و این در صورتی است که وصیّت کننده از وصیّت خود برنگردد.

کسانی که ارث می برند

مسأله ۲۳۵۲ کسانی که به واسطه خویشاوندی ارث می برند سه گروهند. گروه اوّل: پدر و مادر و اولاد میّت است و با نبودن اولاد، اولاد اولاد او و هرچه پایین روند (البته هر کدام از آنان که به میّت نزدیکتر است) و تا یک نفر از این گروه باشد گروه دوم ارث نمی برند. گروه دوم: پدر بزرگ و پدر او، هر چه بالا روند و مادر بزرگ و مادر او، هر چه بالا روند (پدری باشند یا مادری) و همچنین خواهر و برادر و با نبودن برادر و خواهر اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان، هر کدام به میّت نزدیکتر است و تا یک نفر از این گروه وجود دارد گروه سوم ارث نمی برند. گروه سوم: عمو و عمّه و دایی و خاله هر چه بالا روند و اولاد آنان هر چه پایین روند (البته هر کدام نزدیکترند ارث می برند) و تا یک نفر از عمو و عمّه ها و دایی و خاله ها زنده اند اولاد آنان ارث نمی برند و تا اولاد آنها زنده اند اولاد اولاد آنها ارث نمی برند و تنها یک استثناء دارد و آن این که: اگر میّت عموی پدری و پسر عموی پدری و مادری داشته باشد، عموی پدری ارث نمی برد و مال به پسر عموی پدر و مادری می رسد. مسأله ۲۳۵۳ اگر عمو و عمّه و دایی و خاله خود میّت و اولاد آنان وجود نداشته باشند نوبت به عمو و عمّه و دایی و خاله «پدر و مادر» میّت می رسد و اگر اینها نباشند اولادشان ارث می برند و اگر آنها هم نباشند عمو و عمّه و دایی و خاله «پدر بزرگ و مادر بزرگ» میّت ارث می برند و اگر آنها نباشند نوبت به اولادشان می رسد. مسأله ۲۳۵۴ زن و شوهر از یکدیگر ارث می برند به شرحی که در بحثهای آینده خواهد آمد.

ارث گروه اوّل

مسأله ۲۳۵۵ هرگاه وارث میّت فقط یک نفر از گروه اوّل باشد (مثلاً پدر یا مادر، یا یک پسر یا یک دختر) تمام مال میّت به او می رسد و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، میان آنها بطور مساوی قسمت می شود و اگر دختر و پسر هر دو باشند مال را طوری قسمت می کنند که هر پسر دو برابر دختر ببرد. مسأله ۲۳۵۶ هرگاه وارث میّت فقط پدر و مادر او باشند، مال سه قسمت می شود دو قسمت آن را پدر و یک قسمت آن را مادر می برد، ولی اگر میّت دو برادر، یا چهار خواهر، یا یک برادر و دو خواهر داشته باشد که همه آنها پدر و مادری باشند یا پدری فقط (یعنی پدر آنان با پدر میّت یکی باشد) مادر شش یک مال را می برد و بقیّه به پدر می رسد. مسأله ۲۳۵۷ هرگاه وارث میّت فقط پدر و مادر و یک دختر باشند، مال را پنج قسمت می کنند پدر و مادر هر کدام یک

قسمت و دختر سه قسمت آن را می برد، مگر این که میّت دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری داشته باشد، در این صورت مال را شش قسمت می کنند، پدر و مادر هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت می برد و یک قسمت باقی مانده را پدر و دختر در میان خود تقسیم می کنند و احتیاط آن است که آن دو در این تقسیم باهم صلح کنند. مسأله ۲۳۵۸ هرگاه وارث میّت فقط پدر و مادر و یک پسر باشد مال را شش قسمت می کنند، پدر و مادر هر کدام یک قسمت و پسر چهار قسمت آن را می برد و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، آن چهار قسمت را بطور مساوی میان خودشان تقسیم می کنند و اگر پسر و دختر باهم باشند طوری تقسیم می کنند که هر پسر دو برابر دختر ببرد. مسأله ۲۳۵۹ هرگاه وارث میّت فقط پدر و یک پسر، یا مادر و یک پسر باشد مال را شش قسمت می کند، یک قسمت سهم پدر یا مادر است و پنج قسمت سهم پسر. مسأله ۲۳۶۰ هرگاه وارث میّت فقط پدر یا مادر و پسر و دختر باشد مال را شش قسمت می کنند یک سهم آن را پدر یا مادر می برد و پنج سهم باقی مانده را طوری تقسیم می کنند که هر پسر دو برابر دختر ببرد. مسأله ۲۳۶۱ هرگاه وارث میّت فقط پدر و یک دختر، یا مادر و یک دختر باشد مال را چهار قسمت می کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر و سه قسمت را دختر می برد. مسأله ۲۳۶۲ هرگاه وارث میّت فقط پدر و چند دختر، یا مادر و چند دختر باشد مال را پنج قسمت می کنند، یک قسمت را پدر یا مادر می برد و چهار قسمت دیگر سهم دخترهاست که بطور مساوی میان خودشان تقسیم می کنند. مسأله ۲۳۶۳ هرگاه میّت اولاد نداشته باشد نوه پسری او (هرچند دختر باشد) سهم پسر میّت را می برد و نوه دختری او (هر چند پسر باشد) سهم دختر میّت را می برد.

ارث گروه دوم

مسأله ۲۳۶۴ گروه دوم از کسانی که به واسطه خویشاوندی ارث می برند «پدر بزرگ» و «مادر بزرگ» و «برادر» و «خواهر» میّت است و اگر برادر و خواهر نداشته باشد اولادشان به جای آنها ارث می برند، این گروه در صورتی ارث می برند، که هیچ کس از گروه اوّل وجود نداشته باشد. مسأله ۲۳۶۵ هرگاه وارث فقط یک برادر یا یک خواهر باشد، همه مال به او می رسد و اگر چند برادر یا چند خواهر پدر و مادری باشند همه مال بطور مساوی در میان آنها تقسیم می شود و اگر برادر و خواهر پدر و مادری باهم باشند سهم هر برادر دو برابر خواهر خواهد بود. مسأله ۲۳۶۶ با وجود برادر و خواهر پدر و مادری، برادر و خواهر پدری فقط که از مادر با میّت جدا است ارث نمی برد، ولی اگر برادر وخواهر پدر ومادری ندارد چنانچه فقط یک خواهر یا یک برادر پدری دارد تمام مال به او می رسد و اگر چند برادر یا چند خواهر پدری دارد مال بطور مساوی در میان آنها تقسیم می شود و اگر هم برادر و هم خواهر پدری دارد هر برادر دو برابر خواهر می برد. مسأله ۲۳۶۷ هرگاه وارث فقط یک خواهر یا یک برادر مادری باشد که از پدر با میّت جداست تمام مال به او می رسد و اگر چند برادر مادری، یا چند خواهر مادری، یا چند برادر و خواهر مادری باشند، در هر صورت مال بطور مساوی میان آنها تقسیم می شود. مسأله ۲۳۶۸ اگر وارث، برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و یک برادر و یک خواهر مادری باشند برادر و خواهر پدری ارث نمی برند و مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را به برادر یا خواهر مادری، بقیّه را به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند و هر برادر دو برابر خواهر می برد امّا اگر بیش از یک برادر یا یک خواهر مادری دارد مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری بطور مساوی میان خودشان تقسیم می کنند و دو قسمت را به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند و سهم هر برادر دو برابر خواهر است. مسأله ۲۳۶۹ هرگاه وارث فقط برادر و خواهر پدری و یک برادر یا خواهر مادری باشد، مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می برد و پنج قسمت دیگر به برادر و خواهر پدری می رسد و هر برادر دو برابر خواهر می برد. مسأله ۲۳۷۰ هرگاه وارث فقط برادر و خواهر پدری و دو یا چند برادر و خواهر مادری باشد، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر وخواهر

مـادری بطور مسـاوی تقسـیم می کننـد و دو قسـمت به برادر و خواهر پـدری می رسـد و سـهم هر برادر دو برابر خواهر است. مسأله ۲۳۷۱ هرگاه وارث فقط برادر وخواهر و همسر او باشند، همسر ارث خود را به تفصیلی که در مسائل آینده گفته می شود می برد و خواهر و برادر بطوری که در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را می برند، ولی برای آن که زن یا شوهر ارث می برد از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی شود، ولی از سـهم برادر و خواهر پـدر و مادری یا پدری کم می شود، مثلًا اگر وارث میّت شوهر و برادر و خواهر مادری و برادر و خواهر پدر و مادری او باشـند، نصف مال به شوهر می رسد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال به برادر و خواهر مادری و باقیمانده سهم برادر و خواهر پدر و مادری است، مثلًا اگر تمام مال شش تومان باشد، سه تومان به شوهر، و دو تومان به برادر و خواهر مادری و یک تومان به برادر و خواهر پـدر و مادری می رسد. مسأله ۲۳۷۲ در صورتی که میّت خواهر و برادر نداشته باشـد، سـهم آنان به اولادشان می رسد، سـهم برادر زاده و خواهرزاده مادری بطور مساوی بین آنها تقسـیم می شود و سهم برادرزاده و خواهرزاده پدری یا پدر و مادری چنان تقسیم می شود که پسر دو برابر دختر می برد، ولی اگر برادرزاده پدری، یا پـدر و مـادری، همه از یـک برادر باشـند احتیاط آن است که در مقـدار تفاوت میان پسـر و دختر، باهم مصالحه کننـد. مسأله ۲۳۷۳ هرگاه وارث فقط یک جد یا یک جدّه است، چه پدری باشد یا مادری همه مال به او می رسد و با وجود جدّ میّت، پدر جدّ او ارث نمی برد. مسأله ۲۳۷۴ هرگاه وارث میّت فقط جدّ و جدّه پدری باشـند، مال سه قسـمت می شود دو قسـمت را جدّ و یک قسـمت را جـدّه می برد و اگر جـدّ و جـدّه مادری باشـند مال بطور مساوی میان آنها تقسـیم می شود. مسأله ۲۳۷۵ اگر وارث فقط یک جـد یا جدّه پدری و یک جد یا جدّه مادری باشد، مال سه قسـمت می شود، دو قسـمت سـهم جد یا جدّه پدری است و یک قسـمت سـهم جد یا جدّه مادری. مسأله ۲۳۷۶ هرگاه وارث جدّ و جدّه پدری و جدّ و جدّه مادری باشد مال سه قسمت می شود یک قسمت آن را جدّ و جدّه مادری، بطور مساوی بین خود تقسیم می کنند و دو قسمت آن را جدّ و جدّه پدری طوری تقسیم می کنند که سهم جد دوبرابر جـدّه باشد. مسأله ۲۳۷۷ اگر وارث فقط زن یا شوهر و جـدّ و جـدّه پـدری و جـدّ و جدّه مادری او باشـند، زن یا شوهر، ارث خود را به شـرحی که در مسائل آینده خواهد آمد می برند و یک قسـمت از سه قسـمت اصل مال را به جدّ و جدّه مادری می دهند که بطوری مساوی میان خود تقسیم می کننـد و بقیّه به جدّ و جدّه پدری می رسد و سـهم جد دو برابر جدّه است. مسأله ۲۳۷۸ اگر وارث، جـد یا جدّه مادری (یا هر دو) با برادران مادری باشد، جد در حکم یک برادر و جدّه در حکم یک خواهر است و مال را در میان خود بطور مساوی تقسیم می کنند و اگر وارث، جدّ و جدّه پدری (یا پدر و مادری) با برادران پدری (یا پدری و مادری) باشند جد، حکم یک برادر و جدّه، حکم یک خواهر را دارد و ارث را در میان خود چنان تقسیم می کنند که سـهم هر مرد دو برابر سهم زن شود. ارث گروه سوم مسـأله ۲۳۷۹ گروه سـوم عمو و عمّه و دایی و خـاله و اولاـد آنـان است که اگر از گروه اوّل و دوم کسـی نباشـد آنها ارث می برند. مسأله ۲۳۸۰ هرگـاه وارث فقط یک عمو یا یک عمّه است، چه پـدر و مادری باشـد (یعنی با پـدر میّت از یک پـدر مادر باشـد) یا پـدری فقط، یا مادری، تمام مال به او می رسـد و اگر چنـد عمو و چنـد عمّه باشـند و همه پـدر و مادری یا پـدری باشـند مال بطور مساوی میان آنها تقسیم می شود، ولی اگر عمو و عمّه هر دو باشـند (و همه پـدر و مادری یا پدری باشـند) عمو دو برابر عمّه می برد. مسـأله ۲۳۸۱ هرگاه وارث فقط چنـد عمو یا چنـد عمّه مادری باشد مال بطور مساوی بین آنها تقسیم می شود، ولی اگر فقـط چنـد عمو و عمّه مـادری داشـته باشـد بنابر احتیاط واجب بایـد در تقسیم مال باهم مصالحه کننـد. مسأله ۲۳۸۲ هرگاه وارث عمو و عمّه باشد و بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی پدر و مادری باشند، عمو و عمّه پدری ارث نمی برند، سپس اگر میّت تنها یک عمو یا یک عمّه مادری دارد مال را شـش قسـمت می کنند یک قسمت را به عمو یا عمّه مادری و بقیّه را به عمو و عمّه پـدر و مادری می دهند (به طوری که سـهم عمو دو برابر عمّه باشد) و اگر میّت عمو و عمّه مادری متعدّد دارد (دو عمو یا دو عمّه یا یک عمو و یک عمّه مادری) مال را سه قسمت می کنند، دو قسمت را عمو و عمّه پدر و مادری می برند (عمو دو برابر عمّه) و یک قسمت را عمو و عمّه مادری و احتیاط واجب آن است که در تقسیم با یکدیگر مصالحه کنند. مسأله ۲۳۸۳ هرگاه وارث فقط

یک دایی یا یک خاله باشد همه مال به او می رسد، و اگر هم دایی و هم خاله باشد (و همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند) مال بطور مساوی میان آنها قسمت می شود و احتیاط مستحب آن است که با یکدیگر مصالحه کنند. مسأله ۲۳۸۴ هرگاه وارث، فقط یک دایی، یا یک خاله مادری، و دایی و خاله پدر و مادری، دایی و خاله پدری باشد، دایی و خاله پدری ارث نمی برند و مال را شش قسمت می کنند یک سهم به دایی و خاله مادری و بقیّه به دایی و خاله پدر و مادری می رسد و آنها بطور مساوی تقسیم می کنند. مسأله ۲۳۸۵ هرگاه وارث فقط دایی و خاله پدری و دایی و خاله مادری و دایی و خاله پدر و مادری باشد، دایی و خاله پدری ارث نمی برند و باید مال را سه قسمت کنند، یک سهم آن را دایی و خاله مادری به طور مساوی تقسیم می کنند و بقیّه به دایی و خاله پدر و مادری می رسد، آنها هم بطور مساوی میان خود تقسیم می کنند. مسأله ۲۳۸۶ هرگاه وارث یک دایی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمّه باشد، مال را سه قسمت می کنند، یک سهم را دایی یا خاله، دو سهم را عمو یا عمّه می برد. مسأله ۲۳۸۷ اگر وارث یک دایی یا یک خاله و عمو و عمّه باشد، چنانچه عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری، باشند مال را سه قسمت می کنند یک قسمت را دایی یا خاله می برد و از بقیّه دو قسمت به عمو و یک قسمت به عمّه می دهند، بنابراین اگر مال را نه سهم کنند سه سهم به دایی یا خاله و چهار سهم به عمو و دو سهم به عمّه می رسد. مسأله ۲۳۸۸ اگر وارث، یک دایی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمّه مادری و عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت آن را به دایی یا خاله می دهند و دو قسمت باقیمانده را شش سهم می کنند یک سهم را به عمو یا عمّه مادری و پنج سهم را به عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می دهند و عمو دو برابر عمّه می برد. مسأله ۲۳۸۹ هرگاه وارث، یک دایی یا یک خاله و عمو و عمّه مادری و عمو و عمّه پدری و مادری یا پدری باشد مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت را دایی یا خاله می برد و دو قسمت باقی مانده را سه سهم می کنند، یک سهم آن به عمو و عمّه مادری می رسد (و بنابر احتیاط واجب در تقسیم باهم مصالحه می کنند) و دو سهم دیگر را میان عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری قسمت می نمایند و عمو دو برابر عمّه می برد. مسأله ۲۳۹۰ هرگاه وارث، چند دایی و چند خاله باشد که همه پدر و مادری، یا پدری، یا مادری باشند و میّت عمو و عمّه هم داشته باشد، مال را سه سهم می کنند، دو سهم آن به دستوری که در مسأله پیش گفته شد عمو و عمّه بین خودشان تقسیم می کنند و یک سهم آن را دایی ها و خاله ها بطور مساوی میان خود قسمت می نمایند. مسأله ۲۳۹۱ هرگاه وارث، دایی یا خاله مادری و چند دایی و خاله پدر و مادری یا پدری و عمو و عمّه باشد، مال سه سهم می شود دو سهم آن به دستوری که قبلاً گفته شد میان عمو و عمّه تقسیم می شود و در مورد یک سهم باقی مانده اگر میّت یک دایی یا یک خاله مادری دارد آن را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به دایی یا خاله مادری می دهند، و بقیّه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری و آنها بطور مساوی قسمت می کنند و اگر چند دایی مادری یا چند خاله مادری، یا هم دایی مادری و هم خاله مادری دارد، آن یک سهم را سه قسمت می کنند، یک قسمت را دایی ها و خاله های مادری بطور مساوی تقسیم می کنند و بقیّه به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می رسد که آنها نیز بطور مساوی قسمت می کنند. مسأله ۲۳۹۲ اگر میّت عمو و عمّه و دایی و خاله نداشته باشد، سهم عمو و عمّه به اولاد آنها و سهم دایی و خاله نیز به اولاد آنها می رسد. مسأله ۲۳۹۳ هرگاه وارث میّت عمو و عمّه و دایی و خاله پدر و عمو و عمّه و دایی و خاله مادر او باشد، مال او سه سهم می شود، یک سهم به عمو و عمّه و دایی و خاله مادر میّت می رسد (و آنها بنا بر احتیاط واجب در تقسیم آن مصالحه می کنند) و دو سهم دیگر را سه قسمت می کنند، یک قسمت را دایی و خاله پدر میّت، بطور مساوی میان خود تقسیم می کنند و دو قسمت دیگر آن به عمو و عمّه پدر میّت می رسد (و سهم عمو دو برابر عمّه است). مسأله ۲۳۹۴ سهم ارث عمو و عمّه و دایی و خاله را (در صورتی که همه پدر و مادری باشند که غالباً چنین هستند) می توان چنین خلاصه کرد: به یک عمو یا یک عمّه تمام مال می رسد و اگر وارث چند عمو یا چند عمّه باشند بطور مساوی می برند و اگر هم عمو و هم عمّه باشند عمو دو برابر عمّه می برد و اگر یک دایی یا یک خاله باشد تمام مال به او می رسد و اگر چند دایی یا چند خاله باشد، یا هم دایی و خاله باشند، مال را بطور مساوی تقسیم می کنند و هرگاه

عمو و عمّه و دایی و خاله باشند، عمو و عمّه دو سهم می برند و دایی و خاله یک سهم و هر عمو دوبرابر عمّه می برد، امّا سهم دایی و خاله مساوی است.

ارث زن و شوهر

مسأله ۲۳۹۵ هرگاه زن دائمی از دنیا برود و اولاد نداشته باشد نصف تمام مال او به شوهر می رسد و بقیّه را ورثه دیگر می برند و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگری اولاد داشته باشد یک چهارم تمام مال او به شوهرش می رسد و بقیّه به وارثان دیگر. مسأله ۲۳۹۶ هرگاه مردی از دنیا برود و فرزند نداشته باشد، یک چهارم مال او را همسر دائمی او می برد و بقیّه را ورثه دیگر و هرگاه از آن زن یا از زن دیگر فرزند داشته باشد، یک هشتم مال به زن او می رسد و بقیّه به وارثان دیگر. مسأله ۲۳۹۷ زن از تمام اموال منقول شوهر ارث می برد، ولی از زمین و قیمت آن ارث نمی برد، خواه زمین خانه باشد یا باغ، یا زمین زراعتی و مانند آن و نیز از خود هوایی ساختمان ارث نمی برد، مثل بنا و درخت، امّا باید هوایی را قیمت کنند و از قیمت آن سهم ارث او را بدهند. مسأله ۲۳۹۸ هرگاه زن بخواهد در چیزی که از شوهرش ارث نمی برد (مانند زمین و بنای خانه) تصرّف کند باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد، همچنین ورثه دیگر تا سهم زن را از قیمت هوایی نداده اند (مانند بنای خانه) نباید بدون اجازه زن در آن تصرّف کنند و چنانچه پیش از دادن سهم زن، آنها را بفروشند، در صورتی که زن معامله را اجازه دهد صحیح و گرنه نسبت به سهم او باطل است. مسأله ۲۳۹۹ اگر بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قیمت کنند باید چنین حساب کنند که اگر آنها با دادن مال الاجاره در آن زمین باقی بماند چقدر ارزش دارد، پس سهم زن را از قیمت آن بدهند. مسأله ۲۴۰۰ مجرای آب قنات و مانند آن حکم زمین را دارد و آجر و چیزهایی که در آن بکار رفته در حکم ساختمان است. مسأله ۲۴۰۱ اگر میّت بیش از یک زن داشته باشد در صورت نداشتن فرزند چهار یک اموال او و در صورت داشتن فرزند، هشت یک آن به شرحی که در بالا گفته شد بطور مساوی میان زنان او تقسیم می شود، خواه شوهر با آنها نزدیکی کرده باشد یا نه، امّا اگر در مرضی که به آن مرض از دنیا رفته زنی را عقد کرده، در صورتی ارث از او می برد که با او نزدیکی کرده باشد. مسأله ۲۴۰۲ هرگاه زن در حال بیماری، شوهر کند و با همان بیماری از دنیا برود شوهرش از او ارث می برد، خواه نزدیکی کرده باشد یا نه. مسأله ۲۴۰۳ هرگاه زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد، طلاق رجعی دهد و در بین عدّه بمیرد شوهر از او ارث می برد، همچنین اگر شوهر در بین عدّه زن بمیرد زن از او ارث می برد، ولی در عدّه طلاق بائن هرگاه یکی از آنان بمیرد دیگری از او ارث نمی برد. مسأله ۲۴۰۴ هرگاه شوهر در حال بیماری، همسرش را طلاق دهد و پیش از گذشتن یک سال(قمری) از دنیا برود، زن با سه شرط از او ارث می برد: «اوّل» این که شوهر در همان مرض از دنیا برود. «دوم» این که زن بعد از طلاق و گذشتن عدّه، شوهر نکند. «سوم» آن که طلاق به رضایت زن نباشد و اگر با رضایت او باشد، ارث بردنش مشکل است. مسأله ۲۴۰۵ لباس و زینت آلات و مانند آنها که مرد برای همسرش می گیرد مال همسر اوست، مگر این که ثابت شود که قصد تملیک نکرده بلکه جنبه عاریتی داشته باشد. مسائل متفرّقه ارث مسأله ۲۴۰۶ هرگاه مردی از دنیا برود، قرآن، انگشتر و شمشیر و لباسی را که می پوشیده، یا برای پوشیدن آماده کرده، مال پسر بزرگتر اوست و اگر میّت از این چهار چیز بیش از یکی دارد، مثلاً دو قرآن یا دو انگشتر دارد چنانچه از همه آنها استفاده می کرده همه به پسر بزرگترش می رسد. مسأله ۲۴۰۷ هرگاه میّت قرض داشته باشد، چنانچه قرضش به اندازه مال او یا زیادتر از آن باشد، چهار چیزی که در مسأله قبل گفته شد به پسر بزرگترش نمی رسد و باید به قرض او بدهند، ولی اگر اموالش بیشتر باشد و بتوان قرض او را داد و مقدار قابل توجّهی هم برای ورثه باقی می ماند، باید آن چهار چیز را به پسر بزرگترش داد. مسأله ۲۴۰۸ مسلمان از کافر ارث می برد، ولی کافر اگر چه پدر یا پسر میّت باشد از مسلمان ارث نمی برد. مسأله ۲۴۰۹ هرگاه کسی یکی از خویشاوندان خود را عمداً و به ناحق بکشد از

او ارث نمی برد، ولی اگر از روی خطا باشد ارث می برد (مثل این که سنگی به هوا پرتاب کند و اتّفاقاً به یکی از خویشان او بخورد و او را به قتل برساند) و در این صورت از دیه قتل بنابر احتیاط ارث نمی برد. مسأله ۲۴۱۰ هرگاه از میّت فرزندی در شکم مادر باشد و در طبقه او وارث دیگری نیز مانند اولاد و پدر و مادر وجود داشته باشد، باید هنگام تقسیم برای بچّه ای که در شکم مادر است سهم دو پسر را کنار بگذارند، هرگاه زنده به دنیا آمد ارث می برد و چنانچه مثلاً یک پسر یا یک دختر به دنیا آید زیادی را ورثه بین خودشان تقسیم می کنند و اگر در طبقه او وارث دیگری نباشد هرگاه حمل زنده متولد شود تمام مال به او می رسد و الّا میان سایر ورثه تقسیم می گردد.

استفتائات

معاملات بانکی و صندوقهای قرض الحسنه

مسأله ۲۴۲۰ پولهایی را که مردم به عنوان حساب جاری به بانک ها می سپارند صورت قرض الحسنه به بانک دارد که هر وقت بخواهند، می توانند آن را بگیرند و اگر سودی در مقابل آن قرار دهند حرام است و قرض هم باطل است و بانک نمی تواند در آن تصرّف کند. مسأله ۲۴۲۱ سپرده های کوتاه مدّت و درازمدّت مردم، نزد بانکها و سودی که بانک به آن می دهد، در صورتی حلال است که طبق موازین شرعی و از طریق قراردادها و عقود اسلامی (از قبیل مضاربه و شرکت و امثال آن) باشد و دهنده پول یقین داشته باشد یا احتمال قابل ملاحظه دهد که بانک بعنوان وکالت از طرف مشتری این قراردادها را به صورت شرعی انجام می دهد، امّا اگر یقین دارد که این امور جنبه ظاهری و صوری دارد و فقط روی کاغذ است، آن سود حرام است. مسأله ۲۴۲۲ آنچه اشخاص از بانکها به عنوان قرض الحسنه یا غیر آن می گیرند و اضافه ای می پردازند در صورتی حلال است که معامله به صورت شرعی انجام گیرد و جنبه ربا نداشته باشد. مسأله ۲۴۲۳ اگر انسان بداند در بانک پول حلال و حرام هر دو وجود دارد ولی نداند پولی را که از بانک می گیرد از پولهای حرام است یا نه، گرفتن آن اشکالی ندارد، ولی اگر مطمئن باشد از پول حرام است تصرّف در آن جایز نیست و حکم مجهول المالک را دارد که باید بنابر احتیاط واجب به اجازه حاکم شرع از طرف صاحب اصلی اش در راه خدا صدقه دهد و در این مسأله فرقی میان بانکهای داخلی و خارجی دولتی و غیر دولتی نیست. مسأله ۲۴۲۴ گرفتن سود از بانک های خارجی و غیرمسلمان اشکال ندارد، ولی از بانکهای مسلمان، حرام است. مسأله ۲۴۲۵ حواله های بانکی یا تجاری که به آنها «صرف برات» گفته می شود مانعی ندارد، یعنی بانک یا تاجر پولی را از کسی در محلّی می گیرد و حواله می دهد که از بانک یا طرفش در محلّ دیگر به آن شخص بپردازند و در مقابل این حواله از صاحب پول چیزی می گیرد، این معامله حلال است خواه حقّ حواله را از خود آن پول کم کند، یا جداگانه بگیرد، همچنین اگر بانک یا موسّسه دیگر، پولی را به شخص دهد و حواله کند که این شخص پول را در محلّ دیگر به شعبه بانک یا شخص معیّنی بپردازد و اگر مقداری به عنوان حقّ زحمت در این حواله بگیرد نیز، اشکال ندارد. مسأله ۲۴۲۶ بانکهای رهنی و غیر آنها اگر قرض بدهند به شرط سود و چیزی را رهن بگیرند، هم قرض باطل و حرام است و هم رهن و بانک حق ندارد مالی را که رهن گذارده اند برای گرفتن حق خود بفروشد و نیز اگر کسی آن را بخرد مالک نمی شود. مسأله ۲۴۲۷ چیزی را که صندوقهای قرض الحسنه به عنوان کارمزد و حقّ الزّحمه در برابر خدماتی که برای نگهداری حساب اقساط و امثال این امور می گیرند اشکال ندارد، ولی احتیاط واجب آن است که این مبلغ متناسب با زحمات هزینه های بانک باشد، نه این که همان سود پول را به نام کارمزد بگیرند. صندوقهای قرض الحسنه نمی توانند هیچ گونه شرطی در برابر دادن وام بکنند، مثلاً بگویند شرط وام آن است که کارمزدی بدهند، بنابراین باید کارمزدی را که می گیرند چیزی جداگانه از وام باشد. مسأله ۲۴۲۸ بعضی از صندوق های قرض الحسنه مقداری از سرمایه خود را در کارهای تجاری یا تولیدی به کار می گیرند،

تـا از درآمـد آن هزینه هـای صـندوق یا سوخت و سوز وامها را تأمین کننـد، این کار در صورتی جایز است که صاحبان پول از این جریان باخبر بوده و اجازه داده باشند و درآمد حاصل شده نیز تنها صرف هزینه های بانک شود.

سفته و چک

مسأله ۲۴۲۹ «سفته» به ورقه ای می گویند که پول نیست بلکه سند بدهکاری است، به همین جهت معامله به خود آن واقع نمی شود و آن بر دو قسم است: ۱ سـفته حقیقی که شـخص بـدهکار در مقابل بدهی خود به طلبکار می دهد. ۲ سـفته دوستانه که شخص به دیگری می دهد بی آن که در مقابلش بدهکاری داشـته باشد و مقصود آن است که این سـفته را به شـخص سومی بدهد و مقداری از مبلغ آن را کم کرده پول نقد بگیرد. «چک» نیز مانند «سفته» بر دو قسم است: ۱ چک حقیقی و مدّت دار که نشانه طلب کسی از دیگری است (مثلاًـ در برابر خریـد جنس از دیگری به او چـك داده است) در این صورت، چک مـدّت دار را می توان به مقـداری کمتر از آن با شـخص طلبکار نقداً معامله کرد، یا به شـخص ثالثی به مبلغی کمتر فروخت. ۲ چک دوستانه که چک در مقابل طلب نبوده باشـد. در اینصورت معامله آن اشـکال دارد. مسأله ۲۴۳۰ سـفته حقیقی را اگر کسـی با دیگری به مبلغی کمتر معامله کند مثل این که سـفته هزار تومانی را که سه ماه مـدّت دارد به نهصد تومان پول نقد معامله نماید و در حقیقت یک هزار تومان اسکناسـی را که در ذمّه بـدهکار، طلب دارد، به نهصـد تومـان پول نقـد می فروشـد، این گونه معـامله سـفته اشـکال نـدارد (و آن را تنزیل سـفته گوینـد) ولی معـامله روی سـفته دوسـتانه خـالی از اشـکال نیست، چون بـدهی واقعی در آنجا وجود نـدارد و راههایی که برای حلّ مشـکل آن ذکر شـده هیچ کدام خالی از اشـکال نمی باشد. مسأله ۲۴۳۱ هر کسـی امضاء او در سـفته باشـد حقّ رجوع به او هست، یعنی اگر سـفته دهنده بدهکاری خود را بموقع ندهد طلبکار حق دارد طلب خود را از کسانی که امضاء آنها در سـفته است بگیرد و در واقع کسانی که سفته را امضاء می کنند ضامن بدهکار می شوند که اگر او نپرداخت آنها بپردازند (این نوع ضمان را ضمّ ذمّه به ذمّه می گوینـد و چنان که در احکام ضـمان گفتیم صـحیح است). مسأله ۲۴۳۲ معاملات ارزی جایز است، یعنی می توان اسـکناس ایرانی را به لیره سوری یـا ریال سعودی یا مارک یا دلار معامله کرد و کم و زیاد در آن اشـکالی نـدارد، ولی اگر کسـی پولی را به دیگری قرض بدهـد خواه پول ایرانی باشد یا پول خارجی فقط همان مقدار را می تواند از او بگیرد و زیادتر از آن ربا و حرام اسـت و اگر کسی مقداری پول خارجی مثلاً یکصد مارک به دیگری وام بدهد، بعد ناچار شود در مقابل آن ریال ایرانی تحویل دهد باید به نرخ بازار متعارف و معمول حساب کند، مگر این که طلبکار به کمتر از آن راضی شود.

معاملات سرقفلی

مسأله ۲۴۳۳ سـرقفلی عبـارت است از حقّ اولویّتی که مسـتأجر بر ملـك پیـدا می کنـد در مقابـل پولی که به مالـك در اوّل کار می پردازد و مطابق آن، مسـتأجری که سرقفلی پرداخته در اجاره کردن آن ملک، اولی از دیگران است. سرقفلی در سابق وجود نداشت و امروز در میـان عقلای اهـل عرف وجود دارد و بـا شـرایط زیر صـحیح است: مقـدار سـرقفلی بایـد معلوم باشـد و طرفین بـا میل و رضایت خود معامله را انجام دهند و بالغ و عاقل و رشـید باشند و معنی سرقفلی و لوازم آن را بدانند. مسأله ۲۴۳۴ صاحب ملك می توانـد ملـك خود را به دیگری اجاره دهـد و علاوه بر مال الاجاره از او سـرقفلی بگیرد، در این صورت ملکی را که اجاره داده نمی تواند به دیگری اجاره دهد، هرچند مدّت اجاره تمام شده باشد، ولی اگر مسـتأجر اوّل که سرقفلی پرداخته موافقت کند می تواند به دیگری اجاره دهد، مسـتأجر اوّل نیز حق دارد سـرقفلی آن ملك را به دیگری واگذار کند، خواه به قیمتی بیشتر یا کمتر باشد. مسأله ۲۴۳۵ هرگاه مدّت اجاره ملکی که سـرقفلی آن گرفته شده تمام شود مالك موظّف است آن را به همان مسـتأجر یا شـخص دیگری

که او موافقت کنـد اجـاره دهـد و مقـدار مال الاجاره به قیمت عادلانه روز با نظر کارشـناس مورد اطمینان خواهـد بود. مسأله ۲۴۳۶ کسـی که ملکی را اجاره کرده و سـرقفلی نپرداخته هنگامی که مدّت اجاره به سـر رسید حق ندارد بدون اذن صاحب ملک در آنجا اقامت کنـد و اگر آن را تخلیه نکنـد غاصب و ضامن ملک و ضامن مثل مال الاجاره است، خواه اجاره اوّل کوتاه باشـد یا طولانی و خواه در مدّت اجاره ارزش ملک بالا رفته باشد یا نه و اگر کسی ملک را از چنین شخصی اجاره کند اجاره اش صحیح نیست، مگر این که صاحب ملک رضایت دهـد. مسأله ۲۴۳۷ هرگاه کسـی ملکی را با دادن سـرقفلی به صاحب آن برای مدّتی اجاره کند مادام که وقت اجـاره او تمام نشـده است می توانـد ملک را به دیگری با همان مبلغ اجاره دهـد، ولی حقّ سـرقفلی را به هر مقـداری که با یکدیگر توافق کنند می تواند بگیرد و موافقت صاحب ملک نیز در انتقال اجاره شـرط است، مگر این که از اوّل، این حق به مستأجر واگذار شده باشد.

بیمه

مسأله ۲۴۳۸ بیمـه قراردادی اسـت بیـن بیمـه کننـده و شـرکت یـا شـخص بیمه گر و بر این اسـاس است که در برابر پـولی که به آن شرکت یا آن شـخص می دهد خسارتهای وارده بر انسان یا چیزی را جبران کند و این معامله و قرارداد مسـتقلّی است که با شرایطی که در مسائـل آینـده می آیـد صـحیح است، چه بیمه کالاهـای تجارتی باشـد، یا ساختمانها و اتومبیلها و کشتیها و هواپیماها، یا بیمه کارمنـدان و کـارگران، یا بیمه عمر وماننـد آن که در عرف عقلاء معمول است. مسأله ۲۴۳۹ طرفین بیمه، باید بالغ و عاقل باشـند و قرارداد بیمه را از روی اراده و اختیار انجام دهنـد و هیـچ کـدام سـفیه نباشـند، علاوه بر این بایـد تمام خصوصـیّات را معیّن کننـد از جمله: ۱ تعیین مورد بیمه که فلاـن وسـیله نقلیّه یـا فلان ساختمان و فلان شـخص است. ۲ تعییـن دو طرف قرارداد. ۳ تعیین اقساط و مبلغی را که بیمه کننـده بایـد بـپردازد. ۴ تعیین زمـان بیمه که مثلاًـ از فلاـن روز تـا یـک سـال است. ۵ تعیین خطرهـایی که موجب خسارت می شود، مانند خطر آتش سوزی یا بمباران یا غرق شدن یا سرقت یا وفات یا بیماری، یا هرگونه خطر دیگر. ۶ تعیین سقف قیمت چیزی که بیمه شده مثلاً فلان خانه به مبلغ دو میلیون تومان یا کمتر و بیشتر بیمه شده است، یا به قیمت عادلانه روز و مانند آن و به هر حال بایـد اصول کلی که در بیمه در میان عرف عقلا رایـج است رعایت شود. مسأله ۲۴۴۰ صیغه عقد بیمه را می توان با هر زبانی اجرا کرد و یا قرارداد بیمه را روی کاغذ آورد و آن را امضاء نمود.

مضاربه

مسأله ۲۴۵۲ «مضاربه» آن است که فرد یا افرادی سـرمایه گذاری کنند و فرد یا افراد دیگری با آن سـرمایه کار کنند و درآمد آن را مطابق قراردادی میان خود تقسـیم کنند، و هر کدام سـهمی از آن را ببرند. مسأله ۲۴۵۳ لازم نیست مضاربه حتماً با سـکّه های طلا و نقره باشـد بلکه بـا هر گونه مـالی مضـاربه صـحیح است، همچنین شـرط نیست سـرمایه گـذاری حتماً برای امور تجاری باشـد، بلکه سرمایه گـذاری در امور تولیـد (صـنعتی، کشاورزی و دامـداری وماننـد اینها) را شامل می شود، بنابراین خریـد سـهام کارخانه ها و استفاده از منافع آنها نیز صـحیح است. مسأله ۲۴۵۴ در مضـاربه لازم نیست سـهم دو طرف حتما به صورت درصـدی از منافع (مانند نصف و ثلث و ماننـد آن) باشـد، بلکه می توان سـهم یکی از دو طرف را در مقـدار معیّنی قرار داد، مثلاً گفت در برابر فلان مقـدار سرمایه، ده هزار تومان از منافع سـهم او می شود، به شـرط این که مضاربه مزبور سودی بیش از این مقدار داشته باشد وگرنه صحیح نیست. مسأله ۲۴۵۵ مضـاربه ای که بانکها با پول افراد انجام می دهنـد چنانچه شـرایط شـرعیّه بالا در آن رعایت شود و تنها صورت کاغذ بازی نداشـته باشد صحیح است و سود حاصل از آن مشروع می باشد. مسأله ۲۴۵۶ در مضاربه هرگاه خسارتی بدون تقصیر از

سوی «کار کننده» حاصل شود مربوط به سرمایه است و نمی توان خسارت را بر عهده عامل (کار کننده) قرار داد، یا در میان هر دو تقسیم کرد.

۷- آیه الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی (دام ظله)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور:رساله توضیح المسائل مطابق با فتاوای حضرت آیه‌الله العظمی آقای حاج سید عبدالکریم موسوی اردبیلی (دام‌ظله) / عبدالکریم موسوی اردبیلی، ۱۳۰۴ مشخصات نشر:قم: نجات، ۱۴۲۲ق. = ۱۳۸۰. مشخصات ظاهری:۶۵۱ ص. شابک:۲۵۰۰۰ریال: ۹۶۴-۹۲۵۲۲-۳-۱ ؛ ۱۲۵۰۰ ریال (چاپ ششم)؛ ۱۲۵۰۰ریال (چاپ یازدهم) یادداشت:چاپ ششم: زمستان ۱۳۸۲. یادداشت:چاپ یازدهم: پاییز ۱۳۸۵. یادداشت:عنوان دیگر: رساله توضیح المسائل حضرت آیه‌الله العظمی موسوی اردبیلی (مدظله). یادداشت:کتابنامه به صورت زیرنویس. عنوان دیگر:رساله توضیح المسائل حضرت آیه‌الله العظمی موسوی اردبیلی (مدظله). موضوع:فقه جعفری -- رساله عملیه رده بندی کنگره:BP۱۸۳/۹ /م۸۶ر۵ ۱۳۸۰ رده بندی دیویی:۲۹۷/۳۴۲۲ شماره کتابشناسی ملی:م۸۰-۱۵۳۲۱

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

خمس

احکام خُمس

خمس یک پنجم از مازاد درآمدها و برخی منافع است که انسان به دست آورده است و باید زیر نظر امام معصوم‌علیه السلام مصرف شود و در زمان غیبت امام زمان (عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف)، بهتر است سهم سادات زیر نظر مجتهد جامع الشرایط برای رفع نیازهای سادات فقیر مصرف گردد و سهم امام‌علیه السلام باید زیر نظر مجتهد جامع الشرایط در جهت تعلیم و ترویج مذهب جعفری هزینه گردد. در احادیث شریفه نسبت به پرداختن خمس تأکید زیادی شده است و از آن به حقّ امام‌علیه السلام، سبب تطهیر مال و وسیله‌ای جهت امتحان ایمان یاد شده است؛ حضرت رضاعلیه السلام در جواب نامه یکی از تاجران شیعه فارس می‌نویسد: «... اموال تنها از راهی که خداوند مقرّر فرموده است حلال می‌گردد. همانا خمس، ما را در تقویت دین یاری می‌کند و نیاز آنان که سرپرستی‌شان را به عهده داریم و نیز نیاز شیعیان را تأمین می‌کند و با آن آبرویمان را در مقابل دشمنانمان حفظ می‌کنیم. پس خمس را از ما دریغ نکنید و خود را از دعای ما محروم نسازید، زیرا پرداختن خمس کلید روزی و سبب آمرزش و پاکی شما از گناه و ذخیره آخرتتان است. مسلمان کسی است که به آنچه با خدا پیمان بسته وفا کند نه آن کسی که با زبان اجابت می‌کند و در قلب مخالفت می‌نماید.»(۲۱) «مسأله ۱۸۴۹» خُمس یک واجب عبادی است؛ بنابر این پرداخت آن باید با قصد قربت، یعنی اطاعت خدای متعال انجام شود.

چیزهایی که خُمس در آنها واجب است

«مسأله ۱۸۵۰» در هفت چیز خُمس واجب می‌شود: اوّل: درآمد کسب و کار. دوم: معدن. سوم: گنج. چهارم: مال حلال مخلوط به حرام. پنجم: جواهری که به واسطه غوّاصی (یعنی فرو رفتن در دریا) به دست می‌آید. ششم: غنیمت جنگ. هفتم: زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد و احکام هر یک به تفصیل گفته خواهد شد.

۱ – درآمد کسب و کار

«مسأله ۱۸۵۱» هرگاه انسان از راه کشاورزی یا تجارت یا صنعت یا کسب‌های دیگر مالی به دست آورد، اگرچه مثلاً نماز و روزه میّتی را بجا آورد و از اجرت آن مالی تهیّه کند، چنانچه آن مال از مخارج سال خود و اشخاص تحت تکفّل او بیشتر باشد، باید خمس (یعنی یک پنجم) آن را به دستوری که گفته خواهد شد، بدهد. «مسأله ۱۸۵۲» هدیه، هبه، جایزه، مَهری که زن دریافت می‌کند، مالی که مرد در طلاق خُلع می‌گیرد و همچنین مالی که از راه وصیت، نذر، صدقات مستحبّی، وقف خاص و بلکه وقف عام به انسان می‌رسد، چنانچه به لحاظ مقدار و یا استمرار به اندازه‌ای نباشد که بتواند معیشت انسان و یا بخشی از آن را اداره کند، خمس ندارد وگرنه چنانچه از مخارج سال او زیاد بیاید، باید خمس آن پرداخت شود. ارث خُمس ندارد، ولی اگر مثلاً با کسی خویشاوندی دوری داشته باشد و نداند چنین خویشی دارد، چنانچه مقدار ارثی که از او به وی می‌رسد به قدری باشد که بتواند با آن بخشی از معیشت خود را اداره کند، باید خمس آن را بدهد؛ بلکه اگر به این مقدار هم نباشد، بنابر احتیاط واجب باید خمس آن را بپردازد. «مسأله ۱۸۵۳» هر جنس و مالی که یک بار خُمس آن داده شود، دیگر خُمس به آن تعلّق نمی‌گیرد، مگر این که رشد کرده یا قیمت آن افزایش یابد که مقدار رشد کرده یا افزایش یافته، متعلّق خمس است؛ ولی اگر رشد قیمت بر اثر کاهش ارزش پول باشد – به گونه‌ای که درآمد و غنیمت محسوب نشود – خُمس آن لازم نیست. «مسأله ۱۸۵۴» اگر مالی به انسان ارث برسد و بداند کسی که این مال از او به ارث مانده خُمس آن را نداده، باید خُمس آن را بدهد و نیز اگر در خود آن مال خُمس نباشد ولی انسان بداند کسی که آن مال از او به ارث مانده، خُمس بدهکار است، باید به نسبت سهم الارثی که به وی رسیده، از خمس میّت پرداخت نماید. «مسأله ۱۸۵۵» اگر به واسطه قناعت کردن، چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد. «مسأله ۱۸۵۶» کسی که دیگری مخارج او را می‌دهد، باید خمس تمام مالی را که به دست می‌آورد بدهد؛ ولی اگر مقداری از آن را خرج زیارت و مانند آن کرده باشد، فقط باید خمس باقی‌مانده را بدهد. «مسأله ۱۸۵۷» اگر شخصی ملکی را بر افراد معیّنی (مثلاً بر اولاد خود) وقف نماید، چنانچه در آن ملک زراعت و درختکاری کنند و از آن چیزی به دست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهند. «مسأله ۱۸۵۸» اگر مالی که فقیر بابت خُمس و زکات گرفته از مخارج سال او زیاد بیاید، بنابر احتیاط واجب باید برای تصرف در مقدار زیادی از حاکم شرعی اجازه بگیرد؛ ولی اگر از مالی که به او داده‌اند منفعتی ببرد، مثلاً از درختی که بابت خُمس به او داده‌اند میوه‌ای به دست آورد، باید خُمس مقداری را که از مخارج سال او زیاد می‌آید بدهد. «مسأله ۱۸۵۹» اگر با عین پول خمس نداده جنسی را بخرد؛ یعنی به فروشنده بگوید: «این جنس را با این پول می‌خرم»، معامله‌ای که کرده صحیح است؛ ولی باید خمس را بپردازد. «مسأله ۱۸۶۰» اگر جنسی را بخرد و بعد از معامله قیمت آن را از پول خُمس نداده بدهد، اگرچه در وقت خریدن نیز قصد او این باشد که از پول خُمس نداده عوض را بدهد، معامله‌ای که کرده صحیح است، ولی ذمّه او به مستحقّین خُمس مشغول است. «مسأله ۱۸۶۱» اگر مالی را که خُمس آن داده نشده بخرد، معامله صحیح است و نیاز به اجازه حاکم شرع ندارد و چیزی بر عهده خریدار نیست و فروشنده باید خمس آن را بدهد. «مسأله ۱۸۶۲» اگر چیزی را که خُمس آن داده نشده به کسی هبه کنند یا ببخشند، خمس آن بر عهده هدیه دهنده است و هدیه گیرنده تمام آن را مالک می‌شود و بر عهده او چیزی نیست. «مسأله ۱۸۶۳» اگر از کافر یا کسی که به دادن خُمس عقیده ندارد، مالی به دست انسان آید، واجب نیست

خُمس آن را بدهـد. «مسأله ۱۸۶۴» کسـی که می‌خواهـد خمس مـالی را که در سـال قبل به دست آورده، از درآمـد سال بعـد خود بدهـد، بایـد به انـدازه یـک چهارم مال متعلّق خمس را بپردازد. «مسأله ۱۸۶۵» اگر خُمس را بـا حـاکم شـرع یا وکیل او یا با سیّدی دسـتگردان کند و بخواهد در سال بعد بپردازد، نمی‌تواند از منافع آن سال کسـر نماید، پس اگر مثلاً هزار تومان دسـتگردان کرده و از منـافع سـال بعـد دو هزار تومان بیشتر از مخارج خود داشـته باشـد، بایـد خُمس دو هزار تومان را بدهـد و هزار تومانی را که بابت خُمس سـال قبـل بـدهکار است، از بقیّه بپردازد. «مسأله ۱۸۶۶» هرگـاه بـا پول خُمس داده یـا پولی که خُمس نـدارد، خـانه یا ملکی بخرد، چنانچه قصـد او تجارت با آن نباشـد بلکه بخواهـد خود از آن اسـتفاده نمایـد، در این صورت ترقّی قیمت آن خُمس ندارد و اگر آن را به ملـک دیگری تبـدیل کنـد نیز خُمس نـدارد؛ ولی اگر آن را بیشتر از آنچه خریـده بفروشـد، چنانچه رشـد قیمت بر اثر کاهش ارزش پول نباشـد بلکه ترقّی به خاطر قیمت بازار باشد و از مخارج سالانه زیاد بیاید، باید خُمس ترقی قیمت آن را بپردازد و همچنین اگر قصـد او تجارت با آن باشد و یک سال از ترقّی قیمت آن بگذرد، چنانچه رشد قیمت بر اثر کاهش ارزش پول نباشد و امکـان فروش داشـته باشـد به گونه‌ای که در نظر مردم سود موجود حسـاب شود، خُمس ترقّی قیمت را بایـد بپردازد. «مسـأله ۱۸۶۷» تاجر و کاسب و صنعتگر و مانند اینها، پس از گذشت یک سال از وقتی که منافع عایدشان می‌شود، باید خُمس آنچه را که از خرج سال آنان زیاد می‌آید بدهند و کسـی که شغل او کاسبی نیست، اگر اتّفاقاً معامله‌ای کند و منفعتی ببرد، پس از گذشت یک سال از هنگامی که فایـده برده، بایـد خُمس مقـداری را که از خرج سال او زیاد آمـده بدهد. «مسأله ۱۸۶۸» هزینه‌ای که برای دست‌یـابی به سود صـرف می‌شود، ماننـد کرایه حمل و نقل، دلالی و ماننـد آن و حتی اسـتهلاک ماشـین‌آلات و ابزار کاری که جزیی از سـرمایه است، از مجموع درآمـد سال کم می‌شود و خمس باقی‌مانده پرداخت می‌گردد. «مسأله ۱۸۶۹» اگر اجیر شـود که عملی را طی چند سـال انجـام دهـد و اجرت همه را یـک مرتبه دریـافت نمایـد، اجرت بر آن سال‌ها تقسیـم می‌شود و آنچه در مقابل کار، در هر سال است، درآمـد آن سال می‌باشد، مگر این که اجرت در مقابل کل کار پرداخت شده باشد و جزء جزء کار در نظر گرفته نشده باشد، به نحوی که اگر کار را نیمه تمام بگـذارد مستحقّ هیچ مقدار از اجرت نخواهد بود که در این صورت تمام اجرت دریافتی، درآمد همـان سـالی است که در آن سـال آن را دریـافت کرده است. «مسأله ۱۸۷۰» انسـان می‌توانـد در بین سال هر وقت منفعتی به دسـت آورد، خُمس آن را بدهـد و جایز است دادن خُمس را تا آخر سال تأخیر بینـدازد و همچنین می‌توانـد برای هر منفعتی سال جداگانه قرار دهـد و اگر برای دادن خُمس، سال شمسـی قرار دهد، مانعی ندارد. «مسأله ۱۸۷۱» اگر کسـی که مانند تاجر و کاسب باید برای دادن خُمس سال قرار دهـد منفعتی به دست آورد و در بین سال بمیرد، بایـد مخارج تا هنگام مرگ او را از آن منفعت کسـر کنند و خُمس باقی مانـده را بدهند. «مسأله ۱۸۷۲» اگر قیمت جنسـی که برای تجارت خریـده بالا رود و آن را نفروشد و در بین سال قیمت آن پایین آیـد، خُمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست. «مسأله ۱۸۷۳» اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و به امیـد آن که قیمت آن بالاتر رود، تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد و قیمت آن تنزل پیدا کند، خمس مقداری را که بالا رفته، بایـد بدهـد؛ ولی اگر به انـدازه‌ای نگه دارد که تجار معمولاً برای گران شدن جنس آن را نگه می‌دارند، لازم نیست خُمس مقداری را که قیمت آن بالا رفته و سپس پایین آمـده، بدهد. «مسأله ۱۸۷۴» اگر غیر از چیزی که برای تجارت خریـده، مالی داشـته باشد که خُمس آن را داده یا خُمس نداشـته باشـد، چنانچه قیمت آن بالا رود و آن را بفروشـد، مقداری که بر قیمت آن اضافه شده، چنانچه در مخارج سال مصرف نشود خُمس دارد و چنانچه درختی که خریده رشد کند و بزرگ شود و یا گوسفندی که خریده چاق شود، در صورتی که مقصود او از نگهـداری آنها این بوده که از ترقّی عین آنها سود ببرد، باید خُمس آنچه را که زیاد شده بدهد. «مسأله ۱۸۷۵» سـرمایه‌ای که بـا آن تنها مؤونه زنـدگی را به دست می‌آورد، نه بیش از آن را، خمس نـدارد و اگر بیش از مؤونه خود را از سرمایه به دست آورد، بایـد به نسبت مقـدار زیادی، خمس سـرمایه را پرداخت کنـد. این حکم در تمام مسایل دیگری که در مورد سرمـایه گفته می‌شود، جاری است. «مسأله ۱۸۷۶» زمین‌هـای موات چنـانچه برای تجارت یا بهره بردن از کشت و زرع آن آباد شود،

جزء سرمایه به حساب می‌آید؛ ولی اگر برای تفریح و استراحت شخصی خود و زن و فرزندانش باشد و قصد تجارت و کسب نداشته باشد، در صورتی که عرفاً خارج از شأن او نباشد، جزء سرمایه محسوب نمی‌شود بلکه مؤونه است. «مسأله ۱۸۷۷» اگر تاجر یا کاسب و یا کشاورز از درآمد سالانه خود وسیله نقلیه‌ای بخرد، چنانچه آن را برای استفاده در کسب و کار خریده باشد، حکم سرمایه را دارد؛ و اگر برای استفاده خانوادگی و برآوردن نیاز زندگی خریده باشد، جزء مؤونه است و خُمس آن واجب نیست و چنانچه برای هر دو باشد، به نسبتی که برای کسب و کار از آن استفاده می‌کند، حکم سرمایه را دارد. «مسأله ۱۸۷۸» وسیله نقلیه‌ای که انسان برای مسافرت‌های شخصی خود و خانواده و یا رفتن به زیارت می‌خرد، اگر خارج از شأن متعارف او نباشد، جزء مخارج همان سال به حساب می‌آید و خُمس ندارد، هرچند برای سال‌های بعد باقی بماند. «مسأله ۱۸۷۹» کسی که مقداری از درآمد خود را به تدریج برای ساختن مغازه یا آباد کردن زمین موات یا احداث باغ مصرف نموده و آن زمین یا باغ جزء مؤونه او محسوب نمی‌شود، باید در آخر سال خُمس آن را بپردازد و اگر اصل زمینِ آباد شده نیز افزایش قیمت پیدا کرده باشد، باید آخر سال خُمس افزایش قیمت را بدهد؛ ولی اگر قصد او از نگهداری زمین ترقی قیمت و سود بردن نباشد، چنانچه یک بار خُمس آن را بدهد، در سال‌های بعد تا زمانی که آن را نفروخته دادن خُمس آن واجب نیست. «مسأله ۱۸۸۰» اگر از درآمد بین سال باغی احداث کند تا بعد از بالا ـ رفتن قیمت، آن را بفروشد، علاوه بر خمس قیمت کلّ باغ در سر سال اوّل، باید خمس میوه و زیادی قیمت باغ را در سال‌های بعد بدهد؛ ولی اگر قصدش این باشد که خودش از میوه آن استفاده کند، فقط باید خمس میوه‌ای را که از مصارف سالانه وی زیاد آمده است، بپردازد. «مسأله ۱۸۸۱» اگر درخت بید و چنار و مانند اینها را بکارد، سالی که هنگام فروش آنهاست، اگرچه آنها را نفروشد، باید خُمس آنها را بدهد؛ ولی اگر مثلاً از شاخه‌های آن که معمولاً هر سال می‌بُرند استفاده‌ای ببرد و به تنهایی یا با منفعت‌های دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید، در آخر هر سال باید خُمس آن را بدهد. «مسأله ۱۸۸۲» کسی که چند رشته کسب دارد، مثلاً ـ اجاره ملک می‌گیرد و خرید و فروش و زراعت نیز می‌کند، چه برای هر رشته، سرمایه و دخل و خرج و حساب صندوق جداگانه داشته باشد و چه دخل و خرج و حساب صندوق آنها یکی باشد، می‌تواند همه را آخر سال یک جا حساب کند و اگر نفع داشته باشد، خُمس آن را بدهد. «مسأله ۱۸۸۳» آنچه از منافع کسب در بین سال به مصرف خوراک، پوشاک، اثاثیه، خرید منزل، عروسی، جهیزیه دختر، زیارت و مانند اینها می‌رسد، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد و زیاده‌روی هم نکرده باشد، خُمس ندارد. «مسأله ۱۸۸۴» مالی که انسان به مصرف نذر و کفّاره می‌رساند، جزء مخارج سالانه است و نیز مالی که به کسی می‌بخشد یا جایزه می‌دهد، در صورتی که بیشتر از شأن او نباشد، از مخارج سالانه حساب می‌شود. «مسأله ۱۸۸۵» اگر دختر در معرض ازدواج باشد و انسان نتواند جهیزیّه او را از درآمد سالی که در آن ازدواج می‌کند تهیّه کند و مجبور باشد که از قبل، هر سال مقداری از آن را تهیّه نماید و دادن خمس جنس تهیّه شده، موجب عدم توانایی برای تهیّه جهیزیّه و یا تأخیر در تهیّه آن از وقت حاجت شود و یا در شهری باشد که معمولاً هر سال مقداری از جهیزیّه دختر را تهیّه می‌کنند به گونه‌ای که تهیّه نکردن آن عیب باشد، چنانچه در بین سال از منافع آن سال جهیزیّه بخرد و سال بر آن بگذرد، خُمس ندارد. «مسأله ۱۸۸۶» اگر انسان به چیزی نیاز فعلی داشته باشد و نتواند آن را با درآمد یک سال تهیّه کند، مثل این که محتاج خانه باشد و نتواند در یک سال خانه بخرد و یا خانه بسازد، در صورتی که در این رابطه زمین یا وسایل و اجناسی مانند آجر، سیمان، آهن و... تهیّه کند و سال بر آنها بگذرد – چه در ساختمان به کار رفته باشد و چه هنوز به کار نرفته باشد – خمس ندارد؛ ولی اگر به جای تهیّه زمین و وسایل و اجناس، پول ذخیره کند، در صورتی خمس ندارد که دادن خمس سبب عدم قدرت بر تهیّه چیز مورد نیاز و یا تأخیر در تهیّه آن شود، وگرنه بنابر احتیاط واجب باید خمس آن پول را بپردازد. «مسأله ۱۸۸۷» تشریفات منزل و زندگی و هزینه اِیاب و ذهاب و میهمانی‌های انسان و خانواده او، اگر از حدّ متعارف و شأن او بیشتر نباشند، خُمس ندارند و اگر از حدّ متعارف و شأن او بیشتر باشند، باید خُمس زاید بر متعارف را بپردازد و شأن افراد به حسب زمان‌ها و شهرها و اوضاع معیشت عمومی مردم متفاوت می‌باشد. «مسأله ۱۸۸۸» مالی که انسان خرج

سفر حجّ و زیارت‌های دیگر می کند، از مخارج سالی حساب می‌شود که در آن شروع به مسافرت کرده است، اگرچه سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد. «مسأله ۱۸۸۹» اگر برای حجّ واجب ناچار باشد از چند سال قبل ثبت نام کند و هزینه را بدهد، خُمس به آن تعلق نمی گیرد؛ ولی چنانچه ثبت نام برای حجّ، فقط به معنی حقّ اولویّت باشد و پول در ملکیّت او باقی بماند، پس از گذشت سال، بنابر احتیاط واجب باید خمس آن را بپردازد. «مسأله ۱۸۹۰» کسی که از کسب و تجارت فایده‌ای برده، اگر مال دیگری نیز داشته باشد که خُمس آن واجب نباشد، می تواند مخارج سال خود را فقط از فایده کسب حساب کند. «مسأله ۱۸۹۱» هرگاه از درآمد سال چیزی مانند خانه یا ماشین سواری یا فرش و یا سایر وسایل زندگی را در بین سال تهیّه کند و یا بخرد و در سال‌های بعد آن را بفروشد، چنانچه پول آن را در مؤونه صرف نماید، مانند این که خانه دیگری را که نیاز دارد بخرد، خُمس ندارد و هر مقدار از آن از مخارج سالانه زیاد بیاید، باید خمس آن را پرداخت نماید. «مسأله ۱۸۹۲» اگر با سودی که از کسب و کار به دست آورده، پیش از پرداختن خُمس، اثاثیه و لوازم منزل یا کتاب و مانند اینها را بخرد، هر وقت به طور کلّی احتیاج او از آنها برطرف شد، تا وقتی آنها را نفروخته، لازم نیست خمس آنها را بدهد و پس از فروش چنانچه پول آنها را در مؤونه دیگری صرف نکند، باید خُمس آن را بپردازد. حکم زیورآلات زنانه نیز اگر وقت زینت کردن با آنها بگذرد همین است. «مسأله ۱۸۹۳» اگر مستأجر مبلغی را به عنوان سرقفلی مغازه بپردازد، آن سرقفلی جزء سرمایه است و حکم آن را دارد و کسی که مبلغ سرقفلی را گرفته، اگر تا آخر سال آن را به مصرف مؤونه زندگی نرساند و باقی بماند، باید خُمس آن را بدهد. «مسأله ۱۸۹۴» اگر از منفعت کسب برای مصرف سال خود آذوقه‌ای بخرد و در آخر سال مقداری از آن زیاد بیاید، باید خُمس آن را بدهد و چنانچه بخواهد قیمت آن را بدهد، باید قیمت فعلی آن را حساب کند. «مسأله ۱۸۹۵» اگر در یک سال منفعتی نبرد، نمی‌تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می‌برد کسر نماید. «مسأله ۱۸۹۶» اگر در اوّل سال منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی به دست آورد، نمی‌تواند مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر کند. «مسأله ۱۸۹۷» اگر پس از آن که منفعتی به دست آورد، مقداری از سرمایه او از بین برود و از باقی‌مانده آن منافعی به دست آورد که از خرج سال او زیاد بیاید، می‌تواند مقداری را که از سرمایه کم شده، بردارد و این مقدار مشمول خُمس نمی‌شود. «مسأله ۱۸۹۸» اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از مال او از بین برود، بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند از منفعتی که به دست می‌آورد آن چیز را تهیّه کند؛ ولی اگر در همان سال به آن چیز احتیاج داشته باشد، می‌تواند در بین سال از منافع کسب آن را تهیّه نماید. «مسأله ۱۸۹۹» کسی که از درآمد سال خود به مردم قرض داده و در پایان سال از آنها طلبکار است، اگر طلب او با مطالبه دریافت شده و مانند نقد محسوب شود، باید در پایان سال خُمس آن را بپردازد؛ ولی اگر هنوز وقت دریافت آن نرسیده باشد یا فعلاً وصول نشود، خُمس آن واجب نیست؛ امّا هنگامی که وصول نمود، باید بلافاصله خُمس آن را بدهد، مگر آن که آن را در مؤونه لازم و فوری خود مصرف نماید. «مسأله ۱۹۰۰» کاسبی که در طول سال به مردم نسیه داده است، اگر در آخر سال وقت وصول آن رسیده و قابل وصول بوده و مانند نقد باشد، باید خُمس سود آن را پرداخت نماید و چنانچه وقت وصول آن رسیده ولی قابل دریافت نیست، به محض دریافت باید خمس سود آن را بدهد، مگر آن که آن را در مؤونه لازم و فوری خود مصرف نماید و در صورتی که وقت وصول آن در سال بعد باشد، سود آن جزء درآمد سال بعد است. «مسأله ۱۹۰۱» افرادی که در ادارات دولتی یا مؤسّسات خصوصی کار می کنند و معمولاً اداره، مقداری از حقوق آنان را پس‌انداز می کند تا هنگام بازنشستگی به تدریج به آنان پرداخت نماید، پس از بازنشستگی هر مقدار که در هر سال به آنان بدهند، جزء درآمد آن سال حساب می‌شود و لازم نیست خُمس آن را فوراً پرداخت نمایند. «مسأله ۱۹۰۲» اگر برای مخارج خود قرض کند، می‌تواند در آخر سال مقدار قرض خود را از منفعتی که در آن سال به دست آورده، کسر نماید و خمس بقیّه منفعت را بدهد، حتّی اگر قرض خود را در آن سال نپردازد. «مسأله ۱۹۰۳» اگر برای مخارج خود قرض کند و در آن سال قرض خود را نپردازد و از منفعت آن سال نیز آن را کسر نکند، می‌تواند از منافع سال‌های بعد قرض خود را ادا نماید. «مسأله ۱۹۰۴» اگر

برای زیاد کردن مال یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد قرض کند، چنانچه از منافع کسب آن قرض را بدهد، در سر سال باید خمس ارزش مال یا ملک در سر سال را بپردازد، ولی اگر مالی که قرض کرده و چیزی که از قرض خریده از بین برود و ناچار شود که قرض خود را بدهد، می‌تواند از منافع کسب، قرض را ادا نماید. «مسأله ۱۹۰۵» خمس مال حلال مخلوط به حرام را مانند خمس اموال دیگر می‌تواند از همان چیز بدهد یا به مقدار قیمت خُمس که بدهکار است، پول بدهد. «مسأله ۱۹۰۶» کسی که خُمس بدهکار است، می‌تواند آن را به ذمّه بگیرد و در تمام مال تصرّف کند و به ذمّه گرفتن یعنی این که خود را بدهکار اهل خُمس بداند و تصمیم جدی داشته باشد که خمس را پرداخت نماید؛ ولی برای تأخیر در پرداخت خمس، باید از حاکم شرع اجازه بگیرد. «مسأله ۱۹۰۷» اگر خمس به مالی تعلّق بگیرد، چنانچه کسی که خُمس بدهکار است با حاکم شرع مصالحه کند، می‌تواند در تمام آن مال تصرّف نماید. «مسأله ۱۹۰۸» اگر کسی که با دیگری شریک است خُمس منافع خود را بدهد و شریک او خُمس ندهد، شراکت آنها صحیح است و تصرّف در مال مشترک برای کسی که خمس می‌دهد جایز است. «مسأله ۱۹۰۹» اگر طفل صغیری سرمایه‌ای داشته باشد و از آن منافعی به دست آید، لازم نیست خُمس آن پرداخت شود، مگر این که بعد از بلوغ تا یک سال آن را در مخارج خود صرف نکند. «مسأله ۱۹۱۰» کسانی که تحت تکفّل افرادی هستند که خمس نمی‌پردازند – مانند زن و فرزندان که تحت تکفّل همسر و پدر خویش می‌باشند – و همچنین میهمانی که وارد خانه شخصی می‌شود که یقین دارد اموال وی متعلّق خمس است و مانند آنها، می‌توانند در اموالی که تحت اختیار آنها قرار داده می‌شود، تصرّف کنند و از این جهت تکلیفی متوجّه آنان نیست و پرداخت خمس بر عهده صاحب اموال است. «مسأله ۱۹۱۱» اگر کسی با پول خمس نداده ملکی بخرد و قیمت آن بالا رود، معامله صحیح است و نیاز به اذن حاکم شرع ندارد و فقط باید خمس آن پول را بدهد؛ ولی چنانچه اصلاً ملتزم به پرداخت خمس نباشد، بلکه تصمیم به عدم پرداخت خمس داشته باشد، در صورتی که معامله را به نحو شخصی انجام داده باشد، ضامن خمس افزایش قیمت ملک نیز می‌باشد. «مسأله ۱۹۱۲» اگر کسی که چندین سال خمس نداده است، از منافع کسب چیزی را که به آن احتیاج ندارد بخرد و یک سال از کسب آن درآمد بگذرد، باید خُمس آن چیز را بدهد و اگر اثاث خانه و چیزهای دیگری را که به آنها احتیاج دارد مطابق شأن خود خریده باشد، چنانچه بداند آنها را با درآمدی که سال بر آن نگذشته خریده، لازم نیست خمس آن‌ها را بدهد و اگر نداند با درآمدی که سال بر آن گذشته خریده یا نه، بنابر احتیاط واجب باید با حاکم شرع مصالحه کند.

۲ – معدن

«مسأله ۱۹۱۳» معادن جزء انفال است و اختیار آنها در دست امام معصوم‌علیه السلام است و در زمان غیبت، برای استخراج آنها بنابر احتیاط واجب باید از حاکم شرعی اجازه گرفته شود و استخراج کننده با شرایطی که گفته خواهد شد، باید خمس آن را بپردازد. «مسأله ۱۹۱۴» اگر از معدن طلا، نقره، سرب، مس، آهن، نفت، زغال سنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمک و سایر معادن چیزی به دست آورد و به مقدار نصاب برسد،استخراج کننده باید خُمس آن را بدهد؛ ولی در مثل معادن نفت، طلا و نقره که دولت استخراج می‌کند، تعلق خُمس محلّ اشکال است. «مسأله ۱۹۱۵» نصاب معدن ۱۵ مثقال معمولی طلاست، یعنی اگر قیمت چیزی که از معدن استخراج شده، بعد از کم کردن مخارج، به ۱۵ مثقال (۳۱۲/۷۰ گرم) طلا برسد، باید خمس آن را بدهد. «مسأله ۱۹۱۶» اگر قیمت استفاده‌ای که از معدن برده به ۱۵ مثقال طلا نرسد، خُمس آن در صورتی لازم است که از مخارج سالش زیاد بیاید. «مسأله ۱۹۱۷» گچ، آهک، گِل سرشور و گِل سرخ، بنابر احتیاط واجب از معدن محسوب شده و خُمس دارد. «مسأله ۱۹۱۸» کسی که از معدن چیزی به دست می‌آورد، باید خُمس آن را بدهد، چه معدن روی زمین باشد یا زیر آن، در زمینی باشد که ملک است یا در جایی

باشـد که مالک نـدارد. «مسأله ۱۹۱۹» اگر ندانـد چیزی را کـه از معـدن اسـتخراج کرده به ارزش ۱۵ مثقـال طلا می‌رسـد یا نه، بنابر احتیاط واجب، چنانچه به راحتی امکان‌پذیر باشد، باید با وزن کردن یا از راه دیگر، قیمت آن را معلوم کند. «مسأله ۱۹۲۰» اگر چند نفر چیزی از معدن استخراج کنند و بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده‌اند، سهم هر یک از آنها به ارزش ۱۵ مثقال طلا برسد، باید خُمس آن را بدهد.

۳ – گنج

«مسأله ۱۹۲۱» گنـج مالی است که در زمین، درخت، کوه یا دیوار پنهان باشد و کسـی آن را پیدا کند و به گونه‌ای باشد که عرفاً به آن گنج بگویند. «مسأله ۱۹۲۲» اگر گنج جزء عتایق باشد، از انفال محسوب می‌شود و برای تصرّف در آن، بنابر احتیاط واجب باید از حاکم شرعی اجازه گرفت. چنانچه گنج، سکّه طلا و نقره باشد، با داشتن شرایطی که گفته می‌شود، باید خمس آن پرداخت شود و اگر طلاـ و نقره غیر مسـکوک و یـا جـواهرات دیگر باشـد نیز بنـابر احتیـاط واجب بایـد خمس آن را بـپردازد و در غیر از مـوارد مـذکور، چنانچه مقدار آن به اندازه‌ای باشد که بتواند بخشـی از معیشت او را اداره کند و از مخارج سال وی زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهـد. «مسأله ۱۹۲۳» اگر انسان در زمینی که ملک کسـی نیست گنجی پیـدا کنـد، با رعایت شـرایطی که در مسأله قبل گفته شـد، گنـج مال خود او می‌باشد و متعلّق خمس است. «مسأله ۱۹۲۴» نصاب گنـج اگر نقره باشد ۱۰۵ مثقال (۱۸۷/۴۲۹ گرم) نقره و اگر طلا باشد ۱۵ مثقال (۳۱۲/۷۰ گرم) طلاست و اگر جواهرات دیگر باشد، چنانچه قیمت آن به ۱۰۵ مثقال نقره و یا ۱۵ مثقال طلا برسـد، بایـد خمس آن را بدهـد. در تمام این موارد، نصاب بعـد از کم کردن مخارج ملاحظه می‌شود. «مسأله ۱۹۲۵» اگر در زمینی که از دیگری خریـده گنجی پیـدا کنـد که جزء عتایق نباشد و بداند مالک ندارد و یا مالک آن از آن اعراض کرده است، آن گنج مال خود اوست و چنانچه طلا، نقره و یا جواهرات باشد، باید خمس آن را بدهد و چنانچه احتمال دهد که مال یکی از مالکان قبلی است، بایـد به مالک قبلی اطّلاع دهد و چنانچه معلوم شود مال او نیست، باید به کسـی که پیش از او مالک زمین بوده اطّلاع دهد و به همین ترتیب به همه کسـانی که پیش از او مالـک زمین بوده‌انـد خبر دهـد و اگر مالک آن معلوم نشود، حکم مجهول المالک را دارد. «مسأله ۱۹۲۶» اگر در ظرف‌های متعـددی که در یک جا دفن شده‌انـد، اموالی پیـدا کند که قیمت آنها روی هم به حدّ نصاب برسـد، بایـد خُمس آنها را بدهد؛ ولی چنانچه در چند جا گنج پیدا کند، اگر عرفاً بیش از یک گنج محسوب شود، خُمس هر کدام از آنها که قیمت آن به حـدّ نصاب برسد، واجب است و گنجی که قیمت آن به این مقدار نرسد، حکم درآمد کسب و کار را دارد. «مسأله ۱۹۲۷» اگر دو یا چنـد نفر گنجی را پیـدا کننـد و قیمت سـهم هر یک از آنان به حدّ نصاب برسد، باید هر یک خُمس سـهم خود را بدهنـد. «مسأله ۱۹۲۸» اگر کسـی چهارپایی را بخرد و در شـکم آن مالی پیـدا کنـد، چنانچه احتمال دهـد که مال فروشـنده است، بایـد به او خبر دهـد و اگر معلوم شود مال او نیست، بایـد به ترتیب، صاحبان قبلی آن را خبر کند و چنانچه متعلق به هیچ یک از آنان نباشد، مال خود اوست و خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد و اگر مالی را از شـکم ماهی یا حیوانی غیر از چهارپایان که خریداری کرده، پیـدا کنـد، چنـانچه بدانـد آن مـال متعلّق به فروشـنده است، بایـد به او اطّلاـع دهـد، ولی اگر احتمـال دهـد که آن مال از آنِ فروشـنده است، لازم نیست به او خبر دهـد و مال خود اوست و چنانچه مقدار آن به اندازه‌ای باشد که بتواند بخشـی از معیشت او را اداره کند و از مخارج سال وی زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.

۴ – مال حلال مخلوط به حرام

«مسأله ۱۹۲۹» اگر مال حلال با مال حرام به نحوی مخلوط شود که انسان نتوانـد آنها را از یکـدیگر تشـخیص دهـد و هیـچ کدام از صـاحب مـال حرام و مقـدار آن معلوم نباشـد، بایـد خُمس تمـام مال را بدهـد و بعـد از دادن خُمس، بقیّه مال حلال می‌شود. «مسأله ۱۹۳۰» اگر مـال حلاـل بـا حرام مخلـوط شود و انسـان مقـدار حرام را بدانـد ولی صـاحب آن را نشـناسد، بایـد آن مقـدار را به نیّت صاحب آن صـدقه بدهد و احتیاط واجب آن است که از حاکم شـرع نیز اجازه بگیرد. «مسأله ۱۹۳۱» اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولی صاحب آن را بشـناسد، باید یکدیگر را راضـی نمایند و چنانچه صاحب مال راضی نشود، در صورتی که انسان بداند مقدار معیّنی مال اوست وشک کند که بیشتر از آن نیز مال او هست یا نه، باید مقداری را که یقین دارد مال اوست به او بدهـد و احتیاط مسـتحب آن است که مقـدار بیشتری را که احتمال می‌دهـد مال اوست، به او بدهـد؛ ولی چنانچه بداند یکی از دو مال، متعلّق به شـخص دیگری است و نتواند رضایت او را جلب نماید، باید نصف هر یک از آن دو مال را به آن شخص بدهد. «مسأله ۱۹۳۲» اگر خمس، زکـات، وقف خـاصّ و یا وقف عامّ با مال کسـی مخلوط شود، حکم مالی را دارد که صاحب آن معلوم است و بایـد نزد خود و خداوند محاسبه کند و آن را پرداخت نماید. «مسأله ۱۹۳۳» اگر خُمس مـال حلال مخلوط به حرام را بدهـد و بعـد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خُمس بوده، بنابر احتیاط واجب، آن مقداری را که می‌داند از خُمس بیشتر بوده، با اذن حـاکم شـرع از طرف صـاحب آن به مصـرف مشترک خمس و مـال مجهول المالک برسانـد. «مسأله ۱۹۳۴» اگر خُمس مـال حلال مخلوط به حرام را بدهـد و سپس صـاحب آن پیـدا شود، لاـزم نیست چیزی به او بدهـد؛ ولی چنانچه مالی را که صاحب آن معلوم نیست، خودش از طرف او صـدقه بدهـد، اگر بعـداً صاحب آن پیـدا شـد و راضـی به آن صـدقه نشـد، باید مثل یا قیمت آن را به او بدهد؛ اما اگر آن مال را به حاکم شـرعی تحویل دهد و سـپس صاحب آن پیدا شود، ضامن نیست. «مسأله ۱۹۳۵» اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود و مقـدار حرام معلوم باشـد و انسان بدانـد که صاحب آن از چند نفر معیّن بیرون نیست ولی نتواند بفهمد کیست، بایـد تـا حـدّ امکان از تمام آنان تحصـیل رضایت نمایـد و اگر ممکن نگردیـد، آن مقـدار از مال را بین آنان به طور مساوی تقسـیم نماید.

۵ – جواهری که به واسطه غوّاصی به دست می‌آید

«مسأله ۱۹۳۶» اگر به واسـطه غوّاصـی (یعنی فرو رفتن در دریا و مانند آن) لؤلؤ و مرجان یا جواهر دیگری را که با فرو رفتن در دریا بیرون می‌آیـد، بیرون آورنـد – روییـدنی باشـد یا معـدنی – جزء انفال محسوب می‌شود و تصـرّف در آن بنابر احتیاط واجب باید با اجـازه حـاکم شـرعی باشـد و چنانچه بعـد از کم کردن مخارجی که برای بیرون آوردن آن کرده‌انـد، قیمت آن به ۱۸ نخود (۴۵۶/۳ گرم) طلا برسد، باید خُمس آن را بدهند، چه در یک دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشـند یا در چند دفعه – به شرط آن که عرفاً یک اسـتخراج محسوب شود – آنچه بیرون آمـده از یک جنس باشـد یا از چند جنس، ولی اگر چند نفر آن را بیرون آورده باشـند، قیمت سهم هر کدام از آنان که به ۱۸ نخود طلا برسد، باید خُمس سهم خود را بدهد. «مسأله ۱۹۳۷» اگر بدون فرو رفتن در دریا با وسایلی جواهر بیرون آورد یا از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد، در صورتی باید خُمس آن را بدهد که این کار شغل او باشد و یا درآمد آن بتواند بخشـی از معیشت او را تأمین کند و به تنهایی یا با منفعت‌های دیگر، از مخارج سال او زیاد بیاید. «مسأله ۱۹۳۸» خُمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان بدون غوّاصی می‌گیرد، در صورتی واجب است که آنها را برای کسب بگیرد و به تنهـایی یـا با منفعت‌های دیگر کسب او، از مخارج سالش زیادتر باشـد. «مسأله ۱۹۳۹» اگر انسان بـدون قصـد این که چیزی از دریا بیرون آورد، در دریا فرو رود و اتّفاقاً جواهری به دست او آیـد، در صورتی که به حـدّ نصاب برسد و قصد کند که آن چیز ملک او باشد، باید خُمس آن را بدهد. «مسأله ۱۹۴۰» اگر انسان در آب فرو رود و حیوانی را بیرون آورد و در شـکم آن جواهری پیـدا کند

که قیمت آن ۱۸ نخود طلا یا بیشتر باشد، چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد که نوعاً در شکم آن جواهر است، باید خُمس آن را بدهد و اگر اتّفاقاً جواهر را بلعیده باشد، از بابت آنچه از طریق غوّاصی به دست می‌آید، خمس ندارد. «مسأله ۱۹۴۱» حکم رودخانه‌های بزرگ مانند دجله، فرات و نیل، اگر فرض شود که در آنها نیز مانند دریا جواهر به عمل آید، از لحاظ آنچه که با غوّاصی به دست می‌آید، مانند حکم دریاست. «مسأله ۱۹۴۲» اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد که قیمت آن ۱۸ نخود طلا ـ یا بیشتر باشد، باید خُمس آن را بدهد و چنانچه از روی آب یا از کنار دریا به دست آورد، اگر قیمت آن به مقدار ۱۸ نخود طلا نیز نرسد، بنابر احتیاط واجب باید خمُس آن را بدهد. «مسأله ۱۹۴۳» کسی که کسب او غوّاصی یا استخراج معدن است، اگر خُمس آنها را بدهد و چیزی از مخارج سال او زیاد بیاید، لازم نیست دوباره خُمس آنها را بدهد. «مسأله ۱۹۴۴» اگر بچّه‌ای معدنی را استخراج کند یا گنجی پیدا کند یا به واسطه فرو رفتن در دریا جواهری بیرون آورد، لازم نیست خمس آن پرداخت شود؛ ولی چنانچه مال حلال او با حرام مخلوط شود، بنابر احتیاط واجب باید پس از بلوغ خودش خمس را بپردازد.

۶ – غنیمت

« مسأله ۱۹۴۵» اگر مسلمانان به امر امام معصوم‌علیه السلام با کفّار جنگ کنند و چیزهایی را در جنگ به دست آورند، به آنها غنیمت گفته می‌شود و مخارجی را که برای غنیمت کرده‌اند، مانند مخارج نگهداری و حمل و نقل آن و نیز مقداری را که امام‌علیه السلام صلاح می‌داند به مصرفی برساند و چیزهایی را که مخصوص به امام است، باید از غنیمت کنار بگذارند و خُمس بقیّه آن را بدهند.

۷ – زمینی که کافر ذِمّی از مسلمان می‌خرد

« مسأله ۱۹۴۶» اگر کافر ذِمّی زمینی را از مسلمان بخرد، باید خُمس آن را از همان زمین بدهد و اگر پول آن را نیز بدهد اشکال ندارد و نیز اگر خانه و مغازه و مانند اینها را از مسلمان بخرد، چنانچه زمین آن را جداگانه قیمت کنند و بفروشند، باید خُمس زمین آن را بدهد و اگر خانه و مغازه را روی هم بفروشند و زمین به تبع آن منتقل شود، خُمس زمین واجب نیست و برای دادن این خُمس قصد قربت لازم نیست، بلکه حاکم شرع نیز که خُمس را از او می‌گیرد، لازم نیست قصد قربت نماید. «مسأله ۱۹۴۷» اگر کافر ذِمّی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگری نیز بفروشد، خمسی که به خاطر خرید زمین بر او واجب شده بود، ساقط نمی‌شود و نیز اگر بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد، باید خُمس آن را از همان زمین یا از مال دیگرش بدهد. «مسأله ۱۹۴۸» اگر کافر ذِمّی هنگام خریدن زمین شرط کند که خُمس را ندهد یا شرط کند که فروشنده خُمس آن را بدهد، شرط او صحیح نیست و باید خُمس را بدهد؛ ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خُمس را از طرف او به صاحبان خُمس بدهد، اشکال ندارد. «مسأله ۱۹۴۹» اگر مسلمان زمینی را به طریقی غیر از خرید و فروش، ملک کافر کند و عوض آن را بگیرد، مثلاً به او صلح نماید، دادن خمس بر کافر لازم نیست. «مسأله ۱۹۵۰» اگر کافر ذِمّی صغیر باشد و ولیّ او زمینی را برای او بخرد، لازم نیست خمس آن را بپردازد.

مصرف خُمس

«مسأله ۱۹۵۱» خُمس را باید دو قسمت کنند: یک قسمت آن سهم سادات است که باید آن را به سیّد فقیر یا سیّد یتیم یا به سیّدی که در سفر درمانده شده بدهند و اذن حاکم شرع نیز در آن لازم نیست، ولی بهتر است با اذن او باشد و قسمت دیگر آن سهم امام‌علیه السلام است که به احتیاط واجب باید به اذن مجتهد جامع الشرایط و با نظر دهنده خُمس مصرف شود و یا مجتهد جامع الشرایط از دهنده خُمس وکالت بگیرد؛ ولی اگر انسان بخواهد سهم امام‌علیه السلام را به مجتهدی که از او تقلید نمی کند بدهد، در صورتی به او اذن داده می‌شود که بداند آن مجتهد و مجتهدی که از او تقلید می کند، سهم امام‌علیه السلام را به یک نحو مصرف می کنند. «مسأله ۱۹۵۲» اگر کسی سهم امام‌علیه السلام را به دست مجتهد جامع الشرایط یا نماینده او نرساند یا به مصرفی که او اجازه نداده است برساند، تکلیف از او ساقط نمی‌شود و باید دوباره سهم امام‌علیه السلام را به مجتهدی که دارای همه شرایط است یا نماینده او بپردازد و یا به مصرفی که او اجازه می‌دهد برساند، مگر این که پس از مصرف، مرجع تقلید آن مصرف را قبول نماید. «مسأله ۱۹۵۳» سیّد یتیمی که به او خُمس می‌دهند، باید فقیر باشد، ولی به سیّدی که در سفر درمانده شده، اگرچه در وطن خود فقیر نباشد، می‌توان خُمس داد. «مسأله ۱۹۵۴» به سیّدی که در سفر درمانده شده، اگر سفر او سفر معصیت باشد، بنابر احتیاط نباید خُمس بدهند. «مسأله ۱۹۵۵» به سیّدی که عادل نیست می‌توان خُمس داد، ولی به سیّدی که دوازده امامی نیست، نباید خُمس بدهند. «مسأله ۱۹۵۶» اگر خُمس دادن به سیّدی که معصیت کار است کمک به معصیت او باشد، نمی‌توان به او خُمس داد و به سیّدی نیز که آشکارا معصیت می کند و مرتکب گناهانی مثل شراب‌خواری و ترک نماز می‌شود، اگرچه دادن خُمس کمک به معصیت او نباشد، بنابر احتیاط واجب نباید خُمس بدهند. «مسأله ۱۹۵۷» به صرف این که کسی بگوید: «سیّد هستم»، نمی‌توان به او خُمس داد، ولی اگر در شهر خودش مشهور به سیادت باشد به نحوی که موجب وثوق و اطمینان شود، می‌توان به او خُمس داد. «مسأله ۱۹۵۸» مرد نمی‌تواند به همسر سیّده خود خمس بدهد که زن آن را به مصرف مخارج خودش برساند؛ ولی اگر زن مخارجی داشته باشد که به آن محتاج بوده ولی تأمین آن بر شوهر واجب نباشد، جایز است شوهر از بابت سهم سادات به زن تملیک کند تا زن به مصرف آن مخارج برساند. «مسأله ۱۹۵۹» اگر مخارج سیّدی که زوجه انسان نیست بر انسان واجب باشد، نمی‌تواند خوراک و پوشاک و سایر نفقات واجب او را از خُمس بدهد، ولی اگر مقداری خُمس ملک او کند که به مصرف دیگری غیر از آن مخارجی که بر خُمس دهنده واجب است برساند، مانعی ندارد. «مسأله ۱۹۶۰» به سیّد فقیری که مخارج او بر دیگری واجب است و او نمی‌تواند مخارج آن سیّد را بدهد، می‌توان خُمس داد. «مسأله ۱۹۶۱» احتیاط واجب آن است که به یک سیّد فقیر، بیشتر از مخارج یک سال او سهم سادات ندهند. «مسأله ۱۹۶۲» اگر در شهر انسان، سیّد مستحقّی نباشد و احتمال نیز ندهد که پیدا شود یا نگهداری خُمس تا پیدا شدن مستحق ممکن نباشد، باید خُمس را به شهر دیگری ببرد و به مستحق برساند و احتیاط آن است که مخارج بردن آن را از خُمس برندارد، مگر این که حاکم شرعی انتقال خمس به شهر دیگر را از او بخواهد و اگر خُمس از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد، باید عوض آن را بدهد و اگر کوتاهی نکرده باشد، چیزی بر او واجب نیست. «مسأله ۱۹۶۳» هرگاه در شهر خودش مستحقی نباشد ولی احتمال دهد که پیدا شود، اگرچه نگهداری خُمس تا پیدا شدن مستحق ممکن باشد، می‌تواند خُمس را به شهر دیگری ببرد و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند و تلف شود، چیزی بر او واجب نیست؛ ولی نمی‌تواند مخارج بردن آن را از خُمس بردارد. «مسأله ۱۹۶۴» اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، باز می‌تواند خُمس را به شهر دیگری ببرد و به مستحق برساند؛ ولی مخارج بردن آن را باید خود او بدهد و اگر بردن خمس به آن شهر موجب تأخیر زیاد در پرداختن آن شده باشد یا این که برای انتقال خمس مرجّحی وجود نداشته باشد، در صورتی که خمس از بین برود، اگرچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد، ضامن است. «مسأله ۱۹۶۵» اگر با مطالبه حاکم شرع خُمس را به شهر دیگری ببرد و یا به کسی بدهد که از طرف حاکم شرع وکیل بوده که خُمس را بگیرد و از آن شهر به شهر دیگر ببرد و خُمس از بین برود، لازم نیست دوباره خُمس بدهد. «مسأله ۱۹۶۶» اگر بخواهد خمس را از چیزی غیر از خود مال متعلّق خمس بپردازد، بنابر احتیاط واجب

نمی‌توانـد آن را از جنس دیگری بدهـد، بلکـه بایـد قیمت آن را بدهـد. «مسـأله ۱۹۶۷» کسـی که از مسـتحقِّ خمس، طلبکـار است، می‌توانـد طلب خود را بابت خُمس حساب کند. «مسأله ۱۹۶۸» مستحق نمی‌تواند خُمس را بگیرد و به مالک ببخشد؛ ولی کسی که مقـدار زیادی خُمس بـدهکار است و فقیر شـده و امیـد دارا شدن او نیز نمی‌رود و می‌خواهد مدیون اهل خمس نباشد، اگر مسـتحق راضی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد، اشکال ندارد.

انفال

احکام اَنفال

«اَنفـال» یعنی اموال عمومی که برای اداره جـامعه در اختیـار امام معصومعلیه السـلام قرار دارد و در زمان غیبت برای تصـرّف در آن بنابر احتیاط واجب باید از حاکم شرعی (یعنی مجتهد جامع الشرایط) اجازه گرفت. «مسأله ۱۹۶۹» انفال عبارتند از: الف – زمین‌های موات و زمین‌هایی که صاحبان آنها از آنها اِعراض و آنها را رها کرده باشـند. ب – کوه‌ها، درّه‌ها، جنگل‌ها و نیزارهای طبیعی. ج – دریاهـا و سواحـل آنهـا و رودخانه‌هـای بزرگ. د – معـادن. ه – اموال برگزیـده و گرانبهـایی که متعلّق به شاهان بوده و در جنگ به دست مسـلمانان آمـده باشـند. و – غنیمت‌هـایی که در جنگ‌هـای بـدون اجـازه امـام معصومعلیه السـلام به دست آمـده باشـند. ز – زمین‌هـایی که بـدون جنـگ و خونریزی از کفّار در اختیار مسـلمانان قرار می‌گیرنـد. ح – اموال کسانی که از دنیا می‌رونـد و وارث ندارنـد. ط – گنجی که از عتـائق باشـد. و به طور کلّی هر چیزی که عرفـاً دارای مـالیّت بوده ولی مالک نداشـته باشـد و منفعت آن متعلّق به عمـوم مردم باشـد، جزء انفـال به حسـاب می‌آیـد. تفصـیل مـوارد ذکر شـده در کتاب‌هـای فقهی بیـان شـده است. «مسـأله ۱۹۷۰»در صورت تحقق دولت عدل اسـلامیِ جامع الشـرایط، استخراج معادن و گنج‌ها و استفاده از جنگل‌ها و اموال عمومی، باید با اجازه آن باشد. «مسأله ۱۹۷۱» انفـال یکی از مهمترین منابع مالی و اقتصادی حکومت اسـلامی است و حفظ آن از هر گونه تجاوز و آفت و زیـان طبیعی و غیر طبیعی، وظیفه همه مردم بخصوص حکومت‌هـا می‌باشـد؛ بنابراین برای اسـتفاده افراد از آن و یا فروش آن توسّط حکومت‌ها به دیگران – مخصوصاً به اجانب – باید کاملاً مصلحت عموم مردم ملاحظه گردد.

زکات

احکام زکات

زکـات از واجبـات بزرگ الهی است که در قرآن و روایـات در کنـار نماز و اعتقاد به آخرت قرار گرفته است و هـدف از آن تأمین اجتماعی، تعدیل ثروت، تأمین زندگی فقرا، ایجاد تسـهیلات و منافع عمومی و دینی و جذب غیر مسلمانان به اسلام است و یقیناً اگر ثروتمندان زکات اموال خویش را بپردازند، فقر از جامعه اسـلامی رخت برمی‌بندد. امام صادقعلیه السـلام می‌فرماید: «همانا خداوند عزّوجـلّ در اموال ثروتمنـدان برای فقرا به انـدازه کفایت آنان واجب فرموده است و اگر می‌دانست آن مقـدار کفایت نمی‌کنـد، هر آینه بر آن می‌افزود. آنچه بر سـر فقرا آمده است به سبب کاستی الهی نیست، بلکه به علّت منع حقوق آنان از سوی کسانی است که حقوق فقرا را ادا نمی‌کنند و به درستی اگر مردم حقوق مسـتمندان را ادا می‌کردند، آنان در رفاه زندگی می‌کردند.»(۲۲) با برچیده شـدن فقر از جامعه، امنیت اجتماعی نیز حاکم می‌گردد؛ علیعلیه السـلام می‌فرماید: «اموال خویش را با زکات پاسداری کنید.»(۲۳) پرداختن زکـات موجب رهـایی از عـذاب الهی(۲۴) و حافظ جـان و مـال اسـت و خداونـد عزّوجـلّ می‌فرمایـد: «هر آنچه را در راه

خداونـد انفاق می‌کنیـد خداوند به شـما باز می‌گرداند و او بهترین روزی دهندگان است.»(۲۵) نمـاز با پرداختن زکات است که به ثمر می‌نشیند چنانکه در روایت آمـده است: «آن کسـی که نماز به پای‌دارد و زکات نپردازد گویا نماز نخوانـده است.»(۲۶) «مسأله ۱۹۷۲» زکات در نُه چیز واجب است: اوّل: گندم، دوم: جو، سوم: خرما، چهارم: کشمش، پنجم: طلا، ششم: نقره، هفتم: شتر، هشتم: گاو، نهم: گوسـفند و اگر کسـی مالک یکی از این نُه چیز باشد، با شـرایطی که بعد گفته می‌شود، باید مقداری را که معیّن شده به یکی از مصرف‌هایی که دستور داده‌اند برساند.

شرایط واجب شدن زکات

«مسأله ۱۹۷۳» زکات در صورتی واجب می‌شود که مال به مقـدارِ نصاب - که بعد گفته می‌شود - برسد و مالک آن، بالغ و عاقل و آزاد باشـد و بتوانـد در آن مال تصـرّف کند. «مسأله ۱۹۷۴» در واجب شـدن زکـات در گـاو، گوسـفند، شتر، طلا و نقره، سال معتبر است؛ بـدین ترتیب که اگر انسان یازده ماه مالک گاو، گوسـفند، شتر، طلا و نقره باشد، در اوّل ماه دوازدهم دیگر نمی‌تواند در آن به گونه‌ای تصـرّف کنـد که مـال را از بین ببرد و اگر تصـرّف کنـد، ضـامن است و چنانچه تا پایان ماه دوازدهم بقیه شـرایط موجود باشـد، پرداخت زکات واجب می‌شود. «مسأله ۱۹۷۵» اگر مالـک گـاو، گوسـفند، شتر، طلا و نقره در بین سال بالغ شود، اوّل سال او برای تعلّق زکـات، از تاریخ بلوغ او حساب می‌شود. «مسأله ۱۹۷۶» زکات گنـدم و جو وقتی واجب می‌شود که به آنها گنـدم و جو گفته شود و زکات کشـمش وقتی واجب می‌شود که به آن انگور گفته شود و هنگامی که خرما قـدری خشک شـد که به آن «تَمْرْ» بگوینـد، زکات آن واجب می‌شود، ولی وقت دادن زکات در گندم و جو، هنگام خرمن شدن و جدا کردن کاه از آنها و در خرما و کشـمش، هنگامی است که وقت چیدن آنها رسیده باشد. «مسأله ۱۹۷۷» اگر هنگام واجب شدن زکات گندم، جو، کشـمش و خرما که در مسأله پیش گفته شد، صاحب آنها بالغ باشد، باید زکات آنها را بدهد. «مسأله ۱۹۷۸» اگر صاحب گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره در تمـام سـال دیوانه باشـد، زکـات بر او واجب نیست؛ ولی اگر در مقـداری از سـال دیوانه باشـد و در آخر سـال عاقـل گردد، چنانچه دیوانگی او به قدری کم باشد که مردم بگویند در تمام سال عاقل بوده، زکات بر او واجب است. «مسأله ۱۹۷۹» اگر صاحب گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره در مقداری از سال مست یا بی‌هوش شود و یا هنگام واجب شدن زکات گندم، جو، خرما و کشمش مست یا بی‌هوش باشـد، زکات از او ساقط نمی‌شود. «مسأله ۱۹۸۰» اگر گاو، گوسـفند، شتر، طلا یا نقره در بین سال از انسان غصب شود و نتواند در آن تصـرّف کند، سال به هم می‌خورد و از وقتی که بتواند در آن تصرّف کند، دوباره سال شروع می‌شود و نیز اگر زراعت گنـدم، جو، خرما و کشـمش را از انسان غصب کننـد و هنگامی که زکات آن واجب می‌شود در دست غصب کننـده باشد، هنگـامی که به صاحب آن برمی‌گردد، زکات نـدارد. «مسأله ۱۹۸۱» اگر چیزی ماننـد طلاـ و نقره را که در وجوب زکـات آن، سال معتبر است، قرض کند و یک سال نزد او بماند، باید زکات آن را بدهد و بر کسـی که قرض داده چیزی واجب نیست و اگر زراعت گنـدم، جو، خرما و کشـمش را قرض کنـد و در وقت وجوب زکات در ملک قرض کننده باشد، زکات آن بر وی واجب است و بر قرض‌دهنده چیزی واجب نیست.

زکات گندم، جو، خرما و کشمش

«مسأله ۱۹۸۲» زکات گنـدم، جو، خرما و کشـمش وقتی واجب می‌شود که به مقـدار نصاب برسـد و نصاب آنها «۴۵ مثقال کمتر از ۲۸۸ منِ تبریز» است که تقریبـاً معادل «۸۶۴ کیلوگرم» می‌شود. «مسأله ۱۹۸۳» اگر گنـدم، جو، غوره و خرمـا را پیش از زمان واجب

شـدن زکات مصرف کننـد، اگرچه به قـدری باشـند که چنانچه باقی می‌ماندند، خشک شده آنها به اندازه نصاب می‌رسـید، زکات آنهـا واجب نیست. «مسأله ۱۹۸۴» اگر بعـد از وجـوب زکـات و پیش از دادن آن، خود او و زن و فرزنـدانش از انگور، خرمـا، جو یا گنـدم متعلّق زکات بخورنـد یا مثلاً بـدون قصد زکات، آن را به فقیر بدهد، باید زکات مقداری را که مصـرف شده بپردازد. «مسأله ۱۹۸۵» اگر بعـد از آن که زکات گنـدم، جو، خرما و انگور واجب شـد، مالک آن بمیرد، باید مقدار زکات را از مال او بدهند؛ ولی اگر پیش از واجب شـدن زکات بمیرد، هر یک از ورثه که سـهم او به انـدازه نصاب برسـد، بایـد زکات سـهم خود را بدهد. «مسأله ۱۹۸۶» کسـی که از طرف حاکم شرع مأمور جمع‌آوری زکات است، هنگام خرمن که گندم و جو را از کاه جدا می‌کنند و هنگامی که وقت چیـدن خرما و کشـمش رسـید، می‌توانـد زکات را مطالبه کند و اگر مالک ندهد و چیزی که زکات آن واجب شده از بین برود، باید عوض آن را بدهد. «مسأله ۱۹۸۷» اگر بعد از مالک شدن درخت خرما و انگور یا زراعت گندم و جو، زکات آنها واجب شود، بایـد زکات آنها را بدهد. «مسأله ۱۹۸۸» اگر بعـد از آن که زکات گنـدم، جو، خرما و انگور واجب شـد، زراعت و درخت را بفروشـد، باید زکات آنها را بدهد. «مسأله ۱۹۸۹» اگر شخصـی گندم، جو، خرما یا انگور را بخرد و بداند که فروشنده زکات آن را داده یا شک کنـد که فروشـنده زکات آن را داده یا نه، چیزی بر او واجب نیست و اگر بداند که زکات آن را نداده، معامله صـحیح است و احتیاج به اجازه حاکم شرع ندارد، خصوصاً اگر بداند که فروشنده به هنگام فروش، پرداخت زکات آن را از مال دیگر خود به عهـده گرفته است؛ ولی چنانچه بعداً بفهمد که فروشـنده زکات را پرداخت نکرده است، بر او واجب است که زکات را بپردازد و می‌توانـد پس از آن بـه فروشـنده مراجعـه کرده و آن را از وی مطـالبه کنـد. «مسـأله ۱۹۹۰» اگر وزن گنـدم، جو، خرمـا و کشـمش، هنگامی که تازه است به حـدّ نصاب برسـد اما بعـد از خشک شـدن کمتر از این مقدار شود، زکات آن واجب نیست. «مسأله ۱۹۹۱» خرمایی که تازه آن را می‌خورنـد، چنانچه به اندازه‌ای باشد که خشک شده آن به حدّ نصاب برسد، زکات آن واجب است. «مسأله ۱۹۹۲» گنـدم، جو، خرما و کشمشـی که زکات آنها را داده، اگر چنـد سال نیز نزد او بماند، زکات ندارد. «مسأله ۱۹۹۳» اگر گندم، جو، خرمـا و انگور از آب بـاران و یـا مسـتقیماً از آب نهر یـا رودخـانه یا رطوبت زمین آبیاری شود، زکات آن «یک دهم» محصول است و اگر بـا دلو یـا پمپ و ماننـد آن آبیـاری شود، زکات آن «یک بیسـتم» محصول است. «مسأله ۱۹۹۴» اگر گنـدم، جو، خرما و انگور، هم از آب باران آبیاری شود و هم از آب دلو و ماننـد آن اسـتفاده کنـد، چنانچه به گونه‌ای باشد که بگویند آبیاری با دلو و مانند آن غلبه داشـته، زکات آن «یک بیستم» است و اگر بگویند آبیاری با آب نهر و باران غلبه داشته، زکات آن «یک دهـم» است؛ بلکه اگر نگوینـد آب باران و نهر غلبه داشـته ولی آبیاری با آب باران و نهر بیشتر از آب دلو و مانند آن باشد، بنابر احتیاط مسـتحب زکات آن «یک دهم» است. «مسأله ۱۹۹۵» اگر شک کنـد که آبیاری با آب باران شده یا با دلو و یا در زراعتی که با هر دو آبیاری شـده، شـک کنـد که غلبه بـا آب بـاران بوده یا با آب دلو، «یک بیسـتم» بر او واجب می‌شود، اگرچه احتیاط مستحب این است که «یک دهم» بدهـد. «مسأله ۱۹۹۶» اگر گنـدم، جو، خرمـا و انگور بـا آب بـاران و نهر آبیـاری شود و به آب دلو وماننـد آن محتـاج نباشـد، ولی بـا آب دلو نیز آبیـاری شود و آب دلو به زیـاد شـدن محصول کمک نکنـد، زکات آن «یک دهـم» است و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود و به آب نهر و باران محتاج نباشد، ولی با آب نهر و باران نیز آبیاری شود و آنها به زیاد شدن محصول کمک نکننـد، زکات آن «یک بیسـتم» است. «مسأله ۱۹۹۷» اگر زراعتی را بـا دلو و ماننـد آن آبیـاری کننـد و در زمینی که کنار آن اسـت زراعتی کنند که از رطوبت آن زمین اسـتفاده نماید و محتاج به آبیاری نشود، زکات زراعتی که با دلو آبیاری شده، «یک بیسـتم» و زکـات زراعتی که کنار آن است، بنابر احتیاط واجب «یک دهم» می‌باشـد. «مسأله ۱۹۹۸» مخارجی را که برای گنـدم، جو، خرما و انگور کرده است، می‌تواند از محصول کسـر کند و چنانچه پس از کسر مخارج، باقی‌مانده به حدّ نصاب برسد، زکات واجب است. «مسأله ۱۹۹۹» اگر بذری که به مصـرف زراعت رسانده از آن خود او باشد، می‌تواند به مقدار وزن آن از محصول کسر نماید و اگر خریـده باشـد، می‌توانـد قیمتی را که برای خریـد پرداخت نموده، جزء مخارج حساب کند. «مسأله ۲۰۰۰» اگر وسایـل زراعت ملک

خود او باشد، می‌تواند کرایه آن‌ها را از مخارج حساب کند، به شرط این که اگر از آن‌ها در آن زراعت استفاده نمی‌کرد، می‌توانست آن‌ها را کرایه بدهد و در غیر این صورت نمی‌تواند کرایه آن‌ها را از مخارج حساب نماید؛ ولی چنانچه به واسطه زراعت مستهلك شده باشند، می‌تواند هزینه استهلاك آن‌ها را جزء مخارج حساب نماید. «مسأله ۲۰۰۱» اگر در زمینی که ملك خود اوست، زراعت کند، می‌تواند اجاره آن را جزء مخارج حساب کند به شرط این که اگر در آن زراعت نمی‌کرد، می‌توانست آن را اجاره بدهد. «مسأله ۲۰۰۲» اگر صاحب زراعت و یا عیال وی مانند همسر و فرزندان در زراعت کار کنند، می‌تواند اجرت کار آنان را جزء مخارج حساب کند، حتی اگر دستمزدی به آنان نپرداخته باشد، به شرط این که اگر در آن زراعت کار نمی‌کردند، می‌توانستند با دریافت اجرت در محلّ دیگری به کار مشغول شوند. «مسأله ۲۰۰۳» اگر درخت انگور یا خرما را بخرد، قیمت آن جزء مخارج نیست، ولی اگر خرما یا انگور را پیش از چیدن بخرد، پولی که برای آن داده، جزء مخارج حساب می‌شود. «مسأله ۲۰۰۴» اگر زمینی را بخرد و در آن زمین، گندم یا جو بکارد، پولی که برای خرید زمین داده، جزء مخارج حساب نمی‌شود، اما می‌تواند اجاره آن را به همان ترتیبی که گفته شد، جزء مخارج حساب نماید؛ ولی اگر زراعت را بخرد، پولی را که برای خرید آن داده می‌تواند جزء مخارج حساب نماید و از محصول کم کند؛ اما باید قیمت کاهی را که از آن به دست می‌آید، از پولی که برای خرید زراعت داده کسر نماید، مثلاً اگر زراعتی را پانصد تومان بخرد و قیمت کاه آن صد تومان باشد، فقط چهار صد تومان آن را می‌تواند جزء مخارج حساب نماید. «مسأله ۲۰۰۵» اگر وسایل و لوازمی را که برای کشاورزی نیاز دارد، بخرد و به سبب زراعت، آنها به کلّی از بین بروند، می‌تواند قیمت آن‌ها را جزء مخارج حساب نماید و اگر از بین نروند، نمی‌تواند قیمت آن‌ها را از مخارج حساب نماید، ولی همان گونه که گفته شد، می‌تواند کرایه آن‌ها را جزء مخارج زراعت به حساب آورد. «مسأله ۲۰۰۶» اگر در یك زمین، جو، گندم و چیزی مثل برنج و لوبیا که زکات آن واجب نیست بکارد، خرج‌هایی که برای هر کدام از آنها کرده فقط برای همان حساب می‌شود؛ ولی اگر برای هر دو، مخارجی کرده باشد، باید مخارج را به نسبت هر یك تقسیم نماید. «مسأله ۲۰۰۷» اگر برای سال اوّل عملی مانند شخم زدن انجام دهد، اگرچه برای سال‌های بعد نیز فایده داشته باشد، باید مخارج آن را از سال اوّل کسر کند؛ ولی اگر مثلاً عمل شخم زدن را برای این که چند سال مفید باشد انجام دهد، باید مخارج آنها را بین همان چند سال تقسیم نماید. «مسأله ۲۰۰۸» اگر انسان در چند شهر که فصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوه آنها در یك وقت به دست نمی‌آید، گندم یا جو یا خرما یا انگور داشته باشد و همه آنها محصول یك سال حساب شوند، چنانچه چیزی که اوّل می‌رسد به اندازه نصاب باشد، باید زکات آن را هنگامی که می‌رسد بدهد و زکات بقیّه را هر وقت به دست آمد ادا نماید و اگر آنچه اوّل می‌رسد به اندازه نصاب نباشد، چنانچه نداند که مجموع محصول به حد نصاب می‌رسد یا نه، صبر می‌کند تا بقیّه آن برسد؛ پس اگر همه زراعت‌ها روی هم به مقدار نصاب شوند، زکات آنها واجب است و اگر همه آنها به مقدار نصاب نرسند، زکات آنها واجب نیست و همچنین اگر بداند که مجموع محصول به حد نصاب خواهد رسید و اطمینان داشته باشد که محصول اوّل به واسطه غصب یا آفت و مانند آن از بین نخواهد رفت و یا به فروش نرسیده و یا خورده نخواهد شد، می‌تواند تا رسیدن بقیّه محصول، پرداخت زکات را به تأخیر بیندازد. «مسأله ۲۰۰۹» اگر درخت خرما یا انگور در یك سال دو مرتبه میوه بدهد، حکم آن مانند مسأله قبل است که ذکر شد. «مسأله ۲۰۱۰» اگر مقداری خرما یا انگور تازه داشته باشد که خشك شده آن به اندازه نصاب شود، چنانچه به قصد زکات از تازه آن به اندازه‌ای به مستحق بدهد که اگر خشك شود، به اندازه زکاتی می‌شود که بر او واجب خواهد شد، اشکال ندارد. «مسأله ۲۰۱۱» زکات گندم، جو، کشمش و خرما را یا باید از خود محصولی که زکات به آن تعلّق گرفته بدهند ویا به جای آن پول بپردازند و دادن چیزی غیر از پول به عنوان قیمت زکات، خالی از اشکال نیست. «مسأله ۲۰۱۲» اگر کسی که بدهکار است، بمیرد و مالی داشته باشد که زکات آن در حال زنده بودن او واجب شده بوده، باید اوّل تمام زکات را از مالی که زکات آن واجب شده بدهند و بعد قرض او را ادا نمایند. «مسأله ۲۰۱۳» اگر کسی که بدهکار است، بمیرد و گندم، جو، خرما یا

انگور داشته باشد که هنوز زکات آن واجب نشده و پیش از آن که زکات اینها واجب شود، ورثه قرض او را از مال دیگری بدهند، چنانچه سهم هر یک از ورثه به حد نصاب برسد، باید زکات بدهد و اگر پیش از آن که زکات اینها واجب شود، قرض او را ندهند، چنانچه مجموع مال میّت فقط به اندازه بدهی او و یا کمتر از آن باشد، واجب نیست زکات اینها را بدهند و اگر مال میّت بیشتر از بدهی او باشد، باید بدهی او را نسبت به جمیع مال محاسبه کنند و نسبت آن با مال هر چه باشد به همان اندازه از اجناسی که مورد زکات است کسر کنند، سپس سهم هر یک از ورثه از مال زکوی به اندازه نصاب برسد، زکات بر او واجب می‌شود. «مسأله ۲۰۱۴» اگر گندم، جو، خرما و کشمشی که زکات آنها واجب شده، خوب و بد داشته باشد، باید زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آنها بدهد.

زکات طلا و نقره

نصاب طلا و نقره «مسأله ۲۰۱۵» طلا- دو نصاب دارد: نصاب اوّل آن «بیست مثقال» شرعی است؛ پس وقتی طلا به «بیست مثقال» شرعی که «پانزده مثقال» معمولی است (معادل ۳۱۲/۷۰ گرم) برسد، اگر شرایط دیگر را هم داشته باشد، انسان باید «یک چهلم» آن را (معادل ۷۵۷/۱ گرم) بابت زکات بدهد؛ اما اگر به این مقدار نرسد، زکات آن واجب نیست. نصاب دوم طلا «چهار مثقال» شرعی است که «سه مثقال» معمولی می‌شود (معادل ۰۶۲/۱۴ گرم)، یعنی اگر «سه مثقال» به «پانزده مثقال» اضافه شود باید زکات تمام «هیجده مثقال» (معادل ۳۷۴/۸۴ گرم) را از قرار «یک چهلم» بدهد (یعنی ۱۰۹/۲ گرم) و اگر کمتر از «سه مثقال» معمولی اضافه شود، فقط باید زکات «پانزده مثقال» آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است هرچه بالا رود، یعنی اگر ضرایب عدد سه (مثل سه، شش، نُه، دوازده و...) به پانزده مثقال اضافه شود، باید یک چهلم تمام آن به عنوان زکات پرداخت شود؛ ولی اگر غیر از ضرایب عدد سه به پانزده مثقال اضافه شود، فقط مقداری که ضریب عدد سه می‌باشد، در محاسبه زکات به پانزده مثقال اضافه می‌گردد و باقی مانده آن که کمتر از سه مثقال است، مشمول زکات نمی‌گردد؛ مثلاً در ۵/۳۵ مثقال طلا، فقط ۳۳ مثقال آن مشمول زکات است و باید یک چهلم آن به عنوان زکات پرداخت گردد و ما بقی آن (۵/۲ مثقال) زکات ندارد. «مسأله ۲۰۱۶» نقره دو نصاب دارد: نصاب اوّل آن «۱۰۵ مثقال» معمولی (معادل ۱۸۷/۴۹۲ گرم) است و اگر نقره به «۱۰۵ مثقال» برسد و شرایط دیگر را هم داشته باشد، انسان باید «یک چهلم» آن (معادل ۳۰۴/۱۲ گرم) را بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد، زکات آن واجب نیست. نصاب دوم نقره «۲۱ مثقال» (معادل ۴۳۷/۹۸ گرم) است، یعنی اگر «۲۱ مثقال» به «۱۰۵ مثقال» اضافه شود، باید زکات تمام «۱۲۶ مثقال» (معادل ۶۲۵/۵۹۰ گرم) را بدهد و اگر کمتر از «۲۱ مثقال» اضافه شود، فقط باید زکات «۱۰۵ مثقال» آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی به ازاء هر «۲۱ مثقال» که به نصاب اوّل اضافه می‌شود، باید زکات تمام آن را بدهد و اگر کمتر اضافه شود مقداری که اضافه شده و کمتر از «۲۱ مثقال» است، زکات ندارد. بنابر این اگر انسان یک چهلم هر چه طلا و نقره دارد بدهد، زکاتی را که بر او واجب بوده داده و گاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است؛ مثلاً کسی که «۱۱۰ مثقال» نقره دارد، اگر یک چهلم آن را بدهد، زکات «۱۰۵ مثقال» آن را که واجب بوده داده و مقداری هم برای «۵ مثقال» آن داده که واجب نبوده است.

احکام زکات طلا و نقره

«مسأله ۲۰۱۷» کسی که طلا یا نقره او به اندازه نصاب است، اگرچه زکات آن را داده باشد، تا وقتی از نصاب اوّل کم نشده، همه

ساله بایـد زکات آن را بدهد. «مسأله ۲۰۱۸» زکات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که آن را سـکّه زده باشـند و معامله با آن رایـج باشـد و اگر نقش سـکّه آن هم از بین رفته باشد، باید زکات آن را بدهند. «مسأله ۲۰۱۹» طلا و نقره سـکّه‌داری که زنها برای زینت به کار می‌برند، زکات ندارد، اگرچه رایج باشد. «مسأله ۲۰۲۰» کسی که طلا و نقره دارد، اگر هیچ کدام آنها به اندازه نصاب اوّل نباشد، مثلاً «۱۰۴ مثقال» نقره و «۱۴ مثقال» طلا داشته باشد، زکات بر او واجب نیست. «مسأله ۲۰۲۱» همان طور که سابقاً گفته شـد، در واجب شـدن زکـات طلاـ و نقره سـال معتبر است، بـدین ترتیب که اگر انسان یازده ماه مالک طلا و نقره باشـد، در اول ماه دوازدهم دیگر نمی‌تواند در آن به گونه‌ای تصـرف کند که مال را از بین ببرد و اگر تصـرف کند، ضامن است و چنانچه تا پایان ماه دوازدهم بقیه شـرایط موجود باشد، پرداخت زکات واجب می‌شود. «مسأله ۲۰۲۲» اگر در بین یـازده ماه، طلا و نقره‌ای را که دارد با طلاـ یـا نقره یـا چیز دیگر عوض نمایـد یـا آنهـا را ذوب کنـد، زکـات بر او واجب نیست؛ ولی اگر برای فرار از پرداختن زکات این کارهـا را بکنـد، احتیاط مسـتحب آن است که زکات را بدهـد. «مسأله ۲۰۲۳» اگر در مـاه دوازدهم طلاـ و نقره را ذوب کنـد، بـاید زکات آنها را بدهد و چنانچه به واسطه ذوب کردن، وزن یا قیمت آنها کم شود، باید زکاتی را که پیش از ذوب کردن بر او واجب بوده، بدهد. «مسأله ۲۰۲۴» اگر طلا و نقره‌ای که دارد خوب و بد داشته باشد، می‌تواند زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد؛ ولی بهتر است زکات همه آنها را از طلا و نقره خوب بدهد و احتیاط واجب آن است که زکات همه آنها را از طلا و نقره بد ندهد. «مسأله ۲۰۲۵» طلا و نقره‌ای که بیشتر از اندازه معمول با فلز دیگر مخلوط است، اگر مقدار ناخالصـی آن به حدّی باشد که به آن سـکّه طلا یا نقره نگوینـد، تعلّق زکات به آن محلّ اشـکال است و اگر ناخالصـی آن به این مقـدار نباشـد، چنانچه خالص آن به اندازه نصاب که مقدار آن گفته شد برسد، انسان باید زکات آن را بدهد و چنانچه شک دارد که خالص آن به اندازه نصاب هست یـا نه، زکـات آن واجب نیست. «مسأله ۲۰۲۶» اگر بـا طلاـ و نقره‌ای که دارد، به مقـدار معمول، فلز دیگری مخلوط باشـد، نمی‌تواند زکات آن را از طلا و نقره‌ای بدهد که بیشتر از معمول، فلز دیگر دارد؛ ولی اگر به قدری بدهد که یقین کند طلا و نقره خالصی که در آن هست، به اندازه زکاتی می‌باشد که بر او واجب است، اشکال ندارد.

زکات شتر، گاو و گوسفند

«مسأله ۲۰۲۷» تعلّق زکـات به شتر، گـاو و گوسـفند، غیر از شـرطهایی که گفته شـد، مشـروط بر این است که در تمام سال از علف بیابـان بچرد؛ پس اگر تمام سال یا مقـداری از آن را از علفِ چیـده شـده، یا از زراعتی که مِلک مالک یا مِلک کس دیگری اسـت بچرد، زکات ندارد؛ ولی اگر در تمام سال یک روز یا دو روز از علف مالک بخورد، بنابر احتیاط زکات آن واجب می‌باشد. «مسأله ۲۰۲۸» اگر انسـان برای شتر، گـاو و گوسـفند خود، چراگـاهی را که کسـی نکاشـته بخرد یا اجاره کنـد یا برای چرانـدن در آن باج بدهد، باید زکات را بدهد.

نِصاب شتر

«مسأله ۲۰۲۹» شتر دوازده نصاب دارد: اوّل: «پنج شتر» و زکات آن یک گوسفند است و تا شترها به این تعداد نرسند زکات ندارند. دوم: «ده شتر» و زکـات آن دو گوسـفند است. سوم: «پـانزده شتر» و زکـات آن سه گوسـفند است. چهارم: «بیست شتر» و زکات آن چهار گوسـفند است. پنجم: «بیست و پنـج شتر» و زکات آن پنـج گوسـفند است. شـشم: «بیست و شـش شتر» و زکات آن یک شتر است که داخـل سال دوم شـده باشـد. هفتم: «سـی و شـش شتر» و زکات آن یک شتر است که داخل سال سوم شـده باشـد. هشـتم:

«چهل و شش شتر» و زکات آن یک شتر است که داخل سال چهارم شده باشد. نهم: «شصت و یک شتر» و زکات آن یک شتر است که داخل سال پنجم شده باشد. دهم: «هفتاد و شش شتر» و زکات آن دو شتر است که داخل سال سوم شده باشند. یازدهم: «نود و یک شتر» و زکات آن دو شتر است که داخل سال چهارم شده باشند. دوازدهم: «صد و بیست و یک شتر و بالاتر از آن است» که باید یا چهل تا چهل تا حساب کند و برای هر چهل تا یک شتر بدهد که داخل سال سوم شده باشد؛ یا پنجاه تا پنجاه تا حساب کند و برای هر پنجاه تا یک شتر بدهد که داخل سال چهارم شده باشد و یا با چهل و پنجاه حساب کند؛ ولی در هر صورت باید به گونه‌ای حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می‌ماند، از نُه تا بیشتر نباشد؛ مثلاً اگر دویست و هفتاد و دو شتر داشته باشد، باید برای صد و پنجاه عدد از آن (سه تا پنجاه تا) سه عدد شتر که وارد سال چهارم شده و برای صد و بیست عدد از آن (سه تا چهل تا) سه عدد شتر که وارد سال سوم شده بدهد و دو عدد باقی مانده مشمول زکات نمی‌باشد و نمی‌تواند در این فرض برای دویست و چهل تای آن (شش تا چهل تا) و یا برای دویست و پنجاه تای آن (پنج تا پنجاه تا) زکات پرداخت کند و بقیّه آن را در پرداخت زکات محاسبه نکند و در تمام موارد شتر یا شترانی که باید برای زکات پرداخت کند باید مادّه باشند. «مسأله ۲۰۳۰» زکات ما بین دو نصاب واجب نیست؛ پس اگر شماره شترهایی که دارد از نصاب اوّل که پنج عدد است بگذرد، تا به نصاب دوم که ده عدد است نرسیده، فقط باید زکات پنج عدد آن را بدهد و همچنین است در نصاب‌های بعد.

نِصاب گاو

«مسأله ۲۰۳۱» گاو دو نصاب دارد: اوّل: «سی رأس» است که اگر شرایط دیگر وجود داشته باشد؛ زکات آن یک گوساله است که داخل سال دوم شده باشد و بنابر احتیاط واجب باید نر باشد. دوم: «چهل رأس» و زکات آن یک گوساله ماده است که داخل سال سوم شده باشد و زکات ما بین سی و چهل واجب نیست، مثلاً کسی که سی و نُه گاو دارد، فقط باید زکات سی تای آنها را بدهد و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت رأس نرسیده، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد و بعد از آن که به شصت رأس رسید، چون دو برابر نصاب اوّل را دارد، باید دو گوساله که داخل سال دوم شده باشند بدهد و همچنین هرچه بالا رود باید «سی تا سی تا» یا «چهل تا چهل تا» یا با «سی و چهل» حساب نماید و زکات آنها را به دستوری که گفته شد بدهد؛ ولی باید به گونه‌ای حساب کند که چیزی باقی نماند یا اگر چیزی باقی می‌ماند از نُه تا بیشتر نباشد؛ مثلاً اگر هفتاد گاو دارد، باید به حساب «سی و چهل» حساب کند و برای سی رأس آن زکات سی رأس و برای چهل رأس آن زکاتِ چهل رأس را بدهد؛ چون اگر به حساب سی تا حساب کند، ده رأس گاو، زکات نداده می‌ماند.

نِصاب گوسفند

«مسأله ۲۰۳۲» گوسفند پنج نصاب دارد: اوّل: «چهل رأس» و زکات آن یک گوسفند است و تا گوسفند به چهل رأس نرسد زکات ندارد. دوم: «صد و بیست و یک رأس» و زکات آن دو گوسفند است. سوم: «دویست و یک رأس» و زکات آن سه گوسفند است. چهارم: «سیصد و یک رأس» و زکات آن چهار گوسفند است. پنجم: «چهار صد رأس یا بیشتر»، که باید آنها را «صد تا صد تا» حساب کند و برای هر صد رأس آنها یک گوسفند بدهد و لازم نیست زکات را از خود گوسفندها بدهد، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد، یا مطابق قیمت گوسفند، پول بدهد کافی است و احتیاط واجب آن است که غیر از پول چیز دیگری به قصد قیمت داده نشود. «مسأله ۲۰۳۳» زکات ما بین دو نصاب واجب نیست، پس اگر شماره گوسفندهای کسی از نصاب اوّل که چهل است

بیشتر باشد، تا به نصاب دوم که صد و بیست یک است نرسیده، فقط باید زکات چهل رأس آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است در نصاب‌های بعد.

احکام زکات شتر، گاو و گوسفند

«مسأله ۲۰۳۴» زکات شتر، گاو و گوسفندهایی که به مقدار نصاب برسند واجب است، چه همه آنها نر باشند یا ماده، یا بعضی نر باشند و بعضی ماده. «مسأله ۲۰۳۵» در زکات، گاو و گاومیش یک جنس حساب می‌شوند و شتر عربی و غیر عربی یک جنس است و همچنین بز و میش و شیشک در زکات با هم فرق ندارند. «مسأله ۲۰۳۶» اگر گوسفند را برای زکات بدهد، احتیاط آن است که حدّاقل داخل سال دوم شده باشد و اگر بز بدهد، احتیاط آن است که داخل سال سوم شده باشد، هرچند اگر گوسفند هفت ماه و بز یک سالش تمام شده باشد، کافی است. «مسأله ۲۰۳۷» هرگاه تمام نصاب از جنس نر باشد، زکات آن را می‌تواند از جنس ماده بدهد و بر عکس؛ همچنین اگر تمام آن گوسفند باشد، می‌تواند بز را به عنوان زکات آن بدهد و بر عکس؛ ولی احتیاط واجب آن است که اگر مثلاً ـ گوسفندان خوبی دارد که باید زکات آنها را بدهد و می‌خواهد زکات آنهارا از جنس بز بپردازد، بزی که به عنوان زکات می‌دهد، بز خوبی باشد و بز کمتر از آن را ندهد. این مسأله در اصناف مختلف شتر و گاو نیز جاری است. «مسأله ۲۰۳۸» اگر چند نفر با هم شریک باشند، هر کدام که سهمش به حدّ نصاب برسد، باید زکات بدهد و بر کسی که سهم او کمتر از نصاب اوّل است زکات واجب نیست. «مسأله ۲۰۳۹» اگر یک نفر در چند جا گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد و روی هم به اندازه نصاب باشند، باید زکات آنها را بدهد. «مسأله ۲۰۴۰» اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد بیمار ومعیوب هم باشند، باید زکات آنها را بدهد. «مسأله ۲۰۴۱» اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد همه مریض یا معیوب یا پیر باشند، می‌تواند زکات را از خود آنها بدهد، ولی اگر همه سالم و بی‌عیب و جوان باشند، نمی‌تواند زکات آنها را از بیمار یا معیوب یا پیر بدهد، بلکه اگر بعضی از آنها بیمار و برخی سالم و دسته‌ای معیوب و دسته دیگر بی‌عیب و مقداری پیر و مقداری جوان باشند، احتیاط واجب آن است که برای زکات آنها سالم و بی‌عیب و جوان را بدهد. «مسأله ۲۰۴۲» اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم، گاو و گوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگری عوض کند یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید، مثلاً چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد، زکات بر او واجب نیست. «مسأله ۲۰۴۳» کسی که باید زکات گاو و گوسفند و شتر را بدهد، اگر زکات آنها را از مال دیگرش بدهد، تا وقتی شماره آنها از نصاب کم نشده، همه ساله باید زکات را بدهد و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اوّل کمتر شوند، زکات بر او واجب نیست؛ مثلاً ـ کسی که چهل گوسفند دارد، اگر از مال دیگرش زکات آنها را بدهد، تا وقتی که گوسفندهای او از چهل کم نشده، همه ساله باید یک گوسفند بدهد و اگر از خود آنها بدهد، تا وقتی دوباره به چهل نرسیده، زکات بر او واجب نیست.

مصرف زکات

«مسأله ۲۰۴۴» انسان می‌تواند زکات را در هشت مورد مصرف کند: اوّل: فقیر و آن کسی است که مخارج سال خود و افراد تحت تکفّلش را ندارد و کسی که صنعت، ملک یا سرمایه‌ای دارد که می‌تواند از منافع سرمایه، مخارج سال خود را به دست آورد، فقیر نیست. دوم: مسکین و آن کسی است که زندگی را سخت‌تر از فقیر می‌گذراند. سوم: کسی که از طرف امام‌علیه السلام یا نایب امام مأمور است که زکات را جمع آوری و نگهداری نماید و به حساب آن رسیدگی کند و آن را به امام‌علیه السلام یا نایب امام یا

مصرف فقرا برسانـد. چهارم: کافرهایی که اگر زکات به آنان بدهنـد، به دین اسـلام مایل می‌شوند یا در جنگ و دفاع به مسـلمانان کمک می‌کننـد. پنجم: خریـداری بردگان و آزاد کردن آنان. شـشم: بـدهکاری که نمی‌توانـد قرض خود را بدهد؛ به شـرط آن که قرض در معصیت مصرف نشده باشد. هفتم: سبیل اللّه؛ یعنی کاری مانند ساختن مسجد که منفعت عمومی دینی دارد یا مثل ساختن پل و اصلاح راه که نفع آن به عموم مسلمانان می‌رسد و آنچه برای اسلام و مسلمین نفع داشته باشد، به هر نحو که باشد. هشتم: ابن السّبیـل، یعنی مسـافری که در سـفر درمانـده شـده است، اگرچه در وطن خـود غنی باشـد. احکـام این موارد در مسائل آینـده گفته می‌شود. «مسأله ۲۰۴۵» بنـابر احتیـاط واجب، شـخص زکات دهنـده در صورتی که زکات طلا را می‌پردازد، نبایـد کمتر از نیم دینار (۷۵۷/۱ گرم) طلاـ یا قیمت آن را و در صورتی که زکات نقره را می‌پردازد، نبایـد کمتر از پنج درهم (۳۰۴/۱۲ گرم) نقره یا قیمت آن را به یک فقیر بدهد. «مسأله ۲۰۴۶» احتیاط واجب آن است که فقیر و مسکین اگر زکات را می‌گیرد تا به مصرف برساند، بیشتر از مخـارج سـال خود و افراد تحت تکفّلش را از زکـات نگیرد؛ ولی اگر زکـات را می‌گیرد تا با آن کسب و کاری برای خود ایجاد کنـد و از گرفتن زکـات بی‌نیـاز شود، گرفتن بیشتر از مخـارج یک سالش نیز جایز است. «مسأله ۲۰۴۷» کسـی که مخارج سالش را دارد، اگر مقداری از آن را مصـرف کند و بعد شک کند که آنچه باقی مانده به اندازه مخارج سال او هست یا نه، نمی‌تواند زکات بگیرد. «مسأله ۲۰۴۸» صـنعتگر یا مالک یا تاجری که درآمد او از مخارج سالش کمتر است، می‌تواند برای کسری مخارجش زکات بگیرد و لازم نیست ابزار کار یا ملک یا سـرمایه خود را به مصـرف مخارج برساند. «مسأله ۲۰۴۹» فقیری که خرج سـال خود و زن و فرزنـدانش را نـدارد، اگر خانه‌ای داشـته باشـد که ملک او بوده و در آن نشسـته باشـد یا وسـیله سواری داشـته باشد، چنانچه به آنها احتیـاج داشـته باشـد، می‌توانـد زکات بگیرد و همچنین است اثاث خانه و ظرف و لباس تابسـتانی و زمسـتانی و چیزهایی که به آنها احتیاج دارد و فقیری که اینها را نـدارد، اگر به اینها احتیاج داشـته باشـد، می‌تواند از زکات خریداری نماید. البته چنانچه نشسـتن در خانه اجاره‌ای بر خلاف شأن او نبوده و برای وی دشوار نیز نباشـد، برای تهیّه خانه از پول زکات، بایـد به اجاره کردن بسـنده کنـد و نمی‌توانـد از پول زکـات خانه بخرد. «مسأله ۲۰۵۰» فقیری که یـاد گرفتن پیشه یـا صـنعت برای او مشـکل نیست، بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند زکات بگیرد؛ ولی تا وقتی مشـغول یاد گرفتن حرفه و صنعت است، می‌تواند زکات بگیرد. «مسأله ۲۰۵۱» به کسی که قبلاً فقیر بوده ومی‌گویـد: «فقیرم»، اگرچه انسـان از گفته او اطمینـان پیـدا نکنـد، می‌شود زکـات داد. «مسأله ۲۰۵۲» کسـی که می‌گوید: «فقیرم» و قبلاًـ فقیر نبوده یـا معلوم نیست فقیر بوده یـا نه، اگر از ظـاهر حال او وثوق و اطمینان پیـدا شود که فقیر است، می‌شود به او زکـات داد. «مسأله ۲۰۵۳» کسـی که بایـد زکـات بدهـد، اگر از فقیری طلبکـار باشـد، می‌توانـد طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کنـد. «مسأله ۲۰۵۴» اگر فقیر بـدهکار بمیرد و اموال کـافی برای پرداخت بـدهکاری خود نداشـته باشـد و یـا این که طلبکار نتوانـد طلب خود را از او وصول نماید – مانند این که ورثه طلب او را نپردازند – طلبکار می‌تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند. «مسأله ۲۰۵۵» چیزی را که انسـان بابت زکات به فقیر می‌دهـد، لازم نیست به او بگویـد که زکات است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشـد، مستحب است به نحوی که دروغ نشود به اسم هـدیه به او بدهـد، ولی باید قصد زکات نماید؛ البته چنانچه اطمینان داشـته باشـد که فقیر به هیـچ عنوان راضـی به گرفتن زکات نیست، نمی‌تواند به او زکات بدهد. «مسأله ۲۰۵۶» اگر به گمـان این که کسی فقیر است به او زکات بدهد و بعد بفهمد فقیر نبوده و یا به خاطر ندانستن مسأله به کسی که می‌داند فقیر نیست، زکات بدهد، چنانچه چیزی که به او داده، باقی باشـد و زکات را قبل از پرداخت از مال خود جـدا نکرده باشـد، می‌تواند آن را از او پس بگیرد و اگر زکات را قبل از پرداخت از مال خود جـدا کرده باشد، باید آن را از او پس بگیرد و به مسـتحق برساند و چنانچه چیزی که به او داده، تلف شـده باشـد، ولی گیرنـده در هنگام دریافت می‌دانسـته که زکات است، می‌تواند عوض آن را از گیرنده پس بگیرد و در صورتی که نتوانـد عوض آن را پس بگیرد و یـا این که گیرنـده در هنگـام دریـافت نمی‌دانسـته که آن چیز زکات است و یا این که عین چیزی که پرداخته باقی باشـد، ولی نتوانـد آن را پس بگیرد، چنانچه زکات را قبل از پرداخت از مال خود جدا کرده باشد و در

تشخیص مستحق کوتاهی نکرده باشد و با حجّت شرعی زکات را به وی پرداخته باشد، لازم نیست دوباره آن را بپردازد؛ ولی اگر در تشخیص مستحق کوتاهی کرده باشد و یا این که زکات را قبل از پرداخت از مال خود جدا نکرده باشد، باید دوباره زکات بدهد. البته اگر برای دادن زکات به آن شخص از مجتهد جامع الشرایط اذن گرفته باشد، در هیچ صورتی لازم نیست زکات را دوباره بدهد. «مسأله ۲۰۵۷» کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد - اگرچه مخارج سال خود را داشته باشد - می‌تواند برای دادن قرض خود زکات بگیرد؛ ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت صرف نکرده باشد، مگر آن که از آن معصیت توبه کرده باشد. «مسأله ۲۰۵۸» اگر به کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، زکات بدهد و بعد بفهمد او قرض را در معصیت مصرف کرده و از آن معصیت توبه نکرده، چنانچه به عنوان ادای قرض داده باشد، حکم آن مانند حکمی است که در مسأله ۲۰۵۶ گذشت و اگر آن بدهکار فقیر باشد و زکات را به عنوان فقیر داده باشد، می‌توان به عنوان زکات حساب کرد. «مسأله ۲۰۵۹» اگر کسی که بدهکار است، نتواند بدهی خود را بدهد، اگرچه فقیر نباشد، انسان می‌تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند. «مسأله ۲۰۶۰» مسافری که خرجی او تمام شده یا وسیله سواری او از کار افتاده، چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند - اگرچه در وطن خود فقیر نباشد - می‌تواند زکات بگیرد و اگر بتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی، بخشی از مخارج سفر خود را فراهم کند، فقط به مقداری که با آن بقیه مخارج خود تا مقصد را بتواند تأمین کند، می‌تواند زکات بگیرد. «مسأله ۲۰۶۱» مسافری که در سفر درمانده شده و زکات گرفته، بعد از آن که به وطن خود رسید، اگر از زکات چیزی زیاد آمده باشد، باید آن را به صاحب مال یا نایب او یا حاکم شرع بدهد و بگوید آن چیز زکات است.

شرایط کسانی که مستحق زکاتند

«مسأله ۲۰۶۲» کسی که زکات می‌گیرد، باید شیعه دوازده امامی باشد و اگر به گمان این که کسی شیعه دوازده امامی است به او زکات بدهد و بعد معلوم شود شیعه نبوده، حکم آن مانند حکمی است که در مسأله ۲۰۵۶ گذشت و در صورتی که مصلحت دینی اقتضا کند، از بابت سهم فی سبیل اللّه می‌تواند به غیر شیعه دوازده امامی هم زکات بدهد. «مسأله ۲۰۶۳» اگر طفل یا دیوانه‌ای از شیعه فقیر باشد، انسان می‌تواند به ولیّ او زکات بدهد به قصد این که آنچه را می‌دهد ملک طفل یا دیوانه باشد. «مسأله ۲۰۶۴» انسان می‌تواند خودش یا به وسیله یک نفر امین، زکات را به مصرف طفل یا دیوانه برساند و باید هنگامی که زکات به مصرف آنان می‌رسد، نیّت زکات کنند و لازم نیست زکات حتماً به ولیّ طفل داده شود. «مسأله ۲۰۶۵» به فقیری که گدایی می‌کند، می‌شود زکات داد؛ ولی به کسی که زکات را در معصیت مصرف می‌کند، نمی‌شود زکات داد. «مسأله ۲۰۶۶» بنابر احتیاط واجب به کسی که آشکارا مرتکب معصیت کبیره مانند ترک نماز و یا شرابخواری می‌شود، نمی‌توان زکات داد، هرچند زکات را در معصیت مصرف نکند. «مسأله ۲۰۶۷» انسان نمی‌تواند مخارج کسانی را که مثل اولاد، مخارج آنها بر او واجب است از زکات بدهد؛ ولی دیگران می‌توانند به آنان زکات بدهند. «مسأله ۲۰۶۸» اگر شخصی نتواند نفقه کسانی را که نفقه آنان بر وی واجب است بدهد و یا کمتر از حدّ مورد نیاز آنان را بتواند بدهد، چنانچه زکات بر وی واجب شود و آنان نیز از مستحقین زکات باشند، می‌تواند نفقه آنان یا کسری آن را از زکات مال خود بپردازد. «مسأله ۲۰۶۹» به کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، اگرچه مخارج او بر انسان واجب باشد، می‌شود برای ادای بدهی زکات داد؛ ولی اگر کسی که مخارج او بر انسان واجب است برای خرجی خودش قرض کرده باشد، انسان نمی‌تواند بدهی او را از زکات خود بدهد. «مسأله ۲۰۷۰» اگر انسان به فرزند خود زکات بدهد که خرج زن و خدمتگزار خود نماید، اشکال ندارد. «مسأله ۲۰۷۱» پدر نمی‌تواند برای آن مقدار از مخارج

تحصیل فرزند که بر وی واجب است، از زکات مالش به او بپردازد؛ ولی برای مخارج تحصیل زاید بر آن مقدار، چنانچه فرزند احتیاج به تحصیل داشته باشد، می‌تواند به وی از زکات مالش بدهد؛ بلکه در صورتی که تحصیل فرزند دارای منفعت عمومی برای مسلمین باشد – هرچند فرزند خود احتیاج به تحصیل نداشته باشد و یا این که مخارج تحصیل را داشته باشد – می‌تواند مخارج تحصیل زاید بر مقداری را که بر خودش پرداخت آن واجب است، از زکات و به عنوان سهم سبیل اللّه به او بپردازد. «مسأله ۲۰۷۲» اگر مخارج ازدواج پسر بر پدر واجب باشد، پدر نمی‌تواند مخارج ازدواج او را از زکات مال خود بدهد و همچنین اگر مخارج ازدواج پدر بر پسر واجب باشد، پسر نمی‌تواند مخارج ازدواج او را از زکات مال خود بپردازد و در غیر این صورت پرداخت مخارج ازدواج از زکات جایز است. «مسأله ۲۰۷۳» به زنی که شوهرش مخارج او را می‌دهد یا اگر خرجی نمی‌دهد، زن می‌تواند او را به دادن خرجی مجبور کند، نمی‌شود زکات داد. «مسأله ۲۰۷۴» به کسانی که نفقه آنان بر شخص دیگری واجب است، اگر فقیر باشند می‌توان زکات داد، هرچند کسی که نفقه آنها بر او واجب است، خرجی آنها را بدهد؛ ولی به زنی که همسرش نفقه او را می‌پردازد، هرچند فقیر باشد، نمی‌توان زکات داد. «مسأله ۲۰۷۵» زنی که به عقد نکاح موقت درآمده اگر فقیر باشد، شوهرش و دیگران می‌توانند به او زکات بدهند. ولی اگر شوهرش در ضمن عقد شرط کند که مخارج او را بدهد یا به جهت دیگری دادن مخارج زن بر او واجب باشد، در صورتی که مخارج آن زن را بدهد یا زن بتواند او را مجبور به دادن خرجی کند، نمی‌شود به آن زن زکات داد. «مسأله ۲۰۷۶» زن می‌تواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد، اگرچه شوهر زکات را صرف مخارج خود آن زن نماید. «مسأله ۲۰۷۷» سیّد نمی‌تواند از غیر سیّد به عنوان سهم فقرا زکات بگیرد، بلکه احتیاط واجب این است که به عنوان دیگر نیز از غیر سیّد زکات نگیرد؛ اما اگر خمس و سایر وجوه شرعی کفایت مخارج او را نکند و ناچار از گرفتن زکات باشد، می‌تواند از غیر سیّد زکات بگیرد، ولی احتیاط واجب آن است که اگر ممکن باشد فقط به مقداری که برای مخارج روزانه‌اش به آن احتیاج دارد، از وی زکات بگیرد. «مسأله ۲۰۷۸»ملاک برای «سیّد بودن»، نسبت داشتن با «هاشم بن عبد مناف» جدّ دوم گرامی پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم از ناحیه پدر می‌باشد؛ پس کسی که فقط مادرش سیّد است می‌تواند از زکات غیر سیّد استفاده کند. «مسأله ۲۰۷۹» غیر سیّد نمی‌تواند به کسی که نمی‌داند سیّد است یا نه، زکات بدهد. «مسأله ۲۰۸۰» زکات مستحب یا صدقات مستحب دیگر را می‌توان به سیّد داد، هرچند خلاف احتیاط است؛ ولی بنابر احتیاط واجب غیر سیّد نمی‌تواند کفّاره و صدقه واجب خود را به سیّد بدهد.

نیّت زکات

«مسأله ۲۰۸۱» انسان باید زکات رابه قصد قربت، یعنی برای انجام فرمان خداوند بدهد و در نیّت و لو اجمالاً معیّن کند که آنچه که می‌دهد زکات است، بلکه بنابر احتیاط واجب معیّن کند آنچه که می‌دهد زکات مال است یا زکات فطره؛ ولی اگر مثلاً زکات گندم و جو بر او واجب باشد، لازم نیست معیّن کند چیزی را که می‌دهد، زکات گندم است یا زکات جو. «مسأله ۲۰۸۲» کسی که زکات چند نوع مال بر او واجب شده، اگر مقداری زکات بدهد و نیّت هیچ کدام آنها را نکند، چنانچه چیزی که داده هم جنس یکی از آنها باشد، زکات همان جنس حساب می‌شود، مثلاً کسی که زکات چهل گوسفند و زکات پانزده مثقال طلا بر او واجب است، اگر یک گوسفند از بابت زکات بدهد و نیّت هیچ کدام آنها را نکند، زکات گوسفند حساب می‌شود و اگر هم جنس هیچ کدام از آنها نباشد، در صورتی که نیّتش این باشد که زکات مالش را می‌دهد، به همه آنها قسمت می‌شود؛ ولی اگر نیّتش این باشد که زکات یکی از دو مال را می‌دهد و هیچ کدام از آنها را در قصد خود تعیین نکند، آنچه پرداخته زکات محسوب نمی‌شود. «مسأله ۲۰۸۳» اگر کسی را وکیل کند که زکات مال او را بدهد، باید در وقت دادن مال به وکیل، نیّت زکات کند. «مسأله ۲۰۸۴»

اگر بدون قصد قربت زکات را به فقیر بدهد و پیش از آن که آن مال از بین برود، نیّت زکات کند، زکات حساب می‌شود.

مسائل متفرّقه زکات

«مسأله ۲۰۸۵» پس از رسیدن وقت وجوب پرداخت زکات، انسان باید زکات را به فقیر بدهد و یا آن را از مال خود جدا کند و بعد از جدا کردن زکات، لازم نیست فوراً آن را به مستحق بدهد؛ ولی اگر به کسی که می‌شود زکات داد، دسترسی داشته باشد، احتیاط واجب آن است که پرداختن زکات را تأخیر نیندازد، اما بعد از جدا کردن اگر منتظر فقیر معیّنی باشد یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد، می‌تواند زکات را به انتظار او - هرچند تا چند ماه - نگهدارد. «مسأله ۲۰۸۶» کسی که می‌تواند زکات را به مستحق برساند، اگر ندهد و زکات از بین برود، باید عوض آن را بدهد، مگر این که به خاطر غرض صحیحی پرداخت آن را به تأخیر انداخته باشد. «مسأله ۲۰۸۷» کسی که می‌تواند زکات را به مستحق برساند، اگر زکات را ندهد و از بین برود، چنانچه در دادن زکات، به قدری تأخیر نکرده باشد که عرفاً بگویند: «فوراً نداده است»، مثلاً دو سه ساعت تأخیر انداخته و در همان دو سه ساعت تلف شده باشد، در صورتی که مستحق حاضر نبوده، چیزی بر او واجب نیست و اگر مستحق حاضر بوده، بنابر احتیاط واجب باید عوض آن را بدهد، مگر این که به خاطر غرض صحیحی پرداخت آن را به تأخیر انداخته باشد. «مسأله ۲۰۸۸» اگر حاکم شرع جامع‌الشرایط حکم به گرفتن زکات نماید، بر بدهکارانِ زکات واجب است زکات را به او بپردازند، هرچند مقلّد او نباشند و با رسیدن زکات به دست او، بر عهده بدهکاران چیزی نخواهد بود. «مسأله ۲۰۸۹» اگر زکات را از خودِ مال کنار بگذارد، می‌تواند در بقیّه آن تصرّف کند و اگر قیمت آن را کنار بگذارد، می‌تواند در تمام مال تصرّف نماید. «مسأله ۲۰۹۰» انسان نمی‌تواند زکاتی را که کنار گذاشته، برای خود بردارد و چیز دیگری به جای آن بگذارد. «مسأله ۲۰۹۱» اگر از زکاتی که کنار گذاشته منفعتی ببرد، مثلاً ـ گوسفندی که برای زکات گذاشته برّه بیاورد، مال مستحقّین زکات است. «مسأله ۲۰۹۲» با عین مالی که برای زکات کنار گذاشته، نمی‌تواند برای خودش تجارت کند و اگر با اجازه حاکم شرع برای مصلحتِ زکات تجارت کند، اشکال ندارد ولی نفع آن مال مستحقین زکات است. «مسأله ۲۰۹۳» اگر پیش از آن که زکات بر او واجب شود، چیزی بابت زکات به فقیر بدهد، زکات حساب نمی‌شود، ولی بعد از آن که زکات بر او واجب شد، اگر چیزی که به فقیر داده از بین نرفته باشد و آن فقیر هم به فقر خود باقی باشد، می‌تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند. «مسأله ۲۰۹۴» فقیری که می‌داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی را بابت زکات از او بگیرد و پیش او تلف شود، ضامن است؛ پس هنگامی که زکات بر انسان واجب می‌شود، اگر آن فقیر به فقر خود باقی باشد، می‌تواند عوض چیزی را که به او داده، بابت زکات حساب کند. «مسأله ۲۰۹۵» فقیری که نمی‌داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات از او بگیرد و پیش او تلف شود، ضامن نیست و انسان نمی‌تواند عوض آن را بابت زکات حساب کند. «مسأله ۲۰۹۶» مستحب است که انسان زکات اموال خود را به نزدیکان و خویشاوندانش که مستحق دریافت زکاتند و نفقه آنان بر وی واجب نیست، بدهد. «مسأله ۲۰۹۷» مستحب است برای دادن زکات، اهل علم و کمال را بر غیر آنان و کسانی را که اهل درخواست نیستند بر اهل درخواست مقدّم بدارد؛ ولی اگر دادن زکات به فقیری از جهت دیگری بهتر باشد، مستحب است زکات را به او بدهد. «مسأله ۲۰۹۸» بهتر است زکات را آشکار و صدقه مستحبّی را مخفی بدهند. «مسأله ۲۰۹۹» اگر در شهر کسی که می‌خواهد زکات بدهد مستحقّی نباشد و نتواند زکات را به مصرف دیگری هم که برای آن معیّن شده برساند، چنانچه امید نداشته باشد که بعد مستحق پیدا کند، باید زکات را به شهر دیگری ببرد و به مصرف زکات برساند و اگر زکات را از مال خود جدا کرده باشد، مخارج بردن به آن شهر از زکات حساب می‌شود و اگر زکات تلف شود، ضامن نیست. «مسأله ۲۱۰۰» اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، می‌تواند زکات را به شهر دیگری ببرد، ولی مخارج بردن به آن شهر را باید از

خودش بدهد و اگر زکات تلف شود، ضامن است. «مسأله ۲۱۰۱» بنابر احتیاط واجب، اجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گندم، جو، کشمش و خرمایی که برای زکات می‌دهد، با خود اوست. «مسأله ۲۱۰۲» مکروه است انسان از مستحق درخواست کند زکاتی را که از او گرفته به او بفروشد، ولی اگر خودِ مستحق بخواهد بعد از قیمت گذاری آن، چیزی را که گرفته بفروشد، کسی که زکات را به او داده، در خریدن آن بر دیگران مقدّم است. «مسأله ۲۱۰۳» اگر شک داشته باشد که زکات بر او واجب شده یا نه، لازم نیست آن را بپردازد و اگر شک کند زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه، در صورتی که عین مال زکوی موجود باشد، باید زکات را بدهد، وگرنه وجوب پرداخت آن خالی از اشکال نیست، چه مربوط به همان سال باشد یا سال‌های گذشته؛ البته چنانچه مربوط به سالهای گذشته باشد و عادت وی این باشد که در هر سال در وقت معیّنی زکات اموال خود را بپردازد، بعید نیست که بتواند بنا را بر دادن زکات بگذارد و لازم نباشد که دوباره زکات بدهد. «مسأله ۲۱۰۴» اگر مالک از پرداخت زکات امتناع نماید، مستحق نمی‌تواند به عنوان تقاص و گرفتن حقّ خود از مال او چیزی را بردارد؛ مگر این که از حاکم شرع جامع‌الشرایط اجازه بگیرد. «مسأله ۲۱۰۵» فقیر نمی‌تواند زکات را به کمتر از مقدار آن صلح کند یا چیزی را گران‌تر از قیمت آن بابت زکات قبول نماید یا زکات را از مالک بگیرد و به او ببخشد. «مسأله ۲۱۰۶» انسان می‌تواند از مال زکات، قرآن، کتاب دینی یا کتاب دعا بخرد و وقف نماید، اگرچه بر اولاد خود و بر کسانی وقف کند که خرج آنان بر او واجب است، مشروط بر آن که مصلحت دینی برای عموم مردم داشته باشد و نیز می‌تواند تولیت وقف را برای خود یا اولاد خود قرار دهد. «مسأله ۲۱۰۷» انسان نمی‌تواند از زکات ملک بخرد و بر اولاد خود یا بر کسانی که مخارج آنان بر او واجب است وقف نماید که عایدی آن را به مصرف مخارج خود برسانند. «مسأله ۲۱۰۸» فقیر می‌تواند برای رفتن به حجّ و زیارت و مانند اینها زکات بگیرد. «مسأله ۲۱۰۹» اگر مالک، فقیر را وکیل کند که زکات مال او را بدهد، چنانچه آن فقیر احتمال دهد که قصد مالک این بوده که خود آن فقیر از زکات برندارد، نمی‌تواند چیزی از آن را برای خودش بردارد و اگر بداند قصد مالک این نبوده، می‌تواند برای خودش هم زکات را بردارد. «مسأله ۲۱۱۰» اگر فقیر شتر، گاو، گوسفند، طلا و نقره را بابت زکات بگیرد، چنانچه شرطهایی که برای واجب شدن زکات گفته شد در آنها جمع شود، باید زکات آنها را بدهد. «مسأله ۲۱۱۱» اگر دو نفر در مالی که زکات آن واجب شده با هم شریک باشند و یکی از آنان زکات قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسیم کنند، حتی اگر بداند شریکش زکات سهم خود را نداده، تصرّف او در سهم خودش اشکال ندارد. «مسأله ۲۱۱۲» کسی که خمس یا زکات بدهکار است و کفاره و نذر و مظالم هم بر او واجب است و قرض هم دارد، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد، اگر مالی که خمس یا زکات آن واجب شده، از بین نرفته باشد، باید دادن خمس و زکات را بر بقیه مقدم کند و اگر از بین رفته باشد، پرداخت واجبات دیگر غیر از نذر و کفّاره را بر آن دو مقدّم می‌کند و بنابر احتیاط واجب مال را به نسبت بین آنها تقسیم نماید. «مسأله ۲۱۱۳» کسی که خمس یا زکات بدهکار است و قرض هم دارد، اگر بمیرد و دارایی او برای همه آنها کافی نباشد، چنانچه مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین نرفته باشد، باید دادن خمس یا زکات را مقدّم کنند و بقیّه مال او را بابت قرض او بپردازند و اگر مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین رفته باشد، باید مال او را به تمام موارد به نسبت قسمت نمایند، مثلاً اگر چهل هزار تومان خمس بر او واجب است و بیست هزار تومان به کسی بدهکار است و همه مال او سی هزار تومان است، باید بیست هزار تومان بابت خمس و ده هزار تومان بابت بدهکاری او بدهند. «مسأله ۲۱۱۴» کسی که مشغول تحصیل علم است و خرج تحصیل خود را ندارد ولی چنانچه تحصیل نکند، می‌تواند برای تأمین معاش خود کسب کند، اگر تحصیل او منفعت عمومی برای مسلمین داشته باشد، می‌توان از سهم سبیل اللَّه به وی زکات داد.

زکات فِطْره

«مسأله ۲۱۱۵» کسـی که هنگام غروبِ شب عید فطر، بالغ، عاقل و هوشیار است و فقیر و بنده کس دیگر نیست، باید برای خودش و کسـانی که نـان‌خور او هسـتند، هر نفر یـک صـاع که تقریباً سه کیلو گرم است، از غـذایی که در شـهر و منطقه او متعارف است، به مستحق بدهد و اگر پول آن را هم بدهد، کافی است. «مسأله ۲۱۱۶» اگر کسی هنگام غروب شب عید فطر دیوانه باشد، زکات فطره بر او واجب نیست. «مسـأله ۲۱۱۷» اگر پیش از غروب، بچّه بـالغ شود یـا دیوانه عاقل گردد یا فقیر غنی شود، در صورتی که شـرایط واجب شـدن فطره را دارا باشـد، بایـد زکـات فطره را بدهـد. «مسأله ۲۱۱۸» زکـات فطره بر کـافری که بعـد از غروب شب عیـد فطر مسـلمان شده، واجب نیست، ولی مسـلمانی که شیعه نبوده، اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود، باید زکات فطره را بدهد. «مسأله ۲۱۱۹» اگر کسی به هنگام غروب شب عید، بی‌هوش باشد، ولی قبل از ظهر روز عید به هوش بیاید، بنابر احتیاط واجب باید زکات فطره را بپردازد؛ ولی کسی که به هنگام غروب شب عید بقیّه شرایط وجوب زکات فطره را ندارد، چنانچه قبل از ظهر روز عید آن شرایط را دارا شود، احتیـاط مسـتحب آن است که زکـات فطره را بپردازد. «مسأله ۲۱۲۰» کسـی که می‌خواهـد قیمت زکات فطره را بپردازد – چنانچه قیمت‌ها به حسب زمان و مکان مختلف باشـند – قیمت همان مکان و زمانی که می‌خواهـد فطره را بپردازد، ملاک می‌باشـد. «مسأله ۲۱۲۱» کسـی که مخـارج سـال خود و زن و فرزنـدان خود را نـدارد و کسبی هم نـدارد که بتوانـد مخـارج سال خود و زن و فرزنـدانش را تـأمین کنـد، فقیر است و دادن زکات فطره بر او واجب نیست. «مسأله ۲۱۲۲» انسان بایـد فطره کسانی را که در غروب شب عید فطر نان‌خور او حساب می‌شوند بدهد، کوچک باشـند یا بزرگ، مسـلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، در شـهر خود او باشـند یا در شـهر دیگر. «مسأله ۲۱۲۳» اگر کسـی همزمـان نـان‌خور دو نفر حساب شود، فطره او بنابر احتیاط واجب، به شرکت بر آن دو نفر واجب است. «مسأله ۲۱۲۴» اگر کسی را که نان‌خور او است و در شهر دیگر است و کیل کند که از مال او فطره خود را بدهد، چنانچه اطمینان داشـته باشد که فطره را می‌دهد، لازم نیست خودش فطره او را بدهد. «مسأله ۲۱۲۵» فطره مهمانی که پیش از غروب شب عیـد فطر بر صاحبخانه وارد شـده و نان‌خور او حساب می‌شود، بر میزبان واجب است. «مسأله ۲۱۲۶» اگر میهمان پیش از غروب شب عیـد بر صاحبخانه وارد شود ولی پیش او غـذا نخورد، احتیاط واجب آن است که هم میهمان فطریّه خـودش را بدهـد و هم صاحب‌خـانه فطریّه او را بـپردازد. «مسـأله ۲۱۲۷» اگر کسـی را مجبـور کننـد که مخـارج شـخص دیگری را بپردازد، واجب بودن فطریّه او بر وی محلّ اشکال است. «مسأله ۲۱۲۸» فطره مهمانی که بعد از غروب شب عید فطر وارد می‌شود، بر صاحبخانه واجب نیست، اگرچه پیش از غروب او را دعوت کرده باشـد و در خانه او هم افطار کنـد. «مسأله ۲۱۲۹» اگر انسان کسی را برای کاری اجیر نماید و شرط کند که مخارج او را بدهد، در صورتی که به شرط خود عمل کند و عرفاً نان‌خور او حساب شود، باید فطره او را بپردازد؛ ولی اگر اجیر در زندگی مستقل باشد – نظیر کارمندان ادارات و کارگران کارخانه‌ها – باید زکات فطره را خود او بدهـد و بنابر احتیاط واجب حکم سـربازان پادگان‌ها نیز همین است. «مسأله ۲۱۳۰» فقیری که فقط به انـدازه یک صاع – که تقریباً سه کیلو است – گندم و مانند آن دارد، مسـتحب است زکات فطره را بدهد و چنانچه عائله‌ای داشته باشد و بخواهد فطره آنها را هم بدهـد، می‌توانـد به قصـد فطره، آن یـک صـاع را به یکی از افراد عائله خود بدهـد و او هم به همین قصـد به دیگری بدهـد و همچنین تا به نفر آخر برسـد و بهتر است نفر آخر، چیزی را که می‌گیرد به کسـی بدهـد که از خود آن خانواده نباشد و اگر یکی از آنها صـغیر باشـد، احتیاط آن است که او را در دور دادن زکات فطره داخل نکنند و چنانچه ولیّ صـغیر از طرف او قبول نماید، باید آن زکات فطره را به مصـرف صـغیر برسانـد و نمی‌توانـد آن را از طرف او به دیگری بدهد. «مسأله ۲۱۳۱» اگر کسـی بعد از غروب شب عید فطر بچّه‌دار شود یا کسـی نان‌خور او حساب شود، واجب نیست فطره او را بدهد؛ اگرچه مسـتحب است فطره کسانی را که بعـد از غروب تا پیش از ظهرِ روز عیـد، نان‌خور او حساب می‌شونـد، بدهد. «مسأله ۲۱۳۲» اگر انسان نان‌خور کسـی باشد و پیش از غروب نان‌خور کس دیگر شود، فطره او بر کسی که نان‌خور او شده واجب است؛ مثلاً اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود، شوهر بایـد فطره او را بدهد. «مسأله ۲۱۳۳» کسـی که دیگری بایـد فطره او را بدهد، واجب نیست فطره خود را بدهد. «مسأله ۲۱۳۴»

اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد، بر خود انسان واجب نمی‌شود؛ ولی چنانچه کسی که فطریّه انسان بر او واجب است، فراموش نماید که آن را بدهد، احتیاط واجب آن است که خود انسان فطریّه را پرداخت نماید. «مسأله ۲۱۳۵» اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است، خودش فطره را بدهد، از کسی که فطره بر او واجب شده، ساقط نمی‌شود. «مسأله ۲۱۳۶» اگر کسی که فطریه او بر دیگری واجب است، خودش فطریّه را از طرف او بدهد، چنانچه از او اجازه گرفته باشد، کفایت می کند، وگرنه کفایت آن محلّ اشکال است. «مسأله ۲۱۳۷» زنی که شوهرش مخارج او را نمی‌دهد، چنانچه نان‌خور کس دیگری باشد، فطره‌اش بر آن کس واجب است و اگر نان‌خور کس دیگری نباشد، در صورتی که فقیر نباشد، باید فطره خود را بدهد. «مسأله ۲۱۳۸» کسی که سیّد نیست، نمی‌تواند به سیّد فطره بدهد و چنانچه دهنده فطریّه سیّد نباشد ولی نان خور او سیّد باشد یا بر عکس، بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند فطریّه او را به سیّد بدهد. «مسأله ۲۱۳۹» فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می‌خورد، بر عهده کسی است که مخارج مادر یا دایه را می‌دهد. البته چنانچه کسی مادر یا دایه را برای شیر دادن اجیر کرده باشد، فطریّه طفل بر عهده اوست، هرچند کس دیگری نفقه مادر یا دایه را بپردازد؛ ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل بردارد، فطره طفل بر کسی واجب نیست. «مسأله ۲۱۴۰» انسان حتّی اگر مخارج زن و فرزندان خود را از مال حرام نیز بدهد، دادن فطریّه آنان بر او واجب است و باید فطره آنان را از مال حلال بدهد. «مسأله ۲۱۴۱» اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد، بنابر احتیاط واجب باید فطره او و زن وفرزندان او را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از غروب بمیرد، واجب نیست فطره او و زن وفرزندان او را از مال او بدهند. مصرف زکات فطره «مسأله ۲۱۴۲» اگر زکات فطره را به یکی از هشت مصرفی که سابقاً برای زکات مال گفته شد برسانند کافی است، ولی احتیاط مستحب آن است که زکات فطره را فقط به فقرای شیعه بدهند. «مسأله ۲۱۴۳» اگر طفل شیعه‌ای فقیر باشد، انسان می‌تواند فطره را به مصرف او برساند یا به واسطه دادن به ولیّ طفل، ملک طفل نماید. «مسأله ۲۱۴۴» فقیری که فطره به او می‌دهند، لازم نیست عادل باشد، ولی احتیاط واجب آن است که به شرابخوار و کسی که آشکارا مرتکب گناه کبیره می‌شود، فطره ندهند. «مسأله ۲۱۴۵» به کسی که فطره را در معصیت مصرف می کند، نباید فطره بدهند. «مسأله ۲۱۴۶» احتیاط واجب آن است که به یک فقیر بیشتر از مخارج سال او و کمتر از یک صاع – که تقریباً سه کیلو گرم است – فطره ندهند؛ مگر آن که گروهی از فقرا وجود داشته باشند و بخواهد به همه آنان فطریّه بدهد و به هر یک از آنان یک صاع از فطریّه نرسد. «مسأله ۲۱۴۷» اگر از جنسی که قیمت آن دو برابر قیمت معمولی آن است، مثلاً از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است، نصف صاع (حدود ۵/۱ کیلو گرم) بدهد کافی نیست و بنابر احتیاط واجب، آن را به قصد قیمت فطریّه هم نمی‌تواند بدهد. «مسأله ۲۱۴۸» انسان نمی‌تواند نصف صاع را از یک جنس – مثلاً گندم – و نصف دیگر آن را از جنس دیگر – مثلاً جو – بدهد و بنابر احتیاط واجب، آن را به قصد قیمت فطریّه هم نمی‌تواند بدهد. «مسأله ۲۱۴۹» بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند جنس معیوب را حتّی به عنوان قیمت فطره بدهد؛ بلکه یا باید جنس صحیح بدهد و یا قیمت آن را با پول رایج بپردازد. «مسأله ۲۱۵۰» گندم یا چیز دیگری که برای فطره می‌دهد، باید با جنس دیگر یا خاک مخلوط نباشد، یا اگر مخلوط باشد، چیزی که مخلوط شده به قدری کم باشد که قابل اعتنا نباشد و اگر بیش از این مقدار باشد، در صورتی صحیح است که خالص آن به یک صاع (سه کیلو گرم) برسد؛ ولی اگر مثلاً یک صاع گندم با چند کیلو خاک به گونه‌ای مخلوط باشد که خالص کردن آن احتیاج به خرج یا کاری بیشتر از متعارف داشته باشد، دادن آن کافی نیست. «مسأله ۲۱۵۱» مستحب است در دادن زکات فطره، ابتدا خویشان فقیر خود را و بعد همسایگان فقیر خود را و بعد اهل علم فقیر را بر دیگران مقدّم دارد؛ ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند، مستحب است آنها را مقدّم کند. «مسأله ۲۱۵۲» اگر انسان به گمان این که کسی فقیر است به او فطره بدهد و بعد بفهمد که فقیر نبوده، حکم آن مانند حکمی است که در مسأله ۲۰۵۶ گذشت. «مسأله ۲۱۵۳» اگر کسی بگوید: «فقیرم»، نمی‌شود به او فطره داد، مگر آن که انسان از ظاهر حال او اطمینان پیدا کند که فقیر است، یا بداند که قبلاً فقیر بوده است.

مسائل متفرّقه زکات فطره

«مسأله ۲۱۵۴» انسان بایـد زکات فطره را به قصد قربت، یعنی برای انجام دادن فرمان خداوند متعال بدهد و زمان پرداختن آن – و لو اجمالاً – نیّت دادن فطره نماید. «مسأله ۲۱۵۵» اگر پیش از ماه رمضان فطره را بدهد، صحیح نیست؛ ولی می‌تواند در ماه رمضان قبل از غروب شب عیـد، فطره را بپردازد و چنانچه پیش از رمضان یا در ماه رمضان به فقیر قرض بدهد و بعد از آن که فطره بر او واجب شد، طلب خود را بابت فطره حساب کند، مانعی ندارد. «مسأله ۲۱۵۶» کسی که فطره چند نفر را می‌دهد، لازم نیست همه را از یک جنس بدهد؛ پس اگر مثلاً فطره بعضی را از گندم و فطره بعضی دیگر را از جو بدهد، کافی است. «مسأله ۲۱۵۷» کسی که نماز عید فطر می‌خوانـد، بنابر احتیاط واجب بایـد فطره را پیش از نماز عید بدهد، ولی اگر نماز عید نمی‌خواند، می‌تواند دادن فطره را تا ظهر تأخیر بیندازد. «مسأله ۲۱۵۸» اگر فطره را کنار بگذارد، نمی‌تواند آن را برای خود بردارد و مال دیگری را برای فطره بگذارد. «مسأله ۲۱۵۹» اگر به نیّت فطره مقـداری از مال خود را کنار بگـذارد، چنانچه آن را تا ظهر روز عیـد به مسـتحق ندهـد، باید هر وقت آن را می‌دهـد، نیّت فطره نماید. «مسأله ۲۱۶۰» اگر هنگـامی که دادن زکات فطره واجب است، فطره را ندهـد و کنار هم نگـذارد، احتیاط واجب آن است که بعداً بدون این که نیّت ادا یا قضا کند، فطره را بدهد. «مسأله ۲۱۶۱» اگر مالی که برای فطره کنار گذاشته از بین برود، چنانچه دسترسـی به فقیر داشـته و دادن فطره را تأخیر انـداخته باشد، باید عوض آن را بدهد، مگر آن که برای تأخیر انداختن، غرض صـحیحی داشـته باشد و اگر دسترسـی به فقیر نداشته، ضامن نیست، مگر آن که در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد. «مسأله ۲۱۶۲» در صورتی که زکات فطره را از مال خود جـدا کرده باشد، اگر در محل خودش مسـتحق پیدا شود، احتیاط واجب آن اسـت که فطره را به جای دیگر نبرد و اگر با وجود مستحقّ در شهر خود، آن را به جای دیگر ببرد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

خرید و فروش

احکام خرید و فروش

بر اسـاس احکـام اسـلام، بایـد به آبـادی دنیـا و رفاه خانواده و جامعه، کمال توجّه را داشت و با دیـدگاهی اُخروی و عادلانه و نیز با تدبیر و آگاهی از احکام معاملات، به تجارت و زراعت و کسب حسـنات دنیا و رشد اقتصادی و وسـعت در رزق و معاش رسید. در روایت آمده است که تجارت موجب توانگری و فزونی عقل وعزت است(۳۳) و نیز آن کسی که به جهت بی‌نیازی از مردم و تأمین خـانواده و نیکی به همسایگـان به طلب دنیـا رود، در روز قیـامت چهره‌ای چون ماه درخشـنده خواهـد داشت(۳۴) و نیز در روایـات، بازرگانان و کسبه به آموختن فقه و پرهیز از ربا و راستگویی و مدارا امر شده‌اند(۳۵).

چیزهایی که در خرید و فروش مستحب است

«مسأله ۲۲۴۰» یـاد گرفتن احکـام معاملات به قـدری که مورد احتیـاج است، لازم است و مسـتحب است فروشـنده بین مشتری‌ها در قیمت جنس فرق نگـذارد و در قیمت جنس سـختگیری نکند و کسـی که با او معامله کرده، اگر پشـیمان شود و از او تقاضا کند که معامله را به هم بزنـد، بپـذیرد. «مسأله ۲۲۴۱» اگر انسـان ندانـد معامله‌ای که انجام داده صـحیح است یا باطل، نمی‌توانـد در مالی که گرفته تصـرّف نماید؛ ولی چنانچه در هنگام معامله، احکام آن را می‌دانسته و بعد از معامله در صحّت آن شک کرده، تصرّف او در

آن مال اشکال ندارد و معامله صحیح است. «مسأله ۲۲۴۲» کسی که مال ندارد و مخارجی مثل خرج زن و بچّه بر او واجب است، باید کسب و کار نماید و برای کارهای مستحب، مانند بهبود زندگی زن و فرزندان و دستگیری از فقرا، کاسبی کردن مستحب است.

معاملات مکروه

«مسأله ۲۲۴۳» برخی معاملات مکروه از این قرار است: قصّابی، کفن فروشی، معامله با مردمان پست، معامله بین اذان صبح تا اوّل آفتاب، کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند اینها قرار دادن، برای خریدن جنسی که دیگری می‌خواهد آن را بخرد، داخل معامله او شدن.

معاملات باطل

«مسأله ۲۲۴۴» در چند مورد معامله باطل است: اوّل: خرید و فروش عین نجسی که از آن منفعت حرام برده می‌شود، مثل مشروبات الکلی؛ ولی خرید و فروش چیزهایی مثل مدفوع جهت کُود کشاورزی و سگ شکاری تعلیم دیده و خون انسان برای تزریق به بیمار که منفعت حلال دارند، اشکال ندارد. دوم: خرید و فروش مال غصبی، مگر آن که صاحب آن، معامله را بپذیرد. سوم: خرید و فروش چیزهایی که مالیّت و ارزش عقلایی ندارند. چهارم: معامله چیزی که منافع معمولی آن حرام باشد، مثل آلات قمار. پنجم: معامله‌ای که در آن ربا باشد و «غِشّ» در معامله - یعنی فروختن جنسی که با چیز دیگری مخلوط است، در صورتی که آن چیز معلوم نباشد و فروشنده هم به خریدار نگوید مثل شیری که در آن آب ریخته است - حرام است. از پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم منقول است که فرمود: «از ما نیست کسی که در معامله با مسلمانان غِشّ کند (و این فرمایش را سه بار تکرار فرمودند) و هر که با برادر مسلمان خود غشّ کند، خداوند برکت روزی او را می‌برد و راه معاش او را می‌بندد و او را به خودش واگذار می‌کند.»(۳۶) «مسأله ۲۲۴۵» فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است، اشکال ندارد، ولی اگر مشتری بخواهد آن چیز را بخورد، بنابر احتیاط واجب باید فروشنده نجس بودن آن را به او بگوید. «مسأله ۲۲۴۶» اگر چیز پاکی که آب کشیدن آن ممکن نیست، مثل روغن، نجس شود، چنانچه خریدار آن را برای خوردن بخرد، معامله باطل و عمل حرام است و اگر برای کاری بخواهد که شرط آن پاک بودن نیست، مثلاً بخواهند نفت نجس را بسوزانند، فروختن آن اشکال ندارد. «مسأله ۲۲۴۷» معامله دارویی که عین آن نجس است، در صورت ضرورت و انحصار، اشکال ندارد. «مسأله ۲۲۴۸» خرید و فروش روغن و داروهای روان و عطرهایی که از ممالک غیر اسلامی می‌آورند، اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد، اشکال ندارد و همچنین شربتی که به عنوان دارو از کشورهای غیر اسلامی وارد می‌شود - هرچند بعضی از اجزای آن نجس باشد - اگر جایگزین نداشته باشد، معامله آن جایز و صحیح است؛ ولی روغنی که از مردار گرفته می‌شود - چه از دست کافر و چه از دست مسلمان گرفته شود - نجس و معامله آن باطل است؛ اما روغنی که معلوم نیست که از مردار گرفته شده یا نه و شک در ذبح آن وجود دارد، چنانچه از دست مسلمان گرفته شود، پاک و معامله آن صحیح است و اگر از دست کافر گرفته شود، نجس و معامله آن باطل است، مگر آن که بداند آن کافر آن را از مسلمان خریده است. «مسأله ۲۲۴۹» اگر روباه و مانند آن را به غیر دستوری که در شرع معیّن شده کشته باشند یا خودش مرده باشد، خرید و فروش پوست آن حرام و معامله آن باطل است؛ مگر آن که در آن منفعت عقلایی حلالی وجود داشته باشد، مانند این که با آن لباس تهیه کنند تا در غیر نماز و طواف از آن استفاده کنند که در این صورت معامله آن جایز

و صحیح است. «مسأله ۲۲۵۰» خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی که از ممالک غیر اسلامی می‌آورند یا از دست کافر گرفته می‌شود، باطل است؛ ولی اگر انسان بداند که آنها از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده، خرید و فروش آنها اشکال ندارد. «مسأله ۲۲۵۱» خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی که از دست مسلمان گرفته شود اشکال ندارد، ولی اگر انسان بداند که آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه، خریدن آن حرام و معامله آن باطل است. «مسأله ۲۲۵۲» اگر گوشت یا پوست و یا سایر اجزای مردار به جز استفاده در مواردی که پاک بودن در آن شرط است، منافع قابل توجّه دیگری داشته باشند – مانند این که برای خوراک دام و طیور و یا تبدیل آنها به کود و مانند آن توسط دستگاه‌های جدید مورد بهره‌برداری قرار گیرند و یا این که با چرم و یا پوست لباس تهیه کنند تا در غیر نماز و طواف از آن استفاده کنند – ظاهراً خرید و فروش آنها به همین قصد اشکال ندارد. «مسأله ۲۲۵۳» خرید و فروش خون برای انتفاع حلال جایز است؛ بنابراین خرید و فروش خون برای تزریق به بیمار اشکال ندارد، مگر این که گرفتن خون برای خون دهنده ضرر قابل توجه داشته باشد. «مسأله ۲۲۵۴» وزن یا حجم خونی که مورد خرید و فروش قرار می‌گیرد، باید معلوم باشد، ولی در صورتی که وزن و مقدار آن را ندانند، می‌توانند مصالحه نمایند. «مسأله ۲۲۵۵» انسان می‌تواند بعضی از اعضای خود را مانند کلیه، برای پیوند به شخص دیگری بفروشد، به شرط آن که برای خود او ضرر قابل توجّهی نداشته باشد. «مسأله ۲۲۵۶» خرید و فروش مست کننده‌ها و مواد مخدر، حرام و معامله آنها باطل است. «مسأله ۲۲۵۷» اگر قصد خریدار این باشد که پول جنس را ندهد، چنانچه قصد جدّی معامله را داشته باشد، معامله صحیح است، ولی پول جنس را مدیون است. «مسأله ۲۲۵۸» اگر خریدار بخواهد پول جنس را بعداً از مال حرام بدهد – چه از اوّل قصد او این باشد یا از اوّل قصد او این نباشد – معامله صحیح است، ولی باید مبلغی را که بدهکار است از مال حلال بدهد. «مسأله ۲۲۵۹» خرید و فروش چیزهای بی ارزش مانند یک پرِ کاه باطل است. «مسأله ۲۲۶۰» خرید و فروش آلاتی که برای خصوص لهو به کار می‌روند و استفاده عقلایی حلالی برای آنها وجود ندارد، حرام و باطل است. «مسأله ۲۲۶۱» اگر چیزی را که می‌شود استفاده حلال از آن ببرند، به این قصد بفروشند که آن را در حرام مصرف کنند، حرام و باطل بودن آن معامله معلوم نیست، مگر این که عرفاً فروش آن را کمک رساندن به انجام عمل حرام بدانند و اگر فروش آن به قصد استفاده حرام نباشد، جایز است؛ بنابر این خرید و فروش چیزهایی مانند تلویزیون، ویدئو و دستگاه گیرنده ماهواره که زمینه کاربرد حرام نیز دارند، اگر به قصد استفاده حرام نباشد، اشکال ندارد و در انگور اگر آن را به این قصد بفروشند که از آن شراب تهیّه نمایند، معامله آن حرام و باطل است. «مسأله ۲۲۶۲» ساختن مجسّمه انسان و حیوانات در صورتی که برای پرستش یا در معرض آن باشد جایز نیست؛ بلکه بنابر احتیاط از ساختن آن در هر حال باید اجتناب شود؛ ولی خرید و فروش مجسّمه و نیز کالایی که روی آن چهره انسان یا حیوان کنده‌کاری یا نقاشی شده، اشکال ندارد. «مسأله ۲۲۶۳» خریدن چیزی که از راه قمار یا غصب و دزدی یا از راه معامله باطل تهیّه شده، باطل و تصرّف در آن مال حرام است و اگر کسی آن را بخرد، باید به صاحب اصلی آن برگرداند. «مسأله ۲۲۶۴» اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشد، چنانچه آن را معیّن کند، مثلاً بگوید: «این یک کیلو روغن را می‌فروشم»، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند؛ ولی اگر آن را معیّن نکند، بلکه یک کیلو روغن بفروشد و بعد روغنی را که پیه دارد بدهد، مشتری می‌تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص مطالبه نماید. «مسأله ۲۲۶۵» اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می‌فروشند، به زیادتر از همان جنس بفروشد، مثلاً یک کیلو گندم را به یک کیلو و نیم گندم بفروشد، ربا و حرام است و گناه یک درهم ربا بزرگ‌تر از آن است که انسان هفتاد مرتبه با محرم خود زنا کند.(۳۷) بلکه اگر یکی از دو جنس سالم و دیگری معیوب باشد یا جنس یکی خوب و جنس دیگری بد باشد یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند، چنانچه بیشتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، باز هم ربا و حرام است؛ پس اگر مِس سالم را بدهد و بیشتر از آن مس شکسته بگیرد یا برنج درجه یک را بدهد و بیشتر از آن برنج نامرغوب بگیرد یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می‌باشد. در معامله ربوی علاوه بر آن که مقدار

زیادی حرام است، اصل معامله نیز باطل می‌باشد. «مسأله ۲۲۶۶» اگر چیزی که اضافه می‌گیرد غیر از جنسی باشد که می‌فروشد، مثلاً یک کیلو گندم را به یک کیلو گندم و یک ریال پول بفروشد، باز هم ربا و حرام است؛ بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد، ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد، ربا و حرام می‌باشد. «مسأله ۲۲۶۷» اگر چیزی مثل پارچه را که با متر و ذرع می‌فروشند یا چیزی مثل گردو و تخم مرغ را که با شماره معامله می‌کنند، بفروشند و در مقابل از همان جنس زیادتر بگیرند - مثلاً ده تا تخم مرغ بدهند و یازده تا بگیرند، یا یک متر پارچه را بفروشند و یک متر و بیست سانتیمتر پارچه عوض آن بگیرند - اشکال ندارد. «مسأله ۲۲۶۸» جنسی که در بعضی از شهرها با وزن یا پیمانه آن را می‌فروشند و در بعضی از شهرها با شماره آن را معامله می‌کنند، اگر در شهری که آن را با وزن یا پیمانه می‌فروشند، در مقابل فروش آن از همان جنس زیادتر بگیرند، ربا و حرام است ولی در شهر دیگر ربا نیست. «مسأله ۲۲۶۹» اگر چیزی که می‌فروشد و عوضی که می‌گیرد از یک جنس نباشند، گرفتن زیادی اشکال ندارد؛ پس اگر یک کیلو برنج بفروشد و دو کیلو گندم بگیرد، معامله صحیح است. «مسأله ۲۲۷۰» اگر جنسی که می‌فروشد و عوضی که می‌گیرد از یک چیز عمل آمده باشند، باید در معامله زیادی نگیرد؛ پس اگر یک کیلو ماست بفروشد و در عوض آن یک کیلو و نیم شیر بگیرد، ربا و حرام است و احتیاط واجب آن است که اگر میوه رسیده را با میوه نارس معامله می‌کند، زیادی نگیرد. «مسأله ۲۲۷۱» جو و گندم در «ربا» یک جنس حساب می‌شوند؛ پس اگر یک کیلو گندم بدهد و یک کیلو و نیم جو بگیرد، ربا و حرام است و نیز اگر مثلاً ده کیلو جو بخرد که سرِ خرمن ده کیلو گندم بدهد، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدّتی گندم را می‌دهد، مثل آن است که زیادی گرفته و حرام می‌باشد. «مسأله ۲۲۷۲» اگر چیزی به یکی از دو طرف یا به هر دو طرف معامله اضافه کنند که از بیع مثل به مثل خارج شود، تفاوت وزن یا پیمانه دو طرف معامله موجب ربا نمی‌شود؛ مثلاً اگر دو کیلو گندم بد را به ضمیمه مقداری پارچه به یک کیلو گندم خوب بفروشند، اشکال ندارد. «مسأله ۲۲۷۳» معامله ربوی با کافری که در کشور مسلمین زندگی می‌کند جایز نیست، ولی چنانچه معامله صورت بگیرد، ربایی که از او گرفته است حلال است؛ اما کافری که در پناه اسلام نیست ربا گرفتن از او و معامله ربوی با او بدون اشکال است. همچنین پدر و فرزند و زن دائمی و شوهر می‌توانند از یکدیگر ربا بگیرند. «مسأله ۲۲۷۴» خرید و فروش پول‌های غیر همجنس نظیر معامله «ریال» در مقابل «دلار» یا «پوند» و یا غیر آن، اگر به قصد فرار از ربای قرضی نباشد اشکال ندارد.

شرایط فروشنده و خریدار

«مسأله ۲۲۷۵» برای فروشنده و خریدار شش شرط وجود دارد: اوّل: بالغ باشند. دوم: عاقل باشند. سوم: سفیه نباشند؛ یعنی مال خود را بیهوده مصرف نکنند و اگر سفیه باشند معامله آنها نافذ نیست، هرچند حاکم شرع هم آنها را منع نکرده باشد. چهارم: قصد خرید و فروش داشته باشند؛ پس اگر مثلاً کسی به شوخی بگوید: «مال خود را فروختم»، معامله باطل است. پنجم: کسی آنها را مجبور نکرده باشد. ششم: مالک کالا و عوض آن باشند یا مثل پدر و جدّ صغیر، اختیار مال در دست آنان باشد و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد. «مسأله ۲۲۷۶» معامله با بچّه نابالغ غیر ممیّز باطل است، اگرچه پدر یا جدّ بچّه به او اجازه داده باشند که معامله کند؛ ولی اگر بچّه ممیّز باشد و کالای کم قیمتی را که معامله آن برای بچّه‌ها متعارف است معامله کند، اشکال ندارد و نیز اگر طفل وسیله باشد که پول را به فروشنده بدهد و جنس را به خریدار برساند یا جنس را به خریدار بدهد و پول را به فروشنده برساند - چون واقعاً دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده‌اند - معامله صحیح است، ولی باید فروشنده و خریدار یقین داشته باشند که طفل کالا ـ و پول را به صاحب آن می‌رساند یا صاحب پول یا کالا اذن داده باشد که آن را به بچّه بدهد تا به او برساند. «مسأله ۲۲۷۷» اگر از بچّه نابالغ چیزی را بخرد، یا چیزی را به او بفروشد، باید جنس یا پولی را که از او گرفته به صاحب آن بدهد یا از

صاحب آن رضایت بخواهد و اگر صاحب آن را نمی‌شناسد و برای شناختن او هم وسیله‌ای ندارد، باید چیزی را که از بچّه گرفته از طرف صاحب آن بابت مظالم بدهد؛ ولی اگر چیزی را که گرفته مال خود صغیر باشد، باید به ولیّ او برساند و اگر او را پیدا نکرد، به حاکم شرع بدهد. «مسأله ۲۲۷۸» اگر کسی با بچه نابالغ معامله کند و جنس یا پولی که به بچّه داده از بین برود، در صورتی که بچّه ممیّز نباشد، نمی‌تواند از بچّه یا ولیّ او آن را مطالبه کند و اگر ممیّز باشد، بعید نیست بتواند مطالبه نماید. «مسأله ۲۲۷۹» اگر خریدار یا فروشنده را به معامله مجبور کنند، چنانچه بعد از معامله راضی شود و بگوید: «راضی هستم»، معامله صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که دوباره معامله را انجام دهند. «مسأله ۲۲۸۰» اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد، چنانچه صاحب مال به فروش آن راضی نشود و اجازه ندهد، معامله باطل است. «مسأله ۲۲۸۱» پدرِ طفل، جدّ پدری او و وصیّ آنها و همچنین حاکم شرع در صورتی می‌توانند مال طفل را بفروشند که مصلحت طفل در آن باشد. حکم دیوانه‌ای که قبل از بلوغ دیوانه بوده و جنون او تا بعد از بلوغ ادامه داشته است نیز همین است. «مسأله ۲۲۸۲» اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش، صاحب مال معامله را برای خودش اجازه دهد، معامله صحیح است و احتیاط واجب آن است که مشتری و صاحب مال در منفعتی که برای جنس و عوض آن در مدت زمان بین فروش و اجازه معامله توسط صاحب مال حاصل شده، با یکدیگر مصالحه کنند. «مسأله ۲۲۸۳» اگر کسی مالی را غصب کند و به قصد آن که بهای آن، از آن خودش باشد آن را بفروشد، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه نکند، معامله باطل است؛ ولی اگر برای کسی که مال را غصب کرده اجازه نماید، معامله صحیح است. «مسأله ۲۲۸۴» اختیار مال کسی که غایب است و به او دسترسی نیست و برای خود نماینده یا وکیلی قرار نداده، با حاکم شرع جامع‌الشرایط است تا مطابق مصلحت در آن تصرّف نماید.

شرایط مورد معامله و بهای آن

«مسأله ۲۲۸۵» کالایی که فروخته می‌شود و چیزی که به عنوان بهای آن گرفته می‌شود چهار شرط دارد: اوّل: مقدار آن با وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معلوم باشد. دوم: بتوانند آن را تحویل دهند، بنابراین فروختن اسبی که فرار کرده صحیح نیست. سوم: آن ویژگی‌هایی از کالا که به واسطه آنها میل مردم به کالا و بهای آن تفاوت می‌کند، تعیین گردد. چهارم: بنابر احتیاط خودِ کالا را بفروشد نه منفعت آن را، اگرچه جواز فروش منفعت خالی از قوت نیست؛ پس اگر مثلاً منفعت یک ساله خانه را بفروشد صحیح است و چنانچه خریدار به جای پول، منفعت مِلک خود را بدهد، مثلاً فرشی را از کسی بخرد و عوض آن منفعت یک ساله ملک خود را به او واگذار کند، اشکال ندارد و همچنین خرید و فروش حقوقی که قابل نقل و انتقال و معاوضه می‌باشند، مانند حق تألیف، جایز است و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد. «مسأله ۲۲۸۶» کالایی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می‌کنند، در آن شهر انسان باید با وزن و پیمانه بخرد؛ ولی می‌تواند همان جنس را در شهری که با دیدن معامله می‌کنند، با دیدن خریداری نماید. «مسأله ۲۲۸۷» چیزی را که با وزن خرید و فروش می‌کنند، با پیمانه هم می‌شود معامله کرد؛ مثلاً اگر می‌خواهد ده من گندم بفروشد، با پیمانه‌ای که یک من گندم می‌گیرد، ده پیمانه بدهد. «مسأله ۲۲۸۸» اگر یکی از شرطهایی که گفته شد، در معامله نباشد، معامله باطل است؛ ولی اگر خریدار و فروشنده راضی باشند که در مال یکدیگر تصرّف کنند، تصرّف آنها اشکال ندارد. «مسأله ۲۲۸۹» خرید و فروش ملکی که آن را به دیگری اجاره داده‌اند اشکال ندارد، ولی استفاده از آن ملک در مدّت اجاره، از آنِ مستأجر است و اگر خریدار نداند که آن ملک را اجاره داده‌اند یا به گمان این که مدّت اجاره کم است، ملک را خریده باشد، پس از اطّلاع می‌تواند معامله را به هم بزند. «مسأله ۲۲۹۰» هرگاه خریدار کالا را برای دیدن یا تصمیم گرفتن از فروشنده بگیرد و مدّتی نزد او بماند و از بین برود، در صورتی که صاحب مال شرط کرده باشد که عاریه مضمونه باشد یا خریدار

در حفظ آن افراط و تفریط کرده باشد، بایـد عوض آن را به صاحبش بپردازد. «مسأله ۲۲۹۱» اگر کسـی در کالا یا عوض آن حقّی داشـته باشـد، مثـل این که مالی را پیش او گرو گذاشـته باشـند، مالک می‌توانـد بـدون اجازه او آن را بفروشـد و اگر مشتری جاهل باشد، پس از آگاهی می‌تواند معامله را به هم بزند.

خرید و فروش اموال وقفی

«مسأله ۲۲۹۲» معامله چیزی که وقف شده باطل است؛ ولی اگر آن چیز به گونه‌ای خراب شود که نتوانند اسـتفاده‌ای را که مال برای آنها وقف شده از آن ببرند، مثلاً حصیر مسجد به گونه‌ای پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند، فروش آن اشکال ندارد و در صورتی که ممکن باشـد، بایـد پول آن را در همـان مسـجد به مصـرفی برساننـد که به مقصود وقف کننـده نزدیـک‌تر باشـد. «مسأله ۲۲۹۳» هرگـاه بین کسـانی که مالی را برای آنان وقف کرده‌انـد به گونه‌ای اختلاف پیـدا شود که اگر مال وقفی را نفروشـند، گمان آن برود که مـال یا جانی تلف شود، می‌تواننـد آن مال را بفروشـند و بین موقوف علیهم تقسـیم نماینـد، ولی چنانچه اختلاف تنها با فروختن و تهیّه مـال دیگر برطرف شود، لازم است آن موقوفه به مـال دیگری تبـدیل و یـا با پول فروش آن، مال دیگری خریـداری شود و به جای مال اوّل و در همان منظور وقف اوّل وقف گردد. «مسأله ۲۲۹۴» چنانچه چیزهایی همچون فرش، وسایل چای و لوازم صوتی موجود در جاهـایی ماننـد مساجـد، مـدارس و حسـینیّه‌ها برای آنجـا وقف شـده باشـند، فروش آنهـا جایز نیست و چنانچه آن چیزها را به آنجا تملیک کرده باشـند، اختیار آن با متولّی موقوفه یا حاکم شـرع است و هر وقت به مصـلحت موقوفه باشد، می‌توانند آن را به چیزهای دیگر تبدیل کنند و یا به فروش برسانند.

صیغه خرید و فروش

«مسأله ۲۲۹۵» در خرید و فروش لازم نیست صـیغه عربی بخوانند، مثلاً اگر فروشنده به فارسی بگوید: «این مال را در عوض این پول فروختم» و مشتری بگوید: «قبول کردم» معامله صـحیح است، ولی خریدار و فروشـنده باید قصد انشاء داشته باشند، یعنی با گفتن این دو جمله مقصودشان خریـد و فروش باشـد. «مسأله ۲۲۹۶» اگر در هنگام معامله صـیغه نخواننـد، ولی فروشـنده در مقابل مالی که از خریدار می‌گیرد، مال خود را ملک او کند و او هم بگیرد، معامله صحیح است و هر دو مالک می‌شوند.

خرید و فروش میوه‌ها

«مسأله ۲۲۹۷» فروش میوه‌ای که گُـل آن ریخته و دانه بسـته و به گونه‌ای شـده که معمولاً دیگر از خطر آفت گذشـته است، پیش از چیـدن صـحیح است و نیز فروختن غوره بر درخت انگور اشـکال ندارد. «مسأله ۲۲۹۸» اگر بخواهنـد میـوه‌ای را که بر درخت است، پیش از آن که گُل آن بریزد بفروشـند، باید چیزی را که دارای مالیّت و قابل فروش جداگانه است و می‌تواند ملک فروشـنده باشد، به آن ضمیمه نمایند. «مسأله ۲۲۹۹» اگر خرمایی را که زرد یا سـرخ شده، بر درخت بفروشـند اشکال ندارد، ولی نباید عوض آن را خرما بگیرند. «مسأله ۲۳۰۰» فروختن خیار و بادمجان و ماننـد آنها که بوته آنها سالی چنـد مرتبه چیده می‌شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشـند و معیّن کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را بچیند، اشـکال ندارد. «مسأله ۲۳۰۱» اگر خوشه گندم و جو را بعد از آن که دانه بسته، به چیز دیگری غیر از گندم و جو بفروشند، اشکال ندارد.

انواع معاملات

وّل: معامله نقـدی «معامله نقـدی» آن است که در تحویل کالا و عوض آن مـدّت شـرط نشـده باشد. «مسأله ۲۳۰۲» اگر جنسـی را به طور نقـد بفروشـند، خریـدار و فروشـنده بعـد از معامله می‌تواننـد جنس و پول را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند و تحویل خانه و زمین وماننـد اینها به این است که آن را در اختیار خریدار بگذارند، به گونه‌ای که بتواند در آن تصـرّف کند و تحویل فرش و لبـاس وماننـد اینهـا بـه این است که آن را به گـونه‌ای در اختیـار خریـدار بگذارنـد که اگر بخواهـد آن را به جـای دیگری ببـرد، فروشـنده جلوگیری نکند. دوم: معامله نسـیه «معامله نسیه» آن است که فروشنده کالا را به خریدار بسپارد، ولی قرار بگذارند خریدار بهـای آن را در وقـت دیگری به فروشـنده بدهـد. «مسأله ۲۳۰۳» در معامله نسـیه بایـد مـدّت کاملاً معلوم باشـد، پس اگر جنسـی را بفروشد که سرِ خرمن پول آن را بگیرد، چون مدّت کاملاً معیّن نشده، معامله باطل است. «مسأله ۲۳۰۴» اگر کالایی را نسیه بفروشد، پیش از تمام شـدن مدّتی که قرار گذاشـته‌اند، نمی‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار بمیرد و از خود مالی داشـته باشد، فروشنده می‌تواند پیش از تمام شدن مدّت، طلبی را که دارد از ورثه او مطالبه نماید. «مسأله ۲۳۰۵» اگر کالایی را نسیه بفروشد، بعد از تمام شدن مدّتی که قرار گذاشـته‌اند، می‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار نتواند بپردازد، بایـد به او مهلت دهـد. «مسأله ۲۳۰۶» اگر به کسـی که قیمت کالایی را نمی‌دانـد، مقـداری نسـیه بدهـد و قیمت آن را به او نگوید، معامله باطل است؛ ولی اگر به کسـی که قیمت نقـدی کالایی را می‌دانـد نسـیه بدهد و گران‌تر حساب کند، مثلاً بگوید: «کالایی را که به تو نسـیه می‌دهم تومانی یک ریال از قیمتی که نقـد می‌فروشم گران‌تر حساب می‌کنم» و او قبول کنـد، اشـکال نـدارد. «مسأله ۲۳۰۷» کسـی که جنسـی را نسـیه فروخته وبرای گرفتن پول آن مهلتی را قرار داده، اگر مثلاً بعد از گذشتن نصف مدّت، مقداری از طلب خود را کم کند و بقیّه را نقد بگیرد، اشـکال ندارد. سوم: معامله سَـلَف «معامله سَلَف» (پیش فروش) آن است که قرار بگذارند خریـدار هنگـام معامله، بهای کالا را بپردازد و کالا را که کلّی و به ذمّه فروشـنده است، در زمان معیّن دیگری تحویل بگیرد. «مسأله ۲۳۰۸» در معـامله سـلف اگر مثلاًـ بگویـد: «این پول را می‌دهم که بعـد از شـش مـاه فلاـن کالا را بگیرم» و فروشـنده بگویـد: «قبول کردم»، یـا فروشـنده پول را بگیرد و بگویـد: «فلان کالا را فروختم که بعـد از شـش ماه تحویل بـدهم»، معامله صـحیح است. «مسأله ۲۳۰۹» اگر پول طلا و نقره را به صورت سـلف بفروشد و عوض آن را پول طلا و نقره بگیرد، معامله باطل است؛ ولی اگر کالایی را سلف بفروشد و عوض آن را جنس دیگری یا پول بگیرد، معامله صـحیح است و احتیاط مستحب آن است که در عوض کالایی که می‌فروشد، پول بگیرد وجنس دیگری نگیرد. شـرایط معامله سَـلَف «مسأله ۲۳۱۰»معامله سـلف شش شرط دارد: اوّل: خصوصیّاتی را کـه قیمـت جنس بـه واسـطه آنهـا فرق می‌کنـد معیّن نماینـد، ولی دقّت زیـاد هـم لاـزم نیست، بلکه همین انـدازه که مردم بگـویند خصوصـیّات آن معلوم شـده کـافی است؛ پس معـامله سـلف در چیزهایی که نمی‌شود خصوصـیّات آنها را به گونه‌ای معیّن کرد که برای مشتری مجهول نبوده و معامله غرری نباشد، باطل است. دوم: پیش از آن که خریدار و فروشنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهـد یا به مقـدار پول آن، از فروشـنده طلبکار باشـد و چنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد، اگرچه معامله به آن مقدار صـحیح است، ولی فروشـنده می‌تواند معامله همان مقدار را به هم بزند. سوم: مدّت را کاملاً معیّن کنند؛ بنابر این اگر مثلاً بگویـد: «در فصل بهار کالا را تحویل می‌دهم»، چون مـدّت کاملاً معیّن نشـده، معامله باطل است. چهارم: وقتی را برای تحویل کالا معیّن کننـد که در آن وقت، به قـدری از آن کالا وجود داشـته باشـد که اطمینان داشـته باشـند، کالا نایاب نخواهد بود. پنجم: محلّ تحویل کالا را معیّن نمایند، ولی اگر از سـخنان آنان محلّ آن معلوم شود، لازم نیست اسم آنجا را ببرند. شـشم: وزن یا پیمانه آن را معیّن کنند و جنسـی را هم که معمولاً با دیدن معامله می‌کنند، اگر سلف بفروشند اشکال ندارد، ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو

و تخم مرغ، تفاوت افراد آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیّت ندهند. احکام معامله سَلَف «مسأله ۲۳۱۱» انسان نمی‌تواند جنسی را که سَلَف خریده پیش از سر رسیدن مدّت تحویل آن بفروشد و بعد از سر رسید مدّت، تا وقتی که آن را تحویل نگرفته است، فروختن آن فقط به خود فروشنده بی‌اشکال است. «مسأله ۲۳۱۲» در معامله سلف اگر فروشنده کالایی را که قرارداد کرده، تحویل بدهد، مشتری باید قبول کند و نیز اگر بهتر از آنچه را قرار گذاشته بدهد، یعنی این که جنس تحویل داده شده، همان اوصاف را به طور کامل‌تری دارا باشد، مشتری باید قبول نماید؛ ولی اگر شرایطی را که بر آن توافق شده بوده نداشته باشد، لازم نیست آن را قبول کند، حتی اگر دارای شرایط دیگری باشد که بهتر از آن شرایط باشند. «مسأله ۲۳۱۳» اگر کالایی که فروشنده تحویل می‌دهد پست‌تر از کالایی باشد که قرارداد کرده، مشتری می‌تواند آن را قبول نکند. «مسأله ۲۳۱۴» اگر فروشنده به جای کالایی که قرارداد کرده، کالای دیگری تحویل بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود، اشکال ندارد. «مسأله ۲۳۱۵» اگر کالایی که سلف فروخته در هنگام سر رسید وقت تحویل آن نایاب شود و نتواند آن را تهیّه کند، مشتری می‌تواند صبر کند تا فروشنده آن را تهیّه نماید یا معامله را به هم بزند و چیزی را که داده پس بگیرد. «مسأله ۲۳۱۶» اگر کالایی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدّتی آن را تحویل دهد و پول آن را هم بعد از مدّتی بگیرد، معامله باطل است.

فروش طلا و نقره به طلا و نقره

«مسأله ۲۳۱۷» اگر طلا را به طلا، یا نقره را به نقره بفروشند، سکّه‌دار باشد یا بی‌سکّه، در صورتی که وزن یکی از آنها زیادتر از دیگری باشد، معامله حرام و باطل است. «مسأله ۲۳۱۸» اگر طلا را به نقره یا نقره را به طلا بفروشند، معامله صحیح است و لازم نیست وزن آنها مساوی باشد. «مسأله ۲۳۱۹» اگر طلا یا نقره را به طلا یا نقره بفروشند، باید فروشنده و خریدار پیش از آن که از یکدیگر جدا شوند، کالا و بهای آن را به یکدیگر تحویل دهند و اگر هیچ مقدار از چیزی را که قرار گذاشته‌اند تحویل ندهند، معامله باطل است. «مسأله ۲۳۲۰» اگر فروشنده یا خریدار تمام چیزی را که قرار گذاشته تحویل دهد و دیگری مقداری از آن را تحویل دهد و از یکدیگر جدا شوند، اگرچه معامله به آن مقدار صحیح است، ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیده، می‌تواند معامله را به هم بزند. «مسأله ۲۳۲۱» اگر مقداری خاک نقره معدن را به همان مقدار نقره خالص و یا مقداری خاک طلای معدن را به همان مقدار طلای خالص بفروشند، معامله باطل است، ولی فروختن خاک نقره به طلا و خاک طلا به نقره به هر صورت اشکال ندارد.

مواردی که انسان می‌تواند معامله را به هم بزند

«مسأله ۲۳۲۲» حقّ به هم زدن معامله را در اصطلاح «خیار» می‌گویند و خریدار و فروشنده در یازده صورت می‌توانند معامله را به هم بزنند: اوّل: آن که فروشنده یا خریدار از مجلس معامله متفرّق نشده باشند و این حق را «خیار مجلس» می‌گویند. دوم: آن که فروشنده یا خریدار مغبون شده باشد که به آن «خیار غَبْن» می‌گویند. سوم: در معامله توافق کنند که تا مدّت معیّنی هر دو یا یکی از آنان و یا شخص دیگری بتوانند معامله را به هم بزند که به آن «خیار شرط» می‌گویند. چهارم: فروشنده یا خریدار، مال خود را بهتر از آنچه که هست نشان دهد و کاری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود که به آن «خیار تدلیس» می‌گویند. پنجم: در ضمن معامله انجام یا ترک کاری و یا ویژگی خاصی شرط شده باشد، ولی فروشنده یا خریدار به آن شرط عمل نکند که در این صورت دیگری می‌تواند معامله را به هم بزند و به این حق «خیار تخلّف شرط» می‌گویند. ششم: در جنس یا عوض آن عیبی باشد که در این

صورت طرف مقابل «خیار عیب» دارد. هفتم: معلوم شود بخشی از کالای فروخته شده، متعلّق به دیگری است که اگر صاحب آن به معامله راضی نشود، خریدار می‌تواند معامله را به هم بزند یا پول آن مقدار را از فروشنده بگیرد و نیز اگر معلوم شود مقداری از چیزی که خریدار به عنوان بهای کالا پرداخته، از آنِ شخص دیگری است و صاحب آن راضی نشود، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند یا عوض آن مقدار را از خریدار بگیرد، در این صورت اگر مال شخص دیگر با مال فروشنده یا خریدار ممزوج باشد، «خیار شرکت» و گرنه «خیار تَبَعُّض صَفْقه» وجود دارد. هشتم: فروشنده خصوصیّات جنس معیّنی را که مشتری ندیده به او بگوید، بعد معلوم شود به گونه‌ای که گفته نبوده است که در این صورت مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند و نیز اگر مشتری خصوصیّات عوض معیّنی را که می‌دهد بگوید و بعد معلوم شود به گونه‌ای که گفته نبوده است، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند و به این خیار «خیار رؤیت» می گویند. نهم: مشتری پول کالایی را که نقداً خریده تا سه روز ندهد و فروشنده هم کالا را تحویل ندهد که اگر مشتری شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد و شرط تأخیر در تحویل کالا هم نشده باشد، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند؛ ولی اگر جنسی که خریده مثل بعضی از میوه‌ها باشد که اگر یک روز بماند ضایع می‌شود، چنانچه تا شب پول آن را ندهد و شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد و شرط تأخیر در تحویل جنس هم نشده باشد، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند و این خیار را «خیار تأخیر» می‌نامند. دهم: در صورتی که حیوانی را خریده باشد، خریدار تا سه روز می‌تواند معامله را به هم بزند که به این حق «خیار حیوان» می گویند. یازدهم: فروشنده نتواند کالایی را که فروخته تحویل دهد، مثلاً اسبی که فروخته فرار کند که در این صورت مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند و این خیار را «خیار تعذّر تسلیم» می‌نامند و برخی احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد. «مسأله ۲۳۲۳» اگر خریدار قیمت جنس را نداند یا در هنگام معامله غفلت کند و جنس را گران‌تر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه به قدری گران خریده باشد که مردم او را مغبون بدانند و به کمی و زیادی آن اهمیّت بدهند، می‌تواند معامله را به هم بزند و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند یا هنگام معامله غفلت کند و جنس را ارزان تر از قیمت آن بفروشد، در صورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمیّت بدهند و او را مغبون بدانند، می‌تواند معامله را به هم بزند. «مسأله ۲۳۲۴» معامله «بیع شرط» که در آن مثلاً ـ خانه یک میلیون تومانی را به دویست هزار تومان می‌فروشند و قرار می گذارند که اگر فروشنده سر مدّت پول را بدهد بتواند معامله را به هم بزند، در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند، معامله صحیح است. «مسأله ۲۳۲۵» در معامله «بیع شرط» اگرچه فروشنده اطمینان داشته باشد که حتی اگر سر مدّت پول را ندهد، خریدار ملک را به او پس می‌دهد، معامله صحیح است؛ ولی اگر سر مدّت پول را ندهد، حق ندارد ملک را از خریدار مطالبه کند و اگر خریدار بمیرد، نمی‌تواند ملک را از ورثه او مطالبه نماید. «مسأله ۲۳۲۶» اگر چای اعلا را با چای ارزان قیمت مخلوط کند و به عنوان چای اعلا بفروشد، چنانچه مشتری هنگام معامله آگاهی به این موضوع نداشته باشد، وقتی که متوجه شد می‌تواند معامله را به هم بزند. «مسأله ۲۳۲۷» اگر خریدار بفهمد مالی که گرفته عیبی دارد، در صورتی که مورد معامله شخصی و معیّن باشد، مثلاً حیوان معیّنی را بخرد و بفهمد که یک چشم او کور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی‌دانسته، می‌تواند معامله را به هم بزند یا فرق قیمت سالم و معیوب آن را معیّن کند و به نسبت تفاوت قیمت سالم و معیوب، از پولی که به فروشنده داده پس بگیرد؛ مثلاً اگر بفهمد مالی که به چهار هزار تومان خریده، معیوب است، در صورتی که قیمت سالم آن هشت هزار تومان و قیمت معیوب آن شش هزار تومان باشد، چون فرق قیمت سالم و معیوب یک چهارم می‌باشد، می‌تواند یک چهارم پولی که داده - یعنی هزار تومان - را از فروشنده پس بگیرد. «مسأله ۲۳۲۸» اگر فروشنده بفهمد در عوضی که به عنوان بهای کالا گرفته عیبی هست، در صورتی که عوض در معامله، معیّن و شخصی باشد، چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده و او نمی‌دانسته، می‌تواند معامله را به هم بزند یا تفاوت قیمت سالم و معیوب را به دستوری که در مسأله پیش گفته شد پس بگیرد. «مسأله ۲۳۲۹» اگر بعد از معامله و پیش از تحویل گرفتن مال، عیبی در آن پیدا شود، خریدار می‌تواند معامله را به هم بزند و یا تفاوت قیمت جنس صحیح و معیوب

را بگیرد و نیز اگر در عوضِ مال بعد از معامله و پیش از تحویل گرفتن، عیبی پیدا شود، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند و یا تفاوت قیمت جنس صحیح و معیوب را بگیرد. «مسأله ۲۳۳۰» اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد و فوراً معامله را به هم نزند، دیگر حقّ به هم زدن معامله را ندارد. «مسأله ۲۳۳۱» هرگاه بعد از خریدن جنس، عیب آن را بفهمد – اگرچه فروشنده حاضر نباشد – می‌تواند معامله را به هم بزند. «مسأله ۲۳۳۲» در چهار صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی‌تواند معامله را به هم بزند یا تفاوت قیمت را بگیرد: اوّل: آن که هنگام خریدن، عیب مال را بداند. دوم: به عیب مال راضی شود. سوم: در وقت معامله بگوید: «اگر مال عیبی داشته باشد پس نمی‌دهم و تفاوت قیمت هم نمی‌گیرم». چهارم: فروشنده در وقت معامله بگوید: «این مال را با هر عیبی که دارد می‌فروشم»؛ ولی اگر عیبی را معیّن کند و بگوید: «مال را با این عیب می‌فروشم» و معلوم شود عیب دیگری نیز دارد، خریدار می‌تواند برای عیبی که فروشنده معیّن نکرده، مال را پس بدهد یا تفاوت بگیرد. «مسأله ۲۳۳۳» در سه صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی‌تواند معامله را به هم بزند، ولی می‌تواند تفاوت قیمت بگیرد: اوّل: آن که بعد از معامله تغییری در مال بدهد که مردم بگویند: «به گونه‌ای که خریداری و تحویل داده شده، باقی نمانده است». دوم: بعد از معامله بفهمد مال عیب دارد و فقط حقّ برگرداندن آن را از خود ساقط کند. سوم: بعد از تحویل گرفتن مال، عیب دیگری در آن پیدا شود، ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشتن سه روز، عیب دیگری پیدا کند، اگرچه آن را تحویل گرفته باشد، باز هم می‌تواند آن را پس دهد و نیز اگر فقط خریدار تا مدّتی حقّ به هم زدن معامله را داشته باشد و در آن مدّت، مال عیب دیگری پیدا کند، اگرچه آن را تحویل گرفته باشد، می‌تواند معامله را به هم بزند. «مسأله ۲۳۳۴» اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصیّات آن را برای او گفته باشد، چنانچه او همان خصوصیّات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد امّا بعد از فروش بفهمد که مال بهتر از آن بوده، می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسائل متفرّقه خرید و فروش

«مسأله ۲۳۳۵» اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید، باید تمام چیزهایی را که به واسطه آنها قیمت مال کم یا زیاد می‌شود بگوید، اگرچه به همان قیمت یا به کمتر از آن بفروشد، مثلاً باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه. «مسأله ۲۳۳۶» اگر انسان کالایی را به کسی بدهد و قیمت آن را معیّن کند و بگوید: «این کالا را به این قیمت بفروش و هرچه زیادتر فروختی مال خودت باشد»، هرچه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال آن دلّال است و نیز اگر بگوید: «این کالا را به این قیمت به تو فروختم» و او بگوید: «قبول کردم» یا به قصد فروختن، جنس را به او بدهد و او هم به قصد خریدن بگیرد، خریدار آن کالا را هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد، مال خود اوست. «مسأله ۲۳۳۷» اگر قصاب گوشت گوسفند نَر بفروشد و به جای آن، گوشت گوسفند ماده تحویل بدهد معصیت کرده است، پس اگر آن گوشت را معیّن کرده و بگوید: «این گوشت گوسفند نر را می‌فروشم»، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند و اگر آن را معیّن نکند، در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود، قصاب باید گوشت گوسفند نر به او بدهد. «مسأله ۲۳۳۸» اگر مشتری به بزّاز بگوید: «پارچه‌ای می‌خواهم که رنگ آن نرود» و بزّاز پارچه‌ای را به او بفروشد که رنگ آن می‌رود، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند. «مسأله ۲۳۳۹» قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه است و اگر دروغ باشد، حرام است و طبق بیان امیرمؤمنان‌علیه السلام: «قسم خوردن در معامله، سبب نابودی برکت می‌گردد.»(۳۸)

حکام اِقاله (به هم زدن معامله)

«اِقاله» آن است که یک طرف معامله تقاضای به هم زدن آن را کنـد و طرف دیگر نیز آن را قبول نمایـد؛ به کسـی که این تقاضا را کرده «مُسْتَقیل» و به کسی که آن را قبول نموده «مُقیل» می گویند. «مسأله ۲۳۴۰» اقاله در هر عقد لازمی جز نکاح و ضـمانت جاری است، ولی خود اقاله قابل فسـخ نمی‌باشد. «مسأله ۲۳۴۱» اقاله با هر لفظی و حتّی با عمل دو طرف معامله صورت می‌پـذیرد، ولی دو طرف باید بالغ و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار آن را انجام دهند. «مسأله ۲۳۴۲» اقاله در خرید و فروش نباید به کمتر یا زیادتر از کالاـ یا عوض آن انجام شود و بایـد همان کالا و عوض به فروشـنده و خریـدار بازگردانـده شود، ولی چون پـذیرفتن اقاله واجب نیست، جـایز است اقـاله کننـده چیزی یـا کـاری را به نفع خود تقاضا کنـد و انجام اقاله را مشـروط به انجام این تقاضا نمایـد. «مسأله ۲۳۴۳» اگر بخواهنـد قسـمتی از کالای مورد معـامله را در برابر همـان مقـدار از بهـای آن اقاله نماینـد، اشـکال نـدارد؛ همچنین اگر فروشنده یا خریدار متعدّد باشند، اقاله در سهم هر کدام به نسبت بهای آن جایز است و رضایت شریک‌ها لازم نیست. «مسأله ۲۳۴۴» اقاله معامله شخصـی که از معامله پشـیمان شده مستحبّ مؤکّد است و از حضـرت امام صادق‌علیه السلام نقل شده که فرمودند: «هر بنـده‌ای که معامله مسـلمانی را که از خریـد یا فروش پشـیمان شـده به هم بزنـد و اقاله کند، خداوند لغزش آن بنده را در روز قیامت اقاله خواهد کرد».(۳۹)

احکام احتکار و قیمت گذاری

«احتکار» آن است که کالایی که شدیداً مورد نیاز مردم است به انگیزه گران تر شدن از دسترس خرید آنان دور نگاه داشته شود، به شکلی که مردم از این ناحیه در مضـیقه و سـختی قرار بگیرنـد، خواه قصـد ضـرر زدن به آنان در بین باشـد یا نه. احتکار در روایات زیادی مورد مـذمّت شدید قرار گرفته و شـخص محتکر ملعون و خطاکار و خائن و در حدّ قاتل شـمرده شده است. مطابق بعضـی از روایات محتکر از پناه خداونـد متعال خارج شده و از نعمتهای الهی محروم می‌شود.(۴۰) «مسأله ۲۳۴۵» حرام بودن احتکار در زمان مـا منحصـر به گنـدم، جو، خرما، کشـمش و روغن زیتون نیست، بلکه شامل هر نوع کالا و خـدمتی است که شدیـداً مورد نیاز مردم باشد و از نبودن آن در مضـیقه و سختی قرار گیرند. «مسأله ۲۳۴۶» اگر کالایی را به انگیزه گران‌تر شـدن از دسترس مردم دور نگاه دارد، ولی آن کالا توسط دیگران به مردم عرضه شود و به گونه‌ای نباشـد که آنان در مضـیقه و سـختی قرار گیرنـد، در این صورت احتکـار صادق نیست. «مسأله ۲۳۴۷» اگر کالاـیی را برای رفع نیازهـای شخصـی خود و خانواده‌اش از دسترس خریـد مردم دور نگاه دارد و به جهت کمیـاب شـدن، قیمت آن گران‌تر شود، اشـکال نـدارد. «مسأله ۲۳۴۸» حکومت صالـح می‌تواند محتکر را به عرضـه نمودن کالای مورد احتکـار و فروش آن بـدون اجحـاف ملزم نمایـد و چنـانچه محتکر از عرضه نمودن کالا امتناع نمایـد، حکومت صالـح می‌توانـد علاـوه بر تعزیر عادلاـنه و متنـاسب بـا محتکر، کالای احتکار شـده را به فروش برسانـد و پول آن را به صاحب آن بپردازد. «مسأله ۲۳۴۹» حکومت صالـح می‌توانـد با اجازه حاکم شـرع واجـد شـرایط، محتکر را علاوه بر تعزیر بـدنی، مانند زندان و شلّاق، تعزیر مالی نیز بنمایـد و تشـخیص این که کـدام مؤثّرتر است، با حاکم شـرع جامع‌الشـرایط می‌باشـد. «مسأله ۲۳۵۰» حکومت صالـح می‌توانـد از اجحـاف در قیمت گـذاری توسط فروشـندگان جلوگیری نمایـد و آنان را ملزم کنـد که کالای خود را به قیمت عادلانه بفروشند.

شفعه

احکام شُفْعه

هرگاه – در شرایطی که خواهد آمد – یکی از دو شریک تمام یا قسمتی از سهم خود را به غیر از شریک خود بفروشد، شریک دیگر حق دارد قیمت تعیین شده را بپردازد و سهم شریک خود را تملّک نماید؛ این حق را «حقّ شُفعه» می گویند. «مسأله ۲۳۵۱» حقّ شفعه فقط در مالی که مشاع و مشترک باشد ثابت است؛ پس اگر ملک مشاع بوده ولی تقسیم شده باشد و سپس یکی از آنان سهم خود را بفروشد، برای دیگری حقّ شفعه ثابت نیست، هم چنانکه برای همسایه ملک نیز حقّ شفعه ثابت نمی‌باشد. «مسأله ۲۳۵۲» حقّ شفعه منحصر به موردی است که مال فروخته شده فقط بین دو نفر باشد، پس اگر بیش از دو نفر شریک باشند و یکی از آنان سهم خود را بفروشد، هیچ کدام از شریک‌ها حقّ شفعه ندارند؛ بلکه اگر جز یک نفر بقیّه شریک‌ها سهم خود را در یک معامله بفروشند، آن یک نفر حق شفعه ندارد. «مسأله ۲۳۵۳» حقّ شفعه در چیزهای غیر منقول که قابل تقسیم باشند – مانند زمین و خانه و باغ – قطعی است، ولی در چیزهای دیگر محلّ اشکال است و احتیاط در ترک آن است؛ همچنین این حق در مورد فروش خانه و زمین و مغازه قابل تقسیم قطعی است، ولی در مورد بخشش به عوض یا صلح آنها، محل اشکال است و در مهریه حقّ شفعه وجود ندارد. «مسأله ۲۳۵۴» اگر زمین مشترک نباشد، ولی راهرو یا مسیر آبیاری آن مشترک باشد و زمین با مسیر آب یا راهرو آن فروخته شود، حقّ شفعه ثابت است. «مسأله ۲۳۵۵» هرگاه خریدار مسلمان باشد، شریکی که می‌خواهد از حقّ شفعه علیه او استفاده کند، باید مسلمان باشد، خواه فروشنده مسلمان باشد یا کافر، پس کافر علیه مسلمان حقّ شفعه ندارد زیرا حقّ شفعه نوعی تسلط بر دیگری است و کافر بر مسلمان تسلّط ندارد و در صورتی که خریدار مسلمان نباشد، در صورتی که شریک کافر باشد نیز می‌تواند از حق شفعه علیه او استفاده کند. «مسأله ۲۳۵۶» شریک در صورتی حقّ شفعه دارد که قدرت پرداخت قیمت جنس فروخته شده را داشته باشد؛ پس کسی که از پرداخت آن عاجز است، حقّ شفعه ندارد، مگر آن که خریدار قبول نماید. «مسأله ۲۳۵۷» شریکی که حقّ شفعه دارد، نمی‌تواند نسبت به قسمتی از سهم فروخته شده شریک، حق خود را اعمال کند، بلکه باید تمام آن را قبول یا رد نماید. «مسأله ۲۳۵۸» کسی که حقّ شفعه دارد و می‌خواهد آن را اجرا نماید، باید همان مبلغی را که خریدار به شریک او داده، به خریدار بپردازد و آنچه را نیز بابت دلّالی و مانند آن داده احتیاطاً باید بپردازد. «مسأله ۲۳۵۹» اگر خریدار سهمی را که خریده به دیگری بفروشد، کسی که حقّ شفعه دارد می‌تواند به خریدار اوّل مراجعه کند و پولی را که وی پرداخته به او بدهد؛ در این صورت معامله دوم باطل می‌شود و خریدار دوم می‌تواند پول خود را از خریدار اوّل پس بگیرد. «مسأله ۲۳۶۰» در شفعه صیغه و لفظ خاصّی شرط نیست، بلکه شریک با عمل خود نیز می‌تواند حقّ شفعه را اعمال نماید و قیمت سهم فروخته شده شریک را به او بپردازد و آن سهم را تملک نماید؛ همچنین در شفعه قبول شریک یا دیگری نیز شرط نمی‌باشد. «مسأله ۲۳۶۱» استفاده از حقّ شفعه فوری است، پس اگر شریک سهل‌انگاری نماید و بدون عذر تأخیر بیندازد، حقّ او ساقط می‌شود و در صورت استفاده از حقّ شفعه، همان مبلغ تعیین شده را باید به فروشنده بپردازد، نه کمتر و نه بیشتر، اگر معامله نقد باشد نقد و اگر نسیه باشد نسیه؛ ولی با رضایت طرفین می‌تواند کمتر یا بیشتر و یا به نحو نقد یا نسیه بپردازد. «مسأله ۲۳۶۲» حقّ شفعه قابل اسقاط و مصالحه با خریدار – با عوض یا بدون عوض – می‌باشد، ولی به ارث رسیدن آن محل اشکال است.

ید

احکام یَدْ

«مسأله ۲۳۶۳» آنچه در دست و تصرّف کسی یا در دست وکیل یا امین یا مستأجر او است – خواه مال باشد یا منفعت و یا حق و مانند آن – در صورتی که تصرّف همراه با ادّعای مالکیت آن باشد تا زمانی که علم یا مدرک معتبر بر خلاف آن وجود نداشته

باشد، ملک آن شخص محسوب می‌شود. «مسأله ۲۳۶۴» اگر به سبب غیر مشروعی مثل غصب، تصرّف یا اختیاری در مال پیدا کند، تصرّف و اختیار او اثر نـدارد. «مسأله ۲۳۶۵» اگر چیزی به طور کامـل در تصـرّف و اختیـار دو نفر باشـد، مـالکیّت آن به صـورت مساوی، برای آن دو نفر محسوب خواهـد بود. «مسأله ۲۳۶۶» اگر دو نفر دربـاره ملکی که در دست یکی از آن دو می‌باشـد ادّعای ملکیّت کنند، گفته کسی که ملک در دست اوست با سوگند مقدّم است، مگر این که دیگری برای اثبات گفته خود مدرک و دلیل قطعی یـا دو شاهـد عادل بیاورد. «مسأله ۲۳۶۷» اگر دو نفر ادّعـای مـالکیّت تمام ملکی را که در تصـرّف و اختیار هر دوی آنهاسـت داشـته باشـند، هر کـدام نسـبت به نیمی از آن مـدّعی و منکر هسـتند؛ پس هر کـدام باید نسبت به نیمی از آن مدرک و دلیل قطعی بیاورد یا دو شاهـد عادل اقامه کنـد و نسبت به نیم دیگر، گفته او با قَسم قبول می‌شود و چنانچه هر دو نفر اقامه شاهد نموده و قسـم یاد کردند، آن ملک بین آنها تقسیم می‌گردد. «مسأله ۲۳۶۸» اگر زن و شوهر در وسایـل خانه با هم اختلاف کننـد - خواه در حال همسـری و خواه بعد از جدایی - در صورتی که دلیل معتبری برای اثبات مدّعای خود نداشته باشند، وسایل و لباس‌های مردانه متعلّق به شـوهر و وسایـل و لباس‌هـای زنـانه متعلّق به زن خواهـد بود و آنچه هم برای زنـان و هم برای مردان به کـار می‌رود، میـان آن دو مشترک می‌باشـد مگر این که کلّیه وسایـل، اعمّ از مردانه و زنانه، در دست یکی از آنان باشـد که در این صورت مال وی محسوب می‌شود و کسی که اسباب و وسایل در دست او نیست، اگر ادّعایی داشته باشد باید اثبات کند یا دو شاهد عادل بیاورد.

شراکت

احکام شرکت

«شـرکت» یعنی مشارکت در اموال که به صـرف مخلوط شـدن دو مال با یکـدیگر حاصل می‌شود و احتیاجی به صـیغه نـدارد و اگر بخواهنـد که هر دو بتواننـد در مال تصـرّف کننـد، به صـرف اجازه جواز حاصل می‌شود و اگر صـیغه بخوانند و عقد شـرکت منظور باشد، اختلاط و امتزاج لازم نیست. تفصـیل مسأله را در کتاب «فقه الشـرکه» آورده‌ایم. «مسأله ۲۳۶۹» مشـهور بین علما این است که اگر چند نفر در مزدی که از کار خود می‌گیرند با یکدیگر قرار شـرکت بگذارند، مثل آرایشگران که قرار می‌گذارند هر اندازه مزد گرفتند با هم قسـمت کنند، شرکت آنان صحیح نیست؛ امّا اطلاق این حکم اشکال دارد و آنچه که امروزه به نام «شرکت مهندسین» یا «شرکت صیّادان» و مانند آنها مرسوم است، اشکال ندارد. «مسأله ۲۳۷۰» اگر دو نفر با یکدیگر قرار شرکت بگذارند که هر کدام به اعتبار خود جنسـی بخرد و قیمت آن را خودش بدهکار شود، ولی در اسـتفاده آن با یکدیگر شـریک باشـند، این شـرکت صحیح نیست؛ امّا اگر هر کـدام دیگری را وکیل کنـد که جنس را برای او نسـیه بخرد و بعد هر شـریکی جنس را برای خودش و شـریکش بخرد تا هر دو بـدهکار شوند، شـرکت صـحیح است. «مسأله ۲۳۷۱» کسانی که به واسـطه عقد شـرکت با هم شـریک می‌شوند، باید مکلّف و عاقل باشـند و از روی قصد و اختیار شـرکت کنند و نیز باید بتوانند درمال خود تصـرّف کنند؛ پس شـرکت با آدم سـفیه - یعنی کسـی که مال خود را در کارهای بیهوده مصـرف می‌کند - صـحیح نیست، اگرچه حاکم شـرع هم او را از تصرّف در اموالش منع نکرده باشد و عقد شـرکت از جانب ورشکسـته، چنانچه حاکم شـرع او را از تصـرّف در اموالش منع کرده باشد، صحیح نیست. «مسأله ۲۳۷۲» اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می‌کند یا بیشتر از شریک دیگر کار می‌کند، بیشتر منفعت ببرد یا شرط کنند کسـی که کار نمی‌کند یا کمتر کار می‌کند بیشتر منفعت ببرد، عقد و شرط صحیح است. «مسأله ۲۳۷۳» اگر قرار بگذارند همه اسـتفاده را یک نفر ببرد، صـحیح نیست؛ امّا اگر قرار بگذارنـد مثلاً مقداری از سود را که شـریک مالک می‌شود به دیگری بدهد و همچنین تمـام ضـرر را از مال خود جبران نمایـد، شـرکت و شـرط هر دو صـحیح است. «مسأله ۲۳۷۴» اگر شـرط نکننـد که یکی از

شریک‌ها بیشتر منفعت ببرد، چنانچه سرمایه آنان یک اندازه باشد، منفعت و ضرر را هم به یک اندازه می‌برند و اگر سرمایه آنان یک اندازه نباشد، باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند؛ مثلاً اگر دو نفر قرار شرکت بگذارند و سرمایه یکی از آنان دو برابر سرمایه دیگری باشد، سهم او از منفعت و ضرر دو برابر سهم دیگری است، چه هر دو به یک اندازه کار کنند یا یکی کمتر کار کند یا هیچ کار نکند، مگر این که شرط کرده باشند آن کس که بیشتر کار می‌کند، سهم بیشتری داشته باشد. «مسأله ۲۳۷۵» اگر در عقد شرکت شرط کنند که هر دو با هم خرید و فروش نمایند یا هر کدام به تنهایی معامله کنند یا فقط یکی از آنان معامله کند، باید به قرارداد عمل نمایند. «مسأله ۲۳۷۶» اگر معیّن نکنند کدام یک از آنان با سرمایه خرید و فروش نماید، هیچ یک از آنان بدون اجازه دیگری نمی‌تواند با آن سرمایه معامله کند. «مسأله ۲۳۷۷» شریکی که اختیار سرمایه شرکت با اوست، باید به قرارداد شرکت عمل کند؛ مثلاً اگر با او قرار گذاشته باشند که نسیه بخرد یا نقد بفروشد یا جنس را از محلّ مخصوصی بخرد، باید به همان قرارداد رفتار نماید و اگر با او قراری نگذاشته باشند، باید داد و ستدی نماید که برای شرکت ضرر نداشته باشد و معاملات را به گونه‌ای که متعارف است انجام دهد؛ پس اگر مثلاً معمول باشد که نقد بفروشد یا مال شرکت را در مسافرت همراه خود نبرد، باید به همین نحو عمل نماید و اگر معمول باشد که نسیه بدهد یا مال را به سفر ببرد، می‌تواند به همین نحو عمل کند. «مسأله ۲۳۷۸» شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند، اگر برخلاف قراردادی که با او کرده‌اند خرید و فروش کند و خسارتی برای شرکت پیش آید، ضامن است، ولی اگر بعداً طبق قراردادی که شده معامله کند، صحیح است و نیز اگر با او قراردادی نکرده باشند و برخلاف معمول معامله کند، ضامن می‌باشد، امّا اگر بعداً مطابق معمول معامله کند، معامله او صحیح است. «مسأله ۲۳۷۹» شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند، اگر زیاده‌روی ننماید و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتّفاقاً مقداری از آن یا تمام آن تلف شود، ضامن نیست. «مسأله ۲۳۸۰» شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند، اگر بگوید: «سرمایه تلف شده است» و پیش حاکم شرع قسم بخورد، باید حرف او را قبول کرد. «مسأله ۲۳۸۱» اگر تمام شریک‌ها از اجازه‌ای که به تصرّف در مال یکدیگر داده‌اند برگردند، هیچ کدام نمی‌توانند در مال شرکت تصرّف کنند و اگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد، شریک‌های دیگر حقّ تصرّف ندارند، ولی کسی که از اجازه خود برگشته، می‌تواند در مال شرکت تصرّف کند. «مسأله ۲۳۸۲» بعید نیست که «شرکت» عقد لازم باشد؛ بنابراین اگر بعضی از شریک‌ها بخواهند شرکت را پیش از مدّت تعیین شده به هم بزنند، نمی‌توانند، مگر این که وقت معیّن فرا رسیده باشد. «مسأله ۲۳۸۳» اگر یکی از شریک‌ها بمیرد یا دیوانه یا بی‌هوش یا سفیه شود، مادامی که شرکت برقرار است و فسخ نشده است، سرمایه در اختیار شرکت است و با آن نمی‌توان مثل مال آزاد شریک‌ها عمل کرد، بلکه تابع مقررات خاص خود می‌باشد. «مسأله ۲۳۸۴» اگر شریک چیزی را نسیه برای خود بخرد، نفع و ضرر آن مال خود اوست؛ ولی اگر برای شرکت بخرد و شریک دیگر بگوید: «به آن معامله راضی هستم»، نفع و ضرر آن مال هر دو نفر است. «مسأله ۲۳۸۵» اگر با سرمایه شرکت معامله‌ای کنند و بعد بفهمند شرکت باطل بوده، در صورتی که شرکت معمولی باشد که گاهی در میان اشخاص بدون پیش‌بینی جهات انجام می‌شود، چنانچه با توجه به این که شرکت درست نیست، به تصرّف در مال یکدیگر راضی بوده‌اند، معامله صحیح است و هرچه از آن معامله پیدا شود، مال همه آنان است و اگر این طور نباشد، چنانچه کسانی که به تصرّف دیگران راضی نبوده‌اند بگویند: «به آن معامله راضی هستیم»، معامله صحیح و گرنه باطل می‌باشد و در هر صورت هر کدام آنان که برای شرکت کاری کرده است، اگر کار را به قصد مجّانی انجام نداده باشد، می‌تواند مزد زحمت‌های خود را به اندازه معمول از شریک‌های دیگر بگیرد، امّا اگر شرکت مقرّرات خاصی داشته باشند و همه این صور در آن پیش‌بینی شده باشد، باید طبق قرارداد و پیش‌بینی عمل شود.

مضاربه

احکام مُضاربه

«مضاربه» قراردادی است که میان مُضارِب (سرمایه‌گذار) و عامل (کسی که با آن سرمایه، کار می‌کند) بر اساس سود مُشاع بسته می‌شود. تفصیل احکام مضاربه را در کتاب «فقه المضاربه» آورده‌ایم. «مسأله ۲۳۸۶» در قرارداد مضاربه، خواندن صیغه عربی شرط نیست و همین که صاحب سرمایه با هر بیانی مقصود خود را بفهمانند و عامل هم آن را بپذیرد، قرارداد مضاربه منعقد می‌شود. «مسأله ۲۳۸۷» در طرفین قرارداد مضاربه، بلوغ، عقل و اختیار شرط است و علاوه بر این، سرمایه گذار باید حقّ تصرّف در دارایی خود را داشته باشد و عامل بتواند با آن سرمایه کار نماید. «مسأله ۲۳۸۸» اصل سرمایه در مضاربه می‌تواند به صورت نقد یا دین یا منفعت باشد و در سود آن، سهم هر کدام باید به نحو مشاع معیّن شود و اگر سهم هر کدام نامعیّن باشد، مضاربه صحیح نیست. «مسأله ۲۳۸۹» لازم نیست سرمایه مضاربه طلا و نقره سکّه‌دار باشد، بلکه مضاربه با اسکناس یا اوراق دیگر با ارزش نیز صحیح است. «مسأله ۲۳۹۰» عقد مضاربه اگر مدّت‌دار باشد، عقد لازم است و چنانچه مدّت‌دار نباشد، بعید نیست عقد جایز باشد؛ ولی اگر شرط کنند که تا مدّت معیّنی آن را به هم نزنند، باید به شرط عمل نمایند و منظور از عقد لازم، قراردادی است که بدون رضایت طرفین نمی‌توان آن را به هم زد، بر خلاف عقد جایز. «مسأله ۲۳۹۱» عقد مضاربه با فوت عامل به هم می‌خورد، ولی با فوت مالک به هم نمی‌خورد و تا آخر مدّت تعیین شده باقی است. «مسأله ۲۳۹۲» اگر کسی به دیگری پولی بدهد تا با آن کالایی را بخرد و بین آنان تقسیم گردد، مضاربه نیست و کالای خریداری شده متعلّق به صاحب پول است و عامل، فقط اجرت متعارف کار خود را طلبکار می‌باشد. «مسأله ۲۳۹۳» سود مضاربه را میان دو طرف قرارداد تقسیم می‌کنند و چنانچه در مضاربه شرط شود که شخص سومی بدون شرکت در سرمایه و کار، در سود شریک باشد یا شرط کنند که دو طرف یا یکی از آنها از مال خود چیزی به او ببخشند، اشکال ندارد. «مسأله ۲۳۹۴» اگر عامل کوتاهی نکند و زیانی پیش آید، متحمّل زیان نمی‌شود و زیان بر عهده صاحب سرمایه است، ولی اگر در مضاربه شرط کنند که زیان متوجّه دو طرف یا فقط عامل گردد، شرط صحیح است و باید طبق شرط عمل کنند. «مسأله ۲۳۹۵» اگر عامل با سرمایه گذار شرط کند تا پایان مدّت، ماهانه مبلغ معیّنی را به عنوان علی‌الحساب به او بپردازد و در پایان مدّت سود را تعیین نموده باقی‌مانده سود را تسویه کنند و یا با یکدیگر مصالحه نمایند، مضاربه صحیح است. «مسأله ۲۳۹۶» مبالغ معیّنی را که شرکت‌ها یا بانک‌ها به عنوان سود ثابت به سرمایه گذار می‌پردازند و گاهی پیش از شروع عمل پرداخت می‌کنند، به عنوان مضاربه صحیح نیست، مگر بدانند سهم سود سرمایه گذار، آن مقدار یا بیشتر خواهد بود یا سرمایه گذار شرط کند اگر سهم او کمتر از آن مقدار بود، بانک آن را از اموال دیگر خود جبران کند و همچنین اگر به عنوان علی‌الحساب مبلغی بپردازند تا در آخر مدّت با هم مصالحه کنند، مانعی ندارد. «مسأله ۲۳۹۷» قراردادی که میان صاحب سرمایه و صاحب صنعت و حرفه بسته می‌شود تا عامل سرمایه را در صنایع به کار گیرد و سود آن را بین خود تقسیم کنند، به عنوان مضاربه صحیح است؛ همچنین قراردادی که بین صاحب ماشین و راننده یا بین صاحب ابزار کار و کارگر بسته می‌شود، به عنوان مضاربه صحیح است. «مسأله ۲۳۹۸» اگر انتقال سرمایه به شهر دیگر متعارف و معمول نباشد، عامل نمی‌تواند بدون اجازه سرمایه گذار آن را به شهر دیگر منتقل نماید و اگر بدون اجازه او منتقل کند و از این بابت زیانی به سرمایه وارد شود، ضامن خسارت خواهد بود؛ ولی اگر سرمایه گذار اجازه داده باشد و عامل نیز در حفظ سرمایه کوتاهی نکرده باشد، ضامن نیست. «مسأله ۲۳۹۹» در مواردی که عامل حقّ جابجا کردن سرمایه را به شهر دیگری دارد، هزینه جابجایی و انبارداری و اموری مانند دلّالی و هزینه سفر خود را می‌تواند به حساب مضاربه منظور نماید. «مسأله ۲۴۰۰» یک سرمایه گذار می‌تواند با چند عامل که به طور مشترک کار می‌کنند، در مورد یک مال مضاربه کند، خواه سهم آنان از سود مساوی باشد یا نه و در عمل یکسان باشند یا متفاوت، همچنین چند سرمایه گذار می‌توانند با یک عامل به مضاربه بپردازند. «مسأله ۲۴۰۱» اگر عامل، سرمایه چند سرمایه گذار را به طور مشترک در اختیار گرفته باشد،

مخارج تجارت را از اصل سرمایه برمی‌دارد، ولی اگر سرمایه‌ها متفاوت باشد، باید هزینه‌های تجارت را به نسبت کسر نماید، همان گونه که تقسیم سود به نسبت سرمایه می‌باشد. «مسأله ۲۴۰۲» در صورتی که قرارداد مضاربه مطلق و بدون شرط باشد، عامل به نحو معمول و متعارف، هر طور که مصلحت بداند می‌تواند تجارت نماید. «مسأله ۲۴۰۳» اگر در مقدار سرمایه یا سود و خسارت وارده، بین مالک و عامل اختلاف پیدا شود و مدرکی در بین نباشد، گفته عامل مقدّم است؛ ولی اگر در مقدار سهم عامل از سود حاصله اختلاف شود و دلیل و مدرکی در بین نباشد، گفته مالک مقدّم خواهد بود. «مسأله ۲۴۰۴» پدر و جدّ پدری می‌توانند با مال کودک خود، در صورتی که به مصلحت او باشد، مضاربه کنند؛ همچنین قیّم شرعی بچّه مانند وصی و حاکم شرع، می‌تواند با مراعات کامل مصلحت و امانت، مال بچّه را به مضاربه دهد.

صلح

احکام صُلح

«صلح» آن است که انسان با دیگری سازش کند تا در مقابل عوضی، مقداری از مال یا منفعت مال خود را ملک او کند یا از طلب یا حقّ خود در مقابل چیزی بگذرد، اگرچه آن چیز سکوت نمودن و مرافعه نکردن باشد. «مسأله ۲۴۰۵» دو نفری که چیزی را به یکدیگر صلح می‌کنند، باید بالغ و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز قصد صلح داشته باشند و حاکم شرع نیز آنان را از تصرّف در اموالشان منع نکرده باشد و سفیه نیز نباشند، اگرچه حاکم شرع هم آنها را منع نکرده باشد. «مسأله ۲۴۰۶» لازم نیست صیغه صلح به عربی خوانده شود، بلکه با هر لفظی که بفهمانند با هم صلح و سازش کرده‌اند، صحیح است. «مسأله ۲۴۰۷» اگر کسی گوسفندان خود را به چوپان بدهد که مثلاً یک سال نگهداری کند و از شیر آن استفاده نماید و مقداری روغن بدهد، چنانچه شیر گوسفند را در مقابل زحمت‌های چوپان و آن روغن صلح کند، صحیح است و همچنین اگر گوسفند را یک ساله به چوپان اجاره دهد که از شیر آن استفاده کند و در عوض مقداری روغن بدهد، چنانچه روغن به مقدار معیّن در ذمّه باشد و مقیّد نباشد که از شیر خود گوسفند گرفته باشد، اشکال ندارد، ولی اگر مقید به شیر خود گوسفند باشد اشکال دارد. «مسأله ۲۴۰۸» اگر کسی بخواهد طلب یا حقّ خود را با دیگری صلح کند، در صورتی صحیح است که او قبول نماید. «مسأله ۲۴۰۹» اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند و طلبکار او نداند، چنانچه طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند، مثلاً پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نماید، مبلغ زیادی برای بدهکار حلال نیست، مگر آن که مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند، یا به گونه‌ای باشد که اگر مقدار طلب خود را می‌دانست، باز هم به آن مقدار صلح می‌کرد. «مسأله ۲۴۱۰» اگر بخواهند دو چیز را که از یک جنس هستند به یکدیگر صلح کنند، اشکال ندارد، چه وزن آنها یکی باشد و چه وزن یکی بیشتر از دیگری باشد. «مسأله ۲۴۱۱» اگر دو نفر از یک نفر طلبکار باشند یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند و بخواهند طلب‌های خود را به یکدیگر صلح کنند، چنانچه طلب آنان از یک جنس و وزن آنها یکی باشد، مثلاً هر دو ده کیلو گندم طلبکار باشند، مصالحه آنان صحیح است و همچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد، مثلاً یکی ده کیلو برنج و دیگری دوازده کیلو گندم طلبکار باشد؛ بلکه چنانچه طلب آنان از یک جنس و چیزی باشد که معمولاً با وزن و پیمانه آن را معامله می‌کنند، حتّی در صورتی که وزن یا پیمانه آنان مساوی نباشد نیز مصالحه آنان صحیح است. «مسأله ۲۴۱۲» اگر از کسی طلبی داشته باشد که باید بعد از مدّتی بگیرد، چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند و مقصودش این باشد که مقداری از طلب خود را گذشت کند و بقیّه را نقد بگیرد، اشکال ندارد. «مسأله ۲۴۱۳» اگر دو نفر چیزی را با هم صلح کنند، با رضایت یکدیگر می‌توانند صلح را به هم

بزننـد و نیز اگر در ضـمن معـامله برای هر دو یـا یکی از آنـان حقّ به هم زدن معامله را قرار داده باشـند، کسـی که آن حق را دارد، می‌تواند صـلح را به هم بزند. «مسأله ۲۴۱۴» تا وقتی خریـدار و فروشـنده از مجلس معامله متفرّق نشده‌انـد، می‌توانند معامله را به هم بزنند و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد، تا سه روز حقّ به هم زدن معامله را دارد و همچنین اگر پول جنسـی را که نقد خریده تا سه روز ندهـد و جنس را تحویل نگیرد، فروشـنده می‌تواند معامله را به هم بزند؛ ولی کسـی که مالی را صـلح می‌کند در صورت اوّل و دوم حقّ به هم زدن صـلح را ندارد، امّا در صورت سوم چنانچه تحویل مال مصالحه را تأخیر بیندازد و در عرف حدّی برای ادای آن باشد یا منصـرف از صـلح این باشد که مال مصالحه را نقد بدهد و تأخیر نیندازد، «خیار تأخیر» در صلح نیز جاری می‌باشد و در بقیّه خیارات که در «احکام خریـد و فروش» گفته شـد، می‌توانـد صـلح را به هم بزند، مگر در خیار غَبْنْ که به هم زدن صـلح بی‌اشـکال نیست. «مسـأله ۲۴۱۵» اگر چیزی کـه بـا صـلح گرفته معیـوب باشـد، در صـورتی که آن عیب پیش از معـامله بـوده و او نمی‌دانسـته، می‌تواند صلح را به هم بزند، ولی نمی‌تواند تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد. «مسأله ۲۴۱۶» هرگاه مال خود را به کسی صلح نماید و با او شـرط کند که: «اگر بعد از مرگ وارثی نداشـتم باید چیزی را که به تو صـلح کرده‌ام وقف کنی» و او نیز این شـرط را قبول کند، باید به شرط عمل کند. «مسأله ۲۴۱۷» اگر زن مهریه خود را با شوهر صلح کند تا در مقابل، او همسر دیگری اختیار نکند و شوهر هم قبول نمایـد، زن نباید مهریه را بگیرد و شوهر هم نباید با زن دیگری ازدواج کند، مگر این که با رضایت یکدیگر صـلحِ انجام گرفته را به هم بزنند.

اجاره

احکام اجاره

اجـاره به دو گونه است: اجـاره اشـیاء و اجاره اشـخاص. در مورد اوّل اجاره عقـدی است که به موجب آن مسـتأجر در مـدّت معیّن، مالک منافع مورد اجاره و موجر مالک اجاره‌بها می‌گردد و اجاره دهنـده (موجر) و کسـی که چیزی را اجاره می‌کند (مسـتأجر) باید مکلّف و عاقل باشـند و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند و نیز باید در مال خود حقّ تصـرّف داشـته باشند؛ پس «سفیه» که مال خود را در کارهای بیهوده مصـرف می‌کند، اگرچه حاکم شـرع نیز او را منع نکرده باشد، اگر چیزی را اجاره کند یا اجاره دهد نافذ نیست. «مسأله ۲۴۱۸» انسان می‌توانـد از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهـد. «مسأله ۲۴۱۹» اگر ولی یا قیّم بچّه، مال او را اجاره دهـد یا خود او را اجیر دیگری نمایـد، اشـکال ندارد و اگر مدّتی پس از زمان بلوغ او را جزء مدّت اجاره قرار دهد، بعد از آن که بچّه بـالغ شـد، می‌توانـد بقیّه اجـاره را به هم بزنـد؛ ولی هرگـاه به گونه‌ای بوده که اگر مقـداری پس از زمان بلوغ او را جزء مدّت اجاره نمی‌کرد، بر خلاف مصـلحت وی بود، نمی‌تواند اجاره را به هم بزند. «مسأله ۲۴۲۰» بچّه صغیری که ولیّ ندارد، چنانچه خودش طالب اجاره باشـد، با اجازه مجتهـد می‌توان او را اجیر کرد وکسـی که به مجتهد دسترسـی ندارد، می‌تواند از یک نفر مؤمن که عادل باشـد اجازه بگیرد و او را اجیر نمایـد، به شـرط آن که اجیر گرفتن بچّه نابالغ به مصـلحت او باشد بلکه بنابر احتیاط واجب بایـد به گونه‌ای باشـد که ترک آن دارای مفسـده برای بچّه نابالغ باشد. «مسأله ۲۴۲۱» موجر و مسـتأجر لازم نیست عقـد اجاره را به صیغه عربی بخوانند، بلکه اگر مالک به کسی بگوید: «ملک خود را به تو اجاره دادم» و او بگوید: «قبول کردم»، اجاره صحیح است و نیز اگر حرفی نزننـد و مالـک به قصـد این که ملـک را اجاره دهـد، آن را به مسـتأجر واگـذار کنـد و او هم به قصـد اجاره کردن تحویل بگیرد، اجاره صحیح می‌باشد. «مسأله ۲۴۲۲» اگر انسان بدون صیغه خواندن بخواهد برای انجام عملی اجیر شود، همین که با رضایت طرف معامله مشغول آن عمل شود، اجاره صحیح است. «مسأله ۲۴۲۳» کسی که نمی‌تواند حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند

که ملک را اجاره داده یا اجاره کرده، صحیح است. «مسأله ۲۴۲۴» اگر خانه یا مغازه را اجاره کند و صاحب ملک با او شرط کند که فقط خود او از آنها استفاده نماید یا از ظاهر کلام او این چنین فهمیده شود، مستأجر نمی‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد و اگر شرط نکند یا از ظاهر کلام او این چنین فهمیده نشود، می‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد؛ ولی اگر بخواهد به زیادتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد، باید در آن کاری مانند تعمیر و سفید کاری انجام داده باشد یا به غیر جنسی که اجاره کرده آن را اجاره دهد، مثلاً اگر با پول اجاره کرده به گندم یا چیز دیگری اجاره دهد. «مسأله ۲۴۲۵» اگر خانه یا مغازه را مثلاً یک ساله به صد تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید و صاحب ملک با او شرط نکند که فقط خود او از آن استفاده نماید یا از ظاهر کلام او این چنین فهمیده نشود، می‌تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد؛ ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده، مثلاً به صد و بیست تومان اجاره دهد، باید در آن کاری مانند تعمیر انجام داده باشد یا به غیر جنسی که اجاره کرده اجاره دهد. «مسأله ۲۴۲۶» اگر غیر از خانه، مغازه و اتاق چیز دیگری مانند زمین، کشتی، اتومبیل سواری یا اتوبوس را اجاره کند و مالک با او شرط نکند که فقط خودش از آن استفاده نماید یا از ظاهر کلام او این چنین فهمیده نشود، می‌تواند آن را به بیشتر از مقداری که اجاره کرده به دیگری اجاره دهد. «مسأله ۲۴۲۷» در «اجاره اشخاص» کسی که اجاره می‌کند «مستأجر» و کسی که مورد اجاره قرار می‌گیرد «اجیر» و مال التّجاره «اجرت» نام دارد؛ حال اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای خود انسان کار کند، نمی‌شود او را به دیگری اجاره داد و اگر شرط نکند و اطلاق اجاره هم منصرف به این نباشد که برای خود انسان کار کند، چنانچه او را به چیزی که اجرت او قرارداده اجاره دهد، باید زیادتر نگیرد و اگر به چیز دیگری اجاره دهد، می‌تواند زیادتر بگیرد. «مسأله ۲۴۲۸» اگر انسان اجیر شود که کاری را انجام دهد - مثلاً لباسی را بدوزد - نمی‌تواند دیگری را برای آن کار به قیمت کمتر اجیر کند، مگر این که مقداری از کار را خودش انجام دهد - مثلاً- پارچه را خودش ببرد - و در مورد تحویل دادن پارچه به دیگری، باید از صاحب پارچه اجازه بگیرد.

شرایط مالی که آن را اجاره می‌دهند

«مسأله ۲۴۲۹» مالی که اجاره می‌دهند چند شرط دارد: اوّل: آن که معیّن باشد؛ پس اگر بگوید: «یکی از خانه‌های خود را اجاره دادم» درست نیست. دوم: مستأجر آن را ببیند یا کسی که آن را اجاره می‌دهد، خصوصیّات آن را بگوید تا کاملاً معلوم باشد. سوم: تحویل دادن آن ممکن باشد؛ پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است. چهارم: آن مال به واسطه استفاده کردن از بین نرود؛ پس اجاره دادن چیزهایی که با استفاده مستهلک می‌شوند، مانند نان و میوه و خوردنی‌ها صحیح نیست. پنجم: استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره داده‌اند ممکن باشد؛ پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران برای آن کفایت نکند و از آب نهر هم مشروب نشود، صحیح نیست. ششم: چیزی که اجاره می‌دهد مال خود او باشد و اگر مال کس دیگری را اجاره می‌دهد، در صورتی صحیح است که صاحب آن رضایت دهد. «مسأله ۲۴۳۰» اجاره ملک به طور مشاع جایز است، خواه اجاره دهنده دارای قسمت مشاع باشد و بخواهد آن را اجاره دهد و یا مالک تمام ملک باشد و سهمی مانند یک دوم یا یک سوم آن را به طور مشاع اجاره دهد؛ البتّه در صورت اوّل باید با اجازه شریک خود ملک را به مستأجر تحویل دهد. «مسأله ۲۴۳۱» اجاره دادن درخت برای آن که از میوه آن استفاده کنند اشکال ندارد. «مسأله ۲۴۳۲» زن می‌تواند برای آن که از شیرش استفاده کنند اجیر شود و لازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد؛ ولی اگر به واسطه شیر دادن حقّ شوهر از بین برود، بدون اجازه او نمی‌تواند اجیر شود.

شرایط استفاده از مورد اجاره

«مسأله ۲۴۳۳» استفاده‌ای که از مورد اجاره می‌برند چهار شرط دارد: اوّل: آن که حلال باشد؛ بنابر این اجاره دادن مغازه برای شراب فروشی یا نگهداری شراب و کرایه دادن حیوان برای حمل و نقل شراب باطل است. دوم: پول دادن برای آن استفاده، در نظر مردم بیهوده نباشد. سوم: اگر چیزی را که اجاره می‌دهند چند نوع استفاده داشته باشد، استفاده‌ای را که مستأجر باید از آن ببرد معیّن نمایند؛ مثلاً اگر حیوانی را که سواری می‌دهد و بار می‌برد اجاره دهند، باید در هنگام اجاره معیّن کنند که سواری یا باربری آن یا همه استفاده‌های آن، مال مستأجر است. چهارم: مدّت استفاده را معیّن نمایند به نحوی که ابتدا و انتهای آن معلوم باشد و در اجاره اشخاص، اگر مدّت معلوم نباشد ولی عمل را معیّن کنند، مثلاً با خیّاط قرار بگذارند که لباس معیّنی را به نحو مخصوصی بدوزد، کافی است. «مسأله ۲۴۳۴» اگر ابتدای مدّت اجاره را معیّن نکنند، ابتدای آن از وقت عقد اجاره است. «مسأله ۲۴۳۵» اگر خانه‌ای را مثلاً یک ساله اجاره دهند و ابتدای آن را یک ماه بعد از خواندن صیغه قرار دهند، اجاره صحیح است، اگرچه هنگامی که صیغه می‌خوانند خانه در اجاره دیگری باشد. «مسأله ۲۴۳۶» اگر مدّت اجاره را معلوم نکند و بگوید: «هر وقت در خانه نشستی اجاره آن ماهی ده هزار تومان است»، اجاره صحیح نیست. «مسأله ۲۴۳۷» اگر به مستأجر بگوید: «خانه را یک ماهه به ده هزار تومان به تو اجاره دادم و بقیّه نیز به همان قیمت»، اجاره در ماه اوّل صحیح است؛ ولی اگر بگوید: «هر ماهی ده هزار تومان» و اوّل و آخر آن را معیّن نکند، حتّی برای ماه اوّل هم باطل است، مگر این که طبق عرف و قرائن، شروع و پایان آن مشخص باشد. «مسأله ۲۴۳۸» اتاقی که مسافران و زوّار در آن منزل می‌کنند و معلوم نیست چه مدّت در آن می‌مانند، ظاهراً حکم اجاره را ندارد، بلکه استفاده از آن جایز است، بنابر این اگر قرار بگذارند که مثلاً شبی هزار تومان بدهند و صاحب اتاق هم راضی شود، استفاده از آن اتاق اشکال ندارد و صاحب اتاق هر وقت بخواهد می‌تواند آنان را بیرون کند.

مسائل متفرّقه اجاره

«مسأله ۲۴۳۹» مستأجری که ملکی را اجاره کرده، باید پس از پایان مدّت اجاره، آن را تخلیه کند و به مالک تحویل دهد و یا رضایت او را به دست آورد. «مسأله ۲۴۴۰» مالی را که مستأجر بابت اجاره می‌دهد باید معلوم باشد؛ پس اگر از چیزهایی باشد که با وزن آن را سنجیده و معامله می‌کنند، باید وزن آن معلوم باشد و اگر از چیزهایی باشد که با شمارش می‌سنجند، باید شماره آن معلوم باشد و اگر مثل حیوان باشد، باید موجر آن را ببیند یا مستأجر خصوصیّات آن را بگوید. «مسأله ۲۴۴۱» اگر زمینی را برای زراعت جو یا گندم اجاره دهد و اجاره‌بها را جو یا گندم همان زمین قرار دهد، اجاره صحیح نیست، مگر این که اجاره‌بها مقدار معیّنی در ذمّه باشد و مقیّد نباشد که از محصول خود زمین باشد و مستأجر از محصول همان زمین بدهد که در این صورت اشکال ندارد. «مسأله ۲۴۴۲» کسی که چیزی را اجاره داده، تا آن چیز را تحویل ندهد، حقّ ندارد اجاره آن را مطالبه کند و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد، پیش از انجام عمل حقّ مطالبه اجرت را ندارد، مگر آن که گرفتن اجاره‌بها قبل از عمل معمول باشد یا در قرارداد اجاره این چنین توافق شده باشد، مانند اجیر شدن برای حجّ. «مسأله ۲۴۴۳» هرگاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهد، اگرچه مستأجر تحویل نگیرد یا تحویل بگیرد و تا آخر مدّت اجاره از آن استفاده نکند، مستأجر باید اجاره بهای آن را بدهد. «مسأله ۲۴۴۴» اگر انسان اجیر شود که در روز معیّنی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضر شود، کسی که او را اجیر کرده، اگرچه آن کار را به او ارجاع ندهد، باید اجرت او را بدهد؛ مثلاً اگر خیّاطی را در روز معیّنی برای دوختن لباسی اجیر نماید و خیّاط در آن روز آماده کار باشد، اگرچه پارچه را به او ندهد که بدوزد، باید اجرت او را بدهد، چه خیّاط بیکار باشد و چه برای خودش یا دیگری کار کند. «مسأله ۲۴۴۵» اگر بعد از تمام شدن مدّت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، چنانچه مال در تحویل

یا تحت تصـرّف مسـتأجر بوده، مسـتأجر بایـد اجرةالمثل را به مقـدار معمول به صاحب ملک بدهـد؛ مثلًا اگر خانه‌ای را یک ساله به صد هزار تومان اجاره کند بعد بفهمد اجاره باطل بوده، چنانچه اجاره آن خانه معمولاً پنجاه هزار تومان باشد، باید پنجاه هزار تومان را بدهـد و اگر دویست هزار تومان باشد، باید دویست هزار تومان را بپردازد و نیز اگر بعد از گذشـتن مقداری از مدّت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، بایـد اجاره آن مـدّت را به مقدار معمول به صاحب ملک بدهد. «مسأله ۲۴۴۶» اگر چیزی که اجاره کرده از بین برود، چنـانچه در نگهـداری آن کوتـاهی نکرده و در اسـتفاده بردن از آن هم زیاده‌روی ننموده باشـد، ضامن نیست و نیز اگر مثلاًـ پارچه‌ای را که به خیّاط داده از بین برود، در صورتی که خیّاط زیاده‌روی نکرده و در نگهـداری آن هم کوتاهی نکرده باشـد، نبایـد عوض آن را بدهد. «مسأله ۲۴۴۷» هرگـاه صـنعتگر چیزی را که برای ساختن یا تعمیر کردن تحویل گرفته، ضایع کنـد، ضامن است. «مسأله ۲۴۴۸» اگر قصّاب سرِ حیوانی را ببرد و آن را حرام کنـد، چه مزد گرفته باشد و چه مجّانی سر بریده باشد، باید قیمت آن را به صاحبش بدهـد. «مسأله ۲۴۴۹» اگر وسیله باربری یا حیوانی را اجاره کنـد و معیّن نماینـد که چقـدر بار بر آن حمل نماید، چنانچه بیشتر از آن مقدار حمل کند و آن وسیله یا حیوان تلف یا معیوب شود، ضامن است و نیز اگر مقدار بار را معیّن نکرده باشند و بیشتر از مقدار معمول حمل کند، چنانچه وسیله یا حیوان تلف یا معیوب گردد، ضامن می‌باشد و اگر وسـیله از بین نرود و معیوب هم نشود، اجاره مقـدار زایـد را اگر قابل توجّه باشـد، باید بدهد. «مسأله ۲۴۵۰» اگر حیوانی را برای حمل بار شکسـتنی اجاره دهـد، چنانچه آن حیوان بلغزد یا رم کنـد و بار را بشـکند، صاحب حیوان ضامن نیست، ولی اگر به واسطه زدن و مانند آن کاری کند که حیـوان زمین بخورد و بـار را بشـکند، ضـامن است. «مسـأله ۲۴۵۱» مسـتأجر و کسـی که چیزی را اجـاره داده، بـا رضـایت یکـدیگر می‌تواننـد معـامله را به هم بزننـد و نیز اگر در اجـاره شـرط کننـد که هر دو یـا یکی از آنـان حقّ به هم زدن معامله را داشـته باشـند، می‌تواننـد مطـابق قرارداد، اجـاره را به هم بزننـد. «مسأله ۲۴۵۲» اگر اجـاره دهنـده یا مسـتأجر بفهمنـد که مغبون شده‌انـد، چنانچه در هنگام انعقاد قرارداد اجاره متوجّه نباشـند که مغبوننـد، می‌توانند اجاره را به هم بزنند، ولی اگر در قرارداد اجاره شـرط کنند که اگر مغبون هم باشـند حقّ به هم زدن معامله را نداشـته باشـند، نمی‌توانند اجاره را به هم بزنند. «مسأله ۲۴۵۳» اگر چیزی را اجاره دهـد و پیش از آن که آن را تحویل دهد، کسی آن را غصب نماید، مستأجر می‌تواند اجاره را به هم بزند و مالی را که به اجاره دهنده داده پس بگیرد یا اجاره را به هم نزنـد و اجرةالمثل مـدّتی را که آن چیز در تصـرّف غصب کننده بوده به میزان معمول از او بگیرد؛ پس اگر وسـیله‌ای را یک ماهه به ده هزار تومان اجاره نماید و کسی آن را ده روز غصب کند و اجرةالمثل معمول آن در ده روز، پانزده هزار تومـان باشـد، می‌توانـد پانزده هزار تومان را از غاصب بگیرد. «مسأله ۲۴۵۴» اگر چیزی را که اجـاره کرده تحویـل بگیرد و بعد دیگری آن را غصب کنـد، نمی‌توانـد اجـاره را به هم بزنـد، بلکه فقـط حقّ دارد اجرةالمثـل آن چیز را به مقـدار معمول از غاصـب بگیرد. «مسأله ۲۴۵۵» اگر پیش از آن که مدّت اجاره تمام شود، ملک را به مسـتأجر بفروشد، اجاره به هم نمی‌خورد و مسـتأجر باید اجاره بها را به فروشـنده بدهد و همچنین است اگر آن را به دیگری بفروشد. «مسأله ۲۴۵۶» اگر پیش از شروع مدّت اجاره، ملک به گونه‌ای خراب شود که هیچ قابل اسـتفاده نباشد یا قابل اسـتفاده‌ای که شـرط کرده‌اند نباشد، اجاره باطل می‌شود و پولی که مستأجر به صاحب ملک داده به او برمی‌گردد، بلکه اگر به گونه‌ای باشد که بتواند استفاده مختصری هم از آن ببرد، می‌تواند اجاره را به هم بزند. «مسأله ۲۴۵۷» اگر ملکی را اجاره کند و بعد از گذشتن مقداری از مدّت اجاره، آن مِلک به گونه‌ای خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد یا قابل استفاده‌ای که شرط کرده‌اند نباشد، اجاره مدّتی که باقی مانده باطل می‌شود و اگر استفاده مختصری هم بتواند از آن ببرد، می‌تواند اجاره مدّت باقی‌مانده را به هم بزند. «مسأله ۲۴۵۸» اگر خانه‌ای را که مثلاً دو اتاق دارد اجاره دهد و یک اتاق آن خراب شود، چنانچه فوراً آن را بسازد و هیچ مقدار از استفاده آن از بین نرود، اجاره باطل نمی‌شود ومستأجر هم نمی‌تواند اجاره را به هم بزند، ولی اگر ساختن آن به قدری طول بکشد که مقداری از استفاده مستأجر از بین برود، اجاره به آن مقدار باطل می‌شود و مسـتأجر می‌تواند اجاره مدّت باقی‌مانده را به هم بزند. «مسأله ۲۴۵۹» اگر اجاره دهنده یا مستأجر بمیرد، اجاره باطل نمی‌شود، ولی

اگر خانه متعلّق به اجاره دهنده نباشد، مثلاً دیگری وصیّت کرده باشد که تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد، چنانچه آن خانه را اجاره دهد و پیش از تمام شدن مدّت اجاره بمیرد، از وقتی که مرده اجاره باطل است. «مسأله ۲۴۶۰» اگر صاحب کار بنّا را وکیل کند که برای او کارگر بگیرد، چنانچه بنّا کمتر از مقداری که از صاحب کار می‌گیرد به کارگر بدهد، زیادی آن بر او حرام است و بایـد آن را بـه صـاحب کـار بدهـد، ولی اگر اجیر شـود که ساختمـان را تمـام کنـد و برای خـود این اختیـار را بگـذارد که خـودش ساختمـان را بسـازد یـا به دیگری بدهـد، در صورتی که کمتر از مقـداری که اجیر شـده به دیگری بدهـد، زیادی آن برای او حلال می‌باشد. «مسأله ۲۴۶۱» اگر رنگرز قرار بگـذارد که مثلاًـ پارچه را با نیل رنگ کنـد، چنانچه با رنگ دیگر رنگ نمایـد، حق نـدارد چیزی بگیرد، مگر آن که رنـگ کردن بـا رنـگ دیگر مرغوبیت داشـته باشـد و خصوص نیـل به گونه‌ای که صـاحب پارچه راضـی باشد، مطلوبیّتی نداشـته باشد. «مسأله ۲۴۶۲» اجیر شـدن برای کارهـایی که بر همگـان واجب کفایی است – نظیر غسل، کفن و دفن میّت – بنابر احتیاط باطل است، هر چنـد اجیر شدن برای مسـتحبّات آن مانعی ندارد، ولی اسـتخدام و اجیر شدن برای کارهای مورد نیاز جامعه و مردم – نظیر امور پزشکی و صنعتی – اشکال ندارد.

احکام سرقفلی

«مسأله ۲۴۶۳» «سرقفلی» دارای اقسامی است که برخی از آنها حرام و بعضی حلال می‌باشد، از جمله: اوّل: چنانچه بودنِ مستأجر در محلِّ مورد اجاره موجب زیاد شـدن ارزش آنجا شـده باشـد و به همین دلیل مسـتأجر پس از پایان مـدّت اجاره بخواهـد مبلغی را به عنوان سـرقفلی از موجر بگیرد، این نوع سـرقفلی حرام است. دوم: چنـانچه پیش از تمام شـدن مـدّت اجاره، موجر مبلغی را به عنوان سرقفلی به مسـتأجر بپردازد تا وی بقیّه مدّت را ببخشیده و محلّ را تخلیه کند، این قسم از سرقفلی مشروع و حلال می‌باشد. سوم: اگر موجر شـرط کرده باشـد که فقـط مسـتأجر از مورد اجاره اسـتفاده نمایـد و مسـتأجر مبلغی را به عنوان سـرقفلی به موجر بپردازد تا او رضـایت دهـد که مسـتأجر آن محـل را به شـخص دیگری اجـاره دهـد، این نوع سـرقفلی نیز جـایز و حلال است. چهارم: اگر موجر بخواهد مبلغی را به عنوان سـرقفلی از مسـتأجر بگیرد تا آن محل را به او اجاره دهد، این قسم سرقفلی نیز مشروع و حلال است و در حقیقت جزء اجـاره بهـا می‌باشـد. همچنین اگر مسـتأجر حقّ اجاره به دیگری را داشـته باشـد، می‌توانـد از دیگری مبلغی را به عنوان سرقفلی بگیرد و آن محل را به او اجاره بدهـد، ولی اگر مـدّت اجاره خود او باقی مانـده باشـد و بخواهـد به مبلغ بیشتر اجاره بدهد، بنابر احتیاط باید کاری از قبیل تعمیر در آن انجام داده باشد. پنجم: اگر موجر در ضمن عقد اجاره شرط کند که تا وقتی مستأجر در آن ملك است و خواهان آن می‌باشـد، ملك را به او اجاره دهـد یا عقـد اجاره را تمدید کند و مبلغ اجاره را زیاد نکند و حقّ بیرون کردن وی را نداشته باشد، مستأجر می‌تواند از موجر و یا شخص دیگری مقداری به عنوان سرقفلی در برابر اسقاط حقّ خود یا تخلیه محل دریافت دارد. شـشم: مفهوم سـرقفلی گرفتن در عرف فعلی بازار این است که مسـتأجر حقّ داشـته باشـد هر قـدر خواست محلّ اجـاره را در اختیـار داشـته باشـد و از هر کسـی خواست پول بگیرد و محل را به او واگـذار کنـد و صاحب محل نه حقّ اخراج او را داشـته باشد ونه مانع واگذاری او شود، فقط گاهی صاحب ملك شـرط می‌کند که در مقابل موافقت واگذاری از طرف دوم یا سوم مبلغی پول بگیرد، همه این مطالب اگر به صورت شرط لفظی هم نباشد، مفهوم آن گرفتن سرقفلی است و معامله بر این اساس انجام می‌شـود و این نوع سـرقفلی نیز جـایز و حلال است. «مسـأله ۲۴۶۴» کسـانی که خـانه یـا مغـازه یـا غیر آنهـا را از صاحبان آن اجاره می‌کننـد، حرام است پس از پایان یافتن مـدّت اجاره بـدون اذن صاحب محل در آنجا اقامت کننـد و بایـد محل را در صورت عـدم رضایت صاحب آن فوراً تخلیه کنند و اگر نکنند، غاصب بوده و ضامن محل و اجرۀالمثل آن هستند و برای آنها شـرعاً به هیچ وجه حقّی نیست، چه مـدّت اجاره آنها کوتاه باشـد یا طولانی و چه بودن آنها در مدّت اجاره موجب زیاد شدن ارزش محل شده باشد یا

نه و چه بیرون رفتن از محل، موجب نقص در تجارت آنها باشد یا نه. «مسأله ۲۴۶۵» اگر کسی از مستأجر سابق که مدّت اجاره‌اش گذشته است آن محل را اجاره کند، اجاره‌اش صحیح نیست و توقّف او در محل حرام و غصب است، مگر به اجازه صاحب محل و اگر به محل خسارت وارد شود یا تلف شود، ضامن است و مادامی که توقّف نموده است، باید اجرةالمثل را به صاحب محلّ بپردازد. «مسأله ۲۴۶۶» اگر شخص غاصب که مستأجر سابق است، چیزی را به عنوان سرقفلی از شخصی که محل را به او اجاره داده است بگیرد، حرام است و اگر آنچه را که گرفته است تلف کند یا به وسیله حادثه‌ای تلف شود، ضامن دهنده آن است. «مسأله ۲۴۶۷» اگر محلّی را برای مدّتی اجاره کند و حق داشته باشد که در بین مدّت آن را به دیگری اجاره دهد و اجاره محل ترقّی کند، می‌تواند آن محل را به همان مقداری که اجاره کرده است اجاره دهد و مقداری هم به عنوان سرقفلی از آن شخص بگیرد؛ مثلاً اگر مغازه‌ای را به مدّت ده سال به ماهی ده هزار تومان اجاره نموده و پس از مدّتی اجاره محل به ماهی صد هزار تومان افزایش پیدا کرده، در صورتی که حقّ اجاره داشته باشد، می‌تواند آن محل را در مدّت باقی‌مانده به ماهی ده هزار تومان اجاره دهد و مقداری به رضایت طرفین به عنوان سرقفلی از آن شخص بگیرد. «مسأله ۲۴۶۸» اگر محلّی را از صاحب آن اجاره کند و با او شرط کند که مثلاً مدّت بیست سال قیمت اجاره را بالا نبرد و شرط کند که اگر محلّ مذکور را به غیر تحویل داد، صاحب محل با شخص ثالث نیز به همین نحو عمل کند و اگر شخص ثالث به دیگری تحویل داد نیز به همین نحو عمل کند و اجاره را بالا نبرد، برای مستأجر جایز است که محل را به دیگری تحویل دهد و به این عنوان مقداری سرقفلی از او بگیرد و سرقفلی به این نحو حلال است و دومی به سومی و سومی به چهارمی نیز می‌تواند به حسب قرارداد تحویل دهد و از او به این عنوان سرقفلی بگیرد. «مسأله ۲۴۶۹» مالک می‌تواند هر مقداری بخواهد به عنوان سرقفلی از شخص بگیرد که محل را به او اجاره دهد و اگر مستأجر حقّ اجاره به غیر را داشته باشد، می‌تواند از او مبلغی بگیرد که مِلک را به او اجاره بدهد و این نحو سرقفلی مانعی ندارد.

جعاله

احکام جُعاله

«جعاله» یعنی انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می‌دهند، مال معیّنی بدهد؛ مثلاً بگوید: «هر کس گمشده مرا پیدا کند صد تومان به او می‌دهم». به کسی که این قرار را می‌گذارد «جاعل» و به کسی که کار را انجام می‌دهد «عامل» می‌گویند و فرق بین جعاله و اجاره اشخاص این است که در اجاره بعد از خواندن صیغه، اجیر باید عمل را انجام دهد و کسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می‌شود، ولی در جعاله عامل می‌تواند مشغول عمل نشود و تا عمل را انجام نداده، جاعل بدهکار نمی‌شود. «مسأله ۲۴۷۰» جاعل باید بالغ و عاقل باشد واز روی قصد و اختیار قرارداد کند و شرعاً بتواند در مال خود تصرّف نماید؛ بنابر این جعاله سفیه که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند، اگرچه حاکم شرع هم او را منع نکرده باشد، صحیح نیست. «مسأله ۲۴۷۱» کاری که جاعل می‌گوید برای او انجام دهند، نباید حرام باشد و نیز نباید به گونه‌ای بی‌فایده باشد که غرض عقلایی به آن تعلّق نگیرد؛ پس اگر بگوید: «هر کسی شراب بخورد یا در شب به جای تاریکی برود صد تومان به او می‌دهم» جعاله صحیح نیست. «مسأله ۲۴۷۲» اگر جاعل مالی را که قرار می‌گذارد بدهد، معیّن کند، مثلاً بگوید: «هر کس اسب مرا پیدا کند، این بار گندم را به او می‌دهم» لازم نیست بگوید آن گندم مال کجاست و قیمت آن چیست؛ ولی اگر مال را معیّن نکند، مثلاً بگوید: «کسی که اسب مرا پیدا کند صد کیلو گندم به او می‌دهم» باید خصوصیّات آن را کاملاً معیّن نماید. «مسأله ۲۴۷۳» اگر جاعل مزد معیّنی برای کار قرار ندهد، مثلاً بگوید: «هر کس بچّه مرا پیدا کند پولی به او می‌دهم» و مقدار آن را معیّن نکند، چنانچه کسی آن عمل را

انجام دهـد، بایـد مزد او را به مقـداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد پرداخت کنـد. «مسأله ۲۴۷۴» اگر عامـل پیش از قرارداد، کار را انجام داده باشـد یا بعـد از قرارداد به قصد این که پول نگیرد انجام دهد، حقّی برای گرفتن مزد ندارد. «مسأله ۲۴۷۵» پیش از آن که عامل شـروع به کار کند، جاعل و عامل می‌توانند جعاله را به هم بزنند. «مسأله ۲۴۷۶» بعد از آن که عامل شروع به کار کرد، اگر جاعل بخواهـد جعاله را به هم بزنـد، اشـکال ندارد، ولی باید مزد مقدار عملی را که انجام داده به او بدهد. «مسأله ۲۴۷۷» عامل می‌تواند عمل را ناتمام بگذارد، ولی اگر تمام نکردن عمل موجب ضـرر جاعل شود، باید آن را تمام نماید؛ مثلاً اگر کسـی بگوید: «هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می‌دهم» و پزشک جرّاحی شروع به عمل نماید، چنانچه به گونه‌ای باشد که اگر عمل را تمام نکنـد، چشم معیوب می‌شود، باید آن را تمام نماید و در صورتی که ناتمام بگذارد، حقّی بر عهده جاعل ندارد، بلکه ضامن نقص و عیبی که حاصل می‌شود نیز هست. «مسأله ۲۴۷۸» اگر عامـل کار را ناتمام بگـذارد، چنانچه آن کار مثل پیـدا کردن اسب باشـد که تا تمام نشود برای جاعل فایده ندارد، عامل نمی‌تواند چیزی مطالبه کند و همچنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار دهـد، مثلاً بگوید: «هر کس لباس مرا بدوزد هزار تومان به او می‌دهم»؛ ولی اگر مقصود او این باشد که هر مقدار از عمل که انجام گیرد برای آن مقـدار مزد بدهـد، جاعل بایـد مزد مقـداری را که انجام شـده به عامل بدهد، اگرچه احتیاط این است که با مصالحه یکدیگر را راضـی نمایند. «مسأله ۲۴۷۹» در هر موردی که جعـاله در اثر جهـالت یا نبودن سایر شـرایط باطل شود، شـخص عامـل مستحقّ اجرةالمثـل - یعنی اجرتی که معمولاًـ برای مثـل آن کار می‌دهنـد - می‌باشـد و اگر اجرت قرارداد شـده با اجرةالمثل تفاوت داشته باشد، نسبت به مقدار زاید آن مصالحه نمایند، ولی اگر عمل را به قصد مجّانی انجام داده باشد، چیزی طلبکار نیست. «مسأله ۲۴۸۰» ظاهراً مژدگانی و جوایزی که معمولاً به طور مطلق برای پیدا کردن اشیای گمشده تعیین می‌کنند، از قبیل جعاله است.

بیمه

احکام بیمه

«بیمه» قراردادی است بین بیمه شونـده (بیمه گزار) و مؤسـسه یا شـرکت یا شخصـی که بیمه را می‌پـذیرد (بیمه‌گر) که به موجب آن یک طرف تعهّد می‌کند در ازاء پرداخت وجه یا وجوهی از طرف دیگر، در صورت وقوع حادثه، خسارت وارده بر او را جبران کند و یـا وجـه معیّنی بـپردازد. متعهّـد را «بیمه‌گر»، طرف تعهّـد را «بیمه گزار»، وجهی را که بیمه‌گزار به بیمه‌گر می‌پردازد «حقّ بیمه» و آنچه را که بیمه می‌شود «موضوع بیمه» می‌گویند و این عقد مثل سایر عقود محتاج به رضایت طرفین است و شـرایطی که در عقد و طرفین آن در سـایر عقود معتبرنـد، در این عقـد نیز معتبر می‌باشـند و می‌توان این عقـد را با هر لغت و زبانی منعقـد کرد و تعهـدات طرفین قرارداد بیمه به اعتبـار انواع و اقسـام بیمه متفـاوت است. «مسأله ۲۴۸۱» در بیمه هر یـک از طرفین قرارداد می‌تواننـد ایجاب یا قبول را اجرا نماینـد، ولی باید تمام قیودی که گفته شد معلوم شوند و قرارداد بر اساس آنها واقع گردد. «مسأله ۲۴۸۲» در بیمه علاوه بر شـرایطی از قبیل بلوغ و عقل و اختیار و غیر آنها که در سایر عقود لازم است، چنـد شـرط معتبر است: اوّل: تعیین موضوع بیمه که شخص، مغـازه، کشتی، اتومبیـل یا هواپیما است. دوم: تعیین دو طرف عقـد که اشـخاص یا مؤسـسات یا شـرکت‌ها یا دولت هسـتند. سوم: تعیین مبلغی که بایـد بپردازنـد. چهارم: تعیین اقساطی که بایـد آن را بپردازند و تعیین زمان اقساط. پنجم: تعیین زمان شـروع و پایـان بیمه که مثلاًـ از اوّل فلاـن ماه یا سال تا چنـد ماه یا چنـد سال است. شـشم: تعیین خطرهایی که موجب خسارت می‌شونـد مثل حریق، غرق، سـرقت، وفـات یـا بیمـاری و می‌توان کلّیّه آفـاتی را که موجب خسارت می‌شونـد، قرارداد کرد. «مسأله ۲۴۸۳» صورت عقـد بیمه چنـد نحو است: یکی آن که بیمه‌گزار بگویـد: «به عهـده من است فلان مبلغ را در فلان تعداد قسط هر کدام به مبلغ فلان

بـدهم، در مقابل اگر خسارتی به مغازه من، مثلاً از ناحیه حریق یا دزدی وارد شود، جبران نمایی» و طرف هم قبول کنـد، یا بگویـد: «بر عهـده من است خسـارتی را که به مغـازه شـما از نـاحیه حریق یـا دزدی وارد می‌شود در مقابل آن که فلان مقـدار بـدهی جبران نمایم» و باید تمام قیودی که در مسأله سابق ذکر شد معلوم و قرارداد شوند. «مسأله ۲۴۸۴» لازم نیست در قرارداد بیمه میزان خسارت تعیین شود؛ پس اگر قرار بگذارنـد که هر مقدار خسارت وارد شد جبران کنند، صـحیح است، ولی در عقد بیمه باید تعهدات طرفین عرفاً معلوم و معین باشـد. «مسـأله ۲۴۸۵» اگر عـدّه‌ای بـا سـرمایه مشـترک خود مؤسّـِسه‌ای را تأسـیس کننـد و قرار بگذارنـد که هر خسارتی به هر کـدام از آنان وارد شود آن مؤسّـِسه جبران نمایـد، اشـکال نـدارد و باید طبق قرارداد عمل شود و آن را «بیمه متقابل» می‌نامند و در این فرض چنانچه شـرکت مذکور با پول جمع شده شرکا و با اجازه آنان به تجارت بپردازد، صحیح است و هر یک از شرکا علاوه بر دریافت خسارت مطابق قرارداد، سـهمی هم از سود تجارت خواهنـد داشت. «مسأله ۲۴۸۶» چون پرداخت اقساط حقّ بیمه به عنوان قرض نیست، بنابر این مؤسّسه بیمه کننده می‌تواند به منظور تشویق متقاضیان بیمه، متعهّد شود علاوه بر تأمین خسارت، مبلغی هم به آنان بپردازد. «مسأله ۲۴۸۷» ظاهراً با رعایت شرایطی که ذکر شد، تمام اقسام بیمه صحیح می‌باشد، چه بیمه عمر باشد یا بیمه کالاهای تجارتی یا عمارت‌ها یا کشتی‌ها و هواپیماها و یا بیمه کارمندان دولت یا مؤسّـِسات یا بیمه اهل یک قریه یا شهر و بیمه عقد مستقلّی است و می‌توان به عنوان بعضی از عقود دیگر از قبیل صلح، آن را اجرا کرد.

مزارعه

احکام مُزارعه

«مزارعه» آن است که مالک با زارع قراردادی منعقـد کنـد که به موجب آن، مالک زمینی را برای مـدّت معیّنی به زارع می‌دهـد که در آن زراعت کند و حاصل را تقسیم کنند. «مسأله ۲۴۸۸» مزارعه چند شـرط دارد: اوّل: آن که صاحب زمین یا مالک منافع آن، به زارع بگویـد: «زمین را به تو واگذار کردم» و زارع هم بگوید: «قبول کردم» یا بدون این که حرفی بزنند، مالک زمین را برای مزارعه واگـذار کنـد و زارع هم به این قصـد تحویل بگیرد. دوم: صاحب زمین و زارع هر دو مکلّف و عاقل باشـند و با قصـد و اختیار خود مزارعه را انجام دهند و حاکم شـرع آنان را از تصـرّف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد و امّا سـفیه اگرچه حاکم شـرع نیز او را از تصـرف در اموالش منع نکرده باشد، مزارعه او صـحیح نیست. سوم: همه حاصل زمین به یکی اختصاص داده نشود؛ بنابر این زارع و مالـک بایـد از تمـام حاصل زمین سـهم ببرنـد، مثلاً حاصل اوّل و آخر به یکی اختصاص داده نشود. چهارم: سـهم هر کـدام به طور مشاع باشـد، مثل نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها که باید تعیین شده باشد، پس اگر حاصل یک قطعه را برای یکی و حاصل قطعه دیگر را برای دیگری قرار دهنـد، صـحیح نیست و نیز اگر مالک بگویـد: «در این زمین زراعت کن و هر چه می‌خواهی به من بـده»، صحیـح نیست. پنجم: مـدّتی را که بایـد زمین در اختیار زارع باشد، معیّن کنند و باید مدّت به قدری باشد که در آن مدّت به دست آمـدن محصول ممکن باشـد. شـشم: زمین قابل زراعت باشـد و اگر زراعت در آن ممکن نباشـد امّا بتواننـد کاری کننـد که زراعت ممکن شـود، مزارعه صـحیح است. هفتم: اگر در محلّی هسـتند که مثلاًـ یـک نـوع زراعت می‌کننـد، چنـانچه اسم هم نبرنـد، همـان زراعت معیّن می‌شـود و اگر چنـد نوع زراعت می‌کننـد، بایـد زراعتی را که می‌خواهـد انجـام دهـد معیّن نمایـد، مگر آن که رسـم معمولی داشـته باشد که به همان نحو باید عمل شود. هشـتم: مالک، زمین را معیّن کند، پس کسـی که چند قطعه زمین دارد و با هم تفاوت دارنـد، اگر به زارع بگویـد: «در یکی از این زمین‌ها زراعت کن» و آن را معیّن نکنـد، مزارعه باطل است. نهم: خرجی را که هرکـدام آنان بایـد بکننـد معیّن نماینـد، ولی اگر خرجی که هر کـدام باید بکنند معلوم باشد، لازم نیست آن را معیّن نمایند. «مسأله

۲۴۸۹» اگر مالك با زارع قرار بگذارد كه مقداری از حاصل برای او باشد و بقیّه را بین خودشان قسمت كنند، چنانچه بدانند كه بعد از برداشتن آن مقدار، چیزی باقی می‌ماند، مزارعه صحیح است. «مسأله ۲۴۹۰» اگر مدّت مزارعه تمام شود و حاصل به دست نیاید، چنانچه مالك راضی شود كه با اجاره یا بدون اجاره، زراعت در زمین او بماند و زارع هم راضی باشد، مانعی ندارد و اگر مالك راضی نشود، چنانچه چیدن زراعت به زارع ضرر بزند و ماندن آن موجب ضرر مالك نباشد، مالك نمی‌تواند زارع را مجبور كند كه زراعت را بچیند و اگر مجبور كند، باید ضرر را جبران نماید، بلكه اگر ماندن زراعت موجب ضرر مالك نباشد، زارع می‌تواند با دادن اجرت زمین، او را مجبور كند كه زراعت در زمینش باقی بماند. «مسأله ۲۴۹۱» اگر به واسطه پیش‌آمدی، زراعت در زمین ممكن نشود - مثلاً آب از زمین قطع شود - در صورتی كه مقداری از زراعت به دست آمده باشد - حتّی مثل «قَصیل» كه می‌توان قبل از رسیدن و دانه بستن آن را به حیوانات داد - آن مقدار مطابق قرارداد از آن هر دوی آنها است و در بقیّه، مزارعه باطل است و اگر زارع زراعت نكند، چنانچه زمین در تصرّف او بوده و مالك در آن تصرّفی نداشته است، باید اجاره آن مدّت را به مقدار معمول به مالك بدهد. «مسأله ۲۴۹۲» اگر مالك و زارع صیغه خوانده باشند، بدون رضایت یكدیگر نمی‌توانند مزارعه را به هم بزنند و همچنین است اگر مالك به قصد مزارعه زمین را به كسی و اگذار كند و طرف هم به همین قصد بگیرد؛ ولی اگر در ضمن خواندن صیغه مزارعه شرط كرده باشند كه هر دو یا یكی از آنان حقّ به هم زدن معامله را داشته باشند، می‌توانند مطابق قراری كه گذاشته‌اند معامله را به هم بزنند. «مسأله ۲۴۹۳» اگر بعد از قرارداد مزارعه، مالك یا زارع بمیرد، مزارعه به هم نمی‌خورد و وارثها به جای آنان هستند؛ ولی اگر زارع بمیرد و شرط كرده باشند كه خود زارع زراعت را انجام دهد، مزارعه به هم می‌خورد و چنانچه زراعت نمایان شده باشد، باید سهم او را به ورثه او بدهند و از حقوق دیگری هم كه زارع داشته ورثه او ارث می‌برند و اگر ضرر به مالك نمی‌خورد، می‌توانند مالك را مجبور كنند كه زراعت تا هنگام رسیدن در زمین باقی بماند. «مسأله ۲۴۹۴» اگر بعد از زراعت بفهمند كه مزارعه باطل بوده، چنانچه بذر مال مالك بوده، حاصلی هم كه به دست می‌آید مال اوست و باید مزد زارع و مخارجی را كه كرده و كرایه وسایل یا ابزار دیگری را كه مال زارع بوده و در آن زمین كار كرده به او بدهد، مگر آن كه بطلان مزارعه از جهت قراردادن تمام حاصل برای مالك زمین باشد كه در این صورت مالك، ضامن چیزی نیست و اگر بذر مال زارع بوده، زراعت هم مال اوست و باید اجاره زمین و خرج‌هایی را كه مالك كرده و كرایه وسایل یا ابزار دیگری را كه مال او بوده و در آن زراعت كار كرده به او بدهد، مگر آن كه بطلان مزارعه از جهت قرار دادن تمام حاصل برای زارع باشد كه در این صورت زارع ضامن اجرت زمین و عوامل نیست. «مسأله ۲۴۹۵» اگر بذر، مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمند كه مزارعه باطل بوده، چنانچه مالك و زارع راضی شوند كه با اجرت یا بی‌اجرت زراعت در زمین بماند، اشكال ندارد و اگر مالك راضی نشود، در صورتی كه چیدن زراعت پیش از رسیدن آن به زارع ضرر بزند و ماندن آن موجب ضرر مالك نباشد، نمی‌تواند زارع را مجبور كند تا زراعت را بچیند و اگر مجبور كند، باید ضرر او را جبران نماید، بلكه اگر ماندن زراعت موجب ضرر مالك نباشد، زارع می‌تواند با دادن اجرت زمین، او را مجبور كند كه زراعت در زمینش باقی بماند. «مسأله ۲۴۹۶» اگر بعد از جمع كردن حاصل و تمام شدن مدّت مزارعه، ریشه زراعت در زمین باقی بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد، چنانچه قرارداد بین زارع و مالك بر اشتراكِ در زرع و اصول آن بوده، حاصل سال دوم را هم باید مثل سال اوّل قسمت كنند، ولی اگر قرارداد فقط بر اشتراك در آنچه از زراعت در سال اوّل حاصل می‌شود بوده باشد، حاصل سال دوم متعلّق به صاحب بذر خواهد بود. «مسأله ۲۴۹۷» اگر قرارداد مزارعه همزمان یا كمی پیش از زمان وجوب زكات باشد و سهم هر یك از مالك و زارع به حدّ نصاب برسد، باید هر كدام زكات سهم خود را بپردازند، ولی اگر زمان قرارداد پس از وقت وجوب زكات باشد، زكات زراعت بر عهده صاحب بذر است. «مسأله ۲۴۹۸» اگر در قرارداد مزارعه شرط كنند كه زمین و كشت به عهده یك طرف و بذر و سایر كارها به عهده دیگری باشد، صحیح است. «مسأله ۲۴۹۹» لازم نیست قرارداد مزارعه میان دو نفر باشد، بلكه ممكن است بین چند نفر باشد، به عنوان مثال یكی عهده‌دار زمین، دیگری

عهـده‌دار کشت، سومی عهـده‌دار بـذر و چهـارمی عهـده‌دار تأمین سایر وسایل زراعت و کارهای دیگر آن گردد، هر چنـد این نوع مزارعه خلاف احتیـاط است و بهتر است به عنوان مصالحه انجام شود. «مسأله ۲۵۰۰» در مزارعه لازم نیست که زمین ملک مزارعه دهنده باشد، بلکه کافی است که به وسیله اجاره و مانند آن، مالک منافع و بهره‌برداری از زمین باشد.

مساقات

احکام مُساقات

اگر باغـدار به این صورت قرارداد نمایـد که درخت‌هـای میوه یـا منـافع آن را که مـال خود اوست و یـا اختیار آن با اوست تا مـدّت معیّنی به شخصـی به عنوان باغبان واگـذار کند تا پرورش داده و آب دهد و پس از به دست آمدن محصول، باغبان سـهم مشاعی بر طبق قرارداد از میوه آن بردارد، این معامله را «مُساقات» می‌گوینـد. «مسأله ۲۵۰۱» در صورتی که باغ دارای انواع درختان میوه باشد، می‌توان برای هر نوع، سهمیه‌ای مخصوص نوع خود قرارداد کرد. «مسأله ۲۵۰۲» معامله مساقات در مورد درخت‌هایی مثل بید و چنار که میوه نمی‌دهنـد صـحیح نیست، ولی در مثـل درخت «حَنـا» که از برگ آن اسـتفاده می‌کننـد یـا درختی که از گُل آن اسـتفاده می‌کنند، اشکال ندارد. «مسأله ۲۵۰۳» در معامله مساقات لازم نیست صـیغه بخوانند، بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند و کسـی هم که کار می‌کند به همین قصد تحویل بگیرد، معامله صـحیح است. «مسأله ۲۵۰۴» باغدار و کسی که تربیت درختان را به عهده می‌گیرد، باید مکلّف و عاقل باشـند و کسـی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید حاکم شـرع آنان را از تصرّف در اموالشان منع نکرده باشد، امّا مساقات سـفیه اگرچه حاکم شرع هم او را منع نکرده باشد نافذ نیست. «مسأله ۲۵۰۵» مدّت مساقات باید معلوم باشد و اگر اوّلِ آن را معیّن کنند و آخرِ آن را هنگامی قرار دهند که میوه آن سال به دست می‌آید، صحیح است. «مسأله ۲۵۰۶» باید سـهم هر کدام از باغدار و باغبان به طور مشاع، مثل نصف یا ثلث محصول و مانند آن باشد و اگر قرار بگذارند که مثلاً صـد کیلو گرم از میوه‌هـا مال باغـدار و بقیّه مال کسـی باشـد که کار می‌کنـد، معامله باطل است. «مسأله ۲۵۰۷» بایـد قرارداد معامله مساقات را پیش از ظاهر شـدن میوه منعقـد نماینـد؛ بنابر این اگر بعـد از ظاهر شـدن میوه و پیش از رسـیدن آن قرارداد منعقـد کنند، صحّت معامله خالی از اشـکال نیست، هرچنـد برای زیاد شـدن میوه یا برای سـلامت آن کاریماننـد آبیاری و سم‌پاشـی انجام دهد. «مسأله ۲۵۰۸» معـامله مساقـات در بوته خربزه و خیار و ماننـد اینها صـحیح نیست. «مسأله ۲۵۰۹» درختی که از آب بـاران یا رطوبت زمین اسـتفاده می‌کنـد و به آبیاری احتیاج نـدارد، اگر به کارهای دیگر ماننـد بیل زدن و کود دادن محتاج باشـد، معامله مساقات در آن صـحیح است، ولی چنانچه آن کارها در زیاد شـدن یا خوب شـدن میوه اثری نداشته باشد، معامله مساقات اشـکال دارد. «مسأله ۲۵۱۰» مساقات عقـد لازم است؛ بنابراین طرفین عقـد مساقات با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را به هم بزنند و نیز اگر در ضـمن خواندن صـیغه مساقات شـرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حقّ به هم زدن معامله را داشـته باشند، مطابق قراری که گذاشته‌اند، به هم زدن معامله اشـکال ندارد، بلکه اگر در ضـمن عقد مساقات شـرطی کنند و عملی نشود، کسـی که به نفع او شـرط شده می‌تواند معـامله را به هم بزنـد. «مسـأله ۲۵۱۱» کارهـایی نظیر احـداث راه آب، دیـوار کشـی و نصـب موتـور کـه معمولاًـ در هر سـال تکرار نمی‌شود، در صورتی که در قرارداد شرط نشده باشد، به عهده مالک باغ می‌باشد و کارهایی نظیر اصلاح درختان، کندن علف‌های هرزه و آبیاری که طبق معمول هر سال تکرار می‌شوند، در صورتی که در قرارداد شـرط نشده باشد، به عهده باغبان می‌باشد. «مسأله ۲۵۱۲» اگر مالـک بمیرد، معامله مساقات به هم نمی‌خورد و ورثه او به جای او هسـتند. «مسأله ۲۵۱۳» اگر کسی که پرورش درختان به او واگـذار شـده بمیرد، چنـانچه در عقـد شـرط نکرده باشـند که خودش آنهـا را پرورش دهـد و ظاهر کلامشان هم مباشـرت آن

شخص نباشـد، ورثه‌اش به جای او هسـتند و چنانچه خود ورثه عمل را انجام ندهند و اجیر هم نگیرند و اجبار آنان هم ممکن نباشد، حـاکم شـرع از مـال میّت اجیر می‌گیرد و محصـول را بین ورثه میّت و مالـک قسـمت می‌کنـد و اگر شـرط کرده باشـند که خود او درختـان را پرورش دهـد، مساقـات باطل می‌شود. «مسأله ۲۵۱۴» از هنگـامی که محصول نمایـان می‌شود، باغبان مالک سـهمیه خود می‌گردد، بنابر این چنانچه بعد از آن و قبل از تقسیم بمیرد – حتّی اگر مساقات به دلیل شـرط مباشرتِ خود عامل باطل شود – سهم وی به وارث او منتقـل می‌شـود. «مسـأله ۲۵۱۵» اگر شـرط شود که تمـام حاصـل برای مالـک باشـد، مساقـات باطل است و میوه مال مالک می‌باشد و کسـی که کار می‌کند نمی‌تواند مطالبه اجرت نماید، ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگر باشد، مالک باید مزد آبیـاری و کارهـای دیگر را بـه مقـدار معمـول بـه کسـی کـه درختـان را پرورش داده است بـپردازد. «مسـأله ۲۵۱۶» در قرارداد مساقات، مباشرت باغبان شرط نیست، بلکه باغبان می‌تواند برای کارهایی که باید انجام دهد کارگر بگیرد و یا این که کسی به طور رایگان به وی کمک نمایـد مگر این که مباشـرت باغبان در عقـد مساقات شـرط شده باشد. «مسأله ۲۵۱۷» اگر زمینی را بـه دیگری واگـذار کنـد که در آن درخت بکـارد و آنچه عمل می‌آیـد مال هر دو باشـد، این معامله که آن را «مغارسه» می‌گوینـد باطل است، پس اگر درختان مال صاحب زمین بوده، بعد از پرورش هم مال اوست و باید مزد کسـی را که آنها را پرورش داده بدهد و اگر مال کسـی بوده که آنهـا را تربیت کرده، بعـد از تربیت هم مـال اوست و می‌توانـد آنها را بکنـد، ولی بایـد گودال‌هایی را که به واسـطه کنـدن درختان پیـدا شـده پر کنـد و اجاره زمین را از روزی که درختان را کاشـته به صاحب زمین بدهـد و مالک هم می‌تواند او را مجبور نمایـد که درختان را بکنـد و اگر به واسـطه کَنـدن درخت عیبی در آن پیدا شود، باید تفاوت قیمت آن را به صاحب درخت بدهد و نمی‌تواند او را مجبور کند با اجاره یا بدون اجاره درخت را در زمین باقی بگذارد.

قرض

احکام قرض

قرض دادن از کارهای مسـتحبی است که در آیات قرآن و روایات درباره آن زیاد سـفارش شـده است. از پیامبر اکرم‌صـلی الله علیه وآله وسلم روایت شده است که: «هر کس به برادر مسلمان خود قرض بدهد مال او زیاد می‌شود و ملائکه بر او رحمت می‌فرستند و اگر با بـدهکار خود مـدارا کنـد، بـدون حساب و به سـرعت از صـراط می‌گذرد و کسـی که برادر مسـلمانش از او قرض بخواهد و ندهـد، بهشت بر او حرام می‌شود.»(۴۱) «مسأله ۲۵۴۱» قرض عقـدی است که به موجب آن قرض دهنـده (دائن) مقدار معیّنی از مال خود را به قرض گیرنده (مدیون) تملیک می‌کند تا مثل آن را از حیث جنس، وصف و مقدار بازگرداند. در قرض لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر چیزی را به نیّت قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است، ولی مقدار آن باید کاملاً معلوم باشد. «مسأله ۲۵۴۲» اگر در قرض شـرط کننـد که در وقت معیّن آن را بپردازد، پیش از رسـیدن آن وقت لازم نیست طلبکـار قبول کنـد، ولی اگر تعیین وقت فقط برای همراهی با بـدهکار باشـد، چنانچه پیش از آن وقت هم قرض را بدهد، باید قبول نماید. «مسأله ۲۵۴۳» اگر در صـیغه قرض برای پرداخت آن مـدّتی قرار دهنـد، طلبکار پیش از تمام شـدن آن مـدّت نمی‌تواند طلب خود را مطالبه نمایـد، ولی اگر مـدّت نداشته باشـد، طلبکار هر وقت بخواهـد می‌تواند طلب خود را مطالبه نماید. «مسأله ۲۵۴۴» اگر طلبکـار طلب خود را مطالبه کنـد، چنانچه بـدهکار بتوانـد بـدهی خود را بدهد، باید فوراً آن را بپردازد و اگر تأخیر بیندازد گناهکار است. «مسأله ۲۵۴۵» اگر بـدهکار غیر از خـانه‌ای که در آن نشسـته و اثـاثیه منزل و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد، چیزی نداشـته باشـد، طلبکـار نمی‌توانـد طلب خود را از او مطـالبه نمایـد، بلکه بایـد صبر کنـد تا او بتوانـد بـدهی خود را بدهـد. «مسأله ۲۵۴۶» کسی که

بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، اگر کسبی داشته باشد، باید برای پرداخت بدهی خود کسب کند و کسی که کسبی ندارد، چنانچه بتواند کاسبی کند، واجب است که کسب کند و بدهی خود را بدهد. «مسأله ۲۵۴۷» کسی که دسترسی به طلبکار خود ندارد، چنانچه امید نداشته باشد که او را پیدا کند، باید با اجازه حاکم شرع طلب او را به فقیر بدهد و احتیاط واجب آن است که آن فقیر سیّد نباشد. «مسأله ۲۵۴۸» اگر مال میّت بیشتر از خرج واجب کفن و دفن و بدهی او نباشد، باید مال او را به همین مصرف‌ها برسانند و به وارث او چیزی نمی‌رسد. «مسأله ۲۵۴۹» اگر کسی مقداری پول طلا یا نقره قرض کند و قیمت آن کم شود یا چند برابر گردد، چنانچه همان مقدار را که قرض گرفته پس بدهد کافی است؛ مگر آن که به سبب تأخیر در ادا نمودن، قیمت آن کم شود که در این صورت کفایت همان مقدار خالی از اشکال نیست، ولی در هر صورت اگر هر دو به غیر از آن راضی شوند اشکال ندارد. «مسأله ۲۵۵۰» اگر مالی که قرض کرده از بین نرفته باشد و صاحب مال، آن را مطالبه کند، احتیاط مستحب آن است که بدهکار، همان مال را به او بدهد. «مسأله ۲۵۵۱» اگر کسی که قرض می‌دهد شرط کند که زیادتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، مثلاً یک من گندم بدهد و شرط کند که یک من و نیم بگیرد یا ده تخم مرغ بدهد که یازده تا بگیرد، ربا و حرام است؛ بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار کاری برای او انجام دهد یا چیزی را که قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس دهد - مثلاً شرط کند صد تومانی را که قرض کرده با یک قوطی کبریت پس دهد - ربا و حرام است و نیز اگر با او شرط کند که چیزی را که قرض می‌گیرد به طور مخصوص پس دهد، مثلاًـ مقداری طلای نساخته به او بدهد و شرط کند که طلای ساخته پس بگیرد، باز هم ربا و حرام می‌باشد؛ ولی اگر بدون این که شرط کند، خودِ بدهکار زیادتر از آنچه قرض کرده پس بدهد، اشکال ندارد، بلکه مستحب است. «مسأله ۲۵۵۲» اگر قرض دهنده بگوید: «این مبلغ را به تو قرض می‌دهم به شرط آن که هنگام بازپرداخت، فلان مبلغ را هم به دیگری ببخشی» باز هم ربا و حرام است؛ پس در حرمت ربا فرقی نمی‌کند که سود آن به طلبکار برسد یا به شخص دیگری. «مسأله ۲۵۵۳» اگر قرض دهنده انجام کاری را که ارزش مالی ندارد شرط کند، مثل این که شرط کند بدهکار برای او یا پدر و مادر او دعا کند، اشکال ندارد؛ ولی اگر مثلاً شرط کند علاوه بر پرداخت بدهی، یک سال نماز و روزه برای پدر یا مادر او بجا آورد، چون برای این کار معمولاًـ اجرت می‌گیرند، از مصادیق ربا محسوب می‌شود و حرام است. «مسأله ۲۵۵۴» ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است و کسی که قرض ربایی گرفته، اصل قرض و تصرّف او خالی از اشکال نیست. «مسأله ۲۵۵۵» اگر گندم یا چیزی مانند آن را به صورت قرض ربایی بگیرد و آن را بکارد، تعلّق محصول آن به قرض گیرنده خالی از اشکال نیست. «مسأله ۲۵۵۶» اگر لباسی را بخرد و بعد از پولی که بابت ربا گرفته یا از پول حلالی که مخلوط با ربا است به صاحب لباس بدهد، اگرچه هنگام خریداری نیز قصدش این بوده که از این پول بدهد، پوشیدن آن لباس و نماز خواندن با آن جایز است؛ امّا اگر پول ربایی یا پول حلال مخلوط به حرام داشته باشد و به فروشنده بگوید که: «این لباس را با این پول می‌خرم» در صورتی که قیمت، پول معیّن باشد به گونه‌ای که اگر بخواهد پول دیگری بدهد حق نداشته باشد، پوشیدن آن لباس حرام است و اگر بداند پوشیدن آن حرام است، نماز هم با آن باطل می‌باشد و اگر این طور نباشد - که معمولاً در معاملات با پول، این‌گونه نیست، بلکه منظور و مقصود مقدار آن است نه شخص آن - پوشیدن لباس جایز است. «مسأله ۲۵۵۷» اگر انسان مقداری پول به تاجری بدهد تا در شهر دیگری از طرف او کمتر بگیرد، اشکال ندارد و این را «صرف برات» می‌گویند. «مسأله ۲۵۵۸» اگر مقداری پول را به صورت حواله به کسی بدهد تا بعد از چند روز در شهر دیگری زیادتر بگیرد، مثلاً نهصد و نود تومان بدهد که بعد از ده روز در شهر دیگری هزار تومان بگیرد، در صورتی که پول اسکناس باشد، اشکال ندارد، امّا در صورتی که به عنوان قرض داده باشد، ربا و حرام است؛ ولی اگر کسی که زیادی را می‌گیرد در مقابل زیادی، جنسی بدهد یا عملی را انجام دهد، اشکال ندارد. «مسأله ۲۵۵۹» بدهی مدّت‌دار را می‌توان با رضایت دو طرف و با کم کردن مقداری از آن، زودتر پرداخت نمود. «مسأله ۲۵۶۰» بدهی بدون مدّت را نمی‌توان با افزودن چیزی بر آن مدّت‌دار نمود، همچنین مدّت بدهی مدّت‌دار را نمی‌توان با افزودن چیزی بر آن بیشتر نمود. «مسأله ۲۵۶۱» اگر در قرضی شرط و

قرار ربا شود، شرط و قرار باطل و حرام می‌باشد و صحّت قرض نیز خالی از اشکال نیست. «مسأله ۲۵۶۲» اگر پولی به بانک یا غیر آن بدهند و بانک به آنها ربا بدهد، اگر نظر گیرنده پول، گرفتن ربا باشد، جایز نیست بگیرد، ولی اگر نظرش واقعاً گرفتن ربا نباشد بلکه پول را در بانک برای اطمینان و امنیت می گذارد، به گونه‌ای که اگر بانک زیادی را هم نمی‌داد، صاحب پول آن را به بانک می‌داد، گرفتن مازاد حلال است، اگرچه از اوّل بداند بانک زیادی را خواهد داد و در هر صورت اگر قرض گیرنده مجّاناً چیزی بدهد حرام نیست و گرفتن آن جایز است.

سفته، چک و معاملات بانکی

احکام سَفته، چک و معاملات بانکی

«سفته» یا «فته طلب» (سند بستانکاری) سندی است که به واسطه آن امضا کننده متعهد می‌شود مبلغی را در زمان معین یا هنگام مطالبه، در وجه شخص معیّن یا به حواله کرد او و یا در وجه حامل ادا نماید و آن بر دو قسم است: اوّل: «سفته حقیقی» که شخص بدهکار در مقابل بدهی خود، آن را به طلبکار می‌دهد. دوم: «سفته دوستانه» که شخص به دیگری می‌دهد بدون آن که در مقابل به او بدهکاری داشته باشد. «مسأله ۲۵۶۳» اگر کسی سفته حقیقی را از بدهکار بگیرد تا با دیگری به مبلغی کمتر مبادله کند، اگر به صورت قرض باشد، حرام و باطل است و اگر به صورت معامله و خرید و فروش باشد، جایز است. «مسأله ۲۵۶۴» سفته پول نیست و معامله به خود آن واقع نمی‌شود بلکه پول، اسکناس است و معامله با آن واقع می‌شود و سفته، برات و قبض است و چک‌های تضمینی که در ایران متداول است، مثل اسکناس، پول است و خرید و فروش نقدی و بدون مدّت آن به زیاد و کم مانعی ندارد. «مسأله ۲۵۶۵» سفته دوستانه را – که صادر کننده به دیگری می‌دهد تا نزد شخص ثالثی تنزیل کند و شخص ثالث در موعد مقرر، حقّ رجوع به صاحب سفته را که شخص اوّل است، داشته باشد – به این وجه می‌توان تصحیح نمود که دادنِ سفته دوستانه به شخص دوم به این خاطر است که با شخص ثالث معامله کند و شخص سوم هم حق رجوع به دومی را داشته باشد و این موجب دو امر است: یکی آن که به واسطه دادنِ سفته، گیرنده نزد سومی صاحب اعتبار می‌شود، از این جهت با خود او معامله می کند و شخص دوم به شخص سوم بدهکار می‌شود. دوم: آن که به واسطه معهود بودن در نزد این اشخاص، شخص اوّل ملتزم می‌باشد که اگر شخص دوم مقدار معلوم را ندهد، او آن را پرداخت نماید؛ بنابر این پس از معامله، شخص ثالث در موعد می‌تواند به شخص دوم رجوع کند و اگر او نداد، به شخص اوّل رجوع کند و شخص اوّل اگر پرداخت کرد، به شخص دوم رجوع می کند و چون این امور معهودند، قراردادهای ضمنی محسوب می‌شوند و مانعی ندارند. «مسأله ۲۵۶۶» اگر طلبکار، چه بانک‌ها و چه غیر آنها، برای تأخیر بدهکاری چیزی از بدهکار بگیرند، در صورتی که طلب، پول اسکناس باشد و بدهکار عمداً بدهی خود را تأخیر بیندازد و با تأخیر انداختن موجب اتلاف مقداری از مالیّت آن شود، حرمت آن محلّ تأمّل است. «مسأله ۲۵۶۷» در انواع اسکناس، مثل دینار کاغذی و دلار و لیره ترکی و سایر پول‌ها، ربای غیر قرضی تحقّق پیدا نمی‌کند و معاوضه نقدی بعضی از آنها با بعض دیگر به زیاده و کم جایز است و همچنین اقوی صحّت معاوضه بعضی از آنها با بعض دیگر است به زیاده و کم، اگرچه به حساب مدّت باشد، امّا ربای قرضی در تمام آنها تحقّق پیدا می کند و قرض دادن ده دینار به دوازده دینار و مانند آن جایز نیست. «مسأله ۲۵۶۸» اگر در مقابل طلبی که از کسی دارد سفته یا چک مدّت دار داشته باشد و بخواهد مقداری از طلب خود را پیش از موعد آن گذشت کند و بقیّه را از خود بدهکار دریافت نماید، مانعی ندارد و به این عمل «اِسْکُنْتْ» می گویند. «مسأله ۲۵۶۹» کسی که سفته را امضا می کند – اگر قصد ضمان کند و شرایط ضمان مراعات شده باشد – ضامنِ شخص وام گیرنده است و بانک یا طلبکار دیگر

حق دارد به او رجوع نماید و او ملزم به پرداخت بدهی خواهد بود.

معاملات بانکی

« مسأله ۲۵۷۰» دریافت سود سپرده‌های کوتاه یا بلند مدّت که افراد واقعاً به عنوان مضاربه به بانک‌ها یا مؤسّسات خصوصی می‌سپارند، اگر بانک‌ها واقعاً با پول افراد تجارت نمایند و افراد به صورت ماهانه مبلغی را نه بعنوان سود ثابت، بلکه علی‌الحساب دریافت کنند، اشکال ندارد؛ ولی چنانچه بر اساس سود ثابت دریافت کنند، مضاربه باطل است، مگر این که سود ثابت را در ضمن عقد مضاربه شرط کرده باشند. «مسأله ۲۵۷۱» آنچه اشخاص از بانک‌ها به عنوان وام یا غیر آن می‌گیرند، در صورتی که معامله به وجه شرعی انجام بگیرد، حلال است و مانعی ندارد، اگرچه بدانند که در بانک‌ها پول‌های حرامی وجود دارد و احتمال بدهند پولی که گرفته‌اند از حرام باشد، ولی اگر بدانند پولی که گرفته‌اند یا مقداری از آن حرام است، تصرّف در آن جایز نیست و اگر نتوانند مالک آن را پیدا کنند، باید با اذن مجتهد جامع‌الشرایط معامله مجهول المالك با آن بکنند و در این مسأله فرقی میان بانک‌های خارجی و داخلی و دولتی و غیر دولتی نیست. «مسأله ۲۵۷۲» اگر سپرده‌های بانکی به عنوان قرض باشند و سودی برای آنها مقرر نشود، تصرف در آنها برای بانک‌ها جایز است و اگر سودی قرارداد شود، قرارداد سود حرام و باطل است و اصل قرض نیز خالی از اشکال نیست و بانک‌ها بنابر احتیاط نمی‌توانند در آنچه می‌گیرند تصرّف کنند. «مسأله ۲۵۷۳» در قرار سود که موجب رباست، فرقی نمی‌کند که صریحاً قرارداد شود یا بنای طرفین در حال قرض به گرفتن سود باشد؛ پس اگر قانون بانک آن باشد که برای قرض‌هایی که می‌دهند سود بگیرند و قرض مبنی بر این قانون باشد، حرام است. «مسأله ۲۵۷۴» تصرف بانک در سپرده‌های موجود در آن که به عنوان ودیعه و امانت است، اشکال ندارد. «مسأله ۲۵۷۵» جایزه‌هایی که بانک‌ها یا غیر آنها برای تشویق قرض دهنده می‌دهند یا مؤسسات دیگر برای تشویق خریدار و مشتری با قرعه کشی می‌دهند، حلال است و چیزهایی که فروشنده‌ها برای جلب مشتری و زیاد شدن خریدار در داخل جنس‌های خود می‌گذارند، مثل سکّه طلا در قوطی روغن و چای، حلال است و اشکال ندارد. «مسأله ۲۵۷۶» حواله‌های بانکی یا تجاری که به آنها «صرف برات» گفته می‌شود، جایزند؛ پس اگر بانک یا تاجر پولی را از کسی در محلّی بگیرد و حواله بدهد که از بانک یا طرف آن در محلّ دیگر آن پول را دریافت کند و در مقابل این حواله از دهنده چیزی بگیرد، مانعی ندارد و حلال است؛ مثلاً اگر هزار تومان در تهران به بانک بدهد و بانک حواله بدهد که شعبه اصفهان هزار تومان را به این شخص بپردازد و در مقابل این حواله، بانک تهران ده تومان بگیرد، اشکال ندارد واگر بانک هزار تومان بگیرد و نهصد و پنجاه تومان حواله بدهد تا از محلّ دیگر دریافت کند اشکال ندارد، چه آن پول را که بانک می‌گیرد به عنوان قرض بگیرد یا به عنوان دیگر و در فرض مذکور اگر زیادی را به عنوان حق العمل بگیرد نیز اشکال ندارد. «مسأله ۲۵۷۷» اگر بانک یا مؤسسه دیگری، پولی به شخصی بدهد و حواله کند که این شخص پول را در محلّ دیگری به شعبه بانك یا طرف خود بپردازد و مقداری به عنوان حقّ‌الزّحمه بگیرد، اشکال ندارد و همین طور اگر به عنوان فروش اسکناس به زیادتر باشد، مانعی ندارد و اگر قرض بدهد و قرار سود بگذارد، حرام است - اگرچه قرار سود صریح نباشد و قرض مبنی بر آن باشد - و اصل قرض نیز خالی از اشکال نیست. «مسأله ۲۵۷۸» بانک‌های رهنی و غیر آنها اگر با قرار سود قرض بدهند و چیزی را رهن بگیرند که در سرِ موعد اگر بدهکار بدهی خود را نپرداخت بفروشند و مال خود را بردارند، این قرض با قرار نفع حرام است و قرار نفع باطل است و اصل قرض و رهن و وکالت در فروش نیز خالی از اشکال نیست و اگر قرار نفع نباشد و حقّ‌الزّحمه بگیرد و در مقابل قرض رهن بگیرد، مانعی ندارد و با مقرّرات شرعیّه، فروش رهن و خرید آن مانعی ندارد.

حواله

احکام حواله

حواله عقدی است که به موجب آن، طلب طلبکار از ذمّه بدهکار به ذمّه شخص ثالث منتقل می‌شود. اگر انسان طلبکار خود را حواله بدهد که طلب خود را از شخص دیگری بگیرد و طلبکار قبول نماید، بعد از آن که حواله درست شد، کسی که به او حواله شده بدهکار می‌شود و دیگر طلبکار نمی‌تواند طلبی را که دارد از بدهکار اوّلی مطالبه نماید. «مسأله ۲۵۷۹» در حواله صیغه خاصّی وجود ندارد و همین که بدهکار و طلبکار و شخص سوم از حواله آگاه شوند و بپذیرند، حواله صحیح است. «مسأله ۲۵۸۰» بدهکار و طلبکار و شخص ثالثی که به او حواله شده، باید مکلّف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند و نیز اگر حاکم شرع کسی را به واسطه ورشکستگی از تصرّف در اموال خود منع کرده باشد، نمی‌توان او را حواله داد تا طلب خود را از دیگری بگیرد و خود او هم نمی‌تواند به کسی حواله بدهد؛ ولی اگر به کسی حواله بدهد که به او بدهکار نیست، اشکال ندارد. «مسأله ۲۵۸۱» برای صحّت حواله لازم نیست آنچه حواله داده می‌شود «عین» باشد، بلکه اگر منفعت یا کاری که مباشرت شخص بدهکار در آن شرط نیست - مانند خواندن نماز یا روزه و یا دوختن لباس - حواله داده شود نیز صحیح است. «مسأله ۲۵۸۲» اگر به کسی حواله بدهند که به حواله دهنده بدهکار است، احتیاط واجب آن است که قبول کند؛ ولی حواله دادن به کسی که بدهکار نیست، در صورتی صحیح است که او قبول کند و نیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است، جنس دیگری حواله دهد، مثلاً به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد، تا او قبول نکند حواله صحیح نیست. «مسأله ۲۵۸۳» هنگامی که انسان حواله می‌دهد، باید بدهکار باشد؛ پس اگر بخواهد از کسی قرض کند، تا وقتی از او قرض نکرده نمی‌تواند او را به کسی حواله دهد که آنچه را بعداً قرض می‌دهد، از آن شخص بگیرد. «مسأله ۲۵۸۴» مال مورد حواله باید برای حواله دهنده و طلبکار معیّن باشد، یعنی مردّد نباشد؛ پس اگر مثلاً ده من گندم و هزار تومان پول به یک نفر بدهکار باشد و به او بگوید: «یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر» و آن را معیّن نکند، حواله درست نیست. «مسأله ۲۵۸۵» اگر بدهی واقعاً معیّن باشد، ولی بدهکار و طلبکار در هنگام حواله دادن، مقدار یا جنس آن را ندانند، حواله صحیح است؛ مثلاً ا گر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد و پیش از دیدن دفتر حواله بدهد و بعد دفتر را ببیند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید، حواله صحیح می‌باشد. «مسأله ۲۵۸۶» طلبکار می‌تواند حواله را قبول نکند، اگرچه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید. «مسأله ۲۵۸۷» اگر به کسی حواله بدهد که بدهکار نیست، چنانچه او حواله را قبول کند، پیش از پرداختن حواله نمی‌تواند مقدار حواله شده را از حواله دهنده بگیرد و اگر طلبکار طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند، کسی که حواله را قبول کرده، همان مقدار را می‌تواند از حواله دهنده مطالبه نماید. «مسأله ۲۵۸۸» هرگاه دیگری به صورت مجانی حواله را پرداخت کند یا پرداختن آن را ضمانت نماید و طلبکار بپذیرد، بدهی از عهده کسی که به او حواله شده ساقط می‌شود. «مسأله ۲۵۸۹» بعد از آن که حواله درست شد، حواله دهنده و کسی که به او حواله شده نمی‌توانند حواله را به هم بزنند و اگر کسی که به او حواله شده در هنگام حواله فقیر نباشد - یعنی غیر از چیزهایی که در دین مستثنی است مالی داشته باشد که بتواند حواله را بپردازد - اگرچه بعداً فقیر شود، طلبکار هم نمی‌تواند حواله را به هم بزند و همچنین است اگر هنگام حواله فقیر باشد و طلبکار بداند فقیر است، ولی اگر نداند فقیر است و بعد بفهمد، اگرچه در آن وقت مالدار شده باشد، طلبکار می‌تواند حواله را به هم بزند و طلب خود را از حواله دهنده بگیرد. «مسأله ۲۵۹۰» اگر بدهکار و طلبکار و کسی که به او حواله شده یا یکی از آنان برای خود حقّ به هم زدن حواله را قرار دهند، مطابق قراری که گذاشته‌اند می‌توانند حواله را به هم بزنند. «مسأله ۲۵۹۱» اگر حواله دهنده خودش

طلبِ طلبکار را بدهـد، چنانچه حواله بر عهـده شخصـی بوده که به او مقروض بوده، می‌توانـد چیزی را که داده از او بگیرد و اگر بر عهده شخصـی بوده که به او مقروض نبوده، نمی‌تواند از او بگیرد، اگرچه به درخواست او حواله داده باشد. «مسأله ۲۵۹۲» کسی که به او حواله شده است، می‌تواند با موافقت طلبکار، او را به شـخص ثالثی حواله دهد، خواه شـخص ثالث بدهکار باشد یا نه، شـخص ثالث نیز با موافقت طلبکار می‌تواند او را به دیگری حواله دهد.

رهن

احکام رَهن (گِرو گذاشتن)

«رهن» عقـدی است که به موجب آن بـدهکار مقـداری از مـال خود را نزد طلبکار وثیقه می‌گـذارد که اگر طلب او را ندهـد، طلب خود را از آن مـال به دست آورد. «مسأله ۲۵۹۳» در رهن لازم نیست صـیغه خاصـی بخوانند و همین قدر که بدهکار مال خود را به قصـد گرو، به طلبکار بدهـد و طلبکار هم به همین قصـد بگیرد، رهن صـحیح است. «مسأله ۲۵۹۴» در صـحّت رهن بنابر اقوی قبض معتبر است؛ پس تـا زمـانی که طلبکـار یا نماینـده او مال رهن را تحویل نگرفته، رهن ثابت نشـده است. «مسأله ۲۵۹۵» گرو دهنده و کسـی که مال را گرو می‌گیرد، باید مکلّف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز گرو دهنده باید سفیه نباشد، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصـرف نکند و اگر به واسـطه ورشکسـتگی حاکم شـرع او را از تصرّف در اموالش منع کرده باشد، نمی‌توانـد مال خود را گرو بگـذارد. «مسأله ۲۵۹۶» مـال رهن بایـد «عین» باشـد نه منفعت و دین و نیز بایـد «معیّن» باشـد و نه مبهم. «مسأله ۲۵۹۷» انسان مالی را می‌توانـد گرو بگذارد که شـرعاً بتواند در آن تصـرّف کند و اگر مال کس دیگری را گرو بگذارد، در صـورتی صـحیح است که صـاحب مـال بگویـد: «به گرو گذاشـتن راضـی هسـتم». «مسـأله ۲۵۹۸» خریـد و فروش چیزی کـه گرو می‌گذارند باید صـحیح باشد، پس اگر شـراب و مانند آن را گرو بگذارند درست نیست. «مسأله ۲۵۹۹» اگر رهن دهنده یا ورثه او، رهن گیرنـده یـا ورثه او را امین ندانـند، می‌تواننـد مال رهن را نزد شـخص ثالث و یا کسـی که حاکم شـرع تعیین می‌کنـد به امانت بگذارند. «مسأله ۲۶۰۰» اسـتفاده از منـافع چیزی که گرو می‌گذارنـد، متعلّق به صـاحب مـال است. «مسأله ۲۶۰۱» طلبکار و بـدهکار نمی‌توانند مالی را که گرو گذاشـته شده، بدون اجازه یکدیگر ملک کسـی کنند، مثلاً آن را ببخشـند یا بفروشـند، ولی اگر یکی از آنان آن را ببخشد یا بفروشد و بعد دیگری بگوید: «راضی هستم» اشکال ندارد. «مسأله ۲۶۰۲» اگر طلبکار چیزی را که گرو برداشته با اجازه بـدهکار بفروشد، پول آن هم مثل خود مال گرو می‌باشد. «مسأله ۲۶۰۳» اگر هنگامی که بایـد بدهی خود را بدهد، طلبکار مطالبه کند و او ندهد، طلبکار در صورتی که وکیل از طرف مالک باشد، می‌تواند مالی را که گرو برداشـته بفروشد و طلب خود را بردارد و باید بقیّه را به بدهکار بدهد، وچنانچه وکالت از مالک نداشـته باشد، اگر به حاکم شـرع دسترسی داشته باشد، بنابر احتیاط واجب بایـد برای فروش آن از حاکم شـرع اجازه بگیرد. «مسأله ۲۶۰۴» اگر بـدهکار غیر از خانه‌ای که در آن نشسـته و چیزهایی که ماننـد اثاثیه خانه مورد احتیاج اوست، چیز دیگری نداشـته باشـد، طلبکار نمی‌توانـد طلب خود را از او مطالبه کند، ولی اگر مالی که گرو گذاشـته خـانه و اثـاثیه هم باشـد، طلبکار می‌توانـد بفروشـد و طلب خود را بردارد. «مسأله ۲۶۰۵» رهـن در دست رهن گیرنـده امـانت است؛ پس در صورت تلف شـدن یـا معیوب شـدن، چنـانچه کوتـاهی یـا زیاده‌روی نسبت به آن نکرده باشـد، ضامن نیست. «مسأله ۲۶۰۶» عقـد رهن پس از تحویل دادن آن از طرف رهن دهنده – یعنی بدهکار – قابل به هم زدن نیست، ولی رهن گیرنده – یعنی طلبکار – می‌تواند آن را به هم بزند. «مسأله ۲۶۰۷» رهن با مرگ رهن دهنده یا رهن گیرنده باطل نمی‌شود و اگر طلبکاری که نسبت بـه مـالِ رهـن حق دارد، بمیرد، این حق به ورثه او منتقـل می‌شـود و چنـانچه رهن دهنـده بمیرد، مـالِ رهن به ورثه او منتقل

می‌شود، ولی همچنان در رهن می‌باشد. «مسأله ۲۶۰۸» اگر طلبکار یا شخص دیگری در فروش مال رهن از طرف رهن دهنده وکیل شود و شرط کنند که حقّ به هم زدن آن را نداشته باشد، تا زنده است و طلبکار طلب خود را نگرفته، وکالت او باقی است و در صورتی که وکیل یا موکّل بمیرد، وکالت به هم می‌خورد. «مسأله ۲۶۰۹» اگر بدهکار ورشکسته شود و تمام اموالش تنها به اندازه بدهی‌های او باشد، شخص طلبکار نسبت به مال گرو بر دیگران مقدّم است. «مسأله ۲۶۱۰» آنچه اکنون در معاملات رهنی رایج است که مبلغی وام به صاحب خانه می‌دهند و خانه او را گرو برمی‌دارند و شرط می کنند قیمت کمتری جهت اجاره بپردازند یا اصلاً اجاره ندهند، شرعاً جایز نیست و ربا و حرام می‌باشد؛ ولی در صورتی که صاحبخانه به قصد اجاره، خانه را به مبلغی هر چند کمتر از قیمت معمول اجاره دهد و در ضمن عقد اجاره شرط کند که مستأجر مبلغی را به او قرض دهد و او نیز خانه را در مقابل آن گرو بگذارد، اشکال ندارد و معامله صحیح است.

ضمانت

احکام ضمانت

ضمانت به دو صورت تحقق می‌یابد: اوّل: ضمانت عقدی «ضمانت عقدی» ضمانتی است که با عقد و قرارداد خاصّی حاصل می‌شود به این صورت که شخص ثالثی پرداخت بدهی فرد معیّنی را در روز معیّن به عهده می گیرد و طلبکار این تعهد را می‌پذیرد؛ به کسی که عهده‌دار پرداخت بدهی بدهکار شده «ضامن» می گویند. «مسأله ۲۶۱۱» اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، ضامن شدن او در صورتی صحیح است که به هر لفظی اگرچه عربی نباشد به طلبکار بگوید که: «من ضامن شده‌ام طلب تو را بدهم» و طلبکار هم رضایت خود را بفهماند، ولی راضی بودن بدهکار شرط نیست، بلکه همین قدر که ضامن مقصود را بفهماند و طلبکار پذیرش خود را اعلام نماید کفایت می کند. «مسأله ۲۶۱۲» ضامن و طلبکار باید مکّلف و عاقل باشند و کسی هم آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف کنند، اگرچه حاکم شرع هم آنها را منع نکرده باشد و نیز کسی که به واسطه ورشکستگی حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش منع کرده، بابت طلبی که دارد، دیگری نمی‌تواند ضامن او شود. «مسأله ۲۶۱۳» هر گاه برای ضامن شدن خود شرطی قرار دهد، مثلاً بگوید: «اگر بدهکار قرض تو را نداد من ضامنم» باطل است؛ ولی اگر پرداخت دین معلّق باشد، مثلاً بگوید: «من ضامنم و اگر بدهکار قرض خود را نداد من می‌دهم» احتیاط واجب آن است که به ضامن شدن او ترتیب اثر بدهند. «مسأله ۲۶۱۴» کسی که انسان ضامن بدهی او می‌شود باید بدهکار باشد؛ بلکه اگر کسی بخواهد از دیگری قرض کند حتی اگر هنوز قرض نکرده باشد، می‌توان ضامن او شد. «مسأله ۲۶۱۵» در صورتی انسان می‌تواند ضامن شود که طلبکار و بدهکار و جنسِ بدهی معیّن باشد، یعنی مبهم یا مردّد نباشد؛ پس اگر دو نفر از کسی طلبکار باشند و انسان بگوید: «من ضامن هستم که طلب یکی از شماها را بدهم» چون معیّن نکرده که طلب کدام را بدهد، ضامن شدن او باطل است و نیز اگر کسی از دو نفر طلبکار باشد و انسان بگوید: «من ضامن هستم که بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم» چون معیّن نکرده که بدهی کدام را می‌دهد، ضامن شدن او باطل می‌باشد و همچنین اگر کسی از دیگری مثلاً ده من گندم و هزار تومان پول طلبکار باشد و انسان بگوید: «من ضامن یکی از دو طلب تو هستم» و معیّن نکند که ضامن گندم است یا ضامن پول، ضمانت صحیح نیست. «مسأله ۲۶۱۶» اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشد، ضامن نمی‌تواند از بدهکار چیزی بگیرد و همچنین اگر مقداری از آن را ببخشد، نمی‌تواند آن مقدار را مطالبه نماید. «مسأله ۲۶۱۷» اگر انسان ضامن شود که بدهیِ کسی را بدهد، نمی‌تواند از ضامن شدن خود برگردد. «مسأله ۲۶۱۸» اگر ضامن و طلبکار شرط کنند که هر وقت بخواهند ضامن

بودنِ ضامن را به هم بزنند، به هم خوردن آن محلّ اشکال است. «مسأله ۲۶۱۹» اگر انسان هنگام ضامن شدن بتواند طلب طلبکار را بدهد، اگرچه بعد فقیر شود، طلبکار نمی‌تواند ضامن بودن او را به هم بزند و طلب خود را از بدهکار اوّل مطالبه نماید و همچنین است اگر در آن هنگام نتواند طلب او را بدهد، ولی طلبکار بداند و به ضامن شدن او راضی شود. «مسأله ۲۶۲۰» اگر انسان هنگامی که ضامن می‌شود، نتواند طلب طلبکار را بدهد و طلبکار در آن وقت نداند و بعد متوجّه شود، می‌تواند ضامن بودن او را به هم بزند. «مسأله ۲۶۲۱» اگر کسی بدون اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، نمی‌تواند چیزی از او بگیرد. «مسأله ۲۶۲۲» اگر کسی با اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، می‌تواند مقداری را که ضامن شده از او مطالبه نماید، ولی اگر به جای جنسی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد، نمی‌تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید، مثلاً اگر ده من گندم بدهکار باشد و ضامن ده من برنج بدهد، نمی‌تواند برنج را از او مطالبه نماید، امّا اگر خود او راضی شود که برنج بدهد، اشکال ندارد. دوم: ضمانت قهری «ضمانت قهری» ضمانتی است که بدون قرارداد و عقد خاصّی حاصل می‌شود، مانند مواردی که انسان بر دیگری یا بر اموال و منافع و حقوق مشروع او سلطه پیدا کند و از این راه خسارتی بر خود او یا بر اموال و حقوق وی وارد نماید و یا موجب اتلاف و از بین رفتن آنها گردد، خواه خودش اتلاف کند یا دیگری به دستور او اتلاف نماید یا تا زمانی که مال به ناحق در سلطه اوست از هر راهی خسارتی بر مال وارد شود و یا مثلاً ـ حیوانِ متعلّق به او در اثر مسامحه و کوتاهی، ضرر جسمی یا مالی بر دیگری وارد نماید. در تمام این موارد ضمانت قهری ثابت است و در مورد اخیر چنانچه حیوان کسی به دیگری حمله کند و او از خود دفاع نماید و در اثر آن، حیوان بمیرد، او ضامن حیوان نیست. «مسأله ۲۶۲۳» اگر از راه نامشروع، مالی به دست انسان برسد، ضامن آن مال خواهد بود. «مسأله ۲۶۲۴» با توجّه به این که علم پزشکی از جهت تشخیص بیماری‌های گوناگون و شناخت داروهای متفاوت و راه‌های معالجه بسیار وسیع است، هر پزشکی فقط در محدوده شناخت و اطّلاعات خود می‌تواند طبابت کند و در هر موردی که بیماری یا داروی آن را نتواند تشخیص دهد، نباید دخالت کند و اگر معالجه نماید و بیمار دچار عوارض ناگواری شود، ضامن می‌باشد، زیرا پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله وسلم فرموده: «هر کس طبابت کند و عالم به علم طب نباشد، ضامن است.»(۴۲) «مسأله ۲۶۲۵» اگر پزشک با بیمار یا ولیّ او شرط عدم ضمان کند، یعنی به او بگوید: «اگر ضرری به بیمار برسد ضامن نیستم»، در صورتی که پزشک حاذق باشد و دقّت و احتیاط لازم را در معالجه رعایت نماید و در عین حال به بیمار ضرری برسد، ضامن نیست. «مسأله ۲۶۲۶» اگر پزشک دارویی را تعریف کند یا بگوید: «درمان فلان درد با فلان داروست» و بیمار با اختیار و فهم خود دارو را با بیماری خود منطبق نموده و مصرف کند، پزشک در برابر عوارض آن ضامن نیست. «مسأله ۲۶۲۷» اگر پزشک نسخه نوشته و دستور مصرف دارو دهد به گونه‌ای که بیمار از خود اختیاری نداشته و به واسطه اعتماد به دستور پزشک دارو را مصرف نماید، چنانچه در معالجه خطا کرده و به بیمار ضرری برسد یا بمیرد، ضامن خواهد بود. «مسأله ۲۶۲۸» اگر پزشک با دست خود به بیمار دارو بدهد و یا آمپول تزریق نماید و عوارضی پیش آید، مسئول می‌باشد، مگر این که شرط عدم ضمان کند و احتیاط لازم را بنماید. «مسأله ۲۶۲۹» اگر موقعیّتی پیش آید که تسریع در معالجه لازم باشد و شرط عدم ضمان یا اجازه گرفتن از بیمار یا ولیّ او میسّر نباشد، چنانچه پزشک با احتیاط لازم اقدام به معالجه کند، ضامن نیست. «مسأله ۲۶۳۰» اگر بیمار یا ولیّ او شرط عدم ضمان را از پزشک قبول نکنند، چنانچه جان بیمار در خطر نباشد یا این که مراجعه به پزشک دیگری ممکن باشد، پزشک می‌تواند بیمار را رها کرده و معالجه ننماید و اگر جان بیمار در خطر باشد و مراجعه به پزشک دیگری ممکن نباشد، اقدام به معالجه او لازم است و در این صورت اگر پزشک حاذق بوده و احتیاط و دقّت لازم را بنماید، ضامن نمی‌باشد. «مسأله ۲۶۳۱» ضامن نبودن پزشک به وسیله نصب اطّلاعیه در محلّ درمان یا اعلان در رسانه‌ها ثابت نمی‌شود، بلکه باید خود بیمار یا ولیّ او پس از آگاهی از کیفیّت درمان شرط عدم ضمان را به صورت کتبی یا شفاهی قبول کند و چنانچه قبول شرط از روی اضطرار و ناچاری باشد، اشکال ندارد؛ ولی اگر اجبار و اکراه در بین باشد، پزشک ضامن است. «مسأله ۲۶۳۲» در موارد اشتباه آزمایشگاه و در نتیجه اشتباه معالجه، اگر

خسارات و عوارض آن مستند به نقص و نارسایی آزمایشگاه باشد، مسئول آزمایشگاه ضامن است و اگر مستند به پزشک باشد، پزشک ضامن است، مگر این که شرط عدم ضمان کرده باشند و پزشک نیز دقت لازم را انجام داده باشد که در این صورت پزشک ضامن نیست. «مسأله ۲۶۳۳» اگر مادر احتیاج به عمل سزارین داشته باشد و در اثر تأخیر آسیبی به مادر یا بچّه وارد شود یا منجر به مرگ یکی از آنان گردد، چنانچه مرگ یا آسیب مستند به کسی نباشد، هیچ کس ضامن نیست، ولی اگر به کسی مستند باشد، همان فرد ضامن خواهد بود، مگر این که شرط عدم ضمان کرده باشد و تقصیر و کوتاهی نیز از او سر نزده باشد. «مسأله ۲۶۳۴» اگر کسی بچّه‌ای را با اجازه ولیّ او ختنه کند و ختنه کننده متخصّص باشد و ضرری به آن بچّه برسد یا بمیرد، چنانچه به طور معمول ختنه کرده باشد، ضامن نیست، ولی اگر به طور معمول عمل نکرده یا ختنه کننده متخصّص نباشد، ضامن خواهد بود. «مسأله ۲۶۳۵» کسی که مسئولیّت انجام کار مشروعی را در سازمان یا مؤسّسه‌ای قبول کرده است، در حقیقت امانتی را قبول نموده و لازم است مسئولیّت خود را به طور صحیح و کامل انجام دهد، در غیر این صورت علاوه بر این که گناه کرده، نسبت به حقوق و دستمزدی که دریافت نموده مدیون و ضامن می‌باشد. «مسأله ۲۶۳۶» اگر کسی بدون مراعات مصلحت عابرین در جاده عمومی آب بپاشد یا برف و مانند آن را که موجب لغزندگی است در آن بریزد یا کالایی را بگذارد و یا اتومبیل خود را متوقّف نماید که موجب تنگی یا مسدود شدن جادّه شود و در اثر آن آسیب جانی یا مالی به کسی وارد گردد، ضامن خواهد بود. «مسأله ۲۶۳۷» اگر در اثر مسامحه و تخلّف در رانندگی، تصادفی پیش آید و آسیب جانی یا مالی به کسی برسد، راننده اتومبیل متخلّف ضامن خواهد بود. «مسأله ۲۶۳۸» اگر در اثر مسامحه و تخلّف در رانندگی کسی کشته شود، چنانچه راننده اطمینان یا ظنّ قوی داشته که با عابر برخورد می‌کند، قتل عمد است؛ ولی چنانچه بدون مسامحه قتلی صورت پذیرد، قتل خطایی می‌باشد و احکام قتل خطایی در کتاب «فقه الدیات» بیان شده است.

ودیعه

احکام ودیعه (امانت)

امانتداری از اموری است که در شریعت مقدس اسلام مورد تأکید قرار گرفته است و خداوند متعال آن را از اسباب رستگاری و نشانه‌های مؤمن می‌داند و می‌فرماید: «مؤمنان کسانی هستند که امانتدار هستند و به عهد خویش وفا می‌کنند.»(۴۳) و در حدیثی از امام صادق‌علیه السلام نقل شده است که: «هیچ عذری برای هیچ کس در ترک سه امر نیست؛ ادای امانت به برّ و فاجر، وفای به عهد برای برّ و فاجر و نیکی به والدین، برّ باشند یا فاجر.»(۴۴) «مسأله ۲۶۴۹» ودیعه عقدی است جایز که به موجب آن، شخص مال خود را به دیگری می‌سپارد تا آن را مجاناً نگهداری کند. بنابر این اگر انسان مال خود را به کسی بدهد و بگوید: «نزد تو امانت باشد» و او هم قبول کند یا بدون این که حرفی بزنند صاحب مال بفهماند که مال را برای نگهداری به او می‌دهد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد، باید به احکام ودیعه و امانتداری که بعد گفته می‌شود عمل نمایند. «مسأله ۲۶۵۰» امانتدار و امانت گذار، باید بالغ و عاقل باشند، پس اگر انسان مالی را پیش بچّه یا دیوانه به امانت بگذارد یا دیوانه و بچّه، مالی را پیش کسی امانت بگذارند، صحیح نیست. «مسأله ۲۶۵۱» اگر از بچّه یا دیوانه چیزی را به نحو امانت قبول کند، باید آن را به صاحب آن بدهد و اگر آن چیز مال خود بچّه یا دیوانه باشد، باید به ولیّ او برساند و چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد؛ ولی اگر برای این که مال از بین نرود آن را از بچّه گرفته باشد، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد، ضامن نیست. «مسأله ۲۶۵۲» کسی که نمی‌تواند امانت را نگهداری نماید، بنابر احتیاط واجب نباید آن را قبول کند؛ ولی اگر صاحب مال در نگهداری آن عاجزتر باشد و

کسی هم که آن را بهتر حفظ کند نباشد، این احتیاط واجب نیست. «مسأله ۲۶۵۳» اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست، چنانچه او مال را بگذارد و برود و این شخص مال را برندارد و آن مال تلف شود، کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید. «مسأله ۲۶۵۴» کسی که چیزی را امانت می‌گذارد هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که امانت را قبول می‌کند، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را به صاحب آن برگرداند. «مسأله ۲۶۵۵» اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود، باید هر چه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولیّ صاحبش برساند یا به آنان خبر دهد که حاضر به نگهداری مال نیست و اگر بدون عذر مال را به آنان نرساند و خبر هم ندهد، چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد. «مسأله ۲۶۵۶» کسی که امانت را قبول می‌کند، اگر برای نگهداری آن جای مناسبی نداشته باشد، باید جای مناسب تهیّه نماید و به گونه‌ای آن را نگهداری کند که مردم نگویند در امانت خیانت کرده و در نگهداری آن کوتاهی نموده است و اگر در جایی که مناسب نیست بگذارد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد. «مسأله ۲۶۵۷» کسی که امانت را قبول می‌کند، اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و زیاده‌روی هم ننماید و اتّفاقاً آن مال تلف شود، ضامن نیست؛ ولی اگر به اختیار خود آن را در جایی بگذارد که گمان می‌رود ظالمی بفهمد و آن را ببرد، چنانچه تلف شود باید عوض آن را به صاحب مال بدهد، مگر آن که جایی محفوظتر از آن نداشته باشد و نتواند مال را به صاحب آن یا به کسی که بهتر آن را حفظ می‌کند برساند که در این صورت ضامن نیست. «مسأله ۲۶۵۸» اگر امانتدار بترسد مال امانت نزد او از بین برود یا به سرقت برده شود، چنانچه بتواند باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او رد نماید و چنانچه دسترسی به آنها نداشته باشد، باید آن را به حاکم شرع بدهد تا برای صاحب مال حفظ نماید و اگر حاکم شرع نباشد یا دسترسی به او نداشته باشد، باید آن را نزد شخص امینی که قدرت حفظ آن را دارد به امانت بگذارد. «مسأله ۲۶۵۹» اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معیّن کند و به کسی که امانت را قبول کرده بگوید: «باید مال را در این جا حفظ کنی و اگر احتمال هم بدهی که از بین برود نباید آن را به جای دیگر ببری»، چنانچه امانتدار احتمال دهد که در آن جا از بین برود، هر چند بداند چون آنجا در نظر صاحب مال برای حفظ بهتر بوده گفته است که نباید از آنجا بیرون برده شود، نمی‌تواند آن را به جای دیگر ببرد و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود، ضامن است و همچنین اگر نداند که به چه جهت خواسته که به جای دیگر برده نشود، چنانچه به جای دیگر ببرد و تلف شود، احتیاط واجب آن است که عوض آن را بدهد. «مسأله ۲۶۶۰» اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معیّن کند ولی به کسی که امانت را قبول کرده نگوید که: «آن را به جای دیگر نبر»، چنانچه امانتدار احتمال دهد که در آنجا از بین برود، باید آن را به جای دیگری که مال در آنجا محفوظتر است ببرد و چنانچه مال در جای اوّل تلف شود ضامن است، مگر آن که صاحب مال هم احتمال تلف شدن مال را در آنجا بدهد که در این صورت کسی که امانت را قبول کرده ضامن نیست. «مسأله ۲۶۶۱» اگر صاحب مال دیوانه شود، کسی که امانت را قبول کرده باید فوراً امانت را به ولیّ او برساند و یا به ولیّ او خبر دهد و اگر بدون عذر شرعی مال را به ولیّ او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد. «مسأله ۲۶۶۲» اگر صاحب مال بمیرد، ا مانتدار باید مال را به وارث او برساند یا به وارث او خبر دهد و چنانچه مال را به وارث او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود، ضامن است؛ ولی اگر برای آن که می‌خواهد بفهمد کسی که می‌گوید: «من وارث میّت هستم» راست می‌گوید یا نه یا میّت وارث دیگری نیز دارد یا نه، مال را ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی نکند و مال تلف شود، ضامن نیست. «مسأله ۲۶۶۳» اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشته باشد، کسی که امانت را قبول کرده باید مال را به همه ورثه بدهد یا به کسی بدهد که همه آنان گرفتن مال را به او واگذار کرده‌اند؛ پس اگر بدون اجازه دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهد، ضامن سهم دیگران است. «مسأله ۲۶۶۴» اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد یا دیوانه شود، وارث یا ولیّ او باید هر چه زودتر به صاحب مال اطّلاع دهد، یا امانت را به او برساند. «مسأله ۲۶۶۵» اگر امانتدار نشانه‌های مرگ را در خود ببیند، چنانچه ممکن باشد باید امانت را به

صاحب آن یا وکیل او برساند و اگر ممکن نباشد، باید آن را به حاکم شرع بدهد و چنانچه به حاکم شرع دسترسی نداشته باشد، باید به گونه‌ای عمل نماید که جهت حفظ مال و رسیدن آن به صاحبش بهتر باشد. «مسأله ۲۶۶۶» اگر امانتدار نشانه‌های مرگ را در خود ببیند و به وظیفه‌ای که در مسأله پیش گفته شد عمل نکند، چنانچه آن امانت از بین برود، باید عوض آن را بدهد، اگرچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد و بیماری او خوب شود یا بعد از مدّتی پشیمان شود و وصیّت کند. «مسأله ۲۶۶۷» مالی که رهن یا عاریه یا اجاره شده و یا به مضاربه گذاشته شده است، در دست طرف معامله امانت بوده و باید در حفظ آن کوشا باشد. «مسأله ۲۶۶۸» اگر مالی را سیل یا دزد ببرد و بعد به دست کسی بیفتد یا در اثر اشتباه در نقل و انتقال و یا اشتباه در معامله و نظایر آن به دست کسی بیفتد، آن فرد باید به نحو امانت از آن نگهداری نماید و آن را به دست مالک یا وکیل او برساند ویا به آنها اطّلاع دهد؛ همچنین است اگر کسی مال گمشده‌ای را پیدا کند و یا مالی را که در معرض تلف و نابودی است به دست آورد. «مسأله ۲۶۶۹» اگر کافر غیر حربی مال خود را نزد مسلمان به امانت بگذارد، حفظ امانت و ردّ آن به صاحبش هنگام مطالبه واجب است و در صورتی که کافر حربی مال خود را نزد مسلمان به امانت بگذارد، بنابر احتیاط واجب باید هنگام مطالبه آن را به صاحبش تحویل دهد. «مسأله ۲۶۷۰» اگر کسی امانتداری خود را انکار نماید یا آن را قبول کند، ولی مدّعی تلف شدن یا ردّ آن به صاحبش شود، چنانچه طرف بیّنه‌ای نداشته باشد، ادّعای او با قسم قبول می‌شود؛ همچنین است در صورتی که دو طرف تلف شدن امانت را نزد امانتدار قبول داشته باشند، ولی امانتگذار مدّعی کوتاهی و یا تعدّی امانتدار در مال امانت شود. «مسأله ۲۶۷۱» امانتدار غیر از حفاظت نمی‌تواند در امانت تصرّفی کند یا از آن منتفع شود، مگر با اجازه صریح یا ضمنی امانتگذار و در غیر این صورت ضامن است. «مسأله ۲۶۷۲» امانتدار باید عین مالی را که گرفته به همان حالی که هنگام بازگرداندن موجود است، برگرداند و نسبت به عیب و نقصی که در آن به وجود آمده و مربوط به امانتدار نیست، ضامن نیست. «مسأله ۲۶۷۳» مخارجی که امانتدار با اجازه امانتگذار برای حفظ مال کرده است و نیز مخارجی که برای باز گرداندن مال لازم است، به عهده امانت گذار است.

عاریه

احکام عاریه

«مسأله ۲۶۷۴» «عاریه» عقدی است که به موجب آن انسان مال خود را به دیگری می‌دهد تا از آن مجاناً استفاده کند. «مسأله ۲۶۷۵» لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند و اگر مثلاً لباس را به قصد عاریه به کسی بدهد و او نیز به همین قصد بگیرد، عاریه صحیح است. «مسأله ۲۶۷۶» عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است، ولی منفعت آن را به دیگری واگذار کرده – مثلاً آن را اجاره داده – در صورتی صحیح است که مالک مال غصبی یا کسی که آن را اجاره کرده بگوید: «به عاریه دادن راضی هستم». «مسأله ۲۶۷۷» چیزی را که منفعت آن مال انسان است، مثلاً آن را اجاره کرده، می‌تواند عاریه بدهد، ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند، نمی‌تواند آن را به دیگری عاریه دهد. «مسأله ۲۶۷۸» اگر دیوانه و بچّه مال خود را عاریه بدهند، صحیح نیست؛ امّا چنانچه ولیّ بچّه مصلحت بداند که مال او را عاریه دهد و بچّه آن مال را به دستور ولیّ به عاریه کننده برساند، اشکال ندارد. «مسأله ۲۶۷۹» اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و در استفاده از آن هم زیاده روی ننماید و اتّفاقاً آن چیز تلف شود، ضامن نیست؛ ولی چنانچه شرط کنند که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد یا چیزی که عاریه کرده طلا و نقره باشد، باید عوض آن را بدهد. «مسأله ۲۶۸۰» اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد، چنانچه تلف شود، ضامن نیست. «مسأله ۲۶۸۱» اگر عاریه دهنده بمیرد، عاریه گیرنده باید چیزی را که عاریه گرفته به ورثه او بدهد.

«مسأله ۲۶۸۲» اگر عاریه دهنده به گونه‌ای شود که شرعاً نتواند در مال خود تصرّف کند – مثلاً دیوانه شود – عاریه کننده باید مالی را که عاریه کرده به ولیّ او بدهد. «مسأله ۲۶۸۳» کسی که چیزی را عاریه داده، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که عـاریه گرفته، هر وقت بخواهـد می‌توانـد آن را پس دهـد. «مسأله ۲۶۸۴» اگر ظرف طلاـ و نقره را برای اسـتفاده حرام عـاریه بدهنـد، باطل است و بنابر احتیاط واجب عاریه دادن آنها برای زینت اتاق نیز اشـکال دارد. «مسأله ۲۶۸۵» عاریه دادن گوسفند برای اسـتفاده از شـیر و پشم آن و عاریه دادن حیوان نر برای جفت گیری صـحیح است. به طور کلی هر چیزی که بتوان با ابقاء اصلش از آن منتفع شـد می‌تواند عاریه داده شود مشـروط بر این که منفعت آن مشـروع و عقلایی باشد. «مسأله ۲۶۸۶» اگر چیزی را که عاریه کرده به مالـک یـا وکیـل یا ولیّ او بدهـد و آن چیز تلف شود، عاریه کننـده ضامن نیست و در غیر این صورت ضامن است، اگرچه مثلاًـ آن را به جـایی ببرد که صـاحب آن معمولاًـ به آنجـا می‌برده، مثلاً اسب را در اصـطبلی که صاحب آن برای آن درست کرده، ببندد. «مسأله ۲۶۸۷» اگر چیز نجس را برای خوردن و آشامیـدن عاریه دهد، بنابر احتیاط واجب باید نجس بودن آن را به کسـی که عاریه می‌کنـد بگوید. «مسأله ۲۶۸۸» چیزی را که عـاریه کرده، بـدون اجـازه صـاحب آن نمی‌توانـد به دیگری اجاره یا عاریه دهـد. «مسأله ۲۶۸۹» اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهد، چنانچه کسـی که اوّل آن چیز را عاریه کرده بمیرد یـا دیوانه شود، عاریه دومی باطل نمی‌شود. «مسأله ۲۶۹۰» اگر بدانـد مالی که عاریه کرده غصبی است، باید آن را به صاحبش برسانـد و نمی‌تواند به عاریه دهنده بدهد. «مسأله ۲۶۹۱» اگر مالی را که می‌دانـد غصبی است، عاریه کند و از آن اسـتفاده‌ای ببرد و در دست او از بین برود، مالك می‌تواند عوض مال را از او یا از کسـی که مال را غصب کرده مطالبه کند و نیز عوض اسـتفاده‌هایی را که عـاریه گیرنـده برده، می‌توانـد از او یـا از غاصب بگیرد و اگر عوض مال یا اسـتفاده آن را از عاریه کننـده بگیرد، او نمی‌تواند چیزی را که به مالك می‌دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید. «مسأله ۲۶۹۲» اگر نداند مالی که عاریه کرده غصبی است و در دست او از بین برود، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد، او هم می‌توانـد آنچه را به صاحب مال داده از عاریه دهنده مطالبه نماید؛ ولی اگر چیزی که عاریه کرده طلا و نقره باشد یا عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود، عوضش را بدهد، نمی‌توانـد چیزی را که به صاحب مال می‌دهـد از عاریه دهنده مطالبه نماید. «مسأله ۲۶۹۳» اگر چیزی را برای اسـتفاده خاصّی عاریه نمایـد، اسـتفاده نمودن از آن به نحو دیگر، هرچنـد متعارف باشد، جایز نیست و اگر تخلّف کند و عین تلف شود ضامن است، بلکه عوض اسـتفاده‌ها را نیز باید بدهد و اگر چیزی موارد اسـتفاده گوناگون داشته باشد، باید هنگام عاریه نوع استفاده از آن معیّن شود. «مسأله ۲۶۹۴» عاریه یك چیز به چند شخص معیّن صحیح است، ولی عاریه دادن آن به جماعتی که تعداد آنها معلوم نیست، اشکال دارد. «مسـأله ۲۶۹۵» برای این که در مـورد معیوب شـدن یـا اتلاـف مـال، بین طرفین عـاریه مشـکلی پیش نیایـد، بهـتر است «عـاریه مضـمونه» صورت گیرد، یعنی عـاریه دهنـده به عـاریه گیرنـده بگویـد: «همانطور که مال خود را به تو سالم دادم، بایـد سالم تحویل بدهی» و او هم قبول نماید.

هبه

احکام هِبه (بخشش) و اِبراء

«مسأله ۲۶۹۶» «هبه» آن است که انسان چیزی را که ملك خود اوست به رایگان ملك دیگری کند و به او ببخشد. «مسأله ۲۶۹۷» در هبه صـیغه خاصّی لازم نیست و اگر هبه کننده مال خود را به قصد هبه به کسـی بدهد و او هم به همین قصد بپذیرد، صـحیح است. «مسأله ۲۶۹۸» در هبه کننـده چنـد شـرط معتبر است: اوّل و دوم: بالغ و عاقل باشـد. سوم: سـفیه نباشد، یعنی از کسانی نباشد که مال

خود رادر کارهای بیهوده مصرف می‌کنند اگرچه توسّط حاکم شرع هم از تصرّف در اموال خود منع نشده باشد. چهارم: توسّط حاکم شرع از تصرّف در اموال خود منع نشده باشد، مانند مُفَلَّس. پنجم: مالک یا صاحب اختیار چیزی باشد که می‌خواهد هبه کند، پس بخشش مال دیگری بدون اجازه او صحیح نیست. ششم: از روی قصد و اختیار ببخشد، پس اگر هبه کننده از روی اکراه یا اجبار هبه کند، صحیح نیست. «مسأله ۲۶۹۹» کسی که چیزی به او بخشیده می‌شود، اگر صغیر یا دیوانه باشد، قبول خود او کافی نیست، بلکه باید ولیّ او هبه را از طرف او بپذیرد. «مسأله ۲۷۰۰» در هبه علاوه بر پذیرش، تحویل گرفتن آن مال هم لازم است؛ پس تا هنگامی که آن را تحویل طرف نداده، ملک او نشده است و برای صغیر و دیوانه، ولیّ آنها باید تحویل بگیرد و اگر خود ولیّ بخواهد چیزی را به آنها ببخشد، کافی است خود او قصد تحویل گرفتن برای آنها بنماید. «مسأله ۲۷۰۱» لازم نیست پس از هبه فوراً جنس را تحویل دهد، بلکه هرگاه جنس را به طرف تحویل دهد ملک او می‌شود و اگر هبه کننده یا کسی که به او هبه شده پیش از تحویل بمیرد یا هبه کننده فاقد شرایط شود، هبه باطل می‌شود و مال به ورثه هبه کننده منتقل می‌گردد. «مسأله ۲۷۰۲» هبه، عقد جایز است و هر یک از دو طرف می‌توانند آن را به هم بزنند، هرچند بهتر است هبه کننده چیزی را که بخشیده از آن چشم بپوشد و هبه را به هم نزند ولی در پنج مورد هبه کننده نمی‌تواند هبه را به هم بزند: اوّل: در برابر هبه‌ای که کرده چیزی - هرچند کم - از طرف مقابل گرفته باشد، خواه گرفتن عوض در بخشش شرط شده باشد یا طرف مقابل خودش آن را در مقابلِ بخشش به بخشنده بپردازد. دوم: آن چیز را «قربةً الی اللّه» بخشیده باشد. سوم: بخشش به یکی از خویشان متعارف باشد و بنابر احتیاط واجب اگر زن و شوهر هم چیزی را به یکدیگر هبه کنند، نباید آن را به هم بزنند. چهارم: مالی که بخشیده به حال خود باقی نمانده باشد، یعنی همه یا بعضی از آن به طور کلّی تلف شده یا صورت آن کلاً تغییر کرده باشد - مانند نانی که خورده یا پارچه‌ای که دوخته شده است - و یا این که به دیگری منتقل شده باشد. پنجم: یکی از دو طرف هبه بمیرد، پس اگر هبه کننده پس از تحویل دادن بمیرد، بنابر احتیاط واجب وارثان او نمی‌توانند هبه را پس بگیرند و اگر هبه گیرنده پس از تحویل بمیرد، مال به ورثه او منتقل می‌شود و بنابر احتیاط واجب هبه کننده نمی‌تواند آن را پس بگیرد. «مسأله ۲۷۰۳» «اِبراء» عبارت از این است که طلبکار به اختیار از حق خود صرف‌نظر کند؛ بنابر این اگر انسان از کسی طلب داشته باشد، می‌تواند گذشت کند و قبول بدهکار شرط نیست و در این صورت دیگر نمی‌تواند آن را به هم بزند. «مسأله ۲۷۰۴» در ابراء طلبکار باید دارای شرایط هبه کننده (که در مسأله ۲۶۹۸ گفته شد) باشد. «مسأله ۲۷۰۵» ابراء ذمّه میت از دَین صحیح است. «مسأله ۲۷۰۶» هبه کننده می‌تواند در مقابل چیزی که می‌بخشد عوضی قرار دهد و آن را از طرف بگیرد و به آن «هبه معوّضه» می‌گویند و لازم نیست عوض آن، عین و جنس باشد، بلکه می‌تواند هر کاری را که نفع آن به شکلی به بخشنده می‌رسد عوض هبه قرار دهد، مثلاً بخواهد در مقابل هبه، طلبی را که طرف از هبه کننده دارد ببخشد یا کار مشروعی را برای او انجام دهد. «مسأله ۲۷۰۷» کسی که هبه را قبول می‌کند، چنانچه شرطی به عهده او نهاده شود، بنابر احتیاط باید به آن عمل نماید؛ بنابر این اگر هبه کننده چیزی را به کسی ببخشد به شرط آن که او هم چیزی را به او هبه کند، بنابر احتیاط باید طرف به آن شرط عمل نماید و چنانچه از آن امتناع کند و یا عمل به آن ممکن نباشد، بخشنده می‌تواند هبه را به هم بزند. «مسأله ۲۷۰۸» جهیزیّه‌ای که پدر و مادر به دختر می‌دهند، اگر به واسطه صلح یا بخشش ملک او نموده باشند، نمی‌توانند از او پس بگیرند، ولی اگر ملک او نکرده باشند، پس گرفتن آن مانعی ندارد؛ همچنین است حکم جواهرات یا چیزهای دیگری که شوهر برای همسر خود تهیّه می‌کند یا پدر به فرزند خود می‌دهد.

صدقه

احکام صدقه

صـدقه دادن که یـک اقـدام خالصـانه و صادقـانه می‌باشـد، مـورد سـفارش قرآن کریم و احـادیث فراوان قرار گرفته و موجب خیر و برکت در زنـدگی، دفع بلاـ و مرگ‌هـای ناگهـانی و شـفای بیمـاران می‌شود و همان طور که پیامبر اسلام‌صـلی الله علیه وآله وسـلم فرموده: «کلّ معروف صدقه»(۴۵) یعنی هر کار خیر و پسـندیده‌ای، صدقه محسوب می‌شود و اقداماتی که موجب هدایت گمراهان، حمایت نیازمنـدان و عمران و آبادانی مادی و معنوی جامعه گردد، مانـدگارتر و مفیـدتر می‌باشد. «مسأله ۲۷۰۹» «صدقه» بر دو قسم است: اوّل: صـدقه واجب، نظیر زکـاتِ مـال، زکـات فطره، ردّ مظـالم (یعنی جبران تجاوزات انسان به اموال مردم با جهل به صاحبان آنها که به اجازه مجتهد جامع‌الشـرایط صدقه داده می‌شود) و کفّاره‌های گوناگون. دوم: صدقه مسـتحب، یعنی احسان و اعانت مالی به دیگران یـا تأسیس مؤسـسه خیریه که منـافع آن عایـد عموم گردد که دربـاره خواص و آثـار آن روایات زیادی وارد شـده است. «مسأله ۲۷۱۰» صدقه دهنده علاوه بر این که باید بالغ، عاقل و غیر سـفیه باشد و به واسـطه ورشکستگی توسّط حاکم شرع از تصرّف در اموال خود منع نشـده باشـد، بایـد قصـد قربت هم داشـته باشـد و صدقه را بدون عوض به شـخص مورد نظر بدهد. «مسأله ۲۷۱۱» صـدقه دهنده پس از تحویل دادن مال نمی‌تواند آن را به هم بزند و صدقه را پس بگیرد، هر چند آن شـخص از ارحام و بسـتگان او نباشد. «مسأله ۲۷۱۲» کسـی که صدقه مسـتحب را می‌گیرد، لازم نیست مسلمان یا مؤمن باشد، بلکه به کافرِ اهل کتاب فقیری که در بلاد مسـلمانان با اجازه و رضایت آنها ساکن شده باشد نیز می‌توان صدقه مسـتحب داد. «مسأله ۲۷۱۳» سیّد می‌تواند صدقات واجب یا مسـتحب خود را به سـیّد یا غیر سـیّد بدهد و غیر سیّد می‌تواند صدقه مستحب خود را به سیّد بپردازد، ولی نمی‌تواند صدقه واجب خود – نظیر زکـات مـال و زکـات فطره – را به سیّد بدهـد، و چنـانچه پرداخت کفّـارات و ردّ مظـالم بر غیر سـیّد واجب شود، بنـابر احتیاط واجب نمی‌تواند آن را به سیّد بدهد. «مسأله ۲۷۱۴» مکروه است انسان از کسی که به او صدقه داده، درخواست کند آنچه را به او صـدقه داده به وی ببخشد یا به او بفروشد؛ ولی اگر خود صدقه گیرنده بخواهد بعد از قیمت گذاری، آن را بفروشد کسـی که صدقه را به وی داده در خریدن آن بر دیگران مقدّم است و کراهتی نیز در این عمل وجود ندارد. همچنین اگر آن مال به سـببی مثل ارث دوبـاره به او برسـد، قبول آن کراهت نـدارد. «مسـأله ۲۷۱۵» ردّ کسـی که درخـواست کمـک کرده و نیز درخواست کمـک از دیگران بدون داشتن نیاز، شدیداً کراهت دارد و گاهی جایز نیست.

وقف

احکام وقف

«وقف» آن است که انسان ملکی را ثابت نگهدارد و منافع آن را برای شـخص یا اشخاص یا برای کار ویا مصرفی تعیین نماید، مانند این که زمینی را برای مسـجد یـا حسـینیّه یـا مـدرسه و یـا فقرا مخصوص سـازد. به این کـار در اصـطلاح «وقف» و به مالی که وقف می‌شود «موقوفه» و به وقف کننـده «واقف» و به شـخص یا مصـرفی که مال برای آن وقف شـده «موقوف علیه» گفته می‌شود. «مسأله ۲۷۱۶» وقف بر دو نوع است: اوّل: «وقف خاص»ماننـد آن که چیزی را برای اولاد خود وقف نمایـد. دوم: «وقف عام» که اختصاص به افراد خاصّی ندارد، مانند آن که چیزی را برای مسـجد یا حسینیّه و یا فقرا وقف کند. «مسأله ۲۷۱۷» در وقف، خاص باشد یا عام، بنـابر احتیـاط قصـد قربت لازم است، ولی لازم نیست وقف کننـده مسـلمان باشـد، بنابر این اگر غیر مسـلمان هم چیزی را وقف کند صحیح است. «مسأله ۲۷۱۸» اگر کسـی چیزی را وقف کند، از ملك او خارج می‌شود و خود او و دیگران نمی‌توانند آن را ببخشـند یـا بفروشـند و کسـی هم از آن ملـك ارث نمی‌برد، ولی در بعضـی از مـوارد که در مسـأله ۲۲۹۲ تا ۲۲۹۴ گفته شـده، فروختن آن اشـکال ندارد. «مسأله ۲۷۱۹» وقف کننـده بایـد مکلّف و عاقل بوده و قصد و اختیار داشـته باشد و شـرعاً بتواند در مال خود تصـرّف

کند؛ بنابر این اگر سفیه چیزی را وقف کند، صحیح نیست. «مسأله ۲۷۲۰» لازم نیست در وقف صیغه بخوانند و یا صیغه وقف را به عربی بخوانند، بلکه با هر لفظ یا عملی وقف بودن چیزی را بفهماند و آن را تحویل دهد، صحیح است؛ مثلاً اگر بگوید: «خانه خود را وقف کردم» و آن را تحویل موقوف علیه یا متولی وقف دهد، وقف صحیح است و محتاج به قبول هم نیست، حتّی در وقف خاص. «مسأله ۲۷۲۱» وقف باید منجّز و بدون تردید انجام شود، پس اگر واقف آن را معلّق به شرطی کند که وجود آن شرط در حال یا آینده قطعی یا محتمل باشد، دو صورت دارد: اوّل: چنانچه آن شرط از شرایط صحّت وقف نباشد، صحّت وقف محلّ اشکال است، مثل این که بگوید: «اگر خداوند پسری به من عطا کرد، خانه‌ام وقف باشد». دوم: اگر آن شرط در نظر واقف قطعی باشد و در صحّت وقف دخالت داشته باشد، وقف صحیح است، مانند این که بگوید: «اگر آن خانه مال من باشد، آن را وقف نمودم». «مسأله ۲۷۲۲» اگر ملکی را برای وقف معیّن کند و پیش از خواندن صیغه وقف پشیمان شود یا بمیرد، چنانچه موقوف علیه آن را تحویل گرفته باشد، وقف صحیح و لازم است و اگر تحویل نگرفته باشد، وقف صحیح نیست و اختیار آن با ورثه است. «مسأله ۲۷۲۳» کسی که مالی را وقف می‌کند باید برای همیشه وقف کند، پس اگر مثلاً بگوید: «این مال تا ده سال وقف باشد و بعد نباشد» و یا بگوید: «این مال تا ده سال وقف باشد و بعد تا پنج سال وقف نباشد و بعد دوباره وقف باشد» باطل است و به احتیاط واجب باید وقف از هنگام خواندن صیغه باشد، پس اگر مثلاً بگوید: «این مال بعد از مردن من وقف باشد»، چون از هنگام خواندن صیغه تا مردن وی وقف نبوده، اشکال دارد. «مسأله ۲۷۲۴» چیزی که وقف می‌شود باید «عین» آن موجود و مشخّص باشد، بنابر این وقف کردن «دَین» مانند این که بگوید: «آنچه را از فلانی طلب دارم وقف نمودم» یا وقف نمودن چیزی که مشخّص نیست، مانند این که بگوید: «یکی از باغهایم را وقف نمودم» صحیح نیست. همچنین اگر منافع چیزی را وقف کند، مثلاً بگوید: «منافع و استفاده خانه‌ام را وقف نمودم» صحیح نمی‌باشد، ولی وقف کردن خانه برای سکونت در آن یا وقف کردن درخت برای استفاده از میوه آن صحیح است، هرچند هنگام وقف، میوه درخت موجود نباشد. «مسأله ۲۷۲۵» مصرفی که ملك را برای آن وقف می‌کند، باید معیّن و حلال باشد، بنابر این اگر ملك خود را برای یکی از چند مسجد، بدون تعیین آن وقف نماید یا آن را برای ترویج باطل و نظایر آن وقف کند، صحیح نیست. «مسأله ۲۷۲۶» وقف در صورتی صحیح است که مال وقف را تحویل متولّی وقف یا کسی که برای او وقف شده یا وکیل یا ولیّ او بدهند؛ ولی اگر چیزی را بر اولاد صغیر خود وقف کند و به قصد این که آن چیز وقف آنان باشد، از طرف آنان نگهداری نماید، وقف صحیح است. «مسأله ۲۷۲۷» اگر ملکی را به عنوان مسجد وقف کنند، بعد از آن که واقف به قصد واگذار کردن اجازه دهد که در آن مسجد نماز بخوانند، همین که یك نفر در آن محل نماز خواند، وقف درست می‌شود. «مسأله ۲۷۲۸» اگر ملك وقفی خراب شود، از وقف بودن بیرون نمی‌رود. «مسأله ۲۷۲۹» وقف بر معدوم – یعنی افرادی که وجود ندارند – صحیح نیست، امّا چنانچه وقفِ مال جهت افرادی که به دنیا نیامده‌اند و در شکم مادر هستند باشد، اشکالی ندارد؛ همچنین وقف بر معدوم به تبع موجود – یعنی برای اشخاصی که بعضی از آنها به دنیا آمده‌اند – صحیح است، مانند وقف بر اولاد و در این صورت طبقات بعد که به دنیا نیامده‌اند، بعد از به دنیا آمدن با دیگران شریك می‌شوند. «مسأله ۲۷۳۰» اگر چیزی را بر خودش وقف کند، مثل آن که مغازه‌ای را وقف کند که عایدی آن را بعد از مرگ او خرج مقبره‌اش نمایند، صحیح نیست؛ ولی اگر مثلاً مالی را بر فقرا وقف کند و خود او فقیر شود، می‌تواند از منافع وقف استفاده نماید. «مسأله ۲۷۳۱» فرشی را که برای حسینیه وقف کرده‌اند، نمی‌شود برای نماز به مسجد ببرند، اگرچه آن مسجد نزدیك حسینیه باشد و به طور کلی هر چه را که برای مکان یا جهت خاصی وقف شده باشد، نباید به محلّ دیگری انتقال دهند یا استفاده دیگری از آن بنمایند. «مسأله ۲۷۳۲» اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف نمایند، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر نداشته باشد و احتمال هم نرود که تا مدّتی احتیاج به تعمیر پیدا کند، در صورتی که غیر از تعمیر احتیاج دیگری نداشته باشد و عایدات آن در معرض تلف و نگهداری آن لغو و بیهوده باشد، می‌توانند عایدات آن ملك را به مصرف مسجدی که احتیاج به تعمیر دارد برسانند. «مسأله ۲۷۳۳» اگر ملکی نظیر درختان یك باغ

را بر افراد خاصّی وقف نماینـد به گونه‌ای که میوه آن درختـان در ملک آن افراد حادث شود، آنان مالک میوه می‌شونـد و چنانچه سهم هر یک از افراد به حـدّ نصاب زکات برسـد، باید زکات آن را بپردازد، ولی چنانچه واقف درختان باغ را برای جهتی از جهات عمومی، ماننـد عنوان فقرا، وقف نماید نه برای افراد خاص، ظاهراً زکات به میوه آنها تعلّق نمی‌گیرد. «مسأله ۲۷۳۴» قبرستان‌هایی که وقف بوده و در مسیر خیابـان قرار می‌گیرنـد، از وقف بودن خارج نمی‌شونـد و تصـرّف و نیز خریـد و فروش آنها جایز نیست، ولی عبور ومرور از آنها اگر هتک حرمت اموات نباشد اشکال ندارد و در صورتی که قبرستان ملک شخصی افراد باشد، هرگونه تصرّف در آن بستگی به رضایت صاحب ملک دارد. «مسأله ۲۷۳۵» وقف بودن هر چیزی به یکی از راه‌های زیر ثابت می‌شود: اوّل: شهرت بین مردم، به گونه‌ای که موجب یقین یا اطمینان گردد. دوم: اقرار کسـی که ملک در اختیار اوست، یا در صورت نبودن او وارثانش اقرار نماینـد. سوم: مردم بـا آن به‌گونه ملـک موقوفه عمل نماینـد. چهارم: شـهادت دو مرد عادل. پنجم: شـهادت ثِقه در صورتی که خبر دادن وی موجب اطمینان گردد.

شروط ضمن وقف

«مسأله ۲۷۳۶» شـروطی که واقف برای اسـتفاده از وقف قرار می‌دهد، در صورتی که مشروع باشند، صحیح است و باید به آنها عمل شود، به عنوان مثال اگر برای سـکونت طلّاب در مدرسه‌ای شرط نماید که نماز شب بخوانند، باید به آن شرط عمل نمایند و در غیر این صورت نمی‌توانند در آن مدرسه سکونت داشته باشند. «مسأله ۲۷۳۷» اگر مثلًا خانه‌ای را برای اشخاص خاصّی وقف نماید و از ظـاهر وقف یـا نشانه‌هـای دیگر معلوم شود که منظور واقف، حفظ عنوان خانه بوده است، تغییر آن به چیز دیگری ماننـد مغازه، جایز نیست، بلکه اگر احتمال هم داده شود، بنابر احتیاط واجب نباید آن را تغییر دهند.

تولیت و نظارت بر وقف

«مسأله ۲۷۳۸» اگر برای چیزی که وقف کرده متولّی معیّن کنـد، باید مطابق قرارداد او رفتار نمایند و اگر معیّن نکند، چنانچه بر افراد مخصوصـی مثلاًـ بر اولاـد خـود وقف کرده باشـد، اختیـار اموری که مربوط به مصـلحت وقف است و در نفع بردن طبقـات بعـد نیز دخالت دارد، با حاکم شـرع است و اختیار اموری که مربوط به نفع بردن طبقه موجود است، اگر آنها بالغ باشـند، با خود آنان و اگر بـالغ نباشـند، بـا ولیّ ایشـان است و برای اسـتفاده از وقف اجازه حاکم شـرع لازم نیست. «مسأله ۲۷۳۹» اگر ملکی را مثلاًـ بر فقرا یا سادات وقف کند یا وقف کند که منافع آن به مصـرف خیرات برسد، در صورتی که برای آن ملک متولّی معیّن نکرده باشد، اختیار آن با حاکم شـرع است. «مسأله ۲۷۴۰» اگر ملکی را بر افراد مخصوصـی وقف کنـد، مثلاًـ بر اولاـد خود که هر طبقه‌ای بعـد از طبقه دیگر از آن اسـتفاده کننـد، چنانچه متولّی ملک آن را اجاره دهد و بمیرد، در صورتی که مراعات مصـلحت وقف یا مصـلحت طبقه بعد را کرده باشد، اجاره باطل نمی‌شود، ولی اگر متولّی نداشته باشد و یک طبقه از کسانی که ملک بر آنها وقف شده آن را اجاره دهند و در بین مدّت اجاره بمیرند، در صورتی که طبقه بعد اجازه نکنند، اجاره باطل می‌شود و در صورتی که مسـتأجر، اجاره بهای تمام مدّت را داده باشد، اجاره بهای از زمان مردن آنها تا آخر مدّت اجاره را از مال آنان می‌گیرد. «مسأله ۲۷۴۱» ملکی که مقداری از آن به نحو مشاع وقف است و مقداری از آن وقف نیست، اگر تقسـیم نشده باشد، حاکم شرع یا متولّی وقف می‌تواند با نظر خبره سهم وقف را جـدا کند. «مسأله ۲۷۴۲» اگر متولّی وقف خیانت کنـد و عایدات آن را به مصـرفی که معیّن شده نرساند، چنانچه برای عموم وقف شده باشد و با تعیین ناظر امینی بتوان از خیانت‌های او جلوگیری کرد، باید حاکم شرع، ناظر امینی بر او بگمارد و اگر به

این صورت نتوان ممانعت کرد، حاکم شرع باید به جای او متولّی امینی معیّن نماید. «مسأله ۲۷۴۳» اگر ملکی را وقف کند که عایدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند و به امام جماعت و مؤذّن و مستخدم آن بدهند و بدانند برای هر یک چه مقدار معیّن کرده، در صورتی که معلوم شود منظور واقف تأمین زندگی امام جماعت یا مؤذّن یا مستخدم بوده و مقداری که معیّن کرده در زمان گذشته آن را تأمین می‌کرده، ولی حالا ـ خیلی کمتر از مقدار مورد نیاز است، مثلاً ـ گفته باشد: «هر ماه ده تومان به امام بدهید»، می‌توان به مقدار تأمین معاش به آنها داد و اگر معلوم نباشد، باید همانطور که مشخّص کرده مصرف شود و چنانچه ندانند برای هر یک چه مقدار معیّن نموده، باید اوّل مسجد را تعمیر کنند و اگر چیزی زیاد آمد، بین امام جماعت و مؤذّن و مستخدم به نحو مساوی تقسیم نمایند و بهتر است این سه نفر در تقسیم با یکدیگر مصالحه کنند.

حبس ملک

«مسأله ۲۷۴۴» انسان می‌تواند ملک خود را بدون این که وقف کند، برای استفاده اشخاص یا انجام کارهای خیریّه یا عبادت «حبس» نماید، یعنی استفاده و انتفاع از آن را منحصر در کارهای خیریّه و عبادات یا اشخاص نماید؛ پس چنانچه آن را عملاً برای استفاده این گونه امور قرار دهد، «حبس» محقّق شده و نمی‌تواند آن را به هم بزند، ولی اگر برای مدّت محدودی - مثلاً ده سال - حبس کرده باشد، پس از انقضای آن مدّت، به ملکیّت او یا کسانی که هنگام مرگ، وارث او بوده‌اند باز می‌گردد. «مسأله ۲۷۴۵» در حبس ملک نیز نظیر وقف، بلوغ و عقل صاحب ملک شرط است و به احتیاط واجب قبض شرط صحّت آن است. همچنین مالک نباید سفیه باشد و یا این که به واسطه ورشکستگی توسط حاکم شرع از تصرّف در اموال خود منع شده باشد و صحت حبس بر اشخاص منوط به قبول آنان است.

محجوران

احکام محجوران

«محجور» کسی است که شرعاً حقّ تصرّف در اموال خود را نداشته باشد و دیگران امور مالی او را سرپرستی کنند. «مسأله ۲۷۴۶» محجوران چهار دسته هستند: اوّل: کودکی که هنوز بالغ نشده است. دوم: دیوانه. سوم: سفیه، یعنی کسی که در امور مالی نفع و ضرر خود را به خوبی تشخیص نمی‌دهد و دارایی خود را در امور بیهوده مصرف می‌کند، اگرچه حاکم شرع هم او را از تصرّف منع نکرده باشد. چهارم: ورشکسته‌ای که حکم ورشکستگی او توسّط حاکم شرع صادر شده است. «مسأله ۲۷۴۷» بچّه‌ای که بالغ نشده شرعاً نمی‌تواند در مال خود تصرّف کند؛ ولی اگر کودک نابالغ چیزهای مباحی را که ملک کسی نیست - نظیر ماهی دریا - با تلاش و کار خود به قصد تملّک به دست آورد، مالک آن می‌شود. «مسأله ۲۷۴۸» کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است، تصرّفی که هنگام دیوانگی در مال خود می‌کند، صحیح نیست. «مسأله ۲۷۴۹» انسان می‌تواند در مرضی که با آن از دنیا می‌رود، هر مقدار از مال خود را که بخواهد، به مصرف خود و عیال و میهمان و کارهایی که اسراف شمرده نمی‌شوند برساند و نیز اگر مال خود را به کسی ببخشد یا ارزان‌تر از قیمت بفروشد یا اجاره دهد، صحیح است. «مسأله ۲۷۵۰» اگر بیمار در مرضی که با آن از دنیا می‌رود، بخواهد واجبات مالی خود نظیر خمس، زکات و کفّارات را بپردازد - هرچند از یک سوم دارایی او بیشتر باشد - نیازی به رضایت ورثه ندارد. «مسأله ۲۷۵۱» شخص بدهکار با چهار شرط ورشکسته محسوب می‌شود: اوّل: بدهی‌های او نزد حاکم شرع

ثابت شـده باشـد. دوم: اموال او – به جز خانه مسـکونی ولوازم ضـروری زنـدگی – از بـدهی‌های او کمتر باشد. سوم:وقت پرداخت بدهی‌های او رسیده باشد. چهارم: طلبکار یا طلبکاران از حاکم شرع بخواهند اموال او را ضبط نماید و حاکم شرع نیز به ضبط اموال او حکم کند. «مسأله ۲۷۵۲» پس از آن که حاکم شرع حکم به ضبط و توقیف اموال شخص ورشکسته نمود، اموال وی، به جز خانه مسـکونی و لوازم ضروری زندگی، ضبط و میان طلبکاران تقسیم می‌شود. «مسأله ۲۷۵۳» مخارج خوراک، پوشاک و مسکن شخص ورشکسـته و کسانی که تحت سـرپرستی او می‌باشـند – با مراعات شـئون آنان – تا هنگام تقسـیم، از اموال او برداشـته می‌شود و اگر بمیرد، هزینه کفن و دفن او بر بـدهی‌های او مقـدّم می‌باشد. «مسأله ۲۷۵۴» ولایت و سـرپرستی «کودک نابالغ» و «دیوانه» و «شخص سفیه» به ترتیب بر عهـده افراد زیر می‌باشـد: اوّل: پـدر و جدّ پدری؛ ولی مادر و جدّ مادری یا برادر و یا خواهر کودک یا دیوانه و یا سفیه، ولایتی بر او ندارند، مگر آن که حاکم شـرع آنها را ولیّ قرار دهد. دوم: با نبودن پدر و جدّ پدری، کسی که از طرف آنان به عنوان «وصـی» پس از مرگ عهده‌دار سـرپرستی آنان شده است. سوم: با نبودن دسته اوّل و دوم، حاکم شرع یا کسی که از طرف او به عنوان «قیّم» منصوب خواهد شد. چهارم: با نبودن حاکم شرع و نماینده او، افراد مؤمن و عادل و خبیر. «مسأله ۲۷۵۵» ولایت پدر و جدّ پـدری بر شـخص دیوانه و سـفیه در صورتی است که دیوانگی و سـفاهت او قبل از بلوغ پیـدا شـده باشـد، پس اگر بعد از بلوغ عـارض شود، ولایت آنان با حاکم شـرع است. «مسألـهٔ ۲۷۵۶» ولایـت پـدر و جـدّ پـدری قابل انتقال به دیگری نیست؛ ولی آنان در صورت وجود مصـلحت می‌توانند دیگری را وکیل خود نمایند. «مسأله ۲۷۵۷» در ولایت و سـرپرستی پدر و جدّ پدری، عدالت آنان شرط نیست، ولی هرگاه برای حاکم شـرع ثابت شود که سـرپرستی آنان به ضرر کودک یا سفیه و یا دیوانه می‌باشد، باید آنان را از تصرّف در اموال کودک یا سفیه و یا دیوانه منع کند و شخص دیگری را که امین باشد منصوب نماید، مگر این که با ضمیمه کردن امین به پدر و جدّ پدری، بتوان سرپرستی آنان را در جهت مصلحت کودک، سفیه یا دیوانه اصلاح نمود.

مشاغل و درآمدها

احکام مشاغل و درآمدها

«مسأله ۲۷۵۸» کسب مال و تجارت باید از راه حلال و مشـروع باشد و اگر کسـی از راه‌های حرام مانند قمار، دزدی، ربا، رشوه، غنا، مدح و تقویت ظالم و راه‌های نامشروع دیگر، مالی به دست آورد، حرام است و ضامن آن می‌باشد. «مسأله ۲۷۵۹» قرار دادن هر فعل حرام به عنـوان شـغل و راه کسب و درآمـد، حرام است؛ بنـابر این سـاختن هر چیزی که برای عبـادت غیر خـدا سـاخته می‌شود و نیز سـاختن هر چیزی که منفعت اختصاصـی یـا منفعت عمومی آن حرام باشـد و همچنین شـراب فروشـی و جـادوگری و نظایر آن جایز نیست. «مسأله ۲۷۶۰» یـادگرفتن و یـاددادن علوم و صـنایعی که مورد نیـاز مردم است و موجب عظمت و قـدرت مسـلمانان در برابر کفّار می‌باشد، بر همه افراد واجب کفایی است. «مسأله ۲۷۶۱» یاد گرفتن سـحر و عمل به آن حرام است، مگر این که به وسیله افراد متعهـد و لایقی برای باطل کردن سـحر و یا روشن کردن اذهان مردم نسبت به کسـی که با توسّل به سـحر، ادّعای نبوّت یا امامت و امثال آن را دارد، باشد که در حدّ ضرورت اشکال ندارد. «مسأله ۲۷۶۲» «کهانت» و «تنجیم»(۴۶) اگر به این شکل باشد که برای غیر خداوند، به نحو اسـتقلال یا اشتراک با خداوند، تأثیر قائل شوند، حرام بلکه شـرک است، ولی اگر مشیّت خدای متعال را مؤثر مطلق بدانند و پیش‌بینی‌های آنها به نحو حدس و تخمین و مبنی بر این باشد که پروردگار عالم بعضـی امور را سـبب یا مقارن و هماهنگ بعضـی امـور دیگر قرار داده و بقیه سـببیّت یـا تقـارن و سـلب آن در قبضه قـدرت مطلقه او می‌باشـد، اشـکال نـدارد. «مسـأله ۲۷۶۳» شعبده‌بازی در صورتی که برای جلوه‌دادن حق به شکل باطل و یا باطل به شکل حق باشد، جایز نیست، ولی اگر تنها برای سرگرمی

باشد، اشکال ندارد. «مسأله ۲۷۶۴» احضـار ارواح چنـانچه موجب اشـاعه دروغ و فریب مردم یـا برهم زدن نظم عمومی وماننـد آن باشد، جایز نیست و خواب مصنوعی (هیپنوتیزم) در صورتی که اثر سویی بر آن مترتّب نباشد یا معالجه امراضی بر آن متوقّف باشد، دلیلی بر حرمت آن وجود نـدارد، امـا اگر از این ناحیه اثر سوء یا خطر جانی پدیـد آیـد، حرام بوده و در این صورت مسبِّب، ضامن است. «مسأله ۲۷۶۵» غنا و هر آوازی که مشـتمل بر باطل بوده یا موجب برانگیختن و تحریک شهوت شده و به نظر عرف، مناسب با مجـالس فسق و فجور باشـد، به تنهـایی یا همراه با نواختن چیزی باشـد، خوانـدن و گوش دادن و نیز یاد دادن و شـغل قرار دادن آن حرام است. در روایات اسلامی «مَلاهی و غِنا» بسیار مذّمت شده‌اند، از جمله در روایتی آمده: «خانه‌ای که در آن شراب و آلات لَهْو و غِنـا و قمـار باشــد، ملائـکه بـه آن خـانه وارد نمی‌شونـد و دعـای اهـل خـانه مســتجاب نمی‌گردد و برکـت از آن خـانه برداشــته می‌شود.»(۴۷) «مسأله ۲۷۶۶» غنای زنان خواننده در مجالس عروسـی استثنا شده و حرام نمی‌باشد، ولی باید مردهای نامحرم صدای آنان را نشـنوند و مشـتمل بر باطل نباشد و بنابر احتیاط واجب باید به مجلس عروسـی اکتفا شود و در مجالس جشن دیگری خوانده نشود و هر آواز یـا صوت یـا عملی که موجب تحریـک شـهوت شـده و یـا آثـار حرام دیگری بر آن مترتّب گردد و یـا به نظر عرف موجب فساد و هرزگی باشـد، خواندن، گوش دادن و یا اشاعه آن و نیز تعلیم و تعلّم و شـغل قراردادن آن حرام است. «مسأله ۲۷۶۷» سرودهای مهیّجی که به هنگام جنگ برای تحریک احساسات افراد خوانده می‌شود، اشکال ندارد. همچنین هر سـرود یا آهنگی که مشـتمل بر باطل نبوده و از نظر عرف موجب تحریک شهوت و مناسب با مجالس فساد نباشد، اشکال ندارد و خواندن و گوش دادن و یـادگرفتن و شـغل قراردادن آن جـایز می‌باشـد. «مسأله ۲۷۶۸» اگر کسـی شـک داشـته باشـد که سـرود یـا آهنگی عرفاً مناسب با مجالس فساد و از مصادیق غنای حرام می‌باشـد یا نه، لازم نیست از آن اجتناب نماید، اگرچه احتیاط خوب است، اما اگر از آن آثار سوء مشاهده شود، این احتیاط واجب است. «مسأله ۲۷۶۹» حضور علمی و عملی بانوان در شـئون گوناگون اجتماع اشکال ندارد، به شرط آن که اوّلاً: عفّت عمومی را رعـایت کرده و مرتکب حرام نشونـد و ثانیاً: حضور آنان مسـتلزم تضـییع حقوق شوهران و منافی حیثیّت و شـئون آنان نباشد؛ ولی با این حال مطابق آنچه از کتاب و سنّت استفاده می‌شود، بهتر است زنان در غیر موارد ضرورت و لزوم، در اجتماعـاتی که نـامحرم وجود دارد ظاهر نشونـد. «مسأله ۲۷۷۰» تمایـل فکری و عملی به فاسـدان و سـتمگران و خـود را به شکـل آنها در آوردن و حمایت از آنان در انجام گناه و تجاوز به حقوق دیگران و کار کردن و فعالیّت در دسـتگاه دولت‌های کافر یا ظالم، اگر موجب حمایت از کفر و ظلم و اعانت به کافر یا ظالم باشد، حرام است، مگر این که در شرایط ویژه‌ای برای پشتیبانی از اسـلام و مسـلمانان و بـا اجـازه حاکم جامع شـرایط باشـد. «مسأله ۲۷۷۱» تکـثیر، خریـد، فروش و هرگـونه اسـتفاده کردن از کتابهـا، مجلّات، برنامه‌ها، لوح‌های فشرده و امثال آنها که تصرف و استفاده از آنها منوط بر رعایت «حقّ مؤلّف» شده است، چنانچه مؤلّف و تولید کننده آنها مسـلمان باشد، بدون رضایت آنها جایز نیست و اگر غیر مسـلمانی باشد که با مسلمین در حال جنگ است، اشکال ندارد و اگر غیر مسـلمانی باشد که با مسـلمین در حال جنگ نیست، جواز تصرف در آنها بدون اجازه صاحبانشان محلّ تأمّل است. «حقّ طبع» و «حقّ اختراع» نیز همین حکم را دارنـد. «مسأله ۲۷۷۲» خرید و فروش و یا اقدام به نشـر کتاب‌ها و نشـریات گمراه کننده که موجب انحراف در فکر و عقیـده یا اخلاق و یا عمل مردم می‌شود و یا مشـتمل بر مطالب باطل و ترویج آن یا دروغ و تهمت و یا هتک و توهین به مقـدّسات دینی و افراد مؤمن می‌باشد، حرام است. همچنین خواندن این گونه کتب و نشـریات جایز نمی‌باشد مگر برای افراد صـالحی که به عنـوان نهی از منکر، در صـدد جواب دادن به آنهـا می‌باشـند و خود اهـل فکر و تشـخیص بوده و اطمینـان دارنـد که هیـچ گونه انحرافی در آنـان ایجاد نمی‌شود. «مسأله ۲۷۷۳» اسـتفاده از نوارهـا، برنامه‌های رادیویی یا تلویزیونی، ماهواره، اینترنت و یا ابزار مشابه در صورتی که موجب انحراف اخلاقی، روانی و یا عقیدتی گردد، حرام است و نیز تولید این گونه برنامه‌ها، نوارها و یا اشاعه و خریـد و فروش آنها حرام می‌باشد. «مسأله ۲۷۷۴» اقدام به تأسیس مجامع فرهنگی یا نشر کتب و نشریات مفید یا تولیـد برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی و مشابه آن که موجب تقویت پایه‌های عقیـدتی، اخلاقی و عملی و یا رشـد افکار و بالا رفتن

سطح معلومات اجتماعی و دینی مردم می‌شود، از وظایف مهمّی است که شایسته است افراد به اندازه قدرت و توان خود به آن عمل نماینـد و ممـانعت از آن جـایز نیست. «مسـأله ۲۷۷۵» تقلّـب در امتحانـات و نیز در اسـتخدام جـایز نیسـت. همچنین کسـی که به نظر خودش صـلاحیّت مسـئولیّت و شـغلی را ندارد، نباید آن را تقبّل نماید، هر چند دیگران او را دارای صـلاحیت و شرایط لازم بدانند. «مسأله ۲۷۷۶» گرفتن پول یـا هر چیز دیگری در وقت اداری برای کسـی که در نهاد یا مؤسّـِسه‌ای موظّف است بـدون گرفتن پول از مراجعین، کارهـای آنـان را انجـام دهـد، حرام است، بخصوص اگر به وسـیله گرفتن رشوه یـا هر عنوان دیگری، کار خلاف شـرع یا قانون انجام دهـد و یا حقوق دیگران را تضـییع نماید؛ ولی برای رشوه دهنده، در صورتی که رسـیدن به حقّ مشـروعی یا دفع ظلم از مظلومی متوقّف بر آن باشـد، به مقدار ضـرورت اشـکال ندارد. همچنین اعمال نفوذ اگر برای گرفتن حق یا دفع ظلمی باشد اشـکال نـدارد؛ مگر این که رشوه دادن و یـا اعمـال نفوذ در این صورت موجب فساد اجتماعی یا اداری و یا ضـرر مهم‌تری نسبت به احقاق حق یـا دفع ظلم مزبور گردد. «مسـأله ۲۷۷۷» وسایـل ارتبـاط جمعی بایـد در جهت اشاعه مکارم اخلاق و خصال پسـندیده انسانی و اشاعه فرهنگ اسـلامی قرار گیرند و در این زمینه از اندیشه‌های متفاوت بهره جویند و از ترویج فرهنگ ضد اسـلامی و بی‌بندوباری به شدّت پرهیز نمایند. «مسأله ۲۷۷۸» مکروه است انسان کفن فروشی، قصّابی، حجامت و شکار کردن را شغل خود قرار دهد.

معاشرت

احکام معاشرت و روابط اجتماعی و بین‌المللی

معاشـرت و روابط بین مسلمانان باید بر اساس برادری و رعایت حقوق و حیثیّت و نوامیس یکدیگر تنظیم گردد؛ پس اموری از قبیل عـدالت، احسان، صداقت، احترام، حسن ظن، فداکاری، ادای امانت، حفظ اسـرار یکدیگر، اصـلاح ذات‌البین، مشورت با یکدیگر و تعاون در اعمال خیر، در معاشـرت با یکدیگر باید رعایت شوند، بخصوص اگر طرف معاشـرت، پدر و مادر و بستگان، بزرگان دین و دانش، معلّمان و اسـتادان، زنان و خردسالان و افراد محروم و مستضـعف و سالخورده و یا مصـیبت‌دیدگان باشند. «مسأله ۲۷۸۷» بر مسـلمانان لاـزم است روابـط اجتمـاعی خود را از اموری همچون غیبت، تهمت، حسـد، تکبر، تجسّـِس، دروغ، تملّق، خـدعه و مکر، رشوه، سوء ظن، فتنه‌انگیزی، خیانت، نفاق، اسـتهزا، تضـییع حقوق یکدیگر و ظلم و از هرگونه معصیت پاک گردانند. «مسأله ۲۷۸۸» آزار رسانـدن به مؤمن، به هر شـکل که باشـد و نیز توهین و تضـعیف و هتـک حُرمت او حرام است و در بعضـی از روایـات حرمت «مؤمن» از حرمت «کعبه» بالاتر شـمرده شده و اذیّت و آزار او در ردیف محاربه با خداوند قرار گرفته است(۴۸)؛ بنابر این بر همگان لازم است که حرمت یکـدیگر را نگاه داشـته از توهین و هتک و تمسـخر و سـتم به دیگران شدیـداً بپرهیزند. «مسأله ۲۷۸۹» یکی از گناهان کبیره که وعـده عذاب بر آن داده شده، «غیبت» است و معنای «غیبت» آن است که شـخص، عیب برادر یا خواهر مؤمن خود را در غیـاب او بیـان کنـد، بلکه چنـانچه هر مطلبی را دربـاره او نقـل کنـد که اگر در حضور او بیـان می‌کرد ناراحت می‌شـد، غیبت محسوب می‌شود. «مسأله ۲۷۹۰» اگر انسان از مسـلمانی غیبت کرده باشـد، بنابر احتیاط واجب چنانچه ممکن باشـد و مفسده‌ای پیدا نشود، بایـد به هر وسـیله ممکن از او حلالیت بخواهد و اگر ممکن نباشد یا گفتن به او موجب مفسده شود، برای او از خداوند طلب آمرزش نماید و در صورتی که غیبت یا تهمتی نسبت به او انجام داده باشد که سبب شکست و وهن او شده باشد، باید آن را جبران و برطرف نماید. «مسأله ۲۷۹۱» در برخی موارد غیبت حرام نیست. در این رابطه فقهـا موارد زیر را از حرمت غیبت اسـتثنا نموده‌انـد: اوّل: غیبت از شخصـی که متظاهر به فِسْق باشد نسبت به همان فسقی که به آن تظاهر می‌کند. دوم: غیبت کردن مظلومی که در مقام اسـتمداد و تظلّم است نسبت به کسی که به او ظلم کرده و در خصوص ظلمی که به او شده است. سوم: موردی که انسان برای دفع

ظلم از خود، در صدد به دست آوردن راهی مشروع باشد. چهارم: آگاه نمودن مشورت کننده نسبت به عیوب شخص مورد مشورت. پنجم: جایی که انسان در صدد بازداشتن شخص مورد غیبت از گناه یا دفع ضرر از او و یا از بین بردن ریشه فساد باشد. ششم: بیان نقاط ضعف شهود نزد حاکم شرع. هفتم: جایی که عیبِ شخص، صفت معروف و مشهور او شده باشد و بدون قصد عیب‌جویی به قصد معرفی آن را بیان کند. هشتم: موردی که انسان در صدد ابطال و ردّ مطلب باطلی باشد و بدون ذکر نام صاحب آن مطلب، ردّ آن عملی نباشد. نهم: جایی که عیب شخص بین ناقل و شنونده معلوم و روشن باشد، مگر این که معلوم بودن عیب به خاطر غیبت قبلی باشد ولی احتیاط آن است در موردی که شخص متجاهر به فسق نباشد، از وی غیبت نکنند. دهم: موردی که در صدد ردّ کسی باشد که نسبت دروغی را به او یا شخص مؤمن دیگری وارد آورده است. لازم است در تشخیص مصادیق مواردی که بیان شد، دقّت و احتیاط لازم به عمل آید و به حدّاقل و ضرورت اکتفا شود. «مسأله ۲۷۹۲» هرگاه در جلسه‌ای نسبت به شخص مؤمنی غیبت شود و یکی از استثناهایی که در مسأله قبل بیان شد وجود نداشته باشد، علاوه بر این که گوش‌دادن به آن حرام است، بر هر فردی که قدرت دارد واجب است آن غیبت را ردّ کند و از آن مؤمن دفاع نماید. در روایات اسلامی آمده است: «هر کس قدرت دفاع از برادر مؤمن خود را که مورد غیبت و ستم قرار گرفته داشته باشد و دفاع نکند و در اثر سکوت او آن مؤمن ذلیل شود، خداوند او را در دنیا و آخرت ذلیل خواهد کرد».(۴۹) «مسأله ۲۷۹۳» اگر مسلمانی در معرض خطر جانی قرار بگیرد، خواه در اثر گرسنگی یا تشنگی باشد یا به جهت غرق شدن، تصادف، برق گرفتگی و نظایر آن، بر هر مسلمانی که اطّلاع پیدا می‌کند واجب است به هر شکل ممکن و در حدّ توان او را نجات دهد. «مسأله ۲۷۹۴» مستحب است مسلمان هنگام برخورد با مسلمان دیگر سلام کند و نسبت به سلام کردنِ «سواره به پیاده» و «ایستاده به نشسته» و «کوچکتر به بزرگ‌تر» زیاد سفارش شده است. «مسأله ۲۷۹۵» در غیر نماز، مستحب است جواب سلام را بهتر از سلام بگویند، مثلًا اگر کسی بگوید: «سَلامٌ عَلَیْکُمْ» جواب بدهد: «سَلامٌ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللَّه» اما در حال نماز، بنابر احتیاط واجب باید به همان مقدار اکتفا نماید. «مسأله ۲۷۹۶» اگر دو نفر همزمان به یکدیگر سلام کنند، بر هر یک واجب است جواب سلام دیگری را بدهد. «مسأله ۲۷۹۷» اگر مرد و زن نامحرمی در محلّ خلوتی باشند که کسی در آنجا نبوده و دیگری هم نتواند وارد شود، چنانچه بترسند که به حرام بیفتند، باید از آنجا بیرون روند، بلکه احتیاط واجب آن است که مطلقا از خلوت کردن بپرهیزند، هر چند خوف ارتکاب حرام نباشد یا دیگری هم بتواند وارد شود. «مسأله ۲۷۹۸» بودن مرد و زن نامحرم در یک اتومبیل اشکال ندارد، مگر این که مظنّه فساد و گناه وجود داشته باشد. «مسأله ۲۷۹۹» اختلاط زن و مرد در مراکز و مجامع عمومی به شکلی که در معرض فساد و گناه قرار بگیرند، جایز نیست. «مسأله ۲۸۰۰» مسافرت به کشورهای غیر اسلامی و اقامت در آنجا جهت تحصیل علوم روز یا تجارت و کسب و کار جایز است، به شرط آن که اطمینان داشته باشد در عقیده و عمل او انحرافی صورت نمی‌گیرد؛ بنابر این کسی که در آن مکان‌ها اقامت گزیده اگر نسبت به خود یا زن و فرزندانش خوف انحراف داشته باشد، بر او لازم است که به سرزمینی که از خطر انحراف در امان است هجرت نماید. «مسأله ۲۸۰۱» کسی که در کشور غیر اسلامی اقامت دارد، جایز است با کفّار بر اساس مَنِش انسانی معاشرت داشته باشد و می‌تواند برای کفّار به شکل اجاره، وکالت و امثال آن کار کند، به شرط آن که عمل او مستلزم انجام حرام یا موجب ضرری یا ذلّتی برای خود او یا سایر مسلمانان و یا کشورهای اسلامی نباشد. «مسأله ۲۸۰۲» کسی که در کشور غیر اسلامی اقامت دارد، واجب است در حدّ قدرت و توان، با مراعات شرایط و مراتب امر به معروف و نهی از منکر، از اسلام دفاع نماید. همچنین واجب است با مراعات شرایط زیر کفّار را به اسلام دعوت نماید: اوّل: حکومت اسلامی به خاطر مصالح مهم‌تری، دعوت و تبلیغ به اسلام را در بلاد کفر موقتاً ممنوع نکرده باشد. دوم: صلاحیّت و اهلیّت و نیز قدرت بر تبلیغ اسلام در مناطق کفر را داشته باشد. سوم: مفسده مهمّی پیش نیاید. و چنانچه تبلیغ اسلام مستلزم دادن قرآن به دست کفّار باشد و امید هدایت آنان وجود داشته باشد، در صورتی که در معرض نجس شدن و هتک و اهانت نباشد و واقعاً بخواهند از آن استفاده کنند، مانعی ندارد. «مسأله ۲۸۰۳» معاشرت سالم با کفّاری که در حال جنگ با مسلمانان

نیستند و ایجاد روابط فرهنگی، سیاسی، تجاری و اقتصادی با آنها از طرف دولت اسلامی یا اشخاص، تا زمانی که خوف تقویت کفر و ترویج فساد و انحراف فکری یا عملی و ایجاد سلطه از ناحیه آنان بر مسلمانان و کشور اسلامی در بین نباشد، اشکال ندارد؛ ولی رابطه با کفّاری که در حال جنگ با مسلمانان می‌باشند، مخصوصاً اگر موجب تقویت آنان شود، جایز نیست. «مسأله ۲۸۰۴» معاشرت و رابطه با غیر مسلمانان نیز باید مطابق با مقرّرات اسلام تنظیم گردد، بنابر این باید از کارهایی همچون تخلّف از قراردادها، پیمان‌ها و وعده‌ها، غَشّ در معامله، کم فروشی، خیانت در امانت، اجحاف و نظایر آن خودداری شود. «مسأله ۲۸۰۵» در روایات اسلامی نسبت به «وفای به عهد و قراردادها» سفارش اکید شده است؛ از جمله در نهج البلاغه آمده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خطاب به مالک اشتررحمه الله فرمودند: «.. و اگر با دشمنت پیمان نهادی و در ذمه خود او را امان دادی، به عهد خویش وفا کن و آنچه را بر ذمه داری ادا و خود را چون سپری برابر پیمانت بر پا، چه مردم بر هیچ چیز از واجب‌های خدا چون بزرگ شمردن وفای به عهد سخت همداستان نباشند با همه هواهای گونه‌گون که دارند و رأیهای مخالف یکدیگر که در میان آرند.»(۵۰) بنابر این کلّیّه تعهدات و قراردادهای منعقد شده بین اشخاص و حتّی بین دولت‌ها یا میان آنها و اشخاص باید محترم شمرده شود و نقض یک‌طرفه آنها بدون مجوز شرعی و نیز اعمال مکر و خدعه جایز نیست. همچنین کلّیّه تعهدات دولت اسلامی با دولت‌های کافر غیر حربی که در جهت مصلحت اسلام و مسلمانان منعقد شده باشد، محترم خواهد بود؛ ولی اگر قرارداد یا تعهدی بر اساس مکر و خدعه و استعمارِ کشور اسلامی از سوی دولت استعمارگر تحمیل شده باشد، عمل به آن تعهد و قرارداد لازم نیست، بلکه در مواردی لغو آن واجب می‌باشد. «مسأله ۲۸۰۶» هیچ مسلمانی نباید نسبت به مسائل و مشکلات سایر مسلمانان بی‌تفاوت باشد و به اندازه قدرت و توان خود موظّف است در اصلاح امور دینی و دنیایی دیگران اقدام نماید. از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است که فرمودند: «کسی که صبح کند در حالی که به امور مسلمانان اهتمام نورزد مسلمان نیست».(۵۱) «مسأله ۲۸۰۷» شرکت در مجالس گناه از هر قبیل و به هر شکل که باشد حرام است، مگر این که به نحوی بتواند اهل مجلس را نیز از گناه بازدارد یا واجب مسلّم‌تری را انجام دهد و یا مانع گناه بزرگ‌تری شود و اگر انسان احتمال ندهد که مجلس گناه باشد و پس از شرکت متوجّه گناه بودن آن شود، چنانچه نتواند نهی از منکر نماید یا نهی او مؤثر نباشد، باید مجلس را ترک کند. «مسأله ۲۸۰۸» اگر کسی بر اثر تجسّس بر رازی از رازهای زندگی داخلی مردم آگاه شود، نباید آن را افشا کند و اگر آن را افشا کند و موجب زیان مالی یا آبرویی به کسی شود، صرف نظر از گناهی که کرده، باید آن زیان را جبران نماید.

احکام لُقَطه

اموال پیدا شده

به مالی که گم شده و انسان آن را پیدا می‌کند «لُقَطه» می‌گویند. مالی که انسان پیدا می‌کند، اگر نشانه‌ای نداشته باشد که به واسطه آن صاحب آن معلوم شود، احتیاط واجب آن است که آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد. «مسأله ۳۱۱۷» اگر مالی را پیدا کند که نشانه داشته و قیمت آن از «۶/۱۲» نخود نقره سکّه‌دار کمتر باشد، چنانچه صاحب آن معلوم باشد و انسان نداند راضی است یا نه، نمی‌تواند بدون اجازه او آن را بردارد و اگر صاحب آن معلوم نباشد، می‌تواند به قصد این که ملک خودش شود، آن را بردارد و در این صورت اگر تلف شود، لازم نیست عوض آن را بدهد، بلکه اگر قصد ملک شدن هم نکرده باشد و بدون تقصیر او تلف شود، دادن عوض بر او واجب نیست. «مسأله ۳۱۱۸» اگر چیزی که پیدا کرده نشانه‌ای داشته باشد که به واسطه آن بتواند صاحب آن را پیدا کند - اگرچه صاحب آن کافری باشد که در امان مسلمانان است - در صورتی که قیمت آن به «۶/۱۲» نخود نقره سکّه‌دار

برسـد، احوط آن است که یـک سـال به نحوی اعلام کنـد که عرفاً گفته شود یک سال اعلام کرده است. «مسأله ۳۱۱۹» اگر انسان خودش نخواهـد اعلام کند، می‌تواند به کسـی که اطمینان دارد بگوید تا از طرف او اعلام نماید. «مسأله ۳۱۲۰» اگر معرّفی و اعلام، نیاز به هزینه داشـته باشـد – مثل این که پیدا کننده به هر دلیلی قدرت اعلام نداشـته باشد و باید به دیگری مزد بدهد تا اعلام کند یا کالای پیدا شده دارای اهمیّت باشد و باید به وسـیله روزنامه یا نظایر آن آگهی و اعلام نماید – می‌تواند هزینه معرّفی و آگهی را از صاحب آن بگیرد. «مسأله ۳۱۲۱» اگر تا یک سال اعلام کنـد و صاحب مال پیدا نشود، می‌تواند به قصد این که هر وقت صاحب آن پیـدا شـد عوض آن را به او بدهد، برای خود بردارد یا برای او نگهداری کند که هر وقت پیدا شد به او بدهد، ولی احتیاط مسـتحب آن است که از طرف صاحب آن صـدقه بدهـد، امّا چیزی که در حرم (مکّه) پیدا شود، احتیاط واجب آن است که آن را برای خود برنـدارد بلکه صدقه دهد. «مسأله ۳۱۲۲» اگر بعـد از آن که یـک سـال اعلام کرد و صاحب مال پیـدا نشـد، مال را برای صاحب آن نگهـداری کنـد و از بین برود، چنانچه در نگهـداری آن کوتاهی یا زیاده‌روی نکرده باشـد، ضامن نیست؛ همچنین اگر آن مال را به حاکم شـرعی تحویل دهـد و سـپس صاحب آن پیدا شود، ضامن نیست؛ ولی اگر از طرف صاحب آن صدقه داده باشد یا برای خود برداشته باشد، ضامن است. «مسأله ۳۱۲۳» کسـی که مالی را پیدا کرده، اگر عمداً به دستوری که گفته شد اعلام نکند، علاوه بر این که معصیت کرده، بـاز هم واجب است اعلام کنـد. «مسأله ۳۱۲۴» اگر بچّه نابالغ چیزی پیـدا کنـد، ولیّ او بایـد اعلام نماید. «مسأله ۳۱۲۵» اگر انسان در بین سالی که اعلام می‌کنـد، از پیدا شدن صاحب مال ناامید شود، اگر نخواهد آن را اعلام کند، احتیاط واجب آن است که آن را صـدقه بدهـد. «مسـأله ۳۱۲۶» اگر در بیـن سـالی که اعلاـم می‌کنـد، مـال از بین برود، چنـانچه در نگهـداری آن کوتاهی یا زیاده‌روی کرده باشـد، بایـد عوض آن را به صاحب آن بدهد و اگر کوتاهی نکرده و زیاده‌روی هم ننموده باشد، چیزی بر او واجب نیست. «مسأله ۳۱۲۷» اگر مـالی را که نشانه دارد و قیمت آن به «۶/۱۲» نخود نقره سـکّه‌دار می‌رسد، در جایی پیدا کند که معلوم است به واسـطه اعلاـم صاحب آن پیـدا نمی‌شود، می‌توانـد در روز اوّل آن را از طرف صاحب آن صـدقه بدهـد و چنانچه صاحب آن پیـدا شود و به صدقه دادن راضـی نشود، باید عوض آن را به او بدهد و ثواب صدقه‌ای که داده مال خود اوست. «مسأله ۳۱۲۸» اگر چیزی را پیـدا کنـد و به گمـان این که مـال خود اوست بردارد و بعـد بفهمـد مـال خود او نبوده، بایـد تا یک سال اعلام نماید. «مسأله ۳۱۲۹» لازم نیست هنگام اعلام، جنس چیزی را که پیـدا کرده بگوید، بلکه همین قدر که بگوید: «چیزی پیدا کرده‌ام» کافی است. «مسأله ۳۱۳۰» اگر کسی چیزی را پیدا کند و دیگری بگوید مالِ من است، در صورتی باید به او بدهد که نشانه‌های آن را بگویـد و یقین پیـدا کنـد که مـال اوست، ولی اگر ذکر نشانه‌هـا فقـط موجب گمـان به مالک بودن آن شود، مخیّر است که به او بدهـد یا از دادن به او خودداری نمایـد. «مسأله ۳۱۳۱» اگر قیمـت چیزی که پیـدا کرده به «۶/۱۲» نخود نقره سـکّه‌دار برسد، چنانچه اعلام نکند و در مسجد یا جای دیگری که محلّ اجتماع مردم است بگذارد و آن چیز از بین برود یا دیگری آن را بردارد، کسی که آن را پیـدا کرده ضامن است. «مسأله ۳۱۳۲» هرگاه چیزی را پیـدا کند که اگر بماند فاسد می‌شود، باید تا مقداری که ممکن اسـت آن را نگهدارد، بعد قیمت کند و خودش بردارد یا بفروشد و پول آن را نگهدارد و احتیاط مسـتحب آن است که در صورت امکان برای فروش آن به خودش یا به دیگری، از حاکم شرع اجازه بگیرد و در هر صورت باید اعلام را یک سال ادامه دهد تا اگر صاحب آن پیـدا شـد، پول آن چیز را به او تسـلیم کنـد و اگر صاحب آن پیـدا نشود، از طرف او صـدقه بدهد و احتیاط واجب آن است که برای صـدقه دادن از حاکم شـرع اجازه بگیرد. «مسأله ۳۱۳۳» قیمت مال پیـدا شـده بایـد بر حسب زمان و مکانی که مال در آن پیـدا شده محاسبه شود. «مسأله ۳۱۳۴» اگر چیزی که پیدا کرده، هنگام وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد، در صورتی که قصد او این باشد که صاحب آن را پیدا کند، اشکال ندارد. «مسأله ۳۱۳۵» اگر دو شاهد عادل شهادت دهند که مالِ پیدا شده متعلّق به فلان شخص است، باید مال به آن فرد داده شود، چه پیش از شـروع اعلام یا در بین و یا بعد از آن باشد. «مسأله ۳۱۳۶» اگر کسی که مال نشـانه‌دار را پیـدا کرده بمیرد، چنـانچه پس از پایـان اعلاـم، آن را برای خود برداشـته و مرده باشـد، مـالکیت آن به همان صورت به

وارث او منتقل می‌شود که اگر صاحب آن پیدا شد، به او برگردانده شود و اگر قبل از شروع اعلام یا در بین آن مرده باشد، ظاهراً ورثه باید به جای او اعلام نمایند. «مسأله ۳۱۳۷» اگر کفش او را اشتباهاً ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند، چنانچه بداند کفشی که مانده مالِ کسی است که کفش او را برده و قیمت آن از کفش خودش بیشتر نباشد، در صورتی که از پیدا شدن صاحب آن مأیوس شود و یا برای او مشقّت داشته باشد، می‌تواند آن را به جای کفش خودش بردارد، ولی اگر قیمت آن از کفش خودش بیشتر باشد، باید هر وقت صاحب آن پیدا شد زیادی قیمت را به او بدهد و چنانچه از پیدا شدن او ناامید شود، باید با اجازه حاکم شرع زیادی قیمت را از طرف صاحب آن صدقه بدهد و اگر احتمال بدهد کفشی که مانده مالِ کسی نیست که کفش او را برده، باید با آن معامله مجهول المالک نماید، یعنی از صاحب آن جستجو و تحقیق کند و چنانچه از پیدا کردن او مأیوس شود، از طرف او به فقیر صدقه بدهد. «مسأله ۳۱۳۸» اگر مالی را که کمتر از «۶/۱۲» نخود نقره سکّه‌دار ارزش دارد، پیدا کند و از آن صرف نظر نماید و در مسجد یا جای دیگری بگذارد، چنانچه کسی آن را بردارد، برای او حلال است. «مسأله ۳۱۳۹» لوازم و ابزار و اشیایی که آنها را برای تعمیر و مانند آن نزد تعمیرکاران و صاحبان صنایع می‌برند، اگر صاحب آن جنس ناشناخته باشد و دیگر سراغ آن نرود و صاحب صنعت پس از جستجو و تحقیق از آمدن صاحب جنس ناامید شود، باید آن را از طرف صاحب آن صدقه بدهد و بنابر احتیاط واجب باید با اجازه حاکم شرع باشد. «مسأله ۳۱۴۰» اگر دزد مالی را که به سرقت برده نزد انسان امانت بگذارد، جایز نیست آن را به خود دزد برگرداند، بلکه باید آن را به صاحب آن بدهد و اگر صاحب آن به هیچ وجه معلوم نباشد، حکم لُقطه بر آن جاری می‌شود. «مسأله ۳۱۴۱» اگر مالی از دیگران در بین اموال انسان باقی بماند و صاحب آن یا محل و مکان او به هیچ وجه معلوم نباشد به گونه‌ای که رساندن مال به صاحب آن برای او میسّر نبوده و از پیدا کردن او نیز مأیوس باشد، باید آن را از طرف صاحب آن و بنابر احتیاط واجب با اجازه حاکم شرع صدقه بدهد. همچنین اگر انسان در معاملات و داد وستدها کم و زیاد کرده و بر اثر مرور زمان صاحبان آنها را فراموش کرده باشد و شناخت آنان برای او میسّر نباشد، باید عوض آنها را از طرف صاحبان آنها و بنابر احتیاط واجب با اجازه حاکم شرع صدقه بدهد و بنابر احتیاط در هر دو صورت اگر مقدار آن را نداند، باید به قدری صدقه بدهد که مطمئن شود بریء الذّمّه شده است و به این کار در اصطلاح «ردّ مظالم» گفته می‌شود.

مجهول المالک و حیوان و انسان گم شده

احکام مجهول‌المالک و حیوان و انسان گم شده

«مجهول‌المالک» به مالی می‌گویند که صاحب آن مشخص نیست. «مسأله ۳۱۴۲» اگر حیوانی مثل گوسفند یا مرغ وارد خانه انسان شود و صاحب آن معلوم نباشد، حکم لُقَطه را ندارد بلکه «مجهول‌المالک» می‌باشد، پس باید برای پیدا کردن صاحب آن جستجو کند و چنانچه از یافتن او مأیوس شد، حیوان یا بهای آن را صدقه بدهد و بنابر احتیاط از حاکم شرع برای صدقه دادن اجازه بگیرد. همچنین است اگر کبوتری که بال آن بریده شده است وارد منزل انسان شود، ولی اگر بال کبوتر بریده نباشد و انسان نداند صاحب دارد یا نه، می‌تواند آن را به قصد تملّک برای خود بردارد و اگر بداند صاحب دارد، باید آن را به صاحب آن برگرداند و اگر صاحب آن را نشناسد و از پیدا کردن او مأیوس باشد، باید آن را صدقه دهد. «مسأله ۳۱۴۳» اگر در جایی که عمران و آبادی است حیوانی را پیدا کند، یکی از دو صورت را دارد: اوّل: اگر حیوان سالم بوده و در معرض تلف نباشد، جایز نیست آن را بگیرد و اگر گرفت باید آن را حفظ کند و علوفه آن را نیز تأمین کند و حق ندارد از صاحب آن عوض آن را مطالبه نماید و در صورتی که آن حیوان گوسفند باشد و صاحب آن پیدا نشود، می‌تواند آن را برای صاحب آن نگهدارد و یا این که پس از سه روز آن را بفروشد و

پول آن را از طرف صاحب آن صدقه بدهد و چنانچه صاحب آن پیدا شود و صدقه را قبول نکند، باید پول آن را به صاحب آن بدهد. دوم: اگر حیوان در اثر بیماری یا غیر آن در معرض تلف باشد، جایز است آن را بگیرد و در این صورت واجب است علوفه آن را تأمین کند و در صورتی که قصد رایگان نداشته باشد، می‌تواند پس از پیدا شدنِ صاحب آن عوض آن را مطالبه نماید و یا این که از شیر یا پشم یا سواری آن به طور معمول استفاده کند و از مخارج آن کم کند و اگر حیوان تلف شود، ضامن آن نیست، مگر این که در حفظ آن کوتاهی کرده باشد. «مسأله ۳۱۴۴» اگر حیوانی را در جایی که عمران و آبادی نیست، مانند بیابان‌ها، جنگل‌ها، کوه‌ها و راه‌های بیابانی پیدا کند و صاحب آن معلوم نباشد، دو صورت دارد: اوّل: اگر در آن محل آب و گیاه وجود داشته باشد و حیوان از لحاظ جسمی و قدرت دویدن بتواند خود را از درندگان حفظ کند، جایز نیست آن را بگیرد. دوم: اگر در آن محل آب و گیاه وجود نداشته باشد و یا حیوان در معرض خطر باشد، مانند گوسفند و بچّه شتر، جایز است آن را بگیرد و به مقدار ممکن معرّفی کند و چنانچه از پیدا کردن صاحب آن مأیوس شود، می‌تواند آن را تملّک کند و یا این که برای صاحب آن حفظ نماید، ولی در صورت تملّک اگر صاحب آن پیدا شود، باید عوض آن را به او بدهد. «مسأله ۳۱۴۵» اگر بچّه‌ای گم شود و ولیّ او پیدا نشود و یا او را سرِ راه گذاشته باشند، جایز است بلکه اگر در معرض تلف شدن باشد واجب است که انسان او را بردارد و حفظ کند و مخارج او را تأمین نماید تا به حدّ بلوغ برسد و یا پدر یا مادر یا جدّ پدری او پیدا شود و چنانچه بچّه مالی همراه خود داشته باشد، جایز است با اجازه حاکم شرع آن مال را به مصرف او برساند و اگر مال نداشته باشد، از بیت المال یا زکوات یا مردم خیّر برای مخارج او کمک بگیرد و اگر ممکن نشد، خودش مخارج او را بدهد و در این صورت می‌تواند مخارجی را که متحمّل می‌شود، یادداشت کند تا پس از بزرگ شدن و تمکّن بچّه، از او مطالبه نماید. «مسأله ۳۱۴۶» مالی که صاحب آن مشخّص است ولی به هیچ وجه به او دسترسی نیست، در حکم مجهول‌المالک می‌باشد.

غصب

احکام غَصْب

«غَصْب» آن است که انسان از روی ظلم بر مال یا حقّ کسی مسلّط شود. غصب از گناهان بزرگ است و غاصب در قیامت به عذاب سخت گرفتار می‌شود. از حضرت پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم روایت شده است که: «هر کس یک وجب زمین از دیگری را غصب کند، در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او می‌اندازند.»(۶۳) «مسأله ۳۱۴۷» اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه و پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند، حقّ آنان را غصب نموده و همچنین است بنابر احتیاط، اگر در مسجد جایی را که قبلاً دیگری به آن پیشی گرفته است تصرّف کند. «مسأله ۳۱۴۸» چیزی که انسان پیش طلبکار گرو می‌گذارد، باید پیش او بماند تا اگر طلب او را ندهد طلب خود را از آن به دست آورد، پس اگر پیش از آن که طلب او را بدهد آن چیز را از او بگیرد، حقّ او را غصب کرده است. «مسأله ۳۱۴۹» مالی که نزد کسی گرو گذاشته‌اند، اگر دیگری آن را غصب کند، صاحب مال وطلبکار می‌توانند چیزی را که غصب کرده از او مطالبه نمایند و چنانچه آن چیز را از او بگیرند، باز هم در گرو است و اگر آن چیز از بین برود و عوض آن را بگیرند، آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می‌باشد. «مسأله ۳۱۵۰» اگر انسان چیزی را غصب کند، باید آن را به صاحبش برگرداند و اگر آن چیز از بین برود، باید عوض آن را به او بدهد. «مسأله ۳۱۵۱» اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی به دست آید، مثلاً از گوسفندی که غصب کرده برّه‌ای پیدا شود، متعلّق به صاحب مال است و نیز کسی که مثلاً خانه‌ای را غصب کرده، اگرچه در آن ننشیند، باید اجاره آن را بدهد. «مسأله ۳۱۵۲» اگر کسی چیزی را غصب کند و

آن چیز در دست او رشـد و نموّ پیدا کند، همه آن متعلّق به صاحب مال است؛ مثلًا اگر نهالی را غصب کند و در زمین خود بکارد، درخت هرچه رشـد و نمـوّ پیـدا کنـد متعلّق به صـاحب نهـال است و غـاصب اجرت زمین را طلبکـار نیست؛ همچنین اگر پیونـدی را غصب کنـد و به درخت خود پیونـد بزنـد، بنـابر اقوی نموّ و میوه آن برای صـاحب پیونـد است. «مسأله ۳۱۵۳» اگر از بچّه یـا دیوانه چیزی را غصب کنـد، باید آن را به ولیّ او بدهد و اگر از بین رفته باشد، باید عوض آن را بدهد. «مسأله ۳۱۵۴» هرگاه دو نفر با هم چیزی را غصب کننـد، اگرچه هر یک به تنهایی می‌توانسـته‌اند آن را غصب نماینـد، هر کدام آنان به نسـبت استیلایی که پیدا کرده ضـامن آن است. «مسأله ۳۱۵۵» اگر چیزی را که غصب کرده بـا چیز دیگری مخلـوط کنـد، مثلاًـ گنـدمی را که غصب کرده بـا جو مخلوط نمایـد، چنانچه جـدا کردن آنها ممکن باشـد، اگرچه زحمت داشـته باشـد، بایـد جدا کند و به صاحب آن برگرداند. «مسأله ۳۱۵۶» اگر ظرف طلاـ و نقره یـا چیز دیگری را که صاحب آن – از روی تقلیـد یا اجتهاد – نگاه داشـتن آن را جایز می‌دانـد غصـب کنـد و خراب نمایـد، بایـد آن را با مزد ساختنش به صاحب آن بدهـد و در صورتی که مزد ساختن کمتر از تفاوت ساخته و نساخته باشـد، تفاوت قیمت را هم بایـد بدهـد و چنانچه برای این که مزد ندهـد بگویـد: «آن را مثل اوّل آن می‌سازم»، مالک مجبور نیسـت قبول نمایـد و نیز مالک نمی‌توانـد او را مجبور کند که آن را مثل اوّل بسازد. «مسأله ۳۱۵۷» اگر چیزی را که غصب کرده به نحـوی تغییر دهـد که از اوّلش بهتر شود – مثلاًـ بـا طلاـیی که غصب کرده گوشواره بسـازد – چنانچه صاحب مال بگویـد: «مال را به همین صورت بـده»، بایـد به او بدهـد و نمی‌تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد، بلکه بدون اجازه مالک حق ندارد آن را به صورت اوّل درآورد و اگر بـدون اجـازه او آن چیز را مثـل اوّلش کنـد، بایـد مزد سـاختن آن را هم به صاحبش بدهـد و در صورتی که مزد سـاختن کمتر از تفـاوت سـاخته و نسـاخته باشـد، تفاوت قیمت را هم بایـد بدهـد. «مسأله ۳۱۵۸» اگر چیزی را کـه غصـب کرده به گونه‌ای تغییر دهـد که از اوّلش بهتر شود و صاحب مال بگویـد: «باید آن را به صورت اوّل درآوری»، واجب است آن را به صورت اوّل درآورد و چنـانچه قیمـت آن به واسـطه تغییر دادن از اوّلش کمـتر شـود، بایـد تفـاوت آن را نیز به صـاحبش بدهـد؛ پس اگر با طلایی که غصب کرده گوشواره بسازد و صاحب آن بگویـد: «بایـد به صورت اوّلش درآوری»، در صورتی که بعـد از ذوب کردن قیمت آن از کمتر طلایی شود که با آن گوشواره نساخته بوده، بایـد تفاوت آن را بدهـد. «مسأله ۳۱۵۹» اگر زمینی را غصب کند و در آن ساختمان بسازد، چنانچه مالک به فروش یا مبادله آن راضـی نشود و عین زمین خود را مطالبه نماید، غاصب باید ساختمان را خراب کنـد و زمین را به حالت اوّل برگرداند و تحویل صاحبش بدهد. «مسأله ۳۱۶۰» اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند یا درخت بنشانـد، زراعت و درخت و میوه آن مـال خود اوست و چنـانچه صـاحب زمین راضـی نباشـد که زراعت و درخت در زمین بماند، کسـی که غصب کرده باید فوراً زراعت یا درخت خود را اگرچه ضرر نماید از زمین بکند و نیز باید اجاره زمین را در مدّتی که زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بدهـد و خرابی‌هایی را که در زمین پیـدا شـده درست کند، مثلاً جای درخت‌ها را پر نمایـد و اگر به واسطه اینها قیمت زمین از اوّلش کمتر شود، باید تفاوت آن را هم بدهد و نمی‌تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشـد یا اجاره دهـد و نیز صاحب زمین نمی‌توانـد او را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد. «مسأله ۳۱۶۱» اگر صـاحب زمین راضـی شـود که زراعت و درخت در زمین او بمانـد، کسـی که آن را غصب کرده، لاـزم نیست درخت و زراعت را بکنـد، ولی بایـد اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضـی شـده، بدهـد. «مسأله ۳۱۶۲» درخت میوه‌ای که شاخه آن از دیوار باغ بیرون آمـده، اگر صاحبش از خوردن میوه آن منع نکنـد و انسان نیز ندانـد که صاحب آن راضـی نیست، می‌تواند از میوه آن بخورد، مشروط بر آن که اتفاقاً از آنجا عبور کند و به قصد خوردن میوه به آنجا نرفته باشد، ولی نمی‌توانـد چیزی از میوه آن را با خود ببرد و نیز نبایـد کاری کنـد که به درخت آسیب برسـد. «مسأله ۳۱۶۳» اگر چیزی که غصـب کرده از بین برود، در صـورتی که مثـل گـاو و گوسـفند باشـد که قیمت اجزای آن بـا هم فرق دارد، مثلاًـ گوشت آن یـک قیمت و پوست آن قیمت دیگری دارد، بنابر احتیاط واجب بایـد بالاترین قیمت را از روز غصب تا روز تلف بدهد. «مسأله ۳۱۶۴» اگر چیزی

که غصب کرده و از بین رفته، مانند گندم و جو باشد که قیمت اجزای آن با هم فرق ندارد، باید مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهد و خصوصیات چیزی که می‌دهد باید مثل خصوصیّات چیزی باشد که آن را غصب کرده و از بین رفته است؛ ولی اگر قیمت بازار کمتر شده باشد، بنابر احتیاط باید به نسبت تفاوت قیمت مصالحه نمایند. «مسأله ۳۱۶۵» اگر چیزی را که مثل گوسفند قیمت اجزای آن با هم فرق دارد غصب نماید و از بین برود، چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده باشد ولی در مدّتی که در پیش او بوده مثلاً چاق شده باشد، باید قیمت گوسفند چاق را بدهد. «مسأله ۳۱۶۶» اگر چیزی را که غصب کرده دیگری از او غصب نماید و از بین برود، صاحب مال می‌تواند عوض آن را از هر کدام آنان که بخواهد بگیرد و اگر از اوّلی بگیرد، او می‌تواند از دومی مطالبه کند، ولی اگر دومی به اوّلی برگردانده و پیش او تلف شده باشد، نمی‌تواند از او مطالبه کند. «مسأله ۳۱۶۷» اگر یکی از شرطهای معامله در چیزی که می‌فروشند نباشد، مثلاً چیزی را که باید با وزن خرید و فروش کنند بدون وزن معامله نمایند، معامله باطل است و چنانچه فروشنده و خریدار با قطع نظر از معامله، راضی باشند که در مال یکدیگر تصرّف کنند، اشکال ندارد و گرنه چیزی که از یکدیگر گرفته‌اند مثل مال غصبی است و باید آن را به هم برگردانند و در صورتی که مال هر یک در دست دیگری تلف شود – چه بداند معامله باطل است و چه نداند – باید عوض آن را بدهد. «مسأله ۳۱۶۸» هرگاه مالی را از فروشنده بگیرد که آن را ببیند یا مدّتی نزد خود نگهدارد تا اگر پسندید بخرد، در صورتی که آن مال تلف شود، لزوم پرداخت عوض محلّ اشکال است. «مسأله ۳۱۶۹» کسی که مال یا حقّ او غصب شده است، می‌تواند با مراجعه به حکومت صالح – و در حال ضرورت به حکومت جائر – یا توسل به زور، ضمن حفظ مقرّرات شرع، مال یا حقّ خود را به دست آورد؛ ولی اگر در این راه متحمّل مخارجی شود، نمی‌تواند آن را از غاصب بگیرد مگر این که صرف این مخارج طبق معمول جهت پس گرفتن مال لازم باشد، مانند هزینه‌ای که برای دادرسی هزینه کرده است، در صورتی که آن را ضمن دادخواست مطالبه نموده باشد. «مسأله ۳۱۷۰» اگر امین، مانند کسی که مالی به عاریه یا ودیعه در دست اوست، منکر مالی گردد که در اختیار اوست، از زمان انکار در حکم غاصب است. همچنین سلطه بدون مجوّز بر مال دیگری در حکم غصب است.

تقاص

احکام تَقاص

در مواردی که صاحب حق قادر به دریافت حقّ خود از راههای متعارف نیست، می‌تواند به هر شکل که قادر است حقّ خود را از مال مدیون بردارد، ولی بنابر احتیاط واجب باید از حاکم شرع یا نماینده او – هرچند به طور اجمال – اجازه بگیرد و این نوع احقاق حقّ را در فقه «تَقاص» می‌گویند. «مسأله ۳۱۷۱» اگر بدهکار مالی نزد طلبکار داشته باشد و پس از مطالبه طلبکار از دادن بدهی خود بدون عذر کوتاهی کند، طلبکار می‌تواند به مقدار طلب خود از مال او بردارد، همچنین اگر کسی مال شخص دیگری را غصب نماید، صاحب حق می‌تواند به مقدار حقّ خود از مال غاصب بردارد. «مسأله ۳۱۷۲» تقاص از مالی که بین بدهکار و دیگری مشترک است جایز نمی‌باشد، مگر این که شریک اجازه دهد. «مسأله ۳۱۷۳» اگر کسی مال مشترکی را غصب کند، هر یک از دو شریک می‌توانند به مقدار سهم خود تقاص نماید. «مسأله ۳۱۷۴» اگر بعد از تقاص خطا و اشتباهِ تقاص کننده معلوم شود، باید جبران گردد وچنانچه مال مورد تقاص از بین رفته باشد، باید مثل یا قیمت آن را بپردازد. «مسأله ۳۱۷۵» در موارد زیر تقاص کردن جایز نیست: اوّل: اگر طرف منکر حقّ او نباشد و در پرداخت آن اِهمال نورزد و به هنگام مطالبه، حاضر به پرداخت باشد، هرچند طلبکار از مطالبه شرم داشته باشد. دوم: اگر انکار طرف از این جهت باشد که خود را صاحب حق می‌داند و یا در حقانیّت مدّعی

تردید دارد. سوم: اگر بدهکار نزد حاکم شرع با تقاضای طلبکار قسم یاد کرده باشد که مدیون نیست.

نذر و عهد

احکام نَذْر و عَهْد

«مسأله ۳۲۶۳» «نـذر» آن است که انسان ملتزم شود کار خیری را برای خدا بجا آورد یا کاری را که انجام ندادن آن بهتر است، برای خـدا ترک نمایـد و بنابر این متعلّق نـذر بایـد دارای «رجحان» باشـد، یعنی فعل یا ترک فعلی که نذر شده، شـرعاً دارای مزیّت باشد. «مسأله ۳۲۶۴» نـذر بر چنـد قسم است: اوّل: نـذری که برای شـکر نعمت دنیوی یا اخروی باشد، مثلاً بگوید: «از برای خداست بر من که اگر مرا توفیق حجّ داد یا به من فرزندی عطا نمود، فلان کار خیر را انجام دهم»، یا برای شکرِ ترک گناه یا رفع بلا یا بیماری و یا سـایر مشـکلات صورت بگیرد، مثلاً بگویـد: «از برای خـداست بر من که اگر از فلان گناه محفوظ مانـدم یا بیمارم شـفا یافت، فلان عمل خیر را انجام دهم»؛ به این قسم نذر که برای شـکرگزاری انجام می‌شود «نذر بِرّ» گفته می‌شود. دوم: نذری که برای زَجْر (یعنی بازداشـتن) خود از عمل حرام یا مکروه انجام می‌دهـد، مثلاً می‌گویـد: «از برای خـداست بر من که اگر عمداً غیبت کردم، یک روز روزه بگیرم»؛ این قسم نـذر را «نـذر زَجْر» می‌گوینـد. سـوم: نـذری که مطلق بوده و مشـروط و معلّق به چیزی نباشـد، به عنوان مثـال بگویـد: «از برای خـدا بر من است که فردا را روزه بگیرم»؛ به این قسم نذر «نذر تَبَرُّعی» می‌گویند. «مسأله ۳۲۶۵» در نذر باید علاوه بر نیّت و قصد، صـیغه خوانده شود و لازم نیست آن را به عربی بخوانند، پس اگر بگوید: «چنانچه بیمار من خوب شود، برای خدا بر من است که صد تومان به فقیر بدهم»، نذر او صحیح است. «مسأله ۳۲۶۶» عبارت «برای خدا» به هر زبان که باشد، باید در صیغه نذر گفته شود و اگر در قلب آن را نیّت کنـد، کافی نیست و نـذر واقع نمی‌شود. «مسأله ۳۲۶۷» نـذر کننده باید مکلّف و عاقل باشد و به اختیار و قصـد خود نـذر کنـد، بنابر این نـذر کردن کسـی که او را مجبور کرده‌انـد یا به واسـطه عصـبانی شدن بی‌اختیار نذر کرده، صحیـح نیست. «مسأله ۳۲۶۸» نـذرهایی که آدم سـفیه - یعنی کسـی که مال خود را در کارهای بیهوده مصـرف می‌کند - نسـبت به اموالش می‌کند، صـحیح نیست، اگرچه حاکم شرع هم از تصرّف او در اموالش جلوگیری نکرده باشد. «مسأله ۳۲۶۹» نذر زن بدون اجازه شوهر، اگر منافات با حقّ شوهر داشته باشد، باطل است. «مسأله ۳۲۷۰» اگر زن با اجازه شوهر نذر کند، شوهر نمی‌تواند نذر او را به هم بزند یا از عمل کردن او به نذر جلوگیری نماید. «مسأله ۳۲۷۱» هرگاه فرزند نذر کند - اگرچه بدون اجازه پدر هم باشد - بایـد به آن نـذر عمل نماید، مگر این که نذر فرزند نسـبت به اموال پدر یا مادر باشد و یا موجب آزار والدین را فراهم کند و به این سبب از رجحان بیفتد. «مسأله ۳۲۷۲» پـدر و مادر نمی‌توانند از طرف فرزند خود نذر کنند؛ پس اگر مثلاً نذر کنند که دختر خود را به سیّد شوهر دهند و دختر پس از تکلیف راضی نباشد، نذر آنان اعتباری ندارد، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر بتوانند او را راضـی نمایـد که با سیّد ازدواج کند. «مسأله ۳۲۷۳» انسـان کاری را می‌توانـد نـذر کنـد که انجام آن برایش ممکن باشـد، بنابر این کسـی که نمی‌تواند پیاده به کربلا برود، اگر نذر کند که پیاده برود، نذر او صـحیح نیست. «مسأله ۳۲۷۴» اگر نذر کند کار حرام یا مکروهی را انجام دهد یا کار واجب یا مستحبّی را ترک کند، نذر او صحیح نیست. «مسأله ۳۲۷۵» اگر نذر کند کار مباحی را انجام دهـد یا ترک نمایـد، چنانچه بجا آوردن و ترک آن از هر جهت مساوی باشـد، نـذر او صـحیح نیست و اگر انجام آن از جهتی بهتر باشـد و انسان به قصد همان جهت نذر کند - مثلاً نذر کند غذایی را بخورد تا برای عبادت قوّت بگیرد - نذر او صـحیح است و نیز اگر ترک آن از جهتی بهتر باشـد و انسان برای همان جهت نذر کند که آن را ترک نماید - مثلاً برای این که پرخوری مضـر است، نـذر کنـد که زیاد غـذا نخورد - نـذر او صـحیح می‌باشد. «مسأله ۳۲۷۶» اگر نـذر کنـد نمـاز واجب خود را در جایی بخوانـد که به

خودیِ خود ثواب نماز در آنجا زیاد نیست - مثلاً نذر کند نماز را در اتاق بخواند - چنانچه نماز خواندن در آنجا از جهتی بهتر باشد - مثلاً به واسطه این که خلوت است انسان حضور قلب پیدا می‌کند - نذر صحیح است. «مسأله ۳۲۷۷» اگر نذر کند عملی را انجام دهد، باید به همان نحو که نذر کرده بجا آورد، پس اگر نذر کند که روز اوّل ماه صدقه بدهد یا روزه بگیرد یا نماز اوّل ماه بخواند، اگر قبل از آن روز یا بعد از آن بجا آورد، کفایت نمی‌کند و نیز اگر نذر کند که وقتی بیمار او خوب شد صدقه بدهد، اگر پیش از آن که بیمار خوب شود صدقه بدهد، کافی نیست. «مسأله ۳۲۷۸» اگر نذر کند روزه بگیرد ولی وقت و مقدار آن را معیّن نکند، چنانچه یک روز روزه بگیرد کافی است و اگر نذر کند نماز بخواند و مقدار و خصوصیّات آن را معیّن نکند، اگر یک نماز دو رکعتی بخواند کفایت می‌کند و اگر نذر کند صدقه بدهد و جنس و مقدار آن را معیّن نکند، اگر چیزی بدهد که بگویند صدقه داده، به نذر عمل کرده است و اگر نذر کند کاری برای خدا بجا آورد، در صورتی که یک نماز بخواند یا یک روز روزه بگیرد یا چیزی صدقه بدهد، نذر خود را انجام داده است. «مسأله ۳۲۷۹» اگر نذر کند روز معیّنی را روزه بگیرد و در آن روز به سفر برود، چنانچه به هنگام نذر مقصودش این بود که حتّی در حال سفر نیز روزه بگیرد، باید همان روز را در سفر روزه بگیرد وگرنه بعداً باید قضای آن را بجا آورد. «مسأله ۳۲۸۰» اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند، باید کفّاره بدهد و کفّاره آن، کفّاره قسم است که در مسأله ۳۳۰۲ آمده است. «مسأله ۳۲۸۱» اگر نذر کند که تا وقت معیّنی عملی را ترک کند، بعد از گذشتن آن وقت می‌تواند آن عمل را بجا آورد و اگر پیش از گذشتن وقت از روی فراموشی یا ناچاری آن را انجام دهد، چیزی بر او واجب نیست، ولی باز هم لازم است که تا آن وقت آن عمل را بجا نیاورد و چنانچه دوباره پیش از رسیدن آن وقت بدون عذر آن عمل را انجام دهد، باید به مقداری که در مسأله پیش گفته شد کفّاره بدهد. «مسأله ۳۲۸۲» کسی که نذر کرده عملی را ترک کند و وقتی برای آن معیّن نکرده است، اگر از روی فراموشی یا ناچاری یا ندانستن، آن عمل را انجام دهد، کفّاره بر او واجب نیست؛ ولی چنانچه از روی اختیار آن را بجا آورد، برای دفعه اوّل باید کفّاره بدهد. «مسأله ۳۲۸۳» اگر برای عملی که نذر کرده وقتی معیّن نکرده باشد، لازم نیست فوراً انجام دهد، ولی بنابر احتیاط نباید زیاد تأخیر بیندازد. «مسأله ۳۲۸۴» اگر نذر کننده از انجام نذر خود در وقت آن عاجز شود، نذر او منحل شده و از او ساقط می‌گردد؛ ولی اگر از انجام روزه نذری عاجز باشد، بنابر احتیاط واجب برای هر روزه دو مُدّ طعام (تقریباً ۱۵۰۰ گرم) به فقیری صدقه دهد تا آن فقیر به نیابت او روزه بگیرد و اگر میسّر نشد، برای هر روزه یک مدّ طعام صدقه دهد. «مسأله ۳۲۸۵» اگر نذر کند که در هر هفته روز معیّنی - مثلاً روز جمعه - را روزه بگیرد، چنانچه یکی از جمعه‌ها عید فطر یا قربان باشد یا در روز جمعه عذر دیگری مانند حیض برای او پیدا شود، باید آن روز را روزه نگیرد و بعد قضای آن را بجا آورد. «مسأله ۳۲۸۶» اگر نذر کند که مقدار معیّنی را به مصرف خاصی برساند - مثلاً نذر کند صد تومان صدقه بدهد - چنانچه پیش از به مصرف رساندن آن بمیرد، لازم نیست آن مقدار را از مال او به مصرف نذر برسانند؛ ولی بهتر این است که وارثین بالغ او از سهم خود آن مقدار را از طرف میّت به مصرف نذر برسانند. «مسأله ۳۲۸۷» هرگاه نذر کند مال معیّنی را در راه خاصّی مصرف کند و قبل از انجام آن از دنیا برود، بنابر احتیاط واجب وصیّ او باید آن مال را به مصرف تعیین شده برساند، ولی اگر نذر کند که تا زنده است خود او در هر سال مقدار معیّنی از مال را در راه معیّنی مصرف کند، پس از مردن او ادامه آن واجب نیست. «مسأله ۳۲۸۸» اگر نذر کند که به فقیر معیّنی صدقه بدهد، نمی‌تواند آن را به فقیر دیگری بدهد و اگر آن فقیر بمیرد، بنابر احتیاط باید به ورثه او بدهد. «مسأله ۳۲۸۹» اگر نذر کند که به زیارت یکی از امامانعلیهم السلام - مثلاً به زیارت حضرت اباعبداللَّه‌علیه السلام - مشرّف شود، چنانچه به زیارت امام دیگری برود، کافی نیست و اگر به واسطه عذری نتواند آن امام را زیارت کند، چیزی بر او واجب نیست. «مسأله ۳۲۹۰» کسی که نذر کرده زیارت برود و غسل زیارت و نماز آن را نذر نکرده، لازم نیست آنها را بجا آورد. «مسأله ۳۲۹۱» اگر برای حرم یکی از امامانعلیهم السلام یا امامزادگان چیزی مانند فرش و پرده یا روشنایی نذر کند، باید آن را به مصارف حرم برساند و اگر برای امام‌علیه السلام یا امامزاده چیزی نذر کند، می‌تواند آن را به خدّامی که مشغول خدمت هستند

بدهـد، چنانچه می‌توانـد به مصارف حرم یا سایر کارهای خیر، به قصـد بازگشت ثواب آن به کسـی که برای او نـذر شـده، برساند. «مسأله ۳۲۹۲» اگر برای خود امام‌علیه السلام چیزی نذر کند، چنانچه مصرف معیّنی را قصد کرده باشد، باید به همان مصرف برساند و اگر مصـرف معیّنی را قصـد نکرده باشد، باید به فقرا و زوّار بدهد یا مسـجد و مانند آن بسازد و ثواب آن را هدیه آن امام نماید و همچنین است اگر چیزی را برای امامزاده‌ای نذر کرده باشد. «مسأله ۳۲۹۳» اگر گوسفندی را برای صدقه یا برای یکی از امامان نذر کنند، پشم آن و مقداری که چاق می‌شود جزء نذر است و اگر پیش از آن که به مصرف نذر برسد شیر بدهد یا بچّه بیاورد، آنها را هم بایـد به مصـرف نذر برسانند. «مسأله ۳۲۹۴» هرگـاه نـذر کنـد که اگر بیمار او خوب شود یا مسافر او بیایـد عملی را انجام دهـد، چنانچه معلوم شود که پیش از نـذر کردن بیمار خوب شـده یا مسافر آمـده است، عمل کردن به نـذر لازم نیست. «مسأله ۳۲۹۵» اگر نذر کند مقدار معیّنی از مال را به مصـرف خاصّی برساند و آن مصـرف را فراموش کند و بین چند مصـرف مردّد باشد، باید در هر یک از آن مصـرف‌ها همه آن مقدار را صـرف نماید و در صورتی که مصرف را فراموش نکرده ولی مقدار معیّن از مال را فراموش کرده باشـد، بایـد هر مقـدار آن را که یقین دارد مصـرف نمایـد و اگر عملی را نـذر کرده و مردّد بین چند عمل باشد، باید همه آن اعمال را انجام دهـد و در صورتی که مقـدار عمل را فراموش کرده باشـد، باید هر اندازه را که یقین دارد انجام دهد. «مسأله ۳۲۹۶» در «عهـد» هم مثل نـذر باید صـیغه بخواند و نام خدا را بر زبان آورد و بگوید: «با خدا عهد کردم که فلان کار را انجام دهم یا فلان کار را ترک کنم» و نیز کاری را که عهـد می‌کنـد انجام دهـد، بایـد نکردن آن بهتر از انجام آن نباشد. «مسأله ۳۲۹۷» هرگاه با خدا عهـد کند که اگر به حاجت شـرعی خود برسد کار خیری را انجام دهد، بعد از آن که حاجت او برآورده شد، باید آن کار را انجام دهـد و نیز اگر بـدون آن که حـاجتی داشـته باشـد، عهـد کنـد که عمـل خیری را انجام دهـد، آن عمل بر او واجب می‌شود. «مسأله ۳۲۹۸» اگر به عهـد خود عمل نکنـد، بایـد کفّاره بدهـد، یعنی شـصت فقیر را سـیر کنـد یا دو ماه روزه بگیرد یا یک برده آزاد کند. «مسأله ۳۲۹۹» اگر برای تخلّف از نـذر یا قسم یا عهـد خود کفّاره‌ای معیّن کنـد - به عنوان مثال بگوید: «با خدا عهد کردم که دیگر سیگار نکشم و اگر کشـیدم صـد تومان صدقه بدهم» - در صورت تخلّف، باید تنها آنچه را معیّن نموده انجام دهد و کفّاره دیگری واجب نیست.

سوگند

احکام سوگند

«مسأله ۳۳۰۰» «سوگند» بر دو نوع است: اوّل: آن که انسان برای اثبات یا نفی چیزی سوگند یاد کند، مثلاً بگوید: «وَاللّه، چنین بوده» یا «وَاللّه، چنین نبوده». این گونه سوگنـدها اگر راست باشد کراهت دارد و اگر دروغ باشد گناه کبیره است، ولی کفّاره ندارد و اگر برای این که خودش یا مسلمان دیگری را از شرّ فرد ظالمی نجات دهد به دروغ سوگند یاد کند، اشکال ندارد، بلکه گاهی واجب می‌شود، ولی اگر می‌توانـد «تَوْریه» کنـد و توجّه به آن دارد، احوط آن است که «تَوْریه» نمایـد(۶۶). دوم: آن است که انسان برای انجام یا ترک کاری در آینده سوگند یاد کند و به این وسیله انجام یا ترک آن کار را بر خود واجب گرداند، به عنوان مثال بگوید: «وَاللّه اگر به پـدرم احترام نکنم، به فقیر صـدقه می‌دهم» یا بگوید: «واللّه اگر سـیگار بکشم، یک روز روزه می‌گیرم» در این صورت آن عمل بر او واجب می‌شود و اگر از روی عمد مخالفت کند، باید کفّاره بدهد و آنچه در مسائل آینده می‌آید، مربوط به نوع دوم است. «مسأله ۳۳۰۱» سوگند صـحیح دارای چند شرط است: اوّل: کسی که سوگند می‌خورد باید بالغ و عاقل باشد و اگر می‌خواهد راجع به مال خود قسم بخورد، باید سـفیه نباشد - اگرچه حاکم شرع هم او را از تصرّف در مالش منع نکرده باشد - و از روی قصد

و اختیار قسم بخورد، پس قسم خوردن بچّه، دیوانه، مست و کسی که مجبورش کرده‌اند درست نیست و همچنین است اگر در حال عصبانیّت بدون قصد سوگند بخورد. دوم: کاری که سوگند می‌خورد انجام دهد، باید حرام و مکروه نباشد و کاری که سوگند می‌خورد ترک کند، باید واجب و مستحب نباشد و اگر سوگند بخورد که کار مباحی را بجا آورد، باید ترک آن در نظر مردم بهتر از انجام آن نباشد و نیز اگر سوگند بخورد کار مباحی را ترک کند، باید انجام آن در نظر مردم بهتر از ترک آن نباشد. سوم: به یکی از اسامی خداوند متعال سوگند بخورد که به غیر ذات مقدس او گفته نمی‌شود، مانند «خدا» و «اللّه» و نیز اگر به اسمی سوگند بخورد که به غیر خدا هم می‌گویند ولی به قدری به خدا گفته می‌شود که هر وقت کسی آن اسم را بگوید، ذات مقدس حق در نظر می‌آید - مثل آن که به «خالق» و «رازق» سوگند بخورد - صحیح است، بلکه اگر به لفظی سوگند بخورد که بدون قرینه، خدا را به نظر نیاورد ولی او خدا را قصد کند، بنابر احتیاط باید به آن سوگند عمل نماید. چهارم: سوگند را به زبان بیاورد و اگر بنویسد یا در قلب خود آن را قصد کند، صحیح نیست، ولی آدم لال اگر با اشاره سوگند بخورد صحیح است. پنجم: عمل کردن به سوگند برای او ممکن باشد، اما اگر هنگامی که سوگند می‌خورد ممکن باشد و بعد تا آخر وقتی که برای سوگند معیّن کرده عاجز شود یا برای او مشقّت داشته باشد، سوگند او از وقتی که عاجز شده به هم می‌خورد. «مسأله ۳۳۰۲» کفّاره مخالفت با سوگند، سیر کردن یا پوشاندن ده فقیر و یا آزاد کردن یک برده است و چنانچه توان انجام هیچ کدام را نداشته باشد، باید سه روز روزه بگیرد. «مسأله ۳۳۰۳» اگر پدر از سوگند خوردن فرزند نهی کند یا شوهر از سوگند خوردن زن نهی نماید، سوگند آنان صحیح نیست. «مسأله ۳۳۰۴» اگر فرزند بدون اجازه گرفتن از پدر و زن بدون اجازه گرفتن از شوهر، سوگند بخورد، بعید نیست سوگند آنان صحیح نباشد، لکن نباید احتیاط را ترک کنند. «مسأله ۳۳۰۵» اگر انسان از روی فراموشی یا ناچاری به سوگند عمل نکند، کفّاره بر او واجب نیست و همچنین است اگر او را مجبور کنند که به سوگند عمل ننماید و قسمی که آدم وسواسی می‌خورد، مثل این که می‌گوید: «وَاللّه الآن مشغول نماز می‌شوم» و به واسطه وسواس مشغول نمی‌شود، اگر وسواس او به گونه‌ای باشد که بی‌اختیار به سوگند عمل نکند، کفاره ندارد.

وصیت

احکام وصیّت

«وصیّت» آن است که انسان سفارش کند که بعد از مرگ او برای او کارهایی را انجام دهند یا بگوید بعد از مرگ او چیزی از مال او ملک کسی باشد یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با اوست، قیّم و سرپرست معیّن کند و کسی را که به او وصیّت می‌کنند، «وصیّ» می‌گویند. بنابر این وصیّت بر دو قسم است: اوّل: «وصیّت عهدی» که عبارت از این است که انسان یک یا چند نفر را بعد مرگ خود مأمور انجام اموری کند، مانند این که شخصی را ولیّ بر ثلث اموال یا ولی بر اولاد صغیر خود قرار دهد. این شخص را اصطلاحاً «وصی» می‌گویند. دوم: «وصیّت تملیکی» که عبارت از این است که انسان عین یا منفعتی از مال خود را برای پس از مرگش به رایگان به دیگری تملیک کند. از پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است: «بر هر مسلمانی است که وصیّت کند» و نیز فرمودند: «هر کس هنگام مرگ خوب وصیّت نکند در عقل و مروّت ناقص است»(۶۷). «مسأله ۳۳۰۶» وقتی انسان نشانه‌های مرگ را در خود دید، باید فوراً امانت‌های مردم را به صاحبان آن برگرداند و اگر به مردم بدهکار باشد و هنگام پرداخت آن بدهی رسیده باشد، باید بدهد و اگر خودش نتواند بدهد یا هنگام دادن بدهی او نرسیده باشد، باید وصیّت کند و بر وصیّت شاهد بگیرد، ولی اگر بدهی او معلوم باشد و اطمینان داشته باشد که ورثه می‌پردازند، وصیّت کردن لازم نیست. «مسأله

۳۳۰۷» کسـی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر خمس و زکات و مظالم بدهکار باشد، باید فوراً بدهد و اگر نتواند بدهد، چنانچه از خودش مال داشـته باشد یا احتمال دهد که کسـی آنها را ادا نماید، باید وصیّت کند و همچنین است اگر حجّ بر او واجب باشد. «مسأله ۳۳۰۸» کسـی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بینـد، اگر نماز و روزه قضا داشـته باشـد، بایـد وصیّت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرنـد، بلکه اگر مال نداشته باشـد ولی احتمال بدهـد کسـی بـدون آن که چیزی بگیرد آنها را انجام دهد، بازهم واجب است وصیّت نماید و اگر قضای نماز و روزه‌های او به تفصیلی که در مسأله ۱۴۲۹ تا ۱۴۴۲ گفته شد، بر پسر بزرگ‌تر وی واجب باشـد، بایـد به او اطّلاع دهـد یا وصیّت کند که برای او بجا آورند. «مسأله ۳۳۰۹» کسـی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر مالی پیش کسـی داشـته باشد یا در جایی پنهان کرده باشد که ورثه ندانند، چنانچه به واسـطه ندانستن، حقّ آنان از بین برود، باید به آنان اطّلاع دهد و لازم نیست برای بچّه‌های صـغیر خود قیّم و سرپرست معیّن کند، ولی اگر به گونه‌ای باشد که بدون قیّم، مال آنان از بین برود یا خود آنان ضایع شونـد، باید برای آنان قیّم امینی معیّن نماید. «مسأله ۳۳۱۰» کسی که می‌خواهد وصیّت کنـد، می‌توانـد با اشاره‌ای که مقصودش را بفهمانـد وصیّت کنـد، ولی تا می‌تواند باید به گونه‌ای وصیّت کند که مقصود را بدون ابهام بفهمانـد. «مسأله ۳۳۱۱» اگر نوشـته‌ای به امضا یا مُهر میّت ببیننـد، چنانچه مقصود او را بفهمانـد و معلوم باشـد که برای وصیّت کردن نوشـته، بایـد مطابق آن عمل کنند. «مسأله ۳۳۱۲» کسـی که وصـیّت می‌کنـد، بایـد عاقل و بالغ باشد، ولی بچّه ده ساله‌ای که خوب و بد را تشـخیص می‌دهد، اگر برای کار خوبی مثل ساختن مسـجد و پل وصیّت کند، صحیح است و نیز وصیّت کننده باید از روی اختیار وصیّت کند و نیز وصیّت سفیه نسبت به اموالش صحیح نیست، اگرچه حاکم شرع هم او را از تصرّف در اموال خود منع نکرده باشد. «مسأله ۳۳۱۳» کسی که از روی عمد به قصد خودکشی مثلاً زخمی به خود زده یا سمّی خورده است که به واسطه آن، یقین یا گمان به مردن او پیدا می‌شود، اگر بعد از این عمل وصـیّت کند که مقداری از مال او را به مصـرفی برسانند، صحیح نیست، ولی اگر قبل از آن وصیّت کرده باشد، صحیح است. «مسأله ۳۳۱۴» اگر انسان وصیّت کند که چیزی به کسی بدهند، در صورتی آن کس مالک آن چیز می‌شود که آن را قبول کنـد، اگرچه قبول در حالِ حیات وصـیّت کننده باشد. «مسأله ۳۳۱۵» وصیّ باید مسلمان و عاقل و مورد اطمینان باشد و به احتیاط واجب باید بالغ باشد، ولی غیر بالغ را می‌توان به همراه بالغ وصـی قرار داد، در این صورت اجرای وصـیّت با بالغ خواهد بود و پس از بلوغ صغیر، با هم به وصیّت عمل می‌کنند. «مسأله ۳۳۱۶» اگر کسی چند وصی برای خود معیّن کنـد، چنـانچه اجـازه داده باشـد که هر کـدام به تنهایی به وصـیّت عمل کننـد، لازم نیست در انجام وصـیّت از یکـدیگر اجازه بگیرنـد و اگر اجازه نـداده باشـد - چه گفته باشـد که همه با هم به وصیّت عمل کننـد و چه نگفته باشـد - بایـد با نظر یکـدیگر به وصیّت عمل نماینـد و اگر حاضـر نشونـد که با یکـدیگر به وصیّت عمل کننـد و در تشـخیص مصـلحت اختلاف داشـته باشـند، در صورتی که تأخیر و مهلت دادن باعث شود که عمل به وصیّت معطّل بماند، حاکم شـرع آنها را مجبور می‌کند که تسـلیم نظر کسی شونـد که صـلاح را تشـخیص دهد و اگر اطاعت نکنند، به جای آنان دیگران را معیّن می‌نماید و اگر یکی از آنان قبول نکرد، یک نفر دیگر را به جای او تعیین می‌نماید. «مسأله ۳۳۱۷» اگر انسان از وصـیّت خود برگردد، مثلاً بگوید ثلث مالش را به کسی بدهند و بعد بگوید به او ندهند، وصـیّت باطل می‌شود و اگر وصیّت خود را تغییر دهد، مثل آن که قیّمی برای بچّه‌های خود معیّن کند و بعد دیگری را به جای او قیّم نمایـد، وصیّت اوّل او باطل می‌شود و باید به وصـیّت دوم او عمل نمایند. «مسأله ۳۳۱۸»اگر کاری کند که معلوم شود از وصیّت خود برگشـته، مثلاً خانه‌ای را که وصیّت کرده به کسـی بدهنـد، بفروشـد یا دیگری را برای فروش آن وکیل نماید، وصیّت باطل می‌شود. «مسأله ۳۳۱۹» اگر وصـیّت کند چیز معیّنی را به کسی بدهند و بعد وصیّت کند که نصف همان چیز را به دیگری بدهند، باید آن چیز را دو قسـمت کنند و به هر کدام از آن دو نفر یک قسمت آن را بدهند. «مسأله ۳۳۲۰» اگر کسی در مرضـی که با آن می‌میرد، مقـداری از مال خود را به کسـی ببخشـد و وصـیّت کنـد که بعـد از مردن او هم مقداری به کس دیگری بدهند، آنچه را که در حال زندگی بخشـیده، از اصل مال است و احتیاج به اذن ورثه ندارد و چیزی را که وصیّت کرده، اگر زیادتر

از ثلث باشد زیادیِ آن محتاج به اذن ورثه است. «مسأله ۳۳۲۱» اگر وصیّت کند که ثلث مال او را نفروشند و منافع آن را به مصرفی برسانند، باید مطابق گفته او عمل نمایند. «مسأله ۳۳۲۲» اگر در مرضی که با آن می‌میرد، بگوید مقداری به کسی بدهکار است، چنانچه متّهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است، باید مقداری را که معیّن کرده از ثلث مال او بدهند و اگر متّهم نباشد، باید از اصل مال او بدهند. «مسأله ۳۳۲۳» کسی که انسان وصیّت می کند که چیزی به او بدهند، باید هنگام وصیّت وجود داشته باشد، پس اگر وصیّت کند به بچّه‌ای که ممکن است فلان زن حامله شود چیزی بدهند، باطل است؛ ولی اگر وصیّت کند به بچّه‌ای که در شکم مادر است چیزی بدهند - اگرچه هنوز روح نداشته باشد - وصیّت صحیح است، پس اگر زنده به دنیا آمد، باید آنچه را که وصیّت کرده به او بدهند و اگر مرده به دنیا آمد، وصیّت باطل می‌شود و آنچه را که برای او وصیّت کرده، ورثه میان خودشان قسمت می کنند. «مسأله ۳۳۲۴» کاری که برای آن وصیّت می کند، باید جایز و حلال باشد، پس اگر وصیّت کند پولی را صرف کمک به ظالم یا ترویج باطل نمایند، وصیّت او صحیح نیست. «مسأله ۳۳۲۵» اگر انسان بفهمد کسی او را وصیّ کرده، چنانچه به اطّلاع وصیّت کننده برساند که برای انجام وصیّت او حاضر نیست، لازم نیست بعد از مردن او به وصیّت عمل کند؛ ولی اگر پیش از مردن او نفهمد که او را وصیّ کرده یا بفهمد و به او اطّلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیّت حاضر نیست، بنابر احتیاط واجب باید وصیّت او را انجام دهد و همچنین اگر وصیّ پیش از مرگ هنگامی متوجّه شود که بیمار به واسطه شدّت بیماری نتواند به دیگری وصیّت کند، احتیاط واجب آن است که وصیّت را قبول نماید. «مسأله ۳۳۲۶» اگر کسی که وصیّت کرده بمیرد، وصیّ نمی‌تواند دیگری را برای انجام کارهای میّت معیّن کند و خود از کار کناره گیری نماید، ولی اگر بداند مقصود میّت این نبوده که خود وصی آن کار را انجام دهد بلکه مقصود او فقط انجام کار بوده، می‌تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید. «مسأله ۳۳۲۷» اگر کسی دو نفر را وصی کند، چنانچه یکی از آن دو بمیرد یا دیوانه یا کافر شود، در صورتی که هر دو مستقلّاً وصی نباشند، حاکم شرع یک نفر دیگر را به جای او معیّن می کند و اگر هر دو بمیرند یا دیوانه یا کافر شوند، حاکم شرع دو نفر دیگر را معیّن می کند، ولی اگر یک نفر بتواند وصیّت را عملی کند، معیّن کردن دو نفر لازم نیست. «مسأله ۳۳۲۸» اگر وصیّ نتواند به تنهایی کارهای میّت را انجام دهد، حاکم شرع برای کمک او یک نفر دیگر را معیّن می کند. «مسأله ۳۳۲۹» اگر مقداری از مال میّت در دست وصی تلف شود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده و یا تعدّی نموده باشد - مثلاً میّت وصیّت کرده باشد که فلان مقدار به فقرای فلان شهر بده و او مال را به شهر دیگر برده و در راه از بین رفته باشد - ضامن است و اگر کوتاهی نکرده و تعدّی هم ننموده باشد، ضامن نیست. «مسأله ۳۳۳۰» هرگاه انسان کسی را وصیّ کند و بگوید که: «اگر آن فرد از دنیا رفت، فلانی وصی باشد»، بعد از آن که وصیّ اوّل مُرد، وصیّ دوم باید کارهای میّت را انجام دهد. «مسأله ۳۳۳۱» واجبات مالی الهی، مانند حجّی که بر میّت واجب است و بدهکاری و حقوقی که مثل خمس و زکات و مظالم، ادا کردن آنها واجب می‌باشد و همچنین بدهی‌ها و حقوق مردم را، باید از اصل مال میّت بدهند، اگرچه میّت برای آنها وصیّت نکرده باشد. «مسأله ۳۳۳۲» اگر مال میّت از بدهی و حجّ واجب و حقوقی که مثل خمس و زکات و مظالم بر او واجب است بیشتر باشد، چنانچه وصیّت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند، باید به وصیّت او عمل کنند و اگر وصیّت نکرده باشد، آنچه می‌ماند مال ورثه است. «مسأله ۳۳۳۳» اگر مصرفی که میّت معیّن کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، وصیّت او در بیشتر از ثلث، در صورتی صحیح است که ورثه راضی باشند و اگر مدّتی بعد از مردن او هم اجازه بدهند، صحیح است. «مسأله ۳۳۳۴» اگر مصرفی را که میّت معیّن کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد و پیش از مردن او ورثه اجازه بدهند که وصیّت او عملی شود، بعد از مردن او نمی‌توانند از اجازه خود برگردند. «مسأله ۳۳۳۵» اگر کسی وصیّت کند از یک سوم دارایی او خمس، زکات یا بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و نیز کارهای مستحبّی هم مثل اطعام به فقرا انجام دهند، باید اوّل به واجبات - خواه مالی باشد یا بدنی - عمل نمایند و در بین واجبات هم ترتیب معتبر نیست و اگر وصیّت او به ترتیب باشد، باید در واجبات به همان ترتیب عمل کنند و آنچه را مقدّم است -

اگرچه واجب بـدنی باشـد – اوّل انجام دهنـد، پس اگر یک سوم دارایی او برای تمام آن کافی باشـد، بایـد به تمام آن عمل شود و چنانچه کافی نباشد، اگر باقی‌مانده تماماً یا قسمتی واجب مالی باشد، باید از اصل مال بدهند و اگر باقی‌مانده تماماً یا قسمتی واجب بـدنی باشد، لازم نیست به آن عمل کنند و در صورتی که وصیّت او به ترتیب نباشد، باز باید نخست واجبات مالی و بدنی را انجام دهنـد و بین واجبات هم ترتیب نیست و اگر ثلث مال از مقدار مورد نیاز واجبات مالی و بدنی کمتر باشد، ثلث را بین واجب مالی و بـدنی به نسبت تقسیم کنند و باقی‌مانده واجب مالی را از اصل مال بدهند و باقی‌مانده واجب بدنی را لازم نیست عمل نمایند و در هر صورت عمـل به مستحبّات هنگـامی واجب است که ثلث، علاوه بر واجبات، برای آن هم وافی باشـد. «مسأله ۳۳۳۶» اگر وصیّت کند که بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبّی هم انجام دهند، چنانچه وصیّت نکرده باشد که اینها را از ثلث بدهند، باید بدهی او را از اصل مال بدهند و اگر چیزی زیاد آمد، ثلث آن را به مصرف نماز و روزه و کارهای مستحبّی که معیّن کرده برساننـد و در صورتی که ثلث کافی نباشـد، اگر ورثه اجازه بدهنـد، باید وصیّت او عملی شود و اگر اجازه ندهند، باید نماز و روزه را از ثلث بدهنـد و اگر چیزی زیاد آمـد، به مصـرف کارهای مسـتحبّی که معیّن کرده برسانند. «مسأله ۳۳۳۷» اگر برای مخارج عزاداری خود وصیّت نکرده باشد، نمی‌توان از سـهم ورثه صـغیر بابت مخارج چیزی برداشت، ولی ورثه بالغ او می‌توانند از سهم خودشان بپردازنـد. «مسأله ۳۳۳۸» اگر کسـی بگویـد که: «میّت وصـیّت کرده فلان مبلغ را به من بدهنـد»، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصـدیق کننـد یا سوگنـد بخورد و یک مرد عادل هم گفته او را تصـدیق نمایـد، یا یک مرد عادل و دو زن عادل یا چهار زن عادل به گفته او شـهادت دهنـد، بایـد مقـداری را که مدّعی می‌گوید به او بدهند و اگر یک زن عادل شـهادت بدهد، باید یک چهارم چیزی را که مطالبه می‌کنـد به او بدهنـد و اگر دو زن عادل شـهادت دهنـد، نصف آن را و اگر سه زن عادل شـهادت دهنـد، بایـد سه چهارم آن را به او بدهنـد و نیز اگر دو مرد کافر ذمّی که در دین خود عادلند گفته او را تصدیق کنند، در صورتی که میّت ناچار بوده است که وصـیّت کند و مرد و زن عادلی هم در هنگام وصیّت نبوده، باید چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند. «مسأله ۳۳۳۹» کسـی که سرپرست اولاد صغیر میّت شده و وصیّت کننده برای او اجرتی معیّن نکرده – فقیر باشد یا غنی – می‌تواند از اموال صغیر برای خدمات و کارهای خود اجرت مناسب را بردارد، هر چند برداشـتن اجرت در صورتی که غنی باشد خلاف احتیاط است. «مسأله ۳۳۴۰» وصـی در رابطه بـا برداشـتن اجرت از مـال میّت یکی از چنـد صورت را دارد: اوّل: اگر مورد وصـیّت انجام معاملات باشـد، چنـانچه وصـیّت کننـده اجرتی برای وصـی تعیین نکرده و وصـی هم آن را به طور مجّانی قبول کرده باشـد، عمل به وصـیّت واجب است و حق نـدارد برای عمـل کردن به آن اجرتی از مال میّت بردارد و اگر برای او اجرتی معیّن کرده یا وصـی آن را مجّانی قبول نکرده باشـد، اجرت آن را طلبکـار است. دوم: اگر مورد وصـیّت، انجام عبادات – نظیر حـجّ و نماز و روزه – برای میّت باشـد، چنـانچه وصـیّ در زمـان حیات میّت انجام آن را به طور مجّانی قبول کرده باشـد، بایـد به همان نحو عمل کنـد و اگر انجام آن را با اجرت قبول کرده باشد، یکی از دو حالت را دارد: الف – وصیّت کننده اجرت انجام آنها را معیّن کرده باشد که در این صورت، در حکم اجاره است و وصـی باید طبق مفاد وصیّت عمل نماید و اجرت معیّن را از مال میّت بردارد. ب – وصیّت کننده اجرت آن را به طور نامعیّن قرار داده باشـد که در این صورت، در حکم اجاره باطل بوده و بعیـد نیست وصـیّ بتوانـد اجرت معمولی کار خود را از مـال میّت بردارد. سوم: اگر وصـیّت به شـکل جُعاله باشـد – به عنوان مثال وصـیّت کننـده گفته باشـد: «هر کس پس از مرگ من از طرف من حـجّ بجا آورد فلان مبلغ از دارایی من مال او باشد» – وصـیّ به همان اندازه که مقرّر شده مسـتحقّ اجرت می‌باشد. «مسأله ۳۳۴۱» اگر کسـی بگوید: «من وصیّ میّتم که مال او را به مصرفی برسانم» یا «میّت مرا قیّم بچّه‌های خود قرار داده است»، در صورتی بایـد حرف او را قبول کرد که دو مرد عادل گفته او را تصدیق نمایند. «مسأله ۳۳۴۲» اگر وصیّت کند چیزی را به کسی بدهند و آن کس پیش از آن که قبول یا رد نمایـد بمیرد، تا وقتی ورثه او وصـیّت را رد نکرده‌انـد، می‌توانند آن چیز را قبول نمایند، ولی این در صورتی است که مراد وصـیّت کننده شـخص موصـی له نباشد و وصـیّت کننده از وصیّت خود برنگردد وگرنه ورثه حقّی به آن چیز

ندارند. «مسأله ۳۳۴۳» اگر وصیّ بعضی از مصارف وصیّت را فراموش کند باید تحقیق کند تا حدّ امکان موارد آن را بیابد و در صورت عدم امکان، باید آن مقدار را به مصرف خیرات و کارهای نیک برساند.

ارث

احکام اِرث

«مسأله ۳۳۴۴» اسباب ارث، یعنی رابطه‌ای که موجب ارث بردن از میّت می‌شود، سه چیز است: اوّل: «خویشاوندی نَسبی» که خود به سه دسته تقسیم می‌شود و تفصیل آن در مسأله بعدی بیان می‌شود. دوم: «خویشاوندی سببی»، یعنی رابطه‌ای که به سبب نکاح دائم ایجاد می‌شود و به وسیله آن زن و شوهر از یکدیگر ارث می‌برند. سوم: «وِلاء» که به وسیله آن کسی که بر دیگری یک نوع ولایت دارد، در صورت نبودن خویشاوندان نسبی و سببی، از او ارث می‌برد و آن بر سه قسم است: ۱ – «وِلاء عِتق» که موضوع آن در این زمان منتفی شده است. ۲ – «ضِمان جَریره»؛ یعنی این که انسان با کسی قرار می‌گذارد که در زندگی ضامن جنایات او باشد و در عوض از او ارث ببرد. ۳ – «امامت» که به واسطه آن امام مسلمین در برخی از صور که بیان خواهد شد، از میّت ارث می‌برد. «مسأله ۳۳۴۵» کسانی که به واسطه خویشاوندی نسبی ارث می‌برند، سه طبقه هستند: طبقه اوّل: پدر و مادر و فرزندان میّت و با نبودن فرزندان، اولاد آنها هر چه پایین روند هر کدام آنان که به میّت نزدیک‌تر باشد ارث می‌برد و تا یک نفر از این طبقه وجود داشته باشد، طبقه دوم ارث نمی‌برند. طبقه دوم: جدّ، یعنی پدر بزرگ و پدر او هر چه بالا رود و جدّه، یعنی مادر بزرگ و مادر او هر چه بالا رود، پدری باشند یا مادری و خواهر و برادر و با نبودن برادر و خواهر، اولاد ایشان هر کدام آنان که به میّت نزدیک‌تر باشد ارث می‌برد و تا یک نفر از این طبقه وجود داشته باشد، طبقه سوم ارث نمی‌برند. طبقه سوم: عمو و عمّه و دایی و خاله هر چه بالا روند و فرزندان آنان هر چه پایین روند و تا یک نفر از عموها و عمّه‌ها و دایی‌ها و خاله‌های میّت زنده باشند، فرزندان آنان ارث نمی‌برند، ولی اگر میّت عموی پدری و پسر عموی پدر و مادری داشته باشد و غیر از اینها وارثی نداشته باشد، ارث به پسر عموی پدر و مادری می‌رسد و عموی پدری ارث نمی‌برد. «مسأله ۳۳۴۶» اگر عمو و عمّه و دایی و خاله خود میّت و فرزندان آنان و اولادِ فرزندان آنان وجود نداشته باشند، عمو و عمّه و دایی و خاله پدر و مادر میّت ارث می‌برند و اگر اینها نباشند، فرزندان آنها ارث می‌برند و اگر اینها هم نباشند، عمو و عمّه و دایی و خاله جد و جدّه میّت و اگر اینها نباشند، فرزندان آنها ارث می‌برند. «مسأله ۳۳۴۷» زن و شوهر به تفصیلی که بعد گفته می‌شود، از یکدیگر ارث می‌برند.

ارث طبقه اوّل

«مسأله ۳۳۴۸» اگر وارث میّت فقط یک نفر از طبقه اوّل باشد، مثلاً «پدر» یا «مادر» یا «یک پسر» یا «یک دختر» باشد، همه مالِ میّت به او می‌رسد و اگر «چند پسر» یا «چند دختر» باشند، همه مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر «یک پسر و یک دختر» باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، دو قسمت را پسر و یک قسمت را دختر می‌برد و اگر «چند پسر و چند دختر» باشند، مال را به گونه‌ای قسمت می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر ارث ببرد؛ مثلاً اگر شش هزار تومان به ارث مانده باشد و میّت پنج پسر و دو دختر داشته باشد، به هر دختر پانصد تومان و به هر پسر هزار تومان می‌رسد. «مسأله ۳۳۴۹» اگر وارث میّت فقط «پدر و مادر» او باشند، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت آن را پدر و یک قسمت را مادر می‌برد؛ ولی اگر میّت «دو برادر» یا «چهار خواهر» یا

«یک برادر و دو خواهر» داشته باشد که همه آنان پدری باشند - یعنی پدر آنان با پدر میّت یکی باشد، خواه مادر آنها هم با مادر میّت یکی باشد یا نه - اگرچه تا میّت پدر و مادر داشته باشد اینها ارث نمی‌برند، اما به واسطه بودن اینها، مادر یک ششم مال را می‌برد و بقیّه را به پدر می‌دهند. «مسأله ۳۳۵۰» اگر وارث میّت فقط «پدر و مادر و یک دختر» باشد، چنانچه میّت «دو برادر» یا «چهار خواهر» یا «یک برادر و دو خواهر» پدری نداشته باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند، پدر و مادر هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت آن را می‌برد و اگر «دو برادر» یا «چهار خواهر» یا «یک برادر و دو خواهر» پدری داشته باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، پدر و مادر هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت می‌برد و یک قسمت باقی‌مانده را چهار قسمت می‌کنند، یک قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می‌دهند؛ مثلاً اگر مال میّت را ۲۴ قسمت کنند، ۱۵ قسمت آن را به دختر و ۵ قسمت آن را به پدر و ۴ قسمت آن را به مادر می‌دهند. «مسأله ۳۳۵۱» اگر وارث میّت فقط «پدر و مادر و یک پسر» باشند، مال را شش قسمت می‌کنند، پدر و مادر هر کدام یک قسمت و پسر چهار قسمت آن را می‌برد و اگر «چند پسر» یا «چند دختر» باشند، آن چهار قسمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و اگر «پسر و دختر» باشند، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد. «مسأله ۳۳۵۲» اگر وارث میّت فقط «پدر و یک پسر» یا «مادر و یک پسر» باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر و پنج قسمت را پسر می‌برد و اگر چند پسر باشند، آن پنج قسمت را به طور مساوی بین خود تقسیم می‌کنند. «مسأله ۳۳۵۳» اگر وارث میّت فقط «پدر» یا «مادر» با «پسر و دختر» باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر می‌برد و بقیّه را طوری قسمت می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد. «مسأله ۳۳۵۴» اگر وارث میّت فقط «پدر و یک دختر» یا «مادر و یک دختر» باشد، مال را چهار قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر و بقیّه را دختر می‌برد. «مسأله ۳۳۵۵» اگر وارث میّت فقط «پدر و چند دختر» یا «مادر و چند دختر» باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند، یک قسمت را پدر یا مادر می‌برد و چهار قسمت را دخترها به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند. «مسأله ۳۳۵۶» اگر میّت فرزند نداشته باشد، نوه پسری او - اگرچه دختر باشد - سهم پسر میّت را می‌برد و نوه دختری او - اگرچه پسر باشد - سهم دختر میّت را می‌برد؛ مثلاً اگر میّت «یک پسر» از دختر خود و«یک دختر» از پسر خود داشته باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر می‌دهند. «مسأله ۳۳۵۷» مقصود از فرزندی که از انسان ارث می‌برد، بچّه‌ای است که از نطفه او متولّد شده باشد، خواه از زن دائم باشد یا موقّت؛ پس اگر کسی بچّه‌دار نشود و بچّه‌ای را از پرورشگاه یا از دیگران به فرزندی قبول کند، آن بچّه فرزند او نمی‌شود و از او ارث نمی‌برد، مگر این که در زمان حیات خود چیزی را به او ببخشد و جایز نیست شناسنامه او را نیز به نام خود بگیرد تا حکم اولاد نسبی بر او جاری شود، هر چند اصل عمل او از نظر عاطفی کار خوبی است و اجر و ثواب نیز دارد.

ارث طبقه دوم

«مسأله ۳۳۵۸» طبقه دوم از کسانی که به واسطه خویشاوندی نَسَبی ارث می‌برند، عبارتند از «جدّ»، یعنی پدر بزرگ و «جدّه»، یعنی مادربزرگ و «برادران» و «خواهران» میّت و اگر میّت، برادر و خواهر نداشته باشد، اولاد آنها ارث می‌برند. «مسأله ۳۳۵۹» اگر وارث میّت فقط «یک برادر» یا «یک خواهر» باشد، همه مال به او می‌رسد و اگر «چند برادر» یا «چند خواهر» پدر و مادری باشد، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر «برادر و خواهر پدر و مادری» با هم باشند، هر برادری دو برابر خواهر می‌برد؛ مثلاً اگر «دو برادر و یک خواهر پدر و مادری» داشته باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند، هر یک از برادرها دو قسمت و خواهر یک قسمت آن را می‌برد. «مسأله ۳۳۶۰» اگر میّت «برادر و خواهر پدر و مادری» داشته باشد، «برادر یا خواهر پدری» که از مادر با میّت جدا است ارث نمی‌برد و اگر برادر و خواهر پدر و مادری نداشته باشد، چنانچه فقط «یک خواهر» یا «یک برادر» پدری داشته باشد، همه

مال به او می‌رسد و اگر «چند برادر» یا «چند خواهرِ پدری» داشته باشد، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر «برادر و خواهر پدری» داشته باشد، هر برادری دو برابر خواهر می‌برد. «مسأله ۳۳۶۱» اگر وارث میّت فقط «یک خواهر» یا «یک برادرِ» مادری باشد که از پدر با میّت جدا است، همه مال به او می‌رسد و اگر «چند برادر مادری» یا «چند خواهر مادری» یا «چند برادر و خواهر مادری» باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود. «مسأله ۳۳۶۲» اگر میّت «برادر و خواهر پدر و مادری» و «برادر و خواهر پدری» و «یک برادر مادری» یا «یک خواهر مادری» داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برند و مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را به برادر یا خواهر مادری و بقیّه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر ارث می‌برد. «مسأله ۳۳۶۳» اگر میّت «برادر و خواهر پدر و مادری» و «برادر و خواهر پدری» و «برادر و خواهر مادری» داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برند و مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیّه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر ارث می‌برد. «مسأله ۳۳۶۴» اگر وارث میّت فقط «برادر و خواهر پدری» و «یک برادر مادری» یا «یک خواهر مادری» باشد، مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می‌برد و بقیّه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر ارث می‌برد. «مسأله ۳۳۶۵» اگر وارث میّت فقط «برادر و خواهر پدری» و چند «برادر و خواهر مادری» باشد، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیّه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر ارث می‌برد. «مسأله ۳۳۶۶» اگر وارث میّت فقط «برادر و خواهر و زن» او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که در «ارث زن و شوهر» گفته می‌شود می‌برد و خواهر و برادر به نحوی که در مسائل گذشته گفته شد، ارث خود را می‌برند و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط «خواهر و برادر و شوهر» او باشد، شوهر نصف مال را می‌برد و خواهر و برادر به نحوی که در مسائل گذشته گفته شد، ارث خود را می‌برند؛ ولی با ارث بردن زن یا شوهر، از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی‌شود و از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می‌شود؛ مثلاً اگر وارث میّت «شوهر و برادر و خواهر مادری» و «برادر و خواهر پدر و مادری» او باشد، نصف مال به شوهر می‌رسد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می‌دهند و آنچه می‌ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است، پس اگر همه مال او شش هزار تومان باشد، سه هزار تومان به شوهر و دو هزار تومان به برادر و خواهر مادری و یک هزار تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند. «مسأله ۳۳۶۷» اگر میّت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولاد آنها می‌دهند و سهم برادرزاده و خواهر زاده مادری به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و از سهمی که به برادرزاده و خواهرزاده پدری یا پدر و مادری می‌رسد، هر پسری دو برابر دختر می‌برد. «مسأله ۳۳۶۸» اگر وارث میّت فقط «یک جدّ» یا «یک جدّه» باشد، چه پدری باشد و چه مادری، همه مال به او می‌رسد و با بودن جدّ میّت، پدر جدّ او ارث نمی‌برد. «مسأله ۳۳۶۹» اگر وارث میّت فقط «جدّ و جدّه پدری» باشد، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت را جدّ و یک قسمت را جدّه می‌برد و اگر «جدّ و جدّه مادری» باشد، مال را به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند. «مسأله ۳۳۷۰» اگر وارث میّت فقط «یک جدّ» یا «جدّه پدری» و «یک جدّ» یا «جدّه مادری» باشد، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت را جدّ یا جدّه پدری و یک قسمت را جدّ یا جدّه مادری می‌برد. «مسأله ۳۳۷۱» اگر وارث میّت «جدّ و جدّه پدری» و «جدّ و جدّه مادری» باشد، مال سه قسمت می‌شود، یک قسمت آن را جدّ و جدّه مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و دو قسمت آن را به جدّ و جدّه پدری می‌دهند و جدّ دو برابر جدّه می‌برد. «مسأله ۳۳۷۲» اگر وارث میّت فقط «زن و جدّ و جدّه پدری» و «جدّ و جدّه مادری» او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که در مسأله ۳۳۹۱ به بعد گفته می‌شود می‌برد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به جدّ و جدّه مادری می‌دهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند و بقیّه را به جدّ و جدّه پدری می‌دهند و جدّ دو برابر جدّه می‌برد و اگر وارث میّت «شوهر و جدّ و جدّه» باشد، شوهر نصف مال را می‌برد و جدّ و جدّه به دستوری که در مسائل گذشته گفته شد، ارث خود را می‌برند. «مسأله

۳۳۷۳» اگر وارث میّت «پـدر بزرگ» یـا «مـادر بزرگ» یـا هر دوی آنـان بـا «برادر» یـا «خـواهر» و یـا هر دو و یـا بـا «برادرزاده» یا «خواهرزاده» و یـا هر دو باشـند، در همه این موارد پـدربزرگ حکم یک برادر و مادربزرگ حکم یک خواهر را برای میّت دارنـد، ولی مانع از ارث بردن برادرزاده و خواهرزاده نمی‌شوند.

ارث طبقه سوم

«مسأله ۳۳۷۴» طبقه سوّم، «عمو، عمّه، دایی، خاله و فرزندان آنان» هسـتند به تفصـیلی که گفته شد که اگر از طبقه اوّل و دوم کسـی نباشد، اینها ارث می‌برند. «مسأله ۳۳۷۵» اگر وارث میّت فقط «یک عمو» یا «یک عمّه» باشـد – چه پـدر و مادری باشد، یعنی با پدر میّت از یک پدر و مادر باشـند یا پدری باشد یا مادری – همه مال به او می‌رسد و اگر «چند عمو» یا «چند عمّه» باشد و همه پدری و مادری یا همه پدری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر «عمو و عمّه» هر دو باشند و همه پدر و مادری یا همه پدری باشـند، عمو دو برابر عمّه می‌برد؛ مثلاً اگر وارث میّت «دو عمو و یک عمّه» باشد، مال را پنج قسـمت می‌کنند، یک قسمت را به عمّه می‌دهنـد و چهـار قسـمت را عموها به طور مساوی بین خودشان قسـمت می‌کننـد. «مسأله ۳۳۷۶» اگر وارث میّت فقـط «چند عموی مـادری» یـا «چنـد عمّه مـادری» باشـد، مال به طور مساوی بین آنان قسـمت می‌شود؛ ولی اگر فقط «چنـد عمو و عمّه مادری» داشـته باشـد، بنابر احتیاط واجب باید با هم صلح کنند. «مسأله ۳۳۷۷» اگر وارث میّت «عمو و عمّه» باشـد و بعضـی پدری و بعضـی مادری و بعضـی پدر و مادری باشـند، عمو و عمّه پدری ارث نمی‌برند؛ پس اگر میّت «یک عمو» یا «یک عمّه مادری» داشـته باشد، مال را شـش قسـمت می‌کننـد، یک قسـمت را به عمو یا عمّه مادری و بقیّه را به عمو و عمّه پـدر و مادری می‌دهنـد و عموی پـدر و مادری دو برابر عمّه پدر و مادری ارث می‌برد و اگر هم عمو و هم عمّه مادری داشته باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، دو قسمت را به عمو و عمّه پدر و مادری می‌دهند و عمو دو برابر عمّه می‌برد و یک قسـمت را به عمو و عمّه مادری می‌دهند و احتیاط واجب آن است که عمو و عمه مادری در تقسیم با یکدیگر صلح کنند. «مسأله ۳۳۷۸» عمو یا عمه پدر و مادری، مانع از ارث بردن عمو و عمه پـدری می‌شود؛ ولی اگر میّت عمو و عمه پـدر و مادری نداشـته باشـد، ارث عمو و عمه پـدری مانند ارث عمو و عمه پدر و مادری محاسبه می‌شود. «مسأله ۳۳۷۹» اگر وارث میّت فقـط «یـک دایی» یـا «یک خاله» باشـد، همه مال به او می‌رسـد و اگر «دایی و خاله» باشـند و همه مادری باشـند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر همه پدر و مادری یا پدری باشند، احتیاط واجب آن است که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند. «مسأله ۳۳۸۰» اگر وارث میّت فقط «یک دایی یا یک خاله مادری» و «دایی و خاله پـدر و مادری» و «دایی و خاله پـدری» باشـد، دایی و خاله پـدری ارث نمی‌برنـد و مال را شـش قسـمت می‌کنند، یک قسـمت را به دایی یا خاله مادری می‌دهند و بقیّه را به دایی و خاله پدر و مادری می‌دهند و احتیاط واجب آن است که در تقسـیم با یکدیگر صـلح کنند. «مسأله ۳۳۸۱» اگر وارث میّت فقـط «دایی و خاله پـدری» و «دایی و خاله مادری» و «دایی و خاله پـدر و مادری» باشـد، دایی و خاله پـدری ارث نمی‌برنـد و بایـد مـال را سه قسـمت کننـد، یـک قسـمت آن را دایی و خاله مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌نمایند و بقیّه را به دایی و خاله پدر و مادری می‌دهند و احتیاط واجب آن است که اینان در تقسیم با یکدیگر صلح کنند. «مسأله ۳۳۸۲» دایی یا خاله پـدر و مادری، مانع از ارث بردن دایی و خاله پـدری می‌شود؛ ولی اگر میّت دایی و خاله پـدر و مادری نداشـته باشـد، ارث دایی و خاله پـدریماننـد ارث دایی و خاله پدر و مادری محاسـبه می‌شود. «مسأله ۳۳۸۳» اگر وارث میّت «یـک دایی یا یـک خـاله» و «یـک عمو یا یک عمّه» باشـد، مال را سه قسـمت می‌کننـد، یک قسـمت را دایی یا خاله و بقیّه را عمو یا عمّه می‌برد. «مسأله ۳۳۸۴» اگر وارث میّت «یـک دایی یا یک خاله» و «عمو» و «عمّه» باشـد، چنانچه عمو و عمّه، پـدر و مادری یا پـدری باشـند، مال را سه قسـمت می‌کنند، یک قسـمت را دایی یا خاله می‌برد و از بقیّه دو قسـمت به عمو و یک قسـمت به عمّه می‌دهند؛ بنابر این

اگر مال را نُه قسمت کنند، سه قسمت را به دایی یا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمّه می‌دهند. «مسأله ۳۳۸۵» اگر وارث میّت «یک دایی یا یک خاله» و «یک عمو یا یک عمّه مادری» و «عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری» باشد، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت آن را به دایی یا خاله می‌دهند و دو قسمت باقی‌مانده را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به عمو یا عمّه مادری و بقیّه را به عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می‌دهند و عمو دو برابر عمّه ارث می‌برد؛ بنابر این اگر مال را نُه قسمت کنند، سه قسمت را به دایی یا خاله و یک قسمت را به عمو یا عمّه مادری و پنج قسمت دیگر را به عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می‌دهند. «مسأله ۳۳۸۶» اگر وارث میّت «یک دایی یا یک خاله» و «عمو وعمّه مادری» و «عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری» باشد، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت را دایی یا خاله می‌برد و دو قسمت باقی‌مانده را سه سهم می کنند، یک سهم آن را به عمو وعمّه مادری می‌دهند که بنابر احتیاط واجب با هم مصالحه می کنند و دو سهم دیگر را بین عمو وعمّه پدر و مادری یا پدری قسمت می‌نمایند و عمو دو برابر عمّه می‌برد، بنابر این اگر مال را نُه قسمت کنند، سه قسمت آن سهم خاله یا دایی و دو قسمت سهم عمو و عمّه مادری و چهار قسمت سهم عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می‌باشد. «مسأله ۳۳۸۷» اگر وارث میّت «چند دایی و چند خاله» باشد که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند و «عمو و عمّه» هم داشته باشد، مال سه سهم می‌شود، دو سهم آن را به دستوری که در مسأله پیش گفته شد، عمو و عمّه بین خودشان قسمت می کنند و یک سهم آن را دایی‌ها و خاله‌ها، اگر مادری باشند، به طور مساوی بین خودشان تقسیم می‌نمایند، ولی اگر پدری یا پدر و مادری باشند، احتیاطاً باید با هم مصالحه کنند. «مسأله ۳۳۸۸» اگر وارث میّت «دایی یا خاله مادری» و «چند دایی و خاله پدر و مادری یا پدری» و «عمو و عمّه» باشد، مال سه سهم می‌شود، دو سهم آن را به دستوری که سابقاً گفته شد عمو و عمّه بین خودشان قسمت می کنند؛ پس اگر میّت یک دایی یا یک خاله مادری داشته باشد، یک سهم دیگر آن را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به دایی یا خاله مادری می‌دهند و بقیّه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می‌دهند که بنابر احتیاط واجب باید در تقسیم آن با هم صلح کنند و اگر چند دایی مادری یا چند خاله مادری یا هم دایی مادری و هم خاله مادری داشته باشد، آن یک سهم را سه قسمت می کنند، یک قسمت را دایی‌ها و خاله‌های مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیّه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می‌دهند که بنابر احتیاط واجب باید در تقسیم آن با هم صلح کنند. «مسأله ۳۳۸۹» اگر میّت عمو و عمّه و دایی و خاله نداشته باشد، مقداری که به عمو و عمّه می‌رسد، به فرزندان آنان و مقداری که به دایی و خاله می‌رسد، به فرزندان آنان داده می‌شود. «مسأله ۳۳۹۰» اگر وارث میّت «عمو و عمّه و دایی و خاله پدر» و «عمو و عمّه و دایی و خاله مادرِ» او باشند، مال سه سهم می‌شود، یک سهم آن مال عمو و عمّه و دایی و خاله مادر میّت است و دو سهم دیگر آن را به عمو و عمّه و دایی و خاله پدر میّت می‌دهند و طریقه تقسیم ارث در بین هر یک از عموها و عمه‌ها و خاله‌ها و دایی‌های پدر و مادر میّت، به همان ترتیبی است که در مسائل گذشته بیان شد.

ارث زن و شوهر از یکدیگر

«مسأله ۳۳۹۱» اگر زن دائمی بمیرد و فرزند نداشته باشد، نصف همه مال را شوهر او و بقیّه را ورثه دیگر می‌برند و اگر از آن شوهر یا از شوهر سابق فرزند داشته باشد، یک چهارم همه مال را شوهر و بقیّه را ورثه دیگر می‌برند. «مسأله ۳۳۹۲» اگر مردی بمیرد و فرزند نداشته باشد، یک چهارم مال او را زن و بقیّه را ورثه دیگر می‌برند و اگر از آن زن یا از زن دیگر فرزند داشته باشد، یک هشتم مال را زن و بقیِه را ورثه دیگر می‌برند و اگرچه بعید نیست گفته شود که: «زن از همه اموال ارث می‌برد، ولی زنی که از لحاظ سنی و داشتن یا نداشتن اولاد و جهات دیگر، مظنّه ماندن او در خانه مرد کم است، از زمین خانه‌ای که محل زندگی مرد و خانواده او بوده و قیمت آن زمین ارث نمی‌برد و نیز از خود هوایی آن، مثل بنا و درخت ارث نمی‌برد و فقط از قیمت هوایی ارث

می‌برد و همچنین از زمین‌ها و خانه‌های دیگر مرد که به عنوان سرمایه او محسوب می‌شدند و نه محل زندگی خانواده‌اش، ارث می‌برد»؛ ولی احتیاط واجب آن است که بقیه ورثه با زن در مورد زمین‌ها و خانه‌هایی که محل زندگی مرد و خانواده‌اش بوده، مصالحه نمایند. «مسأله ۳۳۹۳» اگر زنی بمیرد و جز شوهر هیچ وارثی نداشته باشد، همه مال او به شوهر می‌رسد و اگر مردی بمیرد و جز زن وارث دیگری نداشته باشد، یک چهارم مال به زن می‌رسد و بقیّه مال امام مسلمین است که در زمان غیبت به فقیه جامع‌الشرایط داده می‌شود. «مسأله ۳۳۹۴» بنابر این قول که زن از برخی از اموال شوهر ارث نمی‌برد، اگر بخواهد در چیزهایی که از آنها ارث نمی‌برد تصرّف کند، باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد و نیز ورثه تا سهم زن را نداده‌اند، بنابر احتیاط واجب نباید در بنا و چیزهایی که زن از قیمت آنها ارث می‌برد، بدون اجازه او تصرّف کنند و چنانچه پیش از دادن سهم زن اینها را بفروشند، در صورتی که زن معامله را اجازه دهد، صحیح و گرنه نسبت به سهم او باطل است. «مسأله ۳۳۹۵» اگر بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند، باید حساب کنند که اگر آنها بدون اجاره در زمین بمانند تا از بین بروند، چقدر ارزش دارند و سهم زن را از آن قیمت بدهند. «مسأله ۳۳۹۶» اگر میّت بیش از یک زن دائم داشته باشد، چنانچه فرزند نداشته باشد، باید یک چهارم مال و اگر فرزند داشته باشد، باید یک هشتم مال را به شرحی که گفته شد به طور مساوی بین زنان او قسمت کنند، اگرچه شوهر با هیچ یک از آنان یا بعض آنان نزدیکی نکرده باشد، ولی اگر در مرضی که با آن از دنیا رفته، زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده باشد، آن زن از او ارث نمی‌برد و حقّ مهر هم ندارد. «مسأله ۳۳۹۷» اگر زن در حال بیماری شوهر کند و به همان بیماری بمیرد، شوهرش اگرچه با او آمیزش نکرده باشد، از او ارث می‌برد. «مسأله ۳۳۹۸» اگر زن را - به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد - طلاق رجعی بدهد، هر یک از زن یا شوهر اگر در بین عدّه زن بمیرد، دیگری از او ارث می‌برد؛ ولی اگر بعد از گذشتن عدّه رجعی یا در عدّه طلاق بائن یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی‌برد. «مسأله ۳۳۹۹» اگر شوهر در حال بیماری زن خود را طلاق دهد و پیش از تمام شدن دوازده ماه قمری بمیرد، زن با سه شرط از او ارث می‌برد: اوّل: آن که زن در این مدّت شوهر دیگری نکرده باشد. دوم: زن به واسطه بی‌میلی به شوهر، مالی به او نداده باشد که به طلاق دادن راضی شود، بلکه اگر چیزی هم به شوهر ندهد، ولی طلاق به تقاضای زن باشد، باز هم ارث بردن او اشکال دارد. سوم: شوهر در همان مرضی که زن را طلاق داده، به واسطه آن بیماری یا به جهت دیگری بمیرد؛ پس اگر از آن بیماری خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی‌برد. «مسأله ۳۴۰۰» لباس یا چیزهایی که مرد به زن بخشیده است، بعد از طلاق یا وفات شوهر جزء اموال زن است؛ ولی اگر لباس یا مانند آن را مرد به زن نبخشیده باشد بلکه برای پوشیدن و استفاده زنِ خود گرفته باشد، اگرچه زن آن را پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر، جزء اموال شوهر است. «مسأله ۳۴۰۱» اگر به واسطه وجود زن یا شوهر نقصی در سهام ورثه پدید آید، از سهم «زن» و «شوهر» و «مادر» و «برادران و خواهران مادری» و «پدر بزرگ و مادر بزرگ مادری» و «دایی‌ها» و «خاله‌ها» چیزی کسر نمی‌شود، بلکه آنان تمام سهام خود را از اصل مال می‌برند و نقص وارد شده از سهام «پدر» و «برادران و خواهران پدر و مادری یا پدری» و «پدر بزرگ و مادر بزرگ پدری» و «عموها» و «عمّه‌ها» کسر می‌شود. «مسأله ۳۴۰۲» در ازدواج موقّت بین زن و شوهر ارث نیست مگر این که در ضمن عقد شرط کنند که از یکدیگر ارث ببرند و یا فقط مرد از زن و یا فقط زن از مرد ارث ببرد؛ ولی فرزندی که از ازدواج موقّت به دنیا می‌آید، مانند فرزندان زن دائم ارث می‌برد.

مسائل متفرّقه ارث

«مسأله ۳۴۰۳» «قرآن»، «انگشتر» و «شمشیر» میّت و «لباسی که میّت پوشیده یا برای پوشیدن گرفته و دوخته است» - اگرچه نپوشیده باشد - متعلّق به پسر بزرگ‌تر است و اگر میّت از این چهار چیز بیشتر از یکی داشته باشد، مثلاً دو قرآن یا دو انگشتر داشته باشد،

چنانچه مورد استفاده باشد یا برای استفاده مهیّا شده باشد، متعلّق به پسر بزرگ‌تر است. «مسأله ۳۴۰۴» اگر پسر بزرگ میّت بیش از یکی باشد – مثلاً از دو زن او در یک زمان دو پسر به دنیا آمده باشد – باید لباس و قرآن و انگشتر و شمشیر میّت را به طور مساوی بین خودشان تقسیم کنند. «مسأله ۳۴۰۵» اگر پسر بزرگ‌تر میّت پیش از او مرده باشد، اشیای نامبرده را به بزرگ‌ترین پسری که هنگام درگذشت میّت زنده است می‌دهند. «مسأله ۳۴۰۶» اگر میّت بدهی داشته باشد، چنانچه بدهیِ او به اندازه مال او یا زیادتر باشد، باید چهار چیزی را هم که مال پسر بزرگ‌تر است و در مسأله پیش گفته شد، بابت بدهی او بدهند و اگر قرضش کمتر از مال او باشد، بنابر احتیاط واجب باید از آن چهار چیزی هم که به پسر بزرگ‌تر می‌رسد به نسبت به قرض او بدهند؛ مثلاً اگر همه دارایی او شصت هزار تومان باشد و به مقدار بیست هزار تومان آن از چیزهایی باشد که مال پسر بزرگ‌تر است و سی هزار تومان هم قرض داشته باشد، بنابر احتیاط واجب پسر بزرگ باید به مقدار ده هزار تومان از آن چهار چیز را بابت قرض میّت بدهد. «مسأله ۳۴۰۷» مسلمان از کافر ارث می‌برد، ولی کافر، اگرچه پدر یا پسر میّت باشد، از او ارث نمی‌برد. «مسأله ۳۴۰۸» اگر کافر بمیرد و وارث مسلمان داشته باشد، همه ارث او به وارث مسلمان می‌رسد، هرچند جزء دسته دوم یا سوم باشد؛ ولی اگر وارث مسلمانی نداشته باشد، ارث او به وارث کافر می‌رسد، لکن کافر «مُرْتَد» در این جهت حکم مسلمان را دارد که ارث او به وارث کافر نمی‌رسد، بلکه اگر وارث مسلمان نداشته باشد، ارث او مال امام مسلمین است. «مسأله ۳۴۰۹» اگر کسی یکی از خویشان خود را عمداً و به ناحق بکشد، از او ارث نمی‌برد، ولی اگر از روی خطا باشد، مثل آن که سنگ به هوا بیندازد و اتّفاقاً به یکی از خویشان او بخورد و او را بکُشد، از او ارث می‌برد، ولی از دیه قتل ارث نمی‌برد. «مسأله ۳۴۱۰» قاتل علاوه بر آن که خود ارث نمی‌برد، مانع از ارث بردن دیگران نیز نمی‌شود، بنابر این اگر به عنوان مثال فرزندی پدر خود را عمداً و به ناحق بکشد و میّت فرزند دیگری نداشته باشد، خود قاتل ارث نمی‌برد، ولی فرزندان او ارث می‌برند و اگر کسی از دسته اوّل وجود نداشته باشد، دسته دوم ارث می‌برند و اگر دسته دوم هم وجود نداشته باشد، دسته سوم ارث می‌برند. «مسأله ۳۴۱۱» هرگاه بخواهند ارث را تقسیم کنند، در صورتی که میّت بچّه‌ای داشته باشد که در شکم مادر باشد و در طبقه او وارث دیگری هم مانند اولاد و پدر و مادر باشند، برای بچّه‌ای که در شکم است و اگر زنده به دنیا بیاید ارث می‌برد، سهم دو پسر را کنار می‌گذارند، ولی اگر احتمال بدهند که بیشتر باشد، مثلاً احتمال بدهند که زن به سه بچّه حامله باشد، سهم سه پسر را کنار می‌گذارند و چنانچه مثلاً یک پسر یا یک دختر به دنیا آمد، زیادی را ورثه بین خودشان تقسیم می‌کنند. «مسأله ۳۴۱۲» اگر کسی از دو راه با میّت خویشاوندی داشته باشد، در صورتی که مانعی برای ارث بردن از هر دو طریق وجود نداشته باشد یا یکی مانع از طریق دیگری نگردد، از هر دو راه از او ارث می‌برد، بنابر این اگر زن و شوهر با یکدیگر خویشاوند باشند، علاوه بر ارث زن و شوهری، از جهت خویشاوندی نیز ارث می‌برند، از باب مثال اگر مردی بمیرد و زن او دختر عموی او باشد و وارث او فرزندان عمو باشند، زن از دو جهت ارث می‌برد. «مسأله ۳۴۱۳» اگر میّت هیچ وارثی نداشته باشد، همه مال او متعلّق به امام مسلمین است که در زمان غیبت باید به فقیه جامع‌الشرایط پرداخت شود. «مسأله ۳۴۱۴» اگر زمان درگذشت اشخاصی که از هم ارث می‌برند و تقدّم و تأخّر مرگ آنان معلوم نباشد، اشخاص مزبور از یکدیگر ارث نمی‌برند و همچنین است اگر تاریخ مرگ یکی معلوم و دیگری مجهول باشد؛ ولی اگر دو یا چند نفر که از یکدیگر ارث می‌برند، با هم غرق شوند و یا زیر آوار بمانند و با هم بمیرند و معلوم نشود کدام یک از آنان اوّل مرده است، همه از یکدیگر نسبت به آنچه قبل از مردن داشته‌اند ارث می‌برند و آنچه را که از یکدیگر ارث می‌برند، به سایر ورثه آنان منتقل می‌شود و اگر یکی از آنان دارایی داشته باشد و دیگری نداشته باشد، کسی که مال ندارد از دیگری ارث می‌برد و در صورتی که به سبب حوادث دیگری مانند تصادف اتومبیل یا سقوط هواپیما از دنیا رفته باشند، بنابر اقوی همین حکم جاری می‌شود. «مسأله ۳۴۱۵» حقوقی که به خانواده بازنشستگان پرداخت می‌شود، اگر پس‌انداز دوران خدمت باشد، جزء ترکه میّت بوده و پس از ادای دَین و وصیّت به همه وارثان می‌رسد و آنچه که از طرف خود اداره یا اداره بیمه پس از مرگ می‌دهند، تابع مقرّرات است و به هر کس

بدهند مال او می‌شود. «مسأله ۳۴۱۶» اگر وارث، خُنْثای مشکل باشد – به گونه‌ای که با هیچ یک از نشانه‌های تعیین شده، مرد یا زن بودن او مشخّص نشود – نصف ارث یک مرد و نصف ارث یک زن را به او می‌دهند.

استفتائات

خمس

{خمس و وجوب آن}

[۱۳۶۰] سؤال ۱: خمس و زکـات، به عین امـوال مکلّـف تعلّق می گیرد یـا بر ذمّه او می‌آیـد؟ پاسـخ: خمس و زکـات، هر دو حقّی هستند که به مالیت اموال تعلّق می گیرند، نه به عین اموال و قابلیت انتقال به ذمّه را دارند. [۱۳۶۱] سؤال ۲: با توجه به این که خمس از ضـروریات دین است و منکر آن، مرتد محسوب می‌شود، اگر شخصـی اعلام نماید سـهم امام‌علیه السـلام که نصف خمس است، در زمـان غیبت امام‌علیه السـلام نبایـد پرداخت شود، آیا این شـخص، منکر ضـروری دین محسوب می‌شود و حکم کافر بر او جاری است یـا خیر؟ پاسخ: انکـار نمودن چیزی از طرف منکر، با اعتقاد به این که آن چیز جزء دین است و انکارش باعث انکار توحیـد و نبوت می‌شود، موجب کفر و ارتـداد است، وگرنه موجب کفر و ارتداد نمی‌شود. [۱۳۶۲] سؤال ۳: حکم شخصی که خمس خود را نمی‌دهد و یا در پرداخت آن سـستی به خرج می‌دهد، از نظر خدا و رسول او چیست؟ پاسخ: معصـیت نموده و تصرّفش در مالی که خمس آن را نـداده، جـایز نیست، مگر این که به ذمّه خود بگیرد که خمس را بدهـد که در این صورت، تصـرّف در آن مـال جـایز است. [۱۳۶۳] سؤال ۴: عـده‌ای گمـان می کننـد که سـادات نبایـد خمس پرداخت کننـد و فقط خمس را دریافت می کننـد. آیا این مطلب، صـحیح است یـا خیر؟ پاسـخ: سـادات و غیر سـادات در مسأله وجوب پرداخت خمس فرقی ندارنـد. [۱۳۶۴] سؤال ۵: شروع وجوب خمس از چه زمانی است؟ پاسـخ: از زمان حصول ربح و درآمد برای مکلّف، خمس به آن تعلّق می گیرد و برای پرداخت تا یک سال فرصت دارد، مگر این که در طول سال آن را در مؤونه مصـرف کرده باشـد که در این صورت پرداخت خمس آن واجب نیست. [۱۳۶۵] سؤال ۶: اگر فردی از مرجعی تقلیـد می کرده کـه خمس بعضـی از چیزهـا را واجب نمی‌دانسته و اکنـون از مرجعی تقلیـد می کنـد که خمس آن چیزها را واجب می‌داند، وظیفه فعلی او چیست؟ پاسخ: اگر عین مال مذکور موجود باشد و جزء مؤونه محسوب نشود، باید خمس آن را طبق تقلیدِ فعلی بپردازد و آنچه در سابق بوده و مصرف شده، اکنون نسبت به آن، تکلیف ندارد.

خمس اموال و هزینه‌های گوناگون

درآمد حاصل از معدن

[۱۳۶۶] سؤال ۷: چیزهـایی مثـل گـچ، آهـک، نفت و نمک که از زمین اسـتخراج شـده است، اگر معلوم باشـد که خمس آنها داده نشده است، آیا لازم است خمس آنها داده شود؟ و آیا اسـتخراج کردن توسط دولت یا اشخاص، اثری در حکم دارد یا خیر؟ پاسخ: اگر معـدن توسط افراد اسـتخراج شود، باید خمس آن پرداخت شود و اگر توسط دولت اسـتخراج شود، مؤمنین مجاز به تصـرّف در آنها می‌باشـند و لازم نیست خمس بپردازند. [۱۳۶۷] سؤال ۸: حکم پرداخت خمس، در خصوص معادن دولتی چیست؟ پاسـخ: اگر معادن به نحو مشـروع در اختیار افراد قرار گرفته، ولو به صورت اجاره باشد، باید خمس مقداری را که اسـتخراج کرده‌اند، بپردازند، وگرنه مؤمنین مجـار به تصـرّف در آنها می‌باشـند و لازم نیست خمس بپردازنـد. [۱۳۶۸] سؤال ۹: آیا معدن سـنگ هم در پرداخت

خمس، حکم سایر معادن را دارد؟ پاسخ: در معدن، اگر بعد از کسر هزینه‌های استخراج، مقدار آن به حدّ نصاب رسید، خمس واجب است و نصاب آن به مقدار پانزده مثقال طلا است. حکم معدن سنگ نیز همانند حکم سایر معادن است. [۱۳۶۹] سؤال ۱۰: مستأجری زمینی را که در آن معدن واقع شده است، اجاره می کند و به استخراج معدن می‌پردازد. پرداخت خمس منافع معدن، بر عهده مالک است یا مستأجر؟ پاسخ: خمس، بر عهده مستأجر است. [۱۳۷۰] سؤال ۱۱: اگر مقداری از درآمد حاصل از معدن که پس از استخراج، خمس آن داده شده، تا سر سال باقی بماند، آیا باید دوباره خمس آن داده شود؟ پاسخ: یک بار خمس دادن کافی است و لازم نیست در سر سال خمسی، دوباره خمس آن را بپردازد. [۱۳۷۱] سؤال ۱۲: معادنی مثل گچ و سنگ که پس از استخراج، خمس به آنها تعلّق گرفته و خمس آنها پرداخت نشده و محصول آنها در اماکن عمومی به کار رفته است، حکمش چیست؟ نماز در آنها چه صورتی دارد؟ پاسخ: شخصی که معدن گچ و سنگ را استخراج نموده و خمس آنها را نداده و به مصرف اماکن عمومی رسانده است، باید خمس آنها را بپردازد و یا از مرجع تقلیدش اجازه بگیرد که در آن صورت، اشکال برطرف می‌شود و در هر حال، مؤمنینی که در این گونه اماکن نماز می‌خوانند، تکلیفی ندارند و نمازشان صحیح است. [۱۳۷۲] سؤال ۱۳: معدنی متعلّق به یک شرکت تعاونی با تعدادی عضو است. آیا خود شرکت باید قبل از پرداخت سود معدن به اعضای تعاونی، خمس معدن را بپردازد یا بر خود اعضا واجب است که خمس خود را از محلّ سود دریافتی بپردازند؟ پاسخ: پس از کسر هزینه‌ها، هر کس سهمش به اندازه نصاب در معدن (پانزده مثقال طلا) برسد، خمس آن بر او واجب است و اگر به اندازه نصاب نباشد، خمس واجب نیست.

مالی که از غوّاصی به دست آید

[۱۳۷۳] سؤال ۱۴: اگر شخصی به هنگام غوّاصی در دریا اشیای با ارزشی را که در دریا افتاده است، پیدا کند، حکمش چیست؟ پاسخ: حکم لُقطه را دارد، مگر این که بداند صاحب آن مال از آن اعراض کرده است که در این فرض، غوّاص مالک آن می‌شود؛ ولی از باب این که این مال از راه غوّاصی به دست آمده، خمس به آن تعلّق نمی گیرد. مال حلال مخلوط به حرام [۱۳۷۴] سؤال ۱۵: کسی که مال حرام با اموالش مخلوط شده و صاحبش را نمی‌شناسد و می‌داند که مقدار مال حرام، کمتر یا بیشتر از یک پنجم کلّ اموال است، ولی مقدار دقیق آن را نمی‌داند، آیا با دادن خمس، بقیه اموالش حلال می‌شود یا کار دیگری باید انجام دهد؟ پاسخ: بعید نیست که وجوب دادن خمس، به صورتی منحصر باشد که نمی‌داند حرام زیادتر و یا کمتر از خمس همه مال است؛ ولی اگر می‌داند حرام، کمتر از خمس همه مال است، بعید نیست که اگر قدر متیقّن را اخراج کند، کافی باشد، گرچه احتیاط، در اخراج خمس است، و اگر اجمالاً می‌داند که حرام، زیادتر از خمس همه مال است، واجب است بعد از دادن خمس، مقداری را هم علاوه بر خمس، به قدر متیقّن بپردازد و احتیاط این است که مقدار زاید بر خمس را نیز در مصارف خمس هزینه کند. [۱۳۷۵] سؤال ۱۶: اگر مال حلالی که به آن خمس تعلّق گرفته، با مال حرام مخلوط شود و مقدار مال حرام و صاحب آن مجهول باشد، چگونه باید عمل کرد؟ پاسخ: در فرض سؤال، اگر علم به بیشتر یا کمتر بودن مال حرام از یک پنجم کلّ مال مخلوط نداشته باشد، ابتدا خمس همه مال مخلوط را به جهت پاک شدن از حرام بدهد و سپس از مال باقی‌مانده، مقداری را که یقین دارد مال حلال است، خمسش را بپردازد. [۱۳۷۶] سؤال ۱۷: اگر کسی با مال حلال مخلوط به حرام که وظیفه‌اش در مورد آن، پرداخت خمس است، قبل از پرداختن خمس، معامله و خرید و فروش کند، حکم وضعی و تکلیفی آن چیست؟ پاسخ: اگر برای تصرّف در آن مال اجازه نگرفته و پرداختن خمس را هم به عهده نگرفته باشد، از نظر تکلیفی جایز نیست؛ اما از جهت حکم وضعی، معامله صحیح است و باید به جای پرداخت خمس، قدر متیقّن از مقدار حرام را بپردازد. [۱۳۷۷] سؤال ۱۸: کسی که حقّ دیگران بر ذمّه اوست، نه در عین اموال او، آیا باید مثل کسی که اموالش با حرام مخلوط شده است، خمس بدهد یا وظیفه‌اش چیز دیگری است؟ پاسخ: در

صورت مذکور، خمس واجب نیست. اگر مقدار یا ارزش آن را می‌داند، ولی صاحبش را نمی‌شناسد و یا می‌داند صاحب آن در بین افراد غیر محصور است، با اجازه حاکم شرعی از طرف صاحبش صدقه بدهد و یا به خود حاکم شرع برساند و اگر می‌داند که صاحب آن در بین افراد محصور است، در صورت عدم امکان راضی کردن آنها، بین آنها توزیع کند و چنانچه مقدار و ارزش آن را نمی‌داند و تردید بین مقدار کمتر و مقدار بیشتر دارد، اگر مقدار کمتر را بپردازد، کافی است.

سرمایه، ابزار و وسایل کسب و کار

[۱۳۷۸] سؤال ۱۹: آیا به سرمایه خمس تعلّق می‌گیرد یا به سود حاصل از آن یا حکم مسأله به صورت دیگری است؟ پاسخ: اگر با سرمایه فقط مؤونه زندگی حاصل شود، خمس ندارد و اگر بیش از آن به دست آید، باید به نسبت زیادی، خمس آن پرداخت شود و منافع حاصل از آن، چنانچه در مؤونه سال مصرف نشود، خمس دارد. [۱۳۷۹] سؤال ۲۰: آیا به ابزار کسب و کار انسان که از درآمد بین سال آن را تهیه می‌کند، خمس تعلّق می‌گیرد؟ پاسخ: اگر با آن ابزار فقط تحصیل مؤونه زندگی خود را می‌کند، خمس ندارد؛ ولی اگر زیادتر از مؤونه زندگی را به دست می‌آورد، باید به نسبت زیادی، خمس آن ابزار را بپردازد. [۱۳۸۰] سؤال ۲۱: شخصی مقلّد مرجعی بوده که خمس سرمایه و ابزار کار را واجب نمی‌دانسته و سال‌ها بدین صورت گذشته و احیاناً در طول این سال‌ها مقداری از سرمایه و ابزار و آلاتی که خمس آنها داده نشده، از بین رفته است. اکنون پس از فوت آن مرجع بزرگوار، مقلّد مرجع دیگری شده که خمس سرمایه و ابزار کار را واجب می‌داند. آیا حالا ـ نسبت به سرمایه و ابزار باقی مانده و از بین رفته، تکلیفی دارد؟ پاسخ: در مورد سرمایه و ابزار و آلاتی که عین آنها باقی مانده است، باید بر طبق فتوای مرجع تقلید فعلی‌اش عمل نماید و نسبت به سرمایه و ابزار و وسایل از بین رفته، وظیفه‌ای ندارد. [۱۳۸۱] سؤال ۲۲: آیا خمس سرمایه و وسایل کسب و کار را باید موقع شروع به کسب و کار پرداخت کرد یا پس از گذشتن سال؟ اگر پس از گذشتن یک سال واجب می‌شود، باید یک سال تمام از آن بگذرد یا با رسیدن سال خمسی باید پرداخت شود؟ پاسخ: خمس سرمایه هم مانند خمس سایر منافع است؛ یعنی گذشتن یک سال تمام، ارفاق است و اگر بعد از یک سال تمام، خمس آن را بدهد، تکلیف خود را انجام داده است و اگر سال خمسی دارد و وقت آن زودتر می‌رسد، چنانچه خمس سرمایه را در این وقت هم بدهد، بی‌اشکال است و اگر هنگام شروع به کسب و کار هم پرداخت کند، صحیح است. [۱۳۸۲] سؤال ۲۳: کسی که یک میلیون تومان سرمایه دارد و خمس آن را داده است، اگر در بین سال، مقدار زیادی از سرمایه او از بین برود، ولی تا پایان سال، دوباره مقدار زیادی سود کند و کسری سرمایه جبران شود، آیا لازم است خمس این مقدار را بپردازد؟ اگر تمام کسری جبران نشود، آیا جایز است از درآمد سال بعد، کسری سرمایه جبران شود؟ پاسخ: اگر بعد از حصول اولین سود، ضرری به سرمایه او وارد شود، می‌تواند آن را از درآمد آن سال کسر نماید؛ ولی ضرر سال قبل را نمی‌تواند از منافع سال بعد جبران کند، مگر این که در صورت عدم جبران، در مضیقه بیفتد. [۱۳۸۳] سؤال ۲۴: شخصی یک میلیون تومان سرمایه دارد و در پایان سال خمسی دویست هزار تومان را به عنوان خمس می‌پردازد. آیا در پایان سال بعدی، سرمایه مخمّس را که دیگر لازم نیست خمس آن را بدهد، هشتصد هزار تومان حساب کند یا یک میلیون تومان؟ پاسخ: سرمایه مخمّس، هشتصد هزار تومان است. [۱۳۸۴] سؤال ۲۵: کسی که از درآمد بین سال خود، آلات و ابزار کسب تهیه نموده و در آخر سال می‌خواهد خمس آنها را به عنوان سرمایه حساب کند، آیا باید قیمت فعلی آنها را در نظر بگیرید یا قیمت وقت خرید را؟ لازم به ذکر است که گاهی قیمت ابزار آلات بالا می‌رود و گاهی تنزّل پیدا می‌کند. پاسخ: قیمت فعلی را حساب نماید. [۱۳۸۵] سؤال ۲۶: کسی که خمس ابزار و آلات کسب و کارش را پرداخته است و در آخر سال خمسی قیمت ابزار و آلات زیاد شده است، آیا خمس جدیدی بر عهده‌اش آمده یا دیگر چیزی بر عهده‌اش نیست؟ پاسخ: ترقی قیمت آن ابزار و وسایل، تا فروخته نشده، خمس ندارد. [۱۳۸۶] سؤال ۲۷: حکم خمس وسایل مصرفی پزشکی (مثل لوازم پانسمان و تزریق و...) که پزشکان برای بیماران

استفاده می‌کنند، چیست؟ پاسخ: اگر در پایان سال خمسی چیزی از آنها باقی مانده باشد، به آنها خمس تعلّق می‌گیرد. [۱۳۸۷] سؤال ۲۸: پزشکان برای معاینه و معالجه بیمار، نیاز به وسایل پزشکی دارند. در صورت خرید این وسایل، حکم خمس موارد ذیل چگونه است؟ الف. در صورتی که وسایل را به طور نقد خریداری کرده باشند. ب. در صورتی که وسایل را به طور اقساطی خریداری کرده باشند و به تدریج در ظرف چند سال، اقساط آنها را بپردازند. ج. در صورتی که مبلغی را وام گرفته و این وسایل را خریده باشند و ماهانه اقساط وام را بپردازند. پاسخ: چنانچه آن وسایل را به صورت نقد خریده‌اند، اگر با آن وسایل، فقط مؤونه زندگی خود را تحصیل می‌کنند، نه بیش از آن را، به آن وسایل خمس تعلّق نمی‌گیرد و اگر بیش از مؤونه زندگی را به دست می‌آورند، به نسبت زیادی، خمس به آن وسایل تعلّق می‌گیرد و چنانچه وسایل پزشکی را به صورت قسطی و یا با گرفتن وام خریده‌اند، آن نسبتی از وسایل که قسط آن را پرداخته‌اند، اگر با آن کمتر و یا به اندازه مؤونه زندگی به دست می‌آورند، خمس ندارند و اگر بیش از مؤونه به دست می‌آورند، به نسبت زیادی به آنها خمس تعلّق می‌گیرد و به آن نسبتی از وسایل که هنوز قسط آنها پرداخت نشده، خمس تعلّق نمی‌گیرد، ولی درآمد حاصل از آن، چنانچه در مؤونه صرف نشود، خمس دارد. [۱۳۸۸] سؤال ۲۹: چنانچه قسمتی از لوازم زندگی مورد نیاز خود را بفروشیم و با آن ابزار کار تهیه نماییم. آیا به پول آن خمس تعلّق می‌گیرد؟ پاسخ: اگر با ابزار کسب مذکور، فقط به اندازه مؤونه زندگی و یا کمتر از آن را به دست می‌آورید، خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد. [۱۳۸۹] سؤال ۳۰: کسی که با سرمایه قرضی به کسب و کار می‌پردازد، آیا لازم است خمس سرمایه خود را بدهد؟ پاسخ: تا قرض را ادا نکرده است، خمس ندارد؛ ولی وقتی که قرض را ادا کرد، به نسبت ادای قرض، سرمایه را محاسبه می‌کند، اگر با آن مقدار از سرمایه فقط مؤونه زندگی‌اش را به دست می‌آورد، خمس ندارد و اگر بیش از مؤونه را تحصیل می‌کند، باید به نسبت زیادی، خمس آن مقدار از سرمایه را بپردازد. [۱۳۹۰] سؤال ۳۱: شخصی است که اگر خمس سرمایه‌اش را بدهد، دیگر نمی‌تواند امرار معاش کند، تکلیفش چیست؟ پاسخ: دادن خمس لازم نیست. [۱۳۹۱] سؤال ۳۲: چنانچه کالاهای هدیه داده شده، تبدیل به پول نقد شود و به عنوان سرمایه مورد استفاده قرار گیرد، مشمول خمس می‌شود یا حکم سرمایه مخمّس را دارد؟ پاسخ: هدیه، اگر مقدار آن به قدری نباشد که بتواند بخشی از زندگی انسان را اداره کند، خمس ندارد و اگر بتواند بخشی از زندگی را اداره کند، چنانچه قبل از گذشتن سال در مؤونه صرف شود، باز هم خمس ندارد و یکی از موارد صرف در مؤونه این است که آن را سرمایه قرار دهد و با آن فقط به اندازه مخارج زندگی و یا کمتر از آن به دست آید؛ ولی اگر هدیه را سرمایه خود قرار دهد و با آن بیش از مخارج زندگی را به دست آورد، باید به نسبت زیادی، خمس آن را پرداخت کند.

سهام شرکت‌ها

[۱۳۹۲] سؤال ۳۳: اگر شخصی با درآمد بین سال سهام بخرد و مدتی پس از گذشتن سال خمسی، بدون این که خمس آنها را پرداخته باشد، با سود آنها را بفروشد، آیا باید فوراً خمس اصل سرمایه و سود حاصل از آن را بدهد یا خیر؟ پاسخ: باید فوراً خمس بالاترین قیمت سهام را از سر سال خمسی تا زمان فروش بپردازد. [۱۳۹۳] سؤال ۳۴: کسی که منزل شخصی ندارد و از درآمد خود، سهامی از شرکت‌های دولتی یا خصوصی خریداری کرده، آیا به سهام او خمس تعلّق می‌گیرد؟ پاسخ: به سهام، خمس تعلّق می‌گیرد، مگر این که برای تحصیل مؤونه زندگی، با درآمد خود به خرید و فروش سهام بپردازد و چیزی زیادتر از مؤونه عاید او نگردد. [۱۳۹۴] سؤال ۳۵: کسی که سهام شرکت‌های دولتی یا غیر دولتی را خریده و چند سال از این موضوع گذشته و در طی این چند سال، به طور مرتّب ارزش و قیمت این سهام بالا و پایین رفته و در طیّ این مدت، خمس سهام را پرداخت نکرده است، چگونه باید خمس آنها را حساب کند؟ پاسخ: باید خمس بالاترین قیمت از سر سال خمسیِ اول تا زمان پرداخت را بدهد. [۱۳۹۵] سؤال ۳۶: شخصی خمس سهامی را که خریداری کرده، پرداخت نموده و پس از آن، ارزش سهام او بسیار بالاـ رفته است، آیا باز هم

چیزی بـدهکار است یا نه؟ پاسخ: بایـد سـر هر سال خمسـی، خمس ترقی واقعی قیمت سـهام را بپردازد. [۱۳۹۶] سؤال ۳۷: شرکتی تأسیس شده که متعلّق به رزمندگانِ یکی از لشکرهاست. هر فرد برابر اساسنامه شرکت، مقداری سهام خریداری نموده که بخشی از پول آن را به صورت نقـد پرداخته و بقیه را لشـکر از طرف او پرداخت وسـرمایه گذاری نموده و به تدریج از حقوق او در طیّ چند سال کسـر می‌کنـد و تا زمانی که تمام مبلغ پرداخت شـده از طرف لشـکر از حقوق فرد کسـر نشود، آن فرد حقّ برداشت و انتقال به غیر را نـدارد. آیا سـرمایه‌ای را که لشـکر گذاشـته است، خمس دارد؟ پاسـخ: تا اقساط به پایان نرسـیده و نمی‌توانـد در آن تصـرّف نماید، اصل سرمایه، متعلّق خمس نیست؛ ولی پس از پایان اقساط، باید خمس ارزش فعلی سهام را بپردازد.

مغازه

[۱۳۹۷] سؤال ۳۸: مغازه‌ای که جهت کسب خریـداری می‌شود، خمس دارد یا خیر؟ پاسخ: اگر با کسب در آن مغازه، فقط تحصـیل مؤونه زنـدگی شود، خمس ندارد. [۱۳۹۸] سؤال ۳۹: کسـی خانه‌ای ساخته و در آن چنـد مغازه هم احـداث کرده است تا علاوه بر سکونت خود، از راه اجاره مغازه‌ها گذران زندگی نماید. آیا مغازه‌ها مانند خود خانه مسـکونی جزء مؤونه حساب می‌شود و خمس نـدارد یا حساب جـداگانه دارد؟ پاسخ: اگر با اجاره مغازه‌ها فقط به اندازه مؤونه زندگی به دست می‌آید و نه بیشتر از آن، مشـمول خمس نمی‌شوند. [۱۳۹۹] سؤال ۴۰: آیا خمس مغازه را می‌توان از درآمد همان مغازه پرداخت کرد؟ پاسخ: بلی؛ ولی باید به مقدار یک چهارم ارزش مغازه باشد. [۱۴۰۰] سؤال ۴۱: شخصـی مغازه‌ای جهت کسب و کار خریده است. اکنون قیمت مغازه زیاد شده و این شـخص قـدرت پرداخت خمس مغازه به قیمت فعلی را ندارد. تکلیف او در این رابطه چیست؟ پاسخ: در فرض سؤال، اگر مغازه را با درآمـد بین سال خریـده و با آن بیش از مؤونه زندگی را به دست نمی‌آورد، به آن مغازه خمس تعلق نمی‌گیرد، هر چند قیمت آن مغازه ترقی کرده باشد و اگر بیش از مؤونه را به دست می‌آورد، باید به نسبت زیادی، خمس بالاترین قیمت از سـر سال خمسی اول تا کنون را بپردازد و در صورت عـدم قدرت بر پرداخت خمس، با مراجعه حضوری مشـکل خود را حل نماید و اگر مغازه را با پول مخمّس یـا پولی که متعلّق خمس نیست، خریـده باشـد، مـادامی که مغـازه را نفروخته، ترقی قیمت آن خمس نـدارد و وقتی که فروخت، چنـانچه پول آن را در مؤونه سـال مصـرف نکنـد، بایـد خمس ترقی قیمت آن را بـپردازد. [۱۴۰۱] سؤال ۴۲: آیا مخارجی چون تعمیر مغازه و یا خریـد لوازمی چون پنکه، تلفن، یخچال و... که مورد نیاز محلّ کسب است، خمس دارد یا خیر؟ پاسخ: اگر با مغـازه و وسایـل مورد نیـاز در آن، به قـدر مؤونه تحصـیل مـال می‌شود، هیـچ کـدام خمس ندارنـد و اگر زیـادتر از مؤونه به دسـت می‌آید، باید به نسبت زیادی، خمس آنها پرداخت شود. در مورد مخارج تعمیرات مغازه، آن نواقصـی که بر اثر استفاده کسبی یا در زمان استفاده به طور طبیعی پیش آمده (در حدّی که استفاده مناسب از مغازه متوقّف بر آن تعمیرات است)، پرداخت خمس مخارج این گونه تعمیرات، لازم نیست.

سرقفلی

[۱۴۰۲] سؤال ۴۳: آیـا سـرقفلی، جزء مؤونه حسـاب می‌شود یا جزء سـرمایه؟ در صورت افزایش ارزش سـرقفلی، حکم آن چیست؟ پاسخ: نوعی از سـرقفلی که غالباً در بازار رایج است و مالیت آن محفوظ است (به طوری که اگر صاحب سـرقفلی، عین مورد اجاره را به مسـتأجر جدید منتقل کند، به اندازه ارزش سرقفلی از او پول می‌گیرد)، سرمایه محسوب می‌شود و سرمایه کسب دو نوع حکم دارد: ۱- می‌خواهـد به وسـیله سـرمایه فراهم شـده، کسب درآمـد و منفعت کنـد و با آن به اندازه مؤونه زندگی و یا کمتر از آن به دست می‌آورد که این گـونه سرمایه خـودش جزء مـؤونه محسـوب می‌شود و خمس نـدارد؛ ۲- می‌خواهـد با سـرمایه فراهم آمده، کسب درآمد و تحصـیل منفعت کند و بیش از مؤونه زندگی را با آن به دست می‌آورد که باید به نسبت زیادی، خمس سـرمایه را

در سر سال خمسی بپردازد و پس از دادن خمس در سر سال اول، چنانچه سرمایه افزایش قیمت واقعی پیدا کند، تا آن را نفروخته، دادن خمس افزایش قیمت لازم نیست. [۱۴۰۳] سؤال ۴۴: کسی که سرقفلی مغازه‌ای را برای کسب و کار به مبلغ یک میلیون تومان خریده و در سر سال، خمس سرقفلی را هم پرداخته است، اگر بعد از چند سال، سرقفلی مغازه را به ده میلیون تومان بفروشد، آیا باید خمس مازاد (نه میلیون تومان) را بپردازد؟ پاسخ: اگر ترقی قیمت، واقعی باشد، نه بر اثر تورم و کاهش ارزش پول، چنانچه پول حاصل از فروش سرقفلی را در مؤونه سال مصرف نکند، باید خمس ترقی قیمت را بپردازد.

زمین

[۱۴۰۴] سؤال ۴۵: شخصی زمینی را می‌خرد و سال بر آن می‌گذرد و در سال دوم، خمس آن زمین را از درآمد سال دوم که خمس آن را نپرداخته است، می‌پردازد. آیا این شخص، خمس کامل زمین را پرداخت کرده است یا باز هم بدهی دارد؟ پاسخ: در آخر سال دوم خمسی، باید خمس مبلغی را که به عنوان خمس زمین پرداخته نیز از پول مخمّس و یا پولی که خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد، بپردازد. [۱۴۰۵] سؤال ۴۶: پدری به فرزندش قطعه زمینی به قیمت یکصد و پنجاه هزار تومان فروخت، حال آن که قیمت واقعی زمین، بیش از یک میلیون تومان است. آیا در این صورت باید خمس یکصد و پنجاه هزار تومان را بدهد یا خمس قیمت واقعی زمین را؟ پاسخ: چنانچه پدر زمین را از درآمد بین سال تهیه کرده و سال بر آن نگذشته باشد و چنین معامله‌ای که در حقیقت نوعی کمک به فرزند است، در شأن پدر باشد، نسبت به پدر، فقط مبلغ یکصد و پنجاه هزار تومان متعلّق خمس واقع می‌شود. [۱۴۰۶] سؤال ۴۷: به کسی از طرف دولت و حکومت، بدون گرفتن مبلغی زمینی داده شده است و او به جهت نداشتن پول تا چندین سال نتوانسته خانه‌ای برای خود بنا کند. آیا به زمینی که به او داده شده، خمس تعلّق می‌گیرد یا خیر؟ پاسخ: زمین هایی که از طرف دولت به مستحقّین داده شده، قبل از ساخت و فروش، متعلّق خمس نیست؛ ولی بعد از ساخت یا فروش، ممکن است حکم مسأله در صورت‌های مختلف متفاوت باشد. [۱۴۰۷] سؤال ۴۸: تهیه خانه مورد نیاز برای شخصی مقدور نیست. آیا می‌تواند از درآمد امسال خود زمین یا مقداری از لوازم (مانند مصالح ساختمانی و آهن) را خریداری کند تا در سال بعد خانه بسازد؟ پاسخ: بلی، می‌تواند و پرداخت خمس آنها واجب نیست. [۱۴۰۸] سؤال ۴۹: اگر کسی از درآمد بین سال، زمینی را برای احداث خانه بخرد، ولی در همان سال، زمین را بفروشد و با پول آن خانه‌ای تهیه کند، آیا باید خمس بدهد؟ آیا گران‌تر فروختن زمین نسبت به قیمت خرید، تأثیری در حکم مسأله دارد یا خیر؟ پاسخ: در فرض مذکور، دادن خمس واجب نیست، هر چند زمین را گران‌تر از قیمت خرید آن بفروشد. [۱۴۰۹] سؤال ۵۰: کسی با مال مخمّس زمینی را خریده است تا خانه‌ای برای سکونت خود بسازد و قیمت این زمین، ترقی کرده است. صاحب زمین نیز از ساختن خانه منصرف شده است. آیا اضافه قیمت، خمس دارد یا خیر؟ پاسخ: تا زمین را نفروخته، لازم نیست خمس اضافه قیمت را بپردازد. [۱۴۱۰] سؤال ۵۱: کسی پنج میلیون تومان پول داشته و خمس آن (یک میلیون تومان) را پرداخت نموده است و با بقیه آن زمینی خریداری کرده و پس از گذشت چند سال، قیمت زمین چند برابر شده است. اگر بخواهد زمین را بفروشد، آیا باز هم باید خمس آن را پرداخت نماید؟ پاسخ: اگر قصدش تجارت و فروش زمین بوده و در سر سال، امکان فروش داشته، باید خمس مازاد را در سر سال بدهد، ولو آن را نفروخته باشد و چنانچه در سر سال اول خمسی، خمس زمین را پرداخت نکرده که فرض سؤال هم همین است، باید خمس بالاترین قیمت از سر سال خمسی اول تا زمان فروش را نسبت به مازاد بپردازد و اگر قصدش تجارت نبوده، بلکه می‌خواسته برای مؤونه زندگی، مثل تفریح و استراحت و امثال آنها مورد استفاده قرار دهد، چنانچه قیمت، ترقی واقعی (غیر تورّمی) کرده، مادامی که زمین را نفروخته، ترقی قیمت آن خمس ندارد و وقتی زمین را فروخت و پول به دستش آمد، اگر از مخارج سالانه زیاد بیاید، خمس مازاد را باید بپردازد. [۱۴۱۱] سؤال ۵۲: فردی زمینی را خریده و قیمت آن زمین رشد کرده و با همین زمین، مستطیع شده است. اکنون که زمین را فروخته و می‌خواهد به حجّ مشرّف

شود، آیا باید پول زمین را تخمیس کند؟ پاسخ: اگر اصل زمین، متعلّق خمس نباشد (مانند این که آن را از پول خمس داده خریده) و برای کسب و استفاده از ترقی قیمت، آن را نخریده، در این صورت آنچه را که فعلاً ـ فروخته و صرف رفتن به حج می‌نماید، خمس ندارد؛ ولی اگر اصل زمین و یا پولش متعلّق خمس باشد و یا برای استفاده از ترقی قیمت خریده و از ترقی قیمت یک سال گذشته باشد، خمس دارد و باید بپردازد و چنانچه بعد از پرداخت خمس، باز هم مستطیع بود، باید به حج برود. [۱۴۱۲] سؤال ۵۳: شخص ذمّی، زمینی را از مسلمانی می‌خرد و قبل از پرداخت خمس آن، مسلمان می‌شود، آیا باز هم خمس زمین بر او واجب است؟ پاسخ: در این فرض، خمس از شخص ذمّی، بعد از مسلمان شدن ساقط نمی‌شود و در مواردی که مالک شدن متوقّف بر قبض کردن است، اگر کافر ذمّی، بعد از عقد و قبل از قبض کردن، مسلمان شود، مسأله محلّ اشکال است.

خانه

[۱۴۱۳] سؤال ۵۴: کسی که چند ماه از سال را در شهر و چند ماه دیگر را در روستا زندگی می‌کند، اگر یک خانه در شهر و خانه‌ای دیگر در روستا بخرد، آیا به آنها خمس تعلّق می‌گیرد؟ پاسخ: اگر هر دو خانه برای سکونت مورد استفاده باشد و در شأن او نیز باشد و از درآمد بین سال و یا درآمد غیر مشمول خمس تهیه شده باشد، خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد. [۱۴۱۴] سؤال ۵۵: کسی که خانه‌ای بیشتر از نیاز و شأن خود تهیه می‌کند و در آن ساکن می‌شود، چگونه باید خمس آن را حساب کند؟ پاسخ: باید خمس مقداری را که زاید بر شأن اوست، بپردازد. [۱۴۱۵] سؤال ۵۶: کسی به خانه یا ماشین احتیاج دارد و می‌تواند مطابق شأن خود آنها را تهیه کند؛ ولی اگر خانه یا ماشین با قیمت پایین‌تر هم تهیه کند، منافات با شأن او ندارد. آیا آنچه مطابق شأن اوست، جزء مؤونه محسوب می‌شود و خمس ندارد یا باید ملاحظه مقدار کمتر را بکند؟ پاسخ: ماشین و خانه‌ای که مطابق شأن خود خریده است، خمس ندارد. [۱۴۱۶] سؤال ۵۷: فردی که دارای خانه است و نیازمند به خانه بزرگ‌تری است و مجبور است در طی چند سال پول‌های خود را پس انداز نماید و در پایان، خانه بزرگ‌تری تهیه نماید و یا به تدریج با پس انداز، خانه بزرگ‌تری بسازد، پول‌های اضافه بر مخارج سالانه را که برای تهیه خانه بزرگ‌تر کنار می‌گذارد، خمس دارد یا خیر؟ پاسخ: اگر زندگی در خانه‌ای که دارد و یا منزل غیر ملکی، موجب مضیقه برای او شود و نتواند خانه جدید را با درآمد یک سال تهیه کند، اگر خانه را به تدریج بسازد، خمس ندارد و اگر پول آن را ذخیره کند، چنانچه با پرداخت خمس آن پول، خانه‌دار شدن او به تأخیر بیفتد و یا نتواند خانه تهیه کند، باز هم لازم نیست خمس بپردازد؛ ولی اگر با پرداخت خمس، مشکلی برای او ایجاد نمی‌شود، بنا بر احتیاط واجب باید خمس پول پس انداز شده را بدهد. [۱۴۱۷] سؤال ۵۸: کسی منزلی تهیه می‌کند که بیشتر از حدّ نیاز اوست؛ ولی در آینده‌ای نزدیک، به واسطه بزرگ‌تر شدن و زیادتر شدن اولاد، به آن محتاج خواهد شد و اساساً به همین جهت خانه بزرگ‌تر را تهیه کرده است. آیا خمس مقدار زاید بر نیاز فعلی او واجب است یا خیر؟ پاسخ: اگر در شُرُف استفاده از آن خانه است و نمی‌تواند در سال مورد نیاز، خانه مطابق با نیاز خود تهیه نماید، به آن خمس تعلق نمی‌گیرد. [۱۴۱۸] سؤال ۵۹: چنانچه خانه مسکونی وسیعی به علت کثرت عائله در شأن کسی باشد، آیا ازدواج کردن اولاد و عدم نیاز به چنین خانه‌ای باعث می‌شود که خانه مشمول خمس گردد؟ پاسخ: تا خانه را نفروخته است، مورد تعلّق خمس نیست. [۱۴۱۹] سؤال ۶۰: دو باب آپارتمان دارم که با توجه به شئونات کاری و تحصیلی خود، هیچ کدام را مناسب سکونت خود نمی‌بینم. اکنون قصد فروش هر دو و خرید یک واحد مناسب‌تر را دارم؛ ولی با پرداخت خمس، از این اقدام باز می‌مانم. لطفاً مرا راهنمایی نمایید. پاسخ: اگر هیچ یک از دو ساختمان، قبل از فروش، متعلّق خمس نباشد، چنانچه آنها را بفروشید و در همان سال، مسکن مناسب تهیه نمایید، خمس تعلّق نمی‌گیرد و اگر هر دو یا یکی از آنها قبل از فروش، متعلّق خمس باشد و با پرداخت خمس، جهت تهیه مسکن مناسب دچار مشکل شوید، می‌توانید با مراجعه حضوری مشکل خود را مطرح و حل نمایید. [۱۴۲۰] سؤال ۶۱: جوانی که نمی‌تواند بلافاصله پس از ازدواج، منزل مسکونی تهیه کند، اگر قبل از

ازدواج در طیّ چند سال به تدریج خانه‌ای تهیه نماید (ابتدا زمین را بخرد و سپس به تدریج خانه را بسازد)، آیا این خانه متعلّق خمس است؟ پاسخ: اگر به هنگام تهیه منزل در شُرُف ازدواج بوده، متعلّق خمس نیست. [۱۴۲۱] سؤال ۶۲: این جانب قبل از رسیدن سال خمسی، برای فرزندانم که سنّ آنها کمتر از یازده سال است، خانه‌ای تهیه نمودم و به آنها هدیه کردم. آیا به این خانه خمس تعلّق می گیرد؟ پاسخ: اگر دادن این منزل مطابق شأن شما باشد، بر شما خمس واجب نیست و بر فرزندان شما هم اگر بالغ نباشند، خمس لازم نیست. [۱۴۲۲] سؤال ۶۳: پدری خانه‌ای را به پسرش می‌بخشد و چون پسر در خارج از شهر خود مشغول تحصیل است، نمی‌تواند برای سکونت از آن خانه استفاده کند؛ ولی برای امرار معاش و خرج تحصیل خود، خانه را اجاره می‌دهد و از پول اجاره استفاده می کند. آیا پسر باید خمس این خانه را بپردازد؟ پاسخ: اگر این هبه مقدارش خیلی زیاد هم باشد؛ ولی فرزند نیاز به اسکان در آن منزل داشته باشد و به جهتی فعلاً نتواند در آن ساکن شود و با اجاره این منزل، هزینه منزل مسکونی خود را تأمین کند، در این صورت دادن خمس منزلی که پدر به فرزند داده، لازم نیست. [۱۴۲۳] سؤال ۶۴: چنانچه شخصی منزل مسکونی مورد نیازش را اجاره دهد و با پول آن منزل دیگری اجاره کند، آیا منزل نخست مشمول خمس است؟ پاسخ: چنانچه به جهتی نمی‌تواند از خانه خود استفاده کند و مجبور است که آن را اجاره دهد و منزل دیگری اجاره کند، مشمول خمس نیست. [۱۴۲۴] سؤال ۶۵: پدری که اهل خمس دادن است، در بین سال خانه‌ای برای پسرش می‌خرد. آیا به این خانه خمس تعلّق می گیرد یا خیر؟ پاسخ: اگر پدر از درآمد وسط سال، خانه‌ای را برای فرزندش بخرد و به او ببخشد و این بخشش در شأن پدر باشد و اسراف محسوب نشود، دادن خمس بر پدر واجب نیست؛ و اما پسر، اگر تا یک سال پس از بخشش، از آن خانه استفاده کند و آن را مؤونه زندگی خود قرار دهد، خمس بر او نیز واجب نیست و اگر خانه را مؤونه زندگی خود قرار ندهد، در سر سال، باید خمس خانه توسط پسر، در صورتی که بالغ باشد، پرداخت شود؛ ولی اگر پدر، خانه را به پسرش نبخشد، دو صورت پیدا می کند: یکی این که تا بعد از گذشتن سال، فرزند در آن ساختمان ساکن نشود که در این صورت باید پدر، خمس خانه را بدهد و دوم این که در بین سال، فرزند به خانه نیازمند شود و آن را محلّ سکونت خود قرار دهد و در اختیار فرزند قرار دادنِ مسکن نیز خارج از شأن پدر نباشد که در این صورت خمس ندارد. [۱۴۲۵] سؤال ۶۶: شخصی برای پسرش که هنوز ازدواج نکرده و تحت تکفّل اوست، خانه‌ای می‌خرد که مقداری از پول آن غیر مخمّس است. تکلیف خمس در این مورد چگونه است؟ پاسخ: اگر بخشش و دادن این خانه در شأن پدر باشد، بخشی که از درآمد بین سال تهیه شده، جزء مؤونه وی محسوب می‌شود و خمس ندارد؛ ولی چنانچه بر بخشی از پول خانه، سال گذشته بوده، باید خمس آن پول توسط پدر پرداخت شود. [۱۴۲۶] سؤال ۶۷: اگر پدری برای آینده فرزندانش، اقدام به ساختن طبقه دوم منزل خود کند، با این که تا چند سال دیگر به طبقه دوم نیازمند نمی‌شود، آیا پرداخت خمس آنچه برای طبقه دوم هزینه کرده، واجب است؟ پاسخ: اگر تهیه مسکن برای آینده فرزندان به حسب عرف منطقه از وظایف پدر تلقّی شود و فرزندان در شُرُف استفاده از مسکن باشند و پدر قادر به تهیه آن در سال مورد نیاز نباشد و پرداخت خمس موجب سختی و سلب قدرت یا تأخیر در انجام وظیفه عرفی از زمان مورد نیاز شود، خمس ندارد. [۱۴۲۷] سؤال ۶۸: کسی خانه شخصی مسکونی دارد و برای مدتی سرایدار مدرسه یا کارخانه یا مؤسسه‌ای می‌شود و در آن جا منزلی برای سکونت به او می‌دهند. آیا لازم است خمس خانه خودش را بدهد یا خیر؟ پاسخ: اگر خانه‌ای را که در مدرسه و امثال آن به او می‌دهند، موقّتی باشد، لازم نیست خمس خانه خودش را بدهد؛ ولی اگر مدت آن طولانی است، به طوری که اطمینان پیدا می کند که دیگر به خانه خودش برای سکونت احتیاج ندارد، در این صورت، خانه خودش از مؤونه بودن خارج می‌شود؛ ولی تا آن را نفروخته است، لازم نیست خمس آن را بدهد، مگر آن که غرض او از نگه داشتن خانه، تجارت با آن باشد که در این صورت، خمس به آن تعلّق می گیرد. [۱۴۲۸] سؤال ۶۹: شخصی خانه نیمه سازی داشته و در اثنای ساخت، منزلی از طرف مؤسسه محلّ خدمت در اختیار وی قرار می گیرد (جهت استفاده در طول خدمت). اکنون که ساخت خانه به پایان رسیده است، آیا لازم است خمس خانه را بپردازد؟ پاسخ: اگر به زودی به آن خانه نیاز

پیدا نمی‌کند، خمس آن را بپردازد. [۱۴۲۹] سؤال ۷۰: شخصی در اداره‌ای به کار مشغول است، از طرف اداره مذکور خانه‌ای در اختیار وی گذارده شده است؛ ولی چون خانه شخصی ندارد، از درآمد سال خود خانه‌ای تهیه کرده تا پس از بازنشستگی از آن استفاده کند. آیا به این خانه خمس تعلّق می‌گیرد؟ پاسخ: خمس تعلّق می‌گیرد، مگر آن که در شُرُف بازنشستگی و استفاده از آن خانه باشد و نتواند در سال مورد نیاز آن را تهیه کند و با پرداخت خمس، تهیه خانه ممکن نشود و یا از زمان نیاز به تأخیر افتد. [۱۴۳۰] سؤال ۷۱: وظیفه کسی که خانه‌ای ساخته و سالی چند روز در آن ساکن می‌شود، چیست؟ پاسخ: اگر داشتن آن خانه در شأن او باشد (مثل کسی که خانه مسکونی داشته باشد و در جای دیگری مثل زیارتگاه یا تفریحگاه، منزل دیگری تهیه کند و با توجه به خصوصیات او داشتن چنین منزلی برای استفاده در بعضی از مواقع توسط خودش یا افراد مربوط به او خلاف شأن او نباشد) و خانه را نیز به قصد تجارت نخریده باشد، خانه خمس ندارد، وگرنه باید خمس آن را بپردازد. [۱۴۳۱] سؤال ۷۲: کسی که یک خانه دارد و بخشی از آن خانه را اجاره داده است، آیا باید بخش اجاره‌ای را جزء سرمایه خود محسوب کند یا خیر؟ پاسخ: باید آن را جزء سرمایه حساب کند؛ اما سرمایه‌ای که با آن فقط مؤونه زندگی به دست می‌آید، خمس ندارد. [۱۴۳۲] سؤال ۷۳: فردی در وسط سال خمسی خود، مشغول ساختن خانه‌ای برای سکونت خود می‌شود و تا آخر سال فقط مقداری از خانه ساخته می‌شود که قابل سکونت نیست و مقدار زیادی هم مصالح ساختمانی (مانند گچ و سیمان و آجر و تیرآهن) باقی می‌ماند که هنوز در ساختمان به کار نرفته است. لطفاً طریقه محاسبه خمس را در مورد مذکور بیان کنید. پاسخ: اگر شخص مذکور، قدرت و توانایی ساختن خانه مسکونی را در یک سال ندارد و تدریجاً وسایل و ابزار ساختمان را می‌خرد و آن را بنا می‌کند، در این صورت خمس ندارد؛ ولی اگر می‌تواند در طول یک سال ساختمان را بنا کند و نیازی به بنای تدریجی بیش از یک سال ندارد و خودش تأخیر کرده، در این صورت، در سر سال خمسی باید خمس ابزار و وسایلی را که در ساختمان به کار برده و همچنین مصالح ساختمانی که باقی مانده و در ساختمان هنوز به کار برده نشده است، بپردازد. [۱۴۳۳] سؤال ۷۴: آیا مصالح ساختمانی که شخص به علت نداشتن قدرت مالی نتوانسته است آنها را در تعمیر یا نوسازی منزل خود استفاده کند و سال خمسی او فرا رسیده، خمس دارد؟ پاسخ: اگر در اولین فرصت در تعمیر و نوسازی منزل مسکونی خود از آن استفاده کند، خمس ندارد. [۱۴۳۴] سؤال ۷۵: اگر کسی جهت پیش خرید مسکن مورد نیاز، مقداری پول به مؤسسه مربوط پرداخت کند و به طور متناوب نیز اقساطی بپردازد، آیا با فرا رسیدن سال خمسی، پرداخت خمس پول‌های پرداخت شده واجب می‌شود؟ پاسخ: اگر نمی‌تواند در یک سال مسکن مورد نیاز را تهیه کند و برای تهیه مسکن باید از چنین راه‌هایی استفاده نماید و با پرداخت خمس، تهیه مسکن از زمان مورد نیاز به تأخیر می‌افتد و یا ممکن نمی‌شود، خمس واجب نیست. [۱۴۳۵] سؤال ۷۶: در یکی از مراکز تحقیقاتی، عده‌ای از اساتید متدیّن دانشگاه‌ها در طول چند سال، اندک اندک مبلغی را با قصد خرید مسکن پس انداز نموده‌اند. با فرض نداشتن مسکن و عدم امکان خرید مسکن از غیر این طریق، بفرمایید. الف. آیا به پس انداز ویژه مسکن، خمس تعلّق می‌گیرد؟ پاسخ: اگر توانایی تهیه مسکن در یک سال را ندارند و دادن خمس باعث تأخیر در تهیه مسکن و یا عدم امکان تهیه مسکن می‌شود، پس انداز آنها خمس ندارد؛ ولی اگر دادن خمس مشکلی برای تهیه مسکن آنها ایجاد نمی‌کند، احتیاطاً خمس آن را بپردازند. ب. اگر از این مبلغ پس انداز شده، گاهی برای هزینه‌های مناسب شأن خود مقداری را مصرف کرده باشند، آیا به این مقدار مصرف شده، خمس تعلّق می‌گیرد یا نه؟ پاسخ: اگر بعد از گذشتن سال، برای هزینه زندگی مصرف کند، خمس دارد؛ ولی قبل از گذشتن سال، خمس ندارد. [۱۴۳۶] سؤال ۷۷: اگر کسی خانه بزرگ خود را با خانه دیگری تعویض کند و مقداری پول نیز دریافت کند، آیا به این پول خمس تعلّق می‌گیرد؟ پاسخ: اگر در مؤونه صرف شود، پرداخت خمس واجب نیست. [۱۴۳۷] سؤال ۷۸: شخصی منزل مسکونی مورد نیاز خود را می‌فروشد و پول آن را به عنوان تضمین قرار داد خرید خانه می‌گذارد و یا نزد خود نگه می‌دارد تا در موقع مناسب خانه مناسب با شأن خود بخرد. آیا این پول متعلّق خمس می‌شود؟ پاسخ: اگر در طول سال، در مؤونه مصرف نشود، خمس تعلّق می‌گیرد، مگر آن که برای تهیه

منزل مناسب، اقدامات مذکور لازم باشد و راه دیگری نیز برای خرید خانه نداشته باشد و پرداخت خمس نیز موجب عدم قدرت در تهیه خانه جدید و یا تأخیر در تهیه آن از وقت نیاز شود. [۱۴۳۸] سؤال ۷۹: کارکنانی که خانه خودشان را می‌فروشند و تبدیل به پول می‌نمایند، آیا منتظر سر سال باشند تا خمس آن را پرداخت نمایند یا به محض فروختن خانه و تحویل گرفتن پول، خمس به آن تعلّق می گیرد؟ پاسخ: اگر پولی که با آن خانه خریده‌اند، قبل از خریدن خانه خمس نداشته، الان هم که فروخته‌اند تا سال نگذشته، خمس دادن لازم نیست و چنانچه قبل از گذشتن سال، آن را در مؤونه مصرف کنند، خمس ندارد؛ ولی اگر پول بماند و سال بر آن بگذرد، خمس دارد. [۱۴۳۹] سؤال ۸۰: شخصی خانه مسکونی خود را با پول مخمّس خریداری کرده است و یا این که خمس خانه را پس از خرید خانه پرداخته است و پس از چند سال، آن را به قیمت بالاتری فروخته است. آیا به مازاد قیمت، خمس تعلّق می گیرد؟ در صورت تعلّق خمس، بلافاصله پس از فروش یا پس از رسیدن سال خمسی؟ پاسخ: چنانچه پس از فروش تا یک سال مازاد قیمت واقعی را در مؤونه مصرف نکند، باید خمس آن را پرداخت نماید؛ ولی اگر زیادی قیمت، واقعی نباشد و بر اثر تورّم و کاهش ارزش پول اتفاق افتاده باشد، خمس به آن تعلّق نمی گیرد. [۱۴۴۰] سؤال ۸۱: کسی که با پول خمس داده خانه‌ای خریده و بعد به قیمت بالاتری فروخته و به جهت این که منزل مسکونی ندارد، خانه دیگری برای سکونت خریده، آیا لازم است خمسی پرداخت کند یا خیر؟ پاسخ: اگر خانه اول را برای سکونت خریده باشد، نه به قصد تجارت و پس از فروش، تا یک سال پول آن را در مؤونه مصرف کند (مثلاً خانه دیگری برای سکونت بخرد)، لازم نیست خمس بدهد. [۱۴۴۱] سؤال ۸۲: خانه‌ای با مالی که خمس آن داده نشده، ساخته شده است. آیا به آن خمس تعلّق می گیرد؟ در صورت تعلّق، آیا خمس قیمت فعلی باید محاسبه شود یا قیمت زمان ساخت آن؟ پاسخ: اگر خانه برای سکونت مورد نیاز است و از درآمد بین سال ساخته شده، خمس ندارد و اگر از مالی که از سال‌های قبل بوده و خمس به آن تعلّق گرفته و خمس آن پرداخت نشده، ساخته شده، خمس همان مبلغ کافی است. [۱۴۴۲] سؤال ۸۳: شخصی منزلی خریداری کرد و چون سند آن آماده نبود، مبلغی از پول را به عنوان گرو نزد خود نگه داشت تا سند آماده شود؛ ولی سند آماده نشد و سال خمسی او فرا رسید. آیا به این مقدار خمس تعلّق می گیرد؟ پاسخ: به این مقدار از پول خمس تعلّق می گیرد، مگر این که به زودی و بدون تأخیر عرفی پرداخت کند. البته اگر احتمال جدّی می‌دهد که پرداخت خمس موجب مشکلات شود، برای تأخیر در پرداخت خمس باید اذن بگیرد و ممکن است با او مصالحه شود. [۱۴۴۳] سؤال ۸۴: این جانب دارای خانه‌ای هستم که آن را اجاره داده‌ام، آیا پولی که صرف تعمیرات منزل می کنم، متعلّق خمس است؟ پاسخ: اگر تعمیر در حدّی است که استفاده مناسب از خانه بر آن متوقّف است، خمس ندارد. [۱۴۴۴] سؤال ۸۵: فردی که ملکی را خریده و قیمت آن تنزّل پیدا کرده است، آیا موقع حساب کردن خمس در سر سال خمسی، باید قیمت زمان خرید را حساب کند یا قیمت فعلی را؟ پاسخ: اگر بر پولی که در مقابل ملک داده، سال گذشته بوده، خمس پول را باید بدهد و اگر سال بر آن نگذشته بوده، خمس قیمت فعلی ملک کافی است.

وسیله نقلیه

[۱۴۴۵] سؤال ۸۶: آیا به ماشینی که مربوط به کسب و کار انسان است، خمس تعلّق می گیرد؟ پاسخ: اگر تمام درآمد حاصل از آن در مؤونه زندگی مصرف می‌شود، خمس ندارد؛ ولی اگر بیش از مؤونه زندگی از آن حاصل می‌شود، به نسبت زیادی، باید خمس ماشین پرداخت شود. [۱۴۴۶] سؤال ۸۷: وسیله نقلیه مانند وانت که گاهی برای استفاده شخصی و گاهی برای باربری و کسب و کار است، آیا خمس دارد؟ پاسخ: اگر با کسب و کار با وسیله نقلیه بیشتر از مخارج زندگی به دست نمی‌آید، خمس به آن تعلّق نمی گیرد؛ ولی اگر بیشتر از مخارج زندگی از آن به دست می‌آید، راه حساب کردن خمس آن بدین ترتیب است: به نسبتی که از ماشین استفاده شخصی می‌شود، جزء مؤونه محسوب می‌شود و خمس ندارد و به نسبتی که از آن استفاده کاری می‌شود، جزء

سرمایه است و در این قسمت که جزء سرمایه است، بخشی از آن که با آن به اندازه مخارج زندگی حاصل می‌شود، باز هم خمس ندارد و بخشی که با آن مقدار بیشتر از مخارج زندگی حاصل می‌شود، باید خمسش پس از گذشتن سال پرداخت شود. [۱۴۴۷] سؤال ۸۸: کسی که وسیله نقلیه، مانند موتور یا ماشین سواری، برای خودش تهیه می کند، ولی به جهت مانعی، تا یک سال نمی‌تواند از وسیله نقلیه استفاده کند، آیا باید خمسش را بدهد؟ پاسخ: در فرض سؤال، در صورتی که داشتن وسیله نقلیه در شأن او باشد، خمس واجب نیست. [۱۴۴۸] سؤال ۸۹: کسی که ماشینی برای انجام کارهای خود و خانواده‌اش و برای رفت و برگشت به محلّ کارش خریده است، آیا در مورد خمس آن وظیفه‌ای دارد؟ پاسخ: در مفروض سؤال که از ماشین در مؤونه زندگی استفاده می کند، خمس ندارد. [۱۴۴۹] سؤال ۹۰: شخصی وسیله نقلیه‌ای را از درآمد بین سال یا به صورت اقساط می‌خرد و پس از چند سال آن را می‌فروشد. اگر وسیله نقلیه دیگری تهیه نکند، خمس باید بدهد یا خیر؟ در صورتی که وسیله نقلیه جدید بخرد، چه طور؟ پاسخ: در فرض سؤال، اگر وسیله نقلیه‌ای که خریده، جزء مؤونه باشد و پس از فروش، پول آن در مخارج زندگی مصرف شود، خمس به آن تعلّق نمی گیرد. [۱۴۵۰] سؤال ۹۱: شخصی است که داشتن ماشین از امور ضروری زندگی اوست و با یک ماشین معمولی نیاز او برطرف می‌شود. اگر برای فرار از خمس، ماشینی گران قیمت‌تر بخرد، چه حکمی دارد؟ اگر بدون قصد فرار از خمس، این کار را بکند، چه طور؟ پاسخ: اگر داشتن ماشین گران قیمت‌تر، مطابق شأن او باشد، خمس ندارد و اگر زیادتر از شأن او باشد، باید خمس مقدار زاید بر شأنش را پرداخت کند و قصد فرار از خمس، تأثیری در حکم مسأله ندارد. [۱۴۵۱] سؤال ۹۲: شخصی ماشینی سواری را جهت کسب و کار و با پول خمس داده می‌خرد و پس از مدتی آن را با سود می‌فروشد. آیا برای سود آن باید خمس بدهد یا خیر؟ پاسخ: اگر تا سر سال خمسی، مقدار زاید واقعی (سود واقعی که ناشی از تورّم نیست) را در مؤونه مصرف نکند، باید خمس مقدار زاید را بپردازد و مقدار زاید غیر واقعی (تورّمی) خمس ندارد. [۱۴۵۲] سؤال ۹۳: شخصی اتومبیل وانت خود را که جهت کار و کسب استفاده می کرده، به فروش رسانده تا خانه مورد نیاز خود را بخرد. آیا به پول آن خمس تعلّق می گیرد؟ پاسخ: اگر به وانت خمس تعلّق نگرفته باشد، در وقت فروش آن و خریدن ساختمان مورد نیاز خمس ندارد و اگر خمس به آن تعلّق گرفته و خمس آن را نداده باشد، اکنون واجب است خمس آن را بپردازد. [۱۴۵۳] سؤال ۹۴: شخصی یک دستگاه ماشین خریده و آن را به یک نفر داده تا برایش کار کند که هم هزینه‌های نگهداری ماشین تأمین شود و هم کمک خرجی برای زندگی باشد. آیا به این ماشین خمس تعلّق می گیرد؟ به درآمد حاصل از کارکرد آن چه طور؟ پاسخ: اگر با ماشین فقط مخارج زندگی خود را به دست آورد و نه بیشتر، به خود ماشین و هزینه‌های لازم برای استفاده مناسب از ماشین خمس تعلّق نمی گیرد؛ و درآمد حاصل از ماشین که در مؤونه زندگی مصرف می‌شود، خمس ندارد و اگر مقداری از درآمد تا آخر سال به مصرف نرسید، خمس آن پرداخت شود. [۱۴۵۴] سؤال ۹۵: این جانب مقداری پول جهت خرید اتومبیل سواری مورد نیازم به حساب شرکت اتومبیل سازی واریز کردم و پس از دو سال به من اتومبیل دادند. آیا به این پول خمس تعلّق می گیرد؟ پاسخ: اگر ماشین را خریده و پول آن را پرداخت کرده، چنانچه در سال خرید و سال تحویل، داشتن مثل آن ماشین در شأن او بوده، ظاهراً به این پول خمس تعلّق نمی‌گیرد؛ ولی اگر نخریده و فقط پولی را پرداخت کرده تا بعداً ماشینی را به او بفروشند، مسأله صورت‌های مختلفی پیدا می کند و حکم آن متفاوت می‌شود. [۱۴۵۵] سؤال ۹۶: شخصی منزل اضافی داشته و آن را فروخته و برای پسرش ماشین سواری خریده تا با آن امرار معاش کند. آیا این ماشین خمس دارد؟ پاسخ: اگر به منزل اضافی خمس تعلّق گرفته و خمس آن داده نشده، پدر باید خمس آن را بپردازد که در این صورت خمس ماشینی را که با این پول تهیه کرده و به پسرش داده، پرداخته است و تکلیفی نسبت به ماشین ندارد و اگر به منزل اضافی خمس تعلّق نگرفته و خریدن ماشین سواری برای پسر نیز در شأن پدر بوده، پرداخت خمس بر پدر واجب نیست؛ اما نسبت به پسر، چنانچه بالغ و عاقل باشد (که ظاهر سؤال چنین است) و برای امرار معاش از ماشین استفاده کند، اگر با آن فقط به اندازه مخارج زندگی و یا کمتر از آن را به دست می‌آورد، نسبت به خمس ماشین وظیفه‌ای ندارد.

حقوقِ حقوق بگیران

[۱۴۵۶] سؤال ۹۷: طریقه حساب کردن خمس، برای کارمندان، کارگرانِ کارخانجات بزرگ، معلّمان و یا هر شخص دیگری که حقوق خود را به طور ماهانه دریافت می‌کند، چگونه است؟ پاسخ: این اشخاص می‌توانند برای خود یک سال خمسی برای تمام درآمدها قرار دهند که در این صورت، مبدأ سال آنها زمان دریافت اولین حقوق آنهاست و نیز می‌توانند برای هر یک از حقوق‌های ماهانه خود سال جداگانه قرار دهند. [۱۴۵۷] سؤال ۹۸: بنده در استخدام دولت هستم، ماه به ماه حقوق مرا در بانک به حساب من می‌ریزند و من در موقع احتیاج، از بانک می‌گیرم و خرج می‌کنم و غالباً مقداری اضافه می‌ماند. آیا در آخر سال لازم است از بانک بپرسم و خمس آن را بدهم یا تا نگرفته‌ام، دادن خمس لازم نیست؟ پاسخ: وقتی که حقوق شما به حسابتان در بانک واریز شد، درآمد شما حساب می‌شود و چنانچه در آخر سال چیزی از آن باقی بماند، دادن خمس آن لازم است. [۱۴۵۸] سؤال ۹۹: در بعضی از ادارات و مؤسسات، حقوق کارکنان مستقیماً به حساب آنها در بانک ریخته می‌شود و قابل برداشت از حساب است و در بعضی ادارات دیگر، در آخر ماه چکی به کارکنان داده می‌شود که با مراجعه به بانک می‌توانند پول دریافت کنند و در حساب آنها چیزی موجود نیست. آیا این دو دسته از کارکنان، از حیث پرداخت خمس حقوق خود، تفاوتی با یکدیگر دارند؟ پاسخ: پس از ریختن پول به حساب و یا گرفتن چک، میان این دو دسته از کارکنان از نظر پرداخت خمس فرقی وجود ندارد. [۱۴۵۹] سؤال ۱۰۰: کسی که حقوق او به وسیله چک پرداخت می‌شود و او با مراجعه به بانک مبلغ چک را دریافت می‌کند، اگر چک را بدون تبدیل کردن به پول، در نزد خود نگه دارد تا سال خمسی‌اش فرا رسد، آیا باید خمس مبلغ مذکور در چک را بپردازد یا به اعتبار این که چک، پول نیست، لازم نیست خمس بدهد؟ پاسخ: در فرض مذکور، اگر سال خمسی‌اش رسیده باشد، خمس واجب است. [۱۴۶۰] سؤال ۱۰۱: کارمندانی که سر سال خمسی آنها در پایان ماه اسفند است و حقوق خود را پنج روز زودتر از سر سال خمسی دریافت می‌کنند، آیا پرداخت خمس آن واجب است؟ پاسخ: می‌توانند برای هر دریافت خود سال جداگانه قرار دهند، و در صورتی که روز معیّنی را به عنوان سر سال برای تمام درآمدهای خود قرار داده‌اند، چنانچه در سر سال در همان روز، پس اندازی از دریافتی‌های آنان باقی مانده باشد، باید خمس آن را بپردازند. [۱۴۶۱] سؤال ۱۰۲: در یک کارخانه هر ماه مقداری از حقوق کارکنان کسر می‌شود و مجموع آنها پس از چند ماه به کارکنان پرداخت می‌شود. اگر این پول بعد از سال خمسی دریافت شود، از درآمد سال دریافت حساب می‌شود یا از درآمد سال کسر حقوق؟ پاسخ: از درآمد سال دریافت حساب می‌شود، مگر آن که در سال کسر حقوق قابل دریافت بوده و خودش به تأخیر انداخته و دریافت نکرده باشد. [۱۴۶۲] سؤال ۱۰۳: اگر حقوق کارمند با تأخیر پرداخت شود و در این مدت، سال خمسی او فرا رسد، آیا این حقوق از درآمد سال قبل حساب می‌شود یا از درآمد سال دریافت؟ پاسخ: از درآمد سال قبل به حساب می‌آید. [۱۴۶۳] سؤال ۱۰۴: مقداری اضافه کار در مهر و آبان داشته‌ام و حقوق آن را در اسفند داده‌اند. با توجه به این که سال خمسی این جانب اول دی ماه است، آیا هنگام دریافت حقوق اضافه کاری باید خمس آن را بدهم؟ پاسخ: اگر قرار بوده در سال قبل به شما پرداخت شود و نشده است و با تأخیر پرداخت شده، جزء درآمد سال قبل است و اگر قرار بوده در اسفند پرداخت شود، جزء درآمد سال بعد است. [۱۴۶۴] سؤال ۱۰۵: افراد بازنشسته که همچنان حقوق ماهانه دریافت می‌کنند، آیا باید خمس حقوقی را که در طول سال دریافت می‌کنند، بپردازند؟ پاسخ: اگر چیزی از آن باقی بماند و در مؤونه سال مصرف نشود، باید خمس آن را بپردازند. [۱۴۶۵] سؤال ۱۰۶: خانمی همسر کارمند دولت بوده و آن کارمند فوت کرده است و اکنون حقوق وظیفه یا مستمرّی را این خانم دریافت می‌کند. آیا این حقوق، متعلّق خمس است یا ارث محسوب می‌شود؟ پاسخ: اگر به عنوان مزدِ بخشی از کار گذشته کارمند است که به او پرداخت نشده و اکنون وصول می‌شود، حکم ارث را دارد، وگرنه درآمد محسوب می‌شود. [۱۴۶۶] سؤال ۱۰۷: کسی که برای شرکت دولتی کار می‌کند با کسی که برای شرکت خصوصی

کار می‌کند، با توجه به این که حقوق یکی از بیت المال و حقوق دیگری از اموال شخصی افراد پرداخت می‌شود، چه فرقی از نظر پرداخت خمس دارند؟ پاسخ: فرقی میان این دو مورد از نظر پرداخت خمس نیست؛ زیرا به نظر این جانب دولت نیز مالک است.

دامداری، کشاورزی و باغداری

[۱۴۶۷] سؤال ۱۰۸: در منطقه بلتستان، امر معاش مردم با اراضی و اشجار و حیوانات اداره می‌شود. با غرس اشجار از میوه و چوب آن و با پرورش حیوانات از گوشت و پوست و پشم آنها در حاجات زندگی استفاده می‌کنند و مازاد بر احتیاج را در معرض بیع قرار می‌دهند. آیا در چنین بلادی که زندگی مردم از راه نگهداری اشجار مثمره و غیر مثمره و حیوانات اداره می‌شود، به اموال آنها خمس تعلّق می‌گیرد یا خیر؟ پاسخ: هر مقدار از موارد ذکر شده که خود آنها در مؤونه زندگی مصرف می‌شود و یا به وسیله آنها فقط به اندازه مؤونه زندگی تحصیل می‌شود، خمس ندارد و مواردی که به وسیله آنها منافعی به دست می‌آید که بیشتر از مؤونه زندگی است، به نسبت زیادی، باید خمس آنها پرداخت شود و در مورد منافع نیز آن مقداری که اضافه بماند و سال بر آنها بگذرد و مصرف نشود، باید خمسش پرداخت شود. [۱۴۶۸] سؤال ۱۰۹: کسی که در سر سال، خمس قیمت گوسفندان یا درختان خود را می‌دهد و تا سال بعد، قیمت گوسفندان و درختان رشد می‌کند و ارزش آنها بسیار بیشتر می‌شود، آیا باید دوباره خمس بدهد؟ پاسخ: در فرض مسأله، اگر گوسفندان و درختان را به جهت تجارت با آنها و ترقی قیمت آنها تهیه کرده است، چنانچه ترقی قیمت آن در اثر کاهش ارزش پول نباشد و امکان فروش داشته باشد، به گونه‌ای که در نظر مردم، سود موجود محسوب شود، خمسِ ترقی قیمت را باید بپردازد؛ ولی اگر قصد او تجارت با منافع حاصل از آنها باشد، نه با خود آنها، تا وقتی آنها را نفروخته، ترقی قیمت آنها خمس ندارد و اگر بفروشد، چنانچه ترقی قیمت به جهت افزایش قیمت بازار باشد، نه به خاطر کاهش ارزش پول و از مخارج سالانه نیز زیاد بیاید، باید خمس آن را بپردازد. البته در هر حال، نمای متصل و منفصل آنها چنانچه در مؤونه سال مصرف نشود، باید خمسش پرداخت شود.

دامداری

دام [۱۴۶۹] سؤال ۱۱۰: گوسفند و بز و برّه و گاو، در چه صورتی خمس دارند؟ پاسخ: آن مقدار از آنها که خودشان در مؤونه زندگی مصرف می‌شوند و یا به وسیله آنها تنها مؤونه زندگی به دست می‌آید، خمس ندارند؛ ولی آن مقدار از آنها که بیشتر از مؤونه زندگی از آنها حاصل می‌شود، هم خمس خودشان و هم خمس منافع آنها که زاید بر مؤونه سال است، باید پرداخت شود. [۱۴۷۰] سؤال ۱۱۱: شخصی تعدادی حیوان اهلی جهت استفاده از خود آنها و یا مزایای آنها (شیر، تخم مرغ و...) در منزل نگهداری می‌کند. آیا با فرا رسیدن سال، اصل این حیوانات مشمول خمس می‌گردد؟ پاسخ: در فرض سؤال که منافع حیوانات در مؤونه زندگی مصرف می‌شود، خمس به این حیوانات و منافع آنها تعلّق نمی‌گیرد. [۱۴۷۱] سؤال ۱۱۲: آیا مقدار رشد و نمو گاو و بز و گوسفندی که مورد احتیاج خود شخص است و از آنها در مؤونه زندگی خود استفاده می‌کند، خمس دارد یا خیر؟ پاسخ: اگر با منافع آنها بیش از مؤونه زندگی به دست نمی‌آید، خمس آنها واجب نیست. [۱۴۷۲] سؤال ۱۱۳: کسی که تعدادی گوسفند دارد و باید در سر سال خمسی، خمس آنها را بدهد و از این گوسفندها تعدادی برّه هم متولد شده است، چگونه باید خمس را حساب کند؟ پاسخ: اگر یک سالِ برّه‌ها تمام شده، گوسفندها و برّه‌ها را یک جا حساب می‌کند و خمس آنها را می‌دهد و اگر یک سالِ برّه‌ها تمام نشده، می‌تواند مانند صورت قبل، یک جا خمس همه را بدهد و می‌تواند برّه‌ها را جدا نماید و در سر سال خمسی، خمس گوسفندان را بپردازد و بعد از کامل شدن یک سالِ برّه‌ها، خمس برّه‌ها را بدهد. [۱۴۷۳] سؤال ۱۱۴: کسی که تعدادی گوسفند مخمّس دارد و تا سال بعد بر تعداد آنها افزوده نمی‌شود، ولی بعضی از آنها عوض می‌شود، آیا برای گوسفندهای عوض

شـده، بایـد خمس بدهـد یـا خیر؟ پاسـخ: به جهت تعـویض، دوبـاره خمس واجب نمی‌شـود. [۱۴۷۴] سـؤال ۱۱۵: شخصـی تعدادی گوسـفند دارد که خمس آنها را داده است. سال بعـد تعـداد گوسـفندان همین مقـدار است؛ ولی قیمت آنها دو برابر شـده است. آیا باید خمس بدهد؟ پاسخ: اگر سـرمایه خود را عدد گوسفندان قرار داده باشد، خمس تعلّق نمی گیرد و اگر قیمت آنها را سرمایه قرار داده، بایـد خمس مـازاد واقعی را بپردازد و اگر ترقی قیمت به جهت تورّم بوده، خمس نـدارد. [۱۴۷۵] سؤال ۱۱۶: شخصی تعدادی گوسـفند برای اسـتفاده زنـدگی خود دارد. اگر از بچه و پشم گوسـفندان در غیر مؤونه اسـتفاده کنـد، آیا خمس گوسـفندان را باید بپردازد؟ پاسخ: نسـبت منافعی از گوسـفندان که در مؤونه مصـرف نمی‌شونـد را به کلّ منافع آنها حساب می کنـد و سـپس به همان نسبت از عین گوسفندان را تخمیس می‌نماید. [۱۴۷۶] سؤال ۱۱۷: بچه‌های گاو و گوسـفند که نگهداری می‌شوند تا مثلا پس از دو سال، از خود آنها یا منافع آنها در مؤونه زنـدگی اسـتفاده شود، آیا متعلّق خمس قرار می گیرند؟ پاسخ: خیر. [۱۴۷۷] سؤال ۱۱۸: آیا گاو و گوسـفندی که در بین سال خمسـی فروخته می‌شوند، خمس دارند؟ پاسخ: اگر جزء مؤونه زندگی هستند، چنانچه تا سر سال خمسـی، پول آنهـا در مؤونه مصـرف نشود، بایـد خمس پول آنها پرداخت شود. [۱۴۷۸] سؤال ۱۱۹: کسـی که از درآمد سال خود تعـدادی گاو و گوسـفند که بیشتر از حـدّ نصاب زکات است بخرد، آیا بایـد هم زکات و هم خمس آنها را بدهد؟ پاسخ: در فرض مسأله، بعد از دادن خمس، اگر به مقدار نصاب زکات، از آن گاوها و گوسفندها باقی بماند، با وجود سایر شرایط، باید زکاتشان را هم بدهد. [۱۴۷۹] سؤال ۱۲۰: آیا صاحبان گوسفند می‌توانند قیمت علوفه مصرف شده در زمستان را از نموّ گوسفندان کسر کنند و خمس باقی مانده را بپردازند؟ پاسخ: اگر پولی که صـرف علوفه گوسـفندان کرده‌اند، مخمّس بوده و یا پولی بوده که خمس به آن تعلّق نمی گیرد، می‌توانند آن را کسر کنند و خمس باقی مانده را بدهند.

وسایل نگهداری دام

[۱۴۸۰] سؤال ۱۲۱: در روسـتاها که معمولاً محلّی برای نگهـداری گاو و گوسـفند یا اسب و الاغ خود دارنـد، این محل را باید جزء سرمـایه خود حساب کننـد یا جزء لوازم زنـدگی خود؟ پاسـخ: اگر خود حیوانات، جزء مؤونه است، آغُل و محلّ نگهـداری آنها نیز جزء مؤونه است و اگر حیوانات، جزء سرمایه است، آغُل و محلّ نگهداری آنها نیز جزء سرمایه حساب می‌شود.

کشاورزی

زمین کشاورزی [۱۴۸۱] سؤال ۱۲۲: آیا زمین‌های کشاورزی خمس دارنـد یا خیر؟ پاسـخ: به زمین کشاورزی خمس تعلّق می گیرد، مگر این که منـافع حاصـل از زمین، در معیشت و مـؤونه زنـدگی صـرف شود که در این صورت خود زمین نیز جزء مؤونه محسوب می‌شود و خمس ندارد. [۱۴۸۲] سؤال ۱۲۳: شخصی زمین زراعی یا غیر زراعی خریداری کرده تا پس از ترقی قیمت بفروشد. آیا با فرا رسـیدن سـال خمسـی، بـا این که فعلاًـ قصـد فروش نـدارد، تخمیس زمین لاـزم است؟ در صورت لزوم، به قیمت خریـد یا قیمت فعلی؟ پاسـخ: تخمیس بـه قیمـت فعلی لاـزم است. [۱۴۸۳] سـؤال ۱۲۴: عـده‌ای زمیـن زراعی را بـا درآمـد بین سـال و برای زراعت خریده‌اند و پس از چند سال فروخته‌اند. خمس آن چگونه محاسبه می‌شود؟ پاسخ: اگر در سر سال خمسی اول، خمس ارزش زمین را پرداخته باشـند، تا زمانی که زمین را نفروخته‌اند، لازم نیست خمس ارزش اضافی آن را بپردازند و چنانچه نپرداخته باشند، خمس بالاترین قیمت از سـر سال خمسـی اول تا زمان فروش زمین را بایـد بپردازنـد. [۱۴۸۴] سؤال ۱۲۵: این جـانب از دریای عام و بـدون مـانع، بـا پول قرضـی و یا از منافع بین سال، آب به زمین موات می‌رسانم و زراعت می کنم. آیا خمسـی برعهـده من می‌آیـد یا خیر؟ پاسـخ: اگر از زمین مواتِ احیـا شـده و حقّ آب و آبراه و احیانـاً وسـایلی که به کار برده شـده (مثل لوله یا پمپ آب)، پس از کسـر مخـارجی که در این راه متحمّـل شده‌ایـد، بیشـتر از مخـارج زنـدگی خود به دست می‌آوریـد، بایـد به نسـبت زیـادی، خمس آن را

پرداخت کنید، وگرنه خمس ندارند و منافع حاصل از آن که در طول سال برای مخارج زندگی صرف نشده، باید خمسش پرداخت شود.

محصولات کشاورزی

[۱۴۸۵] سؤال ۱۲۶: کسی که سال خمسی دارد و چند روز قبل از رسیدن سال، محصول گندمش را به دست می‌آورد، آیا لازم است خمس گندم‌ها را هم بدهد؟ پاسخ: در صورتی که برای تمام درآمد خود، یک سال داشته باشد و این گندم تا آخر سال به مصرف مؤونه نرسد، باید خمس آن را بدهد. البته می‌تواند برای زراعت خود، سال جداگانه قرار دهد. [۱۴۸۶] سؤال ۱۲۷: کسی که جو یا گندم کاشته است، آیا خمس محصول و زراعت را باید بدهد یا خمس بذر را؟ پاسخ: این مسأله سه صورت دارد: ۱ - بذر، مخمّس باشد یا از چیزهایی باشد که خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد و یا پرداخت خمسِ بذر را از مال دیگر خود به ذمّه گرفته باشد که در این موارد مقدار بذر، از محصول کسر می‌شود و بقیه محصول، درآمد امسال حساب می‌گردد. ۲ - بذر، از درآمد بین سال باشد و متعلّق خمس نباشد که در این صورت، کلّ محصول، درآمد امسال محسوب می‌شود. ۳ - به بذر، خمس تعلّق گرفته باشد و پرداخت خمس آن را به ذمّه هم نگرفته باشد که در این صورت باید مقدار بذر، از محصول جدا و خمس آن پرداخت شود و باقی مانده محصول، درآمد امسال به حساب می‌آید، مثلاً اگر ده کیلوگرم بذر کاشته و صد کیلوگرم محصول بدست آورده است، ابتدا ده کیلوگرم از محصول (به مقدار بذر) را جدا می‌کند و دو کیلوگرم آن را به عنوان خمس می‌پردازد و نود کیلوگرم باقی مانده، درآمد امسال محسوب می‌شود، هر چند احتیاط مستحب این است که علاوه بر دو کیلو گرم ذکر شده، مقدار هجده کیلوگرم دیگر را نیز به عنوان خمس پرداخت کند (به جهت این که مقدار خمسِ بذر، یعنی همان دو کیلو گرم رشد کرده و نُه برابر دیگر، یعنی هجده کیلو گرم به آن اضافه شده است) و در این صورت، هفتاد و دو کیلوگرم دیگر را به عنوان درآمد امسال به حساب آورد. [۱۴۸۷] سؤال ۱۲۸: آیا جو، گندم، ذرّت، لوبیا و نخود خمس دارند یا خیر؟ اگر دارند، کیفیت آن را بیان فرمایید. پاسخ: این موارد، خصوصیت ندارند و حکم سایر اموال را دارند و چنانچه اضافه بر مؤونه سال باشند، باید خمس آنها را بدهند.

وسایل و آلات کشاورزی

[۱۴۸۸] سؤال ۱۲۹: کسی در کشاورزی خود احتیاج به ماشین آلات جدید (مثل تراکتور) دارد، آیا خمس این وسایل باید حساب شود یا نه؟ پاسخ: چنانچه بیش از مؤونه زندگی خود را به دست آورد، باید به نسبت زیادی، خمس آنها را بدهد. [۱۴۸۹] سؤال ۱۳۰: در زمین ملکی خود، چاه عمیقی از منافع بین سال احداث کردم که آب زیادی از آن به دست آمد، آیا خمس دارد یا خیر؟ پاسخ: مقداری از آب چاه که در تحصیل مؤونه زندگی از آن استفاده می‌شود و به همان نسبت از ارزش چاه، مشمول خمس نیست و زاید بر این مقدار از آب چاه و ارزش چاه مشمول خمس است.

باغداری

باغ [۱۴۹۰] سؤال ۱۳۱: کسی که باغی را فقط برای مصرف خانوادگی خود می‌خرد و چیزی از محصولات آن را نمی‌فروشد، بلکه همه محصول را صرف در مؤونه خود می‌کند، آیا لازم است خمس زمین و باغ را بدهد؟ پاسخ: اگر باغ را به همین قصد و با پول مخمّس یا با درآمد بین سال یا با پولی که خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد، خریده باشد، خود باغ و محصول آن خمس ندارند؛ چون هر دو آنها مؤونه محسوب می‌شوند و چنانچه به حسب اتفاق مقداری از محصول باغ در سر سال زیاد آمد، خمس مقدار زاید پرداخت شود؛ ولی اگر باغ را به این قصد خریده که قیمت آن بالا رود و با فروش آن سود کند، باید در سر سال، خمس قیمتِ سر

سال باغ را بپردازد، هر چند تمام محصول آن را صرف در مؤونه عیال خویش نماید. [۱۴۹۱] سؤال ۱۳۲: شخصی زمینی را جهت تجارت به باغ تبدیل کرده است، پس از فرا رسیدن سال خمسی، با این که درختان به ثمر نرسیده‌اند، آیا فقط تخمیس زمین لازم است یا تخمیس زمین و درختان؟ در سال‌های بعد، تخمیس افزایش قیمت لازم است یا خیر؟ پاسخ: تخمیس زمین و درختان به قیمت آنها در سر سال خمسی و همچنین افزایش قیمت در سال‌های بعد لازم است.

محصول باغ

[۱۴۹۲] سؤال ۱۳۳: باغداری که سال خمسی‌اش فرا رسیده، ولی وقت چیدن میوه‌هایش نرسیده است، آیا این میوه‌های نرسیده، جزء درآمد سال گذشته محسوب می‌شود و خمسش واجب است؟ یا پس از رسیدن، جزء درآمد امسال است و هنوز خمسش واجب نشده است؟ پاسخ: میوه‌های نرسیده، اگر در سر سال خمسی ارزش و قیمتی دارد، باید خمس همان ارزش و قیمت داده شود و اگر در آن موقع ارزش و قیمتی ندارد، خمس هم ندارد. اسباب و وسایل زندگی [۱۴۹۳] سؤال ۱۳۴: بر کدام یک از اثاث منزل و مواد خوراکی مورد استفاده در منزل، خمس متعلّق می‌شود و کدام یک خمس ندارد؟ پاسخ: اثاث منزل جزء مؤونه است و خمس ندارد؛ ولی مواد خوراکی، اگر سال بر آن بگذرد و مصرف نشود، باید خمس آن پرداخت شود. [۱۴۹۴] سؤال ۱۳۵: آیا لوازم مورد نیاز منزل در صورتی که تا رسیدن سال خمسی مورد استفاده قرار نگرفته باشد، مشمول خمس است؟ پاسخ: خیر. [۱۴۹۵] سؤال ۱۳۶: برای این که به شیء خریداری شده (مثل فرش)، خمس تعلّق نگیرد، آیا باید تا فرا رسیدن سال خمسی (که ممکن است چند روز بعد از خرید باشد)، از آن استفاده کرد یا استفاده تا یک سال پس از زمان خرید نیز باعث عدم وجوب خمس می‌شود؟ پاسخ: اگر داشتن شیء خریداری شده، مثل فرش، مطابق با شأن خریدار باشد و احتمال عقلایی استفاده از آن نیز وجود داشته باشد، خمس ندارد، هر چند فعلاً از آن استفاده نکند. [۱۴۹۶] سؤال ۱۳۷: اشخاصی که سرمایه آنها غیر مخمّس بوده است و از درآمد آن، لوازم مورد نیاز زندگی خود را خریداری کرده‌اند، آیا به این لوازم زندگی نیز خمس تعلّق می‌گیرد؟ پاسخ: به لوازم مذکور خمس تعلّق نمی‌گیرد؛ ولی چنانچه سرمایه مشمول خمس بوده، باید خمس آن بدون تأخیر پرداخت شود. [۱۴۹۷] سؤال ۱۳۸: اگر کسی قبل از فرا رسیدن سال خمسی، وسایل ضروری زندگی خود را خریداری کند و تصمیم داشته باشد بعد از فرا رسیدن سال خمسی آنها را بفروشد، آیا باید خمس آنها را بپردازد؟ پاسخ: وسایل مذکور در سؤال خمس ندارد و پس از فروش آنها اگر پول آنها را در مؤونه سال خود مصرف نکند، باید خمس آن را بپردازد. [۱۴۹۸] سؤال ۱۳۹: لباس یا کفشی را که انسان در طول سال، فقط یکی دو بار می‌پوشد یا ماشینی که یکی دو بار سوار می‌شود، خمس دارد یا خیر؟ پاسخ: اگر داشتن کفش و لباس و ماشین مذکور، در شأن آن شخص باشد، خمس ندارد. [۱۴۹۹] سؤال ۱۴۰: این جانب حدود چهار سال قبل ازدواج نمودم و کل اموال ما مقداری جهیزیه و پول و طلای متعلّق به خانم بنده است که اگر بخواهیم آنها را بفروشیم، زندگی ما فلج می‌شود، و بیش از دو میلیون تومان از ما نمی‌خرند؛ ولی اگر بخواهیم آنها را دوباره تهیه کنیم، چندین برابر، باید پول پرداخت کنیم. اکنون ما قدرت پرداخت خمس این اموال را نداریم. برای این که این اموال، طیّب و حلال و پاک شود، چه باید بکنیم؟ پاسخ: اگر این اموال جزء مؤونه زندگی شما باشد، خمس به آنها تعلّق نمی‌گیرد. [۱۵۰۰] سؤال ۱۴۱: کسی که چیزی را می‌خرد و به آن چیز در زندگی احتیاج دارد، ولی تاریخ تحویل آن پس از سال خمسی اوست، آیا موقع رسیدن سال خمسی، به جهت این که پول را پرداخت کرده است، ولی هنوز چیزی تحویل نگرفته، باید خمس آن پول را بپردازد؟ پاسخ: لازم نیست خمس بدهد. [۱۵۰۱] سؤال ۱۴۲: آیا تلفن و موبایل از موارد تعلّق خمس است؟ پاسخ: اگر موبایل و تلفن برای کارهای شخصی و منزل لازم باشد و خریداری شود، جزء مؤونه است و خمس ندارد و اگر برای کسب و کار و تجارت و شغل لازم باشد و خریداری شود، حکم سرمایه را دارد. [۱۵۰۲] سؤال ۱۴۳: اگر کسی وسیله‌ای را چون موبایل، جهت استفاده مشترک (شخصی و شغلی) خریداری کرده باشد، مشمول خمس است یا خیر؟ پاسخ: به نسبتی که

برای امور شخصی استفاده می‌شود، جزء مؤونه است و خمس ندارد و به نسبتی که مورد استفاده شغلی قرار می گیرد، اگر با آن فقط مؤونه زندگی به دست آید، باز هم خمس ندارد و اگر بیش از مؤونه زندگی با آن تحصیل شود، به نسبت زیادی، مشمول خمس می‌شود. [۱۵۰۳] سؤال ۱۴۴: کسی که به لباس نیازمند است و برای تهیه لباس، پارچه‌ای خریداری می کند، ولی با آن پارچه تا موقع محاسبه خمس، لباس نمی‌دوزد، آیا باید خمس پارچه را بدهد؟ پاسخ: چنانچه برای دوختن آن اقدام کرده یا در شُرُف اقدام باشد، خمس ندارد. [۱۵۰۴] سؤال ۱۴۵: اسباب و اثاثیه منزل و همچنین لباس هایی که قبلا مورد استفاده قرار گرفته و اکنون به هر دلیلی مورد استفاده نمی‌باشند، آیا مشمول خمس هستند؟ پاسخ: تا فروخته نشده، خمس ندارد و پس از فروختن، چنانچه تا سر سال خمسی در مؤونه صرف نشود، باید خمس آن پرداخت شود. [۱۵۰۵] سؤال ۱۴۶: منفعتی که در بین سال به دست می‌آید، اگر به صورت نقد تا آخر سال باقی نماند و تبدیل به اموال غیر نقدی مثل زمین، ماشین، مغازه و امثال آن شود، آیا می‌توان تا زمان فروش این اموال، پرداخت خمس را به تعویق انداخت؟ پاسخ: اگر تبدیل به وسایل و مؤونه زندگی نشده باشد و یا با آن مؤونه زندگی تحصیل نشود، باید خمس آن اموال غیر نقدی در سر سال خمسی پرداخت شود.

جهیزیه دختر و لوازم زندگی آینده پسر

[۱۵۰۶] سؤال ۱۴۷: دختری که جهیزیه‌اش را خودش تهیه می کند یا پول آن را پس انداز می کند، باید خمس بدهد یا نه؟ پاسخ: اگر رسم محلّ آنها تهیه جهیزیه در سال‌های قبل باشد، به نحوی که عدم تهیه آنها عیب محسوب شود، خمس ندارد و همچنین اگر در شُرُف ازدواج باشد و در سال مورد نیاز نتواند جهیزیه را تهیه کند و با پرداخت خمس، تهیه جهیزیه به تأخیر بیفتد و یا ممکن نشود، باز هم خمس ندارد. [۱۵۰۷] سؤال ۱۴۸: اگر وسیله‌ای را که به عنوان جهیزیه برای یکی از دختران تهیه می کنند، در منزل باقی بماند و به دختر بعدی داده شود، خمس دارد یا نه؟ پاسخ: اگر دختر دوم در معرض ازدواج باشد و نتوانند تمام جهیزیه او را در سالی که جهیزیه مورد نیاز است، تهیه کنند و با پرداخت خمس، در تهیه جهیزیه با مشکل روبرو می‌شوند، آن جنس خمس ندارد. [۱۵۰۸] سؤال ۱۴۹: دختری که پدرش سال خمسی نداشته و برای او جهیزیه تهیه کرده است، آیا لازم است خمس جهیزیه خود را بدهد؟ پاسخ: دادن خمس جهیزیه بر دختر لازم نیست. [۱۵۰۹] سؤال ۱۵۰: اگر زنی که به خانه شوهر رفته، مقداری از جهیزیه‌اش را که پدرش به او داده، بفروشد، باید خمس پول به دست آمده را بدهد یا خیر؟ پاسخ: لازم نیست خمس آن را بدهد، مگر این که مقدار آن بسیار زیاد باشد و آن را در مؤونه زندگی صرف نکند. [۱۵۱۰] سؤال ۱۵۱: چیزهایی که به عنوان جهیزیه به دختر داده می‌شود، ولی بعداً در زندگی او مورد استفاده قرار نمی گیرد، آیا متعلّق خمس قرار می گیرد؟ پاسخ: در فرض سؤال، پرداخت خمس بر دختر واجب نیست. [۱۵۱۱] سؤال ۱۵۲: اگر پدری برای پسرش (به مانند دخترش که جهیزیه تهیه می کند) وسایلی برای زندگی آینده‌اش تهیه کند، حکم جهیزیه دختر را دارد یا حکمش متفاوت است؟ پاسخ: اگر این گونه مخارج پسر بنا بر عرف محل، بر عهده پدر باشد، حکم جهیزیه را دارد. [۱۵۱۲] سؤال ۱۵۳: اگر جوانی آن چه را که در آینده به آن نیاز خواهد داشت، مانند یخچال و... از درآمد خود بخرد و کنار بگذارد، به آن خمس تعلّق می گیرد؟ پاسخ: چنانچه در شُرُف استفاده از این وسایل باشد و نتواند آن را در سالی که به آن احتیاج پیدا می کند، تهیه نماید و پرداخت نمودن خمس باعث تأخیر در تهیه آن وسایل و یا عدم تهیه آنها شود، لازم نیست خمس آنها را بپردازد.

مهریه

[۱۵۱۳] سؤال ۱۵۴: آیا بر زنی که به جز مهریه خود، مالک چیز دیگری نیست، ولی مهریه او به دفعات زیادی تغییر و تبدیل پیدا کرده است، خمس واجب است؟ پاسخ: در مهریه، خمس واجب نیست؛ ولی اگر مقدار مهریه به قدری زیاد باشد که بتواند بخشی

از معیشت او را اداره کند، چنانچه در مؤونه مصرف نشود، باید خمس آن را بپردازد و چنانچه با مهریه خود، کسب منفعت کند، با وجود شرایط وجوب خمس، بر منافع حاصل از مهریه خمس تعلّق می گیرد. [۱۵۱۴] سؤال ۱۵۵: اگر مهریه و ارث به فروش برسد، آیا پول آنها هم همانند اصل آنهاست؟ پاسخ: ثمن مهریه و ثمن ارث، مثل اصل آنهاست. [۱۵۱۵] سؤال ۱۵۶: کسی که می‌خواهد مهریه همسرش را بپردازد و تاکنون خمس نداده است، آیا باید بعد از محاسبه خمس، مهریه را بدهد، یا قبل از خمس هم می‌تواند مهریه را پرداخت کند و سپس خمس بقیه اموال را بدهد؟ پاسخ: اگر بخواهد مهریه را از منافعی که سال بر آن گذشته بپردازد، ابتدا باید مقدار خمس را محاسبه کند و پس از پرداختن خمس و یا به ذمّه گرفتن آن، مهریه را پرداخت کند و اگر بخواهد از منافعی که سال بر آن نگذشته مهریه را بدهد، می‌تواند بدون دادن خمس، مهریه را از آن پرداخت کند. [۱۵۱۶] سؤال ۱۵۷: مردی به اندازه مهریه همسرش پول کنار می‌گذارد تا به همسرش بپردازد، ولی زن قبول نمی‌کند و می‌گوید که هر وقت از تو طلب کردم، مهریه‌ام را بپرداز. آیا مرد می‌تواند در پایان سال، این پول را که به عنوان مهریه از اموالش جداست، به حساب نیاورد و خمس بقیه اموال را بدهد؟ پاسخ: چنانچه زن، پول را قبول نکند، پول در ملک مرد باقی می‌ماند و باید خمس آن را هم مانند خمس بقیه اموال، با وجود سایر شرایط خمس بپردازد.

مخارج ازدواج

[۱۵۱۷] سؤال ۱۵۸: آیا به پولی که برای ازدواج کردن پس انداز می‌شود، خمس متعلّق می‌شود یا خیر؟ اگر پول را برای مخارج ازدواج فرزند خود (غیر از جهیزیه) پس انداز کنیم، چه حکمی دارد؟ پاسخ: اگر ازدواج، برای شخصی مورد حاجت باشد و درآمد سالی که می‌خواهد در آن سال ازدواج کند، برای ازدواج کفایت نکند و دادن خمس، موجب تأخیر در ازدواج یا ایجاد مشکل در امر ازدواج شود، در این صورت به ذخیره پول، خمس تعلّق نمی گیرد؛ ولی اگر با پرداخت خمس مشکلی برای او به وجود نمی‌آید، احتیاط آن است که خمس آن را بپردازد و همچنین اگر مخارج ازدواج فرزند عرفاً برعهده پدر باشد، با شرایط ذکر شده قبلی، به پول ذخیره شده از طرف پدر خمس تعلّق نمی‌گیرد؛ ولی چنانچه درآمد پدر و فرزند در سال ازدواج، بر روی هم برای ازدواج کفایت کند و خمس دادن، موجب تأخیر و یا ایجاد مشکل نگردد و پدر نیز در تأمین مخارج مشارکت کند، در این صورت به ذخیره‌ای که سال بر آن گذشته، خمس تعلّق می گیرد. [۱۵۱۸] سؤال ۱۵۹: کسی که احتیاج به ازدواج کردن دارد، اگر پرداخت خمسِ اموالش مانع از ازدواج او شود، آیا باز هم دادن خمس واجب است؟ پاسخ: لازم نیست خمس بدهد.

طلا، جواهر و زینت آلات

[۱۵۱۹] سؤال ۱۶۰: با پولم مقداری سکه طلا خریده‌ام تا پس اندازی برایم باشد و با کاهش ارزش پول، قدرت خریدم پایین نیاید. آیا در سر سال خمسی بابت این سکه‌ها باید خمس بپردازم یا لازم نیست؟ پاسخ: اگر سکه‌ها را با پولی که خمس به آن تعلّق گرفته، خریده‌اید، باید خمس بدهید و اگر با پول خمس داده و یا پولی که خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد، خریده‌اید، خمس آن واجب نیست و در هر دو صورت، چنانچه قبل از گذشت سال، سکه‌ها را به قیمت بالاتر بفروشید و افزایش قیمت سکه‌ها واقعی باشد (نه بر اثر تورّم و کاهش ارزش پول) و سود به دست آمده را در مؤونه سال مصرف نکنید، در سر سال باید خمس سود آن را هم بدهید. [۱۵۲۰] سؤال ۱۶۱: زنی طلای مشمول خمس دارد و درآمدی هم ندارد. آیا پرداخت خمس برعهده شوهر اوست؟ پاسخ: وجوب خمس بر عهده زن است و چنانچه در پرداخت خمس مشکلی دارد، می‌تواند با مراجعه حضوری مشکل خود را مطرح و حل نماید. [۱۵۲۱] سؤال ۱۶۲: آیا به سکه طلایی که برای زینت استعمال می‌شود، خمس تعلّق می‌گیرد؟ اگر برای زینت کردن نباشد، چه طور؟ پاسخ: اگر برای زینت استفاده کند و استعمال آن در شأن او باشد، خمس ندارد، وگرنه باید خمس آن را

بپردازد. [۱۵۲۲] سؤال ۱۶۳: خانمی مقداری طلاـ و زیور آلات خریداری کرده و از آن استفاده کرده و بعد از چند سال آنها را فروخته است. آیا به محض فروش، باید خمس آنها را بپردازد؟ پاسخ: خیر؛ اگر پول آن را در مؤونه مصرف نکند و از مخارج سالش زیاد بیاید، باید خمس آن را بپردازد. [۱۵۲۳] سؤال ۱۶۴: جواهر آلاتی که شوهر برای همسرش تهیه می‌کند، خمس دارد یا نه؟ پاسخ: اگر خرید آن جواهرات در شأن آنهاست و زن نیز برای زینت از آنها استفاده می‌کند، خمس آن واجب نیست، مگر آن که با پولی خریداری شده باشد که خمس به آن تعلّق گرفته و پس از گذشت سال، خمس آن پرداخت نشده باشد و اگر جواهرات برای ذخیره کردن خریداری شده باشد، نه برای زینت کردن، خمس به آن تعلّق می‌گیرد. [۱۵۲۴] سؤال ۱۶۵: اگر شخصی برای همسرش از درآمد سال، طلاـ و جواهرات بخرد و آن جواهرات در شأن آنها باشد و دو سال بعد جواهرات را بفروشد و مجدداً بخواهد جواهرات دیگری خریداری نماید، آیا باید خمس جواهراتی را که فروخته است، پرداخت نماید؟ پاسخ: اگر تا قبل از رسیدن سال خمسی جدید، جواهرات دیگری خریداری کند، خمس ندارد. [۱۵۲۵] سؤال ۱۶۶: همسرم مقداری طلا دارد. گاهی به مناسبتی به طلافروشی مراجعه می‌نماییم و آنها را با طلای نو معاوضه می‌کنیم. لطفاً حکم شرعی آن را بیان نمایید. پاسخ: معامله طلاـ با طلا شرایط خاصّی دارد؛ ولی آن طور که معمول و رایج است که طلای قبلی را با پول می‌خرند و طلای بعدی را به پول می‌فروشند، اشکال ندارد و چنانچه طلاهای مورد استفاده زن به عنوان زینت قرار می‌گیرد، متعلّق خمس نیست، مگر این که از اول از پول متعلّق خمس تهیه شده باشد و خمس آن را نداده باشند. [۱۵۲۶] سؤال ۱۶۷: آیا سکه‌های بهار آزادی مشمول زکات می‌گردد؟ و آیا پس از پرداخت زکات، پرداخت خمس نیز واجب است؟ پاسخ: سکه‌های مذکور زکات ندارند؛ ولی اگر پس انداز شوند و در مؤونه مصرف نشوند، خمس به آنها تعلّق می‌گیرد.

درآمد زنی که ازدواج کرده

[۱۵۲۷] سؤال ۱۶۸: زن و شوهری هر دو کارمند هستند و درآمد دارند، آیا به درآمد زن هم خمس تعلّق می‌گیرد یا خیر؟ پاسخ: در زاید بر مؤونه سال، خمس واجب است، خواه مقدار زیادی، از درآمد مرد باقی مانده باشد و یا از درآمد زن. [۱۵۲۸] سؤال ۱۶۹: اگر زن با سرمایه شوهر قالی بافی کند، آیا باید خمس درآمد خود را بپردازد؟ پاسخ: در صورتی که درآمد خود را پس انداز کند و در مؤونه سال مصرف نکند، باید خمس درآمد خود را بپردازد. [۱۵۲۹] سؤال ۱۷۰: زنی از درآمد خود بعضی از اوقات مواد خوراکی و پوشاک می‌خرد و به منزل شوهرش می‌آورد. اگر خوراک یا پوشاک در آخر سال، زیادی باشد، خمس به آن تعلّق می‌گیرد یا خیر؟ و زن باید خمس آن را بپردازد یا شوهر؟ پاسخ: اضافه، خمس دارد و اگر خوراک و یا پوشاک خریده شده با پول شوهر زیاد بیاید، شوهر باید خمس آن را بپردازد و اگر آنچه که زن با پول خودش خریده، زیاد بیاید، زن باید خمس آن را بدهد. [۱۵۳۰] سؤال ۱۷۱: زنی که دارای درآمد است و شوهرش نیز توانایی پرداخت نفقه او را دارد، اگر از شوهر خود نفقه نگیرد و از درآمد خود، در مخارج زندگی خود صرف نماید، آیا باید خمس مبالغی را که در مخارج زندگی خود صرف کرده است، بپردازد یا خیر؟ پاسخ: دادن خمس آن مخارج لازم نیست. [۱۵۳۱] سؤال ۱۷۲: زنی که دارای کسب و درآمد است و تمام درآمد خود را به شوهرش می‌دهد، آیا بابت پرداخت خمس وظیفه‌ای دارد؟ پاسخ: اگر زن در بین سال، درآمد خود را به شوهر ببخشد و این بخشش در شأن زن باشد، خمس بر زن واجب نیست؛ ولی اگر به عنوان قرض بدهد، بعد از پس گرفتن از شوهر، پرداخت خمس به عهده زن است. [۱۵۳۲] سؤال ۱۷۳: زنی که درآمد مستقل دارد و شوهرش نمی‌گذارد تا خمس اموالش را بپردازد، تکلیفش چیست؟ پاسخ: به هر نحوی که برایش محذور نداشته باشد، ولو به صورت مخفی و یا با تأخیر، خمس را پرداخت کند و برای تأخیر اجازه بگیرد.

مخارج تحصیل و خرید کتاب

[۱۵۳۳] سؤال ۱۷۴: پولی را که برای تحصیل خود یا فرزندانمان کنار می‌گذاریم، متعلّق خمس قرار می‌گیرد یا خیر؟ پاسخ: اگر از درآمد کسب باشد و سال بر آن بگذرد، خمس دارد، مگر این که مخارج تحصیل خودش باشد و تحصیل نیز برای او لازم باشد و با پرداخت خمس، در امر تحصیل او اخلال ایجاد شود که در این صورت، خمس آن لازم نیست و چنانچه با پرداخت خمس مشکل ایجاد نشود، بنا بر احتیاط خمس دارد و همین طور است اگر این پول برای مخارج تحصیل فرزندش باشد و عرفاً یا شرعاً مخارج تحصیل فرزند بر عهده او باشد. [۱۵۳۴] سؤال ۱۷۵: کتاب‌هایی فعلاً مورد نیاز نمی‌باشند، ولی امکان تهیه آنها در آینده نیست و از هم اکنون به مرور تهیه می‌شوند، مانند کتب سال‌های آتی دانشگاه برای دانشجویان. آیا پس از گذشت سال به این کتاب‌ها خمس تعلّق می‌گیرد؟ پاسخ: در مفروض سؤال، چنانچه در شُرُف استفاده باشند، پرداخت خمس لازم نیست، مشروط بر این که با پرداخت خمس نتواند آن کتاب‌ها را تهیه کند و یا تهیه آنها از وقت حاجت به تأخیر افتد. [۱۵۳۵] سؤال ۱۷۶: خرید کتاب یا هر وسیله دیگری که در آینده از آنها استفاده خواهد شد و جزء احتیاجات انسان می‌شود، اما هم اکنون مورد استفاده نیست، خمس دارد یا نه؟ آیا حکم مسأله در صورتی که اگر الان آن وسیله را تهیه نکند، به هنگام نیاز نمی‌تواند آن را تهیه کند، با صورتی که به هنگام نیاز، قادر بر تهیه است، متفاوت است یا خیر؟ پاسخ: در صورتی که در شُرُف استفاده از آن وسایل باشد و در وقت نیاز نتواند آنها را تهیه کند و دادن خمس باعث شود که تهیه آن از وقت حاجت به تأخیر بیفتد یا ممکن نشود، خمس ندارد، و در غیر این صورت باید خمس آن پرداخت شود. [۱۵۳۶] سؤال ۱۷۷: کتبی خریداری می‌شود، لکن برخی ممکن است هرگز مورد استفاده قرار نگیرد. آیا در این صورت مشمول خمس می‌شود؟ پاسخ: اگر داشتن این کتب در حدّ شأن خریدار باشد که اگر احیاناً مورد نیاز شد، در دسترس باشد، خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد. [۱۵۳۷] سؤال ۱۷۸: آیا به کتاب هایی که قبلاً مورد نیاز بوده، ولی اکنون مورد استفاده نیست، خمس تعلّق می‌گیرد؟ پاسخ: تا فروخته نشده، خمس واجب نیست. [۱۵۳۸] سؤال ۱۷۹: کتبی که طلاب و فضلا از طریق شهریه می‌خرند، مشمول خمس می‌شود یا خیر؟ پاسخ: خیر؛ مشمول خمس نمی‌شود. [۱۵۳۹] سؤال ۱۸۰: چیزهایی مثل کتاب، دفتر، کفش و لباس، اگر یک سال بدون استفاده بمانند، خمس دارند یا نه؟ پاسخ: اگر داشتن اشیای ذکر شده، جزء شئون صاحب آنها باشد که احیاناً در صورت لزوم از آنها استفاده کند، ولو این که موردی برای استفاده کردن پیش نیاید، خمس ندارد، وگرنه باید خمس آنها را بپردازد.

هزینه حج و سفرهای زیارتی

[۱۵۴۰] سؤال ۱۸۱: کسی که می‌خواهد به حج برود و خمس مقداری از اموالش را نداده است، آیا اگر خمس اموالی را که برای حج مورد استفاده قرار می‌دهد، پرداخت کند، کافی است یا باید خمس بقیه اموال را هم حساب کند؟ پاسخ: اگر چه پرداخت خمس همه اموال شرط صحّت حج نیست؛ ولی تأخیر در پرداخت خمس و سایر وجوهات واجب شرعی، بدون مجوّز شرعی جایز نیست و باید توجه داشت که به جا آوردن این گونه واجبات تأثیر به سزایی در قبولی حج و سایر عبادات و اعمال و ترتّب ثواب بر آنها دارد. [۱۵۴۱] سؤال ۱۸۲: کسی حسابی را افتتاح کرده و آن را مخصوص امر زیارت قرار داده و با توجه به وضعیت شغلی و مالی، امکان پرداخت یک جای هزینه مثلاً ـ حجّ تمتّع را ندارد؛ ولی ممکن است به مرور زمان از این طریق مستطیع شود. با این فرض، پاسخ سؤالات زیر را بیان کنید. الف. آیا به این حساب او خمس تعلّق می‌گیرد؟ پاسخ: خمس تعلّق می‌گیرد. ب. در صورت تعلّق خمس، زمان پرداخت آن چه موقع است؟ آیا هنگام سر رسید سال خمسی یا هنگام گذشت یک سال از افتتاح این حساب یا هنگام سفر زیارتی؟ پاسخ: هنگام سر رسید سال خمسی پرداخت شود و یا با گذشت یک سال از به دست آوردن پول. ج. در صورت تعلّق خمس به این وجوه، آیا خمس به همه آن تعلّق می‌گیرد یا به مقداری که برای سفر مورد نیاز است؟ پاسخ: به همه

آنهـا خمس تعلّق می گیرد. د. در صورت فوت صـاحب حساب، آیا به پول باقی مانـده در این حساب که به ورثه منتقل شـده است، خمس تعلّق می گیرد یا خیر؟ پاسخ: ورّاث بایـد خمس آن را بدهند. [۱۵۴۲] سؤال ۱۸۳: آیا به هزینه سـفر زیارتی کربلا و یا حج و عمره واجب یـا مسـتحب که به حسـاب واریز کرده‌ایم و قبل از تشـرّف، به سال خمسـی برخورد کرده، خمس تعلّق می گیرد یا خیر؟ پاسـخ: نسبت به اعمـال مستحبّی، چنـانچه سال بر آن بگـذرد، بایـد خمس آن را بپردازیـد؛ ولی نسبت به حـج و عمره واجب و یا سفرهای دیگر زیارتی که بر شـما واجب شده، چنانچه طریق دیگری غیر از ثبت نام نداشـته باشـید و یا راه دیگر مشقّت داشته باشد، خمس واجب نمی‌شود، ولو این که نوبت شما پس از پایان سال خمسی باشد، مگر این که ثبت نام و واریز کردن پول، فقط به معنی حقّ اولویت باشـد و پول در ملکیت شـما باقی بمانـد که در این صورت پس از گذشت سال، بنا بر احتیاط واجب باید خمس آن را بپردازید. [۱۵۴۳] سؤال ۱۸۴: آیا پولی که قبل از ثبت نام حـج برای همین منظور جمع آوری می‌شود، خمس دارد؟ پاسخ: اگر سال بر آن بگـذرد، خمس دارد. [۱۵۴۴] سؤال ۱۸۵: آیـا هزینه سـفرهای زیـارتی به عتبات عالیات و عمره مفرده و حـجّ مسـتحبّی، جزء مخـارج سـال حساب می‌شود یا خمس به آن تعلّق می گیرد؟ پاسـخ: جزء مؤونه است و خمس نـدارد. [۱۵۴۵] سؤال ۱۸۶: کسی که برای عمره یا حجّ مستحبّی مبلغی را برای ثبت نام پرداخت کرده و پس از یک سال یا بیشتر از دنیا رفته است، آیا پرداخت خمس بر ورثه او واجب است؟ پاسـخ: در مفروض سؤال، ورثه بایـد خمس آن را از ترکه بدهند. [۱۵۴۶] سؤال ۱۸۷: کسی که با پول قرضی به مکه مکرّمه می‌رود، آیا بایـد به هنگام پرداخت دَین خود، خمس آن را هم بدهـد؟ پاسخ: حکم قرض کردن برای مؤونه را دارد. [۱۵۴۷] سؤال ۱۸۸: آیا هزینه سـفر حجّ واجب زن که توسط شوهرش پرداخت می‌شود، جزء مخارج سال شوهر حساب می‌شود و از خمس معـاف است یـا خیر؟ اگر زن، خودش مسـتطیع باشـد و شوهرش مخـارجش را بدهـد، چه حکمی دارد؟ پاسخ: اگر پرداخت کردن هزینـه حـجّ زوجه، مطـابق شـأن زوج باشـد، جز مـؤونه مرد محسـوب می‌شـود و خمس نـدارد، وگرنه جزء مـؤونه مرد نیست. [۱۵۴۸] سؤال ۱۸۹: کسـی که اول سال خمسـی او روز اول ماه ذی الحجّه است و در ماه ذی القعده عازم سفر حج می‌شود و سفرش تـا اواخر ذی الحجّه طول می کشـد، آیـا مخـارج سـفر وی از روز اول ذی الحجّه به بعـد، جزء مخارج سال قبل محسوب می‌شود که خمس نـدارد یـا بایـد خمس آن را حسـاب کنـد؟ پاسـخ: معیار، شـروع کردن به سـفر است و بنا بر این مخارج او از اول ذی الحجّهٔ الحرام تا رسیدن به منزلش، جزء مؤونه سال قبل است و خمس نـدارد. [۱۵۴۹] سؤال ۱۹۰: شخصـی مقداری پول جهت خرج سفر، خرید قربانی، سوغات و دیگر مخارج سفر حج به همراه خود برداشته است و در اثنای سفر، سال خمسی او فرا می‌رسد. آیا پرداخت خمس این پول لازم است یا این که جزء مؤونه سال قبل محسوب می‌شود؟ پاسـخ: جزء مخارج سال قبل (سال شـروع حـج) است و خمس ندارد. [۱۵۵۰] سؤال ۱۹۱: کسـی که حساب سال ندارد و به کربلا و مشـهد و دیگر عتبات مقدّسه مسافرت می کند، آیا لازم است پول سـفر خود را تخمیس کنـد؟ پاسخ: چنین شخصـی باید تمام اموال خود را محاسـبه نماید و به هر کدام از اموال که خمس تعلّق گرفته، پرداخت نماید و مسافرت نمودن به عتبات عالیات، مانع از محاسبه اموال و پرداخت خمس نمی گردد. اموال شخص غیر مکلّف [۱۵۵۱] سؤال ۱۹۲: نابالغی که دارای اموالی است، اگر به سنّ بلوغ رسـید، آیا بایـد خمس اموالش را بلافاصله بعـد از بلوغ بدهد؟ آیا بین اموالی که چندین سال در زمان نابالغی مالک آنها بوده با اموالی که سال بر آنها نگذشته، فرقی هست یا خیر؟ پاسخ: اموالی را که قبل از رسیدن به بلوغ مالک شده است، با رسیدن به سنّ بلوغ خمس به آن تعلّق نمی گیرد؛ ولی اگر یک سال از زمان بلوغ او گـذشت و آن اموال در دست او بود، بایـد مانند مکلّفین دیگر به وظیفه خود در مورد خمس عمل کند. [۱۵۵۲] سؤال ۱۹۳: بر اربـاح مکـاسبی که متعلّق به طفلی است، سال گذشـته است. ولیّ طفل خمس را پرداخت نکرده و ارباح مکاسب را نیز برای طفل مصرف کرده و چیزی از آن باقی نمانده است. آیا این طفل، پس از رسیدن به بلوغ، باید خمس داده نشده را بپردازد یا خیر؟ پاسخ: پرداخت خمس اربـاح مکاسب کودک، قبل از بلوغ و همچنین بعـد از رسـیدن به بلوغ واجب نیست، مگر این که یک سال از زمان بلوغ بگـذرد و در مؤونه مصـرف نشود که در این صورت بایـد خمس آن پرداخت شود. بنـا بر این در فرض مسأله، تکلیفی متوجه

طفل و ولیّ او، چه قبل از بلوغ و چه بعد از بلوغ نیست. [۱۵۵۳] سؤال ۱۹۴: آیا پرداخت خمس اموال کسی که بالغ نشده، بر ولیّ او واجب است یـا مسـتحب؟ پاسـخ: دادن خمس امـوال غیر مکلّف، بر ولیّ شـرعی او جـایز نیست؛ ولی اگر ذمّی، زمینی را از مسـلمان خریـده باشـد، بایـد خمس آن را بدهد، اگر چه بالغ نباشد. [۱۵۵۴] سؤال ۱۹۵: آیـا خمس به پـولی که به بچه به عنوان جـایزه داده می‌شـود، تعلّق می‌گیرد؟ پاسـخ: به امـوال بچه نابـالغ خمس تعلّق نمی‌گیرد. [۱۵۵۵] سـؤال ۱۹۶: اگر کسـی به فرزنـد شـیرخوار من هـدیه‌ای بدهـد، آیا پرداخت خمس آن بر من واجب است؟ پاسـخ: اموال فرد نابالغ خمس نـدارد. [۱۵۵۶] سؤال ۱۹۷: آیا پرداخت خمس اموال مجنون برعهـده ولیّ اوست و آیـا خمس را از اموال خود بپردازد یا اموال مجنون؟ پاسـخ: اموال مجنون مشـمول خمس نیست. اگر پس از خوب شدن، اموالی داشته باشد، با وجود سایر شرایط، لازم است خودش خمس آنها را پرداخت کند.

هبه، هدیه و جایزه

[۱۵۵۷] سؤال ۱۹۸: فرق هبه و هـدیه و جایزه و صـدقه چیست؟ پاسخ: هدیه و جایزه از عقود نیسـتند؛ ولی هبه از عقود جایز است و قبض و اقبـاض، شـرط صـحّت هبـه اسـت. هبـه در بعضـی مـوارد، عقـد جـایز نیسـت؛ بلکـه عقـد لازم اسـت (ماننـد هبه بر فامیـل و خویشاونـدان و هبه معوّضه) و اما صـدقه، اظهر این است که از عقود نیست و قصـد قربت در آن معتبر است. صدقه بر دو قسم است: قسم اول، صـدقه واجب است، ماننـد زکوات و کفّارات و مظالم عباد و قسم دوم، صدقه مستحب است که به غیر از صدقات واجب گفته می‌شود.

گرفتن هبه، هدیه و جایزه

[۱۵۵۸] سؤال ۱۹۹: آیا هبه و هـدیه، حتی اگر یک چیز خیلی کم قیمت باشـد، خمس دارد؟ پاسـخ: هبه و هدیه، اگر مقدارش قابل توجه نباشـد، خمس ندارد. [۱۵۵۹] سؤال ۲۰۰: آیـا جـایزه‌ای که دریـافت می‌کنیم، خمس دارد؟ پاسـخ: حکم خمس جایزه، همان حکم خمس هبه و هـدیه است. [۱۵۶۰] سؤال ۲۰۱: آیا عیـدی و پاداشـی که دولت به کارمنـدان می‌دهد و به صورت پول نقد و یا سکه طلاست، خمس دارد؟ پاسخ: اگر عیدی و پاداش در مقابل کار آنها باشد، حکم درآمد کسب را دارد و چنانچه در مؤونه سال مصرف نشود، باید خمس آن پرداخت شود و اگر عیدی و پاداش در مقابل کار آنها نباشد، حکم هدیه را دارد. [۱۵۶۱] سؤال ۲۰۲: آیا دختر یا پسر بالغی که هیـچ درآمـدی جز پولی که پدرش به او می‌دهد، ندارد، آیا لازم است خمس این پول را بپردازد؟ پاسخ: هبه و هـدیه‌ای که پـدر به آنها می‌دهـد، اگر در مؤونه سال آنها مصـرف شود و یا مقدارش خیلی زیاد نباشد، خمس ندارد. [۱۵۶۲] سؤال ۲۰۳: مبلغی را که بنیاد شـهید به خانواده معظّم شـهدا می‌پردازد، در صورت باقی ماندن تا پایان سال، مشمول پرداخت خمس می‌شود یـا خیر؟ پاسـخ: اگر به جهت زیـاد بودن مقـدار آن و یـا به جهت اسـتمرار آن، به گونه‌ای باشـد که بتواننـد با آن بخشـی از زنـدگی خود را اداره کننـد، چنـانچه در مؤونه سال مصـرف نشود، به آن خمس تعلّق می‌گیرد. [۱۵۶۳] سؤال ۲۰۴: چنانچه یکی از کارمنـدان و مسـئولین ادارات، در طول سـی سال خدمت خود، در نهایت دلسوزی انجام وظیفه نماید و در پایان خدمت، هدیه‌ای از طرف ارباب رجوع و صاحبان صـنعت و حِرَف مختلف و با نظارت وزارتخانه و طی نامه‌ای با امضای معاون وزیر و توأم با قـدردانی از زحمات، از طریق رئیس اداره به این کارمنـد تحویل گردد و این کارمنـد از نام و مشـخصات هـدیه دهندگان مطلع نباشد و دیگر در آن پست و سـمت هم نباشد که بخواهد از کار کسـی گره گشایی کند، آیا قبول هدیه و تصرّف در آن، وجاهت شرعی دارد؟ و اگر در بین سال مالی، آن را برای مصـرف کردن به فروش برساند، آیا مشمول وجوهات شرعی از قبیل سهم سادات و سهم امام‌علیه السـلام می‌شود یا خیر؟ پاسـخ: اخـذ این هـدیه به نحو مـذکور اشـکال نـدارد و اگر آن را در بین سال به مصـرف مؤونه برساند و یا مقـدار آن خیلی زیـاد نباشـد، خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد. [۱۵۶۴] سؤال ۲۰۵: آیـا مبـالغی که در عروسـی‌ها به عنوان هـدیه جمع

می‌شود، متعلّق خمس است یا خیر؟ پاسخ: اگر هدیه، قابل توجه و خیلی زیاد نباشد، خمس آن واجب نیست، اگر چه احتیاط مستحب این است که اگر از مؤونه سال زیاد بیاید، خمس آن پرداخت شود. [۱۵۶۵] سؤال ۲۰۶: شخصی دو باب منزل مسکونی دارد و یکی از آنها مورد نیاز خودش است. اگر منزلی را که به آن احتیاج ندارد، به همسرش هدیه کند، خمس آن واجب است یا خیر؟ پاسخ: چنانچه سال بر آن نگذشته باشد و این بخشش مطابق شأن آنها باشد، دادن خمس بر مرد واجب نیست؛ ولی بر زن با وجود سایر شرایط خمس واجب می‌شود. [۱۵۶۶] سؤال ۲۰۷: هدیه‌ای دریافت کرده‌ایم و پس از دریافت، قیمت آن بالا رفته است. آیا ترقی قیمت آن خمس دارد؟ پاسخ: اگر هدیه را سرمایه خود قرار داده باشید و ارتفاع قیمت آن واقعی باشد، نه به جهت تورّم، در سر سال خمسی، خمس زیادی قیمت آن را بپردازید و اگر آن را سرمایه قرار نداده‌اید و بالا رفتن قیمت آن هم واقعی است، پس از فروش، چنانچه در مؤونه سال مصرف نشود، خمس زیادی قیمت را بدهید. [۱۵۶۷] سؤال ۲۰۸: کسی که در طول سال چند هدیه دریافت می‌کند که مقدار هر یک از آنها زیاد نیست، ولی در آخر سال اگر هدیه‌ها را روی هم بگذارد، مقدار زیادی خواهد شد، آیا باید خمس آنها را بدهد؟ پاسخ: در فرض سؤال، دادن خمس واجب نیست. [۱۵۶۸] سؤال ۲۰۹: آیا پذیرفتن هدیه از کسی که یقین داریم خمس اموالش را نمی‌پردازد، جایز است؟ در صورت جواز، پرداخت خمسش واجب است یا نه؟ پاسخ: جایز است و در صورتی که به عین مال هدیه داده شده خمس تعلّق گرفته باشد، دادن خمس آن بر عهده هدیه دهنده است و چیزی بر عهده هدیه گیرنده نیست. [۱۵۶۹] سؤال ۲۱۰: اگر بدانیم در عین مال هدیه داده شده، خمس واجب است، دادن خمس بر عهده کیست؟ پاسخ: بر عهده هدیه دهنده است. [۱۵۷۰] سؤال ۲۱۱: اگر چیزی در آخر سال خمسی باقی مانده باشد که نمی‌دانیم هدیه‌ای است که خمس ندارد یا سود کسب است که متعلّق خمس است، چه باید بکنیم؟ پاسخ: مواردی که تعلّق خمس به آن مشکوك است، پرداخت خمسش لازم نیست، گرچه دادن خمس مطابق با احتیاط مستحب است. [۱۵۷۱] سؤال ۲۱۲: آیا حکم خمس هبه معوّضه با هبه غیر معوّضه یکی است؟ پاسخ: در هبه معوّضه، چون هبه در مقابل هبه است، هر کدام از هبه‌ها همان حکم خمس هبه غیر معوّضه را دارد.

دادن هدیه

[۱۵۷۲] سؤال ۲۱۳: کسی که قبل از سال خمسی خود به سفر می‌رود و هدایایی برای فامیل و آشنایان تهیه می‌کند و بعد از سال خمسی به آنها می‌دهد، آیا خمس این هدایا را باید بپردازد؟ پاسخ: در فرض سؤال، اگر فاصله بین خرید هدایا و دادن آنها به مقدار متعارف باشد، خمس ندارد. [۱۵۷۳] سؤال ۲۱۴: پدری که دو خانه مسکونی دارد و به یکی از آنها نیازمند است، اگر خانه دیگر را به پسر خود که در آستانه ازدواج است، هدیه کند، آیا خمس به آنها تعلّق می‌گیرد؟ پاسخ: اگر بر خانه‌ای که پدر به آن نیاز ندارد، سال نگذشته باشد و هدیه دادن خانه در حدّ شأن پدر باشد و در سال ازدواج و نیاز به مسکن، پسر نتواند مسکن مورد نیاز خود را تهیه کند، خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد. [۱۵۷۴] سؤال ۲۱۵: اگر کسی هدیه‌ای بدهد یا مخارجی کند که مطابق شأن و منزلت او باشد، این گونه مخارج، خمس ندارد و جزء مؤونه شخصی حساب می‌شود. سؤال این است که ملاك در تشخیص شأن افراد چیست؟ پاسخ: معیار در تشخیص شأن افراد، عرف است، مثل این که اگر انسان هدیه‌ای داد، عرف، او را به جهت دادن این هدیه سرزنش نکند. [۱۵۷۵] سؤال ۲۱۶: مردی زنی را برای خود عقد می‌کند و پس از مدتی او را طلاق می‌دهد و طلا و هدایایی که به او داده است، پس می‌گیرد. با توجه به این که طلا و هدایا را در سال قبل خریداری کرده است، آیا به آنها خمس تعلّق می‌گیرد؟ پاسخ: اگر مال را به زن بخشیده، احتیاطاً پس گرفتن آنها جایز نیست؛ ولی اگر از طرف زن پس داده شود، چنانچه در مؤونه سال مصرف نکند، خمس دارد.

طلب

[۱۵۷۶] سؤال ۲۱۷: پولی از کسی طلب داریم و قرار بوده آن را امسال به ما پس بدهد؛ ولی پول را اصلاً پس نمی‌دهد یا پس از گذشتن سال خمسی و بر خلاف وعده معیّن شده پس می‌دهد. آیا خمس این پول بر قرض دهنده واجب است؟ پاسخ: اگر بدهکار، پول شما را اصلاً پس نمی‌دهد، در حکم تلف شدن است و چنانچه پول شما را،ولو با مطالبه کردن، تا سر سال خمسی پس نمی‌دهد، ولی بعد از سال خمسی پس می‌دهد، در سر سال، خمس آن واجب نیست؛ اما بعد از سال خمسی، وقتی که پول به دست شما رسید، به شرط این که در زمان وصول، نیاز فوری برای مصرف نمودن در مؤونه نداشته باشید، باید خمس آن را فوراً بدهید. [۱۵۷۷] سؤال ۲۱۸: به کسی پولی را قرض داده‌ایم و در سال بعد آن را پس می گیریم. این پول جزء درآمد امسال ما محسوب می‌شود یا درآمد سال بعد؟ پاسخ: از درآمد سالی که در آن سال قرض داده‌اید، حساب می‌شود و چنانچه در سر سال، قابل وصول نباشد، به محض وصول کردن، اگر مورد نیاز فوری برای مؤونه نباشد، باید خمس آن را پرداخت کنید. [۱۵۷۸] سؤال ۲۱۹: خانمی که طلا ـ و زینت آلات خود را فروخته و به دیگری قرض داده و شرط کرده که بعداً به همان وزن، طلا ـ و زینت آلات برای او خریداری شود، آیا خمس متوجه او شده است یا خیر؟ پاسخ: صورت فرض شده در سؤال، ربا و حرام است؛ ولی اگر عین طلاها و جواهرات را بدهد و بگوید که سال آینده به همان وزن، طلا و جواهرات به او بدهد، اشکال ندارد و چنانچه بعد از پس گرفتن، به عنوان مؤونه از آن استفاده کند، خمس به آن تعلّق نمی گیرد. [۱۵۷۹] سؤال ۲۲۰: مغازه داری که حساب سال او رسیده و مقداری پول در دست اوست و مقداری هم طلب دارد، چگونه باید خمس خود را حساب کند؟ پاسخ: پول نقد، جزء درآمد سال است و طلب نیز اگر به طوری است که با مطالبه دریافت می گردد و مانند نقد به حساب می‌آید، باید جزء درآمد سال حساب شود و خمس آن پرداخت گردد.

سپرده

[۱۵۸۰] سؤال ۲۲۱: پولی را به مدت پنج سال یا کمتر و یا بیشتر در بانک می گذارند و هر ماهه مبلغی را از بانک دریافت می کنند. خواهشمندم حکم آن را بیان فرمایید. پاسخ: گرفتن مبلغ زاید، چنانچه تحت عنوان یکی از عقود صحیح شرعی باشد، اشکال ندارد و اگر مبلغی را که ماهانه از بانک می گیرد، در مخارج زندگی‌اش صرف کند، اصل پولی که در بانک گذاشته خمس ندارد، وگرنه باید خمس آن را بپردازد. [۱۵۸۱] سؤال ۲۲۲: کسانی که باید پولی را به طور سپرده واریز کنند تا بعداً به آنها جنسی، مانند اتومبیل یا موبایل تحویل دهند و قبل از تحویل جنس، سال خمسی آنها برسد، آیا باید خمس سپرده خود را بدهند؟ پاسخ: اگر معامله به این صورت باشد که مشتری جنسی را می‌خرد و پول آن را پرداخت می کند، ولی موعد تحویل کالا پس از فرا رسیدن سال خمسی اوست، چنانچه آن جنس یا کالا را جهت استفاده در مؤونه خریده باشد (مانند این که ماشین را خریده تا خود و خانواده‌اش از آن استفاده کنند)، در این صورت خمس ندارد و اگر برای مؤونه زندگی نخریده باشد، باید سر سال خمسی، قیمت آن کالا را در بازار با شرایطی که دارد (مانند تأخیر در تحویل آن)، حساب کند و خمس آن را پرداخت نماید و اگر معامله صورت نگرفته، بلکه پرداخت پول به جهت تعهّد فروشنده به فروش بعدی است، دهنده پول باید خمس ارزش فیشی را که در دست دارد، بپردازد.

پس انداز

[۱۵۸۲] سؤال ۲۲۳: کسی درآمد چند سال خود را پی در پی پس انداز می کند تا موجودی نقدی او افزایش یابد و در آخر کار خمس موجودی را یکباره بپردازد، آیا این کار جایز است؟ پاسخ: حساب درآمد هر سال را باید همان سال حساب نمود، مگر این

که حاکم شرع اذن در تأخیر دهد. [۱۵۸۳] سؤال ۲۲۴: شخصی برای تهیه خانه و مانند آن از مؤونه لازم زندگی، مجبور است درآمد چند سال خود را پس انداز کند. آیا با گذشت چند سال از این پس انداز، خمس به آن تعلّق می گیرد یا خیر؟ پاسخ: چنانچه نتواند مؤونه لازم زندگی را از درآمد یک سال تهیه نماید و با پرداخت خمس پول پس انداز شده، تهیه مؤونه ممکن نشود و یا به تأخیر بیفتد، به پولی که پس انداز کرده، خمس تعلّق نمی گیرد؛ ولی اگر با پرداخت خمس مشکلی برای او پیش نیاید، احتیاط آن است که خمس پول پس انداز شده را بپردازد. [۱۵۸۴] سؤال ۲۲۵: آیا به حساب‌های قرض الحسنه در بانک‌ها خمس تعلّق می گیرد؟ پاسخ: با وجود شرایط، خمس به آن تعلّق می گیرد. [۱۵۸۵] سؤال ۲۲۶: کسانی که در یک اداره دولتی کار می کنند (مثل این که معلّم آموزش و پرورش، و یا کارمند اداره دیگری هستند) و دولت از حقوق ماهانه آنها حدود ده درصد کم و پس انداز می کند و بعد از اتمام خدمتشان (مثلاً ۳۰ یا ۴۰ سال بعد)، همه پول‌های پس انداز شده را یک جا به آنها می‌دهد، آیا این پول‌ها خمس دارد یا نه؟ پاسخ: با وجود سایر شرایط، خمس به آنها تعلّق می گیرد. [۱۵۸۶] سؤال ۲۲۷: مردی که مخارج خانه خود را به طور روزانه به زن پرداخت می کند، ولی آن را به زن تملیک نمی کند و زن با صرفه‌جویی کردن، مقداری از آن را تا آخر سال پس انداز می‌نماید، آیا لازم است خمس این مبلغ داده شود؟ پرداخت آن بر عهده زن است یا مرد؟ پاسخ: در مورد سؤال، خمس واجب است و مرد باید خمس را بپردازد.

ودیعه مسکن

[۱۵۸۷] سؤال ۲۲۸: کسی از درآمد بین سال منزلی را رهن می‌نماید و سال به سال رهن همان خانه را تجدید می کند و یا این که به خانه دیگری منتقل می‌شود و این پول را دوباره به عنوان قرض الحسنه به صاحب خانه جدید می‌دهد. آیا این پول جزء مؤونه حساب می‌شود یا خیر؟ نماز و روزه و عبادت در این منزل چگونه است؟ پاسخ: از مؤونه حساب می‌شود و خمس ندارد و نماز و روزه و عبادت در آن منزل بی‌اشکال است. [۱۵۸۸] سؤال ۲۲۹: آیا به مبلغی که به عنوان ودیعه مسکن در اختیار صاحب خانه قرار دارد، خمس تعلّق می گیرد؟ پاسخ: به این پول خمس تعلّق نمی گیرد؛ ولی اگر صاحب خانه با آن معامله یا کار دیگری انجام دهد، به منافع آن اگر در مؤونه سال مصرف نشود، خمس تعلّق می گیرد.

قرض و دَین

[۱۵۸۹] سؤال ۲۳۰: آیا به قرضی که انسان گرفته، خمس تعلّق می گیرد؟ پاسخ: به عین قرض و بدل آن، خمس تعلّق نمی گیرد. [۱۵۹۰] سؤال ۲۳۱: کسی وامی گرفته است و در مدت چند سال، اقساط آن را می‌پردازد. اگر بر پولِ وام گرفته شده سال بگذرد، خمس دارد یا خیر؟ پاسخ: به آن مقدار از پول که اقساطش پرداخت شده و در مؤونه صرف نشده، و همچنین به بدل آن مقدار از پول، اگر در مؤونه مصرف نشده باشد، خمس تعلّق می گیرد. [۱۵۹۱] سؤال ۲۳۲: کسی که از بانک وام گرفته تا خانه بسازد و پس از گذشتن سال، هنوز خانه نساخته است، آیا لازم است خمس وامی را که در دست اوست، بپردازد؟ پاسخ: عین پول وام هر قدر بماند، خمس ندارد؛ ولی اگر مبلغی از وام را در بین سال از پول‌های دیگر ادا کرده و عین پول وام باقی است، چنانچه بدون وجود مانع از ساخت منزل، به زودی اقدام به ساخت منزل نکند و با پرداخت خمس دچار مشکل برای ساخت منزل نشود، باید به اندازه مقدار ادا شده تخمیس شود و بقیه پول وام که در مقابل آن چیزی به بانک پرداخت نشده، خمس ندارد. [۱۵۹۲] سؤال ۲۳۳: کسی که جنسی را قبل از سال خمسی خود می‌خرد و پول آن را پس از سال خمسی می‌پردازد، آیا در پایان سال خمسی که هنوز پول آن جنس را پرداخت نکرده، باید خمس آن جنس را حساب کند؟ پاسخ: خیر، لازم نیست؛ ولکن پس از پرداخت دَین در سال‌های بعد، به هر نسبت که از دَین ادا شود، به همان نسبت از جنس مذکور، منفعت آن سال شمرده می‌شود. [۱۵۹۳] سؤال ۲۳۴: کسی که

بـدهی اقسـاطی دارد و اقساط او چنـد سال طول می‌کشـد، آیا می‌توانـد همه بـدهی را که پرداخت بخشـی از آن مربوط به امسال و پرداخت بقیه آن مربوط به سال‌های آینـده است، از درآمـد امسال پرداخت نمایـد؟ پاسـخ: مانعی نـدارد و هر مقدار از اقساط را که پرداخت نمایـد، از مؤونه سال پرداخت محسوب می‌شود. [۱۵۹۴] سؤال ۲۳۵: فردی بـدهکار است و برای پرداخت بدهی هم مهلتی معیّن نشـده است و طلبکار گفته است که هر وقت خواستی بـدهی خود را بپرداز. این شـخص با این که توانایی پرداخت بدهی خود را داشـته، پس از چند سال اقدام به پرداخت آن کرده است. آیا این پرداخت از مخارج سالی که بدهی خود را در آن داده محسوب می‌شود؟ و آیا مشـمول خمس می‌گردد یا نه؟ پاسـخ: در فرض سؤال، جزء مؤونه سال پرداخت بدهی است و خمس ندارد. [۱۵۹۵] سؤال ۲۳۶: حکم خمس، در مورد معامله نسیه‌ای که ثمن آن در سال بعد پرداخت می‌شود، چیست؟ پاسخ: نسبت به خریدار، در هر سال به هر مقدار که از ثمن را پرداخت کند، به همان نسبت از آن جنس، درآمد آن سال او شـمرده می‌شود؛ و نسبت به فروشنده، به مقـدار قیمت نقـدی جنس، از درآمـد سال فروش حساب می‌شود؛ اما مثل طلبی است که بعـداً به دست او می‌رسد و اگر به خاطر نسیه فروختن، قیمت آن از قیمت نقـدی بیشتر شـده باشـد، مقـدار زیـادی، از درآمـد سال وصول محسوب می‌گردد. [۱۵۹۶] سؤال ۲۳۷: آذوقه‌ای که با پول قرضـی تهیه شـده و قرض آن هنوز پرداخت نشـده و در آخر سال، مقداری از آن باقی مانده است، خمس دارد یـا نه؟ پاسـخ: خمس نـدارد. اجرتی که در مقابل آن کاری انجام نشـده است [۱۵۹۷] سؤال ۲۳۸: کسـی که سال خمسی او فرا رسیده و فقـط مقـداری پول بـابت نمـاز و روزه استیجـاری در دست اوست، آیا بایـد خمس آنها را بدهـد یا خیر؟ پاسـخ: در فرض سؤال، مقدار پولی که نماز و روزه آن را هنوز به جا نیاورده، خمس ندارد و مقدار پولی که نماز و روزه آن را به جا آورده، اگر در مؤونه صرف نشده باشد، خمس دارد. [۱۵۹۸] سؤال ۲۳۹: شخصی برای انجام کاری اجیر شده و طبق قرار داد، پس از چند سال که کـار تمـام شـد، اجرتش را دریـافت می‌کنـد. آیـا اجرت همه سالهـای قرار داد، متعلّق خمس است یـا فقـط خمس اجرت سـال آخر برعهـده اوست؟ پاسـخ: در فرض سؤال، مقـداری از درآمـد که در مقابـل کـاری است که در سال‌هـای قبل انجام شـده، حکم طلب سال‌های قبل را دارد که امسال وصول شـده است و اگر در نیاز فوری مؤونه صـرف نشـد، بایـد خمس آن به هنگام وصول پرداخت شـود و آن مقـدار از درآمـد که در مقابـل کـار امسـال است، درآمـد امسـال محسوب می‌شود؛ ولی اگر اجرت در مقابـل کـلّ کـار پرداخت شـده باشـد و جزء جزء کار در نظر گرفته نشـده باشـد، به طوری که اگر کار را نیمه تمام بگـذارد، مستحقّ هیـچ مقـدار از اجرت نخواهد بود، در این صورت تمام اجرت دریافتی، درآمد همان سالی است که در آن سال آن را دریافت کرده است. [۱۵۹۹] سؤال ۲۴۰: شخصـی مبلغی پول از کسـی گرفته تـا برای او کاری انجام دهـد و سال خمسـی او فرا رسـیده، در حالی که مقـداری از پول‌ها باقی مانـده و هنوز در مقابل آن کار نکرده است، آیا به پول باقی مانـده خمس تعلّق می‌گیرد؟ پاسـخ: به آن مقـدار پولی که دریافت کرده‌اید، ولی عمل آن در سال‌های آینده انجام می‌گیرد، خمس تعلّق نمی‌گیرد.

کفن، قبر و مجلس ترحیم

[۱۶۰۰] سؤال ۲۴۱: شخصـی خمس کفن خریداری شده برای خود را پرداخت کرده است، آیا در صورت افزایش قیمت کفن، لازم است در سال‌های بعـد، خمس مازاد قیمت را محاسـبه کند؟ پاسخ: در فرض سؤال که کفن را برای اسـتفاده خودش خریده، نه برای تجـارت و سود بردن، خمس نـدارد، مگر این که کفن را بفروشـد که در این صورت خمس افزایش قیمت را بـا وجود سایر شـرایط بپردازد. [۱۶۰۱] سؤال ۲۴۲: آیا کسی که قبری را می‌خرد تا بعد از مُردن در آن دفن شود، باید خمس آن را بپردازد؟ پاسخ: چنانچه به علت مریضـی و امثال آن، احتمال عقلایی بدهد که در همین سال فوت می‌کند و قبری در شأن خودش تهیه کند و در همان سال فوت نمایـد و در همـان قبر نیز دفن شود، خمس آن قبر لازم نیست، وگرنه خمس دارد. [۱۶۰۲] سؤال ۲۴۳: آیا لازم است قبری که خمسـش پرداخـت شـده، در سال‌هـای بعـد، خمس ترقی قیمت آن پرداخت شـود؟ پاسـخ: تـا فروخته نشـده، لازم نیست خمس آن

پرداخت شود، مگر این که از اول به قصد تجارت و فروش آن را خریده باشد. [۱۶۰۳] سؤال ۲۴۴: برای جلسات ترحیم، گاهی تاج گل‌هایی می‌برند که خیلی گران قیمت است و پس از مدت کوتاهی از بین می‌رود. الف. آیا بردن چنین تاج گل‌هایی اسراف محسوب می‌شود یا خیر؟ ب. آیا خرید چنین تاج گل‌هایی جزء هزینه سال محسوب می‌شود یا به آن خمس تعلّق می گیرد؟ پاسخ: خرید تاج گل در مراسم عزا، اگر معمول محل باشد، اشکال ندارد و از مؤونه حساب می‌شود و خمس ندارد؛ ولی اگر خیلی گران قیمت و بیش از شأن خریدار و مجلس عزا باشد، مقدار زاید بر شأن، از مؤونه سال حساب نمی‌شود و باید خمس مقدار زاید بر شأن را بدهد.

ترکه، ارث و مال وصیت شده

[۱۶۰۴] سؤال ۲۴۵: شخصی دارای سال خمسی است. اگر در بین سال خمسی فوت کند، آیا ورثه او می‌توانند قبل از پرداخت خمس او، از ترکه او در تجهیز و تکفین و سایر مخارج میّت مصرف کنند؟ پاسخ: خرج کفن از اصل ترکه برداشته می‌شود و اگر ورثه به ذمّه بگیرند که بعداً خمس ترکه را بپردازند، می‌توانند سایر مخارج میّت را نیز از ترکه بردارند و بعد خمس را بپردازند، اگرچه بهتر این است که خمس را بدهند و سپس از ترکه خرج کنند. [۱۶۰۵] سؤال ۲۴۶: شخصی فوت کرده است و مقداری دَین برعهده اوست و خمس هم بدهکار است و ترکه او برای ادای هر دو کافی نیست. وظیفه ورّاث چیست؟ پاسخ: باید ترکه را به نسبت دَین و خمس تقسیم کنند. [۱۶۰۶] سؤال ۲۴۷: میّتی خمس بدهکار است و دارای وارث صغیر است. آیا باید خمس او پرداخت شود یا باید صبر کرد تا وارث او کبیر شود؟ پاسخ: اگر وارث صغیر ولیّ داشته باشد، خمس را از اصلِ ترکه با صلاحدید او بر می‌دارند و می‌پردازند و همچنین است اگر وصی نسبت به دیون میّت وجود داشته باشد و یا قیّمی برای او تعیین شده باشد؛ و در صورتی که هیچ کدام نباشند، با اذن حاکم شرعی خمس را بر می‌دارند و بقیه ترکه مال ورثه است. [۱۶۰۷] سؤال ۲۴۸: زمین ارثی و مهریه زن، خمس دارد یا خیر؟ پاسخ: ارث خمس ندارد. مهریه زن نیز خمس ندارد، مگر آن که مقدار مهریه به قدری زیاد باشد که بتواند بخشی از معیشت زن را اداره کند. [۱۶۰۸] سؤال ۲۴۹: شخصی که خمس اموالش را داده و در وسط سال فوت کرده است، آیا باز هم خمسی به اموال او تعلّق می گیرد تا ورثه پرداخت کند یا خیر؟ پاسخ: در فرض سؤال، منافعی که بعد از دادن خمس تا زمان فوت کردن به دست او آمده است، باید خمسش داده شود. [۱۶۰۹] سؤال ۲۵۰: اگر کسی مقیّد به پرداخت خمس نباشد و بمیرد، آیا به پول و املاک او خمس تعلّق می گیرد؟ اگر خمس تعلّق می گیرد، از چه چیز باید پرداخت شود؟ پاسخ: در صورتی که ورثه بدانند به اموال یا ذمّه میّت خمس تعلّق گرفته است، باید خمس آن را از اصلِ ترکه میّت جدا نمایند و بپردازند. [۱۶۱۰] سؤال ۲۵۱: شخصی جنسی داشته و خمس به آن تعلّق گرفته و آن را پرداخت نکرده و از دنیا رفته است. اکنون که وارث می‌خواهد خمس آن را بدهد، آیا به قیمت روز بدهد یا به قیمت زمانی که خمس آن واجب شده بود؟ پاسخ: وارث باید خمس بالاترین قیمت را از سر سال خمسی (آخرین مهلتی که مورّث باید خمس جنس را حساب می‌کرد و می‌پرداخت) تا زمان پرداخت خمس بپردازد. [۱۶۱۱] سؤال ۲۵۲: عینی که متعلّق خمس است، ولی سال بر آن نگذشته و به ارث رسیده، آیا برای پرداخت خمس، باید قیمت فعلی آن را حساب کرد یا قیمت زمان فوت مورّث را؟ پاسخ: چنانچه تأخیر عرفی در پرداخت خمس نباشد، قیمت زمان فوت مورّث باید ملاک محاسبه خمس قرار گیرد، وگرنه باید خمس بالاترین قیمت از زمان فوت مورّث تا زمان پرداخت خمس داده شود. [۱۶۱۲] سؤال ۲۵۳: شخصی در زمان حیات خود ملکی را خریده بود و اکنون برای ورثه معلوم نیست که خمس آن را داده است یا نه. آیا ملک مذکور خمس دارد؟ پاسخ: در صورتی که ملک مذکور، جزء مؤونه میّت نبوده، باید خمس آن پرداخت شود. [۱۶۱۳] سؤال ۲۵۴: میّتی خمس اموال خود را نداده است. خمس این اموال، چگونه پرداخت می‌شود؟ پاسخ: خمس باید از اصلِ ترکه داده شود و سپس بقیه اموال تقسیم گردد. [۱۶۱۴] سؤال ۲۵۵: شخصی از دنیا رفته و بر ذمّه او خمس باقی

مانـده است؛ ولی اموال باقی مانـده از او خمس نـدارد. آیا ورثه بایـد خمسـی را که بر ذمّه او بوده است، بپردازنـد؟ پاسخ: پرداخت خمس لازم است. [۱۶۱۵] سؤال ۲۵۶: اگر ارث افزایش قیمت پیـدا کنـد، زیادی قیمت آن خمس دارد یا نه؟ اگر اموال موروثه را با چیز دیگری معاوضه کنیم و آن چیز ارتفاع قیمت پیـدا کنـد، چه حکمی دارد؟ پاسخ: مالی که به ارث رسیده، خمس نـدارد و اگر آن را مؤونه زنـدگی خود قرار داده باشـد، مثل این که با آن منزل مسکونی تهیه کرده باشـد، افزایش قیمت آن هم خمس نـدارد و اگر آن را سرمایه کسب قرار داده باشـد و بـا آن به انـدازه مؤونه زنـدگی خود به دست آورد، نه بیشتر، بـاز هم افزایش قیمت آن خمس ندارد؛ چون این گونه سرمایه خودش جزء مؤونه زندگی محسوب می‌شود و اگر با چیز دیگری معاوضه شده باشد نیز همین حکـم را دارد و اگر ارث را نـه مؤونه قرار دهـد و نه سرمایه و از افزایش قیمت آن یـک سال بگـذرد، در وقت فروش آن، خمس زیادی قیمت را بدهد. [۱۶۱۶] سؤال ۲۵۷: بعد از فوت پدرم مبلغ چهار و نیم میلیون تومان به عنوان سهمیه من از فروش خانه پدری به دستم رسید و مقداری نیز قرض کردم و منزلی برای خود تهیه نمودم. این نقل و انتقالات در مدت دو ماه انجام شد. آیا به مبلغ چهار و نیم میلیون تومان ارث پـدری، خمس تعلّق می گیرد؟ پاسخ: خمس به آن تعلّق نمی گیرد، مگر این که یقین داشته باشید که خانه پدری متعلّق خمس قرار گرفته و ندانید خمس آن پرداخت شده است یا نه که در این صورت باید خمس آن را به نسبت سهم الارث خود پرداخت نمایید. [۱۶۱۷] سؤال ۲۵۸: اگر ترکه میّت از اموال حلال و حرام تشکیل شـده باشد، ورثه چه تکلیفی دارند؟ پاسخ: اگر صـاحب مـال حرام و مقـدار آن معلوم نیست، واجب است خمس همه مال مخلوط به حرام را بدهنـد و اگر می‌داننـد که اموال حلال او نیز متعلّق خمس بوده و خمس آن پرداخت نشده است، لازم است نسبت به بقیه مال (چهار پنجم باقی مانده)، هر چه قـدر را که یقین دارنـد مال حلال است، خمسـش را بدهند. [۱۶۱۸] سؤال ۲۵۹: اگر وارث شـك داشته باشـد که ترکه میّت با مال حرام مخلوط شـده است، آیـا لازم است خمس آن را بـپردازد؟ پاسـخ: لازم نیست خمس بـپردازد. [۱۶۱۹] سؤال ۲۶۰: زنی که شوهرش فوت کرده و می‌دانـد که شوهرش خمس اموالش را نداده و خوف این را دارد که فرزندانش خمس را پرداخت نکنند، آیا بـدون اجازه آنها می‌توانـد خمس را پرداخت کنـد یا خیر؟ پاسخ: اگر زن می‌دانـد که شوهرش خمس بـدهکار است و می‌داند که ورثه، خمس را نمی‌دهنـد، در این صورت بـا اذن حـاکم شرعی، خمس را از آن مـالی که زیر دست و در تصرّف اوست، بپردازد، مگر آن که برای وی حرجی ایجاد شود. [۱۶۲۰] سؤال ۲۶۱: فردی یك شرکت تجارتی با شراکت دوستش تأسیس می کند که هر کدام صاحب نصف سرمایه شرکت هستند. بعد از چند سال، یکی از دو شریك فوت می کند و نصف سرمایه شرکت به ورثه او منتقل می‌شود و سپس این شرکت، تبدیل به شرکت سهامی می‌شود و بعضـی از ورثه می‌خواهند که سهم الارث آنها به صورت سهام در شرکت باقی بماند تا از آن سود ببرند. با توجه به این که سهم الارث خود را در تجارت به کار انداخته‌اند، آیا باید خمس آن و خمس سودی را که به دست می‌آورنـد بدهند یا نه؟ پاسخ: اگر مالك اول (میّت) خمس سرمایه‌اش را پرداخت کرده، خمس اصلِ سرمایه واجب نیست؛ ولی هر مقدار از افزایش قیمت واقعی سهام و سود آنها که در مؤونه سال مصرف نشود، باید خمسش پرداخت شود. [۱۶۲۱] سؤال ۲۶۲: اگر شخصـی از دنیا برود، آیا بعضـی از فرزنـدان آن شخص می‌توانند بدون اجازه ورّاث دیگر، پول آن شخص را بردارنـد و بابت خمس بپردازنـد؟ پاسخ: نمی‌توانند و باید با توافق ورّاث دیگر این کار را انجام دهند و اگر بقیه توافق نمی کنند، هر کس در پرداخت خمس، نسبت به سهم خود اقدام نماید؛ ولی اگر بعضی از ورّاث بدانند که ورثه دیگر خمس سهم خود را نمی‌دهنـد، در این صورت با اجازه حاکم شرعی می‌توانند به این کار اقدام نمایند. [۱۶۲۲] سؤال ۲۶۳: آیا مالی که به وسیله وصیت به انسان می‌رسـد، حکم ارث را دارد یا حکمش جـداست؟ پاسخ: حکم ارث را ندارد؛ بلکه اگر مقدار آن به حدّی باشـد که بتوانـد بـا آن بخشـی از معیشت خـود را اداره کنـد، بایـد خمس آن را بـپردازد، وگرنه خمس نـدارد. [۱۶۲۳] سؤال ۲۶۴: شخصـی وصـیت کرده که بعـد از مرگش، خمس امـوال او پرداخت شـود. تعـدادی از ورثه او بر این باورنـد که او قبـل از مرگش، خمس امـوالش را پرداختـه است و تعـداد دیگر بر خلاـف این را می گوینـد. اکنـون وظیفه شـرعی ورثه چیست؟ پاسـخ: ورثه‌ای که

عقیده دارند میّت خمس خود را پس از وصیت کردن پرداخته است، نسبت به سهم خود وظیفه‌ای ندارند؛ ولی بقیه ورثه باید برای پرداخت خمس، نسبت سهم خودشان اقدام کنند. [۱۶۲۴] سؤال ۲۶۵: کسی در وصیت نامه‌اش نوشته که خمس اموالم را نداده‌ام و آن را بپردازید و همچنین ثلث اموالش را برای خودش وصیت نموده تا صرف عبادات از طرف او شود. در این صورت، خمس اموال را بایـد از اصـلِ مـال او حساب کرد و برداشت نمود یا از ثلث مال؟ پاسخ: در این فرض، بایـد خمس را از اصلِ ترکه خارج کنند و پس از آن، ثلث باقی مانده را در مواردی که میّت وصیت نموده، مصرف نمایند. [۱۶۲۵] سؤال ۲۶۶: آیا باید مال مشخّصی را که میّت به عنوان ثلث اموالش وصیت کرده تا برایش مصرف شود، تخمیس کرد؟ پاسخ: اگر به اموال میّت خمس، زکات و یا دَینی تعلّق گرفته است، ابتدا باید آنها را از اصل ترکه بردارند و سپس چنانچه قیمت مالی که به آن وصیت شده، کمتر یا مساوی با ثلث باقی مانده اموال باشد، آن را در مورد وصیت میّت به مصرف برسانند و در صورتی که قیمت آن مال از ثلث باقی مانده اموال بیشتر باشد، نفوذ وصیت در مقدار بیشتر، موقوف به اذن ورثه است. [۱۶۲۶] سؤال ۲۶۷: اگر پدری به فرزندش بگوید که بعد از من برایم از پول خودت اجیر بگیر تا برایم نماز استیجاری بخواند، آیا اجرت این نمازها جزء مؤونه محسوب می‌شود یا باید خمس اجرت نمازها محاسبه شود؟ پاسخ: در فرض مذکور، خمس ندارد.

مالِ نذر شده

[۱۶۲۷] سؤال ۲۶۸: کسی که نذر کرده، مثلاً پنج درصد از درآمد خود را برای رفتن به زیارت ائمه معصومین‌علیهم السلام کنار بگذارد، آیا در سر سال، باید خمس آن را بدهد؟ پاسخ: در مفروض سؤال، اگر قبل از رفتن به زیارت، سال خمسی او فرا برسد، باید ابتدا خمس اموال خود را پرداخت نماید و سپس پنج درصد از باقی مانده درآمد خود را صرف رفتن به زیارت نماید. [۱۶۲۸] سؤال ۲۶۹: کسی که مبلغ معیّنی را ماهانه نذر حضرت سید الشهداء و حضرت ابوالفضل علیهما السلام نموده و آن را کنار گذاشته و در سر سال، مقداری از آن باقی مانده است، آیا باید خمس آن را بدهد؟ پاسخ: در فرض مذکور، چنانچه غرض از نذر، تملیک بوده و با کنار گذاشتن، آن را تعیین کرده، باقی مانده مذکور خمس ندارد و باید صرف در نذر شود.

وجوه شرعی دریافت شده

[۱۶۲۹] سؤال ۲۷۰: خمسی که سادات می‌گیرنـد، در صورتی که از مخارج سال آنها اضافه بیایـد، خمس دارد یا نه؟ پاسخ: نباید اضافه بگیرند و اگر اضافه آمد، باید با اجازه مجتهد جامع الشرائط مصرف شود. [۱۶۳۰] سؤال ۲۷۱: اگر به فردی از باب ردّ مظالم یا کفّاره یا خمس و یا زکات چیزی بدهنـد و از خرج سال او زیاد بیاید، آیا لازم است خمس زیادی را پرداخت کند یا خیر؟ پاسخ: در موارد مذکور، اگر به عنوان فقر به او داده شده، نباید مخارج بیش از یک سال خود را بگیرد و در مازاد آن باید از مجتهد اجازه بگیرد؛ ولی اگر منافعی از آن وجوه شرعی حاصل شود و در مؤونه مصرف نشود، خمس دارد. [۱۶۳۱] سؤال ۲۷۲: اگر کسی صدقه مستحبّی دریافت کنـد و از مخارج سالش زیاد بیایـد، آیا حکم خمس آن، ماننـد حکم خمس هدیه‌ای است که انسان دریافت می‌کنـد؟ پاسخ: حکمشان یکی است. [۱۶۳۲] سؤال ۲۷۳: آیا به شهریه طلاب که در اول هر ماه به آنها پرداخت می‌شود، خمس تعلّق می‌گیرد؟ پاسخ: خیر. [۱۶۳۳] سؤال ۲۷۴: کسی که سهم امام‌علیه السلام دریافت کرده و با آن چیزی خریده و یک سال از آن گذشته است، در صورتی که آن چیز جزء مؤونه زندگی او محسوب نشود، خمسش واجب است یا خیر؟ پاسخ: اگر کسی وجوه شرعی را از باب فقر بگیرد، نمی‌تواند آن را در غیر مؤونه سال خود مصرف نماید و برای مصرف در غیر مؤونه باید از مجتهد جامع الشرائط اذن یا اجازه بگیرد و اگر وجوه شرعی را در مقابل کار خود و اجرت عملش دریافت می‌کند، حکم سایر اجرت‌ها را دارد و اگر با عنوان صحیح دیگری غیر از فقر و یا اجرت کار، مثل تبلیغ و ترویج احکام و معارف دینی بگیرد، مازاد از مخارج سال آن

خمس ندارد. [۱۶۳۴] سؤال ۲۷۵: آیا کسی که مقداری درآمد دارد و از سهم مبارک امام‌علیه السلام هم استفاده می‌کند، اگر در آخر سال، چیزی برایش باقی ماند، لازم است خمسش را بدهد؟ پاسخ: اگر به جهت فقر، سهم امام‌علیه السلام را می‌گیرد، با توجه به درآمد خودش، فقط مقداری می‌تواند وجوهات بگیرد که از مؤونه سال او اضافه نیاید و اگر نمی‌داند که مال باقی مانده از کدام مال است، لازم نیست خمس بدهد.

اموال هیئت‌ها، صندوق‌ها و انجمن‌های خیریه

[۱۶۳۵] سؤال ۲۷۶: آیا اموال هیئت‌های عزاداری و امثال آن از امور خیریه عمومی، شامل خمس می‌شود؟ پاسخ: در اموال مذکور، خمس واجب نیست. [۱۶۳۶] سؤال ۲۷۷: صندوق قرض الحسنه‌ای است که افراد عضو آن می‌شوند و در آن پول می‌گذارند و به نوبت به اعضای متقاضی، وام بدون بهره داده می‌شود. آیا لازم است اعضای صندوق، خمس پول خود را که در صندوق گذاشته‌اند، بدهند؟ پاسخ: اگر طوری است که اختیار پول هر کسی به دست خودش است، به طوری که هر وقت خواست، می‌تواند پولش را برداشت کند، باید خمس پول خود را بپردازد و اگر این طور نباشد، تا وقتی پولشان به دستشان نرسیده، لازم نیست خمس آن را بدهند. [۱۶۳۷] سؤال ۲۷۸: صندوق خیریه‌ای که پول‌های افراد خیّر در آن جمع شده و بر آن پول‌ها سال گذشته است، از نظر خمس، چه حکمی دارد؟ پاسخ: اگر صاحبان پول‌ها، آن پول‌ها را به صندوق خیریه تملیک کرده‌اند، خمس ندارد؛ ولی اگر تملیک نکرده‌اند و پول‌ها را به طور امانت در صندوق خیریّه گذاشته‌اند و هر وقت خواستند می‌توانند پولهایشان را بردارند، در این صورت پول‌ها در سر سال خمس دارد و صاحبان پول‌ها باید خمس آنها را بپردازند؛ ولی اگر نمی‌توانند هر وقت که خواستند پولشان را برداشت کنند، تا وقتی پول به دستشان نرسیده، پرداخت خمس آن واجب نیست. [۱۶۳۸] سؤال ۲۷۹: در بعضی از مؤسسات و ادارات، مبلغ مختصری از حقوق کارکنان، تحت عنوان «رفاه» یا عنوان دیگر برداشته می‌شود و این مبلغ برای آنها در صندوقی پس انداز می‌شود و از محلّ این صندوق، خدمات رفاهی (مانند خرید لوازم زندگی یا پرداخت وام) برای کارکنان صورت می‌گیرد. البته هر یک از کارکنان که بخواهند، می‌توانند مبلغ پس انداز شده را پس بگیرند و از صندوق رفاه خارج شوند که معمولاً ـ به جهت محروم شدن از خدمات، این کار را نمی‌کنند. آیا به این پول پس انداز شده، با توجه به این که در دست کارکنان نیست، خمس تعلّق می‌گیرد یا خیر؟ پاسخ: چنانچه مبلغ مذکور، را در طول سال در مؤونه مصرف نکنند، خمس آن را باید بپردازند.

مالیات حکومتی

[۱۶۳۹] سؤال ۲۸۰: آیا لازم است خمس مالیاتی که دولت از افراد دریافت می‌کند، از طرف مالیات دهنده پرداخت شود؟ پاسخ: مالیات پرداخت شده، جزء مؤونه است و خمس ندارد. [۱۶۴۰] سؤال ۲۸۱: در شرکتی کار می‌کنم که هر ماه بین هشت تا ده هزار تومان به عنوان مالیات از حقوق ما کسر می‌کنند. آیا می‌توانیم این پول را از خمس خودمان حساب کنیم؟ پاسخ: مالیات حکومتی، به جای خمس کفایت نمی‌کند. [۱۶۴۱] سؤال ۲۸۲: با توجه به این که این جانب وجوهات شرعی، مثل خمس را پرداخت می‌کنم، آیا شرعاً می‌توانم از پرداخت مالیات خودداری نمایم؟ پاسخ: چنانچه بر حسب مقرّرات ملزم به پرداخت مالیات شده باشید، لازم است آن را بپردازید. پولی که به بیمه داده یا از بیمه گرفته می‌شود [۱۶۴۲] سؤال ۲۸۳: مبلغی را که شرکت‌ها و یا ادارات از حقوق کارکنان خود به عنوان حقّ بیمه کسر می‌کنند و به شرکت بیمه می‌پردازند تا در مقابل آن، شرکت بیمه متعهّد انجام خدماتی برای کارکنان شود، آیا لازم است تخمیس شود یا جزء مخارج محسوب می‌شود و خمس آن واجب نیست؟ پاسخ: مبلغ مذکور که به شرکت بیمه تملیک می‌شود، جزء مخارج است و خمس ندارد. [۱۶۴۳] سؤال ۲۸۴: اخیراً نوعی خاص از بیمه، تحت عنوان «بیمه

عمر و پس انداز» طراحی شده که بر اساس آن، بیمه‌گزاران می‌توانند با پرداخت‌های مستمرّ ماهانه، علاوه بر برخورداری از پوشش‌های بیمه عمر، برای رفع نیازهای آینده خود، نظیر تهیه جهیزیه، هزینه تحصیلی فرزندان و... سرمایه لازم را نیز فراهم آورند. خواهشمند است حکم خمس سرمایه این نوع بیمه (بیمه عمر و پس انداز) را بیان نمایید؟ پاسخ: پرداختی‌های ماهانه یا سالانه که از طرف بیمه‌گزار به قصد تملیک به شرکت بیمه داده می‌شود که طبق قرار داد عمل کند، جزء مخارج بیمه‌گزار است و خمس ندارد و مبالغی که از طرف شرکت بیمه به بیمه‌گزار پرداخت می‌شود، جزء درآمد آن سال حساب می‌شود. [۱۶۴۴] سؤال ۲۸۵: آیا به پولی که به عنوان بیمه عمر از طرف شرکت بیمه به ورّاث پرداخت می‌شود، خمس تعلّق می‌گیرد یا خیر؟ پاسخ: با وجود سایر شرایط، خمس تعلّق می‌گیرد. [۱۶۴۵] سؤال ۲۸۶: شخصی در محلّ کار خود دچار حادثه شده و از طرف شرکت بیمه مبلغی به او پرداخت شده است. آیا باید خمس این مبلغ را بپردازد؟ اگر در بین سال، آن را مصرف کند، چه حکمی دارد؟ پاسخ: اگر مبلغی را که شرکت بیمه پرداخت می‌کند، به اندازه خسارت وارد شده باشد، خمس ندارد؛ ولی اگر بیش از مقدار خسارت باشد، در زیادی آن حکم هبه و هدیه را دارد.

دیه

[۱۶۴۶] سؤال ۲۸۷: پولی که انسان به عنوان دیه یا ارش الجنایه دریافت می‌کند، آیا خمس دارد؟ پاسخ: دیه و ارش الجنایه، خمس ندارند.

{امور دیگر مربوط به خمس}

شک در تعلّق و پرداخت خمس

[۱۶۴۷] سؤال ۲۸۸: آیا با شک به تعلّق خمس، پرداخت خمس واجب می‌شود یا خیر؟ پاسخ: اگر در احکام خمس شک دارد، به رساله عملیه یا کسی که مسائل را می‌داند، مراجعه نماید و اگر در موضوع، شک دارد، فحص واجب نیست، مگر این که به جهت عدم رسیدگی به حساب سال خود، این شک به وجود آمده باشد که در این صورت رسیدگی به حساب سال لازم است. [۱۶۴۸] سؤال ۲۸۹: آیا خمس پولی را که نمی‌دانیم خمس آن را داده‌ایم یا خیر، باید بپردازیم؟ پاسخ: اگر می‌دانید که قبلاً خمس به آن تعلّق گرفته و شک دارید که خمس آن را داده‌اید یا نه، خمس آن را پرداخت نمایید. [۱۶۴۹] سؤال ۲۹۰: مدت دو سال است که خمس نداده‌ام و می‌دانم که بر بعضی از اموالم سال گذشته است؛ ولی نمی‌دانم که کدام یک از اموال است. چگونه خمس خود را حساب کنم؟ پاسخ: احتیاطاً باید در مورد اموالی که جزء مؤونه شما نیست و احتمال گذشتن سال بر آنها را می‌دهید، با مراجعه حضوری مصالحه نمایید.

سال خمسی و زمان محاسبه خمس

[۱۶۵۰] سؤال ۲۹۱: کسی که درآمدش به اندازه مخارجش نیست، آیا لازم است سال خمسی برای خود تعیین کند؟ پاسخ: تعیین سال خمسی برای شخص مذکور لازم نیست. البته اگر کسی بر خودش سخت بگیرد و درآمدش را در مؤونه صرف نکند و سال بر آن بگذرد، باید خمسش را بپردازد. [۱۶۵۱] سؤال ۲۹۲: آیا در سال خمسی، تبدیل سال شمسی به قمری یا به عکس آن جایز است یا خیر؟ پاسخ: اشکال ندارد. [۱۶۵۲] سؤال ۲۹۳: تعیین ابتدای سال برای پرداخت خمس چگونه است؟ پاسخ: تعیین روزی از ماه معیّنی در سال برای حساب درآمد، در اختیار خود انسان است و هر روزی را تعیین کند، اشکال ندارد، مگر این که زمان به دست

آمدن سود معلوم باشد که در این صورت همان روز را ابتدای سال خمسی خود قرار دهد. [۱۶۵۳] سؤال ۲۹۴: آیا تعیین ابتدای سال خمسی به دست خود ماست؟ و کسی که ابتدای شروع به کار و کسب و درآمد خود را نمی‌داند، چه باید بکند؟ پاسخ: ابتدای سال، از وقت به دست آوردن منافع محسوب می‌شود. در مثل تجارت و کسب که فواید آن به تدریج حاصل می‌شود، باید زمان به دست آوردن اولین منفعت، ابتدای سال خمسی قرار داده شود و نیز می‌تواند در بین سال که مشغول کسب شده، فواید خود را تخمیس نماید و در سال بعد، پس از گذشتن یک سال تمام از خمس دادن اول، فواید یک ساله خود را تخمیس کند. در مثل کارمندان و دیگر حقوق بگیران، زمان گرفتن اولین حقوق، اول سال خمسی محسوب می‌شود و در مثل زراعت و امثال آن که فوایدش دفعی است، مبدأ سال خمسی، موقع حصول فایده است و چنانچه مبدأ کسب و به دست آوردن منفعت را ندانند، به قدر متیقّن عمل نمایند. [۱۶۵۴] سؤال ۲۹۵: آیا می‌توان سال خمسی را تغییر داد؟ پاسخ: می‌توان سال خمسی را تغییر داد؛ ولی اگر مستلزم گذشت بیش از یک سال از درآمد خاصّی باشد، خمس آن را باید جداگانه حساب کرد. [۱۶۵۵] سؤال ۲۹۶: کسی دارای سال خمسی بوده و چند سال به جهت این که قرضش بسیار بیشتر از اضافه درآمد در سر سال بوده، گمان می‌کرده که وظیفه‌ای برای خمس دادن ندارد. آیا اکنون وظیفه‌ای دارد یا خیر؟ و سال خمسی او تغییر کرده یا نه؟ پاسخ: اکنون وظیفه چنین شخصی رسیدگی به حساب خودش است که می‌تواند این کار را با مراجعه به فرد آگاه به مسائل شرعی انجام دهد و اگر بعد از رسیدگی معلوم شد که خمس بدهکار است، باید آن را بپردازد؛ ولی با ندادن خمس، مبدأ سال خمسی به خودی خود عوض نمی‌شود، هر چند می‌تواند اکنون به حساب خود رسیدگی کند و آن را سر سال خمسی جدید خود قرار دهد. [۱۶۵۶] سؤال ۲۹۷: هنگام سر رسید سال خمسی، آیا هر چیز اضافی در منزل (اعم از خوراکی، پوشاکی، شوینده‌ها و...) را باید حساب کرد یا خمس به موارد خاصّی تعلّق می‌گیرد؟ پاسخ: در فرض سؤال، خمس چیزهایی که در طول سال مصرف نشده‌اند، باید پرداخت شود. [۱۶۵۷] سؤال ۲۹۸: آیا ملاک در وجوب خمس ارباح مکاسب، رسیدن سال خمسی است یا گذشتن یک سال از سود مشخصی که مثلاً در یک معامله عاید او شده است؟ پاسخ: مکلّف می‌تواند برای هر درآمد خود یک سال قرار دهد و قرار دادن یک سال خمسی برای تمام درآمدها، برای تسهیل در محاسبه خمس است. [۱۶۵۸] سؤال ۲۹۹: پولی به مدت هشت ماه در دست مکلّفی بوده و پس از گذشت هشت ماه با آن جنسی خریده است. آیا پس از گذشت یک سال از خریدن جنس، خمس آن واجب می‌شود یا پس از گذشتن چهار ماه که با اضافه کردن هشت ماه قبلی، یک سال تمام می‌شود؟ پاسخ: یک سال پس از به دست آوردن پول، اگر در مؤونه مصرف نشود، خمس آن واجب است، ولو این که به جنس دیگری تبدیل شده باشد. [۱۶۵۹] سؤال ۳۰۰: آیا غیر از محاسبه خمس در پایان سال خمسی، می‌توان مثلاًـ خمس را در پایان هر روز یا هر ماه و یا پس از هر معامله یا پس از چند معامله حساب کرد یا خیر؟ در صورت جایز بودن، آیا سال خمسی از بین می‌رود یا باید در پایان سال خمسی، دوباره به حساب خمس رسیدگی کرد؟ پاسخ: حساب کردن و پرداخت نمودن خمس منافع، در بین سال و یا هر ماه و یا هر روز و یا بعد از هر معامله و یا بعد از چند معامله جایز است و تأخیر انداختن خمس منافع، تا آخر سال نیز اشکالی ندارد و اگر در بین سال خمسی، خمس همه منافع را داده، دیگر در آخر سال خمسی، دادن خمس منافعی که خمس آنها را در بین سال پرداخت کرده، لازم نیست؛ ولی اگر خمس بعضی از منافع را نداده باشد، در سر سال خمسی، باید خمس آنها را بپردازد.

خمس را به چه کسی تحویل بدهیم؟

[۱۶۶۰] سؤال ۳۰۱: شخصی با یک مرجع، حساب سال نموده و رقمی معادل پنجاه میلیون تومان بدهکار است و قبل از پرداخت، آن مرجع به رحمت خدا رفته است. سپس از مجتهد حیّ فاقد رساله (فقط در مسأله بقا بر میّت) تقلید نموده است. آیا می‌تواند وجوهی را که به آن مرجع بدهکار بوده، به این مجتهد حی بپردازد یا باید به اعلم از احیا پرداخت نماید و اگر به همان مجتهد حیّ

بـدون رساله تسلیم نماید، بریء الذمّه می‌شود یا خیر؟ پاسخ: به مجتهد اعلم مراجعه نماید. [۱۶۶۱] سؤال ۳۰۲: آیا انسان با پرداخت خمس به مرجع تقلید خودش بریء الذمّه می‌شود یا این که باید آن را به ولیّ امر مسلمین پرداخت کند؟ پاسخ: هر کس باید وجوه شرعی خود را به مرجع تقلید خود یا مجتهد جامع الشرائط دیگری که نظرش در مورد مصرف آنها مانند مرجع تقلید خودش است، بدهد. [۱۶۶۲] سؤال ۳۰۳: آیا پرداخت خمس به ولی فقیه از طرف مقلّدان مجتهد دیگر جایز است؟ پاسخ: به نظر این جانب مقلّدان دو مرجع واجـد شـرایط که نظرشـان در مصـرف خمس یکی باشـد، می‌تواننـد خمس را به هر یک از این دو مرجع بدهنـد. [۱۶۶۳] سؤال ۳۰۴: کسـی که در بین فتوای چنـد مرجع تقلیـد احتیاط می‌کنـد، وجوهاتش را بایـد به کدام مرجع بپردازد؟ پاسخ: اگر فتوای آنهـا در مورد مصـرف وجوهـات یکسان است، می‌توانـد وجوهات خود را به هر یک از آنها و یا مجتهـد جامع الشـرائط دیگری که فتوای او در مورد مصـرف، بـا آنهـا مطـابق است، بپردازد؛ ولی اگر فتوای آنهـا در مورد مصـرف متفاوت است، وجوهات خود را به مرجع اعلم و یا مرجع دیگری که فتوای او در مورد مصـرف، با فتوای مرجع اعلم یکسان است، بدهد و اگر مجتهدین مساوی باشند، می‌تواند به هر یک از آنها پرداخت کند. [۱۶۶۴] سؤال ۳۰۵: آیا جایز است خمس را به کسی که از طرف مرجع تقلید ما وکیل در گرفتن خمس نیست، بـدهیم تا او به دست مرجع تقلیـد یا وکیل او برسانـد؟ پاسـخ: اگر اطمینان دارید که پول را به مرجع تقلید و یا وکیل او می‌رسانـد، اشـکالی نـدارد؛ ولی اگر به دست مرجع تقلیـد و یا وکیل او نرسـد و یا در موردش مصـرف نگردد، بریء الذمّه نمی‌شوید. [۱۶۶۵] سؤال ۳۰۶: آیا روحانیونی که وجوه شرعی مردم را دریافت می‌کنند، می‌توانند آن را به غیر مرجع تقلیدِ پرداخت کننـدگان تحویل دهنـد؟ پاسخ: اگر نظر مجتهد دیگر در مصـرف وجوه شـرعی با نظر مرجع تقلیدِ پرداخت کننده وجوه یکی باشد، مانعی نـدارد؛ ولی اگر نظر آنها در مصـرف وجوه شـرعی متفاوت باشـد، نمی‌تواننـد وجوه شـرعی را به مجتهد دیگر بپردازند و اگر دهنـده وجوه، به شـخص معیّنی نظر داشـته باشد، نمی‌شود آن را به دیگری داد. وظیفه کسـی که تاکنون خمس نداده [۱۶۶۶] سؤال ۳۰۷: این جانب با دو برادر دیگرم کار می‌کردیم و در آخر هفته، حقوقمان را به پـدرمان که درآمـدی نداشت، می‌دادیم و زندگی مـا به طور مشترک اداره می‌شـد. این رویه تـا چنـد سال بعـد از ازدواج من و برادرم نیز ادامه داشت و بنـده دخل و تصـرّفی در امور زنـدگی‌مان به تنهـایی نداشـتم. تکلیف بنـده که احکـام خمس را نمی‌دانسـتم، نسبت به آن ایّام و درآمـدهایم چیست؟ پاسـخ: اگر پول‌ها را به پـدرتان تملیک کرده باشـید، چون از ملکیت شـما خارج شده، خمسـی بر عهده شـما نیست؛ ولی اگر پول‌ها در ملکیت شما باقی مانـده باشد و بدانید که بر مقداری از آنها سال گذشـته و در مؤونه مصـرف نشده، خمس آنها باید پرداخت شود. [۱۶۶۷] سؤال ۳۰۸: کسـی که تاکنون خمس نـداده و می‌خواهـد خمس اموالش را حساب کند، نسبت به اموالی که در گذشـته به مصـرف رسانده، ولی نمی‌داند که سال بر آنها گذشـته بوده است یا نه، چه وظیفه‌ای دارد؟ پاسخ: در مورد اموال ذکر شده در سؤال، تکلیفی نسبت به خمس ندارد. [۱۶۶۸] سؤال ۳۰۹: کسـی که تاکنون خمس نـداده و می‌خواهـد خمس اموالش را محاسبه کند و چند روز قبل، پولی به دسـتش رسیده است، آیا خمس این پول را هم حساب کند یا تا گذشـتن یک سال، لازم نیست محاسبه نماید؟ پاسخ: می‌توانـد خمس این پول را نیز همان موقع بدهـد و یا این که برای آن، سال جـداگانه قرار دهـد. [۱۶۶۹] سؤال ۳۱۰: کسی که سال خمسـی نداشـته است، مقداری پول از درآمد کسب خود را صـرف ساختمان مسـجد، حسـینیه، بیمارسـتان، حمام و آسـفالت خیابان نموده است. آیـا به این پول‌هـا خمس تعلّق می‌گیرد؟ پاسـخ: اگر ندانـد از زمان به دست آوردن درآمـدهای ذکر شـده در سؤال، تا زمان مصـرف کردن آنها یک سال گذشـته یا نه، خمس ندارد. [۱۶۷۰] سؤال ۳۱۱: وظیفه ورثه‌ای که مورّث آنها هیـچ وقت خمس نداده، چیست؟ پاسخ: اگر می‌دانند که مورّث خمس بدهکار است و آن را پرداخت نکرده یا نمی‌دانند که پرداخت کرده یا نه، باید هر کدام از ورثه برای پرداخت خمس، نسبت به سهم الارث خود اقدام کنند.

گرفتن خمس مالِ کسی که خمس نمی‌دهد

[۱۶۷۱] سؤال ۳۱۲: گاهی در پایان سال خمسی، اجناسی در منزل باقی می‌ماند که اضافه بر مخارج آن سال است. در صورتی که شوهر، اقدام به پرداخت خمس نکند، آیا وظیفه‌ای متوجه همسر یا دیگر اعضای خانواده می‌شود یا خیر؟ پاسخ: در موردی که پرداخت خمس لازم باشد، اگر مرد از ادای خمس امتناع کند، چنانچه مفسده‌ای در کار نباشد، زن و یا اولاد، با اجازه گرفتن از حاکم شرعی خمس را بپردازند و اشکالی ندارد. [۱۶۷۲] سؤال ۳۱۳: شخصی که خمس اموال خود را نمی‌دهد، آیا مسئول امور مالی او می‌تواند بدون اجازه او به طوری که او متوجه نشود، خمس اموال را بپردازد؟ پاسخ: اگر صاحب مال از دادن خمس امتناع کند، مسئول مذکور، با اذن مجتهد جامع الشرائط می‌تواند خمس اموال مذکور را بدهد.

شراکت با کسی که خمس نمی‌دهد

[۱۶۷۳] سؤال ۳۱۴: شخصی که اهل خمس دادن است با اشخاصی که خمس نمی‌دهند، در اموالی که برای کسب و تجارت از آن استفاده می‌کنند، شریک است. آیا این گونه شراکت، صحیح است یا خیر؟ اگر این شخص بدون اجازه شرکای خود از اموالی که شریکند، خمس آنها را بدهد، جایز است یا خیر؟ و پس از انجام این کار، ادامه شراکت چه حکمی دارد؟ پاسخ: اگر شریکی که خمس نمی‌دهد، ممتنع نباشد و شریک دیگر را وکیل کند که به هر نحوی که خواست عمل نماید و او با قصد قربت، خمس را ادا نماید و یا این که شریک دیگر با اجازه مجتهد جامع الشرایط از مال او خمسش را بپردازد، کافی است؛ ولی به هر حال عدم پرداخت خمس موجب عدم جواز شراکت با وی نیست و شریکی که خمس می‌دهد، می‌تواند در مال مشترک تصرّف کند. [۱۶۷۴] سؤال ۳۱۵: آیا کسی که مقداری پول دارد و خمس آن را داده است، می‌تواند با کسانی که خمس پول خود را نداده‌اند، کار شریکی انجام دهد؟ پاسخ: اشکال ندارد. [۱۶۷۵] سؤال ۳۱۶: در یک شرکت تعاونی با تعدادی عضو که مالک یک معدن است، اگر بعضی از اعضا، خمس سهم خود را که به حدّ نصاب شرعی رسیده است، ندهند، آیا ادامه شراکت جایز است؟ پاسخ: در فرض مذکور، شراکت باطل نیست و خلاف شرع هم نیست. [۱۶۷۶] سؤال ۳۱۷: کسی که شرکایی دارد که خمس نمی‌دهند و حاضر به جداسازی سرمایه هم نیستند، چه کار می‌تواند بکند؟ پاسخ: تصرّف کسی که خمس می‌پردازد، در مال مشترک جایز است.

پرداخت خمس از درآمد سال‌های بعد

[۱۶۷۷] سؤال ۳۱۸: کسی که در آخر سال خمسی خود مقداری مواد خوراکی اضافه آورده و می‌خواهد خمس این مواد را از درآمد کسب سال بعد بپردازد، چگونه باید خمسش را محاسبه کند؟ پاسخ: در فرض سؤال، باید به اندازه ربع (یک چهارم) قیمت مواد خوراکی بپردازد. [۱۶۷۸] سؤال ۳۱۹: شخصی در آخر سال، بابت خمس خود چند چک می‌دهد که به تدریج از درآمد سال آینده وصول گردد. آیا این کار صحیح است؟ پاسخ: اشکال ندارد؛ ولی در فرض مذکور، باید خمس از مال غیر مشمول خمس پرداخت شود، وگرنه باید به اندازه ربع (یک چهارم) مال متعلّق خمس چک بدهد. [۱۶۷۹] سؤال ۳۲۰: اگر از سال‌های قبل، خمس به مالی تعلّق گرفته باشد، آیا می‌توان آن را از درآمد بین سال پرداخت نمود؟ پاسخ: اشکال ندارد؛ ولی باید به مقدار ربع (یک چهارم) مال متعلّق خمس پرداخت شود.

تصرّف در خمس و مالی که خمسش داده نشده

[۱۶۸۰] سؤال ۳۲۱: اگر پولی را که برای پرداخت خمس، قرض یا وجوهات دیگر کنار گذاشته شده، برداریم و خرج کنیم و سپس پول دیگری به جای آن بگذاریم، اشکال دارد یا خیر؟ پاسخ: در غیر زکات، اشکال ندارد. [۱۶۸۱] سؤال ۳۲۲: اگر فردی خمس

مالش را به کسی داد تا به مجتهد برساند، آیا شخص گیرنده خمس می‌تواند در آن تصرّف کند و مثل آن را به جای آن بگذارد؟ پاسخ: باید از دهنده خمس اجازه بگیرد، مگر این که بداند دهنده خمس راضی به تصرّف و جایگزین کردن پول دیگر است. [۱۶۸۲] سؤال ۳۲۳: در رساله توضیح المسائل جناب عالی آمده که به ذمّه گرفتن، موجب جواز تصرّف در مالی که متعلّق خمس است، می گردد. معنی به ذمّه گرفتن چیست؟ پاسخ: معنی و مفهوم آن این است که شخصی با قصد جدّی متعهد شود که خمس مالی را از همان مال یا اموال مباح دیگر خود بپردازد؛ ولی نمی‌تواند پرداخت آن را به تأخیر بیندازد و برای تأخیر انداختن در پرداخت خمس، لازم است اجازه بگیرد. [۱۶۸۳] سؤال ۳۲۴: وقتی که مجتهد یا وکیل او در دسترس ما نیست و سال خمسی ما فرارسیده و لازم است که در اموال خود تصرّف کنیم، آیا می‌توانیم بدون جدا کردن خمس، در بقیه مال تصرّف کنیم؟ پاسخ: می‌توانید خمس را به ذمّه بگیرید و در اموال خود تصرّف کنید؛ ولی باید خمس را هر چه زودتر به مرجع تقلید و یا وکیل او برسانید و تأخیر در پرداخت خمس، بدون عذر جایز نیست. [۱۶۸۴] سؤال ۳۲۵: آیا می‌توان خمس را جدا کرد و در بقیه مال تصرّف نمود؟ پاسخ: اگر واقعاً بر عهده بگیرد که پول جدا شده را در اولین فرصت بابت خمس بپردازد، تصرّف در بقیه پول اشکال ندارد. [۱۶۸۵] سؤال ۳۲۶: کسی که سال خمسی او فرا رسیده و برای پرداخت خمس اموال خود، پول نقد در دست ندارد و تهیه پول در زمان کوتاه برایش مشکل است، چه باید بکند؟ آیا در این موارد می‌تواند پرداخت خمس اموال را تا تبدیل مقداری از آن به پول به تأخیر انداخت؟ پاسخ: باید جهت تعیین تکلیف مراجعه حضوری نماید و هر گونه تأخیر در پرداخت خمس، بدون گرفتن اجازه جایز نیست. [۱۶۸۶] سؤال ۳۲۷: مادری که توسط فرزندش سرپرستی می‌شود و می‌داند که فرزندش خمس اموالش را نمی‌پردازد، چه کار باید بکند؟ پاسخ: مادر می‌تواند در این اموال تصرّف کند و از این جهت مانعی ندارد. [۱۶۸۷] سؤال ۳۲۸: کسی است که باید خمس بدهد و نمی‌دهد و زن و بچه او هم از این موضوع اطلاع دارند. با توجه به این که زن و بچه او نان خور او هستند، چه وظیفه‌ای دارند؟ پاسخ: تکلیفی متوجه زن و فرزندان او از این جهت نیست و می‌توانند در آن اموال تصرف کنند. [۱۶۸۸] سؤال ۳۲۹: شخصی خانه‌ای را با پول خمس نداده خریده است. آیا مستأجری که از این موضوع آگاهی دارد، حقّ تصرّف در آن خانه را دارد یا خیر؟ پاسخ: تصرّف در آن خانه برای مستأجر مانعی ندارد. [۱۶۸۹] سؤال ۳۳۰: اگر بدانیم صاحب خانه از پولی که خمس آن را نداده، غذا تهیه کرده است، خوردن این غذا چه حکمی دارد؟ و کسی که خانه‌ای را از پول خمس نداده خریده و در آن غسل می‌کند و نماز می‌خواند، حکم غسل و نمازش چیست؟ پاسخ: خوردن غذا برای میهمان جایز است و صاحب‌خانه نیز می‌تواند از آن غذا بخورد و یا در آن منزل نماز بخواند و یا غسل کند؛ ولی خمس را باید بدون تأخیر بپردازد. البته چنانچه صاحب‌خانه اصلاً بنای بر پرداخت خمس نداشته باشد و معامله را نیز به نحو شخصی انجام داده باشد، تصرّفش در آن غذا و یا منزل جایز نیست. [۱۶۹۰] سؤال ۳۳۱: حکم نماز در لباسی که مشمول خمس شده است، چیست؟ پاسخ: اگر خود لباس مشمول خمس شده باشد، چنانچه پرداخت خمس به عهده گرفته شود، نماز و تصرّفات دیگر بی‌اشکال است و اگر به عهده گرفته نشود، نماز و تصرّفات دیگر اشکال دارد. [۱۶۹۱] سؤال ۳۳۲: اگر کسی مالی را که خمس آن داده نشده، خریداری کند، چه وظیفه‌ای دارد؟ پاسخ: مالك اصلی باید خمس آن را بپردازد و چیزی بر عهده خریدار نیست. [۱۶۹۲] سؤال ۳۳۳: اگر برای کسی که مطمئن هستیم اهل خمس دادن نیست، کار کنیم، حکم اجرتی که دریافت می‌کنیم، چیست؟ پاسخ: اشکال ندارد.

تلف شدن خمس یا مال متعلّق خمس

[۱۶۹۳] سؤال ۳۳۴: مالی در دست شخصی است و خمس به آن تعلّق گرفته و بنا دارد که خمس آن را بدهد؛ ولی قبل از پرداخت خمس، مال تلف می‌شود. آیا باز هم دادن خمس واجب است؟ اگر خمس مالش را جدا کند و قبل از پرداخت، مقدار خمس جدا شده تلف شود، چه حکمی دارد؟ پاسخ: در صورت اول (از بین رفتن تمام مال متعلّق خمس)، اگر در حفظ و یا رساندن خمس به

مستحق، مسامحه نموده و تقصیر کرده، ضامن خمس است و اگر در حفظ و رساندن خمس، تقصیر ننموده، ضامن نیست و بهتر است با حاکم شرعی مصالحه کند؛ ولی در صورت دوم (از بین رفتن خمس جدا شده)، اگر در حفظ و یا رساندن خمس جداشده به مستحق کوتاهی کرده باشد، باید دوباره به همان مقدار خمس بدهد؛ ولی اگر مسامحه نکرده باشد، فقط باید خمس بقیه مال باقی مانده را بدهد. [۱۶۹۴] سؤال ۳۳۵: مالی که پرداخت خمسش واجب بوده و خمسش پرداخت نشده و سپس تلف شده و قیمت و ارزش آن برای ما معلوم نیست، چگونه خمسش محاسبه می‌شود؟ پاسخ: باید خمس بیشترین قیمت از سر سال خمسی تا زمان تلف را که اطمینان دارد ارزش جنس به آن قیمت رسیده، بپردازد.

مخلوط شدن مال مخمّس و غیر مخمّس

[۱۶۹۵] سؤال ۳۳۶: آیا می‌توان پول مخمّس و پولی را که بر آن سال نگذشته در یک حساب قرار داد یا باید در دو حساب جداگانه باشند؟ پاسخ: اشکالی ندارد که هر دو پول در یک حساب باشند و چنانچه بخواهد برداشت‌های او از این حساب از پول های غیر مخمّس محسوب شود، باید موجودی این حساب هیچ گاه کمتر از مقدار پول مخمّس نباشد. [۱۶۹۶] سؤال ۳۳۷: مقداری از اموالی که خمس آنها پرداخت شده، با اموالی که خمسش ادا نشده است، مخلوط شده و سال خمسی فرا رسیده است و اندازه هیچ کدام هم معلوم نیست. حالا ـ چه طور باید خمس را محاسبه کرد؟ پاسخ: مقداری را که یقین دارد متعلّق خمس است، باید خمسش را بدهد و نسبت به بیشتر از آن تکلیفی ندارد. جبران نمودن پولی که خمسش داده شده [۱۶۹۷] سؤال ۳۳۸: چنانچه از اموال مخمّس در طول سال خرج شود، آیا می‌توان از درآمد همان سال، به مقدار خرج شده جایگزین نمود؟ پاسخ: اگر مال مخمّس جدا از اموال دیگر باشد و آن را خرج کرده باشد، نمی‌تواند اموال غیر مخمّس را به جای آن بگذارد. [۱۶۹۸] سؤال ۳۳۹: شخصی مقداری پول دارد که خمس آن را پرداخته است. در سال بعد، مقداری از آن را مصرف می‌کند. آیا در آخر سال خمسی، می‌تواند کسری آن مال مخمّس را جبران کند؟ پاسخ: جایز نیست. [۱۶۹۹] سؤال ۳۴۰: ماشینی که سرمایه شخصی است و با آن امرار معاش می‌کند، نیاز به تعمیر دارد. بدین منظور، یکصد هزار تومان از پول مخمّس خرج کرده است. آیا می‌تواند از درآمد سال، آن را کسر کند؟ پاسخ: نمی‌تواند. [۱۷۰۰] سؤال ۳۴۱: کسی که آخر سال اول، خمس خود را می‌پردازد و در بین سال دوم، تمام اموال خمس داده را به مصرف می‌رساند، آیا در پایان سال دوم، باید فقط خمس مقداری را که بیشتر از مال خمس داده سال اول بوده، پرداخت کند یا خمس تمام اموال را؟ پاسخ: در مفروض سؤال، باید خمس تمام اموال مصرف نشده را بپردازد.

مبنای قیمت اموال در محاسبه خمس

[۱۷۰۱] سؤال ۳۴۲: در صورت تعلّق خمس به چیزی و اختلاف قیمت خرید با قیمت فعلی، کدام قیمت میزان است؟ پاسخ: میزان برای دادن خمس، قیمت وقت حساب سال و پرداخت خمس است، نه قیمت زمان خرید. [۱۷۰۲] سؤال ۳۴۳: اگر در سر سال بخواهد خمس تراکتور، موتور آب، زمین، منزل و وسایل نقلیه را که در بین سال به قیمت ارزان خریداری شده است و اکنون قیمت آنها افزایش یافته است، حساب کند، آیا باید به قیمت فعلی حساب کند یا به قیمت قبلی؟ پاسخ: آنچه که جزء مؤونه است، خمس ندارد و آنچه که جزء وسایل کسب و کار است و با آن به اندازه مؤونه زندگی را به دست می‌آورد، باز هم خمس ندارد و در بقیه موارد که خمس به آنها تعلّق می‌گیرد، خمس قیمت فعلی آنها را بپردازد. [۱۷۰۳] سؤال ۳۴۴: کسانی که شغلشان طلا فروشی و زرگری است، گاهی در اول سال یک کیلوگرم طلا ـ و در آخر سال نیم کیلوگرم دارند؛ ولی به جهت افزایش بی رویه قیمت‌ها، قیمت این نیم کیلوگرم طلا ـ از قیمت یک کیلوگرم در اول سال بیشتر شده است. آیا این افراد می‌توانند خود طلا را سرمایه قرار دهند و میزان در محاسبه سود و زیان، خود طلا باشد و به قیمت آن کاری نداشته باشند؟ پاسخ: هم می‌توانند خودِ طلا را سرمایه

قرار دهند و هم می‌توانند قیمت آن را سرمایه قرار دهند؛ ولی بر زیادی قیمت که رشد واقعی محسوب نمی‌شود و بر اثر تورّم حاصل شـده است، خمس تعلّق نمی‌گیرد. [۱۷۰۴] سؤال ۳۴۵: با توجه به این که در زمان پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله وسلم پول رایج، مسـکوک بـوده است و خمس نیز بر مبنـای آن تعیین می‌شـده است، آیـا می‌توان هم اکنون درآمـد سالانـه خود را بر مبنـای برابری ارزشـش بـا طلا سـنجید و پس از احتساب ارزش واقعی پول، خمس آن را پرداخت کرد؟ پاسـخ: مقایسه صـحیح نیست. اکنون پول رایج، پول کاغذی است و با طلا محاسـبه نمی‌شود؛ ولی فردی مثل طلا فروش می‌تواند خودِ طلا را سـرمایه قرار دهد. [۱۷۰۵] سؤال ۳۴۶: اجناسی که به صورت کوپنی یا با بُن کارمندی با قیمتی نازل‌تر از قیمت بازار و با یارانه دولت تهیه می‌شود، در صورتی که از مصـرف سـال زیـاد بیایـد، خمس آنها چگونه حساب می‌شود؟ پاسخ: به قیمت واقعی (قیمت بازار آزاد) محاسـبه می‌شود. [۱۷۰۶] سؤال ۳۴۷: جنسـی در سر سـال زیـاد آمـده و صـاحبش می‌خواهـد خمس آن را بپردازد ولی قیمت آن در بـازار مشـخص نیست و قیمت‌های متفاوتی برای آن ذکر می‌شود. خمس این جنس را چگونه باید حساب کنند؟ پاسخ: اگر برای یک قیمت، حجّت شـرعی داشـته باشـد، بایـد همان را مبنای محاسـبه خمس قرار دهد و اگر حجّت‌ها با هم متعارض بودند، ساقط می‌شوند و حدّ میانه قیمت‌ها ملاک محاسـبه قرار می‌گیرد و اگر حجّت شرعی در کار نبود و صرف احتمال بود، خمس قیمت کمتر را بدهد و احوط، مصالحه با حـاکم شـرعی است، اگر چه احتیـاط مسـتحب دادن خمس قیمت بیشتر است. [۱۷۰۷] سؤال ۳۴۸: تعیین قیمت کالاهـای موجود در مغازه هنگام موعد سال خمسی مشکل است. آیا با تخمین محاسبه شود یا احتیاج به مصالحه دارد؟ پاسخ: احتیاج به مصالحه دارد.

کاهش ارزش پول

[۱۷۰۸] سؤال ۳۴۹: کالایی بر اثر تورّم و کاهش ارزش پول، بر قیمتش افزوده می‌شود. آیا به مقـدار زیاد شده، خمس تعلّق می‌گیرد یا خیر؟ پاسخ: اگر مقدار تورّم را بشود تشـخیص داد، آن مقدار از ترقی قیمت که به سـبب تورّم است، مشـمول خمس نیست. تأخیر در پرداخت خمس [۱۷۰۹] سؤال ۳۵۰: کسی که بدون علت، دادن خمس را به تأخیر می‌اندازد، حکمش چیست؟ اگر با عذر موجّه این کار را کنـد، چه طور؟ پاسخ: تأخیر انداختن پرداخت خمس از وقت آن، جایز نیست؛ ولی در صورت داشـتن عذر موجّه عقاب ندارد. [۱۷۱۰] سؤال ۳۵۱: تأخیر پرداخت خمس تا سال آینده چه حکمی دارد؟ پاسخ: بدون اخذ اجازه جایز نیست.

مصالحه

[۱۷۱۱] سؤال ۳۵۲: در پرداخت خمس، در بعضـی از مواردِ شـبهه، از طرف نماینـده‌ای که دارای اجازه از طرف مرجع تقلیـد است، اقدام به مصالحه می‌شود. آیا این کار جایز است؟ پاسخ: عمل به مصالحه، با شرایطش جایز است. [۱۷۱۲] سؤال ۳۵۳: مردم منطقه‌ای خمس خود را به شـخص معیّنی که مورد اعتماد است، می‌دهنـد تا به دفاتر مراجع بزرگوار تقلیـد برسانـد؛ ولی این شـخص از طرف مراجع تقلیـد برای این کار وکالت نـدارد. آیا جایز است در موارد مبهم و مشـکوک در محاسـبه خمس که لازم به مصالحه با مرجع تقلیـد یـا وکیـل او در این کـار است، بـا این شـخصِ مـورد اعتمـاد، مصـالحه کرد یـا خیر؟ پاسـخ: در مفروض سؤال، خمس دهنـده نمی‌توانـد با او مصالحه یا دسـتگردان نمایـد؛ بلکه باید با کسـی مصالحه یا دسـتگردان کند که از طرف مرجع تقلیدش دارای اجازه است. [۱۷۱۳] سـؤال ۳۵۴: وظیفـه کسـی که از سال‌هـای قبـل خمس بـدهکار است، ولی هم اکنـون قـدرت پرداخت آن را نـدارد، چیست؟ پاسـخ: با مراجعه حضوری مهلت بگیرد یا مصالحه کنـد. [۱۷۱۴] سؤال ۳۵۵: زمانی که مکلّف، قادر به ادای خمس نباشـد، چنانچه مسـتحقّ خمس راضـی شود که به عنوان خمس بگیرد و دوباره به او ببخشد، آیا این عمل جایز است یا خیر؟ پاسخ: مسـتحقّ خمس، اگر خمس را گرفت و به صاحبش بخشـید، اشـکال ندارد، مشـروط بر این که مقدار بخشش، متناسب با حال بخشنده باشد. این عمل، در سهم سادات جایز است؛ اما در سهم امام‌علیه السلام احتیاطاً باید اجازه گرفته شود.

دستگردان

[۱۷۱۵] سؤال ۳۵۶: کسی که خمسش را پیش یکی از نمایندگان مراجع تقلید حساب کرده و با او دستگردان نموده و اکنون بدهکار است، آیا می‌تواند بدهی خود را به نماینده دیگرِ همان مرجع پرداخت کند؟ پاسخ: اگر نماینده مرجع، فقط به عنوان وکالت از طرف مجتهد دستگردان کرده باشد، اشکال ندارد؛ ولی اگر به عنوان وکیل مأذون (مأذون از مجتهد باشد که از طرف خودش قرض بدهد) دستگردان کرده باشد، بدون اجازه وکیل مأذون جایز نیست وجوهات را به دیگری بدهد. [۱۷۱۶] سؤال ۳۵۷: شخصی از یکی از مراجع، تقلید می‌کرده و مقداری از وجوهاتش را به ایشان پرداخته و مقداری را نیز دستگردان نموده است. اکنون که مرجع تقلیدش را تغییر داده است، وجه دستگردان شده را به مرجع اول باید بپردازد یا مرجع دوم؟ پاسخ: با فرض دستگردان کردن با مرجع اول، باید به خود او داده شود و یا با اجازه او در موردش مصرف گردد. [۱۷۱۷] سؤال ۳۵۸: شخصی توسط مرجع تقلید خود یا نماینده‌اش، بدهکاری خمس خود را دستگردان کرده است و فعلاـ آن مرجع از دنیا رفته است. وظیفه مدیون چیست؟ پاسخ: وظیفه او مراجعه به مجتهد زنده اعلم و در صورت تساوی مجتهدین، رجوع به یکی از آنهاست. [۱۷۱۸] سؤال ۳۵۹: اگر سهم سادات را با سیّدی مستحق دستگردان کرده وبه گردن گرفته باشد، آیا هنگام پرداخت باید به همان سیّد بدهد یا به سیّد دیگر هم می‌تواند بدهد؟ پاسخ: دستگردان صحیح با سیّد فقیر به این صورت است که سهم سادات را به او تملیک نماید و از او قرض بگیرد. بنا بر این باید به خود او برگرداند، نه به شخص دیگر. [۱۷۱۹] سؤال ۳۶۰: شخصی مبلغ زیادی را به عنوان خمس بدهکار بوده و پول آن را دستگردان کرده است؛ ولی قبل از پرداخت آن، قدرت خرید پول، به طور چشمگیری پایین آمده است. آیا وی همان مبلغ دستگردان شده را بدهکار است یا قدرت خرید آن را در زمان دستگردان شدن؟ پاسخ: چنانچه پس از دستگردان کردن، قدرت خرید پایین بیاید، اگر بدون تأخیر و در موقع تعیین شده پرداخت نماید، ظاهراً ضامن تفاوت نیست؛ چون کسی که دستگردان می‌نماید (مرجع تقلید یا نماینده او) توجه به تورّم دارد. البته اگر تورّم، فوق حدّ انتظار و مقدار پیش بینی شده باشد، در مقدار بیشتر از تورّمِ معمول یا باید مصالحه شود و یا قدرت خرید ملاک قرار گیرد و در فرض تأخیر در پرداخت نیز حکم همین است. [۱۷۲۰] سؤال ۳۶۱: آیا دستگردان نمودن وجوه شرعی، با چک مدت دار یا چکی که تاریخ وصول آن رسیده است، صحیح است؟ پاسخ: اشکال ندارد. [۱۷۲۱] سؤال ۳۶۲: کسی که خمس مالش را دستگردان کرده و مقداری بدهکار است، آیا می‌تواند مقدار بدهی را در سال بعد، از منافع آن سال پرداخت کند یا از مال خمس داده شده باید بپردازد؟ پاسخ: اگر از مال مخمّس و یا مالی که به آن خمس تعلّق نمی‌گیرد بپردازد، صحیح است؛ ولی اگر بخواهد از منافع سال بعد بدهد، باید خمس آن مبلغی را که به عنوان خمس پرداخته است نیز در پایان سال خمسی جدید از مال خمس داده یا مالی که به آن خمس تعلّق نمی‌گیرد، بپردازد.

مصرف خمس

[۱۷۲۲] سؤال ۳۶۳: آیا می‌توان وجوه شرعی واجب را به شیعه غیر امامی محتاج داد؟ پاسخ: دادن سهم سادات به غیر شیعه دوازده امامی جایز نیست و سهم امام‌علیه السلام تابع تشخیص و نظر مجتهد است؛ ولی می‌توان از باب «سبیل اللّه» به آنها زکات داد و دادن حقوق غیر واجب نیز جایز است. [۱۷۲۳] سؤال ۳۶۴: آیا جایز است وجهی را که به مبلّغ دینی می‌دهند، از بابت وجوهات شرعی حساب نماید؟ پاسخ: در غیر سهم امام‌علیه السلام چنانچه به عنوان اجرت نباشد و خود مبلّغ نیز مانعی از دریافت وجوه شرعی نداشته باشد، اشکال ندارد و در سهم امام‌علیه السلام علاوه بر شرایط فوق، احتیاطاً اجازه مجتهد نیز لازم است. [۱۷۲۴] سؤال ۳۶۵: آیا مصرف خمس برای تجهیز و ساخت مسجد جایز است؟ شهری که فعالیت‌های فرهنگی و مذهبی مناسب برای جوانان در آن

وجود نـدارد و بستر مناسبی برای قاچاق موادّ مخدّر و به اعتیاد کشانـدن جوانان شـده و جای روحانیان و مبلّغان خوش ذوق، در آن جـا خـالی است، اختصاص دادن وجوهات به ساخت مسـجد چه صورتی دارد؟ پاسـخ: سـهم سادات را بایـد به سادات فقیر پرداخت کرد و بنا بر احتیاط مصـرف نمودن سـهم امام‌علیه السـلام در ساختن مسجد و امور فرهنگی و... به طور موردی احتیاج به اخذ اجازه دارد و شایسته است همه مؤمنین در امر مبارزه با موادّ مخدّر تلاش نمایند. [۱۷۲۵] سؤال ۳۶۶: شخصی که مستحقّ خمس یا زکات است، پس از دریافت کردن آنها، آیا فقط باید در موارد خاصّی، مثل خوراك و ضروریات اولیه زندگی، آنها را مصرف کند یا در تمام مواردی که نیاز دارد، می‌تواند به مصـرف برساند؟ پاسخ: در مخارج حلالِ متعارفی که دارد، می‌تواند مصرف نماید و مصرف مازاد بر شأن، موجب ضمان است. [۱۷۲۶] سؤال ۳۶۷: آیا اجازه می‌فرمایید سـهمین را برای ساختن مسجد، حسینیه و سایر امور عامّ المنفعه مصـرف کرد؟ پاسخ: سـهم سادات، باید به خود آنها پرداخت شود. برای سهم امام‌علیه السلام، پس از مراجعه کردن، ممکن است به حسب مورد، بخشی از آن اجازه داده شود. [۱۷۲۷] سؤال ۳۶۸: آیا می‌توان خمس را در مجالس سوگواری ائمه اطهارعلیهم السـلام به مصـرف رساند؟ پاسخ: سـهم سادات، باید به فقرای سادات داده شود و سـهم امام‌علیه السـلام بنا بر احتیاط باید به حسـب مورد، با اذن مجتهد مصـرف شود. [۱۷۲۸] سؤال ۳۶۹: چیزی را که انسان بابت خمس به کسـی می‌دهـد، آیا لازم است به او بگوید که خمس است؟ پاسخ: لازم نیست.

سهم سادات

سیادت

[۱۷۲۹] سؤال ۳۷۰: با وجود معروفیت آباء و اجدادم به سـیادت و اشـتهار به سـیّد بودن در موطن اجدادی، شـجره نامه‌ای در دسـت نـداریم و برای ما محرز نیست که نَسَب ما به کدام امام معصوم‌علیه السـلام می‌رسد. در این صورت وظیفه ما چیست؟ پاسخ: داشـتن شجره نامه و انتساب به یک امام معیّن، برای اثبات سـیادت لازم نیست و معروفیت و مشـهوریت به سیادت در محل، اگر مورد تردید و شـكّ جمعیت قابل توجهی نباشـد، کافی است. [۱۷۳۰] سؤال ۳۷۱: اگر مـادر یا مادر پـدر یا مادر مادر یا پـدر مادر این جانب از سادات باشـند، آیا بنده سیّد محسوب می‌شوم؟ آیا صدقه و کفّارات بر من و اولادم حرام است؟ آیا بنده و اولادم می‌توانیم از عمامه سیاه اسـتفاده کرده، خمس (سـهم سادات) دریافت کنیم؟ پاسخ: سـیّد کسـی است که نسبت او از طریق پدر به هاشم (جدّ بزرگوار پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم) برسد و دیگران احکام سیّد را ندارند و نباید عمامّه سیاه بگذارند، هر چند به سبب این انتساب، دارای شـرافت هستند. [۱۷۳۱] سؤال ۳۷۲: فردی که پـدرش از سـادات نیست، ولی مـادرش از سادات حسـینی است، آیا از نوادگان حضـرت فاطمه‌علیهـا السـلام محسوب می‌شود و به آن حضـرت محرم است؟ پاسـخ: در فرض سؤال، از نوادگان حضـرت زهراعلیها السلام است و محرم آن حضرت خواهد بود.

مصرف سهم سادات

[۱۷۳۲] سؤال ۳۷۳: آیا سـهم سادات را فقط بایـد به سادات فقیر داد؟ پاسـخ: سـهم سادات را یا بایـد به ساداتی که مسـتحقّ شـرعی هسـتند داد و بنا بر احتیاط مسـتحب از مجتهد جامع الشـرائط نیز اجازه گرفت و یا به دست مجتهد جامع الشرائط رساند تا به مصرف برساند و در هر دو صورت مجزی و صـحیح است. [۱۷۳۳] سؤال ۳۷۴: کسـی که سیّد یتیمی را سرپرستی می‌کند و او را به فرزندی خود پذیرفته است، آیا می‌تواند سـهم سادات را چه از اموال خودش یا از اموال دیگران به مصـرف این سیّد برساند؟ پاسخ: می‌تواند از سهم سادات خود یا دیگران برای او مصرف کند. [۱۷۳۴] سؤال ۳۷۵: آیا جایز است سیّد غنی، سهم سادات خود یا دیگران را به

فرزند فقیرش بدهد یا خیر؟ پاسخ: برای نفقه واجب او نمی‌تواند از سهم سادات خود یا دیگران به او بدهد؛ ولی اگر مخارجی داشته باشد که پرداخت آنها بر پدر واجب نباشد، می‌تواند سهم سادات خود یا دیگران را برای آن مخارج به فرزند خود بدهد. [۱۷۳۵] سؤال ۳۷۶: اگر کسی همسرش سیّده باشد و او برادران و خواهران فقیری داشته باشد، آیا می‌تواند خمس آل محمّدعلیهم السلام را به همسرش بدهد که صرف در معاش آنها بکند؟ پاسخ: دادن سهم سادات اشکال ندارد، به شرطی که قصد تملیک آن را به همسرش ننماید؛ بلکه او را وکیل خود کند که به مصرف معاش برادران و خواهرانش برساند؛ اما دادن سهم امام‌علیه السلام احتیاطاً محتاج به اجازه مجتهد است. [۱۷۳۶] سؤال ۳۷۷: آیا جایز است خمس را به نزدیکان خود که محتاج هستند، پرداخت کنیم یا خیر؟ پاسخ: اگر واجب النفقه شما نباشند و دارای شرایط دریافت سهم سادات باشند، سهم سادات را به سادات از آنها می‌توانید بدهید؛ ولی برای مصرف سهم امام‌علیه السلام به احتیاط واجب، به طور موردی باید اجازه بگیرید. [۱۷۳۷] سؤال ۳۷۸: آیا به زنی هاشمی که شوهرش بدون عذر، نفقه واجب او را نمی‌دهد، می‌توان خمس داد؟ و آیا او می‌تواند خمس را خرج بچه‌های غیر سیّد خود کند؟ پاسخ: چنانچه گرفتن نفقه با مراجعه به حاکم شرع ممکن نباشد و زن، استحقاق شرعی سهم سادات را داشته باشد و شوهر، خرج زن و بچه را ندهد و بچه‌ها هم نیازمند باشند، و تأمین مخارج بچه‌ها خارج از حدّ شأن زن نباشد، زن می‌تواند به اندازه مخارج خود و بچه‌ها سهم سادات بگیرد و برای خود و بچه‌ها مصرف کند. [۱۷۳۸] سؤال ۳۷۹: آیا جایز است به کسی که فقیر است و از سادات نیست، به جهت این که همسر او از خانم‌های سیّده است، خمس داد؟ پاسخ: اگر شوهر قادر بر ادای نفقه زوجه سیده خود نیست، مانعی ندارد که به زوجه او در صورتی که دارای سایر شرایط باشد، سهم سادات بدهند؛ ولی به شوهر نمی‌شود سهم سادات داد و برای غیر نفقات واجب زوجه که در حدّ شأن زن است نیز می‌توان سهم سادات را به زوجه واجد شرایط پرداخت نمود و اگر وضعیت آنها طوری است که مخارج شوهر جزء شئون عرفی زن محسوب می‌شود، زن می‌تواند برای مخارج شوهرش نیز سهم سادات بگیرد. [۱۷۳۹] سؤال ۳۸۰: آیا برای زن جایز است که خمس اموالش را به شوهرش که مستحق است بدهد و سپس شوهر آن را صرف همسر و زندگی خود کند؟ پاسخ: اگر شوهر مستحقّ سهم سادات است، زن می‌تواند سهم سادات اموالش را به شوهرش بدهد و برای شوهر جایز است که آن را بگیرد و در نفقه خود و عیالش در حدّ متعارف مصرف نماید؛ ولی در سهم امام‌علیه السلام بنا بر احتیاط واجب اجازه مجتهد لازم است. [۱۷۴۰] سؤال ۳۸۱: اگر سیّد فقیری بخواهد خانه‌ای مانند اغنیای دیگر برای خود بنا کند، آیا جایز است از سهم سادات برای بنای این خانه به او کمک کرد؟ پاسخ: بیش از مقداری که مناسب با شأن اوست، نمی‌توان به وی پرداخت کرد. [۱۷۴۱] سؤال ۳۸۲: سیّد فقیری که قادر به تهیه منزل مسکونی برای خود نیست، آیا جایز است با دریافت سهم سادات در طول چندین سال، اقدام به ساخت یا خرید مصالح و لوازم ساخت خانه کند؟ پاسخ: اشکال ندارد. [۱۷۴۲] سؤال ۳۸۳: به سیّد فقیری که اظهار فقر نمی‌کند و اگر پولی به عنوان خمس به او داده شود، با این که حقّ اوست، قبول نمی‌کند، چگونه می‌توان کمک کرد؟ پاسخ: می‌توانید سهم سادات را با عنوان هدیه به او بدهید، مگر این که بدانید واقعاً حاضر به گرفتن سهم سادات نیست که در این صورت پرداخت آن صحیح نیست. [۱۷۴۳] سؤال ۳۸۴: آیا جایز است سهم سادات را به سیّد مستحقی داد، تا صرف امور مستحب، مانند زیارت و عمره و حجّ مستحبّی بنماید؟ پاسخ: اگر این گونه امور مطابق شأن او باشد و زیاده روی محسوب نشود، اشکال ندارد. [۱۷۴۴] سؤال ۳۸۵: اگر سیّد فقیری که مستحقّ شرعی سهم سادات است، به ما بدهکار باشد و از دنیا برود، آیا جایز است بدهی او را بابت سهم سادات حساب کنیم؟ پاسخ: اگر ترکه‌ای از او باقی نمانده و یا اگر باقی مانده، بچه‌های فقیری دارد که به آن محتاج هستند، می‌توانید طلب خود را بابت سهم سادات حساب کنید. [۱۷۴۵] سؤال ۳۸۶: خانواده‌ای که در جایی مشهور به سیّد بودن هستند، ولی هیچ گونه مدرکی در این رابطه وجود ندارد، آیا مجاز به گرفتن خمس هستند یا خیر؟ در صورت پرداخت خمس به آنها، آیا پرداخت کننده بریء الذمّه می‌شود یا خیر؟ پاسخ: اگر در منطقه خود، معروف و مشهور به سیادت باشند، در صورت احتیاج می‌توانند خمس بگیرند و در فرض مذکور، دهنده خمس بریء الذمّه

می‌شود. [۱۷۴۶] سؤال ۳۸۷: فرزندان حضرت علی‌علیه السلام که از نسل حضرت فاطمه زهراعلیها السلام نیستند، آیا می‌توانند سهم سادات دریافت کنند؟ حکم دادن صدقه به آنها چگونه است؟ پاسخ: احکام سادات، مخصوص ساداتی است که از طرف پدر به هاشم (جدّ پیامبر گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله وسلم) برسند و مستحق باشند. بنا بر این کسانی که از طرف پدر از اولاد امیر المومنین علیه السلام محسوب می‌شوند، مانند فرزندان حضرت ابوالفضل علیه السلام به شرط مستحق بودن، می‌توانند سهم سادات را دریافت کنند و در صدقه نیز منظور از سیّد همین است و سیّد می‌تواند به سیّد دیگر صدقه بدهد؛ ولی صدقه واجب غیر سیّد باید به غیر سیّد داده شود؛ اما دادن صدقه مستحبّی از طرف غیر سیّد به سیّد مانعی ندارد. [۱۷۴۷] سؤال ۳۸۸: آیا لازم است کسی که خمس یا زکات را دریافت می‌کند، خود را مستحقّ آن بداند یا همین که دهنده خمس و زکات او را مستحق بداند، کافی است، ولو این که گیرنده، خودش را مستحق نداند؟ پاسخ: لازم است گیرنده، خودش را مستحق بداند و اگر خودش را مستحق نمی‌داند، حقّ گرفتن وجه شرعی را ندارد، هر چند دهنده خمس و زکات در صورتی که استحقاق گیرنده را احراز کند، دیگر تکلیفی ندارد، مگر آن که خلاف آن احراز شود. [۱۷۴۸] سؤال ۳۸۹: آیا دادن سهم سادات، احتیاج به اذن مجتهد دارد؟ پاسخ: خیر، ولی احتیاط مستحب است. [۱۷۴۹] سؤال ۳۹۰: آیا جایز است بدون اجازه حاکم شرع، تمام خمس را به سیّد فقیر بپردازیم یا خیر؟ پاسخ: احتیاط لازم این است که سهم امام‌علیه السلام با اذن حاکم شرعی به مصرف برسد و نسبت به سهم سادات، این احتیاط، مستحب است.

سهم مبارک امام‌علیه السلام

[۱۷۵۰] سؤال ۳۹۱: کسی که سهم امام‌علیه السلام را دریافت می‌کند، آیا مالک آن می‌شود یا فقط حقّ تصرّف در آن را دارد؟ اگر با سهم امام‌علیه السلام چیزی بخرد، چه حکمی دارد؟ پاسخ: کسی که به جهت فقر، سهم امام‌علیه السلام را می‌گیرد، به اندازه خرج یک سال خود می‌تواند بگیرد و مالک می‌شود و چیزی را هم که با آن می‌خرد، مالک می‌شود؛ ولی لازم است سهم امام‌علیه السلام را در مصارف مجاز و در حدّ شأن خود صرف نماید؛ و اگر به عنوان اجرت کار بگیرد، مالک آن می‌شود و حکم سایر اجرت‌ها را دارد؛ و چنانچه دریافتش به جهت تبلیغ و ترویج احکام و معارف دینی باشد، مالک آن می‌شود و زیادی آن در آخر سال، خمس ندارد. مصرف سهم مبارک امام‌علیه السلام و بعضی وجوهات شرعی دیگر [۱۷۵۱] سؤال ۳۹۲: طلابی که در مدارس دینی مشغول تحصیل هستند و نیاز مبرم به کتاب و مخارج دیگر دارند، آیا می‌توان سهم امام علیه السلام را شخصاً به آنها پرداخت نمود؟ پاسخ: بدون اخذ اجازه احتیاطاً جایز نیست. [۱۷۵۲] سؤال ۳۹۳: غیر سیّدی که فقیر و مقروض است و توانایی پرداخت قرض خود را ندارد، آیا برای طلبکار جایز است که قرض او را بابت سهم امام‌علیه السلام محاسبه نماید؟ پاسخ: بنا بر احتیاط واجب از مجتهد اذن بگیرد. [۱۷۵۳] سؤال ۳۹۴: افراد خیّری به انجمن حمایت از زندانیان که یک مؤسسه غیر دولتی است، جهت آزادی زندانیان بی بضاعتی که به علت بدهکاری و یا دیه در زندان هستند، کمک می‌کنند. خواهشمند است بفرمایید آیا می‌توان این کمک‌ها را از وجوهات محسوب نمود؟ پاسخ: از بابت سهم امام‌علیه السلام محسوب نمی‌شود، مگر این که پرداخت کننده به طور موردی اجازه بگیرد. [۱۷۵۴] سؤال ۳۹۵: آیا جایز است سهم امام‌علیه السلام را بدون اجازه مجتهد، در جای خودش مصرف کنیم و بعداً از مجتهد اجازه بگیریم؟ پاسخ: احتیاط این است که قبل از مصرف نمودن در محلّ خودش اجازه بگیرید. [۱۷۵۵] سؤال ۳۹۶: وقتی می‌دانیم مجتهد به مصرف کردن سهم امام‌علیه السلام در موردی راضی است، آیا باز هم لازم است برای مصرف در آن مورد، از او اجازه بگیریم؟ پاسخ: احتیاط، در گرفتن اجازه است. [۱۷۵۶] سؤال ۳۹۷: آیا می‌توان از سهمین، مظالم، زکات، زکات فطره، صدقات، نذورات، موقوفات عامّه و اموال مجهول المالک و هر آنچه که تصرّف در آن منوط به اجازه حاکم شرع است، برای کارهای فرهنگی در جهت افزایش دانش دینی، سیاسی، فرهنگی و حقوق فردی و اجتماعی مردم با تشخیص صاحب وجه و یا وکیل او استفاده کرد؟ پاسخ: موارد مصرف بعضی از امور ذکر شده در سؤال (مثل سهم سادات، زکات، زکات فطره و...)، در

رساله عملیه ذکر شده است و باید در همان موارد مصرف شود و در بعضی از موارد، مثل موقوفات عامّه و نذورات، مصرف، تابع نظر واقف و نذر کننده است و در بعضی از موارد دیگر که احتیاج به اجازه مجتهد جامع الشرائط است (مثل سهم امام‌علیه السلام)، باید اجازه گرفته شود و ممکن است به حسب مورد و مصلحت، مقداری از آن اجازه داده شود. [۱۷۵۷] سؤال ۳۹۸: در مساجد شهر ما به مناسبت ایّام محرم و رمضان، مرسوم است که هیئت اُمنای مساجد برای واعظ و مبلّغ از مردم مبالغی را به عنوان مال امام جمع آوری می‌نمایند و بنا بر تحقیقات به عمل آمده ۹۵ درصد مردم با این نیّت که این پول به امام جماعت و مبلّغ تعلّق دارد، آن را پرداخت می‌نمایند و خرج مسجد را هم جداگانه می‌پردازند. آیا هیئت اُمنای مساجد مجاز هستند پولی را که به عنوان مال امام جمع آوری می‌نمایند، در امورات دیگر (مثل مخارج مربوط به مدّاح، کفشدار، آشپز، راننده، تعمیر و تکمیل مسجد و کمک به فقرای محل) صرف نماید؟ پاسخ: چنانچه وجوه مذکور، سهم امام‌علیه السلام نباشد، مصرف آن، تابع نیّت پرداخت کننده آن وجوه است. [۱۷۵۸] سؤال ۳۹۹: آیا می‌توان اموال مجهول المالک را به سادات داد؟ پاسخ: احتیاط این است که به سادات داده نشود. [۱۷۵۹] سؤال ۴۰۰: مظالم عباد یعنی چه و در چه طریقی باید به مصرف برسد؟ پاسخ: مظالم عباد به دیونی گفته می‌شود که بر ذمّه اشخاص باشد و صاحبان آنها معلوم نباشد. کسی که مدیون مظالم عباد است، اگر غیر سیّد است، مظالم را به فقیر غیر سیّد بدهد و اگر سیّد است، می‌تواند به سیّد فقیر بدهد. [۱۷۶۰] سؤال ۴۰۱: آیا برای ردّ مظالم به فقرا، باید از مجتهد اجازه بگیریم یا خیر؟ پاسخ: احتیاط، در اجازه گرفتن است.

دیگر مسائل خمس

[۱۷۶۱] سؤال ۴۰۲: این جانب پولی را که خمسش را پرداخت کرده‌ام و باقی مانده آن مثلاً صد هزار تومان شده، در حساب بانکی خود گذاشته‌ام. با توجه به این که پول بنده در اختیار بانک است و دست به دست می‌گردد و پولی که از بانک می‌گیرم، عین پول خودم نیست و ممکن است پولی باشد که خمس آن پرداخت نشده باشد، لطفاً بفرمایید. الف. آیا به این صد هزار تومان، خمس تعلّق می‌گیرد؟ پاسخ: پولی که خمس آن داده شده، دیگر خمس ندارد، ولو چند سال بر آن گذشته باشد و در بانک هم عوض شده باشد. ب. در صورتی که هیچ وقت موجودی حساب، کمتر از صد هزار تومان نشده باشد، آیا به آن خمس تعلّق می‌گیرد؟ پاسخ: خیر. [۱۷۶۲] سؤال ۴۰۳: شخصی خمس اموالش را داده و سپس چند سال خمس نداده و اکنون می‌خواهد دوباره خمس بدهد. آیا می‌تواند به مقدار اموالی که قبلاً خمس آنها را داده، کنار بگذارد و خمس بقیه را بدهد؟ پاسخ: اموالی که خمس آن پرداخت شده و باقی مانده باشند، خمس ندارند. [۱۷۶۳] سؤال ۴۰۴: آیا فرزند می‌تواند از مال خودش از طرف پدرش که خمس بدهکار است، خمس را پرداخت کند؟ پاسخ: جایز است. [۱۷۶۴] سؤال ۴۰۵: بعضی‌ها اظهار می‌دارند ما عشریّه پرداخت می‌کنیم و خیلی هم دقت دارند که تأخیر نشود. آیا عشریّه، وجهه اسلامی دارد و کفایت از خمس می‌کند یا خیر؟ عشریّه به چه کسانی تعلّق می‌گیرد؟ پاسخ: در اسلام، چیزی بنام عشریّه نداریم. بعضی از فرق صوفیه آن را معمول کرده‌اند و آن نه خمس محسوب می‌شود و نه بدهی دیگر، و باید خمس آن مبلغی را که به عنوان عشریّه خرج می‌کنند، نیز بدهند؛ زیرا جزء مؤونه حساب نمی‌شود.

زکات

زکات مال

وجوب زکات [۱۷۶۵] سؤال ۱: آیا در وجوب پرداخت خمس یا زکات، غنی بودن پرداخت کننده خمس و زکات شرط است یا

نه؟ پاسخ: در وجوب پرداخت زکات، غنی بودن دهنده آن شرط نیست. پس اگر کسی فقیر است، ولی گندم و یا جو او به حدّ نصاب رسیده است، باید زکات آن را بپردازد و چنانچه خودش استحقاق دریافت زکات را داشته باشد، می‌تواند از دیگری زکات بگیرد؛ ولی خمس به اموال کسی که مؤونه سال خود را ندارد، تعلّق نمی‌گیرد؛ مگر این که مالی را نگهدارد و در مؤونه صرف نکند و سال بر آن بگذرد که در این صورت باید خمس آن را بپردازد. نیّت زکات [۱۷۶۶] سؤال ۲: اگر کسی زکات مالش را بدون قصد قربت بپردازد، آیا واجب است دوباره زکات را با قصد قربت بدهد یا تنها معصیت کرده و دوباره دادن زکات واجب نیست؟ پاسخ: اگر زکات را با اختیار خود و بدون قصد قربت بدهد، مجزی نیست و باید دوباره با نیّت قربت زکاتش را بپردازد. [۱۷۶۷] سؤال ۳: کسی که زکاتش را نمی‌دهد و حاکم شرع به اجبار از او می‌گیرد، با توجه به این که قصد قربت نکرده است، آیا بریء الذمّه شده است یا نه؟ پاسخ: بعد از ثبوت ولایت حاکم شرعی بر اخذ زکات از شخص ممتنع، از جهت عدم قصد قربت، اشکالی ندارد و مبرئ ذمّه است.

اموالی که زکاتشان واجب است

زکات غلّات

[۱۷۶۸] سؤال ۴: کشاورزی که تاکنون زکات نداده است، چه باید بکند تا از نظر شرعی بدهی نداشته باشد؟ وظیفه کشاورزی که جاهل به حکم مسأله بوده و زکات نداده و اکنون مسأله را یاد گرفته، چیست؟ پاسخ: هر مقدار که یقین دارد که به عنوان زکات بر او واجب شده، باید بپردازد و اگر نمی‌تواند همه را یک جا بدهد، می‌تواند به تدریج بپردازد و در مقدار بیشتر از آن که شک در وجوب آن دارد، چیزی بر او واجب نیست. [۱۷۶۹] سؤال ۵: آیا راه چاره‌ای برای زارعی که زکات خود را پرداخت نکرده و مقدار زیادی زکات بدهکار است و فعلاً ـ هم توانایی پرداخت آن را ندارد، وجود دارد؟ پاسخ: با مراجعه حضوری مشکل خود را حلّ نماید. [۱۷۷۰] سؤال ۶: کشاورزی هستم که سالیان درازی کشاورزی کرده‌ام و اکنون یقین ندارم که تمام زکات‌هایی که بر من واجب شده، پرداخته‌ام یا نه. لطفاً مرا راهنمایی کنید. پاسخ: مقداری را که یقین دارید پرداخت نکرده‌اید، ادا کنید و پرداختن زاید بر آن مقدار یقینی (مقدار مشکوک)، واجب نیست. [۱۷۷۱] سؤال ۷: محصولی از بذری که زکات آن پرداخت شده، به دست آمده است و محصول دیگر از بذری که زکاتش را نداده‌اند، حاصل شده است. آیا مقدار زکات این دو محصول با یکدیگر متفاوت است یا یکسان؟ پاسخ: بذر از مخارج زراعت محسوب می‌شود. اگر زکاتش داده شده است، بذر، زکات ندارد و محصول (مقدار باقی مانده پس از کسر کردن مقدار بذر) اگر به حدّ نصاب برسد، زکات دارد و اگر بذر، زکاتش داده نشده است، باید زکات تمام محصول به دست آمده، چنانچه به حدّ نصاب برسد، داده شود. [۱۷۷۲] سؤال ۸: تفاوت زکات به هنگامی که زمین زراعتی، اجاره‌ای باشد با زمانی که ملکی باشد، چه قدر است؟ پاسخ: فقط فرقش این است که در زمین اجاره‌ای، علاوه بر کسر مخارج، وجه اجاره زمین هم با مخارج دیگر کسر می‌شود و بعد از کسر مخارج و وجه اجاره، اگر بقیه محصول به حدّ نصاب برسد، زکات واجب است. [۱۷۷۳] سؤال ۹: زارعی علاوه بر کشت گندم در زمین‌های خودش، در زمین‌های همسرش هم گندم کشت می‌کند و اختیار کامل زمین‌ها در دست اوست و زنش هیچ گونه دخالتی در این کار ندارد. آیا این کشاورز باید زکات تمام محصول را بدهد یا زکات محصول زمین‌های خودش را؟ پاسخ: اگر زراعت مذکور به طور مزارعه است، سهم هر یک از مالک زمین و زارع که به حدّ نصاب رسید، زکات بر او واجب می‌شود و اگر زمین به طور رایگان در اختیار زارع قرار گرفته است، در صورتی که مجموع زراعت به حدّ نصاب رسید، زکات فقط بر زارع واجب است. [۱۷۷۴] سؤال ۱۰: کارگری در فصل درو به مزرعه‌ای مراجعه می‌کند و در آن مشغول به درو می‌شود و در پایان کار به عنوان دست مزد، مقداری گندم به او می‌دهند که از

مقدار نصاب وجوب زکات بیشتر است. آیا زکات این گندم را باید پرداخت کند؟ پاسخ: زکات بر دست مزد دروگر تعلّق نمی‌گیرد. [۱۷۷۵] سؤال ۱۱: آیا زکات گندمی که با کشیدن آب به وسیله سطل از چاه، آبیاری شده، با زکات گندمی که با کشیدن آب توسط موتور آب از چاه آبیاری شده، تفاوت دارد؟ پاسخ: در هر دو فرض مذکور، در مقدار زکات فرقی نیست و مقدار آن، یک بیستم است. [۱۷۷۶] سؤال ۱۲: آبیاری با آب چاه، آب قنات، آب چشمه یا آب رودخانه، در مقدار زکات مؤثر است یا خیر؟ پاسخ: اگر برای رساندن آب به زراعت یا به پای درخت از وسیله‌ای (مثل دلو و موتور آب) استفاده می‌شود، مقدار زکات محصول، یک بیستم است و اگر آب به خودی خود بر اثر جریان و یا بارش باران و یا مرطوب بودن زمین و مانند آن به زراعت یا درخت می‌رسد، مقدار زکات محصول، یک دهم است. [۱۷۷۷] سؤال ۱۳: کسی در سال گذشته مقداری گندم به دست آورده؛ ولی به حدّ نصاب نرسیده و زکات آن واجب نشده است. امسال نیز محصول گندمش مانند سال گذشته است؛ ولی مجموع دو گندم به حدّ نصاب می‌رسد. آیا باید زکات پرداخت کند یا خیر؟ پاسخ: در فرض مذکور، پرداخت زکات واجب نیست. [۱۷۷۸] سؤال ۱۴: اگر جو و گندم به صورت مخلوط کاشته و درو شود و روی هم به حدّ نصاب برسد، زکات دارد یا خیر؟ پاسخ: اگر هر یک از گندم و جو به حدّ نصاب نرسد، زکات واجب نیست، هر چند هر دو بر روی هم به حدّ نصاب برسند. [۱۷۷۹] سؤال ۱۵: کشاورزی که در زمینی زراعت گندم و در زمین دیگر زراعت جو دارد، آیا برای به حدّ نصاب رسیدن و دادن زکات، هر یک را باید جداگانه حساب کند یا این که گندم و جو یک محصول است و روی هم حساب می‌شود؟ پاسخ: هر یک جداگانه حساب می‌شود و هر کدام به تنهایی به حدّ نصاب برسد، زکاتش واجب است. [۱۷۸۰] سؤال ۱۶: انگوری که کشمش آن مرغوب نیست و اگر تبدیل به کشمش شود، ارزشی ندارد و کسی آن را نمی‌خرد، آیا زکاتش واجب است؟ پاسخ: اگر با تبدیل نمودن انگور به کشمش، مقدار کشمش به حدّ نصاب برسد، باید زکات انگور، ولو به کشمش تبدیل نشود، پرداخت شود. [۱۷۸۱] سؤال ۱۷: اگر سازمان یا ارگانی اقدام به کشت گندم یا جو کند، آیا موقع برداشت محصول، باید زکات آن پرداخت شود؟ پاسخ: زکات تعلّق نمی‌گیرد.

زکات دام

[۱۷۸۲] سؤال ۱۸: اگر زارع یا دامدار، قبل یا بعد از زمان وجوب زکات و قبل از پرداخت آن بمیرد، تکلیف ورثه او درباره پرداخت زکات چیست؟ پاسخ: اگر زارع یا دامدار، پس از تعلّق وجوب زکات بمیرد، واجب است زکات از ترکه او پرداخت شود و اگر پیش از تعلّق وجوب زکات بمیرد، ترکه او از جمله اعیان زکوی به ورثه او منتقل می‌شود و هر یک از ورثه که سهمش از اعیان زکوی به حدّ نصاب برسد و دارای سایر شرایط پرداخت زکات باشد، واجب است زکات بدهد. [۱۷۸۳] سؤال ۱۹: کسی نذر کرده که گوسفندان خود را صدقه بدهد و قبل از عمل به نذر، گوسفندان متعلّق زکات شده‌اند. اکنون وظیفه او چیست؟ پاسخ: در مسأله مذکور، باید به نذر خود عمل کند و بنابر احتیاط واجب، به اندازه زکات گوسفندان، پول به عنوان زکات آنها بپردازد، مگر این که پس از نذر کردن و قبل از تعلّق زکات به گوسفندان، آنها را تملیک کرده، ولی تحویل نداده باشد که در این صورت فقط عمل به نذر لازم است. [۱۷۸۴] سؤال ۲۰: ما تعدادی زیادی گوسفند داریم که در بیشتر سال از علف صحرا و بیابان تغذیه می‌کنند و چند ماهی را هم به آنها علوفه می‌دهیم، آیا به این گوسفندان زکات یا خمس تعلّق می‌گیرد؟ پاسخ: در مورد مذکور، زکات به آن گوسفندان تعلّق نمی‌گیرد؛ ولی خمس، اگر شرایطش موجود باشد، واجب است.

زکات طلا و نقره

[۱۷۸۵] سؤال ۲۱: آیا در حال حاضر، زکات طلا ونقره، فرض تحقّق دارد یا خیر؟ و آیا طلا و نقره‌های ساخته شده، مانند دست بند،

گردن بند و سکّه‌های بهار آزادی، متعلّق زکات هستند؟ پاسخ: اگر موضوع زکاتِ طلا و نقره موجود شود، دادن زکاتش واجب است و موضوع طلا و نقره زکوی در رساله‌ها به طور مشروح بیان شده است. [۱۷۸۶] سؤال ۲۲: آیا در این زمان، با توجه به شرایط به وجود آمده در معاملات، دیگر به طلا۔و نقره زکات تعلّق نمی گیرد؟ پاسخ: اگر طلا و نقره اکنون هم شرایط وجوب زکات را داشته باشند، بر مالک آنها واجب است زکات آنها را بپردازد. [۱۷۸۷] سؤال ۲۳: آیا طلا۔و نقره مصنوعی، مورد زکات واقع می‌شوند؟ پاسخ: طلا۔و نقره مصنوعی، حکم طلا و نقره طبیعی و واقعی را ندارند. [۱۷۸۸] سؤال ۲۴: آیا به اسکناس و سکه‌های رایج در معاملات این زمان که غیر از طلا و نقره است، زکات تعلّق می گیرد؟ پاسخ: اسکناس و پول‌های دیگر که غیر از نقدین (طلا و نقره) هستند، زکات ندارند.

مصرف زکات

صرف کردن زکات بدون اجازه مجتهد

[۱۷۸۹] سؤال ۲۵: آیا زکات را خودمان می‌توانیم بدون اجازه مجتهد، به مصارف معیّن شده در شرع برسانیم؟ پاسخ: بلی، زکات را بدون اذن مجتهد هم می‌شود در موارد بیان شده در رساله به مصرف رساند؛ ولی بهتر است از مجتهد اذن گرفته شود.

زکات را در چه راه‌هایی می‌توان صرف نمود؟

[۱۷۹۰] سؤال ۲۶: لطفاً فرق صدقه با هدیه را بیان کنید و بفرمایید که آیا بین هدیه به فقیر و صدقه فرقی هست یا خیر؟ و آیا صدقه را فقط به فقیر می‌دهند یا به غنی هم می‌توان صدقه داد و آیا صدقه دادن به سادات جایز است یا خیر؟ پاسخ: در صدقه، علاوه بر بلوغ و عقل و رشد عقلی و مجبور نبودن، قصد قربت لازم است؛ ولی در هدیه، قصد قربت لازم نیست و شرط هم نیست. در صدقه، بعد از قبض و اقباض، رجوع جایز نیست؛ ولی در هدیه، در صورت باقی ماندن عین هدیه، به جز در مواردی، رجوع جایز است. صدقه و هدیه، هر دو خوب هستند؛ ولی صدقه بهتر است وثواب بیشتری دارد. صدقه واجب، مثل زکات مال و زکات فطره را نمی‌توان به شخص غنی داد؛ ولی صدقه مستحبّی را می‌توان داد؛ اما بهتر است که به فقیر داده شود. زکات مال و زکات فطره غیر سیّد را نمی‌توان به سیّد داد و بنا بر احتیاط بقیه صدقات واجب، مثل صدقه نذری و ردّ مظالم و کفّارات واجبِ غیر سیّد را نیز نمی‌توان به سید داد؛ ولی صدقه مستحبّ غیر سیّد را می‌توان به سیّد داد؛ اما سیّد می‌تواند هم صدقه واجب و هم صدقه مستحبّ خود را به سیّد بدهد. [۱۷۹۱] سؤال ۲۷: آیا گرفتن صدقه بر سیّد حرام است؟ پاسخ: زکات واجب (زکات مال و زکات فطره) غیر هاشمی را نمی‌توان به هاشمی داد و بنا بر احتیاط سایر صدقات واجب هم همین حکم را دارد؛ ولی دادن صدقه مستحب مانعی ندارد. [۱۷۹۲] سؤال ۲۸: آیا گرفتن صدقه بر کسی که مادر او سیّده است، حرام است؟ پاسخ: کسی که مادرش سیّده است، ولی پدر او از سادات نیست، گرفتن زکات و صدقه واجب و مستحب بر او حرام نیست. [۱۷۹۳] سؤال ۲۹: آیا انسان می‌تواند زکات مالش را جهت ازدواج فرزندان خود به مصرف برساند؟ پاسخ: چنانچه فرزندان، مستحق باشند و مخارج عروسی از محلّ دیگری تأمین نشود، اشکالی ندارد. البته چنانچه احتیاج آنان به ازدواج به گونه‌ای باشد که مخارج آن جزء نفقات واجب بر پدر به حساب آید، نمی‌تواند آن را از زکات پرداخت کند. [۱۷۹۴] سؤال ۳۰: آیا جایز است زکات را به عروس یا داماد یا دختر یا پسر خود و یا فرزندان آنها داد؟ پاسخ: دادن زکات به داماد در صورتی که فقیر واجد شرایط باشد، جایز است و دادن زکات به عروس واجد شرایط در صورتی که پسر نتواند مخارج او را بدهد نیز جایز است. پدر می‌تواند زکات خود را به پسر و یا دختر ویا نوه‌های خود که واجد شرایط باشند، در غیر از نفقه واجب آنها بدهد. [۱۷۹۵] سؤال ۳۱: مردی با زنی ازدواج می کند که از شوهر دیگرش دارای

دختر و پسر است، آیا این مرد می‌تواند زکات خود را به این دختر و پسر بدهد؟ پاسخ: اگر فقیر باشند، و به جهتی (مثل شرط ضمن عقد) نفقه آنها بر او واجب نشده باشد، دادن زکات به آنها جایز است و اشکال ندارد. [۱۷۹۶] سؤال ۳۲: شخصی توانایی کسب و کار و تحصیل درآمد را دارد؛ ولی راه‌های کسب درآمد، مطابق شأن و موقعیت او نیست و به آبروی او لطمه وارد می‌کند. آیا می‌توانیم به او زکات بدهیم تا مجبور به کسب درآمد از این راهها نباشد؟ پاسخ: دادن زکات به چنین شخصی اشکال ندارد و گرفتن او هم جایز است. [۱۷۹۷] سؤال ۳۳: آیا به کسی که در خواندن نماز سستی به خرج می‌دهد و گاهی نمازش فوت می‌شود و یا به کسی که اهل گناه است، می‌توان زکات داد؟ پاسخ: اگر اهل نماز است، فوت شدن گاه به گاه نماز، مانع پرداختن زکات به او نمی‌شود؛ ولی احتیاطاً به متجاهر به فسق به مثل ترک نماز و خوردن شراب، نباید زکات داد و همچنین بنا بر اقوی به فقیری که آن را در معصیت مصرف می‌کند، زکات ندهند. [۱۷۹۸] سؤال ۳۴: اگر احتمال دهیم زکاتی را که به فقیر می‌دهیم، در راه معصیت خرج می‌کند، آیا می‌توانیم به او زکات بدهیم؟ پاسخ: در صورت وجود سایر شرایط، صرف احتمال مصرف در معصیت، مانع دادن زکات نمی‌شود، مگر این که احتمال قوی بدهید که در معصیت مصرف می‌کند. [۱۷۹۹] سؤال ۳۵: خانواده‌ای هستند از سادات که یتیم و فقیر هستند؛ ولی هیچ کدامشان نماز نمی‌خوانند و روزه نمی‌گیرند. با توجه به این که کسی نیست تا سرپرستی و مخارج آنها را به عهده بگیرد، آیا دادن زکات واجب و یا خمس به آنها صحیح است؟ لازم به توضیح است که مادر آنها از غیر سادات است. پاسخ: در فرض سؤال، اگر بچه غیر بالغی در این خانواده وجود داشته باشد، می‌توان از زکات و همچنین از خمس (سهم سادات) به او پرداخت نمود؛ ولی به بقیه افراد خانواده، بنا بر احتیاط واجب نمی‌توان از این وجوه پرداخت کرد. [۱۸۰۰] سؤال ۳۶: مستحقی به ما بدهکار است، آیا می‌توانیم وجوه شرعی یا مظالم و کفّاراتی را که برعهده ماست به جای آن بدهی حساب کنیم و از مستحق چیزی نگیریم؟ پاسخ: جایز است بدهی او را از وجوه شرعی ذکر شده حساب کنید و چیزی از او نگیرید. [۱۸۰۱] سؤال ۳۷: آیا می‌توان زکات را به جای دادن به فقیر، در راههای دیگری که مورد رضایت خداوند است، مصرف نمود؟ پاسخ: اگر مصلحت عامّه داشته باشد، در راه خدا می‌شود زکات را مصرف کرد؛ ولی دادن زکات به فقیر شیعه، بهتر از همه مصارف است. [۱۸۰۲] سؤال ۳۸: حمام محلّه ما حدود ده سال است که خراب شده و مردم از یاری مسئولان و متولّیان، برای مرمّت و باز سازی آن نا امید شده‌اند. آیا برای بازسازی حمام جهت رسیدگی به بهداشت اهالی محلّه، می‌توان از وجوه شرعی استفاده نمود؟ پاسخ: مصرف نمودن صدقات مستحبّی و زکات واجب و موقوفاتی که برای امور خیریه هستند، اشکالی ندارد. [۱۸۰۳] سؤال ۳۹: آیا جایز است برای تبلیغ امور دینی و برگزاری مجالس دینی و خرید کتب دینی از زکات استفاده کرد؟ پاسخ: خریدن کتاب دینی از زکات مال خود مکلّف، برای خودش جایز نیست؛ ولی در مورد خریدن کتاب دینی برای دیگران از زکات، چنانچه کتاب را برای استفاده اشخاص معیّن بخرد، اگر مستحقّ زکات باشند و احتیاج به آن کتاب‌ها داشته باشند، جایز است؛ ولی چنانچه برای استفاده عموم (مانند کتابخانه‌های عمومی) می‌خرد، می‌تواند از سهم «سبیل اللَّه» آنها را بخرد. همچنین برای برگزاری مجالس مذهبی و تبلیغ امور دینی میتوان از زکات به عنوان سهم «سبیل اللَّه» استفاده نمود. [۱۸۰۴] سؤال ۴۰: آیا جایز است زکات را صرف ساختن مسجد و درمانگاه و مدرسه و دبیرستان و دانشگاه کرد؟ پاسخ: دادن زکات به عنوان سهم «سبیل اللَّه» به مسجد و خرج کردن برای آن و همه کارهای عام المنفعه که نفع آن به عموم مسلمانان می‌رسد، مانند ساختن و اصلاح راه، درمانگاه‌ها، بیمارستان‌ها، مدارس و امثال آن اشکال ندارد. چه مقدار از زکات را می‌توان به فقیر داد؟ [۱۸۰۵] سؤال ۴۱: آیا به کسی که هم فقیر باشد و هم بدهکار، می‌شود بیشتر از خرج یک سال زکات داد؟ پاسخ: به اندازه‌ای می‌شود به او زکات داد که بدهی خود را بدهد و خرج یک سال را هم داشته باشد. [۱۸۰۶] سؤال ۴۲: آیا جایز است به فقیر آن قدر زکات داد که به طور کلّی غنی شود، به طوری که در سال‌های بعد هم نیاز به دریافت زکات نداشته باشد؟ پاسخ: در فرض سؤال، دادن زکات به فقیر در صورتی که برای مصرف کردن باشد، بنا بر احتیاط جایز نیست؛ ولی اگر می‌دهد تا به کسب مشغول شود و از گرفتن زکات بی نیاز شود، اشکالی ندارد.

دیگر احکام زکات

[۱۸۰۷] سؤال ۴۳: آیا مالی که زکات آن پرداخت شده است، امکان دارد که دوباره مشمول پرداخت زکات شود یا خیر؟ پاسخ: در نقدین (طلا و نقره) و انعام ثلاثه (گوسفند، گاو و شتر) همین گونه است؛ یعنی امسال که زکات آنها پرداخت شد، اگر تا سال آینده مقدار آنها از نصاب کمتر نشده باشد، با وجود سایر شرایط وجوب زکات، باید دوباره زکات آنها پرداخت شود. [۱۸۰۸] سؤال ۴۴: کسی بدهکار وجوه شرعی است؛ ولی نمی‌داند که مثلاً زکات بدهکار است یا مظالم عباد برعهده اوست یا کفّاره باید بپردازد. آیا می‌تواند وجوه را به مستحق بدهد و این طور نیّت کند که هر کدام از اینها بود، همان حساب شود؟ پاسخ: در فرض سؤال، اگر به همان ترتیب، نیّت نماید و به کسی بدهد که مستحقّ دریافت همه این وجوه شرعی است، اشکال ندارد. گرفتن زکات از کسی که زکات نمی‌دهد [۱۸۰۹] سؤال ۴۵: آیا حاکم شرع می‌تواند از کسی که مدّعی عدم وجوب زکات بر اوست و یا مدّعی است که زکات مالش را پرداخته؛ ولی دلیل و مدرکی ارائه نمی‌دهد، زکات بگیرد؟ پاسخ: قول مالك، قبول است و نیازی به بیّنه و یمین و مدرك ندارد، مگر علم بر خلاف ادعای او در بین باشد و در موردی که مالك، متهم باشد، تفتیش جایز است؛ ولی نباید به گونه‌ای باشد که موجب اذیت مالك و یا اهانت به او گردد. [۱۸۱۰] سؤال ۴۶: آیا فقیر می‌تواند از مال کسی که زکاتش را نمی‌پردازد، بدون اجازه او بردارد؟ پاسخ: بدون اجازه حاکم شرعی جایز نیست.

زکات اموال وقفی

[۱۸۱۱] سؤال ۴۷: آیا در اموال موقوفه، زکات واجب می‌شود یا خیر؟ پاسخ: در عین موقوفه، زکات واجب نیست، خواه وقف عام باشد و یا وقف خاص، و در نما و منفعتِ وقف عام هم زکات نیست؛ ولی در نمای وقف خاص حصّه هر یک از موقوف علیهم که به حدّ نصاب برسد، در صورت وجود سایر شرایط، باید زکات آن را بدهد.

زکات طلب

[۱۸۱۲] سؤال ۴۸: آیا بر طلبکار واجب است که زکات طلب خود را بپردازد؟ پاسخ: مادامی که طلبکار، طلب خود را وصول نکند و متمکّن از تصرّف در آن نباشد، زکات آن بر او واجب نیست.

زکات مستحب

[۱۸۱۳] سؤال ۴۹: آیا مواردی وجود دارد که پرداختن زکات آنها مستحب باشد؟ پاسخ: در چهار مورد، دادن زکات مستحب است: الف. حبوباتی که مکیل یا موزون است، مانند برنج، نخود، ماش، عدس و امثال آنها و همین طور میوه‌ها، مانند سیب، زرد آلو، گلابی و مانند آنها؛ ب. مال التجاره؛ ج. اسب‌های مادیان؛ د. املاکی که منظور از نگهداری آنها منفعت بردن از آنها است، مانند باغ و بستان و مغازه و هتل و امثال آنها.

تصرّف در مالی که زکاتش داده نشده

[۱۸۱۴] سؤال ۵۰: آیا تصرّف در مالی که متعلّق زکات واقع شده و هنوز زکاتش پرداخت نشده، جایز است؟ پاسخ: اگر به عهده بگیرد که زکات را پرداخت نماید، مانع ندارد.

تصرّف در زکات جدا شده

[۱۸۱۵] سؤال ۵۱: پولی را که به جهت زکات، از اموال خود جدا کرده و کنار گذاشته‌ایم، آیا جایز است آن را مصرف کنیم یا با پول یا مال دیگر خود عوض نماییم؟ پاسخ: زکات را پس از جدا کردن، نمی‌توان مصرف و یا تبدیل نمود.

زکات فطره

پرداخت زکات فطره بر عهده چه کسی است؟

[۱۸۱۶] سؤال ۵۲: شرط واجب شدن زکات فطره، غنی بودن است. به چه کسی غنی گفته می‌شود؟ کسی که در یک سال گذشته غنی بوده و یا در یک سال آینده غنی خواهد بود یا کسی که در سال خمسی خود غنی است، ولو این که عید فطر در وسط سال خمسی او واقع شده باشد یا کسی که در سال جاری شمسی یا سال جاری قمری غنی محسوب می‌شود؟ پاسخ: میزان، داشتن بالفعل و یا بالقوّه مخارج خود و عائله‌اش تا یک سال دیگر است. [۱۸۱۷] سؤال ۵۳: آیا کسی که غنی است، ولی فعلاً ـ اموالش در دسترسش نیست، واجب است برای ادای زکات فطره قرض کند؟ پاسخ: با تمکّن از قرض کردن، لازم است که قرض نماید و فطره را در وقت خود ادا کند، مگر این که قرض کردن برای او حرجی باشد. [۱۸۱۸] سؤال ۵۴: فطریه پسران یا دخترانی که در شهری دور از وطن خود هستند و درس می‌خوانند، ولی با پول پدرشان زندگی می‌کنند و جزء عیال او حساب می‌شوند، بر عهده خودشان است یا پدرشان؟ پاسخ: فطریه، بر پدر واجب است، نه بر فرزندان. [۱۸۱۹] سؤال ۵۵: کسی که قبل از غروب شب عید فطر از دنیا برود، زکات عیال او که به هنگام غروب، نان خور او حساب نمی‌شوند، برعهده کیست؟ پاسخ: زکات فطره عیال این شخص، برعهده خودشان است، به شرط آن که نان خور کس دیگری نباشند و در هر حال بر ترکه میّت چیزی نیست. [۱۸۲۰] سؤال ۵۶: آیا فطریه میهمانی که قبل از غروب آفتاب در شب عید فطر وارد شده، ولی غذای خود را به همراه خود آورده است، بر صاحب خانه واجب است یا خیر؟ پاسخ: در فرض سؤال، احتیاط واجب آن است که هم میزبان فطریه میهمان را بپردازد و هم خود میهمان فطریه خودش را بدهد، مگر این که میهمان قصد داشته باشد که مدتی در پیش میزبان بماند، به طوری که عرفاً جزء عائله او محسوب شود که در این صورت فطریه میهمان بر عهده میزبان است. [۱۸۲۱] سؤال ۵۷: میهمانی که در شب عید فطر و قبل از غروب آفتاب خانه میزبان خود را ترک می‌کند و پس از مغرب دوباره به خانه میزبان باز می‌گردد، فطریه‌اش برعهده خودش است یا میزبانش؟ پاسخ: اگر هنگام ترک منزل، قصد بازگشت داشته، به طوری که هنگام مغرب میهمان او محسوب می‌شود، فطریه‌اش برعهده میزبانش خواهد بود و اگر قصد بازگشت نداشته و تصادفاً یا به هر دلیل دیگری بازگشته است، فطریه‌اش بر عهده خودش خواهد بود. [۱۸۲۲] سؤال ۵۸: آیا فطریه کارگرانی که غذایشان را در کارخانه می‌خورند و یا سربازانی که در پادگان غذا می‌خورند و یا کارمندان و کارگرانی که اداره یا مؤسسه‌ای به آنها غذا می‌دهد و شب عید فطر نیز در آن محل غذا می‌خورند، به عهده کارخانه یا پادگان یا اداره و مؤسسه است یا برعهده خودشان؟ حکم کارگر و خادم و راننده خانه در فرض قبلی چیست؟ پاسخ: اگر غذایی که می‌خورند، جزء حقوق آنها محسوب شود، فطریه آنها بر عهده خودشان است و اگر جزء حقوق آنان نباشد نیز بنا بر احتیاط

خودشـان فطریه را پرداخت کننـد. خـادم و راننـده و کـارگر خـانه، در فرض سؤال، جزء عیالات صاحب خانه به حساب می‌آینـد و فطریه آنها برعهده صاحب خانه است.

واسطه در پرداخت زکات فطره

[۱۸۲۳] سـؤال ۵۹: در روز عیـد سـعید فطر، کمیتـه امـداد بـه طـور وسـیعی اقـدام به جمـع آوری فطریه از افراد می‌کنـد تـا به دسـت مستحقین برسانـد. آیـا کسـانی که فطریه خـود را این گونه می‌پردازنـد و خودشـان مسـتقیماً به دست فقیر نمی‌رساننـد، بریء الـذمّه می‌شوند یا خیر؟ پاسخ: موارد اسـتحقاق زکات فطره در رساله معیّن شده است. شخص باید فطره را یا خودش به مستحق برساند و یا به واسـطه‌ای که اطمینـان دارد به مسـتحقّ فطره می‌رسانـد، بدهـد و تشـخیص موضوع و اطمینان داشـتن و یا نداشـتن، با خود مکلّف است. [۱۸۲۴] سؤال ۶۰: آیـا صـحیح است زکـات فطره را به امام جماعتی که از طرف مجتهـد وکیل نیست بـدهیم تا به دست فقیر برساند؟ پاسخ: اگر یقین دارید که آن را به دست فقیر می‌رساند، اشـکالی ندارد. [۱۸۲۵] سؤال ۶۱: آیا برای مسئولان مدارس جایز است فطریه کسانی را که مایل هستند، جمع آوری نمایند و به خانواده دانش آموزانی که شرعاً مستحق هستند، برسانند؟ پاسخ: برای مسـئولان مدرسه، چنانچه آشنا به مسائل شرعی باشند و مستحقّ شرعی را بشناسند، اشکال ندارد و پرداخت کننده فطریه باید مطمئن باشد که فطریه برای افرادی که مستحقّ شرعی هستند، هزینه می‌شود.

دادن جنس دیگر و یا پول به جای زکات فطره

[۱۸۲۶] سؤال ۶۲: آیـا برنجی که بـا کوپن خریـداری شـده است را می‌توان به عنوان فطریه داد؟ در صورتی که جواب مثبت باشـد، اگر بخواهـد قیمت برنـج را بدهد، باید قیمت برنج کوپنی را بدهد یا قیمت برنج آزاد را؟ پاسخ: در فطریه، باید قیمت جنس آزاد را ملاک قرار داد، اگر بخواهـد خود جنس کوپنی را بدهـد، اشـکال نـدارد؛ ولی اگر بخواهـد پول بدهد، قیمت جنس کوپنی کفایت نمی‌کند. [۱۸۲۷] سؤال ۶۳: آیا می‌توان هم ارزش با سه کیلو گرم گندم، جو، برنج و یا خرما، جنس دیگری را (مثل کتاب یا کفش یا لباس) به مستحقّ زکات فطره داد؟ پاسـخ: بنا بر احتیاط در صورتی که بخواهـد ارزش موارد مـذکور (گندم، جو و...) را بپردازد، باید پول آنها را بدهد و نمی‌تواند جنس دیگری بدهد، مگر این که مستحقّ زکات، جنس دیگر را به جای زکات قبول کند.

مصرف زکات فطره

[۱۸۲۸] سـؤال ۶۴: آیـا می‌تـوان زکـات و فطریه را به سـادات فقیر داد یـا خیر؟ در صـورت مثبت بـودن جـواب، به چه صورت بـاید پرداخت شود؟ پاسـخ: پرداخت زکات مال و فطریه به سادات جایز نیست، مگر این که زکات دهنـده سیّد باشـد. [۱۸۲۹] سؤال ۶۵: در شب عیـد فطر، قبـل از غروب، سیّدی به عنوان میهمـان بر غیر سیّد وارد می‌شود یـا غیر سیّدی بر سیّد وارد می‌شود. در این دو صورت، آیا می‌توان فطریه میهمان را که برعهـده صاحب خانه است به سیّد فقیر داد یا باید به غیر سیّد داده شود؟ پاسخ: در هر دو صورت، بنا بر احتیاط فطره را به غیر سیّد بپردازنـد. [۱۸۳۰] سؤال ۶۶: آیا زن سـیّده فقیر، می‌توانـد به اعتبار این که شوهرش فقیر و غیر سیّد است، زکات فطره از غیر سیّد دریافت کنـد؟ پاسخ: در فرض مذکور، زن سـیّده نمی‌تواند برای مصـرف خودش از زکات فطره بگیرد؛ ولی دهنـده فطره می‌توانـد فطره را به آن زن بدهـد که به شوهر غیر سیّدش برساند تا وی آن را برای خود و عیالش به مصرف برساند. [۱۸۳۱] سؤال ۶۷: آیـا دادن زکـات فطره به فقیر بی‌نماز یا معصیت کار صـحیح است؟ پاسـخ: احتیاط این است به کسـانی که آشـکارا مرتکب گناهـانی چـون ترک نمـاز و شـرابخواری می‌شونـد، فطریه ندهنـد و همچنین به کسـی که فطریه را در معصیت مصـرف می‌کند، نمی‌شود فطریه داد. [۱۸۳۲] سؤال ۶۸: آیـا شـرعاً می‌توان به فقیر معتـادی که اگر فطریه بگیرد، در اعتیاد

مصـرف می‌کنـد، فطریه داد؟ پاسخ: جـایز نیست و کفایت نمی‌کنـد. [۱۸۳۳] سـؤال ۶۹: خواهشـمند است نظر مبـارک خـود را در خصوص پرداخت زکـات فطره مؤمنین، به مؤسسه حمـایت از بیماران نیازمنـد و صـعب العلاج که توسط جمعی از روحانیان معظّم، جهت مداوای مریضان بی پناه و درمانده تشکیل گردیده است، اعلام نمایید. پاسخ: اگر شرعاً مستحقّ باشند، می‌توان هزینه خوراک و داروی آنـان را از زکـات فطره پرداخت نمود؛ ولی بایـد مراقب باشـید که در مصـرف آن تـأخیر صورت نگیرد و پرداخت کننـده فطریه باید مطمئن باشد که فطریه برای افرادی که مستحقّ شرعی هستند، هزینه می‌شود.

دیگر مسائل زکات فطره

[۱۸۳۴] سؤال ۷۰: اگر کسـی به عنوان مهمـانی وارد خانه‌ای شود و در آن جا شام صـرف کنـد، کسـی نمی‌گویـد که این مهمان با خوردن یـک شـام در منزل میزبـان، جزء عـائله او شـده است و در عرف مردم، فقـط اطلاـق مهمـان بر این فرد می‌شود نه عائله. پس چگونه است که بـا ورود مهمـان، قبـل از غروب شب عیـد فطر بر میزبـان، مهمـان را جزء عائله میزبان محسوب می‌کنیم و می‌گوییم زکات فطره مهمان برعهـده میزبان است، در حالی که عائله محسوب شـدن مهمان، بر خلاف فهم عرفی است؟ پاسـخ: ظاهراً در این مسأله، خلطی میان عائله و نانخور بودن شخصـی نسبت به شـخص دیگر، و از اهل و عیال او بودن، واقع شده است. در زکات فطره، معیـار این است که مهمـان قبـل از غروب وارد شود و نانخور صاحب منزل حساب شود، نه این که از اهل و عیال او محسوب گردد. [۱۸۳۵] سؤال ۷۱: آیا زکات فطره را بایـد یک جا پرداخت کرد یا می‌توان مقـداری از آن را در روز عیـد فطر و مقداری را نیز بعداً پرداخت نمود؟ پاسخ: تـأخیر انـداختن زکـات فطره از ظهر روز عیـد فطر برای کسـی که نماز عیـد نمی‌خوانـد و بنا بر احتیاط تأخیر انـداختن از نماز عیـد فطر برای کسـی که نماز عیـد می‌خوانـد، جایز نیست؛ ولی چنانچه زکات فطره را در وقت خود از مالش جـدا کنـد، می‌توانـد تمام یا بعضـی از آن را بعـداً به فقیر پرداخت کنـد. [۱۸۳۶] سؤال ۷۲: شخصـی شب عیـد فطر، زکـات فطره را کنار گذاشـته است؛ ولی همسـرش در همان شب یا در روز عیـد، فطریه را (بـدون این که بداند زکات فطره است) برداشـته و خرج کرده است. اکنون تکلیف چیست؟ آیـا دوبـاره بایـد فطریه را جـدا کنـد و به مسـتحق بدهـد؟ در موقع دادن، نیّت ادا کنـد یا قضا؟ پاسـخ: مجدّداً باید فطریه را بدهد و قصد ادا یا قضا لازم نیست.

۸- آیه الله سیّد علی حسینی خامنه‌ای (دام ظله)

مشخصات کتاب

سرشـناسه:خـامنه‌ای، علی، رهبر جمهوری اسـلامی ایران، ۱۳۱۸ - عنوان قراردادی:اجوبه‌الاسـتفتائات .فارسـی عنوان و نـام پدیـدآور :رساله اجوبهٔ الاسـتفتائات: ترجمه فارسـی/ علی خامنه‌ای؛ [مترجم احمدرضا حسـینی]. وضـعیت ویراست :ویراست؟ مشـخصات نشر :تهران: شـرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری :۵۲۸ ص. شابک:۲۹۵۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۷۱۲۶-۱۸-۲ ؛ ۲۹۵۰۰ ریـال (چاپ پنجاه و پنجم) یادداشت :چاپ قبلی: انتشارات بین‌المللی الهـدی، ۱۳۷۸. یـادداشت :چاپ پنجاه و یکم. یادداشت :چاپ پنجـاه و پنجم: پـاییز ۱۳۸۸. موضـوع :فقـه جعفری -- رسـاله عملیه -- پرسـش‌ها و پاسـخ‌ها موضـوع :اسـلام -- پرسشـها و پاسـخها موضوع :فتواهـای شـیعه -- قرن ۱۴ شـناسه افزوده :حسـینی، احمدرضا، ۱۳۴۲ - ، مترجم شـناسه افزوده :سازمـان تبلیغـات اسـلامی. شرکت چاپ و نشـر بین‌الملل رده بنـدی کنگره :BP۱۸۳/۹/خ۲ الف۲۷۰۴۱ ۱۳۸۸ رده بنـدی دیویی :۲۹۷/۳۴۲۲ شماره کتابشناسی ملی :۱۵۷۹۰۲۶

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

احکام روزه

اشاره

س ۷۳۱: دختری که به سن تکلیف رسیده، ولی به علت ضعف جسمانی توانایی روزه گرفتن ندارد، و بعد از ماه مبارك رمضان هم نمی‌توانـد قضـای آن را به جا آورد تا اینکه ماه رمضان سال بعـد فرا می‌رسـد، چه حکمی دارد؟ ج: ناتوانی از گرفتن روزه و قضای آن به مجرد ضـعف و عدم قدرت موجب سـقوط قضای روزه نمی‌شود، بلکه قضای روزه‌های ماه رمضان که از او فوت شده، بر وی واجب است. س ۷۳۲: دخترانی که تازه به سن تکلیف رسیده‌اند و روزه گرفتن بر آنها مقداری مشکل است، چه حکمی دارند؟ آیا سن بلوغ شـرعی دختران اکمال نه سال قمری است؟ ج: بنا بر نظر مشـهور، بلوغ شـرعی دختران همان تکمیل نه سال قمری است که در این هنگـام روزه بر آنهـا واجب است و ترك آن به مجرد بعضـی از عـذرها جایز نیست، ولی اگر روزه گرفتن برای ایشان ضـرر داشـته باشـد یـا تحمـل آن برایشـان همراه با مشـقت زیاد باشـد، افطار برای آنها جایز است. س ۷۳۳: من زمان دقیق رسـیدن به سـن تکلیف خود را نمی‌دانم، از جنـاب عـالی خواهشـمندم بیان فرماییـد که از چه زمانی قضای نماز و روزه بر من واجب است؟ ج: فقط قضای آن مقدار از نمازها و روزه‌ها که یقین به فوت آن بعد از رسـیدن به سن قطعی تکلیف شـرعی دارید، بر شما واجب است. س ۷۳۴: اگر دختر نه سـاله‌ای که روزه بر او واجب شـده، به دلیـل دشواری، روزه‌اش را افطار نمایـد، آیا قضا بر او واجب است یا خیر؟ ج: قضای روزه‌هایی که از ماه رمضان افطار کرده، بر او واجب است. س ۷۳۵: اگر فردی به خاطر عذری قوی، پنجاه درصد احتمال دهد که روزه بر او واجب نیست و به همین دلیل روزه نگیرد، ولی بعداً معلوم شود که روزه بر او واجب بوده، از جهت قضا و کفّاره چه حکمی دارد؟ ج: اگر افطـار عمـدی روزه مـاه مبـارك رمضـان به مجرد احتمال عـدم وجوب روزه بر وی باشـد، در فرض سؤال علاـوه بر قضـا، کفّـاره هم بر او واجب است. اما اگر افطار به علت ترس از ضـرر باشـد و ترس هم منشأ عقلایی داشـته باشـد، کفّاره واجـب نیسـت، ولی قضـا بر او واجب است. س ۷۳۶: شخصـی مشـغول انجام خـدمت سـربازی است و به علت مسافرت و حضور در محل خدمت، نمی‌تواند روزه ماه رمضان سال گذشته را بگیرد، و هنگام حلول ماه رمضان امسال نیز در محل خدمت است و احتمال دارد که باز هم نتواند روزه بگیرد، اگر پس از پایان دوره خدمت سربازی بخواهد روزه این دو ماه را قضا نماید، آیا کفّاره هم بر او واجب است یا خیر؟ ج: کسـی که بر اثر عذر مسافرت، روزه ماه رمضان از او فوت شده و آن عذر تا ماه رمضان سال آینده اسـتمرار داشته، فقط قضای آن بر او واجب است و کفّاره تأخیر واجب نیست. س ۷۳۷: اگر شخص روزه دار جنب باشد و تا قبل از اذان ظهر متوجه آن نشود و پس از آن غسـل ارتماسـی نمایـد، آیـا روزه‌اش باطـل می‌شود؟ و اگر بعـد از غسـل متوجه شود که در حال روزه غسـل ارتماسـی نموده است، آیـا قضـای آن واجب است؟ ج: اگر غسل ارتماسـی بر اثر فراموشـی و غفلت از روزه دار بودن باشـد، غسل و روزه او صحیح است و قضای روزه‌اش بر او واجب نیست. س ۷۳۸: اگر شخصی بخواهد قبل از زوال به محل اقامتش برسد، ولی در راه به خاطر پیشامـد حادثه‌ای نتواند در زمان معیّن به مقصد برسد، آیا روزه او اشـکال دارد و آیا کفّاره بر او واجب است یا فقط قضای روزه آن روز را باید به جا آورد؟ ج: روزه‌اش در سـفر صحیح نیست و بر او فقط قضای روزه آن روزی که پیش از ظهر به محل اقامتش نرسیده، واجب است و کفّاره‌ای هم ندارد. س ۷۳۹: اگر هواپیما در ارتفاع بالا و مسیر طولانی در حال پرواز باشد و پرواز حـدود دو سـاعت و نیم تـا سه ساعت طول بکشـد، مهمانـدار و خلبان هواپیما برای حفظ تعادل خود هر بیست دقیقه احتیاج به نوشـیدن آب دارنـد، در این صورت آیا در ماه مبارك رمضان، کفّاره و قضای روزه بر آنها واجب می‌شود؟ ج: اگر روزه برای آنها ضرر داشـته باشـد، جایز است که با نوشـیدن آب افطار نمایند و قضای آن را بجا آورند و در این حالت کفّاره بر آنها واجب نیست. س ۷۴۰: اگر زن در ماه مبارك رمضان دو ساعت یا کمتر مانـده به اذان مغرب حیض شود، آیا روزه‌اش باطل می‌شود؟ ج: روزه‌اش

باطل است. س ۷۴۱: کسی که با پوشیدن لباس مخصوص (مانند لباس غواصی) بدون اینکه بدنش خیس شود، در آب فرو رود، روزه‌اش چه حکمی دارد؟ ج: اگر لباس به سر او چسبیده باشد، صحّت روزه‌اش محل اشکال است و بنا بر احتیاط وجوبی قضای آن لازم است. س ۷۴۲: آیا مسافرت عمدی در ماه رمضان به قصد افطار و فرار از روزه گرفتن، جایز است؟ ج: مسافرت در ماه رمضان اشکال ندارد، و در صورت مسافرت، ولو اینکه برای فرار از روزه باشد، افطار بر او واجب است. س ۷۴۳: شخصی که روزه واجب بر عهده‌اش است و قصد دارد که آن را بگیرد، ولی بر اثر پیشامدی نتواند روزه بگیرد مثلاً بعد از طلوع خورشید آماده مسافرت شد و به سفر رفت و بعد از ظهر برگشت و در بین راه هم مرتکب هیچ‌یک از مفطرات نشد، ولی وقت نیت روزه واجب از وی فوت شد، و آن روز هم از روزهایی است که روزه در آن مستحب است، آیا می‌تواند نیت روزه مستحبی کند یا خیر؟ ج: اگر قضای روزه ماه رمضان بر ذمّه‌اش باشد، نیت روزه مستحبی حتی بعد از فوت وقت نیت روزه واجب، از وی صحیح نیست. س ۷۴۴: من معتاد به سیگار هستم و در ماه مبارک رمضان هر چه تلاش می‌کنم که تندخو نباشم نمی‌توانم و همین باعث ناراحتی زیاد افراد خانواده‌ام شده است و خودم هم از وضعیت دشوارم رنج می‌برم، تکلیف من چیست؟ ج: روزه ماه مبارک رمضان بر شما واجب است و بنا بر احتیاط واجب جایز نیست در حال روزه سیگار بکشید، و نباید بدون دلیل با دیگران تند برخورد کنید. زن باردار و شیرده س ۷۴۵: آیا روزه گرفتن بر زن بارداری که نمی‌داند روزه برای جنین او ضرر دارد یا خیر، واجب است؟ ج: اگر بر اثر روزه، خوف ضرر بر جنین داشته باشد و خوف وی هم دارای منشأ عقلایی باشد، افطار بر او واجب است و در غیر این صورت واجب است که روزه بگیرد. س ۷۴۶: زنی که کودک خود را شیر می‌داده و باردار هم بوده و در همان حال روزه ماه رمضان را هم گرفته است، و هنگام زایمان فرزندش مرده به دنیا آمد، اگر از ابتدا احتمال ضرر را می‌داده و در عین حال روزه گرفته است: ۱. آیا روزه‌اش صحیح است یا خیر؟ ۲. آیا دیه بر ذمّه او هست یا خیر؟ ۳. اگر احتمال ضرر نمی‌داده، ولی بعداً معلوم شده که روزه گرفتن برای جنین ضرر داشته، چه حکمی دارد؟ ج: اگر با وجود خوف از ضرری که دارای منشأ عقلایی است، روزه گرفته باشد و یا بعداً برایش معلوم شود که روزه برای وی یا برای جنین‌اش ضرر داشته، روزه‌اش صحیح نیست و قضای آن بر او واجب است، ولی ثبوت دیه جنین متوقف بر این است که ثابت شود فوت جنین مستند به روزه گرفتن وی است. س ۷۴۷: من به لطف خداوند متعال دارای فرزندی هستم که شیرخوار است. ان شاء الله تعالی بزودی ماه مبارک رمضان فرا خواهد رسید. در حال حاضر می‌توانم روزه بگیرم ولی در صورت روزه گرفتن، شیرم خشک خواهد شد. با توجه به اینکه دارای بنیه ضعیفی هستم و کودکم هر ده دقیقه شیر می‌خواهد، چه وظیفه‌ای دارم؟ ج: اگر به دلیل کم یا خشک شدن شیرتان بر اثر روزه، خوف ضرر بر طفل خود داشته باشید، روزه‌تان را افطار کنید، ولی برای هر روزی باید یک مدّ طعام به فقیر بدهید و قضای روزه را هم بعداً بجا آورید.

بیماری و منع پزشک

س ۷۴۸: بعضی از پزشکان که به مسائل شرعی ملتزم نیستند، بیماران را از روزه گرفتن به دلیل ضرر داشتن منع می‌کنند، آیا گفته این پزشکان حجت است یا خیر؟ ج: اگر پزشک امین نباشد و گفته او هم اطمینان آور نباشد و باعث خوف ضرر نشود، گفته او اعتباری ندارد و در غیر این صورت نباید روزه بگیرد. س ۷۴۹: مادرم تقریباً سیزده سال بیمار بود و به همین دلیل نمی‌توانست روزه بگیرد. من دقیقاً اطلاع دارم که علت روزه نگرفتن او احتیاج به مصرف دارو بوده است، امیدواریم ما را راهنمایی فرمایید که آیا قضای روزه‌ها بر او واجب است؟ ج: اگر ناتوانی او از روزه گرفتن بر اثر بیماری بوده، قضا ندارد. س ۷۵۰: من بر اثر ضعف جسمانی از ابتدای سن بلوغ تا دوازده سالگی روزه نگرفته‌ام، در حال حاضر چه تکلیفی دارم؟ ج: واجب است روزه‌هایی را که در ماه مبارک رمضان نگرفته‌اید با اینکه به سنّ تکلیف رسیده بودید، قضا کنید، و اگر افطار روزه ماه رمضان عمدی و اختیاری و

بدون عذر شرعی بوده، کفّاره هم بر شما واجب است. س ۷۵۱: چشم پزشک مرا از روزه گرفتن منع کرده و گفته است که به علت ناراحتی چشم به هیچ وجه نباید روزه بگیرم، ولی من به گفته او توجه نکرده و شروع به روزه گرفتن کردم که باعث بروز مشکلاتی برای من در اثنای ماه رمضان شد. به‌طوری که در بعضی از روزها هنگام عصر احساس ناراحتی می کنم، لذا متحیّر و مردّد هستم بین اینکه روزه نگیرم و یـا نـاراحتی‌ام را تحمـل کرده و روزه را تـا غروب ادامه دهم. سؤال این است که آیـا اصولاًـ روزه گرفتن بر من واجب است؟ و در روزهـایی که روزه می گیرم و نمی‌دانم قـدرت ادامه آن را تـا غروب دارم یـا نه، آیا روزه‌ام را ادامه دهم؟ و نیت من چگونه بایـد باشـد؟ ج: اگر از گفته پزشک متـدیّن و امین اطمینان حاصل کنیـد که روزه برای چشم شـما ضـرر دارد و یا خوف ضرر داشته باشید، روزه گرفتن برای شما واجب نبوده و بلکه جایز هم نیست، و با خوف ضرر نیت روزه صحیح نیست و در صورت عدم خوف ضـرر نیت روزه اشکال ندارد، ولی صـحّت روزه متوقف بر این است که برای شما واقعاً ضرر نداشته باشد. س ۷۵۲: من از عینک طبی استفاده می کنم و در حال حاضـر چشـمانم بسیار ضعیف است. هنگامی که به پزشک مراجعه کردم به من گفت که اگر برای تقویت چشـمانم تلاش نکنم، ضعیف‌تر خواهند شد، بنا بر این اگر از روزه ماه رمضان معذور باشم، چه وظیفه‌ای دارم؟ ج: اگر روزه برای چشـمان شـما ضـرر دارد، واجب نیست روزه بگیریـد، بلکه واجب است افطار کنید و اگر بیماری شـما تا ماه رمضان آینده استمرار پیدا کرد، قضای روزه بر شما واجب نیست، ولی واجب است که عوض هر روز یک مدّ طعام به فقیر بدهید. س ۷۵۳: مـادرم به بیمـاری شدیـدی مبتلاـست و پـدرم نیز از ضـعف جسـمانی رنـج می‌برد و در عین حـال هر دو روزه می گیرنـد که گـاهی مشـخص است که روزه باعث تشدیـد بیماری آنها می‌شود، تاکنون نتوانسـته‌ام آنها را قانع کنم که لااقل هنگام شـدت بیماری روزه نگیرنـد. خواهشـمندیم ما را در مورد حکم روزه آنها راهنمایی فرماییـد. ج: ملاک تأثیر روزه در ایجاد بیماری یا تشدیـد آن و عدم قدرت بر روزه گرفتن تشـخیص خود روزه دار نسبت به خودش است و اگر بداند روزه برای او ضرر دارد یا خوف ضرر داشته باشد و در عین حال بخواهـد روزه بگیرد، روزه گرفتن برای وی حرام است. س ۷۵۴: در سال گذشته توسط پزشک متخصص موردعمل جراحی کلیه قرار گرفتم. وی مرا از گرفتن روزه تا آخر عمر منع نمود، ولی در حال حاضـر هیچ مشـکل و دردی احساس نمی کنم و حتی به‌طور طبیعی غذا می‌خورم وآب می‌نوشم و هیچ‌یک از عوارض بیماری را هم حس نمی کنم، وظیفه من چیست؟ ج: اگر خود شما از ضـرر روزه خوف ندارید و حجت شـرعی هم بر آن ندارید، واجب است روزه ماه رمضان را بگیرید. س ۷۵۵: اگر پزشک شخصـی را از روزه گرفتن منع کند آیا با توجه به اینکه بعضـی از پزشـکان اطلاعی از مسائل شرعی ندارند، عمل به گفته او واجب است؟ ج: اگر مکلّف از گفته پزشـک یقین پیـدا کنـد که روزه برای او ضـرر دارد و یـا از گفته وی یا منشأ عقلایی دیگری برای او خوف از ضرر حاصل شود، روزه گرفتن برای او واجب نیست، بلکه جایز هم نیست. س ۷۵۶: در کلیه‌های من سنگ جمع می‌شود و تنها راه جلو گیری از جمع شـدن سـنگ در کلیه، نوشـیدن مستمر مایعات است و از آنجایی که پزشـکان معتقدند که من نباید روزه بگیرم، تکلیف واجب من نسـبت به روزه ماه مبارک رمضان چیست؟ ج: اگر جلو گیری از بیماری کلیه مسـتلزم نوشیدن آب یا سایر مایعات در طول روز باشد، روزه گرفتن بر شما واجب نیست. س ۷۵۷: از آنجا که مبتلایان به مرض قند مجبورند هر روز یک یا دو بار آمپول انسولین تزریق کننـد و نبایـد در وعـده‌های غـذایی آنها تأخیر و فاصـله بیفتـد، زیرا باعث پائین آمدن میزان قند خون و در نتیجه نوعی تشـنج و بیهوشـی می‌شود، لذا گاهی پزشـکان به آنها توصیه می کنند که در روز چهار نوبت غذا بخورند، خواهشمندیم نظر شـریف خود را درباره روزه این افراد بیان فرماییـد. ج: اگر بدانند که خودداری از خوردن و آشامیدن از طلوع فجر تا غروب، به آنان ضرر می‌رساند یا خوف ضرر داشته باشند، روزه گرفتن بر آنها واجب نبوده و بلکه جایز نیست.

مبطلات روزه

س ۷۵۸: من در روز ماه رمضان به علّت اغوای شیطان تصمیم گرفتم روزه‌ام را باطل کنم لکن قبل از این که عملی که روزه را باطل می‌کند انجام دهم، از تصمیم خود منصرف شدم حکم روزه‌ام چیست؟ و اگر این امر در روزه غیر ماه رمضان پیش آید چه حکمی دارد؟ ج: در روزه ماه رمضان اگر در اثنای روز از نیت روزه گرفتن بر گردد به‌طوری که قصد ادامه روزه نداشته باشد، روزه‌اش باطل می‌شود و قصد دوباره او برای ادامه روزه فایده ندارد، البته تا اذان مغرب باید از کاری که روزه را باطل می‌کند خودداری کند. امّا اگر دچار تردید شود به این معنی که هنوز تصمیم نگرفته است روزه را باطل کند، یا تصمیم بگیرد کاری را که موجب باطل شدن روزه است صورت دهد و هنوز آن را انجام نداده در این دو صورت صحّت روزه او محل اشکال است و احتیاط واجب آن است که روزه را تمام کند و بعداً هم آن را قضا نماید. هر روزه واجب معیّن دیگر ـ مانند نذر معیّن و امثال آن ـ نیز دارای همین حکم است. س ۷۵۹: آیا اگر از دهان شخص روزه دار خون بیاید، روزه‌اش باطل می‌شود؟ ج: روزه به سبب آن باطل نمی‌شود، ولی واجب است که از رسیدن خون به حلق جلوگیری کند. س ۷۶۰: حکم استعمال دخانیات مانند سیگار در حال روزه چیست؟ ج: احتیاط واجب آن است که روزه‌دار از دودهای انواع دخانیات و نیز مواد مخدّری که از راه بینی یا زیر زبان جذب می‌شود خودداری کند. س ۷۶۱: آیا ماده «ناس» که از توتون و غیر آن ساخته می‌شود و برای چند دقیقه زیر زبان گذاشته شده و سپس از دهان بیرون انداخته می‌شود، مبطل روزه است یا خیر؟ ج: اگر آب دهان مخلوط به ماده «ناس» را فرو ببرد، موجب بطلان روزه‌اش می‌شود. س ۷۶۲: نوعی داروی طبی برای اشخاص مبتلا به تنگی نفس شدید وجود دارد که عبارت است از یک قوطی که در آن مایع فشرده شده وجود دارد و با فشار دادن آن داروی مایع بصورت پودر گاز از طریق دهان وارد ریه شخص بیمار شده و موجب تسکین حال وی می گردد. گاهی بیمار مجبور می‌شود در یک روز چندین بار از آن استفاده کند، آیا با وجود استفاده از این دارو، روزه گرفتن جایز است؟ با توجه به اینکه بدون استفاده از آن روزه گرفتن غیرممکن و یا بسیار سخت خواهد بود. ج: اگر ماده مذکور هوای فشرده همراه با دارویی هرچند به‌صورت گاز یا پودر باشد و وارد حلق شود، صحّت روزه محل اشکال است و در صورتی که روزه گرفتن بدون استعمال آن، ممکن نیست یا مشقّت دارد، جایز است از آن استفاده کند، لکن احتیاط آن است که مبطل دیگری انجام ندهد و در صورت تمکّن (بدون استفاده از آن) روزه‌ها را قضا نماید. س ۷۶۳: من در بیشتر روزها آب دهانم با خونی که از لثه‌هایم می‌آید مخلوط می‌شود و گاهی نمی‌دانم آب دهانی که فرو می‌برم همراه با خون است یا خیر؟ روزه‌ام با این حال چه حکمی دارد؟ امیدوارم مرا راهنمایی فرمایید. ج: اگر خون لثه در آب دهان مستهلک شود، محکوم به طهارت است و بلعیدن آن اشکال ندارد و مبطل روزه نیست، و همچنین در صورت شک در همراه بودن آب دهان با خون، فرو بردن آن اشکال ندارد و به صحّت روزه ضرر نمی‌زند. س ۷۶۴: در یکی از روزهای ماه رمضان روزه گرفتم ولی دندان‌هایم را مسواک نزدم، و بدون اینکه باقی‌مانده غذاهای لابلای دندانها را عمداً ببلعم، خودبخود بلعیده شده است. آیا قضای روزه آن روز بر من واجب است؟ ج: اگر علم به وجود باقی‌مانده غذا در بین دندانهایتان و یا علم به رسیدن آن به حلق نداشته‌اید و فرو رفتن آن هم عمدی و با التفات نبوده، قضای روزه بر شما واجب نیست. س ۷۶۵: از لثه شخص روزه‌داری خون زیادی خارج می‌شود، آیا روزه‌اش باطل می‌شود؟ آیا برای او ریختن آب با ظرف بر سرش جایز است؟ ج: با خروج خون از لثه تا آن را فرو نبرده است، روزه باطل نمی‌شود. همچنین ریختن آب بر روی سر توسط ظرف و مانند آن به صحّت روزه ضرر نمی‌رساند. س ۷۶۶: داروهای مخصوصی برای معالجه بعضی از بیماری‌های زنان وجود دارد (شیافهای روغنی) که در داخل بدن گذاشته می‌شود، آیا استفاده از آن موجب بطلان روزه می‌شود؟ ج: استفاده از آن داروها به روزه ضرر نمی‌رساند. س ۷۶۷: نظر شریف جنابعالی درباره تزریق آمپول و سایر تزریقات نسبت به روزه‌داران در ماه مبارک رمضان، چیست؟ ج: احتیاط واجب آن است که روزه‌دار از آمپول‌های مقوّی یا مغذّی و هر آمپولی که در رگ تزریق می‌شود و نیز انواع سرمها خودداری کند، لکن آمپول‌های دارویی که در عضله تزریق می‌شود و نیز آمپول‌هایی که برای بی‌حسّ کردن به کار می‌رود، مانعی ندارد. س ۷۶۸: آیا خوردن قرص فشار خون در حال روزه جایز است یا

خیر؟ ج: اگر خوردن آن در ماه رمضان برای درمان فشار خون ضروری باشد، اشکال ندارد، ولی با خوردن آن روزه باطل می‌شود. س ۷۶۹: اگر من و بعضی از مردم بر این عقیده باشیم که بر استفاده از قرصها جهت مداوا عنوان خوردن و آشامیدن صدق نمی کند، آیا عمل به آن جایز است و به روزه‌ام ضرر نمی‌زند؟ ج: خوردن قرص روزه را باطل می کند. س ۷۷۰: اگر شوهر با همسر خود در ماه رمضان جماع نماید و زن نیز به آن راضی باشد چه حکمی دارد؟ ج: بر هر یک از آنان حکم افطار عمدی جاری است و علاوه بر قضا، کفّاره هم بر هر دو واجب است. س ۷۷۱: اگر مردی با همسرش در روز ماه رمضان شوخی و ملاعبه نماید، آیا به روزه‌اش ضرر می‌رساند؟ ج: اگر منجر به انزال منی نشود، به روزه خللی وارد نمی کند.

بقا بر جنابت

س ۷۷۲: اگر فردی به سبب برخی از مشکلات تا اذان صبح بر جنابت باقی بماند آیا روزه گرفتن در آن روز برای او جایز است؟ ج: در غیر ماه رمضان و قضای آن اشکال ندارد، ولی نسبت به روزه ماه رمضان و قضای آن، اگر معذور از غسل است، تیمم کردن بر او واجب است و اگر تیمم هم نکند، روزه‌اش صحیح نیست. س ۷۷۳: اگر شخصی در حال جنابت چند روز روزه بگیرد و نداند که طهارت از جنابت شرط صحّت روزه است، آیا کفّاره روزه‌هایی که در حال جنابت گرفته بر او واجب است یا اینکه قضای آنها کافی است؟ ج: در فرض مرقوم قضا کفایت می کند. س ۷۷۴: آیا جایز است شخص جنب بعد از طلوع آفتاب غسل جنابت نماید و روزه قضا یا مستحب بگیرد؟ ج: اگر عمداً تا طلوع فجر بر جنابت باقی بماند، روزه ماه رمضان و قضای آن از او صحیح نیست، ولی اقوی صحّت روزه‌های دیگر به‌خصوص روزه مستحبی است. س ۷۷۵: شخصی در ماه رمضان در جایی مهمان شد و شب را در آن منزل خوابید و در نیمه‌های شب محتلم گردید و چون مهمان بود و با خود لباسی نداشت، برای فرار از روزه، تصمیم گرفت بعد از طلوع فجر مسافرت نماید، لذا بعد از طلوع فجر بدون اینکه چیزی بخورد به قصد مسافرت، حرکت نمود. سؤال این است که آیا قصد سفر توسط او موجب سقوط کفّاره هست یا خیر؟ ج: اگر با حالت جنابت از خواب بیدار شود و علم به جنب بودن خود داشته باشد و قبل از فجر اقدام به غسل یا تیمم نکند، مجرد قصد سفر در شب و یا مسافرت در روز برای سقوط کفّاره از او کافی نیست. س ۷۷۶: کسی که آب در اختیار ندارد و یا به دلیل عذرهای دیگر غیر از تنگی وقت نمی‌تواند غسل جنابت بکند، آیا جایز است عمداً خود را در شبهای ماه مبارك رمضان جنب کند؟ ج: اگر وظیفه او تیمم باشد و بعد از اینکه خود را جنب کرده، وقت کافی برای تیمم داشته باشد، این کار برای وی جایز است. س ۷۷۷: شخصی در ماه مبارك رمضان قبل از اذان صبح بیدار شده و متوجه محتلم شدن خود نشده و دوباره خوابیده و در اثنای اذان صبح بیدار شده و علم به جنابت خود پیدا می کند و یقین دارد که احتلامش قبل از اذان صبح بوده است، روزه او چه حکمی دارد؟ ج: اگر پیش از اذان صبح متوجه احتلام خود نشده است، روزه‌اش صحیح است. س ۷۷۸: اگر مکلّف در شب ماه رمضان قبل از اذان صبح بیدار شود و ببیند که محتلم شده است و دوباره پیش از اذان صبح به امید اینکه برای غسل کردن بیدار می‌شود بخوابد و تا بعد از طلوع آفتاب در خواب بماند و غسل خود را تا اذان ظهر به تأخیر بیندازد و بعد از اذان ظهر غسل کرده و نماز ظهر و عصر بخواند، روزه آن روز او چه حکمی دارد؟ ج: در فرض سؤال که خوابِ اول است روزه‌اش صحیح است ولی اگر دوباره خوابید و تا صبح بیدار نشد باید قضای آن روز را بجا آورد. س ۷۷۹: اگر مکلّف در شب ماه رمضان قبل از فجر شک کند که محتلم شده یا نه، ولی به شك خود اعتنا نکند و دوباره بخوابد و بعد از اذان صبح بیدار شود و متوجه گردد که قبل از طلوع فجر محتلم شده است، چه حکمی دارد؟ ج: اگر بعد از بیداری اول اثری از احتلام در خود مشاهده نکند، بلکه فقط احتمال آن را بدهد و چیزی بر او کشف نشود و تا بعد از اذان بخوابد، روزه‌اش صحیح است، هرچند بعد از آن معلوم شود که احتلام او مربوط به قبل از اذان صبح است. س ۷۸۰: اگر شخصی در ماه مبارك رمضان با آب

نجس غسل کند و بعد از یک هفته متوجه شود که آن آب نجس بوده است، نماز و روزه او در این مدت چه حکمی دارد؟ ج: نمازش باطل و قضای آن واجب است، ولی روزه‌های او محکوم به صحّت است. س ۷۸۱: شخصی مبتلا به بیماری بیرون آمدن مستمر قطرات بول به‌صورت موقت است، یعنی بعد از بول کردن، به مدت یک ساعت یا بیشتر قطرات آن از او خارج می گردد. با توجه به اینکه وی در بعضی از شبها جنب شده و گاهی یک ساعت قبل از اذان بیدار می‌شود و احتمال می‌دهد که بعد از آن منی با قطرات بول خارج شود، نسبت به روزه‌اش چه تکلیفی دارد؟ وظیفه او برای اینکه با طهارت داخل وقت شود، چیست؟ ج: اگر قبل از اذان صبح، غسل جنابت و یا تیمم بدل از آن انجام داده، روزه او صحیح است، هرچند بعد از آن بدون اختیار از او منی خارج شود. س ۷۸۲: اگر شخصی قبل از اذان صبح یا بعد از آن بخوابد و در خواب جنب شده و بعد از اذان بیدار شود، چه مدتی برای غسل کردن وقت دارد؟ ج: در فرض سؤال، جنابت به روزه آن روز او ضرر نمی‌زند، ولی واجب است که برای نماز غسل کند و می‌تواند غسل را تا وقت نماز به تأخیر بیندازد. س ۷۸۳: اگر غسل جنابت برای روزه ماه رمضان یا روزه‌های دیگر فراموش شود و در اثناء روز به یاد انسان بیفتد، چه حکمی دارد؟ ج: اگر در روزه ماه رمضان غسل جنابت را در شب تا طلوع فجر فراموش کند و با حالت جنابت صبح نماید، روزه‌اش باطل است و احوط این است که قضای روزه ماه رمضان هم در این حکم به آن ملحق شود. ولی در سایر روزه‌ها، روزه بر اثر آن باطل نمی‌شود. استمناء س ۷۸۴: حکم کسی که با آمیزش جنسی حرام یا استمناء یا خوردن و نوشیدن حرام روزه خود را در ماه رمضان باطل نموده چیست؟ ج: در فرض مرقوم باید شصت روز روزه بگیرد و یا شصت مسکین را اطعام نماید و احتیاط مستحب آن است که هر دو را انجام دهد. س ۷۸۵: اگر مکلّف علم داشته باشد به اینکه استمناء روزه را باطل می کند، ولی عمداً آن را انجام دهد، آیا کفّاره جمع بر او واجب می‌شود؟ ج: اگر عمداً استمناء کند و منی هم از او خارج شود، کفّاره جمع بر او واجب نمی‌شود لکن احتیاط مستحب آن است که کفّاره جمع بپردازد. س ۷۸۶: در ماه مبارک رمضان بدون وجود هیچ‌یک از آثار استمناء فقط بر اثر حالتی که هنگام مکالمه تلفنی با یک زن نامحرم در خود احساس کردم مایع منی از من خارج شد، با توجه به اینکه مکالمه با او به قصد لذت نبوده، خواهشمندم لطف نموده و به سؤالات من پاسخ فرمایید، آیا روزه‌ام باطل است یا خیر؟ در صورت بطلان، آیا کفّاره هم بر من واجب است یا خیر؟ ج: اگر خروج منی بر اثر صحبت با یک زن جزء عادت‌های قبلی شما نبوده و به‌طور غیرارادی از شما خارج شده است، موجب بطلان روزه نمی‌شود و چیزی هم بر اثر آن بر شما واجب نیست. س ۷۸۷: شخصی چندین سال عادت به استمناء در ماه رمضان و غیر آن داشته است، نماز و روزه او چه حکمی دارد؟ ج: استمناء مطلقاً حرام است و اگر منجر به خروج منی شود، موجب غسل جنابت هم می‌شود، و اگر این عمل در حال روزه در روز ماه رمضان صورت بگیرد، در حکم افطار عمدی با حرام است، و اگر نماز و روزه را با حالت جنابت و بدون غسل و تیمم انجام دهد، نماز و روزه‌اش باطل و قضای آنها واجب است. س ۷۸۸: آیا استمناء توسط همسر، حکم استمناء حرام را دارد؟ ج: این کار، از موارد استمناء حرام نیست. س ۷۸۹: آیا جایز است شخص مجرد در صورتی که پزشک منی او را برای آزمایش بخواهد و راه دیگری هم برای خارج کردن منی نداشته باشد، استمناء نماید؟ ج: اگر معالجه متوقف بر آن باشد، اشکال ندارد. س ۷۹۰: بعضی از مراکز پزشکی برای انجام آزمایشهای پزشکی بر روی منی از انسان می‌خواهند که استمناء کند تا معلوم شود که وی قادر بر بچه‌دار شدن هست یا خیر، آیا استمناء برای او جایز است. ج: استمناء جایز نیست، هرچند برای تشخیص قدرت وی بر بچه‌دار شدن باشد، مگر آنکه ضرورتی ایجاب کند. س ۷۹۱: تخیّل به قصد برانگیختن شهوت در دو صورت زیر چه حکمی دارد؟ الف: تخیّل همسر ب: تخیّل زن اجنبی ج: در فرض اول در صورتی که حرامی مانند انزال بر آن مترتّب نشود، اشکالی ندارد و در فرض دوّم، احتیاط در ترک آن است. س ۷۹۲: شخصی در ابتدای سن بلوغ روزه می گرفته، ولی در اثناء روزه استمناء نموده و جنب شده و به همین صورت چند روز روزه گرفته است، در حالی که جهل داشته به اینکه برای روزه گرفتن تطهیر از جنابت واجب است. آیا قضای روزه‌های آن روزها کافی است یا اینکه تکلیف دیگری دارد؟ ج: در فرض سؤال، قضا و بنا بر احتیاط واجب کفّاره بر او واجب

است. س ۷۹۳: شخص روزه‌داری در ماه رمضان به صحنه شهوت انگیزی نگاه کرده و جنب شده است. آیا با این کار روزه‌اش باطل می‌شود؟ ج: اگر نگاه‌کردن او به قصد انزال بوده و یا می‌دانسته که اگر به آن منظره نگاه کند، جنب می‌شود و یا عادت او بر این بوده است و در عین حال عمداً نگاه کرده و جنب شده، حکم جنابت عمدی را دارد یعنی هم قضاء بر عهده او می‌باشد و هم کفّاره. س ۷۹۴: انسان روزه داری که در یک روز بیش از یکبار کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد وظیفه‌اش چیست؟ ج: فقط یک کفّاره بر او واجب می‌شود، بلی اگر این کار آمیزش جنسی یا استمناء باشد احتیاط واجب آن است که بعدد دفعات آمیزش جنسی یا استمناء کفّاره بدهد.

حکام مبطلات روزه

س ۷۹۵: آیا تبعیت از اهل سنت در وقت افطار روزه در مراسم عمومی و مجالس رسمی و غیر آن، جایز است؟ اگر مکلّف تشخیص دهد که این متابعت از موارد تقیه نیست و دلیلی برای التزام به آن وجود ندارد، وظیفه‌اش چیست؟ ج: تبعیت از دیگران در افطار روزه بدون احراز دخول وقت افطار، جایز نیست، و اگر از موارد تقیه باشد افطار جایز است، ولی روزه آن روز قضا دارد، و جایز نیست به‌طور اختیاری افطار نماید مگر بعد از آنکه داخل شدن شب و پایان یافتن روز را با یقین حسی و یا با حجت شرعی احراز نماید. س ۷۹۶: اگر روزه‌دار باشم و مادرم مرا وادار به خوردن غذا یا نوشیدن کند، آیا روزه‌ام باطل می‌شود؟ ج: خوردن و آشامیدن روزه را باطل می‌کند، هرچند بر اثر درخواست و اصرار شخص دیگری باشد. س ۷۹۷: اگر چیزی به زور وارد دهان روزه دار شود و یا سر او به همان صورت داخل آب گردد، آیا روزه‌اش باطل می‌شود؟ اگر وادار به باطل کردن روزه‌اش شود، مثلاً به او بگویند که اگر روزه‌ات را نخوری، ضرری به خودت یا مالت وارد می‌سازیم، او هم برای دفع این ضرر غذا بخورد، آیا روزه‌اش صحیح است؟ ج: روزه شخص روزه دار با داخل شدن چیزی در حلقش بدون اختیار و یا با فرو بردن سرش به همان صورت به زیر آب باطل نمی‌شود، ولی اگر خودش بر اثر اکراه دیگری مرتکب مفطری شود، روزه‌اش باطل خواهد شد. س ۷۹۸: اگر روزه دار جاهل باشد به اینکه تا به حد ترخص نرسیده، نباید قبل از زوال افطار کند، و قبل از حد ترخص به این اعتبار که مسافر است، افطار نماید، روزه این شخص چه حکمی دارد؟ آیا قضا بر او واجب است یا حکم دیگری دارد؟ ج: در فرض مرقوم، روزه‌اش باطل است و باید آن را قضا کند لکن اگر از حکم مسأله، غافل بوده کفّاره ندارد. س ۷۹۹: هنگامی که مبتلا به بیماری زکام بودم، مقداری از اخلاط سر و سینه در دهانم جمع شده بود که به جای بیرون انداختن، آن را فرو بردم، آیا روزه‌ام صحیح است یا خیر؟ در بعضی از روزهای ماه مبارک رمضان در منزل یکی از اقوام بودم که بر اثر زکام و خجالت و حیا مجبور شدم با خاک، تیمم بدل از غسل واجب بکنم و تا نزدیک ظهر غسل نکردم. این کار برای چند روز تکرار شد، آیا روزه‌ام در آن روزها صحیح است یا خیر؟ ج: فرو بردن اخلاط سر و سینه ضرری به روزه نمی‌رساند، ولی اگر به فضای دهان رسیده باشد بنا بر احتیاط واجب باید از فرو بردن آن خودداری نماید، و اما ترک غسل جنابت قبل از طلوع فجرِ روزی که می‌خواهید روزه بگیرید و انجام تیمم بدل از غسل به جای آن، اگر به خاطر عذر شرعی باشد و یا تیمم در آخر وقت و به خاطر تنگی آن باشد، موجب بطلان روزه نیست و روزه شما با تیمم صحیح است. در غیر این صورت، روزه شما در آن روزها باطل است. س ۸۰۰: من در معدن آهن کار می‌کنم که طبیعت آن اقتضا می‌کند هر روز داخل معدن شده و در آن کار کنم و هنگام استفاده از ابزار کار غبار وارد دهانم می‌شود، بقیه ماههای سال هم به همین صورت بر من می‌گذرد، تکلیف من چیست؟ آیا روزه من در این حالت صحیح است؟ ج: فرو بردن غبار غلیظ هنگام روزه بنا بر احتیاط واجب موجب باطل شدن آن است و باید از آن پرهیز نمود، ولی مجرد داخل شدن غبار در دهان و بینی بدون اینکه به حلق برسد، روزه را باطل نمی‌کند.

کفّاره روزه و مقدار آن

س ۸۰۱: آیا دادن پول یک مدّ طعام به فقیر تا با آن غذایی برای خودش بخرد، کافی است؟ ج: اگر اطمینان داشته باشد که فقیر به وکالت از او طعام خریده و سپس آن را به عنوان کفّاره قبول می کند، اشکال ندارد. س ۸۰۲: اگر شخصی وکیل در غذا دادن به عده‌ای از مساکین شود، آیا می‌تواند اُجرت کار و پختن غذا را از اموالی که به عنوان کفّاره به او داده شده است، بردارد؟ ج: مطالبه اجرت کار و پخت غذا برای وی جایز است، ولی نمی‌تواند آن را بابت کفّاره حساب نماید و یا از اموالی که باید به عنوان کفّاره به فقرا داده شود، بردارد. س ۸۰۳: زنی به علت بارداری و نزدیکی وقت زایمان، نمی‌تواند روزه بگیرد و می‌داند که باید آنها را بعد از زایمان و قبل از ماه رمضان آینده قضا نماید، اگر به‌طور عمدی یا غیرعمدی تا چند سال روزه نگیرد، آیا فقط کفّاره همان سال بر او واجب است یا آنکه کفّاره تمام سالهایی که روزه را به تأخیر انداخته، واجب است؟ ج: فدیه تأخیر قضای روزه ماه رمضان هرچند به مدت چند سال هم به تأخیر افتاده باشد، یکبار واجب است و آن عبارت است از یک مدّ طعام برای هر روزی، و فدیه هم زمانی واجب می‌شود که تأخیر قضای روزه ماه رمضان تا ماه رمضان دیگر بر اثر سهل‌انگاری و بدون عذر شرعی باشد، ولی اگر به خاطر عذری باشد که شرعاً مانع صحّت روزه است، فدیه‌ای ندارد. س ۸۰۴: زنی به علت بیماری از روزه گرفتن معذور است و قادر بر قضا کردن آنها تا ماه رمضان سال آینده هم نیست، در این صورت آیا کفّاره بر او واجب است یا بر شوهرش؟ ج: اگر افطار روزه ماه رمضان از جهت بیماری و تأخیر قضای آن هم از جهت ادامه بیماری بوده است، برای هر روز یک مدّ طعام به عنوان فدیه بر خود زن واجب است و چیزی بر عهده شوهرش نیست. س ۸۰۵: شخصی ده روز روزه بر عهده دارد و در روز بیستم شعبان شروع به روزه گرفتن می کند، آیا در این صورت می‌تواند عمداً روزه خود را قبل یا بعد از زوال، افطار کند؟ در صورتی که قبل یا بعد از زوال افطار نماید، چه مقدار کفّاره دارد؟ ج: در فرض مذکور افطار عمدی برای او جایز نیست و اگر عمداً افطار کند، در صورتی که قبل از زوال باشد، کفّاره‌ای بر او واجب نیست و اگر بعد از زوال باشد، کفّاره بر او واجب است که عبارت است از غذا دادن به ده مسکین، و در صورت عدم تمکن، واجب است سه روز روزه بگیرد. س ۸۰۶: زنی در دو سال متوالی در ماه مبارک رمضان حامله بوده و قدرت روزه گرفتن در آن ایام را نداشته است، ولی در حال حاضر توانایی روزه گرفتن را دارد، حکم او چیست؟ آیا کفّاره جمع بر او و اجب است یا فقط قضای آن را باید به جا آورد؟ تأخیر او در قضای روزه چه حکمی دارد؟ ج: اگر بر اثر عذر شرعی روزه ماه رمضان را نگرفته، فقط قضا بر او واجب است، و اگر عذر او در خوردن روزه خوف از ضرر روزه بر جنین یا کودکش بوده، باید علاوه بر قضا، برای هر روز یک مد طعام به عنوان فدیه بپردازد، و اگر قضا را بعد از ماه رمضان تا ماه رمضان سال بعد، بدون عذر شرعی به تأخیر انداخته، فدیه دیگری هم بر او واجب است یعنی باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد. س ۸۰۷: آیا رعایت ترتیب بین قضا و کفّاره، در کفّاره روزه واجب است یا خیر؟ ج: واجب نیست.

قضای روزه

س ۸۰۸: هجده روز روزه به علت مسافرت در ماه رمضان برای انجام مأموریت دینی بر عهده‌ام می‌باشد، وظیفه من چیست؟ آیا قضای آنها بر من واجب است؟ ج: قضای روزه‌های ماه رمضان که بر اثر مسافرت از شما فوت شده، واجب است. س ۸۰۹: اگر کسی برای گرفتن روزه قضای ماه رمضان اجیر شود و بعد از زوال افطار کند، آیا کفّاره بر او واجب است یا خیر؟ ج: کفّاره بر او واجب نیست. س ۸۱۰: کسانی که در ماه رمضان برای انجام وظیفه دینی در مسافرت هستند و به همین دلیل نمی‌توانند روزه

بگیرنـد، اگر در حال حاضـر بعـد از چنـد سال تأخیر، بخواهنـد روزه بگیرند، آیا پرداخت کفّاره بر آنها واجب است؟ ج: اگر قضای روزه مـاه رمضـان را به علت اسـتمرار عـذری که مـانع روزه گرفتن است، تـا ماه رمضان سال آینـده به تأخیر انـداخته باشـند، قضای روزه‌هایی که از آنان فوت شـده کافی است، و واجب نیست برای هر روزی یک مـدّ طعام فـدیه بدهند، هرچند احتیاط در جمع بین قضا و فدیه است. ولی اگر تأخیر در قضای روزه به خاطر سـهل‌انگاری و بدون عذر باشد، جمع بین قضا و فدیه بر آنها واجب است. س ۸۱۱: شخصـی به مدت ده سال بر اثر جهل نماز نخوانده و روزه نگرفته است، فعلاً توبه نموده و به سوی خدا بازگشـته و تصمیم بر جبران آنها گرفته است، ولی توانایی قضای همه روزه‌های فوت شـده را نـدارد و مالی هم ندارد که با آن کفّاره‌هایش را بپردازد، آیا صـحیح است که فقط به استغفار اکتفا کند؟ ج: قضای روزه‌های فوت شده در هیچ صورتی ساقط نمی‌شود، ولی نسبت به کفّاره افطاره عمدی روزه ماه رمضان، چنانچه قدرت بر روزه دو ماه و یا اطعام شـصت مسـکین برای هر روز نداشته باشد، باید به هر تعداد فقیر که قادر است غـذا بدهـد و احتیاط آن است که اسـتغفار نیز بکنـد و اگر به هیچ وجه قادر به دادن غذا به فقرا نیست فقط کافی است که اسـتغفار کند یعنی با دل و زبان خود بگوید: «اسـتغفرالله (از خداوند بخشایش می‌طلبم)». س ۸۱۲: من به علّت عدم قدرت مالی و بـدنی نتوانسـتم برای انجام کفّاره‌هایی که بر من واجب شده بود روزه بگیرم و یا به مساکین اطعام نمایم و در نتیجه، اسـتغفار نمـودم لکن به لطـف الهی اکنون توان روزه گرفتن یـا اطعـام نمودن دارم، وظیفه‌ام چیست؟ ج: در فرض مرقوم، انجـام کفّـاره لازم نیست گر چه احتیـاط مستحب آن است که انجام داده شود. س ۸۱۳: اگر شخصـی بر اثر جهـل به وجوب قضای روزه تا قبل از ماه رمضان سال آینـده قضای روزه‌هایش را به تأخیر انـدازد، چه حکمی دارد؟ ج: فدیه تأخیر قضای روزه تا ماه رمضان سال بعد، بر اثر جهـل به وجوب آن ساقط نمی‌شود. س ۸۱۴: فردی که به مـدت صدو بیست روز روزه نگرفته، چه وظیفه‌ای دارد؟ آیا باید برای هر روز شـصت روز روزه بگیرد؟ و آیـا کفّاره بر او واجب است؟ ج: قضـای آنچه از ماه رمضان از او فوت شـده، بر او واجب است، و اگر افطـار عمـدی و بـدون عـذر شـرعی بوده، علاوه بر قضا، کفّاره هر روز هم واجب است که عبارت است از شـصت روز روزه یا اطعـام شـصت فقیر و یا دادن شـصت مـد طعام به شـصت مسـکین که سـهم هر کـدام یک مـدّ است. س ۸۱۵: تقریباً یک ماه روزه گرفته‌ام به این نیت که اگر روزه‌ای بر عهـده‌ام باشـد قضـای آن محسـوب شود و اگر روزه‌ای بر عهـده‌ام نیست به قصـد قربت مطلق باشـد، آیـا این یـک ماه روزه به حساب روزه‌های قضایی که بر ذمّه دارم، محسوب می‌شود؟ ج: اگر به نیت آنچه که در زمان روزه گرفتن شـرعاً مأمور به آن بوده‌ایـد، اعم از روزه قضاء یا مسـتحبی، روزه گرفته‌اید و روزه قضا هم برعهده شـما باشد، به عنوان روزه قضاء محسوب می‌شود. س ۸۱۶: کسـی که نمی‌داند چه مقدار روزه قضا دارد و با فرض داشتن روزه قضا روزه مستحبی بگیرد، اگر معتقد باشد که روزه قضا ندارد، آیا به عنوان روزه قضا محسوب می‌شود؟ ج: روزه‌هایی را که به نیت اسـتحباب گرفته به جای روزه قضـایی که بر عهـده‌اش هست، محسـوب نمی‌شود. س ۸۱۷: نظر شـریف جنابعـالی دربـاره شخصـی که بر اثر جهل به مسأله، عمـداً روزه‌اش را افطار کرده، چیست؟ آیا فقط قضا بر او واجب است یا اینکه کفّاره هم بایـد بدهـد؟ ج: اگر به سـبب بی‌اطلاعی از حکم شرعی، کـاری را انجـام دهـد که روزه را باطـل می‌کنـد ـ مثل اینکه نمی‌دانست خوردن دارو نیز ماننـد سایر خوردنیها روزه را باطل می‌کنـد و در روز ماه رمضان دارو خورد ـ روزه‌اش باطل است و بایـد آن را قضا کند ولی کفّاره بر او واجب نیست. س ۸۱۸: کسی که در اوائل سن تکلیف بر اثر ضعف و عدم توانایی، نتوانسته روزه بگیرد، آیا فقط قضا بر او واجب است یا قضا و کفّاره با هم بر او واجب است؟ ج: اگر گرفتن روزه برای او حرجی نبوده و عمـداً افطار کرده، علاوه بر قضا، کفّاره نیز بر او واجب است و اگر خوف داشـته باشـد که اگر روزه بگیرد مریض شود، فقط قضای روزه‌ها بر عهـده او می‌باشد. س ۸۱۹: کسـی که تعداد روزهایی که روزه نگرفته و مقـدار نمازهایی را که نخوانـده نمی‌دانـد، وظیفه‌اش چیست؟ کسـی هم که نمی‌دانـد روزه‌اش را بر اثر عـذر شـرعی افطار کرده و یـا عمـداً آن را خورده است، چه حکمی دارد؟ ج: جایز است که به قضای آن مقـدار از نماز و روزه‌هایش که یقین به فوت آنها دارد، اکتفا نمایـد، و در صورت شک در افطار عمـدی کفّاره واجب نیست. س ۸۲۰: اگر شخصـی که در ماه رمضان روزه دار

است، در یکی از روزها برای خوردن سحری بیدار نشود و لذا نتواند روزه را تا غروب ادامه دهد و در وسط روز حادثه‌ای برای او اتفاق بیفتد و روزه را افطار کند، آیا یک کفّاره بر او واجب است یا کفّاره جمع؟ ج: اگر روزه را تا حدی ادامه دهد که روزه بر اثر تشنگی و گرسنگی برای او حرجی شود و در نتیجه آن را افطار نماید، فقط قضا بر او واجب است و کفّاره‌ای ندارد. س ۸۲۱: اگر شک کنم در اینکه اقدام به گرفتن قضای روزه‌هایی را که بر عهده‌ام بوده، کرده‌ام یا خیر تکلیف من چیست؟ ج: اگر یقین به اشتغال قبلی ذمّه خود دارید، واجب است به مقداری که موجب یقین به انجام تکلیف می‌شود، روزه قضاء بگیرید. س ۸۲۲: کسی که هنگام بلوغ فقط یازده روز از ماه رمضان را روزه گرفته و یک روز را هم در موقع ظهر افطار کرده و در مجموع هجده روز روزه نگرفته است، و در مورد آن هجده روز نمی‌دانسته که با ترک عمدی روزه کفّاره بر او واجب است، چه حکمی دارد؟ ج: اگر روزه ماه رمضان را از روی عمد و بدون عذر شرعی افطار کرده، باید علاوه بر قضا، کفّاره هم بدهد اعم از اینکه هنگام خوردن روزه عالم به وجوب کفّاره و یا جاهل به آن باشد. س ۸۲۳: اگر پزشک به بیماری بگوید که روزه برای شما ضرر داد و او هم روزه نگیرد، ولی بعد از چند سال بفهمد که روزه برای وی ضرر نداشته و پزشک در تشخیص خود اشتباه کرده است، آیا قضا و کفّاره بر او واجب است؟ ج: اگر از گفته پزشک متخصص و امین و یا از منشأ عقلایی دیگر، خوف از ضرر پیدا کند و روزه نگیرد، فقط قضا بر او واجب است.

مسائل متفرقه روزه

س ۸۲۴: اگر زنی در حال روزه نذری معیّن حیض شود، چه حکمی دارد؟ ج: روزه با عارض شدن حیض باطل می‌شود و قضای آن بعد از طهارت واجب است. س ۸۲۵: شخصی از اول ماه رمضان تا بیست و هفتم ماه را در وطن خود (بندر دیّر) روزه گرفته و در صبح روز بیست و هشتم به دبی مسافرت کرده و در روز بیست و نهم به آنجا رسیده و متوجه شده که در آنجا عید اعلام شده است، او اکنون به وطن خود برگشته، آیا قضای روزه‌هایی که از وی فوت شده، واجب است؟ اگر یک روز قضا نماید، ماه رمضان نسبت به او بیست و هشت روز می‌شود و اگر بخواهد دو روز قضا کند، روز بیست و نهم در جایی بوده که در آنجا عید اعلام شده بود، این شخص چه حکمی دارد؟ ج: اگر اعلان عید در روز بیست و نهم در آن مکان، به نحو شرعی و صحیح باشد، قضای آن روز بر او واجب نیست، ولی با فرض اینکه افق دو محل یکی بوده این امر کشف می‌کند که یک روز روزه در اول ماه از او فوت شده، لذا واجب است قضای روزه‌ای را که یقین به فوت آن دارد، بجا آورد. س ۸۲۶: اگر روزه‌داری هنگام غروب در سرزمینی افطار کرده باشد و سپس به جایی مسافرت کند که خورشید در آن هنوز غروب نکرده است، روزه آن روز او چه حکمی دارد؟ آیا تناول مفطرات برای او در آنجا قبل از غروب خورشید جایز است؟ ج: روزه او صحیح است و تناول مفطرات در آن مکان قبل از غروب خورشید با فرض اینکه در وقت غروب در سرزمین خود افطار کرده، برای او جایز است. س ۸۲۷: شهیدی به یکی از دوستانش وصیت نموده که احتیاطاً از طرف وی چند روز روزه قضا بگیرد، ولی ورثه شهید به این مسائل پایبند نیستند و طرح وصیت او هم برای آنها ممکن نیست و روزه گرفتن هم برای دوست آن شهید مشقت دارد، آیا راه حل دیگری وجود دارد؟ ج: اگر آن شهید به دوست خود وصیت کرده که خودش شخصاً برای او روزه بگیرد، ورثه او در این مورد تکلیفی ندارند، و اگر برای آن فرد روزه گرفتن به نیابت از شهید مشقت دارد، تکلیف از او ساقط است. س ۸۲۸: من فردی کثیر الشک هستم و یا به تعبیر دقیق‌تر زیاد وسوسه می‌شوم، و در مسائل دینی به‌خصوص فروع دین زیاد شک می‌کنم، یکی از موارد آن این است که در ماه رمضان گذشته شک کردم که آیا غبار غلیظی که وارد دهان من شده آن را فرو برده‌ام یا خیر؟ و یا آبی را که داخل دهانم کردم، خارج کرده و بیرون ریختم یا نه؟ در نتیجه آیا روزه من صحیح است یا خیر؟ ج: روزه شما در فرض سؤال محکوم به صحّت است و این

شکها اعتباری ندارند. س ۸۲۹: آیا حدیث شریف کساء را که از حضرت فاطمه زهرا(سلام‌اللّه‌علیها) نقل شده، حدیث معتبری می‌دانید؟ آیا نسبت‌دادن آن در حالت روزه به حضرت زهرای مرضیه(سلام‌اللّه‌علیها) جایز است؟ ج: اگر نسبت دادن آن به‌صورت حکایت و نقل از کتابهایی باشد که آن را نقل کرده‌اند، اشکال ندارد. س ۸۳۰: از بعضی از علما و غیر آنان شنیده‌ایم که اگر انسان هنگام روزه مستحبی به خوردن غذا دعوت شود، می‌تواند آن را قبول کرده و مقداری از غذا میل کند و با این کار روزه‌اش باطل نمی‌شود، بلکه ثواب هم دارد امیدواریم نظر شریف خود را در این‌باره بیان فرمایید. ج: قبول دعوت مؤمن در حال روزه مستحبی، شرعاً امری پسندیده است و خوردن غذا به دعوت برادر مؤمن هرچند روزه را باطل می‌کند، ولی او را از اجر و ثواب روزه محروم نمی‌سازد. س ۸۳۱: دعاهایی مخصوص ماه رمضان به‌صورت دعای روز اول و روز دوم تا آخر ماه وارد شده است، قرائت آنها در صورت شک در صحّت شان چه حکمی دارد؟ ج: به هر حال اگر قرائت آنها به قصد رجاء ورود و مطلوبیت باشد، اشکال ندارد. س ۸۳۲: شخصی قصد داشت روزه بگیرد، ولی برای خوردن سحری بیدار نشد، لذا نتوانست روزه بگیرد. آیا گناه روزه نگرفتن او به عهده خود وی است یا کسی که او را بیدار نکرده است؟ اگر فردی بدون سحری روزه بگیرد، آیا روزه‌اش صحیح است؟ ج: در این مورد چیزی بر عهده دیگران نیست، و روزه بدون خوردن سحری هم صحیح است. س ۸۳۳: روزه روز سوم ایام اعتکاف در مسجدالحرام، چه حکمی دارد؟ ج: اگر مسافر باشد و قصد اقامت ده روز در مکه مکرّمه نماید و یا نذر کرده باشد که در سفر روزه بگیرد، بر او واجب است بعد از اینکه دو روز روزه گرفت، اعتکاف خود را با روزه روز سوم کامل کند. ولی اگر قصد اقامت و یا نذر روزه در سفر نکرده باشد، روزه او در سفر صحیح نیست و با عدم صحّت روزه، اعتکاف هم صحیح نیست. رؤیت هلال س ۸۳۴: همانطور که می‌دانید، وضعیت هلال در آخر یا اول ماه به یکی از حالت‌های زیر است: ۱. غروب هلال قبل از غروب خورشید باشد. ۲. غروب هلال مقارن با غروب خورشید باشد. ۳. غروب هلال بعد از غروب خورشید باشد. لطفاً بیان فرمایید کدام یک از حالات سه گانه فوق را می‌توان برای تعیین اول ماه به حساب آورد؟ ج: در هر سه فرض، رؤیت هلال برای اثبات حلول ماه قمری جدید از شبی که پس از رؤیت است کفایت می‌کند. س ۸۳۵: آیا رؤیت تصویر هلال ماه با استفاده از دوربین CCD و انعکاس نور و بازخوانی اطلاعات ضبط شده توسط رایانه، برای اثبات اول ماه کفایت می‌کند؟ ج: رؤیت با وسیله، فرقی با رؤیت به طریق عادی ندارد و معتبر است. ملاک آن است که عنوان رؤیت محفوظ باشد. پس رؤیت با چشم و با عینک و با تلسکوپ محکوم به حکم واحدند. اما در مورد انعکاس به رایانه که درآن صدق عنوان رؤیت معلوم نیست محل اشکال است. س ۸۳۶: اگر هلال ماه شوال در یک شهر دیده نشود، ولی تلویزیون و رادیو از حلول آن خبر دهند، آیا کافی است یا تحقیق بیشتری واجب است؟ ج: اگر مفید اطمینان به ثبوت هلال گردد یا صدور حکم به هلال از طرف ولی فقیه باشد، کافی است و نیازی به تحقیق نیست. س ۸۳۷: اگر تعیین اول ماه رمضان و عید سعید فطر به علت عدم امکان رؤیت هلال اول ماه به سبب وجود ابر در آسمان یا اسباب دیگر، ممکن نباشد و سی روز ماه شعبان یا ماه رمضان کامل نشده باشد، آیا برای ما که در ژاپن زندگی می‌کنیم، جایز است که به افق ایران عمل کرده و یا به تقویم اعتماد کنیم؟ وظیفه ما چیست؟ ج: اگر اول ماه از طریق رؤیت هلال حتی در افق شهرهای مجاوری که اتحاد افق دارند، و یا از طریق شهادت دو فرد عادل و یا از طریق حکم حاکم ثابت نشود، باید احتیاط کرد تا اول ماه ثابت شود. س ۸۳۸: آیا اتحاد افق در رؤیت هلال شرط است یا خیر؟ ج: بلی شرط است. س ۸۳۹: مقصود از اتحاد افق چیست؟ ج: منظور از آن، شهرهایی است که از جهت احتمال رؤیت و عدم احتمال رؤیت هلال یکسان باشند. س ۸۴۰: اگر روز بیست و نهم ماه در تهران و خراسان عید باشد، آیا برای افرادی هم که در شهری مانند بوشهر مقیم هستند، جایز است افطار کنند؟ با توجه به اینکه افق تهران و خراسان با افق بوشهر یکی نیست. ج: به‌طور کلّی اگر اختلاف بین افق دو شهر به مقداری باشد که با فرض رؤیت هلال در یکی، هلال در دیگری قابل رؤیت نباشد، رؤیت آن در شهرهای غربی برای مردم شهرهای شرقی که احتمال رؤیت در آن به‌طور قطع و یقین منتفی باشد، کفایت نمی‌کند. س ۸۴۱: اگر بین علمای یک شهر راجع به ثبوت هلال یا عدم آن اختلاف رخ دهد و عدالت

آنها هم نزد مکلّف ثابت بوده و به دقت همه آنها در استدلال خود مطمئن باشد، وظیفه واجب مکلّف چیست؟ ج: اگر اختلاف دو بیّنه به‌صورت نفی و اثبات باشد، یعنی یکی مدعی ثبوت هلال و دیگری مدعی عدم ثبوت آن باشد، این اختلاف موجب تعارض دو بینه و تساقط هر دو است، و وظیفه مکلّف این است که هر دو نظر را کنار گذاشته و درباره افطار کردن یا روزه گرفتن به آنچه که مقتضای اصل است، عمل نماید. ولی اگر بین ثبوت هلال و عدم علم به ثبوت آن اختلاف داشته باشند، به این صورت که بعضی از آنها مدعی رؤیت هلال باشند و بعضی دیگر مدعی عدم مشاهده آن، قول کسانی که مدعی رؤیت هلال هستند، در صورت عادل بودن، حجت شرعی برای مکلّف است و باید از آن متابعت کند، و همچنین اگر حاکم شرعی حکم به ثبوت هلال نماید، حکم وی حجت شرعی برای همه مکلفین است و باید از آن پیروی کنند. س ۸۴۲: اگر شخصی هلال ماه را ببیند و بداند که رؤیت هلال برای حاکم شرع شهر او به هر علتی ممکن نیست، آیا او مکلّف است که رؤیت هلال را به حاکم اطلاع دهد؟ ج: اعلام بر او واجب نیست مگر آنکه ترک آن مفسده داشته باشد. س ۸۴۳: همانگونه که می‌دانید اکثر فقهای بزرگوار پنج راه برای ثبوت اول ماه شوال در رساله‌های عملیه خود بیان کرده‌اند که ثبوت نزد حاکم شرع در ضمن آنها نیست، بنا بر این چگونه بیشتر مؤمنین به مجرد ثبوت اول ماه شوال نزد مراجع، روزه خود را افطار می‌کنند؟ شخصی که از این راه اطمینان به ثبوت هلال پیدا نمی‌کند، چه تکلیفی دارد؟ ج: تا حاکم حکم به رؤیت هلال نکرده، مجرد ثبوت هلال نزد او، برای تبعیّت دیگران از وی کافی نیست، مگر آنکه اطمینان به ثبوت هلال حاصل نمایند. س ۸۴۴: اگر ولی امر مسلمین حکم نماید که فردا عید است و رادیو و تلویزیون اعلام کنند که هلال در چند شهر دیده شده است، آیا عید برای تمامی نواحی کشور ثابت می‌شود یا فقط برای شهرهایی که ماه در آنها دیده شده و شهرهای هم افق با آنها، ثابت می‌گردد؟ ج: اگر حکم حاکم شامل همه کشور باشد، حکم او شرعاً برای همه شهرها معتبر است. س ۸۴۵: آیا کوچکی هلال و باریک بودن و اتصاف آن به خصوصیات هلال شب اول، دلیل بر این محسوب می‌شود که شب قبل شب اول ماه نبوده، بلکه شب سی‌ام ماه قبلی بوده است؟ اگر عید برای شخصی ثابت شود و از این راه یقین پیدا کند که روز قبل عید نبوده، آیا قضای روزه روز سی‌ام ماه رمضان را باید به جا آورد؟ ج: مجرد کوچکی و پائین بودن هلال یا بزرگی و بالا بودن و یا پهن یا باریک بودن آن دلیل شرعی شب اول یا دوم بودن نیست، ولی اگر مکلّف از آن علم به چیزی پیدا کند باید به مقتضای علم خود در این زمینه عمل نماید. س ۸۴۶: آیا استناد به شبی که در آن ماه به‌صورت قرص کامل است (شب چهاردهم) و اعتبار آن به عنوان دلیل برای محاسبه اول ماه جایز است تا از این راه وضعیت یوم الشك معلوم شود که مثلاً روز سی ام ماه رمضان است و احکام روز ماه رمضان بر آن مترتب شود، مثلاً بر کسی که این روز را بر اساس بیّنه روزه نگرفته، حکم به وجوب قضای روزه شود و کسی هم که به دلیل استصحاب بقای ماه رمضان روزه گرفته، بریء الذمّه باشد؟ ج: امر مذکور حجت شرعی بر آنچه ذکر شد، نیست، ولی اگر مفید علم به چیزی برای مکلّف باشد، واجب است که طبق آن عمل نماید. س ۸۴۷: آیا استهلال در اول هر ماه واجب کفایی است یا احتیاط واجب؟ ج: استهلال فی‌نفسه واجب شرعی نیست. س ۸۴۸: آیا اول ماه مبارك رمضان و آخر آن با رؤیت هلال ثابت می‌شود یا با تقویم، هرچند ماه شعبان سی روز نباشد؟ ج: اول یا آخر ماه رمضان با رؤیت شخص مکلّف یا با شهادت دو فرد عادل یا با شهرتی که مفید علم است یا با گذشت سی روز و یا به وسیله حکم حاکم ثابت می‌شود. س ۸۴۹: اگر تبعیت از اعلام رؤیت هلال توسط یك دولت جایز شد، و آن اعلام معیاری علمی برای ثبوت هلال سرزمین‌های دیگر را تشکیل دهد، آیا اسلامی بودن آن حکومت شرط است، یا اینکه عمل به آن حتی اگر حکومت ظالم و فاجر هم باشد، ممکن است؟ ج: ملاك در این مورد، حصول اطمینان به رؤیت در منطقه‌ای است که نسبت به مکلّف کافی محسوب می‌شود. س ۸۵۰: خواهشمند است نظر مبارك خود را در خصوص اعتکاف در مساجد (جامع و غیر جامع) غیر از مساجد اربعه بیان فرمایید. ج: رجائاً اشکال ندارد.

احکام خمس

هبه، هدیه، جایزه بانکی، مهر و ارث

س ۸۵۱: آیا هبه و هـدیه عیـد (عیـدی) خمس دارد؟ ج: هبه و هـدیه خمس نـدارد، هرچنـد احوط این است که اگر از مخارج سال زیـاد بیایـد، خمس آن پرداخت شـود. س ۸۵۲: آیـا به جایزه‌هـایی که توسـط بانکهـا و صـندوق‌های قرض‌الحسـنه به افراد پرداخت می‌شـود، خمس تعلّق می گیرد یـا خیر؟ ج: خمس در جایزه‌هـا و هـدیه‌ها واجـب نیسـت. س ۸۵۳: آیـا مبـالغی که بنیـاد شـهید به خانواده‌های شـهدا می‌پردازد، به مازاد از مخارج سال آن، خمس تعلّق می گیرد؟ ج: چیزی که بنیاد شـهید به خانواده‌های عزیز شهدا هدیه می کند، خمس ندارد. س ۸۵۴: آیا نفقه‌ای که شخصـی از طرف پـدر یا برادر یا یکی از اقوام دریافت می کند، هدیه محسوب می‌شود یا خیر؟ در صورتی که نفقه دهنده خمس اموال خود را نپردازد، آیا بر نفقه گیرنده پرداخت خمس آنچه که از او می گیرد، واجب است؟ ج: تحقق عنوان هبه و هـدیه تابع قصدِ دهنده است و تا نفقه گیرنده یقین نداشـته باشد که مالی که به او داده می‌شود، متعلّق خمس است، پرداخت خمس آن واجب نیست. س ۸۵۵: به دخترم یک واحد مسکونی به عنوان جهیزیه عروسیش داده‌ام، آیا این واحد مسکونی خمس دارد؟ ج: اگر هبه واحد مسـکونی که به دخترتان بخشـیده‌اید، عرفاً مطابق شأن شـما محسوب شود، و در بین سال خمسی بخشیده باشید، دادن خمس آن واجب نیست. س ۸۵۶: آیا جایز است که انسان مالی را قبل از گذشت یک سال بر آن، به همسرش هدیه دهد، با آنکه می‌داند وی آن مال را برای خرید خانه در آینده و یا مخارج ضـروری، ذخیره خواهد کرد؟ ج: این کـار جـایز است و مـالی که به همسـرتان بخشـیده‌اید، اگر به مقـداری باشـد که عرفاً مناسب شأن شـما و افراد ماننـد شـماست و بخشـش صـوری و به قصـد فرار از خمس هم نباشـد، خمس نـدارد. س ۸۵۷: زن و شـوهری برای اینکـه خمس به امـوال آنهـا تعلّق نگیرد، قبل از رسـیدن سال خمسـی‌شان، اقـدام به هـدیه کردن سود سالانه خود به یکـدیگر می کنند، امیدواریم حکم خمس آنها را بیان فرمایید. ج: با این گونه بخشـش که صوری و برای فرار از خمس است، خمسِ واجب از آنان ساقط نمی‌شود. س ۸۵۸: شخصی برای رفتن به حـج استحبابی مبلغی را به حساب سازمان حج واریز کرده، ولی قبل از تشـرف به زیارت خانه خدا، فوت نموده است، این مبلغ چه حکمی دارد؟ آیا مصـرف کردن آن در نیابت از حـج میت واجب است؟ آیا خمس به آن تعلّق می گیرد؟ ج: فیش حج که در قبـال مبلغی که به حسـاب سازمـان حـج واریز کرده، دریافت نموده، به قیمت فعلی‌اش از ترکه میت محسوب می‌شود، و میت اگر حج برذمّه ندارد و وصـیت به حج هم نکرده، صـرف آن در حج نیابی برای میت واجب نیست، و خمس آن اگر پرداخت نشده باشـد، در فرض سؤال واجب است پرداخت شود. س ۸۵۹: باغ پـدری از طریق بخشـش یا ارث به پسـرش منتقل شده است، آن باغ هنگـام هـدیه یـا انتقـال به او بابت ارث، قیمت زیادی نـداشت، ولی در حال حاضـر قیمت آن هنگام فروش با قیمت قبلی آن تفاوت زیادی کرده است، آیا به آن مقـدار زیادی که بر اثر افزایش قیمت حاصل شـده، خمس تعلّق می گیرد؟ ج: ارث و هبه و پول فروش آنها خمس ندارد، هرچند قیمت آنها افزایش یافته باشد، مگر اینکه نگهداری آن به قصد تجارت و زیاد شدن قیمت باشد. س ۸۶۰: اداره بیمـه مبلغی را بـابت هزینه درمـان به من بـدهکار است و مقرر شـده که در همین روزهـا به من پرداخت شـود، آیـا به این مبلغ خمس تعلّق می گیرد؟ ج: خمس نـدارد. س ۸۶۱: آیا به پولی که از حقوق ماهیانه‌ام برای خریـد لوازم ازدواج در آینـده، پس‌انـداز می کنم، خمس تعلّق می گیرد؟ ج: اگر عین پولی را که بابت حقوق ماهیانه می گیریـد، پس‌انـداز می کنیـد، باید سـر سال خمس آن پرداخت شود، مگر آنکه بخواهیـد تا چند روز آینده صـرف خرید لوازم ضـروری ازدواج نمایید. س ۸۶۲: در کتاب «تحریرالوسیله» آمـده اسـت کـه مهریه زن خمس نـدارد و فرقی بین مهریه مـدت‌دار و بـدون مـدت گذاشـته نشـده است، امیـدواریم آن را توضـیح فرمایید. ج: در عدم وجوب خمس مهریه فرقی بین مهریه مدت دار و بدون مدت و بین پول نقد و کالا وجود ندارد. س ۸۶۳: دولت

در ایام عید به کارمندان خود اجناسی را به عنوان عیدی داده که مقداری از آن تا سر سال باقی مانده است. با توجه به اینکه عیدی کارمندان خمس ندارد، ولی چون ما در برابر این اجناس مقداری پول پرداخت کرده‌ایم، لذا آنچه به ما داده می‌شود هدیه به معنای دقیق آن نیست، بلکه با قیمت کمتری در برابر عوض داده شده است، آیا خمس آن مقدار از کالا ـ که در برابر آن پول پرداخت شده، باید داده شود؟ یا اینکه باید قیمت واقعی آن در بازار آزاد محاسبه و خمس آن پرداخت شود؟ و یا چون عیدی است، هیچ‌گونه خمسی ندارد؟ ج: در فرض مذکور نظر به اینکه قسمتی از اجناس در واقع از سوی دولت مجانی به کارمند داده می‌شود و در برابر قسمتی پول دریافت می‌کنند، فلذا از کالای باقی‌مانده به نسبت مقداری که پول در برابر آن پرداخت نموده‌اید، واجب است که خمس عین اجناس باقی‌مانده یا قیمت فعلی آن را بپردازید. س ۸۶۴: شخصی فوت نموده و هنگام حیات، خمسی را که بر ذمّه‌اش بوده در دفتر خود یادداشت کرده و تصمیم به پرداخت آن داشته است، در حال حاضر بعد از فوت وی همه افراد خانواده او به استثنای یکی از دخترانش از پرداخت خمس خودداری کرده و در ترکه متوفّی برای مخارج خود و میت و غیر آن، تصرّف می‌کنند، خواهشمندیم نظر خود را در رابطه با مسائل زیر بیان فرمایید: ۱ ـ تصرّف در اموال منقول و غیرمنقول متوفّی توسط داماد یا یکی از ورّاث او، چه حکمی دارد؟ ۲ ـ غذا خوردن داماد یا یکی از ورثه در خانه او چه حکمی دارد؟ ۳ ـ تصرّفات قبلی این افراد در اموال میت و غذا خوردن آنها در خانه متوفّی چه حکمی دارد؟ ج: اگر میّت وصیت کند که مقداری از دارایی او به عنوان خمس پرداخت شود یا ورثه یقین پیدا کنند که وی مقداری خمس بدهکار است، تا وصیت میت و یا خمسی را که بر عهده دارد از ما ترك او ادا نکنند، نمی‌توانند در ترکه او تصرّف نمایند، و تصرّفات آنان قبل از عمل به وصیت وی یا پرداخت دین او، نسبت به مقدار وصیت یادین در حکم غصب است و نسبت به تصرّفات قبلی نیز ضامن هستند.

قرض، حقوق ماهیانه، بیمه، و بازنشستگی

س ۸۶۵: آیا بر کارمندانی که گاهی مقداری مال از مخارج سالانه آنها زیاد می‌آید، با توجه به اینکه بدهی‌های نقدی و قسطی دارند، خمس واجب است؟ ج: اگر بدهی بر اثر قرض کردن در طول سال برای مخارج همان سال یا خرید بعضی از مایحتاج سال به‌صورت نسیه باشد، در صورتی که بخواهد دین خود را از منافع همان سال ادا نماید، مقدار دین از باقی‌مانده درآمد آن سال استثنا می‌شود، و در غیر این صورت، تمام درآمد باقی‌مانده خمس دارد. س ۸۶۶: آیا قرضی که برای حج تمتع گرفته می‌شود باید خمس آن داده شده باشد و بعد از پرداخت خمس، باقی‌مانده آن برای مخارج حج پرداخت شود؟ ج: مالی که قرض گرفته می‌شود، خمس ندارد. س ۸۶۷: من در خلال پنج سال مبلغی را به بنیاد مسکن جهت گرفتن زمینی به امید تأمین مسکن پرداخت کردم، ولی تاکنون تصمیمی برای واگذاری زمین گرفته نشده است، لذا تصمیم دارم، آن مبالغ را از بنیاد مسکن باز پس بگیرم، با توجه به اینکه قسمتی از آن را قرض گرفته‌ام و قسمتی را هم از فروش فرش خانه‌ام و باقی‌مانده آن را هم از حقوق همسرم که معلّم است، تهیه کرده‌ام، امیدوارم به دو سؤال ذیل پاسخ فرمایید. ۱ ـ اگر بتوانم مبلغ مزبور را پس بگیرم و آن را فقط برای تهیه مسکن (زمین یا خانه) مصرف کنم، آیا خمس به آن تعلّق می‌گیرد؟ ۲ ـ چه مقدار خمس به آن تعلّق می‌گیرد؟ ج: در فرض مرقوم که پول از راه هدیه یا قرض یا فروش لوازم زندگی تهیه شده، خمس آن واجب نیست. س ۸۶۸: چند سال پیش از بانك وام گرفته و آن را به مدت یك سال به حساب بانکی‌ام واریز کردم، و بدون آنکه موفق به استفاده از آن وام شوم، هر ماه قسط آن را می‌پردازم، آیا به این وام، خمس تعلّق می‌گیرد؟ ج: خمس آن مقدار از وام مزبور که اقساط آن را تا سر سال خمسی از منفعت کسب خود پرداخت کرده‌اید، واجب است. س ۸۶۹: اینجانب مبالغی به خاطر ساختمان منزل بدهکار هستم و این بدهکاری تا دوازده سال طول خواهد کشید، خواهشمندم مرا در رابطه با موضوع خمس راهنمایی فرمایید که آیا این بدهی از درآمد سال استثناء می‌شود؟ ج: اقساط

بـدهی ساخت مسکن و ماننـد آن را هرچنـد می‌توان از درآمـد کسب همان سال پرداخت نمود، ولی در صورت عـدم پرداخت، از درآمد آن سال استثنا نمی‌شود، بلکه به باقی‌مانده درآمد سر سال خمسـی، خمس تعلّق می گیرد. س ۸۷۰: کتابهایی که دانشجو از مال پـدر خود یا از وامی که دانشگاه به دانشجویان می‌دهـد، می‌خرد و منبع درآمـدی هم نـدارد، آیا خمس دارد؟ در صورتی که بدانـد پـدر خمس پول کتابهـا را نـداده، آیـا پرداخت خمس آن واجب است؟ ج: کتابهایی که با پول وام و یا با پولی که پـدر به او بخشـیده، خریده شده است، خمس ندارد مگر آنکه یقین داشته باشد که عین پولی که پدر به او بخشیده، متعلّق خمس است که در این صورت پرداخت خمس آن واجب است. س ۸۷۱: اگر شخصی مبلغی را قرض بگیرد و نتواند آن را قبل از آن سال ادا کند، آیا پرداخت خمس آن بر عهـده قرض دهنـده است یا قرض گیرنـده؟ ج: بر قرض گیرنـده خمس مال قرضـی واجب نیست، ولی قرض دهنـده اگر مال قرضـی را از درآمـد سالیانه کارش و قبل از پرداخت خمس آن قرض داده است، در صورتی که بتوانـد تا آخر سال قرضش را از بدهکار بگیرد، واجب است که هنگام رسیدن سال خمسی‌اش خمس آن را بپردازد، و اگر نتواند قرض خود را تا پایان سـال بگیرد، فعلاًـ پرداخت خمس آن واجب نیست، لیکـن هر وقت آن را وصـول کرد بایـد خمس آن را بدهـد. س ۸۷۲: افراد بازنشسته که همچنان حقوق ماهیانه دریافت می کنند، آیا باید خمس حقوقی را که در طول سال دریافت می کنند، بپردازند؟ ج: در صورتی که از مخارج سال اضافه بیاید، پرداخت خمس آن واجب است. س ۸۷۳: اسیرانی که به پدر و مادر آنان از طرف جمهوری اسلامی در طول مدت اسارت، حقوق ماهیانه پرداخت شده و در بانک پس‌انداز گشته است، آیا به مال مزبور خمس تعلّق می گیرد یا خیر؟ ج: پول مذکور خمس ندارد. س ۸۷۴: من به شخصی مبلغی پول بدهکارم، اگر سر سال برسد وطلبکار قرض خود را مطالبه نکنـد و مقـداری از درآمـد سالاـنه که بـا آن می‌توانم قرض خود را ادا کنم، نزد من موجود باشـد، آیا این بـدهی از درآمـد سالانه استثناء می‌شود یـا خیر؟ ج: بـدهی اعم از اینکه بر اثر قرض گرفتن باشـد و یـا بر اثر خریـد نسیه لوازم خـانگی، اگر به خـاطر تأمین مخارج سالانه زنـدگی همان سال درآمـد باشـد اگر بخواهد پرداخت نماید، از درآمد سال کسـر می‌شود، ولی اگر برای بدهی‌های سالهای قبل باشد، هرچند مصـرف درآمد سالانه برای پرداخت آن جایز است، ولی اگر تا پایان سال پرداخت نشود از درآمد سالانه استثنا نمی‌شود. س ۸۷۵: آیـا خمس بر کسـی که مـالی در حسـاب سالاـنه‌اش بـاقی مانـده، و در حالی سال خمسـی‌اش رسیده که بدهکار است، با توجه به اینکه چند سال برای پرداخت قرضـش فرصت دارد، واجب است؟ ج: بدهی پرداخت نشده چه بدون مدت باشـد و چه مـدت دار، از درآمـد سالانه استثنا نمی‌شود، مگر این که برای تأمین هزینه‌های سال درآمـد باشد که از درآمد آن سال مقداری را که می‌خواهد صرف بدهی خود کند، استثنا می‌شود و به معادل آن از درآمد سالانه، خمس تعلّق نمی گیرد. س ۸۷۶: آیا به مالی که شرکت‌های بیمه بر اساس قرارداد برای جبران خسارت به بیمه شده پرداخت می کنند، خمس تعلّق می گیرد؟ ج: پولی که شرکتهـای بیمـه به فرد بیمه شـده پرداخت می کننـد، خمس نـدارد. س ۸۷۷: در سـال گذشـته مبلغی را قرض گرفتـه و بـا آن زمینی خریدم به این امید که افزایش قیمت پیدا کند و بعد از فروش آن و خانه مسکونی فعلی‌ام، مشکل مسکن خود را در آینده حل کنم، اکنون سال خمسـی من فرا رسیده، سؤال من این است که آیا می‌توانم آن بدهی را از منفعت کسب سال گذشته‌ام که خمس به آن تعلّق گرفته، استـثنا کنم یـا خیر؟ ج: بـا فرض این که قرض مزبور جهت خریـد زمین برای فروش آن در آینـده بوده است، از منفعت کسب سالی که در آن قرض گرفته‌ایـد، استثناء نمی‌شود، و پرداخت خمس درآمـد سالانه کسب که از مخارج آن سال زیاد آمده، واجب است. س ۸۷۸: من از بانک مقـداری وام گرفتم که وقت پرداخت آن بعد از تاریخ سال خمسـی‌ام فرا می‌رسد و می‌ترسم که اگر آن مبلغ را امسـال نپردازم، سـال آینـده قـادر به ادای آن نبـاشم، تکلیف من هنگام رسـیدن سال خمسـی ام در رابطه با پرداخت خمس چیسـت؟ ج: اگر درآمـد سـال را پیش از پایـان آن در پرداخـت قرض خـود مصـرف کنیـد و قرض هم برای افزایش سـرمایه نباشد، خمس ندارد، ولی اگر قرض برای افزایش سـرمایه باشد و یا قصد پس‌انداز درآمد سالانه را داشته باشید، پرداخت خمس آن بر شـما واجب است. س ۸۷۹: معمول است که برای اجـاره خانه مقـداری پولِ پیش پرداخت می کننـد، اگر این پول از منابع کسـب

باشد، و چند سال در نزد صاحب خانه بماند آیا پس از دریافت بلافاصله باید خمس آن پرداخت شود و در صورتی که بخواهد با همان پول در جای دیگر منزل اجاره کند، چطور؟ ج: خمس تعلّق می گیرد ولی اگر به این پول برای اجاره منزل نیاز دارد می‌تواند خمس آن را دستگردان کند و پس از رفع نیاز پرداخت نماید.

فروش خانه، وسائل نقلیه و زمین

س ۸۸۰: آیا به خانه‌ای که قبلاً ـ با مالی که خمس آن داده نشده، ساخته شده، خمس تعلّق می گیرد؟ بر فرض وجوب پرداخت خمس، آیا خمس بر اساس قیمت فعلی محاسبه می‌شود یا قیمت زمان ساخت آن؟ ج: اگر خانه از درآمد بین سال برای زندگی و سکونت ساخته شده و پس از سکونت در آن به فروش رفته است، پول فروش آن خمس ندارد، ولی اگر از درآمدی که سال بر آن گذشته، ساخته شده است، خمس پولی که در ساخت آن هزینه شده، باید پرداخت شود. س ۸۸۱: مدتی قبل آپارتمان مسکونی خود را فروختم. این معامله هم زمان با رسیدن سال خمسی من بود و چون خود را موظف به ادای حقوق شرعی می‌دانم، بر اثر شرایط خاص زندگی‌ام در این رابطه با مشکل مواجه شده‌ام، امیدوارم مرا در این رابطه راهنمایی فرمایید. ج: اگر خانه مسکونی فروخته شده را با پولی که خمس نداشته و یا با درآمد بین سال خریده‌اید، پول فروش آن در هر صورت خمس ندارد. س ۸۸۲: خانه نیمه سازی در یکی از شهرها دارم که به علت سکونت در ساختمان‌های دولتی نیازی به آن ندارم، لذا قصد دارم آن را فروخته و با پول آن ماشینی برای استفاده شخصی بخرم، آیا به پول آن خمس تعلّق می گیرد؟ ج: اگر خانه مزبور را از درآمد سالانه و در بین سال به قصد سکونت در آن ساخته یا خریده‌اید، و در همان سال آن را فروخته‌اید پول فروش آن اگر در همان سال فروش در مؤونه زندگی مصرف شود، خمس ندارد، و همچنین اگر بعد از سکونت در آن، در سال بعد آن را فروخته باشید، پول فروش آن خمس ندارد. س ۸۸۳: تعدادی درب پروفیلی برای خانه مسکونی‌ام خریداری کردم، ولی بعد از دو سال به علت عدم تمایل به استفاده، آنها را فروخته و پولش را به حساب شرکت آلومینیوم واریز کردم تا به جای دربهای قبلی، به همان قیمت برای من دربهای آلومینیومی بسازد، آیا به آن پول خمس تعلّق می گیرد؟ ج: در فرض مرقوم، پول فروش آن خمس ندارد. س ۸۸۴: مبلغ صد هزار تومان به مؤسسه‌ای پرداخت نمودم تا در آینده زمین مسکونی به من تحویل دهد و الآن یک سال از آن می گذرد و از طرفی قسمتی از آن پول مال خودم است و قسمت دیگر را قرض کرده و مقداری از قرض را هم پرداخته‌ام، آیا به آن خمس تعلّق می گیرد؟ مقدار آن چقدر است؟ ج: اگر گرفتن زمین برای ساخت مسکن مورد نیاز متوقف بر پیش پرداخت مقداری از پول آن باشد، مبلغ پرداخت شده خمس ندارد، حتی اگر از درآمد کسب شما باشد. س ۸۸۵: اگر شخصی خانه خود را فروخته و پول آن را برای استفاده از سود آن در بانک بگذارد و سپس سال خمسی اش فرا برسد، چه حکمی دارد؟ و اگر این پول را برای خرید خانه، پس‌انداز نماید، چه حکمی دارد؟ ج: اگر خانه را از درآمد سالانه شغلی برای سکونت و به حساب مخارج سالانه، ساخته یا خریده و بعد از سال خمسی آن را فروخته باشد، پول فروش آن در هر صورت خمس ندارد. س ۸۸۶: آیا به اموالی که به تدریج برای خرید خانه یا سایر مایحتاج زندگی پس‌انداز می‌شود، خمس تعلّق می گیرد؟ ج: اگر خرید مایحتاج ضروری زندگی برحسب وضع مالی شخص متوقّف بر پس‌انداز درآمد سال باشد، و بنا دارد پس‌اندازها را در آینده نزدیک (تا چند روز) صَرف خرید مایحتاج ضروری زندگی نماید، خمس ندارد. س ۸۸۷: چند سال پیش ماشینی خریدم که در حال حاضر فروش آن به چندین برابر قیمت ممکن است، با توجه به اینکه پول خرید آن، مخمّس نبوده است، و در صورت فروش و گرفتن قیمت فعلی آن، می‌خواهم خانه‌ای برای سکونت بخرم، آیا به مجرد دریافت پول، همه آن خمس دارد یا فقط به پولی که با آن ماشین را خریده‌ام، خمس تعلّق می گیرد و مقدار باقی‌مانده که همان مقدار افزایش قیمت ماشین است، جزء درآمد سال فروش ماشین محسوب می‌شود که اگر تا

پایان سال فروش در مخارج زندگی مصرف نشود، خمس به آن تعلّق می گیرد؟ ج: اگر ماشین جزء مؤونه شما باشد و آن را از درآمد بین سال جهت استفاده شخصی زندگی خریده باشید، پول فروش آن خمس ندارد. ولی اگر ماشین را برای کار کردن خریده‌اید، در صورتی که با مال قرضی یا نسیه خریده باشید، فقط خمس مالی که برای ادای دین صرف کرده‌اید، واجب است، البته در مورد تنزل ارزش پول احوط مصالحه با حاکم شرع است و اگر آن را با عین درآمدی که خمس به آن تعلّق گرفته ولی پرداخت نشده، خریده‌اید، باید خمس تمام پول فروش آن را بپردازید. س ۸۸۸: من مالک خانه بسیار محقّری هستم، و به عللی تصمیم به خرید خانه دیگری گرفتم، ولی به علت بدهی مجبور به فروش ماشینی که از آن استفاده می کردم و گرفتن مبلغی وام از بانک استان و صندوق قرض‌الحسنه شهرمان شدم تا بتوانم پول خانه را بپردازم، با توجه به اینکه ماشین را قبل از تاریخ سال خمسی‌ام فروخته و پول آن را برای پرداخت مقداری از بدهی‌هایم مصرف کرده‌ام، آیا به پول حاصل از فروش ماشین خمس تعلّق می گیرد یا خیر؟ ج: در فرض سؤال، پول حاصل از فروش ماشین خمس ندارد. س ۸۸۹: خانه، ماشین و لوازم مورد نیاز انسان یا خانواده او که از درآمد سال خریده شده است، اگر در اثر ضرورت و یا به منظور تبدیل به جنس بهتر فروخته شود، از جهت خمس چه حکمی دارد؟ ج: پول حاصل از فروش چیزی که از مؤونه بوده، خمس ندارد. س ۸۹۰: اگر خانه یا ماشین یا غیر آنها از احتیاجات زندگی با پولی که خمس آن پرداخت شده، جهت استفاده شخصی نه به قصد استفاده از آنها برای فروش یا تجارت خریداری شده و سپس به علتی فروخته شود، آیا به اضافه قیمت آنها که بر اثر افزایش قیمت بازار بوده، خمس تعلّق می گیرد؟ ج: سود حاصل از افزایش قیمت در فرض سؤال، خمس ندارد. گنج، معدن و مال حلال مخلوط به حرام س ۸۹۱: نظر حضرتعالی درباره گنجی که افراد در زمینی که مالک آن هستند، پیدا می کنند، چیست؟ ج: میزان در این گونه امور مقررات نظام جمهوری اسلامی است. س ۸۹۲: اگر مقداری سکّه نقره که تاریخ آن به حدود صد سال پیش بر می گردد، از زیر خاک ساختمان ملکی شخصی پیدا شود، آیا این سکّه‌ها متعلّق به مالک فعلی آن ساختمان مانند وارث قانونی یا خریدار است یا خیر؟ ج: حکم گنج را دارد که قبلاً بیان شد. س ۸۹۳: شبهه زیر برای ما مطرح شده است: با توجه به اینکه خمس معادن استخراج شده در این زمان نیز واجب است، زیرا وجوب خمس معادن نزد فقهای گرانقدر از احکام مسلم است، حکم معادنی که دولت آن را استخراج می کند با التفات به اینکه مجرد اقدام دولت به انفاق آن میان مسلمانان بلاد اسلامی مانع از وجوب خمس نیست چیست؟ زیرا استخراج معادن یا توسط حکومت بالاصالهٔ صورت می گیرد و آن را به مصرف ملت می‌رساند، در این حالت دولت مانند شخصی است که اقدام به استخراج معادن نموده و سپس آنها را به شخص دیگری می‌بخشد یا هدیه می‌دهد و یا بر او تصدق می کند، در هر صورت اطلاق ادله خمس شامل این فرض نیز می‌شود زیرا دلیلی بر تقیید وجود ندارد، و یا اینکه حکومت به وکالت از ملت، معادن را استخراج می کند که در این صورت در واقع استخراج کننده خود ملت است، در این فرض پرداخت خمس بر موکّل واجب است، و یا اینکه حکومت با ولایت بر ملت، معادن را استخراج می‌نماید که در این حالت استخراج کننده یا خود ولی است یا اینکه مانند نیابت است که بر اساس آن در واقع مولیّ علیه استخراج کننده است، به هر حال دلیلی بر خروج معادن از عمومات خمس نداریم، همانگونه که خود معدن اگر به حد نصاب برسد، متعلّق خمس است و مثل سایر درآمدهای شغلی نیست که با مصرف کردن یا هبه آن، جزء مؤونه سال محسوب گردد و از وجوب خمس استثنا شود، نظر حضرتعالی درباره این مسأله مهم چیست؟ ج: از شرایط وجوب خمس در معادن این است که شخص یا اشخاصی با مشارکت با یکدیگر آن را استخراج کنند، مشروط بر اینکه سهم هر یک به حد نصاب برسد و آنچه استخراج شده، ملک آنها شود، و معادنی که دولت استخراج می کند، نظر به اینکه ملک خاص شخص یا اشخاص نیست، بلکه ملک جهت است لذا شرط وجوب خمس را دارا نیست و در نتیجه جایی برای وجوب خمس بر دولت و حکومت باقی نمی‌ماند، و این استثنایی بر وجوب خمس در معدن نیست. بله، معادنی که توسط شخص خاصی یا با مشارکت اشخاص با یکدیگر استخراج می‌شود، خمس در آن واجب است، مشروط بر اینکه آنچه آن شخص استخراج کرده و یا سهم هر

یک از اشخاصی که با مشارکت با یکدیگر اقدام به استخراج کرده‌اند، بعد از کم کردن هزینه‌های استخراج و تصفیه، به مقدار بیست دینار طلا یا دویست درهم نقره یا معادل قیمت یکی از آن دو باشد. س ۸۹۴: اگر مال حرامی با مال انسان مخلوط شود، آن مال چه حکمی دارد و چگونه حلال می‌شود و در صورت علم به حرمت یا عدم علم به آن وظیفه انسان چیست؟ ج: اگر یقین به وجود مال حرام در اموالش دارد، ولی مقدار دقیق آن را نمی‌داند و صاحب آن را هم نمی‌شناسد، راه حلال کردن آنها این است که خمس آن را بپردازد، ولی اگر شک در مخلوط شدن مال حرام با اموال خود داشته باشد، چیزی بر عهده او نیست. س ۸۹۵: قبل از رسیدن سر سال خمسی‌ام، مبلغی پول به شخصی قرض دادم، آن فرد قصد داشت آن پول را به کار بیندازد و سود آن بین ما بالمناصفه تقسیم شود، با توجه به اینکه آن مال در حال حاضر در دست من نیست و خمس آن را هم نپرداخته‌ام، نظر حضرتعالی در این‌باره چیست؟ ج: اگر آن مال را قرض داده‌اید و سر سال خمسی قابل وصول نیست، فعلاً خمس آن بر شما واجب نیست، بلکه هنگامی واجب می‌شود که آن را دریافت کنید، ولی در این صورت شما حقی در سود حاصل از کار قرض گیرنده ندارید، و اگر چیزی از او مطالبه نمایید، ربا و حرام است، و اگر آن مال را به عنوان سرمایه مضاربه به او داده‌اید، بر اساس قرارداد، در سود آن شریک هستید و واجب است که خمس سرمایه را بپردازید. س ۸۹۶: من در بانک کار می‌کنم، برای شروع به کار از روی اجبار مبلغ پانصد هزار تومان را در بانک به ودیعه گذاشتم، این مبلغ به اسم خودم و در یک حساب بلند مدت است که هر ماه سود آن به من پرداخت می‌شود، آیا پرداخت خمس این مال که درحساب بانکی گذاشته شده واجب است؟ قابل ذکر است که این پول به مدت چهار سال است که در بانک گذاشته شده است. ج: اگر پس گرفتن این مبلغ در حال حاضر ممکن نیست تا آن را پس نگرفته‌اید، خمس آن واجب نیست. ولی سود سالانه آن در زائد بر مؤونه سال خمس دارد. س ۸۹۷: روشی برای سپرده‌گذاری اموال در بانک‌ها وجود دارد که براساس آن هیچ‌گاه پول به دست استفاده کننده نمی‌رسد، ولی به حساب او در بانک طبق شماره معیّنی واریز می‌شود، آیا به این اموال خمس تعلّق می‌گیرد یا خیر؟ ج: اگر مالی را که نزد بانک به ودیعه گذاشته‌اید از منافع کسب شما باشد و هنگام رسیدن سال خمسی گرفتن آن مبلغ از بانک برای شما ممکن باشد، واجب است خمس آن در سر سال خمسی، پرداخت شود. س ۸۹۸: آیا خمس مالی که مستأجر به عنوان رهن به موجر می‌دهد، بر عهده مستأجر است یا موجر؟ ج: اگر از منفعت کسب مستأجر باشد، بر او واجب است که بعد از گرفتن آن از موجر، خمس آن را بپردازد، و خمس آن بر عهده موجر که آن مال را به عنوان قرض می‌گیرد، واجب نیست. س ۸۹۹: حقوق ماهیانه کارمندان که پرداخت آن توسط دولت چند سال به تأخیر افتاده، آیا هنگام دریافت، جزء درآمدهای همان سال (سال دریافت) محسوب می‌شود و محاسبه خمس آن در سر سال خمسی واجب است یا اینکه به این مال اصلاً خمس تعلّق نمی‌گیرد؟ ج: حقوق معوقه از درآمدهای سال دریافت آن محسوب می‌شود و در مقدار زائد بر مخارج آن سال، خمس واجب است.

مؤونه

س ۹۰۰: شخصی دارای کتابخانه‌ای شخصی است که مدتی از آن کتابها استفاده می‌نموده است، فعلاً چند سال است که از آن استفاده نمی‌کند، ولی احتمال می‌دهد که در آینده از آن بهره ببرد، آیا در مدتی که از کتابها استفاده نمی‌کند، به آن خمس تعلّق می‌گیرد؟ و آیا در تعلّق خمس، فرقی بین اینکه خودش خریده باشد یا پدرش، وجود دارد؟ ج: اگر کتابها در زمان خرید آن مورد نیاز او برای مراجعه و مطالعه بوده و مقدار آن هم مناسب شأن عرفی او باشد، خمس ندارد، حتی اگر پس از سال اول از آن استفاده نکند. همچنین اگر کتابها به او ارث رسیده و یا از طرف پدر و مادر و یا دیگران به او هدیه شده باشد، خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد. س ۹۰۱: آیا به طلایی که شوهر برای همسرش می‌خرد، خمس تعلّق می‌گیرد؟ ج: اگر به مقدار متعارف و مناسب شأن او باشد، از

مؤونه سال محسوب می‌شود و خمس نـدارد. س ۹۰۲: آیا به پولی که برای خریـد کتاب از نمایشـگاه بین‌المللی کتاب در تهران قبل از تحویل آن پرداخت شـده، ولی هنوز کتابها ارسال نشده است، خمس تعلّق می گیرد؟ ج: اگر کتابهای مزبور، مورد نیاز و به مقدار متناسب با شأن عرفی شـخص باشـد، خمس ندارد. س ۹۰۳: اگر فردی زمین دومی که منـاسب شـأن او و مورد نیـاز جهت ساختمان مسـکن برای عائله اوست داشته باشد، ولی در طول سال خمسی قدرت ساخت آن را ندارد و یا در یک سال نمی‌تواند آن را تکمیل کنـد، آیا پرداخت خمس آن بر او واجب است؟ ج: در عدم وجوب خمس، در زمینی که برای ساخت مسـکن بدان نیاز دارد، فرقی بین اینکه یک قطعه باشـد یا چنـد قطعه، و یا یک مسـکن باشد یا چند مسـکن، وجود ندارد، بلکه ملاک، صدق عنوان نیاز به آن به مقتضـای موقعیت و شـأن عرفی وی و همچنین وضع مـالی او برای سـاخت تـدریجی آن است. س ۹۰۴: یک سـرویس ظروف منزل وجود دارد، آیا اسـتفاده از بعضـی از آنها برای عدم تعلّق خمس به آن کافی است؟ ج: معیار عدم تعلّق خمس به لوازم منزل، صدق عنوان نیـاز به آن مطـابق بـا شأن عرفی مناسب با انسان است، هرچنـد در طول سال از آن اسـتفاده نشود. س ۹۰۵: اگر فرش و ظرفها اتفاقاً در طول سـال مورد اسـتفاده قرار نگیرد، ولی برای اسـتفاده میهمـان به آنها نیاز باشـد، آیا خمس در آنها واجب است؟ ج: در فرض سؤال خمس در آنها واجب نیست. س ۹۰۶: با توجه به فتوای امام خمینی(قدّس‌سرّه) در مسأله جهیزیه عروس که دختر هنگام ازدواج به خانه شوهر می‌برد، اگر در منطقه‌ای رسم براین باشـد که خانواده داماد اقـدام به تهیه و تأمین اثاثیه و لوازم خانه کننـد و به مرور زمـان و به تدریـج به تهیه آن لوازم بپردازنـد و سال بر آنها بگـذرد، چه حکمی دارد؟ ج: اگر تهیه اثاث و لوازم زنـدگی برای آینده، عرفاً جزء مؤونه محسوب شود، خمس ندارد. س ۹۰۷: آیا استفاده از یک جلد از دوره کتابی که از چندین جلد تشکیل شده (ماننـد وسائل الشـیعه) باعث ساقط شـدن خمس تمام آن دوره می‌شود یا اینکه بایـد از هر جلد کتاب یک صـفحه خوانده شود؟ ج: اگر مجموع آن دوره مورد نیاز باشـد و یا خریـد جلـدی که به آن احتیاج است متوقف بر خرید دوره کامل آن باشد، خمس ندارد، در غیر این صورت بایـد خمس مجلّـداتی که الآن مورد نیاز نیست، پرداخت شود، و مجرد خوانـدن یک صـفحه از هر جلـد کتاب، برای ساقـط شـدن خمس کـافی نیست. س ۹۰۸: داروهـایی که از درآمـد وسـط سـال خریـده شـده و پول آن توسط سازمان تأمین اجتماعی پرداخت می‌شود، اگر بـدون فاسـد شدن تا سـر سال خمسـی باقی بماند، خمس به آن تعلّق می گیرد یا خیر؟ ج: اگر خرید داروها جهت اسـتفاده از آن در مواقع نیاز باشد و در معرض احتیاج هم باشد، خمس ندارد. س ۹۰۹: شخصی خانه‌ای برای سکونت ندارد و برای خرید مسکن یا تهیه مایحتاج زندگی، مالی را پس‌انداز کرده است، آیا این مبلغ خمس دارد؟ ج: مال پس‌انداز شده از منفعت کسب اگر برای تأمین هزینه‌های زندگی باشد، سر سال خمسـی، خمس دارد مگر این که پس‌انداز برای تهیّه لوازم ضروری زندگی و یا تأمین هزینه‌های لازم باشد که در این صورت اگر بعد از سال خمسی در آینده نزدیک (تا چند روز) در راه‌های مذکور مصرف شود، خمس ندارد. س ۹۱۰: همسر من قالی می‌بافد که سرمایه آن متعلّق به خود ماست و برای تهیه آن قرض گرفته‌ایم، در حال حاضـر قسـمتی از فرش بافته شـده است و از آنجا که سال خمسـی من به پایان رسـیده، آیا پس از تمام شدن فرش و فروش آن برای تهیه احتیاجات خانه، به مقدار بافته شده خمس تعلّق می گیرد یا خیر؟ سـرمایه ما از جهت خمس چه وضـعیتی دارد؟ ج: پس از اسـتثنای سـرمایه که قرض است از قیمت فروش قـالی، باقی‌مانـده جزء سود سال فروش محسوب می‌شود، بنا بر این اگر در سالی که بافت قالی تمام و فروخته شده، در مخارج زندگی مصـرف شود، خمس ندارد. س ۹۱۱: تمام دارایی من ساختمان سه طبقه‌ای است که هر طبقه آن دو اتاق دارد. در یک طبقه من زندگی می‌کنم و در دو طبقه دیگر فرزندانم سکونت دارند، آیا به این خانه در حال حیـات مـن خمس تعلّـق می گیرد یـا اینکـه بعـد از وفـات مـن خمس دارد تـا بـه ورثه‌ام وصـیت کنم که بعـد از مردنم خمس آن را بپردازنـد؟ ج: ساختمـان مورد سؤال خمس نـدارد، البته کسـی که حساب سال نداشـته است بایـد به نحوی مصالحه نمایـد. س ۹۱۲: خمس لوازم منزل چگونه محاسبه می‌شود؟ ج: لوازمی که با استفاده از آنها عین آن باقی می‌ماند مثل فرش و غیر آن، خمس ندارد. ولی از نیازهای مصـرفی روزمره ماننـد برنج و روغن و غیر آنها، آنچه اضافه بیاید و تا سـر سال خمسـی باقی بماند، خمس دارد. س

۹۱۳: شخصی خانه ملکی برای سکونت ندارد، لذا زمینی خریده تا در آن خانه‌ای برای خودش بسازد، ولی چون پول کافی برای ساخت نداشته، سال بر آن گذشته و آن را به فروش هم نرسانده است، آیا خمس آن واجب است؟ بر فرض وجوب، آیا خمس پول خرید را باید بپردازد یا قیمت فعلی زمین را؟ ج: اگر زمین را از منفعت کسب سال، برای ساخت مسکن مورد نیاز، خریده باشد، خمس ندارد. س ۹۱۴: در سؤال قبلی، اگر آن شخص شروع به ساختن خانه کند، ولی قبل از اتمام آن، سال خمسی برسد، آیا خمس آنچه در مصالح ساختمان مصرف کرده، واجب است؟ ج: در فرض سؤال، خمس ندارد. س ۹۱۵: اگر شخصی برای آینده فرزندانش، با اینکه خودش در طبقه اول زندگی می‌کند، اقدام به ساختن طبقه دوم کند، آیا با وجود عدم نیاز به آن تا چند سال دیگر پرداخت خمس آنچه در آن خرج کرده، واجب است؟ ج: اگر ساختن طبقه دوم برای آینده فرزندانش در حال حاضر از مخارج مناسب با شأن عرفی وی محسوب شود، آنچه به مصرف رسانده است، خمس ندارد و در صورتی که این چنین نباشد و در حال حاضر هم، نه خودش و نه فرزندانش به آن نیاز ندارند، پرداخت خمس آن واجب است. س ۹۱۶: شما می‌فرمایید آنچه از مخارج سال محسوب می‌شود، خمس ندارد، پس شخصی که خانه‌ای برای سکونت ندارد، ولی مالکِ قطعه زمینی است که یک سال یا بیشتر بر آن گذشته و او نمی‌تواند آن را بسازد، پس چرا این از مخارج او محسوب نمی‌شود؟ امیدواریم توضیح بفرمایید. ج: اگر زمین را برای ساخت مسکن مورد نیاز، در آن، از درآمد بین سال خریده باشد، جزء مخارج کنونی وی محسوب می‌شود و خمس آن واجب نیست. س ۹۱۷: سر سال خمسی من اول شهریور است، معمولاً امتحانات دانشگاهها و مدارس در اردیبهشت و خرداد برگزار می‌شود و بعد از شش ماه، اجرت اضافه‌کاری ما در ایام امتحانات پرداخت می‌شود، خواهشمندم توضیح فرمایید که اگر اجرت کاری را که قبل از پایان سال خمسی انجام داده‌ام، بعد از پایان سال دریافت کنم، آیا خمس به آن تعلّق می‌گیرد؟ ج: حقوق معوّقه، جزئی از درآمدهای سال دریافت آن محسوب می‌شود نه سال اضافه‌کاری، و اگر در هزینه‌های سالِ دریافت مصرف شود، خمس ندارد. س ۹۱۸: گاهی لوازم منزل مثل یخچال به قیمتی کمتر از قیمت بازار به ما فروخته می‌شود، این لوازم در آینده یعنی پس از ازدواج مورد نیاز ماست، با توجه به اینکه بعد از ازدواج باید آنها را به چند برابر قیمت فعلی تهیه کنیم، آیا به آنها که در حال حاضر بدون استفاده در خانه مانده است، خمس تعلّق می‌گیرد؟ ج: اگر آنها را با منفعت کسب سال برای استفاده در آینده خریده‌اید و در سال خرید مورد نیاز شما نبوده، باید خمس قیمت عادلانه آن را در سر سال خمسی بپردازید، مگر آنکه به علت عدم توانایی از تهیه یک باره آن هنگام نیاز، ناگزیر از تهیه تدریجی و نگهداری آن برای زمان احتیاج باشید، و مقدار آن هم به اندازه شأن عرفی شما باشد، که در این صورت جزء مؤونه محسوب می‌شود و خمس ندارد. س ۹۱۹: مبالغی را که انسان برای امور خیریه مانند کمک به مدارس، آسیب‌دیدگان از سیل و ملت فلسطین و بوسنی، انفاق می‌کند، آیا از مؤونه سال محسوب می‌شود و خمس ندارد؟ ج: این چنین انفاقها از مخارج سال انفاق محسوب می‌شود و خمس ندارد. س ۹۲۰: مبلغی را در سال گذشته برای خرید فرش پس‌انداز کردیم و در اواخر آن سال به چند فرش فروشی برای خرید آن مراجعه نمودیم تا اینکه قرار شد یکی از آنان فرش مناسب با ذوق و سلیقه ما را فراهم کند، این کار تا ماه دوم سال جدید طول کشید، با توجه به اینکه سر سال خمسی من ابتدای سال هجری شمسی است، آیا به آن مبلغ خمس تعلّق می‌گیرد؟ ج: مبلغ مذکور و فرش تهیه شده در فرض سؤال خمس ندارد. س ۹۲۱: تعدادی از اشخاص اقدام به تأسیس مدرسه خصوصی (غیرانتفاعی) کرده‌اند و بعد از استفاده از سرمایه کمی که اعضا داشتند، هیأت مؤسّس تصمیم گرفت برای تأمین مخارج آن از بانک وام بگیرد و همچنین مقرر نمود که برای تکمیل سرمایه و پرداخت اقساط بانک، هریک از اعضا مبلغی را به‌طور ماهیانه بپردازد. این مؤسسه هنوز به مرحله سوددهی نرسیده است، آیا به مبلغی که اعضا ماهیانه می‌پردازند، خمس تعلّق می‌گیرد؟ آیا مجموع سرمایه که همان قیمت مؤسسه است، خمس دارد؟ ج: بر هر یک از اعضا واجب است خمس سهم ماهانه خود را که به عنوان سرمایه شرکت می‌پردازند، و همچنین خمس آنچه را که در ابتدا به عنوان سهم مشارکت در تأسیس مدرسه داده‌اند، پرداخت نمایند، و پس از آنکه هر یک از اعضا خمس سهم خود از سرمایه شرکت را

پرداخت نمود، دیگر مجموع سرمایه دوباره خمس ندارد. س ۹۲۲: جایی که در آن کار می‌کنم، چند سال است مبلغی به من بدهکار است که تاکنون آن را نپرداخته است، آیا به این مبلغ به مجرّد دریافت آن خمس تعلّق می‌گیرد یا اینکه باید یک سال بر آن بگذرد؟ ج: مبالغی که طلب دارید اگر بابت اجرت کار باشد و سر سال خمسی قابل دریافت نباشد، جزء درآمد سالِ دریافت آن محسوب می‌شود، که اگر در همان سالِ دریافت در مؤونه مصرف شود، خمس ندارد. س ۹۲۳: آیا ملاک عدم وجوب خمس در مؤونه استفاده از آن در طول سال است یا اینکه نیاز به آن در طی سال کافی است، هرچند موردی برای استفاده از آن پیش نیاید؟ ج: ملاک در امثال لباس و فرش و مانند آن از چیزهایی که هنگام استفاده، عین آنها باقی می‌ماند، نیاز به آنها است. ولی معیار در احتیاجات مصرفی روزانه زندگی مانند برنج و روغن و غیره، مصرف است که هر چه از مصرف سالانه آنها زیاد بیاید، خمس دارد. س ۹۲۴: شخصی برای آسایش و رفع نیازهای خانواده‌اش اقدام به خرید ماشینی با مال غیر مخمّس و سودی که در وسط سال به دست آمده، نموده است. آیا پرداخت خمس آن بر او واجب است؟ در صورتی که ماشین را برای انجام امور مربوط به کارش و یا به هر دو منظور خریده باشد، چه حکمی دارد؟ ج: ماشین اگر برای انجام امور مربوط به کار و کسب او باشد، حکم ابزار کار را در وجوب خمس دارد، ولی اگر برای رفع نیازهای زندگی و جزء احتیاجات مناسب با شأن عرفی او باشد، خمس ندارد. البته اگر به پول خرید آن خمس تعلّق گرفته باید پرداخت شود، و در صورتی که برای هر دو منظور خریده باشد، به نسبت محاسبه شود.

دست گردان، مصالحه و مخلوط شدن خمس با غیر آن

س ۹۲۵: افرادی هستند که خمس بر آنها واجب است، ولی تاکنون آن را نپرداخته‌اند و در حال حاضر هم توانایی پرداخت آن را ندارند و یا بر آنها بسیار دشوار است، حکم آنان در این‌باره چیست؟ ج: مجرد عدم توانایی یا دشواری پرداخت خمس موجب برائت ذمّه و سقوط تکلیف نیست، بلکه ادای آن تا حد امکان واجب است، چنین افرادی می‌توانند با دست گردانِ مبالغ بدهی خود با ولیّ امر خمس یا وکیل او، آن را به تدریج برحسب استطاعت خودشان از جهت مقدار و زمان بپردازند. س ۹۲۶: خانه‌ای دارم که دارای وام قسط بندی شده است و مالک محلی تجاری هستم که در آن کاسبی می‌کنم و برای عمل به وظیفه شرعی‌ام، سال خمسی برای خود تعیین کرده‌ام، امیدوارم لطف فرموده و مرا از پرداخت خمس آن خانه معاف کنید. ولی توان پرداخت خمس محل تجاری را به‌صورت قسطی دارم؟ ج: خانه مسکونی شما در فرض سؤال که نسیه خریداری شده خمس ندارد، ولی پرداخت خمس محل تجاری‌تان واجب است، مگر اینکه با پرداخت خمس کسب با بقیه وافی به هزینه زندگی شما نباشد و یا اینکه کسب با بقیه، کسبِ مناسب با شأن عرفی شما نباشد. س ۹۲۷: شخصی در خارج به سر می‌برد که خمس اموالش را نمی‌پرداخته است و خانه‌ای با مال غیر مخمّس خریده که در حال حاضر مال کافی برای ادای خمس آن ندارد، ولی هرسال مقداری بیشتر از خمس به جای خمسی که بدهکار است می‌پردازد، آیا این کار او صحیح است یا خیر؟ ج: در فرض سؤال باید خمسی را که برعهده دارد، دست گردان کند تا بعداً آن را به تدریج بپردازد، و در مورد آنچه تا به حال پرداخته، به یکی از وکلای ما مراجعه نماید. س ۹۲۸: شخصی چندین سال است که خمس درآمد سالانه خود را نمی‌پرداخته، و فعلاً نمی‌داند چه مقدار بدهی از این بابت دارد، او در حال حاضر چگونه می‌تواند خود را از خمس بری‌الذمّه نماید؟ ج: واجب است تمام اموالی را که خمس به آنها تعلّق گرفته، حساب کند و خمس آنها را بپردازد، و در موارد مشکوک باید با ولیّ امر خمس یا وکیل او مصالحه نماید. س ۹۲۹: من جوانی هستم که با خانواده‌ام زندگی می‌کنم، پدرم خمس و زکاتش را نمی‌پردازد، حتی خانه‌ای را با مال ربوی ساخته است و حرام بودن غذایی که در خانه می‌خورم، آشکار است. با توجه به اینکه نمی‌توانم از خانواده‌ام جدا شوم، امیدوارم تکلیف مرا در این‌باره بیان فرمایید. ج:

بر فرض که یقین داشته باشید که اموال پدرتان مخلوط با رباست و یا او خمس و زکات خود را نمی‌پردازد، لازمه‌اش یقین به حرمت چیزی که او مصرف می‌کند و یا اموال وی که شما در آن تصرّف می‌کنید، نیست، و تا یقین به حرمت این اموال پیدا نکرده‌اید، استفاده از آن برای شما اشکال ندارد. البته، اگر یقین به حرام بودن آنچه از اموال او مصرف می‌کنید، داشته باشید، استفاده از آن برای شما جایز نیست مگر آنکه جدایی از خانواده و قطع رابطه با آنان برای شما، حرجی باشد که در این صورت استفاده از اموال مخلوط به حرام آنان اشکال ندارد، ولی ضامن خمس، زکات و مال دیگران که در اموال مورد مصرف شما وجود دارد، هستید. س ۹۳۰: من اطمینان دارم که پدرم خمس و زکاتش را نمی‌پردازد، و وقتی به او تذکر می‌دهم، در پاسخ می‌گوید که ما مستحق هستیم و خمس و زکاتی بر ما واجب نیست، حکم این مسأله چیست؟ ج: اگر پدرتان مالی که خمس و زکات به آن تعلّق بگیرد، نداشته باشد، خمس و زکات بر او واجب نیست و تحقیق در این زمینه بر شما لازم نیست. س ۹۳۱: ما با اشخاصی معامله می‌کنیم که خمس نمی‌دهند و حساب سال هم ندارند، با آنان خرید و فروش داریم و به دیدن آنان رفته و با آنان غذا می‌خوریم، این مسأله چه حکمی دارد؟ ج: اگر یقین به وجود خمس در اموالی دارید که از طریق خرید و فروش از آنان گرفته‌اید و یا هنگام رفتن نزد آنان، مصرف می‌کنید، معامله در مقدار خمس موجود در اموالی که از طریق خرید و فروش از آنان می‌گیرید، فضولی است و احتیاج به اجازه ولیّ امر خمس یا وکیل او دارد، و تصرّف در اموال ایشان برای شما جایز نیست مگر اینکه ترک معاشرت و خودداری از خوردن غذای آنان و تصرّف در اموالشان برای شما حرجی باشد که در این صورت تصرّف جایز است، ولی ضامن خمس اموالی که در آنها تصرّف می‌کنید، هستید. س ۹۳۲: اگر شخصی مالی را که خمس آن داده نشده، به مسجد ببخشد، آیا گرفتن آن مال از او جایز است؟ ج: اگر یقین به وجود خمس در آن مال دارند، گرفتن آن جایز نیست و در صورت دریافت آن، باید نسبت به خمس آن، به ولی امر خمس یا وکیل او مراجعه نمایند. س ۹۳۳: معاشرت با مسلمانانی که به امور دینی به‌خصوص نماز و خمس پایبند نیستند، چه حکمی دارد؟ آیا غذا خوردن در خانه‌های آنان اشکال دارد؟ در صورت اشکال داشتن، کسی که چندین بار این کار را انجام داده، چه حکمی دارد؟ ج: اگر معاشرت با آنان مستلزم تأیید ایشان در عدم التزام به امور دینی نباشد، اشکال ندارد، مگر آنکه ترک معاشرت با آنان مؤثر در اهتمام ایشان به امور دینی باشد که در این صورت واجب است که معاشرت به‌طور موقت از باب نهی از منکر ترک شود، ولی استفاده از اموال آنان از قبیل غذا و مانند آن، تا یقین به تعلّق خمس به آن نداشته باشید، اشکال ندارد. س ۹۳۴: یکی از دوستانم مرا زیاد به صرف غذا دعوت می‌کند، به تازگی متوجه شده‌ام که شوهر او خمس نمی‌دهد، آیا خوردن غذای کسی که خمس نمی‌دهد، برای من جایز است؟ ج: تا علم به تعلّق خمس به غذایی که در اختیار شما قرار داده می‌شود، ندارید، خوردن آن اشکال ندارد. س ۹۳۵: فردی برای اولین بار می‌خواهد خمس اموالش را حساب کند، خانه مسکونی که نمی‌داند با چه مالی آن را خریده، چه حکمی دارد؟ در صورتی که بداند آن را با مالی که چند سال پس‌انداز شده، خریده است، حکم آن چیست؟ ج: خانه مسکونی یا سایر لوازم زندگی را اگر احتمال می‌دهد که با مالی که شرعاً متعلّق خمس نبوده (مانند ارث یا هبه) خریده باشد چیزی از بابت خمس آن بر او نیست، ولی اگر یقین دارد که آن را با درآمد کسب خود خریده است، لیکن نمی‌داند که آیا درآمد کسب را در بین سال صرف خرید آن کرده است یا پس از پایان سال و پیش از پرداخت خمس درآمد، باید با یکی از وکلای ما مصالحه نماید و اگر یقین دارد خانه را از درآمد کسبی که چند سال پس‌انداز کرده است پیش از پرداخت خمس آن خریده است، باید خمس آن درآمد پس‌انداز شده را بپردازد. و در مورد تنزّل ارزش پول احوط مصالحه با حاکم شرع است. س ۹۳۶: عالمی در یکی از شهرها مبلغی را به عنوان خمس دریافت کرده، ولی برای او انتقال عین آن مال به شما یا دفترتان مشکل است، آیا می‌تواند آن را از طریق بانک حواله کند؟ با توجه به اینکه مالی که از بانک گرفته می‌شود عین مالی که در آن شهر به بانک پرداخت شده، نیست؟ ج: تحویل خمس و سایر حقوق شرعی از طریق بانک اشکال ندارد. س ۹۳۷: اگر زمینی را با مال غیر مخمّس بخرم، آیا نماز خواندن در آن زمین جایز است یا خیر؟ ج: اگر زمین با عین مال غیر

مخمّس خریده شده باشد، معامله به مقدار خمس، فضولی است و متوقف بر اجازه ولیّ امر خمس است و تا آن را اجازه و تنفیذ نکند، نماز خواندن در آن جایز نیست. س ۹۳۸: اگر مشتری بداند که به عین مالی که خریده، خمس تعلّق گرفته و فروشنده آن را نپرداخته است، آیا تصرّف در آن کالا ـ برای او جایز است؟ ج: با فرض وجود خمس در کالا ـ معامله به مقدار خمس فضولی و متوقف بر اجازه ولیّ امر خمس است. س ۹۳۹: اگر صاحب مغازه‌ای نداند که مشتری که با او معامله می‌کند، خمس مالش را پرداخته است یا خیر، آیا دادن خمس آن اموال بر او واجب است؟ ج: تا زمانی که علم به وجود خمس در پولی که مشتری به او می‌پردازد، نداشته باشد، چیزی برعهده او نیست و وظیفه‌ای هم نسبت به فحص ندارد. س ۹۴۰: اگر مثلاً چهار نفر با هم صد هزار تومان به عنوان شراکت برای به کارگیری در یک کار تولیدی سرمایه‌گذاری کنند و یکی از آنها خمس ندهد، آیا شراکت با او صحیح است یا خیر؟ و آیا دیگر شریکان می‌توانند مال فردی را که خمس نمی‌دهد به عنوان قرض‌الحسنه گرفته و به کار بیاندازند؟ و به‌طور کلی اگر چند نفر با هم شریک باشند، آیا بر هر کدام از آنها واجب است خمس درآمد خود را به‌طور مستقل بپردازد یا اینکه خمس باید از صندوق مشترک پرداخت شود؟ ج: شراکت با شخصی که به سرمایه‌اش خمس تعلّق گرفته ولی آن را نپرداخته است، به مقدار خمس مال او فضولی است که باید نسبت به آن به ولیّ امر مراجعه شود، و اگر بعضی از شرکاء خمس سهم خود در سرمایه را نداده باشند، تصرّف در سرمایه مشترک جایز نیست، و هنگامی که شرکاء سود حاصل از سرمایه مشترک را دریافت می‌کنند، هرکدام از آنان مکلّف هستند خمس مازاد بر مؤونه از سهم خود را سر سال خمسی بپردازند. س ۹۴۱: اگر شرکای من حساب سال خمسی نداشته باشند، تکلیف من چیست؟ ج: بر هر یک از شرکاء واجب است که حقوق شرعی سهام خود را بپردازند تا تصرّفات آنان در مال مشترک حلال باشد، و اگر بقیه شریکها آن را پرداخت نمی‌کنند و انحلال شرکت و جداشدن از آنان برای شما ضرری یا حرجی باشد، مجاز هستید به شراکت خود با آنان ادامه دهید.

سرمایه

قسمت اول

س ۹۴۲: شرکتی از برادران فرهنگی به نام شرکت تعاونی فرهنگیان چندین سال است که تأسیس گردیده و سرمایه آن از همان ابتدا از سهم تعدادی از فرهنگیان تشکیل شده بود که هریک صد تومان پرداختند، در ابتدا سرمایه شرکت کم بود، ولی در حال حاضر با افزایش تعداد اعضا، سرمایه آن بالغ بر هجده میلیون تومان به اضافه ماشینهای شرکت است. سود آن بین سهامداران به نسبت سهمشان تقسیم می‌شود، و هریک از آنان براحتی می‌تواند سهم خود را دریافت نموده و با شرکت تسویه حساب نماید. تاکنون خمس سرمایه و سود آن پرداخت نشده است، آیا با توجه به موقعیت من به عنوان رئیس هیأت اداری شرکت، جایز است که اگر خمسی به حساب شرکت تعلّق بگیرد، اقدام به پرداخت آن کنم؟ آیا رضایت سهامداران در این‌باره شرط است؟ ج: پرداخت خمس سرمایه شرکت و سود حاصل از آن، تکلیف هریک از اعضا نسبت به سهم خود از مجموع دارایی شرکت است، و انجام این کار توسط مسئول هیأت اداری آن، متوقف بر کسب اجازه و وکالت از سهامداران شرکت است. س ۹۴۳: تعدادی از افراد تصمیم به ایجاد صندوق قرض‌الحسنه بین خود گرفته‌اند تا هنگام نیاز به یکدیگر قرض‌الحسنه بدهند. هر عضو علاوه بر مبلغی که در ابتدای تشکیل پرداخته، بایستی هر ماه برای افزایش موجودی صندوق مبلغی را بپردازد، امیدواریم لطف فرموده چگونگی پرداخت خمس هر عضو را بیان فرمایید و در صورتی که سرمایه صندوق به‌طور دائمی به عنوان قرض در دست اعضا باشد، ادای خمس آن چگونه خواهد بود؟ ج: اگر هر یک از افراد سهامدار سهم شراکت خود را از منفعت کسب یا از حقوق خود بعد از پایان سال خمسی پرداخته باشد، واجب است خمس آن را بپردازد. ولی اگر آن را در بین سال داده است، در صورتی که دریافت آن برای او در پایان

سال خمسی وی ممکن باشد، باید خمس آن را در پایان سال بدهد، و در غیر این صورت تا آن را از صندوق دریافت نکرده، پرداخت خمس آن بر او واجب نیست. س ۹۴۴: آیا صندوق قرض‌الحسنه شخصیت حقوقی مستقلی دارد؟ اگر داشته باشد، آیا به سود حاصل، خمس تعلّق می گیرد؟ اگر شخصیت حقوقی مستقلی نداشته باشد، کیفیت پرداخت خمس آن چگونه است؟ ج: اگر سرمایه صندوق ملک شخصی اشخاص به نحو اشتراک باشد، سود حاصل از آن، نسبت به سهم هریک از اعضا ملک شخصی او خواهد بود و باید خمس آن را در زائد برمؤونه سالش بپردازد. ولی اگر سرمایه صندوق ملک شخص یا اشخاص نباشد مثل اینکه از مال وقف عام و مانند آن باشد، سود حاصل از آن، خمس ندارد. س ۹۴۵: تعداد دوازده نفر از مؤمنین توافق کرده‌اند که هریک از آنان هرماه مثلاً بیست دینار در صندوقی بریزند، و در هر ماه یک نفر آن مبلغ را برداشته و به مصرف هزینه‌های شخصی خود برساند، که بعد از دوازده ماه نوبت به آخرین نفر خواهد رسید، بدین معنی که او آنچه را در این مدت پرداخته که مقدار آن دویست و چهل دینار می‌شود، برمی‌دارد، آیا خمس بر او واجب است یا اینکه جزء مؤونه وی محسوب می‌شود؟ اگر این فرد سال خمسی معیّنی داشته باشد و مقداری از پولی که دریافت شده، پس از پایان سال نزد او بماند، آیا جایز است برای این قسمت از آن مبلغ، سال خمسی معیّنی قرار دهد تا از لزوم پرداخت خمس آن رهایی یابد؟ ج: آنچه را که افراد به صندوق می‌پردازند، اگر از درآمد سالانه شان در بین سال باشد، هر آنچه را که هر یک از افراد در نوبت خود از صندوق دریافت می‌نماید تا در مخارج سال صرف کند اگر مقداری از آن قرض از صندوق و مقداری معادل مبالغی باشد که از منافع همان سال به صندوق پرداخته است، خمس ندارد، ولی اگر از منافع سال قبل باشد، باید خمس آنچه را که از منافع سال قبل است، بپردازد، و اگر از منافع هر دو سال باشد، منفعت هرسالی حکم خاص خود را دارد، و چنانچه مبلغ دریافتی او از سهم خود که از منافع سال به صندوق واریز نموده، زائد بر مخارج آن سال باشد، نمی‌تواند برای رهایی از خمس مقدار زائد، سال خمسی مستقلی برای آن قرار دهد، بلکه واجب است که برای همه منافع سالانه خود یک سال خمسی قرار دهد و خمس مازاد بر مؤونه آن سال را بپردازد. س ۹۴۶: خانه‌ای را با پرداخت مبلغی به عنوان رهن اجاره کرده‌ام، آیا پس از گذشت یک سال به آن مبلغ خمس تعلّق می گیرد؟ ج: مبلغی را که به موجر قرض داده‌اید، اگر از منفعت کسب باشد، خمس دارد. س ۹۴۷: ما برای انجام کارهای عمرانی احتیاج به هزینه زیادی داریم که پرداخت یکباره آن برای ما مشکل است، لذا اقدام به تأسیس صندوقی برای عمران کرده‌ایم، و هر ماه مبلغی را در آن به ودیعه می گذاریم و بعد از آنکه مقداری جمع شد، آن را صرف کارهای عمرانی می کنیم، آیا به این مال پس‌انداز شده خمس تعلّق می گیرد؟ ج: اگر مبالغ پرداخت شده از طرف هر شخص از درآمد سال او باشد و تا زمان مصرف آن در کارهای عمرانی تحت مالکیت او باقی بماند و آن شخص بتواند در پایان سال خمسی آن را از صندوق پس بگیرد، واجب است که خمس آن را بپردازد. س ۹۴۸: چند سال قبل اقدام به محاسبه اموالم و تعیین سال خمسی برای خودم نمودم، در آن زمان نود و هشت رأس گوسفند که خمس آنها داده شده بود و همچنین مقداری پول نقد و یک موتورسیکلت داشتم. چند سال است که گوسفندان من براثر فروش تدریجی آنها کم شده، ولی پول نقدم زیاد شده است. در حال حاضر شصت رأس گوسفند و مقداری پول نقد دارم، آیا پرداخت خمس این پول بر من واجب است یا اینکه فقط باید خمس مقدار زیادی آن را بدهم؟ ج: اگر مجموع قیمت گوسفندهای موجود با اموال نقدی که دارید، بیشتر از مجموع قیمت نود و هشت رأس گوسفند با پول نقدی باشد که قبلاً خمس آن را پرداخت کرده‌اید، مقدار زائد خمس دارد. س ۹۴۹: فردی ملکی (خانه یا زمین) دارد که خمس به آن تعلّق گرفته است، آیا می‌تواند خمس آن را از درآمد سال بپردازد؟ یا اینکه واجب است اول خمس سود را بدهد و سپس خمس ملک را از سود مخمّس پرداخت کند؟ ج: اگر بخواهد خمس آن را از درآمد سال بپردازد، واجب است که خمس آن را هم بپردازد. س ۹۵۰: اموالی را از محل پولی که بنیاد شهید ماهیانه به فرزندان صغیر شهدای عزیز می‌پردازد یا از محل سود کارخانه یا زمین زراعی که ملک بعضی از شهدای عزیز جهت امرار معاش شان بوده، برای فرزندان شهدا پس‌انداز کرده‌ایم و گاهی مقداری از این اموال پس‌انداز شده برای تأمین نیازهای

ضروری آنان مصرف می‌شود. خواهشمندیم بیان فرمایید که آیا این سودها و حقوق پس‌انداز شده خمس دارد یا اینکه تا زمانی که بزرگ نشده‌اند، خمس ندارد؟ ج: آنچه به فرزندان عزیز شهدا از پدران آنان به ارث می‌رسد و یا توسط بنیاد شهید به آنان پرداخت می‌شود، خمس ندارد، ولی از سود حاصل از ارث یا هدیه‌ای که بنیاد شهید به آنان می‌دهد، آن مقداری که تا زمان رسیدن به بلوغ شرعی در ملك آنان باقی می‌ماند، بنا بر احتیاط بر هریك از آنان واجب است که بعد از رسیدن به سن تکلیف، خمس سود آن را بپردازد. س ۹۵۱: آیا به مالی که انسان برای تحصیل درآمد و انجام معاملات تجاری مصرف می‌کند، خمس تعلّق می‌گیرد یا خیر؟ ج: آنچه را که از درآمد سال برای به دست آوردن درآمد از کارهای تجاری و غیر آن مصرف می‌کند از قبیل هزینه‌های انبارداری، حمل و نقل، وزن کردن، واسطه معامله و مانند آن، از درآمد همان سال استثنا می‌شود و خمس ندارد. س ۹۵۲: آیا اصل سرمایه و سود آن خمس دارد؟ ج: اگر به مقداری باشد که با پرداخت خمس آن، درآمد کسب با بقیه وافی به هزینه ی زندگی او نیست و یا اینکه کسب با بقیه، مناسب با شأن عرفی او نباشد خمس ندارد. س ۹۵۳: اگر کسی طلای مسکوك داشته باشد و به حد نصاب هم برسد، آیا علاوه بر زکات، پرداخت خمس آن هم واجب است؟ ج: اگر جزء منفعت کسب محسوب شود، حکم سایر درآمدهای کسب را در وجوب خمس دارد. س ۹۵۴: من و همسرم از کارمندان وزارت آموزش و پرورش هستیم، همسرم همیشه حقوق خود را به من هدیه می‌کند، و با مقداری پول در شرکت کشاورزی کارمندان آموزش و پرورش که عضو آن هستم، سهیم شده‌ام، ولی نمی‌دانم که آن مبلغ از حقوق خودم بوده یا همسرم، با توجه به اینکه پولی که از حقوق ماهیانه همسرم تا پایان سال خمسی‌ام پس‌انداز شده کمتر از پولی است که او در طول سال می‌گیرد، آیا به مبلغ مذکور خمس تعلّق می‌گیرد؟ ج: آنچه از اموال پس‌انداز شده و از پولی که بابت خرید سهم الشرکه پرداخته‌اید که مربوط به حقوق خودتان است، خمس دارد، و آن قسمت که توسط همسرتان هدیه شده، خمس ندارد، و آنچه را هم که شك دارید از حقوق خودتان است یا همسرتان، پرداخت خمس آن واجب نیست، اگر چه احوط پرداخت خمس و یا مصالحه آن است. س ۹۵۵: آیا به پولی که به مدت دو سال به‌صورت قرض‌الحسنه در بانك بوده، خمس تعلّق می‌گیرد؟ ج: هر مقداری که از منفعت کسب پس‌انداز می‌شود، یك‌بار به آن خمس تعلّق می‌گیرد و پس‌انداز آن در بانك به‌صورت قرض‌الحسنه موجب سقوط خمس آن نمی‌شود. بله، قرضی که نمی‌تواند آن را تا سر سال خمسی از قرض گیرنده پس بگیرد، تا آن را پس نگرفته، پرداخت خمس آن واجب نیست. س ۹۵۶: شخصی که برخود یا خانواده تحت تکفّل خود سخت می‌گیرد تا بتواند مقداری پس‌انداز نماید و یا مقداری قرض می‌کند تا بتواند مشکلات زندگی‌اش را حلّ کند، اگر مال پس‌انداز شده و یا مالی که قرض گرفته، تا سر سال باقی بماند، آیا خمس به آن تعلّق می‌گیرد؟ ج: پس‌انداز درآمدِ سال برای صَرف در مؤونه در سال بعد، اگر در آستانه صرف در مؤونه تا چند روز آینده باشد، پرداخت خمس آن واجب نیست و خمس پولی که قرض کرده است، برعهده قرض‌گیرنده نیست، ولی اگر از درآمد سال خود قسط‌های آن را بپردازد و عین مالی که قرض گرفته هنگام رسیدن سال خمسی نزد او باقی باشد، واجب است که خمس آن را به میزان اقساطی که پرداخت نموده، بپردازد. س ۹۵۷: دو سال است قطعه زمینی را برای ساخت خانه خریده‌ام، اگر از مخارج روزمرّه پولی را برای ساختن خانه در آن پس‌انداز کنم، زیرا در حال حاضر مستأجر هستم، آیا در پایان سال به آن خمس تعلّق می‌گیرد؟ ج: اگر عین مال از درآمد سال را قبل از رسیدن سال خمسی به مصالح ساختمانی مورد نیاز تبدیل کنید، و یا آنکه پول پس‌انداز شده از درآمد سال را می‌خواهید در آینده نزدیك پس از پایان سال خمسی صرف ساختمان مسکن خود نمایید، خمس ندارد. س ۹۵۸: من تصمیم به ازدواج گرفته‌ام، و برای کسب درآمد، قسمتی از سرمایه خود را به دانشگاه سپرده‌ام، آیا مصالحه در رابطه با خمس آن امکان دارد؟ ج: اگر مال مذکور از منفعت کسب شما باشد، با گذشت سال خمسی، پرداخت خمس آن واجب است و خمسِ قطعی قابل مصالحه نیست. س ۹۵۹: سازمان حج در سال گذشته اقدام به خرید همه اثاثیه و لوازم مورد نیاز کاروان حج که ملك اینجانب بود، کرد، من پول لوازم فروخته شده‌ام را که دویست و چهارده هزار تومان بود، در تابستان امسال دریافت کردم، علاوه بر آن، مبلغ

هشتاد هزار تومان در سال گذشته گرفته‌ام، با توجه به اینکه سال خمسی برای خود تعیین کرده‌ام و هر سال خمس زائد بر مؤونه را می‌پردازم، و با توجه به اینکه اثاثیه و لوازم مذکور مورد نیاز من در ایام عهده داری مدیریت کاروان حج جهت اداره حجّاج بوده است، و در وقت فروش آن ترقی قیمت نسبت به قیمت خرید آن داشته است، آیا پرداخت خمس پول فروش آن یا خمس تفاوت قیمت آن در حال حاضر واجب است؟ ج: اگر لوازم را با مال مخمّس خریده باشید، پول فروش آن خمس ندارد، در غیر این صورت، پرداخت خمس آن واجب است. س ۹۶۰: من صاحب مغازه‌ای هستم که هر سال پول نقد و جنس‌های خود را محاسبه می‌کنم و چون بعضی از کالاها تا آخر سال خمسی فروخته نمی‌شود، آیا پرداخت خمس آن در آخر سال و قبل از فروش واجب است یا اینکه باید بعد از فروش، خمس آنها پرداخت شود؟ اگر خمس کالا را بدهم و سپس آن را بفروشم، چگونه باید در سال آینده محاسبه کنم؟ و اگر آن را به فروش نرسانم و قیمت آن تغییر کند، چه حکمی دارد؟ ج: کالایی که تا سر سال فروخته نشده و مشتری برای خرید آن پیدا نشده است، در حال حاضر پرداخت خمس افزایش قیمت آن واجب نیست بلکه سود حاصل از فروش آن در آینده از سود سال فروش محسوب می‌شود، ولی کالایی که افزایش قیمت پیدا کرده و کسی هست که در طول سال آن را بخرد، ولی شما برای اینکه سود بیشتری ببرید، آن را تا پایان سال نفروخته‌اید، باید با رسیدن سال خمسی، خمس افزایش قیمت آن را بپردازید، و در این صورت آن کالا به قیمتی که در سر سال خمسی ارزیابی شده و خمس افزایش قیمت آن پرداخت شده، در سال آینده استثناء می‌شود.

قسمت دوم

س ۹۶۱: سه برادر، خانه سه طبقه‌ای خریداری نموده و در یک طبقه ساکن شده و دو طبقه دیگر را اجاره، داده‌اند. آیا به دو طبقه مورد اجاره خمس تعلّق می‌گیرد یا خیر؟ و آیا جزء مؤونه آنها محسوب می‌شود؟ ج: اگر خانه را از محل درآمد سالانه شان برای سکونت تهیه نموده‌اند و فعلاً به خاطر نیاز به مخارج زندگی اجاره داده‌اند، به آن خمس تعلّق نمی‌گیرد، ولی اگر بعضی طبقات آن را به قصد اجاره دادن ساخته یا تهیه کرده‌اند تا اجاره آن را صرف هزینه‌های زندگی کنند، آن مقدار از خانه حکم سرمایه را دارد، که خمس دارد. س ۹۶۲: شخصی مالک مقداری گندم بوده که خمس آن را پرداخت نموده و هنگام برداشت محصول جدید، همان گندم مخمّس را مصرف می‌کرده و به جای آن گندم جدید می‌گذاشته و چندین سال به همین ترتیب عمل نموده است، آیا به گندمی که به جای گندم مصرف شده می‌گذاشته، خمس تعلّق می‌گیرد؟ و در صورت تعلّق خمس، آیا همه آن خمس دارد؟ ج: گندمی را که خمس آن را پرداخته، اگر مصرف کند، نمی‌تواند معادل آن از گندم جدید را از خمس استثنا کند. بنا بر این آنچه را که از گندم جدید مصرف مؤونه سال خود کرده، خمس ندارد، و آنچه که از آن تا سر سال خمسی باقی مانده، خمس دارد. س ۹۶۳: من به توفیق خداوند هر سال خمس اموالم را می‌پردازم، ولی در طی سالهایی که اقدام به محاسبه خمس اموالم کرده‌ام، همیشه در حساب آنها شک داشته‌ام، این شک چه حکمی دارد؟ آیا واجب است امسال همه اموال نقد خود را حساب کنم یا اینکه به شک در این مسأله اعتنا نمی‌شود؟ ج: اگر در صحّت حساب خمس منفعت کسب سالهای گذشته شک داشته باشید، به آن اعتنا نمی‌شود و پرداخت مجدد خمس بر شما واجب نیست. ولی اگر در منفعت کسب شک داشته باشید که آیا جزء منفعت کسب سالهای قبل است که خمس آن پرداخت شده، یا جزء منفعت کسب امسال است که خمس آن داده نشده، بر شما واجب است که احتیاطاً خمس آن را بپردازید، مگر اینکه احراز کنید که خمس آن را قبلاً پرداخته‌اید. س ۹۶۴: اگر مثلاً فرشی را با مال مخمّس به قیمت ده هزار تومان بخرم و بعد از مدتی آن را به پانزده هزار تومان بفروشم، آیا پنج هزار تومان اضافه بر مال مخمّس، جزء منفعت کسب محسوب می‌شود و خمس به آن تعلّق می‌گیرد؟ ج: اگر آن را به قصد فروش خریده‌اید، آن مقداری که بیشتر از قیمت خرید است، جزء منفعت کسب محسوب می‌شود و در زائد بر مؤونه سال، خمس واجب است. س ۹۶۵: آیا کسی که برای هر یک از

درآمدهای خود سال خمس جداگانه‌ای قرارداده، جایز است خمس سودی را که سر سال خمسی آن رسیده، از سودهای دیگری که سال بر آنها نگذشته است، بپردازد؟ در صورتی که بداند این درآمدها به‌طور کامل تا پایان سال باقی می‌مانند و چیزی از آنها صرف مؤونه نمی‌شود، چه حکمی دارد؟ ج: هرگاه بخواهد خمس منفعت یک کسب را از درآمد کسب دیگر بپردازد، باید خمس مبلغ پرداختی را نیز بپردازد و درآمدهایی که چیزی از آن به مصرف هزینه‌های زندگی نمی‌رسد، مخیر است بین اینکه خمس آن را هنگام حصول آن بپردازد یا تا رسیدن سال خمسی، صبر کند. س ۹۶۶: شخصی مالک ساختمان دو طبقه‌ای است، و خودش در طبقه بالاـ سکونت دارد و طبقه پایین را به شخص دیگری داده است و به علت بدهکاری مبلغی از او قرض گرفته بدون اینکه اجاره‌ای بگیرد، آیا به این مبلغ خمس تعلّق می‌گیرد؟ ج: واگذاری استفاده مجانی از خانه به کسی به‌خاطر اینکه مالی از او قرض گرفته است، وجه شرعی ندارد، و به هر حال مالی که قرض گرفته است، خمس ندارد. س ۹۶۷: مکانی را برای معاینه پزشکی بیماران از اداره اوقاف و متولی وقف به مبلغ معیّنی در هر ماه اجاره کرده‌ام و مبلغی پول هم به عنوان پذیره از من گرفته‌اند، با توجه به اینکه در حال حاضر این پول از ملک من خارج شده و هیچ‌گاه مالک آن نخواهم شد، آیا خمس به آن تعلّق می‌گیرد؟ ج: اگر پرداخت این مبلغ در حکم قیمت انتقال سرقفلی باشد و از منفعت کسب باشد، واجب است که خمس آن پرداخت شود. س ۹۶۸: شخصی برای احیای زمین موات جهت کاشت درختان میوه به امید استفاده از حاصل آن اقدام به حفر چاه عمیق نموده است، با توجه به اینکه این درختان بعد از چند سال دیگر ثمر می‌دهند و هزینه زیادی هم دارند، این شخص مبلغی بیش از یک میلیون تومان صرف آن نموده است. وی تاکنون حساب سال نداشته، ولی در حال حاضر که تصمیم گرفته برای ادای خمس، اموالش را حساب کند، می‌بیند که قیمت چاه و زمین و باغ بر اثر تورم، معادل چندین برابر هزینه اولیه شده است، بنا بر این اگر مکلّف به پرداخت خمس قیمت فعلی آنها شود، توانایی آن را ندارد و اگر مکلّف به دادن خمس از عین زمین و باغ و غیر آن شود، در مضیقه و سختی می‌افتد، زیرا خود را به زحمت انداخته و به امید استفاده از ثمرات آن برای تأمین مخارج زندگی خود و خانواده‌اش متحمل هزینه‌ها و مشکلاتی شده است، تکلیف او نسبت به خمس اموالش چیست؟ چگونه خمس خود را حساب کند تا به راحتی بتواند آن را بپردازد؟ ج: زمین مواتی را که به قصد تبدیل آن به باغ میوه احیاء نموده بعد از کم کردن مخارج احیای آن، خمس دارد، و مخیر است که خمس زمین را از عین آن بدهد و یا از قیمت فعلی آن. و همچنین چاه، نهال‌ها و کاشت و پرورش آن و مانند آن، به قیمت عادلانه فعلی خمس دارد، مگر اینکه به این باغ برای هزینه زندگی نیاز داشته باشد و با پرداخت خمس آن درآمدش وافی برای هزینه زندگی نباشد که در این صورت خمس ندارد. س ۹۶۹: شخصی حساب سال برای خمس نداشته و اکنون تصمیم گرفته است که حساب سال داشته باشد، وی که از ابتدای ازدواج تا به حال بدهکار بوده است، خمس خود را چگونه محاسبه کند؟ ج: اگر از گذشته تا به حال درآمدی بیشتر از مخارج زندگی نداشته، نسبت به گذشته چیزی بر عهده او نیست. س ۹۷۰: منافع و محصولات زمین و اموال موقوفه، از جهت خمس و زکات چه حکمی دارد؟ ج: اعیان موقوفه مطلقاً خمس ندارد، حتی اگر وقف خاص باشد، ثمره و نماء آن هم مطلقاً خمس ندارد، و به نماء وقف عام قبل از قبض توسط موقوف علیه زکات تعلّق نمی‌گیرد، ولی بعد از قبض، پرداخت زکات آنچه از نماء وقف که قبض شده، در صورتی که واجد شرایط وجوب زکات باشد، واجب است، و در نماء وقف خاص هم اگر سهم هر یک از موقوف علیه به حد نصاب برسد، زکات واجب است. س ۹۷۱: آیا سهم سادات(کثّرهم‌الله‌تعالی) و سهم امام(علیه‌السلام) به منفعت کسب کودکان تعلّق می‌گیرد؟ ج: بنا بر احتیاط بر آنان واجب است که بعد از رسیدن به سن بلوغ خمس منفعت کسب خود را که قبل از بلوغ به دست آورده‌اند و تا زمان بلوغ بر ملک ایشان باقی مانده است، بپردازند. س ۹۷۲: آیا به ابزاری که در کار و کسب استفاده می‌شود، خمس تعلّق می‌گیرد؟ ج: ابزار و آلات کسب، حکم سرمایه را دارد که اگر از درآمد کسب تهیه شود، خمس دارد. س ۹۷۳: اخیراً طی توافقی که سازمان حج و زیارت با بانک ملی ایران بعمل آورده، متقاضیانِ حج تمتع با مراجعه به بانک، مبلغ یک میلیون تومان به‌صورت قرارداد مضاربه‌ای به نام خود به حسابی

در بانک ملی واریز نموده، فیش آن را دریافت می‌دارنـد، این پول تا هنگام تشـرف به نام واریز کننده و در حساب شخصـی او باقی می‌ماند و طبق قرارداد مکتوب مبلغی در حدود ۱۷ به دارنده حساب در پایان هر سال منفعت مضاربه تعلّق می گیرد. سازمان حج و زیارت فقط برای کسانی که زودتر ثبت نام کرده‌اند اولویت قائل شده و پس از حدود سه سال نوبت اشخاص را اعلام و در صورت تمایل آنها را به حـج اعزام می‌دارد. زمان اعزام که فرا رسـید واریز کننده، پولی را که در حساب مضاربه‌ای خود دارد از بانک اخذ و همراه با مانـده هزینه‌ها به حساب حج و زیات واریز می نماید و سپس به حج مشـرف می‌شود. حال خواهشـمند است با عنایت به اینکه قرارداد مـذکور به‌صورت کتبی بوده و شـفاهاً گفتگویی بین صاحب پول و بانک رد و بـدل نمی شود. بفرمایید مبلغ درصدی که صـاحب مـال به عنوان منفعت مضاربه دریافت می کنـد چه صورتی دارد؟ ج: عملیات بانکی به‌صورت قرارداد کتبی به نحو فوق الاشاره بی‌اشـکال است و سود حاصـله از معامله‌ی مضاربه‌ای برای سپرده گـذار حلال است، و اصل سپرده اگر از درآمـد کسب غیر مخمّس بوده خمس دارد، و سود حاصـله اگر پیش از سال عزیمت به سـفر حج قابل وصول نبوده، جزو درآمد سال وصول محسوب است، که اگر در همـان سال هزینه سـفر حـج شود خمس نـدارد. س ۹۷۴: کارمندانی که سـر سال خمسـی آنها در پایان ماه اسـفند است و حقوق خود را پنـج روز زودتر از سـر سال خمسـی می گیرند تا در ماه اول سال جدید مصـرف کنند، آیا پرداخت خمس آن واجب است؟ ج: اگر حقوقی را که قبل از پایان سال دریافت می کنند تا آخر سال خمسـی در مؤونه مصـرف نکنند، پرداخت خمس آن واجب است البته اگر داشـتن مبلغی پس‌انداز جزو مؤونه او محسوب شود خمس ندارد. س ۹۷۵: بسیاری از دانشجویان برای حل مشـکلات غیرقابل پیش بینی خود در هزینه‌های زندگی صـرفه‌جویی می کنند و در نتیجه مبلغ قابل توجهی از کمک هزینه تحصـیلی که به آنها پرداخت می گردد، جمع می‌شود، سؤال این است که با توجه به این که این مبلغ از طریق صرفه‌جویی در پولی که وزارت آموزش عالی به آنها می‌پردازد، جمع می‌شود، آیا به آن خمس تعلّق می گیرد؟ ج: کمک هزینه تحصیلی خمس ندارد.

نحوه محاسبه خمس

س ۹۷۶: تـأخیر پرداخت خمس تا سال آینـده چه حکمی دارد؟ ج: تأخیر پرداخت خمس از سال خمسـی به سال دیگر جایز نیست، هرچند هر وقت آن را بپردازد ادای بدهی حاصل می‌شود. مکلف پس از رسیدن سال خمسی تا خمس مالش را نداده، نمی‌تواند در آن تصـرّف کنـد، و اگر در آن قبـل از پرداخت خمس تصـرّف کنـد، مقـدار خمس آن را ضـامن است، و چنـانچه بـا عین مـال غیر مخمّس کالا یا زمین و یا مانند آنها بخرد، معامله در مقدار خمس فضولی و موقوف بر اجازه ولیّ امر خمس است، که پس از اجازه ولیّ امر بایـد خمس آن کالا یا زمین را به قیمت فعلی حساب نمایـد و آن را بپردازد. س ۹۷۷: من مالك مالی هستم که مقداری از آن نقد و مقدار دیگر به‌صورت قرض‌الحسنه نزد بعضی از افراد است و از طرفی به علت خرید زمین مسکونی مقروض هستم و باید یکی از چک‌های آن را چنـد ماه دیگر بپردازم، آیا جایز است بدهی زمین را از مبلغ مذکور (نقد و قرض‌الحسـنه) کم کنم و خمس باقی‌مانـده را بپردازم؟ همچنین آیا زمینی که برای سـکونت خریداری شده، خمس دارد؟ ج: مالی که از درآمد سال به بعضـی افراد قرض دادهایـد، اگر تـا سر سـال خمسـی قابل وصول نباشـد، پرداخت خمس آن تا وصول نشـده است، واجب نیست و اموالی که از درآمـد سـال در دست شـماست جایز است که از آن، قبل از رسـیدن سـر سال خمسـی، بـدهی خود را که مهلت آن چنـد ماه دیگر می‌رسد، بپردازید، ولی اگر در اثنای سال آن را در ادای قرض مصـرف نکنید و سر سال خمسی شما برسد، نمی‌توانید قرض خود را از آن مبلغ اسـتثنا کنیـد، بلکه واجب است خمس همه آن را بپردازید. ولی اگر بنا دارید تمام یا قسـمتی از آن را صَـِرف ادای بدهی خود نماییـد و چنانچه بخواهیـد خمس آن را بپردازیـد، باقی‌مانـده برای ادای بـدهی کافی نیست و از این بابت در زحمت و مشـقّت قرار می گیریـد، در این صورت پرداخت خمس آنچه را که می‌خواهیـد صـرف ادای بدهی نمایید، واجب نیست. اما زمینی که برای

سکونت مورد نیاز از درآمد بین سال تهیه می‌شود، خمس ندارد. س ۹۷۸: از آنجا که تا کنون ازدواج نکرده‌ام، آیا جایز است مقداری از مالی را که در حال حاضر دارم، برای هزینه‌هایی که در آینده به آنها نیاز دارم، پس‌انداز کنم؟ ج: پس‌انداز درآمد سال اگر برای هزینه ضروری ازدواج در چند روز آینده باشد، خمس ندارد. س ۹۷۹: سر سال خمسی من آخر ماه دهم از هر سال است، آیا حقوق ماه دهم را که در آخر آن می‌گیرم، خمس دارد؟ اگر بعد از دریافت، مقدار باقی‌مانده آن را (که طبق عادت، هر ماه پس‌انداز می‌شود) به همسرم هدیه کنم، آیا خمس به آن تعلّق می‌گیرد؟ ج: حقوقی که قبل از سال خمسی دریافت می‌کنید و یا قبل از آخرین روز سال خمسی قابل دریافت است، پرداخت خمس مقدار زائد بر مؤونه سال آن واجب است. اما آنچه به همسر خود یا به دیگری هدیه می‌نمایید، اگر صوری و به قصد فرار از خمس نباشد و به مقدار مناسب با شأن عرفی شما باشد، خمس ندارد. س ۹۸۰: پول یا کالای مخمّسی دارم که اقدام به مصرف آن کرده‌ام، آیا جایز است در پایان سال، مقداری از درآمد سال به جای آن پول یا کالایی که خمس آن پرداخت شده، استثنا شود؟ ج: چیزی از درآمد سال به جای مال مخمّسی که مصرف شده، استثنا نمی‌شود. س ۹۸۱: اگر مالی که خمس ندارد مانند جایزه و مانند آن، با سرمایه مخلوط شود، آیا در پایان سال خمسی جایز است که آن را از سرمایه استثنا کرد و سپس خمس بقیه اموال را پرداخت؟ ج: استثنای آن اشکال ندارد. س ۹۸۲: سه سال پیش مغازه‌ای را با مالی که خمس آن پرداخت شده، افتتاح کردم و سر سال خمسی‌ام هم پایان سال شمسی یعنی شب عید نوروز است، و تاکنون هرگاه سر سال خمسی‌ام رسیده، مشاهده کرده‌ام که همه سرمایه‌ام به‌صورت قرض بر عهده مردم است و در عین حال خودم هم مبلغ زیادی بدهکارم. امیدواریم ما را نسبت به تکلیفمان راهنمایی فرمایید. ج: اگر سر سال خمسی چیزی از سرمایه و سود نزد شما نباشد و یا چیزی بر سرمایه شما افزوده نشده باشد، پرداخت خمس بر شما واجب نیست و طلبهای شما که ناشی از فروش نسیه کالا به مردم است، جزء درآمد سالی محسوب می‌شود که آنها را دریافت می‌کنید. س ۹۸۳: تعیین قیمت کالاهای موجود در مغازه، هنگام حساب سال خمسی، مشکل است، چگونه باید آن را حساب کرد؟ ج: تعیین قیمت اجناس موجود در مغازه به هر صورت ممکن هرچند با تخمین، برای محاسبه درآمد سال که باید خمس آن پرداخت شود، واجب است. س ۹۸۴: اگر چند سال درآمد سالانه‌ام را محاسبه نکنم تا اینکه اموال من نقد و سرمایه‌ام زیاد شود و بعد از آن، خمس غیر از سرمایه قبلی ام را بپردازم، آیا این کار اشکال دارد؟ ج: اگر در اموال شما هنگام رسیدن سال خمسی، خمس هرچند به مقدار کم باشد، تا خمس آن را نپردازید، حق تصرّف در آن اموال را ندارید، و اگر با عین آن اموال قبل از پرداخت خمس خرید و فروش کنید، معامله نسبت به مقدار خمس آن، فضولی و متوقف بر اجازه ولیّ امر خمس است. س ۹۸۵: خواهشمندیم آسانترین راه ممکن برای پرداخت خمس توسط صاحب مغازه را بیان فرمایید. ج: هر چه کالا و پول نقد دارد، در سر سال خمسی حساب کرده و قیمت گذاری می‌کند و سپس مجموعه آن را با سرمایه اصلی می‌سنجد، اگر چیزی اضافه بر سرمایه موجود باشد، سود محسوب می‌شود و به آن خمس تعلّق می‌گیرد. س ۹۸۶: سر سال خمسی‌ام را اول ماه سوم سال گذشته قرار داده‌ام و در همین تاریخ برای محاسبه خمس سود حساب بانکی‌ام مراجعه کردم، آیا این روش برای حساب سال مالی درست است؟ ج: ابتدای سال خمسی شما، روزی است که برای اولین بار سود قابل دریافت برای شما حاصل شده است، و تأخیر ابتدای سال از آن روز برای شما جایز نیست. س ۹۸۷: اگر وسائل و چیزهای مورد نیاز زندگی مانند ماشین، موتور، فرش که خمس آن داده نشده است، فروخته شود، آیا پس از فروش باید خمس آنها فوراً پرداخت شود؟ ج: وسایل ذکر شده اگر جزو احتیاجات زندگی بوده و از درآمد بین سال آن را تهیه کرده است، و در سال بعد به فروش رفته است پول فروش آن خمس ندارد، ولی اگر وسایل را با پولی که سال بر آن گذشته بدون ادای خمس تهیه کرده، باید خمس پول خرید آنها را بدهد، هرچند آن وسایل را نفروشد و اگر حساب سال نداشته در مورد پول خرید آنها باید با یکی از نمایندگان ما مصالحه نماید. س ۹۸۸: کسی که نیاز به تهیه یکی از لوازم خانگی مانند یخچال دارد و استطاعت خرید آن را یکجا ندارد و ماهیانه پولی پس‌انداز می‌نماید تا وقتی که پول به حد لازم رسید، آن را خریداری نماید، اکنون که سال خمسی او

رسیده، آیا به پولی که به این منظور کنار گذاشته شده، خمس تعلّق می گیرد؟ ج: پول پس‌انداز شده اگر جهت تهیه مایحتاج ضروری زندگی در آینده نزدیک (تا چند روز) مورد نیاز باشد، خمس ندارد. س ۹۸۹: اگر کسی قبل از سال خمسی‌اش، مقداری از درآمد خود را به کسی قرض دهد و بعد از گذشت چند ماه از سر سال خمسی خود آن را دریافت کند، این مبلغ چه حکمی دارد؟ ج: پرداخت خمس قرض پس از گرفتن آن از بدهکار، واجب است. س ۹۹۰: اشیایی را که انسان در طول سال خمسی می‌خرد و سپس آن را بعد از سال خمسی‌اش می‌فروشد، چه حکمی دارد؟ ج: اشیاء یاد شده اگر جزو لوازم زندگی است و جهت استفاده شخصی خریده است، خمس ندارد؛ ولی اگر آن را برای فروش خریده و فروش آن هم تا سر سال خمسی ممکن است، پرداخت خمس سود آن واجب است. در غیر این صورت، تا آن را نفروخته، خمس ندارد و هنگامی که آن را فروخت، سود حاصل از فروش آن از درآمدهای همان سال فروش محسوب می‌شود. س ۹۹۱: اگر کارمندی حقوق سال خمسی خود را بعد از رسیدن آن دریافت کند، آیا دادن خمس بر او واجب است یا خیر؟ ج: اگر تا سر سال خمسی قابل دریافت باشد، پرداخت خمس آن واجب است، هرچند هنوز آن را نگرفته باشد؛ در غیر این صورت، جزء درآمدهای سالی که آن را دریافت می کند، محسوب می‌شود. س ۹۹۲: خمس سکّه‌های طلا ـ که قیمت آنها همیشه در حال تغییر است، چگونه است؟ ج: اگر قصد دارد خمس را از قیمت آنها بدهد، ملاک، قیمت روز پرداخت است. س ۹۹۳: اگر شخصی سال مالی خود را به قیمت طلا محاسبه نماید، به‌طور مثال اگر همه سرمایه‌اش معادل با صد سکّه طلا از نوع بهار آزادی باشد که مقدار بیست سکّه از آن را به عنوان خمس پرداخته و هشتاد سکّه مخمّس باقی بماند و در سال بعد اگر قیمت سکّه افزایش یابد (ولی سرمایه او معادل همان هشتاد سکّه است)، آیا به آن خمس تعلّق می گیرد؟ آیا واجب است که خمس افزایش قیمت را بپردازد؟ ج: ملاک در استثنای سرمایه مخمّس، همان سرمایه اصلی است. اگر سرمایه اصلی که با آن کار می کند، سکّه‌های طلا از نوع مثلاً بهار آزادی باشد، در سر سال مالی سکّه‌های مخمّس استثنا می‌شوند، هرچند قیمت آنها به واحد ریال نسبت به سال گذشته، افزایش یافته باشد. ولی اگر سرمایه او پول نقد یا کالا باشد که در سر سال خمسی آن را با سکّه‌های طلا مقایسه کرده و خمس آن را داده باشد، باید در سر سال خمسی آینده فقط قیمت سکّه‌های طلا را که سال گذشته آنها را حساب کرده، استثنا کند نه تعداد سکّه‌ها را. بنا بر این اگر قیمت سکّه‌ها در سال آینده افزایش یابد، مقدار افزایش قیمت، استثنا نمی‌شود، بلکه سود محسوب شده و پرداخت خمس آن واجب است.

تعیین سال مالی

س ۹۹۴: کسی که اطمینان دارد به اینکه چیزی از درآمد سالانه‌اش تا پایان سال باقی نمی‌ماند، بلکه تمامی درآمد و منفعت او در خلال سال خرج هزینه‌های زندگی او می‌شود، آیا واجب است برای خود سال خمسی تعیین کند؟ کسی که بر اثر اطمینان به اینکه چیزی از درآمدش زیاد نمی‌آید، سال خمسی تعیین نکرده، چه حکمی دارد؟ ج: ابتدای سال خمسی با تعیین از جانب مکلّف مشخص نمی‌شود، بلکه یک امر واقعی است که برای کسی که شغل او کاسبی است با شروع کاسبی و برای کشاورز با رسیدن وقت برداشتِ محصول و برای کارگر و کارمند با دستیابی به اولین درآمد، آغاز می‌شود. حساب سر سال خمسی و محاسبه درآمد سالانه واجب مستقلی نیست، بلکه راهی برای شناخت مقدار خمس است و وقتی محاسبه واجب می‌شود که بداند خمسی به او تعلّق گرفته، ولی مقدار آن را نمی‌داند و اگر از منفعت کسب چیزی نزد او نماند و همه آن در مؤونه زندگی مصرف شود، خمس هیچ‌کدام از آنها بر او واجب نیست. س ۹۹۵: آیا ابتدای سال مالی همان ماه اول کار است یا اولین ماهی که حقوق دریافت می کند؟ ج: شروع سال خمسی حقوق بگیران اعم از کارگران و کارمندان و غیره همان روز اولی است که مزد یا حقوق خود را دریافت می کنند و یا می توانند دریافت نمایند. س ۹۹۶: تعیین ابتدای سال برای پرداخت خمس چگونه است؟ ج: شروع سال خمسی نیاز به تعیین از سوی

خود مکلف نـدارد، بلکه خود بخود بر اسـاس چگونگی حصول درآمـد سالانـه متعیّن می‌شود. بنـا بر این ابتـدای سال خمسـی امثال کارگران و کارمنـدان از اولین روز امکان دریافت اولین درآمـد از درآمـدهای کار و کارمنـدی است، و سال خمسـی تجّار و مغازه داران از تاریـخ شـروع به خریـد و فروش و سـال خمسـی امثـال کشـاورزان از تاریـخ برداشت اولین محصول کشاورزی سال شـروع می‌شـود. س ۹۹۷: آیـا تعیین سـال خمسـی بر جوانـان مجردی که بـا پـدر و مادر خود زنـدگی می‌کننـد، واجب است؟ ابتـدای سال خمسـی آنان از چه زمانی است و چگونه بایـد آن را حساب کنند؟ ج: اگر جوان مجرد درآمد شخصـی هرچند به مقدار کم داشـته باشد، واجب است که سال خمسـی تعیین نموده و درآمد سالانه خود را محاسبه کند تا در صورتی که چیزی از درآمد تا پایان سال باقی مانـد، خمس آن را بپردازد و ابتـدای سال خمسـی او هنگام حصول اولین درآمـد است. س ۹۹۸: آیـا زن و شوهری که حقوق خود را به‌طور مشترک در امور منزل مصـرف می‌کنند، می‌توانند سال خمسی مشترک داشته باشند؟ ج: هر یک از آنان سال خمسی مستقلی به حسـاب درآمـد خودش دارد، و واجب است، هر کـدام خمس باقی‌مانـده حقوق و درآمـد سالانـه خود را در پایـان سال خمسی بپردازد. س ۹۹۹: من زنی خانه‌دار و مقلد حضرت امام(قدّس‌سرّه) هستم و همسرم سال خمسی دارد که در آن هنگام خمس اموال خود را می‌پردازد و من نیز گاهی درآمدی دارم، آیا می‌توانم برای خودسال خمسـی جهت پرداخت خمس قرار دهم و ابتدای آن را زمان دستیابی به اولین سودی که خمس آن را نـداده‌ام، قرار دهم و در پایان سال خمس باقی‌مانـده را بعد از کم کردن مؤونه بپردازم؟ آیـا به آنچه در طول سال خرج زیارت، هـدیه و ماننـد آن کرده‌ام، خمس تعلّق می‌گیرد؟ ج: بر شـما واجب است که زمان دستیـابی به اولین درآمـد سـال را ابتـدای سـال خمسـی خـود قرار دهیـد، و هر چه را در طـول سـال از منفعت کسب خرج مصـارف شخصـی خود از قبیل آنچه ذکر کرده‌ایـد، می‌کنید خمس ندارد و هر چه از منفعت کسب سال، از مؤونه و مخارج سالانه‌تان تا سـر سـال زیاد بیایـد، واجب است که خمس آن را بپردازیـد. س ۱۰۰۰: آیا سال خمسی بایـد شمسـی باشد یا قمری؟ ج: مکلّف در این مورد مخیّر است. س ۱۰۰۱: شخصی می‌گوید که سر سال خمسی‌اش ماه یازدهم سال بوده است، ولی بر اثر فراموش کردن آن، قبل از پرداخت خمس در مـاه دوازدهم برای خـانه‌اش فرش و سـاعت و مـوکت خریـده است و در حـال حاضـر تصـمیم گرفته که سـال خمسـی اش را به ماه رمضان تغییر دهد، اشاره به این نکته لازم است که این شـخص مبلغ هشـتاد و سه هزار تومان سهمین مربوط به سـال گذشـته و امسـال بـدهکار است که آن را به‌صـورت قسـطی می‌پردازد، نظر شـریف حضـرتعالی راجع به سـهم امـام و سـادات کالاهای مـذکور چیست؟ ج: تقـدیم و تأخیر سال خمسـی جایز نیست مگر با اجازه ولی امر خمس و بعد از حساب مدت گذشـته و مشـروط است به اینکه موجب وارد شـدن ضـرر به صاحبـان خمس نشود، و در مورد اجناسـی که پول پرداختی بـابت خریـد آن از درآمـد سـال قبـل بوده است، بایـد خمس آن پول‌هـا پرداخت شود. س ۱۰۰۲: آیـا انسـان می‌توانـد خودش خمس مالش را حساب نموده و سپس آنچه را بر او واجب است به وکلای جنابعالی بپردازد؟ ج: اشکال ندارد.

ولیّ امر خمس

س ۱۰۰۳: با توجه به نظر مبارک حضـرت امام راحل(قدّس‌سرّه) و نظر مبارک حضـرتعالی و بعضـی فقهای دیگر که امر و جوهات راجع به ولی امر مسلمین است، پرداخت وجوهات به غیر ولی امر چه حکمی دارد؟ ج: مقلدین هر یک از مراجع محترمِ تقلید(دامت برکاتهم)، اگر در پرداخت سـهمین مبارکین به اسـتناد فتوای مرجع تقلیـد خود عمل کنند، موجب برائت ذمّه می‌شود. س ۱۰۰۴: آیا مصـرف سـهم مبارک سادات در امور خیریهماننه ازدواج سادات، جایز است؟ ج: سـهم سادات مانند سـهم مبارک امام(علیه‌السلام) در اختیـار ولیّ امر مسـلمین است و در صورتی که اذن خـاص باشـد، مصرف سـهم سادات در آنچه ذکر شـده، اشـکال نـدارد. س ۱۰۰۵: آیا اجازه گرفتن از مجتهـدی که مقلـد از او تقلیـد می‌کند، برای مصـرف سـهم امام(علیه‌السـلام) در عمل خیر مثلاً در حوزه

علمیه یا دارالایتام، ضرورت دارد و یا اجازه هر مجتهدی کافی است؟ و اصولاً آیا اجازه مجتهد ضروری است؟ ج: اختیار سهمین مبارکین به‌طور کلی مربوط به ولی امر مسلمین است و کسی که بر عهده او و یا در مال وی مقداری حق امام(علیه‌السلام) یا سهم سادات باشد، باید آن را به ولیّ امر خمس یا وکیلی که از طرف او اجازه دارد، تسلیم کند، و اگر می‌خواهد آن را در یکی از موارد مقرر مصرف کند، باید ابتدا راجع به آن اجازه بگیرد، و در عین حال مکلّف باید فتوای مرجع تقلید خود را در آن رعایت نماید. س ۱۰۰۶: آیا وکلای حضرتعالی یا اشخاصی که وکیل در اخذ حقوق شرعی نیستند، مکلّف به دادن قبض رسید سهمین به پرداخت کنندگان آن هستند یا خیر؟ ج: کسانی که حقوق شرعی خود را به وکلای محترم ما یا به اشخاص دیگر به قصد وصول به دفتر ما می‌دهند، از آنها قبضی را که دارای مهر ما می‌باشد، مطالبه کنند. س ۱۰۰۷: هنگامی که خمس را به وکلای حضرتعالی در منطقه تحویل می‌دهیم، گاهی سهم امام(علیه‌السلام) را به ما بر می‌گردانند و می‌گویند که از طرف حضرتعالی در این کار مجاز هستند، آیا مصرف مبلغی که به ما برگردانده شده، در امور خانواده جایز است؟ ج: اگر در اجازه کسی که مدعی اجازه است، شک دارید، می‌توانید به‌صورت محترمانه از او بخواهید که اجازه خطی خود را به شما نشان بدهد و یا از او قبض رسید را که مهر ما بر آن خورده، درخواست کنید، اگر آنان طبق اجازه‌ای که از ما دارند عمل کرده‌اند، عملشان مورد تأیید است. س ۱۰۰۸: شخصی ملکی را با مال غیر مخمّس به قیمت بالایی خریده و مبلغ زیادی هم خرج اصلاح و تعمیر آن کرده است و بعد آن را به فرزند غیر بالغ خود هبه کرده و به‌طور رسمی به اسم او نموده است، با توجه به اینکه آن فرد در قید حیات است، مسأله خمس مکلّف مذکور چگونه است؟ ج: اگر آنچه را برای خرید ملك و اصلاح و تعمیر آن صرف کرده، از درآمدهای سال باشد و بخشش آن ملك به فرزندش در همان سال و متناسب با شأن عرفی او باشد، خمس ندارد. در غیر این صورت واجب است که خمس آن را بدهد.

سهم سادات و انتساب به آنان

س ۱۰۰۹: مادر من از سادات است، لطف فرموده امور ذیل را بیان فرمایید: ۱ ـ آیا من هم از سادات محسوب می‌شوم؟ ۲ ـ آیا فرزندان من هر چقدر پائین روند، از سادات شمرده می‌شوند؟ ۳ ـ بین کسی که از طرف پدر سید است و کسی که از طرف مادر سید است، چه تفاوتی وجود دارد؟ ج: گرچه منتسبین به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) از طرف مادر هم از اولاد رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) محسوب می‌شوند، ولی ملاک ترتب آثار و احکام شرعی سیادت، انتساب از طرف پدر است. س ۱۰۱۰: آیا فرزندان عباس بن علی بن ابی‌طالب(علیهم السلام) احکام سایر سادات را دارند، مثلاً آیا طلبه علوم دینی که منسوب به این خانواده است، می‌توانند ملبس به لباس سادات شود؟ آیا اولاد عقیل بن ابی طالب هم این حکم را دارند؟ ج: کسی که از طرف پدر به عباس بن علی بن ابی‌طالب(علیهم‌السلام) منسوب است، سیّد علوی می‌باشد و همه سادات علوی و عقیلی، هاشمی هستند و حق استفاده از مزایای خاص سادات هاشمی را دارند. س ۱۰۱۱: به تازگی به سند شخصی یکی از فرزندان عموی پدرم دست یافته‌ام که در آن اسم صاحب سند شخصی با عنوان سید ذکر شده، بنا بر این و با توجه به اینکه در میان فامیل مشهور است که ما از سادات هستیم و با قرینه بودن دلیلی که اخیراً به آن دست یافته‌ام، خواهشمندم نظر مبارك خود را راجع به سیادت من بیان فرمایید. ج: صرف ذکر عنوان سیّد در سندی که به نام یکی از اقوام نسبی شماست، حجت شرعی بر سیادت شما محسوب نمی‌شود، و تا زمانی که سیادت خود را با اطمینان یا با استناد به دلیل شرعی احراز نکرده‌اید، احکام و آثار شرعی سیادت بر شما مترتب نمی‌شود. س ۱۰۱۲: کودکی را به فرزندی پذیرفته و نام او را علی گذاشته‌ام و برای گرفتن شناسنامه به اداره ثبت احوال مراجعه کردم و در آنجا برای فرزند خوانده‌ام لقب سید گذاشتند، ولی من به علت خوف از جدم رسول الله(صلی الله علیه وآله) آن را نپذیرفتم و در حال حاضر مردد هستم بین اینکه فرزند خواندگی آن طفل را رد کنم و یا اینکه مرتکب معصیت قبول سیادت کسی شوم که سید نیست،

کـدامیک از دو راه را انتخـاب کنم؟ امیـدوارم مرا راهنمایی فرماییـد. ج: بر فرزنـد خوانـدگی آثار شـرعی بنوّت مترتب نمی‌شود، و کسـی هم که از طرف پـدر واقعی اش سیّد نیست، آثار و احکام سیادت را نـدارد، ولی به هر حال نگهداری کودک بی‌سرپرست شرعاً عمل بسیار خوب و پسندیده‌ای است.

موارد مصرف خمس، کسب اجازه، هدیه و شهریه حوزوی

س ۱۰۱۳: بعضـی از اشخاص از طرف خود اقدام به پرداخت قبض آب و برق سادات می‌کنند، آیا احتساب آن از خمس جایز است یـا خیر؟ ج: آنچه را تا کنون به قصـد سـهم سادات پرداختنـد، مورد قبول است، ولی برای موارد بعـدی، قبل از پرداخت، لازم اسـت کسب اجازه کنند. س ۱۰۱۴: آیا حضرتعالی مصرف ثلث سهم مبارك امام(علیه‌السلام) را برای خرید و توزیع کتابهای دینی، اجازه می‌فرمایید؟ ج: اگر وکلای مجاز ما تهیه و توزیع کتابهای مفید دینی را لازم بدانند، جایز است که از ثلثی که مجاز به صرف آن در موارد معیّن شرعی هستند، آن کار را انجام دهند. س ۱۰۱۵: آیا جایز است سهم سادات به علویه فقیری که ازدواج کرده و فرزندانی دارد ولی شوهرش غیر علوی و فقیر است، داده شود، و آیا او می‌توانـد آن را صـرف فرزندان و شوهرش نماید؟ ج: اگر شوهر بر اثر فقر نتواند نفقه همسـرش را بدهد و همسـر وی هم شرعاً فقیر باشد، می‌تواند برای رفع نیازش، سهم سادات بگیرد و آن را برای خود و فرزندان و حتی شوهرش مصرف کند. س ۱۰۱۶: گرفتن سهم امام(علیه‌السلام) و سهم سادات توسط اشخاصی که علاوه بر شهریه حوزه درآمدهای دیگری که برای تأمین زندگی آنها کافی است داشـته باشند، چه حکمی دارد؟ ج: کسی که شرعاً مستحق نبوده و مشـمول مقررات شـهریه حـوزه هم نباشـد، گرفتن سـهمین برای او جـایز نیست. س ۱۰۱۷: زن علویه‌ای ادعـا می‌کنـد که پـدرش در پرداخت هزینه خانواده‌اش کوتاهی نموده و مجبور به گدایی در کنار مساجد شده‌اند تا از این طریق مالی به دست آورده و مصـرف کنند. اهالی منطقه هم آن سید را فردی ثروتمند، ولی خسیس نسبت به خانواده‌اش می‌دانند، آیا دادن نفقه آنان از سهم سادات جایز است؟ و بر فرض که پـدر بگویـد که بر من فقـط دادن هزینه پوشـاك و خوراك واجب است، ولی پرداخت بقیه مخـارج مثل لوازم اختصاصـی زنان و پول روزانه کودکان، واجب نیست، آیا می‌توان به مقـدار رفع احتیاج از سـهم سادات به آنان داد؟ ج: در صورت اول اگر نمی‌تواننـد نفقه خود را از پـدرشان بگیرند، جایز است به مقدار نفقه از سـهم سادات به آنان داده شود. همچنین در صورت دوم، اگر علاـوه بر خوراك و پوشـاك، به چیز دیگری که مناسب حالشان است، نیاز داشـته باشـند، جایز است به مقـدار رفع نیاز از سهم سـادات به آنان پرداخت شود. س ۱۰۱۸: آیا اجازه می‌فرماییـد که افرادی خودشان سـهم سادات را به سادات فقیر بدهنـد؟ ج: کسـی که سـهم سادات بر عهده اوست، واجب است در پرداخت آن به مستحقین اجازه بگیرد. س ۱۰۱۹: آیا مقلدین حضرتعالی در مصـرف خمس می‌توانند سـهم سادات را به سـید فقیر بدهند یا اینکه باید همه خمس یعنی سـهم سادات و سـهم امام(علیه‌السلام) را تحویـل وکیـل شـما بدهنـد تـا در مـوارد شـرعی آن مصـرف کنـد؟ ج: در ایـن رابطـه فرقی بیـن سـهم سـادات و سـهم مبـارك امام(علیه‌السلام) نیست. س ۱۰۲۰: آیا حقوق شـرعی (خمس، ردّ مظالم، زکات) از شؤون حکومت است یا خیر؟ و کسی که خمس بر عهده اوست، آیا می‌تواند خودش سهم سادات و ردّ مظالم و زکات را به افراد مستحق بدهد؟ ج: در زکات جایز است که خودش آنها را به فقرای متـدین و عفیف بدهـد، و در ردّ مظالم أحوط آن است که با اذن حاکم شـرع باشد، ولی در خمس واجب است که همه آن را به دفتر ما و یا به یکی از وکلای مجاز ما تحویل دهـد تا در موارد شـرعی که برای آن مقرر شـده، مصـرف شود، و یا در پرداخـت آن بـه مسـتحقین اجـازه بگیرد. س ۱۰۲۱: آیـا ساداتی که دارای شـغل و کسبی هسـتند، اسـتحقاق خمس دارنـد یـا خیر؟ امیـدوارم توضیح فرماییـد. ج: اگر درآمـد آنـان برای زنـدگی‌شان به‌طور متعـارف و مناسب با شأن عرفی‌شان کافی باشـد، مسـتحق خمس نیستند. س ۱۰۲۲: جوانی بیست و پنـج ساله و کارمنـد هسـتم، تا به حال مجرد بوده و با پـدر و مادرم زنـدگی می‌کنم، پدرم

پیرمردی کهنسال و از کار افتاده است که درآمدی ندارد و چهار سال است که همه مخارج زندگی را من تأمین می‌کنم. با توجه به اینکه نمی‌توانم هم خمس درآمد سالانه را بدهم و هم مخارج زندگی را تأمین کنم، و مبلغ نوزده هزار تومان هم از خمس درآمد سالهای قبل بدهکارم و آن را یادداشت کرده‌ام تا بعداً بپردازم، خواهشمندم توضیح فرمایید که آیا جایز است خمس درآمدهای سال را به نزدیکان خود مثل پدر و مادر بدهم؟ ج: اگر پدر و مادر شما قدرت مالی اداره امور زندگی خود را ندارند و شما توانایی کمک به آنان را دارید، کمک به آنان بر شما واجب می‌شود، و آنچه را که جهت تأمین نفقه آنان می‌پردازید، جزو مؤونه شما محسوب است، ولی شرعاً نمی‌توانید آن را به جای خمس که دادن آن هم واجب است، حساب نمایید. س ۱۰۲۳: مبلغی بابت سهم مبارک امام(علیه‌السلام) بر عهده من است که باید آن را به حضرتعالی بپردازم، و از طرفی مسجدی هست که احتیاج به کمک دارد، آیا اجازه می‌فرمایید که مبلغ مزبور را به امام جماعت آن مسجد بدهم تا در ساختمان و تکمیل آن مصرف نماید؟ ج: در حال حاضر، سهمین مبارکین برای اداره حوزه‌های علمیه مورد نیاز است. برای ساختمان مسجد و تکمیل آن می‌توان از کمک‌های مؤمنین استفاده کرد. س ۱۰۲۴: با توجه به اینکه احتمال می‌دهیم پدر ما در زمان حیات خمس اموال خود را به‌طور کامل نپرداخته باشد، و ما قطعه‌ای از زمین‌های او را برای ساخت بیمارستان بخشیده‌ایم، آیا می‌توان آن زمین را از خمس اموال متوفّی حساب کرد؟ ج: زمین مذکور به عنوان خمس محسوب نمی‌شود. س ۱۰۲۵: در چه مواردی بخشیدن خمس به کسی که آن را می‌دهد، جایز است؟ ج: سهم مبارک امام(علیه‌السلام) و سهم سادات، قابل بخشش نیست. س ۱۰۲۶: شخصی در پایان سال خمسی، به‌طور مثال صد هزار تومان زائد بر مؤونه دارد که خمس آن را داده است، اگر در سال بعد مقدار آن به صد و پنجاه هزار تومان برسد، آیا در سال جدید باید خمس پنجاه هزار تومان را بپردازد یا اینکه باید دوباره خمس صد و پنجاه هزار تومان را بدهد؟ ج: اگر مالی که خمس آن داده شده، در سال جدید مصرف نشود و باقی بماند، دوباره خمس ندارد، و اگر درآمد آن سال به‌طور مشترک با مال مخمّس در مؤونه سال مصرف شود، واجب است که خمس باقی‌مانده در پایان سال به نسبت غیر مخمّس به مخمّس پرداخت شود. س ۱۰۲۷: طلاب علوم دینی که هنوز ازدواج نکرده‌اند و مسکنی ندارند، اگر درآمدی از طریق تبلیغ و کار یا سهم امام(علیه‌السلام) داشته باشند، آیا مشمول خمس است یا اینکه می‌توانند بدون پرداخت خمس، آن را به این دلیل که از وجوب خمس استثنا شده، برای هزینه‌های ازدواج پس‌انداز کنند؟ ج: حقوق شرعی که از طرف مراجع به طلّاب محترمی اهدا می‌شود که مشغول تحصیل در حوزه‌های علوم دینی هستند، خمس ندارد، ولی سایر درآمدهایی که از راه تبلیغ و کار دارند، اگر تا سر سال خمسی باقی بماند، خمس آن واجب است. س ۱۰۲۸: اگر شخصی پس‌اندازی داشته باشد که مخلوطی از مال مخمّس و غیر مخمّس است و گاهی از آن برای مخارج خود برداشت کرده و گاهی هم به آن اضافه می‌کند. با توجه به اینکه مقدار مال مخمّس معلوم است، آیا پرداخت خمس مجموع مبلغ باقی‌مانده واجب است یا اینکه باید فقط خمس مال غیر مخمّس را بدهد؟ ج: واجب است که خمس مبلغ باقی‌مانده را به نسبت مال غیر مخمّس به مخمّس، بپردازد. س ۱۰۲۹: کفنی را خریده و چندین سال مانده است، آیا پرداخت خمس آن واجب است یا اینکه فقط پرداخت خمس قیمت خرید آن واجب است؟ ج: پولی که با آن کفن خریده، اگر مخمّس باشد، دیگر خمس ندارد وگرنه باید خمس پول خرید کفن را بپردازد. و در مورد تنزل ارزش پول به احتیاط واجب با حاکم شرع مصالحه نماید. س ۱۰۳۰: من طلبه علوم دینی هستم، مقداری پول داشتم که با آن و کمک دیگران و استفاده از سهم سادات و گرفتن قرض، توانستم خانه کوچکی بخرم و اکنون آن را فروخته‌ام، اگر بر پول آن سال بگذرد و خانه‌ای نخرم، آیا به آن پول که آماده برای خرید خانه است، خمس تعلّق می‌گیرد؟ ج: خانه‌ای که از شهریه حوزه علمیه و کمک افراد خیّر و حقوق شرعی دیگر و قرض خریداری شده، پول فروش آن خمس ندارد.

مسائل متفرقه خمس

س ۱۰۳۱: من در سال ۱۳۴۱ شمسی از امام خمینی(قدّس‌سرّه) تقلید نموده و حقوق شرعی خود را طبق فتاوای ایشان به او می‌پرداختم. در سال ۱۳۴۶ امام(قدّس‌سرّه) در ضمن پاسخ به سؤالی درباره حقوق شرعی و مالیات، فرمودند که حقوق شرعی همان خمس و زکات است، ولی مالیات جزء حقوق شرعی نیست. در حال حاضر که در دوران جمهوری اسلامی به سر می‌بریم، خواهشمندیم وظیفه ما را نسبت به حقوق شرعی مالی و مالیات بیان فرمایید. ج: مالیاتی که حکومت جمهوری اسلامی بر اساس قوانین و مقررات وضع می‌کند، هرچند پرداخت آن بر کسانی که قانون شامل آنان می‌شود، واجب است، و مالیاتِ پرداختی هر سال از مؤونه همان سال محسوب است، ولی از سهمین مبارکین محسوب نمی‌شود، بلکه بر آنان دادن خمس درآمد سالانه‌شان در زائد بر مؤونه سال به‌طور مستقل، واجب است. س ۱۰۳۲: آیا تبدیل حقوق شرعی به ارزی که دارای قیمت ثابت است، با توجه به عدم ثبات قیمت برابری پول‌های دیگر، از نظر شرعی جایز است یا خیر؟ ج: این کار برای شخصی که حقوق شرعی بر ذمّه دارد، جایز است، ولی باید هنگام پرداختِ حقوقِ واجبِ شرعی خود، آن را به قیمت روزِ پرداخت محاسبه کند، ولی کسی که از طرف ولیّ امر در گرفتن حقوق شرعی وکیل است و به او اعتماد شده، نمی‌تواند آنچه را دریافت کرده، به پول دیگری تبدیل کند، مگر آنکه در این کار مجاز باشد، و تغییر قیمت مجوّز شرعی تبدیل آن نیست. س ۱۰۳۳: در یک مؤسسه فرهنگی برای تأمین نیازهای مالی آن در آینده، واحدی تجاری تشکیل شده که سرمایه آن از حقوق شرعی است، آیا پرداخت خمس درآمد آن واجب است؟ آیا مصرف خمس آن به نفع مؤسسه جایز است؟ ج: تجارت با حقوق شرعی که واجب است به مصرف موارد مقرره شرعیه آن برسد و خودداری از مصرف آن، هرچند به قصد استفاده از منافع آن در یک مؤسسه فرهنگی باشد، بدون اجازه ولیّ امر خمس اشکال دارد، و در صورتی که با آن تجارت شود، سود حاصله تابع سرمایه است که باید در همان موارد مصرف سرمایه صرف شود و خمس ندارد. بله، تجارت با هدایایی که به مؤسسه داده می‌شود، اشکال ندارد، و سود و درآمد آن در صورتی که سرمایه ملک مؤسسه باشد، خمس ندارد. س ۱۰۳۴: اگر در چیزی شک داشته باشیم که خمس آن را داده‌ایم یا خیر، ولی ظنّ غالب به پرداخت خمس آن باشد، وظیفه ما چیست؟ ج: اگر مشکوک از چیزهایی باشد که خمس به آن تعلّق گرفته است، تحصیل یقین به پرداختِ خمس آن واجب است. س ۱۰۳۵: هفت سال پیش مقداری خمس بر من واجب شد، و آن را با مجتهد دستگردان کرده و قسمتی از آن را پرداختم، بقیه آن بر ذمّه‌ام باقی ماند و از آن تاریخ تاکنون نتوانسته‌ام مبلغ باقی‌مانده را بپردازم، تکلیف من چیست؟ ج: مجرد عجز از پرداخت خمس، موجب فراغت ذمّه نمی‌شود، بلکه واجب است که هر زمانی که توانایی پرداختِ بدهی بابت خمس را داشتید، آن را هرچند به تدریج بپردازید. س ۱۰۳۶: آیا مبلغی را که به عنوان خمس مالی که متعلّق خمس نبوده، پرداختم، می‌توانم بابت خمس مالی که فعلاً بدهکارم، حساب کنم؟ ج: اگر در مصارف شرعی آن مصرف شده، بابت ادای بدهی کنونی شما از خمس محسوب نمی‌شود.ولی اگر عین آن موجود باشد می‌توانید آن را مطالبه نمایید. س ۱۰۳۷: آیا خمس و زکات بر کودکانی که هنوز به سن تکلیف نرسیده‌اند، واجب می‌شود؟ ج: زکات مال بر شخص غیربالغ واجب نیست، ولی اگر خمس به مال او تعلّق بگیرد (مثل اینکه معدن یا حلال مخلوط به حرام باشد)، بر ولی شرعی او پرداخت آن واجب است، مگر خمسِ سودِ حاصل از تجارت با اموالِ او یا منافع کسبش که پرداخت آن بر ولی واجب نیست، بلکه بنا بر احتیاط در صورتیکه سود حاصله باقی بماند ادای خمس آن بر خود طفل بعد از رسیدن به سن تکلیف، واجب است. س ۱۰۳۸: اگر شخصی مقداری از حقوق شرعی و سهم امام(علیه‌السلام) و چیزهایی را که صرف آن در مصارف شرعیش باید با اجازه یکی از مراجع باشد، در یکی از مؤسسات دینی یا ساختمان مدرسه یا مسجد یا حسینیّه مصرف کند، آیا شرعاً حق دارد آنچه را که به عنوان ادای حقوق شرعی که بر عهده او بوده، به مصرف رسانده، پس بگیرد و یا زمین آن را پس بگیرد و یا اقدام به فروش ساختمان آن مؤسسه نماید یا خیر؟ ج: اگر اموال خود را طبق اجازه کسی که واجب بود حقوق شرعی خود را به او تسلیم نماید، به نیتِ پرداختِ حقوقِ شرعی که بر عهده داشت، برای

تأسیس مدرسه و مانند آن به مصرف رسانده است، حق پس گرفتن و تصرّف مالکانه در آن را ندارد.

انفال

س ۱۰۳۹: بر اساس قانون زمین شهری: ۱ ـ زمین‌های بایر جزء انفال محسوب و تحت تصرّف حکومت اسلامی است. ۲ ـ زمین‌های بایر و غیر آن در شهرها اگر مالک خصوصی داشته باشد، در صورت نیاز دولت و شهرداری‌ها به آن می‌توانند آن را به قیمت متعارف در آن منطقه از مالکین استملاک نمایند. سؤال این است: ۱ ـ اگر شخصی زمین بایری را که سند آن به نام او بوده، ولی بر اثر قانون زمین شهری از اعتبار ساقط شده است به عنوان سهم امام(علیه‌السلام) و سهم سادات بدهد، چه حکمی دارد؟ ۲ ـ اگر شخصی زمینی اعم از بایر یا دایر داشته باشد و از طرف دولت یا شهرداری بر اساس قانون مجبور به فروش آن شود، ولی او آن را به عنوان سهم امام و سادات بدهد، چه حکمی دارد؟ ج: زمینی که در اصل موات است و شرعاً ملك کسی که سند به نام اوست، نیست، واگذاری آن به عنوان خمس و احتساب آن به جای بدهی خمس صحیح نیست. همچنین زمین ملکی که گرفتن آن توسط دولت یا شهرداری، با عوض یا بدون عوض، بر اساس قانون جایز است، مالك آن نمی‌تواند آن را به عنوان خمس واگذار نماید و به جای بدهی خمس حساب کند. س ۱۰۴۰: اگر شخصی زمینی را در کنار کارخانه‌های آجرسازی برای استفاده از فروش خاك آن بخرد، آیا از انفال محسوب می‌شود؟ بر فرض اینکه از انفال نباشد، با توجه به اینکه به نسبت ده درصد به شهرداری داده می‌شود، آیا دولت حق مطالبه مالیات برای خاك آن دارد؟ ج: زمین مورد معامله، اگر آباد و ملك خاص شرعی فروشنده باشد، گرچه با خرید آن ملك خاص خریدار می‌شود و جزو أنفال محسوب نیست، لیکن پرداخت مالیاتِ درآمدِ حاصل از فروش خاك آن، اگر مستند به قانون مصوب مجلس شورای اسلامی (در ایران) و مورد تأیید شورای نگهبان قانون اساسی باشد، لازم است و دولت حق مطالبه آن را دارد. س ۱۰۴۱: آیا شهرداری حق بهره‌برداری اختصاصی از ماسه‌ها و شن‌های کف رودخانه‌ها برای آبادانی و احداث شهر و غیر آن را دارد، و در صورتی که این حق را داشته باشند، اگر شخصی غیر از شهرداری مدعی مالکیت آن باشد، آیا دعوای او مسموع است یا خیر؟ ج: این کار برای شهرداری‌ها جایز است و ادعاهای مالکیت خصوصی کف و بستر رودهای بزرگ و عمومی از سوی اشخاص پذیرفته نیست. س ۱۰۴۲: آیا حق اولویت عشائر در استفاده از چراگاههای خود (هر قبیله‌ای نسبت به چراگاه خودش) با کوچ کردن از آن و تصمیم به بازگشت دوباره به آنجا از بین می‌رود؟ با توجه به اینکه این کوچ کردن از قدیم بوده و در طول دهها سال ادامه داشته است. ج: ثبوت حق اولویت شرعی برای آنان نسبت به چراگاه چهارپایانشان، بعد از کوچ کردن از آنجا، محل اشکال است و احتیاط در این مورد خوب است. س ۱۰۴۳: روستایی از نظر چراگاه و زمین‌های زراعی در مضیقه است و هزینه‌های عمومی آن از راه فروش علف‌های چراگاه تأمین می‌شود، این وضعیت بعد از انقلاب اسلامی هم تاکنون استمرار داشته، ولی مسئولین آنان را از این کار منع کرده‌اند، با توجه به فقر مادی اهالی روستا و بایر بودن چراگاهها، آیا شورای روستا حق دارد که اهالی را از فروش علف‌های چراگاه منع کرده و درآمد حاصل از فروش آن را برای تأمین هزینه‌های عمومی روستا اختصاص دهد؟ ج: علف‌های چراگاه‌های عمومی طبیعی که سابقه ملکیت خصوصی ندارد، ملك اختصاصی کسی نیست و فروش آن از سوی کسی جایز نیست، ولی کسی که از طرفِ دولت، مسئول امور روستاست، می‌تواند مبلغی را برای مصالح عمومی روستا از کسانی که اجازه چراندن چهارپایان در آن مراتع را دارند، بگیرد. س ۱۰۴۴: آیا برای عشائر جایز است که چراگاههای تابستانی و زمستانی را که از دهها سال پیش به‌صورت دوره‌ای در آن تردد دارند، به مالکیت خود در آورند؟ ج: چراگاه‌های طبیعی که کسی نسبت به آنها سابقه ملکیت اختصاصی ندارد، از انفال و اموال عمومی است که اختیار آن با ولیّ امر مسلمین است و سابقه تردد عشائر موجب مالکیت آنان نمی‌شود. س ۱۰۴۵: خرید و فروش چراگاههای عشائری در چه

زمانی صحیح است و در چه زمانی صحیح نیست؟ ج: خرید و فروش چراگاه‌هایی که ملک کسی نیست و از انفال و اموال عمومی است، در هیچ حالی صحیح نیست. س ۱۰۴۶: شغل ما دامداری است که چهارپایان خود را در یکی از جنگلها می‌چرانیم و بیشتر از پنجاه سال است که به این کار مشغول هستیم، سندی نزد ما وجود دارد که دلالت می‌کند که ما از طریق ارث مالك شرعی این جنگل هستیم، سند مزبور هم یک سند قانونی است، بعلاوه این جنگلها وقف امیرالمومنین و سیدالشهداء و ابوالفضل العباس(سلام الله علیهم اجمعین) است، و دامداران سالیانی است که در این جنگل زندگی می‌کنند و خانه‌های مسکونی و زمین‌های زراعی و بستان دارند. اخیراً جنگلبانان تصمیم گرفته‌اند ما را از آن اخراج نموده و بر آن مسلط شوند، آیا آنان حق اخراج ما را از این جنگل دارند؟ ج: از آنجایی که شرعاً صحّت وقف متوقف بر سابقه ملکیت شرعی است، همانگونه که انتقال از طریق ارث هم متوقف بر مالکیت شرعی مورّث است، لذا جنگلها و چراگاه‌های طبیعی که تا به حال ملك کسی نبوده است و هیچ‌گونه سابقه احیا و آباد کردن در آنها وجود ندارد، ملك اختصاصی کسی محسوب نمی‌شود تا وقفیّت آن صحیح باشد یا از طریق ارث انتقال یابد. به هر حال هر مقدار از جنگل که به‌صورت مزرعه یا مسکن و مانند آن احیا شده و ملك شرعی گردیده، اگر وقف باشد، حق تصرّف در آن با متولّی شرعی آن است و اگر وقف نباشد حق تصرّف در آن با مالك آن است، و اما آن مقدار از جنگل و مراتع که به‌صورت جنگل طبیعی یا مرتع طبیعی باقی مانده است، از انفال و اموال عمومی است و اختیار آن بر اساس مقررات قانونی، با دولت اسلامی است. س ۱۰۴۷: دامدارانی که اجازه چراندن حیوانات خود را دارند، آیا جایز است که وارد مزرعه‌های خصوصی کنار چراگاه شده تا خود و چهارپایان آنان از آب مزرعه، بدون رضایت مالك آن بنوشند؟ ج: مجرد داشتن اجازه چراندن حیوانات در چراگاه‌های مجاور املاک اشخاص، برای جواز ورود در ملك غیر و استفاده از آب ملکی آن کافی نیست و این کار برای آنان بدون رضایت مالك آن جایز نمی‌باشد.

کسبهای حرام

خرید و فروش اعیان نجس

س ۱۰۸۸: آیا خرید خوکهای وحشی که توسط اداره صید و کشاورزان منطقه به دلیل حفاظت از مراتع و مزارع شکار می‌شوند، به منظور کنسرو سازی و صادر کردن آن به کشورهای غیر اسلامی جایز است؟ ج: خرید و فروش گوشت خوك برای استفاده‌های غذایی انسان جایز نیست هرچند خریدار مسلمان نباشد، ولی اگر دارای منفعت عقلایی حلال و قابل توجهی مانند استفاده از آن برای تغذیه حیوانات و یا بکارگیری چربی آن در صنعت صابون‌سازی و مانند آن باشد، دراین صورت خرید و فروش آن اشکال ندارد. س ۱۰۸۹: آیا کار کردن در کارخانه کنسرو گوشت خوك یا کاباره‌های شبانه و یا مراکز فساد جایز است؟ و درآمد حاصل از آن چه حکمی دارد؟ ج: اشتغال به کارهای حرام مثل فروش گوشت خوك، شراب، ایجاد و اداره کاباره‌های شبانه، مراکز فساد و فحشا و قمار و شرابخواری و مانند آن، جایز نیست و کسب درآمد از طریق آنها حرام است و انسان، مالك اجرتی که در برابر آن می‌گیرد نمی‌شود. س ۱۰۹۰: آیا فروش و هدیه کردن شراب یا گوشت خوك و یا هر چیزی که خوردن آن حرام است به کسی که آن را حلال می داند، صحیح است؟ ج: فروش و هدیه کردن چیزی که خوردن یا آشامیدن آن حرام است، اگر به قصد خوردن و آشامیدن باشد و یا انسان بداند که خریدار آن را برای خوردن و آشامیدن مصرف می‌کند جایز نیست، هرچند خریدار خوردن آن را حلال بداند. س ۱۰۹۱: ما یک شرکت تعاونی برای فروش مواد غذایی و مصرفی داریم و از آنجا که بعضی از مواد غذایی موجود در آن فروشگاه از مردار یا چیزهایی که خوردن آنها حرام است می‌باشند بنا بر این درآمدهای سالانه حاصل از آنها که بین

سهامـداران توزیع می‌شوند چه حکمی دارند؟ ج: خرید و فروش آن دسـته از مواد غذایی که خوردن آنها حرام است، حرام و باطل می‌باشـد و پول و درآمـد حاصـل از آنهـا هم حرام است و توزیع آن در بین سـهامداران جایز نیست و در صورتی که اموال شـرکت تعاونی با آن مخلوط شـده باشد، حکم مالِ مخلوط به حرام را دارد که اقسام آن در رساله‌های عملیه ذکر شده است. س ۱۰۹۲: اگر شخص مسلـمانی هتلی را در یک کشور غیراسـلامی تأسیس کند و ناچار باشد بعضی از انواع شراب و غذاهای حرام را نیز بفروشد، زیرا اکثریت مردم آن کشور مسیحی هسـتند که با غذا شـراب می‌نوشـند و به هتلی که همراه غذا شراب ندهد نمی‌روند، با توجّه به اینکه شـخص مزبور قصد دارد تمام درآمد حاصل از امور حرام را به حاکم شرع بپردازد آیا این کار برای او جایز است؟ ج: تأسیس هتل یا غـذاخوری در کشورهای غیراسـلامی اشـکال نـدارد، ولی فروش شـراب و غـذاهای حرام جایز نیست، هرچند خریدار آنها را حلال بدانـد و گرفتن پول آنها جایز نیست هرچنـد آن شـخص قصـد داشـته باشـد آن پول را به حاکم شـرع بپردازد. س ۱۰۹۳: آیا حیوانات آبزیِ حرام گوشت، اگر زنـده از آب بیرون آورده شوند، حکم مردار را دارند و خرید و فروش آنها حرام است؟ آیا خرید و فروش آنهـا برای تغـذیه غیر انسـان مثـل تغـذیه پرنـدگان و حیوانات و همچنین برای اسـتفاده‌های صـنعتی جایز است؟ ج: اگر این حیوانـات از انواع مـاهی بوده و زنـده از آب بیرون آورده شونـد و در خـارج از آب بمیرنـد، مردار محسوب نمی‌شونـد. به هر حـال چیزی که خوردن آن حرام است، خریـد و فروش آن برای خوردن جایز نیست هرچند خریدار، خوردن آن را حلال بداند، ولی اگر غیر از خوردن، منافع عقلایی حلال مثل استفاده‌های پزشکی یا صنعتی و یا تغذیه پرندگان و چارپایان و مانند آن داشته باشد، خرید و فروش آن به قصد مزبور اشـکال ندارد. س ۱۰۹۴: آیا اشـتغال درامر حمل و نقل آن دسـته از مواد غذایی که گوشت تذکیه نشده هم در بین آنها وجود دارد، جایز است؟ آیا بینِ بردن آنها برای کسـی که خوردن آنها را حلال می‌داند و کسی که حلال نمی‌داند، تفاوتی وجود دارد؟ ج: حمل گوشت تـذکیه نشده برای کسـی که قصد خوردن آن را دارد، جایز نیست و فرقی نمی‌کند که مشتری خوردن آن را حلال بداند یا خیر. س ۱۰۹۵: آیا فروش خون به کسـی که از آن استفاده می‌کند، جایز است؟ ج: فروش خون اگر به قصد عقلایی مشـروع باشد، اشکال ندارد. س ۱۰۹۶: آیا برای یک فرد مسـلمان جایز است که غذای حرام (مانند غذایی که محتوی گوشت خوک یا مردار است) و مشروبات الکلی را در سرزمین کفر به غیر مسلمان عرضه کند؟ حکم آن در صورتهای زیر چیست؟ الف ـ اگر غذاها و مشـروبات الکلی متعلّق به او نباشـند و در برابر فروش آنها هم سودی نبرد بلکه کار او فقط عرضه آنها و غذاهای حلال به مشتری باشـد. ب ـ اگر بـا فرد غیرمسـلمان در محـل شـریک باشـد، به این صورت که فرد مسـلمان مالک اجناس حلال و شریک غیر مسـلمان مالک مشـروبات الکلی و غـذاهای حرام باشـد و هر کدام به‌طور جداگانه از کالاهای خود سود ببرند. ج ـ اگر فرد مسـلمان در محلی که مواد غـذایی حرام و مشـروبات الکلی فروخته می‌شود، فقـط کـار کنـد و مزد ثابتی بگیرد، چه صاحب آن محل مسـلمان باشـد و چه غیر مسـلمان. د ـ اگر فرد مسـلمان در محل فروش مواد غذایی حرام و مشـروبات الکلی به عنوان کارگر یا شریـک کار کنـد ولی دخالتی در خریـد و فروش آنها نداشـته و آن مواد متعلّق به او هم نباشـند، بلکه او فقط در تهیه و فروش مواد غذایی نقش داشته باشد، با توجه به اینکه مشتریها مشروبات الکلی را در همان محل نمی‌خورند، کار او چه حکمی دارد؟ ج: عرضه و فروش مشـروبات الکلی مست‌کننـده و غـذاهای حرام و کـار در محـل فروش آنهـا و مشارکت در ساخت و خریـد و فروش آنها و اطاعت از دیگران در این موارد، شـرعاً حرام است، اعم از اینکه انسان شـریک در سـرمایه بوده و یا کارگر روزانه باشد و نیز اعم از آن که فقط مواد غـذایی حرام و مشـروبات الکلی عرضه و فروخته شونـد یا اینکه فروش همراه با مواد غـذایی حلال باشد و همچنین اعم از اینکه کـار انسـان همراه بـا گرفتن سود و مزد باشـد و یـا مجـانی و دراین مورد فرقی نمی‌کنـد که صـاحب کـار یا شـریک او مسـلمان باشـد یـا غیرمسـلمان و به مسـلمان عرضه و فروخته شود یا به غیر مسـلمان، و به‌طور کلّی بر هر مسـلمانی واجب است که از ساخت و خریـد و فروش آن دسـته از مواد غـذایی که خوردن آنها حرام است به منظور خوردن اجتناب کنـد و همچنین از ساخت و خرید و فروش مشـروبات الکلی مست‌کننده و کسب منفعت از این طریق خودداری کند. س ۱۰۹۷: آیا کسب درآمد از طریق تعمیر

کامیون‌های حمل مشروبات الکلی جایز است؟ ج: اگر کامیون‌ها برای حمل مشروبات الکلی مورد استفاده قرار بگیرند دراین صورت اشتغال به تعمیر آنها جایز نیست. س ۱۰۹۸: یک شرکت تجاری با شعبه‌های فرعی برای فروش مواد غذایی به مردم وجود دارد که بعضی از مواد غذایی آن شرعاً حرام می‌باشد (مانند آن دسته از گوشتهای وارداتی که مردار هستند) در نتیجه بخشی از اموال شرکت، از نظر شرعی حرام محسوب می‌شود، آیا خرید مایحتاج از شعبه‌های این شرکت که هم کالای حرام دارد و هم کالای حلال، جایز است؟ و بر فرض جواز، آیا گرفتن باقی‌مانده پولی که به فروشنده داده می‌شود، به دلیل اینکه مجهول‌المالک است، احتیاج به اجازه حاکم شرع دارد؟ و بر فرض که احتیاج به اجازه داشته باشد، آیا به کسی که کالاهای مورد نیاز خود را از آن شعبه‌ها خریداری می‌کند، این اجازه را می‌دهید؟ ج: علم اجمالی به وجود مال حرام در اموال شرکت تا زمانی که همه آنها مورد ابتلای مکلف نباشند مانع از صحّت خرید کالاهای مورد نیاز از آن شرکت نیست، بنا بر این خریداری کالاهای مورد نیاز از آن برای همه مردم بدون اشکال است و همچنین دریافت باقی‌مانده پول، تا زمانی که همه اموال شرکت مورد ابتلای شخص مشتری نباشند اشکال ندارد و همچنین تا زمانی که انسان علم به وجود مال حرام در عین کالایی که از شرکت خریده است نداشته باشد، اشکال ندارد و احتیاجی به اجازه حاکم شرع برای تصرّف در کالا و پولی که از شرکت دریافت می‌کند، نیست. س ۱۰۹۹: آیا اشتغال به سوزاندن اموات غیرمسلمان و اجرت گرفتن در برابر آن، جایز است؟ ج: سوزاندن اجساد اموات غیرمسلمان، حرام نیست بنا بر این اشتغال به آن و گرفتن اجرت در برابر آن، اشکال ندارد. س ۱۱۰۰: آیا جایز است کسی که می‌تواند کار کند، از مردم درخواست کمک کرده و با کمکهای آنان زندگی نماید؟ ج: سزاوار نیست این کار را بکند. س ۱۱۰۱: آیا برای زنان جایز است که با فروش جواهرات در بازار زرگرها و غیر آن کسب درآمد کنند؟ ج: با رعایت حدود شرعی اشکال ندارد. س ۱۱۰۲: تزئین منازل (دکور) در صورتی که برای کارهای حرام بکار گرفته شوند، به‌خصوص اگر بعضی از اتاقها برای پرستش بت مورد استفاده قرار بگیرند، چه حکمی دارد؟ و آیا ساخت سالن در صورتی که احتمال داده شود که برای رقص و مانند آن استفاده شود، جایز است یا خیر؟ ج: تزئین خانه به خودی خود در صورتی که به منظور استفاده در کارهای حرام نباشد، اشکال ندارد، ولی تزئین اتاق مخصوص پرستش بت، مثلاً ـ چیدن لوازم آن اتاق و تعیین محلی برای قرار دادن بت و مانند آن، شرعاً جایز نیست و ساخت سالن برای استفاده حرام، جایز نیست ولی مجرّد احتمال مانعی ندارد. س ۱۱۰۳: آیا ساخت بنایی که شامل زندان و مرکز پلیس است و تحویل آن به دولت ظالم، جایز است؟ و آیا اشتغال در کارهای ساختمانی آن نیز جایز است؟ ج: ساخت بنا با اوصاف مذکور اشکال ندارد به شرطی که به قصد برگزاری جلسات دادگاه ظلم در آن و ایجاد محلی برای زندانی کردن بی‌گناهان نباشد و همچنین به نظر کسی که آن را می‌سازد، به‌طور معمول در معرض استفاده‌های مزبور قرار نداشته باشد که در این صورت گرفتن اجرت نیز در برابر ساختن آن اشکال ندارد. س ۱۱۰۴: شغل من گاوبازی در برابر تماشاگران است و آنان مبلغی را به عنوان هدیه در برابر تماشای آن بـه من می‌پردازند، آیا نفس این کار جایز است؟ ج: عمل مذکور شرعاً مذموم است ولی گرفتن هدایا از تماشاگران چنانچه پرداخت آن با اختیار و رضایت تماشاگران صورت گیرد، اشکال ندارد. س ۱۱۰۵: بعضی از افراد لباس‌های نظامی مخصوص ارتش را می‌فروشند، آیا خرید این لباس‌ها و استفاده از آنها جایز است؟ ج: اگر احتمال بدهید که این لباس‌ها را از طریق قانونی بدست آورده‌اند و یا مجاز به فروش آنها هستند، در این صورت خرید و استفاده از آنها در مواردی که خلاف مقرّرات نباشد، اشکال ندارد. س ۱۱۰۶: استفاده از ترقّه و مواد قابل انفجار و ساخت و خرید و فروش آنها اعم از اینکه موجب اذیّت و آزار بشوند یا خیر، چه حکمی دارد؟ ج: در صورتی که موجب اذیّت و آزار دیگران باشد و یا تبذیر مال محسوب شود ویا خلاف قانون و مقرّرات نظام جمهوری اسلامی باشد، جایز نیست. س ۱۱۰۷: کار پلیس و مأموران راهنمایی و رانندگی و گمرک و اداره مالیات بر درآمد در جمهوری اسلامی چه حکمی دارد؟ آیا آنچه در بعضی از روایات آمده است که دعای مأموری که کار افراد را به حکومت گزارش می‌دهد و دعای مأمور مالیات و گمرک مستجاب نمی‌شود، شامل آنان هم می‌گردد؟ ج: کار آنان

فی‌نفسه در صورتی که بر اساس مقرّرات قانونی باشد، اشکال ندارد و ظاهراً مراد از «عریف» و «عشّار» در روایات افرادی هستند که انجام این کارها را در حکومت های طاغوتی و ظالم برعهده دارند. س ۱۱۰۸: بعضی از زنان برای تأمین هزینه‌های زندگی خانوادگی خود در آرایشگاهها کار می‌کنند، آیا این کار ترویج بی‌عفّتی و یا تهدیدی برای عفّت جامعه اسلامی محسوب نمی‌شود؟ ج: آرایش کردن زنان فی‌نفسه و اجرت گرفتن دربرابر آن اشکال ندارد به شرطی که به منظور نشان دادن به نامحرم نباشد. س ۱۱۰۹: آیا جایز است شرکتها در برابر واسطه‌گری و مقاطعه‌کاری که بین صاحب کار از طرفی و کارگران و بنّاها از طرف دیگر، انجام می‌دهند، اجرت دریافت کنند؟ ج: گرفتن اجرت در برابر عمل مباح اشکال ندارد. س ۱۱۱۰: آیا اجرتی که دلّال می‌گیرد، حلال است؟ ج: اگر در برابر انجام عمل مباحی و بنا به درخواست کسی باشد، اشکال ندارد.

اجرت گرفتن در برابر واجبات

س ۱۱۱۱: حقوق اساتیدی که در دانشکده الهیّات، فقه و اصول تدریس می‌کنند، چه حکمی دارد؟ ج: وجوب تدریس و آموزش چیزی که یاددادن آن واجب کفایی است، مانع گرفتن حقوق در برابر تدریس فقه و اصول در دانشگاه نیست به‌خصوص اگر دریافت حقوق به خاطر حضور در دانشگاه و اداره کلاس باشد. س ۱۱۱۲: آموزش مسائل شرعی چه حکمی دارد؟ آیا جایز است روحانیون دربرابر یاددادن مسائل شرعی به مردم، اجرت بگیرند؟ ج: هرچند اجمالاً آموزش مسائل حلال و حرام فی‌نفسه واجب است و اجرت گرفتن در برابر آن جایز نیست ولی گرفتن اجرت برای مقدماتی که اصل آموزش احکام متوقف بر آنها نیست و شرعاً هم بر انسان واجب نیستند مانند حضور در مکان خاص،اشکال ندارد. س ۱۱۱۳: آیا دریافت حقوق ماهانه برای اقامه نماز جماعت و راهنمایی و ارشاد دینی در نهادها و اداره‌های دولتی جایز است؟ ج: گرفتن اجرت در برابر رفت و آمد یا ارائه خدماتی که انجام آنها بر مکلّف واجب نیست، اشکال ندارد. س ۱۱۱۴: آیا گرفتن اجرت برای غسل دادن میّت جایز است؟ ج: غسل دادن میّت مسلمان عبادت و واجب کفایی است و اجرت گرفتن در برابر خودِ آن جایز نیست. س ۱۱۱۵: آیا گرفتن اجرت برای جاری کردن عقد نکاح جایز است؟ ج: اشکال ندارد.

بخت آزمایی

س ۱۲۳۷: خرید و فروش بلیطهای بخت‌آزمایی و جایزه‌ای که مکلّف می‌برد، چه حکمی دارد؟ ج: خرید و فروش بلیطهای بخت‌آزمایی صحیح نیست و شخصی که جایزه را برده است، مالك آن نمی‌شود و حق دریافت آن را ندارد. س ۱۲۳۸: تهیه اوراقی که به نام ارمغان بهزیستی بین مردم منتشر می‌شود و پرداخت پول برای آنها و شرکت در قرعه‌کشی این برگه‌ها، چه حکمی‌دارد؟ ج: توزیع و نشر اوراق جمع‌آوری تبرّعات از مردم برای صرف آن در امور خیریّه و تشویق و ترغیب متبرّعین با قید قرعه منع شرعی ندارد و همچنین پرداخت وجه برای تهیّه این اوراق به قصد شرکت در امور خیر، مانعی ندارد. س ۱۲۳۹: شخصی ماشینی دارد که آن را در معرض بخت آزمایی قرار داده است، به این صورت که فرد شرکت‌کننده در مسابقه اقدام به خرید برگه‌ای که در تاریخ معیّن و به قیمت معیّنی قرعه‌کشی خواهد شد می‌کند و در پایان مدّت مذکور و شرکت کردن تعدادی از مردم، قرعه‌کشی صورت می‌گیرد و کسی که قرعه به نام او در آمده، برنده می‌شود و ماشین گران قیمت را تحویل می‌گیرد، آیا این روش برای فروش ماشین از طریق قرعه‌کشی شرعاً جایز است؟ ج: فروش ماشین به شخصی که در قرعه‌کشی شرکت کرده و قرعه به نام او افتاده، در صورتی که خرید و فروش بعد از قرعه‌کشی انجام پذیرد، اشکال ندارد، ولی تصرّف فروشنده در اموال افراد دیگری که مال خود را برای شرکت در قرعه‌کشی به او پرداخت کرده‌اند، أکل مال به باطل است و واجب است آن اموال را به آنان برگرداند. س ۱۲۴۰: آیا

فروش اوراق جمع‌آوری کمکهای خیرخواهانه عموم مردم به این صورت که بعداً قرعه‌کشی شده و قسمتی از مال جمع‌آوری شده به عنوان هدیه به برندگان داده شود و بقیه آن صرف کارهای عام المنفعه شود، جایز است؟ ج: نامگذاری این عمل تحت عنوان «بیع» صحیح نیست، بله انتشار این اوراق و جمع‌آوری کمک‌ها برای امور خیریّه اشکال ندارد و تشویق مردم به کمک‌کردن با وعده اعطای جایزه به کسی که قرعه به نام او در آید، جایز است. مشروط بر این که مردم این اوراق را به قصد شرکت در امور خیر، تهیّه نمایند. س ۱۲۴۱: آیا خرید اوراق قرعه‌کشی بخت‌آزمایی(لوتو)، با توجه به اینکه تحت مالکیت شرکت خاصی است و ۲۰ سود آن به مؤسسه‌های خیریّه زنان پرداخت می‌شود، جایز است یاخیر؟ ج: برگه‌های بخت آزمایی، مالیّت ندارند واین اوراق در حکم آلت قمار هستند بنا بر این خرید و فروش آنها جایز نیست و مبلغی را هم که برندگان قرعه‌کشی این برگه‌ها دریافت می‌کنند، حلال نیست.

رشوه

س ۱۲۴۲: بعضی از مشتریان بانک برای انجام سریع کارهایشان و دریافت خدمات بهتر، اموالی را به کارمندان بانک می‌بخشند، با توجه به این که اگر کارمندان بانک آن کارها را برای آنان انجام ندهند، چیزی به آنان نمی‌دهند، آیا دراین حالت، گرفتن آن مال جایز است؟ ج: جایز نیست کارمندان در برابر انجام کار مشتریان که برای آن استخدام شده‌اند و در برابر آن هر ماه حقوق دریافت می‌کنند، از مشتریان چیزی بگیرند و همچنین مشتریان بانک نباید کارمندان را در برابر انجام کارهایشان با پول نقد یا غیر آن تطمیع کنند زیرا این کار مستلزم فساد است. س ۱۲۴۳: بعضی از مشتریان بانک براساس عادات رایج به کارمندان عیدی می‌دهند و اعتقاد دارند که اگر این هدیه را ندهند کارهایشان به شکل مطلوب انجام نمی‌شود، حکم این کار چیست؟ ج: اگر این هدایا منجر به تبعیض در انجام خدمات بانکی به مشتریان شود و در نهایت باعث فساد و از بین رفتن حقوق دیگران گردد، مشتریان نباید آن هدایا را به کارمندان بدهند و کارمندان هم حق گرفتن آنها را ندارند. س ۱۲۴۴: چنانچه فردی از باب تشکر و قدردانی از کارمند، هدیه‌ای به او اهداء کند، حکمش چیست؟ هرچند آن کارمند بدون هیچ گونه چشم داشتی، کاری را انجام داده باشد؟ ج: هدیه در محیط کار و از جانب ارباب رجوع، یکی از خطرناک‌ترین چیزها است و هر چه بیشتر از آن اجتناب کنید، به صرفه دنیا و آخرت شما، خواهد بود. فقط در یک صورت، دریافت آن جایز است و آن، این است که هدیه دهنده، با اصرار زیاد و با امتناع مأمور از قبول، بالآخره به نحوی آن را اهداء کند. آنهم بعد از انجام کار و بدون مذاکره و حتّی توقّع قبلی. س ۱۲۴۵: هدایا اعم از نقدی، خوراکی و غیره که توسط ارباب رجوع با رضایت و طیب خاطر به کارمندان دولت داده می‌شوند، چه حکمی دارند؟ و اموالی که به‌صورت رشوه به کارمندان داده می‌شوند اعم از اینکه بر اثر توقع انجام کاری برای پرداخت کننده باشد یا خیر، چه حکمی دارند؟ و اگر کارمند بر اثر طمع به دریافت رشوه، مرتکب عمل خلاف قانون شود، چه حکمی دارد؟ ج: بر کارمندان محترم واجب است که رابطه آنان با همه مراجعه‌کنندگان براساس قوانین و مقرّرات و ضوابط خاص اداره باشد و قبول هر گونه هدیه‌ای از مراجعه‌کنندگان به هر عنوانی که باشد برای آنان جایز نیست زیرا باعث فساد و سوءظن به آنان و تشویق و تحریک افراد طمعکار به عمل نکردن به قانون و تضییع حقوق دیگران می‌شود. اما رشوه، مسلم است که برای گیرنده و دهنده آن، حرام است و واجب است کسی که آن را دریافت کرده به صاحبش برگرداند و حق تصرّف در آن را ندارد. س ۱۲۴۶: گاهی مشاهده می‌شود که بعضی از اشخاص از مراجعه‌کنندگان در برابر انجام کارشان تقاضای رشوه می‌کنند، آیا پرداخت رشوه به آنان جایز است؟ ج: هیچ‌یک از مراجعه‌کنندگان به ادارات حق ندارند برای انجام کار خود پول یا خدمتی را به‌طور غیرقانونی به کارمند اداری که مکلّف به خدمت به مراجعین است، ارائه دهند، همچنین کارمندان ادارات هم که از نظر قانونی موظف به انجام کار مردم هستند، حق ندارند هیچ‌گونه مبلغی را به‌طور غیرقانونی در برابر انجام کار مراجعه‌کنندگان درخواست و یا دریافت کنند و جایز نیست در این مال

تصرّف نمایند، بلکه باید آن را به صاحبانش باز گردانند. س ۱۲۴۷: پرداخت رشوه برای گرفتن حق با توجه به اینکه گاهی برای دیگران مشکل ایجاد می کند مثلاً باعث مقدم شمردن صاحب حق نسبت به افراد دیگر می‌شود، چه حکمی دارد؟ ج: پرداخت رشوه و گرفتن آن جایز نیست هرچند باعث ایجاد مشکل و زحمت برای دیگران نشود، چه رسد به موردی که بدون استحقاق، باعث ایجاد مزاحمت برای دیگران شود. س ۱۲۴۸: اگر شخصی برای انجام کار قانونی خود مجبور به پرداخت مبلغی به کارمندان یکی از ادارات شود تا کار قانونی و شرعی او را به راحتی انجام دهند زیرا اعتقاد دارد که اگر این مبلغ را نپردازد، کارمندان آن اداره کار او را انجام نخواهند داد، آیا عنوان رشوه بر این مبلغ صدق می کند؟ و آیا این عمل حرام است یا اینکه اضطراری که باعث پرداخت آن برای انجام کار اداری او شده، عنوان رشوه را از آن بر می‌دارد و در نتیجه حرام نخواهد بود؟ ج: پرداخت پول یا اموال دیگر از طرف فرد مراجعه‌کننده به کارمندان ادارات که مکلّف به ارائه خدمات اداری به مردم هستند، و حتماً منجر به فساد ادارات خواهد شد، عملی است که از نظر شرعی حرام محسوب می‌شود و توهّم اضطرار، مجوّز او در انجام این کار نیست. س ۱۲۴۹: قاچاقچیان به بعضی از کارمندان مبالغی پول در برابر چشم‌پوشی آنان از مخالفت و نقض قانون پرداخت می کنند و در صورتی که کارمند درخواست آنان را قبول نکند تهدید به قتل می‌شود. در این صورت کارمند چه وظیفه‌ای دارد؟ ج: دریافت هر گونه مبلغی در برابر تغافل و چشم‌پوشی از اَعمال خلاف قانون قاچاقچیان جایز نیست. س ۱۲۵۰: مدیر بخش مالیات از مأمور محاسبه کننده درخواست نموده است که از میزان مالیات یکی از شرکت‌ها مقداری کم نماید، باتوجه به اینکه اگر از این کار امتناع بورزد، مشکلات و گرفتاریهای سختی برای او پیش خواهد آمد، آیا اطاعت از دستور مدیر توسط مأمور مذکور در چنین مواردی واجب است؟ و آیا می‌تواند در برابر اجرای این دستور پولی را دریافت کند؟ ج: در این گونه امور باید مطابق ضوابط و مقرّرات قانونی عمل شود و تخلّف از آن جایز نیست. اعم از اینکه رایگان باشد یا در مقابل گرفتن وجه.

مأمور خرید و فروش

س ۱۲۵۱: اموالی که بعضی از فروشندگان به مأموران خرید ادارات یا شرکت‌ها بدون آنکه آنها را به قیمت تثبیت شده اضافه کنند، به خاطر برقرار کردن ارتباط می‌پردازند، نسبت به فروشنده و نسبت به مأمور خرید چه حکمی دارند؟ ج: پرداخت این اموال توسط فروشنده به مأمور خرید جایز نیست و برای مأمور هم دریافت آنها جایز نیست و آنچه را که دریافت می کند باید به اداره یا شرکتی که مأمور خریدِ آن است، تسلیم کند. س ۱۲۵۲: آیا کارمند یا کارگر شرکت دولتی یا خصوصی که وظیفه‌اش وکالت در تأمین نیازهای اداره یا شرکت از مکان‌های فروش است، می‌تواند بر کسی که کالاهای موردنیاز را می‌فروشد، شرط کند که درصدی از سود حاصل از خرید، از آن او باشد؟ آیا دریافت این سود برای او جایز است؟ در صورتی که مسئول مافوق چنین شرطی را اجازه دهد چه حکمی دارد؟ ج: این شرط از طرف کارمند صحیح نبوده و او نمی‌تواند سودی را که به نفع خود شرط کرده، دریافت کند و مسئول بالاتر هم حق اجازه چنین شرطی را نداشته و اجازه او در این‌باره اثری ندارد. س ۱۲۵۳: اگر کسی که از طرف اداره یا شرکت، وکیل در خرید مایحتاج است، کالایی را که در بازار قیمت معیّنی دارد، به طمع دریافت کمک مالی از فروشنده به قیمت بالاتری بخرد، آیا این خرید صحیح است؟ و آیا جایز است که از فروشنده به علت این کار، کمک دریافت کند؟ ج: اگر کالا را به قیمتی بیشتر از قیمت عادلانه بازار بخرد و یا خریداری و تهیه آن از بازار به قیمت کمتر برای او امکان داشته باشد، اصل عقدی که به قیمت بالاتر منعقد کرده، فضولی است و متوقّف بر اجازه مسئول قانونی مربوطه است و به هر حال حق ندارد از فروشنده به خاطر خرید از او، چیزی برای خودش بگیرد. س ۱۲۵۴: اگر فرد شاغل در اداره‌ای (اعّم از خصوصی و یا دولتی) که وظیفه او تهیّه جنس می‌باشد، علیرغم وجود مراکز مختلف، به آشنا مراجعه و شرط کند که اگر کالا را از تو خریداری کنم، درصدی از سود حاصله را شریک خواهم بود. ۱ ـ این شرط، شرعاً چه حکمی دارد؟ ۲ ـ در صورت وجود مجوّز رئیس یا مسئول بالای تشکیلات در این

خصوص حکم شرعی آن چیست؟ ۳ـ اگر قیمتی بیش از آنچه جنس مذکور در عرف بازار دارد، توسط طرف قرارداد به اداره پیشنهاد و قرارداد منعقد گردد، چه حکمی دارد؟ ۴ـ پرداخت سهمی که بعضی از فروشندگان به مأمور خرید ادارات علیرغم قیمت مندرج در فاکتور می‌دهند، چه حکمی برای فروشنده و چه حکمی برای مأمور خرید دارد؟ ۵ـ اگر فرد مذکور، علاوه بر مسئولیت در اداره، بازاریاب شرکتی هم باشد و در خرید اجناس اداره، برای آن شرکت بازاریابی نماید، آیا می‌تواند درصدی به عنوان سود از آن شرکت دریافت نماید؟ ۶ـ اگر فردی از طریق مسائل فوق، سودی به دست آورد، وظیفه شرعی او نسبت به این سود، چیست؟ ج: ۱ـ صورت شرعی ندارد و باطل است. ۲ـ اجازه رئیس یا مسئول بالای تشکیلات در این‌باره به لحاظ اینکه فاقد وجاهت شرعی و قانونی است فاقد اعتبار می‌باشد. ۳ـ اگر بیش از قیمت عادله بازار باشد، و یا به کمتر از آن بتوان جنس را از بازار تهیّه نمود، در این صورت اصل قراردادی که منعقد شده نافذ نیست. ۴ـ جایز نیست، و هر چه که مأمور خرید در این رابطه دریافت دارد باید به اداره مربوطه‌ای که از طرف آن مأمور خرید بوده، تحویل دهد. ۵ـ حق دریافت هیچ درصدی ندارد، و هر چه دریافت کند باید به اداره مربوطه تحویل دهد و اگر قراردادی که منعقد می‌سازد خلاف غبطه و مصلحت اداره باشد از اساس باطل است. ۶ـ دریافتی‌های غیر مشروع را باید به اداره مربوطه‌ای که از طرف آن مأمور خرید بوده، تسلیم نماید.

تجارت با غیر مسلمان

س ۱۳۴۷: آیا وارد کردن کالاهای اسرائیلی و ترویج آنها جایز است؟ در صورتی که این کار هرچند بر اثر اضطرار صورت بگیرد، آیا فروش آنها جایزاست؟ ج: باید از معاملاتی که به نفع دولت غاصب اسرائیل که دشمن اسلام و مسلمین است، خودداری شود و وارد کردن و ترویج کالاهای آنان که از ساخت و فروش آن سود می برند، برای هیچکس جایز نیست و همچنین برای مسلمانان هم خرید آن کالاها به خاطر مفاسد و ضررهایی که برای اسلام و مسلمین دارد جایز نیست. س ۱۳۴۸: آیا وارد کردن کالاهای اسرائیلی توسط تجار و ترویج آن در کشوری که تحریم اقتصادی اسرائیل را لغو کرده، جایزاست؟ ج: واجب است افراد از وارد کردن و ترویج کالاهایی که دولت حقیر اسرائیل از ساخت و فروش آن منتفع می‌شود، خودداری کنند. س ۱۳۴۹: آیا برای مسلمانان خرید کالاهای اسرائیلی که در سرزمین اسلامی به فروش می‌رسند، جایز است؟ ج: بر آحاد مسلمین واجب است که از خرید و استفاده از کالاهایی که سود تولید و فروش آنها عاید صهیونیست‌ها که با اسلام و مسلمین در حال جنگ هستند، می‌شود، اجتناب کنند. س ۱۳۵۰: آیا گشایش دفترهای مسافرت به اسرائیل در کشورهای اسلامی جایز است؟ و آیا برای مسلمانان تهیه بلیط از این دفاتر جایزاست؟ ج: این کار به دلیل ضررهایی که برای اسلام و مسلمین دارد، جایز نیست و همچنین مبادرت به انجام اعمالی که نقض تحریم مسلمانان علیه دولتِ دشمن و محارب اسرائیل محسوب شود، برای هیچکس جایز نیست. س ۱۳۵۱: آیا خرید تولیدات شرکتهای یهودی یا امریکایی یا کانادایی با وجود این احتمال که شرکتهای مزبور به تقویت دولت اسرائیل می‌پردازند، جایز است؟ ج: اگر خرید و فروش این تولیدات موجب تقویت دولت حقیر و غاصب اسرائیل شده و یا در راه دشمنی با اسلام و مسلمین بکار می‌روند، خرید و فروش آنها برای هیچکس جایز نیست و الا اشکال ندارد. س ۱۳۵۲: اگر کالاهای اسرائیلی وارد کشورهای اسلامی شود، آیا جایز است تاجران بخشی از آنها را خریده و به مردم بفروشند و آنها را ترویج کنند؟ ج: این کار برای آنان به علت مفاسدی که دارد، جایز نیست. س ۱۳۵۳: اگر کالاهای اسرائیلی در فروشگاههای عمومی یک کشور اسلامی عرضه شود، آیا خرید آنها توسط مسلمانان در صورتیکه تهیه کالاهای غیراسرائیلی مورد نیاز که از کشورهای دیگر وارد شده‌اند، امکان داشته باشد، جایز است؟ ج: بر آحاد مسلمین واجب است که از خرید و استفاده از کالاهایی که منفعت تولید و خرید آنها عائد صهیونیست‌ها که محارب با اسلام و مسلمین هستند، می‌شود، اجتناب کنند. س ۱۳۵۴: اگر بدانیم که کالاهای اسرائیلی بعد از تغییر گواهی مبدأ از طریق کشورهای دیگری مثل ترکیه، قبرس و غیره مجدّداً صادر می‌شوند تا خریداران مسلمان گمان کنند که آنها

غیر اسرائیلی هستند، زیرا می‌دانند که اگر مسلمانان بدانند که آنها ساخت اسرائیل هستند، از خرید آنها خودداری می‌کنند، دراین صورت تکلیف مسلمانان چیست؟ ج: مسلمانان باید از خرید و ترویج و استفاده از آن کالاها خودداری نمایند. س ۱۳۵۵: خرید و فروش کالاهای امریکایی چه حکمی دارد و آیا این حکم شامل همه کشورهای غربی مثل فرانسه وانگلستان هم می‌شود؟ و آیا آن حکم مخصوص ایران است و یا در همه کشورها جاری است؟ ج: اگر خرید کالاهای وارداتی از کشورهای غیراسلامی و استفاده از آنها باعث تقویت دولتهای کافر و استعمارگر که دشمن اسلام و مسلمین هستند، شود و یا قدرت مالی آنها را برای هجوم به سرزمین‌های اسلامی یا مسلمین در سرتاسر عالم، تقویت نماید، واجب است که مسلمانان از خرید و بکارگیری و استفاده از آنها اجتناب کنند، بدون اینکه فرقی بین کالایی با کالای دیگر و دولتی با دولت دیگر از دولتهای کافری که دشمن اسلام و مسلمین هستند، وجود داشته باشد و این حکم هم اختصاصی به مسلمانان ایران ندارد. س ۱۳۵۶: کسانی که در کارخانه‌ها و مؤسساتی کار می‌کنند که سود آنها به دولتهای کافر می‌رسد و باعث استحکام و تقویت آنها می‌شود، چه تکلیفی دارند؟ ج: کسب درآمد با کارهای مشروع فی‌نفسه اشکال ندارد هرچند از اموری باشد که درآمد آن به دولت غیراسلامی می‌رسد، مگر زمانی که آن دولت در حال جنگ با اسلام و مسلمین باشد و از نتیجه کار مسلمانان در این جنگ استفاده کند.

احتکار و اسراف

س ۱۴۶۸: احتکار چه چیزهایی از نظر شرعی حرام است؟ آیا تعزیر مالیِ محتکران به نظر جناب‌عالی جایز است؟ ج: حرمتِ احتکار بر اساس آنچه در روایات آمده و نظر مشهور هم همان است، فقط در غلّاتِ چهارگانه و در روغن حیوانی و روغن نباتی است که طبقات مختلف جامعه به آن نیاز دارند، ولی حکومت اسلامی هنگامی که مصلحت عمومی اقتضا کند، حق دارد از احتکار سایر احتیاجات مردم هم جلوگیری کند و اجرای تعزیر مالی بر محتکر در صورتی که حاکم صلاح بداند، اشکال ندارد. س ۱۴۶۹: گفته می‌شود که استفاده از نیروی برق برای روشنایی بیشتر از مقدار نیاز، اسراف محسوب نمی‌شود، آیا این سخن صحیح است؟ ج: شکی نیست که استفاده و مصرف هر چیز حتّی نیروی برق و نور چراغ بیشتر از مقدار نیاز، اسراف محسوب می‌شود. آنچه صحیح است سخن منقول از رسول‌الله(صلّی‌الله علیه وآله وسلّم) است که می‌فرماید: «لاسَرَف فی خیر» در کار خیر، اسراف وجود ندارد.

احکام خرید و فروش

شروط عقد

س ۱۴۷۰: آیا معامله معاطاتی در خرید و فروش و سایر معاملات، همانند معامله عقدی محکوم به لزوم است؟ ج: بین معامله عقدی و معامله معاطاتی در لزوم، تفاوتی وجود ندارد. س ۱۴۷۱: اگر زمین و خانه از طریق بیع یا مصالحه بین افراد خانواده با سند عادی خطی بدون ثبت رسمی و بدون انشای صیغه به وسیله یکی ازعلمای دینی، معامله شود، آیا این معامله از نظر شرعی و قانونی صحیح است؟ ج: بعد از آنکه معامله بر وجه شرعی واقع شد، محکوم به صحّت و لزوم است و عدم ثبت رسمی آن و عدم انشای صیغه ضرری به صحّت آن نمی‌زند. س ۱۴۷۲: آیا مجرّد خرید ملکی که دارای سند رسمی است با سند عادی و بدون ثبت سند رسمی آن به نام مشتری، شرعاً جایز است؟ ج: در تحقّق اصل خرید و فروش، تنظیم سند رسمی و ثبت آن شرط نیست بلکه معیار، وقوع نقل و انتقال از طرف مالك یا وکیل و یا ولیّ او است به نحوی که شرعاً صحیح باشد هرچند در آن مورد اصلاً سندی تنظیم نشود. س ۱۴۷۳: آیا مجرّد تنظیم سند عادی بین فروشنده و خریدار برای تحقّق بیع کافی است و سند آن محسوب می‌شود؟ و آیا قصد

طرفین به انجام عقد بیع برای انعقاد آن و الزام فروشنده به تنظیم سند رسمی و تسلیم مبیع کافی است؟ ج: مجرّد قصد بیع یا تنظیم سند عادی در مورد آن برای تحقّق بیع و انتقال مالکیت مبیع به مشتری کافی نیست و تا معامله به نحو صحیح شرعی واقع نشود، تنظیم سند رسمی به نام مشتری و درخواست تحویل کالا ـ از سوی مالك لزومی ندارد. س ۱۴۷۴: اگر دو نفر راجع به معامله‌ای گفتگو کرده و به توافق برسند و مشتری مبلغی را به عنوان بیعانه به فروشنده بپردازد و راجع به آن، سند کتبی تنظیم کنند و در آن شرط نمایند که اگر یکی از آنان از تمام کردن معامله خودداری کند باید مبلغی به دیگری بپردازد، آیا این مدرك به تنهایی به عنوان سند بیع محسوب می‌شود؟ به این معنا که مجرّد توافق و اراده طرفین بر انجام بیع، برای انعقاد و تحقّق آثار آن کافی باشد تا اینکه اگر یکی از آنان از قطعی کردن معامله خودداری کند، طرف دیگر حق داشته باشد او را ملزم به عمل به شرط نماید؟ ج: مجرّد قصد بیع یا توافق بر آن و یا وعده انجام آن هرچند با نوشتن سند کتبی راجع به آن همراه باشد، بیع محسوب نمی‌شود و برای تحقّق آن هم کافی نیست و شرط هم تا در ضمن عقد و معامله نباشد و یا عقد مبتنی بر آن منعقد نشود اثری ندارد، بنا بر این تا بیع و نقل و انتقال بر وجه صحیح شرعی منعقد نشود، هیچ‌یك از طرفین نسبت به طرف دیگر از جهت توافق و وعده انجام معامله، حقّی پیدا نمی‌کنند.

شرایط خریدار و فروشنده

س ۱۴۷۵: اگر شخصی از طرف دولت یا به حکم حاکم، وادار به فروش زمین و لوازم خانه‌اش شود، آیا برای کسی که می‌داند او مجبور به فروش شده، جایز است آنها را از او خریداری کند؟ ج: اگر وادار کردن او به فروش زمین و لوازم خانه به حق باشد و توسط شخصی که شرعاً چنین حقّی را دارد، صورت بگیرد، خرید آنها توسط دیگران ازاو اشکال ندارد، در غیر اینصورت منوط بر این است که بعد از معامله، اجازه آن را بدهد. س ۱۴۷۶: بعد از آنکه زید، مِلك خود را به عمرو، فروخت و پول آن را دریافت کرد و همچنین بعد از فروش آن توسط عمرو، به خالد و دریافت پول آن و مصرف آن در هزینه‌های او، حکم به توقیف و مصادره اموال زید شده، آیا این حکم، شامل مِلکی که قبل از آن توسط زید فروخته شده، می‌شود و کشف از بطلانِ فروش آن می‌کند؟ ج: اگر ثابت شود که فروشنده بر اثر حکم حاکم نسبت به توقیف اموالش از زمان معامله، حق فروش آنها را نداشته و یا با آنکه ذوالید بوده ولی مالك مبیع نبوده بلکه مبیع از چیزهایی بوده که حاکم حق مصادره آن را داشته، حکم مصادره که متاخّر از بیع است، شامل مبیع هم شده و حکم به بطلان بیعی که قبل از صدور حکم صورت گرفته، می‌شود و در غیر این صورت، بیعی که قبل از صدور حکم انجام شده، مشمول مصادره اموال نشده و محکوم به صحّت است. س ۱۴۷۷: پیچیدگی روابط اجتماعی و مشکلات اقتصادی و اجتماعی مردم، گاهی آنان را وادار به انجام معاملات اضطراری می‌کند که زیانبار و غیرعادلانه و یا لااقل از نظر عرف مذموم محسوب می‌شوند، آیا اضطرار از نظر شرعی موجب بطلان معامله است یا خیر؟ ج: اضطرار از نظر فقهی ضرری به صحّت و نفوذ معامله اعم از خرید و فروش و غیر آنها که همراه با رضایت و طیب خاطر باشد، نمی‌زند. ولی از نظر اخلاقی و انسانی برطرف دیگر واجب است که از شرایط به وجود آمده برای شخص مضطرّ سوءاستفاده نکند. بیع فضولی س ۱۴۷۸: اینجانب قسمتی از یک زمین زراعی را از برادرم به نحو بیع شرط خریده‌ام، ولی برادرم اقدام به فروش مجدّد آن به شخص دیگری نموده است، آیا معامله دوّم او صحیح است؟ ج: اگر بیع اوّل بر وجه صحیح شرعی محقق شده باشد، فروشنده حق فروش آن را به شخص دیگر قبل از فسخ بیع اول ندارد و اگر این کار را انجام دهد، بیع دوم فضولی و منوط بر اجازه مشتری اول است. س ۱۴۷۹: اعضای یک شرکت تعاونی قطعه زمینی را برای سکونت خریده‌اند که پول آن را خودشان پرداخته‌اند ولی سند رسمی آن به نام شرکت ثبت شده است، اخیراً هیأت اداری شرکت که در خرید و تأمین پول زمین نقشی نداشته‌اند، به عضویت شرکت در آمده و بدون کسب رضایت

اعضای قبلی اقدام به فروش زمین به قیمتی کمتر از قیمت واقعی آن کرده‌است، آیا این بیع جایز است؟ ج: اگر اشخاص معیّنی با پول خود زمین را برای خودشان خریده‌اند، زمین، ملک آنان است و کس دیگری در آن حقّی ندارد و فروش آن به دیگران توسط هیأت اداری شرکت، بدون اجازه مالکان آن، فضولی است ولی اگر آن را با سرمایه شرکت که یک شخصیت حقوقی است، برای خود شرکت خریده‌اند، جزء اموال شرکت تعاونی خواهد بود و در این صورت جایز است هیأت اداری بر اساس مقرّرات شرکت در آن تصرّف نماید. س ۱۴۸۰: شخصی در هنگام سفر، برادرش را وکیل رسمی نموده تا خانه‌اش را به هر کسی حتّی خودش بفروشد،ولی بعد از بازگشت از سفر از تصمیم خود مبنی بر فروش خانه منصرف شد و انصراف خود را به‌طور شفاهی به برادرش اطلاع داد، ولی برادر او به استناد وکالت رسمی مذکور، خانه را به خود منتقل نمود و سند آن را به نام خود ثبت کرد بدون آنکه پول را به موکّل بدهد و یا خانه را از او تحویل بگیرد، آیا این بیع صحیح است؟ ج: اگر ثابت شود که وکیل بعد از اطلاع از عزل خود هرچند به‌طور شفاهی، اقدام به فروش خانه به خودش نموده است، بیع، فضولی و منوط به اجازه موکّل است. س ۱۴۸۱: اگر مالکی کالای خود را به کسی بفروشد و سپس مجدّداً آن را بدون آنکه حق فسخ بیع اول را داشته باشد به شخص دیگری بفروشد، آیا این بیع او صحیح است؟ و در صورتی که کالای فروخته شده نزد او موجود باشد، آیا جایز است مشتری دوم به استناد بیع دوّم، آن را مطالبه کند؟ ج: بعد از اتمام بیع اول کالا، فروش مجدّد آن به شخص دیگر بدون اجازه مشتری اول، فضولی و منوط به اجازه او خواهد بود و تا بیع دوم را اجازه نداده است، حق دارد کالا را در هر جایی که یافت، اخذ کند و مشتری دوم حق ندارد آن را از فروشنده مطالبه کند. س ۱۴۸۲: شخصی زمینی را با اموال شخص دیگری خریده است، آیا این زمین ملک او محسوب می‌شود یا ملک صاحب مال؟ ج: اگر زمین را با عین مال شخص دیگری خریده باشد، در صورتی که صاحب مال، معامله را اجازه دهد، بیع از طرف او واقع می‌شود و خریدار حقّی در آن ندارد و اگر اجازه ندهد، بیع، باطل است. برخلاف زمانی که زمین را برای خودش و در ذمّه بخرد و سپس پول آن را از مال شخص دیگری بدهد، در این صورت زمین ملک خود او خواهد بود ولی پول آن را به فروشنده بدهکار است و همچنین ضامن مال شخصی که پول او را به فروشنده داده است، می‌باشد و بر فروشنده هم واجب است که آنچه را در ابتدا به عنوان قیمت زمین دریافت کرده است به مالک آن برگرداند. س ۱۴۸۳: اگر شخصی مال دیگری را به‌طور فضولی بفروشد و پول آن را گرفته و برای احتیاجات خود مصرف نماید و سپس بعد از گذشت مدّت زیادی بخواهد عوض آن را به صاحب مال بدهد، آیا باید همان مبلغی را که از فروش مال او بدست آورده است به او بدهد یا قیمت آن را در آن زمان و یا در زمان پرداختِ عوض به او بپردازد؟ ج: اگر مالک بعد از اجازه اصل بیع، اجازه قبض ثمن را هم بدهد، باید همان مبلغی را که به عنوان ثمن از مشتری گرفته، به مالک بدهد و اگر اصل بیع را رد کند باید در صورت امکان، عین مال مالک را به او برگرداند و در صورت عدم امکان باید عوض آن را اعم از مثل یا قیمت به او بدهد و احوط این است که با مالک در مورد تفاوت قیمت زمان معامله و روز ادا، مصالحه نماید.

اولیای تصرّف

قسمت اول

س ۱۴۸۴: اگر پدری برای فرزندان صغیرش املاکی را خریداری نماید و صیغه شرعیِ عقد بیع هم جاری شود، آیا بیع با قبض و اقباض پدر بر اثر ولایتی که بر آنان دارد، محقق می‌شود؟ ج: بعد از تحقّق صحیح معامله از طرف پدر برای فرزند صغیرش، قبض مبیع توسط پدر به عنوان ولایت بر فرزند صغیر خود، برای ترتّب آثار آن کافی است. س ۱۴۸۵: سرپرست اینجانب در دوران کودکی اقدام به فروش زمینم نموده ومبلغی را به عنوان بیعانه از مشتری گرفته است و نمی‌دانم که معامله بین آنان تمام شده یا خیر،

ولی زمین به‌طور دائم در اختیار مشتری است و در آن تصرّف می‌کند، آیا این بیع، صحیح و بر من نافذ است، یا اینکه جایز است خودم به عنوان مالک اصلی زمین را از او پس بگیرم؟ ج: اگر ثابت شود که ولیّ شرعی شما زمینتان را به دلیل ولایتی که در آن زمان بر شما داشته، فروخته است، بیع، شرعاً محکوم به صحّت است و شما در حال حاضر تا زمانی که فسخِ آن بیع، ثابت نشده است، حق مطالبه زمین را ندارید. س ۱۴۸۶: اگر از دارایی میّت مقداری پول نقد باقی بماند و قیّم، آن را نزد خود نگهداری کند و به کار نیندازد، آیا سود مال به مقداری که بانکها پرداخت می‌کنند (مثلاً ۱۳٪) یا هر مقداری که در بازار و عرف، متعارف می‌باشد، بر عهده اوست؟ و در صورتی که با مال مذکور تجارت کند و سودی را که مقدار آن مشخص نیست بدست آورد، حکم چیست؟ ج: قیّم، ضامن سودهای فرضی اموال صغار نیست، ولی اگر با مال صغیر تجارت کند، همه درآمدهای حاصله، متعلّق به صغیر است و قیّم در صورتی که شرعاً برای تجارت با مال صغیر مجاز باشد، فقط مستحق اجرهٔالمثلِ کار خود می‌باشد. س ۱۴۸۷: آیا جایز است داماد و فرزندانِ شخصِ زنده غیر محجور، اموال و املاک او را بدون وکالت و کسب اجازه از او بفروشند؟ ج: فروش مِلک دیگری بدون اذن او فضولی بوده و منوط به اجازه اوست هرچند فروشنده داماد یا فرزند مالک باشد، بنا بر این تا مالک اجازه ندهد اثری بر آن معامله مترتّب نمی‌شود. س ۱۴۸۸: شخصی دچار سکته مغزی و اختلال حواس شده است، دراین حالت فرزندان چگونه می‌توانند در اموال وی تصرّف کنند؟ تصرّف یکی از فرزندان بدون اذن حاکم شرعی و بدون اجازه فرزندان دیگرش چه حکمی دارد؟ ج: اگر اختلال حواس او به حدّی باشد که به نظر عرف مجنون محسوب شود، ولایت بر او و اموالش با حاکم شرع، است و برای هیچکس حتّی فرزندانش تصرّف دراموال او بدون اذن حاکم شرع، جایز نیست و اگر قبل از کسب اجازه ازحاکم در اموال وی تصرّف شود، غصب و موجب ضمان است و تصرّفات معاملی در آنها فضولی و منوط به اجازه حاکم است. س ۱۴۸۹: آیا اگر کسی با همسر شهیدی ازدواج کند و عهده‌دار سرپرستی او شود، برای او و فرزندان و همسرش (مادر فرزندان شهید) استفاده از اشیای خریداری شده با پول بنیاد شهید که به فرزندان او می‌دهد، جایز است؟ حقوقی که برای فرزندان شهید مقرّر شده است و کمکهای جنسی و نقدی که بنیاد شهید به آنان می‌کند، چگونه باید مصرف شود؟ آیا واجب است آنها را جدا نموده و به‌طور دقیق فقط برای فرزندان شهید مصرف نمایند؟ ج: تصرّف در اموال مخصوص فرزندان صغیر شهید، اعم از اینکه برای مصرف در هزینه‌های خود آنان باشد و یا برای استفاده دیگران، هرچند به مصلحت کودکان صغیر شهید باشد، باید به اذن ولیّ شرعی آنان صورت بگیرد. س ۱۴۹۰: اشیایی که دوستان شهید هنگام دیدار از خانواده او به آنان هدیه می‌دهند چه حکمی دارند؟ آیا جزئی از اموال فرزندان شهید محسوب می‌شود؟ ج: اگر هدایا برای فرزندان شهید باشد، با قبول ولیّ شرعی جزء اموال آنان محسوب می‌شود و تصرّف دیگران در آنها منوط به اذن ولیّ شرعی آنان است. س ۱۴۹۱: پدرم صاحب یک غرفه تجاری بود که بعد از وفاتش عموهایم آن را اداره می‌کردند و مبلغ معیّنی را به عنوان اجاره به ما می‌دادند، بعد از گذشت مدّتی مادرم که قیّم ما بود مبلغی پول از یکی از عموهایم قرض گرفت و آنان هم پرداخت اجاره آن را به حساب مبلغی که از آنان قرض گرفته‌ایم قطع کردند و سپس آن غرفه تجاری را برخلاف قانون حفظ و نگهداری اموال کودکان صغیر تا رسیدن به سنّ بلوغ از مادرم خریدند و معامله به‌طور رسمی در دوران حکومت قبلی با کمک بعضی از افراد که تابع آن حکومت بودند، قطعی و تمام شد، تکلیف ما در حال حاضر چیست؟ آیا آن تصرّفات و معامله محکوم به صحّت هستند یا اینکه ما از نظر شرعی حق فسخ آن معامله را داریم؟ و آیا حق صغیر با مرور زمان از بین می‌رود؟ ج: اجاره غرفه و قطع پرداخت مال‌الاجاره به جهت مبلغی که قرض گرفته شده و همچنین فروش آن محکوم به صحّت است، مگر آنکه از طریق شرعی و قانونی ثابت شود که فروش سهم کودکان صغیر در آن زمان به مصلحتشان نبوده و یا قیّم آنان مجاز در فروش آن نبوده است و کودکان هم بعد از بلوغ آن معامله را اجازه نداده‌اند و بر فرض اثبات بطلان معامله، مروز زمان اثری در سقوط حق افراد صغیر ندارد. س ۱۴۹۲: شوهرم در یک حادثه رانندگی که یکی از دوستانش راننده ماشین بود کشته شد و من قیّم شرعی و قانونی فرزندان صغیرم شدم.اولاً: آیا من باید از راننده، مطالبه دیه و یا پیگیری مسأله

دریافت حق بیمه را بکنم؟ ثانیاً: آیا جایز است در مال مخصوص فرزندان برای برگزاری مراسم عزاداری پدرشان تصرّف کنم؟ ثالثاً: آیا برای من جایز است از حق کودکان صغیر نسبت به دیه کوتاه بیایم؟ رابعاً: اگر از حق آنان کوتاه بیایم و آنان بعد از بلوغ به آن راضی نشوند، آیا من ضامن دیه هستم؟ ج: اگر راننده یا فرد دیگری ازنظر شرعی ضامن دیه باشد، بر شما واجب است که به عنوان ولایت بر کودکان صغیر حق آنان را با مطالبه از کسی که دیه بر عهده اوست، حفظ کنید و همچنین در مسأله حق بیمه هم اگر کودکان به موجب قانون چنین حقّی را داشته باشند، همین وظیفه را دارید. ۲. مصرف اموال صغیر در هزینه‌های مجالس ترحیم پدرشان جایز نیست هرچند به طریق ارث از پدرشان به آنان رسیده باشد. ۳ و ۴. گذشت شما از حق فرزندان که خلاف مصلحت آنان می‌باشد جایز نیست و آنان می‌توانند بعد از بلوغ دیه را مطالبه کنند. س ۱۴۹۳: شوهرم که چند کودک صغیر دارد فوت کرده است و به استناد رأی دادگاه جدّ پدری آنان ولیّ و قیّم همگی آنان شده است، آیا در صورتی که یکی از فرزندان به سنّ بلوغ برسد، قیّم برادران دیگرش می‌شود؟ و اگر اینگونه نباشد، آیا من حق دارم سرپرست فرزندانم باشم؟ و از طرفی جدّ آنان به استناد رأی دادگاه قصد دارد سُدس اموال میّت را بگیرد، این مسأله چه حکمی دارد؟ ج: قیمومت و ولایت بر ایتام صغیر تا زمان بلوغ و رشد آنان با جدّ پدری ایشان است بدون اینکه نیاز به نصب از طرف دادگاه باشد، ولی تصرّفات او در اموال آنان باید طبق مصلحت و منفعت ایشان باشد و اگر اقدام به عملی بر خلاف مصلحت کودکان صغیر کرد، حق دارند در آن مورد برای پیگیری و بررسی به دادگاه مراجعه کنند و هر یک از آنان که به سن بلوغ برسد و رشید شود از ولایت و قیمومت جدّ پدری خارج می‌شود و اختیار امور خود را بدست می‌گیرد ولی نه او و نه مادرش ولایت و قیمومت بر فرزندان صغیر دیگر پیدا نمی‌کنند و چون جدّ آنان از اموال پدرشان به مقدار سُدس ارث می‌برد، بنا بر این اشکال ندارد که سُدس اموال میّت را برای خود دریافت کند. س ۱۴۹۴: زن شوهرداری که دارای پدر و مادر و شوهر و سه فرزند صغیر است به قتل رسیده است و دادگاه حکم صادر کرده که قاتل آن زن برادر شوهر اوست و باید به اولیای دم دیه بپردازد، ولی پدر کودکان صغیر که ولیّ شرعی آنان هم هست برادر خود را قاتل نمی‌داند و لذا از دریافت دیه از برادرش برای خود و فرزندانش خودداری می‌کند، آیا این عمل او جایز است؟ و همچنین آیا با وجود پدر و جدّ پدری کودکان صغیر، آیا کس دیگری به هر عنوانی حق دخالت دراین امر و اصرار بر گرفتن دیه برای فرزندان آن زن از عموی آنان را دارد یا خیر؟ ج: ۱. اگر پدر صغار یقین داشته باشد که برادرش که متهم به قتل همسرش است قاتل و مدیون حقیقی به دیه نیست، جایز نیست از او دیه بگیرد و به عنوان گرفتن حقّ اولاد صغیرش از او دیه مطالبه کند. ۲. با وجود پدر یا جدّ پدری که بر صغار ولایت و قیمومت دارند، کس دیگری حق دخالت در امور آنان را ندارد. س ۱۴۹۵: اگر مقتول فقط اولاد صغیری داشته باشد و قیّمی که بر آنان نصب شده از اولیای دم نباشد، آیا برای او عفو قاتل یا تبدیل قصاص به دیه جایز است؟ ج: اگر اختیارات ولّی شرعی به قیّم منصوب واگذار شده، می‌تواند با رعایت مصلحت و غبطه صغیر نسبت به عفو قاتل یا تبدیل قصاص به دیه اقدام نماید. س ۱۴۹۶: مبلغی پول از یک صغیر در بانک وجود دارد و قیّم او قصد دارد به منظور تجارت برای او مقداری از آن را از بانک بگیرد تا بدین‌ترتیب هزینه‌های فرد صغیر را تأمین کند، آیا این کار برای او جایز است؟ ج: برای ولیّ و قیّم صغیر جایز است با رعایت مصلحت و غبطه صغیر با مال او برای خود او به عنوان مضاربه کار کنند یا آن را به دیگری بدهند تا با آن کار کند به شرط اینکه عامل مورد اطمینان و امین باشد و الا ضامن مال صغیر هستند. س ۱۴۹۷: اگر اولیای دم یا بعضی از آنان صغیر باشند و ولایت بر آنان در مطالبه حق‌شان با حاکم باشد، آیا در صورتی که حاکم اعسار جانی را احراز کند، جایز است او را با تبدیل قصاص به دیه، از قصاص عفو کند؟ ج: در صورتی که حاکم شرع، غبطه و مصلحت صغار را در تبدیل بداند، جایز است حقّ قصاص را تبدیل به دیه نماید. س ۱۴۹۸: آیا جایز است حاکم، ولیّ قهری طفل را بعد از ثبوت ضرر رساندن او به اموال طفل عزل کند؟ ج: اگر برای حاکم هرچند از طریق قرائن و شواهد آشکار شود که استمرار ولایت ولیّ قهری طفل و تصرّفات وی در اموال طفل به ضرر او است، عزل وی بر حاکم واجب است. س ۱۴۹۹: آیا خودداری ولیّ از قبول هبه و صلح غیر معوّض و موارد دیگری

از همین قبیل که به نفع صغیر هستند، ضرر زدن به صغیر یا عدم رعایت مصلحت او محسوب می‌شود؟ ج: مجرّد خودداری از قبول هبه و صلح غیر معوّض برای صغیر، ضرر زدن به او و عدم رعایت مصلحت وی محسوب نمی‌شود. بنا بر این فی‌نفسه اشکال ندارد زیرا بر ولیّ تحصیل مال برای صغیر واجب نیست بلکه ممکن است به نظر ولیّ، خودداری او از پذیرفتن در بعضی موارد به مصلحت طفل باشد. س ۱۵۰۰: اگر دولت، زمین یا اموالی را به فرزندان شهدا اختصاص دهد و تصویب کند که به نام آنان به ثبت برسد، امّا ولیّ صغار از امضای اسناد آنها خودداری کند. آیا حاکم می‌تواند این کار را به ولایت از صغار انجام دهد؟ ج: اگر تحصیل اموال برای صغار منوط بر امضای ولیّ باشد، انجام آن بر او واجب نیست و حاکم با وجود ولیّ شرعی، ولایتی بر آنان ندارد، ولی اگر حفظ اموال مخصوص صغار، منوط بر امضای ولیّ باشد، او حق ندارد از انجام آن امتناع کند و اگر از انجام آن خودداری نماید، حاکم باید او را وادار به امضا کرده و یا خود به عنوان ولایت بر صغار این کار را انجام دهد. س ۱۵۰۱: آیا عدالت در ولایت بر طفل شرط است؟ و اگر ولیّ طفل فاسق باشد و خوف فساد طفل یا از بین رفتن اموال او وجودداشته باشد، حاکم چه وظیفه‌ای دارد؟ ج: عدالت، شرط ولایت پدر و جدّ پدری بر طفل نیست، ولی اگر برای حاکم هرچند با قرائن حالیه ثابت شود که پدر و یا جدّ پدری باعث ضرر برای طفل خواهند شد، باید آنان را عزل نموده و از تصرّف دراموال طفل منع کند. س ۱۵۰۲: اگر در قتل عمد، همه اولیاء دم مقتول، صغیر یا مجنون باشند، آیا ولّی قهری (پدر یا جدّ پدری) یا قیّم انتخابی دادگاه حق درخواست قصاص یا مطالبه دیه را دارند؟ ج: از مجموعه ادّله ولایت اولیاء صغیر و مجنون، چنین استفاده می‌شود که جعل ولایت برای آنان از طرف شارع مقدّس به خاطر حفظ مصلحت مولّی علیه است. بنا بر این در مسأله مورد بحث، ولّی شرعی آنان باید با ملاحظه غبطه و مصلحت آنان اقدام کند و انتخاب او نسبت به قصاص یا دیه یا عفو مع‌العوض یا بلاعوض، نافذ است. بدیهی است که تشخیص مصلحت صغیر و مجنون باید با ملاحظه همه جوانب و از جمله، نزدیک یا دوربودن او از سنّ بلوغ صورت گیرد. س ۱۵۰۳: اگر جنایتی بر انسان کاملی واقع شود، آیا پدر یا جدّ پدری او حقّ تقاضای دیه و گرفتن آن برای مجنی علیه بدون اذن او را دارند؟ یعنی آیا بر جانی واجب است که هنگام مطالبه پدر یا جدّ پدری دیه را به مجنی علیه پرداخت کند؟ ج: آنان ولایتی بر مجنی علیه بالغ و عاقل ندارند، لذا نمی‌توانند بدون اذن او حقّ وی را مطالبه کنند.

قسمت دوم

س ۱۵۰۴: آیا برای ولیّ صغار جایز است به عنوان ولایت بر آنان، وصیت مورّث ایشان در زائد بر ثلث را اجازه دهد؟ ج: ولیّ شرعی، می‌تواند با رعایت غبطه و مصلحت صغار، اجازه دهد. س ۱۵۰۵: آیا پدر نسبت به مادر در رابطه با فرزند، ذیحق‌تر و دارای اولویت است؟ و اگر پدر یا جدّ پدری اولویتی ندارند بلکه پدر و مادر هر دو به یک مقدار صاحب حق هستند، آیا هنگام اختلاف، قول پدر مقدّم است یا قول مادر؟ ج: پاسخ با اختلاف حقوق مختلف می‌شود، ولایت بر صغیر به عهده پدر و جدّ پدری است و حضانت فرزند پسر تا دو سالگی و فرزند دختر تا هفت سالگی با مادر است و بعد از آن با پدر است و حقّ اطاعت و حرمت اذیّت پدر و مادر توسط فرزند به یک مقدار است و فرزند باید حال مادر را بیشتر مراعات کند، در روایات وارد شده که بهشت زیر پای مادران است. س ۱۵۰۶: شوهرم که دو فرزند از او دارم به شهادت رسیده است، برادر و مادر شوهرم آن دو کودک و لوازم زندگی و تمام اموالشان را گرفته و از دادن آنان به من خودداری می‌کنند، با توجه به اینکه من به خاطر آنان ازدواج نکرده و ازدواج هم نخواهم کرد، چه کسی حق نظارت بر آنان و اموالشان را دارد؟ ج: نگهداری اطفال یتیم تا رسیدن به سنّ تکلیف شرعی حقّ مادرشان است، ولی ولایت بر اموال آنان با قیّم شرعی آنان است و در صورت نبودن قیّم با حاکم شرع است و عموی صغار و مادربزرگشان حق حضانت و ولایت برآنان و اموالشان را ندارند. س ۱۵۰۷: بعضی از اولیای کودکان صغیر بعد از ازدواج همسر میّت، مانع استفاده مادر و فرزندان تحت حضانت او از سهم صغار از ارثیه پدرشان از قبیل خانه و سایر لوازم مورد نیازشان می‌شوند،

آیا مجوّز شرعی وجود دارد که آنان را وادار به تسلیم سهم صغار به مادرشان که حضانت آنان را بر عهده دارد، نماید؟ ج: اقدامات ولّی شرعی صغار باید با ملاحظه مصلحت و غبطه آنان باشد و تشخیص مصلحت با او است و چنانچه بر خلاف، عمل کند و سبب بروز اختلاف گردد، بایـد به حاکم شـرع رجوع شود. س ۱۵۰۸: آیـا تجارت قیّم صـغار با اموال ایشان به نحوی که منافع آنان حفظ شود، صحیح است؟ ج: با مراعات مصلحت و غبطه صغار اشکال ندارد. س ۱۵۰۹: هنگام وجودجدّ، عمو، دایی و همسر، حقّ ولایت و قیمومت بـا کـدامیک از آنـان است؟ ج: ولایـت شـرعی بر صـغیر یتیم و اموال او بـا جـدّ پـدری است و حقّ حضانت او هم فقط با مـادراست و عمو و دایی حقّ ولایـت و حضـانت ندارنـد. س ۱۵۱۰: آیـا جـایز است اموال یتیمـان با اذن دادسـتان کلّ در قبال قبول حضانت آنان، دراختیار مادر قرار گیرد، به‌طوری که جدّ پـدری آنان فقط حقّ اشـراف ونظارت داشـته باشـد و حق دخالت مستقیم نداشـته باشـد؟ ج: این کار بـدون موافقت جـدّ پـدری که ولیّ شـرعی کودکان است، جایز نیست مگر آنکه باقی مانـدن اموال ایتام دراختیـار جـدّشان موجب ضـرر به آنـان شود که در این صورت حـاکم بایـد جلوی آن را بگیرد و ولایت بر اموال آنان را به کسـی بسپارد که او را شایسـته آن می‌دانـد اعم از اینکه مادر باشد یا غیر او. س ۱۵۱۱: آیا بر ولیّ طفل دریافت دیه‌ای که طفل اسـتحقاق گرفتن آن را دارد، از کسـی که دیه بر عهده اوست، واجب است؟ و آیا بکارگیری سـهم صغیر از دیه هرچند با گذاشتن در حساب سرمـایه گـذاری بـانکی در صورتی که به نفع صـغیر باشـد، بر او واجب است؟ ج: بر ولیّ طفـل واجب است در صورتی که جنـایت موجب دیه باشـد، آن را برای صـغیر از فرد جانی مطالبه و اخـذ نماید و برای او تا رسـیدن به سنّ بلوغ و رشد حفظ کند، امّا ملزم به تجارت و بهره برداری از آن برای صـغیر نیست، ولی انجام آن در صورتی که به مصلحت صغیر باشد، اشکال ندارد. س ۱۵۱۲: اگر یکی از اعضای شـرکت که ورثه صـغیری دارد فوت کند، و ورثه او بر اثر سـهمی که دراموال شـرکت پیدا می‌کنند با اعضای دیگر شریـک شونـد، سـایر اعضا نسبت به تصرّفاتشان دراموال شـرکت چه تکلیفی دارنـد؟ ج: واجب است در مورد سـهم صـغار به ولیّ شرعی یـا حاکم شـرع مراجعه شود. س ۱۵۱۳: آیـا به مقتضـای ولایت جـدّ پـدری بر ایتام و اموال آنان، واجب است اموالشان که از طریق ارث از مـا ترک میّت به آنـان رسـیده، برای محفوظ مانـدن، به جـدّ پـدری تحویل داده شود؟ و بر فرض وجوب آن، اطفال با مادرشان در کجا باید سـکونت کنند؟ و با توجه به اینکه آنان یا مشـغول به تحصیل هستند و یا صغیرند و مادرشان هم فقط خانه دار است، از چه منبعی باید ارتزاق کنند؟ ج: ولایت بر صـغار به معنای لزوم تسلیم اموالشان به ولیّ و محرومیت آنان از استفاده از اموال تـا رسـیدن به سنّ بلوغ نیست، بلکه به معنـای لزوم نظـارت ولیّ بر آنـان و اموالشـان و مسـئولیت او نسـبت به حفـظ اموالشان است و تصـرّف در اموال آنان هم موقوف بر اذن اوست، و بر ولیّ هم واجب است که از اموال صغار به مقدار نیازشان به آنان بپردازد و در صورتی که مصلحت ببینـد که اموال را در اختیار مادر و اطفال بگـذارد تا از آن اسـتفاده کننـد، می‌تواند این کار را انجام دهد. س ۱۵۱۴: تا چه مقـدار جایز است پـدر در اموال فرزنـد بالغ و عاقل خود که مستقل از اوست تصـرّف کند؟ و آیا اگر تصـرّفی کند که مجاز به آن نیست، ضامن است؟ ج: برای پدر جایز نیست در اموال فرزند بالغ و عاقل خود تصـرّف کند مگر با اجازه و رضایت او و تصـرّف بدون رضایت او حرام و موجب ضـمان است مگر در مواردی که استثنا شده است. س ۱۵۱۵: یکی از مؤمنین که سرپرستی برادران یتیم خود را بر عهـده دارد و اموالی از آنـان در نزد او موجود است با مال آنان اقـدام به خریـد زمینی بـدون سـند و مـدرک برای ایشـان کرده است به این امیـد که در آینـده برای آن سـند بگیرد و یا آن را به مبلغی بیشتر از قیمت خریـد بفروشـد ولی اکنون خوف آن را دارد که کسـی ادعای مالکیت زمین را کند و یا کسـی آن را تصـرّف نماید و اگر در حال حاضر مبادرت به فروش آن کنـد پول خریـد آن هم بـدست نمی‌آیـد، آیا در صورتی که آن را به قیمتی کمتر از قیمت خرید بفروشد و یا غاصبی آن را غصـب کند، ضامن پول ایتام است؟ ج: اگر شـرعاً قیّم یتیمان باشد و با رعایت مصـلحت و منفعت آنان اقدام به خرید زمین برای آنان کرده باشـد، چیزی بر عهده او نیست و در غیر این صورت معامله فضولی و منوط به اجازه ولّی شـرعی یا اجازه خودشان بعد از رسـیدن به سنّ بلوغ می‌باشد و او هم ضامن مال یتیمان است. س ۱۵۱۶: آیا جایز است پدر از اموال طفل برای خودش به عنوان قرض بردارد و

یا به دیگری قرض بدهـد؟ ج: اگر با رعایت غبطه و مصـلحت او باشـد، اشـکال نـدارد. س ۱۵۱۷: اگر به کودکی لبـاس یا چیزهای دیگر مثل اسباب‌بازی هدیه داده شود و بعداز بزرگ شدن کودک و یا به علت‌های دیگر برای او غیر قابل استفاده گردد، آیا جایز است ولیّ او آنها را صدقه بدهد؟ ج: جایز است ولیّ طفل با رعایت غبطه و مصلحت او هر گونه که صلاح می‌داند در آنها تصرّف کند.

شرایط جنس و عوض آن

س ۱۵۱۸: آیا جایز است انسان بعضـی از اعضای بدنش (مثل کلیه) را به شخصـی که به آن نیاز دارد، بفروشد؟ ج: اگر آن عضو از اعضایی باشد که برداشتن آن از بدن خطر و یا ضـرر قابل ملاحظه‌ای برای اهداء کننده عضو نداشته باشد، اشکال ندارد. س ۱۵۱۹: اشیایی که فایده و اهمیّتی نزد عموم مردم ندارند ولی نزد گروه خاصی از ارزش و اهمیّت برخوردار هستند مانند حشرات و زنبورها و مانند آنها که برای مراکز تحقیقی و دانشگاهها ارزش تحقیقاتی دارند، آیا این اشیا دارای مالیّت هستند و احکام اشیایی که مالیّت دارنـد از قبیـل مـالکیّت، جواز خریـد و فروش، ضـمان بر اثر اتلاف و غیره، بر آنها هم جاری می‌شود؟ ج: هر چیز که به خاطر منافع حلال آن موجب رغبت عقلاء ولو گروهی از آنـان باشـد، مالیّت داشـته و همه احکام و آثار اموال ماننـد مالکیّت و جواز خریـد و فروش و ضمان بر اثر یَد یا اتلاف و غیره بر آن مترتّب می‌شود مگر احکام و آثاری که دلیلی بر عدم ترتّب آنها از نظر شرعی وجود دارد، هرچند احوط این است که در معاوضه چیزهایی مثل زنبور و حشـرات، عوض در برابر حق اختصاص و رفع یَد از این اشیا قرار داده شـود. س ۱۵۲۰: بنـا بر اشـتراط عین بودن مبیع همـانگونه که بسـیاری از فقهـا به آن معتقدنـد، آیـا فروش علوم فنی آنگونه که امروزه در قراردادهایی که بین دولتها راجع به مبادله آن منعقد می‌شود، صحیح است؟ ج: مبادله آنها از طریق مصالحه اشکال ندارد. س ۱۵۲۱: فروش زمین یاکالای دیگر به شخصی که مشهور به دزدی است و این احتمال وجود دارد که مالی را که به عنوان ثمن به فروشنده می‌پردازد، از اموال مسروقه باشد، چه حکمی دارد؟ ج: معامله با کسی که مشهور به کسب مال از راه حرام است، به صرف احتمـال مـذکور، اشـکال نـدارد و اگر یقین داشـته باشـد پـولی که به او می‌پردازد از امـوال حرام است، گرفتن آن جـایز نیست. س ۱۵۲۲: من یک قطعه زمین زراعی دارم که مهریه‌ام بوده است، و اخیراً اقدام به فروش آن کرده‌ام، در حال حاضر مردی ادّعا می‌کند که آن زمین بیشـتر از دویست سـال است که وقـف می‌باشـد، تکلیـف من در مـورد فروش آن چیست؟ و شوهرم که این زمین را به عنـوان مهریـه به من داده است چه تکلیفی دارد؟ و مشـتری که آن را از من خریـده است چه تکلیفی دارد؟ ج: همه معاملاـتی که بر زمین مـذکور صـورت گرفته، محکـوم به صـحّت هسـتند مگر آنکه مـدّعی وقفیّت، ادّعـای خود را در دادگـاه شـرعی ثـابت کنـد و همچنیـن ثـابت شـود کـه ایـن وقـف از مـواردی اسـت کـه فروش آن جـایز نیست و بر فرض ثبـوت هر دو امر، حکم به بطلاـن همه معاملاتی می‌شود که بر روی آن صورت گرفته است و در این صورت شما باید ثمن را به مشتری برگردانید و زمین هم واجب است به حـالت وقفیّت برگردد و شوهر شـما هم ضـامن مهریه است. س ۱۵۲۳: واردات گوسـفندان و چارپایـان از جزایر ایرانی مجاور به دولتهای خلیـج فارس افزایش پیـدا کرده است و نزد تجّار معروف است که صادرات آنها از جمهوری اسـلامی ممنوع می‌باشـد و به شکل غیر قانونی قاچاق می‌شونـد، بنا بر این آیا خریـد آنها از بازارهای دولتهای مزبور جایز است؟ ج: انتقال و صادرات گوسـفند و چارپایـان دیگر به کشورهـای خـارجی از راههای غیرقانونی و برخلاف مقرّرات دولت اسـلامی شـرعاً ممنوع است. س ۱۵۲۴: پدرم یـک سـاعت از سـهم آبیـاری خود و زمین‌های تابع آن را بر اساس قانون اصـلاحات ارضـی که او را ملزم به فروش زمین می‌کرد به زارع فروخته است بـدون آنکه به اعتراف خریـدار، چیزی در برابر آن دریافت کنـد و از پدرم هم کلامی که دلالت بر هبه آن کند، شنیده نشده است، آیا جایز است پول آن را از خریدار مطالبه کنیم؟ ج: به‌طور کلی اگر حق آبیاری و زمین‌های تابع آن شـرعاً ملک

فروشنده باشد، خود او و همچنین ورثه او بعد از فوت وی حق دارند از مشتری پول مبیع را مطالبه کنند، ولی امر زمین‌های اصلاحات ارضی تابع قانون مجلس شورای اسلامی و مجمع تشخیص مصلحت نظام است. س ۱۵۲۵: آیا کسی که جواز واردات یا خرید از یک غرفه تجاری را بدست آورده، جایز است بدون انجام کاری آن را در بازار آزاد به شخص دیگری بفروشد؟ ج: این کار در صورتی که مخالف مقرّرات دولت اسلامی نباشد، فی‌نفسه اشکال ندارد. س ۱۵۲۶: آیا فروش یا اجاره دادن پروانه کار تجاری که هموطنان از دولت می‌گیرند جایز است؟ ج: انتقال حق انتفاع از پروانه کار به دیگری به‌طور مجانی یا در برابر عوض، تابع مقرّرات دولت جمهوری اسلامی است. س ۱۵۲۷: جنسی که به مقتضای قانون باید فروش آن به‌صورت مزایده علنی باشد، اگر برای فروش در مزایده عرضه شود، آیا فروختن آن به قیمتی کمتر از قیمتی که کارشناس روی آن گذاشته است، در صورتی که به آن قیمت، مشتری نداشته باشد، جایز است یا خیر؟ ج: قیمتی که توسط کارشناس معیّن شده، معیار فروش در مزایده نمی‌باشد، لذا اگر جنسی در مزایده به نحو صحیح از نظر شرعی و قانونی برای فروش عرضه شود، فروش آن به بالاترین قیمتی که در مزایده مشتری دارد، محکوم به صحّت است. س ۱۵۲۸: در زمین مجهول‌المالکی یک منزل مسکونی بنا کرده‌ایم. آیا فروش زمین همراه با ساختمان موجود در آن با رضایت مشتری و علم او به اینکه مجهول‌المالک بوده و فروشنده، فقط مالک ساختمان آن است، جایز است؟ ج: اگر ساخت بنا در زمین مجهول المالک با اذن حاکم شرع باشد، مالک ساختمان فقط می‌تواند مبادرت به فروش ساختمان بکند و حقّ فروش زمین را ندارد. س ۱۵۲۹: اینجانب خانه‌ام را به مردی فروخته‌ام و او هم چکی را به مبلغ معیّنی به عنوان قسمتی از پول به من داده است، ولی با توجه به عدم وجود پول در حسابش از نقد کردن چک خودداری می‌کند، با در نظر گرفتن نسبت تورّم وبالا رفتن قیمت خانه با گذشت زمان و همچنین با توجه به اینکه طی مراحل پیگیری قانونی و محکومیت مشتری برای دستیابی به مبلغ چک، مدّتی طول می‌کشد، آیا من فقط حق دریافت مبلغ چک را دارم یا می‌توانم تفاوت قدرت خرید نسبت به روز دریافت مبلغ چک را هم از او مطالبه کنم؟ ج: فروشنده حق مطالبه مبلغی بیشتر از قیمت معیّن شده مبیع در معامله را ندارد، ولی در صورتی که بر اثر کوتاهی خریدار در پرداخت پول، قدرت خرید فروشنده و ارزش پول پایین بیاید ومتضرر شود، احوط این است که با مشتری در مقدار مابه‌التفاوت مصالحه کند. س ۱۵۳۰: اینجانب یک آپارتمان مسکونی را از شخصی خریده‌ام به این شرط که آن را در مدّت معیّنی به من تحویل دهد و در ضمن عقد بر امکان افزایش قیمت آن تا ۱۵٪ توافق کرده‌ایم، ولی اکنون فروشنده، به‌طور یک‌جانبه، قیمت را تا ۳۱٪ افزایش داده است واعلام کرده است که تسلیم و تجهیز آپارتمان مشروط به پرداخت آن مقدار می‌باشد، آیا انجام این کار برای او جایز است؟ ج: اگر قیمت نهایی و قطعی درهنگام اجرای عقد معیّن نشده باشد و یاتعیین قیمت، موکول به ملاحظه قیمت روزِ تحویل شده باشد، بیع باطل است و فروشنده می‌تواند از انجام معامله خودداری نموده و هر قیمتی را که می‌خواهد معیّن کند و مجرّد توافق و تراضی بعدی خریدار و فروشنده بر تعیین قیمت قطعی به قیمت روز تسلیم مبیع، برای صحّت بیع کافی نیست. س ۱۵۳۱: اینجانب یک‌پنجم از سهم مشاع یک کارخانه پلاستیک سازی را به مبلغ معیّنی خریده‌ام ویک‌چهارم قیمت آن را بصورت نقد وسه‌چهارم آن را در سه فقره چک که مبلغ هر کدام یک‌چهارم قیمت است، پرداخت نموده‌ام، امّا کارخانه و وجوه نقدی و چک‌ها همه در دست فروشنده هستند، آیا شرعاً با آن بیع محقّق می‌شود و من حق مطالبه سهم خود از سود کارخانه را از فروشنده دارم؟ ج: قبض مبیع و پرداخت نقدی همه قیمت به فروشنده در صحّت خرید و فروش شرط نیست، بنا بر این اگر خرید یک‌پنجم کارخانه از مالک شرعی آن و یا وکیل یا ولیّ او بر وجه صحیح محقّق شود، آن مقدار بر اثر معامله مزبور، ملک مشتری محسوب شده و آثار ملکیّت او بر آن مرتّب می‌شود و درنتیجه حق مطالبه سهم خود از سود کارخانه را خواهد داشت.

شروط ضمن عقد

س ۱۵۳۲: شخصی باغ خود را به این شرط که تا وقتی که زنده است منافع آن متعلّق به خود او باشد، به فرد دیگری فروخته است، آیا این بیع با شرط مذکور صحیح است؟ ج: فروش مبیع به نحوی که برای مدّتی مسلوب المنفعهٔ باشد اشکال ندارد به شرطی که مالیّت شرعی و عرفی داشته و قابل انتفاع باشد، هرچند بعد از پایان مدّتی که منفعت آن استثنا شده است. ولی اگر استثنای منافع تا مدّتی نامعیّن، منجر به جهل به ثمن یا مثمن شود، بیع به علت غرر باطل است. س ۱۵۳۳: اگر در ضمن عقد با فروشنده شرط شود که در صورت تأخیر تسلیم مبیع از مدّت مقرّر، مبلغ معیّنی را به مشتری بپردازد، آیا عمل به این شرط شرعاً بر عهده او هست یاخیر؟ ج: شرط مذکور اشکال ندارد و بر فروشنده واجب است در صورت تأخیر تسلیم مبیع، به آن شرط عمل کند و مشتری هم می‌تواند خواستار عمل به شرط شود. س ۱۵۳۴: شخصی یک مغازه تجاری را به این شرط که پشت بام آن ملک خود او باقی بماند و حق ساخت بنا در بالای آن را داشته باشد، فروخته است، آیا با وجود این شرط و با علم به اینکه اگر آن شرط نبود اصلاً آن رانمی‌فروخت، مشتری حقّی، نسبت به پشت بام مغازه دارد یا خیر؟ ج: بعد از استثناء پشت بام مغازه در معامله، مشتری حقّی در آن ندارد. س ۱۵۳۵: شخصی خانه‌ای را که هنوز تکمیل نشده، خریده است، به این شرط که فروشنده در ازای ثبت آن به نام مشتری از او مبلغی را مطالبه نکند، ولی اکنون در قبال ثبت سند به نام مشتری از او مبلغی را مطالبه می‌کند، آیا چنین حقّی را دارد؟ و آیا پرداخت آن بر مشتری واجب است؟ ج: بر فروشنده واجب است به تعهدّی که هنگام خرید و فروش نموده، عمل کرده، مبیع را به مشتری تحویل دهد و سند آن را به نام او نماید و حق ندارد چیزی را بیشتر از آنچه که عقد مبتنی بر آن منعقد شده، مطالبه کند مگر آنکه بنا به درخواست مشتری مبادرت به انجام عملی کند که از نظر عرف دارای ارزش بوده و زائد بر اعمالی باشد که در ضمن عقد بر آن توافق شده است. س ۱۵۳۶: زمینی به قیمت معیّنی فروخته شده و تمام پول آن هم به فروشنده پرداخت شده است و در ضمن عقد مقرّر گشته است که مشتری مبلغ معیّنی را به فروشنده در برابر اقدام به ثبت سند رسمی به نام مشتری بپردازد. همه این امور در یک سند عادی نوشته شده است ولی در حال حاضر فروشنده در برابر تسلیم سند رسمی به مشتری مبلغ بیشتری را نسبت به مبلغ نوشته شده در سند عادی مطالبه می‌کند، آیا او حق این کار را دارد؟ ج: بر فروشنده واجب است بعد از تحقّق خرید و فروش به نحو صحیح شرعی به عقد بیع و همه اموری که در ضمن آن به نفع مشتری ملتزم شده عمل کند و حق ندارد از او مبلغی را بیشتر از آنچه به آن ملتزم شده است مطالبه کند. س ۱۵۳۷: اگر خریدار و فروشنده در ضمن تنظیم قرارداد بیع ملتزم شوند که حق عدول از معامله را نداشته باشند و در صورتی که مشتری بعد از امضای قرارداد از انجام معامله منصرف شود، حق مطالبه بیعانه‌ای را که به فروشنده داده است ندارد و همچنین اگر فروشنده بعد از امضای قرارداد منصرف شود، باید علاوه بر برگرداندن بیعانه مذکور، مبلغ معیّنی را هم به عنوان ضرر و خسارت به مشتری بپردازد، آیا شرط خیار یا اقاله توسط آنان به‌صورت مذکور صحیح است؟و آیا مالی که از این طریق بدست می‌آید برای آنان حلال است؟ ج: شرط مذکور شرط خیار فسخ یا اقاله نیست بلکه شرط پرداخت مبلغی در صورت انصراف از انجام معامله است و این قبیل شروط به مجرّد ذکر و ثبت آنها در ضمن تنظیم قرارداد بیع و امضای آن، تا زمانی که در ضمن عقد ذکر نشوند، اثری ندارند، ولی با ذکر در ضمن عقد یا انعقاد عقد مبتنی بر آن صحیح بوده و وفا به آن هم واجب است و گرفتن مالی که به این ترتیب بدست می‌آید، اشکال ندارد. س ۱۵۳۸: گاهی عبارت زیر در قراردادهای بیع نوشته می‌شود: «اگر یکی از طرفین، اقدام به فسخ معامله نمود باید فلان مبلغ را به عنوان غرامت به طرف دیگر بپردازد». سؤال این است که اولاً: آیا این عبارت شرط خیار محسوب می‌شود؟ و ثانیاً: آیا این قبیل شروط صحیح هستند؟ و ثالثاً: در صورتی که شرط باطل باشد، آیا عقد هم باطل است؟ ج: این شرط، شرط خیار محسوب نمی‌شود بلکه شرط پرداخت مبلغی در صورت انصراف از اتمام و تکمیل معامله است و این شرط اگر در ضمن عقد لازم باشد و یا عقد مبتنی بر آن منعقد شود اشکال ندارد. ولی باید برای این قبیل شرطها که در قیمت مبیع مؤثّر هستند مدّت معیّنی ذکر شود و الا باطل است.

مسائل متفرّقه بیع

س ۱۵۳۹: بعضی از افراد اقدام به فروش بعضی از املاک خود می‌کنند به این شرط که دوباره آن را از همان مشتری به قیمتی بیشتر از قیمتی که خریده است خریداری کنند، آیا این بیع صحیح است؟ ج: این نوع بیع صوری و وسیله‌ای برای دستیابی به قرض ربوی می‌باشد و لذا حرام و باطل است، بله اگر ملک خود را به‌طور جدّی و به نحو صحیح شرعی بفروشند و سپس اقدام به خرید نقدی یا نسیه آن به همان قیمت یا بیشتر از مشتری نمایند، اشکال ندارد. س ۱۵۴۰: بعضی از تجّار به نیابت از تجّار دیگر اقدام به واردات کالا از طریق اسناد اعتباری بانکی نموده و سپس به نیابت از آنان مبادرت به پرداخت قیمت کالا به بانک بعد از دریافت اسناد آن می‌کنند و در برابر این کار درصد معیّنی را که قبلاً بر آن توافق شده از آنان می‌گیرند، آیا این معامله صحیح است یاخیر؟ ج: اگر تاجر، کالا ـ را برای خودش وارد کند و سپس آن را با سودی که به نسبت درصدی از قیمت کالا مشخص می‌شود به کسی که می‌خواهد، بفروشد، اشکال ندارد و همچنین اگر کالا را برای کسی که از او درخواست کرده است به عنوان جُعاله همراه با عوض و اجرت عمل که آن را به نسبت درصدی از قیمت کالا ـ معیّن می‌کند، وارد کند، اشکال ندارد. ولی اگر آن را به وکالت از درخواست‌کننده برای گرفتن اجرت وکالت وارد کرده است، برای صحّت وکالت باید مقدار اجرت معلوم باشد. س ۱۵۴۱: بعد از وفات همسرم بعضی از لوازم منزل را فروخته و مبلغی روی پول آن گذاشتم و لوازم دیگری خریدم، آیا استفاده از این لوازم در خانه همسر دوّمم جایز است؟ ج: اگر لوازمی را که فروخته‌اید، ملک شما بوده، آنچه را هم که با پول آنها خریده‌اید، ملک شما محسوب می‌شود و در غیر این صورت، فروش آنها منوط به اجازه سایر ورثه می‌باشد. س ۱۵۴۲: شخصی یک محل تجاری را از مالکی که آن را بدون اخذ پروانه ساخت از شهرداری، بنا نموده، اجاره کرده است و شهرداری جریمه تخلّف از قوانین ساخت‌وساز در آن مکان را مطالبه می‌کند، آیا این جریمه را باید مستأجر بپردازد یا مالک محل تجاری که آن را بدون پروانه ساخته است؟ ج: پرداخت این جریمه بر عهده مالک است که در ساخت آن مکان از قوانین ساختمان سازی، تخلّف کرده است. س ۱۵۴۳: زمینی را از کسی که در آن تصرّف کرده و زراعت می‌کند و آن را به موجب قانون اصلاحات اراضی نظام سابق بدست آورده است، خریداری کرده‌ام، ولی نمی‌دانم فروشنده، همان مالک شرعی آن است یا خیر؟ و مدّت زمان طولانی است که فوت کرده و ورثه او الآن پول آن را از من مطالبه می‌کنند، حکم این مسأله چیست؟ ج: امر زمین‌های اصلاحات ارضی تابع قانون مجلس شورای اسلامی و مجمع تشخیص مصلحت نظام است. س ۱۵۴۴: ملکی را از شخصی خریده و به فرد دیگری فروختم، ولی فروشنده بعد از آنکه قرارداد معامله را از من گرفت، اقدام به فروش مجدّد آن به شخص دیگری نمود، با این فرض که من نمی‌توانم ثابت کنم که او سند معامله را از من گرفته است، آیا معامله‌ای که من انجام داده‌ام، صحیح است یا معامله‌ای که او انجام داده است؟ ج: با فرض تحقّق خرید از مالک به وجه صحیح شرعی، اختیار مبیع در دست مشتری است و فروش آن توسط او به هر شخصی که می‌خواهد، صحیح است و فروشنده اوّل حق تصرّف در آن را ندارد و بیع مجدّد او به فرد دیگر فضولی و منوط به اجازه مشتری اوّل است. س ۱۵۴۵: من به فرزند برادرم قول دادم که قسمتی از زمین هایم را زمانی که تمام پول آن را به من پرداخت به او بفروشم، ولی به سبب بعضی از مشکلات اداری سند زمین را قبل از بیع به نام او کردم و خود وی هم اقرار نمود که مالک زمین نیست، ولی بعد از مدّتی به استناد ثبت سند به نام او مبادرت به مطالبه زمین نموده است، آیا من باید خواسته او را اجابت کنم؟ ج: مدّعی خرید زمین تا زمانی که تحقّق آن را بر وجه صحیح شرعی ثابت نکرده است، حقّی در آن زمین نخواهد داشت و با فرض اقرار صریح او به عدم مالکیّت هنگام ثبت سند به نام او، نمی‌تواند به سند آن ملک استناد کند. س ۱۵۴۶: شخصی مالک قطعه زمینی بوده که شرکت تعاونی اداره ما مبادرت به تصرّف و توزیع آن بین کارمندان اداره نموده است و همچنین از کارمندان هم مبلغی پول گرفته و ادّعا می‌کند که آنها را به صاحب زمین داده و رضایت او را جلب کرده است، ولی بعضی از آنان ادّعا می‌کنند که به‌طور مستقیم از مالک شنیده‌اند

که راضـی نیست، از طرفی در آن زمین، مسجد و خانه‌های مسکونی هم ساخته شده است، با توجه به مطالب مذکور سؤالات زیر را مطرح می کنیم: ۱. آیا نسبت به زمین مسجد و استمرار ساخت آن احتیاج به کسب اجازه از صاحب زمین است یا خیر؟ ۲. تکلیف کارمنـدان نسبت به زمین‌هایی که خانه‌های خود را در آن ساخته‌اند چیست؟ ج: اگر ثابت شود که نمایندگان شرکت تعاونی (که مکلّف به خریـد زمین از مالک بوده‌انـد) به طریق صـحیح اقـدام به معامله کرده و رضایت مالک را تحصـیل نموده‌انـد، خریـد زمین توسط آنان از مالک محکوم به صحّت است و همچنین اگر هنگام تقسیم زمین بین کارمندان ادّعا کنند که آن را به نحو شرعی از مالک آن گرفته‌اند، تا زمانی که کذب سخن آنان ثابت نشده است، گفته آنان و توزیع زمین توسط آنان حمل بر صحّت می‌شود و ترتیب اثر دادن به آن صـحیح است و تصـرّف در آن زمین برای کسانی که از شـرکت مـذکور گرفته‌انـد، اشـکال نـدارد و همچنین ساخت مسجد در قسمتی از آن زمین با اذن مشتریانی که در آن شریک هستند، اشکال ندارد. س ۱۵۴۷: شخصی از همسر شهیدی خواسته است که تقاضای دریافت امتیازی را که به فرزنـدان شـهدا در خریـد ماشـین داده می‌شود، بنمایـد تا با خریـد ماشـین برای خودش از آن استفاده کند. همسر شهید هم به اعتبار اینکه قیّم فرزندان شهید می‌باشد با آن موافقت کرده است، ولی فرزندان شهید بعـد از خریـد ماشـین ادّعا می کننـد که متعلّق به آنان است زیرا خرید آن بر اثر امتیازی بوده که به آنان داده شده است. آیا این ادّعا مسموع است؟ ج: اگر فروشـنده ماشین آن را هرچند بر اثر ارائه گواهی امتیاز خرید، به خود مشتری فروخته است و او هم ماشین را برای خود و با مال خود خریـده است، ماشین ملک او محسوب می‌شود، هرچند ضامن قیمت امتیازی است که به خانواده آن شـهید عزیز داده شده است. س ۱۵۴۸: زمینی را به وکالت از مالک آن با سند عادی به شخصـی فروخته و مقداری از پول آن را گرفتم و قرار شـد بعد از پرداخت باقی‌مانده آن اقدام به ثبت رسـمی سـند به نام مشتری نماییم، ولی او باقی‌مانده پول را نپرداخت و در نتیجه سنـد رسـمی ملک به اسم موکّل من باقی مانـد و تا به حال در دفتر ثبت اسناد رسـمی به نام مشتری نشده است. در خلال این مدّت مشتری، اقدام به ساخت بدون مجوّز چند مغازه در آن برای کسب و تجارت نموده است و به همین دلیل مالیاتهای غیر قابل انتظاری مثل مالیات اجاره و تعاون به آن تعلّق گرفته است، در حالی که این زمین که دوازده سال پیش با سند عادی فروخته شده، یک زمین خـالی بوده و بعلاـوه در قرارداد بیع تصریح شـده است که هنگـام ثبت سـند رسمی به نام مشتری همه هزینه‌ها به عهـده اوست، آیا مالیاتهای مذکور، شرعاً بر عهده فروشـنده است یا خریدار؟ ج: مالیاتها و هزینه‌هایی که به اصل زمین و یا به فروش آن تعلّق گرفته، بر عهـده فروشـنده است و آنچه به ساختمـانی که در زمین سـاخته شـده و یا به زمین به خاطر ساختمان سازی در آن تعلّق گرفته، بر عهـده خریـدار است که آن مغازه‌های تجاری را در زمین ساخته است و اگر در ضـمن عقد شـرط و توافق شده که هزینه‌ها بر عهده یک طرف باشد باید به همان صورت عمل نمایند. س ۱۵۴۹: شخصی یک آپارتمان مسکونی را از فردی به‌طور نقدی و قسطی بعد از توافق دوطرف بر قیمت و شـرایط بیع و اقساط خریده است و سپس آن را با همان شـرایط به شخص دیگری فروخته است، به این شرط که پرداخت مابقی اقساط آن به عهـده مشتری دوّم باشـد، آیا برای فروشـنده اوّل عـدول از شـروط معامله و قرارداد قبلی جایز است؟ ج: فروشـنده بعـد از تحقّق بیع حقّ عدول از آن و شـروط آن را ندارد و همچنین اقدام مشتری به فروش مبیع به شـخص دیگر قبل از پرداخت قسطهای آن اشـکال ندارد، ولی شـرط پرداخت اقساط توسّط مشتری دوّم، صـحیح نیست مگر آنکه فروشنده آن را قبول کند. س ۱۵۵۰: در یکی از فروشـگاهها یک دسـتگاه تلویزیون برای فروش به هر کسـی که قرعه به نام او در آیـد عرضه شده است، بـا من صـدو سـی نفر در این قرعه‌کشـی شـرکت کرده‌انـد که قرعه به نـام من در آمـده و تلویزیون را خریـدم، آیا این معامله صحیح است؟ و آیا استفاده از آن برای من جایز است؟ ج: اگر انعقاد بیع بعد از اصابت قرعه به نام شـما باشد، آن معامله و اسـتفاده از مبیع اشـکال ندارد. س ۱۵۵۱: شخصـی یکی از زمین‌هـای خـود را به فردی فروخته و مشـتری هم آن را به شـخص سومی فروخته است، با توجه به اینکه به هر یک از معامله‌های مربوط به آن زمین طبق قانون رایـج، عوارض دولتی تعلّق می گیرد، آیا واجب اسـت ابتدا فروشـنده اوّل مبیع را به نام مشتری اوّل کند و سپس او اقدام به ثبت آن به نام مشتری دوّم نماید یا آنکه جایز است مستقیماً آن

را به نام مشتری دوّم کنـد تا مشتری اوّل از مالیاتهای معامله، معاف شود؟ و اگر اقـدام به ثبت آن به اسم مشتری اوّل کند، آیا ضامن ضررهایی که بر اثر مالیاتهای مأخوذه به مشتری اوّل وارد می‌شود هست یا خیر؟ و آیا بر او اجابت خواست مشتری اوّل، مبنی بر ثبت مستقیم مبیع به نام مشتری دوّم واجب است؟ ج: فروشنده اول نسبت به ثبت زمین فروخته شده به نام مشتری اوّل یا دوّم تا زمانی که بر خلاف قانون، نباشـد، مخیّر است و می‌توانـد از مشتری بخواهـد که در عمـل بر طبق قـانون رایـج، با او همراهی کنـد و او ضامن عوارضـی که از مشـتری اوّل در صـورت ثبت زمین به نـام او از وی گرفته می‌شـود نیست، همچنـانکه ملزم به اجـابت درخـواست او نسبت به ثبت زمین به‌طور مستقیم به اسم مشتری دوم هم نمی‌باشد.

احکام خیارات

۱. خیار مجلس

س ۱۵۵۲: شخصـی ساختمانی را خریداری نموده و مبلغی را به عنوان بیعانه به فروشـنده پرداخت کرده است و فروشـنده بعد از سـه ساعت اقـدام به فسـخ بیع نموده و از تحویل ساختمان به خریدار خودداری کرده است، این کار او چه حکمی دارد؟ ج: اگر فسخ او بعـد از متفرّق شدن از مجلس بیع و بدون ثبوت یکی از موجبات شـرعی خیار فسخ صورت گرفته باشد، باطل و بدون اثر است و الا حکم به صحّت و نفوذ فسخ می‌شود.

۲. خیار عیب

س ۱۵۵۳: اگر اداره‌های رسـمی از ثبت مِلك به نام خریدار خودداری کنند، آیا باعث ثبوت حق فسخ برای او می‌شود؟ ج: اگر بعد از معـامله آشـکار شـود که انتقـال رسـمی مـبیع به دیگری ممنوع است بـا فرض این که این امر عرفاً عیب محسوب می‌شود، موجب ثبوت خیار برای خریدار می‌گردد. س ۱۵۵۴: اگر ثبت رسـمی سـند به نام خریدار در زمان معامله ممنوع باشد و او به آن علم داشته باشد، آیا موجب بطلان معامله می‌شود یا خیر؟ ج: این امر باعث بطلان بیع نشده و در فرض مذکور موجب ثبوت حق فسخ هم برای او نمی‌شود.

۳. خیار تأخیر

س ۱۵۵۵: شخصـی خانه‌ای را از فردی به قیمت معیّنی خریده و پرداخت پول آن را برعهده گرفته است ولی بدون آنکه شرط تأخیر پرداخت ثمن را داشته باشد آن را نپرداخته است تا اینکه دو سال از زمان انجام معامله گذشته و فروشنده هم خانه را تحویل خریدار نـداده است، آیـا این بیع، باطـل محسوب می‌شود؟ ج: مجرّد تـأخیر مشـتری در پرداخت ثمن به فروشـنده و دریـافت مبیع از او بیع را باطل نمی‌کند هرچند آن را با فروشنده شرط نکرده باشد. ولی بعداز گذشت سه روز از این بیع، فروشنده خیار فسخ دارد.

۴. خیار شرط

س ۱۵۵۶: اینجانب یک آپارتمان مسکونی را به‌صورت بیع لازم به شخصی فروختم به این شرط که اگر در موعد مقرّر برای ثبت سند آپارتمانی به نام او و دریافت باقی‌مانده آن از او در دفتر ثبت اسناد رسمی حاضر نشود، حق فسخ معامله و فروش آپارتمان به قیمت روز به شخص دیگر را داشته باشم و چون خریدار در موعد مقرّر در دفتر ثبت اسناد رسمی حاضر نشد، بیع را فسخ نموده و آپارتمان را به شخص دیگری فروختم. آیا این بیع دوم شرعاً صحیح است؟ ج: مبادرت به فسخ بیع و فروش مجدّد مبیع به شخص دیگر طبق شروطی که دو طرف در ضمن عقد لازم به آن ملتزم شده‌اند، اشکال ندارد.

۵. خیار رؤیت

س ۱۵۵۷: اگر فروشنده زمین به خریدار بگوید که مساحت آن، فلان متر مربع است و سند بیع بر همان اساس تنظیم شود و سپس خریدار متوجه شود که مساحت زمین بسیار کمتر از آن مقداری است که فروشنده گفته است، آیا این بیع از نظر شرعی صحیح است؟ و آیا خریدار حق فسخ دارد؟ ج: اگر مشتری قطعه زمین را ببیند و آن را با اعتماد به شخص فروشنده نسبت به مقدار مساحت آن، خریداری کند، معامله صحیح است، ولی خریدار به علت تخلف وصف، حق فسخ دارد، امّا اگر به این گمان که مساحت آن زمین فلان مقدار است هر متری از آن را به قیمت معیّنی بخرد و بعد مشخص شود که متراژ آن از مقدار گفته شده کمتر است بیع نسبت به مساحت موجود صحیح است و خریدار حق دارد پول مقدار ناقصی زمین را از فروشنده مطالبه کند و یا بیع را فسخ نموده و تمام ثمن را پس بگیرد.

۶. خیار غبن

س ۱۵۵۸: اگر مشتری پرداخت قیمت مبیع را از زمان آن به تأخیر بیندازد و قیمت مبیع نسبت به روز معامله افزایش پیدا کند، آیا این امر باعث ثبوت خیار غبن برای فروشنده می‌شود یا اینکه با تأخیر در پرداخت قیمت از موعد آن، خیار تأخیر برای او ثابت می‌شود؟ ج: معیار ثبوت خیار غبن حصول غبن نسبت به قیمت عادلانه در زمان معامله است مثل اینکه کالایی را به قیمتی کمتر از قیمت زمان بیع به مقداری که عرفاً، قابل مسامحه نیست بفروشد، ولی افزایش قیمت بعد از تحقّق عقد، معیار غبنی که موجب خیار است، نمی‌باشد، همانگونه که مجرّد تأخیر در پرداخت ثمن موجب ثبوت خیار برای فروشنده نمی‌شود. س ۱۵۵۹: زمینی را به مبلغی فروختم، شخصی به من گفت که در این معامله مغبون شده‌اید، آیا با گفته او خیار غبن برای من ثابت می‌شود؟ ج: تا زمانی که ثابت نشده شما آن را بدون اطلاع، به قیمتی کمتر از قیمت زمان فروش به مقداری که قابل مسامحه نیست، فروخته‌اید، خیار غبن ندارید. س ۱۵۶۰: شخصی زمینی را به مساحت معیّنی می‌فروشد و سپس معلوم می‌شود که متراژ واقعی زمین مورد معامله، بیشتر از مقداری است که فروخته و پول آن را گرفته است، آیا او حق مطالبه مقدار زیادی زمین را دارد؟ ج: اگر تمام آن قطعه زمین را به تصور اینکه متراژ معیّنی دارد به قیمت معیّنی بفروشد و سپس معلوم شود که مساحت آن بیشتر است و در نتیجه ارزش آن بیشتر از قیمتی است که زمین را به آن قیمت فروخته است، بر اثر ثبوت خیار غبن، حق فسخ دارد، ولی اگر زمین را هر متری به قیمت معیّنی بفروشد، می‌تواند قیمت چند متر زائد را مطالبه کند. س ۱۵۶۱: اگر بین دو نفر معامله‌ای صورت بگیرد به این شرط که خریدار پول مبیع را برای مدّتی نپردازد تا معلوم شود که در این معامله مغبون شده یا خیر، آیا این معامله شرعاً صحیح است؟ و بر فرض صحّت آیا خریدار حق فسخ دارد؟ ج: بیع با شرط تأخیر در پرداخت ثمن تا مدّت معیّن اشکال ندارد هرچند به غرض کشف این امر باشد که مغبون شده است یا خیر، ولی تا زمانی که غبن او ثابت نشده، حق فسخ ندارد. س ۱۵۶۲: معامله غبنی در صورتی که طرف

مغبون غیر مسلمان باشد، چه حکمی دارد؟ ج: در ثبوت خیار غبن برای مغبون فرقی بین مسلمان و غیر مسلمان نیست. س ۱۵۶۳: اینجانب خانه‌ای را به شخصی فروختم، وی بعد از تسلیم پول آن و تحویل گرفتن مبیع اعلام کرد که مغبون شده و معامله را فسخ کرد، ولی از آن زمان به دلایل مختلف از تخلیه خانه و دریافت پولی که به من پرداخته است، خودداری می کند و بعد از گذشت دو سال ادعا می کند که من معامله را در مورد نصف خانه فسخ کرده‌ام و در حال حاضر هم نصف پول را از من مطالبه می کند. آیا با علم به اینکه او مدّعی غبن است و بر اثر آن اقدام به فسخ بیع کرده، شرعاً جایز است ادّعای مالکیّت نصف خانه را بنماید؟ ج: در صورتی که غبن مغبون ثابت شود، فقط حق فسخ بیع در تمام مبیع و استرداد مالی را که پرداخت کرده است، دارد، و حق فسخ بیع در جزئی از مبیع یا حق مطالبه مبلغی بیشتر از مالی را که پرداخت کرده است ندارد. س ۱۵۶۴: معامله‌ای بین دو نفر واقع شده که سند عادی در مورد آن تنظیم نموده و در ضمن عقد شرط کرده‌اند که اگر هر یک از آنان از معامله پشیمان شود باید مبلغ معیّنی را به طرف دیگر بپردازد، آیا اگر یکی از طرفین بر اثر غبن از معامله پشیمان شود، حق فسخ آن را دارد؟ و اگر معامله را بر اثر غبن فسخ کند، آیا باید به آن شرط عمل نماید؟ ج: هرچند شرط پرداخت پول، توسط کسی که از اتمام معامله، خودداری کند اگر ضمن عقد بیع بوده و یا عقد مبتنی بر آن باشد، فی‌نفسه صحیح و وفا به آن واجب است، لکن شامل موردی که معامله را می‌توان با خیار غبن فسخ نمود، نمی‌شود. س ۱۵۶۵: بعد از گذشت یک هفته از خرید خانه‌ای آشکار شد که در آن معامله مغبون شده‌ام، لذا برای فسخ آن به فروشنده مراجعه کردم، و او با فسخ و برگرداندن پول من موافقت نکرد و در نتیجه خانه دراختیار و تحت تصرّف من باقی ماند، سپس قیمت خانه گران شد و فروشنده هم درخواست فسخ معامله و تخلیه خانه را نمود ولی من از پذیرش درخواست او خودداری کردم و از او تقاضای موافقت با پرداخت مبلغی بیشتر از پولی که به او داده بودم نمودم، ولی او از پرداخت مبلغ زائد خودداری کرد. آیا مجرّد رجوع من به فروشنده بعد از ثبوت غبن برای فسخ معامله و یا قبول فسخ توسط من در صورتی که او مبلغی را بیشتر از پولی که به او داده بودم به من بپردازد، فسخ معامله محسوب می‌شود یاخیر؟ ج: مجرّد مراجعه ذوالخیار به طرف دیگر معامله برای توافق بر فسخ آن و یا صرفِ رضایت او به بازگرداندن مبیع به فروشنده در مقابل دریافت مبلغی زائد از او، فسخ معامله محسوب نمی‌شود، ولی چون فسخ معامله توسط ذوالخیار منوط به موافقت طرف دیگر و بازگرداندن مبیع به او نیست، بنا بر این اگر هنگامی که از غبن مطلع شدید، واقعاً معامله را فسخ کنید، شرعاً صحیح است و بعد از آن، مالک خانه مزبور نیستید بلکه بر شما واجب است که از آن رفع ید کنید و آن را به فروشنده، تحویل دهید.

۷. بیع خیاری (بیع شرط)

س ۱۵۶۶: اگر شخصی چیزی را به فردی به‌صورت بیع خیاری بفروشد، آیا قبل از تسلیم مبیع به مشتری، جایز است او یا مشتری آن را به فرد دیگری بفروشند؟ ج: مبیع بعد از تحقّق بیع خیاری تا زمانی که فسخ نشده، ملک مشتری است و فروشنده تا معامله اول را فسخ نکرده، حق فروش مجدّد آن را به فرد دیگر ندارد و مشتری می‌تواند، بعد از پایان مهلت خیار، آن را به فرد دیگری بفروشد هرچند هنوز آن را قبض نکرده باشد. مشروط بر اینکه فروشنده معامله را در مدّت خیار فسخ نکرده باشد.

۸. خیار تخلّف شرط

س ۱۵۶۷: شخصی کالایی را از فردی خریداری کرده است به این شرط که در طی دو ماه همه پول آن را بپردازد و مشتری تا آن زمان، خیار فسخ داشته باشد، ولی مشتری کالا را بعد از هفت ماه از تاریخ معامله به فروشنده بازگردانده است و فروشنده هم آن را

پذیرفته به این شرط که درصدی از پول کالا به سبب تأخیر در فسخ از مدّت مقرّر که باعث ورود خسارت تخمینی شده است، کم شود، زیرا اگر معامله در مدّت مقرّر خود فسخ می‌شد، فروشنده کالا را درهمان زمان می‌فروخت واز پول آن در تجارتهای دیگر بهره می‌برد، سؤال این است که آیا مشتری حق فسخ معامله را بعد از گذشت مهلت خیار دارد؟ و بر فروشنده قبول آن واجب است؟ و آیا فروشنده حق دارد قبول فسخ را معلّق به کسر درصدی از پول کالا کند؟ ج: ذوالخیار بعد از گذشت مدّت خیار، حقّ فسخ و پس دادن کالا را ندارد و همچنین نمی‌تواند فروشنده را ملزم به قبول فسخ کند، بله جایز است بر اقاله توافق کنند، ولی فروشنده نمی‌تواند قبول اقاله را مشروط به کسر درصدی از پول کند و در صورتی که با کم کردن از پول مشتری اقاله کند، باطل است. س ۱۵۶۸: آیا هر یک از متبایعین می‌توانند با ادّعای عدم تحقّق قصد و غرض آنان از معامله، آن را فسخ کنند؟ ج: عدم تحقّق غرض تا زمانی که به‌صورت شرط در ضمن عقد ذکر نشود و یا انعقاد عقد، مبنی بر آن نباشد، شرعاً موجب ثبوت خیار فسخ نمی‌شود. س ۱۵۶۹: اینجانب مغازه تجاری خود را با سند عادی با شرایطی فروختم از جمله اینکه مالیاتهای آن را خریدار بپردازد، ولی وی تاکنون از پرداخت آنها خودداری کرده است، آیا من حق فسخ معامله را دارم یا خیر؟ ج: اگر به‌طور صریح در ضمن عقد شرط کرده باشند که در صورت عدم پراخت مالیاتها توسط خریدار، فروشنده حق فسخ بیع را داشته باشد، و یا عقد مبتنی بر این امر، واقع شده باشد، حق فسخ برای او ثابت است. س ۱۵۷۰: فردی قطعه زمینی را خریده است به این شرط که اگر دولت از ثبت سند رسمی به نام او جلوگیری کند و یا معلوم شود که زمین در طرح شهرداری قرار دارد، حق فسخ داشته باشد و چون خریدار نتوانسته برای این زمین پروانه ساختمان بگیرد، در حال حاضر از فروشنده درخواست فسخ و بازگرداندن پول زمین را می کند، ولی به این شرط که اگر شهرداری اجازه ساختمان سازی دراین زمین را از زمان حاضر تا دو سال بعد بدهد، فروشنده دوباره زمین را به همان قیمت قبلی به او بفروشد، آیا اشتراط شرط مزبور توسط او صحیح است؟ ج: گر چه مشتری بر اساس شرط ضمن عقد که مورد قبول طرفین است می‌تواند معامله را فسخ کند و پول زمین را از فروشنده مطالبه نماید ولی حق اشتراط چیزی را در ضمن فسخ علیه فروشنده ندارد. س ۱۵۷۱: عقد بیعی بین فروشنده و خریدار با شروط معیّنی که مشتری به نفع فروشنده به آنها ملتزم شده، محقق شده است و مشتری قسمتی از ثمن معامله را به عنوان بیعانه به فروشنده پرداخت کرده ولی از عمل به بقیه شرطهای بیع خودداری می کند، آیا با این وضعیت او شرعاً حق الزام فروشنده به اتمام معامله را دارد؟ ج: فروشنده باید تا زمانی که عقد را بر اثر تخلّف شرط فسخ نکرده، به آن وفا کند ولی اگر حق فسخ داشته باشد هرچند بدلیل تخلّف مشتری از بعضی از شروط باشد، جایز است بیع را فسخ نماید و در این صورت مشتری حق ندارد فروشنده را به چیزی غیر از بازگرداندن پولی که از او گرفته است، ملزم نماید. احکام متفرّقه خیارات س ۱۵۷۲: آیا ترک مطالبه حق یا تأخیر در مطالبه آن مثلاً به مدّت دو سال شرعاً موجب سقوط حق می‌شود؟ ج: مجرّد عدم مطالبه حق، یا تأخیر در آن برای مدّتی، موجب سقوط حق نمی‌شود مگر در صورتی که حق فی‌نفسه محدود به زمان معیّنی باشد. س ۱۵۷۳: شخصی ملکی را به قیمتی که مقداری از آن نسیه بود فروخت و بعد ازآنکه مقدار نقد آن را دریافت کرد و مبیع را به مشتری تحویل داد، فرد دیگری خواستار خرید همان مبیع به قیمت بیشتری شد، آیا جایز است بیع اول را فسخ نماید تا مبیع را به مشتری دوم به قیمت بیشتری بفروشد؟ ج: بعد از آنکه بیع به نحو صحیح محقق شد التزام به عقد و وفا به آن بر فروشنده واجب است و تا زمانی که بر اساس یکی از خیارات حق فسخ نداشته باشد، فسخ معامله و فروش مجدّد مبیع به شخص دیگر توسط او جایز نیست. س ۱۵۷۴: زمینی را به شخصی فروختم به این شرط که پول آن را در طی چهار سال بپردازد، ولی ازهمان زمان معامله، از فروش زمین پشیمان شدم و بعد از گذشت یک سال از مشتری خواستم که زمین را به من برگرداند ولی او از انجام این کار امتناع ورزید، آیا راهی برای رجوع از این معامله وجود دارد؟ ج: مجرّد پشیمانی از بیع بعد از معامله از نظر شرعی اثری ندارد، بنا بر این بعد از آنکه بیع به‌طور صحیح واقع شد، شرعاً نسبت به انتقال مبیع به خریدار نافذ است و فروشنده حق ندارد مبیع را از او پس بگیرد مگر در صورتی که بر اثر تحقّق یکی از اسباب خیارات، خیار فسخ داشته باشد که در این صورت می تواند بیع را فسخ

نماید. س ۱۵۷۵: شخصی زمین مفروز خود را که دارای سند رسمی است با سند عادی و اسقاط جمیع خیارات فروخته است، ولی از اینکه سند رسمی به نام خود اوست سوء استفاده نموده و آن را دوباره به شخص دیگری هم فروخته است، آیا بیع دوّم او صحیح است؟ ج: بعد از تحقّق بیع زمین بر وجه صحیح و اسقاط همه خیارات، فروشنده حق فروش مجدّد زمین به شخص دیگر را ندارد، بلکه این معامله او فضولی بوده و منوط به اجازه مشتری اوّل است. س ۱۵۷۶: شخصی مقداری سیمان از کارخانه‌ای خریداری نموده است به این شرط که آن را به تدریج و در چندین نوبت تحویل بگیرد و تمام پول آن را هم پرداخت کرده است، بعد از آنکه خریدار مقداری از سیمان را از کارخانه تحویل گرفت، قیمت آن در بازار به مقدار زیادی افزایش یافت، آیا کارخانه می‌تواند معامله را فسخ نموده و از تحویل بقیه سیمان به خریدار خودداری نماید؟ ج: بعد از آنکه بیع به نحو صحیحِ شرعی محقّق شد اعم از اینکه بصورت نقدی باشد یا نسیه و یا بیع سلف، تا زمانی که فروشنده یکی از خیارات شرعی را نداشته باشد، حق ندارد معامله را به‌طور یک جانبه فسخ کند. س ۱۵۷۷: اینجانب خانه‌ای را با سند بیع عادی خریدم به این شرط که مقداری از پول آن را به‌طور نقدی و بقیّه را تا موعد مقرّری بپردازم و سند آن در مدّت سه ماه به‌طور رسمی به نام من شود، ولی من نتوانستم باقی‌مانده پول را در موعد مقرّر به فروشنده بدهم و او هم اعتراضی نکرد تا اینکه بعد از چهار ماه برای پرداخت آن مبلغ و دریافت مبیع به او مراجعه کردم، ولی او از تحویل آن خودداری نمود و ادّعا کرد که معامله را بعد از انقضاء موعد پرداخت پول، فسخ کرده است، با توجه به اینکه بعد از فسخ معامله، پولی را که از من گرفته بود باز نگردانده و خانه را هم در این مدّت اجاره داده و اجاره را هم دریافت کرده است، آیا به مجرّد اینکه باقی‌مانده پول را در موعد مقرّر نپرداخته‌ام او حقّ فسخ دارد؟ ج: مجرّد عدم پرداخت مقداری از قیمت خانه در موعد مقرّر به فروشنده، موجب ثبوت حق فسخ برای او نمی‌شود. بنا بر این اگر منزل به نحو صحیح شرعی خریداری شود، ولی تحت تصرّف فروشنده باقی بماند و بدون اینکه حق فسخ داشته باشد آن را اجاره دهد، عقد اجاره او فضولی بوده و متوقف بر اجازه مشتری است و واجب است علاوه بر تحویل مبیع به مشتری، آنچه را هم که از مستأجر به عنوان مبلغ اجاره دریافت کرده است به او تحویل دهد مگر اینکه اجازه عقد اجاره را ندهد که در این صورت می‌تواند اجرت‌المثل تصرّف در آن خانه در مدّت مذکور را مطالبه نماید. س ۱۵۷۸: آیا فروشنده بدون ثبوت خیار، حقّ فسخ معامله را دارد؟ و آیا می‌تواند بعد از تحقّق بیع، قیمت مبیع را افزایش دهد؟ ج: حق انجام هیچ‌یک از موارد مذکور را ندارد. س ۱۵۷۹: شخصی از فردی خانه‌ای را خریداری کرده که او هم آن را از اداره مسکن خریده است و بعد از آنکه معامله تمام شد و فروشنده پول آن را از خریدار گرفت، اداره مزبور اعلام نمود که باید علاوه بر پولی که فروشنده به آن اداره پرداخت کرده است، مبلغی اضافی هم پرداخت شود، خریدار، فروشنده را از این مسأله آگاه کرد تا آن مبلغ اضافی را بپردازد و الا بیع را فسخ می‌کند و پول داده شده را هم پس خواهد گرفت، ولی فروشنده از پرداخت آن مبلغ اضافی امتناع ورزید و در نتیجه آن اداره هم مقرّر کرد که خانه مزبور به شخص دیگری داده شود، در این صورت، خریدار برای گرفتن پولی که داده به چه کسی باید مراجعه کند؟ به آن اداره یا فروشنده و یا کسی که به تازگی خانه به او واگذار شده است؟ ج: اگر بر اثر شرط و یا سبب دیگر معامله فسخ شود خریدار باید پول را از فروشنده مطالبه کند. س ۱۵۸۰: شخصی حیوانی را خرید و بعد آن را به بازار برد به این قصد که اگر مشتری برای آن حیوان یافت شد، آن را بفروشد و در غیر این صورت معامله را فسخ نماید، آیا با این قصد، حق فسخ برای او ثابت می‌شود؟ ج: در فرض سؤال که مبیع حیوان است تا سه روز از زمان معامله، خیار دارد. س ۱۵۸۱: چند نفر ملکی را از شخصی خریده‌اند و در چندین نوبت مقداری از پول آن را به او پرداخته‌اند و پرداخت مابقی آن هم مشروط به ثبت سند رسمی به نام آنان بوده است، ولی فروشنده در انجام آن کوتاهی کرده و از ثبت سند به نام آنان امتناع ورزیده و مدّعی فسخ بیع است، آیا او ملزم است به معامله عمل کند؟ یا اینکه فسخ معامله از جانب او صحیح است؟ ج: تا زمانی که یکی از موجبات خیار از قبیل شرط یا غبن و یا غیر آنها برای فروشنده وجود نداشته باشد، فسخ معامله توسط او صحیح نخواهد بود بلکه باید به بیع عمل نماید و شرعاً ملزم به ثبت رسمی آن ملک به نام خریداران است. س ۱۵۸۲: شخصی

کالایی را از فردی خرید و بعد از آنکه مقداری از پول آن را پرداخت نمود، همان کالا را با مقداری سود به شخص دیگری فروخت، ولی مشتری دوّم بعد از تصرّف در آن وقتی از سود فروشنده آگاه شد، اعلام نمود که از خرید آن پشیمان شده است، آیا فسخ معامله بر اثر آن جایز است؟ ج: اگر یکی از اسباب خیار برای مشتری دوم وجود داشته باشد، جایز است معامله را فسخ کند و الا جایز نیست.

توابع مبیع

اشاره

س ۱۵۸۳: شخصی خانه‌اش را فروخته و بعد از فروش، مبادرت به برداشتن چراغها و آبگرمکن و اشیایی از این قبیل نموده است، این عمل چه حکمی دارد؟ ج: اشیاء مذکور و مانند آنها اگر هنگام فروش خانه، از نظر عرف، تابع آن محسوب نشوند، تا زمانی که بر فروشنده شرط نشده باشد که آنها را به همان صورت در خانه باقی بگذارد، مبادرت او به برداشتن آنها برای خودش، اشکال ندارد. س ۱۵۸۴: اینجانب خانه‌ای را با پارکنیگ ماشین و سایر لوازم از فردی خریدم، ولی او فقط خانه را به من تحویل داد و از سند معامله چیزهایی را که دلالت می‌کرد به این که پارکنیگ ماشین جزء معامله بوده، حذف کرد. در حالی که در برابر پارکینگ و سایر چیزهایی که در سند معامله ذکر شده، پول دریافت کرده است، این مسأله چه حکمی دارد؟ ج: بر فروشنده واجب است مبیع را با همه ملحقات و توابع آن که معامله روی آن صورت گرفته است تحویل دهد، اعم از اینکه در برابر آن، پول پرداخت شده باشد یا آنکه انضمام آن به مبیع شرط شده باشد و جایز است مشتری او را ملزم به این کار نماید. س ۱۵۸۵: کولر طبقه اول ساختمانی که خریده‌ام درهنگام خرید آن طبقه، در بالکن قرار داشت و هنوز هم در همانجاست و آب آن از طریق لوله‌ای که از لوله اصلی موجود در طبقه همکف منشعب می‌شود، گرفته شده است، این لوله از کنار دیوار تا کولر امتداد دارد، در حال حاضر مالک طبقه همکف به این دلیل که استفاده از آن طبقه، مختص اوست مبادرت به قطع آب کولر نموده است، این عمل او چه حکمی دارد؟ ج: اگر در عقد بیع ذکر نشده که شما حق استفاده از لوله آب موجود در حیاط طبقه همکف را دارید، حق ندارید مالک آن طبقه را ملزم به آن نمایید.

تسلیم مبیع و تأدیه ثمن

س ۱۵۸۶: فردی از اقوام اینجانب یکی از کلیه‌های خود را از دست داد و شخصی اعلام آمادگی نمود که حاضر است یکی از کلیه‌های خود را در برابر مبلغ معیّنی به او اهدا کند، ولی بعد از انجام آزمایشهای پزشکی آشکار شد که کلیه این شخص قابل پیوند به بیمار نیست، آیا شخص مزبور حق دارد به خاطر چند روز بیکار شدن، مبلغ مذکور را از بیمار مطالبه کند؟ ج: اگر مبلغ مورد توافق در برابر کلیه باشد، در صورتی که عدم قابلیت کلیه برای پیوند به بدن بیمار بعد از جدا کردن و برداشتن آن از بدن فرد اهدا کننده باشد، می‌تواند تمامی مبلغ مورد توافق را مطالبه کند هرچند بیمار از کلیه او استفاده نکند، ولی اگر قبل از قطع و جدا کردن کلیه از بدن او معلوم شود و بیمار او را مطلع نماید، حق مطالبه چیزی را از بیمار ندارد. س ۱۵۸۷: اینجانب آپارتمان مسکونی خود را با سند عادی فروخته و مقداری از پول آن را گرفتم و قرار بر این شد که باقی‌مانده آن را هنگام ثبت سند رسمی به نام مشتری از او بگیرم، ولی اکنون از فروش خانه خود پشیمان هستم و از طرفی مشتری هم اصرار می‌کند که خانه را تخلیه کنم، حکم

این مسأله چیست؟ ج: اگر بیع بر وجه صحیح شرعی محقّق شده باشد، فروشنده تا زمانی که حق فسخ نداشته باشد، نمی‌تواند به مجرّد پشیمانی و نیاز به مبیع، از تسلیم آن به خریدار خودداری نماید. س ۱۵۸۸: حواله‌ای را از مرکز معادن سنگ برای دریافت سنگهای معدنی از آن گرفتم، بعد از دریافت کالا برایم معلوم شد که قیمت قطعی سنگها را معیّن نکرده‌اند، برای تعیین قیمت به آن مرکز مراجعه کردم، در پاسخ گفتند که بزودی قیمت قطعی آنها با تفاوت کمی توسط اداره مربوطه اعلام خواهد شد، ولی آن اداره قیمت را چندین برابر قیمت قبلی اعلام کرد و من هم نپذیرفتم، با توجه به اینکه درآن وقت سنگها را بریده و فروخته‌ام، حکم این مسأله چیست؟ ج: از شرایط صحّت معامله، تعیین مبیع وقیمت آن است به‌طوری که غرر و جهل برطرف شود، بنا بر این اگر معامله در روز تحویل و دریافت سنگها به نحو صحیح شرعی محقّق نشده باشد، مشتری ضامن سنگها به قیمت روزی که آنها را بریده و فروخته است، می‌باشد. س ۱۵۸۹: شخصی از دختر خود ساختمانی را خریده است که در تصرّف شوهرش می‌باشد و پول آن راهم به دختر خود پرداخته است، شوهرش او را عمداً اذیت نموده و تهدید کرده است که اگر آن معامله را انکار نکند او را طلاق خواهد داد و به همین دلیل تسلیم مبیع، متعذّر شده است، آیا تسلیم مبیع یا بازگرداندن پول آن به خریدار بر عهده آن زن است که ساختمان را فروخته یا بر عهده شوهر اوست؟ ج: تحویل مبیع یا بازگرداندن پول آن به مشتری بر خود فروشنده واجب است. س ۱۵۹۰: اینجانب خانه‌ای را با سند عادی خریده و بر فروشنده شرط کردم که باید در دفتر ثبت اسناد رسمی حاضر شود و خانه را به‌طور کامل به نام من کند، ولی فروشنده به تعهّد خود عمل نکرد و از تحویل خانه و ثبت سند آن به نام من خودداری نمود، آیا حق دارم انجام آن را از او مطالبه کنم؟ ج: اگر آنچه بین شما محقّق شده و قرارداد عادی راجع به آن تنظیم کرده‌اید، خرید و فروش خانه به نحو صحیح شرعی بوده، فروشنده حق رجوع از معامله و خودداری از عمل به آن را ندارد، بلکه شرعاً ملزم است خانه را به شما تحویل داده و همه اقدامات لازم برای انتقال سند را نیز انجام دهد و شما حق دارید از او بخواهید که به قرارداد عمل کند. س ۱۵۹۱: بر اساس معامله تجاری که بین فروشنده و خریدار منعقد شده است، خریدار متعهد شده که مبلغی از پول کالایی را که از فروشنده خریده و تحویل گرفته است، به‌طور هفتگی بپردازد و هر مبلغی را که به فروشنده می‌پرداخته در دفتر خود ثبت می‌کرده است، فروشنده هم هرمبلغی را که از او تحویل می‌گرفته در دفتر خود ثبت می‌نموده و دفتر او را در زیر هر مبلغ دریافتی امضا می‌کرده است، بعد از گذشت تقریباً چهار ماه مبادرت به محاسبه پولهایی که مشتری در چندین نوبت پرداخت کرده، نمودند که بر اثر آن معلوم شد در مقدار بدهی مشتری اختلاف وجود دارد، مشتری مدّعی پرداخت آن است و فروشنده منکر آن، با توجه به اینکه آن مبلغِ مورد اختلاف در هیچ‌یک از دو دفتر ثبت نشده است، حکم این مسأله چیست؟ ج: اگر ثابت شود که مشتری آنچه را که ادّعا می‌کند به فروشنده داده، پرداخت کرده است، چیزی بر عهده او نیست، و الا سخن فروشنده که منکر دریافت آن مبلغ است، مقدّم می‌باشد.

بیع نقد و نسیه

س ۱۵۹۲: خرید کالا به‌طور نسیه به مدّت یک سال به قیمتی بیشتر، از قیمت نقدی آن چه حکمی دارد؟ و همچنین فروش چک به قیمتی بیشتر یا کمتر از مبلغ آن برای مدّت معیّنی چه حکمی دارد؟ ج: خرید و فروش کالا به‌صورت نسیه به قیمتی بیشتر از قیمت نقد اشکال ندارد ولی فروش چک به مبلغ کم‌تر به فرد ثالث جایز نیست لکن به شخصی که مبلغ چک در ذمّه او است، اشکال ندارد. س ۱۵۹۳: اگر فروشنده ماشینی بگوید که قیمت نقدی آن، این مقدار است و قیمت قسطی ده‌ماهه آن فلان مقدار است و مشتری هم گمان کند که آن مقدار زیادی در فروش قسطی، سود پول آن در مدّت ده ماه است و بر همین اساس معامله صورت بگیرد، با توجه به آنچه در ذهن مشتری خطور کرده که مقدار اضافه بر قیمت نقد را به عنوان سود پول می‌پردازد و معامله ربوی

است، آیـا اساساً معامله، ربوی و باطل محسوب نمی‌شود؟ ج: این معامله در صورتی که بصورت نسیه باشـد و پول آن به‌طور اقساط پرداخت شود، اشـکال نـدارد و این قبیل معاملات، ربوی محسوب نمی‌شوند. س ۱۵۹۴: در عقـد بیعی برای ثمن و مثمن به این نحو مـدّت ذکر شـده است که پرداخت ثمن به نحو اقساط معیّنی در طول یک سال صورت بگیرد و کالا هم بعد از گذشت یک سال از پرداخت اولین قسط آن توسط مشتری، به او تحویل داده شود، در صورتی که پرداخت قسط اول آن به مقـدار زیادی از موعـد مقرّر به تأخیر افتاده باشـد، آیا فروشـنده، خیار تأخیر دارد؟ ج: در مفروض سؤال که معامله به‌صورت بیع سـلم است ثمن بایـد هنگام عقد بیع نقـد باشد و الا بیع از اساس باطل است. س ۱۵۹۵: در صورتی که پرداخت قسـط اول ثمن از وقت متعارف خود به تأخیر بیفتـد، آیا با آنکه معامله مهلت معیّنی نداشـته و شـرط خیار هم در صورت تأخیر در پرداخت ثمن برای فروشـنده ذکر نشده باشد، به مجرّد تـأخیر مـذکور برای او خیـار ثـابت می‌شود یا خیر؟ ج: بایـد در بیع نسـیه، مهلت پرداخت ثمن معیّن شود، بنا بر این اگر بـدون معیّن کردن مهلت اقساط ثمن، بیع نسیه صورت بگیرد از اساس باطل است، ولی اگر زمان پرداخت معیّن شود و مشتری پرداخت آن را از موعـد مقرّر به تـأخیر بینـدازد، مجرّد این تـأخیر موجب ثبوت خیـار برای فروشـنده نمی‌شود. س ۱۵۹۶: یـک مؤسـسه فنّی در زمینی سـاخته شـده به این شـرط که وزارت آموزش و پرورش پول آن را به صاحبـانش بپردازد، ولی آن وزارتخانه بعـد از اتمام ساختمان مؤسـسه از پرداخت پول زمین به صاحبان آن خودداری می کنـد، صاحبان زمین هم بعـد از آن اعلام کردند که رضایت به این عمل ندارنـد و ساختمان را غصبی می‌دانند و نماز در آن باطل است، این مسأله چه حکمی دارد؟ ج: بعد از آنکه صاحبان زمین با تحویل دادن آن برای ساخت مؤسـسه موافقت کردند و به این شـرط که پول آن را از وزارت آموزش و پرورش بگیرند به وزارتخانه مزبور واگذار نمودند، دیگر حقّی در آن ندارند و زمین مزبور غصبی نیست، بله آنان حق دارند پول زمین را از وزارت آموزش و پرورش مطالبه کنند و براین اساس تحصیل کردن و نماز خواندن در آن ساختمان شرعاً اشکال ندارد و منوط به رضایت صاحبان قبلی زمین نیست.

بیع سلف

س ۱۵۹۷: اینجانب یک آپارتمان مسـکونی را از شـرکتی به‌طور بیع سلف خریداری کردم و مقداری از پول آن را به‌صورت اقساط پرداخته و رسـید گرفتم و هنوز هم نسبت به باقی‌مانده پول آن بدهکار هستم، سپس شرکت مزبور مبادرت به فروش آپارتمان من به بانـک مسـکن نمود و مقرّر کرد که آپارتمـان دیگری به قیمت امروز که معـادل چهـار برابر قیمت قبلی آن بود تحویل بگیرم، حکم این مسأله چیست؟ ج: خرید آپارتمان مزبور بصورت قسـطی از اساس باطل است، زیرا از شـرایط صـحّت بیع سـلف، پرداخت نقدی همه ثمن به فروشـنده در همـان مجلس بیـع است، بنـا بر این اگر آپارتمـان مزبور بصورت بیع سـلف خریـداری شـده و همه ثمن در مجلس بیع، نقد باشد، فروشـنده باید آنچه را که مبیع با تمامی اوصافش بر آن صادق است به خریدار تحویل دهد و حق ندارد از او برای تحویل مصـداق مبیع پول بیشتری را مطالبه کنـد، همانگونه که نمی‌توانـد چیزی را که مصـداق مبیع نیست به او تحویل دهـد و مشتری هم ملزم به قبول آن نیست هرچنـد آن را به همان قیمت به او بدهـد چه رسـد به اینکه مبلغ بیشتری را از او مطالبه نمایـد. س ۱۵۹۸: اینجـانب یـک آپارتمـان مسـکونی را که هنوز ساختمـان آن تکمیـل نشـده بود به‌طور قسـطی خریـدم و سـپس قبـل از آنکه ساختمان آن تکمیل شود و آن را از فروشـنده تحویل بگیرم، مبادرت به فروش آن به شـخص دیگری نمودم، آیا این خرید و فروش صحیـح است؟ ج: اگر آپارتمـان خریـداری شـده یـک آپارتمان مشـخص و جزئی (معیّن) باشـد که به‌صورت نسیه و قسطی آن را خریده‌اید به این شـرط که فروشنده اقدام به تکمیل آن کند، خرید و همچنین فروش آن قبل از تکمیل شدن ساختمان آن و تحویل گرفتن آن از فروشـنده اشـکال نـدارد. س ۱۵۹۹: اینجـانب از نمایشـگاه بین المللی کتـاب تهران تعـدادی کتاب بصورت بیع سـلف

خریـدم که نصف پول آن را از من گرفته و نصف دیگر را هنگام تحویل کتابها می گیرند، و زمان پرداخت هم مشخص نیست، آیا این معامله صـحیح است؟ ج: اگر مبلغی که قبلاً پرداخت شـده به عنوان بیعانه باشد و بیع از زمان تسـلیم کتابها و پرداخت باقی‌مانده پـول آنهـا صورت بگیرد اشـکال نـدارد، ولی اگر بیع از هنگـام پرداخت مقـداری از ثمن و به‌صورت نسـیه باشـد و زمـانی هم برای پرداخت آن معیّن نشود و یا بصورت بیع سـلف باشد ولی تمامی ثمن در مجلس بیع، نقد نباشد آن معامله، شرعاً باطل است، البته در سلف معامله به همان مقدار که پول پرداخت کرده صـحیح است ولی فروشنده می‌تواند در همان مقدار هم معامله را به هم بزند. س ۱۶۰۰: شخصی کالایی را از فرد دیگری می‌خرد به این شرط که بعد از مدّتی آن را تحویل بگیرد، امّا بعد از آنکه موعد مقرّر رسید کالای مزبور ارزش مـالی خود را از دست داده است، آیـا خریـدار مسـتحق عین کالاست یا آنکه بایـد قیمت آن را بگیرد؟ ج: اگر معامله به نحو صـحیح شرعی صورت بگیرد، خریدار مستحق عین آن مبیع است مگر آنکه از مالیّت افتادن آن کالا به‌طور کلی، عرفاً تلف محسوب شود که به این ترتیب بیع بر اثر آن خود بخود فسخ می‌شود و فروشنده باید ثمن را به خریدار برگرداند.

خرید و فروش طلا، نقره و پول

س ۱۶۰۱: اگر شـمش طلا به قیمت روز به مبلغ معیّنی به‌طور نقدی فروخته شود، آیا جایز است که با رضایت دو طرف یک ماهه به مبلغی بیشتر از قیمت امروزی آن فروخته شود؟ و آیـا سود حاصل از فروش این شـمش، حلال است یا خیر؟ ج: تعیین قیمت در عقد بیع اعم از اینکه نقدی باشد یا نسـیه، وابسته به توافق دو طرف است، بنا بر این معامله مذکور و سود حاصل از آن، اشکال ندارد، بله معـامله طلاـ در برابر طلاـ به‌صورت نسـیه و یـا گرفتن اضافه در برابر آن، جایز نیست. س ۱۶۰۲: طلاسـازی چه حکمی دارد؟ و در معامله طلا چه اموری شـرط است؟ ج: ساخت و فروش طلا اشـکال نـدارد ولی در معامله طلا در برابر طلا شـرط است که به‌صورت نقد بوده و ثمن و مثمن مساوی باشـند و قبض هم در مجلس معامله صورت بگیرد. س ۱۶۰۳: خرید و فروش اسکناس بصورت نسیه به مبلغی بیشتر از مبلغ آن چه حکمی دارد؟ ج: در صورتی که معامله‌ی مـذکور، به قصد جدّی و با غرض عقلایی باشد مثل این که اسـکناس‌ها از نظر کهنه و نو بودن بـا یکـدیگر فرق داشته و یـا دارای علامت‌های مخصوص بوده و یا نرخ آنها با یکـدیگر، تفاوت داشـته باشد، اشکال ندارد ولی اگر معامله، صوری و برای فرار از ربا بوده و در واقع برای دست‌یابی به سود پول باشد، شرعاً حرام و باطل است. س ۱۶۰۴: افرادی در این‌جا وجود دارنـد که سکّه‌های پول را که برای مکالمات تلفنی عمومی کاربرد دارنـد، به مبلغی بیشتر از قیمت آنها می‌فروشند مثلاً سی‌وپنج تومان از سکّه‌های پول فلزی را می‌دهند و پنجاه تومان پول اسکناس می گیرند، خرید و فروش این پول‌هـا چه وجهی دارد؟ ج: خریـد و فروش سـکّه‌های پول فلزی به قیمـتی بیشـتر از مبلغ آنهـا برای اسـتفاده در مکالمـات تلفنی و ماننـد آن، اشـکال ندارد. س ۱۶۰۵: اگر فردی پول قـدیمی را به قیمت پول جدیـد و رایـج بفروشـد و یـا بخرد و ندانـد که ارزش آن نصف ارزش پول جدید است و خریدار هم آن را به قیمت پول جدید به شخص دیگری بفروشد، آیا باید غابن، مغبون را از غبن خود آگاه کند؟ و آیا این معاملاتِ غبنی صـحیح هسـتند و آیا تصـرّف در اموالی که از این راه به‌دست می‌آید جایز است یا آنکه در حکم اموال مجهول‌المالک و یـا مـال حلال مخلوط به حرام هستند؟ ج: خریـد پول‌هـای قـدیمی به مبلغی که فروشـنده و خریـدار بر آن توافق می کنند، اشـکال ندارد، هرچند که قیمت آنها بسـیار کمتر از قیمت پول‌های جدید و رایج باشد و بعد از آنکه مبیع مالیّت داشـته و در بازار قیمت و ارزشی هرچند کمتر از پول رایج داشته باشد، معامله صحیح است هرچند غبنی باشد، و بر غابن واجب نیست مغبون را از غبن خود آگاه کند و مالی که از طریق معامله غبنی برای غابن حاصل می‌شود در حکم سایر اموال اوسـت و تا زمانی که مغبون معامله را فسخ نکرده، جایز است در آنها تصرّف کند. س ۱۶۰۶: خرید و فروش بعضی از اسکناس‌ها نه به این عنوان که مال هستند و یا حکایت از مالیّت و اعتبار می کنند، بلکه از این جهت که برگه‌های خاصـی هسـتند چه حکمی دارد؟ مثل

اینکه پول اسکناس سبز هزار تومانی که دارای تصویر امام خمینی(قدّس‌سرّه) است، به مبلغ بیشتری فروخته و یا خریده شود. ج: در صورتی که خرید و فروش این اسکناس‌ها به قصد جدّی و به غرض عقلایی باشد، اشکال ندارد، ولی اگر بیع صوری و برای فرار از ربای قرضی باشد حرام و باطل است. س ۱۶۰۷: شغل صرّافی و خرید و فروش ارزهای کمیاب چه حکمی دارد؟ ج: فی‌نفسه اشکال ندارد. س ۱۶۰۸: خرید اوراق قرضه دولتی چه حکمی دارد؟ و آیا شرعاً خرید و فروش این اوراق جایز است؟ ج: اگر مقصود استقراض دولت از ملّت از طریق چاپ و فروش اوراق قرضه ملّی باشد، مشارکت مردم در قرض دادن به دولت از طریق خرید این اوراق اشکال ندارد و هنگامی که خریدار، اوراق قرضه ملّی را می‌فروشد تا پول خود را به‌دست آورد، اگر به همان قیمتی که از شخص دیگر یا از دولت خریده و یا به قیمتی کمتر از آن بفروشد، اشکال ندارد.

مسائل متفرّقه تجارت

س ۱۶۰۹: در بعضی از کارخانه‌ها اقدام به ترکیب و ساخت وسایل از قطعات مختلفی که در کارخانه‌های دیگر ساخته شده‌اند، نموده و به اسم محصول یکی از دولتهای معروف خارجی برای فروش به بازار عرضه می‌کنند، آیا عمل مذکور غشّ و تدلیس محسوب می‌شود؟ و بر فرض که اینگونه باشد، آیا در صورت جهل مشتری به موضوع، معامله‌ای که بر روی این وسایل صورت گرفته، صحیح است یا باطل؟ ج: اگر داخلی یا خارجی بودن قطعه‌های مزبور و یا خود آن وسیله با مشاهده برای مشتری قابل شناسایی و تمیز باشند، بر ترکیب و ساخت آنها عنوان تقلّب و تدلیس صدق نمی‌کند ولی اعلان و اخبار خلافِ واقع راجع به آنها کذب و حرام است و اگر بیع بر کالای مذکور با وصفی که مخالف واقع است صورت بگیرد، معامله صحیح است لیکن اگر مشتری بعد از آن از واقعیت امر مطلّع شود، اختیار فسخ خواهد داشت. س ۱۶۱۰: آیا جایز است صاحبان کارخانه‌ها و فروشگاهها حروف خارجی بر تابلوهای فروشگاههای خود بنویسند؟ و یا برای جلب توجه مشتریان و خریداران بر روی لباس‌های کودکان، حروف و تصاویر خارجی چاپ کنند؟ ج: اگر به قصد فریب و گول زدن مشتری نباشد و ترویج فرهنگ بیگانه نیز به حساب نیاید، اشکال ندارد ولی مراعات قوانین جمهوری اسلامی لازم است. س ۱۶۱۱: تقلّب و دروغ و فریب در معامله با غیر مسلمانان برای دستیابی به فائده مالی یا علمی بیشتر (درصورتی که متوجه نباشند) چه حکمی دارد؟ ج: دروغ و فریب و تقلّب در معاملات جایز نیست، هرچند طرف مقابل غیرمسلمان باشد. س ۱۶۱۲: گرفتن چه مقدار سود در فروش کالا مجاز است؟ ج: سود گرفتن حدّ معیّنی ندارد، بنا بر این تا وقتی که به حدّ اجحاف نرسیده و بر خلاف مقرّرات دولت هم نباشد، اشکال ندارد، ولی افضل بلکه مستحب آن است که فروشنده به آن مقدار سودی که هزینه‌هایش را تأمین می‌کند، اکتفا نماید. س ۱۶۱۳: شخصی اقدام به فروش آبِ‌تحت مالکیت خود به اشخاص متعدد با قیمتهای مختلف نموده است، مثلاً قسمتی از آن را به فردی به قیمت ده هزارتومان فروخته و قسمت دیگر به همان مقدار را به فرد دیگری به قیمت پانزده هزار تومان فروخته است با توجه به اینکه همه آنها از یک قنات یا چاه هستند، آیا ما حق اعتراض به تفاوت قیمت آبها را داریم؟ ج: اگر فروشنده، مالك آب و یا شرعاً نسبت به آن ذیحق باشد، دیگران حق اعتراض به تفاوت قیمت‌ها را ندارند. س ۱۶۱۴: اگر کالایی را از یک شرکت تعاونی به قیمت دولتی که کمتر از قیمت آن در بازار آزاد است، خریداری کنم، آیا جایز است این کالا را در بازار آزاد به قیمتی بیشتر از قیمت خرید حتّی سه برابر آن، به فروش برسانم؟ ج: در صورتی که فروش آن از طرف دولت ممنوع نباشد و افزایش قیمت آن هم به حدّ اجحاف به مشتری نرسد، اشکال ندارد. س ۱۶۱۵: اینجانب از تولید کنندگان وسایل الکترونیکی هستم، آیا جایز است آنها را به هر قیمتی که می‌خواهم و بازار عرضه و تقاضا، آن را قبول می‌کند، بفروشم؟ ج: فروش کالایی که قیمت معیّنی از طرف دولت ندارد، به قیمتی که مورد توافق خریدار و فروشنده است و اجحاف به خریدار هم نباشد، اشکال ندارد. س ۱۶۱۶: سرمایه‌داری از نظر اسلام چه حکمی دارد و حدود آن کدام است؟ آیا

امکان دارد فردی با وجود پرداخت حقوق فقرا و مساکین بسیار ثروتمند شود؟ و آیا مبارزه اسلام با سرمایه‌داری، فقط شامل افرادی می‌شود که خمس و زکات نمی‌دهند یا اینکه شامل مسلمانانی که خمس و زکات می‌دهند، هم می‌شود؟ و آیا اصولاً ممکن است انسان با پرداخت حقوق شرعی اموالش، به اوج ثروت برسد؟ ج: حقوق شرعی متعلّق به اموال ثروتمندان، منحصر به خمس و زکات نیست و اسلام نیز مخالف افزایش ثروت نیست به شرطی که جمع آوری مال از راههای مشروع صورت بگیرد و فرد هم ملتزم به پرداخت همه حقوق متعلّق به اموالش باشد و آن را در راههایی که شرعاً حلال و به نفع اسلام و مسلمین هستند، بکار بگیرد و اشکال ندارد که انسان با رعایت این امور به ثروت بالایی دست یابد. س ۱۶۱۷: نزد ما متعارف است که شخصی فرد دیگری را مکلّف به خرید ماشینی برای او کند و وی هم ماشین را مثلاً به قیمت یک میلیون تومان بخرد، سپس به آن شخص می گوید که ماشین را به قیمت یک میلیون و صد هزار تومان خریده است و آن مقدار زیادی را در برابر کوشش و زحمتی که برای خرید ماشین کشیده است در نظر می گیرد، آیا این معامله صحیح است؟ ج: اگر از طرف فرد دیگری، وکیل در خرید ماشین برای او باشد، در این صورت خرید ماشین به قیمت مورد معامله برای موکّل واقع می‌شود و وکیل حق ندارد مبلغ بیشتری را از او مطالبه کند. بله، می‌تواند برای وکالت خود، مطالبه اجرت نماید، ولی اگر ماشین را برای خودش خریده باشد و سپس بخواهد آن را به فردی که به او توصیه خرید ماشین نموده بود بفروشد، می‌تواند به قیمتی که بر آن توافق می کنند به او بفروشد و جایز نیست نسبت به قیمت خرید ماشین دروغ بگوید، اگر چه دروغ گفتن معامله را باطل نمی‌کند. س ۱۶۱۸: بعضی از برادران در تعمیرگاههای ماشین کار می کنند، گاهی فروشندگان ماشین به آنان مراجعه کرده و درخواست تعمیر سطحی ماشین خود را می کنند تا هزینه کمتری داشته باشد، به این گمان که سالم بودن ظاهر ماشین برای فروش به مشتری کافی است، آیا اقدام به انجام آن کار توسط تعمیرکاران جایز است؟ ج: اگر منجر به تدلیس شود و تعمیرکار بداند که صاحب ماشین آن را از مشتری مخفی می کند، جایز نیست.

احکام ربا

س ۱۶۱۹: راننده‌ای قصد دارد کامیونی بخرد و برای این کار پول مورد نیاز را از شخص دیگری گرفته تا به عنوان وکیلِ وی، آن را برای او خریداری کند، سپس صاحب پول آن را به‌طور قسطی به راننده بفروشد، این معامله چه حکمی دارد؟ ج: در صورتی که راننده، این معامله را به عنوان وکیل از طرف صاحب مال انجام دهد و سپس او هم آن را به خود راننده به‌طور قسطی بفروشد، اگر قصد آنان حیله برای فرار از ربا نباشد و در هر دو معامله قصد جدّی خرید و فروش داشته باشند، اشکال ندارد. س ۱۶۲۰: ربای قرضی چیست؟ آیا درصدی که سپرده‌گذاران به عنوان سود از بانکها دریافت می کنند، ربا محسوب می‌شود؟ ج: ربای قرضی آن مقدار اضافه بر مبلغ قرض است که قرض گیرنده به خاطر قرضی که می گیرد به قرض دهنده می‌دهد و امّا سود حاصل از کارکرد پولی که به عنوان سپرده به بانک داده شده تا به وکالت از طرف صاحب آن در یکی از عقود صحیح شرعی بکار گرفته شود، ربا نیست و اشکال ندارد. س ۱۶۲۱: ملاک معامله ربوی چیست؟ آیا این سخن که ربا فقط در قرض محقق می‌شود نه در موارد دیگر، صحیح است؟ ج: ربا در معامله هم محقق می‌شود همانگونه که در قرض ممکن است تحقّق پیدا کند و ربای در معامله عبارت است از فروش کالایی که مکیل و موزون باشد در برابر کالای همجنس آن به مقدار زیادتر. س ۱۶۲۲: چنانچه خوردن مردار در هنگام اضطرار برای کسی که از شدّت گرسنگی در خطر مرگ است و غیر از مردار چیزی برای خوردن و حفظ جان خود ندارد، شرعاً جایز است، آیا خوردن ربا نیز بر اثر اضطرار برای کسی که توان کار ندارد ولی سرمایه کمی دارد و ناچار است آن را در معامله ربوی بکار بگیرد تا با سود حاصل از آن زندگی کند، جایز است؟ ج: ربا حرام است و قیاس آن به خوردن مردار در حال اضطرار قیاس مع‌الفارق است زیرا مضطرّ به خوردن مردار فعلاً چیزی جز آن در اختیار ندارد تا جان خود را با آن حفظ کند. ولی شخصی

که توان کار ندارد می‌تواند سرمایه خود را تحت عنوان یکی از عقود اسلامی مثل مضاربه به کار بیاندازد. س ۱۶۲۳: گاهی تمبرهای پستی در معاملات تجاری به قیمتی بیش از نرخ تعیین شده فروخته می‌شوند، مثلاً ـ تمبری که بیست ریال قیمت گذاری شده، به قیمت بیست و پنج ریال به فروش می‌رسد، آیا این معامله صحیح است؟ ج: اشکال ندارد و این قبیل زیادی، ربا محسوب نمی‌شود زیرا معامله ربوی آن است که دو جنس که مکیل و موزون هستند با یکدیگر معاوضه شوند و یکی از دیگری بیشتر باشد که این نوع معامله، باطل است. س ۱۶۲۴: آیا حرمت ربا برای همه اشخاص حقیقی و حقوقی به‌طور یکسان ثابت است یا آنکه بعضی از موارد خاص، استثنا هستند؟ ج: ربا به‌صورت کلی حرام است غیر از ربای بین پدر و فرزند و زن و شوهر و همچنین ربایی که مسلمان از کافر غیر ذمّی می‌گیرد. س ۱۶۲۵: اگر در معامله‌ای خرید و فروش با مبلغ معیّنی صورت گیرد و دو طرف توافق کنند که در صورت پرداخت ثمن معامله به‌صورت چک مدّت دار، خریدار مبلغی را علاوه بر قیمت تعیین شده به فروشنده بپردازد، آیا این کار برای آنان جایز است؟ ج: در صورتی که معامله با قیمت معیّن و مشخص انجام شود و مبلغ بیشتر به خاطر تأخیر در پرداخت مبلغ اصلی باشد، این همان ربایی است که شرعاً حرام می‌باشد و به مجرّد توافق آنان بر پرداخت مقدار اضافی، آن پول حلال نمی‌شود. س ۱۶۲۶: اگر شخصی نیاز به مبلغی پول داشته باشد و کسی را پیدا نکند که به او قرض‌الحسنه بدهد، آیا جایز است برای دستیابی به آن مبلغ به این طریق عمل نماید که کالایی را به‌صورت نسیه به بیش از نرخ حقیقی آن بخرد و سپس آن را در همان مجلس به قیمت کمتری به فروشنده بفروشد، مثلاً ـ یک کیلوگرم زعفران را به مبلغ مشخصی به به‌طور نسیه برای مدّت یک سال بخرد ودر همان مجلس آن را به‌صورت نقد به شخص فروشنده به مبلغ دو سوم قیمت خرید بفروشد؟ ج: چنین معامله‌ای که در واقع نوعی حیله برای فرار از ربای قرضی است، شرعاً حرام و باطل است. س ۱۶۲۷: اینجانب به منظور به‌دست آوردن سود و فرار از ربا معامله زیر را انجام داده‌ام: خانه‌ای را به مبلغ پانصد هزار تومان خریدم در حالی که بیش از این مبلغ ارزش داشت، در ضمن عقد شرط کردیم که فروشنده تا پنج ماه حق فسخ معامله را داشته باشد به شرط اینکه در صورت فسخ معامله مبلغ دریافتی (پول خانه) را برگرداند، بعد از اتمام معامله، همان خانه را به فروشنده به مبلغ ماهیانه پانزده هزار تومان اجاره دادم و اکنون بعد از گذشت چهار ماه از معامله از فتوای امام خمینی(قدّس‌سرّه) مطلع شده‌ام که حیله برای فرار از ربا را جایز نمی‌دانند، این مسأله به نظر حضرت‌عالی چه حکمی دارد؟ ج: اگر این معامله با قصد جدّی صورت نگرفته بلکه صوری و ظاهری بوده و به این منظور انجام شده که فروشنده وامی را دریافت کند و خریدار سودی ببرد، چنین معامله‌ای حیله برای فرار از ربای قرضی است که شرعاً حرام و باطل می‌باشد. در این قبیل معاملات خریدار فقط حق دارد اصل مبلغی را که به عنوان قیمت خانه به فروشنده داده است، پس بگیرد. س ۱۶۲۸: ضمیمه کردن چیزی به مال به قصد فرار از ربا چه حکمی دارد؟ ج: این کار در جواز قرض ربوی اثری ندارد و با ضمیمه کردن چیزی به آن حلال نمی‌شود. س ۱۶۲۹: آیا حقوق بازنشستگی که کارمند در طول مدّت زمانی که مشغول کار است و مقداری از حقوق ماهیانه‌اش را برای پیری در صندوق بازنشستگی می‌گذارد و بعد از بازنشستگی همان را به اضافه مبلغی که از طرف دولت به آن افزوده می‌شود دریافت می‌کند، اشکال دارد یا خیر؟ ج: گرفتن حقوق بازنشستگی اشکال ندارد و مبلغی که دولت علاوه بر مقدار کسر شده از حقوق ماهیانه فرد بازنشسته به او می‌پردازد، سود حقوق‌های او نیست و ربا محسوب نمی‌شود. س ۱۶۳۰: بعضی از بانکها برای تعمیر خانه‌ای که دارای سند رسمی است، وامی را به عنوان «جُعاله» می‌دهند به این شرط که گیرنده وام هم بدهی خود را همراه با چند درصد اضافه در مدّت مشخصی به‌صورت اقساط بپردازد، آیا وام گرفتن به این صورت شرعاً جایز است؟ و چگونه در آن، جُعاله تصور می‌شود؟ ج: اگر این مبلغ به عنوان قرض برای تعمیر خانه در اختیار صاحب آن قرار بگیرد، جُعاله بودن آن معنا ندارد و شرط زیاده هم در قرض جایز نیست هرچند اصل قرض در هر صورت صحیح است ولی مانعی ندارد که صاحب خانه برای بانک در تعمیرخانه، جُعل(عوض) قرار دهد که در این صورت جُعل(عوض) خصوص آنچه که بانک برای تعمیر خانه مصرف کرده نیست بلکه مجموع چیزی است که بانک آن را در قبال تعمیر خانه به‌طور قسطی مطالبه می‌کند. س ۱۶۳۱: آیا خرید

کالایی به‌طور نسیه به قیمتی بیشتر از قیمت نقدی آن جایز است؟ آیا این معامله، ربا محسوب می‌شود؟ ج: خرید و فروش نسیه کالا به مبلغی بیشتر از قیمت نقدی آن اشکال ندارد و تفاوت نقد و نسیه ربا محسوب نمی‌شود. س ۱۶۳۲: شخصی خانه‌ای دارد که آن را به‌صورت بیع خیاری فروخته است، ولی تا سررسید موعد مقرّر نتوانسته است ثمن را به خریدار برگرداند، لذا شخص سوّمی مبادرت به پرداخت ثمن معامله به خریدار نموده است تا فروشنده بتواند معامله را فسخ کند، مشروط بر اینکه علاوه بر گرفتن پول خود، مبلغی را هم به عنوان مزد کار خود دریافت کند، این مسأله شرعاً چه حکمی دارد؟ ج: در صورتی که آن شخص از طرف فروشنده وکیل در برگرداندن ثمن معامله و فسخ آن باشد، بدین صورت که ابتدا به مقدار ثمن به فروشنده قرض بدهد و سپس به وکالت از طرف او آن را به خریدار بپردازد و معامله را فسخ نماید، این عمل او و گرفتن اجرت وکالت، اشکال ندارد، ولی اگر پولی را که به مشتری پرداخت کرده به عنوان قرض به فروشنده باشد، فقط مبلغی را می‌تواند از فروشنده مطالبه کند که از طرف او به عنوان ثمن معامله پرداخت کرده است.

حق شفعه

س ۱۶۳۳: آیا حق شفعه در وقف در صورتی که برای دو نفر باشد و یکی از آن دو در موردی که حق فروش داشته باشد، سهم خود را به شخص سومی بفروشد، ثابت می‌شود؟ و همچنین اگر دو نفر ملك یا موقوفه‌ای را اجاره کنند، سپس یکی از آن دو حق خود را از طریق صلح یا اجاره به شخص سوّمی واگذار کند، آیا حق شفعه در متعلّق اجاره ثابت می‌شود؟ ج: حق شفعه مربوط به جایی است که شراکت در مالکیت عین باشد و یکی از دو شریک سهم خود را به فرد سوّمی بفروشد، بنا بر این در وقفی که برای دو نفر است، بر فرض که فروش آن هم جایز باشد و یکی از دو شریک سهم خود را به شخص دیگری بفروشد، حق شفعه وجود ندارد و همچنین در عین مورد اجاره هم اگر یکی از آن دو حق خود را به دیگری واگذار کند، حق شفعه وجود ندارد. س ۱۶۳۴: از عبارتهای متون فقهی و مواد قانون مدنی در باب اخذ به شفعه بدست می‌آید که هر یک از دو شریک در صورتی که یکی از آنها سهم خود را به شخص سوّمی بفروشد، حق شفعه دارد. بنا بر این اگر یکی از دو شریک مشتری را تشویق به خرید سهم شریك خود نماید و یا تصریح کند به اینکه اگر سهم شریك او را بخرد، از حق شفعه استفاده نخواهد کرد، آیا این عمل، اسقاط حق شفعه محسوب می‌شود؟ ج: مجرّد مبادرت یکی از دو شریك به تشویق شخص سوم به خرید سهم شریك خود منافاتی با ثبوت حق شفعه برای او ندارد، بلکه اگر به او وعده بدهد که در صورت تحقّق معامله بین او و شریك دیگر اقدام به اخذ به شفعه نخواهد کرد، این هم موجب سقوط حق اخذ به شفعه توسط او بعد از تحقّق معامله نخواهد شد. مگر آنکه قبلاً در ضمن عقد لازمی ملتزم شود که در صورت تحقّق معامله بین مشتری و شریك خود اقدام به اخذ به شفعه نخواهد کرد. س ۱۶۳۵: آیا اسقاط حق شفعه قبل از مبادرت شریك به فروش سهم خود، از این جهت که اسقاط چیزی است که هنوز محقق نشده (اسقاط ما لم یجب) صحیح است یا خیر؟ ج: تا زمانی که حق شفعه محقق نشده و با اقدام یکی از دو شریك به فروش سهم خود به شخص سومی فعلیت پیدا نکرده، اسقاط آن صحیح نیست، ولی اشکال ندارد که یکی از دو شریك در ضمن عقد لازمی ملتزم شود که اگر شریك او سهم خود را به فرد دیگری بفروشد، اخذ به شفعه نکند. س ۱۶۳۶: شخصی یک طبقه از خانه دو طبقه‌ای را که ملك دو برادری است که به او بدهکار هستند، اجاره نموده و آن دو برادر دو سال است که علیرغم مطالبه شدید او از پرداخت بدهی خود خودداری می‌کنند به‌طوری که شرعاً باعث ثبوت حق تقاص برای او می‌شود، و قیمت خانه هم بیش از مبلغ طلب اوست. حال اگر به عنوان تقاص به مقدار طلب خود آن خانه را تصاحب کند و با آنان در آن شریك شود، آیا در مقدار باقی‌مانده حق شفعه دارد یا خیر؟ ج: در فرض مورد سؤال موضوع حق شفعه محقّق نیست، زیرا حق شفعه برای شریکی است که شریك او سهم خود را به شخص سومی بفروشد

و شـراکت هم قبل از بیع باشد، نه برای کسـی که با خرید سـهم یکی از دو شریک و یا تصاحب آن بر اثر تقاص، با دیگری شریک شود، بعلاوه حق شـفعه در صورتی در فروش سـهم یکی از دو شـریک ثابت می‌شود که فقط دو نفر در آن ملک شـریک باشـند نه بیشتر. س ۱۶۳۷: ملکی وجود دارد که بین دو نفر مشترک است و هر یک مالک نصف آن هسـتند و سـند مالکیت هم به نام هر دو نفر است، بر اساس سـند عادی تقسیم‌نامه که به خط آنان نوشته شده، ملک مزبور بین آنان به دو قسمت با حدود مشخصی تقسیم و توزیع شده است، آیا در صورتی که یکی از دو شـریک سـهم خود را بعد از تقسـیم و اِفراز فقط به این دلیل که سـند آن ملک، بین آنـان مشترک است به شـخص سومی بفروشـد شـریک دیگر حق شـفعه دارد یا خیر؟ ج: اگر سـهم فروخته شـده در هنگام معامله از سهم شـریک دیگر، مفروز و با حدود خاصـی از آن جدا شده باشد، صِرف هم‌جواری یا شـراکت قبلی و یا اشتراک در سـندِ ملک باعث ثبوت حق شفعه نمی‌شود.

اجاره

قسمت اول

س ۱۶۳۸: اگر کاری که انسان برای مردم انجام می‌دهد از کارهایی باشد که فعالیت بدنی و فکری زیادی نخواهد و هزینه مادی هم نیاز نداشـته باشد در صورتی که از طرف نهادهای مربوطه قیمت مشخصـی تعیین نشده باشد و میانگین زمان صرف شده برای انجام آنهـا هم معیـار عـامی برای قیمت گـذاری آنها نباشـد، ملاک تعیین دسـتمزد کارهای مزبور به‌طوری که منجر به اجحاف به مشتری نشود، چیست؟ ج: اجرت این قبیـل امور موکول به نظر عرف است و توافق دو طرف معـامله بر مقـدار معیّنی که مورد رضـایت آنان است اشـکال ندارد. س ۱۶۳۹: اینجانب خانه‌ای را اجاره کردم و سـپس متوجه شـدم که مقـداری از پول خریـد آن، از مال ربا بوده است، وظیفه من چیست؟ ج: تـا زمـانی که نمی‌دانیـد موجر خـانه را با عین مال ربا خریـده است، تصـرّف در آن اشـکال نـدارد. س ۱۶۴۰: مؤسسه دولتی که در آن مشغول به کار هستم مرا برای یک مأموریت دو ماهه به خارج از کشور فرستاد و مبلغی ارز به عنوان اجرت این مأموریت به من داد که آن را از بانک مرکزی به قیمت بسیار ارزان تهیه نمودم، ولی به علل مشخصی مأموریت من بیشتر از یـک مـاه طول نکشـید، بعـد از مراجعت نصف ارز باقی‌مانـده را به قیمتی بسـیار بیشتر از قیمت خریـد فروختم و الآن می‌خواهم با پرداخت آنچه بر عهـده‌ام است به خزانه دولت، خود را برئ‌الـذمّه نمایم، آیا مبلغی که برای خرید ارز پرداخته‌ام بر عهده من است یا مبلغی که با فروش آن بدست آورده‌ام؟ ج: اگر آن اجرت برای روزهای مأموریت به شـما داده شده باشد، ضامن مبلغی که نسبت به روزهای باقی‌مانـده زیاد آمـده، می‌باشـید و باید عین آن و یا معادل قیمت کنونی آن را به دولت برگردانید. س ۱۶۴۱: شخصی بین صـاحب کـار و کـارگران واسـطه است، به این صورت که صاحب کار پولی را به عنوان دسـتمزد آنان به او می‌دهـد و او هم مبلغی کمتر از آن را به کـارگران می‌پردازد، این عمل او چه حکمی دارد؟ ج: واسطه اگر از جانب صاحب کار وکیل باشـد واجب است، مقـدار اضافه بر آن مبلغ را به مالـک بپردازد و جـایز نیست در آن تصـرّف کنـد مگر آنکه علم به رضـایت مالک داشـته باشـد. س ۱۶۴۲: شخصـی قطعه زمین موقوفه‌ای را از متولّی شـرعی و قانونی آن به مـدّت ده سال اجاره کرده است و اجاره نامه رسـمی هم در مورد آن تنظیم شده است، ولی بعد از فوت موجر، جانشین او ادعا می‌کند که متولّی سفیه بوده و اجاره او باطل است، این مسأله چه حکمی دارد؟ ج: تـا زمانی که که بطلان تصـرّفات موجر در زمین موقوفه ثابت نشـده، اجاره دادن زمین توسط او محکوم به صـحّت است. س ۱۶۴۳: شخصـی مغازه‌ای از موقوفات مسـجد جامع را به مـدّت معلومی اجاره کرده است، ولی بعـد از انقضاء مدّت اجاره، علاوه بر اینکه چنـد سـال است اجـاره مغازه را نپرداخته، از تخلیه آن هم خودداری می‌کنـد و در برابر تخلیه آن چنـد میلیون مطالبه می‌کنـد، آیا جایز است این مبلغ از اموال موقوفه مسـجد به او پرداخت شود؟ ج: مسـتأجر بعـد از پایان مدّت اجاره در عین مسـتأجره

حقّی نـدارد، بلکه بر او واجب است مغـازه را تخلیه نموده و به متولّی آن تحویـل دهـد ولی اگر از نظر قـانونی، حقّی برای او منظور شـده می‌توانـد مطالبه کند و پرداخت آن از موقوفات مسـجد مانعی ندارد. س ۱۶۴۴: شخصـی منزلی را به مبلغ معیّنی و برای مـدّت مشخصـی اجـاره کرده، سپس مبلغی را به عنوان اجاره آن خانه برای مـدّت مشـخص دیگری بعـد از پایان مهلت مقرّر، پیشاپیش به موجر پرداخت نموده که بیشتر از مقـدار اجاره قبلی است، به این شـرط که مالک تا مدّت معیّنی از او تقاضای تخلیه خانه را نکند و الا بایـد اجاره مـدّت دوم راهم هنگام تخلیه مانند اجاره مدّت اول حساب کند و مبلغ مازاد را به او برگرداند ولی مالک قبل از پایان مـدّت مزبور از او تقاضـای تخلیه خانه را نمود و از بازگردانـدن مبلغ اضافی هم خودداری کرد، حکم این مسأله چیست؟ و آیا جایز است مالک، مبلغی را از مسـتأجر در برابر هزینه رنگ کاری خانه بگیرد، با آنکه هیچ قراردادی در این زمینه بین آنان وجود ندارد؟ ج: در صورتی که در ضمن عقد اجاره شرط کرده باشند که اگر موجر قبل از موعد مقرّر تقاضای تخلیه خانه را بنماید، مستأجر بعد از پایـان مـدّت اجـاره فقط موظّف به پرداخت همان اجاره زمان اول برای مـدّت اجاره دوم است، موجر حق نـدارد بر خلاف شـرط خود مبلغ بیشتری را مطالبه کند و اگر مبلغی اضافی دریافت کرده باید به مستأجر برگرداند و آنچه را هم صِرف رنگ‌کاری و تعمیر خانه نموده، بر عهده مستأجر نیست. س ۱۶۴۵: شخصـی دو اتـاق را از مالک آنها به مبلغ معیّنی برای هر ماه اجاره کرده و موجر هم کلیدها را در اختیار او گذاشته و در نتیجه مستأجر مبادرت به حمل اثاثیه و لوازم منزل به آن دو اتاق نموده است. پس از آن به قصد آوردن خـانواده اش رفته ولی برنگشـته است، مـوجر نیز هیـچ‌گونه اطلاـعی در مورد او و علت برنگشـتن وی نـدارد، آیـا موجر حق تصـرّف در اتاقهـا را دارد؟ همچنین نسبت به اثـاث و لوازم خانگی مسـتأجر چه تکلیفی دارد؟ ج: اگر اجاره بر وجه صـحیح شـرعی محقق نشـده باشـد ماننـد اینکه مدّت را تعیین ننموده‌اند مسـتأجر حقّی در متعلّق اجاره ندارد بلکه اختیار آن در دست مالک است و می‌توانـد هر گـونه که بخواهـد در آن تصـرّف کنـد، ولی اثـاث مسـتأجر در نزد او امـانت است و بایـد آن را حفـظ نمایـد و هنگـام بـازگشت او می‌توانـد اجرت‌المثل اتاق را در مـدّتی که با بسـتن درب آن و گذاشـتن لوازم در آن تصـرّف کرده، از مسـتأجر مطالبه کند، ولی در صورتی که اجاره به نحو صحیح شرعی محقق شده باشد، مالک باید منتظر پایان مدّت اجاره بماند و حق مطالبه اجاره تمام آن مدّت را از مسـتأجر دارد و بعد از پایان مدّت، مستأجر دیگر حقی در آن خانه نداشته و مانند حالتی است که اجاره از اصل باطل باشد. س ۱۶۴۶: ما جمعی از کارکنان یک شـرکت هستیم که در ساختمانی که شـرکت آن را از مالکش اجاره کرده زندگی می¬¬کنیم، در حـال حاضـر وکیـل مالـک ادّعـا می‌کنـد که بین شـرکت و مالک، راجع به مبلغ اجاره اختلاف وجود دارد و او تا صـدور حکم دادگاه راضـی به اقامه نماز و تصـرّفات دیگر در آن نمی باشـد، آیا اعاده نمازهای گذشـته واجب است یا اینکه عـدم اطلاع از موضوع، رافع تکلیف است؟ ج: بعـد از تحقّق صـحیح اجاره، تا مدّت آن پایان نیافته است، تصـرّفات کارمندان شـرکت در آن ساختمـان احتیاج به اجازه و موافقت جدیـد مالک نـدارد و نماز خوانـدن در آن صـحیح است، همچنین بر فرض بطلان اجاره یا انقضاء مدّت آن، اگر کارکنان بر اثر بی‌اطلاعی در آن نماز خوانده باشند، نمازهای آنان صحیح است و اعاده آن واجب نیست. س ۱۶۴۷: کارمنـدی در محـل کـارش خانه‌ای دارد که آن را اجاره داده و خودش در یکی از خانه‌های مسـکونی مؤسـسه‌ای که در آن کار می کنـد ساکن شـده است، در حالی که این کار او خلاف قانونی است که تصـریح می کند به اینکه اگر کسـی مالک خانه‌ای باشد، حق اسـتفاده از خانه‌های سازمانی وابسـته به مؤسسه را ندارد، در صورتی که مستأجر بداند که کارمند بر خلاف قانون مؤسسه عمل کرده است، چه تکلیفی دارد؟ ج: اسـتفاده از خانه‌های مسـکونی وابسـته به مؤسسه توسط افرادی که واجد شرایط نیستند، جایز نیست. ولی این که کارمنـد ملک شخصـی خود را به دیگری اجاره دهد و یا فرد دیگری آن را از او اجاره کند و همچنین تصـرّفات مستأجر در آن ملک اشکال ندارد. س ۱۶۴۸: مالک با مستأجر شرط کرده که در صورت عدم تخلیه خانه پس از پایان مدّت اجاره، بایـد برای هر روز مبلغی بیشتر از اجرت المثل آن زمان را بپردازد، آیا مسـتأجر که در ضـمن عقـد اجاره متعهـد به پرداخت این مبلغ گردیده، باید آن را بپردازد؟ ج: وفا و عمل به شرطی که در ضمن عقد لازم، ذکر شده واجب است. س ۱۶۴۹: شخصی مکانی را به

دو نفر به نحو مشاع اجاره داده است، مشروط به اینکه آن دو مستأجر آن را بدون اجازه موجر به دیگری اجاره ندهند، ولی یکی از آن دو بدون اجازه موجر سهم خود را به شریک خود واگذار کرده است، آیا انتقال به غیر بر این مورد صدق می کند؟ ج: انتقال به غیر بر آن صدق می‌کند مگر آنکه قرینه‌ای وجود داشته باشد که موجب انصراف شرط از مورد انتقال به شریک دیگر شود. س ۱۶۵۰: سهمی از آب و زمین را برای مدّت چهار سال اجاره کردم، به این شرط که موجر در ابتدای سال دوم حق فسخ داشته باشد، ولی موجر تا پایان سال دوم اقدام به فسخ نکرد و بلکه اجرت سال سوم را هم دریافت نموده و بابت آن رسید داد، آیا موجر یا کسی که مدّعی خرید آن ملک است، حق دارد قبل از انقضاء مدّت اجاره در عین مستأجره تصرّف و دخالت کند؟ ج: اگر موجر در زمانی که حق فسخ داشته عقد اجاره را فسخ نکند. بعد از آن جایز نیست آن را فسخ نماید و اگر ملک را بعد از پایان مهلت خیار به شخص دیگری بفروشد، موجب بطلان عقد اجاره نمی‌شود، بلکه مالک جدید باید منتظر بماند تا مدّت اجاره به پایان برسد. س ۱۶۵۱: شخصی دو مغاره را اجاره کرده است به این شرط که از آنها برای فروش مواد غذایی استفاده کند، این شرط در قرارداد هم ذکر شده ولی مستأجر به آن عمل نکرده است، آیا این کار او در آن مغازه‌ها حلال است؟ و آیا موجر بر اثر تخلف شرط، حق فسخ اجاره را دارد؟ ج: بر مستأجر واجب است طبق شرط مالک، عمل کند و در صورتی که تخلّف نماید مالک بر اثر تخلّف شرط حق فسخ دارد. س ۱۶۵۲: من در یکی از مؤسسات کار می‌کنم، مسئول مؤسسه متعهد شده که علاوه بر حقوق ماهیانه، آنچه را که امروزه متعارف است مثل تأمین مسکن، تعطیلات متعارف و بیمه اجتماعی، برایم تأمین نماید، ولی او بعد از گذشت چند سال به تعهدات خود عمل نکرد و چون قرارداد کتبی هم در این رابطه در اختیار ندارم قادر به استیفای حق خود نیستم. آیا شرعاً مجاز هستم که حقوق خود را از راههای قانونی مطالبه کنم؟ ج: استیفای حق از طریق مراجع قانونی، منعی ندارد. س ۱۶۵۳: شخصی زمین زراعی موقوفه‌ای را که با آب باران آبیاری می‌شده به مبلغ معیّنی اجاره کرده است ولی با توجه به اینکه بر اثر اتکاء به آب باران محصول کمی داشته، مبادرت به تبدیل آن به زمین آبی نموده و برای این کار مبالغ زیادی خرج کرده است، آیا با این وضعیت، او باید اجاره زمین آبی را بپردازد یا اجاره زمین دیمی را که با آب باران آبیاری می‌شود؟ و اگر این کار با کمک بخش دولتی انجام گرفته باشد چه حکمی دارد؟ و اگر واقف در وقف آن کیفیت مصرف اجاره را مشخص کرده باشد، به این صورت که مال الاجاره سالانه برای برپایی مجلس عزاداری حضرت سیدالشهداء(علیه‌السلام) به مدّت ده روز مصرف شود، آیا باید مال الاجاره در خصوص موردی که واقف معیّن کرده مصرف شود؟ و در صورتی که متولّی موقوفه از گرفتن اجاره زمین از مستأجر خودداری کند، آیا جایز است آن را به اداره اوقاف بپردازد؟ ج: حفر چاه یا قنات و امثال آن برای آبیاری زراعت بجای استفاده از آب باران، اگر بعد از تحقّق اجاره به‌طور صحیح باشد، موجب زیادی یا کمی اجرتی که تعیین شده است، نمی‌شود اعم از اینکه این کار با نفقه متولّی وقف صورت گرفته باشد و یا بخش دولتی و یا با هزینه خود مستأجر. ولی اگر قبل از عقد اجاره و یا بعد از پایان مدّت اجاره سابق و قبل از تجدید مدّت آن صورت گرفته باشد واجب است متولی زمین موقوفه با ملاحظه همه امکاناتی که برای زمین فراهم کرده، اجاره آن را به قیمت عادلانه روز مشخص کند و مال‌الاجاره باید در همان موردی که واقف، تعیین کرده صرف شود و مقدار اجاره وقف موکول به نظر متولّی شرعی است که باید با ملاحظه نفع و مصلحت وقف در هنگام اجاره دادن صورت بگیرد و تصرّف در وقف هم بدون اجاره کردن از متولی شرعی وقف و بدون تحصیل اجازه و اذن او جایز نیست و غصب محسوب می‌شود و مجرّد پرداخت مبلغ اجاره به اداره اوقاف یا هر صندوق دیگری برای جواز تصرّف در وقف کافی نیست ولی اگر متولّی وقف در طول مدّت اجاره از دریافت مبلغ اجاره خودداری کند، استمرار بهره‌برداری مستأجر از آن اشکال ندارد و در این صورت مال الاجاره با هماهنگی اداره اوقاف باید صرف جهت وقف گردد. س ۱۶۵۴: اگر مستأجر از موجر بخواهد که اصلاحات وتغییراتی در عین مستأجره ایجاد کند، مخارج آن بر عهده چه کسی است؟ ج: اگر عین مستأجره به همان صورتی که در زمان انعقاد عقد اجاره بوده باقی باشد، پذیرش درخواست مستأجر مبنی بر ایجاد بعضی از اصلاحات و تغییرات درآن بر موجر واجب

نیست، ولی در صورتی که تقاضای او را بپذیرد، همه هزینه‌های اصلاح و تعمیر و ایجاد بعضی از تغییرات در آن بر عهده خود اوست و درخواست مستأجر از مالک برای انجام آن امور موجب نمی‌شود که ضامن آن هزینه‌ها باشد.

قسمت دوم

س ۱۶۵۵: شخصی از فردی تقاضا نموده که در مجلس عزاداری مقداری قرآن قرائت کند و مبلغی را هم به عنوان اجرت به او داده است، ولی این فرد فراموش کرده که هنگام قرائت قرآن کسی را که به او پول داده نیت کند، لذا بعد از فراغت از آن می خواهد کسی را که وصیت به قرائت قرآن نموده نیت کند، آیا این کار او صحیح است؟ و آیا استحقاق اجرت را دارد یا خیر؟ ج: در صورتی که در اثناء قرائت، نیّت او آن فرد نباشد، احتساب آن بعد از قرائت برای کسی که وصیت به خواندن قرآن نموده، صحیح نیست و استحقاق اجرت ندارد. س ۱۶۵۶: همراه دلّالی برای دیدن منزلی رفتیم که پس از بازدید، از خرید آن منصرف شدیم، سپس با شخص دیگری به دیدن همان منزل رفتیم و بدون اینکه دلّال توسط فروشنده یا خریدار مطلع شود خانه را معامله کردیم، آیا دلّال در این رابطه حقّی دارد یا خیر؟ ج: دلّال حق دارد در برابر راهنمایی و همراهی کردن مشتری برای نشان دادن منزلی که در معرض فروش گذاشته شده، مطالبه اجرت کند، ولی در صورتی که واسطه در انجام معامله نباشد و در این ارتباط نقشی نداشته باشد، حق مطالبه اجرت در برابر تحقّق معامله بین فروشنده و خریدار را ندارد و اگر در این زمینه قانون ومقرّراتی وجود داشته باشد باید مراعات گردد. س ۱۶۵۷: شخصی برای فروش منزل خود به بنگاه معاملات ملکی مراجعه نموده و با کمک بنگاه موفق به یافتن مشتری و تعیین قیمت خانه شده است، ولی مشتری برای فرار از پرداخت حق دلّالی، معامله را بدون واسطه با خود فروشنده انجام داده است، آیا پرداخت اجرت دلّال بر عهده مشتری و فروشنده است؟ ج: مجرّد مراجعه به دلّال موجب استحقاق او برای گرفتن اجرت معامله نمی‌شود، ولی اگر اقدام به انجام عملی برای هر یک از دو طرف معامله نموده باشد، مستحق گرفتن اجرةالمثل آن عمل از کسی که کار را برای او انجام داده می‌باشد. س ۱۶۵۸: شخصی مغازه‌ای را برای مدّت معیّن و به مبلغ مشخصی اجاره کرده است ولی بعد از گذشت مدّتی آن را فسخ نموده. آیا فسخ اجاره، توسط او صحیح است؟ و بر فرض صحّت فسخ، آیا موجر مستحق دریافت اجاره‌ی روزهای قبل از فسخ هست یا خیر؟ ج: تا زمانی که مستأجر شرعاً حق فسخ نداشته باشد فسخ اجاره توسط او صحیح نیست و بر فرض ثبوت خیار برای او، اگر معامله را فسخ کند باید اجاره روزهای قبل از فسخ را بپردازد. س ۱۶۵۹: شخصی زمینی را برای زراعت اجاره نموده با این شرط که همه کارها و هزینه‌های حفر چاه عمیق و استخراج آب برای آبیاری زمین بر عهده او باشد، در نتیجه مستأجر بعد از طی مراحل قانونی و گرفتن اجازه برای حفر چاه به نام خودش، مبادرت به حفر چاه و استفاده از آن نموده، ولی مالك بعد از گذشت یك سال عقد اجاره را به‌طور یك‌جانبه لغو کرده است، چاه و لوازم و مخارج آن چه حکمی دارد؟ آیا در ملك مستأجر باقی است یا اینکه در ملکیت تابع زمین است؟ ج: تا زمانی که مدّت اجاره به پایان نرسیده، هیچ‌یك از دو طرف حق فسخ آن را ندارند، و به هر حال چاه تابع زمین و ملك صاحب آن است، مگر شرطی برخلاف آن شده باشد ولی ابزار و آلاتی که روی چاه نصب شده‌اند و همچنین چیزهایی که مستأجر با مال خودش خریداری کرده، ملك او هستند و در صورتی که در عقد اجاره توافق کرده باشند که او حق انتفاع از چاه را داشته باشد، حق او ثابت است. س ۱۶۶۰: اگر صاحبان مؤسسات و شرکتهای خصوصی از پرداخت بعضی از امتیازات مالی و مزایای کارگران مشمول قانون کار که توسط مجلس شورای اسلامی تصویب و شورای نگهبان آن را تأیید کرده است، خودداری کنند، تکلیف چیست؟ ج: واجب است کارفرمایان به همه تعهدات مربوط به حقوقی که کارگران و کارمندان طبق مقرّرات و ضوابط قانونی از آن برخوردارند، عمل نمایند و کارگران حق دارند، حقوق قانونی خود را مطالبه کنند. س ۱۶۶۱: آیا جایز است دو اداره دولتی با یکدیگر به این صورت قرارداد ببندند که قسمتی از ساختمان مربوط به یکی از آنها تا مدّت معیّنی در اختیار اداره دیگر قرار بگیرد مشروط بر اینکه آن اداره مقداری از بودجه خود را تا زمان

تخلیه ساختمان بعد از انقضاء مهلت اجاره به حساب اداره اول واریز کند؟ ج: اگر اینکار با عقد صحیح اجاره و با موافقت مسئول قانونی آن ساختمان انجام پذیرد اشکالی ندارد و شرط ضمن عقد اجاره اگر خلاف شرع نباشد نافذ است. س ۱۶۶۲: آنچه امروزه در بین مردم متعارف شده که هنگام اجاره دادن خانه مبلغی را جلوتر می گیرند، از نظر شرعی چه وجهی دارد؟ ج: در صورتی که مالک، خانه خود را به مدّت معیّن و اجرت مشخصی اجاره بدهد به این شرط که مستأجر مبلغی را به عنوان قرض به او بپردازد، اشکال ندارد هرچند مالک با توجه به آن مبلغ اجاره خانه را از اجرت‌المثل آن کمتر قرار دهد، ولی اگر از مستأجر قرض بگیرد به این شرط که خانه خود را مجانی در اختیار او قرار دهد و یا خانه‌اش را به اجرت المثل یا کمتر و یا بیشتر از آن به او اجاره بدهد، به‌طوری که آنچه در ابتدا بین آن دو محقق می‌شود قرض دادن و قرض گرفتن باشد و اجاره‌دادن خانه به مستأجر و یا قراردادن آن در اختیار او به عنوان شرط در قرض باشد، همه این موارد حرام و باطل هستند. س ۱۶۶۳: آیا مؤسسه حمل و نقلی که با دریافت اجرت معیّنی اقدام به حمل و رساندن کالا به مشتری می کند در صورتی که کالا در راه بر اثر سرقت یا آتش سوزی تلف شود و یا خسارت ببیند، ضامن کالاست؟ ج: اگر مؤسسه‌ای که برای حمل و رساندن کالا به مقصد اجیر شده، مبادرت به حفظ آن کالا به‌طوری که در حمل و نقل آن متعارف است، نموده باشد و در این زمینه مرتکب هیچ‌گونه تعدّی و تفریطی نشده باشد، تا زمانی که شرط ضمان نشده ضامن نیست و الا ضامن است. س ۱۶۶۴: اگر بعد از آنکه چوپان گله گوسفندان را در آغل قرار داد و درب آن را بست و به خانه‌اش که در سه فرسخی آغل قرار دارد رفت، گرگ در شب وارد آن شود و گوسفندان را بدرد، آیا چوپان ضامن آنهاست؟ بر اساس قرارداد باید هفت رأس از آن گوسفندان به عنوان اجرت به چوپان پرداخت شود، آیا در این حالت کسی که چوپان را برای چراندن گوسفندان اجیر کرده، باید اجرت او را بپردازد؟ ج: اگر چوپان مسئول حراست از آغل گوسفندان در شب نبوده و در ارتباط با وظیفه خود در حفظ گوسفندان مرتکب هیچ‌گونه تعدی و تفریطی هم نشده، ضامن نیست و مستحق مطالبه همه اجرت خود برای چراندن آنها می‌باشد. س ۱۶۶۵: شخصی خانه‌ای دارد که همسایه اش به‌طور مجانی و بدون اجاره یا بیع و یا رهن در آن به مدّت طولانی سکونت دارد، بعد از فوت مالک، ورثه او خانه را از آن فرد مطالبه می کنند ولی او از تحویل آن به آنها خودداری نموده و ادّعا می کند که خانه برای خود اوست و از طرفی دلیلی هم برای اثبات ادعای خود ندارد، این مسأله چه حکمی دارد؟ ج: اگر ورثه از طریق شرعی ثابت کنند که خانه، ملک مورّث آنان بوده و یا کسی که در حال حاضر، خانه در تصرّف اوست به آن اعتراف نماید ولی ادّعا کند که خانه به سببی از مالک آن به او انتقال پیدا کرده، تا وقتی که ادّعای خود را از طریق شرعی ثابت نکرده است، باید خانه را به ورثه مالک برگرداند. س ۱۶۶۶: شخصی ساعت خود را برای تعمیر به ساعت سازی داده و بعد از مدّتی ساعت از مغازه به سرقت رفته است، آیا صاحب مغازه ساعت‌سازی ضامن آن است؟ ج: اگر صاحب مغازه در نگهداری ساعت کوتاهی نکرده باشد، ضامن نیست. س ۱۶۶۷: در اینجا یک شرکت خصوصی وجود دارد که مبادرت به وکالت از شرکتهای خارجی برای فروش کالاهای آنها می کند و در برابر آن درصدی از پول کالاها را برای خود بر می دارد، آیا شرعاً گرفتن این درصد جایز است؟و اگر یکی از کارمندان دولت با آن شرکت همکاری داشته باشد،جایز است مقداری از آن درصد را بگیرد؟ ج: اگر این مقدار به عنوان اجرت وکالت در فروش کالای شرکتهای خارجی یا داخلی دولتی یا غیر دولتی گرفته شود،گرفتن آن برای وکیل فی‌نفسه اشکال ندارد، ولی کارمند دولتی حق دریافت اجرت دیگر و یا هدیه در برابر ارائه خدمات دولتی که در برابر آن حقوق می گیرد را ندارد.

احکام سرقفلی

س ۱۶۶۸: آیا مستأجری که مغازه‌ای را برای تجارت در آن و یا کار دیگری به مدّت معیّنی اجاره کرده، جایز است بعد از پایان

مهلت اجاره در صورتی که مالک آن را تجدید نکند، از تخلیه مغازه خودداری نموده و حق سرقفلی را مطالبه نماید؟ و آیا با توجه به اینکه حق واگذاری عین مستأجره را به کس دیگری ندارد، جایز است نسبت به آن، ادّعای حق شغل و حرفه کند؟ ج: مستأجر حق ندارد بعد از انقضاء مدّت اجاره، عین مستأجره رادر تصرّف خود نگهدارد و از تسلیم آن به مالک خودداری کند، ولی اگر نسبت به آن حق سرقفلی داشته باشد که از مالک به او منتقل شده و یا مغازه از مکان‌هایی باشد که از نظر قانونی برای مستأجر در آن حقی ایجاد می‌شود، در این صورت می‌تواند عوض حق خود را از مالک مطالبه کند. س ۱۶۶۹: اینجانب یک مکان تجاری را اجاره کردم و مبلغی را برای دستیابی به حق سرقفلی به مالک آن پرداخت کردم و مبلغ زیادی را هم برای برق کشی و سنگ‌فرش کردن زمین آن و امور دیگر خرج کردم و مقداری هم برای گرفتن پروانه کار پرداختم، بعد از گذشت ده سال ورثه مالک خواهان استرداد آن مکان شده اند، آیا بر من واجب است که با تخلیه مغازه خواسته آنان را اجابت کنم؟ و بر فرض وجوب تخلیه، آیا جایز است اموالی را که برای آن مکان هزینه کرده‌ام از آنان مطالبه کنم؟ و آیا حق مطالبه عوض سرقفلی به قیمت روز را دارم؟ ج: وجوب تجدید اجاره بر مالک یا جواز مطالبه تخلیه و لزوم انجام آن و همچنین ضمان اموالی که برای مکان استیجاری خرج شده، تابع قوانین جاری کشور و یا شرایط مذکور در ضمن عقد اجاره بین موجر و مستأجر است و امّا سرقفلی آن مکان در صورتی که از مالک بر وجه شرعی به مستأجر منتقل شده باشد و یا به مقتضای قانون برای او ثابت باشد، حق مطالبه آن به قیمت روز را دارد. س ۱۶۷۰: مالک یکی از شرکتها ساختمانی را اجاره داده بدون آنکه از مستأجر چیزی در برابر سرقفلی آن بگیرد، آیا هنگام تخلیه ساختمان توسط مستأجر باید مبلغی را به عنوان سرقفلی به او بپردازد؟ و اگر موجر آن را به مستأجر بفروشد، آیا باید مبلغی را به عنوان حق سرقفلی از قیمت آن کم نماید؟ ج: تا زمانی که سرقفلی آن به وجه مشروعی مانند خرید یا صلح یا شرط ضمن عقد لازم و یا طبق قانونی که تصریح به آن کند، ملک مستأجر نشده باشد، حق ندارد در برابر آن از مالک چیزی را مطالبه کند و همچنین اگر آن ساختمان را از مالک بخرد نمی‌تواند مبلغی را به عنوان عوض سرقفلی از قیمت آن کم نماید. س ۱۶۷۱: پدرم چند مغازه تجاری را برای سه تن از فرزندانش خریده و اسناد آنها را در همان زمان به نام آنان کرده است، در نتیجه آن مغازه‌ها در حال حاضر شرعاً و قانونا متعلّق به آنان است. این مغازه‌ها قبل از وفات پدرم تحت تصرّف او بودند و در آنها مشغول کسب و تجارت بود، آیا سرقفلی این مغازه‌ها فقط برای مالکین آنهاست یا اینکه سرقفلی آنها مستقل از ملک است و تعلّق به همه ورثه است؟ ج: سرقفلی مغازه‌ها تابع ملک آن است و تا زمانی که از طریق شرعی به شخص دیگری منتقل نشده اختصاص به مالک آن دارد. س ۱۶۷۲: اگر مستأجر هنگام اجاره مغازه مبلغی را به عنوان سرقفلی به مالک بپردازد، آیا در صورتی که مستأجر به هر علتی بخواهد آنجا را تخلیه کند، مالک فقط باید همان مقدار را به مستأجر بپردازد یا آنکه واجب است قیمت سرقفلی را به قیمت روز تخلیه به او بدهد؟ ج: اگر حق سرقفلی مغازه شرعاً برای مستأجر باشد، می‌تواند قیمت فعلی آن را طبق قیمت عادلانه روز، مطالبه کند و بر مالک هم واجب است قیمت فعلی آن را به او بپردازد، ولی اگر مبلغی را نزد مالک به ودیعه گذاشته تا هنگام تخلیه آن مکان به او برگرداند در این صورت فقط حق مطالبه معادل مبلغی را دارد که هنگام اجاره آن مکان به مالک پرداخته است و نسبت به تفاوت ارزش پول احتیاط در مصالحه است. س ۱۶۷۳: اینجانب مغازه‌ای را از مالک آن اجاره کردم بدون آنکه مبلغی را در برابر سرقفلی آن بپردازم زیرا در آن زمان پرداخت سرقفلی در شهر ما متعارف نبود و الآن که موجر فوت کرده و مغازه، ملک یکی از فرزندانش شده، درخواست تخلیه آن را دارد و از طرفی در خلال مدّت اجاره اقدام به انجام بعضی از کارها از قبیل کشیدن برق، تلفن و تعویض درب و نگهداری آن نموده ام و مردم بر اثر معامله با من در این مکان به من بدهکار هستند، آیا بر من واجب است خواسته مالک فعلی را اجابت نموده و آن مکان را بدون آنکه استحقاق چیزی را داشته باشم تخلیه نموده و به او تحویل بدهم؟ و در صورتی که حقّی داشته باشم مقدار آن چقدر است؟ ج: شما بعد از انقضاء مدّت اجاره قبلی حق ندارید بدون تجدید اجاره توسط مالک فعلی در آن تصرّف نمایید و از تسلیم آن به او خودداری کنید ولی لزوم پاسخ مثبت مالک فعلی به درخواست

تجدید اجاره و یا جواز مطالبه تخلیه محل و لزوم اجابت آن، تابع قوانین جاری یا شروط ضمن عقد است و امّا اینکه هنگام تخلیه در برابر سرقفلی چیزی را مطالبه کنید، با این فرض که در زمان انعقاد اجاره قبلی ثبوت حق سرقفلی برای مستأجر در آن منطقه متعارف نبوده و حق سرقفلی آن مکان هم از مالک به شما انتقال پیدا نکرده، بنا بر این در مقابل تخلیه محل و تسلیم آن به مالک فعلی آن، حق ندارید نسبت به سرقفلی آن چیزی از مالک مطالبه کنید مگر آنکه قانون به شما این اجازه را بدهد و امّا نسبت به کشیدن برق و تلفن و امور دیگری که با هزینه خود انجام داده‌اید همه آنها ملک شما هستند مگر آنچه را که عرف یا قانون جاری به‌طور مجانی و یا در صورت پرداخت هزینه‌های آن توسط مالک، تابع ملک بداند. س ۱۶۷۴: ۱. مکانی به مدّت بیست سال به‌طور مستمر به عنوان محل کار اجاره داده شده است آیا مستأجر در خلال مدّت اجاره یا بعد از انقضاء آن حق دارد حق سرقفلی مکان مزبور را با پرداخت مالیاتهای سرقفلی و رعایت همه امور قانونی به مستأجر دیگری واگذار کند؟ ۲. اگر سرقفلی آن مکان را به شکل رسمی و با رعایت همه ضوابط قانونی به مستأجر دیگری انتقال بدهد، آیا مالک حق دارد به سبب عدم قبول آن از مستأجر دوم بخواهد مکان مزبور را تخلیه کند؟ ج: اگر سرقفلی آن مکان از سوی مالک و یا طبق قانون به او منتقل نشده باشد حق فروش و واگذاری آنرا به غیر، ندارد و اگر چنین کاری کند فضولی و متوقّف بر اجازه مالک است. س ۱۶۷۵: مورّث من همه سهم خود از هتل و لوازم آن اعم از اعیان و حقوق را با من مصالحه کرده است، آیا این مصالحه شامل حق سرقفلی آن هتل هم می‌شود؟ ج: اگر حق سرقفلی هتل متعلّق به او باشد و مصالحه بر همه مایملک او در هتل اعم از اعیان و حقوق بدون استثناء چیزی صورت گرفته باشد، حق سرقفلی آن نیز داخل در این مصالحه است. س ۱۶۷۶: فردی مکانی را اجاره کرده است به این شرط که هنگام مطالبه مالک، آن را تخلیه کند، بعد از انقضاء مدّت اجاره و درخواست مالک مبنی بر تخلیه آن، مستأجر حق سرقفلی آنرا مطالبه می کند، آیا پرداخت آن به او بر مالک واجب است؟ ج: در فرض مسأله که شرط تخلیه مکان توسط مستأجر هنگام مطالبه مالک شده است و ظاهراً حق سرقفلی از مالک به مستأجر منتقل نشده، حق مطالبه چیزی را نخواهد داشت مگر طبق قوانین نظام اسلامی. س ۱۶۷۷: سر قفلی مکانی را که اجاره داده ام به مبلغ معیّنی به مستأجر آن فروختم و او هم در برابر آن یک فقره چک به من داد که به علت عدم وجود پول در حساب بانکی او موفق به نقد کردن آن نشدم، و مکان مزبور هنوز هم در اختیار مستأجر است و با آنکه من تاکنون پول سرقفلی را از او نگرفته‌ام ادعای مالکیّت آن را می کند، آیا سرقفلی آن مکان متعلّق به اوست یا آنکه معامله سرقفلی بر اثر عدم دستیابی من به پول آن باطل است؟ ج: بعد از تحقّق معامله سرقفلی بر وجه صحیح، مجرّد عدم موجودی در حساب صاحب چک که آن را در برابر سرقفلی داده،موجب بطلان معامله آن نمی‌شود بلکه حق سرقفلی متعلّق به مشتری است و فروشنده که همان موجر است حق دارد مبلغ چک را از او مطالبه کند. س ۱۶۷۸: اگر مستأجر هنگام تخلیه مغازه حق مطالبه عوض سرقفلی را داشته باشد، ولی مالک بر خلاف آنچه که عرفاً و قانونا متداول است از پرداخت آن خودداری کند، باقی ماندن مستأجر در آن ملک بدون رضایت مالک تا زمانی که عوض سرقفلی را دریافت کند چه حکمی دارد؟ و بر فرض که ماندن مستأجر در آن مکان جایز نباشد و غصب باشد، آیا درآمدی که از آنجا به‌دست می‌آید شرعاً حلال است؟ ج: تا زمانی که تخلیه مغازه را مشروط به پرداخت عوض سرقفلی به مستأجر نکرده باشند، مجرّد استحقاق مطالبه عوض سرقفلی هنگام تخلیه مغازه، برای جواز استمرار تصرّف در آن مکان بعد از پایان مدّت اجاره کافی نیست و به هر حال درآمد حاصل از کسب و کار در آن مغازه شرعاً حلال است. س ۱۶۷۹: شخصی مغازه‌ای را به مبلغ معیّنی اجاره نموده و مبلغ دیگری را هم به عنوان سرقفلی پرداخته است، سپس مالک شروع به زیاد کردن اجاره آن نموده تا اینکه به دو برابر اجاره اولیه رسیده است و در حال حاضر مستأجر قصد دارد مغازه را با سرقفلی بیشتری در اختیار مستأجر دیگری قرار دهد ولی مالک پانزده درصد سرقفلی را مطالبه می کند و قصد افزایش اجاره ماهانه را تا ده برابر دارد در حالی که اجازه مغازه‌های مجاور کمتر ازآن مقدار است، آیا مالک شرعاً و قانونا حق مطالبه درصد مذکور و اضافه کردن اجاره تا آن مقدار را دارد؟ ج: اگر سرقفلی مغازه متعلّق به مستأجر باشد و مجاز باشد آن را به هر کسی که می‌خواهد منتقل کند، مالک حق

ندارد چیزی از آنچه را که مستأجر به عنوان عوض سرقفلی می گیرد از او مطالبه کند. ولی نسبت به مال الاجاره، تعیین مقدار آن بستگی به توافق مالک و مستأجر هنگام تجدید عقد اجاره دارد. س ۱۶۸۰: اگر شخصی مغازه‌ای را اجاره کند و علاوه بر اجاره ماهانه مبلغی را به عنوان سرقفلی بپردازد و شرط نماید که موجر هنگام تخلیه محل مبلغ سرقفلی را به قیمت فعلی آن بپردازد والا مستأجر حق خواهد داشت که سر قفلی آن مکان را به شخص دیگری بفروشد و آنجا را برای او تخلیه نماید، آیا این شرط صحیح است؟ و آیا واجب است موجر با پرداخت قیمت کنونی آن به مستأجر و یا با رضایت به واگذاری آن مکان به دیگری، به آن شرط وفا کند؟ ج: اشتراط چنین شرطی در ضمن عقد اجاره اشکال ندارد و بر موجر واجب است که به آن عمل کند و در صورتی که راضی به خرید سرقفلی از مستأجر نشود، حق اعتراض به فروش آن به شخص دیگر و واگذاری مکان مزبور را به او ندارد. س ۱۶۸۱: خانه‌ای را خریده‌ایم که مغازه تجاری آن در اجاره شخص دیگری است و مالک، سرقفلی آن را به مستأجر فروخته و مستأجر مزبور هم حق خود را به شخص دیگری فروخته است، آیا درصورتی که بعد از انقضاء مدّت اجاره از مستأجر اخیر تقاضای تخلیه مغازه را بکنیم باید عوض سرقفلی را ما به او بپردازیم یا مالک سابق و یا مستأجر قبلی که پول سرقفلی را گرفته‌اند باید آن را به او بپردازند؟ ج: بعد از آنکه مستأجر اخیر به نحو شرعی مالک سرقفلی مغازه شد، کسی که در حال حاضر می خواهد آن را از او بخرد باید قیمت سرقفلی را به او بپردازد.

ضمان

س ۱۶۸۲: کسی که در حساب بانکی خود موجودی ندارد، آیا می تواند چکی را به عنوان وثیقه ضمانت از شخص دیگری، صادر کند؟ ج: میزان در این گونه امور قوانین نظام جمهوری اسلامی می‌باشد. س ۱۶۸۳: از شخصی مقداری طلب داشتم که در پرداخت آن کوتاهی می کرد، در نتیجه یکی از اقوام او چک مدّت داری را به مقدار مبلغ قرض، به من داد به این شرط که به او در پرداخت بدهی مهلت بدهم، بدین ترتیب او ضامن شد که اگر بدهکار قرض خود را تا سرِ موعدِ چک ندهد، آن را بپردازد، سپس فرد بدهکار فرار کرد و مخفی شد و در حال حاضر دسترسی به او ندارم، آیا شرعاً جایز است که همه قرض را از ضامن بگیرم؟ ج: اگر بر وجه صحیح شرعی ضامن شده باشد جایز است بعد از رسیدن موعد، قرض خود را از او مطالبه کنید و همه آن را از او بگیرید.

رهن

س ۱۶۸۴: شخصی خانه خود را در برابر گرفتن وام نزد بانک گرو گذاشت، سپس قبل از پرداخت بدهی خود فوت کرد و ورثه صغیر او نتوانستند همه قرض را بپردازند، در نتیجه بانک اقدام به توقیف و مصادره خانه مزبور نمود باآنکه قیمت آن چندین برابر مبلغ بدهی بود، این مقدار زیادی چه حکمی دارد؟ نسبت به ورثه صغیر و حق آنان حکم چیست؟ ج: در مواردی که جایز است مُرتهن عین مرهونه را برای استیفاء دین از آن بفروشد، واجب است آن را به بالاترین قیمت ممکن بفروشد و او در صورتی که آن را به قیمتی بیش از مقدار طلب مُرتهن بفروشد، باید بعد از استیفاء حق خود، باقی‌مانده آن را به مالک شرعی آن برگرداند، بنا بر این مقدار زیادی در فرض سؤال به ورثه می‌رسد. س ۱۶۸۵: آیا جایز است مکلّف مبلغ معیّنی را تا مدّتی از شخصی قرض کند و ملک خود را به خاطر قرض، نزد او گرو بگذارد و سپس همان خانه را از مُرتهن به مبلغ معیّن و برای مدّت مشخصی اجاره کند؟ ج: علاوه بر اشکالی که در اجاره کردن ملک توسط مالک آن وجود دارد، این قبیل معاملات، حیله برای دستیابی به قرض ربوی بوده و شرعاً حرام و باطل هستند. س ۱۶۸۶: شخصی قطعه زمین خود را نزد فرد دیگری در برابر بدهیش به او، گرو گذاشته است. بیشتر از چهل سال است که از این جریان گذشته تا اینکه راهن و مُرتهن هر دو فوت کردند، ورثه راهن بعد از فوت او چندین بار از ورثه

مُرتهن زمین را مطالبه نمودنـد، ولی آنـان با ردّ تقاضای ورثه راهن مـدّعی شدنـد که زمین را از پـدرشان به ارث بردهانـد، آیا جایز است ورثه راهن زمین را از آنـان پس بگیرنـد؟ ج: اگر ثـابت شود که مُرتهن مجـاز بوده که برای استیفـاء طلب خود زمین را تملک کنـد و قیمت آن هم به مقـدار قرض و یـا کمتر از آن باشـد و زمین نیز تـا زمـانی که فوت کرده تحت تصـرّف او بوده، ظاهراً ملك اوست و بـا فوت او جزء ترکه وی بوده و ارث ورثه او محسوب می‌شود، و الا زمین به عنوان ارث به ورثه راهن می‌رسـد و می‌توانند آن را از آنـان مطالبه کننـد، و ورثه هم بایـد بـدهی راهن را از ترکه او به ورثه مُرتهن بپردازنـد. س ۱۶۸۷: آیا جایز است کسـی که خـانه‌ای را اجـاره کرده آن را بابت دین خود به فرد دیگری رهن بدهـد یا آنکه در صـحّت رهن شـرط است که عین مرهونه، ملك راهن باشد؟ ج: با اذن و اجازه صاحب خانه، اشکال ندارد. س ۱۶۸۸: خانه‌ای را به شخصـی در برابر طلبی که از من داشت به مدّت یـك سـال رهن دادم و قراردادی در این زمینه نوشتیم ولی خـارج از عقـد به او وعـده دادم که خـانه به مـدّت سه سـال در اختیار او باشـد، آیـا در خصوص مـدّت رهن، آنچه در قرارداد نوشـته شـده اعتبـار دارد یـا وعـده‌ای که طبق تعارفات معمول به او دادم؟ و بر فرض بطلان رهن، راهن و مُرتهن چه تکلیفی دارند؟ ج: در خصوص مدّت رهن، نوشته یا وعده و مانند آن ملاك نیست بلکه معیار اصـل عقـد قرض است، در نتیجه اگر مشـروط به مـدّت معیّنی باشـد، بـا حلول موعـد آن منحـل می‌شود، و الاـ به‌صورت رهن بـاقی می‌مانـد تـا آنکه بـا پرداخت قرض یـا چشم‌پوشـی طلبکـار از طلب خـود، از رهن آزاد شود و در صورتی که آن خـانه از رهن آزاد شود، یا معلوم گردد که عقد رهن از اصل باطل بوده، راهن می‌تواند مال مرهونه را از مُرتهن طلب کند و او حق ندارد از برگرداندن آن خودداری نماید و آثار رهن صحیح را بر آن مترتب کند. س ۱۶۸۹: پدرم در حدود دو سال پیش یا بیشتر، تعدادی سکّه طلا را به شخصـی در برابر بـدهی که به او داشت به وی رهن داد و چند روز قبل از وفاتش به مُرتهن اجازه داد که آنها را بفروشد، ولی او را از این مطلب آگاه نکرد. سپس من بعد از فوت پدرم، مبلغ مذکور را قرض کرده و به مُرتهن دادم ولی قصدم پرداخت دین پدرم و بریٔ‌الذمّه کردن او نبود بلکه می‌خواستم عین مرهونه را از او بگیرم و نزد شخص دیگری به رهن بگذارم، امّا مُرتهن، تحویل آن را منوط به توافق ورثه نمود که بعضـی از آنـان اجـازه این کـار را ندادنـد و در نتیجه برای گرفتن آن به مُرتهن مراجعه کردم ولی او با این ادعـا که آن را در برابر طلب خود برداشـته است، از تحویـل آن خودداری نمود. این مسأله از نظر شـرعی چه حکمی دارد؟ آیا جـایز است مُرتهن بعـد از دریـافت طلب خـود از تحویـل مـال مرهونه خودداری کنـد؟ و بـا توجه به اینکه من مسـئول پرداخت دین نبوده‌ام و آنچه را هم که به او داده‌ام به عنوان پرداخت بـدهی پـدرم نبوده، آیـا حق دارد آن مبلغ را در برابر طلب خود اخـذ کنـد و برنگردانـد؟ و آیا می‌تواند برگرداندن عین مرهونه را منوط به موافقت سایر ورثه نماید؟ ج: اگر پرداخت آن مبلغ به مُرتهن به قصـد ادا دین میّت باشـد، ذمّه او بریٔ شـده و رهن آزاد و عین مرهـونه نزد مُرتهن تبـدیل به امـانت می‌شـود. ولی چـون متعلّق به همه ورثه است، نبایـد آن را بدون موافقت دیگران به بعضـی از آنان بدهد و اگر احراز نشود که پرداخت مبلغ مزبور به قصد ادای بدهی میّت اسـت، خصوصـا بـا اقرار مُرتهن به آن، نمی‌توانـد آن را در برابر طلبش برای خـود بردارد بلکه واجب است آن را به کسـی که به او پرداخت کرده، برگردانـد به‌خصوص اگر آن را مطـالبه کنـد و سـکّه‌های طلا هم به عنوان رهن نزد او باقی می‌ماننـد تا ورثه بـدهی میّت را بپردازنـد و رهن را آزاد کننـد و یا به مُرتهن اجازه دهند که آن را بفروشد و طلب خود را از آن بردارد. س ۱۶۹۰: آیا راهن می‌توانـد مـالی را که به رهن گذاشـته، قبـل از آزاد شـدن از رهن، نزد شـخص دیگری در قبال بـدهی خود به رهن بگـذارد؟ ج: تا زمـانی که رهن قبلی آزاد نشـده، رهن دوّم از طرف راهن بـدون اجـازه مُرتهن اوّل، حکـم فضولی را دارد و متوقف بر اجازه اوست. س ۱۶۹۱: شخصی زمین خود را نزد فرد دیگری به رهن گذاشته تا مبلغ معیّنی را از او قرض بگیرد، ولی مُرتهن عذر آورده که مبلغ مـذکور را نـدارد و به جای آن ده رأس گوسـفند به صاحب زمین داده است و اکنون دو طرف قصـد دارنـد رهن را آزاد کنند و هر یك از راهن و مُرتهن مال خود را بردارند، ولی مُرتهن اصـرار دارد که عین ده رأس گوسـفند به او برگردانده شود، آیا شـرعاً چنین حقّی را دارد؟ ج: رهن بایـد در برابر دین ثـابت و محقّق باشـد نه دین و قرضـی که بعـداً محقق می‌شـود و در فرض سـؤال زمین و

گوسفندان باید به مالک آنها برگردانده شوند.

شرکت

س ۱۶۹۲: با صاحب شرکتی در سرمایه آن شریک شدم به این صورت که او از طرف من در بکارگیری سرمایه وکیل باشد و هر ماه از سود سهام پنج هزار تومان به من بدهد، بعد از گذشت یک سال قطعه زمینی را بجای آن مال و سود آن از او گرفتم، زمین مزبور چه حکمی دارد؟ ج: در فرض سؤال که مشارکت در سرمایه گذاری و اذن در بکارگیری آن توسط صاحب شرکت بوده است اگر سود حاصل به نحوی که شرعاً حلال است بدست آمده باشد گرفتن آن اشکال ندارد. س ۱۶۹۳: چند نفر به‌طور مشترک چیزی را خریده‌اند به این شرط که بین خود قرعه بیندازند و هر کس که قرعه به نام او در آمد آن چیز مال او باشد، این کار چه حکمی دارد؟ ج: اگر منظور از قرعه‌کشی، این باشد که همگی آنان سهم خود در مال مشترک را با رضایت به کسی که قرعه به نام او درآمده هبه کنند اشکال ندارد، ولی اگر منظور آنان این باشد که مال مشترک با قرعه‌کشی، ملک کسی شود که قرعه به اسم او در آمده، از نظر شرعی صحیح نیست و همچنین اگر منظور اصلی ایشان بردوباخت باشد. س ۱۶۹۴: دو نفر زمینی را خریده‌اند و به مدّت بیست سال است که به‌طور مشترک در آن زراعت می‌کنند، درحال حاضر یکی از آنان اقدام به فروش سهم خود به دیگران نموده است، آیا او چنین حقّی را دارد یا آنکه فقط شریک او حق خریدن آن را دارد؟ و آیا در صورتی که از فروش زمین به شریکش خودداری کند، شریک او حق اعتراض دارد؟ ج: شریک حق ندارد شریک دیگر خود را وادار به فروش سهم خود به او نماید و در صورتی که آن را به دیگری هم بفروشد حق اعتراض ندارد، ولی بعد از انجام معامله بیع، در صورتی که همه شرایط حق شفعه در آن مورد وجود داشته باشد، می‌تواند اخذ به شفعه نماید. س ۱۶۹۵: خرید و فروش سهامی که شرکتهای صنعتی یا تجاری یا بعضی از بانکها در معرض فروش می‌گذارند، چه حکمی دارد؟ بدین ترتیب که شخصی یکی ازآن سهام را می‌خرد و در بازار بورس مورد خرید و فروش و معامله قرار می‌گیرد و در نتیجه قیمت آن از قیمت خرید بیشتر یا کمتر می‌شود و می‌دانیم که خود سهم مورد خرید و فروش قرار می‌گیرد نه سرمایه. همچنین در صورتی که شرکتهای مزبور فعالیتهای ربوی داشته باشند یا در این مورد شک داشته باشیم، مسأله چه حکمی دارد؟ ج: اگر ارزش مالی سهام کارگاه، کارخانه، شرکت و یا بانک به اعتبار خود سهام و براثر اعطای اعتبار به آنها توسط کسی که انجام این کار به وسیله او صحیح است، باشد، خرید و فروش آن اشکال ندارد و همچنین اگر به اعتبار قیمت کارگاه، شرکت، کارخانه و یا بانک و یا سرمایه آنها باشد، با توجه به اینکه هر سهمی بیانگر جزئی از آن است، در نتیجه خرید و فروش سهام اشکال ندارد به شرطی که علم به مجموع سهام شرکت و امور دیگری که عرفاً برای رفع غرر، علم به آنها لازم است داشته باشد و فعالیت‌های شرکت یا کارِ کارخانه و کارگاه و یا بانک شرعاً حلال باشد. س ۱۶۹۶: ما، سه نفر، در یک کشتارگاه مرغ و ملک تابع آن شریک هستیم و به علت عدم هماهنگی، تصمیم گرفتیم به شراکت پایان داده و از هم جدا شویم در نتیجه کشتارگاه و ملک مزبور را بین شرکاء به مزایده گذاشتیم که یکی از ما در مزایده برنده شد، ولی از آن زمان تاکنون هیچ پولی به ما نداده است، آیا این معامله از درجه اعتبار، ساقط می‌شود؟ ج: مجرّد اعلام مزایده و پیشنهاد قیمت بیشتر توسط یکی از شرکاء یا دیگران برای تحقّق بیع و انتقال ملکیت کافی نیست و تا بیع سهام بر وجه صحیح شرعی محقق نشود، شراکت به حال خود باقی است ولی اگر بیع به‌طور صحیح صورت گیرد تأخیر خریدار در پرداخت پول آن، اثری در بطلان معامله ندارد. س ۱۶۹۷: بعد از آنکه اقدام به تأسیس شرکت و ثبت رسمی آن نمودیم اینجانب با موافقت بقیه شرکاء از سهم خود چشم پوشی کرده و آن را به شخص دیگری فروختم و او هم پول آن را به‌صورت چند فقره چک پرداخت نمود، ولی چکها محل نداشتند و در نتیجه به خریدار مراجعه کردم، او هم چکها را از من گرفت و سهم مرا از شرکت به خودم برگرداند ولی سند آن به‌طور رسمی به نام خود او باقی ماند، سپس برایم آشکار شد که سهم مزبور را به شخص دیگری فروخته است، آیا این معامله او

صحیح است یاآنکه من حق مطالبه سهم خود را دارم؟ ج: اگر بعد از فسخ معامله با شما اقدام به فروش آن به دیگری نموده است این بیع فضولی و متوقّف بر اجازه شما است اما اگر قبل از فسخ آن سهم را به شخص ثالثی فروخته باشد محکوم به صحّت است. س ۱۶۹۸: دو برادر خانه‌ای را از پدرشان به ارث برده‌اند و یکی از آنان می‌خواهد از طریق تقسیم خانه یا فروش آن از برادر دیگر جدا شود، ولی دیگری همه راههای آن را رد می کند به‌طوری که نه راضی به تقسیم می‌شود و نه با خرید سهم برادرش و یا فروش سهم خود به او موافقت می کند. در نتیجه برادر اول قضیه را به دادگاه ارجاع داد و دادگاه هم رسیدگی به آن را منوط به تحقیق کارشناس قضایی در مورد خانه نمود، او هم اعلام کرد که خانه غیر قابل تقسیم است و برای خاتمه دادن به شراکت یا باید یکی از آن دو سهم خود را به دیگری بفروشد و یا خانه به شخص سومی فروخته شده و پول آن تحویل دو شریک شود، دادگاه هم نظر او را پذیرفت و خانه را در معرض مزایده علنی گذاشت و پس از فروش، پول آن را به آنان تسلیم کرد، آیا این بیع نافذ است و هر یک از آنان می‌توانند سهم خود از پول خانه را دریافت کنند؟ ج: اشکال ندارد. س ۱۶۹۹: یکی از شرکا، ملکی را با پولِ شرکت خریداری کرد و آن را به اسم همسرش نمود. آیا این خرید متعلّق به همه شرکاست و زمین هم مال همه آنان است؟ و آیا همسر آن فرد، شرعاً ملزم است که ملک مزبور را به اسم همه شرکا نماید حتّی اگر شوهرش اجازه این کار را به او ندهد؟ ج: اگر آن فرد، ملک مزبور را برای خود یا همسرش به قیمت کلّی که در ذمّه است خریده باشد و سپس اقدام به پرداخت پول آن از اموال شرکت نموده باشد، آن ملک متعلّق به او یا زوجه‌اش است و فقط به مقدار اموال سایر شرکا به آنان مدیون است. ولی اگر آن را با عین اموال شرکت خریده باشد، معامله نسبت به سهم شرکا فضولی و متوقف بر اجازه آنان است. س ۱۷۰۰: آیا جایز است بعضی از ورثه یا وکیل آنان بدون موافقت ورثه دیگر تصرّف خارجی یا معاملی در ملک مشاع نمایند؟ ج: جایز نیست هیچ‌یک از شرکا در ملک مشترک تصرّف خارجی کنند مگر با اجازه یا رضایت بقیه آنان و همچنین تصرّف معاملی هر یک از آنان در ملک مشترک هم صحیح نیست مگر آنکه با اذن یا اجازه سایر شرکا باشد. س ۱۷۰۱: اگر بعضی از شرکاء ملک مشاع را بفروشند ویا شخص دیگری آن را بفروشد و بعضی از آنان آن را اجازه بدهند؟ آیا این معامله بدون رضایت شرکای دیگر از طرف همه آنان صحیح و نافذ است یا اینکه نافذ بودن آن نسبت به آنان منوط به رضایت و موافقت همگی آنان می‌باشد؟ و اگر رضایت جمیع شرکاء شرط باشد، آیا بین اینکه شراکت در ملک در ضمن یک شرکت تجاری باشد و یا در ضمن یک شرکت مدنی، تفاوتی وجود دارد، به این معنا که رضایت همه شرکا در دوّمی شرط باشد و در اوّلی شرط نباشد؟ ج: معامله فقط نسبت به سهم کسی که حصّه خود را فروخته است، صحیح و نافذ می‌باشد و نسبت به حصّه هر یک از شرکای دیگر متوقف بر اجازه خود اوست، بدون آنکه فرقی بین اسباب حصول شرکت وجود داشته باشد. س ۱۷۰۲: شخصی مبلغی پول از بانک وام گرفته، بر این اساس که در ساخت خانه با او مشارکت کند، بعد از ساختن خانه، آن را نزد بانک در برابر حوادث بیمه کرده است، در حال حاضر قسمتی از خانه بر اثر نفوذ آب باران یا چاه خراب شده و تعمیر آن نیاز به صرف مبلغی پول دارد، ولی بانک در این زمینه مسئولیتی نمی پذیرد و شرکت بیمه هم پرداخت این خسارت را خارج از چارچوب قرارداد می داند، در این میان چه کسی ضامن و مسئول است؟ ج: شرکت بیمه ضامن خسارات خارج از مقرّرات قرارداد بیمه نیست و مخارج تعمیر ساختمان و پرداخت خسارت‌هایی که دیگری ضامن آن نیست بر عهده مالک است و بانک هم اگر شراکت مدنی در ساختمان داشته باشد باید به مقدار سهمش هزینه‌های آن را بپردازد، مگر آنکه خسارت مستند به شخص خاصی باشد. س ۱۷۰۳: سه نفر به‌طور مشترک چند مکان تجاری را خریده‌اند تا با هم در آنها مشغول به تجارت شوند، ولی یکی از شرکا از موافقت با دیگران نسبت به استفاده از آن مغازه‌ها حتّی اجاره دادن یا فروش آنها خودداری می کند، سؤال این است: ۱. آیا جایز است یکی از شرکا بدون اجازه دو شریک دیگر سهم خود را بفروشد یا اجاره دهد؟ ۲. آیا جایز است بدون اجازه دو شریک دیگر در آن مکان‌ها مشغول به کار شود؟ ۳. آیا جایز است یکی از آن مکان‌ها را برای خود بردارد و بقیه را به دو شریک دیگر بدهد؟ ج: ۱. هر یک از شرکا می‌توانند سهم مشاع خود را بفروشند بدون آنکه منوط به اذن

دیگران باشد. ۲. جایز نیست هیچ‌یک از شرکا بدون رضایت بقیه آنان در مال مشترک تصرّف کنند. ۳. هیچ‌یک از شرکا نمی‌توانند به‌طور یکجانبه و بدون موافقت دیگران سهم خود از مال مشترک را جدا کنند. س ۱۷۰۴: عدّه‌ای از اهالی یک منطقه قصد دارند در زمینی که دارای درخت است حسینیه‌ای بنا کنند، ولی بعضی از آنان که در زمین مزبور سهم دارند به این کار راضی نیستند، ساخت حسینیه در آن منطقه چه حکمی دارد؟ و اگر این احتمال وجود داشته باشد که زمین مزبور جزء انفال یا مکان‌های عمومی شهر باشد، چه حکمی دارد؟ ج: اگر زمین ملک مشاع اهالی باشد، تصرّف در آن بستگی به رضایت همه شرکا دارد، ولی اگر از انفال باشد، اختیار آن در دست دولت اسلامی است و تصرّف در آن بدون اجازه دولت جایز نیست و همچنین اگر از مکان‌های عمومی شهر باشد. س ۱۷۰۵: اگر یکی از ورثه، راضی به فروش سهم خود از باغ مشترک نشود، آیا جایز است شرکای دیگر یا یکی از مؤسسات دولتی او را ملزم به این کار کنند؟ ج: در صورتی که تقسیم و تفکیک سهام، امکان داشته باشد هیچ‌یک از شرکا و افراد دیگر حق ندارند یکی از شرکا را مجبور به فروش سهم خود کنند و در این موارد هر شریکی، فقط حق دارد از دیگران بخواهد که سهم او را جدا کنند، مگر آنکه مقرّرات قانونی خاصی از طرف حکومت اسلامی راجع به تقسیم و تفکیک باغی که دارای درخت است، وضع شده باشد که در این صورت رعایت آن مقرّرات واجب است. ولی اگر ملک مشاع قابل تفکیک و تقسیم نباشد، هر یک از شرکا می‌توانند به حاکم شرع مراجعه کنند تا شریک دیگر را به فروش سهم خود و یا خرید سهم او ملزم نماید. س ۱۷۰۶: چهار برادر از طریق اموال مشترکی که دارند با هم زندگی می‌کنند، بعد از چند سال دو نفر از آنان ازدواج کردند و متعهد شدند هر کدام، یکی از برادران صغیر خود را تکفّل نموده و مقدمات ازدواج او را فراهم کنند، ولی آنان به تعهد خود عمل نکردند، در نتیجه دو برادر صغیر تصمیم به جدایی از آنان گرفته و خواهان تقسیم مال مشترکشان شدند، از نظر شرعی مال مشترک چگونه باید بین آنان تقسیم شود؟ ج: اگر کسی مال مشترک را برای خودش مصرف کرده به همان مقدار بدهکار شرکای دیگری است که به مقدار او در برابر سهام خود، مال مشترک را به مصرف شخصی خود نرسانده‌اند. درنتیجه حق دارند از او بخواهند که عوض آن را از مال خودش بدهد و بقیه مال مشترک را به‌طور مساوی بین خود تقسیم کنند و یا ابتدا از مال مشترک به همه کسانی که از آن استفاده‌ای نکرده‌اند یا کمتر از دیگران از مال مشترک بهره برده‌اند، به مقداری که همه در برداشت از مال مشترک مساوی شوند بدهند و سپس باقی‌مانده آن را به‌طور مساوی بین خودشان تقسیم کنند. س ۱۷۰۷: سازمان چای در شهرها فروشندگان چای را مجبور به شراکت و عضویت در سازمان می‌کند، آیا جایز است سازمان مزبور فروشندگان را وادار به مشارکت کند؟ و آیا این شراکت اجباری، صحیح است؟ ج: اگر وقتی که سازمان چای در شهرها امکانات در اختیار فروشندگان چای می گذارد و آن را برای توزیع به آنان تحویل می‌دهد و خدماتی از این قبیل به آنان ارائه می‌کند، با آنان شرط کند که در سازمان مشارکت کنند و فقط با آن معامله نمایند، این شرط مانعی ندارد و شراکت مزبور هم بدون اشکال است. س ۱۷۰۸: آیا جایز است مدیران یا مسئولین شرکت، درآمدهای حاصل از آن را بدون کسب اجازه از صاحبان سهام در امور خیریه مصرف کنند؟ ج: اختیار سهم هر یک از شرکا از سود مال مشترک و انتخاب نوع مصرف آن در دست خود اوست، در نتیجه اگر شخص دیگری آن را بدون وکالت یا اجازه از طرف او مصرف کند، ضامن است هرچند آن را در امور خیریه مصرف کرده باشد. س ۱۷۰۹: سه نفر در یک مکان تجاری شریک هستند به‌طوری که شریک اول نصف سرمایه آن را و دو شریک دیگر هر کدام یک‌چهارم سرمایه آن را پرداخت کرده‌اند و قرار گذاشته اند که سود حاصل به‌طور مساوی بین آنان تقسیم شود، ولی شریک دوم و سوم در مکان تجاری حضور فعال و دائمی دارند در حالی که شریک اول بسیار کم در آن کار می کند، آیا این شراکت با شرط مزبور صحیح است؟ ج: در عقد شرکت، تساوی هریک از شرکا در آنچه به عنوان سرمایه پرداخت کرده‌اند، شرط نیست و اشتراط توزیع برابر سود بین شرکا اشکال ندارد هرچند در مقدار سرمایه‌گذاری متفاوت باشند و اما در رابطه با کار در آن مکان، اگر چیزی راجع به آن در عقد شرکت، ذکر نشده باشد، هر یک از آنان به مقداری که کار انجام داده‌اند، مستحق دریافت اجرت‌المثل

کارشان می‌باشند. س ۱۷۱۰: شرکتی وجود دارد که توسط دو بخش عمومی و خصوصی ایجاد شده و نمایندگان سهامداران بر اداره امور آن نظارت دارند، آیا جایز است مدیران و سایر کارکنان آن برای کارهای شخصی خود به‌طور متعارف از وسایل نقلیه شرکت استفاده کنند؟ ج: استفاده از وسایل نقلیه و سایر اموال شرکت در غیر کارهای مربوط به شرکت منوط به اذن و اجازه سهامداران یا نمایندگان آنان در این رابطه است. س ۱۷۱۱: بر اساس قانون و اساسنامه شرکت باید هیأت داوری برای حل و فصل موارد اختلاف تشکیل شود، ولی هیأت مذکور تا از طرف اعضا تشکیل نشده قادر به انجام وظیفه خود نیست و درحال حاضر هم به این دلیل که ۵۱ سهامداران و شرکا از حقوق خود صرفنظر کرده‌اند، مبادرت به تشکیل آن نمی‌کنند. آیا بر کسانی که از حقوق خود صرفنظر کرده‌اند، واجب است برای حفظ حقوق سهامداران دیگر که از حقوق خود صرفنظر نکرده‌اند در تشکیل این هیأت مشارکت کنند؟ ج: اگر اعضای شرکت بر اساس قانون و مقرّرات داخلی شرکت تعهد داده باشند که در موارد مقتضی، هیأت داوری تشکیل دهند، واجب است به تعهد خود عمل کنند و صرفنظر کردن بعضی از اعضا از حق خود، مجوّز خودداری آنان از عمل به تعهدشان راجع به تشکیل هیأت داوری محسوب نمی‌شود. س ۱۷۱۲: دو نفر با سرمایه مشترک در تجارت، در مکانی که سرقفلی آن هم مشترک است، شریک هستند و در پایان سال، سود و زیان رامعیّن نموده و بین خود تقسیم می‌کنند، اخیراً یکی از آن دو، کار روزانه خود را ترک کرده و سرمایه خود را برداشته است در حالی که شریک دیگر به انجام معاملات در آن مکان ادامه می دهد و در حال حاضر آن شریک مدّعی است که در معاملات خاصی که شریکش برای خودش انجام داده شریک است، این مسأله چه حکمی دارد؟ ج: مجرّد شراکت در ملک یا سرقفلی محل تجاری، برای اشتراک در تجارت و سود حاصل از آن کافی نیست، بلکه ملاک آن اشتراک در سرمایه تجارت است، بنا بر این اگر بعد از آنکه هر یک از دو شریک سهم خود در سرمایه مشترک را به‌طور صحیح تقسیم کردند و یکی از آنان سرمایه خود را گرفت، شریک دیگر به تجارت در آن محل ادامه دهد، کسی که سرمایه خود را دریافت کرده حقّی در تجارت فرد دیگر ندارد و فقط می‌تواند به نسبت سهم خود از آن محل مطالبه اجاره یا اجرت المثل کند ولی اگر ادامه تجارت او در آن مکان قبل از تقسیم سرمایه مشترک باشد، شریک دیگر به نسبت شراکتش در سرمایه، در تجارت شریک اوّل حق دارد. س ۱۷۱۳: با توجه به اینکه امکان دارد خواهرم اموال خود را در راه نشر و ترویج افکاری که از اسلام و مذهب حق منحرف هستند، مصرف کند، آیا بر من واجب است جلوی دستیابی خواهرم به اموالش را بگیرم و از جدا کردن سهم او در شرکت و پرداخت آن به او جلوگیری کنم؟ ج: هیچ‌یک از شرکا حق ندارند مانع جدا شدن شریک دیگر از شراکت شوند و همچنین نمی‌توانند به دلیل ترس از اینکه اگر یکی از شرکاء اموالش را دریافت کند آنها را در راههای شرّ و گناه و اموری که مصرف مال در آنها جایز نیست، مصرف می‌کند، مانع دستیابی او به اموالش شوند. بلکه بر آنان واجب است خواسته او را در این رابطه اجابت کنند، هرچند بر خود او حرام است که اموال خود را در راه فعالیتهای حرام بکار بگیرد، همچنان که بر دیگران نیز واجب است که اگر اموالش را در موارد غیرمجاز مصرف کرد، او را نهی از منکر نمایند. س ۱۷۱۴: در روستای ما برکه آبی وجوددارد که مساحت آن به ده هکتار می رسد و ملک آباء و اجدادی کشاورزان بوده است و هرسال در زمستان آب در آن جمع می‌شود و برای آبیاری مزارع و باغها مورد استفاده قرار می‌گیرد. درحال حاضر، دولت اقدام به احداث جاده عریضی در وسط آن نموده و فقط پنج هکتار آن باقی مانده است، آیا مقدار باقی‌مانده، ملک شهرداری محسوب می‌شود یا ملک کشاورزان؟ ج: اگر برکه، ملک آباء و اجدادی کشاورزان بوده و از طریق ارث به آنان رسیده است، باقی‌مانده آن، ملک آنان محسوب می‌شود و شهرداری در آن حق ندارد، مگر آنکه دولت در این رابطه قوانین خاصی داشته باشد.

هبه

قسمت اول

س ۱۷۱۵: آیا شرعاً تصرّف در هدیه‌ای که یتیم غیر بالغ اهدا می‌کند جایز است؟ ج: منوط به اجازه ولیّ شرعی اوست. س ۱۷۱۶: دو برادر در قطعه زمینی شریک هستند و یکی از آنان سهم خود را به پسر برادربزرگش بصورت هبه معوّض بخشیده و تحویل او داده است، آیا فرزندان هبه‌کننده، حق دارند بعد از فوت پدرشان ادّعای ارث در آن مقدار از زمین را بکنند؟ ج: اگر ثابت شود برادری که فوت کرده سهم خود در آن زمین را در حال حیات به پسر برادرش بخشیده و تحویل او داده و آن را تحت اختیارش گذاشته است، ورثه او بعد از مرگش حقّی در آن ندارند. س ۱۷۱۷: شخصی برای پدرش در زمین او خانه ساخته و با اجازه او در زمان حیاتش طبقه‌ای را هم برای خودش بنا کرده است، با توجه به اینکه آن شخص چند سال بعد از وفات پدرش فوت کرده است و هیچ‌گونه وصیت یا سندی هم که دلالت بر هبه یا کیفیت تصرّف در آن بکند وجود ندارد، آیا طبقه دوم ملک اوست و بعداز موت به ورثه او منتقل می‌شود؟ ج: اگر فرزند، مخارج ساخت طبقه دوم را که در تصرّف او قرار دارد، داده باشد و در طول حیات پدرش بدون وجود منازعی در اختیار او بوده، شرعاً حکم به ملکیّت او می‌شود و بعد از فوت هم جزء ترکه او محسوب می‌گردد و برای ورثه اوست. س ۱۷۱۸: پدرم در زمانی که یازده سال داشتم، یکی از خانه‌های خود را به‌طور رسمی به نام من کرد و یک زمین و نصف خانه‌ای را هم به نام برادرم و نصف دیگر آنرا به اسم مادرم نمود، بعد از وفات پدرم سایر ورثه ادعا کردند که خانه‌ای که پدرم به نام من ثبت کرده است، شرعاً ملک من نیست، آنان مدّعی هستند که پدرم برای جلوگیری از مصادره خانه، آنرا به اسم من کرده است و در عین حال اعتراف می‌کنند که املاکی که به اسم برادر و مادرم نموده، ملک آنان می‌باشد، با توجه به اینکه پدرم وصیتی نکرده و شاهدی هم بر این مسأله وجود ندارد، حکم چیست؟ ج: آنچه که پدر از املاک خود در زمان حیاتش به بعضی از ورثه هبه کرده و تحویل او داده و برای ثبوت این موضوع، سند رسمی آن را نیز به نام وی نموده، شرعاً ملک اوست و سایر ورثه، حق مزاحمت او را ندارند مگر آنکه به طریق معتبری ثابت کنند که پدرشان آن ملک را به او نبخشیده وثبت سند رسمی به نام او صوری بوده است. س ۱۷۱۹: هنگامی که شوهرم مشغول خانه‌سازی بود، من هم به او کمک می کردم و همین، باعث تقلیل هزینه‌های آن و تمام شدن ساخت خانه شد، خود او هم چند بار گفت که من با او در خانه شریک هستم و بعد از پایان کار یک سوم آن را به نام من ثبت خواهد کرد، ولی او قبل از انجام این کار فوت نمود و الآن هم هیچ سند و وصیّتی که ادّعای مرا ثابت کند در اختیار ندارم، حکم این مسأله چیست؟ ج: صِرف کمک و یاری در ساخت خانه یا مجرّد وعده به اینکه شما را در خانه شریک خواهد کرد، باعث شراکت در ملک آن نمی‌شود، بنا بر این تا از طریق معتبر ثابت نشود که همسر شما قسمتی از خانه را در زمان حیات خود به شما بخشیده است غیر از سهم ارث خود حقّی در آن ندارید. س ۱۷۲۰: شوهرم در حالی که از سلامت عقلی برخوردار بود مسئول بانک را خواست و پولی را که در حساب بانکی‌اش بود به من هبه کرد و سندی را که حق برداشت با من باشد امضا نمود به‌طوری که رئیس بیمارستان و مسئول بانک شاهد آن بودند و بر همین اساس بانک به من دسته چک داد و در طول ماه مبلغی را از آن برداشت کردم، بعد از گذشت یک ماه و نیم پسرش او را به بانک برد و در آنجا در حالی که فاقد شعور و ادراک بود، از او پرسیدند که آیا آن مال برای همسرت است؟ او با سر جواب مثبت داد، دوباره از او سؤال کردند که آیا آن مال برای فرزندانت است؟ که به همان صورت جواب مثبت داد. آیا آن مال برای من است یا ملک فرزندان شوهرم می‌باشد؟ ج: از آنجا که در هبه، قبض، شرط حصول ملکیّت است و مجرّد امضا سند و دریافت چک برای قبض مالی که در بانک پس‌انداز شده کافی نیست، لذا صرف امضا و دریافت چک موجب حکم به صحّت این هبه نمی‌شود، بنا بر این آنچه را با اجازه شوهرتان و در حال سلامت عقلی او از بانک گرفته‌اید، مال شماست و آنچه که ازاموال شوهرتان در بانک مانده، بعد از فوت او از ترکه‌اش محسوب می‌شود و برای ورثه اوست و اقرار او در زمان فقدان ادراک، اعتباری ندارد و اگر در این زمینه قانونی وجود داشته باشد متبع است. س ۱۷۲۱: آیا چیزهایی که فرزندان در زمان حیات مادرشان برای او می خرند تا ازآنها استفاده کند، از اموال

شخصی او محسوب می‌شود به‌طوری که بعد از وفاتش از ترکه او محسوب شود؟ ج: اگر فرزندان، اشیاء مذکور را به مادرشان بخشیده و در اختیار او گذاشته باشند، ملک شخصی مادرشان است و بعد از وفات او جزء ترکه‌اش محسوب می‌شود. س ۱۷۲۲: آیا زیورآلات طلاـ که شوهر برای همسرش می‌خرد، از اموال شوهر محسوب شده و بعداز وفاتش جزء ترکه‌اش محسوب می‌شود، به‌طوری که بین ورثه تقسیم شده و همسر او سهم خود را می‌برد یا آنکه ملک زوجه است؟ ج: اگر جواهرات در اختیار و تحت تصرّف همسرش باشد به‌طوری که در آنها تصرّفات مالکانه داشته باشد، حکم به ملکیت آن جواهرت برای او می‌شود مگر آنکه خلاف آن ثابت شود. س ۱۷۲۳: آیا هدایایی که در طول زندگی زناشویی زن و شوهر به آنان هدیه می‌شود، ملک شوهر است یا زن و یا هر دو؟ ج: مسأله با اختلاف هدایا از این جهت که مختص مردان باشد یا زنان یا اینکه قابل استفاده برای هر دو باشد، یا برای یکی از آنان تفاوت پیدا می‌کند، آنچه که بر اساس ظواهر امر به خصوص یکی از زوجین هدیه شده ملک خود اوست و آنچه که به هر دوی آنان به‌طور مشترک هدیه شده، ملک مشترک آنان است. س ۱۷۲۴: آیا در صورتی که مردی زنش را طلاق دهد، جایز است آن زن اموالی را که خانواده‌اش هنگام ازدواج به او داده‌اند (مانند فرش، رختخواب، لباس و مانند این‌ها) از شوهرش مطالبه کند؟ ج: اگر از اشیایی باشند که زن از خانواده‌اش گرفته و یا از چیزهای شخصی باشند که برای خودش خریده و یا به شخص او هبه شده باشند، ملک اوست و در صورتی که موجود باشند حق دارد آنها را از شوهرش مطالبه کند، ولی اگر از چیزهایی باشند که از طرف خانواده یا اقوام او به دامادشان که شوهر اوست، هدیه شده باشند، نمی‌تواند آنها را از شوهرش مطالبه کند بلکه اختیار این قبیل اموال در دست کسی است که آنها را به زوج هدیه کرده است، که اگر عین آنها باقی مانده و زوج هم از ارحام آنان نباشد جایز است هدیه کننده، هبه را فسخ کند و آن مال را پس بگیرد. س ۱۷۲۵: بعد از آنکه همسرم را طلاق دادم، طلاها و زیورآلات و چیزهای دیگری را که با پول خودم و در دوران ازدواجمان به او داده بودم از وی پس گرفتم، آیا درحال حاضر تصرّف در آنها برای من جایز است؟ ج: اگر آنها را به عنوان عاریه به همسرتان داده‌اید تا از آنها استفاده کند و یا آنها را به او هبه کرده‌اید و عین آنها نزد همسرتان به همان صورت موجود است و آن زن هم از ارحام شما نمی‌باشد، می‌توانید هبه را فسخ نموده و اموال هبه شده را پس بگیرید و در نتیجه جایز است در اشیایی که از او گرفته‌اید تصرّف کنید، و در غیر این صورت جایز نیست. س ۱۷۲۶: پدرم قطعه زمینی را به من بخشید و سند آن را به‌طور رسمی به نام من کرد، ولی بعد از یکسال از کار خود پشیمان شد، آیا جایز است در آن زمین، تصرّف کنم؟ ج: اگر پدرتان بعد از آنکه زمین را از او تحویل گرفتید و بر آن استیلاء پیدا کردید، از هبه خود پشیمان شد و رجوع نمود، رجوع او صحیح نیست و شرعاً زمین، ملک شماست. ولی اگر پشیمانی و رجوع او قبل از قبض زمین توسط شما باشد، حق دارد از هبه خود عدول نماید و شما پس از آن دیگر در زمین مزبور حقّی ندارید و مجرّد ثبت سند به نام شما برای تحقّق قبضی که در هبه معتبر است، کافی نمی‌باشد. س ۱۷۲۷: اینجانب زمینی را به فردی بخشیدم واو هم در قسمتی از آن، خانه‌ای مسکونی بنا کرد، آیا جایز است عین یا قیمت آنچه را که به او بخشیده‌ام از او مطالبه کنم؟ و آیا جایز است آن مقدار از زمین را که ساختمان در آن بنا نکرده از او پس بگیرم؟ ج: بعد ازآنکه آن شخص با اذن شما زمین را قبض کرد و با ساختن ساختمان در آن تصرّف نمود، دیگر حق فسخ هبه و پس گرفتن اصل زمین یا قیمت آن را از او ندارید و اگر مساحت زمین به مقداری باشد که ساخت خانه در قسمتی از آن به نظر اهالی منطقه عرفاً تصرّف در همه زمین محسوب شود حق پس گرفتن هیچ مقداری از آن را ندارید. س ۱۷۲۸: آیا جایز است شخصی همه اموال خود را به یکی از فرزندانش هبه کند و بقیه را از آن محروم نماید؟ ج: اگر این کار موجب برانگیخته شدن فتنه و اختلاف در بین فرزندان شود، جایز نیست. س ۱۷۲۹: شخصی خانه‌اش را به‌صورت هبه معوّضه با سند رسمی به پنج نفر هبه کرد تا در زمین آن حسینیه بسازند به این شرط که آن را بعد از ساخت تا ده سال حبس کنند و بعد از آن اگر خواستند می‌توانند آن را وقف نمایند، در نتیجه آنان با کمک مردم مبادرت به ساخت حسینیه کردند و اختیار تصدّی و نظارت بر حبس و امور مربوط به شروط عقد وقف، بعد از گذشت مدّت مزبور وتعیین متولی و ناظر بر وقف را

خودشـان برعهـده گرفتنـد و سـندی هم راجع به آن تنظیم نمودنـد، آیا در صورتی که قصـد وقف کردن حسـینیه محبوسه را داشـته باشـند، تبعیّت از نظر آنان راجع به انتخاب متولی و ناظر بر وقف واجب است؟ و آیا عدم التزام به این شـروط شـرعاً محذور دارد؟ و درصـورتی که یکی از آن پنـج نفر بـا وقـف حسـینیه مخـالفت کنـد، مسـأله چه حکمی پیـدا می‌کنـد؟ ج: بر آنـان واجب است طبق شرایطی که هبه‌کننده در ضـمن عقد هبه معوّضه بر آنان شـرط نموده عمل کنند و اگر از شرطهای او راجع به کیفیّت حبس یا وقف تخلّف کننـد، هبه کننـده یـا ورثه او حق فسـخ هبه معوّضه را خواهنـد داشت و امّا شـرطهایی که آن پنـج نفر راجع به اختیار تصـدّی حبس و نظـارت بر آن و همچنین در مورد وقف و متولّی و نـاظر بر آن مقرّر و ثبت کرده‌انـد در صورتی که بـا توافق هبه کننـده در عقد هبه باشد به این صورت که اختیار همه آن امور را به آنان واگذار کرده باشد، التزام و عمل به آنها واجب است و اگر بعضی از آنان از وقف کردن حسـینیه خودداری کنند در صورتی که نظر هبه کننده این بوده که آنان باهم در مورد وقف آن تصمیم بگیرند، سایر افراد حق ندارند مبادرت به وقف آن نمایند. س ۱۷۳۰: فردی ثلث خانه شخصـی‌اش را به همسرش بخشیده است و بعد از یک سال همه آن را به مـدت پانزده سال اجاره داده و سپس فوت نموده است و فرزندی هم ندارد، آیا این هبه در حالی که خانه را بعد از هبه، اجاره داده است، صـحیح است و اگر بدهکار باشد آیا باید آن را از تمام خانه پرداخت کرد یا از دو ثلث آن و سپس بقیه را طبق قانون ارث بین ورثه تقسیم نمود؟ و آیا واجب است طلبکاران صبر کننـد تا مـدت اجاره به پایان برسـد؟ ج: اگر هبه کننده آن مقـدار از خـانه را که به همسـرش بخشـیده قبـل از اجـاره دادن تمـام آن، هرچنـد در ضـمن تحویـل کل خانه، به قبض او رسانـده و همسـرش نیز از ارحـام او بوده و یـا هبه معوّضه بوده، هبه در آن مقـدار صـحیح و نافـذ است واجـاره فقط نسـبت به بقیه آن صـحیح می‌باشد و در غیر این صورت هبه به این دلیل که تمام خانه بعداز آن اجاره داده شده است، باطل است البته اگر اجاره‌دادن به قصـد رجوع از هبه باشـد و فقط اجاره خانه که بعداز هبه‌صورت گرفته است صـحیح است. بدهی میّت هم باید از آنچه که تا زمان فوتش مالـک آن بـوده است، پرداخت شـود و آنچه که در زمـان حیـاتش برای مـدتی اجـاره داده، منفعت آن در طـول زمـان اجـاره برای مسـتأجر است و عین آن جزء ترکه محسوب می‌شود و بـدهی او از آن کسـر می‌گردد و باقی‌مانـده آن، ارث ورثه است و تـا انقضاء مدت اجاره نمی‌توانند از آن اسـتفاده‌ای ببرند. س ۱۷۳۱: شخصـی در وصـیتنامه‌اش نوشته است که همه اموال غیر منقول او متعلّق به یکی از فرزنـدانش باشـد به این شـرط که تا زمانی که زنـده است هر سال مقداری برنج در برابر آن اموال به او و خانواده‌اش بدهد، سپس بعـد از گذشت یک سال همه آن اموال را به او بخشـید، آیا این وصـیت به علت تقدّم همچنان اعتبار دارد و در نتیجه در ثلث آن صـحیح است و باقی‌مانـده اموال بعـد از موت او به همه ورثه به ارث می‌رسـد؟ یـا آن‌که وصـیت بـا تحقّق هبه بعـد از آن بـاطل می‌شود؟ (قابل ذکر است که اموال مزبور در اختیار و تحت تصـرّف موهوب له هستند.) ج: اگر هبه که بعد از وصیت صورت گرفته بـا قبض و استیلاء بر مـالِ هبه شـده در زمان حیات هبه کننـده و با اذن او محقق و قطعی شـده باشـد، وصـیت که قبل از هبه‌صورت گرفته است، باطـل می‌گردد زیرا هبه، رجوع از وصـیت محسوب می‌شود، در نتیجه مال هبه شـده، ملک فرزنـد است و بقیه ورثه در آن حقّی ندارنـد و در غیر این صورت تا زمانی که عـدول موصـی از وصـیت احراز نشـده باشـد، وصـیت اعتبار دارد. س ۱۷۳۲: آیا جایز است وارثی که سـهم خود را از ارث پـدرش به دو برادر خود بخشـیده است، بعـداز چند سال آن را از آنان مطالبه کند؟ واگر آن دو از بازگردانـدن سـهم او خـودداری کننـد، مسأله چـه حکمی دارد؟ ج: اگر بعـد از آنکه هبه بـا قبض و اقبـاض محقـق شـده، بخواهـد از هبه خود رجوع کنـد، چنین حقّی را نـدارد، ولی اگر رجوع او قبل از قبض واقباض باشد، صـحیح و بلااشکال است. س ۱۷۳۳: یکی از برادرانم بارضایت، سـهم خود را از ارث به من بخشـید، ولی بعـد از مدتی قبل از آنکه ارث بین ورثه تقسـیم شود از هبه خود رجوع کرد، مسأله چه حکمی دارد؟ ج: اگر قبل از تحویل سـهم‌الارث خود به شـما از هبه رجوع کند، صحیح است و شما حقّی در آنچه که به شـما هبه کرده است ندارید، ولی اگر بعد از آنکه آن را قبض کردید از هبه خود رجوع کند، اثری ندارد و او در آنچه به شما بخشیده است حقّی ندارد.

قسمت دوم

س ۱۷۳۴: زنی زمین مزروعی خود را به شخصی بخشیده است تا بعد از موتش به نیابت از او فریضه حج را بجا آورد، به این گمان که حج بر او واجب شده است، ولی اقوام او با وی موافق نیستند. سپس برای بار دوم زمین را به یکی از نوه‌های خود هبه نمود و یک هفته بعد از هبه دوم فوت کرد، آیا هبه اول صحیح است یا هبه دوم؟ موهوب‌له اوّل، نسبت به انجام فریضه حج برای او چه تکلیفی دارد؟ ج: اگر شخص اول از ارحام هبه کننده بوده و عین موهوبه را با اجازه او قبض کرده باشد، هبه اوّل صحیح و لازم بوده و واجب است از طرف آن زن فریضه حج را انجام دهد و هبه دوم فضولی و متوقف بر اجازه موهوب‌له اوّل است، ولی اگر از اقوام آن زن نباشد و یا عین موهوبه را از او تحویل نگرفته باشد، هبه دوم صحیح است و رجوع از هبه اوّل، محسوب می‌گردد و بر اثر آن هبه اوّل، باطل می‌شود، در نتیجه شخص اوّل حقّی در زمین ندارد و واجب نیست از طرف هبه‌کننده فریضه حج را بجا آورد. س ۱۷۳۵: آیا حق قبل از ثبوت، قابل هبه است؟ آیا اگر زن حقوق مالی خود را که در آینده از آن برخوردار می‌شود، هنگام عقد به شوهرش ببخشد، صحیح است؟ ج: در صحّت این قبیل هبه‌ها، اشکال و بلکه منع وجود دارد. در نتیجه اگر هبه حقوق آینده آن زن به شوهرش به صلح یا به شرط اسقاط آنها بعد از ثبوت برگردد، اشکال ندارد و الا هیچ فایده و اثری ندارد. س ۱۷۳۶: گرفتن یا دادن هدیه به کفّار چه حکمی دارد؟ ج: فی‌نفسه مانعی ندارد. س ۱۷۳۷: شخصی در زمان حیاتش همه اموال خود را به نوه‌اش بخشیده است، آیا این هبه نسبت به همه اموالش حتّی آنچه که باید بعد از مردن او خرج کفن و دفن و امور دیگر شود، نافذ است؟ ج: اگر اموال هبه شده بعد از هبه و در زمان حیات هبه کننده و با اذن او قبض شده باشند، هبه نسبت به تمام آنچه که قبض شده، نافذ است. س ۱۷۳۸: آیا اموالی که به جانبازان و مجروحین جنگ پرداخت می‌شود، هدیه محسوب می‌گردد؟ ج: بله. مگر آنچه که در برابر کار به بعضی از آنان پرداخت می‌شود که اجرت کار آنان است. س ۱۷۳۹: اگر هدیه‌ای به خانواده شهیدی تقدیم شود مال ورثه است یا کفیل و یا ولیّ آنان؟ ج: بستگی به نیّت هبه کننده دارد. س ۱۷۴۰: برخی از شرکت‌ها یا شخصیت‌های حقیقی و حقوقی داخلی یا خارجی به بعضی از وکیل‌ها و واسطه‌ها هنگامی که اقدام به خرید و فروش کالا ـ یا عقد قراردادهای صنعتی می‌کنند، هدیه‌هایی را می‌دهند، با وجود اینکه احتمال دارد گیرنده هدیه به نفع هدیه‌دهنده عمل کند و یا تصمیمی به نفع او اتخاذ نماید، آیا شرعاً جایز است این هدیه‌ها را از او قبول کند؟ ج: وکیل یا واسطه در خرید و فروش و عقد قرارداد نباید از طرف دیگر در برابر معامله با او هدیه بگیرد. س ۱۷۴۱: اگر هدیه‌هایی که توسط شرکت‌ها یا اشخاص داده می‌شود در برابر هدیه‌ای باشد که از بیت‌المال به آنان داده شده است، چه حکمی دارد؟ ج: اگر عوض هدیه‌ای باشد که از بیت‌المال داده شده، باید به بیت‌المال داده شود. س ۱۷۴۲: اگر هدیه در گیرنده آن تأثیر بگذارد و موجب برقراری ارتباطات نامناسب و یا روابط مشکوک امنیتی شود، آیا گرفتن آن هدیه و تصرّف در آن جایز است؟ ج: گرفتن این هدیه‌ها جایز نیست بلکه واجب است از قبول آنها خودداری شود. س ۱۷۴۳: اگر احتمال داده شود که هدیه برای ترغیب و تشویق گیرنده آن برای انجام تبلیغات به نفع هدیه دهنده است، آیا گرفتن آن جایز است؟ ج: اگر تبلیغات مورد نظر از جهت شرعی و قانونی جایز باشند، اشکال ندارد و قبول هدیه در برابر آن هم بدون مانع است. البته در محیطهای اداری این امر تابع قانون و مقرّرات مربوطه می‌باشد. س ۱۷۴۴: درصورتی که هدیه برای چشم پوشی و تغافل و عدم مخالفت و یا برای جلب موافقت مسئول نسبت به انجام بعضی از امور باشد، قبول هدیه چه حکمی دارد؟ ج: قبول این قبیل هدیه‌ها اشکال دارد و بلکه ممنوع است. به‌طور کلّی اگر تقدیم هدیه به قصد دستیابی به هدفی خلاف شرع و قانون و یا به منظور ایجاد تمایل در مسئول قانونی به موافقت با چیزی که حق موافقت با آن را ندارد، صورت بگیرد، گرفتن آن هدیه جایز نیست بلکه واجب است از قبول آن خودداری شود و بر مسئولین هم واجب است از آن جلوگیری نمایند. س ۱۷۴۵: آیا جایز است جدّ

پدری، همه یا بخشی از اموال خود را در زمان حیاتش به همسر فرزندش که از دنیا رفته و به فرزندان او ببخشد؟ آیا دختران او حق اعتراض به این کار را دارند؟ ج: او حق دارد که در زمان حیاتش هر چه را بخواهد به نوه‌های خود و یا همسر پسرش ببخشد و دختران او حق اعتراض به کار او را ندارند. س ۱۷۴۶: شخصی فرزند و خواهر و برادر و پدر و مادری ندارد و می‌خواهد اموال خود را به همسر یا اقوام او هبه کند، آیا شرعاً این کار برای او جایز است؟ آیا این کار مقدار مشخص و معیّنی دارد یا اینکه می‌تواند همه اموالش را هبه کند؟ ج: مانعی ندارد که مالک در زمان حیاتش همه یا قسمتی از اموالش را به هر کس که می‌خواهد أعم از وارث و غیر وارث ببخشد. س ۱۷۴۷: بنیاد شهید مقداری پول و مواد غذایی جهت برگزاری مجلس فاتحه و یادبود فرزند شهیدم در اختیار من قرار داده است، آیا گرفتن آنها تبعات اخروی برای من بدنبال دارد؟ آیا موجب کم شدن ثواب و اجر شهید خواهد شد؟ ج: اشکال ندارد که خانواده‌های عزیز شهدا آن کمکها را قبول کنند و تأثیری در اجر و پاداش شهید و خانواده او ندارد. س ۱۷۴۸: یک صندوق مشترک توسط نگهبانان و کارکنان هتل ایجاد شده تا چیزهایی که به عنوان انعام به آنان هدیه داده می‌شود در آن جمع آوری شده و بین آنان به‌طور مساوی تقسیم گردد، ولی بعضی از آنان که دارای سمت ریاست و نائب رئیس هستند سهم بیشتری را مطالبه می‌کنندو این مسأله همیشه موجب اختلاف و تفرقه بین اعضای صندوق بوده است، حکم آن چیست؟ ج: این مسأله بستگی به قصد کسی دارد که مال را به عنوان انعام پرداخت کرده است، در نتیجه آنچه را که به شخص خاصی داده است مال خود اوست و آنچه را که به همه داده است باید به‌طور مساوی بین آنان تقسیم شود. س ۱۷۴۹: اموالی مانند عیدی که به کودک صغیر هدیه داده می‌شوند آیا ملک خود صغیر محسوب می‌شوند یا ملک پدر و مادر او؟ ج: اگر پدر به عنوان ولایت بر صغیر، آنها را قبض کرده باشد، ملک صغیر محسوب می‌شوند. س ۱۷۵۰: مادری دو دختر دارد و می‌خواهد دارایی خود را که یک قطعه زمین کشاورزی است به نوه‌اش (یعنی پسر یکی از دو دخترش) هبه کند و درنتیجه دختر دوم او از ارث، محروم می‌شود، آیا این هبه او، صحیح است یا این که دختر دوّم می‌تواند بعد از مرگ مادرش، سهم خود را از آن زمین، مطالبه کند؟ ج: اگر مادر، در زمان حیات خود، ملکش را به نوه‌اش، بخشیده و تحویل او داده، در این صورت، ملک از آنِ وی بوده و هیچ کس حق اعتراض ندارد، امّا اگر وصیّت کرده که بعد از او، آن ملک را به نوه دهند، وصیّت او تا مقدار ثلث، نافذ بوده و در مقدار زائد آن بستگی به اذن ورثه دارد. س ۱۷۵۱: شخصی مقداری از زمین کشاورزیش را به پسر برادرش، هبه کرد به شرط این که او دو ربیبه خود را به عقد دو پسر هبه‌کننده، در آورد، ولی فرزند برادر، یکی از ربیبه‌ها را به عقد یک پسر در آورد امّا از تزویج ربیبه دوّم امتناع نمود آیا این هبه با شرط مذکور، صحیح و لازم می‌باشد یا نه؟ ج: این هبه، صحیح و لازم است، لکن شرط، باطل است زیرا ناپدری ولایتی بر ربیبه‌ها ندارد بلکه ازدواج آنان، در صورتی که پدر یا جّد پدری نداشته باشند، منوط به رضایت خودشان است. بلی، اگر مراد از شرط مذکور این است که پسر برادر با گفتگو و مذاکره، رضایت ربیبه‌ها را برای ازدواج با پسران آن شخص، جلب کند، شرط صحیح و وفاء بـه آن لازم است و اگر به شرط عمل نکند هبه کننده، حق فسخ خواهد داشت. س ۱۷۵۲: اینجانب یک آپارتمان مسکونی دارم که آن را به نام دختر صغیرم کردم، بعد از آنکه مادر او را طلاق دادم از هبه خود رجوع نموده و قبل از رسیدن او به سن هجده سالگی آن را به نام پسری که از همسر دوم خود دارم نمودم، این مسأله چه حکمی دارد؟ ج: اگر ملک را حقیقتاً به دخترتان هبه کرده‌اید و آن را به ولایت از او قبض نموده‌اید، هبه لازم است و قابل فسخ نیست، ولی اگر هبه حقیقی محقق نشده باشد، بلکه فقط سند آن را به نام دخترتان کرده باشید این برای تحقّق هبه و حصول مالکیت برای او کافی نیست، بلکه آن آپارتمان ملک شماست و اختیار آن نیز دردست شما می‌باشد. س ۱۷۵۳: اینجانب بعد از ابتلا به یک بیماری شدید، همه املاکم را بین فرزندانم تقسیم کرده و سندی راجع به آن برای آنان تنظیم نمودم و بعد از بهبودی به آنان مراجعه کرده و درخواست نمودم که مقداری از اموالم را به من برگردانند، ولی آنان از انجام این کار خودداری نمودند، این مسأله چه حکمی دارد؟ ج: مجرّد نوشتن سند برای حصول ملکیّت برای فرزندان کافی نیست در نتیجه اگر اموال و املاک خود را به آنان هبه کرده و تحویل آنان داده‌اید

به‌طوری که در اختیار و تحت تصرّف مالکانه آنان قرار گرفته باشد، حق رجوع نسبت به آن را ندارید، ولی اگر اصلاً هبه‌ای صورت نگرفته و یا بعد از هبه قبض و اقباض انجام نشده باشد، آن اموال بر ملکیّت شما باقی هستند و اختیار آنها با شماست. س ۱۷۵۴: شخصی در وصیّت‌نامه‌اش آنچه را که در منزل دارد به زنش بخشیده است و در خانه کتابی هم به خط موصی وجود دارد، آیا همسر او علاوه بر ملکیت این کتاب، مالك حقوق ناشی از آن مانند حق چاپ و نشر هم می‌باشد یا اینکه ورثه دیگر هم نسبت به آن سهیم هستند؟ ج: حق چاپ و نشر کتابی که تألیف شده تابع ملك آن است، بنا بر این کسی که مؤلف در زمان حیاتش کتاب خود را به او هبه کرده و تحویل او داده است و یا وصیت کرده که متعلّق به او باشد، کتاب بعد از وفات مؤلف، متعلّق به آن شخص است و همه امتیازات وحقوق آن هم اختصاص به او پیدا می‌کند. س ۱۷۵۵: بعضی از ادارات و مؤسسات به مناسبتهای مختلف هدایایی را به کارمندان خود می‌دهند که جهت آن معلوم نیست، آیا جایز است کارمندان آن را گرفته و در آن تصرّف کنند؟ ج: در صورتی که هدیه دهنده بر اساس مقرّرات دولتی صلاحیت و اختیار آن را داشته باشد، دادن هدیه از اموال دولتی مانعی ندارد واگر دریافت کننده احتمال قابل توجهی بدهد که هدیه دهنده این صلاحیت و اختیار را دارد، اشکال ندارد که آن را از او بگیرد. س ۱۷۵۶: آیا در قبض هبه از هبه کننده، مجرّد دریافت هبه از او کافی است یا آنکه علاوه بر آن باید هبه را مخصوصا در مواردی مانند ماشین، خانه، زمین و مانند آن به نام آن شخص ثبت نماید؟ ج: منظور از اشتراط قبض در هبه، نوشتن قرارداد و امضای آن نیست، بلکه مقصود این است که آن مال در خارج در اختیار و تحت تصرّف او قرار بگیرد و همین برای تحقّق هبه و حصول ملکیّت کافی است و فرقی بین اموالی که هبه می‌شوند، وجود ندارد. س ۱۷۵۷: شخصی مالی را به مناسبت ازدواج یا تولد و یا امور دیگر به فرد دیگری هدیه داده است و بعد از گذشت سه یا چهار سال می‌خواهد آنها را پس بگیرد، آیا برگیرنده هبه واجب است آنها را به او برگرداند؟ و اگر شخصی مالی را برای مراسم عزاداری یا جشن های تولد ائمه(علیهم‌السلام) بدهد، آیا حق دارد بعد از آن، اموال مزبور را پس بگیرد؟ ج: تا زمانی که عین هدیه نزد آن شخص به حال خود باقی باشد، جایز است هبه‌کننده، آن را مطالبه کند و پس بگیرد، به شرطی که او از ارحام هبه کننده نبوده و هبه هم معوّضه نباشد، ولی در صورت تلف شدن هدیه یا تغییر آن، نسبت به آنچه در زمان هبه به آن صورت بوده، حق مطالبه هدیه و یا عوض آن را ندارد و همچنین پولی را که انسان به قصد قربت و برای رضای خدا، بدهد حق پس گرفتن آن را ندارد.

دین و قرض

قسمت اول

س ۱۷۵۸: صاحب یکی از کارخانه‌ها مبلغی پول برای خرید مواد اولیه از من قرض گرفت و بعد از مدتی آن را با مقداری اضافی به من برگرداند و این مبلغ اضافی را از طرف خودش با رضایت کامل و بدون آنکه قبلاً شرط شده باشد و من توقع آن را داشته باشم به من پرداخت نمود، آیا جایز است آن مقدار زیادی را از او بگیرم؟ ج: در فرض سؤال که در قرض شرط پرداخت مبلغ اضافی نشده و آن مبلغ را قرض‌گیرنده با رضایت خود داده تصرّف شما در آن اشکال ندارد. س ۱۷۵۹:اگر بدهکار از پرداخت بدهی خود امتناع ورزد و در نتیجه طلبکار برای دریافت مبلغ چك بر علیه او به دادگاه شکایت کند و بر اثر آن مجبور شود علاوه بر اصل قرض، مالیات اجرای حکم را هم به دولت بپردازد، آیا شرعاً وام دهنده مسئول آن است؟ ج: اگر بدهکاری که در پرداخت بدهی خود کوتاهی می‌کند، ملزم به پرداخت مالیات اجرای حکم به دولت باشد، چیزی در این رابطه برعهده وام دهنده نیست. س ۱۷۶۰: برادرم مقداری به من بدهکار است و هنگامی که خانه خریدم فرشی برایم آورد که خیال کردم هدیه است، ولی بعد از آنکه طلب

خود را از او مطالبه کردم، ادعا نمود که آن فرش را به جای بدهی‌اش به من داده است، آیا با توجه به اینکه چیزی در این رابطه به من نگفته، صحیح است دادن فرش را به عنوان پرداخت قرض خود حساب کند؟ و اگر راضی نشوم که به جای بدهی او باشد، آیا باید آن فرش را به او برگردانم؟ آیا جایز است بر اثر تغییر قدرت خرید، مبلغ بیشتری را نسبت به اصل قرض از او مطالبه کنم زیرا قدرت خرید با آن پول در آن زمان بیشتر از زمان فعلی بوده است؟ ج: دادن فرش یا غیر آن از چیزهایی که از جنس دین نیست به عنوان عوض دین، بدون موافقت قرض دهنده کافی نیست و تا شما راضی نشده‌اید که فرش به جای قرض شما باشد باید آن را به او برگردانید زیرا در این صورت آن فرش هنوز در ملک اوست و احتیاط این است که نسبت به تفاوت قدرت خرید با هم مصالحه کنید. س ۱۷۶۱: پرداخت مال حرام برای ادای دین چه حکمی دارد؟ ج: ادای دین با پرداخت مال دیگری، تحقّق پیدا نمی‌کند و ذمّه بدهکار با آن بریٔ نمی‌شود. س ۱۷۶۲: زنی پولی معادل یک سوم قیمت خانه‌ای که می‌خواهد بخرد قرض کرد و با وام‌دهنده قرار گذاشت که آن را بعد از بهبود وضعیت مالی‌اش به او برگرداند و در همان زمان پسر او چکی به مبلغ قرض به عنوان تضمین به او داد و اکنون بعد از گذشت چهار سال از فوت طرفین، ورثه آنان قصد حل و فصل مسأله را دارند، آیا ورثه آن زن باید یک سوم خانه را که با پول قرضی خریداری شده‌است به ورثه آن شخص بدهند یا آنکه پرداخت مبلغ چک به آنان کفایت می‌کند؟ ج: ورثه وام‌دهنده حق مطالبه چیزی از خانه را ندارند، بلکه فقط حق مطالبه مبلغی را دارند که آن زن از مورّث آنان برای خرید خانه، قرض گرفته است به شرط اینکه مالی را که برای پرداخت بدهی‌اش کفایت می‌کند به ارث گذاشته باشد و احتیاط آن است که نسبت به تفاوت ارزش پول با هم مصالحه کنند. س ۱۷۶۳: پولی را از شخصی قرض کردیم و بعد از مدتی آن فرد ناپدید شد و اکنون او را پیدا نمی‌کنیم، تکلیف ما نسبت به طلب او چیست؟ ج: بر شما واجب است منتظر بمانید و برای پرداخت بدهی خود او را جستجو کنید تا آن مبلغ را به او یا به ورثه‌اش بپردازید و در صورتی که از یافتن او ناامید هستید میتوانید در مورد آن به حاکم شرع مراجعه کنید و یا از طرف صاحبش، صدقه دهید. س ۱۷۶۴: آیا جایز است هزینه‌ها و مخارج دادگاه را که وام دهنده برای اثبات قرض و دریافت آن متحمل می‌شود از بدهکار مطالبه نمود؟ ج: بدهکار شرعاً ضامن هزینه‌های دادگاه که توسط طلبکار پرداخت شده‌است نمی‌باشد و در هر صورت در این گونه امور قوانین نظام جمهوری اسلامی لازم‌الاجراء می‌باشد. س ۱۷۶۵: اگر بدهکار بدهی خود را نپردازد و در ادای آن کوتاهی نماید، آیا جایز است طلبکار از مال او تقاص نماید مثلاً حق خود را به‌طور پنهانی یا به طریق دیگر بردارد؟ ج: اگر بدهکار بدهی خود را انکار کند و یا بدون عذر در پرداخت آن کوتاهی نماید، طلبکار می‌تواند از اموال او تقاص نماید. البته اگر در این زمینه قانونی وجود داشته باشد باید مراعات گردد. س ۱۷۶۶: آیا بدهی میّت جزء حق الناس محسوب می‌شود تا پرداخت آن از ترکه او بر ورثه‌اش واجب باشد؟ ج: بدهی اعم ازاینکه به اشخاص حقیقی باشد یا حقوقی، جزء حق‌الناس است و بر ورثه بدهکار واجب است آن را از ترکه میّت به طلبکار یا ورثه او بپردازند و تا آن را نپردازند حق تصرّف در ترکه را ندارند. س ۱۷۶۷: شخصی زمینی دارد که ساختمان موجود در آن، متعلّق به فرد دیگری است و صاحب زمین به دو نفر بدهکار است، آیا جایز است طلبکاران زمین و ساختمان موجود در آن را برای استیفای حقوق خود توقیف کنند یا آنکه فقط نسبت به زمین چنین حقّی را دارند؟ ج: آنان حق ندارند تقاضای توقیف چیزی را که ملک بدهکار نیست، بنمایند. س ۱۷۶۸: آیا خانه‌ای که بدهکار برای سکونت خود و خانواده‌اش به آن نیاز دارد، از توقیف اموالش، مستثنی است؟ ج: آنچه را که بدهکار برای ادامه زندگی خود به آن نیاز دارد مانند منزل و اثاثیه آن، ماشین، تلفن و سایر چیزهایی که جزء احتیاجات زندگانی مناسب با شأن او محسوب می‌شوند، از حکم الزام به فروش، مستثنی است. س ۱۷۶۹: اگر تاجری که بدهی‌هایش او را ناتوان ساخته است، ورشکسته شود و غیر از یک ساختمان چیزی نداشته باشد و آن را هم در معرض فروش گذاشته باشد ولی پول آن فقط جوابگوی نصف بدهی او باشد و نتواند بقیه بدهی خود را بپردازد، آیا جایز است طلبکاران او را مجبور به فروش آن ساختمان کنند یا آنکه باید به او مهلت بدهند تا بتواند به‌طور تدریجی بدهی خود را بپردازد؟ ج: اگر آن ساختمان، خانه مسکونی خود و خانواده‌اش نباشد، وادار

کردن او بـه فروش آن برای پرداخت دیـونش اشـکال نـدارد، هرچنـد برای پرداخت همه بـدهی‌هایش کـافی نباشـد و واجب نیسـت طلبکاران برای آن مقـدار به او مهلت بدهند، بلکه فقط نسبت به بقیه بدهی‌های او باید صبر کنند تا قدرت پرداخت آن را پیدا کند. س ۱۷۷۰: آیـا پرداخت پولی که یـک مؤسسه دولـتی از مؤسسه دولتی دیگر قرض می‌گیرد واجب است؟ ج: در وجوب پرداخت، حکم سـایر دیون را دارد. س ۱۷۷۱: اگر شخصـی بـدون تقاضای بدهکار، قرض او را بپردازد، آیا واجب است بدهکار عوض آنچه را که او پرداخت کرده بپردازد؟ ج: کسی که بدون تقاضای بدهکار اقدام به پرداخت بدهی او نموده است، حق مطالبه عوض آن را ندارد و بر بدهکار هم پرداخت عوض آنچه که آن شخص پرداخته است واجب نیست. س ۱۷۷۲: اگر وام گیرنده پرداخت وام را از مهلت مقرّر به تأخیر بینـدازد، آیا وام‌دهنـده می‌توانـد مبلغی بیشتر از مقدار وام را از او مطالبه کند؟ ج: وام دهنده از نظر شـرعی حق مطـالبه چیزی بیشتر از اصـل وام را نـدارد. س ۱۷۷۳: پـدرم در ضـمن یـک معـامله صوری مبلغی پول به شخصـی داد که در واقع به عنـوان قرض بود و بـدهکار هم هر مـاه مبلغی به عنوان سود می‌پرداخت، بعـد از وفـات طلبکـار(پـدرم) هم بـدهکار به پرداخت آن مقـدار سود ادامه داد تـا اینکه او هم فوت نمود، آیـا پول‌هایی که به عنوان سود پرداخت شـده است، ربا محسوب می‌شود و بر ورثه طلبکـار واجب است که آنهـا را به ورثه بـدهکار برگرداننـد؟ ج: بـا فرض اینکه پرداخت پـول به او در واقع به عنوان قرض بوده، هر مبلغی که به عنوان سود مال پرداخت شـده است ربا محسوب می‌شود و شـرعاً حرام است و باید عین یا عوض آن از ترکه طلبکار به بـدهکار یا ورثه او پرداخت شود. س ۱۷۷۴: آیـا جایز است اشـخاص، اموال خود را نزد افراد دیگر به ودیعه بگذارنـد و هر ماه سود دریافت کننـد؟ ج: اگر سپردن اموال به دیگران برای بهره‌برداری از آن تحت عنوان یکی از عقدهای صـحیح باشد، اشـکال ندارد و سود حاصل از بکارگیری آن هم بـدون اشـکال است، ولی اگر به عنوان قرض باشـد، هرچنـد اصل قرض صـحیح است، ولی شـرط سود در ضمن آن شرعاً باطل است و سودهای گرفته شده ربا وحرام است. س ۱۷۷۵: شخصی پولی را برای انجام یک کار اقتصادی قرض گرفت، اگر آن کار برای او سودآور باشد، آیا جایز است مبلغی از سود آن را به قرض دهنده بپردازد؟ و آیا جایز است قرض دهنـده آن را مطـالبه کنـد؟ ج: قرض دهنـده حقّی در سود حاصـل از تجـارت قرض گیرنـده با مال قرضـی نـدارد و نمی‌توانـد هیچ مقـداری از آن سود را از او مطالبه کند، ولی اگر قرض گیرنده خودش بخواهد بدون هیچ قرار قبلی با پرداخت مبلغی زائد بر مقدار اصل قرض به قرض‌دهنـده به او نیکی کنـد، اشـکال ندارد، بلکه مستحب است. س ۱۷۷۶: شخصـی کالایی را سه ماهه به‌طور نسـیه خریده است و بعد از رسیدن موعد مقرّر از فروشنده درخواست نمود که مهلت را تا سه ماه دیگر تمدید کند به این شرط که او هم مبلغی زائـد از پول کالاـ را به او بپردازد، آیا انجام این کار برای آن دو جایز است؟ ج: این مقـدار اضافی ربا می‌باشـد و حرام است. س ۱۷۷۷: اگر زید از عمر قرض ربوی بگیرد و شخص سومی قرارداد قرض و شروط آن را برای آنان بنویسد و شخص چهارمی هم که حسابـدار نامیـده می‌شود و کار او ثبت اسـناد قراردادی در دفتر محاسـبات است وجود داشته باشـد، آیا حسابـدار هم با آنان در انجـام قرض ربوی شـریک است و کار او و گرفتن اجرت در برابر آن هم حرام است؟ و همچنین شـخص پنجمی هم وجود دارد که مأمور تحقیق است و کار او مراجعه به دفتر محاسـبات است و بـدون آنکه چیزی بنویسـد و یا به دفتر منتقل کند، فقط آن را بررسـی می‌کند که آیا در محاسـبات معاملات ربوی اشـتباهی رخ داده یا خیر، سپس نتیجه را به حسابدار اطلاع می‌دهد، آیا کار او نیز حرام است؟ ج: هر کاری که به نحوی در عقـد قرض ربوی یا در انجام و تکمیل آن و یا در تحصـیل و دریافت ربا از قرض گیرنده دخیل باشـد، شـرعاً حرام است و انجـام دهنـده آن کـار مستحق دریافت اجرت نیست. س ۱۷۷۸: بیشتر مسـلمانان به دلیل نداشـتن سرمایه مجبور به گرفتن سرمایه از کفّار می‌شوند که مستلزم پرداخت ربا می‌باشد، دریافت قرض ربوی از کفّار یا بانک وابسته به دولت غیر اسـلامی چه حکمی دارد؟ ج: قرض ربوی از نظر تکلیفی، مطلقاً حرام است هرچند از غیر مسلمان باشد، ولی اگر فردی چنین قرضی را گرفت، اصـل قرض صـحیح است. س ۱۷۷۹: شخصـی مبلغی را برای مـدتی قرض گرفت، به این شـرط که هزینه‌های سـفر قرض دهنده مانند سفر حج را بپردازد، آیا این کار برای آنان جایز است؟ ج: شرط کردن پرداخت هزینه‌های سفر قرض دهنده و امثال آن

در ضـمن عقد قرض همان شـرط دریافت سود و فائده بر قرض است که شـرعاً حرام و باطل می‌باشد، ولی اصل قرض صحیح است. س ۱۷۸۰: مؤسسات قرض‌الحسنه هنگام پرداخت وام شرط می‌کنند که اگر گیرنده وام پرداخت دو یا چند قسط را از موعد مقرّر به تأخیر بینـدازد، صـندوق حق خواهـد داشت که همه وام را یکجا بگیرد، آیا وام دادن به این شـرط جایز است؟ ج: اشـکال ندارد. س ۱۷۸۱: یـک شـرکت تعاونی وجود دارد که اعضای آن مبلغی را به عنوان سـرمایه آن می‌پردازنـد و شـرکت هم مبادرت به پرداخت وام به اعضا می‌کنـد و از آنان هیـچ‌گونه سود یا اجرتی نمی‌گیرد و هدف آن هم کمک و یاری است، این کاری که اعضا به قصـد صلـه رحم و یـاری رسانـدن انجـام می‌دهنـد، چه حکمی دارد؟ ج: در جـواز و رجحـان تعـاون و مشـارکت برای تـأمین وام مـؤمنین تردیدی وجود ندارد، هرچند به‌صورتی باشد که در سؤال توضیح داده شده است، ولی اگر پرداخت پول به شرکت به عنوان قرضی باشد که مشروط به پرداخت وام در آینده به پرداخت کننده است، این کار شرعاً جایز نیست هرچند اصل قرض از نظرحکم وضعی صحیح است. س ۱۷۸۲: بعضی از مؤسسات قرض‌الحسنه اقدام به خرید املاک و چیزهای دیگر با پول‌هایی که مردم به عنوان امانت به آنان سپرده‌اند می‌نمایند، این معاملات چه حکمی دارند؟ با توجه به اینکه بعضـی از سپرده‌گذاران موافق انجام این کارها نیستند، آیا مسئول مؤسسه حق دارد در آن اموال مثلاً با خرید و فروش تصرّف کند؟ آیا این کار شرعاً جایز است؟ ج: اگر سپرده‌های مردم مانند امانتهایی نزد مؤسسه قرض‌الحسنه باشند تا به هر کسی که مؤسسه خواست قرض بدهد، در این صورت مصرف آن در خرید ملک و غیر آن فضولی است و متوقف بر اجازه صاحبان آنان است، ولی اگر سپرده‌ها به عنوان قرض به آن مؤسسه داده شده باشند، چنـانچه مسئولین آنهـا بر اساس اختیاراتی که به آنان داده شـده است، مبادرت به خریـد املاک وماننـد آن مبادرت کننـد، اشـکال ندارد.

قسمت دوم

س ۱۷۸۳: عـدّه‌ای از اشـخاص از دیگران مبلغی پول می‌گیرنـد و در برابر آن هر ماه مقـداری سود به آنان می‌دهنـد بدون آنکه این کار را تحت عنوان یکی از عقود انجام دهنـد، بلکه فقط براساس توافق طرفین انجام می‌شود، این کار چه حکمی دارد؟ ج: این قبیل معاملات، قرض ربوی محسوب می‌شوند و شرط سود و فایده در آن باطل است و آن مقدار اضافی ربا بوده و شرعاً حرام می‌باشد و گرفتـن آن جـایز نیست. س ۱۷۸۴: اگر کسـی کـه از صـندوق قرض‌الحسـنه وام دریـافت کرده اسـت، هنگـام پرداخت وام از طرف خودش بـدون آنکه بر او شـرط شـده باشـد، مقـداری بیشتر از اصل وام را بپردازد، آیا گرفتن این مبلغ اضافی از او و صـرف آن در کارهـای عمرانی جـایز است؟ ج: اگر قرض گیرنـده آن مبلغ اضافی را خودش، با رضایت و به عنوان یک عملی که هنگام پرداخت قرض مستحب است بپردازد، دریافت آن از او اشـکال ندارد و امّا تصرّفات مسئولین مؤسسه در آن از طریق مصرف آن در کارهای عمرانی و غیره تـابع حـدود اختیارات آنان در این‌باره است. س ۱۷۸۵: کادر اداری یک مؤسـسه قرض‌الحسنه با پولی که از شخصی قرض گرفته شده، اقدام به خرید یک ساختمان نمود و بعد از یک ماه پول آن شخص را از طریق پس‌اندازهای مردم، بدون رضایت آنان پرداخت کرد، آیا این معامله شـرعی است؟ و چه کسـی مالک آن ساختمان است؟ ج: خرید ساختمان برای مؤسسه با پولی که بـه مؤسـسه قرض داده شـده است، اگر طبـق صـلاحیت‌ها واختیـارات کـادر اداری صـورت گرفته باشـد، اشـکال نـدارد و ساختمـان خریـداری شده ملک مؤسـسه و صاحبان دارایی آن است و در غیر این صورت معامله فضولی و متوقف بر اجازه صاحبان پول است. س ۱۷۸۶: پرداخت دستمزد به بانـک هنگـام گرفتن وام از آن چه حکمی دارد؟ ج: اگر وجه مـذکور به عنـوان اجرت عمـل قرض دادن از قبیـل ثبت در دفتر و ثبت سـند و سایر مخارج صـندوق ماننـد آب و برق و غیره باشـد و به سود وام بازگشت نکنـد، دادن و گرفتن آن و همچنین دریافت وام اشـکال نـدارد. س ۱۷۸۷: یـک صـندوق که وامهایی را در اختیار اعضای خود قرار می‌دهـد، ولی

برای دادن وام شـرط می‌کند که متقاضـی وام، مبلغی پول را به مدت سه یا شـش ماه در صندوق بگذارد و بعد از گذشت این مدت بـه مقـدار دو برابر پـولی کـه بـه صـندوق سپرده است به او وام می‌دهـد و بعـد از آنکه همه وام را پرداخت کرد، پـولی که قبلاً ـ در صنـدوق گذاشـته بود به او مسـترد می‌شود، این کـار چه حکمی دارد؟ ج: اگر دادن پول به صـندوق به این عنوان باشـد که آن پول برای مـدتی نزد صـندوق به‌صورت قرض بمانـد، به این شـرط که صـندوق هم بعـد از آن مدت، وامی دراختیار او قرار دهد و یا وام دادن صـندوق مشـروط به این شـرط باشد که او قبلًا مبلغی را در صـندوق گذاشته باشد، این شرط در حکم ربا بوده و شرعاً حرام و باطل است، ولی اصل قرض نسبت به هر دو طرف صـحیح می‌باشـد. س ۱۷۸۸: صـندوق‌های قرض‌الحسنه برای دادن وام اموری را شرط می‌کننـد که از جمله آنهـا عضـویت در صـندوق وداشـتن مبلغی به عنوان پس‌انـداز در آن است و همچنین متقاضـی وام بـاید ساکن محله‌ای باشـد که صـندوق در آن قرار دارد و برخی شـرایط دیگر، آیا این شـرطها حکم ربا را دارنـد؟ ج: اشتراط عضویت یا سکونت در آن محله و شـرطهای دیگری که بـاعث محـدودیت پرداخت وام به اشـخاص می‌شونـد اشـکال نـدارد و شـرط بازکردن حساب پس‌انداز در صـندوق هم اگر به این امر برگردد که اعطای وام اختصاص به آن اشـخاص پیدا کند، بدون اشـکال است، ولی اگر به این برگردد که وام گرفتن از صـندوق در آینده مشـروط است به اینکه متقاضـی وام قبلًا مبلغی پول در بانک گذاشـته باشد، این شـرط منفعت حکمی در قرض است که باطل می‌باشد. س ۱۷۸۹: آیـا راهی برای فرار از ربا در معاملات بانکی وجود دارد؟ ج: راه حل، اسـتفاده از عقود شرعی با رعایت کامل شرایط آنهاست. س ۱۷۹۰: آیا جایز است قرضـی را که بانک برای استفاده خاصی به اشـخاص می‌دهـد، در امور دیگر مصـرف نمود؟ ج: اگر آنچه را که بانک به اشـخاص می‌دهد واقعاً قرض باشد و شـرط کند که حتماً بایـد در مورد خاصـی مصـرف شود، تخلّف از این شـرط جایز نیست، و همچنین اگر آنچه را که از بانک دریافت می‌کنـد به عنوان سـرمایه مضاربه یا شراکت و مانند آن باشد، حق ندارد آن را در غیر کاری که بانک به خاطر آن پول را در اختیار او گذاشته است، مصرف نماید. س ۱۷۹۱: اگر یکی از مجروحین دفاع مقدس برای گرفتن وام به بانک مراجعه کند و گواهی بنیاد جانبازان را در مورد جانبـازی خود به بانـک ارائه دهـد تا از طریق آن از تسـهیلات و وامهای مخصوص مجروحین جنگ تحمیلی که به حسـب درجه از کارافتادگی شان است اسـتفاده کنـد و خود او می‌دانـد که درصد جانبازی‌اش کمتر از آن مقداری است که در آن گواهی ثبت شده است و گمان می‌کند که تشـخیص پزشـکان و متخصـصان در مورد او اشتباه بوده است، آیا می‌تواند از شهادت آنان برای اسـتفاده از آن تسهیلات ویژه بهره ببرد؟ ج: اگر تعیین درصد جانبازی توسط پزشکان متخصص که معاینات پزشکی را براساس نظر و تشـخیص خودشان انجام می‌دهنـد، صورت گرفته باشـد و از نظر قانونی نزد بانک برای اعطای تسـهیلات همان نظر، ملاک باشد، اسـتفاده او ازمزایای درصـد جانبازی که پزشـکان به آن شـهادت داده‌انـد، اشـکال نـدارد، هرچند به نظر خود او درصد جانبازی‌اش کمتر از آن مقدار باشد.

صلح

س ۱۷۹۲: شخصـی همه دارایی خود از قبیل مسـکن، ماشـین، فرش و لوازم منزلش را به همسـرش صلح کرده است و همچنین او را وصـیّ و قیم اولاد صـغیر خود نیز قرار داده است، آیا پـدر و مادر او بعـد از وفات وی حق مطالبه چیزی از ترکه او را دارند؟ ج: اگر ثابت شود که میّت در زمان حیات خود همه دارایی‌اش را به همسـرش یاهر فرد دیگری صـلح کرده است به‌طوری که چیزی از آنها را برای خود تـا زمـان وفـاتش باقی نگذاشـته است، موضوعی برای ارث بردن پـدر و مادر یا سایر ورثه باقی نمی‌مانـد، در نتیجه حق ندارند هیچ‌یک از اموال او را که در زمان حیاتش ملک همسـرش شده است، از زوجه او مطالبه کنند. س ۱۷۹۳: شخصی قسمتی از اموالش را به فرزند خود صلح کرده است ولی بعد از گذشت چند سال مبادرت به فروش آن اموال به همان فرزند خود نموده است و در حـال حاضـر ورثه او بر اسـاس گواهی پزشـکی ادّعـا می‌کننـد که پـدر آنـان از مـدتی قبل از فروش خانه تا زمان انجام آن، از

سلامت عقلی برخوردار نبوده است. آیا فروش مال مورد مصالحه به خود مصالح‌له عدول از مصالحه محسوب می‌شود و حکم به صحّت بیع می‌شود؟ و بر فرض بقای صلح بر صحّت، آیا در ثلث مال مورد مصالحه صحیح است یا در تمام آن؟ ج: صلح قبلی محکوم به صحّت ونفوذ است و تا زمانی که در آن حق فسخ برای مصالح ثابت نشده باشد، محکوم به لزوم نیز هست، در نتیجه فروش بعدی مال مورد مصالحه توسط او صحیح نیست هرچند در هنگام فروش آن از سلامت عقلی برخوردار بوده باشد و صلحی که محقق شده و حکم به صحّت و لزوم آن شده است، نسبت به همه مالی که مورد مصالحه قرار گرفته، نافذ است. س ۱۷۹۴: فردی همه اموال حتّی مطالبات و حقوق خود در مؤسسه خدمات بهداشتی را به همسرش مصالحه می کند، ولی مؤسسه مزبور اعلام می‌دارد که او از نظر قانونی حق مصالحه حقوق خود در آن مؤسسه را ندارد، در نتیجه از موافقت با او خودداری می کند، خود مصالح هم به آن اعتراف دارد و می گوید که به قصد فرار از پرداخت بدهی های خود به دیگران این کار را انجام دادم. این صلح چه حکمی دارد؟ ج: صلح بر مال دیگری و یا بر مالی که متعلّق حق دیگران است، فضولی و متوقف بر اجازه مالك یا صاحب حق است و اگر صلح بر ملك طلق و تام مصالح صورت بگیرد ولی هدف از صلح آن فرار از پرداخت دیون خود به دیگران باشد، صحّت و نفوذ این صلح محل اشکال است، به‌خصوص اگر هیچ امیدی به بدست آوردن اموال دیگر و پرداخت بدهی‌های خود از آنها وجود نداشته باشد. س ۱۷۹۵: در قرارداد صلحی آمده است که پدری بعضی از اموال خود را به فرزندش مصالحه کرده و به او تحویل داده است، آیا این سند از نظر شرعی و قانونی معتبر است؟ ج: مجرّد قرارداد صلح تا زمانی که ا طمینان به صحّت مضمون آن حاصل نشده است، دلیل و حجت شرعی بر انشاء عقد صلح و کیفیت آن محسوب نمی‌شود، بله اگر بعد از احراز تحقّق صلح از طرف مالك، شك در وقوع آن به نحو صحیح شرعی داشته باشیم، عقد صلح شرعاً محکوم به صحّت است و آن مال ملك مصالح‌له می‌باشد. س ۱۷۹۶: پدر شوهرم هنگام ازدواج من با پسرش قطعه زمینی را در برابر مقداری پول به من مصالحه کرد و آن را به من منتقل نمود و قراردادی راجع به آن در حضور تعدادی شاهد تنظیم کرد، ولی اکنون ادّعا می کند که آن معامله صوری بوده است، حکم این مسأله چیست؟ ج: مصالحه مذکور شرعاً محکوم به صحّت است و ادّعای صوری بودن آن تا از طرف مدّعی ثابت نشود، اثری ندارد. س ۱۷۹۷: پدرم در زمان حیات خود همه اموال منقول و غیر منقول خود را به من صلح نمود، به این شرط که بعد از وفات او به هریك از خواهرانم مبلغی را بپردازم، آنان هم به این کار راضی شده و سند وصیّت را امضا کردند، بعد از وفات پدرم حق آنان را داده و بقیه اموال را گرفتم، آیا تصرّف در این اموال برای من جایز است؟ و اگر آنان به این کار راضی نباشند، حکم مسأله چیست؟ ج: این صلح اشکال ندارد و مال مورد مصالحه در فرض مرقوم برای شما است و عدم رضایت سایر ورثه اثری ندارد. س ۱۷۹۸: اگر فردی در غیاب بعضی از فرزندانش و بدون موافقت فرزندانی که حاضر هستند، اموالش را به یکی از پسران خود صلح کند، آیا این صلح صحیح است؟ ج: مصالحه کردن اموال توسط مالك در زمان حیاتش به یکی از ورثه، منوط به موافقت سایر ورثه نیست و آنان حق اعتراض به آن را ندارند. بلی اگر این کار موجب برانگیختن فتنه و اختلاف در بین فرزندان شود جایز نیست. س ۱۷۹۹: اگر شخصی مقداری مال را به دیگری مصالحه کند به این شرط که فقط خودِ متصالح از آن استفاده کند، آیا جایز است متصالح آن را بدون رضایت مصالح برای همان انتفاع به شخص سومی بدهد و یا بدون رضایت او شخص دیگری را برای استفاده از آن با خود شریك کند؟ و در صورت صحیح بودن، آیا رجوع مصالح از صلح جایز است؟ ج: جایز نیست متصالح از شروطی که در ضمن عقد صلح به آنها ملتزم شده، تخلّف کند و در صورتی که از شروط تخلّف نماید جایز است مصالح عقد صلح را فسخ کند. س ۱۸۰۰: آیا جایز است مصالح بعد از تحقّق عقد صلح، از آن عدول کند و بدون اعلام به متصالح اول، دوباره مال را به فرد دیگری صلح نماید؟ ج: اگر صلح به نحو صحیح محقق شود، نسبت به مصالح لازم است و تا زمانی که برای خودش حق فسخ قرار نداده، حق رجوع از آن را ندارد، بنا بر این اگر همان مال را به فرد دیگری صلح کند، فضولی است و متوقف بر اجازه متصالح اول است. س ۱۸۰۱: بعد از تقسیم دارایی مادری بین پسران و دختران او و طیّ مراحل قانونی و گرفتن

گواهی حصر وراثت و بعد از آنکه هر یک از ورثه سهم خود را گرفتند و مدت زمان طولانی از آن گذشت، یکی از دختران او ادعا می‌کند که مادرش در زمان حیات خود همه اموالش را به او مصالحه کرده و سند عادی هم راجع به آن تنظیم شده که فقط توسط او و شوهرش امضا شده است و اثر انگشتی هم در آن وجود دارد که منسوب به مادر اوست، آن دختر هم اکنون خواهان همه ترکه است، تکلیف چیست؟ ج: تا زمانی که ثابت نشده که مادر در زمان حیات خود اموالش را به آن دختر صلح کرده، او نسبت به آنچه ادعا می‌کند حقّی ندارد و صرف قرارداد صلح تا زمانی که مطابقت آن با واقع ثابت نشود اعتباری ندارد. س ۱۸۰۲: پدری همه دارایی خود را به فرزندانش صلح کرده، به این شرط که تا زنده است در آنها اختیار تصرّف داشته باشد، با توجه به این مطالب، حکم موارد زیر چیست؟ الف: آیا این صلح با آن شرط صحیح و نافذ است؟ ب: و بر فرض صحّت و نفوذ، آیا جایز است مصالح از این صلح رجوع کند؟ و برفرض جواز، اگر بعد از صلح مبادرت به فروش قسمتی از اموال مورد مصالحه نماید، آیا این کار او عدول از صلح محسوب می‌شود؟ و بر فرض اینکه عدول از صلح باشد، آیا عدول از همه صلح است یا فقط عدول از صلح اموال فروخته شده است؟ ج: عبارت «اختیار تصرّف در طول مدت حیات» که در قرارداد صلح آمده، آیا به معنای حق فسخ است یا به معنای حق انتقال آن اموال به دیگری و یا به معنای حق تصرّف خارجی در آن اموال از طریق استفاده از آنها در طول مدت حیات است؟ ج: الف: صلح مذکور با آن شرط محکوم به صحّت و نفوذ است. ب: عقد صلح از عقود لازم است. درنتیجه تا زمانی که مصالح در آن حق فسخ نداشته باشد، فسخ آن توسط او صحیح نیست، بنا بر این اگر بعد از آنکه اموال مزبور را صلح کرد، بدون آنکه حق فسخ صلح را داشته باشد، قسمتی از آن را به یکی از طرفهای صلح بفروشد، معامله نسبت به سهم مشتری باطل است و نسبت به سهام طرفهای دیگر صلح فضولی و متوقف بر اجازه آنان است. ج: ظاهر عبارت «اختیار تصرّف در طول مدت حیات» حق تصرّف خارجی است نه حق فسخ و نه حق انتقال آن اموال به دیگری.

حواله

س ۱۸۱۹: شخصی زمینی را به مبلغ معیّنی خریده است و به مقدار قیمت مبیع از فرد سومی طلب دارد، لذا فروشنده را به بدهکار حواله کرد تا پول زمین را از او بگیرد، ولی آن شخص ثالث که بدهکار و محال‌علیه است بدون اطلاع خریدار با پرداخت پول زمین به فروشنده آن را برای خودش خرید، آیا معامله اوّل که فروشنده با حواله پول آن به شخص ثالث موافقت کرده بود. صحیح است یا معامله دوم؟ ج: معامله دوم فضولی است و متوقف بر اجازه خریدار اول است، مگر آنکه معامله دوم بعد از فسخ مشروع معامله اول صورت گرفته باشد.

صدقه

س ۱۸۲۰: کمیته امداد امام خمینی(قدّس‌سرّه) صندوقهایی را در منازل، خیابان‌ها و اماکن عمومی شهر و روستا برای جمع‌آوری صدقات و خیرات و رساندن آنان به دست فقرا و مستحقان قرار داده است. آیا جایز است علاوه بر حقوق ماهیانه و مزایایی که کارکنان کمیته امداد از آن نهاد می‌گیرند، درصدی از پول‌های آن صندوق‌ها به عنوان پاداش به آنان داده شود؟ و آیا جایز است مقداری از آن پول‌ها به افرادی داده شود که در جمع‌آوری آنها نقش دارند ولی از کارمندان کمیته امداد نیستند؟ ج: پرداخت مقداری از اموال صندوق‌های صدقات به کارکنان و کارمندان کمیته امداد به عنوان پاداش، علاوه بر حقوق ماهیانه‌ای که از آن کمیته می‌گیرند، اشکال دارد بلکه تا رضایت صاحبان اموال به این کار احراز نشده، جایز نیست، ولی دادن مقداری از آن به کسانی که در جمع‌آوری موجودی صندوق‌ها کمک می‌کنند به عنوان اجرت‌المثل کارشان اشکال ندارد، به شرطی که برای جمع‌آوری و

رسانـدن صدقات به افراد مسـتحق به کمک آنها نیاز باشد، به‌خصوص اگر ظاهر امر نشان دهد که صاحبان اموال راضـی به این کار هستند. س ۱۸۲۱: آیا دادن صـدقات به گدایانی که درب منازل را می‌زنند یا در خیابانها می‌نشـینند جایز است یا اینکه بهتر است به یتیمان و مساکین داده شود و یا با ریختن آنها در صـندوق صدقات در اختیار کمیته امداد قرار گیرد؟ ج: صدقات مستحبی بهتر است به فقیر عفیف و متـدیّن داده شود و همچنین گذاشـتن آن در اختیـار کمیته امـداد هرچنـد بـا ریختن در صـندوق صـدقات هم باشـد اشـکال نـدارد، ولی صـدقات واجب بایـد توسـط خود شـخص و یـا به وسـیله وکیل او به فقرایی که مسـتحق هسـتند داده شود و در صورتی که انسان بداند که مسئولین کمیته امداد پول‌های صندوق‌ها را جمع آوری کرده و به فقرای مستحق می‌دهند، ریختن آن در صندوق‌های صدقات اشکال ندارد. س ۱۸۲۲: وظیفه انسان در برابر گدایانی که در برابر دیگران دست دراز می‌کنند و زندگی خود را بـا گـدایی اداره می‌نماینـد و چهره جـامعه اسـلامی را مشّوه جلوه می‌دهنـد، به‌خصوص بعـد از اقـدام دولت به جمع آوری آنـان، چیست؟ آیا کمک به آنان جایز است؟ ج: سـعی کنیـد صـدقات را به فقرایی که متدیّن و عفیف هسـتند بدهید. س ۱۸۲۳: اینجانب خادم مسجد هستم و کارم در ماه رمضان بیشتر می‌شود، به همین دلیل بعضی از افراد خیّر مبلغی به عنوان کمک به من می‌دهند، آیا گرفتن آن برای من جایز است؟ ج: آنچه که آنان به شما می‌دهند احسانی از طرف آنان به شماست، در نتیجه برای شما حلال است و پذیرفتن آن اشکال ندارد.

وصیت

قسمت اول

س ۱۸۲۹: بعضـی از شـهدا وصیّت کرده‌اند که ثلث ترکه آنان برای حمایت از جبهه‌های دفاع مقدس مصرف شود، در حال حاضر که موضوع این وصیت‌ها منتفی شده، این وصایا چه حکمی پیدا می‌کنند؟ ج: در صورتی که مورد عمل به وصیّتها منتفی شود، ارثِ ورثه آنـان می‌شود و احوط آن است که بـا اذن ورثه در راههـای خیر مصـرف شود. س ۱۸۳۰: برادرم وصـیّت کرده که ثلث مالش برای مهـاجرین جنگی شـهر خاصـی مصـرف شود، ولی درحـال حاضـر در شـهر مزبور هیـچ مهـاجر جنگی یـافت نمی‌شود، تکلیف چیست؟ ج: اگر احراز شود که مقصود موصـی از مهاجرین جنگی کسانی هستند که در حال حاضر در آن شهر زندگی می‌کنند در این صـورت چـون فعلاًـ مهـاجری نیست مـال، به ورثه می‌رسـد و در غیر این صورت، بایـد پول به مهـاجرین جنگی که در آن شـهر زندگی می‌کرده‌اند داده شود، اگر چه فعلًا کوچ کرده باشـند. س ۱۸۳۱: آیا جایز است کسـی وصیت کند که بعد از فوتش نصف مـالش را برای مجـالس ختم و سوگواری او مصـرف کننـد، یا آنکه تعیین این مقـدار جایز نیست، زیرا اسـلام برای این موارد حـد و حدود خاصـی را معیّن کرده است؟ ج: وصـیت به مال برای مصـرف کردن در مراسم عزاداری و سوگواری موصـی اشـکال ندارد و شرعاً حـد خاصـی هم نـدارد، ولی وصـیت میّت فقط نسـبت به ثلث مجموع ترکه نافذ است و در زائد بر ثلث متوقف بر اذن و اجازه ورثـه است. س ۱۸۳۲: آیـا وصـیت کردن واجب است به‌طوری که انسـان بـا ترک آن مرتکب معصـیت شـود؟ ج: اگر ودیعه‌هـا و امانت‌هـای دیگران نزد او باشـد و حق‌النـاس یا حق‌اللّه تعالی بر عهـده او باشـد و در دوران حیات توانایی ادای آن را نداشـته باشـد، واجب است در مورد آنها وصـیت کنـد و در غیر این صورت وصـیت واجب نیست. س ۱۸۳۳: مردی کمـتر از ثلث اموالش را برای همسـرش وصـیّت کرده و پسـر بزرگترش را وصـیّ خود قرار داده است، ولی سایر ورثه به این وصـیّت اعتراض دارند، وصـیّ دراین حـالت چه وظیفه‌ای دارد؟ ج: اگر وصـیّت به مقـدار ثلث ترکه یـاکمتر از آن باشـد، اعتراض ورثه به آن وجهی نـدارد بلکه بر آنـان واجب است طبق وصـیّت عمل کننـد. س ۱۸۳۴: اگر ورّاث، وصـیّت را به‌طور مطلق انکار کننـد، تکلیف چیست؟ ج: مدّعی وصـیّت

بایـد آن را از راههای شـرعی ثابت کند و در صورت اثبات آن اگر به مقدار ثلث ترکه یا کمتر از آن باشد، عمل بر طبق آن واجب است و انکار ورثه و اعتراض آنان اثری ندارد. س ۱۸۳۵: شخصی در حضور افراد مورد اطمینان از جمله یکی از فرزندان ذکورش، وصیّت کرده است که برای ادای حقوق شـرعی که بر عهـده دارد از قبیل خمس و زکات و کفّارات و همچنین واجبات بدنی که بر عهده اوست مانند روزه، نماز و حج، بعضی از املاک او برای مصرف در موارد وصیّت از ترکه اش استثنا شوند، ولی بعضی از ورثه آن را رد کرده و خواهـان تقسـیم همه املاـک بـدون اسـتثنا بین ورثه هسـتند. در این مـورد تکلیف چیست؟ ج: بعـد از فرض ثبوت وصیّت با دلیل شـرعی یا اقرار ورثه، در صورتی که ملک مورد وصـیّت بیشتر از ثلث مجموع ترکه نباشـد، آنان حق ندارند خواهان تقسیم آن شونـد، بلکه واجب است با صـرف آن در حقوق مالی و واجبات بدنی که میّت به آنها وصیّت کرده، به وصیّت او عمل کننـد. بلکه اگر از طریق شـرعی یا با اعتراف ورثه ثابت شود که میّت به مردم بدهکار است و یا حقوق مالی مربوط به خداوند مانند خمس و زکـات و کفّـارات و یا مالی و بـدنیماننـد حج بر عهـده اوست، باز هم بر آنان واجب است همه دیون او را از اصل ترکه بپردازند و سپس باقی‌مانده آن بین ورثه تقسیم شود، هرچند نسبت به آنها وصیّتی نکرده باشد. س ۱۸۳۶: فردی که مالک مقداری زمین زراعتی است، وصیّت کرده که آن را برای تعمیر مسجد مصرف کنند، ولی ورثه او آن را فروخته‌اند، آیا وصیّت متوفّی نافذ است؟ و آیـا ورثه حق فروش آن ملـک را دارنـد؟ ج: اگر مضـمون وصـیّت، این باشـد که خـود زمین زراعـتی، فروخته و در تعمیر مسـجد مصـرف شـود و قیمت زمین هم از ثلث ترکه، بیشـتر نباشـد، وصیّت نافـذ است و فروش زمین، اشـکال نـدارد و اگر مقصود موصـی، این بوده که منـافع زمین صـرف تعمیر مسـجد شود، دراین صورت، ورثه حقّ فروش نداشـته‌اند. س ۱۸۳۷: شخصی وصیّت کرده که یـک قطعه از زمین هایش برای بجا آوردن نماز و روزه از طرف او و کارهای خیر مصـرف شود، آیا فروش این زمین جایز است، یا آنکه وقف محسوب می‌شود؟ ج: تا زمانی که از شواهـد و قرائن فهمیـده نشود که منظورش این بوده که زمین به حال خود بـاقی بمانـد تـا درآمـدهای آن برای او مصـرف شود، بلکه فقط وصـیّت کرده که زمین برای خود او مصـرف گردد، این وصـیّت در حکم وقف زمین نیست، درنتیجه اگر پول آن زائد بر ثلث نباشد، فروش و صـرف پول آن برای خود او اشکال ندارد. س ۱۸۳۸: آیا جایز است مالی به عنوان ثلث ترکه کنار گذاشـته شود و یا نزد شخصـی به ودیعه گذاشـته شود تا بعد از وفات او به مصرف خودش برسد؟ ج: این کار اشـکال ندارد به شـرط اینکه بعد از وفات او دو برابر آن مال برای ورثه باقی بماند. س ۱۸۳۹: شخصی به پدرش وصیّت کرده که برای قضای چند ماه نماز و روزه‌ای که بر عهده‌اش است، اجیر بگیرد و درحال حاضر آن شخص مفقود شده است، آیا بر پـدر او واجب است کسـی را برای قضای نماز و روزه او اجیر کند؟ ج: تا زمانی که موت موصـی با دلیل شـرعی و یا از طریق علم وصـی ثـابت نشـده، استیجـار از طرف او برای قضـای نماز و روزه وی صـحیح نیست. س ۱۸۴۰: پـدرم ثلث زمین خـود را برای سـاخت مسـجد وصیّت کرده است، ولی بـا توجه به وجود دو مسـجد در مجاورت این زمین و نیاز مبرم به ساخت مـدرسه، آیا جایز است به جای مسـجد، مـدرسه در آن بسازیم؟ ج: تبـدیل وصـیّت با ساخت مـدرسه به جای مسـجد جایز نیست، ولی اگر قصدایجاد مسجد در همان زمین نبوده، فروش و مصرف پول آن برای ساخت مسجد در مکانی که نیازمند مسجد است مانعی ندارد. س ۱۸۴۱: آیا جایز است شخصی وصیّت کند که جسد او بعد از مردن در اختیار دانشجویان دانشکده پزشکی قرار گیرد تا برای تشریح و تعلیم و تعلّم مـورد اسـتفاده واقع شود یـااین عمـل به این جهت که موجب مثله شـدن جسـد میّت مسـلمان می‌شود حرام است؟ ج: به نظر می‌رسد ادله تحریم مثله و امثال آن ناظر به امر دیگری است و از امثال مورد سؤال که مصـلحت مهمی در تشـریح جنازه میّت وجود دارد منصـرف است. اگر شـرط احترام جسـد میّت مسـلمان که باید اصل مسلّم در نظائر این مسأله قرار داده شود حاصل باشد ظاهراً کالبد شـکافی اشکال نخواهد داشت. س ۱۸۴۲: اگر فردی وصـیّت نمایـد که بعضـی از اعضای بدن او بعد از مردن به بیمارسـتان یا شخص دیگری هدیه شود، آیا این وصـیّت صحیح و اجرای آن واجب است؟ ج: صحّت و نفوذ این قبیل وصایا نسبت به اعضایی که جداکردن آنها از جسد میت هتک حرمت او محسوب نمی‌شود، بعید نیست و عمل به وصـیّت در این موارد مانعی ندارد. س ۱۸۴۳:

آیا اگر ورثه در زمان حیات موصی، وصیّت او را نسبت به بیشتر از ثلث اجازه بدهند، برای نفوذ آن کافی است؟ و بر فرض کفایت، آیا جایز است بعد از مردن موصی از اجازه خود عدول کنند؟ ج: اجازه ورثه در زمان حیات موصی نسبت به زائد بر ثلث، برای نفوذ و صحّت وصیّت کافی است و بعد از وفات موصی، حق رجوع از آن را ندارند و رجوع آنان هم اثری ندارد. س ۱۸۴۴: یکی از شهدای عزیز در مورد قضای نماز و روزه‌هایش وصیّت کرده است، ولی ترکه‌ای ندارد و یا ترکه او فقط خانه و لوازم آن است که فروش آنها موجب عسر و حرج فرزندان صغیر او می‌شود، ورثه او در رابطه با این وصیّت چه تکلیفی دارند؟ ج: اگر آن شهید عزیز ترکه‌ای ندارد، عمل به وصیّت او واجب نیست، ولی بر پسر بزرگ او واجب است که بعد از رسیدن به سن بلوغ، نماز و روزه‌هایی را که از پدرش فوت شده قضا نماید، ولی اگر ترکه‌ای دارد، واجب است ثلث آن در مورد وصیّت او مصرف شود و مجرّد نیاز ورثه و صغیر بودن آنان عذر شرعی برای عمل نکردن به وصیّت محسوب نمی‌شود. س ۱۸۴۵: آیا وجود موصی‌له در هنگام وصیّت در صحّت و نفوذ وصیّت به مال شرط است؟ ج: وجود موصی‌له هنگام وصیّت در وصیّت تملیکی شرط است، هرچند به‌صورت جنین در رحم مادرش باشد و یا حتّی جنینی باشد که هنوز روح در آن دمیده نشده است، به شرط اینکه زنده به دنیا بیاید. س ۱۸۴۶: موصی در وصیّت مکتوب خود علاوه بر نصب وصی برای اجرای وصیّت‌هایش، فردی را هم به عنوان ناظر تعیین کرده، ولی تصریح به اختیارات او نکرده است یعنی مشخص نیست که آیا نظارت او بر کار وصی فقط برای اطلاع از کارهای اوست تا بر خلاف آنچه موصی مقرّر کرده عمل نکند یا آنکه نسبت به اعمال وصی دارای رای و نظر است و کارهای او باید طبق نظر و صلاحدید ناظر صورت بگیرد، اختیارات ناظر در این صورت چگونه است؟ ج: با فرض اطلاق وصیّت، بر وصی واجب نیست درکارهایش با ناظر مشورت کند، هرچند احوط انجام آن است و وظیفه ناظر، نظارت بر وصی جهت اطلاع یافتن از کارهای اوست. س ۱۸۴۷: فردی پسر بزرگ خود را وصی و مرا ناظر بر او قرار داده و از دنیا رفته است، سپس فرزند او نیز وفات یافته و من تنها فردمسئول اجرای وصیّت او شده‌ام، ولی درحال حاضر به علت وضعیت خاصی که دارم، اجرای اموری که به آنها وصیّت شده برای من مشکل می‌باشد، آیا تبدیل مورد وصیّت با پرداخت منافع حاصل از ثلث به اداره بهداشت جهت مصرف در امور خیریه و برای افراد نیازمندی که تحت تکفل آن اداره هستند ومستحق کمک و مساعدت می‌باشند، جایز است؟ ج: ناظر نمی‌تواند به‌طور مستقل به اجرای وصایای میّت بپردازد هرچند بعد از موت وصی باشد، مگر آنکه موصی بعد از موت وصی او را وصیّ قرار داده باشد و در غیر این صورت، باید بعد از فوت وصی به حاکم شرع مراجعه کند تا فرد دیگری را به جای او تعیین نماید و به هر حال تعدّی از وصیّت میّت و تغییر و تبدیل آن جایز نیست. س ۱۸۴۸: اگر شخصی وصیّت کند که مقداری از اموال او برای تلاوت قرآن کریم در نجف اشرف مصرف شود و یا مالی را برای این کار وقف نماید وبرای وصی یا متولی وقف ارسال مال به نجف اشرف جهت اجیر کردن کسی برای قرائت قرآن ممکن نباشد، تکلیف او دراین مورد چیست؟ ج: اگر مصرف آن مال حتّی در آینده برای تلاوت قرآن کریم در نجف اشرف ممکن باشد، واجب است به وصیّت عمل شود. س ۱۸۴۹: مادرم قبل از وفاتش وصیّت نمود که طلاهای او را شب‌های جمعه در کارهای خیر مصرف کنم و من تاکنون این کار را برای او انجام داده‌ام، ولی در صورت مسافرت به کشورهای خارجی که ساکنین آنها به احتمال زیاد مسلمان نیستند، تکلیف من چیست؟ ج: تا زمانی که احراز نشود که مقصود او انفاق به عموم مردم اعم از مسلمان و غیرمسلمان بوده، واجب است آن مال فقط در امور خیریه مربوط به مسلمانان مصرف شود، هرچند با قرار دادن آن مال نزد فردی امین در سرزمین اسلامی باشد تا به مصرف مسلمانان برسد. س ۱۸۵۰: شخصی وصیّت کرده که مقداری از زمین‌هایش برای مصرف پول آن در مراسم عزاداری و امور خیریه به فروش برسد، ولی فروش آن به غیر از ورثه موجب بروز مشکل و مشقت برای آنان می‌شود زیرا تفکیک زمین مزبور و زمین‌های دیگر مشکلات زیادی ایجاد می‌کند، آیا جایز است که ورثه، این زمین را به‌طور قسطی برای خودشان بخرند به این صورت که هر سال مبلغی از آن را بپردازند تا با نظارت وصی وناظر درمورد وصیّت به مصرف برسد؟ ج: اصل خرید زمین توسط ورثه برای خودشان اشکال ندارد، و خرید آن به‌طور قسطی به

قیمت عادلانه نیز، در صورتی که احراز نشود که قصد موصی فروش نقدی زمین و مصرف پول آن در همان سال اول درمورد وصیّت بوده، اشکال ندارد به شرط آنکه وصی و ناظر این کار را به مصلحت ببینند و اقساط هم به گونه‌ای نباشد که منجر به اهمال و عدم اجرای وصیّت شود. س ۱۸۵۱: شخصی در بیماری منجر به موت، به دو نفر به عنوان وصی و نائب وصی وصیّت کرده و بعد از آن نظرش تغییر نموده و وصیّت را باطل کرده و وصی و نائب را از آن مطلع نموده است و وصیّت‌نامه دیگری نوشته و در آن یکی از نزدیکان خود را که غائب می‌باشد، وصی خود قرار داده است، آیا وصیّت اول بعد از عدول و تغییر آن به حال خود باقی می‌ماند و اعتبار دارد؟ و اگر وصیّت دوم صحیح و شخص غائب وصی باشد در صورتی که وصی اوّل و نائب او که عزل شده اند به وصیّتی که موصی آن را باطل نموده استناد کنند و اقدام به اجرای آن نمایند، آیا تصرّفات آنان عدوانی محسوب می‌شود و واجب است آنچه را از مال میّت انفاق کرده‌اند به وصی دوم برگردانند؟ ج: بعد از آنکه میّت در زمان حیات خود از وصیّت اول عدول نمود و وصیّ اول را عزل کرد، وصی معزول بعد از آگاهی از عزل خود حق ندارد به آن وصیّت استناد و عمل نماید و تصرّفات او در مال مورد وصیّت، فضولی و متوقف بر اجازه وصیّ می‌باشد، درنتیجه اگر آن را اجازه نکند، وصی معزول ضامن اموالی است که مصرف کرده است.

قسمت دوم

س ۱۸۵۲: شخصی وصیّت کرده‌است که یکی از املاک او متعلّق به یکی از فرزندانش باشد، سپس بعد از دو سال، وصیّت خود را به‌طور کامل تغییر داده است، آیا عدول او از وصیّت قبلی به وصیّت بعدی شرعاً صحیح است؟ و در صورتی که این شخص بیمار و محتاج خدمت و مراقبت باشد، آیا این وظیفه فقط بر عهده وصی معیّن او یعنی پسر بزرگش است یا آنکه همه فرزندان او به‌طور مساوی دارای این مسئولیت هستند؟ ج: عدول موصی از وصیّت تا زمانی که زنده است و از سلامت عقلی برخوردار است شرعاً اشکال ندارد و وصیّت صحیح و معتبر از نظر شرعی، وصیّت بعدی می‌باشد و مسئولیت مراقبت از شخص بیمار در صورتی که قادر به استخدام پرستار از مال خودش نباشد، به‌طور مساوی بر عهده همه فرزندان اوست که توانایی مراقبت از او را دارند و وصی به تنهایی مسئول آن نیست. س ۱۸۵۳: پدری ثلث اموالش را برای خودش وصیّت کرده و مرا وصیّ خود قرار داده است، بعد از تقسیم ترکه، ثلث آن کنار گذاشته شده، آیا جایز است برای اجرای وصایای او قسمتی از ثلث مال او را بفروشم؟ ج: اگر وصیّت کرده باشد که ثلث اموالش برای اجرای وصایای او مصرف شود، فروش آن بعد از جدا کردن از ترکه و مصرف آن در مواردی که در وصیّت‌نامه ذکر شده است، اشکال ندارد. ولی اگر وصیّت کرده که درآمدهای ثلث برای اجرای وصایای او مصرف شود، در این صورت فروش عین ثلث جایز نیست هرچند برای مصرف در موارد وصیّت باشد. س ۱۸۵۴: اگر موصی، وصیّ و ناظر را تعیین کند، ولی وظایف و اختیارات آنان را ذکر ننماید و همچنین متعرض ثلث اموال خود و مصارف آن نیز نشود، در این صورت وظیفه وصیّ چیست؟ آیا جایز است ثلث اموال موصی را از ترکه او جدا کند و در امور خیر مصرف نماید؟ و آیا مجرّد وصیّت و تعیین وصیّ برای استحقاق او نسبت به ثلث ترکه‌اش کافی است تا در نتیجه بر وصی، جدا کردن ثلث از ترکه و مصرف آن برای موصی واجب باشد؟ ج: اگر مقصود موصی از طریق قرائن و شواهد و یا عرف محلی خاص، فهمیده شود، واجب است وصیّ به فهم خود نسبت به تشخیص مورد وصیّت و مقصود موصی که از این طریق بدست آمده عمل کند و در غیر این صورت وصیّت به خاطر ابهام و عدم ذکر متعلّق آن، باطل و لغو است. س ۱۸۵۵: شخصی اینگونه وصیّت کرده است : «همه پارچه‌های دوخته شده و دوخته نشده و غیره متعلّق به همسرم باشد» آیا مقصود از کلمه «غیره» اموال منقول اوست یا اینکه منظور چیزهایی است که کمتر از پارچه و لباس هستند مانند کفش و امثال آن؟ ج: تا زمانی که منظور از کلمه «غیره» که در وصیّت‌نامه آمده است معلوم نشود و از خارج هم مقصود

موصـی از آن فهمیـده نشود، این جمله از وصـیّت‌نامه بـا توجه به اجمـال و ابهـام آن قابـل عمل و اجرا نیست و تطبیق آن بر یکی از احتمالاتی که در سؤال آمـده، متوقف بر موافقت و رضایت ورثه است. س ۱۸۵۶: زنی وصیّت کرده که از ثلث ترکه‌اش هشت سال نمـاز قضـا برای او خوانـده شود و بقیه آن برای ردّ مظـالم و خمس و کارهای خیر مصـرف گردد. باتوجه به اینکه زمان عمل به این وصیّت مصادف با دوران دفاع مقدس بوده که کمک به جبهه ضرورت بیشتری داشته و وصی هم یقین دارد که حتّی یک نماز قضا بر عهده آن زن نیست، ولی درعین حال شخصی را اجیر کرده که به مدت دو سال برای او نماز بخواند و مقداری از ثلث را به جبهه کمـک کرده و باقی‌مانـده را برای پرداخت خمس و ردّ مظـالم مصـرف نموده، آیا در مورد عمل به وصـیّت، چیزی بر عهـده وصـی هست؟ ج: واجب است به وصـیّت همانگونه که میّت وصـیّت کرده، عمل شود و جایز نیست وصی، عمل به آن را حتّی در بعضی از موارد ترک کنـد، بنـا بر این اگر حتّی مقـداری از آن مـال را در غیر مورد وصـیّت مصـرف نمایـد، به همان مقـدار ضامن است. س ۱۸۵۷: شخصـی به دو نفر وصـیّت کرده که بعد از وفات او طبق آنچه که در وصیّت‌نامه آمده است عمل کنند، در ماده سه آن مقرّر شده که همه ترکه موصی اعم از منقول و غیرمنقول و نقد و طلب‌هایی که از مردم دارد جمع شده و بعد از پرداخت بدهی‌های او از اصـل ترکه، ثلث آن از همه ترکه جـدا شـود و طبق مواد ۴ و ۵ و ۶ که در وصـیّت‌نامه آمده است مصـرف گردد و بعد از گذشـت هفـده سـال باقی‌مانـده ثلث، خرج ورثه فقیر شود. ولی دو وصـی از زمـان فوت موصـی تـا پایان این مـدت موفق به جـدا کردن ثلث نشده‌انـد و عمل به مواد مـذکور برای آنان امکان نـدارد و ورثه هم مـدّعی هسـتند که وصـیّت‌نامه بعد از انقضای مدت مزبور باطل است و آن دو وصـی هم حق دخالت در اموال موصـی را ندارنـد، حکم این مسأله چیست؟ و این دو وصـی چه وظیفه‌ای دارند؟ ج: وصیّت و وصایت وصـی با تأخیر در اجرا باطل نمی‌شود، بلکه بر آن دو وصـی واجب است به وصـیّت عمل کننـد هرچند مدت آن طولانی شود و تا زمانی که وصایت آنان مقیـد به مهلت خاصـی که به پایان رسیده است نباشـد، ورثه حق ندارنـد مزاحم آن دو در اجرای وصیّت شوند. س ۱۸۵۸: بعد از تقسیم ترکه میّت بین ورثه و صدور اسناد مالکیت به نامهای آنان و گذشت شش سال از آن، یکی از ورثه ادعـا می‌کنـد که متوفّی به‌طـور شـفاهی به او وصـیّت کرده است که قسـمتی از خـانه به یکی از پسـران او داده شود و بعضـی از زنان هم به این امر شـهادت می‌دهنـد، آیا بعـد از گـذشت مـدت مزبور، ادعای او پذیرفته می‌شود؟ ج: مرور زمان و اتمام مراحـل قـانونی تقسـیم ارث مانع از قبول وصـیّت، در صورتی که مستند به دلیل شـرعی باشـد نیست، در نتیجه اگر مـدّعی وصـیّت، ادعـای خود را از طریق شـرعی ثـابت کنـد، بر همه واجب است که طبق آن عمل نماینـد و در غیر این صورت هر کسـی که اقرار به صحّت ادعـای او کرده، واجب است به مضـمون آن ملـتزم باشـد و به مقـدار سـهم خـود از ارث بر طبق آن عمـل نمایـد. س ۱۸۵۹: شخصی به دو نفر وصیّت کرده است که قطعه‌ای از زمین‌های او را بفروشند و به نیابت از او به حج بروند و در وصیّت‌نامه خود یکی از آن دو را به عنوان وصـی و دیگری را ناظر بر او قرار داده است، سـپس شخص سومی پیدا شده است که ادعا می‌کند که مناسک حـج را بـدون کسب اجـازه از وصـی و ناظر به نیابت از او بجا آورده است و درحال حاضـر وصـی هم از دنیا رفته و فقط ناظر زنـده است، آیا ناظر بایـد دوباره با پول آن زمین از طرف میّت فریضه حـج انجام دهـد؟ یا آنکه واجب است پول زمین را به عنوان اجرت به کسـی بدهـد که ادعا می‌کنـد از طرف میّت حـج را بجا آورده است؟ و یا چیزی در این رابطه بر او واجب نیست؟ ج: در صورتی که حج بر عهده میّت باشد و بخواهد با وصیّت به انجام حج توسط نائب، برئ‌الذمّه شود اگر شخص سومی به نیابت از میّت حج بجا آورد، برای او کافی است ولی آن شخص حق مطالبه اجرت از هیچکس را ندارد و در غیر این صورت، ناظر و وصی باید به وصیّت میّت عمل کننـد و با پول زمین از طرف او فریضه حج را بجا آورند و اگر وصـی قبل از عمل به وصیّت بمیرد، بر ناظر واجب اسـت که برای عمـل به وصیّت به حاکم شـرع مراجعه کنـد. س ۱۸۶۰: آیـا جـایز است ورثه، وصـی را وادار به پرداخت مبلغ معیّنی برای قضای نماز و روزه از طرف میّت نمایند؟ و وصـیّ در این مورد چه تکلیفی دارد؟ ج: عمل به وصایای میّت جزء مسئولیت‌های وصی و بر عهده اوست و باید براساس مصلحتی که تشخیص می‌دهد به آن عمل کند و ورثه حق دخالت در آن را ندارند. س ۱۸۶۱: سند

وصیّت هنگام شـهادت موصی در بمباران مخازن نفتی همراه او بوده و در نتیجه در آن حادثه سوخته و یا مفقود شده و کسی هم از مضـمون آن آگاه نیست و در حال حاضر وصی نمی‌داند که آیا فقط او به تنهایی وصیّ است یا آنکه وصیّ دیگری نیز وجود دارد، وظیفه او چیست؟ ج: بعـد از ثبوت اصل وصیّت، بر وصـی واجب است در مواردی که یقین به حصول تغییر و تبدیل در آنها ندارد، به وصـیّت عمل نماید و بر این احتمال که ممکن است وصی دیگری نیز باشد اعتنا نکند. س ۱۸۶۲: آیا جایز است موصی فردی غیر از ورثه‌اش را به عنوان وصـی خود برگزینـد؟ و آیـا کسـی حق دارد بـا این کار او مخالفت نمایـد؟ ج: انتخاب و تعیین وصـی از بین کسـانی که موصـی، آنـان را شایسـته این کار می‌دانـد، منوط به نظر خود او است و اشـکال نـدارد که فردی غیر از ورثه را به عنوان وصـی خود تعین کنـد و ورثه حق اعـتراض به او را ندارنـد. س ۱۸۶۳: آیـا جایز است بعضـی از ورثه بـدون مشورت با دیگران و یا جلب موافقت وصـی، از اموال میّت تحت عنوان ضـیافت برای او انفـاق کننـد؟ ج: اگرقصـد آنان از این کار، عمل به وصـیّت است، انجام آن بر عهده وصی میّت است و آنان حق ندارند بدون موافقت وصی، خودسرانه اقدام به این کار کنند و اگر قصد دارند که از ترکه میّت به حساب ارث ورثه انفاق کننـد، انجام آن منوط به اذن سایر ورثه است و اگر آنان راضـی نباشـند، نسبت به سـهم ورثه دیگر این کـار حکم غصب را دارد. س ۱۸۶۴: موصـی در وصیّت‌نامه‌اش ذکرکرده است که فلانی وصی اول و زید وصی دوم او و عمرو وصـیّ سوّم اوست، آیا هر سه نفر با هم وصـیّ او هسـتند یا آنکه فقط نفر اول وصـی اوست؟ ج: این موضوع تابع قصـد و نظر موصـی است و تـا از شواهـد و قرائن بـدست نیایـد که مقصود او وصایت آن سه نفر به نحو اجتماعی است و یا وصایت آنان به نحو ترتیبی و تعاقبی است، بایـد توافق کنند که در عمل به وصـیّت به نحو اجتماعی عمل نمایند. س ۱۸۶۵: اگر موصی سه نفر را به نحو اجتماعی وصـی خود قرار دهد، ولی آنان در مورد روش عمل به وصیّت، به توافق نرسند، نزاع بین آنان چگونه باید از بین برود؟ ج: در موارد تعـدّد وصـیّ، در صورتی که راجع به چگونگی عمـل به وصـیّت اختلاـف بروز کنـد، واجب است به حـاکم شـرع مراجعه نمایند. س ۱۸۶۶: با توجه به اینکه من پسـر بزرگ پدرم هسـتم و شـرعاً باید قضای نماز و روزه‌های او را بجا بیاورم، در موردی که قضای نماز و روزه چنـد سال بر عهـده پدرم باشد، ولی وصیّت کرده باشد که فقط قضای نماز و روزه یک سال برای او بجا آورده شود، تکلیف من چیست؟ ج: اگر میّت وصـیّت کرده باشد که قضای نماز و روزه‌های او از ثلث ترکه بجا آورده شود، جایز است از ثلث ترکه، شخصـی را برای انجـام آن اجیر نماییـد و اگر نماز و روزه‌ای که بر ذمّه اوست بیشتر از مقـداری باشـد که وصـیّت کرده است، بر شـما واجب است که آنهـا را برای او قضـا کنیـد، هرچنـد بـا اجیر کردن شخصـی از مـال خودتان برای انجام آن باشـد. س ۱۸۶۷: شخصـی به پسـر بزرگ خود وصـیّت کرده است که قطعه معیّنی از زمین‌های او را بفروشـد و با پول آن از طرف او حـج بجا بیـاورد و او هم متعهـد شـده که این کـار را برای پـدرش انجـام دهـد، ولی با توجه به اینکه نتوانسـته به موقع، مجوّز سـفر حـج را از سازمـان حـج و زیـارت بگیرد و اخیراً هزینه‌هـای آن هم افزایش یافته است، به‌طوری که پول آن زمین برای انجام سـفر حـج کفایت نمی‌کنـد، عمل به وصیّت توسط خود او غیر ممکن شـده است، در نتیجه مجبور شـده جهت انجام حـج برای پـدرش کسـی را نائب بگیرد، ولی پول زمین برای اجرت نیابت کافی نیست، آیا بر بقیه ورثه واجب است که برای عمل به وصـیّت پدر با او همکاری کنند یا آنکه انجام آن فقط وظیفه پسـر بزرگتر است زیرا به هر حال او بایـد از طرف پدرش فریضه حج را انجام دهد؟ ج: در فرض مورد سؤال، پرداخت هیچ‌یک از هزینه‌های حج بر سایر ورثه واجب نیست، ولی اگر حج بر ذمّه موصی مستقر شده باشد و پول زمینی که جهت انجام حـج به نیابت از او معیّن کرده برای پرداخت هزینه‌های حـج نیابتی هرچند از میقات کافی نباشد، در این صورت واجب است هزینه‌هـای حـج میقـاتی از اصـل ترکه تکمیل شود. س ۱۸۶۸: اگر قبضـی وجود داشـته باشـد که نشان دهـد میّت مبالغی را به عنـوان حقـوق شـرعی خود پرداخته و یـا عـده‌ای شـهادت دهنـد که او حقوق خود را می‌پرداخته است، آیـا بر ورثه پرداخت حقوق شرعی او از ترکه واجب است؟ ج: مجرّد وجود قبض پرداخت مبـالغی به حسـاب حقوق شـرعی توسـط میّت و یـا شـهادت شـهود به اینکه او حقوق شرعی خود را می‌پرداخته است، حجت شـرعی بر برائت ذمّه او از آن حقوق و همچنین عـدم تعلّق حقوق شـرعی به

اموال او محسوب نمی‌شود، در نتیجه اگر او در زمان حیات یا در وصیّت‌نامه اعتراف کرده باشد که مقداری به عنوان حقوق شرعی بدهکار است و یا در ترکه او وجود دارد و یا ورثه یقین به آن پیدا کنند، بر آنان واجب است آن مقدار را که میّت به آن اقرار کرده و یا یقین به وجود آن دارند، از اصل ترکه میّت بپردازند و در غیر این موارد چیزی بر آنان واجب نیست. س ۱۸۶۹: شخصی ثلث اموالش را برای خودش وصیّت کرده و در حاشیه وصیّت‌نامه خود قید کرده است که خانه موجود در باغ برای تأمین مخارج ثلث است و وصی باید بعد از گذشت بیست سال از وفات او، آن را بفروشد و پول آن را برای او مصرف نماید. آیا ثلث باید از همه ترکه اعم از خانه و اموال دیگر محاسبه شود تا در صورتی که قیمت خانه کمتر از مقدار ثلث باشد، از سایر اموال میّت تکمیل شود، یا آنکه ثلث، فقط خانه است و اموال دیگری از ورثه به عنوان ثلث گرفته نمی‌شود؟ ج: اگر بخواهد با وصیّت و آنچه در حاشیه وصیّت‌نامه ذکر کرده، فقط خانه را به عنوان ثلث برای خودش تعیین کند و آن خانه هم از ثلث مجموع ترکه بعد از پرداخت بدهی‌های میّت بیشتر نباشد، در این صورت فقط خانه ثلث است و اختصاص به میّت دارد و همینطور است اگر قصد او بعد از وصیّت به ثلث ترکه برای خودش، تعیین خانه برای مصارف ثلث باشد و قیمت آن هم به مقدار ثلث مجموع ترکه بعد از پرداخت دیون باشد و درغیر این صورت باید اموال دیگری از ترکه به خانه ضمیمه شود، به مقداری که مجموع آنها به اندازه ثلث ترکه برسد. س ۱۸۷۰: بعد از گذشت بیست سال از تقسیم ارث و گذشت چهار سال از اینکه دختر میّت سهم خود را فروخته است، مادر وصیّت‌نامه‌ای را آشکار کرد که بر اساس آن همه اموال شوهر متعلّق به همسر اوست و همچنین اعتراف نمود که این وصیّت‌نامه از زمان فوت شوهرش نزد او بوده ولی تا کنون کسی را از وجود آن آگاه نکرده است، آیا با وجود آن حکم به بطلان تقسیم ارث و فروش سهم الارث توسط دختر میّت می‌شود؟ و بر فرض بطلان، آیا ابطال سند رسمی ملکی که شخص سومی آن را از دختر خریده، براثر اختلاف بین دختر و مادر در مورد آن صحیح است؟ ج: بر فرض صحّت وصیّت مزبور و ثبوت آن با دلیل معتبر، چون مادر از زمان وفات شوهرش تا هنگام تقسیم ترکه علم به آن وصیّت داشته و هنگام دادن سهم دختر و فروش آن به دیگری توسط او، وصیّت‌نامه در دست مادر بوده و در عین حال نسبت به وصیّت سکوت کرده و از اعتراض نسبت به دادن سهم به دختر با فرض این که محذوری از اعلام نداشته خودداری نموده و همچنین هنگامی که آن دختر سهم خود را فروخته، به فروش آن هم اعتراضی نکرده است، همه اینها رضایت او به گرفتن سهم الارث توسط دختر و فروش آن محسوب می‌شود و بعد از آن حق ندارد آنچه را به دخترش داده از او مطالبه کند و همچنین حق مطالبه چیزی را هم از مشتری ندارد و معامله‌ای که دختر او انجام داده محکوم به صحّت است و مبیع نیز مال مشتری است. س ۱۸۷۱: یکی از شهدا به پدرش وصیّت کرده که اگر با حفظ خانه مسکونی او قادر به پرداخت بدهی‌های او نیست، آن را بفروشد و با پول آن دیون او را ادا کند و همچنین وصیّت کرده که مبلغی در کارهای خیر مصرف شود و پول زمین هم به دایی او داده شود و مادرش را هم به حج بفرستد و قضای چند سال نماز و روزه از طرف او بجا آورده شود. سپس برادر وی با همسرش ازدواج نمود و با آگاهی از خرید قسمتی از خانه توسط همسر شهید درخانه او ساکن شد و مبلغی را برای تعمیر خانه پرداخت کرد و یک سکّه طلا هم از فرزند شهید گرفت تا برای تعمیر خانه مصرف کند، تصرّفات او در خانه شهید و اموال فرزند او چه حکمی دارد؟ با توجه به اینکه اقدام به تربیت و پرداخت نفقه فرزند شهید نموده، استفاده او از حقوق ماهانه‌ای که مخصوص فرزند شهید است چه حکمی دارد؟ ج: واجب است همه اموال آن شهید عزیز محاسبه شود و بعد از پرداخت همه دیون مالی او از آن، ثلث باقی‌مانده آن برای اجرای وصیّت‌های او مانند قضای نماز و روزه از طرف او و پرداخت هزینه سفر حج به مادر و امثال آنها، مصرف شود، سپس دو ثلث دیگر و باقی‌مانده ثلث قبلی بین ورثه شهید که عبارتند از پدر و مادر و فرزند و همسر او، طبق کتاب و سنت تقسیم شود و همه تصرّفات در خانه و وسایلی که مال آن شهید هستند باید با اذن ورثه و ولیّ شرعی صغیر صورت بگیرد و برادر شهید هم حق ندارد هزینه تعمیراتی را که بدون اذن و اجازه ولیّ شرعی صغیر در خانه انجام داده، از مال صغیر بردارد و همچنین جایز نیست سکّه طلا و حقوق ماهانه صغیر را برای تعمیر خانه و مخارج خودش مصرف

نمایـد و حتّی نمی‌توانـد آنهـا را برای انفاق بر خود صـغیر هم اسـتفاده کنـد مگر با اذن و اجازه ولیّ شـرعی او و در غیر این صورت ضامن آن مال است و بایـد آن را به صـغیر بپردازد و همچنین خریـد خانه هم بایـد با اذن و اجازه ورثه و ولیّ شـرعی صـغیر صورت بگیرد. س ۱۸۷۲: موصی در وصیّت‌نامه خود نوشته است که همه اموال او که شامل سه هکتار باغ میوه است به این صورت مصالحه شده‌انـد که دو هکتار آن بعـد از وفات او مال جمعی از فرزنـدانش باشـد و هکتار سوم برای خودش باشد تا در وصایای او مصـرف شود و بعد از فوت او معلوم شده که مجموع مساحت باغهای او کمتر از دو هکتار است، بنا بر این اولاً: آیا مطلبی که در وصیّت‌نامه نوشـته، مصالحه بر اموال به آن صورت که او نوشـته محسوب می‌شود یا آنکه وصـیّت بر اموالش بعد از وفات اوست؟ و ثانیاً: بعد از آنکه معلوم شـد که مسـاحت باغهـای او کمتر از دو هکتار است، آیا همه آن اختصاص به فرزنـدان او دارد و موضوع یک هکتاری که اختصـاص به خودش داده بود منتفی می‌شود یـا آنکه به‌گونه دیگری بایـد عمـل شود؟ ج: تا زمانی که تحقّق صـلح توسط او در زمان حیاتش بر وجه صـحیح شـرعی که متوقف بر قبول مصالـح له در زمان حیات مصالـح است، احراز نشده باشد آنچه که او ذکر کرده بر وصـیّت حمـل می‌شود، در نـتیجه وصـیّت او راجع به اینکه باغهـای میوه برای جمعی از فرزنـدان او و خودش باشـد در ثلث مجموع ترکه، نافـذ است و در زائـد بر ثلث متوقف بر اجازه ورثه است و در صورت عدم اجازه آنان، مقدار زائد بر ثلث، ارث آنان است.

قسمت سوم

س ۱۸۷۳: فردی همه اموال خود را به نام پسـر خود نموده است به این شـرط که بعـد از وفات پدر، مقدار معیّنی پول نقد به هر یک از خواهرانش به جـای سـهم آنان از ارث بپردازد، ولی یکی از خواهران او هنگام فوت پـدر حضور نـداشت و در نتیجه نتوانست در آن زمـان حق خود را بگیرد و هنگـامی که به آن شـهر مراجعت نمود، حق خود را از برادرش مطالبه کرد. ولی برادرش در آن زمان چیزی به او نپرداخت و در حال حاضـر که چنـدین سال از آن می‌گـذرد و قدرت خرید مبلغ مورد وصـیّت بسـیار کاهش پیدا کرده، اعلام نموده که حاضـر است آن مبلغ را به او بپردازد، ولی خواهر او آن پول را با همان قـدرت خریدش در آن زمان، مطالبه می‌کند و برادر او از پرداخت آن خودداری می‌کنـد و خواهرش را متّهم به مطـالبه ربـا می‌نمایـد. این مسأله چه حکمی دارد؟ ج: اگر اصـل تحویل ترکه به فرزند مذکر و وصـیّت به پرداخت مبالغی پول به فرزندان مونث بر وجه صـحیح شـرعی محقّق شده باشد، هر یک از خواهران فقط اسـتحقاق دریافت مبلغ مورد وصـیّت را دارنـد، ولی در صورتی که قـدرت خریـد هنگام پرداخت، از قدرت خرید در وقت فوت موصـی کمتر شـده باشـد، احوط این است که دو طرف در مورد مقـدار تفـاوت بـا هم مصـالحه کننـد و این در حکم ربا نیست. س ۱۸۷۴: پـدر و مـادرم در زمـان حیاتشـان و در حضور سایر فرزنـدان یک قطعه زمین کشاورزی را به عنوان ثلث اموالشان اختصاص دادند تا بعد از وفات برای پرداخت هزینه‌های کفن و دفن و روزه و نماز و غیره، مورد اسـتفاده قرار گیرد و راجع به آن به من که تنها پسـرشان هسـتم وصـیّت کردنـد و با توجه به اینکه آنان بعـد از وفات، پول نقدی نداشـتند، هزینه همه آن امور را از پول خودم پرداخت کردم، آیا اکنون جایز است مقـداری را که خرج کرده‌ام از ثلث مذکور بردارم؟ ج: اگر آنچه را که برای میّت خرج کرده‌ایـد به حسـاب وصـیّت و به قصـد برداشـتن آن از ثلث پرداخته باشـید، جـایز است آن را از ثلث امـوال میّت برداریـد و در غیر این‌صـورت جـایز نیست. س ۱۸۷۵: مردی وصـیّت کرده کـه اگر همسـرش بعـد از وفـات او ازدواج نکرد، ثلـث خـانه‌ای کـه در آن سکونت دارد مال او باشـد و با توجه به اینکه او بعـد از انقضای عـدّه، ازدواج نکرده و نشانه‌ای هم مبنی بر قصد ازدواج او در آینده وجود ندارد، تکلیف وصـی و سایر ورثه در مورد اجرای وصـیّت موصی چیست؟ ج: بر آنان واجب است فعلاً ملک مورد وصـیّت را به زوجه بدهنـد، ولی این انتقال مشـروط به عـدم ازدواج است، در نتیجه اگر بعـد از آن، ازدواج کنـد، ورثه حق فسخ و پس گرفتن

ملک را دارند. س ۱۸۷۶: هنگامی که می‌خواستیم ارثیه پدرمان را که او نیز از پدرش به ارث برده بود و بین ما و عمو و مادربزرگ ما مشترک بود و آنان نیز آن اموال را از جدّ ما، به ارث برده بودند، تقسیم کنیم آنان وصیّت‌نامه جدّم مربوط به سی سال قبل را ارائه دادند، که در آن به هر کدام از مادربزرگ و عمویم علاوه بر سهمشان از ترکه، مبلغ معیّنی پول نقد هم وصیّت کرده بود، ولی آن دو این مبلغ را به قیمت فعلی آن تبدیل نموده و در نتیجه چندین برابر مبلغ مورد وصیّت را از اموال مشترک به خود تخصیص دادند، آیا این کار آنان شرعاً صحیح است؟ ج: احتیاط این است که نسبت به تفاوت قدرت خرید پول، با هم مصالحه کنید، و اگر در این زمینه قانونی وجود داشته باشد باید مراعات گردد. س ۱۸۷۷: یکی از شهدای عزیز وصیّت کرده که فرشی را که برای خانه‌اش خریده است به حرم ابی عبدالله الحسین(علیه‌السلام) در کربلای معلّی هدیه شود و در حال حاضر اگر بخواهیم آن را در خانه نگه داریم تا عمل به وصیّت ممکن شود، خوف این را داریم که فرش تلف شود، آیا جایز است برای جلوگیری از ضرر و خسارات، از آن در مسجد یا حسینیه محله استفاده کنیم؟ ج: اگر حفظ فرش تا زمانی که امکان عمل به وصیّت را پیدا کنید، متوقف بر استفاده از آن به‌طور موقت در مسجد یا حسینیه باشد، اشکال ندارد. س ۱۸۷۸: شخصی وصیّت کرده که مقداری از درآمدهای بعضی از املاکش به مصرف مسجد و حسینیه و مجالس دینی و امور خیریه و مانند آن برسد، ولی ملک مذکور و املاک دیگر او غصب شده‌اند و گرفتن آن از دست غاصب هزینه‌هایی را در بردارد، آیا جایز است که آن هزینه‌ها از موصی به برداشت شود؟ و آیا مجرّد امکان آزاد کردن ملک از غصب برای صحّت وصیّت کافی است؟ ج: برداشتن هزینه‌های گرفتن املاک از دست غاصب از درآمدهای ملک مورد وصیّت، به همان مقدار اشکال ندارد و برای صحّت وصیّت به ملک، قابلیت آن برای استفاده در مورد وصیّت کافی است هرچند بعد از گرفتن آن از دست غاصب باشد و این کار هم نیازمند صرف مال باشد. س ۱۸۷۹: شخصی همه اموال منقول و غیر منقول خود را برای پسرش وصیّت کرده و با این کار شش دختر خود را از ارث محروم نموده است، آیا این وصیّت نافذ است؟ و در صورتی که نافذ نباشد، چگونه آن اموال بین شش دختر و یک پسر تقسیم می‌شود؟ ج: صحّت وصیّت مزبور فی‌الجمله مانعی ندارد، ولی فقط به مقدار ثلث مجموع ترکه نافذ است و در مقدار زائد بر آن، متوقف بر اجازه جمیع ورثه است، در نتیجه اگر دخترها از اجازه آن خودداری کردند، هر یک از آنان سهم‌الارث خود را از دو سوم ترکه می‌برند، بنا بر این دارایی پدر به بیست‌وچهار قسمت تقسیم می‌شود و سهم پسر از آن به عنوان ثلث موصی به هشت بیست‌وچهارم و سهم او از دو سوّم باقی‌مانده چهار بیست‌وچهارم می‌شود و سهم هر یک از دخترها هم دو بیست‌وچهارم است و به عبارت دیگر نصف مجموع ترکه متعلّق به پسر است و نصف دیگر بین آن شش دختر تقسیم می‌شود.

غصب

س ۱۸۸۰: شخصی قطعه زمینی را به نام فرزند صغیرش خریداری کرده و سند عادی آن را به اسم او به این صورت تنظیم نموده است: «فروشنده فلان شخص است و خریدار هم فلان فرزندش می‌باشد» و بعد از آنکه آن کودک به سن بلوغ رسید زمین مزبور را به شخص دیگری فروخت، ولی ورثه پدر با این ادّعا که آن را از پدرشان به ارث برده‌اند، با آنکه اسمی از پدرشان در سند عادی نیامده آن زمین را تصرّف کردند، آیا جایز است ورثه در این حالت برای مشتری دوم مزاحمت ایجاد کنند؟ ج: مجرّد ذکر نام فرزند صغیر درقرارداد معامله به عنوان مشتری، ملاک مالکیت او نیست، بنا بر این اگر ثابت شود که پدر زمینی را که با پول خودش خریده، به فرزندش هبه کرده و یا به او صلح نموده، زمین متعلّق به اوست و اگر آن را بعد از رسیدن به سنّ بلوغ به نحو صحیح شرعی به خریدار دیگری بفروشد، کسی حق مزاحمت و گرفتن زمین از دست او را ندارد. س ۱۸۸۱: قطعه زمینی را که تعدادی از خریداران آن را خریده و فروخته‌اند، خریداری نموده و مبادرت به ساخت خانه در آن کردم و در حال حاضر شخصی ادعا می‌کند که آن زمین ملک اوست و سند آن هم به‌طور رسمی قبل از انقلاب اسلامی به نام او ثبت شده است و به همین دلیل او بر علیه من

و تعدادی از همسایگانم به دادگاه شکایت نموده است، آیا تصرّفات من دراین زمین با توجه به ادّعای او غصب محسوب می‌شود؟ ج: خرید زمین از ذوالیَد قبلی طبق ظاهر شرع محکوم به صحّت است و زمین ملك خریدار است، در نتیجه تا زمانی که فردی که مدّعی مالکیّت قبلی زمین است، مالکیّت شرعی خود را در دادگاه ثابت نکند، حق مزاحمت متصرّف و ذوالیَد فعلی را ندارد. س ۱۸۸۲: زمینی در یک سند عادی به نام پدری است و بعد از مدتی سند رسمی آن به نام فرزند صغیرش صادر می‌شود، ولی هنوز زمین دراختیار پدر است و اکنون که فرزند به سن بلوغ رسیده، ادعا می‌کند که آن زمین ملك اوست زیرا سند رسمی به نام او ثبت شده است، ولی پدر او می‌گوید که زمین را با پول خودش و برای خودش خریده و فقط برای تخفیف مالیات، آن را به نام فرزندش نموده است. آیا اگر فرزند او زمین را بدون رضایت پدرش تصرّف کند غاصب محسوب می‌شود؟ ج: اگر پدری که زمین را با پول خودش خریده، تا بعد از بلوغ فرزند، متصرّف در آن بوده است، تا زمانی که فرزند ثابت نکرده که پدرش آن زمین را به او هبه کرده و مالکیت آن را به او منتقل نموده، حق ندارد به مجرّد اینکه سند رسمی آن به نام اوست در مالکیّت و تصرّف در زمین و تسلط برآن، مزاحم پدرش شود. س ۱۸۸۳: شخصی قطعه زمینی را پنجاه سال قبل خریده است و اکنون با استناد به اسم کوه بلندی که در سند مالکیت آن به عنوان محدوده زمین مذکور ذکر شده، ادعای مالکیت میلیونها متر از زمین‌های عمومی و دهها خانه قدیمی را می‌کند که در منطقه واقع بین زمین خریداری شده و آن کوه ساخته شده‌اند، همچنین مدّعی است که نماز اهالی آن منطقه در خانه‌ها و زمین‌های مزبور بر اثر غصب باطل است، قابل ذکر است که او در گذشته هیچ تصرّفی در آن زمین‌ها و خانه‌های مسکونی قدیمی موجود در آن مکان نداشته و دلائلی هم که وضعیت آن زمین‌ها را از صدها سال پیش مشخص کند وجود ندارد، با توجه به این مطالب مسأله چه حکمی دارد؟ ج: اگر زمین‌های واقع بین زمین خریداری شده و کوهی که به عنوان محدوده آن در سند ذکر شده، از زمین‌های بایری باشد که مسبوق به مالکیت شخص خاصی نیست و یا از زمین هایی باشد که در اختیار متصرّفان قبلی بوده و از آنان به متصرّفان کنونی منتقل شده است، در این صورت هر کس نسبت به هر مقدار از آن زمین‌ها یا خانه‌ها که در اختیار اوست و در آنها تصرّف مالکانه دارد، شرعاً مالك محسوب می‌شود و تا زمانی که مدّعی مالکیّت ادّعای خود را از طریق شرعی نزد مراجع قضایی ثابت نکرده، تصرّفات آنان در آن ملك محکوم به اباحهٔ و حلیّت است. س ۱۸۸۴: آیا جایز است در زمینی که حاکم، حکم به مصادره آن کرده، بدون رضایت مالك قبلی آن، مسجد ساخته شود؟ و آیا خواندن نماز و برپایی سایر شعائر دینی در این قبیل مساجد جایز است؟ ج: اگر زمین مزبور به حکم حاکم شرع یا با استناد به قانون جاری دولت اسلامی از مالك قبلی آن گرفته شده باشد و یا سابقه مالکیت شرعی برای مدّعی آن ثابت نشود، تصرّف در آن متوقف بر اجازه مدّعی مالکیت و یا مالك قبلی آن نیست در نتیجه ساخت مسجد در آن و خواندن نماز و برپایی شعائر در آن اشکال ندارد. س ۱۸۸۵: زمینی نسل به نسل از طریق ارث به ورثه رسیده است و سپس غاصبی آن را غصب کرده و به تملك خود در آورده است و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و برپایی حکومت، اقدام به پس گرفتن آن از غاصب نموده‌اند، آیا شرعاً مالکیت آن به ورثه می‌رسد یا آنکه فقط در خرید آن از دولت حق تقدم دارند؟ ج: مجرّد سابقه تصرّفات از طریق ارث، مستلزم مالکیت و حق تقدم در خرید نیست، ولی تا زمانی که خلاف آن ثابت نشده، اماره‌ای شرعی بر ملکیت است، بنا بر این اگر ثابت شود که ورثه مالك زمین نیستند، و یا مالکیّت دیگران نسبت به آن زمین ثابت شود. ورثه حق مطالبه زمین یا عوض آن را ندارند و درغیر این صورت حق دارند به مقتضای ذوالیَد بودن، عین زمین یا عوض آن را مطالبه کنند.

مضاربه

س ۱۸۹۶: آیا مضاربه با غیر از طلا و نقره جایز است؟ ج: مضاربه با اسکناسی که امروزه رایج است، اشکال ندارد، ولی مضاربه با کالا صحیح نیست. س ۱۸۹۷: آیا استفاده از عقد مضاربه در کارهای تولیدی و خدماتی و توزیع و تجارت صحیح است؟ و آیا

عقودی که امروزه تحت عنوان مضاربه در فعالیتهای غیرتجاری متعارف شده‌اند، شرعاً صحیح هستند یا خیر؟ ج: عقد مضاربه فقط مختص بکارگیری سرمایه در تجارت از طریق خرید و فروش است، و استفاده از آن به عنوان مضاربه در زمینه‌های تولید و توزیع و خدمات و مانند آن، صحیح نیست. لکن مانعی ندارد که این امور را تحت عنوان عقود شرعی دیگر مثل جعاله و صلح و غیرذلک انجام دهند. س ۱۸۹۸: مبلغی پول از یکی از دوستانم به عنوان مضاربه گرفتم، به این شرط که آن مبلغ و مقداری اضافه را بعد از گذشت مدتی به او بپردازم و من هم قسمتی از آن را به یکی از دوستانم که به آن احتیاج داشت دادم و قرار شد یک سوم سود پول را او بپردازد. آیا این کار صحیح است؟ ج: گرفتن پول از کسی به این شرط که اصل پول را همراه با مقداری اضافه، بعد از مدتی به او بپردازید، عقد مضاربه نیست بلکه قرض ربوی حرام است، و امّا گرفتن آن پول به عنوان مضاربه، قرض از او محسوب نمی‌شود و پول نیز ملک عامل نمی‌گردد، بلکه بر ملکیت صاحب آن باقی می‌ماند و عامل فقط حق تجارت با آن را دارد و هر دو بر اساس توافقی که کرده‌اند در سود آن شریک هستند و عامل حق ندارد بدون اذن صاحب مال، مقداری از آن را به دیگری قرض بدهد و یا به عنوان مضاربه در اختیار او بگذارد. س ۱۸۹۹: قرض گرفتن پول به اسم مضاربه، از اشخاصی که پول را به عنوان مضاربه می‌دهند تا در برابر هر صدهزار تومان طبق قرارداد هر ماه در حدود چهار یا پنج هزار تومان سود دریافت کنند، چه حکمی دارد؟ ج: قرض گرفتن به‌صورت مزبور مضاربه نیست، بلکه همان قرض ربوی است که از نظر تکلیفی حرام است و با تغییر صوریِ عنوان، حلال نمی‌شود، هرچند اصل قرض صحیح است و قرض گیرنده مالک مال می‌شود. س ۱۹۰۰: شخصی مبلغی پول به فردی داده تا با آن تجارت کند و هر ماه مبلغی را به عنوان سود آن به او بپردازد و همه خسارتها هم بر عهده او باشد، آیا این معامله صحیح است؟ ج: اگر قرارداد ببندند که با مال او به نحو صحیح شرعی مضاربه‌صورت بگیرد و بر عامل شرط کند که هر ماه مقداری از سهم او از سود آن را علی الحساب به او بدهد و اگر خسارتی متوجه سرمایه شد، عامل ضامن باشد، چنین معامله‌ای صحیح است. س ۱۹۰۱: مبلغی پول برای خرید و وارد کردن و فروش وسایل نقلیه به شخصی دادم، به این شرط که سود حاصل از فروش آنها به‌طور مساوی بین ما تقسیم شود و او هم بعد از گذشت مدتی مبلغی را به من داد و گفت: این سهم شما از سود است، آیا گرفتن آن مبلغ برای من جایز است؟ ج: اگر سرمایه را به عنوان مضاربه به او داده‌اید و او هم با آن وسایل نقلیه خریده و فروخته باشد و سهم شما از سود را بدهد، آن سود برای شما حلال است. س ۱۹۰۲: شخصی مبلغی پول را برای تجارت با آن نزد فرد دیگری سپرده و هر ماه مبلغی را علی الحساب از او می‌گیرد و سر سال مبادرت به محاسبه سود و زیان می‌کنند، اگر صاحب پول و آن شخص با رضایت هم سود و زیان را به یکدیگر ببخشند، آیا انجام این کار توسط آنان صحیح است؟ ج: اگر آن مال را به عنوان انجام مضاربه به‌طور صحیح، به او داده باشد، اشکال ندارد که صاحب سرمایه هر ماه مبلغی از سود را علی‌الحساب از عامل بگیرد و همچنین مصالحه آن دو نسبت به آنچه که هر کدام از آنان شرعاً مستحق دریافت آن از دیگری است، اشکال ندارد، ولی اگر به عنوان قرض باشد و شرط کند که قرض گیرنده هر ماه مقداری سود به قرض دهنده بدهد، سپس در آخر سال نسبت به آنچه که هر کدام از آنان مستحق دریافت آن از دیگری است، مصالحه کنند، این همان قرض ربوی است که حرمت تکلیفی دارد و شرط در ضمن آن هم باطل است، هرچند اصل قرض صحیح می‌باشد و این کار به مجرّد توافق آن دو بر هبه سود و زیان به یکدیگر حلال نمی‌شود، بنا بر این قرض دهنده نمی‌تواند هیچ سودی بگیرد، همانگونه که ضامن هیچ خسارتی هم نیست. س ۱۹۰۳: شخصی مالی را به عنوان مضاربه از فردی گرفته است، به این شرط که دو سوم سود برای او و یک سوم آن متعلّق به صاحب سرمایه باشد و با آن کالایی خریده و به شهر خود فرستاد، ولی آن کالا در راه به سرقت رفت، خسارت بر عهده چه کسی است؟ ج: تلف شدن تمام یا قسمتی از سرمایه یا مال التجاره در صورتی که ناشی از تعدّی و تفریط عامل یا شخص دیگری نباشد، بر عهده صاحب سرمایه است و با سود جبران می‌شود مگر آنکه شرط شود که خسارت صاحب سرمایه بر عهده عامل باشد. س ۱۹۰۴: آیا جایز است مالی به قصد کسب و تجارت به کسی داده و یا از او گرفته شود، به این شرط که سود حاصل از آن بدون آنکه ربا باشد، بین آن دو با

رضایت تقسیم شود؟ ج: اگر گرفتن یا دادن مال برای تجارت، به عنوان قرض باشد، همه سود آن متعلّق به وام گیرنده است. همچنانکه تلف و خسارت آن هم بر عهده اوست و صاحب مال فقط مستحق دریافت عوض آن از وام گیرنده است و جایز نیست هیچ سودی از او دریافت کند، و اگر به عنوان مضاربه باشد، برای دستیابی به نتایج آن، باید عقد مضاربه به‌طور صحیح بین آنان محقق شود و همچنین شرایطی که از نظر شرعی برای صحّت آن لازم است باید رعایت شود، که از جمله آنها تعیین سهم هر یک از آنان از سود به‌صورت کسر مشاع است و در غیر این صورت، آن مال و همه درآمد حاصل از تجارت با آن متعلّق به صاحب آن است و عامل فقط مستحق دریافت اجرت‌المثل کار خود است. س ۱۹۰۵: باتوجه به اینکه معاملات بانکها واقعاً مضاربه نیستند، زیرا بانک هیچ خسارتی را بر عهده نمی‌گیرد، آیامبلغی که سپرده‌گذاران هر ماه به عنوان سود پولشان از بانک می‌گیرند، حلال است؟ ج: صرف عدم تحمل خسارت توسط بانک، موجب بطلان مضاربه نمی‌شود. و همچنین دلیل بر صوری و شکلی بودن عقد مضاربه هم نیست، زیرا شرعاً اشکال ندارد که مالک یا وکیل او در ضمن عقد مضاربه شرط کنند که عامل، ضامن ضرر و زیانهای صاحب سرمایه باشد، بنا بر این تا زمانی که احراز نشود مضاربه‌ای که بانک به عنوان وکیل سپرده‌گذاران ادعای انجام آن را دارد، صوری و به سببی باطل است، آن مضاربه محکوم به صحّت می‌باشد و سودهای حاصل از آن که به صاحبان اموال می‌دهد، برای آنان حلال است. س ۱۹۰۶: مبلغ معیّنی پول به یک زرگر دادم تا آن را در خرید و فروش بکار بگیرد، و چون او همیشه سود می‌برد و خسارت نمی‌بیند، آیا جایز است هر ماه مبلغ خاصی از سود را از او مطالبه کنم؟ و در صورتی که اشکال داشته باشد، آیا جایز است عوض آن مقداری جواهرات بگیرم؟ و آیا اگر آن مبلغ توسط شخصی که بین ما واسطه است پرداخت شود، اشکال برطرف می‌شود؟ و اگر مبلغی را به عنوان هدیه در برابر آن پول به من بدهد، باز هم اشکال دارد؟ ج: در مضاربه شرط است که تعیین سهم هر یک از صاحب سرمایه و عامل از سود به‌صورت یکی از کسرهای ثلث و ربع و نصف و غیره باشد، بنا بر این با تعیین مبلغ معیّنی به عنوان سود ماهیانه برای صاحب سرمایه، مضاربه صحیح نیست، اعم از اینکه سود ماهیانه‌ای که معیّن شده پول نقد باشد یا کالا و یا جواهرات و نیز اعمّ از این که خودش به‌طور مستقیم آن را دریافت کند و یاتوسط شخص دیگری و همچنین فرقی نمی‌کند که آن را به عنوان سهم خود از سود دریافت کند یا عامل، آن را در برابر تجارتی که با پول صاحب سرمایه کرده به عنوان هدیه به او بدهد، بله، می‌توانند شرط کنند که صاحب سرمایه مقداری از سود را بعد از حصول آن، هر ماه به‌طور علی‌الحساب دریافت کند تا در پایان مدت عقد مضاربه آن را محاسبه کنند. س ۱۹۰۷: شخصی مبلغی پول به عنوان مضاربه از چند نفر برای تجارت گرفته است به این شرط که سود آن بین او و صاحبان اموال به نسبت پولشان تقسیم شود، این کار چه حکمی دارد؟ ج: اگر روی هم گذاشتن پول‌ها برای تجارت با اذن صاحبان آنها صورت بگیرد، اشکال ندارد. س ۱۹۰۸: آیا جایز است در ضمن عقد لازم شرط شود که عامل هر ماه مبلغ معیّنی به صاحب سرمایه در برابر سهمی که از سود دارد بپردازد و نسبت به کم و زیاد آن مصالحه کنند؟ و به عبارت دیگر، آیا صحیح است در ضمن عقد لازم شرطی کنند که مخالف احکام مضاربه است؟ ج: اگر شرط همان صلح باشد به این معنی که صاحب سرمایه سهم خود را از سود که با کسر مشاع معیّن شده پس از حصول آن به مبلغی که عامل هر ماه به او می‌دهد صلح کند، اشکال ندارد، ولی اگر شرط، تعیین سهم مالک از سود به مبلغی باشد که عامل می‌خواهد هرماه به او بپردازد، این شرط خلاف مقتضای عقد مضاربه بوده و درنتیجه باطل است. س ۱۹۰۹: تاجری مقداری پول از شخصی به عنوان سرمایه مضاربه گرفت، به این شرط که درصد معیّنی از سود تجارت با آن را به او بپردازد، در نتیجه آن پول و سرمایه خودش را روی هم گذاشت تا با مجموع آنها تجارت کند و هر دو از ابتدا می‌دانستند که تشخیص مقدار سود ماهانه این مبلغ مشکل است، به همین دلیل توافق کردند که مصالحه کنند، آیا عقد مضاربه در این حالت شرعاً صحیح است؟ ج: عدم امکان تشخیص مقدار سود ماهانه خصوص سرمایه مالک، ضرر به صحّت عقد مضاربه نمی‌زند، به شرط اینکه شرایط دیگر صحّت مضاربه رعایت شود، در نتیجه اگر عقد مضاربه را با رعایت شرایط شرعی آن منعقد کنند، سپس توافق نمایند که برای تقسیم سود بدست آمده مصالحه کنند، به این

صورت که بعد از دستیابی به سود، صاحب سرمایه سهم خود از آن را به مبلغ معیّنی صلح نماید، اشکال ندارد. س ۱۹۱۰: شخصی مبلغی پول را به عنوان مضاربه به فردی داده است، به این شرط که شخص سومی آن مال را ضمانت کند، در این صورت اگر عامل بـا آن پول فرار نمایـد، آیا کسـی که پول را پرداخت کرده، حق دارد برای گرفتن آن به ضامن مراجعه کنـد؟ ج: شـرط ضـمانِ مال مورد مضاربه در صورت مذکور اشکال ندارد، در نتیجه اگر عامل با آن پولی که بعنوان سرمایه مضاربه گرفته است، فرار نماید و یا آن را بر اثر تعدّی و تفریط تلف کند، صاحب سـرمایه حق دارد برای گرفتن عوض آن به ضامن مراجعه نماید. س ۱۹۱۱: اگر عامل مقداری از سـرمایه مضاربه را که از اشـخاص متعدد برای تجارت گرفته است، بدون اجازه مالك آن به عنوان قرض به کسی بدهد، اعم از اینکه مجموع سـرمایه باشد و یا از سـرمایه فرد خاصی، آیا ید او نسبت به اموال دیگران که به عنوان مضاربه در اختیار او قرار گرفته است، یَـد عُـدوانی محسوب می‌شود؟ ج: یَد امانی او در مقداری که بدون اذن مالك آن به عنوان قرض به کسـی داده است، تبـدیل به یَـد عدوانی می‌شود و در نتیجه ضامن آن است، ولی نسبت به سایر اموال تا زمانی که در آنها تعدّی و تفریطی نکرده، یَد او یَد امانی باقی می‌ماند.

احکام بانکها

احکام بانکه(۱)

س ۱۹۱۲: در صورتی که بانکها برای دادن وام شرط کنند که وام گیرنده، مبلغی اضافی بپردازد، آیا مکلّف برای گرفتن چنین وامی بایـد از حـاکم شـرع یـا وکیـل او اذن بگیرد؟ آیـا گرفتن این وام در صورت عـدم ضـرورت و نیـاز، جایز است؟ ج: اصل وام گرفتن مشـروط به اذن حاکم شـرع نیست حتّی اگر از بانك دولتی باشـد و از نظر حکم وضـعی صـحیح است هرچنـد ربوی باشد، ولی در صورت ربوی بودن، گرفتن آن از نظر تکلیفی حرام است چه از مسـلمان گرفته شود یا از غیر مسـلمان و چه از دولت اسلامی بگیرد یا از دولت غیر اسـلامی، مگر آنکه به حـدّی مضـطر باشـد که ارتکاب حرام را مجاز کنـد و گرفتن وام حرام هم با اذن حاکم شـرع حلال نمی‌شـود، بلکـه اذن او در ایـن رابطـه مـوردی نـدارد ولی شـخص می‌توانـد در ایـن صـورت برای اینکه مرتکب حرام نشـود پرداخت مبلغ اضـافی را قصـد نکنـد، هرچنـد بدانـد که آن را از او خواهنـد گرفت و جـوازِ گرفتن وام در صورتی که ربوی نباشـد اختصاص به حالت ضرورت و نیاز ندارد. س ۱۹۱۳: بانك مسکن جمهوری اسلامی وامهایی را برای خرید یا ساخت ویا تعمیر خانه به مردم می‌دهـد و بعـد از پایان خریـد یا ساخت یا تعمیر خانه، وام را به‌صورت اقساط پس می‌گیرد، ولی مجموع قسطهای دریافتی بیشتر از مبلغی است که به وام گیرنده داده شده است، آیا این مبلغ اضافی وجه شرعی دارد یا خیر؟ ج: پول‌هایی که بانك مسکن به منظور خرید یا ساخت خانه، می‌دهد، عنوان قرض ندارد بلکه آن را طبق یکی از عقود صحیح شرعی مانند شرکت یا جعاله یا اجاره و امثال آن پرداخت می‌کننـد که اگر شـرایط شـرعی آن عقود را رعایت نمایند، اشـکالی در صـحّت آن نیست. س ۱۹۱۴: بانکها به سپرده‌های مردم بین سه تا بیست درصـد سود می‌دهنـد، آیا با توجه به سـطح تورم، صـحیح است این مبلغ اضافی را به عنوان عوض کاهش قدرت خرید سپرده‌های مردم در روز دریافت آن نسـبت به روز سپرده‌گذاری محاسـبه کرده تا بدینوسیله از عنوان ربا خارج شود؟ ج: اگر آن مبلغ اضافی و سودی که بانك می‌دهـد از درآمـد حاصل از بکارگیری سپرده به وکالت از سپرده‌گـذار در ضـمن یکی از عقود شـرعی صـحیح باشد، ربا نیست بلکه سود معامله شرعی است و اشکال ندارد. س ۱۹۱۵: کارکردن در بانکهای ربوی برای کسـی که به علت نبودن کار دیگر جهت امرار معاش، مجبور است در آنجا کار کنـد، چه حکمی دارد؟ ج: اگر کار در بانك به معاملات ربوی مرتبـط باشـد و به نحوی در تحقق آن موثر باشـد، جـایز نیست در آنجا کار کنـد و مجرّد پیـدا نکردن کار حلال

دیگری برای امرار معاش خود، مجوّز اشتغال به کار حرام نیست. س ۱۹۱۶: بانک مسکن برای ما خانه‌ای خریده است به این شرط که پول آن را به‌طور ماهیانه بپردازیم. آیا این معامله شرعاً صحیح است و ما مالک آن خانه می‌شویم؟ ج: اگر بانک آن خانه را برای خودش خریده و سپس به‌صورت اقساط به شما فروخته باشد، اشکال ندارد. س ۱۹۱۷: بانکها برای ساختمان‌سازی به عنوان مشارکت یا عنوان دیگری از عناوین عقود معاملاتی وامهایی را می‌دهند و مبلغی در حدود پنج تا هشت درصد اضافی می گیرند، این وام و سود آن چه حکمی دارد؟ ج: گرفتن وام از بانک به عنوان شرکت یا یکی از معاملات شرعیِ صحیح، قرض دادن یا قرض گرفتن نیست و سودهایی که از طریق این قبیل معاملات شرعی نصیب بانک می‌شود ربا محسوب نمی‌شود. درنتیجه گرفتن پول از بانک تحت یکی از عناوین برای خرید یا ساخت خانه و همچنین تصرّف در آن اشکال ندارد و بر فرض که به عنوان قرض و با شرط گرفتن مبلغی اضافی باشد، هرچند قرض ربوی از نظر تکلیفی حرام است، ولی اصل قرض از نظر حکم وضعی برای وام گیرنده صحیح است و تصرّف او در آن اشکال ندارد. س ۱۹۱۸: آیا گرفتن سود پولی که در بانکهای دولتهای غیر اسلامی گذاشته می‌شود جایز است؟ و آیا اگر آن را بگیرد تصرّف در آن اعم از اینکه صاحب بانک اهل کتاب باشد یا مشرک و هنگام سپردن پول، شرط دریافت سود کرده باشد یا خیر، جایز است؟ ج: در فرض مرقوم سود گرفتن جایز است حتّی اگر شرط دریافت سود کرده باشد. س ۱۹۱۹: در فرض فوق اگر بعضی از صاحبان سرمایه بانک مسلمان باشند، آیا در این صورت گرفتن سود از این بانکها جایز است؟ ج: گرفتن سود نسبت به سهام غیر مسلمانان اشکال ندارد ولی نسبت به سهم مسلمان، در صورتی که سپردن پول به بانک همراه با شرط سود و ربا و یا به قصد دستیابی به آن باشد، گرفتن سود جایز نیست. س ۱۹۲۰: گرفتن سود پول‌هایی که به بانکهای کشورهای اسلامی سپرده شده چه حکمی دارد؟ ج: در صورتی که سپرده‌گذاری به‌صورت قرض و به قصد گرفتن سود و یا مبتنی بر آن و یا به قصد دستیابی به سود باشد، گرفتن آن جایز نیست. س ۱۹۲۱: اگر بانک برای وامی که می‌دهد ربا بگیرد، آیا در صورتی که مکلّف بخواهد از بانک وام بگیرد، صحیح است برای فرار از ربا به این صورت عمل کند که یک اسکناس هزار تومانی نقد را به مبلغ هزار و دویست تومان نسیه بخرد به این شرط که هر ماه صد تومان آن را بپردازد و برای آن دوازده فقره سفته صدتومانی به بانک بدهد و یا اینکه از بانک دوازده سفته مدت‌دار را که مجموع مبلغ آنها هزار و دویست تومان است به مبلغ هزار تومان به‌صورت نقدی بخرد به این شرط که مبلغ آن سفته‌ها در مدّت دوازده ماه پرداخت شود؟ ج: این قبیل معاملات که صوری و به قصد فرار از ربای قرضی هستند، شرعاً حرام وباطل می‌باشند. س ۱۹۲۲: آیا معاملات بانکهای جمهوری اسلامی ایران محکوم به صحّت هستند؟ خرید مسکن و غیره با پولی که از بانکها گرفته می‌شود چه حکمی دارد؟ غسل کردن و نماز خواندن در خانه‌ای که با این قبیل پول‌ها خریداری شده چه حکمی دارد؟ و آیا گرفتن سود در برابر سپرده‌هایی که مردم دربانک می گذارند، حلال است؟ ج: به‌طور کلی معاملات بانکی که بانکها بر اساس قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی و مورد تأیید شورای محترم نگهبان انجام می دهند،اشکال ندارد و محکوم به صحّت است و سود حاصل از بکارگیری سرمایه بر اساس یکی از عقود صحیحِ اسلامی، شرعاً حلال است، لذا در صورتی که گرفتن پول از بانک برای خرید مسکن و مانند آن تحت عنوان یکی از آن عقود باشد، بدون اشکال است ولی اگر به‌صورت قرض ربوی باشد، هرچند گرفتن آن از نظر حکم تکلیفی حرام است، ولی اصل قرض از نظر حکم وضعی صحیح است و آن مال، ملک قرض گیرنده می‌شود وجایز است در آن و در هر چیزی که با آن می‌خرد تصرّف نماید. س ۱۹۲۳: آیا بهره‌ای که بانکهای جمهوری اسلامی از مردم در برابر وامهایی که به آنان برای اموری مانند خرید مسکن و دامداری و کشاورزی و غیره می‌دهند، مطالبه می کنند، حلال است؟ ج: اگر این مطلب صحیح باشد که آنچه که بانکها برای ساخت یا خرید مسکن و امور دیگر به مردم می‌دهند به عنوان قرض است، شکی نیست که گرفتن بهره در برابر آن شرعاً حرام است و بانک حق مطالبه آن را ندارد، ولی ظاهر این است که بانکها آن را به عنوان قرض نمی‌دهند بلکه عملیّات بانکی از باب معامله تحت عنوان یکی از عقود معاملی حلال مثل مضاربه یا شرکت یا جعاله یا اجاره و مانند آن است. به‌طور مثال بانک با پرداخت قسمتی از هزینه

ساخت خانه در ملك آن شريك مى‌شود و سپس سهم خود را با اقساط مثلًا بيست ماهه به شريك خود مى‌فروشد و يا آن را براى مدت معيّنى و به مبلغ خاصى به او اجاره مى‌دهد در نتيجه اين كار و سودى كه بانك از اين قبيل معاملات بدست مى‌آورد، اشكال ندارد و اين نوع معاملات ارتباطى با قرض و بهره آن ندارند. س ۱۹۲۴: بعد از آنكه بانك مبلغى را براى مشاركت در پروژه‌اى به من وام داد، نصف آن را به دوستم داده و با او شرط كردم كه همه بهره بانكى آن وام را بپردازد، آيا در اين رابطه چيزى بر من واجب است؟ ج: اگر بانك اين مبلغ را براى سهيم شدن و مشاركت با وام گيرنده در طرح خاصى كه معيّن كرده‌است، داده باشد، كسى كه وام را دريافت مى‌كند حق ندارد آن را براى كار ديگرى مصرف نمايد چه رسد به اينكه آن را به كسى قرض بدهد. بلكه آن پول نزد او امانت است و بايد آن را در موردى كه مشخص شده مصرف نمايد و يا عين آن را به بانك برگرداند. س ۱۹۲۵: شخصى با اسناد جعلى مبلغى را از بانك به عنوان مضاربه دريافت كرده به اين شرط كه بعد از مدتى اصل پول وبهره آن را به بانك بپردازد، آيا در صورت عدم اطلاع بانك از جعلى بودن اسناد، اين مبلغ قرض محسوب مى‌شود و بهره‌اى هم كه وام گيرنده به بانك مى‌دهد در حكم رباست؟ و در صورتى كه بانك با علم به جعلى بودن اسناد، آن مبلغ را به او بپردازد، چه حكمى دارد؟ ج: اگر انجام عقد مضاربه توسط بانك مشروط به صحّت اسنادى باشد كه عقد بر اساس آنها منعقد شده، عقد مذكور با فرض جعلى بودن اسناد، باطل است، و در نتيجه مبلغ دريافت شده از بانك قرض نيست همان طور كه مضاربه هم نيست بلكه از جهت ضمان، حكم مقبوض به عقد فاسد را دارد و همه سود تجارت با آن متعلّق به بانك است. اين حكم در صورتى است كه بانك جهل به وضعيت داشته باشد. ولى اگر بانك از جعلى بودن اسناد آگاه باشد، پولى كه گرفته شده در حكم غصب است. س ۱۹۲۶: آيا سپرده گذارى در بانك به قصد بكارگيرى آن در يكى از معاملات حلال و بدون تعيين دقيق سهم سپرده گذار از سود، به اين شرط كه بانك هر شش ماه سهم او را از سود بپردازد، جايز است؟ ج: اگر سپرده گذارى در بانك به اين صورت باشد كه سپرده گذار همه اختيارات را به بانك داده باشد حتّى انتخاب نوع فعاليت و تعيين سهم سپرده گذار از سود هم به عنوان وكالت در اختيار بانك باشد، اين سپرده گذارى و سود حاصل از بكارگيرى پول در معامله حلال شرعى، اشكال ندارد و جهل صاحب مال به سهم خود در زمان سپرده گذارى ضررى به صحّت آن نمى‌زند. س ۱۹۲۷: آيا گذاشتن پول در حسابهاى سرمايه گذارى دراز مدت در بانكهاى دولتهاى غير اسلامى كه دشمن مسلمانان هستند و يا با دشمنان مسلمين هم پيمان مى‌باشند، جايز است؟ ج: سپرده گذارى در بانكهاى دولتهاى غير اسلامى فى‌نفسه اشكال ندارد به شرطى كه موجب افزايش قدرت اقتصادى و سياسى آنان كه از آن بر ضد اسلام و مسلمين استفاده مى‌كنند نشود و در غير اين صورت جايز نيست. س ۱۹۲۸: با توجه به اينكه بعضى از بانكهاى موجود در كشورهاى اسلامى مربوط به دولتهاى ظالم هستند و بعضى هم وابسته به دولتهاى كافر و بعضى هم متعلّق به مؤسسات خصوصى مسلمانان يا غير آنان هستند، انجام هر نوع معامله‌اى با اين بانكها چه حكمى دارد؟ ج: انجام معاملاتى كه از نظر شرعى حلال هستند با اين بانكها اشكال ندارد ولى معاملات ربوى و گرفتن بهره قرض نسبت به بانك‌ها ومؤسسات اسلامى جايز نيست مگر آنكه سرمايه بانك متعلّق به غير مسلمانان باشد. س ۱۹۲۹: بانكهاى اسلامى بر اساس مقررات به سرمايه‌هايى كه توسط صاحبان آنها در بانك گذاشته شده و بانك آنها را در زمينه‌هاى مختلف اقتصادى كه داراى سود حلال شرعى هستند بكار مى‌اندازد، سود مى‌دهند، آيا جايز است به همين صورت عمل كرده و پولى را به افراد مورد اعتماد در بازار بدهيم تا همانند بانكها آن را در زمينه‌هاى مختلف اقتصادى بكار بيندازند؟ ج: اگر پرداخت پول به طرف مقابل به عنوان قرض باشد و شرط كند كه هر ماه يا هر سال درصدى سود بگيرد، چنين معامله‌اى از نظر تكليفى حرام است هرچند اصل قرض از نظر حكم وضعى صحيح است و سودى كه در برابر قرض دريافت مى‌شود همان رباست كه شرعاً حرام مى‌باشد، ولى اگر پول را به طرف مقابل بدهد تا آن را در كارى كه شرعاً حلال است بكار بگيرد، به اين شرط كه سهم معيّنى از سود حاصل از بكارگيرى آن در ضمن يكى از عقود شرعى به صاحب پول داده شود، چنين معامله‌اى صحيح و سود حاصل از آن هم حلال است و در اين جهت فرقى بين بانك و اشخاص

حقیقی و حقوقی وجود ندارد. س ۱۹۳۰: اگر نظام بانکی ربوی باشد، قرض دادن به بانک از طریق سرمایه‌گذاری و یا قرض گرفتن از آن چه حکمی دارد؟ ج: سپرده‌گذاری در بانک به عنوان قرض‌الحسنه و یا قرض گرفتن از آن به‌صورت قرض‌الحسنه اشکال ندارد ولی قرض ربوی به‌طور مطلق از نظر حکم تکلیفی، حرام است هرچند اصل قرض از نظر حکم وضعی صحیح می‌باشد. س ۱۹۳۱: مبلغی پول از بانک به عنوان مضاربه گرفتم، آیا جایز است از مال مضاربه برای خرید خانه استفاده کنم؟ ج: سرمایه مضاربه امانتی از طرف مالک آن در دست عامل است و او حق ندارد تصرّفی در آن کند مگر برای تجارت با آن به همان صورتی که توافق کرده‌اند، در نتیجه اگر آن را به‌طور یکجانبه در کار دیگری مصرف نماید، در حکم غصب است. س ۱۹۳۲: کسی که سرمایه‌ای را از بانک برای تجارت گرفته است، به این شرط که بانک در سود با او شریک باشد، اگر این فرد در کار خود زیان کند، آیا بانک هم با او در خسارت شریک است؟ ج: خسارت در مضاربه بر سرمایه و مالک آن وارد می‌شود و از محل سود جبران می‌گردد ولی اشکال ندارد که شرط کنند که عامل، ضامن تمام یا قسمتی از آن باشد. س ۱۹۳۳: شخصی حساب پس‌اندازی دریکی از بانکها افتتاح کرد و بعداز گذشت مدتی از افتتاح حساب، مقداری سود به او تعلّق گرفت، گرفتن این سود چه حکمی دارد؟ ج: در صورتی که اموال خود را به عنوان قرض و به شرط سود یا مبتنی بر آن و یا به قصد دستیابی به آن در حساب پس‌انداز گذاشته باشد، گرفتن آن جایز نیست، زیرا این سود همان رباست که از نظر شرعی حرام است و در غیر این صورت گرفتن آن اشکال ندارد. س ۱۹۳۴: در یکی از بانکها حسابی وجود دارد به این صورت که اگر شخصی هر ماه مبلغ خاصی را به مدت پنج سال در بانک بگذارد و در آن مدت چیزی از آن برداشت نکند، بانک هم بعد از پایان آن مدت هر ماه مبلغ خاصی را به آن حساب واریز کرده و تا صاحب حساب زنده است به او می‌دهد، این معامله چه حکمی دارد؟ ج: این معامله وجه شرعی ندارد، بلکه ربوی است.

احکام بانکه(۲)

س ۱۹۳۵: سپرده‌های دراز مدت که درصدی سود به آنها تعلّق می‌گیرد چه حکمی دارند؟ ج: سپرده‌گذاری نزد بانکها به قصد بکارگیری آن در یکی از معاملات حلال و همچنین سود حاصل از آن اشکال ندارد. س ۱۹۳۶: اگر انسان مبلغی پول از بانک برای کار خاصی بگیرد، در صورتی که گرفتن آن برای این کار صوری باشد و هدف بدست آوردن پول جهت مصرف در یکی از امور حیاتی دیگر باشد یا آنکه بعد از گرفتن پول تصمیم بگیرد که آن را در امور مهمتری مصرف نماید، این کار چه حکمی دارد؟ ج: اگر دادن و گرفتن پول به عنوان قرض باشد، در هر صورتی صحیح است و آن پول ملک قرض گیرنده می‌شود و مصرف آن در هر موردی که بخواهد صحیح است هرچند اگر شرط شده باشد که آن را در مورد خاصی مصرف کند، از نظر حکم تکلیفی، واجب است به آن شرط عمل نماید. ولی اگر دادن یا گرفتن پول از بانک مثلاًـ به عنوان مضاربه یا شرکت باشد، عقد در صورتی که صوری باشد، صحیح نیست. در نتیجه آن مبلغ در ملکیت بانک باقی می‌ماند و کسی که آن را گرفته، حق تصرّف در آن را ندارد و همچنین اگر در عقدی که پول را به عنوان آن از بانک گرفته قصد جدی داشته باشد، آن پول در دست او امانت است و جایز نیست آن را در غیر موردی که به آن منظور گرفته است، مصرف نماید. س ۱۹۳۷: شخصی مبلغی را از بانک برای مضاربه گرفته است و بعد از مدتی اصل پول و سهم بانک از سود را به‌طور قسطی به بانک برگردانده است، ولی کارمندی که مسئول دریافت اقساط او بوده آنها را برای خودش برمی‌داشته و به‌طور صوری اسناد را باطل می‌کرده و در برابر دادگاه هم به این کار خود اعتراف کرده است، آیا هنوز پرداخت مال مضاربه بر عهده عامل است؟ ج: اگر اقساط با رعایت شرایط و مقررات پرداخت پول به بانک، پرداخت شده باشند و اختلاس اموال بانک توسط آن کارمند، ناشی از تقصیر بدهکار در اجرای مقررات قانونی پرداخت بدهی

نباشـد، بعـد از دادن اقساط او ضامن چیزی نیست بلکه کارمنـدی که مرتکب اختلاس شده ضامن است. س ۱۹۳۸: آیا واجب است بانکهـا صاحبان حسابها را از جایزه‌هایی که از طریق قرعه به آنان تعلّق گرفته مطلع نماینـد؟ ج: تابع مقررات بانک است و اگر دادن جایزه‌هـا به صاحبـان حسابهـا متوقف بر این باشـد که آنـان را مطلع نماینـد تـا برای گرفتن آن مراجعه کننـد، اعلام واجب است. س ۱۹۳۹: آیا شـرعاً جایز است مسـئولین بانکها مقـداری از سود سپرده‌های بانکی را به اشـخاص اعمّ از حقیقی و حقوقی ببخشـند؟ ج: اگر آن سودها ملک بانک باشد، در این صورت تابع مقررات بانک است، ولی اگر متعلّق به صاحبان سپرده‌ها باشد، حق تصرّف در آن برای سپرده گـذاران است. س ۱۹۴۰: بانکهـا هر مـاه به سپرده گـذاران در برابر سپرده‌های آنان مقـداری سود و بهره می‌دهنـد، با توجه به اینکه مقدار سود حتّی قبل از بکارانداختن سـرمایه‌ها در فعالیتهای اقتصادی، معیّن است و صاحب سـرمایه در خسارت ناشی از کـار شـریک نیست، آیـا سپرده گـذاری در این بانکهـا به قصـد دستیـابی به آن سود جایز است یا اینکه به علت ربوی بودن چنین معاملاتی حرام است؟ ج: در صورتی که سپردن این اموال به بانک به عنوان قرض و به قصد دستیابی به سود آن باشد، واضح است که این همان قرض ربوی است که از نظر تکلیفی حرام می‌باشد و سود مورد نظر هم همان رباست که شرعاً حرام می‌باشد، ولی اگر به عنوان قرض نباشـد بلکه به قصد بکارانداختن پول توسط بانک در معاملات حلال شـرعی باشد اشـکال ندارد و تعیین مقدار سود قبل از شـروع به کار با آن پول‌ها و همچنین شـریک نبودن صاحبان پول‌ها در خسارتهای احتمالی ضـرری به صحّت قرارداد مذکور نمی‌زند. س ۱۹۴۱: اگر مکلّف بدانـد که قوانین بانکی در مواردی مانند مضاربه و فروش قسـطی، توسط بعضـی از کارمندان به‌طور صحیـح اجرا نمی‌شـود، آیـا سپرده گـذاری به قصـد کسب سـود برای او جـایز است؟ ج: اگر فرض کنیم، مکلّـف علم پیـدا کنـد که کارمنـدان بانک، پول او را در معامله باطلی بکار گرفته‌انـد، دریافت و اسـتفاده از سود آن برای او جایز نیست ولی با توجه به حجم سرمایه‌هـایی که توسط صاحبـان آنهـا به بانـک سپرده می‌شـود و انواع معاملاـتی که توسـط بانـک صورت می گیرد و می‌دانیم که بسـیاری از آنها از نظر شـرعی صحیح هستند، تحقق چنین علمی برای مکلّف بسیار بعید است. س ۱۹۴۲: شرکت یا اداره دولتی طبق تـوافقی که بـا کارمنـدان خـود نموده، هر مـاه مبلغ معیّنی از حقوق آنـان را کسـر کرده و آن را برای بکـار گیری در یکی از بـانکها می گـذارد و سود حاصل را بین کارمنـدان به نسـبت سـرمایه گذاری‌شان تقسـیم می کند، آیا این معامله صـحیح و جایز است؟ و این سود چه حکمی دارد؟ ج: اگر سپرده گذاری در بانک بصورت قرض دادن و همراه با شرط دریافت سود یا مبتنی بر آن و یا به قصد دستیابی به آن باشـد، پس‌انداز کردن به این صورت حرام است و سود آن نیز رباست که شـرعاً حرام می‌باشد، درنتیجه گرفتن آن و تصرّف در آن جایز نیست، ولی اگر به قصد حفظ مال یا امر حلال دیگری باشد و دریافت سود شرط نشود و توقع دستیابی به آن را هم نداشـته باشد و در عین حال بانک از طرف خودش چیزی به صاحب پول بدهد و یا سود در اثر بکارگیری آن پول‌ها در یکی از معاملات حلال داده شود، این سپرده گذاری و دریافت مبلغ اضافی اشـکال ندارد و ملک او محسوب می‌شود. س ۱۹۴۳: آیا صحیح است بانک برای تشویق مردم به سپرده گـذاری در آن، به سپرده گـذاران وعـده بدهـد که هر کس تا شـش ماه از حسابش برداشـت نکنـد، از طرف بانک به او تسـهیلات بانکی اعطا خواهـد شد؟ ج: دادن این وعده و اعطای تسـهیلات توسط بانک به منظور تشویق سپرده گذاران اشـکال ندارد. س ۱۹۴۴: گـاهی مبلغی اضافه بر آنچه که پرداخت کننـده بایـد بپردازد نزد کارمنـد بانک که مسئول دریافت وجوه قبض های آب و برق و غیره است باقی می‌مانـد، مثلاً کسـی که بایـد هشـتاد تومان بپردازد، صد تومان می‌دهد و بقیه آن را نمی گیرد و مطـالبه هم نمی کنـد، آیـا جـایز است کارمنـد مزبـور آن مبلغ را برای خـودش بردارد؟ ج: آن مبـالغ اضـافی مـال صاحبان آن است که آن را پرداخت کرده‌انـد و بر کارمند دریافت کننده، واجب است که آن مبالغ را به صاحبانشان در صورتی که آنان را می‌شـناسد برگردانـد و اگر نمی‌شـناسد درحکم مجهول‌المالک هسـتند و جایز نیست آنها را برای خودش بردارد، مگر آنکه احراز نمایـد که آنان مبالغ مزبور را به او بخشیده و یا از آن اعراض نموده‌اند.

جایزه‌های بانکی

س ۱۹۴۵: مبلغی را در بانک ملی پس‌انـداز کردم و بعد از مدتی مبلغی را به عنوان جایزه به من دادند، گرفتن آن چه حکمی دارد؟ ج: گرفتن جایزه و تصرّف در آن اشکال ندارد. س ۱۹۴۶: جوایزی به سپرده‌های قرض‌الحسنه تعلّق می گیرد، گرفتن آنها چه حکمی دارد؟ و بر فرض جواز آیـا خمس به آنها تعلّق می گیرد؟ ج: پس‌انـدازهای قرض‌الحسـنه و جایزه‌های آن اشـکال نـدارد و در جایزه، خمس واجـب نیسـت. س ۱۹۴۷: در صـورتی که صاحبـان حسابهـای پس‌انـداز به علت عـدم اطلاع یـا دلایـل دیگر برای دریـافت جایزه‌های خود به بانک مراجعه نکننـد، آیا جایز است بانک در آنها تصـرّف کند و یا آنها را بین کارمندان بانک توزیع نماید؟ ج: بانک و کارکنان آن حق ندارند جایزه‌هایی را که مخصوص برندگان هستند، بدون اذن آنان به تملّک خود درآورند.

کارکردن در بانک

س ۱۹۴۸: اینجـانب از کارمنـدان بانـک هسـتم و در شـعبه خـارج از کشور کـار می کنم، دولت آن کشور ما را مؤظف به پیروی از قوانین بـانکی که شامـل معاملات ربوی و غیر ربوی می‌شود، نموده است. آیـا قبول این مسـئولیت و کـار در آن نظـام بـانکی جـایز است؟ همچنین حقوقی که از درآمـد شـعبه بانکی مذکور دریافت می کنم چه حکمی دارد؟ ج: اصل انجام این وظیفه اشـکال ندارد ولی اشـتغال به عملیـات بـانکی که مربوط به معاملات ربوی است جـایز نیست و انسـان در برابر انجـام آن مسـتحق گرفتن اجرت و حقوق نیست و امّا دریافت حقوق از درآمد شـعبه بانکی در صورتی که شخص علم به وجود مال حرام در آنچه که دریافت می‌شود نداشته باشد، اشکال ندارد. س ۱۹۴۹: آیا گرفتن حقوق در برابر کار کردن در قسـمت اعتبارات، حسابرسـی و مدیریت بانک، جایز است؟ ج: کارکردن در بخشـهای بانکی مذکور و گرفتن حقوق در برابر آن اگر به نحوی با معاملاتی که شـرعاً حرام هسـتند مرتبط نباشد، اشکال ندارد.

احکام چک و سفته

س ۱۹۵۰: معامله چک و سـفته مدت‌دار به‌صورت نقد به قیمتی کمتر از مبلغ آن که امروزه رایج است، چه حکمی دارد؟ ج: فروش مبلغ چک مـدت‌دار یا سـفته به‌طور نقدی به قیمت کمتر توسط شـخص طلبکار به بدهکار اشـکال ندارد، ولی فروش آن به شـخص ثـالث به قیمت کمـتر صـحیح نیست. س ۱۹۵۱: آیـا چـک به منزله پول نقـد است به‌طوری که اگر بـدهکار آن را به طلبکـار بـدهد برئ‌الذمّه می‌شود؟ ج: چک به منزله پول نقد نیست و تحقق ادای دین یا ثمن با دادن آن به طلبکار یا فروشـنده متوقف بر این اسـت که عرفاً قبض چک، قبض مبلغ آن محسوب شود و این با تفاوت موارد و اشخاص تفاوت پیدا می کند.

بیمه

س ۱۹۵۲: بیمـه عمر چه حکمی دارد؟ ج: شـرعاً مـانعی نـدارد. س ۱۹۵۳: آیـا اسـتفاده از دفترچه بیمه درمـانی برای کسـی که جزء خانواده صاحب دفترچه نیست جایز است؟ و آیا جایز است صاحب دفترچه آن را در اختیار دیگران بگـذارد؟ ج: اسـتفاده از دفترچه بیمه درمـانی فقـط برای کسـی جـایز است که شـرکت بیمه نسـبت به ارائه خـدمات به او تعهـد کرده است و اسـتفاده دیگران از آن موجب ضـمان است. س ۱۹۵۴: شـرکت بیمه در ضـمن قرارداد بیمه عمر که با بیمه گزار منعقـد نموده، متعهـد شده است که بعد از

وفات بیمه گزار، مبلغی پول به کسانی که او معیّن می‌کند بپردازد، حال اگر این شخص بدهکار باشد و دارایی او برای پرداخت بدهی‌اش کافی نباشد، آیا طلبکاران حق دارند طلب خود را از مبلغی که شرکت بیمه پرداخت می‌کند بردارند؟ ج: این امر تابع توافق آنان در قرارداد بیمه است، اگر قرار آنان بر این باشد که شرکت بیمه مبلغ مقرر را بعد از وفات بیمه‌گزار به شخص یا اشخاصی که او مشخص کرده بدهد، در این صورت آنچه شرکت می‌پردازد، حکم ترکه میّت را ندارد، بلکه مختص کسانی است که برای دریافت این مبلغ مشخص شده‌اند.

قوانین و مقررات دولتی

اموال دولتی

س ۱۹۵۵: چندین سال است که مقداری از اموال مربوط به بیت‌المال نزد من است و اکنون می‌خواهم خود را بریءالذمّه نمایم، وظیفه من چیست؟ ج: اگر آنچه که از اموال بیت‌المال نزد شماست، از اموال دولتی مختص به اداره خاصی از اداره‌های دولتی باشد باید در صورت امکان به همان اداره برگردانید و الا باید به خزانه عمومی دولت تحویل بدهید. س ۱۹۵۶: اینجانب اقدام به استفاده شخصی از بیت‌المال کرده‌ام، وظیفه من برای بریءالذمّه شدن چیست؟ استفاده شخصی از امکانات بیت‌المال تا چه حدّی برای کارمندان جایز است؟ و در صورتی که با اذن مسئولین مربوطه باشد، چه حکمی دارد؟ ج: استفاده کارمندان از امکانات بیت‌المال در ساعات رسمی کار به مقدار متعارفی که مورد ضرورت و نیاز است و شرایط کاری بیانگر اذن به کارمندان در این مقدار از استفاده است، اشکال ندارد و همچنین استفاده از امکانات بیت‌المال با اذن کسی که از نظر شرعی و قانونی حق اذن دارد، بدون اشکال است. در نتیجه اگر تصرّفات شخصی شما در بیت‌المال به یکی از دو صورت مذکور باشد، چیزی در این رابطه به عهده شما نیست، ولی اگر از اموال بیت‌المال استفاده غیر متعارف کرده باشید و یا بدون اذن کسی که حق اذن دارد، بیشتر از مقدار متعارف استفاده نمایید، ضامن آن هستید و باید عین آن را اگر موجود باشد به بیت‌المال برگردانید و اگر تلف شده باشد، باید عوض آن را بدهید و همچنین باید اجرت المثل استفاده از آن را هم در صورتی که اجرت داشته باشد به بیت‌المال بپردازید. س ۱۹۵۷: بعد از آنکه تیم پزشکی مأمور معاینه، درصد از کار افتادگی مرا تعیین کرد مبلغی را به عنوان مساعدت از دولت دریافت کردم، ولی احتمال می‌دهم که مستحق دریافت این مقدار نباشم و پزشکان به علت آشنایی و رابطه با من، مراعات مرا کرده باشند، باتوجه به اینکه جراحاتم بسیار زیاد است و امکان دارد مستحق دریافت مبلغی بیشتر از آن مقدار باشم، تکلیف من در این حالت چیست؟ ج: دریافت مبلغی به عنوان درصد از کارافتادگی که توسط تیم پزشکی مأمور معاینه، معیّن شده و به شما پرداخت می‌شود اشکال ندارد مگر آنکه یقین داشته باشید که از نظر قانونی استحقاق دریافت آن را ندارید. س ۱۹۵۸: مبلغی معادل دو ماه حقوق ماهانه‌ام را بر اثر اشتباه از حسابدار دریافت کردم و مسئول مؤسسه را هم مطلع نمودم، ولی مبلغ اضافی را برنگرداندم و در حال حاضر حدود چهار سال از آن می‌گذرد، با توجه به اینکه جزء بودجه مالی سالانه مؤسسات دولتی است، چگونه می‌توانم آن مبلغ را به حساب مؤسسه برگردانم؟ ج: اشتباه حسابدار مجوّز قانونی برای دریافت مبلغی بیشتر از مقدار مورد استحقاق نیست و واجب است مبلغ اضافی را به آن مؤسسه برگردانید هرچند جزء بودجه سال قبل آن باشد. س ۱۹۵۹: براساس مقرّرات، مجروحین جنگی که درصد از کارافتادگی آنان بیشتر از ۲۵٪ است، می‌توانند از تسهیلات دریافت وام از مؤسسه استفاده کنند، آیا کسی که درصد معلولیت و از کارافتادگی او کمتر از این مقدار است، می‌تواند از این تسهیلات استفاده کند؟ و اگر از آنها استفاده کرد و مبلغی از مؤسسه وام گرفت، آیا جایز است درآن تصرّف کند؟ ج: کسی که شرایط دریافت وام از بیت‌المال را ندارد، جایز نیست به اعتبار آن شرایط و

مزایا از بیت‌المال وام بگیرد و اگر به این عنوان چیزی دریافت کرد، تصرّف در آن جایز نیست. س ۱۹۶۰: با در نظر گرفتن این مطلب که کالاهای دولتی با پولی که از بودجه دولت است خریداری می‌شوند، آیا جایز است شرکت یا کارخانه یا اداره‌ای که بودجه دولتی دارد لوازم و مواد اولیه و کالاهای مورد نیاز خود را از شرکت یا کارخانه یا اداره‌ای خریداری کند که بودجه او هم از اموال دولت است؟ ج: اگر معامله بر طبق ضوابط شرعی و مقررات قانونی صورت بگیرد، اشکال ندارد. س ۱۹۶۱: اموال دولت اسلامی یا غیر اسلامی که در اختیار دولت و حکومت و یا کارخانه‌ها و شرکتها و مؤسسات تابع دولت هستند، چه حکمی دارند؟ آیا آنها جزء اموال مجهول‌المالك هستند یا اینکه ملك دولت محسوب می‌شوند؟ ج: اموال دولت هرچند غیر اسلامی باشد، شرعاً ملك دولت محسوب می‌شوند و با آنها مانند ملکی که مالك آن معلوم است رفتار می‌شود و جواز تصرّف در آنها هم متوقف بر اذن فرد مسئولی است که حق تصرّف در این اموال را دارد. س ۱۹۶۲: آیا رعایت حقوق دولت در املاك عمومی و حقوق مالکین در املاك خصوصی در سرزمین‌های کفر واجب است؟ آیا استفاده از امکانات مراکز آموزشی در غیر مواردی که مقررات قانونی آنها اجازه می‌دهد جایز است؟ ج: در وجوب مراعات احترام مال دیگری و حرمت تصرّف در آن بدون اذن او، فرقی بین املاك اشخاص و اموال دولت نیست چه مسلمان باشد و چه غیر مسلمان و همچنین فرقی بین اینکه در سرزمین کفر باشند و یا در سرزمین اسلامی و مالك آن مسلمان باشد یا کافر، وجود ندارد و به‌طور کلی استفاده و تصرّف در اموال و املاك دیگران که شرعاً جایز نیست، غصب و حرام و موجب ضمان است. س ۱۹۶۳: اگر اعتبار فیش‌های غذا که به دانشجویان دانشگاهها داده می‌شود، در صورت عدم دریافت غذا در روز معیّن، بدون برگرداندن پول آن باطل شود، آیا جایز است فیش‌های باطل را به جای فیش‌های معتبر برای دریافت غذا ارائه بدهیم؟ و غذایی که به این طریق گرفته می‌شود چه حکمی دارد؟ ج: استفاده از فیش‌هایی که از اعتبار ساقط شده‌اند برای دریافت غذا جایز نیست و غذایی که با آنها گرفته می‌شود غصب است و تصرّف در آن حرام و موجب ضمان قیمت آن است. س ۱۹۶۴: در دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی امکاناتی مانند غذا و لوازم مورد نیاز دانشگاهی به دانشجویان داده می‌شود که توسط وزارت بازرگانی و مؤسسات دیگر به دانشجویان مشغول به تحصیل در آن دانشگاه اختصاص یافته است، آیا توزیع آنها بین سایر کارمندان مشغول به کار در دانشگاه نیز جایز است؟ ج: توزیع نیازمندیهای مورد مصرف و مختص به دانشجویان مشغول به تحصیل در دانشگاه بین سایر اشخاصی که در آنجا کار می‌کنند، جایز نیست. س ۱۹۶۵: از طرف نهادهای مربوطه ماشین‌هایی در اختیار مدیران مؤسسات و مسئولین نظامی قرار می‌گیرد تا از آنها در امور اداری استفاده کنند، آیا شرعاً جایز است از آنها برای کارهای شخصی و غیراداری استفاده شود؟ ج: جایز نیست مدیران و مسئولین و سایر کارمندان در هیچ‌یک از اموال دولتی تصرّفات شخصی کنند مگر آنکه با اجازه قانونی نهاد مربوطه باشد. س ۱۹۶۶: اگر بعضی از مسئولین از بودجه‌ای که جهت خرید غذا و میوه برای میهمانهای رسمی اداری در اختیار آنان گذاشته می‌شود، سوءاستفاده کنند و آن را در موارد دیگری مصرف نمایند، این کار چه حکمی دارد؟ ج: مصرف نمودن اموال دولتی در غیر مواردی که اجازه داده شده، در حکم غصب است و موجب ضمان می‌باشد، مگر آنکه با اجازه قانونی مقام مسئول بالاتر صورت بگیرد. س ۱۹۶۷: اگر شخصی مقداری حقوق یا مزایای خاصی که به‌طور قانونی به او اعطا شده از دولت طلب داشته باشد، ولی دلائل قانونی برای اثبات حق خود در اختیار نداشته باشد و یا قادر بر مطالبه آن نباشد، آیا جایز است به مقدار حق خود از اموال دولتی که در اختیار دارد به عنوان تقاص بردارد؟ ج: جایز نیست اموال دولتی را که بعنوان امانت در اختیار و تحت تصرّف او هستند به قصد تقاص برای خود بردارد، در نتیجه اگر مال یا حقّی از دولت طلب دارد و می‌خواهد آن را بگیرد برای اثبات و مطالبه آن باید از راه‌های قانونی اقدام نماید. س ۱۹۶۸: سازمان آب مبادرت به ریختن ماهی در آب سدّی نموده که آب رودهایی که خود دارایِ ماهی هستند به آن می‌ریزد ولی سازمان آب ماهیهای آب سد را فقط بین کارمندان خود تقسیم می‌کند و از صید آنها توسط سایر مردم جلوگیری می‌نماید، آیا جایز است دیگران هم این ماهی‌ها را برای خودشان صید کنند؟ ج: ماهی‌های موجود در آبهایی که پشت سد جمع شده‌اند هرچند ماهی‌های

آبهایی باشند که به سد می‌ریزند، تابع آبی هستند که اختیار آن در دست سازمان آب است و در نتیجه صید ماهیها و استفاده از آنها منوط به اجازه سازمان آب است.

کار در مؤسسات دولتی

س ۱۹۶۹: آیا برپایی نماز جماعت توسط کارمندان در ساعات رسمی کار جایز است؟ و بر فرض عدم جواز، اگر ملتزم شوند که بعد از پایان ساعات رسمی، آن مقدار وقتی را که به نماز خواندن اختصاص داده‌اند جبران کنند، آیا در این صورت، اقامه نماز در ساعات رسمی کار برای آنان جایز است؟ ج: با توجه به اهمیّت خاص نمازهای یومیه و تأکید زیادی که بر اقامه نماز در اول وقت شده است و با توجه به فضیلت نماز جماعت، مناسب است کارمندان روشی را اتخاذ کنند که بتوانند در خلال ساعات کار اداری نماز واجب را به‌طور جماعت در اول وقت و در کمترین زمان بخوانند، ولی باید به‌گونه‌ای مقدمات این کار را فراهم کنند که نماز جماعت در اول وقت بهانه و وسیله‌ای برای به تأخیرانداختن کارهای مراجعه‌کنندگان نشود. س ۱۹۷۰: در بعضی از مراکز تعلیم و تربیت مشاهده می‌شود که معلّم یا مدیری که کارمند یکی از بخشهای اداری است، با موافقت مسئول اداری مستقیم خود در ساعات رسمی کارش مبادرت به تدریس در مدارس دیگر می‌کند و علاوه برحقوق ماهانه خود، اجرت این تدریس را هم دریافت می‌کند، آیا این کار و گرفتن اجرت در برابر آن جایز است؟ ج: موافقت مسئول مستقیم کارمند با تدریس او در اثناء ساعات رسمی کارش، تابع حدود اختیارات قانونی فرد مسئول است، ولی با این فرض که کارمند دولت در برابر ساعات رسمی کارش هر ماه حقوق دریافت می‌کند، حق ندارد در برابر تدریس در مدارس دیگر در همان ساعات رسمی کارش حقوق دیگری دریافت نماید. س ۱۹۷۱: باتوجه به اینکه ساعات رسمی کار ممکن است حتّی تا ساعت ۵/۲ طول بکشد، خوردن یک وعده غذا در اثناء کار در اداره چه حکمی دارد؟ ج: اگر وقت زیادی نگیرد و منجر به تعطیلی کار اداری نشود، اشکال ندارد. س ۱۹۷۲: اگر کارمند در محل کار خود در اداره، ساعات بیکاری زیادی داشته باشد و مجاز نباشد که در این ساعات در بخشهای دیگر کار نماید، آیا جایز است در اوقات بیکاری کارهای شخصی مربوط به خودش را انجام دهد؟ ج: اقدام به انجام کارهای شخصی در اثناء کار در محل کار، تابع مقررات و اجازه قانونی مسئول مربوطه است. س ۱۹۷۳: آیا جایز است کارمندان در اداره‌ها و مؤسسات دولتی اقامه نماز جماعت داشته و یا مجالس عزاداری برپا کنند؟ ج: اقامه نماز و بیان احکام و معارف و امثال آن در هنگام اجتماع برای نماز درخصوص ماه مبارک رمضان و سایر ایّام‌الله مانع ندارد، مشروط بر اینکه حقوق مراجعین تضییع نشود. س ۱۹۷۴: ما در یک مؤسسه نظامی کار می‌کنیم و محل کارمان در دو مکان جداگانه است و بعضی از برادران در مسیر رفتن از یک مکان به مکان دیگر کارهای شخصی انجام می‌دهند که وقت زیادی می‌گیرد، آیا برای انجام این کارها باید اجازه گرفت یا خیر؟ ج: اشتغال به انجام کارهای شخصی در ساعات رسمی مقرر برای کار، احتیاج به اجازه مسئول بالاتر، که این حق را داشته باشد، دارد. س ۱۹۷۵: در نزدیکی اداره ما مسجدی وجود دارد، آیا جایز است در اثناء ساعات رسمی کار برای شرکت در نماز جماعت به آنجا برویم؟ ج: خارج شدن از اداره برای رفتن به مسجد جهت شرکت در نماز جماعت در اول وقت، در صورتی که نماز جماعت در خود اداره بر پا نشود، اشکال ندارد، ولی باید مقدمات نماز به گونه‌ای فراهم شود که مدت غیبت از اداره در ساعات رسمی کار برای ادای فریضه نماز جماعت، کاملاً کاهش پیدا کند. س ۱۹۷۶: اگر کارمندی هر ماه در حدود سی یا چهل ساعت در اداره اضافه‌کاری نماید، آیا جایز است مسئول اداره برای تشویق کارمندان ساعات اضافه کاری آنان را دوبرابر حساب کند، مثلاً هر ماه برای آنان صد و بیست ساعت محاسبه کند؟ و در صورتی که اشکال داشته باشد، اجرتی که برای اضافه‌کاری‌های قبلی گرفته شده چه حکمی دارد؟ ج: نوشتن گزارشهای غیرواقعی و دریافت پول در برابر ساعات اضافه‌ای که کاری در آنها انجام نشده جایز نیست و واجب است

پول‌های اضافه‌ای که کارمند مستحق دریافت آنها نبوده، بازگردانده شود، ولی اگر قانونی وجود داشته باشد که به مسئول اداره اجازه دهد تا ساعات اضافه کاری کارمندی را که اضافه کاری انجام داده، دو برابر نماید جایز است این کار را انجام دهد و در این صورت دریافت اجرت توسط کارمند طبق گزارشی که مسئول اداره از ساعات اضافه کاری او نوشته، جایز است.

قوانین دولتی

س ۱۹۷۷: اگر کارگری در غیاب مسئول متخصص متصدی انجام کار او شود و از همین طریق کسب تخصص نماید، آیا جایز است برای گرفتن گواهی کتبی جهت اثبات تخصص خود به مسئولین بالاتر مراجعه کند تا از مزایای آن تخصص استفاده نماید؟ ج: استفاده از مزایای سابقه کار و تخصص و مبادرت به اثبات آن از طریق گرفتن گواهی از مسئولین، تابع مقررات قانونی مربوطه است، ولی اگر گواهی، غیر حقیقی و یا بر خلاف ضوابط قانونی باشد، او نباید برای گرفتن آن تلاش کند و همچنین نمی‌تواند از آن استفاده نماید. س ۱۹۷۸: اتاق بازرگانی که تابع وزارت بازرگانی است تعدادی لوازم منزل از قبیل فرش و یخچال و چیزهای دیگر را دراختیار یکی از فروشگاهها قرار داده تا آنها را به قیمت دولتی بفروشد، ولی با توجه به زیاد بودن تقاضا نسبت به عرضه، مسئول فروشگاه اقدام به چاپ کارتهای قرعه‌کشی نموده است تا کالاهای مزبور را از این طریق بفروشد و هر کارت قرعه‌کشی هم به قیمت معیّنی فروخته شده تا درآمد حاصل از آن درامور خیریه مصرف شود، آیا فروش آن کالاها از طریق قرعه‌کشی شرعاً اشکال دارد؟ و آیا فروختن کارتهای قرعه‌کشی که مربوط به کالاهای عرضه شده هستند، شرعاً دارای اشکال است؟ ج: واجب است مسئولین فروشگاه، کالاها را با همان شرایطی که از مسئولین مربوطه گرفته‌اند به مشتریان عرضه نمایند و حق ندارند شرایط فروش را تغییر داده و از طرف خودشان شرطهای دیگری برای آن قرار دهند و قصد مصرف درآمد حاصل از فروش کارتهای قرعه‌کشی در امور خیریه، مجوّز قراردادن شرطهای دیگری برای فروش آن کالاها نیست. س ۱۹۷۹: آیا فروش آرد یارانه‌ای که از طرف دولت به نانوائیها داده می‌شود، جایز است؟ ج: اگر نانوا از طرف دولت مجاز در فروش آرد نباشد، جایز نیست آن را بفروشد و خرید آن هم توسط مردم جایز نمی‌باشد. س ۱۹۸۰: اگر قیمت کالاهای موجود در مغازه به‌طور طبیعی یا ناگهانی افزایش یابد، آیا فروش آنها به قیمت کنونی جایز است؟ ج: اگر از طرف دولت قیمتی برای آنها تعیین نشده باشد، فروش آنها به قیمت عادلانه فعلی اشکال ندارد. س ۱۹۸۱: اگر حکم شریعت با قانون تعارض داشته باشد، همانگونه که در تملک زمین‌های آباد مردم توسط دولت بدون رضایت مالکین آنها این تعارض وجود دارد. این خرید و تملّك چه حكمی دارد؟ ج: جواز تملك املاك دیگران توسط دولت بر طبق قوانین و مقررات خاص و با استناد به قانون خرید و استملاك زمین‌هایی که دولت و شهرداری‌ها برای اجرای طرحهای عمومی به آنها نیاز دارند، با مالکیت فردی و یا حقوق شرعی و قانونی مالك منافات ندارد. س ۱۹۸۲: شخصی یك شئ عتیقه‌ای را به فردی در برابر کار و تلاشهایش داده و بعد از وفات او این شئ عتیقه از طریق ارث به ورثه او منتقل شده است، آیا آن شئ‌ملك شرعی آنان محسوب می‌شود؟ و با توجه به اینکه بهتر است این شئ عتیقه در اختیار دولت قرار بگیرد، آیا ورثه او حق دارند در برابر دادن آن به دولت، چیزی مطالبه کنند؟ ج: عتیقه بودن یك شئ منافاتی با این ندارد که ملك خاص کسی باشد و موجب نمی‌شود که از ملکیّت مالك شرعی‌اش خارج شود، مشروط بر آنکه آن را از طریق مشروعی بدست آورده باشد، بلکه بر ملکیت او باقی می‌ماند و آثار شرعی ملك خاص بر آن مترتب می‌شود و اگر مقررات خاصی از طرف دولت برای حفظ اشیای نفیس و آثار تاریخی وضع شده باشد واجب است در عمل به آن حقوق شرعی مالك نیز مراعات شود و اما اگر آن شخص از طریق غیرمشروع و برخلاف مقررات دولت اسلامی که رعایت آنها واجب است، آن را به دست آورده باشد، در این صورت مالك آن نیست. س ۱۹۸۳: آیا قاچاق کالاهای مصرفی مانند لباس و پارچه و برنج و غیره از جمهوری اسلامی برای فروش به ساکنان

کشورهای خلیج فارس جایز است؟ ج: مخالفت با قوانین نظام جمهوری اسلامی، جایز نیست. س ۱۹۸۴: اگر زمانی اداره‌های دولتی قوانینی وضع کنند که تا حدی با احکام اسلامی منافات داشته باشند، آیا جایز است کارمندان از عمل به این قوانین موضوعه خودداری کنند؟ ج: کسی در جمهوری اسلامی حق ندارد قانونی وضع کند و یا دستوری دهد که مخالف با احکام اسلامی باشد و به بهانه اطاعت از دستور رئیس اداره، مخالفت با احکام مسلّم الهی جایز نیست، ولی تا آنجایی که ما اطلاع داریم در قوانین حاکم بر اداره‌های دولتی قانونی بر خلاف شریعت اسلامی وجود ندارد و اگر کسی از قانونی که مغایر با نظام اسلامی است اطلاع پیدا کند، واجب است برای حل این مشکل و حذف قوانین مخالف با احکام اسلام، آن را به مقامات مسئول بالاتر اطلاع دهد. س ۱۹۸۵: انجام اعمالی که به نظر کارمند مخالف قانون هستند و لی مسئول بالاتر ادعا می‌کند که اشکال ندارد و خواهان انجام آنهاست، چه حکمی دارد؟ ج: کسی حق عمل نکردن به قوانین و مقررات حاکم بر اداره‌های دولتی و عمل بر خلاف آنها را ندارد و هیچ مسئولی نمی‌تواند از کارمند تقاضای انجام کاری خلاف قانون را بنماید و نظر مسئول اداره در این رابطه اثری ندارد. س ۱۹۸۶: آیا قبول توصیه و سفارش از فردی برای بعضی از مراجعه‌کنندگان توسط کارمندان اداره‌های دولتی جایز است؟ ج: بر کارمندان واجب است به تقاضاهای مراجعه کنندگان پاسخ داده و کارهای آنان را بر طبق قانون و مقررات انجام دهند و برای هیچ‌یک از آنان قبول توصیه و سفارش از کسی، در صورتی که مخالف قانون باشد و یا موجب ضایع شدن حق دیگران شود، جایز نیست. س ۱۹۸۷: مخالفت با قوانین و مقررات راهنمایی و رانندگی و به‌طور کلی همه قوانین دولتی چه حکمی دارد؟ و آیا موارد ترک عمل به قوانین از موارد امر به معروف ونهی از منکر محسوب می‌شوند؟ ج: مخالفت با قوانین و مقررات و دستورات دولت اسلامی که به‌طور مستقیم توسط مجلس شورای اسلامی وضع شده و مورد تأیید شورای نگهبان قرار گرفته‌اند و یا با استناد به اجازه قانونی نهادهای مربوطه وضع شده‌اند، برای هیچکس جایز نیست و در صورت تحقّق مخالفت توسط فردی در این خصوص، بر دیگران تذکر و راهنمایی و نهی از منکر لازم است (البته با وجود شرایط نهی از منکر). س ۱۹۸۸: در بعضی از کشورهای خارجی، در صورتی که دانشجویان خارجی دانشگاه درخواست کنند که تابعیت اصلی آنان به تابعیت آن کشور تغییر کند، دانشجو از همه مزایا و امتیازاتی که هنگام تحصیل به دانشجویان آنجا داده می‌شود، برخوردار می‌گردد و بر اساس قوانین آن دولت، فرد می‌تواند تابعیت خود را تغییر دهد و دوباره به تابعیت اصلی که قبلاً داشته است، برگردد. حکم شرعی این کار چیست؟ ج: تغییر تابعیت برای اتباع دولت اسلامی، تا زمانی که بر خلاف قوانین لازم‌الاتباع نباشد و مفسده‌ای بر آن مترتّب نشود و موجب وهن دولت اسلامی هم نباشد، اشکال ندارد. س ۱۹۸۹: آیا عدم رعایت مقررات شرکتهای خارجی توسط شخصی که در آنجا کار می‌کند و یا با آنان معامله انجام می‌دهد، به‌خصوص اگر موجب سوءظن به اسلام و مسلمین شود، جایز است؟ ج: بر هر مکلّفی مراعات حقوق دیگران هرچند مربوط به غیر مسلمانان باشد واجب است.

مالیات و عوارض

س ۱۹۹۰: بعضی از افراد و شرکتها و مؤسسات خصوصی و دولتی برای فرار از پرداخت مالیات و عوارضی که دولت مستحق دریافت آن است، از راههای مختلف مبادرت به مخفی کردن بعضی از حقایق می‌کنند، آیا این کار برای آنان جایز است؟ ج: خودداری کردن از اجرای قوانین دولت جمهوری اسلامی و عدم پرداخت مالیات وعوارض و سایر حقوق قانونی دولت اسلامی برای هیچکس جایز نیست. س ۱۹۹۱: شخصی از طریق انعقاد قرارداد مضاربه با یکی از بانکها مبادرت به کسب درآمد می‌کند و طبق قرارداد، مقداری از درآمد حاصله را به بانک می‌دهد، آیا جایز است اداره مالیات از او بخواهد که علاوه بر پرداخت مالیات سهم خودش از درآمد، مالیات سهم بانک را هم بپردازد؟ ج: این امر تابع قوانین و مقررات مالیات بر درآمد است، بنا بر این اگر

مکلّف از نظر قانونی فقط ملزم به پرداخت مالیات سهم خود از درآمد باشد، ضامن مالیات سهم شریک از درآمد نمی‌باشد. س ۱۹۹۲: خانه‌ای را از فردی خریدم به این شرط که مالیات معامله خانه را نصف به نصف بپردازیم. فروشنده از من خواست که قیمت خانه را به مأمور مالیات کمتر از قیمت خرید بگویم تا مالیات کمتری پرداخت شود، آیا پرداخت مالیات مقدار تفاوت بین قیمت خانه و قیمتی که من به مأمور مالیات گفته‌ام، بر من واجب است؟ ج: پرداخت بقیه سهم خودتان از مالیاتِ مربوط به قیمت واقعی خانه بر شما واجب است. س ۱۹۹۳: بین اهالی منطقه ما مشهور است که پرداخت پول آب و برق به دولت غیراسلامی که سعی در آزار مردم مسلمان خود دارد واجب نیست، به‌خصوص اگر در رفتار با ملّت خود بین پیروان اهل بیت(علیهم‌السلام) و دیگران تبعیض قائل شود، آیا جایز است از پرداخت قبض آب و برق به این دولت خودداری کنیم؟ ج: این کار جایز نیست، بلکه بر هر کسی که از آب و برق دولتی استفاده می‌کند، پرداخت پول آن به دولت واجب است هرچند دولت غیر اسلامی باشد. س ۱۹۹۴: شوهرم که در حساب بانکی‌اش مقداری پول وجود دارد، فوت نموده است و بانک هم بعد از آگاه شدن از وفات او حساب بانکی او را بسته است و ازطرفی هم شهرداری اعلام کرده که وی باید عوارض محل تجاری خود را در برابر صدور پروانه ساختمان‌سازی و غیره بپردازد و در صورت عدم پرداخت مبادرت به بستن آن اماکن خواهد کرد و همه فرزندان ما هم صغیر هستند و قدرت پرداخت آن عوارض را نداریم، آیا پرداخت مالیاتها وعوارض مزبور بر ما واجب است؟ ج: عوارض شهرداری و مالیاتهای رسمی باید طبق مقررات دولت پرداخت شوند، در نتیجه اگر این عوارض و مالیاتها بر عهده میّت باشد، واجب است قبل از جدا کردن ثلث و تقسیم میراث از اصل ترکه پرداخت شوند و اگر مربوط به ورثه باشد واجب است از اموال آنان پرداخت شوند.

وقف

توضیح

س ۱۹۹۵: آیا اجرای صیغه وقف در صحّت آن شرط است؟ و بر فرض شرط بودن، آیا عربی بودن صیغه، شرط است؟ ج: انشاء لفظی در وقف، شرط نیست زیرا تحقق آن به معاطات هم ممکن است و همچنین در انشاء وقف به لفظ، عربی بودن صیغه آن هم شرط نیست. س ۱۹۹۶: شخصی باغ خود را به این صورت وقف کرده که منافع آن تا پنجاه سال صرف گرفتن اجیر برای قضای نماز و روزه‌های واقف شود و بعد از پنجاه سال منافع آن در شبهای قدر به مصرف برسد و چهار پسر خود را هم متولّی وقف قرار داده است و در حال حاضر این باغ رو به خرابی است و به هیچ وجه قابل استفاده نیست، ولی اگر فروخته شود، می‌توان با پول آن برای نماز و روزه واقف به مدت دویست سال اجیر گرفت و چهار پسر او هم با این کار موافق هستند، آیا جایز است باغ مزبور را بفروشند و پول آن را برای این کار مصرف کنند؟ ج: اگر قصد واقف از وقف به‌صورت مذکور، این بوده که باغ را به نحو ترتیب و تعاقب برای خود و دیگران وقف کند، وقف نسبت به خودش باطل است و نسبت به دیگران وقف منقطع الاوّل می‌شود که صحّت آن خالی از اشکال نیست و اگر واقف اراده کرده که منافع آن باغ را به مدت پنجاه سال برای خودش استثنا کند، صحّت این کار شرعاً بدون اشکال است و بنا بر صحّت وقف مذکور، تا زمانی که حفظ باغ برای صرف منافع آن در جهت عمل به وصیّت و وقف هرچند با صرف مقداری از درآمد آن جهت حفظ و اصلاح باغ به قصد افزایش منافع آن، ممکن باشد و یا زمین آن هرچند با اجاره دادن برای ساختمان سازی و غیره و مصرف اجاره آن در جهت عمل به وصیّت و وقف قابل استفاده باشد، فروش و یا تبدیل آن جایز نیست و در غیر این صورت فروش آن و خرید زمینی مرغوب با پول آن به قصد عمل به وصیت و وقف بدون اشکال است. س ۱۹۹۷: اینحانب به فضل و توفیق الهی ساختمانی را به نیت مسجد در روستا بنا کردم، ولی با توجه به وجود دو مسجد و عدم

وجود مرکز آموزشی در آنجا، روستای مزبور در حال حاضر نیازی به مسجد ندارد. با توجّه به اینکه هنوز صیغه وقف آن به عنوان مسجد جاری نشده و دو رکعت نماز به عنوان نماز در مسجد در آن خوانده نشده است، اینجانب آمادگی دارم در صورتی که اشکال شرعی نداشته باشد نیّت خود را تغییر داده و آن ساختمان را در اختیار آموزش و پرورش قرار دهم، این مسأله چه حکمی دارد؟ ج: مجرّد ساختن ساختمان به نیّت مسجد، بدون انشاء صیغه وقف و بدون تحویل آن به نمازگزاران برای خواندن نماز، برای تحقّق وقف و تمامیّت آن کافی نیست، بلکه در ملک مالك باقی می‌ماند و او حق دارد هر تصرّفی که می‌خواهد در آن بکند، در نتیجه تحویل آن ساختمان به اداره آموزش و پرورش اشکال ندارد. س ۱۹۹۸: آیا مالی که برای خرید لوازم به حسینیه‌ها بخشیده می‌شود، حکم وقف را دارد یا آنکه لوازمی که با آن مال خریداری می گردند احتیاج به اجرای صیغه وقف دارند؟ ج: مجرّد جمع‌آوری مال، وقف محسوب نمی‌شود، ولی بعد از خریدن لوازم حسینیه با آن اموال و قراردادن آنها در حسینیه برای استفاده، وقف معاطاتی محقق می‌شود و نیازی به اجرای صیغه وقف ندارد.

شرایط وقف

س ۱۹۹۹: آیا وقف از کسی که اکراه بر آن شده صحیح است؟ ج: اگر واقف اکراه بر وقف شده باشد، تا زمانی که اجازه او به آن ملحق نشود وقف صحیح نیست و کفایت اجازه لاحقه برای صحّت آن هم محل اشکال است. س ۲۰۰۰: بعضی از زرتشتیها بیمارستانی ساخته‌اند و آن را به مدّت هزار سال در راه خیر وقف کرده‌اند، با توجّه به ضوابط و مقررات وقف در فقه امامیه، آیا جایز است متولّی وقف در حال حاضر بر خلاف شرایط وقفنامه که در آن تصریح شده است: «اگر درآمد بیمارستان از هزینه‌های آن بیشتر شود باید با آن تعدادی تخت خریده و به تخت‌های موجود در بیمارستان اضافه شود»، عمل نماید؟ ج: در مواردی که وقف از مسلمان صحیح است از غیر مسلمان ـ اعم از کتابی و غیر کتابی ـ هم صحیح است، در نتیجه وقف بیمارستان برای استفاده در راه خیر تا هزار سال، هرچند وقف منقطع‌الآخر است، ولی صحّت آن از نظر شرعی بدون اشکال است، لذا عمل به شرایط واقف بر متولّی موقوفه واجب است و او حق اهمال آن شرایط و تعدّی از آنها را ندارد.

شرایط متولّی وقف

س ۲۰۰۱: آیا جایز است متولّی وقف که از طرف واقف یا حاکم نصب شده، در برابر کارهایی که برای اداره شئون وقف انجام می‌دهد برای خودش اجرت بردارد و یا به دیگری بدهد تا آن کارها را به نیابت از او انجام دهد؟ ج: متولّی وقف اعم از اینکه از طرف واقف نصب شده باشد و یا از طرف حاکم، در صورتی که اجرت خاصی از طرف واقف برای او در برابر اداره امور وقف معیّن نشده باشد، می‌تواند اجرت‌المثل را از درآمدهای وقف برای خودش بردارد. س ۲۰۰۲: دادگاه مدنی خاص شخصی را به عنوان امین در کنار متولّی وقف برای نظارت بر اعمال او در اداره امور وقف نصب کرده است، در این قبیل موارد، اگر متولّی حق تعیین متولّی بعد از خود را داشته باشد، آیا می‌تواند بدون مشورت و تصویب آن شخص که توسط دادگاه نصب شده مبادرت به تعیین متولّی کند؟ ج: اگر حکم به ضمّ امین به متولّی شرعی برای نظارت بر اعمال او عام باشد و شامل همه اعمال مربوط به اداره وقف حتّی تعیین متولّی وقف برای بعد از خودش هم بشود، حق ندارد در تعیین متولّی بعدی بدون مشورت با امینِ ناظر، خود سرانه به رأی خودش عمل نماید. س ۲۰۰۳: صاحبان خانه‌ها و زمین‌های مجاور یکی از مساجد، املاک خود را به قصد توسعه آن به‌طور مجانی به مسجد داده‌اند تا به آن ضمیمه شود و امام جمعه هم بعد از مشورت با علما تصمیم به تنظیم سند مستقلی برای وقف آنها

گرفته است و همه کسانی که زمین‌های خود را به مسجد بخشیده‌اند با این کار موافقت کرده‌اند، ولی بانی مسجد قدیمی با آن کار مخالفت می کند و خواهان آن است که وقف اراضی جدید در سند وقف قبلی ثبت شود و خود او متولّی همه وقف باشد، آیا او حق این کار را دارد؟ و آیا پاسخ مثبت به خواسته او بر ما واجب است؟ ج: اختیار وقف و تنظیم وقفنامه و تعیین متولّی خاص زمین‌هایی که به تازگی به مسجد ضمیمه شده‌اند با وقف‌کنندگان جدید است و بانی مسجد قدیمی حق مخالفت با آن را ندارد. س ۲۰۰۴: اگر متولّیان حسینیه بعد از اتمام وقف، یک نظام داخلی برای آن تنظیم کنند، ولی بعضی از بندهای آن با مقتضای وقفیّت آن معارض باشد، آیا شرعاً عمل به آن بندها جایز است؟ ج: متولّی موقوفه حق ندارد چیزی را وضع کند که با مقتضای وقف در تعارض باشد و شرعاً هم عمل به آن جایز نیست. س ۲۰۰۵: اگر چند نفر به عنوان متولّی وقف نصب شده باشند، آیا شرعاً صحیح است که بعضی از آنان بدون جلب نظر دیگران به‌طور انفرادی به تصدّی امور وقف بپردازند؟ و اگر بین آنان راجع به اداره امور موقوفه اختلاف رأی بروز کند، آیا جایز است هر یک از آنان خودسرانه به رأی خود عمل نمایند یا آنکه واجب است توقف نموده و به حاکم مراجعه کنند؟ ج: اگر واقف، تولیت آنان را به‌طور مطلق بیان کرده و قرائنی که دلالت بر استقلال بعضی از آنان حتّی اکثریت بنماید وجود نداشته باشد، هیچکدام از آنان حتّی اکثریت حق ندارند در اداره امور وقف هرچند مقداری از آن، بنحو مستقل عمل نمایند، بلکه باید برای اداره امور وقف، از طریق مشورت با یکدیگر و اتخاذ رأی واحد، مجتمعا عمل نمایند و اگر بین آنان اختلاف ونزاعی رخ دهد، واجب است در آن مورد به حاکم شرع مراجعه کنند تا آنان را ملزم به اجتماع نماید. س ۲۰۰۶: آیا عزل بعضی از متولّیان وقف توسط متولّیان دیگر از نظر شرعی صحیح است؟ ج: صحیح نیست مگر جایی که واقف برای او چنین حقی را قرار داده باشد. س ۲۰۰۷: اگر بعضی از متولّیان ادعا کنند که متولیان دیگر خائن هستند و اصرار بر عزل آنان داشته باشند، حکم شرعی چیست؟ ج: واجب است بررسی اتهام کسانی را که متهم به خیانت هستند، به حاکم شرع ارجاع دهند. س ۲۰۰۸: اگر فردی زمین خود را وقف عام کند و تولیت آن را تا زنده است برای خودش و بعد از مردن برای اکبر اولاد ذکورش قرار دهد و اختیارات خاصی هم در اداره موقوفه برای او قرار دهد، آیا مدیریت اداره اوقاف و امور خیریه حق دارد همه یا بعضی از آن صلاحیتها و اختیارات را از متولّی سلب کند؟ ج: تا زمانی که متولّی منصوب از طرف واقف، از حدود اختیارات تولیت وقف خارج نشده، اداره امور وقف همانگونه که واقف در انشاء وقف برای او مقرر کرده دراختیار اوست و از نظر شرعی تغییر و تبدیل اختیارات او که در ضمن صیغه وقف توسط واقف مقرر گشته، صحیح نیست. س ۲۰۰۹: فردی قطعه زمینی را برای مسجد وقف کرده و تولیت آن را برای فرزندان خود نسلا بعد نسلٍ و بعد از انقراض آنان برای امام جماعتی که نمازهای پنجگانه را در آن مسجد می‌خواند، قرار داده است. بر همین اساس بعد از انقراض نسل متولّی، تولیت آن را عالمی که نمازهای پنجگانه را برای مدّتی در آن مسجد می‌خوانده بر عهده گرفته است ولی او هم سکته نموده و قادر به اقامه نماز جماعت نیست، در نتیجه شورای ائمه جماعات، عالم دیگری را به عنوان امام جماعت کنونی مسجد تعیین کرده است، آیا با این کار عالم قبلی از تولیت عزل می‌شود یا آنکه حق دارد برای اقامه نماز جماعت فردی را به عنوان وکیل یا نایب خود تعیین کند و خودش به عنوان تولیت باقی بماند؟ ج: اگر فرض بر این باشد که تولیت آن عالم به این عنوان است که او امام جماعت مسجد در نمازهای پنجگانه است، با عجز او از امامت جماعت درمسجد به علت بیماری یا هر علت دیگر، تولیت از او ساقط می‌شود. س ۲۰۱۰: شخصی املاک خود را وقف نموده تا درآمد آنها در موارد خاصی از کارهای خیر مانند کمک به سادات و اقامه مجالس عزاداری مصرف شود و در حال حاضر با افزایش قیمت اجاره آن املاک که جزء منافع وقف است، بعضی از مؤسسات یا اشخاص به دلیل عدم وجود امکانات در آنها یا دلائل فرهنگی یا سیاسی یا اجتماعی و یا دینی خواهان اجاره ملک موقوفه به قیمت ناچیزی هستند، آیا جایز است مدیریت اوقاف آنها را به قیمتی کمتر از قیمت روز اجاره دهد؟ ج: بر متولّی شرعی و مسئول اداره امور وقف واجب است در اجاره دادن به کسی که خواهان آن است و در تعیین مبلغ اجاره رعایت مصلحت و منفعت وقف را بنماید، در نتیجه اگر در تخفیف مبلغ اجاره به سبب

اوضاع و احوال خاص مستأجر یا اهمیت کاری که وقف برای آن اجاره داده می‌شود، نفع و مصلحت وقف باشد اشکال ندارد و الا جایز نیست. س ۲۰۱۱: بر طبق نظر امام راحل(قدّس‌سرّه) که مسجد متولّی ندارد، آیا این حکم شامل املاکی که برای مسجد وقف شده‌انـد مثل املاکی که برای اقامه مجالس وعظ و ارشاد و تبلیغ احکام در مسجد وقف شده‌انـد هم می‌شود؟ و بر فرض شمول، با توجه به اینکه بسیاری از مساجد، املاک موقوفه‌ای دارند که متولّی قانونی و شرعی دائمی دارند و اداره اوقاف هم با آنان به عنوان متولّی رفتار می‌کنـد، آیـا جـایز است متولّیـان این اوقـاف از تولیت آنهـا دست بردارنـد و از انجام وظائف خود نسبت به اداره آنها خودداری کننـد با آنکه در استفتایی از حضرت امام(رضوان الله علیه) نقل شده که متولّی حق اعراض از تولیت وقف را ندارد بلکه واجب است طبق آنچه واقف مقرر کرده عمل کنـد و در این‌بـاره کوتاهی ننمایـد؟ ج: حکم به این که مسجد، تولیت بردار نیست مختص به خود مسجد است و شامل موقوفه‌هایی که برای مسجد وقف شده‌انـد نمی‌شود. در نتیجه به طریق اولی شامل موقوفه‌هایی که برای اموری از قبیـل تبلیغ احکـام و موعظه و ارشـاد و ماننـد آن در مسجد وقف شده‌انـد، نمی‌شود، بنـا بر این تعیین متولّی برای اوقاف خاص و عام، حتّی در مثل وقف ملک برای رفع نیازهای مسجد از قبیل لوازم و روشنایی و آب و نظافت مسجد و غیره، بدون اشکال است و متـولّی منصـوب، حق اعراض از تـولیت ایـن قبیـل اوقـاف را نـدارد بلکـه واجب است مبـادرت به اداره امـور وقف همانگونه که واقف در صیغه آن مقرر کرده بنمایـد هرچنـد با گرفتن نایب برای این کار باشـد و کسی حق نـدارد برای او در اداره وقف ایجاد مزاحمت و مشکل کند. س ۲۰۱۲: آیا جایز است فردی غیر از متولّی شرعی وقف با دخالت در امور وقف و تصرّف در آن و تغییر شرطهایی که در صیغه وقف ذکر شده برای متولّی شرعی آن ایجاد مزاحمت کند، و آیا جایز است از متولّی بخواهد تا زمین موقوفه را به شخصی که متولّی، او را صالح نمی‌دانـد، تحویـل دهـد؟ ج: اداره امور وقف طبق آنچه که واقف در انشاء وقف مقرر کرده فقط بر عهـده متولّی شرعی خاص است و اگر متولّی خاصی از طرف واقف نصب نشده باشد، اداره امور وقف بر عهده حـاکم مسلمین است و کسی حق دخـالت در آن را نـدارد، همچنـانکه کسی حتّی متـولّی شـرعی، حق تغییر وقف از جهت آن و همچنین تغییر و تبـدیل شـرایط مذکور در انشاء وقف را ندارد. س ۲۰۱۳: اگر واقف شخصی را به عنوان نـاظر و مراقب وقف تعیین کنـد و شـرط نمایـد که فقط ولیّ امر مسلمین بتواند او را از نظارت و اشـراف بر وقف عزل کند، آیا جایز است او خودش را از این کـار عزل کنـد؟ ج: به احتیاط واجب جایز نیست ناظر وقف بعـد از قبول نظارت، خودش را از نظارت بر وقف عزل کنـد، همانگونه که برای متـولّی وقف هم این کـار جـایز نیست. س ۲۰۱۴: وقفی وجـود دارد که قسـمتی از آن خـاص و قسـمتی از آن عـام است و واقف راجع به تولیت آن اینگونه گفته است:«بعـد از فوت هر یـک، تولیت وقف بر عهـده فرد اکبر واصـلح از اولاد ذکور نسـلا بعد نسلٍ و عقبا بعد عقبٍ با تقدم نسل اول بر نسل دوم است.» در این صورت اگر در بین افراد یک طبقه، شخص جامع‌الشـرایطی باشد، ولی از پـذیرش تولیت وقف امتنـاع بورزد ولی با تولیت فرزنـد کوچکتری که او را اصـلح و شایسـته برای این کار می‌دانـد، موافقت نمایـد، آیـا جـایز است فرزنـد کوچکتر در صورتی که سـایر شـرایط در او باشـد، تولیت آن وقف را قبول کنـد؟ ج: فردی که واجد شرایط تولیت است می‌توانـد از قبول تولیت امتناع ورزد لکن اگر تولیت را پـذیرفت، بنا بر احتیاط جایز نیست خود را عزل کند ولی اشکال ندارد که فرد دیگری را در صورتی که امین و شایسته باشد برای اداره امور وقف وکیل نماید و همچنین جایز نیست فردی از طبقه بعـدی بـا وجـود فردی واجـد شـرایط از طبقه قبلی و قبول تولیت توسـط او تولیت امور وقف را بر عهـده بگیرد. س ۲۰۱۵: اگر افرادی از موقوف علیهم که در صورت داشـتن شـرایط حق تولیت دارنـد، به حاکم شـرع مراجعه کنند و از او بخواهند که آنان را به عنوان متولّی نصب نماید و حاکم شـرع هم تقاضای آنان را به دلیل عدم وجود شـرایط در آنان رد کند، آیا جایز است آنان با تعیین فرد واجـد شـرایط، به این دلیـل که سن کمـتری دارد مخـالفت کننـد؟ ج: کسی که فاقـد شـرایط است حق تصـدّی تولیت وقف و مخالفت با فرد واجد شـرایط را ندارد. س ۲۰۱۶: اگر متولّی منصوب برای اداره امور وقف به علتی در انجـام وظیفه خود کوتـاهی و سهل‌انگـاری کنـد، آیـا برکنـاری او از منصب خود و تعیین فرد دیگری برای تصـدّی تولیت وقف جـایز است؟ ج: مجرّد کوتـاهی و

سهل‌انگاری در اداره امور وقف مجوّز شرعی برای برکناری و عزل متولّی منصوب و تعیین فرد دیگری بجای او نیست، بلکه باید در این رابطه به حاکم مراجعه کرد تا او را وادار نمایـد که کارهای وقف را انجام دهـد و اگر الزام او ممکن نباشـد از وی بخواهـد که وکیل صالحی را برای اداره امور وقف از طرف خود انتخاب کنـد و یا اینکه خود حاکم فرد امینی را به او ضـمیمه نماید. س ۲۰۱۷: ولایت تصـرّف برای حفظ و تعمیر و اصـلاح و جمع‌آوری نذورات و تبرّعات مرقدهای فرزندان ائمه(علیهم‌السـلام) که در شـهرها و روسـتاهای ایران هسـتند و سالهای زیادی بر آنها گذشته و وقف خاص هم نیستند و متولّی‌خاصی هم ندارند، با چه کسی است؟ آیا کسـی حق دارد ادّعای مالکیت زمین مرقد و حرم فرزندان ائمه(علیهم‌السـلام) را که از زمانهای قدیم محل دفن اموات بوده، بنماید؟ ج: تولیت بقاع مبارکه و اوقاف عام که متولّی خاصی ندارند با حاکم و ولیّ امر مسلمین است و این تولیت در حال حاضر به نماینده ولی فقیه در اداره اوقـاف و امـور خیریه واگـذار شـده است و زمین صـحن و مرقـد فرزنـدان ائمه(علیهم‌السـلام) و حرم ایشـان که از زمانهـای گذشـته برای دفن اموات مسـلمانان در نظر گرفته شـده، حکم وقف عـام را دارد مگر آنکه خلاف آن از طریق شـرعی نزد حاکم ثابت شود. س ۲۰۱۸: آیا جایز است کسانی که از وقف اسـتفاده می‌کنند و همگی هم مسـلمان هستند، فرد غیرمسلمانی را به اداره اوقاف برای صدور حکم تعیین او به عنوان متولّی وقف معرفی کنند؟ ج: تولیت وقف مسلمانان توسط غیر مسلمان جایز نیست. س ۲۰۱۹: متـولّی منصوب از طرف واقف و غیر منصوب از طرف او چه کسـی است؟ و اگر واقف شـخص معیّنی را به عنوان متولّی وقف معیّن کند و تعیین متولّی بعدی را هم بر عهده او قرار دهد، آیا کسی را هم که متولّی اوّل به عنوان متولّی بعدی تعیین می‌کند، متولّی منصوب محسوب می‌شود؟ ج: متولّی منصوب کسـی است که واقف او را هنگـام انشـاء صـیغه وقف به عنوان متولی آن معیّن می‌کنـد و اگر هنگام انشاء وقف حق تعیین متولّی بعـدی را به متولّی که نصب کرده واگـذار کنـد، مبادرت او به تعیین متولّی بعدی اشـکال ندارد و شخصی که او برای‌تولیت وقف معیّن‌می‌کند در حکم متولّی منصوب از طرف واقف است. س ۲۰۲۰: آیا جایز است اداره اوقـاف جمهـوری اسـلامی متولّی وقف را بر کنـار کنـد؟ و در صورتی که جـایز باشـد شـرایط آن چیست؟ ج: اداره اوقـاف به مقـداری که مقررات قانونی به او اجازه می‌دهـد حق دارد در وقف‌هایی که متولّی خاصـی دارند، دخالت نماید. س ۲۰۲۱: آیا جایز است متـولّی وقف تولیت خود را به اداره اوقـاف و امور خیریه واگـذار نمایـد؟ ج: متولّی وقف حق این کـار را نـدارد، ولی اشکال ندارد که اداره اوقاف یا شـخص دیگری را برای انجام امور وقف وکیل کند. س ۲۰۲۲: دادگاه، شخصی را به عنوان امین ناظر برای نظـارت بر اعمال متولّی وقف که متهم به کوتاهی در اداره امور آن می‌باشـد، تعیین نموده است و سپس متولّی بعـد از ثبوت برائت ذمّه‌اش از آن اتهامـات فوت نموده است، آیـا امین نـاظر مزبور حق دارد بـا امضاء و تنفیـذ یا فسـخ و ابطال قرارها و تصـمیم‌هایی که متولّی چند سال قبل از انتخاب او به عنوان ناظر اتخاذ کرده، در آنها دخالت و اظهارنظر کند یا آنکه مسئولیت و حق نظارت او فقط مربوط به فاصله زمانی بین صـدور قرار تعیین او به عنوان ناظر تا تاریـخ وفات متولّی است؟ و با توجّه به اینکه هنوز از تاریخ صدور حکم برائت متـولّی هیـچ اقـدامی برای عزل امین صـورت نگرفته، آیـا اختیـارات و مسـئولیت او بـا صـدور حکم برائت متـولّی از آن اتهامات پایان می‌پذیرد یا آنکه متوقف بر عزل از طرف دادگاه است؟ ج: اگر ضمّ امین به متولّی شرعی به خاطر توجّه اتهام به او در مورد اداره امور وقف باشـد، او فقط حق دخالت و اظهار نظر در اموری را دارد که برای نظارت بر آنها معیّن شده است و صـلاحیت او در نظـارت بر کارهـای متولّی متّهم، بـا صـدور حکم به برائت او و رفع اتهـام از وی به پایان می‌رسـد، همانگونه که بعـد از وفات متولّی قبلی و انتقال تولیت وقف بعد از او به شخص دیگر، امین مزبور حق دخالت در امور وقف و اعمال متولّی جدید را ندارد.

شرایط عین موقوفه

س ۲۰۲۳: اگر افرادی اقـدام به جمع آوری پول از نیکوکاران و خرید خانه‌ای با آن به قصد حسـینیه کنند، آیا اقدام آنان برای جمع

آوری پول برای این کـار کـافی است تـا حق وقف آن خانه را به عنوان حسـینیه داشته باشـند یا آنکه بایـد برای این کار از صاحبان پول‌ها وکالت بگیرنـد؟ و از آنجا که در واقف شـرط است که یا مالک باشـد و یا در حکم مالک، و این افراد مالک نیسـتند، آیا به صرف جمع‌آوری پول توسط آنان، بر آنان حکم مالک صـدق می‌کنـد تا حق وقف داشـته باشـند؟ ج: اگر از طرف افراد خیّر وکیل باشـند تا خانه را بعـد از خرید، به عنوان حسـینیه وقف کنند، وقف آنان به وکالت از مالکین صـحیح است. س ۲۰۲۴: آیا جنگلها و مراتع طبیعی که انسان دخالتی در ایجاد آنها ندارد و همانگونه که اصل چهل و پنجم قانون اساسـی جمهوری اسـلامی تصریح کرده از انفال محسوب می‌شوند، قابل وقف هسـتند؟ ج: در صحّت وقف، سابقه مالکیت شرعی خاص واقف شرط است و چون جنگلها و مراتع طبیعی که از انفال و اموال عمومی هسـتند، ملک خاص کسـی نیستند، در نتیجه وقف آنها توسط هیچ فردی صحیح نیست. س ۲۰۲۵: فردی سـهم مشاعی از یک زمین زراعی را خریده و آن را به‌طور رسـمی به نام پسـرش نموده، آیا جایز است این زمین را که برای پسـرش خریـده است، وقف کنـد؟ ج: مجرّد ثبت ملـک به نـام کسـی، ملاـک مالکیّت شـرعی فردی که ملک به نام او به ثبت رسـیده، نیست، در نتیجه اگر پـدر بعـد از خریـد زمین و ثبت آن به نـام پسـرش، آن را به او هبه کرده و قبض آن نیز به‌طور صـحیح محقق شده‌باشد، در این صورت حق ندارد آن را وقف کند زیرا مالک آن نیست، ولی اگر فقط سـند زمین را به نام او کرده و زمین در مالکیّت خودش باقی مانـده باشد، او از نظر شـرعی مالک آن است و حق دارد آن را وقف کند. س ۲۰۲۶: اگر مسئولین شرکت نفت و سازمان زمین شهری مقداری از زمین‌های تحت اختیار خود را برای ساخت مساجد و مدارس علمیه اختصاص بدهند و علاوه بر انشـاء صـیغه وقف، قبض و اقبـاض هم صورت بگیرد، آیـا این زمین‌هـا موقوفه محسوب می‌شونـد و احکـام وقف بر آنهـا مـترتب می‌گردد؟ ج: اگر این زمین‌ها از اموال عمومی دولت باشـند و مصـرف خاصـی برای آنها تعیین شده باشد قابل وقف نیستند ولی اگر از اراضـی مواتی باشـند که ملک کسـی نیستند و در اختیار دولت یا شرکت نفت و یا سازمان زمین شهری باشند، احیاء آنها با اجازه مسئولین مربوطه به عنوان مسجد یا مدرسه و مانند آن اشکال ندارد. س ۲۰۲۷: آیا شـهرداری حق دارد بعضـی از املاک خود را در جهت مصالـح عمومی وقف نمایـد؟ ج: این امر تـابع حـدود اختیـارات قانونی شـهرداری و خصوصـیت ملک است، بنا بر این اگر از املاکی باشد که شـهرداری از نظر قانونی حق دارد آنها را به مصالح عمومی شـهر از قبیل درمانگاه یا بیمارسـتان یا مسـجد و یا امور دیگر اختصاص بدهد، در این صورت اشـکال ندارد، ولی اگر از املاکی باشد که مخصوص اسـتفاده برای امور مربوط به شهرداری است، حق ندارد آنها را وقف کند.

شرایط موقوف علیه

س ۲۰۲۸: اهالی منطقه‌ای بعد از ساخت یک مسـجد در قطعه زمینی که از سازمان زمین شهری گرفته بودند، در مورد کیفیت وقف آن که عام باشـد یا خاص، اختلاف پیـدا کردنـد، عـدّه‌ای از آنان معتقـد بودند که باید به عنوان وقف خاص ثبت شود، تعدادی هم اعتقاد داشـتند که چون همه اهالی در ساختن آن مشارکت داشـته اند باید وقف عام باشد، حکم این مسأله چیست؟ ج: مسجد جزء وقف های عام است و نمی‌توان آن را برای گروه یا طائفه خاصّی، وقف نمود، ولی در نامگذاری، نسبت دادن آن به یک مناسـبتی به شـخص یا اشخاصـی اشـکال ندارد، ولی شایسته نیست مؤمنینی که در ساخت مسجد مشارکت داشته‌اند، در این رابطه نزاع کنند. س ۲۰۲۹: رئیس فرقه منحرفی املاک خود را به این فرقه وقف کرده است و با توجه به اینکه مشـروعیت جهت وقف در صـحّت آن شرط است و از طرفی اهداف و اعتقادات و اعمال این فرقه منحرفه فاسد و گمراه کننده و باطل هسـتند، آیا این وقف صـحیح است؟ و آیـا اسـتفاده از این اموال به نفع فرقه مـذکور جایز است؟ ج: اگر ثابت شود جهتی که ملک برای آن وقف شـده، جهتی حرام و از مصـادیق اعـانه بر گنـاه و معصـیت اسـت، چنیـن وقفی باطـل بـوده و اسـتفاده از آن امـوال در جهـتی کـه شـرعاً حرام است، صـحیح

نمی‌باشد.

عبارتهای وقف

س ۲۰۳۰: آیا شرکت کنندگان در مجالس عزاداری و اهالی منطقه‌ای که حسینیه برای آنان تأسیس شده، حق دخالت در تفسیر فقرات و قفنامه را دارند؟ ج: برای فهم مفاد وقف‌نامه، در صورتی که اجمال یا ابهام داشته باشند، باید به شواهد و قرائن حالیه و مقالیه و یا به عرف مراجعه کرد و کسی حق ندارد آنها را از طرف خودش تفسیر به رأی کند. س ۲۰۳۱: اگر مکانی برای تعلیم و تحصیل علوم دینیه وقف شده باشد، آیا با وجود طلاب مشغول به تحصیل در آن مکان، جایز است افراد عادی و مسافران از امکانات آنجا استفاده نمایند؟ ج: اگر آن مکان وقف خصوص طلاب علوم دینی و یا به منظور تدریس و تحصیل علوم دینی در آن باشد، جایز نیست دیگران از آنجا استفاده کنند. س ۲۰۳۲: عبارت زیر در وقفنامه‌ای آمده است: «در صیغه وقف شرط شده که هیأتی از عموم اهالی به عنوان هیأت امناء انتخاب شود.» آیا این عبارت دلالت بر تعیین انتخاب‌کنندگان می‌کند؟ و بر فرض عدم دلالت بر تعیین انتخاب کنندگان، حق انتخاب هیأت امناء با چه کسانی است؟ ج: ظاهر عبارت مذکور، لزوم مشارکت عموم اهالی در انتخاب هیأت امناء می‌باشد. به هر حال، اگر واقف در وقفش انتخاب‌کننده یا انتخاب‌کنندگانِ هیأت امنا را معیّن نکرده باشد، در صورتی که وقف متولّی خاصی داشته باشد، انتخاب هیأت امنا با اوست و در صورتی که چند متولّی خاص داشته باشد که با هم اختلاف‌نظر داشته باشند یا اصلاً از طرف واقف متولّی تعیین نشده باشد، باید در این مسأله به حاکم شرع رجوع شود. س ۲۰۳۳: اگر وصف «ارشد و اصلح» در تولیت فرزند ذکوری که از جهت سنی در بین موقوف علیهم از همه بزرگتر است، شرط باشد، آیا اثبات رشد و صالح بودن هم واجب است یا اینکه مجرّد بزرگتر بودن او از جهت سنی باعث می‌شود که اصل بر اصلح و ارشد بودن او گذاشته شود؟ ج: باید همه شروط تصدّی تولیت احراز شود. س ۲۰۳۴: شخصی املاک خود را برای مجالس عزاداری حضرت اباعبدالله الحسین(علیه‌السلام) در ایّام محرّم و غیر آن وقف کرده است و بعد از خودش فرزندان خود را تا ابد، متولّی آن قرار داده و ثلث منافع املاک را هم برای متولّی قرار داده است، اگر در زمانی واقف، اولاد مذکر و مؤنّث از طبقه اوّل و دوّم و سوّم داشته باشد، آیا تولیت وقف برای همه آنان به‌طور مشترک است و حق تولیت بین آنان تقسیم می‌شود؟ و بر فرض تقسیم بین همه آنان، آیا بین فرزندان مذکر و مؤنّث به‌طور مساوی تقسیم می‌شود یا با تفاوت؟ ج: اگر قرینه‌ای که دلالت بر ترتیب بر حسب طبقات ارث و تقدیم نسل سابق بر لاحق بکند، وجود نداشته باشد، همه طبقات موجود در هر زمانی به‌طور مشترک و مساوی متولّی وقف هستند و حق تولیت بدون آنکه تفاوتی بین مذکر و مونّث باشد، به‌طور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود. س ۲۰۳۵: اگر واقف، تولیت وقف را بعد از خودش برای مطلق علما و مجتهدین قرار دهد، آیا یکی از علمایی که مجتهد نیست حق دارد امور تولیت را در اختیار بگیرد؟ ج: تا زمانی که احراز نشود که مقصود واقف از علما خصوص مجتهدین است، تولیت وقف توسط عالم دینی اشکال ندارد هرچند حائز رتبه اجتهاد نباشد.

احکام وقف

قسمت اول

س ۲۰۳۶: عدّه‌ای از افراد بدون اجازه متولّی خاص، اقدام به تخریب کتابخانه واقع بین اتاق مدرسه مسجد جامع و آشپزخانه حسینیه که متصل به مسجد است نموده‌اند و آن را جزء مسجد کرده‌اند، آیا این کار آنان صحیح است؟ و آیا نماز خواندن در آن مکان

جایز است؟ ج: اگر ثابت شود که زمین کتابخانه، فقط برای کتابخانه وقف شده است، کسی حق تغییر و تبدیل آن به مسجد را ندارد و نماز خواندن در آن جایز نیست و هر کسی که ساختمان آن را خراب کرده، واجب است آن را به حالت اولیه اش برگرداند، ولی اگر وقف آن برای خصوص کتابخانه ثابت نشود، نماز خواندن در آن اشکال ندارد. س ۲۰۳۷: آیا جایز است مکانی برای مدّت موقتی مثلاً ده سال به عنوان مسجد وقف شود و بعد از انقضای این مدّت دوباره به ملکیّت واقف یا ورثه او برگردد؟ ج: این کار به عنوان وقف موقت صحیح نیست و عنوان مسجدیت هم با آن محقق نمی‌شود، ولی حبس آن مکان برای نمازگزاران به مدّت معیّن اشکال ندارد. س ۲۰۳۸: زمین موقوفه‌ای در کنار قبرستانی که برای دفن اموات اهالی کافی نیست، وجود دارد و موقعیت آن برای تبدیل به قبرستان مناسب است، آیا تبدیل آن به قبرستان جایز است؟ ج: تبدیل زمینی که برای جهتی غیر از دفن اموات وقف شده، به قبرستان به‌طور رایگان جایز نیست، ولی اگر وقف آن از قبیل وقف منفعت باشد، متولّی شرعی آن می‌تواند در صورتی که به مصلحت و نفع وقف بداند آن را برای دفن اموات اجاره دهد. س ۲۰۳۹: بعضی از زمین‌های وقفی در مسیر طرحهای توسعه و احداث خیابانها و پارکهای ملّی و ساختمان های دولتی قرار می گیرند و بدون اجازه متولّی شرعی و بدون پرداخت اجاره و پول آنها، توسط بعضی از مؤسسات و اداره‌های دولتی مصادره می‌شوند، آیا انجام این کار برای آنان جایز است؟ آیا کسی که در این زمین‌های موقوفه تصرّف می کند باید عوض یا قیمت آنها را بپردازد؟ و آیا باید اجرت المثل تصرّفاتش را از هنگام تصرّف بپردازد؟ و آیا در پرداخت قیمت موقوفه و یا دادن عین دیگری به جای آن توسط مؤسسات و ادارات، اذن گرفتن از حاکم شرع واجب است یا این که جایز است اداره اوقاف یا متولّی وقف با رعایت مصلحت و نفع وقف با آنان در مورد عوض یا قیمت آن توافق نماید؟ ج: جایز نیست کسی بدون اذن و اجازه متولّی شرعی در وقف تصرّف کند، همانگونه که اگر وقف از قبیل وقف منفعت باشد، تصرّف در آن هم فقط بعد از اجاره کردن آن از متولّی جایز است همچنین فروش و تبدیل وقفی که قابلیت انتفاع در جهت وقف را دارد، جایز نیست و اگر شخصی آن را تلف کند ضامن آن است و اگر بدون اجازه متولّی شرعی، در آن تصرّف نماید، ضامن اجرت‌المثل آن است و باید آن را به متولّی شرعی وقف بپردازد تا در جهت وقف مصرف نماید و در این رابطه فرقی بین اشخاص و مؤسسات و اداره‌های دولتی نیست و جایز است متولّی وقف، بدون مراجعه به حاکم با متصرّف یا تلف‌کننده با رعایت مصلحت وقف، در مورد اجرت یا عوض آن توافق نماید. س ۲۰۴۰: زمین موقوفه‌ای وجود دارد که دارای راهی است که فقط برای عبور چارپایان مناسب است و در حال حاضر به سبب ساخت و ساز خانه در کنار آن باید راه مزبور توسعه پیدا کند، آیا توسعه آن از دو طرف به‌طوری که به مقدار مساوی از زمین وقفی و املاک شخصی را در بر بگیرد جایز است؟ و بر فرض عدم جواز، آیا جایز است برای توسعه راه، آن مقدار از زمین وقفی از متولّی آن اجاره شود؟ ج: تغییر وقف به محل عبور و جاده جایز نیست، مگر آنکه ضرورت الزام‌آوری آن را اقتضا کند و یا خود موقوفه برای انتفاع از آن نیاز به آن راه داشته باشد، ولی اجاره زمینی که وقف منفعت است برای توسعه راه عبور و مرور با رعایت مصلحت وقف اشکال ندارد. س ۲۰۴۱: زمینی بیست سال پیش وقف اهالی منطقه‌ای شده تا اموات خود را در آن دفن کنند و واقف تولیت آن را برای خودش و سپس برای یکی از علمای شهر که در وقفنامه ذکر کرده قرار داده و کیفیت انتخاب متولّی بعد از عالم مزبور را هم معیّن نموده است، آیا متولّی کنونی حق تغییر وقف یا تغییر بعضی از شرایط آن و یا اضافه کردن شرایط دیگر به آن را دارد؟ و اگر این تغییر بر جهتی که زمین برای آن وقف شده تأثیر بگذارد، مثل اینکه آن را ایستگاه ماشین نماید، آیا موضوع وقف به حال خود باقی می‌ماند؟ ج: با این فرض که وقف از نظر شرعی با تحقق قبض، محقق و نافذ شده است، دیگر تغییر و تبدیل آن و همچنین تغییر بعضی از شرایط و یا اضافه کردن شرایط جدید به آن توسط واقف یا متولّی جایز نیست و با تغییر وقف از حالت قبلی‌اش، وقفیّت آن زایل نمی‌شود. س ۲۰۴۲: فردی مغازه خود را برای ایجاد صندوق قرض‌الحسنه وابسته به مسجد وقف کرده و از دنیا رفته است و چندین سال است که آن مکان بسته مانده و در حال حاضر در معرض خرابی است، آیا استفاده از آن برای کارهای دیگر جایز است؟ ج: اگر وقف مغازه برای ایجاد صندوق

قرض‌الحسنه در آن، محقق شده باشد، و فعلاً- نیازی به ایجاد صندوق قرض‌الحسنه در آن مسجد نباشد، استفاده از آن برای صندوقهای قرض‌الحسنه‌ای که وابسته به مساجد دیگر باشد، اشکال ندارد و اگر این هم ممکن نباشد استفاده از آن در هر کار خیری جایز است. س ۲۰۴۳: شخصی قطعه زمینی را با سهم آب آن برای خواندن تعزیه امام حسین(علیه‌السلام) که در یکی از شبهای محرم یا صفر و در شب شهادت امیرالمومنین(علیه‌السلام) در مسجد «الحّی» برگزار می‌شود، وقف نموده است و بعداً به یکی از ورثه‌اش وصیّت کرده که آن زمین را در اختیار وزارت بهداشت قرار بدهد تا بیمارستانی در آن ساخته شود، این کار چه حکمی دارد؟ ج: تغییر و تبدیل وقف از وقف منفعت به وقف انتفاع، جایز نیست، ولی اجاره دادن آن برای ساخت بیمارستان و مصرف اجاره آن در جهت وقف، به شرطی که به مصلحت وقف باشد، اشکال ندارد. س ۲۰۴۴: آیا می‌توان در زمین‌های وقفی مصلّی یا حسینیه ساخت؟ ج: زمین‌های وقفی، قابل وقف مجدّد به عنوان مسجد یا حسینیه و غیره نیستند و واگذاری آنها به‌طور مجانی برای ساخت مصلّی یا یکی از مؤسسات عمومی مورد نیاز مردم برای هیچکس جایز نیست، ولی اجاره دادن آنها توسط متولّی شرعی برای ساختن مصلّی یا مدرسه یا حسینیه در آنها اشکال ندارد و مبلغ اجاره زمین‌های مزبور باید در جهاتی که برای وقف معیّن شده است، مصرف شود. س ۲۰۴۵: معنای وقف عام و وقف خاص چیست؟ عدّه‌ای می‌گویند: تغییر وقف خاص برخلاف قصد واقف و تبدیل آن به ملک خاص جایز است، آیا این سخن صحیح است؟ ج: عموم و خصوص در وقف با ملاحظه موقوف علیه است، بنا بر این وقف خاص، وقف بر شخص یا اشخاص معیّن است مانند وقف بر اولاد و یا وقف بر زید و فرزندان او و وقف عام وقف بر جهات و مصالح عمومی مانند مساجد و مکان‌های استراحت و مدارس و امور مشابه دیگر و یا وقف بر عناوین کلی مثل فقرا و ایتام و بیماران و کسانی که در راه مانده‌اند و مانند آن است و این اقسام سه گانه تفاوتی از جهت اصل وقف ندارند، هرچند از حیث احکام و آثار تفاوت دارند، مثلاً در وقف بر جهات و مصالح عمومی و همچنین در وقف بر عناوین عمومی قبول کسی شرط نیست و همچنین وجود مصداق موقوف علیهم در خارج هنگام اجرای صیغه وقف هم شرط نیست در حالی که در وقف خاص این امور شرط هستند و همچنین در وقف بر جهات و مصالح عمومی که به‌صورت وقف انتفاع هستند از قبیل مساجد و مدارس و قبرستان‌ها و پل‌ها و مانند آنها، وقف به هیچ وجه قابل فروش نیست حتّی اگر خراب شود، بر خلاف وقف خاص و وقف بر عناوین کلّی به‌صورت وقف منفعت که فروش و تبدیل آنها در بعضی از حالتهای استثنایی جایز است. س ۲۰۴۶: یک نسخه خطی قرآن مربوط به سنه ۱۲۶۳ هـ ش وقف یک مسجد شده و در حال حاضر در معرضِ از بین رفتن است. آیا جلد کردن و نگهداری این اثر مقدس و ارزشمند نیاز به اجازه شرعی دارد؟ ج: اقدام به جلد کردن و اصلاح جلد و ورق‌های قرآن مجید و نگهداری آن در همان مسجد، احتیاج به اجازه خاصّی از طرف حاکم شرع ندارد. س ۲۰۴۷: آیا غصب وقف و تصرّف در آن در غیر جهت وقف موجب ضمان اجرت‌المثل است؟ و آیا تلف کردن وقف مثل اینکه ساختمان آن تخریب گردد و یا زمین موقوفه تبدیل به خیابان شود، موجب ضمان مثل یا قیمت آن می‌گردد؟ ج: در وقف خاص مانند وقف بر اولاد و همچنین در وقف عامّی که به‌صورت وقف منفعت است، غصب و تصرّف در غیر جهت وقف یا بدون اذن موقوف علیهم در اوّلی و بدون اذن متولّی شرعی در دوّمی، موجب ضمان عین و منفعت است و ردّ عوض منافع استیفا شده و استیفا نشده هم واجب است و همچنین ردّ عین در صورتی که موجود باشد و ردّ عوض آن در صورتی که در دست او یا بر اثر فعل او تلف شده باشد واجب است و عوض منافع باید در جهت وقف و عوض عین موقوفه در بدل وقفی که تلف شده مصرف شود و در وقف عامی که بصورت وقف انتفاع است مثل مساجد و مدارس و کاروانسراها و پلها و مقبره‌ها و مانند آنها که وقف بر جهات یا عناوین عمومی هستند تا موقوف علیهم از آنها انتفاع ببرند در صورتی که توسط غاصب غصب شوند و آنها را در جهتی غیر از منافعی که برای آنها وقف شده‌اند بکار ببرد باید اجرت المثل تصرّفاتش در چیزهایی از قبیل مدارس و کاروانسراها و حمامها را بپردازد بر خلاف مساجد و مقبره‌ها و زیارتگاهها و پلها که ضامن اجرت‌المثل تصرّفاتش در آنها نیست و اگر عین این موقوفات را تلف کند باید عوض مثلی یا قیمی آنها را بدهند که آن هم در بدل

وقف تلف شده مصرف می‌شود. س ۲۰۴۸: شخصی ملك خود را برای برپایی مجالس عزاداری سیدالشهداء(علیه‌السلام) در روستا وقف کرده است، ولی در حال حاضر متولّی وقف، توانایی اقامه عزا در روستای مذکور در وقفنامه را ندارد، آیا جایز است در شهری که در آن اقامت دارد مجالس عزاداری برگزار کند؟ ج: اگر وقف، مخصوص اقامه مجالس عزاداری در همان روستا باشد، تا زمانی که عمل به وقف هرچند با گرفتن وکیل برای آن، درهمان روستا ممکن باشد، حق ندارد آن مجالس را به جای دیگر انتقال دهد بلکه واجب است فردی را نایب بگیرد تا در آن روستا مجالس عزاداری برپا کند. س ۲۰۴۹: آیا جایز است همسایگان مسجد از برق آن برای جوشکاری آهن ساختمان‌های خود استفاده کنند و پول مصرف برق و حتّی بیشتر از آن را به مسئولین اداره امور مسجد بپردازند؟ و آیا جایز است مسئولین مسجد، اجازه استفاده از برق آن را بدهند؟ ج: استفاده از برق مسجد برای کارهای شخصی جایز نیست و مسئولین مسجد هم جایز نیست چنین اجازه‌ای را بدهند. س ۲۰۵۰: چشمه آب موقوفه‌ای وجود دارد که در طول سالهای متمادی مورد استفاده مردم بوده است، آیا لوله کشی از آن به مکان‌های متعدّد و یا به منازل شخصی جایز است؟ ج: اگر کشیدن لوله از آن، تغییر وقف و یا انتفاع درغیر جهت وقف نباشد و مانع استفاده بقیّه‌ی موقوف علیهم از آب آن نشود، اشکال ندارد و الا جایز نیست. س ۲۰۵۱: زمینی برای تعزیه خوانی و طلاب علوم دینی وقف شده است، این زمین در کنار راه اصلی روستا قرار دارد، در حال حاضر بعضی از اهالی روستا قصد دارند راه دیگری را در آن بسازند که در طرف دیگر زمین مزبور واقع می‌شود، اگر فرض کنیم که کشیدن این راه در افزایش قیمت زمین مؤثر باشد، آیا انجام این کارجایز است؟ ج: مجرّد افزایش قیمت زمین موقوفه بر اثر کشیدن جاده در قسمتی از آن، مجوّز شرعی تصرّف در زمین وقفی یا تبدیل آن به راه نیست. س ۲۰۵۲: در نزدیکی یک مسجد خانه‌ای وجود دارد که صاحبش آن را برای سکونت امام جماعت مسجد وقف کرده است، ولی در حال حاضر به علت کثرت عائله و مراجعه کنندگان و دلائل دیگر مناسب سکونت او نیست و خود امام جماعت هم منزلی دارد که در آن زندگی می‌کند و احتیاج به تعمیرات دارد و برای ساخت آن مقداری وام گرفته است، آیا جایز است خانه موقوفه را اجاره دهد و پول اجاره آن را برای پرداخت بدهی‌های خانه‌ای که در آن ساکن است و انجام تعمیرات آن، مصرف نماید؟ ج: اگر خانه به‌صورت وقف انتفاع، برای سکونت امام جماعت مسجد وقف شده باشد، شرعاً او حق اجاره دادن آن را ندارد هرچند به قصد استفاده از اجاره آن برای پرداخت دیون و تعمیر منزل مسکونی‌اش باشد و اگر آن خانه به خاطر کوچکی، نیاز او را برای سکونت خانواده‌اش و آمدن مهمان و پاسخگویی به مراجعه‌کنندگان برطرف نمی‌کند، می‌تواند از آن در بعضی از ساعات روز یا شب مثلاً برای پاسخگویی به مراجعه کنندگان استفاده کند و یا آنکه خانه مزبور را به امام جماعت دیگری بدهد تا در آن سکونت کند. س ۲۰۵۳: ساختمان کاروانسرایی که برای استراحت کاروانها اجاره داده می‌شود، وقف است و تولیت آن با امام راتب فعلی مسجدی است که در مقابل آن مکان قرار دارد و به علت اینکه مسأله به‌طور دقیق نزد مراجع بیان نشده، ساختمان کاروانسرا خراب شده و بجای آن حسینیه‌ای ساخته شده است، آیا منافع این مکان به همان صورت قبل از تغییر باقی می‌ماند؟ ج: تبدیل کاروانسرایی که وقف منفعت است به حسینیّه که وقف انتفاع است، جایز نیست، بلکه ساختمان کاروانسرا باید به همان صورت قبلی خود برگشت داده شود تا به کاروانها و مسافران اجاره داده شود و درآمد اجاره آن در همان جهتی که واقف تعیین کرده به مصرف برسد، ولی اگر متولّی شرعی تشخیص دهد که مصلحت کوتاه مدّت و دراز مدّت وقف اقتضا می‌کند که آن مکان به همین صورت فعلی برای برپایی شعائر دینی اجاره داده شود و اجاره آن در جهت وقف به مصرف برسد، جایز است این کار را انجام دهد. س ۲۰۵۴: آیا فروش سرقفلی مغازه‌ای که در زمین صحن مسجد ساخته شده جایز است؟ ج: در صورتی که ایجاد مغازه در صحن مسجد، شرعاً، مجاز بوده فروش سرقفلی آن با رعایت مصلحت و نفع وقف، بااذن متولّی شرعی مانعی ندارد و در غیر این صورت واجب است ساختمان مغازه خراب شود و زمین آن به همان صورت اوّل به حیاط مسجد اضافه شود. س ۲۰۵۵: گاهی بعضی از مؤسسات دولتی و غیر دولتی به سبب مسائل فنی و طراحی از قبیل ساختن سدها و نیروگاههای برق و پارکهای عمومی و مانند آن، مجبور به تصرّف

در زمین‌های وقفی می‌شوند، آیا مجری این طرحها از نظر شـرعی ملزم به پرداخت عوض یا اجرت وقف است؟ ج: در اوقاف خاص بایـد برای اجاره یا خریـد وقف به موقوف علیهم مراجعه کرد و در وقف بر عناوین عمومی که به نحو وقف منفعت وقف شده‌انـد تا منافع آنها در جهت وقف مصرف شود برای تصرّف در آن باید از متولّی شرعی آن اجاره شوند و مال‌الاجاره هم باید به او پرداخت شود تا آن را در جهت وقف مصرف کند، و اگر تصرّفات در این قبیل وقف‌ها در حکم تلف کردن عین باشد موجب ضمان است و بر متصـرّف واجب است که عوض عین موقوفه را به متولّی وقف بدهـد تـا بـا آن ملـك دیگری بخرد و آن را بجای وقف اوّل وقف نماید تا درآمدهای آن در جهت وقف به مصرف برسد.

قسمت دوم

س ۲۰۵۶: شخصی چندین سال قبل مغازه‌ای را قبل از تکمیل ساختمان آن اجاره نمود و پول سرقفلی آن را در همان زمان پرداخت کرد و سـپس با اجازه مالك، آن را با پول اجاره همان مغازه تکمیل نمود و در طول مدّت اجاره، نصف ساختمان را با سـند رسـمی از مالـك خریـد و در حال حاضـر مـدّعی است که ساختمان مزبور وقف است و نائب تولیت هم ادّعا می‌کنـد که بایـد سـرقفلی آن دوباره پرداخت شود، حکم این مسأله چیست؟ ج: اگر وقف بودن زمین آن ساختمان، ثابت شود و یا مسـتأجر به آن اعتراف نمایـد، در این صورت هیـچ‌یك از امتیـازاتی که از مـدّعی مالکیت زمین ساختمان موقوفه گرفته است اعتباری نـدارد، بلکه بایـد برای ادامه تصرّف در ساختمان مذکور قرارداد جدیدی با متولّی شـرعی وقف منعقد نماید، و پول خود را می‌تواند از کسی که ادّعای مالکیّت داشـته، پس بگیرد. س ۲۰۵۷: اگر وقفی بودن زمین محرز باشـد ولی جهت وقف معلوم نباشـد، سـاکنین و زراعت کننـدگان در آن زمین چه تکلیفی دارند؟ ج: اگر زمین موقوفه، متولّی خاص داشـته باشد، واجب است تصـرّف‌کنندگان به او مراجعه کنند و زمین را از او اجاره نمایند و اگر متولّی خاصی نداشته باشد، ولایت بر آن با حاکم شرع است و تصرّف‌کنندگان باید به وی مراجعه نمایند و اما نسبت به مصرف درآمد وقف که متردّد بین محتملات است، اگر محتملات متصادق و غیرمتباین باشند مثل سادات و فقرا و علما و اهل فلان شـهر، واجب است درآمـد وقف در قـدر متیقّن آنها مصـرف شود، ولی اگر احتمالات، متباین و غیر متصادق باشـند، در این صـورت اگر محصـور در امور معیّنی باشـند، واجب است مصـرف وقف بـا قرعه معیّن شود و اگر احتمـال بین امور غیرمحصوره باشـد، در صورتی که بین عنـاوین یا اشـخاص غیر محصوره باشـد مثل اینکه بـدانیم زمین موقوفه وقف بر ذرّیه است ولی نـدانیم که ذرّیه کدام شـخص از اشـخاص غیر محصوره مراد است، در این صورت منافع وقف در حکم مجهول المالك است و واجب است به فقرا صـدقه داده شود، ولی اگر احتمـال بین جهـات غیر محصوره باشـد مثـل اینکه مردد بین وقف برای مسـجد یـا زیارتگـاه یا پل یا کمك به زائران و مانند آن باشد، در این صورت واجب است درآمدهای وقف به شرط عدم خروج از آن محتملات در امور خیریه مصرف شود. س ۲۰۵۸: زمینی وجود دارد که از زمانهـای طولاـنی محل دفن اموات اهالی بوده و یکی از اولاد ائمه (علیهم‌السـلام) نیز در آن مـدفون است و قبـل از سـی سـال پیش مکانی را برای غسل دادن اموات در آن ساخته‌انـد، ولی معلوم نیست که این زمین وقف برای دفن اموات شـده یا آنکه وقف برای امامزاده مـدفون در آن است. همچنین نمی‌دانیم ساخت غسّالخانه در آن برای غسـل اموات مشـروع است یـا خیر؟ بنـا بر این آیـا جـایز است اهـالی آنجا اموات خود را در آن مکان غسل بدهنـد؟ ج: جایز است همانند گذشته، اموات را در آن غسّالخانه، غسل داده و در آن زمین که از توابع صحن امامزاده است، دفن کنند مگر این که علم به مغایرت آن، با جهت وقف زمین، پیـدا کنند. س ۲۰۵۹: زمین هـایی در منطقه مـا وجود دارد که مردم، اقـدام به زراعت و کاشت درخت در آنها می‌کنند و بین اهالی مشـهور است که وقف حرم یکی از امامزادگان(علیهم‌السلام) مدفون در منطقه می‌باشند و متولّی وقف هم سـادات سـاکن در آنجـا هسـتند ولی دلیلی بر وقف بودن آن زمین‌هـا وجود نـدارد و گفته می‌شود که در گذشـته وقفنـامه‌ای وجود داشـته ولی در آتش سـوزی از بین رفته است و مردم در حکـومت سـابق برای جلـوگیری از تقسـیم زمین‌هـا شـهادت به وقفیّت آنها

داده‌اند و عدّه‌ای هم می‌گویند که یکی از حاکمان منطقه که علاقه به سادات داشت، آن زمین‌ها را برای معاف شدن از مالیات وقف آنان کرد، در حال حاضر این زمین‌ها چه حکمی دارند؟ ج: برای ثبوت وقفیّت، وجود وقفنامه شرط نیست بلکه اعتراف ذوالید که وقف در تصرّف آنان است یا اعتراف ورثه ذوالید بعد از فوت او، به وقف بودن آن ملك، کافی است و همچنین احراز سابقه رفتار با آن ملك به عنوان وقف یا شهادت دو مرد عادل بر وقف بودن آن و یا شهرت وقفیّت آن به گونه‌ای که مفید علم یا اطمینان باشد هم وقف بودن را ثابت می‌کند. در نتیجه با وجود یکی از این دلائل وقفیّت، حکم به وقف بودن می‌شود و درغیر این صورت حکم به مالکیت متصرّف نسبت به آنچه در اختیار دارد می‌شود. س ۲۰۶۰: وقفنامه ملکی که مربوط به پانصد سال پیش است پیدا شده، آیا اکنون حکم به وقفیت آن ملك می‌شود؟ ج: مجرّد سند وقف تا زمانی که موجب اطمینان به درستی مضمون آن نشود، حجت شرعی بر وقفیّت نیست، ولی اگر وقف بودن آن ملك بین مردم به‌خصوص افراد کهنسال شایع باشد، به‌طوری که مفید علم یا اطمینان به وقفیت آن شود و یا ذوالید به آن اقرار کند و یا احراز شود که در سابق با آن به عنوان وقف رفتار می‌شده، ملك مزبور محکوم به وقفیّت است و به هر حال مرور زمان موجب خروج ملك موقوفه از وقفیّت نمی‌شود. س ۲۰۶۱: سه سهم از آب نهر را از پدرم به ارث بردم و اکنون متوجه شده‌ام که این سه سهمی که پدرم خریداری کرده جزء صد سهمی است که پانزده سهم آن موقوفه است و الآن مشخص نیست که این سه سهم داخل در کدامیك است، آیا جزء وقف است یا ملك فروشنده؟ تکلیف من در این رابطه چیست؟ آیا خرید این سه سهم باطل بوده و من حق مطالبه پول آنها را از فروشنده اوّل که هنوز زنده است دارم؟ ج: اگر فروشنده هنگام فروش، مالك شرعی آن مقدار از آب مشترك که فروخته است بوده و معلوم نباشد که آیا آن مقداری را که مالك آن است فروخته یا سهم مشاع بین وقف و ملك را به فروش رسانده است، در این صورت بیع محکوم به صحّت است و حکم به مالکیّت مشتری نسبت به مبیع و انتقال آن از طریق ارث به ورثه او می‌شود. س ۲۰۶۲: یکی از علما بخشی از دارایی خود از قبیل مزرعه و باغ را وقف خاص نمود و وقفنامه‌ای راجع به آن تنظیم کرد و در آن تصریح نمود که همه شرایط وقف را عمل کرده و صیغه شرعی وقف را هم اجرا نموده است و ده نفر از اهل علم هم آن را امضاء کرده‌اند آیا با وجود آن وقفنامه، حکم به وقفیّت این اموال می‌شود؟ ج: اگر ثابت شود که علاوه بر انشاء صیغه وقف، عین موقوفه را هم تحویل موقوف علیهم یا متولّی شرعی وقف داده و به آنان منتقل نموده است، وقف مذکور محکوم به صحّت ولزوم است. س ۲۰۶۳: زمینی به اداره بهداشت هدیه شده تا بیمارستان یا مرکز بهداشتی در آن ساخته شود ولی مسئولین اداره بهداشت تاکنون اقدام به ساخت بیمارستان یا مرکز بهداشتی در آن نکرده‌اند، آیا جایز است واقف زمین را پس بگیرد؟ و آیا مجرّد تسلیم زمین به مسئولین اداره بهداشت برای تحقق وقفیت، کافی است یا آنکه ساخت ساختمان در آن هم شرط است؟ ج: اگر تحویل زمین توسط مالك به مسئولین اداره بهداشت بعد از انشاء وقف به وجه شرعی، به عنوان تسلیم به متولّیان شرعی وقف باشد، حق رجوع و پس گرفتن آن را ندارد، ولی اگر یکی از دو امر مذکور تحقق پیدا نکند حق دارد زمین خود را از آنان پس بگیرد. س ۲۰۶۴: زمینی وجود دارد که مالکش آن را در حضور عالم منطقه و دو نفر شاهد عادل برای ساختن مسجد وقف کرده است و بعد از مدتی اشخاصی بر آن تسلط پیدا کرده و خانه‌های مسکونی در آن بنا نموده‌اند، وظیفه آن اشخاص و متولّی چیست؟ ج: اگر بعد از انشاء وقف زمین، قبض عین موقوفه با اذن واقف تحقّق پیدا کرده باشد، همه احکام وقف بر آن مترتّب می‌شود و ساخت خانه‌های مسکونی توسط دیگران در آن برای خودشان غصب است و بر آنان واجب است ساختمان خود را از بین ببرند و زمین را تخلیه کنند و به متولّی شرعی آن تحویل دهند و درغیر این صورت زمین بر ملك مالك شرعی آن باقی و تصرّفات دیگران در آن متوقف بر اجازه مالك است. س ۲۰۶۵: شخصی زمینی را هشتاد سال پیش خریده و بعد از وفات او، ورثه‌اش چندین معامله روی آن انجام داده‌اند و خریدارانی که این زمین را از مشتری اول خریده‌اند همگی فوت کرده‌اند و در نتیجه زمین در اختیار ورثه آنان قرار گرفته است و گروه اخیر حدود چهل سال است که زمین را به‌طور رسمی به نام خود کرده‌اند و بعد از گرفتن سند رسمی مالکیت، خانه‌های مسکونی برای خود در آن ساخته‌اند و

اکنون یکی از افراد ادّعا می‌کند که این زمین وقف بر اولاد مالک بوده و آنان حق فروش آن را نداشته‌اند، حال با توجّه به اینکه در طول هشتاد سال کسی چنین ادعایی نکرده و سند مکتوبی که دلالت بر وقفیّت بکند هم وجود ندارد و کسی هم شهادت به آن نداده است، مالکان فعلی چه تکلیفی دارند؟ ج: تا زمانی که مدّعی وقفیّت و مدّعی عدم جواز بیع، ادعای خود را به طریق معتبری ثابت نکرده، حکم به صحّت معاملاتی که روی زمین واقع شده است و همچنین حکم به ملکیت آن برای افرادی که فعلاً نسبت به زمین ذوالید و متصرّف در آن هستند، می‌شود. س ۲۰۶۶: زمین موقوفه‌ای وجود دارد که دارای سه قنات است و شهرداری به علت خشکسالی مستمر چند ساله، دو عدد از قناتها را برای تأمین آب آشامیدنی مردم منطقه اجاره کرده است و آب قنات سوم که وقف طلاب منطقه و فرزندان واقف بوده به زمین فرو رفته و خشک شده و در نتیجه زمین‌هایی که با آب آن آبیاری می‌شدند تبدیل به زمین‌های بایر شده‌اند و درحال حاضر سازمان زمین شهری ادعا می‌کند که این زمین‌ها موات هستند، آیا این زمین‌ها به علت اینکه چندین سال کشت و زرع نشده‌اند ملحق به موات هستند؟ ج: زمین موقوفه با ترک کشت و زرع آن به مدّت چندین سال، از وقفیّت خارج نمی‌شود. س ۲۰۶۷: زمین‌های موقوفه‌ای وجود دارد که وقف حرم مقدس رضوی(علیه‌السلام) هستند و در حریم بعضی از این املاک مراتع و جنگل نیز وجود دارد، ولی بعضی از نهادهای مسئول با استناد به مقررات قانونی مربوط مراتع و جنگلها حکم انفال را بر این جنگلها و مراتع جاری کرده‌اند، آیا مراتع و جنگلهای واقع در حریم املاک موقوفه مانند سایر زمین‌های واقع در حریم آنها دارای احکام وقف هستند و واجب است در مورد آنها عمل به وقفیّت شود؟ ج: مراتع و جنگلهای واقع در جوار اراضی موقوفه در صورتی که جزء حریم آنها شمرده شوند، در حکم موقوفه و تابع آن هستند و حکم انفال و املاک عمومی در مورد آنها جاری نمی‌شود و مرجع تشخیص حریم و مقدار آن هم عرف محل و نظر افرادی است که در این امر متخصّص هستند. س ۲۰۶۸: چند زمین از چهل سال پیش برای ساخت خانه جهت سرپرستی و نگهداری ایتام وقف شده‌اند و عمل به این وقف از آن زمان تاکنون استمرار داشته است و متولّی معیّنی هم دارد که مورد تأیید اداره اوقاف است، ولی اخیراً سند عادی ارائه شده که ادّعا می‌شود که از سند قدیمی استنساخ شده است و در آن تصریح شده که این زمین‌ها از سیصد سال پیش تاکنون وقف شده‌اند، با توجّه به عدم وجود سند اصلی وقف که ادعا می‌شود قدیمی‌تر است و با توجّه به اینکه نسخه موجود ناقص است و در آن متولّی‌تعیین نشده و سابقه عمل به وقف هم نسبت به آنها وجود ندارد، به‌خصوص که ذوالید و تصرّف‌کنندگان هم منکر این ادّعا هستند و اشتهار به وقفیّت قبلی مورد ادّعا هم وجود ندارد، آیا این سند می‌تواند مانع از عمل به وقف جدید در جهتی که اکنون به آن برای سرپرستی و نگهداری و اسکان ایتام عمل می‌شود باشد؟ ج: مجرّد سند وقف اعم از اینکه اصلی باشد یا از روی آن استنساخ شده باشد، حجت شرعی بر وقف نیست، در نتیجه تا وقف قبلی با حجت معتبر ثابت نشود، وقف جدیدی که در حال حاضر به آن عمل می‌شود، محکوم به صحّت و نفوذ و جواز عمل است. س ۲۰۶۹: مردی زمینی را برای ساخت حسینیه سید الشهدا(علیه‌السلام) وقف کرده ولی زمین مزبور تبدیل به راه عمومی روستا شده است و درحال حاضر از کل زمین حسینیه تقریباً چهل و دو متر مربع باقی مانده است، این زمین چه حکمی دارد؟ آیا جایز است واقف آن را به ملکیت خود برگرداند؟ ج: اگر این کار بعد از انشاء وقف بر وجه شرعی و تحویل موقوفه به متولّی آن یا جهت وقف صورت گرفته باشد، آن مساحت باقی‌مانده از وقف بر وقفیّت باقی می‌ماند و جایز نیست واقف نسبت به آن رجوع کند و در غیر این صورت بر ملکیّت او باقی است و اختیار آن با اوست. س ۲۰۷۰: آیا جایز است بعضی از ورثه که در ترکه سهم دارند، همه آن را وقف کنند؟ و آیا اجرای صیغه وقف به نام آن عدّه صحیح است؟ ج: وقف ایشان فقط در سهم خودشان از ترکه صحیح است، ولی نسبت به سهام سایر ورثه فضولی و متوقف بر اجازه آنان است. س ۲۰۷۱: شخصی زمینی را بر اولاد ذکورش وقف کرده و بعد از وفات او اداره ثبت اوقاف بدون اطلاع از کیفیت آن اقدام به ثبت زمین مذکور به نام فرزندان ذکور و اناث نموده، آیا این کار موجب مشارکت اولاد اناث با اولاد ذکور در انتفاع از این زمین می‌شود؟ ج: مجرّد ثبت زمین مذکور به نام اولاد اناث، توسط اداره اوقاف موجب مشارکت آنان با اولاد ذکور

در وقف نمی‌شود، در نتیجه اگر ثـابت شود که زمین وقف بر خصوص اولاـد ذکور است، فقط مختص آنان خواهـد بود. س ۲۰۷۲: ملکی وجود دارد که در مسیر نهر آب واقع شده و صد سال پیش وقف عام شده است و بنا بر قانون ابطال بیع زمین‌های موقوفه، سند رسـمی برای آن به عنوان وقف صادر شده است، ولی در حال حاضـر این ملک برای اسـتخراج سنگهای معدنی مورد استفاده دولت است، آیـا الآـن جزء انفال محسوب می‌شود یا آنکه وقف است؟ ج: اگر اصل وقف بودن آن بر وجه شـرعی ثابت شود جایز نیسـت شخص یـا دولت آن را به مـالکیّت خود در آورد، بلکه بر وقفیّت باقی می‌مانـد و همه احکام وقف بر آن مترتّب می‌شود. س ۲۰۷۳: در ساختمان یک مرکز آموزشـی اطاقی وجود دارد که در حال حاضـر از آن به‌عنوان آزمایشـگاه آموزشـی استفاده می‌شود و زمین آن جزء قبرسـتان مجاور است که در سالهای قبل از قبرسـتان جدا شده است، باتوجّه به اینکه قبرستان مجاور هنوز مورد استفاده قرار می گیرد، معلّمـان و دانش‌آموزانی که در آن آزمایشـگاه نمـاز می‌خواننـد چه تکلیفی دارنـد؟ ج: تـا زمـانی که ثابت نشود که زمین آزمایشـگاه برای دفن اموات وقف شـده، نماز خواندن و سایر تصـرّفات در آن اشـکال ندارد، ولی اگر با دلیل معتبری ثابت شود که فقـط برای دفـن امـوات در آن، وقـف شـده، واجـب است به حـالت قبلی خـود بر گشت داده شـده و برای دفن امـوات تخلیه شـود و تأسـیسات ساخته شـده در آن محکوم به غصب می‌باشد. س ۲۰۷۴: دو مغازه مجاور هم وجود دارنـد که هر یک موقوفه مسـتقلی از حیث واقف و مصرف هستند و هر کدام مفروز و منفصل از دیگری است، آیا مستأجر آن دو مغازه حق دارد از یکی از آن دو دربی به دیگری و یـا به محـل عبور خاص آن باز کنـد؟ ج: انتفاع از وقف و تصـرّف در آن هرچنـد به مصـلحت وقف دیگر باشـد واجب است طبق شرایط وقف و با اجازه متولّی صورت بگیرد و مستأجر هر یک از آن دو مغازه وقفی مجاور هم، حق ندارد به عنوان اینکه مغـازه دیگر هـم وقـف است بـا بـازکردن درب از یکی به دیگری و قراردادن راه از آن به مغـازه دیگر، در وقـف تصـرّف کنـد. س ۲۰۷۵: باتوجّه به اینکه کتابهای نفیس موجود در بعضی از مراکز و خانه‌ها در معرض تلف شدن بوده و نگهداری آنها مشکل است، عـدّه‌ای پیشـنهاد داده‌انـد که قسـمتی از کتابخـانه مرکزی شـهر در اختیار این مراکز قرار بگیرد تا کتابها با حفظ وقفیّت آنها به همان صورتی که در مکـان اول بوده‌انـد، به آن بخش منتقـل شونـد، آیـا این کـار جایز است؟ ج: اگر ثابت شود که انتفاع از آن کتابهای وقفی نفیس مشـروط به اسـتفاده در مکان خاصـی است، تا زمانی که رعایت آن با حفظ کتابها از ضایع شـدن و تلف ممکن باشـد، انتقـال آنهـا از آن مکان خاص به محل دیگر جایز نیست و در غیر این صورت بیرون بردن آنها از آن مکان به مکانی که اطمینان به حفظ کتابها در آنجا وجود دارد، بدون اشکال است.

قسمت سوم

س ۲۰۷۶: زمینی وجود دارد که فقط قابلیت اسـتفاده به عنوان مرتع را دارد و صاحبش آن را برای اماکن مقدس وقف کرده است و متولّی آن هم قسـمتی از آن را به چنـد نفر اجاره داده و مسـتأجرها هم به تدریـج اقدام به ساخت مسـکن و مکان‌هایی برای معیشـت خود در قسـمتهایی از آن که قابـل مرتع بودن نیست، نموده‌انـد و همچنین قسـمتهای مناسب زراعت را تبـدیل به زمین زراعی و باغ کرده‌اند، اولا: با توجّه به اینکه مرتع طبیعی از انفال و اموال عمومی است، آیا وقف آن صحیح است و در حال حاضر حکم به وقف بودن آن می‌شود؟ و ثانیاً: با توجّه به اینکه بر اثر کار مسـتأجرین در مرتع تغییرات و اصـلاحاتی صورت گرفته و در نتیجه مرغوب‌تر از قبل شـده چه مقـدار اجرت بایـد پرداخت شود؟ و ثالثاً: با توجّه به اینکه زمین‌های زراعی و باغها بر اثر فعالیت مسـتأجرین احیاء و ایجاد شده‌انـد، این قبیل زمین‌ها چگونه اجاره داده می‌شونـد؟ آیا مبلغ اجاره آنها به مقدار اجاره مرتع باید پرداخت شود یا به مقدار اجـاره مزرعه و بـاغ؟ ج: بعـد از ثبوت اصـل وقف، تا زمانی که ثابت نشـده که زمین‌های مرتع در هنگام وقف از انفال بوده و ملک شرعی واقف نبوده‌انـد، وقف آنها از نظر شـرعی محکوم به صـحّت است و با اقدام مسـتأجرین به تبدیل آنها به مزرعه و باغ و منازل مسـکونی، از وقفیت خـارج نمی‌شونـد، بلکه در صورتی که تصـرّفات آنهـا در زمین وقفی بعـد از اجاره کردن آن از متولّی شـرعی

باشد، بر آنان واجب است اجاره آن زمین‌ها را طبق آنچه در عقد اجاره معیّن شده به متولّی شرعی بپردازند تا آن را در جهت وقف مصرف نماید، ولی اگر تصرّف آنها در آن زمین‌ها بدون اجاره قبلی از متولّی شرعی باشد، بر آنان واجب است اجرت‌المثل قیمت عادله مدّت تصرّف را بپردازند و اما اگر ثابت شود که آن زمین‌ها در هنگام وقف، بالاصاله از زمین‌های موات و انفال بوده‌اند و ملك شرعی واقف نبوده‌اند، وقف آنها شرعاً باطل است و آن مقداری را که متصرّفان طبق قانون و مقرّرات احیا کرده و تبدیل به مزرعه و باغ و منزل مسکونی و غیره برای خودشان نموده‌اند، برای خود آنان است و قسمتهای دیگر زمین که به حالت قبلی خود باقی مانده و همیشه موات بوده‌اند، جزء ثروتهای طبیعی و انفال هستند و اختیار آنها با دولت اسلامی است. س ۲۰۷۷: زنی که فقط مالك سدس ملك مشاعی است که بین او و سایر زارعین مشترك است، همه آن ملك را وقف کرده و همین باعث بروز مشکلات زیادی برای اهالی به سبب دخالت اداره اوقاف شده است، به‌طور مثال اداره اوقاف از صدور سند مالکیت برای خانه‌های اهالی جلوگیری می‌کند، آیا این وقف در تمام ملك مشاع نافذ است یا فقط در سهم او؟ و بر فرض اینکه وقف فقط در سهم او صحیح باشد، آیا وقف زمین مشاع قبل از تقسیم صحیح است؟ و اگر وقف سهم مشاع قبل از تفکیك آن صحیح باشد، سایر شرکا چه تکلیفی دارند؟ ج: وقف سهم ملك مشاع هرچند قبل از تفکیك باشد، شرعاً اشکال ندارد به شرطی که در جهت وقف هرچند بعد از تفکیك و تقسیم قابل انتفاع باشد، ولی وقف تمام ملك توسط کسی که فقط مالك قسمتی از آن است، نسبت به سهم سایر شرکا فضولی و باطل است و شرکا حق دارند خواهان تقسیم ملك برای تفکیك املاك خود از وقف شوند. س ۲۰۷۸: آیا عدول از شروط وقف جایز است؟ و در صورت جواز، حدود آن کدام است؟ و آیا طولانی شدن زمان، بر عمل به شروط وقف تأثیر می‌گذارد؟ ج: تخلّف از شروط صحیحی که واقف در عقد وقف شرط کرده جایز نیست مگر آنکه عمل به آن غیر مقدور یا حرجی باشد و گذشت زمان تأثیری در آن ندارد. س ۲۰۷۹: در بعضی از زمین‌های وقفی نهرها یا مسیل‌هایی وجود دارد که سنگریزه‌ها و سنگهای معدنی در آنها یافت می‌شود، آیا این سنگریزه‌ها و سنگهای موجود در آنها که در ملك موقوفه واقع شده‌اند، تابع وقف هستند؟ ج: نهرهای بزرگ عمومی و همچنین مسیل‌های عمومی که در مجاورت زمین‌های وقفی هستند و یا از داخل آنها عبور می‌کنند، جزء وقف نیستند مگر آن مقداری از آنها که از نظر عرف، حریم موقوفه محسوب می‌شوند، در نتیجه با آن مقدار همانند وقف رفتار می‌شود، ولی درنهرهای کوچکی که موقوفه هستند واجب است نسبت به سنگریزه‌ها و سنگهای معدنی و غیره مانند وقف رفتار شود. س ۲۰۸۰: مدرسه علوم دینیه‌ای بر اثر قدمت ساختمان و نفوذ رطوبت در آن از قابلیت انتفاع خارج شده و درآمدهای املاك آن جمع‌آوری و به عنوان امانت در بانك گذاشته شده است و اکنون قصد داریم که مدرسه را با آن درآمدها تجدید بنا کنیم، ولی مدّت زیادی طول می‌کشد تا پروانه ساختمان را بگیریم و اموال مزبور را برای تجدید بنای مدرسه مصرف کنیم، آیا جایز است در خلال این مدّت اموال مربوط به وقف را در یکی از بانکها به‌صورت سرمایه گذاری بگذاریم و طبق معاملات متعارف بانکی درصدی سود به نفع وقف دریافت کنیم؟ ج: آنچه شرعاً بر متولّی شرعی وقف در رابطه با درآمدهای آن واجب است، فقط مصرف آنها در جهت وقف است، ولی اگر مصرف درآمدها در جهت وقف برای او ممکن نباشد مگر آنکه مدّت زمانی بگذرد و حفظ آن اموال تا زمان امکان مصرف آنها برای وقف با سپردن به بانك ممکن باشد و گذاشتن آنها در حساب پس‌انداز موجب تأخیر در مصرف بموقع آن اموال در وقف نشود، سپردن آنها به بانك و استفاده از سود آنها در جهت مصلحت وقف در ضمن یکی از عقود شرعی اشکال ندارد. س ۲۰۸۱: آیا جایز است زمین موقوفه‌ای که مسلمان برای مسلمانان وقف کرده است به غیر مسلمان اجاره داده شود؟ ج: اگر وقف زمین به‌صورت وقف منفعت باشد اجاره دادن آن به غیر مسلمان در صورتی که منفعت وقف با آن محفوظ بماند، اشکال ندارد. س ۲۰۸۲: چند ماه قبل یکی از علما در زمین موقوفه‌ای با اجازه وقف‌کنندگان آن دفن شده است و در حال حاضر عدّه‌ای به این کار اعتراض دارند و ادعا می‌کنند که دفن در زمین موقوفه جایز نیست، این مسأله چه حکمی دارد؟ و بر فرض عدم جواز، آیا اشکال با پرداخت مبلغی به عنوان عوض زمین موقوفه‌ای که آن عالم

در آن دفن شـده، برطرف می‌شود؟ ج: اگر دفن میت در زمین موقوفه منـافی بـا جهت وقف نباشـد، اشـكال نـدارد، ولی اگر دفن او منافی با جهت وقف باشد جایز نیست و اگر شخصی در چنین زمین موقوفه‌ای دفن شود، احوط این است که تا بدن او متلاشی نشده نبش قـبر شود و در مكـان ديگر دفن گردد، مگر آنكه نبش قبر، حرجی بوده و يـا موجب اهـانت و هتـك مؤمن شود و به هر حـال، اشكال با پرداخت مال يا زمین به عنوان عوض زمین موقوفه برطرف نمی‌شود. س ۲۰۸۳: اگر ملكی وقف بر اولاد ذكور نسلاً بعد از نسلٍ شـده باشـد، آيـا اگر موقـوف عليهم به هر دليلی از حقوق خود صـرفنظر كننـد، وقف زائـل می‌شود؟ و در صورتی كه موقوف عليهم موجود در طبقه قبل از حقوق خود صرفنظر كنند، طبقات بعدی چه تكليفی دارند؟ و همچنين متولّی شرعی املاك موقوفه در چنين حـالتی نسبت به حقوق بطن‌هـای بعـدی چه تكليفی دارد؟ ج: وقفيت بـا صـرف نظر كردن موقوف عليهم از حقوق خود زائل نمی‌شود و صـرف نظر كردن نسل قبلی از حق خود نسبت به موقوفه، تأثيری در حق نسل بعدی ندارد و وقف با آن منحل نمی‌شود، بلكه نسـل بعـدی حق دارد هنگامی كه نوبت اسـتفاده آنها از وقف رسـيد، همه حق خود را مطالبه كنـد، بلكه اگر در زمان نسل قبل مجوّز شـرعی فروش وقف وجود داشـته باشـد، واجب است بعـد از فروش وقف ملك ديگری با پول آن به جای عين موقوفه، جهت اسـتفاده نسـلهای بعـدی از آن خريداری شود و بر متولّی وقف هم اداره و حفظ آن برای همه طبقات موقوف عليهم واجب است س ۲۰۸۴: اگر در وقف بر ذرّيه، علم به چگونگی تقسيم منافع وقف بين موقوف عليهم نباشد، آيا در اين قبيل موارد واجب است تقسيم بر اسـاس قانون ارث باشـد يا به‌طور مساوی؟ ج: اگر در وقف بر ذرّيه معلوم نباشـد كه وقف بر افراد به‌طور مساوی بوده يا با رعايت تفـاوت بين ذكور و اناث بر اساس قانون ارث است، حمل، بر وقف بر افراد به‌طور مساوی شـده و درآمـدهای وقف هم بين ذكور و انـاث در هر طبقه‌ای به‌طور مساوی تقسـيم می‌شود. س ۲۰۸۵: چنـدين سال است كه مصـرف درآمدهای وقف متعلّق به حوزه علميه شهر خاصی به علت عدم امكان ارسال آنها به آن شهر ممكن نيست و تاكنون مقدار زيادی از آن درآمدها پس‌انداز شده است، آيا مصـرف آنهـا در حوزه‌هـای علميه واقع در شـهرهای ديگر جـايز است؟ يـا آنكه بايـد آنهـا را حفـظ نمود تـا ارسال آنها به آن شـهر امكان‌پـذير شود؟ ج: وظيفه متولّی شـرعی يـا اداره اوقـاف جمع آوری درآمـدهای وقف و مصـرف آنهـا در جهت وقف است و در صورتی كه به‌طور موقت رساندن آنها به شـهری كه بايد در آن مصـرف شوند، ممكن نباشد، واجب است درآمدها را حفظ كرده و منتظر بماننـد تا رسانـدن آنها به آن شـهر ممكن شود البته تا جايی كه منجر به تعطيلی وقف نگردد، و در صورت نااميدی از توانايی رساندن درآمدها به آن حوزه علميه خاص هرچند در آينده، مصرف كردن آنها در حوزه‌های علميه مناطق ديگر اشكال ندارد.

حبس

س ۲۰۸۶:اگر فردی زمين خود را برای مـدّت معيّنی بر چيزی كه وقف بر آن صـحيح است حبس كنـد به اين اميد كه بعد از انقضاء مـدّت حبس به او برگردد، آيا زمين بعـد از پايان مـدّت به او بر می‌گردد و او حق انتفاع از آن را مانند ساير املاكش دارد؟ ج: اگر زمين، ملك شـرعیِ حبس‌كننده باشد و او آن را طبق موازين شـرعی حبس كرده باشد، حبس محكوم به صحّت است و آثار شرعی آن بر زمين مترتب می‌شود و ملك بعـد از انقضاء مـدّت حبس به حبس‌كننده برمی‌گردد و مانند ساير املاك اوست بنا بر اين منافع و نمائـات آن برای اوست. س ۲۰۸۷: اگر ملكی كه توسـط مالك، حبس دائم بر چيزی كه وقف بر آن صـحيح است شـده و يا ثلث ميّتی كه وصـيت به حفظ عين آن برای ابد نموده تا درآمدهای آن در جهتی كه معيّن كرده مصـرف شود، توسط ورثه بين خودشان به عنوان ارث تقسـيم شود و آن را در سـند رسـمی به نام خودشان ثبت كنند و يا آن را بدون مجوّز شـرعی به ديگری بفروشند، آيا حرمت تملّـك و بيع املاك و آبها و زمين‌های وقفی شامل آن هم می‌شود؟ ج: ملك و ثلثی كه حبس دائم شده‌انـد، در عـدم جواز تملّك و بيع، در حكم وقف هستند و تقسيم آنها بين ورثه به عنوان ارث و همچنين بيع آنها باطل است.

فروش وقف وتبدیل آن

س ۲۰۸۸: شخصی قطعه‌ای از زمین‌های خود را برای ساخت حسینیه وقف کرده و ساخت حسینیه مذکور در آنها به پایان رسیده است، ولی بعضی از اهالی قسمتی از حسینیه را تبدیل به مسجد کرده‌اند و درحال حاضر در آن به عنوان مسجد، نماز جماعت می‌خوانند، آیا تبدیل حسینیه به مسجد توسط آنان صحیح است؟ و آیا احکام مسجد بر آن قسمت مترتّب می‌شود؟ ج: واقف و غیر او حق تبدیل حسینیه‌ای را که به عنوان حسینیه وقف شده به مسجد ندارند و با این کار، تبدیل به مسجد نمی‌شود و احکام و آثار مسجد هم بر آن مترتب نمی‌گردد، ولی برپایی نماز جماعت در آن اشکال ندارد. س ۲۰۸۹: اگر شخصی چند سال قبل زمینی را که از طریق ارث به او رسیده به‌صورت بیع لازم بفروشد و سپس معلوم شود که آن زمین وقف بوده، آیا این بیع باطل است؟ و درصورتی که باطل باشد، آیا باید قیمت کنونی آن را به مشتری بپردازد یا پولی را که هنگام فروش از او گرفته است؟ ج: بعد از آنکه معلوم شد زمین فروخته شده در واقع وقف بوده و فروشنده حق فروش آن را نداشته، بیع باطل است و واجب است به همان حالت وقف عودت داده شود و فروشنده باید پولی را که از مشتری در برابر فروش زمین دریافت کرده است، به او برگرداند. و راجع به تنزل ارزش پول بنا بر احتیاط واجب با هم مصالحه نمایند. س ۲۰۹۰: شخصی در حدود صد سال است که ملك خود را بر اولاد ذکورش وقف کرده و در وقفنامه ذکر نموده که اگر یکی از اولاد ذکور او فقیر شود، شرعاً حق دارد سهم خود را به ورثه دیگر بفروشد و بعضی از فرزندان او چند سال پیش مبادرت به فروش سهم خود به بعضی از موقوف علیهم نمودند و اخیراً گفته می‌شود که چون کلمه وقف درمیان است، بنا بر این شروطی که واقف ذکر کرده صحیح نبوده و خرید و فروش آن ملك هم باطل است، حال با توجّه به اینکه، این زمین وقف خاص است نه وقف عام، آیا خرید و فروش آن بر طبق آنچه که واقف در ضمن وقفنامه ذکر کرده، جایز است؟ ج: اگر ثابت شود که واقف در ضمن عقد وقف شرط کرده که اگر یکی از موقوف علیهم فقیر و نیازمند شد، بتواند سهم خود را به یکی دیگر از موقوف علیهم بفروشد، بیع کسی که سهم خود از وقف را بر اثر فقر و احتیاج فروخته اشکال ندارد و بیع او در این صورت محکوم به صحّت است. س ۲۰۹۱: زمینی را به آموزش و پرورش برای ساختن مدرسه هدیه کردم، ولی بعد از مشورت و اطلاع از اینکه با پول آن زمین می‌توان چندین مدرسه در محله‌های دیگر شهر ساخت، برای فروش زمین تحت نظارت وزارت آموزش و پرورش و مصرف پول آن برای ساختن چند مدرسه در جنوب شهر یا در مناطق محروم، به آن وزارتخانه مراجعه کردم، آیا انجام این کار برای من جایز است؟ ج: اگر وقف زمین مدرسه با انشاء وقف و تحویل آن به آموزش و پرورش به اعتبار اینکه مسئول و متولّی این امر است، تمام شده باشد، بعد از آن حق رجوع و دخالت و تصرّف در آن زمین را ندارید، ولی اگر وقف هرچند به زبان فارسی انشاء نشده باشد و یا زمین به عنوان قبضِ وقف تحویل وزارت آموزش و پرورش نشده باشد، در این صورت زمین بر ملکیّت شما باقی است و اختیار آن در دست شماست. س ۲۰۹۲: یکی از اولاد ائمه(علیهم‌السلام) زیارتگاهی دارد و بالای گنبد مبارك آن، سه کیلوگرم طلا به‌صورت سه قبّه متصل به هم وجود دارد، این طلا تا به حال دوبار به سرقت رفته و کشف شده و به مکان خود برگردانده شده است، با توجّه به اینکه طلای مذکور در معرض خطر و سرقت است، آیا فروش آن و مصرف پول آن برای توسعه و تعمیر زیارتگاه جایز است؟ ج: مجرّد خوف تلف و خطر سرقت آن، مجوّز فروش و تبدیل آن نیست، ولی اگر متولّی شرعی از قرائن و شواهد احتمال قابل توجهی بدهد که آن طلا برای مصرف در تعمیر و تأمین نیازمندیهای زیارتگاه ذخیره شده و یا آنکه بقعه مبارکه نیاز ضروری به تعمیر و اصلاح دارد و تأمین بودجه آن از راه دیگر هم ممکن نیست، در این صورت فروش طلا و مصرف پول آن برای اصلاح و تعمیرات ضروری آن بقعه مبارکه اشکال ندارد و شایسته است که اداره اوقاف بر این امر نظارت کند. س ۲۰۹۳: شخصی مقداری آب و زمین زراعی را وقف پسران خود نموده،

ولی به علت کثرت اولاد و سنگینی کارهای کشاورزی و کمی محصول، کسی تمایلی به زراعت در زمین ندارد و به همین دلیل وقف در آینده نزدیک، خراب و از قابلیت انتفاع خارج خواهد شد، آیا جایز است به همین دلیل، زمین و آب مذکور فروخته شوند و پول آنها در کارهای خیر مصرف شود؟ ج: تا زمانی که وقف، قابلیت انتفاع و استفاده در جهت وقف را دارد، هرچند با اجاره دادن آن به بعضی از موقوف علیهم یا به شخص دیگر و مصرف اجاره آن در جهت وقف باشد و یا نوع استفاده از آن تغییر کند، فروش و تبدیل آن جایز نیست، و در صورتی که به هیچ وجه قابل انتفاع نباشد، فروش آن جایز است، ولی در این صورت واجب است با پول آن ملک دیگری خریده شود تا منافع آن در جهت وقف به مصرف برسد. س ۲۰۹۴: منبری برای مسجد وقف شده است ولی به علت ارتفاع زیاد عملاً قابل استفاده نیست، آیا تبدیل آن به منبر مناسب دیگری جایز است؟ ج: اگر با شکل خاص فعلی آن در این مسجد و یا مساجد دیگر قابل استفاده نیست، تغییر شکل آن اشکال ندارد. س ۲۰۹۵: آیا فروش زمین‌هایی که وقف خاص بوده و واقف بر اثر اجرای قانون اصلاحات ارضی آنها را بدست آورده، جایز است؟ ج: اگر واقف در هنگام وقف، مالک شرعی چیزی باشد که وقف کرده است و وقف هم بر وجه شرعی توسط او محقق شده باشد، خرید و فروش و تغییر و تبدیل آن توسط او یا دیگری صحیح نیست هرچند وقف خاص باشد، مگر در موارد خاص استثنایی که شرعاً در آن موارد فروش و تبدیل آن جایز است. س ۲۰۹۶: پدرم قطعه زمینی را که تعدادی درخت خرما در آن وجود دارد برای اطعام در ایّام عاشورا و شبهای قدر وقف کرده است و اکنون حدود صد سال از عمر درختهای موجود در آن می‌گذرد و از قابلیت انتفاع خارج شده‌اند، با توجّه به اینکه اینجانب پسربزرگ و وکیل و وصی پدرم هستم، آیا جایز است این زمین را فروخته و با پول آن مدرسه و حسینیه‌ای بسازم تا صدقه جاریه‌ای برای پدرم باشد؟ ج: اگر زمین هم وقف باشد، به مجرّد خروج درختان وقفی موجود در آن از قابلیت انتفاع، فروش و تبدیل آن جایز نمی‌شود، بلکه واجب است در صورت امکان به جای آنها هرچند با صرف پول درختانی که از قابلیّت انتفاع، خارج شده‌اند درختان جدید خرما، کاشته شود تا منافع آنها در جهت وقف مصرف شود و در غیر این صورت باید از زمین موقوفه بصورت دیگری استفاده شود هرچند با اجاره دادن آن برای زراعت یا ساخت خانه و مانند آن و مصرف درآمد آن در جهت وقف باشد و به‌طور کلی تا زمانی که به نحوی از انحاء، استفاده از زمین موقوفه امکان دارد، خرید و فروش و تبدیل آن جایز نیست، ولی فروش نخلهای موقوفه در صورتی که ثمره ندهند اشکال ندارد و در صورت امکان باید پول آنها برای کاشت درختهای جدید مورد استفاده قرار گیرد و در صورتی که امکان نداشته باشد، باید در همان جهت وقف مصرف گردد. س ۲۰۹۷: شخصی مقداری آهن و لوازم جوشکاری را برای ساخت مسجد در مکانی هدیه کرده و بعد از پایان کار مقداری از آنها زیاد آمده است و با توجّه‌به اینکه ساختمان مسجد به علت هزینه‌های دیگر بدهی دارد، آیا فروش آن مقدار اضافی و مصرف پول آن برای پرداخت بدهیهای مسجد و رفع سایر نیازهای آن جایز است؟ ج: اگر شخص متبرّع، آن ابزار و لوازم را برای ساخت مسجد داده باشد و آنها را برای انجام این کار از ملک خود خارج کرده باشد، در این صورت هر کدام که قابل استفاده باشد، هرچند در مساجد دیگر، فروش آن جایز نیست بلکه باید برای تعمیر مساجد دیگر بکار رود، ولی اگر متبرع فقط اجازه استفاده از آنها را در مسجد داده باشد، دراین صورت مقدار اضافی مال خود اوست و اختیار آن هم در دست او می‌باشد. س ۲۰۹۸: شخصی کتابخانه خود را بر اولاد ذکورش وقف کرده است، ولی هیچ‌یک از اولاد و نوه‌های او موفق به تحصیل علوم دینیه نشده‌اند و در نتیجه استفاده‌ای از کتابخانه نمی‌کنند و موریانه مقداری از کتابهای آن را از بین برده و بقیه هم در معرض تلف‌شدن هستند، آیا جایز است آن را بفروشد؟ ج: اگر وقف کتابخانه بر اولاد او مشروط و معلّق به این امر باشد که آنها اشتغال به تحصیل علوم دینیه داشته باشند و داخل در سلک علمای دین شوند، این وقف به علت وجود تعلیق در آن از اصل باطل است و اگر وقف آنان کرده تا از آن استفاده کنند، ولی در حال حاضر کسی که بتواند از آن کتابخانه استفاده کند در بین آنها وجود ندارد و امیدی به تحقق این صلاحیت در آینده نیست، در این صورت وقف مزبور صحیح است و جایز است که آنان کتابخانه را در معرض استفاده کسانی قرار دهند که قابلیت استفاده از آن را

دارنـد و همچنین اگر کتابخانه برای استفاده کسـانی وقف شـده باشـد که صـلاحیت آن را دارنـد، و تولیت وقف با اولاد او باشـد، واجب است آن را در معرض استفاده افراد مذکور قرار دهند، و به هر حال حق فروش آن را ندارند و بر متولّی شرعی واجب است به نحو مناسبی، مانع آسیب دیدن و از بین رفتن موقوفه گردد. س ۲۰۹۹: زمین زراعی وجود دارد که وقفی بوده و سطح آن بالاتر از زمین‌هـای اطراف آن است و به همین دلیـل رسانـدن آب به آن ممکن نیست و مـدّتی است که کـار مسـاوی کردن آن با زمین‌های دیگر به پایان رسیده و خاکهای اضافی در وسط آن جمع شده و مانع زراعت در آن است، آیا فروش این خاکها و مصـرف پول آن برای حرم یکی از اولاـد ائمـه(علیهم‌السـلام) که نزدیـک زمین مزبـور قرار دارد جـایز است؟ ج: اگر خـاک اضـافی مـانع اسـتفاده از زمین‌هـای موقوفه است، انتقـال آن از زمین و فروش آن و مصـرف پول آن در جهت وقف اشـکال نـدارد. س ۲۱۰۰: تعدادی مکان تجاری وقفی وجود دارد که در زمین وقفی ساخته شده‌انـد و بـدون فروش سـرقفلی آنها به مسـتأجرین، اجاره داده شده‌اند، آیا جایز است مسـتأجرهای آنهـا سـرقفلی مغازه‌هـا را به دیگری بفروشـند و پـول آن را بگیرنـد؟ و بر فرض جواز آن، آیـا پول سـرقفلی مـال مسـتأجر است یا آنکه از درآمدهای وقف محسوب می‌شود و باید در جهت وقف مصرف شود؟ ج: اگر متولّی وقف فروش سرقفلی را با رعایت مصـلحت وقف اجازه دهـد، مالی که در برابر آن گرفته می‌شود جزو درآمدهای وقف محسوب می‌شود و واجب اسـت که در جهت وقف مصـرف شود، ولی اگر معامله را اجازه ندهـد، بیع باطل است و فروشـنده باید مبلغی را که از خریدار گرفته به او برگردانـد، و به هر حال مسـتأجری که حق سـرقفلی نـدارد ولی درعین حال آن را به مسـتأجر بعـدی فروخته است، حقی در آن مال ندارد.

احکام قبرستان

اشاره

س ۲۱۰۱: به مـالکیت در آوردن قبرسـتان عمومی مسـلمانان و سـاختن ساختمان‌هـای شخصـی در آن و ثبت آن بعنوان ملک به نام اشخاص چه حکمی دارد؟ و آیا قبرستان عمومی مسلمانان وقف محسوب می‌شود؟ و آیا تصرّف شخصی در آن غصب است؟ و آیا تصـرّف‌کنندگان در آن بایـد اجرت‌المثـل تصـرّفات خود را بپردازنـد؟ و بر فرض ضـمان اجرت‌المثل، آن اموال در چه موردی باید مصرف شوند؟ و ساختمان‌هایی که در آن ساخته شده‌اند چه حکمی دارند؟ ج: مجرّد گرفتن سند مالکیّت قبرستان عمومی مسلمین، حجّت شـرعی بر مالکیّت ویا دلیل بر غصب کردن آن نیست، همانگونه که دفن اموات درقبرستان عمومی هم حجّت شرعی بر وقف بـودن آن نیست بلکه اگر قبرسـتان از نظر عرف از توابـع شـهر برای اسـتفاده اهـالی جهت دفن اموات و غیره شـمرده شود و یـا دلیل شرعی وجود داشـته باشد که برای دفن اموات مسـلمانان وقف شده است، تصرّفات شخصـی که متصرّفین فعلی در آن برای خودشان انجـام می‌دهنـد غصب و حرام است و بایـد از زمین قبرسـتان رفع یَـد کننـد و ساختمان و هر چیزی که در آن ایجاد کرده‌انـد خراب نموده و آن را به حالت قبلی‌اش برگرداننـد، ولی ضـمان اجرت‌المثل تصـرّفات ثابت نیست. س ۲۱۰۲: مقبره‌ای وجود دارد که عمر قبرهـای آن تقریبـاً بـه سـی‌وپنج سـال می‌رسـد و شـهرداری آن را تبـدیل بـه پـارک عمـومی کرده و در دوران حکـومت سـابق ساختمان‌هایی در قسمتهایی از آن ساخته است، آیا نهاد مربوطه می‌تواند ساختمان‌های مورد نیاز خود را مجدّداً در این زمین بسازد؟ ج: اگر زمین قبرسـتان برای دفن اموات مسـلمانان وقف شـده باشـد و یـا احـداث بنا در آن موجب نبش یا هتک حرمت قبور علما و صلحـا و مؤمنین شـود و یـا زمین از مکان‌هـای عمومی و مورد نیـاز شـهر جهت اسـتفاده اهـالی باشـد، سـاخت تأسیسات و همچنین تصـرّفات خصوصـی در آن و تغییر و تبدیل آن جایز نیست و در غیر این صورت آن کار فی‌نفسه اشـکال ندارد، لکن قوانین مربوطه در این زمینه بایـد مراعـات گردد. س ۲۱۰۳: زمینی برای دفن امـوات وقف شـده است و در وسـط آن ضـریح یکی از فرزنـدان ائمه

(علیهم‌السلام) قرار داد و در این اواخر اجساد تعدادی از شهدای عزیز در آن قبرستان دفن شده است، با توجّه به نبود زمین مناسبی برای بازیهای ورزشی جوانان، آیا جایز است با مراعات آداب اسلامی، در داخل قبرستان بازی کنند؟ ج: تبدیل قبرستان به مکان بازیهای ورزشی و تصرّف در زمین موقوفه در غیر جهت وقف جایز نیست و همچنین هتک حرمت قبور مسلمانان و شهدای عزیز هم جایز نیست. س ۲۱۰۴: آیا جایز است زائران یکی از فرزندان ائمه(علیهم‌السلام) وسایل نقلیه خود را داخل یک قبرستان قدیمی که در حدود صد سال از عمر آن می‌گذرد پارک کنند؟ با علم به اینکه قبرستان مزبور در گذشته محل دفن اموات اهالی قریه و غیره بوده و در حال حاضر مکان دیگری را برای دفن اموات خود برگزیده‌اند؟ ج: تا زمانی که این کار از نظر عرف، هتک قبور و مسلمانان محسوب نشود و مزاحمتی هم برای زائران مرقد آن امامزاده(علیه‌السلام) ایجاد نکند، اشکال ندارد. س ۲۱۰۵: اشخاصی در قبرستان‌های عمومی از دفن اموات در کنار بعضی از قبور جلوگیری می‌کنند، آیا مانع شرعی برای دفن اموات در آنجا وجود دارد؟ و آیا آنها حق دارند از این کار جلوگیری کنند؟ ج: اگر قبرستان وقف باشد و یا دفن میّت برای هر فردی در آن مباح باشد، کسی حق ندارد حریمی در اطراف قبر میّت خود در قبرستان عمومی ایجاد کند و از دفن اموات مؤمنین در آن جلوگیری نماید. س ۲۱۰۶: در کنار مقبره‌ای که ظرفیت قبرهای آن تکمیل شده، زمینی وجود دارد که توسط دادگاه قضایی از شخص زمین‌داری مصادره شده و در حال حاضر به شخص دیگری واگذار شده است، آیا استفاده از آن زمین برای دفن اموات با کسب اجازه از صاحب فعلی آن جایز است؟ ج: اگر صاحب فعلی آن کسی است که مالک شرعی آن محسوب می‌شود، تصرّف در آن با رضایت و اذن او اشکال ندارد. س ۲۱۰۷: شخصی زمینی را برای دفن اموات وقف کرده و آن را قبرستان عمومی مسلمانان قرار داده است، آیا جایز است هیأت امناء آن پول را از کسانی که اموات خود را دفن می‌کنند، بگیرند؟ ج: آنان حق مطالبه چیزی در برابر دفن اموات در قبرستان عمومی موقوفه را ندارند ولی اگر خدمات دیگری را به قبرستان یا صاحبان اموات برای دفن مرده‌های خود ارائه می‌کنند، گرفتن مبلغی به عنوان اجرت در برابر آن خدمات اشکال ندارد. س ۲۱۰۸: ما قصد داریم مرکز مخابراتی در یکی از روستاها ایجاد کنیم و به همین دلیل از اهالی روستا خواسته‌ایم زمینی را برای ساخت مرکز مخابرات در اختیار ما بگذارند، با توجّه به عدم وجود زمینی در وسط روستا برای این کار، آیا جایز است این مرکز در قسمت متروکه قبرستان قدیمی ساخته شود؟ ج: در صورتی که قبرستان عمومی مسلمانان وقف برای دفن اموات باشد و یا ساخت مرکز مخابرات در آن موجب نبش قبر یا هتک حرمت قبور مسلمانان شود جایز نیست و در غیر این صورت اشکال ندارد. س ۲۱۰۹: ما تصمیم گفته‌ایم که در کنار قبور شهدای مدفون در روستا سنگهایی بعنوان یادبود دیگر شهدای روستا که در مناطق دیگر دفن شده‌اند، گذاشته شود تا در آینده مزار آنها باشد، آیا این کار جایز است؟ ج: ساخت صورتهای نمادین قبر به نام شهدای عزیر اشکال ندارد، ولی در صورتی که آن مکان وقف برای دفن اموات باشد، ایجاد مزاحمت برای دیگران در دفن امواتشان جایز نیست. س ۲۱۱۰: ما قصد داریم که یک مرکز بهداشتی در قسمتی از زمین بائری که در جوار یکی از قبرستان‌هاست بسازیم، ولی بعضی از اهالی ادّعا می‌کنند که این مکان جزئی از قبرستان است و برای مسئولین تشخیص اینکه زمین مذکور قبرستان هست یا خیر مشکل شده و بعضی از سالمندان آن منطقه شهادت می‌دهند که در آن زمینی که عدّه‌ای مدعی وجود قبر در آن هستند، قبری وجود نداشته است، البته هر دو گروه شهادت می‌دهند که در اطراف زمینی که برای ساخت مرکز بهداشتی در نظر گرفته شده قبر وجود دارد، تکلیف ما چیست؟ ج: تا زمانی که احراز نشود آن زمین وقف برای دفن اموات مسلمانان است و زمین مزبور از مکان‌های عمومی مورد نیاز اهالی در مناسبتها نباشد و ساخت مرکز بهداشتی در آن هم مستلزم نبش قبر و هتک حرمت قبور مؤمنین نباشد، ایجاد آن مرکز در زمین مزبور اشکال ندارد و در غیر این صورت جایز نیست. س ۲۱۱۱: آیا جایز است قسمتی از قبرستان که هنوز مرده‌ای در آن دفن نشده و خود قبرستان هم وسیع است و کیفیت وقف آن هم به‌طور دقیق معلوم نیست، برای استفاده در مصالح عمومی مانند ساخت مسجد یا مراکز بهداشتی برای فرزندان منطقه اجاره داده شود. به این شرط که پول اجاره به نفع خود قبرستان استفاده شود؟ (قابل ذکر است که این منطقه به

علت عـدم وجود زمین خالی برای ساخت مراکز خدماتی در آن، نیاز به این قبیل خدمات دارد.) ج: اگر زمین به‌صورت وقف انتفاع برای خصوص دفن اموات در آن وقف شـده باشد، اجاره دادن و اسـتفاده از آن برای ساخت مسـجد یامرکز بهداشتی یا غیره در آن جـایز نیست، ولی اگر از قرائن ثـابت نشود که آن زمین برای دفن اموات وقف شـده و از مکان‌هـای عمومی و مورد نیاز منطقه برای اسـتفاده اهالی جهت دفن اموات و مانند آن نباشد و خالی از قبر هم باشد و مالک خاصی هم برای آن شناخته نشود، در این صورت انتفاع از آن در مصـلحتی از مصالـح عمومی اهالی منطقه اشـکال نـدارد. س ۲۱۱۲: وزارت نیرو در نظر دارد چنـد سـد آبی و تولید کننـده برق بسـازد که از جمله آنهـا سـدّی در مسیر رود کـارون برای ایجاد نیروگاه برق است، تأسیسات اولیه طرح، ایجاد شـده و هزینه‌هـای آن هم تـأمین شـده است ولی در مرکز منطقه طرح، یک قبرسـتان قـدیمی وجود دارد که قبرهای نسبتاً قـدیمی و قبرهای جدیـد در آن وجود دارد و اجرای طرح هم متوقف بر تخریب این قبور است، حکم این مسأله چیست؟ ج: تخریب قبور قـدیمی که جسدهای موجود در آنها تبدیل به خاک شده‌اند اشکال ندارد، ولی تخریب و نبش قبور غیر مندرس و آشکار کردن جسدهایی که هنوز تبـدیل به خاک نشده‌انـد، جایز نیست، البته اگر اجرای طرحهای تولیـد برق در آن مکان ضـرورت اقتصادی و اجتماعی داشـته باشد به‌طوری که چاره‌ای جز اجرای آنها نباشد و انتقال از آن مکان به مکان دیگر یا انحراف از قبرسـتان، کار سـخت و مشکل و یا طاقت فرسایی باشـد، ایجاد سـدّ در آن مکان اشـکال نـدارد، ولی واجب است قبرهایی که تبدیل به خاک نشده‌اند با پرهیز از تحقق نبش قبر به مکان دیگری انتقال داده شونـد هرچند با کندن خاک موجود در اطراف قبر و انتقال آن به مکان دیگر بدون تحقق نبش قبر باشد و اگر در اثناء کار، جسدی آشـکار شود واجب است به مکان دیگری انتقال یابد و در آنجا دفن شود. س ۲۱۱۳: زمینی در کنـار یکی از قبرسـتان‌ها وجود دارد که هیـچ اثری از قبر در آن دیـده نمی‌شود و احتمـال دارد که یک قبرسـتان قـدیمی باشـد، آیا تصـرّف در این زمین و ساختمـان سـازی در آن برای فعالیتهای اجتماعی جایز است؟ ج: اگر احراز شود آن زمین، جزئی از قبرسـتان عمومی موقوفه برای دفن اموات است و یا از نظر عرف حریم آن محسوب شود حکم قبرسـتان را دارد و تصـرّف در آن جایز نیست. س ۲۱۱۴: آیـا جـایز است انسان در دوران حیات خود قبری را به قصـد تملک بخرد؟ ج: اگر مکان قبر، ملک شـرعی دیگری باشـد خریـدن آن اشـکال نـدارد ولی اگر جزئی از زمینی باشـد که وقف برای دفن اموات مؤمنین است، خریـد و نگهداری آن برای خود انسان، چون به‌طور قهری مسـتلزم منع دیگران از تصـرّف در آن برای دفن اموات است، صـحیح نیست. س ۲۱۱۵: اگر ایجاد پیاده‌رو در یکی از خیابانهـا متوقف بر تخریب تعـدادی از قبور مؤمنینی باشـد که قبـل از بیست سال پیش در قبرسـتان مجاور خیابان عمومی دفن شده‌انـد، آیـا این کار جایز است؟ ج: اگر قبرسـتان مـذکور وقف نباشـد تبـدیل قبور به عنوان محل عبور افراد پیاده تا زمانی که مسـتلزم نبش قبور مسـلمانان و هتک حرمت آنها نباشـد، اشـکال نـدارد. س ۲۱۱۶: قبرسـتان متروکی در وسـط شـهر وجود دارد که وقفیت آن معلوم نیست، آیا ساخت مسـجد در آن جایز است؟ ج: اگر قبرسـتان مذکور زمین وقفی و ملک خصوصـی کسی نبوده و همچنین از مکان‌هـای عمومی و مورد نیـاز و استفاده اهالی در مناسـبتها نیز نباشـد و ساخت مسـجد هم در آن موجب هتک یا نبش قبرهای مسلمانان نشود، اشکال ندارد. س ۲۱۱۷: قطعه زمینی وجود دارد که تقریباً از صد سال پیش تاکنون قبرسـتان عمومی بوده و چنـد سـال پیش در عملیـات حفاری چنـد قبر در آن مشاهـده شـده و بعـد از عملیات حفاری و بردن خاکها بعضـی از قبرها آشـکار شده‌انـد و اسـتخوان هم در داخل آن دیـده شده، آیا جایز است شـهرداری این زمین را بفروشد؟ ج: اگر قبرسـتان مزبور وقف باشد، خریـد و فروش آن جـایز نیسـت و بـه هر حـال اگرعملیـات حفـاری مـوجب نبش قبـور شـود، آن هم حرام است. س ۲۱۱۸: وزارت آمـوزش و پرورش قسـمتی از یـک قبرسـتان نسبتاً قـدیمی را بـدون کسـب مـوافقت اهـالی، برای سـاخت مـدرسه، تصـرّف کرده و مـدرسه‌ای را در آن ساخته است که دانش‌آموزان در آن نماز می‌خوانند، این کار چه حکمی دارد؟ ج: تا زمانی که دلیل معتبری بر اینکه زمین مـدرسه برای دفن اموات وقف شـده، اقامه نشده است و از مکان‌های عمومی و مورد نیاز شـهر برای دفن اموات و غیره و همچنین ملک خصوصـی کسی نباشد، استفاده از آن برای مدرسه و خواندن نماز در آن با مراعات ضوابط و مقرّرات قانونی اشکال

ندارد. پش مکانی را برای غسل دادن اموات در آن ساخته‌اند، ولی معلوم نیست که این زمین وقف برای دفن اموات شده یا آنکه وقف برای امامزاده مدفون در آن است. همچنین نمی‌دانیم ساخت غسّالخانه در آن برای غسل اموات مشروع است یا خیر؟ بنا بر این آیا جایز است اهالی آنجا اموات خود را در آن مکان غسل بدهند؟ ج: جایز است همانند گذشته، اموات را در آن غسّالخانه، غسل داده و در آن زمین که از توابع صحن امامزاده است، دفن کنند مگر این که علم به مغایرت آن، با جهت وقف زمین، پیدا کنند. س ۲۰۵۹: زمین هایی در منطقه ما وجود دارد که مردم، اقدام به زراعت و کاشت درخت در آنها می‌کنند و بین اهالی مشهور است که وقف حرم یکی از امامزادگان(علیهم‌السلام) مدفون در منطقه می‌باشند و متولّی وقف هم سادات ساکن در آنجا هستند ولی دلیلی بر وقف بودن آن زمین‌ها وجود ندارد و گفته می‌شود که در گذشته وقفنامه‌ای وجود داشته ولی در آتش سوزی از بین رفته است و مردم در حکومت سابق برای جلوگیری از تقسیم زمین‌ها شهادت به وقفیّت آنها داده‌اند و عدّه‌ای هم می‌گویند که یکی از حاکمان منطقه که علاقه به سادات داشت، آن زمین‌ها را برای معاف شدن از مالیات وقف آنان کرد، در حال حاضر این زمین‌ها چه حکمی دارند؟ ج: برای ثبوت وقفیّت، وجود وقفنامه شرط نیست بلکه اعتراف ذوالید که وقف در تصرّف آنان است یا اعتراف ورثه ذوالید بعد از فوت او، به وقف بودن آن ملک، کافی است و همچنین احراز سابقه رفتار با آن ملک به عنوان وقف یا شهادت دو مرد عادل بر وقف بودن آن و یا شهرت وقفیّت آن به گونه‌ای که مفید علم یا اطمینان باشد هم وقف بودن را ثابت می‌کند. در نتیجه با وجود یکی از این دلائل وقفیّت، حکم به وقف بودن می‌شود و درغیر این صورت حکم به مالکیت متصرّف نسبت به آنچه در اختیار دارد می‌شود. س ۲۰۶۰: وقفنامه ملکی که مربوط به پانصد سال پیش است پیدا شده، آیا اکنون حکم به وقفیت آن ملک می‌شود؟ ج: مجرّد سند وقف تا زمانی که موجب اطمینان به درستی مضمون آن نشود، حجت شرعی بر وقفیّت نیست، ولی اگر وقف بودن آن ملک بین مردم به‌خصوص افراد کهنسال شایع باشد، به‌طوری که مفید علم یا اطمینان به وقفیت آن شود و یا ذوالید به آن اقرار کند و یا احراز شود که در سابق با آن به عنوان وقف رفتار می‌شده، ملک مزبور محکوم به وقفیّت است و به هر حال مرور زمان موجب خروج ملک موقوفه از وقفیّت نمی‌شود. س ۲۰۶۱: سه سهم از آب نهر را از پدرم به ارث بردم و اکنون متوجه شده‌ام که این سه سهمی که پدرم خریداری کرده جزء صد سهمی است که پانزده سهم آن موقوفه است و الآن مشخص نیست که این سه سهم داخل در کدامیک است، آیا جزء وقف است یا ملک فروشنده؟ تکلیف من در این رابطه چیست؟ آیا خرید این سه سهم باطل بوده و من حق مطالبه پول آنها را از فروشنده اوّل که هنوز زنده است دارم؟ ج: اگر فروشنده هنگام فروش، مالک شرعی آن مقدار از آب مشترک که فروخته است بوده و معلوم نباشد که آیا آن مقداری را که مالک آن است فروخته یا سهم مشاع بین وقف و ملک را به فروش رسانده است، در این صورت بیع محکوم به صحّت است و حکم به مالکیّت مشتری نسبت به مبیع و انتقال آن از طریق ارث به ورثه او می‌شود. س ۲۰۶۲: یکی از علما بخشی از دارایی خود از قبیل مزرعه و باغ را وقف خاص نمود و وقفنامه‌ای راجع به آن تنظیم کرد و در آن تصریح نمود که همه شرایط وقف را عمل کرده و صیغه شرعی وقف را هم اجرا نموده است و ده نفر از اهل علم هم آن را امضاء کرده‌اند آیا با وجود آن وقفنامه، حکم به وقفیّت این اموال می‌شود؟ ج: اگر ثابت شود که علاوه بر انشاء صیغه وقف، عین موقوفه را هم تحویل موقوف علیهم یا متولّی شرعی وقف داده و به آنان منتقل نموده است، وقف مذکور محکوم به صحّت ولزوم است. س ۲۰۶۳: زمینی به اداره بهداشت هدیه شده تا بیمارستان یا مرکز بهداشتی در آن ساخته شود ولی مسئولین اداره بهداشت تاکنون اقدام به ساخت بیمارستان یا مرکز بهداشتی در آن نکرده‌اند، آیا جایز است واقف زمین را پس بگیرد؟ و آیا مجرّد تسلیم زمین به مسئولین اداره بهداشت برای تحقق وقفیت، کافی است یا آنکه ساخت ساختمان در آن هم شرط است؟ ج: اگر تحویل زمین توسط مالک به مسئولین اداره بهداشت بعد از انشاء وقف به وجه شرعی، به عنوان تسلیم به متولّیان شرعی وقف باشد، حق رجوع و پس گرفتن آن را ندارد، ولی اگر یکی از دو امر مذکور تحقق پیدا نکند حق دارد زمین خود را از آنان پس بگیرد. س ۲۰۶۴: زمینی وجود دارد که مالکش آن را در حضور عالم منطقه و دو نفر شاهد عادل برای ساختن مسجد وقف کرده است و

بعد از مدتی اشخاصی بر آن تسلط پیدا کرده و خانه‌های مسکونی در آن بنا نموده‌اند، وظیفه آن اشخاص و متولّی چیست؟ ج: اگر بعد از انشاء وقف زمین، قبض عین موقوفه با اذن واقف تحقّق پیدا کرده باشد، همه احکام وقف بر آن مترتّب می‌شود و ساخت خانه‌های مسکونی توسط دیگران در آن برای خودشان غصب است و بر آنان واجب است ساختمان خود را از بین ببرند و زمین را تخلیه کنند و به متولّی شرعی آن تحویل دهند و درغیر این صورت زمین بر ملك مالك شرعی آن باقی و تصرّفات دیگران در آن متوقف بر اجازه مالك است. س ۲۰۶۵: شخصی زمینی را هشتاد سال پیش خریده و بعد از وفات او، ورثه‌اش چندین معامله روی آن انجام داده‌اند و خریدارانی که این زمین را از مشتری اول خریده‌اند همگی فوت کرده‌اند و در نتیجه زمین در اختیار ورثه آنان قرار گرفته است و گروه اخیر حدود چهل سال است که زمین را به‌طور رسمی به نام خود کرده‌اند و بعد از گرفتن سند رسمی مالکیت، خانه‌های مسکونی برای خود در آن ساخته‌اند و اکنون یکی از افراد ادّعا می‌کند که این زمین وقف بر اولاد مالك بوده و آنان حق فروش آن را نداشته‌اند، حال با توجّه به اینکه در طول هشتاد سال کسی چنین ادعایی نکرده و سند مکتوبی که دلالت بر وقفیّت بکند هم وجود ندارد و کسی هم شهادت به آن نداده است، مالکان فعلی چه تکلیفی دارند؟ ج: تا زمانی که مدّعی وقفیّت و مدّعی عدم جواز بیع، ادعای خود را به طریق معتبری ثابت نکرده، حکم به صحّت معاملاتی که روی زمین واقع شده است و همچنین حکم به ملکیت آن برای افرادی که فعلاً ـ نسبت به زمین ذوالید و متصرّف در آن هستند، می‌شود. س ۲۰۶۶: زمین موقوفه‌ای وجود دارد که دارای سه قنات است و شهرداری به علت خشکسالی مستمر چند ساله، دو عدد از قناتها را برای تأمین آب آشامیدنی مردم منطقه اجاره کرده است و آب قنات سوم که وقف طلاب منطقه و فرزندان واقف بوده به زمین فرو رفته و خشك شده و در نتیجه زمین‌هایی که با آب آن آبیاری می‌شدند تبدیل به زمین‌های بایر شده‌اند و درحال حاضر سازمان زمین شهری ادعا می‌کند که این زمین‌ها موات هستند، آیا این زمین‌ها به علت اینکه چندین سال کشت و زرع نشده‌اند ملحق به موات هستند؟ ج: زمین موقوفه با ترك کشت و زرع آن به مدّت چندین سال، از وقفیّت خارج نمی‌شود. س ۲۰۶۷: زمین‌های موقوفه‌ای وجود دارد که وقف حرم مقدس رضوی(علیه‌السلام) هستند و در حریم بعضی از این املاك مراتع و جنگل نیز وجود دارد، ولی بعضی از نهادهای مسئول با استناد به مقررات قانونی مربوط مراتع و جنگلها حکم انفال را بر این جنگلها و مراتع جاری کرده‌اند، آیا مراتع و جنگلهای واقع در حریم املاك موقوفه مانند سایر زمین‌های واقع در حریم آنها دارای احکام وقف هستند و واجب است در مورد آنها عمل به وقفیّت شود؟ ج: مراتع و جنگلهای واقع در جوار اراضی موقوفه در صورتی که جزء حریم آنها شمرده شوند، در حکم موقوفه و تابع آن هستند و حکم انفال و املاك عمومی در مورد آنها جاری نمی‌شود و مرجع تشخیص حریم و مقدار آن هم عرف محل و نظر افرادی است که در این امر متخصّص هستند. س ۲۰۶۸: چند زمین از چهل سال پیش برای ساخت خانه جهت سرپرستی و نگهداری ایتام وقف شده‌اند و عمل به این وقف از آن زمان تاکنون استمرار داشته است و متولّی معیّنی هم دارد که مورد تأیید اداره اوقاف است، ولی اخیراً سند عادی ارائه شده که ادّعا می‌شود که از سند قدیمی استنساخ شده است و در آن تصریح شده که این زمین‌ها از سیصد سال پیش تاکنون وقف شده‌اند، با توجّه به عدم وجود سند اصلی وقف که ادعا می‌شود قدیمی‌تر است و با توجّه به اینکه نسخه موجود ناقص است و در آن متولّی‌تعیین نشده و سابقه عمل به وقف هم نسبت به آنها وجود ندارد، به‌خصوص که ذوالید و تصرّف‌کنندگان هم منکر این ادّعا هستند و اشتهار به وقفیّت قبلی مورد ادّعا هم وجود ندارد، آیا این سند می‌تواند مانع از عمل به وقف جدید در جهتی که اکنون به آن برای سرپرستی و نگهداری و اسکان ایتام عمل می‌شود باشد؟ ج: مجرّد سند وقف اعم از اینکه اصلی باشد یا از روی آن استنساخ شده باشد، حجت شرعی بر وقف نیست، در نتیجه تا وقف قبلی با حجت معتبر ثابت نشود، وقف جدیدی که در حال حاضر به آن عمل می‌شود، محکوم به صحّت و نفوذ و جواز عمل است. س ۲۰۶۹: مردی زمینی را برای ساخت حسینیه سید الشهدا(علیه‌السلام) وقف کرده ولی زمین مزبور تبدیل به راه عمومی روستا شده است و درحال حاضر از کل زمین حسینیه تقریباً چهل و دو متر مربع باقی مانده است، این زمین چه حکمی دارد؟ آیا جایز است واقف آن را به ملکیت خود

برگرداند؟ ج: اگر این کار بعد از انشاء وقف بر وجه شرعی و تحویل موقوفه به متولّی آن یا جهت وقف صورت گرفته باشد، آن مساحت باقی‌مانده از وقف بر وقفیّت باقی می‌ماند و جایز نیست واقف نسبت به آن رجوع کند و در غیر این صورت بر ملکیّت او باقی است و اختیار آن با اوست. س ۲۰۷۰: آیا جایز است بعضی از ورثه که در ترکه سهم دارند، همه آن را وقف کنند؟ و آیا اجرای صیغه وقف به نام آن عدّه صحیح است؟ ج: وقف ایشان فقط در سهم خودشان از ترکه صحیح است، ولی نسبت به سهام سایر ورثه فضولی و متوقف بر اجازه آنان است. س ۲۰۷۱: شخصی زمینی را بر اولاد ذکورش وقف کرده و بعد از وفات او اداره ثبت اوقاف بدون اطلاع از کیفیت آن اقدام به ثبت زمین مذکور به نام فرزندان ذکور و اناث نموده، آیا این کار موجب مشارکت اولاد اناث با اولاد ذکور در انتفاع از این زمین می‌شود؟ ج: مجرّد ثبت زمین مذکور به نام اولاد اناث، توسط اداره اوقاف موجب مشارکت آنان با اولاد ذکور در وقف نمی‌شود، در نتیجه اگر ثابت شود که زمین وقف بر خصوص اولاد ذکور است، فقط مختص آنان خواهد بود. س ۲۰۷۲: ملکی وجود دارد که در مسیر نهر آب واقع شده و صد سال پیش وقف عام شده است و بنا بر قانون ابطال بیع زمین‌های موقوفه، سند رسمی برای آن به عنوان وقف صادر شده است، ولی در حال حاضر این ملك برای استخراج سنگهای معدنی مورد استفاده دولت است، آیا الآن جزء انفال محسوب می‌شود یا آنکه وقف است؟ ج: اگر اصل وقف بودن آن بر وجه شرعی ثابت شود جایز نیست شخص یا دولت آن را به مالکیّت خود در آورد، بلکه بر وقفیّت باقی می‌ماند و همه احکام وقف بر آن مترتّب می‌شود. س ۲۰۷۳: در ساختمان یک مرکز آموزشی اطاقی وجود دارد که در حال حاضر از آن به‌عنوان آزمایشگاه آموزشی استفاده می‌شود و زمین آن جزء قبرستان مجاور است که در سالهای قبل از قبرستان جدا شده است، باتوجّه به اینکه قبرستان مجاور هنوز مورد استفاده قرار می‌گیرد، معلّمان و دانش‌آموزانی که در آن آزمایشگاه نماز می‌خوانند چه تکلیفی دارند؟ ج: تا زمانی که ثابت نشود که زمین آزمایشگاه برای دفن اموات وقف شده، نماز خواندن و سایر تصرّفات در آن اشکال ندارد، ولی اگر با دلیل معتبری ثابت شود که فقط برای دفن اموات در آن، وقف شده، واجب است به حالت قبلی خود برگشت داده شده و برای دفن اموات تخلیه شود و تأسیسات ساخته شده در آن محکوم به غصب می‌باشد. س ۲۰۷۴: دو مغازه مجاور هم وجود دارند که هر یک موقوفه مستقلی از حیث واقف و مصرف هستند و هر کدام مفروز و منفصل از دیگری است، آیا مستأجر آن دو مغازه حق دارد از یکی از آن دو دربی به دیگری و یا به محل عبور خاص آن باز کند؟ ج: انتفاع از وقف و تصرّف در آن هرچند به مصلحت وقف دیگر باشد واجب است طبق شرایط وقف و با اجازه متولّی صورت بگیرد و مستأجر هر یک از آن دو مغازه وقفی مجاور هم، حق ندارد به عنوان اینکه مغازه دیگر هم وقف است با بازکردن درب از یکی به دیگری و قراردادن راه از آن به مغازه دیگر، در وقف تصرّف کند. س ۲۰۷۵: باتوجّه به اینکه کتابهای نفیس موجود در بعضی از مراکز و خانه‌ها در معرض تلف شدن بوده و نگهداری آنها مشکل است، عدّه‌ای پیشنهاد داده‌اند که قسمتی از کتابخانه مرکزی شهر در اختیار این مراکز قرار بگیرد تا کتابها با حفظ وقفیّت آنها به همان صورتی که در مکان اول بوده‌اند، به آن بخش منتقل شوند، آیا این کار جایز است؟ ج: اگر ثابت شود که انتفاع از آن کتابهای وقفی نفیس مشروط به استفاده در مکان خاصی است، تا زمانی که رعایت آن با حفظ کتابها از ضایع شدن و تلف ممکن باشد، انتقال آنها از آن مکان خاص به محل دیگر جایز نیست و در غیر این صورت بیرون بردن آنها از آن مکان به مکانی که اطمینان به حفظ کتابها در آنجا وجود دارد، بدون اشکال است.

قسمت سوم

س ۲۰۷۶: زمینی وجود دارد که فقط قابلیت استفاده به عنوان مرتع را دارد و صاحبش آن را برای اماکن مقدس وقف کرده است و متولّی آن هم قسمتی از آن را به چند نفر اجاره داده و مستأجرها هم به تدریج اقدام به ساخت مسکن و مکان‌هایی برای معیشت خود در قسمتهایی از آن که قابل مرتع بودن نیست، نموده‌اند و همچنین قسمتهای مناسب زراعت را تبدیل به زمین زراعی و باغ

کرده‌اند، اولا: با توجّه به اینکه مرتع طبیعی از انفال و اموال عمومی است، آیا وقف آن صحیح است و در حال حاضر حکم به وقف بودن آن می‌شود؟ و ثانیاً: با توجّه به اینکه بر اثر کار مستأجرین در مرتع تغییرات و اصلاحاتی صورت گرفته و در نتیجه مرغوب‌تر از قبل شده چه مقدار اجرت باید پرداخت شود؟ و ثالثاً: با توجّه به اینکه زمین‌های زراعی و باغها بر اثر فعالیت مستأجرین احیاء و ایجاد شده‌اند، این قبیل زمین‌ها چگونه اجاره داده می‌شوند؟ آیا مبلغ اجاره آنها به مقدار اجاره مرتع باید پرداخت شود یا به مقدار اجاره مزرعه و باغ؟ ج: بعد از ثبوت اصل وقف، تا زمانی که ثابت نشده که زمین‌های مرتع در هنگام وقف از انفال بوده و ملک شرعی واقف نبوده‌اند، وقف آنها از نظر شرعی محکوم به صحّت است و با اقدام مستأجرین به تبدیل آنها به مزرعه و باغ و منازل مسکونی، از وقفیت خارج نمی‌شوند، بلکه در صورتی که تصرّفات آنها در زمین وقفی بعد از اجاره کردن آن از متولّی شرعی باشد، بر آنان واجب است اجاره آن زمین‌ها را طبق آنچه در عقد اجاره معیّن شده به متولّی شرعی بپردازند تا آن را در جهت وقف مصرف نماید، ولی اگر تصرّف آنها در آن زمین‌ها بدون اجاره قبلی از متولّی شرعی باشد، بر آنان واجب است اجرت‌المثل قیمت عادله مدّت تصرّف را بپردازند و اما اگر ثابت شود که آن زمین‌ها در هنگام وقف، بالاصاله از زمین‌های موات و انفال بوده‌اند و ملک شرعی واقف نبوده‌اند، وقف آنها شرعاً باطل است و آن مقداری را که متصرّفان طبق قانون و مقرّرات احیا کرده و تبدیل به مزرعه و باغ و منزل مسکونی و غیره برای خودشان نموده‌اند، برای خود آنان است و قسمتهای دیگر زمین که به حالت قبلی خود باقی مانده و همیشه موات بوده‌اند، جزء ثروتهای طبیعی و انفال هستند و اختیار آنها با دولت اسلامی است. س ۲۰۷۷: زنی که فقط مالک سدس ملک مشاعی است که بین او و سایر زارعین مشترک است، همه آن ملک را وقف کرده و همین باعث بروز مشکلات زیادی برای اهالی به سبب دخالت اداره اوقاف شده است، به‌طور مثال اداره اوقاف از صدور سند مالکیت برای خانه‌های اهالی جلوگیری می‌کند، آیا این وقف در تمام ملک مشاع نافذ است یا فقط در سهم او؟ و بر فرض اینکه وقف فقط در سهم او صحیح باشد، آیا وقف زمین مشاع قبل از تقسیم صحیح است؟ و اگر وقف سهم مشاع قبل از تفکیک آن صحیح باشد، سایر شرکا چه تکلیفی دارند؟ ج: وقف سهم ملک مشاع هرچند قبل از تفکیک باشد، شرعاً اشکال ندارد به شرطی که در جهت وقف هرچند بعد از تفکیک و تقسیم قابل انتفاع باشد، ولی وقف تمام ملک توسط کسی که فقط مالک قسمتی از آن است، نسبت به سهم سایر شرکا فضولی و باطل است و شرکا حق دارند خواهان تقسیم ملک برای تفکیک املاک خود از وقف شوند. س ۲۰۷۸: آیا عدول از شروط وقف جایز است؟ و در صورت جواز، حدود آن کدام است؟ و آیا طولانی شدن زمان، بر عمل به شروط وقف تأثیر می‌گذارد؟ ج: تخلّف از شروط صحیحی که واقف در عقد وقف شرط کرده جایز نیست مگر آنکه عمل به آن غیر مقدور یا حرجی باشد و گذشت زمان تأثیری در آن ندارد. س ۲۰۷۹: در بعضی از زمین‌های وقفی نهرها یا مسیل‌هایی وجود دارد که سنگریزه‌ها و سنگهای معدنی در آنها یافت می‌شود، آیا این سنگریزه‌ها و سنگهای موجود در آنها که در ملک موقوفه واقع شده‌اند، تابع وقف هستند؟ ج: نهرهای بزرگ عمومی و همچنین مسیل‌های عمومی که در مجاورت زمین‌های وقفی هستند و یا از داخل آنها عبور می‌کنند، جزء وقف نیستند مگر آن مقداری از آنها که از نظر عرف، حریم موقوفه محسوب می‌شوند، در نتیجه با آن مقدار همانند وقف رفتار می‌شود، ولی درنهرهای کوچکی که موقوفه هستند واجب است نسبت به سنگریزه‌ها و سنگهای معدنی و غیره مانند وقف رفتار شود. س ۲۰۸۰: مدرسه علوم دینیه‌ای بر اثر قدمت ساختمان و نفوذ رطوبت در آن از قابلیت انتفاع خارج شده و درآمدهای املاک آن جمع‌آوری و به عنوان امانت در بانک گذاشته شده است و اکنون قصد داریم که مدرسه را با آن درآمدها تجدید بنا کنیم، ولی مدّت زیادی طول می‌کشد تا پروانه ساختمان را بگیریم و اموال مزبور را برای تجدید بنای مدرسه مصرف کنیم، آیا جایز است در خلال این مدّت اموال مربوط به وقف را در یکی از بانکها به‌صورت سرمایه گذاری بگذاریم و طبق معاملات متعارف بانکی درصدی سود به نفع وقف دریافت کنیم؟ ج: آنچه شرعاً بر متولّی شرعی وقف در رابطه با درآمدهای آن واجب است، فقط مصرف آنها در جهت وقف است، ولی اگر مصرف درآمدها در جهت وقف برای او ممکن نباشد مگر آنکه

مدّت زمانی بگذرد و حفظ آن اموال تا زمان امکان مصرف آنها برای وقف با سپردن به بانک ممکن باشد و گذاشتن آنها در حساب پس‌انداز موجب تأخیر در مصرف بموقع آن اموال در وقف نشود، سپردن آنها به بانک و استفاده از سود آنها در جهت مصلحت وقف در ضمن یکی از عقود شرعی اشکال ندارد. س ۲۰۸۱: آیا جایز است زمین موقوفه‌ای که مسلمان برای مسلمانان وقف کرده است به غیر مسلمان اجاره داده شود؟ ج: اگر وقف زمین به‌صورت وقف منفعت باشد اجاره دادن آن به غیر مسلمان در صورتی که منفعت وقف با آن محفوظ بماند، اشکال ندارد. س ۲۰۸۲: چند ماه قبل یکی از علما در زمین موقوفه‌ای با اجازه وقف‌کنندگان آن دفن شده است و در حال حاضر عدّه‌ای به این کار اعتراض دارند و ادعا می‌کنند که دفن در زمین موقوفه جایز نیست، این مسأله چه حکمی دارد؟ و بر فرض عدم جواز، آیا اشکال با پرداخت مبلغی به عنوان عوض زمین موقوفه‌ای که آن عالم در آن دفن شده، برطرف می‌شود؟ ج: اگر دفن میت در زمین موقوفه منافی با جهت وقف نباشد، اشکال ندارد، ولی اگر دفن او منافی با جهت وقف باشد جایز نیست و اگر شخصی در چنین زمین موقوفه‌ای دفن شود، احوط این است که تا بدن او متلاشی نشده نبش قبر شود و در مکان دیگر دفن گردد، مگر آنکه نبش قبر، حرجی بوده و یا موجب اهانت و هتک مؤمن شود و به هر حال، اشکال با پرداخت مال یا زمین به عنوان عوض زمین موقوفه برطرف نمی‌شود. س ۲۰۸۳: اگر ملکی وقف بر اولاد ذکور نسلاً بعد از نسلٍ شده باشد، آیا اگر موقوف علیهم به هر دلیلی از حقوق خود صرفنظر کنند، وقف زائل می‌شود؟ و در صورتی که موقوف علیهم موجود در طبقه قبل از حقوق خود صرفنظر کنند، طبقات بعدی چه تکلیفی دارند؟ و همچنین متولّی شرعی املاک موقوفه در چنین حالتی نسبت به حقوق بطن‌های بعدی چه تکلیفی دارد؟ ج: وقفیت با صرف نظر کردن موقوف علیهم از حقوق خود زائل نمی‌شود و صرف نظر کردن نسل قبلی از حق خود نسبت به موقوفه، تأثیری در حق نسل بعدی ندارد و وقف با آن منحل نمی‌شود، بلکه نسل بعدی حق دارد هنگامی که نوبت استفاده آنها از وقف رسید، همه حق خود را مطالبه کند، بلکه اگر در زمان نسل قبل مجوّز شرعی فروش وقف وجود داشته باشد، واجب است بعد از فروش وقف ملک دیگری با پول آن به جای عین موقوفه، جهت استفاده نسلهای بعدی از آن خریداری شود و بر متولّی وقف هم اداره و حفظ آن برای همه طبقات موقوف علیهم واجب است س ۲۰۸۴: اگر در وقف بر ذرّیه، علم به چگونگی تقسیم منافع وقف بین موقوف علیهم نباشد، آیا در این قبیل موارد واجب است تقسیم بر اساس قانون ارث باشد یا به‌طور مساوی؟ ج: اگر در وقف بر ذرّیه معلوم نباشد که وقف بر افراد به‌طور مساوی بوده یا با رعایت تفاوت بین ذکور و اناث بر اساس قانون ارث است، حمل، بر وقف بر افراد به‌طور مساوی شده و درآمدهای وقف هم بین ذکور و اناث در هر طبقه‌ای به‌طور مساوی تقسیم می‌شود. س ۲۰۸۵: چندین سال است که مصرف درآمدهای وقف متعلّق به حوزه علمیه شهر خاصی به علت عدم امکان ارسال آنها به آن شهر ممکن نیست و تاکنون مقدار زیادی از آن درآمدها پس‌انداز شده است، آیا مصرف آنها در حوزه‌های علمیه واقع در شهرهای دیگر جایز است؟ یا آنکه باید آنها را حفظ نمود تا ارسال آنها به آن شهر امکان‌پذیر شود؟ ج: وظیفه متولّی شرعی یا اداره اوقاف جمع آوری درآمدهای وقف و مصرف آنها در جهت وقف است و در صورتی که به‌طور موقت رساندن آنها به شهری که باید در آن مصرف شوند، ممکن نباشد، واجب است درآمدها را حفظ کرده و منتظر بمانند تا رساندن آنها به آن شهر ممکن شود البته تا جایی که منجر به تعطیلی وقف نگردد، و در صورت ناامیدی از توانایی رساندن درآمدها به آن حوزه علمیه خاص هرچند در آینده، مصرف کردن آنها در حوزه‌های علمیه مناطق دیگر اشکال ندارد.

حبس

س ۲۰۸۶:اگر فردی زمین خود را برای مدّت معیّنی بر چیزی که وقف بر آن صحیح است حبس کند به این امید که بعد از انقضاء مدّت حبس به او برگردد، آیا زمین بعد از پایان مدّت به او بر می‌گردد و او حق انتفاع از آن را مانند سایر املاکش دارد؟ ج: اگر

زمین، ملک شرعیِ حبس‌کننده باشد و او آن را طبق موازین شرعی حبس کرده باشد، حبس محکوم به صحّت است و آثار شرعی آن بر زمین مترتب می‌شود و ملک بعد از انقضاء مدّت حبس به حبس‌کننده برمی‌گردد و مانند سایر املاک اوست بنا بر این منافع و نمائات آن برای اوست. س ۲۰۸۷: اگر ملکی که توسط مالک، حبس دائم بر چیزی که وقف بر آن صحیح است شده و یا ثلث میّتی که وصیت به حفظ عین آن برای ابد نموده تا درآمدهای آن در جهتی که معیّن کرده مصرف شود، توسط ورثه بین خودشان به عنوان ارث تقسیم شود و آن را در سند رسمی به نام خودشان ثبت کنند و یا آن را بدون مجوّز شرعی به دیگری بفروشند، آیا حرمت تملّک و بیع املاک و آبها و زمین‌های وقفی شامل آن هم می‌شود؟ ج: ملک و ثلثی که حبس دائم شده‌اند، در عدم جواز تملّک و بیع، در حکم وقف هستند و تقسیم آنها بین ورثه به عنوان ارث و همچنین بیع آنها باطل است.

فروش وقف وتبدیل آن

س ۲۰۸۸: شخصی قطعه‌ای از زمین‌های خود را برای ساخت حسینیه وقف کرده و ساخت حسینیه مذکور در آنها به پایان رسیده است، ولی بعضی از اهالی قسمتی از حسینیه را تبدیل به مسجد کرده‌اند و درحال حاضر در آن به عنوان مسجد، نماز جماعت می‌خوانند، آیا تبدیل حسینیه به مسجد توسط آنان صحیح است؟ و آیا احکام مسجد بر آن قسمت مترتّب می‌شود؟ ج: واقف و غیر او حق تبدیل حسینیه‌ای را که به عنوان حسینیه وقف شده به مسجد ندارند و با این کار، تبدیل به مسجد نمی‌شود و احکام و آثار مسجد هم بر آن مترتب نمی‌گردد، ولی برپایی نماز جماعت در آن اشکال ندارد. س ۲۰۸۹: اگر شخصی چند سال قبل زمینی را که از طریق ارث به او رسیده به‌صورت بیع لازم بفروشد و سپس معلوم شود که آن زمین وقف بوده، آیا این بیع باطل است؟ و درصورتی که باطل باشد، آیا باید قیمت کنونی آن را به مشتری بپردازد یا پولی را که هنگام فروش از او گرفته است؟ ج: بعد از آنکه معلوم شد زمین فروخته شده در واقع وقف بوده و فروشنده حق فروش آن را نداشته، بیع باطل است و واجب است به همان حالت وقف عودت داده شود و فروشنده باید پولی را که از مشتری در برابر فروش زمین دریافت کرده است، به او برگرداند. و راجع به تنزل ارزش پول بنا بر احتیاط واجب با هم مصالحه نمایند. س ۲۰۹۰: شخصی در حدود صد سال است که ملک خود را بر اولاد ذکورش وقف کرده و در وقفنامه ذکر نموده که اگر یکی از اولاد ذکور او فقیر شود، شرعاً حق دارد سهم خود را به ورثه دیگر بفروشد و بعضی از فرزندان او چند سال پیش مبادرت به فروش سهم خود به بعضی از موقوف علیهم نمودند و اخیراً گفته می‌شود که چون کلمه وقف درمیان است، بنا بر این شروطی که واقف ذکر کرده صحیح نبوده و خرید و فروش آن ملک هم باطل است، حال با توجّه به اینکه، این زمین وقف خاص است نه وقف عام، آیا خرید و فروش آن بر طبق آنچه که واقف در ضمن وقفنامه ذکر کرده، جایز است؟ ج: اگر ثابت شود که واقف در ضمن عقد وقف شرط کرده که اگر یکی از موقوف علیهم فقیر و نیازمند شد، بتواند سهم خود را به یکی دیگر از موقوف علیهم بفروشد، بیع کسی که سهم خود از وقف را بر اثر فقر و احتیاج فروخته اشکال ندارد و بیع او در این صورت محکوم به صحّت است. س ۲۰۹۱: زمینی را به آموزش و پرورش برای ساختن مدرسه هدیه کردم، ولی بعد از مشورت و اطلاع از اینکه با پول آن زمین می‌توان چندین مدرسه در محله‌های دیگر شهر ساخت، برای فروش زمین تحت نظارت وزارت آموزش و پرورش و مصرف پول آن برای ساختن چند مدرسه در جنوب شهر یا در مناطق محروم، به آن وزارتخانه مراجعه کردم، آیا انجام این کار برای من جایز است؟ ج: اگر وقف زمین مدرسه با انشاء وقف و تحویل آن به آموزش و پرورش به اعتبار اینکه مسئول و متولّی این امر است، تمام شده باشد، بعد از آن حق رجوع و دخالت و تصرّف در آن زمین را ندارید، ولی اگر وقف هرچند به زبان فارسی انشاء نشده باشد و یا زمین به عنوان قبضِ وقف تحویل وزارت آموزش و پرورش نشده باشد، در این صورت زمین بر ملکیّت شما باقی است و اختیار آن در دست شماست. س ۲۰۹۲: یکی از اولاد

ائمه(علیهم‌السلام) زیارتگاهی دارد و بالای گنبد مبارك آن، سه کیلو گرم طلا به‌صورت سه قبّه متصل به هم وجود دارد، این طلا تا به حال دوبار به سرقت رفته و کشف شده و به مکان خود برگردانده شده است، با توجّه به اینکه طلای مذکور در معرض خطر و سرقت است، آیا فروش آن و مصرف پول آن برای توسعه و تعمیر زیارتگاه جایز است؟ ج: مجرّد خوف تلف و خطر سرقت آن، مجوّز فروش و تبدیل آن نیست، ولی اگر متولّی شرعی از قرائن و شواهد احتمال قابل توجهی بدهد که آن طلا برای مصرف در تعمیر و تأمین نیازمندیهای زیارتگاه ذخیره شده و یا آنکه بقعه مبارکه نیاز ضروری به تعمیر و اصلاح دارد و تأمین بودجه آن از راه دیگر هم ممکن نیست، در این صورت فروش طلا و مصرف پول آن برای اصلاح و تعمیرات ضروری آن بقعه مبارکه اشکال ندارد و شایسته است که اداره اوقاف بر این امر نظارت کند. س ۲۰۹۳: شخصی مقداری آب و زمین زراعی را وقف پسران خود نموده، ولی به علت کثرت اولاد و سنگینی کارهای کشاورزی و کمی محصول، کسی تمایلی به زراعت در زمین ندارد و به همین دلیل وقف در آینده نزدیك، خراب و از قابلیت انتفاع خارج خواهد شد، آیا جایز است به همین دلیل، زمین و آب مذکور فروخته شوند و پول آنها در کارهای خیر مصرف شود؟ ج: تا زمانی که وقف، قابلیت انتفاع و استفاده در جهت وقف را دارد، هرچند با اجاره دادن آن به بعضی از موقوف علیهم یا به شخص دیگر و مصرف اجاره آن در جهت وقف باشد و یا نوع استفاده از آن تغییر کند، فروش و تبدیل آن جایز نیست، و در صورتی که به هیچ وجه قابل انتفاع نباشد، فروش آن جایز است، ولی در این صورت واجب است با پول آن ملك دیگری خریده شود تا منافع آن در جهت وقف به مصرف برسد. س ۲۰۹۴: منبری برای مسجد وقف شده است ولی به علت ارتفاع زیاد عملاً ـ قابل استفاده نیست، آیا تبدیل آن به منبر مناسب دیگری جایز است؟ ج: اگر با شکل خاص فعلی آن در این مسجد و یا مساجد دیگر قابل استفاده نیست، تغییر شکل آن اشکال ندارد. س ۲۰۹۵: آیا فروش زمین‌هایی که وقف خاص بوده و واقف بر اثر اجرای قانون اصلاحات ارضی آنها را بدست آورده، جایز است؟ ج: اگر واقف در هنگام وقف، مالك شرعی چیزی باشد که وقف کرده است و وقف هم بر وجه شرعی توسط او محقق شده باشد، خرید و فروش و تغییر و تبدیل آن توسط او یا دیگری صحیح نیست هرچند وقف خاص باشد، مگر در موارد خاص استثنایی که شرعاً در آن موارد فروش و تبدیل آن جایز است. س ۲۰۹۶: پدرم قطعه زمینی را که تعدادی درخت خرما در آن وجود دارد برای اطعام در ایّام عاشورا و شبهای قدر وقف کرده است و اکنون حدود صد سال از عمر درختهای موجود در آن می‌گذرد و از قابلیت انتفاع خارج شده‌اند، با توجّه به اینکه اینجانب پسربزرگ و وکیل و وصی پدرم هستم، آیا جایز است این زمین را فروخته و با پول آن مدرسه و حسینیه‌ای بسازم تا صدقه جاریه‌ای برای پدرم باشد؟ ج: اگر زمین هم وقف باشد، به مجرّد خروج درختان وقفی موجود در آن از قابلیت انتفاع، فروش و تبدیل آن جایز نمی‌شود، بلکه واجب است در صورت امکان به جای آنها هرچند با صرف پول درختانی که از قابلیّت انتفاع، خارج شده‌اند درختان جدید خرما، کاشته شود تا منافع آنها در جهت وقف مصرف شود و در غیر این صورت باید از زمین موقوفه بصورت دیگری استفاده شود هرچند با اجاره دادن آن برای زراعت یا ساخت خانه و مانند آن و مصرف درآمد آن در جهت وقف باشد و به‌طور کلی تا زمانی که به نحوی از انحاء، استفاده از زمین موقوفه امکان دارد، خرید و فروش و تبدیل آن جایز نیست، ولی فروش نخلهای موقوفه در صورتی که ثمره ندهند اشکال ندارد و در صورت امکان باید پول آنها برای کاشت درختهای جدید مورد استفاده قرار گیرد و در صورتی که امکان نداشته باشد، باید در همان جهت وقف مصرف گردد. س ۲۰۹۷: شخصی مقداری آهن و لوازم جوشکاری را برای ساخت مسجد در مکانی هدیه کرده و بعد از پایان کار مقداری از آنها زیاد آمده است و با توجّه‌به اینکه ساختمان مسجد به علت هزینه‌های دیگر بدهی دارد، آیا فروش آن مقدار اضافی و مصرف پول آن برای پرداخت بدهیهای مسجد و رفع سایر نیازهای آن جایز است؟ ج: اگر شخص متبرّع، آن ابزار و لوازم را برای ساخت مسجد داده باشد و آنها را برای انجام این کار از ملك خود خارج کرده باشد، در این صورت هر کدام که قابل استفاده باشد، هرچند در مساجد دیگر، فروش آن جایز نیست بلکه باید برای تعمیر مساجد دیگر بکار رود، ولی اگر متبرع فقط اجازه استفاده از آنها را در مسجد داده باشد، دراین

صورت مقدار اضافی مال خود اوست و اختیار آن هم در دست او می‌باشد. س ۲۰۹۸: شخصی کتابخانه خود را بر اولاد ذکورش وقف کرده است، ولی هیچ‌یک از اولاد و نوه‌های او موفق به تحصیل علوم دینیه نشده‌اند و در نتیجه استفاده‌ای از کتابخانه نمی‌کنند و موریانه مقداری از کتابهای آن را از بین برده و بقیه هم در معرض تلف‌شدن هستند، آیا جایز است آن را بفروشد؟ ج: اگر وقف کتابخانه بر اولاد او مشروط و معلّق به این امر باشد که آنها اشتغال به تحصیل علوم دینیه داشته باشند و داخل در سلک علمای دین شوند، این وقف به علت وجود تعلیق در آن از اصل باطل است و اگر وقف آنان کرده تا از آن استفاده کنند، ولی در حال حاضر کسی که بتواند از آن کتابخانه استفاده کند در بین آنها وجود ندارد و امیدی به تحقق این صلاحیت در آینده نیست، در این صورت وقف مزبور صحیح است و جایز است که آنان کتابخانه را در معرض استفاده کسانی قرار دهند که قابلیت استفاده از آن را دارند و همچنین اگر کتابخانه برای استفاده کسانی وقف شده باشد که صلاحیت آن را دارند، و تولیت وقف با اولاد او باشد، واجب است آن را در معرض استفاده افراد مذکور قرار دهند، و به هر حال حق فروش آن را ندارند و بر متولّی شرعی واجب است به نحو مناسبی، مانع آسیب دیدن و از بین رفتن موقوفه گردد. س ۲۰۹۹: زمین زراعی وجود دارد که وقفی بوده و سطح آن بالاتر از زمین‌های اطراف آن است و به همین دلیل رساندن آب به آن ممکن نیست و مدّتی است که کار مساوی کردن آن با زمین‌های دیگر به پایان رسیده و خاکهای اضافی در وسط آن جمع شده و مانع زراعت در آن است، آیا فروش این خاکها و مصرف پول آن برای حرم یکی از اولاد ائمه(علیهم‌السلام) که نزدیک زمین مزبور قرار دارد جایز است؟ ج: اگر خاک اضافی مانع استفاده از زمین‌های موقوفه است، انتقال آن از زمین و فروش آن و مصرف پول آن در جهت وقف اشکال ندارد. س ۲۱۰۰: تعدادی مکان تجاری وقفی وجود دارد که در زمین وقفی ساخته شده‌اند و بدون فروش سرقفلی آنها به مستأجرین، اجاره داده شده‌اند، آیا جایز است مستأجرهای آنها سرقفلی مغازه‌ها را به دیگری بفروشند و پول آن را بگیرند؟ و بر فرض جواز آن، آیا پول سرقفلی مال مستأجر است یا آنکه از درآمدهای وقف محسوب می‌شود و باید در جهت وقف مصرف شود؟ ج: اگر متولّی وقف فروش سرقفلی را با رعایت مصلحت وقف اجازه دهد، مالی که در برابر آن گرفته می‌شود جزو درآمدهای وقف محسوب می‌شود و واجب است که در جهت وقف مصرف شود، ولی اگر معامله را اجازه ندهد، بیع باطل است و فروشنده باید مبلغی را که از خریدار گرفته به او برگرداند، و به هر حال مستأجری که حق سرقفلی ندارد ولی درعین حال آن را به مستأجر بعدی فروخته است، حقی در آن مال ندارد.

احکام قبرستان

س ۲۱۰۱: به مالکیت در آوردن قبرستان عمومی مسلمانان و ساختن ساختمان‌های شخصی در آن و ثبت آن بعنوان ملک به نام اشخاص چه حکمی دارد؟ و آیا قبرستان عمومی مسلمانان وقف محسوب می‌شود؟ و آیا تصرّف شخصی در آن غصب است؟ و آیا تصرّف‌کنندگان در آن باید اجرت‌المثل تصرّفات خود را بپردازند؟ و بر فرض ضمان اجرت‌المثل، آن اموال در چه موردی باید مصرف شوند؟ و ساختمان‌هایی که در آن ساخته شده‌اند چه حکمی دارند؟ ج: مجرّد گرفتن سند مالکیّت قبرستان عمومی مسلمین، حجّت شرعی بر مالکیّت ویا دلیل بر غصب کردن آن نیست، همانگونه که دفن اموات درقبرستان عمومی هم حجّت شرعی بر وقف بودن آن نیست بلکه اگر قبرستان از نظر عرف از توابع شهر برای استفاده اهالی جهت دفن اموات و غیره شمرده شود و یا دلیل شرعی وجود داشته باشد که برای دفن اموات مسلمانان وقف شده است، تصرّفات شخصی که متصرّفین فعلی در آن برای خودشان انجام می‌دهند غصب و حرام است و باید از زمین قبرستان رفع یَد کنند و ساختمان و هر چیزی که در آن ایجاد کرده‌اند خراب نموده و آن را به حالت قبلی‌اش برگردانند، ولی ضمان اجرت‌المثل تصرّفات ثابت نیست. س ۲۱۰۲: مقبره‌ای وجود دارد که عمر

قبرهـای آن تقریبـاً بـه سـی‌وپنج سـال می‌رسـد و شـهرداری آن را تبـدیل بـه پـارک عـمومی کرده و در دوران حکـومت سـابق ساختمان‌هایی در قسمتهایی از آن ساخته است، آیا نهاد مربوطه می‌تواند ساختمان‌های مورد نیاز خود را مجدّداً در این زمین بسازد؟ ج: اگر زمین قبرسـتان برای دفن اموات مسـلمانان وقف شـده باشـد و یـا احـداث بنا در آن موجب نبش یا هتک حرمت قبور علما و صلحـا و مؤمنین شـود و یـا زمین از مکان‌هـای عمومی و مورد نیـاز شـهر جهت اسـتفاده اهـالی باشـد، سـاخت تأسـیسات و همچنین تصـرّفات خصوصـی در آن و تغییر و تبدیل آن جایز نیست و در غیر این صورت آن کار فی‌نفسه اشـکال ندارد، لکن قوانین مربوطه در این زمینه بایـد مراعـات گردد. س ۲۱۰۳: زمینی برای دفن امـوات وقف شـده است و در وسـط آن ضـریح یکی از فرزنـدان ائمه (علیهم‌السـلام) قرار داد و در این اواخر اجساد تعدادی از شـهدای عزیز در آن قبرسـتان دفن شده است، با توجّه به نبود زمین مناسبی برای بازیهای ورزشـی جوانان، آیا جایز است با مراعات آداب اسـلامی، در داخل قبرسـتان بازی کننـد؟ ج: تبدیل قبرسـتان به مکان بازیهـای ورزشـی و تصـرّف در زمین موقوفه در غیر جهت وقف جایز نیست و همچنین هتک حرمت قبور مسـلمانان و شـهدای عزیز هم جایز نیست. س ۲۱۰۴: آیا جایز است زائران یکی از فرزندان ائمه(علیهم‌السـلام) وسایل نقلیه خود را داخل یک قبرستان قدیمی که در حـدود صـد سال از عمر آن می‌گـذرد پارک کنند؟ با علم به اینکه قبرسـتان مزبور در گذشـته محل دفن اموات اهالی قریه و غیره بوده و در حال حاضـر مکان دیگری را برای دفن اموات خود برگزیده‌انـد؟ ج: تا زمانی که این کار از نظر عرف، هتک قبور و مسـلمانان محسوب نشود و مزاحمتی هم برای زائران مرقد آن امامزاده(علیه‌السـلام) ایجاد نکند، اشـکال ندارد. س ۲۱۰۵: اشخاصی در قبرسـتان‌های عمومی از دفن اموات در کنـار بعضـی از قبور جلوگیری می‌کننـد، آیا مانع شـرعی برای دفن اموات در آنجا وجود دارد؟ و آیا آنها حق دارنـد از این کار جلوگیری کنند؟ ج: اگر قبرسـتان وقف باشد و یا دفن میّت برای هر فردی در آن مباح باشد، کسـی حق ندارد حریمی در اطراف قبر میّت خود در قبرستان عمومی ایجاد کند و از دفن اموات مؤمنین در آن جلوگیری نماید. س ۲۱۰۶: در کنـار مقـبره‌ای که ظرفیت قبرهـای آن تکمیـل شـده، زمینی وجـود دارد که توسـط دادگـاه قضـایی از شـخص زمین‌داری مصـادره شـده و در حـال حاضـر به شـخص دیگری واگـذار شـده است، آیا اسـتفاده از آن زمین برای دفن اموات با کسب اجازه از صاحب فعلی آن جایز است؟ ج: اگر صاحب فعلی آن کسـی است که مالک شرعی آن محسوب می‌شود، تصرّف در آن با رضایت و اذن او اشکال ندارد. س ۲۱۰۷: شخصـی زمینی را برای دفن اموات وقف کرده و آن را قبرستان عمومی مسلمانان قرار داده است، آیـا جـایز است هیـأت امنـاء آن پول را از کسـانی که اموات خود را دفن می‌کننـد، بگیرنـد؟ ج: آنان حق مطالبه چیزی در برابر دفن اموات در قبرسـتان عمومی موقوفه را ندارند ولی اگر خدمات دیگری را به قبرسـتان یا صاحبان اموات برای دفن مرده‌های خود ارائه می‌کننـد، گرفتن مبلغی به عنـوان اجرت در برابر آن خـدمات اشـکال نـدارد. س ۲۱۰۸: مـا قصـد داریم مرکز مخـابراتی در یکی از روسـتاها ایجاد کنیم و به همین دلیل از اهالی روسـتا خواسـته‌ایم زمینی را برای ساخت مرکز مخابرات در اختیار ما بگذارند، با توجّه به عـدم وجود زمینی در وسط روستا برای این کار، آیا جایز است این مرکز در قسـمت متروکه قبرسـتان قدیمی ساخته شود؟ ج: در صـورتی که قبرسـتان عمومی مسـلمانان وقف برای دفن اموات باشـد و یـا سـاخت مرکز مخـابرات در آن موجب نبش قـبر یـا هتک حرمت قبور مسـلمانان شود جایز نیست و در غیر این صورت اشـکال نـدارد. س ۲۱۰۹: ما تصـمیم گفته‌ایم که در کنار قبور شهدای مدفون در روسـتا سـنگهایی بعنوان یادبود دیگر شـهدای روسـتا که در مناطق دیگر دفن شده‌اند، گذاشـته شود تا در آینده مزار آنها باشـد، آیـا این کـار جـایز است؟ ج: ساخت صورتهای نمادین قبر به نام شـهدای عزیز اشـکال نـدارد، ولی در صورتی که آن مکان وقـف برای دفن اموات باشـد، ایجـاد مزاحمت برای دیگران در دفن امواتشـان جـایز نیست. س ۲۱۱۰: ما قصـد داریم که یک مرکز بهداشتی در قسمتی از زمین بائری که در جوار یکی از قبرستان‌هاست بسازیم، ولی بعضی از اهالی ادّعا می‌کنند که این مکان جزئی از قبرسـتان است و برای مسـئولین تشـخیص اینکه زمین مـذکور قبرسـتان هست یا خیر مشـکل شده و بعضـی از سالمندان آن منطقه شهادت می‌دهنـد که در آن زمینی که عـدّه‌ای مدعی وجود قبر در آن هسـتند، قبری وجود نداشـته است، البته هر دو گروه شـهادت

می‌دهنـد که در اطراف زمینی که برای ساخت مرکز بهداشتی در نظر گرفته شده قبر وجود دارد، تکلیف ما چیست؟ ج: تا زمانی که احراز نشود آن زمین وقف برای دفن اموات مسـلمانان است و زمین مزبور از مکان‌های عمومی مورد نیاز اهالی در مناسـبتها نباشد و ساخت مرکز بهداشتی در آن هم مستلزم نبش قبر و هتک حرمت قبور مؤمنین نباشد، ایجاد آن مرکز در زمین مزبور اشکال ندارد و در غیر این صورت جـایز نیست. س ۲۱۱۱: آیا جایز است قسـمتی از قبرسـتان که هنوز مرده‌ای در آن دفن نشده و خود قبرستان هم وسیع است و کیفیت وقف آن هم به‌طور دقیق معلوم نیست، برای اسـتفاده در مصالح عمومی مانند ساخت مسجد یا مراکز بهداشتی برای فرزندان منطقه اجاره داده شود. به این شـرط که پول اجاره به نفع خود قبرستان استفاده شود؟ (قابل ذکر است که این منطقه به علت عـدم وجود زمین خالی برای ساخت مراکز خدماتی در آن، نیاز به این قبیل خدمات دارد.) ج: اگر زمین به‌صورت وقف انتفاع برای خصوص دفن اموات در آن وقف شـده باشد، اجاره دادن و اسـتفاده از آن برای ساخت مسـجد یامرکز بهداشتی یا غیره در آن جـایز نیست، ولی اگر از قرائن ثـابت نشود که آن زمین برای دفن اموات وقف شـده و از مکان‌هـای عمومی و مورد نیاز منطقه برای استفاده اهالی جهت دفن اموات و مانند آن نباشد و خالی از قبر هم باشد و مالک خاصی هم برای آن شناخته نشود، در این صورت انتفاع از آن در مصـلحتی از مصالـح عمومی اهالی منطقه اشـکال نـدارد. س ۲۱۱۲: وزارت نیرو در نظر دارد چنـد سـد آبی و تولید کننـده برق بسـازد که از جمله آنهـا سـدّی در مسـیر رود کـارون برای ایجاد نیروگاه برق است، تأسیسات اولیه طرح، ایجاد شـده و هزینه‌هـای آن هم تـأمین شـده است ولی در مرکز منطقه طرح، یک قبرسـتان قـدیمی وجود دارد که قبرهای نسـبتاً قـدیمی و قبرهای جدیـد در آن وجود دارد و اجرای طرح هم متوقف بر تخریب این قبور است، حکم این مسـأله چیست؟ ج: تخریب قبور قـدیمی که جسدهای موجود در آنها تبدیل به خاک شده‌اند اشکال ندارد، ولی تخریب و نبش قبور غیر مندرس و آشکار کردن جسدهایی که هنوز تبـدیل به خاک نشده‌انـد، جایز نیست، البته اگر اجرای طرحهای تولیـد برق در آن مکان ضـرورت اقتصادی و اجتماعی داشـته باشد به‌طوری که چاره‌ای جز اجرای آنها نباشد و انتقال از آن مکان به مکان دیگر یا انحراف از قبرسـتان، کار سـخت و مشکل و یا طاقت فرسایی باشـد، ایجاد سـدّ در آن مکان اشـکال نـدارد، ولی واجب است قبرهایی که تبدیل به خاک نشده‌اند با پرهیز از تحقق نبش قبر به مکان دیگری انتقال داده شونـد هرچند با کندن خاک موجود در اطراف قبر و انتقال آن به مکان دیگر بدون تحقق نبش قبر باشد و اگر در اثناء کار، جسدی آشـکار شود واجب است به مکان دیگری انتقال یابد و در آنجا دفن شود. س ۲۱۱۳: زمینی در کنـار یکی از قبرسـتان‌ها وجود دارد که هیـچ اثری از قبر در آن دیـده نمی‌شود و احتمـال دارد که یک قبرسـتان قـدیمی باشـد، آیا تصـرّف در این زمین و ساختمـان سـازی در آن برای فعالیتهای اجتماعی جایز است؟ ج: اگر احراز شود آن زمین، جزئی از قبرسـتان عمومی موقوفه برای دفن اموات است و یا از نظر عرف حریم آن محسوب شود حکم قبرسـتان را دارد و تصـرّف در آن جایز نیست. س ۲۱۱۴: آیـا جـایز است انسان در دوران حیات خود قبری را به قصـد تملک بخرد؟ ج: اگر مکان قبر، ملک شـرعی دیگری باشـد خریـدن آن اشـکال نـدارد ولی اگر جزئی از زمینی باشـد که وقف برای دفن اموات مؤمنین است، خریـد و نگهداری آن برای خود انسان، چون به‌طور قهری مسـتلزم منع دیگران از تصـرّف در آن برای دفن اموات است، صـحیح نیست. س ۲۱۱۵: اگر ایجاد پیاده‌رو در یکی از خیابانهـا متوقف بر تخریب تعـدادی از قبور مؤمنینی باشـد که قبـل از بیست سال پیش در قبرسـتان مجاور خیابان عمومی دفن شده‌انـد، آیـا این کار جایز است؟ ج: اگر قبرسـتان مـذکور وقف نباشـد تبـدیل قبور به عنوان محل عبور افراد پیاده تا زمانی که مستلزم نبش قبور مسـلمانان و هتک حرمت آنها نباشـد، اشـکال نـدارد. س ۲۱۱۶: قبرسـتان متروکی در وسـط شـهر وجود دارد که وقفیت آن معلوم نیست، آیا ساخت مسـجد در آن جایز است؟ ج: اگر قبرسـتان مذکور زمین وقفی و ملک خصوصـی کسی نبوده و همچنین از مکان‌هـای عمومی و مورد نیـاز و اسـتفاده اهالی در مناسـبتها نیز نباشـد و ساخت مسـجد هم در آن موجب هتک یا نبش قبرهای مسلمانان نشود، اشکال ندارد. س ۲۱۱۷: قطعه زمینی وجود دارد که تقریباً از صد سال پیش تاکنون قبرسـتان عمومی بوده و چنـد سـال پیش در عملیـات حفاری چنـد قبر در آن مشاهـده شـده و بعـد از عملیات حفاری و بردن خاکها بعضـی از قبرها آشـکار

شده‌انـد و اسـتخوان هم در داخل آن دیـده شده، آیا جایز است شـهرداری این زمین را بفروشد؟ ج: اگر قبرسـتان مزبور وقف باشد، خریـد و فروش آن جـایز نیسـت و بـه هر حـال اگرعملیـات حفـاری مـوجب نبش قبـور شـود، آن هم حرام است. س ۲۱۱۸: وزارت آمـوزش و پرورش قسـمتی از یـک قبرسـتان نسـبتاً قـدیمی را بـدون کسـب مـوافقت اهـالی، برای سـاخت مـدرسه، تصـرّف کرده و مـدرسه‌ای را در آن ساخته است که دانش‌آموزان در آن نماز می‌خوانند، این کار چه حکمی دارد؟ ج: تا زمانی که دلیل معتبری بر اینکه زمین مـدرسه برای دفن اموات وقف شـده، اقامه نشده است و از مکان‌های عمومی و مورد نیاز شـهر برای دفن اموات و غیره و همچنین ملک خصوصـی کسی نباشد، استفاده از آن برای مدرسه و خواندن نماز در آن با مراعات ضوابط و مقرّرات قانونی اشکال ندارد.

۹– آیه الله سید صادق حسینی شیرازی (دام ظله)

مشخصات کتاب

سرشـناسه: حسـینی شـیرازی، صادق، - ۱۳۲۰ عنوان و نـام پدیـدآور: رسـاله توضـیح المسائـل بەاضـافه مسائل جدیـد مطابق بافتوای حضـرت آیەالله العظمی حاج سـید صادق حسـینی شیرازی مدظله‌العالی مشخصات نشر: تهران: تابان، ۱۳۸۲. مشخصات ظاهری: ص ۷۹۲ شابـک: ۹۶۴-۴۳۷-۰۵۹-۷۱۲۰۰۰ ریـال؛ ۹۶۴-۴۳۷-۰۵۹-۷۱۲۰۰۰ ریـال؛ ۹۶۴-۴۳۷-۰۵۹-۷۱۲۰۰۰ ریـال؛ ۹۶۴-۴۳۷-۰۵۹-۷۱۲۰۰۰ ریال یادداشت: چاپ دوم: [۱۳۸۲]: ۱۲۰۰۰ ریال یادداشت: عنوان روی جلد: توضیح المسائل حضرت آیەالله العظمی حاج سید صادق حسـینی شیرازی مدظله‌العالی. عنوان روی جلد: توضیح المسائل حضرت آیەالله العظمی حاج سید صادق حسینی شیرازی مـدظله‌العالی. عنوان دیگر: توضـیح المسائـل حضـرت آیەالله العظمی حـاج سـید صـادق حسـینی شـیرازی مـدظله‌العالی موضوع: فقه جعفری -- رساله عملیه رده بنـدی کنگره: BP۱۸۳/۹/ح۴۸۷ر۴۶ ۱۳۸۲ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۴۲۲ شماره کتابشناسی ملی: م۸۲-۱۲۴۹۰

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

خمس

احکام خمس

مسأله ۱۹۰۶: در هفت چیز خمس واجب است، اوّل: منفعت کسب. دوم: معـدن. سـوم: گنـج. چهـارم: مـال حلاـل مخلوط بـا حرام. پنجم: جواهری که به وسیله غواّصـی، یعنی فرورفتن در دریـا به دست می‌آیـد. شـشم: غنیمت جنـگ. هفتم: زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد.

۱ – منفعت کسب

مسأله ۱۹۰۷: هرگاه انسان از تجارت، یا صـنعت و یا کسـبهای دیگر، مالی به دست آورد، اگرچه مثلا نماز و روزه میّتی را بجا آورد و از اجرت آن، مالی تهیّه کند، چنانچه از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیاید، باید خمس، یعنی یک پنجم آن را به دستوری

که گفته می‌شود بدهد. مسأله ۱۹۰۸: اگر از غیر کسب، مالی به دست آورد، مثلا چیزی به او ببخشند و از مخارج سالش زیاد بیاید، بنابر اقوی خمس آن را بدهد. مسأله ۱۹۰۹: مهری که زن می گیرد خمس ندارد. و همچنین ارثی که به انسان می‌رسد، ولی اگر مثلا با کسی خویشاوندی دوری داشته باشد و نداند چنین خویشی دارد، بنابر احتیاط واجب، خمس ارثی را که از او می‌برد بدهد. مسأله ۱۹۱۰: اگر مالی به سبب ارث به او برسد و بداند کسی که این مال از او به ارث رسیده خمس آن را نداده، باید خمس آن را بدهد و نیز اگر در خود آن مال، خمس نباشد، ولی انسان بداند کسی که آن مال از او به ارث رسیده، خمس بدهکار بوده، باید خمس را از مال او بدهـد. مسأله ۱۹۱۱: اگر به سبب قناعت کردن، چیزی از مخارج سال زیاد بیایـد، بایـد خمس آن را بدهـد. مسأله ۱۹۱۲: کسی که دیگری مخارج او را می‌دهـد، بایـد خمس تمام مالی را که به دست می‌آورد بدهـد. مسأله ۱۹۱۳: اگر ملکی را بر افراد معینی، مثلاـ بر فرزنـدان خود وقف نمایـد، چنـانچه در آن ملـک، زراعت و درختکـاری کننـد و از آن، چیزی به دست آورنـد و از مخارج سال آنان زیاد بیایـد، بایـد خمس آن را بدهنـد، بلکه اگر طور دیگری نیز از ملک نفع ببرنـد، مثلا اجاره آن را بگیرند، باید خمس مقداری را که از مخارج سالشان زیاد می‌آید بدهند. مسأله ۱۹۱۴: مالی که فقیر گرفته و از مخارج سالش زیاد آمده، اگر از بـابت زکـات یـا صـدقه مستحب و ماننـد آنها بوده، بنابر احتیاط واجب خمس آن را بدهـد و اگر از بابت خمس بوده بر آن خمس واجب نیست گرچه احوط است. و اگر از مـالی که به او داده انـد چه از خمس یـا غیر خمس منفعتی ببرد، مثلاـ از درختی که بـابت خمس به او داده انـد میوه ای به دست آورد و از مخـارج سالش زیاد بیایـد، بایـد خمس آن را بدهـد. مسأله ۱۹۱۵: اگر با عین پول خمس نـداده جنسـی بخرد، یعنی به فروشـنده بگویـد: این جنس را با این پول می‌خرم، چنانچه حاکم شـرع، معامله یک پنجم آن را اجازه بدهـد، معامله آن مقـدار صـحیح است و انسان بایـد یک پنجم جنسـی را که خریـده به حاکم شـرع بدهد و اگر اجازه ندهد، معـامله آن مقـدار باطل است، پس اگر پولی که فروشـنده گرفته از بین نرفته، حاکم شـرع خمس همان پول را می گیرد و اگر از بین رفته، عوض خمس را از فروشـنده یا خریـدار مطالبه می کند. مسأله ۱۹۱۶: اگر جنسـی را بخرد و بعـد از معامله، قیمت آن را از عین پول خمس نداده بدهد، معامله ای که کرده صحیح است، ولی به مقدار یک پنجم از پول به فروشنده بدهکار می‌باشد و پولی را که به فروشـنده داده اگر از بین نرفته، حـاکم شـرع، یـک پنجم همان را می گیرد و اگر از بین رفته، عوض آن را از خریـدار یا فروشـنده مطالبه می کند. مسأله ۱۹۱۷: اگر مالی را که خمس آن داده نشـده بخرد، چنانچه حاکم شـرع، معامله یک پنجم آن را اجازه ندهـد، معامله آن مقدار باطل است و حاکم شـرع می‌تواند یک پنجم آن مال را بگیرد و اگر اجازه بدهد معامله صحیح است و خریدار باید مقـدار یک پنجم پول آن را به حاکم شـرع، بدهد و اگر به فروشـنده داده، می‌تواند از او پس بگیرد. مسأله ۱۹۱۸: اگر چیزی را که خمس آن داده نشـده به کسـی ببخشـند، یـک پنجم آن چیز، مـال او نمی‌شود. مسأله ۱۹۱۹: اگر از کـافر یـا هر کسـی که به خمس عقیـده ندارد، مالی به دست انسان آید، واجب نیست خمس آن را بدهد. مسأله ۱۹۲۰: تاجر، کاسب، صنعتگر و مانند اینها، از وقتی که شـروع به کاسبی می کنند، سـر سال خود که برسد، باید خمس آنچه که از خرج سالشان زیاد می‌آید بدهند و کسـی که شـغلش کاسبی نیست، اگر اتّفاقاً منفعتی ببرد، بایـد هنگامی که سـر سال او می‌رسـد خمس مقـداری را که از خرج سالش زیاد آمـده بدهد. مسأله ۱۹۲۱: انسان می‌تواند در بین سال، هر وقت منفعتی به دستش آید، خمس آن را بدهد و جایز است دادن خمس را تا سر سال خود، تأخیر بیندازد. مسأله ۱۹۲۲: کسی که تاجر و کاسب است و برای دادن خمس، سال قرار می‌دهد، اگر منفعتی به دست آورد و در بین سال بمیرد، بایـد مخارج تا هنگام مرگش را، از آن منفعت کسـر کنند و خمس باقی مانده را بدهند. مسأله ۱۹۲۳: اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده، بالا رود و آن را نفروشد و در بین سال، قیمتش پایین آید، خمس مقداری که بالا رفته، بر او واجب نیست. مسأله ۱۹۲۴: اگر قیمت جنسـی که برای تجارت خریـده، بالا رود و به امیـد اینکه قیمت آن بالاتر رود، تا بعـد از تمام شـدن سال، آن را نفروشد و بعد از سر سال قیمتش پایین آید، خمس مقداری که بالا رفته، بر او واجب است. مسأله ۱۹۲۵: اگر غیر از مال التجاره، مالی داشته باشد که خمسش را داده، یا خمس ندارد، چنانچه قیمتش بالا رود و آن را بفروشد، بنابر احتیاط خمس مقداری

که بر قیمتش اضافه شده است، بدهد و چنانچه مثلا درختی که خریده میوه دهد، یا گوسفند چاق شود، در صورتی که مقصود او از نگهداری آن کاسبی بوده، باید خمس آنچه زیاد شده بدهد و اگر مقصودش کاسبی نبوده بلکه گذراندن زندگی بوده، باید فقط خمس مقداری که از مخارج سالیانه، زیاد می‌آید بدهد. مسأله ۱۹۲۶: اگر باغی احداث کند چه برای آنکه بعد از بالا رفتن قیمتش بفروشد و چه قصد نگاه داشتن باغ را داشته باشد و فقط میوه آن را بفروشد باید خمس باغ و میوه باغ و رشد درختها را بدهد ولی اگر باغ را برای خوردن میوه آن و استفاده از باغ به عنوان مؤونه شخصی داشته باشد مادامی که مؤونه است خمس ندارد. مسأله ۱۹۲۷: اگر درخت بید، چنار و مانند آن را بکارد، باید خمس آن را بدهد، ولی اگر مثلا از شاخه هایی که معمولا هر سال می‌برند، برای گذراندن زندگی استفاده ای ببرد و به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسبش، از مخارج سال او زیاد بیاید، در آخر هر سال باید خمس آن را بدهد. مسأله ۱۹۲۸: کسی که چند رشته کسب دارد، مثلا اجاره ملک می گیرد، خرید و فروش و زراعت نیز می کند، باید خمس آنچه در آخر سال از مخارج او زیاد می‌آید بدهد. و چنانچه از یک رشته، نفع ببرد و از رشته دیگر ضرر کند، مقدار ضرر را از نفع بیرون کند و خمس زیادی را بدهد. مسأله ۱۹۲۹: خرجهایی را که انسان برای به دست آوردن فایده می کند، مانند دلّالی و حمّالی، می‌تواند آن را جزو مخارج سالیانه، حساب نماید. مسأله ۱۹۳۰: آنچه از منافع کسب، در بین سال برای خوراک، پوشاک، اثاثیه، خرید منزل، عروسی، جهیزیه دختر (در صورتی که وقت ازدواج دختر نمی‌تواند یکجا آن را تهیّه کند) زیارت و مانند آن مصرف می کند، در صورتی که بیشتر از شأن و لیاقت او نباشد و زیاده روی نیز نکرده باشد، خمس ندارد. مسأله ۱۹۳۱: مالی که انسان برای نذر و کفّاره مصرف می کند، جزو مخارج سالیانه است و نیز مالی که به کسی می‌بخشد یا جایزه می‌دهد، در صورتی که بیشتر از شأن او نباشد، از مخارج سالیانه حساب می‌شود. مسأله ۱۹۳۲: اگر انسان در شهری باشد که معمولا هر سال مقداری از جهیزیه دختر را تهیّه می کنند و نمی‌تواند یکجا وقت ازدواج دختر تمام جهیزه را تهیّه کند، چنانچه در بین سال، از منافع آن سال جهیزیه بخرد، خمس ندارد. و اگر از منافع آن سال، در سال بعد جهیزیه تهیه نماید، باید بنابر احتیاط، خمس آن را بدهد. مسأله ۱۹۳۳: مالی که خرج سفر حج و زیارتهای دیگر می کند، از مخارج همان سالی حساب می‌شود که در آن سال، شروع به مسافرت کرده، اگرچه سفر او تا مقداری از سال بعد، طول بکشد. مسأله ۱۹۳۴: کسی که از کسب و تجارت فایده ای برده، اگر مال دیگری نیز دارد که خمس آن واجب نیست، می‌تواند مخارج سال خود را فقط از فایده کسب حساب کند. مسأله ۱۹۳۵: اگر آذوقه ای که برای مصرف سالش خریده، در آخر سال زیاد بیاید، بنابر احتیاط باید خمس آن را بدهد و چنانچه بخواهد قیمت آن را بپردازد، در صورتی که قیمتش از وقتی که خریده زیادتر شده باشد، باید قیمت آخر سال را حساب کند. مسأله ۱۹۳۶: اگر پیش از دادن خمس، از منفعت کسب، اثاثیه ای برای منزل بخرد و احتیاجش از آن برطرف شود، خمس دارد و همچنین است زیورآلات زنانه، اگر وقت زینت کردن زن با آن گذشته باشد و در شأن او نباشد، مثلا در زمان سالخوردگی که پوشیدن بعضی زیورآلات مناسب نیست. مسأله ۱۹۳۷: اگر در یک سال منفعتی نبرد، نمی‌تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می‌برد، کسر نماید. مسأله ۱۹۳۸: اگر در اوّل سال، منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند و پیش از تمام شدن سال، منفعتی به دستش آید، می‌تواند مقداری که از سرمایه برداشته از منافع، کسر کند. مسأله ۱۹۳۹: اگر مقداری از سرمایه، از بین برود و از باقیمانده آن در همان سال منافعی ببرد که از خرج سالش زیاد بیاید، می‌تواند مقداری که در آن سال از سرمایه کم شده، از منافع بردارد. مسأله ۱۹۴۰: اگر غیر از سرمایه، چیز دیگری از اموال او از بین برود، نمی‌تواند آن را از منفعتی که به دستش می‌آید کسر کند، ولی اگر در همان سال، به آن احتیاج داشته باشد، می‌تواند در بین سال از منافع کسب، آن را تهیّه نماید. مسأله ۱۹۴۱: اگر در اوّل سال، برای مخارج خود قرض کند و پیش از تمام شدن سال، منفعتی ببرد، می‌تواند قبل از فرارسیدن سر سال مقدار قرض خود را از آن منفعت، ادا نماید. مسأله ۱۹۴۲: اگر در تمام سال، منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض کند، می‌تواند از منافع سالهای بعد، قرض خود را ادا نماید، ولی بنابر احتیاط مستحب خمس آن را بدهد. مسأله ۱۹۴۳: اگر برای زیاد کردن مال، یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد قرض

کنـد، نمی‌توانـد از منافع کسب، آن قرض را بدهـد، ولی اگر مالی که قرض کرده و چیزی که از قرض خریـده، از بین برود و ناچار شود قرض خود را بدهـد، می‌توانـد از منافع کسب، قرض را ادا نمایـد. مسأله ۱۹۴۴: انسـان می‌توانـد خمس هرچیز را، از همان چیز بدهـد یا به مقدار قیمتِ خمس آن، پول بدهد. مسأله ۱۹۴۵: کسـی که قصد دارد خمس بدهد، اگر خمس را به گردن خود بگیرد، با دست گردان با مرجع تقلید یا وکیل او می‌تواند در آن تصرّف کند. مسأله ۱۹۴۶: کسی که خمس بدهکار است، نمی‌تواند آن را به گردن بگیرد، یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند و در تمام مال تصـرف کند و چنانچه تصرف کند و آن مال تلف شود، باید تمام مقـدار خمس را بدهد. مسأله ۱۹۴۷: کسـی که خمس بـدهکار است، اگر با حاکم شـرع، مصالحه کند، می‌تواند در تمام مال، تصـرّف نمایـد و بعـد از مصـالحه، منـافعی که از آن به دست می‌آیـد، مال خود او است. مسأله ۱۹۴۸: کسـی که با دیگری شریک است، اگر خمس منافع خود را بدهد و شـریک او ندهد و در سال بعد، از مالی که خمسـش را نداده، برای سـرمایه شرکت بگذارد، شخصـی که خمس داده، می‌توانـد در آن تصـرّف کنـد و اگر عین مالی که خمسـش را نـداده جزء سـرمایه شـرکت قرار دهـد بنابر احتیـاط واجب اذن فقیه عادل لازم است. مسأله ۱۹۴۹: اگر بچّه صـغیر، سـرمایه ای داشـته باشد و از آن منافعی به دست آید، احوط آن اسـت کـه ولیّ او خمس آن را بپردازد و الاّـ بر خـود صـغیر بعـد از بلـوغ تخمیس آن منـافع واجـب اسـت. مسـأله ۱۹۵۰: انسان نمی‌توانـد، در مـالی که یقین دارد، خمسـش را نـداده انـد تصـرّف کنـد، ولی در مـالی که شـک دارد خمس آن را داده انـد یـا نه، می‌توانـد تصـرّف نماید. مسأله ۱۹۵۱: کســی کـه از اوّل تکلیـف خمس نـداده، اگر ملکی بخرد و قیمـت آن بالاـ رود، بایـد خمس مقـداری که آن ملک ارزش دارد بدهد. مسأله ۱۹۵۲: کسـی که از اوّل تکلیف خمس نـداده، اگر از منـافع کسب، چیزی که به آن احتیاج نـدارد خریده، باید خمس آن را بدهد. و چنانچه اثاث خانه و چیزهای دیگر که به آن احتیاج دارد، مطابق شأن خود خریده، چه بدانـد در بین سـالی که در آن سـال فایـده برده آنها را خریـده، یا ندانـد که در بین سال خریـده یا بعـد از تمام شـدن سال، بنابر احتیاط واجب، با حاکم شرع مصالحه کند.

۲ – معدن

مسأله ۱۹۵۳: اگر از معـدن طلا، نقره، سـرب، مس، آهن، نفت، زغال سـنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمک و معـدنهای دیگر، چیزی به دست آورد، در صورتی که به مقـدار نصاب باشـد، باید خمس آن را بدهد. مسأله ۱۹۵۴: نصاب معـدن پانزده مثقال معمولی طلا یا یکصـد و پنج مثقـال معمـولی نقره است، یعنی اگر قیمت چیزی که از معـدن بیرون آورده، بعـد از کم کردن مخـارج آن به پـانزده مثقال طلا یا یکصـد و پنج مثقال نقره برسـد، بایـد خمس آن را بدهـد و بنابر احتیاط واجب، بایـد زکات نقـدین را مراعات بنماید. مسأله ۱۹۵۵: اسـتفاده ای که از معـدن برده، اگر قیمت آن به پـانزده مثقـال طلاـ یـا یکصـد و پنـج مثقـال نقره نرسـد، خمس آن در صورتی لازم است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او، از مخارج سالش زیاد بیایـد. مسأله ۱۹۵۶: گچ از موارد معدنی نیست و کسـی که آن را بیرون می‌آورد، در صورتی بایـد خمس بدهـد که آنچه را بیرون آورده، به تنهـایی یـا بـا منافع دیگر کسبش، از مخارج سال او زیاد بیاید. مسأله ۱۹۵۷: کسـی که از معدن چیزی به دست می‌آورد، باید خمس آن را بدهد، چه معدن، روی زمین باشـد، یـا زیر آن، در زمینی باشـد که ملـک است و یا در جایی باشـد که مالک نـدارد. مسأله ۱۹۵۸: اگر ندانـد قیمت چیزی که از معـدن بیرون آورده به یکصد و پنج مثقال نقره یا پانزده مثقال طلا می‌رسد یا نه، باید با وزن کردن یا از راه دیگر قیمت آن را معلوم کند. مسأله ۱۹۵۹: اگر چند چیزی از معدن بیرون آورند، چنانچه بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده اند، سهم مجموع هر کـدام آنها به مقـدار حدّ نصاب باشد، باید خمس آن را بدهند. مسأله ۱۹۶۰: اگر معـدنی را که در ملک دیگری است بیرون آورد، آنچه از آن به دست می‌آیـد، مـال صـاحب ملـک است و به جهـتی که صـاحب ملـک، برای بیرون آوردن آن خرجی نکرده، بـایـد

خمس تمام آنچه را که از معدن بیرون آمده بدهد.

۳ – گنج

مسأله ۱۹۶۱: «گنج» که به آن خمس تعلّق می گیرد، مالی است که در زمین، درخت، کوه یا دیوار پنهان باشد به طوری که به آن، گنج بگویند و کسی آن را پیدا کند. مسأله ۱۹۶۲: اگر انسان در زمینی که ملک کسی نیست، گنجی پیدا کند، مال خود اوست و باید خمس آن را بدهد. مسأله ۱۹۶۳: نصاب گنج، اگر طلا و نقره باشد همان اوّلین نصاب آنهاست که در احکام زکات ذکر می‌شود. و بعد از کم کردن مخارجی که کرده، اگر به حد نصاب برسد، باید خمس آن را بدهد. مسأله ۱۹۶۴: اگر در زمینی که از دیگری خریده، گنجی پیدا کند و بداند مال مالکین قبل نیست، مال خود او می‌شود و باید خمس آن را بدهد، امّا اگر احتمال دهد مال یکی از آنان بوده، باید به او اطلاع دهد و چنانچه معلوم شود مال او نیست، به قبلی اطلاع دهد و به همین ترتیب به تمام مالکین قبل خبر بدهد و اگر معلوم شود مال هیچ یک از آنان نبوده، مال خود او می‌شود و باید خمس آن را بدهد. مسأله ۱۹۶۵: اگر در ظرفهای متعددی که در یکجا دفن شده، مالی پیدا کند و قیمت آن روی هم یکصد و پنج مثقال نقره یا پانزده مثقال طلا باشد، باید خمس آن را بدهد، ولی چنانچه در چند جا گنج پیدا کند، هر کدام که قیمتش به این مقدار برسد، خمس آن واجب است و همچنین اگر هیچ کدام از گنجها جدا جدا به این مقدار نباشد ولی جمعاً این مقدار شود بنابر احتیاط واجب خمس دارد. مسأله ۱۹۶۶: اگر دو نفر گنجی پیدا کنند که قیمت آن به یکصد و پنج مثقال نقره یا پانزده مثقال طلا برسد، ولی حِصّه هیچ کدام به این مقدار نباشد خمس بر آنها واجب نیست. مسأله ۱۹۶۷: اگر کسی حیوانی را بخرد و در شکم آن، مالی پیدا کند، چنانچه احتمال دهد مال فروشنده است، باید به او خبر دهد و اگر معلوم شود مال او نیست، باید به ترتیب، صاحبان قبلی آن را خبر کند و چنانچه معلوم شود مال هیچ یک آنان نیست، اگرچه قیمت آن یکصد و پنج مثقال نقره یا پانزده مثقال طلا نباشد، باید خمس آن را بدهد.

۴ – مال حلال مخلوط با حرام

مسأله ۱۹۶۸: اگر مال حلال با مال حرام، طوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد و صاحب مال حرام و مقدار آن، هیچ کدام معلوم نباشد، باید خمس تمام مال را بدهد و بعد از دادن خمس، بقیّه مال، حلال می‌شود. مسأله ۱۹۶۹: اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را بداند، ولی صاحب آن را نشناسد، باید تمام آن مقدار را به نیّت صاحبش صدقه بدهد. مسأله ۱۹۷۰: اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند، ولی صاحبش را بشناسد، باید یکدیگر را راضی نمایند و چنانچه صاحب مال راضی نشود، در صورتی که انسان بداند چیز معیّنی مال اوست و شک کند که بیشتر از آن نیز مال او هست یا نه، باید چیزی که یقین دارد مال اوست به او بدهد. و بنابر احتیاط مستحب مقدار بیشتری که احتمال می‌دهد مال اوست، نیز به او بدهد. مسأله ۱۹۷۱: اگر خمس مال حلال مخلوط با حرام را بدهد و بعد بفهمد مقدار حرام، بیشتر از خمس بوده، بنابر احتیاط واجب، باید مقداری که می‌داند از خمس بیشتر بوده، از طرف صاحب آن، صدقه بدهد و بنابر احتیاط مستحب خوب است آن را به سیّد فقیر بدهد. مسأله ۱۹۷۲: اگر خمس مال حلال مخلوط با حرام را بدهد، یا مالی که صاحبش را نمی‌شناسد، بعد از فحص به نیّت او صدقه دهد، هنگامی که صاحبش پیدا شد، بنابر احتیاط مستحبی به مقدار مالش به او بدهد این در صورتی است که صاحب مال راضی به خمس و صدقه نشود و الاّ اشکالی ندارد و چیزی لازم نمی‌آید. مسأله ۱۹۷۳: اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود و مقدار حرام، معلوم باشد و انسان بداند صاحب آن، از چند نفر معیّن بیرون نیست، ولی نتواند بفهمد کیست، بنابر

احتیاط واجب، باید همه را راضی کند و اگر راضی نشوند، باید آن مال را به طور مساوی بین آن چند نفر، تقسیم کند.

۵ – جواهری که از دریا به دست می‌آید

مسأله ۱۹۷۴: اگر به وسیله غوّاصی، یعنی فرورفتن در دریا، لؤلؤ، مرجان یا جواهر دیگری بیرون آورد، روییدنی باشد یا معدنی، چنانچه بعد از کم کردن مخارج بیرون آوردن آن، قیمتش به هیجده نخود طلا برسد، باید خمس آن را بدهد، چه در یک دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشد یا در چند نوبت و آنچه بیرون آمده از یک جنس باشد، یا از چند جنس. مسأله ۱۹۷۵: اگر بدون فرورفتن در دریا، به وسیله ای جواهر بیرون آورد و بعد از کم کردن مخارج آن، قیمتش به هیجده نخود طلا برسد، بنابر احتیاط، خمس آن واجب است. ولی اگر از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهری بگیرد، تنها در صورتی باید خمس آن را بدهد که آنچه را به دست آورده، به تنهایی یا با منفعت های دیگر کسب او، از مخارج سالش زیادتر باشد. مسأله ۱۹۷۶: خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان بدون فرورفتن در دریا می گیرد، در صورتی واجب است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او، از مخارج سالش زیادتر باشد. مسأله ۱۹۷۷: اگر انسان بدون قصد اینکه چیزی از دریا بیرون آورد، در دریا فرو رود و اتّفاقاً جواهری به دستش آید، بنابر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد و اگر هنگامی که جواهر به دستش آمده قصد حیازت و تملّک نموده باشد، بنابر اقوی باید خمس آن را بدهد. مسأله ۱۹۷۸: اگر انسان در دریا فرو رود، حیوانی را بیرون آورد و در شکم آن جواهری پیدا کند که قیمتش هیجده نخود طلا یا بیشتر باشد، چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد که معمولا در شکمش جواهر هست، باید خمس آن را بدهد و اگر اتّفاقاً جواهری بلعیده باشد، در صورتی خمس آن واجب است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او، از مخارج سالش زیادتر باشد. مسأله ۱۹۷۹: اگر در رودخانه های بزرگ، مانند دجله و فرات فرو رود و جواهری بیرون آورد، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می‌آید، باید خمس آن را بدهد. مسأله ۱۹۸۰: اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد که قیمت آن هیجده نخود طلا یا بیشتر باشد، باید خمس آن را بدهد و چنانچه از روی آب و یا از کنار دریا به دست آورد، بنابر احتیاط خمس آن واجب است. مسأله ۱۹۸۱: کسی که کسبش غوّاصی یا بیرون آوردن معدن است، اگر خمس آن را بدهد و چیزی از مخارج سالش، زیاد بیاید بنابر احتیاط مستحب دوباره خمس آن را بدهد. مسأله ۱۹۸۲: اگر بچّه ای معدنی را بیرون آورد، یا مال حلال مخلوط با حرام داشته باشد، یا گنجی پیدا کند و یا به سبب فرورفتن در دریا جواهری بیرون آورد، بنابر احتیاط، ولیّ او باید خمس آن را بدهد.

۶ – غنیمت

مسأله ۱۹۸۳: اگر مسلمانان به دستور امام معصوم (علیه السلام) یا نایب او، حتّی اگر فقیه جامع الشرایط باشد با کفّار جنگ کنند و چیزهایی در جنگ به دست آورند، به آنها غنیمت گفته می‌شود و مخارجی را که برای غنیمت کرده اند، مانند مخارج نگهداری، حمل و نقل آن و نیز مقداری را که امام معصوم (علیه السلام) صلاح می‌داند، به مصرفی برساند و چیزهایی که مخصوص به امام (علیه السلام) است باید از غنیمت، کنار گذاشته شود و خمس بقیّه آن را بدهند. مصرف خمس

۷ – زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد

مسأله ۱۹۸۴: اگر کـافر ذمّی زمینی را از مسـلمان بخرد، بایـد خمس آن را از همـان زمین، یا از مال دیگرش بدهـد. و امّا اگر خانه، دکان و مانند اینها را از مسـلمان بخرد، وجوب خمس آن، در این صورت محل اشکال است. و در دادن این خمس قصد قربت لازم نیست. و حـاکم شـرع نیز که خمس را از او می گیرد، لازم نیست قصـد قربت نمایـد. مسأله ۱۹۸۵: اگر کـافر ذمّی زمینی را کـه از مسـلمان خریـده، پیش از پرداخت خمس آن، به مسـلمان دیگری بفروشـد، بایـد خمس آن را بدهد و نیز اگر بمیرد و مسـلمانی آن زمین را از او ارث ببرد بایـد خمس آن را از همـان زمین، یا از مال دیگرش بدهـد. مسأله ۱۹۸۶: اگر کافر ذمّی هنگام خریدن زمین شرط کنـد خمس ندهد، شـرط باطل است، امّا اگر شـرط کند فروشـنده خمس آن را بدهد، شـرط صـحیح است. مسأله ۱۹۸۷: اگر مسـلمان، زمینی را به غیر از خریـد و فروش، ملک کافر کند و عوض آن را بگیرد، مثلا با او صـلح نماید، بنابر احتیاط واجب خمس آن زمین را بدهد. مسأله ۱۹۸۸: اگر کافر ذمّی صغیر باشد و ولیّ او برایش زمینی بخرد، بنابر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد.

مصرف خمس

مسأله ۱۹۸۹: خمس را باید دو قسـمت کنند، یک قسمت آن «سهم سادات» است و باید به سیّد فقیر، یا سیّد یتیم فقیر و یا سیّدی که در سفر درمانده شده بدهند و نصف دیگر آن «سهم امام (علیه السلام)» است، که در این زمان، باید به مجتهد جامع الشرایط بدهند، یا به مصـرفی که او اجازه می‌دهد برسانند. مسأله ۱۹۹۰: سـیّد یتیمی که به او خمس می‌دهند، باید فقیر باشد، ولی به سـیّدی که در سفر درمانـده شـده، حتّی اگر در وطنش فقیر نباشـد، می‌شود خمس داد. مسأله ۱۹۹۱: سـیّدی که در سـفر درمانده شده، اگر سفر او سفر گناه باشـد، بنابر احتیاط واجب نباید به او خمس بدهند، مگر توبه نموده باشد. مسأله ۱۹۹۲: به سیّدی که عادل نیست، می‌شود خمس داد، ولی به سیّدی که دوازده امامی نیست، نبایـد خمس بدهند. مسأله ۱۹۹۳: به سـیّدی که گناهکار است، اگر خمس دادن کمک به گناه او باشـد، نبایـد خمس داد و به سـیّدی که آشـکارا کبائر انجام می‌دهد و هتّاک است، اگرچه دادن خمس، کمک به گناه او نباشد، نیز نباید خمس بدهند. مسأله ۱۹۹۴: اگر کسـی بگوید سیّدم، نمی‌شود به او خمس داد، مگر دو نفر عادل، سیّد بودن او را تصدیق کنند، یا در بین مردم معروف باشد که سـیّد است. مسأله ۱۹۹۵: به کسی که در شهر خودش مشهور باشد «سیّد» است، اگرچه انسان به سـیّد بودن او یقین نداشـته باشد، می‌شود خمس داد. مسأله ۱۹۹۶: کسـی که زنش سیّده است، بنابر احتیاط واجب، نبایـد به او خمس بدهـد تا برای مخارجش مصـرف نمایـد، ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشـد و نتواند مخارج آنان را بدهـد جایز است شوهرش به او خمس بدهد تا برای آنان مصـرف نماید. مسأله ۱۹۹۷: اگر مخارج سـیّده ای که زن انسان نیست، بر انسـان واجـب باشـد، بنـابر احتیـاط واجـب نمی‌توانـد از خمس، خوراک و پوشـاک او را بدهـد. مسـأله ۱۹۹۸: بـه سـیّد فقیری که مخـارجش بر دیگری واجب است و او نمی‌توانـد مخـارج آن سـیّد را بدهـد، می‌شود خمس داد. مسـأله ۱۹۹۹: بنـابر احتیاط واجب بیشتر از مخارج یک سال، به یک سـیّد فقیر، خمس ندهند. مسأله ۲۰۰۰: اگر در شهر انسان، سیّد مستحق نباشد و احتمال ندهد پیدا شود، یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مسـتحق ممکن نباشد، باید خمس را به شهر دیگری ببرد و به دست مستحق برساند و می‌تواند مخـارج بردن آن را از خمس بر دارد و اگر خمس از بین برود، چنانچه در نگهـداری آن کوتاهی کرده، بایـد عوض آن را بدهـد و اگر کوتـاهی نکرده، چیزی بر او واجب نیست. مسأله ۲۰۰۱: هرگاه در شـهر خودش مسـتحق نباشد، ولی احتمال دهد که پیدا شود، اگرچه نگهـداری خمس تـا پیـدا شـدن مسـتحق ممکن باشـد، می‌توانـد خمس را به شـهر دیگری بـبرد و چنـانچه در نگهـداری آن کوتاهی نکند و تلف شود، نباید چیزی بدهد، ولی نمی‌تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد. مسأله ۲۰۰۲: اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، باز می‌تواند خمس را به شهر دیگری ببرد و به مستحق برساند، ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد و در صورتی که خمس از بین برود، اگرچه در نگهـداری آن کوتـاهی نکرده باشـد ضامن است. مسأله ۲۰۰۳: اگر با اجازه حاکم شـرع،

خمس را به شـهر دیگری ببرد و از بین برود، لازم نیست دوباره خمس بدهد و همچنین است اگر به کسـی بدهد که از طرف حاکم شرع وکیـل بوده تـا خمس را بگیرد و از آن شـهر، به شـهر دیگری ببرد. مسـأله ۲۰۰۴: اگر خمس را از خـود مـال ندهـد و از جنس دیگری بدهـد، بایـد به قیمت واقعی آن جنس حساب کنـد و چنانچه جنسـی را که بابت خمس، به مسـتحق می‌دهد گرانتر از قیمت واقعی حساب کند، اگرچه مسـتحق، به آن قیمت راضـی شده باشد، باید مقداری را که زیاد حساب کرده بدهد. مسأله ۲۰۰۵: کسی که از مسـتحق طلبکـار است، می‌توانـد طلب خود را بابت خمس حساب کنـد. مسأله ۲۰۰۶: مسـتحق نمی‌توانـد خمس را بگیرد و به مالک ببخشـد، ولی کسـی که مقداری خمس، بدهکار است و فقیر شده و می‌خواهد بدهکار اهل خمس نباشد، اگر مجتهد راضـی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد اشکال ندارد.

زکات

احکام زکات

مسأله ۲۰۰۷: زکات فقط در نه چیز واجب است: اوّل: گنـدم. دوم: جو. سوم: خرما. چهارم: کشـمش. پنجم: طلا. شـشم: نقره. هفتم: شتر. هشـتم: گاو. نهم: گوسفند. و اگر کسی یکی از این نه چیز را مالک باشد، با شرایطی که بعداً گفته می‌شود، باید مقدار معیّنی، به عنوان زکـات بپردازد. مسأله ۲۰۰۸: «سُلْت» که دانه ای است به نرمی گنـدم و خاصـیت جو دارد و «عَلَس» که مانند گندم است و خوراک مردم «صنعا» می‌باشد، بنابر احتیاط مستحب زکات آن دو داده شود.

شرایط واجب شدن زکات

مسأله ۲۰۰۹: زکات در صورتی واجب می‌شود که مال به مقـدار نصاب که بعداً گفته می‌شود، برسد و مالک آن، بالغ، عاقل و آزاد باشـد و بتوانـد در آن مال تصـرّف کنـد. مسأله ۲۰۱۰: اگر انسـان یـازده مـاه، مالـک گاو، گوسـفند، شتر، طلا و نقره باشـد، اوّل ماه دوازدهم بنابر احتیاط بایـد زکات آن را بدهـد ولی اوّل سال بعـد را بایـد بعـد از تمام شدن ماه دوازدهم، حساب کند. مسأله ۲۰۱۱: اگر مالـک گـاو، گوسـفند، شتر، طلاـ و نقره در بین سـال بـالغ شود بنابر احتیاط مسـتحب زکات را بدهـد، مثلا اگر بچّه ای در اوّل محرّم، مالک چهل گوسـفند شود و بعد از گذشتن دو ماه بالغ گردد، یازده ماه که از اوّل محرّم بگذرد، اگر شرایط دیگر را نیز دارا باشد، بنابر احتیاط مستحب زکات بدهد. مسأله ۲۰۱۲: زکات گندم و جو، وقتی واجب می‌شود که به آنها گندم و جو گفته شود. و زکات کشـمش بنابر احتیاط، وقتی واجب می‌شود که غوره است. و موقعی که رنگ خرما زرد یا سـرخ شد، بنابر احتیاط زکات آن واجب می‌شود ولی وقت دادن زکـات، در گنـدم و جو، موقع خرمن و جـدا کردن کـاه آن و در خرمـا و کشـمش هنگامی است که خشک شده باشد. مسأله ۲۰۱۳: اگر موقع واجب شدن زکات گندم، جو، کشـمش و خرما که در مسأله پیش گفته شد، صاحب آن بالغ باشد، باید زکات بدهد. مسأله ۲۰۱۴: اگر صاحب گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره در تمام سال دیوانه باشد، زکات بر او واجب نیست ولی اگر در مقـداری از سال، دیوانه باشد و در آخر سال عاقل گردد، بنابر احتیاط مسـتحب زکات را بدهد. مسأله ۲۰۱۵: اگر صـاحب گـاو، گوسـفند، شتر، طلاـ و نقره، مقـداری از سـال، مست و بیهوش شود، زکـات از او ساقط نمی‌شود و همچنین است اگر موقع واجب شـدن زکات گنـدم، جو، خرما و کشـمش مست یا بیهوش باشـد. مسأله ۲۰۱۶: مـالی را که از انسان غصب کرده انـد و نمی‌توانـد در آن تصـرّف کند زکات ندارد. ولی اگر زراعتی را از او غصب کنند و موقعی که زکات آن واجب می‌شود، در دسـت

غصب کننـده باشـد، هر وقت به صاحبش برگشت، بنابر احتیاط زکات آن را بدهد. مسأله ۲۰۱۷: اگر طلاـ و نقره یا چیزی دیگر که زکات آن واجب است، قرض کند و یک سال نزد او بماند، باید زکات آن را بدهد و بر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست.

زکات گندم، جو، خرما و کشمش

مسأله ۲۰۱۸: زکـات گنـدم، جو، خرمـا و کشـمش وقتی واجب می‌شود که به مقـدار نصاب برسـد، که معادل «۲۰۷/۸۴۷ کیلوگرم» می‌باشـد. مسأله ۲۰۱۹: اگر پیش از دادن زکـات، از انگـور، خرمـا، جـو و گنـدمی کـه زکـات آن واجـب شـده، خـود و افراد تحت تکفّلش بخورنـد، یا مثلا به فقیر بدهـد، بایـد زکات مقداری که مصرف کرده، بدهد. مسأله ۲۰۲۰: اگر هنگامی که زکات گنـدم، جو، خرما و انگور واجب شـد، مالک آن بمیرد، بایـد مقـدار زکات را از مال او بدهنـد، ولی اگر پیش از واجب شدن زکات بمیرد، هریک از ورثه که سهم او به اندازه نصاب است، باید زکات سهم خود را بدهد. مسأله ۲۰۲۱: کسی که از طرف حاکم شرع، مأمور جمع آوری زکات است، موقع خرمن که گندم و جو را از کاه جدا می‌کنند و بعد از خشک شدن خرما و انگور، می‌تواند زکات را مطـالبه کنـد و اگر مالک ندهـد و چیزی که زکات آن واجب شـده، از بین برود بایـد عوض آن را بدهـد. مسأله ۲۰۲۲: اگر بعد از مالـک شـدن درخت خرمـا و انگور، یـا زراعت گنـدم و جو، زکـات آن واجب شود، مثلا خرما در ملک او زرد یا سـرخ شود، باید زکات آن را بدهـد. مسأله ۲۰۲۳: اگر بعـد از آنکه زکات گنـدم، جو، خرما و انگور واجب شـد، زراعت و درخت را بفروشد، باید زکات آن را بدهـد. مسأله ۲۰۲۴: اگر انسان، گنـدم یا جو، یا خرما و یا انگور را بخرد و بداند فروشـنده زکات آن را داده، یا شـک کند که داده یا نه، چیزی بر او واجب نیست و اگر بداند زکات آن را نداده، چنانچه حاکم شرع، معامله مقدار زکات را اجازه ندهد معـامله آن مقـدار باطـل است و حـاکم شـرع، می‌توانـد مقـدار زکات را از خریـدار بگیرد و اگر معامله مقـدار زکات را اجازه دهـد، معامله صـحیح است و خریـدار بایـد آن مقـدار را، به حاکم شـرع بدهد و در صورتی که قیمت آن مقدار را به فروشـنده داده باشد، می‌تواند از او پس بگیرد. مسأله ۲۰۲۵: اگر وزن گندم، جو، خرما و کشمش موقعی که تَر است به «۲۰۷/۸۴۷ کیلوگرم» برسد و بعد از خشـک شـدن کمتر از این مقـدار شود، زکـات آن واجب نیست. مسأله ۲۰۲۶: اگر گنـدم، جو و خرمـا را پیش از خشک شـدن، مصـرف کنـد چنانچه خشک آن، به انـدازه نصاب باشد، باید زکات آن را بدهد. مسأله ۲۰۲۷: خرمایی که تازه آن را می‌خورنـد و اگر بماند، خیلی کم می‌شود، چنانچه مقداری باشد که خشک آن به «۲۰۷/۸۴۷ کیلوگرم» برسد، زکات آن واجب است و اگر بعد از خشک شدن، به آن خرما نگویند یا کمتر از مقدار مذکور می‌شود زکات واجب نیست. مسأله ۲۰۲۸: گندم، جو، خرما و کشمش که زکات آن را داده است، اگر چند سال نیز نزد او بماند زکات ندارد.

مقدار زکات

مسأله ۲۰۲۹: اگر گنـدم، جو، خرمـا و انگور از آب باران یا نهر آبیاری شود، یا از رطوبت زمین اسـتفاده کنـد، زکات آن یک دهم (۱۰٪) است. و اگر بـا دلو وماننـد آن آبیـاری گردد، زکات آن یک بیسـتم (۵٪) است. و اگر مقـداری از بـاران یا نهر و یا رطوبت زمین اسـتفاده کنـد و به همان مقـدار از آبیاری با دلو وماننـد آن اسـتفاده نمایـد، زکات نصف آن، یک دهم و زکات نصف دیگر آن، یک بیستم می‌باشد، یعنی (۷/۵٪) یا از چهل قسـمت، سه قسـمت آن را بایـد بابت زکات بدهـد. مسأله ۲۰۳۰: اگر گندم، جو، خرما و انگور، هم از آب باران آبیاری شود و هم از آب دلو و مانند آن اسـتفاده کند، چنانچه طوری باشد که بگویند آبیاری با دلو و مانند آن غلبه داشـته، زکات آن یک بیستم (۵٪) است و اگر بگوینـد آبیـاری با آب نهر و باران غلبه داشـته، زکات آن یک دهم

(۱۰٪) است، بلکه اگر نگوینـد آب بـاران و نهر غلبه داشـته، ولی آبیاری با آب باران و نهر بیشتر از آب دلو و ماننـد آن باشـد، بنابر احتیـاط واجب، زکات آن یک دهم می‌باشـد. مسأله ۲۰۳۱: اگر بعـد از فحص شـک کنـد آبیـاری بـا آب باران و آب دلو، به یک اندازه بوده یا آب باران غلبه داشته، می‌تواند از نصف آن، یک دهم و از نصف دیگر آن، یک بیستم بدهد. و نیز اگر بعد از فحص شـک کنـد هر دو به یک انـدازه بوده یا آبیاری با دلو غلبه داشته، می‌توانـد زکات تمام آن را یک بیسـتم بدهـد. مسأله ۲۰۳۲: اگر گنـدم، جو، خرما و انگور، با آب باران و نهر آبیاری شود و به آب دلو و مانند آن محتاج نباشد، ولی با آب دلو نیز آبیاری گردد و آب دلو به زیـاد شـدن محصول کمـک نکنـد، زکات آن یک دهم است و اگر با دلو و ماننـد آن آبیاری شود و به آب نهر و باران محتـاج نباشـد، ولی از آب نهر و بـاران نیز اسـتفاده کنـد و به زیاد شـدن محصول کمک کنـد، زکات آن، یک بیسـتم است. مسأله ۲۰۳۳: اگر زراعتی را با دلو و ماننـد آن آبیاری کننـد و در زمین پهلوی آن، زراعتی کننـد که از رطوبت آن زمین، اسـتفاده نماید و محتـاج به آبیـاری نباشـد، زکات زراعتی که با دلو آبیاری شـده، یک بیسـتم و زکات زراعت پهلوی آن، یک دهم می‌باشـد. مسأله ۲۰۳۴: مخارجی که برای گندم، جو، خرما و انگور کرده است، حتّی مقداری که از قیمت وسایل و لباس که بر اثر زراعت کم شده، می‌تواند از حاصل کسـر کند و چنانچه باقیمانده آن به «۲۰۷/۸۴۷ کیلوگرم» برسـد، باید زکات آن را بدهد. مسأله ۲۰۳۵: تخمی را که برای زراعت مصـرف نموده، اگر از خودش باشـد، به مقدار وزن آن، می‌تواند از حاصل کسـر کند و اگر خریده باشد، می‌تواند قیمتی را که برای خرید آن داده، جزو مخارج حساب نماید. مسأله ۲۰۳۶: اگر زمین و وسایل زراعت، یا یکی از این دو، ملک خود او باشـد، نبایـد کرایه آن را جزو مخارج، حساب کند و نیز برای کارهایی که خودش کرده یا دیگری با اجرت انجام داده، چیزی از حاصل کسر نمی‌شود. مسأله ۲۰۳۷: اگر درخت انگور یـا خرمـا را بخرد، بنابر احتیاط قیمت آن جزو مخارج نیست ولی اگر خرما یا انگور را پیش از چیدن بخرد، پولی که برای آن داده، جزو مخارج حساب می‌شود. مسأله ۲۰۳۸: اگر زمینی بخرد و در آن، گندم یا جـو بکـارد، پولی که برای خریـد زمین داده، بنـابر احتیـاط جزو مخـارج حسـاب نمی‌شود، ولی اگر زراعت را بخرد، پولی که برای خریـد آن داده می‌تواند جزو مخارج، حساب نماید و از حاصل کم کند، امّا باید قیمت کاهی را که از آن به دست می‌آید، از پولی که برای خریـد زراعت داده کسـر نمایـد، مثلا اگر زراعتی را پانصـد تومان بخرد و قیمت کاه آن، صـد تومان باشد، فقط چهارصـد تومان آن را می‌توانـد جزو مخارج حساب نماید. مسأله ۲۰۳۹: کسـی که بـدون گاو و چیزهای دیگری که برای زراعت لازم است، می‌توانـد زراعت کنـد، اگر آن را بخرد – و کلاًـ یـا بعضاً تلف شود – می‌توانـد پولی که برای خریـد آن داده، جزو مخارج حساب نماید. مسأله ۲۰۴۰: کسی که بدون گاو یا چیزهای دیگری که برای زراعت لازم است، نمی‌تواند زراعت کند، اگر آن را بخرد و بر اثر زراعت به کلی از بین برود، می‌توانـد قیمت آن را جزو مخارج حساب نمایـد و اگر مقـداری از قیمت آن کم شود، می‌توانـد آن مقـدار را جزو مخارج حساب کنـد، ولی اگر بعـد از زراعت چیزی از قیمت کم نشود، بنابر احتیاط نبایـد چیزی از قیمت آن را جزو مخارج حساب نمایـد. مسأله ۲۰۴۱: اگر در یـک زمین جو، گنـدم و چیزی ماننـد برنـج و لوبیـا که زکـات آن واجب نیست بکارد، مخارجی که کرده، بایـد بر هر دو، قسـمت نماید، مثلا اگر هردو به یک اندازه بوده، می‌تواند نصف مخارج را از جنسـی که زکات دارد، کسـر نماید. مسأله ۲۰۴۲: اگر برای شـخم زدن یـا کار دیگری که تا چنـد سال فایـده دارد خرجی کنـد، می‌توانـد آن را جزو مخارج سال اوّل حساب نماید. مسأله ۲۰۴۳: اگر انسان، در چنـد شـهر که فصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوه آنها، در یک وقت به دست نمی‌آید گندم، یا جو، یا خرما و یا انگور داشـته باشد و همه آنها محصول یکسال حساب شود، چنانچه چیزی که اوّل می‌رسـد به انـدازه نصاب یعنی «۲۰۷/۸۴۷ کیلوگرم» باشـد، بایـد زکات آن را موقعی که می‌رسـد بدهـد و زکات بقیّه را هر وقت بـدست می‌آیـد ادا نمایـد و اگر آنچه اوّل می‌رسـد به انـدازه نصـاب نباشـد، در صورتی که یقین دارد، بـا آنچه بعـد به دسـت می‌آیـد به انـدازه نصـاب می‌شود، بـاز هم واجب است، زکـات آنچه را که رسـیده، همان وقت و زکات بقیّه را موقعی که می‌رسـد بدهـد و اگر یقین ندارد که همه آنها، به اندازه نصاب شود، باید صبر کند تا بقیّه آن برسد، پس اگر روی هم به مقدار نصاب شود،

زکات آن واجب است و اگر به مقدار نصاب نشود، زکات آن واجب نیست. مسأله ۲۰۴۴: اگر درخت خرما یا انگور، در یک سال دو مرتبه میوه دهد، چنانچه روی هم، به مقدار نصاب باشد، بنابر احتیاط واجب زکات آن را بدهد. مسأله ۲۰۴۵: اگر مقداری خرما یا انگور تازه دارد که خشک آن، به اندازه نصاب می‌شود، چنانچه به قصد زکات مقداری از تازه آن را به مستحق بدهد که اگر خشک شود به اندازه زکاتی باشد که بر او واجب است، اشکال ندارد. مسأله ۲۰۴۶: اگر زکات خرمای خشک یا کشمش بر او واجب باشد، نمی‌تواند زکات آن را از خرمای تازه یا انگور بدهد و نیز اگر زکات خرمای تازه یا انگور، بر او واجب باشد، نمی‌تواند زکات آن را از خرمای خشک یا کشمش بدهد، امّا اگر یکی از اینها یا چیز دیگری را به قصد قیمت زکات بدهد، مانعی ندارد. مسأله ۲۰۴۷: کسی که بدهکار است و مالی دارد که زکات آن واجب شده، اگر بمیرد، باید اوّل تمام زکات را از مالی که زکات آن واجب شده بدهند، بعد قرض او را ادا نمایند. مسأله ۲۰۴۸: کسی که بدهکار است و گندم، یا جو، یا خرما و یا انگور نیز دارد، اگر بمیرد و پیش از آنکه زکات اینها واجب شود، ورثه قرض او را از مال دیگری بدهند، هر کدام که سهمش به «۲۰۷/۸۴۷ کیلوگرم» برسد، باید زکات بدهد و اگر پیش از آنکه زکات اینها واجب شود، قرض او را ندهند و برای طلب کارها نیز ضمانت دین را نکرده باشند، با رضایت آنها، چنانچه مال میّت فقط به اندازه بدهی او باشد، واجب نیست زکات اینها را بدهند. و اگر مال میّت، بیشتر از بدهی او باشد، در صورتی که بدهی او به قدری است که اگر بخواهند ادا نمایند، باید مقداری از گندم، جو، خرما و انگور را نیز به طلبکار بدهند، آنچه را به طلبکار می‌دهند، زکات ندارد و بقیّه، مال ورثه است و هر کدام که سهمش به اندازه نصاب شود، باید زکات آن را بدهد. مسأله ۲۰۴۹: اگر گندم، جو، خرما و کشمشی که زکات آن واجب شده، خوب و بد دارد، بنابر احتیاط واجب زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد.

نصاب طلا

مسأله ۲۰۵۰: طلا دو نصاب دارد، نصاب اوّل: بیست مثقال شرعی است و هر مثقال آن هیجده نخود می‌باشد. پس وقتی طلا به بیست مثقال شرعی که پانزده مثقال معمولی است برسد، اگر شرایط دیگر را که گفته شد داشته باشد، انسان باید یک چهلم (۲/۵٪) آن را که نُه نخود می‌شود زکات بدهد. و اگر به این مقدار نرسد، زکات آن واجب نیست. نصاب دوم: چهار مثقال شرعی که سه مثقال معمولی می‌شود، یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود، باید زکات تمام هیجده مثقال را از قرار یک چهلم (۲/۵٪) بدهد و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود، فقط باید زکات پانزده مثقال را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است هرچه بالا رود. یعنی اگر سه مثقال اضافه شود، باید زکات آن را بدهد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده زکات ندارد.

نصاب نقره

مسأله ۲۰۵۱: نقره دو نصاب دارد، نصاب اوّل: یکصد و پنج مثقال معمولی است، اگر نقره به یکصد و پنج مثقال برسد و شرایط دیگر را که گفته شد داشته باشد، انسان باید یک چهلم (۲/۵٪) آن را که دو مثقال و پانزده نخود است، زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد، زکات آن واجب نیست. نصاب دوم: بیست و یک مثقال است، یعنی اگر بیست و یک مثقال به یکصد و پنج مثقال اضافه شود، باید زکات تمام یکصد و بیست و شش مثقال را همان گونه که گفته شد، بدهد. و اگر کمتر از بیست و یک مثقال اضافه شود، فقط باید زکات یکصد و پنج مثقال را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است هرچه بالا رود، یعنی اگر بیست و یک مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آن را بدهد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده و کمتر از بیست و یک مثقال

است زکات ندارد، بنابراین اگر انسان یک چهلم (۲/۵٪) هرچه طلا و نقره دارد بدهد، زکاتی را که بر او واجب بوده داده و چه بسا بیشتر از مقدار واجب نیز داده است. مثلا کسی که یکصد و ده مثقال نقره دارد، اگر یک چهلم (۲/۵٪) آن را بدهد، زکات یکصد و پنج مثقال آن را که واجب بوده داده و مقداری نیز برای پنج مثقال آن داده که واجب نبوده است.

چند مسأله

مسأله ۲۰۵۲: کسی که طلا یا نقره او به اندازه نصاب است، اگرچه زکات آن را داده باشد، تا وقتی از نصاب اوّل کم نشده، هر سال بایـد زکات آن را بدهد. مسأله ۲۰۵۳: زکـات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که آن را سکّه زده باشـند و معامله با آن رایج باشـد، اگرچه سکّه آن نیز از بین رفته باشـد. مسأله ۲۰۵۴: طلاـ و نقره سکّه داری که زنهـا، برای زینت به کار می‌برنـد، زکات آن واجب نیست. مسأله ۲۰۵۵: کسی که طلا و نقره دارد، اگر هیـچ کـدام آنها، به انـدازه نصاب اوّل نباشد، مثلا یکصد و چهار مثقال نقره و چهارده مثقال طلاـ داشـته باشـد، زکات بر او واجب نیست. مسأله ۲۰۵۶: زکـات طلاـ و نقره در صـورتی واجب می‌شود که انسـان، یـازده مـاه، مالـک مقـدار نصـاب باشـد و اگر در بین یـازده مـاه، طلا و نقره او از نصاب اوّل کمتر شود، زکات بر او واجب نیست. مسأله ۲۰۵۷: اگر در بین یازده ماه طلا و نقره ای را که دارد، با طلا یا نقره و یا چیز دیگری، عوض نماید یا آنها را آب کند، زکات بر او واجب نیست، ولی اگر برای فرار از زکات چنین کنـد، بنابر احتیاط مستحب زکات را بپردازد. مسأله ۲۰۵۸: اگر در ماه دوازدهم، طلا و نقره را آب کنـد. بایـد زکات آن را بدهد و چنانچه به سـبب آب کردن، وزن یا قیمت آن کم شود، باید زکاتی را که پیش از آب کردن، بر او واجب بوده بدهـد. مسأله ۲۰۵۹: اگر طلا و نقره ای که دارد، خوب و بـد داشـته باشد، می‌تواند زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد، ولی بهتر است زکات همه آن را از طلا و نقره خوب بدهد. مسأله ۲۰۶۰: طلا و نقره ای که بیشتر از انـدازه معمول، فلز دیگر دارد، اگر خالص آن به انـدازه نصاب که مقـدار آن گفته شـد برسـد، مالک باید زکات آن را بدهـد. و چنانچه شک دارد خالص آن به انـدازه نصاب هست یا نه، بایـد با آب کردن، یا از راه دیگری، مقدار خالص آن را معلوم کند. مسأله ۲۰۶۱: اگر طلا و نقره ای که دارد، به مقـدار معمول، فلز دیگر با آن مخلوط باشد، نمی‌تواند زکات آن را از طلا و نقره ای بدهـد که بیشتر از معمول، فلز دیگر دارد، ولی اگر به قـدری بدهـد که یقین کند، طلا و نقره خالصـی که در آن هست به اندازه زکاتی می‌باشد که بر او واجب بوده، اشکال ندارد.

زکات شتر، گاو و گوسفند

مسأله ۲۰۶۲: زکات شتر، گاو و گوسـفند به غیر از شـرطهایی که گفته شـد، دو شـرط دیگر نیز دارد، اوّل: بایـد حیوان در تمام سال بیکار باشـد. دوم: بایـد در تمام سال از علف بیابان بچرد، پس اگر تمام سال یا مقـداری از آن، از علف چیده شده، یا از زراعتی که ملک مالک یا ملک شـخص دیگری است بچرد، زکات نـدارد. مسأله ۲۰۶۳: اگر انسان برای شتر، گاو و گوسـفند خود، چراگاهی که کسی آن را نکاشـته بخرد، یا اجاره کنـد، معلوم نیست زکات بر او باشـد ولی اگر برای چرانـدن در آن، باج بدهد، بنابر احتیاط واجب باید زکات را بپردازد.

نصاب شتر

مسأله ۲۰۶۴: شتر دوازده نصاب دارد، اوّل: پنج شتر و زکات آن یک گوسفند است و تا شماره شتر به این مقدار نرسد زکات ندارد. دوم: ده شتر و زکات آن دو گوسفند است. سوم: پانزده شتر و زکات آن سه گوسفند است. چهارم: بیست شتر، زکات آن چهار گوسفند است. پنجم: بیست و پنج شتر و زکات آن پنج گوسفند است. ششم: بیست و شش شتر و زکات آن یک شتری است که داخل سال دوّم شده باشد. هفتم: سی و شش شتر و زکات آن یک شتری است که داخل سال سوم شده باشد. هشتم: چهل و شش شتر و زکات آن یک شتری که داخل سال چهارم شده باشد. نهم: شصت و یک شتر و زکات آن یک شتری است که داخل سال پنجم شده باشد. دهم: هفتاد و شش شتر و زکات آن دو شتری است که داخل سال سوم شده باشد. یازدهم: نود و یک شتر و زکات آن دو شتری است که داخل سال چهارم شده باشد. دوازدهم: صد و بیست و یک شتر و بالاتر، که باید یا چهل چهل، حساب کند و برای هر چهل، یک شتری بدهد که داخل سال سوم شده باشد، یا پنجاه پنجاه، حساب کند، و برای هر پنجاه، یک شتری بدهد که داخل سال چهارم شده باشد، و یا با چهل و پنجاه حساب کند، ولی در هر صورت، بنابر احتیاط طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می‌ماند، از نُه شتر بیشتر نباشد، مثلا اگر یکصد و چهل شتر دارد، باید برای صد، دو شتری که داخل سال چهارم شده و برای چهل، یک شتری که داخل سال سوم شده بدهد. مسأله ۲۰۶۵: زکات بین دو نصاب واجب نیست، پس اگر شماره شترهایی که دارد از نصاب اوّل که پنج است بگذرد، تا به نصاب دوم که ده است نرسیده، فقط باید زکات پنج شتر آن را بدهد و همچنین است در نصابهای بعد.

نصاب گاو

مسأله ۲۰۶۶: گاو دو نصاب دارد، اوّل: سی. و وقتی شماره گاوها به سی رسید، اگر شرایطی را که گفته شد داشته باشد، انسان باید یک گوساله که داخل سال دوم شده بابت زکات بدهد. دوّم: چهل و زکات آن یک گوساله مادّه ای است که داخل سال سوّم شده باشد. و زکات بین سی و چهل، واجب نیست، مثلا کسی که، سی و نه گاو دارد، فقط باید زکات سی گاو را بدهد و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد، تا به شصت نرسیده، فقط باید زکات چهل گاو را بدهد و هنگامی که به شصت رسید، چون دو برابر نصاب اوّل است، باید دو گوساله که داخل سال دوّم شده، بدهد و همچنین هرچه بالا رود، باید یا سی سی حساب کند یا چهل چهل، یا با سی و چهل حساب نماید و زکات آن را بپردازد. ولی بنابر احتیاط طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می‌ماند از نُه بیشتر نباشد، مثلا اگر هفتاد گاو دارد، باید و سی و چهل حساب کند و برای سی گاو آن، زکات سی و برای چهل گاو آن زکات چهل را بدهد، امّا اگر سی و سی حساب کند، ده گاو زکات نداده می‌ماند.

نصاب گوسفند

مسأله ۲۰۶۷: گوسفند پنج نصاب دارد، اوّل: چهل. و زکات آن یک گوسفند است و تا شمار گوسفندان به چهل نرسد زکات ندارد. دوم: صد و بیست و یک و زکات آن دو گوسفند است. سوم: دویست و یک و زکات آن سه گوسفند است. چهارم: سیصد و یک و زکات آن چهار گوسفند است. پنجم: چهارصد و بالاتر، که باید آنها را صد صد حساب کند و برای هر صد گوسفند یک گوسفند بدهد و لازم نیست زکات را از خود گوسفندها بدهد، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد، یا طبق قیمت گوسفند، پول و یا جنس دیگری بدهد، کافی است. مسأله ۲۰۶۸: زکات بین دو نصاب، واجب نیست، پس اگر شماره گوسفندها از نصاب اوّل که چهل است بیشتر باشد، تا به نصاب دوّم که صد و بیست و یک است نرسیده، فقط باید زکات چهل گوسفند را بدهد و زیادی آن

زکات ندارد و همچنین است در نصابهای بعد.

چند مسأله

مسأله ۲۰۶۹: زکات شتر، گاو و گوسفند اگر به مقدار نصاب برسد واجب است، چه همه آنها نَر باشند یا مادّه، یا بعضی نَر باشند و بعضی مادّه. مسأله ۲۰۷۰: در زکات، گاو و گاومیش، یک جنس حساب می‌شود. و شتر عربی و غیر عربی، یک جنس است و همچنین بز و میش در زکات با هم فرق ندارند. مسأله ۲۰۷۱: اگر برای زکات، گوسفند بدهد، باید حداقل هفت ماه کامل داشته باشد و بنابر احتیاط مستحب داخل سال دوم شده باشد و اگر بز بدهد باید حداقل یک سالش کامل شده و بنابر احتیاط مستحب داخل سال سوم شده باشد. مسأله ۲۰۷۲: گوسفندی که بابت زکات می‌دهد، اگر قیمتش مختصری از گوسفندهای دیگر او، کمتر باشد اشکال ندارد. ولی بهتر است گوسفندی بدهد که قیمت آن از تمام گوسفندهایش بیشتر باشد و همچنین است در گاو و شتر. مسأله ۲۰۷۳: اگر چند نفر، با هم شریک باشند، هر کدام که سهمش به نصاب اوّل رسیده، باید زکات بدهد و بر کسی که سهم او کمتر از نصاب اوّل است، زکات واجب نیست. مسأله ۲۰۷۴: اگر یک نفر در چند جا، گاو، یا شتر و یا گوسفند داشته باشد و روی هم، به اندازه نصاب باشد باید زکات آن را بدهد. مسأله ۲۰۷۵: اگر گاو، گوسفند و شتری که دارد، بیمار و معیوب باشد، باید زکات آن را بدهد. مسأله ۲۰۷۶: اگر گاو، گوسفند و شتری که دارد، همه بیمار یا معیوب و یا پیر باشند، می‌تواند زکات را از خود آنها بدهد، ولی اگر همه سالم، بی عیب و جوان باشند، نمی‌تواند زکات آن را از بیمار، یا معیوب و یا پیر بدهد، بلکه اگر بعضی از آنها سالم، بعضی بیمار، دسته ای معیوب، دسته دیگر بی عیب، مقداری پیر و مقداری جوان باشند، بنابر احتیاط واجب برای زکات آن، سالم، بی عیب و جوان بدهد. مسأله ۲۰۷۷: اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم، گاو، گوسفند و شتری را که دارد، با چیز دیگری عوض کند، یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید، مثلا چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد، زکات بر او واجب نیست. مسأله ۲۰۷۸: کسی که باید زکات گاو، گوسفند و شتر را بدهد، اگر زکات آن را از پول، یا طلا و نقره بدهد، تا وقتی شماره آن از نصاب کم نشده، همه ساله باید زکات بدهد. و اگر از خود آن بدهد و از نصاب اوّل کمتر شود، زکات بر او واجب نیست، مثلاـ کسی که چهل گوسفند دارد، اگر از مال دیگرش، زکات آن را بدهد، تا وقتی که گوسفندهای او از چهل کم نشده، هر سال باید یک گوسفند بدهد و اگر از خود آنها بدهد، تا وقتی به چهل نرسیده، زکات بر او واجب نیست.

مصرف زکات

مسأله ۲۰۷۹: زکات در هشت مورد مصرف می‌شود، اوّل: فقیر. یعنی کسی که مخارج سال خود و افراد تحت تکفّلش را ندارد، امّا کسی که صنعت، یا ملك و یا سرمایه ای دارد که می‌تواند مخارج سال خود را تهیّه کند فقیر نیست. دوم: مسکین یعنی کسی که از فقیر سخت تر زندگی را می‌گذراند. سوم: کسی که از طرف امام معصوم (علیه السلام) یا نایب امام مأمور است زکات را جمع و نگهداری نماید، به حساب آن رسیدگی کند و آن را به امام (علیه السلام) یا نایب امام یا فقرا برساند. چهارم: کافرهایی که اگر زکات به آنان بدهند به دین اسلام مایل می‌شوند، یا در جنگ به مسلمانان کمك می‌کنند. و همچنین مسلمانانی که دین آنها ضعف دارد. پنجم: خرید برده‌ها و آزاد کردن آنان. ششم: بدهکاری که نمی‌تواند بدهی خود را بدهد. هفتم: سبیل اللّه، یعنی کارهایی که منفعت عمومی دینی دارد، مانند ساختن مسجد و مدرسه ای که علوم دینیّه در آن خوانده می‌شود، یا برای مسلمانان

منفعت دنیایی داشته باشد. هشتم: ابن السّبیل، یعنی مسافری که در سفر درمانده شده است. مسأله ۲۰۸۰: جایز است به فقیر و مسکین، بیشتر از مخارج سال خود و افراد تحت تکفّلش یک مرتبه از زکات بدهد و اگر فقیر یا مسکین کاسب باشد و مقداری پول یا جنس دارد، بنابر احتیاط واجب، باید فقط به اندازه کسری مخارج یک سالش به او زکات بدهد. مسأله ۲۰۸۱: کسی که مخارج سالش را داشته، اگر مقداری از آن را مصرف کند و بعد شک کند آنچه باقی مانده، به اندازه مخارج سال او هست یا نه، نمی‌تواند بدون تحقیق زکات بگیرد. مسأله ۲۰۸۲: صنعتگر، یا مالک و یا تاجری که درآمد او از مخارج سالش کمتر است، می‌تواند برای کسری مخارجش زکات بگیرد و لازم نیست ابزار کار، یا ملک و یا سرمایه خود را برای مخارج زندگی مصرف نماید. مسأله ۲۰۸۳: فقیری که خرج سال خود و افراد تحت تکفّلش را ندارد، اگر خانه ای دارد که ملک اوست و در آن نشسته، یا مال سواری دارد، چنانچه بدون آنها نتواند زندگی کند، اگرچه برای حفظ آبرویش باشد، می‌تواند زکات بگیرد و همچنین است اثاث خانه، ظرف، لباس تابستانی و زمستانی و چیزهایی که به آن احتیاج دارد. و فقیری که اینها را ندارد، اگر به آن احتیاج داشته باشد، می‌تواند از زکات خریداری نماید. مسأله ۲۰۸۴: فقیری که یاد گرفتن صنعت، برای او مشکل نیست، بنابر احتیاط واجب، باید یاد بگیرد و با گرفتن زکات زندگی نکند ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن است، می‌تواند زکات بگیرد. مسأله ۲۰۸۵: به کسی که قبلاً فقیر بوده و می‌گوید فقیرم، اگرچه انسان از گفته او اطمینان پیدا نکند، می‌شود زکات داد. مسأله ۲۰۸۶: کسی که می‌گوید فقیرم و قبلاـ فقیر نبوده، یا معلوم نیست فقیر بوده یا نه، چنانچه از گفته او اطمینان پیدا نشود، بنابر احتیاط واجب بدون تحقیق به او زکات ندهند. مسأله ۲۰۸۷: کسی که باید زکات بدهد، اگر از فقیری طلبکار باشد، می‌تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند. مسأله ۲۰۸۸: اگر فقیری بمیرد و مال او، به اندازه قرضش نباشد، انسان می‌تواند طلبی که از او دارد، بابت زکات حساب کند، ولی اگر مال او به اندازه قرضش باشد و ورثه قرض او را ندهند، یا به جهت دیگری انسان نتواند طلب خود را بگیرد، بنابر احتیاط واجب، نباید طلبی که از او دارد، بابت زکات حساب کند. مسأله ۲۰۸۹: چیزی که انسان بابت زکات به فقیر می‌دهد، لازم نیست به او بگوید که زکات است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشد، مستحب است به عنوان هدیه و پیشکش بدهد ولی باید خودش قصد زکات نماید. مسأله ۲۰۹۰: اگر به خیال اینکه کسی فقیر است، به او زکات بدهد، بعد بفهمد فقیر نبوده، یا از روی ندانستن مسأله به کسی که می‌داند فقیر نیست، زکات بدهد، چنانچه چیزی که به او داده باقی باشد، باید از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر از بین رفته باشد، چنانچه کسی که آن چیز را گرفته می‌دانسته زکات است، انسان باید عوض آن را از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر نمی‌دانسته زکات است، نمی‌تواند چیزی از او بگیرد و باید از مال خودش زکات را دوباره خارج کند و به مستحق بدهد. مسأله ۲۰۹۱: کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، اگرچه مخارج سال خود را داشته باشد، می‌تواند برای دادن بدهی خود، زکات بگیرد، ولی باید مالی را که قرض کرده، در گناه خرج نکرده باشد. مسأله ۲۰۹۲: اگر به بدهکاری که نمی‌تواند بدهی خود را بدهد زکات بپردازد، بعد بفهمد قرض را در گناه مصرف کرده، چنانچه آن بدهکار فقیر باشد، می‌تواند آنچه را به او داده بابت زکات حساب کند، ولی بنابر احتیاط واجب اگر از آن گناه توبه نکرده، چیزی را که به او داده بابت زکات حساب نکند. مسأله ۲۰۹۳: کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، اگرچه فقیر نباشد، انسان می‌تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند. مسأله ۲۰۹۴: مسافری که خرجی او تمام شده، یا سواری او از کار افتاده، چنانچه سفر او سفر گناه نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند، می‌تواند زکات بگیرد، اگرچه در وطن خود فقیر نباشد، ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی، مخارج سفر خود را فراهم کند، فقط به مقداری که به آنجا برسد، می‌تواند زکات بگیرد. مسأله ۲۰۹۵: مسافری که در سفر درمانده شده و زکات گرفته، هنگامی که به وطنش رسید، اگر چیزی از زکات زیاد آمده باشد، بنابراحتیاط آن را به حاکم شرع بدهد و بگوید: زکات است.

شرایط مستحقّ زکات

مسأله ۲۰۹۶: کسی که زکات می گیرد باید شیعه دوازده امامی باشد و اگر انسان کسی را شیعه بداند و به او زکات بدهد، بعد معلوم شود شیعه نبوده، بایـد دوباره زکات بدهـد، مگر از سـهم چهارم «مؤلّفـهٔ قلوبهم» داده باشـد. مسأله ۲۰۹۷: اگر طفـل یـا دیوانه ای از شیعیـان فقیر باشـد، انسان می‌توانـد به دست ولیّ او زکات بدهـد، به قصـد اینکه ملك طفل یا دیوانه شود. مسأله ۲۰۹۸: اگر به ولیّ طفـل و دیوانه دسترسـی نـدارد، می‌توانـد خودش یـا توسط یک نفر امین، زکات را برای طفل یا دیوانه مصـرف کنـد و بایـد هنگام مصرف زکات، نیّت زکات کند. مسأله ۲۰۹۹: می‌توان به فقیری که گدایی می کند، زکات داد ولی نمی‌شود به کسـی که زکات را در گناه مصـرف می کنـد، پرداخت. مسأله ۲۱۰۰: به کسـی که آشکارا گنـاه کبیره بجـا می‌آورد، بنابر احتیاط واجب زکات ندهـد. مسأله ۲۱۰۱: به کسـی که بـدهکار است و نمی‌توانـد بـدهی خود را بدهـد، می‌شود زکـات داد، اگرچه مخـارج او، بر انسان واجب باشد. مسأله ۲۱۰۲: انسـان نمی‌توانـد به کسـانی که خرجشـان بر او واجب است ماننـد اولاـد زکات بدهـد، ولی اگر مخارج آنان را ندهـد، دیگران می‌تواننـد به آنها زکات بدهنـد. مسأله ۲۱۰۳: اگر انسـان، به پسـرش زکـات بدهـد که خرج زن، نـوکر و کنیز خود نماید، اشکال ندارد. مسأله ۲۱۰۴: اگر پسـر به کتابهای علمی دینی، احتیاج داشـته باشد، پدر می‌تواند برای خریدن آن، به او زکات بدهد. مسأله ۲۱۰۵: پدر می‌تواند به پسرش زکات بدهد تا برای خود زن بگیرد، پسر نیز می‌تواند برای آنکه پدرش زن بگیرد زکات خود را به او بدهـد. مسأله ۲۱۰۶: به زنی که شوهرش مخـارج او را می‌دهـد، یـا خرجی نمی‌دهـد ولی می‌توان او را به دادن خرجی مجبور نمود، نمی‌شود زکـات داد. مسأله ۲۱۰۷: زنی که صـیغه شـده (ازدواج موقّت) اگر فقیر باشد، شوهرش و دیگران می‌توانند به او زکات بدهنـد، ولی اگر شوهرش در ضـمن عقد، شـرط کند مخارج او را بدهد، یا به جهت دیگری، دادن مخارجش بر او واجب باشـد، در صورتی که بتوانـد مخـارج آن زن را بدهـد، نمی‌شود به آن زن زکات داد. مسأله ۲۱۰۸: زن می‌توانـد به شوهر فقیر خود زکات بدهد، اگرچه شوهر، زکات را صـرف مخارج خود آن زن نماید. مسأله ۲۱۰۹: سیّد نمی‌تواند از غیر سیّد زکات بگیرد، ولی اگر خمس و سـایر وجوهـات، مخـارج او را کفایت نکنـد و از گرفتن زکات ناچار باشـد، می‌توانـد از غیر سـیّد زکات بگیرد. مسأله ۲۱۱۰: به کسی که معلوم نیست سیّد است یا نه، می‌توان زکات داد.

نیّت زکات

مسأله ۲۱۱۱: انسان بایـد زکات را به قصـد قربت، یعنی برای انجام فرمان خـدا بدهـد و بنابر احتیاط، باید در نیّت معیّن کند آنچه را می‌دهـد زکـات مـال است، یا زکات فطره، ولی اگر مثلا زکات گنـدم و جو بر او واجب باشـد، لازم نیست معیّن کنـد، چیزی را که می‌دهد زکات گندم است یا زکات جو. مسأله ۲۱۱۲: کسـی که زکات چند مال بر او واجب شده، اگر مقداری زکات بدهد و نیّت هیـچ کـدام نکنـد، چنـانچه چیزی را که داده هم جنس یکی از آنها باشـد، زکات همان جنس حساب می‌شود و اگر هم جنس هیچ کدام نباشد، بر همه آنها قسـمت می‌شود، پس کسی که زکات چهل گوسفند و زکات پانزده مثقال طلا بر او واجب است، اگر مثلا یک گوسـفند از بابت زکات بدهـد و نیّت هیچ کدام نکند، زکات گوسـفند حساب می‌شود ولی اگر مقداری نقره بدهد، بر زکاتی که برای گوسفند و طلا بدهکار است، تقسیم می‌شود. مسأله ۲۱۱۳: اگر کسی را وکیل کند که زکات مال او را بدهد، هنگامی که زکات را به آن وکیل می‌دهـد، بنابر احتیاط واجب، بایـد نیّت کنـد آنچه را وکیل او به فقیر خواهد داد زکات باشد، وکیل نیز وقتی زکات را به فقیر می‌دهد، باید از طرف مالك نیّت زکات نماید. مسأله ۲۱۱۴: اگر مالك یا وکیل او، بدون قصد قربت، زکات را به فقیر بدهد و پیش از آنکه آن مال از بین برود، خود مالك نیّت زکات کند، زکات حساب می‌شود.

مسائل متفرّقه زکات

مسأله ۲۱۱۵: بنابر احتیاط، هنگامی که گندم و جو را از کاه جدا می‌کنند و موقع خشک شدن خرما و انگور، انسان باید زکات را به فقیر بدهد یا از مال خود جدا کند. و زکات طلا، نقره، گاو، گوسفند و شتر را بعد از تمام شدن ماه یازدهم، باید به فقیر بدهد یا از مال خود جدا نماید ولی اگر منتظر فقیر معیّنی باشد، یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد، می‌تواند دادن زکات را تأخیر بیندازد. مسأله ۲۱۱۶: بعد از جدا کردن زکات، لازم نیست فوراً آن را به مستحق بدهد ولی اگر به کسی که می‌شود زکات داد، دسترسی دارد، بنابر احتیاط مستحب دادن زکات را تأخیر نیندازد. مسأله ۲۱۱۷: کسی که می‌تواند زکات را به مستحق برساند، اگر ندهد و به سبب کوتاهی او از بین برود، باید عوض آن را بپردازد. مسأله ۲۱۱۸: کسی که می‌تواند زکات را به مستحق برساند، اگر زکات را ندهد و بدون آنکه در نگهداری آن کوتاهی کند از بین برود، چنانچه دادن زکات را به قدری تأخیر انداخته که نمی‌گویند فوراً داده است، باید عوض آن را بدهد و اگر به این مقدار تأخیر نینداخته، مثلا دو سه ساعت تأخیر انداخته و در همان دو سه ساعت تلف شده، در صورتی که مستحق حاضر نبوده، چیزی بر او واجب نیست و اگر مستحق حاضر بوده، بنابر احتیاط واجب باید عوض آن را بدهد. مسأله ۲۱۱۹: اگر زکات را از خود مال کنار بگذارد، می‌تواند در بقیّه آن تصرّف کند و اگر از مال دیگرش کنار بگذارد، می‌تواند در تمام مال تصرّف نماید. مسأله ۲۱۲۰: انسان نمی‌تواند زکاتی را که کنار گذاشته برای خود بردارد و چیز دیگری، به جای آن بگذارد. مسأله ۲۱۲۱: اگر از زکاتی که کنار گذاشته، منفعتی ببرد، مثلاـ گوسفندی که برای زکات گذاشته بره بیاورد، مال فقیر است. مسأله ۲۱۲۲: اگر هنگامی که زکات را کنار می‌گذارد مستحقی حاضر باشد، بهتر است زکات را به او بدهد، مگر کسی را در نظر داشته باشد که دادن زکات به او از جهتی بهتر باشد. مسأله ۲۱۲۳: اگر بدون اجازه حاکم شرع، با مالی که برای زکات کنار گذاشته، تجارت کند و ضرر نماید، نباید چیزی از زکات کم کند، ولی اگر منفعت کند، بنابر احتیاط واجب باید آن را به مستحق بدهد. مسأله ۲۱۲۴: اگر پیش از آنکه زکات بر او واجب شود، چیزی بابت زکات به فقیر بدهد، زکات حساب نمی‌شود و هنگامی که زکات بر او واجب شد، اگر چیزی که به فقیر داده از بین نرفته باشد و آن فقیر نیز بر فقر خود باقی باشد، می‌تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند. مسأله ۲۱۲۵: فقیری که می‌داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود ضامن است، پس موقعی که زکات بر انسان واجب می‌شود، اگر آن فقیر بر فقر خود باقی باشد، می‌تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند. مسأله ۲۱۲۶: فقیری که نمی‌داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود، ضامن نیست و انسان نمی‌تواند آن را بابت زکات حساب کند. مسأله ۲۱۲۷: مستحب است در دادن زکات، خویشان خود را بر دیگران، اهل علم و کمال را بر غیر آنان و کسانی را که اهل سؤال و گدایی نیستند، بر اهل سؤال مقدّم بدارد. و زکات گاو، گوسفند و شتر را به فقیرهای آبرومند بدهد، ولی اگر دادن زکات به فقیری از جهت دیگری بهتر باشد، مستحب است زکات را به او بدهد. مسأله ۲۱۲۸: بهتر است زکات را آشکارا و صدقه مستحب را به طور مخفی بدهد. مسأله ۲۱۲۹: اگر در شهرِ کسی که می‌خواهد زکات بدهد، مستحقّی نباشد بعد مستحق پیدا کند، باید زکات را به شهر دیگری ببرد و به مصرف زکات برساند و می‌تواند مخارج بردن آن را از زکات بردارد و اگر زکات بدون کوتاهی تلف شود ضامن نیست. مسأله ۲۱۳۰: اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، می‌تواند زکات را به شهر دیگری ببرد ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد و اگر زکات تلف شود ضامن است، مگر با اجازه حاکم شرع برده باشد. مسأله ۲۱۳۱: اُجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گندم، جو، کشمش و خرمایی که برای زکات می‌دهد با خود اوست. مسأله ۲۱۳۲: کسی که دو مثقال و پانزده نخود نقره یا بیشتر، بابت زکات بدهکار است، بنابر احتیاط مستحب، باید کمتر از دو مثقال و پانزده نخود نقره به یک فقیر ندهد و نیز اگر غیر از نقره، چیز دیگری مانند گندم و جو بدهکار باشد و قیمت آن به دو مثقال و پانزده نخود نقره برسد، بنابر احتیاط باید به یک

فقیر، کمتر از آن ندهد. مسأله ۲۱۳۳: مکروه است انسان، از مستحق درخواست کند زکاتی را که از او گرفته به او بفروشد، ولی اگر مستحق بخواهد، چیزی را که گرفته بفروشد بعد از قیمت کردن آن، کسی که زکات را به او داده می‌تواند آن را بخرد. مسأله ۲۱۳۴: اگر شک کند زکاتی که بر او واجب بوده داده یا نه، چنانچه عادت او بر اداء در وقت معیّنی باشد و شک بعد آن وقت باشد بعید نیست عدم وجوب زکات بر او، چه از امسال باشد یا از سالهای قبل، و اگر عادت او بر اداء در وقت معیّن نباشد، و بنا نبوده بر اداء زکات، واجب است زکات را بدهد، چه مشکوک از امسال باشد یا از سالهای قبل. مسأله ۲۱۳۵: فقیر نمی‌تواند، زکات را به کمتر از مقدار آن، صُلح کند یا چیزی را گرانتر از قیمت آن، بابت زکات قبول نماید، یا زکات را از مالک بگیرد و به او ببخشد، ولی کسی که زکات زیادی بدهکار است و فقیر شده و نمی‌تواند زکات را بدهد، چنانچه بخواهد توبه کند، حاکم شرع می‌تواند زکات را از او بگیرد و به او ببخشد و بهتر است زکات را از او بگیرد و به او قرض بدهد و او را وکیل نماید، هر مقدار که متمکّن شد، تدریجاً به فقرا بدهد. مسأله ۲۱۳۶: انسان می‌تواند از زکات (از سهم سبیل اللّه) قرآن یا کتاب دینی و یا کتاب دعا بخرد و وقف نماید، اگرچه بر اولاد خود و بر کسانی وقف کند که خرج آنان بر او واجب است و همچنین می‌تواند تولیت وقف را برای خود و اولاد خود قرار دهد. مسأله ۲۱۳۷: انسان نمی‌تواند از زکات، ملك بخرد و بر اولاد خود یا بر کسانی که مخارج آنان بر او واجب است، وقف نماید که درآمد آن را برای مخارج خود مصرف کند. مسأله ۲۱۳۸: فقیر می‌تواند برای رفتن به حج، زیارت و مانند آن زکات بگیرد، ولی اگر به مقدار خرج سالش زکات گرفته باشد، بنابر احتیاط برای زیارت و مانند آن زکات نگیرد. مسأله ۲۱۳۹: اگر مالك، فقیری را وکیل کند که زکات مال او را بدهد، چنانچه آن فقیر احتمال دهد قصد مالك این بوده که خود آن فقیر، از زکات برندارد، نمی‌تواند چیزی از آن برای خودش بردارد. و اگر یقین داشته باشد قصد مالك این نبوده، برای خودش نیز می‌تواند بردارد. مسأله ۲۱۴۰: اگر فقیر شتر، گاو، گوسفند، طلا و نقره را بابت زکات بگیرد، چنانچه شرطهایی که برای واجب شدن زکات گفته شد، در آن نیز جمع شود، باید زکات آن را بدهد. مسأله ۲۱۴۱: اگر دو نفر، در مالی که زکات آن واجب شده با هم شریك باشند و یکی از آنان، زکات قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسیم کنند، چنانچه بداند شریکش، زکات سهم خود را نداده، تصرّف او در سهم خودش، اشکال ندارد. مسأله ۲۱۴۲: کسی که خمس یا زکات بدهکار است و کفّاره، نذر و مانند آن نیز، بر او واجب است و قرض نیز دارد، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد، اگر مالی که خمس یا زکات آن واجب شده، از بین نرفته باشد، باید خمس و زکات را بدهد. و اگر از بین رفته باشد، می‌تواند خمس یا زکات را بدهد و یا کفّاره، نذر و قرض خود را ادا نماید. مسأله ۲۱۴۳: کسی که خمس یا زکات بدهکار است و نذر و مانند آن نیز، بر او واجب است و قرض نیز دارد، اگر بمیرد و مال او برای همه آن کافی نباشد، چنانچه مالی که خمس و زکات آن واجب شده، از بین نرفته باشد، باید خمس یا زکات را بدهند و بقیّه مال او را، به چیزهای دیگری که بر او واجب است قسمت کنند و اگر مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین رفته باشد، باید مال او را به خمس، زکات، قرض، نذر و مانند آن قسمت نمایند، مثلا اگر چهل تومان خمس، بر او واجب است و بیست تومان به کسی بدهکار می‌باشد و همه مال او سی تومان است، باید بیست تومان بابت خمس و ده تومان بابت قرض او بدهند. مسأله ۲۱۴۴: کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند می‌تواند برای معاش خود کسب کند، چنانچه تحصیل آن علم، واجب یا مستحب باشد، می‌توان به او زکات داد. و اگر تحصیل آن علم، واجب یا مستحب نباشد، زکات دادن به او، اشکال دارد.

احکام زکات فطره

مسأله ۲۱۴۵: کسی که موقع غروب شب عید فطر بالغ، عاقل و هشیار است، فقیر و برده دیگری نیست، باید برای خودش و کسانی

که نان خور او هستند، هر نفری یک صاع، که تقریباً سه کیلوست، گندم، یا جو، یا خرما، یا کشمش، یا برنج یا ذرّت و یا مانند آن را به مستحق بدهد و اگر پول یکی از اینها را بدهد کافی است. مسأله ۲۱۴۶: کسی که مخارج سال خود و افراد تحت تکفّلش را ندارد و کسبی نیز ندارد که بتواند مخارج سال خود و عائله اش را بگذراند، فقیر است و دادن زکات فطره بر او واجب نیست. مسأله ۲۱۴۷: انسان بایـد فطره کسانی که در غروب شب عیـد فطر، نان خور او حساب می‌شونـد بدهد، کوچک باشنـد یا بزرگ، مسلمان باشنـد یا کافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، در شـهر خود او باشنـد یا در شهری دیگر. مسأله ۲۱۴۸: اگر کسی را که نان خور اوست و در شـهر دیگری است وکیل کنـد که از مال او فطره خود را بدهـد، چنانچه اطمینان داشته باشد فطره را می‌دهد، لازم نیست خودش فطره او را بدهد. مسأله ۲۱۴۹: فطره میهمانی که پیش از غروب شب عیـد فطر با رضایت صاحب خانه وارد شده و در موقع هلال شوال آنجا بوده، بر صاحب خانه واجب است. مسأله ۲۱۵۰: فطره میهمانی که پیش از غروب شب عیـد فطر، بـدون رضایت صاحب خانه وارد می‌شود و مـدّتی نزد او می‌مانـد، بنابر احتیاط واجب چنانچه نان خور او حساب شود فطره او را بپردازد و همچنین است فطره کسی که انسان مجبور شده است خرجی او را بدهد. مسأله ۲۱۵۱: فطره میهمانی که بعد از غروب شب عید فطر وارد می‌شود، بر صاحب خانه واجب نیست، اگرچه پیش از غروب او را دعوت کرده باشـد و در خانه او نیز افطار کند. مسأله ۲۱۵۲: اگر کسی هنگـام غروب شب عیـد فطر، دیوانه یا بیهوش باشـد، زکات فطره بر او واجب نیست. مسأله ۲۱۵۳: اگر پیش از غروب یا مقارن با غروب بچّه بالغ شود یا دیوانه عاقل گردد و یا فقیر غنی شود، در صورتی که تمام شرایط واجب شـدن فطره را دارا باشـد، باید زکات فطره بدهد. مسأله ۲۱۵۴: کسی که موقع غروب شب عید فطر، زکات فطره، بر او واجب نیست، اگر تا پیش از ظهر روز عید، شرطهای واجب شدن فطره در او پیدا شود، مستحب است زکات فطره بدهد. مسأله ۲۱۵۵: کافری که بعـد از غروب شب عید فطر، مسلمان شـده فطره بر او واجب نیست. ولی مسلمانی که شیعه نبوده، اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود، باید زکات فطره بدهد. مسأله ۲۱۵۶: کسی که فقط به اندازه یک صاع، که تقریباً سه کیلوست، گندم و مانند آن دارد، مستحب است، زکات فطره بدهد. و چنانچه عیالاتی داشته باشـد و بخواهـد فطره آنها را نیز بدهد می‌تواند به قصد فطره، آن یک صاع را به یکی از افراد تحت تکفّلش بدهـد و او نیز به همین قصـد به دیگری بدهـد و همچنین تـا به نفر آخر برسـد و بهتر است نفر آخر، چیزی را که می‌گیرد به کسـی بدهـد که از خودشـان نباشـد و اگر یکی از آنها صـغیر باشـد، ولیّ او به جای او می‌گیرد. و بنابر احتیاط مستحب چیزی را که برای صغیر گرفته، به کسی ندهد. مسأله ۲۱۵۷: اگر بعد از غروب شب عید فطر، بچّه دار شود و یا کسـی نان خور او حساب شود، واجب نیست فطره او را بدهـد، اگرچه مستحب است فطره کسانی که بعـد از غروب، تا پیش از ظهر روز عید، نان خور او حساب می‌شوند را بدهد. مسأله ۲۱۵۸: اگر انسان نان خور کسـی باشد و پیش از غروب یا مُقارن با غروب، نان خور دیگری شود، فطره او، بر کسـی که نـان خور او شـده واجب است، مثلاـ اگر دختر پیش از غروب به خـانه شوهر رود، شوهرش بایـد فطره او را بدهـد. مسـأله ۲۱۵۹: کسـی که دیگری بایـد فطره او را بدهـد، واجب نیست فطره خود را بدهـد. مسأله ۲۱۶۰: اگر فطره انسان بر کسـی واجب باشـد و او فطره را ندهـد، بر خود انسان، واجب نمی‌شود. مسأله ۲۱۶۱: اگر کسـی که فطره او بر دیگری واجب است، خودش فطره را بدهد از کسـی که فطره بر او واجب شـده ساقط می‌شود، ماننـد میهمـان اگر خودش فطره را بدهـد، بر صـاحب خـانه لاـزم نیست فطره او را بدهد. مسأله ۲۱۶۲: زنی که شوهرش مخارج او را نمی‌دهـد، چنانچه نان خور دیگری باشد، فطره اش، بر آن شـخص واجب است و اگر نـان خور دیگری نیست، در صورتی که فقیر نباشـد، بایـد فطره خود را بدهـد. مسأله ۲۱۶۳: کسـی که سیّد نیست، بنابر احتیاط، نمی‌تواند به سیّد فطره بدهد، حتّی اگر سیّدی نان خور او باشد، نمی‌تواند فطره او را به سیّد دیگری بدهد. مسأله ۲۱۶۴: فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می‌خورد، بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می‌دهد، ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل برمی دارد، فطره طفل بر کسی واجب نیست. مسأله ۲۱۶۵: انسان اگرچه مخارج عائله اش را از مال حرام بدهد، باید فطره آنان را از مال حلال بدهد. مسأله ۲۱۶۶: اگر انسان کسـی را اجیر نماید و شرط کند مخارج او را بدهد، باید فطره او را نیز بدهد، ولی چنانچه

شرط کنـد مقدار مخارج او را بدهد، مثلا پولی برای مخارجش بدهد، واجب نیست فطره او را بدهد. مسأله ۲۱۶۷: اگر کسی بعد از غروب شب عیـد فطر بمیرد، باید فطره او و افراد تحت تکفّلش را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از غروب بمیرد، واجب نیست فطره او و عائله اش را از مال او بدهند.

مصرف زکات فطره

مسأله ۲۱۶۸: اگر زکات فطره را در یکی از هشت موردی که سابقاً برای زکات مال، گفته شد مصـرف نمایند کافی است، ولی بنابر احتیاط مستحب آن را، فقط به فقرای شیعه بدهند. مسأله ۲۱۶۹: اگر طفل شـیعه ای فقیر باشد، انسان می‌تواند زکات فطره را برای او مصـرف کنـد، یا به دست ولیّ طفل بدهد و ملک طفل نماید. مسأله ۲۱۷۰: فقیری که زکات فطره به او می‌دهنـد، لازم نیست عادل باشد، ولی بنابر احتیاط واجب به شـرابخوار و کسـی که آشکارا گناه می‌کند، زکات فطره ندهند. مسأله ۲۱۷۱: به کسی که فطره را در معصـیت مصـرف می‌کنـد، نباید فطره بدهند. مسأله ۲۱۷۲: بنـابر احتیـاط واجب به یـک فقیر، کمتر از یـک صاع، که تقریباً سـه کیلوست، زکات فطره ندهنـد، ولی اگر بیشتر بدهنـد اشـکال ندارد. مسأله ۲۱۷۳: اگر از جنسـی کـه قیمتش دو برابر قیمت معمـولی می‌باشـد، مثلا از گنـدمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است، نصف صاع بدهد، کافی نیست، ولی اگر آن را به قصـد قیمت زکات فطره بدهـد، خلاف احتیاط واجب است. مسأله ۲۱۷۴: انسان نمی‌تواند نصف صاع از یک جنس، مثلا گندم و نصـف دیگر را از جنس دیگر، مثلا جو بدهد، ولی اگر آن را به قصد قیمت زکات فطره بدهد و این مُلفّق خود غذایی باشد اشکال ندارد و الاّـ خلاف احتیاط واجب است. مسأله ۲۱۷۵: مسـتحب است در دادن زکات فطره، خویشان فقیر، سـپس همسایگان فقیر، سپس اهل علم فقیر را بر دیگران مقـدّم بدارد، ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشـته باشـند، مسـتحب است آنها را مقدّم بدارد. مسأله ۲۱۷۶: اگر انسان به خیال اینکه شخصـی فقیر است، به او زکات فطره بدهـد و بعد بفهمد فقیر نبوده، چنانچه مالی که به او داده از بین نرفته باشـد، بایـد پس بگیرد و به مسـتحق بدهـد و اگر نتوانـد بگیرد، باید از مال خود، فطره بدهد و اگر از بین رفته باشد، در صورتی که گیرنـده زکات فطره، می‌دانسـته آنچه گرفته فطره است، باید عوض آن را بدهد و اگر نمی‌دانسـته، دادن عوض بر او واجب نیست و انسـان بایـد دوباره زکات فطره را بدهـد. مسأله ۲۱۷۷: اگر شخصـی بگویـد فقیرم، نمی‌شـود بـه او زکـات فطره داد، مگر از گفته او اطمینان پیدا شود، یا انسان بداند فقیر بوده است.

مسائل متفرّقه زکات فطره

مسأله ۲۱۷۸: انسان بایـد زکات فطره را به قصـد قربت، یعنی برای انجام فرمان خداوند بدهد و هنگام پرداخت آن، نیّت زکات فطره نماید. مسأله ۲۱۷۹: اگر پیش از ماه رمضان زکات فطره را بدهد، صحیح نیست، و بنابر احتیاط در ماه رمضان نیز فطره را ندهد. ولی اگر پیش از ماه رمضان یا در ماه رمضان، به فقیر قرض بدهـد و بعـد از آنکه زکات فطره بر او واجب شـد، طلب خود را بابت فطره، حساب کند، اشـکال ندارد. مسأله ۲۱۸۰: گنـدم یـا چیز دیگری که برای زکات فطره می‌دهـد، بایـد با جنس دیگر یا خاک مخلوط نباشد و چنانچه مخلوط باشد، اگر خالص آن به یک صاع که تقریباً سه کیلوست برسد، یا آنچه مخلوط شده، به قدری کم باشد که قابل اعتنا نباشد، اشـکال ندارد. مسأله ۲۱۸۱: اگر زکـات فطره را از چیز معیوب بدهـد، کـافی نیست. مسأله ۲۱۸۲: کسی که زکات فطره را می‌دهـد، لازم نیست همه را از یک جنس بدهـد و اگر مثلا فطره بعضـی را گنـدم و فطره دیگری را جو بدهـد، کافی است. مسأله ۲۱۸۳: کسـی که نمـاز عیـد فطر می‌خوانـد، بنـابر احتیاط مسـتحب، زکات فطره را پیش از نماز عیـد بدهـد ولی اگر نماز عید

نمی‌خوانـد، می‌تواند دادن فطره را، تا ظهر تأخیر بیندازد. مسأله ۲۱۸۴: اگر به نیّت زکات فطره، مقـداری از مال خود را کنار بگذارد و تا ظهر روز عیـد، به مسـتحق ندهـد، بنابر احتیاط واجب هر وقت آن را می‌دهـد نیّت زکات فطره نماید. مسأله ۲۱۸۵: اگر هنگامی که دادن زکات فطره واجب است، فطره را ندهـد و کنار هم نگـذارد، بعـد باید بدون نیّت ادا و قضا فطره را بدهد. مسأله ۲۱۸۶: اگر زکات فطره را کنار بگـذارد، نمی‌توانـد آن را بردارد و مال دیگری را، برای فطره بگذارد. مسأله ۲۱۸۷: اگر انسان مالی داشته باشد که قیمتش، از زکات فطره بیشتر است، چنانچه فطره را ندهد و نیّت کند که مقداری از آن مال برای فطره باشد، اشکال ندارد. مسأله ۲۱۸۸: اگر مالی که برای زکات فطره کنار گذاشـته از بین برود، چنانچه به فقیر دسترسـی داشـته و دادن فطره را تأخیر انـداخته، باید عوض آن را بدهـد و اگر به فقیر دسترسـی نداشـته، ضامن نیست. مسأله ۲۱۸۹: اگر در محل خودش مسـتحق پیـدا شود بنابر احتیاط مسـتحب، زکـات فطره را به جای دیگر نبرد و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود، بایـد عوض آن را بدهـد مگر به اذن حاکم شـرع باشد.

خرید و فروش

احکام خرید و فروش

مسأله ۲۳۳۴: در خرید و فروش چند چیز مسـتحب است، اوّل: یاد گرفتن احکام آن بیش از مقداری که مورد حاجت و ابتلاست، امّا یادگیری به مقدار حاجت، واجب است، حضـرت امام صادق (علیه السـلام)فرمودند: «کسـی که می‌خواهد خرید و فروش کند، باید احکـام آن را یـاد بگیرد و اگر پیش از یـادگرفتن احکـام آن، خریـد و فروش کنـد، بر اثر معامله های باطل و شـبهه ناک به هلاکت می‌افتـد». دوم: در قیمت جنس بین مشتریهـای مسـلمان فرق نگـذارد. سـوم: در قیمت جنس سـختگیری نکنـد. چهـارم: چیزی را که می‌فروشد زیادتر بدهد و آنچه را می‌خرد کمتر بگیرد. پنجم: کسـی که با او معامله کرده، اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند معامله را برهم بزنـد، بپذیرد. مسأله ۲۳۳۵: اگر انسان ندانـد معامله ای که کرده صـحیح است یا باطل، چنانچه بعـد از معامله باشد، می‌تواند در مالی که گرفته تصرّف نماید. مسأله ۲۳۳۶: کسـی که مال ندارد و مخارجی بر او واجب است، مانند خرج زن و بچّه، باید کسب کند، امّا برای کارهای مستحب مانند وسعت دادن به عیالات و دستگیری از فقرا، کسب کردن مستحب است.

معاملات مکروه

مسأله ۲۳۳۷: عمده معاملات مکروه از این قرار است: ۱ - ملک فروشی. ۲ - قصابی. ۳ - کفن فروشی. ۴ - معامله با مردمان پست. ۵ - معامله بین اذان صبح و اوّل آفتاب. ۶ - کار خود را خریـد و فروش گندم، جو و مانند آن قرار دادن. ۷ - برای خرید جنسی که دیگری می‌خواهد بخرد، داخل معامله او شدن.

معاملات حرام

مسأله ۲۳۳۸: معاملات حرام شـش قسم است: اوّل: خریـد و فروش عین نجس، مگر سگ شـکاری و عبد کافر. و چنانچه عین نجس منفعت عقلا-یی داشته باشـد و آن منفعت، حلال باشـد معامله با آن صـحیح است. دوم: خریـد و فروش مال غصبی. سوم: خریـد و

فروش چیزی که مال نیست، مانند بعضـی از حیوانات درنده، البته برای منفعت عقلایی اشـکال ندارد. چهارم: معامله چیزی که منافع معمولی آن فقط کـار حرام باشـد، ماننـد وسایل قمار. پنجم: معامله ای که در آن ربا باشـد. ششم: فروش جنسـی که با چیز دیگری مخلوط است، در صورتی که آن چیز معلوم نباشـد و فروشـنده نیز به خریـدار نگویـد، ماننـد فروختن روغنی که بـا پیه مخلوط شـده است، این عمل را «غِش» می گویند، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «از ما نیست کسی که در معامله با مسلمانان غش کنـد یا به آنان ضـرر بزنـد و یا تقلّب و حیله نمایـد و هرکه با برادر مسـلمان خود غِش کنـد خـدا برکت را از روزی او می‌برد و راه معاش او را می‌بنـدد و او را به خودش واگـذار می کنـد». مسأله ۲۳۳۹: فروختن چیز پاکی که نجس شـده و آب کشـیدن آن ممکن باشد، اشـکال ندارد. و اگر مشتری آن چیز را برای کاری بخواهد که شـرط آن پاك بودن است، مثلا لباس است و می‌خواهد با آن نماز بخوانـد، بنابر احتیاط واجب باید فروشـنده، نجس بودن آن را به او بگوید. مسأله ۲۳۴۰: اگر چیز پاکی ماننـد روغن و نفت که آب کشـیدن آن ممکن نیست، نجس شود، چنـانچه آن را برای کـاری بخواهـد که شـرطش پـاك بودن است، مثلاـ روغن نجس را برای خوردن بخواهد، لازم است فروشـنده نجاست آن را به مشتری بگوید، و همچنین است اگر در معرض نجاست خوراك مشتری باشـد «مثلاـ» سـبب گردد که مشتری خوراك نجس بخورد، ویا وضو و غسل او باطل باشـد حرام است ولی اگر برای کاری بخواهد که شـرط آن پاك بودن نیست، مثلا بخواهد نفت نجس را بسوزاند، فروش آن اشکال ندارد. مسأله ۲۳۴۱: خرید و فروش داروهای نجس، در صورت اعلام نجاست آن به مشتری، اشـکال نـدارد. مسأله ۲۳۴۲: خریـد و فروش روغن، دواهای روان و عطرهایی که از کشورهای غیر اسـلامی می‌آورنـد، اگر نجس بودن آن معلوم نباشد، اشـکال ندارد، امّا روغنی را که از حیوان، بعد از جان دادن آن می گیرند، چنانچه در شهر کفّار، از دست کافر بگیرند و از حیوانی باشد که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند، نجس است و معامله آن، در صورتی که آن را برای کاری بخواهند که شـرطش پاك بودن است، باطل می‌باشد. مسأله ۲۳۴۳: اگر روباه و ماننـد آن را به غیر از دسـتور شـرعی، کشـته باشـند، یا خودش مرده باشـد، خرید و فروش پوست آن بنابر احتیاط جایز نیست. مسأله ۲۳۴۴: خریـد و فروش گوشت، پیه و چرمی که از کشورهای غیراسـلامی می‌آورند، یا از دست کافر گرفته می‌شود باطل است، ولی اگر انسان بدانـد از حیوانی است که به دسـتور شـرعی کشـته شـده، خریـد و فروش آن اشـکال ندارد. مسأله ۲۳۴۵: خریـد و فروش گوشت، پیه و چرمی که از دست مسلمان گرفته می‌شود، اشکال ندارد، امّا اگر انسان بداند آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به دسـتور شـرعی کشـته شده یا نه، خریدن آن حرام و معامله باطل است. مسأله ۲۳۴۶: خرید و فروش مُسـکرات، یعنی چیزهـایی که انسـان را مست می کنـد، حرام و معامله آن باطل است. مسأله ۲۳۴۷: فروختن مـال غصبی باطل است و فروشنده باید پولی را که از خریدار گرفته، به او برگرداند. مسأله ۲۳۴۸: اگر خریدار قصدش از اوّل معامله این باشد که پول جنس را ندهـد، معامله اشـکال دارد. مسأله ۲۳۴۹: اگر مشتری بخواهـد پول جنس را بعـداً از حرام بدهد، معامله صـحیح است، ولی بایـد مقداری که بدهکار است از مال حلال بدهد. مسأله ۲۳۵۰: خریـد و فروش آلات لهو، مانند تار و ساز، حتّی سازهای کوچك، حرام است. مسـأله ۲۳۵۱: اگر چیزی را که می‌تـوان اسـتفاده حلاـل از آن برد، به قصـد این بفروشـد که در حرام مصـرف شود، مثلا انگـور را به قصـد تهیّه شـراب بفروشـد، معـامله آن حرام و باطـل است. مسـأله ۲۳۵۲: ساختن مجسّـمه جانـدار ماننـد انسان و حیوان چنـانچه به قصـد عبادت یا در معرض عبادت نباشـد بنابر احتیاط واجب ترك شود، امّا خریـد و فروش آن مکروه است، ولی ساختن مجسّـمه غیر جانـدار مانند درخت و کوه اشـکال ندارد، بله اگر آن مجسّـمه برای عبادت باشد حرام است مطلقاً. مسأله ۲۳۵۳: خرید چیزی که از قمار، یا دزدی و یا از معامله باطل، تهیّه شـده حرام است و اگر کسـی آن را بخرد، باید به صاحب اصـلی آن برگرداند. مسأله ۲۳۵۴: اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشـد، چنانچه آن را معیّن کنـد، مثلا بگویـد این یک مَن روغن را می‌فروشم، معـامله بـه مقـدار پیـه آن باطـل می‌باشـد و پـولی که فروشـنده برای پیه آن گرفته، مـال مشـتری و پیه مـال فروشـنده است و مشـتری می توانـد، معـامله روغـن خالصـی را نیز کـه در آن اسـت برهم بزنـد، ولی اگر آن را معیّن نکنـد بلکه یـک مَن روغن بفروشـد، بعد

روغنی که پیه دارد بدهد، مشتری می‌تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص مطالبه نماید. مسأله ۲۳۵۵: اگر مقداری از جنسی که بـا وزن یا پیمانه می‌فروشـند را، به زیادتر از همان جنس بفروشـد، مثلا یک من گنـدم را به یک من و نیم گنـدم بفروشـد، ربا و حرام است و گنـاه یک درهم ربا بزرگتر از هفتاد مرتبه زنا با محرم می‌باشـد، بلکه اگر یکی از دو جنس، سالم و دیگری معیوب، یا جنس یکی خوب و جنس دیگری بد باشد، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشـته باشند، چنانچه بیشتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، باز هم ربـا و حرام است، بنـابراین اگر مس درست را بدهـد و بیشتر از آن مس شکسـته بگیرد، یا برنـج صـدری را بدهـد و بیشتر از آن برنـج گرده بگیرد و یـا طلای ساخته را بدهـد و بیشتر از آن طلای ناساخته بگیرد، ربا و حرام می‌باشـد. مسأله ۲۳۵۶: اگر چیزی که اضافه می گیرد غیر از جنسـی باشـد که می‌فروشـد، مثلا یک من گنـدم را به یک من گنـدم و صد تومان بفروشد باز هم ربا و حرام است، بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد، ولی شـرط کنـد خریدار کاری برای او انجام دهد، ربا و حرام می‌باشد. مسأله ۲۳۵۷: اگر کسی که مقدار کمتر را می‌دهد چیزی ضمیمه کند، مثلا یک مَن گندم و یک دستمال را به یک مَن و نیم گندم بفروشد، اشکال ندارد به شرطی که بنابر احتیاط واجب معامله عقلایی باشـد و همچنین است اگر از هردو طرف چیزی زیاد کننـد، مثلا یک من گنـدم و یک دستمال را به یک من و نیم گندم و یک دستمال بفروشد. مسأله ۲۳۵۸: اگر چیزی که مانند پارچه با متر و ذرع می‌فروشند، یا چیزی که مانند گردو و تخم مرغ با شماره معامله می کنند را، بفروشد و زیادتر بگیرد، مثلا ده تخم مرغ بدهد و یازده بگیرد، اشکال ندارد. مسأله ۲۳۵۹: جنسی که در بعضی از شهرها با وزن، یا پیمانه می‌فروشند و در بعضی از شهرها با شماره معامله می کنند، در هر شهری حکم خود آن شهر را دارد. مسأله ۲۳۶۰: اگر چیزی که می‌فروشد و عوضی که می گیرد از یک جنس نباشد، زیادی گرفتن اشکال نـدارد، پس اگر یک من برنـج بفروشد و دو من گندم بگیرد معامله صـحیح است. مسأله ۲۳۶۱: اگر جنسـی که می‌فروشد و عوضی که می گیرد، از یک چیز تهیّه شده باشد، باید در معامله زیادی نگیرد، امّا اگر یک مَن روغن بفروشد و در عوض یک مَن و نیم پنیر بگیرد، اشـکال نـدارد گرچه خلاـف احتیـاط است. و اگر میوه رسـیده را بـا میوه نارس معامله کنـد زیادی نگیرد و یا مصالحه کنـد. مسأله ۲۳۶۲: جو و گنـدم در ربا یک جنس حساب می‌شود، پس اگر مثلا یک من گندم بدهد و یک من و پنج سیر جو بگیرد، ربا و حرام است و نیز اگر مثلاـ ده من جـو بخرد که سر خرمن ده من گنـدم بدهـد، چـون جـو را نقـد گرفته و بعـد از مـدّتی گنـدم را می‌دهـد،ماننـد گرفتن زیادی بوده و حرام می‌باشد. مسأله ۲۳۶۳: اگر مسـلمان از کافری که در پناه اسـلام نیست ربا بگیرد، اشکال ندارد و نیز پدر و فرزند و زن و شوهر، می‌توانند از یکدیگر ربا بگیرند.

شرایط فروشنده و خریدار

مسأله ۲۳۶۴: در فروشـنده و خریدار اجمالا چند شـرط لازم است، اوّل: بالغ باشـند. دوم: عاقل باشـند. سوم: سـفیه نباشـند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصـرف نکنند و همچنین نباید حاکم شـرع، آنها را از تصرّف در اموالشان، منع کرده باشد. چهارم: قصد خریـد و فروش داشـته باشـند، پس اگر مثلاـ به شوخی بگویـد: مـال خود را فروختم، معـامله باطل است. پنجم: کسـی آنها را مجبور نکرده باشد. شـشم: جنس و عوضی را که می‌دهند مالک باشند. و تفصیل آن در مسائل ذیل بیان خواهد شد. مسأله ۲۳۶۵: معامله با بچّه ممیزِ نابالغ، اگر پدر یا جدّ آن بچّه، به او اجازه داده باشـند اشکال ندارد و همچنین اگر طفل، وسیله باشد که پول را به فروشنده بدهـد و جنس را به خریدار برساند، یا جنس را به خریدار بدهد و پول را به فروشـنده برساند، معامله صـحیح است، زیرا در واقع دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده اند. مسأله ۲۳۶۶: در جایی که معامله با بچّه صحیح نیست، اگر از بچّه نابالغ چیزی بخرد، یا چیزی به او بفروشـد، بایـد جنس یـا پـولی را کـه از او گرفتـه، به صـاحب آن بدهـد، یـا از صـاحبش رضـایت بخواهـد و اگر صـاحب آن را نمی‌شـناسد و برای شـناختن او نیز وسـیله ای نـدارد، بایـد چیزی را که از بچّه گرفته، از طرف صـاحب آن، ردّ مَظالِمْ بدهـد. مسـأله

۲۳۶۷: در جایی که معامله با بچّه صحیح نباشد اگر کسی با بچّه نابالغ معامله کند و جنس، یا پولی که به بچّه داده از بین برود، نمی‌تواند از بچّه یا ولیّ او مطالبه نماید. مسأله ۲۳۶۸: اگر خریدار یا فروشنده را به معامله مجبور کنند، چنانچه بعد از معامله راضی شود و بگوید راضی هستم، معامله صحیح است و لازم نیست دوباره صیغه معامله خوانده شود. مسأله ۲۳۶۹: اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد، چنانچه صاحب مال به فروش آن راضی نشود و اجازه ندهد، معامله باطل است. مسأله ۲۳۷۰: پدر و جدّ پدری طفل و نیز وصیّ پدر و وصیّ جدّ پدری، می‌توانند در صورتی که ضرری در کار نباشد، مال طفل را بفروشند، مجتهد عادل نیز می‌تواند با شرایط خاصّی مال دیوانه، طفل یتیم و کسی را که غایب است، بفروشد. مسأله ۲۳۷۱: اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش، صاحب مال، معامله را برای خودش اجازه دهد، معامله صحیح است و چیزی که غصب کننده، به مشتری داده و منفعتهای آن از هنگام معامله، ملک مشتری است و چیزی را که مشتری داده و منفعتهای آن از موقع معامله، ملک کسی است که مال او را غصب کرده اند. مسأله ۲۳۷۲: اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد، به قصد اینکه پول آن مال خودش باشد، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه ندهد، معامله باطل است و اگر برای کسی که مال را غصب کرده اجازه نماید، صحیح است علی الأظهر.

شرایط جنس و عوض آن

مسأله ۲۳۷۳: جنسی که می‌فروشند و چیزی که عوض آن می‌گیرند، چند شرط دارد، اوّل: مقدار آن با وزن یا پیمانه، یا شماره و مانند آن معلوم باشد. دوم: بتوان آن را تحویل داد، بنابراین فروختن اسبی که فرار کرده صحیح نیست، ولی اگر اسبی را که فرار کرده با چیزی که می‌تواند تحویل دهد، مثلا- با یک فرش بفروشد، اگرچه آن اسب پیدا نشود، معامله صحیح است. سوم: خصوصیّاتی که در جنس و عوض هست و بر اثر آن میل مردم نسبت به معامله فرق می‌کند، معیّن نمایند. چهارم: در جنس، یا در عوض آن، کسی حقّی نداشته باشد، پس مالی را که انسان پیش دیگری گرو گذاشته، بدون اجازه او نمی‌تواند بفروشد. پنجم: بنابر احتیاط خود جنس را بفروشد، نه منفعت آن را، مثلا- اگر منفعت یک ساله خانه را بفروشد بنابر احتیاط اشکال دارد، ولی چنانچه خریدار به جای پول، منفعت ملک خود را بدهد، مثلا- فرشی را از کسی بخرد و عوض آن، منفعت یک سال خانه خود را به او واگذار کند، اشکال ندارد. مسأله ۲۳۷۴: جنسی که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می‌شود، در آن شهر انسان باید با وزن یا پیمانه بخرد ولی می‌تواند همان جنس را در شهری که مثلا با دیدن معامله می‌کنند، با دیدن خریداری نماید. مسأله ۲۳۷۵: چیزی که با وزن خرید و فروش می‌شود، با پیمانه نیز می‌توان معامله کرد، به این صورت که مثلا اگر می‌خواهد ده مَن گندم بفروشد، با پیمانه ای که یک مَن گندم می‌گیرد، ده پیمانه بدهد. مسأله ۲۳۷۶: اگر یکی از شرطهایی که گفته شد، در معامله نباشد معامله باطل است، ولی اگر خریدار و فروشنده راضی باشند که در مال یکدیگر تصرّف کنند، تصرّف آنها اشکال ندارد. مسأله ۲۳۷۷: معامله چیزی که وقف شده باطل است، امّا اگر طوری خراب شود که نتواند از آن استفاده کرد، مثلا حصیر مسجد، طوری پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند، فروش آن اشکال ندارد و در صورتی که ممکن باشد، باید پول آن را در همان مسجد برای چیزی مصرف کنند که به مقصود وقف کننده، نزدیکتر باشد. مسأله ۲۳۷۸: هرگاه بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده اند، اختلاف پیدا شود به طوری که اگر مال وقف را نفروشند، گمان آن برود که مال، یا جان شخصی تلف شود، می‌توانند آن مال را بفروشند و در موردی که به مقصود وقف کننده، نزدیکتر است مصرف نمایند. مسأله ۲۳۷۹: خرید و فروش ملکی که آن را به دیگری اجاره داده اند، اشکال ندارد ولی استفاده از آن ملک در مدّت اجاره، مال مستأجر است و اگر خریدار نداند آن ملک را اجاره داده اند، یا به گمان اینکه مدّت اجاره کم است، ملک را خریده باشد، پس از اطلاع می‌تواند معامله خود را برهم بزند.

صیغه خرید و فروش

مسأله ۲۳۸۰: در خریـد و فروش لازم نیست صیغه عربی بخواننـد، مثلاـ اگر فروشنده به فارسی بگویـد: «این مال را به صد تومان فروختم» و مشتری بگوید: «قبول کردم» معامله صحیح است، ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشاء داشته باشند، یعنی به گفتن این دو جمله، مقصودشان خرید و فروش باشد. مسأله ۲۳۸۱: اگر هنگام معامله صیغه نخوانند، ولی فروشنده در مقابل مالی که از خریدار می گیرد، مال خود را ملک او کند و او بگیرد معامله صحیح است و هر دو مالک می‌شوند.

خرید و فروش میوه ها

مسأله ۲۳۸۲: فروش میوه ای کـه گـل آن ریخته و دانه بسته، پیش از چیـدن، صحیح است و نیز فروختن غوره بر درخت، اشکال ندارد. مسأله ۲۳۸۳: اگر بخواهـد میوه ای را که بر درخت است، پیش از آنکه دانه ببنـدد و گلش بریزد بفروشـد، بنـابر احتیـاط باید چیزی از حاصل زمین، ماننـد سبزیها را با آن بفروشـد، یا با مشتری شـرط کند میوه را پیش از دانه بسـتن بچیند، یا میوه بیش از یک سال را به او بفروشـد. مسأله ۲۳۸۴: اگر خرمایی را که بر درخت است و زرد یا سـرخ شده، بفروشد اشـکال ندارد، ولی نباید عوض آن را از خرمای همان درخت قرار دهـد، امّا اگر کسـی یک درخت خرما در خانه یا باغ دیگری داشـته باشد، در صورتی که مقدار آن را تخمین بزنـد و صاحب درخت، آن را به صاحب خانه یا باغ بفروشـد و عوض آن خرما بگیرد، چنانچه خرمایی را که می گیرد کمتر یا زیادتر از مقـداری که تخمین زده نباشـد، اشـکال ندارد. مسأله ۲۳۸۵: فروختن خیـار، بادنجان، سبزیها و ماننـد آن، که سالی چنـد مرتبه چیـده می‌شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شـده باشد و معیّن شود که مشتری در سال، چند دفعه آن را بچیند، اشـکال ندارد. مسأله ۲۳۸۶: اگر خوشه گندم و جو را بعد از دانه بستن، به چیز دیگری غیر از گندم و جو بفروشد، اشکال ندارد.

نقد و نسیه

مسأله ۲۳۸۷: اگر جنسـی را نقـد بفروشـد، خریـدار و فروشـنده پس از معامله، می‌تواننـد جنس و پول را از یکـدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند، و تحویل دادن خانه، زمین و مانند آن به این است که آن را در اختیار خریدار بگذارد که بتواند در آن تصرّف کند. و تحویـل دادن فرش، لبـاس و ماننـد آن ایـن است که آن را در اختیـار خریـدار بگـذارد و اگر بخواهـد آن را به جـای دیگر ببـرد، فروشنده جلوگیری نکند. مسأله ۲۳۸۸: در معامله نسیه باید مدّت کاملا معلوم باشد، پس اگر جنسـی را بفروشد که سر خرمن پول آن را بگیرد و عرفاً این مـدّت مجهول باشـد، چون مـدّت کاملاـ معیّن نشـده، معـامله باطـل است. مسأله ۲۳۸۹: اگر جنسـی را نسیه بفروشـد، پیش از تمام شـدن مدّتی که قرار گذاشـته اند، نمی‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید. ولی اگر خریدار بمیرد و از خود مالی داشته باشد، فروشنده می‌تواند پیش از تمام شدن مدّت، طلبی را که دارد از ورثه او مطالبه نماید. مسأله ۲۳۹۰: اگر جنسی را نسیه بفروشد، بعد از تمام شدن مدّتی که قرار گذاشته اند، می‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید ولی اگر خریدار نتواند بپردازد، بایـد او را مهلت دهـد. مسأله ۲۳۹۱: اگر بـه کسـی کـه قیمت جنس را نمی‌دانـد، مقـداری نسیه بدهـد و قیمت آن را به او نگوید، معامله باطل است. مسأله ۲۳۹۲: اگر به کسی که قیمت نقدی جنس را می‌داند نسیه بدهد و گرانتر حساب کند، مثلا بگوید: جنسـی را که به تو نسیه می‌دهم، تومانی یک ریال، از قیمتی که نقد می‌فروشم گرانتر حساب می کنم و او قبول کند، اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۹۳: کسی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن پول آن، مدّتی قرار داده است، اگر مثلا بعد از گذشتن نصف مدّت، مقداری از طلب خود را کم کند و بقیّه را نقد بگیرد، اشکال ندارد.

معامله سلف

مسأله ۲۳۹۴: معامله سلف، یعنی مشتری، پول را بدهد که بعد از مدّتی جنس را تحویل بگیرد. این معامله صحیح است، مثلا می گوید: این پول را می‌دهم تا بعد از شش ماه فلان جنس را بگیرم و فروشنده می گوید: قبول کردم، یا فروشنده پول را می گیرد و می گوید: فلان جنس را فروختم تا بعد از شش ماه تحویل بدهم. مسأله ۲۳۹۵: اگر پولی را به صورت سلف بفروشد و عوض آن را پول بگیرد معامله باطل است، ولی اگر جنس را به صورت سلف بفروشد و عوض آن را جنس دیگر یا پول بگیرد معامله صحیح است. مسأله ۲۳۹۶: معامله سلف شش شرط دارد: اوّل: خصوصیّاتی را که قیمت جنس، بر اثر آن فرق می کند معیّن نماید، ولی دقّت زیاد لازم نیست و همین که مردم بگویند خصوصیّات آن معلوم شده کافی است. دوّم: پیش از آنکه خریدار و فروشنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد، یا به مقدار پول آن، از فروشنده طلبکار باشد و طلب خود را بابت قیمت جنس حساب کند و او قبول نماید و چنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد، اگرچه معامله به آن مقدار صحیح است، ولی فروشنده می‌تواند همه معامله را برهم بزند. سوم: مدّت را معیّن کنند، امّا اگر مثلا بگوید: تا اوّل خرمن جنس را تحویل می‌دهم و عرفاً مجهول باشد چون مدّت معلوم نشده معامله باطل است. چهارم: وقتی را که برای تحویل جنس، معیّن می کنند، جنس به قدری کمیاب نباشد تا فروشنده نتواند آن را تحویل دهد. پنجم: مکان تحویل جنس را معین نمایند، ولی اگر از حرفهای آنان مکان معلوم باشد، لازم نیست اسم آنجا را ببرند. ششم: وزن یا پیمانه آن را معیّن کنند و جنسی را که معمولا با دیدن معامله می‌شود اگر به صورت سلف بفروشند اشکال ندارد ولی باید مانند بعضی گردوها و تخم مرغها، تفاوت آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیّت ندهند. مسأله ۲۳۹۷: انسان نمی‌تواند جنسی را که به صورت سلف خریده، پیش از تمام شدن مدّت بفروشد، ولی بعد از تمام شدن مدّت، اگرچه آن را تحویل نگرفته باشد، فروختن آن اشکال ندارد ولی فروختن غلّه، مانند: گندم و جو، پیش از تحویل گرفتن آن مکروه است. مسأله ۲۳۹۸: در معامله سلف، اگر فروشنده همان جنسی را که قرار شده است، بدهد، مشتری باید قبول کند و نیز اگر بهتر از آن را بدهد و طوری باشد که از همان جنس حساب شود و منّتی نباشد، مشتری باید قبول نماید. مسأله ۲۳۹۹: اگر جنسی را که فروشنده می‌دهد، پست تر از جنسی باشد که قرار شده است، مشتری می‌تواند قبول نکند. مسأله ۲۴۰۰: اگر فروشنده، به جای جنسی که قرار شده، جنس دیگری بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود، اشکال ندارد. مسأله ۲۴۰۱: اگر جنسی را که به صورت سلف فروخته، هنگام تحویل نایاب شود و نتواند آن را تهیّه کند، مشتری می‌تواند صبر کند تا فروشنده آن را تهیّه نماید و می‌تواند معامله را برهم بزند و چیزی را که داده پس بگیرد. مسأله ۲۴۰۲: اگر جنسی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدّتی، تحویل دهد و پول آن را نیز بعد از مدّتی بگیرد، معامله باطل است.

فروش طلا و نقره، به طلا و نقره

مسأله ۲۴۰۳: اگر طلا را به طلا، یا نقره را به نقره بفروشد، سکّه دار باشد یا بی سکّه، در صورتی که وزن یکی از دیگری زیادتر باشد، معامله حرام و باطل است. مسأله ۲۴۰۴: اگر طلا را به نقره، یا نقره را به طلا بفروشد، معامله صحیح است و لازم نیست وزن آنها مساوی باشد. مسأله ۲۴۰۵: اگر طلا یا نقره را، به طلا یا نقره بفروشند، باید فروشنده و خریدار پیش از جدا شدن از یکدیگر،

جنس و عوض آن را به یکدیگر تحویل دهند و اگر هیچ مقدار از آن را تحویل ندهند، بیع باطل است و باید مصالحه شود. مسأله ۲۴۰۶: اگر فروشنده یا خریدار، تمام چیزی را که قرار گذاشته اند تحویل دهد و دیگری مقداری از آن را تحویل دهد و از یکدیگر جدا شوند، اگرچه معامله آن مقدار صحیح است، ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیده می‌تواند معامله را برهم زند. مسأله ۲۴۰۷: اگر خاک نقره معدن را به نقره خالص و خاک طلای معدن را به طلای خالص بفروشد، معامله باطل است و چنانچه مصالحه شود، اشکال ندارد و همچنین فروختن خاک نقره، به طلا و خاک طلا به نقره، اشکال ندارد.

برهم زدن معامله

مسأله ۲۴۰۸: حقّ برهم زدن معامله را «خیار» می‌گویند. خریدار و فروشنده در یازده صورت، می‌توانند معامله را برهم بزنند، اوّل: از مجلس معامله، متفرّق نشده باشند و این خیار را «خیار مجلس» می‌گویند. دوم: مغبون شده باشند «خیار غبن». سوم: در معامله قرار بگذارند که مدّت معیّنی، هردو یا یکی از آنان بتواند معامله را برهم بزند «خیار شرط». چهارم: فروشنده یا خریدار، مال خود را بهتر از آنچه هست، نشان دهد طوری که قیمت مال، در نظر مردم زیاد شود «خیار تدلیس». پنجم: فروشنده یا خریدار، شرط کند کاری انجام دهد، یا شرط کند مالی را که می‌دهد به طور مخصوصی باشد و به آن شرط عمل نکند، در این صورت دیگری می‌تواند معامله را برهم بزند «خیار تخلّف شرط» ششم: در جنس یا عوض آن، عیبی باشد «خیار عیب». هفتم: معلوم شود مقداری از جنس فروخته شده، مال دیگری است، که اگر صاحب آن به معامله راضی نشود، خریدار می‌تواند همه معامله را برهم بزند، یا پول آن مقدار را از فروشنده بگیرد. و نیز اگر معلوم شود مقداری از عوض، مال دیگری است و صاحب آن راضی نشود، فروشنده می‌تواند معامله را برهم بزند، یا عوض آن مقدار را از خریدار بگیرد «خیار شرکت». هشتم: فروشنده خصوصیّات جنس معیّنی را بگوید که مشتری ندیده است، بعد معلوم شود طور دیگری است، که در این صورت مشتری می‌تواند معامله را برهم بزند. و نیز اگر مشتری خصوصیات عوض معیّنی را که می‌دهد، بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است، فروشنده می‌تواند معامله را برهم بزند «خیار رؤیت». نهم: مشتری پول جنسی را که نقد خریده، تا سه روز ندهد و فروشنده نیز جنس را تحویل ندهد، که اگر مشتری شرط نکرده باشد دادن پول را تأخیر بیندازد، فروشنده، می‌تواند معامله را برهم بزند. ولی اگر جنسی را که خریده مانند بعضی از میوه‌ها باشد که اگر یک روز بماند ضایع می‌شود، چنانچه تا آن مدّت پول آن را ندهد و شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد، فروشنده می‌تواند معامله را برهم بزند «خیار تأخیر». دهم: حیوانی را خریده باشد که در این صورت، تا سه روز، می‌تواند معامله را برهم بزند. و اگر در عوض حیوانی که خریده، حیوان دیگری داده باشد، فروشنده نیز تا سه روز، می‌تواند معامله را برهم بزند «خیار حیوان». یازدهم: فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد، مثلاـ اسبی را که فروخته فرار نماید، که در این صورت، مشتری می‌تواند معامله را برهم بزند «خیار تعذّر تسلیم». مسأله ۲۴۰۹: اگر خریدار قیمت جنس را نداند، یا هنگام معامله غفلت کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه به قدری گران خریده که مردم به آن اهمیّت می‌دهند، می‌تواند معامله را برهم بزند. و نیز اگر فروشنده، قیمت جنس را نداند، یا هنگام معامله غفلت کند و جنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشد، در صورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمیّت بدهند، می‌تواند معامله را برهم بزند. مسأله ۲۴۱۰: در معامله بیِع شرط که مثلا جنس هزار تومانی را به دویست تومان، می‌فروشند و قرار می‌گذارند اگر فروشنده سر مدّت، پول را بدهد، بتواند معامله را برهم بزند، در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند، بیع صحیح است. مسأله ۲۴۱۱: در معامله بیع شرط، اگرچه فروشنده اطمینان داشته باشد که هرگاه سر مدّت پول را ندهد، خریدار ملک را به او پس می‌دهد معامله صحیح است، ولی اگر سر مدّت پول را ندهد، حق ندارد ملک را از خریدار مطالبه کند. مسأله ۲۴۱۲: اگر چای اعلا را با چای غیر اعلا، مخلوط کند و به نام

چای اعلا بفروشد، مشتری می‌تواند معامله را برهم بزند. مسأله ۲۴۱۳: اگر خریدار بفهمد، مالی را که گرفته عیبی دارد، مثلا حیوانی بخرد و بفهمد یک چشم آن کور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله بوده و او نمی‌دانسته، می‌تواند معامله را برهم بزند، یا تفاوت قیمت سالم و معیوب آن را معیّن کند و به نسبت تفاوت آن، از پولی که به فروشنده داده، پس بگیرد، مثلا مالی را که چهار هزار تومان خریده، اگر بفهمد معیوب است، در صورتی که قیمت سالم آن هشت هزار تومان و قیمت معیوب آن شش هزار تومان باشد، چون تفاوت سالم و معیوب، یک چهارم می‌باشد، می‌تواند یک چهارم پولی را که داده، یعنی یک هزار تومان، از فروشنده بگیرد. مسأله ۲۴۱۴: اگر فروشنده بفهمد در عوضی که گرفته عیبی هست، چنانچه آن عیب پیش از معامله بوده و او نمی‌دانسته، می‌تواند معامله را برهم بزند، یا تفاوت قیمت سالم و معیوب را به کیفیّتی که در مسأله پیش گفته شد بگیرد. مسأله ۲۴۱۵: اگر بعد از معامله و پیش از تحویل گرفتن مال، عیبی در آن پیدا شود، خریدار می‌تواند معامله را برهم بزند و نیز اگر در عوض مال، بعد از معامله و پیش از تحویل گرفتن، عیبی پیدا شود، فروشنده می‌تواند معامله را برهم بزند، ولی اگر بخواهند، تفاوت قیمت بگیرند، با رضایت طرفین اشکال ندارد. مسأله ۲۴۱۶: اگر بعد از معامله، عیب مال را بفهمد و فوراً معامله را برهم نزند، بنابر احتیاط دیگر حقّ برهم زدن معامله را ندارد. مسأله ۲۴۱۷: هرگاه بعد از خریدن جنس، عیب آن را بفهمد، اگرچه فروشنده نباشد، می‌تواند معامله را برهم بزند. مسأله ۲۴۱۸: در چهار صورت، اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی‌تواند معامله را برهم بزند و یا تفاوت قیمت را بگیرد، اوّل: هنگام خریدن، عیب مال را بداند. دوم: به عیب مال راضی شود. سوم: در وقت معامله بگوید: «اگر مال عیبی داشته باشد، پس نمی‌دهم و تفاوت قیمت نیز نمی‌گیرم.» چهارم: فروشنده در وقت معامله بگوید: این مال را با هر عیبی که دارد می‌فروشم، ولی اگر عیبی را معیّن کند و بگوید: «مال را با این عیب می‌فروشم» و بعد معلوم شود عیب دیگری نیز دارد، خریدار می‌تواند برای عیبی که فروشنده معیّن نکرده، مال را پس بدهد یا تفاوت قیمت آن را بگیرد. مسأله ۲۴۱۹: در سه صورت، اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی‌تواند معامله را برهم بزند ولی می‌تواند تفاوت قیمت را بگیرد: اوّل: بعد از معامله در مال تصرّف کند. دوم: بعد از معامله بفهمد مال عیب دارد و تنها حقّ برگرداندن آن را ساقط کرده باشد. سوم: بعد از تحویل گرفتن مال، عیب دیگری در آن پیدا شود ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشتن سه روز، عیب دیگری در آن پیدا شود، اگرچه آن را تحویل گرفته باشد، باز هم می‌تواند آن را پس دهد و نیز اگر فقط خریدار، تا مدّتی حقّ برهم زدن معامله را داشته باشد و در آن مدّت، مال عیب دیگری پیدا کند، اگرچه آن را تحویل گرفته باشد، می‌تواند معامله را برهم بزند. مسأله ۲۴۲۰: اگر انسان مالی داشته باشد که آن را ندیده است، امّا دیگری خصوصیّات آن را برای او گفته باشد، چنانچه او همان خصوصیّات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد بهتر از آن بوده، می‌تواند معامله را برهم بزند.

مسائل متفرقه خرید و فروش

مسأله ۲۴۲۱: اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید، باید تمام چیزهایی را که بر اثر آن قیمت، کم یا زیاد می‌شود بگوید، اگرچه به همان قیمت یا کمتر از آن بفروشد، مثلا بگوید که نقد خریده است یا نسیه. مسأله ۲۴۲۲: اگر انسان جنسی را به کسی بدهد و قیمت آن را معیّن کند و بگوید: «این جنس را به این قیمت بفروش و هرچه زیادتر فروختی، مال خودت باشد» هرچه زیادتر از آن بفروشد، مال دلّال است و همچنین اگر بگوید: «این جنس را به این قیمت به تو فروختم» و او بگوید: «قبول کردم» یا به قصد فروختن، جنس را به او بدهد و او نیز به قصد خریدن بگیرد، هرچه زیادتر از آن قیمت بفروشد، مال خود اوست. مسأله ۲۴۲۳: اگر قصاب گوشت نر بفروشد و به جای آن، گوشت ماده بدهد گناه کرده است، پس اگر آن گوشت را معیّن کرده و گفته این گوشت نر را می‌فروشم، مشتری می‌تواند معامله را برهم بزند و اگر آن را معیّن نکرده، در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته

راضـی نشود، قصاب باید گوشت نر به او بدهد. مسأله ۲۴۲۴: اگر مشتری به بزّاز بگویـد: «پارچه ای می‌خواهم که رنگ آن نرود» و بزّاز پـارچه ای به او بفروشـد که رنـگ آن برود، مشتری می توانـد معـامله را برهم بزنـد. مسأله ۲۴۲۵: قَسَم خـوردن در معـامله، اگر راست باشد مکروه است و اگر دروغ باشد حرام است.

احکام شرکت

مسأله ۲۴۲۶: اگر دو نفر بخواهنـد با هم شـریک شونـد، چنانچه هر کدام مقداری از مال خود را با مال دیگری، طوری مخلوط کند که از یکدیگر تشخیص داده نشود و به عربی یا به زبان دیگر، صیغه شرکت را بخوانند، یا کاری کنند که معلوم باشد می‌خواهند با یکدیگر شـریک شوند، شرکت آنان صحیح است. مسأله ۲۴۲۷: اگرچند نفر در مزدی که از کار خود می گیرند با یکدیگر شـریک شوند، مثلا اگر دلّاکها قرار بگذارند هر قدر مزد گرفتند، با هم قسـمت کنند، شرکت آنان صحیح نیست، ولی اگر با رضایت، آنچه را مزد گرفته اند تقسیم کنند اشکالی ندارد. مسأله ۲۴۲۸: اگر دو نفر با یکـدیگر شـریک شونـد که هر کدام به اعتبار خود جنسـی بخرد و قیمت آن را خود بـدهکار شود، ولی در جنسـی که هر کدام خریده اند و در اسـتفاده آن با یکدیگر شـریک باشـند صـحیح نیست، امّا اگر هر کدام دیگری را وکیل کند که جنس را برای او نسیه بخرد، بعد هر شـریکی جنس را برای خود و شـریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند، شـرکت صـحیح است. مسأله ۲۴۲۹: کسانی که به جهت عقـد شـرکت با هم شـریک می‌شوند، باید بالغ و عاقل باشـند و از روی قصد و اختیار شـرکت کنند و نیز باید بتوانند در مال خود تصـرّف نمایند، پس آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصـرف می کند، چون حق ندارد در مال خود تصـرّف نماید، اگر شـرکت کند، صحیح نیست. مسأله ۲۴۳۰: اگر در عقد شـرکت شرط شود، کسی که کار می‌کند یا بیشتر از شریک دیگر کار می کند، بیشتر سود ببرد باید طبق شرط عمل شود، بلکه اگر شـرط شود کسـی که کار نمی‌کند، یا کمتر کار می کند، بیشتر سود ببرد، شـرط و شـرکت صـحیح است. مسأله ۲۴۳۱: اگر قرار بگذارند همه اسـتفاده را یک نفر ببرد، یا تمام ضـرر و یا بیشتر آن را یکی از آنان بدهد، شرکت باطل است. مسأله ۲۴۳۲: اگر شرط نکنند یکی از شـریکها بیشتر سود ببرد، چنانچه سرمایه آنان یک اندازه باشد، سود و ضرر را نیز به یک اندازه می‌برند و اگر سرمایه آنان یک اندازه نباشد، باید منفعت و ضـرر را به نسـبت سرمایه قسمت نمایند، مثلا اگر دو نفر شریک شوند و سرمایه یکی از آنان، دو برابر سـرمایه دیگری باشد، سـهم او از سود و ضرر، دو برابر سهم دیگری است، چه هر دو به یک اندازه کار کنند، یا یکی کمتر کار کنـد، یا هیچ کار نکند. مسأله ۲۴۳۳: اگر در عقد شـرکت شـرط کنند هر دو با هم، خرید و فروش نمایند، یا هر کدام به تنهایی معامله کند، یا فقط یکی از آنان معامله کند، باید به قرارداد عمل نمایند. مسأله ۲۴۳۴: اگر معیّن نکنند کدام یک از آنان، با سرمایه، خریـد و فروش نمایـد، هیـچ یک از آنان بـدون اجازه دیگری نمی‌توانـد با آن سـرمایه معامله کند. مسأله ۲۴۳۵: شـریکی که اختیار سرمایه شـرکت با اوست، باید به قرارداد شـرکت عمل کند، مثلا اگر با او قرار گذاشـته اند که نسیه بخرد، یا نقد بفروشد و یا جنس را از محل مخصوصـی بخرد، باید طبق قرارداد رفتار نماید و اگر با او قراری نگذاشـته باشند، باید به طور معمول معامله کند و داد و ستدی نماید که برای شـرکت ضرر نداشته باشد. مسأله ۲۴۳۶: شـریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند، اگر بر خلاف قراردادی که با او شـده، خریـد و فروش نمایـد و ضـرری برای شـرکت پیش آیـد، ضامن است و نیز اگر با او قراردادی نشده باشد و برخلاف معمول معامله کند، ضامن می‌باشد. مسأله ۲۴۳۷: شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند، اگر زیاده روی ننماید و در نگهداری سرمایه، کوتاهی نکنـد و اتّفاقاً مقداری از آن یا تمام آن تلف شود، ضامن نیست. مسأله ۲۴۳۸: شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند، اگر بگوید «سرمایه تلف شده است» و پیش حاکم شرع قَسَم بخورد، حرف او قبول می‌شود، مگر دلیلی بر خلاف آن باشد. مسأله ۲۴۳۹: اگر تمام شـریک‌ها از اجازه ای که به تصـرّف در مال یکدیگر داده اند برگردند، هیچ کدام نمی‌توانند در مال شرکت

تصرّف کنند و همچنین اگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد، شریکهای دیگر حقّ تصرّف ندارند. مسأله ۲۴۴۰: هر وقت یکی از شریک ها، تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند، اگرچه شرکت، مدّت داشته باشد، باید دیگران قبول نمایند. مسأله ۲۴۴۱: اگر یکی از شریک‌ها بمیرد، یا دیوانه شود، شریک های دیگر، نمی‌توانند در مال شرکت تصرّف کنند و همچنین است اگر یکی از آنان سفیه شود که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نماید. مسأله ۲۴۴۲: اگر شریک، چیزی را نسیه برای خود بخرد، نفع و ضررش مال خود اوست، ولی اگر برای شرکت بخرد، نفع و ضررش مال هر دوی آنان است. مسأله ۲۴۴۳: اگر با سرمایه شرکت معامله ای کنند، بعد بفهمند شرکت باطل بوده، چنانچه حتّی اگر می‌دانسته شرکت درست نیست، به تصرّف در مال یکدیگر راضی بوده اند، معامله صحیح است و سود آن، مال همه آنهاست، امّا اگر این گونه نباشد و کسانی که به تصرّف دیگران راضی نبوده اند، بگویند: «به آن معامله راضی هستیم»، معامله صحیح وگرنه باطل می‌باشد و در هر صورت هر کدام که برای شرکت کاری کرده است، اگر به قصد مجانی کار نکرده باشد، می‌تواند مزد زحمتهای خود را به اندازه معمول از شریک های دیگر بگیرد.

احکام شفعه

مسأله ۲۴۴۴: اگر دو نفر در جنسی شریک باشند و یکی از آنها سهم خود را به شخص سومی بفروشد، شریک می‌تواند آن را از دست او گرفته و قیمتش را بدهد، این را «اخذ به شُفعه» می‌گویند. مسأله ۲۴۴۵: حقّ شفعه، هشت شرط دارد: ۱ – شریک قسمت خود را به شخص سوم، با فروختن انتقال دهد، امّا اگر با ارث، یا صلح و یا مهریه به او منتقل شود، شریک حقّ شفعه ندارد. ۲ – هر دو، شریک در جنس باشند، پس در مجاورت، حقّ شفعه نیست. ۳ – فقط دو نفر باشند، پس اگر سه نفر یا بیشتر در جنسی شریک باشند و یکی از آنها، سهم خود را بفروشد، بقیّه حقّ شفعه نخواهند داشت. ۴ – شریکی که جنس را از خریدار پس می‌گیرد، بتواند پول آن را بپردازد. ۵ – اگر مشتری مسلمان است، شریکی که می‌خواهد اخذ به شفعه کند نیز مسلمان باشد و چنانچه کافر باشد، حقّ شفعه ندارد. ۶ – شریک همه قسمتی را که مشتری خریده، از او بگیرد و چنانچه مثلا بخواهد نصف آن را بگیرد، حق نخواهد داشت. ۷ – شریک وقتی که می‌خواهد اخذ به شفعه کند، قیمت آن جنس را بداند، بنابراین اگر قیمت را نمی‌داند، در آن حال نمی‌تواند اخذ به شفعه کند، اگرچه بگوید: «به هر اندازه که باشد، من اخذ به شفعه می‌کنم». ۸ – جنس قابل قسمت باشد، مانند: باغ و زمین، امّا در جنسی که قابل قسمت نیست، اظهر عدم شفعه است. مسأله ۲۴۴۶: شریکی که می‌خواهد اخذ به شفعه کند، اگر در وقت فروختن حاضر نباشد، هنگامی که حاضر می‌شود، می‌تواند اخذ به شفعه کند، هرچند مدّت زیادی بر آن گذشته باشد. مسأله ۲۴۴۷: سفیه، بچّه نابالغ و دیوانه حقّ شفعه دارند، پس اگر جنسی، ملک سفیه و شخص دیگری باشد و آن شخص سهم خود را بفروشد، قیّم بر آن سفیه یا بچّه یا دیوانه می‌تواند برای او اخذ به شفعه کند. مسأله ۲۴۴۸: کسی که می‌خواهد سهم شریک را از خریدار بگیرد، باید قیمت آن را به همان مقداری که او خریده بپردازد، چه قیمت حقیقی آن سهم، همان مقدار باشد یا نباشد. مسأله ۲۴۴۹: اگر دو شریک مال خویش را تقسیم کنند و بعد، یکی از آنها سهم خود را بفروشد، دیگری نمی‌تواند اخذ به شفعه کند، زیرا اخذ به شفعه در صورتی است که مال، تقسیم نشده باشد. مسأله ۲۴۵۰: حقّ شفعه فوری است و چنانچه شریک، بدون عذر آن را تأخیر بیندازد، دیگر نمی‌تواند اخذ به شفعه کند. مسأله ۲۴۵۱: اگر یکی از شرطهایی که گفته شد در اخذ به شفعه نباشد، شریک نمی‌تواند اخذ به شفعه کند، بنابراین مواردی که قانونهای غربی اخذ به شفعه را اجازه می‌دهد، هرگاه یکی از این شرایط نباشد، باطل و حرام خواهد بود.

احکام مضاربه

مسأله ۲۴۵۲: عقـد «مُضاربه» یعنی مالک با عامل چنین معامله کنـد: مقـداری از مال خود را، به عنوان سـرمایه به او می‌دهـد تا با آن تجارت کند و به مقدار قرارداد، از سود آن می گیرد. مسأله ۲۴۵۳: عقد مضاربه احتیاج به «ایجاب» از طرف مالک و «قبول» از طرف عامـل دارد ولی اگر مالـک به قصـد مضـاربه، سـرمایه را به عامـل بدهـد و او نیز به همین قصـد بگیرد، مضاربه صـحیح است. مسأله ۲۴۵۴: مالک و عامل، بایـد بالغ و عاقل باشـند، کسـی آنها را مجبور نکرده باشـد و قصـد مضاربه داشـته باشـند، پس اگر به شوخی بگویـد: این مـال را بگیر و با آن تجارت کن، مضاربه تحقّق نمی‌پـذیرد. مسأله ۲۴۵۵: در عقـد مضاربه چنـد چیز معتبر است، گرچه بعضی از آنها، از باب احتیاط می‌باشد. ۱ - باید مالک، سرمایه را معیّن کند. و اگر بگوید: «با یکی از این دو مال مضاربه کن» و هر دو به یک مقدار باشد، صحیح خواهد بود. ۲ - باید مقدار سرمایه و خصوصیّات آن را تعیین کند، مثلا بگوید: «هزار اشرفی طلا». ۳ - بایـد سـهم عامـل را تعیین کنـد، امّا اگر بگویـد: «با این مال تجارت کن، هر قـدر فلانی به عامل خود می‌دهـد، برای تو باشـد» در صورتی که مقدار آن را ندانند صـحیح نیست. ۴ - بایـد سـهم عامل مُشاع باشد، یعنی نصف یا ثُلث و مانند آن، پس اگر بگوید: «با این مـال تجـارت کن و هزار تومـان از سود را بردار» صـحیح نیست. ۵ - بایـد فقط مالک و عامل در سود شـریک باشـند، پس اگر مقداری از آن را برای شخص دیگری قرار دهند، باطل است، مگر به نحو شرط باشد. ۶ - باید عامل، مال را در تجارت صرف کند، پس اگر پولی را به عامـل بدهـد تـا آن را در زراعت مصـرف نمایـد و در سود شـریک باشـند مضاربه نیست، گرچه معامله صـحیح است. مسأله ۲۴۵۶: لازم نیست سـرمایه، طلا یـا نقره سکّه دار باشـد. و اگر بـا جنس یـا طلا و نقره ای که سکّه نخورده است و یا پولهای رایـج امروزی مضاربه کند صـحیح است گرچه احوط ترک مضاربه با غیر نقد است و همچنین لازم نیست پولی که صاحب مال می‌دهد، عین موجود باشد و اگر بدهی بر گردن عامل داشته باشد، می‌تواند آن را سرمایه قرار دهد. مسأله ۲۴۵۷: صاحب مال و عامل، هر وقت بخواهنـد، می‌تواننـد معامله را بر هم بزنند، خواه قبل از شـروع در عمل باشد، یا بعد از آن، سودی حاصل شده باشد، یـا نه. مسأله ۲۴۵۸: اگر صـاحب مـال یـا عامل بمیرد، معامله به هم می‌خورد. مسأله ۲۴۵۹: عامـل اگر در نگهـداری پول، کوتاهی و زیـاده روی ننمایـد و اتّفاقاً سـرمایه تلف شود، ضـامن نیست و چنانچه مالک ادعا کنـد که عامل در حفظ مال کوتاهی کرده، عامل می‌توانـد قَسَم بخورد و تبرئه شود. مسأله ۲۴۶۰: اگر در مضاربه، تجارت خاصـی را تعیین کننـد، عامل نمی‌تواند تجارت دیگری در پیش گیرد و چنانچه تجارتی تعیین نکرده باشـند، عامل باید سـرمایه را در تجارتی که معمول است، صـرف نماید. مسأله ۲۴۶۱: اگر یکی از شـرطهایی که گفته شـد، در مضاربه نباشـد، مالک می‌تواند سـرمایه را به عامل فروخته و آنچه را که می‌خواهند، به صورت شرط در خرید و فروش ذکر نمایند، یا اینکه دو معامله بیع و شراء کنند یکی نقد یکی نسیه.

احکام صلح

مسأله ۲۴۶۲: عقد «صـلح» یعنی: انسان با دیگری سازش کند که مقداری از مال یا منفعت مال خود را ملک او نماید، یا از طلب و یا حقّ خود بگـذرد، که او نیز در مقابـل، مقـداری از مـال، یـا منفعت مـال خود را به او واگـذار نمایـد، یـا از طلب و یـا حقّی که دارد بگذرد، بلکه اگر بدون گرفتن عوض مقداری از مال، یا منفعت، مال خود را به کسـی واگذار کند، یا از طلب و یا حقّ خود بگذرد، صلح صحیح است. مسأله ۲۴۶۳: دو نفری که چیزی را با یکدیگر صلح می کنند، باید بالغ و عاقل باشند، کسی آنها را مجبور نکرده باشد و قصد صلح داشته باشند. مسأله ۲۴۶۴: لازم نیست، صـیغه صلح به زبان عربی خوانده شود، بلکه با هر لفظی که بفهماند با هم صلح و سازش کرده اند، صـحیح است. مسأله ۲۴۶۵: اگر کسـی گوسـفندهای خود را به چوپان بدهد، که مثلا یک سال نگهداری کند و از شـیر آن اسـتفاده نماید و مقداری روغن بدهد، چنانچه شـیر گوسـفند را در مقابل زحمتهای چوپان و آن روغن صـلح کند

صحیح است ولی اگر گوسفند را یک ساله به چوپان اجاره دهد که از شیر آن استفاده کند و در عوض، مقداری روغن همان گوسفند را بدهد، احتیاط واجب ترک آن است، امّا اگر شرط شود روغن گوسفندان دیگری را بدهد جایز است. مسأله ۲۴۶۶: اگر کسی بخواهد طلب یا حقّ خود را با دیگری صلح کند، در صورتی صحیح است که او قبول نماید ولی اگر بخواهد از طلب یا حقّ خود بگذرد، قبول کردن او لازم نیست. مسأله ۲۴۶۷: اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند ولی طلبکار نداند، چنانچه طلبکار، طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند، مثلا پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نماید، زیادی آن برای بدهکار حلال نیست، مگر مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند، یا طوری باشد که اگر مقدار طلب خود را می‌دانست، باز هم به آن مقدار صلح می‌کرد. مسأله ۲۴۶۸: اگر بخواهند دو چیزی که از یک جنس است و وزن آنها معلوم می‌باشد به یکدیگر صلح کنند، بنابر احتیاط وزن یکی بیشتر از دیگری نباشد، ولی اگر وزن آنها معلوم نباشد، اگرچه احتمال دهند وزن یکی بیشتر از دیگری است صلح صحیح است. مسأله ۲۴۶۹: اگر دو نفر از یک نفر طلبکار باشند، یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند و بخواهند طلبهای خود را با یکدیگر صلح کنند، چنانچه طلب آنان از یک جنس است و وزن آنها یکی باشد، مثلا هر دو ده مَن گندم طلبکار باشند، مُصالحه آنان صحیح است و همچنین اگر جنس طلب آنان یکی نباشد، مثلا یکی ده مَن برنج و دیگری دوازده مَن گندم طلبکار باشد، صلح صحیح است، ولی اگر طلب آنان از یک جنس بوده و چیزی باشد که معمولا با وزن یا پیمانه آن را معامله می‌کنند، در صورتی که وزن یا پیمانه آنها مساوی نباشد، مصالحه آنان بنابر احتیاط واجب اشکال دارد. مسأله ۲۴۷۰: اگر از کسی طلبی دارد که باید بعد از مدّتی بگیرد، چنانچه طلب خود را، به مقدار کمتری صلح کند و مقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذشته و بقیّه را نقد بگیرد، اشکال ندارد. مسأله ۲۴۷۱: اگر دو نفر چیزی را با هم صلح کنند، با رضایت یکدیگر می‌توانند صلح را برهم بزنند و نیز اگر در ضمن معامله، برای هر دو یا یکی از آنان، حقّ بر هم زدن معامله را قرار داده باشند، در این صورت کسی که آن حق را دارد، می‌تواند صلح را برهم بزند. مسأله ۲۴۷۲: تا وقتی خریدار و فروشنده، از مجلس معامله متفرّق نشده اند، می‌توانند معامله را برهم بزنند و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد، تا سه روز، حقّ برهم زدن معامله را دارد و همچنین اگر پول جنسی را که نقد خریده، تا سه روز ندهد و جنس را تحویل نگیرد، فروشنده می‌تواند معامله را برهم بزند، ولی کسی که مالی را صلح می‌کند، در این سه صورت، حقّ برهم زدن صلح را ندارد، امّا در هشت صورت دیگر که در احکام خرید و فروش گفته شد، می‌تواند صلح را برهم بزند. مسأله ۲۴۷۳: اگر چیزی را که با صلح گرفته معیوب باشد، می‌تواند صلح را بر هم بزند، ولی اگر بخواهد تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد اشکال دارد، مگر با رضایت طرفین. مسأله ۲۴۷۴: هرگاه مال خود را با کسی، صلح نماید و با او شرط کند بعد از مرگ من باید چیزی را که با تو صلح کردم وقف کنی و او قبول کند، عمل به این شرط لازم است.

احکام اجاره

مسأله ۲۴۷۵: عقد «اجاره» یعنی منفعت مالی را با شرایطی به دیگری تملیک کند و در مقابل چیزی بگیرد، مثلا خانه ای را به کسی اجاره دهد تا در آن سکونت کند و در عوض، پولی از او بگیرد. مسأله ۲۴۷۶: اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می‌کند باید بالغ و عاقل باشند، به اختیار خودشان، اجاره را انجام دهند و نیز باید در مال خود، حق تصرّف داشته باشند، بنابراین سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده، مصرف می‌کند، حق ندارد چیزی را اجاره کند یا اجاره دهد. مسأله ۲۴۷۷: انسان می‌تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد. مسأله ۲۴۷۸: اگر ولیّ یا قیّم بچّه، مال او را اجاره دهد و یا خود او را اجیر دیگری نماید، اشکال ندارد و اگر مدّتی از زمان بالغ شدن او را، جزو مدّت اجاره قرار دهد، بعد از آنکه بچّه بالغ شد، می‌تواند بقیّه اجاره را برهم

بزنـد، ولی اگر مقـداری از زمـان بـالغ بودن بچّه را، جزو مـدّت اجـاره نمی‌کرد، برخلاف مصـلحت بچّه بود، بنابر احتیاط نمی‌تواند اجاره را برهم بزنـد. مسأله ۲۴۷۹: بچّه صـغیری که ولیّ نـدارد، بـدون اجازه مجتهـد، نمی‌شود او را اجیر کرد و کسـی که به مجتهد دسترسـی ندارد، می‌تواند از مؤمنی که عادل باشد، اجازه بگیرد و او را اجیر نماید. مسأله ۲۴۸۰: اجاره دهنده و مستأجر، لازم نیست صیغه عربی بخوانند، بلکه اگر مالک به شخصی بگوید: ملک خود را به تو اجاره دادم، و او بگوید: قبول کردم، اجاره صحیح است. و نیز اگر حرفی نزننـد و مالک به قصد اینکه ملک را اجاره دهد، آن را به مسـتأجر واگذار کند و او نیز به قصد اجاره کردن بگیرد، اجاره صحیح می‌باشد. مسأله ۲۴۸۱: اگر انسان بدون خواندن صیغه، بخواهد برای انجام کاری اجیر شود، همین که مشغول آن عمل شـد، اجاره صـحیح است. مسأله ۲۴۸۲: کسـی که نمی‌توانـد حرف بزنـد، اگر بـا اشـاره بفهمانـد ملک را اجاره داده یا اجاره کرده، صحیح است. مسأله ۲۴۸۳: اگر خانه یا دکّان و یا اطاقی را اجاره کند و صاحب ملک با او شـرط کند که فقط خود او از آن استفاده نمایـد، مسـتأجر نمی‌توانـد آن را به دیگری اجاره دهـد و اگر شـرط نکنـد، می‌توانـد آن را به دیگری اجاره دهـد، ولی اگر بخواهد زیادتر از مقـداری که اجاره کرده اجاره دهـد، بایـد در آن، کاری مانند تعمیر و سـفیدکاری انجام داده باشد یا به غیر از جنسـی که اجاره کرده آن را اجاره دهد، مثلا اگر با پول، اجاره کرده به گندم یا چیز دیگری، اجاره دهد. مسأله ۲۴۸۴: اگر اجیر با انسان شرط کنـد فقط برای خود انسان کار کنـد، نمی‌شود او را به دیگری اجاره داد و اگر شـرط نکند، چنانچه او را به چیزی که اُجرت او قرار داده اجاره دهـد، نبایـد زیادتر بگیرد و اگر به چیز دیگری اجاره دهـد، می‌تواند زیادتر بگیرد. مسأله ۲۴۸۵: اگر غیر از خـانه، دکّان، اطاق و اجیر، چیز دیگری، مثلا زمین را اجاره کنـد و مالک با او شـرط نکنـد که فقط خودش از آن اسـتفاده نمایـد، اگرچه بیشتر از مقداری که اجاره کرده، آن را اجاره دهد، اشـکال ندارد. مسأله ۲۴۸۶: اگر خانه یا دکّانی را مثلا یک ساله صد تومان اجاره کند و از نصف آن خودش اسـتفاده نمایـد، می‌توانـد نصف دیگر آن را صـد تومـان اجـاره دهـد، ولی اگر بخواهـد نصف آن را زیادتر از مقداری که اجاره کرده، مثلا صد و بیست تومان اجاره دهد، باید در آن، کاری مانند تعمیر انجام داده باشد.

شرایط اجاره

مسأله ۲۴۸۷: مـالی را که اجـاره می‌دهـد چنـد شـرط دارد. اوّل: معیّن باشـد، پس اگر بگویـد: یکی از خانه های خود را اجاره دادم درست نیست. دوم: مسـتأجر آن را ببینـد، یا کسـی که آن را اجاره می‌دهـد طوری خصوصـیّات آن را بگوید که کاملا معلوم باشد. سوم: تحویل دادن آن ممکن باشد. پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده، باطل است. چهارم: آن مال بر اثر استفاده از بین نرود، پس اجاره دادن نان، میوه و خوردنیهای دیگر صحیح نیست. پنجم: استفاده ای که مال را برای آن اجاره داده اند ممکن باشد، پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران کفایت نکند و از آب دیگری نیز اسـتفاده نشود، صـحیح نیست. شـشم: چیزی که اجاره می‌دهـد مال خود او باشـد یا وکیل مالک یا ولی بر مالک باشد، امّا اگر مال دیگری را اجاره دهد، در صورتی صـحیح اسـت که صاحبش رضایت دهد. مسأله ۲۴۸۸: اجاره دادن درخت برای استفاده از میوه اش، اشکال ندارد. مسأله ۲۴۸۹: زن می‌تواند برای شیر دادن اجیر شـود و لازم نیست از شـوهر خـود اجـازه بگیرد، ولی اگر بر اثر شـیر دادن، حقّ شـوهر از بین برود، بـدون اجـازه او نمی‌تواند اجیر شود. مسأله ۲۴۹۰: اسـتفاده ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند، چهار شـرط دارد، اوّل: حلال باشد، بنابراین اجاره دادن دکّان برای شـراب فروشـی یا نگهداری آن و کرایه دادن حیوان، برای حمل و نقل شـراب باطل است. دوم: پول دادن برای آن اسـتفاده، در نظر مردم بیهوده نباشد. سوم: اگر چیزی را که اجاره می‌دهند چندین استفاده دارد، استفاده آن را معیّن نمایند، مثلا اگر حیوانی را که سواری می‌دهـد و بار می‌برد اجاره دهند، در موقع اجاره معیّن کنند که سواری یا بارگیری و یا همه اسـتفاده های آن، مـال مسـتأجر است. چهـارم: مـدّت اسـتفاده را معیّن نماینـد. و اگر مـدّت معلوم نباشـد، ولی عمـل را معیّن کننـد، مثلاـ با خیاط قرار

بگذارنـد که لباس معیّنی را، به طور مخصوصـی بدوزد کافی است. مسأله ۲۴۹۱: اگر ابتـدای مدّت اجاره را معیّن نکنند، ابتدای آن بعد از خواندن صیغه اجاره می‌باشد. مسأله ۲۴۹۲: اگر خانه ای را مثلا یک ساله اجاره دهنـد و ابتدای آن را یک ماه بعد از خواندن صیغه قرار دهند، اجاره صـحیح است، اگرچه موقعی که صیغه می‌خوانند، خانه در اجاره دیگری باشد. مسأله ۲۴۹۳: اگر مدّت اجاره را معلوم نکنـد و بگویـد: هر وقت در خانه نشـستی اجاره آن، ماهی ده هزار تومان است، اجاره صـحیح نیست مگر اینکه این عبارت توکیل در اجاره باشـد. مسأله ۲۴۹۴: اگر به مسـتأجر بگویـد: خـانه را مـاهی ده هزار تومان به تو اجاره دادم، یا بگویـد: خانه را یک ماهه به ده هزار تومان به تو اجاره دادم و بعـد از آن نیز هر قـدر بنشـینی اجاره آن ماهی ده هزار تومان است، در صورتی که ابتـدای مدّت اجاره را معیّن کنند یا ابتدای آن معلوم باشد، اجاره ماه اوّل، صـحیح است. مسأله ۲۴۹۵: خانه ای را که زوّار و افراد غریب در آن منزل می کننـد و معلوم نیست چقـدر در آن می‌ماننـد، اگر قرار بگذارنـد که مثلا شبی هزار تومان بدهنـد و صاحب خانه راضـی شود، اسـتفاده از آن خانه، اشـکال نـدارد، ولی چون مـدّت اجاره را معلوم نکرده انـد، اجاره نبوده و صاحب خانه هر وقت بخواهـد، می‌توانـد آنان را بیرون کنـد. مسأله ۲۴۹۶: مالی که مسـتأجر، بابت اجاره می‌دهـد بایـد معلوم باشـد، بنابراین اگر مانند گندم با وزن معامله می‌شود، باید وزن آن معلوم باشد و اگر مانند تخم مرغ با شـماره معامله می‌شود، باید شـماره آن معیّن باشد و اگر مانند اسب و گوسفند است، باید اجاره دهنده آن را ببیند یا مستأجر خصوصیّات آن را به او بگوید. مسأله ۲۴۹۷: اگر زمینی را برای زراعتِ جو یا گندم، اجاره دهد و اُجرت را جو یا گندم همان زمین قرار دهد، بنابر احتیاط اجاره صحیح نیست. مسأله ۲۴۹۸: کسی که چیزی را اجـاره داده، تـا آن را تحویـل ندهـد، حق نـدارد اجاره آن را مطالبه کنـد و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شـده باشـد، پیش از انجام عمل، حق مطالبه اُجرت نـدارد. مسأله ۲۴۹۹: هرگـاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهـد، اگرچه مسـتأجر تحویل نگیرد، یا تحویل بگیرد و تا آخر مـدّت اجاره، از آن اسـتفاده نکنـد، بایـد اُجرت آن را بدهـد. مسأله ۲۵۰۰: اگر انسـان اجیر شـود که در روز معیّنی، کاری انجام دهد و در آن روز، برای انجام آن کار حاضر شود، کسی که او را اجیر کرده اگرچه آن کار را به او مراجعه ندهد، باید اُجرت او را بپردازد، مثلاـ اگر بنّایی را در روز معیّنی، اجیر نمایـد و بنّا در آن روز آمـاده کـار باشـد، اگرچه به او کـار ندهـد، باید اُجرتش را بپردازد. مسأله ۲۵۰۱: اگر بعـد از تمام شـدن مـدّت اجاره، معلوم شود اجاره باطل بوده، مسـتأجر بایـد اُجرت را به مقدار معمول به صـاحب ملـك بدهـد، در صورتی که اجـاره دهنـده غیر خود مالـك یا وکیل او باشـد مثلا اگر خانه ای را یک ساله صـد تومـان اجـاره کنـد، بعـد بفهمـد اجـاره باطـل بوده، چنـانچه اجاره آن خانه معمولاً پنجاه تومان است، بایـد پنجاه تومان بدهـد و اگر دویست تومـان است، بایـد دویست تومان بپردازد و امّا اگر اجاره دهنـده خود مالك یا وکیل او باشـد، فقط در صورت کمتر بودن، معمول مال الاجاره آن را می‌پردازد، ولی در صورت بیشتر بودن همان مـذکور را بایـد بپردازد و نیز اگر بعـد از گذشـتن مقداری از مدّت اجاره، معلوم شود اجاره باطل بوده، باید اُجرت آن مدّت را به تفصیل مذکور بپردازد. مسأله ۲۵۰۲: اگر چیزی که اجاره کرده از بین برود، چنـانچه در نگهـداری آن کوتـاهی نکرده و در اسـتفاده از آن نیز زیـاده روی ننموده، ضـامن نیست و همچنین اگر مثلا پـارچه ای را که به خیـاط داده از بین برود، در صورتی که خیـاط زیاده روی نکرده و در نگهـداری آن کوتاهی ننموده باشـد، لازم نیست عوض آن را بدهـد و ادعـای او در این بـاره مسـموع است. مسأله ۲۵۰۳: هرگـاه صـنعت گر، چیزی را که گرفته ضایع کنـد، ضامن است. مسأله ۲۵۰۴: اگر قصّاب، سـر حیوانی را ببرد و آن را حرام کند، چه مزد گرفته باشد و چه مجانی سـر بریده باشد، باید قیمت آن را به صاحبش بدهـد. مسأله ۲۵۰۵: اگر حیوانی را اجاره کنـد و معیّن نمایـد چقـدر بار بر آن بگذارد، چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کند و آن حیوان بمیرد یا معیوب شود، ضامن است و همچنین اگر مقدار بار را معیّن نکرده، امّا بیشتر از معمول، بار کند و حیوان تلف شود یـا معیوب گردد، ضـامن می‌باشـد. مسـأله ۲۵۰۶: اگر حیوانی را برای بردن بـارِ شکسـتنی اجاره دهـد، چنـانچه آن حیوان بلغزد، یـا رم کنـد و بـار را بشـکند، صاحب حیوان ضامن نیست، ولی اگر بر اثر زدن و ماننـد آن کاری کنـد که حیوان زمین بخورد و بـار بشـکند، ضامن است. مسأله ۲۵۰۷: مسـتأجر و مالك، با رضایت یکـدیگر می‌تواننـد معامله را برهم بزننـد و نیز اگر در

اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنها، حقّ برهم زدن معامله را داشته باشد، می‌تواند طبق قرارداد، اجاره را برهم بزند. مسأله ۲۵۰۸: اگر اجاره دهنده، یا مستأجر بفهمد مغبون شده است، چنانچه در هنگام خواندن صیغه، متوجّه نباشد مغبون است، می‌تواند اجاره را برهم بزند، ولی اگر در صیغه اجاره شرط کنند اگر مغبون نیز باشند، حقّ برهم زدن معامله را ندارند، نمی‌توانند اجاره را برهم بزنند. مسأله ۲۵۰۹: اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از تحویل، شخصی آن را غصب نماید، مستأجر می‌تواند اجاره را برهم بزند و اُجرتی که به اجاره دهنده داده، پس بگیرد یا اجاره را برهم نزند و اُجرت مدّتی که در تصرّف غصب کننده بوده به اندازه معمول از غاصب بگیرد، پس اگر حیوانی را یک ماهه، به ده هزار تومان اجاره نماید و کسی آن را ده روز غصب کند و اجاره معمولی ده روز آن پانزده هزار تومان باشد، می‌تواند پانزده هزار تومان از غصب کننده بگیرد. مسأله ۲۵۱۰: اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد و بعد، دیگری آن را غصب کند، نمی‌تواند اجاره را برهم بزند و فقط حق دارد، کرایه آن چیز را به مقدار معمول، از غصب کننده بگیرد. مسأله ۲۵۱۱: اگر پیش از تمام شدن مدّت اجاره، ملک را به مستأجر بفروشد، اجاره به هم نمی‌خورد و مستأجر باید اُجرت را به فروشنده بدهد و همچنین است اگر آن را به دیگری بفروشد. مسأله ۲۵۱۲: اگر پیش از ابتدای مدّت اجاره، ملک طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد یا قابل استفاده ای که شرط کرده اند نباشد، اجاره باطل می‌شود و پولی که مستأجر به صاحب ملک داده به او بر می‌گردد، بلکه اگر بتواند استفاده مختصری نیز از آن ببرد، می‌تواند اجاره را برهم بزند. مسأله ۲۵۱۳: اگر ملکی را اجاره کند و بعد از گذشتن مقداری از مدّت اجاره، طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده ای که شرط کرده اند نباشد، اجاره مدّتی که باقیمانده باطل می‌شود، بلکه اگر بتواند استفاده مختصری نیز از آن ببرد، می‌تواند اجاره مدّت باقیمانده را، بر هم بزند. مسأله ۲۵۱۴: اگر خانه ای را که مثلا دو اطاق دارد، اجاره دهد و یک اطاق آن خراب شود، چنانچه فوراً آن را بسازد و هیچ مقدار از استفاده آن از بین نرود، اجاره باطل نمی‌شود و مستأجر نمی‌تواند اجاره را برهم بزند، ولی اگر ساختن آن به قدری طول بکشد که مقداری از استفاده مستأجر از بین برود، اجاره آن مقدار، باطل می‌شود و مستأجر می‌تواند اجاره باقیمانده را نیز برهم بزند. مسأله ۲۵۱۵: اگر اجاره دهنده یا مستأجر بمیرد، اجاره باطل نمی‌شود، ولی اگر خانه، ملک اجاره دهنده نباشد، مثلا دیگری وصیّت کرده که تا اجاره دهنده زنده است منفعت خانه مال او باشد، چنانچه آن خانه را اجاره دهد و پیش از تمام شدن مدّتِ اجاره بمیرد، از وقتی که مرده است اجاره باطل خواهد بود، مگر مالک، اجاره را امضا کند. مسأله ۲۵۱۶: اگر صاحب کار، بنّا را وکیل کند که برای او عمله بگیرد، چنانچه بنّا کمتر از مقداری که از صاحب کار می‌گیرد به عمله بدهد، زیادی آن بر او حرام است و باید آن را به صاحب کار بدهد، ولی اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کند و برای خود اختیار بگذارد که خودش بسازد یا به دیگری بدهد، در صورتی که کمتر از مقداری که اجیر شده به دیگری بدهد، زیادی آن بر او حلال می‌باشد. مسأله ۲۵۱۷: اگر رنگرز قرار بگذارد مثلا پارچه را با نیل رنگ کند، چنانچه با رنگ دیگری رنگ نماید، حق ندارد چیزی بگیرد. مسأله ۲۵۱۸: اگر کسی بچّه ای را ختنه کند و ضرری به آن بچّه برسد یا بمیرد، چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد ضامن است و اگر بیشتر از معمول نبریده باشد، ضامن نیست به شرط اینکه با اجازه ولیِّ کودک اقدام کرده و ضمان را از عهده خود ساقط کرده باشد. مسأله ۲۵۱۹: اگر دکتر به دست خود به بیمار دارو بدهد، چنانچه در معالجه خطا کند و به بیمار ضرر برسد یا بمیرد، دکتر ضامن است، امّا اگر درد و داروی بیمار را بگوید و بیمار دارو را بخورد، حکم به ضمان مشکل است، مگر آنکه سبب از مُباشر اقوی باشد. مسأله ۲۵۲۰: هرگاه دکتر به بیمار یا ولیّ او بگوید: اگر ضرری به بیمار برسد، ضامن نیستم، در صورتی که دقّت و احتیاط لازم را بنماید و به بیمار ضرر برسد یا بمیرد، دکتر ضامن نیست.

احکام جعاله

مسأله ۲۵۲۱: عقـد «جُعـاله» یعنی انسـان قرار بگـذارد در مقابل کاری که برای او انجام می‌دهنـد مال معیّنی بدهـد، مثلا بگویـد: «هر کس گمشـده مرا پیـدا کند، ده تومان به او می‌دهم». مسأله ۲۵۲۲: به کسـی که این قرار را می‌گذارد «جاعل» و به کسـی که کار را انجام می‌دهد «عامل» می‌گویند و فرق بین جعاله و اجیر نمودن شـخص، این است که در اجاره بعد از خواندن صیغه، اجیر باید عمل را انجام دهـد و کسـی که او را اجیر کرده، اُجرت را بدهکار می‌شود، ولی در جعاله، عامل می‌تواند مشـغول عمل نشود و تا عمل را انجام ندهد، جاعل بدهکار نمی‌گردد. مسأله ۲۵۲۳: جاعل باید بالغ و عاقل باشد، از روی قصد و اختیار، قرارداد ببندد و شرعاً بتواند در مـال خود تصـرّف نمایـد، بنـابراین جعـاله آدم سـفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصـرف می‌کنـد صـحیح نیست. مسأله ۲۵۲۴: کاری را که جاعل می‌گویـد برای او انجام دهند، باید حرام یا بی فایده نباشد، پس اگر بگوید هر کس شـراب بخورد، یا در شب به جـای تـاریکی برود، ده تومـان به او می‌دهم، جعاله صـحیح نیست. مسأله ۲۵۲۵: اگر مالی را که قرار می‌گـذارد بدهـد معیّن کند، مثلا بگوید هرکه اسب مرا پیدا کند، این گندم را به او می‌دهم، لازم نیست بگوید آن گندم مال کجاست و قیمت آن چیست، ولی اگر مال را معیّن نکند، مثلا بگوید: کسـی که اسب مرا پیدا کند ده من گندم به او می‌دهم، باید خصوصیّات آن را معیّن نماید. مسأله ۲۵۲۶: اگر جاعل، مزد معیّنی برای کار قرار ندهـد، مثلا بگویـد: هر که بچّه مرا پیـدا کنـد، پولی به او می‌دهم و مقـدار آن را معیّن نکنـد، چنانچه کسـی آن عمل را انجام دهـد، بایـد مزد او را، به مقداری که کار او در نظر اهل خِبره ارزش دارد، بدهد. مسأله ۲۵۲۷: اگر عامل پیش از قرارداد، کار را انجام داده باشد، یا بعد از قرارداد، به قصد اینکه پول نگیرد انجام دهد، نسبت به مزد حقّی ندارد. مسأله ۲۵۲۸: پیش از شـروع عامل به کار، جاعل و عامل، می‌تواننـد جعاله را برهم بزنند، امّا بعد از آنکه عامل شـروع به کار کرد، اگر جاعل بخواهد جعاله را برهم بزند، اشکال دارد. مسأله ۲۵۲۹: عامل می‌توانـد عمل را ناتمام بگذارد ولی اگر تمام نکردن عمل، باعث ضـرر جاعل شود، بایـد آن را تمام نماید، مثلا اگر کسـی بگوید: «هرکه چشم را عمل کند فلان مقدار به او می‌دهم» و دکتر جراحی، شروع به عمل کند، چنانچه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند، چشم معیوب می‌شود، باید آن را تمام نماید و در صورتی که ناتمـام بگـذارد، حقّی بر جاعـل نـدارد و اگر ضـرری بر او وارد شود ضامن است. مسأله ۲۵۳۰: اگر عامـل کار را ناتمام بگـذارد، چنانچه آن کارماننـد پیدا کردن اسب باشد که تا تمام نشود، برای جاعل فایده ندارد، عامل نمی‌تواند چیزی مطالبه کند و همچنین است اگر جاعل، مزد را برای تمام کردن عمل قرار دهد، مثلا بگوید هر کس این کتاب را چاپ کند صد هزار ده تومان به او می‌دهم، ولی اگر مقصودش این باشـد که هر مقـدار از عمل که انجام گیرد، برای آن مقـدار مزد بدهـد، جاعل باید مزد مقداری که انجام شده به عامل بدهد، اگرچه بنابر احتیاط با مصالحه، یکدیگر را راضی نمایند.

احکام مزارعه

مسأله ۲۵۳۱: عقـد «مُزارعه» یعنی مالـک بـا زارع این گونه معامله کنـد: زمین را در اختیار او بگـذارد، تا زراعت کنـد و مقـداری از حاصل آن را به مالک بدهد. مسأله ۲۵۳۲: مزارعه چند شرط دارد، اوّل: ایجاب و قبول، یعنی صاحب زمین به زارع بگوید: «زمین را به تو واگذار کردم» و زارع بگوید: «قبول کردم»، یا بدون اینکه حرفی بزنند، مالک زمین را واگذار کند و زارع قبول نماید، ولی در این صورت تا زارع مشغول کار نشـده، مالک و زارع می‌تواننـد معامله را برهم بزننـد. دوم: صاحب زمین و زارع هر دو بالغ و عاقل باشـند، با قصد و اختیار خود، مزارعه را انجام دهند و سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده صرف نکنند. سوم: مالک و زارع از تمام حاصل زمین سهم داشته باشند، پس اگر مثلا شرط کنند آنچه اوّل یا آخر می‌رسد، مال یکی از آنان باشد مزارعه باطل است و بایـد تصالح شود. چهارم: سـهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل و مانند آن باشد، پس اگر مالک بگوید در این زمین زراعت کن و هرچه می‌خواهی به من بـده، صـحیح نیست. پنجم: مـدّتی را که زمین در اختیار زارع است، معیّن کننـد و باید مدّت به قدری

باشد که در آن مدّت، به دست آمدن حاصل ممکن باشد. ششم: زمین قابل زراعت باشد و اگر زراعت در آن ممکن نباشد، امّا بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود، مزارعه صحیح است. هفتم: اگر منظور هر کدام آنان زراعت مخصوصی است، چیزی را که زارع باید بکارد معیّن کنند، ولی اگر زراعت معیّنی را در نظر ندارند یا زراعتی را که هر دو در نظر دارند معلوم است، لازم نیست آن را معین نمایند. هشتم: زمین را معیّن کنند، پس کسی که چند قطعه زمین دارد و با هم تفاوت دارند، اگر به زارع بگوید: در یکی از این زمینها زراعت کن، مزارعه باطل است. نهم: خرجی که بر عهده هر کدام است معین نمایند، ولی اگر معلوم باشد، لازم نیست به آن تصریح نمایند. مسأله ۲۵۳۳: اگر مالک با زارع قرار بگذارد مقداری از حاصل، برای او باشد و بقیّه را بین خودشان قسمت کنند، چنانچه بدانند بعد از برداشتن آن مقدار، چیزی باقی می‌ماند، مزارعه صحیح است. مسأله ۲۵۳۴: اگر مدّت مزارعه تمام شود و حاصل به دست نیاید، چنانچه مالک راضی شود با اجاره یا بدون اجاره، زراعت در زمین او بماند و زارع نیز راضی باشد مانعی ندارد و اگر مالک راضی نشود، می‌تواند زارع را وادار کند زراعت را بچیند و اگر برای چیدن زراعت ضرری به زارع برسد لازم نیست عوض آن را به او بدهد، ولی زارع اگرچه راضی شود که به مالک چیزی بدهد، نمی‌تواند مالک را مجبور کند، که زراعت در زمین بماند. مسأله ۲۵۳۵: اگر بر اثر پیش آمدی زراعت در زمین ممکن نباشد، مثلا آب زمین قطع شود، مزارعه به هم می‌خورد. و اگر زارع بدون عذر زراعت نکند، چنانچه زمین در تصرّف او بوده و مالک در آن تصرّفی نداشته است، باید اجاره آن مدّت را به مقدار معمول، به مالک بدهد. مسأله ۲۵۳۶: اگر مالک و زارع صیغه مزارعه خوانده باشند، بدون رضایت یکدیگر نمی‌توانند مزارعه را برهم بزنند و نیز اگر مالک به قصد مزارعه زمین را به کسی واگذار کند، بعد از آنکه عامل مشغول عمل شد، جایز نیست بدون رضایت یکدیگر معامله را برهم بزنند، ولی اگر در ضمن خواندن صیغه مزارعه شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنان حق برهم زدن معامله را داشته باشد، می‌توانند طبق قرارداد، معامله را برهم بزنند. مسأله ۲۵۳۷: اگر بعد از قرارداد مزارعه، مالک یا زارع بمیرد، مزارعه به هم نمی‌خورد و وارثشان به جای آنان است، ولی اگر زارع بمیرد و شرط کرده باشند که خود زارع، زراعت را انجام دهد، مزارعه به هم می‌خورد و چنانچه زراعت نمایان شده باشد، باید سهم او را به ورثه اش بدهند و حقوق دیگری نیز که زارع داشته، به ورثه اش می‌رسد و در این صورت نمی‌توانند مالک را مجبور کنند که زراعت، در زمین باقی بماند. مسأله ۲۵۳۸: اگر بعد از زراعت بفهمند مزارعه باطل بوده، چنانچه بذر، مال مالک بوده، حاصلی که به دست می‌آید نیز مال اوست و باید مزد زارع، مخارجی را که کرده و کرایه گاو یا حیوان یا وسایل دیگری را که زارع در آن زمین به کار گرفته، به او بدهد و اگر بذر، مال زارع بوده بنابر مشهور زراعت نیز مال اوست و باید اجاره زمین و خرجهایی را که مالک کرده و کرایه گاو یا حیوان یا وسایل دیگری که مال او بوده و در آن زراعت به کار گرفته، به او بدهد، و احتیاط استحبابی مصالحه است بین مالک و زارع. مسأله ۲۵۳۹: اگر بذر، مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمند مزارعه باطل بوده، چنانچه مالک و زارع راضی شوند که با اجرت یا بی اجرت، زراعت در زمین بماند، اشکال ندارد و اگر مالک راضی نشود، پیش از رسیدن زراعت نیز می‌تواند زارع را وادار کند زراعت را بچیند و زارع اگرچه راضی شود، چیزی به مالک بدهد، نمی‌تواند او را مجبور کند تا زراعت را بچیند و زارع اگرچه راضی شود، چیزی به مالک بدهد، نمی‌تواند او را مجبور کند تا زراعت در زمین بماند و نیز مالک نمی‌تواند زارع را مجبور کند که اجاره بدهد و زراعت را در زمین باقی بگذارد. مسأله ۲۵۴۰: اگر بعد از جمع کردن حاصل و تمام شدن مدّت مزارعه، ریشه زراعت در زمین بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد، چنانچه مالک و زارع از زراعت صرف نظر نکرده باشند، حاصل سال دوم نیز، مانند سال اوّل می‌باشد.

احکام مساقات

مسأله ۲۵۴۱: عقد «مُساقات» یعنی انسان با کسی معامله کند که درختهای میوه ای را که میوه آن مال خود اوست یا اختیار میوه های آن با اوست، تا مدّت معیّنی به آن شخص واگذار کند تا آن را تربیت نموده، آب دهد و به مقداری که قرار می گذارند از میوه آن بردارد. مسأله ۲۵۴۲: معامله مساقات در درختهایی که مانند بید و چنار، میوه نمی‌دهد بنابراحتیاط صحیح نیست و در مانند درخت حنا که از برگ آن استفاده می کنند، اشکال ندارد، امّا در جاهایی که مزارعه و مساقات صحیح نیست، می‌توان مصالحه نمود. مسأله ۲۵۴۳: در معامله مساقات، لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات، آن را واگذار کند و کسی که کار می کند، به همین قصد مشغول کار شود، معامله صحیح است. مسأله ۲۵۴۴: مالک و کسی که تربیت درختها را بر عهده می گیرد، باید بالغ و عاقل باشند، کسی آنها را مجبور نکرده و سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده، مصرف نکنند. مسأله ۲۵۴۵: مدّت مساقات، باید معلوم باشد و اگر اول آن را معیّن کنند و آخر آن را موقعی قرار دهند که میوه آن سال بدست می‌آید، صحیح است. مسأله ۲۵۴۶: در مساقات باید سهم هر کدام، نصف یا ثلث حاصل و مانند آن باشد، امّا اگر قرار بگذارند مثلا صد من از میوه ها، مال مالک و بقیّه مال کسی باشد که کار می کند، مساقات باطل است و می‌توان به عنوان صلح معامله کرد. مسأله ۲۵۴۷: باید قرار معامله مساقات، پیش از ظاهر شدن میوه، باشد و اگر بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسیدن آن قرار بگذارند، اگر کاری مانند آبیاری که برای تربیت درخت لازم است، باقی مانده باشد، معامله صحیح است. وگرنه اشکال دارد، گرچه احتیاج به کاری مانند چیدن میوه و نگهداری آن داشته باشد امّا می‌توان به عنوان صلح معامله کرد. مسأله ۲۵۴۸: معامله مساقات، در بوته خربزه، خیار و مانند آن صحیح است. مسأله ۲۵۴۹: درختی که از آب باران یا رطوبت زمین استفاده می کند و آبیاری احتیاج ندارد، اگر به کارهای دیگری، مانند بیل زدن و کود دادن محتاج باشد، مساقات نبوده و می‌توان به عنوان صلح معامله کرد. مسأله ۲۵۵۰: دو نفری که مساقات کرده اند با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را برهم بزنند و نیز اگر در ضمن خواندن صیغه مساقات، شرط کنند هر دو، یا یکی از آنان، حق برهم زدن معامله را داشته باشد، در این صورت طبق قرارداد، برهم زدن معامله اشکال ندارد، بلکه اگر در معامله شرطی کنند و عملی نشود، کسی که برای نفع او شرط کرده اند، می‌تواند معامله را برهم بزند. مسأله ۲۵۵۱: اگر مالک بمیرد، معامله مساقات برهم نمی‌خورد، و ورثه اش به جای او هستند. مسأله ۲۵۵۲: اگر کسی که تربیت درختها به او واگذار شده بمیرد، چنانچه در عقد شرط نکرده باشند خودش آنها را تربیت کند، ورثه اش به جای او هستند و چنانچه خودشان انجام ندهند و اجیر نیز نگیرند، حاکم شرع از مال میّت، اجیر می گیرد و حاصل را بین ورثه میّت و مالک، قسمت می کند و اگر شرط کرده باشند خود او درختها را تربیت نماید، پس اگر قرار گذاشته اند به دیگری واگذار نکند، با مردن او معامله به هم می‌خورد، امّا اگر قرار نگذاشته اند، مالک می‌تواند عقد را برهم بزند یا راضی شود ورثه او یا کسی که آنها اجیرش می کنند، درختها را تربیت نماید. مسأله ۲۵۵۳: اگر شرط کند تمام حاصل برای مالک باشد، مساقات باطل است و میوه مال مالک می‌باشد و کسی که کار می کند، نمی‌تواند مطالبه اُجرت نماید، زیرا در حکم کسی است که کاری را مجانی انجام دهد، ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگری باشد، مالک باید مزد آبیاری و کارهای دیگر را به مقدار معمول، به کسی که درختها را تربیت کرده بدهد. مسأله ۲۵۵۴: اگر زمینی را به دیگری واگذار کند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می‌آید مال هر دو باشد، معامله صحیح است. و در صورت باطل بودن معامله، اگر درختها مال صاحب زمین بود، بعد از تربیت نیز مال اوست و باید مزد کسی که آنها را تربیت کرده بدهد. و اگر مال کسی بوده که آنها را تربیت کرده، بعد از تربیت نیز مال اوست و می‌تواند آنها را بکند، ولی گودالهایی که بر اثر کندن درختها پیدا شده باید پر کند و اجاره زمین را، از روزی که درختها را کاشته، به صاحب زمین بدهد و مالک نیز می‌تواند او را مجبور نماید که درختها را بکند و اگر بر اثر کندن درخت، عیبی در درخت پیدا شود، لازم نیست عوض آن را بدهد، امّا اگر خود مالک زمین، درختها را بکند، باید تفاوت قیمت آن را به صاحب درخت بدهد و صاحب درخت نمی‌تواند او را مجبور کند با اجاره یا بدون اجاره، درخت را در زمین باقی بگذارد.

احکام وکالت

مسأله ۲۵۵۵: عقد «وکالت»، یعنی انسان کاری را که می‌تواند شخصاً انجام دهد، به دیگری واگذار نماید، تا از طرف او انجام دهد، مثلاـ کسی را وکیل کند تا خانه او را بفروشد، یا زنی را برای او عقد نماید، بنابراین سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند، چون حق ندارد در مال خود تصرّف نماید، نمی‌تواند برای فروش آن، کسی را وکیل گرداند. مسأله ۲۵۵۶: در وکالت لازم نیست، صیغه بخوانند و اگر انسان به دیگری بفهماند او را وکیل کرده و او نیز بفهماند قبول نموده وکالت صحیح است، مثلاـ مال خود را به کسی بدهد که برای او بفروشد و او آن را بگیرد. مسأله ۲۵۵۷: اگر انسان کسی را که در شهر دیگری است وکیل نماید، برای او وکالت نامه بفرستد و او قبول کند، اگرچه وکالت نامه بعد از مدّتی برسد، وکالت صحیح است. مسأله ۲۵۵۸: موکِّل، یعنی کسی که دیگری را وکیل می‌کند و نیز کسی که وکیل می‌شود، باید بالغ و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار اقدام نمایند. مسأله ۲۵۵۹: کاری را که انسان نمی‌تواند انجام دهد، یا شرعاً نباید انجام دهد، نمی‌تواند برای انجام آن، از طرف دیگری وکیل شود، مثلا کسی که در احرام حج است، چون نباید صیغه عقد زناشویی را بخواند، نمی‌تواند برای خواندن صیغه، از طرف دیگری وکیل شود. مسأله ۲۵۶۰: اگر انسان کسی را، برای انجام تمام کارهای خود وکیل کند صحیح است، ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید و آن کار را معیّن نکند، وکالت صحیح نیست. مسأله ۲۵۶۱: اگر وکیل را عزل نماید، یعنی از کار برکنار سازد، بعد از رسیدن خبر به او نمی‌تواند کاری را که وکالت داشته، انجام دهد، ولی اگر پیش از رسیدن خبر، آن کار را انجام داده باشد، صحیح است. مسأله ۲۵۶۲: وکیل می‌تواند خود را از وکالت، برکنار کند، حتّی اگر موکّل غایب باشد. مسأله ۲۵۶۳: وکیل نمی‌تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده، دیگری را وکیل نماید، ولی اگر موکّل به او اجازه داده باشد که وکیل بگیرد، همان طوری که به او دستور داده، می‌تواند رفتار نماید، بنابراین اگر گفته بود: برای من وکیل بگیر، باید از طرف او وکیل بگیرد و نمی‌تواند کسی را از طرف خودش وکیل کند. مسأله ۲۵۶۴: اگر انسان با اجازه موکّل، کسی را از طرف او وکیل کند، نمی‌تواند آن وکیل را عزل نماید و اگر وکیل اوّل بمیرد یا موکّل، اوّلی را عزل کند، وکالت دومی باطل نمی‌شود. مسأله ۲۵۶۵: اگر وکیل با اجازه موکّل، کسی را از طرف خود وکیل سازد، موکل و وکیل اوّل، می‌توانند آن وکیل را عزل کنند و اگر وکیل اوّل بمیرد یا عزل شود، وکالت دومی باطل می‌گردد. مسأله ۲۵۶۶: اگر چند نفر را برای انجام کاری وکیل سازد و به آنها اجازه دهد که هر کدام، به تنهایی در آن کار اقدام کنند، هریک از آنان می‌تواند، آن کار را انجام دهد و چنانچه یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل نمی‌شود ولی اگر نگفته باشد باهم یا به تنهایی انجام دهند، یا گفته باشد باهم انجام دهند، نمی‌توانند به تنهایی اقدام نمایند و در صورتی که یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل می‌شود. مسأله ۲۵۶۷: اگر وکیل یا موکّل بمیرد، یا دیوانه شود، وکالت باطل می‌گردد، امّا اگر بیهوش شود اشکالی ندارد و نیز اگر چیزی که برای تصرّف در آن وکیل شده، از بین برود، مثلاـ گوسفندی که برای فروش آن وکیل شده، بمیرد، وکالت باطل می‌شود. مسأله ۲۵۶۸: اگر انسانی کسی را برای کاری وکیل کند و چیزی برای او مقرّر سازد، بعد از انجام آن کار، چیزی را که قرار گذاشته، باید به او بدهد. مسأله ۲۵۶۹: اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار اوست، کوتاهی نکند و غیر از تصرّفی که به او اجازه داده اند، تصرّف دیگری ننماید و اتّفاقاً آن مال از بین برود، ضامن نیست. مسأله ۲۵۷۰: اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار اوست، کوتاهی کند یا غیر از تصرّفی که به او اجازه داده اند، تصرّف دیگری بنماید و آن مال از بین برود، ضامن است، بنابراین اگر لباسی را که گفته اند بفروش، بپوشد و آن لباس تلف شود باید عوض آن را بدهد. مسأله ۲۵۷۱: اگر وکیل، غیر از تصرّفی که به او اجازه داده اند، تصرّف دیگری بکند، مثلا لباسی را که گفته اند، بفروش، بپوشد و سپس تصرّفی بنماید که به او اجازه داده بودند، آن تصرّف صحیح است.

احکام اقرار

مسأله ۲۵۷۲: اِقرار، یعنی انسان اعتراف کنـد حقّی بر او هست، مثلا بگویـد: محمّد از من هزار تومان طلب دارد، یا اعتراف نماید که برکسـی حقّی نـدارد، مثلا بگوید: علی هیچ بدهی به من ندارد. مسأله ۲۵۷۳: اعتراف در صورتی نافذ و صـحیح است که به صورت جزم و صـریح یا ظاهر باشد، بنابراین اگر بگوید: ممکن است جعفر از من ده تومان طلب داشـته باشد، صحیح نخواهد بود و نیز باید چیزی که به آن اعتراف می‌کنـد بر ضـرر او باشـد، پس اگر بگویـد: من از زیـد ده تومان طلب دارم، باید دلیل بیاورد. مسأله ۲۵۷۴: اعتراف بچّه، دیوانه، سـفیه نسـبت به مال خود، کسی که مجبورش کرده اند، بَرده و کسی که قاصد نباشد، باطل است. مسأله ۲۵۷۵: اگر به چیز مجهولی یا مردّدی اعتراف کنـد، مثلا بگویـد: حسن از من چیزی می‌خواهـد، یا بگوید: تقی از من یکی از این دو مال را طلب دارد، یا شخصـی که برای او اعتراف می‌کند، مجهول یا مردّد باشد، مثلا بگوید: شخصی یا یکی از این دو نفر از من ده تومان طلـب دارد، در همه این مـوارد اعـتراف او صـحیح است. مسـأله ۲۵۷۶: مُقِرٌّلَه، یعنی کسـی که برای او اعـتراف می‌شـود، بایـد بتواند مالـک شود، مثلا بگویـد: چیزی را که در دست دارم ملک زیـد یا وقف این مسـجد است، پس اگر بگویـد: چیزی را که در دست دارم ملـک این حیوان است، چون حیوان مالـک نمی‌شود، صـحیح نخواهـد بود. مسـأله ۲۵۷۷: اگر بگویـد: تقی از من هزار تومـان می‌خواهـد، سـپس انکار کنـد، باید هزار تومان را بدهد، ولی اگر بگوید: تقی از من هزار تومان طلب دارد، سـپس مقدار معقولی را اسـتثنا کنـد، مثلاـ بگویـد: مگر صـد تومان، قبول می‌شود. مسأله ۲۵۷۸: اگر بگویـد: این خـانه مـال کاظم است، سـپس بگویـد: مال رضـاست، بنابر احتیاط مصالحه کننـد. مسأله ۲۵۷۹: اگر بگویـد: حسـین پسـر من است، یـا بگویـد: زینب خواهر زن من است، قبول می‌شود و چنـانچه بمیرد حسـین از او ارث می‌برد، همچنین نمی‌توانـد تا زمانی که خواهر زینب زن اوست، زینب را به عقـد خود در آورد. مسأله ۲۵۸۰: حکم بیمار در اعتراف، حکم صـحیح است، مگر در مرضـی که با آن مرض می‌میرد بگویـد: مقداری به کسـی بـدهکار اسـت. و متّهـم باشـد کـه گفته او برای ضـرر زدن به ورثه است، در این صـورت بایـد مقـداری را که معیّن کرده از ثلث او بدهند.

احکام هدیه

مسأله ۲۵۸۱: هـدیه، یعنی انسـان چیزی را به کسـی مجـانی و بـدون عوض ببخشـد. و در این عقـد، ایجاب و قبول لازم است. و اگر چیزی را به قصد هدیه، به کسـی ببخشد و او نیز به همین قصد بگیرد، هدیه واقع می‌شود. مسأله ۲۵۸۲: کسی که هدیه می‌دهد، باید بالغ و عاقل باشـد، از روی قصد و اختیار، هدیه نماید و بتواند در مال خود تصـرّف کند، بنابراین اگر سـفیه یا مفلّس، مال خود را به کسـی ببخشد، صحیح نیست. مسأله ۲۵۸۳: کسـی که به او چیزی بخشـیده می‌شود بایـد بـا اجازه صاحب مال، آن را تحویل بگیرد، اگرچه در غیر از مجلس هـدیه باشـد. مسأله ۲۵۸۴: اگر طلبکار، طلب خود را به بـدهکار ببخشـد، دیگر نمی‌توانـد آن را از بدهکار مطالبه کند. مسأله ۲۵۸۵: اگر انسان چیزی را به کسی ببخشد و او نیز آن را تحویل بگیرد، بخشنده می‌تواند هدیه را برهم زده و مال را پس بگیرد، مگر در چنـد صورت: ۱ – اگر کسـی که به او بخشـیده است، با انسان خویشی داشته باشد، خواه نزدیک باشد، خواه دور، مانند پدر، مادر، پسـر عمو و پسـر خاله. ۲ – اگر زن به شوهر، یا مرد به همسـر خود، بخشـیده باشد. ۳ – اگر تمام یا قسـمتی از هدیه، تلف شده باشد. ۴ – اگر هدیه مُعَوّضه باشد، یعنی چیزی بخشیده و در عوض، چیزی دریافت کرده باشد، مانند آنکه خانه ای را در مقابل باغی به کسـی ببخشـد. ۵ – اگر بخشـنده، در هـدیه قصد قربت کند. ۶ – اگر بخشـنده یا کسـی که به او بخشـیده شده، بمیرد. ۷ – اگر کسـی که به او چیزی بخشـیده شـده، در آن هدیه تصـرّف کند، مثلا آن را بفروشد یا پارچه را بدوزد. مسأله ۲۵۸۶:

اگر چیزی را که بخشیده و قبض داده، زیاد شود، مانند آنکه گوسفند، فربه گردد و یا بچّه بزاید، سپس بخشنده هدیه را برهم بزند، زیادی و بچّه، مال کسی است که به او بخشیده شده است. مسأله ۲۵۸۷: برهم زدن هدیه آن است که بخشنده بگوید: هدیه را برهم زدم، یا آن را پس بگیرد و یا بفروشد و لازم نیست کسی که به او بخشیده شده، بداند که بخشنده هدیه را برهم زده است. مسأله ۲۵۸۸: اگر بخشنده یا کسی که به او بخشیده شده است، بعد از عقد و قبل از تحویل گرفتن بمیرد، هدیه بهم می‌خورد. مسأله ۲۵۸۹: بخشیدن به قوم و خویش، یکی از اقسام صله رحم و از مستحبات اسلامی است و ثواب آن دو برابر بخشیدن به غیر فامیل است. مسأله ۲۵۹۰: مکروه است انسان، در بخشش، بعضی از بچّه های خود را، بر بعضی دیگر ترجیح دهد، حتّی در بوسیدن و مانند آن، بنابراین ترجیح دادن پسرها بر دخترها، در هدیه، وقف و مانند آن، اگر برای فایده دینی و دنیوی نباشد، مکروه است، امّا اگر ترجیح دادن، باعث فساد یا دشمنی شود، چه بسا حرام خواهد شد.

احکام صدقه

مسأله ۲۵۹۱: صدقه دادن از کارهای مستحب است و در روایات اسلامی سفارش زیادی برآن شده، چنانچه در حدیث شریف آمده: «صدقه موجب زیادی مال، دفع بلا و سبب شفا، می‌شود». مسأله ۲۵۹۲: صدقه در صورتی موجب ثواب است که صدقه دهنده، قصد قربت کند. مسأله ۲۵۹۳: چنانچه به قصد صدقه، مال خود را به کسی بدهد و او نیز به همین قصد آن را بگیرد، صدقه واقع می‌شود و بعد از آنکه فقیر صدقه را گرفت، صدقه دهنده نمی‌تواند آن را برهم زده و مال خود را مسترد دارد. مسأله ۲۵۹۴: کسی که سیّد نیست نمی‌تواند زکات خود را به سیّد بدهد و در زکات فطره تأمّل است، امّا نسبت به صدقه های مستحب و دیگر صدقه های واجب، غیر سیّد می‌تواند به سیّد بپردازد. مسأله ۲۵۹۵: صدقه مستحب را می‌توان به شخص ثروتمند، سنّی و کافر داد. مسأله ۲۵۹۶: اگر انسان چیزی را به فقیر صدقه دهد، می‌تواند آن را از او بخرد، یا به عنوان هدیه قبول کند، ولی مکروه است، البته این در صورتی است که آن صدقه، زکات نباشد و سبب تضییع حقوق فقیر نشود. مسأله ۲۵۹۷: اگر کسی از انسان بخواهد چیزی به او بدهد، مکروه است او را ردّ نماید هر چند گمان کند فقیر نیست. مسأله ۲۵۹۸: گدایی کردن در صورت احتیاج مکروه و در صورتی که احتیاج نداشته باشد، بعید نیست حرام باشد. مسأله ۲۵۹۹: مستحب است انسان واسطه رساندن صدقه شود و صدقه مستحب را اگر مخفی بدهد، بهتر است مگر به جهتی، علنی دادن بهتر باشد. مسأله ۲۶۰۰: مستحب است انسان زیاد صدقه بدهد، به ویژه در اوایل روز و اوایل شب و همچنین مستحب است دست خودش را که با آن صدقه داده، ببوسد. مسأله ۲۶۰۱: مستحب است انسان، در صدقه دادن، قوم و خویش و همسایگان را بر دیگران مقدم بدارد.

احکام قرض

مسأله ۲۶۰۲: قرض دادن، از کارهای بسیار مستحب است که در آیات قرآن و روایات، سفارش زیادی بر آن شده است، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)فرمودند: «هر کس به برادر مسلمان خود قرض بدهد، مال او زیاد می‌شود، ملائکه بر او رحمت می‌فرستند، اگر با بدهکار خود مدارا کند، بدون حساب و به سرعت از صراط می گذرد. و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام می‌شود». مسأله ۲۶۰۳: در قرض لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر چیزی را به نیّت قرض به کسی بدهد و او نیز به همین قصد بگیرد، صحیح است، امّا مقدار آن باید کاملا معلوم باشد. مسأله ۲۶۰۴: هر وقت بدهکار، بدهی خود را بدهد، طلبکار باید قبول نماید. مسأله ۲۶۰۵: اگر در هنگام قرض، برای پرداخت آن مدّتی قرار دهند، واجب است طلبکار

پیش از تمام شدن مدّت، طلب خود را مطالبه نکند، ولی اگر مدّت نداشته باشد، طلبکار هر وقت بخواهد، می‌تواند طلب خود را مطالبه نماید. مسأله ۲۶۰۶: اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کند، چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد، باید فوراً آن را بپردازد و اگر تأخیر بیندازد، گناهکار است. مسأله ۲۶۰۷: اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسته، اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که به آن احتیاج دارد، چیزی نداشته باشد، طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه نماید، بلکه باید صبر کند، تا بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد. مسأله ۲۶۰۸: کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، چنانچه بتواند کاسبی کند، بدون حرج واجب است کسب نماید و بدهی خود را بدهد. مسأله ۲۶۰۹: کسی که به طلبکار خود دسترسی ندارد، چنانچه امید نداشته باشد او را پیدا کند، باید با اجازه حاکم شرع، طلب او را به فقیر بدهد و اگر طلبکار او سیّد نباشد، واجب نیست که طلب او را به غیر سیّد بدهد، بلکه می‌تواند به سیّد فقیر نیز بدهد. مسأله ۲۶۱۰: اگر مال میّت، بیشتر از خرج واجب کفن، دفن و بدهی او نباشد، باید مال را برای آن مصرف نموده و به وارث او چیزی نمی‌رسد. مسأله ۲۶۱۱: اگر کسی مقداری پول، طلا یا نقره، قرض کند و قیمت آن کم شود، یا چند برابر گردد، چنانچه همان مقدار را که گرفته، پس بدهد کافی است، ولی اگر هر دو به غیر آن راضی شوند، اشکال ندارد و در بعضی موارد مصالحه کنند. مسأله ۲۶۱۲: اگر مالی را که قرض کرده، از بین نرفته باشد و صاحب مال، عین آن را مطالبه کند، بنابر احتیاط مستحب بدهکار، همان مال را به او بدهد. مسأله ۲۶۱۳: اگر کسی که قرض می‌دهد، شرط کند که زیادتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، مثلا یک من گندم بدهد و شرط کند که یک من و پنج سیر بگیرد، یا ده تخم مرغ بدهد که یازده تا بگیرد، ربا و حرام است، بلکه اگر قرار بگذارد بدهکار کاری برای او انجام دهد، یا چیزی را که قرض کرده، با مقداری جنس دیگر پس دهد، مثلاـ شرط کند یک تومانی را که قرض کرده، با یک کبریت پس دهد، ربا و حرام است. و نیز اگر شرط کند قرض را به طور مخصوصی پس دهد، مثلا مقداری طلای نساخته به او بدهد و شرط کند، ساخته پس بگیرد، باز هم ربا و حرام می‌باشد. ولی اگر بدون شرط، خود بدهکار زیادتر از آنچه قرض کرده پس بدهد، اشکال ندارد، بلکه مستحب است. مسأله ۲۶۱۴: ربا دادن مانند ربا گرفتن حرام است و کسی که قرض ربایی گرفته مالک آن نمی‌شود و نمی‌تواند در آن تصرّف کند، ولی چنانچه طوری باشد که اگر ربا قرار نبود، صاحب پول نسبت به تصرّف آن، راضی بود، قرض گیرنده می‌تواند در آن تصرّف نماید. مسأله ۲۶۱۵: اگر گندم، یا چیزی مانند آن را به صورت قرض ربایی بگیرد و با آن زراعت کند، حاصلی که از آن به دست می‌آید، بعید نیست مال قرض گیرنده باشد گرچه احوط مصالحه است. مسأله ۲۶۱۶: اگر لباسی را بخرد و سپس از پولی که به قرض ربایی گرفته، یا از پولی حلالی که با ربا مخلوط است، به صاحب لباس بدهد، پوشیدن آن لباس و نماز خواندن با آن اشکال ندارد، ولی اگر به فروشنده بگوید که این لباس را با این پول می‌خرم، پوشیدن آن لباس حرام است و اگر بداند پوشیدن آن حرام است، نماز نیز با آن باطل می‌باشد. مسأله ۲۶۱۷: اگر انسان مقداری پول، به کسی بدهد که در شهر دیگری از طرف او کمتر بگیرد، اشکال ندارد و این را «صرف برات» می‌گویند. مسأله ۲۶۱۸: اگر مقداری پول، به کسی بدهد که بعد از چند روز در شهر دیگری زیادتر بگیرد، مثلا نهصد و نود تومان بدهد که بعد از ده روز، در شهر دیگری هزار تومان بگیرد، ربا و حرام است ولی اگر کسی که زیادی را می‌گیرد در مقابل زیادی، جنسی بدهد یا عملی انجام دهد اشکال ندارد. مسأله ۲۶۱۹: اگر در مقابل طلبی که از کسی دارد، سفته یا چک داشته باشد و بخواهد طلب خود را پیش از سر رسید آن به کمتر از آن بفروشد، اشکال ندارد.

احکام حواله

مسأله ۲۶۲۰: حواله، یعنی انسان بدهی خود را به دیگری واگذار کند. مسأله ۲۶۲۱: اگر بدهکار، طلبکار خود را حواله بدهد که طلبش را از دیگری بگیرد و طلبکار قبول نماید، بعد از درست شدن حواله، کسی که به او حواله شده بدهکار می‌شود و طلبکار

نمی‌تواند طلب خود را از بدهکار اوّلی مطالبه نماید. مسأله ۲۶۲۲: بدهکار، طلبکار و کسی که به او حواله شده، باید بالغ و عاقل باشند، کسی آنها را مجبور نکرده و سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند. مسأله ۲۶۲۳: حواله دادن به کسی که بدهکار نیست، در صورتی صحیح است که او قبول کند و نیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است، جنس دیگری حواله دهد، مثلا به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد، تا او قبول نکند، حواله صحیح نیست. مسأله ۲۶۲۴: طلبکار می‌تواند حواله را قبول نکند، اگرچه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد و در پرداختن حواله نیز کوتاهی ننماید. و هنگامی که انسان حواله می‌دهد لازم نیست بدهکار باشد، پس اگر بخواهد از کسی قرض کند، تا وقتی از او قرض نکرده، می‌تواند او را به دیگری حواله دهد که آنچه را بعداً قرض می‌دهد از او بگیرد، صحّت این حواله بعید نیست گرچه خلاف احتیاط است. مسأله ۲۶۲۵: حواله دهنده و طلبکار، باید مقدار حواله و جنس آن را بدانند، پس اگر مثلا ده من گندم و ده هزار تومان پول، به یک نفر بدهکار باشد و به او بگوید: یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر و آن را معیّن نکند، حواله درست نیست علی الأظهر. مسأله ۲۶۲۶: اگر بدهی در واقع معیّن باشد، ولی بدهکار و طلبکار در هنگام حواله دادن، مقدار یا جنس آن را ندانند حواله صحیح است، مثلا اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد و پیش از دیدن دفتر، حواله بدهد و بعد دفتر را ببیند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید، بعید نیست حواله صحیح باشد. مسأله ۲۶۲۷: اگر به کسی حواله بدهد که بدهکار نیست، چنانچه او حواله را قبول کند، پیش از پرداختن حواله، می‌تواند مقدار حواله را از حواله دهنده بگیرد ولی اگر طلبکار، طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند، کسی که حواله را قبول کرده همان مقدار را می‌تواند از حواله دهنده مطالبه نماید. مسأله ۲۶۲۸: بعد از درست شدن حواله، حواله دهنده و کسی که به او حواله شده، نمی‌توانند حواله را برهم بزنند و هرگاه کسی که به او حواله شده در موقع حواله فقیر نباشد، اگرچه بعد فقیر شود، طلبکار نمی‌تواند حواله را برهم بزند و همچنین است اگر هنگام حواله، فقیر باشد و طلبکار بداند فقیر است، ولی اگر نداند فقیر است و بعد بفهمد، اگرچه پولدار شده باشد، طلبکار می‌تواند حواله را برهم بزند و طلب خود را از حواله دهنده بگیرد. مسأله ۲۶۲۹: اگر بدهکار، طلبکار و کسی که به او حواله شده، یا یکی از آنان برای خود، حقّ برهم زدن حواله را قرار دهد، مطابق قراری که گذاشته اند، می‌توانند حواله را برهم بزنند. مسأله ۲۶۳۰: اگر حواله دهنده، خودش طلب طلبکار را بدهد، چنانچه به درخواست کسی باشد که به او حواله شده است، می‌تواند چیزی را که داده از او بگیرد و اگر بدون خواهش او داده و قصد داشته عوض آن را نگیرد، نمی‌تواند چیزی را که داده، از او مطالبه نماید.

احکام رهن

مسأله ۲۶۳۱: رهن، یعنی بدهکار مقداری از مال خود را به عنوان وثیقه و گرو نزد طلبکار بگذارد که اگر طلب او را ندهد، طلبش را از آن مال، بردارد. مسأله ۲۶۳۲: در رهن لازم نیست صیغه بخوانند و اگر بدهکار مال خود را به قصد گرو، به طلبکار بدهد و طلبکار نیز به همین قصد بگیرد، رهن صحیح است. مسأله ۲۶۳۳: گرودهنده و کسی که مال را گرو می‌گیرد، باید بالغ و عاقل باشند، کسی آنها را مجبور نکرده و سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند. مسأله ۲۶۳۴: انسان مالی را می‌تواند گرو بگذارد که شرعاً بتواند در آن تصرّف کند و اگر مال دیگری را گرو بگذارد، در صورتی صحیح است که صاحب مال بگوید: «به گرو گذاشتن، راضی هستم». مسأله ۲۶۳۵: چیزی را که گرو می‌گذارند باید خرید و فروش آن صحیح باشد، پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند، درست نیست. مسأله ۲۶۳۶: منافع چیزی را که گرو می‌گذارند، مال کسی است که آن را گرو گذاشته است. مسأله ۲۶۳۷: طلبکار و بدهکار نمی‌توانند مال گرو گذاشته شده را، بدون اجازه یکدیگر ملک کسی کنند، مثلا آن را ببخشند یا بفروشند. ولی اگر یکی از آنان، آن را ببخشد یا بفروشد، سپس دیگری بگوید: راضی هستم، اشکال ندارد. مسأله

۲۶۳۸: اگر طلبکار چیزی را که گرو گرفته، با اجازه بـدهکار بفروشـد، پول آن نیز ماننـد خود مال، گرو می‌باشـد. مسأله ۲۶۳۹: اگر هنگامی که بـدهکار بایـد بـدهی خود را بدهـد، طلبکار مطالبه کند و او نپردازد، طلبکار می‌تواند مالی را که گرو گرفته، بفروشد و طلب خود را بردارد و بایـد بقیّه را به بـدهکار بدهد. و اگر به حاکم شـرع دسترسـی دارد، باید برای فروش آن از حاکم شـرع اجازه بگیرد. مسأله ۲۶۴۰: اگر بدهکار، غیر از خانه ای که در آن نشسـته و چیزهایی که مانند اثاثیه خانه مورد احتیاج اوست، چیز دیگری نداشـته باشد، طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه کند، ولی اگر مالی را که گرو گذاشته، خانه و اثاثیه باشد طلبکار می‌تواند آن را بفروشد و طلب خود را بردارد.

احکام حجر

مسأله ۲۶۴۱: حَجْر، یعنی انسان به جهت یکی از هفت امری که بیان می‌شود، نتواند در تمام یا قسمتی از اموال خود، تصرّف کند: ۱ – بچّه بودن. ۲ – دیوانه بودن. ۳ – سفیه بودن. ۴ – مفلّس بودن. ۵ – بیمار بودن. ۶ – برده بودن. ۷ – مردن. و تفصیل آن در مسائل ذیـل بیان می‌شود. مسأله ۲۶۴۲: بچّه ای که هنوز به سنّ بلوغ شرعی نرسـیده، یـا بالغ شـده امّا رشـید نیست، نمی‌توانـد در مال خود تصـرّف کند، هر چند تصـرّفش صحیح باشد. نشانه های بلوغ مسأله ۲۶۴۳: نشانه بالغ شـدن یکی از سه چیز است: ۱ – روییدن موی درشت زیر شـکم بالای عورت، ولی موی نـازک علامت بلوغ نیست. ۲ – مُحتلم شـدن و بیرون آمـدن منی و این علامت در زنان بسیار کم است. ۳ – تمـام شـدن پانزده سال قمری در مرد و تمام شـدن نُه سال قمری در زن. مسأله ۲۶۴۴: روییدن موی درشت در صورت، پشت لب، سـینه و زیر بغل و خشن شـدن صـدا و ماننـد آن، نشانه بالغ شـدن نیست، مگر انسان بر اثر آن به بالغ شدن یقین کند. مسأله ۲۶۴۵: ولیّ بچّه، یعنی کسی که می‌تواند در مال او تصرّف کند، در درجه اوّل پدر و جدّ پدری طفل است و در صورتی که آنها موجود نباشـند، قیّم از جانب آنها و اگر او نیز نبود، حاکم شرع می‌باشد. مسأله ۲۶۴۶: پدر و جدّ پدری، هر کدام می‌توانند، در مال طفل تصـرّف کننـد، اگرچه جدّ پدری خیلی دور باشد و در صورتی که هر دو در آن تصـرّف کنند، کسـی که اوّل تصـرّف نموده مقدّم است. مسأله ۲۶۴۷: دیوانه نمی‌تواند در مال خود تصرّف کند و در بقیّه احکام مانند بچّه است، ولی بنابر احتیاط واجب، اگر بعـد از بلوغ دیوانه شـده باشـد، حاکم شـرع با پـدر یا جدّ، با هم در امور او رسیدگی کنند گرچه کفایت پدر و جد مستقلا از حاکم شرع بعید نیست. مسأله ۲۶۴۸: کسـی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است، تصرّفی که هنگام دیوانگی، در مال خود می کند، صحیح نیست. مسأله ۲۶۴۹: انسـان می‌توانـد در مرضـی که بـا آن بیماری از دنیا می‌رود، هر مقـدار از مال خود را برای خود، عیال، میهمان و کارهایی که اسراف نیست، مصـرف نمایـد و نیز اگر مال خود را به قیمت آن بفروشد، یا اجاره دهد، اشکال ندارد، بلکه اگر مال خود را به کسـی ببخشد یا ارزانتر از قیمت آن بفروشد، خواه مقداری را که بخشـیده یا ارزانتر فروخته، به اندازه ثُلث مال او بوده یا بیشتر باشـد، تصرّف وی صـحیح و در صورتی که بیشتر از ثُلث باشد، احتیاج به اجازه ورثه ندارد. مسأله ۲۶۵۰: سفیه (کسی که مال خود را در کارهای بیهوده صـرف می کنـد) نمی‌توانـد در مال خود تصـرّف نمایـد و ولایت بر او، به عهده پدر و جدّ پدری است اگر قبل از بلوغ سـفیه باشـد ولی اگر بعـد از بلوغ سـفیه شـده باشـد، ولیّ او حاکم شـرع است به همراه پـدر یا جـدّ پدری بنابر احتیاط، گرچه کفایت پـدر و جـد بعیـد نیست. مسأله ۲۶۵۱: تصـرّفات سـفیه، در بعضـی از موارد صحیح است. مسأله ۲۶۵۲: مفلّس کسـی است که به اصـطلاح امروز «ورشکست» شده و حاکم شرع، روی املاک او دست گذاشته است، چنین شخصی پیش از آنکه حاکم شـرع، حکم به مفلّس بودنش بکنـد می‌توانـد در اموال خود تصـرّف کنـد، هرچند قرضـهای او چند برابر ثروتش باشد. مسأله ۲۶۵۳: مفلّس با چهار شـرط نمی‌تواند در اموال خود تصـرّف کند: ۱ – قرضـهای او شرعاً ثابت شده باشد. ۲ – مُمتلکات و طلبهایی که از مردم دارد، کمتر از بدهی او باشد، البته خانه و چیزهای دیگری که در احکام قرض، استثنا شده در اینجا نیز مستثنی است. ۳ –

مدّت قرضهایی که کرده است، تمام شده باشد یا آن مقداری که مدّتشان تمام شده، بیش از املاك او باشد. ۴ - طلبکارها از حاکم شرع، بخواهند که نگذارد در مال خود تصرّف کند. مسأله ۲۶۵۴: بعد از آنکه حاکم شرع، حکم نمود مفلّس در اموال خود تصرّف نکند، حقّ طلبکارها به آن اموال تعلّق گرفته و باید آنها را بفروشند و به طلبکارها بپردازند. مسأله ۲۶۵۵: قسمت کردن اموال مفلّس در بین طلبکاران، به نسبت طلب آنها صورت می گیرد، مثلا اگر مفلّس فقط سی تومان دارد و شخصی از او صد و دیگری پنجاه تومان طلب داشته باشد، بیست تومان به کسی که صد تومان طلب دارد و ده تومان به دیگری می‌دهند. مسأله ۲۶۵۶: اگر انسان در مرضی که به سبب آن از دنیا می‌رود، مقداری از مال خود را مجّانی مصرف کند، مثلا آن را به کسی ببخشد یا چیزی که هزار تومان می‌ارزد به صد تومان بفروشد، این تصرّفات از اصل مال، خارج می‌شود و آن را «مُنجّزات مریض» می‌نامند. مسأله ۲۶۵۷: تصرّفاتی را که برده، بدون اجازه آقای خود می کند، باطل است و در این که آیا برده مالك چیزی می‌شود یا نه، خلاف است و بنابر اقوی مالك می‌شود. مسأله ۲۶۵۸: اگر کسی وصیّت کند بعد از مردنش، مقداری از اموالش را به کسی ببخشند، چنانچه بیشتر از ثُلث نباشد یا اگر بیشتر از ثلث است ورثه اجازه بدهند، باید به وصیّت عمل کنند و اگر بیشتر باشد و ورثه اجازه ندهند، باید به وصیّت عمل کنند و اگر بیشتر باشد و ورثه اجازه ندهند فقط به مقدار ثلث صحیح و نسبت به بقیّه باطل است و همچنین دیگر وصیّتهایی که واجب شرعی مالی نباشد، مانند وصیّت به خیرات و مبرّات.

احکام ضمانت

مسأله ۲۶۵۹: ضمانت، یعنی انسان بدهی کسی را به گردن بگیرد. مسأله ۲۶۶۰: اگر انسان بخواهد ضامن شود تا بدهی کسی را بدهد، باید بر هر لفظی اگرچه عربی نباشد، به طلبکار بگوید: من ضامن شده ام طلب تو را بدهم، یا کاری کند که بر ضمانت او دلالت داشته باشد و طلبکار نیز رضایت خود را بفهماند، ولی راضی بودن بدهکار شرط نیست. مسأله ۲۶۶۱: ضامن و طلبکار، باید بالغ و عاقل باشند، کسی آنها را مجبور نکرده و سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند، ولی این شرطها در بدهکار نیست، مثلا اگر کسی ضامن شود که بدهی بچّه یا دیوانه را بدهد، صحیح است. مسأله ۲۶۶۲: هرگاه برای ضامن شدن خود، شرطی قرار دهد، مثلا بگوید: اگر بدهکار قرض تو را نداد من می‌دهم، اقرب صحت ضمان است. مسأله ۲۶۶۳: کسی که ضامن بدهی او می‌شوند باید بدهکار باشد، پس اگر کسی بخواهد از دیگری قرض کند، تا وقتی قرض نکرده، انسان نمی‌تواند ضامن او شود. امّا اگر بگوید: به فلانی قرض بده و من ضامن هستم، صحیح می‌باشد. مسأله ۲۶۶۴: در صورتی انسان می‌تواند ضامن شود که طلبکار، بدهکار و جنس بدهی، معیّن باشد، پس اگر دو نفر از کسی طلبکار باشند و انسان بگوید من ضامن هستم طلب یکی از شما را بدهم، چون معین نکرده طلب کدام را می‌دهد، ضامن شدن او اشکال دارد و نیز اگر کسی، از دو نفر طلبکار باشد و انسان بگوید: من ضامن هستم بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم، چون معیّن نکرده بدهی کدام را می‌دهد ضامن شدن او اشکال دارد. و همچنین اگر کسی از دیگری، مثلا ده من گندم و ده هزار تومان پول طلبکار باشد و انسان بگوید: من ضامن یکی از دو طلب تو هستم و معیّن نکند ضامن گندم است یا ضامن پول، صحیح نیست علی الأظهر. مسأله ۲۶۶۵: اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشد، ضامن نمی‌تواند از بدهکار چیزی بگیرد و اگر مقداری از آن را ببخشد، نمی‌تواند آن مقدار را مطالبه نماید. مسأله ۲۶۶۶: اگر انسان ضامن شود بدهی کسی را بدهد، نمی‌تواند از ضامن شدن خود برگردد. مسأله ۲۶۶۷: ضامن و طلبکار، می‌توانند شرط کنند هر وقت بخواهند، ضمانت را بر هم بزنند. مسأله ۲۶۶۸: هرگاه انسان در هنگام ضمانت، بتواند طلب طلبکار را بدهد اگرچه بعد فقیر شود، طلبکار نمی‌تواند ضامن بودن او را برهم زند و همچنین است اگر در آن موقع نتواند طلب او را بدهد، ولی طلبکار بداند و به ضامن شدن او راضی شود. مسأله ۲۶۶۹: اگر انسان در هنگامی که ضامن می‌شود، نتواند طلب طلبکار را بدهد و

طلبکار در آن وقت ندانـد و بعـد متوجّه شود، می‌توانـد ضامن بودن او را برهم بزنـد و اگر پیش از آنکه طلبکار متوجّه شود، ضامن قدرت پیدا کرده باشد، چنانچه بخواهد ضـمانت او را برهم بزنند، اشـکال ندارد. مسأله ۲۶۷۰: اگر کسـی بدون اجازه بدهکار ضامن شـود بـدهی او را بدهـد، نمی‌توانـد چیزی از او بگیرد. مسأله ۲۶۷۱: اگر کسـی بـا اجازه بـدهکار، ضامن شود بـدهی او را بدهـد، می‌توانـد مقـداری که ضامن شـده، از او مطالبه نمایـد، ولی اگر به جای جنسـی که بدهکار بوده، جنس دیگری به طلبکار او بدهد، نمی‌توانـد چیزی را که داده از او مطالبه نمایـد، مثلا اگر ده من گندم بدهکار باشد و ضامن، ده من برنج بدهد، نمی‌تواند برنج از او مطالبه نماید، امّا اگر خودش راضی شود که برنج بدهد، اشکال ندارد.

احکام کفالت

مسأله ۲۶۷۲: کفالت، یعنی انسان ضامن شود هر وقت طلبکار بدهکار را خواست، به دست او بدهد. و به کسـی که این گونه ضامن می‌شود «کفیـل» می‌گوینـد. مسأله ۲۶۷۳: کفـالت در صـورتی صـحیح است که کفیـل، به هر لفظی اگرچه عربی نباشـد، به طلبکـار بگوید: من ضامنم هر وقت شـخص بدهکارِ خود را بخواهی به دست تو بدهم و طلبکار نیز قبول نماید. مسأله ۲۶۷۴: کفیل باید بالغ و عاقل باشد، او را در کفالت مجبور نکرده باشـند و بتواند کسـی را که کفیل او شده، حاضـر نماید. مسأله ۲۶۷۵: کفالت با یکی از پنـج چیز به هم می‌خورد: اوّل: کفیـل، بـدهکار را به دست طلبکـار بدهـد. دوم: طلب طلبکـار داده شود. سوم: طلبکـار از طلب خود بگـذرد. چهـارم: بـدهکار بمیرد. پنجم: طلبکـار کفیـل را از کفالت آزاد کنـد. مسأله ۲۶۷۶: اگر کسـی به زور، بـدهکار را ازدسـت طلبکار رها کند، چنانچه طلبکار دسترسی به او نداشته باشد، کسی که بدهکار را رها کرده، باید او را به دست طلبکار بدهد.

احکام ودیعه (امانت)

مسأله ۲۶۷۷: «ودیعه»، یعنی انسـان چیزی را نزد دیگری بگـذارد تـا از آن نگهـداری نمایـد. مسأله ۲۶۷۸: اگر انسـان مـال خود را به کسـی بدهـد و بگوید: نزد تو امانت باشد و او نیز قبول کند، یا بدون اینکه حرفی بزند به صاحب مال بفهماند مال را برای نگهداری به او می‌دهـد و او نیز به قصـد نگهـداری کردن بگیرد، در این صورت باید به احکام ودیعه و امانتداری که بیان می‌شود عمل نماید. مسأله ۲۶۷۹: امانتدار و کسـی که مال را امانت می‌گذارد، باید هر دو بالغ و عاقل باشند، پس اگر مالی را پیش بچّه یا دیوانه، امانت بگذارد، یا دیوانه و بچّه مالی را پیش کسـی امانت بگذارند، صـحیح نیست. مسأله ۲۶۸۰: اگر از بچّه یـا دیوانه، چیزی را به صورت امانت قبول کنـد، بایـد آن را به صاحبش بدهـد. و اگر آن چیز مال خود بچّه یا دیوانه است، به ولیّ او برسانـد و چنانچه در رساندن مـال به آنان کوتاهی کنـد و تلف شود، بایـد عوض آن را بدهـد. مسأله ۲۶۸۱: کسـی که نمی‌توانـد امانت را نگهداری نماید، نباید قبول کند. مسأله ۲۶۸۲: اگر انسان به صاحب مال بفهمانـد برای نگهـداری مال او حاضـر نیست، چنانچه او مال را بگـذارد و برود و آن مال تلف شود، کسـی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست. ولی بنابر احتیاط مسـتحب اگر ممکن باشـد آن را نگهداری نماید. مسأله ۲۶۸۳: کسـی که چیزی را امانت می‌گذارد، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسی که امانت را قبول می‌کند، هر وقت بخواهـد می‌تواند آن را به صاحبش برگرداند. مسأله ۲۶۸۴: اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود و امانت را برهم بزند، بایـد هرچه زودتر مال را به صاحب آن، یا وکیل و یا ولیّ صاحبش برسانـد و یا به آنان خبر دهد که برای نگهداری حاضـر نیست و اگر بدون عذر، مال را به آنان نرساند و خبر نیز ندهد، چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد. مسأله ۲۶۸۵: کسی که امانت را قبول می‌کنـد، اگر برای آن، مکان مناسبی نـدارد، باید جای مناسب تهیّه نماید و طوری آن را نگهداری کند که مردم نگویند در

امانت خیانت کرده و یا در نگهداری آن کوتاهی نموده است. و اگر در جایی که مناسب نیست بگذارد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد. مسأله ۲۶۸۶: کسی که امانت را قبول می‌کند، اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و تعدّی، یعنی زیاده روی نیز ننماید و اتّفاقاً آن مال تلف شود ضامن نیست، مگر از قبل شرط شده باشد. و اگر آن را در جایی بگذارد که گمان می‌رود، ظالمی بفهمد و آن را ببرد، چنانچه تلف شود، باید عوض آن را به صاحبش بدهد. مسأله ۲۶۸۷: اگر صاحب مال، برای نگهداری مال خود، جایی را معیّن کند و به کسی که امانت را قبول کرده بگوید: «باید مال را در اینجا حفظ کنی و حتّی اگر احتمال بدهی از بین برود، نباید آن را به جای دیگر ببری» چنانچه امانت دار احتمال دهد در آنجا، از بین برود و بداند چون آنجا در نظر صاحب مال، برای حفظ بهتر بوده، گفته است نباید از آنجا بیرون برود، می‌تواند آن را به جای دیگری ببرد و اگر در آنجا ببرد و تلف شود ضامن نیست، ولی اگر ندانـد به چه جهت گفته به جای دیگر نبر، چنانچه به جای دیگر ببرد و تلف شود، واجب است عوض آن را بدهد. مسأله ۲۶۸۸: اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود، جایی را معیّن کند ولی به کسی که امانت را قبول کرده نگوید آن را به جای دیگر نبر، چنانچه امانت دار احتمال دهد در آنجا از بین برود، می‌تواند آن را به جای دیگری که مال در آنجا محفوظ تر است ببرد و چنانچه مال در آنجا تلف شود، ضامن نیست. مسأله ۲۶۸۹: اگر صاحب مال دیوانه شود، کسی که امانت را قبول کرده باید فوراً امانت را به ولیّ او برساند و یا به ولیّ او خبر دهد و اگر بدون عذر شرعی، مال را به ولیّ او ندهد و از خبر دادن نیز کوتاهی کند و مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد. مسأله ۲۶۹۰: اگر صاحب مال بمیرد، امانت دار باید مال را به وارث او برساند، یا به وارث او خبر دهد و چنانچه مال را، به وارث او ندهد و از خبر دادن نیز کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن است، ولی اگر برای آنکه بفهمد کسی که می‌گوید من وارث میّتم، راست می‌گوید یا نه، یا میّت وارث دیگری دارد یا نه، مال را ندهد و خبر نرساند و مال تلف شود، ضامن نیست. مسأله ۲۶۹۱: اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشته باشد، کسی که امانت را قبول کرده باید مال را به همه ورثه بدهد، یا به کسی بدهد که همه آنان قبول دارند، پس اگر بدون اجازه دیگران، تمام مال را به یکی از ورثه بدهد، ضامن سهم دیگران است. مسأله ۲۶۹۲: اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد یا دیوانه شود، وارث یا ولیّ او باید هر چه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد و یا امانت را به او برساند. مسأله ۲۶۹۳: اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند، چنانچه ممکن است، باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند و اگر ممکن نیست، باید آن را به حاکم شرع بدهد و چنانچه به حاکم شرع دسترسی ندارد، در صورتی که وارث او امین است و از امانت اطلاع دارد، لازم نیست وصیت کند وگرنه باید وصیّت نماید، شاهد بگیرد، به وصیّ و شاهد اسم صاحب مال، جنس، خصوصیّات مال و محل آن را بگوید. مسأله ۲۶۹۴: اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند و به وظیفه ای که در مسأله پیش گفته شد، عمل نکند و بیماری او خوب شود یا بعد از مدّتی پشیمان شود و وصیّت کند چنانچه آن امانت از بین برود، اگرچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد بنابر احتیاط، عوض آن را بدهد.

احکام عاریه

مسأله ۲۶۹۵: عاریه، یعنی انسان مال خود را به دیگری بدهد که از آن استفاده کند و در عوض، چیزی از او نگیرد. مسأله ۲۶۹۶: لازم نیست در عاریه، صیغه بخوانند و اگر مثلا لباس را به قصد عاریه، به کسی بدهد و او به همین قصد بگیرد، عاریه صحیح است. مسأله ۲۶۹۷: عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آن را به دیگری واگذار کرده، مثلا آن را اجاره داده، در صورتی صحیح است که مالک چیز غصبی یا مستأجر بگوید: به عاریه دادن راضی هستم. مسأله ۲۶۹۸: چیزی که منفعتش مال انسان است، مثلا آن را اجاره کرده، می‌تواند عاریه بدهد ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند خودش از آن استفاده کند، نمی‌تواند آن را به دیگری عاریه بدهد. مسأله ۲۶۹۹: اگر دیوانه و بچّه، مال خود را عاریه بدهند صحیح نیست، امّا اگر ولیّ بچّه مصلحت

بداند که مال او را عاریه دهد و بچّه آن مال را به دستور ولیّ، به عاریه کننده برساند، اشکال ندارد. مسأله ۲۷۰۰: اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و در استفاده آن نیز زیاده روی ننماید و اتّفاقاً آن چیز تلف شود، ضامن نیست، ولی چنانچه شرط کنند اگر تلف شود، عاریه کننده ضامن باشد، یا چیزی که عاریه کرده طلا و نقره باشد، باید عوض آن را بدهد. مسأله ۲۷۰۱: اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند اگر تلف شود ضامن نباشد، چنانچه تلف شود، ضامن نیست. مسأله ۲۷۰۲: اگر عاریه دهنده بمیرد، عاریه گیرنده باید چیزی را که عاریه کرده، به ورثه او بدهد. مسأله ۲۷۰۳: اگر عاریه دهنده طوری شود که شرعاً نتواند در مال خود تصرّف کند، مثلا دیوانه شود، عاریه کننده باید مالی که عاریه کرده، به ولیّ او بدهد. مسأله ۲۷۰۴: کسی که چیزی عاریه داده، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسی که عاریه کرده، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس دهد. مسأله ۲۷۰۵: عاریه دادن چیزی که استفاده حلال ندارد، مانند آلات قمار، باطل است. مسأله ۲۷۰۶: عاریه دادن گوسفند، برای استفاده از شیر و پشم آن و عاریه دادن حیوان نر برای کشیدن بر ماده، صحیح است. مسأله ۲۷۰۷: اگر چیزی را که عاریه کرده به مالک، یا وکیل و یا ولیّ او بدهد و بعد، آن چیز تلف شود، عاریه کننده ضامن نیست، ولی اگر بدون اجازه صاحب مال، یا وکیل و یا ولیّ او، آن را به جایی ببرد ولو آن که صاحبش معمولاً به آنجا می‌برده، مثلا اسب را در اصطبلی که صاحبش برای آن درست کرده، ببندد و بعد تلف شود، یا کسی آن را تلف کند ضامن است. مسأله ۲۷۰۸: اگر چیز نجس را برای کاری که شرط آن پاکی است عاریه دهد، مثلا لباس را عاریه دهد که با آن نماز بخوانند، بنابر احتیاط واجب، باید نجس بودن آن را به کسی که عاریه می‌کند بگوید. مسأله ۲۷۰۹: چیزی را که عاریه کرده، بدون اجازه صاحب آن نمی‌تواند به دیگری اجاره، یا عاریه بدهد. مسأله ۲۷۱۰: اگر چیزی را که عاریه کرده، با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهد، چنانچه عاریه گیرنده اوّل بمیرد یا دیوانه شود، عاریه دومی باطل نمی‌شود. مسأله ۲۷۱۱: اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است، باید آن را به صاحبش برساند و نمی‌تواند به عاریه دهنده بدهد. مسأله ۲۷۱۲: اگر مالی را که می‌داند غصبی است عاریه کند و از آن استفاده ببرد و در دست او از بین برود، مالک می‌تواند عوض مال و عوض استفاده را از او و یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند و اگر از عاریه کننده بگیرد، او نمی‌تواند چیزی را که به مالک می‌دهد، از عاریه دهنده مطالبه نماید. مسأله ۲۷۱۳: اگر نداند مالی را که عاریه کرده غصبی است و در دست او از بین برود، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد، او نیز می‌تواند آنچه را به صاحب مال داده، از عاریه دهنده مطالبه نماید، ولی اگر چیزی را که عاریه کرده، طلا و نقره باشد، یا عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود، عوضش را بدهد، نمی‌تواند چیزی را که به صاحب مال می‌دهد، از عاریه دهنده مطالبه نماید.

غصب

احکام غصب

مسأله ۲۹۹۹: غصب، یعنی انسان از روی ظلم بر مال و یا حق کسی مسلّط شود، غصب از گناهان بزرگ است و اگر کسی مرتکب آن شود، در قیامت به عذابی سخت گرفتار می‌شود، از حضرت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)روایت شده است: «هر کس، یک وجب زمین از دیگری غصب کند، در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مانند طوق، به گردن او می‌اندازند». مسأله ۳۰۰۰: اگر انسان نگذارد مردم، از مسجد، مدرسه، پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند، حقّ آنان را غصب نموده و همچنین اگر کسی در مسجد، جایی برای خود بگیرد و دیگری نگذارد که از آنجا استفاده نماید. مسأله ۳۰۰۱: چیزی را که انسان، پیش طلبکار به عنوان گرو می‌گذارد، باید نزد طلبکار بماند که اگر طلب او را ندهد، طلب خود را از آن بردارد، پس اگر بدهکار

پیش از پرداخت بـدهی، آن چیز را بدون رضایت، از او بگیرد، حقّ او را غصب کرده است. مسأله ۳۰۰۲: مالی را که نزد کسی گرو گذاشـته انـد، اگر دیگری غصب کند، صاحب مال و طلبکار می‌توانند چیزی را که غصب کرده، از او مطالبه نمایند و چنانچه آن را از او بگیرنـد، باز هم در گرو می‌باشـد و اگر از بین برود و عوض آن را بگیرنـد، آن عوض نیز مانند خود آن چیز، گرو خواهد بود. مسأله ۳۰۰۳: اگر انسـان چیزی را غصب کنـد، بایـد به صـاحبش برگردانـد و اگر از بین برود، بایـد عوض آن را به او بدهـد. مسأله ۳۰۰۴: اگر از چیزی که غصب کرده، منفعتی به دست آیـد، مثلاـ از گوسـفندی که غصب کرده بره ای پیـدا شود، مـال صاحب مال است و نیز کسـی که مثلا خانه ای را غصب کرده، اگرچه در آن ننشینـد بایـد اجاره آن را بدهـد. مسأله ۳۰۰۵: اگر از بچّه یا دیوانه چیزی را غصب کنـد، بایـد آن را به ولیّ او بدهـد و اگر از بین رفته، بایـد عوض آن را بـپردازد. مسـأله ۳۰۰۶: هرگـاه دو نفر با هم چیزی را غصب کنند، اگر هر یک استیلاء بر همه آن داشته باشند هر یک ضامن تمام آن هستند، وگرنه هر کدام، ضامن نصف آن هستند. مسأله ۳۰۰۷: اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند، مثلا گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید، چنانچه جـدا کردن آن ممکن است، اگرچه زحمت داشـته باشـد، بایـد جدا کند و صاحبش برگرداند. مسأله ۳۰۰۸: اگر ظرف طلا، نقره یـا چیز دیگری را که سـاختنش حرام است، غصب کنـد و خراب نمایـد، لازم نیست مزد ساخت آن را به صاحبش بدهـد، ولی اگر مثلاـ گوشواره ای را که غصب کرده خراب نمایـد، بایـد آن را بـا مزد سـاختش به صـاحب آن بدهـد و چنانچه برای اینکه مزد ندهـد، بگویـد آن را ماننـد اوّلش می‌سازم، مالک مجبور نیست قبول نمایـد و مالک نیز نمی‌توانـد او را مجبور کنـد که آن را مانند اوّلش بسازد، اگرچه بنابر احتیاط واجب با هم مصالحه نماینـد. مسأله ۳۰۰۹: اگر چیزی را که غصب کرده، طوری تغییر دهـد که از اوّلش بهتر شود، مثلا طلایی را که غصب کرده گوشواره بسازد، چنانچه صاحب مال بگویـد مال را به همین صورت بـده، باید به او بدهـد و نمی‌توانـد برای زحمتی که کشـیده مزد بگیرد، بلکه بـدون اجـازه مالک حق نـدارد، آن را به صورت اوّلش درآورد و اگر بـدون اجازه او آن چیز را ماننـد اوّلش کنـد، بایـد مزد ساختن آن را نیز به صاحبش بدهد، اگرچه احتیاط در این مسأله نیز، مصالحه است. مسأله ۳۰۱۰: اگر چیزی را که غصب کرده، طوری تغییر دهـد که از اوّلش بهـتر شـود و صـاحب مـال بگویـد: بایـد آن را به صورت اوّل درآوری، واجب است آن را به صورت اوّلش درآورد و چنـانچه قیمت آن بر اثر تغییر کمتر شود، بایـد تفاوت آن را به صـاحبش بدهـد، پس طلاـیی را که غصب کرده، اگر گوشـواره بسـازد و صـاحب آن بگویـد: «بایـد به صورت اوّلش درآوری» در صورتی که بعـد از آب کردن، قیمت آن از پیش از گوشواره سـاختن کمـتر شود، بایـد تفـاوت آن را بدهـد. مسـأله ۳۰۱۱: اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کنـد یـا درخت بنشانـد، بنـابر مشـهور زراعت، درخت و میوه آن، مـال خود اوست، ولی بنابر احتیاط مصـالحه شود. و چنـانچه مالـک زمین راضـی نباشـد زراعت و درخت در زمین بمانـد، کسـی که غصب کرده، بایـد فوراً زراعت یا درخت خود را، اگرچه ضـرر نمایـد از زمین بکنـد. و نیز بایـد اجـاره زمین را در مـدّتی که زراعت و درخت در آن بوده، به مـالک زمین بدهـد و خرابیهایی را که در زمین پیـدا شـده درست کنـد، مثلا جای درختها را پر نماید و اگر بر اثر آن، قیمت زمین از اوّلش کمتر شود، بایـد تفاوت آن را نیز بپردازد و نمی‌توانـد مالک زمین را مجبور کنـد زمین را به او بفروشد و یا اجاره دهد. و نیز مالک زمین نمی‌تواند او را مجبور کند درخت یا زراعت را به او بفروشد. مسأله ۳۰۱۲: اگر مالک زمین، راضی شود زراعت و درخت، در زمین او بمانـد، کسـی که آن را غصب کرده، لازم نیست درخت و زراعت را بکنـد، ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده، تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد. مسأله ۳۰۱۳: اگر چیزی را که غصب کرده از بین برود، در صورتی که مانند گاو و گوسفند باشد که قیمت اجزای آن با هم فرق دارد، مثلا گوشت آن یک قیمت و پوست آن قیمت دیگری دارد، باید قیمت آن را بدهد و چنانچه قیمت بازار آن فرق کرده باشد، باید قیمت وقت تسلیم، یعنی روز پرداخت را بدهد و بنابر احتیاط مستحب بالاترین قیمت را از زمان غصب تا وقت تسلیم بپردازد. مسأله ۳۰۱۴: اگر چیزی را که غصب کرده و از بین رفته، ماننـد گندم و جو باشد که قیمت اجزایش بـا هم فرق نـدارد، بایـد ماننـد همان چیزی که غصب کرده بدهـد، ولی چیزی که می‌دهـد بایـد خصوصـیّاتش مانند

چیزی باشد که غصب کرده و از بین رفته است. و بعید نیست معیار در مِثلی و قیمی، عرف باشد. مسأله ۳۰۱۵: اگر چیزی را که مانند گوسفند، قیمت اجزای آن باهم فرق دارد، غصب نماید و از بین برود، چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده باشد، ولی در مدّتی که پیش او بوده، مثلا چاق شده باشد، باید قیمت وقتی را که چاق بوده بدهد. مسأله ۳۰۱۶: اگر چیزی را که غصب کرده، دیگری از او غصب نماید و از بین برود، صاحب مال می‌تواند عوض آن را از هر یک از آنان بگیرد، یا از هر کدام مقداری از عوض آن را مطالبه نماید و چنانچه عوض مال را از اوّلی بگیرد، اوّلی می‌تواند آنچه را داده از دومی بگیرد، ولی اگر از دومی بگیرد، او نمی‌تواند از اوّلی مطالبه نماید. مسأله ۳۰۱۷: اگر چیزی را که می‌فروشند یکی از شرطهای معامله در آن نباشد، مثلا چیزی را که باید با وزن خرید و فروش کنند، بدون وزن معامله نمایند، آن معامله باطل است و چنانچه فروشنده و خریدار، با قطع نظر از معامله راضی باشند که در مال یکدیگر تصرّف کنند، اشکال ندارد و گرنه چیزی را که از یکدیگر گرفته اند مانند مال غصبی است و باید آن را برگردانند. و اگر مال هر یک، در دست دیگری تلف شود، چه بدانند معامله باطل است و چه ندانند، باید عوض آن را بدهند. مسأله ۳۰۱۸: هرگاه مالی را از فروشنده بگیرد که آن را مدّتی نزد خود نگه دارد تا اگر پسندید بخرد، در صورتی که آن مال تلف شود باید عوض آن را به صاحبش بدهد.

احکام زمینهای موات

مسأله ۳۰۱۹: زمینهای بیکاره ای که فعلا مالک ندارد، چه اصلا مالک نداشته، مانند بیشتر صحراها، یا قبلا مالک داشته و خراب شده، مانند شهرهایی که از بین رفته است «موات» نام دارد و هر کسی آن را آباد کند، مالک آن می‌شود. مسأله ۳۰۲۰: کسی یا دولتی حق ندارد بر زمینهای موات، دست گذاشته و مانع آبادی و احیای آن شود و همچنین دریافت هرگونه عوارض و مالیاتی بابت آن جایز نیست، بلکه مردم آزادند به مقداری که حقّ دیگران از بین نرود، زمینها را آباد سازند. مسأله ۳۰۲۱: اگر زمینی ملک شخصی باشد و بعد خراب شود، چنانچه مالک از آن اعراض کند، حکم موات را خواهد داشت، ولی اگر اعراض نکرده و آبادش نیز نمی‌کند بر ملک او باقی است علی الأظهر. مسأله ۳۰۲۲: کسی که زمینی را آباد می‌کند، مقداری از اطراف آن، عنوان حریم دارد و قابل تملک دیگران نیست. و حریم هر چیزی مقدار مخصوصی است، مثلا حریم خانه، مقداری است که خاکها و خاکروبه‌ها را در آن می‌ریزند. و راه رفت و بازگشت به خانه، حریم آن محسوب می‌شود، بنابراین اگر کسی در صحراخانه بسازد، دیگران نمی‌توانند در حریم آن، تصرّف کنند. مسأله ۳۰۲۳: حریم نهر، مقداری است که گل و خاک نهر را در آن می‌ریزند و حریم چاه مقداری است که برای آب دادن حیوانات و مانند آن، لازم است و حریم ده، مقداری است که اهل آن برای زراعت و چرا احتیاج دارند. مسأله ۳۰۲۴: حریم در صورتی است که انسان در زمینهای بیکاره، مثلا خانه بسازد یا چاه بکند، ولی اگر در زمینهای آباد، خانه ای بخرد یا باغی احداث کند، حریم نخواهد داشت. مسأله ۳۰۲۵: اگر کسی زمینی را سنگ چین کند، دیگری نمی‌تواند آن را آباد سازد و اگر کسی آن را به تصرّف درآورد، غاصب است. سنگ چین کردن، یعنی مثلاـ زمین را صاف کرده و دور آن را علامت بگذارند. مسأله ۳۰۲۶: سنگ چین کردن زمین، در صورتی مانع از تصرّف دیگران است که شخصی که آن را سنگ چین کرده، بتواند آن را آباد کند، ولی اگر نمی‌تواند، سنگ چین کردن او اثری نخواهد داشت. مسأله ۳۰۲۷: اگر سنگ چینی شخص باطل شود، حق او نیز باطل می‌گردد و دیگران می‌توانند آباد کنند و اگر کسی که سنگ چیده آن را آباد نکند، در صورتی که دیگران بخواهند آن را آباد کنند، حاکم شرع می‌تواند او را مجبور کند یا آن را آباد نماید و یا دست از آن بردارد. مسأله ۳۰۲۸: کسی که زمین را سنگ می‌چیند و یا آباد می‌کند باید قصد تملّک داشته باشد، پس اگر برای بازی چاهی را حفر کند و یا زمینی را سنگ چین نماید، دیگران می‌توانند آن را تصرّف کنند. مسأله ۳۰۲۹: کسی که سنگ چیده بنابر اقوی مالک زمین می‌شود، پس

اگر آن را بفروشد معامله صحیح است و همچنین اگر زمین را آباد نماید مالك آن خواهد شد.

احکام اماکن عمومی

مسأله ۳۰۳۰: از جمله چیزهـایی که مردم در آن شـریک هسـتند: راه، مسـجد، مـدرسه، آب، جنگلهـا، کوههـا و معـادن می‌باشـد. و جاهایی که مختص به فقرا، زائران و مانند آنهاست برای آنان مشترك می‌باشد. مسأله ۳۰۳۱: راههای عمومی، مال همه مردم است و کسـی نمی‌تواند در آن، خانه ای بسازد یا چاهی بکند، ولی راه خصوصـی که در رو ندارد (بن بست)، مال کسانی است که در آن، خانه دارنـد و کسـی نمی‌توانـد بدون اجازه آنها، آن را به تصـرّف درآورد، بلکه اگر کسـی دیواری در آن داشـته باشد بدون اجازه آنها، نمی‌توانـد دری از آن باز نمایـد. مسأله ۳۰۳۲: خوابیـدن، نماز گزاردن و معامله کردن در راههای عمومی اشـکال نـدارد، بلکه اگر آن را محل بساط و دکان خود قرار دهد جایز است، به شرط آنکه به مردمی که عبور و مرور می‌کنند، صدمه ای وارد نسازد. و اگر کسـی زودتر از همه، در آن بسـاط پهن کنـد، دیگران نمی‌تواننـد مزاحم او شونـد. مسـأله ۳۰۳۳: راه عمومی به چنـد سـبب پیدا می‌شود، اوّل: کسـی ملك خود را، راه قرار دهـد. دوم: چنـد نفر زمینی را آباد کننـد و قرار بگذارنـد فلان زمین، راه آن باشد. سوم: مردم در زمین بیکـاره ای، عبور و مرور کننـد تـا آنکه راه عمومی شـناخته شود و در این صورت، کسـی حق نـدارد اطراف آن را به مقداری که برای راه احتیاج است آباد کند و همچنین اگر فرد، یا شـرکت، یا گروه و یا دولتی راه سازی کند. مسأله ۳۰۳۴: اگر راه، از راه بودن بیفتـد، مثلاـ دیگر کسـی در آن عبور و مرور نکنـد، حکم راه از آن برطرف شـده و به حـال سـابق بـاز می‌گردد. مسـأله ۳۰۳۵: یکی از چیزهایی که بین مسـلمانان مشترك می‌باشد مسـجد است و مسـلمانان هر کاری را که منافات با مسـجد بودن نداشته باشـد، می‌تواننـد در آن انجـام دهنـد، ولی حق نمـاز مقـدّم بر کارهای دیگر است. مسأله ۳۰۳۶: اگر کسـی در جایی از مسـجد قرار گیرد، دیگری نمی‌توانـد جـای او را غصب نمایـد و چنـانچه از جای خود برخیزد و چیزی باقی نگـذارد، حقّ او ساقط می‌شود و اگر چیزی بـاقی گـذارد، ولی آنقـدر طول بدهـد که مـوجب تعطیـل آن مکـان شود، در صورتی که مردم به آن احتیـاج داشـته باشـند، می‌توانند آن را تصرّف نمایند، امّا اگر طول ندهد حقّ او باقی خواهد ماند. مسأله ۳۰۳۷: حرمهای مطهر امامان معصوم (علیه السلام) حکم مسـجد را دارد، ولی معلوم نیست نمازگزار مقدّم بر زائر باشد، یا زوّار مقدم بر مجاور باشـند. مسأله ۳۰۳۸: مدرسه های دینی، مشترك بین طلاب است و کسـی که زودتر از دیگران حجره ای را تصـرّف کنـد، مقـدّم بر دیگران است، مگر مثلا سـفر او به طول انجامد، یا مخالف شرط واقف باشد. مسأله ۳۰۳۹: جاهایی که برای فقرا اختصاص دارد و آن را «رباط» می‌گوینـد در حکم مدارس دینی است و همچنین خـانه هـای بین راه. مسـأله ۳۰۴۰: آبهـا و معـادن، بین مردم مشترك است، پس اگر کسـی در زمینهـای مباح، معدنی اسـتخراج کند یا نهری حفر نماید، مالك آن می‌شود. مسأله ۳۰۴۱: اگر چنـد نفر نهری حفر کنند یا زمینی را آباد نمایند، هر یك به اندازه سهم خود، در آن شریك خواهد بود. مسأله ۳۰۴۲: آب، معادن و زمینهای بیکاره، ملك دولت نیست، بلکه دولت نیز مانند سـایر مردم، اگر زمین را آبـاد کنـد یـا معـدن را اسـتخراج نمایـد به شـرطی که حقوق دیگران از بین نرود، مالك آن می‌شود وگرنه بر حال خود باقی خواهد بود. مسأله ۳۰۴۳: در معادن، خمس واجب است چنانچه در احکام خمس بیان شد.

احکام مالی که پیدا می‌شود

مسأله ۳۰۴۴: مالی که انسان پیدا می‌کند، اگر نشانه ای نداشـته باشد که بر اثر آن، مالکش معلوم شود، می‌تواند به قصد تملّك، آن را بردارد ولی بنابر احتیاط مستحب از طرف مالکش صـدقه بدهـد. مسأله ۳۰۴۵: اگر مـالی پیـدا کنـد که نشانه دارد و قیمت آن از

«۶/۱۲ نخود» نقره سکّه دار کمتر است، چنانچه مالك آن معلوم باشد و انسان نداند راضی است یا نه، نمی‌تواند بدون اجازه او، آن را بردارد و اگر مالك آن معلوم نباشد، می‌تواند آن را به قصد تملّك بردارد و بنابر احتیاط هر وقت صاحبش پیدا شد، عوض آن را به او بدهد. مسأله ۳۰۴۶: هرگاه چیزی که پیدا کرده، نشانه ای دارد که بر اثر آن می‌تواند مالکش را پیدا کند، اگرچه بداند صاحب آن سُنّی یا کافِر محترمی است، در صورتی که قیمت آن «۶/۱۲ نخود»، نقره سکّه دار یا بیشتر باشد، باید در محل اجتماع مردم به طور معمول اعلان کند و بعید نیست اعلان کفایت کند، تا زمانی که از پیدا کردن مالك مأیوس شود ولو به کیفیّت ذکر شده نباشد، بلکه اگر یقین دارد اعلان اثر ندارد أیضاً بعید نیست عدم لزوم اعلان. مسأله ۳۰۴۷: اگر انسان خودش نخواهد اعلان کند، می‌تواند به کسی که اطمینان دارد، بگوید که از طرف او اعلان نماید. مسأله ۳۰۴۸: اگر تا مأیوس شدن اعلان کند و مالك مال پیدا نشود، می‌تواند آن را برای خود بردارد به قصد اینکه هر وقت مالکش پیدا شد، عوض آن را به او بدهد، یا برای او نگهداری کند که هر وقت پیدا شد به او بپردازد، ولی بنابر احتیاط مستحب از طرف مالکش صدقه بدهد. مسأله ۳۰۴۹: اگر بعد از آنکه به اندازه لازم اعلان کرد و مالك مال پیدا نشد، مال را برای مالکش، نگهداری کند و از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی و زیاده روی ننموده، ضامن نیست، ولی اگر از طرف مالکش صدقه داده باشد یا برای خود برداشته باشد، در هر صورت ضامن است. مسأله ۳۰۵۰: کسی که مالی پیدا کرده، اگر عمداً به کیفیّت یاد شده اعلان نکند، گذشته از اینکه گناه کرده، باز هم واجب است اعلان نماید در صورتی که احتمال بدهد صاحب آن پیدا شود. مسأله ۳۰۵۱: اگر بچّه ای نابالغ چیزی پیدا کند، ولیّ او باید اعلان نماید. مسأله ۳۰۵۲: اگر انسان در بین مدّتی که اعلان می‌کند، از پیدا شدن مالك مال ناامید شود و بخواهد آن را صدقه بدهد، جایز است. مسأله ۳۰۵۳: اگر در بین مدّتی که اعلام می‌کند مال از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی یا زیاده روی کرده باشد، باید عوض آن را به مالکش بدهد و اگر کوتاهی نکرده و زیاده روی ننموده، چیزی بر او واجب نیست. مسأله ۳۰۵۴: اگر مالی که نشانه دارد و قیمت آن به «۶/۱۲ نخود»، نقره سکّه دار می‌رسد، در جایی پیدا کند که می‌داند بر اثر اعلان، مالك آن پیدا نمی‌شود، می‌تواند در روز اوّل، آن را از طرف مالکش صدقه بدهد و چنانچه مالکش پیدا شود و به صدقه دادن راضی نشود، باید عوض آن را به او بدهد و ثواب صدقه ای که داده، برای خود اوست. مسأله ۳۰۵۵: اگر چیزی پیدا کند و به خیال اینکه مال خود اوست بردارد، سپس بفهمد مال خودش نبوده، باید اعلان نماید و همچنین است اگر مثلا پای خود را به گمشده ای بزند و آن را از جای خودش حرکت دهد و به جای دیگر ببرد. مسأله ۳۰۵۶: لازم نیست هنگام اعلان، جنس چیزی را که پیدا کرده بگوید، بلکه اگر بگوید چیزی پیدا کرده ام، کافی است. مسأله ۳۰۵۷: اگر کسی چیزی را پیدا کند و دیگری بگوید مال من است، در صورتی باید به او بدهد که نشانه های آن را بگوید یا به نحو دیگری مطمئن شود مال اوست، ولی لازم نیست نشانه هایی را بگوید که بیشتر اوقات، مالك متوجّه آنها نیست. مسأله ۳۰۵۸: اگر قیمت چیزی که پیدا کرده به «۶/۱۲ نخود»، نقره سکّه دار برسد، چنانچه اعلان نکند و در مسجد یا جای دیگری که محلّ اجتماع مردم است بگذارد و آن چیز از بین برود یا دیگری آن را بردارد، کسی که آن را پیدا کرده ضامن است. مسأله ۳۰۵۹: هرگاه چیزی پیدا کند که اگر بماند فاسد می‌شود، می‌تواند بدون مراجعه به حاکم شرع یا وکیل او، قیمت آن را معیّن نموده و آن را بفروشد و پولش را نگه دارد و اگر صاحب آن پیدا نشد، از طرف او صدقه بدهد. مسأله ۳۰۶۰: اگر چیزی که پیدا کرده، هنگام وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد، در صورتی که قصد دارد مالك آن را پیدا کند اشکال ندارد. مسأله ۳۰۶۱: اگر کفش او را ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند، چنانچه بداند کفشی که مانده مال کسی است که کفش او را برده، می‌تواند آن را به جای کفش خود بردارد، ولی اگر قیمت آن از کفش خودش بیشتر باشد، باید هر وقت مالك آن پیدا شد زیادی قیمت را به او بدهد و چنانچه از پیدا شدن او ناامید شود، می‌تواند آن را تملّك کند، گرچه بنابر احتیاط مستحب زیادی قیمت را از طرف مالکش، صدقه بدهد، و اگر احتمال دهد کفشی که مانده مال کسی نیست که کفش او را برده، در صورتی که قیمت آن «۶/۱۲ نخود»، نقره سکّه دار کمتر باشد، می‌تواند برای خود بردارد و اگر بیشتر باشد، باید اعلان کند

و بعـد از آن بنابر احتیاط مسـتحب از طرف صاحبش، صدقه بدهد. مسأله ۳۰۶۲: اگر مـالی که کمتر از «۶/۱۲ نخود»، نقره سکّه دار ارزش دارد، پیدا کند و از آن صـرف نظر نماید و در مسـجد یا جای دیگر بگذارد، چنانچه کسی آن را بردارد، برای او حلال است. مسأله ۳۰۶۳: اگر مثلا برای تعمیر، چیزی را نزد کسـی ببرند و به دنبال آن نیایند، چنانچه پس از جسـتجو، از آمدن مالک آن نا اُمید شود، بنابر احتیاط مستحب آن را با اجازه حاکم شرع، از طرف مالکش صدقه بدهد.

نذر و عهد و قسم خوردن

احکام نذر و عهد

مسأله ۳۱۲۶: نـذر یعنی انسـان، بر خود واجب کنـد کـار خیری را برای خـدا بجا آورد. یا کاری که نکردن آن بهتر است برای خـدا ترک نماید. مسأله ۳۱۲۷: در نذر باید صیغه خوانده شود یعنی آنچه را که نذر کرده همراه نام خدا به زبان جاری کند و لازم نیست به عربی بخواننـد، پس اگر بگویـد: چنانچه بیماری من خوب شود، بر من است که برای خـدا ده تومان به فقیر بدهم، نذر او صـحیح است. مسأله ۳۱۲۸: نـذر کننده باید بالغ و عاقل باشد و با اختیار و قصد خود نذر کند، بنابراین نذر کسـی که او را مجبور کرده اند، یا بر اثر عصـبانی شدن بی اختیار نذر کرده صـحیح نیست. مسأله ۳۱۲۹: سـفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده صـرف می‌کند، اگر مثلا نذر کند، چیزی به فقیر بدهد، صـحیح نیست. مسأله ۳۱۳۰: اگر شوهر از نـذر کردن زن جلوگیری نماید، زن نمی‌تواند نذر کنـد و اگر با جلوگیری شوهر، نـذر کنـد نـذر او باطل است گرچه در صورت عدم منافات حقّ شـرعی زوج یا نذر زن در مال خود مسـأله بنـابر احتیاط است. مسأله ۳۱۳۱: اگر زن بـا اجازه شوهر نـذر کنـد، شوهرش نمی‌توانـد نـذر او را برهم بزنـد، یا او را از عمل کردن به نذر باز دارد. مسأله ۳۱۳۲: اگر فرزنـد با اجازه پدر نذر کند، باید به آن نذر عمل نماید. بلکه اگر بدون اجازه او نذر کند، بنابر احتیاط عمل کردن به آن نـذر واجب است مگر پـدر نـذر او را باز کنـد و همچنین اگر شوهر نـذر زن را باز کند. مسأله ۳۱۳۳: انسان می‌تواند کاری را نذر کند که انجام آن، برایش ممکن باشد، بنابراین کسـی که نمی‌تواند پیاده به کربلای معلّا برود، اگر نذر کند پیاده برود، نذر او صـحیح نیست. مسأله ۳۱۳۴: اگر نـذر کند که کار حرام یا مکروهی انجام دهد، یا کار واجب یا مسـتحبی را ترک کند، نذر او صحیح نیست. مسأله ۳۱۳۵: اگر نذر کند کار مباحی را انجام دهد یا ترک نماید، چنانچه شـرعاً بجا آوردن آن و ترکش از هر جهت مساوی باشـد، نـذر او صـحیح نیست. و اگر انجام آن از جهتی بهتر باشـد و انسان به قصد همان جهت نذر کند، مثلا نـذر کنـد غـذایی بخورد که برای عبادت نیرو بگیرد، نذر او صـحیح است. و نیز اگر ترک آن از جهتی بهتر باشد و انسان برای همان جهت نذر کند آن را ترک نماید، مثلا برای اینکه دخانیات مضرّ است نذر کند آن را استعمال نکند، نذر او صحیح می‌باشد. مسأله ۳۱۳۶: اگر نذر کند نماز واجب خود را در جایی، بخواند که بخودی خود، ثواب نماز در آنجا زیاد نیست، مثلا نذر کند نماز را در اطاق بخواند، چنانچه نماز خواندن در آنجا از جهتی بهتر باشد، مثلا بر اثر خلوت بودن، انسان حضور قلب پیدا می‌کند، نذر او صحیح است. مسأله ۳۱۳۷: اگر نذر کند عملی را انجام دهد، باید همان طور که نذر کرده بجا آورد، پس اگر نذر کند روز اوّل ماه صـدقه بدهـد، یا روزه بگیرد و یا نماز اوّل ماه بخوانـد، چنانچه قبل از آن روز و یا بعـد از آن بجا آورد، کفایت نمی‌کنـد. و نیز اگر نـذر کنـد وقتی بیمار او خوب شـد صـدقه بدهـد، چنانچه پیش از آنکه خوب شود، صدقه بدهد کافی نیست. مسأله ۳۱۳۸: اگر نذر کنـد روزه بگیرد، ولی وقت و مقـدار آن را معیّن نکنـد، چنـانچه یک روز روزه بگیرد، کافی است. و اگر نـذر کنـد نماز بخوانـد و مقـدار و خصوصـیّات آن را معیّن نکنـد، اگر یک نماز دو رکعتی بخوانـد، کفایت می‌کنـد و اگر نـذر کنـد صدقه بدهد و جنس و مقـدار آن را معیّن نکند، اگر چیزی بدهد که بگویند صدقه داده، به نذر خود عمل کرده است و اگر نذر کند، کاری برای خدا بجا

آورد، در صورتی که یک نماز بخواند یا یک روز روزه بگیرد یا چیزی صدقه بدهد، نذر خود را انجام داده است. مسأله ۳۱۳۹: اگر نذر کند روز معیّنی روزه بگیرد، باید همان روز روزه بگیرد و سفر در آن روز مشکل است و اگر بر اثر مسافرت روزه نگیرد، بنابر احتیاط باید گذشته از قضای آن روز، کفّاره نیز بدهد یعنی بنابر احتیاط، یک برده آزاد کند، یا به شصت فقیر طعام دهد و یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد، ولی اگر ناچار شود مسافرت کند، یا عذر دیگری مانند بیماری یا حیض برای او پیش آید، قضای تنها کافی است. مسأله ۳۱۴۰: اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند، باید به مقداری که در مسأله پیش گفته شد، کفّاره بدهد. مسأله ۳۱۴۱: اگر نذر کند تا وقت معیّنی، عملی را ترک کند، بعد از گذشتن آن وقت، می‌تواند آن عمل را بجا آورد و اگر پیش از گذشتن وقت، از روی فراموشی یا ناچاری انجام دهد، چیزی بر او واجب نیست، ولی باز هم لازم است که تا آن وقت، آن عمل را بجا نیاورد و چنانچه پیش از رسیدن آن وقت، بدون عذر آن عمل را انجام دهد، باید کفّاره بدهد. مسأله ۳۱۴۲: کسی که نذر کرده عملی را ترک کند و وقتی برای آن معیّن نکرده است، اگر از روی فراموشی، یا ناچاری و یا ندانستن، آن عمل را انجام دهد، کفّاره بر او واجب نیست، ولی بعداً هر وقت از روی اختیار آن را بجا آورد، بنابر احتیاط باید کفّاره بدهد. مسأله ۳۱۴۳: اگر نذر کند در هر هفته، روز معیّنی، مثلا روز جمعه روزه بگیرد، چنانچه یکی از جمعه ها، عید فطر یا عید قربان باشد یا در روز جمعه، عذر دیگری مانند حیض برای او پیدا شود، باید آن روز را روزه نگیرد و بنابر احتیاط قضای آن را بجا آورد. مسأله ۳۱۴۴: اگر نذر کند مقدار معیّنی صدقه بدهد، چنانچه پیش از دادن صدقه بمیرد، باید آن مقدار را از مال او صدقه بدهند. مسأله ۳۱۴۵: اگر نذر کند به فقیر معیّنی صدقه بدهد، نمی‌تواند آن را به فقیر دیگری بپردازد و اگر آن فقیر بمیرد، بنابر احتیاط واجب به ورثه او بدهد. مسأله ۳۱۴۶: اگر نذر کند به زیارت یکی از امامان معصوم (علیه السلام) مثلا به زیارت حضرت امام حسین (علیه السلام) مشرّف شود، چنانچه به زیارت امام دیگری برود، کافی نیست. و اگر بر اثر عذری نتواند آن امام را زیارت کند، چیزی بر او واجب نیست. مسأله ۳۱۴۷: کسی که نذر کرده زیارت برود ولی غسل زیارت و نماز آن را نذر نکرده باشد، لازم نیست آنها را بجا آورد. مسأله ۳۱۴۸: اگر برای حرم یکی از امامان معصوم (علیه السلام) یا امام زادگان، چیزی نذر کند، باید آن را در تعمیر، روشنایی، فرش حرم و مانند آن مصرف کند، یا به زائران و یا خادمان حرم بدهد. مسأله ۳۱۴۹: اگر برای خود امام (علیه السلام) چیزی نذر کند، چنانچه مصرف معیّنی را قصد کرده، باید برای همان مصرف کند و اگر مصرف معیّنی را قصد نکرده، باید به فقرا و زوّار بدهد، یا مسجد و مانند آن بسازد و ثواب آن را هدیه آن امام (علیه السلام) نماید و همچنین است اگر چیزی را برای امامزاده ای نذر کند. مسأله ۳۱۵۰: گوسفندی که برای صدقه یا برای یکی از امامان (علیه السلام) نذر کرده اند، اگر پیش از آنکه به مصرف نذر برسد شیر بدهد یا بچّه بیاورد، مال کسی است که نذر کرده، ولی پشم گوسفند و مقداری که چاق می‌شود جزو نذر است. مسأله ۳۱۵۱: هرگاه نذر کند اگر بیمار او خوب شود یا مسافر او بیاید، عملی را انجام دهد، چنانچه معلوم شود پیش از نذر کردن، بیمار خوب شده، یا مسافر آمده است، عمل به نذر لازم نیست. مسأله ۳۱۵۲: اگر پدر یا مادر نذر کند دختر خود را، به سیّد شوهر دهد، بعد از آنکه دختر به سنّ تکلیف رسید، اختیار با خود اوست و نذر آنان اعتباری ندارد. مسأله ۳۱۵۳: هرگاه با خدا عهد کند اگر به حاجت شرعی خود برسد، کار خیری را انجام دهد، بعد از آنکه حاجتش برآورده شد، باید آن کار را انجام دهد و نیز اگر بدون آنکه حاجتی داشته باشد، عهد کند عمل خیری انجام دهد، آن عمل بر او واجب می‌شود. مسأله ۳۱۵۴: در عهد نیز مانند نذر باید صیغه خوانده شود با همان کیفیتی که در نذر گفته شد و نیز کاری که عهد می‌کند آن را انجام دهد، باید یا عبادت باشد مانند نماز واجب و مستحب، یا کاری باشد که انجام آن بهتر از ترکش است. مسأله ۳۱۵۵: اگر به عهد خود عمل نکند، باید کفّاره بدهد، یعنی بنابر احتیاط شصت فقیر را سیر کند، یا دو ماه روزه بگیرد و یا یک برده آزاد کند.

احکام قسم خوردن

مسأله ۳۱۵۶: اگر قسم بخورد کاری انجام دهد یا ترک کند، مثلا قسم بخورد روزه بگیرد، یا دخانیات استعمال نکند، چنانچه عمداً مخالفت کند، باید کفّاره بدهد، یعنی یک برده آزاد کند، یا ده فقیر سیر نماید، یا آنان را بپوشاند و اگر نتواند، باید سه روز روزه بگیرد. مسأله ۳۱۵۷: قسم چند شرط دارد، اوّل: کسی که قسم می‌خورد باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قسم بخورد، پس قسم خوردن بچّه، دیوانه، مست و کسی که مجبورش کرده اند، درست نیست و همچنین است اگر در حال عصبانی بدون قصد قسم بخورد. دوم: باید کاری که قسم می‌خورد انجام دهد، حرام یا مکروه نباشد و کاری که قسم می‌خورد ترک کند، واجب یا مستحب نباشد. و اگر قسم بخورد که کار مباحی را بجا آورد، باید ترک آن در نظر مردم، بهتر از انجامش نباشد و نیز اگر قسم بخورد کار مباحی را ترک کند، باید انجام آن در نظر مردم، بهتر از ترکش نباشد. سوم: به یکی از نامهای خدا قسم بخورد که به غیر از ذات مقدّس او گفته نمی‌شود، مانند «خدا» و «اللّه». و نیز اگر به اسمی قسم بخورد که به غیر از خدا نیز بگویند ولی به قدری به خدا گفته می‌شود که هر وقت کسی آن اسم را بگوید، ذات مقدّس حق در نظر می‌آید، مانند «خالق» و «رازق»، صحیح است. چهارم: قسم را بر زبان بیاورد و اگر بنویسد یا در قلبش آن را قصد کند، صحیح نیست، ولی اگر شخصِ لال با اشاره قسم بخورد صحیح است. پنجم: عمل کردن به قسم برای او ممکن باشد و اگر موقعی که قسم می‌خورد ممکن باشد و بعد از عمل به آن عاجز شود از وقتی که عاجز می‌شود قسم او به هم می‌خورد و همچنین است اگر عمل کردن به نذر به قدری مشقّت پیدا کند که نشود آن را تحمّل کرد. مسأله ۳۱۵۸: اگر پدر از قسم خوردن فرزند، جلوگیری کند، یا شوهر از قسم خوردن زن، جلوگیری نماید، قسم آنان صحیح نیست. مسأله ۳۱۵۹: اگر فرزند بدون اجازه پدر و زن بدون اجازه شوهر، قسم بخورد، پدر و شوهر می‌توانند قسم آنان را به هم بزنند. مسأله ۳۱۶۰: اگر انسان از روی فراموشی یا ناچاری به قسم عمل نکند، کفّاره بر او واجب نیست و همچنین است اگر مجبورش کنند که به قسم عمل ننماید. و قسمی که شخص وسواس می‌خورد، مانند اینکه بگوید: واللّه الآن مشغول نماز می‌شوم، و بر اثر وسواس مشغول نشود، اگر وسواس او طوری باشد که بی اختیار به قسم عمل نکند، کفّاره ندارد. مسأله ۳۱۶۱: کسی که بر ادعای خود قسم می‌خورد، اگر حرف او راست باشد، قسم خوردن او مکروه است و اگر دروغ باشد، حرام و از گناهان کبیره می‌باشد، ولی اگر برای اینکه خود یا مسلمان دیگری را از شر ظالمی نجات دهد، قسم دروغ بخورد اشکال ندارد، بلکه گاهی واجب می‌شود، امّا اگر بتواند «توریه» کند، یعنی هنگام قسم خوردن طوری نیّت کند که دروغ نشود، بنابر احتیاط مستحب، باید توریه نماید، مثلا اگر ظالمی بخواهد کسی را اذیّت کند و از انسان بپرسد او را ندیده ای؟ و انسان یک ساعت قبل او را دیده باشد، باید بگوید او را ندیده ام و بنابر احتیاط مستحب قصد کند از پنج دقیقه پیش ندیده ام.

احکام کفّارات

مسأله ۳۱۶۲: کفّاره، چیزی است که «غالباً» به جهت بجا آوردن حرام یا ترک واجبی، بر انسان واجب می‌شود. مسأله ۳۱۶۳: کفّاره گناهان بسیار است، از جمله: ۱- کفّاره کشتن مؤمن از روی عمد: باید یک برده آزاد کند و شصت روز روزه بگیرد و شصت فقیر را اطعام کند. ۲- کفّاره کسی که در روز ماه رمضان، با چیز حرامی مانند شراب، روزه اش را باطل کند، همان کفّاره کشتن مؤمن از روی عمد است بنابر احتیاط واجب. ۳- کفّاره کسی که از روی خطا، مؤمنی را بکشد، باید یک برده آزاد کند و اگر نمی‌تواند شصت روز روزه بگیرد و چنانچه عاجز باشد، شصت فقیر را اطعام کند. ۴- کفّاره کسی که با زن خود ظِهار کند، همان کفّاره کشتن مؤمن، از روی خطاست. ۵- کفّاره کسی که در قضای ماه رمضان، بعد از ظهر عمداً کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، باید ده فقیر را اطعام کند و اگر نمی‌تواند سه روز، روزه بگیرد. ۶- کفّاره کسی که با چیز حلال، روزه ماه رمضان را باطل

کرده است، بایـد یک برده آزاد کنـد، یا دو ماه روزه بگیرد و یا شـصت فقیر را اطعام کند. ۷- کفّاره کسـی که به عهد، یا نذر و یا قسم خود عمـل نکرده، قبلاـ بیان شـد. ۸- کفّـاره زنی که گیسوان خود را در مصیبت چیـده، ماننـد کفّـاره کسـی است که در مـاه رمضان، به غیر حرام افطار کرده است. ۹- کفّاره کسـی که در روز یا شبی که اعتکاف کرده نزدیکی کند، مانند کفّاره کسی است که در مـاه رمضـان، بـا چیز حلال روزه خود را باطل کرده است. ۱۰- کفّاره زنی که در مصـیبت گیسوان خود را کنـده، یا صورت خود را مجروح نموده و همچنین کفّاره مردی که در مصیبت زن یا فرزند خود، پیراهنش را پاره کرده است، مانند کسی است که به قسم خود، عمل نکرده باشـد. مسأله ۳۱۶۴: برده ای که در کفّاره آزاد می‌شود، بایـد مسـلمان باشـد و فرق نمی‌کند مرد باشد یا زن، بچّه باشد یا بزرگ. مسأله ۳۱۶۵: در کفّاره نیّت، قصد قربت و اخلاص شرط است و اگر چند کفّاره بر او واجب باشد باید کفّاره را معیّن نمایـد. مسأله ۳۱۶۶: آنچه در حـال عجز و نـاتوانی معتبر است، وقت ادای کفّـاره می‌باشـد نه وقت وجـوب آن، پس اگر وقت وجوب کفّاره، می‌توانسـته برده ای آزاد کنـد، ولی وقتی که می‌خواهد کفّاره بدهد عاجز شود، باید روزه بگیرد. مسأله ۳۱۶۷: کسی که می‌خواهد دو ماه روزه کفّاره بگیرد، باید در بین آن فاصـله نیندازد ولی جایز است سـی و یک روز آن را پی در پی روزه گرفته و بقیّه را جدا جدا بجا آورد. و چنانچه در بین سـی و یک روز، روزی را عمداً روزه نگیرد یا روزه دیگری بگیرد، باید آن را از سـر بگیرد. مسأله ۳۱۶۸: اگر در بین روزهایی که بایـد پی در پی روزه بگیرد، سـفر ضـروری پیش آید، یا او را مجبور کنند روزه اش را بخورد، یـا حیض و یا نفاس ببینـد، لازم نیست بعـد از برطرف شـدن عـذر، روزه‌ها را از سـر بگیرد، بلکه آن را ادامه می‌دهـد. مسأله ۳۱۶۹: در اطعام کفّاره، باید یا شـصت فقیر را سیر کند، یا به هر کدام، یک مدّ یعنی تقریباً ده سیر «هفتصد و پنجاه گرم» طعام بدهد و بنابر احتیاط مسـتحب آنها را با نان و قاتق سیر نماید و همچنین باید شصت فقیر باشند، پس اگر فقیری را دو مرتبه سیر کند، کافی نیست. مسأله ۳۱۷۰: اگر بچّه های فقیر را به همراه بزرگان سیر کند، هر بچّه ای یک نفر حساب می‌شود ولی اگر بچّه‌ها را به تنهایی طعام دهـد، باید هر دو بچّه را یکی حساب کند. مسأله ۳۱۷۱: لباسـی که در کفّاره به فقیر می‌دهد، باید به مقدار متعارف باشد، مثلا پیراهن کوتاه و شـلوار، یا پیراهن بلنـد کامل، یا قبا، ونحو آن. مسأله ۳۱۷۲: اگر در کفّاره جمع، نتوانـد برده ای آزاد کند، برده آزاد کردن ساقـط می‌شود و چیزی بر او نیست. مسأله ۳۱۷۳: اگر نتواند شـصت روز، روزه بگیرد، باید به جای آن هیجده روز پی در پی روزه بگیرد، و اگر نتوانـد، بایـد هرچنـد روز که می‌تواند روزه بگیرد، یا هرچند «مدّ» که می‌تواند به فقیر اطعام بدهد، امّا اگر نتواند روزه بگیرد و نه طعام بدهد، باید استغفار کند.

وقف

مسأله ۳۱۷۴: اگر کسـی چیزی را وقف کند، از ملک او خارج می‌شود و خود او و دیگران، نمی‌توانند آن را ببخشـند یا بفروشـند و کسـی نیز از آن ملک، ارث نمی‌برد. ولی در بعضـی موارد که در احکام خرید و فروش گفته شد، فروختن آن اشـکال ندارد. مسأله ۳۱۷۵: لازم نیست صـیغه وقف را به زبان عربی بخوانند، بلکه مثلا اگر بگوید: خانه خود را وقف کردم و کسـی که خانه ای را برای او وقف کرده، یا وکیل و یا ولیّ او بگویـد: قبول کردم، وقف صـحیح است، ولی اگر برای افراد مخصوصـی وقف نکند، بلکه مانند مسـجد و مـدرسه برای عموم وقف کنـد، یـا مثلاـ برای فقرا یا سادات وقف نمایـد، قبول کردن کسـی لازم نیست. مسأله ۳۱۷۶: اگر ملکی را برای وقف نمودن قصد کند ولو معیّن هم کند، و پیش از خواندن صـیغه وقف، پشـیمان شود یا بمیرد، وقف صحیح نیست. مسأله ۳۱۷۷: لازم نیست وقف کننده، قصد قربت داشـته باشد اگرچه بهتر است. امّا بنابر احتیاط باید از هنگام خواندن صیغه، مال را برای همیشه وقف کند. و اگر مثلا بگوید: این مال بعد از مردنم وقف باشد چون از موقع خواندن صیغه تا مردنش، وقف نبوده، بنابر مشـهور صـحیح نیست. و نیز اگر بگویـد: تا ده سال وقف باشـد و بعـد از آن نباشـد، یا بگوید: تا ده سال وقف باشد و بعد پنج سال وقف نباشـد و دوباره وقف باشـد، بنابر مشـهور وقف صـحیح نمی‌باشد. مسأله ۳۱۷۸: وقـف در صـورتی صـحیح است که آن را، به

کسی که برای او وقف شده یا وکیل یا ولیّ او بدهند. و اگر چیزی را برای اولاد صغیر خود وقف کند و به قصد اینکه ملك آنان شود، از طرف آنها قبض و نگهداری نماید، وقف صحیح است. مسأله ۳۱۷۹: در اوقاف عامه مثل مساجد، مدارس و حسینیّه‌ها قبض لازم نیست علی الأظهر، بلکه به مجرّد وقف نمودن تحقق پیدا می‌کند. مسأله ۳۱۸۰: وقف کننده باید بالغ، عاقل، با قصد و اختیار باشد و شرعاً بتواند در مال خود تصرف کند. بنابراین سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده صرف می‌کند، چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید، اگر چیزی را وقف کند صحیح نیست. مسأله ۳۱۸۱: اگر مالی را برای کسانی که به دنیا نیامده اند وقف کند، درست نیست ولی اگر برای زندگان و بعد از آنها، برای کسانی که بعد به دنیا می‌آیند وقف نماید، مثلا چیزی را برای اولاد خود وقف کند که بعد از آنان، وقف نوادگان او باشد و هر دسته ای بعد از دسته دیگر از وقف استفاده کنند، صحیح است. مسأله ۳۱۸۲: اگر چیزی برای خودش وقف کند، مثلاـ دکّانی را وقف کند که درآمدش را بعد از مرگ، برای او خرج نمایند صحیح نیست، ولی اگر مثلا مالی را برای فقرا وقف کند و خودش فقیر شود، می‌تواند از منافع وقف استفاده نماید. مسأله ۳۱۸۳: اگر برای چیزی که وقف کرده متولّی معیّن کند، باید طبق قرار او رفتار نمایند و اگر معیّن نکند، چنانچه برای افراد مخصوصی، مثلا بر اولاد خود وقف کرده باشد و آنها بالغ باشند، اختیار با خود آنان است و اگر بالغ نباشند، اختیار با ولیّ آنهاست. و برای استفاده از وقف، اجازه حاکم شرع لازم نیست. مسأله ۳۱۸۴: اگر ملکی را مثلا برای فقرا یا سادات وقف سازد، یا مالی را وقف کند که منافعش برای خیرات مصرف شود، در صورتی که برای آن، متولی معیّن نکرده باشد، اختیار آن با حاکم شرع است. مسأله ۳۱۸۵: اگر ملکی را برای افراد مخصوصی، مثلا بر اولاد خود وقف کند که هر نسلی بعد از نسل دیگر از آن استفاده کنند، چنانچه متولّی، آن را اجاره دهد و بمیرد اجاره باطل نمی‌شود، ولی اگر متولّی نداشته باشد و یک نسل از کسانی که ملك برای آنها وقف شده، آن را اجاره دهند و در بین مدّت اجاره بمیرند، اجاره باطل می‌شود و در صورتی که مستأجر کل مبلغ اجاره را داده باشد، باقی را پس می‌گیرد. مسأله ۳۱۸۶: اگر ملك وقف خراب شود، از وقف بودن بیرون نمی‌رود. مسأله ۳۱۸۷: ملکی که مقداری از آن وقف است و مقداری از آن وقف نیست، اگر تقسیم نشده باشد، حاکم شرع یا متولّی وقف، می‌تواند با نظر اهل خبره (کارشناس) سهم وقف را جدا کند. مسأله ۳۱۸۸: اگر متولّی وقف، خیانت کند و درآمد آن را به مصرفی که معیّن شده، نرساند، حاکم شرع می‌تواند، همراه با او ناظر امینی معیّن نماید. مسأله ۳۱۸۹: فرشی را که مثلا برای حسینیه وقف کرده اند، نمی‌شود برای نماز به مسجد ببرند، اگرچه آن مسجد نزدیک حسینیّه باشد. مسأله ۳۱۹۰: اگر ملکی را برای تعمیر مسجد وقف نمایند چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد و انتظار نمی‌رود مدّتی احتیاج به تعمیر پیدا کند، می‌توانند درآمد آن ملك را برای مسجد دیگری که احتیاج به تعمیر دارد مصرف کنند. مسأله ۳۱۹۱: اگر ملکی را وقف کند که درآمد آن را خرج تعمیر مسجد نمایند و به امام جماعت و به کسی که در آن مسجد اذان می‌گوید بدهند، در صورتی که بدانند برای هریك چه مقدار معیّن کرده، باید همان طور مصرف کنند و اگر یقین نداشته باشند، بنابر احتیاط اول مسجد را تعمیر کنند و اگر چیزی زیاد آمد، بین امام جماعت و کسی که اذان می‌گوید به طور مساوی قسمت نمایند و بهتر است دو نفر در تقسیم با یکدیگر مصالحه نمایند، ولی اگر وقف مطلق باشد طبق نظر متولّی عمل می‌شود.

وصیت

مسأله ۳۱۹۲: وصیّت، یعنی انسان سفارش کند، بعد از مرگش برای او کارهایی، انجام دهند، یا بگوید: بعد از مرگش چیزی از مال او ملك کسی باشد، یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با اوست قیّم و سرپرست معیّن کند. و کسی را که به او وصیّت می‌کند «وصی» می‌گویند. مسأله ۳۱۹۳: کسی که نمی‌تواند حرف بزند، اگر با اشاره مقصود خود را بفهماند، برای هر کاری می‌تواند وصیت کند، امّا کسی که می‌تواند حرف بزند، چه در کارهای کوچك و کم ارزش و چه در کارهای بزرگ، بنابر احتیاط مستحب اشاره او فایده ندارد. مسأله ۳۱۹۴: اگر نوشته ای به امضاء یا مهر میّت ببینند، چنانچه مقصود او را بفهماند و معلوم باشد

برای وصیت نوشته، باید طبق آن عمل شود. مسأله ۳۱۹۵: کسی که وصیت می‌کند باید بالغ و عاقل باشد و از روی اختیار وصیّت کند و نیز در وصیّت به امور مالی باید سفیه نباشد، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکند، و در وصیّت کردن بچّه ای که ده سال دارد، رعایت احتیاط بهتر است. مسأله ۳۱۹۶: کسی که از روی عمد، مثلا زخمی به خود زده یا سمی خورده است که بر اثر آن یقین یا گمان به مردن او پیدا می‌شود، اگر وصیّت کند مقداری از مال او را به مصرف برسانند، صحیح نیست. مسأله ۳۱۹۷: اگر انسان وصیّت کند چیزی به کسی بدهند، آن شخص آن چیز را مالک می‌شود، چه بعد از مردن وصیّت کننده آن را قبول کند و چه در زمان زنده بودن او. مسأله ۳۱۹۸: وقتی انسان نشانه های مرگ را در خود دید، باید فوراً امانتهای مردم را به صاحبانش برگرداند و اگر به مردم بدهکار است و موقع پرداخت آن رسیده، باید آن را بپردازد و اگر خود نمی‌تواند بپردازد یا موقع پرداختن بدهی نرسیده، باید وصیّت کند و بر وصیّت شاهد بگیرد، ولی اگر بدهی او معلوم باشد، وصیّت کردن لازم نیست. مسأله ۳۱۹۹: کسی که نشانه های مرگ را در خود می‌بیند، اگر خمس، زکات و مظالم بدهکار است، باید فوراً بپردازد و اگر نمی‌تواند بپردازد، چنانچه از خودش مال دارد و یا احتمال می‌دهد کسی آن را ادا نماید، باید وصیت کند. و همچنین است اگر حج بر او واجب باشد. مسأله ۳۲۰۰: کسی که نشانه های مرگ را در خود می‌بیند، اگر نماز و روزه قضا دارد و پسر بزرگتر وی انجام نمی‌دهد، باید وصیّت کند که از مال خودش برای بجا آوردن آنها اجیر بگیرند، بلکه اگر مال نداشته باشد، ولی احتمال بدهد کسی بدون آنکه چیزی بگیرد آنها را انجام می‌دهد، واجب است وصیّت نماید، و اگر قضای نماز و روزه، به تفصیلی که در «مسأله ۱۵۱۱» گفته شد، بر پسر بزرگترش واجب باشد، باید به او اطّلاع دهد و یا وصیّت کند که برای او بجا آورند. مسأله ۳۲۰۱: کسی که نشانه های مرگ را در خود می‌بیند، اگر مالی پیش کسی دارد یا در جایی پنهان کرده است که ورثه نمی‌دانند، چنانچه بر اثر ندانستن، حقّشان از بین برود، باید به آنان اطلاع دهد. و لازم نیست برای بچّه های صغیر خود قیّم و سرپرست معیّن کند، ولی در صورتی که بدون قیّم، مالشان از بین می‌رود و یا خودشان ضایع می‌شوند، باید برای آنان سرپرست امینی معیّن نماید. مسأله ۳۲۰۲: وصیّ، در تنفیذ امور واجبه بر موصی، مثل دیون و نحوها باید مسلمان، بالغ، عاقل و مورد اطمینان باشد، امّا در غیر اینها در غیر عاقل بودن و علی الاحوط بالغ بودن اظهر عدم اشتراط است. مسأله ۳۲۰۳: اگر کسی چند وصی معیّن کند، چنانچه اجازه داده باشد هر کدام به تنهایی به وصیّت عمل کنند، لازم نیست در انجام وصیّت از یکدیگر اجازه بگیرند و اگر اجازه نداده باشد، چه گفته باشد که هر دو با هم به وصیّت عمل کنند، یا نگفته باشد، باید با نظر یکدیگر به وصیّت عمل نمایند و اگر حاضر نشوند با یکدیگر به وصیّت عمل کنند، حاکم شرع آنها را مجبور می‌کند و اگر اطاعت نکنند همراه با آنان، دیگری را معیّن می‌نماید. مسأله ۳۲۰۴: اگر انسان از وصیّت خود برگردد، مثلا بگوید: ثلث مالش را به کسی بدهند، بعد بگوید: به او ندهند، وصیّت باطل می‌شود و اگر وصیّت خود را تغییر دهد، مانند آنکه قیّمی برای بچّه های خود معیّن کند، بعد دیگری را به جای او برگزیند، وصیّت اوّل باطل می‌شود و باید به وصیّت دوم او عمل نمایند. مسأله ۳۲۰۵: اگر کاری کند که معلوم شود از وصیّت خود برگشته است، مثلا خانه ای که وصیّت کرده تا به کسی بدهند، بفروشد و یا دیگری را برای فروش آن وکیل نماید، وصیّت باطل می‌شود. مسأله ۳۲۰۶: اگر وصیّت کند، چیز معیّنی را به کسی بدهند، بعد وصیّت کند که نصف همان را به دیگری بدهند، باید آن را دو قسمت کنند و به هر کدام، یک قسمت بدهند. مسأله ۳۲۰۷: اگر کسی در مرضی که به آن مرض می‌میرد، مقداری از مالش را به کسی ببخشد باید همان مقدار را به آن شخص بدهند، امّا اگر وصیت کند بعد از مردن او مقداری به کسی بدهند، چنانچه بیشتر از ثلث مال او باشد، در بیشتر از ثلث باید ورثه اجازه دهند. و اگر اجازه ندهند وصیّت نسبت به بیشتر از ثلث صحیح نمی‌باشد. مسأله ۳۲۰۸: اگر وصیّت کند ثلث مال او را نفروشند بلکه درآمد آن را به مصرفی برسانند، باید طبق گفته او عمل نمایند. مسأله ۳۲۰۹: اگر در مرضی که به آن مرض می‌میرد، بگوید: مقداری به کسی بدهکار است، چنانچه متّهم باشد برای ضرر زدن به ورثه گفته است، باید مقداری که معیّن کرده، از ثلث او بدهند و اگر متّهم نباشد، باید از اصل مالش بپردازند. مسأله ۳۲۱۰: کسی که انسان وصیّت می‌کند چیزی به او بدهند، باید وجود

داشته باشد، پس اگر وصیّت کند به بچّه ای که ممکن است فلان زن حامله شود، چیزی بدهند باطل است، ولی اگر وصیّت کند به بچّه ای که در شکم مادر است چیزی بدهند، اگرچه هنوز روح نداشته باشد، وصیّت صحیح است، پس اگر زنده به دنیا آمد، باید آنچه وصیّت کرده، به او بدهند و اگر مرده به دنیا آمد، وصیّت باطل می‌شود و آنچه که برای او وصیّت کرده، میان ورثه تقسیم می‌شود. مسأله ۳۲۱۱: اگر کسی انسان را وصیّ خود قرار دهد، چنانچه به وصیّت کننده اطّلاع دهد که برای انجام وصیّت او حاضر نیست، لازم نیست بعد از مردن او به وصیّت عمل کند، ولی اگر پیش از مردن او نفهمد او را وصیّ کرده، یا بفهمد و به او اطلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیّت حاضر نیست، در صورتی که مشقّت نداشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید وصیّت او را انجام دهد و نیز اگر وصیّ پیش از مرگ، هنگامی متوجّه شود که مریض بر اثر شدت بیماری، نتواند به دیگری وصیت کند، بنابر احتیاط ایضاً باید وصیّت را قبول نماید. مسأله ۳۲۱۲: اگر کسی که وصیّت کرده بمیرد، وصیّ نمی‌تواند دیگری را برای انجام کارهای میّت معیّن کند و خود از انجام وصیّت کناره گیری نماید، ولی اگر بداند مقصود میّت این نبود که خود وصیّ آن کار را شخصاً انجام دهد، بلکه مقصود فقط انجام گرفتن کار بوده، می‌تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید. مسأله ۳۲۱۳: اگر کسی دو نفر را وصیّ کند، چنانچه یکی از آن دو بمیرد، یا دیوانه و یا کافر شود، حاکم شرع یک نفر دیگر را به جای او معیّن می کند و اگر هر دو بمیرند، یا دیوانه و یا کافر شوند، حاکم شرع، دو نفر دیگر را معیّن می کند و اگر هر دو بمیرند، یا دیوانه و یا کافر شوند، حاکم شرع، دو نفر دیگر را معیّن می کند ولی اگر یک نفر بتواند وصیّت را عملی کند، معیّن کردن دو نفر لازم نیست. مسأله ۳۲۱۴: اگر وصیّ نتواند به تنهایی، کارهای میّت را انجام دهد، حاکم شرع برای کمک او، یک نفر دیگر را معیّن می کند. مسأله ۳۲۱۵: اگر مقداری از مال میّت در دست وصیّ تلف شود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی و یا تعدّی نموده، مثلا میّت وصیّت کرده است فلان مقدار، به فقرای فلان شهر بده و او مال را به شهر دیگری برده و در راه از بین رفته، ضامن است و اگر کوتاهی نکرده و تعدّی نیز ننموده ضامن نیست. مسأله ۳۲۱۶: هرگاه انسان کسی را وصیّ کند و بگوید اگر وصیّ بمیرد فلانی وصیّ باشد، بعد از مردن وصیّ اوّل، وصیّ دوم باید کارهای میّت را انجام دهد. مسأله ۳۲۱۷: حجّی که بر میّت واجب است و بدهکاری و حقوقی را که مانند خمس، زکات و مظالم ادا کردن آنها واجب می‌باشد، باید از اصل مال میت بدهند، اگرچه میّت برای آنها وصیّت نکرده باشد. مسأله ۳۲۱۸: اگر مال میّت از بدهی، حج واجب و حقوقی که مانند خمس، زکات و مظالم بر او واجب است زیاد بیاید، چنانچه وصیّت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند، باید به وصیّت او عمل کنند و اگر وصیّت نکرده باشد، آنچه می‌ماند مال ورثه است. مسأله ۳۲۱۹: اگر مصرفی که میّت معیّن کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، وصیّت او در بیشتر از ثلث، در صورتی صحیح است که ورثه حرفی بزنند یا کاری کنند که معلوم شود، عملی شدن وصیّت را اجازه داده اند و تنها راضی بودن آنان کافی نیست. و اگر مدّتی بعد از مردن او نیز اجازه بدهند، صحیح است. مسأله ۳۲۲۰: اگر مصرفی که میّت معیّن کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد و پیش از مردن او، ورثه اجازه بدهند که وصیّت او عملی شود، بعد از مردن او نمی‌توانند از اجازه خود برگردند. مسأله ۳۲۲۱: اگر وصیّت کند از ثلث او خمس و زکات یا بدهی دیگر او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحب نیز مانند اطعام فقرا انجام دهند، باید اوّل بدهی او را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد، برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و اگر از آن نیز زیاد آمد، برای کار مستحبی که معیّن کرده مصرف نمایند و چنانچه ثلث مال او، فقط به اندازه بدهی باشد و ورثه نیز اجازه ندهند بیشتر از ثلث مال مصرف شود، وصیّت برای نماز و روزه، و در کارهای مستحب باطل است. مسأله ۳۲۲۲: اگر وصیّت کند بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحب نیز انجام دهند، چنانچه وصیّت نکرده باشد که اینها را از ثلث بدهند، باید بدهی او را از اصل مال بدهند و اگر چیزی زیاد آمد، ثلث آن را برای نماز، روزه و کارهای مستحبی که معیّن کرده مصرف کنند و در صورتی که ثلث کافی نباشد، اگر ورثه اجازه بدهند، باید وصیّت او عملی شود و اگر اجازه ندهند، باید نماز و روزه را از ثلث، بدهند و اگر چیزی زیاد آمد برای کار مستحبی که معیّن کرده مصرف نمایند. مسأله ۳۲۲۳: اگر کسی

بگوید میّت وصیّت کرده، فلان مبلغ به من بدهند، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند، یا قسم بخورد و یک مرد عادل نیز گفته او را تصدیق نماید، یا یک مرد عادل و دو زن عادل و یا چهار زن عادل به گفته او شهادت دهند، باید مقداری که می گوید به او بدهنـد. و اگر یک زن عادل شـهادت دهـد، بایـد یک چهارم چیزی که مطالبه می کنـد به او بدهنـد. و اگر دو زن عادل شـهادت دهنـد، نصف آن را و اگر سه زن عـادل شـهادت دهنـد، بایـد سه چهارم آن را به او بدهنـد. و نیز اگر دو مرد کافر ذمّی که در دین خود عادل باشـند، گفته او را تصـدیق کننـد، در صورتی که میّت ناچار بوده است وصـیّت کنـد و مرد و زن عادلی در موقع وصـیّت نبوده، باید چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند. مسأله ۳۲۲۴: اگر کسی بگوید من وصی میّتم که مال او را، به مصرفی برسانم، یا میّت مرا قیّم بچّه هـای خـود قرار داده، در صـورتی بایـد حرف او را قبول کرد که دو مرد عـادل، گفته او را تصـدیق نماینـد. مسأله ۳۲۲۵: اگر وصـیّت کنـد چیزی به کسـی بدهنـد و آن شـخص پیش از قبول یـا رد بمیرد، تـا وقتی ورثه او وصـیّت را رد نکرده انـد، می توانند آن چیز را قبول نمایند، امّا اگر وصیّت کننده از وصیّت خود برگردد حقّی ندارند.

ارث

احکام ارث

مسأله ۳۲۲۶: کسانی که به جهت خویشـی ارث می‌برنـد سه دسـته انـد: دسـته اوّل: پـدر، مادر و فرزنـدان میت می‌باشـند. و با نبودن اولاد، فرزنـدان اولاد هرچه پایین رونـد، هر کـدام که به میّت نزدیکتر است ارث می‌برد و تا یک نفر از این دسـته هست، دسـته دوم ارث نمی‌برد. دسـته دوم: جـدّ یعنی پـدر بزرگ، جـدّه یعنی مـادر بزرگ، خواهر و برادر می‌باشـند و بـا نبودن برادر و خواهر، اولاد ایشان، هر کـدام که به میّت نزدیکتر است ارث می‌برد و تا یک نفر از این دسـته هست، دسـته سوم ارث نمی‌برند. دسـته سوم: عمو، عمّه، دایی، خـاله و فرزنـدان آنـان می‌باشـند و تـا یـک نفر از عموهـا، عمّه هـا، دایهـا و خـاله هـای میّت زنـده انـد، اولاد آنان ارث نمی‌برنـد، ولی اگر میّت، عموی پـدری و پسر عموی پدر و مادری داشـته باشد، ارث به پسر عموی پدر و مادری می‌رسد و عموی پدری ارث نمی‌برد. مسأله ۳۲۲۷: اگر عمو، عمه، دایی، خاله خود میّت، اولاد آنان و فرزندان اولاد آنان نباشـند، عمو، عمّه، دایی و خاله پـدر و مادر میّت ارث می‌برند. و اگر اینها نباشـند، اولادشان ارث می‌برند و اگر اینها نیز نباشـند، عمو، عمّه، دایی و خاله جدّ و جدّه میّت ارث می‌برند و اگر اینها نباشند، اولادشان ارث می‌برند. مسأله ۳۲۲۸: زن و شوهر به تفصیلی که گفته می‌شود، از یکدیگر ارث می‌برند.

ارث دسته اوّل

مسأله ۳۲۲۹: اگر وارث میّت فقط یک نفر از دسته اوّل باشد، مثلا پدر، یا مادر، یا یک پسر و یا یک دختر باشد، همه مال میّت به او می‌رسد و اگر فقط چند پسر یا چند دختر باشد، مال را سه قسمت می کنند، دو قسمت به پسر و یک قسمت به دختر می‌رسد. و اگر چند پسـر و چند دختر باشند، مال را بطوری قسمت می کنند که به هر پسری دو برابر دختر برسد. مسأله ۳۲۳۰: اگر وارث میّت، فقط پـدر و مـادر او باشـد، مال سه قسـمت می‌شود، دو قسـمت به پـدر و یک قسـمت به مادر می‌رسـد، ولی اگر میّت دو برادر، یا چهار خواهر و یـا یـک برادر و دو خواهر داشـته باشـد که همه آنـان از یـک پـدر باشـند، خواه مادرشان نیز با مادر میّت یکی باشـد یا نه، اگرچه، تا میّت پـدر و مادر دارد اینها ارث نمی‌برنـد، امّا بر اثر بودن اینها، مادر یک شـشم مال را می‌برد و بقیّه را به پـدر می‌دهنـد.

مسأله ۳۲۳۱: اگر وارث میّت، فقط پدر و مادر و یک دختر باشد، چنانچه میّت دو برادر، یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری نداشته باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند، به پدر و مادر، هر کدام یک قسمت و به دختر سه قسمت می‌رسد. و اگر دو برادر، یا چهار خواهر و یا یک برادر و دو خواهر پدری داشته باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، به پدر و مادر هر کدام یک قسمت و به دختر سه قسمت می‌رسد. و یک قسمت باقیمانده را چهار قسمت می‌کنند یک قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می‌دهند، مثلا اگر مال میّت را ۲۴ قسمت کنند، پانزده قسمت آن را به دختر و پنج قسمت آن را به پدر و چهار قسمت آن را به مادر می‌دهند. مسأله ۳۲۳۲: اگر وارث میّت، فقط پدر و مادر و یک پسر باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، به پدر و مادر هر کدام یک قسمت و به پسر چهار قسمت می‌رسد. و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، آن چهار قسمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و اگر پسر و دختر باشند، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می‌کنند که به هر پسر دو برابر دختر برسد. مسأله ۳۲۳۳: اگر وارث میّت، فقط پدر و یک پسر، یا مادر و یک پسر باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را به پدر و یا مادر و پنج قسمت را به پسر می‌دهند. مسأله ۳۲۳۴: اگر وارث، پدر یا مادر و پسر و دختر باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر می‌برد و بقیّه را طوری قسمت می‌کنند که به هر پسری دو برابر دختر برسد. مسأله ۳۲۳۵: اگر وارث میّت، فقط پدر و یک دختر، یا مادر و یک دختر باشد، مال را چهار قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را به پدر یا مادر و بقیّه را به دختر می‌دهند. مسأله ۳۲۳۶: اگر وارث میّت، فقط پدر و چند دختر یا مادر و چند دختر باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند، یک قسمت به پدر یا مادر می‌رسد و چهار قسمت به طور مساوی بین دخترها تقسیم می‌شود. مسأله ۳۲۳۷: اگر میّت اولاد نداشته باشد، نوه پسری او، اگرچه دختر باشد، سهم پسر میّت را می‌برد و نوه دختری او اگرچه پسر باشد، سهم دختر میّت را می‌برد، مثلا اگر میّت یک پسر از دختر خود و یک دختر از پسرش داشته باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را به پسرِ دختر و دو قسمت را به دخترِ پسر می‌دهند.

ارث دسته دوم

مسأله ۳۲۳۸: دسته دوم از کسانی که به جهت خویشی ارث می‌برند، جدّ یعنی پدر بزرگ، جدّه یعنی مادر بزرگ، برادر و خواهر میّت می‌باشند. و اگر برادر و خواهر نداشته باشد، اولادشان ارث می‌برند. مسأله ۳۲۳۹: اگر وارث میّت، فقط یک برادر یا یک خواهر باشد، همه مال به او می‌رسد اگر فقط چند برادر پدر و مادری، یا فقط چند خواهر پدر و مادری باشند، مال به طوری مساوی بین آنان قسمت می‌شود. و اگر برادر و خواهر پدر و مادری با هم باشند، به هر برادر دو برابر خواهر می‌رسد، مثلا اگر دو برادر و یک خواهر پدر و مادری دارد، مال را پنج قسمت می‌کنند، به هریک از برادرها دو قسمت و به خواهر یک قسمت می‌رسد. مسأله ۳۲۴۰: اگر میّت برادر و خواهر پدر و مادری دارد، برادر و خواهر پدری که از مادر با میّت جداست ارث نمی‌برد و اگر برادر و خواهر پدر و مادری ندارد، چنانچه فقط یک خواهر یا یک برادر پدری داشته باشد، همه مال به او می‌رسد و اگر فقط چند برادر یا فقط چند خواهر پدری داشته باشد، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر هم برادر و هم خواهر پدری داشته باشد، به هر برادر دو برابر خواهر می‌رسد. مسأله ۳۲۴۱: اگر وارث میّت، فقط یک خواهر یا یک برادر مادری باشد که از پدر با میّت جداست، همه مال به او می‌رسد و اگر چند برادر مادری یا چند خواهر مادری یا چند برادر و خواهر مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود. مسأله ۳۲۴۲: اگر میّت، برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و یک برادر یا یک خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برند و مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت به برادر یا خواهر مادری و بقیّه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند و به هر برادر دو برابر خواهر می‌رسد. مسأله ۳۲۴۳: اگر میّت، برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و برادر و خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برند. و مال را سه قسمت

می کننـد، یـک قسـمت آن را به برادر و خواهر مـادری می‌دهنـد تـا مساوی بین خود تقسـیم کننـد و بقیّه را به برادر و خواهر پـدر و مادری می‌دهنـد و به هر برادر دو برابر خواهر می‌رسد. مسأله ۳۲۴۴: اگر وارث میّت، فقط برادر و خواهر پـدری و یک برادر مادری یا یک خواهر مادری باشـد، مال را شـش قسـمت می کنند، یک قسـمت به برادر یا خواهر مادری می‌رسد و بقیّه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و به هر برادر دو برابر خواهر می‌رسد. مسأله ۳۲۴۵: اگر وارث میّت، فقط برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مـادری باشـد. مـال را سه قسـمت می کننـد، یـک قسـمت بین برادر و خواهر، به طور مساوی تقسـیم می‌شود و بقیّه به برادر و خواهر پدری، به هر برادر دو برابر خواهر می‌رسد. مسأله ۳۲۴۶: اگر وارث میّت، فقط برادر، خواهر و زن او باشد، ارث زن به تفصیلی است کـه گفته می‌شـود وارث خـواهر و برادر، همـان طوری است که در مسائـل گذشـته گفته شـد. و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر، برادر و شوهر او باشد، به شوهر نصف مال می‌رسد و ارث خواهر و برادر، به طوری که در مسائل پیش گفته شد می‌باشد. و چون زن یا شوهر، ارث می‌برد از سـهم برادر و خواهر مادری، چیزی کم نمی‌شود ولی از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می‌شود، مثلا اگر وارث میّت شوهر، برادر و خواهر مادری و برادر و خواهر پـدر و مادری او باشد، نصف مال به شوهر می‌رسـد و یـک قسـمت از سه قسـمت اصـل مال را به برادر و خواهر مادری می‌دهنـد و آنچه باقی می‌مانـد مال برادر و خواهر پـدر و مادری است، پس اگر همه مال او شـش تومان باشـد، سه تومان به شوهر، دو تومان به برادر و خواهر مادری و یک تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می‌رسد. مسأله ۳۲۴۷: اگر میّت، خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان می‌دهند و سهم برادرزاده و خواهرزاده مادری به طور مساوی بین آنان تقسـیم می‌شود و سـهمی که به برادرزاده و خواهرزاده پـدری یا پدر و مادری می‌رسد، به هر پسر دو برابر دختر می‌رسد. مسأله ۳۲۴۸: اگر وارث میّت، فقط یک جدّ یا یک جدّه است، چه پدری باشد یا مادری، همه مال به او می‌رسـد و بـا بودن جدّ میّت، پـدر جدّ او ارث نمی‌برد. مسأله ۳۲۴۹: اگر وارث میّت، فقط جدّ و جـدّه پدری باشد، مال سـه قسـمت می‌شود، دو قسـمت به جدّ و یک قسمت به جدّه می‌رسد و اگر جدّ و جدّه مادری باشد، مال به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود. مسأله ۳۲۵۰: اگر وارث میّت، فقط یک جـدّ یا جـدّه پـدری و یک جـدّ یا جـدّه مادری باشد، مال سه قسـمت می‌شود، دو قسـمت به جدّ یا جدّه پدری و یک قسـمت به جدّ یا جدّه مادری می‌رسد. مسأله ۳۲۵۱: اگر وارث میّت، جـدّه پدری و جدّه و جدّه مادری باشد، مال سه قسـمت می‌شود، یک قسـمت بین جدّ و جدّه مادری، به طور مساوی تقسـیم می‌شود و دو قسـمت آن را به جدّ وجدّه پدری می‌دهند و به جدّ دو برابر جدّه می‌رسد. مسأله ۳۲۵۲: اگر وارث میّت، فقط زن، جدّ و جده پدری و جدّ و جده مادری او باشـد، ارث زن به تفصـیلی است که گفته می‌شود و یک قسـمت از سه قسـمت اصل مال، به طور مساوی بین جـد و جـده مادری تقسیم می گردد و بقیّه را به جد و جده پدری، می‌دهند و به جدّ دو برابر جده می‌رسد. و اگر وارث میّت، شوهر جدّ و جده باشد، به شوهر نصف مال می‌رسد و ارث جدّ و جدّه، به دستوری است که در مسائل گذشته گفته شد.

ارث دسته سوم

مسأله ۳۲۵۳: دسـته سوم: عمو، عمّه، دایی، خاله و اولاد آنان هسـتند و به تفصـیلی که گفته شد اگر از طبقه اوّل و دوم کسی نباشد، اینها ارث می‌برند. مسأله ۳۲۵۴: اگر وارث میّت، فقط یک عمو یا یک عمّه است، چه با میّت از یک پـدر و مادر باشـد و چه پدری یا مادری باشد، همه مال به او می‌رسد. و اگر چند عمو یا چند عمّه، باشـند و همه از یک پدر و مادر، یا همه از یک پدر باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسـمت می‌شود و اگر عمو و عمّه هر دو باشند و همه از یک پدر و مادر، یا همه از یک پدر باشند، عمو دو برابر عمه می‌برد، مثلا اگر وارث میّت دو عمو و یک عمّه باشد مال را پنج قسـمت می کنند، یک قسـمت را به عمّه می‌دهند و چهار قسمت، به طور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود. مسأله ۳۲۵۵: اگر وارث میّت، فقط چند عموی مادری، یا چند عمّه مادری و یا عمو

و عمّه مادری باشـد، مال به طور مساوی بین آنان تقسـیم می‌شود. مسأله ۳۲۵۶: اگر وارث میّت، عمو و عمّه باشد و بعضـی از پدر و بعضی از مادر و بعضی از پدر و مادر باشند، عمو و عمّه پدری ارث نمی‌برند، پس اگر میّت یک عمو یا یک عمّه مادری دارد، مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به عمو یا عمّه مادری و بقیّه را به عمو و عمّه پدر و مادری، می‌دهند و عموی پدر و مادری، دو برابر عمّه پـدر و مادری می‌برد. و اگر همه عمو و هم عمّه مادری دارد، مال را سه قسـمت می کننـد، دو قسـمت را به عمو و عمّه پدر و مادری، می‌دهند و به عمو دو برابر عمّه می‌رسد و یک قسمت را به طور مساوی بین عمو و عمّه مادری تقسیم می کنند. و بنابر احتیاط در تقسیم با یکدیگر مصالحه کنند. مسأله ۳۲۵۷: اگر وارث میّت، فقط یک دایی یا یک خاله باشد، همه مال به او می‌رسد و اگر هم دایی و هم خاله باشـد و آنها پدر و مادری، یا پدری و یا مادری باشـند، مال به طور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود. و بنابر احتیاط در تقسیم با یکدیگر مصالحه کنند. مسأله ۳۲۵۸: اگر وارث میّت، فقـط یک دایی یا یک خاله مادری و دایی و خاله پـدر و مادری و دایی و خاله پدری باشد، به دایی و خاله پدری ارث نمی‌رسد و مال را شـش قسـمت می کنند، یک قسمت به دایی یا خاله مادری و بقیّه به دایی و خاله پدر و مادری، می‌رسد و بنابر احتیاط در تقسیم با یکدیگر مصالحه کنند. مسأله ۳۲۵۹: اگر وارث میّت، فقط دایی و خاله پـدری، دایی و خاله مادری و دایی و خاله پـدر و مادری باشـد، دایی و خاله پدری ارث نمی‌برد و باید مال را سـه قسـمت کنند، یک قسـمت به طور مساوی بین دایی و خاله مادری تقسـیم نمایند و بقیّه را به دایی و خاله پدر و مادری بدهند و بنابر احتیاط در تقسیم، با یکدیگر مصالحه کنند. مسأله ۳۲۶۰: اگر وارث میّت، یک دایی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمّه باشد، مال را سه قسـمت می کننـد، یک قسـمت را به دایی یا خاله و بقیّه را به عمو یا عمّه می‌دهند. مسأله ۳۲۶۱: اگر وارث میّت، یک دایی یا یک خاله و عمو و عمّه باشد، چنانچه عمو و عمّه از یک پدر و مادر یا از یک پدر باشند، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت به دایی یا خاله می‌رسد و از بقیّه، دو قسـمت به عمو و یک قسـمت به عمّه می‌دهند، بنابراین اگر مال را نُه قسـمت کند، سه قسـمت به دایی یا خاله و چهار قسمت به عمو و دو قسمت به عمّه می‌دهند. مسأله ۳۲۶۲: اگر وارث میّت، یک دایی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمّه مادری و عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت آن را به دایی یا خاله می‌دهند و دو قسـمت باقیمانـده را شـش قسـمت می کنند، یک قسـمت را به عمو یا عمّه مادری و بقیّه را به عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری، می‌دهند و به عمو دو برابر عمّه می‌رسد. بنابراین اگر مال را نه قسـمت کنند، سه قسمت به دایی یا خاله و یک قسمت به عمو یا عمّه مادری و پنج قسـمت دیگر را به عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می‌دهند. مسأله ۳۲۶۳: اگر وارث میّت، یک دایی یا یک خاله و عمو و عمّه مادری و عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسـمت می کنند، یک قسـمت به دایی یا خاله می‌رسد و دو قسـمت باقیمانده را سه سـهم می کنند، یک سـهم به طور مساوی بین عمو و عمّه مادری، تقسـیم می‌شود و دو سهم دیگر بین عمو و عمّه پـدر و مادری یا پـدری، قسـمت می‌نمایند و به عمو دو برابر عمّه می‌رسد، بنابراین اگر مال را نه قسـمت کنند، سه قسـمت آن، سهم خاله یا دایی و دو قسـمت، سـهم عمو و عمّه مادری و چهار قسـمت، سـهم عمو و عمّه پـدر و مادری یا پـدری می‌باشـد. مسأله ۳۲۶۴: اگر وارث میّت، چنـد دایی و چنـد خاله باشـد، که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشـند و عمو و عمّه نیز داشـته باشد، مـال سه سـهم می‌شود، دو سـهم آن به دسـتوری که در مسـأله پیش گفته شـد، بین عمو و عمّه، تقسـیم می‌شود و یک سـهم به طور مساوی بین دایی‌ها و خاله ها، قسمت می گردد. مسأله ۳۲۶۵: اگر وارث میّت، دایی یا خاله مادری و چند دایی و خاله پدر و مادری یا پدری و عمو و عمّه باشد، مال سه سـهم می‌شود، دو سهم به دستوری که گفته شد بین عمو و عمّه تقسیم می‌شود، پس اگر میّت، یک دایی یا یک خاله مادری دارد، یک سـهم دیگر آن را شـش قسـمت می کنند، یک قسمت را به دایی یا خاله مادری می‌دهند و بقیّه را به دایی و خاله پـدر و مادری یا پـدری می‌دهند و بنابر احتیاط در تقسـیم آن با هم مصالحه کنند. و اگر چند دایی مادری، یا چند خاله مادری و یا هم دایی مادری و هم خاله مادری دارد، آن یک سهم را سه قسمت می کنند، یک قسمت، به طور مساوی بین دایی‌هـا و خاله های مادری تقسـیم می‌شود و بقیّه را به دایی و خاله پـدر و مادری یا پـدری می‌دهنـد و بنابر احتیاط در تقسـیم با هم

مصالحه نمایند. مسأله ۳۲۶۶: اگر میّت، عمو، عمّه، دایی و خاله نداشته باشد، مقداری که به عمو و عمّه می‌رسد، به اولاد آنان و مقداری که به دایی و خاله می‌رسد، به اولاد آنان داده می‌شود. مسأله ۳۲۶۷: اگر وارث میّت، عمو، عمّه، دایی و خاله پدر و عمو، عمّه، دایی و خاله مادر او باشند، مال سه سهم می‌شود، یک سهم به طور مساوی بین عمو، عمّه، دایی و خاله مادر میّت تقسیم می‌شود و دو سهم دیگر آن را سه قسمت می کنند، یک قسمت را به طور مساوی به دایی و خاله پدر میّت داده و دو قسمت دیگر آن را به عمو و عمّه پدر میّت، می‌دهند و به عمو دو برابر عمّه می‌رسد.

ارث زن و شوهر

مسأله ۳۲۶۸: اگر زن بمیرد و اولاد نداشته باشد، نصف همه مال به شوهر او و بقیّه به ورثه دیگر می‌رسد. و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگری، فرزند داشته باشد، یک چهارم همه مال به شوهر و بقیّه به ورثه دیگر می‌رسد. مسأله ۳۲۶۹: اگر مرد بمیرد و فرزند نداشته باشد، یک چهارم مال او به زن و بقیّه به ورثه می‌رسد. و اگر از آن زن یا از زن دیگر، فرزند داشته باشد، یک هشتم مال به زن و بقیّه به ورثه دیگر می‌رسد. مسأله ۳۲۷۰: زن از زمین و از قیمت آن ارث نمی‌برد و همچنین از خود متعلّقات به زمین مانند بنا و درخت ارث نمی‌برد، ولی از قیمت آنها ارث می‌برد. مسأله ۳۲۷۱: اگر زن بخواهد در چیزهایی که از آن ارث نمی‌برد، مانند زمین، تصرّف کند، باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد و نیز بنابر احتیاط واجب ورثه تا سهم زن را نداده اند، در چیزهایی که زن از قیمت آنها ارث می‌برد، مانند بنا و درخت، بدون اجازه او تصرّف نکنند و چنانچه پیش از دادن سهم زن، آن را بفروشند در صورتی که زن معامله را اجازه دهد، صحیح وگرنه باطل است. مسأله ۳۲۷۲: اگر بخواهند بنا، درخت و مانند آن را قیمت نمایند، باید حساب کنند که اگر بدون اجاره، در زمین بماند تا وقتی از بین برود، چقدر ارزش دارد، سپس سهم زن را از قیمت آن بدهند. مسأله ۳۲۷۳: مجرای آب قنات و مانند آن، حکم زمین دارد. و آجر و چیزهایی که در آن به کار رفته، در حکم ساختمان است. مسأله ۳۲۷۴: اگر میّت بیش از یک زن داشته باشد، چنانچه فرزند نداشته باشد، یک چهارم مال و اگر اولاد داشته باشد، یک هشتم مال، به شرحی که گفته شد، به طور مساوی بین زنهای او تقسیم می‌شود، اگرچه شوهر با هیچ یک از آنان یا بعضی از آنان نزدیکی نکرده باشد. ولی اگر در مرضی که به آن مرض از دنیا رفته، زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده است، آن زن از او ارث نمی‌برد و حقّ مهر نیز ندارد. مسأله ۳۲۷۵: اگر زن در حال بیماری، شوهر کند و به همان بیماری بمیرد، شوهرش اگرچه با او نزدیکی نکرده باشد، از او ارث می‌برد. مسأله ۳۲۷۶: اگر زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد، طلاق رجعی بدهد و در بین عدّه بمیرد، شوهر از او ارث می‌برد و نیز اگر شوهر در بین عدّه زن بمیرد، زن او ارث می‌برد، ولی اگر بعد از گذشتن عدّه رجعی یا در عدّه طلاق باین، یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی‌برد. مسأله ۳۲۷۷: اگر شوهر در حال بیماری، همسرش را طلاق دهد و پیش از گذشتن دوازده ماه، بمیرد زن با سه شرط از او ارث می‌برد، اوّل: در بین این مدّت شوهر دیگری نکرده باشد. دوم: به جهت بی میلی به شوهر خود، مالی به او نداده باشد که او را طلاق دهد، بلکه اگر چیزی نیز به شوهر ندهد، ولی طلاق به تقاضای زن باشد، ارث بردنش، محل اشکال است. سوم: شوهر در مرضی که در آن زن را طلاق داده، بر اثر آن بیماری یا به جهت دیگری بمیرد، امّا اگر از آن بیماری خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی‌برد. مسأله ۳۲۷۸: لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته و به زن نبخشیده، اگرچه زن آن را پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر، جزو مال شوهر است.

مسائل متفرقه ارث

مسأله ۳۲۷۹: قرآن، انگشتر، شمشیر میّت و لباسی که پوشیده مال پسر بزرگتر است و اگر میّت، از این چهار چیز بیشتر از یکی دارد، مثلا دو قرآن یا دو انگشتر دارد، بنابر احتیاط پسر بزرگ در آن با ورثه دیگر مصالحه کند. مسأله ۳۲۸۰: اگر پسر بزرگ میّت، بیش از یکی باشد، مثلا از دو زن او در یک وقت، دو پسر به دنیا آمده باشد، باید لباس، قرآن، انگشتر و شمشیر میّت را به طور مساوی بین آنها تقسیم کنند. مسأله ۳۲۸۱: اگر میّت بدهی داشته باشد، چنانچه بدهی به اندازه مال او یا زیادتر باشد، باید چهار چیزی نیز که مال پسر بزرگتر است و در مسأله پیش گفته شد، بابت بدهی او بدهند. و اگر قرضش کمتر از مال او باشد، باید از آن چهار چیز نیز به نسبت، بدهی او را بدهند، مثلا اگر همه دارایی او شصت تومان است و به مقدار بیست تومان آن، چیزهایی است که مال پسر بزرگتر است و سی تومان نیز بدهی دارد، پسر بزرگ باید به مقدار ده تومان از آن چهار چیز بابت بدهی میّت بدهد. مسأله ۳۲۸۲: مسلمان از کافر ارث می‌برد، ولی کافر اگرچه پدر یا پسر میّت باشد از مسلمان ارث نمی‌برد. مسأله ۳۲۸۳: اگر کسی یکی از خویشان خود را عمداً و به ناحق بکشد، از او ارث نمی‌برد، ولی اگر از روی خطا باشد، مثلا سنگ را به هوا بیندازد و اتّفاقاً به یکی از خویشان او بخورد و او را بکشد، از او ارث می‌برد، ولی بنا بر اقوی از دیه قتل، ارث نمی‌برد. مسأله ۳۲۸۴: هرگاه بخواهند ارث را تقسیم کنند، برای بچّه ای که در شکم است که اگر زنده به دنیا بیاید ارث می‌برد، سهم دو پسر را کنار می‌گذارند، ولی اگر احتمال بدهند بیشتر است، مثلا احتمال بدهند که زن، به سه بچّه حامله باشد، سهم سه پسر را کنار می‌گذارند و چنانچه مثلا یک پسر یا یک دختر به دنیا آمد، زیادی را بین ورثه تقسیم می‌کنند.

احکام دیه

مسأله ۳۳۸۰: اگر کسی عمداً و به ناحق دیگری را بکشد، ولیّ کشته می‌تواند قاتل را عفو کند، یا بکشد و یا مقداری که در مسأله بعد گفته می‌شود از او دیه بگیرد، امّا در قتل شبیه عمد و در قتلی که خطا می‌باشد، مثلا بر حیوانی تیر بیندازد و اشتباهاً کسی را بکشد، ولیّ کشته، حق ندارد قاتل را بکشد، بلکه می‌تواند دیه بگیرد. مسأله ۳۳۸۱: دیه ای که قاتل در قتل عمد می‌پردازد، یکی از شش چیز است، اوّل: صد شتر. دوم: دویست گاو. سوم: دویست حُلّه و هر حُلّه دو پارچه ای است که در یمن می‌بافند. چهارم: هزار گوسفند، پنجم: هزار دینار که هزار مثقال شرعی طلا و هر مثقال هیجده نخود است. ششم: ده هزار درهم نقره و هر درهمی «۶/۱۲ نخود» نقره سکّه دار می‌باشد. و باید دیه را در یک سال بدهد. و چنانچه قبلا گفته شد، در صورتی قاتل می‌تواند دیه بدهد که با ولیّ مقتول به توافق رسیده باشد وگرنه ولیّ مقتول در چنین قتلی می‌تواند قاتل را بکشد، چنانچه اگر ولیّ مقتول دیه را اختیار کند قاتل مجبور نیست قبول کند. مسأله ۳۳۸۲: دیه قتل شبیه عمد، همان شش چیز است، با این فرق که شترها باید چنین باشد: سی و سه «بِنْت لَبُون» یعنی شتر مادّه ای که دو سال به بالا داشته باشد و سی و سه «حِقّه» یعنی شتری که سه سال به بالا باشد و سی و چهار «ثنیّه» یعنی شتری که پنج سال به بالا داشته باشد. و بعید نیست آنچه شتر نام دارد کافی باشد. و این دیه را در مدّت دو سال باید بپردازد. مسأله ۳۳۸۳: دیه قتل خطای محض، همان شش چیز است، با این تفاوت که شترها باید چنین باشد: بیست «بِنْت مَخاض» یعنی شتری که داخل سال دوم شده و بیست «اِبْن لَبُون» یعنی شتر نری که دو سال به بالا داشته باشد و سی «بِنْت لَبُون» یعنی شتر مادّه ای که دو سال به بالا باشد و سی «حقّه» یعنی شتری که سه سال به بالا داشته باشد. و بعید نیست آنچه شتر نامیده می‌شود کافی باشد. و این دیه را در مدّت سه سال باید بپردازد. مسأله ۳۳۸۴: دیه قتل عمد و دیه شبیه عمد را باید از مال قاتل بدهند، ولی دیه خطای محض را باید «عاقِله» یعنی کسانی که از طرف پدر و مادر یا فقط پدر به قاتل می‌رسند، مانند پدران، فرزندان و مانند آنها بدهند. مسأله ۳۳۸۵: در قتل عمد و شبیه به آن، اختیار با قاتل است و هر کدام از شش چیزی که خود او بدهد، باید قبول کنند و در قتل خطای محض، اختیار با «عاقله» است. مسأله ۳۳۸۶: دیه زن نصف دیه مرد است، یعنی پنجاه شتر، یا صد گاو، تا آخر. مسأله ۳۳۸۷: دیه خُنثی، سه چهارم دیه مرد است یعنی هفتاد و پنج شتر، یا یکصد و پنجاه گاو، تا آخر. مسأله ۳۳۸۸: دیه برده، قیمت

اوست و در صورتی که قیمت او بیشتر از دیه آزاد باشـد، قاتـل بایـد همان دیه آزاد را بدهـد. و دیه کنیز قیمت اوست، مگر بیشتر از دیه زن آزاد باشـد که در این صورت، قاتل فقط دیه زن آزاد را بایـد بدهـد. و در دیه کافر ذمّی خلاف است و باید طبق نظر حاکم شرع عمل شود و همچنین دیه دیگر کفّاری که مُحارب نیستند. مسأله ۳۳۸۹: اگر کسـی در یکی از ماههای حرام یعنی: ذی القعده، ذی الحجّه، محرّم و رجب، کسـی را بکشد، باید به مقدار ثلث دیه برای هتک حرمت این ماهها، اضافه بدهد. مسأله ۳۳۹۰: دیه چند چیز مانند دیه کشـتن است که مقدار آن بیان شد: اوّل: دو چشم کسی را کور کند، یا چهار پلک چشم او را از بین ببرد. و اگر یک چشم او را کور کند، باید نصف دیه کشتن را بدهد. دوم: دو گوش کسی را ببرد، یا کاری کند که هر دو گوش او کر شود. و اگر یک گوش او را ببرد یا کر کنـد، بایـد نصف دیه کشـتن را بدهـد و اگر نرمه گوش او را ببرد، بایـد ثلث دیه کشـتن را بدهد. سوم: تمام بینی یا نرمه بینی کسی را ببرد. چهارم: زبان کسی را از بیخ ببرد. و اگر مقداری از آن را ببرد باید به نسبت آن، دیه بدهد، مثلا اگر نصف زبان را ببرد بایـد نصف دیه کشـتن را بدهـد. پنجم: تمام دنـدانهای کسـی را از بین ببرد. و دیه هر کدام از دوازده دندان جلوی دهان که شـش عدد بالا و شش عدد پایین می‌باشد، پنجاه مثقال شرعی طلاست. و هر مثقال شرعی هیجده نخود است. و اگر یکی از شانزده دندان عقب را که هشت عدد آن بالا و هشت عدد پایین است از بین ببرد، باید بیست و پنج مثقال شـرعی طلا بدهد. ششم: هر دو دست کسـی را از بند جدا کند. و اگر یک دست را از بند جدا کند، باید نصف دیه کشـتن را بدهد. هفتم: ده انگشت کسـی را ببرد. و دیه هر انگشت، یک دهم دیه کشـتن است. هشـتم: پشت کسـی را طوری بشکند که دیگر خوب نشود. نهم: هر دو پسـتان زنی را ببرد. و اگر یکی از آنها را ببرد، باید نصف دیه کشـتن را بدهد. دهم: هر دو پای کسی را تا مفصل یا همه ده انگشت پـا را بـبرّد و دیه هر انگشت، یـک دهم دیه کشـتن است. یـازدهم: بیضـتین مردی را از بین بـبرد. دوازدهم: طـوری به کسـی آسـیب برساند که عقل او از بین برود. سـیزدهم: به کسی صدمه ای بزند که دیگر بوی خوب و بد را نفهمد، یا منی از او خارج نشود. و غیر از این مـواردی که گفته شـد، موارد دیگری نیز هست که در کتب مفصـله مثـل «الفقه» مرحوم اخوی (اعلی اللّه درجـاته) ذکر شـده است. مسأله ۳۳۹۱: اگر اشـتباهاً کسـی را بکشـد، باید دیه او را بدهد و یک برده آزاد کند و اگر نتواند برده آزاد کند، دو ماه روزه بگیرد و اگر نتوانـد، شـصت فقیر را سـیر کنـد. و اگر عمداً و بناحق بکشد، در صورت عفو یا گرفتن دیه، باید هر سه کفّاره را انجام دهـد یعنی دو مـاه روزه بگیرد و شـصت فقیر را اطعـام کنـد و یک برده آزاد نمایـد. مسأله ۳۳۹۲: کسـی که سوار حیوان است، اگر کـاری کنـد که آن حیوان به شخصـی آسـیب برسانـد، ضـامن است و اگر دیگری کاری کنـد که حیوان به سوار خود یا به شـخص دیگری صـدمه بزند، خود او ضامن می‌باشد. مسأله ۳۳۹۳: اگر انسان کاری کند که زن حامله سـقط کند، چنانچه سقط شده «نُطفه» باشـد، دیه اش بیست مثقـال شـرعی طلاـست، که هر مثقـال آن هیجـده نخود می‌باشـد. امّا اگر (عَلَقَه) یعنی خون بسـته باشـد، چهل مثقال. اگر «مُضْغَه» یعنی پاره گوشت باشد، شصت مثقال. اگر استخوان شده باشد، هشتاد مثقال. اگر گوشت آورده، ولی هنوز روح در او دمیـده نشـده، صد مثقال. و اگر روح در او دمیده شده، چنانچه پسـر باشد، دیه او هزار مثقال. و اگر دختر باشد، دیه او پانصـد مثقال شرعی طلاست. مسأله ۳۳۹۴: اگر زن حامله کاری کنـد که بچّه اش سـقط شود، باید دیه آن را به تفصـیلی که در مسأله پیش گفته شد، به وارث بچّه بدهد و به خود زن چیزی از آن نمی‌رسد. مسأله ۳۳۹۵: اگر کسی زن حامله را بکشد، باید دیه زن و بچّه را بدهد. مسأله ۳۳۹۶: اگر پوست سـر یا صورت مردی را پاره کنـد، بایـد یک شتر به او بدهـد، اگر به گوشت برسد و قدری از آن را هم ببرد، بایـد دو شتر بدهد. اگر خیلی از گوشت را پاره کند، باید سه شتر بدهد. اگر به پرده نازک اسـتخوان برسد، چهار شتر. اگر اسـتخوان نمایان شود، پنج شتر. اگر استخوان بشکند، ده شتر. اگر بعضی از ریزه های استخوان از جای خود بیرون آید، پانزده شتر و اگر به پرده مغز سر برسد، باید سی و سه شتر بدهد. مسأله ۳۳۹۷: اگر به صورت کسی سیلی یا چیز دیگر بزند، طوری که صورت او سرخ شود، باید یک مثقال و نیم شـرعی طلا، که هر مثقال هیجده نخود است بدهد. اگر کبود شود، سه مثقال. و اگر سـیاه شود باید شش مثقال شـرعی طلا بدهد، ولی اگر جای دیگر بدن کسـی را بر اثر زدن، سرخ یا کبود یا سیاه کند، باید نصف آنچه را که گفته

شد بدهد. مسأله ۳۳۹۸: اگر به حیوان حلال گوشت کسی زخم بزند، یا چیزی از بدن آن ببرد، باید تفاوت قیمت سالم و معیوب آن را به مالکش بدهد. مسأله ۳۳۹۹: اگر انسان، سگ شکاری، یا سگی که خانه را نگهداری می‌کند، یا سگ گله و یا سگی که زراعت را پاسبانی می‌کند بکشد، باید قیمت آن را به صاحبش بپردازد. مسأله ۳۴۰۰: اگر حیوانی زراعت یا مال کسی را از بین ببرد، چنانچه صاحب حیوان در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد، باید مقداری که ضرر زده به صاحب مال، یا زراعت بدهد. مسأله ۳۴۰۱: اگر بچّه یکی از گناهان کبیره را انجام دهد، ولیّ یا معلّم او می‌تواند به قدری که ادب شود و دیه واجب نگردد او را بزنند. و تفصیل مسأله در کتب مفصله فقهیّه ذکر شده است. مسأله ۳۴۰۲: اگر کسی بچّه ای را طوری بزند که دیه واجب شود، دیه مال طفل است و اگر آن بچّه بمیرد، باید به ورثه او بدهد. و چنانچه مثلا پدر، بچّه را به قدری بزند که بمیرد، دیه او را ورثه دیگرش می‌برند و به خود پدر، از دیه چیزی نمی‌رسد.

استفتائات

مسأله ۳۴۰۳: اگر ریشه درخت همسایه، در ملک انسان بیاید، می‌تواند از آن جلوگیری کند و چنانچه ضرری از ریشه درخت به او برسد می‌تواند از صاحب درخت بگیرد. مسأله ۳۴۰۴: جهیزیّه ای که پدر به دختر می‌دهد، اگر به سبب صلح یا بخشش و مانند آن ملک او کرده باشد، نمی‌تواند از او پس بگیرد و اگر ملک او نکرده باشد، گرفتن آن اشکال ندارد. مسأله ۳۴۰۵: اگر کسی بمیرد، ورثه بالغ او می‌توانند از سهم خودشان، خرج عزاداری میّت نمایند، ولی از سهم صغیر برای عزاداری و مانند آن نمی‌شود چیزی برداشت. مسأله ۳۴۰۶: اگر انسان مؤمنی را غیبت کند، بنابر احتیاط مستحب اگر مفسده ای پیدا نشود، از آن مؤمن خواهش کند او را ببخشد. و چنانچه ممکن نباشد، باید برای او طلب آمرزش کند. و اگر به سبب غیبت، مسلمانی اهانت شده، در صورت امکان، واجب است آن اهانت را برطرف نماید. مسأله ۳۴۰۷: انسان نمی‌تواند بدون اجازه حاکم شرع از مال کسی که می‌داند خمس نمی‌دهد، خمس را بردارد و به حاکم شرع برساند، و همچنین است حکم زکات، و کفّارات، و فطره، و فدیه و نحوها. مسأله ۳۴۰۸: آوازی که مخصوص مجالس لهو و بازیگری است، غنا و حرام می‌باشد. و اگر نوحه یا روضه و یا قرآن را نیز با غنا بخوانند حرام است، ولی اگر آن را با صدای خوب بخوانند که غنا نباشد، اشکال ندارد. مسأله ۳۴۰۹: موسیقی که غالباً با آلات لهو نواخته می‌شود یا مشتمل بر غناست حرام می‌باشد. مسأله ۳۴۱۰: کشتن حیوانی که اذیّت می‌رساند و مال کسی نیست، اشکال ندارد. مسأله ۳۴۱۱: جایزه ای را که بانک به بعضی از کسانی که در صندوق پس انداز، حساب دارند، می‌دهد چون برای تشویق مردم است و از حساب بانک پرداخت می‌شود و ضرر آن به کسی نمی‌رسد، حلال است. مسأله ۳۴۱۲: اگر چیزی را به صنعتگری بدهند که درست کند و صاحب آن نیاید آن را ببرد، چنانچه صنعتگر جستجو کند و از پیدا کردن صاحب آن ناامید شود، احتیاط واجب آن است که با اجازه حاکم شرع آن را به نیّت صاحبش صدقه بدهد. مسأله ۳۴۱۳: سینه زدن در کوچه و بازار، با اینکه زنها عبور می‌کنند، اشکال ندارد ولی بر زنها جایز نیست به سینه مردان نگاه کنند. و نیز اگر جلوی جمعیّت عزادار بیرق و مانند آن ببرند، مانعی ندارد، ولی باید آلات لهو استعمال نشود. مسأله ۳۴۱۴: کلیه انواع عزاداری برای حضرت امام حسین (علیه السلام) جایز، بلکه مستحب می‌باشد. مسأله ۳۴۱۵: گذاشتن دندان طلا ـ و دندانی که روکش طلا دارد، برای زن مانعی ندارد و برای مرد خلاف احتیاط اولی است. مسأله ۳۴۱۶: حرام است انسان استمناء کند، یعنی با خود کاری کند که منی از او بیرون آید. و استمناء زن و شوهر با یکدیگر مانعی ندارد. مسأله ۳۴۱۷: تراشیدن ریش و ماشین کردن آن، اگر مانند تراشیدن باشد حرام است. و حکم خدا با مسخره مردم تغییر نمی‌کند، پس کسی که اوّل تکلیف اوست یا اگر ریش نتراشد، مردم او را مسخره می‌کنند، چنانچه بتراشد یا طوری ماشین کند که مانند تراشیدن باشد حرام است. مسأله ۳۴۱۸: بنابر احتیاط واجب پیش از آنکه بچّه بالغ شود ولیّ او، باید نسبت به ختنه اش اقدام نماید. و اگر او را ختنه نکند، بعد از بلوغ برخود بچّه، واجب است. مسأله ۳۴۱۹: اگر پدر و مادر فقیر باشند و نتوانند کاسبی کنند،

چنانچه فرزنـد آنان بتواند، باید خرجی آنان را بدهد. مسأله ۳۴۲۰: اگر کسـی فقیر باشد و نتواند کاسبی کند، پدر او باید خرجی او را بدهد و اگر پدر ندارد، یا پدرش نمی‌تواند خرجی او را بدهد، چنانچه فرزندی نیز نداشـته باشد که بتواند خرجی او را بدهد، جدّ پـدری او باید خرجی او را بپردازد و اگر جدّ پدری ندارد، یا مادرش نمی‌تواند خرجی او را بدهد، باید مادر پدر و مادر مادر و پدر مادر با هم خرجی او را بدهنـد و اگر مادر پدر و مادر مادر ندارد، پدر مادر، باید خرجی او را بدهد. مسأله ۳۴۲۱: دیواری که ملک دو نفر است، هیچ کدام از آنان حق ندارد بدون اجازه شـریک دیگر، آن را بسازد، یا سر تیر یا پایه ساختمان خود را روی آن دیوار بگذارد، یا به دیوار میخ بکوبد، امّا کارهایی که معلوم است شریک راضی است، مانند تکیه دادن به دیوار و لباس انداختن روی آن اشکال ندارد و اگر شـریک او بگوید به این کارها راضـی نیستم، انجام آن جایز نیست و می‌تواند برای تقسیم مال، به حاکم شرع مراجعه کنـد. مسأله ۳۴۲۲: عکاسـی و نقاشـی صورت جایز است. مسأله ۳۴۲۳: درخت میوه داری که شـاخه آن از دیوار بـاغ بیرون آمـده، اگر انسان ندانـد صاحبش راضـی است، نمی‌توانـد از میوه آن بچیند و اگر میوه آن، روی زمین ریخته باشد، نمی‌تواند آن را بردارد، مگر با شرایط «حق المارّه». مسأله ۳۴۲۴: مسـتحب است در روز اوّلی که بچّه به دنیا می‌آید یا پیش از آنکه بند نافش بیفتد، در گوش راست او «اذان» و در گوش چپش «اقامه» بگوینـد. مسأله ۳۴۲۵: حکم مسافرت با وسایل نقلیه جدید، همان حکم مسافرت بـا وسایـل قـدیمی می‌باشـد، پس اگر روزه دار بـا هواپیما، کشتی، قطار، ماشـین یا سـفینه های فضایی مسافرت کنـد و هشت فرسـخ مسـافت را طی نمایـد، افطـار بر او واجب و نمـازش شکسـته می‌شـود. مسـأله ۳۴۲۶: مسـافرت شـرعی با پیمودن هشت فرسـخ تحقّق می‌یابـد، چه این مسـافت در خطی افقی، یا عمودی و یا مورّب باشـد، چه در کره زمین یا فضا یا آب و چه در کرات آسـمانی دیگر باشـد. پس اگر شخصـی بـا هر نوع وسـیله ای، مسافت هشت فرسـخ را در فضا، به طور عمودی بپیمایـد، یا رفت و برگشـتش هشـت فرسخ شود، لازم است روزه اش را بخورد و نمازش را شکسته بخواند و اگر شخصی با هر نوع زیر دریایی مسافت هشت فرسخ را به طـور عمودی در عمق آب پیمود و یـا رفت و برگشـتش هشت فرسـخ گردیـد، افطـار بر او واجب شـده، نمـازش شکسـته می‌شود و همچنین است حکم مسـافرت در کرات دیگر یا بین آنها. بنابراین زمان هیـچ اعتباری در تحقق مسافرت شـرعی و پیاده کردن احکام آن ندارد، بلکه مسافت معتبر است. مسأله ۳۴۲۷: حدّ ترخُص، یعنی جایی که مسافر باید احکام شرعی مسافرت را انجام دهد، با طیّ مسـافتی که پس از آن، دیوارهای شـهر دیـده نشود و صـدای اذان به گوش نرسـد تحقّق پـذیر است. البته این امر در جایی است که مسـافرت در خطی افقی باشـد، ولی اگر دیوارهـا و صـدای اذان، حتی بـا طی مسافت معتبر مخفی نشـد، مثلا به علت اینکه شـهر غیر عادی و ساختمانهای بسـیار بلندی داشت یا صدای اذان غیر طبیعی بود و با بلندگوهای متعدّد و قوی پخش می‌شد و یا به علّت اینکه مسافرت در خط عمودی بود، در تمام این موارد، همان مسافت معتبر است و این علایم، اعتباری نـدارد. مسأله ۳۴۲۸: حدّ ترخّص با طی مسـافت معمولی که دیوارها و اذان مخفی گردد، تحقّق می‌یابـد و فرقی نمی‌کنـد مبـدأ مسافرت، شـهر کوچک، یا بزرگی بوده باشد. مسأله ۳۴۲۹: اگر ظهر شـرعی، در شـهری تحقّق یافت و مسافر نماز خود را در آن شـهر خواند، سـپس با وسیله ای به مسافرت پرداخت و به جایی رسـید که هنوز ظهر نشـده بود، بنابر احتیاط مسـتحب دوباره نماز بخوانـد. و همین حکم نسـبت به سایر اوقات و بقیّه نمازها نیز جاری است. مسأله ۳۴۳۰: اگر کسی با وسیله ای روی زمین یا در فضا مسافرت کرد که با حرکت خورشید و با همان سرعت حرکت می‌نمود، طوری که همیشه در یک موقعیت ثابتی در مقابل خورشـید قرار داشت، این شخص باید در هر ۲۴ ساعت، پنج نماز بخواند. و همین نسبت در مورد کمتر از ۲۴ ساعت یا بیشتر نیز باید رعایت شود. مسأله ۳۴۳۱: اگر روزه دار در شهری قرار داشت و خورشـید غروب کرد و او افطـار نمـود، سـپس به شـهری مسـافرت کرد که هنوز خورشـید غروب نکرده بود، بنـابر احتیـاط مسـتحب، امساک کند امّا اگر روزه دار در شـهری بود و صبح شد و روزه خود را آغاز نمود سپس به شهر دیگری مسافرت کرد که هنوز فجر نشـده بود، جـایز است تا وقتی که فجر طلوع نکرده، افطار کنـد. مسأله ۳۴۳۲: در افقهـایی که همیشه شب است و همچنین در افقهـایی که شب، یا روز ۲۴ سـاعت یـا بیشتر باشـد واجب است نمـاز و روزه و بقیّه عبـاداتی که وقت معیّن دارد، به طور معمول

برگزار شود. مسأله ۳۴۳۳: در افقهایی که شب یا روز به ۲۴ ساعت یا بیشتر می‌رسد، واجب است نماز و عبادات دیگر را به وقت مکّه مکرّمه، یا به وقت آفاق متوسطه دیگر انجام دهد. مسأله ۳۴۳۴: خرید و فروش قرآن، علی الاقرب مکروه است و بهتر است به عنوان هدیه معامله شود. مسأله ۳۴۳۵: کلیه مؤمنان در تمام کشورهای اسلامی، در سفر، اقامت، زراعت، ساختمان، کار، تجارت، نشر کتاب، مجله، روزنامه، استفاده از رادیو، تلویزیون، تشکیل احزاب سالم و انجمنها، تألیف، سخنرانی، ازدواج و تمامی فعالیّتهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و غیره – مگر در موارد محرّمات شرعیّه – آزاد می‌باشند و اَحدی حقّ جلوگیری از آزادیهای مذکور را ندارد. مسأله ۳۴۳۶: به غیر از حقوق شرعیّه (خمس، زکات، جزیه و خراج) جعل قانون، و یا دریافت هیچ نوع عوارض و مالیاتی جایز نیست. مسأله ۳۴۳۷: جایز است انسان در وسایل نقلیّه زمین پیما یا هواپیما سوار شود، گرچه بداند تمام وقت نماز را، در حرکت خواهد بود و نمی‌تواند برای انجام نماز از آن خارج شود، در این صورت باید نماز را در همان وسیله نقلیه به کیفیّت ممکن بخواند. مسأله ۳۴۳۸: کسی که به فضا مسافرت کند، قبله او کره زمین خواهد بود، پس کسی که در سفینه های فضایی یا در یکی از کرات آسمانی، مانند ماه یا مریخ یا غیره باشد، واجب است هنگام نماز، به سوی کره زمین توجّه کند. مسأله ۳۴۳۹: حکم کسی که در کرات دیگر ساکن است، مانند حکم کسی است که در کره زمین سکونت دارد و تمام احکام را که به طلوع و غروب مربوط است، باید در محل خود و طبق افق خود عمل کند، مگر از حدّ متعارف خارج باشد، در این صورت حکم افقهای قطبی را پیدا می‌کند. مسأله ۳۴۴۰: کسی که در کره ای زندگی می‌کند که خورشید دیگری غیر از خورشید منظومه ما بر آن طلوع می‌کند، واجب است اعمال خود را با حرکت همان خورشید وفق بدهد، مگر از حدّ متعارف خارج باشد. مسأله ۳۴۴۱: کسی که در کره ای زندگی می‌کند که دو خورشید یا خورشیدهای متعدّدی بر آن طلوع می‌کند، جایز است برای تعیین وقت عبادتهای خود، حرکت یکی از آن خورشیدها را انتخاب کند. این در صورتی است که مسافت کره او با آن دو خورشید یا خورشیدها مساوی باشد، و الاّ بنابر احتیاط واجب، حرکت خورشیدی را انتخاب کند که کره مسکونی او، گرد آن می‌چرخد. مسأله ۳۴۴۲: کسی که در کره ای زندگی می‌کند که دو ماه یا بیشتر بر آن طلوع می‌کند، برای تعیین وقت عبادتهایی که با حرکت ماه انجام می‌پذیرد، مانند روزه، خمس، زکات و غیره، جایز است حرکت هر کدام از آنها را انتخاب کند. این در صورتی است که ماهها، به طور مساوی از کره او دور باشند، اگر نه حرکت ماهی را انتخاب کند که نسبت به بقیّه نزدیکتر است. مسأله ۳۴۴۳: تیمّم بر خاک کرات دیگر کافی است، اگر اسم خاک بر آن صدق کند، در غیر این صورت احتمال کفایت آن خاکها، با احتمال لزوم تیمّم بر خاک زمین در صورتی که عُسر و حَرَج نباشد، مساوی است لکن احوط تقدیم خاک زمین است در صورتی که ممکن باشد. مسأله ۳۴۴۴: اگر معدّل سن بلوغ در جایی از زمین یا در کرات دیگر، تأخیر یا تقدیم یافت، هر کدام از سن و احتلام و روییدن موی بالای آلت، یا حیض متأخّر و متقدّم نیز دلیل بر بلوغ است علی الاقرب. مسأله ۳۴۴۵: حاکمیّت در اسلام، نسبت به غیر معصومین (علیهم السلام) در موضوعاتی که احکام عمومی بر آنها مترتب است در صلاحیّت شورای مراجع تقلید است و باید سایر شرایط شرعی نیز فراهم باشد و استبداد در حکومت جایز نیست. مسأله ۳۴۴۶: اگر طول روز، یا ماه و یا سال، در بعضی از کرات بیشتر یا کمتر از زمین باشد، همان معیار می‌باشد، مگر تفاوت زیاد بوده، مانند اینکه یک ماه آن مساوی با دو ماه زمین، یا یک روز آن معادل نصف روز در زمین باشد که باید به موازین زمین و در صورت امکان بنابر احتیاط بر طبق وقت مکّه مکرّمه یا دیگر آفاق متوسطه رفتار کرد. مسأله ۳۴۴۷: حرکت کرات آسمانی، برای ساکنان آنها، مسافرت به حساب نمی‌آید، مگر طوری باشد که عرفاً برای آنها سفر حساب شود، مانند اینکه حرکت انتقالی نداشته، ناگهان به طور موقّت حرکت انتقالی پیدا کند، یا به اندازه ای کوچک باشد که بیشتر به یک سفینه فضایی شباهت داشته باشد تا به یک کره، در صورتی که سفر بر آنها صدق کند. مسأله ۳۴۴۸: اگر در اثر دارو و درمان، نشانه های بلوغ از وقت مقرّر خود جلو یا عقب بیفتد، مثلا دارویی مصرف کند که احتلام یا روییدن مو و یا حیض را تقدیم یا تأخیر نماید، باید به اینها عمل شود، به ویژه حیضی که در سنین یائسگی ایجاد می‌کنند و بالاخص اگر قابلیت حاملگی زن در آن سنین

ادامه یابد، مگر این تقدیم و تأخیر خیلی خارق العاده بوده، مانند اینکه کودک خردسالی را با دارو، وادار به احتلام کنند. مسأله ۳۴۴۹: پیوند نمودن منی زن با منی شوهر خود جایز است و فرزند به آنها ملحق می‌شود. مسأله ۳۴۵۰: پیوند نمودن منی زن و مرد اجنبی، جایز نیست لکن فرزند این پیوند ملحق به آن مرد و زن خواهد بود در جمیع احکام حتّی ارث و مَحرمیّت و اگر پیوند از روی اشتباه انجام پذیرد «ولَد شبهه» است و ایضاً جمیع احکام ولد حلال را دارد. مسأله ۳۴۵۱: پیوند حیوانات به پودر شره منی، جایز است. مسأله ۳۴۵۲: پیوند زدن منی زن و شوهر در لوله آزمایشی که در نتیجه، فرزندی به وجود آید، جایز است و فرزند هم ملحق می‌باشد. مسأله ۳۴۵۳: حکم فرزندی که در غیر رحم خلق می‌شود حکم فرزندی است که در رحم به وجود می‌آید، پس اگر از منی زن و شوهر شرعی باشد فرزند حلال است و اگر از زن و مرد اجنبی باشد این پیوند جایز نیست، امّا فرزند ملحق به آن مرد و زن می‌باشد در جمیع احکام. مسأله ۳۴۵۴: رعایت حقوق بشر، به نحوی که اسلام دستور فرموده، شرعاً ثابت است، منتهی بعضی واجب، و بعضی مستحب است. مسأله ۳۴۵۵: جلوگیری دایمی از باردار شدن جایز نیست، چه با از کارانداختن بعضی آلات تناسلی مرد یا زن باشد و چه با ایجاد مصونیت در مقابل سلولهای زنده در مرد یا زن، ولی جلوگیری موقّت جایز است. مسأله ۳۴۵۶: سقط جنین گرچه نطفه باشد جایز نیست، مگر امر مهمتری در میان باشد، مثلا اگر حیات مادر بر سقط جنین بستگی داشته باشد جایز است و چنانچه از مصداق دفاع باشد، پرداخت دیه لازم نیست. مسأله ۳۴۵۷: جایز نیست زن، خود را در معرض برخورد با منی مرد بیگانه قرار دهد، اگر حامله گردد، مانند اینکه در حمّام یا جایی بنشیند که در آنجا منی بیگانه ای باشد ولی اگر چنین کاری از روی علم کرد، بچّه فرزندش خواهد بود، امّا نسبت به منی شوهر خودش اشکالی ندارد. مسأله ۳۴۵۸: جایز نیست مرد، آلت پلاستیکی زنانه استعمال کند و همچنین جایز نیست عروسکهای پلاستیکی که به شکل زن ساخته اند، استعمال نماید، همان طور که برای زن نیز جایز نیست، آلت پلاستیکی مردانه و عروسکهای پلاستیکی مردانه را استعمال کند. و همچنین در صورتی که باعث برانگیخته شدن شهوت باشد، جایز نیست آنها را لمس کند اگر موجب خروج منی شود و الّا احتیاط در ترک است. مسأله ۳۴۵۹: استمناء به وسیله خواب مصنوعی و مانند آن جایز نیست، ولی مُحتلم شدن در خواب طبیعی، حتّی در صورتی که می‌داند چنانچه بخوابد محتلم خواهد شد، جایز است. مسأله ۳۴۶۰: برای مرد استمناء جایز نیست، مگر با همسر خود. و برای زن نیز جایز نیست مگر با شوهر خود، چه با دست، یا نگاه به عکس، یا بازی با مجسّمه یا عروسک و یا تخیّل باشد و چه با خوردن چیزی که به آن منجر گردد. مسأله ۳۴۶۱: هر گونه مصادره اموال، دستگیری افراد، تبعید و زندانی نمودن آنها – در غیر موارد مقرّره شرعی – جایز نیست و موجب ضمان می‌گردد و در موارد شرعی واجب است به کیفیّت شرعی عمل شود. مسأله ۳۴۶۲: خوردن موادی که در درون انسان به مشروب مبدّل شود، جایز نیست. مسأله ۳۴۶۳: هر چیزی که به چیز دیگری مُنقلب گردد، به صورتی که دیگر، آن چیز اوّل نباشد، احکام چیز دوّم را در بر خواهد گرفت. پس هر حرامی که به حلال منقلب گردد، مثلاـ گوشت حرام یا نجاست، خاکستر گردد و یا نجاست که پای بُتّه یا درخت میوه قرار دهند و مبدّل به آن شود، حلال خواهد شد. و حلالی که به حرام منقلب گردد، مانند سرکه ای که شراب شود حرام خواهد شد. و چیز پاکی که به چیز نجس، یا نجسی که به پاک منقلب گردد حکم همان را پیدا خواهد کرد. مسأله ۳۴۶۴: هر گونه اعمال خشونت و تندروی که باعث ایذاء مردم یا بدنامی اسلام و مسلمین می‌شود جایز نیست. مسأله ۳۴۶۵: تشریح بدن مرده انسان جایز نیست و ممکن است طب را با تشریح بدن حیوانات و با استفاده از پیکره های پلاستیکی که به شکل و خصوصیّات انسان درست کرده اند، آموخت. مسأله ۳۴۶۶: اگر جزیی از بدن «نجس العین» مانند سگ یا کافر را، به بدن مسلمانی پیوند زدند، پاک خواهد شد. و اگر جزیی از بدن حیوان یا انسان پاکی را به بدن نجس العین پیوند زدند نجس خواهد شد، البته این در صورتی است که جزو پیوند شده، عرفاً از اجزای دومی به حساب آید. مسأله ۳۴۶۷: پیوند زدن اعضای حیوان به انسان، جایز است، مانند تبدیل بیضتین یا قلب یا سایر اعضای آن. مسأله ۳۴۶۸: مرزهای جغرافیایی بین کشورهای اسلامی، صحیح نیست و تمامی کشورهای اسلامی یک کشور می‌باشد و مسلمانان در سراسر بلاد اسلامی، با هم بیگانه نبوده و از

کلیّه حقوق، به طور مساوی برخوردارنـد، مگر در مواردی که شارع اِسـتثنا فرموده است. مسأله ۳۴۶۹: سرمایه گذاری خصوصی در خـدمات عـامّه،ماننـد جاده سازی، برق رسانی، آب، گاز، تلفن، فرودگاهها، بنادر کشتیرانی، راه آهن و غیره، برای عموم مردم – به ذات خود – جـایز می‌باشـد. مسأله ۳۴۷۰: تکثیر فرزنـد به وسیله دارو جـایز است، ماننـد اینکه زن دارویی بخورد که منجر به بـاردار شـدن دو یا چنـدین فرزند شود، چنانچه جایز است کاری کنند که زن، سالانه بیش از یک بار باردار گردد. مسأله ۳۴۷۱: جایز است جنین را از رحم مـادر، به خـارج آن منتقـل کننـد و همچنین جـایز است آن را از خارج، به رحم زن نقل دهنـد. البته در صورتی که منجر به مرگ جنین یا رسیدن ضرری به او یا به زن نگردد. مسأله ۳۴۷۲: جایز نیست زن در مورد فرزند، تشریک نماید، یعنی از دو مرد باردار گردد، گرچه هر دو منی هنگام جدا شدن از دو مرد برای زن حلال باشد، مثلا اگر منی شوهر اوّل او را در لوله آزمایشی نگهداری کنند و پس از طلاق دوباره شوهر کند و سـرانجام منی نگهداری شده را با منی شوهر دوم مخلوط کنند و در یک بار آن را به زن تلقیـح کننـد و اگر چنانچه چنین کاری انجام دهنـد، فرزند در حکم «ولد شـبهه» خواهد شد. مسأله ۳۴۷۳: جایز نیست منی شوهر را پس از طلاق و جـدایی به زن پیونـد زننـد ولی منی شوهر را اگر پیش از ازدواج گرفته و نگه داشـته باشـند، و به زن بعد از ازدواج پیونـد زننـد مـانعی نـدارد علی الاـقرب، و در هر دو صورت فرزنـد ملحق به هر دو است در جمیع احکام. مسأله ۳۴۷۴: جایز نیست منی حیوانی را به زن پیونـد زنند. مسأله ۳۴۷۵: هر عضوی که از حیوان یا انسانی به دیگری نقل داده شود، مانند قلب و چشـم و کبـد و بیضه و غیره، پس از انتقـال از اعضـای منقول الیه یعنی شـخص دوم به حساب خواهـد آمـد و تمام احکام دومی را خواهد داشت، به شـرط آنکه عرفاً جزء دومی حساب شود. مسأله ۳۴۷۶: اگر در صورت امکان، سـر انسانی را به دیگری پیونـد زنند، مانند اینکه سر انسان مُحتضری را قطع کرده، بر بدن انسانی قرار دهند که مثلا از سر درد شکایت دارد، احتمالا انسان جدیدی خواهد شد و در این صورت، احکام خاصه صاحب سـر و احکام خاصه صاحب بـدن بر او جاری نخواهد شد. و در این مسأله فروع و احتمالات متعـدّده ای است. مسأله ۳۴۷۷: اگر مسـلمانی عضوی از بـدن خود را اجازه دهـد بعـد از مرگش از بـدن او، به نفع انسان زنـده جدا کننـد، جـایز است اگر زنـدگی انسـان زنـده یـا تمـامیّت آن، بر این کار متوقّف باشـد، مثلا اگر سـعید اجازه داد که پس از مرگش، چشـمش را قطع کرده و به احمـد پیونـد زنند. مسأله ۳۴۷۸: زنـده کردن مردگـان با روشـهای علمی در صورت امکان جایز است. و روشن است که حیات از خدای توانا و با قدرت کامله اوست و انسان تنها وسیله ای است برای اجرای اراده پروردگار. مسأله ۳۴۷۹: اگر انسانی را پس از مرگش زنـده کردنـد، احکام جدیدی بر او مترتّب می‌شود و این مسأله دارای فروع و احتمالات بسیاری است. مسأله ۳۴۸۰: خون گرفتن از زنـده جایز است ولی خون گرفتن از مرده جایز نیست مگر اینکه در حال حیات اجازه داده باشد. مسأله ۳۴۸۱: جایز نیست مرد را به زن و زن را به مرد، تبـدیل کننـد، البته در مورد حیوانات جایز است. مسأله ۳۴۸۲: پیوند زدن آلت مرد، به بـدن زن یا آلت زن به بـدن مرد، خلاف احتیاط واجب است. مسأله ۳۴۸۳: اگر شوهر یـا زن، عضوی از اعضـای مرد و زن بیگانه ای را به خود پیونـد زنـد، از اجزای خود آنها، محسوب خواهـد شد. مسأله ۳۴۸۴: جـایز است علم و دانش را به وسیله ای، از مغزی گرفته و به مغز دیگری منتقل نمود و اگر این کار تصـرّف در مغز دومی به حساب نیایـد، احتمال دارد رضایتش لازم و احتمال دارد لازم نباشد ولی اگر تصـرّف به حساب آید، اجازه او شـرط است. مسأله ۳۴۸۵: آزمـایش تمام تجارب علمی بر حیوانات جایز است، حتّی اگر آنها را در معرض بیماریهای روانی یا بـدنی قرار دهد. مسأله ۳۴۸۶: اجرای تمام آزمایشها بر انسان، با اجازه او جایز است، در صورتی که ضـرر بالغی به او نرسد. امّا اگر برای او ضـرر بالغ داشته باشد، حتّی با اجازه او نیز جایز نیست، مگر ضرر کمی باشد، یا اینکه امر مهم تری از نظر شرع، در نظر باشد. مسأله ۳۴۸۷: تجسّس بر مسلمانان و گماردن جواسیس بر آنها حرام می‌باشد. مسأله ۳۴۸۸: اسـتفاده از تمام وسایل نوین، مانند رادیو و تلویزیون اگر برنامه های آن از حرام پاک باشد جایز است. مسأله ۳۴۸۹: تماشای فیلم یـا نمایشـنامه هـایی که هیچ گونه حرامی در آن نباشـد جایز است. مسأله ۳۴۹۰: بیمه کردن زنـدگی یـا سایر اموال انسان جایز است، مثلا می‌توان کشتی در دریا، یا هواپیما در فضا را بیمه کرد، زیرا معامله ای است عقلایی و عموم آیه (أَوْفُوا بِالْعُقُود) شامل آن

می‌شود. مسأله ۳۴۹۱: حقوق چاپ، ترجمه، نقل، تألیف، حتّی حق انحصاری مخترعان و غیره اگر از نظر عرف، به عنوان حق شناخته شـده باشـد، احتیاط لازم است که آنها را مراعات نموده گرچه مسأله محلّ تأمّل است. مسأله ۳۴۹۲: معاملات بانکها و معامله با آنها حلال است، مگر معاملات ربوی که هم گرفتن و هم پرداختن آن حرام می‌باشـد، و نیز معـامله ای که عنـوان حرامی بر آن منطبق گشت، آن نیز حرام خواهـد شـد. مسأله ۳۴۹۳: جوایزی که تجّار برای تشویق فروش کالاهـای خود، یـا مؤسّسات و یا افراد مختلفی برای تشویق در هر کار حلالی قرار می‌دهنـد، حلال می‌باشـد. مسأله ۳۴۹۴: بلیطهـای شانسـی، از نوع قمار و حرام محسوب می‌شود، مگر گرداننـدگانش آن را طبق موازین شرعی، وضع کننـد که در این صورت، حلال خواهـد شد. مسأله ۳۴۹۵: مسابقه اسب دوانی که امروزه از آن به «ریسز» تعبیر می‌کنند حرام است، مگر به شکل مسابقه اسب دوانی شرعی باشد که در احکام مسابقه و تیراندازی ذکر شده است. مسأله ۳۴۹۶: واگـذاری پول اجاره به اجراء جایز نیست و اگر مستأجر این کار را کرد و صاحب ملک راضـی نبود، غصب خواهد بود. مسأله ۳۴۹۷: نمـاز خوانـدن در زمینهای زراعتی غصبی جایز نیست، همچنان که تصّرف و کار در کارخانه های غصبی جـایز نمی‌باشـد. مسأله ۳۴۹۸: تصـرّف در زمینهـا یـا کارخـانه هـایی که دولت بـدون رضـایت مالکـان، آنها را می‌گیرد و به کشـاورزان یا کارگران می‌دهـد، جایز نیست. مسأله ۳۴۹۹: پولی که به نـام «سرقفلی» گرفته می‌شود، اگر مالـک آن را بگیرد جـایز است و همچنین اگر مسـتأجر آن را در مقابل اثاث دکان بگیرد یا اینکه عنوان حلال دیگری بر آن صـدق کنـد جایز می‌باشد. مسأله ۳۵۰۰: سـلامی که از طریـق تلفن شـنیده می‌شـود، جـوابش واجب و سـلامی که از رادیو و تلویزیون شـنیده می‌شود، جوابش واجب نیست. مسأله ۳۵۰۱: حضور بر تشریح مرده، برای تعلیم یا تعلّم یا تماشا یا غیرذلک اگر اعانت بر اثم عرفاً نباشد اشکال ندارد. مسأله ۳۵۰۲: نگاه کردن به عکس زنان شـناخته شده و معروف جایز نیست. و در مورد نگاه به عکس زن ناشناخته نیز، بنابر احتیاط واجب ترک آن است. مسأله ۳۵۰۳: نگاه کردن به نقاشی خیالی زنان اگر شهوت برانگیز نبوده و در نگاه کردن به آن مفاسد دیگری نباشد اشکال ندارد. مسأله ۳۵۰۴: کاستن قیمت سفته حقیقی، جایز و کاستن قیمت سفته غیر حقیقی، جایز نیست. مسأله ۳۵۰۵: حواله دادن پول کشوری، به کمتر یا بیشتر از آن، در کشور دیگر جایز است، مانند حواله دادن دینار یا تومان به کمتر از قیمت واقعی آن در غیر کشـوری کـه پـول در آن رایـج اسـت، زیرا این امر، نـتیجه اختلاـف ارزش پـول است و «ربـا» نمی‌باشـد. مسـأله ۳۵۰۶: همکـاری با حکومتهـای ظالم جایز نیست. مسأله ۳۵۰۷: گـوش دادن به سـخنانی که از رادیـو و تلویزیون پخش می‌شود و همچنین سـخنرانی در آنهـا جـایز است و نگاه کردن به عکسـهای حلالی که از صـفحه تلویزیون نمایش داده می‌شود جایز می‌باشـد، البته حلال بودن همه این امور در صورتی است که حرام دیگری در کار نیایـد و محذور شـرعی دیگری در میان نباشد. مسأله ۳۵۰۸: جایز است برای رفع و منع مُنکِرات با دولتها تماس گرفت، حتّی اگر دولت، آن منکرات را از راههای شرعی رفع نکند، مانند زندان کردن دزد، البته این کـار در صورتی جـایز است که ضـررش کمتر از نفعش باشـد و از راههای دیگر ممکن نباشـد. مسأله ۳۵۰۹: اگر کشته ای در خانه کسـی پیدا شود و او ادعا کند خود مقتول، خودکشی کرده است، این امر «لوث» حساب می‌شود و باید احکام «قسامه» که در مبحث قصاص گـذشت، عملی گردد. مسأله ۳۵۱۰: شـکنجه در اسـلام حرام است و اعتراف گرفتن از کسـی که درباره اش، احتمال جرمی داده شـده است، به وسیله زدن و شـکنجه جایز نیست و اگر در این حال اعتراف کرد اعتباری ندارد، بلکه باید از راههای شـرعی به آن دست یافت. مسأله ۳۵۱۱: قانون گذاری اسـتناد به «مصالح مرسـله» جایز نیست، ولی حکومت اسلامی که زیر نظر شورای مراجع تقلید است می‌تواند اموری را که به مصالح مسلمین لطمه وارد می‌سازد منع کند، مثلا می‌تواند رفت و آمد وسایل نقلیّه را برای رفاه حـال مردم، طبق اصـل صـحیح وضع کنـد. این صـلاحیت از قـانون «لاضـرار» و «رفع عُسـر و حَرَج» و «اَهمّ و مُهم» و غیر آن اسـتفاده می‌شود. مسأله ۳۵۱۲: اگر امر به معروف و نهی از منکر، به مجروح سـاختن شخصـی یا تلف نمودن مالی منجر شود احتیاج به اجازه حاکم شرع دارد و در مواردی که این امور جایز باشد، بعید نیست ضمانتی نباشد. مسأله ۳۵۱۳: حکم شهید بر کسی که در جنگهای غیر منطبق بر میزان جهاد شرعی کشته می‌شود جاری نیست، بلکه احکام مرده بر او جاری می‌شود، بنابراین در صورت امکان باید او

را غسل بدهنـد وگرنه واجب است او را تیمّم داده، حنوط و کفن کننـد، سپس بر او نماز بخواننـد حتی اگر بر قطعه های پراکنده و نامشخص او باشد، سپس او را دفن کنند. مسأله ۳۵۱۴: نقاشی روح داران به وسیله قلم یا چتکه نقاشی مکروه است و عکسبرداری و تهیّه فیلم با دوربین و مانند آن جایز است. مسأله ۳۵۱۵: اگر فتنه و آشوبی بر مسلمانان وارد آمد که در اثر آن، گروه زیادی از آنان مُرتدّ شدند و سپس به اسلام باز گشتند، محرز نیست که حکم مرتد بر آنها جاری شود، بنابراین جدایی ابدی همسران، تقسیم اموال و کشتن و نجاست آنها اجرا نخواهد شد و امیر المؤمنین (علیه السلام) این احکام را بر کسانی که در بصره و صفین و نهروان بر علیه او خروج کردنـد، حتّی پس از دست یافتن بر آنها، اجرا نکرد. مسأله ۳۵۱۶: در قبول توبه مرتد فطری دو احتمال است و بعید نیسـت که قبول شود. مسأله ۳۵۱۷: درماننـد این زمان واجب نیست، با گناهکاران قطع رابطه کرد، بلکه لازم است با آنان مدارا نمود، تا از گمراهی باز گردنـد، حتّی اگر نماز را ترک کرده یا سایر گناهان را مرتکب شـده باشـند، مگر در معاشـرت با آنان محـذور دیگری باشد. مسأله ۳۵۱۸: اگر با زن پنجم، پس از مرگ زن چهارم ازدواج کنـد، سپس زن چهارم زنـده شود، زن پنجم، زن او به حساب آمـده و زن زنـده شده، زن او نخواهد بود علی الاقرب. مسأله ۳۵۱۹: اگر پس از عـدّه گرفتن زن، شوهر مرده اش زنـده گردید، زن نمی‌توانـد به شوهر برگردد، مگر با عقـدی جدید، ولی اگر در حال عدّه زنده شود دو احتمال وجود دارد. مسأله ۳۵۲۰: مسلمان حق ندارد، برادر مسـلمان خود را بیگانه بخواند، هرچند که اختلافی در نژاد، صورت، زبان و کشور داشـته باشـند و بیگانه در نظر اسلام فقط کسانی می‌باشـند که از دین اسلام خارجند. مسأله ۳۵۲۱: هیچ کس حق ندارد مسـلمانی را از کشور اسلامی خارج کند، گرچه از کشور دیگری بوده و یا زبان دیگری داشـته باشد. مسأله ۳۵۲۲: خودکشی به هیچ وجه، در اسلام جایز نیست. مسأله ۳۵۲۳: انسان حق نـدارد خودش را بکشـد، گرچه بداند پس از چندی فوت خواهد کرد، مانند کسـی که به سـرطان مبتلا باشد. و یا از بیماری در شدّت و ناراحتی بسیار باشد. مسأله ۳۵۲۴: الکل و ادکلن و مانند آن، که نجس بودنش ثابت نیست، محکوم به طهارت است. مسأله ۳۵۲۵: گـذاردن مردهـا موی سـر را اگر تشـبّه به کفّار یا زنها باشـد و همچنین گـذاردن زنها موی سـر را اگر تشـبّه به کفار یا مردها باشـد، بنـابر احتیاط واجب حرام است. مسأله ۳۵۲۶: زدن آمپول مقوّی برای روزه دار جـایز است. مسـأله ۳۵۲۷: طواف کعبه مکرّمه دورتر از بیست و شـش ذراع فقـط در حـال اضـطرار، یا عسـر و حرج جایز است. مسأله ۳۵۲۸: اگر زن دارویی آشامید که حیضـش تأخیر بیفتـد، حکمش در اعمال حج، حکم زن پاک می‌باشد. مسأله ۳۵۲۹: نمی‌توان به خبر دادن مغز الکترونی نسبت به اوّل ماه، یا متّهم بودن و برائت اشخاص و مانند آن اعتماد کرد. مسأله ۳۵۳۰: جایز نیست، انسانی که بیماری مُسری دارد در اجتماعات و اماکن عمومی حاضـر شود. و اگر چنین کرد و شخصـی بدون اختیار به سبب او بیمار و یا تلف شد، ضامن است. مسأله ۳۵۳۱: اگر شخص بیمار، بدانـد یا احتمال عقلایی بدهـد اگر به پزشک مراجعه نکنـد بیماریش شدّت می کند و به او ضـرر بالغ می‌رساند، جایز نیسـت مراجعه نکنـد و واجب است دارویی که پزشک مورد وثوق می‌دهـد، مصـرف کند. مسأله ۳۵۳۲: تشخیص احکام عامّه، موضوعات آن و عنـاوین ثـانویه عـامه و پیـاده کردن آن در جـامعه، متوقّـف بر تأییـد شـورای فقهـای مراجع تقلیـد می‌باشـد، و اگر آن حکم یا موضوع یا عنوان ثانوی شخصـی باشـد فتوای فقیه جامع الشـرایط کافی است. مسأله ۳۵۳۳: کشـتن حیوانات موذی مانند موش، پشه، مگس و غیره با مواد سمّی، جایز است. مسأله ۳۵۳۴: اگر انسان در کره ماه یا دیگر کرات آسـمانی سکونت کرد، در تمامی احکام، ماننـد نماز، روزه، ازدواج، طلاق، حـدود، ارث، معاملات و دیگر احکام، مانند انسانهای ساکن کره زمین می‌باشد. مسأله ۳۵۳۵: داد و سـتد میـان مـا و انسانهـای دیگر کرات آسـمانی، هماننـد داد و سـتد میان ما و افراد کره زمین است و از نظر ازدواج، ارث و دیگر مسائـل، تکلیف یکی است. مسـأله ۳۵۳۶: تولیـد مـاهی در دریـا و اسـتخرها جـایز است، همـان گونه که امروزه در میـان بعض ملّتها متـداول می‌باشـد و غـذایی که به ماهیها می‌دهنـد حتّی اگر حرام باشـد تأثیری در حرمت ماهی نخواهد نمود، امّا اگر عذره انسان به ماهی بدهنـد که موجب «جلّاله» گردیـدن ماهی شود، بایـد ماهی را طبق دسـتور شـرعی تطهیر و اسـتبراء نمایند به اینکه آنقدر به او طعـام طـاهر دهنـد که اسم «عـذره خوار» از آن برداشـته شود. مسـأله ۳۵۳۷: اگر مـاهی از خـوراکی تغـذیه نمایـد که موجب ریختن

پولکهایش گردد، گوشت آن حرام نخواهد شد، بلکه اگر این موضوع به نسل آن ماهی نیز سرایت کند بعید نیست حلال باشد، ولی چنانچه به نوع دیگری از ماهیهای بدون پولک تبدیل شود حرام خواهد شد. مسأله ۳۵۳۸: اگر ماهی بدون پولک از خوراکی تغذیه نماید که سبب در آوردن پولک گردد، بنابر احتیاط واجب از آن اجتناب شود هر چند که این موضوع به نسل آن ماهی انتقال یابد، مگر به نوع دیگری از ماهیهای پولک دار تبدیل شود که در این صورت، حلال خواهد شد. مسأله ۳۵۳۹: اگر بر اثر بمبهای باران زا، ایجاد ابر و باران نمایند، حکم آن باران در طهارت، حکم بارانهای طبیعی است علی الاقرب. مسأله ۳۵۴۰: مسافرت نمودن به کشورهای کفّار به منظور تحصیل دانش، جایز است، به شرطی که انسان مرتکب محرّمات نگردد، مانند خوردن گوشتی که غیر مسلمان ذبح کرده و به شرطی که به چیزهایی که نگاه کردن آن حرام است نگاه نکند، مانند زنان و دختران و نباید با دختران و زنان، طرح دوستی بریزد و باید واجبات خود را، مانند نماز و روزه بجا آورد. مسأله ۳۵۴۱: دانشجویانی که به کشورهای غربی مسافرت می‌کنند، می‌توانند با دختران اهل کتاب یعنی مسیحی، یهودی و زردشتی، به عقد موقّت بلکه ایضاً علی الاقرب عقد دائم ازدواج کنند، به شرطی که صیغه عقد به طور صحیح اجرا گردد و می‌توانند با کشورهای اسلامی تماس گرفته و کسانی به وکالت از طرف مرد و زن، صیغه را اجرا نمایند، امّا ازدواج با غیر اهل کتاب، از دیگر کفّار جایز نیست. مسأله ۳۵۴۲: دانشجویانی که به کشورهای غربی مسافرت می‌کنند، در صورتی که در مقابل آنان به دین اسلام حمله نمایند، بر آنان واجب است با شرایط امر به معروف و نهی از منکر از اسلام دفاع کنند و چنانچه نتوانند از عهده پاسخ برآیند، باید در تهیّه پاسخ اشکالات، از کشورهای اسلامی، کمک بگیرند. مسأله ۳۵۴۳: در مسابقات شنای طولانی که سبب از بین رفتن نماز اختیاری می‌شود شرکت نکنند ولی اگر از اوّل بدون توجّه، به شنا پرداخت و در بین شنا متوجّه شد که وقت می‌گذرد، چنانچه دسترسی به قایق یا خشکی دارد باید از آب بیرون آمده و نماز خود را بخواند، امّا اگر دسترسی نیست یا وقت بسیار تنگ است، در همان حالتِ شنا به هر ترتیب که می‌تواند، نمازش را بخواند و برای رکوع و سجود، با سر اشاره کند. و دیگر مسابقات نیز به همین ترتیب است، مانند دوچرخه سواری، اتومبیل رانی، قایق رانی، خلبانی و ... مسأله ۳۵۴۴: سپردن امتیاز به شرکت و یا فردی، در مورد چیزهایی که همه مردم در آن مساوی هستند، یا در مواردی که با قانون «تسلّط مردم بر اموالشان» منافات دارد، جایز نیست. مسأله ۳۵۴۵: اگر شخصی، عضوی از بدن خود مانند چشم، قلب و کلیه را بفروشد، یا اجازه دهد که بعد از مرگش از بدن او جدا کنند و به بدن دیگری پیوند بزنند، بعید نیست جایز باشد خصوصاً اگر موجب احیاء نفس محترمه باشد و اللّه العالم.وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ، وَ صَلّیَ اللّهُ عَلی مُحَمَّد وَ آلِهِ الطّاهِرِینَ.

۱۰- آیه الله شیخ حسین مظاهری (دام ظله)

مشخصات کتاب

سرشناسه: مظاهری، حسین، ۱۳۱۲ - عنوان و نام پدیدآور: رساله توضیح المسائل: احکام، اخلاق، اعتقادات/ مظاهری. مشخصات نشر: قم: مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهرا (سلام‌الله‌علیها)، ۱۳۸۷. مشخصات ظاهری: [۵۹۲] ص. فروست: مجموعه آثار [حضرت آیت‌الله‌العظمی مظاهری]؛ ۲. دین؛۱. شابک: ۲۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۹۲۹۷۴-۰-۸؛ ۳۲۰۰۰ ریال (چاپ سیزدهم) وضعیت فهرست نویسی: فاپا یادداشت: چاپ قبلی: ۱۳۷۹ (۶۶۴ ص.) یادداشت: چاپ دهم. یادداشت: چاپ یازدهم: آذر ۱۳۸۷. یادداشت: چاپ سیزدهم: ۱۳۸۹. موضوع: فقه جعفری -- رساله عملیه رده بندی کنگره: BP۱۸۳/۹/م۶ر۵ ۱۳۸۷ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۴۲۲ شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۹۸۹۴۸

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

زکات

مواردی که زکات واجب می‌شود

۱ ۲ ۳ و ۴ – گندم، جو، خرما و کشمش مسئله ۱۴۱۱ زکات گندم و جو و خرما و کشمش وقتی واجب می‌شود که به مقدار نصاب برسند و نصاب آنها تقریباً ۲۸۸ من تبریز است و صاحب آنها بالغ و عاقل باشد و بتواند در آنها تصرّف کند. مسئله ۱۴۱۲ زکات گندم و جو وقتی واجب می‌شود که به آنها گندم و جو گفته شود و زکات کشمش و خرما وقتی واجب می‌شود که به آنها انگور و خرما گفته شود، ولی وقت دادن زکات در گندم و جو موقع خرمن شدن و جدا کردن کاه آنها و در خرما موقع چیدن آنها و در کشمش موقعی است که خشک شده باشند. مسئله ۱۴۱۳ اگر پیش از دادن زکات، مقداری از این چهار چیز را مصرف کند، باید زکات آن را بپردازد. مسئله ۱۴۱۴ اگر بعد از آنکه زکات این چهار چیز واجب شد مالک آن بمیرد، باید مقدار زکات را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از واجب شدن زکات بمیرد هر یک از ورثه که سهم او به اندازه نصاب است باید زکات سهم خود را بدهد. مسئله ۱۴۱۵ هرگاه زراعت یا باغی را قبل از واجب شدن زکات خریداری کند زکات بر عهده مالک جدید است، و اگر بعد از آنکه زکات واجب شده بخرد، زکات بر عهده فروشنده یعنی مالک قدیم است. مسئله ۱۴۱۶ اگر وزن این چهار چیز موقعی که تر است به اندازه نصاب برسد و بعد از خشک شدن کمتر از مقدار نصاب شود زکات آن واجب نیست. مسئله ۱۴۱۷ اگر مقداری از این چهار چیز را پیش از واجب شدن زکات مصرف کند، اگر باقی مانده آن به اندازه نصاب باشد باید زکات آن را بدهد. مسئله ۱۴۱۸ اگر یکی از این چهار چیز که زکات آنها را داده چند سال نزد او بماند زکات ندارد. مسئله ۱۴۱۹ اگر این چهار چیز از آب باران یا نهر مشروب شوند یا مثل امروزه به وسیله تلمبه‌های گوناگون سیراب شوند و یا مثل زراعتهای مصر از رطوبت زمین استفاده کنند، زکات آنها یک دهم است و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شوند زکات آنها یک بیستم است و اگر مقداری از باران یا نهر یا رطوبت زمین استفاده کند و به همان مقدار از آبیاری با دلو و مانند آن استفاده نماید، زکات نصف آن یک دهم و زکات نصف دیگر آن یک بیستم می‌باشد یعنی سه چهلم (هفت و نیم درصد) آن را بابت زکات بدهند. مسئله ۱۴۲۰ اگر این چهار چیز، هم از آب باران یا مانند آن مشروب شوند و هم از آب دلو یا مانند آن استفاده کنند، چنانچه طوری باشد که بگویند مثلاً با دلو آبیاری شده نه باران، زکات آن یک بیستم است و اگر بگویند مثلاً با آب باران آبیاری شده نه دلو، زکات آن یک دهم است. مسئله ۱۴۲۱ مبالغی را که برای این چهار چیز خرج کرده است می‌تواند از حاصل کسر کند، و چنانچه بعد از کم کردن اینها به حدّ نصاب (تقریباً ۲۸۸ من) برسد زکات آن واجب می‌شود، ولی اگر استفاده دیگری غیر از این چهار چیز نظیر کاه و علف ببرد نباید مخارج را از زراعت کم کند، بنا بر این اگر هزار تومان خرج زراعت کرده است و هزار تومان برداشت کاه و علف داشته است نمی‌تواند مخارجی را که برای آن چهار چیز کرده کم کند. مسئله ۱۴۲۲ اگر زمین و اسباب زراعت یا یکی از این دو، ملک خود او باشد نباید کرایه آنها را جزو مخارج حساب کند، و نیز برای کارهایی که خودش کرده یا دیگری بی‌اجرت انجام داده، چیزی از حاصل کسر نمی‌شود. مسئله ۱۴۲۳ اگر انسان در چند شهر که فصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوه آنها در یک وقت به دست نمی‌آید، این چهار چیز را داشته باشد و همه آنها محصول یکسال حساب شود، اگر روی هم به مقدار نصاب شود، زکات آن واجب است. مسئله ۱۴۲۴ کسی که بدهکار است و مالی هم دارد که زکات آن واجب شده، اگر بمیرد باید اوّل تمام زکات را از مالی که زکات آن واجب شده بدهند، بعد قرض او را ادا نمایند. مسئله ۱۴۲۵ اگر این چهار چیز که زکات آنها واجب شده خوب و بد دارد، می‌تواند زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آنها بدهد ولی زکات همه را از بد نمی‌تواند بدهد. ۵ و ۶ – طلا و نقره مسئله ۱۴۲۶ طلا ـ دو نصاب دارد: اوّل: ۱۵ مثقال معمولی است که اگر به این مقدار برسد یک چهلم آن را باید بدهد و تا به این

مقـدار نرسـد زکـات آن واجب نیست. دوّم: سه مثقال معمولی است یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود بایـد زکات تمام ۱۸ مثقال را از قرار یک چهلم بدهـد و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود فقط باید زکات ۱۵ مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکات نـدارد، و همچنین است هر چه بالا ـ رود، یعنی اگر سه مثقـال اضـافه شود، بایـد زکـات تمـام آنهـا را بدهـد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده زکات ندارد. مسئله ۱۴۲۷ نقره نیز دو نصاب دارد: اوّل: ۱۰۵ مثقال معمولی است که اگر نقره به ۱۰۵ مثقال برسـد بایـد یک چهلم آن را بدهـد و اگر به این مقدار نرسد زکات بر آن واجب نیست. دوّم: ۲۱ مثقال است یعنی اگر ۲۱ مثقال به ۱۰۵ مثقـال اضافه شود بایـد زکات تمام ۱۲۶ مثقـال را به طوری که گفته شـد بدهـد و اگر کمتـر از ۲۱ مثقـال اضافه شود فقط باید زکات ۱۰۵ مثقال آن را بدهـد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است هر چه بالا رود یعنی اگر ۲۱ مثقال اضافه شود باید زکات تمام آنها را بدهـد و اگر کمتر اضافه شود مقـداری که اضافه شـده و کمتر از ۲۱ مثقال است زکات نـدارد، بنابراین اگر انسان یک چهلم از هر مقـدار طلا ـ و نقره دارد بدهـد، زکـاتی را که بر او واجب بوده داده و گـاهی هم بیشتـر از مقـدار واجب داده است، مثلاً کسی که ۱۱۰ مثقـال نقره دارد، اگر یـک چهلم آن را بدهـد زکات ۱۰۵ مثقـال آن را کـه واجب بـوده داده و مقـداری هم برای ۵ مثقال آن داده است. مسئله ۱۴۲۸ کسـی که طلا یا نقره او به اندازه نصاب است گرچه زکات آن را داده باشد، تا وقتی که از نصاب اوّل کم نشـده، همه ساله بایـد زکات آن را بدهد. مسـئله ۱۴۲۹ زکـات طلا ـ و نقره در صـورتی واجب می‌شود که آن را سـکّه زده باشند و معامله با آن رواج داشته باشد گرچه زنها برای زینت به کار برند. مسئله ۱۴۳۰ زکات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که انسـان یـازده مـاه مالـک مقـدار نصـاب باشـد و اگر در بین یـازده ماه، طلا و نقره او از نصاب اوّل کمتر شود زکات بر او واجب نیست. مسئله ۱۴۳۱ اگر در بین یازده ماه طلا و نقره‌ای را که دارد با طلا یا نقره یا چیز دیگر عوض نماید یا آنها را آب کند، زکات بر او واجب نیست، ولی اگر برای فرار از دادن زکات این کارها را بکند باید زکات آن را بدهد. مسـئله ۱۴۳۲ اگر طلا و نقره‌ای که دارد خوب و بـد داشتـه باشـد، می‌توانـد زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد. مسـئله ۱۴۳۳ طلا ـ و نقره‌ای که بیشتر از انـدازه معمول فلز دیگری دارد، بایـد ببیننـد اگر به انـدازه معمول فلز دیگر می‌داشت، به انـدازه نصـاب – که مقـدار آن گفته شـد – می‌رسید یا نه، و در صورتیکه به اندازه نصاب می‌رسید، باید زکات آن را بدهند، و در صورتیکه شک دارد که خالص آن به اندازه نصاب هست یا نه، باید بررسـی کند. مسئله ۱۴۳۴ اگر طلا و نقره‌ای که دارد نمی‌دانـد به اندازه زکات هست یا نه، یا شک دارد که فلز آن به انـدازه معمول است یا نه، باید به وسیله اهل خبره یا راه دیگری مقدار آن را معلوم کند. ۷ و ۸ و ۹ – شتر، گاو و گوسفند مسئله ۱۴۳۵ زکات شتر، گاو و گوسـفند بر کسـی واجب است که بالغ و عاقل باشد و بتواند در مال خود تصـرّف کند. مسئله ۱۴۳۶ زکات شتر، گاو و گوسـفند غیر از شرطهایی که گفته شد دو شرط دیگر دارد: اوّل: عرفاً به آن بیکار بگویند گرچه بارها از آن کار کشیده باشند. دوّم: عرفاً بگویند در تمام سال از علف بیابان خورده است گرچه بارها از علف دستی خورده باشد پس اگر تمام سال یا مقـداری از آن را از علف چیـده شده، یا از زراعتی که ملک مالک یا ملک شـخص دیگر است بچرد زکات ندارد. مسـئله ۱۴۳۷ اگر انسان برای شتر، گاو و گوسـفند خود چراگاهی را که کسـی نکاشته بخرد، یا اجاره کند یا برای چراندن در آن باج بدهد، باید زکات آنها را بدهد. مسـئله ۱۴۳۸ شتر دوازده نصـاب دارد: اوّل: پنـج شتر، و زکـات آن یک گوسـفند است و تا شـماره شتر به این مقـدار نرسـد زکـات نـدارد. دوّم: ده شتر، و زکات آن دو گوسـفند است. سوّم: پانزده شتر، و زکات آن سه گوسـفند است. چهارم: بیست شتر، و زکات آن چهار گوسـفند است. پنجم: بیست و پنج شتر، و زکات آن پنج گوسـفند است. شـشم: بیست و شش شتر، و زکات آن یک شتر است که داخل سال دوّم شده باشد. هفتم: سی و شش شتر، و زکات آن یک شتر است که داخل سال سوّم شده باشد. هشـتم: چهل و شـش شتر، و زکات آن یک شتر است که داخل سال چهارم شده باشد. نهم: شـصت و یک شتر، و زکات آن یـک شتر است که داخل سال پنجم شـده باشـد. دهم: هفتاد و شـش شتر، و زکات آن دو شتر است که داخل سال سوّم شـده باشـد. یـازدهم: نود و یک شتر، و زکات آن دو شتر است که داخل سال چهارم شـده باشـد. دوازدهم: صـد و بیست و یک شتر و بالاتر از

آن است که بایـد چهل تا چهل تا حساب کنـد و برای هر چهل تا یک شتری بدهد که داخل سال سوّم شده باشد یا پنجاه تا پنجاه تا حساب کنـد و برای هر پنجاه تا یک شتری بدهـد که داخل سال چهارم شده باشد. شتری که به عنوان زکات داده می‌شود باید ماده باشد و اگر شتر ماده ندارد می‌تواند نر بدهد و چنانچه هیچ یک را به سنهای ذکر شده ندارد باید بخرد یا قیمت آن را بدهد. مسئله ۱۴۳۹ زکات ما بین دو نصاب واجب نیست پس اگر شماره شترهایی که دارد از نصاب اوّل که پنج است بگذرد، تا به نصاب دوّم که ده تا است نرسیده، فقط بایـد زکات پنج تای آن را بدهد و هم چنین است در نصابهای بعد. مسئله ۱۴۴۰ گاو دو نصاب دارد: اوّل: سی گاو است که وقتی شماره گاو به سی رسید بایـد یک گوساله‌ای که داخل سال دوّم شده بدهد. دوّم: چهل گاو است و زکات آن یک گوساله ماده‌ای است که داخل سال سوّم شده باشد و زکات ما بین سی و چهل واجب نیست مثلاً کسی که سی و نه گاو دارد، فقط بایـد زکات سی گاو آنها را بدهـد و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت نرسیده، فقط باید زکات چهل گاو آن را بدهـد و بعـد از آن که به شصت رسید، چون دو برابر نصاب اوّل را دارد، بایـد دو گوساله‌ای که داخل سال دوّم شده بدهد و همچنین هر چه بالا رود، باید یا سی تا سی تا حساب کند یا چهل تا چهل تا. مسئله ۱۴۴۱ گوسفند پنج نصاب دارد: اوّل: چهل گوسفند، و زکات آن یک گوسفند است و تا تعداد گوسفندان به چهل نرسـد زکات ندارد. دوّم: صد و بیست و یک گوسفند، و زکـات آن دو گوسفند است. سوّم: دویست و یـک گوسفند، و زکـات آن سه گوسفند است. چهارم: سیصد و یک گوسفند، و زکات آن چهار گوسفند است. پنجم: چهار صـد و بالاتر از چهار صـد گوسفند، که باید آنها را صد تا صد تا حساب کند و برای هر صد تای آن یک گوسفند بدهد و لازم نیست زکات را از خود گوسفندها بدهد، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد یا مطابق قیمت گوسفند پول بدهد کافی است. مسئله ۱۴۴۲ زکات مابین دو نصاب واجب نیست، پس اگر شماره گوسفندهای کسی از نصاب اوّل که چهل است بیشتر باشد تا به نصاب دوّم که صد و بیست و یک است نرسیده، فقط باید زکات چهل گوسفند آن را بدهـد و زیادی آن زکات نـدارد و همچنین است در نصابهای بعد. مسئله ۱۴۴۳ زکات شتر، گاو و گوسفندی که به مقـدار نصاب برسد واجب است چه همه آنها نر باشند یا ماده، یا بعضی نر باشند و بعضی ماده. مسئله ۱۴۴۴ در زکات، گاو و گاومیش یک جنس حساب می‌شود و شتر عربی و غیر عربی یک جنس است، و همچنین بز و میش و شیشک در زکات با هم فرقی ندارند. مسئله ۱۴۴۵ اگر گوسفند برای زکات بدهـد، بایـد اقلاً داخل سال دوّم شـده باشـد و اگر بز بدهـد باید داخل سال سوّم شده باشد. مسئله ۱۴۴۶ گوسفندی را که بـابت زکات می‌دهـد، اگر قیمتش مختصری از گوسفندهای دیگر او کمتر باشـد اشکال نـدارد، ولی بهتر است گوسفندی را که قیمت آن از تمام گوسفندهایش بیشتر است بدهد و همچنین است در گاو و شتر. مسئله ۱۴۴۷ اگر چند نفر با هم شریک باشنـد هر کـدام آنان که سهمش به نصاب اوّل رسیده، باید زکات بدهد و بر کسی که سهم او کمتر از نصاب اوّل است زکات واجب نیست. مسئله ۱۴۴۸ اگر یک نفر در چند جا گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد و روی هم به اندازه نصاب باشند، باید زکات آنها را بدهد. مسئله ۱۴۴۹ اگر گاو، گوسفند و شتری که دارد مریض و معیوب هم باشنـد بایـد زکات آنها را بدهد. مسئله ۱۴۵۰ اگر گـاو، گوسفند و شتری که دارد همه مریض یا معیوب یا پیر باشنـد، می‌توانـد زکات را از خود آنها بدهـد، ولی اگر همه سالم و بی‌عیب و جوان باشنـد نمی‌تواند زکات آنها را مریض، معیوب یا پیر بدهد، بلکه اگر بعضی از آنها سالم و بعضی مریض و دسته‌ای معیوب و دسته دیگر بی عیب و مقداری پیر و مقداری جوان باشند، باید حدّ متوسّط را مراعات کند. مسئله ۱۴۵۱ اگر پیش از تمام شـدن ماه یازدهم، گاو، گوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگر عوض کنـد، یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید، مثلاً چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد، زکات بر او واجب نیست، امّا اگر قصد او از این کارها فرار از زکات باشد زکات بر او واجب است. مسئله ۱۴۵۲ کسی که باید زکات گاو، گوسفند و شتر را بدهد، اگر زکات آنها را از مال دیگرش بدهد، تا وقتی که شماره آنها از نصاب کم نشده، همه ساله باید زکات آنها را بدهد.

مصرف زکات

مسئله ۱۴۵۳ زکات را خوب است در این زمان به مجتهد جامع الشرایط یا وکیل او بدهند تا صرف فقرا و تقویت اسلام و مصالح مسلمین بنماید ولی خود زکات دهنده هم می‌تواند در همان موارد صرف نماید. مسئله ۱۴۵۴ فقیر نباید بیشتر از مخارج سال خود و عیالاتش را از زکات بگیرد و اگر مقداری پول یا جنس دارد، فقط به اندازه کسری مخارج یک سالش زکات بگیرد ولی می‌تواند برای چیزی که قیمتش بیش از مخارج سال اوست نظیر خانه در صورت نیاز زکات بگیرد. مسئله ۱۴۵۵ کسی که درآمد او از مخارج سالش کمتر است می‌تواند برای کسری مخارجش زکات بگیرد و لازم نیست ابزار کار یا خانه یا سرمایه خود را به صرف مخارج برساند. مسئله ۱۴۵۶ فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست باید یاد بگیرد و با گرفتن زکات زندگی نکند، ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن است، می‌تواند زکات بگیرد. مسئله ۱۴۵۷ چیزی را که انسان بابت زکات به فقیر می‌دهد لازم نیست به او بگوید که زکات است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشد مستحب است به اسم هدیه بدهد ولی باید قصد زکات نماید. مسئله ۱۴۵۸ اگر زکات را به کسی بدهد و بعد بفهمد فقیر نبوده، می‌تواند چیزی را که به او داده پس بگیرد و باید دوباره زکات مالش را به مستحق بدهد. مسئله ۱۴۵۹ کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد گرچه مخارج سال خود را داشته باشد، می‌تواند برای دادن قرض خود زکات بگیرد. مسئله ۱۴۶۰ مسافری که در سفر درمانده شده، چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد و یا از معصیت توبه کرده باشد و نتواند با قرض کردن و مانند آن خود را به مقصد برساند گرچه در وطن خود فقیر نباشد، می‌تواند زکات بگیرد. مسئله ۱۴۶۱ مسافری که در سفر درمانده شده و زکات گرفته بعد از آنکه به وطنش رسید، اگر چیزی از زکات زیاد آمده باشد لازم نیست آن را برگرداند. مسئله ۱۴۶۲ کسی که زکات می‌گیرد باید فقیر و شیعه و غیر سیّد باشد و نفقه او بر زکات دهنده واجب نباشد) پدر زکات دهنده، مادر، زن و فرزند او نباشد (و آشکارا معصیت نکند. مسئله ۱۴۶۳ اگر طفل یا دیوانه‌ای فقیر باشد، انسان می‌تواند خودش یا به واسطه ولیّ آنها یا یک نفر امین زکات را به مصرف آنها برساند. مسئله ۱۴۶۴ کسی که واجب النفقه دیگری است (پدر، مادر، زن، فرزند) نمی‌تواند از او زکات بگیرد مگر اینکه زکات را برای مخارج غیرضروری نظیر زیارت، خریدن کتاب، گرفتن زن، ادای دین و مانند اینها بگیرد. مسئله ۱۴۶۵ زن می‌تواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد، گرچه شوهر زکات را صرف مخارج خود آن زن نماید. مسئله ۱۴۶۶ سیّد می‌تواند از سیّد زکات بگیرد ولی نمی‌تواند از غیر سیّد زکات بگیرد، مگر آنکه خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج او را نکند و از گرفتن زکات ناچار باشد. مسئله ۱۴۶۷ به کسی که معلوم نیست سیّد است یا نه، می‌شود زکات داد. مسئله ۱۴۶۸ اگر کسی بگوید فقیرم نمی‌شود به او زکات داد مگر اینکه ثقه‌ای خبر دهد یا طوری در بین مردم مشهور باشد که اطمینان به فقر او پیدا شود. مسئله ۱۴۶۹ انسان باید زکات را برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد پس اگر ریا کند یعنی برای نشان دادن به مردم زکات بدهد باید دوباره زکات را بدهد، خواه فقط برای مردم باشد و خواه خدا و مردم هر دو را در نظر بگیرد. مسئله ۱۴۷۰ کسی که زکات چند مال بر او واجب شده، اگر مقداری زکات بدهد و نیّت هیچ کدام آنها را نکند، چنانچه چیزی را که داده هم جنس یکی از آنها باشد زکات همان جنس حساب می‌شود، و اگر هم جنس هیچ کدام آنها نباشد به همه آنها قسمت می‌شود. مسئله ۱۴۷۱ اگر کسی را وکیل کند که زکات مال او را بدهد، وکیل وقتی که زکات را به فقیر می‌دهد، باید از طرف مالک نیّت زکات کند. مسئله ۱۴۷۲ اگر مالک یا وکیل او بدون قصد قربت زکات را به فقیر بدهد و پیش از آنکه آن مال از بین برود، خود مالک نیّت زکات کند، زکات حساب می‌شود. مسئله ۱۴۷۳ انسان می‌تواند زکات را از مال خود جدا کند و لازم نیست آن را فوراً به مستحق بدهد، پس اگر منتظر فقیر معیّنی باشد یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد می‌تواند زکات را نگاه دارد، و اگر از بین برود ضامن نیست مگر اینکه در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد. مسئله ۱۴۷۴ اگر زکات را از مال جدا نکند نمی‌تواند در مال تصرّف کند ولی اگر زکات را از خود مال کنار بگذارد می‌تواند در بقیه آن تصرّف کند و همچنین

اگر پول آن را کنار بگذارد می‌تواند در تمام مال تصرّف نماید. مسئله ۱۴۷۵ انسان نمی‌تواند زکاتی را که کنار گذاشته برای خود بردارد و چیز دیگری به جای آن بگذارد. مسئله ۱۴۷۶ اگر از زکاتی که کنار گذاشته منفعتی ببرد مثلاً گوسفندی که برای زکات گذاشته بره بیاورد، مال فقیر است. مسئله ۱۴۷۷ اگر بدون اجازه حاکم شرع با مالی که برای زکات کنار گذاشته تجارت کند و ضرر نماید، نباید چیزی از زکات کم کند، ولی اگر منفعت ببرد باید آن را به حقّ بدهد. مسئله ۱۴۷۸ اگر پیش از آنکه زکات بر او واجب شود، چیزی بابت زکات به فقیر بدهد، زکات حساب نمی‌شود مگر اینکه به عنوان قرض بدهد. مسئله ۱۴۷۹ انسان نمی‌تواند زکات مال را از چیز دیگری بدهد مثلاً کسی که گندم و جو بدهکار است نمی‌تواند پارچه یا قند و مانند اینها بدهد ولی اگر پول آنها را بدهد مانعی ندارد. مسئله ۱۴۸۰ اگر انسان مالی را که زکات در آن است بخرد و بداند فروشنده زکات آن را نداده است معامله مقداری که باید از بابت زکات داده شود، باطل است. مسئله ۱۴۸۱ کسی که زکات بر او واجب است اگر در مقداری از سال دیوانه، یا بی‌هوش باشد زکات از او ساقط نمی‌شود. مسئله ۱۴۸۲ اگر طلا و نقره یا چیز دیگری را که زکات آن واجب می‌شود، بخرد یا قرض کند و یک سال نزد او بماند، باید زکات آن را بدهد و بر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست، ولی اگر آن چیز گندم، جو، خرما یا کشمش باشد، زکات آن واجب نمی‌شود. مسئله ۱۴۸۳ گندم یا چیز دیگری را که به عنوان زکات می‌دهد، باید به جنس دیگری یا خاک مخلوط نباشد، یا اگر مخلوط است چیزی که مخلوط شده به قدری کم باشد که قابل اعتنا نباشد. مسئله ۱۴۸۴ مستحب است در دادن زکات، خویشان خود را بر دیگران، و اهل علم و کمال را بر غیر آنان و کسانی را که اهل سؤال نیستند بر اهل سؤال مقدم بدارد. مسئله ۱۴۸۵ بهتر است زکات را آشکار و صدقه مستحبّی را مخفی بدهند. مسئله ۱۴۸۶ اگر در شهر مستحقّی نباشد و یا مصرف بهتری در نظر دارد می‌تواند زکات را به شهر دیگری ببرد و اگر زکات تلف شود ضامن نیست، مگر آنکه در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد. مسئله ۱۴۸۷ مکروه است انسان از مستحق درخواست کند که زکاتی را که از او گرفته به او بفروشد، مگر اینکه خود مستحق درخواست فروش کند. مسئله ۱۴۸۸ اگر شک کند زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه، باید زکات را بدهد. مسئله ۱۴۸۹ فقیر نمی‌تواند زکات را به کمتر از مقدار آن صلح کند یا چیزی را گرانتر از قیمت آن بابت زکات قبول نماید، یا زکات را از مالک بگیرد و به او ببخشد، ولی کسی که زکات زیادی بدهکار است و فقیر شده و نمی‌تواند زکات را بدهد فقیر می‌تواند زکات را به او ببخشد. مسئله ۱۴۹۰ انسان می‌تواند برای رفتن به حجّ و زیارت و مانند اینها از سهم سبیل اللّه زکات بگیرد، گرچه فقیر نباشد یا اینکه به مقدار خرج سالش زکات گرفته باشد. مسئله ۱۴۹۱ اگر مالک، فقیری را وکیل کند که زکات مال او را بدهد، می‌تواند برای خود نیز بردارد. مسئله ۱۴۹۲ اگر فقیر چیزی را بابت زکات بگیرد، گرچه شرطهایی که برای واجب شدن زکات گفته شد در آنها جمع شود، دادن زکات آنها واجب نیست. مسئله ۱۴۹۳ اگر دو نفر در مالی که زکات آن واجب شده با هم شریک باشند، و یکی از آنان زکات قسمت خود را بدهد، چنانچه بداند شریکش زکات سهم خود را نداده تصرّف او در سهم خودش هم جایز نیست، مگر اینکه از اوّل زکات را از آن مال جدا کنند. مسئله ۱۴۹۴ کسی که خمس یا زکات بدهکار است و قرض هم دارد، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد، اگر مالی که خمس یا زکات آن واجب شده، از بین نرفته باشد، باید خمس و زکات را بدهد، و اگر از بین رفته باشد باید مال را به خمس یا زکات و قرض قسمت نماید، و همچنین است اگر بمیرد و مال او برای همه آنها کافی نباشد. مسئله ۱۴۹۵ کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند می‌تواند برای معاش خود کسب کند گرچه آن علم، علم دینی نباشد، می‌شود به او زکات داد.

زکات فطره

مسئله ۱۴۹۶ کسی که قبل از غروب شب عید فطر بالغ و عاقل و هشیار است و فقیر نیست و می‌تواند در مال خود تصرّف کند باید

برای خودش و کسانی که تحت تکفّل او هستند، هر نفری تقریباً سه کیلو گندم یا جو یا خرما یا برنج و مانند اینها به مستحق بدهد و اگر پول یکی از اینها را هم بدهد کافی است. مسئله ۱۴۹۷ کسی که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد و کسبی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود و عیالاتش را بگذراند فقیر است و دادن زکات فطره بر او واجب نیست. مسئله ۱۴۹۸ انسان باید زکات فطره کسانی را که قبل از غروب شب عید فطر تحت تکفّل او هستند بدهد، کوچک باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر. مسئله ۱۴۹۹ زکات فطره مهمان بر میزبان واجب نیست، خواه با رضایت میزبان آمده باشد یا بدون رضایت، پیش از غروب آمده باشد یا بعد از غروب. مسئله ۱۵۰۰ کسی که قبل از غروب شب عید فطر، زکات فطره بر او واجب نیست، اگر تا پیش از ظهر روز عید شرطهای واجب شدن زکات فطره در او پیدا شود، مستحب است زکات فطره را بدهد. مسئله ۱۵۰۱ مستحب است فقیر زکات فطره خود را بدهد و چنانچه عیالاتی داشته باشد و بخواهد زکات فطره آنها را هم بدهد، می‌تواند به قصد فطره، فطره خود را به یکی از عیالاتش بدهد، و او هم به همین قصد به دیگری بدهد و همچنین تا به نفر آخر برسد، و بهتر است نفر آخر چیزی را که می‌گیرد به کسی بدهد که از خودشان نباشد. مسئله ۱۵۰۲ اگر بعد از غروب شب عید فطر بچه‌دار شود یا کسی تحت تکفّل او محسوب شود واجب نیست فطره او را بدهد گرچه مستحب است فطره آنها را بدهد. مسئله ۱۵۰۳ کسی که دیگری باید فطره او را بدهد واجب نیست فطره خود را بدهد، گرچه بداند آن شخص فطره‌اش را نمی‌دهد. مسئله ۱۵۰۴ اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است خودش فطره را بدهد از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی‌شود. مگر آنکه به نیّت او بدهد. مسئله ۱۵۰۵ زنی که شوهرش مخارج او را نمی‌دهد، چنانچه نان خور شخص دیگر باشد، فطره‌اش بر آن شخص واجب است، و اگر نان‌خور شخص دیگر نیست، در صورتی که فقیر نباشد باید فطره خود را بدهد. مسئله ۱۵۰۶ کسی که سیّد نیست نمی‌تواند به سیّد فطره بدهد، حتّی اگر سیّدی تحت تکفّل او باشد نمی‌تواند فطره او را به سیّد دیگر بدهد. مسئله ۱۵۰۷ اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد، باید فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از غروب بمیرد واجب نیست فطره او و عیالاـتش را از مال او بدهند. مسئله ۱۵۰۸ فطره کارگران و کارمندان و سربازان بر خود آنها واجب است گرچه غذای روزانه آنها در محل کار به آنها داده شود. مصرف زکات فطره مسئله ۱۵۰۹ مصرف زکات فطره مصرفی است که برای زکات مال گفته شد و کلیه مسائلی که در مورد احکام و شرایط زکات مال گفته شد در زکات فطره هم می‌آید. مسئله ۱۵۱۰ باید به یک فقیر بیشتر از مخارج سالش و کمتر از سه کیلو فطره ندهد. مسئله ۱۵۱۱ اگر از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی آن است مثلاً از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است یک کیلو و نیم بدهد کافی نیست و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد جایز نیست. مسئله ۱۵۱۲ انسان نمی‌تواند نصف سه کیلو را از یک جنس مثلاً گندم و نصف دیگر آن را از جنس دیگر مثلاً جو بدهد و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد جایز نیست. مسئله ۱۵۱۳ اگر پیش از ماه رمضان یا در ماه رمضان فطره را بدهد صحیح نیست ولی اگر به عنوان قرض بدهد و بعد از آنکه فطره بر او واجب شد طلب خود را بابت فطره حساب کند مانعی ندارد. مسئله ۱۵۱۴ اگر فطره را از چیز معیوب بدهد کافی نیست، ولی اگر جایی باشد که خوراک غالب آنها معیوب است اشکال ندارد. مسئله ۱۵۱۵ کسی که فطره چند نفر را می‌دهد، لازم نیست همه را از یک جنس بدهد و اگر مثلاً فطره بعضی را گندم و فطره بعضی دیگر را جو بدهد کافی است. مسئله ۱۵۱۶ کسی که نماز عید فطر می‌خواند، مستحب است زکات فطره را پیش از نماز عید بدهد، ولی اگر نماز عید نمی‌خواند می‌تواند دادن زکات فطره را تا ظهر تأخیر بیندازد. مسئله ۱۵۱۷ انسان می‌تواند فطره خود را از مال خود قبل از نماز یا قبل از ظهر اگر نماز نمی‌خواند جدا کند و بعداً بدهد و اگر از بین برود ضامن نیست مگر آنکه در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد. مسئله ۱۵۱۸ اگر موقعی که دادن زکات فطره واجب است، فطره را ندهد و کنار هم نگذارد، باید بعداً به نیّت قضا فطره را بدهد. مسئله ۱۵۱۹ اگر فطره را کنار بگذارد، نمی‌تواند آن را برای خودش بردارد و مالی دیگر را برای فطره بگذارد. مسئله ۱۵۲۰ اگر انسان گندم و مانند آن داشته باشد که مقدار آن از فطره بیشتر باشد چنانچه فطره

را جدا نکند و نیّت کند که مقداری از آن برای فطره باشد مانعی ندارد.

خُمس

۱ – منفعت کسب

مسئله ۱۳۳۰ هرگـاه انسان از طریق کاری (تجارت، صـنعت، زراعت، کارگری و ماننـد اینها) مالی به دست آورد، چنانچه از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیایـد باید خمس (یک پنجم) آن را بدهد. مسـئله ۱۳۳۱ اگر از غیر کـار مالی به دست آورد نظیر هبه، ارث، خمس، زکات و مهریه، واجب نیست خمس آن را بدهـد گرچه مستحب است که اگر از مخارج سالش زیاد بیاید خمس آن را بدهد ولی اگر بداند خمس آن داده نشده است باید خمس آن را بدهد. مسـئله ۱۳۳۲ اگر ارزش مادّی هبه یا هدیه بالاتر از شأنِ او باشـد و یا غیر متعارف باشـد، نظیر اینکه یک خانه هدیه شده باشد، باید خمس آن را بدهد. مسـئله ۱۳۳۳ اگر از مالی که خمس نـدارد نظیر بـاغی که از بـاب خمس به او داده شـده یا ملکی که برای او وقف شـده، منفعتی به دست آورد و از مخارج سالش زیاد بیاید باید خمس آن را بدهد. مسـئله ۱۳۳۴ اگر به واسـطه قنـاعت کردن، چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیایـد، بایـد خمس آن را بدهد. مسئله ۱۳۳۵ اگر جنسـی را نقـد بخرد و قیمت آن را از پولی که خمس آن را نـداده بپردازد آن معـامله باطـل است. ولی اگر نسیه بخرد و بعداً از پولی که خمس آن را نداده است بپردازد معامله صـحیح است ولی به مقدار خمسِ آن پول، به فروشنده مدیون است. مسئله ۱۳۳۶ اگر مـالی را که خمس آن داده نشـده بخرد، معـامله یـک پنجم آن باطـل است مگر آنکه از حـاکم شـرع اجازه بگیرد. مسئله ۱۳۳۷ اگر از کـافر یـا کسـی که به دادن خمس عقیـده نـدارد مـالی به دست انسـان برسـد، واجب نیست خمس آن را بدهد. مسئله ۱۳۳۸ تاجر و کاسب و صـنعتگر و مانند اینها از وقتی که شـروع به کاسبی می‌کننـد یک سال که بگـذرد، باید خمس آنچه را که از خرج سالشان زیاد می‌آیـد بدهنـد، و کسـی که شـغلش کاسبی نیست اگر اتفاقاً منفعتی ببرد، بعد از آنکه یک سال از موقعی که فایـده برده بگـذرد، باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد، و اینگونه افراد لازم نیست برای خود سال قرار دهند. مسئله ۱۳۳۹ انسان می‌توانـد در بین سال هر وقت منفعتی به دست آورد خمس آن را بدهـد، و جایز است دادن خمس را تا آخر سال تأخیر بینـدازد و اگر برای دادن خمس سال شمسـی قرار دهـد مانعی ندارد. مسـئله ۱۳۴۰ کسـی که مانند تاجر و کاسب باید برای دادن خمس سال قرار دهد، اگر منفعتی به دست آورد و در بین سال بمیرد، باید مخارج تا موقع مرگش را از منفعت کسر کنند و خمس باقی مانده را بدهند. مسـئله ۱۳۴۱ اگر قیمت جنسـی که برای تجارت خریـده بالا رود و آن را نفروشد و در بین سال قیمتش پایین آیـد خمس مقـداری که بالا رفته بر او واجب نیست ولی اگر بعـد از تمام شدن سال خمس آن را ندهد و در سال بعد قیمتش پـایین آیـد خمس مقـداری که بالاـ رفته بر او واجب است، حتّی اگر به انـدازه‌ای نگهـداری کرد، که معمولاً نگه می‌دارنـد. مسئله ۱۳۴۲ مغـازه و سرقفلی و وسایـل کسب و سـرمایه خمس دارد. امـا لوازم زنـدگی نظیر خانه و اثاثیه خانه و ماشـین سواری به اندازه متعارف خمس ندارد. مسئله ۱۳۴۳ اگر مالی داشته باشد که خمسـش را داده، یا خمس ندارد مثلاً به او بخشیده‌اند یا ارث به او رسـیده است، اگر قیمتش بالا رود و آن را بفروشـد بایـد خمس مقـداری را که بر قیمتش اضافه شـده است بپردازد. مسـئله ۱۳۴۴ درختانی که برای استـفاده از چوبشان پرورش می‌دهند موقعی که آنها را می‌فروشـند باید خمس آنها را بدهند و تا آنها را نفروشـند خمس ندارد هر چند از موقع فروششان گذشته باشد. مسئله ۱۳۴۵ کسی که چند رشته کسب دارد مثلاً اجاره ملک می‌گیرد و خرید و فروش و زراعت هم می‌کنـد، بایـد خمس آنچه را که در آخر سـال از مخارج او زیاد می‌آیـد بدهـد گرچه رشـته‌های مختلف در دخل و خرج و حساب صـندوق یکی نباشـند. مسئله ۱۳۴۶ خرجهایی را که انسان برای به دست آوردن فایـده می‌کنـد ماننـد دلالی،

اجاره مغازه، حقوق منشی‌ها و مانند اینها، می‌تواند جزو مخارج کسب حساب نماید و خمس ندارد. مسئله ۱۳۴۷ اگر انسان نتواند یک جا جهیزیه دختر را تهیه کند و مجبور باشد که هر سال مقداری از آن را تهیه نماید یا در شهری باشد که معمولاً هر سال مقداری از جهیزیه دختر را تهیه می‌کنند گرچه تهیه نکردن آن عیب نباشد چنانچه در بین سال از منافع آن سال جهیزیه بخرد خمس آن را لازم نیست بدهد. مسئله ۱۳۴۸ کسی که از کسب و تجارت فایده‌ای برده، اگر مال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست، می‌تواند مخارج سال را فقط از فایده کسب بردارد و اگر از آن مالی که خمس ندارد برداشت باید خمس فایده کسب را بدهد. مسئله ۱۳۴۹ اگر از منفعت کسب چیزی را که برای مصرف سالش خریده نظیر برنج و گندم و مانند اینها در آخر سال زیاد بیاید، لازم نیست خمس آن را بدهد. مسئله ۱۳۵۰ اگر از منفعت کسب پیش از دادن خمس چیزی که مورد احتیاج اوست بخرد چنانچه احتیاجش از آن برطرف شود و سال هم روی آن بگذرد باید خمس آن را بدهد. مسئله ۱۳۵۱ اگر در اوّل سال منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی به دستش آید، می‌تواند مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر کند، و اگر بعد از تمام شدن سال منفعتی به دستش آید نمی‌تواند مقداری را که سال قبل از سرمایه برداشته از منافع کسر کند، ولی اگر با سرمایه‌ای که برای او مانده نتواند کسبی کند که سزاوار او باشد یا منافعی که از آن پیدا می‌شود برای مخارج سال او کافی نباشد می‌تواند مقداری را که از سرمایه کم شده از منافع کسر نماید. مسئله ۱۳۵۲ اگر در تمام سال منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض کند می‌تواند از منافع سالهای بعد قرض خود را ادا نماید. مسئله ۱۳۵۳ اگر برای زیاد کردن مال یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد قرض کند نمی‌تواند از منافع کسب آن قرض را بدهد، ولی اگر مالی را که قرض کرده و چیزی را که از قرض خریده از بین برود و ناچار شود که قرض خود را بدهد، می‌تواند قرض را از منافع کسب ادا نماید. مسئله ۱۳۵۴ کسی که خمس بدهکار است نمی‌تواند آن را به ذمّه بگیرد و در تمام مال تصرّف کند. مسئله ۱۳۵۵ کسی که با دیگری شریک است، اگر خمس منافع خود را بدهد و شریک او ندهد و در سال بعد از مالی که خمسش را نداده برای سرمایه شرکت بگذارد هیچ کدام نمی‌توانند در آن تصرّف کنند امّا اگر خمس منفعت سال را از سرمایه بیرون آورند در صورتی که شک دارد که شریکش خمس را داده یا نه، می‌تواند در آن سرمایه تصرّف کند. مسئله ۱۳۵۶ اگر بچّه صغیر سرمایه‌ای داشته باشد و از آن منافعی به دست آید بهتر است بعد از آنکه بالغ شد خمس آن را بدهد. مسئله ۱۳۵۷ کسانی را که نمی‌دانیم خمس می‌دهند یا نه، معامله با آنها یا رفتن به مهمانی آنها و گرفتن هدیه از آنها جایز است و تفحص و جستجو لازم نیست و همچنین است افرادی که می‌دانیم خمس نمی‌دهند یا معامله حرام می‌کنند در صورتی که یقین به حرمت عین مورد تصرّف نداشته باشیم. مسئله ۱۳۵۸ کسی که خمس نداده و الآن می‌خواهد خمس بدهد اگر اثاث خانه و چیزهای دیگری را که به آنها احتیاج دارد مطابق شأن خود خریده، اگر بداند در بین سالی که در آن سال فایده برده آنها را خریده، لازم نیست خمس آنها را بدهد و اگر نداند که در بین سال خریده یا بعد از تمام شدن سال بهتر است که با حاکم شرع مصالحه کند. مسئله ۱۳۵۹ همانگونه که خمس بر اشخاص واجب می‌شود، بر شرکتها و مؤسّسه‌ها و بانکها و مانند اینها) شخصیتهای حقوقی (نیز واجب می‌شود، بنابراین اگر مؤسّسه‌ای منفعتی بُرد بعد از کسری مخارج سالیانه باید خمس منافع را بدهد. مسئله ۱۳۶۰ اگر کسی خانه یا دیگر لوازم زندگی ندارد و ناچار است از درآمد چند سال جمع کند تا خانه بخرد، خمس آنچه را که از سالهای قبل از خرید خانه پس انداز کرده لازم است بدهد و همچنین است اگر آن را به نسیه بخرد و هر سال قسمتی از پول آن را بدهد. مسئله ۱۳۶۱ هرگاه از در آمد سال چیزی را مانند خانه یا اتومبیل یا سایر وسایل زندگی بخرد و در سالهای بعد آن را بفروشد و تا سال تمام نشده است خانه دیگر یا وسایل دیگر تهیه کند لازم نیست خمس آن را بدهد. مسئله ۱۳۶۲ اگر خمس را با حاکم شرع دست گردان کرد و بنا دارد بتدریج بدهد، نمی‌تواند بدهی خود را از در آمد سالهای بعد بدهد مگر اینکه اوّل خمس درآمد را بدهد. مسئله ۱۳۶۳ پولی را که صرف خریدن وسایل حرام نظیر خریدن آلات لهو و لعب می‌کند باید خمس آن را بدهد، همچنین اگر بیشتر از شأنش لوازم زندگی تهیه کند نظیر ماشین گران قیمت برای افراد معمولی و یا در مخارج افراط کند

نظیر جهیزیه‌های تشریفاتی یا خرجهای تشریفاتی در سوگواریها و مهمانیها و عروسیها و عزاها، خمس مقدار زیادی را باید بدهد. مسئله ۱۳۶۴ کسی که از درآمد سال خود به مردم قرض داده و در آخر سال از آنان طلبکار است اگر طلب او با مطالبه وصول می‌شود و مثل نقد محسوب است باید آخر سال خمس آن را بدهد ولی اگر فعلاً وقت مطالبه آن نیست یا وصول نمی‌شود و احتمال سوختن هم دارد، باید وقت وصول فوراً خمس آن را بدهد. مسئله ۱۳۶۵ افرادی که در ادارات دولتی یا مؤسسات کار می‌کنند و معمول است که مقداری از حقوق آنان را پس‌انداز می‌کنند که هنگام بازنشستگی بتدریج به آنان بدهند پس از بازنشستگی هر مقدار را که در هر سال به آنان بدهند جزو درآمد آن سال محسوب است و لازم نیست خمس آن را فوراً بدهند. مسئله ۱۳۶۶ اجناسی را که دولت به کارمندان خود یا غیر کارمندان به قیمت ارزان می‌دهد در وقت دادن خمس همان قیمت دولتی را حساب کنند کفایت می‌کند. مسئله ۱۳۶۷ چیزهایی که مورد نیاز است نظیر فرش در مهمانخانه، رختخواب برای مهمان، کتاب برای محصّل، و مانند اینها خمس ندارد گرچه در تمام سال اتفاقاً از آنها استفاده نشود، و همین مقدار که در معرض استفاده باشد مورد نیاز محسوب می‌شود. مسئله ۱۳۶۸ پولی را که انسان جهت ثبت نام حجّ یا عمره و مانند اینها می‌پردازد، اگر در همان سال برود و سال خمسی هم داشته باشد، خمس ندارد. ولی اگر در همان سال نرود و یا سال خمسی نداشته باشد باید خمس آن را بدهد مگر آن پول خمس نداشته باشد نظیر مهریه یا ارث و مانند اینها. مسئله ۱۳۶۹ مسافرتهای تجمّلی که مصداق اسراف و تبذیر باشد و همچنین سوغاتهای تجمّلی که مصداق اسراف و تبذیر باشد، خمس دارد. نظیر ریخت و پاشها و اسرافها و تبذیرها و میهمانی‌های آنچنانی که در شأن او نیست و اگر هم در شأن او باشد، مصداق اسراف و تبذیر است و علاوه بر اینکه حرام است، خمس دارد. مسئله ۱۳۷۰ پولی را که انسان جهت خرید خانه یا تلفن یا ماشین و مانند اینها پرداخت می‌کند اگر از درآمد همان سال باشد و به آن نیاز متعارف داشته باشد، و سال خمسی هم داشته باشد، خمس ندارد. ولی اگر از درآمد همان سال نباشد، یا سال خمسی نداشته باشد، یا اگر سال خمسی دارد تا سَرِ سال خمسی به او تحویل ندهند و سال بعد تحویل دهند، باید خمس آن را بدهد، مگر آن پول خمس نداشته باشد نظیر مهریه، یا ارث و مانند اینها. مسئله ۱۳۷۱ اگر کسی برای فرار از خمس منفعت سال خود را ببخشد فایده ندارد و باید خمس آن را بدهد. مسئله ۱۳۷۲ اگر کسی بخواهد سال خمس خود را تغییر دهد مانعی ندارد به شرط اینکه خمس موجودی را فعلاً بدهد.

۲ – معدن

مسئله ۱۳۷۳ اگر از معدن طلا، نقره، آهن، نفت، نمک، گچ، آهک، انواع سنگها و معدنهای دیگر چیزی به دست آورد و قیمت آن بعد از کم کردن مخارجی که برای به دست آوردن آن مصرف کرده است به ۱۵ مثقال طلای معمولی برسد باید خمس آن را بدهد. مسئله ۱۳۷۴ معدن خواه روی زمین باشد یا در زیر زمین، در زمین ملکی باشد یا در جایی که مالک ندارد، استخراج کننده مسلمان باشد یا کافر، شخص باشد یا افراد، شرکت و مؤسّسه باشد) شخصیت حقوقی (یا فرد معین، باید خمس آن پرداخته شود. مسئله ۱۳۷۵ اگر نداند قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده به ۱۵ مثقال طلا می‌رسد یا نه، باید قیمت آن را به دست آورد. مسئله ۱۳۷۶ اگر چند نفر از معدن چیزی به دست آورند چنانچه قیمت آن به ۱۵ مثقال طلا برسد گرچه سهم هر کدام آنها این مقدار نباشد باید خمس آن را بدهند. مسئله ۱۳۷۷ معدن چه از معادن بزرگ نظیر معدن نفت و چه از معادن کوچک و چه در اراضی ملکی یا غیر اراضی ملکی باشد از انفال است و ملک حکومت اسلامی است و استخراج آن باید به اذن حکومت اسلامی باشد.

۳ – گنج

مسئله ۱۳۷۸ گنج مالی است که در زمین، درخت، کوه، یا دیوار و مانند اینها پنهان باشد و کسی آن را پیدا کند و مالک آن معلوم نباشد. مسئله ۱۳۷۹ اگر کسی در جایی گنجی پیدا کند خواه در ملک او باشد یا نباشد، در اراضی مباح باشد یا در اراضی ملکی، اگر قیمت آن بعد از کم کردن مخارجی که برای آن نموده است به ۱۵ مثقال طلای معمولی برسد باید خمس آن را بدهد. مسئله ۱۳۸۰ اگر چند نفر گنجی پیدا کنند که قیمت آن به ۱۵ مثقال طلا برسد گرچه سهم هر یک از آنان به این مقدار نباشد باید خمس آن را بدهند. مسئله ۱۳۸۱ اگر در شکم حیوانی مالی پیدا کند، گنج نیست و لازم نیست خمس آن را بدهد.

۴ – مال حلال مخلوط به حرام

مسئله ۱۳۸۲ اگر مال حلال با مال حرام به طوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد و صاحب مال حرام و مقدار آن هیچ کدام معلوم نباشد، باید خمس تمام مال را بدهد و بعد از دادن خمس، بقیه مال حلال می‌شود. مسئله ۱۳۸۳ اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را بداند ولی صاحب آن را نشناسد باید آن مقدار را به حاکم شرع بدهد. مسئله ۱۳۸۴ اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولی صاحبش را بشناسد باید او را راضی نماید. مسئله ۱۳۸۵ اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده، باید با مجتهد جامع الشرایط یا وکیل او مصالحه نماید. مسئله ۱۳۸۶ اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد، یا مالی که صاحبش را نمی‌شناسد به حاکم شرع بدهد و بعد از آن صاحبش پیدا شود خوب است او را راضی نماید. مسئله ۱۳۸۷ اگر مال حلال با حرام مخلوط شود خواه مقدار حرام معلوم باشد یا نباشد و انسان بداند که صاحب آن از چند نفر معیّن بیرون نیست باید همه آنها را راضی نماید.

۵ – جواهری که از آب بیرون آورده شود

مسئله ۱۳۸۸ اگر به واسطه فرو رفتن در دریا یا به وسیله‌ای دیگر لؤلؤ، مرجان، عنبر یا جواهر دیگری بیرون آورند چنانچه بعد از کم کردن مخارجی که برای بیرون آوردن آن کرده‌اند قیمت آن به ۱۸ نخود طلا برسد باید خمس آن را بدهند، چه در یک دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشند یا در چند دفعه، آنچه بیرون آمده از یک جنس باشد یا از چند جنس، یک نفر او را بیرون آورده باشد یا چند نفر، با قصد باشد یا بدون قصد. مسئله ۱۳۸۹ اگر کسی از دریا حیوانی را بیرون آورد و در شکم آن جواهری پیدا کند، چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد که نوعاً در شکمش جواهر است باید خمس آن را بدهد و اگر اتفاقاً جواهر بلعیده باشد لازم نیست خمس آن را بدهد. مسئله ۱۳۹۰ اگر از رودخانه‌های بزرگ مانند کارون و فرات جواهری بیرون آورد باید خمس آن را بدهد. مسئله ۱۳۹۱ اگر خمس معدن و گنج و چیزی که از آب بیرون آورده و مال مخلوط به حرام را بدهد چنانچه از مخارج سالش زیاد بیاید باید دوباره خمس آن را بدهد.

۶ – غنیمت

مسئله ۱۳۹۲ اگر مسلمانان به امر حکومت اسلامی با کفّار جنگ کنند و چیزهایی در جنگ به دست آورند، به آنها غنیمت گفته

می‌شود و مخارجی را که برای غنیمت کرده‌اند مانند مخارج نگهداری و حمل و نقل آن و نیز مقداری را که امام‌علیه السلام صلاح می‌داند به مصرفی برساند و چیزهایی که مخصوص به امام است باید از غنیمت کنار بگذارند و خمس بقیه آن را بدهند.

۷ – زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد

مسئله ۱۳۹۳ اگر کـافر ذمّی زمینی را از مسـلمان بخرد بایـد خمس آن را به حکومت اسـلامی بدهـد و همچنین اگر خـانه یا مغازه و مانند اینها را بخرد باید خمس زمین آن را بدهد و اگر خمسش را ندهد و به مسلمان دیگری بفروشد و یا مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد، بر مسـلمان واجب است که خمس آن زمین را بدهد. مسـئله ۱۳۹۴ اگر کافر ذمّی موقع خرید زمین شـرط کند که خمس ندهد یا شـرط کند که فروشـنده خمس آن را بدهد، شـرط او صحیح نیست و باید خمس را بدهد، ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خمس را از طرف او به صاحبان خمس بدهد اشکال ندارد. مسئله ۱۳۹۵ اگر مسلمان زمینی را به غیر از طریق خرید و فروش ملک کافر کند و عوض آن را بگیرد، مثلاً به او صـلح نماید بنا بر اقوی کافر ذمی باید خمس آن را بدهد. مسـئله ۱۳۹۶ – اگر کافر ذمّی صغیر باشد و ولیّ او برایش زمینی بخرد ولیّ او همان موقع باید خمس آن را بدهد.

مصرف خمس

مسئله ۱۳۹۷ خمس را بایـد در این زمـان به مجتهـد جـامع الشـرایط یـا وکیل او بدهنـد که آنها صـرف سادات فقیر و تقویت اسـلام مخصوصاً اداره حوزه‌های علمیّه بنماینـد، و اگر خود بخواهـد به سیّد فقیری بدهد یا به مصـرف دیگری برساند باید از مجتهد جامع الشرایط یا وکیل او اجازه بگیرد و بدون اجازه نمی‌تواند آن را به مصرف برساند. مسئله ۱۳۹۸ انسان باید خمس را برای انجام فرمان خداونـد عالم بدهد، پس اگر ریا کند یعنی برای نشان دادن به مردم خمس بدهد، باید دوباره خمس را بدهد، خواه فقط برای مردم باشـد یا خـدا و مردم هر دو را در نظر بگیرد. مسـئله ۱۳۹۹ به سیّدی که در سـفر درمانده شده اگر سـفر او سـفر معصیت باشد نباید خمس بدهند، مگر اینکه توبه کرده باشد و از این به بعد سـفر او سفر معصیت نباشد. مسئله ۱۴۰۰ سیّد علاوه بر اینکه باید فقیر باشد باید دوازده امامی باشد و آشکارا معصیت نکند. مسئله ۱۴۰۱ به سیّدی که معصیت کار است، اگر خمس دادن کمک به معصیت او باشد، نمی‌شود خمس داد و به سیّدی هم که آشـکارا معصیت می کند، گرچه دادن خمس کمک به معصیت او نباشد. نباید خمس بدهند. مسئله ۱۴۰۲ اگر کسـی بگوید سیّد هسـتم، نمی‌شود به او خمس داد مگر آنکه ثقه‌ای سیّد بودن او را تصدیق کند یا در بین مردم معروف باشد که سیّد است. مسئله ۱۴۰۳ کسـی که زنش سیّده است نمی‌تواند خمس بگیرد ولی اگر او نمی‌تواند مخارج زن را بدهـد، آن زن می‌تواند خمس را بگیرد تا به مخارج خود و دیگران برساند. مسـئله ۱۴۰۴ زنی که سرپرستی بچّه‌های سیّد را دارد می‌تواند به عنوان آن بچه‌ها خمس بگیرد و مصـرف کردن خود هم مانعی ندارد. مسئله ۱۴۰۵ کسی که واجب النفقه دیگری است) زن، اولاد، پـدر، مادر (نمی‌توانـد از او خمس بگیرد مگر اینکه خمس را برای مخارجی که پرداخت آن بر عهده نفقه دهنده نیست، بگیرد. مسئله ۱۴۰۶ سـیّد فقیر نمی‌توانـد بیشتر از مخـارج یک سالش خمس بگیرد ولی برای چیزی که احتیاج به آن دارد نظیر خانه می‌تواند خمس بگیرد. مسـئله ۱۴۰۷ طلبه‌ای که متـدین است و اشتغال به تحصـیل دارد می‌توانـد شـهریه بگیرد گرچه فقیر نباشـد و مالک هم می‌شود. مسئله ۱۴۰۸ اگر در شـهر، حاکم شـرع یا وکیل او نباشـد باید خمس را به شـهر دیگری ببرد و اگر خمس از بین برود چیزی بر او واجـب نیست، مگر آنکه در نگهـداری آن کوتـاهی کرده باشـد. مسـئله ۱۴۰۹ اگر خمس را از خود مـال ندهـد و قیمت او را بدهـد بایـد به زیادتر از قیمت واقعی حساب نکنـد، چنانکه اهل خمس نمی‌تواند خمس را بگیرد و به مالک ببخشد مگر

اینکه مصلحت مهمی باشد نظیر کسی که فقیر شده و خمس بدهکار است و چاره‌ای ندارد، می‌توان خمس را به او بخشید. مسئله ۱۴۱۰ کسی که از مستحق طلبکار است و می‌خواهد طلب خود را بابت خمس حساب کند بهتر آن است که خمس را به او بدهد و بعد مستحق بابت بدهی خود به او برگرداند، ولی اگر با اذن حاکم شرع باشد این کار نیاز نیست.

معاملات

معاملات (کسب و کار)

مسئله ۱۶۰۴ کار (زراعت، صنعت، تجارت و مانند آن) برای تأمین احتیاجات جامعه اسلامی واجب کفایی است، و هر کسی در فراخور حالش باید احتیاجات جامعه اسلامی را تأمین کند. مسئله ۱۶۰۵ کسب و کار برای تأمین مخارج خود و همسر و فرزند و پدر و مادر واجب عینی است و هر کسی باید به واسطه کار در فراخور حالش، اینگونه احتیاجات را تأمین نماید. مسئله ۱۶۰۶ بر هر کسی واجب است احکام معاملات را به مقداری که مورد احتیاج اوست یاد بگیرد، و اگر پیش از یاد گرفتن احکام آن، کسب و کار کند به هلاکت می‌افتد چنانکه از امام صادق‌علیه السلام به این مضمون روایت شده است. مسئله ۱۶۰۷ اگر انسان نداند معامله‌ای که کرده صحیح است یا باطل، نمی‌تواند در مالی که گرفته تصرّف نماید ولی چنانچه در موقع معامله، احکام آن را می‌دانسته و بعد از معامله شک کند، تصرّف او اشکال ندارد و معامله صحیح است.

مستحبّات معاملات

مسئله ۱۶۰۸ در کسب و کار ده مورد مستحب است: ۱ - برای تقرب به خدا باشد، زیرا کار و کوشش در اسلام از بهترین عبادات است. ۲ - داعی و محرّك او در کار رفاه جامعه خصوصاً عیالات خود و فقرا باشد. ۳ - به اندازه متعارف سود کند و گرانفروشی نکند. ۴ - وقتی به اندازه مخارج روزانه‌اش منفعت برد، جنس را به همان قیمتی که خریده است بفروشد. ۵ - با اخلاق اسلامی و خوشرویی با مشتری برخورد کند و در قیمت جنس سختگیری نکند. ۶ - بیش از متعارف بازار، در بازار نماند. ۷ - در وقت نماز کسب و کار را تعطیل کند. ۸ - در قیمت جنس بین مشتریهای مسلمان فرق نگذارد، مگر اینکه مشتری اهل صلاح یا اهل علم یا مستضعف و مانند اینها باشد که مراعات آنها افضل اعمال است. ۹ - چیزی را که می‌فروشد زیادتر بدهد و آنچه را که می‌خرد کمتر بگیرد. ۱۰ - کسی که با او معامله کرده، اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند که معامله را به هم بزند، برای به هم زدن معامله حاضر شود. معاملات مکروه مسئله ۱۶۰۹ معاملات مکروه ده قسم است: اوّل: ملك فروشی، مگر آنکه با پول آن ملك دیگری بخرد. دوّم: قصابی. سوّم: کفن فروشی، اگر شغل و حرفه او باشد. چهارم: معامله با مردمان پست. پنجم: معامله بین اذان صبح و اوّل آفتاب. ششم: کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند اینها قرار دهد. هفتم: برای خریدن جنسی که دیگری می‌خواهد بخرد داخل معامله او شود. هشتم: معامله با کسانی که اموالشان مشکوك است. نهم: معامله در وقت نمازهای یومیّه مخصوصاً نماز جمعه، اگر بی‌اعتنایی به نماز نباشد و الّا حرام است. دهم: قسم خوردن در معامله اگر راست باشد و الّا حرام است. معاملات حرام و باطل مسئله ۱۶۱۰ در سه مورد معامله باطل است: اوّل: خرید و فروش مال غصبی مگر آنکه صاحبش معامله را اجازه دهد. دوّم: معامله چیزی که منافع معمولی آن حرام باشد، مثل آلات قمار و موسیقی. سوّم: معامله‌ای که در آن ربا باشد. مسئله ۱۶۱۱ غش در معامله حرام است، یعنی فروختن جنسی که با چیز دیگر مخلوط است، در صورتی که آن چیز معلوم نباشد و فروشنده هم به خریدار

نگویـد، مثـل فروختن روغنی که آن را بـا پیه مخلوط کرده است و این عمـل را غش می گوینـد. از پیغمـبر اکرم صـلی الله علیه وآله وسـلم منقول است که فرمود: از ما نیست کسـی که در معامله با مسـلمانان غش کند یا به آنان ضـرر بزند یا تقلّب و حیله نماید و هر که با برادر مسـلمان خود غش کند خدا برکت روزی او را می‌برد و راه معاش او را می‌بندد و او را به خودش واگذار می کند. مسئله ۱۶۱۲ خرید و فروش عین نجس مثل بول و غائط و مسـکرات و خون و مانند آنها اگر منفعت عقلایی داشـته باشد جایز است. مسئله ۱۶۱۳ خریـد و فروش چیزهـایی که در میـان مردم مـال محسوب نمی‌شود نظیر مـار و عقرب و حشـرات اگر داعی عقلاـیی روی آن باشـد جایز است. مسـئله ۱۶۱۴ فروختـن چیز پـاکی کـه نجس شـده و آب کشـیدن آن ممکن است اشـکال نـدارد ولی اگر مشـتری بخواهـد آن چیز را بخورد بایـد فروشـنده نجس بودن آن را به او بگویـد. مسـئله ۱۶۱۵ اگر چیز پـاکی ماننـد روغـن و نفت که آب کشـیدن آن ممکن نیست نجس شود، اگر برای کاری بخواهنـد که شـرط آن پاك بودن است، مثلاً روغن نجس را برای خوردن به خریدار بدهند، معامله باطل و عمل حرام است، و اگر برای کاری بخواهند که شـرط آن پاك بودن نیست، مثلاً بخواهند نفت نجس را بسوزاننـد فروش آن اشـکال ندارد. مسـئله ۱۶۱۶ خریـد و فروش مـوادّ غـذایی و دارویی و امثـال آن کـه از ممالـك غیر اسـلامی می‌آورند اشـکال ندارد. مسئله ۱۶۱۷ خریـد و فروش گـوشت و پیه و چرمی که از ممالـك غیر اسـلامی می‌آورنـد صـحیح است و اسـتعمال آن در غیر خوردن مانعی ندارد. مسـئله ۱۶۱۸ اگر خریـدار قصـدش این باشد که پول جنس را ندهد معامله صـحیح نیست. مسئله ۱۶۱۹ اگر خریـدار بخواهـد پول جنس را بعـداً از حرام بدهد و از اوّل هم قصدش این باشد، معامله جایز نیست، و اگر از اوّل قصـدش این نباشـد معامله صـحیح است ولی بایـد مقـداری را که بـدهکار است از مال حلال بدهد. مسـئله ۱۶۲۰ اگر چیزی را که می‌شود اسـتفاده حلال از آن ببرند به این قصد بفروشـند که آن را در حرام مصـرف کنند، مثلاً انگور را با این قصد بفروشـند که از آن شـراب تهیه نماینـد، معامله آن حرام و باطل است. مسـئله ۱۶۲۱ رادیو و تلویزیون و ویـدئو و ماننـد اینهـا که دارای منافع حلال و حرام است، خریـد و فروش آنهـا و انتفـاع بردن از منـافع حلال آنها جایز است، ولی اگر موجب فساد اخلاقی یا متزلزل شـدن عقاید باشـد خریـد و فروش آنهـا حرام است، چنـانکه خریـد و فروش آنهـا برای انتفاع بردن از آنها به نحو حرام جایز نیست. مسـئله ۱۶۲۲ ساخت، خرید، فروش، نگهداری، دیدن و شـنیدن فیلمها و داسـتانهایی که از تلویزیون و رادیو و نظایر آن) مثل ویدئو، ماهوار و نرم افزارهای رایانه‌ای (پخش می‌شود اگر محرّك باشـد حرام است بلکه اگر محرّك هم نباشـد ولی موجب فساد اخلاق یا تزلزل عقاید شود نیز حرام است. مسـئله ۱۶۲۳ خریـد و فروش و اسـتعمال آلات موسـیقی نظیر نی و تار و دایره و تنبک و ویلن و مانند اینها حرام است، و همچنین رقصیدن و غنا) آوازی که طرب انگیز و تحریك آمیز باشد (و دیدن و شنیدن آنها حرام است. مسئله ۱۶۲۴ ساختن مجسّـمه انسـان و حیوانات جایز نیست ولی خریـد و فروش آن مانعی نـدارد. مسـئله ۱۶۲۵ خریـدن چیزی که از قمـار یـا دزدی یا از معـامله باطـل تهیه شـده باطـل و تصـرّف در آن مـال حرام است و اگر کسـی آن را بخرد بایـد به صـاحب اصـلیش برگردانـد و اگر صاحبش را نمی‌شـناسد باید به حاکم شرع بدهد. مسئله ۱۶۲۶ معاملاـت هرمی که هر روزی به شـکلی عرضه می‌شود، حرام است و درآمدهای حاصل از آن مشروع نمی‌باشد.

احکام ربا

مسئله ۱۶۲۷ ربـا خواری حرام است و آن بر دو قسـمت است: اوّل: ربای در قرض که در بحث قرض به خواست خـدا خواهـد آمـد. دوّم: ربای در معامله است که اگر مقـداری از جنسـی را که با وزن یا پیمانه می‌فروشـند به زیادتر از همان جنس بفروشـد، مثلاً یک من گنـدم را به یـک من و نیم گنـدم بفروشـد، ربـا و حرام است، بلکه اگر یکی از دو جنس سـالم و دیگری معیوب یـا جنس یکی خوب و جنس دیگری بـد باشـد یا با یکـدیگر تفاوت قیمت داشـته باشـند، چنانچه بیشتر از مقـداری که می‌دهد بگیرد، باز هم ربا و

حرام است، پس اگر مس درست را بدهد و بیشتر از آن مس شکسته بگیرد یا برنج درجه یک را بدهد و بیشتر از آن برنج درجه دو و سه بگیرد، یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می‌باشد. مسئله ۱۶۲۸ ربا خواری در اسلام از گناهان بسیار بزرگ محسوب شده است و در قرآن شریف ربا خوردن را جنگ با خدا دانسته است. مسئله ۱۶۲۹ اگر چیزی را که اضافه می گیرد غیر از جنسی باشد که می‌فروشد، مثلاً یک من گندم به یک من گندم و ده تومان پول بفروشد باز هم ربا و حرام است، بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد، ربا و حرام است. مسئله ۱۶۳۰ اگر کسی که مقدار کمتر را می‌دهد برای اینکه از بیع مثل به مثل فرار کند چیزی علاوه کند، مثلاً یک من گندم خوب و یک دستمال را به یک من و نیم گندم بفروشد، اشکال ندارد، و همچنین است اگر از هر دو طرف چیزی زیاد کنند مثلاً یک من گندم و یک دستمال را به یک من و نیم گندم و یک کتاب بفروشد. مسئله ۱۶۳۱ اگر چیزی را که مثل پارچه با متر و ذرع می‌فروشند یا چیزی را که مثل گردو و تخم‌مرغ با شماره معامله می کنند بفروشد و زیادتر بگیرد، مثلاً ده تا تخم مرغ بدهد و یازده تا بگیرد اشکال ندارد. مسئله ۱۶۳۲ جنسی را که در بعضی از شهرها با وزن یا پیمانه می‌فروشند و در بعضی از شهرها با شماره معامله می کنند اگر در شهری که آن را با وزن یا پیمانه می‌فروشند زیادتر بگیرد ربا و حرام است ولی در شهر دیگر ربا نیست. مسئله ۱۶۳۳ اگر چیزی را که می‌فروشد و عوضی را که می گیرد از یک جنس نباشد زیادی گرفتن اشکال ندارد، پس اگر یک من برنج بفروشد و دو من گندم بگیرد معامله صحیح است. مسئله ۱۶۳۴ اگر جنسی را که می‌فروشد و عوضی را که می گیرد از یک چیز عمل آمده باشد، می‌تواند در معامله زیادی بگیرد و ربا نیست، پس اگر یک من روغن بفروشد و در عوض آن یک من و نیم پنیر بگیرد حلال است. مسئله ۱۶۳۵ جو و گندم در ربا یک جنس حساب می‌شود پس اگر یک من گندم بدهد و یک من و پنج سیر جو بگیرد ربا و حرام است، و نیز اگر مثلاً ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گندم بدهد چون جو را نقد گرفته و بعد از مدتی گندم را می‌دهد مثل آن است که زیادی گرفته و حرام می‌باشد. مسئله ۱۶۳۶ هیچ کس نمی‌تواند از دیگری ربا بگیرد، خویش باشد یا بیگانه، ولی ربا گرفتن مسلمان از کافر مانعی ندارد. شرایط فروشنده و خریدار مسئله ۱۶۳۷ فروشنده و خریدار باید دارای پنج چیز شرط باشند: اوّل: رشید باشند یعنی سفیه نباشند (سفیه کسی است که تشخیص نفع و ضرر در معاملات را نمی‌دهد). دوّم: حاکم شرع آنان را از تصرّف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد. سوم: قصد خرید و فروش داشته باشند پس اگر مثلاً- به شوخی بگوید مال خود را فروختم معامله باطل است. چهارم: راضی به معامله باشند پس اگر کسی آنها را مجبور کرده باشد یا از جهت دیگری رضایت نداشته باشند معامله باطل است. پنجم: جنس و عوضی را که می‌دهند مالک باشند یا مثل پدر و جدّ صغیر یا وکیل اختیار مال در دست آنان باشد، و احکام اینها در مسایل آینده می‌آید. مسئله ۱۶۳۸ معامله با بچّه غیر رشید باطل است گرچه پدر یا جدّ آن بچّه به او اجازه داده باشند که معامله کند، ولی اگر بدانیم چیزی را که می گیرد یا می‌دهد مورد رضایت ولیّ اوست تصرّف در آن چیز مانعی ندارد. مسئله ۱۶۳۹ در جایی که معامله با بچّه صحیح نیست اگر از او چیزی بخرند یا به او چیزی بفروشند باید از ولیّ او رضایت بخواهند و اگر ولیّ او را نمی‌شناسند باید چیزی را که از بچّه گرفته‌اند به اذن حاکم شرع از طرف صاحب آن صدقه بدهند. مسئله ۱۶۴۰ اگر خریدار یا فروشنده را به معامله مجبور کنند چنانچه بعد از معامله راضی شود و بگوید راضی هستم معامله صحیح است. مسئله ۱۶۴۱ پدر و جدّ پدری طفل در صورتی می‌توانند مال طفل را بفروشند که برای او مفسده نداشته باشد بلکه بهتر آن است که تا مصلحت نباشد نفروشند، امّا وصیّ پدر و وصیّ جدّ پدری و حاکم شرع فقط در صورتی می‌توانند مال طفل را بفروشند که مصلحت طفل در آن باشد. مسئله ۱۶۴۲ اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش صاحب مال معامله را برای خودش اجازه دهد معامله صحیح است و منفعت جنس مال مشتری و منفعت عوض مال بایع است. مسئله ۱۶۴۳ اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد به قصد این که پول آن برای خودش باشد معامله آن باطل است اگرچه صاحب مال آن معامله را اجازه دهد.

شرایط جنس و عوض آن

مسئله ۱۶۴۴ جنسی را که می‌فروشند و چیزی را که عوض آن می گیرند چهار شرط دارد: اوّل: مشاهد باشد و لازم نیست مقدار آن با وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معلوم باشد. دوّم: بتوانند آن را تحویل دهند، بنابراین فروختن اسبی که فرار کرده صحیح نیست. سوّم: خصوصیاتی را که در جنس و عوض هست و به واسطه آنها میل مردم به معامله فرق می کند معیّن نمایند. چهارم: کسی در جنس یا در عوض آن حقّی نداشته باشد، پس مالی را که انسان پیش کسی گرو گذاشته بدون اجازه او نمی‌تواند بفروشد. مسئله ۱۶۴۵ اگر یکی از شرطهایی که گفته شد در معامله نباشد معامله باطل است ولی اگر خریدار و فروشنده راضی باشند که در مال یکدیگر تصرّف کنند تصرّف آنها اشکال ندارد. مسئله ۱۶۴۶ هرگاه بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده‌اند به طوری اختلاف پیدا شود که اگر مال وقف را نفروشند خوف آن برود که مال یا جانی تلف شود می‌توانند آن مال را بفروشند و به مصرفی که به مقصود وقف کننده نزدیکتر است برسانند. مسئله ۱۶۴۷ خرید و فروش ملکی که آن را به دیگری اجاره داده‌اند اشکال ندارد ولی استفاده آن ملک در مدّت اجاره مال مستأجر است و اگر خریدار نداند که آن ملک را اجاره داده‌اند یا به گمان اینکه مدّت اجاره کم است ملک را خریده باشد پس از اطّلاع می‌تواند معامله را به هم بزند.

صیغه خرید و فروش

مسئله ۱۶۴۸ در خرید و فروش لازم نیست صیغه عربی بخوانند مثلاً اگر فروشنده به فارسی بگوید این مال را در عوض این پول فروختم و مشتری بگوید قبول کردم معامله صحیح است، ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشا داشته باشند یعنی به گفتن این دو جمله مقصودشان خرید و فروش باشد. مسئله ۱۶۴۹ اگر در موقع معامله صیغه نخوانند ولی فروشنده در مقابل مالی که از خریدار می گیرد مال خود را ملك او کند و او بگیرد معامله صحیح است و هر دو مالك می‌شوند.

خرید و فروش میوه بر درخت

مسئله ۱۶۵۰ خرید و فروش خرما و گندم و غوره و میوه‌ای که معمولاً از آفت گذشته است پیش از چیدن صحیح است. مسئله ۱۶۵۱ اگر بخواهند میوه‌ای را که بر درخت است پیش از آنکه گُل آن بریزد بفروشند باید چیزی از حاصل زمین که به تنهایی قابل فروختن است مانند سبزیها را با آن بفروشند یا میوه بیش از یکسال را بفروشند. مسئله ۱۶۵۲ فروختن خیار و بادمجان و سبزیها و مانند اینها که سالی چند مرتبه چیده می‌شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معیّن کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را بچیند اشکال ندارد. مسئله ۱۶۵۳ خرید و فروش خوشه گندم و جو، به گندم و جو، و خرمای نرسیده به خرمای رسیده جایز نیست. خرید و فروش طلا و نقره مسئله ۱۶۵۴ اگر طلا ـ یا نقره را به طلا یا نقره بفروشند باید فروشنده و خریدار پیش از آنکه از یکدیگر جدا شوند جنس و عوض آن را به یکدیگر تحویل دهند و اگر هیچ مقدار از چیزی را که قرار گذاشته‌اند تحویل ندهند معامله باطل است. مسئله ۱۶۵۵ اگر فروشنده یا خریدار تمام طلا یا نقره‌ای را که قرار گذاشته تحویل دهد و دیگری مقداری از آن را تحویل دهد و از یکدیگر جدا شوند گرچه معامله نسبت به آن مقدار صحیح است ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیده می‌تواند معامله را به هم بزند.

نقد و نسیه

مسئله ۱۶۵۶ اگر جنسی را نقد بفروشد خریدار و فروشنده بعد از معامله می‌توانند جنس و پول را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند و تحویل دادن خانه و زمین و مانند اینها به این است که آن را در اختیار بگذارند که بتواند در آن تصرّف کند و تحویل دادن فرش و لباس و مانند اینها به این است که آن را طوری در اختیار خریدار بگذارند که اگر بخواهد آن را به جای دیگر ببرد مانعی نباشد. مسئله ۱۶۵۷ در معامله نسیه باید مدّت معلوم باشد ولو عرفاً، پس اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن پول آن را بگیرد چون مدّت عرفاً معیّن شده است معامله صحیح است و اگر مدّت معلوم نباشد در صورتی که فروشنده راضی باشد که خریدار در جنس تصرّف کند تصرّف او مانعی ندارد و فروشنده هر وقت که بخواهد می‌تواند مطالبه پول کند. مسئله ۱۶۵۸ اگر جنسی را نسیه بفروشد، پیش از تمام شدن مدّتی که قرار گذاشته‌اند نمی‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار بمیرد و از خودش مال داشته باشد فروشنده می‌تواند پیش از تمام شدن مدّت طلبی را که دارد از ورثه او مطالبه نماید. مسئله ۱۶۵۹ اگر جنسی را نسیه بفروشد بعد از تمام شدن مدّتی که قرار گذاشته‌اند می‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید ولی اگر خریدار نتواند بپردازد باید او را مهلت دهد. مسئله ۱۶۶۰ اگر به کسی که قیمت جنس را نمی‌داند مقداری نسیه بدهد و قیمت آن را به او نگوید معامله صحیح است و نیز اگر به کسی که قیمت نقدی جنس را می‌داند نسیه بدهد و گرانتر حساب کند، مثلاً بگوید جنسی را که به تو نسیه می‌دهم تومانی یک ریال از قیمتی که نقد می‌فروشم گرانتر حساب می‌کنم و او قبول کند، اشکال ندارد. مسئله ۱۶۶۱ اگر انسان جنسی را به کسی بدهد و قیمت آن را معیّن کند و بگوید این جنس را به این قیمت بفروش و هرچه زیادتر فروختی مال خودت باشد معامله صحیح است و هرچه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال خود اوست. مسئله ۱۶۶۲ کسی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن پول آن مدّتی قرار داده، اگر مثلاً بعد از گذشتن نصف مدّت، مقداری از طلب خود را کم کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

احکام معامله سَلَف

مسئله ۱۶۶۳ معامله سَلَف آن است که مشتری پول را بدهد که بعد از مدّتی جنس را تحویل بگیرد و اگر بگوید این پول را می‌دهم که مثلاً بعد از شش ماه فلان جنس را بگیرم و فروشنده بگوید قبول کردم، معامله صحیح است. مسئله ۱۶۶۴ اگر پولی را که از جنس طلا ـ و نقره نیست سلف بفروشد و عوض آن را پول بگیرد معامله صحیح است. مسئله ۱۶۶۵ معامله سلف چند شرط دارد: اوّل: خصوصیّاتی را که قیمت جنس به واسطه آنها فرق می‌کند معیّن نمایند، ولی دقّت زیاد هم لازم نیست همین قدر که مردم بگویند خصوصیّات آن معلوم شده کافی است. دوّم: پیش از آنکه خریدار و فروشنده از هم جدا شوند خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد و چنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد گرچه معامله به آن مقدار صحیح است ولی فروشنده می‌تواند معامله همان مقدار را هم به هم بزند. سوّم: مدّت را معیّن کنند ولو عرفاً، مثلاً اگر بگوید تا اوّل خرمن جنس را تحویل می‌دهم چون مدّت عرفاً معلوم است معامله صحیح است. چهارم: وقتی را برای تحویل جنس معیّن کنند که در آن وقت به قدری از آن جنس وجود داشته باشد که اطمینان داشته باشند که نایاب نخواهد بود. پنجم: وزن یا پیمانه آن را معیّن کنند و جنسی را هم که معمولاً با دیدن معامله می‌کنند اگر سلف بفروشند اشکال ندارد ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ تفاوت افراد آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیّت ندهند. مسئله ۱۶۶۶ انسان نمی‌تواند جنسی را که سلف خریده پیش از تمام شدن مدّت بفروشد، و بعد از تمام شدن مدّت گرچه آن را تحویل نگرفته باشد فروختن آن اشکال ندارد. مسئله ۱۶۶۷ در معامله سلف اگر فروشنده جنسی را که

قرارداد کرده، بدهـد مشتری بایـد قبول کنـد، ولی اگر بهتر از آن یا پست‌تر از آن را بدهد مشتری می‌تواند قبول نکند. مسـئله ۱۶۶۸ اگر فروشـنده به جای جنسـی که قرارداد کرده جنس دیگری بدهد، در صورتی که مشتری راضـی شود اشـکال ندارد. مسـئله ۱۶۶۹ اگر جنسـی را که سلف فروخته در موقعی که باید آن را تحویل دهد نایاب شود و نتواند آن را تهیّه کند، مشتری می‌تواند صبر کند تا تهیّه نماید یا معامله را به هم بزند و چیزی را که داده پس بگیرد. مسـئله ۱۶۷۰ اگر جنسی را که ندارد، بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدّتی تحویل دهد و خریدار هم پول نداشته باشد و قرار بگذارد بعد از مدّتی پول آن را بدهد معامله باطل است.

مواردی که انسان می‌تواند معامله را به هم بزند

مسئله ۱۶۷۱ حقّ به هم زدن معامله را «خیار» یعنی اختیار، می گویند و خریدار و فروشـنده در یازده صورت می‌توانند معامله را به هم بزنند: اوّل: از مجلس معامله متفرق نشده باشـند (خیار مجلس). دوّم: مغبون شده باشند (خیار غبن). سوّم: در معامله قرارداد کنند که تا مدّت معیّنی هر دو یا یکی از آنان بتوانند معامله را به هم بزنند (خیار شرط). چهارم: فروشنده یا خریدار، مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و طوری وانمود کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود (خیار تدلیس). پنجم: فروشـنده یا خریدار شرط کند که کـاری انجـام دهـد یـا شـرط کنـد مالی را که می‌دهـد طور مخصوصـی باشـد و به آن شـرط عمل نکنـد که در این صورت دیگری می‌تواند معامله را به هم بزند (خیار تخلّف شـرط). شـشم: در جنس یا عوض آن عیبی باشد (خیار عیب). هفتم: معلوم شود مقداری از جنسـی را که فروخته‌اند مال دیگری است که اگر صاحب آن به معامله راضـی نشود خریدار می‌تواند معامله را به هم بزند یا پول آن مقدار را از فروشنده بگیرد و نیز اگر معلوم شود مقداری از چیزی را که خریدار عوض قرار داده مال دیگری است و صاحب آن راضـی نشـود، فروشـنده می‌توانـد معـامله را به هم بزنـد یـا عوض آن مقـدار را از خریـدار بگیرد (خیـار شـرکت). هشـتم: فروشـنده خصوصـیّات جنس معیّنی را که مشتری ندیـده به او بگویـد و بعـد معلوم شود طوری که گفته نبوده است که در این صورت مشتری می‌توانـد معامله را به هم بزنـد. همچنین اگر مشتری خصوصـیّات عوض معیّنی را که می‌دهد بگوید بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند (خیار رؤیت). نهم: چنانچه مشتری پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد، فروشـنده می‌توانـد معامله را به هم بزنـد و همچنین اگر فروشـنده جنس را تا سه روز تحویل ندهـد مشتری می‌توانـد معامله را به هم بزند ولی اگر جنسی را که خریده مثل بعضی از میوه‌ها باشد که اگر یک روز بماند ضایع می‌شود چنانچه مشتری تا شب پول آن را ندهد فروشـنده می‌تواند معامله را به هم بزند و همچنین است در هر معامله‌ای که با ندادن پول تا شب ضرر کلّی به فروشنده بخورد، فروشـنده می‌توانـد معامله را به هم بزنـد (خیار تأخیر). دهم: حیوانی را خریـده باشـد که خریـدار تا سه روز می‌تواند معامله را به هم بزنـد (خیار حیوان). یازدهم: فروشـنده یا خریدار نتوانند جنس یا پول را تحویل دهند (خیار تعذّر تسـلیم). مسـئله ۱۶۷۲ اگر خریدار قیمت جنس را ندانـد یا در موقع معامله غفلت کنـد و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه به قـدری گران خریده که مردم او را مغبون می‌داننـد و به کمی و زیادی آن اهمیّت می‌دهنـد می‌توانـد معامله را به هم بزند و نیز اگر فروشـنده قیمت جنس را ندانـد یـا موقع معـامله غفلت کنـد و جنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشـد در صورتی که مردم به مقـداری که ارزان فروخته اهمیّت بدهنـد و او را مغبون بدانند می‌تواند معامله را به هم بزند. مسـئله ۱۶۷۳ در معامله بیع شـرط که مثلاً خانه هزار تومانی را به دویست تومان می‌فروشـند و قرار می گذارنـد که اگر فروشـنده سر مـدّت پول را بدهـد بتواند معامله را به هم بزند در صورتی که خریدار و فروشـنده قصد خرید و فروش داشته باشند معامله صحیح است. مسئله ۱۶۷۴ در معامله بیع شـرط گرچه فروشنده اطمینان داشته باشد که هر گاه سر مدّت پول را ندهد خریدار ملک را به او می‌دهد معامله صحیح است ولی اگر سر مدّت پول را ندهد حقّ ندارد ملک را از خریدار مطالبه کند. مسئله ۱۶۷۵ در معامله بیع شـرط، خیار، منتقل به ورثه می‌شود بنابراین اگر خریدار بمیرد فروشنده می‌تواند

ملک را از ورثه او مطالبه نماید. مسئله ۱۶۷۶ اگر چای اعلا را با چای پست مخلوط کند و به اسم چای اعلا بفروشد مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند. مسئله ۱۶۷۷ اگر خریدار بفهمد مالی را که خریده عیبی دارد خواه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و خواه بعد از معامله و پیش از تحویل گرفتن مال عیبی در آن پیدا شده باشد می‌تواند معامله را به هم بزند یا تفاوت قیمت سالم و معیوب آن را بگیرد، و همین حکم در صورتی که عیبی در عوض باشد جاری است. مسئله ۱۶۷۸ اگر بعد از معامله، عیب مال را بفهمد و فوراً معامله را به هم نزند دیگر حقّ به هم زدن معامله را ندارد ولی مقداری تأخیر برای فکر کردن یا مشورت کردن و مانند آن مانعی ندارد. مسئله ۱۶۷۹ هرگاه بعد از خریدن جنس عیب آن را بفهمد گرچه فروشنده حاضر نباشد می‌تواند معامله را به هم بزند. مسئله ۱۶۸۰ در چهار صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد نمی‌تواند معامله را به هم بزند یا تفاوت قیمت بگیرد: اوّل: موقع خریدن عیب مال را بداند. دوّم: به عیب مال راضی شود. سوّم: در وقت معامله بگوید اگر مال عیبی داشته باشد پس نمی‌دهم و تفاوت قیمت هم نمی‌گیرم. چهارم: فروشنده در وقت معامله بگوید این مال را با هر عیبی که دارد می‌فروشم، ولی اگر عیبی را معیّن کند و بگوید مال را با این عیب می‌فروشم و معلوم شود عیب دیگری هم دارد خریدار می‌تواند برای عیبی که فروشنده معیّن نکرده مال را پس دهد یا تفاوت بگیرد. مسئله ۱۶۸۱ در سه صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد نمی‌تواند معامله را به هم بزند ولی می‌تواند تفاوت قیمت بگیرد: اوّل: بعد از معامله تغییری در مال بدهد به طوری که مردم بگویند آنچه که خریداری و تحویل داده شده باقی نمانده است. دوّم: بعد از معامله بفهمد مال عیب دارد و فقط حقّ برگرداندن آن را ساقط کرده باشد. سوّم: بعد از تحویل گرفتن مال عیب دیگری در آن پیدا شود. ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشتن سه روز عیب دیگری پیدا کند گرچه آن را تحویل گرفته باشد باز هم می‌تواند آن را پس دهد اگر عیب از طرف مشتری نباشد، و نیز اگر فقط خریدار تا مدّتی حقّ به هم زدن معامله را داشته باشد و در آن مدّت مال عیب دیگری پیدا کند گرچه آن را تحویل گرفته باشد، و عیب از طرف مشتری نباشد، می‌تواند معامله را به هم بزند، ولی اگر عیب دوّم در هر دو صورت از طرف مشتری باشد فقط می‌تواند به خاطر عیب اوّل تفاوت قیمت بگیرد. مسئله ۱۶۸۲ اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصیّات آن را برای او گفته باشد، چنانچه او همان خصوصیّات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده می‌تواند معامله را به هم بزند. مسئله ۱۶۸۳ هرگاه فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید و براساس آن معامله کند، باید تمام چیزهایی را که به واسطه آنها قیمت کم و زیاد می‌شود بیان کند مثلاً بگوید که آن را نقد به این قیمت خریده است و اگر مشتری بعداً بفهمد نسیه خریده است می‌تواند معامله را به هم بزند. مسئله ۱۶۸۴ اگر قصّاب گوشت نر بفروشد و به جای آن گوشت ماده بدهد معصیت کرده است، پس اگر آن گوشت را معیّن کرده و گفته این گوشت نر را می‌فروشم مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند و اگر آن گوشت را معیّن نکرده در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود قصّاب باید گوشت نر به او بدهد. مسئله ۱۶۸۵ اگر مشتری به پارچه فروش بگوید پارچه‌ای می‌خواهم که رنگ آن نرود و بزّاز پارچه‌ای به او بفروشد که رنگ آن برود، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند.

کسانی که نمی‌توانند در مال خود تصرّف کنند

مسئله ۱۶۸۶ بچّه‌ای که رشید نشده شرعاً نمی‌تواند در مال خود تصرّف کند. امّا بچّه‌ای که رشید باشد می‌تواند در مال خود تصرّف کند گرچه بالغ نشده باشد، ولی تا بالغ نشود مکلّف نیست یعنی عبادات بر او واجب نیست. و نشانه بالغ شدن یکی از سه چیز است: اوّل: روییدن موی درشت در بدن. دوّم: بیرون آمدن منی. سوّم: تمام شدن پانزده سال قمری در مرد و تمام شدن نه سال قمری در زن. مسئله ۱۶۸۷ دیوانه و سفیه یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند، ولو حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش جلوگیری نکرده باشد، نمی‌توانند در مال خود تصرّف نمایند، و محجور نیز نمی‌تواند در مال خود تصرّف کند، و محجور

کسی است که حاکم شرع او را به واسطه ورشکستگی از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده است.

قمار

قمار یکی از گناهان بزرگ در اسلام است و قرآن شریف شرابخواری و قمار بازی و بت پرستی را کنار یکدیگر قرار داده است، «اِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَالْاَنْصابُ و الْاَزْلامُ رِجْسٌ مِن عَمَلِ الشَّیْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ». (۳۹) «شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه، پلید و از عمل شیطانند پس از آنان دوری کنید». و از نظر قرآن چه بسا قتلها و هتک آبرو و عِرضها و غارت اموال در پرتو شراب خواری و قماربازی است «اِنَّما یُریدُ الشَّیطانُ اَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ فِی الْخَمْرِ و الْمَیْسِرِ». (۴۰) «همانا شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند». و چه بسا امراض روحی نظیر افسردگی و دلهره و اضطراب خاطر، و امراض جسمی نظیر فشار خون و نارساییهای قلب و ضعف اعصاب عمومی مرهون قماربازی است. بنابراین قماربازی موجب شقاوت دنیا و آخرت است و مسلمان باید از اینگونه معاصی اجتناب کند. مسئله ۱۶۸۸ چنانکه قمار بازی کار حرامی است، ساختن آلات قمار و خرید و فروش و نگاه‌داری آن نیز حرام و معامله آن باطل است. مسئله ۱۶۸۹ قمار بر پنج قسم است: اوّل: بازی کردن با آلات قمار از قبیل شطرنج و نرد و پاسور و مانند اینها با قصد برد و باخت. دوّم: بازی کردن با آن آلات بدون قصد برد و باخت. سوّم: بازی کردن با چیزی که از آلات قمار نیست نظیر منچ و گردو و توپ و مانند اینها با قصد برد و باخت. چهارم: بازی کردن با آنها بدون قصد برد و باخت. پنجم: رزمایش‌ها و مسابقات که در این زمان متداول است که به آن آمادگی رزمی می گویند نظیر تیر اندازی، مین گذاری، قایقرانی، طرز حمله به دشمن یا فرار از او و مانند اینها، گرچه با برد و باخت باشد. قسم اوّل و دوّم و سوّم حرام است ولی قسم چهارم و پنجم مانعی ندارد. مسئله ۱۶۹۰ اسب دوانی که در این زمان متداول است، چون برای آمادگی رزمی نیست اگر بدون برد و باخت باشد حلال است ولی اگر با برد و باخت باشد علاوه بر اینکه حرام است، برنده مالک آن مبلغ نمی‌شود. مسئله ۱۶۹۱ کُشتیهایی که در این زمان متداول است، چون برای آمادگی رزمی نیست اگر بدون برد و باخت باشد و ضرری هم بر یکدیگر نزنند اشکال ندارد، ولی اگر با برد و باخت باشد یا ضرر داشته باشد جایز نیست علاوه بر اینکه برنده آن مبلغ را مالک نمی‌شود. مسئله ۱۶۹۲ مسابقات علمی یا ورزشی و مانند اینها که در این زمان متداول است، نظیر اینکه اگر کسی جواب ده سؤال را بدهد جایزه‌ای به او می‌دهند، جایز و برنده مسابقه، آن مبلغ را مالک می‌شود و واجب است برای کسی که این مسابقه را برگزار نموده است به قرارش عمل نماید و در صورتی که برد و باخت طرفینی باشد اصل مسابقه حرام و برنده مالک آن مبلغ نمی‌شود. مسئله ۱۶۹۳ جایزه‌هایی که بانکها یا غیر آنها برای تشویق قرض دهنده می‌دهند یا مؤسسات دیگر برای تشویق خریدار و مشتری با قرعه‌کشی می‌دهند حلال است و همچنین چیزهایی که فروشنده‌ها برای جلب مشتری و زیاد شدن خریدار در داخل جنسهای خود می‌گذارند حلال است. مسئله ۱۶۹۴ اگر شخص یا مؤسّسه‌ای مسابقه‌ای برگزار کند و برای این منظور به عنوان شرکت در مسابقه مبلغی به عنوان هبه از افراد دریافت نماید مانعی ندارد، چنانکه جوایزی که به شرکت کنندگان به قید قرعه می‌دهد هبه است و مانعی ندارد. مسئله ۱۶۹۵ هرگاه انسان به شخص یا مؤسّسه‌ای به عنوان هبه پولی بدهد تا او را در قرعه کشی شرکت دهد مانعی ندارد چنانکه مبلغی را که بعداً آن شخص یا مؤسّسه به عنوان جایزه به بعضی افراد می‌دهد هبه است و مانعی ندارد و فرقی نیست در اینکه بقیه آن پولها را برای خود بردارد یا صرف امور خیریه بنماید و در این صورت بر شخص یا مؤسّسه لازم است که به قرارداد عمل نماید.

شرکت

شرکت

مسئله ۱۶۹۶ اگر دو نفر بخواهند با هم شراکت کنند چنانچه هر کدام مقداری از مال خود را با مال دیگری به طوری مخلوط کند که از یکدیگر تشخیص داده نشود و به عربی یا به زبان دیگر صیغه شرکت را بخوانند یا کاری کنند که معلوم باشد می‌خواهند با یکدیگر شریک باشند، شرکت آنان صحیح است. مسئله ۱۶۹۷ اگر چند نفر در مزدی که از کار خودشان می گیرند با یکدیگر شرکت کنند، مثل دلّاکها که قرار می‌گذارند هر قدر مزد گرفتند با هم قسمت کنند، شرکت آنان صحیح است گرچه احکام شرکت را ندارد. مسئله ۱۶۹۸ اگر دو نفر با یکدیگر شرکت کنند که هر کدام به اعتبار خود جنسی بخرد و قیمت آن را خودش بدهکار شود ولی در جنسی که هر کدام خریده‌اند و در سود و زیان آن با یکدیگر شریك باشند، صحیح است ولی احکام شرکت را ندارد، امّا اگر هر کدام دیگری را وکیل کند که جنسی را برای او نسیه بخرد بعد هر شریکی جنس را برای خودش و شریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند، شرکت صحیح است و احکام شرکت را هم دارد. مسئله ۱۶۹۹ کسانی که با هم شریك می‌شوند باید رشید باشند و از روی قصد و اختیار شرکت کنند و نیز باید بتوانند در مال خود تصرّف نمایند، پس آدم محجور یعنی کسی که حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده است اگر شرکت کند صحیح نیست. مسئله ۱۷۰۰ اگر در عقد شرکت شرط کنند که یکی از آنها بیشتر منفعت ببرد یا همه منفعت مال او باشد یا هیچ ضرر ندهد، شرکت و شرط هر دو صحیح است. مسئله ۱۷۰۱ اگر شرط نکنند که یکی از شریکها بیشتر منفعت ببرد چنانچه سرمایه آنان یك اندازه باشد منفعت و ضرر را هم به یك اندازه می‌برند، و اگر سرمایه آنان یك اندازه نباشد باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند. مسئله ۱۷۰۲ اگر در عقد شرکت شرطی کنند باید به آن شرط عمل کنند، مثلاً اگر در عقد شرکت شرط کنند که هر دو با هم خرید و فروش نمایند یا هر کدام به تنهایی معامله کنند یا فقط یکی از آنان معامله کند، باید به قرارداد عمل نمایند. مسئله ۱۷۰۳ شریکی که اختیار سرمایه شرکت با اوست، باید به قرارداد شرکت عمل کند، مثلاً اگر با او قرار گذاشته‌اند که نسیه بخرد یا نقد بفروشد یا جنس را از محلّ مخصوصی بخرد باید به همان قرارداد رفتار نماید و اگر با او قراری نگذاشته باشند باید داد و ستدی نماید که برای شرکت ضرر نداشته باشد و معاملات را به طوری که متعارف است انجام دهد، پس اگر مثلاً معمول است که نقد بفروشد یا مال شرکت را در مسافرت همراه خود نبرد باید همینطور عمل نماید و اگر معمول است که نسیه بدهد یا مال را به سفر ببرد می‌تواند همینطور عمل کند. مسئله ۱۷۰۴ شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند اگر برخلاف قراردادی که با او کرده‌اند خرید و فروش کند و خسارتی برای شرکت پیش آید ضامن است. مسئله ۱۷۰۵ شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند اگر زیاده‌روی ننماید و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتفاقاً مقداری از آن یا تمام آن تلف شود ضامن نیست. مسئله ۱۷۰۶ شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند اگر بگوید سرمایه تلف شده حرف او قبول نمی‌شود و می‌توانند برای رفع نزاع پیش حاکم شرع بروند. مسئله ۱۷۰۷ عقد شرکت از عقود جایز است یعنی یکی از شریکها می‌تواند قرارداد را به هم زند، گرچه مدّت شرکت تمام نشده باشد، بنابراین اگر یکی از آنان شرکت را به هم بزند شریکهای دیگر حقّ تصرّف در مال را ندارند. مسئله ۱۷۰۸ هر وقت یکی از شریکها تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند، گرچه شرکت مدّت داشته باشد باید دیگران قبول نمایند. مسئله ۱۷۰۹ اگر یکی از شریکها بمیرد یا دیوانه یا بیهوش استمراری یا سفیه یا مفلس شود، شریکهای دیگر نمی‌توانند در مال شرکت تصرّف کنند. مسئله ۱۷۱۰ هرگاه با سرمایه شرکت معامله‌ای انجام دهند بعد معلوم شود شرکت باطل بوده چنانچه همه شرکا آن معامله را اجازه دهند صحیح است و درآمدش مال همه آنهاست و کسانی که در این میان کاری برای شرکت کرده‌اند می‌توانند مزد زحمتهای خود را به اندازه معمول بگیرند.

صلح

احکام صلح

مسئله ۱۷۱۱ صلح آن است که انسان با دیگری سازش کند که مقداری از مال یا منفعت مال خود را ملک او کند، یا از طلب یا حقّ خود بگذرد که او هم در عوض مقداری از مال یا منفعت مال خود را به او واگذار نماید یا از طلب یا حقّی که دارد بگذرد، بلکه اگر بدون آنکه عوض بگیرند صلح کنند باز هم صلح صحیح است. مسئله ۱۷۱۲ دو نفری که چیزی را به یکدیگر صلح می کنند باید رشید باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد، یعنی راضی به مصالحه باشند و قصد صلح داشته باشند و نیز حاکم شرع آنان را از تصرّف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد. مسئله ۱۷۱۳ لازم نیست صیغه صلح به عربی خوانده شود بلکه با هر لفظی یا کاری که بفهماند با هم صلح و سازش کرده‌اند، صحیح است. مسئله ۱۷۱۴ اگر کسی گوسفندهای خود را به چوپان بدهد که مثلاً یک سال نگهداری کند و از شیر آن استفاده نماید و مقداری روغن بدهد چنانچه شیر گوسفند را در مقابل زحمتهای چوپان و آن روغن صلح کند صحیح است، و نیز اگر گوسفند را یک ساله به چوپان اجاره دهد که از شیر آن استفاده کند و در عوض مقداری روغن بدهد اشکال ندارد. مسئله ۱۷۱۵ اگر کسی بخواهد طلب یا حقّ خود را به دیگری صلح کند در صورتی صحیح است که او قبول نماید ولی اگر بخواهد از طلب یا حقّ خود بگذرد قبول کردن لازم نیست. مسئله ۱۷۱۶ اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند و طلبکار او نداند چنانچه طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند، مثلاً پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نماید، صلح صحیح است گرچه کار او حرام است چون او را فریب داده است. مسئله ۱۷۱۷ اگر بخواهند دو چیزی را که از یک جنس است و وزن آنها معلوم است به یکدیگر صلح کنند در صورتی صحیح است که وزن یکی بیشتر از دیگری نباشد، ولی اگر وزن آنها معلوم نباشد گرچه احتمال دهند که وزن یکی بیشتر از دیگری است صلح صحیح است. مسئله ۱۷۱۸ اگر کسی طلبی دارد که باید بعد از مدّتی بگیرد، چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند اشکال ندارد. مسئله ۱۷۱۹ صلح از عقود لازم است یعنی بدون رضایت یکدیگر نمی‌توانند صلح را به هم بزنند. مسئله ۱۷۲۰ در احکام خرید و فروش گفته شد که دریا زده مورد می‌توان معامله را فسخ کرد، در تمام این یازده مورد صلح را نیز می‌توان فسخ کرد مگر در مورد خیار مجلس و خیار حیوان و خیار تأخیر. مسئله ۱۷۲۱ اگر یکی از دو طرف در پرداخت مال المصالحه از حدّ متعارف تأخیر کند دیگری می‌تواند صلح را به هم بزند. مسئله ۱۷۲۲ اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد می‌تواند صلح را به هم بزند ولی نمی‌تواند تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد. مسئله ۱۷۲۳ هرگاه مال خود را به کسی صلح نماید و با او شرط کند که بعد از مرگ یا بعد از مدّتی وقف کند یا به مصرف خاصّی برساند باید به شرط عمل کند، و همچنین است در هر معامله، هر شرطی که نمودند باید به آن شرط عمل نمایند.

اجاره

احکام اجاره

مسئله ۱۷۲۴ اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می کند باید رشید باشند و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند و نیز باید در مال خود حقّ تصرّف داشته باشند. مسئله ۱۷۲۵ لازم نیست صیغه اجاره به عربی خوانده شود بلکه با هر لفظی یا کاری که بفهماند اجاره نموده‌اند صحیح است. مسئله ۱۷۲۶ اگر ولی یا قیّم بچّه مال او را اجاره دهد، یا خودِ او را اجیر دیگری نماید اشکال ندارد، و

اگر مـدّتی از زمان رشـید شـدن او را جزو مدّت اجاره قرار دهد، بعد از آنکه بچّه رشـید شد می‌تواند بقیّه اجاره را به هم بزند، ولی هرگـاه طوری بوده که اگر مقـداری از زمـان رشید بودن بچّه را جزو مـدّت اجـاره نمی‌کرد بر خلاف مصلحت بچّه بود، نمی‌تواند اجاره را به هم بزنـد. مسئله ۱۷۲۷ بچه‌ای را که ولیّ نـدارد بـدون اجازه مجتهـد نمی‌شود اجیر کرد و کسـی که به مجتهد دسترسـی ندارد، می‌تواند از یک نفر مؤمن که عادل باشد اجازه بگیرد و او را اجیر نماید. مسـئله ۱۷۲۸ اگر چیزی را اجاره کند و صاحب آن با او شـرط کند که فقط خود او از آن اسـتفاده نماید، مسـتأجر نمی‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد، و اگر شرط نکند می‌تواند آن را به دیگری اجاره دهـد. ولی اگر بخواهـد به زیادتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد، باید در آن کاری - مانند تعمیر و سفیدکاری - انجام داده باشد. مسئله ۱۷۲۹ اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای خود انسان کار کند، نمی‌شود او را به دیگری اجاره داد، و اگر شرط نکند می‌تواند او را به همان مقداری که اجاره کرده است، به دیگری اجاره دهد.

شرایط اجاره

مسئله ۱۷۳۰ مـالی را که اجـاره می‌دهنـد، شـش شـرط دارد: اوّل: معیّن باشـد. پس اگر بگویـد یکی از خانه‌های خود را اجاره دادم درست نیست. دوّم: مسـتأجر آن را ببینـد، یا کسـی که آن را اجاره می‌دهـد طوری خصوصـیّات آن را بگوید که کاملاً معلوم باشد. سوّم: تحویل دادن آن ممکن باشد، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است. چهارم: آن مال به واسـطه اسـتفاده کردن از بین نرود، پس اجاره دادن نان و میوه و خوردنیهای دیگر صحیح نیست. پنجم: استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره داده‌اند ممکن باشد، پس اجـاره دادن زمین برای زراعت در صـورتی که آب بـاران کفـایت آن را نکنـد و از آب نهر هم مشـروب نشـود صـحیح نیست. ششم: چیزی را که اجاره می‌دهد مال خود او باشد، و اگر مال شـخص دیگری را اجاره دهد، در صورتی صـحیح است که صاحبش رضایت دهد.

مسائل متفرقه اجاره

مسئله ۱۷۳۱ اجاره دادن درخت برای آنکه از میوه‌اش اسـتفاده کننـد اشـکال ندارد. مسـئله ۱۷۳۲ زن می‌تواند برای آنکه از شـیرش اسـتفاده کنند اجیر شود و لازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد، ولی اگر به واسـطه شـیر دادن حقّ شوهر از بین برود بدون اجازه او نمی‌تواند اجیر شود. مسـئله ۱۷۳۳ اسـتفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهنـد، چهار شـرط دارد: اوّل: حلال باشـد، بنابراین اجاره دادن دکـان برای شـراب فروشـی یا نگه داری شـراب و کرایه دادن حیوان برای حمل و نقل شـراب باطل است. دوّم: پول دادن برای آن اسـتفاده در نظر مردم بیهوده نباشد. سوّم: اگر چیزی را که اجاره می‌دهند چند اسـتفاده دارد، استفاده‌ای را که مستأجر باید از آن ببرد معیّن نماینـد. چهارم: مدّت اسـتفاده را معیّن نمایند و اگر مدّت معلوم نباشد ولی عمل را معیّن کنند، مثلاً با خیّاط قرار بگذارند که لباس معیّنی را به طور مخصوصـی بـدوزد کافی است. مسـئله ۱۷۳۴ ابتـدای مـدّت اجاره بعد از خواندن عقد است، و اگر شـرط کنند که ابتدای آن مدّتی بعد از خواندن عقد باشد، شرط باطل است ولی اجاره صحیح است. مسئله ۱۷۳۵ اگر مدّت اجاره را معلوم نکند و بگوید هر وقت در خانه نشـستی اجاره آن ماهی ده تومان است اجاره صحیح است. مسئله ۱۷۳۶ خانه‌ای را که غریب و زوّار در آن منزل می‌کننـد و معلوم نیست چقدر در آن می‌مانند، اگر قرار بگذارند که مثلاً شبی یک تومان بدهند و صاحب خانه راضـی شود، اسـتفاده از آن خانه اشـکال ندارد و اجاره هم صـحیح است. مسـئله ۱۷۳۷ مالی را که مسـتأجر بابت اجاره می‌دهـد باید معلوم باشـد، بنابراین اگر خانه را اجاره نمایـد و مبلغ مال الاجاره را تعیین نکند اجاره باطل است. مسـئله ۱۷۳۸ اگر زمینی را برای زراعت

جو یا گنـدم یا محصول دیگر اجاره دهد، گرچه مال الاجاره را از محصول همان زمین قرار دهد، اجاره صـحیح است. مسئله ۱۷۳۹ کسـی که چیزی را اجاره داده، تا آن چیز را تحویل ندهـد حقّ نـدارد اجاره آن را مطالبه کند، و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد، پیش از انجام عمل حقّ مطالبه اجرت ندارد. مسئله ۱۷۴۰ - هرگاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهد، گرچه مستأجر تحویل نگیرد، یا تحویل بگیرد و تا آخر مدّت اجاره از آن استـفاده نکند باید مال‌الاجاره آن را بدهد. مسـئله ۱۷۴۱ اگر انسان اجیر شود که در روز معیّنی کـاری را انجام دهـد و در آن روز برای انجام آن کار حاضـر شود، کسـی که او را اجیر کرده، گرچه آن کار را به او ارجاع ندهـد، باید اجرت او را بدهد. مسـئله ۱۷۴۲ اگر بعـد از تمام شـدن مـدّت اجاره یا در اثناء مـدّت، معلوم شود که اجاره باطل بوده، مستـأجر بایـد مـال الاجاره را به مقـدار معمول به صاحب ملک بدهـد، مثلاً اگر خانه‌ای را یک ساله به صـد هزار تومان اجاره کنـد بعـد بفهمـد اجاره باطل بوده، چنانچه اجاره آن معمولاً پنجاه هزار تومان است بایـد پنجاه هزار تومان را بدهـد، و اگر دویست هزار تومان است باید دویست هزار تومان را بپردازد. مسئله ۱۷۴۳ اگر چیزی را که اجاره کرده تلف شود، چنانچه در نگهـداری آن کوتـاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم زیاده‌روی ننموده، ضامن نیست. مثلاً خانه‌ای را که اجاره کرده به واسطه سـیل خراب شود یا ماشینی را که اجاره کرده دزد ببرد، ضامن نیست. مسئله ۱۷۴۴ هر گاه صنعتگر متخصّص باشد و در کار خود دقّت و احتیاط لازم را نموده باشد، اگر چیزی را که گرفته ضایع کند ضامن نیست، و همچنین اگر کسی سربریدن حیوان را بداند و با اینکه دقّت و احتیاط لازم را نموده، حیوان را حرام کنـد، ضامن نیست. مسـئله ۱۷۴۵ اگر اتومبیـل را برای بردن بار اجاره دهـد چنانچه آن اتومبیل چپ شود و بار آن تلف شود، در صورتی که راننـده لایق بوده و دقّت و احتیاط لازم را هم نموده باشـد، ضامن نیست. مسـئله ۱۷۴۶ اگر کسـی بچّه‌ای را ختنه کنـد و ضـرری به آن بچّه برسـد یا بمیرد، چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد، ضامن است، و اگر بیشتر از معمول نبریـده باشد ضامن نیست. مسـئله ۱۷۴۷ اگر دکتر دقّت و احتیـاط لازم را بکنـد، چنانچه ضـرری به مریض برسـد و یا بمیرد، ضـامن نیست، و چون مراجعه به دکتر اجـازه و رفع ضـمان است، لازم نیست دکتر به مریض یا ولیّ او بگویـد اگر ضـرری به مریض برسـد ضامن نباشـد، گرچه این اجازه و رفع ضـمان کار خوبی است، ولی اگر اشـتباه کنـد ضامن است. مسـئله ۱۷۴۸ اجاره از عقود لازم است، یعنی بـدون رضایت یکـدیگر نمی‌تواننـد اجاره را به هم بزنند. مسـئله ۱۷۴۹ در احکـام خریـد و فروش گفته شـد که در یـازده مورد می‌توان معـامله را فسـخ کرد، در تمام آن یازده مورد، اجاره را نیز می‌توان فسـخ کرد مگر در مورد خیار مجلس و خیار حیوان و خیار تأخیر. مسئله ۱۷۵۰ اگر مستـأجر در پرداخت مال الاجاره از حـدّ متعارف تأخیر کند، اجاره دهنده می‌تواند اجاره را به هم بزند. مسئله ۱۷۵۱ اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد و بعـد دیگری آن را غصب کنـد، نمی‌تواند اجاره را به هم بزند و فقط حقّ دارد کرایه آن چیز را به مقدار معمول از غصب کننده بگیرد. مسـئله ۱۷۵۲ اگر پیش از آنکه مدّت اجاره تمام شود، ملک را به مسـتأجر یا به دیگری بفروشـد، اجاره به هم نمی‌خورد و مسـتأجر باید مال الاجاره را بپردازد. مسـئله ۱۷۵۳ اگر ملکی را اجاره کنـد و آن ملک خراب شود که قابل اسـتفاده نباشـد اجاره باطل می‌شود، ولی چنانچه صاحب ملک بتوانـد آن خرابی را ترمیم کند اجاره باطل نمی‌شود، ولی اگر ترمیم آن به انـدازه‌ای طول بکشـد که مـدّتی استفاده مستـأجر از بین برود، اجاره نسبت به آن مدّت باطل می‌شود و مسـتأجر می‌تواند اجاره باقی مانده را به هم بزند. مسئله ۱۷۵۴ اگر اجاره دهنده یا مستأجر بمیرد اجاره باطل نمی‌شود و آن حقّ برای ورثه آنها باقی می‌مانـد. مسـئله ۱۷۵۵ اگر صـاحب کـار بنّا را وکیل کنـد که برای او عمله بگیرد، چنانچه بنّا کمتر از مقـداری که از صاحب کار می‌گیرد به عمله بدهد زیادی آن بر او حرام است و باید آن را به صاحب کار بدهد. ولی اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کنـد و برای خود اختیار بگـذارد که خودش بسازد یا به دیگری بدهد در صورتی که کمتر از مقداری که اجیر شده به دیگری بدهد زیادی آن بر او حلال می‌باشد. مسئله ۱۷۵۶ اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلاً پارچه را به طور مخصوصی رنگ کند چنانچه به طور دیگر رنگ نماید حقّ ندارد چیزی بگیرد.

سرقفلی

مسئله ۱۷۵۷ سرقفلی که امروز در میان مردم متداول است اقسامی دارد: ۱ – کسی ملکی را اجاره کند و هنگامی که مدّت اجاره به سر رسید بدون اذن صاحب ملك پولی از دیگری بگیرد و آن ملك را واگذار به او کند و اینگونه سرقفلی حرام است و برای دومی توقّف در آن ملك حرام است، خواه ارزش ملك بالا رفته باشد یا نه. ۲ – کسی ملکی را با دادن سرقفلی به صاحب آن یا بدون دادن سرقفلی برای مدّتی اجاره کند، می‌تواند ملك را به دیگری با همان مدّتی که اجاره کرده است، اجاره دهد و از او سرقفلی بگیرد. ۳ – ملکی را از صاحب ملك با دادن سرقفلی اجاره کند و در ضمن عقد شرط کند که بتواند به دیگری با گرفتن سرقفلی اجاره دهد، و گرفتن اینگونه سرقفلی نیز جایز است. ۴ – مستأجر با موجر در ضمن عقد اجاره شرط کند که مال الاجاره را تا مدّتی زیاد نکند و حقّ اخراج او را از محلّ نداشته باشد، در این صورت می‌تواند برای واگذاری محل مبلغی از او یا از غیر او بگیرد و اینگونه سرقفلی نیز حلال است.

مضاربه

احکام مضاربه

مسئله ۱۷۵۸ مضاربه آن است که مالك با عامل به این صورت معامله کند که مقداری از مال خود را به عنوان رأس المال به او بدهد تا با آن تجارت کرده و به مقداری که قرار می‌گذارند از منافع آن بردارد، و همین مقدار که مالك به قصد مضاربه مال را به عامل بدهد و او هم به همین قصد بگیرد مضاربه صحیح است. مسئله ۱۷۵۹ مالك و عامل باید رشید باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و مالك شرعاً بتواند در مال خود تصرّف کند. مسئله ۱۷۶۰ اگر مالك مالی را به عامل بدهد که با آن کار کند آن مال در دست عامل امانت است و اگر تلف شد عامل ضامن نیست، و اگر شرط ضمان کند معامله صحیح است و شرط، ضمان آور نیست گرچه آن شرط در ضمن عقد دیگری باشد، بنابراین اگر مال تلف شد از مال مالك رفته است و ضمانی بر عامل نیست. مسئله ۱۷۶۱ اگر عامل زیاده‌روی یا کوتاهی در حفظ سرمایه کند و یا به شرایط عمل نکند و مال تلف شود، ضامن سرمایه است. مسئله ۱۷۶۲ لازم نیست پولی را که صاحب مال می‌دهد، عین موجود باشد، پس اگر دینی به گردن عامل داشته باشد می‌تواند آن را رأس المال قرار دهد، و همچنین لازم نیست رأس المال، طلا یا نقره سکّه‌دار باشد، پس اگر با جنس یا اسکناس مضاربه کند صحیح است. مسئله ۱۷۶۳ در مضاربه باید مقدار رأس المال و خصوصیّات آن معلوم باشد – ولو اجمالاً – پس اگر بگوید با این پولها، که مقدارش را هیچ کدام نمی‌دانند، معامله کن، مضاربه صحیح است، و همچنین باید سهم عامل معلوم باشد – و لو اجمالاً – پس اگر بگوید با این مال تجارت کن هرقدر که (زید) به عامل خود می‌دهد مال تو باشد، گرچه مقدار آن را ندانند، مضاربه صحیح است. مسئله ۱۷۶۴ در مضاربه باید سهم عامل مشاع باشد، یعنی نصف یا ثلث و مانند آن تعیین شده باشد پس اگر بگوید با این مال تجارت کن و پنج هزار تومان از منافع را بردار، صحیح نیست. مسئله ۱۷۶۵ عامل، باید مال را در تجارت صرف کند، امّا اگر پولی را به عامل بدهد تا آن را در زراعت صرف کند یا استخراج معدن کند و در منافع شریك باشند، معامله صحیح است، و اگر مال تلف شد عامل ضامن نیست، گرچه احکام مضاربه را ندارد. مسئله ۱۷۶۶ پیش از آنکه عامل شروع به کار کند مالك و عامل می‌توانند مضاربه را به هم بزنند. مسئله ۱۷۶۷ بعد از آنکه عامل شروع به کار کرد، اگر مالك بخواهد مضاربه را به هم بزند اشکال ندارد ولی باید مزد مقدار عملی را که انجام داده به او بدهد.

شفعه

احکام شُفْعِه

مسئله ۱۷۶۸ اگر دو نفر در چیزی شریک باشند، بعد یکی از آنها قسمت خود را به شخص ثالثی بفروشد، شریک می‌تواند آن را از او گرفته و قیمتش را بدهـد و این را «اخذ به شُـفعه» می‌گویند. مسـئله ۱۷۶۹ شـفعه، شش شرط دارد: ۱ – شـریک قسمت خود را به شخص ثالث انتقال دهـد، بنابراین اگر قهراً منتقل شود، مثلاً به واسطه ارث منتقل به دیگری شود، شـریک حقّ شـفعه ندارد. ۲ – هر دو، شـریک در جنس باشند، پس اگر کسی منزلش را فروخت، همسایه‌اش نمی‌تواند اخذ به شفعه کند. ۳ – فقط دو نفر باشند، پس اگر سه نفر یا بیشتر در جنسـی شـریک باشـند و یکی از آنها قسمت خود را بفروشد دیگران حقّ شفعه نخواهند داشت. ۴ – شخصی که جنس را از خریـدار مسترد می‌دارد باید بتواند پول آن را بپردازد. ۵ – اگر مشتری مسـلمان است باید شریکی که می‌خواهد اخذ به شـفعه کنـد نیز مسـلمان باشد و چنانچه کافر باشد حقّ شـفعه ندارد. ۶ – شـریک همه قسـمتی را که مشتری خریـده از او بگیرد و چنانچه مثلاً بخواهـد نصف آن را بگیرد حقّ نخواهد داشت. مسـئله ۱۷۷۰ لازم نیست جنس قابل قسـمت باشـد، پس اگر کتابی را با دیگری شـریک باشد نظیر باغ و خانه است و حقّ شفعه نیز در آن جاری است. مسئله ۱۷۷۱ اگر شریکی که می‌خواهد اخذ به شفعه کند در وقت فروختن حاضـر نباشد، هنگامی که حاضر می‌شود می‌تواند اخذ به شفعه کند، هرچند مدّت زیادی بر آن گذشته باشد. مسئله ۱۷۷۲ سـفیه و بچّه نابالغ و دیوانه حقّ شفعه دارند، پس اگر جنس، ملک سفیه و شخص دیگری باشد، بعد آن شخص قسمت خود را بفروشد، قیّم سـفیه می‌تواند برای او اخذ به شـفعه کند. مسئله ۱۷۷۳ کسـی که می‌خواهد قسمت شریک را از خریدار بگیرد بایـد قیمت آن را به همان مقـداری که او خریـده است بپردازد، خواه قیمت حقیقی آن قسـمت همان مقدار باشد یا نه. مسـئله ۱۷۷۴ اگر دو شریک مال را تقسیم کنند و بعد یکی از آنها قسمت خود را بفروشد، دیگری نمی‌تواند اخذ به شفعه کند، زیرا اخذ به شفعه مخصوص صورتی است که مال تقسـیم نشـده باشد. مسـئله ۱۷۷۵ حقّ شـفعه فوری است و چنانکه شـریک بـدون عـذر آن را تأخیر بیندازد، دیگر نمی‌تواند اخذ به شفعه کند.

جعاله

احکام جُعاله

مسئله ۱۷۷۶ جعاله آن است که انسان قرار بگـذارد در مقابل کاری که برای او انجام می‌دهند مال معیّنی بدهد. مثلاً بگوید هر کس گمشـده مرا پیـدا کند ده تومان به او می‌دهم، و به کسـی که این قرار را می‌گذارد جاعل، و به کسـی که کار را انجام می‌دهد عامل می‌گوینـد، و فرق بین جعاله و اینکه کسـی را برای کاری اجیر کننـد این است که در اجاره بعـد از قرارداد، اجیر بایـد عمل را انجام دهـد و کسـی هم که او را اجیر کرده، اجرت را به او بـدهکار می‌شود ولی در جعاله عامل می‌تواند مشـغول عمل نشود و تا عمل را انجام ندهد، جاعل بدهکار نمی‌شود. مسئله ۱۷۷۷ جاعل باید رشـید باشد و از روی قصد و اختیار قرارداد کند و شرعاً بتواند در مال خود تصـرّف نماید. مسئله ۱۷۷۸ کاری را که جاعل می‌گویـد برای او انجام دهنـد باید حرام نباشد، و نیز باید غرض عقلایی داشـته باشد. پس اگر بگوید هر کس شـراب بخورد یا در شب به جای تاریکی برود، هزار تومان به او می‌دهم، جعاله صحیح نیست. مسئله ۱۷۷۹ اگر مالی را که قرار می‌گـذارد بدهد معیّن کند مثلاً بگوید هر کس اسب مرا پیدا کند این گندم را به او می‌دهم، لازم نیست بگویـد آن گنـدم مال کجاست و قیمت آن چه مقدار است، ولی اگر مال را معیّن نکند، مثلاً بگوید کسـی که اسب مرا پیدا کند ده

من گندم به او می‌دهم، باید گندمی که متعارف در بازار است بدهد. مسئله ۱۷۸۰ اگر جاعل مزد معیّنی برای کار قرار ندهد، چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد، باید مزد او را به مقدار متعارف بدهد. مسئله ۱۷۸۱ اگر شخصی پیش از قرارداد کار را انجام داده باشد، یا بعد از قرارداد به قصد اینکه پول نگیرد انجام دهد حقّی به مزد ندارد. مسئله ۱۷۸۲ پیش از آنکه عامل شروع به کار کند، جاعل و عامل می‌توانند جعاله را به هم بزنند. مسئله ۱۷۸۳ بعد از آنکه عامل شروع به کار کرد، اگر جاعل بخواهد جعاله را به هم بزند اشکال ندارد ولی باید مزد مقدار عملی را که انجام داده به او بدهد. مسئله ۱۷۸۴ عامل می‌تواند عمل را ناتمام بگذارد، ولی اگر تمام نکردن عمل اسباب ضرر جاعل شود باید آن را تمام نماید. مثلاً اگر کسی بگوید هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می‌دهم و دکتر جرّاحی شروع به عمل کند، چنانچه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند چشم معیوب می‌شود، باید آن را تمام نماید، و در صورتی که ناتمام بگذارد حقّی به جاعل ندارد بلکه ضامن هم هست. مسئله ۱۷۸۵ اگر عامل کار را ناتمام بگذارد، چنانچه آن کار مثل پیدا کردن اسب است که تا تمام نشود برای جاعل فایده ندارد، عامل نمی‌تواند چیزی مطالبه کند، و همچنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار بگذارد. مثلاً بگوید هر کس لباس مرا بدوزد هزار تومان به او می‌دهم. ولی اگر مقصودش این باشد که هر مقدار از عمل که انجام گیرد برای آن مقدار مزد بدهد، جاعل باید مزد مقداری را که انجام شده به عامل بدهد.

مزارعه

احکام مزارعه

مسئله ۱۷۸۶ مزارعه آن است که مالک زمین یا کسی که زمین در اختیار اوست با زارع به این قصد معامله کند که زمین را در اختیار او بگذارد تا زراعت کند و مقداری از حاصل آن را به مالک بدهد. مسئله ۱۷۸۷ مزارعه، هشت شرط دارد: اوّل: صاحب زمین و زارع هر دو رشید باشند و با قصد و اختیار خود مزارعه را انجام دهند و حاکم شرع آنان را از تصرّف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد. دوّم: مالک و زارع از تمام حاصل زمین سهم ببرند. پس اگر مثلاً شرط کنند که آنچه اوّل یا آخر می‌رسد مال یکی از آنان باشد مزارعه باطل است. سوّم: سهم هر کدام به طور مشاع باشد مثل نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها و باید تعیین شده باشد. پس اگر قرار دهند حاصل یک قطعه مال یکی و قطعه دیگر مال دیگری، صحیح نیست. چهارم: مدّتی را که باید زمین در اختیار زارع باشد معیّن کنند، و باید مدّت به قدری باشد که در آن مدّت به دست آمدن حاصل ممکن باشد. پنجم: زمین قابل زراعت باشد، و اگر زراعت در آن ممکن نباشد امّا بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود مزارعه صحیح است. ششم: اگر منظور هر کدام آنان زراعت مخصوصی است، چیزی را که زارع باید بکارد معیّن کنند، ولی اگر زراعت معیّنی را در نظر ندارند یا زراعتی را که هر دو در نظر دارند معلوم است، لازم نیست آن را معیّن نمایند. هفتم: مالک، زمین را معیّن کند - ولو اجمالاً - پس اگر کسی چند قطعه زمین دارد و با هم تفاوت دارند، اگر به زارع بگوید در یکی از این زمینها زارعت کن و آن را معیّن نکند، مزارعه صحیح است و زارع می‌تواند هر قطعه‌ای از زمین را که می‌خواهد، در آن زراعت کند. هشتم: خرجی را که هر کدام باید بکنند معیّن نمایند، ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکنند معلوم باشد، لازم نیست آن را معیّن نمایند. مسئله ۱۷۸۸ اگر مالک با زارع قرار بگذارد که مقداری از حاصل برای او باشد و بقیّه را بین خودشان قسمت کنند، چنانچه بدانند که بعد از برداشتن آن مقدار، چیزی باقی می‌ماند مزارعه صحیح است. مسئله ۱۷۸۹ اگر مدّت مزارعه تمام شود و حاصل به دست نیاید، مالک باید راضی شود که زراعت در ملک او بماند تا وقتی که حاصل به دست بیاید. مسئله ۱۷۹۰ اگر به واسطه پیشامدی زراعت در زمین ممکن نباشد، مثلاً

آب از زمین قطع شود، در صورتی که مقداری از زراعت به دست آمده باشد، حتّی مثل قصیل که می‌توان به حیوانات داد، آن مقدار مطابق قرارداد مال هر دوی آنهاست و مزارعه در بقیّه باطل است. مسئله ۱۷۹۱ اگر زارع زراعت نکند، چنانچه زمین در تصرّف او بوده و مالک در آن تصرّفی نداشته است، باید اجاره آن مدّت را به مقدار معمول به مالک بدهد. مسئله ۱۷۹۲ مالک و زارع بدون رضایت یکدیگر نمی‌توانند مزارعه را به هم بزنند، ولی اگر در ضمن معامله شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنان حقّ به هم زدن معامله را داشته باشند، می‌توانند مطابق قراری که گذاشته‌اند معامله را به هم بزنند. مسئله ۱۷۹۳ اگر بعد از قرارداد مزارعه، مالک یا زارع بمیرد مزارعه به هم نمی‌خورد و به وارث منتقل می‌شود، ولی اگر زارع بمیرد و شرط کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد، مزارعه به هم می‌خورد، و چنانچه زراعت نمایان شده باشد، باید سهم او را به ورثه‌اش بدهند و حقوق دیگری هم که زارع داشته ورثه او ارث می‌برند و می‌توانند مالک را مجبور کنند که زراعت در زمین باقی بماند. مسئله ۱۷۹۴ اگر بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، چنانچه بذر مال مالک بوده حاصلی هم که به دست می‌آید مال اوست و باید مزد زارع و مخارجی که کرده به او بدهد، و اگر بذر مال زارع بوده زراعت هم مال اوست و باید اجاره زمین و خرجهایی را که مالک کرده به او بدهد. مسئله ۱۷۹۵ اگر بذر مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، مالک باید راضی شود که با اجرت یا بی اجرت، زراعت در زمین بماند. مسئله ۱۷۹۶ اگر بعد از جمع کردن حاصل و تمام شدن مدّت مزارعه، ریشه زراعت در زمین بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد، محصول سال دوّم مال صاحب بذر می‌باشد، ولی اگر صاحب بذر زارع باشد، مالک می‌تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند. مسئله ۱۷۹۷ زراعت و زمین، امانت در دست زارع است و اگر تلف شود ضامن نیست، ولی اگر کوتاهی در حفظ زمین یا زراعت داشته باشد و یا به شرایطی که گفته شد عمل نکرده باشد، ضامن است. مسئله ۱۷۹۸ اگر مالک، زمین را به کسی بدهد تا در آن زراعت کند و بعد حاصل زراعت مال مالک باشد و مبلغ ده هزار تومان - مثلاً - به زارع بدهد، و یا زراعت مال زارع باشد و او ده هزار تومان - مثلاً - به مالک بدهد، معامله صحیح است گرچه مزارعه نیست.

مساقات

احکام مساقات

مسئله ۱۷۹۹ اگر انسان با کسی به این قصد معامله کند که درختهای او را تا مدّت معیّنی تربیت نماید و آب دهد و به مقداری که قرار می‌گذارند از آن بردارد این معامله را مساقات می‌گویند. مسئله ۱۸۰۰ معامله مساقات در درختهایی که مثل بید و چنار میوه نمی‌دهد صحیح است و همچنین در مثل درخت حنا که از برگ آن استفاده می‌کنند یا درختی که از گل آن استفاده می‌کنند اشکال ندارد. مسئله ۱۸۰۱ در معامله مساقات لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند و کسی که کار می‌کند به همین قصد تحویل بگیرد معامله صحیح است. مسئله ۱۸۰۲ مالک و کسی که تربیت درختها را به عهده می‌گیرد باید رشید باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و شرعاً بتوانند در مال خود تصرّف کنند. مسئله ۱۸۰۳ مدّت مساقات باید معلوم باشد و اگر اوّل و آخر آن را موقعی قرار دهند که مثلاً درخت احتیاج به آب دارد معامله صحیح است. مسئله ۱۸۰۴ باید سهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد و اگر قرار بگذارند که مثلاً صد من از میوه‌ها مال مالک و بقیّه مال کسی باشد که کار می‌کند معامله صحیح است، گرچه احکام مساقات را ندارد. مسئله ۱۸۰۵ باید قرار معامله مساقات را وقتی بگذارند که درختها احتیاج به کاری مانند آبیاری که برای تربیت درخت لازم است داشته باشند و در هنگام چیدن میوه و نگه داری آنها معامله به طور مساقات صحیح نیست. مسئله ۱۸۰۶ معامله مساقات در بوته خربزه و خیار و مانند اینها بلکه در هر حاصلی نظیر گندم و جو

نیز صحیح است. مسئله ۱۸۰۷ درختی که از آب باران یا رطوبت زمین استفاده می‌کند و به آبیاری احتیاج ندارد، اگر به کارهای دیگری مانند بیل زدن و کود دادن محتاج باشد، معامله مساقات در آن صحیح است، ولی چنانچه آن کارها در زیاد شدن یا خوب شدن میوه و یا رشد بهتر درخت اثری نداشته باشد، معامله مساقات صحیح نیست. مسئله ۱۸۰۸ دو نفری که مساقات کرده‌اند بدون رضایت یکدیگر نمی‌توانند معامله را به هم بزنند، و نیز اگر در ضمن خواندن صیغه مساقات شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حقّ به هم زدن معامله را داشته باشند، مطابق قراری که گذاشته‌اند به هم زدن معامله اشکال ندارد، بلکه اگر در معامله شرطی کنند و عملی نشود، کسی که به نفع او شرط کرده‌اند می‌تواند معامله را به هم بزند. مسئله ۱۸۰۹ اگر بعد از قرارداد مساقات، مالك یا کسی که تربیت درختها به او واگذار شده بمیرد، مساقات به هم نمی‌خورد و به وارث منتقل می‌شود، ولی اگر کسی که تربیت درختها به او واگذار شده بمیرد و شرط کرده باشند که خودش آنها را تربیت کند، مساقات به هم می‌خورد و باید سهم او را به ورثه‌اش بدهند و اگر حقوق دیگری هم داشته، ورثه او ارث می‌برند. مسئله ۱۸۱۰ اگر زمینی را به دیگری واگذار کند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می‌آید مال هر دو باشد معامله صحیح است، البته نه با عقد مساقات، بلکه یك عقد مستقلّی است که باید هر دو پای‌بند به آن باشند. مسئله ۱۸۱۱ دو نفری که مساقات کرده‌اند اگر بفهمند که معامله مساقات باطل است، پس اگر درختها مال صاحب زمین بوده، بعد از تربیت هم مال اوست و باید مزد کسی که آنها را تربیت کرده بدهد، و اگر مال کسی بوده که آنها را تربیت کرده بعد از تربیت هم مال اوست و می‌تواند آنها را بکند، ولی باید گودالهایی را که به واسطه کندن درختها پیدا شده پر کند و اجاره زمین را از روزی که درختها را کاشته به صاحب زمین بدهد، ولی صاحب زمین نمی‌تواند او را مجبور نماید که درختها را بکند و فقط می‌تواند اجاره زمین را بگیرد. مسئله ۱۸۱۲ اگر مالك، درختها را به کسی بدهد که آنها را آب دهد و تربیت کند و مبلغ ده هزار تومان – مثلاً – به او بدهد، یا استفاده درختها مال او باشد و او ده هزار تومان به مالك بدهد، معامله صحیح است گرچه مساقات نیست. مسئله ۱۸۱۳ درختها در دست کسی که آنها را آبیاری و تربیت می‌کند امانت است و اگر تلف شود ضامن نیست، ولی اگر در تربیت و آبیاری آنها کوتاهی کند و یا به شرایطی که گفته شد عمل نکرده باشد ضامن است.

قرض

احکام قرض

قرض دادن از کارهای مستحبّی است که در آیات قرآن و اخبار، راجع به آن زیاد سفارش شده است. از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم روایت شده که هرکس به برادر مسلمان خود قرض بدهد مال او زیاد می‌شود و ملائکه بر او رحمت می‌فرستند و اگر با بدهکار خود مدارا کند، بدون حساب و به سرعت از صراط می‌گذرد، و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و بدون عذر ندهد، بهشت بر او حرام می‌شود. مسئله ۱۸۳۰ در قرض لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر چیزی را به نیّت قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است. مسئله ۱۸۳۱ در قرض باید مقدار و مدّت و جنس روشن باشد و نیز قرض دهنده و گیرنده هر دو باید رشید باشند و ممنوع از تصرّف در اموال خود نباشند و این کار رااز روی اراده و قصد انجام دهند. مسئله ۱۸۳۲ اگر در قرض شرط کنند که در وقت معیّن آن را بپردازند، پیش از رسیدن آن وقت لازم نیست طلبکار قبول کند، ولی اگر تعیین وقت فقط برای همراهی با بدهکار باشد چنانچه پیش از آن وقت هم قرض را بدهند باید قبول نماید. مسئله ۱۸۳۳ اگر در قرض برای پرداخت آن مدّتی قرار دهند، طلبکار پیش از تمام شدن آن مدّت نمی‌تواند طلب خود را مطالبه نماید، ولی اگر مدّت نداشته باشد، طلبکار هر وقت بخواهد می‌تواند طلب خود را مطالبه نماید. مسئله ۱۸۳۴ هرگاه طلبکار طلب خود را در موقعی که حقّ دارد، مطالبه کند،

بـدهکار بایـد فوراً آن را بپردازد و تـأخیر آن گنـاه است، ولی اگر بـدهکار غیر از خـانه‌ای که در آن نشسـته و اثاث و لوازم منزل و چیزهای دیگری که به آن احتیاج دارد و در شأن او نیز هست، چیزی نداشـته باشـد، طلبکار بایـد صبر کنـد و نمی‌توانـد او را مجبور کند که چیزهای مورد احتیاجش را بفروشد، امّا بدهکار باید برای پرداخت بدهی خود تلاش کند و از طریق کسب و کار یا راههای مشـروع دیگر چیزی به دست آورده و بـدهی خود را بپردازد. مسـئله ۱۸۳۵ کسـی که دسترسـی به طلبکار خود نـدارد، چنانچه امید نداشـته باشد که او را پیدا کند، باید با اجازه حاکم شرع طلب او را به فقیر بدهد، و می‌تواند به سیّد فقیر بدهد، چنانکه می‌تواند اگر فقیر باشـد خودش بردارد. مسـئله ۱۸۳۶ اگر مـال میّت بیشـتر از خرج واجب کفن و دفن و بـدهی او نباشـد، بایـد مـالش را به همین مصـرفها برسانند و به وارث او چیزی نمی‌رسد. مسـئله ۱۸۳۷ در قرض بایـد همان را که گرفته است پس بدهـد، جنس باشـد یا پول. بنـابراین اگر یک من گنـدم یا ده مثقال طلا وماننـد اینها قرض بگیرد، بایـد همان یک من گنـدم یا ده مثقال طلا را بدهـد و زیادتر دادن ربا و حرام است. و همچنین اگر صـد هزار تومان قرض گرفت، بایـد در وقتِ ادا همان یک صـد هزار تومان را بدهد و زیادتر دادن ربا و حرام است. گرچه آن صـد هزار تومان در وقتِ ادا افت کرده باشـد و قـدرت خریدِ آن کم شده باشد. ولی در غیر قرض باید قدرت خرید مراعات شود. بنابراین مهریه و نظیر مهریه اگر افت کرده باشد و قدرت خریدِ آن کم شده باشد، باید قدرت خرید مراعـات شـود و به پـولِ روز ادا شود. همچنین است در غصب و نظیر آن. مثلاًـ اگر ده هزار تومـان از کسـی نزد او باشـد و ندهـد و قـدرت خریـد کم شود، باید در وقتِ ادا، قدرت خرید مراعات شود. مسـئله ۱۸۳۸ اگر مـالی را کـه قرض کرده از بین نرفته باشـد و صاحب مال همان را مطالبه کنـد، لازم نیست بدهکار همان مال را به او بدهد. مسـئله ۱۸۳۹ اگر کسـی که قرض می‌دهد شرط کند که زیادتر از مقـداری که می‌دهـد بگیرد، مثلاً ده من گنـدم بدهد و شـرط کند که یازده من بگیرد، یا ده هزار تومان بدهد و شـرط کنـد که یـازده هزار تومان بگیرد، ربا و حرام است، بلکه اگر قرار بگـذارد که بـدهکار کاری برای او انجام دهـد باز هم ربا و حرام می‌باشـد، ولی اگر بـدون اینکه شـرط کنـد، خود بـدهکار زیادتر از آنچه قرض کرده پس بدهد اشـکال ندارد بلکه مستحب است. مسئله ۱۸۴۰ قرضی که در آن قرار ربا باشد باطل و حرام است، و ربا از گناهان بسیار بزرگ است و قرآن شریف آن را اعلام جنگ با خـدا و موجب نابودی مال می‌دانـد و در روایات، ربا را از زنای با محارم بالاتر دانسـته‌اند، و ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است و کسی که قرض ربایی گرفته مالک آن نمی‌شود و نمی‌تواند در آن تصرّف کند، ولی اگر صاحب پول راضی باشد که گیرنده قرض در آن تصرّف کند مانعی ندارد. مسئله ۱۸۴۱ اگر کسـی بخواهد پولی قرض کند و ربا بدهد و یا قرض بدهد و ربا بگیرد و با انجام کاری از ربا فرار کند جایز نیست. مثلاً صد هزار تومان قرض الحسـنه بدهد و لباسی که قیمت آن هزار تومان است به ده هزار تومان بفروشد. مسئله ۱۸۴۲ انسان می‌توانـد مقداری پول به کسـی بدهد که در شـهر دیگر کمتر بگیرد ولی عکس آن) یعنی مقداری پول بدهد که در شـهر دیگر زیادتر بگیرد (جایز نیست. مسـئله ۱۸۴۳ اگر در مقابل طلبی که از کسـی دارد سـفته یا چک مدّت‌دار داشته باشـد و بخواهد مقداری از طلب خود را پیش از موعد آن گذشت کند و بقیّه را از خود بدهکار یا دیگری، نقد دریافت کند مانعی ندارد.

بانک

احکام بانک

مسئله ۱۸۴۴ سپرده‌های کوتاه مدّت و دراز مدّت در بانکها و سودی که بانک به آن می‌دهد اگر مطابق موازین شـرعی باشد از قبیل مضـاربه و شـرکت و امثال آن، حلال است، ولی اگر یقین دارد که این امور جنبه ظاهری و صوری دارد آن سود حرام است. مسـئله ۱۸۴۵ آنچه اشـخاص از بانکها می‌گیرند اگر به عنوان قرض الحسنه باشد مانعی ندارد و اضافه‌ای که به بانکها می‌پردازند اگر مطابق

موازین شرعی باشد، از قبیل کارمزد، شرکت و یا مضاربه، حلال است و اگر یقین دارد که این امور جنبه ظاهری و صوری دارد گرفتن پول از بانک حرام است و سودی که می‌دهد نیز حرام است. مسئله ۱۸۴۶ ربا گرفتن از بانکهای کشورهای غیر اسلامی اشکال ندارد. مسئله ۱۸۴۷ آنچه را که بانکها یا صندوقهای قرض الحسنه به عنوان کارمزد و حقّ الزّحمه می گیرند، اگر متناسب با زحمات باشد اشکال ندارد، ولی اگر این همان سود پول است که به نام کارمزد می گیرند برای گیرنده و دهنده حرام است. مسئله ۱۸۴۸ بانکها و صندوقهای قرض الحسنه که مقداری از سرمایه خود را که از مردم گرفته‌اند در کارهای تجاری یا تولیدی به کار می گیرند، این کار جایز است ولی سزاوار نیست پولی را که از مردم به عنوان قرض الحسنه گرفته‌اند تا به دیگران قرض الحسنه بدهند آن را در کارهای تجاری یا تولیدی به کار گیرند. مسئله ۱۸۴۹ چون بانک سپرده‌هایی را به عنوان قرض الحسنه می گیرد می‌توانند در آنها تصرّف کند و در صورت تلف شدن، بانک ضامن است، چه قبل از تصرفّ تلف شود یا بعد از تصرّف. مسئله ۱۸۵۰ جایزه‌هایی که بانکها یا غیر آنها برای تشویق قرض دهنده می‌دهند یا مؤسّسات دیگر برای تشویق خریدار می‌دهند، حلال است، و آنچه را که فروشنده‌ها برای جلب مشتری داخل جنسهای خود می گذارند، حلال است. مسئله ۱۸۵۱ حواله‌های بانکی یا تجاری که به آنها صرف برات گفته می‌شود، مانع ندارد، پس اگر بانک یا تاجر پولی را از کسی در محلّی بگیرد و حواله بدهد که از بانک یا طرفش در محلّ دیگر، آن پول را بگیرد و در مقابل این حواله از دهنده چیزی بگیرد، مانع ندارد و حلال است. مسئله ۱۸۵۲ اگر انسان بداند در بانک و مغازه و مانند آن پول حلال و حرام هر دو وجود دارد ولی نداند پولی را که می گیرد از پولهای حرام است یا نه، داد و ستد با آنجا مانعی ندارد. مسئله ۱۸۵۳ اگر کسی مقداری پول از بانک یا غیر بانک به عنوان قرض الحسنه برای مدّت معیّنی بگیرد و در ضمن عقد شرط کند که اگر در آن مدّت معیّن پول را نپرداخت هر روزی هزار تومان مثلاً به عنوان دیرکرد بپردازد، آن قرض و آن شرط اشکال ندارد. مسئله ۱۸۵۴ معاملات ارزی یعنی خریدن دلار یا مارک و مانند آن به اسکناس جایز است، همانگونه که خریدن اسکناس به اسکناس اگر داعی عقلایی غیر از ربا خوردن در آن باشد جایز است. مسئله ۱۸۵۵ سفته و چک نظیر سندی است که به بستانکار می‌دهند، به همین جهت معامله بر خود آن واقع نمی‌شود، بنابراین معامله با چک یا سفته بی‌آنکه بدهکاری در مقابلش داشته باشد، مثل اینکه سفته یا چک یک ماهه را که به مبلغ هزار تومان است بدهد و نهصد تومان پول نقد بگیرد، صحیح نیست و این همان ربا و حرام است، و همچنین است چک یا سفته دوستانه که شخص به دیگری می‌دهد تا آن را به شخص سومی بدهد و مقداری از مبلغ آن را کم کرده و پول نقد بگیرد، ولی اگر ذمّه را، که چک و سفته کاشف آن است، به کمتر بفروشد، مانعی ندارد.

بیمه

احکام بیمه

مسئله ۱۸۵۶ بیمه عقدی است بین بیمه کننده و بیمه‌گر (دولت، شرکت، شخص) و لازم الاجرا می‌باشد و با هر لفظی چه عربی و یا غیر عربی یا با هر کاری نظیر کتابت، اجرا می‌شود، و آن عقد این است که بیمه‌گر در برابر پولی که می گیرد خسارتهای وارده را جبران می کند و آن اقسامی دارد: بیمه تجارتی، ساختمانی، وسایل نقلیه، کارمندان و کارگران، بیمه عمر و مانند آن، که همه اقسام آن صحیح و لازم الاجرا است. مسئله ۱۸۵۷ طرفین بیمه باید رشید باشند و بتوانند در مال خود تصرّف کنند و قرارداد از روی اراده و اختیار انجام شود و باید مجهول نباشد و تمام خصوصیّات را معیّن کنند، مثلاً تعیین کنند مورد بیمه را یا اقساطی که بیمه کننده باید بپردازد و همچنین تعیین کنند خطرهایی که موجب خسارت می‌شود و تعیین کنند قیمت چیزی که بیمه شده است و مانند آن.

مسئله ۱۸۵۸ اگر دو نفر یا بیشتر، شرکتی یا مؤسّسه‌ای و مانند آن را تأسیس کنند و هر یک از شرکاء و یا یکی از آنها شرط کند که چنانچه ضرر یا حادثه‌ای واقع شود آن ضرر را جبران کند، در صورت وقوع حادثه واجب است به این شرط عمل شود.

حواله

احکام حواله

مسئله ۱۸۵۹ اگر انسان طلبکار خود را حواله بدهد که طلب خود را از دیگری بگیرد و طلبکار قبول کند، بعد از آنکه حواله درست شد، کسی که به او حواله شده بدهکار می‌شود، و دیگر طلبکار نمی‌تواند طلبی را که دارد از بدهکار اوّلی مطالبه نماید. مسئله ۱۸۶۰ بدهکار و طلبکار و کسی که سر او حواله شده باید رشید باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و ممنوع از تصرّف در اموالشان هم نباشند. مسئله ۱۸۶۱ اگر سر کسی حواله بدهند که بدهکار است لازم است که قبول کند ولی حواله دادن سر کسی که بدهکار نیست در صورتی صحیح است که او قبول کند، و نیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است جنس دیگری حواله دهد - مثلاً به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد - تا او قبول نکند حواله صحیح نیست. مسئله ۱۸۶۲ موقعی که انسان حواله می‌دهد باید بدهکار باشد ولی حواله‌هایی که در عرف مرسوم است که انسان کسی را که طلبکار نیست به کسی حواله می‌دهد صحیح است گرچه احکام حواله را ندارد، و کسی که به او حواله می‌شود اگر به حواله دهنده بدهکار باشد باید قبول کند. مسئله ۱۸۶۳ حواله دهنده و طلبکار باید مقدار حواله و جنس آن را بدانند - ولو اجمالاً - پس اگر به او بگوید یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر، و آن را معیّن نکند، حواله صحیح است و همچنین اگر بدهی واقعاً معیّن باشد ولی بدهکار و طلبکار در موقع حواله دادن مقدار آن یا جنس آن را ندانند حواله صحیح است، مثلاً اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد و پیش از دیدن دفتر حواله بدهد و بعد دفتر را ببیند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید، حواله صحیح می‌باشد. مسئله ۱۸۶۴ طلبکار می‌تواند حواله را قبول نکند، گرچه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید. مسئله ۱۸۶۵ اگر سر کسی حواله بدهد که بدهکار نیست، چنانچه او حواله را قبول کند، پیش از پرداختن حواله نمی‌تواند مقدار حواله را از حواله دهنده بگیرد، و اگر طلبکار به کمتر از آن راضی شود فقط همان مقدار را می‌تواند از حواله دهنده بگیرد. مسئله ۱۸۶۶ هیچ یک از حواله دهنده و حواله گیرنده نمی‌توانند قرارداد حواله را به هم بزنند مگر اینکه همه یا یکی از آنان برای خود حقّ فسخ قرار دهد، ولی اگر کسی که سر او حواله داده‌اند در همان وقت حواله دادن فقیر باشد و طلبکار نداند، می‌تواند حواله را به هم بزند، امّا اگر بعداً فقیر شده یا اینکه از اوّل فقیر بوده و طلبکار می‌دانسته است، حقّ فسخ ندارد. مسئله ۱۸۶۷ اگر حواله دهنده، خودش طلب طلبکار را بدهد، چنانچه به خواهش کسی که به او حواله شده، داده است، ذمّه او بری می‌شود و می‌تواند چیزی را که داده از او بگیرد، و اگر بدون خواهش او داده نمی‌تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید.

رهن

احکام رهن

مسئله ۱۸۶۸ رهن آن است که بدهکار مقداری از مال خود را نزد طلبکار بگذارد که اگر طلب را او ندهد، طلبش را از آن مال به دست آورد. مسئله ۱۸۶۹ در رهن لازم نیست صیغه بخوانند و همین قدر که بدهکار مال خود را به قصد گرو به طلبکار بدهد و

طلبکار هم به همین قصد بگیرد رهن صحیح است. مسئله ۱۸۷۰ گرو دهنده و کسی که مال را گرو می‌گیرد باید رشید باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و کسی که به واسطه ورشکستگی، حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده نمی‌تواند مال خود را گرو بگذارد. مسئله ۱۸۷۱ انسان مالی را می‌تواند گرو بگذارد که شرعاً بتواند در آن تصرّف کند، پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند صحیح نیست و همچنین اگر مال شخص دیگر را گرو بگذارند صحیح نیست مگر اینکه با اجازه او باشد. مسئله ۱۸۷۲ استفاده چیزی که گرو می‌گذارند، مال کسی است که آن را گرو گذاشته است. مسئله ۱۸۷۳ طلبکار و بدهکار نمی‌توانند در مالی که گرو گذاشته شده بدون اجازه یکدیگر تصرّف کنند، ولی اگر یکی از آنها با اجازه دیگری تصرّف کند صحیح است، و همچنین اگر یکی از آنان تصرّف کند و بعد دیگری اجازه دهد، صحیح است. مسئله ۱۸۷۴ اگر طلبکار چیزی را که گرو برداشته با اجازه بدهکار بفروشد، پول آن هم مثل خود مال گرو می‌باشد، و همچنین است در صورتی که بی‌اجازه او بفروشد و بعد بدهکار امضا کند، یا آنکه خود بدهکار آن چیز را با اجازه طلبکار بفروشد که عوض آن گرو باشد، و در صورتی که بی‌اجازه او باشد آن چیز به گرو بودن خود باقی می‌ماند. مسئله ۱۸۷۵ اگر موقعی که باید بدهی خود را بدهد، طلبکار مطالبه کند و او ندهد، طلبکار می‌تواند مالی را که گرو برداشته با اجازه حاکم شرع بفروشد و طلب خود را بردارد. مسئله ۱۸۷۶ اگر بدهکار غیر از خانه‌ای که در آن نشسته و چیزهایی که مانند اثاثیه خانه محلّ احتیاج اوست، چیز دیگری نداشته باشد، طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه کند، ولی اگر مالی را که گرو گذاشته خانه و اثاثیه هم باشد، طلبکار می‌تواند با اجازه حاکم شرع بفروشد و طلب خود را بردارد. مسئله ۱۸۷۷ گرو بدون تحویل به بدهکار صورت نمی‌گیرد ولی اگر سند خانه را مثلاً به طلبکار بدهند به طوری که در صورت لزوم بتواند طلب خود را از فروش آن بردارد مانعی ندارد، هرچند بدهکار در آن خانه ساکن باشد. مسئله ۱۸۷۸ اگر خانه‌ای را مثلاً در مقابل وامی رهن بدهند و در ضمن رهن شرط کنند که صاحب خانه اجازه تصرّف در آن خانه را با عوض یا بدون عوض، به وام دهنده بدهد، مانعی ندارد.

امانت

احکام ودیعه (امانت)

مسئله ۱۸۹۴ ودیعه یعنی امانت، و آن این است که انسان مال خود را به دیگری به عنوان حفظ و نگهداری بسپارد و او هم به همین قصد بگیرد. مسئله ۱۸۹۵ لازم نیست در امانت لفظ عربی باشد بلکه با هر لفظی یا عملی که باشد کفایت می‌کند. مسئله ۱۸۹۶ امانتدار و کسی که مال را امانت می‌گذارد باید هر دو رشید باشند پس اگر مال خود را به بچّه یا دیوانه به طور امانت بدهد و آن مال تلف شود بچّه یا دیوانه یا ولیّ آنها ضامن نیست. مسئله ۱۸۹۷ اگر از بچّه یا دیوانه چیزی را به طور امانت قبول کند باید آن را به صاحبش بدهد و اگر آن چیز مال خود بچّه یا دیوانه است باید به ولیّ او برساند و چنانچه مال تلف شود باید عوض آن را بدهد. مسئله ۱۸۹۸ کسی که توانایی نگهداری امانت را ندارد و صاحب مال هم بداند می‌تواند آن را قبول کند. مسئله ۱۸۹۹ اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست چنانچه او مال را بگذارد و برود و این شخص مال را بر ندارد و آن مال تلف شود کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست. مسئله ۱۹۰۰ امانت از عقود جایز است، بنابراین چیزی را که به امانت می‌گذارد هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که امانت را قبول می‌کند هر وقت بخواهد می‌تواند آن را به صاحبش برگرداند. مسئله ۱۹۰۱ کسی که امانت را قبول می‌کند اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و تعدّی یعنی زیاده روی هم ننماید و اتّفاقاً آن مال تلف شود ضامن نیست. مسئله ۱۹۰۲ اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معیّن کند و به کسی

که امـانت را قبول کرده بگویـد که بایـد مـال را در اینجا حفظ کنی و به جای دیگر نبری، امانت‌دار حقّ نـدارد آن را به جای دیگر ببرد و اگر ببرد و تلف شود ضامن است. مسئله ۱۹۰۳ هرگاه صاحب مال بمیرد یا دیوانه شود امانت‌دار باید امانت را به وارث یا ولیّ دیوانه برسانـد و اگر بـدون عـذر شـرعی این کـار را نکنـد و مـال تلف شود ضامن است، مگر اینکه وارث یا ولیّ دیوانه اجازه دهد امانت به حال خود بماند. مسـئله ۱۹۰۴ اگر کسـی که امـانت را قبول کرده بمیرد یا دیوانه شود وارث یا ولیّ او بایـد هر چه زودتر به صاحب مال اطّلاع دهـد یا امانت را به او برساند. مسـئله ۱۹۰۵ اگر امانت‌دار نشانه‌های مرگ را در خود ببینـد، چنانچه ممکن اسـت باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند و اگر ممکن نیست باید آن را به حاکم شـرع بدهد و چنانچه به حاکم شرع دسترسی ندارد باید وصیّت کند و شاهد بگیرد.

عاریه

احکام عاریه

مسئله ۱۹۰۶ عاریه آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهـد که از آن اسـتفاده کند و در عوض چیزی هم از او نگیرد. مسـئله ۱۹۰۷ لازم نیست در عاریه صـیغه بخوانند و اگر مثلاً لباس را به قصد عاریه به کسـی بدهد و او به همین قصد بگیرد، عاریه صـحیح است. مسئله ۱۹۰۸ چیزی را که منفعتش مال انسان است، مثلاً آن را اجاره کرده، می‌توانـد عاریه بدهـد، ولی اگر آن چیز تلف شود ضامن است، مگر اینکه شـرط کرده باشند که بتواند آن را به دیگری بدهد. مسئله ۱۹۰۹ اگر دیوانه، بچه، مفلس و یا سفیه مال خود را عاریه بدهند صـحیح نیست، امّا اگر ولیّ، مال کسـی را که بر او ولایت دارد بنابر مصلحت عاریه بدهد اشکال ندارد. مسئله ۱۹۱۰ اگر در نگهـداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و در اسـتفاده از آن هم زیاده‌روی ننماید و اتّفاقاً آن چیز تلف یا معیوب شود ضامن نیست، ولی چنانچه شـرط کننـد که اگر تلف شود عاریه کننـده ضامن باشد یا چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، باید عوض آن را بدهد. مسئله ۱۹۱۱ اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد، چنانچه تلف شود ضامن نیست. مسئله ۱۹۱۲ اگر عاریه دهنـده بمیرد، یا دیوانه و یا مفلس شود، عقـد عاریه به هم می‌خورد و عاریه کننده باید مال را فوراً به ورثه یا ولیّ او برگرداند. مسئله ۱۹۱۳ کسـی که چیزی عاریه داده هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسـی هم که عاریه کرده هر وقت بخواهـد می‌توانـد آن را پس دهد. مسـئله ۱۹۱۴ عـاریه دادن گوسـفند برای اسـتفاده از شـیر و پشم آن و عاریه دادن حیوان نر برای کشـیدن بر ماده صـحیح است. مسئله ۱۹۱۵ اگر چیزی را که عـاریه کرده به مالـک ندهـد امّـا آن را به جایی ببرد که صـاحبش معمولاً ـ به آنجـا می‌برده، مثلاً اتومبیل را در گاراژی که صاحبش برای آن درست کرده ببرد، اگر تلف شود، گرچه عاریه را رد نکرده است، امّا ضامن هم نیست. مسئله ۱۹۱۶ اگر چیز نجس را برای استعمال خوردن و آشامیدن عاریه دهد لازم است نجس بودن آن را به کسـی که عاریه می کند بگوید. مسـئله ۱۹۱۷ چیزی را که عـاریه کرده بـدون اجازه صاحب آن نمی‌توانـد به دیگری اجاره یا عاریه دهد. مسئله ۱۹۱۸ اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهـد، چنانچه کسـی که اوّل آن چیز را عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود، عاریه دومی باطل نمی‌شود. مسئله ۱۹۱۹ اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است باید آن را به صاحبش برسانـد و نمی‌توانـد به عاریه دهنده بدهد. مسـئله ۱۹۲۰ اگر مالی را که می‌دانـد غصبی است عاریه کنـد و از آن اسـتفاده‌ای ببرد و در دست او از بین برود، مالـک می‌توانـد عوض مـال را از او یا از کسـی که مال را غصب کرده مطالبه کنـد و نیز عوض استفاده‌هایی را که عاریه گیرنده برده، می‌تواند از او مطالبه نماید.

هبه

احکام هبه (هدیه)

مسئله ۲۰۷۷ اگر کسی چیزی را به کسی مجانی و بلاعوض بدهد آن را هبه گویند و در هبه لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه همین قدر که هبه دهنده مال خود را به قصد هبه به دیگری بدهد و آن طرف هم به همین قصد بگیرد، هبه صحیح است. مسئله ۲۰۷۸ کسی که هبه می‌دهد باید رشید و هبه او با اختیار باشد و نیز بتواند در مال خود تصرّف کند. مسئله ۲۰۷۹ کسی که چیزی به او بخشیده می‌شود اگر رشید نباشد قبول خود او کافی نیست بلکه باید ولی او از طرف او قبول کند. مسئله ۲۰۸۰ در هبه قبول و قبض لازم است، پس تا زمانی که قبول نکرده یا هبه کننده مال را تحویل طرف نداده مال او نشده است و اگر ولیّ، مثل پدر و جدّ چیزی را به غیر رشید ببخشد باید خودش قصد تحویل گرفتن برای آنها را بنماید، ولی لازم نیست قبول یا قبض فوراً باشد، و اگر مدتی میان هبه و قبول یا قبض فاصله بیفتد مانعی ندارد. مسئله ۲۰۸۱ بهتر است چیزی را که انسان به کسی می‌بخشد آن مال را نادیده بگیرد و در آن رجوع نکند، ولی در عین حال هر یک از طرفین می‌تواند هبه را به هم بزند، پس هبه کننده می‌تواند در مال خود رجوع کند مگر در چند مورد: اوّل: هبه کننده در عوض هبه چیزی از طرف گرفته باشد. دوّم: چیزی را قربةً الی اللّٰه به کسی هبه کند. سومّ: هبه به یکی از خویشان نزدیک باشد. چهارم: مالی را که هبه کرده به حال خود باقی نمانده باشد، مثل اینکه آن را تلف کرده یا صورت آن را به کلی تغییر داده، مثلاً پارچه را بریده و دوخته است یا اینکه آن را به دیگری منتقل کرده باشد. پنجم: یکی از طرفین بمیرد، پس اگر هبه کننده بعد از صیغه و قبض بمیرد ورثه او حقّ ندارند هبه را به هم بزنند، و اگر طرف بمیرد مال به ورثه او منتقل می‌شود. مسئله ۲۰۸۲ اگر چیزی را که بخشیده، زیاد شود، مثل آنکه گوسفند فربه شود، یا آنکه بچه بزاید، و بعد بخشنده هبه را به هم بزند، زیادی و بچه، مال کسی است که به او بخشیده شده است. مسئله ۲۰۸۳ در موقع ازدواج یا وضع حمل و مانند آن، هدایایی برای زن و شوهر می‌آورند، اگر اینگونه هدایا را به حساب زن و برای او آورده‌اند ملک اوست و اگر به حساب شوهر آورده باشند تعلّق به او دارد و اگر شک کنند که به حساب کیست، باید مصالحه شود. مسئله ۲۰۸۴ هدایایی که شوهر به زن، یا زن به شوهر می‌دهد، می‌توانند از یکدیگر پس بگیرند ولی بسیار بد است. مسئله ۲۰۸۵ صدقه دادن از کارهای مستحب است و در روایات ما راجع به آن زیاد سفارش شده است، و موجب زیادی مال و دفع بلا و شفای مرض است و فرق آن با هبه این است که در صدقه قصد قربت شرط است، و بعد از آنکه فقیر صدقه را گرفت، صدقه دهنده نمی‌تواند آن را پس بگیرد. مسئله ۲۰۸۶ کسی که سیّد نیست می‌تواند به سیّد صدقه مستحبّی بدهد چنانکه می‌تواند غیر از زکات مال و زکات فطره صدقات واجب نظیر کفّارات و نذورات را به او بدهد. مسئله ۲۰۸۷ در مواردی که نمی‌توان عقد هبه را به هم زد می‌توان در ضمن عقد هبه شرط کرد که اگر بخواهد عقد را فسخ کند (و این شرط مخالف کتاب و سنت نیست). مسئله ۲۰۸۸ هبه در مرض موت صحیح است گرچه زاید بر ثلث باشد، ولی اگر قصد او این باشد که بعضی از ورثه را بدون جهت شرعی محروم از ارث کند حرام است. مسئله ۲۰۸۹ فرقی نیست در هبه میان اینکه عین باشد یا منفعت، موجود باشد یا نه، بنابراین اگر حاصل یک سال باغ را به کسی هبه کند یا طلبی را که از کسی دارد به خود او یا دیگری هبه کند مانعی ندارد، ولی اگر به خود او هبه کرد حقّ پس گرفتن ندارد. مسئله ۲۰۹۰ جهیزیه دختر بعد از آنکه در اختیار او قرار گرفت ملک دختر می‌شود و نمی‌شود از او پس گرفت ولی اگر هنوز در اختیار او قرار نگرفته، برداشتن آن مانعی ندارد، و همچنین است چیزهایی که برای پسر تهیه می‌شود.

غضب

احکام غَصب

غصب آن است که انسان از روی ظلم، بر مال یا حقّ کسی مسلط شود و این یکی از گناهان بزرگ است که اگر کسی انجام دهد، در قیامت به عذاب سخت گرفتار می‌شود. از حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم روایت شده است که هر کس چیزی را غصب کند در قیامت آن چیز مثل طوق به گردن او آویخته می‌شود. مسئله ۲۰۹۱ اگر انسان در اماکن عمومی نظیر مسجد و مدرسه و راه و پل و مانند اینها مزاحم استفاده دیگران از آنجا شود مثل خرید و فروش در پیاده‌رو و گذاشتن اجناس بیرون مغازه و پارک کردن اتومبیل در جایی که مزاحم دیگران باشد کار او غصب است، و همچنین است اگر کسی در اینگونه مکانها جایی را برای خود بگیرد و نگذارد دیگری او از آنجا استفاده نماید. مسئله ۲۰۹۲ چیزی را که انسان پیش طلبکار گرو می‌گذارد، باید پیش او بماند که اگر طلب او را ندهد طلب خود را از آن به دست آورد، پس اگر پیش از آنکه طلب او را بدهد آن چیز را از او بگیرد، حقّ او را غصب کرده است. مسئله ۲۰۹۳ مالی را که نزد کسی گرو گذاشته‌اند، اگر دیگری غصب کند صاحب مال و طلبکار می‌توانند چیزی را که غصب کرده از او مطالبه نمایند و چنانچه آن چیز را از او بگیرند باز هم در گرو است، و اگر آن چیز از بین برود و عوض آن را بگیرند آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می‌باشد. مسئله ۲۰۹۴ اگر انسان چیزی را غصب کند باید به صاحبش برگرداند و اگر از بچه یا دیوانه غصب کند باید به ولیّ آنها بدهد و اگر صاحبش را نمی‌شناسد مجهول المالك است و باید به حاکم شرع داده شود. مسئله ۲۰۹۵ اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی به دست آید، مثلاً از گوسفندی که غصب کرده، برّه‌ای پیدا شود یا نهالی که غصب کرده بارور شود، مال صاحب مال است و نیز کسی که مثلاً خانه‌ای را غصب کرده، گرچه در آن ننشیند باید اجاره آن را بدهد. مسئله ۲۰۹۶ هرگاه دو نفر با هم چیزی را غصب کنند، اگرچه هر یك به تنهایی می‌توانسته‌اند آن را غصب نمایند، هر کدام آنان ضامن نصف آن هستند. مسئله ۲۰۹۷ اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند مثلاً گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید، چنانچه جدا کردن آنها ممکن است گرچه زحمت داشته باشد، باید جدا کند و به صاحبش برگرداند، و اگر ممکن نباشد با یکدیگر شریك می‌شوند و اگر صاحب مال راضی به شرکت نباشد غاصب باید عوض آن مال را به او رد کند. مسئله ۲۰۹۸ اگر شخصی خانه‌ای را که غصب کرده خراب نماید، باید آن را با مزد ساختنش به صاحب آن بدهد و چنانچه بگوید آن را مثل اوّلش می‌سازم، مالك مجبور نیست قبول نماید و نیز مالك نمی‌تواند او را مجبور کند که آن را مثل اوّلش بسازد. مسئله ۲۰۹۹ اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اوّلش بهتر شود مثلاً ـ با طلایی که غصب کرده گوشواره بسازد، چنانچه صاحب مال بگوید مال را به همین صورت بده، باید به او بدهد و نمی‌تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد، بلکه بدون اجازه مالك حقّ ندارد آن را به صورت اوّلش در آورد، و اگر بدون اجازه او آن چیز را مثل اوّلش کند، باید مزد ساختن آن را هم به صاحبش بدهد. مسئله ۲۱۰۰ اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند یا درخت بنشاند، زراعت و درخت و میوه آن مال خود اوست و چنانچه صاحب زمین راضی نباشد که زراعت و درخت در زمین بماند، کسی که غصب کرده باید فوراً زراعت یا درخت خود را گرچه ضرر نماید از زمین بکند، و نیز باید اجاره زمین را در مدّتی که زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد و خرابیهایی را که در زمین پیدا شده، درست کند، و اگر به واسطه اینها قیمت زمین از اوّلش کمتر شود، باید تفاوت آن را هم بدهد و نمی‌تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد یا اجاره دهد، و نیز صاحب زمین نمی‌تواند او را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد. و همچنین است اگر با آهن غصبی خانه ساخته باشد، در صورتی که صاحب آهن همان را طلب کند غاصب باید آن را تحویل دهد گرچه موجب خرابی خانه شود. مسئله ۲۱۰۱ اگر چیزی را که غصب کرده از بین برود، در صورتی که مثل نداشته باشد نظیر گاو و گوسفند، باید قیمت آن را بدهد، و چنانچه قیمت بازار آن فرق کرده باید قیمت روزی که غرامت را می‌دهد بپردازد، و اگر مثل داشته باشد نظیر گندم و جو، باید مثل همان چیز را بدهد. مسئله ۲۱۰۲ اگر چیزی را که غصب کرده دیگری از او غصب نماید و از بین برود صاحب مال از هر کدام که بخواهد می‌تواند

عوض آن را بگیرد. مسئله ۲۱۰۳ اگر چیزی با معامله باطلی به کسی منتقل شود، اگر صاحب مال راضی است که در آن تصرّف شود اشکال ندارد، و گرنه حکم غصب را دارد که باید فوراً به صاحبش رد کند و اگر تلف شده عوض آن را بدهد. مسئله ۲۱۰۴ هر گاه مال را از فروشنده بگیرد که آن را ببیند تا اگر پسندید بخرد، در صورتی که آن مال تلف شود، باید عوض آن را به صاحبش بدهد. ولی اگر بگیرد تا مدتی نزد خود نگه دارد که اگر پسندید بخرد، در صورتی که تلف شود چون امانت است ضامن نیست. مسئله ۲۱۰۵ بعد از تمام شدن مدّت اجاره باید محل را تحویل مالک دهد و اگر بدون اجازه مالک در آن محل بماند غصب است، و همچنین است اگر در مدّت اجاره مال الاجاره را ندهد. مسئله ۲۱۰۶ کسی که اجیر شده برای کاری، مثل کارمندان اداره‌ها و شرکتها و کارخانجات، اگر کم کاری کند یا اصلاً کار نکند، حقّ گرفتن تمام حقوق را ندارد و اگر تمام حقوق را بگیرد به همان نسبتی که کم‌کاری کرده غصب است. مسئله ۲۱۰۷ استفاده از مال کسی که انسان می‌داند دزد یا رباخوار است یا خمس نمی‌دهد و مانند اینها، در صورتی که نداند چیزی که در آن تصرّف می‌کند از مال حرام است اشکال ندارد، و اگر بداند چیزی که در آن تصرّف می‌کند از مال حرام است تصرّف او جایز نیست، بنابراین زن و اولاد یا مهمان کسی که لاابالی در مال مردم است می‌توانند از مال او استفاده کنند، مگر اینکه بدانند آن مال حرام است، و اگر مجبور باشند که از آن استفاده کنند باید از حاکم شرع اجازه بگیرند. مسئله ۲۱۰۸ اگر کسی مدّتی مانع از کار کسی شود، گرچه این کار حرام است ولی چیزی به او بدهکار نیست ولی اگر خانه و مغازه و مانند آنها را غصب کند علاوه بر اینکه آنها را پس می‌دهد باید اجاره آنها را هم بپردازد. مسئله ۲۱۰۹ اگر کسی پولی را غصب کند یا ربا بگیرد یا دزدی کند یا خمس بدهکار بوده و نداده است، باید در وقت پرداخت، ارزش خرید آن زمان را بپردازد، مثلاً اگر ده سال قبل هزار تومان از کسی دزدی کرده است باید حساب کند که در آن زمان با هزار تومان چقدر طلا- می‌توانست تهیه کند و همان را بپردازد. مسئله ۲۱۱۰ هر گاه کسی طعامی را غصب کند و آن را به مالک طعام بخوراند در حالی که مالک نمی‌داند مثلاً به عنوان مهمان نمودن آن را جلو مالک بگذارد غاصب ضامن است. مسئله ۲۱۱۱ هر گاه تسلیم عین مغصوبه به مالک برای غاصب متعذّر باشد، بر غاصب واجب است بدل آن را به مالک بدهد، و این را بدل حیلوله می‌گویند و مالک گرچه مالک این بدل نمی‌شود ولی می‌تواند تصرّف مالکانه بنماید و اگر بدل را تلف کرد عین مغصوبه ملک غاصب می‌شود، و هر وقت تسلیم عین مغصوبه برای غاصب ممکن شد باید آن را به مالک بدهد و بدل را پس بگیرد و همه منافع بدل در تمام مدتی که تسلیم عین مغصوبه متعذّر است مال مالک است.

اموال گمشده

احکام اموال گمشده

مسئله ۲۱۱۲ مالی گمشده‌ای را که انسان پیدا می‌کند، اگر نشانه‌ای نداشته باشد یا قیمت آن کمتر از ۶/۱۲ نخود نقره باشد می‌تواند برای خود بر دارد. مسئله ۲۱۱۳ هر گاه چیزی که پیدا کرده نشانه داشته باشد و قیمت آن به ۶/۱۲ نخود نقره برسد باید تا یک سال به واسطه گفتن یا نوشتن در محلی که ممکن است صاحبش پیدا شود اعلام کند و اگر قبل از یک سال مأیوس از پیدا شدن صاحبش شود یا از اوّل از پیدا شدن صاحبش مأیوس است اعلام لازم نیست و بعد از یأس از پیدا شدن صاحب یا اعلام تا یک سال، می‌تواند آن را برای خود بردارد. مسئله ۲۱۱۴ کسی که مالی را پیدا کرده اگر به اندازه ۶/۱۲ نخود نقره باشد و نشانه هم داشته باشد اگر عمداً به دستوری که گفته شد اعلام نکند معصیت کرده و در صورتی که امید به پیدا شدن صاحب آن داشته باشد باز هم واجب است اعلام کند. مسئله ۲۱۱۵ اگر دیوانه یا نابالغ چیزی پیدا کند، اگر کمتر از ۶/۱۲ نخود نقره باشد یا نشانه نداشته

باشـد می‌تواند برای خود بردارد و اگر به مقدار ۶/۱۲ نخود نقره باشد و نشانه هم داشـته باشد ولیّ او باید اعلام نماید و پس از یک سـال اعلاـم یا مأیوس شـدن از صاحبش، دیوانه یا نابالغ می‌توانـد آن را برای خود بردارد. مسـئله ۲۱۱۶ اگر در بین سـالی که اعلام می‌کنـد مـال از بین برود چنانچه در نگهـداری آن کوتاهی نکرده باشـد و به دسـتوری که گفته شـد اعلام نموده باشـد، چیزی بر او نیست، و الّا بایـد عوض آن را به حاکم شـرع بدهد. مسـئله ۲۱۱۷ اگر کسـی چیزی را پیـدا کنـد و دیگری بگوید مال من است، در صورتی بایـد به او بدهـد که اطمینـان پیـدا کنـد مـال اوست و لاـزم نیست نشانه‌هایی را که بیشتر اوقات صاحب مال هم متوجّه آنها نیست بگوید. مسئله ۲۱۱۸ اگر قیمت چیزی که پیدا کرده به ۶/۱۲ نخود نقره برسد و نشانه هم داشته باشد چنانچه اعلام نکند و در مسـجد یـا جـای دیگری بگـذارد و آن چیز از بیـن برود ضـامن است، و اگر به دیگری بدهـد یـا دیگری آن را بردارد هر دو ضـامن هسـتند و باید هر دو به دستوری که گفته شد عمل کنند. مسئله ۲۱۱۹ هرگاه چیزی پیدا کند که اگر بماند فاسد می‌شود در صورتی که نشانه داشـته باشد و به مقدار ۶/۱۲ نخود نقره باشد باید آن را قیمت کند و آن را مصـرف نماید و به دسـتور مالی که انسان پیدا می‌کنـد عمـل نمایـد، پس اگر صاحبش پیـدا شـد قیمت آن را به او می‌دهـد و اگر از پیـدا شـدن صاحبش مأیوس شود یا یک سال بگـذرد می‌تواند برای خود بردارد. مسـئله ۲۱۲۰ اگر چیزی را کـه پیـدا کرده همراه او باشـد در صـورتی که قصـدش این باشـد که صاحب آن را پیـدا کنـد اشـکال ندارد و الّا حکم غصب را دارد. مسـئله ۲۱۲۱ اگر کفش او را ببرنـد و کفش دیگری بـه جـای آن بگذارنـد چنانچه نشانه‌ای نداشـته باشـد یا قیمت آن کمتر از ۶/۱۲ نخـود نقره باشـد می‌توانـد برای خـود بردارد، و اگر قیمت آن از ۶/۱۲ نخود نقره بیشتر باشد و نشانه هم داشـته باشد حکمش حکم مالی است که انسان آن را پیدا می‌کند. مسـئله ۲۱۲۲ اگر مالی را که کمتر از ۶/۱۲ نخود نقره ارزش دارد پیدا کند و از آن صـرف نظر نماید و در مسـجد یا جای دیگر بگذارد چنانچه کسـی آن را بردارد برای او حلال است. مسئله ۲۱۲۳ مالی را که انسان پیدا می‌کند، در تمام صوری که گفته شد می‌تواند برای خود بردارد، بهتر است از طرف صاحبش به فقیر صـدقه دهد مخصوصاً اگر پیدا کننده غنی باشد و اگر بعد از صدقه دادن یا تلف شدن صاحبش پیدا شود بایـد رضـایت او را به دست آورد، و همچنین است مجهول المالـک که اگر بعـد از اینکه با اذن حاکم شـرع به مصـرف رساند صاحبش پیدا شود باید او را راضی نماید. مسئله ۲۱۲۴ مالی را که انسان در صندوق شخصی خود پیدا می‌کند اگر شک داشته باشد که مـال خود اوست یا نه، مال خود اوست و اگر یقین داشـته باشـد که مال خود او نیست مجهول المالک است و بایـد با اذن حاکم شرع به مصـرف برسد، و در صـندوق بانکها و مانند آن چنانچه مبلغی زیاد بیاید، اگر معلوم باشد که از غیر بانک است و مالک آن معلوم نباشد نیز مجهول المالک است که باید با اذن حاکم شـرع به مصرف برسد. مسئله ۲۱۲۵ اگر چیزی را بـا پا و یا دست خود به کنـاری بزنـد ولی آن را برنـدارد ضامن نیست و همچنین است اگر به دیگری نشان دهـد و او آن را بردارد بر کسـی که آن را نشان داده ضـمانی نیست. مسـئله ۲۱۲۶ هرگـاه از شخصـی که مـال انسـان را برده مـالی نزد انسـان باشـد چنانچه از آمـدن او مأیوس شـد می‌توانـد به قیمت مـالی که از او برده از مـال او تقاصّاً بردارد و بقیه آن حکم مجهول المالک را دارد. مسـئله ۲۱۲۷ چیزهایی را که برای اصـلاح نزد ارباب صـنایع می‌آورنـد و صاحبان آنها نمی‌آینـد ببرنـد به طوری که صـنعتگر از آمدن آنها مأیوس می‌شود حکم مجهول المالک را دارد که بایـد با اذن حاکم شـرع به مصـرف برسانند. مسـئله ۲۱۲۸ اگر انسان حیوانی را پیـدا کنـد حکم او حکم مالی است که انسان پیـدا می‌کنـد، و چنانچه صاحبش پیـدا شود باید حیوان را با منافع او به او بپردازد، ولی می‌تواند مخارجی را که نموده از صاحبش بگیرد.

نذر و عهد و قسم

احکام نذر و عهد و قسم

مسئله ۲۱۷۸ نذر آن است که انسان بر خود واجب کند که کار خیری را برای خدا به جا آورد، یا کاری را که نکردن آن بهتر است برای خدا ترک نماید. مسئله ۲۱۷۹ نـذر باید با زبان گفته شود و قصد آن در دل کافی نیست و لازم نیست آن را به عربی بگوید، و اگر بگویـد چنـانچه مریض من خوب شود هزار تومـان به فقیر می‌دهم نـذر او صـحیح است. مسـئله ۲۱۸۰ نـذر کننده باید مکلّف و رشـید باشـد و آن کار برای او مقـدور باشد و به اختیار و قصد خود نذر کند بنابراین نذر کردن کسـی که او را مجبور کرده‌اند یا به واسـطه عصبانی شدن بی‌اختیار نذر کرده صحیح نیست و همچنین سفیه و کسی که حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش منع کرده است نذرهای مربوط به اموالشان صـحیح نیست. مسـئله ۲۱۸۱ نـذر زن احتیاج به اجازه شوهر نـدارد و همچنین نـذر فرزند احتیاج به اجازه پـدر و مادر نـدارد ولی اگر مزاحم حقوق شوهر شـد یا مایه آزار پـدر یا مادر شـد، نـذر آنها باطل می‌شود حتّی اگر آنها قبلاً اجازه داده باشند. مسئله ۲۱۸۲ اگر نـذر کنـد که کار مباحی را انجام دهـد یا ترک نماید، اگر انجام آن از جهتی بهتر باشد مثلاً نذر کنـد در اطاق خلوتی نماز بخوانـد چون حضور قلب پیـدا می‌کنـد، نـذر او صـحیح است و نیز اگر ترک آن از جهتی بهتر باشد مثلاً برای اینکه دود مضـر است نذر کند که آن را اسـتعمال نکند نذر او صحیح می‌باشد. مسئله ۲۱۸۳ اگر نذر کند عملی را انجام دهد، بایـد همانطور که نـذر کرده به جا آورد پس اگر نـذر کنـد که وقتی مریض او خوب شـد صدقه بدهد، چنانچه پیش از آنکه خوب شود صدقه را بدهد کافی نیست. مسئله ۲۱۸۴ هرگاه نذر کند کار خیری را انجام دهد ولی وقت و مقدار آن را معیّن نکند، مثلاً نذر کنـد که نماز بخوانـد و مقدار و خصوصـیات آن را معیّن نکند خواندن یک نماز دو رکعتی کافی است. مسـئله ۲۱۸۵ اگر نذر کند روز معیّنی را روزه بگیرد و بدون عذر در آن روز مسافرت کند روزه آن روز بر او واجب نیست و قضا و کفّاره نیز ندارد و همچنین است اگر عـذری برای او پیـدا شود مثـل اینکه مریض شود یا زن حیض شود. مسـئله ۲۱۸۶ اگر انسان بـدون عـذر به نذر خود عمل نکنـد بایـد کفّاره بدهـد و کفّاره آن کفّاره قسم است) ده فقیر را سیر نمایـد یا بپوشانـد و اگر نتواند باید سه روز روزه بگیرد (مگر آنکه برای تخلّف نـذر، کفّاره‌ای معیّن کنـد که در صورت تخلّف همان چیز بر او واجب می‌شود. مسـئله ۲۱۸۷ کسی که نذر کرده عملی را ترک کنـد، اگر از روی فراموشـی یا ناچاری یا اشتباه آن عمل را انجام دهد کفّاره بر او واجب نیست. مسـئله ۲۱۸۸ اگر به واسـطه نـذر چیزی بر ذمّه او آمـده باشـد و بمیرد لازم نیست ورثه آن نذر را ادا کنند گرچه میّت را بری الذمّه کردن بسـیار شایسته است، ولی اگر چیز معیّنی را نذر کرده، باید ورثه آن را به مصـرف نذر برسانند. مسـئله ۲۱۸۹ هر چیز معیّنی که نـذر روی آن آمده باشـد نماء آن هم جزو نذر است مثلاً گوسـفندی را که برای صدقه یا برای یکی از امامان و مانند اینها نذر کرده‌اند پشم، شـیر، بچه آن و مقـداری که چـاق می‌شود جزو نـذر است، مگر آن که فقـط گوشت آن را نـذر کرده باشـند. مسـئله ۲۱۹۰ اگر برای امـام‌علیه السـلام یا امامزاده و ماننـد آن نـذر کنـد، همانگونه که می‌توانـد به مصارف حرم برسانـد، می‌توانـد با قصـد اینکه برای آن امام‌علیه السـلام باشد در مطلق کارهای خیر مصـرف کند. مسئله ۲۱۹۱ هرگاه نـذر کنـد کاری را انجام دهـد چنانچه معلوم شود که آن کار مورد نداشـته است یا مورد آن از بین رفته است، مثلاً نـذر کنـد که اگر مریض او خوب شود عملی را انجام دهد بعد معلوم شود که پیش از نـذر کردن مریض خوب شـده، یـا مالی را نـذر جبهه کنـد ولی جنگ تمام شود، عمل کردن به آن نـذر لازم نیست. مسـئله ۲۱۹۲ هرگاه پدر یا مادری نذر کند دختر خود را به سیّد شوهر دهد نذر آنها اعتباری ندارد، و هنگامی که دختر به حدّ بلوغ رسـید اختیار با خود اوست. مسـئله ۲۱۹۳ هیـچ فرقی بین نـذر و عهـد نیست مگر در تلفّظ، مثلاً اگر بگوید با خدا عهد می‌کنم که هر شـب نماز شب بخوانم یا اگر مریض من خوب شـد هزار تومان صـدقه می‌دهم، به آن عهـد می‌گویند و اگر بگوید با خدا نذر می‌کنم که هر شب نماز شب بخوانم یا با خـدا نذر می‌کنم که اگر مسافر من سالم برگشت فلان کار خیر را انجام بدهم، به آن نذر می‌گویند و کلیه مسائلی که در نـذر گفته شد در عهد نیز می‌آید. مسـئله ۲۱۹۴ قسم آن است که به یکی از اسـمهای خداوند متعال قسم بخورد که کاری را انجام دهد یا ترک کند گرچه آن کار مباح باشد (یعنی متعلق قسم راجح نباشد). مسـئله ۲۱۹۵ کلیه مسائلی که در نذر گفته شـد در قسم نیز می‌آیـد مگر اینکه مورد نـذر و عهـد بایـد راجح باشد (فعل واجب یا مسـتحب و یا ترک حرام و مکروه) ولی

مورد قسم لازم نیست راجح باشد ولی باید مرجوح هم نباشد (مثل ترک واجب یا مستحب و یا فعل حرام یا مکروه). مسئله ۲۱۹۶ قَسَم خوردن بر سه قِسم است: اوّل: قَسَمی که نظیر نذر و عهد است و چیزی را بر خود واجب یا حرام می‌کند که اگر بر طبق قَسَم عمل نکرد باید کفّاره بدهد. دوّم: قَسَمی که منکر پیش قاضی باید بخورد. که این قَسَم مربوط به باب قضاوت است. سوّم: برای اثبات یا نفی چیزی نزد مردم قسم بخورد مثلاً فروشنده بگوید این جنس را به خدا قسم به این مبلغ خریده‌ام که اگر دروغ بگوید از گناهان بزرگ است ولی کفّاره ندارد و اگر راست باشد مکروه است، ولی اگر برای کار خوبی باشد نظیر اینکه خودش یا دیگری از شرّ ظالمی نجات پیدا کند قسم بخورد مکروه نیست بلکه گاهی واجب می‌شود گرچه قسم دروغ هم باشد. مسئله ۲۱۹۷ قسم خوردن به مقدسات دینی غیر از اسمهای خداوند در صورت اوّل و دوّم (که در مسئله قبل گفته شد) اثر و فایده‌ای ندارد و در قسم سوّم اگر راست باشد مکروه و اگر دروغ باشد از گناهان بزرگ است ولی کفّاره ندارد.

وقف

احکام وقف

مسئله ۲۱۹۸ اگر کسی که رشید است و می‌تواند در مال خود تصرّف کند (محجور و سفیه نیست) با قصد و اختیار چیزی را در راه خدا وقف کند از ملک او خارج می‌شود و برای آن کار متعیّن می‌شود. مسئله ۲۱۹۹ لازم نیست صیغه وقف را به عربی بخوانند، بلکه اگر مثلاً بگوید این ملک را مسجد نمودم وقف صحیح است بلکه صیغه وقف هم لازم نیست پس اگر به قصد وقف ملکی را مسجد نماید وقف صحیح است. و محتاج به قبول هم نیست ولی تحویل مورد وقف به کسی که برای او وقف شده لازم است، و اگر تحویل ندهد گرچه صیغه هم خوانده باشد وقف محقق نمی‌شود بنابراین تا در آن ملک نماز خوانده نشده آن ملک مسجد نمی‌شود و اگر چیزی را بر اولاد صغیر خود وقف کند و به قصد اینکه آن چیز ملک آنان شود از طرف آنان نگه‌داری نماید وقف صحیح است. مسئله ۲۲۰۰ وقف لازم نیست همیشگی یا از موقع خواندن صیغه باشد بلکه می‌تواند بگوید این مال تا ده سال وقف باشد یا بعد از مردن من وقف باشد. مسئله ۲۲۰۱ اگر مالی را برای اشخاصی که بعضی از آنها به دنیا آمده‌اند وقف کند وقف صحیح است و آنها که به دنیا نیامده‌اند بعد از آمدن به دنیا با دیگران شریک می‌شوند و همچنین اگر مالی را فقط برای کسانی که به دنیا نیامده‌اند وقف کند نیز صحیح است. مسئله ۲۲۰۲ اگر چیزی را بر خودش وقف کند مثل آنکه دکانی را وقف کند که عایدی آن را بعد از مرگ او خرج مقبره‌اش نمایند صحیح است و نیز اگر مثلاً- مالی را بر فقرا وقف کند و خودش فقیر شود می‌تواند از منافع وقف استفاده نماید. مسئله ۲۲۰۳ اگر برای چیزی که وقف کرده متولّی معیّن کند باید مطابق قرارداد او رفتار نمایند و اگر معیّن نکند اختیار با حاکم شرع است مگر آن که بر افراد مخصوصی وقف کرده باشد که در این صورت در استفاده از وقف اجازه حاکم شرع لازم نیست. مسئله ۲۲۰۴ اگر متولّی وقف ملک را اجاره داده باشد و بمیرد، اجاره باطل نمی‌شود، ولی اگر کسانی که ملک بر آنها وقف شده آن را اجاره دهند و بمیرند در صورتی اجاره صحیح است که دیگران آن را اجازه دهند. مسئله ۲۲۰۵ اگر متولّی وقف بمیرد یا خیانت کند و یا از عهده اداره وقف برنیاید باید مراجعه به حاکم شرع شود تا حاکم شرع متولّی یا ناظر معیّن نماید. مسئله ۲۲۰۶ فرش یا چیز دیگری را که برای جایی وقف کرده‌اند می‌شود برای آنچه وقف شده در جای دیگر مصرف کنند مگر اینکه وقف مخصوص آنجا باشد. مسئله ۲۲۰۷ هر جا که حاکم شرع فروش یا تبدیل وقف را صلاح بداند می‌تواند وقف را تبدیل نماید و یا بفروشد نظیر اینکه مالی را که وقف کرده‌اند بدون استفاده بماند و یا به طوری خراب شود که نتوانند استفاده‌ای را که مال برای آن وقف شده از آن ببرند، یا بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده‌اند اختلاف پیدا شود و

خوف آن برود که مال یا جانی تلف شود. مسئله ۲۲۰۸ اگر ملکی را مثلاً- برای تعمیر مسجدی وقف نمایند، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد با اذن حاکم شرع عایدات آن، در غیر تعمیر، یا تعمیر مسجد دیگر و مانند اینها مصرف می‌شود. مسئله ۲۲۰۹ اگر ملکی را وقف کند که عایدی آن خرج چند چیز شود، در صورتی که نداند که برای هر یک چه مقدار معیّن شده، باید با اذن حاکم شرع تعیین مقدار شود. مسئله ۲۲۱۰ مؤسّساتی که دارای شخصیت حقوقی است اگر افرادی که آن مؤسّسه را تشکیل داده‌اند آن را از ملک خود بیرون کنند، و یا چیزی را به آن مؤسّسه تملیک کنند، ملک آن مؤسّسه می‌شود و باید مطابق اساسنامه آن مؤسّسه عمل شود و وقف نیست و احکام وقف را ندارد. مسئله ۲۲۱۱ متولّی وقف می‌تواند فرش مسجد یا کتابهای کتابخانه و مانند اینها را که آن مسجد و آن کتابخانه احتیاج ندارد یا بلا استفاده مانده است تبدیل نماید و یا بفروشد و اگر آن مسجد یا کتابخانه و مانند آنها متولّی ندارد با اجازه حاکم شرع می‌توانند آن کار را انجام دهند. مسئله ۲۲۱۲ اگر جایی را وقف کنند زیر زمین به اندازه متعارف و بالای ساختمان به اندازه متعارف خود به خود وقف می‌شود مگر اینکه تعیین کند که چه مقدار وقف است بنابراین می‌تواند زیرزمینی را دستشویی و طبقه اوّل آن را مسجد و طبقات دیگر را ملک شخصی یا کتابخانه یا غیر اینها قرار دهد.

وصیت

احکام وصیّت

مسئله ۲۲۱۳ وصیّت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهایی انجام دهند، یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملک کسی باشد یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با اوست قیّم و سرپرست معیّن کند و کسی را که به او وصیّت می‌کنند وصی می‌گویند. مسئله ۲۲۱۴ کسی که وصیّت می‌کند باید رشید باشد و از روی قصد و اختیار وصیّت کند و اگر می‌خواهد نسبت به اموالش وصیّت کند باید حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش جلوگیری نکرده باشد. مسئله ۲۲۱۵ کسی که اسباب قتل خود را فراهم کرده است مثلاً عمداً سمّی خورده است اگر بعد از آن راجع به اموالش وصیّت کند صحیح نیست ولی اگر قبل از خودکشی وصیّت کرده صحیح است چنانکه راجع به غیر اموالش چه قبل از آن عمل و چه بعد از آن اگر وصیّت کند صحیح است. مسئله ۲۲۱۶ اگر انسان وصیّت کند که چیزی به کسی بدهند، در صورتی آن کس آن چیز را مالک می‌شود که آن را قبول کند. مسئله ۲۲۱۷ وقتی انسان نشانه‌های مرگ را در خود دید، باید اگر امانتی نزد او هست به صاحبش برگرداند و اگر به مردم بدهکار است یا واجبی نظیر نماز و حجّ و خمس و زکات و مانند اینها بر ذمّه اوست باید بپردازد یا وصیّت کند، و اگر مالی نزد کسی دارد یا در جایی پنهان کرده باید اطلاع دهد و نیز در صورتی که فرزند صغیر دارد و حقّ آنان در معرض خطر است باید برای آنان قیّم معیّن نماید. مسئله ۲۲۱۸ وصی باید شیعه و بالغ و عاقل و مورد اطمینان باشد. مسئله ۲۲۱۹ اگر کسی چند وصی یا چند وصی و ناظر برای خود معیّن کند باید با نظر یکدیگر به وصیّت او عمل نمایند و اگر اختلاف در میان آنها افتاد باید به حاکم شرع مراجعه نمایند. مسئله ۲۲۲۰ اگر انسان به واسطه گفتن یا انجام دادن کاری از وصیّت خود برگردد وصیّت باطل می‌شود، همینطور اگر وصیّت خود را تغییر دهد وصیّت اوّلش باطل می‌شود و باید به وصیّت دوّم او عمل نمایند. مسئله ۲۲۲۱ اگر کسی در مرضی که به آن مرض می‌میرد مالش را به کسی ببخشد یا بفروشد بخشش و فروش او صحیح است. مسئله ۲۲۲۲ انسان بیش از ثلث اموالش نمی‌تواند وصیّت کند و چنانچه زیادتر از ثلث وصیّت نماید زیادی آن محتاج به اذن ورثه است، خواه قبل از مردن اذن دهند یا بعد از مردن. مسئله ۲۲۲۳ اگر انسان بعد از مردن کسی بفهمد که او را وصی خود کرده در صورتی که مشقّت نداشته باشد باید وصیّت او را انجام دهد و می‌تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید. مسئله ۲۲۲۴ اگر وصی بمیرد یا دیوانه شود یا کافر

شود یا نتواند کارهای میّت را انجام دهد حاکم شرع یک نفر را به جای او معیّن می کند. مسئله ۲۲۲۵ وصی امین است و اگر بگوید به وصیّت عمل کردم قول او پذیرفته می‌شود و چنانچه مال در دست او تلف شود اگر زیاده روی یا کوتاهی ننموده باشد ضامن نیست. مسئله ۲۲۲۶ واجبات مالی نظیر بدهکاری و خمس و زکات و حجّ از اصل مال برداشته می‌شود گرچه میّت برای آنها وصیّت نکرده باشد امّا واجبات بدنی نظیر نماز و روزه از اصل مال برداشته نمی‌شود و سزاوار است که ورثه میّت را بری الذمّه نمایند گرچه مال هم نداشته باشد. مسئله ۲۲۲۷ هرگاه کسی وصیّتهای متعدد برای کارهای مختلف بنماید و نگفته باشد از ثلث بردارند باید واجبات مالی او را نظیر بدهی از اصل مال بردارند و واجبات بدنی او را نظیر نماز و روزه از ثلث مال بردارند و اگر ثلث زیاد آمد به بقیه وصیّت عمل نمایند ولی اگر وصیّت کرده باشد که از ثلث بردارند باید اوّل واجبات مالی او را از ثلث بدهند و اگر زیاد آمد واجبات بدنی او را بدهند و اگر زیاد آمد به بقیه وصیّت عمل نمایند. مسئله ۲۲۲۸ اگر کسی بگوید که میّت وصیّت کرده فلان مبلغ به من بدهند یا بگوید من وصی میّتم که مال او را به مصرفی برسانم یا میّت مرا قیّم بچه‌های خود قرار داده، چنانچه از گفته او اطمینان حاصل شود باید به او بدهند و اگر اطمینان حاصل نشود باید مراجعه به حاکم شرع شود. مسئله ۲۲۲۹ اگر وصیّت کند چیزی به کسی بدهند و آن کس پیش از وصیّت کننده بمیرد وصیّت باطل می‌شود، و اگر بعد از وصیّت کننده و پیش از آنکه قبول کند یا رد نماید، بمیرد، مال منتقل به ورثه او می‌شود در صورتی که ورثه آن وصیّت را رد نکنند.

احکام ارث

کسانی که از میّت ارث می‌برند

ارث دسته اوّل: پدر و مادر و اولاد میت، و با نبودن اولاد، اولاد اولاد هر چه پایین روند. مسئله ۲۲۳۰ اگر وارث میّت یک پسر یا یک دختر باشد، همه مال میّت به او می‌رسد و اگر چند پسر یا چند دختر باشند مال به طوری بین آنان قسمت می‌شود که هر پسری دو برابر دختر ببرد. مسئله ۲۲۳۱ اگر میّت اولاد نداشته باشد، نوه پسری او گرچه دختر باشد سهم پسر میّت را می‌برد و نوه دختری او گرچه پسر باشد سهم دختر میّت را می‌برد بنابراین مال را سه قسمت می کنند یک قسمت را به نوه دختری و دو قسمت را به نوه پسری می‌دهند و نوه دختری یا پسری اگر متعدد باشند هر کدام سهمی که به آنها می‌رسد طوری قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ارث ببرد. مسئله ۲۲۳۲ اگر شخصی بمیرد و وارث او پدرش باشد همه مال میّت به او می‌رسد و همچنین است اگر وارث او مادرش باشد، و اگر پدر و مادر هر دو باشند یک قسمت مال میّت به مادر و دو قسمت آن به پدر می‌رسد به شرطی که میّت دو برادر پدری یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری نداشته باشد چون اگر اینها موجود باشند مادر شش یک مال را می‌برد و بقیه به پدر می‌رسد. مسئله ۲۲۳۳ اگر میّت اولاد داشته باشد، هر کدام از پدر و مادر یک ششم مال را می‌برند مگر در سه صورت: اوّل: صورتی که وارث میّت پدر و مادر و یک دختر باشد که در این صورت مال را پنج قسمت می کنند پدر و مادر هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت آن را می‌برد به شرطی که میّت دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر نداشته باشد چون اگر اینها موجود باشند مال را شش قسمت می کنند پدر و مادر هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت می‌برد، و یک قسمت باقی مانده را چهار قسمت می کنند یک قسمت را پدر و سه قسمت را دختر می‌برد. دوّم: صورتی که وارث میّت پدر یا مادر و یک دختر باشند که در این صورت مال را چهار قسمت می کنند یک قسمت آن را پدر یا مادر و بقیه را دختر می‌برد. سوّم: صورتی که وارث میّت فقط پدر یا مادر و چند دختر باشند که در این صورت مال را پنج قسمت می کنند یک قسمت را پدر یا مادر و چهار قسمت را دخترها به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند. ارث دسته دوّم: جد یعنی پدر بزرگ و جده یعنی مادر بزرگ و برادر و خواهر

میّت است و اگر برادر و خواهر نداشته باشد اولادشان ارث می‌برند، در صورتی که از دسته اوّل کسی نباشد. مسئله ۲۲۳۴ اگر وارث میّت فقط یک برادر یا یک خواهر باشد همه مال به او می‌رسد و اگر چند برادر یا چند خواهر پدر و مادری یا پدری تنها، یا مادری تنها باشند مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر برادر و خواهر با هم باشند هر برادری دو برابر خواهر می‌برد مگر برادر و خواهر مادری که فقط اینها به طور مساوی مال را بین خود تقسیم می‌کنند و با بودن برادر و خواهر پدر و مادری برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برند. مسئله ۲۲۳۵ اگر میّت برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری تنها و یک برادر و یا خواهر مادری داشته باشد مال را شش قسمت می‌کنند یک قسمت آن را به برادر یا خواهر مادری و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری می‌دهند و اگر چند برادر و خواهر مادری باشند مال را سه قسمت می‌کنند یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد. مسئله ۲۲۳۶ اگر میّت خواهر و برادر نداشته باشد سهم ارث آنان را به اولادشان می‌دهند و سهم برادرزاده و خواهرزاده مادری به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و از سهمی که به برادرزاده و خواهرزاده پدری یا پدر و مادری می‌رسد هر پسری دو برابر دختر می‌برد. مسئله ۲۲۳۷ اگر وارث میّت جد یا جده باشد تمام مال به او می‌رسد، خواه پدری باشد یا مادری، و اگر جد و جده باهم باشند چنانچه هردو مادری باشند مال را به طور مساوی تقسیم می‌کنند و اگر پدری باشند جد دو برابر جده می‌برد، و اگر هم پدری و هم مادری باشند یک قسمت به جدّ و جدّه مادری می‌رسد که به طور مساوی تقسیم می‌کنند و دو قسمت دیگر به جدّ و جدّه پدری می‌رسد که جد دو برابر جده می‌برد، و اگر یک جد یا جده پدری و یک جد یا جده مادری باشد دو قسمت را جد یا جده پدری و یک قسمت را جد یا جده مادری می‌برد. مسئله ۲۲۳۸ اگر وارث میّت جد یا جده، یا هر دو با برادر یا خواهر یا هر دو، یا برادرزاده یا خواهرزاده یا هر دو باشد در همه این صورتها جد حکم یک برادر و جده حکم یک خواهر را دارد، ولی مانع از ارث برادرزاده و خواهرزاده نمی‌شود. ارث دسته سوّم: عمو و عمه و دایی و خاله و اولاد آنان هستند در صورتی که از طبقه اوّل و دوّم کسی نباشد. مسئله ۲۲۳۹ اگر وارث میّت یک عمو یا یک عمه باشد همه مال به او می‌رسد و اگر چند عمو یا چند عمه باشند مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر عمو و عمه هر دو باشند و همه پدر و مادری یا همه پدری باشند عمو دو برابر عمه می‌برد و اگر همه مادری باشند به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود. و با بودن عمو و عمه پدر و مادری و دایی و خاله پدر و مادری عمو و عمه پدری و دایی و خاله پدری ارث نمی‌برند. مسئله ۲۲۴۰ اگر وارث میّت عمو و عمه پدر و مادری و عمو و عمه مادری باشد، اگر از خویشان مادری یک نفر باشد سدس) یک ششم (مال به او تعلق دارد و اگر بیشتر از یک نفر باشد ثلث مال به او تعلق دارد که به طور مساوی بین خود قسمت می‌کنند، و بقیه به خویشان پدر و مادری تعلق دارد و مرد دو برابر زن می‌برد. مسئله ۲۲۴۱ اگر وارث میّت فقط یک دایی یا یک خاله باشد همه مال به او می‌رسد و اگر هم دایی و هم خاله باشند، خواه پدر و مادری باشند یا مادری یا پدری، مال را به طور مساوی بین خود قسمت می‌کنند. مسئله ۲۲۴۲ اگر وارث میّت دایی و خاله پدر و مادری یا خاله و دایی مادری باشند، خویشان مادر یک ششم) سدس (می‌برند اگر یک نفر باشند، و اگر متعدد باشند ثلث مال را به طور مساوی بین خود قسمت می‌کنند و بقیه به خویشان پدر و مادری تعلّق دارد که به طور مساوی بین خود قسمت می‌کنند. مسئله ۲۲۴۳ اگر وارث میّت عمو و عمه‌ها با دایی و خاله‌ها باشند مال سه قسمت شده دو قسمت به عمو و عمه‌ها و یک قسمت به دایی و خاله‌ها می‌رسد که این یک سهم را به طور مساوی بین خود تقسیم می‌کنند و عمو و عمه‌ها اگر پدری یا پدر و مادری باشند آن دو سهم را طوری تقسیم می‌کنند که عمو دو برابر عمه ببرد، و اگر مادری باشند به طور مساوی بین خود قسمت می‌کنند. مسئله ۲۲۴۴ اگر میّت عمو و عمه و دایی و خاله نداشته باشد، مقداری که به عمو و عمه می‌رسد به اولاد آنان، و مقداری که به دایی و خاله می‌رسد به اولاد آنان داده می‌شود.

ارث زن و شوهر

مسئله ۲۲۴۵ اگر زن دائم بمیرد و اولاد نداشته باشد نصف همه مال را شوهر او می‌برد و اگر اولاد داشته باشد یک چهارم مال او را شوهر می‌برد. و اگر مرد بمیرد و اولاد نداشته باشد زن دائم او یک چهارم مال او را می‌برد و اگر اولاد داشته باشد یک هشتم مال را می‌برد. و زن از مطلق ما یملک زوج ارث می‌برد. ولی از خانه مسکونی قیمت آن را ارث می‌برد و از عین خانه ارث نمی‌برد. اما اگر زن از میّت بچّه دارد، سزاوار است از عین خانه به او ارث دهند. مسئله ۲۲۴۶ اگر میّت بیش از یک زن دائم داشته باشد یک چهارم مال یا یک هشتم مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود، گرچه شوهر با هیچ یک از آنان یا بعض آنان نزدیکی نکرده باشد، ولی اگر در مرضی که به آن مرض از دنیا رفته زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده است، آن زن از او ارث نمی‌برد و حقّ مهر هم ندارد، ولی اگر زن در حال مرض شوهر کند و به همان مرض بمیرد شوهرش گرچه با او نزدیکی نکرده باشد از او ارث می‌برد. مسئله ۲۲۴۷ اگر زن را طلاق رجعی بدهند و در بین عدّه یکی از زن یا شوهر بمیرد، از یکدیگر ارث می‌برند. مسئله ۲۲۴۸ اگر شوهر در حال مرض عیالش را طلاق دهد و پیش از گذشتن یک‌سال قمری در همان مرض بمیرد، اگر زن شوهر دیگر نکرده باشد و طلاق به تقاضای او نباشد از مرد ارث می‌برد. مسئله ۲۲۴۹ آنچه که مرد برای استفاده زن گرفته است نظیر لباس و زیور آلات و مانند اینها، بعد از مردن شوهر، جزو مال شوهر است. مسئله ۲۲۵۰ قرآن و انگشتر و سلاح و لباس میّت چنانچه مورد استعمال میّت باشد مال پسر بزرگتر است. مسئله ۲۲۵۱ چیزهایی که از اصل مال برداشته می‌شود نظیر قرض و مانند آن باید از آن چهار چیز هم به نسبت بردارند. مسئله ۲۲۵۲ مسلمان از کافر ارث می‌برد ولی کافر از مسلمان ارث نمی‌برد ولی اگر کافر بمیرد و وارث مسلمان نداشته باشد کافر از او ارث می‌برد و اگر همه ورّاث مسلمان کافر باشند ارث او مال حاکم شرع است. مسئله ۲۲۵۳ اگر کسی یکی از خویشان خود را عمداً یا به شبه عمد بکشد از او ارث نمی‌برد ولی اگر از روی خطا باشد از او ارث می‌برد ولی از دیه قتل ارث نمی‌برد. مسئله ۲۲۵۴ در صورتی که میّت بچه‌ای داشته باشد که در شکم مادر است اگر در طبقه او وارث دیگری نباشد باید صبر کنند، هرگاه زنده به دنیا آمد همه ارث به او می‌رسد ولی اگر در طبقه او وارث دیگری هم باشد باید هنگام تقسیم، سهم دو پسر را برای او کنار بگذارند و چنانچه مثلاً یک پسر یا یک دختر به دنیا آمد زیادی را ورثه بین خودشان تقسیم می‌کنند و چنانچه بیشتر از دو پسر به دنیا بیاید سهم او از ورثه دیگر گرفته می‌شود. مسئله ۲۲۵۵ حقوقی را که به خانواده افراد بازنشسته می‌دهند اگر از زمان خدمتشان پس‌انداز شده باشد جزو ترکه میّت است و به همه ورثه می‌رسد و آنچه را از طرف خود اداره به عنوان اعانت و کمک می‌دهند به هرکس بدهند مال اوست. مسئله ۲۲۵۶ اگر دو نفر یا چند نفر که از هم ارث می‌برند به سبب حادثه‌ای نظیر غرق یا زلزله یا تصادف اتومبیل و مانند اینها بمیرند و معلوم نباشد کدامیک از آنها جلوتر مرده است هر یک از دیگری نسبت به آنچه که قبل از مردن داشته‌اند ارث می‌برند و آنچه را که از یکدیگر ارث برده‌اند به ورثه آنان منتقل می‌شود. مسئله ۲۲۵۷ کسی که مفقود الاثر شده است راجع به ارث بردن او یا تقسیم اموال او باید به حاکم شرع مراجعه شود تا حاکم شرع تعیین وظیفه نماید، همینطور اگر یکی از خویشان او بمیرد در سهم ارث او باید به حاکم شرع مراجعه شود. مسئله ۲۲۵۸ اگر زنی بمیرد و وراثی غیر از شوهر نداشته باشد همه مال او به شوهر می‌رسد و اگر مردی بمیرد و وراثی غیر از زن نداشته باشد یک چهارم مال به زن می‌رسد، و بقیه مال حاکم شرع است، و اگر کسی بمیرد و اصلاً وارث نداشته باشد همه ارث او مال حاکم شرع است.

انفال

احکام اَنْفال (زمین و آبها)

مسئله ۲۲۵۹ زمینهایی که صاحب معیّنی نـدارد و آثاری از آبادی در آن نیست چه در اصل بایر باشـد مانند بیابانها و کوهها و درّه‌ها و چه بعـد از آباد شـدن بایر شـده باشد مثل زمینهایی که صاحبان آنها از آن اعراض کرده باشـند ملک حکومت اسـلامی است ولی اگر کسـی آن را آباد کند مالک می‌شود مگر در صورتی که حکومت اسلامی ممانعت نماید. مسئله ۲۲۶۰ اگر حکومت اسلامی از احیای زمینی جلوگیری نمایـد، کسـی نمی‌تواند در آن تصـرّف نماید و اگر آن را آباد کند مالک آن نمی‌شود. مسـئله ۲۲۶۱ کسی که زمین موات را احیـا می‌نمایـد لازم نیست شیعه باشـد بلکه هر کس گرچه کـافر باشـد بـا آبـاد نمودن زمینهای موات مالک آن می‌شود مگر آنکه محارب) در حال جنگ با مسلمین (باشد. مسئله ۲۲۶۲ زمینها و بناهایی که مالک معیّن دارند تا وقتی که صاحبان آنها اعراض نکرده باشند یا شک شود که اعراض کرده‌اند یا نه، گرچه خراب شود یا آن را رها نموده باشند، کسی نمی‌تواند آن را آباد نماید و با آباد نمودن مالک آن نمی‌شود. مسئله ۲۲۶۳ آنچه که در زمینهای موات باشد مانند بوته و درخت و سنگ و معدن و غیره، مانند خود زمین ملک حکومت اسـلامی است ولی اگر کسـی در آنها تصرّف کند مالک می‌شود مگر آنکه حکومت اسلامی ممانعت نماید. مسئله ۲۲۶۴ زمینهـایی که در اصل آباد بودهماننـد جنگلها و نیزارها ملک حکومت اسـلامی است و هر کس در آن تصـرّف و اصلاح نماید مالک می‌شود مگر آنکه حکومت اسلامی منع نماید. مسئله ۲۲۶۵ استفاده متعارف از جنگلها مانند استفاده از چوبها برای ساختمان شخصـی یا تهیه زغال برای مصـرف یا هیزم اشـکال ندارد مگر آن که دولت اسـلامی منع کند. مسئله ۲۲۶۶ آباد نمودن زمین موات به این است که آن را تصـرّف کنـد و در آن ساختمان، دیوار، درختکاری، کنـدن چاه و قنات انجام دهد، یا آن را برای کشاورزی و ماننـد آن آماده نماید. مسـئله ۲۲۶۷ احیا باید به قصد اسـتفاده خود احیا کننده یا بسـتگان نزدیکش باشد نه سود جویی و فروش زمین، و باید به مقدار متعارف باشد نه مثل شهرک سازی و مانند آن. مسئله ۲۲۶۸ زمینهای آبادی که در صدر اسـلام با جنگ به دست مسلمین افتاده، قابل خرید و فروش نیست ولی در این زمان که معلوم نیست آیا این زمینها (در ایران و عراق و...) در صدر اسـلام آباد بوده یا نه، ملک کسانی است که زمین در تصـرّف آنهاست و خرید و فروش و سایر تصرّفات در آن جایز است. مسئله ۲۲۶۹ زمینهایی که معلوم نیست سابقاً چگونه بوده، ملک کسـی است که زمین در دست اوست و خریـد و فروش آن و سایر تصـرّفات اشکال ندارد. مسئله ۲۲۷۰ محدوده خاصـی که برای شـهر، ده، مزرعه، چاه، قنات، درخت و مانند آنها برای اسـتفاده اهل و صاحبان آنها قرار داده می‌شود حریم آن می‌باشد و کسـی بدون اجازه آنان نمی‌تواند در آن تصـرّف نماید و حریم هر چیزی حدّ معیّنی است که با چیزهای دیگر فرق دارد و آن مقداری است که باعث ضرر نشود مثلاً حریم چاه یا قنات حدّی است که کندن چاه یا قنات دیگر موجب ضـرر به آنها نگردد. مسـئله ۲۲۷۱ چراگـاه هر محلی حریم آنجـاست و کسـی بـدون اجازه اهل آنجا حقّ تصرّف و استفاده از آن را ندارد ولی اهل آن محل همانطور که می‌توانند از آن چراگاه استفاده نمایند، می‌توانند آن را اجاره دهند. مسئله ۲۲۷۲ علامت گـذاری به وسـیله دیوار یا سـیم خاردار یا سـنگ چین نمودن و مانند اینها در زمینهای موات به قصد تصـرّف و احیـا، موجب حقّ برای علامت‌گـذار می‌شود و دیگری حقّ تصـرّف و احیای آن را نـدارد که به آن در اصـطلاح تحجیر می‌گوینـد. مسئله ۲۲۷۳ تحجیر بایـد به مقدار احتیاج تحجیر کننده یا بسـتگان نزدیک او و نیز باید به مقدار متعارف باشد و بیشتر از آن موجب حقّی نمی‌شود. مسئله ۲۲۷۴ اگر علامت تحجیر از بین برود حقّ تحجیر کننده از بین نمی‌رود چه اینکه کسی با تعدّی و ظلم علامتها را از بین ببرد یا به وسـیله زلزله و سـیل و مانند اینها از بین برود. مسـئله ۲۲۷۵ معادن گرچه در ملک شخصـی کسی پیدا شود ملک حکومت اسـلامی است و در صورت ممـانعت حکومت اسـلامی، کسـی حقّ تصـرّف در آنهـا را نـدارد. مسئله ۲۲۷۶ همه آبهـا چه زیرزمینی باشـد یـا روی زمین ماننـد دریاهـا و رودخانه‌هـا و نهرهـا و برکه‌هـا و چشـمه‌هایی که مالـک معیّن ندارنـد ملک حکومت اسـلامی است و هر کس در آنها تصـرّف کنـد مالک می‌شود ولی حکومت اسـلامی می‌توانـد از آن جلوگیری نماید. مسـئله ۲۲۷۷ اماکن عمومی ماننـد مساجـد و مشاهـد مشرّفه و پارکها و خیابانها و ماننـد اینها، همه مردم به مقـدار متعارف حقّ اسـتفاده از آنها را دارند و کسی حقّ ندارد دیگری را از استفاده منع کند و اگر کسی جایی از آنها را تصرّف کرده باشد اگر دیگری به جای او بنشیند

غصب و حرام است. مسئله ۲۲۷۸ استفاده از اماکن عمومی در غیر آن چیزی که این اماکن برای آن جهت قرار داده شده مانند استفاده از مسجد برای خواب یا درس یا خرید و فروش و استفاده از پیاده‌رو برای دوچرخه و موتور، و مانند اینها در صورتی که با جهت مقرره آنها مزاحمت داشته باشد جایز نیست و در غیر این صورت مانعی ندارد. مسئله ۲۲۷۹ کسی که جایی را تحجیر کند یا جایی از اماکن عمومی را برای استفاده تصرّف نماید گرچه مالک آن نمی‌شود ولی نسبت به آن حقّ اولویّت پیدا می کند و می‌تواند آن را به دیگری واگذار کند بلکه می‌تواند در مقابل گرفتن چیزی از حقّ خود صرفنظر نماید. مسئله ۲۲۸۰ علفها و بوته‌های بیابان و ماهیهای دریاها و رودخانه‌ها و پرندگان هوا و حیوانات صحرا و مانند اینها ملک حکومت اسلامی است ولی اگر کسی آنها را تصرّف کند مالک می‌شود مگر اینکه حکومت اسلامی جلوگیری نماید.

۱۱- آیه الله حسین نوری همدانی (دام ظله)

مشخصات کتاب

سرشناسه: نوری همدانی، حسین، ۱۳۰۴- عنوان و نام پدیدآور: رساله توضیح المسائل / مطابق با فتاوای حسین نوری‌همدانی. مشخصات نشر: قم: موسسه مهدی موعود(عج) ، ۱۳۷۵. مشخصات ظاهری: ۶۱۲ ص. شابک: ۵۰۰۰ریال؛ ۷۰۰۰ ریال (چاپ سیزدهم) ؛ ۸۰۰۰ ریال (چاپ چهاردهم) ؛ ۱۰۰۰۰ریال (چاپ شانزدهم) ؛ ۱۰۰۰۰ریال (چاپ هفدهم) ؛ ۱۵۰۰۰ریال (چاپ بیست و یکم) یادداشت: چاپ سیزدهم و چهاردهم: ۱۳۷۷. یادداشت: چاپ شانزدهم و هفدهم: ۱۳۷۹. یادداشت: چاپ بیست و یکم: ۱۳۸۵. یادداشت: عنوان عطف: توضیح المسائل. عنوان عطف: توضیح المسائل. موضوع: فقه جعفری -- رساله عملیه رده بندی کنگره: BP۱۸۳/۹/ن۹ر۵ ۱۳۷۵ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۴۲۲ شماره کتابشناسی ملی: م۷۵-۵۴۸۸

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

خمس

فضیلت خُمس

خمس یکی از فرایض اسلامی که خداوند متعال آن را برای پیغمبر اسلام حضرت محمّد بن عبد الله (صلّی الله علیه و آله) و ذرّیه مکرّم او (سلام اللّه علیهم) از نظر اکرام و احترام قرار داده است و کسی که از پرداخت آن امتناع کند، هر چند به مقدار کمی هم باشد، در ردیف ستمکاران خواهد بود ابو بصیر یکی از محدّثین بزرگ است، از حضرت باقر (علیه السّلام) پرسید: «کمترین چیزی که باعث دخول در آتش جهنم می گردد، کدام است؟» حضرتش در پاسخ فرمودند: «خوردن یک درهم از مال یتیم»، سپس افزودند: «آن یتیم ما هستیم» مجلسی اوّل (رحمه اللّه علیه) در«روضه المتقّین» در شرح این حدیث می گویند: منظور از یتیم در کلام امام (علیه السّلام) یگانه خلقت و یگانه روزگار مثل «درّ یتیم» می باشد. و نیز حضرت باقر (علیه السّلام) فرمود: «برای هیچ کس جائز نیست از مالی که به آن خمس تعلّق گرفته است چیزی بخرد، مگر اینکه حق ما را به ما برساند» در حدیث دیگری ابو بصیر از حضرت باقر (علیه السّلام) نقل می کند که آن حضرت فرمودند: «کسی از مالی که خمس به آن تعلّق گرفته است چیزی بخرد، خداوند هر گز او را معذور نمی دارد، زیرا چیزی را که حلال نیست، خریداری کرده است» حضرت صادق (علیه السّلام) نیز فرمودند: «بنده ای که از خمس چیزی را بخرد معذور نیست و تا صاحبان خمس اجازه ندهند، هرگز نمی تواند بگوید به مال خود

خریده ام»

احکام خُمس

(مسأله ۱۷۴۷) در هفت چیز خمس واجب می شود: اوّل: منفعت کسب دوّم: معدن سوّم: گنج چهارم: مال حلال مخلوط به حرام پنجم: جواهری که به واسطه غوّاصی یعنی فرو رفتن در دریا بدست می آید ششم: غنیمت جنگ هفتم: زمینی که کافرِ ذِمّی از مسلمان بخرد و احکام اینها مفصّلاً گفته خواهد شد

۱ منفعت کسب

(مسأله ۱۷۴۸) هرگاه انسان از تجارت یا صنعت؛ یا کسبهای دیگر مالی بدست آورد، اگر چه مثلًا نماز و روزه میّتی را بجا آورد و از اجرت آن، مالی تهیّه کند، چنانچه از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیاید، باید خمس یعنی پنج یک آن را به دستوری که بعداً گفته می شود بدهد (مسأله ۱۷۴۹) اگر از غیر کسب مالی بدست آورد؛ مثلاً- چیزی به او ببخشند واجب نیست خمس آن را بدهد، اگر چه احتیاط مستحّب آن است که اگر از مخارج سالش زیاد بیاید، خمس آن را هم بدهد (مسأله ۱۷۵۰) مِهری را که زن می گیرد خمس ندارد و همچنین است ارثی که به انسان می رسد ولی اگر مثلًا با کسی خویشاوندی دوری داشته باشد و نداند چنین خویشی دارد، احتیاط مستحّب آن است خمس ارثی را که از او می برد، اگر از مخارج سالش زیاد بیاید، بدهد (مسأله ۱۷۵۱) اگر مالی به ارث به او برسد و بداند کسی که این مال از او به ارث رسیده خمس آن را نداده؛ باید خمس آن را بدهد و نیز اگر در خود آن مال خمسی نباشد ولی انسان بداند کسی که آن مال از او به ارث رسیده، خمس بدهکار است، باید خمس را از مال او بدهد (مسأله ۱۷۵۲) اگر به واسطه قناعت کردن، چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد (مسأله ۱۷۵۳) کسی که دیگری مخارج او را می دهد، باید خمس تمامی مالی را که بدست می آورد بدهد ولی اگر مقداری از آن را خرج زیارت و مانند آن را کرده باشد فقط باید خمس باقیمانده را بدهد (مسأله ۱۷۵۴) اگر ملکی را بر افراد معیّنی مثلاً- بر اولاد خود وقف نماید، چنانچه در آن ملک زراعت و درختکاری کنند و از آن چیزی بدست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهند و نیز اگر به نحو دیگری از آن ملک منفعت می برند مثلًا اجاره آن را می گیرند باید خمس مقداری را که از مخارج سالشان زیاد می آید بدهند (مسأله ۱۷۵۵) اگر مالی را که فقیر بابت خمس و زکات و صدقه مستحّبی گرفته از مخارج سالش زیاد بیاید، واجب نیست خمس آن را بدهد ولی اگر از مالی که به او داده اند منفعتی ببرد مثلًا از درختی که بابت خمس به او داده اند میوه ای بدست آورد چنانچه درخت را برای منفعت بردن و کسب نگهداشته باشد، باید خمس مقداری که از مخارج سالش زیاد می آید بدهد (مسأله ۱۷۵۶) اگر با عین پول خمس نداده جنسی را بخرد یعنی به فروشنده بگوید این جنس را به این پول می خرم، چنانچه حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه بدهد، معامله آن مقدار هم صحیح است و انسان باید پنج یک جنسی را که خریده به حاکم شرع بدهد و اگر اجازه ندهد؛ معامله آن مقدار باطل است پس اگر پولی را که فروشنده گرفته از بین نرفته حاکم شرع خمس همان پول را می گیرد و اگر از بین رفته عوض خمس را از فروشنده یا خریدار مطالبه می کند (مسأله ۱۷۵۷) اگر جنسی را بخرد و بعد از معامله قیمت آن را از پول خمس نداده بدهد؛ معامله ای که کرده صحیح است ولی چون از پولی که خمس در آن است به فروشنده داده به مقدار پنج یک آن پول به او مدیون می باشد و پولی را که به فروشنده داده اگر از بین نرفته حاکم شرع پنج یک همان را می گیرد، و اگر از بین رفته عوض آن را از خریدار یا فروشنده مطالبه می کند (مسأله ۱۷۵۸) اگر

مالی را که خمس آن داده نشده، بخرد؛ چنانچه حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است و حاکم شرع می تواند پنج یک آن مال را بگیرد و اگر اجازه بدهد معامله صحیح است و خریدار باید مقدار پنج یک پول آن را به حاکم شرع بدهد و اگر به فروشنده داده می تواند از او پس بگیرد (مسأله ۱۷۵۹) اگر چیزی را که خمس آن داده نشده به کسی ببخشد پنج یک آ" چیز مال او نمی شود (مسأله ۱۷۶۰) اگر از کافر یا کسی که به دادن خمس عقیده ندارد؛ مالی بدست انسان بیاید؛ واجب نیست خمس آن را بدهد (مسأله ۱۷۶۱) تاجر و کاسب و صنعتگر و مانند اینها از وقتی شروع به کاسبی می کنند یک سال که بگذرد، باید خمس آن چه را که از خرج سالش زیاد می آیند بدهند و کسی که شغلش کاسبی نیست، اگر اتفاقاً معامله ای بکند و منفعتی ببرد، بعد از آنکه یک سال از موقعی که فایده برده بگذرد، باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد (مسأله ۱۷۶۲) انسان می تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دستش آید خمس آن را بدهد و جائز است دادن خمس را تا آخر سال تأ خیر بیندازد و اگر برای دادن خمس؛ سال شمسی قرار دهد، مانعی ندارد (مسأله ۱۷۶۳) کسی که مانند تاجر و کاسب باید برای دادن خمس، سال قرار دهد، اگر منفعتی بدست آورد در بین سال بمیرد، باید مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر کنند و خمس باقیمانده را بدهند (مسأله ۱۷۶۴) اگر قیمت جنسی را که برای تجارت خریده بالا رود، و آن را نفروشد و در بین سال قیمتش پائین آید، خمس مقداری که بالاـ رفته بر او واجب نیست (مسأله ۱۷۶۵) اگر قیمت جنسی را که برای تجارت خریده بالا رود و به امید این که قیمت آن بالاتر رود، تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد و قیمتش پائین آید خمس مقداری را که بالاـ رفته براو واجب است؛ بلکه اگر به اندازه ای هم نگهداشته که تُجّار معمولاًـ برای گران شدن جنس، آن را نگه میدارند، خمس مقداری که بالا رفته باید بدهد (مسأله ۱۷۶۶) اگر غیر مال التجاره مالی داشته باشد که خمسش را داده یا خمس ندارد مثلاً به او بخشیده اند، چنانچه قیمتش بالا رود، و آن را بفروشد مقداری که بر قیمتش اضافه شده، خمس دارد ولی اگر مثلاً درختی که خریده میوه بیاورد، یا گوسفند چاق شود، در صورتی که مقصود او از نگهداری آنها این بوده که منفعتی از آنها ببرد، باید خمس آنچه زیاد شده بدهد (مسأله ۱۷۶۷) اگر باغی احداث کند برای آنکه بعد از بالاـ رفتن قیمتش بفروشد، باید خمس میوه و نمّو درختها و زیادی قیمت باغ را بدهد ولی اگر باغ را فقط برای میوه خوردن خود و عائله خود احداث کند و یا به این قصد بخرد و جزء مؤنه محسوب شود آن باغ و نمو آن خمس ندارد ولی اگر برای اینکه میوه آن را بفروشد و از قیمت آن استفاده کند آن را احداث کرده است حکم سرمایه را پیدا می کند که باید خمس میوه و نمّو درختها را بدهد (مسأله ۱۷۶۸) اگر درخت بید و چنار و مانند اینها را بکارد، سالی که موقع فروش آنها است اگر چه آنها را نفروشد، باید خمس آنها را بدهد ولی اگر مثلاً از شاخه های آن که معمولاً هر سال می برند، استفاده ببرد و به تنهائی یا با منفعتهای دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید، در آخر هر سال باید خمس آن را بدهد (مسأله ۱۷۶۹) کسی که چند رشته کسب دارد مثلاً اجره ملک می گیرد و خرید و فروش و زراعت هم می کند باید عائدات خود را روی هم رفته کلاً در نظر بگیرد و مخارج سالانه خود را در نظر بگیرد و خمس آنچه را که در آخر سال از مخارج او زیاد می آید بدهد و اگر در یک رشته ضرر کند از رشته دیگر جبران می شود (مسأله ۱۷۷۰) خرجهائی را که انسان برای بدست آوردن فایده می کند و مانند دلّالی و حمّالی می تواند جزء مخارج سالیانه حساب نماید و نسبت به مقدار آن خمس واجب نیست (مسأله ۱۷۷۱) آنچه از منافع کسب در بین سال به مصرف خوراک وپوشاک واثاثیه وخرید منزل وعروسی وجهیزیه دختر به شرط اینکه تهیه آن در موقعی است که که بر حسب رسوم عرفی مورد حاجت است و زیارت و مانند اینها می رساند، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد و زیاده روی هم نکرده باشد، خمس ندارد (مسأله ۱۷۷۲) مالی را که انسان به مصرف نذر و کفاره می رساند؛ جزء مخارج سالیانه است و نیز مالی را که به کسی می بخشد یا جایزه می دهد، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد، از مخارج سالیانه حساب می شود (مسأله ۱۷۷۳) اگر انسان در منطقه ای باشد که معمولاً جهیزیّه دختر را به تدریج تهیّه می کنند به این معنا هر سال مقداری از آن را تهیّه می کنند چنانچه در بین سال از منافع آن جهیزیّه ای بخرد و از شأنش زیاد نباشد

لازم نیست خمس آن را بدهد ولی اگر از شأنش زیاد باشد یا از منافع آن سال در سال بعد جهیزیّه تهیّه کند، لازم است خمس آن را بدهد (مسأله ۱۷۷۴) مالی را که خرج سفر حج و زیارتهای دیگر می کند، از مخارج سالی حساب می شود که در آن سال شروع به مسافرت کرده اگر چه سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد (مسأله ۱۷۷۵) کسی که از کسب و تجارت فائده ای برده، اگر مال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست مانند مالی که به او هبه کرده اند یا آن را از راه ارث بردن بدست آورده است می تواند مخارج سال خود را فقط از فائده کسب حساب کند (مسأله ۱۷۷۶) اگر از منفعت کسب آذوقه ای که برای مصرف سالش خریده، در آخر سال زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد و چنانچه بخواهد قیمت آن را بدهد در صورتی که قیمتش از وقتی که خریده زیاد شده باشد، باید قیمت آخر سال را حساب کند (مسأله ۱۷۷۷) اگر از منفعت کسب، پیش از دادن خمس اثاثیه ای را که مرد احتیاجش باشد برای منزل بخرد، چنانچه در بین همان سال احتیاجش از آن برطرف شود بطوری که در آخر سال زائد بر مخارج سال محسوب شود باید خمس آن را بدهد و مثل آن است زیور آلات زنانه، ولی اگر بعد از انقضای سال احتیاجش از آن رفع شود خمس آن واجب نیست (مسأله ۱۷۷۸) اگر در یک سال منفعتی نبرد، نمی تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می برد کسر نماید (مسأله ۱۷۷۹) اگر در سال اوّل منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند، و پیش از تمام شدن سال منفعتی بدستش آید، می توان مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر نماید (مسأله ۱۷۸۰) اگر مقداری از سرمایه از بین رود و از باقیمانده آن منافعی ببرد که از خرج سالش زیاد بیاید می تواند مقداری را که از سرمایه کم شده از منافع بردارد (مسأله ۱۷۸۱) اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از مالهای او از بین برود، نمی تواند از منفعتی که بدستش می آید آن چیز را تهیّه کند، ولی اگر در همان سال به آن چیز احتیاج داشته باشد، می تواند در بین سال از منافع کسب آن را تهیّه نماید (مسأله ۱۷۸۲) اگر در اوّل سال برای مخارج خود قرض کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد می تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت کسر نماید (مسأله ۱۷۸۳) اگر در تمام سال منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض کند می تواند از منافع سالهای بعد قرض خود را اداء نماید (مسأله ۱۷۸۴) اگر برای زیاد کردن مال یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد قرض کند نمی تواند از منافع کسب آن قرض را بدهد ولی اگر مالی را که قرض کرده و چیزی را که از قرض خریده از بین برود و ناچار شود که قرض خود را بدهد، می تواند از منافع کسب قرض را ادا ء نماید (مسأله ۱۷۸۵) بنابر احتیاط واجب باید خمس مال حلال مخلوط به حرام را از عین همان مال بدهد ولی خمس های دیگر را می تواند از همان چیز بدهد یا به مقدار قیمت خمس که بدهکار است پول بدهد (مسأله ۱۷۸۶) تا خمس مال را ندهد نمی تواند در آن مال تصرّف کند اگر چه قصد دادن خمس را داشته باشد (مسأله ۱۷۸۷) کسی که خمس بدهکار است نمی تواند آن را به ذمّه بگیرد یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند و در تمام مال تصّرف کند و چنانچه تصرّف کند و آن مال تَلَف شود، باید خمس آن را بدهد (مسأله ۱۷۸۸) کسی که خمس بدهکار است، اگر با حاکم شرع مصالحه کند، می تواند در تمام مال تصرّف نماید و بعد از مصالحه منافعی که از آن بدست می آید مال خود او است (مسأله ۱۷۸۹) کسی که با دیگری شریک است، اگر خمس منافع خود را بدهد و شریک او ندهد و در سال بعد از مالی که خمسش را نداده برای سرمایه شرکت بگذارد هیچکدام نمی توانند در آن تصرّف کنند (مسأله ۱۷۹۰) اگر بچّه صغیر سرمایه ای داشته باشد و از آن منافعی بدست آید ولیّ او می تواند پیش از بلوغ او خمس آن را بدهد واگر بعد از تمام شدن سال خمس را ندهد تصرّف در آن مال برای او جائز نیست ودر این صورت بر خود صغیر واجب است که پس از بلوغ خمس آنرا بدهد (مسأله ۱۷۹۱) انسان نمی تواند در مالی که یقین دارد خمسش را نداده اند تصرّف کند ولی در مالی که شک دارد خمس آن را داده اند یا نه می تواند تصرّف نماید (مسأله ۱۷۹۲) کسی که از اوّل زمانِ بلوغش خمس نداده اگر ملکی را بخرد وقیمت آن بالا برود اگر آن ملک را به این قصد نخریده که قیمتش بالا برود و بفروشد مثلاً زمینی را برای زراعت خریده است چنانچه آن را به ذمّه خریده ولی از پول خمس نداده قیمت آن را به فروشنده پرداخته باید خمس قیمتی را که خریده بدهد وچنانچه آن رابه عین خریده مثلاً پول خمس نداده رابه فروشنده داده وگفته است که این ملک را

به این پول عیناً می خرم درصورتی که حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه بدهـد، خریدار باید خمس مقداری راکه آن ملک فعلا ارزش دارد بدهد (مسأله ۱۷۹۳) کسی که از اوّل تکلیف خمس نداده، اگر از منافع کسب چیزی که به آن احتیاج ندارد خریده ویک سال از خریـد آن گذشـته بایـد خمس آن را بدهد واگر اثاث خانه وچیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد مطابق شأن خود خریـده پس اگر بدانـد در بین سالی که در آن سال فائـده برده آنها را خریـده لازم نیست خمس آن را بدهد واگر نداند که در بین سال خریده یا بعد از تمام شدن سال، بنابر احتیاط مستحبّ باید با حاکم شرع مصالحه کند

۲ معدن

(مسأله ۱۷۹۴) اگر از معـدن طلا، نقره، سـرب، مس، آهن، ذغال سـنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمک و معـدنهای دیگر چیزی بدسـت آورد، در صورتی که به مقـدار نصاب باشـد، بایـد خمس آن را بدهد (مسأله ۱۷۹۵) نصاب معـدن بنابر احتیاط ۱۰۵ مثقال معمولی نقره سـکّه دار یا ۱۵ مثقـال معمـولی طلاـی سـکّه دار اسـت، یعنی اگر قیمت چیزی را که از معـدن بیرون آورده، بعـد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده به ۱۰۵ مثقال نقره سکّه ار یا ۱۵ مثقال طلای سکّه دار برسد بنابر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد (مسأله ۱۷۹۶) استفاده ای که از معدن برده، اگر قیمت آن به ۱۰۵ مثقال نقره سکّه دار یا ۱۵ مثقال طلای سکّه دار نرسد، خمس آن در صورتی لازم است که به تنهـائی یـا با منفعت های دیگر کسب او از مخارج سالش زیاد بیایـد (مسأله ۱۷۹۷) در گـچ و آهک و گل سر شور و گل سرخ احتیاط واجب آن است که مانند معادن در نظر گرفته شود و اگر قیمت هر یک از آنها به حدّ نصاب رسید خمس آن را بدهـد و اگر نرسد حکم منافع کسب را دارد (مسأله ۱۷۹۸) کسی که از معدن چیزی بدست می آورد، باید خمس آن را بدهـد چه معـدن روی زمین باشد، یا زیر آن، در زمینی باشد که ملک است، یا در جائی باشد که مالک ندارد (مسأله ۱۷۹۹) اگر نداند چیزی را که از معدن بیرون آورده به ۱۰۵ مثقال نقره سکّه دار یا ۱۵ مثقال طلای سکّه دار می رسد یا نه، بنا بر احتیاط واجب بایـد به وزن کردن یـا از راه دیگر قیمت آن را معلوم کرد (مسأله ۱۸۰۰) اگر چنـد نفر چیزی از معـدن بیرون آورند، چنانچه بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده انـد، اگر سـهم هر کدام آنها به ۱۰۵ مثقال نقره سـکّه دار یا ۱۵ مثقال طلای سکّه دار برسد، باید خمس آن را بدهند (مسأله ۱۸۰۱) معادن بطور کلّی جزء اَنفال است و اسـتخراج آنها در زمان کنونی ما بـدون اجازه فقیه جامع الشـرائط و برنـامه ای که از طرف وی مقرّر می گردد جـائز نیست و لاـزم است در این مورد با نظر او برنامه ای تنظیم و بر اساس آن عمل شود

۳ گنج

(مسأله ۱۸۰۲) گنـج، مالی است که در زمین یا درخت یا کوه یا دیوار پنهان باشـد و کسـی آن را پیدا کند و طوری باشد که به آن، گنج بگویند (مسأله ۱۸۰۳) اگر انسان در زمینی که ملک کسـی نیست گنجی پیـدا کند مال خود او است و باید خمس آن را بدهد (مسأله ۱۸۰۴) نصابِ گنج بنابر احتیاط ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا است یعنی اگر قیمت چیزی را که از گنج بدست می آورد، بعـد از کم کردن مخـارجی که برای آن کرده به ۱۰۵ مثقال نقره سـکّه دار یا ۱۵ مثقال طلای سـکّه دار برسـد، بنا بر احتیاط واجب بایـد خمس آن را بدهد (مسأله ۱۸۰۵) اگر در زمینی که از دیگری خریـده گنجی پیـدا کنـد و بداند مال کسانی که قبلاً مالک آن زمین بوده انـد نیست، مـال خود او می شود و بایـد خمس آن را بدهـد ولی اگر احتمال دهـد که مال یکی از آنان است؛ بایـد به او اطّلـاع دهـد و چنـانچه معلوم شود مـال او نیست، بایـد به کسـی که پیش از او مالک زمین بوده اطّلاع دهـد و به همین ترتیب به تمام

کسانیکه پیش از او مالك زمین بوده انـد خبر دهـد، و اگر معلوم شود مال هیـچ یک آنان نیست مال خود او می شود و بایـد خمس آن را بدهـد (مسأله ۱۸۰۶) اگر در ظرفهای متعـدّدی که در یک جا دفن شـده مالی پیـدا کند که قیمت آنها رویهم ۱۰۵ مثقال نقره سکّه دار یا ۱۵ مثقال طلای سـکّه دار باشـد، بنا بر احتیاط واجب بایـد خمس آن را بدهد ولی چنانچه چند گنج پیدا کند، هر کدام آنها که قیمتش به این مقـدار برسـد، بنا بر احتیاط خمس آن واجب است و گنجی که قیمت آن به این مقـدار نرسیده خمس ندارد (مسأله ۱۸۰۷) اگر دو نفر گنجی را پیـدا کنند در صورتی بر هر یك از آنها خمس آن واجب است که قیمت سـهم هر یک آنان به ۱۰۵ مثقـال نقره یا ۱۵ مثقال طلای سـکّه دار برسد (مسأله ۱۸۰۸) اگر کسـی حیوانی را بخرد و در شـکم آن مالی پیـدا کند چنانچه احتمال دهد که مال فروشـنده است، بنابر احتیاط واجب باید به او خبر دهد، و اگر معلوم شود مال او نیست، باید به ترتیب، صاحبان قبلی آن را خبر کند و چنانچه معلوم شود که مال هیچ یک آنان نیست، حکم منافع کسب را دارد

۴ مال حلال مخلوط به حرام

(مسأله ۱۸۰۹) اگر مال حلال با مال حرام بطوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد و صاحب مال حرام و مقـدار آن، هیچیک معلوم نباشـد؛ بایـد خمس تمام مال را بدهد و بعد از دادن خمس، بقیّه مال حلال می شود (مسأله ۱۸۱۰) اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقـدار حرام را بدانـد ولی صاحب آن را نشـناسد، بایـد آن مقـدار را به نیّت صاحبش صدقه بدهـد و احتیاط واجب آن است که از حاکم شـرع هم اذن بگیرد (مسأله ۱۸۱۱) اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقـدار حرام را نداند ولی صاحبش را بشناسد، باید یکدیگر را راضی نمایند و چنانچه صاحب مال راضی نشود، در صورتی که انسان بداند چیز معیّنی مـال او است و شـک کنـد که بیشتر از آن هم مـال او است یـا نه؛ بایـد چیزی راکه یقین دارد مال او است به او بدهـد، و احتیاط مستحّب آن است مقدار بیشتری را که احتمال می دهد مال او است به او بدهد (مسأله ۱۸۱۲) اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهـد و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده، لازم است مقداری را که می داند از خمس بیشتر بوده، از طرف صاحب آن صدقه بدهد (مسأله ۱۸۱۳) اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد، یا مالی که صاحبش را نمی شناسد به نیّت او صـدقه بدهـد، بعـد از آنکه صاحبش پیـدا شد، بنا بر احتیاط واجب باید به مقدار مالش به او بدهد (مسأله ۱۸۱۴) اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود و مقـدار حرام معلوم باشـد و انسان بدانـد که صاحب آن از چند نفرِ معیّن بیرون نیست ولی نتواند بفهمد کیست، باید قرعه بیندازد و به نام هر کس افتاد مال را به او بدهند

۵ جواهری که به واسطه فرو رفتن در دریا بدست می آید

(مسأله ۱۸۱۵) اگر به واسطه غواصّـی یعنی فرو رفتن در دریا، لؤلؤ و مرجان یا جواهر دیگری که با فرو رفتن در دریا بیرون می آید بیرون آورنـد، روئیـدنی باشـد یـا معـدنی، چنانچه بعـد از کم کردن مخارجی که برای بیرون آوردن آن کرده انـد، قیمت آن به ۱۸ نخود طلا برسـد، بایـد خمس آن را بدهند، چه در یک دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشـند یا در چند دفعه، آنچه بیرون آمده از یک جنس باشـد، یا از چنـد جنس، ولی اگر چنـد نفر، آن را بیرون آورده باشـند هر کدام آنان که قیمت سـهمش به ۱۸ نخود طلا برسـد فقط او باید خمس بدهد (مسأله ۱۸۱۶) اگر بـدون فرو رفتن در دریا به وسـیله اسبابی جواهر بیرون آورد و بعد از کم کردن مخـارجی که برای آن کرده قیمت آن به ۱۸ نخود طلاـ برسـد بنـا بر احتیاط خمس آن واجب است ولی اگر از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد؛ در صورتی باید خمس آن را بدهد که این کار شـغلش باشد و از مخارج سالش به تنهائی یا با منفعت های

دیگر زیاد بیاید (مسأله ۱۸۱۷) خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان بـدون فرو رفتن در دریا می گیرد در صورتی واجب است که برای کسب بگیرد و به تنهـائی یـا منفعتهـای دیگر، کسب او از مخارج سالش زیاد تر باشـد (مسأله ۱۸۱۸) اگر انسان بدون قصد اینکه چیزی از دریا بیرون آورد در دریا فرو رود و اتفاقاً جواهری بدستش آید، باید خمس آن را بدهد (مسأله ۱۸۱۹) اگر انسان در دریا فرو رود و حیوانی را بیرون آورد و در شـکم آن جواهری پیـدا کنـد که قیمتش ۱۸ نخود طلا یا بیشتر باشـد، چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد که نوعاً در شکمش جواهر است، باید خمس آن را بدهد، و اگر اتفاقاً جواهر بلعیده باشد، در صورتی خمس آن لازم است که به تنهـائی یـا بـا منافع دیگر کسب او، از مخارج سالش زیاد باشـد (مسأله ۱۸۲۰) اگر در رودخـانه هـای بزرگ مانند دجله و فرات فرو رود و جواهری بیرون آورد، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می آیـد، بایـد خمس آن را بدهد (مسأله ۱۸۲۱) اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد که قیمت آن ۱۸ نخود طلا یا بیشتر باشد، باید خمس آن را بدهد و چنانچه از روی آب یا از کنار دریا بدست آورد، اگر قیمت آن به مقدار ۱۸ نخود طلا هم نرسد در صورتی که این کار کسبش باشد و به تنهائی یا با منفعتهای دیگر او از مخارج سالش زیاد بیایـد، بایـد خمس آن را بدهد (مسأله ۱۸۲۲) کسـی که کسبش غوّاصی یا بیرون آوردن معـدن است؛ اگر خمس آنها را بدهد و چیزی از مخارج سالش زیاد بیاید، لازم نیست دوباره خمس آن را بدهد (مسأله ۱۸۲۳) اگر بچّه ای معدنی را بیرون آورد؛ یا مال حلال مخلوط به حرام داشته باشد، یا گنجی پیدا کند؛ یا به واسطه فرو رفتن در دریا جواهری بیرون آورد ولی او باید خمس آن را بدهد

۶ غنیمت

(مسأله ۱۸۲۴) اگر مسـلمانان به امر امام (علیه السّـلام) با کفار جنگ کننـد و چیزهائی در جنگ بـدست آورند به آنها غنیمت گفته می شود و مخارجی را که برای غنیمت کرده انـد، ماننـد مخارج نگهداری و حمل و نقل آن و نیز مقداری را که امام (علیه السّـلام) صلاح می داند به مصرفی برساند و چیزهائی که مخصوص به امام است، باید از غنیمت کنار بگذارند و خمس بقیّه آن را بدهند

۷ زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد

(مسأله ۱۸۲۵) اگر کافر ذمی زمینی را از مسـلمان بخرد، بایـد خمس آن را از همان زمین بدهـد و اگر پول آن را هم بدهـد اشـکال نـدارد، ولی اگر غیر از پول چیز دیگر بدهـد بایـد به اذن حاکم شـرع باشد، و نیز اگر خانه و دکّان و مانند اینها را از مسـلمان بخرد، بایـد خمس زمین آن را بدهد، و در دادن این خمس قصد قربت لازم نیست بلکه حاکم شـرع هم که خمس را از او می گیرد، لازم نیست قصد قربت نماید (مسأله ۱۸۲۶) اگر کافر ذمّی زمینی را که از مسـلمان خریده به مسلمان دیگری هم بفروشد، باید خمس آن را بدهـد و نیز اگر بمیرد و مسـلمانی آن زمین را از او ارث ببرد، بایـد خمس آن را از همـان زمین یـا از مال دیگرش بدهنـد (مسأله ۱۸۲۷) اگر کافر ذمّی موقع خرید زمین شـرط کند که خمس ندهد، یا شـرط کند که فروشـنده خمس آن را بدهد، شرط او صحیح نیست و بایـد خمس را بدهـد ولی اگر شـرط کنـد که فروشـنده مقدار خمس را از طرف او به صاحبان خمس بدهد، اشـکال ندارد (مسأله ۱۸۲۸) اگر مسـلمان زمینی را به غیر خریـد و فروش ملک کافر کنـد و عوض آن را بگیرد مثلاً به او صـلح نمایـد؛ کافر ذمّی باید خمس آن را بدهد (مسأله ۱۸۲۹) اگر کافر ذمّی صغیر باشد و ولّی او برایش زمینی بخرد، باید خمس زمین را از او بگیرند

مصرف خمس

(مسأله ۱۸۳۰) خمس را بایـد دو قسـمت کننـد: یـک قسـمت آن سـهم سـادات است، بنـابر احتیاط واجب بایـد با اذن مجتهـد جامع الشرائط به سیّد فقیر، یا سیّد یتیم، یا به سیّدی که در سفر درمانده شده، بدهند و نصف دیگر آن سهم امام (علیه السّلام) است که در این زمان بایـد به مجتهـد جامع الشّرائط بدهنـد، یا به مصـرفی که او اجازه می دهـد برساننـد ولی اگر انسان بخواهد سـهم امام را به مجتهـدی که از او تقلید نمی کند بدهد، در صورتی به او اذن داده می شود که بداند آن مجتهد و مجتهدی که از او تقلید می کند، سهم امام را به یک طور مصرف می کنند (مسأله ۱۸۳۱) سیدّی که به او خمس می دهند، باید فقیر باشد، ولی به سیدّی که در سفر در مانده شده، اگر در وطنش فقیر هم نباشد، می شود خمس داد (مسأله ۱۸۳۲) به سیدّی که در سفر درمانده شده، اگر سفر او سفر معصیت باشـد؛ نباید خمس بدهند (مسأله ۱۸۳۳) بـه سیدّی که عـادل نیست می شـود خمس داد ولی به سـیدّی که دوازده امـامی نیست، نبایـد خمس بدهند (مسأله ۱۸۳۴) به سـیدّی که معصیت کار است، اگر خمس دادن کمک به معصیّت او باشـد؛ نمی شود خمس داد و به سـیدّی هم که آشـکارا معصیّت می کنـد، اگر چه خمس کمـک به معصیّت او نباشـد؛ نبایـد خمس بدهنـد (مسأله ۱۸۳۵) اگر کسـی بگویـد سیدّم، نمی شود به او خمس داد، مگر آنکه دو نفر عادل، سیّد بودن او را تصـدیق کننـد یا در بین مردم بطوری معروف باشد که انسان یقین یا اطمینان پیدا کند که سیّد است (مسأله ۱۸۳۶) به کسی که در شهر خودش معروف باشد که سیّد است، اگر چه انسـان به سیّد بودن او یقین نداشته باشـد، می شود خمس داد (مسأله ۱۸۳۷) کسـی که زنش سیدّه است بنابر احتیاط واجب نباید به او خمس بدهد که به مصرف مخارج خودش برساند، ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشد و نتواند مخـارج آنـان را بدهـد، جائز است انسان خمس به آن زن بدهـد که به مصـرف آنان برسانـد (مسأله ۱۸۳۸) اگر مخارج سیّدی که زوجه انسان نیست بر انسان واجب باشـد بنا بر احتیاط واجب، نمی توانـد از خمس خوراک و پوشاک او را بدهد، ولی اگر مقداری خمس ملک او کنـد که به مصـرف دیگری غیر مخارج خودش که بر خمس دهنده واجب است برساند، مانعی ندارد (مسأله ۱۸۳۹) به سیّد فقیری که مخـارجش بر دیگری واجب است و او نمی توانـد مخـارج آن سیّد را بدهـد، می شود خمس داد (مسأله ۱۸۴۰) احتیاط واجب آن است که بیشتر از مخارج یک سال به یک سیّد فقیر خمس ندهند (مسأله ۱۸۴۱) اگر در شهر انسان سیّد مستحقّی نباشـد و احتمال هم ندهد که پیدا شود، یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحّق ممکن نباشد، باید خمس را به شـهر دیگری ببرد و به مستحّق برساند و احتیاط واجب آن است که مخارج بردن آن را از خمس بر ندارد و اگر خمس از بین برود چنانچه در نگهداری آن کوتـاهی کرده بایـد عـوض آن را بدهـد و اگر کوتـاهی نکرده چیزی بر او واجب نیست (مسأله ۱۸۴۲) هرگاه در شـهر خودش مستحّقی نباشد ولی احتمال دهد که پیدا شود اگر چه نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحّق ممکن باشد؛ می تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و چنانچه در نگهـداری آن کوتاهی نکنـد و تَلَف شود، نبایـد چیزی بدهـد، ولی نمی توانـد مخارج بردن آن را از خمس بردارد (مسأله ۱۸۴۳) اگر در شـهر خودش مستحّق پیدا شود، باز هم می تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحّق برساند، ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد و در صورتی که خمس از بین برود، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد، ضامن است (مسأله ۱۸۴۴) اگر بـا اذن حـاکم شـرع خمس را به شـهر دیگر ببرد، و از بین برود لازم نیست دوباره خمس بدهـد و همچنین است اگر به کسـی بدهد که از طرف حاکم شرع وکیل بوده که خمس را بگیرد و از آن شـهر به شهر دیگر ببرد (مسأله ۱۸۴۵) اگر خمس را از خودِ مال ندهـد و با اذن حاکم شـرع از جنس دیگری بدهد باید به قیمت واقعی آن جنس حساب کند و چنانچه گرانتر از قیمت حساب کنـد؛ اگر چه مسـتحّق به آن قیمت راضـی شـده باشـد، بایـد مقـداری را که زیاد حساب کرده بدهد (مسأله ۱۸۴۶) کسـی که از مستحّق طلبکار است و می خواهد طلب جود را بابت خمس حساب کند بنابر احتیاط مستحّب باید خمس را به او بدهد و بعـد مسـتحّق بابت بـدهی خود به او برگردانـد و می توانـد ذمّه بـدهکار را بـدون این کار بابت خمس بریء نمایـد (مسأله ۱۸۴۷) مسـتحّق نمی توانـد خمس را بگیرد و به مالک ببخشد، ولی کسـی که مقدار زیادی خمس بدهکار است و فقیر شده و امید چیز دار

شدنش هم نمی رود و می خواهد مدیون اهل خمس نباشد، اگر مستحق راضی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد اشکال ندارد (مسأله ۱۸۴۸) اگر خمس را با حاکم شرع یا وکیل او یا با سیّد دستگردان کند و بخواهد در سال بعد بپردازد، نمی تواند از منافع آن سال کسر نماید؛ پس اگر مثلاً هزار تومان دستگردان کرده و از منافع سال بعد دو هزار تومان بیشتر از مخارجش داشته باشد باید خمس دو هزار تومان را بدهد و هزار تومانی را که بابت خمس بدهکار است از بقیّه بپردازد

زکات

اهمیت زکات

یکی از فرایض مهّم اسلامی، بلکه از ضروریات اسلام، زکات است خداوند متعال در قرآن کریم در ۳۰ مورد زکات را تذکر داده است و در بسیاری از این موارد آن را در ردیف نماز ذکر کرده است: (اَقیمُوا اَلْصَّلوه و اتُو اَلْزَکاتْ) نماز را بجا آورید و زکات را بپردازید بنابر این کسی که نماز می خواند ولی از دادن زکات امتناع می ورزد مثل این است که اصلاً نماز را نیز بجا نیاورده است» حضرت رضا (علیه السلام) فرمودند: «خداوند سه چیز را توأمان با سه چیز دیگر مورد امر خود قرار داده است»: به نماز و زکات با هم امر فرموده است بنابر این کسی که نماز می خواند ولی زکات نمی دهد، نماز او مورد قبول درگاه خداوند نخواهد شد و به سپاسگزاری خود با سپاسگزاری از پدر و مادر با هم امر نموده است و کسی که نسبت به پدر و مادر خود شکر گزار نباشد نسبت به خداوند نیز شاکر و سپاسگزار نخواهد بود و به رعایت تقوا و صله رحم (داشتن ارتباط با خویشاوندان) با هم امر کرده است: بنابر این کسی که ارتباط را با خویشاوندان خود قطع کند، نسبت به خداوند تقوا را مراعات نکرده است حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: «کسی که به اندازه یک قیراط (مقدار بسیار کمی است) از زکات مال خود نپردازد، دارای یمان و اسلام کامل نیست» و بالاخره تعدادی از احادیث اهل بیت عصمت و طهارت (سلام الله علیهم اجمعین) دادن زکات را موجب آثار و عواقب نیک و فضیلت های بسیار از قبیل بخشیده شدن گناهان، آسانی حساب در روز قیامت، نمّو و افزایش ثروت و مال و وسعت امکانات اقتصادی و خاموش کردن آتش غضب خداوند و افزایش عمر معّرفی می کنند و گروه دیگری از عواقب زیانباری که بر ترک زکات مترّتب می گردد، سخن می گویند حضرت امام صادق (علیه السلام) از پدران خود نقل می کند که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمودند: «جریان اوضاع و امور امّت من تا هنگامی که به یکدیگر خیانت نمی کنند و امانت را مراعات می نمایند و به یکدیگر در کارهای خیر کمک می کنند و زکات اموال خود را می پردازند بر اساس خیر و برکت خواهد بود: ولی موقعی که از این وظائف خطیر اسلامی، سر باز زنند به قحطی و سختی زندگی و پدید آمدن مضیقه های اقتصادی، گرفتار خواهد شد» حضرت باقر (علیه السلام) فرمودند: «در کتاب حضرت علی (علیه السلام) از حضرت رسول اکرم (صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل شده است که آن حضرت فرمودند: هنگامی که مردم از دادن زکات امتناع بورزند، زمین نیز برکات خود را از مردم منع می کند و از زراعت ها و میوه ها و معادن، استفاده های مطلوب بدست نمی آید» حضرت صادق (علیه السلام) از پدران بزرگوار خود نقل می کند که حضرت پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمودند: «هیچ بنده ای نیست که از دادن زکات مال خود خودداری و مال او افزایش پیدا کند»

احکام زکات

(مسأله ۱۸۴۹) زکات نه چیز واجب است: اوّل گندم، دوّم جو، سوّم خرما، چهارم کشکش، پنجم طلا، ششم نقره، هفتم شتر، هشتم گاو، نهم گوسفند و اگر کسی مالک یکی از این نه چیز باشد، با شرایطی که بعداً گفته می شود باید مقداری که معّین شده به یکی از مصرفهایی که دستور داده اند، برساند (مسأله ۱۸۵۰) سلت که دانه ای است به نرمی گندم و خاصیت جو دارد و علس که مثل گندم است و خوراک مردم صنعا می باشد، زکات هر دو بنابر احتیاط واجب باید داده شود

شرایط واجب شدن زکات

(مسأله ۱۸۵۱) زکات در صورتی واجب می شود که مال به مقدار نصاب، که بعداً گفته می شود برسد و مالک آن، بالغ و عاقل و آزاد باشد و بتواند در آن مال، تصّرف کند (مسأله ۱۸۵۲) بعد از آنکه انسان دوازده ماه مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا ونقره بود باید زکات آن را بدهد ولی از اوّل ماه دوازدهم نمی تواند طوری در مال تص رّ ف کند که مال از بین برود و اگر تصرّف کند ضامن است و چنانچه در ماه دوازدهم بدون اختیار او بعضی از شرطهای زکات از بین برود زکات بر او واجب نیست (مسأله ۱۸۵۳) اگر مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در بین سال بالغ شود زکات بر او واجب نبست (مسأله ۱۸۵۴) زکات گندم و جو وقتی واجب می شود گه به آنها گندم و جو گفته شود و زکات کشمش بنابر احتیاط وقتی واجب می شود که قوره است و موقعی هم که خرما قدری خشک شد، که به او تمر می گویند، زکات آن واجب می شود، ولی وقت دادن زکات در گنده و جو موقع خرمن شدن و جدا کردن کاه آنها ودر خرما و کشمش موقعی است که خشک شده باشند (مسأله ۱۸۵۵) اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و کشمش و خرما که در مسأله پیش گفته شد، صاحب آنها بالغ باشد باید زکات آنها را بدهد (مسأله ۱۸۵۶) اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در تمام سال دیوانه باشد، زکات بر او واجب نیست ولی اگر در مقداری از سال دیوانه باشد و در آخر سال عاقل گردد چنانچه دیوانگی او بقدری کم باشد که مردم بگویند در تمام سال عاقل بوده، بنابر احتیاط زکات بر او واجب است (مسأله ۱۸۵۷) اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در مقداری از سال مست یا بیهوش شود، زکات از او ساقط نمی شود و همچنین است اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و خرما و کشمش، مست یا بیهوش باشد (مسأله ۱۸۵۸) مالی را که انسان غصب کرده اند و نمی تواند در آن تصّرف کند زکات ندارد و نیز اگر زراعتی را از او غصب کنند و موقعی که زکات آن واجب می شود در دست غصب کننده باشد، موقعی که به صاحبش بر می گردد زکات ندارد (مسأله ۱۸۵۹) اگر طلا و نقره و چیز دیگری را که زکات آن واجب است قرض کند و یکسال نزد او بماند، باید زکات آن را بدهد و بر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست

زکات گندم و جوئ و خرما و کشمش

(مسأله ۱۸۶۰) زکات گندم و جو و خرما و کشمش وقتی واجب می شود که به مقدار نصاب برسند و نصاب آنها ۲۸۸ من تبریز و ۴۵ مثقال کم است که ۲۰۷/۸۴۷ کیلو گرم می شود (مسأله ۱۸۶۱) اگر پیش از دادن زکات از انگور و خرما و غوره آنها و جو و گندمی که زکات آنها واجب شده خود و عیالاتش به مقدار متعارف بخورند یا مثلًا به فقیر بدهد، زکات مقداری که مصرف کرده واجب نیست (مسأله ۱۸۶۲) اگر بعد از آنکه زکات گندم و جو و خرما و انگور واجب شد مالک آن بمیرد باید مقدار زکات را از مال او برهند ولی اگر پیش از واجب شدن زکات بمیرد: هر یک از ورثه که سهم او به اندازه نصاب است: باید زکات سهم خود را بدهد (مسأله ۱۸۶۳) کسی که از طرف حاکم شرع مأمور جمع آوری زکات است؛ موقع خرمن که گندم و جو را از کاه جدا می

کننـد و بعـد از خشک شدن خرما و انگور، می تواند زکات را مطالبه کند و اگر مالک ندهد و چیزی که زکات آن واجب شده، از بین برود بایـد عوض آن را بدهـد (مسأله ۱۸۶۴) اگر بعـد از مالـک شـدن درخت خرمـا و انگور یا زراعت گنـدم و جو زکات آنها واجب شود؛ مثلا خرما در ملک او زرد یا سرخ شود، بایـد زکات آن را بدهد (مسأله ۱۸۶۵) اگر بعـد از آنکه زکات گندم و جو و خرما و انگور واجب شـد، زراعت و درخت را بفروشـد، بایـد زکات آنها را بدهـد (مسأله ۱۸۶۶) اگر انسـان گنـدم یا جو یا خرما یا انگور را بخرد و بدانـد که فروشـنده زکـات آن را داده، یا شک کنـد که داده یا نه، چیزی بر او واجب نیست واگر بدانـد که زکات آن را نداده، چنانچه حاکم شرع معامله مقداری را که باید از بابت زکات داده شود اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است وحاکم شرع می توانـد مقـدار زکات را از خریـدار بگیرد و اگر معامله مقـدار زکات را اجازه دهـد، معامله صـحیح است و خریـدار باید آن مقـدار را به حاکم شـرع بدهـد ودر صورتی که قیمت آن مقـدار را به فروشـنده داده باشد، می تواند از او پس بگیرد (مسأله ۱۸۶۷) اگر وزن گندم و جو و خرما و کشـمش موقعی که تر است به ۲۸۸ من ۴۵ مثقال کم برسد و بعد از خشک شدن کمتر از این مقدار شود، زکات آن واجب نیست (مسأله ۱۸۶۸) اگر گنـدم و جو و خرما را پیش از خشک شـدن در غیر آنچه که در مسأله ۱۸۶۳ ذکر شـد مصـرف کنـد چنـانچه خشـک آنها به انـدازه نصاب باشـد، زکات آنها واجب است (مسأله ۱۸۶۹) خرمـائی که تـازه آن را می خورنـد و اگر بمانـد خیلی کم می شود چنانچه مقـداری باشـد که خشک آن به ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسـد، زکات آن واجب است (مسـأله ۱۸۷۰) گنـدم و جو و خرمـا و کشمشـی که زکـات آنهـا را داده، اگر چنـد سال هم نزد او بمانـد زکات نـدارد (مسأله ۱۸۷۱) اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران یا نهر مشروب شود یا مثل زراعتهای مصر از رطوبت زمین استفاده کند، زکات آن ده یـک است، واگر بـا دلو وماننـد آن آبیـاری شود، زکات آن بیست یک است و اگر مقـداری از باران یا نهر یا رطوبت زمین اسـتفاده کند و به همان مقدار از آبیاری با دلو و مانند آن استفاده نماید، زکات نصف آن، ده یک و زکات نصف دیگر آن، بیست یک می باشد یعنی از چهل قسـمت سه قسمت آن را بابت زکات بدهند (مسأله ۱۸۷۲) اگر گنـدم و جو و خرما و انگور، هم از آب باران یا مانند آن مشروب شود و هم از آب دل و یا مانند آن استفاده کند، چنانچه طوری باشد که بگویند با دلو مثلا آبیاری شده نه بـاران، زکـات آن بیست یک است، واگر بگوینـد با آب باران آبیاری شـده نه دلو، مثلا زکات آن ده یک است (مسأله ۱۸۷۳) اگر گنـدم و جـو و خرمـا و انگور، هم از آب بـاران مشـروب شود و هم از آب دلو و ماننـد آن اسـتفاده کنـد، چنـانچه طوری باشـد که بگویند آبیاری با دلو و مانند آن غلبه داشـته، زکات آن بیست یک است و اگر بگویند آبیاری با آب نهر و باران غلبه داشته، زکات آن ده یـک است؛ بلکه اگر نگوینـد آب باران و نهر غلبه داشـته ولی آبیاری با آب باران و نهر بیشتر از آب دلو و ماننـد آب باشـد، بنـابر احتیاط واجب زکات آن ده یک می باشـد و اگر عرفا بگوینـد با هر دو آبیاری شـده، زکات آن سه چهلم است (مسأله ۱۸۷۴) اگر شـک کنـد که آبیاری با آب باران شـده یا آبیاری به دلو، بیست یک بر او واجب می (مسأله ۱۸۷۵) اگر گنـدم و جو و خرما و انگور با آب باران و نهر مشـروب شود و به آب دلو ماننـد آن محتاج نباشد ولی با آب دلو هم آبیاری شود، و آب دلو به زیاد شدن محصول کمک نکنـد، زکات آن ده یک است و اگر با دلو و ماننـد آن آبیاری شود و به آب نهر و باران محتاج نباشـد، ولی با آب نهر و باران هم مشروب شود و آنها به زیاد شدن محصول کمک نکنند، زکات آن بیست یک است (مسأله ۱۸۷۶) اگر زراعتی را با دلو و مانند آن آبیاری کنند و در زمینی که پهلوی آن است زراعتی کنند که از رطوبت آن زمین اسـتفاده نمایند و محتاج به آبیاری نشود زکـات زراعتی که بـا دلو آبیـاری شـده، بیست یـک و زکـات زراعتی که پهلوی آن است، ده یـک می باشـد (مسـأله ۱۸۷۷) مخارجی را که برای گندم و جو و خرما و انگور کرده است حتّی مقداری از قیمت اسباب و لباس را که به واسطه زراعت کم شده، می توانـد از حاصل کسـر کند و چنانچه پس از کم کردن اینها به ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسـد، باید زکات باقیمانده آن را بدهد (مسأله ۱۸۷۸) قیمت وقتی که تخم را برای زراعت پاشـیده می توانـد جزء مخـارج حساب نمایـد (مسأله ۱۸۷۹) اگر زمین و اسباب زراعت یـا یکی از این دو ملک خود او باشـد، نبایـد کرایه آنها را جزء مخارج حساب کنـد و نیز برای کارهائی که خودش کرده یا

دیگری بی اجرت انجام داده، چیزی از حاصل کسر نمی شود (مسأله ۱۸۸۰) اگر درخت انگور یا خرما را بخرد، قیمت آن جزء مخارج نیست، ولی اگر خرما یا انگور را پیش از چیدن بخرد، پولی راکه برای آن داده جزء مخارج حساب می شود (مسأله ۱۸۸۱) اگر زمینی را بخرد و در آن زمین گندم یا جو بکارد، پولی راکه برای خرید زمین داده جزء مخارج حساب نمی شود، ولی اگر زراعت را بخرد، پولی را که برای خرید آن داده می تواند جزء مخارج حساب نماید واز حاصل کم کند، اما باید قیمت کاهی را که از آن بدست می آید از پولی که برای خرید زراعت داده کسر نماید مثلاً اگر زراعتی را پانصد تومان بخرد وقیمت کاه آن صد تومان باشد، فقط چهارصد تومان آن را می تواند جزء مخارج حساب نماید(مسأله۱۸۸۲) کسی که بدون گاو و چیزهای دیگر که برای زراعت لازم است میتواند زراعت کند، اگر آنها را بخرد؛ نباید پولی راکه برای خرید اینها داده جزء مخارج حساب نماید (مسأله ۱۸۸۳) کسی که بدون گاو وچیزهای دیگری که برای زراعت لازم است نمی تواند زراعت کند، اگر آنها را بخرد و به واسطه زراعت به کلی از بین بروند، می تواند تمام قیمت آنها را جزء مخارج حساب نماید و اگر مقداری از قیمت کم شود می تواند آن مقدار را جزء مخارج حساب کند، ولی اگر بعد از زراعت چیزی از قیمتشان کم نشود، بنابر احتیاط واجب چیزی از قیمت آنها را جزء مخارج حساب ننماید (مسأله ۱۸۸۴) اگر دریک زمین جو و گندم وچیزی مثل برنج و لوبیا زکات آن واجب نیست کارد، خرجهائی که برای هر کدام آنها کرده فقط پای همان حساب می شود، ولی اگر برای هردو مخارجی کرده باید به هردو قسمت نماید، مثلاً اگر هر دو به یک اندازه بوده، می تواند نصف مخارج را از جنسی که زکات دارد کسر نماید (مسأله ۱۸۸۵) اگر برای سال او عملی مانند شخم زدن انجام دهد اگر چه برای سالهای بعد هم فائده داشته باشد، باید مخارج آن را از سال اوَل کسر کند ولی اگر برای چند سال عمل کند باید بین آنها تقسیم نماید (مسأله ۱۸۸۶) اگر انسان در چند شهر که فصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوه آنها در یک وقت بدست نمی آید، گندم یا جو یا خرما یا انگور داشته باشد و همه آنها محصول یک سال حساب شود؛ چنانچه چیزی که اوَل می رسد به اندازه نصاب یعنی ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم، باشد، باید زکات آن را موقعی که می رسد بدهد و زکات بقیَه را هر وقت بدست می آید ادا نماید و اگر آنچه اوَل می رسد به اندازه نصاب نباشد، در این صورت اگر یقین دارد اینکه اکنون بدست آمده است با آنچه که بعدا بدست می آید به اندازه نصاب می شود باز هم بعد از تعلَق زکات به بقیَه واجب است زکات آنچه را که رسیده همان وقت و زکات بقیه را موقعی که می رسد بدهد و اگر یقین ندارد که همه آنها به اندازه نصاب شود، صبر می کند تا بقیَه آن برسد؛ پس اگر روی هم به مقدار نصاب شود، زکات آن واجب است و اگر به مقدار نصاب نشود، زکات آن واجب نیست (مسأله ۱۸۸۷) اگر درخت خرما یا انگور در یک سال دو مرتبه میوه دهد، اگر در هر مرتبه به مقدار نصاب نباشد، زکات آن واجب نیست، برای اینکه زراعت در هر فصلی مستقلا مورد حساب قرار می گیرد و زراعت در دو فصل مثل زراعت دو سال است (مسأله ۱۸۸۸) اگر مقداری خرما یا انگور تازه دارد که خشک آن به اندازه نصاب می شود، چنانچه به قصد زکات از تازه آن به قدری به مستحق بدهد که اگر خشک شود به اندازه زکاتی باشد که بر او واجب است، اشکال ندارد (مسأله ۱۸۸۹) اگر زکات خرمای خشک یا کشمش بر او واجب باشد نمی تواند زکات آن را خرمای تازه یا انگور بدهد و نیز اگر زکات خرمای تازه یا انگور بر او واجب باشد، نمی تواند زکات آن را خرمای خشک یا کشمش بدهد، اما اگر یکی از اینها یا چیز دیگری را به قصد قیمت زکات بدهد، مانعی ندارد (مسأله ۱۸۹۰) کسی که بدهکار است و مالی هم دارد که زکات آن واجب شده اگر بمیرد، باید اوَل تمام زکات آن واجب شده بدهند، بعد قرض او را اداء نمایند (مسأله ۱۸۹۱) کسی که بدهکار است و گندم یا جو یا خرما یا انگور هم دارد، اگر بمیرد و پیش از آنکه زکات اینها واجب شود، ورثه قرض او از مال دیگر بدهند، هر کدام که سهمشان به ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسد، باید زکات بدهد و اگر پیش از آنکه زکات اینها واجب شود، قرض او را ندهند، چنانچه مال میَت فقط به اندازه بدهی او باشد واجب نیست زکات اینها را بدهند و اگر مال میَت بیشتر از بدهی او باشد، در صورتی که بدهی او به قدری است که اگر بخواهند اداء نمایند باید مقداری از گندم و جو و خرما و انگور را هم به طلبکار بدهند،

آنچه را به طلبکار می دهند زکات ندارد و بقیّه مال ورثه است و هر کدام آنان که سهمش به اندازه نصاب شود؛ باید آن را بدهد (مسأله ۱۸۹۲) اگر گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آنها واجب شده خوب و بد دارد باید زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آنها بدهد و زکات همه را از بد نمی تواند بدهد

نصاب طلا

(مسأله ۱۸۹۳) طلا دو نصاب دارد: نصاب اوّل آن بیست مثقال شرعی است که هر مثقال آن ۱۸ نخود است: پس وقتی طلا به بیست مثقال شرعی که پانزده مثقال معمولی است برسد اگر شرائط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد، انسان باید چهل یک آن را که نه نخود میشود (هر مثقال معمولی ۲۴ نخود است) از بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد زکات آن واجب نیست و نصاب دوّم آن چهار مثقال شرعی است که سه مثقال معمول میشود یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود، باید زکات تمام ۱۸ مثقال را از قرار چهل یک بدهد و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود، فقط باید زکات ۱۵ مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است هر چه بالا ـ رود، یعنی اگر سه مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده زکات ندارد

نصاب نقره

(مسأله ۱۸۹۴) نقره دو نصاب دارد: نصاب اوّل آن ۱۰۵ مثقال معمولی است که اگر نقره به ۱۰۵ مثقال برسد و شرائط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد، انسان باید چهل یک آن را که ۲ مثقال و ۱۵ نخود است از بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد زکات آن واجب نیست و نصاب دوّم آن ۲۱ ۱۵ مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر سه مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده زکات ندارد

نصاب نقره

(مسأله ۱۸۹۴) نقره دو نصاب دارد: نصاب اوّل آن ۱۰۵ مثقال معمولی است که اگر نقره به ۱۰۵ مثقال برسد و شرائط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد، انسان باید چهل یک آن را که ۲ مثقال و ۱۵ نخود است از بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد زکات آن واجب نیست و نصاب دوّم آن ۲۱ ال است، یعنی اگر ۲۱ مثقال به ۱۰۵ مثقال اضافه شود، باید زکات تمام ۱۲۶ مثقال را بطوری که گفته شد بدهد و اگر کمتر از ۲۱ مثقال اضافه شود، فقط باید زکات ۱۰۵ مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است هر چه بالا ـ رود، یعنی اگر ۲۱ مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود مقداری که اضافه شده و کمتر از ۲۱ مثقال است زکات ندارد بنابر این اگر انسان چهل یک هر چه طلا و نقره دارد بدهد، زکاتی را که بر او واجب بوده داده و گاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است مثلاً کسی که ۱۱۰ مثقال نقره دارد، اگر چهل یک آن را بدهد، زکات ۱۰۵ مثقال آن را که واجب بوده داده و مقداری هم برای ۵ مثقال آن داده که واجب نبوده است (مسأله ۱۸۹۵) کسی که طلا یا نقره او به اندازه نصاب است، اگر چه زکات آن را داده باشد، تا وقتی از نصاب اوّل کم نشده، همه ساله باید زکات آن را بدهد (مسأله ۱۸۹۶) زکات طلا و نقره در صورتی واجب میشود که آن را سکّه زده باشد و معامله با آن رواج باشد و اگر سکّه آن از بین

رفته باشـد، باید زکات آن را بدهد (مسأله ۱۸۹۷) طلا و نقره سکّه داری که زنها برای زینت بکار میرونـد، در صورتی که معامله با آن رایـج باشد بنا بر احتیاط زکات آن واجب است و اگر معامله با آن رایج نباشد زکات آن واجب نیست هر چند به آن پول طلا و نقره بگوینـد (مسأله ۱۸۹۸) کسـی که طلا و نقره دارد، اگر هیـچ کـدام آنها به انـدازه نصاب اوّل نباشـد مثلاً ۱۰۴ مثقـال نقره و ۱۴ مثقال طلا داشته باشد، زکات بر آن واجب نیست (مسأله ۱۸۹۹) چنانکه سابقاً گفته شد زکات طلا و نقره در صورتی واجب میشود که انسان یـازده مـاه مالـک مقـدار نصاب باشـد و اگر در بین یازده ماه، طلا و نقره او کمتر شود، زکات بر آن واجب نیست (مسأله ۱۹۰۰) اگر در بین یـازده مـاه طلاـ و نقره ای را که دارد بـا طلا یا نقره یا چیز دیگری عوض نمایـد یا آنها را آب کنـد، زکات بر او واجب نیست ولی اگر برای فرار از دادن زکات این کارها را بکند؛ احتیاط مستحبّ آن است که زکات را بدهد (مسأله ۱۹۰۱) اگر در ماه دوازدهم پول طلا و نقره را آب کنـد، بایـد زکات آنها را بدهـد و چنانچه به واسطه آب کردن، وزن یا قیمت آنها کم شود، بایـد زکاتی را که پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهد (مسأله ۱۹۰۲) اگر طلا و نقره ای که دارد خوب و بد داشته باشد، می توانـد زکات هر کـدام از خوب و بد را از خود آن بدهد، ولی بهتر است زکات همه آنهارا از طلا و نقره خوب بدهد (مسأله ۱۹۰۳) طلاـ و نقره ای که بیشتر از انـدازه معمول فلز دیگر دارد، اگر خالص آن به انـدازه نصاب که مقـدار آن گفته شـد برسـد، انسان باید زکات آن را بدهـد و چنانچه شک دارد که خالص آن به انـدازه نصاب هست یا نه، زکات آن واجب نیست (مسأله ۱۹۰۴) اگر طلا و نقره ای که دارد به مقـدار معمول فلز دیگر با آن مخلوط باشد؛ نمی تواند زکات آن را از طلا و نقره ای بدهد که بیشتر از معمول فلز دیگر دارد ولی اگر به قدری بدهد که یقین کند طلا و نقره خالصـی که در آن هست، به اندازه زکاتی می باشد که بر او واجب است اشکال ندارد

زکات شتر وگاو وگوسفند

(مسأله ۱۹۰۵) زکات شتر و گاو و گوسـفند غیر از شرطهائی که گفته شد دو شرط دیگر دارد: اوّل: آنکه حیوان در تمام سال بیکار باشـد ولی اگر در تمـام سـال یـک هفته هم کـار کرده باشـد، بنـابر احتیـاط زکات آن واجب است دوّم: آنکه در تمام سال از علف بیابان بچرد، پس اگر تمام سال یا مقداری از آن را از علف چیده شده، یا از زراعتی که ملک مالک یا ملک کس دیگر است بچرد زکـات بـدارد ولی اگر در تمـام سال یک هفته هم از علف مالک بخورد، بنابراحتیاط زکات آن واجب می باشـد و اگر انسان برای شتر و گاو و گوسفند خود چراگاهی را که کسی نکاشته بخرد؛ یا اجاره کند، یا برای چراندن در آن باج بدهد، باید زکات را بدهد

نصاب شتر

(مسأله ۱۹۰۶) شتر دوازده نصـاب دارد: اوّل: پنـج شتر و زکـات آن یک گوسـفند است و تا شـماره شتر به این مقـدار نرسـد زکات نـدارد دوّم: ده شتر و زکـات آن دو گوسـفند است سوّم: پـانزده شتر و زکات آن سه گوسـفند است چهارم: بیست شتر و زکات آن چهار گوسفند است پنجم: بیست و پنج شتر و زکات آن پنج گوسفند است ششم: بیست و شش شتر و زکات آن یک شتر است که داخل سال دوّم شده باشد هفتم: سـی و شش شتر و زکات آن یک ستر است که داخل سال سوّم شده باشد هشتم: چهل و شش شتر و زکات آن یک شتر است که داخل سال چهارم شده باشد نهم: شصت و یک شتر و زکات آن یک شتر است که داخل سال پنجم شـده باشد دهم: هفتاد و شـش شتر و زکات آن دو شتر است که داخل سال سوّم شده باشد یازدهم: نود و یک شتر و زکات آن دو شتر است که داخل سال چهارم شـده باشـد دوازدهم: صد و بیست و یک شتر و بالاتر از آن است که باید یا چهل تا چهل تا حساب

کنـد و برای هر چهل تا یک شتری بدهد که داخل سال سوَم شده باشد، یا پنجاه تا پنجاه تا حساب کند و برای هر پنجاه تا یک شتر ی بدهد که داخل سال چهارم شده باشد و یا با چهل و پنجاه حساب کند ولی در هر صورت باید طوری حساب کند که چیزی باقی نمانـد، یا اگر چیزی باقی می مانـد، از نه تا بیشتر نباشـد، مثلا اگر ۱۴۰ شتر دارد؛ بایـد برای صـد تـا دو شتری که داخل سال چهارم شـده و برای چهل تا یک شتر ماده ای که داخل سال سوم شـده باشد (مسأله ۱۹۰۷) زکـات ما بین دو نصاب واجب نیست پس اگر شماره ی شترهایی که دارد از نصاب اوّل که پنج است بگذرد، تا به نصاب دوّم که ده تا است نرسیده، فقط باید زکات پنج تای آن را بدهد و همچنین است در نصابهای بعد

نصاب گاو

(مسأله ۱۹۰۸) گاو دو نصاب دارد: نصاب اوّل آن سی تا است که وقتی شماره گاو به سی رسید، اگر شرائطی را که گفته شد داشته باشـد، انسـان بایـد یـک گوسـاله ای که داخـل سـال دوَم شـده از بـابت زکات بدهـد ونصاب دوّم آن چهل است وزکات آن، یک گوساله ماده ای که داخل سال سوَم شده باشد و زکات ما بین سی و چهل واجب نیست، مثلاً کسی که سی و نه گاو دارد، فقط باید زکات سی تای آنها را بدهد و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت نرسیده؛ فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد و بعد از آن که به شصت رسید؛ چون دو برابر نصاب اوّل را دارد، باید دو گوساله ای که داخل سال دوّم شده بدهد و همچنین هر چه بالا رود، باید یا سـی تا سـی تا حساب کند یا چهل تا چهل تا یا با سی و چهل حساب نماید و زکات آن را به دستوری که گفته شد بدهـد ولی بایـد طوری حساب کنـد که چیزی باقی نمانـد؛ یا اگر چیزی باقی می ماند از نه تا بیشتر نباشد، مثلاً اگر هفتاد گاو دارد، باید به حساب سـی و چهل حساب کند و برای سی تای آن زکات سی تا و برای چهل تای آن زکات چهل تا را بدهد، چون اگر به حساب سی تا حساب کند، ده تا زکات نداده می ماند

نصاب گوسفند

(مسأله ۱۹۰۹) گوسـفند پنج نصاب دارد: اوّل: چهل و زکات آن یک گوسـفند است و تا گوسـفند به چهل نرسد زکات ندارد دوّم: صد و بیست و یک زکات آن دو گوسفند است سوّم: دویست و یک و زکات آن سه گوسفند است چهارم: سیصد و یک و زکات آن چهار گوسفند است پنجم: چهارصد و بالا تر از آن است که باید آنها را صد تا صد تا حساب کند و برای هر صد تای آنها یک گوسـفند بدهد و لازم نیست زکات را از خود گوسـفندها بدهد بلکه اگر گوسـفند دیگری هم بدهد یا مطابق قیمت گوسـفند، پول بدهـد کافی است (مسأله ۱۹۱۰) زکـات ما بین دو نصاب واجب نیست پس اگر شـماره گوسـفندهای کسـی از نصاب اوَل که چهل است بیشتر باشـد تا به نصاب دوّم که صـدو بیست و یک است نرسـیده، فقط بایـد زکات چهل تای آن را بدهد و زیادی آن زکات بـدارد و همچنین است در نصابهای بعد (مسأله ۱۹۱۱) زکات شتر و گاو و گوسـفندی که مقـدار نصاب برسد، واجب است چه همه آنها نر باشـند یا ماده، یا بعضـی نر باشند و بعضی ماده (مسأله ۱۹۱۲) در زکـات، گاو و گاومیش یک جنس حساب می شود و شتر عَرَبی و غیر عَرَبی یـک جنس است، و همچنین بز و میش و شیشَک در زکـات با هم فرق ندارنـد (مسأله ۱۹۱۳) اگر گوسفند برای زکات بدهـد، بایـد اقّلاً داخل سال دوّم شـده باشـد و اگر بز بدهـد بایـد داخل سال سوّم شده باشد (مسأله ۱۹۱۴) گوسفندی را که بابت زکات می دهد؛ اگر قیمتش مختصری از گوسفندهای دیگر او کمتر باشد اشکال ندارد ولی بهتر است گوسفندی را که قیمت آن از تمام گوسفندهایش بیشتر است بدهد، و همچنین است در گاو و شتر (مسأله ۱۹۱۵) اگر چند نفر با هم

شریک باشند هر کدام آنان که سهمش به نصاب اوّل رسیده، باید زکات بدهد و بر کسی که سهم او کمتر از نصاب اوّل است زکات واجب نیست (مسأله ۱۹۱۶) اگر یک نفر در چند جا گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد و روی هم به اندازه نصاب باشند، باید زکات آنها را بده (مسأله ۱۹۱۷) اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد مریض و معیوب هم باشند، باید زکات آنها را بدهد (مسأله ۱۹۱۸) اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد همه مریض یا معیوب یا پیر باشند، می تواند زکات را از خود آنها بدهد ولی اگر همه سالم و بی عیب و جوان باشند نمی تواند زکات آنها را مریض، معیوب، یا پیر بدهد بلکه اگر بعضی از آنها سالم و بعضی مریض و دسته ای معیوب و دسته دیگر بی عیب و مقداری پیر و مقداری جوان باشند، احتیاط واجب آن است که برای زکات آنها سالم و بی عیب و جوان بدهد (مسأله ۱۹۱۹) اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم، گاو و گوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگر عوض کند، یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید، مثلاً چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد، زکات بر او واجب نیست (مسأله ۱۹۲۰) کسی که باید زکات گاو و گوسفند و شتر را بدهد، اگر زکات آنها را از مال دیگرش بدهد؛ تا وقتی شماره آنها از نصاب کم نشده، همه سال باید زکات را بدهد و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اوّل کمتر شوند؛ زکات بر او واجب نیست مثلاً کسی که چهل گوسفند دارد، اگر از مال دیگرش زکات آنها را بدهد تا وقتی که گوسفند های او از چهل کم نشده، همه ساله باید یک گوسفند بدهد و اگر از خود آنها بدهد، تا وقتی به چهل نرسیده، زکات براو واجب نیست

مصرف زکات

(مسأله ۱۹۲۱) انسان می تواند زکات را در هشت مورد مصرف کند: اوّل: فقیر و آن کسی است که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد و کسی که صنعت یا ملک یا سرمایه ای دارد که می تواند مخارج سال خود را بگذراند فقیر نیست دوّم: مسکین و آن کسی است که از فقیر سخت تر می گذراند سوّم: کسی که از طرف امام (علیه السّلام) یا نائب امام مأمور است که زکات را جمع و نگهداری نماید و به حساب آن رسیدگی کند و آن را به امام (علیه السّلام) یا نائب امام یا فقرا برساند چهارم: کافرهائی که اگر زکات به آنان بدهند به دین اسلام مایل می شوند، یا در جنگ به مسلمانان کمک می کنند پنجم: خریداری بنده ها و آزاد کردن آنها ششم: بدهکاری که نمیتواند قرض خود را بدهد هفتم: فی سبیل الله یعنی کاری که مانند ساختن مسجد منفعت عمومی دینی دارد، یا مثل ساختن پل و اصلاح راه که منفعتش به عموم مسلمانان می رسد و آنچه برای اسلام نفع داشته باشد به هر نحو که باشد هشتم: ابن السّبیل یعنی مسافری که در سفر در مانده شده و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد (مسأله ۱۹۲۲) احتیاط واجب آنست که فقیر و مسکین بیشتر از مخارج سال خود و عیالاتش را از زکات نگیرد و اگر مقداری پول یا جنس دارد فقط به اندازه کسری مخارج یک سالش زکات بگیرد (مسأله ۱۹۲۳) کسی که مخارج سالش را داشته اگر مقداری از آن مصرف کند و بعد شک کند که آنچه باقی مانده به اندازه مخارج سال او هست یا نه، نمی تواند زکات بگیرد (مسأله ۱۹۲۴) صنعتگر یا مالک یا تاجری که در آمد او از مخارج سالش کمتر است، می تواند برای کسری مخارجش زکات بگیرد، و لازم نیست ابزار کار یا ملک یا سرمایه خود را به مصرف مخارج برساند (مسأله ۱۹۲۵) فقیری که خرج سال خود و عیالالتش را ندارد، اگر خانه ای دارد که ملک او است و در آن نشسته، یا مال سواری دارد چنانچه بدون اینها نتواند زندگی کند، اگر چه برای حفظ آبرویش باشد، می تواند زکات بگیرد و همچنین است اثاث خانه و ظرف و لباس تابستانی و زمستانی و چیزهایی که به آنها احتیاج دارد و فقیری که اینها را ندارد اگر به اینها احتیاج داشته باشد، می تواند از زکات خریداری نماید (مسأله ۱۹۲۶) فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست، بنابر احتیاط واجب باید یاد بگیرد و با گرفتن زکات زندگی نکند ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن است، می تواند زکات

بگیرد (مسأله ۱۹۲۷) به کسی که قبلًا فقیر بوده و می گوید فقیرم، اگر چه انسان از گفته او اطمینان پیدا نکند، می شود زکات داد (مسأله ۱۹۲۸) کسی که می گوید فقیرم و قبلاًـ فقیر نبوده، یا معلوم نیست فقیر بوده یا نه، اگر از ظاهر حالش اطمینان پیدا شود که فقیر است می شود به او زکات داد (مسأله ۱۹۲۹) کسی که باید زکات بدهد، اگر از فقیری طلبکار باشد، میتواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند (مسأله ۱۹۳۰) اگر فقیر بمیرد، انسان می تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند (مسأله ۱۹۳۱) چیزی را که انسان بابت زکات به فقیر می دهد لازم نیست به او بگوید که زکات است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشد، مستحب است بطوری که دروغ نشود به اسم پیشکش بدهد ولی باید قصد زکات نماید (مسأله ۱۹۳۲) اگر به خیال اینکه کسی فقیر است به او زکات بدهد، بعد بفهمد فقیر نبوده یا از روی دانستن مسأله به کسی که میداند فقیر نیست زکات بدهد، چنانچه چیزی را که به او داده باقی باشد باید از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر از بین رفته باشد، پس اگر کسی که آن چیز را گرفته می دانسته یا احتمال می داده که زکات است، انسان باید عوض آن را از او بگیرد وبه مستحق بدهد ولی اگر به غیر عنوان زکات داده نمی تواند چیزی از او بگیرد و باید از مال خودش زکات را به مستحق بدهد و در همه صور می تواند از مال خودش زکات را بدهد و از کسی که گرفته مطالبه نکند (مسأله ۱۹۳۳) کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه مخارج سال خود را داشته باشد، می تواند برای دادن قرض خود زکات بگیرد، ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشد، یا اگر در معصیت خرج کرده، از آن معصیت توبه کرده باشد، که در این صورت از هم فقرا می شود به او داد (مسأله ۱۹۳۴) اگر به کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد زکات بدهد، بعد بفهمد قرض را در معصیت مصرف کرده، چنانچه آن بدهکار فقیر باشد می تواند آنچه را به او داده بابت زکات حساب کند، ولی اگر چیزی را که گرفته در شرابخواری یا بطور آشکارا در معصیت صرف کرده و از معصیت خود توبه نکرده، بنابر احتیاط واجب باید چیزی را که به او داده بابت زکات حساب نکند (مسأله ۱۹۳۵) کسی که بدهکار است و نمیتواند بدهی خودرا بدهد، اگر چه فقیر نباشد، انسان می تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند (مسأله ۱۹۳۶) مسافری که خرجی او تمام شده، یا مرکبش از کار افتاده، چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند، اگر چه در وطن خود فقیر نباشد، میتواند زکات بگیرد ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج سفر خود را فراهم کند، فقط به مقداری که به آنجا برسد، می تواند زکات بگیرد (مسأله ۱۹۳۷) مسافری که در سفر مانده شده و زکات گرفته بعد از آنکه به وطنش رسید، اگر چیزی از زکات زیاد مانده باشد، در صورتی که بدون مشقّت نتواند بقّیه را به صاحب مال یا نائب او برساند، باید آن را به حاکم شرع بدهد و بگوید آن چیز زکات است

شرایط کسانی که مستّحق زکاتند

(مسأله ۱۹۳۸) کسی که زکات می گیرد باید شیعه دوازده امامی باشد و اگر از راه شرعی شیعه بودن کسی ثابت شود و به او زکات بدهد، و زکات تلف شود بعد معلوم شود شیعه نبوده باید دوباره زکات بدهد (مسأله ۱۹۳۹) اگر طفل یا دیوانه ای از شیعه فقیر باشد، انسان می تواند به ولی او زکات بدهد، به قصد اینکه انچه رامی دهد ملك طفل یا دیوانه باشد (مسأله ۱۹۴۰) اگر به ولی طفل یا دیوانه دسترسی ندارد، می تواند خودش یا به وسیله یك نفر امین، زکات را به مصرف طفل یا دیوانه برساند وباید موقعی که زکات را به مصرف آنان می رساند، نیت زکات کند (مسأله ۱۹۴۱) به فقیری که گدایی میکند، می شود زکات داد، ولی به کسی که زکات را در معصیت مصر ف می کند نمی شود زکات داد (مسأله ۱۹۴۲) به کسی که معصیت کبیره را اشکارا بجا می آورد، احتیاط واجب آن است که زکات ندهند (مسأله ۱۴۹۳) به کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه

مخارج او بر انسان واجب باشـد، می شود زکات داد ولی اگر زن برای خرجی خودش قرض کرده باشـد شوهر نمیتوانـد بـدهی اورا زکـات بدهـد، بلکه اگر کس دیگری هم که مخارج او بر انسان واجب است برای خرجی خود قرض کنـد احتیاط واجب آن اسـت که بدهی او را از زکات ندهد (مسأله ۱۹۴۴) انسان نمی توانـد مخارج کسانی را که مثل اولاد خرجشان بر او واجب است از زکات بدهـد، ولی اگر مخارج آنان را ندهـد، دیگران میتواننـد به آنان زکات بدهنـد (مسأله ۱۹۴۵) اگر انسان زکات به پسـرش بدهـد که خرج زن ونوکر وکلفت خود نمایـد، اشـکال نـدارد (مسأله ۱۹۴۶) اگر پسـر به کتابهای علمی دینی احتیاج داشـته باشـد پدر میتواند برای خریدن آنها زکات بدهد (مسأله ۱۹۴۷) پدر میتواند به پسرش زکات بدهد که برای خود زن بگیرد، پسر هم میتواند برای آنکه پـدرش زن بگیرد، زکات خود رابه او بدهـد (مسأله ۱۹۴۸) به زنی که شوهرش مخـارج اورا می دهـد، یا خرجی نمی دهـد ولی زن بتوانـد اورا به داد خرجی مجبور کند، نمی شود زکات داد (مسأله ۱۹۴۹) زنی که صـیغه شده اگر فقیر باشد، شوهرش و دیگران می توانند به او زکات بدهند ولی اگر شوهر ش در ضـمن عقد شـرط کند که مخارج اورا بدهد، یا به جهت دیگری دادن مخارجش بر او واجب باشـد، درصورتی که بتوانـد مخـارج آن زن را بدهـد یا زن بتوانـد اورا مجبور کنـد، نمی شود به آن زن زکات داد (مسأله ۱۹۵۰) زن میتوانـد به شوهر فقیر خود زکـات بدهـد، اگر چه شوهر زکـات را صـرف مخارج خود آن زن نمایـد (مسأله ۱۹۵۱) سید نمی توانـد از غیر سـید زکـات بگیرد ولی اگر خمس وسایر وجوهات کفایت مخارج او را نکنـد واز گرفتن زکات ناچار باشـد، می توانـد از غیر سـید زکات نگیرد، ولی احتیاط واجب آن است که اگر ممکن باشد فقط به مقداری که برای مخارج روزانه اش ناچار است بگیرد (مسأله ۱۹۵۲) به کسی که معلوم نیست سید است یا نه، می شود زکات داد

نیت زکات

(مسأله ۱۹۵۳) انسان باید زکات را به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد و در نیت معین کند که انچه را می دهد زکات مال است، یا زکات فطره ولی اگر مثلا زکات گندم وجو براو واجب باشد، لازم نیست معین کند چیزی راکه می دهد زکات گندم است یا جو (مسأله ۱۹۵۴) کسی که زکات چند مال بر او واجب شده، اگر مقداری زکات بدهد ونیت هیچکدام آنها را نکند، چنانچه چیزی را که داده هم جنس یکی از آنها باشـد، زکات همان جنس حساب می شود واگر هم جنس هیچکـدام آنها نباشد، به همه آنها قسـمت میشود پس کسـی که زکات چهل گوسـفند وزکات پانزده مثقال طلا بر او واجب است، اگر مثلا یک گوسـفند از بـابت زکات بدهـد ونیت هیچکـدام آنها را نکنـد، زکات گوسـفند حساب میشود، ولی اگر مقـداری نقره بدهـد به زکاتی که برای گوسـفند وطلا بدهکار است، تقسیم می شود (مسأله ۱۹۵۵) اگر کسـی را وکیل کنـد زکات مال اورا بدهد، چنانچه وکیل وقتی که زکات را به فقیر میدهـد، از طرف مالک نیت زکات کند، کافی است (مسأله ۱۹۵۶) اگر مالک یا وکیل او بدون قصد قربت زکات رابه فقیر بدهد وپیش از آنکه مال از بین برود، خود مالک نیت زکات کند زکات حساب میشود

مسائل متفرقه زکات

(مسأله ۱۹۵۷) موقعی که گنـدم وجو را از کاه جـدا می کنند وموقع خشک شدن خرما وانگور انسان باید زکات را به فقیر بدهد، یا از مال خود جـدا کند وزکات طلاونقره وگاو گوسـفند وشتر را بعد از تمام شدن ماه دوازدهم باید به فقیر بدهد، یا از مال خود جدا کنـد ولی اگر منتظر فقیر معینی باشـد، یا بخواهـد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد، میتواند زکات را جدا کند (مسأله ۱۹۵۸) بعـد از جـدا کردن زکات لازم نیست فورا آن را به مسـتحق بدهد ولی اگر به کسـی که می شود زکات داد؛ دسترسـی دارد احتیاط

مستحب آن است که دادن زکات را تاخیر نیندازد (مسأله ۱۹۵۹) کسی که میتواند زکات را به مستحق برساند، اگر ندهد وبه واسطه کوتاهی او از بین برود، باید عوض آن را بدهد (مسأله ۱۹۶۰) کسی که می تواند زکات را به مستحق برساند، اگر زکات را ندهد و بدون آنکه در نگهداری آن کوتاهی کند از بین برود، چنانچه دادن زکات را به قدری تأخیر انداخته که نمی گویند فوراً داده است، باید عوض آن را بدهد و اگر به این مقدار تأخیر نینداخته مثلاً دو سه ساعت تأخیر انداخته و در همان دو سه ساعت تلف شده، در صورتی که مستحق حاضر نبوده چیزی بر او واجب نیست و اگر مستحق حاضر بوده، بنابر احتیاط واجب باید عوض آن را بدهد (مسأله ۱۹۶۱) اگر زکات را از مال کنار بگذارد، می تواند در بقّیه آن تصّرف کند و اگر از مال دیگرش کنار بگذارد، می تواند در تمام مال تصّرف نماید (مسأله ۱۹۶۲) انسان نمی تواند زکاتی را که کنار گذاشته برای خود بردارد و چیز دیگری بجای آن بگذارد (مسأله ۱۹۶۳) اگر از زکاتی که کنار گذاشته منفعتی بوجود بیاید، مثلاً گوسفندی که برای زکات گذاشته برّه بیاورد، مال فقیر است (مسأله ۱۹۶۴) اگر موقعی که زکات را کنار می گذارد مستحقی حاضر باشد؛ بهتر است زکات را به او بدهد، مگر کسی را در نظر داشته باشد که دادن زکات به او از جهتی بهتر باشد (مسأله ۱۹۶۵) اگر با عین مالی که برای زکات کنار گذاشته برای خودش تجارت کند صحیح نیست و اگر با اجازه حاکم شرع برای مصلحت زکات تجارت کند، تجارت صحیح و نفعش مال زکات است (مسأله ۱۹۶۶) اگر پیش از آنکه زکات بر او واجب شود، چیزی بابت زکات به فقیر بدهد، زکات حساب نمی شود و بعد از آنکه زکات بر او واجب شد، اگر چیزی را که به فقیر داده از بین نرفته باشد و آن فقیر هم به فقر خود باقی باشد می تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند (مسأله ۱۹۶۷) فقیری که می تواند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود ضامن است پس موقعی که زکات بر انسان واجب می شود، اگر آن فقیر خود باقی باشد، می تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند (مسأله ۱۹۶۸) فقیری که نمی تواند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود، ضامن نیست و انسان نمی تواند آن را بابت زکات حساب کند (مسأله ۱۹۶۹) مستحبّ است زکات گاو و گوسفند و شتر را به فقیرهای آبرومند بدهد و در دادن زکات، خویشان خود را بر دیگران، و اهل علم و کمال را بر غیر آنان و کسانی را که اهل سؤال مقّدم بدارد ولی اگر دادن زکات به فقیری از جهت دیگری بهتر باشد، مستحبّ است زکات را به او بدهد (مسأله ۱۹۷۰) بهتر است زکات را آشکار و صدقه مستحبّی را مخفی بدهند (مسأله ۱۹۷۱) اگر در شهر کسی که می خواهد زکات بدهد مستحقّی نباشد و نتواند زکات را به مصرف دیگری هم که برای آن معیّن شده برساند، چنانچه امید نداشته باشد که بعداً مستحق پیداکند باید زکات را به شهر دیگر ببرد و به مصرف زکات برساند ولی مخارج بردن به آن شهر به عهده خود او است و اگر زکات تلف شود ضامن نیست (مسأله ۱۹۷۲) اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود؛ می تواند زکات را به شهر دیگر ببرد ولی مخارج بردن به آن شهر را باید از خودش بدهد و اگر زکات تلف شود ضامن است، مگر آنکه با اجازه حاکم شرع برده باشد (مسأله ۱۹۷۳) اجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گندم و جو و کشمش و خرمائی را که برای زکات می دهد با خود او است (مسأله ۱۹۷۴) کسی که ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره یا بیشتر از بابت زکات بدهکار است، می تواند کمتر از ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره هم به یک فقیر بدهد و نیز اگر غیر نقره چیز دیگی مثل گندم و جو بدهکار باشد و قیمت آن به ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره هم برسد می تواند به یک فقیر کمتر از آن بدهد، ولی مستحبّ است در هر دو صورت مذکوره، کمتر از آن ندهد (مسأله ۱۹۷۵) مکروه است انسان از مستحق در خواست کند زکاتی را که از او گرفته به او فروشد، ولی اگر مستحق بخواهد چیزی را که گرفته بفروشد بعد از آنکه به قیمت رساند، کسی که زکات را به او داده در خریدن آن بر دیگران مقّدم است (مسأله ۱۹۷۶) اگر شک کند زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه؛ باید زکات را بدهد، هر چند شک او برای زکات سالهای پیش باشد (مسأله ۱۹۷۷) فقیر نمی تواند زکات را به کمتر از مقدار آن صلح کند؛ یا چیزی را گران تر از قیمت آن بابت زکات قبول نماید، یا زکات را از مالک بگیرد و به او ببخشد ولی کسی که زکات زیادی بدهکار است و فقیر شده و نمی تواند زکات را بدهد و امید هم ندارد که دارا

شود؛ چنانچه بخواهـد توبه کند، فقیر می تواند زکات را از او بگیرد و به او ببخشد (مسأله ۱۹۷۸) انسان می تواند از زکات، قرآن یا کتاب دینی یا کتاب دعا بخرد و وقف نمایـد، اگر چه بر اولاد خود و بر کسانی وقف کند که خرج آنان بر او واجب است و نیز می توانـد تولیت وقف را برای خود یـا اولاد خود قرار دهـد (مسأله ۱۹۷۹) انسـان نمی توانـد از زکـات ملك بخرد و بر اولاد خود یا بر کسانی که مخارج آنان بر او واجب است و قف نماید که عایدی آن را به مصرف مخارج خود برسانند (مسأله ۱۹۸۰) فقیر می تواند برای رفتن به حج و زیارت و ماننـد اینها زکات بگیرد، ولی اگر به مقـدار خرج سالش زکات گرفته باشـد، برای زیارت و مانند آن نمی تواننـد زکات بگیرند (مسأله ۱۹۸۱) اگر مالـك، فقیری را وکیـل کنـد که زکـات مال او را بدهـد چنانچه از لفظ مالك غیر او فهمیـده نشود فقیری که وکیـل است می توانـد برای خود نیز بردارد (مسـأله ۱۹۸۲) اگر فقیر شتر و گـاو و گوسـفند و طلاـ و نقره را بـابت زکـات بگیرد، چنانچه شـرطهایی که برای واجب شـدن زکات گفته شـد در آنها جمع شود، بایـد زکات آنها را بدهـد (مسأله ۱۹۸۳) اگر دو نفر در مالی که زکات آنها واجب شده با هم شـریك باشند و یکی از آنان زکات قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسیم کنند، چنانچه بداند شـریکش زکات سهم خود را نداده، تصرّف او در سهم خودش هم اشکال دارد (مسأله ۱۹۸۴) کسی که خمس یا زکات بـدهکار است و کفّاره و نـذر وماننـد اینها هم بر او واجب است و قرض هم دارد، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد، اگر مـالی که خمس یا زکات آن واجب شـده، از بین نرفته باشـد، بایـد خمس و زکات را بدهـد و اگر از بین رفته باشـد، می تواند خمس یا زکات را بدهـد، یا کفّاره و نـذر و قرض و مانند اینها را ادا نماید (مسأله ۱۹۸۵) کسی که خمس یا زکات بدهکار است و نـذر و ماننـد اینهـا هم بر او واجب است و قرض هم دارد، اگر بمیرد و مـال او برای همه آنها کافی نباشـد چنانچه مالی که خمس و زکـات آن واجب شـده از بین نرفته باشـد، بایـد خمس یا زکات را بدهنـد و بقیه مال او را به چیزهای دیگری که بر او واجب اسـت قسـمت کننـد و اگر مـالی که خمس و زکات آن واجب شـده از بین رفته باشـد، بایـد مال او را به خمس و زکات و قرض و نـذر و ماننـد اینهـا قسـمت نماینـد، مثلاً اگر چهل تومان خمس بر او واجب است و بیست تومان به کسـی بـدهکار است و همه مال او سـی تومـان است، بایـد بیست تومـان بابت خمس و ده تومان به دین او بدهنـد (مسأله ۱۹۸۶) کسـی که مشـغول تحصیل علم است و اگر تحصـیل نکنـد می توانـد برای معاش خود کسب کند، چنانچه تحصـیل آن علم، واجب یا مستحب باشد می شود به او زکات داد و اگر تحصیل آن علم واجب یا مستحب نباشد، زکات دادن به او اشکال دارد

زکات فطره

(مسأله ۱۹۸۷) کسی که موقع غروب یعنی قبل از غروب شب عید فطر گرچه به چند لحظه باشد بالغ و عاقل و هوشیار است و فقیر و بنده کس دیگر نیست، باید برای خودش و کسانی که نان خور او هستند، هر نفری یك صاع که تقریباً سه کیلو است گندم یا جو یا خرما یا کشـمش یا برنـج یا ذرّت و مانند اینها به مسـتحق بدهد و اگر پول یکی از اینها را هم بدهد کافی است (مسأله ۱۹۸۸) کسی که مخـارج سال خود و عیالاتش را نـدارد و کسبی هم نـدارد که بتوانـد مخارج سال خود و عیالاتش را بگذارنـد فقیر است و دادن زکـات فطره براو واجب نیست (مسأله ۱۹۸۹) انسـان بایـد فطره کسـانی را که در غروب شب عیـد فطر نان خور او حساب می شوند بدهد، کوچك باشـند یا بزرگ، مسـلمان باشـند یا کافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، در شـهر خود او باشـند یا در شـهر دیگر (مسأله ۱۹۹۰) اگر کسـی را که نـان خور او است و در شـهر دیگر است وکیل کنـد که از مال او فطره خود را بدهـد، چنانچه اطمینان داشـته باشد که فطره او را می دهد، لازم نیست خودش فطره او را بدهد (مسأله ۱۹۹۱) فطره مهمانی که پیش از غروب شب عیـد فطر بـا رضـایت صاحبخانه وارد شـده و نان خور او حساب می شود، بر او واجب است (مسأله ۱۹۹۲) فطره مهمـانی که پیش از غروب شب عیـد فطر بدون رضایت صاحبخانه وارد می شود و در صورتی که نان خور او حساب شود واجب است و همچنین اسـت

فطره کسی که انسان را مجبور کرده اند که خرجی او را بدهد (مسأله ۱۹۹۳) فطره مهمانی که بعد از غروب شب عید فطر وارد می شود، بر صاحبخانه واجب نیست، اگر چه پیش از غروب او را دعوت کرده باشد و در خانه او هم افطار کند (مسأله ۱۹۹۴) اگر کسی موقع غروب شب عید فطر دیوانه یا بیهوش باشد، زکات فطره بر او واجب نیست (مسأله ۱۹۹۵) اگر پیش از غروب بچّه بالغ شود، یا دیوانه بالغ گردد، یا فقیر غنی شود، در صورتی که شرائط واجب شدن فطره را دارا باشد، باید زکات فطره را بدهد (مسأله ۱۹۹۶) کسی که موقع غروب شب عید فطر، زکات فطره بر او واجب نیست، اگر تا پیش از عید روز عید فطر شرطهای واجب شدن فطره در او پیدا شود، مستّحب است زکات فطره را بدهد (مسأله ۱۹۹۷) کافری که بعد از غروب شب عید فطر مسلمان شده، فطره بر او واجب نیست ولی مسلمانی که شیعه نبوده، اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود، باید زکات فطره را بدهد (مسأله ۱۹۹۸) کسی که فقط به اندازه یک صاع که تقریباً سه کیلو است گندم و مانند آنها را دارد، مستحب است زکات فطره را بدهد، وچنانچه عیالاتی داشته باشد و بخواهد فطره آنها را هم بدهد می تواند به قصد فطره، آن یک صاع را به یکی از عیالاتش بدهد و او هم به همین قصد به دیگری بدهد و همچنین تا به نفر آخر برسد و بهتر است نفر آخر چیزی را که می گیرد به کسی بدهد که از خودشان نباشد و اگر که یکی از آنها صغیر باشد، ولّی او بجای او می گیرد و احتیاط آنست چیزی را که برای صغیر گرفته به کسی ندهد (مسأله ۱۹۹۹) اگر بعد از غروب شب عید فطر بچّه دار شود، یا کسی نان خور او حساب شود، واجب نیست فطره او را بدهد اگر چه مستحب است فطره کسانی را که بعد از غروب تا پیش از ظهر روز عید نان خور او حساب می شوند بدهد (مسأله ۲۰۰۰) اگر انسان نان خور کسی باشد و پیش از غروب نان خور کس دیگر شود، فطره او بر کسی که نان خور او شده واجب است، مثلاً اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود، شوهرش باید فطره او را بدهد (مسأله ۲۰۰۱) کسی که دیگری باید فطره او را بدهد، واجب نیست فطره خود را بدهد (مسأله ۲۰۰۲) اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد، بر خود انسان واجب نمی شود (مسأله ۲۰۰۳) اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است خودش فطره را بدهد، از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی شود (مسأله ۲۰۰۴) زنی که شوهرش مخارج او را نمی دهد، چنانچه نان خور کس دیگر باشد، فطره اش بر آن کس واجب است و اگر نان خور کس دیگر نیست، در صورتی که فقیر نباشد، باید فطره خود را بدهد (مسأله ۲۰۰۵) کسی که سیّد نیست نمی تواند به سید فطره بدهد حتّی اگر سیّدی نان خور او باشد، نمی تواند فطره او را به سیّد دیگر بدهد (مسأله ۲۰۰۶) فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می خورد، بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می دهد ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل بر می دارد فطره طفل بر کسی واجب نیست (مسأله ۲۰۰۷) انسان اگر چه مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد، باید فطره آنان را از مال حلال بدهد (مسأله ۲۰۰۸) اگر انسان کسی را اجیر نماید و شرط کند که مخارج او را بدهد در صورتی که به شرط خود عمل کند و نان خور او حساب شود باید فطره او را هم بدهد ولی چنانچه شرط کند که مقدار مخارج او را بدهد و مثلاً پولی برای مخارجش بدهد دادن فطره او واجب نیست (مسأله ۲۰۰۹) اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد، باید فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند ولی اگر پیش از غروب بمیرد، واجب نیست فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند

مصرف زکات فطره

(مسأله ۲۰۱۰) اگر زکات فطره را به یکی از هشت مصرفی که سابقاً برای زکات یال گفته شد برسانند کافی است ولی احتیاط مستحبّ آن است که فقط به فقرای شیعه بدهند (مسأله ۲۰۱۱) اگر طفل شیعه ای فقیر باشد، انسان می تواند فطره را به مصرف او برساند، یا به واسطه دادن به ولیّ طفل، ملک طفل نماید (مسأله ۲۰۱۲) فقیری که فطره به او می دهند، لازم نیست عادل باشد ولی احتیاط واجب آن است که به شرابخور و کسی که آشکارا معصیت کبیره می کند فطره ندهند (مسأله ۲۰۱۳) به کسی که فطره را

در معصیت مصرف می کند نباید فطره بدهند (مسأله ۲۰۱۴) احتیاط واجب آن است که به یک فقیر بیشتر از مخارج سالش و کمتر از یـک صاع که تقریباً سه کیلو است فطره ندهنـد (مسأله ۲۰۱۵) اگر از جنسـی که قیمتش دو برابر قیمت معمـولی آن است مثلاًـ از گنـدمی که قیمت آن دو برابر قیمت گنـدم معمولی است، نصف صاع که معنای آن در مسأله پیش گفته شـد بدهـد، کافی نیست و اگر آن را به قصـد قیمت فطره هم بدهـد، اشکال دارد (مسأله ۲۰۱۶) انسـان نمی توانـد نصف صـاع را از یک جنس مثلاً گنـدم و نصف دیگر آن را از جنس دیگر مثلاً جو بدهد و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد اشکال دارد (مسأله ۲۰۱۷) مستحبّ است در دادن زکات فطره، خویشان فقیر خود را به دیگران مقـدم دارد و بعد همسایگان فقیر را؛ بعد اهل علم فقیر را، ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند، مستحبّ است آنها را مقدم بدارد (مسأله ۲۰۱۸) اگر انسان به خیال اینکه کسی فقیر است به او فطره بدهد و بعـد بفهمـد فقیر نبوده چنانچه مالی را که به او داده از بین نرفته باشد، می تواند پس بگیرد و به مسـتحق بدهد و اگر نتواند بگیرد، بایـد از مال خودش فطره را بدهـد و اگر از بین رفته باشد، در صورتی که گیرنده فطره می دانسـته یا احتمال می داده آنچه را گرفته فطره است، بایـد عوض آن را بدهـد والاّ، دادن عوض بر او واجب نیست و انسان باید دوباره فطره را بدهد (مسأله ۲۰۱۹) اگر کسی بگوید فقیرم، نمی شود به او فطره داد مگر آنکه اطمینان پیداکند یا انسان بداند که قبلاً فقیر بوده است

مسائل متفرّقه زکات فطره

(مسأله ۲۰۲۰) انسان بایـد زکات فطره را به قصـد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد و موقعی که آن را می دهد، نیّت دادن فطره نماید (مسأله ۲۰۲۱) اگر پیش از ماه رمضان فطره را بدهد صـحیح نیست و احتیاط واجب آن است که در ماه رمضان هم فطره را ندهـد ولی اگر پیش از رمضان یا در ماه رمضان به فقیر قرض بدهـد و بعد از آنکه فطره بر او واجب شد، طلب خود را بابت فطره حساب کنـد مانعی ندارد (مسأله ۲۰۲۲) گنـدم یا چیز دیگری را که برای فطره می دهـد، بایـد به جنس دیگر یا خاک مخلوط نباشـد یا اگر مخلوط است چیزی که مخلوط شـده به قـدری کم باشد که قابل اعتنا نباشد و اگر بیش از این مقدار باشد در صورتی صحیـح است که خاص آن به یک صاع برسـد، ولی اگر مثلاً یک صاع گنـدم به چنـدین من خاک، مخلوط باشـد که خاص کردن آن خرج یـا کـار بیشتر از متعارف دارد، دادن آن کافی نیست (مسأله ۲۰۲۳) اگر فطره را از چیز معیوب بدهـد کافی نیست ولی اگر جائی باشد که خوراک غالب آنها معیوب است اشکال ندارد (مسأله ۲۰۲۴) کسی که فطره چند نفر را می دهد، لازم نیست همه را از یک جنس بدهـد و اگر مثلاً فطره بعضـی را گنـدم و فطره بعض دیگر را جو بدهد، کافی است (مسأله ۲۰۲۵) کسی که نماز عید فطر می خوانـد، بنابر احتیاط واجب باید فطره را پیش از نماز عید بدهد ولی اگر نماز عید نمی خواند می تواند دادند فطره را تا ظهر تأخیر بیندازد (مسأله ۲۰۲۶) اگر به نیّت فطره مقداری از مال خود را کنار بگذارد و تا ظهر روز عید به مستحق ندهد، احتیاط واجب آن است که هر وقت آن را می دهـد نیّت فطره نمایـد (مسأله ۲۰۲۷) اگر موقعی که دادن زکـات فطره واجب است فطره را ندهـد و کنار هم نگـذارد، احتیاط واجب آن است که بعداً بدون اینکه ادا و قضا کند فطره را بدهد (مسأله ۲۰۲۸) اگر فطره را کنار بگذارد، نمی توانـد آن را برای خودش بردارد و مـالی دیگر را برای فطره بگـذارد (مسأله ۲۰۲۹) اگر انسان مالی داشته باشـد که قیمتش از فطره بیشتر است، چنانچه فطره را ندهد و نیّت کند که مقداری از آن مال برای فطره باشد اشکال دارد (مسأله ۲۰۳۰) اگر مالی را که برای فطره کنار گذاشـته از بین برود، چنانچه دسترسـی به فقیر داشـته و دادن فطره را تأخیر انـداخته، بایـد عوض آن را بدهـد و اگر دسترسـی به فقیر نداشـته ضامن نیست، مگر آنکه در نگهـداری آن کوتاهی کرده باشد (مسأله ۲۰۳۱) اگر در محلّ خودش مسـتحق پیدا شود، احتیاط واجب آن است که فطره را بجای دیگر نبرد و اگر بجای دیگر ببرد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد

خرید و فروش

اقتصاد و معاملات

دین اسـلام کـار و کسب و تحصیل مال و ثروت و بطور کلّی فعالیّتهای اقتصادی ای که بر اساس موازین اسـلامی صورت می گیرد را، یک نوع عبادت و موجب اجر و ثواب می داند که حضـرت پیغمبر (صلّی الله علیه و آله) فرمودند: «عبادت، هفتاد جزء است و با فضیلت ترین آن کوشـش در راه تحصیل مـال از راه حلال است» و بطور کلّی احـادیث فراوانی که در این رابطه از پیغمـبر بزرگ اسـلام و اهل البیت گرامش (سلام الله علیهم) نقل گردیده است بر این مطلب دلالت دارند که نظر اسلام اینست که مسلمانان دارای اقتصاد مسـتقل و خودکفا و فعّال باشند و افرادی که قدرت کار و ابتکار دارند، هرگز به بطالت و کسالت نباید تن در بدهند و بطور منظّم و جدّی در راه ایجاد کار و اشـتغال و کار و بکار بردن ابتکار بکوشـند و کسانی که امکانات مالی دارند هرگز ثروت خود را راکت نگذارند و آن را در راه مضاربه، و مزارعه و مساقاه و تأسیس و اداره مراکز تولیدی و ایجاد اشـتغال بکار بیندازند تا در نتیجه این بسیج اقتصـادی همگـانی علاوه بر از بین بردن فقر دارای اقتصاد مسـتقل باشـند و تا علاوه بر اینکه سـنگینی زنـدگی خود را بر دوش دیگران نیفکنند، منشأ خدمات و کمک به دیگران باشـند حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمودند: «مردمی که با داشتن آب و خاک، محتاج هسـتند از رحمت خداوند بدور می باشند» حضرت صادق (علیه السلام) به شخصی در مقام تشویق و ترغیب به کار فرمودنـد: «بـار بر سر خود حمـل کن و این زحمت را تحمّـل کن و از دیگران بی نیـاز باش» حضـرت پیغمبر (صلّی الله علیه و آله) فرمودند: «کسـی که شب را در حالی به صبح می آورد که در نتیجه در پیش گرفتن راه کسب حلال خسته شده است، خداوند گناه او را می آمرزد» حضـرت صـادق (علیه السّـلام) به مردی ۷۰۰ دینـار به عنوان مضـاربه دادنـد و فرمودنـد: «این پول را از این نظر در اختیار تو گذاشـتم که دوست می دارم خداوند مرا در حالی که پول را راکد نگذاشـته و در جریان کار و تحصیل فائده قرار داده ام، ببینـد» مطلب مهمّ در اینجا این است که پیشوایان بزرگ اسـلام تأکید بسـیار زیادی بر این موضوع داشـته اند که مسـلمانان مسائل و احکـام مربوط به اقتصـاد اسـلامی را یاد بگیرنـد تا هرگز دچار تخلّف از موازین اسـلامی نشونـد حضـرت امیرمؤمنان (علیه السّـلام) تـاجران و کَسَبه را مخـاطب سـاخته سه مرتبه به آنهـا فرمودنـد: «اَلْفِقهُ ثُمَّ الْمَتْجَرُ» یعنی نخست احکام و مسائل شـرعی را یاد بگیرید سپس به تجارت مشـغول شوید حضـرت باقر (علیه السّـلام) فرمودند که حضرت امیرمؤمنان (علیه السّلام) هر روز صبح در یک یک بازارهای کوفه در حالی که تازیانه خود را بر دوش نهاده بود گردش می کرد و به هر یک از آن بازارها که می رسـید می ایسـتاد و به آنهـا می فرمود: «خیرو برکت را از خداونـد بخواهیـد و سـختگیری را کنـار گذاشـته معاملاـت را بـا سُـهُولت انجام بدهیـد ومیان خریـداران فرق مگذاریـد و خود را بـا حِلْم و حوصـله آراسـته کنیـد از دروغگویی و قسم خودداری کنیـد و از ظلم و اِجْحاف جـدّاً بپرهیزیـد و یـار و یـاور مظلومـان باشـید و هرگز به ربـا خواری نزدیـک مشویـد و پیمانه و میزان را مراعات کنیـد و از حقّ مردم کم نگذاریـد و در راه فساد و تباهی هرگز گام مگذاریـد» به این ترتیب همه بازارهای شـهر را گردش می کرد و در هر یک احکامی را که سـتون فقرات اقتصاد اسلامی است بیان می کردند دراسلام هر نوع کار و کسب مشروع، مقدّس و اشتغال به آن یک نوع عبادت است و فقـط تأکیـد اسـلام بر این است که کـار، مشـروع و انجـام دهنـده کار امین و درسـتکار باشـد که حضـرت امیر مؤمنان (علیه السّلام) فرمودند: «خداوند متعال کسی را که صاحب حِرْفه و امین باشد دوست می دارد» حضرت باقر (علیه السّلام) فرمودند: «کسی که به این منظور به فعالیّت های اقتصادی می پردازد که خودکفا باشد و از مردم بی نیاز بگردد و علاوه بر اداره خانواده خود به امور اقتصـادی همسایگـان خود نیز رسیـدگی کنـد، در روز قیامت درحالی که چهره اشماننـد ماه شب چهارده می درخشـد خداونـد را ملاقـات می کنـد» ولی برای برخی از کارهـا فضـیلت بیشـتری ذکر شـده اسـت: ۱-زراعت حضـرت صادق (علیه السّـلام) فرمودند:

«کشاورزان گنجهای خدا در روی زمین می باشند و در میان کارهای اقتصادی هیچ کاری در نزد خدا محبوب تر از زراعت نیست و خداوند هیچ پیغمبری را بر نیانگیخت مگر اینکه به کشاورزی اشتغال داشت داشت جز ادریس (علیه السّلام) که خیاط بود» و نیز فرمود: «زراعت کنید و درخت بکارید، سوگند به خدا عملی حلال تر و پاکیزه تر از آنها را مردم انجام نداده اند» حضرت کاظم (علیه السّلام) در موقعی که مشغول زراعت بودند فرمودند: «پیغمبر و امیر مؤمنان و پدران من همه با دست خودکار می کردند و بعد افزودند همه پیغمبران و جانشینان آنان و صالحان با دست خود کار می کرده اند» ۲- تجارت حضرت پیغمبر (صلّی الله علیه وآله) فرمودند: برکت ده قسمت است و نُه قسمت آن در تجارت است حضرت صادق (علیه السّلام) فرمودند: تجارت موجب افزایش عقل است

چیزهایی که در خرید و فروش مستحبّ است

(مسأله ۲۰۴۷) یادگرفتن احکام معاملات به قدری که مورد احتیاج است که اگر یاد نگیرد ممکن است به حرام بیفتد و معامله باطلی انجام بدهد لازم است و مستحبّ است فروشنده بین مشتریها در قیمت جنس فرق نگذارد مگر به لحاظ علم و تقوا و در قیمت جنس سختگیری نکند و کسی که با او معامله کرده، اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند که معامله را بهم بزند بپذیرد (مسأله ۲۰۴۸) اگر انسان نداند معامله ای که کرده صحیح است یا باطل، نمی تواند در مالی که گرفته تصرّف نماید ولی چنانچه در موقع معامله احکام آن را می دانسته و بعد از معامله شک کند، تصرّف او اشکال ندارد و معامله صحیح است (مسأله ۲۰۴۹) کسی که مال ندارد و مخارجی بر او واجب است مثل خرج زن و بچّه، باید کسب کند و برای کارهای مستحبّ مانند وسعت دادن به عیالات و دستگیری از فقراء کسب کردن مستحبّ است

معاملات مکروه

(مسأله ۲۰۵۰) عمده معاملات مکروه از این قرار است: اوّل ملک فروشی دوّم قصّابی سوّم کفن فروشی چهارم معامله با مردمان پست پنجم معامله بین اذان صبح و اوّل آفتاب ششم آنکه کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند اینها قرار دهد هفتم آنکه برای خریدن جنس که دیگری می خواهد بخرد داخل معامله او شود

معاملات باطل

(مسأله ۲۰۵۱) در چند مورد معامله باطل است: اوّل: خرید و فروش عین نجاست مثل بول و مُسکِرات، ولی در صورتی که بشود از آن استفاده حلال ببرند مثل اینکه غائط را کُود نمایند یا خون را در معالجه بیماران مصرف کنند خرید و فروش آن جائز است دوّم: خرید و فروش مال غصبی مگر آنکه صاحبش معامله را اجازه کند سوّم: خرید و فروش چیزهائی که مال نیست مثل حیوانات درنده چهارم: معامله چیزی که منافع معمولی آن حرام باشد، مثل آلات قمار پنجم: معامله ای که در آن ربا باشد و حرام است، غَشّ در معامله یعنی فروختن جنسی که با چیز دیگر مخلوط است، در صورتی که آن چیز معلوم نباشد و فروشنده هم به خریدار نگوید مثل فروختن روغنی که آن را با پیه مخلوط کرده است و این عمل را غَشّمی گویند از پیغمبر اکرم (صَلَّی الله عَلَیهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ) منقول است که فرمود: «از ما نیست کسی که در معامله با مسلمانان غَشّ کند یا به آنان ضرر بزند یا تقلّب و حیله نماید و هرکه با برادر

مسلمان خود غَشّ کند، خداوند برکت روزی او را می برد و راه معاش او را می بندد و او را به خودش واگذار می کند» (مسأله ۲۰۵۲) فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است اشکال ندارد، ولی اگر مشتری بخواهد آن چیز را بخورد باید فروشنده نجس بودن آن را به او بگوید (مسأله ۲۰۵۳) اگر چیز پاکی مانند روغن و نفت که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود؛ چنانچه مثلاً ـ روغن نجس را برای خوردن به خریدار بدهند معامله باطل و عمل حرام است و اگر برای کاری بخواهند که شرط آن پاک بودن نیست مثلاً بخواهند نفت نجس را بسوزانند، فروش آن اشکال ندارد (مسأله ۲۰۵۴) باید دوائی را که مثل شراب عین آن نجس است معامله نکنند ولی معامله دوائی که عینش نجس نیست، اگر به آن احتیاج داشته باشند اشکال ندارد و در داروئی که از عین نجس اخته شده است اگر پول را در مقابل ظرف آن یا در مقابل زحمتی که دوا فروش متحّمل آن شده است بدهند اشکال ندارد (مسأله ۲۰۵۵) خرید و فروش روغن و دواهای روان و عطرهائی که از ممالک غیر اسلامی می آورند؛ اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد اشکال ندارد، ولی روغنی را که از حیوان بعد از جان دادن آن می گیرند، چنانچه در شهر کفار از دست کافر بگیرند و از حیوانی باشد که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند، نجس است و معامله آن باطل می باشد بلکه اگر در شهر مسلمان هم معلوم باشد که از بلاد کفر آورده شده است بگیرند معامله آن باطل است مگر آنکه بدانند که آن کافر از مسلمان خریده است (مسأله ۲۰۵۶) اگر روباه را به غیر دستوری که در شرع معیّن شده کشته باشند، یا خودش مرده باشد، خرید و فروش پوست آن حرام و معامله آن باطل است (مسأله ۲۰۵۷) خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی که از ممالک غیر اسلامی می آورند، یا از دست کافر گرفته می شود باطل است، ولی اگر انسان بداند، که آنها از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده، خرید و فروش آنها اشکال ندارد (مسأله ۲۰۵۸) خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی که از دست مسلمان در بازار اسلام گرفته شود اشکال ندارد ولی اگر انسان بداند که آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه معامله آن باطل یا حرام و محکوم به نجاست است و اگر از دست مسلمان در بازار کفّار گرفته شود بنابر احتیاط لازم معامله آن باطل است مگر آنکه مسلمان با آن معامله پاک بودن کند و احتمال بدهیم که پاک بودن آن را بدست آورده است (مسأله ۲۰۵۹) خرید و فروش مُسکرات حرام و معامله آن باطل است (مسأله ۲۰۶۰) فروختن مال غصبی باطل است و فروشنده باید پولی را که از خریدار گرفته به او برگرداند، مگر آنکه مالک آن مال، این معامله را امضاء و قبول کند که در این صورت معامله صحیح است (مسأله ۲۰۶۱) اگر مشتری در حقیقت قصد معامله دارد ولی قصدش اینست که پول جنسی را که می خرد ندهد این قصد به صحّت معامله ضرری نمی رساند و لازم است پول آن را به فروشنده بدهد و همچنین اگر قصد داشته باشد که پول جنسی را که به ذمّه خریدار بعداً از حرام بدهد، معامله صحیح است؛ ولی باید مقداری را که بدهکار است از مال حلال بدهد (مسأله ۲۰۶۲) خرید و فروش آلات لهو مثل تار و ساز حتی سازهای کوچک حرام است (مسأله ۲۰۶۳) اگر چیزی را که می شود استفاده حلال از آن ببرند به قصد این بفروشد که آن را در حرام مصرف کنند مثلاً انگور را به این قصد بفروشد که از آن شراب تهیّه نمایند، معامله آن حرام و باطل است (مسأله ۲۰۶۴) ساختن مجسمه حرام است ولی خرید و فروش آن و صابون و چیزهای دیگری که روی آن مجسّمه دارد، اشکال ندارد (مسأله ۲۰۶۵) خریدن چیزی که از اقمار، یا دزدی، یا از معامله باطل تهیّه شده باطل و تصّرف در آن مال حرام است و اگر کسی آن را بخرد، باید به صاحب اصلیش برگرداند (مسأله ۲۰۶۶) اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشد، چنانچه آن را معیّن کند مثلاً بگوید این یک من روغن را می فروشم، معامله به مقدار پیهی که در آن است باطل می شود و مشتری می تواند نسبت به روغن خالصی هم که در آن است معامله را بهم بزند ولی اگر آنرا معیّن نکند بلکه یک من روغن بفروشد بعد روغنی که پیه دارد بدهد مشتری می تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص مطالبه نماید (مسأله ۲۰۶۷) اگر مقدار جنسی را که با وزن یا پیمانه می فروشند به زیاد تر از همان جنس بفروشد، مثلاً یک من گندم را به یک من و نیم گندم بفروشد، ربا و حرام است و گناه یک درهم ربا بزرگتر از آنست که انسان هفتاد مرتبه با محرم خود زنا کند، بلکه

اگر یکی از دو جنس، سالم و دیگری معیوب، یـا جنس یکی خوب و جنس دیگری بـد باشـد، یـا بـا یکـدیگر تفاوت قیمت داشـته باشـند، چنـانچه بیشـتر از مقـداری که می دهـد بگیرد، بـاز هم ربـا و حرام است، پس اگر مس درست را بدهـد و بیشـتر از آن مس شکسـته بگیرد یا برنـج صدری را بدهد و بیشتر از آن برنج ِگرده بگیرد، یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می باشـد (مسأله ۲۰۶۸) اگر چیزی را که اضافه می گیرد غیر از جنسـی باشـد که می فروشد، مثلاً یک من گندم به یک من گنـدم و یـک قران پول بفروشـد بـاز هم ربا و حرام است بلکه اگر چیز زیادتر نگیرد ولی شـرط کنـد که خریـدار عملی برای او انجام دهد ربا و حرام می باشد (مسأله ۲۰۶۹) اگر چیزی را که مثل پارچه با متر و ذرع می فروشـد، یا چیزی راکه مثل گردو و تخم مرغ که با شـماره معامله می کنند، بفروشد و زیاد تر بگیرد، مثلاً ده تا تخم مرغ بدهد و یازده تا بگیرد، اشـکال ندارد (مسأله ۲۰۷۰) جنسی را که در بعضی از شهرها با وزن یا پیمانه می فروشند ودر بعضی از شهرها با شماره معامله می کنند، اگر در شهری که آن را بـا وزن یـا پیمانه می فروشـند زیادتر بگیرد ربا و حرام است ودر شـهر دیگر ربا نیست (مسأله ۲۰۷۱) اگر چیزی را که می فروشـد و عوضـی را که می گیرد از یک جنس نباشـد، زیادی گرفتن اشـکالی نـدارد، پس اگر یک من برنـج بفروشـد و دو من گنـدم بگیرد معامله صـحیح است (مسأله ۲۰۷۲) اگر جنسـی را که می فروشـد و عوضـی راکه می گیرد ؤ از یک چیز عمل آمـده باشـد، باید در معـامله زیـادی نگیرد، پس اگر یـک من روغن بفروشـد و در عوض آن یک من و نیم پنیر بگیرد، ربا و حرام است و احتیاط واجب آن است که اگر میوه رسیده را با میوه نارس معامله کند زیادی نگیرد (مسأله ۲۰۷۳) جو و گندم در ربا یک جنس حساب می شود، پس اگر یک من گندم بدهد و یک من و پنج سیر جو بگیرد، ربا و حرام است و نیز اگر مثلاً ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گنـدم بدهـد، چون جو، را نقـد گرفته و بعـد از مـدّتی گنـدم را می دهـد، مثـل آن است که زیـادی گرفته و حرام می باشـد (مسأله ۲۰۷۴) اگر مسـلمان از کافری که در پناه اسـلام نیست ربا بگیرد اشکال ندارد و نیز پدر و فرزند و زن و شوهر می توانند از یکدیگر ربا بگیرند

شرائط فروشنده و خریدار

(مسأله ۲۰۷۵) برای فروشـنده و خریدار شـش چیز شـرط است: اوّل: آنکه بالغ باشـند دوّم: آنکه عاقل باشـند سوّم: آنکه حاکم شرع آنان را از تصّف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد یا در حال بلوغ، سفیه نباشند چهارم: آنکه قصد خرید و فروش داشته باشند پس اگر مثلاً به شوخی بگوید مال خود را فروختم، معامله باطل است پنجم: آنکه کسـی آنها را مجبور نکرده باشد شـشم: آنکه جنس و عوضـی را که می دهنـد مالک باشـند یا مقل پـدر و جدّ صـغیر اختیار مال در دست آنان باشـد و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد (مسأله ۲۰۷۶) معامله با بچّه نابالغ باطل است، اگر چه پدر یا جدّ آن بچّه به او اجازه داده باشند که معامله کند، ولی اگر بچّه ممیز باشد و چیز کم قیمتی را که معامله آن برای بچّه ها متعارف است معامله کند اشکال ندارد و نیز اگر طفل وکیل در اجرای صیغه معـامله یـا وسـیله باشـد که پول را به فروشـنده بدهـد و جنس را به خریـدار برسانـد، یا جنس را به خریـدار بدهـد و پول را به فروشـنده برسانـد چون واقعاً دو نفر بالغ با یکـدیگر معامله کرده انـد معامله صـحیح است، ولی بایـد فروشـنده و خریدار یقین داشـته باشند که... جنس و پول را به صاحب آن می رساند (مسأله ۲۰۷۷) اگر از بچّه نابالغ چیزی بخرد، یا چیزی به او بفروشد؛ باید جنس یا پول را که از او گرفته به صاحب آن بدهد، یا از صاحبش رضایت بخواهد و اگر صاحب آن را نمی شناسد و برای شناختن او هم وسیله ای ندارد؛ باید چیزی را که از بچّه گرفته، از طرف صاحب آن صدقه بدهد ولی اگر چیزی را که گرفته مال خود صغیر باشد بایـد به ولیّش برسانـد و اگر او را پیـدا نکرد به حـاکم شـرع بدهـد (مسأله ۲۰۷۸) اگر کسـی بـا بچّه ممیّز درصورتیکه معـامله با آن صحیـح نیست معامله کنـد و جنس یا پولی که به بچّه داده از بین برود می توانـد از بچّه بعـد از بلوغ یا ولی او مطالبه نماید ولی اگر

بچّه ممیّز نباشـد نمی تواند از بچّه یا ولی او مطالبه نماید (مسأله ۲۰۷۹) اگر خریدار یا فروشـنده را به معامله مجبور کنند چنانچه بعد از معامله راضـی شود و بگوید راضـی هسـتم، معامله صـحیح است ولی احتیاط مسـتحبّ آن است که دوباره صیغه معامله را بخوانند (مسأله ۲۰۸۰) اگر انسـان مال کسـی را بـدون اجازه او بفروشـد چنانچه صاحب مال به فروش آن راضـی نشود و اجازه نکنـد معامله باطل است (مسأله ۲۰۸۱) پدر و جدّ پدری طفل در صورتی می توانند مال طفل را بفروشد که برای او مفسده نداشته باشد بلکه بهتر آن است که تا مصـلحت نباشـد نفروشـند امّا وصـیّ پـدر و وصـیّ جـدّ پـدری و حاکم شـرع فقط در صورتی می توانند مال طفل را بفروشد که مصلحت طفل درآن باشد (مسأله ۲۰۸۲) اگر کسـی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش صاحب مال معامله را برای خودش اجازه دهـد، معامله صـحیح است (مسأله ۲۰۸۳) اگر کسـی مالی را غصب کنـد و بفروشـد به قصـد اینکه پول آن، مال خودش باشد، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه بکند، معامله صحیح است ولی پول مال مالك میشود نه مال غاصب

شرائط جنس و عوض آن

(مسأله ۲۰۸۴) جنسی که می فروشد و چیزی که عوض آن می گیرند پنج شرط دارد: اوّل: آنکه مقدار آن وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معلوم باشد دوّم: آنکه بتوانند آن را تحویل دهند، بنابراین فروختن اسبی که فرار کرده صحیح نیست سوّم: خصوصیّاتی را که در جنس و عوض هست و به واسـطه آنها میل مردم به معامله فرق می کنـد معیّن نماید چهارم: کسـی در جنس، یا در عوض آن حقّی نداشـته باشـد؛ پس مالی را که انسان پیش کسـی گرو گذاشـته، بـدون اجازه او نمی توانـد بفروشد پنجم: آنکه خود جنس را بفروشد به منفعت آن را، پس اگر مثلاً منفعت یك ساله خانه را بفروشد صـحیح نیست ولی چنانچه خریدار بجای پول منفعت ملك خود را بدهـد، مثلاً فرشـی را از کسـی بخرد و عوض آن یك ساله خانه خود را به او واگـذار کنـد اشـکال نـدارد و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد (مسأله ۲۰۸۵) جنسـی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می کنند؛ در آن شهر انسان باید با وزن یا پیمانه بخرد؛ می تواند همان جنس را در شـهری که با دیدن معامله می کنند، با دیدن خریداری نماید (مسأله ۲۰۸۶) چیزی را که با وزن خریـد و فروش می کننـد با پیمانه هم می شود معامله کرد، به اینطور که اگر مثلاً می خواهـد ده من گنـدم بفروشد؛ با پیمانه ای که یك من گنـدم می گیرد ده پیمانه بدهد (مسأله ۲۰۸۷) اگر یکی از شـرائط هائی که گفته شد باطل است، معامله باطل است، ولی اگر خریدار و فروشنده راضی باشند که در مال یکدیگر تصّرف کنند تصّرف آنها اشکال ندارد (مسأله ۲۰۸۸) معامله چیزی که وقف شـده باطـل است، ولی اگر بطوری خراب شود که نتوانـد اسـتفاده ای را که مال برای آن وقف شـده از آن ببرنـد، مثلاً حصـیر مسـجد بطوری پاره شود که نتواننـد روی آن نماز بخوانند، فروش آن اشـکال ندارد و درصورتی که ممکن باشد باید پول آن را در همان مسجد به مصرفی برسانند که به مقصود وقف کننده نزدیکتر باشد (مسأله ۲۰۸۹) هرگاه بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده انـد بطوری اختلاف پیـدا شود که اگر مال وقف را نفروشـند، گمان آن برود که مال یا جانی تلف شود؛ می توانند آن مال را بفروشد و به مصرفی که به مقصود وقف کننده نزدیکتر است برسانند (مسأله ۲۰۹۰) خریدو فروش ملکی که آن را به دیگری اجاره داده اند اشـکال ندارد، ولی اسـتفاده آن ملك در مدّت اجاره مال مسـتأجر است و اگر خریدار نداند که آن ملك را اجاره داده اند، یا به گمان اینکه مدّت اجاره کم است ملك را خریده باشد، پس از اطلاع می تواند معامله خودش را بهم بزند

صیغه خرید و فروش

(مسأله ۲۰۹۱) در خریـد وفروش لازم نیست صـیغه عربی بخوانند، مثلاً اگر فروشـنده به فارسـی بگوید این مال را در عوض این پول

فروختم و مشتری بگوید قبول کردم معامله صحیح است، ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشاء داشته باشند، یعنی به گفتن این دو جمله مقصودشان خرید و فروش باشد (مسأله ۲۰۹۲) اگر در موقع معامله صیغه نخوانند، ولی فروشنده در مقابل مالی که از خریدار می گیرد، مال خود را ملك او کند و او بگیرد معامله صحیح است و هر دو مالك می شوند

خرید و فروش میوه ها

(مسأله ۲۰۹۳) فروش میوه ای که گل آن ریخته و دانه بسته بطوری که معمولاً دیگر از آفت گذشته باشد، پیش از چیدن صحیح است و نیز فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد (مسأله ۲۰۹۴) اگر بخواهند میوه‌ای را که بر درخت است، پیش از آنکه گلش بریزد بفروشند باید چیزی از حاصل زمین که به تنهایی قابل فروختن است، مانند سبزیها را با آن بفروشند یا میوه بیش از یک سال را بفروشند (مسأله ۲۰۹۵) اگر خرمائی را که زرد یا سرخ شده، بر درخت بفروشند اشکال ندارد، ولی نباید عوض آن را خرما بگیرند، امّا اگر کسی یک درخت خرما را خانه یا باغ کس دیگر داشته باشد؛ در صورتی که مقدار آن را تخمین کنند و صاحب درخت خرمای آنرا به صاحبخانه یا باغ بفروشد و عوض آن، خرما بگیرد، چنانچه خرمائی را که می گیرد کمتر یا (مسأله ۲۰۹۶) فروختن خیار و بادنجان و سبزیها و مانند اینها که سالی چند مرتبه چیده می شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معیّن کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را بچیند، اشکال ندارد (مسأله ۲۰۹۷) اگر خوشه گندم و جو را بعد از آنکه دانه بسته، به چیز دیگری غیر از گندم و جو بفروشد اشکال ندارد

نقد و نسیه

(مسأله ۲۰۹۸) اگر جنسی را نقد بفروشند، خریدار و فروشنده، بعد از معامله می توانند جنس و پول را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند و تحویل دادن خانه و زمین و مانند اینها به این است که آن را در اختیار خریدار بگذارند که بتواند در آن تصرّف کند و تحویل دادن فرش و لباس و مانند اینها به این است که آن را طوری در اختیار خریدار بگذارند که اگر بخواهد آن را بجای دیگر ببرد فروشنده جلوگیری نکند (مسأله ۲۰۹۹) در معامله نسیه باید مدّت کاملاً معلوم باشد، پس اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن پول آنرا بگیرد، چون مدّت کاملاً معّین نشده معامله باطل است (مسأله ۲۱۰۰) اگر جنسی را نسیه بفروشد پیش از اتمام شدن مدّتی که قرار گذاشته اند؛ نمی تواند عوض آنرا از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار بمیرد و از خودش مال داشته باشد؛ فروشنده می تواند پیش از اتمام شدن مدّت، طلبی را که دارد از ورثه او طلب نماید (مسأله ۲۱۰۱) اگر جنسی را نسیه بفروشد، بعد از اتمام شدن مدتی که قرار گذاشته اند، می تواند عوض آنرا از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار نتواند بپردازد، باید او را مهلت دهد (مسأله ۲۱۰۲) اگر به کسی که قیمت جنس را نمی داند، مقداری نسیه بدهد و قیمت آنرا به او نگوید معامله باطل است ولی اگر به کسی که قیمت نقدی جنس را می داند نسیه بدهد و گرانتر حساب می کند مثلاً بگوید جنسی را که به تو نسیه می دهم تومانی یک ریال از قیمتی که نقد می فروشند گرانتر حساب می کنم و او قبول کند، اشکال ندارد (مسأله ۲۱۰۳) کسی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن پول آن مدّتی قرار داده، اگر مثلاً بعد از گذاشتن نصف مدّت، مقداری از طلب خود را کم کند و بقیّه را نقد بگیرد، اشکال ندارد

معامله سَلَفْ

(مسأله ۲۱۰۴) معامله سلف آن است که مشتری پول را بدهد که بعد از مدّتی جنس را تحویل بگیرد و اگر بگوید این پول را می دهم که مثلاً بعد از شش ماه فلان جنس را بگیرم و فروشنده بگوید قبول کردم، یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید فلان جنس را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم معامله صحیح است (مسأله ۲۱۰۵) اگر پول طلا و نقره یا طلا و نقره را سلف بفروشد به پول طلا ـ و نقره یا به طلا و نقره معامله باطل است ولی اگر جنسی را سلف بفروشد و عوض آنرا جنس دیگر یا پول بگیرد معامله صحیح است و احتیاط مستحّب آن است در عوض جنسی که می فروشد پول بگیرد و جنس دیگر نگیرد

شرائط معامله سلف

(مسأله ۲۱۰۶) معامله سلف شش شرط دارد: اوّل: خصوصیاتی را که قیمت جنس به واسطه آنها فرق می کند معیّن نمایند ولی دقّت زیاد هم لازم نیست، همین قدر که مردم بگویند خصوصیات آن معلوم شده کافی است، پس معامله سلف در نان و گوشت و پوست حیوان و مانند اینها در صورتی که نشود خصوصیّاتشان را بطوری معّین کنند که برای مشتری مجهول نباشد و معامله غَرَری باشد، باطل است دوّم: پیش از آنکه خریدار وفروشنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد، یا به مقدار پول آن از فروشنده طلبکار باشد که در این صورت بهتر آن است که فروشنده پول جنس را به ذمّه مشتری قرار دهد پس از آن مشتری طلبی را که فروشنده دارد بابت پول جنسی که به ذمّه او است حساب کند وچنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد اگر چه معامله به آن مقدار صحیح است، ولی فروشنده میتواند معامله همان مقدار را به هم بزند سوّم: مدّت را کاملاً معین کنند، ولی اگر مثلاً بگوید تا اوّل خرمن جنس را تحویل می دهم چون مدّت کاملاً ـ معلوم نشده معامله باطل است چهارم: وقتی را برای تحویل جنس معیّن کنند که در آن وقت، به قدری از آن جنس وجود داشته باشد که اطمینان داشته باشند که نایاب نخواهد بود پنجم: بنابر احتیاط واجب جای تحویل جنس را معیّن نماید، ولی اگر از حرفهای آنان جای آن معلوم باشد؛ لازم نیست اسم آنجا را ببرند ششم: وزن یا پیمانه آن را معّین کنند وجنسی را هم که معمولاً با دیدن معامله می کنند اگر سلف بفروشند اشکال ندارد، ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو وتخم مرغ تفاوت افراد آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیّت ندهند

احکام معامله سلف

(مسأله ۲۱۰۷) انسان نمی تواند جنسی را که سلف خریده پیش از تمام شدن مدّت بفروشد و بعد از تمام شدن مدّت، اگر چه آن را تحویل نگرفته باشد، فروختن آن اشکال ندارد (مسأله ۲۱۰۸) در معامله سلف اگر فروشنده جنسی را که قرار داد کرده بدهد؛مشتری باید قبول کند ونیز اگر بهتر از آنچه قرار گذاشته بدهد یعنی همان اوصاف را با زیادتی کمال دارا باشد، مشتری باید قبول داشته نماید (مسأله ۲۱۰۹) اگر جنسی را که فروشنده میدهد، پست تر از جنسی باشد که قرار داد کرده، مشتری می تواند قبول نکند (مسأله ۲۱۱۰) اگر فروشنده بجای جنسی که قرار داد کرده، جنس دیگری بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود اشکال ندارد (مسأله ۲۱۱۱) اگر جنسی را که سلف فروخته در موقعی که باید آن را تحویل دهد نایاب شود ونتواند آن را تهیّه کند، مشتری می تواند صبر کند تا تهیّه نماید، یا معامله را به هم بزند وچیزی را داده پس بگیرد (مسأله ۲۱۱۲) اگر جنسی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدّتی تحویل دهد وپول آن را هم بعد از مدّتی بگیرد، معامله باطل است

فروش طلا ونقره به طلا ونقره

(مسأله ۲۱۱۳) اگر طلاـ را به طلا یا نقره را به نقره بفروشـد، سـکّه دار باشـد یا بی سـکّه، در صورتی که وزن یکی از آنها زیادتر از دیگری باشـد، معامله باطل است (مسأله ۲۱۱۴) اگر طلا را به نقره، یا نقره را به طلا بفروشـند معامله صـحیح است ولازم نیست وزن آنها مساوی باشـد (مسأله ۲۱۱۵) اگر طلا یا نقره را به طلا، یا نقره بفروشـد، بایـد فروشـنده وخریـدار پیش از آنکه از یکـدیگر جدا شونـد، جنس وعوض آن را به یکـدیگر تحویل دهنـد واگر هیـچ مقدار از چیزی را که قرار گذاشـته اند تحویل ندهند، معامله باطل است (مسأله ۲۱۱۶) اگر فروشـنده یا خریدار تمام چیزی را که قرار گذاشـته تحویل دهد ودیگری مقداری از آن را تحویل دهد واز یکدیگر جدا شوند، اگر چه معامله به آن مقدار صحیح است ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیده میتواند معامله را به هم بزند (مسأله ۲۱۱۷) اگر مقـداری خاک نقره معـدن را به همان مقـدار نقره خالص وبا مقداری خاک طلای معدن ر به همان مقدار طلای خالص بفروشد، معامله باطل است؛ ولی فروختن نقره وخاک طلا به نقره به هر صورت اشکال ندارد

مواردی که انسان می تواند معامله را بهم بزند

(مسأله ۲۱۱۸) حقّ بهم زدن معامله را خیار می گویند وخریدار وفروشنده در یازده صورت می توانند معامله را بهم بزنند: اوّل: آنکه از مجلس معامله، متفرّق نشده باشـند واین خیار را خیار مجلس می گویند دوّم: آنکه مشتری یا فروشـنده در بیع یا یکی از دو طرف معامله در معاملات دیگر مغبون شـده باشـند که آن را خیار غَبْن می گویند سوّم: در معامله قرار داد کنند که تا مدّت معیّنی هردو یا یکی از آنان معامله را بهم بزنند (خیار شـرط) چهارم: فروشـنده یا خریدار؛ مال خود را بهتر از انچه هست نشان دهد وطوری وانمود کنـد که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود (خیار تـدلیس) پنجم: فروشـنده یا خریدار شـرط کند که کاری انجام دهد، یا شـرط کند مالی را که میدهـد طوری مخصوص ی باشد، وبه آن شـرط عمل نکند که دراین صورت دیگری می تواند معامله را بهم بزند (خیار تخلّف شـرط) ششم: در جنس یا عوض آن عیبی باشد (خیار عیب) هفتم: معلوم شود جنسی که فروخته شده میان فروشنده ودیگری بطور مشاع مشترک بوده خواه فروشنده مال غیر را هم فروخته باشد یا فقط مال خودش را فروخته باشد ونگفته باشد با دیگری مشاع است که در این صورت خریدار اگر به معامله راضـی نشد می تواند معامله را به هم بزند (خیار شرکت) هشتم: فروشنده خصوصیّات جنس معیّنی را که مشتری ندیده به او بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است که در این صورت مشتری می تواند معامله را به هم بزنـد ونیز اگر مشتری خصوصیّات عوض معیّنی می دهد بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است، فروشـنده می توانـد معامله را بهم بزنـد (خیار رؤیت) نهم: مشتری پول جنسـی را که نقـد خریـده تا سه روز نـدهـد وفروشـنده هم جنس را تحویل ندهد که اگر مشتری شـرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد و شـرط تأخیر جنس هم نشده باشد فروشـنده می تواند معامله را بهم بزند ولی اگر جنسـی را که خریده مثل بعضـی از میوه ها باشد که اگر یک روز بماند ضایع می شود، چنانچه تا شب پول آن را ندهد و شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد و شرط تأخیر جنس هم نشده باشد، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند (خیار تأخیر) دهم: حیوانی را خریـده باشد که خریدار تا سه روز می تواند معامله را بهم بزند (خیار حیوان) یازدهم: فروشـنده نتواند جنسـی را که فروخته تحویل دهـد؛ مثلاً اسبی را که فروخته فرار نمایـد که در این صورت مشتری می تواند معامله را بهم بزند (خیار تعـذّر تسـلیم) و احکام اینها در مسائل آینـده گفته خواهـد شد (مسأله ۲۱۱۹) اگر خریـدار قیمت جنس را ندانـد، یـا در موقع معامله غفلت کنـد و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه به قـدری گران خریـده که مردم او را مغبون می دانند و به کمی و زیادی آن اهمیّت می دهند، می تواند معامله را بهم بزند و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند، یا موقع معامله غفلت کند و جنس

را ارزانتر از قیمت آن بفروشـد درصورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمیّت بدهند و او را مغبون بدانند، می تواند معامله را بهم بزند (مسأله ۲۱۲۰) در معامله بیع شـرط که مثلاً خانه هزار تومانی را به دویست تومان می فروشـند و قرار می گذارند که اگر فروشـنده سر مدّت پول را بدهد بتواند معامله را بهم بزند در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند، معامله صحیح است (مسأله ۲۱۲۱) در معامله بیع شرط اگر چه فروشنده اطمینان داشته باشد که هرگاه سر مدّت پول را ندهد؛ خریدار ملک را به او می دهد معامله صـحیح است ولی اگر سر مدّت پول را ندهد، حق ندارد ملک را از خریدار مطالبه کند و اگر خریدار بمیرد؛ نمی توانـد ملک را از ورثه او مطالبه نمایـد (مسأله ۲۱۲۲) اگر چای اعلا را با چای پست مخلوط کنـد و به اسم چای اعلا بفروشـد؛ مشتری میتوانـد معامله را بهم بزند (مسأله ۲۱۲۳) اگر خریـدار بفهمـد مالی را که گرفته عیبی دارد مثلاً حیوانی را بخرد و بفهمد که یک چشم آن کور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی دانسـته، می توانـد معامله را بهم بزنـد، یا فرق قیمت سـالم و معیوب آن را معیّن کنـد و به نسبت تفـاوت قیمت سالم و معیوب از پولی که به فروشـنده داده پس بگیرد مثلاً مالی راکه به چهار تومان خریـده؛ اگر بفهمـد معیوب است، در صورتی که قیمت سالم آن تومان قیمت معیوب آن شـش تومان باشـد، چون فرق قیمت سالم و معیوب یک چهارم می باشـد می تواند یک چهارم پولی را که داده یعنی یک تومان از فروشـنده بگیرد (مسأله ۲۱۲۴) اگر فروشـنده بفهمـد در عوضـی که گرفته عیـبی هست؛ چنـانچه آن عیب پیش از معـامله در عوض بوده و او نمی دانسـته می تواند معامله را بهم بزند، یا تفاوت قیمت سالم و معیوب را به دسـتوری که در مسأله پیش گفته شد بگیرد (مسأله ۲۱۲۵) اگر بعد از معامله وپیش از تحویل گرفتن مال عیبی در آن پیدا شود، خریدار می تواند معامله را بهم بزند و نیز اگر در عوض مال بعد از معامله و پیش از تحویل گرفتن، عیبی پیدا شود، فروشـنده می تواند معامله را بهم بزند، ولی اگر بخواهند تفاوت قیمت بگیرند اشکال دارد (مسأله ۲۱۲۶) اگر بعـد از معامله عیب مال را بفهمد و فوراً معامله را بهم نزند، دیگر حقّ بهم زدن معامله را ندارد مگر اینکه جاهل به مسأله باشـد که در این صورت وقتی فهمید می تواند معامله را بهم بزند (مسأله ۲۱۲۷) هرگاه بعد از خریدن جنس عیب آن را بفهمد؛ اگر چه فروشنده حاضر نباشد؛ می تواند معامله را بهم بزند (مسأله ۲۱۲۸) در چهار صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی تواند معامله را بهم بزنـد؛ یا تفاوت قیمت بگیرد: اوّل: آنکه موقع خریـدن، عیب مال را بداند دوّم: به عیب مال راضـی شود سوّم: در وقت معامله بگویـد: اگر مال عیبی داشـته باشـد، پس نمی دهم و تفاوت قیمت هم نمی گیرم چهارم: فروشـنده در وقت معامله بگوید این مال را با هر عیبی که دارد می فروشم ولی اگر عیبی را معّین کنـد و بگویـد مال را با این عیب می فروشم و معلوم شود عیب دیگری هم دارد، خریـدار می تواند برای عیبی که فروشـنده معّین نکرده مال را پس دهد؛ یا تفاوت بگیرد (مسأله ۲۱۲۹) در سه صورت اگر خریـدار بفهمـد مال عیبی دارد؛ نمی توانـد معامله را بهم بزند ولی می تواند تفاوت قیمت بگیرد: اوّل: آنکه بعد از معامله تغییری در مال بدهـد که مردم بگوینـد بطوری که خریـداری و تحویل داده شـده باقی نمانـده است دوّم: بعد از معامله بفهمد مال عیب دارد و فقـط حق برگردانـدن آن را ساقـط کنـد سوّم: بعـد از تحویـل گرفتن مال، عیب دیگری در آن پیـدا شود، ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشتن سه روز عیب دیگری پیدا کند اگر چه آن را تحویل گرفته باشد، باز هم می تواند آن را پس دهد و نیز اگر فقط خریـدار تا مـدّتی حق بهم زدن معامله را داشـته باشـد، و در آن مـدّت مال عیب دیگری پیـدا کند، اگر چه آن را تحویل گرفته باشـد می تواند معامله را بهم بزند (مسأله ۲۱۳۰) اگر انسان مالی داشـته باشـد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصـیات آن را برای او گفته باشـد، چنانچه او همان خصوصّیات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده می تواند معامله را بهم بزند

مسائل متفرقه

(مسأله ۲۱۳۱) اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید، باید تمام چیزهایی را که به واسطه آنها قیمت مال کم یا زیاد میشود بگوید، اگر چه به همان قیمت یا به کمتر از آن بفروشد مثلاً باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه (مسأله ۲۱۳۲) اگر انسان جنسی را که به کسی بدهد وقیمت آن را معیّن کند وبگوید این جنس را به این قیمت بفروش و هرچه زیادتر فروختی مال خودت باشد، اگر مفاد این گفتار عرفاً این باشد این باشد که شرط کرده است که زیادی، مالِ دلّال باشد یعنی شرط کرده که آن را به او هبه کند زیادی هم مال صاحب مال است ولی باید به شرط خود عمل کند ونیز اگر بگوید این جنس را به این قیمت به تو فروختم واو بگوید قبول کردم یا به قصد فروختن، جنس را به او بدهد واو هم به قصد خریدن بگیرد، هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال خود او است ولی اگر بطور جعاله باشد وبه او بگوید این جنس را اگر به زیادتر از آن قیمت فروختنی زیادی مال خودت باشد که در این صورت زیادت مال او است نه مال صاحب مال (مسأله ۲۱۳۳) اگر قصاب گوشت نر بفروشد و بجای آن؛ گوشت ماده بدهد معصیت کرده است، پس اگر آن گوشت را معیّن کرده و گفته این گوشت نر را می فروشم مشتری می تواند معامله را بهم بزند و اگر آنرا معیّن نکرده؛ در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود، قصّاب باید گوشت نر به او بدهد (مسأله ۲۱۳۴) اگر مشتری به بزاّز بگوید پارچه ای می خواهم که رنگ آن نرود و بزاّز پارچه ای به او بفروشد که رنگ آن برود، مشتری می تواند معامله را بهم بزند (مسأله ۲۱۳۵) قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه است و اگر دروغ باشد حرام است

شرکت

احکام شرکت

(مسأله ۲۱۳۶) اگر دو نفر بخواهند با هم شرکت کنند، چنانچه هر کدام مقداری از مال خود را با مال دیگری بطور ی مخلوط کند که از یکدیگر تشخیص داده نشود و به عربی یا به زبان دیگر صیغه شرکت را بخوانند، یا کاری کنند که معلوم باشد می خواهند با یکدیگر شریک باشند، شرکت آنان صحیح است (مسأله ۲۱۳۷) اگر چند نفر در مزدی که از کار خودشان می گیرند با یکدیگر شریک باشند، مثلا دلّاله که قرار می گذارند هر قدر مزد گرفتند روی هم بگذارند و بعداً با هم قسمت کنند شرکت آنان صحیح نیست و هر یک از آنان مزد کار خود را مالك است (مسأله ۲۱۳۸) اگر دو نفر با یکدیگر شرکت کنند که هر کدام با اعتبار خود جنسی بخرد و قیمت آنان را خودش بدهکار شود ولی در جنسی که هر کدام خریده اند و در استفاده آن با یکدیگر شریک باشند صحیح نیست؛ اگر هر کدام دیگری را وکیل کند که جنس را برای او نسیه بخرد بعد هر شریکی جنس را برای خودش و شریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند شرکت صحیح است و اگر از کسی که جنسی را برای خود خریده دیگری خواهش کند که او را شریك کند و آن کس به قصد شریك بودن او بگوید تو را شریك کردم و او هم بگوید قبول کردم این شرکت نیز صحیح است و باید نصف پول را کسی که شریك شده به او بدهد و همچنین اگر هر کدام دیگری را وکیل کند که جنس را برای او نسیه بخرد بعد هر شریکی جنس را برای خودش و شریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند شرکت صحیح است (مسأله ۲۱۳۹) کسانی که به واسطه عقد شرکت با هم شریك می شوند، باید مکلّف و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار شرکت کنند و نیز باید بتوانند در مال خود تصّرف نمایند، پس آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، اگر حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده باشد یا در حال بلوغ سفیه باشد، اگر شرکت کند صحیح نیست (مسأله ۲۱۴۰) اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می کند، یا بیشتر از شریك دیگر کار می کند بیشتر منفعت ببرد باید آنچه را شرط کرده اند عمل کنند ولی اگر شرط کنند کسی که کار نمی کند، یا کمتر کار می کند بیشتر منفعت ببرد، این شرط باطل است ولی شرکت آنان صحیح است

ومنفعت بدست آمده به نسبت مال بین آنها تقسیم می شود (مساله ۲۱۴۱) اگر قرار بگذارند که همه استفاده را یک نفر ببرد، و یا تمام ضرر یا بیشتر آن را از یکی از آنان باشد شرکت صحیح است ولی منفعت و ضرر بین آنها به نسبت مال تقسیم می شود (مسأله ۲۱۴۲) اگر شرط نکنند که یکی از شریکها بیشتر منفعت ببرد چنانچه سرمایه آنان یک اندازه باشد منفعت و ضرر را هم به یک اندازه می برند و اگر سرمایه آنان به یک اندازه نباشد، باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند، مثلاً اگر دو نفر شرکت کنند و سرمایه یکی از آنان دو برابر سرمایه دیگری باشد سهم او از منفعت و ضرر دو برابر سهم دیگری است چه هر دو به یک اندازه کار کنند یا یکی کمتر کار کند، یا هیچ کار نکند (مسأله ۲۱۴۳) اگر در عقد شرکت شرط کنند که هر دو با هم خرید و فروش نمایند یا هر کدام به تنهایی معامله کنند، یا فقط یکی از آنان معامله کند، باید به قرار داد عمل نمایند (مسأله ۲۱۴۴) اگر معیّن نکنند که کدام یک آنان با سرمایه خرید و فروش نماید، هیچ یک آنان بدون اجازه دیگری نمی توانند با آن سرمایه کند (مسأله ۲۱۴۵) شریکی که اختیار سرمایه شرکت با او است باید به قرارداد شرکت عمل کند، مثلاً اگر با او قرار گذاشته اند که نسیه بخرد، یا نقد بفروشد، یا جنس را از محلّ مخصوصی بخرد، باید به همان قرارداد رفتار نماید و اگر با او قراری نگذاشته باشند، باید داد و ستدی نماید که برای شرکت ضرر نداشته باشد و معاملات را بطوری که متعارف است انجام دهد پس اگر مثلاً معمول است که نقد بفروشد یا مال شرکت را در مسافرت همراه خود نبرد باید به همینطور عمل نماید و اگر معمول است که نسیه بدهد یا مال را به سفر ببرد می تواند همینطور عمل کند (مسأله ۲۱۴۶) شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند؛ اگر بر خلاف قراردادی که با او کرده اند خرید و فروش کند معامله نسبت به حصّه شریک فضولی است اگر اجازه نکند می تواند عین مالش را و در صورت تلف عین، عوض مالش را از شریک خود بگیرد و همچنین است اگر بر خلاف معمول و متعارف معامله ای را انجام بدهد (مسأله ۲۱۴۷) شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند اگر زیاده روی ننماید و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتفاقاً مقداری ازآن یا تمام آن تلف شود، ضامن نیست (مسأله ۲۱۴۸) شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند اگر بگوید سرمایه تلف شده و پیش حاکم شرع قَسَم بخورد، باید حرف او را قبول کرد (مسأله ۲۱۴۹) اگر تمام شریکها از اجازه ای که به تصرّف در مال یکدیگر داده اند برگردند؛ هیچکدام نمی توانند در مال شرکت تصرّف کنند، و اگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد؛ شریکهای دیگر حق تصرّف ندارند ولی کسی که از اجازه خود برگشته می تواند در مال شرکت تصرّف کند (مسأله ۲۱۵۰) هر وقت یکی از شریکها تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند، اگر چه شرکت مدّت داشته باشد، باید دیگران قبول نمایند (مسأله ۲۱۵۱) اگر یکی از شریکها بمیرد، یا دیوانه، یا بیهوش شود یا سفیه شود و حاکم شرع او را از تصّرف در اموالش جلوگیری کند شریکهای دیگر نمی توانند در مال شرکت تصّرف کنند (مسأله ۲۱۵۲) اگر شریک، چیزی را نسیه برای خود بخرد، نفع و ضررش مال خود او است ولی اگر برای شرکت بخرد و شریک دیگر بگوید به آن معامله راضی هستم، نفع و ضررش مال هر دوی آنان است (مسأله ۲۱۵۳) اگر با سرمایه شرکت معامله ای کنند؛ بعد بفهمند شرکت باطل بوده، چنانچه طوری باشد که اگر می دانستند شرکت درست نیست، به تصررّف در مال یکدیگر راضی بودند، معامله صحیح است و هر چه از آن معامله پیدا شود، مال همه آنان است، و اگر اینطور نباشد، در صورتی که کسانی که به تصّرف دیگران راضی نبوده اند، بگویند به آن معامله راضی هستیم، معامله صحیح و گرنه باطل می باشد و در هر صورت هر کدام آنان که برای شرکت کاری کرده است، اگر به قصد مجّانی کار نکرده باشد؛ می تواند مزد زحمتهای خود را به اندازه معمول از شریکهای دیگر بگیرند و سود آن به نسبت سرمایه تقسیم می شود بلی در صورتی که معامله فضولی بوده مزد ندارد، هر چند صاحب مال معامله را امضاء نماید

صلح

احکام صلح

(مسأله ۲۱۵۴) صلح آنست که انسان با دیگری سازش کند که مقداری از مال یا منفعت خور را ملک او کند یا حق خور را به او واگذار کند، یا از طلب؛ یا حق خود بگذرد که او هم در عوض، مقداری از مال، یا منفعت مال یا حق خود را به او واگذار نماید؛ یا از طلب، یا حقی که دارد بگذرد بلکه اگر بدون آنکه عوض بگیرد مقداری از مال یا منفعت مال یا حق خود را به کسی واگذار کند یا از طلب یا حق خود بگذرد باز هم صلح صحیح است (مسأله ۲۱۵۵) دو نفری که چیزی را به یکدیگر صلح می کنند، باید بالغ و عاقل باشند وکسی آنها را مجبور نکرده باشد و قصد صلح داشته باشند و حاکم شرع هم آنان را از تصّرف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد و در حال بلوغ سفیه نباشد (مسأله ۲۱۵۶) لازم نیست صیغه صلح به عربی خوانده شود، بلکه با هر لفظی که بفهماند با هم صلح و سازش کرده اند صحیح است (مسأله ۲۱۵۷) اگر کسی گوسفندهای خود را به چوپان بدهد که مثلاً یک سال نگهداری کند و از شیر آن استفاده نماید و مقداری روغن بدهد، چنانچه شیر گوسفند را در مقابل زحمت های چوپان و آن روغن صلح کند صحیح است ولی اگر گوسفند را یک ساله به چوپان اجاره دهد که از شیر آن استفاده نماید و در عوض، مقداری روغن بدهد اشکال دارد (مسأله ۲۱۵۸) اگر کسی بخواهد طلب یا حق خود را به دیگری صلح کند در صورتی صحیح است که او قبول نماید (مسأله ۲۱۵۹) اگر انسان مقدار بدهی خو را بداند و طلبکار او نداند، چنانچه طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند، مثلاً پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خور را به ده تومان صلح نماید، زیاد برای بدهکار حلال نیست، مگر آنکه مقدار بدهی خور را به او بگوید و او را راضی کند یا طوری باشد که اگر مقدار طلب خود را می دانست، باز هم به آن مقدار صلح می کرد (مسأله ۲۱۶۰) اگر بخواهند دو چیزی را که از یک جنس و وزن آنها معلوم است به یکدیگر صلح کنند، در صورتی صحیح است که وزن یکی بیشتر از دیگری نباشد، ولی اگر وزن آنها معلوم نباشد، اگر چه احتمال دهند که وزن یکی بیشتر از دیگری است، صلح صحیح است (مسأله ۲۱۶۱) اگر دو نفر از یک نفر طلبکار باشند، یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند و بخواهند طلبهای خود را به یکدیگر صلح کنند، چنانچه طلب آنان از یک جنس و وزن آنها یکی باشد مثلاً هر دو ده من گندم طلبکار باشند؛ مصالحه آنان صحیح است و همچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد، مثلاً یکی ده من برنج و دیگری دوازده من گندم طلبکار باشد ولی اگر طلب آنان از یک جنس و چیزی باشد که معمولاً ـ با وزن یا پیمانه آن را معامله می کنند، در صورتی که وزن یا پیمانه آنها مساوی نباشد، مصالحه آنان اشکال دارد (مسأله ۲۱۶۲) اگر از کسی طلب دارد که باید بعد از مدتّی بگیرد، چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند و مقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذشت کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد (مسأله ۲۱۶۳) اگر دو نفر چیزی را با هم صلح کنند، با رضایت یکدیگر می توانند صلح را بهم بزنند و نیز اگر در ضمن مصالحه برای هر دو، یا یکی از آنان، حقّ بهم زدن مصالحه را قرار داده باشند، کسی که آن حق را دارد می تواند صلح را بهم بزند (مسأله ۲۱۶۴) تا وقتی خریدار و فروشنده از مجلس معامله متفّرق نشده اند می توانند معامله را بهم بزنند و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد، تا سه روز حقّ بهم زدن معامله را دارد و همچنین اگر پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد و جنس را تحویل نگیرد، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند، ولی کسی که مالی را صلح می کند در این سه صورت حقّ بهم زدن صلح را ندارد و در هشت صورت دیگر که در احکام خرید و فروش گفته شد می تواند صلح را بهم بزند (مسأله ۲۱۶۵) اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد، می تواند صلح را بهم بزند، ولی نمی تواند تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد (مسأله ۲۱۶۶) هر گاه مال خود را به کسی صلح نماید و با او شرط کند که اگر بعد از مرگ وارثی نداشتیم باید چیزی را که به تو صلح کردم وقف کنی و او هم این شرط را قبول کند؛ باید به شرط عمل نماید

اجاره

احکام اجاره

(مسأله ۲۱۶۷) اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می کند باید مکلّف و عاقل باشند و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند و نیز باید در مال خود حقّ تصرّف داشته باشند، پس سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند چنانچه حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده باشد یا در حال بلوغ سفیه باشد اگر چیزی را اجاره کند، یا اجاره دهد، صحیح نیست (مسأله ۲۱۶۸) انسان می تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد (مسأله ۲۱۶۹) اگر ولیّ، یا قیّم بچّه مال او را اجاره دهد، یا خود او را اجیر دیگری نماید اشکال ندارد و اگر مدّتی از زمان بالغ شدن او را جزء مدّت اجاره قرار دهد، بعد از آنکه بچّه بالغ شد، می تواند بقیه اجاره را بهم بزند، ولی هرگاه طوری بوده که اگر مقداری از زمان بالغ بودن بچّه را جزء مدّت اجاره نمی کرد؛ بر خلاف مصلحت بچّه بود، نمی تواند اجاره را بهم بزند (مسأله ۲۱۷۰) بچّه صغیری را که ولیّ ندارد بدون اجازه مجتهد نمی شود اجیر کرد و کسی که به مجتهد دسترسی ندارد، می تواند از یک نفر مؤمن که عادل باشد؛ اجازه بگیرد و او را اجیر نماید (مسأله ۲۱۷۱) اجاره دهنده و مستأجر لازم نیست صیغه عربی بخوانند، بلکه اگر مالک به کسی بگوید، ملک خود را به تو اجاره دادم و او بگوید قبول کردم، اجاره صحیح است و نیز اگر حرفی نزنند و مالک به قصد اینکه ملک را اجاره دهد، آن را به مستأجر واگذار کند و او هم به قصد اجاره کردن بگیرد اجاره صحیح می باشد (مسأله ۲۱۷۲) اگر انسان بدون صیغه خواندن بخواهد برای انجام عملی اجیر شود؛ همین که با رضایت طرف معامله مشغول آن عمل شد اجاره صحیح است (مسأله ۲۱۷۳) کسی که نمی تواند حرف بزند، اگر با اشاره حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند که ملک را اجاره داده، یا اجاره کرده، صحیح است (مسأله ۲۱۷۴) اگر خانه یا دکان یا اطاقی را اجاره کند و صاحب ملک با او شرط کند که فقط خود او از آنها استفاده نماید، مستأجر نمی تواند آن را به دیگری اجاره دهد و اگر شرط نکند می تواند آن را به دیگری اجاره دهد ولی اگر بخواهد به زیادتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد، باید در آن، کاری مانند تعمیر و سفیدکاری انجام داده باشد خواه به غیر جنسی که اجاره کرده آن را اجاره دهد یا به همان جنس (مسأله ۲۱۷۵) اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای انسان کار کند، نمی شود او را به دیگری اجاره داد و اگر شرط نکند، باید به زیادتر از آنچه که او را اجاره کرده اجاره ندهد، خواهد به همان جنس اجاره دهد یا بغیر جنسی که اجاره کرده (مسأله ۲۱۷۶) اگر غیر خانه و دکان و اطاق و اجیر، چیز دیگر مثلاً زمین را اجاره کند و مالک با او شرط نکند که فقط خودش از آن استفاده نماید، اگر چه بیشتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد اشکال ندارد (مسأله ۲۱۷۷) اگر خانه یا دکانی را مثلاً یک ساله به صد تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید، می تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد، ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده مثلاً به صد و بیست تومان اجاره دهد، باید در آن، کاری مانند تعمیر انجام داده باشد

شرائط مالی که آن را اجاره می دهند

(مسأله ۲۱۷۸) مالی را که اجاره می دهند چند شرط دارد: اوّل: آنکه معیّن باشد، پس اگر بگوید یکی از خانه های خود را اجاره دادم درست نیست دوم: مستأجر آن را ببیند، یا کسی که آن را اجاره میدهد طوری خصوصیّات آن را بگوید که کاملاً معلوم باشد سوّم: تحویل دادن آن ممکن باشد، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است چهارم: آن مال به واسطه استفاده کردن از بین نرود، پس اجاره دادن نان ومیوه وخوردنیهای دیگر صحیح نیست پنجم: استفاده ای که مال را برای آن اجاره داده اند ممکن باشد، پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که اب باران کفایت آن را نکند واز آب نهر هم مشروب نشود صحیح است ششم:

چیزی را که اجاره میدهد مال خود او باشد واگر مال کس دیگر را اجاره دهد، در صورتی صحیح است که صاحبش رضایت دهد (مسأله ۲۱۷۹) اجاره دادن درخت برای آنکه از میوه اش استفاده کنند در صورتی که میوه اش موجود نباشد، صحیح است؛ امّا اگر میوه آن فعلاً موجود است ومثل چاهی است که فعلاً اب دارد اجاره آن صحیح نیست ولی به عنوان صلح باشد اشکال ندارد وبعید نیست که فروش میوه بر درخت با تعیین مقدار آن به وسیله مشاهده اهل خبره صحیح باشد چنانچه نیز بعید نیست که معامله میوه بر درخت از باب فروش واجاره نباشد وخود یک معامله مستقل باشد (مسأله ۲۱۸۰) زن میتواند برای آنکه از شیرش استفاده کند اجیر شود ولازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد، ولی اگر به واسطه شیر دادن، حقّ شوهر از بین برود، بدون اجازه او نمی تواند اجیر شود

شرائط استفاده ای که مال را برای آن اجاره میدهند

(مسأله ۲۱۸۱) استفاده که مال را برای آن اجاره میدهند چهار شرط دارد: اوّل: آنکه حلال باشد، بنابر این اجاره دادن دکان برای شراب فروشی یا نگهداری شراب وکرایه دادن حیوان برای حمل ونقل شراب باطل است دوّم: پول دادن برای آن استفاده در نظر مردم بیهوده نباشد وهمچنین معتبر است که آن عمل شرعاً بطور مجّانی ورایگان واجب نباشد بنابر این اجیر شدن برای انجام نماز های پنج گانه وتجهیز اموات جائز نیست سوّم: اگر چیزی را که اجاره می دهند چند استفاده دارد، استفاده ای را که مستأجر باید از آن ببرد معیّن نمایند، مثلاً اگر حیوانی را که سواری می دهد و بار می برد، اجاره دهند؛ باید در موقع اجاره معیّن کنند که سواری یا باربری ان، مال مستأجر است یا همه استفاده های آن چهارم: مدّت استفاده را معیّن نمایند واگر مدّت معلوم نباشد ولی عمل را معیّن کنند مثلاً با خیّاط قرار بگذارند که لباس معیّنی را بطور مخصوصی بدوزد، کافی است (مسأله ۲۱۸۲) اگر ابتدای مدّت اجاره را معیّن نکنند، ابتدای آن بعد از خواندن صیغه اجاره است (مسأله ۲۱۸۳) اگر خانه ای را مثلاً یک سال اجاره دهند وابتدای آن را یک ماه بعد از خواندن صیغه قرار دهند اجاره صحیح است، اگر چه موقعی که صیغه می خوانند خانه در اجاره دیگری باشد (مسأله ۲۱۸۴) اگر مدّت اجاره را معلوم نکند وبگوید هر وقت در خانه نشستی اجاره ان، ماهی ده تومان است، اجاره صحیح نیست (مسأله ۲۱۸۵) اگر به مستأجر بگوید خانه را یک ماهه به ده تومان اجاره دادم و بعد از آن از آن هم هر قدر بنشینی اجاره آن ماهی ده تومان است واو هم بگوید قبول کردم، در صورتی که ابتدای مدّت اجاره را معیّن کنند یا ابتدای آن معلوم باشد، اجاره ما اوّل صحیح است (مسأله ۲۱۸۶) خانه ای را که غریب و زوّار در آن منزل می کنند ومعلوم نیست چقدر در آن می مانند، اگر قرار بگذارند که مثلاً شبی یک تومان بدهند وصاحب خانه راضی شود استفاده از آن خانه اشکال ندارد ولی چون مدّت اجاره را معلوم نکرده اند اجاره نسبت به غیر از شب اوّل صحیح نیست وصاحب خانه هر وقت بخواهد می تواند آنان را (در غیر از شب اوّل) بیرون کند

مسائل متفرقه اجاره

(مسأله ۲۱۸۷) مالی را که مستأجر بابت اجاره میدهد باید معلوم باشد، پس اگر از چیزهائی است که مثل گندم با وزن معامله میکنند، باید وزن آن معلوم باشد واگر از چیزهائی است که مثل پول با شماره معامله می کنند باید شماره معیّن باشد واگر مثل اسب و گوسفند است، باید اجاره دهنده آن را ببیند، یا مستأجر خصوصیّات آن را به او بگوید (مسأله ۲۱۸۸) اگر زمینی را برای زراعت جو یا گندم یا محصول دیگر اجاره دهد ومال الاجاره یا گندم همان زمین قرار دهد، اجاره صحیح نیست (مسأله ۲۱۸۹) کسی که

چیزی را اجاره داده، تا آن چیز را تحویل ندهد، حقّ ندارد اجاره آن را مطالبه کند و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد، پیش از انجام عمل حقّ مطالبه اجرت را ندارد (مسأله ۲۱۹۰) هرگاه چیزی راکه اجاره داده تحویل دهد، اگر چه مستأجر تحویل نگیرد، یا تحت اختیار او قرار گرفته و یا تحویل گرفته ولی تا آخر مدّت اجاره از آن استفاده نکند، باید مال الاجاره آن را بدهد (مسأله ۲۱۹۱) اگر انسان اجیر شود که در روز معیّنی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضر شود، کسی که او را اجیر کرده اگر چه آن کار را به او مراجعه نکند: باید اجرت او را بدهد، مثلاً اگر خیاطی را در روز معیّنی برای دوختن لباسی اجیر نماید و خیّاط در آن روز آماده کار او باشد، اگر چه پارچه را به او ندهد که بدوزد، باید اجرتش را بدهد چه خیّاط بیکار باشد، چه برای خودش یا دیگری کار کند (مسأله ۲۱۹۲) اگر بعد از تمام شدن مدّت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، مستأجر باید مال الاجاره را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد، مثلاً اگر خانه ای را یک ساله به صد تومان اجاره کند بعد بفهمد اجاره باطل بوده: چنانچه اجاره آن خانه معمولاً پنجاه تومان است؛ باید پنجاه تومان را بدهد و اگر دویست تومان است، باید دویست تومان را بپردازد و نیز اگر بعد از گذاشتن مقداری از مدّت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، باید اجاره آن مدّت را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد (مسأله ۲۱۹۳) اگر چیزی را که اجاره کرده از بین برود، مثلاًـ ماشینی را برای رفتن از قم به تهران کرایه کرده بود از بین برود چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم زیاده روی ننموده ضامن نیست، و نیز اگر مثلاً پارچه ای را که به خیّاط داده از بین برود در صورتی که خیّاط زیاده روی نکرده و در نگهداری آن هم کوتاهی نکرده باشد، نباید عوض آن را بدهد (مسأله ۲۱۹۴) هرگاه صنعتگری چیزی را که گرفته ضایع کند، مثلاً پارچه ای را گرفته که لباس بدوزد خراب کند و ناقص بدوزد ضامن است (مسأله ۲۱۹۵) اگر قصّاب سر حیوانی را ببرد و آن را حرام کند چه مزد گرفته باشد، چه مجّانی سر بریده باشد، باید قیمت آن را به صاحبش بدهد (مسأله ۲۱۹۶) اگر حیوانی را اجاره کند و معیّن نماید که چقدر بار بر آن بگذارد، چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کند و آن حیوان بمیرد یا معیوب شود ضامن است و نیز اگر مقدار بار را معیّن نکرده باشند و بیشتر از معمول بار کند و حیوان تلف شود، یا معیوب گردد ضامن می باشد (مسأله ۲۱۹۷) اگر حیوانی را برای بردن بار شکستنی اجاره دهد؛ چنانچه آن حیوان بلغزد، یا رم کند و بار را بشکند، صاحب حیوان ضامن نیست ولی اگر به واسطه زدن و مانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار را بشکند ضامن است (مسأله ۲۱۹۸) اگر کسی بچّه ای را ختنه کند و ضرری به آن بچّه برسد؛ یا بمیرد چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد ضامن است و اگر بیشتر از معمول نبریده باشد، ضامن نیست (مسأله ۲۱۹۹) اگر دکتر به دست خود به مریض دوا بدهد، یا درد و دوای مریض را به او بگوید و مریض دوا را بخورد؛ چنانچه در معالجه خطا کند و به مرض ضرری برسد یا بمیرد، دکتر ضامن است و همچنین اگر پس از مراجعه به او بگوید فلان دوا برای فلان مرض فائده دارد و به واسطه خوردن دوا ضرری به مریض برسد، یا بمیرد در صورتی که در فنّ خود مهارت و حذاقت لازم را نداشته باشد و یا مسامحه کند و عملاً اهمیّت لازم را ندهد، ضامن است (مسأله ۲۲۰۰) هرگاه دکتر به مریض یا ولیّ او بگوید که اگر ضرری به مریض برسد ضامن نباشد؛ در صورتی که دقّت و احتیاط خود را بکند و در فنّ خود حذاقت لازم را داشته باشد و به مریض ضرری برسد، یا بمیرد، دکتر ضامن نیست (مسأله ۲۲۰۱) مستأجر و کسی که چیزی را اجاره داده، با رضایت یکدیگر می توانند معامله را بهم بزنند و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حقّ بهم زدن معامله را داشته باشند، می توانند مطابق قرار داد، اجاره را بهم بزنند (مسأله ۲۲۰۲) اگر اجاره دهند، یا مستأجر بفهمد که مغبون شده است، چنانچه در موقع خواندن صیغه مُلتَفِت نباشد که مغبون است، می تواند اجاره را بهم بزند ولی اگر در صیغه اجاره شرط کنند که اگر مغبون هم باشند حقّ به هم زدن معامله را نداشته باشند؛ نمی توانند اجاره را بهم بزنند (مسأله ۲۲۰۳) اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از آنکه تحویل دهد کسی آن را غصب نماید، مستأجر می تواند اجاره را بهم بزند و چیزی را که به اجاره دهنده داده پس بگیرد، یا اجاره را بهم نزنند و اجاره مدّتی را که در تصّرف غصب کننده بوده به میزان معمول از او بگیرد، پس اگر حیوانی را یک ماهه به ده تومان اجاره نماید و

کسی آن را ده روز غصب کند و اجاره معمولی ده روز آن پانزده تومان باشد، می تواند پانزده تومان را از غصب کننده بگیرد (مسأله ۲۲۰۴) اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد؛ و بعد از دیگری آن را غصب کند؛ نمی تواند اجاره را بهم بزند و فقط حق دارد کرایه آن چیز را به مقدار معمول از غصب کننده بگیرد (مسأله ۲۲۰۵) اگر پیش از آنکه مدّت اجاره تمام شود، ملك را به مستأجر بفروشد اجاره بهم نمی خورد و مستأجر باید مال الاجاره را به فروشنده بدهد، و همچنین است اگر آن را به دیگری بفروشد (مسأله ۲۲۰۶) اگر پیش از ابتدای مدّت اجاره، ملك بطوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده ای که شرط کرده اند نباشد، اجاره باطل می شود، و پولی که مستأجر به صاحب ملك داده به او برگردد، بلکه اگر طری باشد که بتواند استفاده مختصری هم از آن ببرد، می تواند اجاره را بهم بزند (مسأله ۲۲۰۷) اگر ملکی را اجاره کند و بعد از گذشتن مقداری از مدّت اجاره بطوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده ای که شرط کرده آن نباشد، اجاره مدّتی که باقیمانده باطل می شود و اگر استفاده مختصری هم بتواند از آن ببرد، می تواند اجاره مدّت باقیمانده را بهم بزند (مسأله ۲۲۰۸) اگر خانه ای راکه مثلاً دو اطاق دارد اجاره دهد و یک اطاق آن خراب شود، چنانچه فوراً آن را بسازد و هیچ مقدار از استفاده آن از بین نرود اجاره باطل نمی شود و مستأجر هم نمی تواند اجاره را بهم بزند، ولی اگر ساختن آن بقدری طول بکشد که مقداری از استفاده مستأجر از بین برود اجاره به آن مقدار باطل می شود و مستأجر می تواند اجاره باقی مانده را بهم بزند (مسأله ۲۲۰۹) اگر اجاره دهنده یا مستأجر بمیرد، اجاره باطل نمی شود ولی اگر خانه مال اجاره دهنده نباشد مثلاً دیگری وصیّت کرده که تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد، چنانچه آن خانه را اجاره دهد و پیش از تمام شدن مدّت اجاره بمیرد، از وقتی که مرده، اجاره باطل است (مسأله ۲۲۱۰) اگر صاحب کار بنّا را وکیل کند که او عمله بگیرد، چنانچه بنّا کمتر از مقداری که از صاحب کار می گیرد به عمله بدهد، زیادی بر او حرام است و باید آن را به صاحب کار بدهد، ولی اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کند و برای خود اختیار بگذارد که خودش بسازد، یا به دیگری بدهد در صورتی که کمتر از مقداری که اجیر شده به دیگری بدهد، زیادی آن بر او حلال می باشد (مسأله ۲۲۱۱) اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلاً پارچه را با نیل رنگ کند، چنانچه با رنگ دیگر رنگ نماید، حقّ ندارد چیزی بگیرد

جعاله

احکام جعاله

(مسأله ۲۲۱۲) جُعالَه آن است که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می دهند مال معیّنی بدهد، مثلاً بگوید هرکس گمشده مرا پیدا کند، ده تومان به او می دهم و کسی که که این قرار را می گذارد جاعل و به کسی که کار را انجام می دهد عامل می گویند، و فرق بین جُعاله و اینکه کسی را برای کاری اجیر کنند، این است که در اجاره بعد از خواندن صیغه؛ اجیر باید عمل را انجام دهد و حقّ ندارد که از آن سر باز زند و عمل نکند و کسی هم که او را اجیر کرده بعد از انعقاد اجاره اجرت را به او بدهکار می شود، ولی در جُعاله پس از انعقاد جُعاله عامل می تواند مشغول عمل نشود و تا عمل او را انجام نداده است، جاعل بدهکار نیست و پس از انجام عمل بدهکار می شود (مسأله ۲۲۱۳) جاعل باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قرار داد کند و شرعاً بتواند در مال خود تصّرف نماید، بنابر این جُعاله آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند اگر حاکم شرع او را از عمل منع کرده باشد یا در حال بالغ شدن سفیه باشد، صحیح نیست (مسأله ۲۲۱۴) کاری راکه جاعل می گوید برای او انجام دهند، باید حرام نباشد و نیز باید بی فائده نباشد که غرض عقلائی به آن تعلّق نگرفته باشد، پس اگر بگوید هر کس

شراب بخورد، یا در شب بجای تاریکی برود ده تومان به او می دهم جُعاله صحیح نیست (مسأله ۲۲۱۵) مالی را که قرار می گذارد به عامل بدهد معتبر نیست که مثل باب اجاره از همه جهت معیّن باشد، ولی باید این اندازه معیّن باشد که بعداً موجب غَرَر و مشاجره میان جاعل و عامل نشود مثلاً ـ اگر بگوید هر کس کیف مرا که محتوی پول بوده است و گم شده است پیدا کند یک چهارم آن پول را به او می دهم، صحیح است (مسأله ۲۲۱۶) اگر جاعل مزد معیّنی برای کار قرار ندهد، مثلاً بگوید هر کس بچّه مرا پیدا کند به او می دهم و مقدار آن را معیّن نکند، چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد، بدهد (مسأله ۲۲۱۷) اگر عامل یا شخص دیگر پیش از قرار داد کار را انجام داده باشد یا بعد از قرار داد، به قصد اینکه پول نگیرد انجام دهد، حقّی به مزد ندارد (مسأله ۲۲۱۸) پیش از آنکه عامل شروع به کار کند، جاعل و عامل می توانند جعاله را بهم بزنند (مسأله ۲۲۱۹) بعد از آنکه عامل شروع به کار کند، اگر جاعل بخواهد جعاله را بهم بزند اشکال دارد (مسأله ۲۲۲۰) عامل عمل را ناتمام بگذارد، ولی اگر تمام نکردن عمل اسباب ضرر جاعل شود؛ باید آن را تمام نماید مثلاً اگر کسی بگوید هر کس چشم مرا عمل نماید فلان مقدار به او می دهم و دکتر جرّاحی شروع به عمل کند، چنانچه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند، چشم معیوب می شود؛ باید آن را تمام نماید ودر صورتی که ناتمام بگذارد حقّی به جاعل ندارد وضامن عیبی که حاصل می شود وضرری نیز که به وجود آمده است می باشد (مسأله ۲۲۲۱) اگر عامل کار را ناتمام بگذارد، چنانچه آن کار مثل پیدا کردن اسب است که تا تمام نشود، برای جاعل فائده ندارد، عامل نمی تواند چیزی مطالبه کند وهمچنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار بگذارد مثلاً بگوید هر کس لباس مرا بدوزد ده تومان به او می دهم، ولی اگر مقصودش این باشد که هر مقدار از عمل انجام گیرد، برای آن مقدار مزد بدهد، جاعل باید مزد مقداری که انجام شده به عامل بدهد، اگر چه احتیاط آن است که بطور مصالحه، یکدیگر را راضی نمایند

مزارعه

احکام مُزارَعَه

(مسأله ۲۲۲۲) مُزارَعَه آن است که مالک زمین یا کسی که زمین در اختیار او است با زارع به این قسم معامله کند که زمین را در اختیار او بگذارد، تا زراعت کند ومقداری از حاصل آن را به مالک بدهد (مسأله ۲۲۲۳) مزارعه چند شرط دارد: اوّل: آنکه چون عقد است باید به لفظ انشاء معامله تحقّق پیدا کند به اینکه صاحب زمین به زارع بگوید زمین را به تو واگذار کردم برای مزارعه و زارع هم بگوید قبول کردم، یا بدون اینکه حرف بزنند عملا انشاء معامله را تحقّق ببخشند به اینکه مالک؛ زمین را واگذار کند برای مزارعه و زارع هم به این منظور تحویل بگیرد دوّم: صاحب زمین و زارع هر دو مکلّف و عاقل باشند و با قصد و اختیار خود مزارَعَه را انجام دهند و حاکم شرع آنان را از تصّرف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد بلکه اگر در حال بالغ شدن سفیه باشند اگر چه حاکم شرع جلوگیری نکرده باشد نمی توانند مُزارَعَه را انجام دهند و این حکم در همه معاملات جاری است سوّم: همه حاصل زمین به یکی اختصاص داده نشود چهارم: سهم هر کدام بطور مشاع باشد، مثل نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها و باید تعیین شده باشد، پس اگر قرار دهنده حاصل یک قطعه مال یکی و قطعه دیگر مال دیگری صحیح نیست و نیز اگر مالک بگوید در این زمین زراعت کن و هر چه می خواهی به من بده صحیح نیست پنجم: مدّتی راکه باید زمین در اختیار زارع باشد معیّن کنند و باید مدّت بقدری باشد که در آن مدّت به دست آمدن حاصل ممکن باشد ششم: زمین قابل زراعت باشد و اگر زراعت در آن ممکن نباشد، امّا بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود، مُزارَعَه صحیح است هفتم: اگر در محلی هستند که مثلاً یک نوع زراعت می کنند

چنانچه اسم هم نبرنـد همان زراعت معیّن می شود واگر چنـد نوع زراعت می کننـد بایـد زراعتی را که می خواهـد انجام دهد معیّن نماینـد مگر آنکه معمولی داشـته باشـد که به همان نحو بایـد عمل شود هشـتم: مالک؛ زمین رامعیّن کنـد، پس کسـی که چند قطعه زمین دارد و بـاهم تفاوت دارنـد، اگر به زارع بگویـد در یکی از این زمینها زراعت کن و آن را معیّن نکنـد مُزارَعَه باطل است نهم: خرجی را که هر کـدام آنان بایـد بکننـد معیّن نمایند ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکنند معلوم باشد، لازم نیست آن را معیّن نمایند (مسأله ۲۲۲۴) اگر مالک با زارع قرار بگـذارد که مقـداری از حاصل برای او باشـد و بقیّه را بین خودشان قسـمت کنند، اگر بدانند که بعد از برداشتن آن مقدار، چیزی باقی می ماند مُزارَعَه صحیح است (مسأله ۲۲۲۵) اگر مدّت مُزارَعَه تمام شود و حاصل به دست نیایـد، چنانچه مالک راضـی شود که با اجاره یا بـدون اجاره زراعت در زمین او بمانـد و زارع هم راضـی باشد مانعی ندارد و اگر مالـک راضـی نشود، می توانـد زارع را وادار کنـد که زراعت را بچینـد و اگر برای چیـدن زراعت ضـرری به زارع برسـد، لازم نیست عوض آن را به او بدهد، ولی زارع اگر چه راضـی شود که به مالک چیزی بدهد، نمی تواند مالک را مجبور کند که زراعت در زمین بمانـد (مسأله ۲۲۲۶) اگر به واسـطه پیش آمـدی زراعت در زمین ممکن نباشـد مثلاًـ آب از زمین قطع شود در صورتی که مقـداری از زراعت به دست آمـده باشـد حتی مثـل قصـیل که می توانـد به حیوانات داد، آن مقـدار مطابق قرارداد مال هر دوی آنها است و در بقیّه مُزارَعَه باطل است و اگر زارع زراعت نکند، چنانچه زمین در تصّـرف او بوده و مالک در آن تصّـرفی نداشـته است، بایـد اجاره آن مـدّت را به مقدار معمول به مالک بدهد (مسأله ۲۲۲۷) پس از اینکه عقـد مُزارَعَه به نحوی که گفته شـد تحقیق پیدا کرد مالک و زارع نمی توانند بدون رضایت یکدیگر مُزارَعَه را بهم بزنند ولی اگر در ضمن خواندن صیغه مُزارَعَه شرط کرده باشند که هر دو یـا یکی از آنـان حقّ بهم زدن معامله را داشـته باشـند می تواننـد مطابق قراری که گذاشـته انـد معامله را بهم بزننـد (مسأله ۲۲۲۸) اگر بعـد از قرارداد مُزارَعَه، مالـک یـا زارع بمیرد، مُزارَعَه بهم نمی خورد و وارثشان بجای آنان است، ولی اگر زارع بمیرد و شرط کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد، مُزارَعَه به هم می خورد و چنانچه زراعت نمایان شده باشد، باید سهم او را به ورثه اش بدهنـد و حقوق دیگری هم که زارع داشـته، ورثه او وارث می برنـد، و چون مُزارَعَه بهم خورده است نمی توانند مالک را مجبور کنند که زراعت در زمین باقی بماند (مسأله ۲۲۲۹) اگر بعد از زراعت بفهمند که مُزارَعه باطل بوده، چنانچه تخم، مال مالک بوده حاصلی هم که به دست می آیـد مال او است و بایـد مزد زارع و مخارجی راکه و کرایه گاو یا حیوان دیگری را که مال زارع بـوده و در آن زمین کـار کرده به او بدهـد مگر در صـورتی که باطـل شـدن مُزارَعَه به جهت آن باشـد که قرارداد کرده باشـند همه حاصـل مـال مالک باشـد؛ در این فرض لازم نیست مالک چیزی به زارع بدهـد و اگر تخم مال زارع بوده زراعت هم مال او است و بایـد اجـاره زمین و خرج هـایی که مالـک کرده و کرایه گـاو یا حیوان دیگری که مال او بوده ودر آن زراعت، کار کرده به مالک بدهـد، مگر در صورتیکه باطـل شـدن مزارعه به جهت آن باشـد که قرارداد کرد ه باشـند همه حاصل مال زارع باشـد، در این فرض لازم نیست زارع چیزی به مالک بدهد (مسأله ۲۲۳۰) اگر بـذر مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمد که مزارَعَه باطل بوده، چنانچه مالک و زارع راضـی شوند که با اجرت یا بی اجرت زراعت در زمین بماند اشـکال ندارد و اگر مالک راضی نشود، پیش از رسیدن زراعت هم می توانـد زارع را وادار کنـد که زراعت را بچینـد، و زارع اگر چه راضـی شود چیزی به مالـک بدهـد، نمی توانـد او را مجبور کنـد که زراعت در زمین بمانـد و نیز مالک نمی تواند زارع را مجبور کند که اجاره بدهد و زراعت را در زمین باقی بگذارد (مسأله ۲۲۳۱) اگر بعـد از جمع کردن حاصل و تمام شـدن مـدّت مزارَعَه، ریشه زراعت در زمین بمانـد و سال بعد دو مرتبه حاصـل دهد، حاصل سال دوّم را هم باید مثل سال اوّل قسمت کنند

مساقات

احکام مُساقات

(مسأله ۲۲۳۲) اگر انسان با کسی به این قِسم معامله کند که درختهای میوه ای را که میوه آن مال خود او است، یا اختیار میوه های آن با او است، تا مدّت معینی به آن کس واگذار کند که تربیت نماید و آب دهد و به مقداری که قرار می گذارند از میوه آن بردارد، این معامله را مساقات گویند (مسأله ۲۲۳۳) معامله مساقات در درختهایی که مثل بید و چنار میوه نمی دهد صحیح نیست ولی در مثل درخت حنا که از برگ آن استفاده می کنند یا درختی که از گل آن استفاده می کنند، اشکال ندارد (مسأله ۲۲۳۴) در معامله مساقات لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند و کسی که کار می کند به همین قصد تحویل بگیرد، معامله صحیح است (مسأله ۲۲۳۵) مالک و کسی که تربیت درختها را به عهده میگیرد، باید مکلّف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید حاکم شرع آنان را از تصّرف در مال خودشان منع نکرده باشد، بلکه اگر در حال بالغ شدن سفیه باشد، اگر چه حاکم شرع منع نکرده باشد معامله ایشان صحیح نیست (مسأله ۲۲۳۶) مدّت مساقات باید معلوم باشد و اگر اوّل آن را معّین کنند و آخر آن را موقعی قرار دهند که میوه آن سال بدست می آید، صحیح است (مسأله ۲۲۳۷) باید سهم هر کدام نصف یل ثلث حاصل ومانند اینها باشد و اگر قرار بگذارند که مثلاً صد من از میوه ها مال مالك و بقیه مال کسی باشد که کار می کند، معامله باطل است (مسأله ۲۲۳۸) باید قرار معامله مساقات را پیش از ظاهر شدن میوه بگذارند و اگر بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسیدن آن قرار بگذارند، پس اگر کاری مانند آبیاری که برای تربیت درخت لازم است باقی مانده باشد، معامله صحیح است و گرنه اشکال دارد، اگر چه احتیاج به کاری مانند چیدن میوه و نگهداری آن داشته باشد (مسأله ۲۲۳۹) معامله مساقات در بوته خربزه و خیار و مانند اینها بنابر اقوی صحیح است (مسأله ۲۲۴۰) درختی که از باران یا رطوبت زمین استفاده می کند و به آبیاری احتیاج ندارد، اگر به کارهای دیگر مانند بیل زدن و کود دادن محتاج باشد، معامله مُساقات در آن صحیح است ولی چنانچه آن کارها در زیاد شدن یا خوب شدن میوه اثری نداشته باشد، معامله مساقات اشکال دارد (مسأله ۲۲۴۱) دو نفری که مساقات کرده اند، با رضایت یکدیگر می توانند معامله را بهم بزنند، و نیز اگر در ضمن خواندن صیغه مساقات شرط کنند که هر دو، یا یکی از آنان حقّ بهم زدن معامله را داشته باشند، مطابق قراری که گذاشته اند، بهم زدن معامله اشکال ندارد بلکه اگر در معامله شرطی کنند و عملی نشود، کسی که برای نفع او شرط کرده اند، می تواند معامله را بهم بزند (مسأله ۲۲۴۲) اگر مالك بمیرد، معامله مساقات بهم نمی خورد و ورثه اش بجای او هستند (مسأله ۲۲۴۳) اگر کسی که تربیت درختها به او واگذار شده بمیرد، چنانچه در عقد شرط نکرده باشند که خودش آنها را تربیت کند، ورثه اش بجای او هستند و چنانچه خودشان عمل را انجام ندهند و اجیر هم نگیرند، حاکم شرع از مال میّت اجیر می گیرد و حاصل را بین ورثه میّت و مالك قسمت می کند و چنانچه میّت مالی نداشته باشد مساقات بهم می خورد و اگر شرط کرده باشند که خود او درختها را تربیت نماید، پس اگر قرار گذاشته اند که به دیگری واگذار نکند، با مردن او نیز معامله بهم می خورد و اگر قرار نگذاشته اند مالك می تواند عقد را بهم بزند، یا راضی شود که ورثه او یا کسی که آنها اجیرش می کنند، درختها را تربیت نماید (مسأله ۲۲۴۴) اگر شرط کند که تمام حاصل برای مالك باشد، مساقات باطل است و میوه مال مالك می باشد و کسی که کار می کند نمی تواند مطالبه اجرت نماید ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگر باشد، مالك باید مزد آبیاری و کارهای دیگر را به مقدار معمول به کسی که درختها را تربیت کرده بدهد (مسأله ۲۲۴۵) اگر زمینی را به دیگری واگذار کند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می آید مال هر دو باشد؛ بنابر اقوی صحیح است

کسانی که نمی توانند در مال خود تصّرف کنند

کسانی که نمی توانند در مال خود تصّرف کنند

(مسأله ۲۲۴۶) بچّه ای که بالغ نشده شرعاً نمی تواند در مال خود تصّرف کند و نشانه بالغ شدن یکی از سه چیز است: اوّل: روئیدن موی درشت، زیر شکم بالای عورت دوّم: بیرون آمدن منی سوّم: تمام شدن پانزده سال قمری در مرد و تمام شدن نه سال قمری در زن (مسأله ۲۲۴۷) روئیدن موی درشت در صورت و پشت لب و در سینه و زیر بغل و درشت شدن صدا و مانند اینها نشانه بالغ شدن نیست، مگر انسان به واسطه اینها به بالغ شدن یقین کند (مسأله ۲۲۴۸) دیوانه و سفیه یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، اگر در حال بالغ شدن سفیه باشد یا حاکم شرع او را از تصّرف در اموالش جلوگیری کرده باشد، نمی توانند در مال خود تصّرف نمایند و همچنین مُفلَّس یعنی کسی که از جهت مطالبه طلبکاران از طرف حاکم شرع از تصّرف در مال خود ممنوع شده است، نمی تواند در مال خود تصّرف کند (مسأله ۲۲۴۹) کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است، تصّرفی که موقع دیوانگی در مال خود میکند صحیح نیست (مسأله ۲۲۵۰) انسان می تواند در مرضی که به آن مرض از دنیا می رود، هر قدر از مال خود را به مصرف خود و عیال و مهمان و کارهائی که اسراف شمرده نمی شود برساند و نیز اگر مال خود را به کسی ببخشد یا ارزانتر از قیمت بفروشد یا اجاره دهد، اگر چه بیشتر از ثلث باشد ورثه هم اجازه ننمایند تصّرف او صحیح است و به اصطلاح مُنَجَّزات مریض از اصل مال محسوب می شود نه از ثلث آن

قرض

اَحکام قَرض

قرض دادن از کارهای مستحبّی است که در آیات قرآن و اخبار، راجع به آن زیاد سفارش شده است، از پیغمبر اکرم (صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ) روایت شده که هر کس به برادر مسلمان خود قرض بدهد مال او زیاد می شود و ملائکه بر او رحمت می فرستند و اگر با بدهکار خود مدارا کند، بدون حساب و به سرعت از صراط می گذرد و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام می شود (مسأله ۲۲۶۷) در قرض لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر چیزی را به نیّت قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است ولی مقدار آن باید کاملاً معلوم باشد (مسأله ۲۲۶۸) اگر در قرض شرط کنند که در وقت معیّن آن را بپردازد پیش از رسیدن آن وقت، لازم نیست طلبکار قبول کند، ولی اگر تعیین وقت فقط برای همراهی با بدهکار باشد چنانچه پیش از آن وقت هم قرض را بدهند، باید قبول نماید (مسأله ۲۲۶۹) اگر در صیغه قرض برای پرداخت آن مدّتی قرار دهند، طلبکار پیش از تمام شدن مدّت نمی تواند طلب خود را مطالبه نماید ولی اگر مدّت نداشته باشد، طلبکار هر وقت بخواهد؛ میتواند طلب خود را مطالبه نماید (مسأله ۲۲۷۰) اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کند، چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد، باید فوراً آن را بپردازد واگر تاخیر بیندازد، گناهکار است (مسأله ۲۲۷۱) اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسته و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که به آن احتیاج دارد، چیزی نداشته باشد، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او مطالبه نماید، بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را بدهد (مسأله ۲۲۷۲) کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر کاسب است باید برای پرداخت بدهی خودش کسب کند وکسی هم که کاسب نیست چنانچه بتواند کاسبی کند، احتیاط واجب آن است که کسب کند و بدهی خود را بدهد (مسأله ۲۲۷۳) کسی که دسترسی به طلبکار خود ندارد، چنانچه امید نداشته باشد که او را پیدا کند، باید با اجازه حاکم شرع طلب اورا به فقیر بدهد و شرط نیست در فقیر که سیّد نباشد (مسأله ۲۲۷۴) اگر مال میّت بیشتر از خرج واجب

کفن ودفن و بـدهی او نباشـد؛ باید مالش را به همین مصـرفها برسانند وبه وارث او چیزی نمیرسد (مسأله ۲۲۷۵) اگر کسی مقداری پول طلا یا نقره قرض کنـد وقیمت آن کم شود، یا چند برابر گردد، چنانچه همان مقدار را که گرفته پس بدهد کافی است ولی اگر هر دو به غیر آن راضـی شود اشکال ندارد (مسأله ۲۲۷۶) اگر مـالی را که قرض کرده از بین نرفته باشـد وصاحب مال، آن را مطالبه کنـد، احتیاط مستحبّ آن است که بدهکار همان مال را به او بدهد (مسأله ۲۲۷۷) اگر مسـی که قرض می دهد شرط کند که یک من وپنج سیر بگیرد، یا ده تخم مرغ بدهد که یازده تا بگیرد، ربا وحرام است بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار، کاری برای او انجام دهـد، یا چیزی را که قرض کرده با مقـداری جنس دیگر پس دهـد، مثلًا شـرط کنـد یک تومانی را قرض کرده با یک کبریت پس دهـد، ربا وحرام است ونیز اگر با شـرط کند که چیزی راکه قرض می گیرد بطور مخصوصـی پس دهد، مثلاً مقداری طلای نساخته به او بدهـد وشـرط کنـد که ساخته پس بگیرد، باز هم ربا وحرم می باشـد ولی اگر بـدون اینکه شـرط کنـد؛ خود بدهکار زیادتر از آنچه کرده پس بدهد اشـکال ندارد بلکه مسـتحبّ است (مسأله ۲۲۷۸) ربـا دادن مثل ربا گرفتن حرام است و کسـی که قرض ربائی گرفته مالک آن نمی شود و نمی تواند در آن تصرّف کند ولی چنانچه طوری باشد که اگر قرار ربا را هم نداده بودند، صاحب پول راضـی بود که گیرنده قرض در آن پول تصـرّف کند، قرض گیرنده، می تواند در آن تصـرّف نماید (مسأله ۲۲۷۹) گندم، یا چیزیماننـد آن را به طور قرض ربائی بگیرد وبا آن زراعت کنـد، حاصـلی که از آن بدست می آید مال قرض دهنده است (مسأله ۲۲۸۰) اگر لباسـی را به ذمّه بخرد وبعـداً از پولی که ربا گرفته، یا از پول حلالی که که مخلوط با ربا است به صاحب لباس بدهـد پوشـیدن آن لباس ونماز خواندن با آن اشـکالی ندارد ولی اگر به فروشنده بگوید که این لباس را با این پول یعنی پول ربائی یا حلال مخلوط به حرام می خرم، پوشـیدن آن لباس حرام است واگر بداند پوشیدن آن حرام است، نماز هم با آن باطل می باشد (مسأله ۲۲۸۱) اگر انسان مقـداری پول به تاجر بدهـد که در شـهر دیگر از او کمتر بگیرد، اشـکال ندارد واین را صَـرف برات می گویند (مسأله ۲۲۸۲) اگر مقداری پول به کسـی بدهد که بعد از چند روز در شهر دیگر زیادتر بگیرد، مثلًا نهصد و نود تومان بدهد که بعد از ده روز در شهر دیگر هزار تومـان بگیرد ربا وحرام است، ولی چناچه کسـی که زیادی را می گیرد در مقابل زیادی جنس بدهـد یا عملی انجام دهـد اگر آن جنس ویـا عمل از لحاظ ارزش با آن زیادی تقریباً مساوی باشـد ونیز این کار راهی و حیله ای برای فرار از ربا نباشـد، اشکال ندارد (مسأله ۲۲۸۳) اگر کسـی بخواهـد پولی قرض کند وربا بدهد وربا بگیرد وبه یکی از راه هائی که در بعض رساله های عملیه ذکر شـده بخواهـد از ربـا فرار کنـد جـایز نیست و زیاده ای که می گیرد بر او حلال نمی شود، پس ربای قرضـی به وجهی از وجوه حلال نیست (مسأله ۲۲۸۴) اگر پولی به بانک یا غیر از آن بدهـد، جائز نیست بگیرنـد، اگر چه قرار هم نگذاشته باشـند، بلی اگر قرض گیرنده مجّاناً چیزی بدهد حرام نیست، وجائز است گرفتن آن

حواله دادن

اَحکامِ حواله دادن

(مسأله ۲۲۸۵) اگر انسـان طلبکـار خـودرا حـواله بدهـد که طلب خود را از دیگری بگیرد وطلبکـار قبول نمایـد، بعـد از آنکه حواله درست شـد که به او حواله شـده بـدهکار می شود، ودیگر طلبکار نمی توانـد طلبی را که دارد از بـدهکار اوّلی مطالبه نماید (مسأله ۲۲۸۶) بدهکار وطلبکار وکسـی که سـر او حواله شده، باید مکلّف وعاقل باشـند وکسـی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سـفیه نباشـند، یعنی مـال خودرا در کارهای بیهوده مصـرف نکننـد ولی اگر بعـد از بالغ شـدن سـفیه شـده باشـند تا حاکم شـرع آنان را از تصـرّف در اموالشان جلوگیری نکرده معامله ایشان اشـکال ندارد ونیز اگر حاکم شرع کسی را به واسطه ور شکستگی از تصرّف در

اموالش جلو گیری کرده باشد، نمی شود اورا حواله بدهند که طلبش از دیگری بگیرد وخودش هم نمی تواند به کسی حواله بدهد ولی اگر حواله بر کسی مدیون نیست داده شود در حواله دهنده وکسی که به او حواله شده، مجبور نبودن شرط نیست (مسأله ۲۲۸۷) اگر سر کسی حواله بدهند که بدهکار است، احتیاط واجب آن است که قبول کند ولی حواله دادن سر کسی که بدهکار نیست، در صورتی صحیح است که او قبول کند، ونیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است؛جنس دیگر حواله دهد مثلاً به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد؛ تا او قبول نکند حواله صحیح نیست (مسأله ۲۲۸۸) موقعی که انسان حواله می دهد باید بدهکار باشد، پس اگر بخواهد ازکسی قرض کند، تا وقتی از او قرض نکرده نمی تواند او را به کسی حواله دهد که آنچه را بعداً قرض می دهد واز آن کس بگیرد (مسأله ۲۲۸۹) حواله دهنده وطلبکار باید مقدار حواله وجنس آن را بدانند، پس اگر مثلاً ده من گندم و ده تومان پول به یک نفر بدهکار باشد وبه او بگوید یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر؛ وآن را معیّن نکند، حواله درست نیست (مسأله ۲۲۹۰) اگر بدهی واقعاً معیّن باشد ولی بدهکار وطلبکار در موقع حواله دادن، مقدار آن یا جنس آن را ندانند، حواله صحیح است؛ مثلاً ـ اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد وپیش از دیدن دفتر حواله بدهد وبعد دفتر را ببیند وبه طلبکار مقدار طلبش را بگوید، حواله صحیح است (مسأله ۲۲۹۱) طلبکار می تواند حواله را قبول نکند؛ اگر چه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد ودر پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید (مسأله ۲۲۹۲) اگر کسی حواله بدهد که بدهکار نیست، چنانچه او حواله را قبول کند، پیش از پرداختن حواله نمی تواند مقدار حواله را از حواله دهنده بگیرد ولی اگر طلبکار طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند، کسی که حواله را قبول کرده می تواند تمام مقدار حواله شده را از حواله دهنده مطالبه نماید (مسأله ۲۲۹۳) بعد از آنکه حواله درست شد، حواله دهنده وکسی که به او حوال شده، نمی توانند حواله را بهم بزنند، وهر گاه کسی که به او حواله شده در موقع حواله فقیر نباشد یعنی غیر از چیزهائی که در دَیْن مستثنی است مالی داشته باشد که بتواند حواله را بپردازد اگر چه بعداً فقیر شود، طلبکار هم نمی تواند حواله را بهم بزند وهمچنین است اگر موقع حواله فقیر باشد وطلبکار بداند فقیر است ولی اگر نداند فقیر است وبعد بفهمد، اگر چه در آن وقت مالدار شده باشد؛ طلبکار می تواند حواله را بهم بزند وطلب خودرا از حواله دهنده بگیرد (مسأله ۲۲۹۴) اگر بدهکار وطلبکار وکسی که به او حواله شده؛ یا یکی از آنان برای خود حقّ بهم زدن حواله را قرار دهند، مطابق قراری که گذاشته اند، می توانند حواله را بهم بزنند (مسأله ۲۲۹۵) اگر حواله دهنده خودش طلب طلبکار را بدهد، چنانچه به خواهش کسی که به او حواله شده داده است ذمّه او بری می شود ومی توانند چیزی را که داده از او بگیرد واگر بدون خواهش او داده وقصدش این بوده که عوض آن را نگیرد، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید

رهن

اَحکام رَهْن

(مسأله ۲۲۹۶) رهن آن است که بدهکار مقداری از مال خود را نزد طلبکار بگذارد که اگر طلب او را ندهد طلبش را از آن مال به دست آورد (مسأله ۲۲۹۷) در رهن لازم نیست صیغه بخوانند وهمین قدر که بدهکار مال خود را به قصد گرو، به طلبکار بدهد وطلبکار هم به همین قصد بگیرد، رهن صحیح است (مسأله ۲۲۹۸) گرو دهنده وکسی که مال را گرو می گیرد باید مکلّف وعاقل باشند وکسی آنها را مجبور نکرده باشد ونیز گرو دهنده در حال بالغ شدن باید سفیه نباشد یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکند بلکه اگر به واسطه ورشکستگی یا برای آنکه بعد از بالغ شدن سفیه شده حاکم شرع اورا از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده باشد نمی تواند مال خود را گرو بگذارد (مسأله ۲۲۹۹) انسان مالی را می تواند گرو بگذارد که شرعاً بتواند در آن

تصرّف کند واگر مال کس دیگر را گرو بگذارد، در صورتی صحیح است که صاحب مال بگوید به گرو گذاشتن راضی هستم (مسأله ۲۳۰۰) چیزی را که گرو می گذارند، باید خرید وفروش آن صحیح باشد، پس اگر شراب ومانند آنرا گرو بگذارند، درست نیست (مسأله ۲۳۰۱) استفاده چیزی را که گرو می گذارند، مال کسی است که آن را گرو گذاشته (مسأله ۲۳۰۲) طلبکار وبدهکار نمی توانند مالی را که گرو گذاشته، بدون اجازه یکدیگر ملک کسی کنند، مثلاً ببخشند یا بفروشند؛ ولی اگر یکی از آنان آن را ببخشد یا بفروشد، بعد دیگری بگوید راضی هستم اشکال ندارد (مسأله ۲۳۰۴) اگر موقعی که باید بدهی خود را بدهد طلبکار مطالبه کند واو ندهد، طلبکار می تواند مالی را که گرو برداشته بفروشد وطلب خود را بردارد وباید بقیّه را به بدهکار بدهد؛ ولی اگر به حاکم شرع دسترسی دارد، باید برای فروش آن از حاکم شرع اجازه بگیرد (مسأله ۲۳۰۵) اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسته وچیزهائی مانند اثاثیه خانه محلّ او است، چیز دیگری نداشته باشد، طلبکار نمی تواند طلب خود را از مطالبه کند ولی اگر مالی را گرو گذاشته خانه واثاثیه هم باشد، طلبکار می تواند بفروشد وطلب خود را بردارد

ضامن شدن

اَحکام ضامن شدن

(مسأله ۲۳۰۶) اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسی را یدهد، ضامن شدن او در صورتی صحیح است که به هر لفظی اگر چه عربی نباشد به طلبکار بگوید که من ضامن شده ام طلب تو را بدهم وطلبکار هم رضایت خودرا بفهماند ولی راضی بودن بدهکار شرط نیست (مسأله ۲۳۰۷) ضامن وطلبکار، باید مکلّف وعاقل باشند وکسی هم آنها را مجبور نکرده باشد ونیز باید سفیه نباشند که مال خودرا در کارهای بیهوده مصرف کنند، و کسی که به واسطه ورشکستگی حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده بابت طلبی که دارد دیگری نمی تواند ضامن او شود (مسأله ۲۳۰۸) هر گاه برای ضامن شدن خودش شرطی قراردهد، مثلاًـ بگوید اگر بدهکار قرض تو را نداد من می دهم، احتیاط واجب آن است که به ضامن شدن او ترتیب اثر ندهند (مسأله ۲۳۰۹) کسی که انسان ضامن بدهی او می شود باید بدهکار باشد، پس اگر کسی بخواهد از دیگری قرض کند؛ تا وقتی قرض نکرده، انسان نمی تواند ضامن او شود (مسأله ۲۳۱۰) در صورتی انسان می تواند ضامن شود که طلبکار و بدهکار وجنس بدهی، همه معیّن باشد، پس اگر دو نفر از کسی طلبکار باشند و انسان بگوید من ضامن هستم که طلب یکی از شماها را بدهم، چون معیّن نکرده که طلب کدام را می دهد، ضامن شدن او باطل است و نیز اگر کسی از دو نفر طلبکار باشد و انسان بگوید من ضامن هستم که بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم، چون معیّن نکرده که بدهی کدام را می دهد، ضامن شدن او باطل می باشد و همچنین اگر کسی از دیگری مثلاً ده من گندم و ده تومان پول طلبکار باشد و انسان بگوید من ضامن یکی از دو طلب تو هستم و معیّن نکند که ضامن گندم است یا ضامن پول، صحیح نیست (مسأله ۲۳۱۱) اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشد، ضامن نمی تواند از بدهکار چیزی بگیرد و اگر مقداری از آن را ببخشد، نمی تواند آن مقدار را مطالبه نماید (مسأله ۲۳۱۲) اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد؛ نمی تواند از ضامن شدن خود برگردد (مسأله ۲۳۱۳) ضامن و طلبکار می توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را بهم بزنند (مسأله ۲۳۱۴) هر گاه انسان در موقع ضامن شدن، بتواند طلب طلبکار را بدهد اگر چه بعد فقیر شود، طلبکار نمی تواند ضامن بودن او را بهم بزند و طلب خود را از بدهکار اوّل مطالبه نماید و همچنین است اگر در آن موقع نتواند طلب او را بدهد ولی طلبکار بداند و به ضامن شدن او راضی شود (مسأله ۲۳۱۵) اگر انسان در موقعی که ضامن می شود، نتواند طلب طلبکار را بدهد و طلبکار در آن وقت نداند و بعد مُلتَفِت شود؛ می تواند ضامن بودن او را بهم بزند

(مسأله ۲۳۱۶) اگر کسی با اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد؛ نمی تواند چیزی از او بگیرد (مسأله ۲۳۱۷) اگر کسی با اجازه بـدهکار ضامن شود که بـدهی او را بدهـد؛ می تواند مقداری را که ضامن شده از او مطالبه نماید، ولی اگر بجای جنسـی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید، مثلاً اگر ده من گندم بدهکار باشد و ضامن ده برنج بدهد، نمی تواند برنج را از او مطالبه نماید، اما اگر خودش راضی شود که برنج بدهد، اشکال ندارد

امانت

اَحکام وَدیعه (امانت)

(مسأله ۲۳۲۳) اگر انسـان مـال خود را به کسـی بدهـد و بگویـد نزد تو امـانت باشـد و او هم قبول کنـد، یا بـدون اینکه حرفی بزنند صاحب مال بفهمانـد که مال را برای نگهـداری به او می دهد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد، باید به احکام ودیعه و امانت داری که بعـداً گفته می شود، عمـل نمایـد (مسأله ۲۳۲۴) امـانت دار و کسـی که مـال را امانت می گـذارد، بایـد هر دو بالغ و عاقل باشـند، پس اگر انسان مالی را پیش بچّه یا دیوانه امانت بگذارد، یا دیوانه و بچّه مالی را پیش کسـی امانت بگذارند، صـحیح نیسـت (مسأله ۲۳۲۵) اگر از بچّه یـا دیوانه چیزی را به طور امـانت قبول کنـد، بایـد آن را به صاحبش بدهـد و اگر آن چیز مال خود بچّه یا دیوانه است، بایـد به ولّی او برسانـد و چنانچه مال تلف شود، بایـد عوض آن را بدهد، ولی اگر برای اینکه مال از بین نرود آن را از بچّه گرفته چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد، ضامن نیست (مسأله ۲۳۲۶) کسی که نمی تواند امانت را نگهداری نماید، بنابر احتیاط واجب بایـد قبول نکنـد، ولی اگر صاحب مال در نگهداری آن عاجز تر باشد و کسـی هم که بهتر حفظ کند نباشد، این احتیـاط واجب نیست (مسأله ۲۳۲۷) اگر انسـان به صـاحب مـال بفهمانـد که برای نگهـداری مال او حاضـر نیست، چنانچه او مال را بگذارد و برود و این شـخص مال را برندارد وآن مال تلف شود؛ کسـی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست، ولی احتیاط مستحبّ آن است که اگر ممکن باشـد آن را نگهداری نماید (مساله ۲۳۲۸) کسـی که چیزی را امانت می گذارد، هر وقت بخواهد می تواند آن را پس بگیرد و کسـی هم که امانت را قبول می کنـد، هر وقت بخواهد می تواند آن را به صاحبش برگرداند (مسأله ۲۳۲۹) اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود و ودیعه ر بهم بزند باید هر چه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولّی صاحبش برساند، یا به آنان خبر دهـد که به نگهـداری حاضـر نیست، واگر بدون عذر؛ مال را به آنان نرساند و خبر هم ندهد، چنانچه مال تلف شود، بایـد عوض آن را بدهد (مسأله ۲۳۳۰) کسـی که امانت را قبول می کنـد، اگر برای آن جای مناسبی نـدارد، بایـد جای مناسب تهیّه نمایـد و طوری آن را نگهـداری کنـد که مردم نگویند در امانت خیانت کرده در نگهداری آن کوتاهی نموده است و اگر در جائی که مناسب نیست بگذارد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد (مسأله ۲۳۳۱) کسی که امانت را قبول می کند، اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و تعدّی یعنی زیاده روی هم ننماید و اتفاقا آن مال تلف شود، ضامن نیست ولی اگر به اختیار خودش آن را در جائی بگـذارد که گمـان می رود ظـالمی بفهمـد و آن را ببرد، چنـانچه تلف شود بایـد عوض آن را به صـاحبش بدهـد، مگر آنکه جـائی محفوظ از آن نداشـته باشد و نتواند مال را به صاحبش یا به کسی که بهتر حفظ کند برساند که در این صورت ضامن نیست (مسأله ۲۳۳۲) اگر صـاحب مال برای نگهـداری مال خود جائی را معیّن کنـد و به کسـی که امانت را قبول کرده بگویـد که بایـد مال را در اینجا حفظ کنی و اگر احتمال هم بدهی که از بین برود، نباید آن را جای دیگر ببری، چنانچه امانت دار احتمال دهد که در آنجا از بین برود و بدانـد چون آنجا در نظر صاحب مال برای حفظ بهتر بوده گفته است که نباید از آنجا بیرون ببری، می تواند آن را به ای دیگر ببرد، واگر در آنجـا ببرد و تلف شود ضـامن نیست ولی اگر ندانـد به چه جهت گفته که به جـای دیگر نَبَرَدْ، چنـانچه به جـای

دیگر ببرد و تلف شود، احتیاط واجب آن است که عوض آن را بدهد (مسأله ۲۳۳۳) اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جائی را معیّن کند ولی به کسی که امانت را قبول کرده نگوید که آن را به جای دیگر نبر، چنانچه امانت دار احتمال دهد که در آنجا از بین می رود باید آن را به جای دیگری که مال در آنجا محفوظ تر است ببرد و چنانچه مال در آنجا تلف شود ضامن نیست مگر آنکه صاحب مال هم احتمال تلف شدن مال را درآنجا بدهد در این صورت لازم نیست از آنجا ببرد (مسأله ۲۳۳۴) اگر صاحب مال دیوانه شود کسی که امانت را قبول کرده باید فوراً امانت را به ولیّ او برساند و یا به ولیّ او خبر دهد، واگر بدون عذر شرعی مال را به ملیّ او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد (مسأله ۲۳۳۵) اگر صاحب مال بمیرد، امانت دار باید مال را به وارث او برساند یا به وارث او خبر دهد و چنانچه مال را به وارث او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن است، ولی اگر برای آنکه می خواهد بفهمد کسی که می گوید من وارث میّتم راست می گوید یا نه، یا میّت وارث دیگری دارد یا نه؛ مال را ندهد و عجالتاً خبر هم ندهد و مال تلف شود، ضامن نیست (مسأله ۲۳۳۶) اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشته باشد؛ کسی که امانت را قبول کرده باید مال را به همه ورثه بدهد، یا به کسی بدهد که همه آنان گرفتن مال را به او واگذار کرده اند پس اگر بدون اجازه دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهد، ضامن سهم دیگران است (مسأله ۲۳۳۷) اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد، یا دیوانه شود، وارث یا ولیّ او باید هر چه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد، یا امانت را به او برساند (مسأله ۲۳۳۸) اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند، چنانچه ممکن است، باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند و اگر ممکن نیست باید آن را به حاکم شرع بدهد وچنانچه به حاکم شرع دسترسی ندارد، در صورتی که وارث او امین است و از امانت اطّلاع دارد، لازم نیست وصیّت کند وگرنه باید وصیّت کند و شاهد بگیرد و به وصیّ و شاهد، اسم صاحب مال و جنس و خصوصیّات مال و محلّ آن را بگوید (مسأله ۲۳۳۹) اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند و به وظیفه ای که در مسأله پیش گفته شد عمل نکند، چنانچه آن امانت از بین برود باید عوضش را بدهد، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد و مرض او خوب شود، یا بعد از مدّتی پشیمان شود و وصیّت کند

عاریه

اَحکام عارِیَه

(مسأله ۲۳۴۰) عاریه آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهد که از آن استفاده کند و در عوض، چیزی هم از او نگیرد (مسأله ۲۳۴۱) لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند، واگر مثلًا لباس را به قصد عاریه به کسی بدهد و او به همین قصد بگیرد، عاریه صحیح است (مسأله ۲۳۴۲) عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آن را به دیگران واگذار کرده، مثلاً آن را اجاره داده؛ در صورتی صحیح است که مالك چیز غصبی یا کسی که آن چیز را اجاره کرده بگوید به عاریه دادن راضی هستم (مسأله ۲۳۴۳) چیزی را که منفعتش مال انسان است مثلاً آن را اجاره کرده می تواند عاریه بدهد ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند؛ نمی تواند آن را به دیگری عاریه دهد (مسأله ۲۳۴۴) اگر دیوانه و بچّه، مال خود را عاریه بدهند صحیح نیست، امّا اگر ولیّ بچّه بنابر مصلحت عاریه دهد و نیز بچّه با اذن ولیّ عاریه دهد، اشکال ندارد (مسأله ۲۳۴۵) اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و در استفاده از آن هم زیاده روی ننماید و اتفاقاً آن چیز تلف شود ضامن نیست؛ ولی چنانچه شرط کنند که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد؛یا چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، باید آن را بدهد (مسأله ۲۳۴۶) اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد؛ چنانچه تلف شود ضامن نیست (مسأله

۲۳۴۷) اگر عاریه دهنـده بمیرد، عاریه گیرنـده باید چیزی را که عاریه کرده به ورثه او بدهد (مسأله ۲۳۴۸) اگر عاریه دهنده طوری شود که شرعاً نتوانـد در مال خود تصّرف کنـد مثلاً دیوانه شود؛ عاریه کننـده بایـد مالی را که عاریه کرده به ولیّ او بدهـد (مسأله ۲۳۴۹) کسـی که چیزی عـاریه داده هر وقت بخواهـد می توانـد آن را پس بگیرد و کسـی هم که عـاریه کرده هر وقت بخواهـد می توانـد آن را پس دهد (مسأله ۲۳۵۰) عـاریه دادن چیزی که اسـتفاده حلال نـدارد، مثل ظرف طلا و نقره، باطل است (مسأله ۲۳۵۱) عاریه دادن گوسـفند برای اسـتفاده از شـیر و پشم آن و عاریه دادن حیواند نر برای کشـیدن بر ماده صـحیح است (مسأله ۲۳۵۲) اگر چیزی را که عاریه کرده به مالک، یا وکیل یا ولیّ او بدهـد و بعـد آن چیز تلف شود عاریه کننده ضامن نیست ولیّ اگر بدون اجازه صـاحب مـال یـا وکیـل یا ولیّ او به جائی ببرد که صاحبش معمولاً به آنجا می برده، مثلاً اسب را در اصـطبلی که صاحبش برای آن درست کرده ببندد و بعد تلف شود یا کسـی آن را تلف کند، ضامن است (مسأله ۲۳۵۳) اگر چیز نجس را برای کاری که شرط آن پاکی است عاریه دهـد مثلاً لباس را عاریه دهـد که با آن نماز بخواننـد، بایـد نجس بودن آن را به کسـی که عاریه می کند، بگوید (مسأله ۲۳۵۴) چیزی را که عـاریه کرده، بـدون اجـازه صـاحب آن نمی توانـد به دیگری اجاره یا در عاریه دهـد (مسأله ۲۳۵۵) اگر چیزی را که عـاریه کرده بـا اجـازه صـاحب آن به دیگری عـاریه دهـد، چنانچه کسـی که اوّل آن چیز را عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود، عـاریه دوّمی باطل نمی شود (مسأله ۲۳۵۶) اگر بدانـد مـالی را که عاریه کرده غصبی است، بایـد آن را به صاحبش برسانـد و نمی تواند به عاریه دهنده بدهد (مسأله ۲۳۵۷) اگر مالی را که می داند غصبی است عاریه کند و از آن اسـتفاده ای ببرد و در دست او از بین برود، مالـک می توانـد عوض مـال و عوض اسـتفاده ای را که عـاریه کننـده برده از او یـا از کسـی که مال را غصب کرده مطـالبه کنـد و اگر عوض مـال یا اسـتفاده آن را از عاریه بگیرد او نمی توانـد چیزی را که به مالک می دهـد از عاریه دهنـده مطالبه نماید (مسأله ۲۳۵۸) اگر ندانـد مـالی را که عـاریه کرده غصبی است و در دست او از بین برود، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد، او هم می توانـد آنچه را به صـاحب مـال داده از عـاریه دهنـده مطالبه نمایـد، ولی اگر چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشـد، عاریه دهنده با او شـرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود عوضـش را بدهد، نمی تواند چیزی را که به صاحب مال می دهد، از عاریه دهنده مطالبه نماید

غصب

اَحکام غَصب

غصب آن است که انسـان از روی ظلم بر مـال، یا حقّ کسـی مسلّط شود و این یکی از گناهان بزرگ است که اگر انجام دهـد، در قیامت به عذاب سـخت گرفتار می شود از حضرت اکرم (صلی الله علیه و آله وسلّم) روایت شده است که هر کس یک وجب زمین از دیگری غصب کنـد در قیـامت آن زمین را از هفت طبقه آن مثـل طوق به گردن او می اندازنـد (مسأله ۲۵۴۰) اگر انسان نگذارد مردم از مسـجد و مدرسه و پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده اسـتفاده کنند، حقّ آنان را غصب نموده و همچنین است اگر کسـی در مسـجد جائی برای خود بگیرد و دیگری را نگـذارد که از آنجا اسـتفاده نماید (مسأله ۲۵۴۱) چیزی را که انسـان پیش طلبکار گرو می گـذارد، بایـد بپیش او بماند که اگر طلب او را ندهد طلب خود را از آن بدست آورد، پس اگر پیش از آنکه طلب او را بدهـد آن چیز را از او بگیرد، حقّ او را غصب کرده است (مسأله ۲۵۴۲) مالی را که نزد کسـی گرو گذاشـته اند، اگر دیگری غصب کنـد صاحب مال و طلبکار می توانند چیزی را که غصب کرده از او مطالبه نمایند و چنانچه آن چیز را از او بگیرد باز هم در گرو است و اگر آن چیز از بین برود و عوض آن را بگیرنـد آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می باشد (مسأله ۲۵۴۳) اگر انسان

چیزی را غصب کند، باید به صاحبش برگرداند و اگر آن چیز از بین برود، باید عوض آن را به او بدهد (مسأله ۲۵۴۴) اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی بدست آید، مثلاً از گوسفندی که غصب کرده برّه ای پیدا شود، مال صاحب مال است و نیز کسی که مثلاً خانه ای را غصب کرده، اگر چه در آن ننشیند باید اجاره آن را بدهد (مسأله ۲۵۴۵) اگر از بچّه یا دیوانه چیزی را غصب کند، باید آن را به ولیّ او بدهد واگر از بین رفته، باید عوض آن را بدهد (مسأله ۲۵۴۶) هرگاه دو نفر با هم چیزی را غصب کنند، اگر چه هر یک به تنهائی می توانسته اند آن را غصب نمایند، هر کدام از آنان ضامن نصف آن می باشند (مسأله ۲۵۴۷) اگر چیزی را که غصب کرده با چیزی دیگری مخلوط کند، مثلاً گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید، چنانچه جدا کردن آنها ممکن است اگر چه زحمت داشته باشد، باید جدا کند و به صاحبش برگرداند (مسأله ۲۵۴۸) اگر ظرف طلاـ و نقره یا چیز دیگری را که ساختنش حرام و نگاه داشتنش جائز است، غصب کند و خراب نماید، لازم نیست مزد ساختن آن را به صاحبش بدهد ولی اگر مثلاً گوشواره ای را که غصب کرده خراب نماید باید آن را با مزد ساختنش به صاحب آن بدهد و چنانچه برای اینکه مزد ندهد، بگوید آن را مثل اولّش می سازم مالک مجبور نیست قبول نماید و نیز مالک نمی تواند او را مجبور کند که آن را مثل اوّلش بسازد (مسأله ۲۵۴۹) اگر چیزی را که غصب کرده بطوری تغییر دهد که از اوّلش بهتر شود، مثلاًـ طلائی را که غصب کرده گوشواره بسازد، چنانچه صاحب مال بگوید مال را به همین صورت بده، باید به او بدهد و نمی تواند برای زحمتی که کشیده، مزد بگیرد؛ بلکه بدون اجازه مالک حق ندارد آن را بصورت اوّلش درآورد واگر بدون اجازه او آن چیز را مثل اوّلش کند، باید مزد ساختن آن را هم به صاحبش بدهد و در صورتی که مزد ساختن کمتر از تفاوت ساخته و نساخته باشد، تفاوت قیمت را هم باید بدهد (مسأله ۲۵۵۰) اگر چیزی را که غصب کرده بطوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود، و صاحب مال بگوید باید آن را بصورت اوّل در آوری، واجب است آن را بصورت اوّلش درآورد و چنانچه قیمت آن به واسطه تغییر دادن از اوّلش کمتر شود، باید تفاوت آن را به صاحبش بدهد، پس طلائی را که غصب کرده اگر گوشواره بسازد و صاحب آن بگوید باید بصورت اوّلش درآوری، در صورتی که بعد از اب کردن قیمت آن از پیش از گوشواره ساختن کمتر شود، باید تفاوت آن را بدهد (مسأله ۲۵۵۱) اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند یا درخت بنشاند، زراعت و درخت و میوه آن مال خود اوست چنانچه صاحب زمین راضی نباشد که زراعت و درخت در زمین بماند، کسی که غصب کرده باید فوراً زراعت یا درخت خود را اگر چه ضرر نماید از زمین بکَند و نیز باید اجاره زمین را در مدّتی که زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد و خرابی هایی را که در زمین پیدا شده، درست کند مثلاًـ جای درختها را پر نماید، و اگر بواسطه اینها قیمت زمین از اوّلش کمتر شود، باید تفوت آن را هم بدهد و نمی تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد؛ یا اجاره دهد و نیز صاحب زمین نمی تواند او را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد (مسأله ۲۵۵۲) اگر صاحب زمین راضی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند، کسی که آن را غصب کرده، لاـزم نیست درخت و زراعت را بکَند، ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد (مسأله ۲۵۵۳) اگر چیزی را که غصب کرده از بین برود، در صورتی که مثل گاو و گوسفند باشد که از جهت خصوصّیات شخصی قیمت آن در نظر عقلاء و اهل عرف با قیمت فرد دیگر ی فرق دارد باید قیمت آن را بدهد و چنانچه قیمت بازار آن فرق کرده باشد، باید قیمت روزی را که ادا می کند و غرامت می پردازد بدهد و احتیاط مستحّب آن است که بالاترین قیمت را از روی غصب تا روزی که غرامت می پردازد حساب کند و رضایت همدیگر را بدست آورند (مسأله ۲۵۵۴) اگر چیزی را که غصب کرده و از بین رفته مانند گندم و جو باشد که قیمت افرادش از جهت خصوصّیات شخصّیه با هم فرق ندارد، باید مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهد، ولی چیزی را که میدهد باید خصوصّیاتش مثل چیزی باشد که آن را غصب کرده و از بین رفته است باشد، مثلاًـ اگر قِسم اعلای برنج غصب کرده، نمی تواند از قِسم پست تر بدهد (مسأله ۲۵۵۵) اگر چیزی را که مثل گوسفند است غصب نماید واز بین برود، چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده باشد ولی در مدّتی که پیش او بوده مثلاً چاق شده

باشد؛ باید قیمت چاقی را که از بین رفته بدهد (مسأله ۲۵۵۶) اگر چیزی را که غصب کرده دیگری از او غصب نماید و از بین برود صاحب مال می توانـد عوض آن را از هر کدام آنان بگیرد یا از هر کدام آنان مقداری از عوض آن را مطالبه نماید و چنانچه عوض مـال را از اوّلی بگیرد می توانـد اوّلی از دوّمی آن چـه راکه داده مطـالبه کنـد ولی اگر از دوّمی بگیرد او نمی توانـد آنچه را داده از اوّلی مطالبه نمایـد و اسـتقرار ضـمان بر عهـده کسـی است که مال در دست او تلف شده است (مسأله ۲۵۵۷) اگر چیزی را کـه مس فروشـند یکی از شـرطهای معامله در آن نباشـد مثلاً چیزی را که بایـد با وزن خریـد و فروش کننـد بـدون وزن معامله نمایند، معامله باطل است و چنانچه فروشـنده و خریـدار با قطع نظر از معامله راضـی باشـند که در مال یکدیگر تصـرف کنند اشـکال ندارد و گرنه چیزی را که از یکـدیگر گرفته انـد مثل مال غصبی است و بایـد آن را بهم بگرداننـد و در صورتی که مال هر یک در دست دیگری تلف شود چه بدانـد معامله باطل است چه نداند؛ باید عوض آن را بدهد (مسأله ۲۵۵۸) هر گاه مالی را از فروشـنده بگیرد که آن را ببیند یا مدّتی نزد خود نگهدارد تا اگر پسندید بخرد، در صورتی که آن مال تلف شود، باید عوض آن را به صاحبش بدهد

مال پیدا شده

اَحکام مالی که انسان آن را پیدا می کند

(مسأله ۲۵۵۹) مالی را که انسان پیـدا می کنـد اگر نشانه ای نداشـته باشد که به واسـطه آن، صاحبش معلوم شود؛ احتیاط واجب آن است که از طرف صاحبش صـدقه بدهـد (مسأله ۲۵۶۰) اگر مالی پیـدا کنـد که نشانه دارد و قیمت آن از ۶/۱۲ نخود نقره سکّه دار کمتر است، چنـانچه صـاحب آن معلوم باشـد و انسـان ندانـد راضـی است یا نه، نمی توانـد بـدون اجازه او بردارد و اگر صاحب آن معلوم نباشـد، می توان به قصـد اینکه ملک خودش شود بردارد و احتیاط واجب آن است که اگر صاحبش پیدا شود در صورتی که تلف نشـده خود مال را و در صورتی که تلف شـده عوض آن را به او بدهد (مسأله ۲۵۶۱) هر گاه چیزی را که پیـدا کرده نشانه ای دارد که به واسطه آن می توانـد صاحبش را پیدا کند، اگر چه بداند صاحب آن کافر است که در اَمانِ مسـلمانان است، در صورتی کـه قیمت آن چیز به ۶/۱۲ نخود نقره سـکّه دار برسـد بایـد اعلاـن کنـد، و لازم نیست که هر روز اعلان کنـد بلکه اگر تا یک سال طوری اعلان کند که گفته می شود یک سال اعلان کرد، کافی است (مسأله ۲۵۶۲) اگر انسان خودش نخواهد اعلان کند می تواند به کسی که اطمینان دارد بگوید از طرف او اعلان نماید (مسأله ۲۵۶۳) اگر تا یک سال اعلان کند و صاحب مال پیدا نشود اگر در محـدوده حَرَم پیـدا کرده می توانـد آن را صدقه دهد و اگر صاحبش پیدا شد ضامن او خواهد بود و یا آن را حفظ کند تا صاحبش پیـدا شود امّا اگر در غیر حَرَم پیـدا کرده می توانـد آن را برای خود بردارد، به قصد اینکه هر وقت صاحبش پیدا شد عوض آن را به او بدهد یا برای او نگهداری کند که هر وقت پیدا شد به او بدهد، ولی احتیاط مستحّب آن است که از طرف صاحبش صدقه بدهد (مسأله ۲۵۶۴) اگر بعـد از آنکه یکسـال اعلاـن کرد و صـاحب مـال پیـدا نشـد مال را برای صاحبش نگهـداری کنـد و از بین برود، چنانچه در نگهـداری آن کوتاهی نکرده و تعّـدی یعنی زیاده روی هم ننموده، ضامن نیست؛ ولی اگر از طرف صاحبش صدقه داده باشـد؛ یا برای خود برداشته باشد، در هر صورت ضامن است (مسأله ۲۵۶۵) کسـی که مالی را پیدا کرده، اگر عمداً به دسـتوری که گفته شده اعلان نکند، گذشته از اینکه معصیت کرده، باز هم واجب است اعلان کند (مسأله ۲۵۶۶) اگر بچّه نابالغ چیزی پیدا کند، ولّی او بایـد اعلان نمایـد (مسأله ۲۵۶۷) اگر انسـان در بین سالی که اعلان می کنـد، از پیـدا شـدن صاحب مال نا امیـد شود احتیاط واجب آن است که آن را صـدقه دهد یا نگهداری کند تا صاحبش پیدا شود (مسأله ۲۵۶۸) اگر در بین سالی که اعلان می کند مال از بین رود، چنانچه در نگهـداری آن کوتاهی کرده، یا تعّـدی یعنی زیاده روی کرده باشـد، بایـد عوض آن را به صاحبش بدهد، و

اگر کوتـاهی نکرده و زیاده روی هم ننموده چیزی بر او واجب نیست (مسأله ۲۵۶۹) اگر مالی را که نشانه دارد و قیمت آن به ۶/۱۲ نخود نقره سکّه دار می رسد در جائی پیدا کند که معلوم است به واسطه اعلان، صاحب آن پیدا نمی شود می توان در روز اوّل آن را از طرف صاحبش صـدقه بدهـد و چنانچه صاحبش پیـدا شود و به صـدقه دادن راضـی نشود باید عوض آن را به او بدهد و ثواب صـدقه ای که داده مال خود او است (مسأله ۲۵۷۰) اگر چیزی را پیـدا کنـد و به خیال اینکه مال خود او است بردارد بعد بفهمد مال خودش نبوده، بایـد تا یک سال اعلان نماید (مسأله ۲۵۷۱) لازم نیست موقع اعلان، جنس چیزی را که پیـدا کرده بگوید بلکه همین قـدر که بگویـد چیزی پیدا کرده ام کـافی است (مسأله ۲۵۷۲) اگر کسـی چیزی را پیـدا کنـد و دیگری بگویـد مـال مـن است، در صورتی بایـد به او بدهـد که نشـانه هـای آن را بگویـد، ولی لازم نیست نشـانه هائی را که بیشتر اوقات صاحب مال هم ملتفت آنها نیست بگوید (مسأله ۲۵۷۳) اگر قیمت چیزی که پیـدا کرده به ۶/۱۲ نخود نقره سکّه دار برسد چنانچه اعلان نکند و در مسجد؛ یا جـای دیگر که محِل اجتمـاع مردم است بگـذارد و آن چیز از بین برود، یا دیگری آن را بردارد کسـی که آن را پیـدا کرده، ضامن است (مسأله ۲۵۷۴) هر گاه چیزی پیـدا کنـد که اگر بماند فاسد می شود، باید تا مقداری که ممکن است آن را نگهدارد بعد قیمت کند و خودش بردارد یا بفروشد و پولش را نگهدارد و اگر صاحب آن پیدا نشد از طرف او صدقه بدهد و احتیاط مستحّب آن است که برای صدقه دادن از حاکم شرع اجازه بگیرد (مسأله ۲۵۷۵) اگر چیزی را که پیـدا کرده موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشـد، در صورتی که قصـدش این باشد که صاحب آن را پیدا کند، اشـکال ندارد (مسأله ۲۵۷۶) اگر کفش او را ببرنـد و کفش دیگری بـه جـای آن بگذارنـد چنـانچه بدانـد کفشـی که مانـده مـال کسـی است که کفش او را برده در صـورتی که از پیـدا شـدن صاحبش مأیوس و یا برایش مشـقّت داشـته باشد می تواند بجای کفش خود ش بردارد ولی اگر قیمت آن را از کفش خودش بیشتر باشـد، باید هر وقت صاحب آن پیدا شد زیادی قیمت را به او بدهد، و چنانچه از پیدا شدن او نا امید شود، باید با اجازه حاکم شـرع زیادی قیمت را از طرف صاحبش صدقه بدهد و اگر احتمال دهد کفشی که مانده مال کسی نیست که کفش او را برده در صورتی که قیمت آن ۶/۱۲ نخود نقره سـکّه دار کمتر باشد؛ می تواند برای خود بردارد و اگر بیشتر باشد، باید تا یک سال اعلان کند و بعد از یک سال احتیاطاً از طرف صاحبش صدقه بدهد (مسأله ۲۵۷۷) اگر مالی را که کمتر از ۶/۱۲ نخود نقره سکّه دار ارزش دارد پیدا کند و از آن صرفه نظر نماید و در مسجد یا جای دیگر بگذارد، چنانچه کسی آن را بردارد، برای او حلال است

نذر و عهد

احکام نَذْر و عَهْد

(مسأله ۲۶۳۸) نذر آن است که انسان بر خود واجب کند که کار خیری را برای خدا بجا آورد، یا کاری را که نکردن آن بهتر است برای خـدا ترک نماید (مسأله ۲۶۳۹) در نـذر بایـد صـیغه خوانـده شود ولازم نیست آن رابه عربی بخواننـد، پس اگر بگوید چنانچه مریض من خوب شود، برای خـدا بر من است که ده تومان به فقیر بـدهم نـذر او صـحیح است (مسأله ۲۶۴۰) نذر کننده باید مُکَلّف وعاقل باشد وبه اختیار وقصد خود نذر کند، بنابراین نذر کردن کسی که او را مجبور کرده اند، یا به واسطه عصبانی شدن بی اختیار نذر کرده صحیح نیست (مسأله ۲۶۴۱) آدم سـفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، چنانچه با حال سفاهت بالغ شده باشد یا حاکم شـرع او را از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده باشد نذرهای مربوط به مالش صحیح نیست (مسأله ۲۶۴۲) نذر زن بی اجـازه شوهرش باطل است (مسأله ۲۶۴۳) اگر زن با اجازه شوهر نـذر کنـد شوهرش نمی توانـد نذر او را بهم بزند، یا او را از عمل کردن به نـذر جلوگیری نماید (مسأله ۲۶۴۴) اگر فرزنـد بـدون اجازه پـدر یا اجازه او نذر کند باید به آن نذر عمل نماید ولی

اگر پـدر از عملی که نـذر کرده تو را منع کند نذرش مُنْحلّ می شود (مسأله ۲۶۴۵) انسان کاری را می توانـد نذر کند که انجام آن برایش ممکن باشد بنابراین کسی که نمی تواند پیاده به کربلا برود، اگر نذر کند که پیاده برود، نذر او صحیح نیست (مسأله ۲۶۴۶) اگر نذر کند که کار حرام یا مکروهی را انجام دهد، یا کار واجب یا مستحبّی را ترک کند، نذر او صحیح نیست (مسأله ۲۶۴۷) اگر نذر کند که کار مُباحی را انجام دهد یا ترک نماید، چنانچه بجا آوردن آن وترکش از هر جهت مساوی باشد نذر او صـحیح نیست واگر انجام آن از جهتی بهتر باشـد وانسان به همان جهت نـذر کند، مثلاً نذر کند غذائی را بخورد که برای عبادت قوّت بگیرد، نذر او صـحیح است ونیز اگر ترک آن از جهتی بهتر باشـد وانسان برای همان جهت نـذر کند که آن را ترک نماید مثلاً برای اینکه دود مُضرّ است نذر کند که آن را استعمال نکند نذر او صحیح می باشد (مسأله ۲۶۴۸) اگر نذر کند نماز واجب خود را در جائی بخواند که به خودی خود ثواب نماز در آنجا زیاد نیست مثلاً نـذر کنـد نماز را در اتاق بخواند، چنانچه نماز خواندن در آنجا از جهتی بهتر باشـد مثلاًـ به واسطه اینکه خلوت است انسان حضور قلب پیـدا می کنـد، صـحیح است (مسأله ۲۶۴۹) اگر نـذر کنـد عملی را انجام دهـد؛ بایـد همانطور که نـذر کرده بجا آورد پس اگر نـذر کنـد که روز اوّل ماه صدقه بدهد، یا روزه بگیرد، یا نماز اوّل ماه بخواند چنـانچه قبـل از آن روز یـا بعـد از آن بجا آورد کفایت نمی کنـد و نیز اگر نـذر کنـد که وقتی مریض او خوب شود صـدقه بدهـد، چنانچه پیش از آن که خوب شود صـدقه بدهـد کافی نیست (مسأله ۲۶۵۰) اگر نـذر کند روزه بگیرد ولی وقت ومقدار آن را معیّن نکنـد چنانچه یک روز روزه بگیرد کافی است واگر نذر کند نماز بخواند ومقدار وخصوصـیات آن را معیّن نکند؛ اگر یک نماز دو رکعتی بخواند کفایت می کند واگر نذر کند صدقه بدهد وجنس ومقدار آن را معیّن نکند اگر چیزی بدهد که بگویند صدقه داده، به نـذر عمـل کرده است واگر نـذر کنـد کاری برای خـدا بجا آورد، در صورتی که یک نماز بخوانـد یا یک روزه بگیرد، یا چیزی صـدقه بدهد، نذر خود را انجام داده (مسأله ۲۶۵۱) اگر نـذر کنـد روز را روزه بگیرد، باید همان روز را روزه بگیرد وچنانچه در آن روز مسـافرت کنـد، قضـای آن روز بر او واجب است (مسأله ۲۶۵۲) اگر انسـان از روی اختیار به نـذر خود عمل نکنـد، بایـد کفّاره بدهـد، یعنی یک بنده آزاد کند یا به شـصت فقیر طعام دهد یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد (مسأله ۲۶۵۳) اگر نذر کند که تا وقت معیّنی عملی را ترک کند، بعد از گذشـتن آن وقت می تواند آن عمل را بجا آورد و اگر پیش از گذشـتن وقت از روی فراموشی یا ناچـاری انجـام دهـد، چیزی بر او واجب نیست ولی بـاز هم لاـزم است که تـا آن وقت آن عمل را بجا نیاورد چنانچه دوباره پیش از رسیدن آن وقت بـدون عـذر آن عمل را انجام دهد، باید به مقداری که در مسأله پیش گفته شد، کفّاره بدهد (مسأله ۲۶۵۴) کسی که نـذر کرده عملی را ترک کنـد ووقتی را برای آن معیّن نکرده است؛ اگر از روی فراموشـی، یـا ناچاری، یا ندانسـتن، آن عمل را انجام دهـد کفّاره بر او واجب نیست ولی چنانچه از روی اختیار آن را بجا آورد برای دفعه اوّل بایـد کفّاره بدهد (مسأله ۲۶۵۵) اگر نـذر کنـد که در هر هفته روز معیّنی مثلاً روز جمعه را روزه بگیرد چنانچه یکی از جمعه ها عیـد فطر یا قربان باشـد یا در روز جمعه عـذر دیگری ماننـد حیض برای او پیـدا شود، بایـد آن روز را روزه نگیرد و قضـای آن را بجا آورد (مسأله ۲۶۵۶) اگر نـذر کند که مقـدار معیّنی صـدقه بدهـد، چنانچه پیش از دادن صدقه بمیرد؛ باید آن را از مال او صدقه بدهند (مسأله ۲۶۵۷) اگر نذر کند که به فقیر معیّنی صـدقه بدهـد نمی توانـد آن را به فقیر دیگر بدهـد واگر آن فقیر بمیرد؛ بنابر احتیاط بایـد به ورثه او بدهد (مسأله ۲۶۵۸) اگر نذر کند که به زیارت یکی از امامان مثلاً به زیارت حضـرتِ اَبا عَبْدِاللهِ (علیه السّـلام) مشـرف شود، چنانچه به زیارت امام دیگر برود کافی نیست واگر به واسـطه عـذری نتوانـد آن امام را زیارت کند چیزی بر او واجب نیست (مسأله ۲۶۵۹) کسی که نذر کرده زیـارت برود و غسـل زیـارت ونمـاز آن نـذر را نکرده، لاـزم نیست آن را بجا آورد (مسأله ۲۶۶۰) اگر برای حرم یکی از امامـان یا امامزادگان چیزی نذر کند باید آن را به مصارف حرم برساند از قبیل فرش وپرده و روشـنائی واگر برای امام علیه السّـلام یا امامزاده نذر کند می تواند به خُدّامی که مشغول خدمت هستند بدهد چنانچه می تواند به مصارف حرم برساند (مسأله ۲۶۶۱) اگر برای خود امام علیه السّـلام چیزی نـذر کنـد، چنانچه مصـرف معیّنی را قصد کرده، باید به همان مصـرف برساند واگر مصـرف معیّنی را قصـد

نکرده، احتیاط واجب آن است که در صورت امکان آن را به مصرفی برساند که نسبتی به امام علیه السّلام داشته باشد مانند زوّار فقیر یا به مصارف حرم از قبیل تعمیر وخدّام حرم یا عزاداری برای آن امام ومانند آن برساند وهمچنین است اگر چیزی برای امامزاده نذر کند واگر این امر ممکن نشد به فقرا به عنوان صدقه بدهد یا مسجد وامثال آن بسازد وثواب آن را هدیه آن امام نماید (مسأله ۲۶۶۲) گوسفندی را که برای صدقه؛ یا برای یکی از امامان نذر کرده اند پشم آن ومقداری که چاق می شود جزء نذر است واگر پیش از آن که به مصرف نذر برسد شیر بدهد یا بچه بیا ورد بنابر احتیاط واجب باید به مصرف نذر برسانند (مسأله ۲۶۶۳) هر گاه نذر کند که اگر مریض او خوب شود، یا مسافر او بیاید عملی را انجام دهد، چنانچه معلوم شود که پیش از نذر کردن مریض خوب شده؛ یا مسافر آمده است، عمل کردن به نذر لازم نیست (مسأله ۲۶۶۴) اگر پدر یا مادر نذر کند که دختر خود به سیّد شوهر دهد بعد از آن که به دختر به تکلیف رسید اختیار با خود او است ونذر آنان اعتبار ندارد (مسأله ۲۶۶۵) هرگاه با خدا عهد کند که اگر به حاجت شرعی خود برسد کار خیری را انجام دهد، بعد از آنکه حاجتش برآورده شد، باید آن کار را انجام دهد و نیز اگر بدون آنکه حاجتی داشته باشد؛ عهد کند که عمل خیری را انجام دهد، آن عمل بر او واجب می شود (مسأله ۲۶۶۶) در عهد هم مثل نذر باید صیغه خوانده شود، و نیز کاری را که عهد می کند انجام دهد، باید انجام آن، بهتر از ترکش باشد (مسأله ۲۶۶۷) اگر به عهد خود عمل نکند، باید کفّاره بدهد یعنی شصت فقیر را سیر کند یا دو ماه، روزه بگیرد، یا یک بنده آزاد کند

وقف

اهمیّت وقف در اسلام

وقف که در بسیاری از روایات اسلامی از آن به «صدقه جاریه» تعبیر شده است دارای ثواب و فضیلت های فراوانی است حضرت صادق (علیه السّلام) فرمودند: «هنگامی که انسان می میرد، پرونده عمل او بسته می شود مگر اینکه یکی از این سه چیز از او باقی باشد که در این صورت پرونده اعمال او مفتوح و تا هنگامی که یکی از این سه چیز وجود دارد اجر و ثواب در آن پرونده ثبت می گردد: ۱-صدقه جاریه (هر چیزی که مصدور و منبع عایدات و درآمدهایی است که در راه خیر صرف می شود) ۲-سنّت و رسم نیکی که در زمان حیات خود به تأسیس آن اقدام و پس از مرگ همچنان مورد عمل است ۳-فرزند صالحی که پس از مرگ پدر و مادرش به یاد آنها است و برای آنان دعا می کند» حضرتش در حدیث دیگر فرمودند: «شش چیز است که پس از مرگ آثار نیک آنها به انسان مُلحق می شود: ۱-فرزندی که برای انسان استغفار می کند ۲- کتاب علمی که از او به یادگار مانده است ۳- درختی که انسان آن را نشانده است ۴- چاه آبی که بوجود آورده است ۵- صدقه جاریه ۶- رسم و رَوش نیکی که انسان آن را بوجود آورده و پس از مرگ او مورد عمل قرار گرفته است» و نیز آن حضرت فرمودند: «بهترین چیزی که از انسان می ماند، سه چیز است: ۱-فرزند شایسته ای که برای او از خداوند طلب مغفرت می کند ۲- سنّت و رویّه نیکی که دیگران از آن پیروی کنند ۳- صدقه جاریه (که همان وقف است) ۴-بطور کلّی نظر اسلام این است که مسلمانان علاوه بر اینکه باید وجودشان در زندگی منشأ خیر و برکت باشد بکوشند که پس از مرگ خود نیز آثار نیکی که در یکی از ابعاد زندگی انسانها بدرد می خورد و موجب رفاه و سعادت زندگی آنها می گردد به یادگار بگذارند که این موضوع در حساب خداوند بسیار پر ارزش است و به حساب خواهد آمد ۵-که فرمود: وَ نَکْتُبُ ما قَدّمُوا وَ آثارَ هُمْ و کُلُّ شَیْ ءٍ اَحْصَیْناهُ فی اِمامٍ مُبینٍ (سوره یس آیه ۱۲) یعنی آنچه را که انسانها در حال حیات خود انجام دادند و هم چنین آثاری را که از آنها مانده است همه را می نویسیم و هر چیزی در کتاب روشن الهی ثبت و ضبط است

اَحکام وَقْف

(مسأله ۲۶۷۴) اگر کسی چیزی را وَقْف کند، از ملك او خارج می شود و خود او و دیگران نمی توانند آن را ببخشند، یا بفروشند و کسی هم از آن ملك ارث نمی برد ولی در بعضی از موارد که در مسأله ۲۰۹۰ و ۲۰۹۱ گفته شد، فروختن آن اشکال ندارد (مسأله ۲۶۷۵) لازم نیست صیغه وقف را به عربی بخوانند، بلکه اگر مثلاً- بگوید خانه خود را وقف کردم وقف صحیح است و محتاج به قبول هم نیست حتّی در وقف خاص (مسأله ۲۶۷۶) اگر ملکی را برای وقف معیّن کند و پیش از خواندن صیغه وقف پشیمان شود؛ یا بمیرد؛ وقف درست نیست (مسأله ۲۶۷۷) کسی که مالی را وقف می کند؛ باید بنابر احتیاط واجب از موقع خواندن صیغه، مال را برای همیشه وقف کند و اگر مثلاً بگوید این مال بعد از مردن من وقف باشد، چون از موقع خواندن صیغه تا مردنش وقف نبوده اشکال دارد و نیز اگر بگوید تا ده سال وقف باشد و بعد از آن نباشد، یا بگوید تا ده سال وقف باشد، بعد پنج مال وقف نباشد و دوباره وقف باشد؛ وقف بودنش اشکال دارد (مسأله ۲۶۷۸) وقف در صورتی صحیح است که مال وقف را به تصّرف کسی که برای او وقف شده یا وکیل، یا ولیّ او بدهند ولی اگر چیزی را بر اولاد صغیر خود وقف کند و به قصد اینکه آن چیز ملك آنان شود، از طرف آنان نگهداری نماید وقف صحیح است (مسأله ۲۶۷۹) اگر مسجد را وقف کنند، بعد از آنکه واقف به قصد واگذار کردن اجازه دهد که در آن مسجد نماز بخوانند همین که یك نفر در آن مسجد نماز خواند، وقف درست می شود (مسأله ۲۶۸۰) وقف کننده باید مکلّف و عاقل و با قصد و اختیار باشد و شرعاً بتواند در مال خود تصّرف کند، بنابر این سفیهی که در حال بالغ بودن سفیه بوده یا حاکم شرع او را از تصّرف در اموالش جلوگیری کرده، چون حقّ ندارد در مال خود تصّرف نماید، اگر چیزی را وقف کند صحیح نیست (مسأله ۲۶۸۱) اگر مالی را برای کسانی که به دنیا نیامده اند وقف کند درست نیست ولی وقف برای اشخاص که بعضی از آنها به دنیا آمده اند صحیح و آنها که به دنیا نیامده اند بعد از آمدن به دنیا با دیگران شریك می شوند (مسأله ۲۶۸۲) اگر چیزی را بر خودش وقف کند، مثل آنکه دُکّانی را وقف کند که عایدی آن را بعد از مرگ او خرج مَقْبَرَه اش نمایند صحیح نیست ولی اگر مثلاً- مالی را بر فقرا وقف کند و خودش فقیر شود، می تواند از منافع وقف استفاده نماید (مسأله ۲۶۸۳) اگر برای چیزی که وقف کرده متولّی معیّن کند، باید مطابق قرار داد او رفتار نمایند و اگر معیّن نکند، چنانچه بر افراد مخصوصی مثلاً بر اولاد خود وقف کرده باشد راجع به چیزهائی که مربوط به مصلحت وقف است که در نفع بردن طبقات بعد نیز دخالت دارد اختیار با حاکم شرع است و راجع به چیزهائی که مربوط به نفع بردن طبقه موجود است اگر آنها بالغ باشند، اختیار با خود آنان است و اگر بالغ نباشند، اختیار با ولیّ ایشان است و برای استفاده از وقف اجازه حاکم شرع لازم نیست (مسأله ۲۶۸۴) اگر ملکی را مثلاً بر فقرا یا سادات وقف کند یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد، در صورتی که برای آن ملك متولّی معیّن نکرده باشد اختیار آن با حاکم شرع است (مسأله ۲۶۸۵) اگر ملکی را بر افراد مخصوصی مثلاً بر اولاد خود وقف کند که هر طبقه ای بعد از طبقه دیگر از آن استفاده کنند، چنانچه متولّی ملك آن را اجاره دهد و بمیرد در صورتی که مراعات مصلحت وقف یا مصلحت طبقه بعد را کرده باشد اجاره باطل نمی شود ولی اگر متولّی نداشته باشد و یك طبقه از کسانی که ملك بر آنها وقف شده آن را اجاره دهند و در بین مدّت اجاره بمیرد در صورتی که طبقه بعد اجازه نکنند، اجاره باطل می شود و در صورتی که مستأجر مال الاجاره تمام مدّت را داده باشد مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مدّت اجاره را از مال آنان می گیرد (مسأله ۲۶۸۶) اگر ملك وقف خراب شود، از وقف بودن بیرون نمی رود (مسأله ۲۶۸۷) ملکی که مقداری از آن وقف است و مقداری از آن وقف نیست اگر تقسیم نشده باشد؛ حاکم شرع یا متولّی وقف می تواند با نظر خبره سهم وقف را جدا کند (مسأله ۲۶۸۸) اگر متولّی وقف خیانت کند و عایدات آن را به مصرفی که معیّن شده نرساند چنانچه برای عموم وقف شده باشد در صورت امکان حاکم شرع باید بجای او متولّی امینی معیّن نماید (مسأله ۲۶۸۹) فرشی را که برای حسینیه وقف کرده اند، نمی شود برای نماز به مسجد

ببرنـد، اگر چه آن مسـجد نزدیک حسـینیه باشد (مسأله ۲۶۹۰) اگر ملکی را برای تعمیر مسـجدی وقف نماینـد، چنـانچه آن مسـجد احتیـاج به تعمیر نـدارد و احتمـال هم نمی رود که تـا مـدّتی احتیـاج به تعمیر پیـدا کنـد می تواننـد عایـدات آن ملک را به مصـرف مسجدی که احتیاج به تعمیر دارد برسانند (مسأله ۲۶۹۱) اگر ملکی را وقف کنند که عیدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند و به امام جمـاعت و به کسـی که در آن مسـجد اذان می گویـد بدهنـد در صـورتی که بداننـد که برای هر یـک چه مقـدار معیّن کرده، بـاید همانطور مصـرف کنند و اگر یقین نداشـته باشـند، باید اوّل مسجد را تعمیر کنند و اگر چیزی زیاد آمد بین امام جماعت و کسی که اذان می گوید بطور مساوی قسمت نمایند و بهتر آن است که این دو نفر در تقسیم با یکدیگر صلح کنند

ارث

اَحکام اِرث

(مسأله ۲۷۲۶) کسانی که به واسطه خویشی ارث می برند سه دسته هستند: دسته اوّل: پدر و مادر و اولاد میّت و با نبودن اولاد، اولاد اولاد هرچه پائین روند هر کدام آنان که به میّت نزدیکتر است ارث می برد و تا یک نفر از این دسـته هست دسته دوّم ارث نمی برد دسته دوّم: جد یعنی پدر بزرگ و پدر او هر چه بالا روند و جدّه یعنی مادر بزرگ و مادر او هر چه بالا رود پدری باشـند یا مادری و خواهر و برادر و بـا نبودن برادر و خواهر، اولاـد ایشـان هر کـدام آنـان که به میّت نزدیکتر است ارث می برد و تـا یـک نفر از این دسـته هست دسـته سوّم ارث نمی برنـد دسـته سوّم: عمو و عمّه و دائی و خـاله و اولاد آنان هر چه پائین رونـد وتا یک نفر از عموها وعمّه ها ودائی ها وخاله های میّت زنـده اند، اولاد آنان ارث نمی برند ولی اگر میّت عموی پدری وپسـر عموی پدر ومادری داشـته باشـد، وغیر از اینها وارثی نداشـته باشـد، ارث به پسـر عمو ی پدر ومادری می رسد وعموی پدری ارث نمی برد (مسأله ۲۷۲۷) اگر عمو وعمّه ودائی وخاله خود میّت واولاد آنان واولاد اولاد آنان نباشـد، عمو وعمّه ودائی وخاله پـدر ومادر میّت ارث می برند واگر اینها نباشـند اولادشان ارث می برد واگر اینها هم نباشند عمو وعمّه ودائی وخاله جدّوجدّه میّت واگر اینها هم نباشند، اولادشان ارث می برند (مسأله ۲۷۲۸) زن وشوهر به تفصیلی که در مسائل ۲۷۷۵ و۲۷۸۴ گفته می شود از یکدیگر ارث می برند

ارث دستۀاوّل

(مسأله ۲۷۲۹) اگر وارث میّت فقط یک نفر از دسـته اوّل باشـد، مثلاً پدر یا مادر یا یک پسـر یا یک دختر باشد، همه مال میّت به او می رشد واگر چند پسـر یا چند دختر باشـند، همه مال بطور مساوی بین آنان قسـمت می شود، واگر یک پسر ویک دختر باشند مال را سه قسـمت می کنند، در قسـمت را پسـر ویک قسمت را دختر می برد واگر چند پسر وچند دختر باشند، مال را طوری قسمت می کنند که هر پسـری دو برابر دختر ببرد (مسأله ۲۷۳۰) اگر وارث میّت فقط پدر ومادر او باشـند، مال سه قسـمت می شود، دو قسمت آن را پدر ویک قسـمت را مادر می برد، ولی اگر میّت دو برادر یا چهار خواهر، یا یک برادر و دو خواهر داشـته باشد که همه آنان پـدری باشـند یعنی پدر آنان با پدر میّت یکی باشد، خواه مادرشان هم با مادر میّت یکی باشد یا نه، اگر چه تا میّت پدر ومادر دارد اینه ارث نمی برند، امّا آنان حاجب مادر می شوند، یعنی مانع می شوند که مادر بیش از شـش یک ببرد ولذا مادر شش یک مال را می برد وبقیّه را به پـدر می دهنـد (مسأله ۲۷۳۱) اگر وارث میّت فقـط پـدر ومـادر ویک دختر باشـد، چنانچه میّت دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری نداشته باشد، مال را پنج قسمت می کنند، پدر ومادر، هرکدام یک قسمت و دختر سه قسمت

آن را می برد واگر دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری داشته باشد، در اینجا نیز برادران و خواهران حاجب مادر می شوند ومانع از بردن مادر بیش از شش یک مال می گردند و لذا مال را شش قسمت می کنند، پدر ومادر، هرکدام یک قسمت ودختر سه قسمت می برد و یک قسمت باقی مانده را چهار قسمت می کنند، یک قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می دهند، مثلاً اگر مال میّت را ۲۴ قسمت کنند ۱۵ قسمت آن را به دختر و ۵ قسمت آن را به پدر و ۴ قسمت آن را به مادر می دهند (مسأله ۲۷۳۲) اگر وارث میّت فقط پدر و مادر و یک پسر باشد، مال را شش قسمت می کنند، پدر و مادر هر کدام یک قسمت و پسر چهار قسمت آن را می برند و اگر چند پسر یا دختر باشند، آن چهار قسمت را بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و اگر پسر و دختر باشند، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد (مسأله ۲۷۳۳) اگر وارث میّت فقط پدر و یک پسر یا مادر و یک پسر باشد، مال را شش قسمت می کنند یک قسمت آن را پدر یا مادر و پنج قسمت را پسر می برد (مسأله ۲۷۳۴) اگر وارث میّت فقط پدر، یا مادر، یا پسر و دختر باشد، مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را پدر، یا مادر می برد، وبقیّه را طوری قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد (مسأله ۲۷۳۵) اگر وارث میّت فقط پدر و یک دختر یا مادر و یک دختر باشد، مال را چهار قسمت می کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر، و بقّیه را دختر می برد (مسأله ۲۷۳۶) اگر وارث میّت فقط پدر و چند دختر یا مادر و چند دختر باشد، مال را پنج قسمت می کنند، یک قسمت را پدر یا مادر می برد، و چهار قسمت را دخترها بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند (مسأله ۲۷۳۷) اگر میّت اولاد نداشته باشد، نوه پسری او اگر چه دختر باشد، سهم پسر میّت را می برد و نوه دختری او اگر چه پسر باشد، سهم دختر میّت را می برد، مثلاً اگر میّت یک پسر از دختر خود و یک دختر از پسرش داشته باشد، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت را به پسر دختر، و دو قسمت را به دختر پسر، می دهند

ارث دسته دوّم

(مسأله ۲۷۳۸) دسته دوّم از کسانی که به واسطه خویشی ارث می برند، جدّ یعنی پدر بزرگ و جدّه یعنی مادر بزرگ چه از طرف پدر و چه از طرف مادر و برادر و خواهر میّت است و اگر برادر و خواهر نداشته باشد، اولادشان ارث می برند (مسأله ۲۷۳۹) اگر وارث میّت فقط یک برادر یا یک خواهر باشد، همه مال به او می رسد و اگر چند برادر پدر و مادری، یا چند خواهر پدر و مادری باشند مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود و اگر برادر و خواهر پدر ومادری با هم باشند، هر برادری دو برابر خواهر می برد، مثلاً اگر دو برادر و یک خواهر پدر و مادری دارد، مال را پنج قسمت می کنند، هر یک از برادرها دو قسمت و خواهر یک قسمت آن را می برد (مسأله ۲۷۴۰) اگر میّت برادر و خواهر پدر و مادری دارد، برادر و خواهر پدری که از مادر با میّت جدا است، ارث نمی برد و اگر برادر و خواهر پدر و مادری ندارد چنانچه فقط یک خواهر یا یک برادر پدر و مادری ندارد چنانچه فقط یک خواهر یا یک برادر پدری داشته باشد همه مال به او می رسد و اگر چند برادر یا چند خواهر پدری داشته باشد، مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود و اگر هم برادر و هم خواهر پدری داشته باشد، هر برادری دو برابر خواهر می برد (مسأله ۲۷۴۱) اگر وارث میّت فقط یک خواهر یا یک برادر مادری باشد که از پدر با میّت جدا است، همه مال به او می رسد و اگر چند برادر مادری یا چند خواهر مادری یا چند برادر و خواهر مادری باشند، مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود (مسأله ۲۷۴۲) اگر میّت برادر و خواهر پدری و مادری و برادر و خواهر پدری و یک برادر یا خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی برد و مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را به برادر یا خواهر مادری و بقیّه را به برادر و خواهر پدر ومادری می دهند و هر برادری دو برابر خواهر می برد (مسأله ۲۷۴۳) اگر میّت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و برادر و خواهر مادری داشته باشد،

برادر و خواهر پـدری ارث ارث نمی برد و مـال را سه قسـمت می کننـد، یک قسـمت آن را برادر و خواهر مادری بطور مساوی بین خودشان قسـمت می کننـد و بقیّه را به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند و هر برادری دو برابر خواهر می برد (مسأله ۲۷۴۴) اگر وارث میّت فقط برادر و خواهر پدری و یک برادر مادری یا یک خواهر مادری باشد، مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می برد و بقیّه را به برادر و خواهر پـدری می دهنـد و هر برادری دو برابر خواهر می برد (مسأله ۲۷۴۵) اگر وارث میّت فقـط برادر و خواهر پـدری و چنـد برادر و خواهر مـادری باشـد، مال را سه قسـمت می کننـد یک قسـمت آن ر برادر و خواهر مـادری بطور مساوی بین خودشان قسـمت می کننـد و بقیّه را به برادر و خواهر پـدری می دهنـد و هر برادری دو برابر خواهر می برد (مسأله ۲۷۴۶) اگر وارث میّت فقـط برادر و خـواهر و زن او باشـد، زن ارث خـود را به تفصـیلی که گفته می شود می برد و خواهر و برادر بطوری که در مسائـل گذشـته گفته شـد، ارث خود را می برنـد و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشـد، شوهر نصف مـال را می برد و خواهر و برادر بطوری که در مسائـل پیش گفته شـد ارث خود را می برنـد، ولی برای آنکه زن یـا شوهر ارث می برد از سـهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی شود و از سـهم برادر و خواهر پـدر و مادری یا پـدری کم می شود، مثلاً ـ اگر وارث میّت شوهر و برادر و خواهر مـادری و برادر و خواهر پـدر و مـادری او باشـد، نصف مـال به شوهر می رسـد و یک قسـمت از سه قسـمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می دهنـد و آنچه می ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است، پس اگر همه مال او شـش تومان باشد، سه تومان به شوهر و دو تومان به برادر و خواهر مادری و یک تومان به برادر و خواهر پـدر و مـادری می دهنـد (مسأله ۲۷۴۷) اگر میّت خـواهر و برادر نداشـته باشـد، سـهم ارث آنـان را به اولادشـان می دهنـد و سـهم برادرزاده و خـواهرزاده مـادری بطور مسـاوی بین آنـان قسـمت می شود و از سـهمی که به برادرزاده و خواهرزاده پـدری یـا پـدر و مادری می رسد هر پسـری دو برابر دختر می برد (مسأله ۲۷۴۸) اگر وارث میّت فقط یک جدّ یا یک جـدّه است، چه پدری باشد یا مادری همه مال به او می رسـد و با بودن جـدّ میّت، پـدر جدّ او ارث نمی برد (مسأله ۲۷۴۹) اگر وارث میّت فقط جـدّ و جدّه پدری باشد، مال سه قسـمت می شود، دو قسـمت را جدّ و یک قسـمت را جدّه می برد و اگر جدّ و جدّه مادری باشد، مال را بطور مساوی بین خودشان قسـمت می کنند (مسأله ۲۷۵۰) اگر وارث میّت فقط یک جـدّ یا جـدّه پـدری و یک جدّ یا جدّه مادری باشد مال سـه قسـمت می شود دو قسـمت را جـدّ یا جـدّه و یک قسـمت را جدّ یا جدّه مادری می برد (مسأله ۲۷۵۱) اگر وارث میّت جـدّ و جدّه پـدری و جدّ و جدّه مادری باشد مال سه قسـمت می شود، یک قسـمت آن را جدّ و جدّه مادری بطور مساوی بین خودشان قسـمت می کننـد و دو قسـمت آن را به جدّو جدّه پدری می دهند و جدّ دو برابر جدّه می برد (مسأله ۲۷۵۲) اگر وارث میّت فقط زن و جدّ وجدّه پدری و جدّه مادری او باشد، زن ارث خود را به تفصـیلی که گفته می شود می برد و یک قسـمت از سه قسـمت اصل مال را به جـدّو جـدّه مادری می دهنـد که بطور مساوی بین خودشان قسـمت می کننـد و بقیّه را جـدّ و جدّه پدری می دهند و جدّ دو برابر جدّه می برد و اگر وارث میّت شوهر و جدّ و جدّه باشد، شوهر نصف مال را می برد و جدّ و جدّه به دسـتوری که در مسائل گذشته گفته شد، ارث را می برند

ارث دسته سوّم

(مسأله ۲۷۵۳) دسـته سوّم عمو و عمّه و دائی و خـاله و اولاـد آنان است به تفصـیلی که گفته شـد، که اگر از طبقه اوّل و دوّم کسـی نباشد، اینها ارث می برند (مسأله ۲۷۵۴) اگر وارث میّت فقط یک عمو یا یک عمّه است، چه پـدر و مادری باشد، یعنی با پدر میّت از یک پدر و مادر باشد، یا پدری باشد یا مادری، همه مال به او می رسد و اگر چند عمو یا چند عمّه باشـند و همه پدر و مادری، یا همه پـدری باشـند؛ مـال بطور مسـاوی بین آنان قسـمت می شود و اگر عمو و عمّه هر دو باشـند و همه پـدر و مادری یا همه پـدری

باشـند، عمو دو برابر عمّه می برد، مثلاً اگر وارث میّت دو عمو و یک عمّه باشد، مال را پنج قسمت می کنند، یک قسمت را به عمّه می دهند و چهار قسمت را عموها بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند (مسأله ۲۷۵۵) اگر وارث میّت فقط چند عموی مادری یا چند عمّه مادری باشد مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود، ولی اگر فقط چند عمو و عمّه مادری داشته باشد چون مسأله از لحـاظ اینکه آیا بایـد بطور مساوی میان خود قسـمت کننـد یا اینکه عمو دو برابر عمّه می برد مورد تردیـد است بنابر احتیاط واجب، باهم صلح کنند (مسأله ۲۷۵۶) اگر وارث میّت عمو و عمّه باشد و بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی پدر و مادری باشند، عمو و عمّه پدری ارث نمی برند، پس اگر میّت یک عمو یا یک عمّه مادری دارد، مال را شـش قسمت می کنند، یک قسمت را به عمو یا عمّه مادری و بقیّه را به عمو و عمّه پـدر و مادری می دهنـد و در اینجا نیز در اینکه یک سوّم مال به عمو، یا عمّه مادری می رسد یا یک ششم آن مسأله مورد تردید است احتیاط واجب آن است عمو و عمّه پدر و مادری (در فقدان آنها عمو و عمّه پدری) با عمو یا عمّه مادری صـلح کننـد و عموی پدر و مادری دو برابر عمّه پدر و مادری می برد و اگر هم عمو و هم عمّه مادری دارد، مال را سـه قسـمت می کننـد، دو قسـمت را به عمو و عمّه پـدر و مـادری می دهنـد و عمو دو برابر عمّه می برد و یک قسـمت را به عمو و عمّه مادری می دهند و احتیاط واجب لان است که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند (مسأله ۲۷۵۷) اگر وارث میّت فقط یک دائی یا یک خاله باشد، همه مال به او می رسد و اگر هم دائی و هم خاله باشد و همه پدر و مادری، یا پدری، یا مادری باشند، مال بطور مساوی بین آنان قسـمت می شود و احتیاط واجب آن است که در تقسـیم با یکـدیگر صـلح کننـد (مسأله ۲۷۵۸) اگر وارث میّت فقـط یک دائی یا یک خاله مادری و دائی و خاله پـدر و مادری و دائی و خاله پـدری باشـد، دائی و خاله پدری ارث نمی برد، و مال را شـش قسـمت می کننـد، یـک قسـمت را به دائی یـا خـاله مـادری و بقیّه را به دائی و خـاله پـدر و مـادری می دهنـد که بطور مسـاوی بین خودشان قسـمت کنند و احتیاط واجب آن است که دادن یک ششم به دائی و خاله مادری و همچنین تقسیم بطور مساوی میان دائی و خاله پـدر و مادری با تَصالُحْ انجام بگیرد (مسأله ۲۷۵۹) اگر وارث میّت فقـط دائی و خـاله پـدری و دائی و خاله مادری و دائی و خاله پـدر و مادری باشـد، دائی و خاله پـدری ارث نمی برد و بایـد مال را سه قسـمت کننـد، یک قسـمت آن را دائی و خاله مادری بطور مساوی بین خودشان قسـمت نمایند و بقیّه را به دائی و خاله پدر و مادری بدهند که بطور مساوی بین خودشان قسـمت کنند و در اینجـا نیز تقسـیم میـان دائی و خـاله پـدر و مـادری بین بطور مساوی انجام می گیرد بایـد با احتیاط به تَصالُحْ انجام بگیرد (مسأله ۲۷۶۰) اگر وارث میّت یک دائی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمّه باشد مال را سه قسـمت می کنند، یک قسمت را دائی یا خاله و بقیّه را عمو یـا عمّه می برد (مسأله ۲۷۶۱) اگر وارث میّت یـک دائی یـا یک خاله و عمو و عمّه باشـد، چنانچه عمو و عمّه پـدر و مادری یا پدری باشـند، مال را سه قسـمت می کنند، یک قسمت را دائی یا خاله می برد و از بقیّه دو قسمت به عمو و یک قسمت به عمّه می دهند، بنابر این اگر مال را نُه قسـمت کنند سه قسـمت را به دائی یا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمّه می دهند (مسأله ۲۷۶۲) اگر وارث میّت یـک دائی یـا یـک خاله و یک عمو ی ایک عمّه مادری و عمو و عمّه پـدر و مادری یا پـدری باشد، مال را سه قسـمت می کنند، یک قسـمت آن را به دائی یا خاله می دهند و دو قسمت باقیمانده را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به عمو یا عمّه مادری و بقیّه را به عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می دهند و عمو دو برابر عمّه می برد بنابر این اگر مال را نُه قسـمت کننـد، سه قسـمت را به دائی یا خاله و یک قسـمت را به عمو یا عمّه مادری و پنج قسـمت دیگر با به عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می دهند (مسأله ۲۷۶۳) اگر وارث میّت یک دائی ی ایک خاله و عمو و عمّه مادری و عمو و عمّه پـدر و مادری یا پدری باشـند، مال را سه قسـمت می کنند یک قسـمت را دائی یا خاله می برد و دو قسمت باقیمانده را سه سهم می کنند: یک سهم آن را به عمو و عمّه مـادری می دهنـد که بنـابر احتیـاط واجب بـا هم مصـالحه می کننـد و دو سـهم دیگر را بین عمو و عمّه پـدر و مادری یا پدری قسـمت می نمایند و عمو دو برابر عمّه می برد بنابر این مال را نه قسمت می کنند، سه قسمت آن، سهم خاله یا دائی و دو قسـمت سهم عمو و عمّه مادری و چهار قسمت سهم عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می باشد (مسأله ۲۷۶۴) اگر وارث میّت

چند دائی و چند خاله باشد که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند و عمو و عمّه هم داشته باشد، مال سه سهم می شود، دو سهم آن را به دستوری که در مسأله پیش گفته شد، عمو و عمّه بین خودشان قسمت می کنند و یک سهم آن را دائی ها و خاله ها بطور مساوی بین خودشان قسمت و احتیاط واجب آن است که این تقسیم با تصالح توأم باشد (مسأله ۲۷۶۵) اگر وارث میّت دائی یا خاله مادری و چند دائی و خاله پدر و مادری یا پدری و عمو و عمّه باشد، مال سه سهم می شود، دو سهم آن را به دستوری که سابقاً گفته شد عمو و عمّه بین خودشان قسمت می کنند، پس اگر میّت یک دائی یا یک خاله مادری دارد، یک سهم دیگر آن را شش قسمت می کنند، در این مورد نیز در اینکه آیا یک سوّم مال را به دائی یا خاله مادری باید داد یا یک ششم آن را تردید وجود دارد، احتیاط واجب آن است که دائی و خاله پدر و مادری (و با فقدان آنها پدری) یا دائی یا خاله مادری مصالحه نمایند یک قسمت را به دائی یا خاله مادری می دهند و بقیّه را به دائی و خاله پدر و مادری یا پدری می دهند و بطور تساوی قسمت می کنند و اگر چند دائی مادری یا چند خاله مادری یا هم دائی مادری و هم خاله مادری دارد آن یک سهم را سه قسمت می کنند، یک قسمت را دائی ها و خاله های مادری بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیّه را به دائی و خاله پدر و مادری یا پدری می دهند که بطور مساوی قسمت کنند (مسأله ۲۷۶۶) اگر میّت عمو و عمّه و دائی و خاله نداشته باشد، مقداری که به عمو و عمّه می رسد، به اولاد آنان و مقداری که به دائی و خاله می رسد، به اولاد آنان داده می شود (مسأله ۲۷۶۷) اگر وارث میّت عمو و عمّه و دائی و خاله پدر و عمو و عمّه و دائی و خاله مادری او باشند، مال سه سهم می شود، یک سهم آن مال همو و عمّه و دائی و خاله مادر میّت است بطور مساوی، ولی احتیاط واجب ددر عمو و عمّه مادر میّت آن است که با هم صلح کنند، و دو سهم دیگر آن را سه قسمت می کنند یک قسمت را دائی و خاله پدر میّت بطور مساوی بین خودشان قسمت می نمایند و دوم قسمت دیگر آن را به عمو و عمّه پدر میّت می دهند و عمو دو برابر عمّه می برد

ارث زن و شوهر

(مسأله ۲۷۶۸) اگر زنی بمیرد و اولاد نداشت نباشد، نصف همه مال را شوهر او و بقیّه را ورثه دیگری می برند و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاد داشته باشد، چهار یک همه مال را شوهر و بقیّه را ورثه دیگر می برند (مسأله ۲۷۶۹) اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد، چهار یک مال او را زن و بقیّه را ورثه دیگر می برند و اگر از آن زن یا از زن دیگر اولاد داشته باشد، هست یک مال را زن و بقیِه را ورثه دیگر می برند، و زن از همه اموال منقول ارث می برد ولی از زمین و قیمت آن ارث نمی برد چه زمین خانه مسکونی چه زمین باغ و زراعت و زمینهای دیگر و نیز از خودِ هوائی ارث نمی برد، مثل بنا و درخت و فقط از قیمت هوائی ارث می برد (مسأله ۲۷۷۰) اگر زن بخواهد در چیزی که از آن ارث نمی برد تصرّف کند، باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد و نیز ورثه تا سهم زن را نداده اند؛ نباید در بناء و چیزهائی که زن زا قیمت آنها ارث می برد بدون اجازه او تصرّف کنند و چنانچه پیش از دادن سهم زن، اینها را بفروشد، در صورتی که زن معامله را اجازه دهد، صحیح وگرنه نسبت به سهم او باطل است (مسأله ۲۷۷۱) اگر بخواهد بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند، باید حساب کنند که اگر آنها بدون اجازه در زمین بمانند تا از بین بروند، چقدر ارزش دارند و سهم زن را از آن قیمت بدهند (مسأله ۲۷۷۲) مجرای آب قنات و مانند آن حکم زمین را دارد و آجر و چیزهائی که در آن بکار رفته، در حکم ساختمان است (مسأله ۲۷۷۳) اگر میّت بیش از یک زن داشته باشد، چنانچه اولاد نداشته باشد؛ چهار یک مال، و اگر اولاد داشته باشد؛ هست یک مال به شرحی که گفته شد، بطور مساوی بین زن های عقدی او قسمت می شود، اگر چه شوهر بـا هیچ یـک از آنان یا بعض آنان نزدیکی نکرده باشد؛ ولی اگر در مرضی که به آن مرض از دنیا رفته؛ زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده است، آن زن از او ارث نمی برد و حق مهر هم ندارد (مسأله ۲۷۷۴) اگر زن در حال مرض شوهر کند و به همان

مرض بمیرد، شوهرش اگر چه بـا او نزدیکی نکرده باشـد، از او ارث می برد (مسأله ۲۷۷۵) اگر زن را به ترتیبی که در احکـام طلاق گفته شد، طلاق رجعی بدهند و در بین عدّه بمیرد، شوهر از او ارث می برد و نیز اگر شوهر در بین عدّه زن بمیرد، زن از او ارث می برد ولی اگر بعـد از گذشـتن عـدّه رجعی یـا در عـدّه طلاـق بائن یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی برد (مسأله ۲۷۷۶) اگر شوهر در حال مرض عیالش را طلاق دهد و پیش از گذشـتن دوازده ماه هلالی بمیرد، زن با سه شـرط از او ارث می برد: اوّل: آنکه در این مدّت شوهر دیگر نکرده باشد دوّم: به واسطه بی میلی به شوهر، مالی به او نداده باشد که به طلاق دادن راضی شود بلکه اگر چیزی هم به شوهر ندهـد ولی به تقاضای زن باشد، باز هم ارث بردنش اشـکال دارد سوّم: شوهر در مرضـی که در آن مرض زن را طلاق داده، به واسطه آن مرض یا به جهت دیگری بمیرد، پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی برد (مسأله ۲۷۷۷) لباسـی که مرد برای پوشـیدن زن خود گرفته اگر چه زن آن را پوشـیده باشد، بعد از مردن شوهر، جزء مال شوهر است

مسائل متفرقه ارث

(مسأله ۲۷۷۸) قرآن و انگشتر و شمشـیر میّت و لباسـی را که پوشیده یا برای پوشیدن گرفته و دوخته است اگر چه نپوشیده باشد مال پسـر بزرگتر است و اگر میّت از این چهـار چیز بیشتر از یکی دارد، مثلاًـ دو قرآن یـا دو انگشتر دارد چنـانچه مورد اسـتعمال است یا برای اسـتعمال مهیا شده، مال پسـر بزرگتر است (مسأله ۲۷۷۹) اگر پسـر بزرگ میّـت بیش از یکی باشـد، مثلاًـ از دو زن او در یک وقت دو پس به دنیا آمده باشد، باید لباس و قرآن و انگشتر و شمشـیر میّت را بطور مساوی بین خودشان قسمت کنند (مسأله ۲۷۸۰) اگر میّت قرض داشـته باشـد، چنانچه قرضـش به انـدازه مال او یا زیادتر باشـد؛ بایـد چهار چیزی هم که مال پسـر بزرگتر است و در مسأله پیش گفته شـد، به قرض او بدهنـد و اگر قرضـش کمتر از مال او باشـد چهار چیزی که ذکر گردیـد به پسـر بزرگتر به عنوان حَبْوَه داده می شود و قرض میّت را از اموال دیگرش بایـد بپردازنـد (مسـأله ۲۷۸۱) مسـلمان از کـافر ارث می برد، ولی کافر اگر چه پدر یا پسر میّت باشد از او ارث نمی برد (مسأله ۲۷۸۲) اگر کسی یکی از خویشان خود را عمداً و بناحق بکشد، از او ارث نمی برد، ولی اگر از روی خطا باشـد مثل آنکه سـنگ به هوا بینـدازد و اتفاقاً به یکی از خویشان او بخورد و او را بکشـد از او ارث می برد و حتی در این صورت از دیه او نیز که عـاقله قاتـل (مسـأله ۲۷۸۳) هر گاه بخواهنـد ارث را تقسـیم کننـد، در صورتی که میّت بچه ای داشـته باشـد که در شـکم مادر است و در طبقه او وارث دیگری هم مانند اولاد و پدر و مادر باشد، برای بچه ای که شـکم است که اگر زنده به دنیا بیاید ارث می برد؛ سـهم دو پسر را کنار می گذارند، ولی اگر احتمال بدهند بیشتر است؛ مثلًا احتمال بدهند که زن به سه بچّه حـامله باشـد، سـهم سه پسـر را کنـار می گذارنـد، و چنانچه مثلاً یک پسـر یا یک دختر به دنیا آمـده؛ زیادی را ورثه بین خودشان تقسیم می کنند

استفتائات

بیمه

مسأله – بیمه هر چنـد در سابق به شـکل فعلی وجود نداشـته است ولی مشـمول کلیّه و قوانین پویای اسـلام و یکی از عقود است که میان کسی که بیمه را میپذیرد و بیمه کننده چه شخص باشد یا شرکت و مؤسّسه بوجود میآید و در آن علاوه بر شرائطی که در سائر عقود است از قبیل: بلوغ و عقل و اختیار چند شرط دیگر نیز اعتبار دارد: ۱–تعیین طرفین عقد که اشخاص هستند یا دولت یا شرکت

یا مؤسّسه ۲- تعیین مورد بیمه، انسان، مغازه، کشتی، هواپیما و اتومبیل و غیر آن ۳- تعیین مبلغی که باید پرداخته شود ۴- تعیین اقساط و تعیین زمان اقساط ۵- تعیین زمان بیمه از فلان روز تا فلان ماه یا سال ۶- تعیین خطرهای خسارت آور مثل حریق یا سرقت یا وفات یا مرض یا غرق شدن و خطرهای دیگر ایجاب را میتواند هم کسی که بیمه را میپذیرد بخواند و بگوید من متعهّد میشوم که فلان مقدار را در فلان زمان بدهم در مقابل فلان خسارت که جبران نمائی و طرف یعنی بیمه کننده قبول بخواند و بعکس هم اشکالی ندارد بیمه هر چند مستقلّی است ولی به عنوان صلح هم میتوان آنرا اجرا کرد

دیه

مسأله – در مواردی که جنایت و آسیب رساندن به بدن شخص موجب ثبوت دیه می شود در صورتی که بهبود یافتن آن شخص به معالجه و مداوا احتیاج داشته باشد لازم است که جانی علاوه بر پرداخت دیه ای که شرعاً مقرّر گردیده است، مخارج معالجه را نیز بپردازد بلکه اگر بواسطه آسیب و زخم، ضرر مالی نیز بر آن شخص وارد شده است مثل - اینکه چند روز از انجام کاری که اشتغال به آن داشته است بواسطه آن زخم و یا شکستگی بازمانده است – را نیز جبران کند

خمس

مسأله ۱ – چیزی که مؤنه سال بوده است مانند خانه و فرش و کتاب و وسائل دیگر و بهمین جهت در سر سال خود در موقع دادن خمس آنرا بحساب نیاورده است چنانچه بعد از گذاشتن سال آنرا بفروشد خمس بر آن تعلّق نمیگیرد مخصوصاً اگر منظور از فروختن آن تهیّه مؤنه زندگی باشد مثل اینکه خانه خود را میفروشد تا خانه دیگری را بخرد

ربا

حیله هائی که برای فرار از ربا بکار میبرند و قصد جدّی در آن مجود ندارد مثل اینکه ده هزار تومان بکسی میخواهد بدهد و پس از دو ماه مثلاً ـ ده هزار و دویست تومان بگیرد و لذا ده هزار تومان را با صد گرم نبات بعنوان مصالحه و غیر آن میدهد و ده هزار و دویست تومان میگیرد اینطور معاملات که کقصد اصلی در آنها رباخواری است حرام و باطل است

سودهائی که بانک می دهد

سودهائی که بانک به اشخاص می دهد – چه در سپرده های دراز مدّت و چه کوتاه مدّت – با این شرایط حلال است که افراد به این منظور پول خود را به بانک بدهند و قرارشان بر این باشد که بانک را وکیل خود بگردانند تا متصدّیان بانک پولهائی را که از اشخاص می گیرند در جریانهای اقتصادی از قبیل مضاربه، مساقات، تأسیس کارخانه و ساختن و فروختن خانه ها بکار بیندازند و سودی را که از این راهها به دست می آورند میان خود و صاحبان پول تقسیم کنند – در این رابطه هر چند متصدّیان بانکها در حین تحویل گرفتن پول به عنوان وکالت (نمی دانند که در ضمن جریانهای اقتصادی چه اندازه سود به دست خواهند آورد، ولی چون از طرفی در شناخت نبض جریانهای اقتصادی تسلط بیشتری دارند و از طرف دیگر تمرکز پول به آنها قدرت بیشتری می دهد، اطمینان دارند که سود بدست خواهد آمد، لذا بصاحبان پول وعده میدهند که صدی چند، نسبت به پول شما به شما سود میدهیم و بقیّه را برای خودمان و تشکیلات خود بر میداریم و این موضوع در حقیقت یک تعهّد و وعده ای بیش نیست و چون در ضمن عقد لازم انجام نگرفته است (چه اینکه وکالت از عقود جائزه است) الزامی برای عملی ساختن آن نیز وجود ندارد، امّا تعهّد اخلاقی است و به

آن عمل می کنند و راهی برای حلال بودن آن سود غیر از این، نیست و در صورت گرفتن وام از بانک در صورتی که آنچه که در پشت ورقه های بانکی نوشته شده است مراعات شود و بر آن اساس وام گرفته شود جائز است و سود آن نیز حلال خواهد بود

رهن خانه

مسأله ۱- افرادی پولی را مثلاّ ـ به مبلغ سیصد هزار تومان به مالک خانه ای می دهند و خانه ای را که اجاره آن معمولاً بیست هزار تومان است به ده هزار تومان اجاره می کنند در حقیقت با دادن این پول تخفیفی در مال الاجاره می گیرند این کار، در این صورت صحیح است که نخست خانه را اجاره کند به ده هزار تومان (مال الاجاره کمتر از معمول) و در ضمن عقد اجاره شرط کند که مستأجر سیصد هزار تومان مثلاً بصاحب خانه قرض بدهد ولی اگر سیصد هزار تومان را به عنوان قرض به مالک خانه بدهد و در ضمن عقد شرط کند که خانه را با مال الاجاره کمتر به صاحب پول اجاره بدهد، چون قرض رَبَوی بوجود می آید حرام و باطل است

فروختن چک

سؤال – آیا فروختن چک نقدی به چک مدّت دار مثلاً فروختن یک چک هزار تومانی نقد به یک چک یکهزار و دویست تومانی یک ماهه چگونه است؟ جواب – باطل است

قولنامه

سؤال – اینکه در قولنامه ها معمولاً می نویسند که هر یک از طرفین که پشیمان شد باید فلان مبلغ به دیگری بدهد آیا به این قول و قرار عمل کردن لازم است جواب – اگر آنچه که ما بین خریدار و فروشنده واقع شده است گفتگوی مقدّماتی است وهنوز معامله ای صورت نگرفته است وبنای طرفین بر این است که معامله را بعداً – مثلاً در محضر – انجام بدهند ولذا صیغه معامله خوانده نشده است و داد و ستدی هم به قصد انشای معامله انجام نگرفته است در این صورت عمل کردن به آن قول وقرار لازم نیست – چون این شرط در ضمن عقد لازم نبوده است ولی اگر معامله واقع شده است ودر ضمن عقد آن معامله شرط کرده اند که هر یک از طرفین اگر پشیمان شود وحق فسخ وخیار داشته باشد وبخواهد از حق فسخ خود استفاده کند ویا از طرف دیگر بخواهد که معامله را اقاله نماید (از انجام معامله صرف نظر کند) در این صورت طرف دیگر میتواند او را الزام به دادن آن پول کند وآن پول را بگیرد

فروختن خون

مسأله: فروختن خون برای انتفاع از آن مانند استفاده مجروحین و مریضها جائز است ولی در موردی که برای صاحب آن ضرر مخصوصاً ضرر فاحش داشته باشد جائز نیست

۱۲- آیه الله علی صافی گلپایگانی (دام ظله)

مشخصات کتاب

سرشناسه:صافی گلپایگانی، علی، - ۱۲۸۱ عنوان و نام پدیدآور:رساله توضیح المسائل/ مطابق با فتاوای علی صافی گلپایگانی

مشخصات نشر:[قم] : دفتر حضرت آیه‌الله العظمی حاج شیخ علی صافی گلپایگانی، ۱۴۱۹ق. = ۱۳۷۷. مشخصات ظاهری:ص ۵۷۶ شابک:۷۰۰۰ریال؛ ۷۰۰۰ریال موضوع:فقه جعفری -- رساله عملیه شناسه افزوده:دفتر حضرت آیه‌الله العظمی حاج شیخ علی صافی گلپایگانی رده بندی کنگره:BP۱۸۳/۹/ص۲۴۳ر۵ ۱۳۷۷ رده بندی دیویی:۲۹۷/۳۴۲۲ شماره کتابشناسی ملی:م۷۷-۸۶۷۳

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

خمس

احکام خمس

(مساله ۱۷۶۰) در هفت چیز خمس واجب می شود: اول - منفعت کسب. دوم - معدن. سوم - گنج. چهارم - مال حلال مخلوط به حرام. پنجم - جواهری که بواسطه غواصی یعنی فرو رفتن در دریا بدست می آید. ششم - غنیمت جنگ. هفتم - زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد. و احکام هر کدام از موارد فوق مفصلا گفته خواهد شد.

۱ – منفعت کسب

(مساله ۱۷۶۱) هرگاه انسان از تجارت یا صنعت، یا کسبهای دیگر مالی بدست آورد، اگر چه مثلا نماز و روزه میتی را به جا آورد و از اجرت آن، مالی تهیه کند آنچه از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیاید، باید خمس یعنی پنج یک آن را به دستوری که بعدا گفته می شود بدهد. (مساله ۱۷۶۲) اگر از غیر کسب مالی بدست آورد، مثلا چیزی به وصیت به او بدهند یا ببخشند یا هدیه کنند یا جایزه دهند اگر از مخارج سالش زیاد بیاید، خمس آن را هم باید بدهد. (مساله ۱۷۶۳) مهری را که زن می گیرد و مالی را که مرد عوض طلاق خلع دریافت می کند خمس ندارد. و همچنین است ارثی که به انسان می رسد ولی اگر مثلا با کسی خویشاوندی دوری داشته باشد و نداند چنین خویشی دارد، احتیاط واجب آن است خمس ارثی را که از او می برد، اگر از مخارج سالش زیاد بیاید بدهد. (مساله ۱۷۶۴) اگر مالی به ارث به او برسد وبداند کسی که این مال از او به ارث رسیده خمس آن را نداده، باید خمس آن را بدهد. و نیز اگر در خود آن مال خمس نباشد ولی انسان بداند کسی که آن مال از او به ارث رسیده، خمس بدهکار است، باید خمس را از مال او بدهد. (مساله ۱۷۶۵) اگر بواسطه قناعت کردن، چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد و همچنین کسی که دیگری مخارج او را می دهد باید خمس تمام مالی را که بدست می آورد بدهد. (مساله ۱۷۶۶) چیزهایی که زکات به آنها تعلق می گیرد که در مساله ۱۸۶۱ ذکر می شود اگر بعد از دادن زکات آنها از مخارج سال زیاد بیاید باید خمس آنها را بدهد. (مساله ۱۷۶۷) اگر ملکی را بر افراد معینی مثلا بر اولاد خود وقف نماید، چنانچه در آن ملک زراعت و درختکاری کنند و از آن چیزی بدست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید باید خمس آن را بدهند. بلکه اگر طور دیگری هم از ملک نفع ببرند مثلا اجاره آن را بگیرند، بنابر احتیاط واجب باید خمس مقداری را که از مخارج سالشان زیاد می آید بدهند. (مساله ۱۷۶۸) در مالی که فقیر بابت خمس و زکات گرفته خمس واجب نیست اما احتیاط واجب آن است که خمس مالی را که بابت صدقه مستحبی به او داده اند اگر از مخارج سالش زیاد بیاید بدهد ولی اگر از مالی که به او بابت خمس و زکات وصدقه داده اند منفعتی ببرد مثلا از درختی که بابت خمس به او داده اند میوه ای بدست آورد، و از مخارج سالش زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد. (مساله ۱۷۶۹) اگر با عین پول خمس نداده جنسی را بخرد، یعنی به فروشنده بگوید این جنس را به این پول می

خرم، چنانچه حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه بدهد، معامله آن مقدار صحیح است. و انسان باید پنج یک جنسی را که خریده به حاکم شرع بدهد و اگر اجازه ندهد، معامله آن مقدار باطل است پس اگر پولی را که فروشنده گرفته از بین نرفته حاکم شرع خمس همان پول را می گیرد و اگر از بین رفته عوض خمس را از فروشنده یا خریدار مطالبه می کند. (مساله ۱۷۷۰) اگر جنسی را بخرد وبعد از معامله قیمت آن را از پول خمس نداده بدهد، معامله ای که کرده صحیح است. ولی چون از پولی که خمس در آن است به فروشنده داده، به مقدار پنج یک آن پول به او مدیون می باشد، و پولی را که به فروشنده داده اگر از بین نرفته حاکم شرع پنج یک همان را می گیرد و اگر از بین رفته عوض آن را از خریدار یا فروشنده مطالبه می کند. (مساله ۱۷۷۱) اگر مالی را که خمس آن داده نشده بخرد، چنانچه حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است وحاکم شرع می تواند پنج یک آن مال را بگیرد، و اگر اجازه بدهد معامله صحیح است، وخریدار باید مقدار پنج یک پول آن را به حاکم شرع بدهد و اگر به فروشنده داده می تواند از او پس بگیرد. (مساله ۱۷۷۲) اگر چیزی را که خمس آن داده نشده به کسی ببخشد، پنج یک آن چیز، مال او نمی شود. (مساله ۱۷۷۳) اگر از کافر یا از کسی که به دادن خمس عقیده ندارد، مالی بدست انسان آید، واجب نیست خمس آن را بدهد ولی زمینی را که از کافر ذمی بخرد که او از مسلمان خریده و خمس آن را نداده باشد باید خمسش را به شرحی که گفته می شود بدهد. (مساله ۱۷۷۴) تاجر و کاسب و صنعتگر و مانند اینها از وقتی که شروع به کاسبی می کنند یک سال که بگذرد، باید خمس آنچه را که از خرج سالشان زیاد آید بدهند و کسی که شغلش کاسبی نیست، اگر اتفاقا منفعتی ببرد، بعد از آن که یک سال از موقعی که فایده برده بگذرد، باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده، بدهد. (مساله ۱۷۷۵) انسان می تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دستش آمد خمس آن را بدهد و جایز است دادن خمس را تا آخر سال تاخیر بیندازد و اگر برای دادن خمس سال شمسی قرار دهد، مانعی ندارد. (مساله ۱۷۷۶) کسی که مانند تاجر و کاسب باید برای دادن خمس، سال قرار دهد اگر منفعتی بدست آورد و در بین سال بمیرد، باید مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر کنند و خمس باقی مانده را بدهند. (مساله ۱۷۷۷) اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود، وآن را نفروشد ودر بین سال قیمت آن پایین آید، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست. (مساله ۱۷۷۸) اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و به امید این که قیمت آن بالاتر رود، تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد و قیمتش پایین آید، تمام خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست، بلکه همان مقدار از عین را که درحال استقرار خمس به نسبت تمام عین خمس آن شده در حال گرانی عین و ارزانی آن باید بدهد. مثلا اگر از سرمایه خمس داده جنسی را به هزار تومان خرید و در سر سال قیمت آن جنس شش هزار تومان شد شش یک آن جنس خمس آن می شود که اگر نپرداخت و قیمت آن در سال بعد هم ترقی کرد سپس تنزل نمود، مثلا به همان هزار تومان اول رسید باید شش یک هزار تومان که قیمت روز ادا است بپردازد بلی اگر در حین ترقی قیمت عین در دست او تلف شده باشد وبعد تنزل قیمت پیدا کرده باشد و بدون عذر در ادای خمس آن تاخیر کرده باشد خمس ترقی قیمت را تا روز تلف ضامن است. (مساله ۱۷۷۹) اگر غیر مال التجاره مالی داشته باشد که خمس آن را داده، یا خمس ندارد وچنانچه قیمت آن بالا رود، اگر آن را بفروشد مقداری که بر قیمت آن اضافه شده ربح سال فروش محسوب می شود که اگر از مخارج سالش زیاد بیاید باید خمس آن را بدهد. (مساله ۱۷۸۰) اگر باغی احداث کند برای آن که بعد از بالا رفتن قیمتش بفروشد، باید بعد از باغ شدن خمس درختها ومیوه ونمو درختها وزیادی قیمت باغ را بدهد ولی اگر باغ را فقط برای میوه خوردن خود و عائله خود احداث کند چنانچه در بعض جاها حاجت به آن دارند و جز موونه محسوب می شود باغ و نمو آن هیچ کدام خمس ندارد و اگر برای این که میوه آن را بفروشد و از قیمت آن استفاده کند آن را احداث کرده حکم سرمایه را دارد وخمس آن واجب است به این معنی که پس ازآن که باغ شد و درختهایش به حد کمال رسید اگر زمین آن خمس نداشته خمس درختها را بدهد وبعد هم نمو درختها. (مساله ۱۷۸۱) اگر درخت بید وچنار ومانند اینهارا بکارد، سالی که موقع فروش آنها است اگر چه آنها را نفروشد، باید خمس آنها را

بدهد. ولی اگر مثلا از شاخه های آن که معمولا هر سال می برند، استفاده ای ببرد وبه تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید، در آخر هر سال باید خمس آن را بدهد. (مساله ۱۷۸۲) کسی که چند رشته کسب دارد مثلا اجاره ملك می گیرد وخرید وفروش وزراعت هم می کند، باید خمس آنچه را در آخر سال از مخارج او زیاد می آید بدهد. و چنانچه از یک رشته نفع ببرد و از رشته دیگر ضرر کند بنابر احتیاط واجب باید خمس نفعی را که برده بدهد ولی اگر دو تجارت داشته باشد می تواند ضرر یکی را با نفع دیگری جبران نماید. (مساله ۱۷۸۳) خرجهایی را که انسان برای بدست آوردن فایده می کند مانند دلالی وحمالی که عینش یا عوضش باقی نمی ماند جز مخارج کسب است که اگر به خود آن خرجها خمس تعلق نگرفته از فایده کسب می توان جای آن گذاشت و آن مقدار را جز فایده محسوب نکرد. (مساله ۱۷۸۴) آنچه از منافع کسب در بین سال به مصرف خوراك و پوشاك و اثاثیه و خرید منزل و عروسی و جهیزیه دختر – اگر در وقتی تهیه شود که معمولا به تهیه آن حاجت است – و زیارت و مانند اینها می رساند در صورتی که از شان او زیاد نباشد و زیاده روی هم نکرده باشد، خمس ندارد. (مساله ۱۷۸۵) مالی را که انسان به مصرف نذر وکفاره می رساند، جز مخارج سالیانه است. و نیز مالی را که به کسی می بخشد یا جایزه می دهد در صورتی که ازشان او زیاد نباشد از مخارج سالیانه حساب می شود. (مساله ۱۷۸۶) اگر انسان در شهری باشد که معمولا هر سال مقداری از جهیزیه دختر را تهیه می کنند، وتهیه آن مورد حاجت باشد چنانچه در بین سال از منافع آن سال جهیزیه بخرد، خمس آن را نباید بدهد و اگر از منافع آن سال در سال بعد جهیزیه تهیه نماید باید خمس آن را بدهد. (مساله ۱۷۸۷) مالی را که خرج سفر حج و زیارت های دیگر می کند، از مخارج سالی حساب می شود که در آن سال شروع به مسافرت کرده، اگر چه سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد. (مساله ۱۷۸۸) کسی که از کسب وتجارت فایده ای برده اگر مال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست، می تواند مخارج سال خودرا فقط از فایده کسب حساب کند. (مساله ۱۷۸۹) اگر آذوقه ای که برای مصرف سالش خریده و در آخر سال زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد وچنانچه بخواهد قیمت آن را بدهد، در صورتیکه قیمتش از وقتی که خریده زیاد شده باشد، باید قیمت آخر سال را حساب کند. (مساله ۱۷۹۰) اگر از منفعت کسب پیش از دادن خمس اثاثیه ای برای منزل بخرد و در بین همان سال احتیاجش از آن بر طرف شود اگر زاید بر مخارج سال باشد خمس آن را بنابر احتیاط بدهد و همچنین است زیور آلات زنانه، ولی اگر در سالهای بعد رفع احتیاجش از آنها بشود رعایت این احتیاط لازم نیست (مساله ۱۷۹۱) اگر در یکسال منفعتی نبرد، نمی تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می برد کسر نماید. (مساله ۱۷۹۲) اگر در اول سال منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی به دستش آید، می تواند مقداری که از سرمایه برداشته از منافع کسر کند ولی احتیاط این است که کسر ننماید. (مساله ۱۷۹۳) اگر مقداری از سرمایه یك رشته کسب به تلف یا ضرر در معامله بدون تقصیر کم شود یا از بین برود و از باقی مانده آن رشته منافعی ببرد که از خرج سالش زیاد بیاید می تواند مقداری را که از سرمایه کم شده، از آن منافع بردارد ولی احتیاط این است که از منافع بعد از کم شدن آن مقدار برندارد. (مساله ۱۷۹۴) اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از مال های او از بین برود، نمی تواند از منفعتی که به دستش می آید آن چیز را تهیه کند، ولی اگر در همان سال به آن چیز احتیاج داشته باشد، می تواند در بین سال از منافع کسب آن را تهیه نماید. (مساله ۱۷۹۵) اگر در اول سال برای مخارج خود قرض کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد، می تواند مقدار قرض خود را از منفعت ادا نماید. (مساله ۱۷۹۶) اگر در تمام سال منفعتی نبرد وبرای مخارج خود قرض کند، می تواند از منافع سالهای بعد قرض خود را ادا نماید. (مساله ۱۷۹۷) اگر برای زیاد کردن مال، یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد قرض کند، نمی تواند از منافع کسب آن قرض را بدهد. ولی اگر مالی را که قرض کرده و چیزی را که از قرض خریده از بین برود می تواند از منافع کسب قرض را ادا نماید. (مساله ۱۷۹۸) انسان می تواند خمس هر چیز را از همان چیز بدهد، یا به مقدار قیمت خمسی که بدهکار است، پول بدهد هرچند کفایت دادن جنس نیز بعید نیست. (مساله ۱۷۹۹) بعد از تمام شدن سال ومستقر شدن خمس، تصرف در مالی که خمس آن واجب شده بدون اذن حاکم

شرع جایز نیست. (مساله ۱۸۰۰) کسی که خمس بدهکار است نمی تواند آن را به ذمه بگیرد یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند و در تمام مال تصرف کند و چنانچه تصرف کند وآن مال تلف شود، باید خمس آن را بدهد. (مساله ۱۸۰۱) کسی که خمس بدهکار است، اگر با اذن حاکم شرع خمس را به ذمه بگیرد که بعد ادا نماید می تواند در تمام مال تصرف نماید و منافعی که از آن بدست می آید مال خود او است. (مساله ۱۸۰۲) کسی که با دیگری شریک است، اگر خمس منافع خود را بدهد وشریک او ندهد و در سال بعد از مالی که خمسش را نداده برای سرمایه شرکت بگذارد هیچ کدام نمی توانند در آن تصرف کنند. (مساله ۱۸۰۳) اگر بچه صغیر سرمایه ای داشته باشد و از آن منافعی بدست آید ولی او می تواند پیش از بلوغ او خمس او را بدهد و اگر بعد از تمام شدن سال خمس را ندهد نمی تواند در آن مال تصرف نماید و در این صورت برخود صغیر واجب است بعد از آن که بالغ شد، خمس آن را بدهد. (مساله ۱۸۰۴) انسان نمی تواند در مالی که یقین دارد خمسش را نداده اند تصرف کند ولی در مالی که شک دارد خمس آن را داده اند یا نه، می تواند تصرف نماید. (مساله ۱۸۰۵) کسی که از اول تکلیف خمس نداده، اگر ملکی بخرد و قیمت آن بالا رود، چنانچه آن ملک را برای آن نخریده که قیمتش بالا رود و بفروشد مثلا زمینی را برای زراعت خریده است، در صورتی که آن را به ذمه خریده و از پول خمس نداده قیمت آن را داده، باید خمس قیمتی را که خریده بدهد. ولی اگر به عین خریده مثلا پول خمس نداده را به فروشنده داده، وبه او گفته این ملک را به این پول می خرم، در صورتی که حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه بدهد، خریدار باید خمس مقداری را که آن ملک ارزش دارد بدهد. (مساله ۱۸۰۶) کسی که از اول تکلیف خمس نداده، اگر از منافع کسب چیزی که به آن احتیاج ندارد خریده ویک سال از منافع بدست آمده گذشته، باید خمس آن را بدهد. و اگر اثاث خانه وچیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد مطابق شان خود خریده، در صورتی که بداند در بین سالی که در آن فایده برده آنها را خریده، لازم نیست خمس آنها را بدهد واگر نداند که در بین سال خریده یا بعد از تمام شدن سال، بنابر احتیاط مستحب باید با حاکم شرع مصالحه کند.

۲ – معدن

(مساله ۱۸۰۷) اگر از معدن طلا، نقره، سرب، مس، آهن، نفت، ذغال سنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمک و معدنهای دیگر چیزی بدست آورد، در صورتی که به مقدار نصاب باشد، باید خمس آن را بدهد. (مساله ۱۸۰۸) نصاب معدن ۱۵ مثقال معمولی طلای سکه دار است، که مساوی با بیست مثقال شرعی است، یعنی اگر قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده، به ۱۵مثقال طلا برسد، باید خمس آن را بدهد و احتیاط آن است که مخارجی را که برای بدست آوردن، مصرف کرده، در مقام احتساب نصاب کم نکند و در مقام ادای خمس آنچه را پس از کم کردن این مخارج باقی می ماند، بدهد. (مساله ۱۸۰۹) استفاده ای که از معدن برده، اگر قیمت آن به ۱۵ مثقال طلا نرسد خمس آن در صورتی لازم است که به تنهایی یا با منافع دیگر کسب او از مخارج سالش زیاد بیاید. (مساله ۱۸۱۰) احتیاط لازم در گل سرشور و گچ و آهک و گل سرخ اگر به حد نصاب برسد دادن خمس است پیش از خارج کردن موونه سال و اگر کمتر از نصاب باشد حکم سایر منافع سال را دارد. (مساله ۱۸۱۱) کسی که از معدن چیزی بدست می آورد، باید خمس آن را بدهد چه معدن روی زمین باشد، یا زیر آن، در زمینی باشد که ملک است، یا در جایی باشد که مالک ندارد. (مساله ۱۸۱۲) اگر نداند قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده به ۱۵ مثقال طلا می رسد یا نه، باید به وزن کردن یا از راه دیگر، قیمت آن را معلوم کند. (مساله ۱۸۱۳) اگر چند نفر چیزی از معدن بیرون آورند، چنانچه قیمت آن به ۱۵ مثقال طلا برسد اگر چه سهم هر کدام آنها این مقدار نباشد، بنابر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهند. (مساله ۱۸۱۴) اگر معدنی را که در ملک دیگری است بدون اجازه او بیرون آورد، آنچه از آن بدست می آید، مال صاحب ملک است. و چون صاحب ملک برای بیرون

آوردن آن خرجی نکرده، باید خمس تمام آنچه را که از معدن بیرون آمده بدهد.

۳ – گنج

(مساله ۱۸۱۵) گنـج مالی است که در زمین یا درخت یا کوه یا دیوار پنهان باشـد وکسـی آن را پیـدا کنـد وطوری باشـد که به آن، گنج بگویند. (مساله ۱۸۱۶) اگر انسان در زمینی که ملک کسی نیست گنجی پیدا کند، مال خود او است وباید خمس آن را بدهد، لکن در صورتی که آن گنج غیر از طلا و نقره باشد وجوب خمس در آن بنابر احتیاط است. (مساله ۱۸۱۷) نصاب گنج در غیر طلا و نقره بنابر احتیاط ۱۰۵ مثقال نقره سکه دار یا ۱۵ مثقال طلای سکه دار است یعنی اگر قیمت چیزی را که از گنج بدست می آورد، بعـد از کـم کردن مخـارجی که برای آن کرده به یکی از این دو نصـاب برسـد، بنـابر احتیـاط واجب بایـد خمس آن را بدهـد و اما نصاب گنج طلا، ۱۵ مثقال طلای سـکه دار و گنج نقره ۱۰۵ مثقال نقره سـکه دار است. (مساله ۱۸۱۸) اگر در زمینی که از دیگری خریـده گنجی پیـدا کند وبداند مال کسانی که قبلا مالک آن زمین بوده اند نیست، مال خود او می شود و باید خمس آن را بدهد. ولی اگر احتمال دهـد که مال یکی از آنان است، بایـد به او اطلاع دهد وچنانچه معلوم شود مال او نیست، باید به کسـی که پیش از او مالـک زمین بوده اطلاـع دهـد و به همین ترتیب بنابر احتیاط لازم به تمام کسانی که پیش از او مالک زمین بوده انـد خبر دهـد و اگر معلوم شود مال هیـچ یک آنان نیست، مال خود او می شود و بایـد خمس آن را بدهـد. (مساله ۱۸۱۹) اگر در ظرفهای متعددی که در یکجا دفن شـده مالی پیـدا کنـد که قیمت آنها روی هم ۱۰۵ مثقـال نقره یا ۱۵ مثقال طلا باشـد بایـد خمس آن را بدهد ولی چنانچه در چنـد جا گنج پیدا کند، هر کدام آنها که قیمتش به این مقدار برسد، خمس آن واجب است وگنجی که قیمت آن به این مقدار نرسیده خمس ندارد. (مساله ۱۸۲۰) اگر دو نفر گنجی پیـدا کنند که قیمت آن به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا برسد اگر سهم هر یـک از آنـان به این مقـدار نباشـد، بنابر احتیاط مسـتحب خمس آن را بدهنـد. (مساله ۱۸۲۱) اگر کسـی حیوانی را از قـبیل چهارپایان بخرد و در شـکم آن مالی پیداکند چنانچه احتمال دهد که مال فروشـنده است، باید به او خبر دهد. و اگر معلوم شود مال او نیست، بنابر احتیاط لازم بایـد به ترتیب، صاحبان قبلی آن را خبر کند وچنانچه معلوم شود که مال هیچ یک آنان نیست، ظاهر آن است که حکم فایـده وربـح دارد و اگر حیوان از قبیـل مـاهی باشـد لازم نیست به فروشـنده خبر دهـد و حکم فایـده و ربـح را دارد، هرچند احتیاط در هر دو صورت الحاق آن در حکم به گنج است بدون رعایت نصاب.

۴ – مال حلال مخلوط به حرام

(مساله ۱۸۲۲) اگر مال حلال با مال حرام بطوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشـخیص دهد وصاحب مال حرام و مقـدار آن، هیچ کدام معلوم نباشد، باید خمس تمام مال را بدهد وبعد از دادن خمس، بقیه مال حلال می شود اگر از جهت دیگر متعلق خمس نشـده باشـد والا واجب است خمس دیگری هم از بقیه مال بدهـد واحتیاط لازم آن است که این خمس را به مصـرف سایر خمسـها برسانـد لکن به قصد ما فی الذمه از خمس یا صدقه. (مساله ۱۸۲۳) اگر مال حلال با حرام مخلوط شود وانسان مقـدار حرام را بداند ولی صاحب آن را نشناسد باید آن مقدار را به نیت صاحبش صدقه بدهد و احتیاط واجب آن است که از حاکم شرع هـم اذن بگیرد. (مسـاله ۱۸۲۴) اگر مـال حلاـل بـا حرام مخلوط شود و انسـان مقـدار حرام را ندانـد ولی صـاحبش را بشـناسد، بـاید یکـدیگر را راضـی نماینـد وچنـانچه صاحب مال راضـی نشود، در صورتی که انسان بدانـد چیز معینی مال او است و شک کنـد که بیشتر از آن هم مال او هست یا نه، بایـد چیزی را که یقین دارد مال او است به او بدهـد واحتیاط مسـتحب آن است مقدار بیشتری را

که احتمال می دهـد مال او است به او بدهـد. (مساله ۱۸۲۵) اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهـد و بعـد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده، بنـابر احتیـاط واجب بایـد مقـداری که می دانـد از خمس بیشتر بوده، از طرف صاحب آن صـدقه بدهـد. (مساله ۱۸۲۶) اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد از آن صاحبش معلوم شود چیزی بر او نیست. همچنین اگر مالی را که صـاحبش را نمی شـناسد به نیت او صـدقه بدهـد وبعـد از آن صـاحبش پیـدا شود، چیزی بر او نیست. (مساله ۱۸۲۷) اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود ومقـدار حرام معلوم باشـد وانسان بدانـد که صاحب آن از چنـد نفر معین بیرون نیست ولی نتواند بفهمد کیست اگر ممکن است همه را راضی کند و اگر ممکن نشد آن مال را به طور مساوی بین آن چند نفر قسمت کند کافی است مگر آن که آن مال به تقصیر او و تحت یدش قرار گرفته باشد.

۵ – جواهری که بواسطه غواصی بدست می آید

(مساله ۱۸۲۸) اگر بواسـطه غواصـی – یعنی: فرو رفتن در دریـا – لولو و مرجـان یـا جواهر دیگری بیرون آورنـد، روییـدنی باشـد، یا معـدنی، اگر قیمت آن به ۱۸ نخود طلاـ برسـد بایـد خمس آن را بدهنـد، چه در یک دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشـند یا بنابر احتیاط لازم در چنـد دفعه، آنچه بیرون آمـده از یک جنس باشـد، یا از چنـد جنس، یک نفر آن را بیرون آورده باشـد، یا چند نفر، وبنـابر احتیـاط واجب در اعتبار نصاب مخارج بیرون آوردن آن را کم نکننـد و مخارج را از مجموع برداشت نماینـد. (مساله ۱۸۲۹) اگر بدون فرو رفتن در دریا بوسیله اسبابی جواهر بیرون آورد وقیمت آن به ۱۸ نخود طلا برسد بنابر احتیاط، خمس آن واجب است ولی اگر از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد، در صورتی باید خمس آن را بدهد که آنچه را بدست آورده به تنهایی یا با منافع دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشـد. (مساله ۱۸۳۰) پرداخت خمس مـاهی و حیوانات دیگری که انسان با فرو رفتن و یـا بـدون فرو رفتن در دریا می گیرد در صورتی که صـرف در موونه سال نشـده باشـد واجب است. (مساله ۱۸۳۱) اگر انسان بدون قصـد این که چیزی از دریـا بیرون آورد در دریـا فرو رود و اتفاقا جواهری به دسـتش آیـد وقصـد تملک آن را بنمایـد بنابر احتیاط واجب اگر به حـد نصـاب باشـد بـدون کم کردن موونه سال، بایـد خمس آن را بدهـد. (مساله ۱۸۳۲) اگر انسـان در دریـا فرو رود وحیوانی را بیرون آورد ودر شـکم آن، جواهری پیـدا کنـد که قیمتش ۱۸ نخود طلا یا بیشتر باشـد، چنانچه آن حیوان ماننـد صدف باشد که نوعا در شـکمش جواهر هست، باید خمس آن را بدهد و اگر اتفاقا جواهر بلعیده باشد، در صورتی خمس آن واجب است که به تنهایی یا با منافع دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشـد. (مساله ۱۸۳۳) اگر در رودخانه های بزرگ مانند دجله وفرات فرو رود و جواهری بیرون آورد، چنـانچه در آن رودخانه جواهر عمل می آیـد، بایـد خمس آن را بدهـد. (مساله ۱۸۳۴) اگر درآب فرو رود ومقـداری عنبر بیرون آورد که قیمت آن ۱۸ نخود طلا یا بیشتر باشـد، بایـد خمس آن را بدهد، و چنانچه از روی آب یا از کنار دریا به دست آورد اگر قیمت آن به مقدار ۱۸ نخود طلا برسـد، بنابر احتیاط همین حکم را دارد، بلکه اگر به مقدار نصاب هم نرسـد بنـابر احتیـاط خمس آن را بـدون اسـتثنا موونه سال بپردازد. (مساله ۱۸۳۵) کسـی که کسـبش غواصـی یا بیرون آوردن معدن است، اگر خمس آنها را بدهـد وچیزی از مخارج سالش زیاد بیایـد، لازم نیست، دوباره خمس آن را بدهد. (مساله ۱۸۳۶) اگر بچه ای معدنی را بیرون آورد، یا مال حلال مخلوط به حرام داشـته باشد، یا گنجی پیدا کند، یا بواسـطه فرو رفتن در دریا جواهری بیرون آورد، ولی او باید خمس آنها را بدهد.

۶ – غنیمت

(مساله ۱۸۳۷) اگر مسلمین به امر امام با کفار جنگ کنند وچیزهایی در جنگ بدست آورند، به آنها غنیمت گفته می شود. و مخارجی را که برای غنیمت مصرف کرده اند، مانند مخارج نگهداری و حمل ونقل آن و نیز مقداری را که امام (علیه السلام)صلاح می داند به مصرفی برساند. و چیزهایی که مخصوص به امام است، باید از غنیمت کنار بگذارند وخمس بقیه آن را بدهند، و آنچه در عصر غیبت در جنگ با کفار بدست می آید نیز بنابر احتیاط همین حکم را دارد.

۷ – زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد

(مساله ۱۸۳۸) اگر کافر ذمی زمینی را از مسلمان بخرد، باید خمس آن را از همان زمین یا از مال دیگرش بدهد. و نیز اگر خانه ودکان و مانند اینها را از مسلمان بخرد باید خمس زمین آن را بدهد و در دادن این خمس قصد قربت لازم نیست بلکه حاکم شرع هم که خمس را از او می گیرد، لازم نیست قصد قربت نماید. (مساله ۱۸۳۹) اگر کافر ذمی زمینی را که از مسلمان خریده وخمسش را نداده به مسلمان دیگری بفروشد، باید خریدار خمس آن را بدهد و نیز اگر بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد، باید وارث او خمس آن زمین را بدهد. (مساله ۱۸۴۰) اگر کافر ذمی موقع خریدن زمین شرط کند که خمس ندهد، یا شرط کند که فروشنده خمس آن را بدهد، شرط او صحیح نیست و باید خمس را بدهد ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خمس را از طرف او به صاحبان خمس بدهد لازم است مسلمانان به شرطی که بر او شده عمل نماید. (مساله ۱۸۴۱) اگر مسلمان زمینی را به غیر خرید و فروش، ملک کافر کند و عوض آن را بگیرد مثلا به او صلح نماید، کافر ذمی باید خمس آن را بدهد. (مساله ۱۸۴۲) اگر کافر ذمی صغیر باشد وولی او برایش زمینی بخرد، باید خمس آن را بدهد. مصرف خمس (مساله ۱۸۴۳) خمس را باید دو قسمت کنند، یک قسمت آن سهم سادات است وباید به سید فقیر، یا سید یتیم، یا به سیدی که در سفر درمانده شده بدهند و نصف دیگر آن سهم امام است که در این زمان باید به مجتهد جامع الشرایط بدهند یا به مصرفی که او اجازه می دهد برسانند ولی اگر انسان بخواهد سهم امام را به مجتهدی که از او تقلید نمی کند بدهد، در صورتی به او اذن داده می شود که بداند آن مجتهد ومجتهدی که از او تقلید می کند، سهم امام (علیه السلام)را به یک طور مصرف می کنند. (مساله ۱۸۴۴) سید یتیمی که به او خمس می دهند، باید فقیر باشد ولی به سیدی که در سفر درمانده شده، اگر چه در وطنش فقیر نباشد، می شود خمس داد. (مساله ۱۸۴۵) به سیدی که در سفر درمانده شده، اگر سفر او سفر معصیت باشد یا خودش در معصیت باشد بنابر احتیاط واجب نباید خمس بدهند. (مساله ۱۸۴۶) به سیدی که عادل نیست می شود خمس داد ولی به سیدی که دوازده امامی نیست، نباید خمس بدهند. (مساله ۱۸۴۷) به سیدی که معصیت کار است، اگر خمس دادن کمک به معصیت او باشد نمی شود خمس داد. و به سیدی هم که آشکارا معصیت می کند، اگر ندادن خمس به او موجب بازداشتن او از گناه شود بنابر احتیاط واجب نباید خمس بدهند. (مساله ۱۸۴۸) اگر کسی بگوید: سیدم نمی شود به او خمس داد، مگر آن که دو نفر عادل، سید بودن او را تصدیق کنند، یا در بین مردم بطوری معروف باشد که انسان یقین یا اطمینان پیدا کند که سید است (مساله ۱۸۴۹) به کسی که در شهر خودش مشهور باشد که سید است، اگر چه انسان به سید بودن او یقین نداشته باشد، می شود خمس داد. (مساله ۱۸۵۰) کسی که زنش سیده است بنابر احتیاط واجب نباید به او خمس بدهد که به مصرف مخارج خودش برساند ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشد ونتواند مخارج آنان را بدهد جایز است انسان خمس به آن زن بدهد که به مصرف آنان برساند. (مساله ۱۸۵۱) اگر مخارج سیده ای که زوجه انسان نیست بر انسان واجب باشد، بنابر احتیاط واجب، نمی تواند از خمس خوراک و پوشاک او را بدهد یا آن که ملک او کند که به مصرف مخارج خودش برساند. (مساله ۱۸۵۲) به سید فقیری که مخارجش بر دیگری واجب است و او نمی تواند مخارج آن سید را بدهد، می شود خمس داد. (مساله ۱۸۵۳) احتیاط واجب آن است که بیشتر از مخارج یک سال به یک سید فقیر خمس

ندهنـد. (مساله ۱۸۵۴) اگر در شـهر انسان سـید مسـتحقی نباشـد واحتمال هم ندهـد که پیـدا شود، یا نگهـداری خمس تا پیـدا شدن مسـتحق ممکن نباشـد، بایـد خمس را به شـهر دیگر ببرد وبه مسـتحق برسانـد ومی توانـد مخارج بردن آن را از خمس بردارد و اگر خمس از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده، باید عوض آن را بدهد واگر کوتاهی نکرده، چیزی بر او واجب نیست. (مساله ۱۸۵۵) هرگاه در شـهر خودش مسـتحقی نباشد ولی احتمال دهد که پیدا شود اگر چه نگهداری خمس تا پیدا شدن مسـتحق ممکن باشد، می تواند خمس رابه شهر دیگر ببرد و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند و تلف شود، نباید چیزی بدهد ولی نمی توانـد مخارج بردن آن را از خمس بردارد. (مساله ۱۸۵۶) اگر در شـهر خودش مستحق پیدا شود، باز هم می تواند خمس را به شهر دیگر ببـرد و بـه مسـتحق برسانـد، ولی مخـارج بردن آن را بایـد از خـودش بدهـد ودر صـورتی کـه خمس از بیـن برود، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ضامن است. (مساله ۱۸۵۷) اگر با اذن حاکم شرع خمس را به شهر دیگر ببرد، و از بین برود لازم نیست دوباره خمس بدهد. و همچنین است اگر به کسـی بدهد که از طرف حاکم شرع وکیل بوده که خمس را بگیرد و از آن شهر به شهر دیگر ببرد. (مساله ۱۸۵۸) اگر خمس را از خود مال ندهد و از جنس دیگر بدهد، باید به قیمت واقعی آن جنس حساب کند وچنانچه گرانتر از قیمت حساب کنـد، اگر چه مسـتحق به آن قیمت راضـی شـده باشد، باید مقداری را که زیاد حساب کرده بدهد. (مساله ۱۸۵۹) کسـی که از مستحق طلبکار است ومی خواهد طلب خود را بابت خمس حساب کند، بنابر احتیاط واجب خمس را به او بدهـد وبعـد مسـتحق بابت بدهی خود به او برگرداند. (مساله ۱۶۶۰) مسـتحق نمی توانـد خمس را بگیرد و به مالک ببخشد، ولی کسـی که مقدار زیادی خمس بدهکار است و فقیر شده و می خواهد مدیون اهل خمس نباشد، اگر مسـتحق راضـی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد اشکال نداردو در خمس هم مانند زکات قصد قربت معتبر است.

زکات

احکام زکات

(مساله ۱۸۶۱) زکات نه چیز واجب است: اول - گندم. دوم - جو. سوم - خرما. چهارم - کشـمش. پنجم - طلا. شـشم - نقره. هفتم - شتر. هشـتم - گاو. نهم - گوسـفند و اگر کسـی مالک یکی از این نه چیز باشد، با شرایطی که بعدا گفته می شود باید مقداری را که معین شده، به یکی از مصرفهایی که دستور داده اند برساند. (مساله ۱۸۶۲) سلت که دانه ایست به نرمی گندم وخاصیت جو دارد و علس که مثل گندم است و خوراک مردمان صنعا می باشد، زکاتشان بنابر احتیاط واجب باید داده شود.

شرایط واجب شدن زکات

(مساله ۱۸۶۳) زکـات در صورتی واجب می شود که مـال، به مقـدار نصـاب که بعـدا گفته می شود برسـد ومالـک آن، بالغ وعاقل وآزاد باشد وبتواند در آن مال تصرف کند. (مساله ۱۸۶۴) اگر انسان یازده ماه مالک گاو و گوسـفند و شتر و طلا و نقره باشد، اول ماه دوازدهم بایـد زکات آن را بدهد ولی اول سال بعد را باید بعد از تمام شدن ماه دوازدهم حساب کند. (مساله ۱۸۶۵) اگر مالک گاو و گوسـفند و شتر و طلا و نقره در بین سال بالغ شود، بایـد اول سال را اول بالغ شدن خود قرار دهد. (مساله ۱۸۶۶) بنابر احتیاط واجب وقت واجب شـدن زکات گندم و جو، وقت دانه بسـتن آنها است وزکات کشـمش نیز بنابر احتیاط، وقتی واجب می شود که غوره است وموقعی هم که رنـگ خرمـا زرد یا سـرخ شـد بنابر احتیاط، زکات آن واجب می شود و اگر اتفاقا ملاحظه موقعی که به

آنها گندم و جو وانگور وخرما گویند موافق با نفع فقرا باشد احتیاط واجب ملاحظه صرفه فقرا است مثل آن که کسی مالک گندم یا جو شود بعد از بسته شدن دانه های آنها وپیش از آن که به آنها گندم وجو بگویند که در چنین صورتی احتیاط واجب آن است که زکات آن را مالک دوم نیز بدهد ولی وقت دادن زکات در گندم وجو موقع خرمن وجدا کردن کاه آنها و در خرما وکشمش موقعی است که انگور، کشمش و رطب، تمر شده باشد. (مساله ۱۸۶۷) اگر موقع واجب شدن زکات گندم وجو وکشمش و خرما که در مساله پیش گفته شد، صاحب آنها بالغ باشد، باید زکات آنها را بدهد. (مساله ۱۸۶۸) اگر صاحب گاو وگوسفند وشتر وطلا و نقره در تمام سال دیوانه باشد، زکات بر او واجب نیست. ولی اگر در مقداری از سال دیوانه باشد و در آخر سال عاقل گردد، بنابر احتیاط مستحب زکات را بدهد. (مساله ۱۸۶۹) اگر صاحب گاو وگوسفند وشتر وطلا ونقره در مقداری از سال مست یا بیهوش شود، زکات از او ساقط نمی شود. و همچنین است اگر موقع واجب شدن زکات گندم وجو وخرما وکشمش مست یا بیهوش باشد. (مساله ۱۸۷۰) مالی را که از انسان غصب کرده اند ونمی تواند در آن تصرف کند زکات ندارد ولی اگر زراعتی را از او غصب کنند و موقعی که زکات آن واجب می شود و در دست غصب کننده باشد، هر وقت به صاحبش برگشت، احتیاط واجب آن است که زکات آن را بدهد. (مساله ۱۸۷۱) اگر طلا ونقره یا چیز دیگری را که زکات آن واجب است قرض کند ویک سال نزد او بماند، باید زکات آن را بدهد وبر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست.

زکات گندم و جو و خرما و کشمش

(مساله ۱۸۷۲) زکات گندم وجو وخرما وکشمش وقتی واجب می شود که به مقدارنصاب برسند ونصاب آنها ۲۸۸ من تبریز الا ۴۵ مثقال است که تقریبا بنابر آنچه بعضی حساب کرده اند ۸۸۵ کیلوگرم می شود. (مساله ۱۸۷۳) اگر پیش از دادن زکات از انگور وخرما وغوره آنها و از جو وگندم بیشتر از مقدار متعارف، مصرف کند، باید زکات آن را بدهد ولی در مقدار متعارف لازم نیست. (مساله ۱۸۷۴) اگر بعد از آن که زکات گندم وجو وخرما وانگور واجب شد مالک آن بمیرد، باید مقدار زکات را از مال او بدهند. ولی اگر پیش از واجب شدن زکات بمیرد، هر یک از ورثه که سهم او به اندازه نصاب است، باید زکات سهم خود را بدهد. (مساله ۱۸۷۵) کسی که از طرف حاکم شرع مامور جمع آوری زکات است موقع خرمن که گندم وجو را از کاه جدا می کنند وبعد از کشمش شدن انگور وتمر شدن رطب می تواند زکات را مطالبه کند. و اگر مالک ندهد و چیزی که زکات آن واجب شده، از بین برود باید عوض آن را بدهد. (مساله ۱۸۷۶) اگر بعد از مالک شدن درخت خرما وانگور یا زراعت گندم و جو زکات آنها واجب شود، مثلا خرما در ملک او زرد یا سرخ شود، باید زکات آن را بدهد. (مساله ۱۸۷۷) اگر بعد از آن که زکات گندم وجو وخرما وانگور واجب شد، زراعت و درخت را بفروشد، باید زکات آنها را بدهد. (مساله ۱۸۷۸) اگر انسان گندم یا جو یا خرما یا انگور را بخرد وبداند که فروشنده زکات آن را داده، یا شک کند که داده یا نه، چیزی بر او واجب نیست. و اگر بداند که زکات آن را نداده، چنانچه حاکم شرع معامله مقداری را که باید از بابت زکات داده شود، اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است و حاکم شرع می تواند مقدار زکات را از خریدار بگیرد و اگر معامله مقدار زکات را اجازه دهد، معامله صحیح است وخریدار باید قیمت آن مقدار را به حاکم شرع بدهد و در صورتی که قیمت آن مقدار را بفروشنده داده باشد، می تواند از او پس بگیرد. و همچنین صحیح می شود اگر بعد از معامله، خود فروشنده زکات آن را بدهد. (مساله ۱۸۷۹) اگر وزن گندم وجو وخرما وکشمش موقعی که تر است به حد نصاب برسد وبعد از خشک شدن کمتر از آن شود، زکات آن واجب نیست. (مساله ۱۸۸۰) اگر گندم وجو وخرما را پیش از خشک شدن مصرف کند، چنانچه خشک آنها به اندازه نصاب باشد، باید زکات آنها را بدهد. (مساله ۱۸۸۱) خرمایی که تازه آن را می خورند و اگر بماند خیلی کم می شود یا بعد از خشک شدن به آن خرما نمی گویند، چنانچه

مقداری باشد که خشک آن به حد نصاب برسد زکات آن واجب است. (مساله ۱۸۸۲) گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آنها را داده، اگر چند سال هم نزد او بماند زکات ندارد. (مساله ۱۸۸۳) اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران یا نهر مشروب شود، یا مثل زراعتهای مصر از رطوبت زمین استفاده کند، زکات آن ده یک است و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود، زکات آن بیست یک است واگر مقداری از باران، یا نهر، یا رطوبت زمین استفاده کند و به همان مقدار از آبیاری با دلو و مانند آن استفاده نماید زکات نصف آن ده یک و زکات نصف دیگر آن بیست یک می باشد یعنی از چهل قسمت سه قسمت آن را باید بابت زکات بدهند. (مساله ۱۸۸۴) اگر گندم و جو و خرما و انگور، هم از باران مشروب شود وهم از آب دلو ومانند آن استفاده کند، چنانچه طوری باشد که بگویند: آبیاری با دلو ومانند آن شده، زکات آن بیست یک است و اگر بگویند: آبیاری با آب نهر وباران شده زکات آن ده یک است و اگر آبیاری با دلو غلبه داشته ولی چنان نباشد که بگویند: با دلو آبیاری شده باید ملاحظه نسبت کنند واحتیاط آن است که در نصف ده یک و در نصف دیگر بیست یک زکات بدهند. (مساله ۱۸۸۵) اگر شک کند که آبیاری با آب باران وآب دلو به یک اندازه بوده یا آب باران غلبه داشته، می تواند از نصف آن ده یک و از نصف دیگر آن بیست و یک بدهد. (مساله ۱۸۸۶) اگر گندم وجو وخرما وانگور با آب باران یا نهر مشروب شود وبه آب دلو ومانند آن محتاج نباشد ولی با آب دلو هم آبیاری شود، وآب به زیاد شدن محصول کمک نکند، زکات آن ده یک است و اگر با دلو ومانند آن آبیاری شود و به آب نهر و باران محتاج نباشد ولی با آب نهر یا باران هم مشروب شود وآنها به زیاد شدن محصول کمک نکنند، زکات آن بیست یک است. (مساله ۱۸۸۷) اگر زراعتی را با دلو ومانند آن آبیاری کنند و در زمینی که پهلوی آن است زراعتی کنند که از رطوبت آن زمین استفاده نماید و محتاج به آبیاری نشود، زکات زراعتی که با دلو آبیاری شده، بیست یک و زکات زراعتی که پهلوی آن است، ده یک می باشد. (مساله ۱۸۸۸) مخارجی را که برای گندم وجو وخرما وانگور کرده و معمول است که آن مخارج را از خود زراعت می دهند می تواند از حاصل کسر کند وچنانچه باقیمانده آن به حد نصاب برسد، باید زکات آن را بدهد وآنچه معمول نیست از خرمن بدهند بنابر احتیاط لازم جز نصاب حساب نمایند لکن زکات آن واجب نیست. (مساله ۱۸۸۹) تخمی را که به مصرف زراعت رسانده، اگر از خودش باشد، به مقدار قیمت آن می تواند از حاصل کسر کند. و اگر خریده باشد، می تواند قیمتی راکه برای خرید آن داده جز مخارج حساب نماید (مساله ۱۸۹۰) اگر زمین و وسایل زراعت یا یکی از این دو ملک خود او باشد: نباید کرایه آنها را جز مخارج حساب کند و نیز برای کارهایی که خودش کرده، یا دیگری بی اجرت انجام داده چیزی از حاصل کسر نمی شود. (مساله ۱۸۹۱) اگر درخت انگور یا خرما را بخرد، قیمت آن جز مخارج نیست. ولی اگر خرما یا انگور را پیش از چیدن وقبل از تعلق زکات در مواردی که خریدن آن صحیح است بخرد، پولی را که برای آن داده جز مخارج حساب می شود. (مساله ۱۸۹۲) اگر زمینی را بخرد و در آن زمین گندم یا جو بکارد، پولی را که برای خرید زمین داده جز مخارج حساب نمی شود. ولی اگر زراعت را پیش از تعلق زکات بخرد پولی را که برای خرید آن داده می تواند جز مخارج حساب نماید. و از حاصل کم کند، اما باید قیمت کاهی را که از آن بدست می آید، از پولی که برای خرید زراعت داده کسر نماید، یعنی باید مخارج را تقسیم کند آنچه سهم گندم باشد از گندم کم کند چنانکه در مخارج زراعت همیشه باید این جهت ملاحظه شود مثلا اگر زراعتی را پانصد تومان بخرد وسهم کاه آن وقت خرید صد تومان باشد، فقط چهارصد تومان آن را می تواند جز مخارج حساب نماید. (مساله ۱۸۹۳) کسی که بدون گاو و چیزهای دیگری که برای زراعت لازم است می تواند زراعت کند، اگر اینها را بخرد، نباید پولی را که برای خرید اینها داده جز مخارج حساب نماید. (مساله ۱۸۹۴) کسی که بدون گاو وچیزهای دیگری که برای زراعت لازم است نمی تواند زراعت کند، اگر آنها را بخرد وبواسطه زراعت به کلی از بین برود، می تواند تمام قیمت آنها را جز مخارج حساب نماید و اگر مقداری از قیمت آنها کم شود، می تواند آن مقدار را جز مخارج حساب کند ولی اگر بعد از زراعت چیزی از قیمتشان کم نشود، نباید چیزی از قیمت آنها را جز مخارج حساب نماید. (مساله ۱۸۹۵) اگر در یک زمین جو و گندم و چیزی مثل

برنج و لوبیا که زکات آن واجب نیست بکارد چنانچه بر حسب معمول استفاده از هر دو جنس در موقع کشت منظور باشد مخارج به نسبت مداخل تقسیم می شود و اگر فایده یکی از آنها به قدری کم باشد که در موقع کشت منظور نباشد مخارج از چیزی محسوب می شود که منظور باشد. (مساله ۱۸۹۶) اگر برای شخم زدن یا کار دیگری که تا چند سال برای زراعت فایده دارد خرید کند اگر زراعت سال اول به آن محتاج باشد می تواند آن را جز مخارج سال اول حساب نماید. (مساله ۱۸۹۷) اگر انسان در چند شهر که فصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد وزراعت و میوه آنها در یک وقت بدست نمی آید گندم یا جو یا خرما یا انگور داشته باشد وهمه آنها محصول یک سال حساب شود، چنانچه چیزی که اول می رسد به اندازه نصاب باشد، باید زکات آن را موقعی که می رسد بدهد و زکات بقیه را هروقت بدست می آید ادا نماید. و اگر آنچه اول می رسد به اندازه نصاب نباشد، درصورتی که یقین دارد به آنچه بعد بدست می آید به اندازه نصاب می شود، باز هم بعد از تعلق زکات به بقیه واجب است زکات آنچه را که رسیده همان وقت وزکات بقیه را موقعی که می رسد بدهد و اگر یقین ندارد که همه آنها به اندازه نصاب شود، صبر کند تا بقیه آن برسد، پس اگر روی هم به مقدار نصاب شود، زکات آن واجب است و اگر به مقدار نصاب نشود زکات آن واجب نیست. (مساله ۱۸۹۸) اگر درخت خرما یا انگور در یکسال دو مرتبه میوه دهد اگر در هر مرتبه به مقدار نصاب نباشد زکات آن واجب نیست برای این که زراعت دو فصل مثل زراعت دو سال است. (مساله ۱۸۹۹) اگر مقداری خرما یا انگور تازه دارد که خشک آن به اندازه نصاب می شود، چنانچه به قصد زکات از تازه آن بقدری به مستحق بدهد که اگر خشک شود به اندازه زکاتی باشد که بر او واجب است اشکال ندارد. (مساله ۱۹۰۰) اگر زکات خرمای خشک یا کشمش بر او واجب باشد نمی تواند زکات آن را خرمای تازه یا انگور بدهد مگر خرما یا انگوری که از جمله همان خرما وکشمش باشد که زکات به آن تعلق گرفته و نیز اگر زکات خرمای تازه یا انگور بر او واجب باشد، نمی تواند زکات آن را خرمای خشک یا کشمش بدهد مگر آن که خرمای خشک یا کشمش از جمله خرما وانگوری باشد که زکات به آن تعلق گرفته ولی اگر یکی از اینها یا چیز دیگری را به قصد قیمت زکات بدهد مانعی ندارد. (مساله ۱۹۰۱) کسی که بدهکار است ومالی هم دارد که زکات آن واجب شده اگر بمیرد، باید اول تمام زکات را از مالی که زکات آن واجب شده بدهند، بعد قرض اورا ادا نمایند. (مساله ۱۹۰۲) کسی که بدهکار است و گندم یا جو یا خرما یا انگور هم دارد اگر بمیرد و پیش از آن که زکات اینها واجب شود، ورثه قرض او را از مال دیگر بدهند، هر کدام که سهمشان به حد نصاب برسد، باید زکات بدهد و اگر پیش از آن که زکات اینها واجب شود قرض او را ندهند، چنانچه مال میت فقط به اندازه بدهی او باشد، در صورتی که بدهی او بقدری است که اگر بخواهند ادا نمایند، باید مقداری از گندم و جو و خرما و انگور را هم به طلبکار بدهند، آنچه را به طلبکار می دهند زکات ندارد و بقیه مال ورثه است و هر کدام آنان که سهمش به اندازه نصاب شود، باید زکات آن را بدهد. (مساله ۱۹۰۳) اگر گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آنها واجب شده خوب و بد دارد، احتیاط واجب آن است که زکات جنس خوب را از جنس بد ندهند.

نصاب طلا

(مساله ۱۹۰۴) طلا دو نصاب دارد: نصاب اول آن بیست مثقال شرعی است که هر مثقال آن ۱۸ نخود است، پس وقتی طلا به بیست مثقال شرعی که پانزده مثقال معمولی است برسد، اگر شرایط دیگر راهم که گفته شد داشته باشد، باید چهل یک آن را که نه نخود می شود از بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد، زکات آن واجب نیست. نصاب دوم آن چهار مثقال شرعی است که سه مثقال معمولی می شود یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود، باید زکات تمام ۱۸ مثقال را از قرار چهل یک بدهد و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود، فقط باید زکات ۱۵ مثقال آن را بدهد وزیادی آن زکات ندارد. و همچنین است هر چه بالا رود،

یعنی اگر سه مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده زکات ندارد.

نصاب نقره

(مساله ۱۹۰۵) نقره دو نصاب دارد: نصاب اول آن ۱۰۵ مثقال معمولی است که اگر نقره به ۱۰۵ مثقال برسد وشرایط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد، باید چهل یک آن را که ۲ مثقال و ۱۵ نخود است از بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد، زکات آن واجب نیست. و نصاب دوم آن ۲۱ مثقال است، یعنی اگر ۲۱ مثقال به ۱۰۵ مثقال اضافه شود، باید زکات تمام ۱۲۶ مثقال را بطوری که گفته شد بدهد واگر کمتر از ۲۱ مثقال اضافه شود، فقط باید زکات ۱۰۵ مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد. و همچنین است هر چه بالاـ رود، یعنی اگر ۲۱ مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده وکمتر از ۲۱ مثقال است زکات ندارد بنابراین اگر انسان چهل یک هر چه طلا ونقره دارد بدهد، زکاتی را که بر او واجب بوده داده وگاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است، مثلاـ کسی که ۱۱۰ مثقال نقره دارد، اگر چهل یک آن را بدهد زکات ۱۰۵ مثقال آن را که واجب بوده داده ومقداری هم برای ۵ مثقال آن داده که واجب نبوده است. (مساله ۱۹۰۶) کسی که طلا یا نقره او به اندازه نصاب است، اگر چه زکات آن را داده باشد، تا وقتی از نصاب اول کم نشده، همه ساله باید زکات آن را بدهد. (مساله ۱۹۰۷) زکات طلا ونقره در صورتی واجب می شود که آن را سکه زده باشند ومعامله با آن رایج باشد و اگر سکه آن از بین هم رفته باشد، باید زکات آن را بدهند. (مساله ۱۹۰۸) طلا ونقره سکه داری که زن برای زینت بکار می برد در صورتی که معامله با آن رایج باشد، بنابر احتیاط زکات آن واجب است. و اگر معامله با آن رایج نباشد اگر چه پول طلا ونقره به آن بگویند، زکات آن واجب نیست. (مساله ۱۹۰۹) کسی که طلا ونقره دارد، اگر هیچ کدام آنها به اندازه نصاب اول نباشد – مثلا ۱۰۴ مثقال نقره و۱۴ مثقال طلا داشته باشد – زکات بر او واجب نیست. (مساله ۱۹۱۰) چنانکه سابقا گفته شد زکات طلا ونقره در صورتی واجب می شود که انسان یازده ماه مالک مقدار نصاب باشد و اگر در بین یازده ماه، طلا و نقره از نصاب اول کمتر شود، زکات بر او واجب نیست. (مساله ۱۹۱۱) اگر در بین یازده ماه طلاـ ونقره ای را که دارد با طلا یا نقره یا چیز دیگر عوض نماید یا آنها را آب کند، زکات بر او واجب نیست. ولی اگر برای فرار ازدادن زکات این کارها را بکند، احتیاط مستحب آن است که زکات را بدهد. (مساله ۱۹۱۲) اگر در ماه دوازدهم پول طلا ونقره را آب کند، باید زکات آنها را بدهد وچنانچه بواسطه آب کردن، وزن یا قیمت آنها کم شود، باید زکاتی را که پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهد. (مساله ۱۹۱۳) اگر طلاـ ونقره ای که دارد خوب وبد داشته باشد، می تواند زکات هرکدام از خوب وبد را از خود آن بدهد ولی بهتر است زکات همه آنها را از طلا و نقره خوب بدهد. (مساله ۱۹۱۴) طلا ونقره ای که بیشتر از اندازه معمول فلز دیگر دارد، اگر خالص آن به اندازه نصاب برسد، انسان باید زکات آن را بدهد. و چنانچه شک دارد که خالص آن به اندازه نصاب هست یا نه، بنابر احتیاط واجب باید بوسیله آب کردن یا از راه دیگر مقدار خالص آن را معلوم کند. (مساله ۱۹۱۵) اگر طلا ونقره ای که دارد به مقدار معمول فلز دیگر به آن مخلوط باشد، نمی تواند زکات آن را از طلا ونقره ای بدهد که بیشتر از معمول فلز دیگر دارد ولی اگر بقدری بدهد که یقین کند طلا ونقره خالصی که در آن هست، به اندازه زکاتی می باشد که بر او واجب است اشکال ندارد.

زکات شتر و گاو و گوسفند

(مساله ۱۹۱۶) زکات شتر وگاو وگوسفند غیر از شرطهایی که گفته شد دو شرط دیگر دارد: اول – آن که حیوان در تمام سال

بیکار باشد ولی اگر در تمام سال یکی دو روز کار کرده باشد، بنابر احتیاط زکات آن واجب است. دوم - آن که در تمام سال از علف بیابان بچرد پس اگر تمام سال یا مقداری از آن را از علف چیده شده، یا از زراعتی که ملک مالک یا ملک کس دیگر است بچرد زکات ندارد. ولی اگر در تمام سال یک روز یا دو روز از علف مالک بخورد، بنابر احتیاط زکات آن واجب می باشد. (مساله ۱۹۱۷) اگر انسان برای شتر وگاو وگوسفند خود چراگاهی را که کسی نکاشته بخرد، یا اجاره کند، یا برای چراندن در آن باج بدهد، باید زکات را بدهد.

نصاب شتر

(مساله ۱۹۱۸) شتر دوازده نصاب دارد: اول - پنج شتر وزکات آن یک گوسفند است وتا شماره شتر به این مقدار نرسد زکات ندارد. دوم - ده شتر وزکات آن دو گوسفند است. سوم - پانزده شتر وزکات آن سه گوسفند است. چهارم - بیست شتر وزکات آن چهار گوسفند است. پنجم -بیست وپنج شتر وزکات آن پنج گوسفند است. ششم - بیست وشش شتر وزکات آن یک شتر است که داخل سال دوم شده باشد. هفتم - سی وشش شتر وزکات آن یک شتر است که داخل سال سوم شده باشد. هشتم - چهل وشش شتر وزکات آن یک شتر است که داخل سال چهارم شده باشد. نهم - شصت ویک شتر وزکات آن یک شتر است که داخل سال پنجم شده باشد. دهم - هفتاد وشش شتر وزکات آن دو شتر است که داخل سال سوم شده باشد. یازدهم - نود و یک شتر و زکات آن دو شتر است که داخل سال چهارم شده باشد. دوازدهم - صد و بیست ویک شتر و بالاتر از آن است، که باید یا چهل تا چهل تا حساب کند وبرای هر چهل تا یک شتری بدهد که داخل سال سوم شده باشد، یا پنجاه تا پنجاه تا حساب کند وبرای هر پنجاه تا یک شتری بدهد که داخل سال چهارم شده باشد و یا با چهل و پنجاه حساب کند ولی در هر صورت، باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می ماند، از نه شتر بیشتر نباشد، مثلا اگر ۱۴۰ شتر دارد، باید برای صد تا دو شتر که هر یک داخل سال چهارم شده وبرای چهل تا یک شتر که داخل سال سوم شده بدهد و شتری که بعنوان زکات داده می شود باید ماده باشد و اگر ندارد نر بدهد و چنانچه هیچ یک به سنهای ذکر شده ندارد باید بخرد و در خریدن نر یا ماده اختیار دارد. (مساله ۱۹۱۹) زکات ما بین دو نصاب واجب نیست پس اگر شماره شترهایی که دارد از نصاب اول که پنج است بگذرد، تا به نصاب دوم که ده تا است نرسیده، فقط باید زکات پنج تای آن را بدهد. همچنین است در نصابهای بعد.

نصاب گاو

(مساله ۱۹۲۰) گاو دو نصاب دارد: نصاب اول آن سی تا است که وقتی شماره گاو به سی رسید اگر شرایطی را که گفته شد داشته باشد، باید یک گوساله ای که داخل سال دوم شده از بابت زکات بدهد واحتیاط لازم این است که گوساله نر باشد. نصاب دوم آن چهل است وزکات آن یک گوساله ماده ای است که داخل سال سوم شده باشد وزکات ما بین سی و چهل واجب نیست. مثلا کسی که سی ونه گاو دارد، فقط باید زکات سی تای آنها را بدهدو نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت نرسیده، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد. و بعد از آن که به شصت رسید، چون دو برابر نصاب اول را دارد، باید دو گوساله ای که داخل سال دوم شده اند بدهد. و همچنین هر چه بالا رود باید یا سی تا سی تا حساب کند یا چهل تا چهل تا یا با سی وچهل حساب نماید وزکات آن را به دستوری که گفته شد بدهد. ولی باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می ماند از نه تا بیشتر نباشد، مثلا اگر هفتاد گاو دارد، باید به حساب سی و چهل حساب کند وبرای سی تای آن زکات سی تا وبرای چهل

تـای آن زکات چهل تا را بدهـد، چون اگر بحساب سـی تا حساب کنـد، ده تا زکات نـداده می مانـد. ولی در جایی که رعایت این جهت ممکن نیست، مثل آن که پنجاه گاو داشته باشد احتیاط آن است که چهل را بگیرد اگر چه بازهم ده تا زیاد می آید.

نصاب گوسفند

(مساله ۱۹۲۱) گوسـفند پنـج نصاب دارد: اول - چهل، و زکات آن یک گوسـفند است، و تا گوسـفند به چهل نرسد زکات ندارد. دوم - صـد وبیست ویـک، وزکـات آن دو گوسـفند است. سوم - دویست ویـک، وزکات آن سه گوسـفند است. چهارم - سیصـد ویک، وزکات آن چهار گوسـفند است. پنجم - چهار صـد وبالاتر از آن که بایـد آنها را صـد تا صد تا حساب کند، وبرای هرصـد تـای آنهـا یک گوسـفند بدهـد ولازم نیست زکات را از خود گوسـفندها بدهـد، بلکه اگر گوسـفند دیگری بدهـد، یا مطابق قیمت گوسـفند پول یا جنس دیگر بدهـد کافی است. (مساله ۱۹۲۲) زکات ما بین دو نصاب واجب نیست، پس اگر شـماره گوسـفندهای کسـی از نصاب اول که چهل است بیشتر باشد تا به نصاب دوم که صد وبیست ویک است نرسـیده، فقط باید زکات چهل تای آنها را بدهـد وزیـادی آنها زکات نـدارد وهمچنین است در نصابهای بعـد. (مساله ۱۹۲۳) زکـات شتر و گاو و گوسـفندی که به مقـدار نصاب رسیده واجب است چه همه آنها نر باشند، یا ماده، یا بعضی نر باشند وبعضی ماده. (مساله ۱۹۲۴) در زکات، گاو و گاو میش یک جنس حساب می شوند و شتر عربی و غیر عربی یک جنس است. و همچنین بز و میش و شـیشک در زکات با هم فرق ندارند. (مساله ۱۹۲۵) اگر گوسـفند برای زکات بدهـد، بنابر احتیاط واجب بایـد اقلا داخل سال دوم شـده باشد. و اگر بز بدهد احتیاطا باید داخل سال سوم شـده باشد. (مساله ۱۹۲۶) گوسـفندی را که بابت زکات می دهد اگر قیمتش از قیمت گوسـفندهای متوسط در بین نصاب کمتر باشد اشـکال دارد. و بهتر است گوسفندی را که قیمت آن از تمام گوسفندهایش بیشتر است بدهد. و همچنین است در گـاو وشتر. (مساله ۱۹۲۷) اگر چنـد نفر باهم شـریک باشـند هر کـدام آنان که سـهمش به نصاب اول رسیده، باید زکات بدهد وبر کسـی که سـهم او کمتر از نصاب اول است زکات واجب نیست. (مساله ۱۹۲۸) اگر یکنفر در چند جا گاو یا شتر یا گوسـفند داشته باشـد و روی هم به انـدازه نصـاب باشـند، بایـد زکات آنها را بدهـد. (مساله ۱۹۲۹) اگر گـاو و گوسـفند و شـتری کـه دارد مریض ومعیوب هم باشـند، بایـد زکات آنها را بدهد. (مساله ۱۹۳۰) اگر گاو وگوسـفند وشتری که دارد مریض یامعیوب یا پیر باشـند، می تواند زکات را از خود آنها بدهد. ولی اگر همه سالم و بی عیب و جوان باشـند، نمی تواند زکات آنها را از مریض، یا معیوب یا پیر بدهـد. بلکه اگر بعضـی از آنها سالم وبعضـی مریض ودسـته ای معیوب ودسـته دیگربی عیب ومقـداری پیر ومقـداری جوان باشـند، احتیـاط واجب آن است که برای زکات آنها سالم وبی عیب و جوان بدهـد. (مساله ۱۹۳۱) اگر پیش از تمام شـدن ماه یازدهم، گاو وگوسـفند و شتری را که دارد با چیز دیگر عوض کنـد، یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید، مثلا چهل گوسـفند بدهد وچهل گوسـفند دیگر بگیرد، زکات بر او واجب نیست. (مساله ۱۹۳۲) کسـی که باید زکات گاو وگوسفند وشتر را بدهـد، اگر زکـات آنها را از مال دیگرش بدهـد، تا وقتی شـماره آنها از نصاب کم نشـده، همه ساله بایـد زکات را بدهـد. و اگر از خود آنها بدهد واز نصاب اول کمتر شوند، زکات بر او واجب نیست، مثلا کسی که چهل گوسفند دارد، اگر از مال دیگرش زکات آنها را بدهـد تا وقتی که گوسـفندهای او از چهل کم نشـده، همه ساله باید یک گوسـفند بدهد و اگر از خود آنها بدهد تا وقتی به چهل نرسیده، زکات بر او واجب نیست.

مصرف زکات

(مساله ۱۹۳۳) انسان می تواند زکات را در هشت مورد مصرف کند: اول - فقیر، وآن کسی است که مخارج سال خود وعیالاتش را ندارد وکسی که صنعت یا ملک یا سرمایه ای دارد که می تواند مخارج سال خود را از منافع آن بگذراند فقیر نیست. دوم - مسکین، وآن کسی است که از فقیر سخت تر می گذراند. سوم - کسی که ازطرف امام (علیه السلام)یا نایب امام مامور است که زکات را جمع ونگهداری نماید وبه حساب آن رسیدگی کند وآن را به امام (علیه السلام)یا نایب امام یا فقرا برساند. چهارم - کفاری که اگر زکات به آنان بدهند به دین اسلام مایل می شوند، یا در جنگ به مسلمانان کمک می کنند ولی بعید نیست که اعطا و دادن این قسم مخصوص به امام (علیه السلام)باشد. پنجم - خریداری بنده برای آزاد کردن. ششم - بدهکاری که نمی تواند قرض خود را بدهد. هفتم - سبیل اللّه یعنی هر کار خیر وعمل نیکی که از شارع مقدس نسبت به آن تشویق شده باشد، مثل ساختن مدرسه علوم دینیه وپل ومنزلگاه برای مسافرین و زوار و مسجد و دارالایتام و تعظیم شعائر و طبع کتب دینی و نشر معارف اسلامی وهر کاری که موجب تقرب به خداوند متعال باشد. هشتم -ابن السبیل یعنی مسافری که در سفر درمانده شده واحکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد. (مساله ۱۹۳۴) جایز است در یکدفعه مقداری زکات به فقیر بدهند که غنی شود ولی اگر به مقدار مخارج یک سال گرفت بعد نمی تواند، تا بقدر مخارج سال دارد بگیرد. (مساله ۱۹۳۵) کسی که مخارج سالش را داشته، اگر مقداری از آن را مصرف کند وبعد شک کند که آنچه باقی مانده به اندازه مخارج سال او هست یا نه، نمی تواند زکات بگیرد. (مساله ۱۹۳۶) صنعتگر یا مالک یا تاجری که درآمد او از مخارج سالش کمتراست، می تواند برای کسری مخارجش زکات بگیرد، ولازم نیست ابزار کار، یا ملک یا سرمایه خود را به مصرف مخارج برساند. (مساله ۱۹۳۷) فقیری که خرج سال خود وعیالاتش را ندارد، اگر خانه ای دارد که ملک او است ودر آن نشسته، یا مال سواری دارد، چنانچه بدون اینها نتواند زندگی کند، اگر چه برای حفظ آبرویش باشد، می تواند زکات بگیرد. و همچنین است اثاث خانه وظرف ولباس تابستانی وزمستانی و چیزهایی که به آنها احتیاج دارد وفقیری که اینها را ندارد، اگر به اینها احتیاج داشته باشد، می تواند از زکات خریداری نماید. (مساله ۱۹۳۸) فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست بنابر احتیاط واجب باید یاد بگیرد وبا گرفتن زکات زندگی نکند، ولی مادامی که از تحصیل مخارج عاجز است، می تواند زکات بگیرد. (مساله ۱۹۳۹) به کسی که قبلا فقیر بوده ومی گوید: فقیرم، اگر چه انسان از گفته او اطمینان پیدا نکند، می شود زکات داد. (مساله ۱۹۴۰) کسی که می گوید فقیرم و قبلا فقیر نبوده یا معلوم نیست فقیر بوده یا نه، چنانچه از گفته او اطمینان پیدا نشود، احتیاط واجب آن است که به او زکات ندهند. (مساله ۱۹۴۱) کسی که باید زکات بدهد، اگر از فقیری طلبکار باشد، می تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند. (مساله ۱۹۴۲) اگر فقیر بمیرد ومال او به اندازه قرضش نباشد، انسان می تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند، ولی اگر مال او به اندازه قرضش باشد وورثه قرض او را ندهند، یا به جهت دیگر، انسان نتواند طلب خود را بگیرد، بنابراحتیاط واجب نباید طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند. (مساله ۱۹۴۳) چیزی را که انسان بابت زکات به فقیر می دهد لازم نیست به او بگوید که زکات است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشد، مستحب است به اسم پیشکش بدهد ولی باید قصد زکات نماید. (مساله ۱۹۴۴) اگر به خیال این که کسی فقیر است به او زکات بدهد وبعد بفهمد فقیر نبوده، یا از روی ندانستن مساله به کسی که می داند فقیر نیست زکات بدهد، چنانچه چیزی را که به او داده باقی باشد، باید از او بگیرد و به مستحق بدهد. و اگر از بین رفته باشد، پس اگر کسی که آن چیز را گرفته می دانسته زکات است انسان باید عوض آن را از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر نمی دانسته زکات است، نمی تواند چیزی از او بگیرد وباید از مال خودش زکات را به مستحق بدهد. (مساله ۱۹۴۵) کسی که بدهکار است ونمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه مخارج سال خود را داشته باشد، می تواند برای دادن قرض خود از سهم بدهکاران زکات بگیرد، ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشد، یا اگر در معصیت خرج کرده، از آن معصیت توبه کرده باشد بلی از سهم فقرا می تواند زکات بگیرد اگر چه از آن معصیت توبه نکرده باشد. (مساله ۱۹۴۶) اگر به کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد از سهم

بـدهکاران زکات بدهـد، بعد بفهمد قرض را در معصـیت مصـرف کرده، چنانچه آن بدهکار فقیر باشد می تواند آنچه را به او داده بابت زکات حساب کند ولی احتیاط واجب آن است که اگر از آن معصـیت توبه نکرده، چیزی را که به او داده بابت زکات حساب نکند. (مساله ۱۹۴۷) کسـی که بـدهکار است ونمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه فقیر نباشد، انسان می تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند. (مساله ۱۹۴۸) مسافری که خرجی او تمام شده، یا مرکبش از کار افتاده چنانچه سفر او سفر معصیت نباشـد وخود او هم در معصـیت نباشـد ونتوانـد با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصـد برساند، اگر چه در وطن خود فقیر نباشـد، می توانـد زکات بگیرد. ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج سـفر خود را فراهم کند، فقط به مقـداری که به آنجا برسد، می تواند زکات بگیرد. (مساله ۱۹۴۹) مسافری که در سـفر درمانده شده وزکات گرفته بعد از آن که به وطنش رسـید، اگر چیزی از زکات زیاد آمـده باشـد، بایـد بنابر احتیاط لازم آن را به حاکم شـرع بدهـد، وبگوید: آن چیز زکات است.

شرایط کسانی که مستحق زکاتند

(مساله ۱۹۵۰) کسـی که زکات می گیرد بایـد شـیعه دوازده امامی باشـد و اگر انسان کسـی را شـیعه بداند وبه او زکات بدهد، بعد معلوم شود شـیعه نبوده، باید دوباره زکات بدهد. (مساله ۱۹۵۱) اگر طفل یا دیوانه ای از شـیعه فقیر باشـد، انسان می تواند به ولی او زکات بدهـد، به قصـد این که آنچه را می دهـد ملك طفل یا دیوانه باشد. (مساله ۱۹۵۲) اگر به ولی طفل ودیوانه دسترسـی ندارد، می تواند خودش یا بوسیله یك نفر امین زکات را به مصرف طفل یا دیوانه برساند و باید موقعی که زکات به مصرف آنان می رسد نیت زکات کند. (مساله ۱۹۵۳) به فقیری که گدایی می کند، می شود زکات داد. ولی به کسـی که زکات را در معصـیت مصـرف می کنـد، نمی شود زکـات داد. (مساله ۱۹۵۴) به کسـی که معصـیت کبیره را آشـکارا به جـا می آورد، احتیاط واجب آن است که زکات ندهند. (مساله ۱۹۵۵) به کسـی که بـدهکار است ونمی توانـد بـدهی خود را بدهد، اگر چه مخارج او بر انسان واجب باشد، می شود زکات داد که بدهی خود را بپردازد. (مساله ۱۹۵۶) انسان نمی تواند مخارج کسانی را که مثل اولاد، خرجشان بر او واجب است از زکات بدهـد، ولی اگر مخارج آنان را ندهـد، دیگران می تواننـد به آنان زکات بدهنـد. (مساله ۱۹۵۷) اگر انسان زکات به پسرش بدهـد که خرج زن ونوکر و کلفت خود نمایـد اشـکال ندارد. (مساله ۱۹۵۸) اگر پسـر به کتابهای علمی دینی احتیاج داشـته باشد، پدر می تواند برای خریدن آنها به او زکات بدهد. (مساله ۱۹۵۹) پدر می تواند به پسرش که متمکن از مخارج ازدواج نباشد، زکات بدهـد که برای خود زن بگیرد وپسر هم می تواند برای آن که پدرش زن بگیرد زکات خود را به او بدهد. (مساله ۱۹۶۰) به زنی که شوهرش مخـارج او را می دهـد، یـا خرجی نمی دهـد ولی ممکن است او را به دادن خرجی مجبور کننـد، نمی شود زکات داد. (مساله ۱۹۶۱) زنی که صـیغه شده اگر فقیر باشد، شوهرش ودیگران می توانند به او زکات بدهند. ولی اگر شوهرش در ضـمن عقـد شـرط کنـد که مخارج او را بدهد، یا به جهت دیگری دادن مخارجش بر او واجب باشد، در صورتی که بتواند مخارج آن زن را بدهـد، نمی شود به آن زن زکات داد مگر آن که مخارجش را شوهر ندهد هرچند از روی معصیت باشد. (مساله ۱۹۶۲) زن می توانـد به شوهر فقیر خود زکات بدهـد، اگر چه شوهر زکات را صـرف مخارج خود آن زن نمایـد. (مساله ۱۹۶۳) سید نمی تواند از غیر سـید زکـات بگیرد ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج او را نکنـد واز گرفتن زکات ناچار باشـد، می توانـد از غیر سید زکات بگیرد. (مساله ۱۹۶۴) به کسی که معلوم نیست سید است یا نه، می شود زکات داد.

نیت زکات

(مساله ۱۹۶۵) انسان بایـد زکات را به قصـد قربت – یعنی: برای انجام فرمان خداونـد عالم – بدهـد و در نیت معین کند که آنچه را می دهـد زکات مال است، یا زکات فطره ولی اگر مثلا زکات گنـدم وجو بر او واجب باشـد، لازم نیست معین کند چیزی را که می دهـد زکات گنـدم است یا زکات جو. (مساله ۱۹۶۶) کسـی که زکات چنـد مال بر او واجب شـده، اگر مقداری زکات بدهد ونیت هیـچ کـدام آنها را نکند چنانچه چیزی را که داده هم جنس یکی از آنها باشد، زکات همان جنس حساب می شود و اگر هم جنس هیـچ کـدام آنهـا نباشـد، به همه آنهـا قسـمت می شود، پس کسـی که زکات چهل گوسـفند و زکات پانزده مثقال طلا بر او واجب است، اگر مثلا یک گوسـفند از بابت زکات بدهد ونیت هیچ کدام آنها را نکند، زکات گوسفند حساب می شود ولی اگر مقداری نقره بدهـد به زکاتی که برای گوسـفند وطلا بدهکار است تقسیم می شود. (مساله ۱۹۶۷) اگر کسـی را در دادن زکات وکیل کند بایـد وکیل قصـد قربت کند و در وکیل کردن و همچنین وقتی که زکات را به وکیل می دهد قصد قربت لازم نیست واگر کسـی را فقط در رسانـدن زکات به فقیر وکیل کنـد باید خودش در موقع دادن زکات به وکیل قصد قربت نماید و احتیاطا تا وقتی به فقیر می رسد به قصدش باقی باشد. (مساله ۱۹۶۸) اگر مالک یا وکیل او بـدون قصـد قربت زکات را به فقیر بدهد و پیش از آن که آن مال از بین برود، خود مالک نیت زکات کند، زکات حساب می شود.

مسائل متفرقه زکات

(مساله ۱۹۶۹) موقعی که گنـدم وجو را از کـاه جـدا می کننـد وموقع خشـک شـدن خرمـا وانگور، انسان بایـد زکات آن را به فقیر بدهـد، یا از مال خود جدا کند وزکات طلا ونقره وگاو وگوسـفند وشتر را بعد از تمام شدن ماه یازدهم باید به فقیر بدهد، یا از مال خود جـدا نمایـد. و اگر منتظر فقیر معینی باشـد، یا بخواهـد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد، بنابر احتیاط لازم زکات را جدا کنـد تا بعد به آن فقیر معین برساند. (مساله ۱۹۷۰) بعـد از جدا کردن زکات اگر انتظار مورد معینی را نداشـته باشد احتیاط لازم آن است که فورا آن را به مستحق بدهد. (مساله ۱۹۷۱) کسـی که می تواند زکات را به مستحق برساند، اگر ندهد و بواسطه کوتاهی او از بین برود، بایـد عوض آن را بدهد. (مساله ۱۹۷۲) کسـی که می تواند زکات را به مستحق برساند، اگر زکات را ندهد وبدون آن که در نگهـداری آن کوتاهی کنـد از بین برود، چنانچه دادن زکات را بقـدری تاخیر انـداخته که نمی گوینـد: فورا داده است، باید عوض آن را بدهـد. و اگر به این مقـدار تـاخیر نینـداخته مثلاـ دو سه سـاعت تاخیر انـداخته و در همان دو سه ساعت تلف شـده، در صورتی که مسـتحق حاضـر نبوده، چیزی بر او واجب نیست و اگر مسـتحق حاضر بوده، بنابر احتیاط واجب، باید عوض آن را بدهد. (مساله ۱۹۷۳) اگر زکات را از خود مال کنار بگـذارد، می توانـد در بقیه آن، تصـرف کنـد و اگر از مال دیگرش کنار بگذارد، می تواند در تمام مال تصرف نماید. (مساله ۱۹۷۴) انسان نمی تواند زکاتی را که کنار گذاشـته برای خود بردارد وچیز دیگری به جای آن بگذارد. (مساله ۱۹۷۵) اگر از زکاتی که کنار گذاشـته منفعتی ببرد مثلا گوسـفندی که برای زکات گذاشته بره بیاورد، مال فقیر است. (مساله ۱۹۷۶) اگر موقعی که زکات را کنار می گذارد مسـتحقی حاضـر باشد احتیاط لازم آن است که زکات را به او بدهد، مگر کسـی را در نظر داشـته باشـد که دادن زکات به او از جهتی بهتر باشـد. (مساله ۱۹۷۷) اگر بدون اجازه حاکم شـرع با مالی که برای زکات کنار گذاشـته تجارت کند وضـرر نماید، نباید چیزی از زکات کم کند ولی اگر منفعت کند بنابراحتیاط واجب باید آن را به مستحق بدهد. (مساله ۱۹۷۸) اگر پیش از آن که زکات بر او واجب شود، چیزی بابت زکات به فقیر بدهد، زکات حساب نمی شود وبعـد از آن که زکات بر او واجب شـد، اگر چیزی را که به فقیر داده از بین نرفته باشـد وآن فقیر هم به فقر خود باقی باشد می توانـد چیزی را که به او داده بـابت زکات حساب کنـد. (مساله ۱۹۷۹) فقیری که می دانـد زکات بر انسان واجب نشـده، اگر چیزی

بـابت زکـات بگیرد وپیش او تلف شود ضـامن است. پس موقعی که زکـات بر انسـان واجب می شود اگر آن فقیر به فقر خود بـاقی باشـد، می توانـد عوض چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کنـد. (مساله ۱۹۸۰) فقیری که نمی دانـد زکات بر انسان واجب نشـده، اگر چیزی بـابت زکـات بگیرد وپیش او تلف شود ضـامن نیست وانسـان نمی توانـد عوض آن را بـابت زکات حساب کنـد. (مساله ۱۹۸۱) مستحب است زکات گاو و گوسفند وشتر را به فقیرهای آبرومند بدهد و در دادن زکات، خویشان خود را بر دیگران، واهل علم و کمال را بر غیر آنان وکسانی را که اهل سوال نیستند بر اهل سوال مقدم بدارد. ولی اگر دادن زکات به فقیری از جهت دیگری بهتر باشد، مستحب است زکات را به او بدهد. (مساله ۱۹۸۲) بهتر است زکات را آشکارا و صدقه مستحبی را مخفی بدهند. (مساله ۱۹۸۳) اگر در شـهر کسـی که می خواهد زکات بدهد مستحقی نباشد ونتواند زکات را به مصرف دیگری هم که برای آن معین شده برساند، چنانچه امید نداشته باشد که بعدا مستحق پیدا کند باید زکات را به شـهر دیگر ببرد، و به مصـرف زکات برساند ومی توانـد مخـارج بردن به آن شـهر را از زکـات بردارد و اگر زکـات تلف شود ضامن نیست. (مساله ۱۹۸۴) اگر در شـهر خودش مستحق پیدا شود، می تواند زکات را بشـهر دیگر ببرد ولی مخارج بردن به آن شـهر را باید از خودش بدهد و اگر زکات تلف شود ضامن است، مگر آن که با اجازه حاکم شـرع برده باشد. (مساله ۱۹۸۵) اجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گندم و جو و کشـمش و خرمایی راکه برای زکات می دهـد با خود او است. (مساله ۱۹۸۶) کسی که ۲ مثقال و۱۵نخود نقره یا بیشتر از بابت زکات بدهکار است، بنـابر احتیاط مسـتحب کمتر از ۲ مثقال و۱۵ نخـود نقره بـه یـک فقیر ندهـد. و نیز اگر غیر نقره چیز دیگری مثـل گنـدم وجو بدهکار باشد و قیمت آن به ۲ مثقال و۱۵نخود نقره برسد، بنابر احتیاط مستحب به یک فقیر کمتر از آن ندهد. (مساله ۱۹۸۷) مکروه اسـت انسـان از مسـتحق درخـواست کنـد که زکـاتی را که از او گرفته، به او بفروشـد ولی اگر مسـتحق بخواهـد چیزی را که گرفته بفروشـد بعد از آن که به قیمت رساند، کسـی که زکات را به او داده در خریدن آن بر دیگران مقدم است. (مساله ۱۹۸۸) اگر شک کنـد زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه، بایـد زکات را بدهد، هر چند شک او برای زکات سالهای پیش باشد. (مساله ۱۹۸۹) فقیر بنابر احتیاط لازم نمی تواند زکات را به کمتر از مقدار آن صـلح کند، یا چیزی را گرانتر از قیمت آن بابت زکات قبول نماید یا زکات را از مالک بگیرد وبه او ببخشـد ولی کسـی که زکات زیادی بـدهکار است و فقیر شده و نمی تواند زکات را بدهد، چنانچه بخواهد توبه کند، فقیر می تواند زکات را از او بگیرد وبه او ببخشد. (مساله ۱۹۹۰) انسان می تواند از زکات، قرآن یا کتاب دینی یا کتـاب دعـا بخرد ووقف نمایـد، اگرچه بر اولاـد خود وبر کسـانی وقف کنـد که خرج آنان بر او واجب است و نیز می توانـد تولیت وقف را برای خود یا اولاد خود قرار دهـد. (مساله ۱۹۹۱) بنابر احتیاط لازم انسان نمی توانـد از زکات ملک بخرد و بر اولاد خود یا بر کسانی که مخارج آنان بر او واجب است وقف نمایـد که عایـدی آن را به مصـرف مخارج خود برساننـد. (مساله ۱۹۹۲) فقیر می تواند برای رفتن به حج وزیارت ومانند اینها زکات بگیرد ولی اگر به مقدار خرج سالش زکات گرفته باشد، برای زیارت و مانند آن نمی توانـد از سـهم فقرا زکات بگیرد ولی از سـهم سبیل اللّه مانعی ندارد. (مساله ۱۹۹۳) اگر مالک فقیری را وکیل کنـد که زکات مال او را بدهـد، چنانچه آن فقیر احتمال دهـد که قصـد مالک این بوده که خود آن فقیر از زکات برنـدارد نمی توانـد چیزی از آن برای خودش بردارد، و اگر یقین داشـته باشـد که قصـد مالک این نبوده، برای خودش هم می توانـد بردارد. (مساله ۱۹۹۴) اگر فقیر شتر وگاو وگوسـفند وطلا ونقره را بابت زکات بگیرد چنانچه شـرطهایی که برای واجب شـدن زکات گفته شـد در آنها جمع شود، بایـد زکات آنها را بدهد. (مساله ۱۹۹۵) اگر دو نفر در مـالی که زکات آن واجب شـده با هم شـریک باشـند ویکی از آنان زکات قسـمت خود را بدهـد وبعد مال را تقسیم کنند، چنانچه بداند شـریکش زکات سـهم خود را نداده، تصـرف او در سـهم خودش هم اشـکال دارد. (مساله ۱۹۹۶) کسـی که خمس یـا زکـات بـدهکار است وکفاره ونـذر و ماننـد اینها هم بر او واجب است وقرض هم دارد، چنـانچه نتوانـد همه آنهـا را بدهـد، اگر مالی که خمس یا زکات آن واجب شـده، از بین نرفته باشـد، بایـد خمس و زکات را بدهـد. واگر از بین رفته باشـد احتیاط لازم آن است که اگر نـذر دارد نذر را مقدم بدارد و اگر نذر ندارد می تواند خمس یا زکات

را بدهـد، یـا کفـاره وقرض ومانند اینهـا را ادا نمایـد و احـوط توزیع بر این موارد است. (مسـاله ۱۹۹۷) کسـی که خمس یـا زکات بدهکار است ونذر ومانند اینها هم بر او واجب است وقرض هم دارد، اگر بمیرد ومال او برای همه آنها کافی نباشد چنانچه مالی که خمس وزکات آن واجب شده، از بین نرفته باشد، باید خمس یا زکات را بدهند و بقیه مال او را به چیزهای دیگری که بر او واجب است قسـمت کننـد و اگر مـالی که خمس وزکات آن واجب شـده، از بین رفته باشـد مال او به خمس و زکات وقرض ونـذر ومانند اینهـا قسـمت نماینـد مثلا ـ اگر چهـل تومان خمس بر او واجب است وبیست تومان به کسـی بـدهکار است و همه مال او سـی تومان است، بایـد بیست تومان بابت خمس وده تومان به دین او بدهنـد. (مساله ۱۹۹۸) کسـی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند می تواند برای معاش خود کسب کند، چنانچه تحصیل آن علم، واجب یا مستحب باشد، می شود به او زکات داد. ولی احتیاط برای اهـل علم نگرفتن زکات است مگر درصورتی که از تحصـیل مخارج عاجز باشـند ولکن جایز است اشـتغال به تحصـیل علم هر چند باعث عجز از تحصیل نفقه بشود.

زکات فطره

(مساله ۱۹۹۹) کسـی که موقع مغرب شب عیـد فطر بـالغ وعاقـل وهشـیار است وفقیر وبنـده کس دیگری نیست، بایـد برای خودش وکسانی که نان خور او هسـتند، هر نفری یک صاع که تقریبا سه کیلو است گنـدم یا جو یا خرما یا کشـمش یا برنـج یا ذرت ومانند اینها را به مسـتحق بدهـد و اگر پول یکی از اینها را هم بدهد کافی است، وبنابر احتیاط، بر کسـی که موقع مغرب ماه شوال باشد نیز واجب است. (مساله ۲۰۰۰) کسی که مخارج سال خود وعیالاتش را ندارد و کسبی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود وعیالاتش را بگذراند فقیر است و دادن زکات فطره بر او واجب نیست. (مساله ۲۰۰۱) انسان باید فطره کسانی را که موقع مغرب شب عید فطر، نان خور او حساب می شوند بدهد، کوچک باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر. (مساله ۲۰۰۲) اگر کسـی را که نان خور او است و در شهر دیگر است وکیل کند که از مال او فطره خود را بدهد، چنانچه اطمینان داشـته باشد که فطره را می دهد، لازم نیست خودش فطره او را بدهد. (مساله ۲۰۰۳) فطره مهمانی که پیش از مغرب شب عیـد فطر با رضایت صاحبخانه وارد شده در صورتی که بگویند، امشب نان او را داده، بر او واجب است هر چند نـان خور او حسـاب نشود. (مسـاله ۲۰۰۴) فطره مهمـانی کـه پیش از مغرب شب عیـد فطر بـدون رضـایت صاحبخـانه وارد می شـود ومـدتی نزد او می مانـد، بنابر احتیاط، واجب است وهمچنین است فطره کسـی که انسان را مجبور کرده انـد که خرجی او را بدهـد. (مساله ۲۰۰۵) فطره مهمانی که بعد از مغرب شب عید فطر وارد می شود، بر صاحب خانه واجب نیست، اگر چه پیش از مغرب او را دعوت کرده باشـد و در خانه او هم افطار کنـد. (مساله ۲۰۰۶) اگر کسـی موقع مغرب شب عیـد فطر دیوانه باشـد، زکات فطره بر او واجب نیست. (مساله ۲۰۰۷) اگر پیش از مغرب یـا مقـارن آن بچه بالغ شود، یا دیوانه عاقل گردد، یا فقیر غنی شود، در صورتی که شرایط واجب شـدن فطره را دارا باشد، باید زکات فطره را بدهد. (مساله ۲۰۰۸) کسی که موقع مغرب شب عید فطر، زکات فطره بر او واجب نیست، اگر تا پیش از ظهر روز عید شرطهای واجب شدن فطره در او پیدا شود، مستحب است زکات فطره را بدهد. (مساله ۲۰۰۹) کافری که بعد از مغرب شب عید فطر مسلمان شده فطره بر او واجب نیست، ولی مسـلمانی که شیعه نبوده، اگر بعد از دیدن ماه شـیعه شود، باید زکات فطره را بدهد. (مساله ۲۰۱۰) کسـی که فقط به اندازه یک صاع که تقریبا سه کیلو است گندم ومانند آن دارد، مسـتحب است زکات فطره را بدهد و چنانچه عیالاتی داشـته باشد وبخواهد فطره آنان را هم بدهد می تواند به قصد فطره، آن یـک صاع را به یکی از عیالاتش بدهـد و او هم به همین قصـد به دیگری بدهـد و همچنین تا به نفر آخر برسـد وبهتر است نفر آخر چیزی را که می گیرد به کسـی بدهد که از خودشان نباشد، و اگر یکی از آنها صغیر باشد، ولی او به جای او می گیرد واحتیاط آن

است که چیزی را که برای صغیر گرفته به کسی ندهد. (مساله ۲۰۱۱) اگر بعد از مغرب شب عید فطر بچه دار شود، یا کسی نان خور او حساب شود، واجب نیست فطره او را بدهد، اگرچه مستحب است فطره کسانی راکه بعد از مغرب تا پیش از ظهر روز عید نان خور او حساب می شوند بدهد. (مساله ۲۰۱۲) اگر انسان نان خور کسی باشد وپیش از مغرب یا مقارن آن نان خور کس دیگر شود، فطره او بر کسی که نان خور او شده واجب است. مثلا اگر دختر پیش از مغرب به خانه شوهر رود، شوهرش باید فطره او را بدهد. (مساله ۲۰۱۳) کسی که دیگری باید فطره او را بدهد، واجب نیست فطره خود را بدهد. (مساله ۲۰۱۴) اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد، بر خود انسان واجب نمی شود مگر آن که شخص غنی نان خور فقیر باشد که در اینصورت احتیاط لازم آن است که غنی فطره خود را بدهد. (مساله ۲۰۱۵) اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است خودش فطره را بدهد، از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی شود. (مساله ۲۰۱۶) زنی که شوهرش مخارج او را نمی دهد، چنانچه نان خور کس دیگر باشد، فطره اش بر آنکس واجب است. و اگر نان خور کس دیگر نیست، در صورتی که فقیر نباشد، باید فطره خود را بدهد. (مساله ۲۰۱۷) کسی که سید نیست، نمی تواند به سید فطره بدهد حتی اگر سیدی نان خور او باشد، نمی تواند فطره او را به سید دیگر بدهد. (مساله ۲۰۱۸) فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می خورد، بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می دهد. ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل برمی دارد، فطره طفل بر کسی واجب نیست. (مساله ۲۰۱۹) انسان اگرچه مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد، باید فطره آنان را از مال حلال بدهد. (مساله ۲۰۲۰) اگر انسان کسی را اجیر نماید وشرط کند که مخارج او را بدهد باید فطره او را هم بدهد، ولی چنانچه شرط کند که مقداری از مخارج او را بدهد ومثلا پولی برای مخارجش بدهد، واجب نیست فطره او را بدهد. (مساله ۲۰۲۱) اگر کسی بعد از مغرب شب عید فطر بمیرد، باید فطره او وعیالاتش را از مال او بدهند ولی اگر پیش از مغرب بمیرد، واجب نیست فطره او وعیالاتش را از مال او بدهند.

مصرف زکات فطره

(مساله ۲۰۲۲) احتیاط واجب آن است که زکات فطره را به فقرای شیعه اثنا عشری بدهد اگرچه در شهر دیگر باشند و چون نقل این زکات به شهر دیگر خلاف احتیاط است اگر در شهر خودش فقیر شیعه نباشد مال خود را به شهر دیگر ببرد ودر آنجا به قصد زکات به شیعه بدهد. (مساله ۲۰۲۳) اگر طفل شیعه ای فقیر باشد، انسان می تواند فطره را با اذن ولی شرعی او به مصرف او برساند، یا بواسطه دادن به ولی طفل، ملك طفل نماید. (مساله ۲۰۲۴) فقیری که فطره به او می دهند، لازم نیست عادل باشد ولی احتیاط واجب آن است که به شراب خوار و کسی که آشکارا معصیت می کند فطره ندهند. (مساله ۲۰۲۵) به کسی که فطره رادر معصیت مصرف می کند نباید فطره بدهند. (مساله ۲۰۲۶) احتیاط واجب آن است که به یك فقیر کمتر از یك صاع که تقریبا سه کیلو است فطره ندهند. ولی اگر بیشتر بدهند اشکال ندارد. (مساله ۲۰۲۷) اگر از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی آن است مثلاـ از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است، نصف صاع که معنای آن در مساله پیش گفته شد بدهد کافی نیست و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد اشکال دارد. (مساله ۲۰۲۸) انسان نمی تواند نصف صاع را از یك جنس مثلا گندم و نصف دیگر آن را از جنس دیگر مثلاـ جو بدهد، و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد اشکال دارد. (مساله ۲۰۲۹) مستحب است در دادن زکات فطره، خویشان فقیر خود را بر دیگران مقدم بدارد وبعد همسایگان فقیر را، بعد اهل علم فقیر را ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند، مستحب است آنها را مقدم بدارد. (مساله ۲۰۳۰) اگر انسان بخیال این که کسی فقیر است به او فطره بدهد و بعد بفهمد فقیر نبوده، چنانچه مالی را که به او داده از بین نرفته باشد، باید پس بگیرد وبه مستحق بدهد. و اگر نتواند پس بگیرد، باید از مال خودش فطره را بدهد، و اگر از بین رفته باشد، در صورتی که گیرنده فطره می دانسته آنچه را گرفته فطره

است، بایـد عوض آن را بدهـد، و اگر نمی دانسـته، دادن عوض بر او واجب نیست وانسان بایـد دوباره فطره را بدهد. (مساله ۲۰۳۱) اگر کسی بگوید فقیرم، نمی شود به او فطره داد، مگر آن که از گفته او اطمینان پیدا شود، یا انسان بداند که قبلا فقیر بوده است.

مسائل متفرقه زکات فطره

(مساله ۲۰۳۲) انسان بایـد زکات فطره را به قصـد قربت - یعنی: برای انجام فرمان خداونـد عالم - بدهد وموقعی که آن را می دهد، نیت دادن فطره نمایـد. (مساله ۲۰۳۳) اگر پیش از مـاه رمضـان فطره را بدهـد صـحیح نیست لکن جواز دادن آن در ماه رمضان بعید نیست، و اگر پیش از رمضـان یـا در مـاه رمضان به فقیر قرض بدهـد وبعـد از آن که فطره بر او واجب شـد، طلب خود را بابت فطره حساب کند مانعی ندارد. (مساله ۲۰۳۴) گنـدم یا چیز دیگری را که برای فطره می دهد، باید به جنس دیگر یا خاک مخلوط نباشد، وچنانچه مخلوط باشـد، اگر خالص آن به یک صاع که تقریبا سه کیلو است برسـد، یا آنچه مخلوط شـده بقـدری کم باشد که قابل اعتنا نباشد اشکال ندارد. (مساله ۲۰۳۵) اگر فطره را از چیز معیوب بدهـد کافی نیست. (مساله ۲۰۳۶) کسی که فطره چند نفر را می دهـد، لازم نیست همه را از یـک جنس بدهـد و اگر مثلا فطره بعضـی را گنـدم و فطره بعض دیگر را جو بدهـد کـافیست. (مسـاله ۲۰۳۷) کسـی که نماز عیـد می خوانـد، بنابر احتیاط واجب، بایـد فطره را پیش از نماز عیـد بدهد و یا جدا نماید، ولی اگر نماز عید نمی خوانـد، می توانـد دادن فطره را تا ظهر تاخیر بیندازد. (مساله ۲۰۳۸) اگر به نیت فطره مقـداری از مال خود را کنار بگـذارد وتا ظهر روز عیـد به مسـتحق ندهـد، احتیاط واجب آن است که هر وقت آن را می دهـد نیت فطره نماید. (مساله ۲۰۳۹) اگر موقعی که دادن زکات فطره واجب است، فطره را ندهـد وکنار هم نگـذارد، بعـدا بایـد بـدون این که نیت ادا وقضا کنـد فطره را بدهد. (مساله ۲۰۴۰) اگر فطره را کنار بگـذارد، نمی تواند آن را برای خودش بردارد ومال دیگری را برای فطره بگذارد. (مساله ۲۰۴۱) اگر انسان مالی داشـته باشـد که قیمتش از فطره بیشتر است، چنانچه فطره را ندهـد ونیت کنـد که مقـداری از آن مال برای فطره باشـد اشـکال دارد. (مسـاله ۲۰۴۲) اگر مـالی را کـه برای فطره کنـار گذاشـته از بیـن برود، چنـانچه دسترسـی بـه فقیر داشـته ودادن فطره را تـاخیر انداخته، باید عوض آن را بدهد، و اگر دسترسی به فقیر نداشته ضامن نیست. (مساله ۲۰۴۳) اگر در محل خودش مستحق پیدا شود، احتیاط واجب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد واگر به جای دیگر ببرد وتلف شود، باید عوض آن را بدهد.

خرید و فروش

احکام خرید و فروش

چیزهایی که در خرید و فروش مسـتحب است (مساله ۲۰۵۹) پنج چیز در خرید وفروش مسـتحب است: اول - یاد گرفتن احکام آن، بلکه اگر بدانـد در میان معاملاتی که می کند هم معامله حرام وباطل وهم حلال وصـحیح است ونتواند تشـخیص دهد واجب اسـت یادگرفتن احکام آنها یا ترک آن معاملات. حضـرت صادق (علیه السـلام) فرمودنـد: کسـی که می خواهد خرید و فروش کند، باید احکام آن را یاد بگیرد و اگر پیش از یاد گرفتن احکام آن، خرید وفروش کند، بواسطه معامله های باطل وشبهه ناک به هلاکت می افتد. دوم - آن که در قیمت جنس بین مشتریها فرق نگذارد مگر به لحاظ علم و تقوی. سوم - آن که در قیمت جنس سـخت گیری نکند. چهارم - آن که چیزی را که می فروشد زیادتر بدهد و آنچه را که می خرد کمتر بگیرد. پنجم - آن که کسی که با او معامله کرده، اگر پشـیمان شود واز او تقاضا کنـد که معامله را به هم بزنـد، برای به هم زدن معامله حاضـر شود. (مساله ۲۰۶۰) اگر بواسطه

ندانستن مساله نداند معامله ای که کرده صحیح است یا باطل، نمی تواند در مالی که گرفته تصرف نماید. (مساله ۲۰۶۱) کسی که مال نـدارد ومخارجی بر او واجب است مثل خرج زن وبچه، بایـد کسب کند وبرای کارهای مستحب مانند وسعت دادن به عیالات ودستگیری از فقرا کسب کردن مستحب است.

معاملات مکروه

(مساله ۲۰۶۲) عمـده معاملات مکروه از این قرار است: اول – ملک فروشـی. دوم – قصابی. سوم – کفن فروشـی. چهارم – معامله با مردمان پست. پنجم – معامله بین طلوع صبح و اول آفتاب. شـشم – آن که کار خود را خریـد و فروش گنـدم وجو ومانند اینها قرار دهد. هفتم – آن که برای خریدن جنسی که دیگری می خواهد بخرد، داخل معامله او شود.

معاملات حرام

(مساله ۲۰۶۳) معاملات حرام وباطل بر شش قسم است: اول – خریـد و فروش عین نجس مثل مشـروبات مسـکر و خوک و مردار و بول وغایـط، ولی در غیر مشـروبات مسـکر و خوک و مردار، اگر قابـل اسـتفاده حلاـل از آنها باشـد خریـد و فروش آن جایز است، اگرچه احتیاط در ترک آن است. دوم – خرید وفروش مال غصبی، که اگر مالکش امضا نکند باطل است وتصرف در آن حرام می باشـد. سوم – خریـد و فروش چیزی که مـال نیست مثـل حیوانات درنـده. چهارم –معامله چیزی که منافع معمولی آن فقط کار حرام باشد، مانند آلات قمار مثل نرد وشـطرنج یا آلات لهو. پنجم – معامله ای که در آن ربا باشد. شـشم – فروش جنسـی که با چیز دیگر مخلوط است، در صورتی که آن چیز معلوم نباشد فروشـنده هم به خریدار نگوید، مثل فروختن روغنی که آن را با پیه مخلوط کرده است واین عمـل را غش می گوینـد و مشتری هر وقت فهمیـد می توانـد معامله را فسـخ کنـد و در بعض صور آن اصل معامله باطل است مثل این که چیزی را بر خلاف جنسـش ارائه دهـد، مثلا مس را به طلا روکش کنـد و به اسم طلا بفروشد. پیغمبر اکرم (صـلی الله علیه و اله) فرمود: از مـا نیست کسـی که در معامله با مسـلمانان غش کنـد یا به آنان ضـرر بزنـد یا تقلب وحیله نمایـد وهرکس با برادر مسـلمان خـود غش کنـد، خداونـد برکت روزی او را می برد و راه معـاش او را می بنـدد و او را به خودش واگـذار می کنـد. (مساله ۲۰۶۴) فروختـن چیز پـاکی کـه نجس شـده وآب کشـیدن آن ممکن است اشـکال نـدارد، ولی اگر مشـتری آن چیز را برای کـاری بخواهـد که شـرط آن پـاک بـودن است مثلاـ از قسم خـوراکی باشـد که می خواهـد آن را بخورد و قابـل تطهیر است بـاید فروشـنده، نجس بودن آن را بگوید و اگر قابل تطهیر نیست مثل سـکنجبین نجس که مورد اسـتفاده دیگر نیست، خرید و فروش آن جایز نیست. ولی اگر از قسم خوراکی نباشـد و مثل لباس باشد، اگرچه مشتری در آن نماز بخواند چون در نماز طهارت ظاهر بدن و لباس کافی است، لازم نیست نجس بودن آن را بگویـد. (مساله ۲۰۶۵)اگر چیز پاکی مانند روغن و نفت که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود، چنانچه آن را برای کاری بخواهنـد که شـرطش پاک بودن است مثلا روغن نجس را برای خوردن بخواهند، باید به خریـدار بگویـد و اگر غیر از خوردن اسـتفاده دیگر نیست فروش آن حرام است. و اگر برای کـاری بخواهنـد که شـرط آن پـاک بودن نیست، مثلا بخواهند نفت نجس را بسوزانند، فروش آن اشـکال ندارد. (مساله ۲۰۶۶) خرید وفروش دواهایی که متنجس است واز اعیان نجسه مثل شـراب ومردار نیست برای فایده ای که حرام نباشد جایز است. و اگر از مثل مردار وشراب باشد، در صورتی که در دوا مسـتهلک نباشـد، خریـد و فروش آن حرام است، ولی اگر پول را در مقابـل ظرف آن یـا در مقابل زحمت دوا فروش بـدهند اشکال ندارد. (مساله ۲۰۶۷) خرید و فروش روغن و دواهای روان و عطرهایی که از ممالک غیراسلامی می آورند، اگر نجس بودن

آنها معلوم نباشد اشکال ندارد. ولی روغنی را که از حیوان بعد از جان دادن آن می گیرند، چنانچه در شهر کفار از دست کافر بگیرند واز حیوانی باشد که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند، نجس است ومعامله آن باطل می باشد. (مساله ۲۰۶۸) اگر روباه را به غیر دستوری که در شرع معین شده کشته باشند، یا خودش مرده باشد، خرید و فروش پوست آن حرام و معامله آن باطل است. (مساله ۲۰۶۹) خرید وفروش گوشت وپیه وچرمی که از ممالک غیر اسلامی می آورند باطل است، و اگر از دست کافر در بازار اسلامی گرفته شود بنابر احتیاط لازم معامله آن باطل است، ولی اگر انسان بداند که آنها از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده خرید وفروش آنها اشکال ندارد. (مساله ۲۰۷۰) خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی که از دست مسلمان در بازار اسلام گرفته شود اشکال ندارد. ولی اگر انسان بداند که آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته وتحقیق نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه، معامله آن باطل است. و اگر از دست مسلمان در بازار کفار گرفته شود بنابر احتیاط لازم معامله آن باطل است. مگر آن که مسلمان با آن معامله پاک بودن کند واحتمال داده شود که پاک بودن آن را بدست آورده. (مساله ۲۰۷۱) خرید وفروش مسکرات حرام ومعامله آنها باطل است. (مساله ۲۰۷۲) فروختن مال غصبی اگر مالک آن، معامله را رد کرد باطل است وفروشنده باید پولی را که از خریدار گرفته به او برگرداند. (مساله ۲۰۷۳) اگر خریدار قصدش این باشد که پول جنس را ندهد بنحوی که قصد معامله نداشته باشد معامله اشکال دارد و اگر جدا قصد معامله داشته باشد اشکال ندارد. (مساله ۲۰۷۴) اگر خریدار معامله را به ذمه انجام دهد و بخواهد پول جنس را بعداز حرام بدهد، معامله صحیح است، ولی باید مقداری را که بدهکار است از مال حلال بدهد و اگر از حرام بدهد دینش ادا نمی شود. (مساله ۲۰۷۵) خرید و فروش و ساختن آلات قمار و آلات لهو ولعب مثل تار وساز و سنتور و غیر اینها، حتی سازهای کوچک حرام است، بلکه شکستن آنها وتغییر هیئت آنها واجب است. (مساله ۲۰۷۶) اگر چیزی را که می شود استفاده حلال از آن ببرند به قصد این بفروشد که آن را در حرام مصرف کنند مثلا انگور را به این قصد بفروشد که از آن شراب درست کنند، معامله آن حرام و باطل است. (مساله ۲۰۷۷) ساختن مجسمه حرام است و احتیاط واجب ترک خرید و فروش آن است. (مساله ۲۰۷۸) خریدن چیزی که از قمار یا دزدی، یا از معامله باطل تهیه شده باطل و تصرف در آن معصیت و حرام است، و اگر کسی آن را بخرد، باید به صاحب اصلیش برگرداند. (مساله ۲۰۷۹) اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشد، چنانچه آن را معین کند مثلا بگوید: این یک من روغن را می فروشم، معامله به مقدار پیهی که در آن است باطل می شود و پولی که فروشنده برای پیه آن گرفته مال مشتری وپیه مال فروشنده است. و مشتری می تواند معامله روغن خالصی را هم که در آن است به هم بزند ولی اگر آن را معین نکند بلکه یک من روغن بفروشد، بعد روغنی که پیه دارد بدهد مشتری می تواند آن روغن را پس بدهد وروغن خالص مطالبه نماید. (مساله ۲۰۸۰) اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می فروشند، به زیادتر از همان جنس بفروشد، مثلا یک من گندم را به یک من ونیم گندم بفروشد، ربا و حرام است، بلکه اگر یک نوع از آن جنس، سالم و دیگری معیوب، یا جنس یکی خوب وجنس دیگری بد باشد، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند، چنانچه بیشتر از مقداری که می دهد بگیرد، باز هم ربا وحرام است، پس اگر مس درست را بدهد وبیشتر از آن مس شکسته بگیرد، یا برنج صدری را بدهد وبیشتر از آن برنج گرده بگیرد یا طلای ساخته را بدهد وبیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می باشد. (مساله ۲۰۸۱) اگر چیزی را که اضافه می گیرد غیر از جنسی باشد که می فروشد، مثلا یک من گندم به یک من گندم و یک قران پول بفروشد باز هم ربا و حرام است. بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد، بازهم ربا وحرام می باشد. (مساله ۲۰۸۲) اگر کسی که مقدار کمتر را می دهد چیزی علاوه کند، مثلا یک من گندم ویک دستمال را به یک من ونیم گندم بفروشد، اشکال ندارد و همچنین است اگر از هر دو طرف چیزی زیاد کنند مثلا یک من گندم ویک دستمال را به یک من ونیم گندم ویک دستمال بفروشد. (مساله ۲۰۸۳) اگر چیزی را که در مثل پارچه با متر وذرع می فروشند، یا چیزی راکه مثل گردو و تخم مرغ با شماره معامله می کنند، بفروشد و زیادتر بگیرد مثلا ده تا تخم مرغ بدهد ویازده تا بگیرد اشکال ندارد.

(مساله ۲۰۸۴) جنسی را که بعضی از شهرها با وزن، یا پیمانه می فروشند و در بعضی از شهرها با شماره معامله می کنند، در شهری که با وزن، یا پیمانه می فروشند جایز نیست به زیادتر از آن بفروشد و در شهری که با شماره می فروشند جایز است به زیادتر از آن بفروشند. (مساله ۲۰۸۵) اگر چیزی را که می فروشد و عوضی را که می گیرد از یک جنس نباشد، زیادی گرفتن اشکال ندارد، پس اگر یک من برنج بفروشد و دو من گندم بگیرد معامله صحیح است. (مساله ۲۰۸۶) اگر جنسی را که می فروشد، وعوضی را که می گیرد، از یک چیز عمل آمده باشد، باید در معامله زیادی نگیرد، پس اگر یک من روغن بفروشد و درعوض آن یک من ونیم پنیر بگیرد، ربا وحرام است، و احتیاط واجب آن است که که اگر میوه رسیده را با میوه نارس معامله کند زیادی نگیرد. (مساله ۲۰۸۷) جو وگندم در ربا یک جنس حساب می شود. پس اگر یک من گندم بدهد ویک من وپنج سیر جو بگیرد، ربا وحرام است و نیز اگر مثلا ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گندم بدهد، چون جو را نقد گرفته وبعد از مدتی گندم رامی دهد، مثل آن است که زیادی گرفته وحرام می باشد. (مساله ۲۰۸۸) اگر مسلمان از کافری که در پناه اسلام نیست، ربا بگیرد اشکال ندارد، و نیز پدر وفرزند وزن وشوهر می توانند از یکدیگر ربا بگیرند.

شرایط فروشنده و خریدار

(مساله ۲۰۸۹) برای فروشنده وخریدار شش چیز شرط است: اول - آن که بالغ باشند. دوم - آن که عاقل باشند. سوم - آن که سفیه نباشند یعنی: مال خود را در کارهای بیخود وبیهوده مصرف نکنند. چهارم - آن که قصد خرید وفروش داشته باشند، پس اگر مثلا به شوخی بگوید مال خود را فروختم، معامله باطل است. پنجم - آن که کسی آنها را مجبور نکرده باشد. ششم - جنس و عوضی را که می دهند مالک باشند، یا ولایت بر او یا وکالت از طرف او داشته باشند و احکام اینها در مسائل آینده گفته می شود. (مساله ۲۰۹۰) معامله با بچه نابالغ باطل است، اگر چه پدر یا جد آن بچه به او اجازه داده باشند که معامله کند. اما اگر طفل، اگرچه ممیز هم نباشد، وسیله باشد که پول را به فروشنده بدهد وجنس را به خریدار برساند، یا جنس را به خریدار بدهد وپول را به فروشنده برساند. چون واقعا دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده اند معامله صحیح است، ولی باید فروشنده وخریدار یقین داشته باشند، که طفل جنس وپول را به صاحب آن می رساند یا آن که صاحب پول یا جنس اذن داده باشند که آن را به بچه بدهد تا به او برساند. (مساله ۲۰۹۱) اگر از بچه نابالغ چیزی بخرد، یا چیزی به او بفروشد، باید جنس یا پولی را که از او گرفته به صاحب آن بدهد، یا از صاحبش رضایت بخواهد و اگر صاحب آن را نمی شناسد وبرای شناختن او هم وسیله ای ندارد، باید چیزی را که از بچه گرفته، از طرف صاحب آن مظالم بدهد واحتیاط آن است که از حاکم شرع هم اذن بگیرد و اگر پول یا جنس مال خود بچه باشد باید به ولی او برساند یا از ولی او اذن بگیرد و اگر او را پیدا نکرد به حاکم شرع بدهد. (مساله ۲۰۹۲) اگر کسی با بچه نابالغ معامله کند وجنس، یا پولی که به بچه داده از بین برود، نمی تواند از بچه یا ولی او مطالبه نماید. (مساله ۲۰۹۳) اگر خریدار یا فروشنده را به معامله مجبور کنند، چنانچه بعد از معامله راضی شود وبگوید راضی هستم، معامله صحیح است. ولی احتیاط مستحب آن است که دوباره صیغه معامله را بخوانند. (مساله ۲۰۹۴) اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد، چنانچه صاحب مال بفروش آن راضی نشود واجازه نکند معامله باطل است. (مساله ۲۰۹۵) پدر و جد پدری طفل - اگر برای طفل مفسده ای نداشته باشد - ونیز وصی پدر ووصی جد پدری - اگر برای طفل مصلحت باشد - می توانند مال طفل را بفروشند، مجتهد عادل هم با نبودن ولی و با رعایت مصلحت می تواند مال دیوانه یا طفل یتیم یا مال کسی را که غایب است بفروشد. (مساله ۲۰۹۶) اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش، صاحب مال معامله را اجازه دهد، معامله صحیح است. و چیزی را که غصب کننده به مشتری داده و منفعتهای آن از موقع معامله، ملک مشتری است و چیزی را که مشتری داده و منفعتهای آن از موقع معامله، ملک کسی است که مال

او را غصب کرده انـد. (مساله ۲۰۹۷) اگر کسـی مالی را غصب کنـد وبفروشـد، به قصـد این که پول آن مال خودش باشد، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه نکند، معامله باطل است. و اگر اجاره نماید معامله صحیح است و پول مال مالک می شود.

شرایط جنس وعوض آن

(مساله ۲۰۹۸) جنسـی که می فروشـند و چیزی که عوض آن می گیرنـد پنـج شـرط دارد: اول – آن که مقدار آن با وزن یا پیمانه یا شماره ومانند اینها معلوم باشد. دوم –آن که بتوانند آن را تحویل دهند، بنابر این فروختن اسبی که فرار کرده صحیح نیست ولی اگر اسبی را که فرار کرده با چیزی که می تواند تحویل دهد مثلا با یک فرش بفروشد، اگر چه آن اسب پیدا نشود، معامله صحیح است. سوم – آن که خصوصیاتی را که در جنس وعوض هست و بواسطه آنها میل مردم به معامله فرق می کند، معین نمایند. چهارم – آن که کسـی در جنس، یا در عوض آن حقی نداشـته باشد، پس مالی را که انسان پیش کسـی گرو گذاشـته، بدون اجازه او نمی تواند بفروشـد. پنجم – آن که خود جنس را بفروشد نه منفعت آن را پس اگر مثلا منفعت یک سال خانه را بفروشد، صـحیح نیست، ولی چنانچه خریدار به جای پول، منفعت ملک خود را بدهد، مثلا فرشـی را از کسـی بخرد وعوض آن، منفعت یک ساله خانه خود رابه او واگـذار کند اشـکال ندارد واحکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد. (مساله ۲۰۹۹) جنسـی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می کنند، در آن شـهر انسان باید با وزن یا پیمانه بخرد، ولی می تواند همان جنس را در شـهری که با دیدن معامله می کنند، با دیدن خریداری نماید. (مساله ۲۱۰۰) چیزی را که با وزن خریـد وفروش می کننـد با پیمانه هم می شود معامله کرد، به اینطور که اگر مثلاـ می خواهـد ده من گنـدم بفروشـد، بـا پیمـانه ای که یک من گنـدم می گیرد ده پیمانه بدهـد. (مساله ۲۱۰۱) اگر یکی از شرطهایی که گفته شد غیر از شـرط چهارم در معامله نباشد، معامله باطل است. ولی اگر خریدار وفروشـنده راضـی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند، تصرف آنها اشکال ندارد. و در شرط چهارم اگر گرو گیرنده معامله را امضا کند یا ملک از گرو بیرون بیاید معامله صحیح است. (مساله ۲۱۰۲) معامله چیزی که وقف شده باطل است، ولی اگر بطوری خراب شود که نتوانند استفاده ای را که مال برای آن وقف شده از آن ببرند، مثلا حصـیر مسجد بطوری پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند فروش آن اشکال ندارد و درصورتی که ممکن باشد، باید پول آن را در همان مسجد به مصرفی برسانند که به مقصود واقف آن نزدیکتر باشد. (مساله ۲۱۰۳) هرگاه بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده انـد بطوری اختلاف پیـدا شود که اگر مال وقف را نفروشـند، گمان آن برود که مال یا جانی تلف شود، می توانند آن مال را بفروشـند و به مصـرفی که به مقصود واقف نزدیکتر است برسانند. (مساله ۲۱۰۴) خرید وفروش ملکی که آن را به دیگری اجـاره داده انـد اشـکال نـدارد، ولی اسـتفاده آن ملک در مـدت اجاره، مال مسـتاجر است و اگر خریـدار ندانـد که آن ملک را اجاره داده اند یا به گمان این که مدت اجاره کم است ملک را خریده باشد، پس از اطلاع می تواند معامله خودش را به هم بزند.

صیغه خرید و فروش

(مساله ۲۱۰۵) در خرید وفروش لازم نیست صـیغه عربی بخوانند، بلکه اگر فروشـنده به فارسی بگوید: این مال را در عوض این پول فروختم و مشتری بگویـد: قبول کردم، معامله صـحیح است ولی خریدار وفروشـنده باید قصد انشا داشـته باشـند یعنی: بگفتن این دو جمله مقصودشان خرید وفروش باشد. (مساله ۲۱۰۶) اگر در موقع معامله صـیغه نخوانند، ولی فروشنده در مقابل مالی که از خریدار می گیرد، مال خود را ملک او کند و او بگیرد معامله صحیح است وهر دو مالک می شوند.

خرید و فروش میوه ها

(مساله ۲۱۰۷) فروش میوه ای که گل آن ریخته ودانه بسته، پیش از چیدن صحیح است و نیز فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد. (مساله ۲۱۰۸) اگر بخواهند میوه ای را که بر درخت است، پیش از آن که دانه ببندد وگلش بریزد بفروشند، باید او را به تبع چیزی از حاصل زمین مانند سبزیها بفروشندو همچنین است حکم بنابر احتیاط لازم اگر میوه بیش از یک سال را بفروشند، بلی اگر با مشتری شرط کنند که میوه را پیش از دانه بستن بچیند، بدون ضمیمه معامله صحیح است. (مساله ۲۱۰۹) اگر خرمایی را که زرد یا سرخ شده، بر درخت بفروشند اشکال ندارد، ولی نباید عوض آن را خرما بگیرند، اما اگر کسی یک درخت خرما در خانه یا باغ کس دیگر داشته باشد، در صورتی که مقدار آن را تخمین بزنند و صاحب درخت آن را به صاحب خانه یا باغ بفروشد و عوض آن را از خرمای غیر از آن درخت بگیرد چنانچه خرمایی را که می گیرد کمتر یا زیادتر از مقداری که تخمین زده اند نباشد اشکال ندارد. (مساله ۲۱۱۰) فروختن خیار و بادنجان و سبزیها و مانند اینها که سالی چند مرتبه چیده می شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معین کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را بچیند اشکال ندارد. (مساله ۲۱۱۱) اگر خوشه گندم وجو را بعد از آن که دانه بسته، به چیز دیگری غیر گندم وجو بفروشد اشکال ندارد.

نقد و نسیه

(مساله ۲۱۱۲) اگر جنسی را نقد بفروشند، خریدار وفروشنده بعد از معامله می توانند جنس وپول را از یکدیگر مطالبه نموده وتحویل بگیرند وتحویل دادن خانه وزمین ومانند اینها به این است که آن را در اختیار خریدار بگذارند که بتواند در آن تصرف کند وتحویل دادن فرش ولباس ومانند اینها به این است که آن را طوری دراختیار خریدار بگذارند که اگر بخواهد آن را به جای دیگر ببرد فروشنده جلو گیری نکند. (مساله ۲۱۱۳) در معامله نسیه باید مدت کاملا معلوم باشد، پس اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن پول آن را بگیرد، چون مدت کاملاً معین نشده معامله باطل است. (مساله ۲۱۱۴) اگر جنسی را نسیه بفروشد، پیش از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته اند، نمی تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید. ولی اگر خریدار بمیرد واز خودش مال داشته باشد، فروشنده می تواند پیش از تمام شدن مدت، طلبی را که دارد از ورثه او مطالبه نماید. (مساله ۲۱۱۵) اگر جنسی را نسیه بفروشد، بعد از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته اند، می تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید ولی اگر خریدار نتواند بپردازد، باید او را مهلت دهد(@. مساله ۲۱۱۶) اگر به کسی که قیمت جنس را نمی داند، مقداری نسیه بدهد وقیمت آن را به او نگوید معامله باطل است ولی اگر به کسی که قیمت نقدی جنس را می داند نسیه بدهد وگرانتر حساب کند، مثلا بگوید: جنسی را که به تو نسیه می دهم تومانی یک ریال از قیمتی که نقد می فروشم گرانتر حساب می کنم و او قبول کند اشکال ندارد. (مساله ۲۱۱۷) کسی که جنسی را نسیه فروخته وبرای گرفتن پول آن مدتی قرارداده، اگر مثلا بعد از گذشتن نصف مدت، مقداری از طلب خود را کم کند وبقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

معامله سلف

(مساله ۲۱۱۸) معامله سلف آن است که مشتری پول را بدهد که بعد از مدتی جنس را تحویل بگیرد و اگر بگوید: این پول را می

دهم که مثلا بعد از شش ماه فلان جنس را بگیرم وفروشنده بگوید: قبول کردم، یا فروشنده پول را بگیرد وبگوید: فلان جنس را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم معامله صحیح است. (مساله ۲۱۱۹) اگر پول طلا ونقره یا طلا ونقره را سلف بفروشد به پول طلا و نقره یا به طلا و نقره، معامله باطل است ولی اگر جنسی را سلف بفروشد و عوض آن را جنس دیگر یا پول بگیرد معامله صحیح است. و احتیاط مستحب آن است درعوض جنسی که می فروشد پول بگیرد وجنس دیگر نگیرد.

شرایط معامله سلف

(مساله ۲۱۲۰) معامله سلف شش شرط دارد: اول - خصوصیاتی را که قیمت جنس بواسطه آنها فرق می کند معین نمایند ولی دقت زیاد هم لازم نیست، همین قدر که مردم بگویند: خصوصیات آن معلوم شده کافیست، پس معامله سلف در نان وگوشت وپوست حیوان ومانند اینها که نمی شود خصوصیاتشان را کاملا معین کرد باطل است. دوم - پیش از آن که خریدار وفروشنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد، یا به مقدار پول آن از فروشنده طلبکار باشد وطلب خود را بابت قیمت جنس حساب کند و او قبول نماید وچنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد، اگرچه معامله به آن مقدار صحیح است، ولی فروشنده می تواند معامله همان مقدار را به هم بزند. سوم - مدت را کاملا معین کنند، و اگر مثلا بگوید تا اول خرمن جنس را تحویل می دهم چون مدت کاملا معلوم نشده معامله باطل است. چهارم - وقتی را برای تحویل جنس معین کنند که در آنوقت، جنس بقدری کمیاب نباشد که فروشنده نتواند آن را تحویل دهد. پنجم - جای تحویل جنس را معین نمایند، ولی اگر از حرفهای آنان جای آن معلوم باشد، لازم نیست اسم آنجا را ببرند. ششم - وزن یا پیمانه آن را معین کنند وجنسی را هم که معمولا با دیدن معامله می کنند اگر سلف بفروشند اشکال ندارد، ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ تفاوت افراد آن بقدری کم باشد که مردم به آن اهمیت ندهند.

احکام معامله سلف

(مساله ۲۱۲۱) انسان نمی تواند جنسی را که سلف خریده پیش از تمام شدن مدت بفروشد و بعد از تمام شدن مدت، اگر چه آن را تحویل نگرفته باشد، فروختن آن اشکال ندارد ولی فروختن غله، مانند گندم و جو پیش از تحویل گرفتن آن مکروه است. (مساله ۲۱۲۲) در معامله سلف اگر فروشنده جنسی را که قرارداد کرده، در موعدش تحویل بدهد مشتری باید قبول کند. و نیز اگر بهتر از آنچه قرار گذاشته بدهد وطوری باشد که از همان جنس حساب شود، مشتری باید قبول نماید. (مساله ۲۱۲۳) اگر جنسی را که فروشنده می دهد، پست تر از جنسی باشد که قرارداد کرده، مشتری می تواند قبول نکند. (مساله ۲۱۲۴) اگر فروشنده به جای جنسی که قرار داد کرده، جنس دیگری بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود اشکال ندارد. (مساله ۲۱۲۵) اگر جنسی را که سلف فروخته در موقعی که باید آن را تحویل دهد نایاب شود ونتواند آن را تهیه کند، مشتری می تواند صبر کند تا تهیه نماید، یا معامله را به هم بزند وچیزی را که داده پس بگیرد. (مساله ۲۱۲۶) اگر جنسی را بفروشد وقرار بگذارد که بعد از مدتی تحویل دهد وپول آن را هم بعد از مدتی بگیرد، معامله باطل است.

فروش طلا و نقره به طلا و نقره

(مساله ۲۱۲۷) اگر طلاـ را به طلا یا نقره را به نقره بفروشـد، سـکه دار باشـد یا بی سـکه، در صورتی که وزن یکی از آنها زیادتر از دیگری باشد، معامله حرام و باطل است. (مساله ۲۱۲۸) اگر طلا را به نقره یا نقره را به طلا بفروشد، معامله صحیح است ولازم نیست وزن آنها مساوی باشد. (مساله ۲۱۲۹) اگر طلا یا نقره را به طلا یا نقره بفروشـند، باید فروشنده و خریدار پیش از آن که از یکدیگر جـدا شونـد، جنس وعوض آن را به یکـدیگر تحویل دهنـد واگر هیـچ مقـدار از چیزی را که قرار گذاشـته اند تحویل ندهند معامله باطـل است. (مساله ۲۱۳۰) اگر فروشـنده یا خریـدار تمام چیزی را که قرار گذاشـته تحویل دهـد ودیگری مقـداری از آن را تحویل دهد واز یکدیگر جدا شوند، اگرچه معامله به آن مقدار صحیح است ولی کسی که تمام مال بدست او نرسیده می تواند معامله را به هم بزند. (مساله ۲۱۳۱) اگر خاک نقره معدن را به نقره خالص و خاک طلای معدن را به طلای خالص بفروشـند، معامله باطل است ولی فروختن خاک نقره به طلا و خاک طلا به نقره اشکال ندارد.

مواردی که می توان معامله را به هم زد

(مساله ۲۱۳۲) حق به هم زدن معامله را خیار می گویند و خریدار و فروشنده در دوازده صورت می توانند معامله را به هم بزنند: اول – آن که ازمجلس معـامله متفرق نشـده باشـند واین خیار را خیار مجلس می گوینـد. دوم – آن که فروشـنده یا خریـدار مغبون شـده باشد (خیار غبن). سوم – در معامله قرار داد کنند که تا مدت معینی هر دو یا یکی از آنان بتوانند معامله را به هم بزنند (خیار شرط). چهـارم – فروشـنده یـا خریـدار، مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهـد وطوری کنـد که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود (خیار تدلیس). پنجم – فروشـنده یا خریدار شـرط کند که کاری انجام دهد، یا شـرط کند مالی را که می دهد طور مخصوصـی باشد، وبه آن شـرط عمل نکنـد که در اینصورت، دیگری می توانـد معامله را به هم بزند (خیار تخلف شـرط). شـشم – در جنس یا عوض آن عیبی باشد (خیار عیب). هفتم – معلوم شود جنسی که فروخته شده میان فروشنده ودیگری به طور مشاع مشترک بوده خواه فروشنده مال غیر را هم فروخته باشـد یا فقط مال خودش را فروخته باشـد ونگفته باشـد با دیگری مشاع است که در اینصورت خریدار اگر به معامله راضـی نشد می تواند معامله را به هم بزند (خیار شرکت). هشتم – اگر فروشنده مال خود را که جدا است بامال شخص دیگر بفروشد و آن شـخص رد کند خریدار می تواند پول آن را از فروشـنده پس بگیرد یا اصل معامله را فسخ نماید (خیار تبعض صفقه). نهم – فروشنده خصوصیات جنس معینی را که مشتری ندیده به او بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است یعنی ناقص تر است، که در اینصورت مشتری می تواند معامله را به هم بزند. و نیز اگر مشتری خصوصیات عوض معینی را که می دهد بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است، فروشـنده می توانـد معـامله را به هم بزنـد.و همچنین است اگر بـا رویت سابقه معامله شود و بعـد معلوم گردد که جنس یا عوض آن تغییر به نقص نموده که در صورت اول خریدار و در صورت دوم فروشـنده می تواند معامله را به هم بزنـد (خیار رویت). دهم – مشتری پول جنسـی را که نقـد خریده تا سه روز ندهد وفروشـنده هم جنس را تحویل ندهد که اگر مشتری شـرط نکرده باشد که دادن پول را تاخیر بیندازد، فروشـنده می تواند معامله را به هم بزند. ولی اگر جنسـی را که خریده مثل بعضـی از میوه ها باشد که اگر یک روز بماند ضایع می شود، چنانچه تا شب پول آن را ندهد وشرط نکرده باشد که دادن پول را تـاخیر بینـدازد، فروشـنده می توانـد معامله را به هم بزنـد (خیار تاخیر). یازدهم – حیوانی را خریـده باشـد که تا سه روز می تواند معامله را به هم بزنـد و اگر درعوض حیوانی که خریده، حیوان دیگری داده باشد، فروشـنده هم تا سه روز می تواند معامله را به هم بزنـد (خیـار حیـوان). دوازدهـم – فروشـنده نتوانـد جنسـی را کـه فروخته تحویـل دهـد، مثلاـ اسبی را که فروخته فرار نمایـد که در اینصورت مشتری می تواند معامله را به هم بزند (خیار تعذر تسلیم). و احکام اینها در مسائل آینده گفته می شود. (مساله ۲۱۳۳) اگر خریدار قیمت جنس را نداند یا در موقع معامله غفلت کند وجنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه بقدری گران خریده

که مردم به آن اهمیت می دهنـد، می تواند معامله را به هم بزند. و نیز اگر فروشـنده قیمت جنس را نداند، یا موقع معامله غفلت کند وجنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشـد در صورتی که مردم به مقـداری که ارزان فروخته اهمیت بدهنـد، می توانـد معـامله را به هم بزنـد. (مساله ۲۱۳۴) در معـامله بیع شـرط کـه مثلاـ خـانه هزار تومـانی را بـه دویست تومـان می فروشـند وقرار می گذارنـد که اگر فروشنده سر مدت پول را بدهد بتواند معامله را به هم بزند، در صورتی که خریدار وفروشنده قصد خرید وفروش داشته باشند معامله صحیـح است. (مساله ۲۱۳۵) در معامله بیع شـرط اگر چه فروشـنده اطمینان داشـته باشـد که هرگاه سـر مـدت پول را ندهد، خریدار ملـك را به او می دهـد معـامله صـحیح است. ولی اگر سـر مـدت پول را ندهـد، حق نـدارد ملك را از خریـدار مطالبه کنـد. (مساله ۲۱۳۶) اگر چای اعلا را با چای پست مخلوط کنـد و به اسم چای اعلا بفروشـد و مشتری نفهمـد، بعد که دانست می تواند معامله را به هم بزند. (مساله ۲۱۳۷) اگر معامله به مال مشخصـی واقع شـده باشـد وخریدار بفهمد مالی را که گرفته عیبی دارد مثلا حیوانی را بخرد وبفهمـد که یك چشم آن کور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی دانسـته، می تواند معامله را به هم بزند و آن مال را به فروشـنده برگرداند و احتیاط واجب این است که با امکان برگرداندن آن به فروشـنده و به هم زدن معامله به آن اکتفا کند و اگر برگرداندن آن به فروشـنده بواسـطه تغییری که در آن حاصل شده یا تصـرفی که مانع از رد باشد در آن کرده باشد در این صورت فرق قیمت سـالم ومعیوب آن را معین کنـد وبه نسبت تفـاوت قیمت سالم ومعیوب از پولی که به فروشـنده داده پس بگیرد مثلاـ مـالی را به چهار تومان خریـده، اگر بفهمـد معیوب است در صورتی که قیمت سالم آن هشت تومان وقیمت معیوب آن شش تومان باشـد، چون فرق قیمت سالم ومعیوب یك چهارم می باشـد، می توانـد یك چهارم پولی را که داده یعنی یك تومان از فروشـنده بگیرد. (مساله ۲۱۳۸) اگر فروشـنده بفهمـد در عوضـی که گرفته عیبی هست و معامله هم به شـخص آن عوض واقع شـده باشد نه بکلی آن، چنانچه آن عیب پیش از معامله درعوض بوده و او نمی دانسـته می تواند به دسـتوری که در مساله پیش گفته شد یا معامله را به هم بزند و یا تفاوت قیمت سالم و معیوب را بگیرد. (مساله ۲۱۳۹) اگر بعد از معامله وپیش از تحویل گرفتن مال عیبی در آن پیـدا شود، و یـا در عوض مـال، بعـد از معـامله و پیش از تحویـل گرفتن، عیبی پیـدا شود، فروشـنده بـا خریـدار می تواننـد به دستوری که در مساله ۲۱۳۷ گفته شد عمل نمایند. (مساله ۲۱۴۰) اگر بعـد از معامله عیب مال را بفهمد وفورا معامله را به هم نزند، دیگرحق به هم زدن معامله را نـدارد مگر آن که جاهل به مساله باشـد که وقتی فهمیـدمی توانـد معامله را به هم بزنـد و اگر بعـد از حصول مانع از رد مال به فروشنده، ملتفت عیب شود، اگر فورا تفاوت قیمت صحیح و معیوب را مطالبه نکرد حق مطالبه او ساقط می شود.. (مساله ۲۱۴۱) هر گاه بعد از خریدن جنس عیب آن را بفهمد، اگرچه فروشـنده حاضـر نباشد، می تواند معامله را به هم بزند. (مساله ۲۱۴۲) در چهار صورت خریـدار بواسـطه عیبی که در مال است، نمی تواند معامله را به هم بزند، یا تفاوت قیمت بگیرد: اول – آن که موقع خریدن عیب مال را بداند. دوم – به عیب مال راضـی شود. سوم – در وقت معامله بگوید: اگر مال عیبی داشـته باشد، پس نمی دهم وتفاوت قیمت هم نمی گیرم چهارم – فروشنده در وقت معامله بگوید این مال را با هر عیبی که دارد می فروشم، ولی اگر عیبی را معین کنـد وبگویـد مـال را با این عیب می فروشم ومعلوم شود عیب دیگری هم دارد، خریـدار می توانـد برای عیبی که فروشـنده معین نکرده مـال را پس دهـد، و اگر پس دادن آن ممکن نیست، تفـاوت قیمت بگیرد. (مساله ۲۱۴۳) اگر خریدار در مال تصـرف کند بطوری که مال به حال اول نباشد وتغییر کند مثل آن که جامه را ببرد یا گندم را آرد کند، بعد بفهمد مال، عیبی دارد، نمی تواند معامله را به هم بزند ولی می تواند تفاوت قیمت بگیرد و همچنین اگر بعد از تحویل گرفتن مال، عیب دیگری در آن پیدا شود ولی اگر حیوان معیوبی را بخردوپیش از گذشـتن سه روز عیب دیگری پیـدا کنـد اگر چه آن را تحویل گرفته باشد، بازهم می توانـد آن را پس دهـد و نیز اگر فقط خریـدار تا مـدتی حق به هم زدن معامله راداشـته باشـد و در آن مـدت، مال عیب دیگری پیدا کنـد، اگرچه آن را تحویل گرفته باشـد، می تواند معامله را به هم بزند. (مساله ۲۱۴۴) اگر انسان مالی داشـته باشد که خودش آن را ندیـده و دیگری خصوصـیات آن را برای او گفته باشـد، چنانچه او همان خصوصـیات را به مشتری بگویـد وآن را بفروشـد وبعد از

فروش بفهمد که بهتر ازآن بوده، می تواند معامله را به هم بزند.

مسائل متفرقه

(مساله ۲۱۴۵) اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید، باید تمام چیزهایی را که بواسطه آنها قیمت مال کم یا زیاد می شود بگوید، اگر چه به همان قیمت یا به کمتر از آن بفروشد مثلاـ باید بگوید: که نقد خریده یا نسیه وچنانچه بعضی از آن خصوصیات را نگوید وبعدا مشتری بفهمد می تواند معامله را به هم بزند. (مساله ۲۱۴۶) اگر انسان جنسی را به کسی بدهد وقیمت آن را معین کند و بگوید این جنس را به این قیمت بفروش وهر چه زیاد تر فروختی اجرت خودت باشد، هرچه زیادتر از قیمت آن بفروشد مال صاحب مال است و فروشنده فقط می تواند مزد زحمت خود را از صاحب مال بگیرد. ولی اگر زیادی را بعنوان جعاله برای او قراردهد صحیح است وهر چه زیاد تر فروخت مال او است نه مال صاحب مال وهمچنین اگر بگوید: این جنس را به این قیمت بتو فروختم و او بگوید: قبول کردم یا به قصد فروختن، جنس را به او بدهد و او هم به قصد خریدن بگیرد، هرچه زیاد تراز آن قیمت بفروشد مال خود او است. (مساله ۲۱۴۷) اگر قصاب گوشت نر بفروشد وبه جای آن، گوشت ماده بدهد معصیت کرده است، پس اگر آن گوشت را معین کرده وگفته: این گوشت نر رامی فروشم مشتری می تواند معامله را به هم بزند واگر آن را معین نکرده، در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود، قصاب باید گوشت نر به او بدهد. (مساله ۲۱۴۸) اگر مشتری به بزاز بگوید پارچه ای می خواهم که رنگ آن نرود وبزاز پارچه ای به او بفروشد که رنگ آن برود، مشتری می تواند معامله را به هم بزند. (مساله ۲۱۴۹) قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه و اگر دروغ باشد حرام است.

احکام شرکت

(مساله ۲۱۵۰) اگر دو نفر بخواهند با هم شرکت کنند، چنانچه هر کدام مقداری از مال خود را با مال دیگری بطوری مخلوط کند که از یکدیگر تشخیص داده نشود وبه عربی یا به زبان دیگر صیغه شرکت را بخوانند، یا کاری کنند که معلوم باشد می خواهند با یکدیگر شریک باشند، شرکت آنان صحیح است. (مساله ۲۱۵۱) اگر چند نفر در مزدی که از کار خودشان می گیرند با یکدیگر شرکت کنند، مثل دلاکها که قرار می گذارند هر قدر مزد گرفتند با هم قسمت کنند شرکت آنان صحیح نیست وهر کدام مزد کار خود را مالک می شوند ولی اگر بخواهند به رضایت آنچه را مزد گرفته اند تقسیم نمایند اشکال ندارد. (مساله ۲۱۵۲) اگر از کسی که جنسی را برای خود خریده دیگری خواهش کند که او را شریک کند وآن کس به قصد شریک بودن او بگوید: تو را شریک کردم و او هم بگوید: قبول کردم این شرکت صحیح است. و باید نصف پول را کسی که شریک شده به او بدهد. و همچنین اگر هرکدام دیگری را وکیل کند که جنس را برای او نسیه بخرد بعد هر شریکی جنس را برای خودش وشریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند شرکت صحیح است. لکن اگر دو نفر با یکدیگر شرکت کنند که هر کدام با اعتبار خود جنسی بخرد وقیمت آن را خودش بدهکار شود ولی در جنسی که هر کدام خریده اند و در استفاده آن با یکدیگر شریک باشند صحیح نیست. (مساله ۲۱۵۳) کسانی که بواسطه عقد شرکت با هم شریک می شوند، باید مکلف وعاقل باشند واز روی قصد واختیار شرکت کنند و نیز باید بتوانند در مال خود تصرف نمایند، پس سفیه - کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند -چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید، اگر شرکت کند صحیح نیست. (مساله ۲۱۵۴) اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می کند، یا بیشتر از شریک دیگر کار می کند بیشتر منفعت ببرد، باید آنچه را شرط کرده اند به او بدهند. ولی اگر شرط کنند کسی که کار نمی کند

یا کمتر کار می کند بیشتر منفعت ببرد، آن شرط باطل است، لکن شرکتشان صحیح است، و منفعت به نسبت مال، بین آنها تقسیم می شود مگر آن که اذن در تصرف در مال مشترک مقید به این شرط باشد، که در این صورت اصل شرکت باطل است. (مساله ۲۱۵۵) اگر قرار بگذارند که همه استفاده را یکنفر ببرد یا تمام ضرر یا بیشتر آن را یکی از آنان بدهد باطل است. ولی اصل شرکت صحیح است، و نفع و ضرر به نسبت مال، بین آنها تقسیم می شود مگر در صورتی که در مساله پیش گفته شد. (مساله ۲۱۵۶) اگر شرط نکننـد که یکی از شریکها بیشتر منفعت ببرد، چنانچه سرمایه آنان به یک اندازه باشد منفعت وضرر را هم به یک اندازه می برند. و اگر سرمایه آنان به یک اندازه نباشد باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند، مثلا اگر دو نفر شرکت کنند و سرمایه یکی از آنان دو برابر سرمایه دیگری باشد سهم او از منفعت وضرر دو برابر سهم دیگری است چه هر دو به یک اندازه کار کنند، یا یکی کمتر کار کند یا هیچ کار نکند. (مساله ۲۱۵۷) اگر در عقد شرکت شرط کنند که هر دو با هم خرید و فروش نمایند یا هر کدام به تنهایی معامله کند، یا فقط یکی از آنان معامله کند، باید به قرارداد عمل نمایند. (مساله ۲۱۵۸) اگر معین نکنند که کدام یک از آنان با سرمایه خرید و فروش نماید، هیچ یک از آنان بدون اجازه دیگری نمی تواند با آن سرمایه معامله کند. (مساله ۲۱۵۹) شریکی که اختیار سرمایه شرکت با او است باید به قرارداد شرکت عمل کند، مثلا اگر با او قرار گذاشته اند که نسیه بخرد، یا نقد بفروشد، یا جنس را از محل مخصوصی بخرد، باید به همان قرارداد رفتار نماید، و اگر با او قراری نگذاشته باشند، باید به طور معمول معامله کند وداد وستدی نماید که برای شرکت ضرر نداشته باشد وباید معاملات را بطوری که متعارف است انجام دهد، پس اگر مثلا معمول است که نقد بفروشد یا مال شرکت را در مسافرت همراه خود نبرد باید به همین طور عمل نماید و اگر معمول است که نسیه بدهد یا مال را به سفر ببرد می تواند همینطور عمل کند. (مساله ۲۱۶۰) شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند، اگر بر خلاف قراردادی که با او کرده اند خرید وفروش کند وخسارتی برای شرکت پیش آید ضامن است. ولی اگر بعدا بقرار دادی که شده معامله کند صحیح است، و نیز اگر با او قراردادی نکرده باشند وبر خلاف معمول معامله کند، ضامن می باشد. اما اگر بعدا مطابق معمول معامله کند معامله او صحیح است مگر آن که اذن شرکا مقید باشد به این که بر خلاف قرار داد در صورت اول وخلاف معمول در صورت دوم عمل نکند که بنابر این معامله بعد در هر دو صورت نسبت به سهم شریک فضولی است وچنانچه اجازه نکند می تواند عین مالش را و در صورت تلف عین عوض آن را بگیرد. (مساله ۲۱۶۱) شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند اگر زیاده روی ننماید ودر نگهداری سرمایه کوتاهی نکند واتفاقا مقداری از آن یا تمام آن تلف شود ضامن نیست. (مساله ۲۱۶۲) شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند اگر بگوید سرمایه تلف شده وپیش حاکم شرع قسم بخورد، باید حرف او را قبول کرد. (مساله ۲۱۶۳) اگر تمام شرکا از اجازه ای که به تصرف در مال یکدیگر داده اند برگردند، هیچ کدام نمی تواند در مال شرکت تصرف کند و اگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد، شرکای دیگر حق تصرف ندارند ولی کسی که از اجازه خود برگشته، می تواند در مال شرکت تصرف کند. (مساله ۲۱۶۴) هر وقت یکی از شرکا تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند، اگرچه شرکت مدت داشته باشد، باید دیگران قبول نمایند. (مساله ۲۱۶۵) اگر یکی از شرکا بمیرد، یا دیوانه، یا بیهوش شود، شرکای دیگر نمی توانند در مال شرکت تصرف کنند و همچنین است اگر یکی از آنان سفیه شود یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نماید یا از جهت مفلس شدن بحکم حاکم شرع از تصرف در مالش ممنوع شود. (مساله ۲۱۶۶) اگر شریک، چیزی را نسیه برای خود بخرد، نفع و ضررش مال خود اوست ولی اگر برای شرکت بخرد وشریک دیگر بگوید: به آن معامله راضی هستم، نفع وضررش مال هر دو است. (مساله ۲۱۶۷) اگر با سرمایه شرکت معامله ای کنند، بعد بفهمند شرکت باطل بوده، چنانچه طوری باشد که اگر می دانستند شرکت درست نیست، به تصرف درمال یکدیگر راضی بودند، معامله صحیح است وهر چه از آن معامله پیدا شود، مال همه آنان است، و اگر اینطور نباشد، در صورتی که کسانی که به تصرف دیگران راضی نبوده اند، بگویند، به آن معامله راضی هستیم، معامله صحیح وگر نه باطل می باشد و در هر صورت هر کدام از آنان که برای شرکت

کـاری کرده است، اگر به قصـد مجـانی کـار نکرده، می توانـد مزد زحمتهای خود را به انـدازه معمول از شـرکای دیگر بگیرد، بلی کاری که انجام داده اگر معامله فضولی باشد مزد ندارد اگرچه صاحب مال معامله را امضا نماید.

صلح

احکام صلح

(مساله ۲۱۶۸) صـلح آن است که انسان با دیگری سازش کنـد که مقـداری از مال یا منفعت مال خود را ملك او کند، یا از طلب یا حق خود بگـذرد که او هم در عوض مقـداری از مال یا منفعت مال خود را به او واگذار نماید، یا از طلب، یا حقی که دارد بگذرد، بلکه اگر بـدون آن که عوض بگیرد مقداری از مال، یا منفعت مال خود را به کسـی واگذار کند، یا از طلب یا حق خود بگذرد، باز هم صـلح صحیح است(@$. مساله ۲۱۶۹) کسـی که چیزی را به دیگری صـلح می کند، باید بالغ و عاقل باشد وکسـی او را مجبور نکرده باشد وقصد صـلح داشته باشد و سفیه و ممنوع از تصرف دراموالشان به حکم حاکم شرع بواسطه افلاس نباشد. (مساله ۲۱۷۰) لازم نیست صیغه صلح به عربی خوانده شود، بلکه با هر لفظی که بفهماند با هم صلح وسازش کرده اند صحیح است. (مساله ۲۱۷۱) اگر کسـی گوسـفندهای خود را به چوپان بدهـد که مثلا یکسال نگهـداری کند واز شیرآنها اسـتفاده نماید ومقداری روغن بدهد، چنـانچه شیرگوسـفند را در مقابل زحمتهای چوپان و آن روغن صـلح کنـد و قرار نگذارنـد که روغن حاصل از خود آن شیر باشـد صحیـح است. و نیز اگر گوسـفند را یکسـال به چوپان اجاره دهـد که از شـیر آنها اسـتفاده کنـد و در عوض، مقـداری روغن بـدهد صحیح است. (مساله ۲۱۷۲) اگر کسـی بخواهد طلب یا حق خود را بدیگری صـلح کند درصورتی صـحیح است که او قبول نماید. ولی اگر بخواهـد از طلب یا حق خود بـدون صـلح بگذرد قبول کردن او لازم نیست. (مساله ۲۱۷۳) اگر انسان مقـدار بدهی خود را بدانـد وطلبکار او نداند، چنانچه طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صـلح کند، مثلا پنجاه تومان طلبکار باشد وطلب خود را به ده تومان صـلح نماید، زیادی برای بدهکار حلال نیست، مگر آن که مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضـی کند یا طوری باشـد که اگر مقـدار طلب خود را می دانست، بازهم به آن مقدار صـلح می کرد. (مساله ۲۱۷۴) اگر بخواهند دو چیزی را که از یـک جنس ووزن آنها معلوم است به یکـدیگر صـلح کننـد، بایـد وزن یکی بیشتر از دیگری نباشـد، بلکه اگر وزن آنها معلوم نباشـد واحتمال دهند که وزن یکی بیشتر از دیگری است احتیاط آن است که آنها رابه یکدیگر صـلح نکنند. (مساله ۲۱۷۵) اگر دو نفر از یك نفر طلبکار باشـند یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشـند و بخواهند طلبهای خود را به یکدیگر صلح کنند، چنانچه طلب آنان از یك جنس و وزن آنها یکی باشـد مثلا هر دو ده من گندم طلبکار باشـند، مصالحه صـحیح است. و همچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد، مثلا یکی ده من برنج ودیگری دوازده من گندم طلبکار باشد ولی اگر طلب آنان از یك جنس وچیزی باشد که معمولاً با وزن یا پیمانه آن را معامله می کننـد، در صورتی که وزن یا پیمانه آنها مساوی نباشد، مصالحه آنان باطل است. (مساله ۲۱۷۶) اگر از کسـی طلبی دارد که باید بعد از مدتی بگیرد، چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صـلح کند ومقصودش این باشـد که از مقـداری از طلب خود گذشت کند و بقیه را نقد بگیرد اشـکال ندارد. (مساله ۲۱۷۷) اگر دو نفر چیزی را باهم صـلح کنند، با رضایت یکدیگر می توانند صـلح را به هم بزنند و نیز اگر در ضمن معامله برای هر دو، یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را قرار داده باشند، کسی که آن حق را دارد می تواند صلح را به هم بزند. (مساله ۲۱۷۸) تا وقتی خریدار وفروشنده از مجلس معامله متفرق نشده اند می توانند معامله را به هم بزنند. و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد، تا سه روز حق به هم زدن معامله را دارد. و همچنین اگر پول جنسـی را که نقد خریده تا سه روز ندهد وجنس را تحویل نگیرد، فروشـنده می تواند معامله را به هم بزند، ولی کسی که مالی

را صلح می کند در این سه صورت حق به هم زدن صلح را ندارد و در نه صورت دیگر که در احکام خرید وفروش گفته شد می تواند صلح را به هم بزند. (مساله ۲۱۷۹) اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد، می تواند صلح را به هم بزند، ولی اگر بخواهد تفاوت قیمت صحیح ومعیوب را بگیرد اشکال دارد. (مساله ۲۱۸۰) هرگاه مال خود را به کسی صلح نماید وبا او شرط کند که باید چیزی را که به تو صلح کردم وقف کنی و او هم این شرط را قبول کند، باید به شرط عمل نماید.

اجاره

احکام اجاره

(مساله ۲۱۸۱) اجاره دهنده وکسی که چیزی را اجاره می کند باید مکلف وعاقل باشند و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند و نیز باید در مال خود حق تصرف داشته باشند. پس سفیه که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید وکسی که از تصرف در مالش بحکم حاکم شرع ممنوع شده اگر چیزی را به اموالی که از تصرف در آنها ممنوع شده اجاره کند یا آن اموال را اجاره دهد صحیح نیست. (مساله ۲۱۸۲) انسان می تواند از طرف دیگری وکیل شود ومال او را اجاره دهد. (مساله ۲۱۸۳) اگر ولی، یا قیم بچه مال او را با رعایت مصلحت او اجاره دهد، یا خود او را اجیر دیگری نماید اشکال ندارد. و اگر مدتی از زمان بالغ شدن او را جز مدت اجاره قرار دهد، بعد از آن که بچه بالغ شد، نسبت به اجاره اموالش نمی تواند بقیه اجاره را به هم بزند و نسبت به خودش نفوذ اجازه ولی محل اشکال است مگر مصلحتی که استیفا آن لازم باشد مثل حفظ حیات صغیر در آن ملاحظه شده باشد. (مساله ۲۱۸۴) بچه صغیری را که ولی ندارد، بدون اجازه مجتهد نمی شود اجیر کرد. و کسی که به مجتهد دسترسی ندارد، می تواند از چند نفر مومن که عادل باشند، اجازه بگیرد و او را اجیر نماید. (مساله ۲۱۸۵) اجاره دهنده ومستاجر لازم نیست صیغه عربی بخوانند، بلکه اگر مالك به کسی بگوید: ملك خود را به تو اجاره دادم و او بگوید: قبول کردم، اجاره صحیح است. و نیز اگر حرفی نزنند ومالك به قصد این که ملك را اجاره دهد، آن رابه مستاجر واگذار کند و او هم به قصد اجاره کردن بگیرد اجاره صحیح می باشد. (مساله ۲۱۸۶) اگر انسان بدون صیغه خواندن بخواهد برای انجام عملی اجیر شود، همین که مشغول آن عمل شد اجاره صحیح است. (مساله ۲۱۸۷) کسی که نمی تواند حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند که ملك را اجاره داده، یا اجاره کرده صحیح است. (مساله ۲۱۸۸) اگر خانه یا دکان یا اطاقی را اجاره کند وصاحب ملك با او شرط کند که فقط خود او از آن استفاده نماید، مستاجر نمی تواند آن را به دیگری اجاره دهدو اگر شرط نکند می تواند آن را به دیگری اجاره دهد ولی اگر بخواهد به زیادتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد، بنابر احتیاط لازم باید در آن، کاری مانند تعمیر و سفیدکاری انجام داده باشد، خواه به غیر جنسی که اجاره کرده آن را اجاره دهد یا به همان جنس. (مساله ۲۱۸۹) اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای خود انسان کار کند، نمی شود او را به دیگری اجاره داد و اگر شرط نکند بنابر احتیاط لازم باید به زیادتر از آنچه که او را اجاره کرده اجاره ندهد، خواه به همان جنس اجاره دهد یا به غیر جنسی که اجاره کرده است. (مساله ۲۱۹۰) احتیاط لازم اجاره ندادن زمین و کشتی و آسیاب است به زیادتر از آنچه اجاره کرده، ولی در غیر این سه چیز وغیر خانه ودکان و اجیر، اگر چیز دیگر را اجاره کند ومالك با او شرط نکند که فقط خودش استفاده نماید، می تواند به بیشتر از مقداری که اجاره کرده اجاره دهد. (مساله ۲۱۹۱) اگر خانه یا دکانی را مثلا یکساله به صد تومان اجاره کند واز نصف آن خودش استفاده نماید، می تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده مثلا به صد و بیست تومان اجاره دهد، باید در آن، کاری مانند تعمیر انجام داده باشد.

شرایط مالی که آن را اجاره می دهند

(مساله ۲۱۹۲) مـالی را که اجـاره می دهنـد چنـد شـرط دارد: اول - آن که معین باشـد، پس اگر بگویـد: یکی از خانه های خود را اجاره دادم درست نیست. دوم - مستاجر آن را ببینـد، یا کسـی که آن را اجاره می دهد طوری خصوصیات آن را بگوید که کاملا معلوم باشـد. سوم - تحویـل دادن آن ممکن باشـد، پس اجـاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است. چهارم - استفاده از آن مال به تلف کردن و از بین بردنش باشـد، پس اجاره دادن نان ومیوه وخوردنیهای دیگر صـحیح نیست. پنجم - استفاده ای که مال را برای آن، اجـاره داده انـد ممکن باشـد، پس اجـاره دادن زمین برای زراعت درصورتی که آب باران کفایت آن را نکنـد واز آب نهر هم مشـروب نشود، صحیح نیست. ششم - چیزی را که اجاره می دهد مال خود او باشد و اگر مال کس دیگر را اجاره دهد، در صورتی صحیـح است که صاحبش رضایت دهد. (مساله ۲۱۹۳) اجـاره دادن درخت اگر عین میوه آن را به عنوان منافع درخت تملیک کنند اشکال دارد، امـا اگر درخت را در حالی که میوه نداشـته باشـد اجاره دهـد به جهت انتفاع از آن، به صـرف میوه آن صـحیح است. (مساله ۲۱۹۴) زن می تواند برای آن که از شـیرش اسـتفاده کنند اجیر شود ولازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد، ولی اگر بواسطه شیر دادن، حق شوهر از بین برود بدون اجازه او نمی تواند اجیر شود.

شرایط استفاده ای که مال را برای آن اجاره می دهند

(مساله ۲۱۹۵) استفاده ای که مال را برای آن اجاره می دهند چهار شرط دارد: اول - آن که حلال باشد، بنابراین اجاره دادن دکان برای شـراب فروشـی یـا نگهـداری شـراب وکرایه دادن حیوان برای حمل ونقل شـراب باطل است. دوم - آن که پول دادن برای آن استفاده در نظر مردم بیهوده نباشـد. و همچنین آن عمل از طرف شـرع به طور مجان واجب نشـده باشـد، پس اجیر شدن برای انجام نمازهـای روزانه خودش و یـا تغسـیل و تکفین و دفن اموات جـایز نیست ولی اجیر شـدن برای انجام واجباتی که جهت حفظ نظام و مصـلحت واجب است مثـل انواع صـنعتها و پیشه هـا مثـل داروسـازی و طبـابت جایز است. سوم - آن که اگر چیزی را که اجاره می دهنـد چنـد فایـده دارد، استفاده ای که مستاجر بایـد از آن بکنـد معین نماینـد، مثلا اگر حیوانی راکه سواری می دهد وبار می برد اجاره دهنـد، بایـد در موقع اجاره معین کننـد که سواری یا بار بری آن، مال مستاجر است یا همه استفاده های آن. چهارم - آن که مدت استفاده را معین نمایند. و اگر مدت، معلوم نباشد ولی عمل را معین کنند مثلا با خیاط قرار بگذارند که لباس معینی را به طور مخصوصـی بـدوزد کافیست. (مساله ۲۱۹۶) اگر ابتـدای مـدت اجاره را معین نکننـد، ابتـدای آن بعـد از خواندن صـیغه اجاره است. (مساله ۲۱۹۷) اگر خانه ای را مثلا یکساله اجاره دهند و ابتدای آن را یک ماه بعد از خواندن صـیغه قرار دهند، اجاره صحیح است، اگر چه موقعی که صیغه می خوانند خانه در اجاره دیگری باشد. (مساله ۲۱۹۸) اگر مدت اجاره را معلوم نکند وبگوید: هر وقت در خـانه نشـستی اجـاره آن، ماهی ده تومان است، اجاره صـحیح نیست. (مساله ۲۱۹۹) اگر به مستاجر بگویـد: خـانه را یک ماهه به ده تومـان به تو اجـاره دادم وبعـد از آن هم هر قـدر بنشـینی اجـاره آن ماهی ده تومان است و او هم بگویـد:قبول کردم در صورتی که ابتدای مدت اجاره را معین کنند یا ابتدای آن معلوم باشد، اجاره ماه اول صـحیح است. (مساله ۲۲۰۰) خانه ای را که غربا و زوار در آن منزل می کننـد، ومعلوم نیست چقـدر در آن می ماننـد، اگر قرار بگذارنـد که مثلا شبی یک تومان بدهند وصاحب خانه راضـی شود، استفاده از آن خـانه اشـکال نـدارد. ولی چون مـدت اجـاره را معلوم نکرده انـد اجـاره صـحیح نیست وصـاحب خانه هر وقت بخواهد می تواند آنان را بیرون کند.

مسائل متفرقه اجاره

(مساله ۲۲۰۱) مالی را که مستاجر بابت اجاره می دهد باید معلوم باشد، پس اگر از چیزهایی است که مثل گندم با وزن معامله می کنند، باید وزن آن معلوم باشد و اگر از چیزهایی است که مثل تخم مرغ با شماره معامله می کنند، باید شماره آن معین باشد و اگر مثل اسب وگوسفند است، باید اجاره دهنده آن را ببیند، یا مستاجر خصوصیات آن را به او بگوید. (مساله ۲۲۰۲) اگر زمینی را برای زراعت جو، یا گندم اجاره دهد ومال الاجاره را جو، یا گندم همان زمین قرار دهد، اجاره صحیح نیست. (مساله ۲۲۰۳) کسی که چیزی را اجاره داده، تا آن چیز را تحویل ندهد، حق ندارد اجاره آن را مطالبه کند و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد پیش از انجام عمل حق مطالبه اجرت ندارد مگر آن که شرط کرده باشد یا معمول باشد که قبل از عمل اجرت را بدهند. (مساله ۲۲۰۴) هرگاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهد، اگر چه مستاجر تحویل نگیرد، یا تحویل بگیرد وتا آخر مدت اجاره از آن استفاده نکند، باید مال الاجاره آن را بدهد. (مساله ۲۲۰۵) اگر انسان اجیر شود که در روز معینی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضر شود، کسی که او را اجیر کرده اگر چه در آن کار به او مراجعه نکند، باید اجرت او را بدهد، مثلا اگر خیاطی را در روز معینی برای دوختن لباسی اجیر نماید و خیاط در آن روز آماده کار باشد، اگرچه پارچه را به او ندهد که بدوزد، باید اجرتش را بدهد چه خیاط بیکار باشد، چه برای خودش یا دیگری کار کند. (مساله ۲۲۰۶) اگر بعد از تمام شدن مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، مستاجر باید مال الاجاره (اجاره بها) را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد، مثلا اگر خانه ای را یکساله به صد تومان اجاره کند، بعد بفهمد اجاره باطل بوده، چنانچه اجاره آن خانه معمولا پنجاه تومان است، باید پنجاه تومان را بدهد و اگر دویست تومان است، باید دویست تومان را بپردازد. و نیز اگر بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، باید اجاره آن مدت را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد. (مساله ۲۲۰۷) اگر چیزی را که اجاره کرده از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم زیاده روی ننموده ضامن نیست. و نیز اگر مثلا پارچه ای راکه به خیاط داده از بین برود، در صورتی که خیاط بر خلاف دستور او عمل نکرده و در نگهداری آن هم کوتاهی نکرده باشد، نباید عوض آن را بدهد. (مساله ۲۲۰۸) هرگاه صنعتگر چیزی را که گرفته ضایع کند ضامن است. (مساله ۲۲۰۹) اگر قصاب سر حیوانی را ببرد وآن را حرام کند چه مزد گرفته باشد، چه مجانی سر بریده باشد، باید قیمت آن را به صاحبش بدهد. (مساله ۲۲۱۰) اگر حیوانی را اجاره کند ومعین نماید که چقدر بار بر آن بگذارد، چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کند وآن حیوان بمیرد یا معیوب شود ضامن است. ونیز اگر مقدار بار را معین نکرده باشد وبیشتر از معمول بار کند وحیوان تلف شود، یا معیوب گردد ضامن می باشد و در هر دو صورت اجرت زیادی بار را بر حسب معمول نیز باید بدهد. (مساله ۲۲۱۱) اگر حیوانی را برای بردن بار شکستنی اجاره دهد، چنانچه آن حیوان بلغزد، یا رم کند وبار را بشکند، صاحب حیوان ضامن نیست ولی اگر بواسطه زدن ومانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار را بشکند ضامن است. (مساله ۲۲۱۲) اگر کسی بچه ای را ختنه کند وضرری به آن بچه برسد، یا بمیرد چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد ضامن است. و اگر بیشتر از معمول نبریده باشد اگر فقط به او رجوع شده باشد ضامن نیست. و اما اگر تشخیص ضرر داشتن یا ضرر نداشتن را هم به عهده او گذاشته باشد جراح ضامن است. (مساله ۲۲۱۳) اگر دکتر بدست خود به مریض دوا بدهد، یا درد و دوای مریض رابه او بگوید ومریض دوا را بخورد، چنانچه در معالجه خطا کند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد، دکتر ضامن است ولی اگر فقط بگوید: فلان دوا برای فلان مرض فایده دارد و بواسطه خوردن دوا ضرری به مریض برسد یا بمیرد دکتر ضامن نیست. (مساله ۲۲۱۴) هر گاه دکتر به مریض یا ولی او بگوید: که اگر ضرری به مریض برسد ضامن نباشد، در صورتی که دقت واحتیاط خود را بکند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد دکتر ضامن نیست. (مساله ۲۲۱۵) مستاجر وکسی که چیزی را اجاره داده، با رضایت یکدیگر می توانند معامله را به هم بزنند. و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر

دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند، می تواننـد مطابق قرار داد، اجاره را به هم بزنند. (مساله ۲۲۱۶) اگر اجاره دهنده، یا مستاجر بفهمد که مغبون شده است، چنانچه در موقع خواندن صیغه ملتفت نباشد که مغبون است، می تواند اجاره را به هم بزند، ولی اگر در صیغه اجاره شرط کنند که اگر مغبون هم باشند حق به هم زدن معامله را نداشته باشند، نمی توانند اجاره را به هم بزنند. (مساله ۲۲۱۷) اگر چیزی را اجاره دهد وپیش از آن که تحویل دهد کسـی آن را غصب نماید، مسـتاجر می تواند اجاره را به هم بزنـد وچیزی را که به اجاره دهنـده داده پس بگیرد، یا اجاره را به هم نزند واجاره مدتی را که در تصـرف غاصب بوده به میزان معمول از او بگیرد، پس اگر حیوانی را یک ماهه به ده تومان اجاره نمایـد وکسـی آن را ده روز غصب کند واجاره معمولی ده روز آن پانزده تومان باشـد، می توانـد پانزده تومان را از غاصب بگیرد. (مساله ۲۲۱۸) اگر چیزی را که اجـاره کرده تحویل بگیرد و بعد دیگری آن را غصب کند، نمی تواند اجاره را به هم بزند و فقط حق دارد کرایه آن چیز را به مقدار معمول از غاصب بگیرد. (مساله ۲۲۱۹) اگر پیش از آن که اجاره تمام شود، ملک را به مستاجر بفروشد، اجاره باطل نمی شود و مسـتاجر باید مال الاجاره را بدهد. همچنین اگر آن را به دیگری بفروشـد اجاره به هم نمی خورد. (مساله ۲۲۲۰) اگر پیش از ابتـدای مدت اجاره، ملک بطوری خراب شود که هیـچ قابل اسـتفاده نباشـد، یا قابل اسـتفاده ای که شـرط کرده اند نباشد، اجاره باطل می شودو پولی که مسـتاجر به صاحب ملک داده به او برمی گردد. بلکه اگر طوری باشد که بتواند اسـتفاده مختصری هم از آن ببرد، می تواند اجاره را به هم بزند. (مساله ۲۲۲۱) اگر ملکی را اجـاره کنـد وبعـد از گذشـتن مقـداری از مـدت اجاره بطوری خراب شود که هیـچ قابل اسـتفاده نباشـد یا قابل استفاده ای که شرط کرده اند نباشد، اجاره مدتی که باقیمانده باطل می شود و اگر استفاده مختصری هم بتواند ازآن ببرد، می تواند اجاره مـدت باقیمانده را به هم بزند. (مساله ۲۲۲۲) اگر خـانه ای را که مثلاـ دو اطاق دارد اجاره دهـد و یک اطاق آن خراب شود، اگر هر یک از اطاقها جز اجاره باشد اجاره نسبت به اطاقی که خراب شده باطل می شود اگرچه فورا آن را بسازد ومستاجر می تواند اجـاره باقیمانـده را به هم بزنـد. (مساله ۲۲۲۳) اگر اجـاره دهنـده یـا مسـتاجر بمیرد، اجـاره باطـل نمی شود. ولی اگر خانه مال اجاره دهنـده نباشـد مثلا دیگری وصـیت کرده باشـد که تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد، چنانچه آن خانه را اجاره دهد وپیش از تمام شـدن مـدت اجاره بمیرد، از وقتی که مرده اجاره باطل است. (مساله ۲۲۲۴) اگر صاحب کار بنا را وکیل کنـد که برای او عمله بگیرد، چنـانچه بنـا کمتر از مقـداری که از صاحب کار می گیرد به عمله بدهـد، زیادی آن بر او حرام است وبایـد آن را به صاحب کار بدهـد و نیز اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کند وبرای خود اختیار بگذارد که خودش بسازد، یا به دیگری بدهد در صورتی که کمتر از مقـداری که اجیر شده به دیگری بدهد، زیادی آن برای او حرام می باشد، مگر آنکه مقداری خودش کار کرده باشد و باقی مانده را به کمتر از آن مقدار بدهد. (مساله ۲۲۲۵) اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلا پارچه را با نیل رنگ کند، چنانچه با رنگ دیگر رنگ نماید حق ندارد چیزی بگیرد.

جعاله

احکام جعاله

(مساله ۲۲۲۶) جعـاله آن است که انسان قرار بگـذارد در مقابل کاری که برای او انجام می دهنـد مال معینی بدهـد، مثلا بگویـد هر کس گمشده مرا پیدا کند، ده تومان به او می دهم. و به کسـی که این قرار را می گذارد جاعل وبه کسـی که کار را انجام می دهد عامل می گوینـد وفرق بین جعاله واین که کسـی را برای کاری اجیر کننـد، این است که در اجاره بعـد از خواندن صـیغه، اجیر باید عمل را انجام دهـد وکسـی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می شود، ولی در جعاله اگرچه عامل شـخص معین باشد،

عامل می تواند مشغول عمل نشود وتا عمل را انجام ندهد، جاعل بدهکار نمی شود. (مساله ۲۲۲۷) جاعل باید بالغ وعاقل باشد واز روی قصد واختیار قرار داد کند وشرعا بتواند در مال خود تصرف نماید، بنابراین جعاله آدم سفیه - کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند - و جعاله محجور نسبت به اموالی که شرعا از تصرف در آنها ممنوع است صحیح نیست. (مساله ۲۲۲۸) کاری را که جاعل می گوید انجام دهند، باید حرام یا بی فایده یا از واجباتی که شرعا لازم نیست مجانا آورده شود، نباشد، پس اگر بگوید هر کس شراب بخورد، یا در شب به جای تاریکی برود ده تومان به او می دهم، جعاله صحیح نیست. (مساله ۲۲۲۹) اگر مالی را که قرار می گذارد بدهد معین کند مثلا بگوید: هر کس اسب مرا پیدا کند، این گندم را به او می دهم، لازم نیست بگوید: آن گندم مال کجاست وقیمت آن چقدر است ولی اگر مال را معین نکند مثلا بگوید: کسی که اسب مرا پیدا کند ده من گندم به او می دهم، باید خصوصیات آن را کاملاـ معین نماید. (مساله ۲۲۳۰) اگر جاعل مزد معینی برای کار قرار ندهد، مثلا بگوید: هر کس بچه مرا پیدا کند پولی به او می دهم و مقدار آن را معین نکند جعاله صحیح نیست، ولی چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد، باید مزد او را بمقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد. (مساله ۲۲۳۱) اگر عامل پیش از قرار داد، کار را انجام داده باشد، یا بعد از قرار داد، به قصد این که پول نگیرد انجام دهد، حقی به مزد ندارد. (مساله ۲۲۳۲) پیش از آن که عامل شروع بکار کند، جاعل می تواند جعاله را به هم بزند. (مساله ۲۲۳۳) بعد از آن که عامل شروع بکار کرد، اگر جاعل بخواهد جعاله را به هم بزند اشکال دارد. (مساله ۲۲۳۴) عامل می تواند عمل را ناتمام بگذارد، ولی اگر تمام نکردن عمل اسباب ضرر جاعل شود، باید آن را تمام نماید. مثلا اگر کسی بگوید: هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می دهم ودکتر جراحی شروع بعمل کند، چنانچه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند، چشم معیوب می شود، باید آن را تمام نمایدو در صورتی که ناتمام بگذارد، حقی به جاعل ندارد و ضامن عیبی که حاصل می شود نیز می باشد. (مساله ۲۲۳۵) اگر عامل کار را ناتمام بگذارد، چنانچه آن کار مثل پیدا کردن اسب است که تا تمام نشود، برای جاعل فایده ندارد، عامل نمی تواند چیزی مطالبه کند وهمچنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار بگذارد مثلا بگوید: هرکس لباس مرا بدوزد ده تومان به او می دهم، ولی اگر مقصودش این باشد که هر مقدار از عمل که انجام گیرد، برای آن مقدار مزد بدهد، جاعل باید مزد مقداری راکه انجام شده به عامل بدهد، اگر چه احتیاط این است که به طور مصالحه یکدیگر را راضی نمایند.

مزارعه

احکام مزارعه

(مساله ۲۲۳۶) مزارعه آن است که مالک با زارع به این قسم معامله کند که زمین رادر اختیار او بگذارد، تا زراعت کند ومقداری از حاصل آن را به مالک بدهد. (مساله ۲۲۳۷) مزارعه چند شرط دارد: اول - آن که مالک به زارع بگوید زمین رابه تو واگذار کردم و زارع هم بگوید قبول کردم، یا بدون این که حرفی بزنند مالک، زمین را واگذار کند وزارع قبول نماید، ولی در اینصورت تا زارع مشغول کار نشده مالک، وزارع می توانند معامله را به هم بزنند. ولی در این صورت تا زارع مشغول کار نشده در ترتیب آثار لزوم و جواز، مراعات احتیاط لازم است دوم - آن که مالک وزارع هر دو مکلف وعاقل باشند وبا قصد واختیار خود مزارعه را انجام دهند وسفیه نباشند یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند و مالک و بلکه زارع اگر بذر از مال او باشد و یا زرع نیاز به تصرف در مال داشته باشد محجور از تصرف در مال نباشد. سوم - آن که مالک وزارع از تمام حاصل زمین ببرند، پس اگر مثلا شرط کنند که آنچه اول یا آخر می رسد، مال یکی از آنان باشد مزارعه باطل است. چهارم - آن که سهم هر کدام نصف یا ثلث

حاصل ومانند اینها باشد پس اگر مالك بگوید در این زمین زراعت کن و هر چه می خواهی بمن بده صحیح نیست وهمچنین اگر مقدار معینی از حاصل را مثلا ده من فقط برای زارع یا مالك قرار دهند صحیح نیست. پنجم – آن که مدتی را که باید زمین در اختیار زارع باشد معین کنند وباید مدت بقدری باشد که درآن مدت بدست آمدن حاصل ممکن باشد و اگر اول مدت را روز معینی وآخر آن را موقعی قرار دهند که حاصل آن سال بدست می آید وبه حسب عادت، آن موقع معلوم باشد صحیح است. ششم – آن که زمین قابل زراعت باشد و اگر زراعت در آن ممکن نباشد، اما بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود، مزارعه صحیح است. هفتم – آن که اگر منظور هر کدام آنان زراعت مخصوصی است، چیزی را که زارع باید بکارد معین کنند ولی اگر زراعت معینی رادر نظر ندارند، یا زراعتی را که هر دو در نظر دارند معلوم است، لازم نیست آن رامعین نمایند. هشتم – آن که مالك، زمین را معین کند، پس کسی که چند قطعه زمین دارد وبا هم تفاوت دارند، اگر به زارع بگوید در یکی از این زمینها زراعت کن وآن رامعین نکند مزارعه باطل است. نهم – خرجی را که هر کدام آنان باید بکنند معین نمایند ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکنند معلوم باشد، لازم نیست آن را معین نمایند. (مساله ۲۲۳۸) اگر مالك یا زارع شرط کند که مقداری از حاصل برای او باشد وبقیه را بین خودشان قسمت کنند، بدانند که بعد از برداشتن آن مقدار، مقداری دیگر باقی می ماند، صحت مزارعه بعید نیست ولی احتیاط این است که این شرط را نکنند. (مساله ۲۲۳۹) اگر مدت مزارعه تمام شود وحاصل بدست نیاید، چنانچه مالك راضی شود که با اجاره یا بدون اجاره زراعت در زمین او بماند وزارع هم راضی شود مانعی ندارد و اگر مالك راضی نشود، می تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیندو اگر برای چیدن زراعت ضرری به زارع برسد لازم نیست عوض آن را به او بدهد ولی زارع اگرچه راضی شود که به مالك چیزی بدهد، نمی تواند مالك را مجبور کند که زراعت در زمین بماند. (مساله ۲۲۴۰) اگر بواسطه پیش آمدی زراعت در زمین ممکن نباشد مثلاـ آب از زمین قطع شود، مزارعه به هم می خورد و اگر زارع بدون عذر زراعت نکند، چنانچه زمین در تصرف او بوده ومالك در آن تصرفی نداشته است، باید اجاره آن مدت رابه مقدار معمول به مالك بدهد. (مساله ۲۲۴۱) اگر مالك وزارع صیغه خوانده باشند، بدون رضایت یکدیگر نمی توانند مزارعه را به هم بزنند ونیز اگر مالك بقصد مزارعه زمینی را به کسی واگذار کند، بعد از آن که او مشغول عمل شد، جایز نیست بدون رضایت یکدیگر معامله را به هم بزنند، ولی اگر در ضمن خواندن صیغه مزارعه شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند، می توانند مطابق قراری که گذاشته اند معامله را به هم بزنند. (مساله ۲۲۴۲) اگر بعد از قرار داد مزارعه، مالك یا زارع بمیرد، مزارعه به هم نمی خورد و وارثشان به جای آنان است، ولی اگر زارع بمیرد و شرط کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد، مزارعه به هم می خورد وچنانچه زراعت نمایان شده باشد باید سهم او را به ورثه اش بدهد وحقوق دیگری هم که زارع داشته، ورثه او ارث می برند ولی نمی توانند مالك را مجبور کنند که زراعت در زمین باقی بماند. (مساله ۲۲۴۳) اگر بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، چنانچه بذر مال مالك بوده حاصلی هم که بدست می آید مال او است وباید اگر زارع به امر مالك کار کرده مالك مزد او ومخارجی را که کرده وکرایه گاو یا حیوان دیگری را که مال زارع بوده و در آن زمین کار کرده به او بدهد، و اگر بذر مال زارع بوده زراعت هم مال او است وباید اجاره زمین را اگر زمین در دست زارع بوده وخرجهایی را که مالك با مزارع کرده و همچنین کرایه گاو یا حیوان دیگری که مال مالك بوده و در آن زراعت کار کرده به او بدهد. (مساله ۲۲۴۴) اگر بذر مال زارع باشد وبعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، چنانچه مالك وزارع راضی شوند که با اجرت یا بی اجرت زراعت در زمین بماند اشکال ندارد. و اگر مالك راضی نشود، پیش از رسیدن زراعت هم می تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند، وزارع اگر چه راضی شود چیزی به مالك بدهد، نمی تواند او را مجبور کند که زراعت در زمین بماند و نیز مالك نمی تواند زارع را مجبور کند که اجاره بدهد وزراعت را در زمین باقی بگذارد. (مساله ۲۲۴۵) اگر بعد از جمع کردن حاصل وتمام شدن مدت مزارعه ریشه زراعت در زمین بماند وسال بعد دو مرتبه حاصل دهد، چنانچه مالك وزارع از زراعت صرفنظر نکرده باشند، حاصل سال دوم را هم باید

مثل سال اول قسمت کنند اگر معمول باشد، که از این حاصل بیشتر از یک سال استفاده کنند و اگر زاید بر یک سال معمول نباشد تمام حاصل سال دوم مال صاحب بذر است.

مساقات

احکام مساقات

(مساله ۲۲۴۶) اگر انسان با کسی به این قسم معامله کند که درختهای میوه ای را که میوه آن مال خود اوست، یا اختیار میوه های آن با اوست، تا مدت معینی به آن کس واگذار کند که تربیت نماید وآب دهد وبه مقداری که قرار می گذارند از میوه آن بردارد، این معامله را مساقات می گویند. (مساله ۲۲۴۷) معامله مساقات در درختهایی که مثل بید وچنار میوه نمی دهند صحیح نیست. و در مثل درخت حنا که از برگ آن یا درختی که از گل آن استفاده می کنند صحت آن بعید نیست. (مساله ۲۲۴۸) در معامله مساقات لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند وکسی که کار می کند به همین قصد مشغول کار شود، معامله صحیح است. (مساله ۲۲۴۹) مالک و کسی که تربیت درختها را به عهده می گیرد، باید مکلف وعاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند و نیز باید مالک، از تصرف در مالش به حکم حاکم شرع ممنوع نباشد. (مساله ۲۲۵۰) مدت مساقات باید معلوم باشد و اگر اول آن را معین کنند وآخر آن را موقعی قرار دهند که میوه آن سال بدست می آید و بحسب عادت آن موقع معلوم باشد صحیح است. (مساله ۲۲۵۱) باید سهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل ومانند اینها باشد و اگر قرار بگذارند که مثلا صد من از میوه ها مال مالک وبقیه مال کسی باشد که کار می کند معامله باطل است. (مساله ۲۲۵۲) باید قرار مساقات را پیش از ظاهر شدن میوه بگذارند و اگر بعد از ظاهر شدن میوه وپیش از رسیدن آن قرار بگذارند پس اگر کاری که مثل آبیاری که برای درخت لازم است، باقی مانده باشد، معامله صحیح است وگرنه اشکال دارد اگر چه احتیاج بکاری مانند چیدن میوه ونگهداری آن داشته باشد. (مساله ۲۲۵۳) معامله مساقات در بوته خربزه وخیار و مانند اینها بنابر احتیاط صحیح نیست. (مساله ۲۲۵۴) درختی که از آب باران یا رطوبت زمین استفاده می کند و به آبیاری احتیاج ندارد، اگر به کارهای دیگر مانند بیل زدن و کود دادن برای زیاد شدن میوه محتاج باشد، معامله مساقات در آن صحیح است. (مساله ۲۲۵۵) دو نفری که مساقات کرده اند، با رضایت یکدیگر می توانند معامله را به هم بزنند و نیز اگر در ضمن قرارداد مساقات، شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند، مطابق قراری که گذاشته اند، به هم زدن معامله اشکال ندارد و اگر در معامله شرطی کنند وعملی نشود، کسی که برای نفع او شرط کرده اند، می تواند معامله را به هم بزند. (مساله ۲۲۵۶) اگر مالک بمیرد، معامله مساقات به هم نمی خورد و ورثه اش به جای او هستند. (مساله ۲۲۵۷) اگر کسی که تربیت درختها به او واگذار شده بمیرد معامله مساقات باطل نمی شود پس اگر در عقد شرط نکرده باشند که خودش آنها را تربیت کند، ورثه اش به جای او هستند وچنانچه خودشان عمل را انجام ندهند واجیر هم نگیرند، حاکم شرع از مال میت اجیر می گیرد وحاصل را بین ورثه میت و مالک قسمت می کند و اگر شرط کرده باشند که خود او درختها را تربیت نماید مالک با مردن او می تواند معامله را فسخ کند یا راضی شود که ورثه او یا کسی که آنها اجیرش می کنند درختها را تربیت نماید بلی اگر عقد بر خصوص مساقات به مباشرت واقع شده باشد با مردن او معامله باطل می شود. (مساله ۲۲۵۸) اگر شرط کند که تمام حاصل برای مالک باشد، مساقات باطل است ومیوه مال مالک می باشد وکسی که کار می کند نمی تواند مطالبه اجرت نماید ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگر باشد، اگر کسی که درختها را تربیت کرده به امر مالک کار کرده باشد مزد کارش را از مالک

طلبکار است. (مساله ۲۲۵۹) اگر زمینی را به دیگری واگذار کند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می آید مال هر دو باشد بنابر احتیاط لازم معامله باطل است، پس اگر درختها مال صاحب زمین بوده، بعد از تربیت هم مال اوست وباید مزد کسی که آنها را تربیت کرده اگر به امر او کار کرده بدهد و اگر مال کسی بوده که آنها را تربیت کرده، بعد از تربیت هم مال اوست ومی تواند آنها را بکند ولی باید گودالهایی را که بواسطه کندن درختها پیدا شده پر کند و اجاره زمین را از روزی که درختها را کاشته به صاحب زمین بدهد ومالك هم می تواند او را مجبور نماید که درختها را بکند وچنانچه بواسطه کندن درخت، عیبی در آن پیدا شود اگر مالك آن را کنده باشد، باید تفاوت قیمت آن را به صاحب درخت بدهد، وهیچکدام نمی تواند دیگری را مجبور نماید که با اجاره یا بدون اجاره، درخت را در زمین باقی بگذارد.

کسانی که نمی توانند در مال خودشان تصرف کنند

احکام کسانی که نمی توانند در مال خود تصرف کنند

(مساله ۲۲۶۰) بچه ای که بالغ نشده شرعا نمی تواند در مال خود تصرف کند ونشانه بالغ شدن در زن و مرد یکی از سه چیز است: اول - تمام شدن پانزده سال قمری در مرد و نه سال قمری در زن. دوم - روییدن موی درشت زیر شکم بالای عورت. سوم - بیرون آمدن منی. (مساله ۲۲۶۱) روییدن موی درشت در صورت وپشت لب و در سینه وزیر بغل ودرشت شدن صدا ومانند اینها نشانه بالغ شدن نیست، مگر آن که انسان بواسطه اینها به بالغ شدن یقین کند. (مساله ۲۲۶۲) دیوانه و سفیه یعنی: کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند وکسی که بواسطه افلاس حاکم شرع او را از تصرف در مالش منع کرده باشد نمی توانند در مال خود تصرف نمایند. (مساله ۲۲۶۳) کسی که گاهی عاقل وگاهی دیوانه است، تصرفی که موقع دیوانگی در مال خود می کند صحیح نیست. (مساله ۲۲۶۴) انسان می تواند در مرضی که به آن مرض از دنیا می رود، هر قدر از مال خود را به مصرف خود وعیال ومهمان وکارهایی که اسراف شمرده نمی شود برساند و نیز اگر مال خود را به قیمت بفروشد، یا اجاره دهد اشکال ندارد بلکه اگر مثلا مال خود را به کسی ببخشد یا ارزانتر از قیمت بفروشد بنابر اقوی تصرف او صحیح است اگرچه در تمام مال باشد و محتاج به اجازه ورثه نیست.

وکالت

احکام وکالت

وکالت آن است که انسان کاری را که می تواند در آن دخالت کند، به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد، مثلا کسی را وکیل کند که خانه او را بفروشد یا زنی را برای او عقد نماید، پس آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، چون حق ندارد در مال خود تصرف کند وکسی که حاکم شرع او را از تصرف در مالش منع کرده باشد نمی تواند برای فروش آن، کسی را وکیل نماید. (مساله ۲۲۶۵) در وکالت شرط است که منجز باشد یعنی اصل وکالت معلق بر چیزی نباشد پس اگر بگوید چنانچه مسافر من بیاید یا وقتی که اول ماه شد تو در فروش خانه وکیل من هستی که خود وکالت معلق بر آمدن مسافرت یا رسیدن اول ماه شده باطل است ولی تعلیق در متعلق وکالت مثل این که بگوید تو در فروختن خانه ام وکیل من هستی لکن خانه را وقتی مسافر من آمد یا وقتی اول ماه شد بفروش اشکال ندارد. و در وکالت لازم نیست صیغه بخوانند پس اگر انسان به

دیگری بفهماند که او را وکیل کرده و او هم بفهماند که قبول نموده - مثلا مال خود را به کسی بدهد که برای او بفروشد و او مال را بگیرد وکالت صحیح است. (مساله ۲۲۶۶) اگر انسان کسی را که در شهر دیگر است وکیل نماید وبرای او وکالتنامه بفرستد واو قبول کند اگرچه وکالتنامه بعد از مدتی برسد، وکالت صحیح است. (مساله ۲۲۶۷) موکل یعنی کسی که دیگری را وکیل می کند و نیز کسی که وکیل می شود، باید بالغ و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار اقدام کنند. (مساله ۲۲۶۸) کاری را که انسان نمی تواند انجام دهد، یا شرعا نباید انجام دهد نمی تواند برای انجام آن از طرف دیگری وکیل شود، مثلا کسی که در احرام حج است، چون نباید صیغه عقد زناشویی را بخواند نمی تواند برای خواندن صیغه ازطرف دیگری وکیل شود. (مساله ۲۲۶۹) اگر انسان کسی را برای انجام تمام کارهای خودش وکیل کند صحیح است، ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید و آن کار را معین نکند وکالت صحیح نیست. (مساله ۲۲۷۰) اگر وکیل را عزل کند یعنی از کار برکنار نماید، بعد از آن که خبر به او رسید نمی تواند آن کار را انجام دهد، ولی اگر پیش از رسیدن خبر آن کار را انجام داده باشد صحیح است. (مساله ۲۲۷۱) وکیل می تواند از وکالت کناره گیری کند و اگر موکل غایب هم باشد اشکال ندارد. (مساله ۲۲۷۲) وکیل نمی تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده دیگری را وکیل نماید ولی اگر موکل به او اجازه داده باشد که وکیل بگیرد، به هر طوری که به او دستور داده، می تواند رفتار نماید، پس اگر گفته باشد برای من وکیل بگیر، باید ازطرف او وکیل بگیرد و نمی تواند کسی را از طرف خودش وکیل کند. (مساله ۲۲۷۳) اگر انسان با اجازه موکل خودش کسی را از طرف او وکیل کند نمی تواند آن وکیل را عزل نماید و اگر وکیل اول بمیرد، یا موکل، او را عزل کند وکالت دومی باطل نمی شود. (مساله ۲۲۷۴) اگر وکیل با اجازه موکل، کسی را از طرف خودش وکیل کند موکل ووکیل اول می توانند آن وکیل را عزل کنند و اگر وکیل اول بمیرد، یا عزل شود وکالت دومی باطل می شود. (مساله ۲۲۷۵) اگر چند نفر را برای انجام کاری وکیل کند وبه آنها اجازه دهد که هرکدام به تنهایی در آن کار اقدام کنند، هر یک از آنان می توانند آن کار را انجام دهد وچنانچه یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل نمی شود، ولی اگر نگفته باشد که با هم یا به تنهایی انجام دهند، یا گفته باشد که با هم انجام دهند، نمی توانند به تنهایی اقدام نمایند و در صورتی که یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل می شود. (مساله ۲۲۷۶) اگر وکیل یا موکل بمیرد وکالت باطل می شود و نیز اگر چیزی که برای تصرف در آن وکیل شده است از بین برود، مثلا گوسفندی که برای فروش آن وکیل شده بمیرد، وکالت باطل می شود و اگر یکی از وکیل یا موکل دیوانه یا بیهوش شود، در موقع دیوانگی و بی هوشی وکالت اثری ندارد، اما بطلان آن به نحوی که بعد از زوال بی هوشی یا دیوانگی عملش بی اثر باشد محل تامل است. (مساله ۲۲۷۷) اگر انسان کسی را برای کاری وکیل کند وچیزی برای او قرار بگذارد، بعد از انجام آن کار، چیزی را که قرار گذاشته باید به او بدهد. (مساله ۲۲۷۸) اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار اوست کوتاهی نکند و غیر از تصرفی که به او اجازه داده اند، تصرف دیگری در آن ننماید واتفاقا آن مال از بین برود، نباید عوض آن را بدهد. (مساله ۲۲۷۹) اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار اوست کوتاهی کند، یا غیر از تصرفی که به او اجازه داده اند تصرف دیگری در آن بنماید وآن مال از بین برود، ضامن است. پس اگر لباسی را که گفته اند بفروش، بپوشد وآن لباس تلف شود، باید عوض آن را بدهد. (مساله ۲۲۸۰) اگر وکیل غیر از تصرفی که به او اجازه داده اند، تصرف دیگری در مال بکند، مثلا لباسی را که گفته اند بفروش، بپوشد وبعدا تصرفی را که به او اجازه داده اند بنماید، آن تصرف صحیح است.

قرض

احکام قرض

قرض دادن از کارهای مستحبی است که در آیات قرآن واخبار راجع به آن زیاد سفارش شده است، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و اله) روایت شده که هر کس به برادر مسلمان خود قرض بدهد مال او زیاد می شود وملائکه بر او رحمت می فرستند و اگر با بدهکار خود مدارا کند، بدون حساب و به سرعت از صراط می گذرد وکسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام می شود. (مساله ۲۲۸۱) در قرض لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر چیزی را به نیت قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است ولی مقدار آن باید کاملا معلوم باشد. (مساله ۲۲۸۲) اگر دین مدت نداشته باشد هر وقت بدهکار بدهی خود را بدهد طلبکار باید قبول نماید، و اگر مدت داشته باشد پیش از مدت، بنابر احتیاط باید قبول کند. (مساله ۲۲۸۳) اگر در صیغه قرض برای پرداخت آن مدتی قرار دهند، احتیاط واجب آن است که طلبکار پیش از تمام شدن مدت، طلب خود را مطالبه نکند ولی اگر مدت نداشته باشد طلبکار هر وقت بخواهد، می تواند طلب خود را مطالبه نماید. (مساله ۲۲۸۴) اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کند، چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد باید فورا آن را بپردازد و اگر تاخیر بیندازد گناهکار است. (مساله ۲۲۸۵) اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسته واثاثیه منزل و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد چیزی نداشته باشد طلبکار نمی تواند طلب خود را ازاو مطالبه نماید، بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را بدهد. (مساله ۲۲۸۶) کسی که بدهکار است ونمی تواند بدهی خود را بدهد، چنانچه بتواند کاسبی کند، واجب است که کسب کند وبدهی خود را بدهد. (مساله ۲۲۸۷) کسی که دسترسی به طلبکار خود ندارد، چنانچه امید نداشته باشد که او را پیدا کند، باید با اجازه حاکم شرع طلب او را به فقیر بدهد و اگر طلبکار او سید نباشد، احتیاط واجب آن است که طلب اورا به سید فقیر ندهد. (مساله ۲۲۸۸) اگر مال میت بیشتر از خرج واجب کفن ودفن وبدهی او نباشد باید مالش را به همین مصرفها برسانند وبه وارث او چیزی نمی رسد. (مساله ۲۲۸۹) اگر کسی مقداری پول طلا- یا نقره قرض کند وقیمت آن کم شود چنانچه همان مقدار را که گرفته پس بدهد کافی است و اگر قیمت آن زیاد تر گردد لازم است همان مقدار را که گرفته بدهد ولی در هر دو صورت اگر بدهکار وطلبکار به غیر آن راضی شوند اشکال ندارد. (مساله ۲۲۹۰) اگر مالی را که قرض کرده از بین نرفته باشد وصاحب مال آن را مطالبه کند، احتیاط مستحب آن است که بدهکار همان مال را به او بدهد. (مساله ۲۲۹۱) اگر کسی که قرض می دهد شرط کند که زیادتر از مقداری که می دهد بگیرد، مثلا یک من گندم بدهد وشرط کند که یک من و پنج سیر بگیرد، یا ده تخم مرغ بدهد که یازده تا بگیرد، ربا وحرام است. بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار کاری برای او انجام دهد، یا چیزی را که قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس دهد مثلا شرط کند که یک تومانی را که قرض کرده با یک کبریت پس دهد، ربا وحرام است. و نیز اگر با او شرط کند که ساخته پس بگیرد، بازهم ربا و حرام می باشد ولی اگر بدون این که شرط کند، خود بدهکار زیادتر از آنچه قرض کرده پس بدهد اشکال ندارد بلکه مستحب است. (مساله ۲۲۹۲) ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است و مالك شدن گیرنده قرض ربایی و جواز تصرف او در آن محل تامل است. ولی چنانچه قرض دهنده با علم به بطلان قرض ومالك نشدن سود راضی به تصرف قرض گیرنده باشد - بطوری که رضایت او مبنی بر این معامله باطل نباشد - تصرف قرض گیرنده در آن مال جایز است. (مساله ۲۲۹۳) اگر گندم، یا چیزی مانند آن را به طور قرض ربایی بگیرد وبا آن زراعت کند، احتیاط این است که حاصلی که از آن بدست می آید با قرض دهنده مصالحه نمایند، مگر آن که بر حسب صورت دوم مساله قبل، قرض دهنده راضی به تصرف قرض گیرنده باشد، بی آنکه رضایت او مبنی بر معامله ربایی باشد که در این صورت، حاصل، مال قرض گیرنده است. (مساله ۲۲۹۴) اگر لباسی را به ذمه بخرد وبعدا از پولی که به قرض ربایی گرفته، یا از پول حلالی که مخلوط با ربا است به صاحب لباس بدهد، پوشیدن آن لباس و نماز خواندن با آن اشکال ندارد. ولی اگر به فروشنده بگوید که این لباس را با این پول می خرم، پوشیدن آن لباس حرام است. و اگر بداند پوشیدن آن حرام است نماز هم با آن باطل می باشد. (مساله ۲۲۹۵) اگر انسان مقداری پول به تاجری بدهد که در شهر دیگر از طرف او کمتر بگیرد، اشکال ندارد واین را صرف برات می گویند. (مساله ۲۲۹۶) اگر مقداری پول به کسی بدهد که بعد از چند روز در شهر دیگر

زیادتر بگیرد، مثلا نهصد ونود تومان بدهد که بعد از ده روز در شهر دیگر هزار تومان بگیرد ربا وحرام است، ولی اگر کسی که زیادی را می گیرد در مقابل زیادی، جنس بدهد یا عملی انجام دهد اشکال ندارد. (مساله ۲۲۹۷) اگر در مقابل طلبی که از کسی دارد سفته یا براتی داشته باشد وبخواهد طلب خود را پیش از و عده آن به کمتر از آن بفروشد اشکال ندارد.

حواله دادن

احکام حواله دادن

(مساله ۲۲۹۸) اگر انسان طلبکار خود را حواله دهد که طلبش را از دیگری بگیرد وطلبکار وآن دیگری قبول نمایند، کسی که به او حواله شده بدهکار می شود، ودیگر طلبکار نمی تواند از بدهکار اولی مطالبه نماید. (مساله ۲۲۹۹) بدهکار و طلبکار وکسی که به او حواله شده در صورتی که مدیون نباشد، باید مکلف و عاقل باشند وکسی آنان را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند وهم چنین باید محجور(کسی که حاکم شرع او را از تصرف در مالش ممنوع کرده) نباشند ولی اگر حواله برکسی که مدیون نیست داده شود اگر حواله دهنده وکسی که به او حواله شده مهجور باشند، اشکال ندارد. (مساله ۲۳۰۰) حواله در صورتی صحیح است که کسی که بر او حواله می شود اگر بدهکار نیست قبول نماید و همچنین اگر بدهکار باشد و غیر آن جنسی را که بدهکار است به او حواله دهند مثلا۔ اگر جو بدهکار است، گندم حواله کنند، درصورتی صحیح است که قبول نماید بلکه احتیاط مستحب این است که اگر همان جنسی را که بدهکار است هم به او حواله نمایند، قبول کند. (مساله ۲۳۰۱) موقعی که انسان حواله می دهد باید بدهکار باشد، پس اگر بخواهدازکسی قرض کند، تا وقتی از او قرض نکرده نمی تواند او را به کسی حواله دهد که آنچه را بعدا قرض می دهد از آن کس بگیرد. (مساله ۲۳۰۲) حواله دهنده وطلبکار باید مقدار حواله و جنس آن را بدانند پس اگر مثلا ده من گندم وده تومان پول به یک نفر بدهکار باشد و به او بگوید یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر وآن را معین نکند، حواله درست نیست. (مساله ۲۳۰۳) اگر بدهی واقعا معین باشد ولی بدهکار وطلبکار در موقع حواله دادن، مقدار آن یا جنس آن را ندانند حواله صحیح است مثلا اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد وپیش از دیدن دفتر حواله بدهد وبعد دفتر را ببیند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید حواله صحیح می باشد. (مساله ۲۳۰۴) طلبکار می تواند حواله را قبول نکند، اگر چه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید. (مساله ۲۳۰۵) اگر بر کسی حواله بدهد که بدهکار نیست، چنانچه او حواله را قبول کند، پیش از پرداختن حواله نمی تواند مقدار حواله را از حواله دهنده بگیرد ولی اگر طلبکار طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند، کسی که حواله را قبول کرده می تواند تمام مقدار حواله شده را از حواله دهنده مطالبه نماید. (مساله ۲۳۰۶) بعد از آن که حواله درست شد، حواله دهنده وکسی که به او حواله شده، نمی توانند حواله را به هم بزنند وهر گاه کسی که به او حواله شده در موقع حواله فقیر نباشد، اگر چه بعدا فقیر شود، طلبکار نمی تواند حواله را به هم بزند، و همچنین است اگر موقع حواله فقیر باشد وطلبکار بداند فقیر است، ولی اگر نداند فقیر است وبعد بفهمد، اگرچه در آنوقت مالدار شده باشد، طلبکار می تواند حواله را به هم بزند وطلب خود را از حواله دهنده بگیرد. (مساله ۲۳۰۷) اگر بدهکار وطلبکار وکسی که به او حواله شده، (در صورتی که قبول او در صحت حواله معتبر باشد) یا یکی از آنان برای خود حق به هم زدن حواله را قرار دهند، مطابق قراری که گذاشته اند، می توانند حواله را به هم بزنند. (مساله ۲۳۰۸) اگر حواله دهنده خودش طلب طلبکار را بدهد، چنانچه به خواهش کسی که به او حواله شده و مدیون حواله دهنده بوده است، داده است، می تواند چیزی را که داده از او بگیرد و اگر بدون خواهش او داده، یا این که او مدیون حواله دهنده نبوده، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه

نماید.

رهن

احکام رهن

(مساله ۲۳۰۹) رهن آن است که بـدهکار مقـداری از مال خود را نزد طلبکار بگـذارد که اگر طلب او را ندهـد طلبش را از آن مال بدست آورد. (مساله ۲۳۱۰) در رهن لازم نیست صـیغه بخواننـد و همین قـدر که بـدهکار مال خود را به قصد گرو به طلبکار بدهد وطلبکار هم به همین قصد بگیرد رهن صـحیح است. (مساله ۲۳۱۱) گرو دهنده وکسـی که مال را گرو می گیرد باید مکلف وعاقل باشـند وکسـی آنان را مجبور نکرده باشد و نیز باید گرو دهنده سـفیه نباشد یعنی: مال خود رادر کارهای بیهوده مصـرف نکند وهم چنین باید از طرف حاکم شرع از تصرف در مالش ممنوع نباشد. (مساله ۲۳۱۲) انسان مالی را می تواند گرو بگذارد که شرعا بتواند در آن تصرف کند و اگر مال کس دیگر را، با اذن او گرو بگذارد، صحیح است. (مساله ۲۳۱۳) چیزی را که گرو می گذارند، باید خریـد وفروش آن صـحیح باشد پس اگر شـراب ومانند آن را گرو بگذارند درست نیست. (مساله ۲۳۱۴) اسـتفاده چیزی را که گرو می گذارند، مال صاحب آن است. (مساله ۲۳۱۵) طلبکار و بدهکار نمی توانند مالی را که گرو گذاشـته شده، بدون اجازه یکدیگر ملک کسـی کنند، مثلا ببخشـند یا بفروشـند. ولی اگر مالك آن را ببخشد یا بفروشد، بعد طلبکار بگوید راضی هستم اشکال ندارد. (مساله ۲۳۱۶) اگر طلبکـار چیزی را که گرو برداشـته بـا اجـازه بـدهکار بفروشـد پول آن هم مثـل خود مال، گرو می باشـد. (مساله ۲۳۱۷) اگر موقعی که بایـد بـدهی خود را بدهـد طلبکار مطالبه کنـد و او ندهد، طلبکار می تواند مالی را که گرو برداشـته بفروشـد وطلب خود را بردارد وباید بقیه را به بدهکار بدهد، ولی اگر به حاکم شـرع دسترسـی دارد، باید برای فروش آن از حاکم شرع بنابر احتیاط لازم اجازه بگیرد. (مساله ۲۳۱۸) اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسته وچیزهایی که مانند اثاثیه خانه محل احتیاج او است، چیز دیگری نداشـته باشـد، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او مطالبه کند ولی اگر مالی را که گرو گذاشـته خانه واثاثیه هم باشد، طلبکار می تواند بفروشد وطلب خود را بردارد.

ضامن شدن

احکام ضامن شدن

(مساله ۲۳۱۹) اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسـی را بدهد، ضامن شدن او در صورتی صـحیح است که به هر لفظی اگر چه عربی نباشـد به طلبکـار بگویـد که من ضامن شـده ام طلب تو را بـدهم وطلبکار هم رضایت خود را بفهمانـد، ولی راضـی بودن بدهکار شرط نیست. (مساله ۲۳۲۰) ضامن و طلبکار باید مکلف و عاقل باشند و کسی هم آنان را مجبور نکرده باشد ونیز باید سفیه نباشـند یعنی: مـال خود را در کارهـای بیهوده مصـرف نکننـد وطلبکار از تصـرف در مالش شـرعا ممنوع نباشـد ولی این شـرطها در بـدهکار نیست مثلاـ اگر کسـی ضامن شود که بـدهی بچه یا دیوانه را بدهـد صـحیح است. (مساله ۲۳۲۱) هرگاه برای ضامن شـدن خودش شـرطی قرار دهـد، مثلا بگوید اگر بدهکار قرض تو را نداد من می دهم ضامن شدن او باطل است. (مساله ۲۳۲۲) کسی که انسان ضامن بـدهی او می شود بایـد بـدهکار باشـد، پس اگرکسـی بخواهـد از دیگری قرض کند، تا وقتی قرض نکرده، انسان نمی تواند ضامن او شود. (مساله ۲۳۲۳) در صورتی انسان می توانـد ضامن شود که طلبکار وبدهکار وجنس بدهی همه معین باشد، پس

اگر دو نفر از کسی طلبکار باشند وانسان بگوید من ضامن هستم که طلب یکی از شماها را بدهم، چون معین نکرده که طلب کدام رامی دهد، ضامن شدن او باطل است. و نیز اگر کسی از دو نفر طلبکار باشد وانسان بگوید من ضامن هستم که طلب یکی از آن دو نفر را به تو بدهم، چون معین نکرده که بدهی کدام را می دهد، ضامن شدن او باطل می باشد و همچنین اگر کسی از دیگری مثلا ده من گندم وده تومان پول طلبکار باشد وانسان بگوید من ضامن یکی از دو طلب تو هستم ومعین نکند که ضامن گندم است یا ضامن پول، صحیح نیست. (مساله ۲۳۲۴) اگر طلبکار ذمه ضامن را از تمام طلب خود بری کند، ضامن نمی تواند از بدهکار چیزی بگیرد و اگر از مقداری بری کند، نمی تواند آن مقدار را مطالبه نماید. (مساله ۲۳۲۵) اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، نمی تواند از ضامن شدن خود برگردد. (مساله ۲۳۲۶) ضامن وطلبکار می توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را به هم بزنند. (مساله ۲۳۲۷) هرگاه انسان در موقع ضامن شدن، بتواند طلب طلبکار را بدهد اگر چه بعد فقیر شود، طلبکار نمی تواند ضامن بودن او را به هم بزند وطلب خود را از بدهکار اول مطالبه نماید و همچنین است اگر در آن موقع نتواند طلب او را بدهد ولی طلبکار بداند وبه ضامن شدن او راضی شود. (مساله ۲۳۲۸) اگر انسان در موقعی که ضامن می شود، نتواند طلب طلبکار را بدهد وطلبکار در آنوقت نداند وبعد ملتفت شود، می تواند ضامن بودن او را به هم بزند واگر پیش از آن که طلبکار ملتفت شود، ضامن قدرت پیدا کرده باشد احتیاط لازم این است که طلبکار ضمانت را به هم نزند. (مساله ۲۳۲۹) اگر کسی بدون اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، نمی تواند چیزی از او بگیرد. (مساله ۲۳۳۰) اگر کسی با اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، می تواند مقداری راکه ضامن شده پس از پرداخت آن از او مطالبه نماید، ولی اگر به جای جنسی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید مثلا اگر ده من گندم بدهکار باشد وضامن، ده من برنج بدهد، نمی تواند برنج را از او مطالبه نماید، اما اگر خودش راضی شود که برنج بدهد اشکال ندارد.

ودیعه

احکام ودیعه

(امانت) (مساله ۲۳۳۶) اگر انسان مال خود را به کسی بدهد و بگوید نزد تو امانت باشد واو هم قبول کند یا بدون این که حرفی بزنند صاحب مال بفهماند که مال را برای نگهداری به او می دهد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد، باید به احکام ودیعه و امانت داری که بعدا گفته می شود عمل نماید. (مساله ۲۳۳۷) امانت دار وکسی که مال را امانت می گذارد، باید هر دو بالغ وعاقل باشند، پس اگر انسان مالی را پیش بچه یا دیوانه امانت بگذارد، یا دیوانه وبچه مالی را پیش کسی امانت بگذارند صحیح نیست. (مساله ۲۳۳۸) اگر از بچه یا دیوانه چیزی را به طور امانت قبول کند، باید آن را به صاحبش بدهد و اگر آن چیز مال خود بچه یا دیوانه است به ولی او برساند وچنانچه پیش از آن که به صاحبش یا به ولی طفل برساند تلف شود، باید عوض آن را بدهد مگر آن که به قصد حفظ ورساندن به آنان گرفته باشد که اگر در رساندن مال به آنان کوتاهی نکرده باشد ضامن نیست. (مساله ۲۳۳۹) کسی که نمی تواند امانت را نگهداری نماید، جایز نیست امانت را قبول کند مگر آن که حال خود را به صاحب مال اظهار دارد. (مساله ۲۳۴۰) اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست، چنانچه او مال را بگذارد وبرود وآن مال تلف شود، کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید. (مساله ۲۳۴۱) کسی که چیزی را امانت می گذارد، هر وقت بخواهد می تواند آن راپس بگیرد وکسی هم که امانت را قبول می کند، هر وقت بخواهد می تواند آن را به صاحبش برگرداند. (مساله ۲۳۴۲) اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود وودیعه را به

هم بزند، باید هرچه زود تر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولی صاحبش برساند، یا به آنان خبر دهد که به نگهداری حاضر نیست و اگر بـدون عـذر، مال را به آنان نرسانـد وخبر هم ندهـد، چنانچه مال تلف شود بایـد عوض آن را بدهـد. (مساله ۲۳۴۳) کسی که امـانت را قبول می کنـد، اگر برای آن، جـای منـاسبی نـدارد، بایـد جای مناسب تهیه نمایـد وطوری آن را نگهـداری کنـد که مردم نگوینـد در امـانت خیانت کرده و در نگهـداری آن کوتاهی نموده است و اگر در جایی که مناسب نیست بگـذارد وتلف شود، باید عوض آن را بدهـد. (مساله ۲۳۴۴) کسـی که امانت را قبول می کنـد، اگر در نگهـداری آن کوتاهی نکند وتعدی یعنی: زیاده روی هم ننمایـد و اتفاقا آن مال تلف شود، ضامن نیست ولی اگر آن را در جایی بگـذارد که گمان می رود ظالمی بفهمـد وآن را ببرد، چنانچه تلف شود بایـد عوض آن را به صاحبش بدهد. (مساله ۲۳۴۵) اگر صاحب مال برای نگهـداری مال خود جایی را معین کند وبه کسـی که امانت را قبول کرده بگوید: که باید مال را در اینجا حفظ کنی و اگر احتمال هم بدهی که از بین برود، نباید آن را به جـای دیگری ببری، چنـانچه امـانت دار احتمال دهـد که در آنجا از بین برود وبدانـد چون آنجا در نظر صاحب مال برای حفظ بهتر بوده گفته است که نبایـد از آنجـا بیرون ببری، می توانـد آن را به جـای دیگر که به نظر خودش برای حفظ بهتر باشـد ببرد و اگر به آنجـا ببرد وتلف شود ضـامن نیست. ولی اگر ندانـد بچه جهت گفته که به جـای دیگر نبرد چنـانچه به جـای دیگر ببرد وتلف شود، واجب است که عوض آن را بدهـد. (مسـاله ۲۳۴۶) اگر صاحب مال برای نگهـداری مال خود جایی را معین کنـد ولی به کسـی که امـانت را قبول کرده نگویـد که آن را به جای دیگر نبر، چنانچه امانت دار احتمال دهـد که در آنجا از بین برود، می توانـد آن را به جـای دیگری که مـال در آنجـا محفوظتر است ببرد وچنـانچه مـال در آنجـا تلف شود ضامن نیست. (مساله ۲۳۴۷) اگر صـاحب مال دیوانه شود، کسـی که امانت را قبول کرده باید فورا امانت را به ولی او برساند ویا به ولی او خبر دهد، و اگر بدون عذر شـرعی مال را به ولی او ندهـد ودر خبر دادن هم کوتاهی کنـد ومال تلف شود، بایـد عوض آن را بدهد. (مساله ۲۳۴۸) اگر صاحب مال بمیرد، امـانت دار بایـد مـال را به وارث او برسانـد، یا به وارث او خبر دهـد، و چنانچه مال را به وارث او ندهـد و در خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن است. ولی اگر برای آن که می خواهد بفهمد کسی که می گوید من وارث میتم راست می گوید یا نه، یـا میت وارث دیگری دارد یـا نه، مـال را ندهـد و در خبر دادن هم کوتـاهی کنـد ومـال تلف شود ضامن نیست. (مساله ۲۳۴۹) اگر صاحب مال بمیرد وچند وارث داشته باشد، کسـی که امانت را قبول کرده باید مال را به همه ورثه بدهد، یا به کسـی بدهد که همه آنـان تحویـل گرفتن مـال را به او واگـذار کرده انـد. پس اگر بـدون اجـازه دیگران تمـام مال را به یکی از ورثه بدهـد ضامن سـهم دیگران است. (مساله ۲۳۵۰) اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد، یا دیوانه شود، هر کس که امانت در پیش او باشد باید هرچه زودتر آن را به صاحبش برساند. (مساله ۲۳۵۱) اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند، چنانچه ممکن است، باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برسانـد و اگر ممکن نیست بایـد آن را به حاکم شـرع بدهد، و چنانچه به حاکم شـرع دسترسـی ندارد، در صورتی که وارث او امین است واز امانت اطلاع دارد، لازم نیست وصـیت کنـد وگرنه باید وصـیت کند وشاهد بگیرد و به وصـی و شاهـد اسم صاحب مال و جنس و خصوصـیات مال ومحل آن را بگویـد. (مساله ۲۳۵۲) اگر امـانت دار نشانه های مرگ را در خود ببینـد و به وظیفه ای که در مساله پیش گفته شد عمل نکند، چنانچه آن امانت از بین برود، باید بنابر احتیاط لازم عوضـش را بدهد، اگرچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ومرض او خوب شود، یا بعد از مدتی پشیمان شود و وصیت کند. احکام عاریه (مساله ۲۳۵۳) عـاریه آن است که انسـان مـال خود را به دیگری بدهـد که از آن اسـتفاده کنـد و در عوض، چیزی هم از او نگیرد. (مسـاله ۲۳۵۴) لازم نیست در عاریه صـیغه بخوانند، و اگر مثلا لباس را به قصد عاریه به کسـی بدهد و او به همین قصد بگیرد عاریه صحیح است. (مساله ۲۳۵۵) عاریه دادن چیز غصبی وچیزی که مال انسان است ولی منفعت آن را به دیگری واگذار کرده مثلا آن را اجاره داده در صورتی صـحیح است که مالک چیز غصبی یا کسـی که آن چیز را اجاره کرده، بگوید: به عاریه دادن راضی هستم. (مساله ۲۳۵۶) چیزی را که منفعتش مال انسان است مثلا آن را اجاره کرده، می تواند عاریه بدهد. ولی اگر در اجاره شـرط کرده باشند که

خودش از آن استفاده کند، نمی تواند آن را به دیگری عاریه دهد. (مساله ۲۳۵۷) اگر دیوانه وبچه وسفیه ومفلس مال خود را عاریه بدهند صحیح نیست. اما اگر ولی مصلحت بداند مال کسی را که بر او ولایت دارد عاریه دهد اشکال ندارد. و همچنین اگر مفلس با اذن غرما (طلبکاران) عاریه دهد. (مساله ۲۳۵۸) اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و در استفاده ازآن هم زیاده روی ننماید و اتفاقا آن چیز تلف شود ضامن نیست. ولی چنانچه شرط کند که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد، یا چیزی را که عاریه کرده طلا ونقره باشد، باید عوض آن را بدهد. (مساله ۲۳۵۹) اگر طلا ونقره را عاریه نماید وشرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد صحت آن شرط اشکال دارد، ولی شرط سقوط یا اسقاط ما فی الذمه مانعی ندارد. (مساله ۲۳۶۰) اگر عاریه دهنده بمیرد، عاریه گیرنده باید چیزی را که عاریه کرده به ورثه او بدهد. (مساله ۲۳۶۱) اگر عاریه دهنده طوری شود که شرعا نتواند در مال خود تصرف کند مثلا دیوانه شود، عاریه کننده باید مالی را که عاریه کرده به ولی او بدهد. (مساله ۲۳۶۲) کسی که چیزی را عاریه داده هر وقت بخواهد می تواند آن را پس بگیرد وکسی هم که عاریه کرده هر وقت بخواهد می تواند آن را پس دهد. (مساله ۲۳۶۳) عاریه دادن چیزی که استفاده حلال ندارد مثل ظرف طلا و نقره جهت استعمال و آلات لهو و قمار باطل است. (مساله ۲۳۶۴) عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن و عاریه دادن حیوان نر برای آبستن کردن حیوان ماده صحیح است. (مساله ۲۳۶۵) اگر چیزی را که عاریه کرده به مالک، یا وکیل، یا ولی او بدهد و بعد آن چیز تلف بشود، عاریه کننده ضامن نیست ولی اگر بدون اجازه صاحب مال یا وکیل، یا ولی او به جایی ببرد که صاحبش معمولا به آنجا می برده مثلا اسب را در اصطبلی که صاحبش برای آن درست کرده ببندد وبعد تلف شود، یا کسی آن را تلف کند ضامن است. (مساله ۲۳۶۶) اگر چیز نجس را برای کاری که شرط آن پاکی است عاریه دهد مثلا ظرف نجس را عاریه دهد که در آن غذا بخورند، واجب باید نجس بودن آن را به کسی که عاریه می کند بگوید. اما اگر لباس نجس را عاریه دهد، لازم نیست نجس بودن آن را بگوید، هر چند بداند عاریه گیرنده با آن نماز می خواند. (مساله ۲۳۶۷) چیزی را که عاریه کرده بدون اجازه صاحب آن نمی تواند به دیگری اجاره یا عاریه دهد. (مساله ۲۳۶۸) اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهد، چنانچه کسی که اول آن چیز را عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود عاریه دومی باطل نمی شود. (مساله ۲۳۶۹) اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است، باید آن را به صاحبش برساند ونمی تواند به عاریه دهنده بدهد. (مساله ۲۳۷۰) اگر مالی را که می داند غصبی است عاریه کند واز آن استفاده ای ببرد و در دست او از بین برود، مالک می تواند عوض مال و عوض استفاده ای را که عاریه کننده برده، از او یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند و اگر از عاریه کننده بگیرد، او نمی تواند چیزی را که به مالک می دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید. (مساله ۲۳۷۱) اگر نداند مالی را که عاریه کرده غصبی است و در دست او از بین برود، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد، او هم می تواند آنچه را به صاحب مال داده از عاریه دهنده مطالبه نماید. ولی اگر چیزی را که عاریه کرده طلاو نقره باشد یا عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود عوضش را بدهد، نمی تواند چیزی را که به صاحب مال می دهد، از عاریه دهنده مطالبه نماید.

غصب

احکام غصب

غصب آن است که انسان از روی ظلم، بر مال یا حق کسی مسلط شود، و این یکی از گناهان بزرگ است که اگر کسی انجام دهد، در قیامت به عذاب سخت گرفتار می شود. از حضرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و اله) روایت شده است که: هر کس یک وجب

زمین از دیگری غصب کند، در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او می اندازند. (مساله ۲۵۵۴) اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه و پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند، حق آنان را غصب نموده، و همچنین است اگر کسی در مسجد جایی برای خود بگیرد ودیگری نگذارد که از آنجا استفاده نماید. (مساله ۲۵۵۵) چیزی را که انسان پیش طلبکار گرو می گذارد، باید پیش او بماند، که اگر طلب او را ندهد، طلب خود را از آن بدست آورد، پس اگر پیش از آن که طلب او را بدهد آن چیز را به زور از او بگیرد، حق او را غصب کرده است. (مساله ۲۵۵۶) مالی را که نزد کسی گرو گذاشته اند، اگر دیگری غصب کند صاحب مال و طلبکار می توانند چیزی را که غصب کرده، از او مطالبه نمایند و چنانچه آن چیز را از او بگیرند، باز هم در گرو است. و اگر آن چیز از بین برود و عوض آن را بگیرند، آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می باشد. (مساله ۲۵۵۷) اگر انسان چیزی را غصب کند، باید به صاحبش برگرداند، و اگر آن چیز از بین برود، باید عوض آن را به او بدهد. (مساله ۲۵۵۸) اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی بدست آید، مثلا از گوسفند بره ای پیدا شود، مال صاحب مال است. و نیز کسی که مثلا خانه ای را غصب کرده، اگرچه در آن ننشیند باید اجاره آن را بدهد. (مساله ۲۵۵۹) اگر از بچه یا دیوانه چیزی را غصب کند، باید آن را به ولی او بدهد، و اگر از بین رفته باید عوض آن را بدهد. (مساله ۲۵۶۰) هرگاه دو نفر با هم چیزی را غصب کنند، هر کدام از آن دو ضامن نصف آن است، اگرچه هر یك به تنهایی می توانسته آن را غصب نماید. (مساله ۲۵۶۱) اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند، مثلا گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید، چنانچه جدا کردن آنها ممکن است، اگر چه زحمت داشته باشد، باید جدا کند و به صاحبش برگرداند. (مساله ۲۵۶۲) اگر مثلا گوشواره ای را که غصب کرده خراب نماید، باید آن را با مزد ساختنش به صاحب آن بدهد، و چنانچه برای این که مزد ندهد، بگوید آن را مثل اولش می سازم، مالك مجبور نیست قبول نماید. و نیز مالك نمی تواند او را مجبور کند که آن را مثل اولش بسازد. (مساله ۲۵۶۳) اگر چیزی را که غصب کرده بطوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود، مثلا طلایی را که غصب کرده گوشواره بسازد، چنانچه صاحب مال بگوید: مال را به همین صورت بده، باید به او بدهد، و نمی تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد، بلکه بدون اجازه مالك حق ندارد آن را به صورت اولش در آورد، و اگر بدون اجازه او آن چیز را مثل اولش کند، باید تفاوت قیمت ساخته ونساخته آنرا هم به صاحبش بدهد. (مساله ۲۵۶۴) اگر چیزی را که غصب کرده بطوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود، وصاحب مال بگوید باید آن را به صورت اول درآوری، واجب است آن را به صورت اولش در آورد اگر قیمت آن بواسطه تغییر دادن آن صورت از قیمت اولش کمتر شود باید تفاوت قیمت را بدهد. (مساله ۲۵۶۵) اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند، یا درخت بنشاند، زراعت و درخت و میوه آن مال خود اوست. و چنانچه صاحب زمین راضی نباشد که زراعت و درخت در زمین بماند، غاصب باید فورا زراعت یا درخت خود را اگرچه ضرر نماید، از زمین بکند و نیز باید اجاره زمین را در مدتی که زراعت و درخت درآن بوده به صاحب زمین بدهد وخرابیهایی را که در زمین پیدا شده، درست کند، مثلا جای درختها را پر نماید و اگر بواسطه اینها قیمت زمین از اولش کمتر شود، باید تفاوت آن را هم بدهد و نمی تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد، یا اجاره دهد. و نیز صاحب زمین نمی تواند او را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد. (مساله ۲۵۶۶) اگر صاحب زمین راضی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند، کسی که آن را غصب کرده، لازم نیست درخت وزراعت را بکند، ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد. (مساله ۲۵۶۷) اگر چیزی را که غصب کرده از بین برود، در صورتی که مثل گاو و گوسفند باشد که قیمت افراد آن بواسطه خصوصیاتی که دارند فرق دارد باید قیمت آن را بدهد. و چنانچه قیمت بازار آن فرق کرده باشد، باید قیمت وقتی را که تلف شده بدهد. واحتیاط مستحب آن است که بالاترین قیمتی را که از زمان غصب تا زمان پرداخت قیمت داشته، بدهد. (مساله ۲۵۶۸) اگر چیزی را که غصب کرده و از بین رفته مانند گندم و جو باشد که قیمت افرادش در جهت خصوصیات فردی باهم فرق ندارد، باید مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهد، ولی چیزی را که می

دهـد، بایـد خصوصـیات نوعی و سـنخی آن مثـل چیزی باشـد که آن را غصب کرده و از بین رفته است مثلا اگر از نوع اعلای برنج غصب کرده بایـد از همان نوع بدهد. (مساله ۲۵۶۹) اگر چیزی را مثل گوسـفند غصب نمایـد و از بین برود، چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده باشـد، ولی در مـدتی که پیش او بوده مثلا چاق شـده باشـد، بایـد قیمت وقتی را که چاق بوده بدهد. (مساله ۲۵۷۰) اگر چیزی را که غصب کرده، دیگری از او غصب نمایـد و از بین برود، صاحب مال می توانـد عوض آن را از هر یک از آنان بگیرد، یا از هر کـدام آنان مقـداری از عوض آن را مطالبه نماید، و چنانچه عوض مال را از اولی بگیرد، اولی می تواند آنچه را داده از دومی بگیرد، ولی اگر از دومی بگیرد، او نمی توانـد آنچه را داده از اولی مطالبه نماید. (مساله ۲۵۷۱) اگر چیزی را که می فروشد یکی از شرایط معامله در آن نباشـد – مثلا چیزی را که باید با وزن خرید وفروش کنند، بدون وزن معامله نماید معامله باطل است. و چنانچه فروشـنده وخریدار با قطع نظر از معامله راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند، اشکال ندارد، وگرنه چیزی را که از یکدیگر گرفته انـد مثل مال غصبی است و بایـد آن را به هم برگرداننـد، و در صورتی که مال هر یک در دست دیگری تلف شود، چه بداند وچه ندانـد، معامله باطل است، و بایـد عوض آن را بدهد. (مساله ۲۵۷۲) هرگاه مالی را از فروشـنده بگیرد که آن را ببینـد، یا مدتی نزد خود نگهدارد تا اگر پسندید بخرد، در صورتی که آن مال تلف شود، باید عوض آن را به صاحبش بدهد.

مالی که انسان آن را پیدا می کند

احکام مالی که انسان آن را پیدا می کند

(مساله ۲۵۷۳) مال گمشده را اگر انسان پیدا کند و از قسم حیوان نباشد، اگر نشانه ای ندا شـته باشد که بواسطه آن، صاحبش معلوم شود، و قیمت آن کمتر از یک درهم (۶/۱۲ نخود نقره سکه دار) نباشد بنابر احتیاط لازم باید از طرف صاحبش صدقه بدهد. (مساله ۲۵۷۴) اگر مالی پیـدا کنـد که نشانه دارد وقیمت آن از ۶ / ۱۲ نخود نقره سـکه دار کمتر است، چنانچه صاحب آن معلوم باشـد، و انسان نداند راضی است یا نه، نمی تواند بدون اجازه او بردارد، واگر صاحب آن معلوم نباشد، می تواند به قصد اینکه ملک خودش شود بردارد، واحتیاط واجب آن است که هر وقت صاحبش پیـدا شد، اگر عین مال باقی است آن را به صاحبش رد کند، و اگر عین از بین رفته دادن عوض لازم نیست. (مساله ۲۵۷۵) هرگاه چیزی که پیـدا کرده نشانه ای دارد که بواسـطه آن می توانـد صاحبش را پیدا کند، اگر چه بداند صاحب آن کافری است که در امان مسلمانان است در صورتی که قیمت آن چیز به ۶ / ۱۲ نخود نقره سکه دار برسـد بایـد از روزی که آن را پیـدا کرده تا یک سال در جاهایی که مردم اجتماع می کننـد اعلان کنـد ولازم نیست که هرروز اعلان کنـد، بلکه اگر تا یک سال طوری بگویـد واعلان کند که مردم بگویند اعلان می کند، کافی است. (مساله ۲۵۷۶) اگر انسان خودش نخواهـد اعلان کنـد، می تواند به کسـی که اطمینان دارد بگوید که از طرف او اعلان نماید. (مساله ۲۵۷۷) اگر تا یک سال اعلان کند و صاحب مال پیدا نشود، در صورتی که آن مال را در غیر حرم پیدا کرده باشد می تواند آن را برای خود بردارد، بقصـد این که هر وقت صاحبش پیـدا شـد عوض آن را به او بدهـد، یا برای او نگهـداری کند که هروقت پیدا شد به او بدهد، ولی احتیاط مستحب آن است که از طرف صـاحبش صـدقه بدهـد و اگر آن مـال را در حرم پیـدا کرده باشـد بنـابر احتیاط واجب آن را صـدقه بدهد. (مساله ۲۵۷۸) اگر بعـد از آن که یک سال اعلان کرد وصاحب مال پیـدا نشـد، مال را برای صاحبش نگهداری کند و از بین برود، چنانچه در نگهـداری آن کوتاهی نکرده، و تعدی یعنی زیاده روی هم ننموده ضامن نیست، ولی اگر از طرف صاحبش صدقه داده باشـد یا برای خود برداشـته باشد، ضامن است. (مساله ۲۵۷۹) کسـی که مالی را پیدا کرده، اگر عمدا به دسـتوری که گفته شد اعلان نکند، گذشـته از این که معصیت کرده، باز هم واجب است اعلان کند. (مساله ۲۵۸۰) اگر بچه نابالغ چیزی پیدا کند، ولی او

باید اعلان نماید. (مساله ۲۵۸۱) اگر انسان در بین سالی که اعلان می کند، از پیدا شدن صاحب مال ناامید شود، و بخواهد آن را صدقه بدهد اشکال ندارد. (مساله ۲۵۸۲) اگر در بین سالی که اعلان می کند مال از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده، یا تعدی یعنی زیاده روی کرده باشد، باید عوض آن را به صاحبش بدهد، واگر کوتاهی نکرده وزیاده روی هم ننموده، چیزی بر او واجب نیست. (مساله ۲۵۸۳) اگر مالی را که نشانه دارد و قیمت آن به ۶ / ۱۲ نخود نقره سکه دارمی رسد، در جایی پیدا کند که معلوم است بواسطه اعلان، صاحب آن پیدا نمی شود، می تواند در روز اول آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد. و چنانچه صاحبش پیدا شود، و به صدقه دادن راضی نشود، باید عوض آن را به او بدهد، وثواب صدقه ای که داده مال خود اوست. (مساله ۲۵۸۴) اگر چیزی را پیدا کند و به خیال این که مال خود او است بردارد وبعد بفهمد مال خودش نبوده، باید تا یک سال اعلان نماید و همچنین است اگر مثلاـ پای خود را به گمشده ای بزند، و آن را از جای خودش حرکت دهد. (مساله ۲۵۸۵) لازم نیست موقع اعلان، جنس چیزی را که پیدا کرده معین نماید، بلکه به نحوی که در نظر عرف صدق تعریف کند، که کسی که مال را گم کرده است ملتفت شود اگرچه بگوید چیزی پیدا کرده ام کافی است. (مساله ۲۵۸۶) اگر کسی چیزی را پیدا کند، و دیگری بگوید مال من است درصورتی باید به او بدهد که نشانه های آن را بگوید. ولی لازم نیست نشانه هایی را که بیشتر اوقات صاحب مال هم ملتفت آنها نیست بگوید. (مساله ۲۵۸۷) اگر قیمت چیزی را که پیدا کرده به ۶/۱۲ نخود نقره سکه دار برسد، چنانچه اعلان نکند ودر مسجد، یا جای دیگری که محل اجتماع مردم است بگذارد و آن چیز از بین برود، یا دیگری آن را بردارد، کسی که آن را پیدا کرده ضامن است. (مساله ۲۵۸۸) هرگاه چیزی پیدا کند که اگر بماند فاسد می شود، باید قیمت آن رامعین کند، یا برای خودش بردارد، و یا به دیگری بفروشد، و پولش را برای صاحبش نگهدارد. و احتیاط لازم آن است که این کار با اذن حاکم شرع، یا وکیل او باشد، و در هر دو صورت، وجوب اعلان تا یک سال ساقط نمی شود، و اگر تا یک سال صاحبش پیدا نشد، می تواند در ثمن تصرف کند و یا آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد، وهر وقت صاحب مال پیدا شود، باید عوض ثمن و یا قیمتی را که به عهده گرفته ومال را برای خود برداشته، به او رد کند، ولی اگر ثمن را صدقه داده باشد، وصاحب مال به صدقه راضی شود، چیزی بر او نیست. (مساله ۲۵۸۹) اگر چیزی را که پیدا کرده موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد، در صورتی که قصدش این باشد که صاحب آن را پیدا کند، اشکال ندارد. (مساله ۲۵۹۰) اگر کفش او را ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند، چنانچه بداند کفشی که مانده مال کسی است که کفش او را برده، می تواند به جای کفش خودش بردارد، به شرط آنکه قیمت آن از کفش خودش بیشتر نباشد، ولی اگر قیمتش بیشتر باشد و از دسترسی به صاحبش ناامید باشد حکم مجهول المالک را دارد واگر بخواهد آن را بردارد باید با اذن حاکم شرع و پرداخت زیادی قیمت به حاکم شرع باشد چنانکه می تواند زیادی قیمت را با اذن حاکم شرع از طرف صاحبش صدقه بدهد و اگر احتمال دهد کفشی که مانده مال کسی نیست که کفش او را برده، در صورتی که قیمت آن از ۶ / ۱۲ نخود نقره سکه دار کمتر باشد، و مایوس از دسترسی به صاحبش باشد، احتیاطا آن را به حکم مجهول المالک عمل نماید و اگر بیشتر باشد تا یک سال اعلان کند وبعد از یک سال احتیاطا از طرف صاحبش صدقه بدهد. (مساله ۲۵۹۱) اگر مالی را که کمتر از ۶ / ۱۲ نخود نقره سکه دار ارزش دارد پیداکند، و از آن صرف نظر نماید، و در مسجد یا جای دیگر بگذارد، چنانچه کسی آن را بردارد، برای او حلال است.

نذر و عهد

احکام نذر و عهد

(مساله ۲۶۴۹) نـذر آن است که انسان بر خود واجب کنـد که کـار خیری را برای خـدا به جا آورد، یا کاری را که نکردن آن بهتر است برای خدا ترک نماید. (مساله ۲۶۵۰) در نذر باید صیغه خوانده شود، و لازم نیست آن را به عربی بخواند. پس اگر بگوید: از برای خدا بر من، یا بر عهده من یا بر ذمه من است که اگرمریض من خوب شود، ده تومان به فقیر بدهم، نذر او صحیح است. (مساله ۲۶۵۱) نـذر کننـده بایـد مکلف وعاقل باشـد، و به اختیار خود نـذر کنـد، بنابراین نـذر کسـی که او را مجبور کرده انـد، یا بواسـطه عصبانی شدن بی اختیار نذر کرده، صحیح نیست. (مساله ۲۶۵۲) آدم سـفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصـرف می کند، اگر نذر کند مالش را به مصـرفی برساند، صحیح نیست. (مساله ۲۶۵۳) نـذر زن در موردی که منافی با حق شوهر باشد بدون اذن او منعقـد نمی شود بلکه بنابر احتیاط در امور مالی غیر از حج و زکات و احسان به پدر و مادر و صـله رحم نیز با اذن شوهر نذر نماید. (مساله ۲۶۵۴) اگر زن با اجازه شوهر نـذر کنـد، شوهرش نمی توانـد نـذر او را به هم بزنـد، یا او را از عمل کردن به نذر جلوگیری نماید. (مساله ۲۶۵۵) اگر فرزند با اجازه پدر نذر کند، باید به آن نذر عمل نماید، بلکه اگر بدون اجازه او هم نذر کند، عمل کردن به آن نـذر واجب است. ولی اگر پـدر از کاری منع کرده باشـد، و یا بعـد از نذر از آن کار منع کند، آن نذر صـحیح نیست. (مساله ۲۶۵۶) انسان کاری را می توانـد نـذر کنـد که انجام آن برایش ممکن باشد بنابراین کسـی که نمی تواند پیاده کربلا برود، اگر نذر کنـد که پیاده برود، نـذر او صـحیح نیست. (مساله ۲۶۵۷) اگر نـذر کنـد که کـار حرام یـا مکروهی را انجـام دهـد، یا کار واجب یا مستحبی را ترک کند، نذر او صـحیح نیست. (مساله ۲۶۵۸) اگر نـذر کنـد که کار مباحی را انجام دهـد یا ترک نماید، چنانچه بجا آوردن آن و ترکش از هر جهت مسـاوی باشـد، نـذر او صـحیح نیست. و اگر انجـام آن از جهتی بهتر باشـد، و انسان به قصـد همان جهت نـذر کنـد، مثلا نذر کند غذایی را بخورد که برای عبادت قوت بگیرد، نذر او صـحیح است. و نیز اگر ترک آن از جهتی بهتر باشد، و انسان برای همان جهت نذر کند که آن را ترک نماید، مثلا برای این که دود مضـر است نذر کند که آن را استعمال نکند، نذر او صحیح می باشد. (مساله ۲۶۵۹) اگر نـذر کنـد نماز واجب خود را در جایی بخواند که بخودی خود ثواب نماز در آنجا زیاد نیست، مثلا نذر کند نماز را در اطاق بخواند، چنانچه نماز خواندن در آنجا از جهتی بهتر باشد مثلا بواسطه این که در مکان خلوت، انسان حضور قلب پیـدا می کنـد، نذر صـحیح است. (مساله ۲۶۶۰) اگر نـذر کنـد عملی را انجام دهـد، بایـد همانطور که نذر کرده بجاآورد، پس اگر نذر کند که روز اول ماه صدقه بدهد یا روزه بگیرد، چنانچه قبل از آن روز یا بعد از آن به جا آورد کفایت نمی کنـد. و نیز اگر نـذر کند که وقتی مریض او خوب شد صدقه بدهد، چنانچه پیش از آن که خوب شود صدقه را بدهد، کافی نیست. (مساله ۲۶۶۱) اگر نـذر کنـد روزه بگیرد ولی وقت و مقـدار آن را معین نکنـد، چنانچه یک روز روزه بگیرد کافی است. و اگر نذر کنـد نماز بخوانـد و مقدار و خصوصـیات آن را معین نکند، اگر یک نماز دو رکعتی بخواند کفایت می کند. و اگر نذر کند صدقه بدهـد و جنس و مقـدار آن را معین نکنـد، اگر چیزی بدهـد که بگوینـد صدقه داده، به نذر عمل کرده است. و اگر نذر کند کاری برای خـدا به جا آورد، در صورتی که یک نماز بخواند یا یک روز روزه بگیرد، یا چیزی صدقه بدهد، نذر خود را انجام داده است. (مساله ۲۶۶۲) اگر نـذر کنـد روز معینی را روزه بگیرد: باید همان روز را روزه بگیرد و اگر عمدا روزه نگیرد باید گذشـته از قضای آنروز کفاره هم بدهـد و احوط در کفاره نذر در مساله ۱۶۸۱ گفته شـد ولی در آن روز اختیارا می تواند مسافرت کند یا اگر مسافر است قصـد اقامه نمایـد اگرچه موافق با احتیاط ترک سـفر یا قصـد اقامه است. (مساله ۲۶۶۳) اگر انسـان از روی اختیار به نـذر خود عمل نکنـد، بایـد به مقداری که در مساله پیش گفته شد کفاره بدهد. (مساله ۲۶۶۴) اگر نـذر کند که تا وقت معینی عملی را ترک کند، بعد از گذشـتن آن وقت می تواند آن عمل را به جا آورد، و اگر پیش از گذشـتن آن وقت از روی فراموشـی یا ناچاری انجام دهـد، چیزی بر او واجب نیست، ولی باز هم لازم است که تا آن وقت آن عمل را به جا نیاورد. و چنانچه دوباره پیش از رسـیدن آن وقت بـدون عـذر آن عمل را انجام دهـد، بایـد به مقداری که در دو مساله پیش گفته شد کفاره بدهد. (مساله ۲۶۶۵) کسی که نذر کرده عملی را ترک کنـد و وقتی برای آن معین نکرده است، اگر از روی فراموشـی، یـا ناچاری، یا ندانسـتن، آن عمل را انجام دهد

کفاره براو واجب نیست. ولی بعدا هر وقت از روی اختیار آن را به جا آورد، بایـد کفاره بدهـد. (مساله ۲۶۶۶) اگر نذر کند که در هر هفته روز معینی مثلاـ روز جمعه را روزه بگیرد، چنـانچه یکی از جمعه ها عیـد فطر یا قربان باشـد، یا در روز جمعه عـذر دیگری ماننـد حیض برای او پیـدا شود، بایـد آن روز را روزه نگیرد، و باید قضای آن را به جا آورد. (مساله ۲۶۶۷) اگر نذر کند که مقدار معینی صـدقه بدهـد، چنـانچه پیش از دادن صـدقه بمیرد، احتیـاط لاـزم این است که کبار ورثه آن مقـدار را از سـهم خود از مال او صدقه بدهند. (مساله ۲۶۶۸) اگر نـذر کنـد که به فقیر معینی صدقه بدهد، نمی تواند آن را به فقیر دیگر بدهد و اگر آن فقیر بمیرد، بنابر احتیاط باید به ورثه او بدهد. (مساله ۲۶۶۹) اگر نذر کند که به زیارت یکی از ائمه (ع)، مثلا به زیارت حضرت اباعبداللّه (علیه السـلام)مشـرف شود، چنانچه به زیارت امام دیگر برود کافی نیست، و اگر بواسطه عذری نتواند آن امام را زیارت کند، چیزی بر او واجب نیست. (مسـاله ۲۶۷۰) کسـی که نـذر کرده زیـارت برود، و غسـل زیـارت و نماز آن را نـذر نکرده، لازم نیست آنها را به جا آورد. (مساله ۲۶۷۱) اگر برای حرم یکی از ائمه (علیه السـلام)یا امامزادگان چیزی نذر کند، باید آن را در تعمیر و روشنایی و فرش حرم و مانند اینها مصرف کند، یا به زوار و خدام آنان بدهد. (مساله ۲۶۷۲) اگر برای خود امام (علیه السلام)چیزی نذر کند، چنانچه مصـرف معینی را قصد کرده، باید به همان مصرف برساند، و اگر مصرف معینی را قصد نکرده باید به فقرا و زوار بدهد، یا مسجد و ماننـد آن بسـازد، و ثـواب آن را هـدیه آن امـام نمایـد، وهمچنیـن است اگر چیزی را برای امـامزاده ای نـذر کنـد. (مسـاله ۲۶۷۳) گوسفندی را که برای صدقه، یا برای یکی از ائمه (علیه السلام)نذر کرده اند، اگر پیش از آن که به مصرف نذر برسد شیر بدهد، و یـا بچه بیاورد، مال کسـی است که آن را نـذر کرده، ولی پشم گوسـفند ومقـداری که چاق می شود، جز نـذر است. (مساله ۲۶۷۴) هرگـاه نـذر کنـد که اگر مریض او خوب شود، یـا مسـافر او بیایـد، عملی را انجـام دهـد، چنانچه معلوم شود که پیش از نـذر کردن مریض خوب شـده، یا مسافر آمده است، عمل کردن به نذر لازم نیست (مساله ۲۶۷۵) اگر پـدر یا مادر نذر کند که دختر خود را به سید شوهر دهد، بعد ازآن که دختر به تکلیف رسید، اختیار با خود اوست، ونذر آنان اعتبار ندارد. (مساله ۲۶۷۶) هرگاه با خدا عهد کنـد که اگر به حاجت شـرعی خود برسـد کارخیری را انجام دهـد، بعد از آن که حاجتش برآورده شد، باید آن کار را انجام دهد، ونیز اگر بدون آن که حاجتی داشـته باشد، عهد کند که عمل خیری را انجام دهد، آن عمل بر او واجب می شود. (مساله ۲۶۷۷) در عهـد هم مثـل نـذر بایـد صـیغه خوانـده شود، و نیز کـاری را که عهـد می کنـد انجام دهـد، بایـد یا عبادت باشـد مثل نماز واجب و مستحب، یا کاری باشـد که انجام آن بهتر از ترکش باشـد ولی در صورتی که مورد عهـد شـرعا مرجوح نباشد بنابر احتیاط لازم به عهـد خود عمل نماید. (مساله ۲۶۷۸) اگر به عهـد خود عمل نکنـد، باید کفاره بدهد یعنی: شـصت فقیر را سـیر کند، یا دو ماه روزه بگیرد، یا یک بنده آزاد کند.

قسم خوردن

احکام قسم خوردن

(مساله ۲۶۷۹) اگر قسم بخورد که کاری را انجام دهد یا ترک کند، مثلا قسم بخورد که روزه بگیرد، یا دود اسـتعمال نکند، چنانچه عمـدا مخالفت کنـد، بایـد کفاره بدهـد یعنی: یک بنـده آزاد کنـد، یا ده مسـکین را اطعام کنـد یا ده فقیر را بپوشانـد، و اگر اینهارا نتوانـد، بایـد سه روز روزه بگیرد، و باید روزه پی در پی باشد. (مساله ۲۶۸۰) قسم چند شـرط دارد: اول – کسـی که قسم می خورد بایـد بالغ و عاقل باشد، و از روی قصد و اختیار قسم بخورد، پس قسم خوردن بچه و دیوانه و مست و کسـی که مجبورش کرده اند، درست نیست. و همچنین است اگر در حال عصبانی بودن بی اختیار قسم بخورد. دوم – کاری را که قسم می خورد انجام دهد، باید

حرام و مکروه نباشد، و کاری را که قسم می خورد ترک کند، باید واجب و مستحب نباشد، و اگر قسم بخورد که کار مباحی را به جا آورد، باید ترک آن در نظر مردم بهتر از انجامش نباشد، و نیز اگر قسم بخورد کار مباحی را ترک کند، باید انجام آن در نظر مردم بهتر از ترکش نباشد. سوم - به یکی از اسمهای خداوند عالم قسم بخورد که به غیر ذات مقدس او گفته نمی شود مانند خدا - و - اللّه. و نیز اگر به اسمی قسم بخورد که به غیر خدا هم می گویند، ولی بقدری به خدا گفته می شود که هر وقت کسی آن اسم را بگوید، ذات مقدس حق در نظر می آید: مثل آن که به خالق و رازق قسم بخورد صحیح است بلکه بنابر احتیاط واجب در غیر اینصورت هم به قسم عمل نماید. چهارم - قسم را به زبان بیاورد و اگر بنویسد یا در قلبش آن را قصد کند صحیح نیست، ولی آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد صحیح است. پنجم - عمل کردن به قسم برای او ممکن باشد، و اگر موقعی که قسم می خورد ممکن باشد، و بعدا از عمل به آن عاجز شود، از وقتی که عاجز می شود، قسم او به هم می خورد، و نیز اگر عمل کردن به قسم بقدری مشقت پیدا کند که نشود آن را تحمل کرد، و یا این که متعلق قسم در موقع عمل مرجوح یا حرام شود، قسم به هم می خورد و همین طور است حکم در عهد ونذر. (مساله ۲۶۸۱) اگر پدر آنچه را فرزند قسم خورده به جا بیاورد، بگوید: به جا نیاور، وآنچه را قسم خورده به جا نیاورد، بگوید: به جا آور، قسم او بی اثر می شود. (مساله ۲۶۸۲) اگر زن بدون اجازه شوهر قسم بخورد، وشوهر کاری را که زن قسم خورده به جا نیاورد بگوید: به جا آور، یا قسم خورده به جا آورد بگوید: به جا نیاور، قسم زن بی اثر می شود. (مساله ۲۶۸۳) اگر انسان از روی فراموشی، یا ناچاری به قسم عمل نکند کفاره براو واجب نیست. و همچنین است اگر مجبورش کنند که به قسم عمل ننماید. وقسمی که آدم وسواسی می خورد، مثل این که می گوید واللّه الان مشغول نماز می شوم، و بواسطه وسواس مشغول نمی شود، اگر وسواس او طوری باشد که بی اختیار به قسم عمل نکند کفاره ندارد. (مساله ۲۶۸۴) کسی که قسم می خورد، اگر حرف او راست باشد، قسم خوردن او مکروه است، و اگر دروغ باشد، حرام و از گناهان بزرگ می باشد، ولی اگر برای این که خودش یا مسلمان دیگری را از شر ظالمی نجات دهد، قسم دروغ بخورد اشکال ندارد، بلکه گاهی واجب می شود، اما اگر بتواند توریه کند، یعنی: موقع قسم خوردن طوری نیت کند که دروغ نشود، بنابر احتیاط واجب باید توریه نماید، مثلا اگر ظالمی بخواهد کسی را اذیت کند، و از انسان بپرسد که او را ندیده ای، و انسان یک ساعت قبل او را دیده باشد، بگوید او را ندیده ام و قصد کند که از پنج دقیقه پیش مثلا ندیده ام.

وقف

احکام وقف

(مساله ۲۶۸۵) اگر کسی چیزی را وقف کند، از ملک او خارج می شود، و خود او ودیگران نمی توانند آن را ببخشند، یا بفروشند، و کسی هم از آن ملک ارث نمی برد ولی در بعضی از موارد که در مساله ۲۱۰۲ و ۲۱۰۳ گفته شد، فروختن آن اشکال ندارد. (مساله ۲۶۸۶) لازم نیست صیغه وقف را به عربی بخواند، بلکه اگر مثلا بگوید:خانه خود را وقف کردم، و خودش یا کسی که خانه را برای او وقف کرده، یا وکیل، یا ولی آن کس بگوید: قبول کردم، وقف صحیح است. ولی اگر برای افراد مخصوصی وقف نکند، بلکه مثل مسجد ومدرسه برای عموم وقف کند، یا مثلا بر فقرا یا سادات وقف نماید، احوط و اولی آن است که حاکم شرع یا کسی که از طرف او منصوب است قبول نماید و چنانکه وقف به صیغه واقع می شود به عمل نیز واقع میشود پس اگر خانه ای را بقصد اینکه وقف باشد به کسی که بر او وقف کرده بدهد و او هم بقصد قبول آن را بگیرد صحیح است و همچنین اگر فرشی را بقصد وقف در مسجد بیندازد یا مکانی را به قصد مسجد بودن در اختیار نماز گزاران بگذارد وقفیت حاصل می شود. (مساله ۲۶۸۷) اگر

ملکی را برای وقف معین کند، و پیش از خواندن صیغه وقف پشیمان شود، یا بمیرد، وقف درست نیست. (مساله ۲۶۸۸) کسی که مالی را وقف می کند، و از موقع خواندن صیغه، مال را برای همیشه وقف کند، و اگر مثلا بگوید: این مال بعد از مردن من وقف باشد، چون از موقع خواندن صیغه تا مردنش وقف نبوده، صحیح نیست، و نیز اگر بگوید: تا ده سال وقف باشد وبعد از آن نباشد، یا بگوید: تا ده سال وقف باشد، بعد پنج سال وقف نباشد، و دوباره وقف باشد، وقف صحیح نیست. (مساله ۲۶۸۹) وقف در صورتی صحیح است که مال وقف را به تصرف کسی که برای او وقف شده، یا وکیل، یا ولی او بدهند. ولی اگر چیزی را بر اولاد صغیر خود وقف کند و به قصد این که آن چیز ملک آنان شود، از طرف آنان نگهداری نماید، وقف صحیح است. (مساله ۲۶۹۰) اگر مسجدی را وقف کنند، بعد از آن که یک نفر در آن مسجد نماز خواند، وقف درست می شود. (مساله ۲۶۹۱) کسی که مال خود را وقف می کند، باید مکلف وعاقل و با قصد واختیار باشد، و شرعا بتواند در مال خود تصرف کند، بنابراین سفیهی که مال خود رادر کارهای بیهوده مصرف می کند، چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید، اگر چیزی را وقف کند صحیح نیست. و همچنین است محجور نسبت به اموالی که به حکم حاکم شرع از تصرف در آنها منع شده است. (مساله ۲۶۹۲) اگر مالی را برای کسانی که به دنیا نیامده اند وقف کند، درست نیست، ولی اگر برای زندگان و بعد از آنان برای کسانی که بعدا بدنیا می آیند وقف نماید. مثلا چیزی را بر اولاد خود وقف کند که بعد از آنان وقف نوه های او باشد، وهر دسته ای بعد از دسته دیگر از وقف استفاده کنند، صحیح است. (مساله ۲۶۹۳) اگر چیزی را بر خودش وقف کند مثل این که دکانی را وقف کند که عایدی آن را بعد از مرگ او خرج مقبره اش نمایند، صحیح نیست. ولی اگر مالی را بر فقرا وقف کند و خودش فقیر شود، می تواند از منافع وقف استفاده نماید. (مساله ۲۶۹۴) اگر برای چیزی که وقف کرده متولی معین کند، باید مطابق قرارداد او رفتار نمایند. و اگر معین نکند، چنانچه بر افراد مخصوصی مثلاـ بر اولاد خود وقف کرده باشد وآنان بالغ باشند، اختیار با خود آنان است، و اگر بالغ نباشند، اختیار با ولی ایشان است، و برای استفاده از وقف اجازه حاکم شرع لازم نیست. (مساله ۲۶۹۵) اگر ملکی را مثلاـ بر فقرا یا سادات وقف کند، یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد، در صورتی که برای آن ملک متولی معین نکرده باشد، اختیار آن با حاکم شرع است. (مساله ۲۶۹۶) اگر ملکی را بر افراد مخصوصی مثلا بر اولاد خود وقف کند، که هر طبقه ای بعد از طبقه دیگر از آن استفاده کنند، چنانچه متولی ملک آن را اجاره دهد وبمیرد، احتیاط لازم آن است که مستاجر از متولی بعد نیز اجاره کند. ولی اگر متولی نداشته باشد، و یک طبقه از کسانی که ملک بر آنان وقف شده، آن را اجاره دهند ودر بین مدت اجاره بمیرند، اجاره باطل می شود. و در صورتی که مستاجر مال الاجاره تمام مدت را داده باشد، مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مدت اجاره از مال آنان گرفته می شود. (مساله ۲۶۹۷) اگر ملک وقف خراب شود، از وقف بودن بیرون نمی رود. (مساله ۲۶۹۸) ملکی که مقداری از آن وقف است، و مقداری از آن وقف نیست اگر تقسیم نشده باشد، حاکم شرع یا متولی وقف می تواند با نظر خبره سهم وقف را جدا کند. (مساله ۲۶۹۹) اگر متولی وقف خیانت کند و عایدات آن را به مصرفی که معین شده نرساند، حاکم شرع باید شخص امینی را بدو ضمیمه نماید که مانع از خیانتش گردد و در صورتیکه ممکن نباشد به جای او متولی امینی معین نماید. (مساله ۲۷۰۰) فرشی را که برای حسینیه وقف کرده اند، نمی شود برای نماز به مسجد ببرند، اگر چه آن مسجد نزدیک حسینیه باشد. (مساله ۲۷۰۱) اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف نمایند، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد، و انتظار هم نمی رود که تا مدتی احتیاج به تعمیر پیدا کند، می توانند عایدات آن ملک را به مصرف مسجدی که احتیاج به تعمیرات دارد برسانند. (مساله ۲۷۰۲) اگر ملکی را وقف کند که عایدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند، وبه امام جماعت و به کسی که در آن مسجد اذان می گوید بدهند، در صورتی که بدانند یا اطمینان داشته باشند که برای هر یک چه مقدار معین کرده، باید همانطور مصرف کنند، و اگر یقین یا اطمینان نداشته باشند، باید اول، مسجد را تعمیر کنند واگر چیزی زیاد آمد، امام جماعت وکسی که اذان می گوید در تقسیم آن با یکدیگر مصالحه کنند.

وصیت

احکام وصیت

(مساله ۲۷۰۳) وصیت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهایی انجام دهند، یا بگوید: بعد از مرگش چیزی از مال او ملك كسى باشد، یا این که چیزی از مال او را به کسی تملیك، یا صرف در خیرات ومبرات کنند، یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با او است قیم و سرپرست معین کند وکسی را که به او وصیت می کنند، وصی می گویند. (مساله ۲۷۰۴) کسی که نمی تواند حرف بزند، اگر با اشاره مقصود خود را بفهماند، برای هر کاری می تواند وصیت کند، ولی کسی که می تواند حرف بزند، بنابر احتیاط اکتفا به اشاره یا نوشته نکند اگرچه صحت آن در صورتیکه مقصودش مثل کلامش ازآن فهمیده شود بعید نیست. (مساله ۲۷۰۵) اگر نوشته ای به امضا یا مهر میت ببینند، چنانچه مقصود او را بفهماند، و معلوم باشد که برای آنکه وصیتش باشد نوشته، باید به آن عمل کنند بلکه اگر بدانند مقصودش یادداشت و نوشتن و چیزهایی بوده است برای اینکه بعدا مطابق آن وصیت کند، بعید نیست برای وصیت کافی باشد. (مساله ۲۷۰۶) کسی که وصیت می کند باید عاقل باشد، و از روی اختیار وصیت کند، و باید سفیه نباشد یعنی: مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکند، ولی بالغ بودن شرط صحت وصیت نیست، و همین قدر که وصیت کننده ده سال داشته باشد و راه های خیر و کارهای نیك را بشناسد، می تواند به کارهای خیر برای ارحامش وصیت کند. (مساله ۲۷۰۷) کسی که از روی عمد به قصد خودکشی، مثلا زخمی به خود زده، یاسمی خورده است که بواسطه آن، یقین یا گمان به مردن او پیدا می شود، اگر وصیت کند که مقداری از مال او را به مصرفی برسانند، صحیح نیست. (مساله ۲۷۰۸) در وصیت تملیك یه قبول موصی له معتبر است، پس اگر شخصی وصیت کند که چیزی به کسی بدهند، در صورتی آن کس آن چیز را مالك می شود که وصیت را قبول کند، و لازم نیست قبول بعد از موت وصیت کننده باشد، بلکه اگر پیش از موت او هم باشد کفایت می کند، بلی اگر قبول پیش از موت وصیت کننده باشد، به مجرد قبول آن چیز را مالك نمی شود، بلکه بعد از موت وصیت کننده بدون حاجت به قبول دیگر مالك می شود، و اگر قبول بعد از موت باشد به مجرد قبول آن چیز را مالك می شود. (مساله ۲۷۰۹) وقتی انسان نشانه های مرگ را در خود دید، باید فورا امانتهای مردم را به صاحبانش برگرداند و اگر به مردم بدهکار است، و موقع دادن آن بدهی رسیده، باید بدهد، و اگر خودش نمی تواند بدهد، یا موقع دادن بدهی او نرسیده، باید وصیت کند، و بر وصیت شاهد بگیرد، ولی اگر بدهی او معلوم باشد، و اطمینان دارد که ورثه می پردازند، وصیت کردن لازم نیست. (مساله ۲۷۱۰) کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر خمس و زکات ومظالم بدهکار است، باید فورا بدهد، و اگر نمی تواند بدهد، چنانچه از خودش مال دارد، یا احتمال می دهد کسی آنها را ادا نماید، باید وصیت کند. و همچنین است اگر حج بر او واجب باشد. (مساله ۲۷۱۱) کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر نماز و روزه قضا دارد، باید وصیت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند، بلکه اگر مال نداشته باشد، ولی احتمال بدهد کسی بدون آن که چیزی بگیرد آنها را انجام می دهد، بازهم واجب است وصیت نماید، و اگر قضای نماز و روزه او به تفصیلی که در مساله ۱۳۹۹ گفته شد، بر پسر بزرگترش واجب می باشد، باید به او اطلاع دهد، یا وصیت کند که برای او به جا آورند. (مساله ۲۷۱۲) کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر مالی پیش کسی دارد، یا در جایی پنهان کرده است که ورثه نمی دانند، چنانچه بواسطه ندانستن حقشان از بین برود، باید به آنان اطلاع دهد، و لازم نیست برای بچه های صغیر خود قیم و سرپرست معین کند، ولی در صورتی که بدون قیم مالشان از بین می رود، یا خودشان ضایع می شوند، باید برای آنان قیم امینی معین نماید. (مساله ۲۷۱۳) وصی باید مسلمان و عاقل باشد و اگر منفرد است بالغ باشد و در اموری که مربوط به غیر موصی است و یا مربوط به تکالیفی است که شرعا بعهده دارد مورد اطمینان

باشد. (مساله ۲۷۱۴) اگر کسی چند وصی برای خود معین کند، چنانچه اجازه داده باشد که هر کدام به تنهایی به وصیت عمل کنند، لازم نیست در انجام وصیت از یکدیگر اجازه بگیرند، و اگر اجازه نداده باشد، چه گفته باشد که همه باهم به وصیت عمل کنند، یا نگفته باشد، باید با نظر یکدیگر به وصیت عمل نمایند، و اگر حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیت عمل کنند، حاکم شرع آنان را مجبور می کند و اگر اطاعت نکنند، به جای آنان دیگران را معین می نماید. (مساله ۲۷۱۵) اگر انسان از وصیت خود برگردد، مثلا بگوید: ثلث مالش را به کسی بدهند، بعد بگوید: به او ندهند، وصیت باطل می شود، و اگر وصیت خود را تغییر دهد، مثل آن که قیمی برای بچه های خود معین کند، بعد دیگری را به جای او قیم نماید، وصیت اولش باطل می شود، و باید به وصیت دوم او عمل نمایند. (مساله ۲۷۱۶) اگر کاری کند که معلوم شود از وصیت خود برگشته، مثلا خانه ای راکه وصیت کرده به کسی بدهند، بفروشد، یا دیگری را برای فروش آن وکیل نماید وصیت باطل می شود. (مساله ۲۷۱۷) اگر وصیت کند چیز معینی را به کسی بدهند، بعد وصیت کند که نصف همان را به دیگری بدهند، باید آن چیز را دو قسمت کنند، و به هر کدام از آن دو نفر یک قسمت آن را بدهند. (مساله ۲۷۱۸) اگر کسی در مرضی که به آن مرض می میرد، مقداری از مالش را به کسی ببخشد، و وصیت کند که بعد از مردن او هم مقداری به کس دیگر بدهند، آنچه بخشیده از اصل خارج می شود، و آنچه وصیت کرده اگر بیشتر از ثلث نباشد، یا اگر بیشتر است وورثه اجازه بدهند، به وصیت او عمل می شود، و اگر آنچه وصیت کرده بیشتر از ثلث باشد، و ورثه هم اجازه ندهند، باید به مقدار ثلث ترکه او به وصیتش عمل شود. (مساله ۲۷۱۹) اگر وصیت کند که ثلث مال او را نفروشند، و عایدی آن را به مصرفی برسانند، باید مطابق گفته او عمل نمایند. (مساله ۲۷۲۰) اگر در مرضی که به آن مرض می میرد، بگوید: مقداری به کسی بدهکار است، چنانچه متهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است، باید مقداری را که معین کرده از ثلث او بدهند، و اگر متهم نباشد، و کسی هم منکر گفته او نشود باید از اصل مالش بدهند. (مساله ۲۷۲۱) کسی را که انسان وصیت می کند که چیزی به او بدهند، اگرچه درحال وصیت وجود نداشته باشد، اگر پس از مرگ وصیت کننده وجود پیدا کند باید آن چیز را به او بدهند پس اگر وصیت کند به بچه ای که فلان زن به او حامله شود چیزی بدهند اگر آن بچه پس از مرگ موصی موجود شد باید آن چیز را به او بدهند ولی اگر وصیت کند که بعد از مرگش چیزی از مال او ملک کسی باشد و آن کس موجود نباشد وصیت صحیح نیست. (مساله ۲۷۲۲) اگر انسان بفهمد کسی او را وصی کرده، چنانچه به اطلاع وصیت کننده برساند، که برای انجام وصیت او حاضر نیست، لازم نیست بعد از مردن او به وصیت عمل کند. ولی اگر پیش از مردن او نفهمد که او را وصی کرده، یا بفهمد و به او اطلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیت حاضر نیست، در صورتی که مشقت نداشته باشد، باید وصیت او را بنابر احتیاط لازم انجام دهد و نیز اگر وصی پیش از مرگ موصی، موقعی ملتفت شود که موصی بواسطه شدت مرض نتواند به دیگری وصیت کند، بنابر احتیاط لازم باید وصیت را قبول نماید. (مساله ۲۷۲۳) اگر کسی که وصیت کرده بمیرد و در وصیتش نگفته باشد که وصی کارهائی را که به او سفارش شده خودش انجام دهد و از وصیت هم بحسب عرف چنین چیزی استفاده نشود وصی می تواند دیگری را برای انجام کارهای میت وکیل کند، در غیر این صورت باید خودش انجام دهد و نمی تواند به دیگری واگذار کند. (مساله ۲۷۲۴) اگر کسی دو نفر را وصی کند، که با هم به وصیت او عمل کنند، چنانچه یکی از آن دو بمیرد، یا دیوانه، یا کافر شود، حاکم شرع یک نفر دیگر رابه جای او معین می کند، و اگر هر دو بمیرند، یا دیوانه، یا کافر شوند، چنانچه معلوم باشد که میت در نظر داشته، دو نفر کارهایش را انجام دهند، حاکم شرع، دو نفر رابه جای آنها معین میکند و اگر معلوم نباشد که نظر به دو نفر داشته تعیین یک نفر کافی است بلکه بعید نیست که در صورت اولی هم در صورتی که یک نفر بتواند کار دونفر را انجام دهد تعیین یک نفر کافی باشد. (مساله ۲۷۲۵) اگر وصی نتواند به تنهایی کارهای میت را انجام دهد، حاکم شرع برای کمک او یک نفر دیگر را معین می کند. (مساله ۲۷۲۶) اگر مقداری از مال میت در دست وصی تلف شود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی وتعدی نکرده ضامن نیست، و اگر کوتاهی کرده و یا تعدی نموده، مثلا میت وصیت کرده است که فلان مقدار به فقرای

فلان شهر بده، و او مال را به شهر دیگری برده و در راه از بین رفته، ضامن است، بلکه اگر در بین راه هم تلف نشود، و به فقرای شهری دهد که مورد وصیت نبوده ضامن است. (مساله ۲۷۲۷) هرگاه انسان کسی را وصی کند، وبگوید که اگر آن کس بمیرد، فلانی وصی باشد، بعد از آن که وصی اول مرد، وصی دوم باید کارهای میت را انجام دهد. (مساله ۲۷۲۸) حجی که بر میت واجب است و بدهکاری و حقوقی که مثل خمس و زکات و مظالم ادا کردن آنها واجب می باشد، باید از اصل مال میت داده شود، اگرچه میت برای آنها وصیت نکرده باشد. (مساله ۲۷۲۹) اگر مال میت از بدهی وحج واجب، و حقوقی که مثل خمس وزکات و مظالم بر او واجب است زیاد بیاید، چنانچه وصیت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند، باید به وصیت او عمل کنند، و اگر وصیت نکرده باشد، آنچه می ماند مال ورثه است. (مساله ۲۷۳۰) اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، وصیت او در بیشتر از ثلث در صورتی صحیح است که ورثه حرفی بزنند، یا کاری کنند که معلوم شود عملی شدن وصیت را اجازه داده اند، و تنها راضی بودن آنان کافی نیست، و اگر مدتی بعد از مردن او هم اجازه بدهند، صحیح است. (مساله ۲۷۳۱) اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، وپیش از مردن او ورثه اجازه بدهند که وصیت او عملی شود، بعد از مردن او نمی توانند از اجازه خود برگردند. (مساله ۲۷۳۲) اگر وصیت کند که از ثلث او خمس و زکات یا بدهی دیگر او را بدهند، و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند، و کار مستحبی هم مثل اطعام به فقرا انجام دهند، باید اول بدهی او را از ثلث بدهند، و اگر چیزی زیاد آمد برای نماز و روزه او اجیر بگیرند، و اگر از آن هم زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند، و چنانچه ثلث مال او فقط به اندازه بدهی او باشد، و ورثه هم اجازه ندهند که بیشتر از ثلث مال، مصرف شود، وصیت برای نماز وروزه وکارهای مستحبی باطل است. (مساله ۲۷۳۳) اگر وصیت کند که بدهی او را بدهند، و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند، و کار مستحبی هم انجام دهند. چنانچه وصیت نکرده باشد که اینها را از ثلث بدهند، باید بدهی او را از اصل مال بدهند، و اگر چیزی زیاد آمد، ثلث آن را به مصرف نماز وروزه وکارهای مستحبی که معین کرده برسانند، و در صورتی که ثلث کافی نباشد، پس اگر ورثه اجازه بدهند، باید وصیت او عملی شود و اگر اجازه ندهند، باید نماز وروزه را از ثلث بدهند، و اگر چیزی زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند. (مساله ۲۷۳۴) اگر کسی بگوید که میت وصیت کرده فلان مبلغ به من بدهند، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند، یا قسم بخورد و یک مرد عادل هم گفته او را تصدیق نماید، یا یک مرد عادل و دو زن عادله یا چهار زن عادله به گفته او شهادت دهند، باید مقداری را که می گوید به او بدهند، و اگر یک زن عادله شهادت دهد، در یک چهارم چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند، و اگر دو زن عادله شهادت دهند، نصف آن را و اگر سه زن عادله شهادت دهند، باید سه چهارم آن رابه او بدهند، و نیز اگر دو مرد کافر ذمی که در دین خود عادل باشند، گفته او را تصدیق کنند، در صورتی که میت ناچار بوده است که وصیت کند، و مرد و زن عادلی هم در موقع وصیت نبوده، باید چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند. (مساله ۲۷۳۵) اگر کسی بگوید من وصی میتم، که مال او را به مصرفی برسانم، یا میت مرا قیم بچه های خود قرار داده، در صورتی باید حرف او را قبول کرد که دو مرد عادل گفته او را تصدیق نمایند. (مساله ۲۷۳۶) اگر وصیت کند چیزی از مال او برای کسی باشد و آن کس پیش ازآن که قبول کند یا رد نماید بمیرد، تا وقتی ورثه او وصیت را رد نکرده اند، می توانند آن چیز را قبول نمایند، ولی این در صورتی است که وصیت کننده از وصیت خود برنگردد وگر نه حقی به آن چیز ندارند.

ارث

احکام ارث

(مساله ۲۷۳۷) کسانی که بواسطه خویشی ارث می برند سه دسته هستند: دسته اول - پدر و مادر و اولاد میت است، و با نبودن اولاد، اولاد اولاد هر چه پایین روند، هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می برد، و تا یک نفر از این دسته هست دسته دوم ارث نمی برند. دسته دوم - جد، یعنی: پدر بزرگ و جده یعنی: مادر بزرگ، و خواهر و برادر است وبا نبودن برادر و خواهر اولاد ایشان، هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می برد، و تا یک نفر از این دسته هست دسته سوم ارث نمی برند. دسته سوم - عمو و عمه و دایی و خاله و اولاد آنان است، و تا یک نفر از عموها وعمه ها و دایی ها و خاله های میت زنده اند، اولاد آنان ارث نمی برند، ولی اگر میت عموی پدری و پسر عموی پدر و مادری داشته باشد، ارث به پسر عموی پدر ومادری می رسد، و عموی پدری ارث نمی برد. (مساله ۲۷۳۸) اگر عمو و عمه و دایی و خاله خود میت، و اولاد آنان و اولاد اولاد آنان نباشند، عمو و عمه و دایی و خاله پدر و مادر میت ارث می برند، و اگر اینان نباشند، اولادشان ارث می برند، و اگر اینان هم نباشند، عمو و عمه و دایی و خاله جد و جده میت، و اگر اینان نباشند، اولادشان ارث می برند. (مساله ۲۷۳۹) زن و شوهر به تفصیلی که در مسائل ۲۷۷۹ تا ۲۷۸۸ گفته می شود، از یکدیگر ارث می برند.

ارث دسته اول

(مساله ۲۷۴۰) اگر وارث میت فقط یک نفر از دسته اول باشد، مثلا پدر یا مادر یا یک پسر یا یک دختر باشد، همه مال میت به او می رسد، و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، همه مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود، و اگر یک پسر و یک دختر باشد مال را سه قسمت می کنند، دو قسمت را پسر و یک قسمت را دختر می برد، و اگر چند پسر وچند دختر باشند، مال را طوری قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد. (مساله ۲۷۴۱) اگر وارث میت فقط پدر و مادر او باشند، مال سه قسمت می شود، دو قسمت آن را پدر، و یک قسمت را مادر می برد. ولی اگر میت دو برادر، یا چهار خواهر، یا یک برادر ودو خواهر هم داشته باشد که همه آنان پدری باشند یعنی: پدر آنان با پدر میت یکی باشد، خواه مادرشان هم با مادر میت یکی باشد یا نه، اگر چه تا میت پدر و مادر دارد، اینان ارث نمی برند، اما بواسطه بودن اینان مادر شش یک مال را می برد، و بقیه را به پدر می دهند. (مساله ۲۷۴۲) اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک دختر باشد، چنانچه میت دو برادر و چهار خواهر، یا یک برادر ودو خواهر پدری نداشته باشد، مال را پنج قسمت می کنند، پدر و مادر، هر کدام یک قسمت، و دختر سه قسمت آن را می برد. و اگر دو برادر یا چهار خواهر، یا یک برادر ودو خواهر پدری داشته باشد، مال را شش قسمت می کنند، پدر و مادر، هر کدام یک قسمت، و دختر سه قسمت می برد، و یک قسمت باقیمانده را چهار قسمت می کنند، یک قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می دهند مثلا اگر مال را ۲۴ قسمت کنند، ۱۵ قسمت آن را به دختر، و ۵ قسمت آن را به پدر، و ۴ قسمت آن را به مادر می دهند. (مساله ۲۷۴۳) اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک پسر باشد، مال را شش قسمت می کنند، پدر و مادر هرکدام یک قسمت، و پسر چهار قسمت آن را می برد، و اگر چند پسر یا چند دختر باشند آن چهار قسمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند، و اگر پسر و دختر باشند، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد. (مساله ۲۷۴۴) اگر وارث میت فقط پدر ویک پسر، یا مادر ویک پسر باشد، مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر، و پنج قسمت را پسر می برد. (مساله ۲۷۴۵) اگر وارث میت فقط پدر، یا مادر، با پسر ودختر باشد، مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را پدر، یا مادر می برد، و بقیه را طوری قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد. (مساله ۲۷۴۶) اگر وارث میت فقط پدر ویک دختر، یا مادر ویک دختر باشد، مال را چهار قسمت می کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر، و بقیه را دختر می برد. (مساله ۲۷۴۷) اگر وارث میت فقط پدر و چند دختر، یا مادر و چند دختر باشد، مال را پنج قسمت می کنند، یک قسمت را پدر یا مادر می برد، و

چهار قسمت را دختران به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند. (مساله ۲۷۴۸) اگر میت اولاد نداشته باشد، نوه پسری او اگر چه دختر باشد سهم پسر میت را می برد، و نوه دختری او اگر چه پسر باشد، سهم دختر میت را می برد، مثلا اگر میت یک پسر از دختر خود، و یک دختر از پسرش داشته باشد، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت را به پسر دختر ودو قسمت را به دختر پسر می دهند.

ارث دسته دوم

(مساله ۲۷۴۹) دسته دوم از کسانی که بواسطه خویشی ارث می برند، جد یعنی پدر بزرگ و جده یعنی: مادر بزرگ وبرادر وخواهر میت است، و اگر برادر و خواهر نداشته باشد، اولادشان ارث می برند. (مساله ۲۷۵۰) اگر وارث میت فقط یک برادر، یا یک خواهر باشد، همه مال به او می رسد، و اگر چند برادر پدر و مادری، یا چند خواهر پدر و مادری باشد، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود، و اگر برادر و خواهر پدر و مادری با هم باشند، هر برادری دو برابر خواهر می برد، مثلا اگر دو برادر و یک خواهر پدر و مادری دارد، مال را پنج قسمت می کنند، هریک از برادران دو قسمت، و خواهر یک قسمت آن رامی برد. (مساله ۲۷۵۱) اگر میت برادر وخواهر پدر و مادری دارد، برادر وخواهر پدری که از مادر با میت جدا هستند ارث نمی برند، و اگر برادر وخواهر پدر و مادری ندارد، چنانچه فقط یک خواهر یا یک برادر پدری داشته باشد، همه مال به او می رسد، واگر چند برادر یا چند خواهر پدری داشته باشد، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود، و اگر هم برادر وهم خواهر پدری داشته باشد، هر برادری دو برابر خواهر می برد. (مساله ۲۷۵۲) اگر وارث میت فقط یک خواهر، یا یک برادر مادری باشد، همه مال به او می رسد. و اگر چند برادر مادری، یا چند خواهر مادری، یا چند برادر و خواهرمادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود. (مساله ۲۷۵۳) اگر میت برادر وخواهر پدر و مادری، و برادر و خواهر پدری، و یک برادر یا یک خواهر مادری داشته باشد، برادر وخواهر پدری ارث نمی برند، و مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را به برادر یا خواهر مادری، و بقیه را به برادر وخواهر پدر و مادری می دهند، و هر برادر دو برابر خواهر می برد. (مساله ۲۷۵۴) اگر میت برادر وخواهر پدر و مادری، و برادر و خواهر پدری و برادر و خواهر مادری داشته باشد، برادر وخواهر پدری ارث نمی برد، و مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر وخواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند، و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند، و هر برادر دوبرابر خواهر می برد. (مساله ۲۷۵۵) اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری، و یک برادر مادری، یایک خواهر مادری باشد، مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر یاخواهر مادری می برد، و بقیه را به برادر وخواهر پدری می دهند، و هر برادر دو برابر خواهر می برد. (مساله ۲۷۵۶) اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری، و چند برادر و خواهرمادری باشد، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر وخواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند، و بقیه را به برادر و خواهر پدری می دهند، و هر برادر دو برابر خواهر می برد. (مساله ۲۷۵۷) اگر وارث میت فقط برادر وخواهر وزن او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که گفته می شود می برد، و خواهر و برادر بطوری که در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را می برند. و نیز اگر زنی بمیرد، و وارث او فقط خواهر وبرادر و شوهر او باشد، شوهر نصف مال را می برد، و خواهر و برادر بطوری که در مسائل پیش گفته شد، ارث خود را می برند. ولی برای آن که زن یا شوهر ارث می برد، از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی شود، و از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می شود، مثلا اگر وارث میت شوهر وبرادر وخواهر مادری و برادر وخواهر پدر و مادری او باشد، نصف مال به شوهر می رسد، و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر وخواهر مادری می دهند، و آنچه می ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است، پس اگر همه مال او شش تومان باشد، سه تومان به شوهر، و دو تومان به برادر و خواهر مادری، و یک

تومان به برادر و خواهر پـدر و مادری می دهند. (مساله ۲۷۵۸) اگر میت خواهر و برادر نداشـته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان می دهند، و سـهم برادرزاده و خواهرزاده مادری به طور مساوی بین آنان قسمت می شود، و از سهمی که به برادر زاده و خواهرزاده پـدری، یا پدر و مادری می رسد، هر پسـری دو برابر دختر می برد. (مساله ۲۷۵۹) اگر وارث میت فقط یک جـد یا یک جده است، چه پـدری باشـد یامادری، همه مال به او می رسد و با بودن جد میت، پدر جد او ارث نمی برد. (مساله ۲۷۶۰) اگر وارث میت فقط جد و جده پدری باشد، مال سه قسـمت می شود، دو قسمت را جد و یک قسمت را جده می برد و اگر جد و جده مادری باشد مال را به طور مسـاوی بین خودشـان قسـمت می کننـد. (مساله ۲۷۶۱) اگر وارث میت فقط یک جـد یا جـده پـدری و یک جـد یا جـده مادری باشد مال سه قسـمت می شود، دو قسمت را جد یا جده پدری ویک قسمت را جد یا جده مادری می برد. (مساله ۲۷۶۲) اگر وارث میت جـد و جـده پـدری و جـد و جـده مادری باشـند مال سه قسـمت می شود، یک قسـمت آن را جد و جده مادری به طور مساوی بین خودشان قسـمت می کننـد و دو قسـمت آن را به جـد و جـده پدری می دهند و جد دوبرابر جده می برد. (مساله ۲۷۶۳) اگر وارث میت فقط زن، جـد و جـده پـدری و جـد و جـده مادری او باشد زن ارث خود را به تفصـیلی که گفته می شود می برد و یک قسـمت از سه قسـمت اصل مال را به جـد و جده مادری می دهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیه را به جـد و جـده پدری می دهند و جد دو برابر جده می برد. و اگر وارث میت شوهر و جد و جده باشـند، شوهر نصف مال را می برد و جد و جده به دستوری که در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را می برند.

ارث دسته سوم

(مساله ۲۷۶۴) دسـته سوم، عمو و عمه و دایی و خـاله و اولاـد آنان است به تفصـیلی که گفته شـد که اگر از طبقه اول و دوم کسـی نباشد، اینها ارث می برند. (مساله ۲۷۶۵) اگر وارث میت فقط یک عمو یا یک عمه است، چه پـدر و مادری باشد یعنی: با پدر میت از یک پـدر و مادر باشد، یا پدری باشد یا مادری همه مال به او می رسد و اگر چند عمو یا چند عمه باشـند و همه پدر و مادری، یا همه پدری یا همه مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود. و اگر عمو و عمه هردو باشند و همه پدر و مادری، یا همه پدری باشند، عمو دو برابر عمه می برد مثلا اگر وارث میت دو عمو ویک عمه باشند، مال را پنج قسمت می کنند، یک قسمت رابه عمه می دهند وچهار قسـمت را عموها به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند. (مساله ۲۷۶۶) اگر وارث میت فقط عمو و عمه مادری باشـند مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود ولی احتیاط این است که در مازاد بر ثلث عمه رضایت عمو را جلب کند. (مساله ۲۷۶۷) اگر وارث میت عمو و عمه باشد بعضـی پدری وبعضـی پدر و مادری وبعضی مادری باشند، عمو و عمه پدری، ارث نمی برند، پس اگر میت یک عمو یا یک عمه مادری دارد مال را شـش قسمت می کنند، یک قسمت را به عمو یا عمه مادری وبقیه را به عمو و عمه پـدر و مـادری می دهنـد، و عموی پـدر و مـادری دوبرابر عمه پـدر و مادری می برد و اگر هم عمو وهم عمه مادری دارد، مال را سه قسـمت می کنند دو قسـمت را به عمو و عمه پدر و مادری می دهند و عمو دو برابر عمه میبرد ویک قسمت را به عمو و عمه مـادری می دهنـد که به طور مسـاوی بین خودشـان قسـمت می کننـد واحتیـاط آن است که در تقسـیم با یکـدیگر مصالحه کنند. (مساله ۲۷۶۸) اگر وارث میت فقـط یک دایی، یا یک خاله باشـد، همه مال به او می رسـد و اگر هم دایی وهم خاله باشد وهمه پدر و مادری، یا پدری، یا مادری باشـند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود واحتیاط آن است که در تقسیم با یکدیگر مصالحه کنند. (مساله ۲۷۶۹) اگر وارث میت فقط یک دایی، یا یک خاله مادری، و دایی و خاله پـدری و مادری و دایی و خاله پدری باشـند، دایی و خاله پدری ارث نمی برند، و مال را شـش قسـمت می کنند، یک قسمت را به دایی یا خاله مادری و بقیه را به دایی وخاله پدرومادری می دهند واحتیاط آن است که در تقسیم با یکدیگر مصالحه کنند. (مساله ۲۷۷۰) اگر وارث میت فقط

دایی و خاله پـدری و دایی و خاله مادری و دایی وخاله پـدر و مادری باشـند، دایی و خاله پـدری ارث نمی برنـد و بایـد مال را سـه قسمت کنند، یک قسمت آن را دایی و خاله مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت نمایند وبقیه را به دایی و خاله پدر و مادری بدهنـد واحتیاط آن است که در تقسیم آن با یکـدیگر مصالحه کننـد و مراعات این احتیاط در صورت اولی نیز خوب است. (مساله ۲۷۷۱) اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله ویک عمو یا یک عمه باشـند مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت را دایی یا خاله و بقیه را عمو یـا عمه می برد. (مساله ۲۷۷۲) اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و عمو و عمه باشـند، چنانچه عمو و عمه پـدر و مادری یا پدری باشـند، مال را سه قسـمت می کنند، یک قسمت را دایی یا خاله می برد و از بقیه دو قسمت به عمو و یک قسمت به عمه می دهند، بنابراین اگر مال را نه قسـمت کنند، سه قسمت آن را به دایی یا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمه می دهند. (مساله ۲۷۷۳) اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمه مادری و عمو و عمه پـدر و مادری یا پدری باشـند، مال را سه قسـمت می کنند یک قسمت آن را به دایی یا خاله می دهند و دو قسمت باقیمانده را شش قسمت می کنند، یک قسـمت را به عمو یا عمه مادری و بقیه را به عمو و عمه پـدر و مادری یا پـدری می دهنـد، و عمو دو برابر عمه می برد، بنابراین اگر مال را نه قسـمت کنند، سه قسمت را به دایی یا خاله و یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و پنج قسمت دیگر را به عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می دهند. (مساله ۲۷۷۴) اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و عمو و عمه مادری و عمو وعمه پدر و مادری یا پدری باشـند، مال را سه قسـمت می کنند یک قسـمت را دایی یا خاله می برد ودو قسـمت باقیمانده را سه سهم می کنند، یک سهم آن را به طور مساوی بین عمو و عمه مادری قسـمت می کننـد و دو سـهم دیگر را بین عمو و عمه پدر ومادری یا پدری قسـمت می نمایند و عمو دو برابر عمه می برد بنابراین اگر مال را نه قسمت کنند، سه قسمت آن سهم خاله یا دایی و دو قسمت سهم عمو و عمه مادری و چهار قسـمت سهم عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می باشد. (مساله ۲۷۷۵) اگر وارث میت چند دایی وچند خاله باشند که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشـند و عمو و عمه هم داشته باشد، مال سه سـهم می شود، دو سهم آن را به دستوری که در مسـاله پیش گفته شـد، عمـو و عمه بین خودشـان قسـمت می کننـد و یـک سـهم آن را دایی هـا و خـاله هـا به طور مسـاوی بین خودشان قسمت می نمایند. (مساله ۲۷۷۶) اگر وارث میت، دایی یا خاله مادری و چنـد دایی و خاله پـدر ومادری یا پدری و عمو و عمه باشند، مال سه سهم می شود، دو سهم آن را به دستوری که سابقا گفته شد عمو و عمه بین خودشان قسمت می کنند، پس اگر میت یـک دایی یا یک خاله مادری دارد یک سـهم دیگر آن را شـش قسـمت می کننـد، یک قسـمت را به دایی یا خاله مادری می دهند و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می دهند که بنابر احتیاط در تقسیم آن با هم مصالحه می کنند و اگر چند دایی مادری یا چند خاله مادری یا هم دایی مادری و هم خاله مادری دارد آن یک سـهم را سه قسمت می کنند یک قسمت را دایی ها و خـاله های مادری به طور مساوی بین خودشان قسـمت می کننـد و بقیه را به دایی و خاله پـدر و مادری یا پـدری می دهنـد که بنابر احتیاط در تقسیم آن با هم مصالحه می کنند. (مساله ۲۷۷۷) اگر میت عمو و عمه و دایی و خاله نداشته باشد، مقداری که به عمو و عمه می رسـد، به اولاد آنان و مقـداری که به دایی و خاله می رسد، به اولاد آنان داده می شود. (مساله ۲۷۷۸) اگر وارث میت عمو و عمه و دایی و خـاله پـدر و عمو و عمه و دایی و خـاله مادر او باشـند، مال سه سـهم می شود، یک سـهم آن را عمو و عمه و دایی وخاله مادر میت به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و دو سهم دیگر آن راسه قسمت می کنند یک قسمت را دایی و خاله پـدر میت به طور مساوی بین خودشان قسـمت می نماینـد و دو قسـمت دیگر آن را به عمو و عمه پدر میت می دهند و عمو دو برابر عمه می برد.

ارث زن و شوهر

(مساله ۲۷۷۹) اگر زنی بمیرد و اولاد نداشته باشد، نصف مال را شوهر او و بقیه را ورثه دیگر می برند و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاد داشته باشد، چهار یک مال را شوهر و بقیه را ورثه دیگر می برند. (مساله ۲۷۸۰) اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد چهار یک مال را زن وبقیه را ورثه دیگر می برند و اگر از آن زن یا از زن دیگر اولاد داشته باشد، هشت یک مال را زن وبقیه را ورثه دیگر می برند، وزنی که از میت فرزند ندارد از زمین خانه ارث نمی برد، نه از خود زمین ونه از قیمت آن ولی از قیمت هوایی آن ارث می برد. چنانکه از سایر ترکه میت ارث می برد. اما زنی که از میت فرزند دارد، از همه اموال او ارث می برد. (مساله ۲۷۸۱) اگر زن بخواهد در چیزهایی که از آنها ارث نمی برد، مانند زمین خانه مسکونی تصرف کند، باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد. و نیز احتیاط مستحب آن است که ورثه تا سهم زن را نداده اند، در چیزهایی که زن از قیمت آنها ارث می برد، مانند بنا و درخت بدون اجازه او تصرف نکنند. وچنانچه پیش از دادن سهم زن، اینها را بفروشند، معامله صحیح است و محتاج به اجازه زن نیست. (مساله ۲۷۸۲) اگر بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند، باید حساب کنند که اگر آنها بدون اجاره در زمین بمانند تا از بین بروند، چقدر ارزش دارند وسهم زن را از آن قیمت بدهند. (مساله ۲۷۸۳) زنی که فرزندش پسر است با زنی که فرزندش دختر یا خنثی است در حکم مساوی هستند. (مساله ۲۷۸۴) اگر میت بیش از یک زن داشته باشد، چنانچه اولاد نداشته باشد، چهار یک مال، و اگر اولاد داشته باشد، هشت یک مال به شرحی که گفته شد، به طور مساوی بین زنان او قسمت می شود، اگر چه شوهر با هیچ یک از آنان یا بعض آنان نزدیکی نکرده باشد، ولی اگر در مرضی که به آن مرض از دنیا رفته، زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده است، آن زن از او ارث نمی برد وحق مهر هم ندارد. و اگر در آن مرض به مرض یا علت دیگر بمیرد احتیاط آن است که زن با سایر ورثه در مهر وارث مصالحه نمایند و زن احتیاطا عده وفات نگاه بدارد. (مساله ۲۷۸۵) اگر زن در حال مرض، شوهر کند و به همان مرض بمیرد، شوهرش اگر چه با او نزدیکی نکرده باشد، از او ارث می برد. (مساله ۲۷۸۶) اگر زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد، طلاق رجعی بدهند و در بین عده بمیرد، شوهرش از او ارث می برد و نیز اگر شوهر در بین عده زن بمیرد زن از او ارث می برد. ولی اگر بعد از گذشتن عده رجعی یا در عده طلاق بائن یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی برد. (مساله ۲۷۸۷) اگر شوهر در حال مرض عیالش را طلاق دهد وپیش از گذشتن دوازده ماه هلالی بمیرد، زن با سه شرط از او ارث می برد. اول - آن که در این مدت شوهر دیگر نکرده باشد. دوم - بواسطه بی میلی به شوهر، مالی به او نداده باشد که به طلاق دادن راضی شود. بلکه اگر چیزی هم به شوهر ندهد ولی طلاق به تقاضای زن باشد، باز هم ارث بردنش اشکال دارد. سوم - شوهر، در مرضی که در آن مرض زن را طلاق داده، بواسطه آن مرض بمیرد پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی برد. و اگر از آن مرض خوب نشد لکن به مرض دیگر از دنیا رفت بنابر احتیاط لازم زن با سایر ورثه مصالحه نمایند. (مساله ۲۷۸۸) لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته، اگر چه زن آن را پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر، جز مال شوهر است.

مسائل متفرقه ارث

(مساله ۲۷۸۹) اگر مردی بمیرد وغیر از قرآن وانگشتر وشمشیر ولباسی را که پوشیده، مال داشته باشد این چهار چیز مال پسر بزرگتر است و اگر غیر از اینها مالی نداشته باشد اینها مال همه ورثه است و اگر میت از این چهار چیز بیشتر از یکی دارد، مثلا دو قرآن یا دو انگشتر دارد، احتیاط واجب آن است که پسر بزرگ در آنها با ورثه دیگر مصالحه کند. (مساله ۲۷۹۰) اگر پسر بزرگ میت بیش از یکی باشد مثلاـ از دو زن او در یک وقت دو پسر بدنیا آمده باشند، باید لباس وقرآن وانگشتر وشمشیر میت را به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند. (مساله ۲۷۹۱) اگر میت قرض داشته باشد، چنانچه قرضش به اندازه مال او یا زیادتر باشد، باید

چهار چیزی هم که مال پسـر بزرگتر است و در مساله پیش گفته شـد به قرض او بدهنـد و اگر قرضـش کمتر از مال او باشد، باید از آن چهار چیزی هم که به پسـر بزرگتر می رسد، به نسبت به قرض او بدهند، مثلا اگر همه دارایی او شـصت تومان است و به مقدار بیست تومان آن از چیزهایی است که مال پسـر بزرگتر است وسـی تومان هم قرض دارد، پسـر بزرگ بایـد به مقدار ده تومان از آن چهار چیز را بابت قرض میت بدهـد. (مساله ۲۷۹۲) مسـلمان از کافر ارث می برد ولی کافر اگرچه پدر یا پسـر میت باشد از مسلمان ارث نمی برد. (مساله ۲۷۹۳) اگر کسی یکی از خویشان خود را عمدا وبناحق بکشد، از او ارث نمی برد ولی اگر از روی خطا باشد مثل آن که سـنگ را به هوا بیندازد واتفاقا به یکی از خویشان او بخورد و اورا بکشد از او ارث می برد ولی ارث بردن او از دیه قتل که بعـدا گفته می شود محل اشـکال است. (مساله ۲۷۹۴) هرگاه بخواهنـد ارث را تقسـیم کنند، برای بچه ای که در شـکم است که اگر زنده بدنیا بیاید ارث می برد، اگر احتمال بدهند دو بچه است سـهم دو پسر را کنار می گذارند و اگر احتمال بدهند بیشتر است مثلا احتمال بدهند که زن به سه بچه حامله باشد، سـهم سه پسـر را کنار می گذارند، وچنانچه مثلا یک پسر یا یک دختر بدنیا آمد، زیادی را ورثه بین خودشان تقسـیم می کننـد. احکام حـدی که برای بعضـی از گناهان معین شـده است (مساله ۲۷۹۵) اگر کسی با یکی از محارم خود که مثل مادر وخواهر با او نسبت دارند زنا کند، به حکم حاکم شرع باید او را بکشند. و همچنین است اگر مرد کافر با زن مسـلمان زنا کنـد. و در اخبار بسـیار وارد شـده است که انجام دادن یکی از حـدها باعث می شود که مردم کار نامشـروع نکننـد ودنیا وآخرت آنان را حفظ می کنـد ومنفعتش برای آنان بیشتر است از این که چهل روز باران ببارد. (مساله ۲۷۹۶) اگر مرد مسـلمان آزادی با غیر محارم خود زنا کند، بدون اکراه زن، باید او را صد تازیانه بزنند وچنانچه سه مرتبه زنا کند و در هر دفعه صد تازیانه اش بزنند، در دفعه چهارم باید او را بکشـند و اگر زن را اکراه نماید، باید آن مرد را بکشند. (مساله ۲۷۹۷) اگر کسی که زن عقـد دائمی یـا کنیز مملوک دارد، و در حـالی که بالغ وعاقل و آزاد بوده با او نزدیکی کرده، وهر وقت هم بخواهـد می توانـد با او نزدیکی کنـد، اگر با زنی که بالغه و عاقله است زنا کنـد، بایـد او را سـنگسار نماینـد بلکه بعیـد نیست جمع بین صـد تازیانه که اول بزننـد وسـنگسار نمودن که بعـد از تازیانه باشـد واگر زن داشته باشـد وتاکنون با او نزدیکی نکرده باشـد، باید علاوه بر صد تازیانه سراو را بتراشـند و از شـهری که این عمـل را در آن مرتکب شـده تا یک سال بیرون کننـد. (مساله ۲۷۹۸) اگر مرد مکلف عـاقلی با مکلف عاقل دیگر لواط کنـد، اگر هر دو به این عمل راضـی باشـند بایـد هر دوی آنان را بکشـند و اگر یکی مکره باشـد و از ترس جانش مرتکب شده او را نباید کشت وحاکم شرع می تواند لواط کننده را با شمشیر بکشد، یا زنده به آتش بسوزاند، یا دست وپای او را ببندد و از جای بلندی به زیراندازد و با شـرایطی که در مساله ۲۷۹۶ گفته شد او را سنگسار نماید. (مساله ۲۷۹۹) اگر یک نفر کسـی دیگر را امر کند که بناحق کسی را بکشد، درصورتی که قاتل وکسی که به او دستور داده، هر دو مکلف و عاقل باشند، قاتل را بایـد کشت و کسـی را که امر کرده بایـد حبس کرد تا بمیرد. (مساله ۲۸۰۰) اگر فرزنـدی، پـدر یا مادر را عمدا بکشد، باید او را بکشـند، ولی اگر پدری فرزند خود را عمدا بکشد، باید به دسـتوری که در احکام دیه گفته می شود دیه بدهد وهر قدر حاکم شرع صلاح می دانـد او را تعزیر نماید. (مساله ۲۸۰۱) هرگاه کسـی پسری را از روی شهوت ببوسد، حاکم شرع از سی تا نود و نه تازیانه هر قـدر صـلاح می دانـد به او می زنـد، وروایت شده است که خداوند عالم دهانه ای از آتش به دهان او می زند و ملائکه آسـمان وزمین وملائکه رحمت وغضب براو لعنت می کنند وجهنم برای او مهیا خواهد بود. ولی اگر توبه کند توبه او قبول می شود. (مساله ۲۸۰۲) اگر کسـی مرد و زن را برای زنـا یـا دو نفر را برای لواط به هم برسانـد، بایـد هفتاد وپنـج تازیانه به او بزننـد و اگر مرد باشـد علاوه بر هفتاد وپنج تازیانه از محلی که در آن محل اینکار را کرده بیرونش کنند. (مساله ۲۸۰۳) اگر کسی بخواهد با زنی زنا کند، یا با پسری لواط نماید وبدون آن که او را بکشند جلو گیری از او ممکن نباشد، کشتن او جایز است. (مساله ۲۸۰۴) اگر شخص بالغ عاقل به مرد یا زن مسـلمانی که بالغ و عاقل و آزاد است و علنا زنا کار نباشد نسبت زنا یا لواط بدهد، یا ولد الزنا بگوید، باید هشتاد تازیـانه از روی لباس به او بزننـد. (مساله ۲۸۰۵) کسـی که مکلف وعاقـل است اگر از روی اختیار شـراب بخورد در دفعه اول ودوم

باید اگر مرد باشد تمام بدنش را غیر از عورت برهنه کنند وهشتاد تازیانه به او بزنند و در دفعه سوم یا چهارم باید او را بکشند وزن را نبایـد برهنه کنند. (مساله ۲۸۰۶) کسـی که مکلف وعاقـل است اگر چهـار نخود ونیم طلای سـکه دار یا چیز دیگری را که به این مقدار ارزش دارد بدزدد چنانچه شـرایطی را که در شرع برای آن معین شده دارا باشد. در دفعه اول باید چهار انگشت دست راست او را از بیـخ ببرنـد وکف دست و شـست او را بگذارنـد و در دفعه دوم بنابر احتیاط باید پای چپ او را از وسط قدم ببرند و در دفعه سوم بایـد او را حبس کننـد تـا بمیرد و چنـانچه مال دارد از مال خودش و اگر نـدارد از بیت المال بدهنـد و در صورتیکه در زنـدان دزدی کند، باید او را بکشند.

دیه

احکام دیه

(مساله ۲۸۰۷) اگر شـخص بالغ و عاقل عمدا و به ناحق مسـلمانی را بکشد، ولی کشته می تواند قاتل را عفو کند یا با رعایت شرایط قصـاص در قاتل و مقتول او را بکشـد یا با مصالحه طرفین مالی که به مقـدار دیه یا کمتر یا بیشتر از آن باشـد از او بگیرد. اما اگر از روی خطا یا شـبه عمد بکشد مثلا برای حیوانی تیر بیندازد و اشـتباها کسی را بکشد یا کسی را به چیزی که نوعا نمی کشد بزند و به آن زدن کشته شـود دراین دو صـورت ولی کشته حق نـدارد او را بکشـد امـا می توانـد دیه بگیرد. (مسـاله ۲۸۰۸) دیه کشـتن مرد مسـلمان آزاد یکی از شـش چیز است به این تفصیل که در قتل شبه عمد: اول - سی نفر شتر داخل در سال سوم و سی نفر داخل در سال چهارم و چهل نفر داخل سال شـشم شده و حمل داشته باشند. دوم - دویست گاو. سوم - هزار گوسفند. چهارم - دویست حله وهر حله دو پارچه است و احتیاط این است اگر یافت شود از نوع یمنی آن باشد. پنجم - هزار مثقال شرعی طلا که هر مثقال آن ۱۸ نخود سـکه دار است. ششم - ده هزار درهم که هر درهمی ۶ / ۱۲نخود نقره سـکه دار است. و در قتل خطا بیست نفر شتر داخل در سال دوم و بیست نفر شتر نر و سـی نفر شتر ماده داخل در سال سوم و سـی نفر که داخل در سال چهارم شـده باشـند و در پنج مورد ذکر شـده دیگر تفاوت ندارند و در همه اینها دیه زن مسـلمان آزاد نصف هر یک است. و در قتل عمد مصالحه طرفین به مقدار دیه یا کمتر یا بیشتر چنانچه در مساله قبل بیان شد جایز است و در مواردی که در قتل عمد حکم قصاص نیست دیه قتل عمد نیز چنانچه گفته شـد شـش چیز است فقـط در شتر صـد شتری است که داخل در سال شـشم شـده باشـد. (مساله ۲۸۰۹) دیه چنـد چیز مثل دیه کشتن است که مقدار آن در مساله پیش گفته شد: اول - آن که دو چشم کسی را کور کند، یا چهار پلک چشم او را از بین ببرد و اگر یک چشم او را کور کنـد، بایـد نصف دیه کشـتن را بدهد. دوم - دو گوش کسـی را ببرد یا کاری کند که هر دو گوش او کر شود و امیـد خوب شـدن در آن نباشـد و اگر یک گوش او را ببرد یا کر کند، باید نصف دیه کشتن را بدهدو اگر نرمه گوش او را ببرد، بایـد ثلث دیه کشـتن را بدهد. سوم - تمام بینی یا نرمه بینی کسـی را ببرد. چهارم - زبان کسـی را که لال نیست از بیخ ببرد و اگر مقـداری از آن را ببرد بایـد به نسبت نقص حروف بیست وهشـتگانه دیه بدهـد که اگر یـک حرف نتوانـد بگویـد یـک بیست وهشـتم دیه و اگر دو حرف نتواند دو بیست وهشـتم، و اگر تمام زبان کسی که لال باشد ببرد، ثلث دیه را باید بدهد و اگر مقداری از زبـان لال را ببـرد، بایـد به نسبت نقص زبـان دیه بدهـد، یعنی در نصـف نصـف ثلث، و در ربع ثلث دیه را بدهـد. پنجم - تمـام دندانهای کسی را از بین ببرد ودیه هر کدام از دوازده دندان جلوی دهان که شش عدد بالا و شش عدد پایین می باشد، پنجاه مثقال شرعی طلا است وهر مثقال شـرعی ۱۸ نخود است و اگر یکی از شانزده دنـدان عقب را که هشت عـدد آنها بالا وهشت عـدد پایین است از بین ببرد باید بیست وپنج مثقال شـرعی طلا بدهد و اگر زن باشد تا به مقداری که به ثلث دیه نرسد با دیه مرد مساوی است

و درصورتی که به ثلث برسد دیه دندانهای او نصف دیه مرد است. شـشم - هر دو دست کسـی را از بند جدا کند و اگر یک دست را از بنـد جـدا کند، باید نصف دیه کشـتن مثل او را بدهد. هفتم - ده انگشت کسـی را ببرد و در دیه هر انگشت دو قول است: قول ارجـح این است که دیه هر انگشت ده یـک دیه کشـتن است و قول دیگر این است که دیه انگشت ابهـام ثلث دیه دست و دیه سایر انگشـتها هر کـدام یک شـشم آن است و احتیاط رعایت تفاوت بین دو قول است که در دیه ابهام به قول دوم و در سایر انگشـتان به قول اول عمل شود و بهرحال دیه در زن اگر به ثلث برسـد نصف دیه مرد است و اگر بخواهنـد به احتیاط عمل کنند. تفاوت بین دو قول را نسبت به رسیدن به ثلث بنابر هر دو قول ملاحظه نمایند. هشتم - پشت کسی را طوری بشکند که نتواند بنشیند ودیگر درست نشـود. نهم - هر دو پسـتان زنی را بـبرد و اگر یکی از آنهـا را بـبرد بایـد نصف دیه کشـتن را بدهـد. دهم - هر دو پـای کسـی را تا مفصـل، یا همه ده انگشت پا را ببرد ودیه هر انگشت پا مثل دیه آن از انگشت دست است. یازدهم - تخم های مردی را از بین ببرد. دوازدهم - طوری به کسی آسیب برساند که عقل او از بین برود. سیزدهم - به کسی صدمه ای بزند که عقلش زایل شود. چهاردهم - آنکه پشت کسـی را طوری بشـکند که دیگر درست نشود و اگر به کسـی صـدمه بزنـد که دیگر بوی خوب وبـد را نفهمد و یا به کسـی صدمه ای بزند که منی ازاو خارج نشود، بنابر احتیاط واجب دیه کامله بدهد. (مساله ۲۸۱۰) اگر انسان کسی را عمدا و بناحق بکشـد و ولی مقتول عفو کند یا دیه از او بگیرد باید دو ماه روزه بگیرد و شـصت فقیر را سـیر کند و یک بنده آزاد نماید واگر او را بکشـند احتیاط لازم آن است که کبار از ورثه کفاره را بنحوی که ذکر شـد ازسـهم الارث خود بدهند ولی اگر اشـتباها بکشد عاقله یعنی قوم وخویش پدری قاتل مانند پدر و عمو وبرادر بلکه پسـران واجداد پدری قاتل بطوری که در کتب مفصله بیان شده باید دیه او را بدهنـد و خود قاتل یک بنـده آزاد کنـد و اگر نتواند بنده آزاد کند، دو ماه روزه بگیرد و اگر این را هم نتواند، شـصت فقیر را سیر کند. (مساله ۲۸۱۱) کسـی که سوار حیوان است، اگر کاری کنـد که آن حیوان به کسـی آسـیب برساند، ضامن است و نیز اگر دیگری کاری کنـد که حیوان به سوار خود یا به کس دیگر صـدمه بزنـد، ضامن می باشد. (مساله ۲۸۱۲) اگر انسان کاری کنـد که زن حامله سـقط کند وسقط شده محکوم به اسلام وحریت باشد چنانچه چیزی که سقط شده نطفه باشد، دیه اش بیست مثقال شرعی طلای سـکه دار است، که هر مثقال آن ۱۸ نخود می باشـد. و اگر علقه یعنی خون بسته باشـد، چهل مثقال. و اگر مضـغه یعنی پاره گوشت باشـد، شـصت مثقال. واگر اسـتخوان شده باشد، هشـتاد مثقال. و اگر گوشت آورده ولی هنوز روح در او دمیده نشده، صـد مثقال. و اگر روح در او دمیـده شده، چنانچه پسـر باشد، دیه او هزار مثقال و اگر دختر باشد، دیه او پانصد مثقال شـرعی طلا است و در جمیع این فروع اگر به جای یک دینار طلا ده درهم بدهد کافی است. (مساله ۲۸۱۳) اگر زن حامله کاری کند که بچه اش سقط شود، بایـد دیه آن را به تفصـیلی که در مساله پیش گفته شد به وارث بچه بدهد وبه خود زن چیزی از آن نمی رسد. (مساله ۲۸۱۴) اگر کسـی زن حامله را بکشد، باید دیه زن وبچه را بدهد. (مساله ۲۸۱۵) اگر پوست سر یا صورت مردی را پاره کند، باید یک شتر به او بدهـد و اگر به گوشت برسـد وقـدری از آن را هم ببرد، بایـد دو شتر بدهـد. و اگر خیلی از گوشت را پاره کنـد، بایـد سه شتر بدهـد. و اگر به پرده نازک اسـتخوان برسـد، چهار شترو اگر اسـتخوان نمایان شود، پنـج شتر و اگر اسـتخوان بشـکند، ده شتر و اگر بعضـی از ریزه هـای اسـتخوان از جای خود بیرون آیـد، پانزده شتر. و اگر به پرده مغز سـر برسـد، بایـد سـی وسه شتر بدهـد. (مساله ۲۸۱۶) اگر بصورت کسی سیلی یا چیز دیگر بزند بطوریکه صورت او سرخ شود، باید یک مثقال ونیم شرعی طلای سکه دار که هر مثقالی ۱۸ نخود است بدهد و اگر کبود شود، سه مثقال و اگر سیاه شود باید شش مثقال شرعی طلا بدهد ولی اگر جای دیگر بدن کسـی را بواسطه زدن، سرخ یا کبود یا سیاه کند، باید نصف آنچه را که گفته شد بدهد. (مساله ۲۸۱۷) اگر به حیوان حلال گوشت یا حرام گوشت که ملک او باشـد کسـی زخم بزنـد یا چیزی از بـدن آن را ببرد باید تفاوت قیمت سالم و معیوب آن را به صاحبش بدهد. (مساله ۲۸۱۸) اگر انسان سگ شـکاری کسـی را بکشـد، بایـد بیست و یک مثقال معمولی نقره سـکه دار به او بدهـد. و اگر سگی که نگهـداری خـانه را می کنـد یـا سـگ گله کسـی را تلف نمایـد، و قیمت آن از ده مثقـال ونیم نقره سـکه دار کمـتر باشـد

بنابراحتیاط همین مقدار را بدهد و اگر سگی که پاسبانی زراعت را می کند بکشد وقیمتش از نه من ونیم وسه سیر وچهارده مثقال ونیم گندم که تقریبا ۲۹ کیلو و۷۵ گرم می شود کمتر باشد همین مقدار را بنابر احتیاط بدهد و اگر قیمت سگهای نوع دوم وسوم و چهارم بیشتر از مقادیر مذکوره در مازاد بر این مقادیر هم بنابر احتیاط مصالحه نمایند بلکه در سگ شکاری نیز سزاوار است مراعات این احتیاط بشود. (مساله ۲۸۱۹) اگر حیوان، زراعت یا مال کسی را از بین ببرد، چنانچه صاحب حیوان در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد، باید مقداری را که ضرر زده به صاحب مال یا زراعت بدهد. (مساله ۲۸۲۰) اگر بچه یکی از گناهان کبیره را انجام دهد، ولی یا دیگری به اذن ولی او می تواند بقدری که ادب شود و دیه واجب نشود او را بزند. (مساله ۲۸۲۱) اگر کسی بچه ای را طوری بزند که دیه واجب شود، دیه مال طفل است و اگر مرده، باید به ورثه او بدهد وچنانچه مثلا پدر بچه بقدری او را بزند که بمیرد دیه او را ورثه دیگرش می برند و به خود پدر از دیه چیزی نمی رسد. (مساله ۲۸۲۲) دیه اعضا و جراحات وارده بر زن تا به مقدار ثلث دیه مرد نرسیده با مرد مساوی است و به مقدار ثلث دیه مرد که رسید دیه زن نصف دیه مرد است.

استفتائات

اشاره

(مساله ۲۸۲۳) اگر ریشه درخت همسایه در ملک انسان بیاید، می تواند از آن جلوگیری کند وچنانچه ضرری هم از ریشه درخت به او برسد، می تواند از صاحب درخت بگیرد. (مساله ۲۸۲۴) جهیزیه ای که پدر به دختر می دهد، اگر مثلا بواسطه صلح یا بخشش ملک او کرده باشد، نمی تواند از او پس بگیرد و اگر ملک او نکرده باشد، پس گرفتن آن اشکال ندارد. (مساله ۲۸۲۵) اگر کسی بمیرد، ورثه بالغ او می توانند از سهم خودشان خرج عزاداری میت نمایند، ولی از سهم صغیر نمی شود چیزی برداشت. (مساله ۲۸۲۶) اگر انسان غیبت مسلمانی را بکند، اگر مفسده ای پیدا نشود و آن مسلمان از شنیدن این حرف اذیت نمی شود خوب است از آن مسلمان خواهش کند که او را حلال نماید. و چنانچه ممکن نباشد، برای او از خدا طلب آمرزش کند واگر بواسطه غیبتی که کرده توهینی به آن مسلمان شده، در صورتی که ممکن است، باید آن توهین را بر طرف نماید. (مساله ۲۸۲۷) انسان نمی تواند بدون اذن حاکم شرع از مال کسی که می داند خمس نمی دهد، خمس را بردارد و به حاکم شرع برساند. (مساله ۲۸۲۸) آوازی که مخصوص مجالس لهو و بازیگری است، غنا و حرام می باشد، اگر نوحه یا روضه یا قرآن را هم با غنا بخوانند حرام است ولی اگر آن را با صدای خوب بخوانند که غنا نباشد اشکال ندارد. (مساله ۲۸۲۹) کشتن حیوانی که اذیت می رساند ومال کسی نیست، اشکال ندارد. (مساله ۲۸۳۰) جوایزی که بانکها برای تشویق صاحبان حساب قرض الحسنه می دهند حلال است. (مساله ۲۸۳۱) اگر چیزی را به صنعتگری بدهند که درست کند و صاحب آن نیاید آن را ببرد، چنانچه صنعتگر جستجو کند واز پیدا کردن صاحب آن ناامید شود، باید آن را به نیت صاحبش صدقه بدهد ومی تواند به مقدار مزد کاری که انجام داده از آن بردارد وبنابر احتیاط برای صدقه دادن ومزد برداشتن از حاکم شرع هم اذن بگیرد. (مساله ۲۸۳۲) سینه زدن در کوچه و بازار با این که زنان عبور می کنند، در صورتیکه سینه زن پیراهن پوشیده باشد اشکال ندارد. و نیز اگر جلوی جمعیت عزادار بیرق ومانند آن ببرند، مانعی ندارد ولی باید استعمال آلات لهو نشود. (مساله ۲۸۳۳) تعزیه و شبیه خوانی اگر مشتمل بر آلات لهو از قبیل طبل و شیپور وصنج نباشد و اشعار دروغ و غنا نخوانند و مرد لباس زن نپوشد، اشکال ندارد. ولی سزاوار است که به تعزیه خوانی تنها اکتفا نکنند ومجالس روضه که درآنها علاوه برذکر مصائب حضرت خامس آل عبا(ع)، معارف وعقاید اسلامی وتفسیر آیات واحادیث واحکام شرعیه بیان می شود نیز تشکیل دهند. (مساله ۲۸۳۴) گذاشتن دندان طلا ودندانی که روکش طلا دارد، برای زن مانعی ندارد وبرای مرد اگر زینت حساب شود جایز نیست. (مساله ۲۸۳۵) حرام است انسان استمنا کند یعنی: باخود کاری کند که منی از او بیرون آید. (مساله ۲۸۳۶)

تراشیدن ریش وماشین کردن آن اگر مثل تراشیدن باشد حرام است ودر این حکم تمام مردم یکسانند و حکم خدا بواسطه مسخره مردم تغییر نمی کند پس کسی هم که اول تکلیف اوست، یا اگر ریش نتراشد مردم او را مسخره می کنند، چنانچه ریش بتراشد یا طوری ماشین کند که مثل تراشیدن ریش باشد حرام می باشد. (مساله ۲۸۳۷) مستحب بلکه احوط است که ولی بچه پیش از آن که بچه بالغ شود اورا ختنه نماید و اگر او را ختنه نکند، بعد از بالغ شدن بر خود بچه واجب است. (مساله ۲۸۳۸) سرکشیدن ونگاه کردن به خانه مردم بی اجازه صاحب خانه حرام است خواه از بالای بام یا از روزنه و مانند آن باشد. (مساله ۲۸۳۹) اگر پدر و مادر فقیر باشند ونتوانند کاسبی کنند، و فرزند آنان بتواند، باید خرجی آنان را بدهد. (مساله ۲۸۴۰) اگر کسی فقیر باشد ونتواند کاسبی کند، پدر او باید خرجی او را بدهد. و اگر پدر ندارد، یا نمی تواند خرجی او را بدهد، چنانچه فرزندی هم نداشته باشد که بتواند خرجی او را بدهد، جد پدری او باید خرجی او را بدهد و اگر جد پدری ندارد، یا نمی تواند خرجی او را بدهد، مادرش باید خرجی او را بدهد و اگر مادر هم ندارد یا نمی تواند خرجی او را بدهد، باید مادر پدر، و مادر مادر، وپدر مادر با هم خرجی او را بدهند، و اگر مادر پدر و مادر مادر ندارد یا نمی توانند خرجی او را بدهند، پدر مادر اگر می تواند، باید خرجی او را بدهد. (مساله ۲۸۴۱) دیواری که مال دو نفر است، هیچ کدام آنان حق ندارد، بدون اذن شریک دیگر آن را بسازد، یا سر تیر یا پایه عمارت خود را روی آن دیوار بگذارد یا میخ به دیوار بکوبد ولی کارهایی که معلوم است شریک راضی است یا آن کارها تصرف شمرده نشود مانند تکیه دادن به دیوار ولباس انداختن روی آن اشکال ندارد. (مساله ۲۸۴۲) عکاسی ونقاشی صورت، مکروه است. (مساله ۲۸۴۳) درخت میوه ای که شاخه آن از دیوار باغ بیرون آمده، اگر انسان نداند صاحبش راضی است، نمی تواند از میوه آن بچیند و اگر میوه آن روی زمین هم ریخته باشد، نمی تواند آن را بردارد. (مساله ۲۸۴۴) کسی که مدتی خمس نمی داده ودر آن مدت املاکی خریداری نموده وآن املاک ترقی قیمت پیدا کرده، اگر خرید آنها برای تجارت بوده، برای ادای خمس، باید قیمت فعلی را حساب کند و اگر برای تجارت نبوده چنانچه معامله را به ذمه انجام داده و پولی که به عنوان قیمت آن ملك پرداخته خمس به آن تعلق گرفته بوده در این صورت باید خمس قیمت خرید را بپردازد، و اگر معامله را به عین آن پول واقع ساخته، در صورتی که حاکم شرع آن معامله را امضا کند خمس قیمت یوم الادا واجب است و نیز اگر قیمت ملك را از ربح سال خرید ملك پرداخته باشد باید خمس قیمت فعلی را بپردازد خواه معامله را به ذمه انجام داده باشد و یا به عین ربح و همچنین است حکم اگر ملك را نسیه خریده باشد و قیمت آن را از ربح بین سال پرداخت نموده باشد که در این صورت هم قیمت فعلی ملك حساب می شود. (مساله ۲۸۴۵) کسی که مدتی خمس نمی داده و در آن مدت اثاث خانه و لوازم زندگی خریده، اگر می داند که آنها را در سال حصول فایده از فایده همان سال خریداری نموده، خمس به آنها تعلق نمی گیرد و اگر نمی داند احوط مصالحه با حاکم شرع است هر چند این احتیاط لازم نیست. (مساله ۲۸۴۶) انتفاع بردن از خون در غیر خوردن و نیز فروختن آن برای انتفاع حلال جایز است، پس آنچه اکنون متعارف است که خون را می فروشند برای استفاده مریض ها ومجروحین اشکال ندارد و لکن کسی که می خواهد خون خود رابه دیگری بدهد احتیاط آن است که پول را در مقابل اجازه خون گرفتن از او بگیرد، و این احتیاط حتی الامکان ترك نشود، لکن اگر گرفتن خون برای صاحب آن ضرر داشته باشد اشکال دارد و اگر ضرر زیاد باشد جایز نیست. (مساله ۲۸۴۷) تلقیح نطفه مرد به عیال خودش مانعی ندارد و اولاد ملحق به طرفین هستند واز پدر و مادر ارث می برند وتلقیح نطفه اجنبی به اجنبیه حرام است. (مساله ۲۸۴۸) تشریح مرده مسلمان حرام است اگر چه برای یاد گرفتن باشد وقطع اعضا آن دیه دارد ولی تشریح مرده غیر مسلمان جایز است ودیه ندارد. (مساله ۲۸۴۹) اگر جزئی از اجزا میته به ظاهر بدن انسان زنده وصل شود چنانچه حیات در آن حلول کند، جز بدن او محسوب است، و قبل از حلول حیات چون مضطر است در حمل آن، در حال نماز احکام ضرورت بر آن جاری است. (مساله ۲۸۵۰) اگر جزئی از حیوان نجس العین را به بدن انسان زنده وصل کنند درصورتیکه بیمار مضطر به چنین عملی باشد مانعی ندارد وبعد از حلول حیات درآن، جز بدن انسان محسوب می شود وطاهر است.

سرقفلی

(مساله ۲۸۵۱) کسی که ملکی را اجاره می کند ودر هنگام اجاره در ضمن عقد لازم با مالك شرط می کند که پس از انقضا مدت اجاره باز هم ملك را به او یا هر کس اومعین میکند اجاره بدهد و یا به غیر آنها اجاره ندهد اقوی صحت این شرط است وبر مالك تکلیفا واجب است که بر طبق شرط عمل کند وچنانچه عمل نکند معصیت کرده، بنابراین اگر بخواهد به دیگری اجاره دهد باید با اجازه ورضایت مستاجر اول باشد و در این صورت مستاجر اول می تواند وجهی از مالك بگیرد ورضایت دهد که به دیگری اجاره داده شود یا از دیگری وجهی بگیرد و او را معین نمایـد و نیز مالك می توانـد موقعی که می خواهـد ملکی را اجاره دهد با مستاجر قرار بگذارد که این ملك را اجاره می دهم مثلا به مدت دو سال به مال الاجاره یکصد هزار تومان نقد وماهی یکصد تومان و آنچه بعنوان سر قفلی گرفته می شود چنانچه بنحوی که ذکر شد انجام گیرد بی اشکال است. و جایز نیست مستاجر به استناد بعض قوانین غیر مشروعه پس از انقضا مـدت اجاره از تخلیه ملك خودداری کنـد وچنانچه خودداری کند غاصب و ضامن است. (مساله ۲۸۵۲) اگر کسی از پول خمس داده شده سرقفلی ملکی را بخرد چنانچه بخواهد در آخر سال آن را بفروشد، مازاد را باید جز منافع سال به حساب آورد، واگر از منافع بین سال برای تجارت، سرقفلی را خریـده باشد مانند منافع دیگر تجاری است که باید در آخر سال حق سرقفلی را قیمت کرده و خمس آن را پرداخت کند، قیمت آن زیاد شده باشد یا کم، ولی اگر برای کسب در آن محل خریده چون سرقفلی عین خارجی نیست و ترقی قیمت آن در صورتیکه برای کسب در آن محـل خریـده در نظر عرف ربـح حساب نمی شود تا نفروختـه خمس همـان مقـدار که خریـده واجب است وترقی قیمت آن خمس نـدارد، بلی هر وقت آن را فروخت زیـادی قیمت جز منافع همان سال است.

چک و سفته

(مساله ۲۸۵۳) آنچه در این زمـان مرسوم است که چـك یا سـفته ای مثلا به مبلغ سه هزار تومان بمـدت معین به بانك یا به شـخص دیگر واگذار می کنند به مبلغ کمتر، مادامی که قرض و اسـتقراض نباشد، بلکه فروش ما فی الذمه باشد عیبی ندارد به شـرط آن که اگر مـا فی الـذمه مکیـل وموزون باشـد به مثـل خودش فروخته نشود ونیز به شـرط آن که چـك یا سـفته بی مورد و صوری نباشـد. (مساله ۲۸۵۴) خریـد وفروش چك وسـفته صوری که در این زمان معمول شده باطل است و راه صـحیح و شـرعی آن این است که دهنـده چك یا سـفته وکالت دهد به فروشـنده که مبلغ مکتوب در سـفته را به بانك مثلا در عهده من بفروش و مبلغ ماخوذ در قبال آن را برای خودت قرض بردار، لکن در موقع پرداخت وجه به بانـك این زیادی را از باب ابرا ذمه دهنـده سفته تبرعا بپردازد و اگر آن مبلغ را بخود دهنـده سفته پرداخت کنـد، باید زیادی را بذل کند و نیز دهنده سـفته نمی تواند در ابتدا زیادی را با قرض گیرنده در ضـمن قرض دادن شـرط نمایـد ولی اگر بگویـد من به تو وکالت می دهم که مثلا هزار تومان در عهده من به بانك بفروشـی به نهصد تومان ونهصد تومان را بعنوان قرض الحسنه برداری، لکن چون این وکالت مستلزم یکصد تومان ضرر من است، وکالت را به شرط آن می دهـم که ضـرر مرا تـو متحمـل شـوی و در موقـع پرداخت وجه به بانـك ذمه مرا بری نمـایی، صـحیح است و بایـد این وکالت را بااین شرط در ضمن عقد خارج لازم قرار دهند که بعدا حق الزام داشته باشد.

بیمه

(مساله ۲۸۵۵) اگر شخصـی با شـرکتی قرارداد کنـد که هر سال مبلغی بـدون عوض بدهد و در مقابل شـرط کند که اگر آسـیبی به

تجارتخانه یا ماشین یا منزل یا وجود خودش برسد، آن شرکت خسارت او را جبران، یا آسیب را بر طرف، یا مرض را معالجه نماید، عمل به این قرار داد با رضایت طرفین اشکال ندارد و در صورت عدم رضایت واجبار، گیرنده وجه ضامن است، بلی اگر در ضمن عقد صلح چنین شرطی بنمایند صحت چنین صلحی با این شرط بعید نیست و الزام آور است. (مساله ۲۸۵۶) ازدواج مسلم یا مسلمه با بهایی جایز نیست و اگر عقد بین آنها واقع شود باطل است، چه زن باشد و چه مرد، و جدا شدن آنها واجب است و بر مسلمانان لازم است آنها را جدا کنند و محتاج به طلاق نیست، لکن اگر زن نمی دانسته که مرد بهایی است یا مساله را نمی دانسته که نباید به بهایی شوهر کند، بعد از جدایی از او باید عده وطی به شبهه که عده طلاق است نگهدارد. (مساله ۲۸۵۷) کسب کردن بقدر ما یحتاج خود و عیال واجب النفقه در صورت تمکن واجب است، بلکه به جهت ادا دین هم بنابر احتیاط واجب می باشد. (مساله ۲۸۵۸) بر هر مسلمانی واجب است مسلمان دیگری را که نزدیک است از گرسنگی یا تشنگی بمیرد، نان و آب داده و او را از مرگ نجات دهد.

۱۳– آیه الله میرزا جواد آقا تبریزی (ره)

مشخصات کتاب

سرشناسه: تبریزی، جواد، ۱۳۰۵ – ۱۳۸۵. عنوان و نام پدیدآور: رساله توضیح المسائل حضرت آیت‌الله العظمی حاج شیخ میرزا جواد تبریزی ادام الله ظله وضعیت ویراست: [ویراست؟]. مشخصات نشر: قم: هجرت، ۱۳۸۲. مشخصات ظاهری: ۴۴۳ص. شابک: ۱۵۰۰۰ ریال: ۹۶۴-۵۸۷۵-۴۷-۱؛ ۱۷۰۰۰ ریال(چاپ هشتم) یادداشت: چاپ هشتم: پاییز ۱۳۸۵. موضوع: فتواهای شیعه -- قرن ۱۴ موضوع: فقه جعفری -- رساله عملیه رده بندی کنگره: BP۱۸۳/۹/ت۲ر۵ ۱۳۸۲ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۴۲۲ شماره کتابشناسی ملی: م۸۲-۳۶۲۹۱

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

احکام خمس

در چیزهای که خمس واجب می‌شود

مساله

مسأله ۱۷۶۰ – در هفت چیز خمس واجب می‌شود: اول: منفعت کسب. دوم: معدن. سوم: گنج. چهارم: مال حلال مخلوط به حرام. پنجم: جواهری که به واسطه غواصی یعنی فرو رفتن به دریا به دست می‌آید. ششم: غنیمت جنگ. هفتم: زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد. و احکام اینها مفصلا گفته خواهد شد:

۱ – منفعت کسب

مسأله ۱۷۶۱ – هر گاه انسان از تجارت یا صنعت یا کسبهای دیگر مالی به دست آورد؛ اگرچه مثلا نماز و روزه میتی را به جا آورده و از اجرت آن؛ مالی تهیه کند؛ چنانچه از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیاید؛ باید خمس یعنی پنج یک آن را به دستوری که بعدا گفته می‌شود بدهد. مسأله ۱۷۶۲ – اگر از غیر کسب؛ مالی به دست آورد؛ مثلا- چیزی به او ببخشند؛ چنانچه از مخارج

سالش زیاد بیایـد و آن هـدیه چیز کم یا کوچکی حساب نشود؛ خمس آن را باید بدهد. مسأله ۱۷۶۳ – مهری را که زن می گیرد و مـالی را کـه مرد عـوض طلاـق خلع می گیرد؛ خمس نـدارد و همچنیـن اسـت ارثی کـه به انسـان می‌رسـد؛ ولی اگر مثلاـ بـا کسـی خویشاونـدی داشـته و گمـان ارث بردن از او نداشـته احتیـاط واجب آن است که خمس آن ارثی را که از او می‌برد اگر از مخـارج سالش زیاد بیایـد بدهد. مسأله ۱۷۶۴ – اگر مـالی به ارث به او برسـد و بدانـد کسـی که این مـال از او به ارث رسـیده خمس آن را نداده؛ بنا بر اظهر واجب نیست خمس آن را بدهد و اگر در خود آن مال خمس نباشد و وارث بداند کسـی که آن مال از او به ارث رسیده؛ خمس بدهکار است؛ باید خمس را از مال او بدهد. مسأله ۱۷۶۵ – اگر به واسطه قناعت کردن؛ چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیایـد؛ بایـد خمس آن را بدهد. مسأله ۱۷۶۶ – کسـی که دیگری مخارج او را می‌دهـد؛ بایـد خمس تمام مالی را که به دست می‌آورد بدهد. مسأله ۱۷۶۷ – اگر ملکی را بر افراد معینی مثلا بر اولاد خود وقف نمایـد؛ چنانچه در آن ملك زراعت و درختکاری کننـد و از آن چیزی به دست آورنـد و از مخارج سال آنان زیاد بیایـد؛ بایـد خمس آن را بدهند. و همچنین اگر طور دیگری هم از آن ملك نفع ببرنـد مثلا اجاره آن را بگیرنـد؛ بایـد خمس مقـداری را که از مخارج سالشان زیاد می‌آید بدهند. مسأله ۱۷۶۸ – اگر مالی را که فقیر بابت خمس و زکاة و صدقه مستحبی گرفته از مخارج سالش زیاد بیاید یا از مالی که به او داده‌اند منفعتی ببرد؛ مثلا از درختی که بابت خمس به او داده‌اند میوه‌ای به دست آورد و از مخارج سالش زیاد بیاید؛ باید خمس آن را بدهد. مسأله ۱۷۶۹ – اگر بـا عین پول خمس نـداده؛ از مؤمنی جنسـی بخرد یعنی به فروشـنده بگویـد این جنس را به این پول می‌خرم؛ ظاهر این است که معامله نسبت به جمیع مال صـحیح است و به جنسی که با این پول خریده است خمس تعلق می گیرد و در صحت معامله احتیاجی به اجـازه و امضـاء حاکم شـرع نیست. مسأله ۱۷۷۰ – اگر جنســی را بخرد و بعـد از معـامله قیمـت آن را از پـول خمس نـداده بدهـد؛ معامله‌ای که کرده صـحیح است و خمس پولی را که به فروشنده داده به صاحبان خمس مدیون می‌باشد. مسأله ۱۷۷۱ – اگر مالی را که خمس آن داده نشـده بخرد؛ خمسـش به عهده فروشـنده است و بر خریدار چیزی نیست. مسأله ۱۷۷۲ – اگر چیزی را کـه خمس آن داده نشده به کسـی ببخشد؛ پنج یك آن به عهده خود بخشنده است و چیزی بر این شخص نیست. مسأله ۱۷۷۳ – اگر از کافر یا کسـی که به دادن خمس عقیده ندارد و یا از روی عصیان خمس نداده؛ مالی به دست انسان آید؛ واجب نیست خمس آن را بدهد. مسأله ۱۷۷۴ – تاجر و کاسب و صـنعتگر و ماننـد اینها از وقتی که منفعت می‌برنـد یك سال که بگـذرد؛ بایـد خمس آنچه را که از خرج سالشان زیاد می‌آید بدهند و کسـی که شغلش کاسبی نیست؛ اگر اتفاقا منفعتی ببرد؛ بعد از آنکه یك سال از موقعی که فائده برده بگـذرد؛ باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد. مسأله ۱۷۷۵ – انسان می‌تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دسـتش آید خمس آن را بدهد و جایز است دادن خمس را تا آخر سال تاخیر بیندازد. و اگر برای دادن خمس؛ سال شمسی قرار دهد؛ مانعی ندارد. مسأله ۱۷۷۶ – کسـی که ماننـد تاجر و کاسب برای دادن خمس؛ سال قرار دهد؛ اگر منفعتی به دست آورد و در بین سال بمیرد؛ بر ورثه لازم نیست مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر کننـد و خمس باقیمانـده را بدهنـد. مسأله ۱۷۷۷ – اگر قیمت جنسـی برای تجارت خریـده بالا رود و آن را نفروشـد و در بین سال قیمتش پائین آیـد؛ خمس مقـداری که بالا رفته براو واجب نیست. مسأله ۱۷۷۸ – اگر قیمت جنسـی که برای تجارت خریـده بالا رود و به امیـد اینکه قیمت آن بالاتر رود؛ تا بعد از تمام شـدن سال آن را نفروشد و قیمتش پائین آید؛ خمس مقداری که آخر سال بالا رفته بود و می‌توانست آن را به آن قیمت بفروشد بر او واجب است. مسأله ۱۷۷۹ – اگر غیر مال التجاره مالی داشته باشد که خمسش را داده یا خمس ندارد؛ مثلا چیزی را برای مؤنه‌اش خریـده باشـد؛ چنانچه قیمتش بالا رود؛ اگر آن را بفروشـد؛ خمس مقـداری را که بر قیمتش اضافه شـده؛ باید بدهد. و همچنین اگر مثلا درختی را که خریـده میوه بیاورد؛ یا گوسـفند چاق شود؛ در صورتی که مقصود او از نگهداری آنها این بوده که منفعتی از آن ببرد؛ باید خمس آنچه زیاد شده بدهد؛ بلکه اگر مقصودش منفعت بردن هم نبوده اگر آن را بفروشد باید خمس آن را بدهد. مسأله ۱۷۸۰ – اگر بـاغی احـداث کنـد برای آنکه بعـد از بالاـ رفتن قیمتش بفروشـد؛ بایـد خمس میوه و نمو درختها و زیادی قیمت باغ را

بدهـد؛ ولی اگر قصـدش این باشـد که میوه آن درختها را فروخته و از قیمتش اسـتفاده کنـد؛ فقط بایـد خمس میوه و نمو درختها را بدهـد و تا مادامی که باغ را نفروخته ترقی قیمت باغ خمس ندارد. مسأله ۱۷۸۱ - اگر درخت بید و چنار و مانند اینها را بکارد؛ باید هر سال خمس زیادی آنها را بدهد. و همچنین اگر مثلا از شاخه‌های آن که معمولا هر سال می‌برند؛ استفاده‌ای ببرند و به تنهائی یا بـا منفعتهای دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیایـد؛ در آخر سال بایـد خمس آن را بدهـد. مسأله ۱۷۸۲ - کسـی که چند رشته کسب دارد مثلاـ اجـاره ملـک می‌گیرد و خریـد و فروش و زراعت هم می‌کنـد؛ بایـد خمس آنچه را در آخر سال از مخارج او زیاد می‌آیـد بدهـد و چنـانچه از یـک رشـته نفع ببرد و از رشـته دیگر ضـرر کنـد؛ بنا بر اظهر نفع و ضـرر روی هم حساب می‌شود. مسأله ۱۷۸۳ - خرجهائی را که انسان برای به دست آوردن فائده می‌کند مانند دلا لی و حمالی؛ می‌تواند از منفعت؛ کسر نماید و نسبت به آن مقدار خمس لازم نیست. مسأله ۱۷۸۴ - آنچه از منافع کسب در بین سال به مصـرف خوراک و پوشاک و اثاثیه و خرید منزل و عروسـی و جهیزیه دختر و زیارت و ماننـد اینها می‌رسانـد؛ در صورتی که از شان او زیاد نباشد و زیاده روی هم نکرده باشد؛ خمس نـدارد. مسأله ۱۷۸۵ - مـالی را که انسـان به مصـرف نـذر و کفـاره می‌رسانـد؛ جزء مخـارج سالیانه است. و نیز مالی را که به کسـی می‌بخشـد یـا جـایزه می‌دهـد در صورتی که از شـان او زیـاد نباشـد؛ از مخارج سالیانه حساب می‌شود. مسأله ۱۷۸۶ - اگر انسـان در شهری باشـد که معمولا هر سال مقـداری از جهیزیه دختر را تهیه می‌کنند؛ چنانچه در بین سال از منافع آن سال جهیزیه‌ای بخرد و از شانش هم زیاد نباشـد؛ بنا بر احتیاط لازم خمس آن را بدهـد و اگر از شانش زیاد باشد یا از منافع آن سال در سال بعد جهیزیه تهیه نماید؛ باید خمس آن را بدهد. مسأله ۱۷۸۷ - مالی را که خرج سفر حج و زیارتهای دیگر می‌کند؛ از مخارج سالی حساب می‌شود که در آن سـال خرج کرده و اگر سـفر او تـا مقـداری از سال بعـد طول بکشـد؛ آنچه در سال بعـد خرج می‌کنـد بایـد خمس آن را بدهد. مسأله ۱۷۸۸ - کسـی که از کسب و تجـارت فائـده‌ای برده؛ اگر مـال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست؛ می‌تـواند مخارج سال خود را فقط از فائده کسـبش صرف کند. مسأله ۱۷۸۹ - آذوقه‌ای که برای مصـرف سالش از منافع کسبش خریده اگر در آخر سال زیاد بیایـد؛ بایـد خمس آن را بدهـد و چنانچه بخواهـد قیمت آن را بدهـد؛ در صورتی که قیمتش از وقتی که خریـده زیاد شـده باشـد؛ باید قیمت آخر سال را حساب کند. مسأله ۱۷۹۰ - اگر از منفعـت کسب پیش از دادن خمس اثـاثیه‌ای برای منزل بخرد؛ هر وقت احتیـاجش از آن برطرف شـد؛ لاـزم نیست که خمس آن را بدهـد و همچنین است زیور آلات زنانه؛ در صورتی که وقت خریـدن؛ زینت کردن زن با آنها نگذشـته باشد. مسأله ۱۷۹۱ - اگر در یـک سال منفعتی نبرد؛ نمی‌توانـد مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می‌برد کسـر نماید. مسأله ۱۷۹۲ - اگر در اول سال منفعتی نبرد و از سـرمایه خرج کنـد و پیش از تمام شدن سال منفعتی به دسـتش آید؛ نمی‌تواند مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر کند و فقط مؤنه (مصارف) تجارت را می‌تواند از او کسر کند. مسأله ۱۷۹۳ - اگر مقـداری از سـرمایه در تجارت وماننـد آن از بین برود و از باقیمانده آن منافعی ببرد که از خرج سالش زیاد بیایـد؛ می‌تواند مقداری را که از سـرمایه کم شده از منافع کسـر نماید. مسأله ۱۷۹۴ - اگر غیر از سـرمایه چیز دیگری از مالهـای او از بین برود؛ نمی‌توانـد از منفعتی که به دسـتش می‌آیـد آن چیز را تهیه کنـد؛ ولی اگر در همـان سـال به آن چیز احتیـاج داشـته باشد؛ می‌تواند در بین سال از منافع کسب آن را تهیه نماید. مسأله ۱۷۹۵ - اگر در تمام سال منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض کنـد؛ می‌تواند از منافع سالهای بعد مقدار قرض خود را بدهد و همچنین اگر در اول سال برای مخارج خود قرض کند و پیش از تمـام شـدن سـال منفعـتی ببرد می‌توانـد مقـدار قرض خود را از آن منفعت ادا نمایـد؛ بلی اگر قرض را ادا ننمود تـا آنکه سـال بر منفعت گـذشت بایـد بدون کسـر مقدار آن قرض خمس آن منفعت را بدهد مگر اینکه قرض بعد از منفعت کردن بوده و برای مؤنه سالش باشـد که در این صورت کسـر آن حتی بعد از گذشـتن سال خالی از وجه نیست. مسأله ۱۷۹۶ - اگر برای زیـاد کردن مال یا خریـدن ملکی که به آن احتیاج نـدارد قرض کند؛ نمی‌تواند از منافع کسب آن قرض را ادا نماید؛ بلی اگر مالی را که قرض کرده و چیزی را که از قرض خریـده از بین برود و ناچار شود که قرض خود را بدهـد؛ اداء آن قرض از منافع سال بعـد مانعی نـدارد. و اگر

خمس به واسطه تلف شدن مالی که خمس آن را نداده بود یا به واسطه دستگردان با حاکم شرع یا وکیل او دین شود اداء آن از منافع سال بعدی از مؤنه حساب نمی‌شود و لازم است منفعتی را که با آن اداء قرض خمس می‌کند؛ تخمیس کند. مسأله ۱۷۹۷ – انسان می‌تواند خمس هر چیز را از همان چیز بدهد یا به مقدار قیمت خمسی که بدهکار است؛ پول بدهد. و اما اگر جنس دیگر بخواهد بدهد محل اشکال است مگر آنکه با اجازه حاکم شرع باشد. مسأله ۱۷۹۸ – کسی که خمس به مال او تعلق گرفت و سال بر او گذشت؛ تا خمس او را نداده است و قصد دادن خمس را ندارد نمی‌تواند در آن مال تصرف کند؛ بلکه بنا بر احتیاط واجب اگر قصد دادن خمس را هم داشته باشد نیز چنین است. مسأله ۱۷۹۹ – کسی که خمس بدهکار است نمی‌تواند آن را به ذمه بگیرد یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند و در تمام مال تصرف کند و چنانچه تصرف کند و آن مال تلف شود؛ باید خمس آن را بدهد؛ بلی اگر به مجتهد عادل که از او تقلید می‌کند یا به وکیل او رجوع کند؛ ممکن است در بعضی از موارد به آن شخص دستگردان کند تا خمس به ذمه منتقل شود. مسأله ۱۸۰۰ – کسی که خمس بدهکار است؛ اگر با حاکم شرع مصالحه کند؛ می‌تواند در تمام مال تصرف نماید و بعد از مصالحه؛ منافعی که از آن به دست می‌آید مال خود او است. مسأله ۱۸۰۱ – کسی که با دیگری شریک است؛ اگر خمس منافع خود را بدهد و شریک او ندهد و در سال بعد از مالی که خمسش را نداده برای سرمایه شرکت بگذارد؛ آن کس می‌تواند در آن مال تصرف کند. مسأله ۱۸۰۲ – اگر بچه صغیر سرمایه‌ای داشته باشد و از آن منافعی به دست آید؛ واجب نیست بعد از آنکه بالغ شد؛ خمس آن را بدهد. مسأله ۱۸۰۳ – کسی که مالی از دیگری به دست آورد و شک نماید خمس آن را داده یا نه؛ می‌تواند در آن مال تصرف نماید؛ بلکه اگر یقین هم داشته باشد که خمس آن را نداده می‌تواند در آن تصرف نماید. مسأله ۱۸۰۴ – اگر کسی از منافع کسب خود در اثناء سال ملکی بخرد که از لوازم و مخارج سالیانه‌اش حساب نشود؛ واجب است بعد از تمامی سال؛ خمس آن را بدهد و چنانچه خمس آن را نداد و قیمت آن ملک بالا ـ رفت لازم است خمس مقداری را که آن ملک فعلا ـ ارزش دارد بدهد و همچنین است غیر ملک از فرش و مانند آن. مسأله ۱۸۰۵ – کسی که از اول تکلیف خمس نداده؛ اگر مثلا ملکی بخرد و قیمت آن بالا رود؛ چنانچه آن ملک را برای آن نخریده که قیمتش بالا رود و بفروشد؛ مثلا زمینی را برای زراعت خریده است و از پول خمس نداده قیمت آن را داده؛ باید خمس قیمتی را که خریده بدهد. و اگر مثلا پول خمس نداده را به فروشنده داده و به او گفته این ملک را با این پول می‌خرم؛ باید خمس مقداری را که آن ملک فعلا ارزش دارد بدهد. مسأله ۱۸۰۶ – کسی که از اول تکلیف خمس نداده؛ اگر از منافع کسب چیزی که به آن احتیاج ندارد خریده و یک سال از وقت منفعت بردن گذشته؛ باید خمس آن را بدهد و اگر اثاث خانه و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد مطابق شان خود خریده؛ پس اگر بداند در بین سالی که در آن سال فائده برده آنها را خریده؛ لازم نیست خمس آنها را بدهد و اگر نداند که در بین سال خریده یا بعد از تمام شدن سال؛ بنابراحتیاط واجب باید با حاکم شرع مصالحه کند.

۲ – معدن

مسأله ۱۸۰۷ – اگر از معدن طلا؛ نقره؛ سرب؛ مس؛ آهن؛ نفت؛ ذغال سنگ؛ فیروزه؛ عقیق؛ زاج؛ نمک و معدنهای دیگر چیزی به دست آورد؛ در صورتی که به مقدار نصاب باشد؛ باید خمس آن را بدهد. مسأله ۱۸۰۸ – نصاب معدن ۱۵ مثقال معمولی طلای مسکوک است؛ یعنی اگر قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده؛ به ۱۵ مثقال طلای مسکوک برسد؛ باید خمس آنچه را که پس از کم کردن مخارجی که کرده است باقی می‌ماند بدهد. مسأله ۱۸۰۹ – استفاده‌ای که از معدن برده چنانچه قیمت چیزی که از معدن بیرون آورده به ۱۵ مثقال طلای مسکوک نرسد؛ خمس آن در صورتی لازم است که به تنهائی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیاد بیاید. مسأله ۱۸۱۰ – گچ و آهک و گل سرشور و گل سرخ از چیزهای معدنی نیست و کسی که اینها را بیرون می‌آورد در صورتی باید خمس بدهد که آنچه را بیرون آورده؛ به تنهائی یا با منافع دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد

بیاید. مسأله ۱۸۱۱ – کسی که از معدن چیزی به دست می‌آورد؛ باید خمس آن را بدهد؛ چه معدن روی زمین باشد یا زیر آن؛ در زمینی باشد که ملک است یا در جائی باشد که مالک ندارد. مسأله ۱۸۱۲ – اگر نداند قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده به ۱۵ مثقال طلای مسکوک می‌رسد یا نه؛ خمس ندارد و لازم نیست به وزن کردن یا از راه دیگر قیمت آن را معلوم کند. مسأله ۱۸۱۳ – اگر چند نفر چیزی از معدن بیرون آورند؛ چنانچه قیمت سهم هر کدام به ۱۵ مثقال طلای مسکوک برسد باید خمس آن را بدهند و در غیر این صورت سهم هر کدام از منافع کسب حساب می‌شود. مسأله ۱۸۱۴ – اگر معدنی را که در ملک دیگری است بیرون آورد؛ آنچه از آن به دست می‌آید؛ مال صاحب ملک است. و در صورتی که به مقدار نصاب برسد؛ چون صاحب ملک برای بیرون آوردن آن خرجی نکرده باید خمس تمام آنچه را که از معدن بیرون آمده بدهد.

۳ – گنج

مسأله ۱۸۱۵ – گنج مالی است که در زمین یا درخت یا کوه یا دیوار پنهان باشد و کسی آن را پیدا کند و طوری باشد که به آن گنج بگویند. مسأله ۱۸۱۶ – اگر انسان در زمینی که ملک کسی نیست گنجی پیدا کند؛ مال خود او است و باید خمس آن را بدهد؛ اگرچه گنج غیر از طلا و نقره باشد. مسأله ۱۸۱۷ – نصاب گنج اگر نقره باشد ۱۰۵ مثقال نقره مسکوک و اگر طلا باشد ۱۵ مثقال طلای مسکوک است و اگر از غیر طلا و نقره باشد نصاب را با یکی از طلا یا نقره ملاحظه نمایند. مسأله ۱۸۱۸ – اگر در زمینی که از دیگری خریده گنجی پیدا کند و بداند مال کسانی که قبلا مالک آن زمین بوده‌اند نیست؛ مال خود او می‌شود و باید خمس آن را بدهد؛ ولی اگر احتمال دهد که مال یکی از آنان است بنا بر احتیاط واجب باید به او اطلاع دهد و چنانچه معلوم شود مال او نیست؛ به کسی که پیش از او مالک زمین بوده اطلاع دهد و به همین ترتیب به تمام کسانی که پیش از او مالک زمین بوده‌اند خبر دهد و اگر معلوم نشود مال آنان است؛ مال خود او می‌شود و باید خمس آن را بدهد. مسأله ۱۸۱۹ – اگر در ظرفهای متعددی که در یک جا دفن شده مالی پیدا کند که قیمت آنها روی هم ۱۰۵ مثقال در نقره یا ۱۵ مثقال در طلا باشد؛ باید خمس آن را بدهد؛ ولی چنانچه در چند جا گنج پیدا کند؛ هر کدام آنها که قیمتش به این مقدار برسد؛ خمس آن واجب است و گنجی که قیمت آن به این مقدار نرسیده است خمس ندارد. مسأله ۱۸۲۰ – اگر دو نفر گنجی پیدا کنند که قیمت آن به ۱۰۵ مثقال در نقره یا ۱۵ مثقال در طلا برسد؛ اگر سهم هر یک آنان به این مقدار نباشد؛ از ارباح مکاسب حساب می‌شود. مسأله ۱۸۲۱ – اگر کسی حیوانی را از قبیل ماهی بخرد و در شکم آن مالی پیدا کند؛ اگرچه احتمال دهد که مال فروشنده است؛ لازم نیست به او خبر دهد و در حکم منافع کسب است؛ ولی اگر از قبیل چهارپایان باشد لازم است به فروشنده اطلاع دهد و اگر او علامت داد مال او است و الا مال پیدا کننده است.

۴ – مال حلال مخلوط به حرام

مسأله ۱۸۲۲ – اگر مال حلال با مال حرام به طوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد و صاحب مال حرام و مقدار آن هیچ کدام معلوم نباشد و نداند که مقدار حرام کمتر از خمس است یا زیادتر از آن؛ بنا بر احتیاط واجب باید خمس تمام مال را به قصد ما فی الذمه اعم از خمس یا مظالم بدهد و بعد از دادن خمس؛ بقیه مال حلال می‌شود. مسأله ۱۸۲۳ – اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را – چه کمتر و چه بیشتر از خمس باشد – بداند ولی صاحب آن را نشناسد؛ باید آن مقدار را به نیت صاحبش صدقه بدهد و احتیاط واجب آن است که از حاکم شرع هم اذن بگیرد. مسأله ۱۸۲۴ – اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولی صاحبش را بشناسد؛ باید یکدیگر را راضی نمایند و چنانچه صاحب مال راضی نشود؛ باید مقداری را که یقین دارد مال او است به او بدهد و بهتر آن است که مقدار بیشتری را که احتمال

می‌دهد مال او است نیز به او بدهد. مسأله ۱۸۲۵ – اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده؛ بایـد مقـداری را که می‌دانـد از خمس بیشتر بوده؛ از طرف صاحب آن صدقه بدهد. مسأله ۱۸۲۶ – اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهـد؛ یا مالی که صاحبش را نمی‌شناسد به نیت او صـدقه بدهـد؛ بعـد از آنکه صاحبش پیـدا شـد؛ لازم نیست چیزی به او بدهد. مسأله ۱۸۲۷ – اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود و مقدار حرام معلوم باشد و انسان بداند که صاحب آن از چند نفر معین بیرون نیست ولی نتواند بفهمد کیست؛ باید در صورت امکان همه آنها را راضی کند ولو آن مال را به طور مساوی بین آن چند نفر قسمت کند و اگر راضی نشدند باید به قرعه رجوع شود.

۵ – جواهری که به واسطه فرو رفتن در دریا به دست می‌آید

مسأله ۱۸۲۸ – اگر به واسطه غواصـی (یعنی فرو رفتن در دریـا) لؤلـؤ و مرجـان یـا جـواهر دیگری بیرون آورنـد؛ روئیـدنی باشـد یا معـدنی؛ باید خمس آن را بدهند و بنا بر احتیاط نصابی در آن معتبر نیست؛ پس هر مقدار که باشد باید خمس آن را داد؛ چه بیرون آورنـده یک نفر باشـد یا چنـد نفر. مسأله ۱۸۲۹ – اگر بـدون فرو رفتن در دریـا به وسیله اسبابی جواهر بیرون آورد؛ بنـا بر احتیـاط خمس آن واجب است. ولی اگر از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد؛ در صورتی بایـد خمس آن را بدهـد که آنچه را به دست آورده به تنهـائی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشـد. مسأله ۱۸۳۰ – خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسـان بـدون فرو رفتن در دریـا می‌گیرد؛ در صورتی واجب است که به تنهـائی یـا بـا منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد. مسأله ۱۸۳۱ – اگر انسان بدون قصد اینکه چیزی از دریا بیرون آورد؛ در دریا فرو رود و اتفاقا جواهری به دستش آید؛ بنـا بر احتیاط واجب بایـد خمس آن را بدهـد. مسأله ۱۸۳۲ – اگر انسـان در دریـا فرو رود و حیـوانی را بیرون آورد و در شـکم آن جواهری پیـدا کنـد؛ چنانچه آن حیوانماننـد صـدف باشـد که نوعا در شـکمش جواهر هست؛ بایـد خمس آن را بدهد و اگر اتفاقا جواهر بلعیـده باشـد؛ در صورتی خمس آن واجب است که به تنهائی یا با منفعت‌های دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشـد. مسأله ۱۸۳۳ – اگر در رودخانه‌های بزرگ ماننـد دجله و فرات فرو رود و جواهری بیرون آورد؛ چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می‌آیـد؛ بایـد خمس آن را بدهد. مسأله ۱۸۳۴ – اگر در آب فرو رود و مقـداری عنبر بیرون آورد؛ بایـد خمس آن را بدهـد؛ بلکه چنـانچه از روی آب یا از کنار دریا به دست آورد؛ بنا بر احتیاط خمس آن واجب است. مسأله ۱۸۳۵ – کسی که کسبش غواصی یا بیرون آوردن معـدن است؛ اگر خمس آنهـا را بدهـد و چیزی از مخـارج سـالش زیاد بیایـد؛ لازم نیست دوباره خمس آن را بدهـد. مسأله ۱۸۳۶ – اگر بچه‌ای معـدنی را بیرون آورد؛ یـا گنجی پیـدا کنـد؛ یـا به واسـطه فرو رفتن در دریا جواهری بیرون آورد؛ خمس ندارد؛ ولی اگر مال حلال مخلوط به حرام داشته باشد ولی او باید آن مال را تطهیر نماید.

۶ – غنیمت

مسأله ۱۸۳۷ – اگر مسـلمانان به امر امام (ع) با کفار جنگ کنند و چیزهائی در جنگ به دست آورند؛ به آنها غنیمت گفته می‌شود. و مخـارجی را که برای غنیمت کرده‌انـد؛ ماننـد مخـارج نگهـداری حمل و نقل آن و نیز مقـداری را که امام (ع) صـلاح می‌دانـد به مصرفی برساند و چیزهائی که مخصوص به امام است باید از غنیمت کنار بگذارند و خمس بقیه آن را بدهند و آنچه در زمان غیبت امام (ع) در جنگ از کفار گرفته می‌شود بنا بر احتیاط نیز حکم غنیمت را دارد و لازم است خمس آن را بدهند.

۷ – زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد

مسأله ۱۸۳۸ – اگر کافر ذمی زمین را از مسلمان بخرد؛ باید خمس آن را از همان زمین یا از قیمت آن بدهد. و نیز اگر خانه و دکان

و مانند اینهارا از مسلمان بخرد؛ باید خمس زمین آن را بدهد و در دادن این خمس قصد قربت لازم نیست بلکه حاکم شرع هم که خمس را از او می گیرد؛ لازم نیست قصد قربت نماید. مسأله ۱۸۳۹ – اگر کافر ذمی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگری بفروشد؛ خمس از کافر ساقط نمی‌شود ولی بر مسلمان لازم نیست خمس آن را بدهد و همچنین است اگر بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد. مسأله ۱۸۴۰ – اگر کافر ذمی موقع خریدن زمین شرط کند که خمس ندهد؛ یا شرط کند که خمس بر فروشنده باشد؛ شرط او صحیح نیست و باید خمس را بدهد؛ ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خمس را از طرف او به صاحبان خمس بدهد؛ بر فروشنده لازم است که عمل به شرط نماید. مسأله ۱۸۴۱ – اگر مسلمان زمینی را به غیر خرید و فروش ملک کافر ذمی کند و عوض آن را بگیرد مثلا به او صلح نماید؛ کافر ذمی باید خمس آن را بدهد. مسأله ۱۸۴۲ – اگر کافر ذمی صغیر باشد و ولی او برایش زمینی بخرد؛ احتیاط واجب آن است که در ضمن معامله با او شرط کنند که خمس آن را بدهد.

مصرف خمس

مسأله ۱۸۴۳ – خمس را باید دو قسمت کنند: یک قسمت آن سهم سادات است و باید به سید فقیر؛ یا سید یتیم؛ یا به سیدی که در سفر درمانده شده بدهند و نصف دیگر آن سهم امام (ع) است که در این زمان باید به مجتهد جامع الشرایط بدهند؛ یا به مصرفی که او اجازه می‌دهد برسانند. ولی اگر انسان بخواهد سهم امام را به مجتهدی که از او تقلید نمی کند بدهد؛ بنا بر احتیاط واجب باید از مجتهدی که تقلید می کند اجازه بگیرد و در صورتی به او اذن داده می‌شود که بداند آن مجتهد و مجتهدی که از او تقلید می کند؛ سهم امام را به یک طور مصرف می کنند. مسأله ۱۸۴۴ – سید یتیمی که به او خمس می‌دهند؛ باید فقیر باشد؛ ولی به سیدی که در سفر درمانده شده؛ اگر در وطنش فقیر هم نباشد؛ می‌شود خمس داد. مسأله ۱۸۴۵ – به سیدی که در سفر درمانده شده؛ اگر سفر او سفر معصیت باشد؛ بنا بر احتیاط واجب نباید خمس بدهند. مسأله ۱۸۴۶ – به سیدی که عادل نیست می‌شود خمس داد؛ ولی به سیدی که دوازده امامی نیست؛ نباید خمس بدهند. مسأله ۱۸۴۷ – به سیدی که معصیت کار است؛ اگر خمس دادن کمک به معصیت او باشد نمی‌شود خمس داد و بهتر آن است که به سیدی هم که آشکار معصیت می کند؛ اگرچه دادن خمس کمک به معصیت او نباشد؛ خمس ندهد. مسأله ۱۸۴۸ – اگر کسی بگوید سیدم؛ نمی‌شود به او خمس داد مگر آنکه دو نفر عادل؛ سید بودن اورا تصدیق کنند؛ یا در بین مردم به طوری معروف باشد که انسان یقین یا اطمینان کند که سید است. مسأله ۱۸۴۹ – به کسی که در شهر خودش مشهور باشد سید است؛ اگرچه انسان به سید بودن او یقین یا اطمینان نداشته باشد؛ می‌شود خمس داد. مسأله ۱۸۵۰ – کسی که زنش سیده است؛ بنا بر احتیاط واجب نباید به او خمس بدهد که به مصرف مخارج خودش برساند؛ ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشد و نتواند مخارج آنان را بدهد؛ جایز است انسان خمس به آن زن بدهد که به مصرف آنان برساند و همچنین است دادن خمس به او که در نفقات غیر واجبه‌اش صرف نماید. مسأله ۱۸۵۱ – اگر مخارج سید یا سیده‌ای که زن انسان نیست بر انسان واجب باشد؛ بنا بر احتیاط واجب؛ نمی‌تواند خوراک و پوشاک و سائر نفقات واجبه او را از خمس بدهد؛ ولی اگر مقداری خمس به او بدهد که به مصرف دیگری (غیر از نفقات واجبه) برساند مانعی ندارد. مسأله ۱۸۵۲ – سید فقیری که مخارجش بر دیگری واجب است و او نمی‌تواند مخارج آن سید را بدهد یا دارد و نمی‌دهد؛ می‌شود خمس داد. مسأله ۱۸۵۳ – احتیاط واجب آن است که بیشتر از مخارج یک سال به یک سید فقیر خمس ندهند. مسأله ۱۸۵۴ – اگر در شهر انسان سید مستحقی نباشد و یقین یا اطمینان داشته باشد که بعدا نیز پیدا نمی‌شود؛ یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن نباشد؛ باید خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند و می‌تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد و اگر خمس از بین برود؛ چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده؛ باید عوض آن را بدهد و اگر کوتاهی نکرده؛ چیزی بر او واجب نیست. مسأله ۱۸۵۵ – هر گاه در شهر

خودش مستحقی نباشد اگرچه یقین یا اطمینان داشته باشد که پیدا می‌شود و نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن باشد؛ می‌تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند و تلف شود؛ نباید چیزی بدهد؛ ولی نمی‌تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد. مسأله ۱۸۵۶ – اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود؛ باز هم می‌تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند؛ ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد و در صورتی که خمس از بین برود؛ اگرچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ضامن است. مسأله ۱۸۵۷ – اگر به امر حاکم شرع خمس را به شهر دیگر ببرد و از بین برود؛ لازم نیست دوباره خمس بدهد. و همچنین است اگر به کسی بدهد که از طرف حاکم شرع وکیل بوده که خمس را بگیرد و از آن شهر به شهر دیگر ببرد. مسأله ۱۸۵۸ – جایز نیست جنسی را که خمس به آن تعلق گرفته به زیادتر از قیمت واقعی حساب نموده و بابت خمس بدهد و در مسأله (۱۷۹۸) گذشت که دادن جنس دیگر غیر از پول طلا و نقره و مانند آنها مطلقا محل اشکال است. مسأله ۱۸۵۹ – کسی که از مستحق طلبکار است و می‌خواهد طلب خود را بابت خمس حساب کند؛ بنا بر احتیاط واجب باید خمس را به او بدهد و بعدا مستحق بابت بدهی خود به او برگرداند و می‌تواند از مستحق وکالت گرفته و خود از جانب او قبض نموده و بابت طلبش دریافت کند. مسأله ۱۸۶۰ – مستحق نمی‌تواند خمس را بگیرد و به مالك ببخشد؛ ولی کسی که مقدار زیادی خمس بدهکار است و فقیر شده و می‌خواهد مدیون اهل خمس نباشد؛ اگر مستحق راضی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد اشکال ندارد.

احکام زکاۀ

زکات مال

مسأله ۱۸۶۱ – زکاۀ در نه چیز واجب است: اول: گندم. دوم: جو. سوم: خرما. چهارم: کشمش. پنجم: طلا. ششم: نقره. هفتم: شتر. هشتم: گاو. نهم: گوسفند. و اگر کسی مالك یکی از این نه چیز باشد؛ با شرایطی که بعدا گفته می‌شود؛ باید مقداری که معین شده؛ به یکی از مصرفهائی که دستور داده‌اند برساند. مسأله ۱۸۶۲ – سلت که دانه‌ای است به نرمی گندم و خاصیت جو دارد و علس که مثل گندم است و خوراك مردمان صنعا می‌باشد؛ بنابراحتیاط واجب باید از آنها زکاۀ داده شود. شرایط واجب شدن زکاۀ مسأله ۱۸۶۳ – زکاۀ در صورتی واجب می‌شود که مال به مقدار نصاب که بعدا گفته می‌شود برسد و مالك آن؛ بالغ و عاقل و آزاد باشد و بتواند در آن مال تصرف کند. مسأله ۱۸۶۴ – اگر انسان یازده ماه مالك گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره باشد؛ اگرچه اول ماه دوازدهم زکاۀ بر او واجب می‌شود؛ ولی اول سال بعد را باید بعد از تمام شدن ماه دوازدهم حساب کند. مسأله ۱۸۶۵ – اگر مالك گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در بین سال بالغ شود؛ مثلا اگر بچه‌ای در اول محرم مالك چهل گوسفند شود و بعد از گذشتن دو ماه بالغ گردد؛ یازده ماه که از اول محرم بگذرد؛ زکاتی بر او نیست بلکه بعد از گذشتن یازده ماه از بلوغش زکاۀ بر او واجب می‌شود. مسأله ۱۸۶۶ – زکاۀ گندم و جو وقتی واجب می‌شود که به آنها گندم و جو گفته شود و زکاۀ کشمش وقتی واجب می‌شود که انگور می‌باشد و زکاۀ خرما وقتی واجب می‌شود که عرب به آن تمر گوید؛ ولی وقت دادن زکاۀ در گندم و جو موقع خرمن و جدا کردن کاه آنها است و در خرما و کشمش موقعی است که خشك شده باشند. مسأله ۱۸۶۷ – در موقع واجب شدن زکاۀ گندم و جو و کشمش و خرما که در مسأله پیش گفته شد؛ چنانچه صاحب آنها بالغ و عاقل و آزاد و متمکن از تصرف باشد باید زکاۀ آنها را بدهد و اگر بالغ و عاقل نباشد واجب نیست. مسأله ۱۸۶۸ – اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در تمام سال یا در مقداری از آن دیوانه باشد؛ زکاۀ بر او واجب نیست. مسأله ۱۸۶۹ – اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در مقداری از سال مست یا بی هوش شود؛ زکاۀ از او ساقط نمی‌شود. و همچنین است اگر موقع واجب شدن زکاۀ گندم و جو و

خرما و کشمش مست یا بی هوش باشد. مسأله ۱۸۷۰ - مالی را که از انسان غصب کرده‌اند و نمی‌تواند در آن تصرف کند؛ زکاهٔ ندارد. مسأله ۱۸۷۱ - اگر طلا- و نقره یا چیز دیگری را که زکاهٔ در آن واجب است قرض کند و یک سال نزد او بماند؛ باید زکاهٔ آن را بدهد و بر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست. زکاهٔ گندم و جو و خرما و کشمش مسأله ۱۸۷۲ - زکاهٔ گندم و جو و خرما و کشمش وقتی واجب می‌شود که به مقدار نصاب برسند و نصاب آنها «۲۸۸» من تبریز «۴۵» مثقال کم است که تقریبا «۸۴۷» کیلو گرم می‌شود. مسأله ۱۸۷۳ - اگر پیش از دادن زکاهٔ از انگور و خرما و جو و گندمی که زکاهٔ آنها واجب شده خود و عیالاتش بخورند؛ یا مثلا به فقیر به غیر عنوان زکاهٔ بدهد؛ باید زکاهٔ مقداری را که مصرف کرده بدهد. مسأله ۱۸۷۴ - اگر بعد از آنکه زکاهٔ گندم و جو و خرما و انگور واجب شد؛ مالک آن بمیرد؛ باید مقدار زکاهٔ را از مال او بدهند؛ ولی اگر پیش از واجب شدن زکاهٔ بمیرد؛ هر یک از ورثه که سهم او به اندازه نصاب است؛ باید زکاهٔ سهم خود را بدهد. مسأله ۱۸۷۵ - کسی که از طرف حاکم شرع مامور جمع آوری زکاهٔ است؛ موقع خرمن که گندم و جو را از کاه جدا می‌کنند و بعد از خشک شدن خرما و انگور می‌تواند زکاهٔ را مطالبه کند و اگر مالک ندهد و چیزی که زکاهٔ آن واجب شده؛ از بین برود؛ باید عوض آن را بدهد. مسأله ۱۸۷۶ - اگر بعد از مالک شدن درخت خرما و انگور یا زراعت گندم و جو؛ زکاهٔ آنها واجب شود؛ باید زکاهٔ آن را بدهد. مسأله ۱۸۷۷ - اگر بعد از آنکه زکاهٔ گندم و جو و خرما و انگور واجب شده؛ زراعت و درخت را بفروشد؛ فروشنده باید زکاهٔ آنها را بدهد و چنانچه داد بر خریدار چیزی واجب نیست. مسأله ۱۸۷۸ - اگر انسان گندم یا جو یا خرما یا انگور را بخرد و بداند که فروشنده زکاهٔ آن را داده؛ یا شک کند که داده یا نه؛ چیزی بر او واجب نیست. و اگر بداند که زکاهٔ آن را نداده؛ چنانچه حاکم شرع معامله مقداری را که باید از بابت زکاهٔ داده شود؛ اجازه ندهد؛ معامله آن مقدار باطل است. و حاکم شرع می‌تواند مقدار زکاهٔ را از خریدار بگیرد و اگر معامله مقدار زکاهٔ را اجازه دهد؛ معامله صحیح است. و خریدار باید قیمت آن مقدار را به حاکم شرع بدهد و در صورتی که قیمت آن مقدار را به فروشنده داده باشد؛ می‌تواند از او پس بگیرد. مسأله ۱۸۷۹ - اگر وزن گندم و جو و خرما و کشمش موقعی که تر است به «۲۸۸» من «۴۵» مثقال کم برسد و بعد از خشک شدن کمتر از این مقدار شود؛ زکاهٔ آن واجب نیست. مسأله ۱۸۸۰ - اگر گندم و جو و خرما را پیش از خشک شدن مصرف کند؛ چنانچه خشک آنها به اندازه نصاب باشد؛ باید زکاهٔ آنها را بدهد. مسأله ۱۸۸۱ - خرما بر سه قسم است: «۱» آن است که خشکش می‌کنند و حکم زکاهٔ آن گفته شد «۲» آن است که در حال رطب بودنش می‌خورند «۳» آن است که نارس خلال آن را می‌خورند. در قسم دوم چنانچه مقداری باشد که خشک آن به «۲۸۸» من «۴۵» مثقال کم برسد؛ زکاهٔ آن واجب است و اما قسم سوم ظاهر این است که زکاهٔ بر آن واجب نباشد. مسأله ۱۸۸۲ - گندم و جو و خرما و کشمشی که زکاهٔ آنها را داده اگر چند سال هم نزد او بماند زکاهٔ ندارد. مسأله ۱۸۸۳ - اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران یا نهر مشروب شود؛ یا مثل زراعتهای مصر از رطوبت زمین استفاده کند؛ زکاهٔ آن ده یک است و اگر با ماشین آلات یا با دلو و مانند آن آبیاری شود؛ زکاهٔ آن بیست یک است. مسأله ۱۸۸۴ - اگر گندم و جو و خرما و انگور؛ هم از آب باران مشروب شود و هم از آب دلو و مانند آن استفاده کند؛ چنانچه طوری باشد که عرفا بگویند آبیاری آن با ماشین آلات یا با دلو و مانند آن شده؛ زکاهٔ آن بیست یک و اگر بگویند آبیاری با آب نهر و باران شده؛ زکاهٔ آن ده یک است و اگر طوری است که عرفا می‌گویند به هر دو آبیاری شده؛ زکاهٔ آن سه چهلم است. مسأله ۱۸۸۵ - چنانچه در صدق عرفی شک کند و نداند که آبیاری طوری است که در عرف می‌گویند با هر دو آبیاری شده یا اینکه می‌گویند آبیاری آن مثلا با باران است؛ اگر سه چهلم بدهد کافی است. مسأله ۱۸۸۶ - اگر شک کند و نداند که عرف می‌گویند با هر دو آبیاری شده یا اینکه می‌گویند با دلو و نحو آن آبیاری شده است؛ در این صورت دادن یک بیستم کافی است و همچنین است حال اگر احتمال آن نیز برود که در عرف بگویند با آب باران آبیاری شده است. مسأله ۱۸۸۷ - اگر گندم و جو و خرما و انگور با آب باران و نهر مشروب شود و به آب دلو و مانند آن محتاج نباشد ولی با آب دلو هم آبیاری شود و آب دلو به زیاد شدن محصول کمک نکند؛ زکاهٔ آن ده یک است و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود

و به آب نهر و باران محتاج نباشد ولی با آب نهر و باران هم مشروب شود و آنها به زیاد شدن محصول کمک نکنند؛ زکاهٔ آن یک بیستم است. مسأله ۱۸۸۸ – اگر زراعتی را با دلو و مانند آن آبیاری کنند و در زمینی که پهلوی آن است زراعتی که از رطوبت آن زمین استفاده نماید و محتاج به آبیاری نشود؛ زکاهٔ زراعتی که با دلو آبیاری شده یک بیستم و زکاهٔ زراعتی که پهلوی آن است بنا بر احتیاط یک دهم می‌باشد. مسأله ۱۸۸۹ – مخارجی را که برای گندم و جو و خرما و انگور کرده است؛ نمی‌تواند از حاصل کسر نموده و ملاحظه نصاب نماید؛ پس چنانچه یکی از آنها پیش از ملاحظه مخارج به «۲۸۸» من «۴۵» مثقال کم برسد؛ باید زکاهٔ آن را بدهد. مسأله ۱۸۹۰ – تخمی را که به مصرف زراعت رسانده؛ چه از خودش باشد یا خریده باشد؛ نمی‌تواند نیز از حاصل کسر کند و سپس ملاحظه نصاب بنماید بلکه نصاب را نسبت به مجموع حاصل باید ملاحظه نماید. مسأله ۱۸۹۱ – آنچه که دولت از عین مال می‌گیرد؛ زکـاهٔ آن واجب نیست؛ مثلا اگر حاصل زراعت «۸۵۰» کیلو گرم باشد و دولت «۵۰» کیلو گرم را به عنوان مالیات بگیرد؛ فقط زکاهٔ در «۸۰۰» کیلو واجب می‌شود. مسأله ۱۸۹۲ – مصـارفی که انسان پیش از تعلق زکاهٔ نموده؛ بنا بر احتیاط واجب نمی‌تواند از حاصـل کسـر نموده و فقط زکاهٔ بقیه را بدهـد. مسأله ۱۸۹۳ – مصـارفی را که بعـد از تعلق زکاهٔ است می‌توانـد از حاکم شرع یا وکیل او در صـرف آنها اجازه بگیرد و آنچه نسبت به مقدار زکاهٔ خرج شده بردارد. مسأله ۱۸۹۴ – واجب نیست صبر نماید تا جو و گنـدم به حـد خرمن برسـد و انگور و خرما خشک گردد و آنگاه زکاهٔ را بدهـد؛ بلکه همین که زکاهٔ واجب شـد جایز است مقـدار زکاهٔ را قیمت نموده و به عنوان زکاهٔ قیمت آن را بدهـد. مسأله ۱۸۹۵ – بعـد از آنکه زکاهٔ تعلق گرفت می‌توان عین زراعت یا خرما و انگور را پیش از درو کردن یا چیدن به مسـتحق یا حاکم شـرع یا وکیل اینها مشاعا تسـلیم نماید و پس از آن در مصارف شـریک می‌باشند. مسأله ۱۸۹۶ – در صورتی که مالک عین مال را از زراعت یا خرما و انگور به حاکم یا مسـتحق یا وکیل آنها تسلیم نمود؛ لازم نیست آنهـا را مجانا به طور اشاعه نگاه دارد بلکه می‌توانـد برای اینکه تا وقت درو یا خشک شـدن برسـد برای مانـدن آنها در زمینش اجرت مطالبه نماید. مسأله ۱۸۹۷ – اگر انسان در چند شـهر که فصل رسـیدن حاصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوه آنهـا در یـک وقت به دست نمی‌آیـد گنـدم یـا جو و خرما یا انگور داشـته باشـد و همه آنها محصول یک سال حساب شود؛ چنانچه چیزی که اول می‌رسـد به انـدازه نصاب یعنی «۲۸۸» من «۴۵» مثقال کم باشـد؛ بایـد زکاهٔ آن را موقعی که می‌رسـد بدهد و زکاهٔ بقیه را هر وقت به دست می‌آیـد ادا نمایـد و اگر آنچه اول می‌رسـد به انـدازه نصاب نباشد؛ صبر می‌کند تا بقیه آن برسد؛ پس اگر روی هم به مقـدار نصـاب شود؛ زکـاهٔ آن واجب است و اگر به مقـدار نصاب نشود؛ زکاهٔ آن واجب نیست. مسأله ۱۸۹۸ – اگر درخت خرما یا انگور در یک سال دو مرتبه میوه بدهـد؛ چنانچه روی هم به مقـدار نصاب باشد؛ بنا بر احتیاط زکاهٔ آن واجب است. مسأله ۱۸۹۹ – اگر مقـداری خرمای خشک نشده یا انگور دارد که خشک آن به اندازه نصاب می‌شود؛ چنانچه به قصد زکاهٔ از تازه آن به قـدری به مصـرف زکاهٔ برسانـد که اگر خشک شود به اندازه زکاتی باشد که بر او واجب است اشـکال ندارد. مسأله ۱۹۰۰ – اگر زکاهٔ خرمای خشک یا کشـمش بر او واجب باشد؛ نمی‌تواند زکاهٔ آن را خرمای تازه یا انگور بدهد بلکه چنانچه ملاحظه قیمت نماید و انگور یا خرمای تازه یا مویز یا خرمای خشک دیگر از بابت قیمت بدهد نیز محل اشکال است و نیز اگر زکاهٔ خرمای تازه یا انگور بر او واجب باشـد؛ نمی‌توانـد زکاهٔ آن را خرمای خشک یا کشـمش بدهد؛ بلکه چنانچه به اعتبار قیمت خرما و انگور دیگری بدهـد اگرچه تازه باشـد محل اشـکال است. مسأله ۱۹۰۱ – کسـی که بـدهکار است و مـالی هم دارد که زکـاهٔ آن واجب شـده اگر بمیرد؛ بایـد اول تمـام زکاهٔ را از مالی که زکاهٔ آن واجب شـده بدهنـد بعـد قرض او را ادا نماینـد. مسأله ۱۹۰۲ – کسـی که بدهکار است و گندم یا جو یا خرما یا انگور هم دارد؛ اگر بمیرد و پیش از آنکه زکاهٔ اینها واجب شود؛ ورثه قرض اورا از مال دیگر بدهند؛ هر کدام که سـهمشان به «۲۸۸» من «۴۵» مثقـال کم برسـد؛ بایـد زکاهٔ بدهـد و اگر پیش از آنکه زکاهٔ اینها واجب شود؛ قرض او را ندهنـد؛ چنانچه مال میت فقط به اندازه بدهی او باشد؛ واجب نیست زکاهٔ اینها را بدهند و اگر مال میت بیشتر از بدهی او باشد؛ باید جنس زکـاهٔ دار را نسبت به مجموع مـال ملاحظه کننـد به همان نسـبت از جنس زکاهٔ دار کسـر شود؛ پس سـهم هر یک از ورثه به

انـدازه نصاب برسد زکاهٔ بر او واجب است. مسأله ۱۹۰۳ – اگر گندم و جو و خرما و کشمشـی که زکاهٔ آنها واجب شده خوب و بد دارد؛ احتیاط واجب آن است که زکاهٔ هر کدام از خوب و بد را از خود آنها بدهد.

نصاب طلا

مسأله ۱۹۰۴ – طلاـ دو نصـاب دارد: نصـاب اول آن بیست مثقـال شـرعی است که هر مثقال آن «۱۸» نخود است؛ پس وقتی طلاـ به بیست مثقال شـرعی که پانزده مثقال معمولی است برسد؛ اگر شرایط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد؛ انسان باید یک چهلم آن را – که نه نخود می‌شود – از بـابت زکـاهٔ بدهـد و اگر به این مقـدار نرسـد؛ زکـاهٔ آن واجب نیست. و نصـاب دوم آن چهـار مثقـال شرعی است که سه مثقال معمولی می‌شود؛ یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود؛ باید زکاهٔ تمام «۱۸» مثقال را از قرار چهل یک بدهـد و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود؛ فقط باید زکاهٔ «۱۵» مثقال آن را بدهـد و زیادی آن زکاهٔ ندارد و همچنین است هر چه بالاـ رود؛ یعنی اگر سه مثقـال اضـافه شود؛ بایـد زکـاهٔ تمام آنها را بدهـد و اگر کمتر اضافه شود؛ مقـداری که اضافه شـده زکاهٔ ندارد.

نصاب نقره

مسأله ۱۹۰۵ – نقره دو نصـاب دارد: نصاب اول آن «۱۰۵» مثقـال معمولی است که اگر نقره به «۱۰۵» مثقال برسد و شـرایط دیگر را هم که گفته شـد داشـته باشد؛ انسان باید یک چهلم آن را که «۲» مثقال و «۱۵» نخود است از بابت زکاهٔ بدهـد و اگر به این مقدار نرسـد؛ زکـاهٔ آن واجب نیست. و نصاب دوم آن «۲۱» مثقـال است؛ یعنی اگر ۲۱ مثقال به «۱۰۵» مثقال اضافه شود؛ بایـد زکاهٔ تمام «۱۲۶» مثقال را به طوری که گفته شد بدهد و اگر کمتر از «۲۱» مثقال اضافه شود؛ فقط باید زکاهٔ «۱۰۵» مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکـاهٔ نـدارد و همچنین است هرچه بالاـ رود؛ یعنی اگر «۲۱» مثقـال اضـافه شود بایـد زکاهٔ تمام آنها را بدهـد و اگر کمتر اضافه شود؛ مقـداری که اضافه شده و کمتر از «۲۱» مثقـال است زکاهٔ نـدارد. بنابر این اگر انسان یک چهلم هرچه طلا و نقره دارد بدهـد؛ زکـاتی را که بر او واجب بوده داده و گـاهی هم بیشتر از مقـدار واجب داده است؛ مثلا کسـی که «۱۱۰» مثقـال نقره دارد؛ اگر یک چهلم آن را بدهد؛ زکاهٔ «۱۰۵» مثقال آن را که واجب بوده داده و مقداری هم برای «۵» مثقال آن داده که واجب نبوده است. مسأله ۱۹۰۶ – کسـی که طلا یا نقره او به اندازه نصاب است؛ اگرچه زکاهٔ آن را داده باشد؛ تا وقتی از نصاب اول کم نشده؛ همه سال باید زکاهٔ آن را بدهـد. مسأله ۱۹۰۷ – زکاهٔ طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که آن را سـکه زده باشـند و معامله با آن رواج داشـته باشـد و اگر سـکه آن از بین هم رفته باشـد؛ باید زکاهٔ آن را بدهند. مسأله ۱۹۰۸ – طلاـ و نقره سـکه داری که زنها برای زینت بکار می‌برنـد؛ اگرچه رواج معامله با آن باقی باشـد زکاهٔ واجب نیست. مسأله ۱۹۰۹ – کسـی که طلا و نقره دارد؛ اگر هیـچ کدام آنها به اندازه نصاب اول نباشد؛ مثلا «۱۰۴» مثقال نقره و «۱۴» مثقال طلا داشـته باشد؛ زکاهٔ بر او واجب نیست. مسأله ۱۹۱۰ – چنانکه سابقا گفته شـد زکـاهٔ طلاـ و نقره در صورتی واجب می‌شود که انسان یازده ماه مالک مقـدار نصاب باشـد و اگر در بین یازده ماه؛ طلا و نقره او از نصاب اول کمتر شود؛ زکاهٔ بر او واجب نیست. مسأله ۱۹۱۱ – اگر در بین یازده ماه طلا و نقره‌ای را که دارد با طلا یا نقره یـا چیز دیگر عوض نمایـد یـا آنهـا را آب کنـد؛ زکـاهٔ بر او واجب نیست؛ اگرچه برای فرار از دادن زکاهٔ این کارها را بکنـد. مسأله ۱۹۱۲ – اگر در ماه دوازدهم پول طلا و نقره را آب کنـد؛ باید زکاهٔ آنها را بدهد و چنانچه به واسـطه آب کردن؛ وزن یا قیمت آنها کم شود؛ بایـد زکاتی را که پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهد. مسأله ۱۹۱۳ – اگر طلا و نقره‌ای که دارد خوب و بد داشـته

باشـد؛ می‌تواند زکاهٔ هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد؛ بلکه اگر قسـمتی از نصاب طلا و نقره بد باشد می‌تواند زکاهٔ را از قسمت بد بدهد. مسأله ۱۹۱۴ – پول طلاـ و نقره‌ای که بیشتر از انـدازه معمول فلز دیگر دارد؛ اگر به آن پول طلا و نقره بگوینـد؛ در صورتی که به حـد نصاب برسـد زکاتش واجب است هر چند خالصـش به حد نصاب نرسد؛ ولی اگر به آن پول طلا و نقره نگویند وجوب زکاهٔ در آن محل اشکال است هر چند خالصش به حد نصاب برسد. مسأله ۱۹۱۵ – اگر پول طلا و نقره‌ای که دارد به مقدار معمول؛ فلز دیگر با آن مخلوط باشد؛ چنانچه زکاهٔ آن را از پول طلا و نقره‌ای که بیشتر از معمول فلز دیگر دارد یا از پول غیر طلا و نقره بدهد ولی به قدری باشد که قیمت آن؛ به اندازه قیمت زکاتی باشد که بر او واجب است اشکال ندارد.

زکاهٔ شتر و گاو و گوسفند

مسأله ۱۹۱۶ – زکاهٔ شتر و گاو و گوسـفند غیر از شرطهائی که گفته شد دو شرط دیگر دارد: اول – آنکه حیوان در تمام سال بیکار باشد؛ ولی اگر در تمام سال یکی دو روز هم کار کرده باشد؛ بنا بر احتیاط زکاهٔ آن واجب است. دوم – آنکه در تمام سال از علف بیابـان بچرد؛ پس اگر تمـام سال یا مقـداری از آن را از علف چیـده شـده؛ یا از زراعتی که ملك او یا ملك کس دیگر است بچرد؛ زکاهٔ نـدارد. ولی اگر در تمام سال یک روز یا دو روز از علف مالك بخورد؛ بنا بر احتیاط زکاهٔ آن واجب می‌باشـد. مسأله ۱۹۱۷ – اگر انسان برای شتر و گاو و گوسـفند خود چرا گاهی را که کسـی نکاشـته بخرد؛ یا اجاره کنـد؛ وجوب زکاهٔ در آن مشـکل است؛ ولی اگر برای چراندن در آن باج بدهد؛ باید زکاهٔ را بدهد.

نصاب شتر

مسأله ۱۹۱۸ – شتر دوازده نصاب دارد: اول – پنج شتر و زکاهٔ آن یک گوسفند است و تا شماره شتر به این مقدار نرسد زکاهٔ ندارد. دوم – ده شتر و زکـاهٔ آن دو گوسـفند است. سوم – پـانزده شتر و زکاهٔ آن سه گوسـفند است. چهارم – بیست شتر و زکاهٔ آن چهار گوسـفند است. پنجم – بیست و پنج شتر و زکاهٔ آن پنج گوسـفند است. شـشم – بیست و شـش شتر و زکاهٔ آن یک شتری است که داخل سال دوم شده باشد. هفتم – سی و شش شتر و زکاهٔ آن یک شتری است که داخل سال سوم شده باشد. هشتم – چهل و شش شتر و زکاهٔ آن دو شتری است که داخل سال چهارم شده باشد. نهم – شصت و یک شتر و زکاهٔ آن یک شتری است که داخل سال پنجم شـده باشـد. دهم – هفتـاد و شـش شتر و زکاهٔ آن دو شتری است که داخل سال سوم شـده باشـند. یازدهم – نود و یک شتر و زکاهٔ آن دو شتری است که داخل سال چهارم شـده باشـند. دوازدهم – صد و بیست و یک شتر و بالاتر از آن است که باید یا چهل تا چهل تا حساب کند و برای هر چهل تا؛ یک شتری بدهد که داخل سال سوم شده باشد؛ یا پنجاه تا پنجاه تا حساب کند و برای هر پنجاه تا یک شتری بدهـد که داخل سال چهارم شـده باشـد و یا با چهل و پنجاه حساب کنـد ولی در هر صورت باید طوری حساب کنـد که چیزی باقی نمانـد؛ یا اگر چیزی باقی می‌ماند؛ از نه تا بیشتر نباشد؛ مثلا اگر «۱۴۰» شتر دارد؛ بایـد برای صد تا دو شتری که داخل سال چهارم شـده و برای چهل تا یک شتری که داخل سال سوم شـده بدهد و شتری که در زکاهٔ داده می‌شود باید ماده باشد. مسأله ۱۹۱۹ – زکاهٔ مابین دو نصاب واجب نیست؛ پس اگر شماره شترهائی که دارد از نصاب اول که پنج است بگذرد؛ تا به نصاب دوم که ده تا است نرسیده؛ فقط باید زکاهٔ پنج تای آن را بدهد و همچنین است در نصابهای بعد.

نصاب گاو

مسأله ۱۹۲۰ - گاو دو نصاب دارد: نصاب اول آن سی تا است که وقتی شماره گاو به سی رسید؛ اگر شرایطی را که گفته شد داشته باشد باید یک گوساله‌ای که داخل سال دوم شده از بابت زکاهٔ بدهد و احتیاط واجب آن است که گوساله نر باشد. و نصاب دوم آن چهل است و زکاهٔ آن یک گوساله ماده‌ای است که داخل سال سوم شده باشد و زکاهٔ مابین سی و چهل واجب نیست؛ مثلا کسی که سی و نه گاو دارد؛ فقط باید زکاهٔ سی تای آنها را بدهد و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت نرسیده؛ فقط باید زکاهٔ چهل تای آن را بدهد و بعد از آنکه به شصت رسید چون دو برابر نصاب اول را دارد؛ باید دو گوساله‌ای که داخل سال دوم شده بدهد و همچنین هرچه بالا رود؛ باید یا سی تا سی تا حساب کند؛ یا چهل تا چهل تا؛ یا سی و چهل حساب نماید و زکاهٔ آن را به دستوری که گفته شد بدهد؛ ولی باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند؛ یا اگر چیزی باقی می‌ماند از نه تا بیشتر نباشد؛ مثلا اگر هفتاد گاو دارد؛ باید به حساب سی و چهل حساب کند و برای سی تای آن زکاهٔ سی تا و برای چهل تای آن زکاهٔ چهل تا را بدهد؛ چون اگر به حساب سی تا حساب کند؛ ده تا زکاهٔ نداده می‌ماند.

نصاب گوسفند

مسأله ۱۹۲۱ - گوسفند پنج نصاب دارد: اول - چهل تا است و زکاهٔ آن یک گوسفند است و تا گوسفند به چهل نرسد زکاهٔ ندارد. دوم - صد و بیست و یک است و زکاهٔ آن دو گوسفند است. سوم - دویست و یک است و زکاهٔ آن سه گوسفند است. چهارم - سیصد و یک است و زکاهٔ آن چهار گوسفند است. پنجم - چهار صد و بالاتر از آن است که باید آنها را صدتا صدتا حساب کند و برای هر صد تای آنها یک گوسفند بدهد و لازم نیست زکاهٔ را از خود گوسفندها بدهد؛ بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد؛ یا مطابق قیمت گوسفند؛ پول بدهد کافی است. مسأله ۱۹۲۲ - زکاهٔ مابین دو نصاب واجب نیست؛ پس اگر شماره گوسفندهای کسی از نصاب اول که چهل است بیشتر باشد؛ تا به نصاب دوم که صد و بیست و یک است نرسیده باشد؛ فقط باید زکاهٔ چهل تای آن را بدهد و زیادی آن زکاهٔ ندارد و همچنین است حکم در نصابهای بعد. مسأله ۱۹۲۳ - زکاهٔ شتر و گاو و گوسفندی که به مقدار نصاب برسد واجب است؛ چه همه آنها نر باشند یا ماده؛ یا بعضی نر باشند و بعضی ماده. مسأله ۱۹۲۴ - در زکاهٔ؛ گاو و گاومیش یک جنس حساب می‌شوند و شتر عربی و غیر عربی یک جنس است و همچنین بز و میش و شیشک در زکاهٔ با هم فرق ندارند. مسأله ۱۹۲۵ - اگر برای زکاهٔ گوسفند بدهد؛ بنا بر احتیاط واجب باید اقلا داخل سال دوم شده باشد و اگر بز بدهد احتیاطا باید داخل سال سوم شده باشد. مسأله ۱۹۲۶ - گوسفندی را که بابت زکاهٔ می‌دهد؛ اگر قیمتش مختصری از گوسفندهای دیگر او کمتر باشد اشکال ندارد؛ ولی بهتر است گوسفندی را که قیمت آن از تمام گوسفندهایش بیشتر است بدهد و همچنین است در گاو و شتر. مسأله ۱۹۲۷ - اگر چند نفر با هم شریک باشند؛ هر کدام آنان که سهمش به نصاب اول رسیده؛ باید زکاهٔ بدهد و بر کسی که سهم او کمتر از نصاب اول است زکاهٔ واجب نیست. مسأله ۱۹۲۸ - اگر یک نفر در چند جا گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد و روی هم به اندازه نصاب باشند؛ باید زکاهٔ آنها را بدهد. مسأله ۱۹۲۹ - اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد مریض و معیوب هم باشند؛ باید زکاهٔ آنها را بدهد. مسأله ۱۹۳۰ - اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد همه مریض یا معیوب یا پیر باشند؛ می‌تواند زکاهٔ را از خود آنها بدهد؛ ولی اگر همه سالم و بی عیب و جوان باشند؛ نمی‌تواند زکاهٔ آنها را مریض یا معیوب؛ یا پیر بدهد؛ بلکه اگر بعضی از آنها سالم و بعضی مریض و دسته‌ای معیوب و دسته دیگر بی عیب و مقداری پیر و مقداری جوان باشند؛ احتیاط واجب آن است که برای زکاهٔ آنها سالم و بی عیب و جوان بدهد. مسأله ۱۹۳۱ - اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم؛ گاو و گوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگری عوض کند؛ یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید؛ مثلا چهل گوسفند بدهد و

چهل گوسفند دیگر بگیرد؛ زکاۀ بر او واجب نیست. مسأله ۱۹۳۲ – کسی که بایـد زکاۀ گاو و گوسفند و شتر را بدهد؛ اگر زکاۀ آنها را از مال دیگرش بدهد؛ تا وقتی شماره آنها از نصاب کم نشده؛ همه ساله بایـد زکاۀ را بدهـد و اگر از خود آنها بدهـد و از نصاب اول کمتر شوند؛ زکاۀ بر او واجب نیست؛ مثلا کسی که چهل گوسفند دارد؛ اگر از مال دیگرش زکاۀ آنها را بدهد؛ تا وقتی که گوسفندهای او از چهل کم نشده؛ همه ساله باید یک گوسفند بدهد و اگر از خود آنها بدهد؛ تا وقتی به چهل نرسیده؛ زکاۀ بر او واجب نیست.

مصرف زکاۀ

مسأله ۱۹۳۳ – انسان می‌توانـد زکاۀ را در هشت مورد مصـرف کند: اول – فقیر و او کسی است که مخارج سال خود و عیالاتش را نـدارد؛ ولی کسی که صنعت یا ملک یا سرمایه‌ای دارد که می‌توانـد مخارج سال خود را بگذراند فقیر نیست. دوم – مسکین و او کسی است که از فقیر سخت تر می گذراند. سوم – کسی که از طرف امام (ع) یا نائب امام مامور است که زکاۀ را جمع و نگهداری نمایـد و به حساب آن رسیدگی کنـد و آن را به امام یا نائب امام یا فقرا برسانـد. چهارم – کافرهائی که اگر زکاۀ به آنان بدهند؛ به دین اسلام مایل می‌شوند یا در جنگ به مسلمانان کمک می کنند. پنجم – خریداری بنده هائی که در شدت می‌باشند و آزاد کردن آنان. ششم – بدهکاری که نمی‌تواند قرض خود را بدهد. هفتم – فی سبیل اللّه؛ یعنی کارهائی که می‌توان با آنها قصد قربت نمود؛ مثل ساختن مسجد و مدرسه‌ای که علوم دینیه در آن خوانده می‌شود و تنظیف شهر و اسفالت راه‌ها و توسعه آنها و مانند اینها. هشتم – ابن السبیل؛ یعنی مسافری که در سفر درمانده شده. و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد. مسأله ۱۹۳۴ – احتیاط واجب آن است که فقیر و مسکین بیشتر از مخارج سال خود و عیالاتش را از زکاۀ نگیرد و اگر مقداری پول یا جنس دارد؛ فقط به انـدازه کسری مخارج یک سالش زکاۀ بگیرد. مسأله ۱۹۳۵ – کسی که مخارج سالش را داشته؛ اگر مقداری از آن را مصرف کند و بعد شک کنـد که آنچه باقی مانـده به انـدازه مخارج یک سال او هست یا نه؛ نمی‌تواند زکاۀ بگیرد. مسأله ۱۹۳۶ – صنعتگر یا مالک یا تاجری که درآمـد او از مخارج سالش کمتر است؛ می‌توانـد برای کسری مخارجش زکاۀ بگیرد و لازم نیست ابزار کار؛ یا ملک؛ یا سرمایه خود را به مصرف مخارج برساند. مسأله ۱۹۳۷ – فقیری که خرج سال خود و عیالاتش را نـدارد؛ اگر خانه‌ای دارد که ملک او است و در آن نشسته؛ یا مال سواری دارد؛ چنانچه بدون اینها نتواند زندگی کند اگرچه برای حفظ آبرویش باشد؛ می‌تواند زکاۀ بگیرد و همچنین است اثاث خانه و ظرف و لباس تابستانی و زمستانی و چیزهائی که به آنها احتیاج دارد و فقیری که اینها را ندارد؛ اگر به اینها احتیاج داشته باشد؛ می‌تواند از زکاۀ خریداری نماید. مسأله ۱۹۳۸ – فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست؛ بنا بر احتیاط واجب باید یاد بگیرد و با گرفتن زکاۀ زندگی نکند؛ ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن است؛ می‌تواند زکاۀ بگیرد. مسأله ۱۹۳۹ – به کسی که قبلاـ فقیر بوده و یـا اینکه معلوم نباشـد فقیر بوده یـا نه و می گویـد فقیرم؛ اگرچه انسان از گفته او اطمینان پیـدا نکنـد می‌شود زکـاۀ داد. مسأله ۱۹۴۰ – کسی که می گویـد فقیرم و قبلاـ فقیر نبوده؛ چنـانچه از گفته او اطمینـان پیـدا نشود؛ احتیاط واجب آن است که به او زکاۀ ندهنـد. مسأله ۱۹۴۱ – کسی که باید زکاۀ بدهد؛ اگر از فقیری طلبکار باشد؛ می‌تواند طلبی را که از او دارد؛ بـابت زکاۀ حساب کنـد. مسأله ۱۹۴۲ – اگر فقیر بمیرد و مال او به انـدازه قرضـش نباشـد؛ انسان می‌توانـد طلبی را که از او دارد بابت زکاۀ حساب کنـد؛ بلکه اگر مال او به انـدازه قرضـش باشد و ورثه قرض او را ندهند؛ یا به جهت دیگر انسان نتواند طلب خود را بگیرد؛ نیز می‌توانـد طلبی را که از او دارد؛ بـابت زکـاۀ حسـاب کنـد. مسأله ۱۹۴۳ – چیزی را که انسان بـابت زکـاۀ به فقیر می‌دهـد لازم نیست به او بگویـد که زکاۀ است؛ بلکه اگر فقیر خجالت بکشـد مستحب است مال را به قصـد زکاۀ به او داده و زکاۀ بودنش را اظهار ننماید. مسأله ۱۹۴۴ – اگر به خیال اینکه کسی فقیر است به او زکاۀ بدهد؛ بعد بفهمد فقیر نبوده؛ یا از روی ندانستن

مسأله به کسی که می‌داند فقیر نیست زکاۀ بدهد؛ کافی نیست؛ پس چنانچه چیزی را که به او داده باقی باشد باید از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر از بین رفته باشد؛ پس اگر کسی که آن چیز را گرفته می‌دانسته زکاۀ است؛ انسان باید عوض آن را از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر نمی‌دانسته زکاۀ است؛ نمی‌تواند چیزی از او بگیرد و باید از مال خودش زکاۀ را به مستحق بدهد. مسأله ۱۹۴۵ – کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد اگرچه مخارج سال خود را داشته باشد؛ می‌تواند برای دادن قرض خود زکاۀ بگیرد؛ ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشد. مسأله ۱۹۴۶ – اگر به کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد؛ زکاۀ بدهد؛ بعد بفهمد قرض را در معصیت مصرف کرده؛ چنانچه آن بدهکار فقیر باشد می‌تواند آنچه را که به او داده بابت زکاۀ حساب کند. مسأله ۱۹۴۷ – کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد؛ اگرچه فقیر نباشد؛ انسان می‌تواند طلبی را که از او دارد؛ بابت زکاۀ حساب کند. مسأله ۱۹۴۸ – مسافری که خرجی او تمام شده یا مرکبش از کار افتاده؛ چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند؛ اگرچه در وطن خود فقیر نباشد؛ می‌تواند زکاۀ بگیرد؛ ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج سفر خود را فراهم کند؛ فقط به مقداری که به آنجا برسد؛ می‌تواند زکاۀ بگیرد. مسأله ۱۹۴۹ – مسافری که در سفر درمانده شده و زکاۀ گرفته؛ بعد از آنکه به وطنش رسید؛ اگر چیزی از زکاۀ زیاد آمده باشد؛ باید آن را به حاکم شرع بدهد و بگوید آن چیز زکاۀ است.

شرایط کسانی که مستحق زکاتند

مسأله ۱۹۵۰ – کسی که زکاۀ می‌گیرد باید شیعه دوازده امامی باشد و اگر انسان کسی را شیعه بداند و به او زکاۀ بدهد؛ بعد معلوم شود شیعه نبوده؛ باید دوباره زکاۀ بدهد. مسأله ۱۹۵۱ – اگر طفل یا دیوانه‌ای از شیعه فقیر باشد؛ انسان می‌تواند به ولی او زکاۀ بدهد به قصد اینکه آنچه را می‌دهد ملك طفل یا دیوانه باشد. مسأله ۱۹۵۲ – اگر به ولی طفل و دیوانه دسترسی ندارد؛ می‌تواند خودش یا به وسیله یك نفر امین زکاۀ را به مصرف طفل یا دیوانه برساند و باید موقعی که زکاۀ به مصرف آنان می‌رسد نیت زکاۀ کند. مسأله ۱۹۵۳ – به فقیری که گدائی می‌کند؛ می‌شود زکاۀ داد. ولی به کسی که زکاۀ را در معصیت مصرف می‌کند؛ نباید زکاۀ داد. مسأله ۱۹۵۴ – به کسی که معصیت کبیره را آشکارا به جا می‌آورد یا نماز نمی‌خواند یا شرابخوار است هر چند آشکارا نباشد؛ احتیاط واجب آن است برای امر او به معروف و نهی از منکر زکاۀ ندهند. مسأله ۱۹۵۵ – به کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد اگرچه مخارج او بر انسان واجب باشد؛ می‌شود زکاۀ داد. مسأله ۱۹۵۶ – انسان نمی‌تواند مخارج کسانی را که مثل اولاد خرجشان بر او واجب است از زکاۀ بدهد؛ ولی اگر مخارج آنان را ندهد؛ دیگران می‌توانند به آنان زکاۀ بدهند. مسأله ۱۹۵۷ – اگر انسان زکاۀ را به پسرش بدهد که خرج زن و نوکر و کلفت خود نماید اشکال ندارد. مسأله ۱۹۵۸ – اگر پسر به کتابهای علمی دینی احتیاج داشته باشد؛ پدر می‌تواند برای خریدن آنها به او زکاۀ بدهد. مسأله ۱۹۵۹ – پدر می‌تواند به پسرش زکاۀ بدهد که برای خود زن بگیرد و پسر هم می‌تواند برای آنکه پدرش زن بگیرد زکاۀ خود را به او بدهد. مسأله ۱۹۶۰ – به زنی که شوهرش مخارج او را می‌دهد و زنی که شوهرش خرجی او را نمی‌دهد ولی ممکن است او را به دادن خرجی مجبور کنند؛ نمی‌شود زکاۀ داد. مسأله ۱۹۶۱ – زنی که صیغه شده اگر فقیر باشد؛ شوهرش و دیگران می‌توانند به او زکاۀ بدهند؛ ولی اگر شوهرش در ضمن عقد شرط کند که مخارج او را بدهد یا به جهت دیگری دادن مخارجش بر او واجب باشد؛ در صورتی که مخارج آن زن را بدهد نمی‌شود به آن زن زکاۀ داد. مسأله ۱۹۶۲ – زن می‌تواند به شوهر فقیر خود زکاۀ بدهد؛ اگرچه شوهر زکاۀ را صرف مخارج خود آن زن نماید. مسأله ۱۹۶۳ – سید نمی‌تواند از غیر سید زکاۀ بگیرد؛ ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج آن را نکند و از گرفتن زکاۀ ناچار باشد؛ می‌تواند از غیر سید زکاۀ بگیرد. مسأله ۱۹۶۴ – به کسی که معلوم نیست سید است

یا نه؛ می‌شود زکاۀ داد؛ ولی اگر دعوی سیادت کند نمی‌شود به او زکاۀ داد.

نیت زکاۀ

مسأله ۱۹۶۵ – انسان بایـد زکـاۀ را به قصـد قربت (یعنی برای انجـام فرمـان خداونـد عـالم) بدهـد و در نیت معین کنـد که آنچه را می‌دهـد زکاۀ مال است یا زکاۀ فطره؛ ولی اگر مثلا زکاۀ گنـدم و جو بر او واجب باشـد؛ لازم نیست معین کند چیزی را که می‌دهد زکاۀ گنـدم است یا زکاۀ جو. مسأله ۱۹۶۶ – کسـی که زکاۀ چنـد مال بر او واجب شـده؛ اگر مقداری زکاۀ بدهد و نیت هیچ کدام آنها را نکنـد؛ چنانچه چیزی را که داده هم جنس یکی از آنها باشـد؛ زکاۀ همان جنس حساب می‌شود و اگر از قسم پول بدهـد که هم جنس هیچ کدام آنها نباشد؛ به همه آنها قسمت می‌شود؛ پس کسی که زکاۀ چهل گوسفند و زکاۀ پانزده مثقال طلا بر او واجب است؛ اگر مثلا یک گوسـفند از بابت زکاۀ بدهـد و نیت هیـچ کدام آنها را نکند؛ زکاۀ گوسـفند حساب می‌شود؛ ولی اگر مقداری پول نقره یا اسـکناس بدهد به زکاتی که برای گوسـفند و طلا بدهکار است تقسـیم می‌شود. مسأله ۱۹۶۷ – اگر کسـی را وکیل کند که زکاۀ مال او را بدهـد؛ موقعی که زکاۀ را به آن وکیل می‌دهـد نیت کنـد کافی است و چنانچه وکیل کند که زکاۀ او را از مالش اخراج کنـد؛ وکیل بایـد نیت زکاۀ کند. مسأله ۱۹۶۸ – اگر بـدون قصـد قربت زکـاۀ را به فقیر بدهـد و پیش از آنکه آن مال از بین برود؛ نیت زکاۀ کند؛ زکاۀ حساب می‌شود.

مسائل متفرقه زکاۀ

مسأله ۱۹۶۹ – موقعی که گنـدم و جو را از کاه جدا می‌کنند و موقع خشک شدن خرما و انگور؛ انسان باید زکاۀ را به فقیر بدهد؛ یا از مال خود جـدا کنـد و زکاۀ طلا و نقره و گاو و گوسـفند و شتر را بعـد از تمام شـدن ماه یازدهم باید به فقیر بدهد؛ یا از مال خود جـدا نمایـد؛ ولی اگر منتظر فقیر معینی باشـد؛ یا بخواهـد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد؛ می‌تواند زکاۀ را جدا نکند. مسأله ۱۹۷۰ – بعـد از جـدا کردن زکـاۀ لازم نیست فورا آن را به مسـتحق بدهـد؛ ولی اگر به کسـی که می‌شود زکاۀ داد؛ دسترسـی دارد؛ احتیاط مستحب آن است که دادن زکاۀ را تاخیر نیندازد. مسأله ۱۹۷۱ – کسی که می‌تواند زکاۀ را به مستحق برساند؛ اگر ندهد و به واسطه کوتاهی کردن او از بین برود؛ باید عوض آن را بدهد. مسأله ۱۹۷۲ – کسی که می‌تواند زکاۀ را به مستحق برساند؛ اگر زکاۀ را ندهـد و بـدون آنکه در نگهـداری آن کوتاهی کند از بین برود؛ چنانچه دادن زکاۀ را به قدری تاخیر انداخته که نمی‌گویند فورا داده است؛ بایـد عوض آن را بدهـد و اگر به این مقـدار تـاخیر نینـداخته مثلاـ دو سه ساعت تاخیر انـداخته و در همان دو سه ساعت تلف شده؛ در صورتی که مسـتحق حاضـر نبوده؛ چیزی بر او واجب نیست و اگر مستحق حاضر بوده بنا بر احتیاط واجب باید عوض آن را بدهـد. مسأله ۱۹۷۳ – اگر زکـاۀ را از خود مـال کنـار بگـذارد؛ می‌توانـد در بقیه آن تصـرف کنـد و اگر از مال دیگرش کنار بگـذارد؛ می‌توانـد در تمام مال تصـرف نماید. مسأله ۱۹۷۴ – انسـان نمی‌توانـد زکـاتی را که کنار گذاشـته برای خود بردارد و چیز دیگری به جـای آن بگـذارد. مسأله ۱۹۷۵ – اگر از زکـاتی که کنـار گذاشـته منفعتی حاصـل شود؛ مثلاـ گوسـفندی که برای زکاۀ گذاشته بره بیاورد؛ مال فقیر است. مسأله ۱۹۷۶ – اگر موقعی که زکاۀ را کنار می‌گذارد مستحقی حاضر باشد؛ بهتر است زکاۀ را به او بدهد مگر کسـی را در نظر داشته باشد که دادن زکاۀ به او از جهتی بهتر باشد. مسأله ۱۹۷۷ – اگر بدون اجازه حاکم شرع با مالی که برای زکاۀ کنار گذاشـته تجارت کنـد و ضـرر نمایـد؛ نبایـد چیزی از زکاۀ کم کند؛ ولی اگر منفعت کند؛ باید آن را به مسـتحق بدهد. مسأله ۱۹۷۸ – اگر پیش از آنکه زکاۀ بر او واجب شود؛ چیزی بابت زکاۀ به فقیر بدهـد؛ زکاۀ حساب نمی‌شود و بعد از آنکه

زکـاهٔ بر او واجب شـد؛ اگر چیزی را که به فقیر داده از بین نرفته باشـد و آن فقیر هم به فقر خود بـاقی باشـد؛ چیزی را که به او داده بابت زکاهٔ حساب کنـد. مسأله ۱۹۷۹ - فقیری که می‌دانـد زکـاهٔ بر انسـان واجب نشـده؛ اگر چیزی بابت زکاهٔ بگیرد و پیش او تلف شود؛ ضامن است؛ پس موقعی که زکاهٔ بر انسان واجب می‌شود؛ اگر آن فقیر به فقر خود باقی باشـد؛ می‌تواند عوض چیزی را که به او داده بابت زکاهٔ حساب کند. مسأله ۱۹۸۰ - فقیری که نمی‌داند زکاهٔ بر انسان واجب نشده؛ اگر چیزی بابت زکاهٔ بگیرد و پیش او تلف شود؛ ضامن نیست و انسان نمی‌تواند عوض آن را بابت زکاهٔ حساب کند. مسأله ۱۹۸۱ - مستحب است زکاهٔ گاو و گوسفند و شتر را به فقیرهای آبرومنـد بدهد و در دادن زکاهٔ؛ خویشان خود را بر دیگران و اهل علم و کمال را بر غیر آنان و کسانی را که اهل سؤال نیسـتند بر اهل سؤال مقدم بدارد؛ ولی اگر دادن زکاهٔ به فقیری از جهت دیگری بهتر باشد؛ مسـتحب است زکاهٔ را به او بدهد. مسأله ۱۹۸۲ - بهتر است زکاهٔ را آشـکار و صـدقه مسـتحبی را مخفی بدهند. مسأله ۱۹۸۳ - اگر در شـهر کسـی که می‌خواهد زکاهٔ بدهـد مسـتحقی نباشـد و نتوانـد زکاهٔ را به مصـرف دیگری هم که برای آن معین شـده برسانـد؛ چنانچه امیـد نداشـته باشـد که بعدا مستحق پیدا کند؛ باید زکاهٔ را به شـهر دیگر ببرد و به مصـرف زکاهٔ برساند و می‌تواند مخارج بردن به آن شـهر را از زکاهٔ بردارد و اگر زکـاهٔ تلف شود ضـامن نیست. مسأله ۱۹۸۴ - اگر در شـهر خودش مسـتحق پیـدا شود؛ می‌توانـد زکاهٔ را به شـهر دیگر ببرد ولی مخارج بردن به آن شـهر را بایـد از خودش بدهـد و اگر زکاهٔ تلف شود ضامن است؛ مگر آنکه به امر حاکم شـرع برده باشد. مسأله ۱۹۸۵ - اجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گنـدم و جو و کشـمش و خرمائی را که برای زکاهٔ می‌دهد؛ با خود او است. مسأله ۱۹۸۶ - کسی که «۲» مثقال و «۱۵» نخود نقره یا بیشتر از بابت زکاهٔ بـدهکار است؛ بنا بر احتیاط مسـتحب کمتر از «۲» مثقال و «۱۵» نخود نقره به یـک فقیر ندهـد و نیز اگر غیر نقره چیز دیگری مثـل گنـدم و جو بـدهکار باشـد و قیمت آن به «۲» مثقال و «۱۵» نخود نقره برسد؛ بنا بر احتیاط مستحب به یک فقیر کمتر از آن ندهد. مسأله ۱۹۸۷ - مکروه است انسان از مسـتحق درخواست کند که زکاتی را که از او گرفته به او بفروشد؛ ولی اگر مسـتحق بخواهد چیزی را که گرفته بفروشد بعد از آنکه به قیمت رساند؛ کسی که زکاهٔ را به او داده در خریـدن آن بر دیگران مقدم است. مسأله ۱۹۸۸ - اگر شـک کنـد زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه و مال زکاهٔ دار موجود باشـد؛ بایـد زکاهٔ را بدهد؛ هر چند شک او برای زکاهٔ سالهای پیش بوده باشد و اگر عین تلف شده؛ زکاتی بر او نیسـت هر چند از سال حاضـر باشد. مسأله ۱۹۸۹ - فقیر نمی‌توانـد زکاهٔ را به کمتر از مقـدار آن صـلح کنـد یا چیزی را گرانتر از قیمت آن بابت زکاهٔ قبول نمایـد؛ یا زکاهٔ را از مالک بگیرد و به او ببخشـد. ولی کسـی که زکاهٔ زیادی بـدهکار است و فقیر شـده و نمی‌تواند زکاهٔ را بدهـد؛ چنانچه توبه کنـد؛ فقیر می‌توانـد زکاهٔ را از او بگیرد و به او ببخشـد. مسأله ۱۹۹۰ - انسان می‌توانـد از زکاهٔ؛ قرآن یا کتـاب دینی یـا کتـاب دعـا بخرد و وقف نمایـد؛ اگرچه بر اولاـد خود و بر کسـانی وقف کنـد که خرج آنان بر او واجب است و نیز می‌توانـد تولیت وقف را برای خود یا اولاد خود قرار دهـد. مسأله ۱۹۹۱ - انسـان نمی‌توانـد از زکاهٔ ملک بخرد و بر اولاد خود یا بر کسـانی که مخارج آنـان بر او واجب است وقـف نمایـد که عایـدی آن را به مصـرف مخـارج خود برساننـد. مسـأله ۱۹۹۲ - انسـان می‌توانـد برای رفتن به حـج و زیـارت وماننـد اینها از سـهم سبیل اللّه زکاهٔ بگیرد؛ اگرچه فقیر نباشـد یا اینکه به مقـدار خرج سالش زکاهٔ گرفته باشـد. مسأله ۱۹۹۳ - اگر مالـک فقیری را وکیـل کنـد که زکاهٔ مال او را بدهـد؛ چنانچه آن فقیر یقین نداشـته باشـد که قصـد مالك این بوده که خود آن فقیر از زکاهٔ برنـدارد؛ می‌توانـد به مقـداری که به دیگران می‌دهـد برای خودش نیز بردارد. مسأله ۱۹۹۴ - اگر فقیر شتر و گاو و گوسـفند و طلا و نقره را بابت زکاهٔ بگیرد؛ چنانچه شـرطهائی که برای واجب شدن زکاهٔ گفته شد در آنها جمع شود؛ بایـد زکاهٔ آنها را بدهد. مسأله ۱۹۹۵ - اگر دو نفر در مالی که زکاهٔ آن واجب شده با هم شـریک باشـند و یکی از آنان زکاهٔ قسـمت خود را بدهـد و بعـد مال را تقسـیم کننـد؛ چنانچه بدانـد شـریکش زکاهٔ سـهم خود را نـداده و بعدا نیز نمی‌دهد؛ تصـرف او در سـهم خودش هم اشـکال دارد مگر اینکه زکاهٔ شریک را تبرعا با اذن او و در صورت امتناع با اذن حاکم بدهد. مسأله ۱۹۹۶ - کسـی که خمس یـا زکـاهٔ بـدهکار است و کفاره و نـذر و ماننـد اینها هم بر او واجب است و قرض هم دارد؛ چنانچه نتواند

همه آنها را بدهـد؛ اگر مـالی که خمس یـا زکاهٔ آن واجب شـده از بین نرفته باشـد؛ بایـد خمس و زکاهٔ را بدهـد و اگر از بین رفته باشـد؛ می‌توانـد خمس یا زکاهٔ را بدهـد؛ یا کفاره و نـذر و قرض و ماننـد اینها را ادا نماید. مسأله ۱۹۹۷ - کسـی که خمس یا زکاهٔ بـدهکار است و حجـهٔ الاسـلام بر او واجب است و قرض هم دارد؛ اگر بمیرد و مال او برای همه آنها کافی نباشـد؛ چنانچه مالی که خمس و زکاهٔ آن واجب شـده از بین نرفته باشـد؛ بایـد خمس و زکاهٔ را بدهنـد و بقیه مال او را بر حج و قرض قسـمت نمایند و اگر مالی که خمس و زکاهٔ آن واجب شـده از بین رفته باشد؛ باید مال او را به خمس و زکاهٔ و قرض و حج قسـمت نمایند. مسأله ۱۹۹۸ - کسـی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکنـد می‌تواند برای معاش خود کسب کند؛ چنانچه تحصیل آن علم واجب باشد می‌شود به او زکاهٔ داد و اگر تحصیل آن علم مستحب باشد؛ زکاهٔ دادن به او فقط از سهم سبیل اللّه جایز است و اگر نه واجب نه مستحب باشد جایز نیست به او زکاهٔ بدهند.

زکاهٔ فطره

مسأله ۱۹۹۹ - کسی که موقع غروب شب عید؛ بالغ و عاقل است و فقیر و بنده کس دیگر نیست؛ باید برای خودش و کسانی که نان خور او هسـتند؛ هر نفری یـک صـاع که تقریبا سه کیلو است گنـدم یا جو یا خرما یا کشـمش یا برنـج یا ذرت یا نان و ماننـد اینها به مسـتحق بدهـد و اگر پول یکی از اینهـا را هم بدهـد کافی است. مسأله ۲۰۰۰ - کسـی که مخـارج سال خود و عیالاتش را نـدارد و کسبی هم نـدارد که بتوانـد مخارج سال خود و عیالاتش را بگذرانـد فقیر است و دادن زکاهٔ فطره بر او واجب نیست. مسأله ۲۰۰۱ - انسان فطره کسانی را که در غروب شب عید فطر نان خور او حساب می‌شوند باید بدهد؛ کوچک باشـند یا بزرگ؛ مسلمان باشند یا کافر؛ دادن خرج آنان بر او واجب باشـد یا نه؛ در شـهر خود او باشـند یا در شـهر دیگر. مسأله ۲۰۰۲ - اگر کسـی را که نان خور او است و در شـهر دیگر است وکیل کند که از مال او فطره خود را بدهد؛ چنانچه اطمینان داشته باشد که فطره را می‌دهد؛ لازم نیست خودش فطره او را بدهد. مسأله ۲۰۰۳ - فطره مهمانی که پیش از غروب شب عیـد فطر با رضایت صاحبخانه وارد شده و نان خور او حسـاب می‌شود؛ بر او واجب است. مسأله ۲۰۰۴ - واجب بودن فطره مهمانی که پیش از غروب شب عیـد بـدون رضایت صاحبخانه وارد می‌شود و مـدتی نزد او می‌مانـد؛ محـل اشـکال است اگرچه احوط دادن است و همچنین است فطره کسـی که انسـان را مجبور کرده‌انـد که خرجی او را بدهـد. مسـأله ۲۰۰۵ - فطره مهمـانی کـه بعـد از غروب شب عیـد فطر وارد می‌شـود؛ بر صاحبخـانه واجب نیست؛ اگرچه پیش از غروب او را دعوت کرده باشـد و در خـانه او هم افطار کنـد. مسأله ۲۰۰۶ - اگر کسـی موقع غروب شب عید فطر دیوانه باشد؛ زکاهٔ فطره بر او واجب نیست؛ ولی اگر بیهوش باشد احتیاط واجب آن است که زکاهٔ فطره را بدهد. مسأله ۲۰۰۷ - اگر پیش از غروب یـا مقارن غروب بچه بالغ شود؛ یا دیوانه عاقل گردد؛ یا فقیر غنی شود؛ در صورتی که شـرایط واجب شـدن فطره را دارا باشد؛ باید زکاهٔ فطره را بدهد. مسأله ۲۰۰۸ - کسی که موقع غروب شب عید فطر؛ زکاهٔ فطره بر او واجب نیست؛ اگر تا پیش از ظهر روز عیـد شـرطهای واجب شـدن فطره در او پیـدا شود؛ مسـتحب است زکاهٔ فطره را بدهـد. مسأله ۲۰۰۹ - کافری که بعـد از غروب شب عید فطر مسـلمان شده؛ فطره بر او واجب نیست. ولی مسلمانی که شیعه نبوده؛ اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود؛ باید زکاهٔ فطره را بدهـد. مسأله ۲۰۱۰ - کسـی که فقط به انـدازه یک صاع که تقریبا سه کیلو است گنـدم و مانند آن را دارد؛ مسـتحب است زکاهٔ فطره را بدهد و چنانچه عیالاتی داشته باشد و بخواهد فطره آنها را هم بدهد می‌تواند به قصد فطره؛ آن یک صاع را به یکی از عیالاتش بدهـد و او هم به همین قصـد به دیگری بدهـد و همچنین تا به نفر آخر برسد و بهتر است نفر آخر چیزی را که می‌گیرد به کسـی بدهـد که از خودشـان نباشـد و اگر یکی از آنهـا صـغیر باشـد؛ ولی او به جای او می‌گیرد و احتیاط آن است که چیزی را که برای صـغیر گرفته به کسی ندهد. مسأله ۲۰۱۱ - اگر بعـد از غروب شب عیـد فطر بچه دار شود یـا کسـی نـان خور او حساب شود؛

واجب نیست فطره او را بدهد؛ اگرچه مستحب است فطره کسانی را که بعد از غروب تا پیش از ظهر عید نان خور او حساب می‌شوند بدهد. مسأله ۲۰۱۲ - اگر انسان نان خور کسی باشد و پیش از غروب یا مقارن غروب نان خور کس دیگر شود؛ فطره او بر کسی که نان خور او شده واجب است؛ مثلاـ اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود؛ باید شوهرش فطره او را بدهد. مسأله ۲۰۱۳ - کسی که دیگری باید فطره او را بدهد؛ واجب نیست فطره خود را بدهد و فرقی هم نیست بداند که آن دیگری فطره او را می‌دهد یا نداند. مسأله ۲۰۱۴ - اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد؛ بر خود انسان واجب نمی‌شود. مسأله ۲۰۱۵ - اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است خودش فطره را بدهد؛ از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی‌شود. مسأله ۲۰۱۶ - زنی که شوهرش مخارج او را نمی‌دهد؛ چنانچه نان خور کس دیگر باشد؛ فطره‌اش بر آن کس واجب است و اگر نان‌خور کس دیگر نیست؛ در صورتی که فقیر نباشد باید فطره خود را بدهد. مسأله ۲۰۱۷ - کسی که سید نیست؛ نمی‌تواند به سید فطره بدهد حتی اگر سیدی نان خور او باشد؛ نمی‌تواند فطره او را به سید دیگری بدهد. مسأله ۲۰۱۸ - فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می‌خورد؛ بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می‌دهد؛ ولی اگر مادر یا دایه مخارج خودرا از مال طفل بر می‌دارد؛ فطره طفل بر کسی واجب نیست. مسأله ۲۰۱۹ - انسان اگرچه مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد؛ باید فطره آنان را از مال حلال بدهد. مسأله ۲۰۲۰ - اگر انسان کسی را اجیر نماید و شرط کند که مخارج او را بدهد؛ باید فطره او را هم بدهد؛ ولی چنانچه شرط کند که مقدار مخارج او را بدهد مثلا پولی برای مخارجش بدهد؛ واجب نیست فطره او را بدهد. مسأله ۲۰۲۱ - اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد؛ باید فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند؛ ولی اگر پیش از غروب بمیرد؛ واجب نیست فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند.

مصرف زکاهٔ فطره

مسأله ۲۰۲۲ - اگر زکاهٔ فطره را به یکی از هشت مصرفی که سابقا برای زکاهٔ مال گفته شد برسانند کافی است؛ ولی احتیاط مستحب آن است که فقط به فقرای شیعه بدهند. مسأله ۲۰۲۳ - اگر طفل شیعه‌ای فقیر باشد؛ انسان می‌تواند فطره را به مصرف او برساند؛ یا به واسطه دادن به ولی؛ ملک طفل نماید. مسأله ۲۰۲۴ - فقیری که فطره به او می‌دهند؛ لازم نیست عادل باشد؛ ولی احتیاط واجب آن است که به شرابخوار و بی نماز و کسی که آشکارا معصیت می‌کند برای امر او به معروف و نهی از منکر فطره ندهند. مسأله ۲۰۲۵ - به کسی که فطره را در معصیت مصرف می‌کند نباید فطره بدهند. مسأله ۲۰۲۶ - احتیاط واجب آن است که به یک فقیر کمتر از یک صاع (که تقریبا سه کیلو است) فطره ندهند؛ ولی اگر بیشتر بدهند اشکال ندارد. مسأله ۲۰۲۷ - اگر از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی آن است؛ مثلا از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است؛ نصف صاع که معنای آن در مسأله پیش گفته شد بدهد کافی نیست؛ بلکه اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد اشکال دارد. مسأله ۲۰۲۸ - انسان نمی‌تواند نصف صاع را از یک جنس مثلا گندم و نصف دیگر آن را از جنس دیگر مثلا جو بدهد؛ بلکه اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد اشکال دارد. مسأله ۲۰۲۹ - مستحب است در دادن زکاهٔ فطره؛ خویشان فقیر خود را بر دیگران مقدم دارد و بعد همسایگان فقیر را؛ بعد اهل علم فقیر را؛ ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند؛ مستحب است آنها را مقدم بدارد. مسأله ۲۰۳۰ - اگر انسان به خیال اینکه کسی فقیر است به او فطره بدهد و بعد بفهمد فقیر نبوده؛ چنانچه مالی را که به او داده از بین نرفته باشد؛ باید پس بگیرد و به مستحق بدهد و اگر نتواند بگیرد؛ باید از مال خودش فطره را بدهد و اگر از بین رفته باشد؛ در صورتی که گیرنده فطره می‌دانسته آنچه را که گرفته فطره است؛ باید عوض آن را بدهد و اگر نمی‌دانسته؛ دادن عوض بر او واجب نیست و انسان باید دوباره فطره را بدهد. مسأله ۲۰۳۱ - اگر کسی بگوید فقیرم؛ می‌شود به او فطره داد؛ ولی اگر بداند که قبلاـ غنی بوده

است بنا بر احتیاط لازم به مجرد گفتنش نمی‌شود فطره به او داد مگر آنکه از گفته او اطمینان پیدا شود.

مسائل متفرقه زکاهٔ فطره

مسأله ۲۰۳۲ – انسان بایـد زکاهٔ فطره را به قصـد قربت (یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم) بدهد و موقعی که آن را می‌دهد؛ نیت دادن فطره نمایـد. مسأله ۲۰۳۳ – اگر پیش از مـاه رمضـان فطره را بدهـد صـحیح نیست و بهتر آن است که مـاه رمضـان هم فطره را ندهـد؛ ولی اگر پیش از رمضان یا در ماه رمضان به فقیر قرض بدهـد و بعـد از آنکه فطره بر او واجب شـد؛ طلب خود را بابت فطره حساب کند مانعی ندارد. مسأله ۲۰۳۴ – گنـدم یا چیز دیگری را که برای فطره می‌دهد باید به جنس دیگر یا خاک مخلوط نباشد و چنانچه مخلوط باشـد؛ اگر خالص آن به یک صاع که تقریبا سه کیلو است برسـد؛ یا آنچه مخلوط شـده به قـدری کم باشد که قابل اعتنا نباشد اشکال ندارد. مسأله ۲۰۳۵ – اگر فطره را از چیز معیوب بدهد؛ بنا بر احتیاط واجب کافی نیست. مسأله ۲۰۳۶ – کسی که فطره چنـد نفر را می‌دهـد؛ لازم نیست همه را از یک جنس بدهـد؛ مثلا اگر فطره بعضـی را گنـدم و فطره بعض دیگر را جو بـدهد کافی است. مسأله ۲۰۳۷ – کسـی که نماز عید فطر می‌خواند؛ بنا بر احتیاط واجب باید فطره را پیش از نماز عید بدهد یا آن را عزل کنـد؛ ولی اگر نماز عید نمی‌خواند؛ می‌تواند دادن فطره یا عزل آن را تا ظهر تاخیر بیندازد. مسأله ۲۰۳۸ – اگر به نیت فطره مقداری از مال خود را کنار بگـذارد و تا ظهر روز عیـد به مستحق ندهد؛ هر وقت آن را می‌دهد نیت فطره نماید. مسأله ۲۰۳۹ – اگر موقعی که دادن زکاهٔ فطره واجب است؛ فطره را ندهـد و کنار هم نگـذارد؛ بعـدا بایـد بـدون اینکه نیت ادا و قضا کند فطره را بدهد. مسأله ۲۰۴۰ – اگر فطره را کنار بگذارد؛ نمی‌تواند آن را برای خودش بردارد و مالی دیگر را برای فطره بگذارد. مسأله ۲۰۴۱ – اگر انسان مالی داشـته باشـد که قیمتش از فطره بیشتر است؛ چنانچه فطره را ندهـد و نیت کنـد که مقـداری از آن مال برای فطره باشد اشـکال دارد و نیز جـایز نیست فطره را در مثـل لباس و فرش که از اجناس گذشـته یا پول آنها نیست تعیین کنـد. مسأله ۲۰۴۲ – اگر مالی را که برای فطره کنار گذاشـته از بین برود؛ چنانچه دسترسی به فقیر داشته و دادن فطره را تاخیر انداخته؛ باید عوض آن را بدهد و اگر دسترسی به فقیر نداشته؛ ضامن نیست. مسأله ۲۰۴۳ – اگر در محل خودش مسـتحق پیدا شود؛ احتیاط واجب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود؛ بایـد عوض آن را بدهـد. احکام حج مسأله ۲۰۴۴ — حج، زیارت کردن خانه خـدا و انجام اعمالی است که دسـتور داده‌انـد در آنجا به جا آورده شود. و در تمام عمر بر کسـی که این شـرایط را دارا باشد؛ یک مرتبه واجب می‌شود: اول آنکه بالغ باشـد. دوم آنکه عاقل و آزاد باشـد. سوم به واسـطه رفتن به حـج مجبور نشود که کار حرامی را که ترک آن از حـج مهمتر است انجـام دهـد؛ یـا عمل واجبی را که از حـج مهمتر است ترک نمایـد. چهارم آنکه مسـتطیع باشـد. و مستطیع بودن به چند چیز است: اول – آنکه توشه راه و مرکب سواری یا مالی که بتواند با آن مال آنها را تهیه کند داشته باشد. دوم – سـلامت مزاج و توانائی آن را داشـته باشـد که بتوانـد مکه رود و حج را به جا آورد. سوم – در راه مانعی از رفتن نباشد و اگر راه بسته باشـد یا انسان بترسـد که در راه جان یا عرض او از بین برود یا مال او را ببرند؛ حج بر او واجب نیست؛ ولی اگر از راه دیگری بتوانـد برود اگرچه دورتر باشـد؛ بایـد از آن راه برود. چهـارم – به قـدر به جا آوردن اعمال حـج وقت داشـته باشـد. پنجم – مخارج کسانی را که خرجی آنان بر او واجب است مثل زن و بچه و مخارج کسانی را که مردم خرجی دادن به آنها را لازم می‌دانند داشـته باشـد. شـشم – بعـد از برگشـتن؛ کسب یـا زراعت یـا عایـدی ملـک یا راه دیگری برای معاش خود داشـته باشـد که مجبور نشود به زحمت زنـدگی کند. مسأله ۲۰۴۵ – کسـی که بـدون خانه ملکی رفع احتیاجش نمی‌شود؛ یعنی به زحمت می‌افتـد؛ حـج وقتی بر او واجب است که پول خانه را هم داشته باشد. مسأله ۲۰۴۶ – زنی که می‌تواند مکه برود؛ اگر بعد از برگشـتن از خودش مال نداشـته باشد و شوهرش هم مثلا فقیر باشد و خرجی او را ندهد و ناچار شود که به سختی زندگی کند؛ حج بر او واجب نیست. مسأله ۲۰۴۷

- اگر کسی توشه راه و مرکب سواری نداشته باشد و دیگری به او بگوید: حج برو من خرج تو و عیالات تو را در موقعی که در سفر حج هستی می‌دهم؛ در صورتی که اطمینان داشته باشد که خرج او را می‌دهد؛ حج بر او واجب می‌شود. مسأله ۲۰۴۸ - اگر خرجی رفتن و برگشتن و خرجی عیالات کسی را در مدتی که مکه می‌رود و برمی گردد؛ به او ببخشند و با او شرط کنند که حج کند و او قبول نماید؛ حج بر او واجب می‌شود؛ اگرچه قرض داشته باشد و در موقع برگشتن هم مالی که بتواند با آن زندگی کند نداشته باشد. مسأله ۲۰۴۹ - اگر مخارج رفتن و برگشتن و مخارج عیالات کسی را در مدتی که مکه می‌رود و برمی گردد به او بدهند و بگویند حج برو؛ ولی ملک او نکنند؛ حج بر او واجب می‌شود. مسأله ۲۰۵۰ - اگر مقداری مال که برای حج کافی است به کسی بدهند و با او شرط کنند که در راه مکه به کسی که مال را داده خدمت بنماید؛ حج بر او واجب نمی‌شود. مسأله ۲۰۵۱ - اگر مقداری مال به کسی بدهند و حج بر او واجب شود؛ چنانچه حج نماید؛ هر چند بعدا مالی از خود پیدا کند؛ دیگر حج بر او واجب نیست. مسأله ۲۰۵۲ - اگر برای تجارت مثلا تا جده برود و مالی به دست آورد که اگر بخواهد از آنجا به مکه رود مستطیع باشد؛ باید حج کند و در صورتی که حج نماید اگرچه بعدا مالی پیدا کند که بتواند از وطن خود به مکه رود؛ دیگر حج بر او واجب نیست. مسأله ۲۰۵۳ - اگر انسان اجیر شود که مباشرتا از طرف کس دیگر حج کند؛ چنانچه خودش نتواند برود و بخواهد دیگری را از طرف خودش بفرستد؛ باید از کسی که او را اجیر کرده اجازه بگیرد. مسأله ۲۰۵۴ - اگر کسی مستطیع شود و مکه نرود و فقیر شود؛ باید اگرچه به زحمت باشد که قابل تحمل است بعدا حج کند و اگر نتواند حج برود؛ چنانچه کسی او را برای حج اجیر کند؛ باید به مکه رود و حج کسی را که برای او اجیر شده به جا آورد و ممکن باشد تا سال بعد در مکه بماند و برای خود حج نماید؛ ولی اگر ممکن باشد که اجیر شود و اجرت را نقد بگیرد و کسی که او را اجیر کرده راضی شود که حج او در سال بعد به جا آورده شود؛ باید سال اول برای خود و سال بعد برای کسی که اجیر شده حج نماید. مسأله ۲۰۵۵ - اگر در سال اولی که مستطیع شده به مکه رود و در وقت معینی که دستور داده‌اند به عرفات و مشعر الحرام نرسد؛ چنانچه در سالهای بعد مستطیع نباشد؛ حج بر او واجب نیست؛ ولی اگر از سالهای پیش مستطیع بوده و نرفته؛ اگرچه به زحمت باشد که قابل تحمل است باید حج کند. مسأله ۲۰۵۶ - اگر در سال اولی که مستطیع شده حج نکند و بعد به واسطه پیری یا مرض و ناتوانائی نتواند حج نماید و نا امید باشد از اینکه بعدا خودش حج کند؛ باید دیگری را از طرف خود بفرستد؛ بلکه اگر نا امید هم نباشد احتیاط واجب آن است که اجیر بگیرد و در صورتی که بعدا قدرت پیدا کرد خودش نیز حج نماید و همچنین است اگر در سال اولی که به قدر رفتن حج مال پیدا کرده؛ به واسطه پیری یا مرض یا ناتوانی نتواند حج کند و نا امید از توانائی خود باشد و در تمام این صور بنا بر احتیاط واجب باید نائب صروره باشد یعنی کسی که اولین مرتبه حج رفتن او باشد. مسأله ۲۰۵۷ - کسی که از طرف دیگری برای حج اجیر شده؛ باید طواف نساء را نیز از طرف او به جا آورد و اگر به جا نیاورد؛ زن بر آن اجیر حرام می‌شود. مسأله ۲۰۵۸ - اگر طواف نساء را درست به جا نیاورد یا فراموش کند؛ چنانچه بعد از چند روز یادش بیاید و از بین راه برگردد و به جا آورد صحیح است و در صورت فراموشی چنانچه برگشتن برایش مشقت داشته باشد می‌تواند نایب بگیرد.

احکام خرید و فروش

مساله

مسأله ۲۰۵۹ - سزاوار است شخص کاسب احکام خرید و فروش موارد محل ابتلاء را یاد بگیرد؛ حضرت صادق (ع) فرمودند: کسی که می‌خواهد خرید و فروش کند؛ باید احکام آن را یاد بگیرد و اگر پیش از یاد گرفتن آن خرید و فروش کند؛ به واسطه

معامله‌های باطل و شبهه ناک به هلاکت می‌افتد. مسأله ۲۰۶۰ - اگر انسان برای ندانستن مسأله نداند معامله‌ای که کرده صحیح است یا باطل؛ نمی‌تواند در مالی که گرفته تصرف نماید. مسأله ۲۰۶۱ - کسی که مال ندارد و مخارجی بر او واجب است مثل خرج زن و بچه؛ باید کسب کند. و برای کارهای مستحب مانند وسعت دادن به عیالات و دستگیری از فقرا؛ کسب کردن مستحب است.

مستحبات خرید و فروش

چهار چیز در خرید و فروش مستحب است: اول - آنکه در قیمت جنس بین مشتریهای مسلمان فرق نگذارد. دوم - آنکه در قیمت جنس سخت گیری نکند. سوم - آنکه چیزی را که می‌فروشد زیادتر بدهد و آنچه را که می‌خرد کمتر بگیرد. چهارم - آنکه کسی که با او معامله کرده؛ اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند که معامله را به هم بزند؛ برای به هم زدن معامله حاضر شود.

معاملات مکروه

مسأله ۲۰۶۲ - عمده معاملات مکروه از این قرار است: اول ملک فروشی مگر اینکه ملک دیگری با پول آن بخرد. دوم قصابی. سوم کفن فروشی. چهارم معامله با مردمان پست. پنجم معامله بین اذان صبح و اول آفتاب. ششم آنکه کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند اینها قرار دهد. هفتم آنکه برای خریدن جنسی که دیگری می‌خواهد بخرد؛ داخل معامله او شود.

معاملات حرام

مسأله ۲۰۶۳ - معاملات حرام شش است: اول خرید و فروش عین نجس مثل مشروبات مسکر و سگ غیر شکاری و مردار و خوک و در غیر اینها در صورتی که بشود از آن استفاده حلال نمود مثلاـ غائط را کود نمایند و خون انسان که آن را به دیگری تزریق می‌کنند خرید و فروش جایز است. دوم خرید و فروش مال غصبی. سوم خرید و فروش چیزی که نزد مردم مال نیست مثل بعض حشرات. چهارم معامله چیزی که منافع معمولی آن فقط کار حرام باشد؛ مانند اسباب قمار. پنجم معامله‌ای که در آن ربا باشد. ششم فروش جنسی که با چیز دیگر مخلوط است؛ در صورتی که آن چیز معلوم نباشد و فروشنده هم به خریدار نگوید؛ مثل فروختن روغنی که آن را با پیه مخلوط کرده است و این عمل را غش می‌گویند. پیغمبر اکرم (ص) فرمود: از ما نیست کسی که در معامله با مسلمانان غش کند یا به آنان ضرر بزند یا تقلب و حیله نماید و هرکه با برادر مسلمان خود غش کند؛ خداوند برکت روزی او را می‌برد و راه معاش او را می‌بندد و او را به خودش واگذار می‌کند. مسأله ۲۰۶۴ - فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است اشکال ندارد؛ ولی اگر مشتری آن چیز را برای کاری بخواهد که شرط آن پاک بودن است مثلا از قسم خوراکی است که می‌خواهد اورا بخورد؛ باید فروشنده نجس بودن آن را به او بگوید؛ ولی اگر لباس است گفتن لازم نیست اگرچه مشتری با آن نماز بخواند؛ زیرا که در نماز طهارت ظاهری بدن و لباس کافی است. مسأله ۲۰۶۵ - اگر چیز پاکی مانند روغن و نفت که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود؛ چنانچه آن را برای کاری بخواهند که شرطش پاک بودن است مثلاـ روغن را برای خوردن بخواهند؛ لازم است فروشنده نجاست او را به مشتری بگوید و همچنین است اگر برای کاری بخواهند که شرط آن پاک بودن نیست مثلاـ بخواهند نفت نجس را بسوزانند؛ ولی در معرض این باشد که خوراک یا بدن مشتری نجس شود که در این صورت نیز گفتن لازم است؛ زیرا که سبب شدن برای خوردن نجاست و همچنین سبب شدن برای نجاست بدن که موجب بطلان

وضو یـا غسل گردد جایز نیست. مسأله ۲۰۶۶ – خریـد و فروش دواهای نجس خوردنی اگرچه جایز است ولی بایـد نجاسـتش را به مشـتری بگوینـد و همچنین است اگر خوردنی نباشـد ولی در معرض این باشـد که خوراك یـا بـدن مشـتری آلوده به نجاسـت شود. مسأله ۲۰۶۷ – خریـد و فروش روغن هائی که از ممالك غیر اسـلامی می‌آورنـد اگر نجس بودن آنها معلوم نباشـد اشـكال ندارد. و روغنی را که از حیوان بعد از جان دادن آن می‌گیرند؛ در صورتی که احتمال آن برود که از حیوانی است که به دسـتور شـرع کشته شـده؛ چنـانچه از دست کافر بگیرنـد یا از ممالك غیر اسـلامی بیاورنـد اگرچه پاك و خریـد و فروش آن جایز است ولی خوردنش حرام و بر فروشنده لازم است کیفیت را به مشتری بفهماند. مسأله ۲۰۶۸ – اگر روباه و مانند آن را به غیر دستوری که در شرع معین شده کشته باشند؛ یا خودش مرده باشد؛ خرید و فروش پوست آن حرام و معامله آن باطل است. مسأله ۲۰۶۹ – چرمی که از ممالك غیر اسـلامی می‌آورنـد؛ یا از دست کافر گرفته می‌شود اگرچه احتمال داده شود که از حیوان ماکول اللحم بوده و تذکیه شده اسـت خرید و فروش آن اشکال دارد و بنا بر احتیاط نجس است و نماز در آن جایز نیست. مسأله ۲۰۷۰ – روغنی که از حیوان بعد از جان دادنش گرفتـه شـده یـا چرمی که از دست مسـلمان گرفته شـود و انسـان بدانـد که آن مسـلمان آن را از دست کـافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به دسـتور شـرع کشته شده یا نه خرید و فروشش؛ اشکال دارد و نماز در آن چرم و خوردن آن روغن جایز نیست. مسأله ۲۰۷۱ – مشروبات مسکر معامله آنها حرام و باطل است. مسأله ۲۰۷۲ – فروختن مال غصبی باطل است و فروشنده بایـد پولی را که از خریدار گرفته به او برگرداند. مسأله ۲۰۷۳ – اگر خریـدار جدا قاصد معامله است ولی قصدش این باشد که پول جنسـی را که می‌خرد ندهـد؛ این قصـد به صـحت معامله ضـرر ندارد و لازم است پول آن را به فروشـنده بدهد. مسأله ۲۰۷۴ – اگر خریـدار بخواهـد پول جنسـی را که به ذمه خریده بعدا از حرام بدهد؛ معامله صـحیح است؛ ولی باید مقداری را که بدهکار است از مال حلال بدهـد. مسأله ۲۰۷۵ – خریـد و فروش آلاـت لهو مثـل تـار و سـاز حرام است و بنـا بر احتیاط سازهای کوچک که بازیچه بچه‌هـا است نیز این حکم را دارد. و امـا خریـد و فروش آلات مشترکه ماننـد رادیو تلویزیون و ضـبط صوت در صورتی که به قصـد استعمال در حرام نباشد مانعی ندارد. مسأله ۲۰۷۶ – اگر چیزی را که می‌شود اسـتفاده حلال از آن ببرند به قصد این بفروشد که آن را در حرام مصـرف کننـد؛ مثلاـ انگور را به این قصـد بفروشـد که از آن شـراب تهیه نماینـد؛ معامله آن حرام است؛ ولی اگر به این قصـد نفروشـد و فقـط بدانـد که مشتری از انگور شـراب تهیه خواهـد کرد ظـاهر این است که معامله اشـكال نـدارد. مسأله ۲۰۷۷ – ساختن مجسـمه جان دار و نقاشـی آن جایز است و خرید و فروش آن مانعی ندارد اگرچه احوط ترک است. مسأله ۲۰۷۸ – خریدن چیزی که از قمار یا دزدی یا از معامله باطل تهیه شده حرام است و اگر کسـی آن را بخرد؛ باید به صاحب اصـلیش برگرداند. مسأله ۲۰۷۹ – اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشـد؛ چنانچه آن را معین کنـد مثلا بگوید این یک من روغن را می‌فروشم؛ معامله به مقـدار پیهی که در آن است باطل می‌باشد و پولی که فروشـنده برای پیه آن گرفته مال مشتری و پیه مال فروشـنده است و مشتری می‌توانـد معامله روغن خالصـی را هم که در آن است به هم بزنـد؛ ولی اگر آن را معین نکنـد بلکه یك من روغن در ذمه بفروشد؛ بعـد روغنی که پیه دار بدهـد؛ مشتری می‌توانـد آن روغن را پس بدهد و روغن خالص مطالبه نماید. مسأله ۲۰۸۰ – اگر مقداری از جنسـی را که با وزن یا پیمانه می‌فروشـند؛ به زیادتر از همان جنس بفروشـد؛ مثلا یک من گنـدم را به یك من و نیم گندم بفروشد؛ ربـا و حرام است؛ بلکه اگر یکی از دو جنس؛ سالم و دیگری معیوب؛ یا جنس یکی خوب و جنس دیگری بـد باشـد؛ یا با یکـدیگر تفـاوت قیمت داشـته باشـند؛ چنانچه بیشتر از مقـداری که می‌دهـد بگیرد؛ باز هم ربا و حرام است؛ پس اگر مس درست را بدهـد و بیشتر از آن مس شکسـته بگیرد؛ یا برنـج صـدری را بدهـد و بیشتر از آن برنـج خورده بگیرد یا طلای ساخته را بدهـد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد؛ ربا و حرام می‌باشد. مسأله ۲۰۸۱ – اگر چیزی را که اضافه می‌گیرد غیر از جنسی باشد که می‌فروشد؛ مثلا یک من گنـدم به یـک من گنـدم و یک تومان پول بفروشـد؛ باز هم ربا و حرام است؛ بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد ولی شـرط کنـد که خریـدار عملی برای او انجام دهـد ربا و حرام می‌باشد. مسأله ۲۰۸۲ – اگر کسـی که مقـدار کمتر را می‌دهد چیزی علاوه کند؛ مثلا

یک من گندم و یک دستمال را به یک من و نیم بفروشد؛ اشکال ندارد. و همچنین است اگر از هر دو طرف چیزی زیاد کنند مثلا یک من گندم و یک دستمال را به یک من و نیم گندم و یک دستمال بفروشد. مسأله ۲۰۸۳ - اگر چیزی را که مثل پارچه با متر و ذرع می‌فروشند؛ یا چیزی را که مثل گردو و تخم مرغ با شماره معامله می‌کنند؛ بفروشد و زیادتر بگیرد؛ مثلا ده تا تخم مرغ بدهد و یازده تا بگیرد اشکال ندارد؛ ولی چنانچه مثلا ده عدد تخم مرغ را به یازده عدد در ذمه بفروشد لازم است که بین آنها امتیاز باشد؛ مثلا ده عدد تخم مرغ بزرگ را به یازده عدد متوسط در ذمه بفروشد؛ زیرا که اگر بین آنها هیچ امتیاز نباشد خرید و فروش محقق نمی‌شود بلکه واقع معامله قرض است اگرچه به لفظ خرید و فروش باشد و بدین جهت معامله حرام و شرط باطل است و از این قبیل است فروختن اسکناس نقدا به زیادتر از آن به مدت؛ ولی اگر بین آنها امتیازی باشد مثل اسکناس و ریال با دلار یا پوند اشکالی ندارد. مسأله ۲۰۸۴ - جنسی را که در غالب شهرها با وزن یا پیمانه می‌فروشند و در بعضی از شهرها با شماره معامله می‌کنند؛ احتیاط واجب آن است که آن جنس را به زیادتر از آن نفروشند و در صورتی که شهرها مختلف باشند و چنین غلبه‌ای در بین نباشد؛ حکم آن در هر شهری برطبق معمول آن شهر است. مسأله ۲۰۸۵ - اگر چیزی را که می‌فروشد و عوضی را که می گیرد؛ از یک جنس نباشد؛ زیادی گرفتن اشکال ندارد؛ پس اگر یک من برنج بفروشد و دو من گندم بگیرد معامله صحیح است. مسأله ۲۰۸۶ - جنسی را که می‌فروشد و عوضی را که می گیرد؛ اگر از یک چیز عمل آمده باشد؛ باید در معامله زیادی نگیرد؛ مثلا اگر یک من روغن گاو بفروشد و در عوض آن یک من و نیم پنیر گاو بگیرد؛ ربا و حرام است. و همچنین است اگر میوه رسیده را با میوه نارس آن معامله کند زیادی نگیرد. مسأله ۲۰۸۷ - جو و گندم در ربا یک جنس حساب می‌شود؛ پس اگر مثلا یک من گندم بدهد و یک من و پنج سیر جو بگیرد؛ ربا و حرام است. و نیز اگر مثلا ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گندم بدهد؛ چون جو را نقد گرفته و بعد از مدتی گندم را می‌دهد؛ مثل آن است که زیادی گرفته و حرام می‌باشد. مسأله ۲۰۸۸ - معامله ربا چه با مسلمان چه با کافر حرام است؛ بلی اگر مسلمان از کافری که در پناه اسلام نیست چیزی را به صورت ربا به قصد استنقاذ بگیرد اشکال ندارد و بنا بر احتیاط مستحب پدر و فرزند و زن و شوهر نیز نمی‌توانند از یکدیگر ربا بگیرند.

شرایط فروشنده و خریدار

مسأله ۲۰۸۹ - برای فروشنده و خریدار شش چیز شرط است: اول: آنکه بالغ باشند. دوم: آنکه عاقل باشند. سوم: آنکه سفیه نباشند - یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند. چهارم: آنکه قصد خرید و فروش داشته باشند؛ پس اگر مثلا به شوخی بگوید مال خود را فروختم؛ معامله باطل است. پنجم: آنکه کسی آنها را مجبور نکرده باشد. ششم: آنکه جنس و عوضی را که می‌دهند مالک باشند. و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد. مسأله ۲۰۹۰ - معامله با بچه نابالغ که مستقل در معامله باشد باطل است؛ اما اگر معامله با ولی او باشد و بچه نابالغ ممیز فقط صیغه معامله را جاری سازد؛ معامله صحیح است؛ بلکه اگر جنس یا پول مال دیگری باشد و آن بچه وکالت از صاحبش آن مال را بفروشد یا به آن پول چیزی بخرد؛ ظاهر این است که معامله صحیح است اگرچه بچه ممیز مستقل در تصرف باشد و همچنین است اگر طفل وسیله باشد که پول را به فروشنده بدهد و جنس را به خریدار برساند؛ یا جنس را به خریدار بدهد و پول را به فروشنده برساند اگرچه ممیز نباشد معامله صحیح است چون واقعا دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده‌اند؛ ولی باید فروشنده و خریدار یقین یا اطمینان داشته باشند که طفل جنس یا پول را به صاحب آن می‌رساند. مسأله ۲۰۹۱ - اگر از بچه نابالغ در صورتی که معامله با آن صحیح نیست چیزی بخرد یا چیزی به او بفروشد؛ باید جنس یا پولی را که از او گرفته در صورتی که مال خود بچه باشد به ولی او و اگر مال دیگری بوده به صاحب آن بدهد یا از صاحبش رضایت بخواهد و اگر صاحب آن را نمی‌شناسد و برای شناختن او هم وسیله‌ای ندارد؛ باید چیزی را که از بچه گرفته؛ از طرف صاحب آن

بابت مظالم به فقیر بدهـد. مسأله ۲۰۹۲ – اگر کسـی بـا بچه ممیز در صورتی که معـامله با آن صـحیح نیست معامله کنـد و جنس یا پولی که به بچه داده از بین برود؛ ظاهر این است که می‌تواند از بچه بعد از بلوغ یا ولی او در صورتی که بچه مال داشته باشد مطالبه نمایـد و اگر بچه ممیز نباشد حق مطالبه ندارد. مسأله ۲۰۹۳ – اگر خریدار یا فروشـنده را به معامله مجبور کنند؛ چنانچه بعد از معامله راضـی شود و مثلا بگوید راضی هستم؛ معامله صحیح است؛ ولی احتیاط مستحب آن است که دوباره صیغه معامله را بخوانند. مسأله ۲۰۹۴ – اگر انسان مال کسـی را بـدون اجازه او بفروشـد؛ چنانچه صاحب مال به فروش آن راضـی نشود و اجازه نکند؛ معامله باطل است. مسأله ۲۰۹۵ – پـدر و جـد پـدری طفل و نیز وصـی پـدر و جـد پـدری می‌توانند مال طفل را بفروشـند و مجتهد عادل هم در صورتی که ضـرورت اقتضا کنـد می‌توانـد مال دیوانه یا طفل یتیم یا مال کسـی را که غائب است بفروشد. مسأله ۲۰۹۶ – اگر کسی مالی را غصب کنـد و بفروشد و بعد از فروش؛ صاحب مال معامله را اجازه کند؛ معامله صـحیح است و چیزی را که غصب کننده به مشـتری داده و منفعتهـای آن از موقع معـامله؛ ملـک مشـتری است و چیزی را که مشتری داده و منفعتهـای آن از موقع معـامله؛ ملک کسی است که مال او را غصب کرده‌اند. مسأله ۲۰۹۷ – اگر کسـی مالی را غصب کند و بفروشد به قصد اینکه پول آن مال خودش باشد؛ چنانچه صاحب مال؛ معامله را اجازه بکند؛ معامله صحیح است ولی پول مال مالک می‌شود نه مال غاصب.

شرایط جنس و عوض آن

مسأله ۲۰۹۸ – جنسـی را که می‌فروشـند و چیزی را که عوض آن می گیرنـد پنج شـرط دارد: اول آنکه مقدار آن با وزن یا پیمانه یا شماره و ماننـد اینها معلوم باشـد. دوم آنکه بتواند آن را تحویل دهد؛ بنا بر این فروختن اسبی که فرار کرده صـحیح نیست؛ ولی اگر اسبی را که فرار کرده با چیزی که می‌توانـد تحویل دهد مثلا با یک فرش بفروشد؛ اگرچه آن اسب پیدا نشود؛ معامله صـحیح است. سوم خصوصـیاتی را که در جنس و عوض هست و به واسـطه آنها میل مردم به معامله فرق می‌کنـد؛ معین نمایـد. چهارم آنکه ملک طلق باشد؛ پس مالی را که انسان وقف کرده؛ فروش آن جایز نیست مگر در چند مورد که خواهد آمد. پنجم خود جنس را بفروشد نه منفعت آن را؛ پس اگر مثلا منفعت یک ساله را بفروشـد؛ صـحیح نیست؛ ولی چنانچه خریـدار به جای پول؛ منفعت ملک خود را بدهـد؛ مثلا فرشـی را از کسـی بخرد و عوض آن؛ منفعت یک ساله خانه خود را به او واگذار کند؛ اشـکال ندارد. و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد. مسأله ۲۰۹۹ – جنسـی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می‌کنند؛ در آن شهر انسان باید با وزن یا پیمانه بخرد؛ ولی می‌تواند همان جنس را در شـهری که با دیدن معامله می‌کنند؛ با دیدن خریداری نماید. مسأله ۲۱۰۰ – چیزی را که با وزن خرید و فروش می‌کنند؛ با پیمانه هم می‌شود معامله کرد به اینطور که اگر مثلا می‌خواهد ده من گندم بفروشد با پیمانه‌ای که یک من گنـدم می‌گیرد ده پیمانه بدهد. مسأله ۲۱۰۱ – اگر یکی از شـرطهائی که گفته شد؛ در معامله نباشد؛ معامله باطل است؛ ولی اگر خریدار و فروشنده با قطع نظر از آن معامله راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند؛ تصرف آنها اشکال ندارد. مسأله ۲۱۰۲ – معامله چیزی که وقف شده باطل است؛ ولی اگر به طوری خراب شود یا در معرض خرابی باشد که نتواند اسـتفاده‌ای را که مال برای آن وقف شده از آن ببرند؛ مثلا حصیر مسجد به طوری پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند؛ فروش آن اشکال ندارد و در صورتی که ممکن باشـد؛ بایـد پول آن را در همان مسـجد به مصـرفی برساننـد که به مقصود وقف کننده نزدیکتر باشد. مسأله ۲۱۰۳ – هرگاه بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده‌اند به طوری اختلاف پیدا شود که اگر مال وقف را نفروشـند؛ گمان آن برود که مـال یـا جـانی تلف شود؛ می‌تواننـد آن مـال را بفروشـند و به مصـرفی که به مقصود وقف کننـده نزدیکتر است برساننـد. و همچنین است اگر واقف شـرط کند که اگر صلاح در فروش وقف باشد بفروشند. مسأله ۲۱۰۴ – خرید و فروش ملکی که آن را به دیگری اجاره داده‌انـد اشـکال ندارد؛ ولی اسـتفاده آن ملک در مدت اجاره مال مسـتاجر است. و اگر خریدار نداند که آن ملک را

اجاره داده‌انـد؛ یا به گمان اینکه مـدت اجاره کم است؛ ملک را خریـده باشـد؛ پس از اطلاع به کیفیت می‌تواند معامله خودش را به هم بزند.

صیغه خرید و فروش

مسأله ۲۱۰۵ – در خرید و فروش لازم نیست صیغه عربی بخواند؛ مثلا اگر فروشـنده به فارسـی بگوید این مال را در عوض این پول فروختم و مشتری بگوید قبول کردم؛ معامله صحیح است؛ ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشاء داشته باشند؛ یعنی به گفتن این دو جمله مقصودشان خرید و فروش باشد. مسأله ۲۱۰۶ – اگر در موقع معامله صیغه نخوانند؛ ولی فروشنده در مقابل مالی که از خریدار می‌گیرد؛ مال خود را ملک او کند؛ معامله صحیح است و هر دو مالک می‌شوند.

خرید و فروش میوه ها

مسأله ۲۱۰۷ – فروش میوه‌ای که گل آن ریخته و دانه بسته؛ پیش از چیدن صحیح است و نیز فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد. مسأله ۲۱۰۸ – فروختـن میـوه‌ای را کـه بر درخت است پیش از آنکه دانه ببنـدد و گلش بریزد جـایز نیست و چنـانچه چیزی از زمینماننـد سبزیهـا را بـا آن بفروشـند؛ یـا بـا مشتری شـرط کننـد که میوه را پیش از دانه بسـتن بچینـد؛ یـا میوه بیشتر از یک سال را به او بفروشـند اشکال ندارد. مسأله ۲۱۰۹ – اگر خرمائی را که زرد یا سـرخ شـده؛ بر درخت بفروشـند؛ اشـکال نـدارد؛ ولی عوض آن را خرمای همان درخت قرار ندهند؛ اما اگر کسی یک درخت خرما در خانه یا باغ کس دیگر داشته باشد؛ در صورتی که مقدار آن را تخمین کننـد و صاحب درخت آن را به صاحب خانه یا باغ بفروشـد و عوض آن را خرمای همان درخت قرار بدهند اشـکال ندارد. مسأله ۲۱۱۰ – فروختن خیار و بادنجان و سبزیها وماننـد اینها که سالی چنـد مرتبه چیده می‌شود؛ در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معین کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را بچیند اشکال ندارد. مسأله ۲۱۱۱ – اگر خوشه گندم و جو را بعد از آنکه دانه بسته؛ به چیز دیگری غیر گندم و جو که از خودش حاصل می‌شود بفروشند اشکال ندارد.

نقد و نسیه

مسأله ۲۱۱۲ – اگر جنسـی را نقـد بفروشـند؛ خریـدار و فروشـنده بعـد از معامله می‌توانند جنس و پول را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرنـد و تحویل دادن خانه و زمین وماننـد اینها به این است که آن را در اختیار خریـدار بگذارند که بتواند در آن تصـرف کند و تحویل دادن فرش و لباس و مانند اینها به این است که آن را طوری در اختیار خریدار بگذارند که اگر بخواهد آن را به جای دیگر ببرد؛ فروشنده جلوگیری نکند. مسأله ۲۱۱۳ – در معامله نسـیه باید مدت کاملا معلوم باشد؛ پس اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن پول آن را بگیرد؛ چون مـدت کاملاـ معین نشـده معامله باطل است. مسأله ۲۱۱۴ – اگر جنسـی را نسیه بفروشد؛ پیش از تمام شدن مدتی که قرار گذاشتـه‌اند نمی‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید؛ ولی اگر خریدار بمیرد و از خودش مال داشته باشد؛ فروشنده می‌تواند پیش از تمام شدن مدت؛ طلبی را که دارد از ورثه او مطالبه نماید. مسأله ۲۱۱۵ – اگر جنسی را نسیه بفروشد؛ بعد از تمام شـدن مـدتی که قرار گذاشـته‌اند؛ می‌توانـد عوض آن را از خریـدار مطالبه نمایـد؛ ولی اگر خریدار نتواند بپردازد؛ باید او را مهلت دهـد یا معامله را فسـخ کند و در صورتی که آن جنس موجود است پس بگیرد. مسأله ۲۱۱۶ – اگر به کسی که قیمت جنس

را نمی‌دانـد؛ مقـداری نسیه بدهد و قیمت آن را به او نگوید؛ معامله باطل است. ولی اگر به کسـی که قیمت نقدی جنس را می‌داند نسیه بدهـد و گرانتر حساب کند؛ مثلا بگوید جنسـی را که به تو نسیه می‌دهم؛ تومانی یک ریال از قیمتی که نقد می‌فروشم گرانتر حساب می کنم و او قبول کند اشـکال ندارد. مسأله ۲۱۱۷ – کسـی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن پول آن مدتی قرار داده؛ اگر مثلا بعد از گذشتن نصف مدت؛ مقداری از طلب خود را کم کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

معامله سلف و شرایط آن

مسأله ۲۱۱۸ – معـامله سـلف آن است که مشـتری پـول را بدهـد که بعـد از مـدتی جنس را تحویـل بگیرد و اگر بگویـد این پول را می‌دهم که مثلا بعد از شش ماه فلان جنس را بگیرم و فروشنده بگوید قبول کردم؛ یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید فلان جنس را فروختم که بعـد از شـش مـاه تحویل بـدهم معامله صـحیح است. مسأله ۲۱۱۹ – اگر پـولی را کـه از جنس طلاـ یـا نقره است سـلف بفروشد و عوض آن را پول طلا یا نقره بگیرد؛ معامله باطل است. ولی اگر جنسی یا پولی را که از جنس طلا و نقره نیست بفروشد و عـوض آن را جنس دیگر یـا پـول طلاـ یـا نقره بگیرد؛ معـامله صـحیح اسـت. و احتیـاط مسـتحب آن است که در عـوض جنسـی که می‌فروشـد پـول بگیرد و جنس دیگر نگیرد. مسـأله ۲۱۲۰ – معامله سـلف شـش شـرط دارد: اول خصوصـیاتی را که قیمت جنس به واسـطه آنها فرق می کنـد معین نمایند؛ ولی دقت زیاد هم لازم نیست؛ همین قدر که مردم بگویند خصوصـیات آن معلوم شده کافی است. دوم پیش از آنکه خریـدار و فروشـنده از هم جـدا شونـد؛ خریـدار تمـام قیمت را به فروشـنده بدهـد؛ یـا به مقـدار پـول آن از فروشـنده طلبکار نقـدی باشد و طلب خود را بابت قیمت جنس حساب کند و او قبول نماید و چنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد؛ اگرچه معامله نسـبت به آن مقـدار صـحیح است ولی فروشـنده می‌توانـد معامله را به هم بزنـد. سوم مدت را کاملا معین کنند و اگر بگویـد تا اول خرمن جنس را تحویل می‌دهم؛ چون مدت کاملا معلوم نشده معامله او باطل است. چهارم وقتی را برای تحویل جنس معین کننـد که در آن وقت؛ جنس به قـدری کمیاب نباشـد که فروشـنده نتواند آن را تحویل دهد. پنجم جای تحویل جنس را معین نماینـد؛ ولی اگر از حرفهـای آنـان جـای آن معلوم باشـد؛ لاـزم نیست اسم آن جا را ببرنـد. شـشم وزن یا پیمانه آن را معین کننـد و جنسـی را هم که معمولاً با دیدن؛ معامله می کنند اگر سـلف بفروشـند اشکال ندارد؛ ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ تفاوت افراد آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیت ندهند.

احکام معامله سلف

مسأله ۲۱۲۱ – انسان نمی‌تواند جنسـی را که سـلف خریده؛ پیش از تمام شدن مدت به غیر فروشـنده‌اش بفروشد و بعد از تمام شدن مدت اگرچه آن را تحویل نگرفته باشد؛ فروختن آن اشـکال ندارد؛ ولی فروختن غله مانند گندم و جو و سایر اجناسـی که با وزن یا پیمانه فروخته می‌شود پیش از تحویل گرفتن آن جایز نیست مگر اینکه به قیمت خریـدش بفروشـد یا به خود فروشـنده‌اش بفروشـد. مسأله ۲۱۲۲ – در معامله سـلف اگر فروشـنده جنسی را که قرار داد کرده در موعدش بدهد؛ مشتری باید قبول کند. و نیز اگر بهتر از آنچه قرار گذاشـته بدهـد و طوری باشـد که از همان جنس حساب شود؛ مشتری بایـد قبول نمایـد. مسأله ۲۱۲۳ – اگر جنسـی را که فروشنده می‌دهد؛ پست تر از جنسی باشد که قرار داد کرده؛ مشتری می‌تواند قبول نکند. مسأله ۲۱۲۴ – اگر فروشنده به جای جنسی که قرار داد کرده؛ جنس دیگری بدهـد؛ در صورتی که مشتری راضـی شود اشـکال نـدارد. مسأله ۲۱۲۵ – اگر جنسـی را که سلف فروخته در موقعی که بایـد آن را تحویل دهـد نایاب شود و نتواند آن را تهیه کند؛ مشتری می‌تواند صبر کند تا تهیه نماید؛ یا معامله

را به هم بزنـد و چیزی را که داده پس بگیرد. مسأله ۲۱۲۶ – اگر جنسـی را بفروشـد و قرار بگـذارد که بعد از مدتی تحویل دهد و پول آن را هم بعـد از مدتی بگیرد؛ بنا بر احتیاط واجب معامله باطل است. فروش طلا و نقره به طلا و نقره مسأله ۲۱۲۷ – اگر طلا را به طلا و نقره را به نقره بفروشد؛ سـکه دار باشند یا بی سکه در صورتی که وزن یک از آنها زیادتر باشد؛ معامله حرام و باطل است. مسأله ۲۱۲۸ – اگر طلا را به نقره؛ یا نقره را به طلا بفروشد؛ معامله صحیح است و لازم نیست وزن آنها مساوی باشد. مسأله ۲۱۲۹ – اگر طلا یا نقره را به طلا یا نقره بفروشـند؛ بایـد فروشـنده و خریـدار پیش از آنکه از یکـدیگر جـدا شونـد؛ جنس و عوض آن را به یکدیگر تحویل دهند و اگر هیچ مقدار از چیزی را که قرار گذاشته‌اند تحویل ندهند معامله باطل است. مسأله ۲۱۳۰ – اگر فروشنده یـا خریـدار؛ تمام چیزی را که قرار گذاشـته تحویل دهـد و دیگری مقـداری از آن را تحویل دهـد و از یکـدیگر جـدا شونـد اگرچه معامله نسبت به آن مقدار صحیح است ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیده می‌تواند معامله را به هم بزند. مسأله ۲۱۳۱ – اگر خاک نقره معدن را به نقره خالص و خاک طلای معدن را به طلای خالص بفروشـند؛ معامله باطل است؛ ولی فروختن خاک نقره به طلا و خاک طلا به نقره اشکال ندارد.

مواردی که انسان می‌تواند معامله را به هم بزند

مسأله ۲۱۳۲ – حق به هم زدن معامله را خیار می‌گوینـد و خریـدار و فروشـنده در یازده صورت می‌توانند معامله را به هم بزنند: اول آنکه از مجلس معامله متفرق نشـده باشـند و این خیار را خیار مجلس می‌گویند. دوم آنکه مشتری یا فروشـنده در بیع؛ یا یکی از دو طرف معامله در معاملات دیگر؛ مغبون شده باشـند که آن را خیار غبن گویند. سوم در معامله قرارداد کنند که تا مدت معینی هر دو یا یکی از آنان بتواننـد معامله را به هم بزنند؛ که آن را خیار شـرط گویند. چهارم یکی از دو طرف معامله؛ مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و طوری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود؛ که آن را خیار تدلیس گویند. پنجم یکی از دو طرف معامله با یکدیگر شرط کند که کاری را انجام دهد و به آن شرط عمل نشود؛ یا شرط کند مالی را که می‌دهد به طور مخصوصی باشد و آن مال دارای آن خصوصیت نباشـد؛ که در این صورت شـرط کننـده می‌تواند معامله را به هم بزند و آن را خیار تخلف شـرط گویند. ششم در جنس یا عوض آن عیبی باشـد و آن را خیار عیب گوینـد. هفتم معلوم شود مقـداری از جنسـی را که معامله نموده‌انـد؛ مال دیگری است؛ که اگر صـاحب آن به معـامله راضـی نشود؛ گیرنـده می‌توانـد معـامله را به هم بزنـد؛ یـا عوض آن مقـدار را چنـانچه پرداخته باشد از طرف خود بگیرد و آن را خیار شـرکت گویند. هشتم صاحب مال خصوصیات جنس معینی را که طرف ندیده به او بگویـد؛ بعـد معلـوم شود طوری که گفته نبوده است؛ که در این صورت طرف می‌توانـد معـامله را به هم بزنـد و آن را خیـار رؤیت گویند. نهم اگر مشتری پول جنسی را که خریده و شرط نکرده که در پرداخت پول تاخیر کند تا سه روز ندهد؛ اگر فروشنده جنس را تحویل نداده باشد می‌تواند معامله را به هم بزند. ولی اگر جنسـی را که خریده مثل بعضی از میوه‌ها باشد که اگر یک روز بماند؛ ضایع می‌شود؛ چنانچه تا شب پول آن را ندهد و شـرط نکرده باشد که دادن پول را تاخیر بیندازد؛ فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند و آن را خیار تاخیر گویند. دهم کسـی که حیوانی را خریده تا سه روز می‌تواند معامله را به هم بزند و اگر در عوض چیزی که فروخته حیوان گرفته باشد؛ فروشـنده هم تا سه روز می‌تواند معامله را به هم بزند و آن را خیار حیوان گویند. یازدهم فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد؛ مثلا اسبی را که فروخته فرار نماید؛ که در این صورت مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند و آن را خیار تعذر تسـلیم گویند. و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد: مسأله ۲۱۳۳ – اگر خریـدار قیمت جنس را نداند؛ یا در موقع معامله غفلت کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد؛ چنانچه به قدری گران خریده که مردم به آن اهمیت می‌دهند؛ می‌توانـد معـامله را به هم بزنـد و نیز اگر فروشـنده قیمت جنس را ندانـد؛ یـا موقع معـامله غفلت کنـد و جنس را ارزانتر از قیمت آن

بفروشد؛ در صورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمیت بدهند؛ می‌تواند معامله را به هم بزند. مسأله ۲۱۳۴ – در معامله بیع شرط که مثلاـ خانه هزار تومانی را به دویست تومان می‌فروشند و قرار می گذارند که اگر فروشنده سر مدت پول را بدهد بتواند معامله را به هم بزند؛ در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند معامله صحیح است. مسأله ۲۱۳۵ – در معامله بیع شرط اگرچه فروشنده اطمینان داشته باشد که هرگاه سر مدت پول را ندهد؛ خریدار ملک را به او می‌دهد؛ معامله صحیح است؛ ولی اگر سر مدت پول را ندهد؛ حق ندارد ملک را از خریدار مطالبه کند و اگر خریدار بمیرد تا پول را نداده نمی‌تواند ملک را از ورثه او مطالبه نماید. مسأله ۲۱۳۶ – اگر چای اعلا را با چای پست مخلوط کند و به اسم چای اعلا بفروشد؛ مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند. مسأله ۲۱۳۷ – اگر خریدار بفهمد مالی را که خریده عیبی دارد؛ مثلا حیوانی را بخرد و بفهمد که یک چشم آن کور است؛ چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی‌دانسته؛ می‌تواند معامله را به هم زده و آن مال را به فروشنده برگرداند و چنانچه برگرداندن ممکن نباشد مثلا در آن مال تغییری حاصل شده یا تصرفی که مانع از رد است نموده باشد؛ در این صورت فرق قیمت سالم و معیوب آن را معین کند و به نسبت تفاوت قیمت سالم و معیوب از پولی که به فروشنده داده پس بگیرد؛ مثلا مالی را که به چهار تومان خریده اگر بفهمد معیوب است؛ در صورتی که قیمت سالم آن هشت تومان و قیمت معیوب آن شش تومان باشد؛ چون فرق قیمت سالم و معیوب یک چهارم می‌باشد می‌تواند یک چهارم پولی را که داده یعنی یک تومان از فروشنده بگیرد. مسأله ۲۱۳۸ – اگر فروشنده بفهمد در عوضی که مالش را به آن فروخته عیبی هست؛ چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده و او نمی‌دانسته؛ می‌تواند معامله را به هم زده و آن عوض را به صاحبش برگرداند و چنانچه از جهت تغییر یا تصرف نتواند برگرداند می‌تواند تفاوت قیمت سالم و معیوب را به دستوری که در مسأله پیش گفته شد بگیرد. مسأله ۲۱۳۹ – اگر بعد از معامله و پیش از تحویل دادن مال؛ عیبی در آن پیدا شود؛ خریدار می‌تواند معامله را به هم بزند و نیز اگر در عوض مال بعد از معامله و پیش از تحویل دادن؛ عیبی پیدا شود؛ فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند؛ ولی اگر بخواهند تفاوت قیمت بگیرند جایز نیست. مسأله ۲۱۴۰ – اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد لازم نیست فورا معامله را به هم بزند و بعدا هم حق به هم زدن معامله را دارد و همچنین است حکم در سایر خیارات. مسأله ۲۱۴۱ – هرگاه بعد از خریدن جنس؛ عیب آن را بفهمد اگرچه فروشنده حاضر نباشد می‌تواند معامله را به هم بزند و همچنین است حکم در سایر خیارات. مسأله ۲۱۴۲ – در چهار صورت خریدار به واسطه عیبی که در مال است نمی‌تواند معامله را به هم بزند یا تفاوت قیمت بگیرد: اول آنکه موقع خریدن؛ عیب مال را بداند. دوم به عیب مال راضی شود. سوم در وقت معامله بگوید: اگر مال عیبی داشته باشد؛ پس نمی‌دهم و تفاوت قیمت هم نمی گیرم. چهارم فروشنده در وقت معامله بگوید: این مال را با هر عیبی که دارد می‌فروشم. ولی اگر هم عیبی را معین کند و بگوید: مال را با این عیب می‌فروشم و معلوم شود عیب دیگری هم دارد؛ خریدار می‌تواند برای عیبی که فروشنده معین نکرده مال را پس دهد و در صورتی که نتواند پس دهد تفاوت قیمت بگیرد. مسأله ۲۱۴۳ – اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد و پس از تحویل گرفتن مال؛ عیب دیگری در آن پیدا شود؛ نمی‌تواند معامله را به هم بزند ولی می‌تواند تفاوت قیمت سالم و معیوب را بگیرد؛ ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشتن زمان خیار که سه روز است عیب دیگری پیداکند اگرچه آن را تحویل گرفته باشد باز هم می‌تواند آن را پس دهد. و نیز اگر فقط خریدار تا مدتی حق به هم زدن معامله را داشته باشد و در آن مدت؛ مال عیب دیگری پیدا کند؛ اگرچه آن را تحویل گرفته باشد؛ می‌تواند معامله را به هم بزند. مسأله ۲۱۴۴ – اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصیات آن را برای او گفته باشد؛ چنانچه او همان خصوصیات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده؛ می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسائل متفرقه

مسأله ۲۱۴۵ - اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید؛ باید تمام چیزهائی را که به واسطه آنها قیمت مال کم یا زیاد می‌شود بگوید اگرچه به همان قیمت یا کمتر از آن بفروشد؛ مثلا باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه و چنانچه بعضی از آن خصوصیات را نگوید و بعدا مشتری بفهمد می‌تواند معامله را به هم بزند. مسأله ۲۱۴۶ - اگر انسان جنسی را به کسی بدهد و قیمت آن را معین کند و بگوید این جنس را به این قیمت به فروش و هرچه زیادتر فروختی اجرت فروشت باشد؛ هرچه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال صاحب مال است و فروشنده فقط می‌تواند مزد زحمت خود را از صاحب مال بگیرد. ولی اگر به طور جعاله باشد و بگوید این جنس را به زیادتر از آن قیمت اگر فروختی زیادی مال خودت باشد اشکال ندارد. مسأله ۲۱۴۷ - اگر قصاب گوشت نر بفروشد و به جای آن؛ گوشت ماده بدهد معصیت کرده است؛ پس اگر آن گوشت را معین کرده و گفته این گوشت نر را می‌فروشم مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند و اگر آن را معین نکرده؛ در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود قصاب باید گوشت نر به او بدهد. مسأله ۲۱۴۸ - اگر مشتری به بزاز بگوید پارچه‌ای می‌خواهم که رنگ آن نرود و بزاز پارچه‌ای به او بفروشد که رنگ آن برود؛ مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند. مسأله ۲۱۴۹ - قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه است و اگر دروغ باشد حرام است.

شرکت – صلح – اجاره

احکام شرکت

مسأله ۲۱۵۰ - اگر دو نفر بخواهند باهم شرکت کنند؛ چنانچه هر کدام مقداری از مال خود را با مال دیگری به طوری مخلوط کند که از یکدیگر تشخیص داده نشود و به عربی یا به زبان دیگر صیغه شرکت را بخوانند؛ یا کاری کنند که معلوم باشد می‌خواهند با یکدیگر شریک باشند؛ شرکت آنان صحیح است و اگر بشود مال هر کدام را از دیگری تشخیص داد و قرار بگذارند که با آن دو مال؛ تجارت کنند که ربح و ضرر بین آنها مشترک باشد؛ شرکت نسبت به منفعت و ضرر صحیح است. مسأله ۲۱۵۱ - اگر چند نفر در مزدی که از کار خودشان می‌گیرند با یکدیگر شرکت کنند؛ مثلا چند دلاک باهم قرار بگذارند که هر قدر مزد گرفتند باهم قسمت کنند؛ شرکت آنان صحیح نیست. مسأله ۲۱۵۲ - اگر دو نفر با یکدیگر شرکت کنند که هر کدام به اعتبار خود جنسی بخرد و قیمت آن را خودش بدهکار شود ولی در استفاده جنسی که هر کدام خریده‌اند با یکدیگر شریک باشند صحیح نیست؛ اما اگر هر کدام دیگری را وکیل کند که جنس را برای او نسیه بخرد؛ بعد هر شریکی جنس را برای خودش و شریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند؛ شرکت صحیح است. مسأله ۲۱۵۳ - کسانی که به واسطه شرکت باهم شریک می‌شوند؛ باید مکلف و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار شرکت کنند و نیز باید بتوانند در مال خود تصرف نمایند؛ پس سفیه - کسی که مال خود را در کارهای بیهوده صرف می‌کند - چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید؛ اگر شرکت کند صحیح نیست. مسأله ۲۱۵۴ - اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می‌کند؛ یا بیشتر از شریک دیگر کار می‌کند بیشتر منفعت ببرد؛ باید آنچه را شرط کرده‌اند به او بدهند و اگر شرط کنند کسی که کار نمی‌کند؛ یا بیشتر کار نمی‌کند بیشتر منفعت ببرد؛ اظهر این است که شرکت آنان صحیح و شرط باطل است و به حسب سرمایه منفعت بین آنها تقسیم می‌شود. مسأله ۲۱۵۵ - اگر قرار بگذارند که همه استفاده را یک نفر ببرد؛ یا تمام ضرر یا بیشتر آن از یکی از آنان باشد؛ شرکت صحیح ولی منفعت و ضرر بین آنها به نسبت مال تقسیم می‌شود. مسأله ۲۱۵۶ - اگر شرط نکنند که یکی از شریکها بیشتر منفعت ببرد؛ چنانچه سرمایه آنان یک اندازه باشد؛ منفعت و ضرر را هم به یک اندازه می‌برند و اگر سرمایه آنان یک اندازه نباشد؛ باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند؛ مثلا اگر دو نفر شرکت

کنند و سرمایه یکی از آنان دو برابر سرمایه دیگری باشد؛ سهم او از منفعت و ضرر دو برابر سهم دیگری است؛ چه هر دو به یک اندازه کار کنند یا یکی کمتر کار کند یا هیچ کار نکند. مسأله ۲۱۵۷ – اگر در عقد شرکت شرط کنند که هر دو باهم خرید و فروش نمایند؛ یا هر کدام به تنهائی معامله کنند؛ یا فقط یکی از آنان معامله کند؛ باید به قرارداد عمل نمایند. مسأله ۲۱۵۸ – اگر معین نکنند که کدام یک آنان با سرمایه خرید و فروش نماید؛ هیچ یک آنان بدون اجازه دیگری نمی‌تواند با آن سرمایه معامله کند. مسأله ۲۱۵۹ – شریکی که اختیار سرمایه شرکت با او است باید به قرارداد شرکت عمل کند؛ مثلا اگر با او قرار گذاشته‌اند که نسیه بخرد یا نقد بفروشد یا جنس را از محل مخصوصی بخرد؛ باید به همان قرارداد رفتار نماید و اگر با او قراری نگذاشته باشند؛ باید به طور معمول معامله کند و داد و ستدی نماید که برای شرکت ضرر نداشته باشد و مال شرکت را در صورتی که متعارف نباشد در مسافرت همراه خود نبرد. مسأله ۲۱۶۰ – شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند؛ اگر بر خلاف قراردادی که با او کرده‌اند خرید و فروش کند یا آنکه قراردادی نکرده باشند و بر خلاف معمول معامله کند؛ در این دو صورت معامله نسبت به حصه شریك فضولی است؛ پس چنانچه اجازه نکند می‌تواند عین مالش را و در صورت تلف عین؛ عوض مالش را بگیرد. مسأله ۲۱۶۱ – شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند اگر زیاده روی ننماید و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتفاقا مقداری از آن یا تمام آن تلف شود ضامن نیست. مسأله ۲۱۶۲ – شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند اگر بگوید سرمایه تلف شده و پیش حاکم شرع قسم بخورد؛ باید حرف او را قبول کرد. مسأله ۲۱۶۳ – اگر تمام شریکها از اجازه‌ای که به تصرف در مال یکدیگر داده‌اند برگردند؛ هیچ کدام نمی‌توانند در مال شرکت تصرف کنند؛ واگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد؛ شریکهای دیگر حق تصرف ندارند؛ ولی کسی که از اجازه خود برگشته؛ می‌تواند در مال شرکت تصرف کند. مسأله ۲۱۶۴ – هر وقت یکی از شریکها تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند؛ اگرچه شرکت مدت داشته باشد؛ باید دیگران قبول نمایند؛ مگر آنکه تقسیم ضرر معتنا بهی بر شرکاء داشته باشد. مسأله ۲۱۶۵ – اگر یکی از شریکها بمیرد یا دیوانه یا بیهوش شود؛ شریکهای دیگر نمی‌توانند در مال شرکت تصرف کنند و همچنین است اگر یکی از آنان سفیه شود؛ یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نماید. مسأله ۲۱۶۶ – اگر شریك؛ چیزی را نسیه برای خود بخرد؛ نفع و ضررش مال او است؛ ولی اگر برای شرکت بخرد و شریك دیگر اجازه نماید مثلا بگوید به آن معامله راضی هستم؛ نفع و ضررش مال هر دوی آنان است. مسأله ۲۱۶۷ – اگر با سرمایه شرکت معامله‌ای کنند؛ بعد بفهمند شرکت باطل بوده؛ چنانچه طوری باشد که اذن در معامله به صحت شرکت مقید نباشد به این معنی که اگر می‌دانستند شرکت درست نیست؛ به تصرف در مال یکدیگر راضی بودند؛ معامله صحیح است و هرچه از آن معامله پیدا شود مال همه آنان است و اگر اینطور نباشد؛ در صورتی که کسانی که به تصرف دیگران راضی نبوده‌اند؛ بگویند به آن معامله راضی هستیم؛ معامله صحیح و گرنه باطل می‌باشد. و در صورتی که اذن در معامله به صحت شرکت مقید نباشد؛ هر کدام آنان که برای شرکت کاری کرده است؛ اگر به قصد مجانی کار نکرده باشد؛ می‌تواند مزد زحمتهای خود را به اندازه معمولی از شریکهای دیگر بگیرد.

احکام صلح

مسأله ۲۱۶۸ – صلح آن است که انسان با دیگری سازش کند که مقداری از مال یا منفعت مال خود را ملك او کند؛ یا از طلب یا حق خود بگذرد که او هم در عوض؛ مقداری از مال یا منفعت مال خود را به او واگذار نماید یا از طلب یا حقی که دارد بگذرد؛ بلکه اگر بدون آنکه عوض بگیرد مقداری از مال یا منفعت مال خود را به کسی واگذار کند یا از طلب یا حق خود بگذرد؛ باز هم صلح صحیح است. مسأله ۲۱۶۹ – کسی که مالش را به دیگری صلح می‌کند؛ باید بالغ و عاقل و قصد صلح داشته و کسی او را

مجبور نکرده باشد و باید سفیه و مفلس هم نباشد. مسأله ۲۱۷۰ – لازم نیست صیغه صلح به عربی خوانده شود؛ بلکه با هر لفظی که بفهماند باهم صلح و سازش کرده‌اند صحیح است. مسأله ۲۱۷۱ – اگر کسی گوسفندهای خود را به چوپان بدهد که مثلا یک سال نگهداری کند و از شیر آن استفاده نماید و مقداری روغن بدهد؛ چنانچه شیر گوسفند را در مقابل زحمتهای چوپان و آن روغن صلح کند صحیح است؛ بلکه اگر گوسفند را یک ساله به چوپان اجاره دهد که از شیر آن استفاده کند و در عوض؛ مقداری روغن بدهد نیز صحیح است. مسأله ۲۱۷۲ – اگر کسی بخواهد طلب یا حق خود را به دیگری صلح کند؛ در صورتی صحیح است که او قبول نماید؛ ولی اگر بخواهد از طلب یا حق خود بگذرد؛ قبول کردن او لازم نیست. مسأله ۲۱۷۳ – اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند و طلبکار او نداند؛ چنانچه طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند؛ مثلا پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نماید؛ زیادی برای بدهکار حلال نیست مگر آنکه مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند؛ یا طوری باشد که اگر مقدار طلب خود را می‌دانست؛ باز هم به آن صلح می‌کرد. مسأله ۲۱۷۴ – اگر بخواهند چیزی را که از یک جنس است و وزن آنها معلوم است به یکدیگر صلح کنند؛ احتیاط واجب آن است که وزن یکی بیشتر از دیگری نباشد؛ ولی اگر وزن آنها معلوم نباشد اگرچه احتمال دهند که وزن یکی بیشتر از دیگری است و صلح نمایند صحیح است. مسأله ۲۱۷۵ – اگر دو نفر از یک نفر طلبکار باشند؛ یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند و بخواهند طلبهای خود را به یکدیگر صلح کنند؛ چنانچه طلب آنان از یک جنس و وزن آنها یکی باشد مثلا هر دو ده من گندم طلبکار باشند؛ مصالحه آنان صحیح است و همچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد مثلا- یکی ده من برنج و دیگری دوازده من گندم طلبکار باشد؛ ولی اگر طلب آنان از یک جنس و چیزی باشد که معمولا با وزن یا پیمانه آن را معامله می‌کنند؛ در صورتی که وزن یا پیمانه آنها معلوم باشد مساوی نیست؛ مصالحه آنان اشکال دارد؛ ولی هر کدام طلب خود را از دیگری بگذرد مانعی ندارد. مسأله ۲۱۷۶ – اگر از کسی طلبی دارد که باید بعد از مدتی بگیرد؛ چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند و مقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذشت کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد. و این حکم در صورتی است که طلب از جنس طلا- یا نقره یا جنس دیگری باشد که با وزن یا پیمانه فروخته می‌شود و اما در غیر آنها برای طلبکار جایز است که طلب خود را به بدهکار یا غیر آن به کمتر از طلب صلح نموده یا بفروشد چنانکه در مسأله (۲۲۹۷) خواهد آمد. مسأله ۲۱۷۷ – اگر دو نفر چیزی را باهم صلح کنند؛ با رضایت یکدیگر می‌توانند صلح را به هم بزنند. و نیز اگر در ضمن معامله برای هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را قرار داده باشند؛ کسی که آن حق را دارد می‌تواند صلح را به هم بزند. مسأله ۲۱۷۸ – تا وقتی خریدار و فروشنده از مجلس معامله متفرق نشده‌اند؛ می‌توانند معامله را به هم بزنند. و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد؛ تا سه روز حق به هم زدن معامله را دارد. و همچنین اگر پول جنسی را که خریده تا سه روز ندهد و جنس را تحویل نگیرد؛ فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند؛ ولی کسی که مالی را صلح می‌کند در این سه صورت حق به هم زدن صلح را ندارد؛ اما در صورتی که طرف مصالحه در پرداخت مال المصالحه از حد متعارف تاخیر کند یا اینکه شرط شده باشد که مثلا مال المصالحه را نقد بدهد و طرف عمل به شرط ننماید در این صورت می‌تواند صلح را به هم بزند و همچنین در بقیه صور دیگر که در احکام خرید و فروش گفته شد نیز می‌تواند صلح را به هم بزند. مسأله ۲۱۷۹ – اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد؛ می‌تواند صلح را به هم بزند؛ ولی اگر بخواهد تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد اشکال دارد. مسأله ۲۱۸۰ – هرگاه مال خود را به کسی صلح نماید و با او شرط کند که اگر بعد از مرگ باید چیزی را که به تو صلح کردم وقف کنی و او هم این شرط را قبول کند؛ باید به شرط عمل نماید. و همچنین است شرط کند تا مادامی که زنده هستم مأذون باشم که در آن چیز تصرف کنم.

احکام اجاره

مسأله ۲۱۸۱ – اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می‌کند باید مکلف و عاقل باشند و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند و نیز باید در مال خود حق تصرف داشته باشند؛ پس سفیه چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید اگر چیزی را اجاره کند؛ یا اجاره دهد صحیح نیست. مسأله ۲۱۸۲ – انسان می‌تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد. مسأله ۲۱۸۳ – اگر ولی یا قیم بچه مال او را اجاره دهد؛ یا خود او را اجیر دیگری نماید اشکال ندارد و اگر مدتی از زمان بالغ شدن او را جزء مدت اجاره قرار دهد؛ بعد از آنکه بچه بالغ شد؛ می‌تواند بقیه اجاره را به هم بزند؛ ولی هرگاه طوری بوده که اگر مقداری از زمان بالغ بودن بچه را جزء مدت اجاره نمی‌کرد؛ بر خلاف مصلحت بچه بود؛ نمی‌تواند اجاره مال خود را به هم بزند؛ ولی نفوذ اجاره خود بچه بعد از بلوغش محل اشکال است. مسأله ۲۱۸۴ – بچه صغیری را که ولی ندارد بدون اجازه مجتهد نمی‌شود اجیر کرد. و کسی که به مجتهد دسترسی ندارد؛ می‌تواند از چند نفر مؤمن که عادل باشند؛ اجازه بگیرد و او را اجیر نماید. مسأله ۲۱۸۵ – اجاره دهنده و مستاجر لازم نیست صیغه عربی بخوانند؛ بلکه اگر مالک به کسی بگوید؛ ملک خود را به تو اجاره دادم و او بگوید قبول کردم؛ اجاره صحیح است. و نیز اگر حرفی نزنند و مالک به قصد اینکه ملک او را اجاره دهد؛ آن را به مستاجر واگذار کند و او هم به قصد اجاره کردن بگیرد؛ اجاره صحیح می‌باشد. مسأله ۲۱۸۶ – اگر انسان بدون صیغه خواندن بخواهد برای انجام عملی اجیر شود؛ همین که مشغول آن عمل شد اجاره صحیح است. مسأله ۲۱۸۷ – کسی که نمی‌تواند حرف بزند؛ اگر با اشاره بفهماند که ملک را اجاره داده یا اجاره کرده صحیح است. مسأله ۲۱۸۸ – اگر خانه یا دکان یا اطاقی را اجاره کند و صاحب ملک با او شرط کند که فقط خود او از آنها استفاده نماید؛ مستاجر نمی‌تواند آن را به دیگری جهت استفاده از آنها اجاره دهد مگر آنکه اجاره طوری باشد که استفاده مخصوص خودش باشد؛ مثل اینکه زنی منزل یا اطاقی را اجاره کند و بعدا شوهر کرده و اطاق یا منزل را جهت سکنای خودش اجاره دهد. و اگر مالک شرط نکند؛ می‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد. ولی اگر بخواهد به زیادتر از مقداری که آن را اجاره کرده اجاره دهد؛ باید در آن کاری مانند تعمیر و سفید کاری انجام داده باشد؛ یا به غیر جنسی که اجاره کرده آن را اجاره دهد؛ مثلا اگر با پول اجاره کرده به گندم یا چیز دیگر اجاره دهد و بنا بر احتیاط وجوبی اجاره کشتی نیز حکم خانه را دارد. مسأله ۲۱۸۹ – اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای خود انسان کار کند؛ نمی‌شود او را به دیگری اجاره داد مگر به نحوی که در مسأله قبلی گذشت و اگر شرط نکند؛ چنانچه او را به چیزی که اجرت او قرار داده اجاره دهد؛ باید زیادتر نگیرد و اگر به چیز دیگری اجاره دهد؛ می‌تواند زیادتر بگیرد و همچنین است اگر خودش اجیر کسی شود و برای انجام آن عمل شخص دیگری را به کمتر اجاره نماید؛ ولی اگر مقداری از آن عمل را خودش انجام داده باشد می‌تواند دیگری را به کمتر اجاره نماید. مسأله ۲۱۹۰ – اگر غیر خانه و دکان و اطاق و اجیر؛ چیز دیگر مثلا زمین را اجاره کند و مالک با او شرط نکند که فقط خودش از آن استفاده نماید؛ اگرچه بیشتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد اشکال ندارد. مسأله ۲۱۹۱ – اگر خانه یا دکانی را مثلا یک ساله به صد تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید؛ می‌تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد؛ ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده مثلا به صد و بیست تومان اجاره دهد؛ باید در آن؛ کاری مانند تعمیر انجام داده باشد.

شرایط مالی که آن را اجاره می‌دهند

مسأله ۲۱۹۲ – مالی را که اجاره می‌دهند چند شرط دارد: اول آنکه معین باشد؛ پس اگر بگوید یکی از خانه‌های خود را اجاره دادم درست نیست. دوم مستاجر آن را ببیند؛ یا کسی که آن را اجاره می‌دهد طوری خصوصیات آن را بگوید که کاملا معلوم

باشـد. سوم تحویـل دادن آن ممکن باشـد؛ پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است. چهارم آنکه اسـتفاده از آن مال منجر به اتلاف و از بین بردنش نشود؛ پس اجـاره دادن نـان و میوه و خوردنیهای دیگر صـحیح نیست. پنجم اسـتفاده‌ای که مال را برای آن؛ اجاره داده‌انـد ممکـن باشـد؛ پس اجـاره دادن زمیـن برای زراعت در صـورتی که آب بـاران کفـایت آن را نکنـد و از آب نهر هم مشـروب نشود؛ صـحیح نیست. شـشم چیزی را که اجاره می‌دهـد مال خود او باشـد و اگر مال کس دیگر را اجاره دهد؛ در صورتی صحیـح است که صـاحبش رضایت دهـد. مسأله ۲۱۹۳ – اجـاره دادن درخت برای آنکه از میـوه‌اش اسـتفاده کننـد؛ در صـورتی که میوه‌اش فعلا موجود نباشـد صـحیح است و همچنین است اجاره دادن حیوان برای شـیرش. مسأله ۲۱۹۴ – زن می‌توانـد برای آنکه از شیرش اسـتفاده کننـد اجیر شود و لازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد؛ ولی اگر به واسـطه شـیردادن؛ حق شوهر از بین برود؛ بدون اجـازه او نمی‌توانـد اجیر شود. شـرایط اسـتفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهنـد مسأله ۲۱۹۵ – اسـتفاده‌ای که مـال را برای آن اجاره می‌دهند چهار شـرط دارد: اول آنکه حلال باشد؛ بنا بر این اجاره دادن دکان برای شـراب فروشی؛ یا نگهداری شراب و کرایه دادن حیوان برای حمل و نقل شـراب باطل است. دوم پول دادن برای آن اسـتفاده در نظر مردم بیهوده نباشـد. و همچنین معتبر اسـت که آن عمـل در نظر شـرع به طـور مجـانی واجب نباشـد؛ پس اجیر شـدن برای فرایض یـومیه یـا تجهیز اموات جـایز نیست. سوم اگر چیزی را که اجاره می‌دهنـد چنـد فائـده داشـته باشـد؛ اسـتفاده‌ای که مسـتاجر بایـد از آن بکنـد معین نمایند؛ مثلا اگر حیوانی را که سواری می‌دهـد و بـار می‌برد اجـاره دهنـد؛ بایـد در موقع اجاره معین کننـد که فقط سواری یا باربری آن؛ مال مسـتاجر است یا همه اسـتفاده‌های آن. چهارم مدت استفاده را معین نمایند و اگر مدت معلوم نباشد ولی عمل را معین کنند مثلا با خیاط قرار بگذارند که لبـاس معینی را به طور مخصوصـی بـدوزد کـافی است. مسـأله ۲۱۹۶ – اگر ابتـدای مـدت اجـاره را معین نکننـد؛ ابتـدای آن بعـد از خواندن صـیغه اجاره است. مسأله ۲۱۹۷ – اگر خانه‌ای را مثلا یک ساله اجاره دهنـد و ابتـدای آن را یک ماه بعـد از خواندن صـیغه قرار دهنـد؛ اجاره صـحیح است اگرچه موقعی که صـیغه می‌خواننـد خانه در اجاره دیگری باشد. مسأله ۲۱۹۸ – اگر مـدت اجاره را معلوم نکنـد و بگوید هر وقت در خانه نشـستی اجاره آن؛ ماهی ده تومان است؛ اجاره صـحیح نیست. مسأله ۲۱۹۹ – اگر به مستاجر بگویـد خـانه را مـاهی ده تومـان به تو اجـاره دادم یـا بگویـد خـانه را یک ماهه به ده تومان به تو اجاره دادم و بعـد از آنهم هر قـدر بنشـینی اجـاره آن ماهی ده تومان است؛ در صورتی که ابتـدای مـدت اجاره را معین کننـد یا ابتـدای آن معلوم باشـد؛ اجاره ماه اول صحیـح است. مسأله ۲۲۰۰ – خـانه‌ای را کـه غریـب و زوار در آن منزل می‌کننـد و معلـوم نیسـت چقـدر در آن می‌ماننـد؛ اگر قرار بگذارنـد که مثلا شبی یک تومان بدهنـد و صاحب خانه راضـی شود؛ اسـتفاده از آن خانه اشـکال نـدارد؛ ولی چون مدت اجاره را معلوم نکرده‌انـد؛ اجـاره نسـبت به غیر از شب اول صـحیح نیست و صـاحب خانه بعـد از شب اول هر وقت بخواهـد می‌توانـد آنها را بیرون کند.

مسائل متفرقه اجاره

مسأله ۲۲۰۱ – مـالی را که مسـتاجر بـابت اجـاره می‌دهـد بایـد معلوم باشـد؛ پس اگر از چیزهائی است که مثل گنـدم با وزن معامله می‌کنند؛ باید وزن آن معلوم باشد و اگر از چیزهائی است که مثل پولهای رایج با شماره معامله می‌کنند باید شماره آن معین باشد و اگر مثل اسب و گوسـفند است باید اجاره دهنده آن را ببیند؛ یا مستاجر خصوصیات آن را بگوید. مسأله ۲۲۰۲ – اگر زمینی را برای زراعت اجـاره دهـد و مـال الاجاره را حاصل همان زمین یا زمین دیگر که فعلا موجود نیست قرار دهـد؛ اجاره صـحیح نیست و اگر مال الاجاره بالفعل موجود باشـد مانعی ندارد. مسأله ۲۲۰۳ – کسـی که چیزی را اجاره داده؛ تا آن چیز را تحویل ندهـد؛ حق نـدارد وجه اجـاره آن را مطـالبه کنـد و نیز اگر برای انجـام عملی اجیر شـده باشـد؛ پیش از انجـام عمـل حق مطـالبه اجرت نـدارد مگر در

مواردی که متعارف دادن اجرت قبل از عمل باشد مثل اجیر شدن برای حج و زیارت؛ یا اجیر اداء اجرت را قبل از عمل شرط کند. مسأله ۲۲۰۴ - هرگاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهد؛ اگرچه مستاجر تحویل نگیرد؛ یا تحویل بگیرد و تا آخر مدت اجاره از آن استفاده نکند؛ باید مال الاجاره آن را بدهد. مسأله ۲۲۰۵ - اگر انسان اجیر شود که در روز معینی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضر شود؛ کسی که او را اجیر کرده اگرچه آن کار را به او واگذار نکند؛ باید اجرت او را بدهد؛ مثلا اگر خیاطی را در روز معینی برای دوختن لباسی اجیر نماید و خیاط در آن روز آماده کار باشد؛ اگرچه پارچه را به او ندهد که بدوزد؛ باید اجرتش را بدهد چه خیاط بیکار باشد چه برای خودش یا دیگری کار کند. مسأله ۲۲۰۶ - اگر بعد از تمام شدن مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده؛ مستاجر باید مال الاجاره را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد؛ مثلا اگر خانه‌ای را یک ساله به صد تومان اجاره کند بعد بفهمد اجاره باطل بوده؛ چنانچه اجاره آن خانه معمولا پنجاه تومان است؛ باید پنجاه تومان را بدهد و اگر دویست تومان است در صورتی که اجاره دهنده صاحب مال یا وکیل آن بوده لازم نیست بیش از صد تومان بدهد و اگر غیر اینها بوده باید دویست تومان را بپردازد. و نیز اگر بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده؛ نسبت به اجرت مدت گذشته نیز این حکم جاری است. مسأله ۲۲۰۷ - اگر چیزی را که اجاره کرده از بین برود؛ چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم زیاده روی ننموده؛ ضامن نیست. و نیز اگر مثلا- پارچه‌ای را که به خیاط داده از بین برود؛ در صورتی که خیاط زیاده روی نکرده و در نگهداری آن هم کوتاهی نکرده باشد؛ نباید عوض آن را بدهد. مسأله ۲۲۰۸ - هرگاه صنعتگر چیزی را که گرفته ضایع کند ضامن است. مسأله ۲۲۰۹ - اگر قصاب سر حیوانی را ببرد و آن را حرام کند؛ چه مزد گرفته باشد چه مجانی سر بریده باشد؛ باید قیمت آن را به صاحبش بدهد. مسأله ۲۲۱۰ - اگر حیوانی را اجاره کند و معین نماید که چقدر بار بر آن بگذارد؛ چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کند و آن حیوان بمیرد یا معیوب شود ضامن است. و نیز اگر مقدار بار را معین نکرده باشند و بیشتر از معمول بار کند و حیوان تلف شود یا معیوب گردد ضامن می‌باشد. و در هر دو صورت اجرت زیادی را بر حسب معمول نیز باید بدهد. مسأله ۲۲۱۱ - اگر حیوانی را برای بردن بار شکستنی اجاره دهد؛ چنانچه آن حیوان بلغزد یا رم کند و بار را بشکند؛ صاحب حیوان ضامن نیست؛ ولی اگر به واسطه زدن و مانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار را بشکند ضامن است. مسأله ۲۲۱۲ - اگر کسی بچه‌ای را ختنه کند و ان بچه بمیرد؛ ضامن است؛ خواه مقداری که بریده بیشتر از معمول باشد یا نه. و اما اگر ضرری به آن بچه برسد؛ چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد؛ ضامن است و اگر بیشتر از معمول نبریده باشد؛ ضمان محل اشکال و احوط رجوع به صلح است. مسأله ۲۲۱۳ - اگر دکتر به دست خود به مریض دوا بدهد؛ چنانچه در معالجه خطا کند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد؛ دکتر ضامن است؛ ولی اگر بگوید فلان دوا برای فلان مرض فائده دارد و به واسطه خوردن دوا ضرری به مریض برسد یا بمیرد؛ دکتر ضامن نیست. مسأله ۲۲۱۴ - هرگاه دکتر به مریض بگوید که اگر ضرری به تو برسد ضامن نیستم؛ در صورتی که دقت و احتیاط خودرا بکند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد؛ دکتر اگرچه به دست خود دوا داده باشد ضامن نیست. مسأله ۲۲۱۵ - مستاجر و کسی که چیزی را اجاره داده؛ با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را به هم بزنند و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند؛ می‌توانند مطابق قرارداد؛ اجاره را به هم بزنند. مسأله ۲۲۱۶ - اگر اجاره دهنده یا مستاجر بفهمد که مغبون شده است؛ چنانچه در موقع اجاره نمودن ملتفت نباشد که مغبون است؛ می‌تواند اجاره را به هم بزند؛ ولی اگر در صیغه اجاره شرط کنند که اگر مغبون هم باشند حق به هم زدن معامله را نداشته باشند؛ نمی‌توانند اجاره را به هم بزنند. مسأله ۲۲۱۷ - اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از آنکه تحویل دهد کسی آن را غصب نماید؛ مستاجر می‌تواند اجاره را به هم بزند و چیزی را که به اجاره دهنده داده پس بگیرد یا اجاره را به هم نزند و اجاره مدتی را که در تصرف غصب کننده بوده به میزان معمول از او بگیرد؛ پس اگر حیوانی را که یك ماهه به ده تومان اجاره نماید و کسی آن را ده روز غصب کند و اجاره معمولی ده روز آن پانزده تومان باشد؛ می‌تواند پانزده تومان را از غصب کننده یا از اجاره

دهنده بگیرد. مسأله ۲۲۱۸ – اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد و بعد دیگری آن را غصب کند؛ نمی‌تواند اجاره را به هم بزند و فقط حق دارد کرایه آن چیز را به مقدار معمول؛ از غصب کننده بگیرد. مسأله ۲۲۱۹ – اگر پیش از آنکه مدت اجاره تمام شود؛ ملک را به مستاجر بفروشد؛ اجاره به هم نمی‌خورد و مستاجر باید مال الاجاره را بدهد و همچنین است اگر آن را به دیگری بفروشد. مسأله ۲۲۲۰ – اگر پیش از ابتدای مدت اجاره؛ ملک به طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد؛ یا قابل استفاده‌ای که شرط کرده‌اند نباشد؛ اجاره باطل می‌شود و پولی که مستاجر به صاحب ملک داده به او برمی گردد و اگر طوری باشد که بتواند استفاده مختصری از آن ببرد؛ می‌توانند اجاره را به هم بزنند. مسأله ۲۲۲۱ – اگر ملکی را اجاره کند و بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره به طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد؛ یا قابل استفاده‌ای که شرط کرده‌اند نباشد؛ اجاره مدتی که باقیمانده باطل می‌شود و می‌تواند اجاره مدت گذشته را به هم بزند و اجرهٔ المثل یعنی اجرت معمولی آن مدت را بدهد. مسأله ۲۲۲۲ – اگر خانه‌ای را که مثلا دو اطاق دارد اجاره دهد و یک اطاق آن خراب شود؛ چنانچه فورا آن را بسازد و هیچ مقدار از استفاده آن از بین نرود؛ اجاره باطل نمی‌شود و مستاجر هم نمی‌تواند اجاره را به هم بزند؛ ولی اگر ساختن آن به قدری طول بکشد که مقداری از استفاده مستاجر از بین برود؛ اجاره به آن مقدار باطل می‌شود و مستاجر می‌تواند اجاره تمام مدت را به هم بزند و برای استفاده‌ای که کرده اجرهٔ المثل بدهد. مسأله ۲۲۲۳ – اگر اجاره دهنده یا مستاجر بمیرد؛ اجاره باطل نمی‌شود؛ ولی اگر خانه؛ مال اجاره دهنده نباشد مثلا دیگری وصیت کرده باشد که تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد؛ چنانچه آن خانه را اجاره دهد و پیش از تمام شدن مدت اجاره بمیرد؛ از وقتی که مرده اجاره باطل است و اگر مالک فعلی آن اجاره را امضاء کند صحیح می‌شود و وجه اجاره مدتی که بعد از مردن اجاره دهنده باقی مانده؛ به مالک فعلی راجع می‌شود. مسأله ۲۲۲۴ – اگر صاحب کار بنا را وکیل کند که برای او عمله بگیرد؛ چنانچه بنا کمتر از مقداری که از صاحب کار می‌گیرد به عمله بدهد؛ زیادی آن بر او حرام است و باید آن را به صاحب کار بدهد؛ ولی اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کند و برای خود اختیار بگذارد که خودش بسازد یا به دیگری بدهد؛ در صورتی که مقداری خودش کار کرده و باقی را به کمتر از مقداری که اجیر شده به دیگری بدهد؛ زیادی آن برای او حلال می‌باشد. مسأله ۲۲۲۵ – اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلاـ پارچه را با نیل رنگ کند؛ چنانچه با رنگ دیگر رنگ نماید حق ندارد چیزی بگیرد.

جعاله – مزارعه – مساقات

احکام جعاله

مسأله ۲۲۲۶ – جعاله آن است که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می‌دهند مال معینی بدهد؛ مثلا بگوید هر کس گمشده مرا پیدا کند؛ ده تومان به او می‌دهم. و به کسی که این قرار را می‌گذارد جاعل و به کسی که کار را انجام می‌دهد عامل می‌گویند و فرق بین جعاله و اجاره این است که در اجاره بعد از خواندن صیغه؛ اجیر باید عمل را انجام دهد و کسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می‌شود؛ ولی در جعاله اگرچه عامل شخص معین باشد می‌تواند مشغول عمل نشود و تا عمل را انجام ندهد؛ جاعل بدهکار نمی‌شود. مسأله ۲۲۲۷ – جاعل باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قرارداد کند و شرعا بتواند در مال خود تصرف نماید؛ بنا بر این جعاله آدم سفیه – کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند – صحیح نیست. مسأله ۲۲۲۸ – کاری را که جاعل می‌گوید برای او انجام دهند؛ باید حرام یا بی فائده یا از واجباتی که شرعا لازم است مجانا آورده شود نباشد؛ پس اگر بگوید هر کس شراب بخورد یا در شب به جای تاریکی برود یا نماز واجب خود را بخواند ده تومان به

او می‌دهم؛ جعاله صحیح نیست. مسأله ۲۲۲۹ – اگر مالی را که قرار می‌گذارد بدهد معین کند؛ مثلا بگوید هر کس اسب مرا پیدا کند؛ این گندم را به او می‌دهم؛ لازم نیست بگوید آن گندم مال کجا است و قیمت آن چیست. و اگر مال را معین نکند؛ مثلا بگوید کسی که اسب مرا پیدا کنده ده من گندم به او می‌دهم لازم نیست خصوصیات آن را کاملا معین نماید. مسأله ۲۲۳۰ – اگر جاعل مزد معینی برای کار قرار ندهد؛ مثلا بگوید هر کس بچه مرا پیدا کند پولی به او می‌دهم و مقدار آن را معین نکند؛ چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد؛ باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد. مسأله ۲۲۳۱ – اگر عامل پیش از قرارداد کار را انجام داده باشد یا بعد از قرارداد؛ به قصد اینکه پول نگیرد انجام دهد؛ حقی به مزد ندارد. مسأله ۲۲۳۲ – پیش از آنکه عامل شروع به کار کند؛ جاعل می‌تواند جعاله را به هم بزند. مسأله ۲۲۳۳ – بعد از آنکه عامل شروع به کار کرد؛ اگر جاعل بخواهد جعاله را به هم بزند اشکال دارد. مسأله ۲۲۳۴ – عامل می‌تواند عمل را ناتمام بگذارد؛ ولی اگر تمام نکردن عمل اسباب ضرر جاعل شود؛ باید آن را تمام نماید. مثلا اگر کسی بگوید هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می‌دهم و دکتر جراحی شروع به عمل کند؛ چنانچه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند؛ چشم معیوب می‌شود؛ باید آن را تمام نماید و در صورتی که ناتمام بگذارد؛ حقی به جاعل ندارد. مسأله ۲۲۳۵ – اگر عامل کار را ناتمام بگذارد؛ چنانچه آن کار مثل پیدا کردن اسب است که تا تمام نشود؛ برای جاعل فائده ندارد؛ عامل نمی‌تواند چیزی مطالبه کند و همچنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار بگذارد مثلاـ بگوید هر کس لباس مرا بدوزد ده تومان به او می‌دهم؛ ولی اگر مقصودش این باشد که هر مقدار از عمل که انجام گیرد؛ برای آن مقدار مزد بدهد؛ جاعل باید مزد مقداری را که انجام شده به عامل بدهد؛ اگرچه احتیاط این است که به طور مصالحه یکدیگر را راضی نمایند.

احکام مزارعه

مسأله ۲۲۳۶ – مزارعه آن است که مالک با زارع به این قسم معامله کند که زمین را در اختیار او بگذارد تا زراعت کند و مقداری از حاصل آن را به مالک بدهد. مسأله ۲۲۳۷ – مزارعه چند شرط دارد: اول آنکه صاحب زمین به زارع بگوید زمین را برای زراعت به تو واگذار کردم و زارع هم بگوید قبول کردم؛ یا بدون اینکه حرفی بزنند؛ مالک زمین را به زارع به قصد زراعت واگذار کند و زارع قبول نماید. دوم صاحب زمین و زارع هر دو مکلف و عاقل باشند با قصد و اختیار خود مزارعه را انجام دهند و سفیه نباشند یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند. سوم مالک و زارع از تمام حاصل زمین ببرند؛ پس اگر مثلا شرط کنند که آنچه اول یا آخر می‌رسد؛ مال یکی از آنان باشد؛ مزارعه باطل است. چهارم سهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد؛ پس اگر مالک بگوید در این زمین زراعت کن و هرچه می‌خواهی به من بده؛ صحیح نیست و همچنین است اگر مقدار معینی از حاصل را مثلا ده من فقط برای زارع یا مالک قرار دهند. پنجم مدتی را که باید زمین در اختیار زارع باشد معین کنند و باید مدت به قدری باشد که در آن مدت به دست آمدن حاصل ممکن باشد و اگر اول مدت را روز معینی و آخر مدت را رسیدن حاصل قرار دهند کافی است. ششم زمین قابل زراعت باشد و اگر زراعت در آن ممکن نباشد اما بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود؛ مزارعه صحیح است. هفتم اگر منظور هر کدام آنان زراعت مخصوصی است؛ چیزی را که زارع باید بکارد معین کنند؛ ولی اگر زراعت معینی را در نظر ندارند یا زراعتی را که هر دو در نظر دارند معلوم است؛ لازم نیست آن را معین نمایند. هشتم مالک؛ زمین را معین کند؛ پس کسی که چند قطعه زمین دارد و باهم تفاوت دارند؛ اگر به زارع بگوید: در یکی از این زمینها زراعت کن و آن را معین نکند؛ بنا بر احتیاط مزارعه باطل است. نهم خرجی را که هر کدام آنان باید بکنند معین نمایند؛ ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکند معلوم باشد لازم نیست آن را معین نمایند. مسأله ۲۲۳۸ – اگر مالک با زارع قرار بگذارد که مقداری از حاصل برای

او باشد و بقیه را بین خودشان قسمت کنند؛ چنانچه بدانند که بعد از برداشتن آن مقدار چیزی باقی می‌ماند؛ مزارعه صحیح است. مسأله ۲۲۳۹ – اگر مدت مزارعه تمام شود و حاصل به دست نیاید؛ چنانچه مالک راضی شود که با اجاره یا بدون اجاره زراعت در زمین او بماند و زارع هم راضی باشد مانعی ندارد و اگر مالک راضی نشود؛ می‌تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند و اگر برای چیدن زراعت ضرری به زارع برسد لازم نیست عوض آن را به او بدهد؛ ولی زارع اگرچه راضی شود که به مالک چیزی بدهد نمی‌تواند مالک را مجبور کند که زراعت در زمین او بماند. مسأله ۲۲۴۰ – اگر به واسطه پیش آمدی زراعت در زمین ممکن نباشد؛ مثلا آب از زمین قطع شود؛ مزارعه به هم می‌خورد و اگر زارع بدون عذر زراعت نکند چنانچه زمین در تصرف او بوده و مالک در آن تصرفی نداشته است؛ باید اجاره آن مدت را به مقدار معمول به مالک بدهد. مسأله ۲۲۴۱ – اگر مالک و زارع صیغه خوانده باشند؛ بدون رضایت یکدیگر نمی‌توانند مزارعه را به هم بزنند و بعید نیست که اگر مالک به قصد مزارعه زمین را به کسی واگذار کند نیز بدون رضایت یکدیگر نمی‌توانند معامله را به هم بزنند؛ ولی اگر در ضمن معامله مزارعه شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند؛ می‌توانند مطابق قراری که گذاشته‌اند معامله را به هم بزنند. مسأله ۲۲۴۲ – اگر بعد از قرارداد مزارعه مالک یا زارع بمیرد؛ مزارعه به هم نمی‌خورد و وارثشان به جای آنان است؛ ولی اگر زارع بمیرد و قرارداد کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد؛ مزارعه به هم می‌خورد و چنانچه زراعت نمایان شده باشد باید سهم او را به ورثه‌اش بدهند و حقوق دیگری هم که زارع داشته ورثه او؛ ارث می‌برند؛ ولی نمی‌توانند مالک را مجبور کنند که زراعت در زمین او باقی بماند. مسأله ۲۲۴۳ – اگر بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده؛ چنانچه تخم مال مالک بوده؛ حاصلی هم که به دست می‌آید مال او است و باید مزد زارع و مخارجی را که کرده و کرایه گاو یا حیوان دیگری را که مال زارع بوده و در آن زمین کار کرده به او بدهد و اگر تخم مال زارع بوده زراعت هم مال او است و باید اجاره زمین و خرجهائی را که مالک کرده و کرایه گاو یا حیوان دیگری که مال او بوده و در آن زراعت کار کرده به او بدهد و در هر دو صورت چنانچه مقدار استحقاق معمولی بیشتر از مقدار قرارداد باشد؛ دادن زیادی واجب نیست. مسأله ۲۲۴۴ – اگر تخم مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده چنانچه مالک و زارع راضی شوند که با اجرت یابی اجرت زراعت در زمین بماند اشکال ندارد و اگر مالک راضی نشود؛ پیش از رسیدن زراعت هم می‌تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند و زارع اگرچه راضی شود چیزی به مالک بدهد؛ نمی‌تواند او را مجبور کند که زراعت در زمین او بماند و نیز مالک نمی‌تواند زارع را مجبور کند که اجاره بدهد و زراعت را در زمین خود باقی بگذارد. مسأله ۲۲۴۵ – اگر بعد از جمع کردن حاصل و تمام شدن مدت مزارعه؛ ریشه زراعت در زمین بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد؛ چنانچه مالک با زارع شرط اشتراک در ریشه نکرده باشد؛ حاصل سال دوم مال مالک زمین است.

احکام مساقات

مسأله ۲۲۴۶ – اگر انسان با کسی به این قسم معامله کند که درختهای میوه‌ای را که میوه آن مال خود او است؛ یا اختیار میوه‌های آن با او است تا مدت معینی به آن کس واگذار کند که تربیت نماید و آب دهد و به مقداری که قرار می‌گذارند از میوه آن بردارد؛ این معامله را مساقات می‌گویند. مسأله ۲۲۴۷ – معامله مساقات در درختهائی که میوه نمی‌دهد مثل بید و چنار صحیح نیست و در مثل درخت حنا که از برگ آن استفاده می‌کنند اشکال دارد؛ ولی معامله به عنوان جعاله باشد در هر دو قسم صحیح است. مسأله ۲۲۴۸ – در معامله مساقات لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند و کسی که کار می‌کند به همین قصد مشغول کار شود معامله صحیح است. مسأله ۲۲۴۹ – مالک و کسی که تربیت درختها را به عهده می‌گیرد؛ باید مکلف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز مالک باید سفیه نباشد یعنی مال خود را در کارهای

بیهوده مصرف نکند. مسأله ۲۲۵۰ – مـدت مساقات بایـد معلوم باشـد و اگر اول آن را معین کنند و آخر آن را موقعی قرار دهند که میوه آن سال به دست می‌آیـد صـحیح است. مسأله ۲۲۵۱ – بایـد سـهم هر کـدام نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد و اگر قرار بگذارنـد که مثلاـ صـد من از میوه‌ها مال مالک و بقیه مال کسـی باشـد که کار می‌کنـد معامله باطل است. مسأله ۲۲۵۲ – باید قرار معامله مساقات را پیش از ظاهر شدن میوه بگذارند و اگر بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسیدن آن قرار بگذارند پس اگر کاری ماننـد آبیاری که برای تربیت درخت لازم است باقی نمانـده باشد؛ معامله صـحیح نیست؛ اگرچه احتیاج به کاری مانند چیدن میوه و نگهـداری آن داشته باشـد؛ بلکه اگر کاری که برای تربیت درخت لازم است باقی مانـده باشـد؛ صـحت معامله محل اشـکال است. مسأله ۲۲۵۳ – معامله مساقات در بوته خربزه و خیار و مانند اینها بنا بر احتیاط صـحیح نیست. مسأله ۲۲۵۴ – درختی که از آب باران یـا رطوبت زمین اسـتفاده می‌کنـد و به آبیاری احتیاج نـدارد؛ اگر به کارهای دیگر ماننـد بیل زدن و کود دادن محتاج باشـد؛ معامله مساقات در آن صحیح است. مسأله ۲۲۵۵ – دو نفری که مساقات کرده‌انـد؛ با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را به هم بزنند. و نیز اگر در ضـمن قرارداد مساقات شـرط کننـد کـه هر دو یـا یکی از آنـان حق بـه هـم زدن معـامله را داشـته باشـند؛ مطـابق قراری که گذاشـته‌اند؛ به هم زدن معامله اشـکال ندارد و اگر در ضمن معامله مساقات شرطی کنند و آن شرط عملی نشود؛ کسی که برای نفع او شرط کرده‌اند؛ می‌تواند معامله را به هم بزند. مسأله ۲۲۵۶ – اگر مالک بمیرد؛ معامله مساقات به هم نمی‌خورد و ورثه‌اش به جای او هستند. مسأله ۲۲۵۷ – اگر کسی که تربیت درختها به او واگذار شده بمیرد؛ چنانچه در عقد شرط نکرده باشند که خودش آنها را تربیت کنـد؛ ورثه‌اش به جـای او هسـتند و چنـانچه خودشـان عمل را انجام ندهنـد و اجیر هم نگیرنـد؛ حاکم شـرع از مال میت اجیر می‌گیرد و حاصـل را بین ورثه میت و مالک قسـمت می‌کنـد و اگر قرار کرده باشـند که خود او درختها را تربیت نمایـد؛ با مردن او معـامله به هم می‌خورد. مسـأله ۲۲۵۸ – اگر شـرط کنـد که تمـام حاصـل برای مالـک باشـد؛ مساقات باطل است و میوه مال مالک می‌باشـد و کسـی که کار می‌کنـد نمی‌توانـد مطالبه اجرت نمایـد؛ ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگر باشد؛ مالک باید مزد آبیاری و کارهای دیگر را به مقدار معمول به کسـی که درختها را تربیت کرده بدهد؛ ولی اگر مقدار معمول بیشتر از مقدار قرارداد باشـد؛ دادن زیادی لازم نیست. مسأله ۲۲۵۹ – اگر زمینی را به دیگری واگـذار کنـد که در آن درخت بکـارد و آنچه عمـل می‌آید مال هر دو باشد؛ معامله باطل است؛ پس اگر درختها مال صاحب زمین بوده؛ بعد از تربیت؛ مال او است و باید مزد کسی که آنها را تربیـت کرده بدهـد و اگر مـال کسـی بـوده که آنهـا را تربیت کرده؛ بعـد از تربیت هم مـال او است و می‌توانـد آنهـا را بکنـد؛ ولی گودالهائی را که به واسطه کندن درختها پیدا شده باید پر کند و اجاره زمین را از روزی که درختها را کاشته به صاحب زمین بدهد و مالک هم می‌توانـد او را مجبور نماید که درختها را بکند و اگر به واسـطه کندن درخت؛ عیبی در آن پیدا شود؛ چیزی بر صاحب زمین نیست؛ بلی اگر خود صاحب زمین درختها را بکند و عیبی در آن پیدا شود باید تفاوت قیمت آن را به صاحب درخت بدهد و صـاحب درخت نمی‌توانـد او را مجبور کنـد که بـا اجـاره یـا بـدون اجاره درخت را در زمین باقی بگـذارد و همچنین صاحب زمین نمی‌تواند صاحب درختها را مجبور نماید که با اجاره یا بدون اجاره درختها در زمین او بماند.

ممنوعین از تصرف – وکالت – قرض

کسانی که از تصرف مال خود ممنوعند

مسأله ۲۲۶۰ – بچه‌ای که بالغ نشـده شـرعا نمی‌توانـد در مال خود تصـرف کند و نشانه بالغ شدن یکی از سه چیز است: اول روئیدن موی درشت در زیر شـکم بالای عورت. دوم بیرون آمـدن منی. سوم تمام شدن پانزده سال قمری در مرد و تمام شدن نه سال قمری

در زن. مسأله ۲۲۶۱ – روئیدن موی درشت در صورت و پشت لب و در سینه و زیر بغل و درشت شدن صدا و مانند اینها نشانه بالغ شدن نیست؛ مگر انسان به واسطه اینها به بالغ شدن یقین کند. مسأله ۲۲۶۲ – دیوانه و مفلس یعنی کسی که به جهت مطالبه طلبکاران از طرف حاکم شرع از تصرف در مال خود ممنوع است و سفیه یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند؛ نمی‌توانند در مال خود تصرف نمایند. مسأله ۲۲۶۳ – کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است؛ تصرفی که در موقع دیوانگی در مال خود می کند صحیح نیست. مسأله ۲۲۶۴ – انسان می‌تواند در مرضی که به آن مرض از دنیا می‌رود و هر قدر از مال خود را به مصرف خود و عیال و مهمان و کارهائی که اسراف شمرده نمی‌شود برساند و اظهر این است که اگر مال خود را به کسی ببخشد یا ارزانتر از قیمت بفروشد؛ اگرچه بیشتر از ثلث باشد و ورثه هم اجازه ننمایند؛ تصرف او صحیح است.

احکام وکالت

وکالت آن است که انسان کاری را که می‌تواند در آن دخالت کند؛ به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد؛ مثلا کسی را وکیل کند که خانه او را بفروشد یا زنی را برای او عقد نماید؛ پس آدم سفیه چون حق ندارد در مال خود تصرف کند؛ نمی‌تواند برای فروش آن کسی را وکیل نماید و نیز چون نمی‌تواند هر کس برای مردم جعل قانون کند؛ کسی را وکیل کند که برای مردم قانون جعل کند وکالت صحیح نیست. مسأله ۲۲۶۵ – در وکالت لازم نیست صیغه بخوانند و اگر انسان به دیگری بفهماند که او را وکیل کرده و او هم بفهماند قبول نموده؛ مثلا مال خود را به کسی بدهد که برای او بفروشد و او مال را بگیرد وکالت صحیح است. مسأله ۲۲۶۶ – اگر انسان کسی را که در شهر دیگر است وکیل نماید و برای او وکالت نامه بفرستد و او قبول کند؛ اگرچه وکالت نامه بعد از مدتی برسد وکالت صحیح است. مسأله ۲۲۶۷ – موکل یعنی کسی که دیگری را وکیل می‌کند و نیز کسی که وکیل می‌شود؛ باید عاقل باشند و از روی قصد و اختیار اقدام کنند و در موکل بلوغ نیز معتبر است. مسأله ۲۲۶۸ – کاری را که انسان نمی‌تواند انجام دهد یا شرعا نباید انجام دهد؛ نمی‌تواند برای انجام آن از طرف دیگری وکیل شود؛ مثلا کسی که در احرام حج است؛ چون نباید صیغه عقد زناشوئی را بخواند؛ نمی‌تواند برای خواندن صیغه از طرف دیگری وکیل شود. مسأله ۲۲۶۹ – اگر انسان کسی را برای انجام تمام کارهای خودش وکیل کند؛ صحیح است. ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید و ان کار را معین نکند؛ وکالت صحیح نیست. مسأله ۲۲۷۰ – اگر وکیل را عزل کند یعنی از کار بر کنار نماید؛ بعد از آنکه خبر به او رسید نمی‌تواند آن کار را انجام دهد؛ ولی اگر پیش از رسیدن خبر؛ آن کار را انجام داده باشد صحیح است. مسأله ۲۲۷۱ – وکیل می‌تواند از وکالت کناره کند اگرچه موکل غائب باشد. مسأله ۲۲۷۲ – وکیل نمی‌تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده دیگری را وکیل نماید؛ ولی اگر موکل به او اجازه داده باشد که وکیل بگیرد؛ به هر طوری که به او دستور داده می‌تواند رفتار نماید؛ پس اگر گفته باشد برای من وکیل بگیر؛ باید از طرف او وکیل بگیرد و نمی‌تواند کسی را از طرف خودش وکیل کند. مسأله ۲۲۷۳ – اگر وکیل با اجازه موکل کسی را از طرف او وکیل کند؛ نمی‌تواند آن وکیل را عزل نماید. و اگر وکیل اول بمیرد یا موکل او را عزل کند؛ وکالت دومی باطل نمی‌شود. مسأله ۲۲۷۴ – اگر وکیل با اجازه موکل؛ کسی را از طرف خودش وکیل کند؛ موکل و وکیل اول می‌توانند آن وکیل را عزل کنند و اگر وکیل اول بمیرد یا عزل شود؛ وکالت دومی باطل می‌شود. مسأله ۲۲۷۵ – اگر چند نفر را برای انجام کاری وکیل کند و به آنها اجازه دهد که هر کدام به تنهائی در آن کار اقدام کنند؛ هر یک از آنان می‌تواند آن کار را انجام دهد و چنانچه یکی از آنان بمیرد؛ وکالت دیگران باطل نمی‌شود؛ ولی اگر نگفته باشد که باهم یا به تنهائی انجام دهند؛ یا گفته باشد که باهم انجام دهند؛ نمی‌توانند به تنهائی اقدام نمایند و در صورتی که یکی از آنان بمیرد؛ وکالت دیگران باطل می‌شود. مسأله ۲۲۷۶ – اگر وکیل یا موکل بمیرد؛ وکالت باطل می‌شود و نیز اگر چیزی که برای تصرف در آن وکیل

شـده است از بین برود؛ مثلاـ گوسـفندی که برای فروش آن وکیـل شـده بمیرد؛ وکـالت باطـل می‌شود. و اگر یکی از آنها دیوانه یا بیهوش شود؛ در زمـان دیوانگی یـا بیهوشـی؛ وکـالت اثری نـدارد؛ امـا بطلان وکالت به نحوی که بعـد از برطرف شـدن دیوانگی و بیهوشـی نیز نتواند عمل را انجام دهد محل اشکال است. مسأله ۲۲۷۷ - اگر انسان کسـی را برای کاری وکیل کنـد و چیزی برای او قرار بگـذارد؛ بعـد از انجام آن کار؛ چیزی را که قرار گذاشـته بایـد به او بدهد. مسأله ۲۲۷۸ - اگر وکیل در نگهـداری مالی که در اختیار او است کوتاهی نکند و غیر از تصرفی که به او اجازه داده‌اند؛ تصرف دیگری در آن ننماید و اتفاقا آن مال از بین برود؛ نباید عوض آن را بدهد. مسأله ۲۲۷۹ - اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار او است کوتاهی کند؛ یا غیر از تصرفی که به او اجازه داده‌اند تصـرف دیگری در آن بنماید و آن مال از بین برود؛ ضامن است. پس اگر لباسـی را که گفته‌اند بفروش؛ بپوشد و آن لباس تلف شود؛ بایـد عوض آن را بدهد. مسأله ۲۲۸۰ - اگر وکیل غیر از تصـرفی که به او اجازه داده‌انـد؛ تصـرف دیگری در مال بکند؛ مثلا لباسی را که گفته‌اند بفروش؛ بپوشد و بعدا تصرفی را که به او اجازه داده‌اند بنماید؛ آن تصرف صحیح است.

احکام قرض

قرض دادن از کارهای مسـتحبی است که در آیات قرآن و اخبار؛ راجع به آن زیاد سـفارش شده است؛ از پیغمبر اکرم (ص) روایت شده که هر کس به برادر مسلمان خود قرض بدهد مال او زیاد می‌شود و ملائکه بر او رحمت می‌فرستند و اگر با بدهکار خود مدارا کنـد؛ بـدون حساب و به سـرعت از صـراط می‌گـذرد. و کسـی که برادر مسـلمانش از او قرض بخواهـد و ندهـد؛ بهشت بر او حرام می‌شود. مسأله ۲۲۸۱ - در قرض لازم نیست صـیغه بخواننـد بلکه اگر چیزی را به نیت قرض به کسـی بدهـد و او هم به همین قصـد بگیرد؛ صـحیح است. مسأله ۲۲۸۲ - هر وقت بـدهکار بـدهی خود را بدهـد؛ طلبکار بایـد قبول نماید. مسأله ۲۲۸۳ - اگر در صـیغه قرض برای پرداخت آن مـدتی قرار دهنـد؛ احتیـاط واجب آن است که طلبکـار پیش از تمـام شـدن آن مـدت؛ طلب خود را مطالبه نکنـد؛ ولی اگر مـدت نداشـته باشـد؛ طلبکار هر وقت بخواهـد می‌تواند طلب خود را مطالبه نماید. مسأله ۲۲۸۴ - اگر طلبکـار طلب خود را مطالبه کنـد؛ چنانچه بـدهکار بتوانـد بـدهی خود را بدهـد؛ باید فورا آن را بپردازد و اگر تاخیر بیندازد گناهکار است. مسأله ۲۲۸۵ - اگر بـدهکار غیر از خانه‌ای که در آن نشسـته و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد؛ چیزی نداشـته باشـد؛ طلبکار نمی‌توانـد طلب خود را از او مطالبه نماید؛ بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را بدهد. مسأله ۲۲۸۶ - کسی که بدهکار است و نمی‌توانـد بـدهی خود را بدهـد؛ چنانچه بتوانـد کاسبی کنـد؛ واجب است کسب کنـد و بدهی خود را بدهد. مسأله ۲۲۸۷ - کسـی که دسترسـی به طلبکار خود ندارد؛ چنانچه امید نداشـته باشد که او را پیدا کند؛ باید طلب او را به فقیر بدهد و بنابراحتیاط از حاکم شـرع اجازه بگیرد و اگر طلبکار او سـید نباشد؛ احتیاط مستحبی آن است که طلب او را به سید فقیر ندهد. مسأله ۲۲۸۸ - اگر مال میت بیشتر از خرج واجب کفن و دفن و بـدهی او نباشـد؛ باید مالش را به همین مصـرفها برسانند و به وارث او چیزی نمی‌رسد. مسأله ۲۲۸۹ - اگر کسـی مقـداری سـکه طلاـ یا نقره قرض کنـد و قیمت آن کم شود؛ چنانچه همان مقـدار را که گرفته پس بـدهد کافی است و اگر قیمت آن زیادتر گردد لازم است همان مقـدار را که گرفته بدهد؛ ولی در هر دو صورت اگر بدهکار و طلبکار به غیر آن راضـی شوند اشکال ندارد. مسأله ۲۲۹۰ - اگر مـالی را که قرض کرده از بین نرفته باشـد و صاحب مال؛ آن را مطالبه کنـد؛ لاـزم نیست که بـدهکار همان مال را به او بدهـد. مسأله ۲۲۹۱ - اگر کسـی که قرض می‌دهـد شـرط کند که زیادتر از مقداری که می‌دهـد بگیرد؛ مثلا یك من گنـدم بدهد و شـرط کند که یك من و پنج سـیر بگیرد؛ یا ده تخم مرغ بدهد که یازده تا بگیرد؛ ربا و حرام است. بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار کاری برای او انجام دهد یا چیزی را که قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس دهد؛ مثلا شـرط کنـد یك تومانی را که قرض کرده با یك کبریت پس دهـد؛ ربا و حرام است. ونیز اگر با او شـرط کند که چیزی را که

قرض می‌گیرد به طور مخصوصی پس دهد؛ مثلا مقداری طلا نساخته به او بدهد و شرط کند که ساخته پس بگیرد؛ باز هم ربا و حرام می‌باشد. ولی اگر بدون اینکه شرط کند؛ خود بدهکار زیادتر از آنچه قرض کرده پس بدهد اشکال ندارد بلکه مستحب است. مسأله ۲۲۹۲ – ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است و کسی که قرض ربائی گرفته مالك آن می‌شود و می‌تواند در آن تصرف کند؛ ولی طلبکار حق مطالبه مقدار زیادی که ربا است ندارد. مسأله ۲۲۹۳ – اگر گندم یا چیزی مانند آن را به طور قرض ربائی بگیرد و با آن زراعت کند؛ حاصلی که از آن به دست می‌آید مالك می‌شود و می‌تواند تصرف کند. مسأله ۲۲۹۴ – اگر لباسی را بخرد و بعدا از پولی که به قرض ربائی گرفته؛ یا از پول حلالی که مخلوط با ربا است به صاحب لباس بدهد؛ پوشیدن آن لباس و نماز خواندن با آن اشکال ندارد. ولی اگر به فروشنده بگوید که این لباس را با این پول می‌خرم؛ پوشیدن آن لباس در صورت مخلوط بودن با ربا حرام است و نماز هم با آن به تفصیلی که در لباس نمازگزار بیان شده باطل است. مسأله ۲۲۹۵ – اگر انسان مقداری پول به تاجر بدهد که در شهر دیگر از طرف او کمتر بگیرد؛ اشکال ندارد و این را صرف برات می‌گویند. مسأله ۲۲۹۶ – اگر مقداری پول به کسی بدهد که بعد از چند روز در شهر دیگر زیادتر بگیرد؛ مثلا نهصد و نود تومان بدهد که بعد از ده روز در شهر دیگر هزار تومان بگیرد؛ ربا و حرام است؛ ولی اگر کسی که زیادی را می‌گیرد؛ در مقابل زیادی؛ جنس بدهد یا عملی انجام دهد؛ در صورتی که شرط در ضمن قرض نباشد اشکال ندارد. و اما در اسکناسهای معمولی که از قسم شمردنیها است؛ ریال ایرانی را به دینار عراقی بفروشد که خریدار دینار عراقی را در شهر دیگر بدهد و قیمت دینارها در آن شهر زیادتر از ریالی باشد که به او داده عیبی ندارد. مسأله ۲۲۹۷ – اگر کسی از دیگری طلبی دارد که از جنس طلا و نقره یا کشیمنی و پیمانه‌ای نیست می‌تواند آن را به شخص بدهکار یا دیگری به کمتر فروخته و وجه آن را نقدا بگیرد؛ بنا بر این در زمان حاضر برات یا سفته هائی که طلبکار از بدهکار گرفته است می‌تواند آنها را به بانك یا به شخص دیگر به کمتر از طلب خود – که در عرف آن را نزول کردن گویند – بفروشد و باقی وجه را نقدا بگیرد؛ زیرا که اسکناسهای معمولی با وزن و پیمانه معامله نمی‌شود.

احکام حواله – رهن – ضامن

احکام حواله دادن

مسأله ۲۲۹۸ – اگر انسان طلبکار خود را حواله بدهد که طلب خود را از دیگری بگیرد و طلبکار قبول نماید؛ بعد از آنکه حواله با شرایطی که بعدا گفته می‌شود درست شد؛ کسی که به او حواله شده بدهکار می‌شود و دیگر طلبکار نمی‌تواند طلبی را که دارد از بدهکار اولی مطالبه نماید. مسأله ۲۲۹۹ – بدهکار و طلبکار باید مکلف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند؛ یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند و معتبر است نیز بدهکار و طلبکار مفلس نباشند؛ ولی اگر حواله بر شخص بریء باشد حواله دهنده اگرچه مفلس باشد اشکال ندارد. مسأله ۲۳۰۰ – حواله دادن بر کسی که بدهکار نیست؛ در صورتی صحیح است که او قبول کند و نیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است جنس دیگری حواله دهد مثلا به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد؛ تا او قبول نکند حواله صحیح نیست. مسأله ۲۳۰۱ – موقعی که انسان حواله می‌دهد باید بدهکار باشد؛ پس اگر بخواهد از کسی قرض کند تا وقتی از او قرض نکرده بنا بر احتیاط واجب نمی‌تواند او را به کسی حواله دهد که آنچه را بعدا قرض می‌دهد از آن کس بگیرد. مسأله ۲۳۰۲ – حواله دهنده و طلبکار باید مقدار حواله و جنس آن را بدانند؛ پس اگر مثلا ده من گندم و ده تومان پول به یك نفر بدهکار باشد و به او بگوید یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر و آن را معین نکند؛ حواله درست نیست. مسأله ۲۳۰۳ – اگر بدهی واقعا معین باشد ولی بدهکار و طلبکار در موقع حواله دادن مقدار آن یا جنس

آن را ندانند؛ حواله صحیح است؛ مثلا اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد و پیش از دیدن دفتر حواله بدهد و بعد دفتر را ببیند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید؛ حواله صحیح می‌باشد. مسأله ۲۳۰۴ – طلبکار می‌تواند حواله را قبول نکند اگرچه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید. مسأله ۲۳۰۵ – اگر کسی که به حواله دهنده بدهکار نیست؛ حواله را قبول کند؛ پیش از پرداختن حواله نمی‌تواند مقدار حواله را از حواله دهنده بگیرد و اگر طلبکار طلب خود را به مقدار کمتر صلح کند؛ کسی که بریء بوده و حواله را قبول کرده فقط همان مقدار را می‌تواند از حواله دهنده مطالبه نماید. مسأله ۲۳۰۶ – بعد از آنکه حواله درست شد؛ حواله دهنده و کسی که به او حواله شده نمی‌تواند حواله را به هم بزنند و هرگاه کسی که به او حواله شده در موقع حواله فقیر نباشد اگرچه بعدا فقیر شود طلبکار نیز نمی‌تواند حواله را به هم بزند و همچنین است اگر موقع حواله فقیر باشد و طلبکار بداند فقیر است؛ ولی اگر نداند فقیر است و بعد بفهمد اگرچه در آن وقت مالدار شده باشد طلبکار می‌تواند حواله را به هم بزند و طلب خود را از حواله دهنده بگیرد. مسأله ۲۳۰۷ – اگر بدهکار و طلبکار و کسی که به او حواله شده؛ یا یکی از آنان برای خود حق به هم زدن حواله را قرار دهند؛ مطابق قراری که گذاشته‌اند می‌توانند حواله را به هم بزنند. مسأله ۲۳۰۸ – اگر حواله دهنده خودش طلب طلبکار را بدهد؛ چنانچه به خواهش کسی که به او حواله شد و مدیون حواله دهنده بوده داده است می‌تواند چیزی را که داده از او بگیرد و اگر بدون خواهش و یا خواهش او اداء به نحو تبرعی باشد یا اینکه مدیون حواله دهنده نبوده نمی‌تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید.

احکام رهن

مسأله ۲۳۰۹ – رهن آن است که بدهکار مقداری از مال خود را نزد طلبکار بگذارد که اگر طلب او را ندهد؛ طلبش را از آن مال به دست آورد. مسأله ۲۳۱۰ – در رهن لازم نیست صیغه بخوانند و همین قدر که بدهکار مال خود را به قصد گرو به طلبکار بدهد و طلبکار به همین قصد بگیرد رهن صحیح است. مسأله ۲۳۱۱ – گرو دهنده و کسی که مال را گرو می‌گیرد باید مکلف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید گرو دهنده مفلس و سفیه نباشد و معنای مفلس و سفیه در مسأله (۲۲۶۲) گذشت. مسأله ۲۳۱۲ – انسان مالی را می‌تواند گرو بگذارد که شرعا بتواند در آن تصرف کند و اگر مال کس دیگری را با اجاره او گرو بگذارد صحیح است. مسأله ۲۳۱۳ – چیزی را که گرو می‌گذارند؛ باید خرید و فروش آن صحیح باشد؛ پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند درست نیست. مسأله ۲۳۱۴ – استفاده چیزی را که گرو می‌گذارند؛ مال کسی است که آن را گرو گذاشته است. مسأله ۲۳۱۵ – طلبکار نمی‌تواند مالی را که گرو گرفته؛ بدون اجازه بدهکار ملك کسی کند؛ مثلا ببخشد یا بفروشد؛ ولی اگر آن را ببخشد یا بفروشد بعد بدهکار اجازه نماید اشکال ندارد. مسأله ۲۳۱۶ – اگر طلبکاری چیزی را که گرو برداشته با اجازه بدهکار بفروشد؛ پول آن هم مثل خود مال؛ گرو می‌باشد و همچنین است در صورتی که بی اجازه او بفروشد و بعد بدهکار امضا کند یا آنکه خود بدهکار آن چیز را با اجازه طلبکار بفروشد که عوض آن گرو باشد و در صورتی که بی اجازه او باشد؛ آن چیز به گرو بودن خود باقی می‌ماند. مسأله ۲۳۱۷ – اگر موقعی که باید بدهی خود را بدهد؛ طلبکار مطالبه کند و او ندهد؛ طلبکار در صورتی که وکالت در فروش داشته باشد می‌تواند مالی را که گرو برداشته بفروشد و طلب خود را بردارد و در صورتی که وکالت نداشته باشد لازم است از بدهکار اجازه بگیرد و اگر دسترسی به او نداشته باید برای فروش آن از حاکم شرع اجازه بگیرد و در هر دو صورت اگر زیادی داشته باشد باید زیادی را به بدهکار بدهد. مسأله ۲۳۱۸ – اگر بدهکار غیر از خانه‌ای که در آن نشسته و چیزهای که مانند اثاثیه؛ محل احتیاج او است؛ چیز دیگری نداشته باشد؛ طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه کند؛ ولی اگر مالی را که گرو گذاشته اگرچه خانه و اثاثیه باشد؛ طلبکار می‌تواند بفروشد و طلب خود را بردارد.

احکام ضامن شدن

مسأله ۲۳۱۹ – اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسی را بدهد؛ ضامن شدن او در صورتی صحیح است که به هر لفظی اگرچه عربی نباشد یا به عملی به طلبکار بفهماند که من ضامن شده‌ام طلب تو را بدهم و طلبکار هم رضایت خود را بفهماند و راضی بودن بدهکار شرط نیست. مسأله ۲۳۲۰ – ضامن و طلبکار باید مکلف و عاقل باشند و کسی هم آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند و طلبکار هم مفلس نباشد؛ ولی این شرطها در بدهکار نیست؛ مثلا اگر کسی ضامن شود که بدهی بچه یا دیوانه را بدهد صحیح است. مسأله ۲۳۲۱ – هرگاه کسی که ضمانت می‌نماید چنین بگوید: اگر بدهکار قرض تو را نداد من می‌دهم؛ به این معنی که بالفعل عهده دار قرض شود که در صورت ندادن بدهکار؛ از عهده برآید؛ بعید نیست ضمان صحیح باشد و طلبکار در صورت ندادن بدهکار؛ بتواند از ضامن مطالبه نماید. مسأله ۲۳۲۲ – اگر کسی بخواهد از دیگری قرض کند و شخصی به قرض دهنده بگوید که من ضامن قرض هستم؛ در صورتی که قرض گیرنده ادا نکند بعید نیست طلبکار بتواند از ضامن مطالبه کند. مسأله ۲۳۲۳ – در صورتی انسان می‌تواند ضامن شود که طلبکار و بدهکار و جنس بدهی همه در واقع و نفس الامر معین باشد؛ پس اگر دونفر از کسی طلبکار باشند و انسان بگوید من ضامن هستم که طلب یکی از شماها را بدهم؛ چون معین نکرده که طلب کدام را می‌دهد؛ ضامن شدن او باطل است. و نیز اگر کسی از دو نفر طلبکار باشد و انسان بگوید من ضامن هستم که بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم؛ چون معین نکرده که بدهی کدام را می‌دهد؛ ضامن شدن او باطل می‌باشد. و همچنین اگر کسی از دیگری مثلا ده من گندم و ده تومان پول طلبکار باشد و انسان بگوید من ضامن یکی از دو طلب تو هستم و معین نکند که ضامن گندم است یا ضامن پول؛ صحیح نیست. مسأله ۲۳۲۴ – اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشد؛ ضامن نمی‌تواند از بدهکار چیزی بگیرد و اگر مقداری از آن را ببخشد نمی‌تواند آن مقدار را مطالبه نماید. مسأله ۲۳۲۵ – اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد؛ نمی‌تواند از ضامن شدن خود برگردد. مسأله ۲۳۲۶ – ضامن و طلبکار – بنا بر احتیاط – نمی‌توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را به هم بزنند. مسأله ۲۳۲۷ – هرگاه انسان در موقع ضامن شدن بتواند طلب طلبکار را بدهد اگرچه بعد فقیر شود؛ طلبکار نمی‌تواند ضامن بودن او را به هم زند و طلب خود را از بدهکار اول مطالبه نماید و همچنین است اگر در آن موقع نتواند طلب او را بدهد ولی طلبکار بداند و به ضامن شدن او راضی شود. مسأله ۲۳۲۸ – اگر انسان در موقعی که ضامن می‌شود نتواند طلب طلبکار را بدهد و طلبکار عدم توانائی او را نمی‌دانسته بخواهد ضامن بودن او را به هم بزند؛ اشکال ندارد؛ ولی در صورتی که ضامن پیش از اینکه طلبکار ملتفت شود قدرت پیدا کرده باشد؛ به هم زدن جایز نیست. مسأله ۲۳۲۹ – اگر کسی بدون اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد؛ نمی‌تواند چیزی از او بگیرد. مسأله ۲۳۳۰ – اگر کسی با اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد؛ می‌تواند مقداری را که ضامن شده پس از دادن از او مطالبه نماید؛ ولی اگر به جای جنسی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد؛ نمی‌تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید؛ مثلا اگر ده من گندم بدهکار باشد و ضامن ده من برنج بدهد؛ نمی‌تواند برنج را از او مطالبه نماید؛ ولی ظاهر آن است که ده من گندم را می‌تواند مطالبه کند؛ اما اگر خودش راضی شود که برنج بدهد اشکال ندارد.

احکام کفالت – ودیعه – عاریه

کفالت

مسأله ۲۳۳۱ – کفالت آن است که انسان متعهد شود که هر وقت طلبکار بدهکار را خواست؛ به دست او بدهد و به کسی که اینطور متعهد می‌شود کفیل می‌گویند. مسأله ۲۳۳۲ – کفالت در صورتی صحیح است که کفیل به هر لفظی اگرچه عربی نباشد یا به عملی به طلبکار بفهمانـد که من متعهدم هر وقت بدهکار خودرا بخواهی؛ به دست تو بدهم و طلبکار هم قبول نماید. مسأله ۲۳۳۳ – کفیل باید مکلف و عاقل باشد و او را در کفالت مجبور نکرده باشـند و بتواند کسی را که کفیل او شده حاضر نماید. مسأله ۲۳۳۴ – یکی از پنـج چیز؛ کفـالت را به هم می‌زنـد: اول: کفیـل؛ بـدهکار را به دست طلبکار بدهـد. دوم: طلب طلبکار داده شود. سوم: طلبکار از طلب خود بگـذرد. چهارم: بدهکار بمیرد. پنجم: طلبکار کفیل را از کفالت آزاد کند. مسأله ۲۳۳۵ – اگر کسی به زور بدهکار را از دست طلبکار رها کند؛ چنانچه طلبکار دسترسی به او نداشته باشد؛ کسی که بدهکار را رها کرده؛ باید او را به دست طلبکار بدهد.

احکام ودیعه (امانت)

مسأله ۲۳۳۶ – اگر انسـان مـال خود را به کسـی بدهـد و بگویـد نزد تو امـانت باشـد و او هم قبول کنـد؛ یا بـدون اینکه حرفی بزنند صاحب مال بفهمانـد که مال را برای نگهـداری به او می‌دهـد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد؛ باید به احکام ودیعه و امانت داری که بعـدا گفته می‌شود عمل نماید. مسأله ۲۳۳۷ – امانت دار و کسـی که مال را امانت می‌گذارد باید هر دو عاقل باشـند؛ پس اگر انسان مالی را پیش دیوانه امانت بگذارد؛ یا دیوانه مالی را پیش کسـی امانت بگذارد صـحیح نیست. ولی جایز است بچه ممیز با اذن ولی مالش را نزد کسـی امانت بگذارد و همچنین جایز است مال دیگری را با اذنش نزد کسـی امانت بگذارد و امانت گذاشـتن نزد بچه ممیز عیبی نـدارد اگرچه ولی اجازه نـداده باشـد. مسأله ۲۳۳۸ – اگر از بچه‌ای چیزی را بـدون اذن صـاحبش به طور امـانت قبول کند؛ باید آن را به صاحبش بدهد و اگر آن چیز مال خود بچه است و ولی در امانت گذاشتن بچه اجازه نداده باشد لازم است آن مال را به ولی او برسانـد و چنانچه در رسانـدن مال به آنان کوتاهی کنـد و تلف شود؛ بایـد عوض آن را بدهد و همچنین اسـت حال اگر امانت گـذار دیوانه باشد. مسأله ۲۳۳۹ – کسـی که نمی‌توانـد امانت را نگهداری نماید؛ در صورتی که امانت گذار ملتفت حال او نباشد بنا بر احتیاط واجب باید قبول نکند. مسأله ۲۳۴۰ – اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست؛ چنانچه او مال را بگذارد و برود و آن مال تلف شود؛ کسـی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست؛ ولی احتیاط مستحب آن است که اگر ممکن باشـد آن را نگهداری نماید. مسأله ۲۳۴۱ – کسـی که چیزی را امانت می‌گذارد؛ هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که امانت را قبول می‌کند؛ هر وقت بخواهد می‌تواند آن را به صاحبش برگرداند. مسأله ۲۳۴۲ – اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود و ودیعه را به هم بزند؛ باید هرچه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولی صاحبش برساند یا به آنان خبر دهد که به نگهداری حاضر نیست و اگر بدون عذر؛ مال را به آنان نرساند و خبر ندهد؛ چنانچه مال تلف شود؛ باید عوض آن را بدهد. مسأله ۲۳۴۳ – کسی که امانت را قبول می‌کند اگر برای آن؛ جای مناسبی ندارد؛ باید جای مناسب تهیه نماید و طوری آن را نگهـداری کنـد که مردم نگویند در نگهداری آن کوتاهی نموده است و اگر در جائی که مناسب نیست بگذارد و تلف شود؛ بایـد عوض آن را بدهد. مسأله ۲۳۴۴ – کسـی که امانت را قبول می‌کنـد؛ اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و تعدی – یعنی زیاده روی – هم ننماید و اتفاقا آن مال تلف شود؛ ضامن نیست؛ ولی اگر آن را در جائی بگذارد که مامون از آن نباشد که ظالمی بفهمد و آن را ببرد؛ چنانچه تلف شود بایـد عوض آن را به صاحبش بدهد. مسأله ۲۳۴۵ – اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جائی را معین کنـد و به کسـی که امانت را قبول کرده بگویـد که: باید مال را در اینجا حفظ کنی و اگر احتمال هم بدهی که از بین برود نباید آن را به جای دیگر ببری؛ نمی‌تواند آن را به جای دیگر ببرد و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود؛ ضامن است. مسأله ۲۳۴۶ – اگر صـاحب مـال برای نگهـداری مال خود جائی را معین کنـد و کسـی که امانت را قبول کرده بدانـد آن محل در نظر صاحب مال

خصوصیتی نداشته بلکه یکی از موارد حفظ آن بوده؛ می‌توانـد آن را به جای دیگری که مال در آنجا محفوظتر یا مثل محل اولی است ببرد و چنـانچه مال در آنجا تلف شود ضامن نیست. مسأله ۲۳۴۷ - اگر صاحب مال دیوانه شود؛ کسی که امانت را قبول کرده بایـد فورا امـانت را به ولی او برسانـد و یـا به ولی او خبر دهـد و اگر بـدون عـذر شرعی مـال را به ولی او ندهـد و از خبر دادن هم کوتـاهی کنـد و مال تلف شود بایـد عوض آن را بدهـد. مسأله ۲۳۴۸ - اگر صـاحب مـال بمیرد؛ امـانت دار بایـد مال را به وارث او برسانـد یا به وارث او خبر دهد و چنانچه مال را به وارث او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن است؛ ولی اگر برای آنکه می‌خواهـد بفهمـد کسـی که می‌گویـد من وارث میتم راست می‌گوید یا نه؛ یا میت وارث دیگری دارد یا نه؛ مال را ندهـد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن نیست. مسأله ۲۳۴۹ - اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشته باشد کسـی که امانت را قبول کرده بایـد مال را به همه ورثه بدهـد؛ یا به کسـی بدهـد که همه آنان گرفتن مال را به او واگذار کرده‌اند؛ پس اگر بـدون اجـازه دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهـد؛ ضامن سـهم دیگران است. مسأله ۲۳۵۰ - اگر کسـی که امانت را قبول کرده بمیرد یا دیوانه شود؛ وارث یا ولی او بایـد هرچه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد یا امانت را به او برساند. مسأله ۲۳۵۱ - اگر امـانت دار نشانه‌هـای مرگ را در خود ببینـد؛ چنانچه ممکن است بایـد امانت را به صاحب آن یا وکیل او برسانـد و اگر ممکن نیست باید آن را به حاکم شرع بدهد و چنانچه به حاکم شرع دسترسی ندارد در صورتی که وارث او امین است و از امانت اطلاع دارد لازم نیست وصیت کند و گرنه باید وصیت کند و شاهد بگیرد و به وصی و شاهد اسم صاحب مال و جنس و خصوصیات مال و محل آن را بگوید. مسأله ۲۳۵۲ - اگر امانت دار نشانه‌های مرگ را در خود ببینـد و به وظیفه‌ای که در مسأله پیش گفته شد عمل نکنـد؛ چنانچه آن امانت از بین برود بایـد عوضـش را بدهـد؛ اگرچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد و مرض او خوب شود یا بعد از مدتی پشیمان شود و وصیت کند.

احکام عاریه

مسأله ۲۳۵۳ - عـاریه آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهـد که از آن اسـتفاده کنـد و در عوض؛ چیزی از او نگیرد. مسأله ۲۳۵۴ - لازم نیست در عاریه صـیغه بخواننـد و اگر مثلا لباس را به قصـد عاریه به کسـی بدهـد و او هم به همین قصـد بگیرد؛ عاریه صحیح است. مسأله ۲۳۵۵ - عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آن را به دیگری واگـذار کرده مثلا آن را اجاره داده؛ در صورتی صـحیح است که مالک چیز غصبی یا کسـی که آن چیز را اجاره کرده؛ به عاریه دادن راضی باشد. مسأله ۲۳۵۶ - چیزی را که منفعتش مال انسان است مثلا آن را اجاره کرده می‌تواند عاریه بدهد؛ ولی اگر در اجاره شـرط کرده باشند که خودش از آن اسـتفاده کنـد؛ نمی‌توانـد آن را به دیگری عاریه دهـد. مسأله ۲۳۵۷ - اگر دیـوانه و بچه و مفلس و سـفیه مـال خود را عاریه بدهند؛ صـحیح نیست؛ اما اگر ولی در صورتی که مصلحت بداند مال کسی را که بر او ولایت دارد عاریه دهد؛ اشکال ندارد و همچنین است اگر خود بچه با اجازه ولی مال خود را عاریه دهـد. مسأله ۲۳۵۸ - اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکنـد و در اسـتفاده از آن زیاده روی هم ننماید و اتفاقا آن چیز تلف شود؛ ضامن نیست؛ ولی چنانچه شـرط کنند که اگر تلف شود عـاریه کننـده ضامن باشـد یا چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشـد؛ بایـد عوض آن را بدهـد. مسأله ۲۳۵۹ - اگر طلا و نقره را عـاریه نمایـد و شـرط کنـد که اگر تلف شود ضامن نباشـد؛ چنانچه تلف شود ضامن نیست. مسأله ۲۳۶۰ - اگر عاریه دهنـده بمیرد؛ عاریه گیرنـده بایـد چیزی را که عاریه کرده به ورثه او بدهـد. مسأله ۲۳۶۱ - اگر عاریه دهنـده طوری شود که شـرعا نتواند در مال خود تصـرف کنـد مثلا دیوانه شود؛ عاریه کننـده باید مالی را که عاریه کرده به ولی او بدهد. مسأله ۲۳۶۲ - کسی که چیزی عاریه داده هر وقت بخواهـد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسـی هم که عاریه کرده هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس دهد. مسأله ۲۳۶۳

- عاریه دادن چیزی که استفاده حلال ندارد مثل آلات لهو و قمار باطل است و اما عاریه دادن چیزی که منفعت حلال دارد مثل عاریه دادن ظرف طلا و نقره به جهت زینت نمودن جایز است. مسأله ۲۳۶۴ - عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن و عاریه دادن حیوان نر برای کشیدن بر ماده صحیح است. مسأله ۲۳۶۵ - اگر چیزی را که عاریه کرده به مالک یا وکیل یا ولی او بدهد و بعد آن چیز تلف شود؛ عاریه کننده ضامن نیست؛ ولی اگر بدون اجازه صاحب مال یا وکیل یا ولی او آن را به جائی ببرد که صاحبش معمولا به آنجا می‌برده؛ مثلا اسب را در اصطبلی که صاحبش برای آن درست کرده ببندد و بعد تلف شود؛ یا کسی آن را تلف کند؛ ضامن است. مسأله ۲۳۶۶ - اگر چیز نجس را برای کاری که شرط آن پاکی است عاریه دهد؛ مثلا ظرف نجس را عاریه دهد که در آن غذا بخورند؛ باید نجس بودن آن را به کسی که عاریه می‌کند بگوید و اما اگر لباس نجس را برای نماز خواندن عاریه دهد لازم نیست نجس بودنش را اطلاع دهد. مسأله ۲۳۶۷ - چیزی را که عاریه کرده؛ بدون اجازه صاحب آن نمی‌تواند به دیگری اجاره یا عاریه دهد. مسأله ۲۳۶۸ - اگر چیزی را که عاریه کرده؛ با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهد؛ چنانچه کسی که اول آن چیز را عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود؛ عاریه دومی باطل نمی‌شود. مسأله ۲۳۶۹ - اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است باید آن را به صاحبش برساند و نمی‌تواند به عاریه دهنده بدهد. مسأله ۲۳۷۰ - اگر مالی را که می‌داند غصبی است عاریه کند و از آن استفاده‌ای ببرد و در دست او از بین برود؛ مالک می‌تواند عوض مال و عوض استفاده‌ای را که عاریه کننده برده از او یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند و اگر از عاریه کننده بگیرد؛ او نمی‌تواند چیزی را که به مالک می‌دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید. مسأله ۲۳۷۱ - اگر نداند مالی را که عاریه کرده غصبی است و در دست او از بین برود؛ چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد؛ او هم می‌تواند آنچه را به صاحب مال داده از عاریه دهنده مطالبه نماید؛ ولی اگر چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد یا عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود عوضش را بدهد؛ نمی‌تواند عوض آن را که به صاحب مال می‌دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.

غصب – مال پیدا شده

احکام غصب

غصب آن است که انسان از روی ظلم؛ بر مال یا حق کسی مسلط شود و این یکی از گناهان بزرگ است که اگر کسی انجام دهد؛ در قیامت به عذاب سخت گرفتار می‌شود. از حضرت پیغمبر اکرم (ص) روایت شده است که هر کس یک وجب زمین از دیگری غصب کند؛ در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او می‌اندازند. مسأله ۲۵۵۴ - اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه و پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند؛ حق آنان را غصب نموده و همچنین است اگر کسی در مسجد جائی برای خود بگیرد و دیگری را نگذارد که از آنجا استفاده نماید. مسأله ۲۵۵۵ - چیزی را که انسان پیش طلبکار گرو می‌گذارد؛ باید پیش او بماند که اگر طلب او را ندهد طلب خود را از آن به دست آورد؛ پس اگر پیش از آنکه طلب او را بدهد؛ آن چیز را از او بگیرد؛ حق او را غصب کرده است. مسأله ۲۵۵۶ - مالی را که نزد کسی گرو گذاشته‌اند؛ اگر دیگری غصب کند؛ هر یک از صاحب مال و طلبکار می‌تواند چیزی را که غصب کرده از او مطالبه نماید و چنانچه آن چیز را از او بگیرند؛ بازهم در گرو است و اگر آن چیز از بین برود و عوض آن را بگیرند؛ آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می‌باشد. مسأله ۲۵۵۷ - اگر انسان چیزی را غصب کند؛ باید به صاحبش برگرداند و اگر آن چیز از بین برود؛ باید عوض آن را به او بدهد. مسأله ۲۵۵۸ - اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی به دست آید؛ مثلا از گوسفندی که غصب کرده بره‌ای پیدا شود؛ مال صاحب مال است و نیز

کسی که مثلا خانه‌ای را غصب کرده؛ اگرچه در آن ننشیند باید اجاره آن را بدهد. مسأله ۲۵۵۹ - اگر از بچه یا دیوانه چیزی را که مال آنها است غصب کند؛ باید آن را به ولی او بدهد و اگر از بین رفته؛ باید عوض آن را بدهد. مسأله ۲۵۶۰ - هرگاه دو نفر باهم چیزی را غصب کنند؛ اگرچه هر یک به تنهائی می‌توانسته آن را غصب نماید؛ هر کدام آنان ضامن نصف آن است. مسأله ۲۵۶۱ - اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند؛ مثلا گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید؛ چنانچه جدا کردن آنها ممکن است؛ اگرچه زحمت داشته باشد؛ باید جدا کند و به صاحبش برگرداند. مسأله ۲۵۶۲ - اگر شخصی مثلا گوشواره‌ای را که غصب کرده خراب نماید؛ باید آن را با مزد ساختنش به صاحب آن بدهد و چنانچه برای اینکه مزد ندهد؛ بگوید آن را مثل اولش می‌سازم؛ مالک مجبور نیست قبول نماید و نیز مالک نمی‌تواند او را مجبور کند که آن را مثل اولش بسازد. مسأله ۲۵۶۳ - اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود؛ مثلا طلائی را که غصب کرده گوشواره بسازد؛ چنانچه صاحب مال بگوید مال را به همین صورت بده؛ باید به او بدهد و نمی‌تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد و همچنین بدون اجازه مالک حق ندارد آن را به صورت اولش در آورد و اگر بدون اجازه او آن چیز را مثل اولش کند؛ باید مزد ساختن آن را هم به صاحبش بدهد. مسأله ۲۵۶۴ - اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود و صاحب مال بگوید باید آن را به صورت اول در آوری؛ واجب است آن را به صورت اولش در آورد و چنانچه قیمت آن به واسطه تغییر دادن از اولش کمتر شود؛ باید تفاوت آن را به صاحبش بدهد؛ پس طلائی را که غصب کرده اگر گوشواره بسازد و صاحب آن بگوید باید به صورت اولش در آوری؛ در صورتی که بعد از آب کردن؛ قیمت آن از پیش از گوشواره ساختن کمتر شود؛ باید تفاوت آن را بدهد. مسأله ۲۵۶۵ - اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند یا درخت بنشاند؛ زراعت و درخت و میوه آن مال خود او است و چنانچه صاحب زمین راضی نباشد که زراعت و درخت در زمین بماند؛ کسی که غصب کرده باید فورا زراعت یا درخت خود را اگرچه ضرر نماید از زمین بکند و نیز باید اجاره زمین را در مدتی که زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد و خرابی‌هائی را که در زمین پیدا شده؛ درست کند؛ مثلا جای درختها را پر نماید و اگر به واسطه اینها قیمت زمین از اولش کمتر شود؛ باید تفاوت آن را هم بدهد و نمی‌تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد یا اجاره دهد و نیز صاحب زمین نمی‌تواند او را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد. مسأله ۲۵۶۶ - اگر صاحب زمین راضی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند؛ کسی که آن را غصب کرده؛ لازم نیست درخت و زراعت را بکند ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد. مسأله ۲۵۶۷ - اگر چیزی را که غصب کرده از بین برود؛ در صورتی که مثل گاو و گوسفند باشد که از جهت خصوصیات شخصی قیمت آن در نظر عقلاء با قیمت فرد دیگری فرق دارد؛ باید قیمت آن را بدهد و چنانچه قیمت بازار آن فرق کرده باشد باید قیمت وقتی را که غصب کرده بدهد. مسأله ۲۵۶۸ - اگر چیزی را که غصب کرده و از بین رفته مانند گندم و جو باشد که قیمت افرادش از جهت خصوصیات شخصیه باهم فرق ندارد؛ باید مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهد؛ ولی چیزی را که می‌دهد باید خصوصیات نوعی و سنخیش مانند چیزی باشد که آن را غصب کرده و از بین رفته است؛ مثلا اگر از قسم اعلای برنج غصب کرده؛ نمی‌تواند از قسم پست تر بدهد. مسأله ۲۵۶۹ - اگر چیزی را که مثل گوسفند است غصب نماید و از بین برود؛ چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده باشد ولی در مدتی که پیش او بوده مثلا چاق شده باشد؛ باید قیمت وقتی را که چاق بوده بدهد. مسأله ۲۵۷۰ - اگر چیزی را که غصب کرده؛ دیگری از او غصب نماید و از بین برود؛ صاحب مال می‌تواند عوض آن را از هر یک از آنان بگیرد؛ یا از هر کدام آنان مقداری از عوض آن را مطالبه نماید و چنانچه عوض مالی را از اولی بگیرد؛ اولی می‌تواند آنچه را داده از دومی بگیرد؛ ولی اگر از دومی که آن چیز پیش او تلف شده بگیرد؛ او نمی‌تواند آنچه را که داده از اولی مطالبه نماید. مسأله ۲۵۷۱ - اگر چیزی را که می‌فروشند یکی از شرطهای معامله در آن نباشد؛ مثلا چیزی را که باید با وزن خرید و فروش کنند؛ بدون وزن معامله نمایند؛ معامله باطل است. و چنانچه فروشنده و خریدار با قطع نظر از معامله

راضـی باشـند که در مال یکدیگر تصـرف کنند اشـکال ندارد و گرنه چیزی را که از یکدیگر گرفته‌اند مثل مال غصبی است و باید آن را به هم برگردانند. و در صورتی که مال هر یک در دست دیگری تلف شود؛ چه بداند معامله باطل است چه نداند؛ باید عوض آن را بدهـد. مسأله ۲۵۷۲ – هرگـاه مالی را از فروشـنده بگیرد که آن را ببینـد یا مـدتی نزد خود نگهـدارد تا اگر پسـندید بخرد؛ در صورتی که آن مال تلف شود؛ باید عوض آن را به صاحبش بدهد.

احکام مالی که انسان آن را پیدا می‌کند

مسأله ۲۵۷۳ – مال گم شـده‌ای که از قسم حیوان نیست؛ چنانچه انسان پیـدا کند و نشانه‌ای نداشـته باشد که به واسـطه آن صاحبش معلوم شود و قیمت آن کمتر از یـک درهم (۶/۱۲ نخود نقره سـکه دار) نباشـد؛ احتیاط آن است که آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد و بعید نیست جایز باشد آن را ملک خود قرار دهد. مسأله ۲۵۷۴ – اگر مالی پیدا کند که قیمت آن از یک درهم کمتر است؛ چنـانچه صاحب آن معلوم باشـد و انسان ندانـد راضـی است یا نه؛ نمی‌توانـد بـدون اجازه او بردارد و اگر صاحب آن معلوم نباشـد؛ می‌توانـد به قصـد اینکه ملـک خودش است بردارد و احتیـاط واجب آن است که هر وقت صـاحبش پیـدا شـد؛ در صورتی که تلف نشـده؛ خود مال را به او بدهد. مسأله ۲۵۷۵ – هرگاه چیزی که پیـدا کرده؛ نشانه‌ای دارد که به واسـطه آن می‌تواند صاحبش را پیدا کنـد؛ اگرچه بدانـد صـاحب آن سـنی یـا کـافری است که اموالش محترم است؛ در صورتی که قیمت آن چیز به مقـدار یـک درهم برسـد؛ بایـد از روزی که آن را پیـدا کرده تا یک سال در محل اجتماع مردم اعلان کنـد. مسأله ۲۵۷۶ – اگر انسـان خودش نخواهد اعلان کنـد؛ می‌توانـد به کسـی که اطمینان دارد بگویـد که از طرف او اعلان نمایـد. مسأله ۲۵۷۷ – اگر تـا یک سال اعلان کنـد و صـاحب مـال پیـدا نشـود؛ در صـورتی کـه آن مـال را در غیر حرم مکه پیـدا کرده باشـد می‌توانـد آن را برای خـود بردارد؛ یـا برای صاحبش نگهداری کند که هر وقت پیدا شد به او بدهد؛ یا از طرف صاحبش صدقه بدهد و اگر آن مال را در حرم پیدا کرده باشـد احتیاط واجب آن است که تصـدق کنـد یا برای صاحب آن تا وقتی که احتمال دارد صاحب آن پیـدا شود نگهدارد. مسأله ۲۵۷۸ – اگر بعـد از آنکه یـک سـال اعلاـن کرد و صـاحب مـال پیـدا نشـد؛ مال را برای صاحبش نگهـداری کنـد و از بین برود؛ چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و تعدی یعنی زیاده روی هم ننموده؛ ضامن نیست؛ ولی اگر برای خود برداشته باشد ضامن است و اگر از طرف صاحبش صدقه داده باشد؛ صاحبش مخیر است بین آنکه به صدقه راضی شده یا عوض مالش را مطالبه کند و ثواب صدقه برای تصـدق کننده باشد. مسأله ۲۵۷۹ – کسـی که مالی را پیـدا کرده؛ اگر عمـدا به دسـتوری که گفته شد اعلان نکند؛ گذشـته از اینکه معصـیت کرده؛ باز هم واجب است اعلان کند. مسأله ۲۵۸۰ – اگر دیوانه یا بچه نابالغ چیزی پیـدا کند؛ ولی او می‌تواند اعلان نمایـد و پس از آن برای او تملک و یا از طرف صاحبش تصـدق کند. مسأله ۲۵۸۱ – اگر انسان در بین سالی که اعلان می‌کنـد؛ از پیـدا شـدن صاحب مال نا امید شود و بخواهد آن را صدقه بدهد اشـکال ندارد. مسأله ۲۵۸۲ – اگر در بین سالی که اعلان می‌کنـد؛ مال از بین برود؛ چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده یا تعدی یعنی زیاده روی کرده باشد؛ باید عوض آن را به صاحبش بدهد و اگر کوتاهی نکرده و زیاده روی هم ننموده؛ چیزی بر او واجب نیست. مسأله ۲۵۸۳ – اگر مالی را که نشانه دارد و قیمت آن به یک درهم می‌رسـد در جائی پیـدا کنـد که معلوم است به واسـطه اعلان؛ صاحب آن پیـدا نمی‌شود؛ می‌تواند در روز اول آن را از طرف صاحبش صـدقه بدهد و لازم نیست صبر نماید تا سال تمام شود. مسأله ۲۵۸۴ – اگر چیزی را پیـدا کند و به خیال اینکه مال خود او است بردارد؛ بعد بفهمد مال خودش نبوده؛ باید تا یک سال اعلان نماید. مسأله ۲۵۸۵ – لازم نیست موقع اعلان؛ جنس چیزی را که پیـدا کرده بگویـد؛ بلکه همین قدر که بگوید چیزی پیدا کرده‌ام کافی است. مسأله ۲۵۸۶ – اگر کسـی چیزی را پیدا کند و دیگری بگویـد مال من است و نشانه‌های آن را بگویـد؛ در صورتی بایـد به او بدهد که اطمینان داشـته باشد مال او است و لازم نیست نشانه

هائی را که بیشتر اوقات صاحب مال هم ملتفت آنها نیست بگوید. مسأله ۲۵۸۷ – اگر قیمت چیزی که پیدا کرده و نشانه دارد به یک درهم برسد؛ چنانچه اعلان نکند و در مسجد یا جای دیگری که محل اجتماع مردم است بگذارد و آن چیز از بین برود یا دیگری آن را بردارد؛ کسی که آن را پیدا کرده ضامن است. مسأله ۲۵۸۸ – هرگاه چیزی را پیدا کند که اگر بماند فاسد می‌شود؛ می‌تواند قیمت آن را تعیین کرده و خود پیدا شده را تملک و صرف نماید و تا یک سال فحص از صاحب کند و اگر صاحب پیدا نشد بنا بر احتیاط مستحب قیمت تعیین شده را از طرف او صدقه کند. مسأله ۲۵۸۹ – اگر چیزی را که پیدا کرده؛ موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد؛ در صورتی که قصدش این باشد که صاحب آن را پیدا کند اشکال ندارد. مسأله ۲۵۹۰ – اگر کفش او را ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند؛ چنانچه بداند کفشی که مانده مال کسی است که کفش او را برده و راضی است که کفشش را عوض کفشی که برده است بردارد؛ می‌تواند به جای کفش خودش بردارد. و همچنین است اگر بداند که کفش او را به طور ناحق و ظلم برده است؛ ولی در این فرض باید قیمت آن از کفش خودش بیشتر نباشد و الا حکم مجهول المالك نسبت به زیادی قیمت جاری است و در غیر این دو صورت حکم مجهول المالك بر آن کفش جاری خواهد بود مگر آنکه بداند صاحب او از آن کفش اعراض کرده. مسأله ۲۵۹۱ – اگر مالی که در دست انسان است مجهول المالك (صاحب آن نامعلوم) باشد و گمشده بر آن مال صدق نکند؛ لازم است صاحب آن را جستجو کند و پس از مایوس شدن از پیدایش صاحبش آن را صدقه بدهد و احوط این است که با اجازه حاکم شرع تصدق کند و اگر بعدا صاحبش پیدا شود ضمانی ندارد.

نذر و عهد – قسم

احکام نذر و عهد

مسأله ۲۶۴۹ – نذر آن است که انسان بر خود واجب کند که کار خیری را برای خدا به جا آورد؛ یا کاری را که نکردن آن بهتر است برای خدا ترک نماید. مسأله ۲۶۵۰ – در نذر باید صیغه خوانده شود و لازم نیست آن را به عربی بخوانند؛ پس اگر بگوید چنانچه مریض من خوب شود؛ برای خدا بر من است که ده تومان به فقیر بدهم؛ نذر او صحیح است. مسأله ۲۶۵۱ – نذر کننده باید مکلف و عاقل باشد و به اختیار و قصد خود نذر کند؛ بنا بر این نذر کردن کسی که او را مجبور کرده‌اند؛ صحیح نیست. مسأله ۲۶۵۲ – شخص مفلس و آدم سفیه (کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند) اگر مثلا نذر کند چیزی به فقیر بدهد صحیح نیست. مسأله ۲۶۵۳ – اگر شوهر از نذر کردن زن جلوگیری نماید؛ زن نمی‌تواند در صورتی که وفاء به نذرش منافی با حق شوهر باشد نذر کند. مسأله ۲۶۵۴ – اگر زن با اجازه شوهر نذر کند؛ شوهرش نمی‌تواند نذر او را به هم بزند؛ یا او را از عمل کردن به نذر جلوگیری نماید. مسأله ۲۶۵۵ – اگر فرزند بدون اجازه پدر یا با اجازه او نذر کند؛ باید به آن نذر عمل نماید. ولی اگر پدر یا مادر از عملی که نذر کرده منعش کنند؛ ظاهر این است که نذرش منحل می‌شود. مسأله ۲۶۵۶ – انسان کاری را می‌تواند نذر کند که انجام آن برایش ممکن باشد؛ بنا بر این کسی که نمی‌تواند پیاده کربلا برود؛ اگر نذر کند که پیاده برود؛ نذر او صحیح نیست. مسأله ۲۶۵۷ – اگر نذر کند که کار حرام یا مکروهی را انجام دهد یا کار واجب یا مستحبی را ترک کند؛ نذر او صحیح نیست. مسأله ۲۶۵۸ – اگر نذر کند که کار مباحی را انجام دهد یا ترک نماید؛ چنانچه به جا آوردن آن و ترکش از هر جهت مساوی باشد؛ نذر او صحیح نیست و اگر انجام آن از جهتی بهتر باشد و انسان به قصد همان جهت نذر کند؛ مثلا نذر کند غذائی را بخورد که برای عبادت قوت بگیرد؛ نذر او صحیح است و نیز اگر ترک آن از جهتی بهتر باشد و انسان برای همان جهت نذر کند که آن را ترک نماید؛ مثلا برای اینکه دود مضر است نذر کند آن را استعمال نکند؛ نذر او صحیح می‌باشد. مسأله ۲۶۵۹ – اگر نذر کند

نماز واجب خود را در جائی بخواند که بخودی خود ثواب نماز در آنجا زیاد نیست؛ مثلا نذر کند نماز را در اطاق بخواند؛ چنانچه نماز خواندن در آنجا از جهتی بهتر باشد مثلا به واسطه اینکه خلوت است؛ انسان حضور قلب پیدا می‌کند؛ نذر او صحیح است. مسأله ۲۶۶۰ – اگر نذر کند عملی را انجام دهد؛ باید همانطور که نذر کرده به جا آورد؛ پس اگر نذر کند که روز اول ماه صدقه بدهد؛ یا روزه بگیرد؛ یا نماز اول ماه بخواند؛ چنانچه قبل از آن روز یا بعد از آن به جا آورد کفایت نمی‌کند. و نیز اگر نذر کند که وقتی مریض او خوب شد صدقه بدهد؛ چنانچه پیش از آنکه خوب شود صدقه را بدهد کافی نیست. مسأله ۲۶۶۱ – اگر نذر کند روزه بگیرد ولی وقت و مقدار آن را معین نکند؛ چنانچه یک روز روزه بگیرد کافی است و اگر نذر کند نماز بخواند و مقدار و خصوصیات آن را معین نکند؛ اگر یک نماز دو رکعتی بخواند کفایت می‌کند و اگر نذر کند صدقه بدهد و جنس و مقدار آن را معین نکند؛ اگر چیزی بدهد که بگویند صدقه داده؛ به نذر عمل کرده است و اگر نذر کند کاری برای خدا به جا آورد؛ در صورتی که یک نماز یا یک روز روزه بگیرد یا چیزی صدقه بدهد؛ نذر خود را انجام داده است. مسأله ۲۶۶۲ – اگر نذر کند روز معینی را روزه بگیرد؛ باید همان روز را روزه بگیرد و در صورتی که عمدا روزه نگیرد؛ باید گذشته از قضای آن روز کفاره هم بدهد و اظهر این است که کفاره‌اش کفاره مخالفت یمین است چنانکه خواهد آمد؛ بلی در آن روز اختیارا می‌تواند مسافرت کند و روزه را نگیرد و چنانچه در سفر باشد لازم نیست قصد اقامه کرده و روزه بگیرد و در صورتی که از جهت سفر یا از جهت عذر دیگری مثل مرض یا حیض روزه نگیرد؛ لازم است روزه را قضا کند. مسأله ۲۶۶۳ – اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند؛ باید کفاره بدهد. مسأله ۲۶۶۴ – اگر نذر کند که تا وقت معینی عملی را ترک کند؛ بعد از گذشتن آن وقت می‌تواند آن عمل را به جا آورد و اگر پیش از گذشتن آن وقت از روی فراموشی یا ناچاری انجام دهد؛ چیزی بر او واجب نیست ولی باز هم لازم است که تا آن وقت آن را به جا نیاورد و چنانچه دوباره پیش از رسیدن آن وقت بدون عذر آن عمل را انجام دهد باید کفاره بدهد. مسأله ۲۶۶۵ – کسی که نذر کرده عملی را ترک کند و وقتی برای آن معین نکرده است؛ اگر از روی فراموشی یا ناچاری یا ندانستن؛ آن عمل را انجام دهد؛ کفاره بر او واجب نیست ولی بعدا هر وقت از روی اختیار آن را به جا آورد؛ باید کفاره بدهد. مسأله ۲۶۶۶ – اگر نذر کند که در هر هفته روز معینی مثلا روز جمعه را روزه بگیرد؛ چنانچه یکی از جمعه‌ها عید فطر یا قربان باشد یا در روز جمعه عذر دیگری مانند سفر یا حیض برای او پیدا شود؛ باید آن روز را روزه نگیرد و قضای آن را به جا آورد. مسأله ۲۶۶۷ – اگر نذر کند که مقدار معینی صدقه بدهد؛ چنانچه پیش از دادن صدقه بمیرد؛ لازم نیست آن مقدار را از مال او صدقه بدهند و بهتر این است که بالغین از ورثه آن مقدار را از حصه خود از طرف میت صدقه بدهند. مسأله ۲۶۶۸ – اگر نذر کند که به فقیر معینی صدقه بدهد؛ نمی‌تواند آن را به فقیر دیگر بدهد و اگر آن فقیر بمیرد؛ بنا بر احتیاط باید به ورثه او بدهد. مسأله ۲۶۶۹ – اگر نذر کند که به زیارت یکی از امامان مثلا به زیارت حضرت ابی عبداللّه (ع) مشرف شود؛ چنانچه به زیارت امام دیگری برود کافی نیست و اگر به واسطه عذری نتواند آن امام را زیارت کند؛ چیزی بر او واجب نیست. مسأله ۲۶۷۰ – کسی که نذر کرده زیارت برود و غسل زیارت و نماز آن را نذر نکرده؛ لازم نیست آنها را به جا آورد. مسأله ۲۶۷۱ – اگر برای حرم یکی از امامان یا امامزادگان نذر کند؛ باید آن را بنا بر احتیاط در تعمیر و روشنائی و فرش حرم و مانند اینها مصرف کند. مسأله ۲۶۷۲ – اگر برای خود امام (ع) چیزی نذر کند؛ چنانچه مصرف معینی را قصد کرده؛ باید به همان مصرف برساند و اگر مصرف معینی را قصد نکرده؛ بهتر آن است که به مصرفی برساند که نسبتی به امام (ع) داشته باشد مانند زوار فقیر یا به مصارف حرم آن امام از قبیل تعمیر و مانند آن برساند و همچنین است اگر چیزی را برای امامزاده‌ای نذر کند. مسأله ۲۶۷۳ – گوسفندی را که برای صدقه یا برای یکی از امامان نذر کرده‌اند؛ اگر پیش از آنکه به مصرف نذر برسد شیر بدهد یا بچه بیاورد؛ مال کسی است که آن را نذر کرده؛ ولی پشم گوسفند و مقداری که چاق می‌شود جزء نذر است. مسأله ۲۶۷۴ – هرگاه نذر کند که اگر مریض او خوب شود یا مسافر او بیاید؛ عملی را انجام دهد؛ چنانچه معلوم شود که پیش از نذر کردن مریض خوب شده یا مسافر آمده است؛ عمل کردن به نذر لازم

نیست. مسأله ۲۶۷۵ - اگر مادر نذر کند که دختر خود را به سید شوهر دهد؛ نذر او باطل است و اگر پدر نذر کند و قصدش آن باشد که اگر سیدی برای خواستگاری بیاید که تزویج دخترش به او ضرری ندارد؛ قبول کند؛ نذرش صحیح است و در غیر این صورت باطل است و در هرحال اگر خواستگار غیر سید پیدا شود که تزویج دختر به او ضرری ندارد؛ پدر می‌تواند قبول کند. مسأله ۲۶۷۶ - هرگاه با خدا عهد کند که اگر به حاجت شرعی خود برسد کار خیری را انجام دهد؛ بعد از آنکه حاجتش بر آورده شد؛ باید آن کار را انجام دهد و نیز اگر بدون آنکه حاجتی داشته باشد؛ عهد کند که عمل خیری را انجام دهد؛ آن عمل بر او واجب می‌شود. مسأله ۲۶۷۷ - در عهد هم مثل نذر باید صیغه خوانده شود و مشهور آن است که کاری را که عهد می‌کند انجام دهد؛ باید یا عبادت باشد مثل نماز واجب و مستحب؛ یا کاری باشد که انجام آن بهتر از ترکش باشد؛ ولی بنا بر احتیاط واجب در صورتی که متعلق عهد مرجوح شرعی نباشد؛ آن عمل را انجام دهد. مسأله ۲۶۷۸ - اگر به عهد خود عمل نکند؛ باید کفاره بدهد؛ یعنی شصت فقیر را سیر کند؛ یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد؛ یا یک بنده آزاد کند.

احکام قسم خوردن

مسأله ۲۶۷۹ - اگر قسم بخورد که کاری را انجام دهد یا ترک کند؛ مثلا قسم بخورد که روزه بگیرد یا دود استعمال نکند؛ چنانچه عمدا مخالفت کند؛ باید کفاره بدهد؛ یعنی یک بنده آزاد کند؛ یا ده فقیر را سیر کند؛ یا آنان را بپوشاند و اگر اینها را نتواند باید سه روز روزه بگیرد و باید روزه پی در پی باشد. مسأله ۲۶۸۰ - قسم چند شرط دارد: اول کسی که قسم می‌خورد باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد قسم بخورد؛ پس قسم خوردن بچه و دیوانه و مست و کسی که مجبورش کرده‌اند درست نیست و همچنین است اگر در حال عصبانی بودن بی قصد قسم بخورد. دوم کاری را که برای آن قسم می‌خورد باید حرام یا مکروه نباشد و کاری را که قسم می‌خورد ترک کند؛ باید واجب یا مستحب نباشد و اگر قسم بخورد کار مباحی را به جا آورد؛ باید ترک آن در نظر مردم بهتر از انجامش نباشد و نیز اگر قسم بخورد کار مباحی را ترک کند باید انجام آن بهتر از ترکش نباشد. سوم به یکی از اسمهای خداوند عالم قسم بخورد که به غیر ذات مقدس او گفته نمی‌شود مانند خدا و اللّه. و نیز اگر به اسمی قسم بخورد که به غیر خدا هم می‌گویند ولی به قدری به خدا گفته می‌شود که هر وقت کسی آن اسم را بگوید؛ ذات مقدس حق در نظر می‌آید؛ مثل آنکه به خالق و رازق قسم بخورد؛ صحیح است؛ بلکه احتیاط وجوبی در غیر این صورت نیز عمل به قسم است. چهارم قسم را به زبان بیاورد و اگر بنویسد یا در قلبش آن را قصد کند صحیح نیست؛ ولی آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد صحیح است. پنجم عمل کردن به قسم برای او ممکن باشد و اگر موقعی که قسم می‌خورد ممکن باشد و بعدا از عمل به آن عاجز شود؛ از وقتی که عاجز می‌شود قسم او به هم می‌خورد و همچنین است اگر عمل کردن به نذر یا قسم یا عهد به قدری مشقت پیدا کند که نشود آن را تحمل کرد. مسأله ۲۶۸۱ - اگر پدر از قسم خوردن فرزند جلوگیری کند؛ یا شوهر از قسم خوردن زن جلوگیری نماید؛ قسم آنان صحیح نیست. مسأله ۲۶۸۲ - اگر فرزند بدون اجازه پدر و زن بدون اجازه شوهر قسم بخورد؛ پدر و شوهر می‌توانند قسم آنان را به هم بزنند؛ بلکه ظاهر آن است که قسم آنها بدون اجازه پدر یا شوهر منعقد نمی‌شود و همچنین است حکم کنیز و بنده نسبت به مولایشان. مسأله ۲۶۸۳ - اگر انسان از روی فراموشی یا ناچاری یا ندانستن؛ به قسم عمل نکند؛ کفاره بر او واجب نیست و همچنین است اگر مجبورش کنند که به قسم عمل ننماید. و قسمی که آدم وسواسی می‌خورد؛ مثل اینکه می‌گوید واللّه الان مشغول نماز می‌شوم و به واسطه وسواس مشغول نمی‌شود؛ اگر وسواس او طوری باشد که بی اختیار به قسم عمل نکند کفاره ندارد. مسأله ۲۶۸۴ - کسی که قسم می‌خورد که حرف من راست است؛ چنانچه حرف او راست باشد قسم خوردن او مکروه است و اگر دروغ باشد حرام و از گناهان بزرگ می‌باشد؛ ولی اگر برای اینکه خودش یا مسلمان دیگری را از شر ظالمی نجات دهد؛ قسم دروغ بخورد اشکال ندارد؛

بلکه گاهی واجب می‌شود؛ اما اگر بتواند توریه کند یعنی موقع قسم خوردن طوری نیت کند که دروغ نشود؛ بهتر این است که توریه نماید؛ مثلا اگر ظالمی بخواهد کسی را اذیت کند و از انسان بپرسد که او را دیده ای؟ و انسان یک ساعت قبل از او را دیده باشد؛ بگوید او را ندیده‌ام و قصد کند که از پنج دقیقه پیش ندیده‌ام.

وقف – وصیت – ارث

احکام وقف

مسأله ۲۶۹۲ – اگر مالی را برای بچه‌ای که در شکم مادر است و هنوز به دنیا نیامده وقف کند؛ صحت آن محل اشکال و لازم است رعایت احتیاط نمایند؛ ولی اگر برای اشخاصی که فعلا موجودند و بعد از آنها برای کسانی که بعدا به دنیا می‌آیند وقف نماید؛ اگرچه در موقعی که وقف محقق می‌شود در شکم مادر هم نباشند؛ مثلاـ چیزی را بر اولاد خود وقف کند که بعد از آنان وقف نوه‌های او باشد و هر دسته‌ای بعد از دسته دیگر از وقف استفاده کنند؛ صحیح است. مسأله ۲۶۹۳ – اگر چیزی را بر خودش وقف کند مثل آنکه دکانی را وقف کند که عایدی آن را بعد از مرگ او خرج مقبره‌اش نمایند؛ صحیح نیست؛ ولی اگر مثلا مالی را بر فقرا وقف کند و خودش فقیر شود؛ می‌تواند از منافع وقف استفاده نماید. مسأله ۲۶۹۴ – اگر برای چیزی که وقف کرده متولی معین کند؛ باید مطابق قرارداد او رفتار نمایند و اگر معین نکند؛ چنانچه بر افراد مخصوصی مثلا بر اولاد خود وقف کرده باشد و آنها بالغ باشند؛ اختیار با خود آنان است و اگر بالغ نباشند اختیار با ولی ایشان است و برای استفاده از وقف اجازه حاکم شرع لازم نیست. مسأله ۲۶۹۵ – اگر ملکی را مثلاـ بر فقرا یا سادات وقف کند؛ یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد؛ در صورتی که برای آن ملک متولی معین نکرده باشد؛ اختیار آن با حاکم شرع است. مسأله ۲۶۹۶ – اگر ملکی را بر افراد مخصوصی مثلا بر اولاد خود وقف کند که هر طبقه‌ای بعد از طبقه دیگر از آن استفاده کنند؛ چنانچه متولی وقف آن را اجاره دهد و بمیرد؛ اجاره باطل نمی‌شود؛ ولی اگر متولی نداشته باشد و یک طبقه از کسانی که ملک بر آنها وقف شده؛ آن را اجاره دهند و در بین مدت اجاره بمیرند؛ چنانچه طبقه بعدی آن اجاره را امضاء نکنند؛ اجاره باطل می‌شود. و در صورتی که مستاجر مال الاجاره تمام مدت را داده باشد؛ مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مدت اجاره را از مال آنان می‌گیرد. مسأله ۲۶۹۷ – اگر ملک وقف خراب شود؛ از وقف بودن بیرون نمی‌رود مگر آنکه عنوانی را قصد کرده باشد که آن عنوان از بین برود؛ مثل اینکه باغ را برای تنزه وقف کرده باشد که اگر آن باغ خراب شود وقف باطل و به ورثه برمی گردد. مسأله ۲۶۹۸ – ملکی که مقداری از آن وقف است و مقداری از آن وقف نیست اگر تقسیم نشده باشد؛ حاکم شرع یا متولی می‌تواند با نظر خبره؛ سهم وقف را جدا کند. مسأله ۲۶۹۹ – اگر متولی وقف خیانت کند و عایدات آن را به مصرفی که معین شده نرساند؛ حاکم شرع امینی را به او ضمیمه می‌نماید که مانع از خیانتش گردد و در صورتی که ممکن نباشد می‌تواند به جای او متولی امینی معین نماید. مسأله ۲۷۰۰ – فرشی را که برای حسینیه وقف کرده‌اند؛ نمی‌شود برای نماز به مسجد ببرند؛ اگرچه آن مسجد نزدیک حسینیه باشد. مسأله ۲۷۰۱ – اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف نمایند؛ چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد و انتظار هم نمی‌رود که تا مدتی احتیاج به تعمیر پیدا کند؛ می‌توانند عایدات آن ملک را به مصرف مسجدی که احتیاج به تعمیر دارد برسانند. مسأله ۲۷۰۲ – اگر ملکی را وقف کند که عایدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند و به امام جماعت و به کسی که در آن به مسجد اذان می‌گوید بدهند؛ در صورتی که بدانند یا اطمینان داشته باشند که برای هر یک چه مقدار معین کرده؛ باید همانطور مصرف کنند. و اگر یقین یا اطمینان نداشته باشند؛ باید اول مسجد را تعمیر کنند و اگر چیزی زیاد آمد؛ بین امام جماعت و کسی که اذان می‌گوید به طور مناسب قسمت نمایند و بهتر آن است که این دو نفر

در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

احکام وصیت

مسأله ۲۷۰۳ – وصیت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهائی انجام دهند؛ یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملک کسی باشد؛ یا اینکه چیزی از مال او به کسی تملیک یا صرف در خیرات و مبرات کنند؛ یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با او است؛ قیم و سرپرست معین کند. و کسی را که به او وصیت می‌کنند وصی می‌گویند. مسأله ۲۷۰۴ – کسی که نمی‌تواند حرف بزند؛ اگر با اشاره مقصود خود را بفهماند؛ برای هر کاری می‌تواند وصیت کند؛ بلکه کسی هم که می‌تواند حرف بزند؛ اگر با اشاره‌ای که مقصودش را بفهماند وصیت کند صحیح است. مسأله ۲۷۰۵ – اگر نوشته‌ای به امضاء یا مهر میت ببینند؛ چنانچه مقصود او را بفهماند و معلوم باشد که برای وصیت کردن نوشته؛ باید مطابق آن عمل کنند. بلکه اگر بدانند که مقصودش وصیت کردن نبوده و چیزهائی را نوشته است که بعدا مطابق آن وصیت کند؛ بعید نیست که برای وصیت کافی باشد. مسأله ۲۷۰۶ – کسی که وصیت می‌کند باید عاقل باشد و از روی اختیار وصیت کند و وصیت بچه ده ساله برای ارحامش جایز است و برای غیر ارحامش اشکال دارد و اعتبار سفیه نبودن در نفوذ وصیت محل اشکال است و احتیاط آن است که عمل به وصیت او ترک نشود. مسأله ۲۷۰۷ – کسی که از روی عمد مثلاـ زخمی به خود زده یا سمی خورده که قصد خود کشی داشته؛ اگر وصیت کند که مقداری از مال او را به مصرفی برسانند؛ صحیح نیست. مسأله ۲۷۰۸ – اگر انسان وصیت کند که چیزی از اموالش مال کسی باشد؛ در صورتی که آن کس آن وصیت را قبول کند اگرچه قبولش در زمان زنده بودن موصی باشد؛ آن چیز را بعد از مردن موصی مالک می‌شود؛ بلکه ظاهر این است که قبول اصلا معتبر نباشد و فقط رد مانع است. مسأله ۲۷۰۹ – وقتی انسان نشانه‌های مرگ را در خود دید؛ باید فورا امانتهای مردم را به صاحبش برگرداند یا آنکه به آنها اطلاع دهد و اگر به مردم بدهکار است و موقع دادن آن بدهی رسیده باید بدهد و اگر خودش نمی‌تواند بدهد یا موقع دادن بدهی او نرسیده؛ باید وصیت کند و بر وصیت شاهد بگیرد؛ ولی اگر بدهی او معلوم باشد؛ وصیت کردن لازم نیست. مسأله ۲۷۱۰ – کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند؛ اگر خمس و زکاة و مظالم بدهکار است؛ باید فورا بدهد و اگر نمی‌تواند بدهد؛ چنانچه از خودش مال دارد یا احتمال می‌دهد کسی آنها را ادا نماید؛ باید وصیت کند و همچنین است اگر حج بر او واجب باشد. مسأله ۲۷۱۱ – کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند؛ اگر نماز و روزه قضا دارد؛ بنا بر احتیاط باید وصیت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند؛ بلکه اگر مال نداشته باشد ولی احتمال بدهد کسی بدون آنکه چیزی بگیرد آنها را انجام می‌دهد؛ باز هم وصیت نماید. و اگر قضای نماز و روزه او به تفصیلی که در باب نماز قضا گفته شد؛ بر پسر بزرگترش واجب باشد؛ بنا بر احتیاط باید به او اطلاع دهد؛ یا وصیت کند که برای او به جا آورند. مسأله ۲۷۱۲ – کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند؛ اگر مالی پیش کسی دارد یا در جائی پنهان کرده است که ورثه نمی‌دانند؛ چنانچه به واسطه ندانستن؛ حقشان از بین برود؛ باید به آنان اطلاع دهد و لازم نیست برای بچه‌های صغیر خود قیم و سرپرست معین کند؛ ولی در صورتی که بدون قیم؛ مالشان از بین می‌رود یا خودشان ضایع می‌شوند؛ برای آنان باید قیم امینی معین نماید. مسأله ۲۷۱۳ – وصی باید عاقل باشد و احوط این است که بالغ نیز باشد و لازم است وصی مسلمان؛ مسلمان نیز باشد و در اموری که راجع به شخص موصی نیست لازم است مورد اطمینان باشد. مسأله ۲۷۱۴ – اگر کسی چند وصی برای خود معین کند؛ چنانچه اجازه داده باشد که هر کدام به تنهائی به وصیت عمل کنند؛ لازم نیست در انجام وصیت از یکدیگر اجازه بگیرند و اگر اجازه نداده باشد؛ چه گفته باشد که هر دو باهم به وصیت عمل کنند یا نگفته باشد؛ باید با نظر یکدیگر به وصیت عمل نمایند و اگر حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیت عمل کنند؛ حاکم شرع آنها را مجبور می‌کند و اگر اطاعت نکنند؛ به جای یکی از آنان

شخص دیگر را معین می‌نمایـد. مسـأله ۲۷۱۵ – اگر انسـان از وصـیت خود برگردد؛ مثلا بگویـد ثلث مالش را به کسـی بدهنـد؛ بعد بگوید به او ندهند؛ وصیت باطل می‌شود. واگر وصیت خود را تغییر دهد مثل آنکه قیمی برای بچه‌های خود معین کند؛ بعد دیگری را به جای او قیم نمایـد؛ وصیت اولش باطل می‌شود و باید به وصیت دوم او عمل نمایند. مسأله ۲۷۱۶ – اگر کاری کنـد که معلوم شود از وصیت خود برگشته؛ مثلا خانه‌ای را که وصیت کرده به کسی بدهند؛ بفروشد؛ یا دیگری را برای فروش آن وکیل نماید؛ وصیت باطل می‌شود. مسأله ۲۷۱۷ – اگر وصیت کنـد چیز معینی را به کسی بدهنـد؛ بعـد وصیت کنـد نصف همان را به دیگری بدهند؛ باید آن چیز را دو قسمت کنند و به هر کدام از آن دو نفر یک قسمت آن را بدهند. مسأله ۲۷۱۸ – اگر کسی در مرضی که به آن مرض می‌میرد؛ مقـداری از مالش را به کسـی ببخشد و وصـیت کند که بعد از مردن او هم مقداری به کس دیگر بدهند؛ باید مالی را که بخشیده؛ از اصل ترکه خارج نمایند چنانکه در مسأله (۲۲۶۴) گذشت؛ ولی مالی را که وصیت کرده باید از ثلث خارج کنند. مسأله ۲۷۱۹ – اگر وصیت کند که ثلث مال او را نفروشند و عایدی آن را به مصرفی برسانند؛ باید مطابق گفته او عمل نمایند. مسأله ۲۷۲۰ – اگر در مرضی که به آن مرض می‌میرد؛ بگوید مقداری به کسی بدهکار است؛ چنانچه متهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است بایـد مقداری را که معین کرده از ثلث او بدهند و اگر متهم نباشد اقرار او نافذ است و باید از اصل مالش بدهند. مسأله ۲۷۲۱ – کسـی که انسان وصیت می‌کند که چیزی به او بدهند لازم نیست در حال وصیت وجود داشته باشد؛ پس اگر وصیت کنـد به بچه‌ای که ممکن است فلان زن حامله شود چیزی بدهند؛ اگر آن بچه پس از مرگ موصـی موجود باشد لازم است آن چیز را به او بدهنـد و اگر موجود نباشـد؛ در مصـرف دیگری که به نظر موصـی نزدیکتر به مورد وصـیت باشد صـرف می‌کنند؛ ولی اگر وصـیت کنـد که چیزی از مال او بعـد از مرگش مال کسـی باشـد؛ پس اگر آن شـخص بعد از مرگ موصـی موجود باشد؛ وصـیت صحیـح و الا باطل است و آنچه را که برای او وصـیت کرده؛ ورثه میان خودشان قسـمت می‌کننـد. مسأله ۲۷۲۲ – اگر انسان بفهمد کسـی او را وصی کرده؛ چنانچه به اطلاع وصیت کننده برسانند که برای انجام وصیت او حاضر نیست؛ لازم نیست بعد از مردن او به وصـیت عمـل کنـد. ولی اگر پیش از مردن او نفهمـد که او را وصـی کرده؛ یـا بفهمـد و به او اطلاـع ندهـد که برای عمـل کردن به وصـیت حاضـر نیست؛ در صورتی که مشـقت نداشـته باشـد؛ بایـد وصـیت او را انجام دهد. و نیز اگر وصـی پیش از مرگ موصـی؛ موقعی ملتفت شود که موصـی به واسطه شدت مرض یا مانعی دیگر نتواند به دیگری وصیت کند؛ بنا بر احتیاط باید وصیت را قبول نماید. مسأله ۲۷۲۳ – اگر کسی که وصیت کرده بمیرد؛ وصی نمی‌تواند دیگری را برای انجام کارهای میت معین کند و خود از کار کنـاره نمایـد؛ ولی اگر بدانـد مقصود میت این نبوده که خود وصـی آن کـار را انجـام دهـد؛ بلکه مقصودش فقـط انجـام کار بوده؛ می‌تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید. مسأله ۲۷۲۴ – اگر کسی دو نفر را با هم وصی کند و نظرش آن باشد که هر دو باهم عمل به وصیت کنند؛ چنانچه یکی از آن دو بمیرد یا دیوانه یا کافر شود؛ حاکم شرع یک نفر دیگر را به جای او معین می‌کند و اگر هر دو بمیرنـد یا دیوانه یا کافر شوند؛ حاکم شـرع دو نفر دیگر را معین می‌کند؛ ولی اگر یک نفر بتواند وصـیت را عملی کند؛ معین کردن دو نفر لازم نیست. مسأله ۲۷۲۵ – اگر وصـی نتواند به تنهائی کارهای میت را انجام دهد؛ حاکم شرع برای کمک او یک نفر دیگر را معین می‌کند. مسأله ۲۷۲۶ – اگر مقداری از مال میت در دست وصـی تلف شود؛ چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده و یا تعـدی نموده؛ مثلا میت وصـیت کرده است که فلان مقـدار به فقرای فلان شـهر بده و او مال را به شـهر دیگر برده و در راه از بین رفته؛ ضامن است و اگر کوتاهی نکرده و تعـدی هم ننموده؛ ضامن نیست. مسأله ۲۷۲۷ – هرگاه انسان کسـی را وصی کند و بگوید که اگر آن کس بمیرد فلانی وصـی باشـد؛ بعد از آنکه وصـی اول مرد؛ وصـی دوم باید کارهای میت را انجام دهد. مسأله ۲۷۲۸ – حجی که بر میت واجب است و بـدهکاری و حقوقی را که مثل خمس و زکاة و مظالم؛ ادا کردن آنها واجب می‌باشد؛ باید از اصـل مال میت بدهنـد؛ اگرچه میت برای آنها وصیت نکرده باشد. مسأله ۲۷۲۹ – اگر مال میت از بـدهی و حـج واجب و حقوقی که مثل خمس و زکاة و مظالم بر او واجب است زیاد بیاید؛ چنانچه وصیت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند؛ باید

به وصیت او عمل کنند و اگر وصیت نکرده باشد؛ آنچه می‌ماند مال ورثه است. مسأله ۲۷۳۰ – اگر مصرفی را که میت معین کرده؛ از ثلث مال او بیشتر باشد؛ وصیت او در بیشتر از ثلث در صورتی صحیح است که ورثه حرفی بزنند یا کاری کنند که معلوم شود وصیت را اجازه نموده‌اند و تنها راضی بودن آنان کافی نیست و اگر مدتی بعد از مردن او هم اجازه نمایند صحیح است و چنانچه بعضی از ورثه اجازه و بعضی رد نمایند وصیت در حصه آنهائی که اجازه نموده‌اند صحیح و نافذ است. مسأله ۲۷۳۱ – اگر مصرفی را که میت معین کرده؛ از ثلث مال او بیشتر باشد و پیش از مردن او ورثه اجازه نمایند؛ بعد از مردن او نمی‌توانند از اجازه خود برگردند. مسأله ۲۷۳۲ – اگر وصیت کند که از ثلث او خمس و زکاهٔ یا بدهی دیگر او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبی هم مثل اطعام به فقرا انجام دهند؛ باید اول بدهی و اجرت قضاء نماز و روزه او را از ثلث بدهند و اگر زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند و چنانچه ثلث مال او فقط به اندازه بدهی او باشد و ورثه هم اجازه ندهند که بیشتر از ثلث مال مصرف شود؛ باید ثلث مال برای نماز و روزه و بدهی تقسیم شود و بقیه بدهی از اصل خارج گردد. مسأله ۲۷۳۳ – اگر وصیت کند که بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبی هم انجام دهند؛ چنانچه وصیت نکرده باشد که اینها را از ثلث بدهند؛ باید بدهی او را از اصل مال بدهند و اگر چیزی زیاد آمد؛ ثلث آن را به مصرف نماز و روزه و کارهای مستحبی که معین کرده برسانند و در صورتی که ثلث کافی نباشد؛ پس اگر ورثه اجازه بدهند؛ باید وصیت او عملی شود و اگر اجازه ندهند باید نماز و روزه را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند. مسأله ۲۷۳۴ – اگر کسی بگوید که میت وصیت کرده فلان مبلغ به من بدهند؛ چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند؛ یا قسم بخورند و یک مرد عادل هم گفته او را تصدیق نماید؛ یا یک مرد عادل با دو زن عادله یا چهار زن عادله به گفته او شهادت دهند؛ باید مقداری را که می‌گوید به او بدهند و اگر یک زن عادله شهادت دهد؛ باید یک چهارم چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند و اگر دو زن عادله شهادت دهند؛ نصف آن را و اگر سه زن عادله شهادت دهند؛ سه چهارم آن را به او بدهند و نیز اگر دو مرد کافر ذمی که در دین خود عادل باشند گفته او را تصدیق کنند؛ در صورتی که میت ناچار بوده است که وصیت کند و مرد و زن عادلی هم در موقع وصیت نبوده؛ باید چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند. مسأله ۲۷۳۵ – اگر کسی بگوید: من وصی میتم که مال او را به مصرفی برسانم؛ یا میت مرا قیم بچه‌های خود قرار داده؛ در صورتی باید حرف او را قبول کرد که دو مرد عادل گفته او را تصدیق نمایند. مسأله ۲۷۳۶ – اگر وصیت کند چیزی از مال او برای کسی باشد و آن کس پیش از آنکه قبول کند یا رد نماید بمیرد؛ تا وقتی ورثه او وصیت را رد نکرده‌اند می‌توانند آن چیز را قبول نمایند؛ ولی این حکم در صورتی است که وصیت کننده از وصیت خود برنگردد و گرنه حقی به آن چیز ندارند.

احکام ارث

مسأله ۲۷۳۷ – کسانی که به واسطه خویشی ارث می‌برند سه دسته هستند: دسته اول – پدر و مادر و اولاد میت است و با نبودن اولاد؛ اولاد اولاد هرچه پائین روند؛ هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می‌برد و تا یک نفر از این دسته هست دسته دوم ارث نمی‌برند. دسته دوم – جد یعنی پدر بزرگ و جده یعنی مادر بزرگ و خواهر و برادر است و با نبودن برادر و خواهر؛ اولاد ایشان هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می‌برد و تا یک نفر از این دسته هست دسته سوم ارث نمی‌برند. دسته سوم – عمو و عمه و دائی و خاله و اولاد آنان است و تا یک نفر از عموها و عمه‌ها و دائی‌ها و خاله‌های میت زنده‌اند؛ اولاد آنان ارث نمی‌برند ولی اگر میت عموی پدری و پسر عموی پدر و مادری داشته باشد؛ ارث به پسر عموی پدر و مادری می‌رسد و عموی پدری ارث نمی‌برد. مسأله ۲۷۳۸ – اگر عمو و عمه و دائی و خاله خود میت و اولاد آنان و اولاد اولاد آنان نباشند؛ عمو و عمه و

دائی و خاله پدر و مادر میت ارث می‌برند و اگر اینها نباشند؛ اولادشان ارث می‌برند و اگر اینها هم نباشند؛ عمو و عمه و دائی و خاله جد و جده میت ارث می‌برند و اگر اینها هم نباشند؛ اولادشان ارث می‌برند. مسأله ۲۷۳۹ – زن و شوهر به تفصیلی که بعدا گفته می‌شود؛ از یکدیگر ارث می‌برند. ارث دسته اول مسأله ۲۷۴۰ – اگر وارث میت فقط یک نفر از دسته اول باشد؛ مثلا پدر یا مادر یا یک پسر یا یک دختر باشد؛ همه مال میت به او می‌رسد و اگر پسر و دختر باشند؛ مال را طوری قسمت می کنند که هر پسر دو برابر دختر ببرد. مسأله ۲۷۴۱ – اگر وارث میت فقط پدر و مادر او باشند؛ مال سه قسمت می‌شود؛ دو قسمت آن را پدر و یک قسمت را مادر می‌برد؛ ولی اگر میت دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر داشته باشد که همه آنان مسلمان و آزاد و پدری باشند؛ یعنی پدر آنان با پدر میت یکی باشد؛ خواه مادرشان هم با مادر میت یکی باشد یا نه؛ اگرچه تا میت پدر و مادر دارد اینها ارث نمی‌برند؛ اما به واسطه بودن اینها؛ مادر شش یک مال را می‌برد و بقیه را به پدر می‌دهند. مسأله ۲۷۴۲ – اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک دختر باشد؛ چنانچه میت دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری نداشته باشد؛ مال را پنج قسمت می کنند؛ پدر و مادر هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت آن را می‌برد. و اگر دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری داشته باشد؛ مال را شش قسمت می کنند: پدر و مادر؛ هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت می‌برد و یک قسمت باقیمانده را چهار قسمت می کنند: یک قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می‌دهند و در نتیجه مال میت را ۲۴ قسمت می کنند: ۱۵ قسمت آن را به دختر و ۵ قسمت آن را به پدر و ۴ قسمت آن را به مادر می‌دهند. مسأله ۲۷۴۳ – اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک پسر باشد؛ مال را شش قسمت می کنند؛ پدر و مادر هر کدام یک قسمت و پسر چهار قسمت آن را می‌برد. و اگر چند پسر یا چند دختر باشند؛ آن چهار قسمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند. و اگر پسر و دختر باشند؛ آن چهار قسمت را طوری تقسیم می کنند که هر پسری دو برابر یک دختر ببرد. مسأله ۲۷۴۴ – اگر وارث میت فقط پدر یا مادر و یک یا چند پسر باشند؛ مال را شش قسمت می کنند: یک قسمت آن را پدر یا مادر و پنج قسمت را پسر می‌برد. و اگر چند پسر باشند؛ آن پنج قسمت را به طور مساوی تقسیم می‌نمایند. مسأله ۲۷۴۵ – اگر وارث میت فقط پدر یا مادر با پسر و دختر باشد؛ مال را شش قسمت می کنند: یک قسمت آن را پدر؛ یا مادر می‌برد و بقیه را طوری قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد. مسأله ۲۷۴۶ – اگر وارث میت فقط پدر یا مادر و یک دختر باشد؛ مال را چهار قسمت می کنند: یک قسمت آن را پدر یا مادر و بقیه را دختر می‌برد. مسأله ۲۷۴۷ – اگر وارث میت فقط پدر یا مادر و چند دختر باشد؛ مال را پنج قسمت می کنند: یک قسمت را پدر یا مادر می‌برد و چهار قسمت را دخترها به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند. مسأله ۲۷۴۸ – اگر میت اولاد نداشته باشد؛ نوه پسری او اگرچه دختر باشد؛ سهم پسر میت را می‌برد و نوه دختری او اگرچه پسر باشد؛ سهم دختر میت را می‌برد؛ مثلا اگر میت یک پسر از دختر خود و یک دختر از پسرش داشته باشد؛ مال را سه قسمت می کنند: یک قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر می‌دهند. و اگر نوه پسری یا دختری بیشتر از یکی بوده و مختلف باشند؛ از آن سهم پسر دو مقابل دختر ارث می‌برد.

ارث دسته دوم

مسأله ۲۷۴۹ – دسته دوم از کسانی که به واسطه خویشی ارث می‌برند؛ جد یعنی پدر بزرگ و جده یعنی مادر بزرگ و برادر و خواهر میت است و اگر برادر و خواهر نداشته باشد؛ اولادشان ارث می‌برند. مسأله ۲۷۵۰ – اگر وارث میت فقط یک برادر یا یک خواهر باشد؛ همه مال به او می‌رسد. و اگر چند برادر پدر و مادری؛ یا چند خواهر پدرو مادری باشد؛ مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود. و اگر برادر و خواهر پدر و مادری باهم باشند؛ هر برادری دو برابر خواهر می‌برد؛ مثلا اگر دو برادر و یک خواهر پدر و مادری دارد؛ مال را پنج قسمت می کنند: هر یک از برادرها دو قسمت و خواهر یک قسمت آن را می‌برد. مسأله ۲۷۵۱ – اگر

میت برادر و خواهر پـدر و مادری دارد؛ برادر و خواهر پدری که از مادر با میت جدا است ارث نمی‌برد. و اگر برادر و خواهر پدر و مادری ندارد؛ چنانچه فقط یک خواهر یا یک برادر پدری داشته باشد؛ همه مال به او می‌رسد. و اگر چند برادر یا چند خواهر پدری داشـته باشد؛ مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود. و اگر هم برادر و هم خواهر پدری داشته باشد؛ هر برادری دو برابر خواهر می‌برد. مسأله ۲۷۵۲ - اگر وارث میت فقـط یـک خواهر یـا یـک برادر مـادری باشـد که از پـدر بـا میت جـدا است؛ همه مـال به او می‌رسـد و اگر چنـد برادر مـادری یـا چنـد خواهر مادری یا چنـد برادر و خواهر مادری باشـند؛ مال به طور مساوی بین آنان قسـمت می‌شود. مسأله ۲۷۵۳ - اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و یک برادر یا یک خواهر مادری داشته باشد؛ برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برند و مال را شـش قسـمت می کنند: یک قسـمت آن را به برادر یا خواهر مادری و بقیه را به برادر و خواهر پـدر و مـادری می‌دهنـد و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد. مسأله ۲۷۵۴ - اگر میت برادر و خواهر پـدر و مـادری و برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری داشـته باشد؛ برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برد و مال را سه قسمت می کنند: یک قسمت آن را برادر و خواهر مـادری به طور مسـاوی بین خودشـان قسـمت می کننـد و بقیه را به برادر و خواهر پـدر و مادری می‌دهنـد و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد. مسـأله ۲۷۵۵ - اگر وارث میت فقـط برادر و خواهر پـدری و یک برادر مادری یا یک خواهر مادری باشد؛ مال را شـش قسـمت می کنند: یک قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می‌برد و بقیه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد. مسأله ۲۷۵۶ - اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پـدری و چنـد برادر و خواهر مادری باشد؛ مال را سه قسمت می کنند: یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیه را به برادر و خواهر پـدری می‌دهنـد و هر برادری دو برابر خـواهر می‌برد. مسـأله ۲۷۵۷ - اگر وارث میـت فقـط برادر و خـواهر و زن او باشـد؛ زن یک چهـارم مـال را ارث می‌برد و خـواهر و برادر به طوری که در مسائـل گذشـته گفته شـد بقیه را ارث می‌برنـد. و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقـط خـواهر و برادر و شوهر او باشـد؛ شوهر نصف مـال را می‌برد و خواهر و برادر به طوری که در مسائـل پیش گفته شـد ارث خود را می‌برند. ولی برای آنکه زن یا شوهر ارث می‌برند؛ از سـهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی‌شود و از سهم برادر و خواهر پـدر و مـادری یـا پـدری کم می‌شود؛ مثلاـ اگر وارث میت شوهر و برادر و خواهر مـادری و برادر و خواهر پـدر و مادری او باشـد؛ نصف مال به شوهر می‌رسـد و یک قسـمت از سه قسـمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می‌دهنـد و آنچه می‌ماند مال برادر و خواهر پـدر و مادری است؛ پس اگر همه مال او شـش تومان باشد، سه تومان به شوهر و دو تومان به برادر و خواهرمادری و یـک تومـان به برادر و خواهر پـدر و مـادری می‌دهنـد. و اگر میت یـک برادر یـا یک خواهر مادری و یک یا چنـد خواهر پـدری و مادری باشـد؛ شـش یک مال سـهم خواهر مادری و بقیه سـهم خواهر پدری و مادری است. مسأله ۲۷۵۸ - اگر میت خـواهر و برادر نداشـته باشد؛ سـهم ارث آنان را به اولادشان می‌دهند و سهم برادرزاده و خواهرزاده مادری به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و از سـهمی که به برادرزاده و خواهرزاده پـدری یـا پـدر و مـادری می‌رسـد بنا بر مشـهور هر پسـری دو برابر دختر می‌برد؛ ولی بعید نیست که بین اینها نیز به طور مساوی قسمت شود و احوط رجوع به صلح است. مسأله ۲۷۵۹ - اگر وارث میت فقط یک جد یا یک جـده است؛ چه پـدری باشـد یا مادری؛ همه مال به او می‌رسـد و با بودن جد میت؛ پدر جد ارث نمی‌برد. مسأله ۲۷۶۰ - اگر وارث میت فقط جد و جده پدری باشد؛ مال سه قسـمت می‌شود: دو قسـمت را جد و یک قسمت را جده می‌برد. و اگر جد و جده مادری باشد؛ مال را به طور مساوی بین خودشان قسـمت می کنند. مسأله ۲۷۶۱ - اگر وارث میت فقط یک جـد یا جده پدری و یک جد یا جده مادری باشد؛ مال سه قسـمت می‌شود: دو قسـمت را جد یا جده پدری و یک قسمت را جد یا جده مادری می‌برد. مسأله ۲۷۶۲ - اگر وارث میت جـد و جده پدری و جد و جده مادری باشد؛ مال سه قسـمت می‌شود؛ یک قسـمت آن را به جد و جده مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و دو قسمت آن را به جد و جده پدری می‌دهند و جد دو برابر جده می‌برد. مسأله ۲۷۶۳ - اگر وارث میت فقط زن و جـد و جده پدری و جد و جده مادری او باشد؛ زن ارث خود را به تفصیلی که بعدا گفته می‌شود می‌برد

و یک قسـمت از سه قسـمت اصل مال را به جد و جده مادری می‌دهند که به طور مساوی بین خودشان قسـمت می‌کنند و بقیه را به جـد و جده پدری می‌دهند و جد دو برابر جده می‌برد. و اگر وارث میت شوهر و جد و جده باشد؛ شوهر نصف مال را می‌برد و جد و جده به دستوری که در مسائل گذشته گفته شد؛ ارث خود را می‌برند. و اگر جد و جده پدری یا مادری یا هر دو با برادر و خواهر جمع شونـد؛ جـد و جـده مادری مثل برادر و خواهر مادری حساب می‌شونـد و جـد و جـده پدری مثل برادر و خواهر پدری حساب می‌شوند؛ پس در سهم برادرها یا خواهرها مثل برادرها و خواهرها شریک می‌شود.

ارث دسته سوم

مسأله ۲۷۶۴ – دسـته سوم عمو و عمه و دائی و خـاله و اولاـد آنـان است به تفصـیلی که گفته شـد که اگر از طبقه اول و دوم کسـی نباشـد اینها ارث می‌برند. مسأله ۲۷۶۵ – اگر وارث میت فقـط یـک عمو یا یک عمه است؛ چه پـدر و مادری باشـد؛ یعنی با میت از یک پـدر و مادر باشـد؛ یا پـدری باشد یا مادری؛ همه مال به او می‌رسد. و اگر چند عمو یا چند عمه باشـند و همه پدر و مادری؛ یا همه پـدری باشـند؛ مال به طور مساوی بین آنان قسـمت می‌شود. و اگر عمو و عمه هر دو باشـند و همه پدر و مادری؛ یا همه پدری باشـند؛ مشـهور این است که عمو دو برابر عمه می‌برد؛ مثلا اگر وارث میت دو عمو و یک عمه باشـد؛ مال را پنـج قسـمت می‌کننـد: یک قسمت را به عمه می‌دهند و چهار قسمت را عموها به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند. ولی بعید نیست که قسمت بین اینها نیز به طور مساوی باشد. مسأله ۲۷۶۶ – اگر وارث میت فقط چند عموی مادری یا چند عمه مادری یا عمو و عمه مادری باشند؛ ظاهر آن است که مال به طور مساوی بین آنان قسـمت می‌شود. مسأله ۲۷۶۷ – اگر وارث میت عمو و عمه باشـد و بعضـی پدری و بعضـی مادری و بعضـی پدر و مادری باشـند؛ عمو و عمه پدری ارث نمی‌برند و اگر میت یک عمو یا یک عمه مادری دارد؛ مال را شش قسـمت می‌کننـد: یـک قسـمت را به عمو یـا عمه مادری و بقیه را به عمو و عمه پـدر و مادری و در فرض نبودن آنها به عمو و عمه پدری. و اگر هم عمو و هم عمه مادری دارد؛ مال را سه قسـمت می‌کنند: دو قسـمت را به عمو و عمه پدر و مادری و در فرض نبودن آنهـا به عمو و عمه پـدری و یک قسـمت را به عمو و عمه مادری می‌دهنـد. مسأله ۲۷۶۸ – اگر وارث میت فقـط یک دائی یا یک خاله باشـد؛ همه مال به او می‌رسـد و اگر هم دائی و هم خاله باشـد و همه پدر و مادری؛ یا پدری یا مادری باشـند؛ مال به طور مساوی بین آنان قسـمت می‌شود. مسأله ۲۷۶۹ – اگر وارث میت فقـط یـک یا چنـد دائی؛ یا یک یا چنـد خاله مادری و دائی و خاله پدر و مادری و دائی و خاله پدری باشد؛ دائی و خاله پدری ارث نمی‌برد و بعید نیست که بقیه در تقسیم باهم دیگر مساوی باشـند. مسأله ۲۷۷۰ – اگر وارث میت فقط دائی و خاله پـدری و دائی و خاله مادری و دائی و خاله پـدر و مادری باشـد؛ دائی و خاله پدری ارث نمی‌برنـد. و بعید نیست که بقیه در تقسیم آن باهم مساوی باشـند. مسأله ۲۷۷۱ – اگر وارث میت یـک یا چنـد دائی یا یک یا چند خاله یا دائی و خاله و یک یا چند عمو یا یک یا چند عمو و عمه باشد؛ مال را سه قسـمت می‌کنند: یک قسمت را دائی یا خاله یا هردو و بقیه را عمو یا عمه یا هر دو می‌برد. مسأله ۲۷۷۲ – اگر وارث میت یک دائی یا یک خاله و عمو و عمه باشد؛ چنانچه عمو و عمه؛ پـدر و مادری یا پدری باشـند؛ مال را سه قسـمت می‌کنند: یک قسـمت را دائی یا خاله می‌برد و از بقیه دو قسـمت به عمو و یک قسمت به عمه می‌دهند؛ بنا بر این مال را نه قسمت می‌کنند: سه قسمت را به دائی یا خاله و بنا بر مشهور چهار قسمت را به عمو و دو قسـمت را به عمه می‌دهند؛ ولی بعید نیست که بین عمو و عمه به طور مساوی تقسیم شود. مسأله ۲۷۷۳ – اگر وارث میت یک دائی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمه مادری و عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشد؛ مال را سه قسـمت می‌کنند: یک قسمت آن را به دائی یا خاله می‌دهند و دو قسـمت باقیمانده را بقیه ورثه به طور مساوی بین خود تقسیم می‌کنند. مسأله ۲۷۷۴ – اگر وارث میت چند دائی و چند خاله باشد که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشـند و عمو و عمه هم داشته باشد؛ مال سه سهم می‌شود:

دو سـهم آن را به دسـتوری که گفته شـد بین عمو و عمه قسمت می‌کننـد و یـک سـهم آن را دائی‌هـا و خاله‌ها به طور مساوی بین خودشان قسـمت می‌نمایند؛ ولی با بودن دائی و خاله پدر و مادری؛ دائی و خاله پدری ارث نمی‌برد. مسأله ۲۷۷۵ – اگر وارث میت؛ دائی یا خاله مادری و چند دائی و خاله پدر و مادری یا پدری و عمو و عمه باشد؛ مال سه سـهم می‌شود: دو سـهم آن را به دستوری که سابقا گفته شـد عمو و عمه بین خودشان قسـمت می‌کنند و بعید نیست که بقیه ورثه در تقسـیم یک سـهم باقیمانده باهم مساوی باشند. مسأله ۲۷۷۶ – اگر میت عمو و عمه و دائی و خاله نداشـته باشـد؛ مقداری که به عمو و عمه می‌رسد؛ به اولاد آنان و مقداری که به دائی و خاله می‌رسد؛ به اولاد آنان داده می‌شود. مسأله ۲۷۷۷ – اگر وارث میت عمو و عمه و دائی و خاله پدر و عمو و عمه و دائی و خاله مادر او باشـند؛ مال سه سـهم می‌شود: یک سهم آن را عمو و عمه و دائی و خاله مادر میت به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و دو سهم دیگر آن را سه قسمت می‌کنند: یک قسمت را دائی و خاله پدر میت به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌نمایند و دو قسمت دیگر آن را نیز به طور مساوی به عمو و عمه پدر میت می‌دهند.

ارث زن و شوهر

مسأله ۲۷۷۸ – اگر زنی بمیرد و اولاد نداشـته باشد؛ نصف همه مال را شوهر او و بقیه را ورثه دیگر می‌برند. و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاـد داشـته باشـد؛ چهـار یک همه مال را شوهر و بقیه را ورثه دیگر می‌برنـد. مسأله ۲۷۷۹ – اگر مردی بمیرد و اولاـد نداشـته باشد؛ چهار یک مال او را زن و بقیه را ورثه دیگر می‌برند و اگر از آن زن یا از زن دیگر اولاد داشـته باشد؛ هشت یک مال را زن و بقیه را ورثه دیگر می‌برنـد و زن از زمین خانه و باغ و زراعت و زمینهای دیگر نه از خود زمین و نه از قیمت آن ارث می‌برد و نیز از خود هوائی خانه ماننـد بنا و درخت ارث نمی‌برد؛ ولی از قیمت آنها ارث می‌برد و همچنین است درخت و ساختمانی که در زمین بـاغ و زراعت و زمینهـای دیگر است. و اظهر آن است که زن از خود زراعت ارث می‌برد. مسـألِه ۲۷۸۰ – اگر زن بخواهد در چیزهائی که از آنها ارث نمی‌برد مانند زمین خانه مسـکونی؛ تصـرف کند؛ باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد. و جایز نیست که ورثه تا سهم زن را ندادهانـد؛ در چیزهائی که زن از قیمت آنها ارث می‌برد ماننـد بنا و درخت؛ بدون اجازه او تصـرف کنند. مسأله ۲۷۸۱ – اگر بخواهنـد بنا و درخت و ماننـد آن را قیمت نماینـد؛ بایـد حساب کننـد که اگر آنها بـدون اجاره در زمین بمانند تا از بین بروند؛ چقـدر ارزش دارنـد و سـهم زن را از آن قیمت بدهند. مسأله ۲۷۸۲ – مجرای آب قنـات و ماننـد آن؛ حکـم زمیـن را دارد و آجر و چیزهـائی که در آن بکار رفته؛ در حکم ساختمان است. مسأله ۲۷۸۳ – اگر میت بیش از یک زن داشـته باشد؛ چنانچه اولاد نداشته باشد؛ چهار یک مال و اگر اولاد داشـته باشد؛ هشت یک مال به شـرحی که گفته شد؛ به طور مساوی بین زنهای او قسمت می‌شود؛ اگرچه شوهر بـا همه یا بعض آنان نزدیکی نکرده باشـد؛ ولی اگر در مرضـی که در آن مرض از دنیا رفته؛ زنی را عقـد کرده و با او نزدیکی نکرده است؛ آن زن از او ارث نمی‌برد و حق مهر هم نـدارد. مسـألِه ۲۷۸۴ – اگر زن در حـال مرض شوهر کنـد و به همان مرض بمیرد؛ شوهرش اگرچه بـا او نزدیکی نکرده باشـد؛ از او ارث می‌برد. مسأله ۲۷۸۵ – اگر زن را به ترتیبی که در احکـام طلاق گفته شـد؛ طلاـق رجعی بدهنـد و در بین عـده بمیرد؛ شوهر از او ارث می‌برد. و نیز اگر شوهر در بین آن عـده بمیرد؛ زن از او ارث می‌برد. ولی اگر بعد از گذشـتن عده یا در عده طلاق بائن؛ یکی از آنان بمیرد؛ دیگری از او ارث نمی‌برد. مسأله ۲۷۸۶ – اگر شوهر در حال مرض؛ عیالش را طلاق دهد و پیش از گذشـتن دوازده ماه هلالی بمیرد؛ زن با سه شرط از او ارث می‌برد: اول آنکه در این مدت شوهر دیگر نکرده باشد و در صورتی که شوهر کرده باشد احتیاط این است که صلح نمایند. دوم آنکه راضی به طلاق شوهر نبوده و طلاق شوهر نیز به قصـد منع او از ارث باشـد و در غیر این صورت ارث بردن زن اشـکال دارد. سوم شوهر در مرضـی که در آن مرض زن را طلاـق داده؛ به واسـطه آن مرض یـا به جهت دیگری بمیرد؛ پس اگر از آن مرض خـوب شود و به جهت دیگری از

دنیا برود؛ زن از او ارث نمی‌برد. مسأله ۲۷۸۷ – لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته اگرچه زن آن را پوشیده باشد؛ بعد از مردن شوهر؛ جزء مال شوهر است.

مسائل متفرقه ارث

مسأله ۲۷۸۸ – قرآن و انگشتری و شمشیر میت یا سلاح دیگر که برای مردها متعارف است و لباسهائی را که پوشیده در صورتی که آنها را به شخص دیگری وصیت نکند؛ مال پسر بزرگتر است و اگر میت از سه چیز اول بیشتر از یکی دارد؛ مثلاـ دو قرآن یا دو انگشتری دارد؛ احتیاط واجب آن است که پسر بزرگ در آنها با ورثه دیگر صلح کند اگرچه بعید نیست همه آنها مال او باشد. مسأله ۲۷۸۹ – اگر پسر بزرگ میت بیش از یکی باشد مثلا از دو زن او در یک وقت دو پسر به دنیا آمده باشد؛ باید لباس و قرآن و انگشتری و شمشیر میت را به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند. مسأله ۲۷۹۰ – اگر میت قرض داشته باشد؛ چنانچه قرضش به اندازه مال او یا زیادتر باشد؛ باید چهار چیزی هم که مال پسر بزرگتر است و در مسأله پیش گفته شد؛ به قرض او بدهند و اگر قرضش کمتر از مال او باشد به طوری که بعد از اداء دین برای وارث‌ها ارث می‌رسد؛ اشیاء مزبوره مال پسر بزرگتر است. مسأله ۲۷۹۱ – مسلمان از کافر ارث می‌برد؛ ولی کافر اگرچه پدر یا پسر میت مسلمان باشد از او ارث نمی‌برد. مسأله ۲۷۹۲ – اگر کسی یکی از خویشان خود را عمدا و به ناحق بکشد؛ از او ارث نمی‌برد؛ ولی اگر از روی خطا باشد مثل آنکه سنگ را به هوا بیندازد و اتفاقا به یکی از خویشان او بخورد و او را بکشد؛ از او ارث می‌برد؛ بلکه ظاهر آن است که از دیه نیز ارث می‌برد. مسأله ۲۷۹۳ – هرگاه بخواهند ارث را تقسیم کنند؛ برای بچه‌ای که در شکم است که اگر زنده به دنیا بیاید ارث می‌برد؛ در صورتی که احتمال بیشتر از یکی نرود؛ سهم یک پسر را کنار می‌گذارند و زیادی را ورثه بین خود تقسیم می‌کنند. ولی اگر احتمال بدهند بیشتر از یکی است؛ مثلا احتمال بدهند که زن به دو یا سه بچه حامله باشد و ورثه راضی نباشند که سهم حمل محتمل را کنار بگذارند؛ نسبت به زائد از سهم یک پسر را با وثوق و اطمینان به حفظ سهم حمل زائد جایز است بین ورثه تقسیم کنند.

استفتائات

مساله

مسأله ۲۸۲۱ – اگر ریشه درخت همسایه در ملک انسان بیاید؛ می‌تواند از آن جلوگیری کند و چنانچه ضرری هم از ریشه درخت به او برسد؛ می‌تواند از صاحب درخت بگیرد. مسأله ۲۸۲۲ – جهیزیه‌ای که پدر به دختر می‌دهد؛ اگر مثلا به واسطه صلح یا بخشش ملک او کرده باشد؛ نمی‌تواند از او پس بگیرد و اگر ملک او نکرده باشد؛ پس گرفتن آن اشکال ندارد. مسأله ۲۸۲۳ – اگر کسی بمیرد؛ ورثه بالغ او می‌توانند از سهم خودشان خرج عزاداری میت نمایند؛ ولی از سهم صغیر نمی‌شود چیزی برداشت. مسأله ۲۸۲۴ – اگر انسان غیبت مسلمانی را کند؛ باید توبه کند و لازم نیست از آن مسلمان خواهش کند که او را حلال نماید و بنا بر احتیاط برای او از خدا طلب آمرزش کند و اگر به واسطه غیبتی که کرده توهینی از آن مسلمان شده؛ در صورتی که ممکن است باید آن توهین را بر طرف نماید. مسأله ۲۸۲۵ – انسان نمی‌تواند بدون اذن حاکم شرع از مال کسی که می‌داند خمس نمی‌دهد؛ خمس را بردارد و به حاکم شرع برساند. مسأله ۲۸۲۶ – آوازی که مخصوص مجالس لهو و بازیگری است؛ غنا و حرام می‌باشد. و نوحه یا روضه یا قرآن را با آواز لهوی نباید بخوانند؛ اگر آن را با صدای خوب بخوانند اشکال ندارد. مسأله ۲۸۲۷ – کشتن حیوانی که اذیت می‌رساند و مال کسی نیست اشکال ندارد. مسأله ۲۸۲۸ – جایزه‌ای را که بانک به بعضی از کسانی که در صندوق پس انداز حساب

دارنـد می‌دهـد؛ چون برای تشویق مردم از خودش می‌دهد حلال است. مسأله ۲۸۲۹ – اگر چیزی را به صـنعتگری بدهند که درست کنـد و صـاحب آن نیایـد آن را ببرد؛ چنـانچه صـنعتگر جسـتجو کنـد و از پیـدا کردن صـاحب آن نـا امیـد شود؛ بایـد آن را به نیت صاحبش صـدقه بدهـد و احوط این است که از حاکم شـرع اسـتجازه کند. مسأله ۲۸۳۰ – سـینه زدن در کوچه و بـازار با اینکه زنها عبور می‌کنند اشکال ندارد و لازم نیست سینه زن پیراهن پوشیده باشد و نیز اگر جلوی جمعیت عزادار بیرق و مانند آن ببرند؛ مانعی نـدارد ولی باید اسـتعمال آلات لهو نشود. مسأله ۲۸۳۱ – گذاشـتن دنـدان طلا و دنـدانی که روکش طلا دارد برای زن و مرد مانعی نـدارد؛ هر چند زینت حساب شود. مسأله ۲۸۳۲ – حرام است انسان اسـتمناء کنـد (یعنی با خود یا دیگری غیر زن یا کنیزی که وطی آن جایز است به غیر جماع؛ کاری کند که منی از او بیرون آید). مسأله ۲۸۳۳ – تراشیدن ریش و ماشین کردن آن اگر مثل تراشیدن باشـد؛ بنـا بر احتیاط واجب حرام است. مسأله ۲۸۳۴ – احتیـاط واجـب آن اسـت که ولی بچه پیش از آنکه بچه بـالغ شـود اورا ختنه نمایـد و اگر او را ختنه نکنـد؛ بعد از بالغ شدن بر خود بچه واجب است. مسأله ۲۸۳۵ – اگر پدر و مادر فقیر باشـند و نتوانند کاسبی کنند؛ فرزند آنان اگر بتواند؛ باید خرجی آنان را بدهد. مسأله ۲۸۳۶ – اگر کسی فقیر باشد و نتواند کاسبی کند؛ پدر او باید خرجی او را بدهد و اگر پدر ندارد یا نمی‌تواند خرجی او را بدهد؛ چنانچه فرزندی هم نداشته باشد که بتواند خرجی او را بدهد مشهور آن است که جد پدری او باید خرجی او را بدهد و اگر جد پدری ندارد یا نمی‌تواند خرجی او را بدهد؛ مادرش باید خرجی او را بدهد و اگر مادر هم نـدارد یا نمی‌تواند خرجی او را بدهد؛ باید مادر پدر و مادر مادر و پدر مادر؛ باهم خرجی او را بدهند. و اگر بعضـی از اینها نباشد یا نتواند؛ باید بعضی دیگر خرجی او را بدهد. و قول مشهور موافق احتیاط است. مسأله ۲۸۳۷ – دیواری که مال دو نفر است؛ هیچ کدام آنان حق ندارد بدون اذن شـریک دیگر آن را بسازد؛ یا سـر تیر یا پایه عمارت خود را روی آن دیوان بگذارد یا به دیوار میـخ بکوبـد؛ ولی کارهـائی که معلوم است شـریک راضـی استماننـد تکیه دادن به دیوان و لباس انـداختن روی آن اشـکال ندارد؛ اما اگر شریک او بگوید به این کارها راضی نیستم؛ انجام اینها هم جایز نیست. مسأله ۲۸۳۸ – عکاسی صورت مکروه است و نیز نقاشـی تمام از حیوان یا انسان هر چند مجسمه باشد مکروه است. مسأله ۲۸۳۹ – درخت میوه‌ای که شـاخه آن از دیوار باغ بیرون آمـده؛ اگر انسان ندانـد صاحبش راضـی است؛ بنا بر احتیاط نمی‌توانـد از میوه آن بچینـد و اگر میوه آن روی زمین هم ریخته باشـد نمی‌تواند آن را بردارد.

احکام سفته

نظر به اینکه معاملات سـفته و سـرقفلی در بین مردم رایـج و مورد ابتلای عموم گردیده و راجع به مشـروعیت این معاملات سؤالاتی می‌شود؛ لازم دیـدیم موضوع را با توضـیحات بیشتری نوشـته و به صورت کتابچه‌ای در دسترس عموم بگـذاریم. (مسأله ۱) در کلیه معاملات که به نحو معاوضه (داد و ستد) باشد؛ لازم است هر یک از دو طرف معاوضه؛ مالیت (قیمت و ارزش) داشته باشد؛ زیرا که اگر یکی از دو طرف مـالیت نداشـته باشـد؛ خوردن مـال طرف دیگر به طور باطـل خواهـد بود؛ مثلاـ اگر کسـی یک دانه جو را که مـالیت نـدارد به یکصـد ریـال بفروشـد معامله باطل است. (مسأله ۲) مـالیت مـال دو قسم است؛ یکی آنکه مـال ذاتـا دارای منـافع و خواصـی اسـت کـه مردم به جهت آن منفعت یـا خاصیت به آن رغبت می‌نماینـد و بـدین جهت قیمت و ارزش پیـدا می‌کنـد مـانند خوردنیهـا؛ آشامیـدنیها؛ فرشـها؛ ظرفهـا؛ اقسام جواهرات و مانـند اینها. دیگری آنکه ذاتا ارزش و مزیتی نـدارد بلکه ارزش و قیمتش اعتباری است مثل تمبرهای پست که دولت برای آنها قیمت معین کرده است از یک ریال یا کمتر یا بیشتر و آنها را در پستخانه برای مراسلات و در گمرکـات و دادسراها برای چسباندن به اظهـار نامه‌هـا و در محاضـر رسـمی برای اسـناد معاملات و غیر اینهـا قبول می‌نماید و از این جهت ارزش و مالیت پیدا می‌کند و هر وقت دولت بخواهد که آنها را از مالیت بیندازد؛ روی آنها مهر باطله زده و از اعتبار ساقط می‌نمایـد. (مسأله ۳) اجناسـی که مورد معامله و یا قرض واقع می‌شونـد دو قسـمتند: (۱) مکیـل و موزون (پیمانه‌ای و

کشیمنی). (۲) غیر مکیل و موزون. قسم اول آن است که قیمت و ارزشش روی پیمانه یا کشیمن قرار گرفته مثل حبوب برنج؛ گندم؛ جو؛ طلا؛ نقره و مانند اینها. قسم دوم آن است که قیمتش فقط به شماره مانند تخم مرغ؛ یا به ذرع است مانند پارچه و فرش. حال چنانچه در باب قرض هر جنسی را به دیگری قرض بدهند به شرط زیاده؛ ربا بوده و آن قرض حرام و قرض دهنده مقدار زیادی را مالک نمی‌شود؛ خواه مکیل و موزون باشد یا غیر آن. در باب معامله هم اگر مکیل و موزون را با همجنس خود خرید و فروش نمائیم؛ با زیاده ربا خواهد بود و خرید و فروش نیز حرام و باطل است. و اما اگر غیر مکیل و موزون را به همجنس خود به زیاده معامله کنیم؛ ربا نخواهد بود و در نتیجه این مسأله به میان می‌آید که هرگاه کسی صد عدد تخم مرغ را به دیگری قرض دهد تا مدت دو ماه مثلا به صد و ده عدد؛ ربا می‌شود؛ ولی اگر صد عدد تخم مرغ را به صد و ده تا به مدت دو ماه بفروشد؛ ربا نشده و معامله صحیح است؛ در صورتی که نتیجه یکی است ولی عنوان فرق کرده؛ اگر عنوان قرض باشد ربا است و اگر خرید و فروش باشد ربا نیست. و در اینجا باید معلوم باشد که واقع قرض غیر از واقع فروش است؛ به این معنی که قرض عبارت است از اینکه انسان مالی را به دیگری بدهد به این قصد که آن مال در ذمه گیرنده باشد و فروش آن است که مالی را در عوض مال دیگر به کسی بدهد؛ پس در فروش لازم است که مال فروخته شده غیر از عوض او باشد و از اینجا معلوم می‌شود که اگر مثلا صد عدد تخم مرغ را به صد و ده عدد در ذمه بفروشد؛ بایستی بین آنها امتیاز باشد؛ مثل اینکه صد عدد تخم مرغ بزرگ را به صد و ده عدد متوسط در ذمه بفروشد؛ زیرا که اگر امتیاز بین آنها به وجهی نباشد؛ بیع محقق نشده بلکه واقع قرض بوده و به صورت بیع است و از این جهت معامله حرام و نسبت به زیادی باطل می‌شود. (مسأله ۴) تمامی پولهای کاغذی اعم از اسکناسهای روسی یا دینارهای عراقی یا لیره‌های انگلیسی یا دلارهای آمریکائی یا ریال‌های ایرانی مالیت دارند؛ زیرا که از طرف هر یک از دولتها نسبت به پولهای کاغذی خود قیمتی معین شده که در تمام مملکت قبول و رایج است و بدین جهت مالیت پیدا نموده و هر موقعی بخواهند از اعتبار و مالیت ساقط می‌نمایند. و معلوم است که این پولها مکیل و موزون نیستند و از این جهت معاوضه این پولها به همجنس خود با زیاده ربا نیست و همچنین معامله این پولها که دین در ذمه باشد به نقدی با نقیصه یا زیاده ربا نیست؛ مثلا اگر ده هزار ریال طلب را به کسی دیگر به نه هزار ریال نقد معامله نمائیم؛ ربا نمی‌شود؛ چنانچه مرحوم آیت اللّه یزدی اعلی اللّه مقامه در ملحقات عروه در مسأله (۵۶) تصریح نموده و می‌فرماید: اسکناس معدود است و از جنس غیر نقدین (طلا و نقره) می‌باشد و دارای قیمت معینه‌ای است و حکم نقدین بر او جاری نمی‌شود؛ پس جایز است فروش بعضی از آنها به بعض دیگر با زیاده و همچنین جاری نمی‌شود بر آن حکم صرف که وجوب قبض در مجلس است. و مانند اسکناس است نوط و مانند اسکناس است سایر پولهای دولتی بنا بر اظهر. (مسأله ۵) سفته‌های ریالی که در بین مردم معامله می‌شود؛ خود سفته‌ها مالیت نداشته و مورد معامله نیست و مورد معامله ریال‌هائی است که این سفته‌ها سند اثبات آنها است؛ مثلا زید یک خروار گندم را به دو هزار ریال فروخته و برای آن سفته دو ماهه می‌گیرد؛ آن وقت این طلب را می‌فروشد به یکصد ریال کمتر؛ یعنی به یک هزار و نهصد ریال نقد. و سفته برای اثبات دو هزار ریال طلب است و شاهد بر اینکه این سفته مالیت ندارد این است که شما یک خروار گندم را که می‌فروشی به دو هزار ریال اگر مشتری آن وجه را به شما داد؛ ذمه‌اش بریء می‌شود؛ ولی اگر سفته داد ذمه‌اش بریء نمی‌شود و به شما مقروض است تا اینکه دو هزار ریال را بپردازد و اگر سفته گم شود یا بسوزد باز هم مشتری ذمه‌اش مشغول است و باید وجه گندم را بپردازد. اما اگر دو هزار ریال وجه نقد به فروشنده داده بود و آن گم شود یا بسوزد؛ از کیسه فروشنده رفته و به مشتری هیچ مربوط نیست. (مسأله ۶) سفته‌ای که به بانک یا غیر بانک فروخته شود؛ در صورتی که حقیقت داشته باشد و دوستانه و صوری نباشد؛ مثل اینکه کسی جنسی را به دیگری فروخته به معادل صد هزار ریال سفته گرفته؛ همان صد هزار ریال طلب خود را به بانک و غیر بانک به عنوان معامله و تملیک واگذار کردن و در مقابل وجه گرفتن با نقیصه که به نسبت مدت طلب واگذاری از مقدار وجه کم می‌نماید؛ اشکال ندارد. (مسأله ۷) سفته هائی که حقیقت ندارد و دوستانه است؛ اگر فروشنده آن سفته‌ها را وکالت از طرف سفته دهنده در ذمه او بفروشد و وجه را که

می گیرد وکالت از طرف سفته دهنده برای خود قرض بردارد اشکال ندارد؛ ولی چنانچه در مسأله (۲) بیان شد در این صورت که فروخته شده؛ مالی در ذمه سفته دهنده است بایستی عوض مغایر با آن مال باشد؛ مثلا در صورتی که از بانک ریال می گیرد؛ سفته دلار یا دینار عراقی یا لیره انگلیسی بفروشد؛ بنا بر این اگر کسی پانصد دینار عراقی مثلا به شخصی به مدت دو ماه سفته دوستانه بدهد؛ سفته گیرنده می تواند وجه سفته را به بانک یا به صراف از طرف سفته دهنده وکالت در ذمه او بفروشد به نود و نه هزار ریال نقدی و آن مبلغ را گرفته و برای خود وکالت قرض بردارد و البته موقع پرداخت وجه که بایستی به مقدار ده هزار ریال مثلا علاوه بپردازد؛ لازم است این زیادی را از باب ابراء ذمه سفته دهنده پرداخت نماید و اگر فرضا این اضافه را به خود سفته دهنده بپردازد؛ باید بذل نماید و نیز باید سفته دهنده پرداختن این زیادی را به سفته گیرنده شرط ننمایند؛ زیرا که در صورت اشتراط معامله ربوی خواهد بود و چنانچه در همین صورت سفته گیرنده پانصد دینار عراقی در ذمه خود را به سفته دهنده در مقابل وجه (۹۹۰۰۰) ریال دریافتی بفروشد و وکالت از طرف او قبول کند باز صحیح است. (مسأله ۸) سفته‌های وعده‌ای که به بانکها یا غیر بانکها فروخته می‌شود؛ معمولا ـ در مقابل وجه نقد فروخته می‌شود و باید هم در مقابل وجه نقد فروخته شود؛ زیرا که اگر در مقابل وجه نسیه و وعده فروخته شود؛ بیع دین به دین شده و معامله محل اشکال خواهد بود. (مسأله ۹) سفته هائی را که می‌فروشند؛ دولت قانونی وضع کرده که به موجب آن قانون اگر سفته دهنده در سر رسید سفته وجه را نپردازد؛ بانکها یا خریدارهای دیگر این اختیار را دارند که به هر کدام از فروشنده یا امضاء کنندگان سفته مراجعه نموده و وجه سفته را از او مطالبه و سفته را به او در مقابل معادل وجه سفته؛ بدون کسر؛ واگذار نمایند و فروشنده یا امضاء کنندگان هم ملزمند که در صورت مطالبه بانک یا خریدار دیگر؛ وجه را بپردازند و این الزام و التزام را همه یا اغلب آنهائی که سفته می‌دهند و یا امضاء می کنند می‌دانند و معاملات سفته و بنای عمل روی این شرط که او را ضمنی گویند بوده؛ پس بنا بر این سفته هائی که روی این شرط عمل می‌شود نسبت به کسانی که این الزام را می‌دانند؛ شرط ضمنی و لازم المراعات است و این شرط نظیر شرط ثبت معاملات غیر منقول است که دولت هر معامله غیر منقولی را که به ثبت نرسد؛ قابل اجراء نمی‌داند و همه مردم در خرید و فروش به ثبت دادن ملزم می‌باشند؛ چنانچه هیچ کس از ثبت دادن امتناع نباید بنماید؛ چون بنای عمل به آن شرط است. و چنانکه گذشت؛ این گونه شرطها را که عمل روی او انجام می‌شود شرط ضمنی گویند. (مسأله ۱۰) مرسوم در بانکها این است که یک امضاء را نمی‌خرند؛ ولی اشخاصی هستند که یک امضاء را هم معامله می کنند و چون عموما این اشخاص وجه می‌دهند و سفته می گیرند و غالبا به عنوان قرض است و در قرض زیاده ربا است؛ لهذا معاملات مزبور حرام و زیاده ربا است؛ ولی اگر خواسته باشند معامله شان صحیح باشد و زیاده‌ای که می گیرند؛ ربا نباشد؛ چند راه دارد و دو راهش که آسانتر از بقیه است ذکر می‌شود: ۱ – آنکه وجه را که می‌دهد به عنوان معامله منتقل نماید نه به عنوان قرض و استقراض چنانکه در مسأله (۳) مشروحا بیان گردید؛ مثلا صدهزار ریال نقد را به پانصد دینار عراقی و عده‌ای به مدت معین. ۲ – آنکه یک جعبه کبریت یا یک طاقه دستمال یا چیز دیگری را بفروشد در مقابل مقدار زیاده مثلا به ده هزار ریال به شرط اینکه صد هزار ریال دیگر تا مدت – مثلا – یک سال بدون منفعت قرض بدهد و یا اینکه کسی که قرض گرفته است و مدت آن سر آمده و می‌خواهد تمدید نماید؛ طلبکار یک جعبه کبریت را به مقروض می‌فروشد به ده هزار ریال به شرط اینکه طلب خود را تا مدت یک ماه بدون منفعت تمدید نماید و این چاره جوئی به این نحو برای تجدید و تمدید مدت به ملاحظه این است که جایز نیست ابتداء در مقابل تجدید یا تمدید مدت طلبکار چیزی از بدهکار بگیرد. و توهم اینکه این معامله صوری است زیرا که هیچ کس یک جعبه کبریت را که قیمتش یک ریال است به ده هزار ریال نمی‌خرد؛ توهم به جائی است؛ زیرا که احدی بدون جهت چنین معامله‌ای نمی کند؛ اما در صورتی که صد هزار ریال قرض دادن بدون منفعت تا یک سال ضمیمه شود همه می‌خرند و در این موضوع چند روایت در کتاب وسائل الشیعه ابواب احکام عقود نقل فرموده‌اند و ما برای رفع شبهه یک روایت از آن را در اینجا نقل می‌نمائیم: شیخ طوسی قدس اللّه روحه به سند صحیح از محمد بن اسحق بن عمار که موثق است روایت نموده می گوید به حضرت موسی بن

جعفر (ع) عرض کردم: و یکون لی علی الرجل دراهم؛ فیقول: اخرنی بها و انا اربحک فابیعه جبهٔ تقوم علی بالف درهم بعشرهٔ آلاف درهم – او قال: بعشرین الفا – و اؤخره بالمال؟ قال: لا ـ باس. ترجمه: من چند درهم از شخصی طلبکارم و آن شخص خواهش می‌کند او را مهلت دهم و به من منفعتی برساند؛ من جبه‌ای را که قیمتش هزار درهم است به او بده هزار درهم – یا بیست هزار درهم – می‌فروشم و طلب خود را تاخیر می‌اندازم؟ حضرت فرمود: عیبی ندارد.

احکام سرقفلی

از جمله معاملات متعارفه؛ سرقفلی است که مورد ابتلاء شده و باید تشریح شود. اساسا سرقفلی که به محل کسب تعلق می گیرد؛ از این لحاظ است که وجه اجاره محل کسب ترقی می‌نماید و موجر نمی‌تواند مستاجر را از آن محل بیرون کند یا به غیر متعارف مال الاجاره را بالا ـ ببرد و گاهی می‌شود که یک مغازه یا یک محل کسب؛ سالهای متمادی در دست مستاجر با همان مبلغ اجاره سابق می‌ماند بدون اینکه به مال الاجاره دیناری اضافه شود؛ چون موجر نه قدرت دارد مستاجر را بیرون کند و نه اجاره را بیفزاید؛ در حالی که نظائر محل مزبور چندین برابر اجاره داده می‌شود. (مسأله ۱) اینگونه محل کسبها سه قسم است: در یک قسم آن؛ کسب کردن و سرقفلی گرفتن برای آن بدون اذن و رضای مالک؛ حرام و در دو قسم دیگر؛ سرقفلی گرفتن مشروع است و ملا ـ ک مشروعیت و عدم مشروعیت آن این است که در هر مورد که موجر حق تخلیه و بالابردن مبلغ اجاره را داشته باشد و مستاجر به زور متکی شده نه به اجاره بیفزاید و نه تخلیه کند؛ در این مورد سرقفلی گرفتن و کسب کردن در آن محل بدون رضای صاحب ملک جایز نبوده و حرام است. و در هر مورد که صاحب ملک حق بالا ـ بردن وجه اجاره و یا تخلیه را ندارد؛ سرقفلی گرفتن مشروع و کسب کردن جایز است و در مسائل بعد برای هر سه قسم؛ مثال واضحی ذکر می‌شود تا مطلب واضح گردد. (مسأله ۲) املاکی که در زمان سابق که صحبت سرقفلی در بین نبود و مالک می‌توانست هر وقت مدت اجاره سرآمد؛ محل را تخلیه و یا مبلغ اجاره را اضافه نماید و مستاجر هم باید تخلیه یا مبلغ اجاره را زیاد کند در همچو وقتی اجاره داده شده و هیچگونه شرطی و شروطی نسبت به افزایش وجه اجاره و تمدید مدت در بین نبوده و بعدا از طرف دولت قانونی وضع شده که موجر نتواند ملک را تخلیه و یا مبلغ اجاره را زیاد نماید؛ حال اگر مستاجر به اتکاء این مساعدت دولت؛ محل مزبور را خالی نمی‌کند و بر مبلغ اجاره هم نمی‌افزاید؛ در صورتی که نظائر آن محل که بعد از این قانون اجاره داده می‌شود چند برابر بیشتر است و به همین جهت؛ محل؛ سرقفلی پیدا کرده؛ در این صورت سرقفلی گرفتن مستاجر مشروع نبوده و تصرفاتش هم در محل مزبور بدون رضای مالک حرام خواهد بود. و لازم است در صورت مطالبه مالک؛ محل را تخلیه کند. (مسأله ۳) اشخاصی که مغازه‌ای را می‌سازند و مبالغی خرج می‌کنند و مبلغ اجاره مغازه مزبور در هر ماه مثلا ده هزار ریال ارزش دارد؛ ولی چون پول لازم دارند با رضا و رغبت خود؛ این مغازه را به مدت یک سال به ماهی یک هزار ریال به علاوه مبلغ پانصد هزار ریال نقد اجاره داده و در ضمن شرط می‌کنند که تا زمانی که مستاجر در محل مزبور ساکن است؛ سال به سال اجاره را به همان یک هزار ریال تمدید نموده و حق افزودن را بر وجه اجاره نداشته باشند و چنانچه مستاجر بخواهد محل اجاره را به دیگری واگذار نماید؛ موجر با همان شخص طبق اجاره مستاجر اول رفتار نماید؛ یعنی بر مبلغ اجاره نیفزوده و سال به سال به همان مبلغ اول؛ اجاره را تجدید نماید؛ در این صورت مستاجر می‌تواند محل را به دیگری واگذار نماید و سرقفلی را که داده یا زیادتر یا کمتر در مقابل تخلیه محل و رفع ید از سکونت در آن؛ از آن شخص که به او واگذار کرده اخذ نماید و صاحب ملک حق مخالفت نداشته چون مستاجر طبق شرطی که نموده به اخذ سرقفلی و واگذاری ذی حق خواهدبود و سرقفلی که گرفته مشروع است. (مسأله ۴) کسانی که مغازه‌ای می‌سازند و مبالغی خرج نموده و به قیمت عادله روز اجاره می‌دهند و سرقفلی هم نمی‌گیرند؛ ولی در اجاره شرط می‌نمایند که مادامی که مستاجر در آنجا ساکن است؛ حق تخلیه و افزودن اجاره را ندارند و سال به سال باید اجاره را تمدید نمایند و با مرور زمان؛ اجاره محل ترقی می‌کند؛ در این صورت مستاجر

حق انتقال دادن به دیگری را نـدارد و موجر ملزم نیست به انتقال به دیگری رضایت بدهـد؛ ولی شـخص ثالثی به عنوان مشتری پیـدا می‌شـود و مسـتاجر را تطمیع نموده می گویـد: اگر شـما این محـل را تخلیه کنی صـد هزار ریـال مثلاـ من به شـما می‌دهم؛ آن وقت می‌رود و مالک را راضی می‌نماید که مبلغی بگیرد و به همین شخص اجاره دهد و آن شخص مبلغ صد هزار ریال را به مستاجر اول داده و او تخلیه کرده؛ سپس خود از مالک با دادن مبلغی که وعده نموده اجاره می کند؛ مبلغ صد هزار ریال برای مستاجر اول حلال است زیرا که در مقابـل انتقـال محـل مزبور چیزی نگرفته که ذی حق نباشـد؛ بلکه فقـط در مقابل تخلیه محل؛ وجه را گرفته که حق داشت تخلیه ننمایـد و مشتری از صـاحب ملک به اجاره محل را تصـرف می‌نمایـد. توضـیح آنکه در این صورت سـرقفلی در مقابل تخلیه محل است و اجاره محل از صاحب ملک است. (مسأله ۵) شخصی محلی را اجاره می‌نماید و با مالک شرط می کند که مالک حق بیرون کردن و تخلیه نمودن آن محل را نداشـته باشـد؛ فقط اینکه سال به سال یا ماه به ماه اجرت معمولی را از مسـتاجر بگیرد و ایضا مسـتاجر حق داشـته باشـد که حق سـکنای خود را به دیگری واگـذار کنـد؛ در این صورت نیز مسـتاجر می‌توانـد سـرقفلی را به دیگری بفروشد؛ یعنی مبلغی از کسی گرفته و حق خود را به او واگذار نماید.

بیمه نمودن

بیمه (سیگورتا) عبارت از این است که شخص هر سال مبلغی به کسی یا به شرکتی؛ بدون عوض داده و در ضمن شرط کند که اگر آسیبی مثلا به تجارتخانه یا ماشـین یا منزل یا خودش برسد آن شرکت یا شخص آن خسارت را جبران یا آسیب را برطرف یا مرض را معالجه کند؛ واین معامله داخل در هبه مشـروطه است و چنانچه آسیبی وارد شود؛ حسب شرط بر مشروط علیه واجب است که از عهده برآید و برای گیرنده اشکالی ندارد. والحمد للّه اولا و آخرا

۱۴– آیه الله سید محمد صادق روحانی (مدظلّه)

مشخصات کتاب

سرشـناسه : روحانی، محمدصادق عنوان و نام پدیدآور: توضـیح المسائل/ مطابق با فتوای محمدصادق روحانی مشـخصات نشر : قم: دفتر حضرت آیت‌الله العظمی سید محمدصادق روحانی، ۱۳۷۸. مشخصات ظاهری : ص ۵۳۶ شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۰۹-۰۷۹۵۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۳۳۰-۶۰۹-۰۷۹۵۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : چاپ چهاردهم: ۱۳۷۹؛ ۹۵۰۰ ریال یادداشت : چاپ شانزدهم: زمسـتان ۹۵۰۰ :۱۳۷۹ ریـال عنوان دیگر : دفتر حضـرت آیت‌الله العظمی سـید محمـدصادق روحانی موضوع : فقه جعفری -- رساله عملیه رده بندی کنگره : BP۱۸۳/۹/ر۹۳ت۹ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۴۲۲ شماره کتابشناسی ملی : م۷۸-۱۶۶۷۳

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

احکام خمس

احکام خمس

توضیح

مسأله ۱۷۵۲ – در هفـت چیز خمس واجـب می شـود اول – منفعـت کسـب . ۳۰۱ دوم – معـدن سوم – گنـج . چهـارم – مـال حلال

مخلوط به حرام . پنجم – جواهری که به واسطه غواصی یعنی فرو رفتن در دریا بدست می آید . ششم – غنیمت جنگ – هفتم – زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد واحکام اینها مفصلا بیان خواهد شد .

۱ – منفعت کسب

مسأله ۱۷۵۳ – هر گاه انسان از تجارت یا صنعت ، یا کسبهای دیگر مالی بدست آورد ، اگر چه مثلا نماز وروزه میتی را بجا آورد واز اجرت آن مالی تهیه کند چنانچه از مخارج سال خود او وعیالاتش زیاد بیاید ، باید خمس یعنی پنج یک آن را به دستوری که بعدا گفته می شود بدهد . مسأله ۱۷۵۴ – اگر از غیر کسب ، مالی بدست آورد ، مثلا چیزی به او ببخشند ، واجب است خمس آن را هم بدهد اگر از مخارج سالش زیاد بیاید . مسأله ۱۷۵۵ – مهری را که زن می گیرد خمس دارد اگر از مخارج سال زیاد باشد ، وهمچنین ارثی که به انسان می رسد از کسی که انسان گمان ارث بردن از او را ندارد ، بلی اگر ارث از کسی برسد که گمان ارث بردن از او را دارد خمس ندارد . مسأله ۱۷۵۶ – اگر مالی به ارث به او برسد وبداند کسی که این مال از او به ارث رسیده خمس آن را نداده ، باید خمس آن را بدهد ، ونیز اگر در خود آن مال خمس نباشد ولی انسان بداند کسی که آن مال از او به ارث رسیده ، خمس بدهکار است ، باید خمس را از مال او بدهد . مسأله ۱۷۵۷ – اگر به واسطه قناعت کردن چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید ، باید خمس آن را بدهد . مسأله ۱۷۵۸ – کسی که دیگری مخارج او را می دهد ، باید خمس تمام مالی را که بدست می آورد بدهد . مسأله ۱۷۵۹ – اگر ملکی را بر افراد معینی مثلا ـ بر اولاد خود وقف نماید ، چنانچه در آن ملک زراعت ودرختکاری کنند واز آن چیزی بدست آورند واز مخارج سال آنها زیاد بیاید ، باید خمس آن را بدهند ، بلکه اگر ی ور دیگری هم از ملک نفع ببرند مثلا اجاره آن را بگیرند ، باید خمس مقداری را که از مخارج سالشان زایاد می آید بدهند . مسأله ۱۷۶۰ – اگر مالی را که فقیر بابت خمس وزکوه وصدقه مستحبی گرفته از مخارج سالش زیاد بیاید ، واجب است خمس آن را بدهد ، ونیز اگر از مالی که به او داده اند منفعتی ببرد مثلا از درختی که بابت خمس به او داده اند میوه ای بدست آورد واز مخارج سالش زیاد بیاید ، باید خمس آن را بدهد . مسأله ۱۷۶۱ – اگر با عین پول خمس نداده جنسی را بخرد یعنی بفروشند ، بگوید این جنس را به این پول می خرم چنانچه بنا دارد ولو از پول دیگر خمس بدهد بلکه مردد هم باشد در خمس دادن ، معامله صحیح است وخمس متعلق می شود به آنچه خریده واگر بنا دارد خمس ندهند چنانچه حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه بدهد ، معامله آن مقدار صحیح است . وانسان باید پنج یک جنسی را که خریده به حاکم شرع بدهد واگر اجازه ندهد ، معامله آن مقدار باطل است . پس اگر پولی را که فروشنده گرفته از بین نرفته حاکم شرع خمس همان پول را می گیرد واگر از بین رفته عوض خمس را از فروشنده یا خریدار مطالبه می کند . مسأله ۱۷۶۲ – اگر جنسی را بخرد وبعد از معامله قیمت آن را از پول خمس نداده بدهد ، معامله ای که کرده صحیح است واگر بنا دارد خمس بدهد یا مردد باشد آن پول به تمامه مال فروشنده است وخمس به ذمه خریدار تعالق می گیرد ، واگر بنا دارد خمس ندهد چون از پولی که خمس در آن است بفروشنده داده ، به مقدار پنج یک همان را می گیرد واگر از بین رفته عوض آن را از خریدار یا فروشنده مطالبه می کند مسأله ۱۷۶۳ – اگر مالی را که خمس آن داده نشده بخرد ، اگر فروشنده بنای خمس ندادن را ندارد والا چنانچه حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است وحاکم شرع می تواند پنج یک آن مال را بگیرد . واگر اجازه بدهد معامله صحیح است . وخریدار باید پنج یک پول آن را به حاکم شرع بدهد ، واگر به فروشنده داده می تواند از او پس بگیرد . مسأله ۱۷۶۴ – اگر چیزی را که خمس آن داده نشده به کسی ببخشند ، پنج یک آن چیز ، مال او نمی شود ودر صورتی که بخشنده بنا دارد خمس ندهد والا مال او می شود وخمس به ذمه بخشنده تعالق می گیرد . مسأله ۱۷۶۵ – اگر از کافر یا کسی که به دادن خمس عقیده ندارد ، مالی بدست انسان آید ، واجب نیست خمس آن را بدهد . مسأله ۱۷۶۶ – تاجر وکاسب وصنعتگر ومانند اینها از وقتی که منفعت می برند یک سال که بگذرد ، باید خمس آنچه را که

از خرج سالش زیاد می آید بدهند وکسی که شغلش کاسبی نیست ، اگر اتفاقا منفعتی ببرد ، بعد از آنکه یکسال از موقعی که فائده برده بگـذرد باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد . مسأله ۱۷۶۷ – انسان می تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دستش آید خمس آن را بدهد ، وجایز است دادن خمس را تاآخر سال تأخیر بیندازد ، واگر برای دادن خمس سال شمسی قرار دهـد ، مانعی ندارد . مسأله ۱۷۶۸ – کسی که مانند تاجر وکاسب بایـد برای دادن خمس ، سال قرار دهد اگر منفعتی بدست آورد ودر بین سال بمیرد ، بایـد مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر کننـد وخمس باقیمانده را بدهند . مسأله ۱۷۶۹ – اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریـده بالا رود ، وآن را نفروشـد ودر بین سال قیمتش پایین آید ، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست . مسأله ۱۷۷۰ – اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریـده بالا رود وبه امیـد اینکه قیمت آن بالاتر رود ، تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد وقیمتش پایین آید تنزل قیمت بعد از تمام شدن شال باشد خمس مقداری که بالاتر رفته واجب است در صورتی که تقصیر در اداء خمس کرده باشد والا واجب نیست . مسأله ۱۷۷۱ – اگر غیر مال التجاره مالی داشته باشد که خمسش را داده یا خمس نـدارد مثلا ارث به او رسیده ، چنانچه قیمتش بالا رو د ، مقـداری که بر قیمتش اضافه شده ، خمس دارد . وهمچنین قیمتش اگر مثلا درختی که خریده میوه بیاورد ، یا گوسفند چاق شود ، باید خمس آن را بدهد . مسأله ۱۷۷۲ – اگر باغی احداث کند برای آنکه بعـد از بالا رفتن قیمتش بفروشـد بایـد خمس میوه ونمو درختها وزیادی قیمت باغ را بدهـد ولی اگر قصـدش این باشـد که از میوه آن استفاده کند ، فقط باید خمس میوه ونمو درختها را بدهد . مسأله ۱۷۷۳ – اگر درخت بید وچنار ومانند اینها را بکارد در هر سال زیادی او را باید خمسش را بدهد . وهمچنین اگر مثلا از شاخه های آن که معمولا هر سال می برند استفاده ای ببرد وبه تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد ، در آخر هر سال بایـد خمس آن را بدهـد . مسأله ۱۷۷۴ – کسی که چند رشته کسب دارد مثلا اجاره ملك می گیرد وخریـد وفور وزراعت هم می کند باید خمس انچه را در آخر سال از مخارج او زیاد می آید بدهـد . وچنـانچه از یك رشـته نفع ببرد واز رشـته دیگر ضـرر کنـد وتمام رأس المال یا بعض او تلف شود چنانچه نفعی که برده به مقـدار ضـرر وسـرمایه یا کمتر باشـد خمس نفعی که برده واجب نیست ، واگر زیادتر باشـد در مقدار زاید بعد از کم کردن مخارج سـال – خمس واجب است . مسأله ۱۷۷۵ – خرجهایی را که انسان برای بـدست آوردن فائـده می کنـد مانند دلالی وحمالیمی تواند جزء مخـارج حسـاب نمایـد . مسأله ۱۷۷۶ – آنچه از منـافع کسب در بین سـال به مصـرف خـوراك وپوشـاك واثـاثیه وخریـد منزل وعروسـی وجهیزیه دختر وزارت ومانننـد اینها می رسانـد در صورتی که از شأن او زیاد نباشـد وزیاده روی هم نکرده باشـد ، خمس ندارد . مسأله ۱۷۷۷ – مالی را که انسان به مصـرف نذر وکفاره می رساند ، جزء مخارج سالیانه است . ونیز مالی را که به کسـی می بخشـد یـا جـایزه می دهـد ، در صورتی که از شإن او زیاد نباشـد ، از مخارج سالیانه حساب می شود . مسأله ۱۷۷۸ – اگر انسان در شهری باشـد که معمولاـ هر سـال مقـداری از جهیزیه دختر را تهیه می کننـد ، چنـانچه در بین سـال از منـافع آن سال جهیزیه بخرد ، خمس آن را نبایـد بدهد واگر از منافع آن سال در سال بعد جهیزیه تهیه نماید ، باید خمس آن را بدهد . مسأله ۱۷۷۹ – مالی را که خرج سفر حج می کند ، از مخارج سالی حساب می شود که در آن سال خرج کرده واگر سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد آنچه در سال بعد مصـرف می شود جزء مؤنه سال بعد حساب می شود . مسأله ۱۷۸۰ – کسی که از کسب وتجارت فائده ای برده ، اگر مال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست می تواند مخارج سال خود را فقط از فائده کسب حساب کند . مسأله ۱۷۸۱ – اگر آذوقه ای که برای مصـرف سالش خریده ، در اخر سال زیاد بیاید ، باید خمس آن را بدهد وچنانچه بخواهد قیمت آن را بدهد ، در صورتی که قیمتش از وقتی که خریده زیاد شده باشد باید قیمت آخر سال را حساب کند . مسأله ۱۷۸۲ – اگر از منفعت کسب پیش از دادن خمس اثـاثیه ای برای منزل بخرد هر وقـت احتیــاجش از آن بر طرف شــد واجـب اسـت کـه خمس آن را بدهــد . و همچنین است زیور آلاـت زنـانه ، اگر وقت زینت کردن زن به آنها گذشـته باشـد . مسأله ۱۷۸۳ – اگر در یکسـال منفعتی نبرد نمی تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می برد کسر نماید . مسأله ۱۷۸۴ – اگر در اول سال منفعتی نبرد واز سرمایه خرج

کند ، وپیش از تمام شدن سال منفعتی به دستش آید ، می تواند مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر کند مسأله ۱۷۸۵ - اگر مقداری از سرمایه از بین برود واز باقیمانده آن منافعی ببرد که از خرج سالش زیاد بیاید ، می تواند مقداری را که از سرمایه کم شده ، از منافع بر دارد . مسأله ۱۷۸۶ - اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از مالهای او از بین برود . نمی تواند از منفعتی که به دستش می آید آن چیز را تهیه کند . ولی اگر در همان سال به آن چیز احتیاج داشته باشد ، می تواند در بین سال ازد منافع کسب ، آن را تهیه نماید . مسأله ۱۷۸۷ - اگر در اول سال برای مخارج خود قرض کند وپیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد ، می تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت کسر نماید . مسأله ۱۷۸۸ - اگر در تمام سال منفعتی نبرد وبرای مخارج هود قرض کند ، می تواند از منافع سالهای بعد قرض خود را اداء نماید . مسأله ۱۷۸۹ - اگر برای زیاد کردن مال ، یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد قرض کند ، نمی تواند از منافع کسب آن قرض را بدهد . ولی اگر مالی را که قرض کرده وچیزی را که از قرض خریده از بین برود وناجار شود که قرض خود را بدهد می تواند از منافع کسب قرض را اداء نماید . مسأله ۱۷۹۰ - انسان می تواند خمس هر چیز را از همان چیز بدهد ، یا به مقدار قیمت خمس که بدهکار است ، پول یا جنس دیگر بدهد . مسأله ۱۷۹۱ - کسی که قصد دادن خمس را دارد تا پنج یک مال باقی است می تواند در بقیه آن تصرف کند . مسأله ۱۷۹۲ - کسی که خمس بدهکار است بنابر احتیاط نمی تواند آن را به ذمه بگیرد یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند ودر تمام مال تصرف کند وچنانچه تصرف کند وآن مال تلف شود ، باید خمس آن را بدهد . مسأله ۱۷۹۳ - کسی که خمس بدهکار است اگر با حاکم شرع مصالحه کند می تواند در تمام مال تصرف نماید وبعد از مصالحه منافعی که بدست می آید مال خود او است . مسأله ۱۷۹۴ - کسی که با دیگری شریک است اگر خمس منافع خود را بدهد وشریک او ندهد وبنا داشته باشد که خمس ندهد وبنا داشته باشد که خمس ندهد ودر سال بعد ، از مالی که خمسش را نداده برای سرمایه شرکت بگذارد ، هیچ کدام نمی توانند در آن مال تصرف کنند . مسأله ۱۷۹۵ - اگر بجه صغیر سرمایه ای داشته باشد واز آن منافعی بدست آید واجب است ولی ، خمس آن را بدهد . مسأله ۱۷۹۶ - انسان نمی تواند در مالی که یقین دارد خمسش را نداده اند و صاحبش بنا دارد خمس ندهد تصرف کند ، ولی در مالی که شک دارد خمس آن را داده اند یا نه ، می تواند تصرف نماید . مسأله ۱۷۹۷ - کسی که از اول تکلیف خمس نداده ، اگر مالی بخرد وقیمت آن بالا رود ، باید خمس قیمت فعلی آن را بدهد . مسأله ۱۷۹۸ - کسی که از اول تکلیف خمس نداده ، اگر از منافع کسب چیزی که به آن احتیاج ندارد خریده ویکسال از خرید آن گذشته ، باید خمس آن را بدهد واگر اثاث خانه وچیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد مطابق شأن خود خریده ، پس اگر بداند در بین سالی که در آن سال فائده برده آنها را خریده ، لازم نیست خمس آنها رابدهد واگر نداند که در بین سال خریده یا بعد از تمام شدن سال ، بنا بر احتیاط واجب باید با حاکم شرع مصالحه کند .

۲- معدن

مسأله ۱۷۹۹ - اگر از معدن طلا، نقره ، سرب ، مس ، آهن ، نفت ، ذغال سنگ ، فیروزه ، عقیق ، زاج ، نمک ومعدنهای دیگر چیزی بدست آورد ، در صورتی که به مقدار نصاب باشد باید خمس آن را بدهد بلکه بنا بر احتیاط واجب اگر کمتر از نصاب هم باشد باید خمس آن را بدهد . مسأله ۱۸۰۰ - نصاب معدن ۱۰۵ مثقال معمولی نقره یا ۱۵ مثقال معمولی طلا است یعنی اگر قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده ، قبل از کم کردن مخارجی که برای آن کرده به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا برسد باید خمس آن را بدهد . مسأله ۱۸۰۱ - اگر آن چیزی که از معدن خارج کرده مورد عملی قرار دهد که قیمت آن زیاد گردد آن زیادی حکم منافع کسب را دارد که در صورت زیادی از مخارج سال خمس دارد . مسأله ۱۸۰۲ - گچ وآهک وگل سر شور وگل سرخ از چیزهای معدنی نیست و کسی که اینها را بیرون من آورد ، در صورتی باید خمس بدهد که آنچه را بیرون آورده به تنهایی یا با منافع دیگر کسبش از مخارج سال او زاید بیاید . مسأله ۱۸۰۳ - کسی که از معدن چیزی بدست می آورد ، باید خمس آن را

بدهد چه معدن روی زمین باشد ، یا زیر آن ، در زمینی باشد که ملک است ، یا در جایی باشد که مالک ندارد . مسأله ۱۸۰۴ – اگر نداند قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا می رسد یا نه ، لازم نیست به وزن کردن یا از راه دیگر قیمت آن را معلوم کند . مسأهل ۱۸۰۵ – اگر چند نفر چیزی از معدن بیرون آوردند ، چنانچه قبل از کم کردن مخارجی که برای آن کرده اند ، قیمت آن به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا برسد اگر چه سهم هر کدام آنها این مقدار نباشد . باید خمس آن را بدهند وهمچنین اگر مجموع کمتر از نصاب باشد . بنا بر احتیاط واجب . مسأله ۱۸۰۶ – اگر معدنی را که در ملک دیگر یست بیرون آورد ، آنچه از آن بدست می آید مال صاحب ملک است . وچون صاحب ملک برای بیرون آوردن آن خرجی نکرده ، باید خمس تمام آنچه را که از معدن بیرون آمده بدهد .

۳ – گنج

مسأله ۱۸۰۷ – گنج ، مالی است که در زمین یا درخت یا کوه یا دیوار پنهان باشد وکسی آن را پیدا کند وطوری باشد که به آن ، گنج بگویند وخمس در آن واجب است اگر طلا ونقره باشد . مسأله ۱۸۰۸ – اگر انسان در زمینی که ملک کسی نیست گنجی پیدا کند ، مال خود او است وباید خمس آن را بدهد . مسأله ۱۸۰۹ – نصاب گنج ۱۰۵ مثقال نقره در نقره ۱۵ مثقال طلا است در طلا یعنی اگر نقره ای را که از گنج بدست می آورد ، قبل از کم کردن مخارجی که برای آن کرده به ۱۰۵ مثقال وطلا به ۱۵ مثقال برسد باید خمس آن را بدهد . مسأله ۱۸۱۰ – اگر در زمینی که از دیگری خریده گنجی پیدا کند وبداند مال کسانی که قبلا مالک آن زمین بودن اند نیست ، مال خود او می شود وباید خمس آن را بدهد ، ولی اگر احتمال دهد که مال یکی از آنان است ، باید به او اطلاع دهد و چنانچه معلوم شود مال او نیست ، باید به کسی که پیش از او مالک زمین بوده اطلاع دهد ، وبه همین ترتیب به تمام کسانی که پیش از او مالک زمین بوده اند خبر دهد واگر معلوم شود مال هیچ یک آنان نیست مال خود او می شود وباید خمس آن را بدهد . مسأله ۱۸۱۱ – اگر در ظرفهای متعددی که در یکجا دفن شده مالی پیدا کند که قیمت آنها روی هم ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا باشد ، باید خمس آن را بدهد . ولی چنانچه در چند حا گنج پیدا کند وهر کدام کمتر از نصاب باشد ولو مجموع به د نصاب برسد خمس واجب نیست مسأله ۱۸۱۲ – اگر دو نفر گنجی پیدا کنند که قیمت آن به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا برسد ، اگر چه سهم هر یک آنان به این مقدار نباشد باید خمس آن را بدهند . مسأله ۱۸۱۳ – اگر کسی حیوانی را بخرد ودر شکم آن مالی پیدا کند چنانچه احتمال دهد که مال فروشنده است ، باید به او خبر دهد ، واگر معلوم شود مال او نیست ، باید به ترتیب ، صاحبان قبلی آن را خبر کند در صورتی که احتمال دهد مال آنها باشد وچنانچه معلوم شود که مال هیچ یک آنان نیست خمس گنج واجب نیست ، بلی در صورتی که از مصارف سال او زیاد باشد خمس واجب است یعنی حکم منافع کسب را دارد .

۴ – مال حلال مخلوط به حرام

مسأله ۱۸۱۴ – اگر مال حلال با مال حرام بطوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد وصاحب مال حرام ومقدار آن ، هیچ کدام معلوم نباشد ، باید خمس تمام مال را بدهد وبعد از دادن خمس ، بقیه مال حلال می شود مسأله ۱۸۱۵ – اگر مال حلال با حرام مخلوط شود وانسان مقدار حرام را بداند وصاحب آن را نشناسد ، باید آن مقدار را به نیت صاحبش صدقه بدهد . مسأله ۱۸۱۶ – اگر مال حلال با حرام مخلوط شود وانسان مقدار حرام را نداند وصاحبش را بشناسد باید یکدیگر را راضی نمایند وچنانچه صاحب مال راضی نشود ، در صورتی که انسان بداند چیز معینی مال او است وشک کند که بیشتر از آن هم مال او هست یا نه ، باید چیزی را که یقین دارد مال او است به او بدهد بقیه مال خود او است ، واگر مال معین را نداند به او تعلق دارد در

صورتی که تمـام مـال تحت یـد او است بـا مراجعه به حـاکم شـرع حـد اقـل مقـداری را که می مال او است به او می دهـد وبقیه بر خودش حلال است ، واگر تحت یـد او نباشد مقدار متیقن مال آن شـخص را به او می دهد البته با نظر حاکم ومقداری که یقینا مال او است بر می دارد ، ودر مقدار مشـتبه با اجازه حاکم شرع نصف می کنند . هر کدام نصف آن مال را بر می دارند . مسأله ۱۸۱۷ – اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهـد ، یا مالی که صاحبش را نمی شـناسد به نیت اوصـدقه بدهـد ، بعد از آنکه صاحبش پیدا شد ، لازم نیست به مقدار مالش به او بدهد . مسأله ۱۸۱۹ – اگر مال حالی با حرام مخلوط شود ومقدار حرام معلوم باشد وانسان بدانـد که صاحب آن از چنـد نفر معین بیرون نیست ولی نتوانـد بفهمـد کیست چنانچه مال دست او باشد وتسلط بر او بوجه شـرعی نباشد باید همه آنها را راضـی نماید واگر در دست او نباشد یا تسلط به وجه شرعی باشد حاکم شرع مصالحه می کند با همه افراد ، وبطور مساوی قمست می نماید .

۵ – جواهری که به واسطه فرو رفتن در دریا بدست می آید

مسأله ۱۸۲۰ – اگر به واسـطه غواصـی یعنی فرو رفتن درد دریـا لؤلؤ ومرجـان یا جواهر دیگری بیرون آورنـد ، ، روئیـدنی باشـد ، یا معدنی ، چنانچ قبل از کم کردن مخارجی که برای بیرون آوردن آن کرده اند ، قیمت آن به ۱۸ نخود طلا برسد ، باید خمس آن را بدهنـد . چه در یک دفعه آنرا از دریا بیرون آورده باشـند یا در چند دفعه ، آنچه بیرون آمده از یک جنس باشد ، یا از چند جنس ، یک نفر آن را بیرون آورده باشـد ، یا چنـد نفر مسأله ۱۸۲۱ – اگر بدون فرو رفتن در دریا به وسـیله اسـبابی جواهر بیرون آورد یا از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد ، در صورتی بایـد خمس آن را بدهـد که آنچه را بدست آورده به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخـارج سالش زیادتر باشـد مسأله ۱۸۲۲ – خمس مـاهی وحیوانـات دیگری که انسان بـدون فرو رفتن در دریا می گیرد ، در صورتی واجب است که به تنهـایی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشـد . مسأله ۱۸۲۳ – اگر انسان بـدون قصـد اینکه چیزی از دریا بیرون آورد در دریا فرو رود واتفاقا جواهری بدسـتش آید باید خمس آن را بدهد . مسأله ۱۸۲۴ – اگر انسان در دریا فرو رود وحیوانی را بیرون آورد ودر شـکم آن جواهری پیـدا که قیمتش هجـده نخود طلا یا بیشتر باشد ، چنانچه آن حیـوانماننـد صـدف باشـد که نوعـا در شـکمش جواهر هست ، بایـد خمس آن را بدهـد واگر اتفاقا جواهر بلعیـده باشـد ، در صورتی خمس آن واجب است که به تنهـایی یـا بـا منفعتهـای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشـد . مسأله ۱۸۲۵ – اگر در رودخانه های بزرگ ماننـد دجله وفرات فرو رود و جواهری بیرون آورد ، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می آید بنا بر احتیاط باید خمس آن را بدهد . مسأله ۱۸۲۶ – اگر در آب فرو رود ومقداری عنبر بیرون آورد که قیمت آن ۱۸ نخود طلا هم نباشد ، باید خمس آن را بدهـد وهمچنین چنانچه از روی آب یا از کنار دریا بـدست آورد ، اگر جه قیمت آن به مقدار ۱۸ نخود طلا هم نرسد خمس آن واجب است . مسأله ۱۸۲۸ – کسـی که کسبش غواصی یا بیرون آوردن معدن است ، اگر خمس آنها را بدهد وچیزی از مخارج سالش زیاد بیایـد ، لازم نیست دو باره خمس آن را بدهـد . مسأله ۱۸۲۸ – اگر بچه ای معـدنی را بیرون آورد ، یامال حلال مخلوط به حرام داشته باشـد ، یا گنجی پیـدا کنـد ، یا به واسـطه فرو رفتن در دریا ، جواهری بیرون آورد ولی او باید خمس آنها را بدهد .

۶– غنیمت

مسأله ۱۸۲۹ – اگر مسـلمانان به امر امام علیه السلام باکفار جنگ کنند وچیزهایی در جنگ بدست آورند ، به آنها غنیمت گفته می شود ، ومخارجی را که برای غنیمت کرده انـد ، مانند مخارج نگهداری وحمل ونقل آن وچیزهایی که مخصوص به امام است ، باید از غنیمت کنار بگذارند وخمس بقیه آن را بدهند .

۷ - زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد .

مسأله ۱۸۳۰ - اگر کـافر ذمی زمینی را از مسـلمان بخرد ، بایـد خمس آن را از همـان زمین یـا ازمال دیگرش بدهـد . ونیز اگر خانه ودکان ومانند اینها را از مسلمانان بخرد ، بایـد خمس زمین آن را بدهـد ودر دادن این خمس قصـد قربت لازم نیست ، بلکه حاکم شرع هم که خمس را از او می گیرد ، لازم نیست قصد قربت نماید . مسأله ۱۸۳۱ - اگر کافر ذمی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگری هم بفروشد ، خمس از کافر ساقط نمی شود ، ونیز اگر بمیرد ومسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد ، باید خمس آن را از همان زمین ، یا از مال دیگر کافر بدهـد مسأله ۱۸۳۲ - اگر کافر ذمی موقع خریدن زمین شـرط کند که خمس ندهد ، یا شرط کند که فروشـنده خمس آن را بدهد ، شرط او صحیح نیست وباید خمس را بدهد ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خمس را از طرف او به صاحبان خمس بدهد اشکال ندارد مسأله ۱۸۳۳ - اگر مسـلمان زمین را به غیر خرید وفروش ملک کافر کند وعوض آن را بگیرد مثلا به او صـلح نمایـد ، کافر ذمی لازم نیست خمس آن را بدهـد . مسأله ۱۸۳۴ - اگر کافر ذمی صـغیر باشد ، ولی او برایش زمینی بخرد ، باید خمس آن را بدهد .

مصرف خمس

مسأله ۱۸۳۵ - خمس را باید دو قسمت کنند : یک قسمت آن سهم سادات است وباید به سید فقیر ، یا یتیم ، یا به سیدی که در سفر درمانده شده بدهند ونصف دیگر آن سـهم امام علیه السلام است که در این زمان باید به مجتهد جامع الشرایط بدهند . یا به مصرفی که او اجازه میدهـد برساننـد ولی اگر انسان بخواهـد سـهم امام را به مجتهـدی که از او تقلید نمی کند بدهد ، در صورتی به او اذن داده می شود که بدانـد آن مجتهـد ومجتهـدی که از او تقلید می کند ، سـهم امام را به یک طور مصـرف می کنند . مسأله ۱۸۳۶ - سیـد یتیمی که به او خمس می دهنـد ، بایـد فقیر باشد ولی به سـیدی که در سـفر درمانده شده ، اگر در وطنش فقیر هم نباشد ، می شود خمس داد . مسـأله ۱۸۳۷ - به سـیدی که در سـفر درمانده شده ، اگر سـفر او سفر معصیت باشد ، خمس بدهند اشکال ندارد . مسأله ۱۸۳۸ - به سیدی که عادل نیست می شود خمس داد ولی به سیدی که دوازده امامی نیست بنا بر احتیاط نباید خمس بدهند . مسأله ۱۸۳۹ - بـه سـیدی کـه معصـیتکار است ، اگر خمس دادن کمـک به معصـیت او باشـد ونـدادن خمس مـوجب می شـود که معصـیت نکنـد نباید خمس داد ولی اگر داده شود ذمه بری می شود . مسأله ۱۸۴۰ - اگر کسـی بگوید سیدم نمی شود به او خمس داد ، مگر آنکه یک نفر عادل ، بلکه موثق سید بودن او را تصدیق کند ، یا در بین مردم بطوری معروف باشد که انسان یقین کند یا اطمینان پیدا کند که سید است . مسأله ۱۸۴۱ - به کسـی که در شهر خودش مشهور باشد سید است ، اگر چه انسان به سید بودن او یقین نداشته باشد می شود خمس داد . مسأله ۱۸۴۲ - کسـی که زنش سیده است بنابر احتیاط واجب نباید به او خمس بدهند که به مصـرف مخـارج خودش برسانـد . ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشـد ونتوانـد مخارج آنان را بدهـد ، جایز است انسان خمس به آن زن بدهد که به مصرف آنان برساند . مسأله ۱۸۴۳ - اگر مخارج سیدی که عیال انسان نیست بر انسان واجب باشد ، بنا بر احتیـاط واجب ، نمی توانـد از خمس خوراک وپوشاک او را بدهـد ، وهمچنین اگر مقـداری خمس ملک اوکنـد که به مصـرف مخارج خودش برسانـد ولی اگر مقـداری خمس ملک او کنـد که صـرف در چیزهایی که نفقات واجبه نیست بنمایـد مانعی ندارد . مسأله ۱۸۴۴ - به سـید فقیری که مخارجش بر دیگری واجب است واو نمی توانـد مخارج آن سـید را بدهد ، یا دارد ونمی دهد می شود خمس داد . مسأله ۱۸۴۵ - احتیاط واجب آن است که بیشتر از مخارج یک سال به یک سـید فقیر خمس ندهند . مسأله ۱۸۴۶ - اگر در شـهر انسان سـید مسـتحقی نباشد واحتمال هم ندهد که پیدا شود ، یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مسـتحق ممکن نباشد ،

بایـد خمس را به شـهر دیگر ببـرد به مسـتحق برسانـد ومی توانـد مخـارج بردن آن را از خمس بر دارد . وارگر خمس از بین برود ، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده ، باید عوض آن را بدهد واگر کوتاهی نکرده ، چیزی بر او واجب نیست . مسأله ۱۸۴۷ – هر گاه در شـهر خودش مسـتحقی نباشد ولی احتمال دهد که پیدا شود اگر چه نگهداری خمس تا پیدا شدن مسـتحق ممکن باشد ، می توانـد خمس را به شـهر دیگر ببرد وچنانچه در نگهـداری آن کوتاهی نکند وتلف شود ، نباید چیزی بدهد ، ولی نمی تواند مخارج بدن آن را از خمس بردارد . مسأله ۱۸۴۸ – اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود ، باز هم می تواند خمس را به شهر دیگر ببرد وبه مسـتحق برسانـد ، ولی مخـارج بردن آن را بایـد از خـودش بدهـد ودر صـورتی کـه خمس از بیـن برود ، اگر چه در نگهـداری آن کوتاهی نکرده باشد ضامن است مسأله ۱۸۴۹ – اگر با اذن حاکم شرع خمس را به شهر دیگر ببرد ، واز بین برود لازم نیست دو باره خمس بدهد . وهمچنین است اگر به کسـی بدهد که از طرف حاکم شـرع وکیل بوده که خمس را بگیرد واز آن شهر به شهر دیگر ببرد . مسأله ۱۸۵۰ – اگر خمس را از خود مال ندهـد واز جنس دیگر بدهـد ، بایـد به قیمت واقعی آن جنس حساب کنـد وچنانچه گرانتر از قیمت حساب کنـد ، اگر چه مسـتحق به آن قیمت راضـی شـده باشد ، باید مقداری را که زیا د حساب کرده بدهد . مسأله ۱۸۵۱ – کسـی که از مسـتحق طلبکار است می توانـد طلب خود را بابت خمس حساب کند وبنابر احتیاط واجب باید از حاکم شـرع اجازه بگیرد یا آنکه خمس را به او بدهـد وبعدا مسـتحق بابت بدهی خود ره او برگرداند ومی تواند از مسـتحق وکالت گرفته وخود از جانب او قبض نموده وبابت طلبش دریافت کند .

احکام زکوهٔ

زکوهٔ

مسأله ۱۸۵۲ – زکوهٔ ۹ چیز واجب است : اول – گنـدم – دوم – جو . سوم – خرما . چهارم – کشـمش . پنجم – طلا . شـشم – نقره . هفتم – شتر . هشـتم – گاو . نهم – گوسـفند . واگر کسـی مالک یکی از این نه چیز باشد ، با شـرایطی که بعدا گفته می شود ، باید مقداری که معین شده ، به یکی از مصرفهایی که دستور داده اند برساند . مسأله ۱۸۵۳ سلت که دانه ایست به نر می گندم وخاصیت جو دارد وعدس که مثل گندم است وخوراک مردمان صنعاء می باشد ، زکوتشان بنا بر احتیاط واجب باید داده شود .

شرایط واجب شدن زکوهٔ

مسأله ۱۸۵۴ – زکوهٔ در صورتی واجب می شود که مـال به مقـدار نصـاب که بعـدا گفته می شود ، برسـد ومالـک آن ، آزاد باشـد وبتوانـد در آن مـال تصـرف کنـد ودر خصوص طلاـ ونقره معتبر است مالـک عاقل وبالغ باشـد ولی در بقیه آن نه جنس عقل وبلوغ شرط نیست . مسـأله ۱۸۵۵ – اگر انسـان یازده ماه مالک گاو وگوسـفند وشتر وطلا ونقره باشـد اول ماه دوازدهم بایـد زکوهٔ آنها را بدهـد . ولی او ل سال بعـد را باید بعد از تمام شدن ماه دوازدهم حساب کند . مسأله ۱۸۵۶ – اگر مالک طلا ونقره در بین سال بالغ شود ، واجب نیست که زکوهٔ بدهد مثلا اگر بجه ای در اول محرم مالک طلا به حد نصاب شود وبعد از گذشـتن دو ماه بالغ گردد ، یازده ماه که از اول محرم بگذرد ، اگر چه شرایط دیگر را هم دارا باشد زکاهٔ واجب نمی شود مگر بعد از گذشتن یازده ماه از بلوغ . مسأله ۱۸۵۷ – زکوهٔ گندم وجو وقتی واجب می شود که به آنها گندم وجو گفته شود وزکهٔ کشـمش در وقتی که به آن کشـمش می گوینـد واجب می شـود وموقعی هم که خرمـا را خرمـا می نامنـد زکوهٔ آن واجب می شود ولی وقت دادن زکوهٔ در گنـدم وجو

موقع خرمن وجدا کردن کاه آنها است ، ودر خرما وکشمش موقعی است که خشک شده باشند مسأله ۱۸۵۸ – اگر موقع واجب شدن زکوهٔ گندم وجو وکشمش وخرما که درمسأله پیش گفته شد ، صاحب آنها بالغ باشد باید زکوهٔ آنها رابدهد ، واگر بالغ نباشد باید بعد از بالغ شدن بدهد ویا ولی او قبل از بلوغ بدهد . مسأله ۱۸۵۹ – اگر صاحب گاو و گوسفند وشتر در تمام سال دیوانه باشد ، زکوهٔ به مال او تعلق می گیرد ولی اگر مالک طلا ونقره دیوانه باشد زکاهٔ بر او واجب نیست وهمچنین اگر در مقداری از سال دیوانه باشد ورد آخر سال عاقل گردد ، زکوهٔ بر او واجب نیست مسأله ۱۸۶۰ – اگر صاحب گاو و گوسفند وشتر وطلا ونقره در مقداری از سال مست یا بیهوش شود ، زکوهٔ از او ساقط نمی شود . وهمچنین است اگر موقع واجب شدن زکوهٔ گندم وجو وخرما وکشمش مست یا بیهوش باشد . مسأله ۱۸۶۱ – مالی را که از انسان غصب کرده اند ونمی تواند در آن تصرف کند زکوهٔ ندارد . واگر زراعتی را از او غصب کنند وموقعی که زکوهٔ آن واجب می شود در دست غصب کننده ، باشد وقتی که به صاحبش بر گشت ، واجب نیست که زکوهٔ آن را بدهد . مسأله ۱۸۶۲ – اگر طلاـ ونقره یا چیز دیگری را که زکوهٔ آن واجب است قرض کند ویک سال نزد او بماند ، باید زکوهٔ ان را بدهد وبر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست .

زکوهٔ گندم وجو وخرما وکشمش

مسأله ۱۸۶۳ – زکوهٔ گندم وجو وخرما وکشمش وقتی واجب می شود که به مقدار نصاب برسند ونصاب آنها ۲۸۸ من تبریز ۴۵ مثقال کم است وهرمن ششصد وچهل مثقال ۲۴ نخودی است که تقریبا ۸۴۷ کیلو گرم می شود مسأله ۱۸۶۴ – اگر پیش از دادن زکوهٔ از انگور وخرما وجو و گندمی که که زکوهٔ آنها واجب شده خود وعیالاتش بخورند ، یا مثلا به فقیر بدهد مجانا ، باید زکوهٔ مقداری را که مصرف کرده بدهد . مسأله ۱۸۶۵ – اگر بعد از آنکه زکوهٔ گندم وجو وخرما وانگور واجب شد مالک آن بمیرد ، باید مقدار زکوهٔ را از مال او بدهند . ولی اگر پیش از واجب شدن زکوهٔ بمیرد ، هر یک از ورثه که سهم او به اندازه نصاب است ، باید زکوهٔ سهم خود را بدهد . مسأه ۱۸۶۶ – کسی که از طرف حاکم شرع مأمور جمع آوری زکوهٔ است ، موقع خرمن که گندم وجو را از کان جدا می کنند وبعد از خشک شدن خرما و انگور ، می تواند زکوهٔ را مطالبه کند ، واگر مالک ندهد وچیزی که زکوهٔ آن واجب شده از بین برود باید عوض آن را بدهد . مسأله ۱۸۶۷ – ار بعد از مالک شدن درخت خرما وانگور ، یا زراعت گندم و جو زکوهٔ آنها واجب شود ، مثلاـ خرما در ملک او خرما شود ، باید زکوهٔ آن را بدهد . مسأله ۱۸۶۸ – اگر بعد از آنکه زکوهٔ گندم وجو وخرما وانگور واجب شد زراعت ودرخت را بفروشد ، باید زکوهٔ انها را فروشنده بدهد . مسأله ۱۸۶۹ – اگر انسان گندم یا جو یا خرما یا انگور را بخرد وبداند که فروشنده زکوهٔ آن را داده ، یا شک کند که داده یا نه ، چیزی بر او واجب نیست واگر بداند که زکوهٔ آن را نداده ، چه حاکم شرع معامله مقداری را که باید از بابت زکوهٔ داده شود ، اجازه بدهد چه ندهد معامله آن مقدار صحیح است ولی اگر اجازه ندهد مستحق یا حاکم مطالبه زکاهٔ از عین مال از خریدار می کند چنانچه بدهد او از بایع مطالبه می کند واگر معامله مقدار زکوهٔ را اجازه دهد ، خریدار باید قیمت آن مقدار را به حاکم شرع بدهد ودر صورت که قیمت آن مقدار را به فروشنده داده باشد ، می تواند از او پس بگیرد . مسأله ۱۸۷۰ – اگر وزن گندم وجو وخرما وکشمش موقعی که تر است به ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسد وبعد از خشک شدن کمتر از این مقدار شود ، زکوهٔ آنها واجب نیست . مسأله ۱۸۷۱ – اگر گندم وجو وخرما را پیش از خشک شدن مصرف کند چنانچه خشک آنها ره اندازه نصاب باشد ، باید زکوهٔ آنها را بدهد . مسأله ۱۸۷۲ – خرمایی که تازه آن را می خورند واگر بماند بعد از خشک شدن ، خرما به آن نمی گویند ، ولو مقداری باشد که خشک آن ره ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسد ، زکوهٔ آن واجب نیست . مسأله ۱۸۷۳ – گندم وجو وخرما وکشمشی که زکوهٔ آنها را داده ، اگر چند سال هم نزد او بماند زکوهٔ ندارد . مسأله ۱۸۷۴ – اگر گندم وجو وخرما وانگور از آب باران یا نهر مشروب شوند یا مثل

زراعتهای مصر از رطوبت زمین استفاده کنند ، زکوة آنها ده یک است واگر با دلو ومانند آن آبیاری شود ، زکوة انها بیست یک است . واگر مقداری از باران ، یا نهر ، یا رطوبت زمین استفاده کنند وبه همان مقدار از آبیاری با دلو و مانند آن استفاده نمایند زکوة نصف آنها ده یک وزکوة نص دیگر آنها بیست یک می باشد یعنی از چهل قسمت سه قسمت آن را باید بابت زکوة بدهند . مسأله ۱۸۷۵ - اگر گندم وجو وخرما وانگور ، هم از آب باران مشروب شود ، وهم از آب دلو ومانند آن استفاده کند ، چنانچه طوری باشد که عرفا بگویند آبیاری با دلو ومانند آن شده ، زکوة انها بیست یک است واگر عرفا بگویند آبیاری با آب نهر وباران شده ، زکوة آنها ده یک است . مسأله ۱۸۷۶ - اگر شک کند که آبیاری با آب براان وآب دلو بوده یا عرفا می گویند با آب باران آبیاری شده ، می تواند از نصف آن ده یک واز نصف دیگر آن بیست یک بدهد ونیز اگر شک کند که با هر دو بوده ، یا عرفا می گویند آبیاری با دلو شده ، می تواند زکوة تمام آن را بیست یک بدهد . مسأله ۱۸۷۷ - اگر گندم وجو وخرما وانگور با آب باران ونهر مشروب شوند وبه آب دلو ومانند آن محتاج نباشند ولی با آب دلو هم آبیاری شوند ، وآب دلو به زیاد شدن محصول کمک نکند ، زکوة آنها ده یک است واگر با دلو ومانند آن آبیاری شوند وبه آب نهر وباران محتاج نباشد ولی با آب نهر وباران هم مشروب شوند وآنها به زیاد شدن محصول کمک نکنند ، زکوة آنها یک است . مسأله ۱۸۷۸ -اگر زراعتی را با دلو ومانند آن آبیاری کنند ودر زمینی که پهلوی ان است زراعتی کنند که از رطوبت آن زمین استفاده نماید ومحتاج به آبیاری نشود زکوة زراعتی که با دلو آبیاری شده بیست یک وزکوة زراعتی که پهلوی آن است ده یک میباشد . مسأله ۱۸۷۹ - مخارجی را که برای گندم وجو وخرما وانگور کرده است ، و مقداری از قیمت اسباب ولباس را که به واسطه زراعت کم شده ، نم تواند از حاصل کسر کندم بلی بعد از ملاحظه نصاب ، زکاهٔ آن مصارف لا لازم نیست بدهد وده یک یا بیست یک با قیمانده را باید بدهد یعنی چنانچه قبل از کسر آنها ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسد باید زکوة باقیمانده آن را بدهد . مسأله ۱۸۸۰ - تخمی را که به مصرف زراعت رسانده می تواند قیمتی را که در حین زرع داشته جزء مخارج حساب نماید وحکم آن درمسأله قل بیان شد . مسأله ۱۸۸۱ - اگر زمین واسباب زراعت یا یکی از این دو ملک خود او باشد ، نباید کرایه آنها را جزء مخارج حساب کند . ونیز برای کارهایی که خودش کرده ، یا دیگری بی اجرت انحام داده ، چیزی از حاصل کسر نمی شود . مسأله ۱۸۸۲ - اکر درخت انگور یا خرما را بخرد ، قیمت آن جزء مخارج نیست . ولی اگر خرما یا انگور را پیش از چیدن بخرد ، پولی را که برای آن داده جزء مخارج حساب می شود . مسأله ۱۸۸۳ - اگر زمینی را بخرد ودر آن زمین گندم یا جو بکارد ، پولی را که برای خرید زمین داده جزء مخارج حساب نمی شود . ولی اگر زراعت را بخرد ، پولی را که برای خرید آن داده می تواند جزء مخارج حساب نماید واز حاصل کم کند اما باید قیمت کاهی را که از آن بدست می آید ، از پولی که برای خرید زراعت داده کسر نماید مثلا اگر زراعتی را پانصد تومان بخرد وقیمت کاه آن صد تومان باشد فقط چهار صد تومان آن را می تواند جزء مخارج حساب نماید . مسأله ۱۸۸۴ - کسی که بدون گاو وچیزهای دیگری که برای زراعت لازم است می تواند زراعت کند ، اگر اینها را بخرد ، نباید پولی را که برای خرید اینها داده جزء مخارج حساب نماید . مسأله ۱۸۸۵ - کسی که بدون گاو وچیزهای دیگری که برای زراعت لازم است نمی تواند زراعت کند ، اگر آنها را بخرد وبه واسطه زراعت بگلی از بین بروند ، می تواند تمام قیمت آنها را جزء مخارج حساب نماید واگر مقداری از قیمت آنها کم شود ، می تواند آن مقدار را جزء مخارج حساب کند ولی اگر بعد از زراعت چیزی از قیمتشان کم نشود ، نباید چیزی از قیمت آنها را جزء مخارج حساب نماید . مسأله ۱۸۸۶ - اگر دی یک زمین جو و گندم وچیزی مثل برنج ولوبیا که زکوة آن واجب نیست بکارد ، چنانچه مقصودش زراعت کردن چیزی بوده که زکوة ندارد وبعدا چیزی را که زکوة دارد زراعت کرده ، نباید مخارج را حساب کند واگر مقصودش زراعت کردن چیزی بوده که زکوة دارد وبعدا چیزی را که زکوة ندارد زراعت کردهٔ ، می تواند تمام مخارج را حساب نماید واز حاصل کم کند و در صورتی که مقصودش زراعت هر دو بوده مخارجی را که کرده ، باید به هر دو ، قسمت نماید مثلا اگر هر دو به یک اندازه بوده ، می تواند نصف مخارج را از جنسی که زکوة دارد کسر نماید .

مسأله ۱۸۸۷ - اگر انسـان در چنـد شـهر که فصـل آنهـا با یکـدیگر اختلاف دارد وزراعت میوه آنها در یک وقت بـدست نمی آید گندم یا جو یا خرما یا انگور داشته باشد وهمه آنها محصول یک سال حساب شود ، چنانچه چیزی که اول می رسد به اندازه نصاب یعنی ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم باشـد ، بایـد زکود آن را موقعی که می رسـد بدهد وزکوهٔ بقیه را هر وقت بدست می آید اداء نماید واگر آنچه اول می رسـد به انـدازه نصاب نباشـد ، صبر می کنـد تا بقیه آن برسـد ، پس اگر رویهم به مقدار نصاب شود ، زکوهٔ آن واجب است واگر به مقـدار نصـاب نشود ، زکوهٔ آن واجب نیست . مسأله ۱۸۸۸ - اگر درخت خرمـا یا انگور در یک سال دو مرتبه میوه دهـد ، چنانچه روی هم به مقدار نصاب باشـد بنا بر احتیاط زکوهٔ آن واجب است . مسأله ۱۸۸۹ - اگر مقـداری رطب یا انگور تازه دارد که خشک آن به انـدازه نصاب می شود ، چنانچه به قصد زکوهٔ از تازه آن به قدری به مستحق بدهد که اگر خشک شود به انـدازه زکوتی باشـد که بر او واجب است اشکال دارد . مسأله ۱۸۹۰ - اگر زکوهٔ خرمای خشک یا کشـمش بر او واجب باشـد ، نمی توانـد زکوهٔ آن را خرمـای تـازه یـا انگور بدهـد ونیز اگر زکوهٔ خرمـای تازه یا انگور بر او واجب باشـد نمی توانـد زکوهٔ آن را خرمـای خشـک یا کشـمش بدهـد . اما اگر یکی از اینها یا چیز دیگری را به قصـد قیمت زکوهٔ بدهـد مانعی نـدارد . مسأله ۱۸۹۱ - کسـی که بـدهکار است ومـالی هم دارد که زکوهٔ آن واجب شـده اگر بمیرد بایـد او لتمام زکوهٔ را از مالی که زکوهٔ آن واب شـده بدهنـد ، بعـد قرض او را اداء نمایند مسأله ۱۸۹۲ - کسـی که بـدهکار است وگنـدم یـا جو یا خرما یا کشـمش هم دارد ، اگر بمیرد وپیش از انکه زکوهٔ اینها واجب شود ، ورثه قرض او را ازمال دیگر بدهند ، هر کدام که سـهمشان ۲۸۸ من و ۴۵۰ مثقال کم برسد ، بایـد زکوهٔ بدهد واگر پیش از آنکه زکوهٔ اینها واجب شود ، قرض او را ندهند ، چنانچه مال میت فقط به اندازه بدهی او باشد بنا بر احتیـاط بایـد زکـاهٔ را بدهنـد وطلب طلبکـاران را یـا استرضاء از آنها بنماینـد ، وهمچنین اگر مال میت بیشتر از بـدهی او باشـد ، در صورتی که بـدهی او به قـدری است که اگر بخواهنـد اداء نماینـد ، بایـد مقـداری از گنـدم وجو وخرمـا وکشـمش را هم به طلبکار بدهنـد . مسأله ۱۸۹۳ - اگر گنـدم وجو وخرمـا وکشمشـی که زکوهٔ آنها واجب شـده خوب وبـد دارد ، احتیاط واجب آن است که زکوهٔ هر کدام از خوب وبد را از خود آنها بدهد ولی چنانچه خوب وخوبتر دارد اظهر اکتفاء به دادن از خوب است .

نصاب طلا

مسأله ۱۸۹۴ - طلاـ دو نصاب دارد : نصاب اول بیست مثفال شـرعی است که هر مثقال آن ۱۸ نخود است ، پس وقتی طلا به بیسـت مثقال شـرعی که پانزده مثقال معمولی است برسد ، اگر شرایط دیگر را هم که بیان شد داشته باشد ، انسان باید چهل یک آن را که نه نخود می شود از بابت زکوهٔ بدهـد واگر به این مقـدار نرسد ، زکوهٔ ان واجب نیست ، ونصاب دوم آن چهار مثقال شـرعی اسـت که سه مثقـال معمولی می شود یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود ، بایـد زکوهٔ تمام ۱۸ مثقال را از قرار چهل یک بدهد واگر کمتر از سه مثقال اضافه شود ، فقط بایـد زکوهٔ ۱۵ مثقال آن را بدهـد وزیادی آن زکوهٔ نـدارد وهمچنین است هر چه بالا رود یعنی اگر سه مثقال اضافه شود ، باید زکوهٔ تمام آنها را بدهد واگر کمتر اضافه شود ، مقداری که اضافه شده زکوهٔ ندارد .

نصاب نقره

مسأله ۱۸۹۵ - نقره ونصـاب دارد : نصاب اول آن ۱۰۵ مثقال معمولی است که اگر نقره به ۱۰۵ مثقال برسد وشراط دیگر را هم که بیان شـد داشته باشـد ، انسان باید چهل بک آن را که ۲ مثقال و ۱۵ نخود از بابت زکوهٔ بهـد واگر به این مقـدار نرسـد ، زکوهٔ آن واجب نیست ، ونصاب دوم آن ۲۱ مثقال است . یعنی اگر ۲۱ مثقال به ۱۰۵ مثقال اضافه شود ، باید زکوهٔ تمام ۱۲۶ مثقال را بطوری

که گفته شـد بدهد واگر کمتر از ۲۱ مثقـال اضافه شود ، فقط بایـد زکوهٔ ۱۰۵ مثقال آن را بدهـد وزادی آن زکوهٔ نـدارد وهمچنین است هر چه بالا رود ، یعنی اگر ۲۱ مثقال اضافه شود ، باید زکوهٔ تمام آنها را بدهد واگر کمتر اضافه شود ، مقداری که اضافه شده کمتر از ۲۱ مثقال است زکوهٔ نـدارد . بنابر این اگر انسان چهل یک هر چه طلا ونقره دارد بدهـد ، زکوتی را که بر او واجب بوده داده وگاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است مثلا کسی که ۱۱۰ مثقال نقره دارد ، اگر چهل یک آن را بدهد ، زکوهٔ ۱۰۵ مثقال آن را که واجب بـوده داده ومقـداری هم برای ۵ مثقـال آن داده که واجب نبوده است . مسأله ۱۸۹۶ - کسـی که طلاـ یا نقره او به انـدازه نصـاب است ، اگر چه زکوهٔ آن را داده باشـد ، تـا وقتی از نصـاب اول کم نشـده ، همه ساله بایـد زکوهٔ آن را بدهـد . مسأله ۱۸۹۷ - زکوهٔ طلا ونقره در صورتی واجب می شود که آن را سـکه زده باشـند ومعامله با آن را ئج باشد یعنی معامله پول طلا ونقره با آن بشود واگر سـکه آن از بین رفته باشـد لازم نیست زکوهٔ آن را بدهنـد . مسأله ۱۸۹۸ - طلا ونقره سـکه داری که زنها را زینت بکار می برند ، زکوهٔ آن واجب نمی باشد . مسأله ۱۸۹۹ - کسی که طلا ونقره دارد ، اگر هیچ کدام آنها به اندازه نصاب اول نباشد مثلا ۱۰۴ مثقال نقره و ۱۴ مثقال طلا داشته باشد ، زکوهٔ بر او واجب نیست . مسأله ۱۹۰۰ - چنانچه سابقا گفته شد زکوهٔ طلا ونقره در صورتی واجب می شود که انسـان یازده ماه مالک مقـدار نصاب باشـد واگر در بین یازده ماه ، طلا و نقره او از نصاب اول کمتر شود زکوهٔ بر او واجب نیست . مسأله ۱۹۰۱ - اگر در بین یـازده ماه طلا ونقره ای را که دارد با طلا یا نقره یا چیز دیگر عوض نماید یا آنها را آب کنـد ، زکوهٔ بر او واجب نیست . ولو برای فرار از دادن زکوهٔ این کارها را بکنـد . مسأله ۱۹۰۲ - اگر در ماه دوازدهم پول طلا ونقره را آب کند ، باید زکوهٔ آنها را بدهد وچنانچه به واسـطه آب کردن ، وزن یا قیمت آنها کم شود ، باید زکوتی را که پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهـد . مسأله ۱۹۰۳ - اگر طلا ونقره ای که دارد خوب وبـد داشته باشـد ، می تواند زکوهٔ هر کـدام از خور وبـد را از خود آن بدهد ولی بهتر است زکوهٔ همه آنها را از طلا و نقره خوب بدهد . مسأله ۱۹۰۴ - طلا ونقره ای که بیشتر از انـدازه معمول فلز دیگر دراد ، به حـدی که به آن پول طلا ونقره نگویند اگر خالص آن به اندازه نصاب که مقدار آن گفته شـد برسـد انسان بایـد زکوهٔ آن را بدهد ولی اگر به آن پول طلا ونقره بگویند زکاهٔ آن واجب است ولو خالص آن به اندازه نصاب نباشد . مسأله ۱۹۰۵ - اگر طلا ونقره ای که دارد به مقدار معمول فلز دیگر به آن مخلوط باشد ، نمی تواند زکوهٔ آن را از طلا ونقره ای بدهـد که بیستر از معمول فلز دیگر دارد . ولی اگر بقـدری بدهـد که یقین کنـد طلاـ ونقره خالصـی که در آن هست ، به انـدازه زکوتی می باشد که بر او واجب است اشکال ندارد .

زکوهٔ شتر وگاو وگوسفند

مسأله ۱۹۰۶ - زکوهٔ شتر وگاو وگوسـفند غیر از شـرطهایی که گفته شـد دو شـرط دیگر دارد : اول آنکه حیوان در تمام سال بیکار باشـد ولی اگر در تمـام سال یکی دو روز هم کار کرده باشـد ، زکوهٔ آن واجب است . دوم آنکه در تمام سال از علف بیابان بچرد پس اگر تمام سال یا مقداری از آن را از علف چیده شده ، یا از زراعتی که ملک مالک یا ملک کس دیگر است بچرد زکوهٔ ندارد . ولی اگر در تمام سال یک روز یا دو روز از علف مالک بخورد ، زکوهٔ آن واجب است . مسأله ۱۹۰۷ - اگر انسان برای شتر وگاو وگوسـفند خود چراگـاهی را که کسـی نکاشـته بخرد ، یا اجاره کنـد ، یا برای چرانـدن در آن باج بدهـد ، لازم نیست زکوهٔ آنها را بدهد .

نصاب شتر

مسأله ۱۹۰۸ – شتر دوازده نصـاب دارد ، او ل – پنـج شتر وزکوهٔ آن یـک گوسـفند است وتا شـماره شتر به این مقـدار نرسـد زکوهٔ ندارد . دوم – ده شتر وزکوهٔ آن دو گوسـفند است . سوم – پانزده شتر وزکوهٔ آن سه گوسفند است . چهارم – بیست شتر وزکوهٔ ان چهار گوسـفند است . پنجم – بیست وپنج شتر وزکوهٔ آن پنج گوشفند است . ششم – بیست وشش شتر وزگؤ ان یک شتر است که داخ سال دوم شـهد باشد . هفتم – سـی وشـش شتر وزکوهٔ آن یک شتر است که داخل سال سوم شده باشد . هشـتم – چهل وشـش شتر وزکوهٔ آن یـک شتر است که داخل سال چهارم شـده باشـد . نهم – شـصت ویک شتر وزکوهٔ آن یک شتر است که داخل سال پنجم شده باشد . دهم – هفتاد وپنج شتر وزکوهٔ آن دو شتر است که داخل سال سوم شده باشد . یازدهم – نود ویک شتر وزکوهٔ آن دو شتر است که داخـل سـال چهـارم شـده باشـد . دوازداهم – صـد وبیست ویـک شتر وبالاـتر از آن است که بایـد چهل تا چهل تا حسـاب کنـد وبرای هر چهل تا یک شتری بدهـده داخل سال سوم شـده باشـد ، یا پنجاه تا پنجاه تا حساب کنـد ، وبرای هر پنچاه تا یک شتری بدهد که داخل سال چهارم شده باشد ویا با چهل وپنجاه تا یک شتری بدهد که داخل سال چهارم شده باسد ویا با چهل وپنجاه حساب کنـد ، ولی در هر صورت بهت راست طوری حساب کنـد که چیزی باقی نمانـد ، یا اگر چیزی باقی می مانـد از نه تا بیشتر نباشـد ، مثلا اگر ۱۴۰ شتر دارد ، برای صـد تـا دو شتری که داخـل سال چهارم شـده وبرای چهل تا یک شتری که داخل سال سوم شده بدهد . مسأله ۱۹۰۹ – زکوهٔ ما بین دو نصاب واجب نیست پس اگر شـماره شترهایی که دارد ان نصاب اول که پنج اسـت بگذرد تا به نصاب دوم که ده تا است نرسیده فقط باید زکوهٔ پنج تای آن را بدهد . وهمچنین است در نصابهای بعد .

نصاب گاو

مسأله ۱۹۱۰ – گاو دو نصاب دارد : نصاب اول آن سـی تا است که وقتی شـماره گاو به سـی رسـید ، اگر شـرایطی را که گفته شـد داشـته باشـد ، انسان باید یک گوساله ای که داخل سال دوم شده از بابت زکوهٔ بدهد ، ونصاب دوم آن چهل است وزکوهٔ آن یک گوساله ماده ایست که داخل سال سوم شدهد باشد ، وزکوهٔ ما بین سـی وچهل واجب نیست مثلا کسی که سی ونه گاو دارد ، فقط باید زکوهٔ سـی تای آنها را بدهد ، ونیز اگر از چهل گاو زیادتر داشـته باشد تا به شـصت نرسـیده ، فقط باید زکوهٔ چهل تای آنها را بدهـد وبعـد از آنکه به شـصت رسـیده ؟ چون دو برابر نصـاب اول را دارد ، بایـد دو گوسـاله ای که داخـل سال دوم شـده بدهـد ، وهمچنین هرچه بالا رود ، باید یا سـی تا سـی تا حساب کند یا چهل تا چهلتا یا با سی وچهل حساب نماید وزکوهٔ آن را به دستوری که گفته شـد بدهـد . ولی بایـد طوری حساب کنـد که چیزی باقی نمانـد ، یا ار چیزی باقی می مانـد از نه تا بیشتر نباشـد ، مثلا اگر هفتاد گاو دارد ، باید به حساب سـی وچهل حساب کند وبرای سی تای آن زکوهٔ سی تا وبرای چهل تای آن زکوهٔ چهل تا را بدهد ، وچون اگر به حساب سی تا حساب کند ، ده تا زکوهٔ نداده می ماند .

نصاب گوسفند

مسأله ۱۹۱۱ – گوسـفند پنج نصاب دارد ، اول – چهل وزکوهٔ آن یک گوسفند است ، وتا گوسفند به چهل نرسد زکوهٔ ندارد . دوم – صـد وبیست ویـک وزکوهٔ آن دو گوسـفند است – سوم – دو یست ویـک وزکوهٔ آن سه گوسـفند است . چهارم – سـیصد ویک وزکوهٔ آن جار گوسـفند است . پنجم – چهار صد وبالاتر از آن است . که باید آنها را صد تا صد تا حساب کند وبرای هر صد تای آنهـا یـک گوسـفند بدهـد . ولاـزم نیست زکـوهٔ را از خود گوسـفندها بدهـد ، بلکه اگر گوسـفند دیگری بدهـد ، یـا مطابق قیمت گوسـفند پول یـا جنس دیگر بدهـد کافی است . مسأله ۱۹۱۲ – زکوهٔ مـا بین دو نصاب واجب نیست پس اگر شـماره گوسـفندهای

کس از نصاب او ل که چهل است بیشتر باشد تا به نصاب دوم که صد وبیست ویک است نرسیده ، فقط باید زکوهٔ چهل تای آنها را بدهد وزیادی آن زکوهٔ ندارد وهمچنین است در نصابهای بعد . مسأله ۱۹۱۳ – زکوهٔ شتر وگاو وگوسفندی که به مقدار نصاب برسد واجب است چه همه آنها نر باشند ، یا ماده ، یا بعضی نر باشند وبعضی ماده . مسأله ۱۹۱۴ – در زکوهٔ گاو وگاومش یک جنس حساب می شوند . وشتر عربی وغیر عربی یک جنس است . وهمچنین بز ومیش وشیشک در زکوهٔ باهم فرق ندارند . مسأله ۱۹۱۵ – اگر گوسفند برای زکوهٔ بدهد ، باید اقلا داخل ماه هشتم شده باشد . واگر بز بدهد باید داخل سال دوم شده باشد . مسأله ۱۹۱۶ – گوسفندی را که بابت زکوهٔ می دهد ، اگر قیمتش مختصری از گوسفندهای دیگر او کمتر باشد اشکال ندارد ، ولی بهتر است گوسفندی را که قیمت آن از تمام گوسفندهایش بیشتر است بدهد وهمچنین است در گاو وشتر . مسأله ۱۹۱۷ – اگر چند نفر باهم شریک باشند هر کدام آنان که سهمش به نصاب اول رسیده ، باید زکوهٔ بدهد وبر کسی که سهم او کمتر از نصاب اول است زکوهٔ واجب نیست . مسأله ۱۹۱۸ – اگر یک نفر در جند جا گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد ورویهم به اندازه نصاب باشند باید ، زکوهٔ آنها را بدهد . مسأله ۱۹۱۹ – اگر گاو وگوسفند وشتری که دارد مریض ومعیوب هم باشند ، باید زکوهٔ آنها رابدهد . مسأله ۱۹۲۰ – اگر گاو وگوسفند وشتری که دارد همه مریض یا معیوب یا پیر باشند ، می تواند زکوهٔ را از خود آنها بدهد . ولی اگر همه سالم وبی عیب وجوان باشند ، نمی تواند زکوهٔ آنها را مریض ، یا معیوب ، یا پیر بدهد بلکه اگر بعضی از آنها سالم وبعضی مریض ودسته از معیوب ودسته دیگر بی عیب ومقداری پیر ومقداری جوان باشند ، واجب است برای زکوهٔ آنها سالم وبی عیب وجوان بدهد . مسأله ۱۹۲۱ – اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم ، گاو وگسفند وشتری را که دارد یا چیز دیگر عوض کند ، یا نصابی را که دراد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید ، مثلا چهل گوسفند بدهد وچهل گوسفند دیگر بگیرد ، زکوهٔ بر او واجب نیست . مسأله ۱۹۲۲ – کسی که باید زکوهٔ گاو وگوسفند وشتر را بدهد ، اگر زکوهٔ آنها را از مال دیگرش بدهد دیگرش بدهد ، تا وقتی شماره آنها از نصاب کم نشده ، همه ساله باید زکوهٔ را بدهد ، واگر از خود آنها بدهد واز نصاب اول کمتر شوند ، زکوهٔ بر او واجب نیست ، مثلاـ کسی که چهل گوسفند دارد ، اگر از مال دیگرش زکوهٔ آنها را بدهد تا وقتی که گوسفندهای او از چهل کم نشده ، همه ساله باید یک گوسفند بدهد واگر از خود آنها بدهد ، تا وقتی به چهل نرسیده ، زکوهٔ بر او واجب نیست .

مصرف زکوهٔ

مسأله ۱۹۲۳ – انسان می تواند زکوهٔ را در هشت مورد مصرف کند : اول – فقیر واو کسی که مخارج سال خود وعیالاتش را ندارد وکسی که صنعت یا ملک یا سرمایه ای دارد که می تواند مخارج سال خود را بگذارند فقیر نیست : دوم – مسکین وآن کسی است که از فقیر سخت تر می گذراند . سوم – کسی که از طرف امام علیه السلام یا نایب امام مأموراست که زکوهٔ را جمع ونگهداری نماید وبه حساب آن رسیدگی کند وآن را به امام یا نایب امام یا نائب امام یا فقراء برساند . چهارم – کافرهایی که مسلمان شده وضعیف الاعتقاد می باشند وخوف آن هست که اگر زکوهٔ به انان ندهد از دین اسلام خارج شوند . پنجم – خریداری بنده ها وآزاد کردن آنان . ششم – بدهکاری که نمی تواند قرض خود را بدهد . هفتم – سبیل الله یعنی کارهایی که به آنها قصد قربهٔ می توان کرد مثل آسفالت نمودن راهها وساختن مسجد ومدرسه ای که عولم دینیه در آن خوانده می شود . هشتم – ابن السبیل یعنی مسافر که در سفر درمانده شده . واحکام اینها در مائل آینده گفته خواهد شد . مسأله ۱۹۲۴ – فقیر نمی تواند بیشتر از مخارج سال خود وعیالاتش را از زکوهٔ نگیرد واگر مقداری پول یا جنس دارد فقط به اندازه کسری مخارج یک سالش زکوهٔ می تواند بگیرد وهمچنین مسکین . مسأله ۱۹۲۵ – کسی که مخارج سالش را داشته ، اگر مقداری از آن را مصرف کند وبعد شک کند که آنچه باقی مانده به اندازه مخارج سال او هست یا نه ، نمی تواند زکوهٔ بگیرد . مسأله ۱۹۲۶ – صنعتگر یا مالک یا تاجری که در آمد او از

مخـارج سـالش کمتر است ، می توانـد برای کسـری مخارجش زکوهٔ بگیرد ، ولازم نیست ابزار کار ، یا ملک ، یا سـرمایهٔ خود را به مصرف مخارج برساند . مسأله ۱۹۲۷ – فقیری که خرج سـال خود وعیالاتش را نـدارد ، اگر خانه ای دارد که ملک او ست ودر آن نشسـته ، یا مال سواری دارد ، چنانچه بـدون اینها نتوانـد زنـدگی کنـد ، اگر چه برای حفظ آبرویش باشـد ، می تواند زکوهٔ بگیرد . وهمچنین است اثـاث خان وظرف ولباس تابسـتانی وزمسـتانی وچیزهایی که به آنها احتیاج دارد . وفقیری که اینها را نـدارد ، اگر به اینها احتیاج داشـته باشـد ، می توانـد از زکوهٔ خریداری نماید . مسأله ۱۹۲۸ – فقیری که یاد گرفتن صـنعت برای او مشـکل نیست ، لازم نیست یاد بگیرد وبا گرفتن زکوهٔ زنـدگی می توانـد بگند ، مگر آنکه یاد گرشـفتن خیلی آسان باشد به نحوی که عرفا بگویند این شـخص می توانـد بـدون زکاهٔ زندگی بکند در این صورت واجب است یاد بگیرد وبا زکاهٔ نمی تواند زندگی کند ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن است ، می تواند زکوهٔ بگیرد . مسأله ۱۹۲۹ – به کسی که قبلا فقیر بوده ومی گوید فقیرم ، اگر چه انسان از گفته او اطمینان پیدا نکند ، می شود زکوهٔ داد . مسأله ۱۹۳۰ – کسی که می گوید فقیرم وقبلا فقیر نبوده ، یا معولم نیست فقیر بوده یا نه ، چنانچه از گفته او اطمینان پیـدا نشود وخود او هم ثقه نباشد احتیاط واجب آن است که به او زکوهٔ ندهند . مسأله ۱۹۳۱ – کسی که بایـد زکوهٔ بدهد ، اگر از فقیری طلبکار باشد ۷ می توانـد طلبی را که از او دارد ، بابت زکوهٔ حساب کنـد . مسأله ۱۹۳۲ – اگر فقیر بمیرد ومال او به انـدازه قرضـش نباشـد ، انسان می توانـد طلبی را که از او دارد بابت زکوهٔ حساب کنـد ، ولی اگر مال او به انـدازه قرضـش باشـد وورثه قرضا ورا ندهنـد ، یا به جهت دیگر انسان نتواند طلب خود را بگیرد ، نباید طلبی را که از او دارد ، بابت زکوهٔ حساب کند . مسأله ۱۹۳۳ – چیزی را که انسان بابت زکوهٔ به فقیر می دهـد لازم نیست به او بگوید که زکوهٔ است ، بکله اگر فقیر ، خجالت بکشد ، مستحب است به اسم پیشکش بدهد ولی باید قصد زکوهٔ نماید . مسأله ۱۹۳۴ – اگر به خیال اینکه کسی فقیر است به او زکوهٔ بدهـد ، بعـد فهمیـد فقیر نبوده ، ، یا از روی ندانسـتن مسأله به کسـی که می دانـد فقیر نیست زکوهٔ بدهد ، کافی نیست ، پس چنانچه چیزی را که به او داده باقی باشد ، باید از او بگیرد وبه مسـتحق بدهد واگر از بین رفته باشد پس اگر کسـی که آن چیز را گرفته می دانسـته زکوهٔ است ، انسان بایـد عوض آن را از او بگیرد وبه مسـتحق بدهد ، واگر نمی دانسـته زکوهٔ است ، نمی تواند چیزی از او بگیرد وبایـد از مال خودش زکوهٔ را به مسـتحق بدهد . مسأله ۱۹۳۵ – کسـی که بدهکار است ونمی تواند بدهی خود را بدهـد ، اگر چه مخارج سـال خـود را داشـته باشـد ، می توانـد برای دادن قرض خـود زکوهٔ بگیرد ، ولو مـالی را که قرض کرده در معصـیت خرج کرده باشد ، واز آن معصیت توبه نکرده باشد . مسأله ۱۹۳۶ – اگر به کسـی که بدهکار است ونمی تواند بدهی خود را بدهـد زکوهٔ بدهـد ، بعـد بفهمـد قرض را در معصـیت مصـرف کرده ، چنانچه آن بـدهکار فقیر باشد می تواند آنچه را به او داده بابت زکوهٔ حساب کنـد . ۱۹۳۷ – کسـی که بـدهکار است ونمی توانـد بـدهی خود را بدهـد ، اگر چه فقیر نباشد ، انسان می تواند طلبی را که از او دارد ، بـابت زکوهٔ حساب کنـد . مسأله ۱۹۳۸ – مسـافری که خرجی او تمام شـده ، یا مرکبش از کار افتاده چنانچه سفر او سـفر معصـیت نباشـد ونتوانـد با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند اگر چه در وطن خود فقیر نباشد ، می توانـد زکوهٔ بگیرد ، ولی اگر بتوانـد در جـای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج سـفر خود را فراهم کنـد ، فقط در جای دیگر بـا قرض کردن یـا فورختن چیزی مخـارج سـفر خود را فراهم کنـد فقط به مقـداری که به آنجا برسـد می توانـد زکوهٔ بگیرد . مسأله ۱۹۳۹ – مسافری که در سـفر درمانـده شـده وزکوهٔ گرفته بعد از آنکه به وطنش رسـید ، اگر چیزی از زکوهٔ زیاد آمده باشد ، باید آن را به حاکم شرع بدهد ویگوید آن چیز زکوهٔ است .

شرایط کسانی که مستحق زکوتند

مسأله ۱۹۴۰ – کسی که زکوهٔ می گیرد باید شیعه دوازده امامی باشد واگر انسان کسی را شیعه بداند وبه او زکوهٔ بدهد ، بعد معلوم

شود شیعه نبوده ، باید دو باره زکوهٔ بدهد . مسأله ۱۹۴۱ – اگر طفل یا دیوانه ای از شیعه فقیر باشد ، انسان می تواند به ولی او زکوهٔ بدهـد ، به قصـد اینکه انچه را می دهد ملک طفل یا دیوانه باشد . مسأله ۱۹۴۲ – اگر پولی طفل ودیوانه دسترسـی ندارد ، می تواند خودش یا به وسیله یک نفر امین زکوهٔ را به مصرف طفل یا دیوانه برساند وباید موقعی که زکوهٔ به مصـرف آنان میرسد نیت زکوهٔ کند . مسأله ۱۹۴۳ – به فقیری که گدایی می کند ، می شود زکوهٔ داد : ولی به کسـی که زکوهٔ را در معصـیت مصرف می کند وبه ندادن زکاهٔ به او جلوی معصیت کردن او گرفته می شود نمی شود زکوهٔ داد ، ولی چنانچه داده شود مجزی است . مسأله ۱۹۴۴ – به کسـی که معصـیت کبیره را آشکارا بجا می آورد بهتر است که زکوهٔ ندهند . مسأله ۱۹۴۵ – به کسـی که بدهکار است ونمی تواند بـدهی خود را بدهـد ، اگر چه مخارج او بر انسان واجب باشد ، می شود زکوهٔ داد . مسأله ۱۹۴۶ – انسان نمی تواند مخارج کسانی را که مثل اولاد خرجشان بر او واجب است از زکوهٔ بدهد . ولی اگر مخارج آنان را ندهد ، دیگران می توانند به آنان زکوهٔ بدهند . مسأله ۱۹۴۷ – اگر انسان زکوهٔ به پسـرش بدهد که خرج زن ونوکر وکلفت خود نماید اشـکال ندارد . ۱۹۴۸ – اگر پسر به کتابهای علمی دینی احتیاج داشـته باشـد ، پـدر می توانـد برای خریدن آنها به او زکوهٔ بدهد . مسأله ۱۹۴۹ – پدر می تواند به پسـرش زکوهٔ بدهـد که برای خود زن بگیرد ، پسـر هم می تواند برای آنکه پدرش زن بگیرد زکوهٔ خود را به او بدهد . مسأله ۱۹۵۰ – به زنی که شوهرش مخارج او را می دهد ، یا خرجی نمی دهد ولی ممکن است او را به دادن خرجی مجبور کنند ، نمی شود زکوهٔ داد . مسأله ۱۹۵۱ – زنی که صـیغه شده اگر فقیر باشد ، شوهرش ودیگران می توانند به او زکوهٔ بدهند . ولی اگر شوهرش در ضـمن عقد شرط کنـد که مخـارج او را بدهـد ، یـا به جهت دیگری دادن مخارجش بر او واجب باشـد ، در صورتی که مخارج آن زن را بدهـد نمی شود به زن زکوهٔ داد . مسـأله ۱۹۵۲ – زن می توانـد به شوهر فقیر خود زکوهٔ بدهد ، اگر چه شوهر زکوهٔ را صـرف مخارج خود آن زن نمایـد . مسأله ۱۹۵۳ – سـید نمی توانـد از غیر سـید زکوهٔ بگیرد ولی ار خمس وسـایر وجوهـات کفـایت مخارج او را نکنـد واز گرفتن زکوهٔ ناچار باشد ، می تواند از غیر سید زکوهٔ بگیرد وبنابر احتیاط واجب باید به مقدار حاجت روز خود بگیرد . مسأله ۱۹۵۴ – به کسی که معلوم نیست سید است یا نه ، می شود زکوهٔ داد .

نیت زکوهٔ

مسأله ۱۹۵۵ – انسان بایـد زکوهٔ را به قصـد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد وبنا بر احتیاط واجب در نیت معین کند که آنچه را می دهـد زکوهٔ مال است یا زکوهٔ فطره ، واگر بخواهـد به سـید زکاهٔ بدهد ودر ذمه اش خمس هم هست باید تعیین کند که بعنوان زکاهٔ است یا خمس ولی اگر مثلا زکوهٔ گنـدم وجو بر او واجب باشـد لازم نیست معین کنـد چیزی را که می دهـد زکوهٔ گندم است یا زکوهٔ جو . مسأله ۱۹۵۶ – کسـی که زکوهٔ چند مال بر او واجب شده اگر مقداری زکوهٔ بدهد ونیت هیچ کدام آنها را نکنـد ، چیزی را که داده همجنس یکی از آنها باشـد ویا همجنس هیچ کدام آنها نباشد ، به همه آنها قسـمت می شود ، پس کسـی که زکوهٔ چهل گوسـفند وزکوهٔ پانزده مثقال طلا بر او واجب است اگر مثلا یک گوسـفند از بابت زکوهٔ بدهد ونیت هیچ کدام آنها را نکند ، به زکوتی که برای گوسـفند وطلا بدهکار است تقسـیم می شود . مسأله ۱۹۵۷ – اگر کسـی را وکیل کند که زکوهٔ مال او را بدهـد ، موقعی که زکوهٔ را به آن وکیل می دهـد ، بنا بر احتیاط واجب بایـد نیت کنـد که آنچه را وکیل او بعـدا به فقیر می دهد زکوهٔ باشـد ، وکیل هم وقتی که زکوهٔ را به فقیر می دهـد ، باید از طرف مالک نیت زکوهٔ کند . مسأله ۱۹۵۸ – اگر مالک یا وکیل او بدون قصد قربت زکوهٔ را به فقیر بدهد وپیش از آنکه آن مال از بین برود ، خود مالک نیت زکوهٔ کند ، زکوهٔ حساب می شود .

مسائل متفرقه زکوهٔ

مسأله ۱۹۵۹ – موقعی که گندم وجو را از کاه جدا می کنند وموقع خشک شدن خرما وکشمش انسان باید زکوۀ را به فقیر بدهد ، یا مال خود جدا کند ، زکوۀ طلا ونقره وگاو ووسفند وشتر را بعد از تمام شدن ماه یازدهم باید به فقیر فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد نمی تواند زکوۀ را جدا نکند بلکه می تواند با جدا کردن منتظر باشد . مسأله ۱۹۶۰ – بعد از جدا کردن زکوۀ لازم نیست فورا آن را به مستحق بدهد مسأله ۱۹۶۱ – کسی که می تواند زکوۀ را به مستحق برساند ، اگر ندهد وبه واسطه کوتاهی او از بین برود ، باید عوض آن را بدهد . مسأله ۱۹۶۲ – کسی که می تواند زکاۀ را به مستحق برساند ، اگر زکوۀ را ندهد وبدون آنکه در نگهداری آن کوتاهی کند از بین برود چنانچه دادن زکوۀ را بقدری تإخیر انداخته که نمی گویند فورا داده است ، باید عوض آن را بدهد . واگر به این مقدار تأخیر نینداخته مثلا دو سه ساعت تأخیر انداخته ودر همان دو ساعت تلف شده ، در صورتی که مستحق حاضر نبوده ، چیزی بر او واجب نیست واگر مستحق حاضر بوده بنابر احتیاط واجب باید عوض آن را بدهد . مسأله ۱۹۶۳ – اگر زکوۀ را از خود مال کنار بگذارد ، می تواند در بقیه آن تصرف کند واگر از مال دیگرش کنار بگذارد ، می تواند در تمام مال تصرف نماید . مسأله ۱۹۶۴ – انسان نمی تواند زکوتی را که کنار گذاشته برای خود بر دارد وچیز دیگری بجای آن بگذارد . مسأله ۱۹۶۵ – اگر از زکوتی که کنار گذاشته منفعتی ببرد مثلا گوسفندی که برای زکوۀ گذاشته بره بیاورد ، مال فقیر است . مسأله ۱۹۶۶ – اگر موقعی که زکوۀ را کنار می گذارد مستحقی حاضر باشد ، بهتر است زکوۀ را بدهد . مگر کسی را در نظر داشته باشد که دادن زکوۀ ره او از جهتی بهتر باشد . مسأله ۱۹۶۷ – اگر بدون اجازه حاکم شرع با مالی که برای زکوۀ کنار گذاشته تجارت کند وضرر نماید نباید چیزی از زکوۀ کم کند ، ولی اگر منفعت کند ، باید آن را به مستحق بدهد . مسأله ۱۹۶۸ – اگر پیش از آنکه زکوۀ بر او واجب شود ، چیزی بابت زکوۀ به فقیر بدهد ، زکوۀ حساب نمی شود وبعد از آنکه زکوۀ بر او واجب شد ، اگر چیزی را که به فقیر داده از بین نرفته باشد وآن فقیر هم به فقر خود باقی باشد ، می تواند چیزی را که به او داده بابت زکوۀ حساب کند . مسأله ۱۹۶۹ – فقیری که می داند زکوۀ بر انسان واجب نشده ، اگر چیزی بابت زکوۀ بگیرد وپیش او تلف شود ضامن است پس موقعی که زکوۀ بر انسان واجب میشود . اگر آن فقیر به فقر خود باقی باشد ، می تواند عوض چیزی را که به او داده بابت زکوۀ حساب کند . مسأله ۱۹۷۰ – فقیری که نمی داود زکوۀ بر انسان واجب نشده ، اگر چیزی بابت زکوۀ بگیرد وپیش او تلف شود ، ضامن نیست وانسان نمی تواند عوض آن را بابت زکوۀ حساب کند . مسأله ۱۹۷۱ – مستحب است زکوۀ گاو وگوسفند وشتر را به فقیر های آبرومند بدهد ودر دادن زکوۀ ، خویشان خود را بر دیگران ، واهل علم وکمال را بر غیر آنان وکسانی را که اهل سؤال نیستند بر اهل سؤال مقدم بدارد ، ولی اگر دادن زکوۀ به فقیری از جهت دیگری بهتر باشد ، مستحب است زکوۀ را به او بدهد . مسأله ۱۹۷۲ – بهتر است زکوۀ را آشکارا وصدقه مستحبی را مخفی بدهند . مسأله ۱۹۷۳ – اگر در شهر کسی که می خواهد زکوۀ بدهد مستحقی نباشد ونتواند زکوۀ را به مصرف دیگری هم که برای آن معین شده برساند ، وچنانچه امید نداشته باشد که بعدا مستحق پیدا کند باید زکوۀ را به شهر دیگر ببرد وبه مصرف زکوۀ برساند ومی تواند مخارج بردن به آن شهر را از زکوۀ بردارد واگر زکوۀ تلف شود ضامن نیست . مسأله ۱۹۷۴ – اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود ، می تواند زکوۀ را به شهر دیگر ببرد . ولی مخارج بدردن به آن شهر را باید از خودش بدهد واگر زکوۀ تلف شود ضامن است ، مگر آنکه به امر حاکم شرع برده باشد . مسأله ۱۹۷۵ – اجرت وزن کردن وپیمانه نمودن گندم وجو وکشمش وخرمایی را که برای زکوۀ می دهد با خود اوست . مسأله ۱۹۷۶ – کسی که ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره یا بیشتر از بابت زکوۀ بدهکار است بنا بر احتیاط واجب باید کمتر از ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره به یک فقیر ندهد واگر غیر نقره چیز دیگری مثل گندم وجو بدهکار باشد وقیمت آن به ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره برسد می تواند به یک فقیر کمتر از آن بدهد ولی بهتر است که به یک فقیر کمتر از آن ندهد . مسأهل ۱۹۷۷۷ – مکروه است انسان از مستحق در خواست کند که زکوتی را که از او گرفته به او بفروشد ولی اگر مستحق بخواهد چیزی را که گرفته بفروشد بعد از

آنکه به قیمت رساند کسی که زکوة را به او داده در خریدن آن بر دیگران مقدم مسأله ۱۹۷۸ – اگر شک کند زکوتی را که بر او واجب بوده داده یا نه ، باید زکوة را بدهد هر چند شک او برای زکوة سالهای پیش باشد . مسأله ۱۹۷۹ – فقیر نمی تواند زکوة را به کمتر از مقدار آن صلح کند ، یا چیزی را گرانتر از قیمت آن بابت زکوة قبول نماید ، یا زکوة را از مالک بگیرد وبه او ببخشد . ول کسی که زکوة زیادی بدهکار است وفقیر شده ونمی تواند زکوة را بدهد ، چنانچه بخواهد توبه کند ، فقیر می تواند زکوة را از او بگیرد وبه او ببخشد . مسأله ۱۹۸۰ – انسان می تواند از زکوة ، قرآن یا کتاب دینی یا کتاب دعا بخرد ووقف نماید ، اگر چه بر اولاد وبر کسانی وقف کند که خرج آنان بر او واجب است ونیز می تواند تولیت وقف را برای خود یا اولاد خود قرار دهد . مسأله ۱۹۸۱ – بنابر احتیاط واجب انسان نمی تواند از زکوة ملک بخرد وبر اولاد خود یا بر کسانی که مخارج خود برسانند . مسأله ۱۹۸۲ – فقیر می تواند برای رفتن به حج وزیارت ومانند اینها زکوة بگیرد . مسأله ۱۹۸۳ – اگر مالک فقیری را وکیل کند که زکوة مال او را بدهد ، چنانچه آن فقیر احتمال دهد که قصد مالک این بوده که خود آن فقیر از زکوة بر ندارد ، نمی تواند چیزی از آن را برای خودش بردارد ، واگر یقین داشته باشد که قصد مالک این نبوده ، برای خودش هم می تواند بردارد . مسأله ۱۹۸۴ – اگر فقیر شتر وگاو وگوسفند وطال ونقره را بابت زکوة بگیرد ، چنانچه شرطهایی را که برای واجب شدن زکوة گفته شد در آنها جمع شود ، باید زکوة آنها را بدهد . مسأله ۱۹۸۵ – اگر دو نفر در مالی که زکاة آن واجب شده باهم شریک باشند ویکی از آنان زکاة قسمت خود را بدهد وبعد مال را تقسیم کنند . ولو بداند شریکش زکاة سهم خود را نداده ، تصرف او در سهم خودش اشکال ندارد . مسأله ۱۹۸۶ – کسی که خمس یا زکاة بدهکار است وکفاره ونذر ومانند اینها هم بر او واجب است وقرض هم دارد چنانچه نتواند همه آنها را بدهد ، اگر مالی که خمس یا زکوة آن واجب شده ، از بین نرفته باشد ، باید خمس وزکاة را بدهد ، واگر از بین رفته باشد می تواند خمس یا زکاة را بدهد ، یا کفاره ونذر وقرض ومانند اینها را اداء نماید . مسأله ۱۹۸۷ – کسی که خمس یا زکوة بدهکار است ونذر ومانند اینها هم بر او واجب است وقرض هم دارد ، اگر بمیرد ومال او برای همه آنها کافی نباشد ، چنانچه مالی که خمس وزکوة آن واجب شده از بین نرفته باشد ، باید خمس یا زکاة را بدهند وبقیه مال او را به چیزهای دیگری که بر او واجب است قسمت کنند واگر مالی که خمس وزکاة آن واجب شده از بین رفته باشد ، باید مال او را به خمس وزکاة وقرض ونذر ومانند اینها قسمت نمایند مثلا اگر چهل تومان خمس بر او واجب است وبیست تومان بابت خس وده تومان بدنی او بدهند . مسأهل ۱۹۸۸ – کسی که مشغول تحصیل علم است واگر تحصیل نکند می تواند برای معاش خود کسب چنانچه تحصیل آن علم واجب یا مستحب باشد ، می شود به او زکاة داد . واگر تحصیل آن علم واجب یا مستحب نباشد ، وزکاة دادن به او جایز نیست .

زکوة فطره

مسأله ۱۹۸۹ – کسی که موقع غروب شب عید فطر بالغ وعاقل است وفقیر نیست وبناب راحتیاط ولو هشیار نباشد ، باید برای خودش وکسانی که نان خور او هستند ، هر نفری یک صاع که تقریبا سه کیلو است گمئک یت جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا ذرت ومانند اینها به مستحق بدهد ، واگر پول یکی از اینها را هم بدهد کافی است . مسأله ۱۹۹۰ – کسی که مخارج سال خود وعیالاتش را ندارد وکسی هم ندارد که مخارج سال او وعیلاتش را بگذارد فقیر است ودادن زکوة فطره بر او واجب نیست . ۱۹۹۱ – انسان باید فطره کسانی را که در غروب شب عید فطر نان خور او حساب می شوند بدهد ، کوچک باشند یا بزرگ ، مسلمان باشند یا کافر ، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه ، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر . مسأله ۱۹۹۲ – اگر کسی را که نان خور او است ودر شهر دیگر است وکیل کند که از مال او فطره خود را بدهد ، چنانچه اطمینان داشته باشد که فطره را می دهد ، لازم نیست خودش فطره او را بدهد . مسأله ۱۹۹۳ – فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید عطر با رضایت صاحبخانه وارد شده ونان خور او

حساب می شود ، بر او واجب است . مسأله ۱۹۹۴ – فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر بدون رضایت صاحبخانه وارد می شود ومدتی نزد او می مانـد ، بنا بر احتیاط ، واجب است وهمچنین است فطره کسـی که انسان را مجبور کرده انـد که خرجی او را بدهـد . مسأله ۱۹۹۵ – فطره مهمـانی کـه بعـد از غروب شـب عیـد فطر وارد می شـود ، بر صاحبخـانه واجـب نیست اگر چه پیش از غروب او را دعوت کرده باشـد ودر خـانه او هم افطار کنـد . مسأله ۱۹۹۶ – اگر کسـی موقع غروب شب عیـد فطر دیوانه باشد زکوهٔ فطره بر او واجب نیست واگر یهوش باشـد بنا بر احتیاط واجب باید فطره بدهد . مسأله ۱۹۹۷ – اگر پیش از غروب بچه بالغ شود ، یا دیوانه عاقل گردد ، یا فقیر غنی شود ، در صورتی که شرایط واجب شدن فطره را دارا باشد ، باید زکوهٔ فطره را بدهد . مسأله ۱۹۹۸ – کسـی که موقع غروب شب عید فطر : زکوهٔ فطره بر او واجب نیست ، اگر تا پیش از ظهر روز عید شـرطهای واجب شدن فطرهٔ در او پیـدا شود . مسـتحب است زکوهٔ فطره را بدهـد . مسأله ۱۹۹۹ – کافری که بعـد از غروب شب عیـد فطر مسـلمان شده ، فطره بر او واجب نیست . ولی مسـلمانی که شـیعه نبوده ، اگر بعـد از دیدن ماه شـیعه شود ، باید زکوهٔ فطره را بدهد . مسأله ۲۰۰۰ – کسی که فقط به انـدازه یک صاع که تقریبا سه کیلو است گنـدم ومانند آن دارد ، مسـتحب است زکوهٔ فطره را بدهد وچنانچه عیالاتی داشـته باشـد وبخواهـد فطره آنها را هم بدهـد می توانـد به قصـد فطره ، آن یک صاع را به یکی از عیالاتش بدهد واو هم به همین قصد به دیگری بدهـد وهمچنین تا به نفر آخر برسـد ، وبهتر است نفر آخر چیزی را که می گیرد به کسـی بدهد که از خودشان نباشد واگر یکی از آنها صغیر باشد ، ولی او بجای او می گیرد . مسأله ۲۰۰۱ – اگر بعد از غروب شب عید فطر بچه دار شود ، یا کسی نان خور او حساب شود ، واجب نیست فطره او را بدهد . اگر جه مستحب است فطره کسانی را که بعد از غروب تا پیش از ظهر روز عید نان خور او حساب می شود بدهـد مسأله ۲۰۰۲ – اگر انسان نان خور کسـی باشـد وپیش از غروب نان خورکس دیگر شود ، فطره او بر کسـی که نـان خور او شـده واجب است مثلاـ اگر دختر پیش از غروب به خـانه شوهر رود ، شوهرش بایـد فطره او را بدهـد . مسأله ۲۰۰۳ – کسـی که دیگری بایـد فطره او را بدهـد ، واجب نیست فطره خود را بدهـد مسأله ۲۰۰۴ – اگر فطره انسان بر کسـی واجب باشد واو فطره را ندهد بر خود انسان واجب نمی شود . مسأله ۲۰۰۵ – اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است خودش فطره را بدهد از کسـی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی شود . مسأله ۲۰۰۶ – زنی که شوهرش مخارج اور انمی دهد ، چنانچه نان خور کس دیگر باشـد ، فطره اش بر آن کس واجب است واگر نان خور کس دیگر نیست در صورتی که فقیر نباشـد ، باید فطره خود را بدهد . مسأله ۲۰۰۷ – فطره طفلی که از مـادر یـا دایه شیر می خورد ، بر کسـی است که مخارج مادر یا دایه را می دهـد ، ولی اگر مـادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل بر می دارد فطره طفل بر کسـی واجب نیست . مسأله ۲۰۰۸ – انسان ار جه مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد باید ، فطره آنان را از مال حلال بدهد . مسأله ۲۰۰۹ – اگر انسان کسی را اجیر نماید وشرط کند که مخارج او را بدهد . بنا بر احتیاط واجب باید فطره او را هم بدهد وچنانچه شـرط کند که مقدار مخارج او را بدهد ، مثلا پولی برای مخارجش بدهد ، واجب نیست فطره او را بدهد . مسأله ۲۰۱۰ – اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد ، باید فطره را وعیالاتش را از مال او بدهند واگر پیش از غوب بمیرد ، واجب نیست فطره او وعیالاتش را از مال او بدهند .

مصرف زکوهٔ فطره

مسأله ۲۰۱۱ – اگر زکاهٔ فطره را به یکی از هشت مصـرفی که سابقا برای زکاد مال کفته شد برسانند کافی است . ولی بهتر است که فقط به فقرای شـیعه بدهند . مسأله ۲۰۱۲ – اگر طفل شـیعه ای فقیر باشد ، انسان می تواند فطره را به مصـرف او برساند ویا به واسطه دادن بولی طفل ، ملک طفل نماید . مسأله ۲۰۱۳ – فقیری که فطره به او می دهنـد ، لازم نیست عادل باشد ، ولی احتیاط واجب آن است که به شـرابخوار وکسی که آشکارا معصیت می کند فطره ندهند . مسأله ۲۰۱۴ – به کسـی که فطره را در معصیت مصرف می

کند نباید فطره بدهند . مسأله ۲۰۱۵ - واجب است که به یک فقیر کمتر از یک صاع که تقریبا سه کیلو است فطره ندهند ، ولی اگر بیشتر بدهند اشکال ندارد . مسأله ۲۰۱۶ - اگر از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی آن است مثلا از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است ، نصف صاع که معنای آن در مسأله پیش گفته شد بدهد کافی نیست ، واگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد اشکال دارد . مسأله ۲۰۱۷ - انسان نمی تواند صف صاع را از یک جنس مثلا گندم ونصف دیگر آن را از جنس دیگر مثلاـ جو بدهد . واگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد اشکال دارد . مسأله ۲۰۱۸ - مستحب است در دادن زکاهٔ فطره ، خویشان فقیر خود را ر دیگران مقدمدارد وبعد همسایگان فقیر را ، بعد اهل علم فقیر را ، ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند ، مستحب است آنها را مقدم بدارد . مسأله ۱۹ - ۲ - اگر انسان به خیال اینکه کسی فقیر است به او فطره بدهد وبعد بفهمد فقیر نبوده . چنانچه مالی را که به او داده از بین نرفته باشد ، باید پس بگیرد وبه مستحق بدهد . واگر نتواد بگیرد ۷ باید از مال خودش فطره را بدهد . واگر از بین رفته باشد . در صورتی که گیرنده فطره می دانسته آنچه را گرفته فطره است ، باید عوض آن را بدهد واگر نمی دانسته ، دادن عوض بر او واجب نیست وانسان باید دوباره فطره را بدهد . مسأله ۲۰۲۰ - اگر کسی بگوید فقیرم ، نمی شود به او فطره داد ، مگر آنکه از گفته او اطمینان پیداشود یا انسان بداند که قبلا فقیر بوده است یا آنکه ثقه باشد .

مسائل متفرقه زکوهٔ فطره

مسأله ۲۰۲۱ - انسان باید زکوهٔ فطره را به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد وموقعی که آن را می دهد ، نیت دادن فطره نماید . مسأله ۲۰۲۲ - اگر پیش از ماه رمضان فطره را بدهد صحیح نیست ، ولی جایز است که در ماه رمضان فطره را بدهد واگر پیش از رمضان یا در ماه رمضان به فقیر قرض بدهد وقعد از آنکه فطره بر او واجب شد ، طلب خود را بابت فطره حشاب کند مانعی ندارد . مسأله ۲۰۲۳ - گندم یا چیز دیگری را که برای فطره می دهد ، باید به جنس دیگر یا خالک مخلوط نباشد وچنانچه مخلوط باشد ، اگر خالص آن به یک صاع که تقریبا سه کیلو است برسد ، یا آنچه مخلوط شده بقدری کم باشد که قابل اعتناء نباشد اشکال ندارد . مسأله ۲۰۲۴ - اگر فطره را از چیز معیوب بدهد کافی نیست . مسأله ۲۰۲۵ - کسی که فطره چند نفر را می دهد ، لازم نیست همه را از یک جنس بدهد واگر مثلا فطره بعضی را گندم وفطره بعض دیگر را جو بدهد کافی است . مسأله ۲۰۲۶ - کسی که نماز عید فطر می خواند ، بهتر است فطره را پیش از نماز عید بدهد ، ولی نماز بخواند یا نخواند جائز است تا غروب تأخیر بیندازد . مسأله ۲۰۲۷ - اگر به نیت فطره مقداری از مال خود را کنار بگذارد تا غروب روز عید به مستحق ندهد ، احیاط واجب آن است که هر وقت آن را می دهد نیت فطره نماید . مسأله ۲۰۲۸ - اگر موقعی که دادن زکوهٔ فطره واجب است فطره را ندهد وکنار هم نگذارد ، بعدا باید بدون اینکه نیت اداء وقضاء کند فطره را بدهد . مسأله ۲۰۲۹ - اگر فطره را کنار بگذارد ، نمی تواند آن را برای خودش بردارد . ومال دیگری را برای فطره بگذارد . مسأله ۲۰۳۰ - اگر انسان مالی داشته باشد که قیمتش از فطره بیشتر است چنانچه فطره را ندهد ونیت کند که مقداری از آن مال باری فطره باشد اشکال دارد مسأهل ۲۰۳۱ - اگر مالی را که برای فطره کنار گذاشته از بین برود ، چنانچه دسترس به فقیر داشته ودادن فطره را تأخیر انداخته ، باید عوض آن را بدهد واگر دسترس به فقیر نداشته ضامن نیست . مسأله ۲۰۳۲ - اگر در محل خودش مستحق پیدا شود ، احتیاط واجب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد ، واگر بجای دیگر ببرد وتلف شود ، باید عوض آن را بدهد .

احکام خرید وفروش

احکام خرید وفروش

خرید وفروش چیزهای که در خرید وفروش مستحب است

مسأله ۲۰۴۸ – در خرید وفروش واجب است یادگرفتن احکام آن اگر احتمال عدم آن صحت معامله را بدهد . حضرت صادق علیه السلام فرمودند : کسی که می خواهد خرید وفروش کند ، باید احکام آن را یاد بگیرد واگر پیش از یاد گرفتن احکام آن ، خرید وفروش کند ، بواسطه معامله های باطل وشبهه ناك به هلاکت می افتد وچهار جیز مستحب است : اول – آنکه در قیمت جنس بین مشتریهای مسلمان فرق نگذارد . دوم – آنکه در قیمت جنس سختگیری نکند . سوم – چیزی را که می فروشد زیادتر بدهد وآنچه را می خرد کمتر بگیرد . چهارم – کسی که با او معامله کرده ، اگر پشیمان شود واز او تقاضا کند که معامله را بهم بزند ، برای بهم زدن معامله حاضر شود . مسأله ۲۰۴۹ – اگر انسان نداند معامله ای که کرده صحیح است یا باطل چنانچه حکم معامله را نمی داند ، نمی تواند در مالی که گرفته تصرف نماید ، ولی اگر حکم را بداند ونداند آن را صحیح ایجاۂ کرده یا فاسد می تواند در مالی که گرفته تصرف نماید . مسأله ۲۰۵۰ – کسی که مال ندارد ومخارجی بر او واجب است مثل خرج زن وبچه باید کسب کند وبرای کارهای مستحب مانند وسعت دادن به عیالات ودستگیری از فقرا ، کسب کردن مستحب است .

معاملات مکروهه

مسأله ۲۰۵۱ – عمده معاملات مکروه از این قرار است : اول – ملك فروشی مگر آنکه با آن پول ملك دیگری بخرد . دوم – قصابی . سوم – کفن فروشی . چهارم – معامله با مردمان پست . پنجم – معامله بین اذان صبح واول آفتاب . ششم – آنکه کار خود را خرید وفروش گندم وجو ومانند اینها قرار دهد . هفتم – آنکه برای خریدن جنسی که دیگری می خواهد بخرد ، داخل معامله او شود .

معاملات باطله وحرام

مسأله ۲۰۵۲ – معاملاـت باطله – عمده اش چند چیز است مثل خرید وفروش بعض اعیان نجسه – مانند : میته ، وخوك وشراب ، وخرید وفروش مال غصبی ، وخرید وفروش چیزی که مالیت ندارد – وتفصیل اینها در مسائل آینده خواهد آمد ومعاملات حرام سه تا است اول – معامله چیزی که منافع معمولی آن فقط کار حرام باشد مانند اسباب قمار . دوم – معامله ای که در آن ربا باشد . سوم – فوش جنسی که با چیز دیگر مخلوط است ، در صورتی که آن چیز معلوم نباشد وفروشنده هم به خریدار نگوید ، مثل فروختن روغنی که آن را با پیه مخلوط کرده است واین عمل را غش می گویند . پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود : از ما نیست کسی که در معامله با مسلمانان غش کند یا به آنان ضرر بزند یا تقلب وحیله نماید وهر که با برادر مسلمان خود غش کند ، خداوند برکت روزی او را می برد وراه معاش او را می بندد واو را به حودش واگذار می کند . مسأله ۲۰۵۳ – فروختن چیز پاکی که نجس شده وآب کشیدن آن ممکن است اشکال ندارد ، واگر مشتری آن را برای کاری بخواهد که شرطش پاك بودن است مثلا خوراکی باشد که می خواهد آن را بخورد لازم است فروشنده نجاست آن را به مشتری بگوید ، ولی اگر لباس است گفتن لازم نیست اگر چه مشتری با آن نماز بخواند زیرا که در نماز طهارت طاهری بدن ولباس کافی است . مسأله ۲۰۵۴ – اگر چیز پاکی مانند روغن ونفت که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود اگر آن را برای کاری بخواهند که شرطش پاك بودن است ملا

روغن را برای خوردن بخواهند باید نجاست آن را به مشتری بگویند ، واگر برای کاری بخواهند که شرط آن پاك بودن نیست مثلا بخواهند نفت نجس را بسوزانند لازم نیست نجس بودن آن را بگویند . در هر دو صورت فروش آن با فرض وجود شرائط صحت معامله اشکال ندارد . مسأله ۲۰۵۵ – خرید وفروش دواهای نجس اگر منفعت محلله که مشروط به طهارت نیست دارد جائز است وصحیح والاـ فاسد است ، ولی اگر پول را برای طرف آن یا برای زحمت دوا فروش بدهند اشکال ندارد . مسأله ۲۰۵۶ – خرید وفروش روغن ودواهای روان وعطرهایی که از ممالك غیر اسلامی می آورند ، اشکال ندارد ولی روغنی را که از حیوان بعد از جان دادن آن می گیرند ، چنانچه در شهر کفار از دست کافر بگیرند واز حیوانی باشد که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند ، جنس است ومعامله آن باطل می باشد . مسأله ۲۰۵۷ – اگر روباه ومانند آن را بغیر دستوری که در شرع معین شده کشته باشند ، یا خودش مرده باشد خرید وفروش پوست آن حرام ومعامله آن باطل است . مسأله ۲۰۵۸ – خرید وفروش گوشت وپیه وچرمی که از ممالك غیر اسلامی می آورند ، یا از دست کافر گرفته می شود باطل است ، ولی اگر انسان بداند که آنها از حیوانی است که به ستور شرع کشته شده ، خرید وفروش آنها اشکال ندارد . مسأله ۲۰۵۹ – خرید وفروش گوشت وپیه وچرمی که از دست مسلمان گرفته شود اشکال ندارد . ولی اگر انسان بداند که آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته وتحقیق نکرده است که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه ، معامله آن باطل است . مسأله ۲۰۶۰ – خرید وفورش مسکرات حرام ومعامله آنها باطل است مگر مسکرات مستحدثه که شرب ، منفعت مقصوده از آنها نیست وفوائد دیگر دارد . مسأله ۲۰۶۱ – فروختن مال غصبی باطل است . وفروشنده باید پولی را که از خریدار گرفته به او برگرداند . مسأله ۲۰۶۲ – اگر خریدار قصدش این باشد که پول جنس را ندهد معامله صحیح است ولی فروشنده خیار فسخ دارد ومی تواند معامله را بهم بزند . مسأله ۲۰۶۳ – اگر خریدار بخواهد پول جنس را بعدا از حرام بدهد ، معامله صحیح است ولی باید مقداری را که بدهکار است از مال حلال بدهد . مسأله ۲۰۶۴ – خرید وفروش آلات لهو که منافع آن ممحض در لهو است مثل تار وساز ، حتی سازهای کوچك حرام است . مسأله ۲۰۶۵ – اگر چیزی را که می شود استفاده حلال از آن ببرند به قصد این بفروشد که آن را در حرام مصرف کنند مثلا انگور را به این قصد بفروشند که از آن شراب تهیه نمایند ، معامله آن اشکال ندارد . مسأله ۲۰۶۶ – خرید وفروش مجسمه حرام نیست وهمچنین خرید وفروش صابون که روی آن مجسمه دارد ، اگر چه مقصود معامله صابون ومجسمه هر دو صابون که روی آن مجسمه دارد ، اگر چه مقصود معامله صابون ومجسمه هر دو هم باشد . مسأله ۲۰۶۷ – خریدن چیزی که از قمار ، یا دزدی ، یا معامله باطل تهیه شده حرام است . واگر کسی آن را بخرد . باید به صاحب اصلش بر گرداند . مسأله ۲۰۶۸ – اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشد ، چنانچه آن را معین کند مثلا بگوید این یك من روغن را می فروشم ، معامله به مقدار پیهی که در آن است باطل می باشد وپولی که فروشنده باری پیه آن گرفته مال مشتری وپیه مال فروشنده است ومشتری می تواند معامله روغن خالصی را هم که در آن است بهم بزند ولی اگر آن را معین نکند بلکه یك من روغن بفروشد ، بعد روغنی که پیه دارد بدهد ، مشتری می تواند آن روغن را پس بدهد وروغن خالص مطالبه نماید . مسأله ۲۰۶۹ – اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می فروشند ، به زیادتر از همان جنس بفروشد ، مثلاـ یك من گندم را به یك من ونیم گندم بفروشد ، ربا وحرام است ، بلکه اگر یکی از دو جنس ، سالم ودیگری معیوب ، یا جنس یکی خوب وجنس دیگری بد باشد ، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند ، چنانچه بیشتر از مقداری که می دهد بگیرد ، باز هم ربا وحرام است ، پس اگر مس درست را بدهد وبیشتر ار آن مس شکسته بگیرد ، یا برنج صدری را بدهد وبیشتر از آن برنج گرده بگیرد یا طلای ساخته را بدهد وبیشتر از آن طلای نساخته بگیرد ، ربا وحرام می باشد . مسأله ۲۰۷۰ – اگر چیزی را که اضافه می گیرد غیر از جنسی باشد که می فروشد ، مثلا یك من گندم به یك من گندم ویك قران پول بروشد باز هم ربا وحرام است بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد ربا وحرام می باشد بنا بر احتیاط . مسأله ۲۰۷۱ – اگر کسی که مقدار کمتر را می دهد چیزی علاوه کند ، مثلا یك من گندم ویك دستمال را به یك من ونیم گندم بفروشد ،

اسکال ندارد . وهمچنین است اگر از هر دو طرف چیزی زیاد کنند مثلاـ یک من گندم ویک دستمال را به یک من ونیم گندم ویک دستمال بفرشد . مسأله ۲۰۷۲ – اگر چیزی را که مثل پارچه یا متر وذرع می فروشند ، یا چیزی راکه مثل گردووتخم مرغ باشماره معامله می کنند ، بفروشد وزیادتر بگیرد مثلا ده تاتخم مرغ بدهدویازده تا بگیرد اشکال ندارد . مسأله ۲۰۷۳ – جنسی را که در بعضی از شهرها با وزن ، یا پیمانه می فروسند ودر بعضی از شهرها با شماره معامله می کنند ، جایز نیست که آن جنس را به زیادتر از آن بفروشند در شهرهایی که با پیمانه یا وزن معامله می کنند وجایز است در شهرهایی که با شماره می فروشند . مسأله ۲۰۷۴ – اگر چیزی را که میفروشد وعوضی را که می گیرد از یک جنس نباشند زیادی گرفتن اشکال ندارد ، پس اگر یک من برنج بفروشد ودو من گندم بگیرد معامله صحیح است . مسأله ۲۰۷۵ – اگر حنسی را که می فروشد وعوضی را که می گیرد ، از یک چیز عمل آمده باشند ، باید در معامله زیادی نگیرد ، پس اگر یک من روغن بفروشد ودر عوض آن یک من ونیم پنیر بگیرد ، ربا وحرام است ، واحتیاط واجب آن است که اگر میوهٔ رسیده را با میوه نارس معامله کند زایادی نگیرد . مسأله ۲۰۷۶ – جو و گندم در ربا یک جنس حساب می شوند ، پس اگر یک من گندم بدهد ویک من وپنج سیر جو بگیرد ، ربا وحرام است ونیز اگر مثلا ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گندم بدهد ، چون جو را نقد گرفته وبعد از مدتی گندم را می دهد مثل آن است که زیادی گرفته حرام است . مسأله ۲۰۷۷ – اگر مسلمان از کافری ربا بگیرد اشکال ندارد ، ونیز پدر وفرزند وزن وشوهر می توانند از یکدیگر ربا بگیرند .

شرائط فروشنده وخریدار

مسأله ۲۰۷۸ – برای فروشنده وخریدار شش چیز شرط است : اول – آنکه بالغ باشند . دوم – آنکه عاقل باشند . سوم – آنکه سفیه نباشند یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند . چهارم – آنکه قصد خرید وفروش داشته باشند ، پس اگر مثلا به شوخی بگوید مال خود را فروختم ، معامله باطل است . پنجم آنکه کسی آنها را مجبور نکرده باشد . ششم – آنکه جنس وعوضی را که می دهند مالک باشند واحکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد . مسأله ۲۰۷۹ – معامله با بچه بالغ باطل است ، اما اگر پدر یا جد آن بچه به او اذن داده باشد که معامله کند معامله صحیح است ، وهمچنین اگر طفل وسیله باشد که پول را به فروشنده بدهد وجنس را به خریدار برساند ، یا جنس را به خریدار بدهد وپول را به فرشنده برساند ، چون واقعا دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده اند ، معامله صحیح است ، ولی باید فروشنده وخریدار یقین داشته باشند ، که طفل جنس وپول را به صاحبان آنها می رساند . مسأله ۲۰۸۰ – اگر از بچه نابالغ چیزی بخرد ، یا چیزی به او بفروشد چنانچه جنس یا پول مال بچه نباشد باید جنس یا پولی را که از او گرفته به صاحب آن بدهد ، یا از صاحبش رضایت بخواهد ، واگر صاحب آن را نمی شناسد وبرای شناختن او هم وسیله ای ندارد ، باید چیزی را که از بچه گرفته ، از طرف صاحب آن مظالم بدهد ، واگر مال خود بچه باشد باید پولی او بدهد . مسأله ۲۰۸۱ – اگر کسی با بچه نابالغ ممیز معامله کند وجنس ، یا پولی که به بچه داده از بین برود ، می تواند از بچه بعد از بلوغ یا ولی او مطالبه نماید ، واگر بچه ممیز نباشد حق مطالبه ندارد . مسأله ۲۰۸۲ – اگر خریدار یا روشنده را به معامله مجبور کنند ، چنانچه بعد از معامله راضی شود وبگوید راضی هستم ، معامله صحیح است . مسأله ۲۰۸۳ – پدر وجد وپدری طفل ونیز وصی پدر ووصی جد پدری می توانند مال طفل را بفروشند ، مجتهد عادل هم می تواند مال دیوانه یا طفل یتیم یا مال کسی را که غائب است بفروشد . مسأله ۲۰۸۴ – اگر کسی مالی را غصب کند وبفروشد وبعد از فروش ، صاحب مال معامله را برای خودش اجازه دهد ، معامله صحیح است . وچیزی را که غصب کننده به مشتری داده ومنفعتهای آن از موقع معامله ، ملک مشتری است وچیزی را که مشتری داده ومنفعتهای آن ، از موقع معامله ، ملک کسی است که مال او را غصب کرده اند . مسأله ۲۰۸۵ – اگر کسی مالی را غصب کند وبفروشد ، به

قصـد اینکه پول آن ، مـال خودش باشـد ، چنـانچه صـاحب مال معامله را اجازه نکنـد ، معامله باطل است واگر برای خودش یا برای کسی که مال را غصب کرده اجازه نماید ، معامله . صحیح است .

شرایط جنس وعوض آن

مسأله ۲۰۸۶ – جنسـی که می فروشـند وچیزی که عوض آن می گیرنـد چهار شـرط دارد : اول – آنکه مقدار آن با وزن یا پیمانه یا شماره ومانند اینها معلوم باشـد . دوم – آنکه بتواننـد آن را تحویل دهنـد ، بنابر این فروختن اسبی که فرار کرده صـحیح نیست ولی اگر اسبی را که فرار کرده یـا چیزی که می توانـد تحویل دهـد – مثلا با یک فرش – بفروشـد ، اگر چه آن اسب پیـدا نشود ، معامله صحیـح است . سوم – خصوصـیاتی را که در جنس وعوض هست وبه واسـطه آنها میل مردم به معامله فرق می کنـد ، معین نماینـد . چهـارم – خـود جنس را بفروشـد نه منفعت آن را پس اگر مثلاـ منفعت یـک سـاله خـانه را بفروشـد ، صـحیح نیست ، ولی چنـانچه خریدار بجاری پول ، منفعت یکساله خود را به او واگذار ند اشـکال ندارد ، واما مالی که نزد مشتری گرو است فروختن آن صـحیح است واز گرو خـارج نمی شود ومشتری بـا جهـل خیـار فسـخ دارد واحکام اینها در مسائل آینـده گفته خواهـد شـد . مسأله ۲۰۷۸ – جنسی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می کنند ، در آن شهر انسان باید با وزن یا پیمانه بخرد ، ولی می تواند همان جنس را در شـهری که با دیـدن معامله می کننـد ، با دیـدن خریـداری نماید . مسأله ۲۰۸۸ – چیزی را که بـا وزن خریـد وفروش می کننـد با پیمانه هم می شود معامله کرد در صورتی که معلوم باشـد پیمانه چه مقـدار می گیرد به اینطور که اگر مثلا می خواهـد ده من گندم بفروشـد ، بـا پیمانه ای که یک من گنـدم می گیرد ده پیمانه بدهـد . مسأله ۲۰۸۹ – اگر یکی از شـرطهایی که گفته شـد در معامله نباشـد معامله باطل است ولی اگر خریـدار وفروشـنده راضـی باشـند که در مال یکدیگر تصـرف آنها اشکال ندارد . مسأله ۲۰۹۰ – معامله چیزی که وقف شـده باطل است ، ولی اگر به طوری خراب شود که نتواننـد اسـتفاده ای را که مال برای آن وقف شـده از ان ببرند ، مثلا حصیر مسجد به طوری پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند . فروش آن اشکال ندارد ودر صورتی که ممکن باشد ، بایـد پول آن را در همان مسـجد به مصـرفی برساننـد که به مقصود وقف کنند نزدیکتر باشد ، ولی فروش خصوص مسـجد به هیچ وجه جـایز نیست . مسأله ۲۰۹۱ – هر گـاه بین کسـانی که مال را برای آنان وقف کرده انـد به طوری اختلاف پیـدا شود که اگر مال وقف را نفروشـند ، گمان آن برود که مال یا جانی تلف شود ، می توانند آن مال را بفروشند وبه مصرفی که به مقصود وقف کنند ه نزدیکتر است برساننـد . مسأله ۲۰۹۲ – خریـد وفروش ملکی که آن را به دیگری اجاره داده انـد اشـکال ندارد ، ولی فائده آن ملک فائـده آن یـک مک در مـدت اجاره مال مسأجر است واگر خریـدار ندانـد که آن ملک را اجاره داده انـد ، یا به گمان اینکه مـدت اجاره کم است ، ملک را خریده باشد . پس از اطلاع می تواند معامله خودش را بهم بزند .

صیغه خرید وفروش

مسأله ۲۰۹۳ – در خرید وفروش لازم نیست صـیغه عربی بخوانند . مثلا اگر فروشنده به فارسی بگوید : این مال را در عوض این پول فروختم ومشتری بگوید قبول کردم معامله صـحیح است ، ولی خریدار وفروشنده باید . قصد انشاء داشته باشند یعنی به گفتن این دو جمله مقصودشان خریـد وفروش باشـد . مسأله ۲۰۹۴ – اگر در موقع معـامله صـیغه نخواننـد ، ولی فروشـنده در مقابـل . مـالی که از خریدار می گیرد ، مال خود را ملک او کند واو بگیرد معامله صحیح است وهر دو مالک می شوند .

خرید وفروش میوه ها

مسأله ۲۰۹۵ – فروش میوه ای که گل آن ریخته ودانه بسته ، پیش از چیدن صحیح است ونیز فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد . مسأله ۲۰۹۶ – جایز است میوه ای را که بر درخت است ، پیش از آنکه دانه ببندد وگلش بریزد بفروشند ، ولی مکروه است . مسأله ۲۰۹۷ – اگر خرمایی را که زرد یا سرخ شده ، بر درخت بفروشند اشکال ندارد ، ولی نباید عوض آن را خرما بگیرند ، اما اگر کسی یک درخت خرما در خانه یا باغ کس دیگر داشته باشد ، در صورت که مقدار آن را تخمین کنند وصاحب درخت آن را به صاحب خانه یا باغ بفروشد وعوض آن ، خرما بگیرد ، چنانچه خرمایی را که می گیرد کمتر یا زیادتر از مقداری که تخمین زده اند نباشد اشکال ندارد . مسأله ۲۰۹۸ – فروختن خیار وبادنجان وسبزیها ومانند اینها که سالی چند مرتبه چیده می شوند ، در صورتی که ظاهر ونمایان شده باشند ومعین کنند که مشتری در سال چند دفعه آنها را بچیند اشکال ندارد . مسأله ۲۰۹۹ – اگر خوشه گندم وجو را بعد از آنکه دانه بسته ، به چیز دیگری غیر گندم وجو بفروشند اشکال ندارد .

نقد ونسیه

مسأله ۲۱۰۰ – اگر جنسی را نقد بروشند ، خریدار وفروشنده بعد از معامله می توانند جنس وپول را از یکدیگر مطالبه نموده وتحویل بگیرند ، وتحویل دادن خانه وزمین ومانند اینها به این است که آن را در اختیار خریدار بگذارند که بتواند در آن تصرف کنند ، وتحویل دادن فرش ولباس ومانند اینها به این است که آن را طوری در اختیار خریدار بگذارند که اگر بخواهد آن را به جای دیگر ببرد فروشنده جلو گیری نکند . مسأله ۲۱۰۱ – در معامله نسیه باید مدت کاملا معلوم باشد ، پس اگر حنسی را بفروشد که سر خرمن پول آن را بگیرد ، چون مدت کاملا معین نشده معامله باطل است . مسأله ۲۱۰۲ – اگر جنسی را نسیه بفروشد ، پیش از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته اند ، نمی تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید ، ولی اگر خریدار بمیرد واز خودش مال داشته باشد ، فروشنده می تواند پس از تمام شدن مدت ، طلبی را که دراد از ورثه او مطالبه نماید . مسأله ۲۱۰۳ – اگر جنسی را نسیه بفروشد ، بعد از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته اند ، می تواند عوض آنر ا از خریدار مطالبه نماید ، ولی اگر خریدار نتواند بپردازد باید او را مهلت دهد . مسأله ۲۱۴۰ – اگر به کسی که قیمت جنس را نمی داند ، مقداری نسیه بدهد وقیمت آن را به او نگوید معامله باطل است . ولی اگر کسی که قیمت نقدی جنس را می دانسته بدهد وگرانتر حساب کند ، مثلا بگوید جنسی را که به تو نسیه می دهم تومانی یک ریال از قیمتی که نقد می فروشم گرانتر حساب می کند واو قبول کند اشکال ندارد . مسأله ۲۱۰۵ – کسی که جنسی را نسیه فروخته وبرای گرفتن پول آن مدتی قرار داده ، اگر مثلا بعد از گذشتن نصف مدت ، مقداری از طلب خود راکم کند وبقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد .

معامله سلف

معامله سلف

مسأله ۲۱۶۰ – معامله سلف آن است که مشتری پول را بدهد که بعد از مدتی جنس را تحویل بگیرد واگر بگوید این پول را می دهم که مثلاـ بعد از شش ماه فلان جنس رابگیرم وفرشنده بگوید قبلو کردم ، ویا فروشنده پول را بگیرد وبگوید فلان جنس ر فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم معامله صحیح است . مسأله ۲۱۰۷ – اگر پولی را سلف بفروشد وعوض آن را پول بگیرد ،

معامله باطل است . ولی اگر جنسی را سلف بفروشد وعوض آن را جنس دیگر یا پول بگیرد معامله صحیح است .

شرایط معامه سلف

مسأله ۲۱۰۸ – معامله سلف شش شرط داد : اول – خصوصیاتی را که قیمت جنس به واسطه آنه فرق می کند معین نماید ولی دقت زیاد هم لازم نیست ، همین قدر که مردم بگویند خصوصیات آن معلوم شده کافی است . دوم – پیش از آنکه خریدار وفروشنده از هم جدا شوند ، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد ، یا به مقدار پول آن از فروشنده طلبکار باشد وطلب خود را بابت قیمت جنس حساب کند واو قبول نماید وچنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد ، معامله به آن مقدار صحیح است ، ولی فروشنده می تواند معامله همان مقدار را بهم بزند . سوم – مدت را کاملا معین کنند واگر مثلا بگوید تا اول خرمن جنس را تحویل می دهم چون مدت کاملا معلوم نشده معامله باطل است – چهارم – وقتی را برای تحویل جنس معین کنند که در آن وقت ، جنس بقدری کمیاب نباشد که فروشنده نتواند آن را تحویل دهد . پنچم – جای تحویل جنس را معین نماینـد ولی اگر از حرفهای آنان جای آن معلوم باشد ، لازم نیست اسم آنجا را ببرند . ششم – وزن پیمانه آن را معین کنند وجنسی را هم که معمولا با دیدن معامله میی کنند سلف بفروشند اشکال ندارد ، ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو وتخم مرغ تفاوت افراد آن بقدری کم باشد که مردم به آن اهمیت ندهند .

احکام معامله سلف

مسأله ۲۱۰۹ – انسان نمی تواند جنسی را که سلف خریده پیش از تمام شدن مدت بفورشد وبعد از تمام شدن مدت ، اگر چه آن را تحویل نگرفته باشد ، فروختن آن اشال ندارد . مسأله ۲۱۱۰ – در معامله سلف اگر فروشنده جنسی را که قرار داد کرده بدهد ، مشتری باید قبول کند ، ونیز اگر بهتر از آنچه قرار گذاشته بدهد وطوری باشد که از همان جنس حساب شود ، مشتری باید قبول نماید . مسأله ۲۱۱۱ – اگر جنسی را که فروشنده می دهد ، پست تر از جنسی باشد که قرار داد کرده ، مشتری می تواند قبول نکند . مسأله ۲۱۱۲ – اگر فروشنده بجای جنسی که قرار داد کرده ، دیگری بدهد ، در صورتی که مشتری راضی شود اشکال ندارد . مسأله ۲۱۱۳ – اگر جنسی را که سلف فروخته در موقعی که باید آن را تحویل دهد نایاب شود ونتواند آن را تهیه کند ، مشتری می تواند صبر کند تا تهیه نماید یا معامله را بهم بزند وچیزی را که داده پس بگیرد . مسأله ۲۱۱۴ – اگر جنسی را بفروشد وقرار بگذارد که بعد از مدتی تحویل دهد وپول آن را هم بعد از مدتی بگیرد ، معامله باطل است .

فروش طلا ونقره به طلا ونقره

مسأله ۲۱۱۵ – اگر طلا را به طلا یا نقره را به نقره بفروشد ، معامله صحیح است ولازم نیست وزن آنها مساوی باشد . مسأله ۲۱۱۷ – اگر طلا یا نقره را به طلا ، یا نقره بفروشند باید فروشنده وخریدار پیش از آنکه از یکدیگر جدا شوند ، جنس وعوض آن را به یکدیگر تحویل دهند واگر هیچ مقدار از چیزی را که قرار گذاشته اند تحویل ندهند معامله باطل است . مسأله ۲۱۱۸ – اگر فروشنده یا خریدار تمام چیزی را که قرارا گذاشته تحویل دهد ودیگری مقدرای از آن را تحویل دهد واز یکدیگر جدا شوند ، اگر جه معامله به آن مقدار صحیح است ولی کسی که تمام مال بدست او نرسیده می تواند معامله را بهم بزند . مسأله ۲۱۱۹ اگر خاک نقره معدن را به نقره خالص وخاک طلای معدن را به طلای خالص بفروشند ، معامله باطل است مگر در صورت علم به مقدار طلا یا نقره ولی فروختن خاک نقره به طلا وخاک طلا به نقره اشکال ندارد .مواردی که انسان می تواند معامله را بهم بزند مسأله ۲۱۲۰

– حق بهم زدن معامله را خیار می گویند وخریدار وفروشنده در یازده صورت می توانند معامله را بهم بزنند : اول – آنکه از مجلس معامله متفرق نشده باشند واین خیار را (خیار مجلس می گویند . دوم – آنکه مغبون شده باشند (خیار غبن (. سوم – در معامله قرار داد کنند که تا مدت معینی هر دو یا یکی از آنان بتوانند معامله را بهم بزنند (خیار شرط) . چهارم فروشنده یا خریدار ، مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد وطوری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود (خیار تخلف شرط) . ششم – در جنس یا عوض آن عیبی باشد (خیار عیب) . هفتم – معلوم شود مقدرای از جیسی را که فروخته ، مال دیگری است ، که اگر صاحب آن به معامله راضی نشود ، خریدار می تواند معامله را بهم بزند ، یا پول آن مقدار را از فروشنده بگیرد . ونیز اگر معلوم شود مقداری از چیزی را که خریدار عوض قرار داده ، مال دیگری است وصاحب آن راضی نشود ، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند یا عوض آن مقدار را از خریدار بگیرد (خیار شرکت) . هشتم – فروشنده خصوصیات جنس معینی را که مشتری ندیده به او بگوید ، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است . که در این صورت مشتری می تواند معامله را بهم بزند ، ونیز اگر مشتری خصوصیات عوض معینی را که می دهد بگوید ، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است فروشنده می تواند معامله را بهم بزند (خیار رؤیت) . نهم – مشتری پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد که اگر مشتری شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد ، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند . (خیار تأخیر) . دهم – حیوانی را خریده باشد که تا سه روز می تواند معامله را بهم بزند واگر در عوض حیوانی که خریده ، حیوان دیگری داده باشد ، فروشنده هم تا سه روز می تواند معامله را بهم بزند . (خیار حیوان) . یازدهم – فروشنده نتواند جنسی راکه فروخته تحویل دهد ، مثلا اسبی را که فروخته فرار نماید که در این صورت مشتری می تواند معامله را بهم بزند . (خیار تعذر تسلیم) واحکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد . مسأله ۲۱۲۱ – اگر خریدار قیمت جنس را نداند ، یا در موقع معامله غفلت کند وجنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد ، چنانچه بقدری گران خریده که مردم به آن اهمیت می دهند ، می تواند معامله را بهم بزند ونیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند ، یا موقع معامله غفلت کند وجنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشد در صورتی که مردم بمقداری که ارزان فروخته اهمیت بدهند ، می تواند معامله را بهم بزند . مسأله ۲۱۲۲ – در معامله بیع شرط مثلا خانه هزار تومانی را به دویست تومان می فروشند وقرار می گذارند که اگر فروشنده سر مدت پول را بدهد بتواند معامله را بهم بزند ، معامله صحیح است . مسأله ۲۱۲۳ – در معامله بیع شرط اگر چه فروشنده اطمینان داشته باشد که هر گاه سر مدت پول را ندهد ، خریدار ملک را به او می دهد معامله صحیح است ولی اگر سر مدت پول را ندهد ، حق ندارد ملک را از خریدار مطالبه کند واگر خریدار بمیرد ، نمی تواند ملک را از ورثه او مطالبه نماید . مسأله ۲۱۲۴ – اگر چای اعلا را با چای پست مخلوط کند وبه اسم چای اعلا بفروشد مشتری می تواند معامله را بهم بزند . مسأله ۲۱۲۵ – اگر خریدار بفهمد مالی را که گرفته عیبی دارد مثلا حیوانی را بخرد وبفهمد که یک چشم آن کور است ، چنانچه آن عیب پیش از معالمه در مال بوده واو نمی دانسته ، می تواند معامله را بهم بزند ، واگر نتواند رد کند می تواند فرق قیمت سالم ومعیوب آن را معین کند وبه نسبت تفاوت قیمت سالم ومعیوب از پولی که به فروشنده داده پس بگیرد ، مثلا مالی را که به چهار تومان خریده ، اگر بفهمد معیوب است ، در صورتی که قیمت سالم آن هشت تومان وقیمت معیوب آن شش تومان باشد ، چون فرق قیمت سالم ومعیوب یک چهارم می باشد ، می تواند یک چهارم پولی را که داده یعنی یک توما از فروشنده بگیرد . مسأله ۲۱۲۶ – اگر فروشنده بفهمد در عوضی که گرفته عیبی هست ، چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده واو نمی دانسته می تواند معامله را بهم بزند ودر صورت عدم امکان رد تفاوت قیمت سالم ومعیوب را به دستوری که در مسأله پیش گفته شد می تواند بگیرد . مسأله ۲۱۲۷ – اگر بعد از معامله وپیش از تحویل گرفتن مال عیبی در آن پیدا شود ، خریدار می تواند معامله را بهم بزند ونیز اگر در عوض مال بعد از معامله وپیش از تحویل گرفتن ، عیبی پیدا شود ، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند ، ولی اگر بخواهند تفاوت قیمت بگیرند اشکال دارد . مسأله ۲۱۲۸ – اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد وفورا معامله رابهم نزند ، حق بهم زدن معامله از بین نمی رود ومی تواند معامله را بهم بزند . مسأله

۲۱۲۹ – هر گاه بعد از خریدن جنس عیب آن را بفهمد ، اگر چه فروشنده حاضر نباشد ، می تواند معامله را بهم بزند . مسأله ۲۱۳۰ – در چهار صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد ، نمی تواند معامله را بهم بزند ، یا تفاوت قیمت بگیرد : اول – آنکه موقع خریدن ، عیب مال را بداند دوم – به عیب مال راضی شود . سوم – در وقت معامله بگوید اگر مال عیبی داشته باشد پی نمی دهم وتفاوت قیمت هم نمی گیردم . چهارم – فروشنده در وقت معامله بگوید این مال را با هر عیبی که دارد می فروشم ولی اگر عیبی را معین کند وبگوید مال را با این عیب می فروشم ومعلوم شود عیب دیگری هم دارد خریدار می تواند برای عیبی که فروشنده معین نکرده مال را پس دهد ، یا تفاوت قیمت بگیرد . مسأله ۲۱۳۱ – در سه صورت اگر خریدار بهمد مال عیبی دارد ، نمی تواند معامله را بهم بزند ولی می تواند تفاوت قیمت بگیرد : اول – آنکه بعد از معامله در مال تصرف کند به نحوی که موجب تغییر مورد معامله بشود مانند دوختن پارچه وبریدن آن وامثال اینها . دوم – بعد از معامله بفهمد مال عیب دارد وفقط حق بر گرداندن آن را ساقط کند سوم – بعد از تحویل گرفتن مال ، عیب دیگری در آن پیدا شود ، ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد وپیش از گذاشتن سه روز عیب دیگری پیدا کند اگر چه آن را تحویل گرفته باشد ، باز هم می تواند آن را پس دهد نیز اگر فقط خریدار تا مدتی حق بهم زدن معامله را داشته باشد ودر آن مدت ، مال عیب دیگری پیدا کند ، اگر چه آن را تحویل گرفته باشد ، می تواند معامله را بهم بزند . مسأله ۲۱۳۲ – اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده ودیگری خصوصیات آن را باری او گفته باشد ، چنانچه او همان خصوصیات را به مشتری بگوید وآن را بفروشد وبعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده ، می تواند معامله را بهم بزند

مسائل متفرقه خرید و فروش

مسأله ۲۱۳۳ – اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید ، باید تمام چیزهایی را که به واسطه آنها قیمت مال کم یا زیاد می شود بگوید ، اگر جه به همان قیمت یا به کمتر از آن بفروشد مثال باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه . مسأله ۲۱۳۴ – اگر انسان جنسی را به کسی بدهد وقیمت آن را معین کند وبگوید این جنس را به این قیمت بفروش وهر چه زیادتر فروختی مال خودت باشد ، هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال صاحب مال است وفروشنده فقط می تواند مزد زحمت خود را از صاحب مال بگیرد ، ولی اگر بگوید این جنس را به این قیمت به تو فروختم واو بگوید قبول کردم یا بقصد فروختن ، جنس را به او بدهد واو هم بقصد خریدن بگیرد هر چه زیادتر از آن قیمت بفرود مال خود او است . مسأله ۲۱۳۵ – اگر قصاب گوشت نر بفروشد وبجای آن ، گوشت ماده بدهد معصیت کرده است ، پس اگر ان گوشت را معین کرده است ، پس اگر آن گوشت را معین کرده وگفته این گوشت نر را می فروشم مشتری می تواند معامله را بهم بزند . واگر آن را معین نکرده ، در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود ، قصاب نشود ، قصاب باید گوشت نر به او بدهد . مسأله ۲۱۳۶ – اگر مشتری به بزاز بگوید پارچه ای می خواهم که رنگ آن نرود وبزاز پارچه ای به او بفروشد که رنگ آن برود مشتری می تواند معامله را بهم بزند . مسأله ۲۱۳۷ – قسم خودن در معامله اگر راست باشد مکروه است واگر دروغ باشد حرام است .

احکام شرکت

مسأله ۲۱۳۸ – اگر دو نفر بخواهند باهم شرکت کنند ، چنانچه هر کدام مقداری ازمال خود را با مال دیگری به طوری مخلوط کند که از یکدیگر تشخیص داده نشود وبه نظر مردم یک چیز باشد وبه عربی یا به زبان دیگر صیغه شرکت را بخوانند ، یا کاری کنند که معلوم باشد می خواهند یا یکدیگر شریک باشند ، شرکت آنان صحیح است . مسأله ۲۱۳۹ – اگر چند نفر در مزدی که از کار

خودشان می گیرنـد با یکـدیگر شـرکت کنند ، مثل دلاکها که قرار می گذارند هر قدر مزد گرفتند باهم قسـمت کنند شـرکت آنان صحیـح نیست . مسأله ۲۱۴۰ - اگر دو نفر بـا یکـدیگر شـرکت کننـد که هرکـدام بـا اعتبار خود جنسـی بخرد وقیمت آن را خودش بـدهکار شود ولی در جنسـی که هر کـدام خریـده انـد ودر اسـتفاده آن با یکدیگر شـریک باشـند صـحیح نیست ، اما اگر هر کدام دیگری را وکیل کند ه جنس را برای او نسیه بخرد بعد هر شـریکی جنس را برای خودش وشـریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند شرکت صحیح است . مسأله ۲۱۴۱ - کسانی که به واسـطه عقد شرکت باهم شریک می شوند ، باید مکلف وعاقل باشند ، واز روی قصـد واختیـار شـرکت کننـد . ونیز بایـد بتواننـد در مـال خود تصـرف نماینـد ، پس آدم سـفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصـرف می کند ، چون حق ندارد در مال خود تصـرف نماید ، اگر شـرکت کند صحیح است . مسأله ۲۱۴۲ - اگر در عقد شرکت شرط کننـد کسـی که کـار می کنـد ، یا بیشتر از شـریک دیگر کار می کنـد بیشتر منفعت ببرد ، بایـد آنچه را شـرط کرده انـد به او بدهند وهمچنین اگر شرط کنند کسی که کار نمی کند ، یا کمتر کار می کند بیشتر منفعت ببرد ، شرکت آنان اشکال ندارد . وباید به آنچه شـرط کرده اند عمل کنند . مسأله ۲۱۴۳ - اگر قرار بگذارند که همه استفاده رایک نفر ببرد ، یا تمام ضـررر یا بیشتر آن را یکی از آنان بدهد شرکت صحیح است . مسأله ۲۱۴۴ - اگر شرط نکنند که یکی از شریکها بیشتر منفعت ببرد ، چنانچه سمایه آنان یک انـدازه باشـد منفعت وضـرر را به یک انـدازه می برنـد ، واگر سـرمایه آنان یک انـدازه نباشد ، باید منفعت وضـرر را به نسـبت سرمایه قسـمت نمایند ، مثلا اگر دو نفر شـرکت کنند وسـرمایه یکی از آنان دو برابر سرمایه دیگری باشد ، سهم او از منفعت وضرر دو برابر سـهم دیگری است چه هر دو یک انـدازه کار کنند ، یا یکی کمتر کار کند ، یا هیچ کار نکند . مسأله ۲۱۴۵ - اگر در عقد شرکت شرط کنند که هر دو باهم خرید وفروش نمایند ، یا هر کدام به تنهایی معامله کند ، یا فقط یکی از آنان معامله کند ، باید به قرار داد عمل نماینـد . مسأله ۲۱۴۶ - اگر معین نکننـد که کـدام یک انان با سـرمایه خرید وفروش نماید هیچ یک آنان بدون اجازه دیگری نمی توانـد با آن سـرمایه معامله کنـد . مسأله ۲۱۴۷ - شـریکی که اختیار سـرمایه شـرکت با او است باید به قرار داد شـرکت عمل کند ، مثلا اگر با او قرار کذاشـته اند که نسیه بخرد - یا نقد بفروشد ، یا جنس را از محل مخصوصی بخرد ، باید به همان قرار داد رفتار نماید . واگر با او قراری نگذاشـته باشـند ، باید به طور معمول معامله کند وداد وسـتدی نماید ه برای شـرکت ضـرر نداشته باشـد . ونبایـد نسیه بخرد ، یـا نسیه بفروشـد ، یا مال شـرکت را در مسافرت همراه خود ببرد . مسأله ۲۱۴۸ - شـریکی که با سرمایه شرکت معامله می کنـد ، اگر بر خلاف قرار دادی که با او کرده انـد خریـد وفروش کنـد وخسارتی برای شـرکت پیش آیـد چنانچه شریک دیگر معامله را اجازه بکند صـحیح است وضامن نیست ، واگر اجازه نکند معامله در حصه او باطل است ، ونیز اگر با او قرار دادی نکرده باشـند وبر خلاف معمول معامله کند چنانچه معامله را شریک دیگر اجازه نکند در حصه او باطل است . مسأله ۲۱۴۹ - شریکی که با سـرمایه شـرکت معامله می کنـد اگر زیاده روی ننمایـد ودر نگهـداری سـرمایه کوتاهی نکند واتفاقا مقداری از آن یا تمـام آن تلف شود ضـامن نیست مسأله ۲۱۵۰ - شـریکی که با سـرمایه شـرکت معامله می کند اگر بگوید سـرمایه تلف شده وقسم بخورد ، باید حرف او را قبول کرد . مسأله ۲۱۵۱ - اگر تمام شـریکها از اجازه ای که به تصرف در مال یکدیگر داده اند برگردند ، هیچ کدام نمی توانند در مال شـرکت تصرف کنند ، واگر یکی از آنان از اجازه خود بر گردد ، شریکهای دیگر حق تصرف ندارند ، ولی کسـی که از اجازه خود برگشـته ، می تواند در مال شرکت تصرف کند . مسأله ۲۱۵۲ - هر وقت یکی از شـریکها تقاضا کند که سـرمایه شـرکت را قسمت کنند اگر چه شرکت مدت داشته باشد ، باید دیگران قبول نمایند . مگر آنکه قسمت موجب نقص در مـال ویـا قیمت به مقـدار زیـادی بشود که در این صورت قبول لازم نیست . مسأله ۲۱۵۳ - اگر یکی از شـریکها بمیرد ، یـا دیوانه یا بیهوش شود ، شـریکهای دیگر نمی توانند در مال شـرکت تصرف کنند ، وهمچنین است اگر یکی از آنان سفیه شود یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصـرف نماید . مسأله ۲۱۵۴ - اگر شـریک ، چیزی را نسیه برای خود بخرد ، نفع وضررش مال خود اوست ، ولی اگر برای شـرکت بخرد وشـریک دیگر بگوید به ان معامله راضـی هسـتم نفع وضررش مال هر دوی آنان است . مسأله ۲۱۵۵ -

اگر با سرمایه شرکت معامله ای کننـد ، بعـد بفهمند شرکت باطل بوده ، چنانچه طوری باشد که اگر می دانستند شرکت درست نیست ، به تصرف در مال یکـدیگر راضـی بودنـد ، معامله صـحیح است وهر چه از ان معامله پیدا شود ، مال همه آنان است ، واگر اینطور نباشـد ، در صورتی که کسانی که به تصـرف دیگران راضـی نبوده اند ، بگویند به آن معامله راضـی هستیم ، معامله صـحیح وگر نه باطل می باشـد ، ودر هر صورت هر کـدام آنان که برای شـرکت کاری کرده است ، اگر به قصـد مجانی کار نکرده باشـد ، می تواند مزد زحمتهای خود را به اندازه معمول از شریکهای دیگر بگیرد .

احکام صلح

مسأله ۲۱۵۶ – صـلح آن است که انسـان بـا دیگری سازش کنـد که مقـداری از مال یا منفعت مال خود راملك او کنـد ، یا از طلب یـاحق خود بگـذرد که او هم در عوض ، مقـداری از مـال ، یـا منفعت مـال خود را به او واگـذار نمایـد ، یـا طلب ، یا حقی که دارد بگـذرد . بلکه اگر بـدون آنکه عوض بگیرد مقـداری از مال ، یا منفعت مال خود را به کسـی واگـذار کنـد ، یا از طلب یا حق خود بگذرد ، باز هم صلح صحیح است . مسأله ۲۱۵۷ – دو نفری که چیزی را به یکدیگر صـلح می کنند ، باید بالغ وعاقل باشند وکسی آنها را مجبور نکرده باشد وقصد صـلح داشته باشند . مسأله ۲۱۵۸ – لازم نیست صـیغه صلح به عربی خوانده شود ، بلکه با هرلفظی که بفهماننـد باهم صـلح وسازش کرده انـد صـحیح است . مسأله ۲۱۵۹ – اگر کسـی گوسـفندهای خود را به چوپـان بدهـد که مثلا یکسال نگهـداری کنـد واز شیر آن اسـتفاده نماید ومقداری روغن بدهد ، چنانچه شـیر گوسـفند را در مقابل زحمتهای چوپان وآن روغن صـلح کنـد صـحیح است ونیز اگر گوسـفند را یکساله به چوپان اباحه نمایـد ه از شـیر آن اسـتفاده کنـد ودر عوض ، مقداری روغن بدهد اشکال ندارد . مسأله ۲۱۶۰ – اگر کسـی بخواهد طلب یا حق خود را به دیگری صلح کند در صورتی صحیح است که او قبول نماید ولی اگر بخواهد از طلب یا حق خود بگذرد قبول کردن او لازم نیست . مسأله ۲۱۶۱ – اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند وطلبکار او نداند ، چنانچه طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند ، مثلا پنجاه تومان طلبکار باشد وطلب خود را به ده تومان صلح نماید ، زیادی برای بدهکار حلال نیست ، مگر آنکه مقدار بدهی خود را به او بگوید واو را راضی کند یا طوری باشـد که اگر مقـدار طلب خود را می دانست ، باز هم به آن مقدار صـلح می کرد . مسأله ۲۱۶۲ – اگر بخواهند دو چیزی را که از یـک جنسـند ووزن آنهـا معلوم است به یکـدیگر صـلح کننـد ، بایـد وزن یکی بیشتر از دیگری نباشـد ، واگر وزن آنها معلوم نباشـد ، اگر چه احتمال دهند که وزن یکی بیشتر از دیگری است صـلح خالی از اشـکال نیست . مسأله ۲۱۶۳ – اگر دو نفر از کنفر طلبکار باشـند ، یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشـند وبخواهنـد طلبهای خود را به یکدیگر صـلح کنند ، چنانچه طلب انان از یک جنس ووزن آنهـا یکی باشـد مثلا هر دو ده من گنـدم طلبکار باشـند ، مصالحه آنان صـحیح است ، وهمچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشـد مثلا یکی ده من برنـج ودیگری دوازده من گنـدم طلبکار باشد ، ولی اگر طلب آنان از یک جنس وچیزی باشدکه معمولا با وزن یا پیمانه آن را معامله می کننـد ، در صورتی که وزن یا پیمانه آنها مساوی نباشـد ، مصالحه آنان اشـکال دارد . مسأله ۲۱۶۴ – اگر از کسـی طلبی دارد که بایـد بعد از مدتی بگیرد ، چنانچه طلب خود را بمقدارکمتری صـلح کند ومقصودش این باشـد که از مقداری از طلب خود گذشت کند وبقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد . مسأله ۲۱۶۵ – اگر دو نفر چیزی را باهم صلح کنند ، یا رضایت یکـدیگر می تواننـد صـلح را بهم بزنند . ونیز اگر در ضـمن معامله برای هر دو ، یا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را قرار داده باشـند ، کسـی که آن حق را دارد می توانـد صـحلح را بهم بزنـد . مسأله ۲۱۶۶ – تا وقتی خریـدار وفروشـنده از مجلس معامله متفرق نشـده اند می توانند معامله را بهم بزنند . ونیز اگر مشتری حیوانی را بخرد ، تا سه روز حق بهم زدن معامله را دارد . وهمچنین اگر پول جنسـی را که نقد خریده تا سه روز ندهد وجنس را تحویل نگیرد ، فروشـنده ، می تواند معامله را بهم بزند ، ولی کسی که

مالی را صلح می کند در این سه صورت حق بهم زدن صلح را ندارد ودر هشت صورت دیگر که در احکام خرید وفروش گفته شد صلح را می توانند بهم بزنند . مسأله ۲۱۶۷ – اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد ، می تواند صلح را بهم بزند . ولی اگر بخواهد تفاوت قیمت صحیح ومعیوب را بگیرد اشکال دارد . مسأله ۲۱۶۸ – هر گاه مال خود را به کسی صلح نماید وبا او شرط کند که اگر بعد از مرگ وارثی نداشتم باید چیزی را که بتو صلح کردم وقف کنی واو هم این شرط را قبول کند ، باید به شرط عمل نماید .

احکام اجاره

احکام اجاره

مسأله ۲۱۶۹ – اجاره دهنده وکسی که چیزی را اجاره می کند باید ، مکلف وعاقل باشند ، وبه اختیار خودشان اجاره دهند ، ونیز باید در مال خود حق تصرف داشته باشند ، پس سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند ، چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید اگر چیزی را اجاره کند ، یا اجاره دهد صحیح نیست . مسأله ۲۱۷۰ – انسان می تواند از طرف دیگری وکیل شود ومال او را اجاره دهد . مسأله ۲۱۷۱ – اگر ولی ، یا قیم بچه مال او را اجاره دهد ، یا خود او را اجیر دیگری نماید اشکال ندارد . واگر مدتی از زمان بالغ شدن او را جزء مدت اجاره قرار دهد ، بعد از آنکه بچه بالغ شد ، می تواند بقیه اجاره را بهم بزند یعنی اجازه ندهد ودر این صورت اجاره صحیح نیست . مسأله ۲۱۷۲ – بچه صغیری را که ولی ندارد ، بدون اجازه مجتهد نمی شود اجیر کرد . وکسی که به مجتهد دسترسی ندارد ، می تواند از مؤمن که عادل باشد ، اجازه بگیرد واو را اجیر نماید ، مسأله ۲۱۷۳ – اجاره دهنده ومستأجر لازم نیست صیغه عربی بخوانند . بلکه اگر مالک به کسی بگوید ، ملک خود را به تو اجاره دادم واو بگوید قبول کردم ، اجاره صحیح است . ونیز اگر حرفی نزنند ومالک به قصد اینکه ملک را اجاره دهد ، آن را به مسأجر واگذار کند واو هم به قصد اجاره کردن بگیرد اجاره صحیح می باشد . مسأله ۲۱۷۴ – اگر انسان بدون صیغه خواندن بخواهد برای انجام عملی اجیر شود ، همین که مشغول آن عمل شد اجاره صحیح است . مسأله ۲۱۷۵ – کسی که نمی تواند حرف بزند ، اگر به اشاره بفهماند که ملک را اجاره داده ، یا اجاره کرده صحیح است . مسأله ۲۱۷۶۶ – اگر خانه یا دکان یا اطاق یا آسیاب یا کشتی را اجاره کند وصاحب ملک با او شرط کند که فقط خود او از آن استفاده نماید ، مستأجر نمی تواند آن را به دیگری اجاره دهد . واگر شرط نکند می تواند آن را به دیگری اجاره دهد . ولی اگر بخواهد به زیادتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد باید در آن ، کاری مانند تعمیر وسفید کاری انجام داده باشد . مسأله ۲۱۷۷ – اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای خود انسان کار کند ، نمی شود او رابه دیگری اجاره داد واگر شرط نکند ، چنانچه آن را به چیزی که اجرت او قرار داده اجاره دهد ، باید زیادتر نگیرد ، بلکه اگر به چیز دیگری هم اجاره دهد باید زیادتر نگیرد . مسأله ۲۱۷۸ – اگر غیر خانه ودکان واطاق وآسیاب وکشتی واجیر ، چیز دیگر مثلا زمین را اجاره کند ومالک با او شرط نکند که فقط خودش از آن استفاده نماید ، اگر چه بیشتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد اشکال ندارد . مسأله ۲۱۷۹ – اگر خانه یا دکانی را مثلا یکساله به صد تومان اجاره کند واز نصف آن خودش استفاده نماید ، می تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده مثلا به صد وبیست تومان اجاره دهد ، باید در آن ، کاری مانند تعمیر انجام داده باشد .

شرایط مالی که آن را اجاره می دهند

مسأله ۲۱۸۰ – مالی را که اجاره می دهند چند شرط دراد : اول – آنکه معین باشد پس اگر بگوید یکی از خانه های خود را که

اختلاف در صـفات دارند اجاره دادم درست نیست ولی اگر در صـفات متساوی باشند وقصد یکی معین واقعی نماید یا به نحو کلی در معین معامله کنـد اجاره درست است . دوم - مسـتأجر آن را ببینـد ، یا کسـی که آن را اجاره می دهد طوری خصوصـیات آن را بگویـد که کاملا معلوم باشـد . سوم - تحویل دادن آن ممکن باشـد ، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است . چهارم - آن مال به واسطه اسـتفاده کردن از بین نرود ، پس اجاره دادن نان ومیوه وخوردنیهای دیگر صـحیح نیست . پنچم - استفاده ای که مال را برای آن ، اجـاره داده انـد ممکن باشـد ، پس اجـاره دادن زمین برای زراعت ، در صورتی که آب بـاران کفایت آن را نکنـد واز آب نهر هم مشروب نشود ، صحیح نیست . ششم - چیزی راکه اجاره می دهد مال خود او باشد واگر مال کسی دیگر را اجاره دهد ، در صورتی صحیح است که صاحبش رضایت دهد . مسأله ۲۱۸۱ - اجاره دادن درخت برای آنکه از میوه اش استفاده کنند اشکال دارد . بلی بعنوان ابـاحه به عوض صـحیح است . مسأله ۲۱۸۲ - زن می تواند برای آنکه از شـیرش اسـتفاده کنند اجیر شود وچنانچه بعنوان اباحه به عوض باشد خالی از هرگونه اشـکال است ، ولازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد ، ولی اگر به واسـطه شـیر دادن ، حق شوهر از بین برود .بدون اجازه او نمی تواند اجیر شود بنا بر احتیاط .

شرایط استفاده ی مالی که آن را اجاره می دهند

مسأله ۲۱۸۳ - اسـتفاده ای که مال را برای آن اجاره دهند سه شرط دارد : اول - آنکه حلال باشد ، بنابر این اجاره دادن دکان برای شراب فروشـی ، یا نگهداری شراب وکرایه دادن حیوان برای حمل ونقل شراب باطل است . دوم - اگر چیزی را که اجاره می دهند چند فائده دارد ، باید فایده ای را که مسـتأجر باید از آن ببرد معین نمایند مثلا اگر حیوانی را که سواری می دهد وبار می برد اجاره دهنـد ، بایـد در موقع اجاره معین کنند که سواری یا بار بری آن ، مال مسـتأجر است یا همه فائده های آن . سوم - مدت اسـتفاده را معین نماینـد واگر مـدت معلوم نباشد ولی عمل را معین کنند مثا با خیاط قرار بگذارند که لباس معینی را به طور مخصوصـی بدوزد کافی است . مسأله ۲۱۸۴ - اگر ابتدای مدت اجاره را معین نکنند ، ابتدای آن بعد از خواندن صیغه اجاره است . مسأله ۲۱۸۵ - اگر خانه ای را مثلا یکساله اجاره دهنـد وابتدای آن را یک ماه بعد از خواندن صـیغه قرار دهند اجاره صـحیح است ، اگر چه موقعی که صیغه می خواننـد خانه در اجاره دیگری باشـد . مسأله ۲۱۸۶ - اگر مـدت اجاره را معلوم نکنـد وبگوید تا هر وقت در خانه نشـستی اجاره آن ، ماهی ده تومان است اجاره صـحیح نیست . مسأله ۲۱۸۷ - اگر به مسـتأجر بگوید خانه را ماهی ده تومان به تو اجاره دادم اجـاره باطل است ، واگر بگویـد خانه را یک ماهه به ده تومان اجاره دادم وبعـد از آن هم هر قـدر بنشـینی اجاره آن ماهی ده تومان است ، اجاره ماه اول صـحیح است . مسأله ۲۱۸۸ - خـانه ای را که غریب وزاوار در آن منزل می کننـد ومعلوم نیست چقـدر در آن میماننـد ، اگر قرار بگذارنـد که مثلا شبی یک تومان بدهنـد وصاحب خانه راضـی شود اسـتفاده از آن خانه اشـکال نـدارد ، واین معامله را اباحه به عوض می نامند ، وچنانچه در حین معامله بنا بگذارند تا هر وقت آن استفاده کننده بخواهد بماند ، نمی تواند آنان را از خانه بیرون کند .

مسائل متفرقه اجاره

مسأله ۲۱۸۹ - مالی را که مسـتأجر بابت اجاره می دهـد بایـد معلوم باشد پس اگر از چیزهایی است که مثل گندم با وزن معامله می کننـد ، بایـد وزن آن معلوم باشـد واگر از چیزهایی که مثل تخم مرغ با شـماره معامله می کنند باید شـماره آن معین باشد واگر مثل است وگوسـفند است ، بایـد ااره دهنـده آن را ببیند ، یا مستأجر خصوصـیات آن را به او بگوید . مسأله ۲۱۹۰ - اگر زمینی را برای زراعت جو ، یاگنـدم اجاره دهـد ومال الاجاره را جو ، یا گندم همان زمین قرار دهد اجاره صـحیح نیست . مسأله ۲۱۹۱ - کسی که چیزی را اجـاره داده ، تا آن چیز را تحویل ندهـد ، حق نـدارد اجاره آن را مطالبه کنـد ، ونیز اگر برای انجام عملی اجیر شـده باشـد

پیش از انجام عمل حق مطالبه اجرت نـدارد . مسأله ۲۱۹۲ – هر گـاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهـد ، اگر چه مستأجر تحویل نگیرد ، یا تحویل بگیرد وتا آخر مدت اجاره از آن استفاده نکند ، باید مال الاجاره آن را بدهد . مسأله ۲۱۹۳ – اگر انسان اجیر شود که در روز معینی کاری را انجام دهـد ودر ان روز برای انجام آن کار حاضـر شود ، کسـی که او را اجیر کرده اگر چه آن کار را به او مراجعه نکنـد ، بایـد اجرت او را بدهـد ، مثا اگر خیاطی را در روز معینی برای دختن لباسـی اجیر نمایـد وخیاط در آن روز آماده کار باشـد ، اگر چه پارچه را به او ندهـد که بـدوزد ، بایـد اجرتش را بدهـد چه خیاط بیکار باشد ، چه برای خودش یا دیگری کار کند . مسأله ۲۱۹۴ – اگر بعد از تمام شدن مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده ، مستأجر باید مال الاجاره را به مقدار معمول به صاحب ملک بدهـد ، مثا اگر خانه ای را یک ساله به صد تومان اجاره کند بعد بفهمد اجاره باطل بورده ، چنانچه اجاره آن خانه معمولاـ پنجـاه تومـان است ، بایـد پنجاه تومان را بدهـد واگر دویست تومان است ، بایـد دویست تومان را بپردازد . ونیز اگر بعـد از گذشـتن مقـداری از مـدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده ، بایـد اجاره آن مدت را به مقدار معمول به صاحب ملک بدهد . مسأله ۲۱۹۵ – اگر چیزی را که اجاره کرده از بین برود ، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده ودر استفاده بردن از آن هم زیاده روی ننموده ضـامن نیست ، ونیز اگر مثلاـ پـارچه ای را که به خیـاط داده از بین برود ، در صورتی که خیـاط زیاده روی نکرده ودر نگهـداری ان هم کوتاهی نکرده باشـد ، نبایـد عوض آن را بدهد . مسأله ۲۱۹۶ – هر گاه صـنعتگر چیزی را که گرفته ضایع کنـد ، ضـامن است در صورتی که تجاوز از حـد مأذون فیه نمـده والا ضامن نیست . مسأله ۲۱۹۷ – اگر قصـاب سـر حیوانی را ببرد وآن را حرام کند چه مزد گرفته باشد ، چه مجانی سـر بریده باشد ، بید قیمت آن را به صاحبش بدهد . مسأله ۲۱۹۸ – اگر حیوانی را اجاره کنـد ومعین نمایـد که چقـدر بار بر آن بگـذارد ، چنانچه بیشتر از آن مقـدار بار کند وآن حیوان بمیرد یا معیوب شود ضامن است ، ونیز اگر مقدار بار را معین نکرده باشند وبیشتر از معمول بار کند وحیوان تلف شود یا معیوب گردد ضامن می باشد . مسأله ۲۱۹۹ – اگر حیوانی را برای بردن بار شکستنی اجاره دهد ، چنانچه آن حیوان بلغزد ، بارم کند وبار را بشکند ، صاحب حیوان ضامن نیست . ولی اگر صاحب حیوان به واسطه زدن ومانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد وبار را بشکند ضامن است . مسأله ۲۲۰۰ – اگر کسـی بچه از را ختنه کنـد وضـرری به آن بچه برسـد ، یا بمیرد چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد ضامن است . مسأله ۲۲۰۱ – اگر دکتر بـدست خود به مریض دوا بدهـد ، یا درد ودوای مریض را به او بگویـد ومریض دوا بخورد ، چنانچه در معالجه خطا کنـد وبه مریض ضـرری برسـد یا بمیرد ، دکتر ضامن است بلکه اگر فقط بگوید فلان دوا برای فلان مرض فایده دارد وبه واسـطه خودرن دوا ضرری به مریض برسـد ، یـا بمیرد دکتر ضـامن است . مسأله ۲۲۰۲ – هر گـاه دکـتر به مریض یـا ولی او بگویـد که اگر ضـرری به مریض بسـد ضامن نباشـد در صورتی که دقت واحتیاط خود را بکنـد وبه مریض ضـرری برسد یا بمیرد ، دکتر ضامن نیست . مسأله ۲۲۰۳ – مسـتأجر وکسـی که چیزی را اجاره داده ، با رضایت یکدیگر می توانند معامله را بهم بزنند ، ونیز اگر در اجاره شـرط کنند که هر دو یـا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را داشـته باشـند ، می تواننـد مطابق قرار داد ، اجاره را بهم بزننـد . مسأله ۲۲۰۴ – اگر اجاره دهنده یا مسـتأجر بفهمد که مغبون شده است ، چنانچه در موقع خواندن صیغه ملتفت نباشد که مغبون است می تواند اجاره را بهم بزند ، ولی اگر در صـیغه اجاره شـرط کنند که اگر مغبون هم باشـند حق بهم زدن معامله را نداشـته باشند ، نمی توانند اجاره را بهم بزنند . مسأله ۲۲۰۵ – اگر چیزی را اجاره دهـد وپیش از آنکه تحویل دهد کسـی آن را غصب نماید چنانچه منع غاصب متوجه موجر باشد ونگذارد او تسـلیم نماید مستأجر می تواند اجراه را بهم بزند وچیزی را که به اجاره دهنده داده پس بگیرد ، وچنانچه منع متوجه مسـتأجر باشـد نمی توانـد اجاره را بهم بزنـد ولی اجاره مـدتی را که در تصـرف غصب کنند ه بوده به میزان معمول از او می گیرد ، پس اگر حیوانی را یکمـاهه به ده تومـان اجـاره نمایـد وکسـی آن را ده روز غصب کنـد واجـاره معمولی ده روز آن پـانزده تومـان باشـد ، می توانـد پانزده تومان را از غصب کننـده بگیرد . مسأله ۲۲۰۶ – اگر چیزی را کـه اجـاره کرده تحویـل بگیرد ، وبعد دیگری آن را غصب کند ، نمیتواند اجاره را بهم بزند وفقط حق دارد کرایه آن چیز را به مقدار معمول از غصب کنند بگیرد . مسأله

۲۲۰۷ – اگر پیش از آنکه مدت اجاره تمام شود ، ملك را به مستأجر بفروشد ، اجاره بهم نمی خورد . ومستأجر باید مال الاجاره را به فروشنده بدهد . وهمچنین است اگر آن را به دیگری بفروشد . مسأله ۲۲۰۸ – ار پیش از ابتدای مدت اجاره ، ملك به طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد ، یا قابل استفاده ای که شرط کرده اند نباشد . اجاره باطل می شود ، وپولی که مستأجر به صاحب ملك داده باید به او برگردانده شود ، بلکه اگر طوری باشد که بتواند استفاده مختصری هم از آن ببرد ، می تواند اجاره را بهم بزند . مسأله ۲۲۰۹ – اگر ملکی را اجاره کند وبعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره به طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد ، یا قابل استفاده ای که شرط کرده اند نباشد ، اجاره مدتی که باقیمانده باطل می شود واگر استفاده مختصری هم بتواند از ان ببرد ، می تواند اجاره مدت باقیمانده را بهم بزند . مسأله ۲۲۱۰ – اگر خانه ای را که مثلا دو اطاق دارد اجاره دهد ویك اطاق آن خراب شود ، چنانچه فورا آن را بسازد وهیچ مقدار از استفاده آن از بین نرود اجاره باطل نمی شود ومستأجر هم نمی تواند اجاره را بهم بزند ، ولی اگر ساختن آن بقدری طول بکشد که مقداری از استفاده مستأجر از بین برود ، اجاره به آن مقدار باطل می شود ومستأجر می تواند اجاره باقیمانده را بهم بزند . مسأله ۲۲۱۱ – اگر اجاره دهنده یا مستأجر بمیرد اجاره باطل نمی شود ، ولی اگر خانه مال اجاره دهنده نباشد مثلا دیگری وصیت کرده باشد که تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد چنانچه آن خانه را اجاره دهد وپیش از تمام شدن مدت اجاره بمیرد از وقتی که مرده ، اجاره باطل است . مسأله ۲۲۱۲ – اگر صاحب کار بنا را وکیل کند که برای او عمله بگیرد چنانچه بنا کمتر از مقداری که از صاحب کار می گیرد به عمله بدهد ، زیادی آن بر او حرام است وباید آن را به صاحب کار بدهد ، ولی اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کند وبرای خود اختیار بگذارد که خودش بسازد ، یا به دیگری بدهد در صورتی که کمتر از مقداری که اجیر شده به دیگری بدهد ، زیادی آن برای او حلال می باشد . مسأله ۲۲۱۳ – اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلا پارچه را با نیل رنگ کند ، چنانچه با رنگ دیگر رنگ نماید حق ندارد چیزی بگیرد .

احکام جعاله

مسأله ۲۲۱۴ – جعاله آن است که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می دهند مال معینی بدهد ، مثلا بگوید هر کس گمشده مرا پیدا کند ، ده تومان به او می دهم ، وبه کسی که این قرار را میگذارد جاعل ، وبه کسی که کار را انجام می دهد عامل می گویند ، وفرق بین جعاله واینکه کسی را برای کاری اجیر کنند ، این است که در اجاره بعد از خواندن صیغه ، اجیر باید عمل را انجام دهد وکسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می شود . ولی در جعاله عامل می تواند مشغول عمل نشود وتا عمل را انجام ندهد ، جاعل بدهکار نمی شود . مسأله ۲۲۱۵ – جاعل ، باید ، بالغ ، وعاقل باشد ، واز روی قصد واختیار قرار داد کند وشرعا بتواند در مال خود تصرف نماید ، بنا بر این جعاله آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند صحیح نیست . مسأله ۲۲۱۶ – کاری که جاعل می گوید برای او انجام دهند ، باید حرام نباشد ، پس اگر بگوید هرکس شراب بخورد ، ده تومان به او می دهم ، جعاله صحیح نیست . مسأله ۲۲۱۷ – اگر مالی را که قرار می گذارد بدهد معین کند مثلا بگوید هر کس اسب مرا پیدا کند ، این گندم را به او می دهم ، لازم است وزن ووصفی که تفاوت آن موجب تفاوت مالیت است تعیین کند ، وهمچنین اگر مال را معین نکند مثلا بگوید کسی که اسب مرا پیدا کند ده من گندم به او می دهم ، باید خصوصیات آن را کاملا معین نماید مسأله ۲۲۱۸ – اگر جاعل مزد معینی رای کار قرار ندهد ، مثلا بگوید هر کس بچه مرا پیدا کند پولی به او می دهم ومقدار آن را معین نکند ، جعاله باطل است ، ولی چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد ، باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد . مسأله ۲۲۱۹ – اگر عامل پیش از قرار داد ، کار را انجام داده باشد ، یا بعد از قرار داد به قصد اینکه پول نگیرد انجام دهد ، حقی به مزد ندارد . مسأله ۲۲۲۰ – پیش از آنکه عامل شروع بکار کند . جاعل وعامل می توانند جعاله را

بهم بزننـد . مسأله ۲۲۲۱ – بعـد از آنکه عامـل شـروع بکـار کرد ، اگر جاعل بخواهـد جعاله را بهم بزنـد اشـکال نـدارد . بلی عامل استحقاق اجرت مثل عمل را دارد . مسأله ۲۲۲۲ – عامل می تواند عمل را ناتمام بگذارد ، ولی اگر تمام نکردن عمل اسباب ضـرر جاعل شود ، بایـد آن را تمام نمایـد . مثلا اگر بگویـد هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می دهم ودکتر جراح شـروع به عمل کنـد ، چنانچه طوری باشـد که اگر عمل را تمام نکنـد ، چشم معیوب می شود ، بایـد آن را تمام نماید ودر صورتی که ناتمام بگـذارد ، حقی به جاعل نـدارد . مسأله ۲۲۲۳ – اگر عامـل کـار را ناتمـام بگـذارد ، چنانچه آن کار مثل پیـدا اسب است که تا تمام نشود ، برای جاعـل فائده نـداد ، عامـل نمی توانـد چیزی مطالبه کنـد ، وهمچنین است اگر جاعل مزد را باری تمام کردن عمل قرار بگـذارد مثلا بگویـد هر کس لباس مرا بـدوزد ده تومان به او می دهم . ولی اگر مقصودش این باشد که هر مقدار از عمل که انجام گیرد ، برای آن مقـدار مزد بدهـد ، جاعل بایـد مزد مقـداری را که انجام شـده به عامل بدهد ، اگر چه احتیاط این است که به طور مصالحه یکدیگر را راضی نمایند .

احکام مزارعه

مسأله ۲۲۲۴ – مزارعه آن است که مالک با زارع به این قسم معامله کنـد که زمین را در اختیار او بگذارد ، تا زراعت کند ومقداری از حاصـل ان را به مالک بدهـد . مسأله ۲۲۲۵ – مزارعـه چنـد شـرط دارد : اول – آنکه صـاحب زمین به زارع بگویـد زمین را به بو واگـذار کردم وزارع هم بگویـد قبول کردم ، یا بـدون اینکه حرفی بزننـد مالک ، زمینی را واگـذار کنـد وزارع قبول نمایـد . دوم – صـاحب زمین وزارع هر دو مکلف وعاقـل باشـند وبـا قصـد واختیـار خود مزارعه را انجام دهنـد وسـفیه نباشـند یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصـرف نکننـد . سوم – مالک وزارع از تمام حاصل زمین ببرنـد پس اگر مثلا شـرط کننـد که آنچه اول یا آخر می رسـد ، مال یکی از آنان باشـد مزارعه باطل است . چهارم – سـهم هر کـدام نصف یا ثلث حاصل وماننـد اینها باشـد پس اگر مالک بگویـد در این زمین زراعت کن وهر چه می خواهی به من بده صـحیح نیست . پنجم – مدتی را که باید زمین در اختیار زارع باشـد معین کنند وباید مدت به قدری باشد که در آن مدت بدست آمدن حاصل ممکن باسد . ششم – زمین قابل زراعت باشد ، ولی اگر زراعت در ان ممکن نباشد ، اما بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود ، مزارعه صـحیح است . هفتم – اگر منظور هر کدام آنان زراعت مخصوصـی است ، چیزی را که زارع بایـد بکارد معین کننـد ولی اگر زراعت معینی را در نظر ندارد یا زراعتی را که هر دو در نظر دارند معلوم است ، لازم نیست آن را معین نمایند . هشتم – مالک ، زمینی را معین کند ، پس کسی که چند قطعه زمین دراد وباهم تفاوت دارنـد ، اگر به زارع بگویـد در یکی از این زمینها زراعت کن وآن را معین نکند مزارعه باطل است . نهم – خرجی را که هر کـدام آنان بایـد بکنند معین نمایند ، ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکنند معلوم باشد ، لازم نیست آن را معین نمایند . مسأله ۲۲۲۶ – اگر مالک با زارع قرار بگـذارد که مقـدار از حاصل برای او باشد وبقیه را بین خودشان قسـمت کنند ، چنانچه بدانند که بعد از برداشـتن آن مقدار چیزی باقی می ماند مزارعه صـحیح است . مسأله ۲۲۲۷ – اگر مدت مزراعه تمام شود وحاصل بدست نیایـد ، چنـانچه مالک راضـی شود که با اجاره یا بـدون اجاره زراعت در زمین او بمانـد وزارع هم راضـی شـد مانعی نـدارد ، واگر مالک راضـی نشود ، می توانـد زارع را وادار کنـد که زراعت را بچینـد واگر برای چیدن زراعت ضـرری به زارع برسد لازم نیسـت عوض آن را به او بدهـد ، ولی زارع اگر چه راضـی شود که به مالک چیزی بدهـد ، نمی تواند مالک را مجبور کند که زراعت در زمین بمانـد . مگر در صورتی که بقاء زرع موجب ضـرر مالک نشود وچیـدن آن موجب ضـرر زارع شود وحاصل بدست نیامدن از ناحیه تأخیر زارع ویا اهمال او نباشـد در خصوص این صورت می توانـد مجبور کنـد مالک را به بقاء زرع واجرت المثل زمین را هم بایـد بدهد . مسأله ۲۲۲۸ – اگر به واسطه پیش آمـدی زراعت در زمین ممکن نباشـد مثلاـ آب از زمین قطع شود ، مزارعه بهم می

خورد ، واگر بدون عذر زراعت نکند ، چنانچه زمین در تصرف او بوده ومالك در آن تصرفی نداشته است ، باید اجاره آن مدت را به مقدار معلوم به مالك بدهد . مسأله ۲۲۲۹ - اگر مالك وزارع صیغه خوانده باشند ، بدون رضایت یکدیگر نمی توانند مزارعه را بهم بزنند ونیز اگر مالك به قصد مزارعه زمین را به کسی واگذار کند ، بعد از آنکه او مشغول عمل شد یا قبل از شروع در عمل در صورتی که معامله تمام شده باشد ، جایز نیست بدون رضایت یکدیگر معامله را بهم بزنند ، ولی اگر در ضمن خواندن صیغه مزارعه شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از انان حق بهم زدن معامله را دشته باشند ، می تواننـد مطارق قراری که گذاشـته اند معامله را بهم بزننـد . مسأله ۲۲۳۰ - اگر بعـد از قرار داد مزرعه ، مالـك یـا زارع بمیرد ، مزارعه بهم نمی خورد ووارثشـان بجـای آنان است ، ولی اگر زارع بمیرد وشـرط کرده باشـند که خود زارع زراعت را انجـام دهـد ، مزارعه بهم می خورد وچنـانچه زراعت نمایان شـده باشد ، باید سهم او را به ورثه اش بدهند وحقوق دیگری هم که زارع داشته ، ورثه او ارث می برند ولی نمی توانند مالك را مجبور کنند که زراعت در زمین باقی بماند . مسأله ۲۲۳۱ - اگر بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده ، چنانچه تخم مال مالك بوده حاصلی هم که بدست می آید مال اوست وباید مزد زارع ومخارجی را که کرده وکرایه گاو یا حیوان دیگری را که مال زارع بوده ودر آن زمین کـار کرده به او بدهـد ، واگر تخم مـال زارع بوده زراعت هم مـال اوست وبایـد اجـاره زمین وخرجهـای را که مالك کرده وکرایه گـاو یـا حیوان دیگری که مال او بوده ودر آن زراعت کار کرده به او بدهـد . مسأله ۲۲۳۲ - اگر تخم مال زارع باشـد وبعـد از زراعت بفهمنـد که مزارعه باطـل بوده ، چنانچه مالك وزارع راضـی شونـد که با اجرت یابی اجرت زراعت در زمین بماند اسـکال ندارد ، واگر مالك راضـی نشود ، پیش از رسـیدن زراعت هم می تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند ، وزارع اگر چه راضـی شود چیزی به مالك بدهد ، نمی تواند او را مجبور کند که زراعت در زمین بماند ، ونیز مالك نمی تواند زارع را مجبور کنـد که اجاره بدهـد وزراعت را در زمین باقی بگذارد مگر در صورتی که بقاء زرع موجب ضـرر مالك واز کندن آن نفعی نبرد ، وچیدن آن موجب ضـرر زارع شود ، در خصوص این صورت می تواند مالك را مجبور کند به بقاء زرع ، واجرهٔ المثل زمین را باید به او بدهد مسأله ۲۲۳۳ - اگر بعـد از جمع کردن حاصل وتمام شـدن مدت مزارعه ریشه زراعت در زمین بماند وسال بعد دو مرتبه حاصل دهـد ، حاصل سال دوم مال صاحب تخم است مگر آنکه شـرط کرده باشـند که آن راهم مثل سال اول قسـمت کننـد که در این صورت باید به شرط عمل شود .

احکام مساقات

مسأله ۲۲۳۴ - اگر انسـان با کسـی به این قسم معامله کنـد که درختهای میوه ای را که میوه آن مال خود اوست ، یا اختیار میوه های آن با اوست ، تا مدت معینی به آن کس واگذار کند که تربیت نماید وآب دهد وبه مقداری که قرار می گذراند از میوه آن بردارد ، این معامله را مساقات می گوینـد . مسأله ۲۲۳۵ - معامله مساقات در درختهایی که مثل بیـد وچنار میوه نمیدهد صـحیح نیست ودر مثل درخت حنا که از برگ آن اسـتفاده می کننـد اسـکال ندارد . مسأله ۲۲۳۶ - در معامله مساقات لازم نیست صـیغه بخواننـد بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند وکسی که کار می کند بهمین قصد مشغول کار شود ، معامله صحیح است . مسأله ۲۲۳۷ - مالك وکسـی که تربیت درختها را به عهده می گیرد ، باید مکلف وعاقل باشـند وکسـی آنها را مجبور نکرده باشـد ونیز مالك باید سـفیه نباشد ، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکند . مسأله ۲۳۸ - مدت مساقات باید معلوم باشد واگر اول آن را معین کننـد وآخر آن را موقعی قرار دهتـد که میوه آن سـال بـدست می آیـد صـحیح است . مسأله ۲۲۳۹ - باید سـهم هر کـدام نصف یا ثلث حاصل ومانند اینها باشـد ، واگر قرار بگذرانـد که مثلا صد من از میوه ها مال مالك وبقیه مال کسـی باشد که کـار می کنـد ، معامله باطل است . مسأله ۲۲۴۰ - بایـد قرار معامله مساقات را پیش از ظاهر شـدن میوه بگذارنـد واگر بعـد از ظاهر

شـدن میوه پیش از رسیدن آن قرار بگذارنـد اشکال دارد اگر چه کاری مانند آبیاری که برای تربیت درخت لازم است باقی مانده باشـد ، یا احتیاج به کاری ماننـد چیدن میوه ونگهداری آن داشته باشد . مسأله ۲۲۴۱ – معـامله مساقات در بوته خربزه وخیار ومانند اینهـا صـحیح نیست . مسأله ۲۲۴۲ – درختی که از آب بـاران یـا رطوبت زمین اسـتفاده می کنـد وبه آبیـاری احتیـاج نـدارد ، اگر به کارهای دیگر مانند بیل زدن وکود دادن محتاج باشد ، معامله مساقات در آن صحیح است . مسأله ۲۲۴۳ – دو نفریکه مساقات کرده اند ، با رضایت یکدیگر می توانند معامله را بهم بزنند . ونیز اگر در ضـمن خواندن صـیغه مساقات شرط کنند که هر دو ، یا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشنـد ، مطابق قراری که گذاشته اند ، بهم زدن معامله اشکال ندارد ، بلکه اگر در معامله شرطی کنند وعملی نشود ، کسـی ك?برای نفع او شـرط کرده اند ، می تواند معامله را بهم بزند . مسأله ۲۲۴۴ – اگر مالك بمیرد ، معامله مساقات بهم نمی خورد وورثه اش بجای او هسـتند . مسأله ۲۲۴۵ – اگر کسـی که تربیت درختها ره او واگذار شده ، بمیرد ، چنانچه در عقد شـرط نکرده باشـند که خودش آنها را تربیت کند ، ورثه اش بجای او هستند وچنانچه خودشان عمل ورا انجام ندهند واجیر هم نگیرند ، حاکم شـرع از مال میت اجیر می گیرد وحاصل را بین ورثه میت قسـمت می کند ، واگر شـرط کرده باشـند که خود او درختهـا را تربیـت نمایـد ، پس اگر قرار گذاشـته انـد کـه بـه دیگری واگـذار نکنـد ، بـا مردن او معـامله بهم می خـورد ، واگر قرار نگذاشـته انـد ، مالك می توانـد عقـد را بهم بزنـد ، یا راضـی شود که ورثه او یا کسـی که آنها اجیرش می کنند ، درختها را تربیت نماید . مسأله ۲۲۴۶ – اگر شرط کنند که تمام حاصل برای مالك باشد ، مساقات باطل است . ومیوه مالك می باشد وکسی که کار می کنـد نمی توانـد مطالبه اجرت نماید ، ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگر باشد ، مالك باید مزد آبیاری وکارهای دیگر را به مقدار معمول به کسـی که درختها را تربیت کرده بدهد . مسأله ۲۲۴۷ – اگر زمینی را به دیگری واگذار کند که در ان درخت بکـارد وآنچه عمـل می آیـد مـال هر دو باشـد ، معامله باطل است ، پس اگر درختها مال صاحب زمین بوده ، بعـد از تربیت هم مال اوست وبایـد مزد کسـی که آنهـا را تربیت کرده بدهـد ، واگر مال کسـی بوده که آنها را تربیت کرده بعـد از تربیت هم مال اوسـت ومی توانـد آنها را بکنـد ، ولی بایـد گودالهایی را که به واسـطه کنـدن دختها پیـدا شـده پر کند واجازه زمین را از روزی که دختها راکاشـته به صاحب زمین بدهد ومالك هم می تواند او را مجبور نماید که دختها را بکند ، واگر به واسـطه کندن درخت ، عیبی در آن پیدا شود ، باید تفاوت قیمت آن را به صاحب درخت بدهد ونمی تواند او رامجبور کند که با اجاره ، یا بدون اجاره ، درخت را در زمین باقی بگذارد .

کسانی که نمی توانند در مال خود تصرف کنند

مسأله ۲۲۴۸ – بچه ای که بالغ نشده شـرعا نمی تواند در مال خود تصـرف کند ونشانه بالغ شدن زن تمام شدن نه سال قمری ونشانه بالغ شـدن مرد یکی از سه چیز است اول – تمام شـدن پانزده سال قمری دوم – روئیده موی درشت ، زیر شـکم بالای عورت سوم – محتلم شـدن یعنی بیرون آمدن منی . مسأله ۲۲۴۹ – روئیـدن موی درشت در صورت وپشت لب ورد سینه وزیر بغل ودرشت شدن صدا ومانند اینها نشانه بالغ شدن نیست ، مگر انسان بواسطه اینها به بالغ شدن یقین کند . مسأله ۲۲۵۰ – دیوانه وسفیه یعنی کسی که مـال خود را در کارهـای بیهوده مصـرف می کنـد ، نمی توانـد در مـال خود تصـرف نمایـد . مسأله ۲۲۵۱ – کسـی که گـاهی عاقل وگاهی دیوانه است ، تصرفی که موقع دیوانگی در مال خود می کند صحیح نیست . مسأله ۲۲۵۲ – انسان می تواند در مرضی که به آن مرض از دنیـا می رود در تمام اموال خود هر نوع تصـرفی اعم از فروختن اجاره دادن بخشـیدن وغیر اینها انجام دهـد ومتوقف بر اجازه ورثه نیست مانند حال سلامتی .

احکام وکالت

وکالت آن است که انسان کاری را که می تواند در آن دخالت کند ، به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد ، مثلا کسی را وکیل کند که خانه او را بفروشد یا زنی را برا او عقد نماید ، پس آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند ، چون حق نـدارد در مال خود تصـرف کند . نمی تواند برای فروش آن کسـی را وکیل نماید مسأله ۲۲۵۳ - در وکالت لازم نیست صیغه بخوانـد ، واگر انسان به دیگری بفهماند که او را وکیل کرده واو هم بفهماند قبول نموده ، مثلا مال خود را به کسـی بدهد که برای او بفروشد واو مال را بگیرد وکالت صـحیح است . مسأله ۲۲۵۴ - مولك یعنی کسـی که دیگری را وکیل می کند ، ونیز کسی که وکیل می شود ، بایـد بالغ وعاقل باشـند واز روی قصـد واختیار اقـدام کنند ، بلی وکالت صبی در خصوص اجراء صـیغه اشکال ندارد . مسأله ۲۲۵۵ - کاری را که انسان نمی تواند انجام دهد ، یا شـرعا نباید انجام دهد نمی تواند باری انجام آن از طرف دیگری وکیل شود ، کسـی که در احرام حـج است چون نبایـد صـیغه زناشویی را بخوانـد ، نمی تواند باری خواندن صـیغه از طرف دیگری وکیـل شود . مسأله ۲۲۵۶ - اگر انسـان کسـی را برای انجـام تمام کارهای خودش وکیل کنـد صـحیح است ، ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید وآن کار را معین نکند وکالت صـحیح نیست . مسأله ۲۲۵۷ - اگر وکیل را عزل کنـد یعنی از کار بر کنار نماید ، بعد از آنکه خبر او رسید نمی تواند آن کار را انجام دهد ، ولی اگر پیش از رسیدن خبر ، آن کار را انجام داده باشد صحیح است . مسأله ۲۲۵۸ - وکیل نمی توانـد از وکالت کناره کند بنا بر احتیاط . مسأله ۲۲۵۹ - وکیل نمی توانـد برای انجام کاری که به او واگـذار شده دیگری را وکیل نماید . ولی اگر موکل به او اجازه داده باشد که وکیل بگیرد ، به هر طوری که به او دسـتور داده ، می توانـد رفتار نمایـد ، پس اگر گفته باشد برای من وکیل بگیر باید از طرف او وکیل بگیرد ونمی تواند کسـی را از طرف خودش وکیل کند . مسأله ۲۲۶۰ - اگر انسان با اجازه موکل خودش کسـی را از طرف او وکیل کنـد ، نمی توانـد آن وکیل را عزل نماید . واگر وکیل اول بمیرد ، یا موکل ، او را عزل کنـد وکالت دومی باطل نمی شود . مسأله ۲۲۶۱ - اگر وکیل با اجازه موکل ، کسی را از طرف خودش وکیل کند موکل ووکیل اول می توانند آن وکیل را عزل کنند واگر وکیل اول بمیرد ، یا عزل شود ، وکالت دومی باطـل می شود . مسأله ۲۲۶۲ - اگر چنـد نفر را برای انجام کاری وکیل کنـد وبه آنها اجازه دهـد که هر کـدام به تنهایی در آن کار اقـدام کننـد ، هر یك از آنان می توانـد آن کار را انجام دهـد ، وچنانچه یکی از آنان بمیرد ، وکالت دیگران باطل نمی شود . ولی اگر نگفته باشـد که بـاهم یـا به تنهـایی انجـام دهنـد ، یا گفته باشـد که با هم انجام دهنـد ، نمی تواننـد به تنهایی اقـدام نماینـد ودر صورتی که یکی از آنـان بمیرد ، وکالت دیگران باطل می شود . مسأله ۲۲۶۳ - اگر وکیـل یا موکل بمیرد ، وکالت باطل می شود . ونیز اگر چیزی که برای تصـرف در آن وکیل شـده است از بین برود مثلا گوسـفندی که برای فروش آن وکیل شده بمیرد ، وکالت باطل می شود . واگروکیل یا موکل دیوانه یا بیهوش شود وکالت باطل نمی شود ، ولی تصـرفات وکیل در حال دیوانه گی اثر ندارد . مسأله ۲۲۶۴ - اگر انسـان کسـی را برای کاری وکیل کنـد وچیزی برای او قرار بگـذارد ، بعـد از انجام آن کار ، چیزی را که قرار گذاشـته باید به او بدهد . مسأله ۲۲۶۵ - اگر وکیل در نگهـداری مالی که در اختیار اوست کوتاهی نکنـد وغیر از تصـرفی که به او اجـازه داده انـد ، تصـرف دیگری در آن ننمایـد واتفاقا آن مال از بین برود نبایـد عوض آن را بدهـد . مسأله ۲۲۶۶ - اگر وکیـل در نگهداری مالی که در اختیار او است کوتاهی کند یا غیر از تصرفی که به او اجازه داده اند تصرف دیگری در آن بنماید وآن مال از بین برود ضامن است . پس اگر لباسـی را که گفته انـد بفروش ، بپوشد وآن لباس تلف شود ، باید عوض آن را بدهد . مسأله ۲۲۶۷ - اگر وکیل غیر از تصـرفی که به او اجازه داده اند ، تصرف دیگری در مال بکند ، مثلا لباسی را که گفته اند بفروش ، بپوشد وبعدا تصرفی را که به او اجازه داده اند بنماید آن تصرف صحیح است .

احکام قرض

قرض دادن از کارهای مستحبی است که در آیات قرآن واخبار راجع به آن زیاد سفارش شده است ، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسمل روایت شده که هر کسی به برادر مسلمان خود قرض بدهد مال او زیاد می شود وملائکه بر او رحمت می فرستد واگر با بدهکار خود مدارا کند ، بدون حساب وبه سرعت از صراط می گذارد . وکسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد وندهد ، بهشت بر او حرام می شود . مسأله ۲۲۶۸ – در قرض لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر چیزی رابه نیت قرض به کسی بدهد واو هم به همین قصد بگیرد ، صحیح است . مسأله ۲۲۶۹ – اگر موعد پرداخت برسد وبدهکار بدهی خود را بدهد ، طلبکار باید قبول نماید . مسأله ۲۲۷۰ – اگر در صیغه قرض برای پرداخت آن مدتی قرار دهند ، جائز نیست که طلبکار پیش از تمام شدن آن مدت طلب خود را مطالبه کند ولی اگر مدت نداشته باشد ، طلبکار هر وقت بخواهد ، می تواند طلب خود را مطالبه نماید . مسأله ۲۲۷۱ – اگر طابکار طلب خود را مطالبه کند چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد ، باید فورا آن را بپردازد واگر تأخیر بیندازد گناهکار است . مسأله ۲۲۷۲ – اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسته واثاثیه منزل وچیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد ، چیزی نداشته باشد ، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او مطالبه نماید ، بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را بدهد . مسأله ۲۲۷۳ – کسی که بدهکار است ونمی تواند بدهی خود را بدهد . چنانچه بتواند کاسبی لایق به شأن خود کند ، باید کسب کند وبدهی خود را بدهد . مسأله ۲۲۷۴ – کسی که دسترس به طلبکار خود ندارد ، چنانچه امید نداشته باشد که او را پیدا کند ، باید طلب او را فقیر صدقه بدهد . مسأله ۲۲۷۵ – اگر مال میت بیشتر از خرج واجب کفن ودفن وبدهی او نباشد باید مالش را به همین مصرفها برسانند وبه وارث او چیزی نمی رسد . مسأله ۲۲۷۶ – اگر کسی مقداری پول طلا یا نقره قرض کند وقیمت آن کم شود یا چند برابر گردد ، چنانچه همان مقدار را که گرفته پس بدهد کافی است . ولی اگر هر دو به غیر ان راضی شوند اشکال ندارد . مسأله ۲۲۷۷ – اگر مالی را که قرض کرده از بین نرفته باشد وصاحب مال ، آن را مطالبه کند ، لازم نیست که بدهکار همان مال را به او بدهد . مسأله ۲۲۷۸ – اگر کسی که قرض می دهد شرط کند که زیادتر از مقداری که می دهد بگیرد ، مثلا یک من گندم بدهد وشرط کند که یک من وپنج سیر بگیرد . یا ده تخم مرغ بدهد که یازده تا بگیرد ، ربا وحرام است ، بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار کاری برای او انجام دهد ، یا چیزی راکه قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس دهد ، مثلا شرط کند یک تومانی را که قرض کرده با یک کبریت پس دهد ربا وحرام است . ونیز اگر با او شرط کند که چیزی را که قرض می گیرد به طور مخصوصی پس دهد ، مثلا مقداری طلای نساخته به او بدهد وشرط کند که ساخته پس بگیرد ، باز هم ربا وحرام می باشد . ولی اگر بدون اینکه شرط کند ، خود بدهکار زیادتر از آنچه قرض کرده پس بدهد اشکال ندارد بلکه مستحب است . مسأله ۲۲۷۹ – ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است وکسی که قرض ربائی گرفته مالک آن نمی شود ، ولی می تواند در آن تصرف کند در صورتی که علم به رضای مالک آن داشته باشد . مسأله ۲۲۸۰ – اگر گندم ، یا چیزی مانند آن را به طور قرض ربایی بگیرد وبا آن زراعت کند ، حاصلی که از آن به دست می آید مال قرض دهنده است . مسأله ۲۲۸۱ – گر لباسی را بخرد وبعدا پول حلالی که مخلوط با ربا است به صاحب لباس بدهد ، پوشیدن آن لباس ونماز خواندن با آن اشکال ندارد . ولی اگر فروشنده بگوید که این لباس را با این پول می خرم ، پوشیدن آن لباس حرام است واگر بداند پوشیدن آن حرام است ، نماز هم با آن باطل می باشد . مسأله ۲۲۸۲ – اگر انسان مقداری پول به تاجر بدهد که در شهر دیگری از طرف او کمتر بگیرد ، اشکال ندارد واین صرف برات می گویند . مسأله ۲۲۸۳ – اگر مقداری پول به کسی قرض بدهد که بعد از چند روز در شهر دیگر زیادتر بگیرد ، مثلا نهصد ونود تومان بدهد که بعد از ده روز در شهر دیگر هزار تومان بگیرد ربا وحرام است ، ولی اگر کسی که زیادی را می گیرد در مقابل زیادی ، جنس بدهد یا عملی انجام دهد اشکال ندارد . مسأله ۲۲۸۴ – اگر در مقابل طلبی که از کسی دارد سفته یا براتی داشته باشد وبخواهد طلب خود را پیش از وعده

آن به کمتر از آن بفروشد اشکال ندارد .

احکام حواله دادن

مسأله ۲۲۸۵ - اگر انسان طلبکار خود را حواله بدهد که طلب خود را از دیگری بگیرد وطلبکار قبول نماید ، بعد از آنکه حواله درست شد ، کسی که به او حواله شده بدهکار می شود ، ودیگر طلبکار نمی تواند طلبی را که دارد از بدهکار اولی مطالبه نماید . مسأله ۲۲۸۶ - بدهکار وطلبکار وکسی که سر او حواله شده ، باید مکلف وعاقل باشند وکسی آنها را مجبور نکرده باشد ونیز باید سفیه نباشند ، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند بلی در صورتی که حواله بر کسی باشد که مدیون نیست به بدهکار سفیه بدون بدهکار مانعی ندارد . مسأله ۲۲۸۷ - حواله دادن سر کسی که بدهکار نیست ، در صورتی صحیح است که او قبول کند ، ونیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است ، جنس دیگر حواله دهد مثلا به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد ، تا او قبول نکند حواله صحیح نیست . مسأله ۲۲۸۸ - موقعی که انسان حواله می دهد باید بدهکار باشد ، پس اگر بخواهد از کسی قرض کند ، تا وقتی از او قرض نکرده نمی تواند او را به کسی حواله دهد که آنچه را بعدا قرض می دهد از آن کس بگیرد . مسأله ۲۲۸۹ - باید مقدار حواله وجنس آن معین باشد واقعا پس اگر مثلا ده من گندم وده تومان پول به یکنفر بدهکار باشد وبه او بگوید یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر وآن را معین نکند ، حواله درست نیست . مسأله ۲۲۹۰ - اگر بدهی واقعا معین باشد ولی بدهکار وطلبکار در موقع حواله دادن ، مقدار آن یا جنس آن را ندانند حواله صحیح است مثلا اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد وپیش از دیدن دفتر حواله بدهد وبعد دفتر را ببیند وبه طلبکار مقدارا طلبش را بگوید ، وحواله صحیح می باشد . مسأله ۲۲۹۱ - طلبکار می تواند حواله را قبول نکند ، اگر چه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد ودر پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید . مسأله ۲۲۹۲ - اگر سر کسی حواله بدهد که بدهکار نیست ، چنانچه او حواله را قبول کند ، پیش از پرداختن حواله نمی تواند مقدار حواله را از حواله دهنده مطالبه نموده وبگیرد ، واگر طلبکار طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند ، کسی که حواله را قبول کرده ، همان قدر را می تواند از حواله دهنده مطالبه نماید .مساله ۲۲۹۳ - بعد از آنکه حواله درست شد ، حواله دهنده وکسی که به او حواله شده ، نمی توانند حواله را بهم بزنند ، وهر گاه کسی که به او حواله شده در موقع حواله فقیر نباشد ، اگر چه بعدا فقیر شود . طلبکار نمی تواند حواله را بهم بزند ، وهمچنین است اگر موقع حواله فقیر باشد . وطلبکار بداند فقیر است ، ولی اگر نداند فقیر است وبعد بفهمد ، اگر چه در آن وقت مالدار شده باشد ، طلبکار می تواند حواله را بهم بزند وطلب خود را از حواله دهنده بگیرد . مسأله ۲۲۹۴ - اگر بدهکار وطلبکار وکسی که به او حواله شده ، یا یکی از آنان برای خود حق بهم زدن حواله را قرار دهند ، مطابق قراری که گذاشته اند ، می توانند حواله را بهم بزنند . مسأله ۲۲۹۵ - اگر حواله دهنده خودش طلب طلبکار را بدهد ، چنانچه به خواهش کسی که به او حواله شده داده است ، می تواند چیزی را که داده از او بگیرد واگر بدون خواهش او داده وقصدش این بوده که عوض آن را نگیرد ، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید .

احکام رهن

مسأله ۲۲۹۶ - رهن آن است که بدهکار مقداری از مال خود را نزد طلبکار بگذارد که اگر طلب او را ندهد طلبش را از آن مال بدست آورد . مسأله ۲۲۹۷ - در رهن لازم نیست صیغه بخوانند وهمین قدر که بدهکار مال خود را به قصد گرو به طلبکار بدهد وطلبکار هم به همین قصد بگیرد رهن صحیح است . مسأله ۲۲۹۸ - گرو دهنده وکسی که مال را گرو می گیرد باید مکلف وعاقل

باشند وکسی آنها را مجبور نکرده باشد ونیز باید گرو دهنده سفیه نباشد یعنی مال خود را درکارهای بیهوده مصرف نکند . مسأله ۲۲۹۹ – انسان مالی را می تواند گرو بگذارد که شرعا بتواند در آن تصف کند . واگر مال کس دیگر را گرو بگذارد ، در صورتی صحیح است که صاحب مال بگوید به گرو گذاشتن راضی هستم . مسأله ۲۳۰۰ – چیزی را که گرو می گذارند ، باید خرید وفروش آن یا مصالحه آن صحیح باشد ، پس اگر شراب ومانند آن را گرو بگذارند درست نیست . مسأله ۲۳۰۱ – استفاده چیزی را که گرو می گذارند ، مال کسی است که آن را گرو گذاشته . مسأله ۲۳۰۲ – طلبکار نمی تواند مالی را که گرو گذاشته شده ، بدون اجازه بدهکار ملك کسی کند ، مثلا ببخشد یا بفروشد ول یاگر آن را ببخشد یا بفروشد ، بعد بدهکار بگوید راضی هستم اشکال ندارد . اما بدهکار می تواند ببخشد یا بفروشد بدون اجازه طلبکار ولی حق ارهن از بین نمی رود وباقی است به همان چیز وطلبکار می تواند اگر طلبش داده نشد آن عین را بفورشد وطلب خود را بردارد ، ولی خریدار اگر جاهل باشد خیار فسخ دارد . مسأله ۲۳۰۳ – اگر طلبکار چیزی را که گرو برداشته با اجازه بدهکار بفروشد چنانچه حق رهن اسقاط شده حقی ندارد والا خود مال در گرو باقی است . مسأله ۲۳۰۴ – اگر موقعی که باید بدهی خود را بدهد ، طلبکار مطالبه کند واو ندهد چنانچه طلبکار وکیل در بیع باشد می تواند مالی را که گرو برداشته بفروشد وطلب خود را بر دارد وباید بقیه را به بدهکار بدهد ، واگر وکیل نباشد ، به بدهکار مراجعه در بیع می کند واو را الزام می نماید واگر قبول نکرد ، رجوع به حاکم شرع می نماید ، تا حاکم او رامجبور نماید ، واگر قبول نکرد حاکم از طرف او می فروشد یا اجازه می دهد که طلبکار بفروشد . مسأله ۲۳۰۵ – اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسته وچیزهایی که مانند اثاثیه خانه محل احتیاج او است ، چیز دیگری نداشته باشد ، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او مطالبه کند ولی اگر مالی را که گرو گذاشته خانه واثاثیه هم باشد ، طلبکار می تواند بفروشد وطلب خود را بردارد .

احکام ضامن شدن

مسأله ۲۳۰۶ – اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسی را بدهد ، ضامن شدن او در صورتی صحیح است که به هر لفظی اگر چه عربی نباشد ویا با فعلی به طلبکرا بفهماند که من ضامن شده ام طلب تو را بدهم ، وطلبکار هم رضایت خود را بفهماند ، ولی راضی بودن بدهکار شرط نیست . مسأله ۲۳۰۷ – ضامن وطلبکار باید مکلف وعاقل باشند وکسی هم آنها را مجبور نکرده باشد ونیز باید سفیه نباشند یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند ، واین شرطها در بدهکا نیست مثلا اگر کسی ضامن شود که بدهی بچه یا دیوانه را بدهد صحیح است . مسأله ۲۳۰۸ – هر گاه برای ضامن شدن خودش شرطی قرار دهد ، مثلا بگوید اگر بدهکار قرض تو را نداد من می دهم بنا بر احتیاط واجب ضامن شدن او باطل است . مسأله ۲۳۰۹ – کسی که انسان ضامن بدهی او می شود لازم نیست بدهکار باشد ، پس اگر کسی بخواهد از دیگری قرض کند ، انسان می تواند ضامن او شود ویگوید به او قرض بده من ضامن قرض هستم اگر قرض گیرنده اداء نکرد من می دهم . مسأله ۲۳۱۰ – در صورتی انسان می تواند ضامن شود که طلبکار وبدهکار وجنس بدهی همه معین باشند ، پس اگر دو نفر از کسی طلبکار باشند وانسان بگوید من ضامن هستم که طلب یکی از شماها را بدهم ، چون معین نکرده که طلب کدام را می دهد ضامن شدن او باطل است . ونیز اگر کسی از دو نفر طلبکار باشد وانسان بگوید من ضامن هستم که طلب یکی از آن دو نفر را به تو بدهم ، چون معین نکرده که بدهی کدام را می دهد ، ضامن شدن او باطل است . وهمچنین اگر کسی از دیگری مثال ده من گندم وده تومان پول طلبکار باشد وانسان بگوید من ضامن یکی از دو طلب تو هستم ومعین نکند که ضامن گندم است یا ضامن پول صحیح نیست . مسأله ۲۳۱۱ – اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشد ، ضامن نمی تواند از بدهکار چیزی بگیرد واگر مقداری از آن را ببخشد ، نمی تواند آن مقدار را مطالبه نماید . مسأله ۲۳۱۲ – اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد ، نمی تواند از ضامن شدن خود بر گردد . مسأله ۲۳۱۳ – ضامن

وطلبکار می تواننـد شـرط کننـد که هر وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را بهم بزنند . مسأله ۲۳۱۴ – هر گـاه انسان در موقع ضامن شـدن ، بتوانـد طلب طلبکار را بدهـد اگر چه بعـد فقیر شود ، طلبکار نم یتوانـد ضامن بودن او را بهم بزند وطلب خود را از بدهکار اول مطالبه نمایـد ، وهمچنین است اگر در آن موقع نتواند طلب او را بدهد ولی طلبکار بداند وبه ضامن شدن او راضـی شود . مسأله ۲۳۱۵ – اگر انسـان در موقعی که ضامن می شود ، نتوانـد طلب طلبکار را بدهـد وطلبکار در آن وقت ندانـد وبعـد ملتفت شود ، می توانـد ضـامن بودن او را بهم بزنـد ولو اینکه پیش از آنکه طلبکار ملتفت شود ، ضامن قـدرت پیـدا کرده باشـد . مسأله ۲۳۱۶ – اگر کسـی بـدون اجـازه بـدهکار ضـامن شود که بـدهی او را بدهـد ، نمی توانـد چیزی از او بگیرد . مسأله ۲۳۱۷ – اگر کسـی بـا اجازه بـدهکار ضامن شود که بدهی او رابدهد می تواند مقداری را که ضامن شده از او مطالبه نماید ، ولی اگر بجای جنسـی که بدهکار بـوده جنس دیگری بـه طلبکـار او بدهـد ، نمی توانـد چیزی را کـه داده از او مطـالبه نمایـد ۷ مثلا اگر ده من گنـدم بـدهکار باشـد وضامنده من برنج بدهد ، نمی تواند برنج را از او مطالبه نماید ، اما اگر خودش راضی شود که بدهد اشکال ندارد .

احکام کفالت

مسأله ۲۳۱۸ – کفالت آن است که انسان ضامن شود که هر وقت طلبکار بـدهکار را خواست ، او را بـدست او بدهـد وبه کسـی که این طور ضامن می شود کفیل می گویند . مسأله ۲۳۱۹ – کفالت در صورتی صحیح است که کفیل به هر لفظی اگر چه عربی نباشد ویا فعلی به طلبکار بفهماند که من ضامنم هر وقت بدهکار خود را بخواهی بدست تو بدهم وطلبکار هم قبول نماید . مسأله ۲۳۲۰ – کفیل باید مکلف وعاقل باشد واو را در کفالت مجبور نکرده باشـند وبتواند کسـی را که کفیل او شده حاضر نماید . مسأله ۲۳۲۱ – یکی از پنـج چیز ، کفالت را بهم می زنـد : اول – کفیل ، بـدهکار را بـدست طلبکار بدهـد . دوم – طلب طلبکار داده شود . سوم – طلبکـار از طلب خود بگـذرد . چهارم – بـدهکار بمیرد . پنجم – طلبکار کفیل را از کفالت آزاد کنـد . مسأله ۲۳۲۲ – اگر کسی به زور بـدهکار را از دست طلبکا ر رها کند ، چنانچه طلبکار دسترسـی به او نداشـته باشد ، کسـی که بدهکار را رها کرده ، باید او را بدست طلبکار بدهد ، یا طلب را بدهد .

احکام ودیعه (امانت (

مسأله ۲۳۲۳ – اگر انسان مال خود رابه کسی بدهد وبگوید نزد تو امانت باشد واو هم قبول کند ، یا بدون اینکه حرفی بزنند صاحب مال بفهمانـد که مال را برای نگهداری به او می دهد واو هم به قصد نگهداری کردن بگیرد ، باید به احکام ودیعه وامانت داری که بعدا گفته می شود عمل نماید . مسأله ۲۳۲۴ – امانت داور کسـی که مال را امانت می گذارد ، باید هر دو ، بالغ ویا بچه ممیز با اذن ولی ، وعاقل باشـند ، پس اگر انسان مالی را پیش بچه بدون اذن ولی یا دیوانه امانت بگذارد ، یا دیوانه وبچه بدون اذن ولی مالی را پیش کسـی امانت بگذارند صحیح نیست . مسأله ۲۳۲۵ – اگر از بچه بـدون اذن ولی یا دیوانه چیزی به طور امانت قبول کنـد ، باید آن را به صاحبش بدهـد واگر ان چیز مال خود بچه یا دیوانه است ، بولی او برسانـد ، وچنانچه در رساندن مال به آنان کوتاهی کند وتلف شود . باید عوض آن را بدهد . مسأله ۲۳۲۶ – کسـی که نمی تواند امانت را نگهداری نماید ، بنابر احتیاط قبول نکند . مسأله ۲۳۲۷ – اگر انسان به صاحب مال بفهمانـد که برای نگهـداری مال او حاضـر نیست ، چنانچه او مال را بگـذارد وبرود وآن مال تلف شود ، کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست . مسأله ۲۳۲۸ – کسی که چیزی را امانت می گذارد ، هر وقت بخواهد می تواند آن را پس بگیرد وکسـی هم کا امانت قبول می کنـد ، هر وقت بخواهـد می تواند آن را به صاحبش بر گرداند . مسأله ۲۳۲۹ – اگر

انسان از نگهداری امانت منصرف شود وودیعه را بهم بزند ، باید هر چه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولی صاحبش برساند ، یا نه آنان خبر دهد که به نگهداری حاضر نیست واگر بدون عذر ، مال را به آنان نرساند وخبر هم ندهد ، چنانچه مال تلف شود ، بایـد عوض آن را بدهد . مسأله ۲۳۳۰ – کسـی که امانت را قبول می کنـد ، اگر برای آن ، جای مناسبی نـدارد ، باید جای مناسب تهیه نمایـد وطوری آن را نگهـداری کنـد که مردم نگوینـد در امانت خیانت کرده ودر نگهـداری آن کوتاهی نموده است واگر در جـایی که مناسب نیست بگـذارد وتلف شود ، بایـد عوض آن را بدهـد . مسأله ۲۳۳۱ – کسـی که امـانت را قبول می کنـد ، اگر در نگهـداری آن کوتـاهی نکنـد وتعـدی یعنی زیـاده روی هم ننمایـد واتفاقا آن مال تلف شود ، ضامن نیست ولی اگر آن را در جایی بگـذارد که گمان می رود ظالمی بفهمـد وآن را ببرد ، چنانچه تلف شود ، باید عوض آن را به صاحبش بدهد . مسأله ۲۳۳۲ – اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معین کند وبه کسی که امانت را قبول کرده بگوید که باید مال را در آنجا حفظ کنی واگر احتمـال هم بـدهی که از بین برود ، نبایـد آن را به جـای دیگر ببری ، چنانچه امانتـدار را احتمال دهـد که در آنجا از بین برود وبدانـد چون آنجا در نظر صاحب مال برای حفظ بهتر بوده گفته است که نبایـد از آنجا بیرون ببری ، می توانـد آن را به جای دیگر ببرد واگر در آنجا ببرد وتلف شود ضـامن نیست ، ولی اگر ندانـد به چه جهت گفته که به جای دیگر نبر چنانچه به جای دیگر ببرد وتلف شود ، باید عوض آن را بدهد . مسأله ۲۳۳۳ – اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معین کند ولی به کسـی که امانت را قبول کرده نگویـد که آن را به جای دیگر نبر ، چنانچه امانتـدار احتمال دهـد که در آنجا از بین برود وبداند چون در آنجا در نظر صـاحب مـال بـاری حفـظ بهتر بوده گفته است در آنجـا نگهـداری کن ، می توانـد آن را به جـای دیگری که مـال در آنجا محفوظتر است ببرد ، وچنانچه ما لـدر انجا تلف شود ضامن نیست ، واگر ندانـد به چه جهت گفته است در این محل نگهـداری کن وبه جـای دیگر ببرد وتلف شود ضامن است . مسأله ۲۳۳۴ – اگر صاحب مال دیوانه شود ، کسـی که امانت را قبول کرده بایـد فورا امانت را بولی او برسانـد ویا بولی او خبر دهـد ، واگر بـدون عـذر شـرعی مال را بولی او ندهد واز خبر دادن هم کوتاهی کند ومال تلف شود ، بایـد عوض آن را بدهد . مسأله ۲۳۳۵ – اگر صاحب مال بمیرد ، امانتـدار باید مال را به وارث او برساند ، یا به وارث او خبر دهـد ، وچنـانچه مال را به وارث او ندهـد واز خبر دادن هم کوتاهی کنـد ومال تلف شود ضامن است ، ولی اگر برای آنکه می خواهد بفهمد کسـی که می گوید من وارث میتم راست می گوید یا نه ۷ یا میت ، وارث دیگری دارد یا نه ، مال را ندهـد واز خبر دادن هم کوتـاهی کنـد ومـال تلف شود ضـامن نیست . مسأله ۲۳۳۶ – اگر صاحب مال بمیرد وچنـد وارث داشـته باشـد ، کسـی که امانت را قبول کرده بایـد مال را به همه ورثه بدهـد ، یا به کسـی بدهـد که همه آنان گرفتن مال را به او واگذار کرده اند . پس اگر بدون اجازه دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهد ضامن سـهم دیگران است . مسأله ۲۳۳۷ – اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد ، یـا دیوانه شود . وارث یا ولی او بایـد هرچه زودتر به صاحب مال اطلاع دهـد ، یا امانت را به او برسانـد . مسأله ۲۳۳۸ – اگر امانتـدار نشانه های مرگ را در خود ببینـد ، واطمینان به آن پیـدا کنـد چنانچه ممکن است ، باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند ، واگر ممکن نیست باید آن را به حاکم شـرع بدهد ، وچنانچه به حاکم شـرع دسترسی ندارد ، در صورتی که وارث او امین است واز امـانت اطلاع دارد ، لازم نیست وصـیت کنـد وگرنه بایـد وصـیت کنـد وشاهـد بگیرد وبه وصـی وشاهـد اسم صاحب مال وجنس وخصوصـیات مال ومحل آن را بگویـد . مسأله ۲۳۳۹ – اگر امـانت دار نشـانه هـای مرگ را در خود ببینـد وبه وظیفه ای که درمسأله پیش گفته شد عمل نکند ، چنانچه آن امانت از بین برود ، باید عوضش را بدهد ، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ، بلکه بنا بر احتیاط واجب اگر چه مرض او خوب شود ، یا بعد از مدتی پشیمان شود ووصیت کند .

احکام عاریه

مسأله ۲۳۴۰ – عـاریه آن است که انسـان مـال خود را به دیگری بدهـد که از آن اسـتفاده کنـد ودر عوض ، چیزی هم از او نگیرد . مسأله ۲۳۴۱ – لازم نیست در عاریه صـیغه بخواننـد ، واگر مثلا لباس را به قصد عاریه به کسـی بدهد واو به همین قصد بگیرد عاریه صحیح است . مسأله ۲۳۴۲ – عاریه دادن چیز غصبی وچیزی که مال انسان است ولی منفعت آن را به دیگری واگـذار کرده مثلا آن را اجـاره داده ، در صورتی صـحیح است که مالـک چیز غصبی یـا کسـی که آن چیز را اجاره کرده ، بگویـد به عاریه دادن راضـی هستم . مسأله ۲۳۴۳ – چیزی را که منفعتش مال انسان است مثلا آن را اجاره کرده ، می تواند عاریه بدهد . ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند نمی تواند آن را به دیگری عاریه دهد . مسأله ۲۳۴۴ – اگر دیوانه وبچه مال خود را عاریه بدهند صـحیح نیست ، اما اگر ولی بچه مصلحت بداند که مال او را عاریه دهد وبچه آن مال را به دستور ولی به عاریه کننده برساند اشکال ندارد . مسأله ۲۳۴۵ – اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند ودر استفاده از آن هم زیاده روی ننماید واتفاقا آن چیز تلف شود ضـامن نیست . ولی چنانچه شـرط کننـد که اگر تلف شود عاریه کننـده ضامن باشـد ، یا چیزی را که عاریه کرده طلا ونقره باشد ، باید عوض آن را بدهد . مسأله ۲۳۴۶ – اگر طلا ونقره را عاریه نماید وشرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد ، چنانچه تلف شود ضامن نیست . مسأله ۲۳۴۷ – اگر عاریه دهنده بمیرد ، عاریه گیرنده باید چیزی را که عاریه کرده به ورثه او بدهد . مسأله ۲۳۴۸ – اگر عاریه دهنـده طوری شود که شـرعا نتواند در مال خود تصـرف کند مثلا دیوانه شود ، عاریه کننده باید مالی را که عاریه کرده به ولی او بدهـد . مسأله ۲۳۴۹ – کسـی که چیزی را عاریه داده هر وقت بخواهد می تواند آن را پس بگیرد وکسـی هم که عاریه کرده هر وقت بخواهد می تواند آن را پس دهد . مسأله ۲۳۵۰ – عاریه دادن چیزی چیزی که استفاده حلال ندارد مثل ظرف طلا ونقره باطل است . مسأله ۲۳۵۱ – عاریه دادن گوسـفند برای استفاده از شیر وپشم آن وعاریه دادن حیوان نر باری کشیدن بر ماده صـحیح است . مسأله ۲۳۵۲ – اگر چیزی را که عـاریه کرده به مالـک ، یا وکیل ، یا ولی او بدهـد وبعـد آن چیز تلف شود ، عـاریه کننـد ضامن نیست . ولی اگر بـدون اجازه صاحب ما لیا وکیل ، یا ولی او آن را به جای ببرد که صاحبش معمولا به آنجا می برده ، مثلا اسب را در اصـطبلی که صاحبش برای آن درست کرده ببنـدد وبعـد تلف شود ، یا کسـی آن را تلف کنـد ضامن است . مسأله ۲۳۵۳ – اگر چیز نجس را برای کاری که شـرط آن پاکی است عاریه دهد مثال لباس را عاریه دهد که با آن نماز بخواند ، بنا بر احتیـاط واجب بایـد نجس بودن آن را به کسـی که عاریه می کنـد بگویـد . مسأله ۲۳۵۴ – چیزی راکه عـاریه کرده بـدون اجازه صاحب آن نمی توانـد به دیگری اجاره ، یا عاریه دهد . مسأله ۲۳۵۵ – اگر چیزی را که عـاریه کرده با اجازه صاحب آن به دیگری عـاریه دهـد ، چنـانچه کسـی که اول آن چیز را عـاریه کرده بمیرد یـا دیوانه شود ، عاریه دومی باطل نمی شود . مسأله ۲۳۵۶ – اگر بدانـد مالی را که عاریه کرده غصبی است ، بایـد آن را به صاحبش برسانـد ونمی توانـد به عاریه دهنـده بدهد . مسأله ۲۳۵۷ – اگر مالی را که می دانـد غصبی است عاریه کنـد واز آن اسـتفاده ای ببرد ودر دست او از بین برود ، مالک می تواند عوض مال وعوض اسـتفاده ای را که عاریه کننـد ه برده ، از او یا از کسـی که مال را غصب کرده مطالبه کنـد واگر از عاریه دهنده بگیرد او نمی تواند چیزی را کهبه مالـک می دهـد از عاریه گیرنـده مطالبه نمایـد . مسأله ۲۳۵۸ – اگر ندانـد مـالی را که عـاریه کرده غصبی است ودر دست او از بین برود ، چنـانچه صـاحب مـال عوض آن را از او بگیرد ، او هم می توانـد آنچه را به صاحب مال داده از عاریه دهنـده مطالبه نمایـد ، ولی اگر چیزی را که عاریه کرده طلا ونقره باشد ، یا عاریه دهنده با او شـرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود عوضش را بدهد ، نمی تواند چیزی را که به صاحب مال می دهد ، از عاریه دهنده مطالبه نماید .

احکام غصب

احکام غصب

مسأله ۲۵۴۰ – غصب آن است که انسان از روی ظلم بر مال ، یا حق کسی مسلط شود واین یکی از گناهان بزرگ بزرگ است که اگر کسی انجام دهد ، در قیامت به عذاب سخت گرفتار می شود . از حضرت پیغمبر اکرم صلی الله عیله وآله روایت شده است که هر کس یک واجب زمین از دیگری غصب کند در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او می اندازند . مسأله ۲۵۴۱ – اگر انسان نگذارد مردم از مسجد ومدرسه وپل وجاهای دیگر که برای عموم ساخته شده استفاده کنند ، حق آنان را غصب نموده وهمچنین است اگر کسی در مسجد جایی برای خود بگیرد نگذارد که از آنجا استفاده نماید . مسأله ۲۵۴۲ – چیزی را که انسان پیش طلبکار گرو می گذارد ، باید پیش او بماند که اگر طلب او را ندهد طلب خود را زاآن بدست آورد پس اگر پیش از آنکه طلب او را بدهد آن چیز را از او بگیرد ، حق اورا غصب کرده است . مسأله ۲۵۴۳ – مالی را که نزد کسی گرو گذاشته اند ، اگر دیگری غصب کند صاحب مال وطلبکار می تواند چیزی را که غصب کرده از او مطالبه نمایند وچنانچه آن چیز را از او بگیرند ، باز هم در گرو است واگر ان چیز از بین برود وعوض آن را بگیرند ، آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می باشد . مسأله ۲۵۴۴ – اگر انسان چیزی را غصب کند ، باید به صاحبش بر گرداند واگر آن چیز از بین برود ، باید عوض آن را به او بدهد . مسأله ۲۵۴۵ – اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی بدست آید مثلا از گوسفندی که غصب کرده بره ای پیدا شود ، مال صاحب مال است ونیز کسی که مثلا خانه ای غصب کرده ، اگر در آن ننشیند باید اجاره آن را بدهد . مسأله ۲۵۴۶ – اگر از بچه یا دیوانه چیزی را غصب کند ، باید آن را به ولی او بدهد واگر از بین رفته ، باید عوض آن را بدهد . مسأله ۲۵۴۷ – هر گاه دو نفر باهم چیزی را غصب کنند ، اگر چه هر یک به تنهایی می توانسته آن را غصب نماید ، هر کدام آنان ضامن نصف آن است . مسأله ۲۵۴۸ – اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند ، مثلا گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید ، چنانچه جدا کردن آنها ممکن است ، اگر چه زحمت داشته باشد باید جدا کند وبه صاحبش بر گرداند . مسأله ۲۵۴۹ – اگر ظرف طلا ونقره یا چیز دیگری را که ساختنش حرام است غصب کند وخراب نماید ، لازم نیست مزد ساختن آن را به صاحبش بدهد ، ولی اگر مثلا گوشواره ای را که غصب کرده خراب نماید ، باید آن را با مزد ساختش به صاحب آن بدهد وچنانچه برای اینکه مزد ندهد ، بگوید آن را مثل اولش می سازم ، مالک مجبور نیست قبول نماید . ونیز مالک نمی تواند او را مجبور کند که آن را مثل اولش بسازد . مسأله ۲۵۵۰ – اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود مثلاـ طلاـیی را که غصب کرده گوشواره بسازد – چنانچه صاحب مال بگوید مال را به همین صورت بده ، باید به او بدهد ونمی تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد ، بلکه بدون اجازه مالک حق ندارد آن را بصورت اولش در آورد واگر بدون اجازه او آن چیز رامث اولش کند ، باید مزد ساختن آن را هم به صاحبش بدهد . مسأله ۲۵۵۱ – اگرچیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود ، وصاحب مال بگوید باید آن را بصورت اول در اوری واجب است آن را بصورت اولش در آورد وچنانچه قیمت آن ره واسطه تغییر دادن اولش کمتر شود ، باید تفاوت آن را به صاحبش بدهد ، پس طلایی را که غصب کرده اگر گوشوارد بسازد وصاحب ان بگوید باید بصورت اولش در آوری ، در صورتی که بعد از آب کردن ، قیمت آن از پیش از گوشواره ساختن کمتر شود ، باید تفاوت آن را بدهد . مسأله ۲۵۵۲ – اگر در زمینی که غصب کرد زراعت کند ، یا درخت بنشاند ، زراعت ودرخت ومیوه آن مال خود اوست . وچنانچه صاحب زمین راضی نباشد که زراعت ودرخت در زمین بماند ، کسی که غصب کرده باید فورا زراعت یا درخت خود را اگر چه ضرر نماید از زمین بکند ، ونیز باید اجاره زمین را در مدتی که زراعت ودرخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد ، وخرابیهایی را که در زمین پیدا شده درست کند . مثلا جای درختها را پر نماید . واگر به واسطه اینها قیمت زمین از او لش کمتر شود ، باید تفاوت آن را هم بدهد . ونمی تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد ، یا اجاره دهد . ونیز صاحب زمین نمی تواند او را مجبور کند که درخت زا زراعت را به او بفروشد . مسأله ۲۵۵۳ – اگر صاحب زمین راضی شود که زراعت ودرخت دز زمین او بماند ، کسی که ان را غصب کرده ، لازم نیست درخت وزراعت را بکند ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که

صاحب زمین راضی شده بدهد . مسأله ۲۵۵۴ – اگر چیزی را که غصب کرده از بین برود ، در صورتی که مثل گاو وگوسفند باشد که قیمت اجزاء ان باهم فرق دارد مثلا گوشت آن یک قیمت وپوست آن قیمت دیگر دارد ، بایـد قیمت آن را بدهد وچنانچه قیمت بارزار آن فرق کرده باشد ، باید قیمت وقتی را که می خواهد اداء کند بدهد . مسأله ۲۵۵۵ – اگر چیزی را غصب کرده واز بین رفته ، ماننـد گنـدم وجو باشـد که قیمت اجزائش باهم فرق نـدارد ، بایـد مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهد ولی چیزی را که می دهـد بایـد خصوصـیاتش مثـل چیزی باشـد که آن را غصب کرده واز بین رفته است مسـأله ۲۵۵۶ – اگر چیزی را که مثـل گوسـفند قیمت اجزاء آن باهم فرق دارد غصب نمایـد واز بین برود ، چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده باشـد ولی در مـدتی که پیش او بوده مثلا چاق شـده باشـد ، بایـد قیمت وقتی را که چاق بوده بدهـد . مسأله ۲۵۵۷ – اگر چیزی را کـه غصب کرده دیگری از او غصـب نمایـد واز بین برود ، صـاحب مـال می توانـد عوض آن را از هر یـک از آنـان بگیرد ، یا از هر کـدام آنان مقـداری از عوض آن را مطـالبه نمایـد وچنـانچه عوض مـال را از اولی بگیرد ، اولی می توانـد آنچه را داده از دومی بگیرد ولی اگر از دومی بگیرد ، او نمی توانـد آنچه را داده از اولی مطـالبه نمایـد . مسأله ۲۵۵۸ – اگر چیزی را که می فروشـند یکی از شـرطهای معـامله در آن نباشـد مثلا چیزی را که بایـد با وزن خریـد وفروش کنند بدون وزن معامله نمایند ، معامله باطل است ، وچنانچه فروشـنده وخریدار باقطع نظر از معامله راضـی باشـند که در مال یکدیگر تصـرف کننـد اشـکال ندارد وگرنه چیزی را که از یکدیگر گرفته اند مثل مال غصبی است وبایـد آن را بهم بر گرداننـد . ودر صورتی که مال هر یک در دست دیگری تلف شود ، چه بداند معامله باطل است چه نداند ، باید عوض آن را بدهد . مسأله ۲۵۵۹ – هر گاه مالی را از فروشـنده بگیرد که آن را ببیند یا مدتی نزد خود نگهدارد تا اگر پسندید بخرد ، در صورتی که آن مال تلف شود ، لازم نیست عوض آن را به صاحبش بدهد .

احکام مالی که انسان آن را پیدا می کند

احکام مالی که انسان آن را پیدا می کند

مسأله ۲۵۶۰ – مالی که انسان پیـدا می کنـد اگر نشانه‌ای نداشـته باشـد که به واسـطه آن ، صاحبش معلوم شود ، می توانـد به قصـد اینکه ملـک خودش شود آن را بردارد . مسأله ۲۵۶۱ – اگر مالی پیـدا کنـد که نشانه دارد وقیمت آن از ۶ / ۱۲ نخود نقره سکه دار کمتر است ، چنـانچه صاحب ان معلوم باشـد وانسان ندانـد راضـی است یا نه ، نمی توانـد بـدون اجازه او بر دارد ، واگر صاحب آن معلوم نباشـد می توانـد به قصـد اینکه ملک خودش شود بردارد وچنانچه عین مال باقی است باید هر وقت صاحبش پیدا شد ، آن را به او بدهـد واگر باقی نیست لازم نیست عوض آن را به او بدهـد . مسأله ۲۵۶۲ – هر گـاه چیزی که پیـدا کرده نشانه ای دارد که به واسـطه آن می تواند صاحبش را پیدا کند ، اگر چه بداند صاحب آن سـنی یا کافری است که در امان مسـلمانان است ، در صورتی که قیمت آن چیز به ۶ / ۱۲ نخود نقره سـکه دار برسد باید تا یک سال اعلان کند ومقتضای احتیاط در کیفیت اعالن آن است که ، از روزی که آن را پیـدا کرده تا یک هفته روزی دو مرتبه ، وبعد تا یک ماه هفته ای یک مرتبه ، وبعد تا یک سال ماهی یک مرتبه در محـل اجتمـاع مردم اعلان کنـد . مسأله ۲۵۶۳ – اگر رانسـان خودش نخواهـد اعلان کنـد ، می توانـد به کسـی که اطمینان دارد بگویـد که از طرف او اعلان نمایـد . مسأله ۲۵۶۴ – اگر تا یکسال اعلان کنـد وصاحب مال پیـدا نشود ، می توانـد آن را برای خود بردارد به قصد اینکه هر وقت صاحبش پیدا شد عوض آن را به او بدهد ، یا برای او نگهداری کند که هر وقت پیدا شد به او بدهد ، یا از طرف صاحبش صدقه بدهد . به قصد اینکه اگر صاحبش پیدا شد وراضـی به صدقه نشد عوض آن را به او بدهد . مسأله ۲۵۶۵ – اگر بعـد از آنکه یـک سـال اعلاـن کرد وصـاحب مال پیـدا نشـد مال را برای صاحبش نگهـداری کنـد واز بین برود ، چنانچه در

نگهداری آن کوتاهی نکرده وتعدی یعنی زیاده روی هم ننموده ضامن نیست . ولی اگر از طرف صاحبش صدقه داده باشد ، یا برای خود برداشته باشد ، در هر دو صورت ضامن است . کسی که مالی را پیدا کرده ، اگر عمدا به دستوری که گفته شد اعلان نکند ، گذشته از اینکه معصیت کرده ، باز هم واجب است اعلان کند . مسأله ۲۵۶۶ - اگر بچه بالغ چیزی پیدا کند ولی او باید اعلان نماید اگر خودش اعلان نکند . مسأله ۲۵۶۷ - اگر اسنان در بین سالی که اعلان می کند ، از پیدا شدن صاحب مال نا امید شود وبخواهد آن را صدقه بدهد اشکال ندارد . مسأله ۲۵۶۸ - اگر در بین سالی که اعلان می کند مال از بین برود ، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده ، یا تعدی یعنی زیاده روی کرده باشد ، باید عوض آن به صاحبش بدهد واگر کوتاهی نکرده وزاده روی هم ننموده ، چیزی بر او واجب نیست مسأله ۲۵۶۹ - اگر مالی را که نشانه دارد وقیمت آن به ۶ / ۱۲ نخود ونقره سکه دار می رسد در جایی پیدا کند که معلوم است به واسطه اعلان ، صاحب آن پیدا نمی شود ، می تواند در روز اول آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد ، و چنانچه صاحبش پیدا شود وبه صدقه دادن راضی نشود ، باید عوض آن را به او بدهد وثواب صدقه ای که داده مال خود او است . مسأله ۲۵۷۰ - اگر چیزی را پیدا کند وبه خیال اینکه مال خود او است بر دارد ، بعد بفهمد مال خودش نبوده ، باید تا یکسال اعلان نماید ، وهمچنین بنا بر احتیاط اگر مثلا پای خود را به گمشده ای بزند وآن را از جای خودش حرکت دهد . مسأله ۲۵۷۱ - لازم نیست موقع اعلان ، جنس چیزی را که پیدا کرده بگوید بلکه همینقدر که بگوید چیزی پیدا کرده ام کافی است . مسأله ۲۵۷۲ - اگر قیمت چیزی که پیدا کرده به ۶ / ۱۲ نخود نقره سکه دار برسد چنانچه اعلان کند ودر مسجد ، یا جای دیگری که محل اجتماع مردم است بگذارد وآن چیز از بین برود ، یا دیگری آن را بردارد ، کسی که آن را پیدا کرده ضامن است . مسأله ۲۵۷۳ - هر گاه چیزی پیدا کند که اگر بماند فاسد می شود . باید قیمت آن را معین کند وبفروشد یا خودش به قیمت ، مال را بردارد وپولش را نگهدارد واگر صاحب آن بعد از تعریف پیدا نشد از طرف او صدقه بدهد بنا بر احتیاط ، چنانچه صاحبش پیدا شد وراضی به صدقه نشد قیمت آن جنس را به او بدهد ، ومی تواند او را به حاکم شرع بدهد وضامن هم نیست . مسأله ۲۵۷۴ - اگر چیزی را که پیدا کرده موقع وضوء گرفتن ونماز خواندن همراه او باشد ، در صورتی که قصدش این باشد که صاحب آن را پیدا کند اشکال ندارد . مسأله ۲۵۷۵ - اگر کفش او را ببرند وکفش دیگری بجای آن بگذارند ، چنانچه بداند کفشی که مانده مال کسی است که کفش او را برده در صورتی که آن شخص عمدا تبدیل نموده ویا از جهلا بوده فعلا متصرف در آن کفش است ودسترسی به او هم نیست که رفع جهل شود - یا آنکه علم به رضایت او داشته باشد می تواند بجای کفش خودش بردارد ولی اگر آن طرف جاهل بوده ونمی داند فعلا۔ متصرف در او هست یا نه بنا بر احتیاط واجب اگر قیمت آن از ۶ / ۱۲ نخود نقره سکه دار بیشتر است باید تا یکسال اعلان کند واگر قیمت آن از کفش خودش بیشتر باشد ، باید هر وقت صاحب آن پیدا شد زیادی قیمت را به او بدهد وچنانچه از پیدا شدن او نا امید شود ، باید با اجازه حاکم شرع زیادی قیمت را از طرف صاحبش صدقه بدهد . واگر احتمال دهد کفشی که مانده مال کسی نیست که کفش او را برده در صورتی که قیمت آن از ۶ / ۱۲ نخود نقره سکه دار کمتر باشد ، می تواند برای خود بردارد واگر بیشتر باشد باید تا یکسال اعلان کند وبعد از یکسال احتیاطا از طرف صاحبش صدقه بدهد . مسأله ۲۵۷۶ - اگر مالی را که کمتر از ۶ / ۱۲ نخود نقره سکه دار ارزش دارد پیدا کندواز آن صرف نظر نماید ودر مسجد یا جای دیگر بگذارد ، چنانچه کسی آن را بردارد ، می تواند از طرف صاحبش به خودش تملیک نماید وقبول کند وآن مال برای او حلال است .

احکام نذر وعهد

مسأله ۲۶۳۴ - نذر آن است که انسان بر خود واجب کند که کار خیری را برای خدا بجا آورد ، یا کاری را که نکردن آن بهتر است برای خدا ترک نماید . مسأله ۲۶۳۵ - در نذر صیغه لازم نیست به عربی بخوانند پس اگر بگوید چنانچه مریض من خوب شود

، باری خدا ده تومان به فقیر می دهم ، نـذر او صـحیح است ، بلکه اگر قصـد کنـد به این نحو ولفظی نگویـد نـذر محقق می شود . مسأله ۲۶۳۶ – کسـی که نذر می کند باید مکلف وعاقل باشد وبه اختیار خود نذر کند ، بنا بر این نذر کردن کسـی که او را مجبور کرده انـد . یا به واسـطه عصـبانی شـدن بی اختیار نذر کرده صـحیح نیست . مسأله ۲۶۳۷ – اگر شـوهر از نـذر کردن زن جلو گیری نماید ، زن نمی تواند نذر کند واگر بدون اجازه شوهر نذر کند نذر او باطل است . مسأله ۲۶۳۸ – اگر زن با اجازه شوهر نذر کند ، شوهرش نمی توانـد نـذر او را بهم بزنـد ، یا او را از عمل کردن به نذر جلوگیری نماید . مسأله ۲۶۳۹ – اگر فرزنـد با اجازه پدر نذر کنـد ، بایـد به آن نـذر عمل نمایـد . بلکه اگر بـدون اجازه او نذر کند ، عمل کردن به آن نذر واجب است . بلی پدر می تواند نذر فرزنـد را منحل کند . مسأله ۲۶۴۰ – انسان کاری را می توانـد نـذر کنـد که انجام آن برایش ممکن باشد ، بنا بر این کسـی که نمی تواند پیاده کربلا برود ، اگر نذر کند که پیاده برود ، نذر او صحیح نیست . مسأله ۲۶۴۱ – اگر نذر کند که کار حرام یا مکروهی را انجام دهد ، یا کار واجب یا مستحبی را ترک کند ، نذر او صحیح نیست . مسأله ۲۶۴۲ – اگر نذر کند که کار مباحی را انجام دهد یا ترک نماید ، چنانچه بجا آوردن آن وترکش از هر جهت مساوی باشد ، نذر او صـحیح نیست واگر انجام آن از جهتی بهتر باشـد وانسان به قصـد همان جهت نـذر کنـد ، مثلا نذر کند غذایی را بخورد که برای عبادت قوت بگیرد ، نذر او صـحیح است . ونیز اگر ترک آن از جهتی بهتر باشـد وانسان برای همان جهت نـذر کنـد که آن را ترک نماید مثلا برای اینکه دود مضـر است نذر کند که آن را اسـتعمال نکند نذر او صـحیح می باشد . مسأله ۲۶۴۳ – اگر نـذر کنـد نمـاز واجب خود را در جایی که به خودی خود ثواب نمـاز در آنجا زیاد نیست مثلا نـذر کنـد نماز را در اطاق بخوانـد ، چنانچه نماز خوانـدن در آنجا از جهتی بهتر باشـد مثلا به واسـطه اینکه خلوت است انسان حضور قلب پیدا می کند نذر او صحیح است . مسأله ۲۶۴۴ – اگر نذر کند عملی را انجام دهد ، باید همان طور که نـذر کرده ماه بخواند چنانچه قبل از آن روز یا عبد از آن بجا آورد کفایت نمی کند . ونیز اگر نذر کند که وقتی مریض او خوب شد صدقه بدهد ، چنانچه پیش از آنکه خوب شود صدقه را بدهد کافی نیست . مسأله ۲۶۴۵ – اگر نذر کند روزه بگیرد ولی وقت ومقـدار آن را معین نکنـد ، چنانچه یک روز روزه بگیرد کافی است . واگر نـذر کند نماز بخواند ومقدار وخصوصـیات آن را معین نکنـد ، اگر یک نماز دو رکعتی بخوانـد کفایت می کنـد ، واگر نـذر کند صدقه بدهد وجنس ومقدار آن را معین نکند ، اگر چیزی بدهـد که بگوینـد صـدقه داده ، به نـذر عمل کرده است ، واگر نـذر کند کاری برای خدا بجا آورد در صورتی که یک نماز بخوانـد یـا یک روز روزه بگیرد ، یا چیزی صـدقه بدهـد ، نـذر خود را انجام داده است . مسأله ۲۶۴۶ – اگر نـذر کند روز معینی را روزه بگیرد ، باید همان روز را روزه بگیرد ونمی تواند در آن روز مسافرت ند ، واگر به واسـطه مسافرت روزه نگیرد ، باید گذشـته از قضای آن روز کفاره هم بدهـد ، یعنی یک بنده آزاد کند یا به ده فقیر طعام دهد ، یا ده فقیر را بپوشاند ، واگر اینها را نتواند باید سه روز پی در پی روزه بگیرد . ولی اگر ناچار شود که مسافرت کنـد ، یا عذر دیگری مثل مرض یا حیض بر او پیش آید قضاء تنها کـافی است . مسأله ۲۶۴۷ – اگر انسان از روی اختیار به نـذر خود عمل نکنـد ، بایـد به مقـداری که در مسأله پیش گفته شـد کفاره بدهد . مسأله ۲۶۴۸ – اگر نذر کند که تا وقت معینی عملی را ترک کند ، بعد از گذشتن آن وقت می تواند آن عمل را بجا آورد ، واگر پیش از گذشتن وقت از روی فراموشی یا ناچاری انجام دهد ، چیزی بر او واجب نیست ، ولی باز هم لازم است که تا آن وقت آن عمـل را بجا نیاورد ، وچنانچه دو باره پیش از رسیـدن آن وقت بـدون عـذر آن عمل را انجام دهـد ، بایـد به مقـداری که در دو مسأله پیش گفته شد کفاره بدهد . مسأله ۲۶۴۹ – کسی که نذر کرده عملی را ترک کند ووقتی برای آن معین نکرده است ، اگر از روی فراموشـی ، یا ناچاری ، یا ندانسـتن ، آن عمل را انجام دهـد کفاره بر او واجب نیست . ولی بعـدا هر وقت از روی اختیار آن را بجاآورد ، بایـد به مقداری که در سه مسأله پیش گفته شد کفاره بدهد . مسأله ۲۶۵۰ – اگر نذر کند که در هر هفته روز معنی مثلا روز جمعه را روزه بگیرد چنانچه یکی از جمعه ها عیـد فطر یا عیـد قربان شـد یا در روز جمعه عذر دیگری مانند حیض برای او پیدا شود ، بایـد آن روز را روزه نگیرد وقضای آن را بجا آورد . مسأله ۲۶۵۱ – اگر نـذر کند که مقدار معینی صدقه بدهد چنانچه پیش

از دادن صـدقه بمیرد بایـد آن مقـدار را از مال او صـدقه بدهند . مسأله ۲۶۵۲ – اگر نـذر کنـد که به فقیر معینی صـدقه بدهد ، نمی توانـد آن را به فقیر دیگر بدهد ، واگر آن فقیر بمیرد ، بنا بر احتیاط باید به ورثه او بدهد . مسأله ۲۶۵۳ – اگر نذر کند که به زیارت یکی از امامن مثلا به زیارت حضـرت ابا عبـد الله علیه السـلام مشـرف شود ، چنانچه به زیارت امام دیگر برود کافی نیست ، واگر به واسـطه عـذری نتوانـد آن امـام را زیـارت کنـد ، چیزی بر او واجب نیست . مسأله ۲۶۵۴ – کسـی که نذر کرده زیارت برود وغسـل زیـارت ونمـاز آن را نـذر نکرده ، لازم نیست آنها را بجا آورد . مسأله ۲۶۵۵ – اگر برای حرم یکی از امامـان یـا امام زادگان چیزی نذر کند ، باید آن را در تعمیر وروشنایی وفرش حرم ومانند اینها مصرف کند . مسأله ۲۶۵۶ – اگر برای خود امام علیه السلام چیزی نـذر کنـد ، چنانچه مصـرف معینی را قصـد کرده ، باید به همان مصـرف برساند ، واگر مصـرف معینی را قصد نکرده ، باید به فقراء وزوار بدهد ، یا مسجد ومانند آن بسازد ، وثواب آن را هدیه آن امام نماید وهمچنین است اگر چیزی را برای امامزاده ای نذر کند . مسأله ۲۶۵۷ – گوسـفندی را که برای صـدقه ، یا برای یکی از امامان نـذر کرده انـد پشم آن ومقـداری که چاق می شود جزء نـذر است . مسأله ۲۶۵۸ – هر گاه نـذر کند که اگر مریض او خوب شود ، یا مسافر او بیاید ، عملی را انجام دهد ، چنانچه معلوم شود که پیش از نـذر کردن مریض خوب شده ، یا مسافر آمده است عمل کردن به نذر لازم نیست . مسأله ۲۶۵۹ – اگر پدر یا مادر نذر کند که دختر خود را به سـید شوهر دهد ، بعد از آنکه دختر به تکلیف رسید ، اختیار با خود اوست ونذر آنان اعتبار ندارد . مسأله ۲۶۶۰ – هر گاه با خدا عهد کند که اگر به حاجت شـرعی خود برسد ، کار خیری را انجام دهد ، بعد از آنکه حاجتش بر آورده شد ، باید آن کار را انجام دهـد ، ونیز اگر بدون آنکه حاجتی داشـته باشد ، عهد کند که عمل خیری را انجام دهد ، آن عمل بر او واجب می شود . مسأله ۲۶۶۱ – در عهـد لازم نیست صـیغه خوانـده شود ، وهمان انشاء نفسانی کافی است ، وکاری را که عهـد می کند انجام دهـد ، بایـد یا عبادت باشـد مثل نماز واجب ومسـتحب یا کاری بادش که انجام آن بهتر از ترکش باشـد ویا کار مباح باشـد . مسأله ۲۶۶۲ – اگر به عهد خود عمل نکند ، باید کفاره بدهد یعنی شصت فقیر را سیر کند ، یا دو ماه روزه بگیرد یا یک بنده آزاد کند .

احکام قسم خودرن

احکام قسم خودرن

مسأله ۲۶۶۳ – اگر قسم بخورد که کاری را انجام دهد یا ترک کند ، مثلا قسم بخورد که روزه بگیرد ، یا دود استعمال نکند چنانچه عمدا مخالفت کند ، باید کفاره بدهد یعنی یک بنده آزاد کند یا به ده فقیر طعام دهد ویا ده فقیر را بپوشاند واگر اینها را نتواند باید سه روز پی در پی روزه بگیرد . مسأله ۲۶۶۴ – قسم چند شـرط دارد : اول – کسی که قسم می خورد باید بالغ وعاقل باشد واز روی قصد واختیار قسم بخورد ، پس قسم خوردن بچه ودیوانه ومست وکسی که مجبورش کرده اند ، درست نیست ، وهمچنین است اگر در حال عصبانی بودن بی اختیار قسم بخورد . دوم – کاری را که قسم می خورد انجام دهـد ، باید واجب ومسـتحب نباشد . سوم – به یکی از اسـمهای خداونـد عالم قسم خورد که به غیر ذات مقـدس او گفته‌ی نمی شود ماننـد ، خذا والله ، ونیز اگر به اسـمی قسم بخورد که بغیر خـدا هم می گوینـد ولی بقـدری به خـذا گفته می شود که هر وقت کسـی آن اسم را بگویـد ، ذات مقـدس حق در نظرآیـد ، مثل آنکه به خالق ورازق قسم بخورد صـحیح است ، بلکه اگر به اسـمی قسم بخورد که بغیر خدا هم می گویند وهر وقت گفته شـد هم ذات مقـدس حق در نظر نمی آیـد مانند حی وبصـیر صـحیح است . چهارم – قسم را به زبان بیاورد واگر بنویسد یا در قلبش آن را قصد کند صـحیح نیست ولی آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد صـحیح است . پنجم – عم لکردن به قسم برای او ممکن باشد واگر موقعی که قسم می خورد ممکن باشد وبعدا از عمل آن عاجز شود ، از وقتی که عاجز شود ، از وقتی که عاجز می شود ،

قسم او بهم می خورد ، وهمچنین است اگر عمل کردن به نـذر بقـدری مشـقت پیـدا کند که نشود آن را تحمل نمود مسأله ۲۶۶۵ – اگر پـدر از قسم خوردن فرزنـد جلو گیری کنـد ، یـا شوهر از قسم خوردن زن جلو گیری نمایـد ، قسم آنـان صـحیح نیست . مسأله ۲۶۶۶ – اگر فرزنـد بدون اجازه پدر قسم بخورد ، پدر می تواند قسم او را بهم بزند وقسم زن بدون اذن شوهر صـحیح نیست . مسأله ۲۶۶۷ – اگر انسان از روی فراموشـی ، یا ناچاری به قسم عمل نکنـد ، کفاره بر او واجب نیست ، وهمچنین است اگر مجبورش کنند که به قسم عمـل ننمایـد . وقسـمی که آدم وسواسـی می خـورد ، مثـل اینکه می گویـد والله الاـن مشـغول نمـاز می شوم وبه واسـطه وسواس مشغول نمی شود ، اگر وسواس او طوری باشد که بی اختیار به قسم عمل نکند کفاره ندارد . مسأله ۲۶۶۸ – کسی که قسم می خورد ، اگر حرف او راست باشـد قسم خوردن او مکروه است ، واگر دروغ باشـد حرام واز گناهـان بزرگ می باشـد ، ولی اگر برای اینکه خودش یا مسلمان دیگری را از شر ظالمی نجات دهد ، قسم دروغ بخورد اشکال ندراد بلکه گاهی واجب می شود ، اما اگر بتوانـد توریه کنـد ، یعنی موقع قسم خوردن طوری نیت کنـد که دروغ نشود ، ومشـقت هم نداشـته باشد باید توریه نماید ، مثلا اگر ظالمی بخواهـد کسـی را اذیت کنـد واز انسان بپرسـد که او را ندیـده ای وانسان یک ساعت قبل او را دیـده باشد ، بگوید اور ا ندیده ام وقصد کند که از پنج پیش ندیده ام .

احکام وقف

احکام وقف

مسأله ۲۶۶۹ – اگر کســی چیزی را وقـف کنـد ، از ملـک او خـارج می شـود وخـود او وديگران نمی تواننـد آن را ببخشــند ، یا بفروشـند وکسـی هم از آن ملک ارث نمی برد ، ولی در بعضـی از موارد که در مسأله ۲۰۹۳ و ۲۰۹۴ بیان شد ، فروختن آن اشکال ندارد مسأله ۲۶۷۰ – لازم نیست صـیغه وقف را به عربی بخواننـد ، بلکه اگر مثلا بگوید خانه خود را وقف کردم صـحیح است وقبل در هیـچ قسم از اقسـام وقف معتبر نیست ، چه وقف بر افراد مخصوص باشـد ، وچه در موقوفـات عـامه مثـل مسـجد ومـدرسه ، وچه چیزی که برای عموم وقف کننـد مثلاـ بر فقراء وسادات وقف نماینـد . در تمام این اقسام وقف محقق می شود وصـحیح است بـدون قبول کردن کسی . مسأله ۲۶۷۱ – ارگر ملکی را برای وقف معین کند وپیش از خواندن صـیغه وقف پشـیمان شود ، یا بمیرد ، وقف درسـت نیست . مسـأله ۲۶۷۲ – کسـی که مـالی را وقـف می کنـد ، لاـزم نیست قصـد قربت داشـته باشـد ، ونیز لاـزم نیست از موقع خواندن صیغه ، مال را برای همیشه وقف کند مثلا اگر بگوید این مال بعد از مردن من وقف باشد ، گر چه از موقع خواندن صیغه تا مردنش وقف ننموده ولی وقف صـحیح است ، ونیز اگر بگویـد تا ده سال وقف باشـد وبعـد از آن نباشد ، یا بگوید تا ده سال وقف باشـد ، بعد پنج سال وقف نباشد ودو باره وقف باشد ، وقف صـحیح است . مسأله ۲۶۷۳ – وقف در صورتی صحیح ولازم است که مال وقف را به تصـرف کسی که برای او وقف شده یا وکل ، یا ولی او بدهند ، ولی اگر چیزی را بر اولاد صغیر خود وقف کند وبه قصد اینکه آن چیز ملک آنان شود ، از طرف آنان نگهداری نماید ، وقف صحیح ولازم است . مسأله ۲۶۷۴ – اظهر آن است که در اوقاف عامه از قبیل مـدارس ومساجـد وامثال آنها قبض معتبر نباشـد ورد وقفیت آنها مجرد وقف نمودن کافی است . مسأله ۲۶۷۵ – کسـی که مال خود را وقف می کند باید مکلف وعاقل باشد وشـرعا بتواند در مال خود تصرف کند ، بنابر این سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصـرف می کند ۷ چون حق نـدارد در مال خود تصـرف نماید اگر چیزی را وقف کند صـحیح نیست . مسأله ۲۶۷۶ – اگر مالی را برای زنـدگانی وبعـد از آن برای کسانی که بعـدا بـدنیا می آیند وقف نماید ، مثلا چیزی را بر اولاد خود وقف کند که بعد از آنان وقف نوه های او باشد وهر دسـته ای بعد از دسـته دیگر از وقف اسـتفاده کنند صحیح است ، وبعید نیست وقف

ابتداءا برای کسانی که بعد بدنیا می آیند نیز صحیح باشد . مسأله ۲۶۷۷ – اگر چیزی را بر خودش وقف کند مثل آنکه دکانی را وقف کند که عایدی آن را بعد از مرگ او خرج مقبره اش نمایند صحیح نیست . ولی اگر مثلا مالی را بر فقراء وقف کند وخودش فقیر شود ، می تواند از منافع وقف استفاده نماید . مسأله ۲۶۷۸ – اگر برای چیزی که وقف کرده متولی معین کند ، باید مطابق قرار داد او رفتار نماید ، واگر معین نکند ، چنانچه بر افراد مخصوصی مثلا بر اولاد خود وقف کرده باشد وآنها بالغ ، اختیار با خود آنان ، واگر بالغ نباشند اختیار با ولی ایشان است وبرای استفاده از وقف اجازه حاکم شرع لازم نیست . مسأله ۲۶۷۹ – اگر ملکی را مثلا بر فقراء یا سادات وقف کند ، یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد ، در صورتی که برای آن ملک متوالی معین نگرده باشد ، اختیار آن با حاکم شرع است . مسأله ۲۶۸۰ – اگر ملکی را بر افراد مخصوصی مثلا بر اولاد خود وقف کند که هر طبقه ای بعد از طبقه دیگر از آن استفاده کنند ، چنانچه متولی آن را اجاره دهد وبمیرد اجاره باطل نمی شود . ولی اگر متولی نداشته باشد و یک طبقه از کسانی که ملک بر آنها وقف شده ، آن را اجاره دهند ودر بین مدت اجاره بمیرند ، اجاره باطل می شود ودر صورتی که مستأجر مال الاجاره تمام مدت را داده باشد ، مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مدت اجاره را از مال آنان بر می دارند . اگر ملک وقف خراب شود ، از وقف بودن بیرون نمی رود . مسأله ۲۶۸۲ – ملکی که مقداری از آن وقف است ومقداری از آن وقف نیست اگر تقسیم نشده باشد ، حاکم شرع یا متولی می تواند با نظر خبره سهم وقف را جدا کند . مسأله ۲۶۸۳ – اگر متولی وقف خیانت کند وعایدات آن را به مصرفی که معین شده نرساند ، حاکم شرع می تواند بجای او متولی امینی معین نماید . مسأله ۲۶۸۴ – فرشی را که برای حسینیه وقف کرده اند ، نمی شود برای نماز به مسجد ببرند ، اگر چه آن مسجد نزدیک حسینیه باشد . مسأله ۲۶۸۵ – اگر ملکی را برای نعمیر مسجدی وقف نمایند ، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد وانتظار هم نمی رود که تا مدتی احتیاج به تعمیر پیدا کند می توانند عایدات آن ملک را بر مصرف مسجدی که احتیاج به تعمیر دارد بر سانند . مسأله ۲۶۸۶ – اگر ملگی را وقف کند که عایدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند ، وبه امام جماعت وبه کسی که در آن مسجد اذان می گوید بدهند ، در صورتی که بدانند یا اطمینان داشته باشند که برای هر یک چه مقدار معین کرده ، باید همانطور مصرف کنند . واگر یقین یا اطمینان نداشته باشند ، چنانچه آنچه ذکر شده از باب مصرف باشد باید اول مسجد را تعمیر کنند واگر چیزی زیاد آمد بین امام جماعت وکسی که اذان می گوید به طور مساوی قسمت نمایند وبهتر آن است که این دو نفر در تقسیم با یکدیگر صلح کنند .

احکام وصیت

احکام وصیت

مسأله ۲۶۸۷ – وصیت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهایی انجام دهند ، یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملک کسی باشد ، یا برای اولاد خود وکسانی که اختیار آنان با اوست قیم وسرپرست معین کند . وکسی را که به او وصیت می کنند وصی می گویند . مسأله ۲۶۸۸ – کسی که نمی تواند حرف بزند ، اگر با اشاره مقصود خود را بفهماند ، برای هر کاری می تواند وصیت کند بلکه کسی هم که می تواند حرف بزند ، اگر با اشاره ای که مقصودش را بفهماند وصیت کند صحیح است . مسأله ۲۶۸۹ – اگر نوشته ای به امضاء یا مهر میت ببینند ، چنانچه مقصود داورا بفهمانند ومعلوم باشد که بای وصیت کردن نوشته ، باید مطابق آن عمل کنند وهمچنین اگر بدانند مقصودش وصیت کردن نبوده وچیزیهای را نوشته است بعدا مطابق آن وصیت کند ووصیت کرده ، ولی اگر ندانند که بعدا وصیت کرده یا نه عمل به آن لازم نیست . مسأله ۲۶۹۰ – کسی که وصیت می کند باید بالغ باشد ، بلی وصیت صبی دهساله اگر عاقل ودر وجوه معروف باشد صحیح است ، ونیز باید وصیت کنند ه عاقل ، واز

روی اختیار وصیت کند . مسأله ۲۶۹۱ – کسی که از روی عمد مثلاـ زخمی به خود زده یا سمی خورده است که به واسطه آن ، یقین یا گمان به مردن او پیدا می شود ، اگر وصیت کند که مقداری از مال او را به مصرفی برسانند صحیح نیست . مسأله ۲۶۹۲ – اگر انسان وصیت کند که چیزی به کسی بدهند ، در صورتی آن کسی آن چیز را مالك می شود که آنرا رد ننماید ، وقبول لازم نیست . مسأله ۲۶۹۳ – وقتی انسان نشانه های مرگ را در خود دید ، باید فورا امانتهای مردم را به صاحبانشان بر گرداند واگر به مردم بدهکار است وموقع دادن آن بدهی رسیده باید بدهد ، واگر خودش نمی تواند بدهد ، یا موقع دادن بدهی او نرسیده ، باید وصیت کند وبر وصیت شاهد بگیرد ، ولی اگر بدهی او معلوم باشد ، وصیت کردن لازم نیست . مسأله ۲۶۹۴ – کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند ، اگر خمس وزکوة ومظالم بدهکار است ، باید فورا بدهد واگر نمی تواند بدهد چنانچه از خودش مال دارد ، یااحتمال می دهد کسی آنها را اداء نماید ، باید وصیت کند . وهمچنین است اگر حج بر او واجب باشد . مسأله ۲۶۹۵ – کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند ، اگر نماز وروزه قضاء دارد ، باید وصیت کند که از ما لخودش باری آنها اجیر بگیرند ، بلکه اگر مال نداشته باشد ولی احتمال بدهد کسی بدون انکه چیزی بگیرد آنها را انجام می دهد ، باز هم واجب است وصیت نماید ، واگر قضای نماز روزه او به تفصیلی که در صفحه ۲۲۵ بیان شد ، ر پسر بزرگتر واجب باشد ، باید به او اطلاع دهد ، یا وصیت کند که برای او بجا آورند . مسأله ۲۶۹۶ – کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند ، اگر مالی پیش کسی دارد یادر جایی پنهان کرده است که ورثه نمی دانند چنانچه به واسطه ندانستن ، حقشان از بین بورد ، باید به آنان اطلاع دهد ، ولازم نیست باری بچه های صغیر خود قیم وسر پرست معین کند ، ولی در صورتی که بدون قیم مالشان از بین می رود ، یا خودشان ضابع می شوند ، باید باری آنان قیم امینی معین نماید . مسأله ۲۶۹۷ – وصی باید مسلمان وعاقل باشد . ونیز باید بالغ باشد در صورتی که به تنهایی وصی قرار داده شود . مسأله ۲۶۹۸ – اگر کسی چند وصی برای خود معین کند ، چنانچه اجازه داده باشد که هر کدام به تنهایی به وصیت عمل کنند ، لازم نیست در انجام وصیت از یکدیگر اجازه بگیرند ، واگر اجازه ناده باشد ، چه گفته باشد که هر دو باهم به وصیت عمل کند ، یا نگفته باشد ، باید با نظر یکدیگر به وصیت عمل نمایند واگر حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیت عمل کنند ، حاکم شرع آنها را مجبور می کند واگر اطاعت نکنند ، به جای آنان دیگران را معین می نماید . مسأله ۲۶۹۹ – اگر انسان از وصیت خود بر گردد مثلاـ بگوید ثلث مالش را به کسی بدهند ، بعد بگوید به او ندهند وصیت باطل می شود . واگر وصیت خود را تغییر دهد ، مثل آنکه قیمی برای بچه های خود معین کند ، بعد دیگری را بجای او قیم نماید ، وصیت اولش باطل می شود باید به وصیت دوم او عمل نمایند . مسأله ۲۷۰۰ – اگر کاری کند که معلوم شود از وصیت خود بر گشته مثلا خانه ای را که وصیت کرده به کسی بدهند بفروشد ، یا دیگری را برای فروش آن وکیل نماید ، وصیت باطل می شود . مسأله ۲۷۰۱ – اگر وصیت کند چیزی معینی را به کسی بدهند ، بعد وصیت کند که نصف همان را به دیگری بدهند باید آن چیز را دو قسمت کنند وبه هر کدام از آن دو نفر یک قسمت آن را بدهند . مسأله ۲۷۰۲ – اگر کسی در مرض که به آن مرضی می میرد ، مقداری از مالش را به کسی ببخشد ووصیت کند که بعد از مردن او هم مقداری به کس دیگر بدهند ، باید مالی را بخشیده از اصل ترکه خارج کنند ، چنانچه مالی که وصیت کرده بیشتر از ثلث باقیمانده نباشد ، یا اگر بیشتر است ورثه اجازه بدهند که گفته او عملی شود ، باید به آنجه گفته عمل کنند ، واگر بیشتر از ثلث باشد ، ورثه هم اجازه ندهند ، باید مالی را که پیش از مرگ بخشیده بدهند وثلث باقیمانده مال دومی است . مسأله ۲۷۰۳ – اگر وصیت کند که ثلث مال او را نفروشند وعایدی آن را به مصرفی برسانند ، باید مطابق گفته او عمل نمایند . مسأله ۲۷۰۴ – اگر در مرضی که به آن مرض می میرد ، بگوید مقداری به کسی بدهکار است ، چنانچه متهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است ، باید مقداری را که معین کرده از ثلث او بدهند واگر متهم نباشد وکسی هم منکر گفته او نشود ، باید از اصل مالش بدهند . مسأله ۲۷۰۵ – اگر وصیت کند به بچه‌ای که ممکن است فلان زن حامله شود چیزی بدهند به نحو وصیت به فعل ، چنانچه آن بچه بعد از مرگ موصی بدنیا آمد آن چیز را به او می دهند ، والا در خیرات

مصرف می شود ، واگر وصیت کند که مقداری از مالش مال بچه باشد که در شکم مادر است بنحو وصیت به نتیجه اگر چه هنوز روح نداشته باشد ، وصیت صحیح است ، پس اگر زنده بدنیا امد ، باید آنچه را که وصیت کرده به او بدهند ، واگر مرده بدنیا امد ، وصیت باطل می شود وآنچه را که برای او وصیت کرده ، ورثه میان خودشان قسمت می کننـد . مسأله ۲۷۰۶ – اگر انسان بفهمد کسی او را وصی کرده ، چنانچه به اطلاع وصیت کنند برساند که بای انجام وصیت او حاضر نیست ، لازم نیست بعد از مردن او به وصیت عمل کند ، ولی اگر پیش از مردن او بفهمد که او را وصی کرده ، یا بفهمد وبه اطلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیت حاضر نیست ، در صورتی که مشقت نداشته باشد ، باید وصیت او را انجام دهد ، ونیز اگر وصی پیش از مرگ ، موقعی ملتفت شود که مریض به واسطه شدت مرض نتواند به دیگری وصیت کند ، باید وصیت را قبول نماید . مسأله ۲۶۰۷ – اگر کسی که وصیت کرده بمیرد ، وصی نمی تواند دیگری را برای انجام کارهای میت معین کند وخود از کار کناره نماید ، ولی اگر بداند مقصود میت این نبوده که خود وصی آن کار را انجام دهد ، بلکه مقصودش فقط انجام کار بوده ، می تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید . مسأله ۲۷۰۸ – اگر کسی دو نفر را وصی کند ، چنانچه یکی از آن دو بمیرد ، یا دیوانه یا کافر شود لازم نیست حاکم شرع یک نف دیگر را بجای او معین کند ، مگر آنکه شرط اجتماع در عمل نموده باشد ، واگر هر دو بمیرند یا دیوانه ، یا کافر شوند حاکم شرع دو نفر دیگر را معین می کند ولی اگر یک نفر بتواند وصیت را عملی کند ، معین کردن دونفر لازم نیست . مسأله ۲۷۰۹ – اگر وصی نتواند به تنهایی کارهای میت را انجام دهد ، حاکم شرع برای کمک او یک نفر دیگر را معین می کند . مسأله ۲۷۱۰ – اگر مقداری از مال میت در دست وصی تلف شود ، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده ویا تعدی نموده ، مثلا میت وصیت کرده است که فلان مقدار به فقرای شهر بده واو مال را به شهر دیگر برده ودر را از بین رفته ضامن است واگر کوتاهی نکرده وتعدی هم ننموده ضامن نیست . مسأله ۲۷۱۱ – هر گاه انسان کسی را وصی کند وبگوید که اگر ان کس بمیرد فلانی وصی باشد ، بعد از آنکه وصی اول مرد ، وصی دوم باید کارهای میت را انجام دهد . مسأله ۲۷۱۲ – حجی که بر میت واجب است وبدهکاری وحقوقی راکه مثل خمس وزکوة ومظالم ، اداء کردن آنها واجب است ، باید از اصل مال میت بدهند ، واگر چه میت برای آنها وصیت نکرده باشد . مسأله ۲۷۱۳ – اگر مال میت از بدهی وحج واجب وحقوقی که مثل خمس وزکوة ومظالم بر او واجب است زیاد بیاید ، چنانچ وصیت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند ، باید به وصیت او عمل کنند واگر وصیت نکرده باشد ، آنچه می ماند مال ورثه است . مسأله ۲۷۱۴ – اگر مصرفی را که میت معین کرده ، از ثلث مال او بیشتر باشد وصیت او در بیشتر از ثلث در صورتی صحیح است که ورثه حرفی بزنند ، یا کاری کنند که معلوم شود عملی شدن وصیت را اجازه داده اند ، وتنها راضی بودن آنان کافی نیست . واگر مدتی بعد از مردن او هم اجازه بدهند صحیح است . مسأله ۲۷۱۵ – اگر مصرفی را که میت معین کرده ، از ثلث مال او بیشتر باشد ، وپیش از مردن او ورثه اجازه بدهند که وصیت او عملی شود ، بعد از مردن او نمی توانند از اجازه خود بر گردند . مسأله ۲۷۱۶ – اگر وصیت کند که از ثلث او خمس وزکوة یا بدهی دیگر اورا بدهند وبرای نماز وروزه او اجیر بگیردن وکار مستحبی هم مثل اطعام به فقراء انجام دهند ، باید اول بدهی او را از ثلث بدهند واگر چیزی زیاد آمد برای نماز وروزه او اجیر بگیرند واگر از آن هم زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند ، وچنانچه ثلث مال او فقط به اندازه بدهی او باشد ، ورثه هم اجازه ندهند که بیشتر از ثلث مال مصرف شود ، وصیت برای نماز وروزه وکارهای مستحبی باطل است ولی باید نماز وروزه او را از اصل مال بدهند مسأله ۲۷۱۷ – اگر وصیت کند که بدهی او را بدهند وبرای نماز وروزه مستحبی ااو اجیر بگیرید وکار مستحبی دیگر هم انجام دهند ، چنانچه وصیت نکرده باشد که اینها را از ثلث بدهند ، باید بدهی او را از اصل مال بدهند واگر چیزی زیاد آمد ، ثلث آن را به مصرف نماز وروزه وکارهای مستحبی که معین کرده برسانند ودر صورتی که ثلث کافی نباشد ، ووصیت هم به ترتیب ذکر شده باشد ، پس اگر ورثه اجازه بدهند ، باید وصیت او عملی شود واگر اجازه ندهند ، باید نماز وروزه را از ثلث دهند واگر چیزی زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند . مسأله ۲۷۱۸ – اگر کسی بگوید

که میت وصیت کرده فلان مبلغ به من بدهند ، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند ، یا قسم بخورد ویک مرد عادل هم گفته او را تصدیق نماید . یا یک مرد عادل ودو زن عادله ، یا چهار زن عادله به گفته او شهادت دهند ، باید مقداری را که می گوید به او بدهند . واگر دو زن عادله شهادت دهند ، نصف آن را واگر سه زن عادله شهادت دهند ، باید سه چهارم آن را به او بدهند . ونیزی اگر دو مرد کافر ذمی که در دین خود عادل باشند گفته او را تصدیق کنند ، در صورتی که میت ناچار بوده است که وصیت کند ومرد وزن عادلی هم در موقع وصیت نبوده ، وصیت در سفر باشد باید چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند . مسأله ۲۷۱۹ – اگر کسی بگوید من وصی میتم که مال اور ا به مصرفی برسانم ، یا میت مرا قیم بچه‌های خود قرار داده ، در صورتی باید حرف او را قبول کرد که دو مرد عادل گفته او را تصدیق نمایند . مسأله ۲۷۲۰ – اگر وصیت کند چیزی به کسی بدهند وآن کس پیش از آنکه قبول کند یا رد نماید بمیرد ، تا وقتی ورثه او وصیت را رد نکرده اند ، می توانند آن چیز را قبلو نمایند ولی این در صورتی است که وصیت کنند ه از وصیت خود بر نگردد وگرنه حقی به آن چیز ندارند .

احکام ارث

احکام ارث

مسأله ۲۷۲۱ – کسانی که به واسطه خویشی ارث می برند سه دسته هستند : دسته اول – پدر ومادر واولاد میت وبا نبودن اولاد ، اولاد هر چه پایین روند ، هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می برد وتا یکنفر از این دسته هست دسته دوم ارث نمی برند . دسته دوم – جد یعنی پدر بزرگ وجده ، یعنی مادر بزرگ وخواهر وبرادر وبا نبودن برادر وخواهر ، اولاد ایشان هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می برد وتا یکنفر از این دسته هست دسته سوم ارث نمی برند . دسته سوم – عمو وعمه ودایی وخاله واولاد آنان وتا یکنفر از عموها وعمه ها ودایی وخاله های وخاله واولاد آنان ارث نمی برند ولی اگر میت عموی پدر وپسر عموی پدر ومادری داشته باشد ، ارث به پسر عموی پدر ومادری می رسد وعموی پدری ارث نمی برد . مسأله ۲۷۲۲ – اگر عمو وعمه ودایی وخاله خود میت واولاد انان واولاد اولاد آنان نباشند ، عمو وعمه ودایی وخاله پدر ومادر میت ارث می برند واگر اینها نباشند ، اولادشان ارث می برند واگر اینها هم نباشند ، عمو وعمه ودایی وخاله جد وجده میت ، واگر اینها هم نباشند ، اولادشان ارث می برند . مسأله ۲۷۲۳ – زن وشوهر به تفصیلی که در چند صفحه بعد بیان می شود ، از یکدیگر ارث می برند .

ارث دسته اول

مسأله ۲۷۲۴ – اگر وارث میت فقط یک نفر از دسته اول باشد ، مثل پدر یا مادر یا یک پسر یا یک دختر باشد ، همه مال میت به او می رسد ، واگر چند پسر یا چند دختر باشند ، همه مال به طوری مساوی بین آنان قسمت می شود ، واگر یک پسر ویک دختر باشند ، مال را سه قسمت می کنند ، دو قسمت را پسر ویک قسمت را دختر می برد واگر چند پسر وچند دختر باشند ، مال را طوری قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد . مسأله ۲۷۲۵ – اگر وارث میت فقط پدر ومادر او باشند . مال سه قسمت می شود ، دو قسمت آن را پدر ویک قسمت را مادر می برد ، ولی اگر میت دو برادر ، یا چهار خواهر ، یا یک برادر ودو خواهر داشته باشد که همه آنان پدری باشند یعنی پدر آنان با پدر میت یکی باشد ، خواه مادرشان هم با مادر میت یکی باشد یا نه ، اگر چه تا میت پدر ومادر دارد اینها ارث نمی برند ، اما به واسطه بودن اینها مادر شش یک مال را می برد وبقیه را به پدر می دهند . مسأله ۲۷۲۶ –

اگر وارث میت فقط پدر ومادر ویک دختر باشند ، چنانچه میت دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر ودو خواه رپدری نداشته باشد ، مال را پنج قسمت می کنند ، پدر ومادر هر کدام یک قسمت ودختر سه قسمت آن را می برد واگر دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر ودو خواهر پدری داشته باشد ، مال را شش قسمت می کنند ، پدر ومادر ، هر کدام یک قسمت ودختر سه قسمت می برد ویک قسمت باقیمانده را چهار قسمت می کنند یک قسمت را به پدر وسه قسمت را به دختر می دهند مثلا اگر مال میت را ۲۴ قسمت کنند ، ۱۵ قسمت آن را به دختر و ۵ قسمت آن را به پدر و ۴ قسمت آن را به مادر می دهند . مسأله ۲۷۲۷ - اگر وارث میت فقط پدر ومادر ویک پسر باشند ، مال را شش قسمت می کنند ، پدر ومادر هر کدام یک قسمت وپسر چهار قسمت آن را می برد . واگر چند پسر یا چند دختر باشند ، آن چهار قسمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند واگر پسر ودختر باشند ، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد . مسأله ۱۷۲۸ - اگر وارث میت فقط پدر ویک پسر ، یا مادر ویک پسر باشند ، مالی را شش می کنند ، یک قسمت آن را پدر یا مادر وپنج قسمت را پسر می برد . مسأله ۲۷۲۹ - اگر وارث میت فقط پدر ، یا مادر ، با پسر ودختر باشند ، مال را شش قسمت می کنند یک قسمت آنر ا پدر ، یا مادر می برد وبقیه را طوری قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد . مسأله ۲۷۳۰ - اگر وارث میت فقط پدر ویک دختر ، یا مادر ویک دختر باشند ، مال را چهار قسمت می کنند ، یک قسمت آن را پدر یا مادر وقیه را دختر می برد . مسأله ۲۷۳۱ - اگر وارث میت فقط پدر وچند دختر یا مادر وچند دختر باشند ، مال را پنج قسمت می کنند ، یک قسمت را پدر یا مادر می برد وچهار قسمت را دخترها به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند . مسأله ۲۷۳۲ - اگر میت اولاد نداشته باشد . ، نوه پسری او اگر چه دختر باشد ، سهم پسر میت را می برد ونوه دختری او اگر چه پسر باشد ، سهم دختر میت را می برد ، مثلا اگر میت یک پسر از دختر خود ویک دختر از پسرش داشته باشد ، مال را سه قسمت می کنند یک قسمت را به پسر دختر ودو قسمت را به دختر پسر می دهند .

ارث دسته دوم

مسأله ۲۷۳۳ - دسته دوم از کسانی که به واسطه خویشی ارث می برند ، جد یعنی پدر بزرگ وجده یعنی مادر بزرگ وبرادر وخواهر میت است ، واگر برادر وخواهر نداشته باشد ، اولادشان ارث میبرند . مسأله ۲۷۳۴ - اگر وارث میت فقط یک برادر ، یا یک خواهر باشد ، همه مال به او می رسد ، واگر چند برادر پدر ومادری ، یا چند خواهر پدر ومادری باشند ، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود ، واگر برادر وخواهر پدر ومادری باهم باشند ، هر برادری دو برابر خواهر می برد ، مثلاـ اگر دو برادر ویک خواهر پدر ومادری دارد ، مال را پنج قسمت می کنند ، هر یک از برادرها دو قسمت وخواهر یک قسمت آن را می برد مسأله ۲۷۳۵ - اگر میت برادر وخواهر پدر ومادری دارد ، برادر وخواهر پدری که از مادر با میت ارث نمی برد ، واگر برادر وخواهر پدر ومادری ندارد ، چنانه فقط یک خواهر یا یک برادر پدری داشته باشد ، همه مال به او می رسد ، واگر چند برادر یا چند خواهر پدری داشته باشد ، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود واگر هم برادر وهم خواهر پدری داشته باشد ، هر برادری دو برابر خواهر می برد . مسأله ۲۷۳۶ - اگر وارث میت فقط یک خواهر یا یک برادر مادری باشد که از پدر با میت جداست ، همه مال به او می رسد ، واگر چند برادر مادری یا چند خواه رمادری یا چند برادر وخواهر مادری باشند ، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود . مسأله ۲۷۳۷ - اگر میت برادر وخواهر پدر ومادری وبرادر وخواهر پدری ویک برادر یا یک خواهر مادری داشته باشد ، برادر وخواهر پدری ارث نمی برند ومال را شش قسمت می کنند ، یک قسمت آن را به برادر یا خواهر مادری وبقیه را به برادر وخواهر پدر ومادری می دهند وهر برادری در برابر خواهر می برد . مسأله ۲۷۳۸ - اگر میت برادر وخواهر پدر ومادری وبرادر وخواهر پدری وبرادر وخواهر مادری داسته باشد ، برادر وخواهر پدری ارث نمی برند ومال را سه قسمت می

کنـد ، یک قسـمت آن را برادر وخواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسـمت می کننـد وبقیه را به برادر وخواهر پدر ومادری می دهنـد وهر برادری دو برابر خواهر می برد . مسأله ۲۷۳۹ – اگر وارث ممیت فقط برادر وخواهر پـدری ویک برادر مادری یا یک خواهر مادری باشد ، مال را شش قسمت می کنند ، یک قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می برد وبقیه را به برادر وخواهر پدری می دهنـد وه ربرادری دو برابر خواهر می برد . مسأله ۲۷۴۰ – اگر وارث میت فقط برادر وخواهر پـدری وچند برادر وخواهر مادری باشند ۷ مال را سه قسـمت می کنند ، یک قسـمت آن را برادر وخواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند وبقیه را به برادر وخـواهر پـدری می دهنـد وهر برادری دو برابر خواهر می برد . مسـأله ۲۷۴۱ – اگر وارث میت فقـط برادر وخـواهر وزن او باشند ، زن ارث خود را به تفصیلی که در چند صفحه بیان می شود می برد . وخواهر وبرادر به طوری که در مسائل گذشته بیان شد ارث خود را می برند ، ونیز اگر زنی بمیرد ووارث او فقط خواهر وبرادر شوهر او باشند ، شوهر نصف مال را می برد وخواهر وبرادر به طوری که در مسائل پیش ذکر شـد ارث خود را می برنـد . ولی برای انکه زن با شوهر ارث می برد از سـهم برادر وخواهر مادری پیزی کم نمی شود ، واز سـهم برادر وخواهر پـدر ومـادری یـا پـدری کم می شود ، مثلا اگر وارث میت شوه وبرادر وخواهر مادری وبرادر وخواهر پدر ومادری او باشد ، نصف مال به شوهر می رسد ویک قسـمت از سه قسـمت اصل مال را به برادر وخواهر مادری می دهند وآنجه می ماند مال برادر وخواهر پدر ومادری است ، پس اگر همه مال او شش تومان باشد سه تومان به شوهر ودو تومان به برادر وخواه رمادری ویک تومان به برادر وخواه رپـدر ومادری می دهنـد . مسأله ۲۷۴۲ – اگر میت خواهر وبرادر نداشـته باشد ، سهم ارث آنان را به اولادشان می دهنـد وسـهم برادر زاده وخواهر زاده مادری به طور مساوی بین آنان قسـمت می شود واز سـهمی که به برادر زاده وخواه رزاده پدری یا پدر ومادری می رسد ، هر پسری دو برادر دختر می برد . مسأله ۲۷۴۳ – اگر وارث میت فقط یک جـد یا یک جـده است ، چه پـدری باشـدیامادری ، همه مال به اومی رسـد وبابودن جـد میت پدرجـد او ارث نمی برد . مسأله ۲۷۴۴ – اگر وارث میت فقـط جدوجـده پـدری باشـند ، مال سه قسـمت می شود دوقسـمت راجـد ویکقسـمت راجـده می برد واگر جدوجـده مادری باشـند ، مال رابه طور مساوی بین خودشان قسـمت می کنند . مسأله ۲۷۴۵ – اگروارث میت فقط یک جـد یاجده پدری ویک جد یا جده مادری باشـند سه قسـمت می شود ، دو قسـمت را جد یا جده پدری ویک قسمت را جد یا جده مادری می برد . مسأله ۲۷۴۶ – اگر وراث میت جـد وجده مادری باشـند مال سه قسـمت می شود ، یک قسـمت آن راجد وجده مادری به طور مساوی بین خودشان قسـمت می کننـد ودو قسـمت آن را به جـد وجـده پدری می دهند وجد دو برابر جده می برد . مسأله ۲۷۴۷ – اگر وارث میت فقط زن وجـد وجـده پدری وجد وجده مادری اوباشـند زن ارث خود رابه تفصـیلی که در چند صـفحه بعد بیان می شود می برد ویک قسـمت از سه قسـمت اصل مال را به جـد یا وجـده مادری می دهنـد که به طور مساوی بین خودشان قسـمت می کنند ، وبقیه را به جد وحده پدر یمی دهند وجد دو برابر جده می برد . واگر وارث میت شوهر وجد وجده باشند ، شوهر نصف مال را می برد وجد وجده به دستوری که در مسائل گذشته گفته شد ، ارث خود را می برند .

ارث دسته سوم

مسأله ۲۷۴۸ – دسته سوم عمو وعمه ودایی وخالی واولاد آنان است به تفصیلی که بیان شد که اگر ااز طبقه اول ودوم کسی نباشد ، اینها ارث می برند . مسأله ۲۷۴۹ – اگر وارث میت فقط یک عمو یا یک عمه است ، چه پدر ومادری باشد یعنی با میت از یک پدر ومادر باشد ، یا پدری باشد یا مادری ، همه مال به او می رسد ، واگر چند عمو یا جند عمه باشنـد وهمه پدر ومادری ، یا همه پدری باشـند ، مال به طور مساوی بین آنان قسـمت می شود ، واگر عمو وعمه هر دو باشند وهمه پدر ومادری ، یا همه پدری باشند ، عمو دو برابر عمه می برد مثلا اگر وارث میت دو عمو ویک عمه باشـند ، مال را پنـج قسـمت می کنند ، یک قسـمت را به عمه می دهند

وچهار قسـمت را عموها به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند . مسأله ۷۵۰ – اگر وارث میت فقط چند عموی مادری یا چند عمه مـادری یـا عمو وعمه مـادری باشـند ، مال به طور مساوی بین آنان قسـمت می شود . مسأله ۲۷۵۱ – اگر وارث میت جنـد عمو وعمه باشند وبعضی پدری وبعضی مادری وبعضی پدر ومادری باشند ، عمو وعمه پدری ارث نمی برند ، پس اگر میت یک عمو یا یک عمه مادری دارد ، مال را شـش قسـمت می کنند ، یک قسـمت را به عمو یا عمه مادری وبقیه را به عمو وعمه پدر ومادری می دهنـد وعموی پـدر مادری دو برابر عمه پدر ومادری می برد ، واگر هم عمو وهم عمه مادری دارد ، مال را سه قسـمت می کنند دو قسمت را به عمو وعمه پدر ومادری می دهند وعمو درو برابر عمه می برد ویک قمست را به عمو وعمه مادری می دهند که به طور مساوی بین خودشان قسـمت می کننـد واحتیاط آن است که در تقسیم با یکدیگر صـلح کنند . مسأله ۲۷۵۲ – اگر وارث میـت فقط یک دیی ، یا یک خاله باشد ، همه مال به او می رسد واگر هم دایی وهم خاله باشند وهمه پدر ومادری ، یا پدری ، یا مادری باشند ، مال به طور مساوی بین آنان قسـمت می شود واحتیاط آن است که در تقسم بایکدیگر صلح کنند . مسأله ۲۷۵۳ – اگر وارث میت فقط یک دایی ، یا یک خاله مادری ، ودایی وخاله پـدر ومادری ودایی وخاله پدر باشـند ، دایی وخاله پدری ارث نمی برند ، ومال را شش قسمت می کنند ، یک قسمت را به دایی یا خاله مادری و بقیه را به دایی وخاله پدر ومادری می دهند واحتیاط آن است که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند . مسأله ۲۷۵۴ – اگر وارث فقط دایی وخاله پـدری ودایی وخاله مادری ودایی وخاله پـدر ومادری باشـند ، دایی وخاله پـدری ارث نمی برند وباید مال را سه قسـمت کنند ، یک قسـمت آن را دایی وخاله مادری به طور مساوی بین خودشان قسـمت نماینـد وبقیه را به دایی وخاله پـدری او بدهنـد واحتیاط آن است که در تقسیم آن با یکدیگر صـلح کنند . مسأله ۲۷۵۵ – اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله ویک عمو یا یک عمه باشـند مال را سه قسمت می کنند ، یک قسـمت رادایی یا یا خـاله وبقیه را عمو یا عمه می برد . مسأله ۲۷۵۶ – اگر وارث میت یـک دایی یا یک خاله وعمو وعمه باشـند ، چنانچه عمو وعمه ، ، پـدر ومـادری یا پـدری باشـند ، مال را سه قسـمت می کننـد ، یک قسـمت را دایی یا خاله می برد واز بقیه دو قسـمت به عمو ویک قسـمت به عمه می دهند ، بنابر این اگر مال را نه قسـمت کنند یه قسمت را به دایی یا خال وچهار قسمت را به عمو ودو قسمت را به عمه می دهنـد . مسأله ۲۷۵۷ – اگر وارث میت یـک دایی یـا یـک خـاله ویک عمو یا یک عمه مادری وعمو وعمه پـدر ومادری یا پدری باشـند ، مال را سه قسـمت می کنند ، یک قسـمت آن را به دایی یا خاله می دهند ودو قسـمت با قیمانده را شـش قسـمت می کننـد ، یک قسـمت را به عمو یا عمه مادری وبقیه را به عمو وعمه پدر ومادری یا پدری می دهند وعمو دو برابر عمه می برد . بنا بر این اگر مال را نه قسـمت کنند ، سه قسمت را به دایی یا خاله ، ویک قسمت را به عمو یا عمه مادری ، وپنج قسمت دیگر را به عمو وعمه پـدر ومادری یا پـدری می دهند . مسأله ۲۷۵۸ – اگر وارث میت یـک دایی یـا یک خاله وعمو وعمه مادری وعمو وعمه پـدر ومادری یا پـدری باشـند ، مال را یه قسـمت می کنند ، یک سـهم آن را به طور مساوی بین عمو وعمه مادری قسـمت می کنند ودو سهم دیگر را بین عمو وعمه پـدر ومـادری ای پـدری قسـمت می نماینـد وعمو دو برابر عمه می برد . بنابر این اگر مال را نه قسـمت کنند ، سه قسـمت آن ، سـهم خاله یا دایی ودو قسـمت سـهم عمو وعمه مادری وچهار قسمت سهم عمو وعمه پدر ومادری یا پدری می باشد . مسأله ۲۷۵۹ – اگر وارث میت چند دایی وچند خاله باشـند که همه پدر ومادری یا پدری یا مادری باشند وعمو وعمه هم داشـته باشد ، مال سه سـهم می شود ، دو سـهم آن را به دسـتوری که در مسأله پیش گفته شد ، عمو وعمه بین خودشان قسـمت می کنند ویک سهم آن را دایی ها وخاله ها به طور مساوی بین خودشان قسمت می نمایند . مسأله ۲۷۶۰ – اگر وارث میت دای یا خاله مادری وچند دایی وخاله پدر ومادری یا پدری وعمو وعمه باشـند ، مال سه سـهم می شود ، ودو سـهم می شود ، ودو سهم آن را به دسـتوری که سابقا گفته شـد عمو وعمه بین خودشان قسـمت می کند ، پس اگر میت یک دای یا یک خاله مادری دارد یک سـهم دیگر آن را شـش قسـمت می کنند یک قسـمت را به دایی یا خاله مادری می دهند وبقیه را بهدایی وخاله پدر ومادری یا پدری می دهنـد ککه بنا بر احتیاط بایـد در تقسیم آن باهم صـلح کننـد واگر چند دایی مادری یا چند خاله مادر یا هم دایی مادری وهم خاله

مادری دراد آن یک سهم را سه قسمت می کنند ، یک قسمت را دایی ها وخاله های مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند وبقیه را به دای وخاله پدر ومادری یا پدری می دهند که بنا بر احتیاط در تقسیم آن باهم صلح کنند . مسأله ۲۷۶۱ - اگر میت عمو وعمه ودایی وخاله نداشته باشد ، مقداری که به عمو وعمه می رسد ، به اولاد آنان ومقداری که به دایی وخاله می رسد ، به اولاد آنان داده می شود . مسأله ۱۷۶۲ - اگر وارث میت عمو وعمه ودایی وخاله پدر وعمو وعمه ودایی وخاله مادر او باشند ، مال سه سهم می شود ، یک سهم آن را عمو وعمه ودایی وخاله مادر میت به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند ، ودو سهم دیگر آن را سه قسمت می کنند ، یک قسمت را دایی وخاله پدر میت به طور مساوی بین خودشان قسمت می نمایند ، ودو قسمت دیگر آن را به عمو وعمه پدر میت می دهند وعمو دو برابر عمه می برد .

ارث زن وشوهر

مسأله ۲۷۶۳ - اگر زنی بمیرد واولاد نداشته باشد ، نصف همه مال را شوهر او وبقیه راورثه دیگر می برند ، واگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاد داشته باشد ، چهار یک همه مال را شوهر وبقیه راورثه دیگر می برند . مسأله ۲۷۶۴ - اگر مردی بمیرد واولاد نداشته باشد ، چهار یک مال او را زن وبقیه را ورثه دیگر می برند ، واگر از ان زن یا از زن دیگر اولاد داشته باشد ، هشت یک مال را زن وبقیه را ورثه دیگر می برند ، وزن از زمین خانه مسکونی ، نه از خود زمین ونه از قیمت آن ارث نمی برد ، وفرقی بین زن بچه دار وغیر او نیست وهمچنین از زمین باغ وزراعت وزمینهای دیگر ارث نمی برد ، ونیز از خود هوایی خانه مانند بنا ودرخت ارث نمی برد ، ولی از قیمت آنها ارث می برد وهمچنین از درخت وزراعت وساختمانی که در زمین باغ وزراعت وزمینهای دیگر است . مسأله ۲۷۶۵ - اگر زن بخواهد در چیزهایی که از آنها ارث نمی برد ، مانند زمین خانه مسکونی ، تصرف کند ، باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد . وچنانچه پیش از دادن سهم زن ، اینها را بفروشند صحیح است واازه زن شرط صحهٔ معامله نیست . مسأله ۲۷۶۶ - اگر بخواهند بنا ودرخت ، مانند آن را قیمت نمایند ، باید حساب کنند که اگر آنها بدون اجاره در زمین بمانند تا از بین بروند ، چقدر ارزش دارند وسهم زن را از آن قیمت بدهند . مسأله ۲۷۶۷ - مجرای آب قنات ومانند آن حکم زمین را دارد وآجر وچیزهایی که در آن بکار رفته ، در حکم ساختمان است . مسأله ۲۷۶۸ - اگر میت بیش از یک زن داشته باشد ، چنانچه اولاد نداشته باشد چهار یک مال ، واگر اولاد داشته باشد ، هشت یک مال به شرحی که بیان شد ، به طور مساوی بین زنهای او قسمت می شود ، اگر چه شوهر با هیچ یک از آنان یا بعض آنان نزدیکی نکرده باشد ، ول اگر در مرضی که به آن مرض از دنیا رفته ، زنی را عقد کرده وبا او نزدیکی نکرده است ، آن زن از او ارث نمی برد وحق مهر هم ندارد . مسأله ۲۷۶۹ - اگر زن در حال مرض شوهر کند وبه همان مرض بمیرد شوهرش اگر چه به او نزدیکی نکرده باشد ، از او ارث می برد . مسأله ۲۷۷۰ - اگر زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد ، طلاق رجعی بدهند ودر بین عده بمیرد ، شوهر از او ارث می برد . ونیز اگر شوهر در بین عده زن بمیرد ، زن از او ارث می برد ، ولی اگر بعد از گذشتن عده رجعی یا در عده طلاق بائن یکی از آنان بمیرد ، دیگری از او ارث نمی برد . مسأله ۲۷۷۱ - اگر شوهر در حال مرض عیالش را طلاق دهد وپیش از گذشتن دوازده ماه هلالی بمیرد ، زن با دو شرط از او ارث می برد ، اول - آنکه در این مدت شوهر دیگر نکرده باشد . دوم - شوهر در مرضی که در آن مرض زن راطلاق داده ، به واسطه آن مرض یا به جهت دیگری بمیرد ، پس ار از آن مرض خوب شود . وبه جهت دیگری از دنیا برود . زن از او ارث نمی برد . مسأله ۲۷۷۲ - لباسی که مرد برای زن خود گرفته ، اگر زیادتر از متعارف باشد ، بعد از مردن شوهر ، جزء مال شوهر است واگر به مقدار متعارف باشد ولو نپوشیده باشد جزء مال شوهر نیست .

مسائل متفرقه ارث

مسأله ۲۷۷۳ – قرآن وانگشتر وشمشیر میت ولباسی را که پوشیده یا مهیا شده برای پوشیدن مال پسر بزرگتر است واگر میت از سه چیز اول بیشتر از یکی دارد ، مثلا دو قرآن یا دو انگشتر دارد یکی بیشتر مال او نیست ولی لباس هر چه باشد به او تعلق دارد . مسأله ۲۷۷۴ – اگر پسر بزرگ میت بیش از یکی باشد مثلا ـ از دوزن او در یک وقت دو پسر به دنیا آمده باشند ، باید لباس وقرآن وانگشتر وشمشیر میت را به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند . مسأله ۱۷۷۵ – اگر میت قرض داشته باشد ، چنانچ قرضش به اندازه مال او یا زیادتر باشد ، باید چهار چیزی هم که مال پسر بزرگتر است ودر مسأله پیش ذکر شد ، به قرض او بدهند ، واگر قرضش کمتر از مال او باشد ، نباید از آن چهار چیزی که به پسر بزرگتر می رسد ، به نسبت به قرض او بدهند ، مثلا اگر همه دارایی او شصت تومان است وبه مقدار بیست تومان آن از چیزهایی است که مال پسر بزرگتر است وسی تومان هم قرض دارد ، قرض را از چهل تومان باقی می دهند . مسأله ۲۷۷۶ – مسلمان از کافر ارث می برد ولی کافر اگر چه پدر یا پسر میت باشد از او ارث نمی برد . مسأله ۲۷۷۷ – اگر کسی یکی از خویشان خود را عمدا وبه ناحق بکشد ، از او ارث نمی برد ، ولی اگر از روی خطا باشد مثل آنکه سنگ را به هوا بیندازد . واتفاقا به یکی از خویشان او بخورد واو را بکشد از او ارث می برد ولی از دیه قتل که بعدا بیان می شود ارث نمی برد . مسأله ۲۷۷۸ – هر گاه بخواهند ارث را تقسیم کنند ، برای بچه از که در شکم است که اگر زنده بدنیا بیاید ارث می برد ، سهم دو پسر را کنار می گذارند . ولی اگر احتمال بدهند بیشتر است مثلا احتمال بدهند که زن به سه بچه حامله باشد ، سهم سه پسر را کنار می گذارند ، وچنانچه مثلا یک پسر یا یک دختر به دنیا آمده ، زیادی را ورثه بین خودشان تقسیم می کنند .

استفتائات

احکام پول کاغذی

تمام پولهای کاغذی اعم از اسکناس ایرانی یا دینار عراقی یا دلار آمریکایی ونظائر اینها مالیت دارند زیرا که دولتها به خاطر پشتوانه ای که دارند از قبیل : طلا ، نقره ، نفت ، مس ، معادن وثروتهای طبیعی دیگر . به آنها اعتبار مالیت داده اند ، وتا زمانی که آن پولها را از مالیت نیندازند در نظر عقلاء دارای ارزش واعتبار است ودر مقابل آنها چیزهای که مالیت ذاتی دارند یعنی مورد احتیاج عامه مردم است از قبیل : خوراکی وپوشاکی ونظائر آنها داده می شود . در اینجا مسائلی پیش می آید که بایستی به طور تفصیل در باره آنها بررسی کرد . مسأله ۱ – ربای قرضی (که عبارت است از اینکه ، جنسی رابه دیگری بدهد وپس از مدتی زیاده از آن را بگیرد مثل اینکه یک من گندم می دهد وپس از شش ماه یک من ونیم می گیرد) در پول کاغذی نیز جاری است پس نمی شود مثلا یکصد تومان به کسی قرض داد که دو ماه بعد یکصدوده تومان گرفت . مسأله ۲ – ربای در معامله (عبارت است از اینکه جنسی که با پیمانه (مکیل ویاکشش (موزون) معامله می شود به همجنس آن با زیاده فروخته شود) در اسکناس ونظائر ان در صورتی که هر دو نقد باشند نیست ، پس اگر صد تومان را به صد وده تومان نقدا مبادله نماید اشکالی ندارد زیرا پول کاغذی از قبیل مکیل وموزون نیست . مسأله ۳ – اگر مقدار معینی از پول کاغذی را به بیشتر زا آن نقدا بفروشد مثلا صد تومان نقد را به کسی بفروشد در عوض صد وده تومان در ذمه که دو ماه بعد آن را بپردازد ، ای معامله در نظر حقیر از دو جهت اشکال دارد : اول آنکه فروش آن است که انسان مالی را در عوض مال دیگر به کسی بدهد ، پس در فروش لازم است که مال فروخته شده غیر از عوض آن باشد . بنابر این اگر صد تومان نقد را بفروشد به صد وده تومان در ذمه ، چون کلی در ذمه مغایر با پول نقد نیست بیع محقق نمی

شود بلکه در واقع قرض است (که حقیقت آن عبارت است از اینکه انسان مالی رابه دیگری بدهد به این قصد که آن مال در ذمه گیرنده باشد) وگذشت که ربای در قرض در تمام اموال جاری است . دوم آنکه در ربای دربیع اگر معامله نقدی باشد شرط است مکیل یا موزون باشد ، ولی اگر معامله نسیه ودر ذمه باشد جماعتی از بزرگان علماء فرموده اند ، مکیل یا موزون بودن شرط نیست واگر مثلا صد عدد تخم مرغ را به صد وده عدد در ذمه بفروشد ربا سات ومعامله باطل است وروایاتی نیز بر آن دلالت دارد . بنابر این اگر چه پول کاغذی مکیل وموزون نیست وقیمت آن به شماره است مانند تخم مرغ ولی در صورتی که مقداری از آن به هم جنس آن با زیاده فروخته شود معامله ربوی وباطل است ، واین قول اگر اظهر نباشد بدون تردید مطابق احتیاط است ونباید این احتیاط ترک شود ومؤید ومؤکد این اشکال ملاحظه مناط وملاک تحریم ربا است که آن مناط به عینه در پولهای کاغذی موجود است . مسأله ۴ - اقوی آن است که زکاهٔ به پولهای کاغذی تعلق نمی گیرد پس اگر انسان هر مقدار پول کاغذی داشته باشد وتمام شرایط تعلق زکاهٔ به نقدین یعنی طلا ونقره موجود باشد زکاهٔ واجب نمی شود . مسأله ۵ - اگر انسان مقداری از پول کاغذی از کسی به قرض بگیرد ودر موقع پرداخت ، مالیت آن کم شده باشد ظاهر آن است که همان پول را اگر بپردازد ذمه او بری می شود وتدارک مالیت ساقط شده لازم نیست .

احکام سفته

سفته هایی که در بین مردم رایج است خود آنها مالیت ندارند ، ومورد معامله نیستند ، بلکه مورد معامله ریالهیی است که یان سفته ها شند اثبات آنها است وشاهد آن این است که اگر کسی دو خروار گندم بفروشد به یک مقدار ریال ودر عوض آن سفته بگیرد وآن سفته بسوزد ویا گم شود ذمه خریدار بری نمی شود وبایستی قیمت آن جنس را به فروشنده بدهد به خلاف آنکه اگر ریال بدهد وآن ریال بسوزد واز بین برود در این صورت ذمه خریدار بری است . احکام سفته در ضمن مسائلی بیان می شود : مسأله ۶ - سفته ای که حقیقت داشته باشد وجای خالی نباشد ، مثل اینکه کسی جنسی را به دیگری فروخته به دو هزار ریال در ذمه وسفته گرفته است ، اگر بخواهد آن را به بانک یا غیر بانک به عنوان معامله واگذار کند ، چنانچه در مقابل وجه نقد نباشد بلکه با وعده باشد معامله اشکال دارد چون بیع دین به دین می شود ، چنانچه با وجه نقد باشد بدون کم کردن ، مثلا در همان مثال واگذار کند آن دو هزار ریال که سفته سند آن است به یک هزار ونهصد ریال ، ظاهرا معامله صحیح است واشکالی ندارد . مسأله ۷ - سفته هایی که دوستانه است وحقیقت ندارد اگر واگذار شود به غیر به عنوان معامله وتملیک ، در صورتی که به عنوان فروش باشد معامله باطل است زیرا خود سفته مالیت ندارد وذمه او هم که مشغول نیست تا دین را بفروشد ولی از چند راه می توان این معامله رائجه را تصحیح نمود : ۱ - آنکه دهنده سفته وکیل نماید گیرنده را که از شخص سوم مبلغی را مثلا صد تومان نقد بخرد به صد تومان در ذمه او به این نحو که ، صد تومان نقد داخل در ملک گیرنده سفته بشود ، وصد تومان نسیه در ذمه دهنده سفته قرار گیرد وسفته دهنده در مقابل این وکالت مقداری پول مثلا صد تومان یا بیشتر بگیرد . ولی شرط صحت خرید پول نقد به پول در ذمه همان طور که گفته شد ، بنابر احتیاط آن است که پول در ذمه زیادتر نباشد وچنانچه سفته گیرنده بخواهد به شخص سوم زیادی بدهد باید بعنوان بذل باشد . ونیز همان گونه که گذشت در موقع معامله رعایت دو تا بودن ثمن ومثمن بشود از قبیل کلی وفرد نباشد ، بلکه کلی غیر منطق بر فرد موجود باشد . ۲ - سفته دهنده وکیل کند سفته گیرنده را که مثلا یکصد تومان از شخص سوم نقد بخرد برای او به یک صد تومان ذمه خودش یا رعایت تغایر ثمن ومثمن یا قرض بگیرد برای او ونیز وکیل نماید او را که بعد از تمام شدن این معامله سفته گیرنده پول نقد را به خودش بفروشد به همان قیمت یا قرض بردارد ، در نتیجه پول نقد مال سفته گیرنده می شود واو مدیون سفته دهنده می شود وسفته دهنده مدیون شخص سوم . واگر بخواهد زیادی بدهد باید به عنوان بذل باشد واگر با شرط باشد در فرض بیع احتیاط ودر صورت قرض جزما باطل خواهد بود . ۳ - سفته دهنده به دادن سفت اذن بدهد به سفته

گیرنـده که پس از آنکه او از شـخص سوم مبلغی را مثلا صد تومان خرید به همان مبلغ در ذمه خودش یا قرض گرفت ، حواله دهد شخص سوم را به سـفته دهنـده ، وبعـد از تمامیت از دو معامله سـفته دهنده مدیون آن شـخص می شود ، وسـفته گیرنده مدیون او ، وپول نقد مال سـفته گیرنده می شود . ودر این صورت چنانچه شرط زیادی نماید ظاهرا اشکال ندارد البته شرط در حواله باشد ودر اذن در ان ، نه در بیع ویـا قرض . ۴ – سـفته دهنده با دادن سفته ضامن بشود پولی راکه سفته گیرنده از شخص سوم قرض می گیرد یا بامعامله مـدیون او می شود ، وبعـد از آن سـفته گیرنـده با شـخص سوم معامله نمایـد با خرید وفروش یا قرض وپس از تمام شدن معامله دینی که بر ذمه سـفته گیرنده است منتقل می شود به ذمه سـفته دهنده ، ولی مراجعه به او نمی شود مگر بعد از رسیدن موعد وپرداخت وجه از طرف ضامن . ودر این صورت هم شـرط زیادی بلا مانع است در صورتی که در ضـمن بیع یا قرض نباشد . مسأله ۸ – معامله سـفته را از چهار طریق تصـحیح کردم ولی لازمه همه آنها این است که پول را در سـر موعـد ، سـفته دهنده باید به آنکه طرف معامله است بانک یا غیر بانک بپردازد ، ولیکن دولت قانونی وضع کرده است که بانکها یا خریـدارهای دیگر اختیار دارند ره هر کدام از سـفته دهنده وسـفته گیرنده مراجعه نموده ووجه سفته را از او مطالبه کنند وسفته رابه او در مقابل معادل وجه سفته بدون کسـر واگـذار نماینـد ، وهر دوی انهـا هم موظفنـد که در صورت مطـالبه بانـک یـا خریـدار دیگر وجه را بپردازنـد . وچون این ازام والتزامات را نوعا می داننـد ومعاملات روی این شـرط انجام می گیرد واز او تعبیر به شـرط ضـمنی می کنند ، پس کسانی که یا این الزام والتزام را بدانند وسـفته را با این شـرط ضمنی معامله کنند رعایت این شرط لازم است . بنابر این مراجعه طلبکار به سفته دهنده به واسـطه معامله است ومراجعه به سـفته گیرنـده از راه شـرط ضـمنی است ومانعی نـدارد . وراه دیگری هم هست در صورتی که به طریق چهـارم معـامله انجام شود که مقام را جای بیان ان نیست . مسأله ۹ – متعارف است میان کسانی که سـفته معامله می کننـد که اگر مـدیون تأخیر در اداء دین نمود بعـد از رسـیدن موعـد ، باید پولی را به دائن بپردازد ، به عبارت دیگر ، در سر موعد اگر سـفته دهنده یاگیرنده پول را به کسـی که سفته را به او واگذار نموده اند در مقابل پول معینی ، پول را نپرداختند آن شخص یا آن مؤسسه بـاری تأخیر ، مبلغ معینی را می گیرد . دو راه برای حلال بودن ان وجه هست ، اول اینکه مصالحه نماینـد به این نخو که ایقاع صـلح نماینـد بر ابراء مافی الـذمه در مقابل مقـدار زیادتر وگرنه چنانچه مدت را در مقابل مقداری پول قرار دهند به نحو شـرط ابتدایی در ضمن عقـد دیگر یـا مصـالحه بر او یـا بنحو فروش در همه این صورتها پول اضافه ربا است وگرفتن آن حرام . وهمچنین باطل اسـت اگر بفروشـند دین حـال را به زاده بر آن در ضـمن مـدتی زیرا بیع دین به دین را فقهاء جائز نمی داننـد . راه دوم برای اینکه آن پول زیـادی حلال باشـد این است که : در ضـمن معامله دیگری وجه زیادی را منتقل نماینـد مثل اینکه : چیزی که قیمتش مثلا ده تومان است بفروشند به بیست تومان واین معامله صحیح است واشکالی ندارد . برای رفع شبهه از این قسم معامله روایتی که به سند صحیح از امـام موسـی بـن جعفر علیـه السـلام روایت شـده است نقـل می کنیم : راوی عرض می کنـد به حضـرت من چنـد درهم از کسـی طلبکارم وآن شـخص خواهش می کنـد او را مهلت دهم وبه من منفعتی برساند ، من جبه ای را که قیمتش هزار درهم است به او ده هزار درهم یـا بیست هزار درهم می فروشم وطلب خود را تـأخیر می انـدازم حضـرت فرمود : عیبی نـدارد . مسأله ۱۰ – متعارف در بانکها آن است که با یک امضاء معامله نمی کننـد ولی اشخاصـی هسـتند که با یک امضاء هم معامله می نمایند به این نحو که پول می دهند وسـفته می گیرند ، این معامله اگر ربدون زیادی باشد یعنی یکصد تومان بدهد وسفته هم یکصد تومان باشد هیچ اشکالی نـدارد چه ، به عنوان قرض باشـد وسـفته سـند اثبات آن در ذمه ، ولی اگر با زیادی باشـد که یکصـد تومان مثلا بگیرد ویکصـدوده تومان سـفته بدهـد ، چنانچه به عنوان قرض باشد (همان طور که میان مردم مرسوم است) مسـلما باطل وحرام است ، واگر به عنوان بیع باشـد در نظر حقیر اشـکال دارد ، واحتیاط واجب در ترک ان است ، وچنانچه بخواهنـد زیادی حلال باشـد می توانند از راه دوم که در مسأله پیش گفته شد استفاده نمایند .

احکام معاملات بانکها

از جمله مسائلی که دراین زمانها پیدا شده احکام مربوط به بانکها ومعامله باآنها است . به طور کلی بانکها بر سه قسمند : بانک دولتی ، بانک ملی ، بانک مشترک میان دولت وملت . وچون جمعی از علماء دولد را مالک نمی دانند از این جهت احکام معامله با این بانکها مختلف است . به نظر حقیر ممکن است دولت ومؤسسه مالک بشود ، ولذا اقسام بانکها در حکم یکسانند وبسیاری از معاملاتی که در آن صورت می گیرد تازگی ندارد وما از ذکر انها خود داری می کنیم تنها مسائلی را تذکر می دهمی که تا حدودی تازگی دارند مسأله ۱ - در میان مردم متعارف است که پولی در بانک می گذارند وبانک هم در آن پول تصرف می نماید حتی گاهی عین پول را مصرف می کند وبه دیگری منتقل می نماید ودر عوض سودی به صاحب مال می دهد . ازن معامله دارای صورتهای مختلف واحکام گونا گون است که ذیلا توضیح داده می شود : ۱ - صاحب پول در عوض مبلغ زیادتر پول خود را به بانک بفروشد . در مسائل پیش روشن شد که این معامله اشکال دارد واحتیاط واجب در ترک آن است . ۲ - صاحب پول به بانک قرض بدهد . بعضی از علما گفته اند که این نوع معامله جائز است زیرا هنگام سپردن صاحب پول شرط نمی کند که اضافه بر اصل پول چیزی به او بدهد ، بنا بر این پول اضاقی به منزله جائزه است ، ولی بنظر حقیر پول اضافه ربا وحرام است : زیرا بانک به طور کلی قراری گذارده وقانونی وضع کرده است که هر کس پولی در بانک بگذارد در هر ماه مقداری زیادتر به او داده می شود ، ومعاملات با بانک روی این قرار داد کلی است وبنای عمل روی این شرط است وچنین شرطی را شرط ضمنی می گویند وشرط ضمنی در نظر عقلاء در حکم شرط صحیح است ، ولذا چنانچه بانک بخواهد مبلغ اضافی را ندهد به وسیله قوه قهویه از او می گیرند بنابر این این نوع معامله به طور قطع ربوی است وگرفتن پول اضافی حرام . ۳ - صاحب پول ، پولش را به بانک اباحه کند ولو اینکه بانک آن را تملک کند و به دیگری بدهد ، ودر عوض مبلغی اضافی به صاحب پول بپردازد که این نوع معامله را اباحه به عوض می گویند وظاهرا اشکالی هم ندارد . ۴ - صاحب پول ، پول را به شکل امانت وودیعه در بانک بگذارد واجازه می دهد در آن تصرف نماید نهایت آنکه اذن در تصرف ناقل مجانی نیست بلکه در مقابل عوض است در این صورت مبلغ اضافی از باب شرط ضمنی یا صریح حلال می باشد . مسأله ۲ - مرسوم است که بانک گاهی با قرعه به بعضی از کسانی که در بانک پول دارند جایزه می دهد ، وچون این جایزه شرط نشده است بانک هم ملزم به آن نیست وتنها آن را باری تشویق مردم می دهد از این جهت حلال است وهیچ اشکالی ندارد . مسأله ۲ - مرسوم است که بانک گاهی با قرعه به بعضی از کسانی که در بانک پول دارند جایزه می دهد ، وچون این جایزه شرط نشده است وبانک هم ملزم به آن نیست وتنها ان را برای تشویق مردم می دهد از این جهت حلال است وهیچ اشکالی ندارد . مسأله ۳ - پولهایی که در بانک گذاشته می شود بعضی را صاحب پول پیش از سر رسید موعد نمی تواند بگیرد که از ان تعبیر به (امانت) می شود وبعضی هر موقع خواست می تواند بگیرد که از آن تعبیر به (توفیر) می شود . این دو نوع سپرده از لحاظ احکام باهم فرقی ندارند ، مگر آنکه بایستی به شرط در ضمن عقد (عدم امکان برداشت در صورت اول وامکان برداشت در صورت دوم) عمل شود . مسأله ۴ - از جمله کارهایی که بانک انجام میدهد این است که : گاهی تاجری با طرف خود در ممالک دیگر مذاکره خرید جنس را می نماید ومقدار وقیمت وشرایط تسلیم را تمام می کند ، ولی چون دولت مانع از بیرون بردن پول است از مملکت مگر تحت نظر بانک لذا تاجر می رود بانک ومقداری از قیمت آن جنس را به بانک می پردازد ، مثلا جنسی را تمام کرده است که یک صد هزار تومان بخرد ، پنجاه هزار تومان نقد به بانک میدهد ، بانک تمام قیمت جنس را که صد هزار تومان است به طرف تاجر می پردازد وجنس را تحویل می گیرد آنگاه به تاجر اطلاع می دهد چنانچه بقیه پول را بدهد می تواند جنس را تحویل بگیرد وگرنه خود بانک حق دراد آن متاع را بفروشد وحق خود را دریافت نماید وبقیه را به تاجر بدهد وبانک در عوض این کار ، مبلغی از تاجر دریافت می کند . ظاهرا چنین معامله ای اشکال ندارد هم مقداری که بانک می

گیرد حلال است ، وهم فروش جنس وبرداشتن حق خود ، اولی حلال است به واسطه اینکه معامله ای که تاجر با طرف خود می کند بیعی است مشروط به دخالت بانک وکاری که تاجر با بانک می کند یا جعاله است به این نحو که تاجر به بانک می گوید : اگر دین مرا اداء کنی من اصل دین وآن زیادی را که قرار گذاشته ایم به تو می دهم ، ویا مصالحه است ود رهر دو صورت پول زیادی برای دین نیست تا ربا باشد ، بلکه در مقابل کارهایی است که بانک انجام می دهد وبی شک چنین پولی گرفتنش حلال خواهد بود ، دومی حلال است به واسطه اینکه در ضمن معامله تاجر با بانک چنین شرشی می شود ودر حقیقت تاجر بانک را وکیل در فروش جنس در صورت نپرداختن پول می نماید . مسأله ۵ - در میان مردم متعارف است که از بانکها اعم از بانک رهنی وغیره باری ساختمان ویا زراعت ویا ما یحتاج دیگر پول می گیرند وبه اقساط آن پول را با مقدار معینی سود بانک می پردازند . این معامله به خاطر اینکه مشتمل بر ربا است حرام است ، گر چه صریحا شرط زیادی نشود چون بنای قرض روی این شرط است ودر مسائل پیش گفتیم : شروطی که طبق یک قرار کلی مبنای معامله روی ان است شروط ضمنیه است ودر حکم شرط صریح است ونمی توان ان را به این نحو نیز تصحیح نمود : مبلغ معینی را از بانک نقدار بخرد در عوض همان مبلغ با زیادی که به اقساط آن را بدهد زیرا بیع نقد به نسیه در غیر مکیل وموزون همان طور که در سابق گفتیم اشکال دارد

احکام سر قفلی

از معاملات رائج ومورد ابتلاء (سر قفلی) است وعامل پیدایش آن این است که دولت قانونی وضع کرده است که هر کس خانه ویا محلی را اجاره کند پس از گذشتن مدت اجاره مالک حق ندارد مستأجر را از آن محل بیرون کند ویا مال الاجاره را زیاد کند ، وچو ارزش اجاره غالبا ترقی می کند وگاهی مستأجر موافق مذاق مؤجر نیست یا آنکه مؤجر خود احتیاج به مورد اجاره دارد ، ودر تمام این فروض تخلیه محل ممکن نیست مگر با دادن مقداری پول ، از این رو (سر قفلی) که عبارت است از پولی که مستأجر از مؤجر برای تخلیه محل ویا از شخص سوم برای تحویل محل می گیرد پدید آمده واین پول در بعضی موارد حلال ودر بعضی دیگر حرام است که ذیلا توضیح داده می شود : مسأل ۱ - سر قفلی ای که مالک می گیرد از دو راه قابل تصحیح است : ۱ - مالک مغازه یا خانه ومانند اینها را به شخصی مثلا یک ساله اجاره می دهد در عوض ماهی هزار ریال به اضافه پنجاه هزار ریال نقد ودر ضمن اجاره شرط می کند : تا زمانی که مستأجر مایل باشد می تواند در آن محل بماند واجاره آن محل را به همین مبلغ تمدید نماید وحق اخراج او وافزودن بر مبلغ مورد توافق را نداشته باشد وچنانچه مستأجر محل اجاره ار به دیگری واگذار نمود مؤجر با آن شخص طبق اجاره مستأجر اول رفتار نماید یعنی برمبلغ اجاره ماهیانه که هزار ریال بوده نیفزاید . ۲ - مالک با مستأجر در مورد مال الاجاره توافق نمایند ودر ضمن شرط کنند که مستأجر وکیل باشد بعد از پایان مدت اجاره محل را به خودش ویا به دیگری اجاره دهد ویا وکیل در توکیل باشد در اجاره دادن به دیگری ودر مقابل این وکالت مبلغی مثلا پنج هزار تومان به مالک بدهد واین وکالت چون در ضمن عقد لازم شرط شده است لازم است وموکل نمی تواند وکیل را عزل کند وبا مردن او هم از بین نمی رود . مسأله ۲ - سر قفلی ای که مستأجر از مالک می گیرد دو صورت دارد : یک ی حلال ودیگری حرام ، اگر مستأجر از مالک به یکی از دو طریق که در مسأله پیش گفته شد سر قفلی بگیرد می تواند آن را در مقابل اسقاط حق یا وکالت که از راه شرط حاصل شده بود ، حساب نماید واز آن محل رفع ید نماید ، وگرنه بعد از پایان مدت اجاره وعدم رضایت به تمدید اجاره حق تصرف در آن محل را ندارد اگر چه با بودن مستأجر در ان محل وگذشت زمان مال الاجاره آن ترقی کرده باشد وگرفتن پولی به عنوان سر قفلی در این صورت حرام است . مسأله ۳ - سر قفلی ای که مستأجر از مستأجر دیگر می گیرد چند صورت دارد که بعضی از صور آن حلال وبعضی دیگر حرام است . صورت او آنکه مستأجر به مالک سر قفلی داده باشد یعنی به یکی از دو طریق که در مسائل پیش گفته شد از مالک حق واگذار نمودن محل به دیگری را گرفته باشد ، در این صورت مستأجر دیگر به هر مقداری که توافق کنند

سر قفلی بگیرد ولو آنکه چنـد برابر سـر قفلی از که او به مالـک دادن است باشـد . صورت دوم آنکه مسـتأجر گر چه به مالـک سـر قفلی نپرداخته است ، اما در ضـمن اجاره شرط کرده تا زمانی که مستأجر در محل اجاره ساکن است به همان قیمت اول اجاره بدهد ومؤجر حق اضافه کردن قیمت مال الاجاره را نداشته باشد وچنانچه مسـتأجر بخواهد محل اجاره را به دیگری واگذار نماید مؤجر با همان شـخص طبق اجاره مستأجر اول رفتار نماید یعنی مبلغ اجاره را زیاد نکند وتا هر اندازه که او بخواهد اجاره را تمدید نماید ، یا آنکه مالک در حین اجاره اول شـرط وکالت مسـتأجر اول را نموده باشد ، در این صورت نیز مسـتأجر اول می تواند از مسـتأجر دوم سر قفلی بگیرد به همـان گـونه که در صورت اول بیـان گردیـد . صورت سوم آنکه : مسـتأجر اول به مالـک سـر قفلی داده یـا آنکه شرط نموده است مجانا ، ولی شـرط ومورد معامله فقط آن است که مسـتأجر تا مائل باشد مالک تجدید اجاره نماید وحق افزودن بر قیمت اجاره را نداشته باشـد ، وچنانچه به مسـتأجر دیگر واگذار شد ، مالک هر نحوی که مائل باشد می تواند با او رفتار نماید . در این صـورت نیز می توانـد مسـتأجر اول از مسـتأجر دوم سـر قفلی بگیرد ولی به این تربیب که ان شـخص سوم مبلغی را مثلاـ ده هزار تومـان به مستأجر اول می دهـد که او ان محـل را تخلیه کنـد آنگـاه خود با مالک به یک قیمتی توافق می کنـد ومحل را اجاره می نمایـد ومالک نیز در معامله با او کمال آزادی را دارد وآن شـخص سوم اگر بخواهـد در آن محل حقی پیـدا کنـد باید همانطور که بیان شـد به مالک سـر قفلی بدهـد . صورت چهارم آنکه : مسـتأجر به مالک سـر قفلی نـداده است ولی مالک میل دارد با او تجدید اجاره نمایـد وتا موقعی که او بخواهـد به دیگری اجاره ندهد . در این صورت نیز مسـتأجر می تواند از شـخص سوم سـر قفلی بگیرد ولی به یکی از سه راه زیر : ۱ – اینکه مبلغی مثلا پنج هزار تومان به او بدهد وشـرط نماید که محل را تخلیه کند ومزاحم او بناشد . ۲ – در مقاب لعدم مزاحمت او مبلغی را به او ببخشد واین در حقیقت (هبه معوضه) است . ۳ – در مقاب لعدم مزاحمت ، پول را به عنوان (جعاله) بدهد . در این صورت نیز سر قفلی در مقابل تخلیه محل است واجاره از مالک اصلی ، واو به هر نحو مایل باشد می تواند معامله کند .

حکم خرید وفروش حواله

یکی از معاملات رایج میان بازرگانان (صـرف برات) است واز آن به (خرید وفروش حواله ، تعبیر می کنند وآن برسه قسم است ، قسم اول – شخصی در محلی پولی به تاجر می دهد که از طرف او در محل دیگر همان پول را دریافت کند . مثلا ده هزار تومان در تهران به تـاجری می دهـد که در بغـداد همـان مبلغ را از طرفش بگیرد . چه این معامله به شـکل قرض باشـد ویا خریـد وفروش ، در صحت این معامله هیچ اشکالی نیست . قسم دوم – شخصی در مکانی پولی به تاجر بدهد ودر مکان دیگر از طرف او کمتر از آن را بگیرد مثلا هزار تومان در بغـداد به تاجر بدهـد ودر تهران نهصد تومان بگیرد . ظاهرا این معالمه هم اشـکالی ندارد وفرقی بین قرض وخریـد وفروش نیست زیرا ربـا ان است که پول دهنـده زیادی بگیرد نه کمتر ودر این قسم پول دهنـده کمتر می گیرد . قسم سوم – آنکه شخصـی در محلی پولی به کسـی بدهـد که در محـل دیگر از خودش ویـا از طرفش زیـادتر بگیرد . در این قسم اگر پول را به عنوان قرض بدهد قطعا حرام است واگر خرید وفروش باشد احتیاط واجب ترک ان است والله العالم .

حکم ضمان جدید

شخصـی متعهد می شود مثلا خانه ای را با خصوصیاتی که طرفین بر آن توافق کرده اند بسازد وتحویل دهد وشخص سومی با توافق طرفین متعهـد می شود ، چنانچه تعهد کننده تا مدت معین کار راانجام ندهد مبلغی به صاحب کار بپردازد ودر مقابل این تعهد پولی می گیرد . در صورتی که متعهـد اول تخلف کرد وشـخص ثالث مبلغی را که تعهد کرده پرداخت نمود وهمان مبلغ را از متعهد اول

گرفت ، اینکار با جمیع خصوصیاتش صحیح است ومانعی ندارد .

حکم بیمه

از معاملات تازه در آمد (بیمه نمودن) است . دانشمندان علم حقوق نوشته اند که این معامله در اوائل قرن چهارده میلادی در اروپا پدید آمده است . وبعدا در اثر بر قراری تجارت میان شرق وغرب در اوائل قرن سیزده هجری اسلامی در بلاد آسیا ظاهر گردید واموال تجارتی را که از راه دریا وارد می کردند بیمه می نمودند وکم کم در همه شئون زندگی راه یافت تا جایی که همه چیز حتی انسان را بیمه می کنند . حقیقت بیمه این است که : پیمانی میان دو طرف بسته می شود مبنی بر اینکه : چنانچه حادثه ای پیش بیاید ومورد بیمه آسیب ببیند ویا از بین برود ، بیمه کننده متعهد باشد خسارات وارده را طبق قرار داد بپردازد ودر برابر چنین تعهدی بیمه پذیر نیز متعهد می شود در هر ماه یا هر سال یا یک مرتبه مبلغی را به او تسلیم نماید . مثلا شخصی متعهد می شود : هر سال مبلغی را به شرکت ویا فردی بدهد که اگر آسیبی به ماشین ویا خانه اش برسد آن شرکت ویا آن شخص آن خسارت را جبران نماید . یک قسم دیگر بیمه نیز وجود دارد وآن اینکه : عده ای سرمایه ای می گذارند چنانچه خسارتی به یکی از اعضاء وارد شود از آن طریق جبران نمایند که اساس این قسم بیمه باز نمودن صندوق تعاونی مشترک میان جماعتی است برای جبران خسارت معینی که بر یکی از اعضاء وارد می شود . قسم اول بیمه را از چند راه که ذیلا توضیح داده می شود می توان تصحیح نمود : ۱ - از راه ضامن شدن - بنا بر اقوی در ضامن شدن شرط نیست آن چیزی که ضامن آن شده اند دین در ذمه باشد بلکه ضامن اعیان شدن گر چه ان اعیان نزد صاحبانش باشد صحیح است بیمه نیز از مصادیق ضمان اعیان است نهایت ضمانی است مشروط به اینکه : کسی که برای او ضامن شده اند باید مبلغی در سال بپردازد . ۲ - از راه صلح وسازش - طرفین معامله سازش می کنند که بیمه شونده مبلغی بدهد وبیمه کنند نیز در صورت خطر ووقوع خسارتی آن را جبران نماید . ۳ - از راه هبه معوضه - به این ترتیب بیمه شده مبلغی را یک مرتبه ویا تدریجا به شرکت یا شخص بیمه کننده مجانی تسلیم می کند وشرط می کند اگر پیش آمدی برای او بکند خسارتش را جبران نماید . ۴ - از راه معامله مستقل - گر چه معامله بیمه در زمان شارع مقدس وجود نداشته است اما این معامله یک معامله عقلایی است وشارع مقدس هم از آن نهی نکرده وعموم (اوفوا بالعقود) نیز شامل ان خواهد بود . (مسأله) بعضی از شرکتها در سال یک مرتبه یا در هر ماه مبلغی به کسانی که بیمه شده اند می پردازد ظاهرا گرفتن آن پول حلال است زیرا این کار با شرط در ضمن عقد بیمه لازم الرعایه است . واما قسم دوم بیمه که بر اساس تأسیس صندوق تعانی مشترک است نیز قابل تصحیح است به شرح زیر : ۱ - از راه ضامن شدن - به این ترتیب ، پولهای هر کدام از شرکاء که در محلی گذاشته اند مال خود آنها است ولی هر کدام از آن چند نفر ضامن می شود اموال دیگران را به نسبت معینی مثلا اگر پنج نفرند هر کدام ضامن اموال دیگران می شود به ربع ، واین ضمان مشروط است به اینکه هر کدام رد ماه یا سال مبلغ معینی را نزد شرکت بگذارند . ۲ - می شود از راه صلح وسازش تصحیح نمود . ۳ - ممکن است همانطور که در قسم اول گفته شد از راه معامله مستقل آن را تصحیح نمود .

خرید وفروش اوراق جایزه دار

از جمله معاملات تازه در آمده خرید وفروش (اوراق شانسی) است وحقیقت آن این است که توافقی میان مردم از یک طرف وشرکت یا شخص معینی از طرف دیگر می شود که چنانچه کسی اوراق را به قیمت معینی بخرد آن شرکت یا شخص میان خریداران قرعه می زند ، قرعه بنام هر کس اصابت کرد مقداری پول می دهد . این معامله چند صورت دراد که همه ان صورتها حرام وپوی که از آن راه گرفتن می شود غیر جائز است . صورت اول اینکه پول را در عوض اوراق به احتمال اصابت قرعه بدهد

این عمل قمار وحرام است بدون اشکال . صورت دوم انکه اوراق را می خرد در عوض پول معین ودر ضمن بیع قرعه زدن را شرط می کند یا آنکه خود فروشنده برای تشویق خریداران قرعه می زند ، یان معامله وشرط هر دو باطلند ، اما معامله به جهت مجهول بودن مالیت . اوراق باطل است زیرا چنانچه قرعه بنام او اصابت کند اوراق مالیت زیادتر دارد واگر اصابت نکند اصلا مالیت ندارد ومعامله بر مجهول باطل است . وشرط هم با فساد معامله شرط ابتدایی می شود وغیر واجب الرعایه وفاسد خواهد بود . وقرعه هم به خودی خود قمار وحرام است واز موجبات مالکیت نمی تواند باشد . صورت سوم آنکه کسی اوراقی را به قیمت معینی به عنوان کمک به یک از مؤسسات خیریه می گیرد آنگاه دهنده اوراق به عنوان تشویق میان گیرندگان اوراق قرعه می زند وبنام هر کس اصابت کرد مبلغی می دهد ، در این صورت دادن پول به عنوان کمک به مؤسسات خیریه مانعی ندارد ، ولی گرفتن پولی که از راه قرعه نصیبش شده جایز نیست چه آن پول از پولهایی باشد که مردم به عنوان کمک به مؤسسه داده اند وچه غیر آن باشد بلی چنانچه از پول دیگر دهند وبه عنوان بخشش باشد وبداند که با قرعه مجبور به دادن پول نیست گرفتن چنین پولی اشکالی ندارد ، ولی چنین فری از مورد بحث ما خارج است مال غصبی را هم اگر صاحبش راضی بشود مانعی ندارد والله العالم .

۱۵– آیه الله سید محمد حسینی شاهرودی (مدظلّه)

مشخصات کتاب

سرشناسه :حسینی شاهرودی، محمد، ۱۳۱۰ عنوان و نام پدیدآور :استفتائات/محمد حسینی‌شاهرودی. مشخصات نشر :[قم]: آل‌المرتضی، ۱۳۸۵ مشخصات ظاهری :ج. شابک :دوره: ۹۶۴-۵۸۲۲-۱۰-۶ ؛ ج. ۱: ۹۶۴-۵۸۲۲-۰۹-۲ یادداشت :ج. ۱ (چاپ اول: ۱۳۸۴). یادداشت:ج. ۱ (چاپ دوم: ۱۳۸۵). یادداشت :ج.۱ (چاپ سوم: ۱۳۸۶). موضوع :فتواهای شیعه -- قرن ۱۴ موضوع :فقه جعفری -- رساله عملیه رده بندی کنگره :BP۱۸۳/۹/ح۴۸الف۵ ۱۳۸۵ رده بندی دیویی:۲۹۷/۳۴۲۲ شماره کتابشناسی ملی :۱۰۲۶۷۳۱

توضیح المسائل مربوط به خمس و قسمت احکام معاملات

احـکام خـمس

احـکام خـمس

مسأله ۱۷۶۰ ـ در هفت چیز خمس واجب میشود: اول ـ منفعت کسب. دوم ـ معدن. سوم ـ گنج. چهارم ـ مال حلال مخلوط به حرام. پنجم ـ جواهری که بواسطه غواصی یعنی فرو رفتن در دریا به دست می آید. ششم ـ غنیمت جنگ. هفتم ـ زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد. و احکام اینها مفصلاً گفته خواهد شد. ۱ ـ منفعت کسب مسأله ۱۷۶۱ ـ هر گاه انسان از تجارت یا صنعت، یا کسبهای دیگر مالی بدست آورد، اگر چه مثلاً نماز و روزه میتی را بجا آورد و از اجرت آن، مالی تهیه کند، چنانچه از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیاید، بایدخمس یعنی پنج یک آنرابه دستوری که بعداً گفته میشود بدهد . مسأله ۱۷۶۲ ـ اگر از غیر کسب، مالی بدست آورد، مثلاً چیزی به او ببخشند ، و از مخارج سالش زیاد بیاید، اقوی آنست که خمس آن را هم بدهد. مسأله ۱۷۶۳ ـ مهری راکه زن می گیرد خمس ندارد. و همچنین است ارثی که به انسان می رسد. ولی اگر مثلاً با کسی خویشاوندی دوری داشته باشد و نداند چنین خویشی دارد، احتیاط واجب آنست خمس ارثی را که از او می برد بدهد. مسأله ۱۷۶۴ ـ اگر مالی به ارث به او برسد و

بدانـد کسـی که این مال از او به ارث رسـیده خمس آن را نـداده، باید خمس آن را بدهد. و نیز اگر در خود آن مال خمس نباشد، ولی انسـان بدانـد کسـی که آن مـال از او به ارث رسـیده، خمس بـدهکار است، بایـد خمس رااز مال او بدهـد. مسأله ۱۷۶۵ ـ اگر بواسطه قناعت کردن، چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد. مسأله ۱۷۶۶ ـ کسی که دیگری مخارج او را می دهـد، بایـد خمس تمام مالی را که بـدست می آورد بدهد. مسأله ۱۷۶۷ ـ اگر ملکی را بر افراد معینی مثلاًـ بر اولاـد خـود وقف نمایـد، چنانچه در آن ملک زراعت و درختکاری کننـد و از آن چیزی بـدست آورنـد و از مخارج سال آنان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهنـد. بلکه اگر طور دیگری هم از ملک نفع ببرنـد مثلاً اجاره آن را بگیرنـد، بنا بر احتیاط واجب باید خمس مقداری را که از مخـارج سالشان زیاد می آیـد بدهنـد. مسأله ۱۷۶۸ ـ مـالی را که فقیر گرفته و از مخـارج سـالش زیـاد آمـده اگر از بـابت صـدقه مستحبی بوده بنابر احتیاط واجب خمس آن را باید بدهد و همچنین اگر از بابت خمس و زکات بوده در صورتی که زاید از مخارج سـال را مالـک شود خمس آنهـا را بایـد بدهـد علی الاـظهر. ولی اگر از مالی که به او داده انـد منفعتی ببرد مثلاً از درختی که بابت خمس به او داده انـد میوه ای بـدست آورد، و از مخارج سالش زیاد بیایـد، بایـد خمس آن را بدهد. مسأله ۱۷۶۹ ـ اگر بـا عین پول خمس نـداده جنسـی را بخرد، یعنی به فروشـنده بگوید این جنس را به این پول می خرم، چنانچه حاکم شـرع معامله پنج یک آن را اجازه بدهـد، معامله آن مقـدار صـحیح است، و انسان بایـد پنـج یک جنسـی را که خریـده به حاکم شـرع بدهد و اگر اجازه ندهد، معامله آن مقـدار باطل است پس اگر پول را که فروشـنده گرفته از بین نرفته حاکم شـرع خمس همان پول را می گیرد و اگر از بین رفته عوض خمس را از فروشـنده یـا خریـدار مطالبه می کنـد. مسأله ۱۷۷۰ ـ اگر جنسـی را بخرد و بعـد از معـامله قیمت آنرا از پـول خمس نداده بدهد، معامله ای که کرده صـحیح است. ولی چون از پولی که خمس در آنست به فروشنده داده به مقدار پنج یک آن پول به او مـدیون می باشـد وپولی را که به فروشـنده داده اگر از بین نرفته حاکم شـرع پنج یک همان را می گیرد و اگر از بین رفته عوض آنرا از خریـدار یـا فروشـنده مطالبه می کنـد. مسأله ۱۷۷۱ ـ اگر مـالی را که خمس آن داده نشـده بخرد چنـانچه حـاکم شـرع معامله پنـج یک آنرا اجازه ندهـد معامله آن مقدار باطل است و حـاکم شـرع می تواند پنج یک آن مال را بگیرد. و اگر اجازه بدهد معامله صـحیح است. و خریدار باید مقدار پنج یک پول آنرا به حاکم شـرع بدهد و اگر به فروشـنده داده می تواند از او پس بگیرد. مسأله ۱۷۷۲ ـ اگر چیزی را که خمس آن داده نشده به کسی ببخشند، پنج یک آن چیز، مال او نمی شود. مسأله ۱۷۷۳ ـ اگر از کافر یا کسـی که به دادن خمس عقیـده نـدارد، مالی به دست انسان آید، واجب نیست خمس آنرا بدهد. مسأله ۱۷۷۴ ـ تاجر و کاسب و صنعتگر و ماننـد اینها از وقتی که شـروع به کاسبی می کننـد یک سال که بگـذرد، باید خمس آنچه را که از خرج سالشان زیاد می آیـد بدهنـد. و کسـی که شـغلش کاسبی نیست، اگر اتفاقاً منفعتی ببرد، بعـد از آنکه یک سال از موقعی که فائـده برده بگذرد، باید خمس مقـداری را که از خرج سالش زیاد آمـده بدهـد. مسأله ۱۷۷۵ ـ انسـان می توانـد در بین سال هر وقت منفعتی به دستش آید خمس آنرا بدهـد. و جـایز است دادن خمس را تـا آخر سال تأخیر بینـدازد. مسأله ۱۷۷۶ ـ کسـی که ماننـد تاجر و کاسب باید برای دادن خمس، سال قرار دهد، اگر منفعتی بدست آورد و در بین سال بمیرد،باید مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسـر کنند و خمس باقیمانـده را بدهند. مسأله ۱۷۷۷ ـ اگر قیمت جنسـی که برای تجـارت خریـده بالا رود، و آنرا نفروشـد و در بین سال قیمتش پائین آید، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست. مسأله ۱۷۷۸ ـ اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و به امید اینکه قیمت آن بالاـتر رود، تـا بعـد از تمـام شـدن سـال آنرا نفروشـد و قیمتش پائین آیـد، خمس مقـداری که بالا رفته بر او واجب نیست. مسـأله ۱۷۷۹ ـ اگر غیر مـال التجـاره مـالی داشـته باشـد که خمسـش را داده، یـا خمس نـدارد چنـانچه قیمتش بالا رود و آنرا بفروشـد لازم است که خمس مقـداری که بر قیمتش اضافه شـده است بدهد اگر در بین سال آنرا در مئونه خود صـرف ننماید لکن اگر زیادتی قیمت از جهت کم ارزشـی پول باشـد مثلاً در بیست سال قبل جنسـی را به صد تومان خریده در این زمان به هزار تومان فروخته ولکن این هزارتومان فعلی بیشتر از صدتومان بیست سال قبل ارزش ندارد و قیمت جمیع اجناس بیست سال قبل تا بحال یک

بر دَه شده در این صورت بر زیادتی قیمت آن خمس تعلق نمی گیرد، و چنانچه مثلاً درختی که خریده میوه بیاورد، یا گوسفند چاق شود، در صورتی که مقصود او از نگهداری آنها کاسبی بوده، باید خمس آنچه زیاد شده بدهد و اگر مقصودش کاسبی نبوده بلکه گذران زندگی بوده باید خمس مقداری که از مخارج سالیانه زیاد می آید بدهد. مسأله ۱۷۸۰ ـ اگر باغی احداث کند برای آنکه بعد از بالا رفتن قیمتش بفروشد، باید خمس میوه و نمو درختها را بدهد و اگر باغ را هم فروخت باید خمس زیادی قیمت آن را هم بدهد ولی اگر قصدش این باشد که میوه آن را بفروشد فقط باید خمس میوه درختها را بدهد. مسأله ۱۷۸۱ ـ اگر درخت بید و چنار و مانند اینها را بکارد، سالی که موقع فروش آنها است اگر چه آنها را نفروشد، باید خمس آنها را بدهد ولی اگر مثلاً از شاخه های آن که معمولاً هر سال می برند استفاده ای ببرد برای گذران زندگی و به تنهائی یا با منفعتهای دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید، در آخر هر سال باید خمس آنرا بدهد. مسأله ۱۷۸۲ ـ کسی که چند رشته کسب دارد، مثلاً اجاره ملک می گیرد و خرید و فروش و زراعت هم می کند، باید خمس آنچه را در آخر سال از مخارج او زیاد می آید بدهد. و چنانچه از یک رشته نفع ببرد و از رشته دیگر ضرر کند، بنابر احتیاط واجب باید خمس نفعی را که برده بدهد. مسأله ۱۷۸۳ ـ خرجهائی را که انسان برای بدست آوردن فایده می کند مانند دلالی و حمالی، می تواند جزء مخارج سالیانه حساب نماید. مسأله ۱۷۸۴ ـ آنچه از منافع کسب در بین سال به مصرف خوراک و پوشاک و اثاثیه و خرید منزل و عروسی و جهیزیه دختر و زیارت و مانند اینها می رساند، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد، و زیاده روی هم نکرده باشد، خمس ندارد. مسأله ۱۷۸۵ ـ مالی را که انسان به مصرف نذر و کفاره می رساند، جزء مخارج سالیانه است. و نیز مالی را که به کسی می بخشد یا جایزه می دهد، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد، از مخارج سالیانه حساب می شود. مسأله ۱۷۸۶ ـ اگر انسان در شهری باشد که معمولاً ـ هر سال مقداری از جهیزیه دختر را تهیه می کنند، چنانچه در بین سال از منافع آن سال جهیزیه بخرد، خمس آنرا نباید بدهد، و اگر از منافع آن سال در سال بعد جهیزیه تهیه نماید، باید خمس آنرا بدهد. مسأله ۱۷۸۷ ـ مالی را که خرج سفر حج و زیارتهای دیگر می کند، از مخارج سالی حساب می شود که در آن سال شروع به مسافرت کرده اگر چه سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد. مسأله ۱۷۸۸ ـ کسی که از کسب و تجارت فایده ای برده، اگر مال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست، می تواند فقط منافع کسب را در مخارج سال خود صرف نماید و آن مال دیگر را نگهدارد. مسأله ۱۷۸۹ ـ اگر آذوقه ای که برای مصرف سالش خریده، در آخر سال زیاد بیاید، باید خمس آنرا بدهد. و چنانچه بخواهد قیمت آنرا بدهد، در صورتی که قیمتش از وقتی که خریده زیاد شده باشد، باید قیمت آخر سال را حساب کند. مسأله ۱۷۹۰ ـ اگر از منفعت کسب پیش از دادن خمس اثاثیه ای برای منزل بخرد و بعد احتیاجش از آن برطرف شود، خمس ندارد. و همچنین است زیور آلات زنانه، اگر وقت زینت کردن زن به آنها گذشته باشد. مسأله ۱۷۹۱ ـ اگر در یک سال منفعتی نبرد، نمی تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می برد کسر نماید. مسأله ۱۷۹۲ ـ اگر در اول سال منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی به دستش آید، می تواند مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع، کسر کند در صورتی که تمام سرمایه محل احتیاج ضروری او باشد. مسأله ۱۷۹۳ ـ اگر مقداری از سرمایه از بین برود و از باقیمانده آن منافعی ببرد که از خرج سالش زیاد بیاید، نمی تواند مقداری را که از سرمایه کم شده، از منافع بردارد. ولی اگر با سرمایه ای که برای او مانده نتواند کسبی کند که سزاوار شأن او باشد، یا منافعی که از آن پیدا می شود، برای مخارج سال او کافی نباشد، می تواند مقداری را که از سرمایه کم شده از منافع کسر نماید. مسأله ۱۷۹۴ ـ اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از مالهای او از بین برود، نمی تواند از منفعتی که به دستش می آید آن چیز را تهیه کند. ولی اگر در همان سال به آنچیز احتیاج داشته باشد، می تواند در بین سال از منافع کسب، آنرا تهیه نماید. مسأله ۱۷۹۵ ـ اگر در اول سال برای مخارج خود قرض کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد، می تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت کسر نماید. مسأله ۱۷۹۶ ـ اگر در تمام سال منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض کند، می تواند از منافع سالهای بعد قرض خود را ادا نماید. مسأله ۱۷۹۷ ـ اگر برای زیاد کردن مال، یا خریدن

ملکی که به آن احتیاج ندارد قرض کند، نمی تواند از منافع کسب آن قرض را بدهد. ولی اگر مالی را که قرض کرده و چیزی را که از قرض خریده از بین برود و ناچار شود که قرض خود را بدهد، می تواند از منافع کسب قرض را ادا نماید. مسأله ۱۷۹۸ ـ انسان می تواند خمس هر چیز را از همان چیز بدهد یا به مقدار قیمت خمس که بدهکار است، پول بدهد. مسأله ۱۷۹۹ ـ کسی که قصد دادن خمس را دارد اگر خمس را بذمه خود بگیرد به دست گردان می تواند در آن تصرف کند. مسأله ۱۸۰۰ ـ کسی که خمس بدهکار است نمی تواند آن را بذمه بگیرد یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند و در تمام مال تصرف کند، و چنانچه تصرف کند و آن مال تلف شود، باید خمس آنرا بدهد. مسأله ۱۸۰۱ ـ کسی که خمس بدهکار است، اگر با حاکم شرع مصالحه کند، می تواند در تمام مال تصرف نماید، و بعد از مصالحه منافعی که از آن بدست می آید مال خود او است. مسأله ۱۸۰۲ ـ کسی که با دیگری شریک است، اگر خمس منافع خود را بدهد و شریک او ندهد، و در سال بعد از مالی که خمسش را نداده برای سرمایه شرکت بگذارد، هیچ کدام نمی توانند در آن تصرف کنند. مسأله ۱۸۰۳ ـ اگر بچه صغیر سرمایه ای داشته باشد و از آن منافعی بدست آید، و جوب دادن خمس آن بر ولی بعید نیست و اگر ولی نداد بعد از آنکه بالغ شد، باید خمس آن را بدهد. مسأله ۱۸۰۴ ـ انسان نمی تواند در مالی که یقین دارد خمسش را نداده اند تصرف کند، ولی در مالی که شک دارد خمس آن را داده اند یا نه، و فعلاً در دست دیگری است می تواند تصرف نماید. و اگر در دست خود شخصی است که خمس بر او تعلق گرفته و نمی داند که خمس آنرا داده یا نه تصرف در آن محل اشکال است. مسأله ۱۸۰۵ ـ کسی که از اول تکلیف خمس نداده، اگر ملکی بخرد و قیمت آن بالا رود، چنانچه آن ملک را برای آن نخریده که قیمتش بالا رود و بفروشد مثلاً زمینی را برای زراعت خریده است، در صورتی که آن را خریده و از پول خمس نداده قیمت آنرا داده، باید خمس قیمتی را که خریده بدهد. ولی اگر مثلاً ـ پول خمس نداده را به فروشنده داده و به او گفته این ملک را به این پول می خرم، در صورتی که حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه بدهد، خریدار باید خمس مقداری که آن ملک ارزش دارد بدهد. مسأله ۱۸۰۶ ـ کسی که از اول تکلیف خمس نداده، اگر از منافع کسب چیزی که به آن احتیاج ندارد خریده و یک سال از خرید آن گذشته، باید خمس آن را بدهد و اگر اثاث خانه و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد مطابق شأن خود خریده، پس اگر بداند در بین سالی که در آن سال فایده برده آنها را خریده، لازم نیست خمس آنها را بدهد، و اگر نداند که در بین سال خریده یا بعد از تمام شدن سال، بنابر احتیاط واجب باید با حاکم شرع مصالحه کند. ۲ ـ معدن مسأله ۱۸۰۷ ـ اگر از معدن، طلا، نقره، سرب، مس، آهن،نفت، ذغال سنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمک و معدنهای دیگر چیزی به دست آورد، در صورتی که به مقدار نصاب باشد، باید خمس آنرا بدهد. مسأله ۱۸۰۸ ـ نصاب معدن ۱۵ مثقال معمولی طلا است، یعنی اگر قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده، بعد از کم کردن مخارجی که برای آن صرف کرده به ۱۵ مثقال طلا برسد، باید خمس آنرا بدهد و بنابر احتیاط مستحب باید مراعات زکات نقدین را بنماید. مسأله ۱۸۰۹ ـ استفاده ای که از معدن برده، اگر قیمت آن به ۱۵ مثقال طلا نرسد، خمس آن در صورتی لازم است که به تنهائی یا با منفعتهای دیگر کسب او، از مخارج سالش زیاد بیاید. مسأله ۱۸۱۰ ـ گچ و آهک و گل سرشور و گل سرخ از چیزهای معدنی نیست و کسی که اینها را بیرون می آورد، در صورتی باید خمس بدهد که آنچه را بیرون آورده، به تنهائی یا با منافع دیگر کسبش، از مخارج سال او زیاد بیاید. مسأله ۱۸۱۱ ـ کسی که از معدن چیزی به دست می آورد، باید خمس آنرا بدهد چه معدن روی زمین باشد، یا زیر آن، در زمینی باشد که ملک است، یا در جائی باشد که مالک ندارد. مسأله ۱۸۱۲ ـ اگر نداند قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا می رسد یا نه، بنابر احتیاط واجب باید به وزن کردن یا از راه دیگر قیمت آنرا معلوم کند. مسأله ۱۸۱۳ ـ اگر چند نفر چیزی از معدن بیرون آورند، چنانچه بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده اند، قیمت آن به ۱۵ مثقال طلا برسد، اگر چه سهم هر کدام آنها این مقدار نباشد، بنابر احتیاط واجب باید خمس آنرا بدهند. مسأله ۱۸۱۴ ـ اگر معدنی را که در ملک دیگری است بیرون آورد، آنچه از آن به دست می آید، مال صاحب ملک است. و چون صاحب ملک برای بیرون آوردن آن خرجی

نکرده، بایـد خمس تمام آنچه را که از معـدن بیرون آمده بدهد. ۳ ـ گنـج مسأله ۱۸۱۵ ـ گنـج مالی است که در زمین یا درخت یا کوه یا دیوار پنهان باشـد، و کسـی آنرا پیدا کند و طوری باشد که به آن، گنج بگویند. مسأله ۱۸۱۶ ـ اگر انسان در زمینی که ملک کسی نیست گنجی پیدا کند، مال خود او است و باید خمس آنرا بدهد. مسأله ۱۸۱۷ ـ نصاب گنج اگر طلا و نقره باشد همان اولین نصاب آنها است که در باب زکات ذکر شـده و بعـد از کم کردن مخارجی که اگر به حـد نصاب برسـد بایـد خمس آنها را بدهد. مسأله ۱۸۱۸ ـ اگر در زمینی که از دیگری خریـده گنجی پیـدا کنـد و بدانـد مال کسانی که قبلاً مالک آن زمین بوده اند نیست مال خود او می شود، و بایـد خمس آنرا بدهـد، ولی اگر احتمال دهـد که مال یکی از آنان است، بایـد به او اطلاع دهد و چنانچه معلوم شود مال او نیست، بایـد به کسـی که پیش از او مالک زمین بوده اطلاع دهد، و به همین ترتیب به تمام کسانی که پیش از او مالک زمین بوده اند خبر دهد، و اگر معلوم شود مال هیچ یک از آنان نیست، مال خود او می شود، و باید خمس آنرا بدهد. مسأله ۱۸۱۹ ـ اگر در ظرفهای متعـددی که در یکجا دفن شـده مالی پیـدا کند که قیمت آنها روی هم ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا باشد، بنابر احتیاط واجب بایـد خمس آنرا بدهـد، ولی چنانچه در چنـد جا گنـج پیدا کند، هر کدام آنها که قیمتش به این مقدار برسد، خمس آن واجب است، و گنجی که قیمت آن به این مقدار نرسیده خمس ندارد. مسأله ۱۸۲۰ ـ اگر دو نفر گنجی پیدا کنند که قیمت آن به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا برسد، اگر چه سـهم هر یک آنان به این مقدار نباشد بنا بر احتیاط واجب باید خمس آنرا بدهند. مسأله ۱۸۲۱ ـ اگر کسـی حیوانی را بخرد و در شـکم آن مالی پیـدا کنـد چنانچه احتمال دهد که مال فروشـنده است، باید به او خبر دهـد. و اگر معلوم شود مـال او نیست، بایـد به ترتیب، صاحبـان قبلی آن را خبر کنـد، و چنـانچه معلوم شود که مـال هیـچ یک آنان نیست، اگر چه قیمت آن ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا نباشـد جزء منافع او محسوب می شود و در صورتی که زاید بر مئونه سال او باشـد باید خمس آنرا بدهد. ۴ ـ مـال حلال مخلوط به حرام مسأله ۱۸۲۲ ـ اگر مـال حلـال با مال حرام به طوری مخلوط شود که انسان نتوانـد آنها را از یکدیگر تشـخیص دهد و صاحب مال حرام و مقدار آن هیچکدام معلوم نباشد، باید خمس تمام مال را بدهد و بعد از دادن خمس، بقیه مال حلال می شود. مسأله ۱۸۲۳ ـ اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقـدار حرام را بداند، ولی صاحب آن را نشـناسد، بایـد آن مقدار را به نیت صاحبش صدقه بدهد. مسأله ۱۸۲۴ ـ اگر مـال حلال با حرام مخلوط شود، و انسان مقـدار حرام را ندانـد، ولی صاحبش را بشـناسد، باید یکدیگر را راضـی نمایند، و چنانچه صاحب مال راضـی نشود، در صورتی که انسان بداند چیز معینی مال او است و شک کند که بیشتر از آن هم مال او هست یا نه، باید چیزی را که یقین دارد مال او است به او بدهـد، و احتیاط مسـتحب آنست مقدار بیشتری را که احتمال می دهد مال او است به او بدهد. مسأله ۱۸۲۵ ـ اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده، بنابر احتیاط واجب باید مقداری را که می داند از خمس بیشتر بوده، از طرف صاحب آن صـدقه بدهـد و در مصـرف لازم است احتیاط نمایـد و آن را به سـید فقیر بدهد. مسأله ۱۸۲۶ ـ اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهـد، یا مالی که صاحبش را نمی شـناسد به نیت او صـدقه بدهـد، بعـد از آنکه صاحبش پیدا شـد، در صورت اول بنابر احتیاط مسـتحبی که ترکش سـزاوار نیست به مقـدار مالش به او بدهد و در صورت دوم بنابر اقوی باید به مقـدار مالش به او بدهـد اگر خودش به عنوان او صدقه داده باشد. مسأله ۱۸۲۷ ـ اگر مال حالی با حرام مخلوط شود و مقـدار حرام معلوم باشـد و انسان بدانـد که صاحب آن از چنـد نفر معین بیرون نیست، ولی نتوانـد بفهمـد کیست بنابر احتیاط واجب باید همه را راضـی کنـد و اگر راضـی نشوند باید آن مال را بطور مساوی بین آن چند نفر قسـمت کند. ۵ ـ جواهری که به واسطه فرو رفتن در دریا بـدست می آیـد مسأله ۱۸۲۸ ـ اگر به واسطه غواصـی یعنی فرو رفتن در دریـا لؤلـؤ و مرجـان یـا جواهر دیگری بیرون آورنـد، روئیـدنی باشـد یا معـدنی، چنانچه بعد از کم کردن مخارجی که برای بیرون آوردن آن کرده اند، قیمت آن به ۱۸ نخود طلا برسد، باید خمس آن را بدهند، چه در یک دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشند یا در چند دفعه آنچه بیرون آمده از یک جنس باشد، یا از چنـد جنس، یـک نفر آن را بیرون آورده باشـد، یا چنـد نفر. مسأله ۱۸۲۹ ـ اگر بـدون فرو رفتن در در یا به وسـیله اسـبابی جواهر

بیرون آورد و بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده قیمت آن به ۱۸ نخود طلا برسد، بنابر احتیاط خمس آن واجب است. ولی اگر از روی آب دریا یا از کنار در یا جواهر بگیرد، در صورتی باید خمس آن را بدهد که آنچه را بدست آورده به تنهائی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد. مسأله ۱۸۳۰ ـ خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان بدون فرو رفتن در دریا می گیرد، در صورتی واجب است که به تنهائی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد. مسأله ۱۸۳۱ ـ اگر انسان بدون قصد اینکه چیزی از دریا بیرون آورد در دریا فرو رود و اتفاقاً جواهری به دستش آید، بنابر احتیاط واجب باید خمس آنرا بدهد. و بنابر اقوی باید خمس آن را بدهد اگر حینی که جواهر به دستش آمده قصد حیازت نموده باشد. مسأله ۱۸۳۲ ـ اگر انسان در دریا فرو رود و حیوانی را بیرون آورد، و در شکم آن جواهری پیدا کند که قیمتش ۱۸ نخود طلا یا بیشتر باشد، چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد که نوعاً در شکمش جواهر هست باید خمس آنرا بدهد. و اگر اتفاقاً جواهر بلعیده باشد، در صورتی خمس آن واجب است که به تنهائی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد. مسأله ۱۸۳۳ ـ اگر در رودخانه های بزرگ مانند دجله و فرات فرو رود و جواهری بیرون آورد، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می آید باید خمس آن را بدهد. مسأله ۱۸۳۴ ـ اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد که قیمت آن ۱۸ نخود طلا یا بیشتر باشد، باید خمس آنرا بدهد. و چنانچه از روی آب یا از کنار دریا بدست آورد، اگر قیمت آن به مقدار ۱۸ نخود طلا هم نرسد، بنابر احتیاط خمس آن واجب است. مسأله ۱۸۳۵ ـ کسی که کسبش غواصی یا بیرون آوردن معدن است، اگر خمس آنها را بدهد و چیزی از مخارج سالش زیاد بیاید، لازم نیست دوباره خمس آنرا بدهد. مسأله ۱۸۳۶ ـ اگر بچه ای معدنی را بیرون آورد، یا مال حلال مخلوط به حرام داشته باشد، یا گنجی پیدا کند، یا به واسطه فرو رفتن در دریا جواهری بیرون آورد ولیّ او باید خمس آنها را بدهد. ۶ ـ غنیمت مسأله ۱۸۳۷ ـ اگر مسلمانان به امر امام علیه السلام با کفار جنگ کنند و چیزهائی در جنگ بدست آورند، به آنها غنیمت گفته می شود. و مخارجی را که برای غنیمت کرده اند، مانند مخارج نگهداری و حمل و نقل آن و نیز مقداری را که امام علیه السلام صلاح می داند به مصرفی برساند و چیزهائی که مخصوص به امام است، باید از غنیمت کنار بگذارند و خمس بقیه آن را بدهند. ۷ ـ زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد مسأله ۱۸۳۸ ـ اگر کافر ذمی زمینی را از مسلمان بخرد، باید خمس آنرا از همان زمین یا از مال دیگرش بدهد. و اما اگر خانه و دکان و مانند اینها را از مسلمان بخرد، و جوب خمس آن در اینصورت محل اشکال است و در دادن این خمس قصد قربت لازم نیست، بلکه حاکم شرع هم که خمس را از او می گیرد، لازم نیست قصد قربت نماید. مسأله ۱۸۳۹ ـ اگر کافر ذمی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگری هم بفروشد، باید خمس آنرا بدهد، و نیز اگر بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد، باید خمس آنرا از همان زمین، یا از مال دیگرش بدهند. مسأله ۱۸۴۰ ـ اگر کافر ذمی موقع خریدن زمین شرط کند که خمس ندهد، یا شرط کند که فروشنده خمس آنرا بدهد، شرط او صحیح نیست و باید خمس را بدهد ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خمس را از طرف او به صاحبان خمس بدهد اشکال ندارد. مسأله ۱۸۴۱ ـ اگر مسلمان زمینی را به غیر خرید و فروش، ملک کافر کند و عوض آنرا بگیرد مثلاً به او صلح نماید، اقوی عدم وجوب خمس است بر کافر اگر چه احوط استحبابی دادن خمس است. مسأله ۱۸۴۲ ـ اگر کافر ذمی صغیر باشد و ولی او برایش زمینی بخرد، باید خمس آنرا بدهد.

مصرف خمس

مسأله ۱۸۴۳ ـ خمس را باید دو قسمت کنند، یک قسمت آن سهم سادات است و باید به سید فقیر ، یا سید یتیم ، یا به سیدی که در سفر در مانده شده، بدهند، و نصف دیگر آن سهم امام علیه السلام است که در این زمان باید به مجتهد جامع الشرایط بدهند، یا به مصرفی که او اجازه می دهد برسانند ولی اگر انسان بخواهد سهم امام را به مجتهدی که از او تقلید نمی کند بدهد در صورتی به او

اذن داده می شود که بداند آن مجتهد و مجتهدی که از او تقلید می کند، سهم امام را به یک طور مصرف می کند. مسأله ۱۸۴۴ ـ سید یتیمی که به او خمس می دهند، باید فقیر باشد، ولی به سیدی که در سفر در مانده شده اگر در وطنش فقیر هم نباشد، می شود خمس داد. مسأله ۱۸۴۵ ـ به سیدی که در سفر در مانده شده ، اگر سفر او سفر معصیت باشد بنابر احتیاط واجب نباید خمس بدهند. مسأله ۱۸۴۶ ـ به سیدی که عادل نیست می شود خمس داد، ولی به سیدی که دوازده امامی نیست، نباید خمس بدهند. مسأله ۱۸۴۷ ـ به سیدی که معصیت کار است، اگر خمس دادن کمک به معصیت او باشد نمی شود خمس داد، و به سیدی هم که آشکارا معصیت می کند، اگر چه دادن خمس کمک به معصیت او نباشد، بنابر احتیاطی که تر کش سزاوار نیست نباید خمس بدهند. مساله ۱۸۴۸ ـ اگر کسی بگوید سیدم نمی شود به او خمس داد، مگر آنکه دو نفر عادل، سید بودن او را تصدیق کنند، یا در بین مردم بطوری معروف باشد که انسان یقین کند سید است. مساله ۱۸۴۹ ـ به کسی که در شهر خودش مشهور باشد سید است، اگر چه انسان به سید بودن او یقین نداشته باشد، می شود خمس داد. مساله ۱۸۵۰ ـ کسی که زنش سید است بنابر احتیاط واجب نباید به او خمس بدهد که به مصرف مخارج خودش برساند. ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشد ونتواند مخارج آنان را بدهد، جایز است انسان خمس به آن زن بدهد که به مصرف آنان برساند. مسأله ۱۸۵۱ ـ اگر مخارج سیدی که زن انسان نیست بر انسان واجب باشد بنابر احتیاط واجب، نمی تواند از خمس خوراک و پوشاك او را بدهد. مسأله ۱۸۵۲ ـ به سید فقیری که مخارجش بر دیگری واجب است و او نمی تواند مخارج آن سید را بدهد، می شود خمس داد. مسأله ۱۸۵۳ ـ احتیاط واجب آنست که بیشتر از مخارج یک سال به یک سید فقیر خمس ندهند. مسأله ۱۸۵۴ ـ اگر در شهر انسان سید مستحقی نباشد واحتمال هم ندهد که پیدا شود یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن نباشد، باید خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند و می تواند مخارج بردن آنرا از خمس بر دارد. و اگر خمس از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده، باید عوض آنرا بدهد واگر کوتاهی نکرده، چیزی بر او واجب نیست. مسأله ۱۸۵۵ ـ هر گاه در شهر خودش مستحقی نباشد، ولی احتمال دهد که پیدا شود اگر چه نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن باشد، می تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند و تلف شود، نباید چیزی بدهد، در صورتی که خمس را جدا کرده باشد یا جمیع مال تلف شده باشد. ولی نمی تواند مخارج بردن آنرا از خمس بر دارد. مسأله ۱۸۵۶ ـ اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، باز هم می تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند. ولی مخارج بردن آنرا باید از خودش بدهد ودر صورتی که خمس از بین برود، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ضامن است. مسأله ۱۸۵۷ ـ اگر با اذن حاکم شرع خمس را به شهر دیگر ببرد، و از بین برود، لازم نیست دوباره خمس بدهد. و همچنین است اگر به کسی بدهد که از طرف حاکم شرع وکیل بوده که خمس را بگیرد و از آن شهر به شهر دیگر ببرد. مسأله ۱۸۵۸ ـ اگر خمس را از خود مال ندهد وقیمت بدهد، باید به قیمت واقعی آن مال حساب کند و چنانچه کمتر از قیمت حساب کند، اگر چه مستحق به آن قیمت راضی شده باشد، باید مقداری راکه کم کرده بدهد. مسأله ۱۸۵۹ ـ کسی که از مستحق طلبکار است و می خواهد طلب خود را بابت خمس حساب کند و ما فی الذمه او را بابت خمس به او واگذار کند جائز است اگر چه احتیاط مستحب آنست که خمس را به اوبدهد و بعد مستحق بابت بدهی خود به او بر گرداند. مسأله ۱۸۶۰ ـ مستحق نمی تواند خمس را بگیرد و به مالك ببخشد، ولی کسی که مقدار زیادی خمس بدهکار است و فقیر شده و می خواهد مدیون اهل خمس نباشد، اگر مستحق راضی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد اشکال ندارد.

احکام زکات

احکام زکات

مسأله ۱۸۶۱ ـ زکات نه چیز واجب است: اول – گندم. دوم – جو. سوم – خرما. چهارم – کشمش. پنجم – طلا. ششم – نقره. هفتم – شتر. هشتم – گاو. نهم – گوسفند. واگر کسی مالک یکی از این نه چیز باشد، باشرایطی که بعداً گفته می شود، باید مقداری که معین شده، به یکی از مصرفهائی که دستور داده اند برساند. مسأله ۱۸۶۲ ـ سلت که دانه ایست به نرمی گندم و خاصیت جو دارد، و علس که مثل گندم است و خوراک مردمان صنعا می باشد، زکاتشان بنابر احتیاط واجب باید داده شود.

شرایط واجب شدن زکات

مسأله ۱۸۶۳ ـ زکات در صورتی واجب می شود که مال به مقدار نصاب که بعداً گفته می شود برسد ومالک آن، بالغ وعاقل و آزاد باشد و بتواند در آن مال تصرف کند. مسأله ۱۸۶۴ ـ اگر انسان یازده ماه مالک گاو و گوسفند وشتر و طلا و نقره باشد، اول ماه دوازدهم باید زکات آنرا بدهد، ولی اول سال بعد را باید بعد از تمام شدن ماه دوازدهم حساب کند. مسأله ۱۸۶۵ ـ اگر مالک گاو و گوسفند و شتر و طلاـ ونقره در بین سال بالغ شود، احتیاط واجب آنست که زکات را بدهد مثلاً اگر بچه ای در اول محرم مالک چهل گوسفند شود وبعد از گذشتن دو ماه بالغ گردد، یازده ماه که از اول محرم بگذرد، اگر شرایط دیگر راهم داراباشد احتیاطاً باید زکات آنرابدهد. مسأله ۱۸۶۶ ـ زکات گندم و جو وقتی واجب می شود که به آنها گندم وجو گفته شود، وزکات کشمش بنابر احتیاط وقتی واجب می شود که غوره است، و موقعی هم که رنگ خرما زرد یا سرخ شد، بنابر احتیاط زکات آن واجب می شود. ولی وقت دادن زکات، در گندم و جو موقع خرمن و جدا کردن کاه آنها، و در خرما و کشمش موقعی است که خشک شده باشد. مسأله ۱۸۶۷ ـ اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و کشمش و خرما که در مسأله پیش گفته شد، صاحب آنها بالغ باشد، باید زکات آنها را بدهد. مسأله ۱۸۶۸ ـ اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلاـ و نقره در تمام سال دیوانه باشد زکات بر او واجب نیست. ولی اگر در مقداری از سال دیوانه باشد و در آخر سال عاقل گردد، بنابر احتیاط زکات بر او واجب است. مسأله ۱۸۶۹ ـ اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در مقداری از سال مست یا بیهوش شود، زکات از او ساقط نمی شود، و همچنین است اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و خرما و کشمش مست یا بیهوش باشد. مسأله ۱۸۷۰ ـ مالی را که از انسان غصب کرده اند و نمی تواند در آن تصرف کند زکات ندارد. ولی اگر زراعتی را از او غصب کنند و موقعی که زکات آن واجب می شود در دست غصب کننده باشد هر وقت به صاحبش برگشت، احتیاط واجب آنست که زکات آنرا بدهد. مسأله ۱۸۷۱ ـ اگر طلا و نقره یا چیزی دیگر را که زکات آن واجب است قرض کند و یک سال نزد او بماند، باید زکات آنرا بدهد، و بر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست.

زکات گندم و جو و خرما و کشمش

مسأله ۱۸۷۲ ـ زکات گندم و جو و خرما و کشمش وقتی واجب می شود که به مقدار نصاب برسند، و نصاب آنها ۲۸۸من تبریز و ۴۵ مثقال کم است که ۲۰۷/۸۴۷ کیلو گرم می شود. مسأله ۱۸۷۳ ـ اگر پیش از دادن زکات از انگور و خرما و جو و گندمی که زکات آنها واجب شده، خود و عیالاتش بخورند، یا مثلاً به فقیر بدهد، باید زکات مقداری را که مصرف کرده بدهد. مسأله ۱۸۷۴ ـ اگر بعد از آنکه زکات گندم و جو و خرما و انگور واجب شد مالک آن بمیرد، باید مقدار زکات را از مال او بدهند. ولی اگر پیش از واجب شدن زکات بمیرد، هر یک از ورثه که سهم او به اندازه نصاب است، باید زکات سهم خود را بدهند. مسأله ۱۸۷۵ ـ کسی که از طرف حاکم شرع مأمور جمع آوری زکات است، موقع خرمن که گندم و جو را از کاه جدا می کنند، و بعد از خشک شدن

خرما و انگور، می توانـد زکات را مطالبه کنـد، و اگر مالک ندهـد و چیزی که زکات آن واجب شـده، از بین برود باید عوض آنرا بدهد. مسأله ۱۸۷۶ ـ اگر بعـد از مالـک شـدن درخت خرمـا و انگور یـا زراعت گنـدم و جو زکـات آنها واجب شود، مثلاً خرما در ملک او زرد یا سرخ شود، بایـد زکات آنرا بدهد. مسأله ۱۸۷۷ ـ اگر بعـد از آنکه زکات گنـدم و جو و خرما و انگور واجب شـد، زراعت و درخت را بفروشـد، بایـد زکات آنها را بدهد. مسأله ۱۸۷۸ ـ اگر انسـان گنـدم یا جو یا خرما یا انگور را بخرد و بدانـد که فروشـنده زکـات آنرا داده، یـا شک کنـد که داده یا نه، چیزی بر او واجب نیست. و اگر بدانـد که زکات آنرا نـداده، چنانچه حاکم شرع معامله مقـداری را که بایـد از بابت زکات داده شود، اجازه ندهـد معامله آن مقـدار باطل است، و حاکم شـرع می توانـد مقدار زکات را از خریدار بگیرد. و اگر معامله مقدار زکات را اجازه دهد، معامله صـحیح است و خریدار باید قیمت آن مقدار را به حاکم شرع بدهـد. و در صورتی که قیمت آن مقـدار را به فروشـنده داده باشد، می تواند از او پس بگیرد. مسأله ۱۸۷۹ ـ اگر وزن گندم و جو و خرما و کشمش موقعی که تر است به ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسد و بعد از خشک شدن کمتر از این مقدار شود، زکات آن واجب نیست. مسأله ۱۸۸۰ ـ اگر گندم و جو و خرما را پیش از خشک شدن مصرف کند چنانچه خشک آنها به اندازه نصاب باشد، بایـد زکات آنها را بدهد. مسأله ۱۸۸۱ ـ خرمائی که تازه آنرا می خورنـد و اگر بمانـد خیلی کم می شود چنانچه مقـداری باشـد که خشـک آن به ۲۸۸ مـن و ۴۵ مثقـال کم برسـد، زکات آن واجب است و اگر بعـد از خشک شـدن، خرما به آن نمی گوینـد زکات واجب نیست. مسـأله ۱۸۸۲ ـ گنـدم و جو و خرمـا و کشـمش که زکـات آنها را داده، اگر چنـد سال هم نزد او بمانـد زکات نـدارد. مسأله ۱۸۸۳ ـ اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران یا نهر مشـروب شود یا مثل زراعتهای مصـر از رطوبت زمین استفاده کند زکات آن ده یک است و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود، زکات آن بیست یک است. و اگر مقداری از باران، یا نهر، یا رطوبت زمین اسـتفاده کنـد و به همان مقـدار از آبیاری با دلو وماننـد آن اسـتفاده نمایـد زکات نصف آن ده یک و زکات نصف دیگر آن بیست یک می باشد، یعنی از چهل قسـمت سه قسـمت آنرا باید بابت زکات بدهند. مسأله ۱۸۸۴ ـ اگر گنـدم و جو و خرما و انگور، هم از آب باران مشـروب شود و هم از آب دلو و ماننـد آن اسـتفاده کنـد، چنانچه طوری باشـد که بگویند آبیاری با دلو و مانند آن غلبه داشـته، زکـات آن بیست یـک است، و اگر بگوینـد آبیـاری بـا آب نهر و باران غلبه داشـته، زکات آن ده یک است، بلکه اگر نگویند آب باران و نهر غلبه داشـته، ولی آبیاری با آب باران و نهر بیشتر از آب دلو و مانند آن باشد، بنابر احتیاط واجب زکات آن ده یک می باشـد. مسأله ۱۸۸۵ ـ اگر شـک کنـد که آبیاری با آب باران و آب دلو به یک انـدازه بوده یا آب باران غلبه داشـته، می توانـد از نصف آن ده یـک و از نصف دیگر آن بیست یک بدهـد، و نیز اگر شک کنـد که هر دو به یک انـدازه بوده، یا آبیاری با دلو غلبه داشـته، می توانـد زکـات تمام آنرا بیست یک بدهـد. مسأله ۱۸۸۶ ـ اگر گنـدم و جـو و خرمـا و انگور بـا آب بـاران و نهر مشـروب شود و به آب دلو و مانند آن محتاج نباشد، ولی با آب دلو هم آبیاری شود، و آب دلو به زیاد شدن محصول کمک نکند، زکات آن ده یک است. و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود و به آب نهر و باران محتاج نباشد، ولی با آب نهر و باران هم مشروب شود و آنها به زیاد شـدن محصول کمک نکنند،زکات آن بیست یک است. مسأله ۱۸۸۷ ـ اگر زراعتی را با دلو و ماننـد آن آبیاری کنند و در زمینی که کنار آنست زراعتی کنند که از رطوبت آن زمین اسـتفاده نماید و محتاج به آبیاری نشود، زکات زراعتی که با دلو آبیـاری شـده بیست یک و زکات زراعتی که کنار آنست، ده یک می باشـد. مسأله ۱۸۸۸ ـ مخارجی را که برای گنـدم و جو و خرما و انگور کرده است، حتی مقداری از قیمت اسباب و لباس را که به واسطه زراعت کم شده، می تواند از حاصل کسـر کند. و چنانچه باقیمانده آن به ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسد، باید زکات آنرا بدهد. مسأله ۱۸۸۹ ـ تخمی را که به مصرف زراعت رسانده، اگر از خودش باشـد، به مقـدار وزن آن می توانـد از حاصل کسـر کنـد، و اگر خریـده باشـد، می تواند قیمتی را که برای خرید آن داده، جزء مخارج حساب نماید. مسأله ۱۸۹۰ ـ اگر زمین و اسباب زراعت یا یکی از این دو، ملک خود او باشـد نباید کرایه آنها را جزء مخـارج حسـاب کنـد و نیز برای کارهـائی که خودش کرده، یـا دیگری بی اجرت انجام داده، چیزی از حاصل کسـر نمی شود.

مسأله ۱۸۹۱ ـ اگر درخت انگور یا خرما را بخرد، قیمت آن جزء مخارج نیست. ولی اگر خرما یا انگور را پیش از چیدن بخرد، پولی را که برای آن داده، جزء مخـارج حساب می شود. مسأله ۱۸۹۲ ـ اگر زمینی را بخرد و در آن زمین گنـدم یا جو بکارد، پولی را که برای خریـد زمیـن داده جزء مخـارج حسـاب نمی شـود. ولی اگر زراعـت را بخرد، پـولی را که برای خریـد آن داده می توانـد جزء مخارج حساب نمایـد و از حاصل کم کنـد، اما بایـد قیمت کاهی را که از آن بـدست می آیـد، از پولی که برای خرید زراعت داده کسـر نمایـد. مثلاًـ اگر زراعتی را پانصـد تومـان بخرد و قیمت کـاه آن صـد تومان باشـد، فقط چهار صـد تومان آنرا می توانـد جزء مخارج حساب نماید. مسأله ۱۸۹۳ ـ کسـی که بـدون گاو و چیزهای دیگری که برای زراعت لازم است می تواند زراعت کند، اگر اینهـا را بخرد، نبایـد پولی را که برای خریـد اینهـا داده جزء مخـارج حسـاب نمایـد. مسأله ۱۸۹۴ ـ کسـی که بـدون گـاو و چیزهای دیگری که برای زراعت لازم است نمی توانـد زراعت کند، اگر آنها را بخرد و به واسطه زراعت بکلی از بین بروند، می تواند تمام قیمت آنها را جزء مخارج حساب نماید، و اگر مقداری از قیمت آنها کم شود، می تواند آن مقدار را جزء مخارج حساب کند، ولی اگر بعـد از زراعت چیزی از قیمتشـان کم نشود، نبایـد چیزی از قیمت آنها را جزء مخارج حساب نمایـد. مسأله ۱۸۹۵ ـ اگر در یک زمین جـو و گنـدم و چیزی مثـل برنـج و لوبیـا که زکـات آن واجب نیست بکـارد، چنـانچه مقصودش زراعت کردن چیزی بوده که زکات نـدارد و بعـد چیزی را که زکات دارد زراعت کرده، نبایـد مخارج را حساب کند و اگر مقصودش زراعت کردن چیزی بوده که زکـات دارد و بعـداً چیزی را که زکات نـدارد زراعت کرده، می توانـد تمام مخارج را حساب نمایـد و از حاصل کم کنـد و در صورتی که مقصودش زراعت هر دو بوده مخارجی را که کرده، باید به هر دو قسـمت نماید مثلًا اگر هر دو به یک اندازه بوده، می تواند نصف مخارج را از جنسـی که زکات دارد کسر نماید. مسأله ۱۸۹۶ ـ اگر برای شـخم زدن یا کار دیگری که تا چند سال برای زراعت فایـده دارد خرجی کنـد، می توانـد آنرا جزء مخارج سال اول حساب نماید. مسأله ۱۸۹۷ ـ اگر انسان در چند شـهر که فصل آنها با یکـدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوه آنها در یک وقت بـدست نمی آید، گندم یا جو یا خرما یا انگور داشـته باشد و همه آنهـا محصول یـک سـال حسـاب شود، چنانچه چیزی که اول می رسـد به انـدازه نصاب یعنی ۲۸۸ مـن و ۴۵ مثقال کم باشـد، باید زکات آنرا موقعی که می رسـد بدهـد و زکات بقیه را هر وقت بـدست می آیـد ادا نماید، و اگر آنچه اول می رسد به اندازه نصاب نباشد، در صورتی که یقین دارد با آنچه بعد بدست می آید به اندازه نصاب می شود، باز هم واجب است زکات آنچه را که رسیده همان وقت و زکات بقیه را موقعی که می رسـد بدهد، و اگر یقین ندارد که همه آنها به اندازه نصاب شود، صبر می کند تا بقیه آن برسـد، پس اگر روی هم به مقدار نصاب شود، زکات آن واجب است، و اگر به مقدار نصاب نشود، زکات آن واجب نیست. مسأله ۱۸۹۸ ـ اگر درخت خرما یا انگور در یک سال دو مرتبه میوه دهـد، چنانچه روی هم به مقـدار نصاب باشـد، بنابر احتیاط زکات آن واجب است. مسأله ۱۸۹۹ ـ اگر مقـداری خرما یا انگور تازه دارد که خشک آن به انـدازه نصاب می شود، چنانچه به قصد زکات از تازه آن به قدری به مستحق بدهد که اگر خشک شود به اندازه زکاتی باشد که بر او واجب است اشکال ندارد. مسأله ۱۹۰۰ ـ اگر زکات خرمای خشک یا کشـمش بر او واجب باشد، نمی تواند زکات آنرا خرمای تازه یا انگور بدهد، و نیز اگر زکات خرمای تازه یا انگور بر او واجب باشد، نمی تواند زکات آن را خرمای خشک یا کشمش بدهد. و اما اگر یکی از اینها یا چیز دیگری را به قصد قیمت زکات بدهـد مانعی ندارد. مسأله ۱۹۰۱ ـ کسـی که بـدهکار است و مالی هم دارد که زکات آن واجب شـده اگر بمیرد، باید اول تمـام زکـات را از مالی که زکات آن واجب شـده بدهنـد، بعـد قرض او را ادا نماینـد. مسأله ۱۹۰۲ ـ کسـی که بدهکار است و گنـدم یـا جو یا خرما یا انگور هم دارد، اگر بمیرد و پیش از آنکه زکات اینها واجب شود، ورثه قرض او را از مال دیگر بدهنـد، هر کدام که سـهمشان به ۲۸۸ من و ۴۵ مثقـال کم برسـد، بایـد زکـات بدهـد. و اگر پیش از آنکه زکات اینها واجب شود، قرض او را ندهنـد و برای طلبکار هم ضـمانت دین را نکرده باشـند با رضایت او، چنانچه مال میت فقط به انـدازه بـدهی او باشد، واجب نیسـت زکات اینها را بدهنـد، و اگر مال میت بیشتر از بـدهی او باشـد، در صورتی که بـدهی او به قـدری است که اگر بخواهند ادا نمایند،

باید مقداری از گندم و جو و خرما و انگور را هم به طلبکار بدهند، آنچه را به طلبکار می دهند زکات ندارد و بقیه مال ورثه است، و هر کدام آنان که سهمش به اندازه نصاب شود، باید زکات آنرا بدهد. مسأله ۱۹۰۳ ـ اگر گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آنها واجب شده خوب و بد دارد، احتیاط واجب آنست که زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آنها بدهد.

نصــاب طلا

مسأله ۱۹۰۴ ـ طلا دو نصاب دارد: نصاب اول آن بیست مثقال شرعی است که هر مثقال آن ۱۸ نخود است، پس وقتی طلا به بیست مثقال شرعی که پانزده مثقال معمولی است برسد، اگر شرائط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد، انسان باید چهل یک آنرا که نُه نخود می شود از بابت زکات بدهد، و اگر به این مقدار نرسد زکات آن واجب نیست. و نصاب دوم آن چهار مثقال شرعی است که سه مثقال معمولی می شود یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود، باید زکات تمام ۱۸ مثقال را از قرار چهل یک بدهد، و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود فقط باید زکات ۱۵ مثقال آنرا بدهد و زیادی آن زکات ندارد، و همچنین است هر چه بالا رود. یعنی اگر سه مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده زکات ندارد.

نصــاب نقره

مسأله ۱۹۰۵ ـ نقره دو نصاب دارد: نصاب اول آن ۱۰۵ مثقال معمولی است که اگر نقره به ۱۰۵ مثقال برسد و شرائط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد، انسان باید چهل یک آنرا که ۲ مثقال و ۱۵ نخود است از بابت زکات بدهد، و اگر به این مقدار نرسد، زکات آن واجب نیست. و نصاب دوم آن ۲۱ مثقال است، یعنی اگر ۲۱ مثقال به ۱۰۵ مثقال اضافه شود، باید زکات تمام ۱۲۶ مثقال را به طوری که گفته شد بدهد، و اگر کمتر از ۲۱ مثقال اضافه شود فقط باید زکات ۱۰۵ مثقال آنرا بدهد و زیادی آن زکات ندارد، و همچنین است هر چه بالاـ رود، یعنی اگر ۲۱ مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود مقداری که اضافه شده و کمتر از ۲۱ مثقال است زکات ندارد. بنابراین اگر انسان چهل یک هر چه طلا و نقره دارد بدهد، زکاتی را که بر او واجب بوده داده و گاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است، مثلاً کسی که ۱۱۰ مثقال نقره دارد، اگر چهل یک آنرا بدهد، زکات ۱۰۵ مثقال آنرا که واجب بوده داده، و مقداری هم برای ۵ مثقال آن داده که واجب نبوده است. مسأله ۱۹۰۶ ـ کسی که طلا یا نقره او به اندازه نصاب است، اگر چه زکات آنرا داده باشد، تا وقتی از نصاب اول کم نشده، همه سال باید زکات آنرا بدهد. مسأله ۱۹۰۷ ـ زکات طلا و نقره در صورتی واجب می شود که آنرا سکه زده باشند، و معامله با آن رایج باشد و اگر سکه آن از بین هم رفته باشد، باید زکات آنرا بدهند. و همچنین است بنابر احتیاط واجب اگر سکه معاملی آن باقی ولکن فعلاً از رواج افتاده باشد و برای زینت بکار نرفته باشد. مسأله ۱۹۰۸ ـ طلاـ و نقره سکه داری که زنها برای زینت بکار می برند، در صورتی که معامله با آن رایج باشد، زکات آن واجب است بنابر احتیاطی که ترک آن سزاوار نیست. مسأله ۱۹۰۹ ـ کسی که طلا و نقره دارد، اگر هیچکدام آنها به اندازه نصاب اول نباشد مثلاً ۱۰۴ مثقال نقره و ۱۴ مثقال طلا داشته باشد، زکات بر او واجب نیست. مسأله ۱۹۱۰ ـ چنانکه سابقاً گفته شد زکات طلا و نقره در صورتی واجب می شود که انسان یازده ماه مالک مقدار نصاب باشد، و اگر در بین یازده ماه، طلاـ و نقره او از نصاب اول کمتر شود، زکات بر او واجب نیست. مسأله ۱۹۱۱ ـ اگر در بین یازده ماه طلا و نقره ای را که دارد با طلا یا نقره یا چیز دیگر عوض نماید یا آنها را آب کند، زکات بر او واجب نیست. ولی اگر برای فرار از دادن زکات این کارها را بکند، احتیاط مستحب آنست که زکات را بدهد. مسأله ۱۹۱۲ ـ اگر در ماه دوازدهم پول طلا و نقره را آب کند، باید زکات آنها را

بدهـد، و چنـانچه به واسـطه آب کردن، وزن یـا قیمت آنها کم شود، بایـد زکاتی را که پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهـد. مسأله ۱۹۱۳ ـ اگر طلا و نقره ای که دارد خوب و بـد داشـته باشد می تواند زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد، ولی بهتر است زکـات همه آنها را از طلا و نقره خوب بدهـد. مسأله ۱۹۱۴ ـ طلاـ و نقره ای که بیشتر از انـدازه معمول فلز دیگر دارد اگر خالص آن به انـدازه نصاب که مقـدار آن گفته شد برسد، انسان باید زکات آنرا بدهد. و چنانچه شک دارد که خالص آن به اندازه نصاب هست یا نه، بنابر احتیاط واجب باید به وسیله آب کردن، یا از راه دیگر مقدار خالص آنرا معلوم کند. مسأله ۱۹۱۵ ـ اگر طلا و نقره ای که دارد به مقـدار معمول فلز دیگر با آن مخلوط باشـد، نمی توانـد زکات آنرا از طلا و نقره ای بدهـد که بیشتر از معمول فلز دیگر دارد. ولی اگر به قدری بدهد که یقین کند طلا و نقره خالصی که در آن هست، به اندازه زکاتی می باشد که بر او واجب است اشکال ندارد.

زکات شتر و گاو و گوسفند

مسأله ۱۹۱۶ ـ زکات شتر و گاو و گوسفند غیر از شرطهائی که گفته شده دو شرط دیگر دارد: اول ـ آنکه حیوان در تمام سال بیکار باشد و اگر در تمام سال یکی دو روز هم کار کرده باشد، بنابر احتیاط مستحب زکات آن را بدهد. دومـ آنکه در تمام سال از علف بیابان بچرد، پس اگر تمام سال یا مقـداری از آنرا از علف چیـده شـده، یا از زراعتی که ملک مالک یا ملک کس دیگر است بچرد زکـات نـدارد. و همچنین اگر در تمـام سال یک روز یا دو روز از علف مالک بخورد زکات نـدارد اگر چه احتیاطاً مستحب است. مسأله ۱۹۱۷ ـ اگر انسان برای شتر و گاو و گوسـفند خود چراگاهی را که کسـی نکاشته بخرد، یا اجاره کند، یا برای چراندن در آن باج بدهد باید زکات را بدهد.

نصـــاب شـــــتر

مسأله ۱۹۱۸ ـ شتر دوازده نصـاب دارد: اول ـ پنـج شتر و زکـات آن یک گوسـفند است،و تا شـماره شتر به این مقـدار نرسـد زکات ندارد. دوم ـ ده شتر و زکات آن دو گوسـفند است. ســوم ـ پانزده شتر و زکات آن سه گوسفند است. چهارم ـ بیست شتر و زکات آن چهار گوسـفند است. پنـجم ـ بیست و پنج شتر و زکات آن پنج گوسفند است. شــشم ـ بیست و شش شتر و زکات آن یک شتر ماده است که داخل سال دوم شده باشد و چنانچه شتر ماده ای که داخل سال دوم شده نداشته باشد، یک شترِنر، که داخل سال دوم شده باشد بدهد. هفـتم ـ سیوشـش شتر و زکات آن یک شتر ماده است که داخل سال سوم شده باشد. هشـتـم ـ چهل و شـش شتر و زکات آن یک شتر ماده است که داخل سال چهارم شده باشد. نهــم ـ شصت و یک شتر و زکات آن یک شتر ماده است که داخل سال پنجم شـده باشـد. دهــم ـ هفتاد و شـش شتر و زکات آن دو شتر ماده است که داخل سال سوم شده باشد. یازدهم ـ نود و یک شتر و زکات آن دو شتر ماده است که داخل سال چهارم شـده باشـد. دوازدهم ـ صد وبیست و یک شتر و بالاتر از آنست که باید یا چهل تا چهل تا حساب کنـد و برای هر چهل تا یک شتر ماده بدهد که داخل سال سوم شده باشد، یا پنجاه تا پنجاه تا حساب کند و برای هر پنجـاه تـا یـک شتر مـاده که داخـل سال چهارم شـده باشـد بدهـد و یا با چهل و پنجاه حساب کنـد ولی در هر صورت باید طوری حساب کنـد که چیزی باقی نمانـد، یا اگر چیزی باقی می ماند، از نه تا بیشتر نباشد، مثلاً اگر ۱۴۰ شتر دارد، باید برای صد تا دو شتری که داخل سال چهارم شده و برای چهل تا یک شتری که داخل سال سوم شده بدهد. مسأله ۱۹۱۹ ـ زکات مابین دو نصاب واجب نیست، پس اگر شـماره شترهـائی که دارد از نصاب اول که پنـج است بگـذرد، تا به نصاب دوم که ده تا است نرسـیده، فقط

باید زکات پنج تای آنرا بدهد. و همچنین است در نصابهای بعد.

نصـــــاب گاو

مسأله ۱۹۲۰ ـ گاو دو نصاب دارد: نصاب اول آن سـی تا است که وقتی شماره گاو به سی رسید، اگر شرائطی را که گفته شد داشته باشـد، انسـان بایـد یـک گوسـاله ای که داخـل سـال دوم شـده از بـابت زکـات بدهـد. نصاب دوم آن چهل است و زکات آن یک گوساله ماده ای است که داخل سال سوم شده باشد، و زکات ما بین سـی و چهل واجب نیست مثلاً کسـی که سیونه گاو دارد، فقط بایـد زکات سـی تای آنها را بدهـد، و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشـته باشـد تا به شـصت نرسـیده فقط بایـد زکات چهل تای آنرا بدهد و بعد از آنکه به شصت رسید، چون دوبرابر نصاب اول را دارد، باید دو گوساله ای که داخل سال دوم شده بدهد، و همچنین هر چه بالا رود، باید یا سی تاسی تا حساب کند یا چهل تا چهل تا یا با سی و چهل حساب نماید، و زکات آنرا به دستوری که گفته شـد بدهـد. ولی بایـد طوری حساب کنـد که چیزی باقی نمانـد، یا اگر چیزی باقی می مانـد از نه تا بیشتر نباشد، مثلاً اگر هفتاد گاو دارد، باید به حساب سیو چهل حساب کند و برای سی تای آن زکات سی تا و برای چهل تای آن زکات چهل تا را بدهد چون اگر به حساب سی تا حساب کند، ده تا زکات نداده می ماند.

نصـــاب گـــــوسفند

مسأله ۱۹۲۱ ـ گوسـفند پنج نصاب دارد: اول ـ چهل، و زکات آن یک گوسفند است و تا گوسفند به چهل نرسد زکات ندارد. دوم ـ صـدو بیست و یـک، و زکـات آن دو گوسـفند است. ســـوم ـ دویست و یـک، و زکات آن سه گوسـفند است. چهارم ـ سـیصد و یک، و زکات آن چهار گوسـفند است. پنجـم ـ چهار صـد و بالاتر از آنست که بایـد آنها را صـد تا صـد تا حساب کنـد و برای هر صدتای آنها یک گوسـفند بدهد. و لازم نیست زکات را از خود گوسـفندها بدهد، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد،یا مطابق قیمت گوسـفند، پول یـا جنس دیگر بدهـد کافی است. مسأله ۱۹۲۲ ـ زکـات مابین دو نصاب واجب نیست پس اگر شـماره گوسـفندهای کسـی از نصاب اول که چهل است بیشتر باشد تا به نصاب دوم که صد و بیست و یک است نرسیده، فقط باید زکات چهل تای آنرا بدهـد، و زیادی آن زکات نـدارد و همچنین است در نصابهای بعد. مسأله ۱۹۲۳ ـ زکات شتر و گاو و گوسـفند که به مقدار نصاب برسـد واجب است چه همه آنها نر باشـند یا ماده یا بعضـی نر باشـند و بعضـی ماده. مسأله ۱۹۲۴ ـ در زکـات، گـاو و گاو میش یک جنس حساب می شود و شتر عربی و غیر عربی یک جنس است، و همچنین بز و میش و شـیشک در زکات با هم فرق ندارند. مسأله ۱۹۲۵ ـ اگر گوسـفند برای زکات بدهد باید اقلاً هفت ماه کامل داشته باشد و احتیاط مستحب آنست که داخل سال دوم شده باشد. و اگر بز بدهد باید اقلاً یک سالش کامل شده و احتیاط مسـتحب آنست که داخل سال سوم شده باشد. مسأله ۱۹۲۶ ـ گوسفندی را که بابت زکات می دهد، اگر قیمتش مختصـری از گوسـفندهای دیگر او کمتر باشد اشکال ندارد. ولی بهتر است گوسفندی را که قیمت آن از تمـام گوسـفندهایش بیشتر است بدهـد، و همچنین است در گاو و شتر. مسأله ۱۹۲۷ ـ اگر چند نفر با هم شـریک باشند هر کـدام آنان که سـهمش به نصاب اول رسـیده، بایـد زکات بدهد، و بر کسـی که سـهم او کمتر از نصاب اول است زکات واجب نیست. مسأله ۱۹۲۸ ـ اگر یک نفر در چند جا گاو یا شتر یا گوسـفند داشته باشد، و روی هم به اندازه نصاب باشند، باید زکات آنها را بدهد. مسأله ۱۹۲۹ ـ اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد مریض و معیوب هم باشند، باید زکات آنها را بدهد. مسأله ۱۹۳۰ ـ اگر گاو و گوسـفند و شتری که دارد همه مریض یا معیوب یا پیر باشـند، می تواند زکات را از خود آنها بدهد. ولی اگر همه سالم و بی

عیب و جوان باشند، نمی تواند زکات آنها را مریض، یا معیوب، یا پیر بدهد. بلکه اگر بعضی از آنها سالم و بعضی مریض و دسته ای معیوب و دسته دیگر بی عیب و مقداری پیر و مقداری جوان باشند، احتیاط واجب آنست که برای زکات آنها سالم و بی عیب و جوان بدهد. مسأله ۱۹۳۱ ـ اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم، گاو و گوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگر عوض کند، یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید، مثلاً چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد، زکات بر او واجب نیست. مسأله ۱۹۳۲ ـ کسی که باید زکات گاو و گوسفند و شتر را بدهد، اگر زکات آنها را از پول و یا طلا و نقره بدهد، تا وقتی شماره آنها از نصاب کم نشده، همه ساله باید زکات را بدهد، و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اول کمتر شوند، زکات بر او واجب نیست، مثلاً کسی که چهل گوسفند دارد، اگر از مال دیگرش زکات آنها را بدهد تا وقتی که گوسفندهای او از چهل کم نشده، همه ساله باید یک گوسفند بدهد و اگر از خود آنها بدهد، تا وقتی به چهل نرسیده، زکات بر او واجب نیست.

مصــرف زکات

مسأله ۱۹۳۳ ـ انسان می تواند زکات را در هشت مورد مصرف کند. اول ـ فقیر و آن کسی است که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد و کسی که صنعت یا ملك یا سرمایه ای دارد که می تواند مخارج سال خود را بگذراند فقیر نیست. دوم ـ مسکین و آن کسی است که از فقیر سخت تر می گذراند. سوم ـ کسی که از طرف امام علیه السلام یا نائب امام مأمور است که زکات را جمع و نگهداری نماید و به حساب آن رسیدگی کند و آنرا به امام یا نائب امام یا فقرا برساند. چهارم ـ کافرهائی که اگر زکات به آنان بدهند به دین اسلام مایل می شوند، یا در جنگ به مسلمانان کمک می کنند. پنجم ـ خریداری بنده ها و آزاد کردن آنان. ششم ـ بدهکاری که نمی تواند قرض خود را بدهد. هفتم ـ سبیل الله یعنی کارهائی که منفعت عمومی دینی دارد، مثل ساختن مسجد و مدرسه ای که علوم دینیه در آن خوانده می شود. هشتم ـ ابن السبیل یعنی مسافری که در سفر در مانده شده، و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد. مسأله ۱۹۳۴ ـ جائز است که به فقیر و مسکین، بیشتر از مخارج سال خود و عیالاتش را از زکات یک مرتبه بدهد و اگر کاسب است، و مقداری پول یا جنس دارد بنابر احتیاط مستحب باید فقط به اندازه کسری مخارج یک سالش زکات بدهد. و اقوی جواز دادن بیشتر از مخارج سال است به فقیر کاسب(۱). مسأله ۱۹۳۵ ـ کسی که مخارج سالش را داشته، اگر مقداری از آنرا مصرف کند و بعد شك کند که آنچه باقی مانده به اندازه مخارج سال او هست یا نه، نمی تواند زکات بگیرد. مسأله ۱۹۳۶ ـ صنعتگر یا مالك یا تاجری که در آمد او از مخارج سالش کمتر است، می تواند برای کسری مخارجش زکات بگیرد، و لازم نیست ابزار کار، یا ملك، یا سرمایه خود را به مصرف مخارج برساند. مسأله ۱۹۳۷ ـ فقیری که خرج سال خود و عیالاتش را ندارد، اگر خانه ای دارد که ملك او است و در آن نشسته، یا مال سواری دارد، چنانچه بدون اینها نتواند زندگی کند، اگر چه برای حفظ آبرویش باشد، می تواند زکات بگیرد. و همچنین است اثاث خانه و ظرف و لباس تابستانی و زمستانی و چیزهائی که به آنها احتیاج دارد. و فقیری که اینها را مسأله ۱۹۳۸ ـ فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست بنابر احتیاط واجب باید یاد بگیرد و با گرفتن زکات زندگی نکند. ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن است، می تواند زکات بگیرد. مسأله ۱۹۳۹ ـ به کسی که قبلاً فقیر بوده و می گوید فقیرم، اگر چه انسان از گفته او اطمینان پیدا نکند، می شود زکات داد. مسأله ۱۹۴۰ ـ کسی که می گوید فقیرم و قبلاً فقیر نبوده یا معلوم نیست فقیر بوده یا نه، چنانچه از گفته او اطمینان پیدا نشود، احتیاط واجب آنست که به او زکات ندهند. مسأله ۱۹۴۱ ـ کسی که باید زکات بدهد، اگر از فقیری طلبکار باشد، می تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند. مسأله ۱۹۴۲ ـ اگر فقیر بمیرد و مال او به اندازه قرضش نباشد، انسان می تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند. ولی اگر مال او به اندازه قرضش باشد و ورثه قرض او را ندهند، یا به جهت دیگر انسان نتواند طلب خود را بگیرد،

بنابر احتیاط واجب نبایـد طلبی را که از او دارد،بابت زکات حساب کنـد. مسأله ۱۹۴۳ ـ چیزی را که انسـان بابت زکات به فقیر می دهـد لازم نیست به او بگویـد که زکات است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشـد، مسـتحب است، به اسم پیشـکش بدهد ولی باید قصـد زکات نماید. مسأله ۱۹۴۴ ـ اگر به خیال اینکه کسی فقیر است به او زکات بدهد، بعد بفهمد فقیر نبوده، یا از روی ندانستن مسأله به کسـی که می دانـد فقیر نیست زکات بدهد، چنانچه چیزی را که به او داده باقی باشد، باید از او بگیرد و به مسـتحق بدهد، و اگر از بین رفته باشد، پس اگر کسـی که آن چیز را گرفته می دانسـته زکات است، انسان باید عوض آنرا از او بگیرد و به مسـتحق بدهد. و اگر نمی دانسـته زکات است، نمی تواند چیزی از او بگیرد و باید از مال خودش زکات را به مسـتحق بدهد. مسأله ۱۹۴۵ ـ کسی که بـدهکار است و نمی توانـد بـدهی خود را بدهـد، اگر چه مخارج سال خود را داشـته باشـد، می توانـد برای دادن قرض خود زکات بگیرد، ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشد، اما اگر در معصیت خرج کرده می تواند مخارج سال خود را در اداء دین صرف نماید و بعداً زکات از سهم فقراء بگیرد. مسأله ۱۹۴۶ ـ اگر به کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهـد زکات بدهد، بعد بفهمد قرض را در معصـیت مصـرف کرده چنانچه آن بدهکار فقیر باشد، می تواند آنچه را به او داده بابت زکات حساب کنـد، ولی احتیاط واجب آنست که اگر از آن معصـیت توبه نکرده، چیزی را که به او داده بابت زکات حساب نکند. مسأله ۱۹۴۷ ـ کسـی که بـدهکار است و نمی توانـد بدهی خود را بدهد، اگر چه فقیر نباشد، انسان می تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند. مسأله ۱۹۴۸ ـ مسافری که خرجی او تمام شده، یا مرکبش از کار افتاده، چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند، اگر چه در وطن خود فقیر نباشد، می تواند زکات بگیرد. ولی اگر بتوانـد در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج سـفر خود را فراهم کنـد، فقط به مقـداری که به آنجا برسد، می تواند زکات بگیرد. مسأله ۱۹۴۹ ـ مسافری که در سـفر در مانـده شـده و زکات گرفته بعـد از آنکه به وطنش رسـید، اگر چیزی از زکات زیاد آمده باشد، باید آنرا به دهنده زکات یا وکیل او برگرداند و اگر نمی تواند به حاکم شرع بدهد و بگوید آن چیز زکات است.

شرائط کسانی که مستحق زکاتند

مسأله ۱۹۵۰ ـ کسـی که زکات می گیرد بایـد شیعه دوازده امامی باشـد و اگر انسان کسـی را شـیعه بداند و به او زکات بدهد، بعد معلوم شود شـیعه نبوده، بایـد دوباره زکات بدهـد مگر از سـهم مؤلفه قلوب داده باشد. مسأله ۱۹۵۱ ـ اگر طفل یا دیوانه ای از شـیعه فقیر باشـد، انسان می توانـد به ولی او زکات بدهـد، به قصـد اینکه آنچه را می دهد ملك طفل یا دیوانه باشد. مسأله ۱۹۵۲ ـ اگر به ولی طفـل و دیوانه دسترسـی نـدارد، می توانـد خودش یا به وسـیله یك نفر امین زکات را به مصـرف طفل یا دیوانه برسانـد، و باید موقعی که زکات به مصرف آنان می رسد نیت زکات کنند. مسأله ۱۹۵۳ ـ به فقیری که گدائی می کند، می شود زکات داد ولی به کسـی که زکات را در معصـیت مصرف می کند نمی شود زکات داد. مسأله ۱۹۵۴ ـ به کسـی که معصیت کبیره را آشکارا بجا می آورد، احتیاط واجب آنست که زکات ندهنـد . مسأله ۱۹۵۵ ـ به کسـی که بـدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه مخارج او بر انسان واجب باشـد، می شود زکات داد. مسأله ۱۹۵۶ ـ انسان نمی توانـد مخارج کسانی را که مثل اولاد خرجشان بر او واجب است از زکـات بدهـد، ولی اگر مخـارج آنـان را ندهـد، دیگران می تواننـد به آنـان زکات بدهنـد. مسأله ۱۹۵۷ ـ اگر انسـان زکات به پسرش بدهد، که خرج زن و نوکر و کلفت خود نماید اشکال ندارد. مسأله ۱۹۵۸ ـ اگر پسر به کتابهای علمی دینی احتیاج داشـته باشـد، پدر می تواند برای خریدن آنها به او زکات بدهد. مسأله ۱۹۵۹ ـ پدر می تواند به پسـرش زکات بدهد، که برای خود زن بگیرد، پسـر هم می تواند برای آنکه پدرش زن بگیرد زکات خود را به او بدهد. مسأله ۱۹۶۰ ـ به زنی که شوهرش مخارج او را می دهـد، یا خرجی نمی دهـد، ولی ممکن است او را به دادن خرجی مجبور کنند نمی شود زکات داد. مسأله ۱۹۶۱ ـ زن می تواند

به شوهر فقیر خود زکات بدهد، اگر چه شوهر زکات را صرف مخارج خود آن زن نماید. مسأله ۱۹۶۲ ـ سید نمی تواند از غیر سید زکات بگیرد، ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج او را نکند و از گرفتن زکات ناچار باشد، می تواند از غیر سید زکات بگیرد. مسأله ۱۹۶۳ ـ بعض علماء فرموده اند که به کسی که معلوم نیست سید است یا نه، می شود زکات داد. و ممکن است به چند دلیل بر این مطلب استدلال نمود و لکن جمیع ادله آن محل اشکال است اگر چه به احتمال ضعیف نباید اعتنا نمود.

نیت زکات

مسأله ۱۹۶۴ ـ انسان باید زکات را بقصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد و بنابر احتیاط واجب باید در نیت معین کند که آنچه را می دهد زکات مال است، یا زکات فطره، ولی اگر مثلاً زکات گندم و جو بر او واجب باشد، لازم نیست معین کند چیزی را که می دهد زکات گندم است یا زکات جو. مسأله ۱۹۶۵ ـ کسی که زکات چند مال بر او واجب شده، اگر مقداری زکات بدهد و نیت هیچکدام آنها را نکند، چنانچه چیزی راکه داده همجنس یکی از آنها باشد، زکات همان جنس حساب می شود. و اگر همجنس هیچکدام آنها نباشد، به همه آنها قسمت می شود، پس کسی که زکات چهل گوسفند و زکات پانزده مثقال طلا بر او واجب است اگر مثلا یک گوسفند از بابت زکات بدهد و نیت هیچکدام آنها را نکند، زکات گوسفند حساب می شود، ولی اگر مقداری نقره بدهد، به زکاتی که برای گوسفند و طلا بدهکار است تقسیم می شود. مسأله ۱۹۶۶ ـ اگر کسی را وکیل کند که زکات مال او را بدهد، موقعی که زکات را به آن وکیل می دهد، بنابر احتیاط واجب باید نیت کند که آنچه را وکیل او بعداً به فقیر می دهد زکات باشد، وکیل هم وقتی که زکات را به فقیر می دهد، باید از طرف مالک نیت زکات کند. مسأله ۱۹۶۷ ـ اگر مالک یا وکیل او بدون قصد قربت زکات را به فقیر بدهد و پیش از آنکه آن مال از بین برود، خود مالک نیت زکات کند، زکات حساب می شود.

مسائل متفرقه زکات

مسأله ۱۹۶۸ ـ تأخیر زکات در صورتی که مقدار آنرا بنویسد و معین نماید یا از مال خود جدا نماید اشکال ندارد مگر آنکه به حد اهمال و بی اعتنائی برسد . مسأله ۱۹۶۹ ـ بعد از جداکردن زکات لازم نیست فوراً آنرا به مستحق بدهد، ولی اگر به کسی که می شود زکات داد، دسترسی دارد، احتیاط مستحب آنست که دادن زکات را تأخیر نیندازد. مسأله ۱۹۷۰ ـ کسی که می تواند زکات را به مستحق برساند، اگر ندهد وبواسطه کوتاهی او از بین برود، باید عوض آنرا بدهد. مسأله ۱۹۷۱ ـ کسی که می تواند زکات را به مستحق برساند، اگر زکات را ندهد و بدون آنکه در نگهداری آن کوتاهی کند از بین برود چنانچه دادن زکات را بقدری تأخیر انداخته که نمی گویند فوراً داده است، باید عوض آن را بدهد و اگر به این مقدار تأخیر نینداخته مثلاً دو سه ساعت تأخیر انداخته و در همان دوسه ساعت تلف شده، در صورتی که مستحق حاضر نبوده، چیزی بر او واجب نیست، و اگر مستحق حاضر بوده، بنابر احتیاط واجب باید عوض آنرا بدهد. مسأله ۱۹۷۲ ـ اگر زکات را از خود مال کنار بگذارد، می تواند در بقیه آن تصرف کند، و اگر از مال دیگرش کنار بگذارد می تواند در تمام مال تصرف نماید. مسأله ۱۹۷۳ ـ انسان نمی تواند زکاتی را که کنار گذاشته برای خود بر دارد و چیز دیگری بجای آن بگذارد. مسأله ۱۹۷۴ ـ اگر از زکاتی که کنار گذاشته منفعتی ببرد مثلاً گوسفندی که برای زکات گذاشته بره بیاورد، مال فقیر است . مسأله ۱۹۷۵ ـ اگر موقعی که زکات را کنار می گذارد مستحقی حاضر باشد، بهتر است زکات را به او بدهد، مگر کسی را در نظر داشته باشد که دادن زکات به او از جهتی بهتر باشد. مسأله ۱۹۷۶ ـ اگر بدون اجازه

حاکم شرع با مالی که برای زکات کنار گذاشته تجارت کند و ضرر نماید، نبایدچیزی از زکات کم کند، ولی اگر منفعت کند، بنابر احتیاط واجب باید آنرا به مستحق بدهد . مسأله ۱۹۷۷ ـ اگر پیش از آنکه زکات بر او واجب شود، چیزی بابت زکات به فقیر بدهد، زکات حساب نمی شود و بعد از آنکه زکات بر او واجب شد اگر چیزی را که به فقیر داده از بین نرفته باشد و آن فقیر هم به فقرخود باقی باشد، می تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند. مسأله ۱۹۷۸ ـ فقیری که می داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود ضامن است، پس موقعی که زکات بر انسان واجب می شود، اگر آن فقیر به فقر خود باقی باشد، می تواند عوض چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند. مسأله ۱۹۷۹ ـ فقیری که نمی داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود، ضامن نیست، و انسان نمی تواند عوض آنرا بابت زکات حساب کند. مسأله ۱۹۸۰ ـ مستحب است در دادن زکات، خویشان خود را بر دیگران و اهل علم و کمال را بر غیر آنان و کسانی را که اهل سئوال نیستند بر اهل سئوال مقدم بدارد و زکات گاو و گوسفند و شتر را به فقرای آبرومند بدهد ولی اگر دادن زکات به فقیری از جهت دیگری بهتر باشد مستحب است زکات را به او بدهد . مسأله ۱۹۸۱ ـ بهتر است زکات را آشکارا و صدقه مستحبی را مخفی بدهند . مسأله ۱۹۸۲ ـ اگر در شهر کسی که می خواهد زکات بدهد مستحقی نباشد و نتواند زکات را به مصرف دیگری هم که برای آن معین شده برساند، چنانچه امید نداشته باشد که بعداًمستحق پیدا کند، باید زکات را به شهر دیگر ببرد و به مصرف زکات برساند و می تواند مخارج بردن به آن شهر را از زکات بر دارد و اگر زکات تلف شود ضامن نیست. مسأله ۱۹۸۳ ـ اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، می تواند زکات را به شهر دیگر ببرد. ولی مخارج بردن به آن شهر را بایداز خودش بدهد، واگر زکات تلف شود ضامن است، مگر آنکه وکالتاً از قبل حاکم شرع زکات را قبض نموده باشد و با اجازه او برده باشد. مسأله ۱۹۸۴ ـ اجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گندم و جو و کشمش و خرمائی را که برای زکات می دهند با زکات دهنده است. مسأله ۱۹۸۵ ـ کسی که ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره یا بیشتر از بابت زکات بدهکار است، مکروه است که کمتر از ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره به یک فقیر بدهد و نیز اگر غیر نقره چیز دیگری مثل گندم و جو بدهکار باشد و قیمت آن به ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره برسد، مکروه است که به یک فقیر کمتر از آن بدهد. مسأله ۱۹۸۶ ـ مکروه است انسان از مستحق درخواست کند که زکاتی را که از او گرفته به او بفروشد، ولی اگر مستحق بخواهد چیزی را که گرفته بفروشد بعد از قیمت کردن کسی که زکات را به او داده در خریدن آن بر دیگران مقدم است. مسأله ۱۹۸۷ ـ اگر شک کند زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه، باید زکات را بدهد، هر چند شک او برای زکات سالهای پیش باشد. مسأله ۱۹۸۸ ـ فقیر نمی تواند زکات را به کمتر از مقدار آن صلح کند یا چیزی را گرانتر از قیمت آن بابت زکات قبول نماید، یا زکات را از مالک بگیرد و به او ببخشد. ولی کسی که زکات زیادی بدهکار است و فقیر شده و نمی تواند زکات را بدهد، چنانچه بخواهد توبه کند، فقیر می تواند زکات را از او بگیرد و به او ببخشد. و بهتر آنست که زکات را از او بگیرد و به او قرض بدهد و او را وکیل نماید که هر مقدار که متمکن شد تدریجاً به فقرا بدهد. مسأله ۱۹۸۹ ـ انسان می تواند از زکات،(از سهم سبیل الله) قرآن یا کتاب دینی یا کتاب دعا بخرد و وقف نماید، اگر چه بر اولاد خود و بر کسانی وقف کند که خرج آنان بر او واجب است. و نیز می تواند تولیت وقف را برای خود یا اولاد خود قراردهد. مسأله ۱۹۹۰ ـ انسان نمی تواند از زکات ملک بخرد و بر اولاد خود یا بر کسانی که مخارج آنان بر او واجب است وقف نماید که عایدی آنرا به مصرف مخارج خود برسانند. مسأله ۱۹۹۱ ـ فقیر می تواند برای رفتن به حج و زیارت و مانند اینها زکات بگیرد، ولی اگر به مقدار خرج سالش زکات گرفته باشد، احوط استحبابی آنست که برای زیارت و مانند آن زکات نگیرد. مسأله ۱۹۹۲ ـ اگر مالک، فقیری را وکیل کند که زکات مال او را بدهد، برای خودش هم می تواند بردارد مگر آنکه ظاهر کلام مالک دادن به غیر باشد. مسأله ۱۹۹۳ ـ اگر فقیر شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره را بابت زکات بگیرد، چنانچه شرطهائی که برای واجب شدن زکات گفته شد در آنها جمع شود، باید زکات آنها را بدهد. مسأله ۱۹۹۴ ـ اگر دو نفر در مالی که زکات آن واجب شده با هم شریک باشند و یکی از آنان زکات

قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسیم کنند، چنانچه بداند شریکش زکات سهم خود را نداده، تصرف او در سهم خودش هم اشکال دارد. مسأله ۱۹۹۵ ـ کسی که خمس یا زکات بدهکار است و کفاره و نذر و مانند اینها هم بر او واجب است و قرض هم دارد، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد، اگر مالی که خمس یا زکات آن واجب شده، از بین نرفته باشد، باید خمس و زکات را بدهد. و اگر از بین رفته باشد، می تواند خمس یا زکات را بدهد، یا کفاره و نذر و قرض و مانند اینها را ادا نماید. مسأله ۱۹۹۶ ـ کسی که خمس یا زکات بدهکار است و نذر و مانند اینها هم بر او واجب است و قرض هم دارد، اگر بمیرد و مال او برای همه آنها کافی نباشد، چنانچه مالی که خمس و زکات آن واجب شده، از بین نرفته باشد، باید خمس یا زکات را بدهند و بقیه مال او را به چیزهای دیگری که بر او واجب است قسمت کنند. و اگر مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین رفته باشد، باید مال او را به خمس و زکات و قرض و نذر و مانند اینها قسمت نمایند. مثلاً اگر چهل تومان خمس بر او واجب است و بیست تومان به کسی بدهکار است و همه مال او سی تومان است، باید بیست تومان بابت خمس و ده تومان به دین او بدهند. مسأله ۱۹۹۷ ـ کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند می تواند برای معاش خود کسب کند، چنانچه تحصیل آن علم، واجب باشد، می شود به او زکات داد و در مستحب محل تأمل است مگر آنکه از سهم سبیل الله بدهند. و اگر تحصیل آن علم واجب یا مستحب نباشد، زکات دادن به او اشکال دارد.

احکام خرید و فروش

چیزهائی که در خرید و فروش مستحب است

مسأله ۲۰۵۸ ـ پنج چیز در خرید و فروش مستحب است: اول ـ یادگرفتن احکام آن، حضرت صادق علیه السلام فرمودند: کسی که می خواهد خرید و فروش کند، باید احکام آنرا یاد بگیرد، و اگر پیش از یاد گرفتن احکام آن خرید و فروش کند، بواسطه معامله های باطل و شبهه ناک به هلاکت می افتد. دوم ـ آنکه در قیمت جنس بین مشتریهای مسلمان فرق نگذارد. سوم ـ آنکه در قیمت جنس سخت گیری نکند. چهارم ـ چیزی را که می فروشد زیادتر بدهد، و آنچه را می خرد کمتر بگیرد. پنجم ـ کسی که با او معامله کرده، اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند که معامله را بهم بزنند، برای بهم زدن معامله حاضر شود. مسأله ۲۰۵۹ ـ اگر انسان نداند معامله ای که کرده صحیح است یا باطل، در موردی که جای جریان قاعده فراغ نباشد، نمی تواند در مالی که گرفته تصرف نماید. مسأله ۲۰۶۰ ـ کسی که مال ندارد و مخارجی بر او واجب است مثل خرج زن و بچه، باید کسب کند، و برای کارهای مستحب مانند وسعت دادن به عیالات و دستگیری از فقراء، کسب کردن مسحب است.

معـاملات مـکروه

مسأله ۲۰۶۱ ـ عمده معاملات مکروه از اینقرار است: اول ـ ملک فروشی، مگر آنکه بجای آن ملک دیگری بخرد. دوم ـ قـصابـی. سـوم ـ کفن فروشی. چهارم ـ معامله با مردمان پست. پنجم ـ معامله بین اذان صبح و اول آفتاب. حسب روایت علی بن اسباط که نهی نموده. ششم ـ آنکه کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند اینها قرار دهد. هفتم ـ آنکه برای خریدن جنسی که دیگری می خواهد بخرد، داخل معامله او شود. حسب روایت ضعیفی که شیخ صدوق علیه الرحمهٔ نقل نموده(۱).

معـــــاملات حــــــرام

مسأله ۲۰۶۲ ـ معاملاـت حرام شـش اسـت: اول ـ خریـد و فروش اعیـان نجسه، مگر سـگ شـکاری و عبـد کـافر، مثـل مردار و خنزیر(خوک) و خمر و سگ غیرشکاری و همچنین است بقیه نجاسات در صورتی که منفعت مُحلّله نداشته باشند، لکن در صورتی که گوشت مردار و تـذکیه شده بهم مخلوط شده باشد، جایز است فروختن آن به کسانی که مردار را حلال می دانند. دوم ـ خرید و فروش مال غصبی. سـوم ـ خرید و فروش چیزی که مال نیست مثل حیوانات درنده. چهارم ـ معامله چیزی که منافع معمولی آن فقط کار حرام باشـد، ماننـد اسباب قمار. پنجم ـ معامله ای که درآن ربا باشد. شـشم ـ فروش جنسـی که با چیز دیگر مخلوط است، در صورتی که آن چیز معلوم نباشـد و فروشنده هم به خریدار نگوید، مثل فروختن روغنی که آنرا با پیه مخلوط کرده است و این عمل را غش می گوینـد. مسأله ۲۰۶۳ ـ فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است اشکال ندارد، ولی اگر مشتری آن چیز را برای کاری بخواهـد که شـرط آن پاك بودن است مثلاً لباس است که می خواهـد با آن نماز بخواند، بنابر احتیاط واجب باید فروشنده، نجس بودن آنرا به او بگوید. مسأله ۲۰۶۴ ـ اگر چیز پاکی مانند روغن و نفت که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود، چنـانچه آنرا برای کـاری بخواهنـد که شـرطش پـاك بودن است، مثلاً روغن نجس رابرای خوردن بخواهنـد، فروش آن حرام است. و اگر برای کـاری بخواهنـد که شـرط آن پاك بودن نیست مثلاً بخواهنـد نفت نجس را بسوزاننـد، فروش آن اشکال نـدارد. مسأله ۲۰۶۵ ـ خرید و فروش دواهای نجس حرام است اگر خوردنی باشد و معالجه با دوای طاهر ممکن باشد، ولی اگر پول را برای ظرف آن یـا برای زحمت دوا فروش بدهنـد اشـکال نـدارد. مسأله ۲۰۶۶ ـ خریـد و فروش روغـن و دواهـای روان و عطرهـائی که از ممالك غیراسلامی می آورند، اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد اشکال ندارد. ولی روغنی را که از حیوان بعد از جان دادن آن می گیرند، چنانچه در شهر کفار از دست کافر بگیرند و از حیوانی باشد که اگر رگ آنرا ببرند خون از آن جستن می کند، نجس است و معـامله آن باطل می باشـد. مسأله ۲۰۶۷ ـ اگر روباه رابه غیر دسـتوری که در شـرع معین شده کشته باشـند، یا خودش مرده باشد، خریـد و فروش پـوست آن حرام و معـامله آن باطـل اسـت. مسـأله ۲۰۶۸ ـ خریـد و فروش گـوشت و پیـه و چرمی کـه از ممـالك غیراسـلامی می آورند، یا از دست کافر گرفته می شود، باطل است. ولی اگر انسان بداند که آنها از حیوانی است که به دستور شرع کشـته شده، خرید و فروش آنها اشـکال ندارد. و همچنین اگر بداند که یك مقدار از گوشت یا پیه یا چرمی که از حیوانی است که می داند تذکیه شده به آن مملکت غیراسـلامی رفته، و احتمال بدهد که آنچه به دست او رسیده از همان تذکیه شده ها باشد و بقیه آن محل ابتلاء او نباشد، در این صورت نیز خرید و فروش و استعمال آن اشکال ندارد. مسأله ۲۰۶۹ ـ خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی که از دست مسـلمان گرفته شود اشـکال ندارد. ولی اگر انسان بداند که آن مسلمان آنرا از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به دسـتور شـرع کشـته شـده یـا نه، خریـدن آن حرام و معـامله آن باطـل است. مسأله ۲۰۷۰ ـ خریـد و فروش مسـکرات حرام و معامله آنها باطل است. مسأله ۲۰۷۱ ـ فروختن مال غصبی باطل است و فروشـنده باید پولی را که از خریدار گرفته به او برگرداند. مسأله ۲۰۷۲ ـ اگر خریدار قصدش این باشد که پول جنس را ندهد معامله اشکال دارد. مسأله ۲۰۷۳ ـ اگر خریداری بخواهد پول جنس را بعداً از حرام بدهد معامله صـحیح است ولی باید مقداری را که بدهکار است از مال حلال بدهد. مسأله ۲۰۷۴ ـ خریـد و فروش آلات لهو مثل تار و ساز حتی سازهای کوچک حرام است. مسأله ۲۰۷۵ ـ اگر چیزی را که می شود استفاده حلال از آن ببرنـد به قصـد این بفروشـند که آنرا در حرام مصـرف کننـد مثلاً انگور را به این قصـد بفروشـد که از آن شـراب تهیه نمایند، معـامله آن حرام و باطل است. مسأله ۲۰۷۶ ـ خریـد و فروش مجسـمه کراهت شدیده دارد، ولی خرید و فروش صابونی که روی آن مجسـمه دارد، اگر مقصود، معامله صابون باشد اشـکال ندارد. مسأله ۲۰۷۷ ـ خریـدن چیزی که از قمـار، یا دزدی، یا از معامله باطل تهیه شده حرام است و اگر کسی آنرا بخرد، باید به صاحب اصلی اش برگرداند. مسأله ۲۰۷۸ ـ اگر روغنی را که با پیه مخلوط است

بفروشد، چنانچه آنرا معین کند مثلاً بگوید این یک من روغن را می فروشم، معامله به مقدار پیهی که در آن است باطل می باشد و پولی که فروشنده برای پیه آن گرفته مال مشتری و پیه مال فروشنده است، و مشتری می تواند معامله روغن خالصی را هم که در آنست بهم بزند ولی اگر آنرا معین نکند بلکه یک من روغن بفروشد، بعد روغنی که پیه دارد بدهد، مشتری می تواند آن روغن را پس بدهد، و روغن خالص مطالبه نماید. مسأله ۲۰۷۹ ـ اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می فروشند، به زیادتر از همان جنس بفروشد، مثلاً یک من گندم را به یک من و نیم گندم بفروشد، ربا و حرام است، و گناه یک درهم ربا بزرگتر از آنست که انسان هفتاد مرتبه با محرم خود زنا کند، بلکه اگر یکی از دو جنس سالم و دیگری معیوب، یا جنسِ یکی خوب و جنس دیگری بد باشد، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند، چنانچه بیشتر از مقداری که می دهد بگیرد، باز هم ربا و حرام است، پس اگر مسِ درست را بدهد و بیشتر از آن مس شکسته بگیرد، یا برنج صدری را بدهد و بیشتر از آن برنج گرده بگیرد، یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می باشد. مسأله ۲۰۸۰ ـ اگر چیزی را که اضافه می گیرد غیر از جنسی باشد که می فروشد، مثلاً ـ یک من گندم به یک من گندم و یک قِران پول بفروشد باز هم ربا و حرام است بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد، ربا و حرام می باشد. مسأله ۲۰۸۱ ـ اگر کسی که مقدار کمتر را می دهد چیزی اضافه کند، مثلاً یک من گندم و یک دستمال را به یک من ونیم گندم بفروشد، اشکال ندارد. وهمچنین است اگر از هر دو طرف چیزی زیاد کنند مثلاً یک من گندم و یک دستمال را به یک من و نیم گندم و یک دستمال بفروشند. مسأله ۲۰۸۲ ـ اگر چیزی را که مثل پارچه با متر و ذرع می فروشند یا چیزی را که مثل گردو و تخم مرغ با شماره معامله می کنند، بفروشد و زیادتر بگیرد مثلاً ده تا تخم مرغ بدهد و یازده تا بگیرد اشکال ندارد. مسأله ۲۰۸۳ ـ جنسی را که در بعضی از شهرها با وزن یا پیمانه می فروشند و در بعضی از شهرها با شماره معامله می کنند در هر شهری حکم همانجا را دارد. مسأله ۲۰۸۴ ـ اگر چیزی را که می فروشد و عوضی راکه می گیرد از یک جنس نباشد، زیادی گرفتن اشکال ندارد، پس اگر یک من برنج بفروشد و دو من گندم بگیرد معامله صحیح است. مسأله ۲۰۸۵ ـ اگر جنسی را که می فروشد و عوضی را که می گیرد از یک چیز عمل آمده باشد، باید در معامله زیادی نگیرد، پس اگر یک من روغن گوسفند بفروشد و در عوض آن یک من و نیم پنیر گوسفند بگیرد، ربا و حرام است. مسأله ۲۰۸۶ ـ جو و گندم در ربا یک جنس حساب می شود، پس اگر یک من گندم بدهد و یک من و پنج سیر جو بگیرد ربا و حرام است. و نیز اگر مثلاً ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گندم بدهد، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدتی گندم را می دهد، مثل آنست که زیادی گرفته و حرام می باشد. مسأله ۲۰۸۷ ـ اگر مسلمان از کافری که در پناه اسلام نیست ربا بگیرد اشکال ندارد. و نیز پدر و فرزند، و زن و شوهر، می توانند از یکدیگر ربا بگیرند.

شرائط فروشنده و خریدار

مسأله ۲۰۸۸ ـ برای فروشنده و خریدار شش چیزشرط است: اول – آنکه بالغ باشند. دوم – آنکه عاقل باشند. سوم – آنکه سفیه نباشند یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند. چهارم – آنکه قصد خرید و فروش داشته باشند، پس اگر به شوخی بگوید مال خود را فروختم معامله باطل است. پنجم – کسی آنها را مجبور نکرده باشد. ششم – آنکه جنس و عوضی را که می دهند مالک باشند و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد. مسأله ۲۰۸۹ ـ معامله با بچه نابالغ باطل است، اگر چه پدر یا جد آن بچه به او اجازه دادهباشند که معامله کند علی الاحوط. اما اگر طفل وسیله باشد که پول را به فروشنده بدهد و جنس را به خریدار برساند، یا جنس را به خریدار بدهد و پول را به فروشنده برساند، چون واقعاً دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده اند، معامله صحیح است. ولی باید فروشنده و خریدار یقین داشته باشند، که طفل، جنس و پول را به صاحب آن می رساند. مسأله ۲۰۹۰ ـ اگر

از بچه نابالغ چیزی بخرد، یا چیزی به او بفروشـد، بایـد جنس یا پولی را که از او گرفته به صاحب آن بدهـد، یا از صاحبش رضایت بخواهد. و اگر صاحب آنرا نمی شناسد و برای شناختن او هم وسیله ای ندارد، باید چیزی را که از بچه گرفته، از طرف صاحب آن، مظالم بدهد. مسأله ۲۰۹۱ ـ اگر کسـی بابچه نابالغ معامله کنـد و جنس یا پولی که به بچه داده از بین برود، نمی توانـد از بچه یا ولی او مطالبه نمایـد. مسأله ۲۰۹۲ ـ اگر خریـدار یافروشـنده را به معامله مجبور کننـد، چنانچه بعد از معامله راضـی شود و بگوید راضـی هسـتم معامله صحیح است. مسأله ۲۰۹۳ ـ اگر انسان مال کسـی را بـدون اجازه او بفروشـد، چنانچه صاحب مال به فروش آن راضـی نشود و اجازه ندهد معامله باطل است. مسأله ۲۰۹۴ ـ پدر و جد پدری طفل، و نیز وصـی پدر و وصی جد پدری می توانند مال طفل رابفروشـند، مجتهد عادل هم می تواند مال دیوانه یا طفل یتیم یامال کسی را که غائب است بفروشد. لکن باید جد و وصی و حاکم شرع ملاحظه صـرفه و غبطه را بنماینـد و امـا پـدر پس هر چنـد که کفایت عـدم ضـرر بعیـد نیست ولکن احتیاط به مراعات غبطه و مصـلحت ترک نشود. مسأله ۲۰۹۵ ـ اگر کسـی مـالی را غصب کنـد و بفروشـد و بعـد از فروش، صاحب مال معامله را برای خودش اجـازه دهـد، معـامله صـحیح است و چیزی را که غصب کننـده به مشتری داده و منفعتهـای آن از موقع اجـازه، ملک مشتری است و چیزی را که مشتری داده و منفعتهـای آن از موقع اجـازه، ملـک کسـی است که مال او را غصب کرده انـد. مسأله ۲۰۹۶ ـ اگر کسی مالی را غصب کنـد و بفروشـد، بقصد اینکه پول آن، مال خودش باشد، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه نکند معامله باطل است. و اگر برای کسی هم که مال را غصب کرده اجازه نماید، صحیح بودن معامله اشکال دارد.

شرائط جـنس و عــــوض آن

مسأله ۲۰۹۷ ـ جنسـی که می فروشـند و چیزی که عوض آن می گیرنـد پنـج شـرط دارد: اول ـ آنکه مقـدار آن بـا وزن یـا پیمانه یا شماره وماننـد اینها معلوم باشـد. دوم ـ آنکه بتوانند آنرا تحویل دهند، بنابر این فروختن اسبی که فرار کرده صـحیح نیست، ولی اگر اسبی را که فرار کرده با چیزی که می تواند تحویل دهد مثلاً با یک فرش بفروشد، اگر چه آن اسب پیدا نشود، معامله صحیح است. سـوم ـ خصوصـیاتی را که در جنس و عوض هست و بواسطه آنها میل مردم به معامله فرق می کند، معین نمایند. چهارم ـ کسی در جنس یادر عوض آن حقی نداشـته باشد، پس مالی را که انسان پیش کسی گرو گذاشته، بدون اجازه او نمی تواند بفروشد. پنـجم ـ خود جنس را بفروشد نه منفعت آنرا، پس اگر مثلاً منفعت یک ساله خانه را بفروشد، صحیح نیست ولی چنانچه خریدار بجای پول، منفعت ملک خود را بدهـد مثلاً فرشـی را از کسـی بخرد و عوض آن منفعت یکسال خانه خود را به او واگذار کند اشـکال ندارد و احکام اینها در مسائل آینـده گفته خواهـد شد. مسأله ۲۰۹۸ ـ جنسـی را که در شـهری با وزن یا پیمانه معامله می کنند، در آن شـهر انسان بایـد با وزن یا پیمانه بخرد، ولی می توانـد همان جنس را در شـهری که با دیـدن معامله می کننـد، با دیـدن خریـداری نماید. مسأله ۲۰۹۹ ـ چیزی را که با وزن خریـد و فروش می کننـد با پیمانه هم می شود معامله کرد، به این صورت که اگر مثلاً بخواهد ده من گنـدم بفروشـد با پیمانه ای که یک من گنـدم می گیرد، ده پیمانه بدهـد. مسأله ۲۱۰۰ ـ اگر یکی از شـرطهائی که گفته شـد در معامله نباشـد معامله باطل است. ولی اگر خریدار و فروشـنده راضـی باشـند که در مال یکدیگر تصرف کنند، تصـرف آنها اشکال ندارد. مسأله ۲۱۰۱ ـ معامله چیزی که وقف شـده باطل است، ولی اگر بطوری خراب شود که نتوانند اسـتفاده ای راکه مال برای آن وقف شده از آن ببرند، مثلاً حصیرمسـجد بطوری پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند، فروش آن اشکال ندارد، و در صورتی که ممکن باشد، باید پول آنرا در همان مسجد به مصرفی برسانند که به مقصود وقف کننده نزدیکتر باشد. مسأله ۲۱۰۲ ـ هر گاه بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده انـد بطوری اختلاف پیـدا شود که اگر مال وقف را نفروشـند، گمان آن برود که آن مال یا جانی تلف شود، می توانند آن مال را بفروشـند و به مصرفی که به مقصود وقف کننده نزدیکتر است برسانند. مسأله ۲۱۰۳ ـ خرید و

فروش ملکی که آنرا به دیگری اجاره داده اند اشکال ندارد، ولی استفاده آن ملك درمدت اجاره، مال مستأجر است. و اگر خریدار نداند که آن ملك را اجاره داده اند، یا به گمان اینکه مدت اجاره کم است ملك را خریده باشد، پس از اطلاع می تواند معامله خودش را بهم بزند.

صیغه خرید و فروش

مسأله ۲۱۰۴ ـ در خرید و فروش لازم نیست صیغه عربی بخوانند، مثلاً اگر فروشنده به فارسی بگوید این مال را در عوض این پول فروختم و مشتری بگوید قبول کردم معامله صحیح است، ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشاء داشته باشند یعنی به گفتن این دو جمله مقصودشان خرید وفروش باشد. مسأله ۲۱۰۵ ـ اگر در موقع معامله صیغه نخوانند، ولی فروشنده در مقابل مالی که از خریدار می گیرد، مال خود را ملك او کند و او بگیرد معامله صحیح است و هر دو مالك می شوند.

خرید و فروش میوه ها

مسأله ۲۱۰۶ ـ فروش میوه ای که گل آن ریخته و دانه بسته، پیش از چیدن صحیح است و نیز فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد. مسأله ۲۱۰۷ ـ اگربخواهند میوه ای را که بر درخت است، پیش از آنکه دانه ببندد و گلش بریزد بفروشند، می توانند چیزی از حاصل زمین مانند سبزیها را با آن بفروشند، یا با مشتری شرط کنند که میوه را پیش از دانه بستن بچیند، یا میوه بیشتر از یک سال رابه او بفروشند و بدون چیزهائی که ذکر شد معامله صحیح است بنابر اقوی ولی کراهت دارد و اگر میوه اصلاً بوجود نیامده معامله باطل است مگر آنکه با ضمیمه ویا دو ساله بفروشند که در این دو صورت صحیح است. مسأله ۲۱۰۸ ـ اگر خرمائی را که زرد یا سرخ شده، بر درخت بفروشند اشکال ندارد، ولی نباید عوض آنرا خرما بگیرند، اما اگر کسی یک درخت خرما در خانه یا باغ کس دیگر داشته باشد، در صورتی که مقدار آنرا تخمین بزنند، و صاحب درخت آنرا به صاحب خانه یا باغ بفروشد و عوض آن خرمابگیرد، چنانچه خرمائی راکه می گیرد کمتر یا زیادتر از مقداری که تخمین زده اند نباشد اشکال ندارد. مسأله ۲۱۰۹ ـ فروختن خیار و بادمجان و سبزیها و مانند اینها که سالی چند مرتبه چیده می شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معین کنند که مشتری در سال چند دفعه آنرا بچیند اشکال ندارد. مسأله ۲۱۱۰ ـ اگر خوشه گندم و جو را بعد از آنکه دانه بسته، به چیز دیگری غیر گندم و جو بفروشند اشکال ندارد.

نقد و نسیه

مسأله ۲۱۱۱ ـ اگر جنسی را نقد بفروشند، خریدار و فروشنده بعد از معامله می توانند جنس و پول را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند و تحویل دادن خانه و زمین و مانند اینها به این است که آنرا در اختیار خریدار بگذارند که بتواند در آن تصرف کند، و تحویل دادن فرش و لباس و مانند اینها به این است که آنرا طوری در اختیار خریدار بگذارند که اگر بخواهد آنرا بجای دیگر ببرد فروشنده جلوگیری نکند. مسأله ۲۱۱۲ ـ در معامله نسیه باید مدت معلوم باشد، پس اگر تعیین مدت نشود معامله باطل است و اما اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن پول آنرا بگیرد، معامله باطل است بنابر احتیاط واجب بلکه بطلان خالی از قوت نیست. مسأله ۲۱۱۳ ـ اگر جنسی را نسیه بفروشد، پیش از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته اند، نمی تواند عوض آنرا از خریدار

مطالبه نمایـد، ولی اگر خریدار بمیرد و از خودش مال داشـته باشد، فروشـنده می تواند پیش از تمام شدن مدت، طلبی را که دارد از ورثه او مطالبه نماید. مسأله ۲۱۱۴ ـ اگر جنسی را نسیه بفروشد، بعد از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته اند، می تواند عوض آنرا از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار نتواند بپردازد، باید او را مهلت دهد. مسأله ۲۱۱۵ ـ اگر به کسی که قیمت جنس را نمی داند، مقـداری نسیه بدهد و قیمت آنرا به او نگوید، معامله باطل است. ولی اگر به کسـی که قیمت نقدی جنس را می داند نسـیه بدهد و گرانتر حساب کنـد، مثلاً بگویـد جنسـی را که به تو نسـیه می دهم، تومانی یک ریال از قیمتی که نقد می فروشم گرانتر حساب می کنم و او قبول کند اشکال ندارد. مسأله ۲۱۱۶ ـ کسی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن پول آن مدتی قرار داده، اگر مثلاً بعد از گذشتن نصف مدت، مقداری از طلب خود را کم کند، و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

معـــامله سـلف

معـــامله سـلف

مسأله ۲۱۱۷ ـ معامله سلف آنست که مشتری پول را بدهد که بعد از مدتی جنس را تحویل بگیرد و اگر بگوید این پول را می دهم که مثلاً بعد از شش ماه فلان جنس را بگیرم و فروشنده بگوید قبول کردم، یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید فلان جنس را فروختم که بعد از شـش ماه تحویل بدهم معامله صـحیح است. مسأله ۲۱۱۸ ـ اگر پولی که از طلاـ و نقره است سـلف بفروشـد و عوض آنرا پولی که از طلا و نقره است بگیرد معامله باطل است. ولی اگر جنسی را سلف بفروشد و عوض آنرا جنس دیگر یا پول بگیرد معامله صحیح است و احتیاط مستحب آنست در عوض جنسی که می فروشد پول بگیرد و جنس دیگر نگیرد.

شـــرائط مـــعامله سـلف

مسأله ۲۱۱۹ ـ معامله سـلف شـش شـرط دارد: اول ـ خصوصـیاتی را که قیمت جنس به واسـطه آنها فرق می کند معین نمایند. دوم ـ حسب اجماع علماء پیش از آنکه خریدار و فروشـنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشـنده بدهد، یا به مقدار پول آن از فروشـنده طلبکار باشد و موقع پرداخت آن رسیده باشد و طلب خود را بابت قیمت جنس حساب کند و او قبول نماید اگر چه این صورت خالی از اشـکال نیست و احتیاط مسـتحبی ترک آنست. و چنانچه مقـداری از قیمت آنرا بدهـد، اگر چه معامله به آن مقدار صحیـح است، ولی فروشـنده می توانـد معامله همان مقـدار را بهم بزنند. ســوم ـ مدت را کاملاً معین کنند، و اگر مثلاً بگوید تا اول خرمن جنس را تحویل می دهم چون مـدت کاملاً معلوم نشده معامله باطل است. چهارم ـ وقتی را برای تحویل جنس معین کنند که در آن وقت جنس به قـدری کمیـاب نباشـد که فروشـنده نتوانـد آنرا تحویـل دهـد. پنجـم ـ جـای تحویل جنس را معین نماینـد بنابر احتیاط واجب، ولی اگر از حرفهای آنان جای آن معلوم باشـد، لازم نیست اسم آنجا را ببرند. شـــشم ـ وزن یا پیمانه آنرا معین کنند و جنسـی را هم که معمولاً با دیـدن معامله می کنند اگر سـلف بفروشـند اشـکال ندارد، ولی باید مثل بعضـی از اقسام گردو، و تخم مرغ تفاوت افراد آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیت ندهند.

احـــکام معـــامله ســـلف

مسأله ۲۱۲۰ ـ بنابر احتیاط واجب انسان نمی توانـد جنسـی را که سـلف خریـده پیش از تمام شدن مدت بفروشد و بعد از تمام شدن مـدت، اگر چه آنرا تحویل نگرفته باشـد، فروختن آن اشـکال نـدارد. ولی فروختن غله ماننـد گنـدم و جو پیش از تحویل گرفتن آن مکروه است. مسأله ۲۱۲۱ ـ در معامله سـلف اگر فروشـنده جنسـی را که قرارداد کرده بدهد، مشتری باید قبول کند و نیز اگر بهتر از

آنچه قرار گذاشته بدهد، و طوری باشد که از همان جنس حساب شود، مشتری باید قبول نماید. مسأله ۲۱۲۲ ـ اگر جنسی را که فروشنده می دهد، پست تر از جنسی باشد که قرارداد کرده، مشتری می تواند قبول نکند. مسأله ۲۱۲۳ ـ اگر فروشنده بجای جنسی که قرارداد کرده، جنس دیگری بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود، اشکال ندارد. مسأله ۲۱۲۴ ـ اگر جنسی را که سلف فروخته در موقعی که باید آنرا تحویل دهد نایاب شود و نتواند آنرا تهیه کند، مشتری می تواند صبر کند تا تهیه نماید، یا معامله را بهم بزند و چیزی را که داده پس بگیرد. مسأله ۲۱۲۵ ـ اگر جنسی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدتی تحویل دهد و پول آنرا هم بعد از مدتی بگیرد، معامله باطل است.

فروش طلا و نقره به طلا و نقره

مسأله ۲۱۲۶ ـ اگر طلا را به طلا یا نقره را به نقره بفروشند، سکه دار باشند یا بی سکه، در صورتی که وزن یکی از آنها زیادتر از دیگری باشد، معامله حرام و باطل است. مسأله ۲۱۲۷ ـ اگر طلا ـ را به نقره، یا نقره را به طلا بفروشند، معامله صحیح است و لازم نیست وزن آنها مساوی باشد. مسأله ۲۱۲۸ ـ اگر طلا ـ یا نقره را به طلا یا نقره بفروشند، باید فروشنده و خریدار پیش از آنکه از یکدیگر جدا شوند، جنس و عوض آنرا به یکدیگر تحویل دهند، و اگر هیچ مقداری از چیزی را که قرار گذاشته اند تحویل ندهند، معامله باطل است. مسأله ۲۱۲۹ ـ اگر فروشنده یا خریدار تمام چیزی را که قرار گذاشته تحویل دهد و دیگری مقداری از آنرا تحویل دهد و از یکدیگر جدا شوند، اگر چه معامله به آن مقدار صحیح است، ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیده می تواند معامله را بهم بزند. مسأله ۲۱۳۰ ـ اگر خاک نقره معدن را به نقره خالص، و خاک طلای معدن را به طلای خالص بفروشند، معامله باطل است، ولی فروختن خاک نقره به طلا و خاک طلا به نقره اشکال ندارد.

مواردی که انسان می تواند معامله را بهم بزند

مسأله ۲۱۳۱ ـ حق بهم زدن معامله را خیار می گویند و خریدار و فروشنده در یازده صورت می توانند معامله را بهم بزنند: اول ـ آنکه از مجلس معامله متفرق نشده باشند، و این خیار را خیار مجلس می گویند. دوم ـ آنکه مغبون شده باشند(خیار غبن). سوم ـ در معامله قرارداد کنند که تا مدت معینی هر دو یا یکی از آنان بتوانند معامله را بهم بزنند(خیار شرط). چهارم ـ فروشنده یا خریدار، مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و کاری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود(خیار تدلیس). پنجم ـ فروشنده یا خریدار، شرط کند که کاری انجام دهد، یا شرط کند مالی را که می دهد طور مخصوصی باشد، و به آن شرط عمل نکند، که در این صورت دیگری می تواند معامله را بهم بزند(خیار شرط). ششم ـ در جنس یا عوض آن عیبی باشد(خیار عیب). هفتم ـ معلوم شود مقداری از جنسی را که فروخته اند، مال دیگری است، که اگر صاحب آن به معامله راضی نشود، خریدار می تواند معامله را بهم بزند، یا پول آن مقدار را از فروشنده بگیرد. و نیز اگر معلوم شود مقداری از چیزی را که خریدار عوض قرار داده، مال دیگری است و صاحب آن راضی نشود، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند، یا عوض آن مقدار را از خریدار بگیرد(خیار شرکت). هشتم ـ فروشنده خصوصیات جنس معینی را که مشتری ندیده به او بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است، که در این صورت مشتری می تواند معامله را بهم بزند و نیز اگر مشتری خصوصیات عوض معینی را که می دهد بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند(خیار رؤیت). نهم ـ مشتری پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد و فروشنده هم جنس را تحویل ندهد، که اگر مشتری شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد، فروشنده می تواند معامله را

بهم بزنـد، ولی اگر جنسـی را که خریـده مثل بعضـی از میوه ها باشـد که اگر شب بماند ضایع می شود، چنانچه پول آن را ندهد، و شرط نکرده باشـد که دادن پول را تـأخیر بینـدازد، فروشـنده می توانـد معامله را پیش از ضایع شـدن بهم بزنـد(خیار تأخیر). دهـم ـ حیـوانی را خریـده باشـد، که در این صـورت تـا سه روز می توانـد معـامله را بهم بزنـد، و اگر در عوضِ حیوانی که خریـده، حیوان دیگری داده باشد، فروشـنده هم تا سه روز می تواند معامله را بهم بزند(خیار حیوان). یازدهم ـ فروشـنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد، مثلاً اسبی را که فروخته فرار نماید که در این صورت مشتری می تواند معامله را بهم بزند(خیار تعذر تسلیم). و احکام اینها در مسائل آینـده گفته خواهـد شد. مسأله ۲۱۳۲ ـ اگر خریـدار قیمت جنس را ندانـد، یـا در موقع معامله غفلت کنـد و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه به قـدری گران خریده که مردم به آن اهمیت می دهند، می تواند معامله را بهم بزند و نیز اگر فروشـنده قیمـت جنس را ندانـد، یـا موقع معـامله غفلـت کنـد و جنس را ارزنـتر از قیمت آن بفروشـد، در صـورتی که مردم به مقـداری که ارزان فروخته اهمیت بدهند، می تواند معامله را بهم بزند. مسأله ۲۱۳۳ ـ در معامله بیع شـرط، که مثلاً خانه هزار تومانی را به دویست تومان می فروشند و قرار می گذارند که اگر فروشنده سر مدت، پول را بدهد بتواند معامله را بهم بزند، در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند، معامله صحیح است. مسأله ۲۱۳۴ ـ در معامله بیع شرط اگر چه فروشنده اطمینان داشـته باشد که هر گاه سـر مدت پول را ندهد، خریدار ملک را به او می دهد معامله صحیح است، ولی اگر سر مدت پول را ندهد، حق نـدارد ملک را از خریـدار مطالبه کند، و اگر خریدار بمیرد، نمی تواند ملک را از ورثه او مطالبه نماید. مسأله ۲۱۳۵ ـ اگر چای اعلا را با چای پست مخلوط کند و به اسم چای اعلا بفروشد، مشتری می تواند معامله را بهم بزند. مسأله ۲۱۳۶ ـ اگر خریدار بفهمد مالی را که گرفته عیبی دارد مثلاً حیوانی را بخرد و بفهمد که یک چشم آن کور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی دانسـته، می توانـد معامله را بهم بزند، یا فرق قیمت سالم و معیوب آنرا معین کند و به نسـبت تفاوت قیمت سالم و معیوب، از پولی که به فروشـنده داده پس بگیرد. مثلاً مالی را که به چهار تومان خریده ، اگر بفهمد معیوب است در صورتی که قیمت سالم آن هشت تومان است و قیمت معیوب آن شـش تومان باشـد، چون فرق سالم و معیوب یک چهارم می باشـد، می تواند یک چهارم پولی را که داده، یعنی یـک تومان از فروشـنده بگیرد. مسأله ۲۱۳۷ ـ اگر فروشـنده بفهمد در عوضـی که گرفته عیبی هست، چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده و او نمی دانسته، می تواند معامله را بهم بزند، یا تفاوت قیمت سالم و معیوب را به دسـتوری که در مسأله پیش گفته شد بگیرد، در صورتی که برگرداندن ممکن نباشد یا خریدار به دادن تفاوت راضی شود. مسأله ۲۱۳۸ ـ اگر بعـد از معامله و پیش از تحویل گرفتن مال عیبی در آن پیـدا شود، خریدار می تواند معامله را بهم بزند، و نیز اگر در عوض مال بعد از معـامله و پیش از تحویل گرفتن، عیبی پیـدا شود، فروشـنده می توانـد معامله را بهم بزنـد، ولی اگر بخواهنـد تفاوت قیمت بگیرند اشکال دارد. مسأله ۲۱۳۹ ـ اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد و فوراً معامله را بهم نزند، دیگر حق بهم زدن معامله را ندارد. مسأله ۲۱۴۰ ـ هر گاه بعد از خریدن جنس، عیب آن را بفهمد، اگر چه فروشـنده حاضـر نباشد، می تواند معامله را بهم بزند. مسأله ۲۱۴۱ ـ در چهار صورت اگر خریـدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی تواند معامله را بهم بزند، یا تفاوت قیمت بگیرد: اول ـ آنکه موقع خریدن، عیب مال را بدانـد. دوم ـ به عیب مال راضـی شود. سوم ـ در وقت معامله بگوید: اگر مال عیبی داشـته باشد، پس نمی دهم و تفاوت قیمت هم نمی گیرم. چهارم ـ فروشنده در وقت معامله بگوید این مال را با هر عیبی که دارد می فروشم، ولی اگر عیبی را معین کند و بگویـد، مـال را با این عیب می فروشم، و بعـد معلوم شود عیب دیگری هم دارد، خریـدار می توانـد برای عیبی که فروشـنده معین نکرده مال را پس دهد، یا تفاوت قیمت بگیرد. مسأله ۲۱۴۲ ـ در سه صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی تواند معامله را بهم بزند، ولی می تواند تفاوت قیمت بگیرد: اول ـ آنکه بعد از معامله در مال تصرف کند. دوم ـ بعد از معامله بفهمد مال عیب دارد و فقط حق بر گردانـدن آنرا ساقط کنـد. سوم ـ بعـد از تحویل گرفتن مال، عیب دیگری در آن پیـدا شود. ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشـتن سه روز عیب دیگری پیـدا کنـد اگر چه آنرا تحویل گرفته باشـد، باز هم می تواند آنرا پس دهد، و نیز اگر

فقط خریدار تا مدتی حق بهم زدن معامله را داشته باشد و در آنمدت، مال عیب دیگری پیدا کند، اگر چه آنرا تحویل گرفته باشد، می تواند معامله را بهم بزند. مسأله ۲۱۴۳ ـ اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آنرا ندیده و دیگری خصوصیات آنرا برای او گفته باشد، چنانچه او همان خصوصیات را به مشتری بگوید و آنرا بفروشد و بعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده، می تواند معامله را بهم بزند.

مسائل متفرقه

مسأله ۲۱۴۴ ـ اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید، باید تمام چیزهائی را که به واسطه آنها قیمت مال کم یا زیاد می شود بگوید، اگر چه به همان قیمت یا به کمتر از آن بفروشد، مثلاً باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه. مسأله ۲۱۴۵ ـ اگر انسان جنسی را به کسی بدهد و قیمت آنرا معین کند و بگوید این جنس را به این قیمت بفروش، و هر چه زیادتر فروختی مال خودت باشد، هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال صاحب مال است و فروشنده فقط می تواند مزد زحمت خود را از صاحب مال بگیرد. ولی اگر بگوید این جنس را به این قیمت به تو فروختم و او بگوید قبول کردم یا به قصد فروختن، جنس را به او بدهد و او هم به قصد خریدن بگیرد، هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد، مال خود او است. مسأله ۲۱۴۶ ـ اگر قصاب گوشت نر بفروشد و بجای آن، گوشت ماده بدهد معصیت کرده است، پس اگر آن گوشت را معین کرده و گفته این گوشت نر را می فروشم مشتری می تواند معامله را بهم بزند، و اگر آنرا معین نکرده، در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود، قصاب باید گوشت نر به او بدهد. مسأله ۲۱۴۷ ـ اگر مشتری به بزاز بگوید پارچه ای می خواهم که رنگ آن نرود، و بزاز پارچه ای به او بفروشد که رنگ آن برود، مشتری می تواند معامله را بهم بزند. مسأله ۲۱۴۸ ـ قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه است، و اگر دروغ باشد حرام است.

احکام شرکت

مسأله ۲۱۴۹ ـ اگر دو نفر بخواهند با هم شرکت کنند، چنانچه هر کدام مقداری از مال خود را با مال دیگری بطوری مخلوط کند که از یکدیگر تشخیص داده نشود، و به عربی یا به زبان دیگر صیغه شرکت را بخوانند، یا کاری کنند که معلوم باشد می خواهند با یکدیگر شریک باشند، شرکت آنان صحیح است. مسأله ۲۱۵۰ ـ اگر چند نفر در مزدی که از کار خودشان می گیرند با یکدیگر شرکت کنند، مثل دلاکها که قرار می گذارند هر قدر مزد گرفتند با هم قسمت کنند، شرکت آنان صحیح نیست. مسأله ۲۱۵۱ ـ اگر دو نفر با یکدیگر شرکت کنند که هر کدام به اعتبار خود جنسی بخرد و قیمت آنرا خودش بدهکار شود، ولی در جنسی که هر کدام خریده اند و در استفاده آن با یکدیگر شریک باشند صحیح نیست، اما اگر هر کدام دیگری را وکیل کند که جنس را برای او نسیه بخرد، بعد هر شریکی جنس را برای خودش و شریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند شرکت صحیح است. مسأله ۲۱۵۲ ـ کسانی که به واسطه عقد شرکت با هم شریک می شوند باید مکلف و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار شرکت کنند، و نیز باید بتوانند در مال خود تصرف نمایند، پس آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید، اگر شرکت کند صحیح نیست. مسأله ۲۱۵۳ ـ اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می کند، یا بیشتر از شریک دیگر کار می کند بیشتر منفعت ببرد، باید آنچه را شرط کرده اند به او بدهند بلکه اگر شرط کنند کسی که کار نمی کند، یا کمتر کار می کند، بیشتر منفعت ببرد، اقوی صحت شرط و شرکت آنان است. مسأله ۲۱۵۴ ـ اگر قرار بگذارند که همه استفاده را یک نفر ببرد، یا تمام ضرر یا بیشتر آنرا یکی از آنان بدهد، شرکت محل اشکال است. مسأله ۲۱۵۵ ـ اگر شرط نکنند که یکی از

شریکها بیشتر منفعت ببرد، چنانچه سرمایه آنان یک اندازه باشد، منفعت و ضرر را هم به یک اندازه می برند، و اگر سرمایه آنان یک اندازه نباشد، باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند، مثلاً اگر دو نفر شرکت کنند، و سرمایه یکی از آنان دو برابر سرمایه دیگری باشد، سهم او از منفعت و ضرر دوبرابر دیگری است، چه هر دو به یک اندازه کار کنند، یا یکی کمتر کار کند، یا هیچ کار نکند. مسأله ۲۱۵۶ ـ اگر در عقد شرکت، شرط کنند که هر دو باهم خرید و فروش نمایند، یا هر کدام به تنهائی معامله کنند، یا فقط یکی از آنان معامله کند، باید به قرارداد عمل نمایند. مسأله ۲۱۵۷ ـ اگر معین نکنند که کدام یک آنان با سرمایه، خرید و فروش نماید، هیچ یک آنان بدون اجازه دیگری نمی تواند با آن سرمایه معامله کند. مسأله ۲۱۵۸ ـ شریکی که اختیار سرمایه شرکت با اوست، باید به قرارداد شرکت عمل کند، مثلاً اگر با او قرار گذاشته اند که نسیه بخرد، یا نقد بفروشد، یا جنس را از محل مخصوصی بخرد، باید به همان قرارداد رفتار نماید. و اگر با او قراری نگذاشته باشند، باید به طور معمول معامله کند و داد و ستدی نماید که برای شرکت ضرر نداشته باشد. و نباید نسیه بخرد، یا نسیه بفروشد، یا مال شرکت را در مسافرت همراه خود ببرد در صورتی که معمول نباشد. مسأله ۲۱۵۹ ـ شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند، اگر برخلاف قراردادی که با او کرده اند خرید و فروش کند، و خسارتی برای شرکت پیش آید ضامن است، ولی اگر بعداً به قراردادی که شده معامله کند صحیح است. و نیز اگر با او قراردادی نکرده باشند و برخلاف معمول معامله کند، ضامن می باشد، اما اگر بعداً مطابق معمول معامله کند معامله او صحیح است. مسأله ۲۱۶۰ ـ شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند، اگر زیاده روی ننماید، و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتفاقاً مقداری از آن یا تمام آن تلف شود ضامن نیست. مسأله ۲۱۶۱ ـ شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند، اگر بگوید سرمایه تلف شده، و پیش حاکم شرع قسم بخورد، باید حرف او را قبول کرد. مسأله ۲۱۶۲ ـ اگر تمام شریکها از اجازه ای که به تصرف در مال یکدیگر داده اند بر گردند، هیچ کدام نمی توانند در مال شرکت تصرف کنند، و اگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد، شریکهای دیگر حق تصرف ندارند، ولی کسی که از اجازه خود برگشته، می تواند در مال شرکت تصرف کند. مسأله ۲۱۶۳ ـ هر وقت یکی از شریکها تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند، اگر چه شرکت مدت داشته باشد، باید دیگران قبول نمایند اگر متضرر نشوند. مسأله ۲۱۶۴ ـ اگر یکی از شریکها بمیرد، یا دیوانه، یا بی هوش شود، شریکهای دیگر نمی توانند در مال شرکت تصرف کنند، و همچنین است، اگر یکی از آنان سفیه شود، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نماید. مسأله ۲۱۶۵ ـ اگر شریک چیزی را نسیه برای خود بخرد، نفع و ضررش مال خود اوست، ولی اگر برای شرکت بخرد و شریک دیگر بگوید به آن معامله راضی هستم، نفع و ضررش مال هر دوی آنان است. مسأله ۲۱۶۶ ـ اگر با سرمایه شرکت معامله ای کنند، بعد بفهمند شرکت باطل بوده، چنانچه طوری باشد که اگر می دانستند شرکت درست نیست، به تصرف در مال یکدیگر راضی بودند، معامله صحیح است، و هر چه از آن معامله پیدا شود، مال همه آنان است، و اگر اینطور نباشد، در صورتی که کسانی که به تصرف دیگران راضی نبوده اند، بگویند به آن معامله راضی هستیم معامله صحیح وگرنه باطل می باشد و در هر صورت هر کدام آنان برای شرکت کاری کرده است، اگر به قصد مجانی کار نکرده باشد، می تواند مزد زحمتهای خود را به اندازه معمول از شریکهای دیگر بگیرد.

احکام صلح

مسأله ۲۱۶۷ ـ صلح آنست که انسان با دیگری سازش کند که مقداری از مال یا منفعت مال خود را ملک او کند، یا از طلب یا حق خود بگذرد که او هم در عوض، مقداری از مال یا منفعت مال خود را به او واگذار نماید، یا از طلب یا حقی که دارد بگذرد. بلکه اگر بدون آنکه عوض بگیرد مقداری از مال یا منفعت مال خود را به کسی واگذار، یا از طلب یا حق خود بگذرد، باز هم صلح صحیح است. مسأله ۲۱۶۸ ـ دو نفری که چیزی را به یکدیگر صلح می کنند، باید بالغ و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده

باشد و قصد صلح داشته باشند. مسأله ۲۱۶۹ ـ لازم نیست صیغه صلح به عربی خوانده شود، بلکه با هر لفظی که بفهمانند با هم صلح و سازش کرده اند صحیح است. مسأله ۲۱۷۰ ـ اگر کسی گوسفندهای خود را به چوپان بدهد، که مثلاً یکسال نگهداری کند و از شیر آن استفاده نماید و مقداری روغن بدهد، چنانچه شیر گوسفندان را در مقابل زحمتهای چوپان و آن روغن صلح کند صحیح است، ولی اگر گوسفندان را یک ساله به چوپان اجاره دهد که از شیر آن استفاده کند و در عوض، مقداری روغن بدهد اشکال دارد. مسأله ۲۱۷۱ ـ اگر کسی بخواهد طلب یا حق خود را به دیگری صلح کند در صورتی صحیح است که او قبول نماید، ولی اگر بخواهد از طلب یا حق خود بگذرد قبول کردن او لازم نیست. مسأله ۲۱۷۲ ـ اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند و طلبکار او نداند، چنانچه طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند، مثلاً پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نماید، زیادی برای بدهکار حلال نیست، مگر آنکه مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند، یا طوری باشد که اگر مقدار طلب خود را می دانست، باز هم به آن مقدار صلح می کرد. مسأله ۲۱۷۳ ـ اگر بخواهند دو چیزی را که از یک جنس می باشد و وزن آنها معلوم است به یکدیگر صلح کنند، احتیاط واجب آنست که وزن یکی بیشتر از دیگری نباشد، ولی اگر وزن آنها معلوم نباشد، اگر چه احتمال دهد که وزن یکی بیشتر از دیگری است صلح صحیح است. مسأله ۲۱۷۴ ـ اگر دو نفر از یک نفر طلبکار باشند، یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند و بخواهند طلبهای خود را به یکدیگر صلح کنند چنانچه طلب آنان از یک جنس و وزن آنها یکی باشد، مثلاً هر دو ده من گندم طلبکار باشند، مصالحه آنان صحیح است، و همچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد مثلاً یکی ده من برنج و دیگری دوازده من گندم طلبکار باشد. ولی اگر طلب آنان از یک جنس و چیزی باشد که معمولاً با وزن یا پیمانه آنرا معامله می کنند در صورتی که وزن یا پیمانه آنها مساوی نباشد، مصالحه آنان اشکال دارد. مسأله ۲۱۷۵ ـ اگر از کسی طلبی دارد که باید بعد از مدتی بگیرد، چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند و مقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذشت کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد. مسأله ۲۱۷۶ ـ اگر دو نفر چیزی را با هم صلح کنند، با رضایت یکدیگر می توانند صلح را بهم بزنند. و نیز اگر در ضمن معامله برای هر دو یا یکی از آنان، حق بهم زدن معامله را قرار داده باشند، کسی که آن حق را دارد می تواند صلح را بهم بزند. مسأله ۲۱۷۷ ـ تا وقتی خریدار و فروشنده، از مجلس معامله متفرق نشده اند می توانند معامله را بهم بزنند. و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد، تا سه روز حق بهم زدن معامله را دارد. و همچنین اگر پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد و جنس را تحویل نگیرد، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند، ولی کسی که مالی را صلح می کند در این سه صورت حق بهم زدن صلح را ندارد، و در هشت صورت دیگر که در احکام خرید و فروش گفته شد می تواند صلح را بهم بزند. مسأله ۲۱۷۸ ـ اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد، می تواند صلح را بهم بزند، ولی اگر بخواهد تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد اشکال دارد. مسأله ۲۱۷۹ ـ هر گاه مال خود را به کسی صلح نماید، و با او شرط کند که اگر بعد از مرگ وارثی نداشتم، باید چیزی را که به تو صلح کردم وقف کنی و او هم این شرط را قبول کند، باید به شرط عمل نماید.

احکام اجاره

احکام اجاره

مسأله ۲۱۸۰ ـ اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می کند باید مکلف و عاقل باشند و به قصد و اختیار خودشان اجاره را انجام دهند، و نیز باید در مال خود حق تصرف داشته باشند، پس سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید اگر چیزی را اجاره کند، یا اجاره دهد صحیح نیست. مسأله ۲۱۸۱ ـ انسان می تواند از طرف

دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد. مسأله ۲۱۸۲ ـ اگر ولی یا قیم بچه، مال او را اجاره دهد، یا خود او را اجیر دیگری نماید اشکال ندارد، و اگر مدتی از زمان بالغ شدن او را جزء مدت اجاره قرار دهد، بعد از آنکه بچه بالغ شد، می تواند بقیه اجاره را بهم بزند مگر آنکه مصلحت ملزمه ای در اجاره دادن تمام مدت بوده. مسأله ۲۱۸۳ ـ بچه صغیری را که ولی ندارد، بدون اجازه مجتهد نمی شود اجیر کرد و کسی که به مجتهد دسترسی ندارد، می تواند از چند نفر مؤمن که عادل باشند، اجازه بگیرد و او را اجیر نماید. مسأله ۲۱۸۴ ـ اجاره دهنده و مستأجر لازم نیست صیغه عربی بخوانند، بلکه اگر مالك به کسی بگوید، ملك خود را به تو اجاره دادم و او هم بگوید قبول کردم اجاره صحیح است، و نیز اگر حرفی نزنند و مالك به قصد این که ملك را اجاره دهد، آن را به مستأجر واگذار کند، و او هم به قصد اجاره کردن بگیرد، اجاره صحیح می باشد. مسأله ۲۱۸۵ ـ اگر انسان بدون صیغه خواندن بخواهد برای انجام عملی اجیر شود، همین که مشغول آن عمل شد، اجاره صحیح است. مسأله ۲۱۸۶ ـ کسی که نمی تواند حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند که ملك را اجاره داده، یا اجاره کرده، صحیح است. مسأله ۲۱۸۷ ـ اگر خانه یا دکان یا اطاقی را اجاره کند و صاحب ملك با او شرط کند که فقط خود او از آنها استفاده نماید، مستأجر نمی تواند آنرا به دیگری اجاره دهد، واگر شرط نکند می تواند آنرا به دیگری اجاره دهد ولی اگر بخواهد به زیادتر از مقداری که اجاره کرده آنرا اجاره دهد، باید در آن کاری مانند تعمیر و سفیدکاری انجام داده باشد. مسأله ۲۱۸۸ ـ اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای خود انسان کار کند، نمی شود او را به دیگری اجاره داد و اگر شرط نکند، باید زیادتر نگیرد. مسأله ۲۱۸۹ ـ اگر غیر خانه و دکان و اطاق و اجیر، چیز دیگر مثلاً زمین را اجاره کند و مالك با او شرط نکند که فقط خودش از آن استفاده نماید، اگر چه بیشتر از مقداری که اجاره کرده آنرا اجاره دهد اشکال ندارد. مسأله ۲۱۹۰ ـ اگر خانه یا دکانی را مثلاً یکساله به صدتومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید، می تواند نصف دیگر آن را به صدتومان اجاره دهد ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده مثلاً ـ به صدوبیست تومان اجاره دهد، باید در آن، کاری مانند تعمیر انجام داده باشد.

شرائط مالی که آنرا اجاره می دهند

مسأله ۲۱۹۱ ـ مالی را که اجاره می دهند چند شرط دارد: اول ـ آنکه معین باشد، پس اگر بگوید یکی از خانه های خود را اجاره دادم درست نیست. دوم ـ مستأجر آن را ببیند، یا کسی که آنرا اجاره می دهد طوری خصوصیات آنرابگوید که کاملاً ـ معلوم باشد(۱). سوم ـ تحویل دادن آن ممکن باشد، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است. چهارم ـ آن مال بواسطه استفاده کردن از بین نرود، پس اجاره دادن نان و میوه و خوردنیهای دیگر صحیح نیست. پنجم ـ استفاده ای که مال را برای آن اجاره داده اند ممکن باشد، پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران کفایت آنرا نکند و از آب نهر هم مشروب نشود صحیح نیست. ششم ـ چیزی را که اجاره می دهد مال خود او باشد، و اگر مال کس دیگر را اجاره دهد، در صورتی صحیح است که صاحبش رضایت دهد. مسأله ۲۱۹۲ ـ اجاره دادن درخت برای آن که از میوه اش استفاده کنند اشکال دارد. مسأله ۲۱۹۳ ـ زن می تواند برای آنکه از شیرش استفاده کنند اجیر شود، و لازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد، ولی اگر بواسطه شیر دادن حق شوهر از بین برود، بدون اجازه او نمی تواند اجیر شود.

شرائط استفاده ای که مال را برای آن اجاره می دهند

مسأله ۲۱۹۴ ـ استفاده ای که مال را برای آن اجاره می دهند چهار شرط دارد: اول ـ آنکه حلال باشد. بنابر این اجاره دادن دکان

برای شـراب فروشی، یا نگهداری شراب، و کرایه دادن حیوان برای حمل و نقل شراب باطل است. دوم ـ پول دادن برای آن استفاده، درنظر مردم بیهوده نباشد. سوم ـ اگر چیزی را که اجاره می دهند چند اسـتفاده دارد، اسـتفاده ای را که مستأجر باید از آن ببرد معین نماینـد. مثلاً اگر حیوانی را که سواری می دهـد و بار می برد اجاره دهنـد، بایـد در موقع اجاره معین کننـد که سواری یا باربری آن مال مسـتأجر است یا همه اسـتفاده های آن. چهارم ـ مـدت اسـتفاده را معین نماینـد و اگر مدت معلوم نباشد ولی عمل را معین کنند مثلًا با خیاط قرار بگذارند که لباس معینی را بطور مخصوصی بدوزد کافیست. مسأله ۲۱۹۵ ـ اگر ابتدای مدت اجاره را معین نکنند، ابتـدای آن بعد از خواندن صـیغه اجاره است. مسأله ۲۱۹۶ ـ اگر خانه ای را مثلاً یکساله اجاره دهنـد، و ابتـدای آنرا یک ماه بعـد از خوانـدن صـیغه قرار دهند، اجاره صـحیح است، اگر چه موقعی که صـیغه می خوانند خانه در اجاره دیگری باشد. مسأله ۲۱۹۷ ـ اگر مدت اجاره را معلوم نکند و بگوید هر وقت در خانه نشستی، اجاره آن ماهی ده تومان است اجاره صحیح نیست. مسأله ۲۱۹۸ ـ اگر به مسـتأجر بگویـد خانه را ماهی ده تومان به تو اجاره دادم یا بگوید خانه را یک ماهه به ده تومان به تو اجاره دادم، و بعد از آن هم هر قـدر بنشـینی اجاره آن ماهی ده تومان است، در صورتی که ابتدای مدت اجاره را معین کنند یا ابتدای آن معلوم باشد، اجاره ماه اول صحیح است. مسأله ۲۱۹۹ ـ خانه ای را که غریب و زوار در آن منزل می کننـد و معلوم نیست چقـدر در آن می مانند، اگر قرار بگذارند که مثلاً شبی یک تومان بدهند و صاحبخانه راضـی شود، استفاده از آن خانه اشکال ندارد، ولی چون مدت اجاره را معلوم نکرده اند اجاره صحیح نیست و صاحب خانه هر وقت بخواهد می تواند آنان را بیرون کند.

مسائل متفرقه اجاره

مسأله ۲۲۰۰ ـ مالی را که مسـتأجر بابت اجاره می دهـد بایـد معلوم باشد، پس اگر از چیزهائی است که مثل گندم با وزن معامله می کننـد، بایـد وزن آن معلوم باشـد علی الاحوط. و اگر از چیزهائی است که مثل تخم مرغ با شـماره معامله می کننـد، باید شـماره آن معین باشـد علی الاحوط. و اگر مثل اسب و گوسـفند است، بایـد اجاره دهنـده آنرا ببینـد، یا مسـتأجر خصوصـیات آنرا به او بگوید. مسأله ۲۲۰۱ ـ اگر زمینی را برای زراعت جو یا گنـدم اجاره دهـد و مال الاجاره را جو یا گنـدم همان زمین قرار دهد، اجاره صـحیح نیست. مسأله ۲۲۰۲ ـ کسـی که چیزی را اجاره داده، تا آن چیز را تحویل ندهـد، حق نـدارد اجرت آنرا مطالبه کنـد، و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد، پیش از انجام عمل حق مطالبه اجرت ندارد. مسأله ۲۲۰۳ ـ هر گاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهد، اگر چه مسـتأجر تحویل نگیرد، یا تحویل بگیرد و تا آخر مدت اجاره از آن استفاده نکند، باید مال الاجاره آنرا بدهد. مسأله ۲۲۰۴ ـ اگر انسان اجیر شود که در روز معینی کاری را انجام دهـد و در آن روز برای انجام آن کار حاضـر شود، کسـی که او را اجیر کرده اگر چه آن کـار را به او مراجعه نکنـد، بایـد اجرت او را بدهـد، مثلاً اگر خیاطی را در روز معینی برای دوختن لباسـی اجیر نمایـد و خیاط در آن روز آماده کار باشـد، اگر چه پارچه را به او ندهـد که بـدوزد، بایـد اجرتش را بدهـد، چه خیاط بیکار باشد، چه برای خودش یـا دیگری کار کنـد. مسأله ۲۲۰۵ ـ اگر بعـد از تمـام شـدن مـدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، مسـتأجر بایـد مال الاجاره را به مقـدار معمول به صاحب ملک بدهـد، مثلاً اگر خانه ای را یکساله به صدتومان اجاره کند بعد بفهمد اجاره باطل بوده، چنـانچه اجـاره آن خـانه معمولاً ـ پنجـاه تومـان است بایـد پنجـاه تومـان را بدهـد، و اگر دویست تومان است، بایـد دویست تومان را بپردازد. و نیز اگر بعد از گذشـتن مقداری از مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، باید اجاره آن مدت را به مقدار معمول به صاحب ملک بدهد. مسأله ۲۲۰۶ ـ اگر چیزی را که اجاره کرده از بین برود، چنانچه در نگهـداری آن کوتاهی نکرده و در اسـتفاده بردن از آن هم زیـاده روی ننموده ضـامن نیست و نیز اگر مثلاً پارچه ای را که به خیاط داده از بین برود در صورتی که خیاط زیاده روی نکرده و در نگهـداری آن هم کوتاهی نکرده باشـد، نبایـد عوض آنرابدهد. مسأله ۲۲۰۷ ـ هر گاه صـنعتگر چیزی را که گرفته

ضایع کند ضامن است. مسأله ۲۲۰۸ ـ اگر قصاب سر حیوانی را ببرد، و آنرا حرام کند چه مزد گرفته باشد، چه مجانی سر بریده باشد، باید قیمت آنرا به صاحبش بدهد. مسأله ۲۲۰۹ ـ اگر حیوانی را اجاره کند و معین نماید که چقدر بار بر آن بگذارد، چنانچه بیشتر از آن مقدار بارکند، و آن حیوان بمیرد یا معیوب شود ضامن است و نیز اگر مقدار بار را معین نکرده باشند و بیشتر از معمول بارکند و حیوان تلف شود، یا معیوب گردد ضامن می باشد. مسأله ۲۲۱۰ ـ اگر حیوانی را برای بردن بار شکستنی اجاره دهد، چنانچه آن حیوان بلغزد، یا رم کند و بار را بشکند، صاحب حیوان ضامن نیست ولی اگر بوسطه زدن و مانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار را بشکند ضامن است. مسأله ۲۲۱۱ ـ اگر کسی بچه ای را ختنه کند و ضرری به آن بچه برسد یا بمیرد چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد ضامن است و اگر بیشتر از معمول نبریده باشد ضامن نیست. مسأله ۲۲۱۲ ـ اگر دکتر بدست خود به مریض دوا بدهد، چنانچه در معالجه خطا کند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد، دکتر ضامن است، و اما اگر درد و دوای مریض را بگوید و مریض دوا را بخورد، نمی توان حکم به ضمان کرد، مگر آنکه سبب از مباشر اقوی باشد. بلی اگر فقط بگوید فلان دوا برای فلان مرض فایده دارد، و بواسطه خوردن دوا ضرری به مریض برسد، یا بمیرد دکتر ضامن نیست. مسأله ۲۲۱۳ ـ هر گاه دکتر به مریض یا ولی او بگوید، که اگر ضرری به مریض برسد ضامن نیستم، در صورتی که دقت و احتیاط خود را بکند و به مریض ضرری برسد، یا بمیرد دکتر ضامن نیست. مسأله ۲۲۱۴ ـ مستأجر و کسی که چیزی را اجاره داده، با رضایت یکدیگر می توانند معامله رابهم بزنند و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند، می توانند مطابق قرارداد، اجاره را بهم بزنند. مسأله ۲۲۱۵ ـ اگر اجاره دهنده یا مستأجر بفهمد که مغبون شده است، چنانچه در موقع خواندن صیغه ملتفت نباشد که مغبون است، می تواند اجاره را بهم بزند، ولی اگر در صیغه اجاره شرط کنند که اگر مغبون هم باشند حق بهم زدن معامله را نداشته باشند، نمی توانند اجاره را بهم بزنند. مسأله ۲۲۱۶ ـ اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از آنکه تحویل دهد کسی آنرا غصب نماید، مستأجر می تواند اجاره را بهم بزند و چیزی را که به اجاره دهنده داده پس بگیرد، یا اجاره را بهم نزند و اجاره مدتی را که در تصرف غصب کننده بوده به میزان معمول از او بگیرد، پس اگر حیوانی را یک ماهه به ده تومان اجاره نماید و کسی آنرا ده روز غصب کند، و اجاره معمولی ده روز آن پانزده تومان باشد، می تواند پانزده تومان را از غصب کننده بگیرد. مسأله ۲۲۱۷ ـ اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد، و بعد دیگری آنرا غصب کند، نمی تواند اجاره را بهم بزند، و فقط حق دارد کرایه آن چیز را به مقدار معمول از غصب کننده بگیرد. مسأله ۲۲۱۸ ـ اگر پیش از آنکه مدت اجاره تمام شود، ملک را به مستأجر بفروشد، اجاره بهم نمی خورد و مستأجر باید مال الاجاره را به فروشنده بدهد، و همچنین است اگر آنرا به دیگری بفروشد. مسأله ۲۲۱۹ ـ اگر پیش از ابتدای مدت اجاره، ملک بطوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده ای که شرط کرده اند نباشد، اجاره باطل می شود و پولی که مستأجر به صاحب ملک داده به او برمی گردد، بلکه اگر طوری باشد که بتواند استفاده مختصری هم از آن ببرد، می تواند اجاره را بهم بزند. مسأله ۲۲۲۰ ـ اگر ملکی را اجاره کند و بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره به طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده ای که شرط کرده اند نباشد، اجاره مدتی که باقیمانده باطل می شود، و اگر استفاده مختصری هم بتواند از آن ببرد، می تواند اجاره مدت باقیمانده را بهم بزند. مسأله ۲۲۲۱ ـ اگر خانه ای را که مثلاً دو اطاق دارد اجاره دهد و یک اطاق آن خراب شود، چنانچه فوراً آنرا بسازد و هیچ مقدار از استفاده آن از بین نرود، اجاره باطل نمی شود، و مستأجر هم نمی تواند اجاره را بهم بزند، و اگر ساختن آن بقدری طول بکشد که مقداری از استفاده مستأجر از بین برود، اجاره به آن مقدار باطل می شود و مستأجر می تواند اجاره باقیمانده را بهم بزند. مسأله ۲۲۲۲ ـ اگر اجاره دهنده یا مستأجر بمیرد، اجاره باطل نمی شود، ولی اگر خانه مال اجاره دهنده نباشد، مثلاً دیگری وصیت کرده باشد که تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد، چنانچه آن خانه را اجاره دهد، و پیش از تمام شدن مدت اجاره بمیرد، از وقتی که مرده اجاره باطل است. مسأله ۲۲۲۳ ـ اگر صاحب کار، بنّا را وکیل کند که برای او عمله بگیرد، چنانچه بنّا کمتر از مقداری که از صاحب کار می گیرد به عمله بدهد، زیادی

آن بر او حرام است، و بایـد آنرا به صاحب کار بدهـد، ولی اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کنـد و برای خود اختیار بگـذارد که خودش بسازد، یـا به دیگری بدهـد، در صورتی که کمتر از مقـداری که اجیر شـده به دیگری بدهـد، زیـادی آن برای او حلال می باشد. مسأله ۲۲۲۴ ـ اگر رنگرز قرار بگـذارد که مثلاً پارچه را با نیل رنگ کند، چنانچه با رنگ دیگر رنگ نماید، حق ندارد چیزی بگیرد.

احـــکام جعـــاله

مسأله ۲۲۲۵ ـ جعاله آنست که انسان قرار بگـذارد در مقابل کاری که برای او انجام می دهند مال معینی بدهد، مثلاً بگوید هر کس گمشـده مرا پیـدا کنـد، ده تومـان به او می دهم، و به کسـی که این قرار را می گـذارد جاعـل، و به کسـی که کار را انجام می دهد عامل می گوینـد. و فرق بین جعاله و اینکه کسـی را برای کاری اجیر کننـد، این است که در اجاره بعـد از خواندن صـیغه، اجیر باید عمـل را انجام دهـد، و کسـی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بـدهکار می شود، ولی در جعاله عامل می توانـد، مشـغول عمل نشود و تا عمل را انجام ندهـد، جاعل بدهکار نمی شود. مسأله ۲۲۲۶ ـ جاعل بایـد بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قرارداد کنـد، و شـرعاً بتوانـد در مـال خود تصـرف نمایـد، بنـابراین جعـاله آدم سـفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصـرف می کند صحیح نیست. مسأله ۲۲۲۷ ـ کاری را که جاعل می گوید برای او انجام دهند، باید حرام یا بی فایده نباشد، پس اگر بگوید هر کس شراب بخورد، یا در شب به جای تاریکی برود ده تومان به او می دهم، جعاله صـحیح نیست. مسأله ۲۲۲۸ ـ اگر مالی را که قرار می گذارد بدهد معین کند، مثلاً بگوید هر کس اسب مرا پیدا کند این گندم را به او می دهم لازم نیست بگوید آن گندم مال کجاست و قیمت آن چیست، ولی اگر مال را معین نکند مثلاً بگوید کسـی که اسب مرا پیدا کند ده من گندم به او می دهم باید خصوصیات آن را کاملاً معین نماید. مسأله ۲۲۲۹ ـ اگر جاعل مزد معینی برای کار قرار ندهـد، مثلاً بگویـد هر کس بچه مرا پیدا کند پولی به او می دهم و مقـدار آن را معین نکنـد، چنانچه کسـی آن عمل را انجام دهـد، بایـد مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد. مسأله ۲۲۳۰ ـ اگر عامـل پیش از قرارداد کار را انجام داده باشـد، یا بعـد از قرارداد بقصـد اینکه پول نگیرد انجام دهـد، حقی به مزد ندارد. مسأله ۲۲۳۱ ـ پیش از آنکه عامل شـروع به کار کند، جاعل و عامل می توانند جعاله را بهم بزنند. مسأله ۲۲۳۲ ـ بعد از آنکه عامل شروع به کار کرد، اگر جاعل بخواهد جعاله را بهم بزند اشکال دارد. مسأله ۲۲۳۳ ـ عامل می تواند عمل را ناتمام بگذارد، ولی اگر تمام نکردن عمل اسباب ضرر جاعل شود، باید آنرا تمام نماید. مثلاً اگر کسی بگوید هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می دهم و دکتر جراحی شـروع به عمل کند، چنانچه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند چشم معیوب می شود، بایـد آنرا تمام نمایـد و در صورتی که ناتمام بگـذارد، حقی بر جاعل ندارد. مسأله ۲۲۳۴ ـ اگر عامل کار را ناتمام بگـذارد، چنانچه آن کار مثل پیـدا کردن اسب است که تا تمام نشود، برای جاعل فایـده نـدارد، عامل نمی توانـد چیزی مطالبه کند، و همچنین اسـت اگر جاعـل مزد را برای تمـام کردن عمـل قرار بگـذارد، مثلاًـ بگویـد هر کس لبـاس مرا بـدوزد ده تومـان بـه او می دهـم، ولی اگر مقصودش این باشـد که هر مقـدار از عمل که انجام گیرد، برای آن مقـدار مزد بدهـد، جاعل بایـد مزد مقـداری را که انجام شده به عامل بدهد، اگر چه احتیاط این است که بطور مصالحه یکدیگر را راضی نمایند.

احـــکام مـــزارعه

مسأله ۲۲۳۵ ـ مزارعه آنست که مالک با زارع به این قسم معامله کنـد که زمین را در اختیار او بگـذارد، تا زراعت کند و مقداری از حاصل آنرا به مالک بدهـد. مسأله ۲۲۳۶ ـ مزارعه چنـد شـرط دارد: اول ـ آنکه صاحب زمین به زارع بگویـد زمین را به تو واگـذار

کردم در مدت یکسال به نصف حاصل آن مثلاً، و زارع هم بگوید قبول کردم، یا بدون این که حرفی بزنند، مالک زمین را واگذار کند و زارع قبول نماید، ولی در این صورت تا زارع مشغول کار نشده مالک و زارع می توانند معامله را بهم بزنند. دوم ـ صاحب زمین و زارع هر دو مکلف و عاقل باشند و با قصد و اختیار خود مزارعه را انجام دهند، و سفیه نباشند یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند. سوم ـ مالک و زارع از تمام حاصل زمین ببرند، پس اگر مثلاً شرط کنند که آنچه اول یا آخر می رسد، مال یکی از آنان باشد مزارعه باطل است. چهارم ـ سهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد، پس اگر مالک بگوید در این زمین زراعت کن، هر چه می خواهی به من بده صحیح نیست. پنجم ـ مدتی را که باید زمین در اختیار زارع باشد معین کنند، و باید مدت به قدری باشد که در آن مدت به دست آمدن حاصل ممکن باشد. ششم ـ زمین قابل زراعت باشد و اگر زراعت در آن ممکن نباشد اما بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود، مزارعه صحیح است. هفتم ـ اگر منظور هر کدام آنان زراعت مخصوصی است، چیزی را که زارع باید بکارد معین کنند، ولی اگر زراعت معینی را در نظر ندارند، یا زراعتی را که هر دو در نظر دارند معلوم است، لازم نیست آن را معین نمایند. هشتم ـ مالک زمین را معین کند، پس کسی که چند قطعه زمین دارد و با هم تفاوت دارند، اگر به زارع بگوید در یکی از این زمینها زراعت کن و آنرا معین نکند، مزارعه باطل است. نهم ـ خرجی را که هر کدام آنان باید بکنند معین نمایند، ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکنند معلوم باشد، لازم نیست آنرا معین نمایند. مسأله ۲۲۳۷ ـ اگر مالک با زارع قرار بگذارد که مقداری از حاصل برای او باشد، و بقیه را بین خودشان قسمت کنند، چنانچه بدانند که بعد از برداشتن آن مقدار چیزی باقی می ماند، مزارعه صحیح است. مسأله ۲۲۳۸ ـ اگر مدت مزارعه تمام شود و حاصل بدست نیاید، چنانچه مالک راضی شود که با اجاره یا بدون اجاره زراعت در زمین او بماند و زارع هم راضی باشد مانعی ندارد، و اگر مالک راضی نشود، می تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند، و اگر برای چیدن زراعت ضرری به زارع برسد لازم نیست عوض آنرا به او بدهد مگر آنکه خود مالک زمین زراعت را بکَند، که در این صورت لازم است عوض آنرا بدهد، ولی زارع اگر چه راضی شود که به مالک چیزی بدهد، نمی تواند مالک را مجبور کند که زراعت در زمین بماند، مگر آنکه از کندن ضرر مهمی به زارع برسد و از ماندن ضرر به مالک نرسد. مسأله ۲۲۳۹ ـ اگر به واسطه پیش آمدی زراعت در زمین ممکن نباشد، مثلاً آب از زمین قطع شود، مزارعه بهم می خورد، و اگر زارع بدون عذر زراعت نکند، چنانچه زمین در تصرف او بوده و مالک در آن تصرفی نداشته است، باید اجاره آن مدت را به مقدار قرارداد، به مالک بدهد. مسأله ۲۲۴۰ ـ اگر مالک و زارع صیغه خوانده باشند، بدون رضایت یکدیگر نمی توانند مزارعه را بهم بزنند، و نیز اگر مالک بقصد مزارعه زمین را به کسی واگذار کند، بعد از آنکه او مشغول عمل شد، جایز نیست بدون رضایت یکدیگر معامله را بهم بزنند، ولی اگر در ضمن خواندن صیغه مزارعه شرط کرده باشند، که هر دو یا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند، می توانند مطابق قراری که گذاشته اند معامله را بهم بزنند. مسأله ۲۲۴۱ ـ اگر بعد از قرارداد مزارعه، مالک یا زارع بمیرد، مزارعه بهم نمی خورد، و وارثشان به جای آنان است، ولی اگر زارع بمیرد و شرط کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد، مزارعه بهم می خورد، و چنانچه زراعت نمایان شده باشد، باید سهم او را به ورثه اش بدهند، و حقوق دیگری هم که زارع داشته، ورثه او ارث می برند، ولی نمی توانند مالک را مجبور کنند که زراعت در زمین باقی بماند مگر آنکه از کندن ضرر مهمی به ورثه برسد و از ماندن ضرر به مالک نرسد. مسأله ۲۲۴۲ ـ اگر بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، چنانچه تخم مال مالک بوده، حاصلی هم که بدست می آید مال اوست، و باید مزد زارع و مخارجی را که کرده و کرایه گاو یا حیوان دیگری را که مال زارع بوده و در آن زمین کار کرده به او بدهد، و اگر تخم مال زارع بوده زراعت هم مال اوست، و باید اجاره زمین و خرجهائی را که مالک کرده و کرایه گاو یا حیوان دیگری که مال او بوده و در آن زراعت کار کرده به او بدهد. مسأله ۲۲۴۳ ـ اگر تخم مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، چنانچه مالک و زارع راضی شوند که با اجرت یا بی اجرت، زراعت در زمین بماند اشکال ندارد، و اگر مالک راضی نشود، پیش از

رسیدن زراعت هم می تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند و زارع اگر چه راضی شود چیزی به مالک بدهد، نمی تواند او را مجبور کند که زراعت در زمین بماند مگر در صورت ضرر، و نیز مالک نمی تواند زارع را مجبور کند که اجاره بدهد، و زراعت را در زمین باقی بگذارد. مسأله ۲۲۴۴ ـ اگر بعد از جمع کردن حاصل و تمام شدن مدت مزارعه ریشه زراعت در زمین بماند، و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد، چنانچه مالک و زارع از زراعت صرف نظر نکرده باشند، حاصل سال دوم را هم باید مثل سال اول قسمت کنند.

احـــکام مســـاقات

مسأله ۲۲۴۵ ـ اگر انسان با کسی به این قسم معامله کند که درختهای میوه ای را که میوه آن مال خود اوست، یا اختیار میوه های آن با اوست، تا مدت معینی به آن کس واگذار کند، که تربیت نماید و آب دهد و به مقداری که قرار می گذارند از میوه آن بردارد، این معامله را مساقات می گویند. مسأله ۲۲۴۶ ـ معامله مساقات در درختهائی که مثل بید و چنار میوه نمی دهد صحیح نیست، ولی در مثل درخت حنا که از برگ آن استفاده می کنند صحت بعید نیست. مسأله ۲۲۴۷ ـ در معامله مساقات لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر صاحب درخت بقصد مساقات آنرا واگذار کند، و کسی که کار می کند به همین قصد مشغول کار شود، معامله صحیح است. مسأله ۲۲۴۸ ـ مالک و کسی که تربیت درختها را بعهده می گیرد، باید مکلف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد، و نیز باید سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند. مسأله ۲۲۴۹ ـ مدت مساقات باید معلوم باشد، و اگر اول آنرا معین کنند و آخر آنرا موقعی قرار دهند که میوه آن سال بدست می آید صحیح است. مسأله ۲۲۵۰ ـ باید سهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد، و اگر قرار بگذارند که مثلاً صد من از میوه ها مال مالک، و بقیه مال کسی باشد که کار می کند، معامله باطل است. مسأله ۲۲۵۱ ـ باید قرار معامله مساقات را پیش از ظاهر شدن میوه بگذارند و اگر بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسیدن آن قرار بگذارند، پس اگر کاری مانند آبیاری که برای تربیت درخت لازم است باقی مانده باشد، معامله صحیح است و گرنه باطل است، اگر چه احتیاج به کاری مانند چیدن میوه و نگهداری آن داشته باشد. مسأله ۲۲۵۲ ـ معامله مساقات در بوته خربزه و خیار مانند اینها صحیح نیست. مسأله ۲۲۵۳ ـ درختی که از آب باران یا رطوبت زمین استفاده می کند و به آبیاری احتیاج ندارد، اگر به کارهای دیگر مانند بیل زدن و کود دادن محتاج باشد معامله مساقات در آن اشکال دارد. مسأله ۲۲۵۴ ـ دو نفری که مساقات کرده اند، با رضایت یکدیگر می توانند معامله را بهم بزنند، و نیز اگر در ضمن خواندن صیغه مساقات شرط کنند که هر دو، یا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند، مطابق قراری که گذاشته اند، بهم زدن معامله اشکال ندارد، بلکه اگر در معامله شرطی کنند و عملی نشود، کسی که برای نفع او شرط کرده اند می تواند معامله را بهم بزند. مسأله ۲۲۵۵ ـ اگر مالک بمیرد معامله مساقات بهم نمی خورد، و ورثه اش بجای او هستند. مسأله ۲۲۵۶ ـ اگر کسی که تربیت درختها به او واگذار شده بمیرد چنانچه در عقد شرط نکرده باشند که خودش آنها را تربیت کند، ورثه اش بجای او هستند، و چنانچه خودشان عمل را انجام ندهند و اجیر هم نگیرند، حاکم شرع از مال میت اجیر می گیرد و حاصل را بین ورثه میت و مالک قسمت می کند، و اگر شرط کرده باشند که خود او درختها را تربیت نماید، پس اگر قرار گذاشته اند که به دیگری واگذار نکند، با مردن او معامله بهم می خورد، و اگر قرار نگذاشته اند، مالک می تواند عقد را بهم بزند یا راضی شود که ورثه او یا کسی که آنها اجیرش می کنند، درختها را تربیت نماید. مسأله ۲۲۵۷ ـ اگر شرط کند که تمام حاصل برای مالک باشد، مساقات باطل است و میوه مال مالک می باشد، و کسی که کار می کند نمی تواند مطالبه اجرت نماید، ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگر باشد، مالک باید مزد آبیاری و کارهای دیگر را به مقدار معمول، به کسی که درختها را تربیت کرده بدهد. مسأله ۲۲۵۸ ـ مشهور بلکه اجماع علماء امامیه بر آنست که اگر زمینی را به دیگری واگذار کند، که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می آید مال هر دو باشد، معامله باطل است، پس

اگر درختها مال صاحب زمین بوده، بعد از تربیت هم مال اوست، و باید مزد کسی که آنها را تربیت کرده بدهد اگر عامل علم به بطلان نداشته باشد و اگر مال کسی بوده که آنها را تربیت کرده بعد از تربیت هم مال اوست و می تواند آنها را بکند، ولی باید گودالهائی را که به واسطه کندن درختها پیدا شده پر کند، و اجاره زمین را از روزی که درختها را کاشته به صاحب زمین بدهد اگر صاحب زمین جاهل به بطلان باشد، و مالك هم می تواند او را مجبور نماید که درختها را بکند، و اگر به واسطه کندن درخت، عیبی در آن پیدا شود لازم نیست عوض آنرا بدهد، و اما اگر خود مالك زمین درختها را بکند باید تفاوت قیمت آنرا به صاحب درخت بدهد، و صاحب درخت نمی تواند او را مجبور کند که با اجاره، یا بدون اجاره، درخت را در زمین باقی بگذارد، چونکه باقی ماندن درختها دائماً در زمین موجب ضرر و منع سلطنت مالك است.

کسانی که نمی توانند در مال خود تصرف کنند

مسأله ۲۲۵۹ ـ بچه ای که بالغ نشده شرعاً نمی تواند در مال خود تصرف کند مگر در بعض خیرات. و نشانه بالغ شدن یکی از سه چیز است: اول ـ روئیدن موی درشت زیر شکم بالای عورت. دوم ـ بیرون آمدن منی. سوم ـ تمام شدن پانزده سال قمری در مرد، و تمام شدن نه سال قمری در زن. مسأله ۲۲۶۰ ـ روئیدن موی درشت در صورت و پشت لب و در سینه و زیر بغل و درشت شدن صدا و مانند اینها نشانه بالغ شدن نیست، مگر انسان به واسطه اینها به بالغ شدن یقین کند. مسأله ۲۲۶۱ ـ دیوانه و سفیه، یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، نمی توانند در مال خود تصرف نمایند. مسأله ۲۲۶۲ ـ کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است، تصرفی که موقع دیوانگی در مال خود می کند صحیح نیست. مسأله ۲۲۶۳ ـ انسان می تواند در مرضی که به آن مرض از دنیا می رود هر قدر از مال خود را به مصرف خود و عیال و مهمان و کارهایی که اسراف شمرده نمی شود برساند، و نیز اگر مال خود را به قیمت بفروشد، یا اجاره دهد اشکال ندارد، و همچنین است اگر مثلاً مال خود را به کسی ببخشد، یا ارزانتر از قیمت بفروشد، هر چند که بیشتر از ثلث باشد، و احتیاج به اجازه ورثه هم ندارد.

احـــکام قـــرض

قرض دادن از کارهای مستحبی است که درآیات قرآن و اخبار راجع به آن زیاد سفارش شده است. از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم روایت شده که هر کس به برادر مسلمان خود قرض بدهد، مال او زیاد می شود، و ملائکه بر او رحمت می فرستند و اگر با بدهکار خود مدارا کند، بدون حساب و به سرعت از صراط می گذرد، و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام می شود. مسأله ۲۲۸۰ ـ در قرض لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر چیزی را به نیت قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است ولی مقدار آن باید کاملاً معلوم باشد. مسأله ۲۲۸۱ ـ هر وقت بدهکار بدهی خود را بدهد، طلبکار باید قبول نماید. مسأله ۲۲۸۲ ـ اگر در صیغه قرض برای پرداخت آن مدتی قرار دهند باید که طلبکار پیش از تمام شدن آن مدت طلب خود را مطالبه نکند ولی اگر مدت نداشته باشد، طلبکار هر وقت بخواهد، می تواند طلب خود را مطالبه نماید. مسأله ۲۲۸۳ ـ اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کند، چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد، باید فوراً آنرا بپردازد، و اگر تأخیر بیندازد گناهکار است در صورتی که وقت آن رسیده باشد. مسأله ۲۲۸۴ ـ اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسته و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد، چیزی نداشته باشد، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او مطالبه نماید، بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را بدهد. مسأله ۲۲۸۵ ـ کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، چنانچه بتواند کاسبی کند، احتیاط واجب آنست که کسب کند و بدهی خود را بدهد. مسأله ۲۲۸۶ ـ کسی که دسترسی به طلبکار خود ندارد، چنانچه امید

نداشته باشد که او را پیدا کند، باید با اجازه حاکم شرع طلب او را به فقیر بدهد، و اگر طلبکار او سید نباشد، واجب نیست که طلب او را به غیر سید فقیر بدهد، بلکه می تواند به سید فقیر هم بدهد. مسأله ۲۲۸۷ ـ اگر مال میت بیشتر از خرج واجب کفن و بدهی او نباشد، باید مالش را به همین مصرفها برسانند، و به وارث او چیزی نمی رسد. مسأله ۲۲۸۸ ـ اگر کسی مقداری پول طلا یا نقره قرض کند و قیمت آن کم شود یا چند برابر گردد، چنانچه همان مقدار را که گرفته پس بدهد کافی است، ولی اگر هر دو به غیر آن راضی شوند اشکال ندارد. مسأله ۲۲۸۹ ـ اگر مالی را که قرض کرده از بین نرفته باشد و صاحب مال آنرا مطالبه کند، احتیاط واجب آنست که بدهکار همان مال را به او بدهد. مسأله ۲۲۹۰ ـ اگر کسی که قرض می دهد شرط کند که زیادتر از مقداری که می دهد بگیرد، مثلاً یک من گندم بدهد و شرط کند که یک من و پنج سیر بگیرد، یا ده تخم مرغ بدهد که یازده تا بگیرد، ربا و حرام است، بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار کاری برای او انجام دهد، یا چیزی را که قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس دهد، مثلاً شرط کند یک تومانی راکه قرض کرده با یک کبریت پس دهد، ربا و حرام است، و نیز اگر با او شرط کند که چیزی را که قرض می گیرد بطور مخصوصی پس دهد، مثلاً مقداری طلای نساخته به او بدهد و شرط کند که ساخته پس بگیرد، باز هم ربا و حرام می باشد، ولی اگر بدون اینکه شرط کند، خود بدهکار زیادتر از آنچه قرض کرده پس بدهد، اشکال ندارد بلکه مستحب است. مسأله ۲۲۹۱ ـ ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است، و کسی که قرض ربائی گرفته مالک آن نمی شود و نمی تواند در آن تصرف کند، ولی چنانچه طوری باشد که اگر قرار ربا را هم نداده بودند، صاحب پول راضی بود که گیرنده قرض در آن پول تصرف کند، قرض گیرنده می تواند در آن تصرف نماید. مسأله ۲۲۹۲ ـ اگر گندم یا چیزی مانند آن را بطور قرض ربائی بگیرد و با آن زراعت کند، حاصلی که از آن بدست می آید مال قرض دهنده است. مسأله ۲۲۹۳ ـ اگر لباسی را بخرد و بعداً از پولی که به قرض ربائی گرفته، یا از پول حلالی که مخلوط با ربا است به صاحب لباس بدهد، پوشیدن آن لباس و نماز خواندن با آن اشکال ندارد، ولی اگر به فروشنده بگوید که این لباس را با این پول می خرم، پوشیدن آن لباس حرام است، و اگر بداند پوشیدن آن حرام است، نماز هم با آن باطل می باشد. مسأله ۲۲۹۴ ـ اگر انسان مقداری پول به تاجر بدهد که در شهر دیگر از طرف(وکیل) او کمتر بگیرد، اشکال ندارد، و این را صرف برات می گویند. مسأله ۲۲۹۵ ـ اگر مقداری پول به کسی بدهد که بعد از چندروز در شهر دیگر زیادتر بگیرد، مثلاً ـ نهصد و نود تومان بدهد که بعداز ده روز در شهر دیگر هزار تومان بگیرد، ربا و حرام است، ولی اگر کسی که زیادی را می گیرد در مقابل زیادی، جنس بدهد یا عملی انجام دهد اشکال ندارد. مسأله ۲۲۹۶ ـ اگر در مقابل طلبی که از کسی دارد، سفته یا براتی داشته باشد، و بخواهد طلب خود را پیش از وعده آن به کمتر از آن بفروشد اشکال ندارد.

احکام حواله دادن

مسأله ۲۲۹۷ ـ اگر انسان طلبکار خود را حواله بدهد که طلب خود را از دیگری بگیرد و طلبکار قبول نماید، بعد از آنکه حواله درست شد، کسی که به او حواله شده بدهکار می شود، و دیگر طلبکار نمی تواند طلبی را که دارد از بدهکار اولی مطالبه نماید. مسأله ۲۲۹۸ ـ بدهکار و طلبکار و کسی که سر او حواله شده، باید مکلف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد، و نیز باید سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند. مسأله ۲۲۹۹ ـ حواله دادن سر کسی که بدهکار نیست، در صورتی صحیح است که او قبول کند، و نیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است، جنس دیگر حواله دهد مثلاً به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد، تا او قبول نکند حواله صحیح نیست. مسأله ۲۳۰۰ ـ موقعی که انسان حواله می دهد باید بدهکار باشد، پس اگر بخواهد از کسی قرض کند، تا وقتی از او قرض نکرده نمی تواند او را به کسی حواله دهد که آنچه را بعداً قرض می دهد از آن کس بگیرد. مسأله ۲۳۰۱ ـ حواله دهنده و طلبکار باید مقدار حواله و جنس آنرا بدانند، پس اگر مثلاً ده من گندم و ده تومان پول به یک نفر بدهکار باشد و به او بگوید، یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر و آنرا معین نکند، حواله

درست نیست. مسأله ۲۳۰۲ – اگر بـدهی واقعاً معین باشـد، ولی بـدهکار و طلبکـار در موقع حواله دادن، مقـدار آن یا جنس آن را ندانند حواله صحیح است، مثلاً اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشـد و پیش از دیـدن دفتر حواله بدهـد و بعـد دفتر را ببیند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید، حواله صحیح می باشد. مسأله ۲۳۰۳ ـ طلبکار می تواند حواله را قبول نکند، اگر چه کسـی که به او حواله شـده فقیر نباشد، و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید. مسأله ۲۳۰۴ ـ اگر سر کسی حواله بدهد که بدهکار نیست، چنانچه او حـواله را قبـول کنـد، پیش از پرداختن حـواله نمی توانـد مقـدار حواله را از حواله دهنـده بگیرد ولی اگر طلبکـار طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند، کسی که حواله را قبول کرده، همان مقدار را می تواند از حواله دهنده مطالبه نماید. مسأله ۲۳۰۵ ـ بعد از آنکه حواله درست شـد، حواله دهنـده و کسـی که به او حواله شـده، نمی توانند حواله را بهم بزنند، و هر گاه کسـی که به او حواله شـده در موقع حواله فقیر نباشـد، اگر چه بعـداً فقیر شود، طلبکار هم نمی توانـد حواله را بهم بزنـد، و همچنین است اگر موقع حواله فقیر باشـد و طلبکار بداند فقیر است، ولی اگر نداند فقیر است و بعداً بفهمد، اگر چه در آنوقت مال دار شده باشد، طلبکار می تواند حواله را بهم بزند و طلب خود را از حواله دهنده بگیرد. مسأله ۲ـ اگر بدهکار و طلبکار و کسی که به او حواله شده، یا یکی از آنان برای خود حق بهم زدن حواله را قرار دهنـد، مطابق قراری که گذاشـته انـد، می تواننـد حواله را بهم بزننـد. مسأله ۲۳۰۷ ـ اگر حواله دهنـده خودش طلب طلبکـار را بدهـد، چنـانچه به خواهش کسـی که به او حواله شـده داده است، می توانـد چیزی را که داده از او بگیرد و اگر بدون خواهش او داده و قصدش این بوده که عوض آنرا نگیرد، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید.

احـــکام رهـــن

مسأله ۲۳۰۸ ـ رهن آنست که بـدهکار مقـداری از مـال خود را نزد طلبکـار بگـذارد که اگر طلب او را ندهـد، طلبش را از آن مـال بدست آورد. مسأله ۲۳۰۹ ـ در رهن لازم نیست صیغه بخوانند، و همین قدر که بدهکار مال خود را به قصد گرو به طلبکار بدهد و طلبکار هم به همین قصد بگیرد رهن صحیح است. مسأله ۲۳۱۰ ـ گرو دهنده و کسـی که مال را گرو می گیرد، باید مکلف و عاقل باشـند و کسـی آنها را مجبور نکرده باشد، و نیز باید سـفیه نباشند یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند. مسأله ۲۳۱۱ ـ انسان مالی را می تواند گرو بگذارد که شـرعاً بتواند در آن تصـرف کند، و اگر مال کس دیگر را گرو بگذارد، در صورتی صحیح است که صاحب مال بگوید به گرو گذاشـتن راضـی هسـتم. مسأله ۲۳۱۲ ـ چیزی را که گرو می گذارنـد، بایـد خریـد و فروش آن صحیـح باشـد، پس اگر شـراب و مانند آنرا گرو بگذارند، درست نیست. مسأله ۲۳۱۳ ـ اسـتفاده چیزی را که گرو می گذارنـد، مال کسـی است که آنرا گرو گذاشـته است. مسـأله ۲۳۱۴ ـ طلبکار و بـدهکار نمی تواننـد مالی را که گرو گذاشـته شـده، بـدون اجازه یکدیگر ملک کسی کنند، مثلاً ببخشـند یا بفروشـند، ولی اگر یکی از آنان آنرا ببخشد یا بفروشد، بعد دیگری بگوید راضی هستم اشکال ندارد. مسأله ۲۳۱۵ ـ اگر طلبکـار چیزی را که گرو برداشـته بـا اجازه بـدهکار بفروشـد، پول آن هم مثل خود مال، گرو می باشـد. مسأله ۲۳۱۶ ـ اگر موقعی که بایـد بـدهی خود را بدهـد، طلبکـار مطـالبه کنـد و او ندهـد، طلبکـار می توانـد مالی را که گرو برداشته بفروشد و طلب خود را بردارد و باید بقیه را به بدهکار بدهد، ولی اگر به حاکم شرع دسترسی دارد، باید برای فروش آن از حاکم شرع اجازه بگیرد. مسأله ۲۳۱۷ ـ اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسته و چیزهائی که مانند اثاثیه خانه محل احتیاج او است، چیز دیگری نداشته باشد، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او مطالبه کند، ولی اگر مالی را که گرو گذاشته خانه و اثاثیه هم باشد، طلبکار می تواند بفروشد و طلب خود را بردارد.

احـــکام ضـــامن شدن

مسأله ۲۳۱۸ ـ اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، ضامن شدن او در صورتی صحیح است، که به هر لفظی اگرچه عربی نباشد به طلبکار بگوید که من ضامن شده ام طلب تو را بدهم، و طلبکار هم رضایت خود را بفهماند، ولی راضی بودن بدهکار شرط نیست. مسأله ۲۳۱۹ ـ ضامن و طلبکار باید مکلف و عاقل باشند و کسی هم آنها را مجبور نکرده باشد، و نیز باید سفیه نباشند یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند، ولی این شرطها در بدهکار نیست، مثلاً اگر کسی ضامن شود که بدهی بچه یا دیوانه را بدهد صحیح است. مسأله ۲۳۲۰ ـ هر گاه برای ضامن شدن خودش شرطی قرار دهد، مثلاً بگوید اگر پدرم اجازه بدهد من می دهم، ضامن شدن او باطل است. مسأله ۲۳۲۱ ـ کسی که انسان ضامن بدهی او می شود باید بدهکار باشد، پس اگر کسی بخواهد از دیگری قرض کند، تا وقتی قرض نکرده، انسان نمی تواند ضامن او شود. مسأله ۲۳۲۲ ـ در صورتی انسان می تواند ضامن شود که طلبکار و بدهکار و جنس بدهی همه معین باشند، پس اگر دو نفر از کسی طلبکار باشند و انسان بگوید من ضامن هستم که طلب یکی از شماها را بدهم، چون معین نکرده که طلب کدام را می دهد، ضامن شدن او باطل است، و نیز اگر کسی از دو نفر طلبکار باشد و انسان بگوید من ضامن هستم که بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم، چون معین نکرده که بدهی کدام را می دهد ضامن شدن او باطل می باشد، و همچنین اگر کسی از دیگری مثلاً ده من گندم و ده تومان پول طلبکار باشد و انسان بگوید من ضامن یکی از دو طلب تو هستم و معین نکند که ضامن گندم است یا ضامن پول، صحیح نیست. مسأله ۲۳۲۳ ـ اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشد، ضامن نمی تواند از بدهکار چیزی بگیرد، و اگر مقداری از آنرا ببخشد، نمی تواند آن مقدار را مطالبه نماید. مسأله ۲۳۲۴ ـ اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، نمی تواند از ضامن شدن خود برگردد. مسأله ۲۳۲۵ ـ ضامن و طلبکار می توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند، ضامن بودن را بهم بزنند. مسأله ۲۳۲۶ ـ هر گاه انسان در موقع ضامن شدن، بتواند طلب طلبکار را بدهد اگر چه بعد فقیر شود، طلبکار نمی تواند ضامن بودن او را بهم بزند و طلب خود را از بدهکار اول مطالبه نماید، و همچنین است اگر در آن موقع نتواند طلب او را بدهد، ولی طلبکار بداند و به ضامن شدن او راضی شود. مسأله ۲۳۲۷ ـ اگر انسان در موقعی که ضامن می شود، نتواند طلب طلبکار را بدهد و طلبکار در آن وقت نداند و بعد ملتفت شود، می تواند ضامن بودن او را بهم بزند و اگر پیش از آنکه طلبکار ملتفت شود، ضامن قدرت پیدا کرده باشد، چنانچه بخواهد ضامن بودن او را بهم بزند، اشکال ندارد علی الاظهر. مسأله ۲۳۲۸ ـ اگر کسی بدون اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، نمی تواند چیزی از او بگیرد. مسأله ۲۳۲۹ ـ اگر کسی با اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، بعد از دادن بدهی او می تواند مقداری را که ضامن شده از او مطالبه نماید، ولی اگر بجای جنسی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید، مثلاً اگر ده من گندم بدهکار باشد، و ضامن ده من برنج بدهد، نمی تواند برنج را از او مطالبه نماید، اما اگر خودش راضی شود که برنج بدهد اشکال ندارد.

احـــکام کـــفالت

مسأله ۲۳۳۰ ـ کفالت آنست که انسان ضامن شود که هر وقت طلبکار بدهکار را خواست، بدهکار را به دست او بدهد، و به کسی که اینطور ضامن می شود کفیل می گویند. مسأله ۲۳۳۱ ـ کفالت در صورتی صحیح است که کفیل به هر لفظی اگر چه عربی نباشد، به طلبکار بگوید که من ضامنم هر وقت بدهکار خود را بخواهی به دست تو بدهم و طلبکار هم قبول نماید. مسأله ۲۳۳۲ ـ کفیل باید مکلف و عاقل باشد و او را در کفالت مجبور نکرده باشند، و بتواند کسی را که کفیل او شده حاضر نماید. مسأله ۲۳۳۳ ـ یکی از پنج چیز، کفالت را بهم می زند: اول ـ کفیل، بدهکار را به دست طلبکار بدهد. دوم ـ طلب طلبکار داده شود. سوم ـ طلبکار از طلب خود بگذرد. چهارم ـ بدهکار بمیرد. پنجم ـ طلبکار کفیل را از کفالت آزاد کند. مسأله ۲۳۳۴ ـ اگر کسی به زور بدهکار را از دست طلبکار رها کند، چنانچه طلبکار دسترسی به او نداشته باشد، کسی که بدهکار را رها کرده، باید او را به دست

طلبکار بدهد.

احکام ودیعه(امانت)

مسأله ۲۳۳۵ ـ اگر انسان مال خود را به کسی بدهد و بگوید نزد تو امانت باشد و او هم قبول کند، یا بدون اینکه حرفی بزنند، صاحب مال بفهماند که مال را برای نگهداری به او می دهد، و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد، باید به احکام ودیعه و امانت داری که بعداً گفته می شود عمل نماید. مسأله ۲۳۳۶ ـ امانت دار و کسی که مال را امانت می گذارد، باید هر دو بالغ و عاقل باشند، پس اگر مالی را پیش بچه یا دیوانه امانت بگذارد یا دیوانه و بچه مالی را پیش کسی امانت بگذارند صحیح نیست. مسأله ۲۳۳۷ ـ اگر از بچه یا دیوانه چیزی را به طور امانت قبول کند، باید آنرا به صاحبش بدهد، و اگر آن چیز مال خود بچه یا دیوانه است، به ولّی او برساند، و چنانچه در رساندن مال به آنان کوتاهی کند و تلف شود، باید عوض آنرا بدهد. مسأله ۲۳۳۸ ـ کسی که نمی تواند امانت را نگهداری نماید، بنابر احتیاط واجب باید قبول نکند. مسأله ۲۳۳۹ ـ اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست، چنانچه او مال را بگذارد و برود و آن مال تلف شود، کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست، ولی احتیاط مستحب آنست که اگر ممکن باشد آنرا نگهداری نماید. مسأله ۲۳۴۰ ـ کسی که چیزی را امانت می گذارد، هر وقت بخواهد می تواند آنرا پس بگیرد، و کسی هم که امانت را قبول می کند، هر وقت بخواهد می تواند آنرا به صاحبش برگرداند. مسأله ۲۳۴۱ ـ اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود و ودیعه را بهم بزند، باید هر چه زودتر مال را به صاحب آن، یا وکیل یا ولی صاحبش برساند، یا به آنان خبر دهد که به نگهداری حاضر نیست، و اگر بدون عذر، مال را به آنان نرساند و خبر هم ندهد، چنانچه مال تلف شود، باید عوض آنرا بدهد. مسأله ۲۳۴۲ ـ کسی که امانت را قبول می کند، اگر برای آن جای مناسبی ندارد، باید جای مناسب تهیه نماید و طوری آنرا نگهداری کند، که مردم نگویند در امانت خیانت کرده و در نگهداری آن کوتاهی نموده است، و اگر در جائی که مناسب نیست بگذارد و تلف شود، باید عوض آنرا بدهد. مسأله ۲۳۴۳ ـ کسی که امانت را قبول می کند، اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و تعدی یعنی زیاده روی هم ننماید و اتفاقاً آن مال تلف شود ضامن نیست، ولی اگر آنرا در جائی بگذارد که گمان می رود ظالمی بفهمد و آنرا ببرد، چنانچه تلف شود، باید عوض آنرا به صاحبش بدهد. مسأله ۲۳۴۴ ـ اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جائی را معین کند و به کسی که امانت را قبول کرده بگوید، که باید مال را در اینجا حفظ کنی و اگر احتمال هم بدهی که از بین برود، نباید آنرا به جای دیگر ببری، چنانچه امانت دار احتمال دهد که در آنجا از بین برود و بداند چون آنجا در نظر صاحب مال برای حفظ بهتر بوده گفته است که نباید از آنجا بیرون ببری، می تواند آنرا به جای دیگر ببرد، و اگر در آنجا ببرد و تلف شود ضامن نیست، ولی اگر نداند به چه جهت گفته که به جای دیگر نبر، چنانچه به جای دیگر ببرد و تلف شود، احتیاط واجب آنست که عوض آنرا بدهد. مسأله ۲۳ـ اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جائی را معین کند ولی به کسی که امانت را قبول کرده نگوید که آنرا به جای دیگر نبر، چنانچه امانت دار احتمال دهد که در آنجا از بین برود، می تواند آنرا به جای دیگری که مال در آنجا محفوظ تر است ببرد، و چنانچه مال در آنجا تلف شود ضامن نیست. مسأله ۲۳۴۶ ـ اگر صاحب مال دیوانه شود، کسی که امانت را قبول کرده باید فوراً امانت را به ولی او برساند و یا به ولی او خبر دهد، و اگر بدون عذر شرعی مال را به ولی او ندهد، و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود، باید عوض آنرا بدهد. مسأله ۲۳۴۷ ـ اگر صاحب مال بمیرد، امانت دار باید مال را به وارث او برساند، یا به وارث او خبر دهد، و چنانچه مال را به وارث او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن است، ولی اگر برای آنکه می خواهد بفهمد کسی که می گوید من وارث میتم راست می گوید یا نه، یا میت وارث دیگری دارد یا نه، مال را ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند، و مال تلف شود ضامن نیست. مسأله ۲۳۴۸ ـ اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشته باشد، کسی که امانت را قبول کرده باید مال را به همه ورثه بدهد، یا به کسی

بدهد که همه آنان گرفتن مال را به او واگذار کرده اند، پس اگر بدون اجازه دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهد ضامن سهم دیگران است. مسأله ۲۳۴۹ ـ اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد، یا دیوانه شود، وارث یا ولی او باید هر چه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد، یا امانت را به او برساند. مسأله ۲۳۵۰ ـ اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند، چنانچه ممکن است، باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند، و اگر ممکن نیست باید آنرا به حاکم شرع بدهد، و چنانچه به حاکم شرع دسترسی ندارد، در صورتی که وارث او امین است و از امانت اطلاع دارد، لازم نیست وصیت کند، وگرنه باید وصیت کند و شاهد بگیرد، و به وصی و شاهد اسم صاحب مال و جنس و خصوصیات مال و محل آنرا بگوید. مسأله ۲۳۵۱ ـ اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند، و به وظیفه ای که در مسأله پیش گفته شد عمل نکند، چنانچه آن امانت از بین برود، باید عوضش را بدهد علی الاظهر، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد و بعد از مدتی پشیمان شود و وصیت کند.

احکام عاریه

مسأله ۲۳۵۲ ـ عاریه آنست که انسان مال خود را به دیگری بدهد که از آن استفاده کند، و در عوض چیزی هم از او نگیرد. مسأله ۲۳۵۳ ـ لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند، و اگر مثلاً لباس را به قصد عاریه به کسی بدهد، و او هم به همین قصد بگیرد، عاریه صحیح است. مسأله ۲۳۵۴ ـ عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آنرا به دیگری واگذار کرده مثلاً آنرا اجاره داده، در صورتی صحیح است که مالک چیز غصبی یا کسی که آن چیز را اجاره کرده، بگوید به عاریه دادن راضی هستم. مسأله ۲۳۵۵ ـ چیزی را که منفعتش مال انسان است مثلاً آنرا اجاره کرده، می تواند عاریه بدهد، ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند، نمی تواند آنرا به دیگری عاریه دهد. مسأله ۲۳۵۶ ـ اگر دیوانه و بچه مال خود را عاریه بدهند صحیح نیست، اما اگر ولی بچه مصلحت بداند که مال او را عاریه دهد، و بچه آن مال را به دستور ولی به عاریه کننده برساند اشکال ندارد. مسأله ۲۳۵۷ ـ اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند، و در استفاده از آن هم زیاده روی ننماید و اتفاقاً آن چیز تلف شود، ضامن نیست، ولی چنانچه شرط کنند که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد، یا چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، باید عوض آنرا بدهد. مسأله ۲۳۵۸ ـ اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد، چنانچه تلف شود، ضامن نیست. مسأله ۲۳۵۹ ـ اگر عاریه دهنده بمیرد، عاریه گیرنده باید چیزی را که عاریه کرده به ورثه او بدهد. مسأله ۲۳۶۰ ـ اگر عاریه دهنده طوری شود که شرعاً نتواند در مال خود تصرف کند مثلاً دیوانه شود، عاریه کننده باید مالی را که عاریه کرده به ولی او بدهد. مسأله ۲۳۶۱ ـ کسی که چیزی عاریه داده، هر وقت بخواهد می تواند آنرا پس بگیرد، و کسی هم که عاریه کرده هر وقت بخواهد می تواند آنرا پس دهد. مسأله ۲۳۶۲ ـ عاریه دادن چیزی که استفاده حلال ندارد مثل ظرف طلا و نقره باطل است. مسأله ۲۳۶۳ ـ عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن، و عاریه دادن حیوان نر برای کشیدن بر ماده، صحیح است. مسأله ۲۳۶۴ ـ اگر چیزی را که عاریه کرده به مالک یا وکیل یا ولی او بدهد و بعد آن چیز تلف شود، عاریه کننده ضامن نیست، ولی اگر بدون اجازه صاحب مال، یا وکیل یا ولی او آنرا به جائی ببرد که صاحبش معمولاً به آنجا می برده، مثلاً اسب را در اصطبلی که صاحبش برای آن درست کرده ببندد و بعد تلف شود، یا کسی آنرا تلف کند ضامن نیست. مسأله ۲۳۶۵ ـ اگر چیز نجس را برای کاری که شرط آن پاکی است عاریه دهد، مثلاً دیگ نجس را برای طبخ عاریه دهد باید نجس بودن آنرا بگوید و چنانچه علم به نجاست مضر باشد مثلاً لباس را عاریه دهد که با آن نماز بخوانند، بنابر احتیاط مستحب باید نجس بودن آنرا به کسی که عاریه می کند بگوید. مسأله ۲۳۶۶ ـ چیزی را که عاریه کرده بدون اجازه صاحب آن نمی تواند به دیگری اجاره یا عاریه بدهد. مسأله ۲۳۶۷ ـ اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهد، چنانچه کسی که اول آن چیز را عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود، عاریه دومی باطل نمی شود. مسأله ۲۳۶۸ ـ اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است، باید آنرا به صاحبش

برساند، و نمی تواند به عاریه دهنده بدهد. مسأله ۲۳۶۹ ـ اگر مالی را که می داند غصبی است عاریه کند و از آن استفاده ای ببرد و در دست او از بین برود، مالک می تواند عوض مال و عوض استفاده ای را که عاریه کننده برده، از او یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند، و اگر از عاریه کننده بگیرد، او نمی تواند چیزی را که به مالک می دهد، از عاریه دهنده مطالبه نماید. مسأله ۲۳۷۰ ـ اگر ندانـد مالی را که عاریه کرده غصبی است و در دست او از بین برود، چنانچه صاحب مال عوض آنرا از او بگیرد، او هم می تواند آنچه را به صاحب مال داده از عاریه دهنده مطالبه نماید علی الاظهر، ولی اگر چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، یا عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود عوضش را بدهد،نمی تواند چیزی را که به صاحب مال می دهد، از عاریه دهنده مطالبه نماید.

احکام غصب

غصب آنست که انسان از روی ظلم، بر مال یا حق کسی مسلط شود و این یکی از گناهان بزرگ است که اگر کسی انجام دهد، در قیامت به عذاب سخت گرفتار می شود. از حضرت پیغمبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم روایت شده است که هر کس یک وجب زمین از دیگری غصب کند در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او می اندازند. مسأله ۲۵۵۳ ـ اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه و پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند، حق آنان را غصب نموده، و همچنین است اگر کسی در مسجد جائی برای خود بگیرد و دیگری را نگذارد که از آنجا استفاده نماید بدون آنکه خود او مشغول استفاده از آنجا باشد. مسأله ۲۵۵۴ ـ چیزی را که انسان پیش طلبکار گرو می گذارد، باید پیش او بماند که اگر طلب او را ندهد طلب خود را از آن بدست آورد، پس اگر پیش از آنکه طلب او را بدهد آن چیز را از او بگیرد، حق او را غصب کرده است. مسأله ۲۵۵۵ ـ مالی را که نزد کسی گرو گذاشته اند، اگر دیگری غصب کند صاحب مال و طلبکار می توانند چیزی را که غصب کرده از او مطالبه نمایند، و چنانچه آن چیز را از او بگیرند، باز هم در گرو است و اگر آن چیز از بین برود و عوض آنرا بگیرند، آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می باشد. مسأله ۲۵۵۶ ـ اگر انسان چیزی را غصب کند، باید به صاحبش برگرداند و اگر آن چیز از بین برود، باید عوض آنرا به او بدهد. مسأله ۲۵۵۷ ـ اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی بدست آید، مثلاً از گوسفندی که غصب کرده بره ای پیدا شود، مال صاحب مال است، و نیز کسی که مثلاً خانه ای را غصب کرده، اگر چه در آن ننشیند باید اجاره آنرا بدهد. مسأله ۲۵۵۸ ـ اگر از بچه یا دیوانه چیزی را غصب کند، باید آنرا به ولی او بدهد، و اگر از بین رفته، باید عوض آنرا بدهد. مسأله ۲۵۵۹ ـ هر گاه دو نفر با هم چیزی را غصب کنند، اگر چه هر یک به تنهائی می توانسته اند آنرا غصب نمایند، هر کدام آنان ضامن نصف آنست. مسأله ۲۵۶۰ ـ اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند، مثلاً گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید، چنانچه جدا کردن آنها ممکن است اگر چه زحمت داشته باشد، باید جدا کند و به صاحبش برگرداند. مسأله ۲۵۶۱ ـ اگر ظرف طلا ـ و نقره بنابر حرمت ساختن و نگاه داشتن آن یا چیز دیگری را که ساختن و نگاه داشتنش حرام است غصب کند و خراب نماید، لازم نیست مزد ساختن آنرا به صاحبش بدهد، ولی اگر مثلاً گوشواره ای را که غصب کرده خراب نماید، باید آنرا با مزد ساختنش به صاحب آن بدهد و چنانچه برای اینکه مزد ندهد، بگوید آنرا مثل اولش می سازم، مالک مجبور نیست قبول نماید. مسأله ۲۵۶۲ ـ اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود، مثلاً ـ طلا ـ یی را که غصب کرده گوشواره بسازد، چنانچه صاحب مال بگوید مال را بهمین صورت بده، باید به او بدهد، و نمی تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد، بلکه بدون اجازه مالک حق ندارد آنرا به صورت اولش درآورد، و اگر بدون اجازه او آن چیز را مثل اولش کند، باید مزد ساختن آنرا هم به صاحبش بدهد، و در صورتی که مزد ساختن کمتر از تفاوت ساخته و نساخته باشد تفاوت قیمت را هم باید بدهد. مسأله ۲۵۶۳ ـ اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود، و صاحب مال بگوید باید آنرا به صورت اول

درآوری واجب است آنرا به صورت اولش درآورد و چنانچه قیمت آن به واسطه تغییر دادن از اولش کمتر شود، باید تفاوت آنرا به صاحبش بدهد، پس طلائی را که غصب کرده اگر گوشواره بسازد و صاحب آن بگوید باید به صورت اولش درآوری، در صورتی که بعد از آب کردن، قیمت آن از پیش از گوشواره ساختن کمتر شود، باید تفاوت آنرا بدهد. مسأله ۲۵۶۴ ـ اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند، یا درخت بنشاند زراعت و درخت و میوه آن مال خود اوست، و چنانچه صاحب زمین راضی نباشد که زراعت و درخت در زمین بماند، کسی که غصب کرده باید فوراً زراعت یا درخت خود را اگر چه ضرر نماید از زمین بکند و نیز باید اجاره زمین را در مدتی که زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد و خرابیهائی را که در زمین پیدا شده، درست کند، مثلاً جای درختها را پر نماید، و اگر به واسطه اینها قیمت زمین از اولش کمتر شود، باید تفاوت آنرا هم بدهد، و نمی تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد، و نیز صاحب زمین نمی تواند او را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد. مسأله ۲۵۶۵ ـ اگر صاحب زمین راضی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند، کسی که آنرا غضب کرده، لازم نیست درخت و زراعت را بکند، ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد. مسأله ۲۵۶۶ ـ اگر چیزی را که غصب کرده از بین برود در صورتی که مثل گاو و گوسفند باشد، که قیمت اجزاء آن با هم فرق دارد، مثلاً گوشت آن یک قیمت و پوست آن قیمت دیگر دارد، باید قیمت آنرا بدهد و چنانچه قیمت بازار آن فرق کرده باشد، باید قیمت وقتی را که غصب کرده بدهد، و احتیاط مستحب آنست که بالاترین قیمتی را که از زمان غصب تا زمان تلف داشته بدهد، و چنانچه در بیست سال قبل مثلاً گوسفندی را غصب نموده و در آن سال قیمت آن سی تومان بوده و تلف نموده و فعلاً قیمت آن سیصد تومان است در صورتی که جمیع أشیاء به همین نسبت مثلاً یک به ده زیاد شده، باید فعلاً سیصد تومان بدهد چونکه در حقیقت اجناس و همچنین طلاـ و نقره ترقی ننموده بلکه اسکناس بی ارزش شده، و در آن زمان سی تومان معادل یک مثقال طلا بوده و در این زمان سیصد تومان معادل یک مثقال طلا می باشد و قیمت گوسفند در آن زمان و این زمان یک مثقال طلا است. مسأله ۲۵۶۷ ـ اگر چیزی را که غصب کرده و از بین رفته مانند گندم و جو باشد که قیمت اجزاء آن با هم فرق ندارد، باید مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهد، ولی چیزی را که می دهد باید خصوصیاتش مثل چیزی باشد که آنرا غصب کرده و از بین رفته است، و همچنین است استکان و قوری و رادیو و تلویزیون و یخچال و کولر و امثال آن از چیزهائی که از کارخانجات به عمل می آید، و جمیع افراد آن یکنواخت می باشد، هر چند که قیمت اجزاء یک فرد آن مختلف است، علی الاقوی. مسأله ۲۵۶۸ ـ اگر چیزی را که مثل گوسفند قیمت اجزاء آن با هم فرق دارد، غصب نماید و از بین برود، چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده باشد، ولی در مدتی که پیش او بوده مثلاً چاق شده باشد، باید قیمت وقتی را که چاق بوده بدهد. مسأله ۲۵۶۹ ـ اگر چیزی را که غصب کرده دیگری از او غصب نماید و از بین برود، صاحب مال می تواند عوض آنرا از هر یک از آنان بگیرد، یا از هر کدام آنان مقداری از عوض آنرا مطالبه نماید، و چنانچه عوض مال را از اولی بگیرد، اولی می تواند آنچه را داده از دومی بگیرد، ولی اگر از دومی بگیرد، او نمی تواند آنچه را که داده از اولی مطالبه نماید. مسأله ۲۵۷۰ ـ اگر چیزی را که می فروشند یکی از شرطهای معامله در آن نباشد، مثلاًـ چیزی را که باید با وزن خرید و فروش کنند بدون وزن معامله بنمایند، معامله باطل است، و چنانچه فروشنده و خریدار با قطع نظر از معامله راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند اشکال ندارد، وگرنه چیزی را که از یکدیگر گرفته اند مثل مال غصبی است، و باید آنرا بهم برگردانند، و در صورتی که مال هر یک در دست دیگری تلف شود، چه بدانند معامله باطل است چه ندانند، باید عوض آنرا بدهند.

احکام نذر و عهد

مسأله ۲۶۴۸ ـ نذر آنست که انسان بر خود واجب کند که کار خیری را برای خدا بجا آورد، یا کاری را که نکردن آن بهتر است

برای خدا ترک نماید. مسأله ۲۶۴۹ ـ در نذر باید صیغه خوانده شود و لازم نیست آنرا به عربی بخوانند پس اگر بگوید چنانچه مرض من خوب شود، برای خدا بر من است که ده تومان به فقیر بدهم نذر او صحیح است. مسأله ۲۶۵۰ ـ نذر کننده باید مکلف و عاقل باشد و به اختیار و قصد خود نذر کند، بنابراین نذر کردن کسی که او را مجبور کرده اند، یا به واسطه عصبانی شدن بی اختیار نذر کرده صحیح نیست. مسأله ۲۶۵۱ ـ آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، اگر مثلاً نذر کند چیزی به فقیر بدهد صحیح نیست. مسأله ۲۶۵۲ ـ اگر شوهر از نذرکردن زن جلوگیری نماید، زن نمی تواند نذر کند و اگر با جلوگیری شوهر نذر کند نذر او باطل است، بلکه چنانچه اذن ندهد ولکن منع هم نکند باز هم باطل است علی الاظهر. مسأله ۲۶۵۳ ـ اگر زن با اجازه شوهر نذر کند، شوهرش نمی تواند نذر او را بهم بزند، یا او را از عمل کردن به نذر جلوگیری نماید. مسأله ۲۶۵۴ ـ اگر فرزند با اجازه پدر نذر کند، باید به آن نذر عمل نماید، بلکه اگر بدون اجازه او نذر کند، بنابر احتیاط عمل کردن به آن نذر واجب است. مسأله ۲۶۵۵ ـ انسان کاری را می تواند نذر کند که انجام آن برایش ممکن باشد بنابراین کسی که نمی تواند پیاده کربلا برود، اگر نذر کند که پیاده برود، نذر او صحیح نیست. مسأله ۲۶۵۶ ـ اگر نذر کند که کار حرام یا مکروهی را انجام دهد یا کار واجب یا مستحبی راترک کند، نذر او صحیح نیست. مسأله ۲۶۵۷ ـ اگر نذر کند که کار مباحی را انجام دهد یا ترک نماید، چنانچه بجا آوردن آن و ترکش از هر جهت مساوی باشد، نذر او صحیح نیست، و اگر انجام آن از جهتی بهتر باشد وانسان بقصد همان جهت نذر کند، مثلاً نذر کند غذایی را بخورد که برای عبادت قوت بگیرد، نذر اوصحیح است، ونیز اگر ترک آن از جهتی بهتر باشد وانسان برای همان جهت نذر کند که آنرا ترک نماید مثلاً برای اینکه دود مضر است نذر کند که آنرا استعمال نکند نذر او صحیح می باشد. مسأله ۲۶۵۸ ـ اگر نذر کند نماز واجب خود را در جایی بخواند که بخودی خود ثواب نماز در آنجا زیاد نیست، مثلاً نذر کند نماز را در اطاق بخواند، چنانچه نماز خواندن در آنجا از جهتی بهتر باشد مثلاً بواسطه اینکه خلوت است و انسان حضور قلب پیدا می کند، نذر صحیح است. مسأله ۲۶۵۹ ـ اگر نذر کند عملی را انجام دهد، باید همانطور که نذر کرده بجا آورد، پس اگر نذر کند که روز اول ماه صدقه بدهد، یا روزه بگیرد، یا نماز اول ماه بخواند چنانچه قبل از آن روز یا بعد از آن بجا آورد کفایت نمی کند، و نیز اگر نذر کند که وقتی مریض او خوب شد صدقه بدهد، چنانچه پیش از آنکه خوب شود صدقه را بدهد کافی نیست. مسأله ۲۶۶۰ ـ اگر نذر کند روزه بگیرد، ولی وقت و مقدار آنرا معین نکند، چنانچه یک روز روزه بگیرد کافی است، و اگر نذر کند نماز بخواند و مقدار و خصوصیات آنرا معین نکند اگر یک نماز دو رکعتی بخواند کفایت می کند و اگر نذر کند صدقه بدهد و جنس و مقدار آنرا معین نکند، اگر چیزی بدهد که بگویند صدقه داده، به نذر عمل کرده است و اگر نذر کند کاری برای خدا بجا آورد، در صورتی که یک نماز بخواند یا یک روز روزه بگیرد، یا چیزی صدقه بدهد، نذر خود را انجام داده است. مسأله ۲۶۶۱ ـ اگر نذر کند روز معینی را روزه بگیرد، باید همان روز را روزه بگیرد ولی می تواند (۱) در آن روز مسافرت کند هر چند سفر او ضروری نباشد ولی بعداً باید قضا کند ولکن کفاره ندارد. مسأله ۲۶۶۲ ـ اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند، باید به نحوی که در مسأله ۲۶۷۸ ذکر می شود کفاره بدهد اگر چه احتیاط مستحبی که ترکش سزاوار نیست از برای کسی که عاجز از عتق باشد آنست که به شصت فقیر طعام بدهد و اگر از این هم عاجز باشد و نیز از لباس پوشاندن ده فقیر هم عاجز باشد دو ماه پی درپی روزه بگیرد و اگر تمکن از جمع بین هر دو داشته باشد جمع نماید. مسأله ۲۶۶۳ ـ اگر نذر کند که تا وقت معینی عملی را ترک کند، بعد از گذشتن آن وقت می تواند آن عمل را بجا آورد و اگر پیش از گذشتن وقت از روی فراموشی یا ناچاری انجام دهد، چیزی بر او واجب نیست، ولی باز هم لازم است که تا آن وقت آن عمل را بجا نیاورد، و چنانچه دوباره پیش از رسیدن آن وقت بدون عذر آن عمل را انجام دهد، باید به مقداری که در مسأله پیش گفته شد کفاره بدهد. مسأله ۲۶۶۴ ـ کسی که نذر کرده عملی را ترک کند و وقتی برای آن معین نکرده است، اگر از روی فراموشی، یا ناچاری، یا ندانستن، آن عمل را انجام دهد کفاره بر او واجب نیست، ولی بعداً هر وقت از روی اختیار آنرا بجا آورد، باید به مقداری که در دو مسأله پیش

گفته شد کفاره بدهد. مسأله ۲۶۶۵ ـ اگر نذر کند که در هر هفته روز معینی مثلاً روز جمعه را روزه بگیرد چنانچه یکی از جمعه ها عید فطر یا قربان یا ایام تشریق (۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذی الحجه در منی) باشـد یـا در روز جمعه مریض شود بلکه اگر عـذر دیگری مانند حیض برای او پیـدا شود، بایـد آن روز را روزه نگیرد و قضـای آنرا بجـا آورد. مسـأله ۲۶۶۶ ـ اگر نـذر کنـد که مقدار معینی صدقه بدهـد، چنانچه پیش از دادن صـدقه بمیرد، بایـد آن مقـدار را از مال او صـدقه بدهند. مسأله ۲۶۶۷ ـ اگر نـذر کنـد که به فقیر معینی صـدقه بدهد، نمی تواند آنرا به فقیر دیگر بدهد، و اگر آن فقیر بمیرد، بنابر احتیاط باید به ورثه او بدهد. مسأله ۲۶۶۸ ـ اگر نذر کند که به زیـارت یکی از امامـان مثلاًـ به زیـارت حضـرت اباعبـدالله علیه السـلام مشـرف شود، چنـانچه به زیـارت امام دیگر برود کافی نیست، و اگر به واسـطه عـذری نتوانـد آن امام را زیارت کنـد، چیزی بر او واجب نیست. مسأله ۲۶۶۹ ـ کسـی که نذر کرده زیارت برود و غسل زیارت و نماز آنرا نـذر نکرده، لازم نیست آنها را بجا آورد. مسأله ۲۶۷۰ ـ اگر برای حرم یکی از امامان یا امام زادگان چیزی نـذر کنـد، باید آنرا در تعمیر و روشـنائی و فرش حرم و مانند اینها مصـرف کند، یا به زوار و خدام آنان بدهد. مسأله ۲۶۷۱ ـ اگر برای خود امام علیه السـلام چیزی نـذر کنـد، چنانچه مصـرف معینی را قصد کرده، باید به همان مصـرف برساند و اگر مصـرف معینی را قصد نکرده، باید به فقرا و زوار بدهد، یا مسجد و مانند آن بسازد، و ثواب آنرا به آن امام هدیه نماید. و همچنین است اگر چیزی را برای امام زاده ای نـذر کند. مسأله ۲۶۷۲ ـ گوسـفندی را که برای صدقه، یا برای یکی از امامان نذر کرده اند، اگر پیش از آنکه به مصـرف نـذر برسد شـیر بدهد یا بچه بیاورد، مال کسـی است که آنرا نذر کرده، ولی پشم گوسـفند و مقداری که چاق می شود جزء نـذر است. مسأله ۲۶۷۳ ـ هر گـاه نـذر کنـد که اگر مریض او خوب شود، یـا مسافر او بیایـد عملی را انجام دهـد، چنانچه معلوم شود که پیش از نـذر کردن مریض خوب شـده، یا مسافر آمده است، عمل کردن به نذر لازم نیست. مسأله ۲۶۷۴ ـ اگر پدر یا مادر نذر کند که دختر خود را به سید شوهر دهد بعد از آنکه دختر به تکلیف رسید، اختیار با خود اوست، و نذر آنان اعتبار ندارد، بلکه اصل نذرشان اشکال دارد. مسأله ۲۶۷۵ ـ هر گاه با خدا عهد کند که اگر به حاجت شرعی خود برسد کار خیری را انجام دهد، بعد از آنکه حاجتش برآورده شد، باید آن کار را انجام دهد، و نیز اگر بدون آنکه حاجتی داشته باشد، عهد کند که عمل خیری را انجـام دهـد، آن عمل بر او واجب می شود. مسأله ۲۶۷۶ ـ در عهـد هم مثل نـذر باید صـیغه خوانده شود و نیز کاری را که عهد می کنـد انجـام دهـد، بایـد یا عبادت باشـد مثل نماز واجب و مسـتحب، یا کاری باشـد که انجام آن بهتر از ترکش باشـد، و در متساوی الطرفین احوط وجوبی انجام دادن است. مسأله ۲۶۷۷ ـ اگر به عهد خود عمل نکند باید کفاره بدهد، یعنی شـصت فقیر را سیر کند، یا دوماه روزه بگیرد یا یک بنده آزاد کند.

احکـــام قســـــم خوردن

مسأله ۲۶۷۸ ـ اگر قسم بخورد که کاری را انجام دهد یا ترک کند، مثلاً قسم بخورد که روزه بگیرد، یا دود اسـتعمال نکند، چنانچه عمـداً مخالفت کند، باید کفاره بدهد، یعنی یک بنده آزاد کند، یا ده فقیر را سـیر کند، یا آنان را بپوشاند، و اگر اینها را نتواند باید سه روز روزه بگیرد. و بـدان که در پوشانـدن هر یک از ده فقیر می توانـد به یک پارچه ای که تن او را بپوشانـد اکتفاء نمایـد علی الاظهر و افضل دو پارچه است، بلکه احوط است، و در سـیر کردن می تواند ده فقیر را دعوت نماید و سیر کند به نان و هر قاتقی، و افضل نان و گوشت است، و می توانـد به هر فقیری یک مد که سه ربع کیلو است تقریباً گندم یا آرد بدهد، و افضل آنست که یک مشت زیادتر بدهـد، و افضل از آن دو مد است، و چنانچه نوبت به روزه گرفتن رسـید باید سه روز پشت سـر هم روزه بگیرد. مسأله ۲۶۷۹ ـ قسم چنـد شـرط دارد: اول ـ کسـی که قسم می خورد باید بالغ و عاقل باشد، و از روی قصد و اختیار قسم بخورد، پس قسـم خوردن بچه و دیوانه و مست و کسـی که مجبورش کرده انـد، درست نیست، و همچنین است اگر در حـال عصـبانی بودن بی قصـد قسم بخورد. دوم ـ کاری را که قسم می خورد انجام دهـد بایـد حرام و مکروه نباشـد و کاری را که قسم می خورد ترک کنـد، باید

واجب و مستحب نباشد، و اگر قسم بخورد که کار مباحی را بجا آورد، باید ترک آن در نظر مردم بهتر از انجامش نباشد، و نیز اگر قسم بخورد کار مباحی را ترک کند باید انجام آن در نظر مردم بهتر از ترکش نباشد. سوم ـ به یکی از اسمهای خداوند متعال قسم بخورد که به غیر ذات مقدس او گفته نمی شود مانند(خدا) و (الله) و نیز اگر به اسمی قسم بخورد که به غیر خدا هم می گویند ولی به قدری به خدا گفته می شود که هر وقت کسی آن اسم را بگوید، ذات مقدس حق در نظر می آید، مثل آنکه به خالق و رازق قسم بخورد صحیح است و چنانچه به اسم مشترکی قسم بخورد و قرینه باشد که همه مردم بفهمند که مقصود او ذات مقدس است احوط وفاء است. چهارم ـ قسم را به زبان بیاورد و اگر بنویسد یا در قلبش آنرا قصد کند صحیح نیست، ولی آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد صحیح است. پنجم ـ عمل کردن به قسم برای او ممکن باشد، و اگر موقعی که قسم می خورد ممکن باشد و بعداً از عمل به آن عاجز شود، از وقتی که عاجز می شود، قسم او بهم می خورد، و همچنین است اگر عمل کردن به قسم به قدری مشقت پیدا کند که نشود آنرا تحمل کرد. مسأله ۲۶۸۰ ـ اگر پدر از قسم خوردن فرزند جلوگیری کند، یا شوهر از قسم خوردن زن جلوگیری نماید، قسم آنان صحیح نیست. مسأله ۲۶۸۱ ـ اگر فرزند بدون اجازه پدر، و زن بدون اجازه شوهر قسم بخورد، پدر و شوهر می توانند قسم آنان را بهم بزنند، بلکه چنانچه منع ننمایند و اجازه هم ندهند باز هم باطل است علی الاظهر. مسأله ۲۶۸۲ ـ اگر انسان از روی فراموشی، یا ناچاری به قسم عمل نکند، کفاره بر او واجب نیست و همچنین است اگر مجبورش کنند که به قسم عمل ننماید. و قسمی که آدم وسواسی می خورد، مثل اینکه می گوید والله الان مشغول نماز می شوم و به واسطه وسواس مشغول نمی شود، اگر وسواس او طوری باشد که بی اختیار به قسم عمل نکند کفاره ندارد. و بدان که مستحب است بعد از قسم انشاءالله بگویند و چنانچه گفت و قصدش شرط کردن بوده مخالفت آن کفاره ندارد. مسأله ۲۶۸۳ ـ کسی که قسم می خورد، اگر حرف او راست باشد قسم خوردن او مکروه است، و اگر دروغ باشد حرام و از گناهان بزرگ می باشد، ولی اگر برای اینکه خودش یا مسلمان دیگری را از شر ظالمی نجات دهد، قسم دروغ بخورد اشکال ندارد بلکه گاهی واجب می شود، اما اگر بتواند توریه کند، یعنی موقع قسم خوردن طوری نیت کند که دروغ نشود، بنابر احتیاط واجب باید توریه نماید، مثلاً اگر ظالمی بخواهد کسی را اذیت کند و از انسان بپرسد که او را ندیده ای و انسان یک ساعت قبل او را دیده باشد، احتیاط واجب آنست که بگوید او را ندیده ام و قصد کند که از پنج دقیقه پیش ندیده ام.

احکام وقف

مسأله ۲۶۸۴ ـ اگر کسی چیزی را وقف کند، از ملک او خارج می شود و خود او و دیگران نمی توانند آنرا ببخشند، یا بفروشند و کسی هم از آن ملک ارث نمی برد ولی در بعضی از موارد که در مسأله ۲۱۰۱ و ۲۱۰۲ گفته شد، فروختن آن اشکال ندارد. مسأله ۲۶۸۵ ـ لازم نیست صیغه وقف را به عربی بخوانند، بلکه اگر مثلاً بگوید خانه خود را وقف کردم و خودش یا کسی که خانه را برای او وقف کرده، یا وکیل یا ولی آن کس بگوید قبول کردم وقف صحیح است، ولی اگر برای افراد مخصوصی وقف نکند، بلکه مثل مسجد و مدرسه برای عموم وقفکند، یا مثلاً بر فقرا یا سادات وقف نماید، قبول کردن کسی لازم نیست علی الاظهر بلکه در قسم اول هم دلیل معتبری بر اشتراط قبول نداریم و اقوی در بناء مساجد آنست که احتیاج به صیغه ندارد. مسأله ۲۶۸۶ ـ اگر ملکی را برای وقف معین کند و پیش از خواندن صیغه وقف پشیمان شود، یا بمیرد، وقف درست نیست. مسأله ۲۶۸۷ ـ کسی که مالی را وقف می کند چون قصد قربت شرط صحت وقف نیست، لازم نیست قصد قربت داشته باشد اگر چه احوط است بلی از موقع خواندن صیغه، باید مال را برای همیشه وقف کند و اگر مثلاً بگوید این مال بعد از مردن وقف باشد چون از موقع خواندن صیغه تا مردنش وقف نبوده صحیح نیست و نیز اگر بگوید تا ده سال وقف باشد و بعد از آن نباشد، یا بگوید تا ده سال وقف باشد بعد پنج سال وقف نباشد، و دوباره وقف باشد وقف صحیح نمی باشد بنابر مشهور بلکه جماعتی از علماء اعلام نقل اجماع نموده

اند. مسأله ۲۶۸۸ ـ وقف در صورتی صحیح است که مال وقف را به تصرف کسی که برای او وقف شده یا وکیل یا ولی او بدهند، ولی اگر چیزی را بر اولاد صغیر خود وقف کند و به قصد اینکه آن چیز ملک آنان شود، از طرف آنان نگهداری نماید، وقف صحیح است. مسأله ۲۶۸۹ ـ اگر مسجدی را وقف کنند، بعد از آنکه یک نفر در آن مسجد نماز خواند، وقف درست می شود. مسأله ۲۶۹۰ ـ وقف کننده باید مکلف و عاقل و با قصد و اختیار باشد و شرعاً بتواند در مال خود تصرف کند، بنابراین سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید اگر چیزی را وقف کند صحیح نیست. مسأله ۲۶۹۱ ـ اگر مالی را برای کسانی که به دنیا نیامده اند وقف کند، درست نیست، ولی اگر برای زندگان و بعد از آنها برای کسانی که بعداً به دنیا می آیند وقف نماید مثلاً چیزی را بر اولاد خود وقف کند که بعد از آنان وقف نوه های او باشد و هر دسته ای بعد از دسته دیگر از وقف استفاده کنند صحیح است. مسأله ۲۶۹۲ ـ اگر چیزی را برخودش وقف کند مثل آنکه دکانی را وقف کند که عایدی آنرا بعد از مرگ او خرج مقبره اش نمایند صحیح نیست، ولی اگر مثلاً ـ مالی را بر فقرا وقف کند و خودش فقیر شود، می تواند از منافع وقف استفاده نماید. مسأله ۲۶۹۳ ـ اگر برای چیزی که وقف کرده متولی معین کند، باید مطابق قرارداد او رفتار نمایند و اگر معین نکند، چنانچه بر افراد مخصوصی مثلاً بر اولاد خود وقف کرده باشد و آنها بالغ باشند، اختیار با خود آنان است و اگر بالغ نباشند، اختیار با ولی ایشان است، و برای استفاده از وقف اجازه حاکم شرع لازم نیست. مسأله ۲۶۹۴ ـ اگر ملکی را مثلاً ـ بر فقرا یا سادات وقف کند، یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد، در صورتی که برای آن ملک متولی معین نکرده باشد، اختیار آن با حاکم شرع است. مسأله ۲۶۹۵ ـ اگر ملکی را بر افراد مخصوصی مثلاً بر اولاد خود وقف کند که هر طبقه ای بعد از طبقه دیگر از آن استفاده کنند، چنانچه متولی ملک آنرا اجاره دهد و بمیرد باطل نمی شود، ولی اگر متولی نداشته باشد و یک طبقه از کسانی که ملک بر آنها وقف شده، آنرا اجاره دهند و در بین مدت اجاره بمیرند، اجاره باطل می شود و در صورتی که مستأجر مال الاجاره تمام مدت را داده باشد مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مدت اجاره را از مال آنان می گیرد. مسأله ۲۶۹۶ ـ اگر ملک وقف خراب شود، از وقف بودن بیرون نمی رود. مسأله ۲۶۹۷ ـ ملکی که مقداری از آن وقف است و مقداری از آن وقف نیست اگر تقسیم نشده باشد، حاکم شرع یا متولی وقف، می تواند با نظر خبره سهم وقف را جدا کند. مسأله ۲۶۹۸ ـ اگر متولی وقف خیانت کند و عایدات آنرا به مصرفی که معین شده نرساند، حاکم شرع می تواند امینی را به او ضم نماید که با هم متولی باشند و اگر به این نحو جلوگیری از خیانت نشود می تواند بجای او متولی امینی معین نماید. مسأله ۲۶۹۹ ـ فرشی را که برای حسینیه وقف کرده اند، نمی شود برای نماز به مسجد ببرند، اگر چه آن مسجد نزدیک حسینیه باشد. مسأله ۲۷۰۰ ـ اگر ملکی برای تعمیر مسجدی وقف نمایند، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد و انتظار هم نمی رود که به این وجه موجود فعلی احتیاج پیدا کند، می توانند عایدات آن ملک را به مصرف مسجدی که احتیاج به تعمیر دارد برسانند. مسأله ۲۷۰۱ ـ اگر ملکی را وقف کند که عایدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند و به امام جماعت و به کسی که در آن مسجد اذان می گوید بدهند، در صورتی که بدانند یا گمان داشته باشند که برای هر یک چه مقداری معین کرده، باید همانطور مصرف کنند، و اگر یقین یا گمان نداشته باشند، باید اول مسجد را تعمیر کنند و اگر چیزی زیاد آمد، بین امام جماعت و کسی که اذان می گوید بطور مساوی قسمت نمایند و بهتر آنست که این دو نفر در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

احکام وصیّت

مسأله ۲۷۰۲ ـ وصیت آنست که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهائی انجام دهند، یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملک کسی باشد، یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با اوست قیم و سرپرست معین کند. و کسی را که به او وصیت می کنند وصی می گویند. مسأله ۲۷۰۳ ـ کسی که نمی تواند حرف بزند، اگر با اشاره مقصود خود را بفهماند، برای هر کاری می

تواند وصیت کند، و اما کسی که می تواند حرف بزند، چه در کارهای کوچک و کم ارزش، و چه در کارهای بزرگ، اشاره او فایده ندارد بنابر مشهور، ولکن اقوی صحت آنست. مسأله ۲۷۰۴ ـ اگر نوشته ای به امضاء یا مهر میت ببینند، چنانچه مقصود او را بفهماند و معلوم باشد که برای وصیت کردن نوشته، باید مطابق آن عمل کنند. مسأله ۲۷۰۵ ـ کسی که وصیت می کند باید بالغ و عاقل باشد و از روی اختیار وصیت کند، و نیز باید سفیه نباشد یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکند، ولکن پسر ده ساله چنانچه فهمیده باشد و بجا وصیت نماید صحیح است. مسأله ۲۷۰۶ ـ کسی که از روی عمد مثلاً زخمی به خود زده یا سمی خورده است که به واسطه آن، یقین یا گمان به مردن او پیدا می شود، اگر وصیت کند که مقداری از مال او را به مصرفی برسانند صحیح نیست. مسأله ۲۷۰۷ ـ اگر انسان وصیت کند که چیزی به کسی بدهند، آن کس آن چیز را مالک می شود، چه بعد از مردن وصیت کننده آنرا قبول کند، و چه در زمان زنده بودن او، زیرا که رد مانع است، نه آنکه قبول شرط باشد، و بر فرض شرط بودن قبول، قبول در حال حیات کافی می باشد. مسأله ۲۷۰۸ ـ وقتی انسان نشانه های مرگ را در خود دید، باید فوراً امانتهای مردم را به صاحبانش برگرداند، و اگر به مردم بدهکار است و موقع دادن آن بدهی رسیده باید بدهد، و اگر خودش نمی تواند بدهد، یا موقع دادن بدهی او نرسیده، باید وصیت کند و بر وصیت شاهد بگیرد، ولی اگربدهی او معلوم باشد، وصیت کردن لازم نیست. مسأله ۲۷۰۹ ـ کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر خمس و زکات و مظالم بدهکار است، باید فوراً بدهد و اگر نمی تواند بدهد، چنانچه از خودش مال دارد، یا احتمال می دهد کسی آنها را ادا نماید، باید وصیت کند، و همچنین است اگر حج بر او واجب باشد. مسأله ۲۷۱۰ ـ کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر نماز و روزه قضا دارد، باید وصیت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند، بلکه اگر مال نداشته باشد، ولی احتمال بدهد کسی بدون آنکه چیزی بگیرد آنها را انجام می دهد، باز هم واجب است وصیت نماید، و اگر قضای نماز و روزه او به تفصیلی که در مسأله ۱۳۹۸ گفته شد، بر پسر بزرگترش واجب باشد، باید به او اطلاع دهد، یا وصیت کند که برای او بجا آورند. مسأله ۲۷۱۱ ـ کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر مالی پیش کسی دارد یا در جائی پنهان کرده است که ورثه نمی دانند، چنانچه به واسطه ندانستن، حقشان از بین برود، باید به آنان اطلاع دهد علی الاحوط و لازم نیست برای بچه های صغیر خود قیم و سرپرست معین کند، ولی در صورتی که بدون قیم مالشان از بین می رود، یا خودشان ضایع می شوند، باید برای آنان قیم امینی معین نماید. مسأله ۲۷۱۲ ـ وصی باید مسلمان و بالغ و عاقل و مورد اطمینان باشد، لکن جایز است که بالغ و نابالغ را با هم وصی قرار دهد که نابالغ بعد از بلوغ عمل نماید. مسأله ۲۷۱۳ ـ اگر کسی چند وصی برای خود معین کند، چنانچه اجازه داده باشد که هر کدام به تنهائی به وصیت عمل کنند، لازم نیست در انجام وصیت از یکدیگر اجازه بگیرند و اگر اجازه نداده باشد، چه گفته باشد که هر دو با هم به وصیت عمل کنند، یا نگفته باشد، باید با نظر یکدیگر به وصیت عمل نمایند و اگر حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیت عمل کنند، حاکم شرع آنها را مجبور می کند و اگر اطاعت نکنند، بجای آنان دیگران را معین می نماید. مسأله ۲۷۱۴ ـ اگر انسان از وصیت خود برگردد مثلاً بگوید ثلث مالش را به کسی بدهند، بعد بگوید به او ندهند وصیت باطل می شود، و اگر وصیت خود را تغییر دهد، مثل آنکه قیمی برای بچه های خود معین کند، بعد دیگری را بجای او قیم نماید، وصیت اولش باطل می شود و باید به وصیت دوم او عمل نمایند. مسأله ۲۷۱۵ ـ اگر کاری کند که معلوم شود از وصیت خود برگشته مثلاً خانه ای را که وصیت کرده به کسی بدهند بفروشد، یا دیگری را برای فروش آن وکیل نماید، وصیت باطل می شود. مسأله ۲۷۱۶ ـ اگر وصیت کند چیز معینی را به کسی بدهند، بعد وصیت کند که نصف همان را به دیگری بدهند، باید آن چیز را دو قسمت کنند و به هر کدام از آن دو نفر یک قسمت آنرا بدهند. مسأله ۲۷۱۷ ـ اگر کسی در مرضی که به آن مرض می میرد، مقداری از مالش را به کسی ببخشد باید همان مقدار را به آن کس بدهند. و اما اگر وصیت کند که بعد از مردن او مقداری به کسی بدهند، چنانچه بیشتر از ثلث مال او باشد در زائد بر ثلث باید ورثه اجازه نمایند و اگر اجازه ننمودند وصیت نسبت به زائد بر ثلث نافذ نمی باشد. مسأله ۲۷۱۸ ـ اگر وصیت کند که ثلث مال او را نفروشند و عایدی

آنرا به مصرفی برسانند، باید مطابق گفته او عمل نمایند. مسأله ۲۷۱۹ ـ اگر در مرضی که به آن مرض می میرد، بگوید مقداری به کسی بدهکار است، چنانچه متهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است باید مقداری را که معین کرده از ثلث او بدهند، و اگر متهم نباشد، و کسی هم منکر گفته او نشود، باید از اصل مال او بدهند. مسأله ۲۷۲۰ ـ کسی که انسان وصیت می کند که چیزی به او بدهند، باید وجود داشته باشد، پس اگر وصیت کند به بچه ای که ممکن است فلان زن حامله شود چیزی بدهند باطل است، ولی اگر وصیت کند به بچه ای که در شکم مادر است چیزی بدهند، اگر چه هنوز روح نداشته باشد، وصیت صحیح است. و آنچه گفته شد در وصیت تملیکیه است که خود مالک انشاء تملیك می نماید به اشخاصی بعد از موت، و اما در وصیت عهدیه که امر می کند به وصی خود به انجام کارهائی بعد از موت، پس مانعی نیست علی الاظهر که بگوید مثلاً از منافع ثلث من در هر سال مقداری به حسینیه فلان قریه اگر درست شد بده، یا بگوید فلان مقدار بده به اولاد فلانی اگر اولادی داشت، و حال آنکه در حال حیات موصی نه حسینیه درست شده نه اولاد. مسأله ۲۷۲۱ ـ اگر انسان بفهمد کسی او را وصی کرده، چنانچه به اطلاع وصیت کننده برساند که برای انجام وصیت او حاضر نیست، لازم نیست بعد از مردن او به وصیت عمل کند، ولی اگر پیش از مردن او نفهمد که او را وصی کرده، یا بفهمد و به او اطلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیت حاضر نیست، در صورتی که مشقت فوق العاده نداشته باشد، باید وصیت او را انجام دهد، و نیز اگر وصی پیش از مرگ موقعی ملتفت شود که مریض به واسطه شدت مرض نتواند به دیگری وصیت کند، باید وصیت را قبول کند. مسأله ۲۷۲۲ ـ اگر کسی که وصیت کرده بمیرد، وصی نمی تواند دیگری را برای انجام کارهای میت معین کند، و خود از کار کناره گیری نماید، ولی اگر بداند مقصود میت این نبوده که خود وصی آن کار را انجام دهد، بلکه مقصودش فقط انجام کار بوده، می تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید. مسأله ۲۷۲۳ ـ اگر کسی دو نفر را وصی کند، چنانچه یکی از آن دو بمیرد، یا دیوانه یا کافر شود، حاکم شرع یك نفر دیگر را بجای او معین می کند و اگر هر دو بمیرند، یا دیوانه یا کافر شوند، حاکم شرع دو نفر دیگر را معین می کند، ولی اگر یك نفر بتواند وصیت را عملی کند، معین کردن دو نفر لازم نیست. مسأله ۲۷۲۴ ـ اگر وصی نتواند به تنهائی کارهای میت را انجام دهد، حاکم شرع برای کمك او یك نفر دیگر را معین می کند. مسأله ۲۷۲۵ ـ اگر مقداری از مال میت در دست وصی تلف شود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده و یا تعدی نموده، مثلاً میت وصیت کرده است که فلان مقدار به فقرای فلان شهر بده و او مال را به شهر دیگر برده و در راه از بین رفته ضامن است و اگر کوتاهی نکرده و تعدی هم ننموده ضامن نیست. مسأله ۲۷۲۶ ـ هر گاه انسان کسی را وصی کند و بگوید که اگر آنکس بمیرد فلانی وصی باشد، بعد از آنکه وصی اول مرد، وصی دوم باید کارهای میت را انجام دهد. مسأله ۲۷۲۷ ـ حجی که بر میت واجب است و بدهکاری و حقوقی را که مثل خمس و زکات و مظالم ادا کردن آنها واجب می باشد، باید از اصل مال میت بدهند، اگر چه میت برای آنها وصیت نکرده باشد. مسأله ۲۷۲۸ ـ اگر مال میت از بدهی و حج واجب و حقوقی که مثل خمس و زکات و مظالم بر او واجب است زیاد بیاید، چنانچه وصیت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند، باید به وصیت او عمل کنند و اگر وصیت نکرده باشد، آنچه می ماند مال ورثه است. مسأله ۲۷۲۹ ـ اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، وصیت او در بیشتر از ثلث در صورتی صحیح است که ورثه حرفی بزنند، یا کاری کنند که معلوم شود عملی شدن وصیت را اجازه داده اند و تنها راضی بودن آنان کافی نیست، و اگر مدتی بعد از مردن او هم اجازه بدهند صحیح است. مسأله ۲۷۳۰ ـ اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، و پیش از مردن او ورثه اجازه بدهند که وصیت او عملی شود، بعد از مردن او نمی توانند از اجازه خود برگردند. مسأله ۲۷۳۱ ـ اگر وصیت کند که از ثلث او خمس و زکات یا بدهی دیگر او را بدهند، و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبی هم مثل اطعام به فقرا انجام دهند، باید اول بدهی او را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و اگر از آن هم زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند، و چنانچه ثلث مال او فقط به اندازه بدهی او باشد، ورثه هم اجازه ندهند که بیشتر از ثلث مال مصرف شود، وصیت برای

نماز و روزه و کارهای مستحبی باطل است. مسأله ۲۷۳۲ ـ اگر وصیت کند که بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبی هم انجام دهنـد، چنانچه وصـیت نکرده باشـد که اینها را از ثلث بدهنـد، بایـد بـدهی او را از اصل مال بدهند و اگر چیزی زیاد آمـد، ثلث آنرا به مصـرف نماز و روزه و کارهای مسـتحبی که معین کرده برساننـد، و در صورتی که ثلث کافی نباشـد، پس اگر ورثه اجازه بدهنـد، باید وصـیت او عملی شود و اگر اجازه ندهند، باید نماز و روزه را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد به مصـرف کـار مسـتحبی که معین کرده برساننـد. مسأله ۲۷۳۳ ـ اگر کسـی بگویـد که میت وصـیت کرده فلاـن مبلغ به من بدهنـد، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصـدیق کننـد، یا قسم بخورد و یک مرد عادل هم گفته او را تصـدیق نماید، یا یک مرد عادل و دو زن عادله، یا چهار زن عادله به گفته او شـهادت دهند، باید مقداری را که می گوید به او بدهند بلکه همچنین است اگر قسم بخورد و دو زن عـادله هم شـهادت بدهنـد. و شـهادت دو مرد و یک مرد و قسم، و یک مرد و دو زن، و دو زن و قسم در سایر حقوق مالیه نیز معتبر است. و اگر یـک زن عادله شـهادت دهـد، بایـد یک چهارم چیزی را که مطالبه می کنـد به او بدهنـد، و اگر دو زن عادله شهادت دهند، نصف آنرا و اگر سه زن عادله شهادت دهند، باید سه چهارم آنرا به او بدهند. و نیز اگر دو مرد کافر ذمی که در دین خود عـادل باشـند گفته او را تصـدیق کننـد، در صورتی که میت ناچـار بوده است که وصـیت کنـد و مرد و زن عادلی هم در موقع وصـیت نبوده، باید چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند، و چنانچه بدگمان به آن دو ذمی شوند حاکم شرع بعد از نماز عصر آن دو را قسم می دهد علی الاحوط. مسأله ۲۷۳۴ ـ اگر کسی بگوید من وصی میتم که مال او را به مصرفی برسانم، یا میت مرا قیم بچه هـای خود قرار داده، در صورتی بایـد حرف او را قبول کرد که دو مرد عـادل گفته او را تصـدیق نماینـد. مسأله ۲۷۳۵ ـ اگر وصیت کنـد چیزی به کسـی بدهند و آنکس پیش از آنکه قبول کند یا رد نماید بمیرد، تا وقتی ورثه او وصـیت را رد نکرده اند، می توانند آن چیز را قبـول نماینـد علی الاـظهر، ولی این در صـورتی است که وصـیت کننـده از وصـیت خود برنگردد وگرنه حقی به آن چیز ندارند.

احـــــکام ارث

احـــــکام ارث

مسأله ۲۷۳۶ ـ کسانی که به واسطه خویشی ارث می برند سه دسته هستند: دسته اول ـ پدر و مادر و اولاد میت است و با نبودن اولاد، اولاـد اولاـد هر چه پائین رونـد، هر کـدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می برد و تا یکنفر از این دسـته هست دسـته دوم ارث نمی برنـد. دسـته دوم ـ جد یعنی پدربزرگ و جده یعنی مادربزرگ و خواهر و برادر است و با نبودن برادر و خواهر، اولاد ایشان هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می برد و تا یکنفر از این دسـته هست دسـته سوم ارث نمی برند. دسته سوم ـ عمو و عمه و دائی و خـاله و اولاـد آنان است و تا یکنفر از عموها و عمه ها و دائی ها و خاله های میت زنـده انـد، اولاد آنان ارث نمی برنـد ولی اگر میت عموی پدری و پسـر عموی پدر و مادری داشـته باشد، ارث به پسرعموی پدر و مادری می رسد، و عموی پدری ارث نمی برد. حسب اجماع علماء شـیعه، و مرسله شیخ صدوق قدس سره و خبر حسن بن عمارة(۱) و فقه الرضا(۲) و مرسله طبرسی در مجمع البیان(۳). مسأله ۲۷۳۷ ـ اگر عمو و عمه و دائی و خـاله خود میت و اولاد آنان، و اولاد اولاد آنان نباشـند، عمو و عمه و دائی و خاله پـدر و مادر میت ارث می برنـد، و اگر اینها نباشـند اولادشان ارث می برند، و اگر اینها هم نباشـند، عمو و عمه و دائی و خاله جد و جـده میت و اگر اینها نباشـند اولادشان ارث می برند. مسأله ۲۷۳۸ ـ زن و شوهر به تفصـیلی که در مسائـل (۲۷۷۸) به بعد گفته می شود از یکدیگر ارث می برند.

ارث دسته اول

مسأله ۲۷۳۹ ـ اگر وارث میت فقط یک نفر از دسته اول باشد، مثلاً پدر یا مادر، یا یک پسر یا یک دختر باشد همه مال میت به او می رسد، و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، همه مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود. و اگر یک پسر و یک دختر باشند، مال را سه قسمت می کنند دو قسمت را پسر و یک قسمت را دختر می برد. و اگر چند پسر و چند دختر باشند، مال را طوری قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد. مسأله ۲۷۴۰ ـ اگر وارث میت فقط پدر و مادر او باشد، مال سه قسمت می شود، دو قسمت آن را پدر و یک قسمت را مادر می برد. ولی اگر میت دو برادر یاچهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر داشته باشد که همه آنان پدری باشند، یعنی پدر آنان با پدر میت یکی باشد، خواه مادرشان هم با مادر میت یکی باشد یا نه اگر چه تا میت پدر و مادر دارد، اینها ارث نمی برند اما به واسطه بودن اینها، مادر شش یک مال را می برد و بقیه را به پدر می دهند، و نیز شرط است در این مطلب که حجبش می نامند، آنکه برادرها یا خواهرها حر باشند و مملوک نباشند و در حال موت زنده و متولد باشند نه حمل، و مشرک نباشند بلکه مطلق کافر حجب نمی نماید حسب اجماع علماء و روایت حسن بن صالح(۴) و مشهور شرط نموده اند نیز آنکه اخوه(برادرها) قاتل میت نباشند. مسأله ۲۷۴۱ ـ اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک دختر باشد چنانچه میت دو برادر، یا چهار خواهر، یا یک برادر و دو خواهر پدری نداشته باشد مال را پنج قسمت می کنند، پدر و مادر هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت آنرا می برد. و اگر دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری داشته باشد مال را شش قسمت می کنند، پدر و مادر هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت می برد و یک قسمت باقیمانده را چهار قسمت می کنند یک قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می دهند. مثلاً اگر مال میت را ۲۴ قسمت کنند ۱۵ قسمت آن را به دختر و ۵ قسمت آنرا به پدر و ۴ قسمت آنرا به مادر می دهند. حسب اتفاق علماء مذکور در مفتاح الکرامهٔ(۱) مسأله ۲۷۴۲ ـ اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک پسر باشد، مال را شش قسمت می کنند، پدر و مادر هر کدام یک قسمت می برند و پسر چهار قسمت آنرا می برد. و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، آن چهار قسمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند. و اگر پسر و دختر باشند آن چهار قسمت را طوری تقسیم می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد. مسأله ۲۷۴۳ ـ اگر وارث میت فقط پدر و یک پسر یا مادر و یک پسر باشد، مال را شش قسمت می کنند یک قسمت آنرا پدر یا مادر و پنج قسمت را پسر می برد. مسأله ۲۷۴۴ ـ اگر وارث میت فقط پدر یا مادر با پسر و دختر باشد، مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آنرا پدر یا مادر می برد و بقیه را طوری قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد. مسأله ۲۷۴۵ ـ اگر وارث میت فقط پدر و یک دختر یا مادر و یک دختر باشد، مال را چهار قسمت می کنند، یک قسمت آنرا پدر یا مادر و بقیه را دختر می برد. مسأله ۲۷۴۶ ـ اگر وارث میت فقط پدر و چند دختر، یا مادر و چند دختر باشد، مال را پنج قسمت می کنند، یک قسمت را پدر یا مادر می برد و چهار قسمت را دخترها بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند، و چنانچه وارث فقط پدر و مادر و چند دختر و شوهر باشد مال را دوازده قسمت می نمایند سه قسمت که ربع است شوهر می برد و پدر و مادر هر یک دو قسمت که سدس است می برند و پنج قسمت باقی را که اقل از ثلثین است بین دخترها قسمت می نمایند،چونکه شوهر هیچ وقت از ربع که فرض ادنای اوست کمتر نمی برد، و همچنین زن از ثمن که فرض ادنای و اما آیه شریفه سوره نساء آیه (۱۱) که با وجود اخوه تعیین سدس می نماید فقط فرض و نصیب را متعرض است، کما اینکه نسبت به ابوین هم با وجود اولاد تعیین سدس می نماید، و مفهومی که موجب منع از رد شود ندارد، و لذا به هر دو رد می شود و علی فرض اصرار بر مفهموم و اینکه معنی آیه شریفه آن است که از مجموع ماترک ولد، مادر بیشتر از سدس نمی برد حتی رداً جواب می گوئیم که آیه شریفه شامل مورد رد نمی شود، چونکه مفروض آیه عدم وجود اولاد است، که در اینصورت می فرماید اگر اخوه نبود مادر ثلث و اگر اخوه بود مادر سدس می برد و در مفروض آیه رد مورد ندارد، و جمیع مازاد از نصیب مادر مال پدر است بالقرابه

چونکه أب فرض و نصیب معینی ندارد. و قدیستدل بر حجب از رد بعلت وارده در دو حدیث زراره که دومی آن صحیح است(۳ و ۴ باب ۱۰ میراث الابوین و الاولاد ـ وسائل) زیرا می فرماید: «چونکه اخوه عائله أب می باشد لذا از ام کم شد و بر اب اضافه شد.»، و این علت نسبت به رد هم هست که باید به ملاحظه کثرت عائله أب به ام رد نشود و بر اب اضافه شود پس کما اینکه اخوه و کثرت عائله اب موجب حجب از نصیب اعلا شد موجب حجب از رد هم باید بشود. و جواب آن است که اولاً این علت کما اینکه نسبت به نصیب ام موجب منع بالکل نشد، بلکه موجب قلت شد کذلک نسبت به رد هم باید موجب قلت شود نه منع بالکل، و لذا چونکه با وجود اخوه نصیب ام کم می شود رد به او هم چونکه تابع نصیب است ایضاً بالنسبه کم می شود. و ثانیاً: این جهت مذکوره ملاك است و ضابط منصوص العله بر آن منطبق نیست. و ثالثاً: در کلام خود زراره است، و لعله اجتهاد خود اوست چونکه از امام علیه السلام نقل نکرده است. و علی هذا مدرك حجب از رد فقط اجماع و اتفاق است، و این هم حجهٔ نیست به جهت آنکه محتمل است که مدرك اجماع همین سه دلیلی باشد که اشاره نمودیم و رد نمودیم ولکن مع ذلك کله سزاوار نیست ترك احتیاط به تصالح. اوست هیچ وقت کمتر نمی برد، و پدر و مادر هیچوقت از سدس که فرض ادنای آنها است کمتر نمی برند، لذا نقص بر دخترها وارد می شود. مسأله ۲۷۴۷ ـ اگر میت اولاد نداشته باشد، نوه پسری او اگر چه دختر باشد، سهم پسر میت را می برد و نوه دختری او اگر چه پسر باشد، سهم دختر میت را می برد، مثلاً اگر میت یك پسر از دختر خود و یك دختر از پسرش داشته باشد، مال را سه قسمت می کنند، یك قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر می دهند.

ارث دسته دوم

مسأله ۲۷۴۸ ـ دسته دوم از کسانی که به واسطه خویشی ارث می برند جد یعنی پدر بزرگ و جده یعنی مادر بزرگ و برادر و خواهر میت است و اگر برادر و خواهر نداشته باشد، اولادشان ارث می برند و داشتن جد مانع از ارث اولاد برادر و خواهر نمی شود. مسأله ۲۷۴۹ ـ اگر وارث میت فقط یك برادر یا یك خواهر باشد، همه مال به او می رسد و اگر چند برادر پدر و مادری، یا چند خواهر پدر و مادری باشد، مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود و اگر برادر و خواهر پدر و مادری با هم باشند، هر برادری دو برابر خواهر می برد، مثلاً اگر دو برادر و یك خواهر پدر و مادری دارد، مال را پنج قسمت می کنند، هر یك از برادرها دو قسمت و خواهر یك قسمت آنرا می برد. مسأله ۲۷۵۰ ـ اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری دارد، برادر و خواهر پدری که از مادر با میت جدا است ارث نمی برد. و اگر برادر و خواهر پدر و مادری ندارد، چنانچه فقط یك خواهر یا یك برادر پدری داشته باشد، همه مال به او می رسد و اگر چند برادر یا چند خواهر پدری داشته باشد، مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود و اگر هم برادر و هم خواهر پدری داشته باشد، هر برادری دو برابر خواهر می برد. مسأله ۲۷۵۱ ـ اگر وارث میت فقط یك خواهر یا یك برادر مادری باشد که از پدر با میت جدا است، همه مال به او می رسد. و اگر چند برادر مادری یا چند خواهر مادری یا چند برادر و خواهر مادری باشد، مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود. مسأله ۲۷۵۲ ـ اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری، و برادر و خواهر پدری و یك برادر یا یك خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی برند و مال را شش قسمت می کنند یك قسمت آن را به برادر یا خواهر مادری و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند، و هر برادری دوبرابر خواهر می برد. مسأله ۲۷۵۳ ـ اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری، و برادر و خواهر پدری و برادر و خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی برد و مال را سه قسمت می کنند، یك قسمت آن را برادر و خواهر مادری بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند، و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند، و هر برادری دو برابر خواهر می برد. مسأله ۲۷۵۴ ـ اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و یك برادر مادری یا یك خواهر مادری باشد، مال را شش قسمت می کنند، یك قسمت آنرا برادر یا خواهر

مـادری می برد و بقیه را به برادر و خواهر پـدری می دهنـد، و هر برادری دوبرابر خواهر می برد. مسأله ۲۷۵۵ ـ اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پـدری و چنـد برادر و خواهر مادری باشد، مال را سه قسـمت می کنند، یک قسـمت آنرا برادر و خواهر مادری بطور مساوی بین خودشان قسـمت می کنند، و بقیه را به برادر و خواهر پدری می دهند و هر برادری دوبرابر خواهر می برد. مسأله ۲۷۵۶ ـ اگر وارث میت فقط برادر و خواهر و زن او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که در مسأله (۲۷۷۹) گفته می شود می برد و خواهر و برادر بطوری که در مسائل گذشـته گفته شـد ارث خود را می برند. و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشـد، شوهر نصف مال را می برد و خواهر و برادر بطوری که در مسائل پیش گفته شد ارث خود را می برند، ولی برای آنکه زن یا شوهر ارث می برد از سـهم برادر و خواهر مـادری چیزی کم نمی شود و از سـهم برادر خواهر پـدر و مادری یا پـدری کم می شود، مثلاًـ اگر وارث میت شـوهر و برادر و خـواهر مـادری و برادر و خواهر پـدر و مـادری او باشـد نصف مـال به شوهر می رسـد و یک قسـمت از سه قسـمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می دهنـد، و آنچه می مانـد مال برادر و خواهر پـدر و مادری است، پس اگر همه مـال او شـش تومـان باشـد سه تومـان به شوهر و دو تومـان به برادر و خواهر مـادری و یک تومان به برادر و خواهر پـدر و مادری می دهند. مسأله ۲۷۵۷ ـ اگر میت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان می دهند و سهم برادر و خواهر زاده مادری بطور مساوی بین آنان قسـمت می شود و از سـهمی که به برادر زاده و خواهر زاده پـدری یا پـدر و مادری می رسد، هر پسری دو برابر دختر می برد. مسأله ۲۷۵۸ ـ اگر وارث میت فقط یک جـد یا یک جـده است، چه پدری باشد یا مادری، همه مال به او می رسـد و با بودن جد میت پدر جد او ارث نمی برد. مسأله ۲۷۵۹ ـ اگر وارث میت فقط جد و جده پدری باشد، مال سه قسمت می شود، دو قسـمت را جـد و یک قسـمت را جده می برد و اگر جد و جده مادری باشد، مال را بطور مساوی بین خودشان قسـمت می کنند. مسأله ۲۷۶۰ ـ اگر وارث میت فقط یک جـد یا جـده پـدری و یک جـد یا جده مادری باشد مال سه قسـمت می شود، دو قسـمت را جـد یا جده پدری و یک قسـمت را جد یا جده مادری می برد. مسأله ۲۷۶۱ ـ اگر وارث میت جـد و جـده پدری و جد و جـده مادری باشـد مال سه قسـمت می شود، یک قسـمت آنرا جـد و جده مادری بطور مساوی بین خودشان قسـمت می کنند، و دو قسـمت آنرا به جـد و جده پدری می دهند و جد دوبرابر جده می برد. مسأله ۲۷۶۲ ـ اگر وارث میت فقط زن و جـد و جده پدری و جد و جده مادری او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که در مسأله (۲۷۷۹) گفته می شود می برد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به جد و جده مادری می دهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیه را به جد و جده پدری می دهند و جد دو برابر جده می برد. و اگر وارث میت شوهر و جد و جده باشد، شوهر نصف مال را می برد و جد و جده به دستوری که در مسائل گذشته گفته شد، ارث خود را می برند.

ارث دستـــــه سوم

مسأله ۲۷۶۳ ـ دسته سوم عمو و عمه و دائی و خـاله و اولاـد آنـان است به تفصیلی که گفته شـد که اگر از طبقه اول و دوم کسـی نباشد، اینها ارث می برند. مسأله ۲۷۶۴ ـ اگر وارث میت فقط یک عمو یا یک عمه است، چه پـدر و مادری باشـد یعنی با پدر میت از یک پدر و مادر باشد، یا پدری باشد یا مادری، همه مال به او می رسد و اگر چند عمو یا چند عمه باشـند و همه پدر و مادری، یا همه پـدری باشـند، مـال بطور مسـاوی بین آنان قسـمت می شود و اگر عمو و عمه هر دو باشـند و همه پـدر و مادری یا همه پـدری باشـند، عمو دوبرابر عمه می برد، مثلاً اگر وارث میت دو عمو و یک عمه باشد، مال را پنج قسـمت می کنند، یک قسمت را به عمه می دهنـد و چهـار قسـمت را عموهـا بطور مسـاوی بین خودشان قسـمت می کننـد. مسأله ۲۷۶۵ ـ اگر وارث میت فقـط چنـد عمـوی مـادری یـا چنـد عمه مادری باشـد، مال بطور مساوی بین آنان قسـمت می شود. و همچنین است اگر وارث عمو و عمه مادری باشـد

بنابر اشهر و احتیاط آنست که در تقسیم با یکدیگر صلح نمایند. مسأله ۲۷۶۶ ـ اگر وارث میت عمو و عمه باشد و بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی پدر و مادری باشند، عمو و عمه پدری ارث نمی برد، پس اگر میت یک عمو یا یک عمه مادری دارد، مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و بقیه را به عمو و عمه پدر و مادری می دهند و عموی پدر و مادری دوبرابر عمه پدر و مادری می برد، و اگر هم عمو و هم عمه مادری دارد، مال را سه قسمت می کنند دو قسمت را به عمو و عمه پدر و مادری می دهند و عمو دوبرابر عمه می برد و یک قسمت را به عمو و عمه مادری می دهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند بنابر مشهور، و احتیاط آنست که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند. مسأله ۲۷۶۷ ـ اگر وارث میت فقط یک دائی، یا یک خاله باشد، همه مال به او می رسد و اگر هم دائی و هم خاله باشد و همه پدر و مادری، یا پدری، یا مادری باشند، مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود بنابر اجماع منقول، و احتیاط آنست که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند. مسأله ۲۷۶۸ ـ اگر وارث میت فقط یک دائی، یا یک خاله مادری، و دائی و خاله پدر و مادری و دائی و خاله پدری باشد، دائی و خاله پدری ارث نمی برد، و مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به دائی یا خاله مادری و بقیه را به دائی و خاله پدر و مادری می دهند و احتیاط آنست که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند. مسأله ۲۷۶۹ ـ اگر وارث میت فقط دائی و خاله پدری، و دائی و خاله مادری و دائی و خاله پدر و مادری باشد، دائی و خاله پدری ارث نمی برد، و باید مال را سه قسمت کنند، یک قسمت آنرا دائی و خاله مادری بطور مساوی بین خودشان قسمت نمایند و بقیه را به دائی و خاله پدر و مادری بدهند و احتیاط آنست که در تقسیم آن با یکدیگر صلح کنند. مسأله ۲۷۷۰ ـ اگر وارث میت یک دائی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمه باشد مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت را دائی یا خاله و بقیه را عمو یا عمه می برد. مسأله ۲۷۷۱ ـ اگر وارث میت یک دائی یا یک خاله و عمو و عمه باشد، چنانچه عمو و عمه، پدر و مادری یا پدری باشند، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت را دائی یا خاله می برد و از بقیه دو قسمت به عمو و یک قسمت به عمه می دهند، بنابراین اگر مال را نه قسمت کنند سه قسمت رابه دائی یا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمه می دهند. مسأله ۲۷۷۲ ـ اگر وارث میت یک دائی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمه مادری و عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت آنرا به دائی یا خاله می دهند و دو قسمت باقیمانده را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و بقیه را به عمو و عمه پدری و مادری یا پدری می دهند و عمو دوبرابر عمه می برد. بنابراین اگر مال را نه قسمت کنند، سه قسمت را به دائی یا خاله و یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و پنج قسمت دیگر را به عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می دهند. مسأله ۲۷۷۳ ـ اگر وارث میت یک دائی یا یک خاله و عمو و عمه مادری و عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسمت می کنند یک قسمت را دائی یا خاله می برد و دو قسمت باقیمانده را سه سهم می کنند، یک سهم آنرا بطور مساوی بین عمو و عمه مادری قسمت می کنند بنابر مشهور و احوط آنست که در تقسیم آن با یکدیگر صلح نمایند و دو سهم دیگر را بین عمو و عمه پدر و مادری یا پدری قسمت می نمایند و عمو دوبرابر عمه می برد. بنابراین اگر مال را نه قسمت کنند، سه قسمت آن، سهم خاله یا دائی و دو قسمت سهم عمو و عمه مادری و چهار قسمت سهم عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می باشد. مسأله ۲۷۷۴ ـ اگر وارث میت چند دائی و چند خاله باشد که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند و عمو و عمه هم داشته باشد، مال سه سهم می شود، دو سهم آنرا به دستوری که در مسأله پیش گفته شد، عمو و عمه بین خودشان قسمت می کنند و یک سهم آنرا دائی ها و خاله ها بطوری که سابقاً بیان شد بین خودشان قسمت می نمایند. مسأله ۲۷۷۵ ـ اگر وارث میت دائی یا خاله مادری و چند دائی و خاله پدر و مادری یا پدری، و عمو و عمه باشد، مال سه سهم می شود، دو سهم آنرا به دستوری که سابقاً گفته شد عمو و عمه بین خودشان قسمت می کنند، پس اگر میت یک دائی یا یک خاله مادری دارد، یک سهم دیگر آنرا شش قسمت می کنند، یک قسمت را به دائی یا خاله مادری می دهند و بقیه را به دائی و خاله پدر و مادری یا پدری می دهند، که بنابر احتیاط باید در تقسیم آن با هم صلح کنند. و اگر چند دائی مادری یا چند خاله مادری یا هم دائی مادری و هم خاله مادری

دارد آن یک سهم را سه قسمت می کنند، یک قسمت را دائی ها و خاله های مادری بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیه را به دائی و خاله پدر و مادری و یا پدریمی دهند که بنابر احتیاط در تقسیم آن با هم صلح می کنند. مسأله ۲۷۷۶ ـ اگر میت عمو و عمه و دائی و خاله نداشته باشد، مقداری که به عمو و عمه می رسد، به اولاد آنان و مقداری که به دائی و خاله می رسد به اولاد آنان داده می شود. مسأله ۲۷۷۷ ـ اگر وارث میت عمو و عمه و دائی و خاله پدر، و عمو و عمه و دائی و خاله مادر او باشند، مال سه سهم می شود یک سهم آنرا عمو و عمه و دائی و خاله مادر میت می برند و دو سهم دیگر آنرا سه قسمت می کنند یک قسمت را دائی و خاله پدر میت می برند و دو قسمت دیگر آنرا به عمو و عمه پدر میت می دهند و عمو دوبرابر عمه می برد.

ارث زن و شـــــوهـر

مسأله ۲۷۷۸ ـ اگر زنی که به عقد دائم عقد شده بمیرد و اولاد نداشته باشد، نصف همه مال را شوهر او و بقیه را ورثه دیگر می برند و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاد داشته باشد، چهار یک همه مال را شوهر و بقیه را ورثه دیگر می برند. مسأله ۲۷۷۹ ـ اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد، چهار یک مال او را زن دائمی و بقیه را ورثه دیگر می برند، و اگر از آن زن یا از زن دیگر اولاد داشته باشد، هشت یک مال را زن و بقیه را ورثه دیگر می برند، و زن از زمین خانه مسکونی و غیره بطور کلی، نه از خود زمین و نه از قیمت آن ارث نمی برد و از هوائی خانه مانند بنا و درخت ارث نمی برد ولی از قیمت آنها ارث می برد و همچنین از درخت و زراعت و ساختمانی که در زمین باغ و زراعت و زمینهای دیگر است از قیمت ارث می برد. مسأله ۲۷۸۰ ـ اگر زن بخواهد در چیزهائی که از آنها ارث نمی برد، مانند زمین خانه مسکونی، تصرف کند، باید از ورثه دیگراجازه بگیرد. و نیز احتیاط واجب آنست که ورثه تا سهم زن را نداده اند، در چیزهائی که زن از قیمت آنها ارث می برد، مانند بنا و درخت بدون اجازه او تصرف نکنند، و چنانچه پیش از دادن سهم زن، اینها را بفروشند در صورتی که زن معامله را اجازه دهد، صحیح وگرنه باطل است. مسأله ۲۷۸۱ ـ اگر بخواهند بنا و درخت آنرا قیمت نمایند، باید حساب کنند که اگر آنها بدون اجاره در زمین بمانند تا از بین بروند، چقدر ارزش دارند و سهم زن را از آن قیمت بدهند. مسأله ۲۷۸۲ ـ مجرای آب قنات و مانند آن حکم زمین را دارد و آجر و چیزهائی که در آن بکار رفته، در حکم ساختمان است. مسأله ۲۷۸۳ ـ اگر میت بیش از یک زن داشته باشد، چنانچه اولاد نداشته باشد، چهار یک مال، و اگر اولاد داشته باشد، هشت یک مال به شرحی که گفته شد، بطور مساوی بین زنهای او قسمت می شود، اگر چه شوهر با هیچیک از آنان یا بعض آنان نزدیکی نکرده باشد، ولی اگر در مرضی که به آن مرض از دنیا رفته، زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده است، آن زن از او ارث نمی برد و حق مهر هم ندارد. مسأله ۲۷۸۴ ـ اگر زن در حال مرض، شوهر کند و به همان مرض بمیرد، شوهرش اگر چه با او نزدیکی نکرده باشد، از او ارث می برد. مسأله ۲۷۸۵ ـ اگر زنی را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد، طلاق رجعی بدهند و در بین عده بمیرد، شوهر از او ارث می برد. و نیز اگر شوهر در بین عده زن بمیرد، زن از او ارث می برد، ولی اگر بعد از گذشتن عده رجعی یا در عده طلاق بائن، یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی برد. مسأله ۲۷۸۶ ـ اگر شوهر در حال مرض عیالش را طلاق دهد و پیش از گذشتن دوازده ماه هلالی بمیرد، زن با سه شرط از او ارث می برد: اول ـ آنکه در این مدت شوهر دیگر نکرده باشد. دوم ـ به واسطه بی میلی به شوهر مالی به او نداده باشد که به طلاق دادن راضی شود که در این صورت ارث بردن او اشکال دارد، بلکه اگر چیزی هم به شوهر ندهد، ولی طلاق به تقاضای زن باشد، باز هم ارث بردنش اشکال دارد. سوم ـ شوهر در مرضی که در آن مرض زن را طلاق داده، به واسطه آن مرض یا به جهت دیگری بمیرد، پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی برد. مسأله ۲۷۸۷ ـ لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته و به او نبخشیده، اگر چه زن آنرا پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر، جزء مال شوهر است.

مســائل مــتفرقه ارث

مسأله ۲۷۸۸ ـ قرآن و انگشتر و شمشیر میت و لباسی را که پوشیده مال پسر بزرگتر است و اگر میت از این چهار چیز بیشتر از یکی دارد، مثلًا دو قرآن یا دو انگشتر دارد، احتیاط واجب آنست که پسر بزرگ در آنها با ورثه دیگر صلح کند. و همچنین صلح نمایند در کتابها و رحل او یعنی اثاثی که در سفر با خود می برد. مسأله ۲۷۸۹ ـ اگر پسر بزرگ میت بیش از یکی باشد مثلًا از دو زن او در یک وقت دو پسر به دنیا آمده باشد، باید لباس و قرآن و انگشتر و شمشیر میت را بطور مساوی بین خودشان قسمت کنند. مسأله ۲۷۹۰ ـ اگر میت قرض داشته باشد، چنانچه قرضش به اندازه مال او یا زیادتر باشد، باید چهار چیزی هم که مال پسر بزرگتر است و در مسأله پیش گفته شد، به قرض او بدهند و اگر قرضش کمتر از مال او باشد، باید از آن چهار چیزی هم که به پسر بزرگتر می رسد، به نسبت به قرض او بدهند، مثلًا اگر همه دارائی او شصت تومان است و به مقداربیست تومان آن از چیزهائی است که مال پسر بزرگتر است و سی تومان هم قرض دارد، پسر بزرگ باید به مقدار ده تومان از آن چهار چیز را بابت قرض میت بدهد علی الاحوط. مسأله ۲۷۹۱ ـ مسلمان از کافر ارث می برد، ولی کافر اگر چه پدر یا پسر میت باشد از او ارث نمی برد ولی اگر قبل از قسمت نمودن مال بین ورثه کافر مسلمان شود ارث می برد. مسأله ۲۷۹۲ ـ اگر کسی یکی از خویشان خود را عمداً و به ناحق بکشد، از او ارث نمی برد، ولی اگر از روی خطا باشد مثل آنکه سنگ را به هوا بیندازد و اتفاقاً به یکی از خویشان او بخورد و او را بکشد از او ارث می برد، ولی اقوی ارث نبردن او است از دیه قتل که بعداً گفته می شود. و همچنین برادر و خواهر مادری از دیه، ارث نمی برند و زن و شوهر دائمی از دیه یکدیگر ارث می برند مگر آنکه قاتل باشند. مسأله ۲۷۹۳ ـ هر گاه بخواهند ارث را تقسیم کنند، برای بچه ای که در شکم است که اگر زنده به دنیا بیاید ارث می برد، سهم دو پسر را کنار می گذارند، ولی اگر احتمال بدهند بیشتر است مثلًا احتمال بدهند که زن سه بچه حامله باشد، سهم سه پسر را کنار می گذارند، و چنانچه مثلًا یک پسر یا یک دختر به دنیا آمد، زیادی را ورثه بین خودشان تقسیم می کنند.

استفتائات

مسأله ۲۸۲۱ ـ اگر ریشه درخت همسایه در ملک انسان بیاید، می تواند از آن جلوگیری کند، و چنانچه ضرری هم از ریشه درخت به او برسد، می تواند از صاحب درخت بگیرد. مسأله ۲۸۲۲ ـ جهیزیه ای که پدر به دختر می دهد، اگر مثلًا بواسطه صلح یا بخشش ملک او کرده باشد، نمی تواند از او پس بگیرد و اگر ملک اونکرده باشد، پس گرفتن آن اشکال ندارد. مسأله ۲۸۲۳ ـ اگر کسی بمیرد، ورثه بالغ او می توانند از سهم خودشان خرج عزاداری میت نمایند، ولی از سهم صغیر نمی شود چیزی برداشت. مسأله ۲۸۲۴ ـ اگر انسان غیبت مسلمانی را کند، احتیاط واجب آنست که اگر مفسده ای پیدا نشود، از آن مسلمان خواهش کند که او را حلال نماید، و چنانچه ممکن نباشد، باید برای او از خدا طلب آمرزش کند و اگر بواسطه غیبتی که کرده توهینی به آن مسلمان شده، در صورتی که ممکن است، باید آن توهین را برطرف نماید. مسأله ۲۸۲۵ ـ انسان نمی تواند بدون اذن حاکم شرع از مال کسی که می داند خمس نمی دهد، خمس را بردارد و به حاکم شرع برساند. مسأله ۲۸۲۶ ـ آوازی که مخصوص مجالس لهو و بازیگری است، غنا و حرام می باشد، و اگر نوحه یا روضه یا قرآن را هم با غنابخواند حرام است، ولی اگر آنرا با صدای خوب بخوانند که غنا نباشد اشکال ندارد. مسأله ۲۸۲۷ ـ کشتن حیوانی که اذیت می رساند و مال کسی نیست، اشکال ندارد. مسأله ۲۸۲۸ ـ جایزه ای را که بانک به بعضی از کسانی که در صندوق پس انداز حساب دارند می دهد، بدون آنکه شرط نماید، چون برای تشویق مردم از خودش می دهد و ضرر آن به کسی نمی رسد حلال است. مسأله ۲۸۲۹ ـ اگر چیزی را به صنعتگری بدهند که درست کند و

صاحب آن نیایـد آنرا ببرد، چنانچه صـنعتگر جسـتجو کنـد و از پیـدا کردن صاحب آن ناامید شود، باید آنرا به نیت صاحبش صدقه بدهد. مسأله ۲۸۳۰ ـ سینه زدن در کوچه و بازار با اینکه زنها عبور می کنند در صورتی که سینه زن پیراهن پوشیده باشد، اشکال ندارد. و نیز اگر جلوی جمعیت عزادار بیرق و مانند آن ببرند، مانعی ندارد ولی باید استعمال آلات لهو نشود. مسأله ۲۸۳۱ ـ گذاشتن دنـدان طلاـ و دنـدانی که روکش طلا دارد، برای زن مانعی نـدارد، ولی اگر زینت حساب شود برای مرد جایز نیست. مسأله ۲۸۳۲ ـ حرام است انسان استمناء کند یعنی با خود کاری کند که منی از او بیرون آید. مسأله ۲۸۳۳ ـ تراشیدن ریش و ماشین کردن آن اگر مثل تراشیدن باشد حرام است، و در این حکم تمام مردم یکسانند، و حکم خدا بواسطه مسخره مردم تغییرنمی کند، پس کسی هم که اول تکلیف اوست، یا اگر ریش نتراشد مردم او را مسخره می کنند، چنانچه ریش بتراشد یا طوری ماشین کند که مثل تراشیدن باشد حرام است علی الاحوط. مسأله ۲۸۳۴ ـ احتیاط واجب آنست که ولی پیش از آنکه بچه بالغ شود او را ختنه نمایـد و اگر او را ختنه نکنـد، بعـد از بالغ شدن بر خود بچه واجب است. مسأله ۲۸۳۵ ـ اگر پـدر و مادر فقیر باشـند و نتواننـد کاسبی کنند فرزند آنان اگر بتواند، باید خرجی آنان را بدهد. مسأله ۲۸۳۶ ـ اگر کسی فقیر باشد و نتواند کاسبی کند، پدر او باید خرجی او را بدهد. و اگر پدر ندارد، یا نمی تواند خرجی او را بدهد، چنانچه فرزندی هم نداشته باشد که بتواند خرجی او را بدهد، جد پدری او باید خرجی او را بدهـد. و اگر جـد پـدری ندارد، یا نمی تواند خرجی او را بدهد، مادرش باید خرجی او را بدهد. و اگر مادر هم ندارد، یا نمی تواند خرجی او را بدهد، باید مادر پدر، و مادر مادر، و پدر مادر، با هم خرجی او را بدهند. و اگر مادر پدر و مادر مادر ندارد، پدر مادر، بایـد خرجی او را بدهـد. مسأله ۲۸۳۷ ـ دیواری که مال دو نفر است، هیچکـدام آنان حق نـدارد بـدون اذن شـریک دیگر آنرا بسازد، یا سر تیر یا پایه عمارت خود را روی آن دیوار بگذارد، یا به دیوار میخ بکوبد، ولی کارهائی که معلوم است شـریک راضی است ماننـد تکیه دادن به دیوار و لباس انداختن روی آن اشکال ندارد، اما اگر شـریک او بگوید به این کارها راضـی نیسـتم، انجام اینها هم جایز نیست. مسأله ۲۸۳۸ ـ عکاسی و نقاشی صورت، مکروه است. مسأله ۲۸۳۹ ـ درخت میوه ای که شاخه آن از دیوار باغ بیرون آمـده، اگر انسان ندانـد صاحبش راضـی است، نمی توانـد از میوه آن بچینـد و اگر میوه آن روی زمین هم ریخته باشـد، نمی تواند آنرا بردارد. و الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین .

فقه و پایه ریزی اقتصاد سالم

نگاهی به اصول کلی قانون اساسی (۶)

در شـماره های پیشـین مجله ، خوانندگان گرامی سـتون سیاسـی ، شاهد درج سلسـله مقالاتی در باب اصول کلی قانون اساسی بوده اند. در آغاز درج این سلسـله ،این نکته یادآوری شد که هدف از طرح این موضوع و درج این مقالات ، تفسیر قانون اساسی نست . هـدف ، طرح اصول پایه وارائه آرمانهای کلی است که در قانون اساسـی بر آن ها تاکید شده است در همانج،این نکته نیز یادآوری شـد که دراین سـیر و گـذار، هر چند محور مباحث ،اصول کلی قانون اساسـی و روح حاکم بر آن است ،اما بحث ، گستره فراختری دارد ودر چهـارچوب قـانون اساسـی محصور نمی مانـد و در توضیـح و تقریر مبانی ، دیـدگاهه،ارزشـها و منابع دیگری را نیز، مورد ملاحظه قرار می دهد. اینک ، درادامه همان سلسـله ، مقاله دیگری تقدیم خوانندگان می گردد. تاسیس یک سیستم حکومتی ، فرع برداشـتن یک فلسـفه سیاسـی مدون است . فلسفه ای که ریشه در تفسیری ازانسان و جهت داشته باشد. چنین سیستمی ، بسادگی پی ریزی نمی شود. مهمترین وظیفه طراحان ، یک نظام ،اسـتخراج تئوری جامع سیاسی از درون یک تفکر مکتبی است که طرح تمامی نهادهای لازم حکومتی را دارا باشـد و مواد و مصالـح لازم برای برخورد با حوادث واقعه را نیز،ارائه کند. مهندسان این طرح ، نخت باید موضوع[حکومت] واداره کشور را بعنوان یک واقعیت در روابطاجتماعی انسانها بدرستی شناخته باشند و به تمامی زوایای آن ،

راه برده باشند و با جزئیات و چگونگی های آن بروشنی آشنا باشند، تا بتوانند با داشتن چنین ذهنیتی ، قوانین و طرح های لازم رااز منبع تفکر سیستماتیک خویش برگیرند و آن کلیات و مصالح و مواد را براین واقعیات و مصادیق منطبق سازند. انقلاب اسلامی ایران ، داعیه چنین طراحی و مهندسی ای را داشته است . میدانداران تفر[حکومت اسلامی] در فردای پیروزی این انقلاب ، به طراحی این نظام پرداختند و قانون اساسی را بعنوان طرح کلی اداره کشور بر اساس مبانی مکتبی ، پدید آوردند.اکثریت دست اندرکاران تدوین این قانون ، بر مکتبی که می بایست[طرح حکومت] رااز درون آن استخراج می کردند وقوف داشته اند و بر توانایی های بالفعل و بالقوه این مکتب و کشش لازم آن درارائه طرحهای مورد نیاز،ایمان آورده بودند و بااین امید، قانون اساسی را پی ریزی کرده اند که در آتیه ، تمامی نهادهای سیاسی ،اقتصادی و فرهنگی نظام ، براساس مبانی مکتبی شکل گیرد و پی ریزی شود. بخش اقتصادی نظام ، نیز،ازاین کلیت خارج نموده است . بهمین لحاظ، دراصول کلی قانون اساسی ، بر پی ریزی اقتصاد سالم بر پایه مکتب ، بدین سان تاکید شده است : پی ریزی اقتصاد صحیح و عادلانه بر طبق ضوابط اسلامی جهت ایجاد رفاه و رفع فقر و بر طرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه های تغذیه و مسکن و کار و بهداشت و تعمیم بیمه. ۱ پرواضح است که قانون اساسی ، جای طرح مباحث فرعی نیست ، قانون اساسی عهده دار طرح اصول کلی وارائه مبانی واهدافی است که قوانین فرعی و اجرایی باید با توجه به این اهداف و مبانی تدوین گردد. در قانون اساسی ، نمی توان بتفصیل سخن از قانون کار یا تجارت خارجی با حدود مالکیت یا... به میان آورد. قانون اساسی در واقع ، خود منبع قانون گذاری و بمنزله[القاءاصول] است . تدوین قوانین فرعی ، با تکیه بر قانون اساسی در نظام جمهوری اسلامی به دوش مجلس شورای اسلامی ، گذارده شده است . تفریع اصول کلی قانون اساسی ، بدون توجه به مبانی آن اصول امکان ندارد و بدین سان است که نقش فقه در قانون گذاری این نظام روشن می گردد. بندهای کوتاه واصل های فرده قانون اساسی ، ریشه در نظامی حقوقی بنام[فقه] دارند. برای فهم و تفسیر قانون اساسی و تدوین قوانین فرعی بر پایه قانون اساسی ، چاره ای جز آشنایی با فقه وجود ندارد. با توجه به آنچه طرح شد، می توان دریافت که فقه در دوران کنونی ، مرحله ای دشوار و مهم از دوران تکامل خود را طی می کند. مرحله عبوراز[تئوری پردازی] ، به[قانون گذاری] از[ذهنیت به عینیت] واز[تابعیت به حاکمیت] . دراین گذار تاریخی و مهم ، تنش های قابل ملاحظه ای پدید می آید.انس به مفاهیم و مباحث سنتی از یک سو و نیازهای حکومتی در تمامی زمینه ها و رویش انبوه سوالاتی که حضور فقه را در عرصه های عمل می طلبداز سوی دیگر، براین تنش ها دامن می زند. تنش و مبارزه[گذشته بسندگی] با[نواندیشی] بحران هایی را بهمراه دارد و عبورازاین مرحله ، بسادگی انجام نمی یابد. مباحث اقتصادی فقه نیز، نه تنهاازاین کلیت بکنار نمی ماند که این تنش ها در آنجا بروز بیشتری می یابد. مسائل و مباحث اقتصادی ، بلحاظ نیاز بیشتر بدانها واهمیت و گستردگی شان ، معرکه آراء و صحنه پرغوغای این گونه تنش هاست . غیبت طولانی فقه از صحنه حاکمیت و تغییرات عمیقی که در روابط و مناسبات اقتصادی بوقوع پیوسته ، تطبیق کلیات فقه با قضایای موجود اقتصادی را مشکل ساخته است و فقه در دوران معاصر، برای پاسخگویی به نیازها و[حوادث واقعه اقتصادی] بدنبال چاره اندیشی های بزرگی باید باشد. برنامه ریزی اقتصادی در نظام جمهوری اسلامی ،ازاوان پیروزی انقلاب تاکنون ، مراحل سه گانه ای را گذرانده است . الف : مرحله حل اورژانسی : دراین مرحله ، براساس نیازهای فوری و جوانقلابی حاکم ، به راه حل های مقطعی وانقلابی اندیشیده شده و فرصت رهیابی به اصول و مبانی در کار نبوده است . عمده ملاک سمت گیری ه، اعمال ، بخش نامه ها و دستورالعمل ها دراین دوره ، تامین منافع محرومان و تاراندن مستکبران و متکاثران بوده است . ب : مرحله بازنگری به ویرانی ها: دراین مرحله مسوولان انقلاب ، پس از فراغت از تخریب ، بر تخته سنگ ثبات به ویرانه های نظام گذشته اندیشیده اند و جوانه[چه باید کرد؟] در زوایای ذهنیت طراحان نظام ، روئیدن آغازیده است . نظریات وایده هایی بدوی ابراز گشته است ، ولی هنوز ژرفای مشکل ، آنچنان که می بایست برای صاحب نظران روشن نگشته است . ج : و سرانجام ، مرحله تعیین تکلیف نهایی نهادهای اقتصادی ، جایگاه آنه، حوزه عمل هر کدام وظایف واختیارات آنها بر مبنای فقه آغاز می گردد. مرحله

بازگشت به اصول و مباین تفکراسلامی و آغاز مشاجرات فقهی .این مرحله تفکر اسلامی و آغاز مشاجرات فقهی .این مرحله نیز،از سطحی نگری ، آغاز و بسوی ژرف اندیشی ، درباب مسائل اقتصادی ره می پیماید. در شرایط کنونی ، در باب قانون گذاری اقتصادی ، در چنین مرحله ای بسر می بردیم . مرحله تدوین نظام اقتصادی بر مبنای فقه و حقوق اسلامی و بدین سان است که طرح این مباحث و کندو کاو در زوایای ن ، بایستگی می یابد و تبیین درست مشکلات ، گرهه، و سوالات موجود در این زمینه به مثابه مدخل ورودواین مباحث رخ می نماید. دراین مقاله ما بر آنیم ، در حد توان خویش ، به طرح مشکلات ،ابهام ه، و گرههای کور موجود در زمینه تدوین قوانین اقتصادی بر مبنای فقه ، بپردازیم و تابلویی از چگونگی های این باب ترسمی نمائیم .این مقاله ، در باب ارائه نظریه و طرح نوین یا حل مسائل اقتصادی بر مبنای فقه ، هیچ داعیه ای ندارد. هدف از طرح این مبحث آن است که با تامل و بدوراز برخوردهای سطحی و در حد توان به طرح سالم بخشی از زمینه های قابل بحث و شناسایی گره های کور دراین باب بپردازد. و فهرستی از تلاشهای انجام شده دراین مورد و دیدگاهها و نظریات مختلف راارائه کند و همگی فرزانگان واساتید و صاحبان اندیشه و قلم را به غور دراین مباحث و به تلاش برای گشودن گرهه، فرا خواند. بدون شک ، طرفداران همه گرایشهای فکری ، براین امر متفق اند که در باب تنازعات فکری ، سرانجام باید مسائل از طریق حل علمی ختام پذیرد و براین باورند که همگان به مصالح انقلاب می اندیشند و حاکمیت فقه . طرح سیاسی این مباحث ، نه تنها به حل این گونه معضلات نمی انجامد که خود، موجب بروز گرههای کور تازه ای می گردد. وحدت اجتماعی در سیلان حب و بغض ها فرو می ریزد و شوکت و عظمت همه جناح ها بعنوان[امت واحده] مخدوش می گردد. نکته دیگری که در طرح این گونه مباحث ، هماره باید بدان توجه داشت این که کشور م، بلحاظ اهمیت جغرافیایی سیاسی و مطمع نظر بودنش برای آزمندان جهانی ، هرگز برخوردهای فیزیکی داخلی را بر نمی تابد و هرگز در حل مباحث تئوریک نباید دامنه تنش های فکری ، به برخوردهای فیزیکی کشانده شود، که در آن صورت نه فکری خواهد ماند و نه صاحب فکری . ازاینهمه که بگذریم بلحاظ انسانی نیز، در دورانی بسر می بریم که بشر، برای حل معضلات خویش ، بیشتر به بحث و گفتگو می اندیشید - یا باید بیندیشد - تا به چماق و تفکیر. بایداین ابده ، در جامعه ما جای خود را بیابد که حل مباحث و مسائل فکری ، تنهااز راه گفتگو و طرح سالم آراءامکان پذیراست . صاحب نظران جامعه مااگر به رشد خویش ایمان واذعان دارند باید چنین کنند.این روش ، روش همه رشدیافتگان در جهان معاصراست . باید نظریات منطق و برهان قوی حاکمیت یابد. تن دادن به این وضعیت ،ایثارگیری های بزرگ می طلبد. جاده سعادت ، تنهااز وادی این ایثارگریهای بزرگ می گذرد.اگر چنین کنیم امید به افق های روشن سازندگی و رشد می توان داشت . و بااین امیدهاست که این مقاله ، به طرح مشکلات مرجود درارتباط به[فقه و پی ریزی اقتصاد سالم] می پردازد .

رابطه فقه واقتصاد

در برخورد با عنوان فوق ، نخستین پرسشی که در ذهن جوانه می زنداین است که چه رابطه ای می تواند بین دو حوزه معرفتی فوق وجود داشته باشد و چگونه فقه واقتصاد، بهم ربط می یابند؟ برای یافتن پاسخ این سوال ، می باید به ماهیت هر یک از دو معرفت یاد شده وقوف داشت سپس نقطه تماس و تلاقی این دو حوزه معرفی را مورد مداقه قرار داد. فقه ، دراین مبحث به مجموعه حقوقی ای اطلاق می گردد که وظیفه[ارائه طریق] در تمامی حوزه های عمل اعم از حوزه های فردی ، اجتماعی ، سیاسی ، فرهنگی ،اقتصادی را بر عهده دارد و یا قدمت تاریخی خویش ، گسترده ای بس عظیم را در بر می گیرد. بالمال مسائل مربوط به ثروت ، زمین ، طبیعت ، تولید، مبادله ، توزیع کالا و دیگر روابط اقتصادی نیز، زیر چتر فراخ فقه قرار می گیرد . اگر مفهوم اقتصاد در عنوان مقاله را نیز، در نظر بگیرم و توجه داشته باشیم که اقتصاد دراین مبحث ، به رفتار و رابطه انسان با اشیاء مادی مورداحتیاج او واسلوب حاکم بر تولید و توزیع ثروت اطلاق می گردد، می توانیم به چگونگی ارتباط فقه واقتصاد وقوف یابیم . بدین سان در می یابیم که

اگر سخن از فقه برانیم و[پی ریزی اقتصاد سالم] بر مبنای فقه را مورد بحث قرار دهیم از دو مقوله متباین سخن نرانده ایم . فقه ، با توجه بـا ماهیت اش ، نمی توانـد در باب پی ریزی اقتصاد سالم ، ساکت و بی طرف باقی بمانـد و سـخنی برای گفتن نداشـته باشـد. رابطه علم اقتصـاد و فقه : آنچه که گفتیم در چگونگی ارتبـاط فقه واقتصـاد بود.اقتصاد، نه به مثابه یک علم ، بل به مثابه یک مساله انسـانی قابـل پردازش و مطالعه . مقوله دیگری که دراین باب مطرح است ، مقوله ارتباط[علم اقتصاد] با[مکتب اقتصادی] یاارتباط[ایـدئولوژی] و[علم اقتصـادی] است . می دانیم که در گذشـته هـای دور دانشـی کلاسـیک بنـام[علم اقتصـاد] وجود نداشـته است . مسائـل مربوط به اقتصـاد. [از نیمه قرون هیجـدهم میلادی ... بصورت علمی در آمـد که امروز... به یکی از مراحل بسیار شـکوفای خود رسیده است]. ۲ سـخن ازارتبـاط [فقه و علم اقتصاد] در واقع بحث از رابطه[ایـدژولوژئی و علم اقتصاد] نیز هست چرا که فقه ، گر چه به مفهوم ایـدئولوژی کامـل نیست ، ولی بلحـاظ آن که به سیسـتم حقوقی یک مکتب اطلاق می گردد، بحث از رابطه آن با علم اقتصـاد، همـان بحث از رابطه[مکتب و علم اقتصاد]است . در این ج، ما در صـدد بحث ازاین رابطه نیستیم ، بلکه براساس آنچه از اهداف مقاله ترسیم کردیم در صددیم ، موضوعات و زمینه های قابل بحث را مطرح کنیم و سوالات و ابهامهای موردابتلاء دراین وادی را پیش دیـد خواننـدگان قرار دهیم ، توجه پژوهشـگران را به این زمینه هـا جلب کنیم و ضـرورت پردازش اینگونه مبـاحث را یادآور شویم . در باب ارتباط ایدئولوژی و علم اقتصاد نیز، بهمین مقدار بسـنده خواهیم کرد نخستین پرسـش دراین باب ، مربوط به نوع ارتبـاط مکتب اقتصـادی و علم اقتصـاداست . در چگونگی این ارتبـاط، نظریه قاطع و جامعی ارائه نشـده است و بلحاظ نو بودن موضوع ، بویژه در تالیفـات اسـلامی مولفان و صاحب نظران ، بصورت گـذرا آن را طرح و در آن اظهار نظر کرده انـد. هر چنـداین مبحث می بایست از گذشته های دور واز نخستین روزهای تولد[علم اقتصاد] طرح و پی گیری می شده است ، ولی بعقیده برخی از صاحب نظران ، در مباحث اقتصاد علمی نیز، چنانکه باید، به این امر توجه نشده اسـت۳ . در دوران معاصر، پس از ورود مارکسیسم به حوزه کشورهای اسـلامی و ارائه مباحث اقتصادی بر پایه جهان بینی مارکسـیستی ، در میان پژوهشـگران اسـلامی حرکتی نو آغاز شـد. حرکتی که برای نخستین بار، در پی آن بود که برای مباحث اقتصاداسـلامی ، قالب فکری بیابـد و بر خلاف گذشـته که ابواب فقهی مربوطه بصورت مجزا و بـدون در نظر گرفتن یکپـارچگی آنها طرح می شـد، به عرضه نوین این مباحث در قالب یک سیسـتم بپرازد.این تلاش ، بیشتراز نیازایـدئولوژیک بر می خاست و برای پاسخ دادن به تبلیغات مارکسیستی و دفاع تئوریک ازاسـلام انجام می شـد. در سالهـای اخیر بخـاطر بر پـایی یـک حکومت مـذهبی درایران و بلحـاظ این که می بـایست همه قوانین اقتصـادی کشور، منطبـق بر فقه وایـدئولوژی تـدوین می گردیـد،این مبـاحث ، قـوت بیشـتری گرفت . بـا آغـازاین دوره از مبـاحث ، بلحاظـاین که در مواردی تلاقی یا تعانداحکام[علم اقتصاد] بااحکام[اقتصاد مکتبی] به نظر می آمده ، بحث ازاین رابطه نیز به میان کشیده شده است و صـاحب نظران ، نظرات و آراء متفـاوتی را دراین موردابراز داشـته انـد. دراینجـا باجمال ، فهرستی از آراء موجود، در مورد رابطه[علم اقتصاد] و[مکتب اقتصادی] را مرور می کنیم و به مسائل قابل بحث ، وابهامات موردابتلاء دراین وادی ،اشاره می نمائیم . ۱. در جوامع بسـیط قرون وسـطی که نوز مباحث اقتصادی ، حوزه مستقل خود را نیافته بود و به مثابه یک علم جلوه نکرده بود. در مباحث مربوطه ، هیچگاه بین دو حوزه علم و مکتب اقتصادی ، تباین قایل نمی شـده انـد.اصولا علمی بنام علم اقتصاد وجود نداشـته است تا چنین تبـاینی مفروض باشـد. [فلاسـفه قرون وسـطی دراروپااقتصـاد را جزء درس اخلاـق به پیروان و دانش آمـوزان می آخوختنـد و تاکید می کردند که عمل بدسـتورات اقتصادی آنه، سبب رستگاری در آخرت خواهد شد] ۴ . ۲. برخی از پژوهشگران ، برآنند که علم اقتصاد و مکتب اقتصادی ، به دو حوزه متباین مربوط می گردنـد. علم اقتصاداز[چگونه هست] و[چگونه خواهد بود] بحث می کند ولی اقتصاد مکتبی از بایدها و نبایدهای اخلاقی سخن می گوید و به تعبیر دیگر، ملاک تباین[علم اقتصاد] با[مکتب اقتصادی] را در روش و هدف مطالعه آن دو باید جسـتجو کرد ۵ و در توضیـح نظریه خویش مثالی را بدینسان عنوان می کنند [وقتی خوبی یا بدی بهره را که اساس کار بانکهای امروزی است بررسـی کنیم ،از همان مقیاس های علمی که دراندازه گیری حرارت هوا یا درجه

غلیان آب بکار می رود،استفاده نمی کنیم ، برای ارزیابی عدالت ، آن را به ملاکهای اخلاقی خارج از حدود و قیاس مادی می بینیم مفهوم عدالت فی نفسه ایده علمی نیست] ۶ . چنانکه ملاحظه کردیداین نظریه ، تمایزاین و حوزه معرفتی را به روش می داند و حد فاصل مکتب و علم را مفهوم عدالت معرفی می کند. ولی وارداین مقوله نمی گردد که آیاامکان دارد حتی با تمایز روش ، در مواردی این دو علم ، دو حکم متضاد،ارائه کنند؟ و مثلااقتصاد مکتبی با مقایس عدالت ، یک دستوراقتصاد را توصیه کند. ولی در همان مورد خاص[علم اقتصاد] با تفسیراین پدید حکم کند که اگر چنین دستوری به کار گرفته شود، فلان پیامد منفی در صحنه اقتصادی بروز خواهد کرد و اگر چنین موردی پیش آید چه باید کرد؟این مبحث ، در نظریه فوق ، مورد تعرض قرار نگرفته است . ۳. برخی دیگراز پژوهشگران بر خلاف نظریه ای که تفاوت این دو معرفت را به روش و هدف می دانست ، تمایزاین دو را به موضوع تعیین کرده اند، و گفته اند: علم اقتصاد علم به قوانین تولید، و مکتب اقتصادی شیوه توزیع ثروت است .ازاین رو هرگاه بحثی به تولید یا به تهیه و تکامل و سایل تولید مربوط باشد، آن بحث جزء علم اقتصاد و بالنتیجه کلی و عمومی بوده و سیستم های مختلف اجتماعی در قبال آن وضع یکسانی دارند و اگر نحوه توزیع ،و تملک و تصرف ثروت ، مورد نظر باشد بحثی است مکتبی و مربوط به رژیم اقتصادی که هر یک از مکاتب ، نظریات ویژه ای نسبت به آن دارند. ۷ در بادی امر،این نظریه خالی از لطف نمی نماید. چرا که اگر مقیاس احکام اقتصاد مکتبی را عدالت و عدالت خواهی بدانیم و توجه کنیم که در این مکاتب ، بیشترازایجاد عدالت اجتماعی ، تعدیل ثروت ، برابری انسانه، و نفی استثمار و بهره کشی ، سخن رانده می شود، متوجه می گردیم که تمامی این مباحث ، به موضوع چگونگی توزیع ثروت مربوط می گردد. در مباحث استفاده از طبیعت نیز، در مکاتب ، سخن از چگونگی تولید کالا و تبدیل مواد خام به مواد قابل مصرف نیست ، بلکه سخن ازاین است که طبیعت متعلق به کیست و منشا مالکیت کدم است ؟ بدینسان در بادی امر، این نظریه ، نظریه ای مقبول جلوه می کند. ولی بااندکی دقت در جزئیات مباحث مکتبی ، متوجه می شویم که مباحث مکتبی دراین موضوعات خاص ، منحصر نمی ماند و پای ازاین حوزه فراتر می نهد و در موضوع چگونه تولید کردن و چه چیز تولید کردن نیز دخالت می کند. بعنوان نمونه ، مکتب اقتصادی اسلام ، تولید کالاهایی را منع می کند و در برخی موارد حکم به وجوب تولید برخی کالاها براساس معیارها فقهی می کند. براین اساس ، نمی توان به تباین کلی[علم اقتصاد]از مکتب اقتصادی از لحاظ موضوع ، حکم کرد . ۴. دربرابراین نظریه ای بر آن است که علم اقتصاد، حوزه ای فراگیر دارد که مسائل اقتصاد دستوری را نیز، در زیر چتر خود قرار می دهد. این نظریه بر آن است که [علم اقتصاد باید هم به اقتصاد اثباتی هست خواهد بود و هم به اقتصاد دستوری بپردازد]این نظریه را به کنیز منسوب داشته اند. ۸ دراین نظریه ، به اجمال بر عدم تباین این دو معرفت تاکید شده است . و در واقع به چیزی بنام اقتصاد مکتبی توجهی نگردیده است .این دیدگاه ،از زاویه صرفا علمی به مساله نگریسته است و علم اقتصاد را به مثابه دیگر علوم تجربی انگاشته که بدون در نظر گرفتن ایدئولوژی ها و جهان بینی ه، تنها پس از پردازش داده ه، دریافت ها واحکام و دستورات خود را بیان می کنند و اجرای آن را توصیه می نمایند و به تعاند یا عدم تعاند آن با دیگر حوزه های معرفتی توجهی نمی کنند. ۵. پنجمین نظریه ،احکام مکتب اقتصادی را مبنای احکام علم اقتصاد قرار می دهد و معتقداست که احکام علم اقتصاد درارائه نظریات خویش ازایدئولوژی ه، مایه و نشات می گیرند. و چنان نیست که این نظریات ، بدون تاثراز آداب و رسوم واخلاقیات شکل گرفته باشند. صاحبان این نظریه ،ابراز می دارند: [از آنجا که دانش اقتصاد مطالعه رفتارانسان رادر بطن خود دارد. و رفتارانسان ، نقش اولیه را دراین دانش باز می کنند. واز آنجا که رفتارانسان نیزاز آموزشهای اخلاقی خوب یا بد،اثر می پذیرد، علم اقتصاد، نمی تواند عاری ازاقتصاد هنجاری (اخلاقی باشد...بنابراین یک تئوری اقتصادی ، نمی تواندازایدئولوژی حاکم بر جامعه اثر نگرفته باشد] ۹ . دراین نظریه ، بروشنی ،احکام مکتب اقتصادی ، بعنوان بخشی از مبانی[علم اقتصاد] تلقی شده است و بدین سان بر تباین این دو حوزه معرفتی ، خط بطلان کشیده شده است . دراین نظریه نیز، جواب یک سوال بی پاسخ مانده است و آن این که ، آیا همیشه احکام مکتب ، مبنای احکام[علم اقتصاد] قرار می گیرد؟ یا رابطه معکوسی را

نیز می توان تصور کرد آیا می توان موردی را تصور کرد که مکتبی مبانی احکام خود رااز تئوریهای علمی اتخاذ کرده باشد و با توجه به نظریات تجربی استقرایی ، علم ، یک پرسش ، دراین نظریه پرداخته نشده است . در حالیکه این رابطه نیز، در مباحث اقتصادی مورد توجه قرار گرفته است . در واقع برخی از مکاتب اقتصادی فراورده های [علم اقتصاد] را مبنای احکام خود قرار داده اند. دراین باب ، بعنوان نمونه می توان به نظریه سوسیالیست ها که ارزش کالا را برابر با کار مصرف شده در آن تفسیر کرده اند و سود سرمایه رااز بین برده اند ۱۰ اشاره کرد. واز دعوت[مالتوس] به محدود ساختن امر تناسل براساس نظریه[نسبت افزایش جمعیت جهان از رشد تولید زراعی بیشتراست] ۱۱ نام برد. بدینسان ، می بینیم که مبنا بودن احکام[اقتصاد مکتبی] برای علم اقتصاد، کلیت ندارد و نوعی تاثیر متقابل بین این دو معرفت وجود دارد. هدف از طرح فهرست وار نظریات ، در باب رابطه[علم اقتصاد] و[اقتصاد مکتبی] این بود که زمینه ای بدست داده و آراء مطروحه را برای کنکاش بیشتر طرح کرده باشیم . چرا که سخن از رابطه فقه با علم اقتصاد مساوق با بحث از همین رابطه است . در همین زمینه ، بصورت ملموس تری می توان این سوال را طرح کرد که اگر در مواردی کارشناسان اقتصادی و دانشمندان علم اقتصاد، براساس پردازش های علمی حکم کنند که اجراء فلان حکم فقهی در زمینه اقتصاد، فلان پیامد منفی را داراست ، در چنین مواقعی چه باید کرد؟ قبل از توضیح بیشتر، بهتراست به ذکر مثال دراین باب بپردازیم . الف : در باب سود بازرگانی ،از دیدگاه علم اقتصاد، چنین اظهار شده است که این سود، موجب پدید آمدن تورم در جامعه می گردد. چرا که بازرگان درازاء سود کلانی که می برد،ارزش افزوده ای ایجاد نمی کند. سودی که بازرگان می برد، نوعی دزدی از حق کارگر محسوب می شود. آنچه که بازرگان بعنوان حق طبیعی خویش می تواند بستاند، پولی است که درازاء خدمات خود می گیرد. فرضااگر برانتقال یک کالااز یک مبدا ورودی به مرکز توزیع و عرضه آن ۱۰ روز وقت صرف کند، تنها مزداین ده روز تلاش خود را بنرخ عادلانه باضافه مخارج انتقال می تواند بگیرد. ولی نمی تواند در یک معامله ، سود کلام و غیرمتعارف ببرد. یکی از متفکران جمهوری اسلامی ، دراین باب آورده است :[آنچیزی که دزدی است و منجر می شود به اینکه عده ای بتوانند رگهای نامرئی برای جذب ارزشهای تولید، دسترنج کار مغزی و یدی دیگران ایجاد وانبار کنند، همین سود سرمایه بازرگانی است] ۱۲ و[سود سرمایه بازرگانی که بدست یک سرمایه دار می افتد، به او قدرت خرید می دهد، در حالیکه حتی باندازه یک تومان نیز،امکان بهره برداری اضافی بوجود نیامده است واین تورم ایجاد می کند، دراین حالت ، کارگر فکر می کند که حقوق خود را بطور کامل گرفته است ، در حالیکه قدرت خریداو کمتر از آن مقداراست که دریافت می کند واین همان دزدیدن از جیب کارگر و استثماراواست]. ۱۳ واضافه کرده اند که :[مهمترین عامل تورم ، همین سودهی سرمایه در گردش است . و گر ما در یک نظام اقتصادی ، سود سرمایه در گردش رااز بین ببریم ، چه بسا نرخ تورم قابل ملاحظه ای باقی نماند] ۱۴ . در عبارات یاد شده ،از دو پیامد منفی یاد شده است که بر سود بازرگانی مترتب می گردد تورم و بهره کشی از کارگر. در پایان این کلام ، تصریح شده است که این همه که گفته شداز دیدگاه علم اقتصاد بود نه از دیدگاه فقه . ۱۵ سخن دراین است که حکم به این که سود بازرگانی موجب تورم و بهره کشی می گردد و پیامدهای منفی متعددی دراقتصاد دارد، با کلیات فقهی رایجی مثل[احل الله البیع] [تجاره عن تراض] و[اوفوا بالعقود] در تضاد نیست ؟ نمی توان گفت که علم اقتصاد، صرفا یک حقیقت را با در نظر گرفتن عامل های مختلف بیان می کند و حکم می کند که اگر چنین کنید چنان می شود واز[هست] و[خواهد شد] سخن می گوید و به[باید] و [نباید]ها ربطی نمی یابد. برعکس ، در بطن چنین اظهارنظری ، توصیه ای وجود دارد، توصیه به حذف سود بازرگانی رایج از معاملات . براساس این نظریه ، نمی توان گفت : هر بازرگان حق دارد در یک روز بمیزان دلخواه سود ببرد، بشرط این که از طریق حلال و[عن تراض] باشد، بدینسان ،این مورد را بعنوان مثال می توان از مواردی بشمار آورد که بین حکم فقه و حکم علم اقتصاد نوعی تناقض وجود دارد. ب :مثال دوم دراین باب ، مربوط به مساله رباست . برخی ازاقتصاددانان بر آنند که نمی توان مساله بهره را که اساس کار بانکها بر آن استواراست از سیستم بانکی حذف کرد. چرا که بطور طبیعی میزانی از تورم

در مبادلات اقتصادی ، همواره پدید می آید، واگر بانکها به صاحبان سرمایه بهره نپردازند در واقع ، آنها خسارت می بینندابن مبحث ، یکی از مباحث مطروحه در بین دو جناح لیبرالها و معتقدین به حاکمیت فقه در اوائل انقلاب بوده است . یکی از مسولان جمهوری اسلامی که عضو شورای انقلاب نیز بوده دراین باره می گوید : [ما با آنها بصورت زیربنائی اختلاف داشتیم . مثلا درباب رب، آنها استدلال می کردند که تورم یک مساله ای در دنی،اگر ربا نباشد که پول سال گذشته با پول امسال بیست درصد تفاوت دارد، کسی که پول به دیگری می دهداین بیست در صد رااز کجا بگیرد پس باید ربا باشد]. ۱۶ دیدگاه یاد شده با تکیه بر مبانی[علم اقتصاد] به ضرورت ربا حکم می کند و بدون شک این حکم در تضاد با حکم فقه است . آنچه که یاد شد، صرفا بعنوان ایراد مثال بود و گرنه موارد بسیاری دراین باب وجود دارد. در موارد تضاد چه باید کرد؟ در پاسخ این پرسش که در باب تضاداحکام فقه و علم اقتصاد چه باید کرد، نظر قاطعی ابراز نشده است ، ولی از میان مباحث ایراد شده ، به نظریاتی دراین باب می توان دست یافت . دراینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم . ۱. برخی از پژوهشگران ، در صدد برآمده اند که بدون اشاره به این تضاد و تعارض ، فقه اسلامی را همسوی با علم اقتصاد معرفی کنند. شهید بهشتی ، در باب سو بازرگانی که طرح شد می فرمایند: مااز آیه:[احل الله و حرم الربا] تا حد سود معقول حق الزحمه فروشنده را می فهمیم و بیش ازاین از نظر ماهیت اقتصادی ، نوعی ظلم است . و هیچگونه تفاوتی با ربا ندارد. ۱۷ این سخن ، بدین معناست که فقه ، مخالفتی با علم اقتصاد ندارد و چنانکه از دیدگاه علم اقتصاد، سودسرمایه ، نامشروع و غیرعادلانه توصیف شده ، فقه نیز، حکمی همسان دراین مورد دارد. ولی خودایشان تصریح دارند که آنچه از متون اسلامی دراین باب بر می آید، خلاف انصاف بودن این سوداست۱۸ . ۲. دوم دراین مساله ، بر خلاف نظریه نخستین و در تقابل آن است . در این نظریه نخستین و در تقابل با آن است . دراین نظریه ،اصولا- جایی برای تردید باقی نمی ماند که با وجود حکم فقهی صریح با هیچ تئوری و نظریه علمی نمی توان آن را محدود کرد یااز آن دست برداشت .این نظریه ،از فحوای کلام برخی از مسئولان نظام جمهوری اسلامی استنباط می گردد. ۱۹ برخی نیز، به صراحت ،این امر را عنوان کرده اند: [ما قبول داریم که اقتصاداسلامی به موجب دستور صریح خداوند و به منظوراستقرار عدالت اجتماعی ، نباید رباخواری وجود داشته باشد حتی اگر شخصی بتواند مزایایی را جنبه های اقتصادی ، سیاسی واجتماعی برای سیستم ربوی اثبات کند. هرگز مجوزی برای برقراری سیستم ربوی در جامعه اسلامی نخواهد بود]. ۲۰ دراین دیدگاه ، بصراحت براین امر تاکید شده است که با جود حکم فقهی ، نوبت به حک[علم اقتصاد] نمی رسد. ۳. برخی از متفکران ، مساله را بگونه ای طرح کرده اند که با وجود حکم فقهی ، حکم علم اقتصاد نیز نادیده انگاشته نشود. دراین دیدگاه گر چه به مورد خاصی اشاره نشده است و مثالی عنوان نگردیده است ،اما کلیت سخن می توان نسبت به موارد یاد شده نیز شمول داشته باشد. متن سخن این است . [اصالت و صحت قوانین علم نظری اقتصاد در یک سیستم اقتصادی به جای خود باقی است و قوانین اقتصاد دستوری ، نمی تواند و نباید بر خلاف اصول اولیه اقتصاد نظری باشد. چون دراین حالت شکست و رکود و سرانجام مرگ اقتصادی جامعه بیمار حتمی است] ۲۱ . منظور از[اقتصاد دستوری] دراین کلام همان اقتصاد مکتبی است که در بحث فعلی بخشی از فقه بشمار آمده است . چنان که می بینیم ایشان بر آنند که فقه ، بعنوان اقتصاد دستوری نمی تواند حکمی را صادر کند بر خلاف اصول علم اقتصاد باشد.این سخن بدان معناست که نمی توان دراستنباطاحکام فقهی ، دیدگاه های[علم اقتصاد] را نادیده گرفت . این مبحث ، هنوز جای کاوش فراوان دارد. زمینه ای است بکر و قابل طرح و بایسته است که در مجامع حوزوی بدان پرداخته شود. زاویه دیگری از بحث : دراینجا بجاست به زاویه دیگری از همین بحث اشاره داشته باشیم . در ماههای اخیر و طی استفتائاتی که از رهبرانقلاب حضرت امام خمینی ، بعمل آمد.ایشان ، دایره اختیارات حاکم اسلامی را بسیار وسیع تراز آنچیزی دانستند که برخی می پنداشتند واظهار داشتند که اگر حاکم اسلامی ، در مواردی ، یک حکم فرعی را مخالف مصالح جامعه تشخیص دهد، می تواند به رفع یا توقف آن ، حکم کند ۲۲ . با توجه به این جریان ، سوالی که طرح می شوداین است که اگر کارشناسان علم اقتصاد چنین تشخیص دهند که اجراء یک حکم فقهی در موردی خاص همانند مورد[

ربـا] یا[سودبازرگانی] موجب رکود یا تورم یا هر پدیـده منفی دیگری دراقتصاد جامعه می گردد، آیا می توان این مورد را یکی از مصادیق حکم کلی امام بشـمار آورد؟ آیا با توجه به پیامدهای منفی این حکم ، حاکم اسـلامی می تواند،[موقتا] یا[موبدا] حکم به رفع آن حکم فرعی فقهی بنمایـد؟ آیـااین مواردازمصـادیق رفع یـا توقف حکم فرعی ، بخـاطر مصالـح حکومـتی می توانـد بشـمار آید؟این همه ، پرسشهایی است که امکان طرح دارد و پاسخ می طلبد.

فقها و علم اقتصاد

درارتباط با موضوع[علم اقتصاد و فقه] سئوال دیگری نیز مطرح است : آیا فقها در نظام جمهوری اسلامی که برنامه ریزی اقتصاد به تصـریح قانون اساسـی ، بایـد بر مبنای فقه انجام گیرد، باید به[علم اقتصاد] معرفت داشـته باشـند؟ همین پرسـش درباره کارشـناسان اقتصادی در نظام جمهوری اسلامی نیز مطرح می تواند باشداگراین امر مغروض باشد که موضوعات مورد بحث علم فقه و[اقتصاد]، متباین از هم نیستند و چه بسا در مواردی ،احکام متعارض داشته باشد، شاید بتوان پاسخ سوال یاد شده را مثبت تلقی کرد. بویژه اگر در باب تضاداحکام این دو علم ، بر آن باشیم که بهرحال حکم هر کدام ازاین دو علم نمی تواند بی تاثیر در حکم دیگری باشد. و طرفدار یکی از دو نظریه ای باشـیم که می گویند، حکم فقه به حکم علم اقتصاد تخصـیص می خورد یا حکم[علم اقتصاد]، به فقه . این بحث نیز بکر و قابـل پردازش است . و پژوهش قابـل ملاـحظه ای دراین باب انجامن نشـده است . گر چه در مواردی ، بصورت گذرا به آن اشاره شده است . در مذاکرات مربوط به بررسـی نهایی قانون اساسی ، در بحثهای مربوط به اصول اقتصادی ، آنگاه که سخن از گرههـا و مشـکلات کـار به میـان می آیـد یکی از خبرگان چنین اظهار می دارد: ...عیب و مشـکل کار مااینجااین است که فقهای ما به معنی امروزیش اقتصاددان نیسـتند و اقتصاددانهای ما حتی بچه مسـلمانهایشان فقیه نیسـتند و لذا نه مااین مساله را درست می توانیم حل کنیم و نه آنها... ۲۳ . گویاایشان ، معتقد بوده اند که برای فهم درست مسائل اقتصادی و قانون گذاری دراین مقوله ، می بایست فقهاء به[علم اقتصاد] بصورت کلاسیک آشنا باشند واز سوی دیگر کارشناسان مسائل اقتصادی نیز در حد فقاهت مسائل اقتصادی اسـلام را دریافته باشـند چنانکه یاد کردیم پرسش عنوان شده نیز، یکی از زمینه های قابل کاوش را عنوان می کند و پاسخ محققانه ای بدان داده نشده است . پژوهشگران ، می توان زوایای این بحث را نیز، بشکافند و در آن به غور و کاوش پردازند !

پیامدابهامات فقهی

اینـک که چگونگی ارتبـاط فقه با علم اقتصاد، در حـد توان طرح شـد و به زمینه هائبکر و قابل بحث دراین باب ، تا حـدودی اشاره گشت ،ازاین بحث نظری و تئوریک ، به یک بحث عینی و ملموس منتقل می شویم : آنچه تا بـدینجا بـدان پرداختیم به مقوله نظری بحث و کنکـاش هـای علمی مربوط می شـد. دراین بخش از مقـاله ، سـخن ازاین مقوله به میـان می آوریم که فقه ، در برنامه ریزی های دراز مدت و کوتاه مدت اقتصادی ، چه نقشی را داراست ؟ وابهام احکام فقهی یا عدم ابهام آن در حوزه برنامه ریزی اقتصادی و مـدیریت اقتصادی کشور در نظام جمهوری اسـلامی چه تاثیری می توانـد داشـته باشـد؟ روشن شـدن این گونه پیامـدها می تواند محققان ، فقه، و پژوهشـگران حوزوی را به ضـرورت طرح بحث های زنـده اقتصادی بیشتر واقف سازد.این مقاله ،ادعا نـدارد که در مورداین پیامـدها سـخن تازه ای دارد یا پرده از ناگفته ای بر می دارد. آنچه دراین بخش ارائه می گردد. یک نوع جمع بندی اسـت از آنچه که صاحب نظران و مسئولان و دست اندرکاران نظام ، در مراحل گوناگون ،از آنها صریحا یا بطور ضمنی بعنوان پیامدابهام فقهی یاد کرده انـد و گـذر مروری است . بر آنچه که امکانا می توانـد بعنوان پیامـد این ابهام فقهی یاد کرده انـد و گـذر و مروری است . بر آنچه امکانا می تواند بعنوان پیامداین ابهامات مطرح باشد. در آغازاین فصل ، نکته ای را نباید نا گفته بگذاریم . برخی به هنگـام یاد کرداز نابسامانی های اقتصادی ، چنان مساله را طرح می کننـد که گویی تمام معضـلات اقتصادی کشور ریشه درابهامات

فقهی دارد و تنها گره کوراقتصاد کشور[خلاـتئوری] است . ولی واقعیت جزاین است . نابسامانی اقتصادی یک کشور واز جمله ایران اسلامی ریشه در دهها پدیده اجتماعی ، سیاسی ، فرهنگی و .... می تواند داشته باشد. دراینجا به پاره ای از علل این نابسامانی ها دراقتصاد کشورمان فهرست واراشاره می گردد . ۱. بافت ناسالم نظام اقتصاد این عنوان ، به مجموعه آفت ها و نقص هایی اطلاق می گردد که در نظام اقتصادی کشور وجوددارد. آفت هایی همانند تورم ، بیکاری ، ساختار وابسته تولید، مساله مهاجرت ، در آمد تک پایه ای ، بافت ناسالم نظام اداری و دهها عامل دیگر که شاخص های بیماری اقتصاد کشور بشمار می آیند. ۲. بیماریهای فرهنگی . بین ذهنیت مردم یک کشور نسبت به کار و تلاش از یک سو و رشداقتصادی از سوی دیگر،ارتباطی نام وجود دارد. جامعه ای که به کا و تلاش ، بعنوان یک ارزش می نگرد و کار سازنده و خلاق را می ستاید، جامعه ای پویا و یا نشاط است . چنین جامعه ای ، رقابت در جهت سازندگی را ترویج می کند و تلاش افزونتر را معیار والایی هر شخصی می داند و تلاش افزونتر را معایر والایی هر شخص می داند. واقعیت این است که در جامعه ما هنوز کار و تلاش مثبت ،ارزش واقعی خود را نیافته است . واندیشه های نادرستی دراین زمینه مشاهده می شود. هستندافرادی که دوست دارندازارزشهای افزوده دیگران ارتزاق کنند وانگل گونه بزینند، بورس بازی ه، واسطه گری های متراکم و مشاغل کاذب دیگر، مظاهر این ذهنیت واین فرهنگ هستند. گر چه نمی تواند عوامل اقتصادی را در ایجاداین گونه زمینه ها نادیده گرفت . ولی بدون تردید بخشی ازاین نابسامانی ها به فرهنگ و ذهنیت حاکم برافراد مربوط می شود. ۳. جنگ و توطئه ها تکیه برارزش های خاص واهمیت دادن به استقلال و حیثیت سیاسی یک ملت ، نمی تواند بدون برانگیختن تنش های سیاسی در جامعه بین اللمی انجام یابد. بدون شک مراکز قدرت مند اقتصادی سیاسی ، بسادگی به این امر رضا نمی دهند و کارشکنی آنها می تواند در برنامه ریزی اقتصادی کشور نابسامانی های گسترده ای را باعث شود. بسیاری از نابسامانی های موجود در زمینه اقتصادی در کشور ما ناشی ازاین امراست . بگونه ای این توطئه ها در برنامه ریزی اقتصادی کشور تاثیر گذارده است که دولت به اجبار بخش عظیمی از درآمدها را به امر جنگ و پیامدهای ناشی از آن اختصاص داده است . واز سوی برخی از صاحب نظران تدوین بودجه مستقل جنگی و برنامه ریزی دراز مدت در این باب ، مورد توجه واقع شده است۲۴ . با ذکراین عوامل ، در صدد آن نیستیم که نقش وجدان یا فقدان [تئوری] در برنامه ریزی اقتصادی را نادیده انگاریم . بدون تردید، روشن نبود سیستم اقتصادی ، بر مبنای فقه وابهام مسائل اقتصادی فقه ، تاثیرات قابل ملاحظه ای درامر برنامه ریزی دارد. ذیلا به برخی ازاین تاثیرات منفی اشاره می کنیم : ۱. اختلال در برنامه ریزی دراز مدت الف : برنامه ریزی درازمدت ، عموما در زمینه ای باثبات انجام می گیرد. زمینه ای که در آن ،اهداف و چهارچوب های کلی تبیین شده باشد. در غیراین صورت نمی توان به تدوین برنامه های دراز مدت دست یازید.از سوی دیگر بسیاری از برنامه های عمرانی و آبادانی اگر بصورت روزه مره انجام بگیرد، حاصل و ثمره چندانی ندارد. برنامه ریزی های بزرگ در سطح یک کشور، مبتنی بر روشن بودن چهارچوب واصول واهداف اقتصادی نظام حاکم است . اگر چنین نباشد، دست برنامه ریزان بسته است واگر تحرکی نیز مشاهده شود، در چهارچوب روزمرگی ها و ندانم کاریها سترون می ماند. نخست وزیر دراشاره به این امر می گوید: [...برای بهبود وضعیت اقتصادی کشور، یک مقدار زیادی ازاین تنگناها بر می گردد به نظام اقتصادی کشور، هنوز تکلیف وضع تجارت خارجی ما روشن شده ! مساله زمین هنوز روشن نشده ... عموما سرمایه گذاری روی زمین به خاطر روشن مساله زمین ، بسیار سخت است . یکی از دلایل عدم پیشرفت کشاورزی را به صراحت دراینجا عرض می کنم ، روشن نبودن مساله زمین است .اگر می خواهیم دراین زمینه ، جهشی داشته باشیم ، باید مساله زمین را حل کنیم] ۲۵ . ب :می دانیم که بودجه بندی امری لازم بعنوان یک برنامه کوتاه مدت ، برای اداره کشوراست ، کیفیت دخل و خرج دولت ، بااین ابزار تعیین می گردد. در مباحث مربوط به بودجه ، درواواخر هر سال ، نمایندگان مجلس به تنگناهای مختلف درامر بودجه نویسی اشاره می کنند. جملاتی ازاین قبیل که در پی می آید، جزء رایج ترین جملات مربوط به مباحث بودجه در هر سال است : نظام مالی ما را هنوز مجلس ، خیلی جاهایش را مشخص نکرده ، دولت کارهایش (مثل

بودجه بندی) معلول است . کلیات برنامه های دولت ، معلول مجلس است... ۲۶ و[تنهااشکال ما ناشی از اشکال نظام اقتصادی می شود... پس از پیاده شدن تمام احکام اسلامی در سیاست اقتصادی کشور، نظام بودجه ای هم اصلاح خواهد شد] ۲۷ . اینگونه اظهارات ، نشانگر نقش منفی ابهامات فقهی درامر برنامه ریزی و بودجه نویسی است .امری که هم دولت بدان معترف است و هم مجلس بدان اذعان دارد. همه ازاین ابهامات می نالند ولی ابهامات ، در گردونه زمان ، همچنان در دوران می مانند و آن که بیش از همه تحت این فشار قرار دارد دولت است . مطبوعات و نشریات گوناگون از تنگناهای اقتصادی و نقص برنامه ریزی یاد می کنند و خطاب به دولت می نویسد که : [برای جمعیت پنجاه میلیونی ایران که سالانه بیش از ۱۶ میلیون نفر بر تعداد آن افزوده می شود و تا ۲۰ سال آینده به دو برابر میزان کنونی خواهد رسید چه نوع طرحهای اشتغال زا و مکانهای آموزشی و .... تدارک دیده شده است]. ۲۸ و خود می افزاید: [تنها پاسخ دولت دراین رابطه عدم حل ریشه ای مسائلی همچون اراضی موات تجارت خارجی ، و نظام توزیع ... و می باشد.. لاینحل ماندن این موارد، گر چه برنامه ریزی اساسی را ناممکن می سازد ولی دولت مسئول اجراءاست و به هر قیمت ممکن ، باید نقایص را برطرف کند]. ۲۹ ج : مساله افزایش جمعیت و تاثر آن بر برنامه های دراز مدت اقتصادی ،امری است که اخیرا تکیه خاصی روی آن شده است واز سوی جناح های مختلف در مورد آن اظهار نظر گردیده است . یکی از ریشه های این مشکل نیز،ابهام فقهی مساله است . تحدید یا عدم تحدید نسل از تظر فقهی ، حکم روشنی ندارد برخی ، بااستناد به احادیثی چند، تکثیر نسل راامری مطابق با شرع و ممدوح می شمارند و آن را توصیه می کنند و برخی دیگراز زوایه دیگری بدان می نگرند و آینده های پرابهام و تاریکی را ترسیم می کنند و گاه ازاین مساله به مثابه حربه سیاسی نیز، استفاده می گردد. بهرحال حکم قاطع فقهی ، دراین باب تاثیر عمیق خواهد داشت بر زمینه های مختلف برنامه ریزی جمعیتی و جهت گیری آن . یکی از نمایندگان ، دراشاره به تاثیر رشد جمعت و روشن نبودن[سیاست جمعیتی] کشور می گوید: رشد سریع جمعیت ،اثرات نامطلوب در برنامه ریزی و رشداقتصادی می گذارد. رشد سریع جمعیت ، آنچه که ما تشویق می کنیم به نام خانواده ، آنچه که ما جلو می گیریم بنام فساد و آنچه که ما ترویج می کنیم ، تشکیل زندگی را طبیعتا برای ما هزینه های هنگفتی را درااره جامعه ایجاد خواهد کرد. ۳۰ و بدینسان است که به نقش ابهام یا وضوح احکام فقهی درامر برنامه ریزی درازمدت وقوف می یابیم . ۲. تداخل وظایف و مسوولیتها برای برنامه ریزی اقتصادی می بایست نظام اقتصادی ، چنان تدوین یابد که نقش واختیارات بخض خصوصی و دولت و مرز فعالیت های هر یک بخوبی مشخص شده باشد.ابهام دراین امر، موجب تداخل وظایف می گردد. و دست دولت را می بندد. وقتی مرز مالکیت خصوصی و چهارچوب فعالیت های آن روشن نشده باشد، دولت نمی تواند در صحنه های فعالیت اقتصادی ، با خاطری آسوده به تلاش بپردازد. و بدینسان ، آشفتگی در عمل بروز می کند و حوزه های فعالیت بخش خصوصی و دولت ، در هم تداخل می یابند. وجود موسسات قرض الحسنه ، یکی از نمونه های روشن این تداخل وظایف است ، که چندی است در مناسبت های مختلف حوزه ،اختیارات و وظایف آنها و رابطه آنها با بانکهای دولتی طرح می شود و سخن از جایگاه قرض الحسنه در فقه رانده می شود، و مشروعیت و عدم مشروعیت آنها بعنوان نهادهای خیریه ، مباحثی را بخوداختصاص می دهد. درامر توزیع و تولید نیز، مساله تداخل وظایف رخ می نماید. یکی از مسئوولان بازرگانی کشور بااشاره به این امر می گوید: [اصولااین مساله که چه کسی می خواهد چه چیز تولید کند، به تمامی دراختیار دستگاه دولت و وزارت خانه ها نیست . بخشی از آن هم که می بایست باشد،اکنون دراختیار دولت و وزارت خانه نیست]. ۳۱ وی درادامه سخنان خود،از تلاش های ناسالم بخش خصوصی یاد کرده و می افزاید: [ترس از قدرت سرمایه ، طی چند ساله اخیر، آنچنان در رگ و پی ما ریشه دوانید که توانایی بر پا کردن دیواری از قانون و ضابطه را در مقابل یورش سرمایه به ناتوان و بلاتکلیفی و بی تصمیمی تبدیل کرد]. ۳۲ سوال این است که چرا دولت نمی تواند در قبال فعالیت های هرج و مرج آمیز سرمایه خصوصی با قدرت بایستد؟این امر، موجبی نمی تواند داشته باشد جزاینکه پشتوانه فقهی اقدامات دولت آنچنان که می باید روشن نیست و دولت نمی تواند بااطمینان اقدامات خود را به فقه ، منسوب بدارد،

و بـدین سان است که بعضا در قبال فعالیت های مخرب بخش خصوصـی کوتاه می آیـد، و به تعبیر یکی از نشـریات اقتصادی ، تنها عامل این مساله[فقـدان اجماع ایدئولوژیک] ۳۳است . ۳. کاهش قـدرت اجرایی مدیران در نظامی که بر پایه فقه و شـرع پی ریزی شـده است . باید تمام اقدامات دولت ، پشـتوانه شـرعی داشـته باشد.این امر، دست مجریان را در وادی عمل کوتاه می کند و آنها را وامیـدارد تا در هر مورد، حکم شـرع و فقه را در نظر گیرند و رفتاراجرایی خود را در آن چهارچوب شـکل دهند. اگر حکم فقهی ، در مورد موضوعاتی دارای ابهام باشـد،از قدرت مانور مسـئوولان اجرایی کاسـته می شود. پیامداین ابهام ، هنگام بروز بیشتر می یابد که برخی از سودجویان ، بخواهنـد در لباس شـرع و دین برای خلاف کاریهای خود مسـتمسک بجویند.القاء شـبهه در مورداقدامات دولت و تشکیک در مشروعیت آنها دستاویزی است مناسب برای مراکزی که اقدامات مجریان را در مخالفت به منافع خویش ببینند. یکی از نماینـدگان مجلس ، بااشـاره به این امر می گویـد: [یکی از برادرها گفتنـد: مالیات به زحمت بـدست می آوریم .این طبیعی است ، ما وقتی می آئیم مشـروعیت مالیات را به زیر سوال می کشیم با آیه و حدیث ، شما چه انتظاری دارید که آن دهنده روی آن مالیاتی هم که می دهد با طیب خاطر بدهد]. ۳۴ درامر توزیع و بازرگانی نیز،این دستاویز، مورداستفاده سودجویان قرار گرفته است . یکی از مسـئولان بازرگانی کشور نیز، در اشاره به مشـکلات امر توزیع و سوءاسـتفاده های بخش خصوصی ازابهامات فقهی والقاء شبهه در مشـروعیت اقـدامات دولت می گوید: [دیدگاههای صاحب نظران کشور درباره روش کار واجرای بازرگانی و توزیع وقتی اعلام شد، بین مردم هم منعکس می شود. بخشـی از مردم هم کسانی هسـتند که ازاین روشها ناراضی هستند واین سیاست هایی که مااکنون اعمال می کنیم ، ممکن است حافظ منافع تولیـد کننـدگان خاص و وارد کنندگان خاص نباشد. لذااین اشـخاص ، به همین گفته ها وابراز عقیـده هااسـتناد می کننـد و ما را زیرفشار می گذارنـد]. ۳۵ ۴. مشـکل ابجاد عـدالت اجتماعی ابهام برخی از مسائل فقهی و وضوح برخی دیگر، موجب می گردد که در موارد وضوح به شـریعت عمـل گردد و با مقیاس های عـدالت جویانه شـرع بر بخشـی از روابط اقتصـادی ، کنترل ،اعمـال شود و بخشـی دیگرابهـام فقهی ، بحـال خود رهـا گردد.این امر در برخی موارد، به بهم خوردن تعادل در برنامه ریزی و زیر سـئوال رفتن اجراء بالسویه عـدالت در مورد تمامی اقشار جامعه می انجامـد. یکی از نمایندگان بااشاره به این امر می گویـد می گوئیم از کارمنـدی که ماهی سه هزار تومان حقوق می گیرد. مالیات بگیر، چون هنگام اسـتخدام با آن شـرط کردید، شـرط ضمن عقد، که مالیات می گیری صحیح و شرعی است .اماآن آقایی که روزانه نیم میلیون ، یک میلیون ... درآمـد دارد،اگر دولت خـدماتش را یک روز به او ندهـد، ور می افتـد،ازاو مالیات نگیرید. ۳۶ این گونه تنـاقص ه، در مقام اجرای عـدالت اجتمـاعی ازابهـام فقهی برمی خیزد.اقـدامی که بظـاهر نمی توانـد توجیهی منطقی و برهائی قانع کننـده داشـته باشـد. مالیات نگرفتن از بخش خصوصـی ، یـا مشـکل بودن اخـذ مالیـات از آنه، حاصـل ابهـام فقهی دراین بـاب است ، و چنـانکه دراین مجلات اعتراض آمیز طرح شـده است ، باابهـام حکم یک بخش و وضوح بخش دیگر می بینیم که چگونه دراجرای عـدالت اقتصادی واخذ مالیات به نسبت درآمدها دچار مشـکل می گردیم . افزون بر آنچه بعنوان پیامدابهام فقهی یاد کردیم که در صحنه مسائل اقتصادی بروز می یافت ، پیامد دیگری در مدیریت کشور بر آن مترتب می گردد.ابهامات فقهی در مسائل اقتصادی ، جوی پرتنش در سـطح مملکت را موجب می شود. جوی که در آن ، صاحبـان انـدیشه ، بـدون توجه به ریشه قضای، یکـدیگر را بااتهام ها و برچسب های گوناگون می آلاینـد و حربه تکفیر به کار گرفته می شود و بر چسب کالای پررونق روز می گردد. ۳۷ در چنین جوی ، تبیین علمی مسائـل ، به فراموشـی سپرده می شود و کنفرانس هـای تبیین علمی در تبیین طیفی مسائل خلاصه می گردد. پژوهشـهای خطی رواج می یابـد، گروهی نظریـات مخالفان خویش را[فقه بنی العباس] نام می نهنـد و آن دیگران هشـدار می دهنـد که جریان کفر والحاد پیش روی آغازیـده است ،و مخالفـان خود را به[تقی زاده] و[امثال آن] تشبیه می کننـد. ۳۸ بـدون تردیداگرابهامات فقهی در باب مسائل اقتصادی حل گردد،این گونه تنش هاافت می یابند.

دیدگاهها در مورد توانایی فقه

تـا بـدینجا بـا برخی از پیامـدهای ابهامـات فقهی در مسائـل اقتصادی آشـنا شـدیم . دراینجااین پرسـش طرح می گردد که ریشه این ابهامـات کجـاست ؟ قبـل از پاسـخ دادن به این پرسـش ، بایـد دیـدگاههای موجود در مورد میزان توانـائی فقه موجود در مواجهه با شبهـات و[مسائل مسـتحدثه] را مروز کنیم .در باب میزان توان فقه موجود، در مواجهه با[حوادث واقعه] ، که حوادث اقتصادی جزء برجسـته ترین آنها بشـمار می کینـد،از سه گونه قضاوت می توان یاد کرد: حکم به تواناییی مطلق فقه موجود. حکم به عـدم توانایی مطلق آن و حکم به توانایی آن بشـرط تجدید نظر در سازمان فقه . ۱. توانایی مطلق برخی برآ نند که فقه ، در شـکل و قالب خود و بـا عنصـر وامکانات فعلی و با همین متـد و روشـی که بر آن حکم است ، توانایی آن را دارد که تا همیشه تاریـخ و تا قیام قیامت در میدان عمل و عرصه شـبهات ، پایدار بماند و به جوابگویی قیام کند و حکم موضوعات و مسائل جدید را عرضه کند.این نظریه ، هر گونه تجدید نظر طلبی در شیوه های پژوهش فقهی یا سازمان فقه را رد می کند و بر قالب موجود آن و توانایی فقه با همین عناصـر موجود، پای می فشـرد. بد نیست برخی از سـخنان این طیف را مرور کنیم . یکی از نمایندگان مجلس خبرگان قانون اساسـی دراین بـاب می گویـد: [این آقایـانی که خـارج از مـدرسه علوم قـدیمه زیست و زنـدگی کرده انـد، این اتهـام را می بندنـد که دراین فقه مواردی است متحجر، کشـش ندارد، انطباق ندارد، نخیر کشـش دارد...این فقه اسلامی کفاف حیات و ممات در او هست . هر کجا کوتاهی دارد بگوئید یا ما حاکمش می شویم یا محکومش]. ۳۹ از ظاهراین سخن چنین برمی آید که فقه موجود را با همین بافت ، دارای توانـایی مطلق برای پاسـخگویی به تمـامی مسائل و شـبهات حیات اعم ازاقتصادی ، سیاسـی ، فرهنگی و.. فقه از قـدرت مانور لازم ، برخوردار است . این گروه ، در مواضع گوناگون و به مناسبت های مختلف به دفاع از همین ایده سخن رانده اند و بصراحت اعلام کرده اندکه سعی دارند، توان بی چون و چرای فقه با شیوه و متد فعلی آن را به اثبات برسانند. یکی ازاین صاحب نظران ، در مقدمه سلسـله مقالاتی در همین باب می نویسد: [...دراین سلسـله مقالات ، سـعی شده است که استدلالهایی را که برای بی اعتباری فقه سنتی و لزوم یک نگرش و تحول جدید در مبانی فقه اسلام به کارگرفته شده نقد کرده و ضعف آن را نشان دهیم و ضمنا ثابت نمائیم که قدرت و توان کافی برای اداره همه جوامع در هر زمان و دوره ای در همین فقه سنتی وجود دارد]. ۴۰ نکته ای را که نمی توان نـاگفته گـذارد،این است که دراین گونه موضع گیری ه، معمولاـ هر دو طیف[قابل به توانایی مطلق یا مشـروط] برخی قضایا و مسائلی را به گروه دیگر نسبت می دهنـد که آن گروه آن را باور ندارنـد. ولی گویا تشدیـد تنش و نقد مطلوب !این گونه رنگ و لعاب افزودن را ضـروری می سازد! بهمین لحاظ، نمی توان بااسـتناد به سـخنان یک طیف ، عقایـد طیف دیگر را بدست آورد. باید برای یافتن عقایـد هر طیفی ، سـخنان همان طیف رااز نزدیک مورد ملاحظه قرار داد. ۲. عـدم توانایی مطلق درمیان صاحب نظران و متفکران آشـنای به فقه ، کسـی را نمی توان یـافت که بکلی منکر توانـایی فقه در برخورد با مسائل مسـتحدثه باشـد. یا در خصوص مسائل اقتصادی ، چنین باوری راابراز کرده باشد. تنها عناصـری که عقاید و آرمانهایشان ریشه دراسـلام ندارد، عناصری که در واقع در بـاور به دین اسـلام نیز دچـار نابسامـانی هـای فکری - عقیـدتی هسـتند، گـاه نسـبت نـاتوانی مطلق به فقه به طور عام و به مسائل اقتصادی آن بطور خاص داده اند، ۴۱ سـخن این گروه یک سخن علمی نیست ، باوری است که ریشه در شناخت ندارد. کسانی به این گـونه گفته هـا تفـوه می کننـد که هیچگـونه آشـنایی بـا مجمـوعه فقه ، بعنـوان یـک نظـام حقوقی بـا پشـتوانه ای غنی و تـاریخ ندارند.این عناصر، فقه را در چهره مسائل پیش پاافتاده و عوامانه آن می شناسدو صلاحیت های لازم برای اظهار نظر در باب توانایی یا عـدم توانایی فقه را ندارنـد. بـدین خاطر به نظریه اینان ، در مباحث علمی اعتنایی نمی شود. ۳. توانایی مشـروط فقه گروه سوم از صـاحب نظران ، برآننـد که فقه موجود گر چه دارای جوهر حیـاتی و عناصـر پویـائی است که بـالقوه می توان آن رااز سازگارترین مجموعه های حقوقی دنیا و پر کشـش ترین آنها نامیـد، ولی این کشـش و پویائی و تحرک ، مشـروط بـدان است که تجدیـد نظری اساسـی در سازمـان و بـافت فقه موجود صورت پـذیرد.این گروه ، برآننـد که اگر فقه بخواهـد بعنوان یـک سیسـتم حقوقی کامل و

دارای عناصر زنده و فعال و بعنوان یک حقوق غالب مطرح باشد، لازم است در باقت و سازمان فعلی و شیوه و متد استدلال و عناصر فعلی آن ، مطالعات وسیع و عمیقی صورت پذیرد. و سازمان دهی آن تجدید گردد. چکیده نظریه این گروه را در سخنان ذیل می توان مطالعه کرد: [با آن که به خصوص در مکتب شیعه توجهی که بدین بخش فقه (بخش حقوقی) معطوف داشته اند در قیاس با بخش عبادات ناچیز و تحول در آن محدود و نارسا بوده است . عناصر زنده و سازنده دراین منبع اصیل معارف ،اگر بدرستی بازشناسی و تحلیل واجراءپذیر گردد. برای رسیدن به کمال مطلوب و بنیاد جامعه ای اسلامی ، به خوبی کافی و پاسخگوست ... مجموعه حقوق اسلامی می تواند به درستی و به خوبی به عنوان یکنظام دقیق واصیل و سیستماتیک و قوی و هماهنگ با نظم منطقی درست ، در برابر سیستم های موجود حقوقی دنیا عرض اندم کنند و خود را به گونه یک نظام پیشرفته و قویم به جامعه علمی معاصر بقبولاند. مشروط بر آن که به صورت مطلوب و شایسته عرضه شود که خود فرع آن است که تحولی عمیق در کار آن پدید آید و با توجه به تغییرات زمان و واقعیات نوین اجتماعی در سطح جهان ، مورد تجدید سازمان قرار گیرد]. ۴۲ این گروه ، همگی بر تجدید نظری که باید در فقه و سازمان آن صورت پذیرد توافق دارند گر چه در نوع این تجدید نظر و مواردی که باید در معرض دگرگونی واقع شوند، و ملاک و معایر تجدید نظر، واین که چه عناصری بایداز درون فقه پیراسته شود،از دیدگاههای متفاوتی برخور دارند. برخی بیشتر به عال مقتضیات زمان بها داده اند و معیار تجدید نظر را در همین امر خلاصه کرده اند. عده ای بر شیوه های استنباطی موجود خرده گرفته اند و جهانبینی برخی فقهاء را درایستائی احکام فقهی موثر دانسته اند و تجدید نظر را بدین معنا گرفته اند که باید عده ای فقیه با جهان نگری نوین به استنباط احکام بپردازند ۴۳ . عده ای دیگر نارسایی های فقه کنونی را به این امر، مربوط دانسته اند که در طول ۱۴۰۰ سال ، عناصر بیگانه با فقه در آن رسوخ و رسوب یافته است و بهمین خاطر، همت و تلاش خود را مصروف پالایش فقه از عناصر بیگانه کرده اند. این عناصر بیگانه نیز، هم در جنبه استدلال و شیوه استنباط مورد توجه قرار گرفته است . ۴۴ و هم در حوزه مواد و منابع فقه و بیشتر در زمینه احادیث واخبار،این گروه هم خود را صرف پالایش اخبار آحاد و سنت نموده اند و گاه به تصفیه منابع استنباط دست یازیده اند. ۴۵. با مرور آثار و تالیفات این گروه ، به مجموعه عواملی دست می یابیم که بعنوان عوامل کم توانی فقه موجوداز آنها یاد شده است . دراینجا پاره ای ازاین علل و عوامل را باایجاد واختصار، ذکر می کنیم :

عوامل ضعف فقه موجود

۱. ظاهر بسندگی درافتاء و پژوهش . در مساله راهیابی به حکم موضوعات در فقه ، دو روش متمایز وجود دارد، برخی از فقهاء برای استخراج احکام موضوعات بدون توجه به روح قانون و مقیاس قانون گذاری دراسلام بااستناد به روایات باب ، حکمی راارائه می دهند. در روش دوم ، ملاک و معیار حکم ، روح حاکم بر مجموعه نظام فقهی است و بدون توجه به این معیار، هیچ استنباطی را دارای اعتبار نمی دانند. [ظاهر بسندگی] که اصطلاحا در تاریخ فقه از آن به[اخباریگری] تعبیر شده است ، قدمتی تاریخی دارد واز ناحیه آن خسارتها و لطمات بسیاری بر فقه وارد آمده است و به تعبیر برخی از فرزانگان ، ریشه بسیاری از بن بستهای کنونی را در آن باید جست . شهید مطهری دراین باب می گوید: اگر... بر شیعه هم مصیبت اخباری گری نرسیده بود ما حالا فلسفه اجتماعی مدونی داشتیم و فقه ما براین اصل بنا نشده بود، دچار تضادها و بن بست های کنونی نبودیم. ۴۶ این نوع گرایش ، گر چه بطور رسمی از حوزه های علمی رخت بر بسته است وامروزه در حوزه های علمی منزوی است . و حاکمیت ندارد، ولی دراذهان وافکار برخی پژوهشگران فقه ، رسوباتی ازاین آفت باقی مانده است و ناخودآگاه در برخی موضع گری ها بروز می یابد.اگر شاخص اخباری گری را نگرش به ظواهراخبار بدون توجه به روح قانون ، و جمود برالفاظ بدانیم ، می توان ادعا کرد که هنوز هم در پاره ای مواضع این نوع جهت گیری ها مشاهده می شود. همین نوع جهت گیری هاست که برخی از صاحبان اندیشه را بر آن می دارد

که بـدینسان هشدار دهند : [هناک من احکام الشـریعه ماجاءالفاظ خاصه حسب الاحوال الخاصـمه فما وظیفه الفقیه ان یکون متقیدا بهـذاالالفاظ علی تغیرالاـحوال بـل علیـه ان یـدرک مـن هـذاالالفاظ مقصودالشــارع ویضـع الاحکـام الملائمه الجدیـده لتحقیق المقصودالشارع و فی الحالات الجدیـده الحاضـره] ۴۷ . برخی ازاحکـام شـرع در قـالب الفاظ خاص ارائه شـده است فقیه ، نبایـد در چهارچوب آن قالب ها گرفتار آید بلکه باید دیدگاه کلی قانونگذار را دریابد واحکام نوین را درباب موضوعات جدید، با توجه به آن دیـدگاه وضع کند [ظاهر بسـندگی] دربرخورد بااخثار، دست و پای فقیه را می بندد و تفکر فقاهتی را در تار تحجر محصور می دارد. و بـدینسان ، فقیه اسلامی و روح حاکم براسلام وامیدارد. بااین نوع نگرش هاست که در دوران معاصـر نیز، به جواز مالکیت برده ۴۸ براسـاس آیات قرآن حکم می گردد . واخـذ هر نوع مالیات جز بعنوان خمس و زکات و دیگر موارد مصـرح در فقه مردود شمرده می شود. و چنین استدلالی می شود که : [رسول خـدا که ولی امر مسـلمین است از گرفتن مال مردم بدون رضایت او دوری می کنـد که بگیرد (!) و بکس دیگر بدهـد، مگراینکه بـامر خـدا و مطـابق قانون زکاه یا خمس یا مالی از حرام بـدست آمـده اسـت بگیرد، و بصـاحبش برگردانـد و یـا به بیت المـال واریز نمایـد]. ۴۹ صـدوراحکام بااتکـاء بر ظواهراخبـار، بـدون در نظر گرفتن روح حـاکم بر فقه دربـاب مسایل اقتصادی در دوران معاصـر و در قانون گـذاری جمهوری اسـلامی نیز، بروزهای نامیمونی داشـته است . آنچه در مورد لایحه احتکار پدیـد آمد و موجب گشت که حتی برخی از مسـئوولان بلند پایه نظام جمهوری اسـلامی آن را نارسا و خنثی لقب دهنداز چنین نگرشـی برخاسـته بود. برخی از نمایندگان مجلس نارسایی این لایحه و دوری آن از واقعیت های جامعه را چنین ترسـیم کرده انـد: [اگراحتکار عبارت است ازانبار کردن گنـدم ، جو، کشـمش و خرم، و روغن زیتون چنین مشـکلاتی امروز نداریم] ۵۰ . بـدینسان اتکاء به ظواهراخبار که می توان اخباری گری مدرن نیز آن را لقب داد. می تواند یکی از علل کم توانی فقه موجود در برخی زمینه ها بشمار آید. ۲. نگرش غیر سیستماتیک از جمله عللی که در مورد ضعف فقه موجود درم واجهه با[مسائل مسـتحدثه] بخصـوص مسایـل نـوین اقتصـادی از آن یـاد می شـود، نـوعی نگرش تجزیـه ای بـه ایـن گـونه مبـاحث اسـت . برخی از پژوهشـگران این گونه مبـاحث ، آنگـاه که بـدوراز واقعیـات و در مبـاحث ذهنی غور می کننـد و دورنمـایی از کلیت نظام اقتصادی اسـلام بر مبنای فقه ترسیم می نمایند، آرمانهای بلند واهداف والایی همچون ایجاد قسط، تعدیل ثروت و حذف فاصله ها و نابرابری های نابهنجار را بعنوان مجموعه اهـداف این نظام ، بر می شـمرند . اما آنگاه که بـدرون مسائل کشـیده می شوند و غور و تحقیق در قضایای جزئی وابواب خاص اقتصادی را و جبهه همت خویش قرار می دهند، آن نگرش فراگیر و بهم پیوسته را بکنار می نهند و در ترسـیم قضایا و مسائل جزئی ،اهـداف ، مبانی واصول تفکراسـلامی را دخالت نمی دهند، بدینسان است که اجزاء درون سیسـتمی با آرمان های یاد شـده همسویی لازم را پیدا نمی کند. و طرحها و نقشه های جزیی مربوط به یک بخش خاص از هماهنگی یک لیت نظام اقتصادی تهی می ماند و بسان وصـله ای ناجور در درون نظام اقتصادی نمود می یابد. آنچه که برخی در ترسیم قوانینی همانند قـانون کـار، مـالکیت ،احتکـار، مسائـل مربوط به زمین مالیـات هـا و ... بیان کرده انـد و بظاهر با عـدالت اجتماعی که مقایس قانون گذاری دراسـلام ناسازگار می نماید، برخاسته از چنین تفکر [تجزیه نگرانه] ای است . طرح اینگونه ای این مباحث درون سیستمی ، نشـانگر آن است که در تفکراین گونه طراحان ، به ربط منطقی اجزاء فرعی سیسـتم بااصول مبانی واهـداف آن ، توجه لازم مبـذول نگشـته است .این گونه طراحـان ، در تجزیه و تحلیل مباحث فرعی مربوط به بخش های گوناگون ،اصول و مبانی را در ذهنیت خود لحاظ نداشـته اند و به این امر توجه نکرده اند که برای دستیابی به واقعیت های موجود در یک نظام ، نمی توان اجزاء آن سیسـتم را بصورت مجزای از یک دیگر بررسی و مطالعه کرد. بهمین لحاظاست که برخی از تئوری پردازان ، بهنگام طرح نظام اقتصاد اسلامی ، به این آیه در تعدیل ثروت استناد می کنند که ،[کی لاتکون دوله بین الاغنیاء منکم] ۵۱اما بگاه ترسیم حدود مالکیت و با مراجعه به منابع موجوداین باب رای می دهنـد که هر شـخص می تواند در یک روز، میلیون ها تومان رااز راه مشـروع مالک شود. ۵۲ عامل دیگری که این نگرش غیرسیسـتماتیک را موجب می شوداین است که تحقیقات و پژوهشهای فقهی چه در مسائل اقتصادی ، چه در

غیر آن ، دچار نوعی ایستائی و رکود تحقیقاتی بوده است . پژوهشگراین وادی ، همیشه بـا متـد بسته و شـیوه مرسوم به مسائل و مباحث می نگرد.از همان مدخل که فقهای گذشته ، وارد مباحث شده اند وارد می شود، پله و فصول وابواب بحث را به همان سان مرور می کند،اقوالی را نقل می کند، برخی را رد می نماید و نقلی را می گزیند. در مباحث اینگونه ای ، بسیار کم دیده شده است که پژوهشگر در طرح مباحث ، شیوه و متد نوی را عرضه کند یااز زاویه جدیدی به مسائل بنگرد و خود را در چهارچوب های خاص محصور ندارد.اینگونه نبوده است که طراح مسایل اقتصاداسلام در کنکاش عقلانی - ذهنی خود سوار بر راهوارانـدیشه در سرزمین تحقیق بتازد و به یافته ای نو دست یابد. محصور ماندن در قالب ها و داده های گذشتگان ، خود موجب می گردد که محدوده مورد کاوش و تحقیق هماهنگی با کلیت سیستم نداشته باشد و در نتیجه ، مسائل اقتصادی فقه به مثابه یک سیستم توانمند عرضه نشود . برخی از متفکران اسلامی ، در ضرورت تبیین سیستماتیک مسائل فقهی واشاره به این که تاکنون تحقیقات فقهی چنین نبوده است ، آورده اند. اسلام یک نظام وسیع عقیده و عمل است ، شناختن هر جزء کوچک از یک نظام وقتی ممکن است که نخست بر دیدگاه کلی آن نظام و به اصطلاح معروف بر جهانبینی آن آگاه باشیم و برای شناخت این جزءاز آن دیدگاه کلی و در چهارچوب وسیع کلی ، دست به کار تحقیق شویم و دراین تحقیق به مناسبات این جزء بااجزاء دیگراین نظام و با کل نظام از هر جهت توجه کنیم .اینگونه توجه همه جانبه ، در تحقیقاتی که تاکنون درباره اسلام صورت گرفته است ، در حد نصاب نبوده است۵۳ . این سخن مربوط به کلیت نظام اسلامی است ، ولی در مورد هر یک از نظام اقتصادی سیاسی فرهنگی اسلام بصورت مجزا نیز صادق است . و چنانکه در متن این کلام اشاره شده است مهم این نیست که متفکران ، تنها به ترسیم کلی یک سیستم بپردازند، بلکه باید در تحقیق مباحث فرعی ، نسبت این مباحث را با کل نظام ، همیشه در ذهنیت خویش لحاظ کنند. در مباحث اقتصاداسلامی ، ترسیم کلیت سیستم ، بعضا صورت گرفته است .اما ملحوظ داشتن آن اصول کلی در تحقیق مباحث فرعی ، کمتر مورد توجه بوده است تنها برخی از پژوهشگران این وادی را همت بر آن بوده است که چنین کنند. و گامهای مقدماتی براین باب برداشته اند و خود نیز، در مقدمه مباحث خود بااشاره به همین امر بیان داشته اند که : [قوانین مربوط به اقتصاداسلامی قالب فکری می خواهد ...این قالب فکری نیز،از نگرش و غور در مجموع مباحث اقتصادی اسلام و مکتب اسلام اخذ واستنباط می گردد]. ۵۴ هر چند تلاشگرانی ازاین دست در نگرش سیستماتیک به مسائل اقتصادی اسلام قدم های نخستین را برداشته اند واین گونه نوآوری ها دراین باب جای شکر و تقدیر دارد، ولی بلحاظ مربوط بودن این تحقیقات ، بدوران قبل از حاکمیت جمهوری اسلامی ، بیشتر رنگ[تئوری پردازی] دارد تا [قانون نگاری] والهام گیری از واقعیت ها.این کاستی باید در پروهش ها آتی بر طرف گردد. ۳. عدم توجه به موضوعات نوین عامل دیگری که در مورد کم توانی فقه موجود در پاسخگویی به مسائل نوین بطور عام و مسایل اقتصادی بطور خاص از آن یاد می شود،این است که در فقه موجود، آنچنان که باید به موضوعات نوین و مسائل مستحدثه توجه نگشته است . برای آن که فقه ، توان و قدرت مانور لازم را بیابد بایدابواب فقهی با توجه به این گونه موضوعات و مسائل ، تجدید سازماندهی شود و موردارزیابی مجدد قرار گیرد. سخن دراین ارتباط فراوان است و مسائلی که باید در آنها پژوهش بعمل آید بسیاراین که مسائل مستحدثه چیستند؟ آیااین عنوان به قضایایی اطلاق می شود که هیچ نوع سابقه طرح درابواب فقهی ندارند؟ یا به مسایلی که هر چند سابقه طرح در مباحث فقهی دارند ولی بلحاظ دگرگونی های عمیق در روابط مناسبات و تحول در ابزار زندگی ، تغییری ماهوی یافته اند؟ یا به هر دو گروه این مسائل ، اطلاق می گردد، خود جای بحث و تحقیق دارد. از زاویه دیگری نیز می توان به مبحث[مسایل مستحدثه] نگریست و عنوان داشت که این مباحث زاییده چه موجباتی را در پدید آمدن این نوع مسائل می توان موثر دانست ؟ و سرانجام سیرتاریخی این مساله را می توان مورد مطالعه قرارداد که فقها در برخورد با[حوادث واقعه] چه عکس العمل هایی رااز خود بروز داده اند؟ آیا سعی در گنجاندن آنها درابواب فقهی با عناوین موجود داشته اند؟ یا بدنبال تاسیس ابوابی تحت عنوان جدید بر آمده اند؟ در این مجال و دراین بخش ، درصدد طرح این مباحث نیستیم .این مباحث ، خود مجال

بسنده دیگری می طلبد . آنچه که اکثریت قابل ملاحظه ای از فقهای زمان شناس بر آن اذعان دارند این است که عدم توجه به پدیده ها و[حوادث واقعه] فقه رااز پویایی و تحرک لازم باز می دارد. واین گونه حوادث و وقایع آنچنان فراوان اند که هیچ فقیهی نمی تواند آنها را دراستنباطات خود نادیده بگیرد. برخی از صاحب نظران با توجه به همین واقعیت ، مباحثی را بااین عناوین در تالیفات خویش طرح کرده اند(التدوین الجدید للقوانین الاقتصادیه و مبادئه) ۵۵ و عنوان داشته اند که : [ااالقوانین والمسائل التی قداشتدت الیه الحاجه فی الزمن الحاضر فلات توجد فی الزمن الحاضر فلاتوجد فی هذاالکتبناالفقهیه] ۵۶ . این صاحب نظران ، بر ضرورت تدوین دوباره فقه براساس نیازهای زمان پای می فشرند و دگرگونی شرایط اقتصادی اجتماعی را مبنای این بازنگری قرار داده اند و بر آنند که : [مقتضیات زمان و واقعیات ،امکانا می تواند تاسیس [فقه جدید] را که تاکنون حتی تصور آن با پرهیز تلقی شده است . ضروری سازد]. ۵۷ مبنای این تفکراین است که اگر فقه بعنوان یک مجموعه حقوقی ، بر آن است که [حکم افعال مکلفین] را بیان کنند،این تکالیف وافعال ، در گذر زمان ، شکل و قالب و هیئات گوناگون می یابند واینگونه نیست که بشراز لحاظ نیازه، تفکرات ، مصارف و شکل روابط و مناسبات بر بستری خاص ، ثابت مانده باشد. با توجه به این واقعیت هاست که اجتهاد حقیقی چنین ترسیم می شود. [...مجتهد واقعی آن است که این رمز را بدست آورده باشد، توجه داشته باشد که موضوعات چگونه تغییر می کند، وبالطبع حکم آنها عوض می شود. والاـ به موضوع کهنه شده فکر کردن و حداکثر یک[علی الاـقوی] را تبدیل به[علی الاـحوط] کردن یا یک[علی الاـحوط] را تبدیل به[علی الاـقوی] کردن هنری نیست واین همه جار و جنجال لازم ندارد]. ۵۸ ۴. دوری فقه از حاکمیت و واقعیت ها هر تئوری ، دربرخورد با واقعیت هاست که باور می شود. به کاستی های خود وقوف می یابد و عناصر واجزاء جدیدی را برای توانایی بیشتر به درون خود راه می دهد. و می پذیرد. تئوری ای که از واقعیت و حاکمیت بدور ماند، به جای پرداختن به واقعیات ، در دالان ذهنیت ، به کنکاش بریده از عینیت قناعت می ورزند و بر ذهن و بافته های آن مشغول می گردد. آسمان به ریسمان می بافتد و به پیامدارائه طرحهای ذهنی ، در خارج توجهی نمی کند و میزان سازگاری آن با زمان و مقتضیات آن را نمی سنجد.این گونه تئوریه، بجای پردازش[حوادث واقعه] ،[حوادث مفروضه] را مورد کنکاش قرار می دهند. فقه نیز، بعنوان یک برنامه زندگی ، که بایداعمال و کردار مکلفان را در جهت هدفی خاص ، هدایت کند، متاسفانه در گذر زمان براثر عوامل بسیار،ازاین آفت برکنار نمانده است .انزوای قرونی فقه از حاکمیت ، موجب آن شده است که عناصری که موضوعات قضایای فقهی را تشکیل می دهند در برخی بخش ه، بجای ریشه داشتن در واقعیت ه، ریشه در ذهنیت فقها داشته باشند.این امر،از قدرت و تحرک فقه می کاهد. فقه ، جز در دوران خاصی از زمان ، در طول حیات خود، بدوراز حاکمیت بوده است دورانهایی مانند دوران حاکمیت عباسیان که بظاهر نهاده، در چهارچوب فقه شکل می گرفته اند، بواقع دوران حاکمیت فقه بشمار نمی آید، حقیقت آن است که دراین دوران ،[فقه] ، حاکم بر رفتار حکام نبوده است . بر عکس این حاکمان بوده اند که بر فقه حاکمیت داشته و آن را در جهت امیال خود سوق می داده اندلا[فقه] از مغلوبیت خود دراین دوران صدماتی را نیز، تحمل کرده است و ناخالص هایی بر آن وارد گشته است .این آفت ، مورد توجه صاحب نظران نیز قرار گرفته است . دوران های کوتاهی همانند دوران حاکمیت سربداران و ... را نیز نمی توان دوران حاکمیت فقه قلمداد کرد. چرا که در آن دورانها گر چه طرحها وایده هایی ابتدائی برای تدوین فقه حکومتی پی ریزی شد ولی دست اندرکاران حکومت ، آنچنان که می باید نه در حاکمیت بخیدن به فقه ابراهم داشته اند و نه در عمل ، توفیق چشم گیری کسب کرده اند. ! بدینسان ، مباحث اجتماعی ،سیاسی ،اقتصادی فقه ،امکان مانور نیافته و در عرصه ذهنیت و در زوایای مدارس محصور مانده است .این امر، تا بدان حد شیوع دارد که ابن خلدون ، در مقدمه مشهور خویش ، ذهنیت گرایی را بعنوان یک خصلت مشهور خویش ، ذهنیت گرایی را بعنوان یک خصلت تربیتی به عموم فقه، نسبت می دهد وی بااشاره به همین انزوا و تاثیر آن دراستنباط وافکار فقها می نویسد: [فقیهان عادت کرده اند که در مسائل فکری به کنجکاوی پردازند. و در دریای معانی فرو روند. و آنها رااز محسوسات انتزاع و در ذهن تجرید کنند و به

صورت امور کلی عمومی درآورنـد. تـا بطور عموم بر آنها حکم کننـد نه این که بخصوص ماده یا شـخص یا نسل یا ملت یا صـنف بخصوص را در نظر گیرنـد، و آنگـاه این کلی را براموِر خـارجی تطبیق کننـد.ایشـان ، در همه نظرهایشـان به امور ذهنی و نظریـات فکری عادت دارنـد. و بجزامور مزبور، چیز دیگری را نمی شناسـند]. ۵۹ دوری فقه از حـاکمیت ، علاوه برایجاد مشـکل دستیابی به موضوعـات واقعی [ذی الحکام] ، موجب می شـده است که از سوی مراکز قـدرت و سیاست . تحت فشار نیز قرار گیرد. آنها بر آن بودنـد که[فقه] یا در جهت امیال آنها حکم کنـد یا مهر سکوت بر لب داشـته باشـدو بـدین لحاظ، فقهای متعهد در تشـریح مسائل حکومتی ، یا کوتاه می آمـده انـد یا در طرح آن با مشـکلات بسیار مواجه بوده اند. شـهید صدر، بااشاره به این که مسائل اقتصادی اسـلام نیز،ازاین کلیت برکنار نمانـده است ، می گوید: (تدوین قوانین اقتصادی در گذشـته چون بهر حال ربط به نهادهای حکومتی پیـدا می کرده مشکل می شـده است. اینـک که پس از گـذشت قرون واعصـار،[فقه] به مسـند حـاکمیت راه یـافته و پنجه در پنجه واقعیت هاانـداخته است ، قضایـای شـکل گرفته آن ، در دوران انزو، تکـافوی واقعیت هـای موجود را نمی کنـد. فقهی که مسائـل و قضایـا را در محـدوده مـدارس و مساجـد حـل می کرد، با گـذاراز ذهنیت ، با زمختی عینیت ها روبرو گشـته است .[تـدوین قوانین اقتصادی در گذشـته چون بهرحال ربط به نهادهای حکومتی پیدا می کرده مشکل می شده است] . ۶۰ پر روشن است که این گذار تاریـخ ، بی دغدغه واشـکال ، نخواهد بود و بسادگی نخواهد یافت . مسوولان نظام ، و فقهاء روشن ضـمیراین نظام ، خود نیز، براین امرواقف اند و بهر مناسبت از آن یاد می کنند و همگان را بتلاشی فراگیر برای حل این مفصل فرا می خوانند. یکی از مسئولان بلند پایه نظام جمهوری اسـلامی می گوید: [اسلام قبلابعنوان یک فکر و ذهنیت بوداکنون تحقق پیدا کرده و به مرحله عمل رسیده ، لذا میان فکر و عمل تفاوت زیادی است و سوالات را طرح می سازد، که بایـد جواب داده شود]. ۶۱ یکی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی ، بااشاره به علل نارسایی فقه موجود می گوید : انصاف باید داد که چهارده قرن محرومیت مانعی است که باعث شده است فقـاهت همواره منهای حکومت به مسایل اجتماعی بنگرد. ۶۲ ۵. شـکل گیری فقه براساس دوران تاریخی خاص جامعه انسانی ، در طول حیات تاریخی خویش دورانهای مختلفی را گذرانده است . خصیصه هایی که این دورانها رااز هم متمایز می سازد، به روابط و مناسـبات انسـانی هر دوره ، شـکل تولیـد و توزیع و مبـادله و فرهنـگ آن دوره مربوط می گردد.این مناسـبات نمی توانـد در مسائل فکری و فلسفی هر دوره بی تاثیر باشد برخی از صاحب نظران برآنند که فقه موجود، بخصوص مسائل اقتصادی آن ، براساس روابط و مناسـبات یک دوره تاریخی ویژپی ریزی شده است واینک با دگرگونی این روابط، کشـش لازم را برای پاسخگویی به مشکلات عصـر حاضـر، آنچنان که می باید ندارد، و می باید اسـتنباطات نوینی با توجه به مناسـبات کنونی شـکل گیرد. یکی از صاحبنظران ، دراین بـاره می گویـد: [مبـادله ، مزارعه ، مضاربه ،اجاره ، مرابحه ، رب، موارد زکاه و خمس ، و معاملات و مکاسب ، همه اشـکال سیاسـی اقتصاد زراعی و بازاری قـدیم است . که فقه اسـلامی ، خود را با آنها منطبق ساخته و در آن اشـکال محبوس شده است] ۶۳ این صـاحب نظر بر آن است که روابـط اقتصـادی در شـرایط کنونی دراین قالب ها نمی گنجـد و لاجرم هناوین جدیـدی در مسائل اقتصادی طرح می گردد و احکام جدیدی می طلبد.اینکه این سخن تا چه میزان درست است کاوشی بایسته می طلبد در بافت فقه و خصـایص آن دوران تـاریخی خاص و میزان تاثیرپـذیری فقهااز آن روابط.امااگراین سـخن درست باشـد، بـدون شک این عامل می توانـد یکی از عوامل ضـعف فقه موجود بشـمار آید. بر پژوهشـگران و فقهاء زملا ن شـناس است که این گونه اظهار نظرها را مورد امعان نظر قرار دهند و درستی یا نادرستی آن را ثبتت کنند . ۶. ورود عناصر بیگانه با فقه ، در فقه : قدمت و سابقه تاریخی مجموعه[فقه] نام دارد، هر چند به غنای آن کمک می کند و آن را سـتبر واستوارتر می سازد، ولی از سوی دیگر، آن را در معرض دههـا نوع آفت نیز قرار می دهـد فاصـله زمـانی بسـیار طولانـی که بین تولـد، و حیـات کنونی فقه وجود دارد. برای سـلایق ، حب و بغض ه، و سیاست های خاص ،امکان تاثیرگـذاری های فراوانی را در فقه ، فراهم آورده است . و کاسـتن وافزودهای عمدی و طبیعی بسـیاری صورت گرفته است . و بدین گونه ، آنچه بعنوان منابع فقه اصـیل در دوران حیات ائمه[ع] طرح شده و در دوران های مقرون به آن

معصومین[ع] شکل گرفته و تدوین شده ،امروز با غباری ازاین آفات و تحریفات عمدی و طبیعی همراه است . این همه ، موجب گشته است که علاوه بر دگرگونی واقعیت ه،[فقه] از تحرک و نشاط نخستین خویش بازماند و براثر ورود عناصر بیگانه در درون فقه ، در برخی موارد و مسائل دچار نوعی رکود وایستائی گردد. شهید دکتر بهشتی ، در مقاله ای که در باب ضروت بازنگری منابع فقه نگاشته اند در باب ورود این عناصر بیگانه در منابع فقه می گویند: [در سنت ، چه در حدیث و چه گزارش تاریخیش ، دستهای تحریف کننده فراوانی وجود داشته است . عده زیادی از صاحبان آراء،افکار غیراسلامی یا ضداسلامی کوشیده اند با جعل حدیث از گزارش تاریخی ، آراء وافکار غیراسلامی یا ضداسلامی خود را به نام اسلام جا بزنند... دراین تحریف ، باید توجه کامل داشت . یک بررسی عادی ، نفوذ فرهنگهای بیگانه ،از فرهنگ هندی و چینی گرفته تا فرهنگ ایران روم یونان و مصر و حتی فرهنگ عهد جاهلیت عربی را در آنچه امروز به نام مجموعه های حدیثی و تاریخ اسلامی در دست است ، بخوبی مشخص می کند]. ۶۴ روشن است که ورودااین عناصر بیگانه به درون حدیث و تاریخ اسلامی ، به مثابه ورود آنها به درون فقه نیز، هست چرا که[فقه] بعنوان یک مجموعه ،از حدیث و تاریخ بعنوان دو منبع کشف حکم ، سود می جوید واز این کانال ، ناخالصی ها دراحکام فقهی نیز می تواند راه یابد. این گونه آفت ها که یاد شد، گاه سلامت مواد و محتوای احکام را مورد تعرض قرار می دهند و گاه قالب و جهت گیری های استنباط را شهید مطهری ، با شاره به عناصر بیگانه ای که دراستنباطات فقهی را مورد تعرض قرار می دهد، در مورد تاثیرافکار بسته و متحجراشعری گری در فقه شیعه می گوید: [نباید تصور کرد که حکومت اشعری و تسنن چه ربطی به عالم تشیع دارد، باید دانست که اینگونه حوادث که در جهان پیدا می شود، و مسیر افکار را در ناحیه ای عوض می کند نمی تواند در جاهای دیگر بی اثر باشد، حتما شیعه نیز تحت تاثیراین افکار بوده اند]. ۶۵ ۷. گستردگی مباحث فقه و عدم رشته بندی آنها اگر کسی درستی از گستره فقه آگاه باشد بدین امراذعان خواهد داشت که تنها برای مرور و فهم درست مجموعه مباحث فقهی ، دهها سال تمام وقت و عمر لازم است تا کسی بتواند یک دوره فقه اسلامی را بصورت گذرا و سطحی مرور کند و آشنایی اجمالی با عناوین واحکام آن بیابد. با توجه به وسعت حوزه مسائل فقهی ،اگر پژوهشگرانی بر آن باشند که با مقیاس های علمی و کاوش های استاندارد به بررسی مباحث و مسائل خاص فقهی بپردازند واز کم و کیف اقوال در آن باب آگاهی یابند، زمینه های تاریخی شکل گیری آن مباحث را مورد کاوشی قرار دهند و شبهات جدید و مسائل مستحدثه مربوطه را مورد توجه و شناخت قرار دهند و سرانجام یک تحقیق جامع و قابل پذیرش برای مجامع عملی درابواب مختلف ارائه دهند، آیا می توان امید داشت که یک فقیه بتواند در مورد تمایم فقه از عهده چنین تلاشی انبوه و سترگ برآید؟ بعید می نماید کسی از واقعیت مسائل فقهی با خبر باشد و باز هم پاسخ مثبت بدین سوال بدهد. حتی با مقیاس های معمولی تر نیز، چنین امری در حوزه های علمی سابقه و شایع نداشته است . گستردگی موضوعات و مسائل و پدید آمدن هزاران عنوان [ذی احکام] و مطرح شدن صدها زمینه قابل بحث براثر رشدارتباطات و تلاقی فرهنگه،این امکان را عملااز فقها سلب کرده است ، که بتوانند ضمن پرداختن به همه مباحث وابواب ، در هر کدام غور عمیق و کاوش های دقیق را معمول دارند.[پردازش مجموعی] فقه ، موجب می گردد که تحقیقات و مباحث از تعمق لازم برخوردار نباشد و در مباحث ، به ذکراقوال مشهور اکتفاء گردد و یا عوامانه با آن برخورد گردد واین امرا ز جمله بزرگترین عوامل رکود فقه وانزوای آن است . چنین امری ، با توجه به گسترش دانش بشری و مسائل اسلامی و تلاقی فرهنگه، و تلاش سازمان یافته جوامع فرهنگی پیشرفته ، که هر روز سیستم های حقوقی خود را سامان بهتری می بخشند تخصصی شدن فقه را به مثابه یک ضرورت مطرح می سازدامری که باید فقهای زمان شناس و آشنای با قضایا و مسائل مستحدثه ، بدان دست یازند. چرا که بدون شناخت واقعیت های موجود در روابطانسان ها و مسائل انسانی قابل بث در فقه ، رشته بندی فقه کاری خواهد بود روبنایی و دگرگونی عمیق و لازم را در جهت گیری و مباحث فقه به وجود نخواهد آورد. شهید مطهری ،این فقیه و متفکر زمان شناس ، با تکیه بر آگاهیهای عمیق خوداز بافت فقه ، و آشنایی به مقتضیات زمان و روابط و مناسبات بشری در دوران معاصر، درباره ضرورت رشته

بندی می گوید: [احتیاج به تقسیم کار در فقه و بوجود آمدن رشته های تخصصی در فقاهت از صد سال پیش به این طرف ، ضرورت پیدا کرده و در وضع موجود یا باید فقهای این زمان جلو رشد و تکامل فقه را بگیرند و متوقف سازند یا به این پیشنهاد تسلیم شوند...اگر مدعی هستیم که فقه ما نیز، یکی از علوم واقعی دنیاست ، بایدازاسلوبهایی که در سایرعلوم پیروی می شود پیروی کنیم .اگر پیروی نکنیم معنایش این است که از ردیف علوم خارج است]. ۶۶ تا بدینج، در حد توان خویش از مسائل مربوط به[فقه واقتصاد] و نیز علل کم توانی فقه ، در برخورد با موضوعات نوین از جمله مسائل اقتصادی سخن گفتیم . و زمینه هایی را برای کاوش بیشتر طرح کردیم امید می رود صاحبان اندیشه و دلدادگان به حاکمیت فقه به شناسایی گسترده تر این علل همت گمارند و در جهت ریشه کن کردن این نارسایی ها گام بردارند. چنانکه در بدو سخن گفتیم ،این مقاله ، تنها زمینه های قابل بحثی را طرح کرده واز فرزانگان ،امید پژوهش های بایسته تری را دارد. در باب ارتباط[فقه] با[پی ریزی اقتصاد سالم] سخن بسیاراست . صفحات محدود مجله امکان پیگیری این مبحث دراین شماره را نمی دهد بامید آن که در آینده این امکان را بیابیم مقاله را به پایان می بریم .

پاورقی ها

۱. قانون اساسی ، بند ۱۲ازاصول کافی . ۲. مقدمه ای بر علم اقتصاد، توانایان فرد، ج ۱.۳۰. ۳. همان مدرک ،ج ۱.۳۹. ۴. همان مدرک ،ج ۱.۳۰. ۴. اقتصاد م، ج ۲.۱۳. ۵. همان مدرک ،۲.۱۷و۱۸. و درآمدی براقتصاداسلامی ، دفتر همکاری حوزه ، دانشگاه ، .۱۳و۱۴. ۷. همان مدرک ،ج ۲.۱۲و۱۳. ۸. مقدمه ای بر علم اقتصاد،ج ۱.۳۳و۳۴. ۹. همان مدرک ،ج ۱.۳۴و۴۱. ۱۰. و۱۱ اقتصاد م، ۱.۱۰و۱۱. ۱۲. اقتصاداسلامی ، شهید بهشتی ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ،.۵۹. ۱۳و۱۴ همان مدرک ،.۶۳و۶۴. ۱۵ همان مدرک ،.۶۰. ۱۶. حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی ، خطبه های جمعه ، وزارت ارشاد،ج ۳.۲۷۹. ۱۷ اقتصاداسلامی ، شهیدبهشتی .۶۲. ۱۸ همان مدرک ،.۶۱. ۱۹. رک : خطبه های جمعه ، ج ۳.۲۷۹ سخنان حجه هاشمی رفسنجانی . تئوری تقاضا و تحلیل اقتصادی انفاق ،ایراج توتونچیان .۲۰. ۲۱بررسی اجمالی مبانی اقتصاداسلامی ، .۴۴. ۲۲. مجموعه فتاوای یاد شده در مورد مسائل اقتصادی در مجله حوزه ، شماره .۲۳از صفحه ۲۱ تا ۳۲ آمده است . ۲۳مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی ،۱۵۶۲/۰۳. ۲۴. رک : اطلاعات سیاسی اقتصادی ، شماره ۷.۴۰ نویسنده مقاله یاد شده دراین زمینه آورده است : با توجه به گفتار مسئولان از جمله نخست وزیر باید قبول کنیم که تامین هزینه های جنگ به عنان برنامه بلند مدت دولت حداقل برای مدت زمان حدود ۲۰ سال مطرح است باید نسبت به تدوین بودجه ای مستقل و برنامه ریزی شده برای جنگ اقدام شود. ۲۵. سخنان نخست وزیر در دفاع از بودجه . رک : روزنامه رسمی مجلس ، شماره .۱۱۶۷۶. ۲۶مذاکرات مجلس شورای اسلامی ، دور دوم ، جلسه .۹۲. ۲۷روزنامه مجلس ، شماره .۱۱۶۷۵. ۲۸۲۹ اطلاعات سیاسی اقتصادی ، ۴۰/۰۷. ۳۰روزنامه رسمی مجلس ، شماره .۱۱۶۷۵. ۳۱و۳۲ اطلاعات سیاسی اقتصادی ،۰۵/۸/۰ ۳۳ همان مدرک ، شماره /۰۲/۴ ۳۴روزنامه مجلس شورای اسلامی ، دور دوم ، .۳۴ جلسه ۹۳. ۳۵ اطلاعات سیاسی اقتصادی ، شماره ۰۷/۸/ ۳۶جلسه ۹۲ دور دوم مجلس شورای اسلامی . ۳۷. رک : درس فقه ، .۱۴۰۸/۰۱/۱۸. ۳۸. رک : روزنامه رسالت شماره .۴۹۲. ۳۹مشروح مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی ، ج ۱.۱۱۸. ۴۰روزنامه رسالت ، شماره ۴۹۱ سرمقاله . ۴۱. در صفحه ۱۶ ج ۲ اقتصاد م، شهید صدر، به سخنان این گروه اشاره شده است . ۴۲ زمین در فقه اسلامی ، ج ۱۰/۱/ ۴۳. مراجعه شود به جزوه اجتهاد دراسلام ، شهید مطهری .۲۶ و نیز بنگرید کلام شهید بهشتی را ما معتقدیم که اسلام از روزاول یک انقلاب بود و باید همچنان بعنوان یک آیین انقلابی تاابد بماند. برای درک یک آیین انقلابی ، روحیه انقلابی لازم است . عرض مااین است و روی این تکیه داریم . می گوئیم فردی که روحیه انقلابی ندارد و ضعف نفس دارد. محافظه کار بار آمده است اگر تمام ویژگیهای دیگر را هم که در کتاب ها برای مجتهد می شماریم دارا باشد، درفهم بعدانقلابی اسلام توانایی کافی نخواهد داشت . در حقیقت با صراحت

اینطور بگویم برای این که یک مجتهد، مجتهدی باشد واجد شرایط ... باید دارای روحیه انقلابی باشد تا درست مجتهد باشداین قیدی است که بعنوان یک مبنا برای اصول الفقه پیشنهاد می کنیم . رک : مذاکرات مجلس خبرگان ، ج ۱.۲۱۹. ۴۴و۴۵. مراجعه شود هب آثار آقای محمدباقر بهبودی ،از جمله معرفقه الحدیث و صحیح الکافی و نیز رک . و به مقاله ای از شهید بهشتی در باب طرح کوششی تازه در راه شناخت تحقیقی اسلام مجله حوزه ، شماره ۱۵.۳۸. ۴۶بررسی اجمالی مبانی اقتصاداسلامی ،.۲۷. ۴۷ الرب،ابوالاعلی المودودی .۱۰۸. ۴۹ همان مدرک ، ۱.۹۳ همین مولف در باب مهریه با توجه به آیه ولوآتیتم احدا هن قنطارا آورده است که قنطار برابراست با ۵۲۵۰۰ مثقال طلا که اگر هر مثقال طلا ۱۰۰۰ تومان باشد مهریه می تواند برابر باشد با .....۵۲۵ تومان براساس این فرض با توجه به قیمت فعلی طلا می توان جوازاخذ مهریه ای معادل .۲۵۰ میلیون تومان حکم کرد رک : ج ۱.۵۴.۵۳. ث۴۸ مالکیت خصوصی ، ج ۱.۱۴۵و۳۴. ۵۰. روزنامه جمهوری اسلامی ، شماره ۲۰۷۹. ۵۲. دراین باب اشاره به یک مورد خالی از لطف نیست . یکی از خبرگان قانون اساسی بااصرار براینکه اصلی درباره مالکیت خصوصی در قانون اساسی گنجانده شود گفته است : ....مالکیت دراسلام محدود نیست و انسان می تواند روزی پانزده تومان ، هزارتومان و یا یک میلیون تومان دخل کند۵۱ .سوره حشر،/۰۷ و شهید هاشمی نژاد در جواب ایشان . محدوداست برادر. ر.ک مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی ،ج ۳.۱۵۳۹. ۵۳. شهید بهشتی ، رک مقاله ای که از آن شهید مجله حوزه ، شماره ۱۵.۳۸. ۵۵. و۵۶ اقتصاد م، ج ۱۷۹. ۵۷. متن در فقه اسلامی ، ج ۱۲/۱/ ۵۸. اجتهاد دراسلام ، شهید مطهری ،.۲۵. ۵۹. مقدمه ابن خلدون ، ترجمه گنابادی ، ط بنگاه کتاب ، ج ۲ صفحان ۱۱۴۸ – ۱۱۴۷ – ۱۱۴۶. ۶۰. اقتصاد م، ج ۱.۱۷. ۶۱. آیه الله موسوی اردبیلی ، کیهان ، ۱۳۶۶/۰۹/۱۸. ۶۲. نطق قبل از دستور یکی از نمایندگان پیرامون فتاوی تاریخی حضرت امام در باب مسائل اقتصادی . ۶۳. جهت گیری طبقاتی اسلام دکتر شریعتی .۹۸. ۶۴. مجله حوزه ، شماره ۱۵.۵۱. ۶۵. بررسی اجمالی – مبانی اقتصاداسلامی .۲۸. ۶۶. اجتهاداسلام ، .۲۷.۲۸.۳۲.

پرسش و پاسخ

اقتصاد

نظام اقتصادی اسلام

آیا قوانین اقتضادی ربطی به ایـدئولوژی دارد؟ فی المثل در عملیات بانکی اگر بخواهیم قوانین فقهی را اجرا کنیم , داد و سـتد رونق نمی یابد, چون مثلاً شخصی مبلغی را به بانک می دهد و سود آن را دریافت می کندو با آن زندگی می کند و هیچ کار اقتصادی نمی کند.

پرسش

آیا قوانین اقتضادی ربطی به ایـدئولوژی دارد؟ فی المثل در عملیات بانکی اگر بخواهیم قوانین فقهی را اجرا کنیم , داد و ستد رونق نمی یابد, چون مثلاً شخصی مبلغی را به بانک می دهد و سود آن را دریافت می کندو با آن زندگی می کند و هیچ کار اقتصادی نمی کند.

پاسخ

قوانین اقتصادی , بخش عظیمی از فقه اسلامی و جزء دستورهای دینی است , مانند بیع (خرید وفروش) و اقسام آن و اجاره و

مساقات و مضاربه و جعاله و شرکت و حواله و کفالت و غیره , که برای هر کدام ازموضوعات فوق , در فقه اسلامی , کتابی اختصاص یافته است و بخش عظیمی از فقه را مکاسب (کسب ها) تشکیل می دهد. دربارهء عملیات بانکی می توان به نحوی عمل کرد که صحیح باشد و مشکلی به وجود نیآید, مثلاً ـ همان طور که درمضاربه شخصی پانصد هزار تومان پول دارد و توان کار اقتصادی ندارد, می تواند پول را به شخص مطمئنّی بدهدو با هم قرار داد مضاربه ببندند که او با آن پول به کاسبی بپردازد و هر چه از آن استفاده برده , نیمی , از آنِ صاحب پول و نیم دیگر از کاسب (عامل) باشد. این معامله و قرار داد مضاربه صحیح است . همین طور بانک می تواند طرف قرارداد اشخاص باشد, مثلاً ـ آقای پول را به بانک به عنوان سپردهء ثابت کوتاه یا بلند مدّت به عنوان مضاربه بدهد و بانک با آن کارهای اقتصادی کند و از منافع آن , مقداری را طبق قرارداد به صاحب پول پرداخت نماید. اگراین طور عمل بشود, اشکالی ندارد و باعث رونق اقتصادی شده است . بنابراین عملیات بانکداری اسلامی باعث رونق اقتصادی می شود, چون پول گذاردن در بانک به عنوان سپردهء ثابت یک کار اقتصادی است , درست مانند این که شخص با پولش برنج و حبوب بخرد و در مکانی در معرض فروش بگذارد و با فروش آن ها استفاده ببرد, در حالی که شخص کاری نکرده و پول را فرستاده و برنج و حبوب برایش فرستاده اند و ایشان در مغازه نشسته و دیگری برایش می فروشد.

آیا دین اسلام دین فقر و گرسنگی است؟ علت فقر اقتصادی جوامع اسلامی چیست؟

پرسش

آیا دین اسلام دین فقر و گرسنگی است؟ علت فقر اقتصادی جوامع اسلامی چیست؟

پاسخ

متأسفانه یکی از آسیب های دین شناسی آن است که برخی خاستگاه چالش ها و نارسایی های مربوط به مسلمانان را دین و آموزه های آن می دانند، حال آن که عقب ماندگی و مشکلات مسلمانان مربوط به خود آنان بوده و اسلام چیزی است و مسلمان بودن چیزی دیگر.(۱) در اسلام مسلمانان به فعالیت های اقتصادی فرا خوانده شده و از فقر و هر گونه تن پروری و بیکاری نهی شده اند تا آن جا که کار در راه تأمین هزینه زندگی اعضای خانواده، ارزش جهاد در راه خدا را پیدا کرده است.(۲) یکی از نویسندگان در ذیل تفسیر آیهٔ ۲۰ مزمل می نویسد": در آیه تلاش برای زندگی در کنار" جهاد فی سبیل الله "قرار داده شده و این نشان می دهد که اسلام برای این موضوع اهمیت زیادی قائل است. چرا چنین نباشد، در حالی که یک ملّت فقیر و گرسنه و محتاج به بیگانه، هرگز استقلال و عظمت و سربلندی نخواهد یافت؟! اصولاً" جهاد اقتصادی "بخشی از" جهاد با دشمن "است.(۳) امام صادق(ع) در خصوص اهمیت کسب روزی فرمود": لا تکسلوا فی طلب معایشکم فأنّ آبائنا کانوا یرکضون فیها و یطلبونها؛(۴) در تحصیل روزی تنبلی نکنید، زیرا پدران ما در این راه می کوشیدند و روزی را طلب می کردند. "بر این اساس، اسلام مسلمانان را نه تنها به دوری از فقر فرا خوانده، بلکه آن را مانند جهاد دانسته است. اما فقر مسلمانان ریشه در عوامل دیگر دارد. یکی از علل مهم، سیاست هایی است که در طول تاریخ توسط حاکمان ستمگر به کار گرفته شده و دشمنان نیز از آن حمایت می کردند. دشمنان می دانند که استقلال اقتصادی مسلمانان، با منافع آنان در تضاد است. آنان ذلت و وابستگی جهان اسلام را می خواهند! داده های تاریخی نشان از آن دارد که یکی از وابستگی هایی که شدیداً جامعه اسلامی را آسیب پذیر نمود، وابستگی اقتصادی به کشورهای استعمار گر

است. برداشت هـای انحرافی از دین یکی از علل گسترش فقر در جهان اسـلام برداشت های انحرافی از دین می باشـد. برخی تصور می کنند که دین انسان ها را به آخرت فرا خوانده و از تلاش و فعالیت در دنیا بر حذر داشـته، که غلط بودن این پندار کاملاً روشـن است. در برخی از روایـات یکی از مؤلفه هـای جامعـهٔ آرمـانی امام زمان(عـج) پیشـرفت های اقتصادی و علمی بیان شـده است. این نشان می دهد که یکی از اهداف مهم اسـلام فقر زدایی و فرا خوانی به فن آوری و پیشـرفت های اقتصادی است. پیامبر اسلام و ائمه به فعالیت های اقتصادی می پرداختند و در صدد تشـکیل جامعهٔ بدون فقر بودند. امام علی(ع) یکی از وظایف حاکمان را فقر زدایی دانست.(۵) البته در اسـلام همـان گونه که به فعالیت های اقتصادی سـفارش شـده، به تقوا و معنویت گرایی نیز سـفارش شـده است، زیرا همه خوشـبختی ها در داشـتن مال و ثروت ظهور نمی کنـد. این که تصور می شود ملت های فاقد ایمان و پرهیزگاری، غرق در نـاز و نعمت هسـتند، اشـتباره بزرگی است؛ زیرا اگر به درون این جوامع نفوذ کنیم، دردهـای جانکـاهی (که روح و جسم آن هـا را درهم می کوبـد) می بینیم و قبول خواهیم کرد که بسـیاری از آن هـا از بیچـاره ترین مردم روی زمین هسـتند،(۶) زیرا معنویت مهم ترین سـرمایه زندگی است. اگر در اسـلام از درآمدها و ثروت اندوزی غیر مشروع نهی شده، بدین جهت است که مردم از معنویت فاصـله نگیرند و عدالت اجتماعی گسترش یابد. خود باختگی یکی از علل مهم فقر جوامع اسلامی خود باختگی است، بدین معنا که امروزه مسـلمانان توانـایی هـا و قـابلیت هـای خویش را فراموش کرده و تصور می کننـد فقط دیگران توان اقتصادی و خلاقیت های علمی دارنـد. روحیه خود باختگی موجب شـده است که در جوامع اسـلامی از نیروهای انسانی کشورهای بیگانه اسـتفاده شده و این رویکرد فقر اقتصـادی و وابسـتگی را در پی دارد. پی نوشت هـا: ۱. تفسـیر نمونه، ج ۶، ص ۲۷۰. ۲. وسائل الشـیعه، ج ۱۲، ص ۴۳ (الکاد علی عیاله کالمجاهـد فی سبیل الله). ۳. تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۲۰۰. ۴. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۸. ۵. نهج البلاغه، نامهٔ ۵۳. ۶. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۲۶۸.

اسلام با اقتصاد چند گونه پیوند دارد؟

پرسش

اسلام با اقتصاد چند گونه پیوند دارد؟

پاسخ

اسلام دو پیوند با اقتصاد دارد: مستقیم و غیرمستقیم. پیوند مستقیم اسلام با اقتصاد از آن جهت است که مستقیماً یک سلسله مقررات اقتصادی درباره مالکیت، مبادلات، مالیات‌ها، حجرها، ارث، هبات و صـدقات ،وقف، مجازاتهای مالی یا مجازاتهایی در زمینه ثروت و غیره دارد. اسـلام کتـاب البیع، کتـاب الاجـاره، کتـاب الوکـاله، کتـاب الرهن، کتـاب الارث،کتاب الهبه و کتاب الوقف دارد. و از طرف دیگر می‌دانیم اصل «نُوءمِنُ بِبِعْضٍ و نَکْفُرُ بِبَعْضٍ» ـ همان‌طور که قرآن کریم می‌فرمایـد مطرود است. علیهـذا یا باید اسـلام را دربست بپـذیریم و یـا بایـد دربست رد کنیم. پیونـد غیر مسـتقیم اسـلام با اقتصاد از طریق اخلاق است. در این جهت برخی مـذاهب دیگر نیز کم و بیش چنین می باشـند. اسـلام مرد م را توصـیه می کنـد به امانت، عفت، عدالت، احسان، ایثار؛ منع دزدی و خیانت و رشوه. همـهٔ اینهـا در زمینه ثروت است و یا قسـمتی از قلمرو این مفاهیم، ثروت است. تا حـدود مسائل اقتصادی روشن نشود، حـدود عدالت، امانت، عفت، احسان و همچنین حدود دزدی، خیانت و رشوه روشن نمی‌شود.

اصول متعارفه و موضوعه اقتصاد اسلامی چیست؟

پرسش

اصول متعارفه و موضوعه اقتصاد اسلامی چیست؟

پاسخ

: عبارت است از: الف. اقتصاد باید به نحوی باشد که موجب ازدیاد ثروت عمومی بشود، راکد و ثابت نباشد، متکامل باشد، حداکثر استفاده از عامل طبیعت و عامل انسانی بشود. ب. عدالت و مساوات رعایت گردد، به معنی اینکه تبعیضها و اولویتهای بیجا در کار نباشد. ج. فردی فرد دیگر را استثمار نکند. د. عدالت به معنی اینکه حقوق طبیعی افراد باید رعایت شود؛ هم به این معنی که حق طبیعی یک فرد به او داده شود، نه به فرد دیگر، یا همه افراد دیگر و دولت، و هم به معنی اینکه آزادی یک فرد محترم شمرده شود. می توانیم آزادی را اصل علیحده بشماریم. و. احترام آزادی افراد در انتخاب کار ز. آزادی افراد که خود یک اصل است و همچنین ازدیاد ثروت عمومی که خود اصل دیگر است، باید محدود شود به سایر مصالح بشر؛ یعنی باید منحصر به اخلاق عموم و معنویات بشر باشد.

اسلام چه نوع درآمدهایی را ممنوع کرده است؟

پرسش

اسلام چه نوع درآمدهایی را ممنوع کرده است؟

پاسخ

آنچه اسلام از رشته های درآمد منع کرده است چند قسم است: الف. درآمد از طریق اغراء به جهل و تثبیت جهالت مردم و تحکیم عقاید سخیف و خرافی نظیر بت فروشی و صلیب فروشی. ب. نوع دوم تحصیل درآمد، از طریق اغفال و اضلال است. بیع کتب ظلال از این قبیل است. در اسلام شکستن سکه تقلبی و از بین بردن کتاب تقلبی واجب است. البته خرید و فروش آنها برای کسانی که قدرت تفکر و تجزیه و تحلیل دارند مانعی ندارد اما برای کسانی که فاقد این قدرتند صحیح نیست. (امروز به نام آزادی عقیده و فکر، نشر هر کتابی و خرید و فروش هر کتابی را صحیح می دانند، اما اسلام این راه درآمد را به روی پیروان خود بسته است. تدلیس ماشِطه و نجش از این قبیل است. مدح مَنْ لایَستَحِقُّ المدح از این قبیل است. کهانت نیز از این قبیل است، بلکه تحریم ساختن و مبادله مجسمه نیز از این قبیل است و لو آنکه جنبه حریمی و مقدّمی دارد.) ج. تقویت دشمنان به هر نحوی باشد از این نوع است. بیع سلاح به اعداء دین، بلکه هرگونه خرید و فروشی که سبب شود دشمن، قوی و دوست ضعیف شود در اسلام ممنوع است. اگر خرید و فروشی سبب شود که بنیه نظامی یا اقتصادی یا فرهنگی دشمن قوی و متقابلاً بنیه نظامی، اقتصادی، فرهنگی خودی ضعیف شود ممنوع است. فروش نسخ خطی قیمتی به آنها از این قبیل است. فروش موادی از قبیل نفت به آنها از این قبیل

است. د. تحصیل درآمد از راه تولید یا خرید و فروش و مبادله موادی که استعمال آنها برای بشر زیان دارد و یا فایده‌ای ندارد و از نوع هوسهای کودکانه است. مبادله شراب، اعیان نجسه، آلات قمار و غش از این قبیل است. هـ پای ماده مضری در کار نیست، بلکه نوع کاری که فرد در مقابل آن واقع می شود بیهوده یا مضر است، مثل لهو و غنا یا قمار قیادت یا هجو مؤمن. و. نوع دیگر کاری است که از نظر اسلام فوق مسائل اقتصادی است، از قبیل اجرت در قضاوت، تعلیم دین و قرآن، اجرت بر اذان یا افتاء. اذان شعار است، شعار راستی و ایمانی، پیام دل است به دل؛ این زشت است که کسی پول بگیرد و بگوید: «اَشْهَدُ اَنْ لا اِلَهَ اِلَّا اللّه»؛ این کار، فروشی نیست، همچنانکه از نظر اسلام سربازی نیز مزدوری نیست، اجباری هم نیست، قصد قربت می خواهد. حتی بیع مصحف. این گونه کارها باید بلاعوض صورت گیرد، ولی بودجه عامل از بیت المال تأمین شود. (بعضی علت حرمت اجرت [در این موارد را] تضاد اجرت با قصد قربت دانستهاند، ولی به عقیده ما این است که این گونه کارها در اسلام فوق مبادله و خرید و فروش می داند. افتاء و ارشاد هم از این قبیل است. ز. کارهایی که منجر به تجمل پرستی مفرط بشود، مثل ساختن یا مبادله ظروف طلا و نقره.

رابطه « اخلاق » و « اقتصاد » در اسلام چگونه است؟

پرسش

رابطه « اخلاق » و « اقتصاد » در اسلام چگونه است؟

پاسخ

بین اقتصاد اسلامی و اقتصاد مادّی، تفاوت فراوانی وجود دارد. مهمترین فرق بین این دو، این است که اقتصاد اسلامی، با اخلاق و اصول انسانی آمیخته و توأم است؛ در حالی که اقتصاد مادّی، نه تنها از عاطفه و اخلاق خالی است، بلکه اصل حاکم بر آن منافع مادّی است. ولی اصل حاکم بر اقتصاد اسلامی اخلاق است؛ و تحصیل منافع باید در سایه حفظ ارزشهای اخلاقی باشد؛ بر همین اساس اسلام معاملهای را که منشأ فساد باشد، حرام شمرده است؛ مثلًا اگر تأسیس مراکز فحشا در اسلام ممنوع است؛ یا اگر شراب فروشی و دایر کردن قمارخانهها در اسلام حرام اعلام شده و یا اگر تأسیس بانکهای رباخوار در اسلام جایز نیست، همه و همه بدین جهت است که این گونه کارها منشأ مفاسد زیادی است و با اخلاق اسلامی سازگار نیست.

آیا احکام اقتصادی اسلام بیشتر بیانگر تجارت است و توجّهی به کشاورزی ندارد؟

پرسش

آیا احکام اقتصادی اسلام بیشتر بیانگر تجارت است و توجّهی به کشاورزی ندارد؟

پاسخ

در احادیث اسلامی به کشاورزی اهمّیّت بسیار داده شده است ;از جمله در روایتی از امیرمؤمنان((علیه السلام)) چنین آمده است: «هر کس با وجود داشتن آب و خاک، فقیر باشد از رحمت یا نعمت خدا دور است». در روایت دیگر آمده است که شخصی از امام معصوم((علیه السلام)) درباره کشاورزان پرسید ;امام فرمود: «کشاورزان گنج های خدا در زمینند. خداوند هیچ کاری را بیشتر از زراعت دوست نمی دارد. خدا هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر اینکه زارع بوده است، جز «ادریس» که خیاط بود».

آیا در قرآن‌کریم در مورد ربا خواری و پول ربوی آیاتی آمده است؟ عذاب‌های دنیوی و اخروی رباخوار چیست؟

پرسش

آیا در قرآن‌کریم در مورد ربا خواری و پول ربوی آیاتی آمده است؟ عذاب‌های دنیوی و اخروی رباخوار چیست؟

پاسخ

بله، قرآن‌کریم در آیاتی رباخواری را حرام دانسته و رباخواران را وعدهٔ عذاب‌های شدید داده است ;از جمله: ۱. خداوند متعال می‌فرماید": الَّذِینَ یَأْكُلُونَ الرِّبَوَاْ لاَ یَقُومُونَ إِلاَّ كَمَا یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطَـٰنُ مِنَ الْمَسِّ ذَ‌ٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوٓاْ إِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ الرِّبَوَاْ وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَیْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَوَاْ فَمَن جَآءَهُ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَانتَهَیٰ فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَی اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُوْلَـٰٓئِكَ أَصْحَـٰبُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَـٰلِدُونَ یَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَوَاْ وَیُرْبِی الصَّدَقَـٰتِ وَاللَّهُ لاَ یُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِیمٍ (; بقره، ۲۷۵ و ۲۷۶) کسانی که ربا می‌خورند بر نمی‌خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان دیوانه شده و نمی‌تواند تعادل خود را حفظ کند]گاهی زمین می‌خورد، گاهی بپا می‌خیزد[این به خاطر آن است که گفتند بیع هم مانند ربا است]و تفاوتی میان آن دو نیست[در حالی که خدا بیع را حلال کرده و ربا را حرام]زیرا فرق میان این دو بسیار است[و اگر کسی اندرز الهی به او برسد و]از رباخواری[خودداری کند سودهایی که در سابق]قبل از نزول حکم تحریم[به دست آورده مال او است و کار او به خدا واگذار می‌شود ;ولی کسانی که باز گردند]و مجدداً مرتکب این گناه شوند[اهل آتش خواهند بود و همیشه در آن می‌مانند. خداوند ربا را نابود می کند و صدقات را افزایش می‌دهد، و خداوند هیچ انسان ناسپاس گنهکاری را دوست نمی‌دارد. "۲. در آیه‌ای دیگر می‌فرماید": ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بپرهیزید و آن چه از]مطالبات[ربا باقی مانده رها کنید، اگر ایمان دارید، اگر]چنین[نمی کنید بدانید با جنگ با خدا و رسول او روبرو خواهید بود و اگر توبه کنید، سرمایه‌های شما از آن شماست ("...بقره، ۲۷۸، ۲۷۹)(ر.ك: تفسیر نمونه، آیت‌اللّه مکارم شیرازی و دیگران، ج ۲، ص ۲۶۹ ـ ۲۸۲، دارالکتب الاسلامیهٔ، تهران.) ۳. همچنین در جایی دیگر می‌فرماید": ای کسانی که ایمان آورده‌اید ربا]و سود پول[را چند برابر نخورید از خدا پروا کنید تا رستگار شوید. ("آل عمران، ۱۳۰) و نیز آیات ۱۶۱، سوره نسأ و...(ر.ك: ربا در اسلام، شهید آیت‌اللّه دکتر بهشتی، ;دفتر نشر فرهنگ اسلامی.) رباخواری و رباخواران در روایات اسلامی نیز به شدت مورد سرزنش قرار گرفته است، چنان که حضرت امام صادق‌می‌فرماید: رباخوار از دنیا بیرون نمی‌رود مگر آن‌که به نوعی از جنون مبتلا خواهد شد.("بحار الانوار، علامه مجلسی، ;ج ۱۰۰، ص ۱۲۰، مؤسسهٔ الوفأ، بیروت.) پیامبر اکرم‌می‌فرماید": هنگامی که به معراج رفتم دسته‌ای را دیدم به حدی شکم آنان بزرگ بود که هر چه جدیت می کردند، برخیزند و راه روند، برای آنان ممکن نبود، و پی در پی به زمین می‌خوردند. از جبرئیل سؤال کردم، این‌ها چه افرادی هستند؟ جرم‌شان چیست؟ جواب داد این‌ها رباخواران هستند(".همان، ص ۳۴۹ / ر.ك: تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۲، ص ۲۷۱ـ۲۷۳، دارالکتب الاسلامیهٔ.)

فرق بین اقتصاد اسلامی و سرمایه داری چیست و آیا برنامه های اول و دوم دولت با اقتصاد اسلامی هماهنگ است ؟

پرسش

فرق بین اقتصاد اسلامی و سرمایه داری چیست و آیا برنامه های اول و دوم دولت با اقتصاد اسلامی هماهنگ است ؟

پاسخ

به طور معمول هر ایـدئولوژی و مکتبی به بیان اصول کلی و جهت گیری های اساسـی و سیاست گـذاری های کلان می پردازنـد و آیین نامه های اجرایی بر عهـده کارشـناسان است. در اسـلام نیز خطوط کلی اقتصاد بر محور عـدالت اجتماعی و حـداکثر مشارکت مردمی بنیان گـذاری شـده است که دراین باره می توانید به منابع زیر مراجعه فرمایید: ۱- اقتصاد ما، شـهید سید محمد باقر صدر ۲- بانکداری بدون ربا، شـهید سید محمد باقر صدر ۳- بانکداری داخلی۲، بانک مرکزی جمهوری اسـلامی ۴- زمین در فقه اسلامی، طباطبایی ۵- طراح تحلیلی اقتصاد اسـلامی، مهدی بناء رضوی ۶- نظری به نظام اقتصادی اسـلام، شهید مطهری ۷- نظام اقتصادی و اجتماعی، عبد الکریم عبداللهی سیستـم اقتصادی اسلام در سه محور عمده با نظام سرمایه‌داری تفاوت دارد که عبارتند از: ۱- مسأله مالکیت. ۲- نوع فعالیت‌های اقتصادی. ۳- توزیع ثروت. مالکیت: مالکیت در اسلام با دیگر سیستم‌های اقتصادی تفاوت‌های اساسی دارد؛ زیرا: ۱- در نظـام سوسـیالیستی اصـل نفی مـالکیت خصوصـی است. البته همه کشورهـای اشتراکی بر خلاف این مبنا درعمل ناچار به پـذیرش مالکیت خصوصـی در موارد بسـیار محـدودی گردیده‌اند و هرگز قادر به اجرای این اصل نبوده‌اند؛زیرا در عمل به رکود فعالیت‌های اقتصادی و عـدم بروز خلاقیت‌ها می‌انجامد. ۲- در کاپیتالیسم اصل تکیه بر مالکیت خصوصـی و آزادی مطلق آن است جز آن که در موارد نـادری بـاز دولت ها ناچار شده‌انـد بر خلاف این مبنا برخی از سـرمایه‌ها را عمومی اعلام نماینـد. این مبنا باعث رشـد بی‌رویه امپراتوران بزرگ اقتصادی گردیـده که بـدون هیچ محدودیتی با حمایت دولت های خود به غارت سـرمایه‌های ملت‌ها پرداخته‌اند.ضـمنا در کاپیتالیسم دولت حق مداخله در فعالیت های سـرمایه‌داران و محدودسازی آنان را ندارد و اساسا دولت درجهت منافع آنان سیاست گذاری می‌کند. ۳- اسلام قائل به اصل مالکیت مزدوج (مالکیت خصوصی عمومی و دولتی) است و در عین حـال برای هر یـک ازاقسـام مـالکیت حـدود و مقرراتی را وضع کرده که در صورت اجرای صـحیح آن معـایب هر یـک از دو سیسـتم دیگر برطرف شـده و اقتصـاد جـامعه بالنـدگی و شکوفایی نـوینی خواهـد یـافت. محـدودیت‌هایی که اسـلام برای مـالکیت خصوصـی قائل است از قرار زیر می‌باشـد: الف) محـدودیت روشـی: بر خلاف کاپیتالیسم در اقتصاد اسـلامی پیمودن هر راهی برای کسب ثروت مجـاز نیست وتنهـا از راه‌هـای قانونی و شـرعی ویژه شـخص آزادی فعالیت اقتصادی دارد. برخی از راه‌هایی که اسـلام برای ازدیاد ثروت ممنوع ساخته عبارتنـد از: ربا، احتکار، انحصار و تولیـدات حرام و ... (ر . ک : مکاسب محرمه). ب) محـدودیت مصـرفی: نوع مصـرف و استفاده از ثروت نیز در اسلام از آزادی مطلق برخوردارنیست و باید درچارچوب قانونی ویژه‌ای قرار گیرد. از جمله اموری که اسـلام در این رابطه ممنوع ساخته عبارتنـد از: کنز، اسـراف،تبـذیر، خریـد آلات حرام و از بین بردن ثروت بویژه مایحتاج عمومی. ج) محدودیت موضوعی: از نظر اسـلام بر خلاف سرمایه‌داری همه چیز نمی‌تواند تحت مالکیت خصوصی درآید مانند: جنگل‌ها، دریاها، معادن و منابع زیر زمینی، صـنایع مادر و... د) مشارکت اجتماعی: در اقتصاد اسلامی هر فرد پس از پیمودن راه‌هـای مشـروع کسب ثروت چنـان چه از او برنیازهای عادی خود و خانواده‌اش در آمـدی کسب کرد مسؤولیتی اجتماعی بر دوش دارد و بایـد مقداری از آن ثروت را برای تامین نیازمندی‌های جامعه صـرف کند تا از رشد بی‌رویه ثروت او و عقب ماندگی جامعه

جلوگیری شده وهمراه با فعالیت‌های اقتصادی او جامعه نیز بالندگی یابد (مالیات‌های اسلامی). ه) اختیارات دولت اسلامی: دولت اسلامی ضمن آن که باید نسبت به اجرای موارد فوق بر فعالیت‌های اقتصادیبخش خصوصی نظارت نماید علاوه بر آن در صورتی که مشاهده کند که در گوشه‌ای ثروت هنگفتی تمرکز یافته و دربخش‌های دیگر جامعه نیازهای شدیدی وجود دارد و آن تمرکز موجب شکاف طبقاتی عمیق شده و برای جامعه زیانبار است می‌تواند هر مقدار که ضرورت داشته باشد مصادره نموده و در نیازهای جامعه صرف نماید. نوع فعالیت‌های اقتصادی: در نظام اسلامی هر نوع کار و فعالیتی باید در جهت رفع نیازهای واقعی انسان‌ها و رشد و سلامت مادی و معنوی جامعه باشد. بنابراین فعالیت‌هایی که تأمین کننده نیازی نیست یا چه بسا موجب مفاسد و انحرافاتی در جامعه است مثل تولید مشروبات الکلی، تصاویر محرك و... در اسلام ممنوع می‌باشد برخلاف اقتصاد سرمایه‌داری که محدودیتی از این جهات قائل نیست. توزیع ثروت: توزیع ثروت در اسلام براساس عدالت اجتماعی و بهره‌وری همه اقشار جامعه از اقسام مختلف مالکیتی است و نباید نظام توزیع به سمت بهره‌وری قشر خاصی بگراید. پس روشن شد که تنها وجه مشترك اقتصاداسلامی و کاپیتالیسم اصل احترام به مالکیت خصوصی است ولی حدود و مقررات آن زمین تا آسمان فرق دارد و دو ماهیت جدا از یکدیگرند. برای آگاهی بیشتر ر . ك : اقتصاد ما شهید آیت الله صدر.

چرا در معارف اسلام مسائل اقتصادی کمتر مطرح شده

پرسش

چرا در معارف اسلام مسائل اقتصادی کمتر مطرح شده

پاسخ

«اقتصاد» دارای دو بخش است: الف) نظام اقتصادی، ب) علم اقتصادی در مقوله اول، بنیان‌هایی که بایستی نظام اقتصادی بر آن استوار گردد، در اسلام تبیین شده است؛ ولی در مقوله دوم که علم اقتصاد تا حدود زیادی به شرایط هر زمان وابسته است از این رو بایستی در هر عصری کارشناسان مسائلاقتصادی برای امور اقتصادی جامعه، برنامه‌ریزی کنند. تا چند دهه پیش به دلیل آن که راهی برای پیاده کردن احکام اسلامی وجود نداشت، لذا افکار دانشمندان ومتفکران به این قضیه معطوف بود که مسائل اقتصادی اسلام را از منابع آن استخراج و مدون کنند، ولی در چند دهه اخیر ـ به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ـ این موضوع شتاب فزاینده‌ای یافته و تحقیقات و پژوهش‌های عمیقی دراین زمینه انجام گرفته است. برای آگاهی بیشتر در این زمینه، به منابع زیر مراجعه فرمایید: ۱ـ اقتصاد ما شهید سید محمد باقر صدر ۲ـ بانکداری بدون ربا شهید سید محمد باقر صدر ۳ـ بانکداری داخلی ۲ بانك مرکزی جمهوری اسلامی ۴ـ زمین در فقه اسلامی طباطبایی ۵ـ طراح تحلیلی اقتصاد اسلامی مهدی بناء رضوی ۶ـ نظری به نظام اقتصادی اسلام شهید مطهری ۷ـ نظام اقتصادی و اجتماعی عبد الکریم عبداللهی

اسلام و توسعه

میان زهد (ساده زیستی) و پیشرفت چه ارتباطی است؟

پرسش

میان زهد (ساده زیستی) و پیشرفت چه ارتباطی است؟

پاسخ

جواب اجمالی: (۴۲) زهـد و سـاده زیستی از جمله کمالات اخلاقی است و در متون دینی ما در باب دل نبستن به تمنّیات دنیوی تأکیدات فراوانی شـده است. اما افراط و تفریط در تفسیر زهد در طول تاریخ و نادیده گرفتن سـنت و سیره ی حضـرات معصومین علیهم السلام چهره ی زیبای زهد و ساده زیستی را مشوش ساخته است. به فرموده ی امام موسی بن جعفر (علیه السلام): از مانیست آن کس که دنیای خود را برای دینش یا دین خود را برای دنیای خویش ترک گوید. کدام مکتب و آیین همچون اسلام توصیه و تشویق نسبت به فراگیری علم و کسب معرفت و جوشش و بالندگی و تلاش عقلانی دارد؟ و لـذا از لحاظ تاریخی و با استناد به روایات دینی اسلام همواره به نو شـدن تمایل نشان داده است اما این نو شـدن لزوماً به معنای مـدرنیسم و نو شـدگی غربی نیست. مُدرنیته یعنی نو شدن و نو شدگی و در برابر هرگونه تعلق به گذشته و سنت قرار می گیرد. نکته حائز اهمیت این است که ترقی و پیشـرفتی مورد نظر اسـلام است که انسان را اسیر تمایلات نفسانی و تعلقات دنیوی نسازد بلکه او را از هوی و هوس برهانـد. جواب تفصیلی: (۴۲) یکی از کمالات اخلاقی انسان زهـد و ساده زیستی است و در متون دینی ما در باب مخالفت با تجمّلات دنیوی و دنیاگرایی تأکیدات فراوانی شده است. در قرآن کریم خدای بزرگ به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)می فرماید: به شکوفه هایی که در دست دیگران است و ما به آنان داده ایم چشم مدوز ;زیرا ما می خواهیم آنان را با آن شکوفه ها بیازماییم ولی رزق پروردگار تو بهتر و ماندنی تر است. شکوفه های دنیا برای کسی میوه نخواهد داد. عالم طبیعت چنان سرد است که تا این شکوفه ها بخواهند به بار نشینند و به ثمر تبدیل شوند، سرمای زودرس طبیعت از راه می رسد و شکوفه ها می ریزند. اما دیدگاه های مختلف در باب زهـد و پارسایی در طول تاریخ موجب بروز تفاسیر گوناگون در عرصه ی فرایندهای اجتماعی گشته است و متأسفانه برداشت های ناروا از منابع دینی و یا نادیده گرفتن سنت و سیره ی حضرات معصومین علیهم السلام نحله های گوناگونی را پرورانده که جمعی در مسیر افراط و گروهی در وادی تفریط، چهره ی زیبای زهد و ساده زیستی را مشوش ساخته اند. به گونه ای که گاهی با شنیدن واژه ی زهد انزوا، تنهایی، دوری از مردم و تمدن و پیشرفت و ترقی، و دعا و عبادت و در گوشه ای آرام و فارغ از مشغله های زندگی در ذهن انسان تداعی می گردد، در حالیکه این معنا واژگونه ساختن حقیقتی ارزشی و آلوده ساختن مفهومی ملکوتی است. امام صادق (علیه السلام) می فرمایـد: زهـد نه آنست که مال دنیا را تباه کنی و نه آنکه حلال آن را بر خود حرام گردانی. بلکه زهـد آنست که اعتمادت به آنچه نزد حق است، بیش از آن باشـد که در نزد خودت یافت می شود. و به فرموده ی حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام): زهـد در یک آیه از قرآن بیان شـده است، آنجا که می فرماید: تا آنکه به خاطر از دست دادن چیزی متأسف و متأثر نشوید و بر آنچه به دستتان رسیده فرحناک نباشید. و لذا پارسایی و زهد، دل بستن به امر باقی و نومید گشتن نسبت به امور فانی است. جدایی از تعلّقات دنیوی و قرب به ملکوت است. سبک بال گشتن برای پرواز در آسمان فضایل و ملکات انسانی است. حال آیا رشـد و کمال و تعلیم و تربیت و سعادتمندی مانع پارسایی است یا یاور آن؟ کدام مکتب و آیین همچون اسلام توصیه و تشویق نسبت به فراگیری علم و کسب معرفت و جوشش و بالندگی و تلاش عقلانی دارد؟ مگر نه اینست که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمودند: علم را طلب نمائید ولو اینکه در چین باشد.(۳) و فراگیری آن را بر همگان ضروری دانستند. در روایتی مولی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) تمام مواضع دنیا را جهل می نامـد مگر جایگاه علم را که روشنی و فروغ

است(۱)، و این به صـراحت قدر و شایستگی علم و حقارت دنیا و دلبستگی به آن را بیان می سازد. اما در باب نسبت بین دین اسلام و پیشرفت باید گفت: از لحاظ تاریخی اسلام همواره به نو شدن تمایل نشان داده است اما این نو شدن لزوماً به معنای مدرنیسم و نو شـدگی غربی نیست. واژه مـدرنیته از واژه ی لاتین (Modernus) به معنای نو و تازه گرفته شـده است. مـدرنیته یعنی نو شـدن و نوشـدگی و در برابر هر گونه تعلّق به گذشـته و سـنت قرار می گیرد، هر چنـد وجوه اشتراکی نیز با آن دارد. برای نمونه می توان به علم گرایی جهان اسـلام که یکی از الگوهای نوشدن غربی بود اشاره کرد. توجه به حقوق بشر، عقل گرایی، مدارا با مخالفان و غیر هم کیشان که همگی از مظاهر نو شدن غربی به شمار آمده اند ریشه در تمدن اسلامی داشته و برگرفته از آن هستند. بحث آزاد در حوزه ی معـارف دینی و گریز از جزمیّت نیز از دیگر آموخته هـای تجـدّد غربی از جهـان اسـلام است. امـا نکته ی حائز اهمیت این است که ترقّی، پیشـرفت و نو شـدنی مورد نظر اسـلام است که انسـان را اسـیر تمایلاـت نفسانی و تعلقات دنیوی نسازد بلکه او را از هـوی و هوس برهانـد. به فرموده ی امـام علی (علیه السـلام): هر آن علمی که مورد تأییـد و امضـاء عقـل نباشـد گمراهی و ضـلالت است.(۳) وقتی تسـاوی دو روز انسـان از منظر اسـلام غبن و خسـران محسوب گردد این بهترین معنـای رشـد و بالنـدگی است. برای اطلاـع بیشتر روایـاتی چنـد دربـاره موضوع بحث ذکر می گردد. امام صادق (علیه السـلام): کسـی که از مقتضـیات زمان خود آگاه است مورد هجوم اشتباهات واقع نمی شود. امام علی (علیه السلام): سزاوار است انسان عاقل رأی خردمندان را به رأی خود بیفزاید و دانش علما را بر دانش خویش اضافه نمایـد. امام علی (علیه السـلام): تجارب آدمی پایان نـدارد و معلومات انسان عاقل به وسـیله ی تجربه همـواره در افزایش و فزونی است امـام موسـی بن جعفر (علیه السـلام): از مـا نیست آن کس که دنیـای خود را برای دینش یا دین خود را برای دنیای خویش ترک گوید

راه حل اسلام برای درمان فقر چیست؟

پرسش

راه حل اسلام برای درمان فقر چیست؟

پاسخ

یکی از راههای مشـکل فقر توصـیهها و راه حلهای « دین مبین اسـلام » است که عمل بدانها، سـبب پر شدن شـکاف فقر و کم شدن فاصـلههای طبقاتی مردم میشود. همان گونه که صدر اسلام و در زمان پیامبر (ص) با عمل به فرمانهای الهی و دستورات دینی، چنان شـد و برای اولین بار در تاریـخ بشـر، جامعهای بیطبقه یا دست کم با فاصـله طبقاتی بسـیار اندك، عملاً پدیدار شد. امروزه هم، اگر بتوانیم در جامعه خود و حتی همه جوامع بشـری، این دسـتورالعملها را به کار بنـدیم، توزیع ناعادلانه ثروت و فاصـله فقیر و غنی و به طور کلی نابرابری در جوامع بشـری از میان خواهـد رفت. یکی از این توصـیهها و دسـتورالعملهای با ارزش در اسـلام، مسأله «انفاق» است. قرآن مجیـد بر موضوع انفاق تأکیـد بسـیاری کرده و آیات فراوانی در این زمینه آورده است. تعـداد آیاتی که کلمه «انفاق» یا مشـتقاتش در آن به کار رفته است، بیش از هفتاد آیه است؛ البته اگر آیاتی که مضـمون آنها، دلالت بر انفاق دارد، ولی کلمه انفاق یا مشـتقاتش در آن ذکر نشده است را اضافه کنیم، مجموع آیات انفاق بیش از این تعداد خواهد شد. خداوند متعال در قرآن مجید، انسـان را بـه پرداخت قسـمتی از آنچه نصـیب او می گردد و در اختیـارش میباشـد، فرمـان داده است. در آیه ۱۹ سوره ذاریـات تعبیر

زیبایی از این مطلب شده است«وَ فِی اَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسّائِلِ وَ الْمَحْرُوم» [و در اموال آنان (پرهیزگاران) حقی برای سائل و محروم بود.] برابر این آیه، مؤمن برای فقرا و مساکین در اموالش حقی قائل است. در قرآن مجید برای تشویق مردم به انفاق تعبیرهای زیبا و جذّابی به کار برده شده است. ۱ — خداوند در آیه ۹۶ سوره نحل میفرماید «ما عِنْدکُمْ یَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللّهِ باقٍ» [آنچه نزد شماست فانی میشود، امّا آنچه نزد خداست باقی است.] چه تعبیر زیبایی! چه عبارت کوتاه و پرمعنایی! یعنی اگر کسی میلیونها تومان پول خرج کند، تماماً از بین میرود، ولی اگر یک تومان برای رضای خداوند و در راه خدا هزینه شود، نزد خداوند و در خزانه غیب او باقی میماند؛ یعنی بر خلاف آنچه بیشتر مردم تصور میکنند، انفاق نابود نمیشود. ۲ — در آیه ۸۹ سوره نمل آمده است «مَنْ جاءَ بِالحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْها...» [هر کس کار نیک و خوبی انجام دهد، بهتر از آن را پاداش میگیرد.] قصص/۸۴ برابر صراحت این آیه شریفه، نه تنها انفاق و صدقه از بین نمیرود و نزد خداوند باقی میماند، بلکه خداوند در عوض، چیزی بهتر به انفاق کننده میدهد. ۳ —آیه ۱۶۰ سوره انعام ارزش انفاق را فراتر برده است و خداوند در آن آیه میفرماید «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهًَ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثالِها...» [هر کسی کار خوبی انجام دهد، خداوند ده برابر به او پاداش میدهد.] این آیه که به طور کلّی درباره «حسنات» است، «انفاق» یکی از حسنات بزرگ را هم در برمیگیرد که برابر صراحت آن، ده برابر ثواب و پاداش دارد. و سرانجام در (آیه ۲۶۱ سوره بقره) ارزش فوق العادهای برای صدقه و انفاق بیان میشود و در این آیه آمده است «مَثَل کسانی که انفاق میکنند و قسمتی از اموالشان را در راه خدا به فقراء و مساکین میدهند، همچون یک دانه است که هرگاه در زمینی حاصلخیز و مستعد کاشته شود، رشد و نموّ میکند، به هفت خوشه تبدیل میشود و در هر خوشه یکصد دانه جای میگیرد » یعنی انفاق تا هفتصد برابر اجر و پاداش دارد و حتی بیش از این؛ زیرا که خداوند برای هر کس که بخواهد آن را مضاعف، دو برابر یا بیشتر، می کند.

قرآن کریم، برای جلوگیری از تمرکز ثروت در دست ثروتمندان، چه راههایی معین کرده است؟

پرسش

قرآن کریم، برای جلوگیری از تمرکز ثروت در دست ثروتمندان، چه راه‌هایی معین کرده است؟

پاسخ

با ذکر این نکته که موضع اسلام نسبت به مال و ثروت، منفی نیست، بلکه اسلام، ثروتی را می‌پسندد که به وسیلهٔ طلب سرای دیگر شود، اسلام ثروتی را می‌پسندد که در آن" نیکی به همگان باشد و مایهٔ فساد در زمین و فراموش کردن ارزش‌های انسانی و گرفتار شدن در مسابقه جنون‌آمیز" تکاثر "نگردد و انسان را به" خود برتربینی "و" تحقیر دیگران "و حتی رویارویی با پیامبر خدا۶ نکشاند. وسیله‌ای باشد، برای استفادهٔ همگان، برای پرکردن خلأهای موجود اقتصادی، برای مرهم نهادن بر زخم‌های جانکاه محرومان و برای رسیدن به نیازها و مشکلات مستضعفان. قرآن کریم، برای اجرای عدالت اجتماعی و مبارزه با فقر و محرومیت و پرکردن فاصله‌های طبقاتی و پاک‌سازی روح و جان از حب دنیا و مال‌پرستی و ثروت‌اندوزی به عنوان یک قانون کلی با پیامبر اکرم‌دستور می‌دهد": خزمن اموالهم صدقهٔ ;...از اموال آن‌ها صدقه‌ای]زکات[بگیر. "...بنابراین، خداوند، حقوق واجبی ;مانند زکات و خمس و سایر حقوق غیر واجب که همان صدقه و انفاق به مستمندان است، در اموال مردم قرار داده، تا کسانی که سخاوتمندند و دچار آرزوهای دور و دراز نیستند، مراقب حلال و حرام خویش باشند و به ارحام خود کمک کنند، که در این

صورت غالباً اموال نزد آن‌ها جمع نمی‌شود، هر چند درآمدشان زیاد باشد. در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا۷ می‌خوانیم که فرمود: مال، جز با پنج خصلت در یک جا جمع نمی‌شود، بخل شدید، آرزوهای دور و دراز، حرص غالب، قطع رحم و مقدم داشتن دنیا بر آخرت("نورالثقلین، العروسی الحویزی، ج ۵، ص ۶۶۸، ج ۷، نشر اسماعیلیان.) ، در روایت دیگر از پیامبر اکرم‌در همین کتاب می‌خوانیم": تکاثر، جمع‌آوری اموال از طرق نامشروع و خودداری از ادای حق آن و بستن آن‌ها در خزینه‌ها و صندوق‌ها است ".هم چنین در قرآن کریم، در آیهٔ شریفهٔ": مَّآ أَفَآءَ اللَّهُ عَلَیَ رَسُولِهِی مِنْ أَهْلِ الْقُرَیَ فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبَیَ وَ الْیَتَمَیَ وَالْمَسَـکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ کَیْ لاَ یَکُونَ دُولَـهً بَیْنَ الاْ؟ غْنِیَآءِ مِنکُم(;حشر،۷)، آن چه را خداوند از اهل این آبادی‌ها به رسولش بازگرداند، از آن خدا و رسول و... است، تا]این اموال عظیم[دست به دست میان ثروتمندان شما گردد، ".به یک اصل اساسی در زمینهٔ اقتصاد اسلامی اشاره کرده است و آن این که جهت‌گیری اقتصاد اسلامی چنین است که در عین احترام به" مالکیت خصوصی "برنامه را طوری تنظیم کرده که اموال و ثروت‌ها متمرکز در دست گروهی محدود نشود که پیوسته در میان آن‌ها دست به دست بگردد. اگر مقررات اسلامی در زمینهٔ تحصیل ثروت و مالیات‌هایی هم چون، خمس، زکات، خراج و غیر آن و احکام بیت‌المال و انفال درست پیاده شود، خود به خود جامعه از دو قطبی شدن به اقلیّتی ثروتمند و اکثریتی فقیر خارج می‌شود.(ر.ک: تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۶، ص ۱۷۴ ;ج ۸، ص ۱۱۸، ج ۲۰، ص ۳۲۰ ;ج ۲۲، ص ۳۲۴، ج ۲۷، ص ۳۱۲، ۳۱۸ ;ج ۲۳، ص ۵۰۶، دارالکتب الاسلامیهٔ.)

۱ـ لطفاً در خصوص فقر و تلاش برای رفع آن توصیه هایی عنایت فرمائید؟

پرسش

۱ـ لطفاً در خصوص فقر و تلاش برای رفع آن توصیه هایی عنایت فرمائید؟

پاسخ

در روایاتی از پیامبر خواندم که پیامبر فرموده بودند خداوند خزائن و گنجینه های عالم را به من عرضه کردند و من در میان این گنجینه ها فقر را برگزیدم. لذا به بیان پیامبر فقر نوعی گنجینه است چرا که فقر اگر محدود باشد(و به سرحد احتیاج نرسد) انسان را از دلبستگی های به اموال بی نیاز می کند و رها می کند، انسانی که مالی برای حفظ ندارد نه تلاش برای جمع آوری می کند و نه ترس از دست دادن دارد و ربوده شدن و هزار چیز دیگر. ولی در روایتی از آقا علی(ع) خواندم که از هر دری فقر بیاید از در دیگر ایمان می رود. این روایت اشاره دارد به فقری که انسان را به سر حد احتیاج به خلق خدا بکشاند. چرا که اگر انسان آنقدر فقیر باشد که برای زنده ماندن و پوشیده ماندن محتاج به غیر شود خطرناک می شود و ممکن است نشانه های عدم توکل در او دیده شود. لذا با جمع این روایات خدمت شما خواهر عزیز خواهم گفت که سعی کنید از رزق دنیا به قدر کفاف برگزینید که داخل در روایت پیامبر باشید و از آن طرف محتاج دیگران قرار نگیرید پس با توکل به خدا و با تشکر از خدا به وسیله بازوی پرتوان خودتان و با مراجعه به فهم و درک خودتان راه احتیاج به خلق خدا را ببندید، روی پای خود بایستید و به خدا توکل کنید، تمام تلاش خود را برای رزق حلال انجام دهید، فقر را می توان با قناعت حاصل کرد با عدم اسراف، عدم وسواس با تدبیر و دقت در معیشت و نظم در کارها، هرچیزی را در جای خود صرف کردن، بی توجه به دنیا و دنیازدگان بودن، و به آنچه روزی انسان می شود شاکر بودن

و راضی بودن و قانع بودن.

تأثیر علم و ثروت در پیشرفت انسان چگونه است ؟

پرسش

تأثیر علم و ثروت در پیشرفت انسان چگونه است ؟

پاسخ

علم و ثروت رابطهء مستقیم در پیشرفت انسان دارند. در روایات در زمینهء علم آمده است : . علم از کمالات محسوب می شود, لذا در روایتی امیرالمؤمنین عـالم را به دو قسم تقسیم کرد و فرمود: . و می فرمایـد: و در معنای بی عمل می فرمایـد: .(۹) مراد از علمی که نـافع و نور است , علمی است که از آن معنویت و تقوا ببـارد و همراه بـا عبودیت و بنـدگی خـدا باشـد. این گونه عالمان نورانی هســتند و علمشـان نـور و چراغ و هــدایتگر اسـت . ایـن گـونه علـم را می تـوان نامیــد و همـان اسـت کـه ابـوذر می گـویـد: .(۱۰) پیامبر۶فرمود: .(۱۱) به جرأت می توان گفت : علم نافع در پیشـرفت و کمال انسان بسیار مؤثر, بلکه لازم است . ثروت نیز می تواند تأثیر مثبتی در کمال انسانی داشته باشد, تا بدان جا که در حدیث آمده : .(۱۲) در مضامین دیگر آمده است : . در دعای ابوحمزه از امام سجاد۷آمده است : الفقر ;خدایا! از فقر, به تو پناه می برم. > در روایات گفته شده که عبادت هفتاد جزء است و بهترین آن ها به دنبـال کسب حلال رفتن است .() و برکت ده جزء است و نُه جزء آن در تجارت است .(۱۳) در روایت دیگر آمده است : کسب و کار مشغول شوید.(>۱۴) عمر بن یزید به امام صادق ۷گفت : مردی می گویدمن در خانه می نشینم و نمازمی خوانم و روزه می گیرم و خـدا را عبادت می کنم و رزق و روزیم را خـدا می رساند. امام صادق ۷فرمود: .(۱۵) باید انسان دنبال کار و کوشش برود. پیامبر۶فرمود: است. > بنـابراین علم و اقتصاد تأثیر به سزایی در کمال یا نقص انسان دارد. (پـاورقی ۱.حرعاملی , وسائل الشیعه , ج ۱۴ ص ۱۹ (پـاورقی ۲.همان , ص ۱۹ (پـاورقی ۳.همان , ص ۵۰ (پـاورقی ۴.همان , ص ۱۸ (پـاورقی ۵.همان , ص ۵۳ (پـاورقی ۶.وسائل الشیعه , ج ۱۴ ص ۵۱ (پـاورقی ۷.علی اکبر مظاهری , جوانان و انتخاب همسر, ص ۱۳۶ (پـاورقی ۸.وسائل الشیعه , ج ۱۴ ص ۴۲۴ (پاورقی ۹.بحارالانوار, ج ۲ ص ۱۰۶ (پاورقی ۱۰.بحارالانوار, ج ۲ ص ۵۱ (پاورقی ۱۱.همـان , ص ۵۲ (پـاورقی ۱۲.مجلسی , بحارالانوار, ج ۷۰ ص ص ۲۴۶ (پـاورقی ۱۳.همان , ص ۳ (پـاورقی ۱۴.شـیخ حرعاملی , وسائل الشیعه , ج ۱۲ ص ۵ (پـاورقی ۱۵.همان , ص ۱۴

دیدگاه قرآن دربارهٔ رسیدگی به مستضعفین چیست؟

پرسش

دیدگاه قرآن دربارهٔ رسیدگی به مستضعفین چیست؟

پاسخ

۱. با توجه به تقابل مستضعف و مستکبر، می‌توان به این نتیجه رسید که قانون شکنی‌ها و سرکشی‌های مستکبر است که با نافرمانی از قانون و شرع و تجاوز به حدود الهی و با کسب امتیازات نامشروع، حقوق مستضعف را غصب می کند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید": إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِی الأ؟ رْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِیَعًا یَسْتَضْعِفُ طَآئِفَهً مِّنْهُمْ یُذَبِّحُ أَبْنَآءَهُمْ وَ یَسْتَحْیِی نِسَآءَهُمْ إِنَّهُو کَانَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ(;قصص،۴)، فرعون در آن سرزمین برتری طلبید و اهل آن را گروه گروه گردانید ;گروهی را زبون و پست می‌شمرد، پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را زنده بر جای می گذاشت ;به راستی وی از تبه‌کاران بود ".۲. مستضعف در قرآن کریم، به دو مفهوم استضعاف فکری و اجتماعی به کار رفته که به هم پیوسته‌اند. آیات ۹۷ و ۹۸ سورهٔ نسأ، به استضعاف فکری و هم چنین آیهٔ ۷۵ همین سوره، به استضعاف اجتماعی اشاره دارند. ۳. راه‌کار کلّی مقابله با پدیدهٔ استضعاف عبارت اند از: الف ـ بالا بردن سطح آگاهی‌های مستضعفین، ترسیم وظایف آنان، در باز پس گیری حقوق از دست رفته خود، استوار ساختن حاکمیت مبتنی بر عدالت، تعدیل ثروت و توزیع عادلانه ثروتهای جامعه و... است. سفارش جدّی قرآن بر انفاق به محرومین(ذاریات،۱۹.) و پرداخت مالیات‌های واجب اسلامی، مانند خمس و زکات از این قبیل است. ب ـ چنان چه راه‌کارهای فوق نتوانست جلوی تبه‌کاری مستکبران را بگیرد، قرآن کریم می‌فرماید که باید با آنان به جهاد و پیکار برخاست که آیهٔ ۷۵ سورهٔ نسأ، بدین مطلب اشاره دارد.

راه رسیدن به خودکفایی برای یک کشور از نظر قرآن چیست؟

پرسش

راه رسیدن به خودکفایی برای یک کشور از نظر قرآن چیست؟

پاسخ

قرآن کریم بهترین راه خودکفایی را اعتماد به نفس، تکیه بر نیروهای خودی و تلاش و کوشش فراوان می‌داند. خداوند متعال دربارهٔ اعتماد به نفس مؤمنان می‌فرماید": ولا تَهِنوا ولا تَحزَنوا واَنتُم الاَعلَونَ اِن کُنتُم مُؤمِنین(;آل‌عمران،۱۳۹) و سست نشوید! و غمگین نگردید! و شما برترید اگر ایمان داشته باشید ".همچنین قرآن کریم دربارهٔ اعتماد بر نیروی مسلمانان و مؤمنان در راستای خودکفایی اقتصادی و... می‌فرماید": ولا تَرکَنوا اِلَی الَّذینَ ظَلَموا فَتَمَسَّکُمُ النّارُ وما لَکُم مِن دونِ اللّهِ مِن اَولِیاَ ثُمَّ لا تُنصَرون (;هود، ۱۱۳) و بر ظالمان تکیه ننمایید، که موجب می‌شود آتش شما را فراگیرد، و در آن حال، هیچ ولی و سرپرستی جز خدا نخواهید داشت، و یاری نمی‌شوید ".از آیه مذکور برمی‌آید که در مسائل اقتصادی، نظامی، سیاسی و... مسلمانان نباید بر کفار و ظالمان تکیه کنند و باید از خود استقلال داشته و خودکفا باشند.(ر.ک: نمونه، آیت‌الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۹، ص ۲۵۹ ـ ۲۶۴، دارالکتب الاسلامیهٔ، تهران.) قرآن کریم، دربارهٔ تلاش، همت و پشت‌کار مسلمانان و مؤمنان می‌فرماید": محمّد]ص[فرستاده خداست، و کسانی که با او هستند، در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند ;پیوسته آن‌ها را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند ;نشانه آن‌ها در صورتشان از اثر سجده نمایان است ;این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است، همانند زراعتی که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و بقدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد، این برای آن است که کافران را به خشم آورد!]ولی[کسانی از آن‌ها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعدهٔ آمرزش و اجر

عظیمی داده است ("فتح، ۲۹)(ر.ک: اسلام و مقتضیات زمان، شهید مرتضی مطهری، ;ج ۱، ص ۵۵، انتشارات صدرا، قم.)

ـ چرا مؤمنان همیشه در دنیا فقیر هستند, ولی ظالمان ثروتمند هستند؟

پرسش

ـ چرا مؤمنان همیشه در دنیا فقیر هستند, ولی ظالمان ثروتمند هستند؟

پاسخ

این طور نیست که تمامی مؤمنان فقیر باشند. نیز صحیح نیست بگوییم تمامی ظالمان ثروتمند هستند.این برداشت از روی استقرا و جست و جوی ناقصی است که می کنیم . ما چند نمونه انسان های خوب و متدین رامی بینیم که وضعشان خوب نیست . آن وقت به طور کلّی می گوییم همهء مؤمنان فقیرند! مؤمنان نیز بیشماری در بین طرفداران ادیان هستند که ثروتمند می باشند. مؤمنان مانند حضرت داوود و حضرت سلیمان و حضرت خدیجه و نیزعبدالله بن جعفر بن ابی طالب و غیر اینان در تاریخ فراوانند. البته فقر و ثروت درجاتی دارد. بعضی از مؤمنان خیلی ثروت دارند, بعضی کمتر و بعضی فقیرند و بعضی خیلی فقیرند, همین طر ظالمان . نکتهء مهم در بحث این است که در اسلام فقر و غنا, زیبایی و زشتی , سلامتی و بیماری , هم زمینه های امتحان الهی است . چه بسا ثروتمندی به وظائف خود خوب عمل کند, ولی فقیری به وظائفش عمل نکند. در این صورت آن ثروتمند مؤمن و متعهد, بهتر از آن فقیر است . چه بسا فقیری به وظائف خود عمل نماید و ناسپاسی نکند, ولی ثروتمندی این طور نباشد. در این صورت آن فقیر بهتر از ثروتمند است . البته وظیفهء فقیر از غنی سبک تر و کمتر است . پیامبر۶فرمود: .(۱) قال رسول الله ۶ است. > پیامبر۶فرمود: .(۲) باز پیامبر۶فرمود: .(۳) (پاورقی ۱.آثار الصادقین , ج ۱۶ ص ۵۴ به نقل از کنزالعمال , ج ۶ ص ۴۷۷ (پاورقی ۲.همان , ص ۵۹ (پاورقی ۳.همان .

چرا همیشه مردم مسلمان فقیر هستند.

پرسش

چرا همیشه مردم مسلمان فقیر هستند.

پاسخ

آیات و روایات فراوانی مسلمانان را به کار و تلاش و تجارت و کسب مال حلال سفارش کرده و جامعه را از فقر و تنگدستی بر حذر داشته، فقر را خطرناک‌ترین دشمن تکامل انسانی و موجب عقب ماندگی فکری و انحطاط عقلی و اخلاقی و باعث از دست رفتن سلامت جسمی معرفی کرده است، امیرالمؤمنین (ع) فرمود": از فقر به خداوند پناه ببرید که باعث عقب ماندگی و نارسایی در امور دینی و موجب پریشانی عقل و نارسایی فکر است.("۱) نیز فرمود": فقر و تنگدستی، زبان افراد زیرک و باهوش را می‌بندد و

آنان را از بیان دلیل، گنگ و لال می گرداند، شخص فقیر در شهر خود نیز غریب است.("۲) از پیامبر اکرم (ص) نقل شده کالا و ثروت، موجب حفظ کمال و عزت و تقوا است. (۳) مسئله اقتصاد و فقر زدایی به قدری دارای اهمیت است که از آن حضرت نقل شده": فلولا الخبز ما صلَّینا و لا صُمْنا و لا أدّینا فرائض ربّنا؛ (۴) اگر نان نبود – و شکم‌ها گرسنه بود – از نماز و روزه و انجام سایر فرائض و واجبات خبری نبود. "با وجود این که اقتصاد و حل مشکل فقر و بیکاری اهمیت فراوانی دارد، ولی بدتر از فقر و نداشتن برنامه صحیح اقتصادی و جدولی متناسب با درآمدها برای مخارج و هزینه‌های زندگی است ، خطری که اسراف و ریخت و پاش‌ها، زندگی فرد و جامعه را تهدید می کند، به مراتب زیادتر از فقر است، کشورهای اسلامی همانند ایران به صورت طبیعی فقیر نیستند، اما سوء تدبیر و نداشتن برنامه ریزی صحیح اقتصادی، وابستگی‌های همه جانبه را برای آنان فراهم ساخته است. بنابراین گفتن این جمله که مسمانان فقیر هستند، صحیح نمی‌باشد، چون بیشترین منابع و ثروت طبیعی میان مسلمانان به خصوص در خاورمیانه وجود دارد، عدم برنامه ریزی صحیح و وابستگی اقتصادی و تنبلی و تن پروری عامل عدم استفاده صحیح از این منابع است که از آن به سوء تدبیر تعبیر می‌شود، عامل عقب ماندگی اقتصادی را باید در عوامل عقب ماندگی در امور دیگر مانند علمی و فرهنگی و تمدنی جستجو کرد. پاورقی: ۱ – حسین نوری، اقتصاد اسلامی، ص ۹۶، وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۶، ۲ – همان، ۳ –وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۶. ۴ – همان، ص ۱۷.

آیا دین اسلام دین فقر و گرسنگی است؟ علت فقر اقتصادی جوامع اسلامی چیست؟

پرسش

آیا دین اسلام دین فقر و گرسنگی است؟ علت فقر اقتصادی جوامع اسلامی چیست؟

پاسخ

متأسفانه یکی از آسیب های دین شناسی آن است که برخی خاستگاه چالش ها و نارسایی های مربوط به مسلمانان را دین و آموزه های آن می دانند، حال آن که عقب ماندگی و مشکلات مسلمانان مربوط به خود آنان بوده و اسلام چیزی است و مسلمان بودن چیزی دیگر.(۱) در اسلام مسلمانان به فعالیت های اقتصادی فرا خوانده شده و از فقر و هر گونه تن پروری و بیکاری نهی شده اند تا آن جا که کار در راه تأمین هزینه زندگی اعضای خانواده، ارزش جهاد در راه خدا را پیدا کرده است.(۲) یکی از نویسندگان در ذیل تفسیر آیهٔ ۲۰ مزمل می نویسد": در آیه تلاش برای زندگی در کنار" جهاد فی سبیل الله "قرار داده شده و این نشان می دهد که اسلام برای این موضوع اهمیت زیادی قائل است. چرا چنین نباشد، در حالی که یک ملّت فقیر و گرسنه و محتاج به بیگانه، هرگز استقلال و عظمت و سربلندی نخواهد یافت؟! اصولاً" جهاد اقتصادی "بخشی از" جهاد با دشمن "است.(۳) امام صادق(ع) در خصوص اهمیت کسب روزی فرمود": لا تکسلوا فی طلب معایشکم فأنّ آبائنا کانوا یرکضون فیها و یطلبونها؛(۴) در تحصیل روزی تنبلی نکنید، زیرا پدران ما در این راه می کوشیدند و روزی را طلب می کردند. "بر این اساس، اسلام مسلمانان را نه تنها به دوری از فقر فرا خوانده، بلکه آن را مانند جهاد دانسته است. اما فقر مسلمانان ریشه در عوامل دیگر دارد. یکی از علل مهم، سیاست هایی است که در طول تاریخ توسط حاکمان ستمگر به کار گرفته شده و دشمنان نیز از آن حمایت می کردند. دشمنان می دانند که استقلال اقتصادی مسلمانان، با منافع آنان در تضاد است. آنان ذلت و وابستگی جهان اسلام را می خواهند! داده های تاریخی نشان

از آن دارد که یکی از وابستگی هایی که شدیداً جامعه اسلامی را آسیب پذیر نمود، وابستگی اقتصادی به کشورهای استعمار گر است. برداشت های انحرافی از دین یکی از علل گسترش فقر در جهان اسلام برداشت های انحرافی از دین می باشد. برخی تصور می کنند که دین انسان ها را به آخرت فرا خوانده و از تلاش و فعالیت در دنیا بر حذر داشته، که غلط بودن این پندار کاملاً روشن است. در برخی از روایات یکی از مؤلفه های جامعهٔ آرمانی امام زمان(عج) پیشرفت های اقتصادی و علمی بیان شده است. این نشان می دهد که یکی از اهداف مهم اسلام فقر زدایی و فرا خوانی به فن آوری و پیشرفت های اقتصادی است. پیامبر اسلام و ائمه به فعالیت های اقتصادی می پرداختند و در صدد تشکیل جامعهٔ بدون فقر بودند. امام علی(ع) یکی از وظایف حاکمان را فقر زدایی دانست.(۵) البته در اسلام همان گونه که به فعالیت های اقتصادی سفارش شده، به تقوا و معنویت گرایی نیز سفارش شده است، زیرا همه خوشبختی ها در داشتن مال و ثروت ظهور نمی کند. این که تصور می شود ملت های فاقد ایمان و پرهیزگاری، غرق در ناز و نعمت هستند، اشتباره بزرگی است؛ زیرا اگر به درون این جوامع نفوذ کنیم، دردهای جانکاهی (که روح و جسم آن ها را درهم می کوبد) می بینیم و قبول خواهیم کرد که بسیاری از آن ها از بیچاره ترین مردم روی زمین هستند،(۶) زیرا معنویت مهم ترین سرمایه زندگی است. اگر در اسلام از درآمدها و ثروت اندوزی غیر مشروع نهی شده، بدین جهت است که مردم از معنویت فاصله نگیرند و عدالت اجتماعی گسترش یابد. خود باختگی یکی از علل مهم فقر جوامع اسلامی خود باختگی است، بدین معنا که امروزه مسلمانان توانایی ها و قابلیت های خویش را فراموش کرده و تصور می کنند فقط دیگران توان اقتصادی و خلاقیت های علمی دارند. روحیه خود باختگی موجب شده است که در جوامع اسلامی از نیروهای انسانی کشورهای بیگانه استفاده شده و این رویکرد فقر اقتصادی و وابستگی را در پی دارد. پی نوشت ها: ۱. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۲۷۰. ۲. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۳ (الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله). ۳. تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۲۰۰. ۴. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۸. ۵. نهج البلاغه، نامهٔ ۵۳. ۶. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۲۶۸.

علت این همه فقر و بیکاری و نابسامانی در مملکت ما چیست ؟

پرسش

علت این همه فقر و بیکاری و نابسامانی در مملکت ما چیست ؟

پاسخ

مشکلات اقتصادی مملکت و بیکاری پنهان و آشکار در آن موضوعی نیست که کسی در آن تردید داشته باشد و دراین که فقر ریشه بسیاری از بدبختی‌هاست نیز تردیدی نیست. ولی باید مقداری ریشه‌های آن را بررسی کرد تا بتوانیم قضاوتی صحیح داشته باشیم. در آغاز به مسأله نفت می‌پردازیم. ایران هم اکنون حدود ۵/۲ میلیون بشکه نفت در روز صادر می‌کند با جمعیتی فراتر از ۶۰ میلیون نفر و کشوری وسیع، حال آن که کویت با داشتن جمعیتی کمتر از یکی از استان‌های کوچک و مساحتی به اندازه یکی از شهرهای ایران بیش از این مقدار نفت صادر می‌کند. البته آنها از سرمایه نسل‌های بعدی می‌خورند و روشن است که در آینده‌ای نه چندان دور، نفت و فرآورده‌های آن کالایی بسیار گرانقیمت خواهد بود و یا عربستان با حدود «یک چهارم» جمعیت ایران حدود ۷ میلیون بشکه نفت صادر می‌کند. علاوه بردرآمد فراوانی که از راه‌های دیگر دارد. درآمد نفت در ایران، عمدتا صرف

سرمایه گذاری‌های زیربنایی و نیز تحصیل ارز برای تأمین مایحتاج عمومی همانند نان، برنج و دیگر اقلام ضروری می گردد. اما علل کاهش درآمدها و بروز تنگناهای اقتصادی. مشکلات اقتصادی کشور ما عوامل متعددی دارد ازجمله: - تورم و رکوداقتصاد جهانی و تأثیر آن بر اقتصاد داخلی (که خود از عوامل کاهش تقاضا برای خرید نفت و پایین آمدن قیمت آن شدهاست). - کاهش شدید قیمت نفت - سرمایه گذاری برای توسعه که خود از عوامل تورم است - تحریم‌های اقتصادی و آزارهای قدرت‌های جهانی - مخارج سنگین جنگ تحمیلی و پی‌آمدهای آن در عرصه‌های مختلف - هزینه سنگین بازسازی - الگوی نامناسب مصرف در جامعه و گرایش شدید به اسراف و تبذیر در برخی طبقات - روند بی‌رویه رشد جمعیت و افزایش تقاضا برای کار و کالا بدون فراهم بودن زمینه‌های دیگر - نبودن اخلاق کار و جدیت در تولید اینها تنها بخشی از عواملی است که دولت و ملت با آن درگیر بوده و هست. هر کدام از این عوامل می‌توانستهاساسی جامعه را متلاشی سازد ولی به فضل الهی و حمایت مردم و تحمل آنها دولت توانسته است بر بسیاری از این مشکلات تا حدودی فایق آمده و چرخه اقتصاد را به حرکت درآورد. با وجود همه این مشکلات، پس از انقلاب پیشرفت عمده‌ای در خدمات‌رسانی به مناطق محروم صورت گرفته است. نگارنده این سطور که خود پیش از انقلاب به بسیاری از مناطق محروم سفر کرده است و اکثر قریب به اتفاق روستاها را فاقد آب، برق، راه مناسب و بسیاری از خدمات دیگر دیده است اکنون به دور افتاده‌ترین نقاط که گاه گذرمی‌افتد مشاهده می کنم که بسیاری از خدمات به دورافتاده‌ترین نقاط نیز راه یافته است و تا آنجا که ما اطلاع داریم همت دولت، مجلس و مجموعه نظام رسیدگی بیشتر به مناطق محروم بوده است. البته این بدان معنا نیست که هیچ مشکلی در هیچ نقطه‌ای وجود ندارد. مسلما در مملکتی با این وسعت وپراکندگی جمعیت، مشکلات فراوانی برای برخی وجود داشته و دارد و بایستی برای رفع آن تلاش کرد. از جمله همین کار مقدس شماست که از سر دلسوزی برای ما که البته هیچ کاره هستیم نامه نوشته‌اید، شما همین مشکلات را در نامه‌ای دیگر نوشته و با امضای عده‌ای از اهالی برای مسؤولین استان، نماینده مجلس، دفتر ریاست جمهوری و بالاخره دفتر مقام معظم رهبری ارسال نمایید و پی گیری لازم را نیز انجام دهید که صد البته عبادتی بزرگ وخدمتی اساسی است. مشکل بیکاری نیز در مملکت ما از تبعات همان عواملی است که ذکر شد. در همین شرایط فعلی صدها واحدتولیدی به خاطر مسائل ارزی و کمبود آن خوابیده و بسیاری بیکار شده‌اند. مسأله بیکاری، پی‌آمدها و مفاسد متعددی به دنبال دارد که خود برخی از آنها را نوشته‌اید. ولی یک نکته مهم دیگر نیز وجود دارد که بسیاری از جوانان ما بخصوص تحصیل کرده‌ها توقع داریم که پس ازتحصیل، شغلی اداری پیدا کرده و درآمد مکفی نیز از این طریق داشته باشیم. این روحیه گریز از کار واقعی، از معضلات اجتماعی ماست. چرا باید یک جوان، کار در مزرعه و یا کارگاه و... رابرای خود کسر شأن بداند؟ آیا کشورهایی مانند ژاپن و یا چین که توانسته‌اند در زمینه اقتصادی رشد چشمگیری داشته باشند همین گونه‌اند؟ آنها شبانه‌روز کار می کنند. بیش از مردم دیگر کشورها و دارای توقعی بسیار پایین ولی در کشور ما تقریبا کار بر عکس است و بسیاری به دنبال نازکی کار و کلفتی نان هستند؟! امید است که عنایات الهی باز هم شامل مردم ما گردد و با درایت مسؤولین مشکلات به تدریج حل گردد تا جوانانی همانند شما دغدغه کار و درآمد نداشته باشند و بتوانند با آسودگی خیال به سازندگی مملکت خود بپردازند. اما درباره مسؤولین؛ ما نیز از مسؤولینی که تنها به فکر خود و منافع خود باشند و با استفاده از امکانات عمومی به نشخوار اموال مردم بپردازند و از این طریق خود را فربه کنند بیزاریم شما نیز بیزار باشید. البته نباید حساب چند نفر رابابت همه نوشت. وقتی رهبر انقلاب در کمال سادگی زندگی کرده و همواره مسؤولین را توصیه به دوری از تجملات می کنند ما نیز بایستی چنین روحیه‌ای داشته باشیم و این باور را در همه ایجاد کنیم که مسؤول باید همانند ساده‌ترین مردم زندگی کنند. برای این که بتوانید مشکلات خود را با مقام معظم رهبری و نیز ریاست جمهوری مطرح سازید با آدرس زیر مکاتبه فرمایید: تهران - خیابان پاستور - دفتر مقام معظم رهبری. تهران - خیابان پاستور - دفتر ریاست جمهوری.

چرا کشورهای اسلامی فقیر، ضعیف و عقب مانده‌اند؟

پرسش

چرا کشورهای اسلامی فقیر، ضعیف و عقب مانده‌اند؟

پاسخ

با تابش آفتاب اسلامی در سرزمین عربستان و آغاز تمدن اسلامی، اندك اندك مملکتی به وجود آمد که شکوه و جلال آن هنوز هم در میان ملل مختلف مثال زدنی است. در آغاز و سده‌های نخستین تاریخ اسلام کشورهای اسلامی جزو پیشروترین سرزمینهای آن روزگاران به حساب می‌آمدند و در هنگامه‌ای که در قرون وسطی جهان غرب در تباهی و سیاهی غوطه‌ور بود تمدن درخشان اسلامی جهان را از تابش خویش خیره ساخته بود اما متأسفانه رفته رفته، عوامل متعددی باعث شد تا آن شکوه و جلال از دست برود و کشورهای اسلامی تبدیل به سرزمینهای فقیر و وابسته گردد. این عوامل را می‌توان از زوایای مختلفی بررسی کرد و نیز شایسته است برای رهایی از وضعیت موجود این عوامل به دقت بررسی و معضلات ناشی از آنها برطرف شود. بنابراین و در پاسخ به پرسش مطرح شده این عوامل به صورت مختصر مورد بررسی قرار می گیرد. این عوامل را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: الف) – عامل اقتصادی و انحراف از مسیر واقعی اسلام ۱ – عوامل اعتقادی فردی تا مدتی پس از ظهور اسلام کم و بیش اسلام واقعی و دستورات آن در بین مسلمانان به شکل ناب و واقعی آن وجود داشت ولی اندك اندك انحراف از مسیر اصلی اسلام در میان مسلمانان پدید آمد. و بخشی از عقاید راستین تبدیل به انحرافها، خرافه گریها و توجیهات نادرست گردید و این تحول، تمدن اسلامی را تحت تأثیر قرار داد. در این مرحله بسیاری از برنامه‌های زندگی‌ساز اسلام نادیده گرفته شد و توجیهات نادرست مردم را از مسیر پیشرفت و ترقی باز داشت. برخی از این توجیهات نابجا ارتباط تنگاتنگی با عوامل عقب ماندگی رفته کشورهای اسلامی دارد چنان که عقیده به سرنوشت و ملازم دانستن آن با چیره‌گرایی باعث شده و می‌شود که عده‌ای گمان کنند، وضعیت آنان غیر قابل تبدیل و بهبود یافتن است و آنچه نصیب آنان شده تغییرناپذیر است و بنابراین تلاش برای پیشرفت و ترقی بی فایده می‌باشد. عده‌ای دیگر اعتقاد به آخرت را به معنای محرومیت از زندگی دنیا و زهد را به معنای پلید دانستن تمامی زندگی مادی انگاشته و با این توجیهات مسیر زندگی خود را از جامعه جدا می‌نمودند. عده‌ای دیگر نیز صبر را به معنای تحمل مشکلات و عدم انجام هرگونه تلاشی برای رفع آنها و انتظار فرج را به معنای تحمل انواع بی عدالتیها و ستمها دانسته و اینها همگی از عوامل اعتقادی انحطاط تمدن اسلامی و کشورهای اسلامی بوده و هست{۱}. ۲ – عوامل اعتقادی جمعی خوش گذرانی و توجه بیش از حد به لذاید دنیا در میان عده‌ای و بی توجهی به پیشرفتهای علمی و مسؤولیت افراد در قبال اجتماع از عوامل دیگری است که تمدن اسلامی را به انحطاط کشانده است{۲}. مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی معتقد است که اساساً روح و روان انسانها و جوامع و افکار و عقاید آنان، بسته به نوع در کیفیت آن در زمان و بقای و یا انحطاط و ترقی فرد و جامعه نقش حساس و تعیین کننده‌ای دارد و مفاسد اخلاقی اجتماعی با بقای هر جامعه رابطه داشته و ظهور و رواج آن جامعه را به انحطاط خواهد کشانید{۳}. ب) عوامل سیاسی عوامل سیاسی انحطاط تمدن اسلامی و به تبع آن فقر و عقب ماندگی کشورهای اسلامی را می‌توان به دو دسته داخلی و خارجی تقسیم کرد. ۱ – عوامل سیاسی داخلی یکی از اساسی‌ترین عوامل افول تمدن اسلامی زمامداران نالایق و رهبران گمراهی بوده‌اند که در طول تاریخ بر جامعه اسلامی حکم رانده و رهبریهای نادرست آنان و کارگزارانشان جامعه را از ترقی بازداشته است{۴}.

بارزترین نمونه این حکمرانان را می‌توان در حکومت امویان جستجو کرد چنان که مشخصات این دوران چیزی جز رواج عیاشی و فساد، رواج عقاید نادرست و انحطاط عقیدتی و ایجاد جو خفقان و سرکوب چیز دیگری نیست {۵}. ۲ - عوامل سیاسی و خارجی تمرد استعمار غرب و استیلای کشورهای غربی بر سرزمینهای اسلامی از دیگر عواملی است که باعث شده ثروت کشورهای اسلامی به یغما رفته و زمینه‌های خود باوری در میان مسلمانان از میان برود چنان که توجه به غرب و دنباله روی آن یکی از پیامدهایی است که همچنان گریبان کشورهای اسلامی را رها نساخته است و تمدن اسلامی را از حرکت بازداشته و مسیر حرکت آن را ناهموار و پویایی‌اش را کند کرده است. ج) عوامل اجتماعی با توجه به عوامل اعتقادی و سیاسی، رواج روحیه بی توجهی به پیشرفت و علم و دانش از عوامل اجتماعی عقب ماندگی و ضعف کشورهای اسلامی است. جدایی دین از سیاست و در مقوله دانستن آن بی توجهی در دست داشتن زمام امور و نیز دو مقوله بودن علم و دین باعث بی توجهی به دانش شده و اینها همگی چرخ تمدن را از گردش بازداشته است. جهان بینی‌های نادرست از اقتصاد، ماده و علم تصویری شیطانی ساخته و گروهی را از گرایش به آن بازداشته است. طرد و نفی ارتباط بین دین و دنیا، ماده و معنا، معاش و معاد، عقل و دین، عقیده و عمل و نیز دین و سیاست بر فرهنگ، اعتقادات، سنتها و آداب و رسوم ملل اسلامی سایه افکنده و در عقب ماندگی آنها نقش اساسی داشته است {۶}. نتیجه - با بررسی عوامل مختلف انحطاط تمدن اسلامی و فقیر و عقب مانده شدن کشورهای اسلامی به راحتی می‌توان دریافت که دوری از اسلام راستین و تفسیرهای نادرست از آن، زمامداران نالایق، استعمار خارجی، رواج سنتها و آداب و رسوم و باورهای نا صحیح از ارتباط دنیا و مسایل اقتصادی با آخرت و دین مردم از اصلی‌ترین عوامل است که باعث شده کشورهای اسلامی در وضعیتی نا مساعد قرار گرفته، در فقر و ضعف به سر برده و همچنان عقب مانده، باقی بمانند و این در حالی است که در روزگاری تمدن اسلامی درخشان‌ترین تمدن زمان خویش بوده است و هیچ منعی در میان نیست که آن جلال و عظمت گذشته دوباره تکرار شود و این به دست نخواهد آمد جز با توجه ژرف و عمیق به علل و عوامل انحطاط و عقب ماندگی مسلمانان و رفع آنها و نیز توجه به علل و عوامل پیشرفت دیگر کشورها و استفاده از آن عوامل در دل اصول و چهار چوبهای فرهنگ و تمدن اسلامی. [۱]. علل پیشرفت و انحطاط مسلمین، زین العابدین قربانی، ص ۲۷۱، نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۶۱. [۲]. همان. [۳]. علل و عوامل ضعف و انحطاط مسلمین در اندیشه‌های سیاسی و آرای اصلاحی سید جمال الدین اسد آبادی، سید احمد موثقی، ص ۵۱، نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۷۳. [۴]. علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین، زین العابدین قربانی، ص ۳۴۵. [۵]. همان، ص ۳۵۸. [۶]. علل و عوامل ضعف و انحطاط مسلمین در اندیشه‌های سیاسی و آرای اصلاحی سید جمال الدین اسد آبادی، سید احمد موثقی تا ص ۵۴.

منظور از توسعهء اقتصادی چیست ؟

پرسش

منظور از توسعهء اقتصادی چیست ؟

پاسخ

توسعهء اقتصادی عبارت است از به کارگیری عوامل اقتصادی گوناگون به منظور افزایش درآمد سرانه و ارتقای سطح زندگی و بهبود شرایط زیست و برای رسیدن به توسعهء اقتصادی در کشورهای توسعه نیافته نظریه وراه های متفاوتی وجود دارد.(۱) (پاورقی

۱.روزنامه ابرار, مورخه ۷۴۱۰۱۳ ص ۸

در زمینهٔ انباشتن ثروت از دیدگاه اسلام چه آمده است؟ آیا این امر خوب است؟

پرسش

در زمینهٔ انباشتن ثروت از دیدگاه اسلام چه آمده است؟ آیا این امر خوب است؟

پاسخ

نمی توان گفت اسلام در برار مال و ثروت موضع منفی دارد و با آن صد در صد مخالف است.از طرفی اسلامفقر را هم نمی پسندد و در آیهٔ ۱۸۰سورهٔ بقره از" مال "به " خیر "تعبیر شده است. در حدیثی از امام باقر(ع) می خوانیم ": نعم العون الدنیا علی طلب الآخرهْ؛[۱۷] دنیا (مال) کمک خوبی برای رسیدن به آخرت است. "و در روایت دیگر از امام صادق(ع) آمده است": غنی عجزک عن الظلم خیر من فقر یحملک علی الاثم؛[۱۸] بی نیازی که انسان را از تجاوز به حق دیگران باز دارد، از فقری که انسان را به گناه وادار نماید ، بهتر است. "جوامع اسلامی باید بکوشند هر چه بیشتر غنی و بیناز گردند و به مرحلهٔ خود کفایی برسند و روی پای خود بایستند و شرف و عزّت و استقلال خود را بر اثر فقر، فدای وابستگی به دیگران نکنند. یک ملت فقیر نمی تواند آزاد و سربلند زندگی کند. فقر انسان ضعیف الایمان را می لغزاند و ممکن است او را به کفر و بی دینی بکشاند (کاد الفقر ان یکون کفراً).[۱۹] همان طور که فقر خوب نیست و موجب لغزش می شود ، ثروت اندوزی نیز ممکن است باعث طغیان و سرکشی گردد. در بعضی از متون اسلامی از ثروت و از برخی از ثروتمندان مذمّت شده است. مذمّت از قارون ثروتمندِ مغرور شاهد گویایی بر این موضوع است، منتهی اسلام ثروتی را می پسندد که به وسیلهٔ آن مسیر بهشت هموار گردد، چنان که دانشمندان و بزرگان بنی اسرائیل به قارون گفتند": وابتغ فیما اتاک الله الدار الآخرهْ؛۲[۲۰] از این ثروتت برای خانهٔ آخرت کاری بکن. "اسلام ثروتی را می پسندد که در آن نیکی به همگان باشد (احسن کما احسن الله إلیک).[۲۱] اسلام ثروتی را مدح می کند که در آن" لا تنس نصیبک من الدنیا؛[۲۲] فراموش نکردن بهرهٔ دنیوی "تحقق یابد. بالاخره اسلام ثروتی را می پسندد که مایهٔ فساد در زمین و فراموش کردن ارزش های انسانی و گرفتار شدن در سابقهٔ جنون آمیز" تکاثر ("زیاده خواهی) نگردد و انسان را به" خود برتربینی "و" تحقیر دیگران "و حتی رویارویی با پیامبر و بزرگان دین نکشاند. ثروت باید وسیله ای باشد برای استفادهٔ همگان، پر کردن خلاء های اقتصادی؛ مرهم نهادن بر زخم های جانگاه محرومان و برای رسیدگی به نیاز ها و مشکلات مستضعفان. علاقه به چنین ثروتی با چنین هدفی، علاقه به دنیا نیست، بلکه علاقه به آخرت است. یکی از یاران امام صادق(ع) به آن حضرت گفت : چکار کنم من دنیا را دوست دارم و به آن علاقه مندم! می ترسم دنیا پرست باشم. امام (ع) فرمود ": با ثروت دنیا چه می خواهی انجام دهی "؟گفت: هزینهٔ خود و خانواده ام را تهیه کنم و به خویشاوندان کمک کنم. در راه خدا انفاق کنم و حج و عمره به جا آورم. امام (ع) فرمود: "لیس هذا طلب الدنیا هذا طلب الآخرهْ؛ این دنیا طلبی نیست ، بلکه طلب آخرت است.[۲۳"] ۲[۱۷] تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۱۷۴ ، به نقل از وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۷. ۲[۱۸] همان، ص ۱۷۶، به نقل از وسائل، ج ۱۲، ص ۱۷. ۲[۱۹] میزان الحکمهْ ، عنوان ۳۲۲۰. ۲[۲۰] قصص (۲۸) آیهٔ ۷۷. ۳[۲۱] همان. ۳[۲۲] همان. ۳[۲۳] تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۱۷۵، به نقل از وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۹.

از دیدگاه اسـلام آیا سرمایه داری درست است؟ آیا حضرت علی(ع) سرمایده دار زمان خویش بودند؟ اگر جواب مثبت است، دلیل قناعتشان چه بوده است؟

پرسش

از دیدگاه اسلام آیا سرمایه داری درست است؟ آیا حضرت علی(ع) سرمایده دار زمان خویش بودند؟ اگر جواب مثبت است، دلیل قناعتشان چه بوده است؟

پاسخ

سرمایه داری یعنی مالـداری و توانگری. این صـفت در اصل امری خوب و سـتودنی است، همچنان که فقر و تهیـدستی، نکوهیـده و مذموم است. ثروت و سرمایه ذاتاً در اسلام پسندیده است. آن چه مذمّت شده، دل بستگی به ثروت و دنیا، هدف دانستن و تفاخر به آن، کسب نامشروع و ادا نکردن حقوق واجب است. اگر شخصـی ثروت فراوانی داشته باشـد، اما از راه حلال کسب نموده باشد و حقوق شرعی (خمس و زکات) را پرداخته و به نیازمنـدان توجه کرده و از آن‌ها دسـتگیری نمایـد، چنین ثروتی پسـندیده است. در قرآن کریم از دو ثروتمند یاد شده است: حضـرت سـلیمان(ع) و قارون. یکی ثروت را وسیله‌ای برای رفع نیاز نیازمندان می‌دانست و هماره در راه خدا انفاق می‌نمود اما دیگری آن قدر ثروت او را مست نمود و مغرور که حاضر نبود هیچ تکلیف و مسئولیت دینی را در قبال سـرمایه و ثروت خود بپـذیرد و سـرانجام با عـذاب الهی با تمام ثروتش در زمین مدفون شد. پیشوایان دین اسـلام و از جمله حضـرت علی(ع) با کار و کوشـش، دارای سـرمایه و ثروت بودنـد. املاک و باغ‌های امیرالمؤمنین(ع) در مدینه و ینبع مشـهور است. روزی شخصـی به امام صادق(ع) عرض کرد: مردم شـما را مردی ثروتمند می‌دانند، حضـرت فرمود": مالدار بودن عیب نیست.("۱) امیرمؤمنان فرمود": بدانیـد از جمله نعمت‌های خـدا که به بندگان ارزانی داشـته، فراوانی مال و ثروت است.("۲) ثروت داشتن عیب نیست، بلکه نعمتی است که انسان می‌تواند آن را توشه‌ای برای آخرت قرار داده و با کمک به بندگان، رضایت الهی را جلب نموده و موجب تقرّب به خـدا شود. اما در تاریـخ غالباً سـرمایه داری بار منفی داشـته واین بدان خاطر است که غالباً سـرمایه داران یا از راه حرام آن را بـه دسـت آورده و یـا دلبسـتگی به آن داشـته و اسـتفاده نـامطلوب می‌کردنـد. این لفـظ غالباً یـاد آور کسـانی است که شکمشان سـیر است و بهترین امکانات را دارند امّا به فکر فقیر و محرومی نیسـتند. اینان در موارد گوناگونی، مورد سرزنش حضرت علی قرار گرفته‌انـد و حتّی نشـست و برخـاست بـا آنان را مـذمّت کرده(۳) و عـاقبت بـدی را برای آنـان پیش بینی نمـوده است.(۴) منافاتی نـدارد که انسان در عین داشـتن ثروت، در زنـدگی ساده زیست باشد. حضـرت در عین کار و کوشـش فراوان برای آبادانی نخلسـتان‌ها، حفر چـاه و قنوات، و به دست آوردن دارایی فراوان، در راه خـدا انفاق بسـیار می‌نمود. در این باره داسـتان‌های فراوانی نقل شده است، ولی خود به نان جو بسـنده می‌نمود و لباس مندرس می‌پوشـید و می‌فرمود: حاکم اسلامی باید در سطح مردم جامعه زندگی کند. حضرت علی(ع) سرمایه و مال دنیا را وسیله‌ای برای خوشبختی در جهان آخرت قرار داده بود، نه برای زندگی مرفه در دنیـا. یکی از بزرگ‌ترین صـفات انسـانی این است که بشـر در عین توانگری، قنـاعت پیشه نمایـد و در حالی که می‌توانـد مرفه‌ترین زنـدگی و بهـترین وسائـل عیش و نـوش را برای خویشـتن و خـانواده‌اش فراهم نمایـد، زنـدگی سـاده‌ای داشـته باشـد. این کارهـا از انسان‌های بزرگ ساخته است. عامه مردم که معمولاً وضع خوبی نداشـته‌اند، اگر مشاهـده می‌کردند که امامشان در خانه‌ای اشـرافی زنـدگی می‌کنـد و با لباس‌های فاخر و بهترین غـذاها، زنـدگی را می‌گذرانـد، زنـدگی بر آن‌ها بسـیار سـخت می‌گذشت و ایمان و

باورشان به دین اسلام و امام معصوم(ع) می گشت و چه بسا منجر به کفر و بی دینی می‌شد، این نکته‌ای است که همه حاکمان و زمامداران اسلامی باید بدان توجه داشته باشند. پی نوشت‌ها: ۱. بحارالأنوار، ج ۴۱، ص ۱۲۵. ۲. نهج البلاغه دشتی، حکمت ۳۸۱. ۳. همان، نامه ۴۵، ص ۵۵۳. ۴. همان، ص ۲۴۹.

آیا دین اسلام دین فقر و گرسنگی است؟ علت فقر اقتصادی جوامع اسلامی چیست؟

پرسش

آیا دین اسلام دین فقر و گرسنگی است؟ علت فقر اقتصادی جوامع اسلامی چیست؟

پاسخ

متأسفانه یکی از آسیب های دین شناسی آن است که برخی خاستگاه چالش ها و نارسایی های مربوط به مسلمانان را دین و آموزه های آن می دانند، حال آن که عقب ماندگی و مشکلات مسلمانان مربوط به خود آنان بوده و اسلام چیزی است و مسلمان بودن چیز دیگر.(۱) در اسلام مسلمانان به فعالیت های اقتصادی فرا خوانده شده و از فقر و هر گونه تن پروری و بیکاری نهی شده اند تا آن جا که کار در راه تأمین هزینه زندگی اعضای خانواده، ارزش جهاد در راه خدا را پیدا کرده است.(۲) یکی از نویسندگان در ذیل تغییر آیهٔ ۲۰ مزمل می نویسد": در این آیه تلاش برای زندگی در کنار" جهاد فی سبیل الله "قرار داده شده و این نشان می دهد که اسلام برای این موضوع اهمیت زیادی قائل است. چرا چنین نباشد، در حالی که یک ملّت فقیر و گرسنه و محتاج به بیگانه، هرگز استقلال و عظمت و سربلندی نخواهد یافت؟! اصولاً" جهاد اقتصادی "بخشی از" جهاد با دشمن "است.(۳) امام صادق(ع) در خصوص اهمیت کسب روزی فرمود": لا تکسلوا فی طلب معایشکم فأنّ آبائنا کانوا یرکضون فیها و یطلبونها؛(۴) در تحصیل روزی تنبلی نکنید، زیرا پدران و مادران این راه می کوشیدند و روزی را طلب می کردند. "بر این اساس، اسلام مسلمانان را نه تنها به دوری از فقر فرا خوانده، بلکه آن را مانند جهاد دانسته است. اما فقر مسلمانان ریشه در عوامل دیگر دارد. یکی از علل مهم، سیاست هایی است که در طول تاریخ توسط حاکمان ستمگر به کار گرفته شده و دشمنان نیز از آن حمایت می کردند. دشمنان می دانستند که استقلال اقتصادی مسلمانان، با منافع آنان در تضاد است. آنان ذلت و وابستگی جهان اسلام را می خواهند! داده های تاریخی نشان از آن دارد که یکی از وابستگی هایی که شدیداً جامعه اسلامی را آسیب پذیر نمود، وابستگی اقتصادی به کشورهای استعمار گر است. برداشت های انحرافی از دین یکی از علل گسترش فقر در جهان اسلام برداشت های انحرافی از دین می باشد. برخی تصور می کنند که دین انسان ها را به آخرت فرا خوانده و از تلاش و فعالیت در دنیا بر حذر داشته، که غلط بودن این پندار کاملاً روشن است. در برخی از روایات یکی از مؤلفه های جامعهٔ آرمانی امام زمان(عج) پیشرفت های اقتصادی و علمی بیان شده است. این نشان می دهد که یکی از اهداف مهم اسلام فقر زدایی و فرا خوانی به فن آوری و پیشرفت های اقتصادی است. پیامبر اسلام و ائمه به فعالیت های اقتصادی می پرداختند و در صدد تشکیل جامعهٔ بدون فقر بودند. امام علی(ع) یکی از وظایف حاکمان را فقر زدایی دانست.(۵) البته در اسلام همان گونه که به فعالیت های اقتصادی سفارش شده، به تقوا و معنویت گرایی نیز سفارش شده است، زیرا همه خوشبختی ها در داشتن مال و ثروت ظهور نمی کند. این که تصور می شود ملت های فاقد ایمان و پرهیزگاری، غرق در ناز و نعمت هستند، اشتباره بزرگی است؛ زیرا اگر به درون این جوامع نفوذ کنیم، دردهای جانگاهی (که روح و جسم آن

هـا را درهم می کوبـد) می بینیم و قبول خواهیم کرد که بسـیاری از آن ها از بیچاره ترین مردم روی زمین هسـتند،(۶) زیرا معنویت مهم ترین سـرمایه زنـدگی است. اگر در اسـلام از درآمـدها و ثروت انـدوزی غیر مشـروع نهی شـده، بدین جهت است که مردم از معنویت فاصله نگیرند و عدالت اجتماعی گسترش یابد. خود باختگی یکی از علل مهم فقر جوامع اسلامی خود باختگی است، بدین معنا که امروزه مسـلمانان توانایی ها و قابلیت های خویش را فراموش کرده و تصور می کننـد فقط دیگران توان اقتصادی و خلاقیت های علمی دارند. روحیه خود باختگی موجب شده است که در جوامع اسـلامی از نیروهای انسانی کشورهای بیگانه اسـتفاده شده و این رویکرد فقر اقتصادی و وابسـتگی را در پی دارد. پی نوشت ها: ۱. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۲۷۰. ۲. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۳ (الکاد علی عیاله کالمجاهـد فی سبیل الله). ۳. تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۲۰۰. ۴. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۸. ۵. نهج البلاغه، نامهٔ ۵۳. ۶. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۲۶۸.

چرا همیشه مردم مسلمان فقیر هستند.

پرسش

چرا همیشه مردم مسلمان فقیر هستند.

پاسخ

آیـات و روایـات فراوانی مسـلمانان را به کـار و تلاش و تجارت و کسب مال حلال سـفارش کرده و جامعه را از فقر و تنگـدستی بر حذر داشـته، فقر را خطرناک‌ترین دشـمن تکامل انسانی و موجب عقب ماندگی فکری و انحطاط عقلی و اخلاقی و باعث از دسـت رفتن سلامت جسمی معرفی کرده است، امیرالمؤمنین (ع) فرمود": از فقر به خداوند پناه ببرید که باعث عقب ماندگی و نارسایی در امور دینی و موجب پریشـانی عقل و نارسایی فکر است.("۱) نیز فرمود": فقر و تنگـدستی، زبان افراد زیرک و باهوش را می‌بنـدد و آنان را از بیان دلیل، گنگ و لال می گرداند، شـخص فقیر در شـهر خود نیز غریب است.("۲) از پیامبر اکرم (ص) نقل شـده کالا و ثروت، موجب حفـظ کمال و عزت و تقوا است. (۳) مسـئله اقتصاد و فقر زدایی به قدری دارای اهمیت است که از آن حضـرت نقل شده": فلولا الخبز ما صلَّینا و لا صُمْنا و لا أدّینا فرائض ربّنا؛ (۴) اگر نان نبود - و شـکم‌ها گرسنه بود - از نماز و روزه و انجام سایر فرائض و واجبات خبری نبود. "با وجود این که اقتصاد و حل مشـکل فقر و بیکاری اهمیت فراوانی دارد، ولی بـدتر از فقر و نداشـتن برنامه صحیح اقتصادی و جدولی متناسب با درآمدها برای مخارج و هزینه‌های زندگی است ، خطری که اسراف و ریخت و پاش‌ها، زندگی فرد و جامعه را تهدید می کند، به مراتب زیادتر از فقر است، کشورهای اسـلامی همانند ایران به صورت طبیعی فقیر نیسـتند، اما سوء تـدبیر و نداشـتن برنامه ریزی صـحیح اقتصادی، وابسـتگی‌های همه جانبه را برای آنان فراهم ساخته است. بنابراین گفتن این جمله که مسـمانان فقیر هسـتند، صحیح نمی‌باشد، چون بیشترین منابع و ثروت طبیعی میان مسلمانان به خصوص در خاورمیانه وجود دارد، عدم برنامه ریزی صـحیح و وابسـتگی اقتصادی و تنبلی و تن پروری عامل عدم اسـتفاده صـحیح از این منابع است که از آن به سوء تـدبیر تعبیر می‌شود، عامـل عقب مانـدگی اقتصـادی را بایـد در عوامـل عقب مانـدگی در امور دیگر ماننـد علمی و فرهنگی و تمدنی جستجو کرد. پاورقی: ۱ - حسین نوری، اقتصاد اسلامی، ص ۹۶، وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۶، ۲ - همان، ۳ - وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۶. ۴ - همان، ص ۱۷.

آیا اسلام پول و ثروت را محکوم کرده است؟

پرسش

آیا اسلام پول و ثروت را محکوم کرده است؟

پاسخ

اسلام پول پرستی را محکوم کرده است اما پول و ثروت را محکوم نکرده است، زیرا: به الف. تولید ثروت (کشاورزی ،دامداری، صنعت و غیره) توصیه شده است. ب. مبادله ثروت یعنی تجارت و دادوستد توصیه شده است. ج. مصرف رساندن از نظر شخصی در حدود احتیاجات فردی خالی از هر نوع تجمل و اسراف که مفسد انسان است توصیه شده است. د. تبذیر و اسراف و تضییع آن ممنوع است. هـ . مقررات سخت قضایی و جزایی در مورد حیف و میلها و سرقتها و خیانتها وضع شده است. و. دفاع از مال در حکم جهاد و کشتهٔ در این راه « شهید» تلقی شده است: اَلْمَقْتولُ دُونَ اَهْلِهِ وَمالِهِ... ز. برای مال، بر انسان حقوقی قائل شده است. ح. خود ثروت در کمال صراحت در قرآن کریم به عنوان «خیر» نامیده شده است: «کُتِبَ عَلَیْکُمْ اِذا حَضَرَ اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ اِنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّهُ لِلْوالِدَیْنِ وَالْاَقْرَبینَ» بقره/۱۸۰

میان زهد (ساده زیستی) و پیشرفت چه ارتباطی است؟

پرسش

میان زهد (ساده زیستی) و پیشرفت چه ارتباطی است؟

پاسخ

جواب اجمالی: (۴۲) زهد و ساده زیستی از جمله کمالات اخلاقی است و در متون دینی ما در باب دل نبستن به تمنّیات دنیوی تأکیدات فراوانی شده است. اما افراط و تفریط در تفسیر زهد در طول تاریخ و نادیده گرفتن سنت و سیره ی حضرات معصومین علیهم السلام چهره ی زیبای زهد و ساده زیستی را مشوش ساخته است. به فرموده ی امام موسی بن جعفر (علیه السلام): از ما نیست آن کس که دنیای خود را برای دینش یا دین خود را برای دنیای خویش ترک گوید. کدام مکتب و آیین همچون اسلام توصیه و تشویق نسبت به فراگیری علم و کسب معرفت و جوشش و بالندگی و تلاش عقلانی دارد؟ و لذا از لحاظ تاریخی و با استناد به روایات دینی اسلام همواره به نو شدن تمایل نشان داده است اما این نو شدن لزوماً به معنای مدرنیسم و نو شدگی غربی نیست. مُدرنیته یعنی نو شدن و نو شدگی و در برابر هرگونه تعلق به گذشته و سنت قرار می گیرد. نکته حائز اهمیت این است که ترقی و پیشرفتی مورد نظر اسلام است که انسان را اسیر تمایلات نفسانی و تعلقات دنیوی نسازد بلکه او را از هوی و هوس برهاند. جواب تفصیلی: (۴۲) یکی از کمالات اخلاقی انسان زهد و ساده زیستی است و در متون دینی ما در باب مخالفت با تجمّلات دنیوی و دنیاگرایی تأکیدات فراوانی شده است. در قرآن کریم خدای بزرگ به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)می فرماید: به شکوفه هایی

که در دست دیگران است و ما به آنان داده ایم چشم مدوز ;زیرا ما می خواهیم آنان را با آن شکوفه ها بیازماییم ولی رزق پروردگار تو بهتر و ماندنی تر است. شکوفه های دنیا برای کسی میوه نخواهد داد. عالم طبیعت چنان سرد است که تا این شکوفه ها بخواهند به بار نشینند و به ثمر تبدیل شوند، سرمای زودرس طبیعت از راه می رسد و شکوفه ها می ریزند. اما دیدگاه های مختلف در باب زهد و پارسایی در طول تاریخ موجب بروز تفاسیر گوناگون در عرصه ی فرایندهای اجتماعی گشته است و متأسفانه برداشت های ناروا از منابع دینی و یا نادیده گرفتن سنت و سیره ی حضرات معصومین علیهم السلام نحله های گوناگونی را پرورانده که جمعی در مسیر افراط و گروهی در وادی تفریط، چهره ی زیبای زهد و ساده زیستی را مشوش ساخته اند. به گونه ای که گاهی با شنیدن واژه ی زهد انزوا، تنهایی، دوری از مردم و تمدن و پیشرفت و ترقی، و دعا و عبادت و در گوشه ای آرام و فارغ از مشغله های زندگی در ذهن انسان تداعی می گردد، در حالیکه این معنا واژگونه ساختن حقیقتی ارزشی و آلوده ساختن مفهومی ملکوتی است. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: زهد نه آنست که مال دنیا را تباه کنی و نه آنکه حلال آن را بر خود حرام گردانی. بلکه زهد آنست که اعتمادت به آنچه نزد حق است، بیش از آن باشد که در نزد خودت یافت می شود. و به فرموده ی حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام): زهد در یک آیه از قرآن بیان شده است، آنجا که می فرماید: تا آنکه به خاطر از دست دادن چیزی متأسف و متأثر نشوید و بر آنچه به دستتان رسیده فرحناک نباشید. و لذا پارسایی و زهد، دل بستن به امر باقی و نومید گشتن نسبت به امور فانی است. جدایی از تعلّقات دنیوی و قرب به ملکوت است. سبک بال گشتن برای پرواز در آسمان فضایل و ملکات انسانی است. حال آیا رشد و کمال و تعلیم و تربیت و سعادتمندی مانع پارسایی است یا یاور آن؟ کدام مکتب و آیین همچون اسلام توصیه و تشویق نسبت به فراگیری علم و کسب معرفت و جوشش و بالندگی و تلاش عقلانی دارد؟ مگر نه اینست که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمودند: علم را طلب نمائید ولو اینکه در چین باشد.(۳) و فراگیری آن را بر همگان ضروری دانستند. در روایتی مولی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) تمام مواضع دنیا را جهل می نامد مگر جایگاه علم را که روشنی و فروغ است(۱)، و این به صراحت قدر و شایستگی علم و حقارت دنیا و دلبستگی به آن را بیان می سازد. اما در باب نسبت بین دین اسلام و پیشرفت باید گفت: از لحاظ تاریخی اسلام همواره به نو شدن تمایل نشان داده است اما این نو شدن لزوماً به معنای مدرنیسم و نو شدگی غربی نیست. واژه مدرنیته از واژه ی لاتین (Modernus) به معنای نو و تازه گرفته شده است. مدرنیته یعنی نو شدن و نوشدگی و در برابر هر گونه تعلّق به گذشته و سنت قرار می گیرد، هر چند وجوه اشتراکی نیز با آن دارد. برای نمونه می توان به علم گرایی جهان اسلام که یکی از الگوهای نوشدن غربی بود اشاره کرد. توجه به حقوق بشر، عقل گرایی، مدارا با مخالفان و غیر هم کیشان که همگی از مظاهر نو شدن غربی به شمار آمده اند ریشه در تمدن اسلامی داشته و برگرفته از آن هستند. بحث آزاد در حوزه ی معارف دینی و گریز از جزمیّت نیز از دیگر آموخته های تجدّد غربی از جهان اسلام است. اما نکته ی حائز اهمیت این است که ترقّی، پیشرفت و نو شدنی مورد نظر اسلام است که انسان را اسیر تمایلات نفسانی و تعلقات دنیوی نسازد بلکه او را از هوی و هوس برهاند. به فرموده ی امام علی (علیه السلام): هر آن علمی که مورد تأیید و امضاء عقل نباشد گمراهی و ضلالت است.(۳) وقتی تساوی دو روز انسان از منظر اسلام غبن و خسران محسوب گردد این بهترین معنای رشد و بالندگی است. برای اطلاع بیشتر روایاتی چند درباره موضوع بحث ذکر می گردد. امام صادق (علیه السلام): کسی که از مقتضیات زمان خود آگاه است مورد هجوم اشتباهات واقع نمی شود. امام علی (علیه السلام): سزاوار است انسان عاقل رأی خردمندان را به رأی خود بیفزاید و دانش علما را بر دانش خویش اضافه نماید. امام علی (علیه السلام): تجارب آدمی پایان ندارد و معلومات انسان عاقل به وسیله ی تجربه همواره در افزایش و فزونی است امام موسی بن جعفر (علیه السلام): از ما نیست آن کس که دنیای خود را برای دینش یا دین خود را برای دنیای خویش ترک گوید

راه حل اسلام برای درمان فقر چیست؟

پرسش

راه حل اسلام برای درمان فقر چیست؟

پاسخ

یکی از راههای مشکل فقر توصیهها و راه حلهای « دین مبین اسلام » است که عمل بدانها، سبب پر شدن شکاف فقر و کم شدن فاصلههای طبقاتی مردم میشود. همان گونه که صدر اسلام و در زمان پیامبر (ص) با عمل به فرمانهای الهی و دستورات دینی، چنان شد و برای اولین بار در تاریخ بشر، جامعهای بیطبقه یا دست کم با فاصله طبقاتی بسیار اندک، عملًا پدیدار شد. امروزه هم، اگر بتوانیم در جامعه خود و حتی همه جوامع بشری، ابن دستورالعملها را به کار بندیم، توزیع ناعادلانه ثروت و فاصله فقیر و غنی و به طور کلی نابرابری در جوامع بشری از میان خواهد رفت. یکی از این توصیهها و دستورالعملهای با ارزش در اسلام، مسأله «انفاق» است. قرآن مجید بر موضوع انفاق تأکید بسیاری کرده و آیات فراوانی در این زمینه آورده است. تعداد آیاتی که کلمه «انفاق» یا مشتقاتش در آن به کار رفته است، بیش از هفتاد آیه است؛ البته اگر آیاتی که مضمون آنها، دلالت بر انفاق دارد، ولی کلمه انفاق یا مشتقاتش در آن ذکر نشده است را اضافه کنیم، مجموع آیات انفاق بیش از این تعداد خواهد شد. خداوند متعال در قرآن مجید، انسان را به پرداخت قسمتی از آنچه نصیب او می‌گردد و در اختیارش میباشد، فرمان داده است. در آیه ۱۹ سوره ذاریات تعبیر زیبایی از این مطلب شده است«وَ فِی اَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسّائِلِ وَ الْمَحْرُوم» [و در اموال آنان (پرهیزگاران) حقی برای سائل و محروم بود.] برابر این آیه، مؤمن برای فقرا و مساکین در اموالش حقی قائل است. در قرآن مجید برای تشویق مردم به انفاق تعبیرهای زیبا و جذّابی به کار برده شده است. ۱ – خداوند در آیه ۹۶ سوره نحل میفرماید «ما عِنْدكُمْ یَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللّهِ باقٍ» [آنچه نزد شماست فانی میشود، امّا آنچه نزد خداست باقی است.] چه تعبیر زیبایی! چه عبارت کوتاه و پرمعنایی! یعنی اگر کسی میلیونها تومان پول خرج کند، تماماً از بین میرود، ولی اگر یک تومان برای رضای خداوند و در راه خدا هزینه شود، نزد خداوند و در خزانه غیب او باقی میماند؛ یعنی بر خلاف آنچه بیشتر مردم تصور میکنند، انفاق نابود نمیشود. ۲ – در آیه ۸۹ سوره نمل آمده است «مَنْ جاءَ بِالحَسَنَهِٔ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْها...» [هر کس کار نیک و خوبی انجام دهد، بهتر از آن را پاداش میگیرد.] قصص/۸۴ برابر صراحت این آیه شریفه، نه تنها انفاق و صدقه از بین نمیرود و نزد خداوند باقی میماند، بلکه خداوند در عوض، چیزی بهتر به انفاق کننده میدهد. ۳ –آیه ۱۶۰ سوره انعام ارزش انفاق را فراتر برده است و خداوند در آن آیه میفرماید «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِٔ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثالِها...» [هر کسی کار خوبی انجام دهد، خداوند ده برابر به او پاداش میدهد.] این آیه که به طور کلّی درباره «حسنات» است، «انفاق» یکی از حسنات بزرگ را هم در برمیگیرد که برابر صراحت آن، ده برابر ثواب و پاداش دارد. و سرانجام در (آیه ۲۶۱ سوره بقره) ارزش فوق العادهای برای صدقه و انفاق بیان میشود و در این آیه آمده است «مَثَل کسانی که انفاق میکنند و قسمتی از اموالشان را در راه خدا به فقراء و مساکین میدهند، همچون یک دانه است که هرگاه در زمینی حاصلخیز و مستعد کاشته شود، رشد و نموّ میکند، به هفت خوشه تبدیل میشود و در هر خوشه یکصد دانه جای میگیرد » یعنی انفاق تا هفتصد برابر اجر و پاداش دارد و حتی بیش از این؛ زیرا که خداوند برای هر کس که بخواهد آن را مضاعف، دو برابر یا بیشتر، می‌کند.

روشن است که انسان فقیر گرفتار است، رهنمود دین برای نجات از فقر چیست؟

پرسش

روشن است که انسان فقیر گرفتار است، رهنمود دین برای نجات از فقر چیست؟

پاسخ

فقر مساوی با نیازمندی است و نیاز وقتی برطرف نگردد ممکن است انسان را از راه صحیح بیرون کند. امّا فقر دو نوع است: فقر اجباری. فقر اختیاری. فقر اختیاری همانست که اولیاء دین و انسان های وارسته با بخشش و ایثار مال خویش خود را در سطح فقراء نگه می دارند. امّا فقر اجباری علل متفاوتی دارند ممکن است استعمار و سلطه طلŞن...Ř...ای را استثمار کنند و منابع آنان را غارت نمایند که دچار فقر شوند و ممکن است گاهی به خاطر عدم تلاش باشد. تلاش برای زندگی آن چیزی است که در دین عزّت است حتّی اگر انسان دارا باشد در حدیثی آمده است وقتی یکی از یاران امام صادق((علیه السلام)) به خاطر بی نیازی از کار دست کشیده و فقط به عبادت پرداخته بود فرمود به عزّت خویش باز گرد و نیازی را از دیگری برآورده کن. امّا بعد از تلاش، البته رهنمودهایی در دین برای گسترش روزی آمده است که از جمله، دوام وضو – قرائت سوره واقعه بعد از نماز عشاء و بعضی دعاهای دیگر که البته اینها هرگز با اصل تلاش منافاتی ندارند. صورت دیگری نیز ممکن است تصوّر شود و آن امتحانی است که سنّت لازم زندگی انسان مؤمن است هر چند فقیر با صبر و شکیبایی امتحان می شود. امّا امتحان انبیاء نیز هست که شکر انبیاء برطرف کردن نیاز فقر است. و نردبانی برای کمال هر دو حساب ـ۲ـ می شود. در قرآن از این سنّت با عنوان بلاء در سوره بقره و سوره دیگر یاد شده است. (بخش پاسخ به سؤالات)

آیا امیدی به پیشرفت جامعه با توجه افزایش جمعیت وجود دارد؟

پرسش

آیا امیدی به پیشرفت جامعه با توجه افزایش جمعیت وجود دارد؟

پاسخ

مسلماً جامعه ما جامعه‌ای رو به پیشرفت، ترقی و توسعه در تمامی ابعاد معنوی و مادی بوده و این واقعیت با بررسی کارنامه عملکردها و دستاوردهای نظام جمهوری اسلامی در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، ارتقاء سطح علمی، صنعتی، تکنولوژیکی ونظامی و.. و پشت سرگذاشتن مشکلات و موانع بسیار، امری کاملاً آشکار می‌باشد که مراجعه به آمارهای منتشر شده از سوی سازمان‌های داخلی و بین‌المللی گویای همین واقعیت می‌باشد. البته در این روند پیشرفت مشکلات و موانع متعددی وجود دارد که یکی از آن‌ها افزایش‌جمعیت می‌باشد که این موضوع به خودی خود نمی‌تواند مشکل عمده‌ای در ادامه این روند محسوب شود بلکه چه بسا استفاده صحیح و سازنده از این منابع انسانی و هدایت آن به سوی اشتغال مولد یکی از نیازهای

اساسی جامعه برای دستیابی به توسعه همه جانبه و استقلال اقتصادیو قطع وابستگی به نفت و... محسوب شده. چنانچه در بسیاری از کشورهایی که درصد جمعیت آنان نسبت به امکانات و منابع طبیعی و... بسیار بالا‌تر از کشور ما بوده مانند چین و... ولی به کارگیری صحیح این نیروها و اتخاذ سیاست‌های اصولی در این موضوع نه تنها جمعیت بالا،مشکلات چندانی را برای آنها ایجاد نکرده بلکه خود به عنوان یکی از عوامل پیشرفت و ترقی آنان محسوب شده و موفقیت‌ها و پیشرفت‌های چشمگیری را در صحنه‌های داخلی و بین‌المللی به همراه داشته است. بله، همین جمعیت زیاد در صورتی که در سه مقوله ایدئولوژی و فرهنگ، اقتصاد و سیاست، پاسخ‌های مطلوب و منطقی از انقلاب اسلامی دریافت نکنند و نظام حاکم نتواند خواسته‌ها و نیازهای مادی و معنوی آنان را از قبیل: اشتغال مولد، مسکن، ازدواج، رفاه عمومی،مشارکت سیاسی و... تأمین نماید، نه تنها در روند پیشرفت اخلال و توقف ایجاد می‌شود بلکه بسیاری از دستاوردهای بسیار با ارزشی را نیز از دست خواهیم داد. در هر صورت پیشرفت ایران اسلامی بستگی به این دارد که آیا نظام اسلامی با همکاری مردم می‌تواند آسیب‌های متعددی که این انقلاب نوپا را تهدید می‌کند پشت سرگذاشته و با موفقیت از آنها بیرون آیند یا نه: این آسیبها را می‌توان در چند دسته خلاصه نمود: الف ـ آسیبهای فرهنگی ـ اجتماعی عبارتند از: ۱ـ نفوذ اندیشه‌های بیگانه. ۲ـ تغییر جهت دادن اندیشه‌ها از اهداف و نیات خدایی به اهداف و نیّات غیر خدایی. ۳ـ جدا کردن دین از علم و سیاست و تفرقه بین حوزه و دانشگاه. ۴ـ بوروکراسی مفرط و فساد اداری و اجتماعی. ۵ـ دنیاطلبی و اشتغال به زینتهای دنیوی. ۶ـ اشاعه فحشاء و مراکز فساد و تأثیر پذیری از جنگ روانی و تبلیغاتی دشمن. ۷ـ تغییر ارزشهای انقلاب. ب ـ آسیب‌های سیاسی عبارتند از: ۱ـ ناتمام گذاشتن تحقق آرمانهای نهضت از قبیل، آرمانهای جهانی انقلاب اسلامی، مبارزه با ظلم و اقامه قسط و عدل در سراسر جهان و اتحاد امت اسلامی. ۲ـ رخنه فرصت طلبان: استاد مطهری در این باره می‌فرمایند: «... هر چه از دشواریها کاسته می‌شود و موعد چیدن ثمر نزدیکتر می‌گردد، فرصت طلبان محکمتر و پرشورتر پای علم نهضت سینه می‌زنند، تا آنجا که تدریجا انقلابیون مؤمن و فداکاران اولیه را از میدان به درمی‌کنند...»، (مرتضی مطهری، بررسی اجمالی نهضتهای اسلامی در صد ساله اخیر، ص ۹۲). ۳ـ تفرقه و درگیر شدن در گرداب اختلافات داخلی و استفاده نکردن از نیروهای بالقوه مردمی. ۴ـ بی تفاوتی مردم نسبت به سرنوشت اجتماعی خویش و غیر سیاسی شدن دانشگاهها. ۵ـ ایجاد تردید نسبت به آرمانهای انقلاب. ۶ـ جاه‌طلبی‌های غلط و نامشروع. ۷ـ تحت الشعاع قرار گرفتن استقلال و آزادی. ۸ـ بازگشت استعمار به طریق آشکار و نهان و وابستگی نظامی و سیاسی به ابر قدرتها و... ج ـ آسیب‌های اقتصادی انقلاب اسلامی: امام علی(ع) علل سقوط اقتصادی ـ سیاسی حکومتها را چنین بیان می‌کند: یستدل الادبار باربع: سوء التدبیر، و قبح التبذیر و قلهٔ الاعتبار و کثرهٔ الاعتذار ؛ می‌توان چهار علت برای زوال دول برشمرد: سوء تدبیر و ضعف مدیریت تبذیر ناروا و هزینه‌های زیانبار اقتصادی عبرت نگرفتن از تجاربسودمند عذرخواهی مکرر به جای جبران خطاهای گذشته.{M»، (غرر و درر، ص ۳۵۴). مهمترین آسیبهای اقتصادی انقلاب اسلامی را می‌توان در موارد ذیل برشمرد: ۱ـ وابستگی اقتصادی به ابرقدرتها، بالاخص آمریکا ۲ـ تحت الشعاع قرار گرفتن توسعه اقتصادی یا عدم توجه به بحرانهای ناشی از توسعه اقتصادی ۳ـ وابستگی به نفت به عنوان مهمترین اقلام صادرات و منبع ارزی کشور. ۴ـ عدم وجود فرهنگ کار و انضباط اجتماعی ۵ـ جدا شدن مردم از برنامه‌های دولت در طرح‌های سازندگی ۶ـ مال اندوزی و تکاثر ثروت اندوزان ۷ـ تحت الشعاع قرار گرفتن عدالت اجتماعی و زیاد شدن فاصله فقیر و غنی. ۸ـ بی توجهی به مستضعفین و ولی نعمتان انقلاب و عنایت علیحده به اغنیاء؛ ۹ـ بی توجهی به خواسته‌های مشروع نسل جوان (از قبیل اشتغال ـ مسکن، ازدواج و...) که آینده سازان انقلاب و ایران اسلامی بوده، و عدم شکل‌گیری روند کامل و صحیح جامعه‌پذیری در انتقال ارزش‌های انقلاب و اسلام به نسل جوان در جهت تقویت هویت اسلامی و ملّی‌آنان و جلوگیری از آفات مخرب تهاجم فرهنگی و... اما علیرغم آسیبهای فوق که انقلاب اسلامی را تهدید می‌نماید و آینده‌ای تاریک و مبهم را برای ما ترسیم می‌نماید نگاهی به موفقیتها و دستاوردهای مثبت و ارزنده انقلاب اسلامی در حل مشکلات و بحرانهای متعدد، وجود مردمی با ایمان و پایبند به ارزشهای

اسلامی، خط امامو رهبری، وجود مسئولان آگاه، دلسوز، و متعهد و عزم جدّی آنها برای حل مشکلات و تلاش در جهت پیشرفت مادی و معنوی جامعه و ارتقاء سطح علمی، فرهنگی، صنعتی، تکنولوژیکی و... می‌توان به آینده‌ای کاملاً ـ درخشان برای ایران اسلامی امیدوار بود. زیرا جامعه ما پتانسیلبسیار قویی برای دستیابی به پیشرفت دارد؛ از آن جمله: یکم. ما به معنی واقعی، کشوری مستقلیم که در همه زمینه‌ها سیاست خود را مانند کشورها مستقل دیگر، خود تعیین می کنیم. دوم. ما دارای نیروی نظامی بسیار قوی، کارآمد و با تجربه بسیار ارزشمندیم که جنگی طولانی را اداره کرده است. فرماندهان تکنیک‌های نظامی ما در محدوده شرایط خودمان، با مهم‌ترین فرماندهان غربی رقابت می کنند. اینک برای نیروهای مهاجم، درگیری با ما بسیار هزینه‌دارد. سوم. کشور ما، به برکت الهی، دارای ذخایر طبیعی زیادی است که امکان رشد اقتصادی را از هر نظر برای ما فراهم می‌سازد. چهارم. مردم ما دارای پتانسیلی قوی و مؤثرند. آن‌ها حاضرند در سخت‌ترین شرایط همه چیز ـ حتی جان و فرزندان ـ خود را در راه خدا و میهن اسلامی خود نثار کنند. پنجم. ما دارای مذهبی مترقی می‌باشیم که تأثیرات آن در عمق شخصیت افراد جامعه، ریشه دوانده است. برای فعال کردن این همه نیروی نهفته باید به نیازهای واقعی و خواسته‌های به حق آن‌ها توجه کنیم و نقاط ضعف روش‌هایی را که تاکنون به کار برده‌ایم، اصلاحکنیم. ششم. ما شرایط دستیابی به همه اهداف عالی را داریم ؛ زیرا منابع خدادادی به مردم با هوش و ایثارگر و رهبرانی با هوش، متفکر، با تقوا، شجاع داریم. آن‌ها هشیارند و در مواقع لازم اقدام می کنند. مردم و مسؤولین نیز با جان و دل از فرامین ولایت فقیه اطاعت می‌نمایند. باتوجه به مطالب فوق، می‌توان به آینده‌ای درخشان و امید بخش، همراه با پیش رفت و تکامل برای جامعه اسلامی و حل تمامی مشکلات امیدوار بود. برای آگاهی بیشتر ر.ك: فرامرز رفیع پور: «توسعه و تضاد»، ص ۵۵۳. آسیب‌شناسی انقلاب اسلامی، مجموعه مقالات، ص ۴۱۸. {J

چگونه می توان حس همکاری را میان مردم ایجاد کرد, تا باعث رشد و ارتقای کیفیت کالا و خدمات شود و از وابستگی به نفت خودکفا شویم ؟

پرسش

چگونه می توان حس همکاری را میان مردم ایجاد کرد, تا باعث رشد و ارتقای کیفیت کالا و خدمات شود و از وابستگی به نفت خودکفا شویم ؟

پاسخ

بررسی روند توسعه در ابعاد مختلف اقتصادی , صنعتی , سیاسی و... در جوامع پیشرفته مانند جوامع غربی و ژاپن ما را به این نکته مهم رهنمون می سازد که یکی از عمده ترین عوامل پیشرفت فرهنگ و ارزش هایی است که به انگیزه های رفتاری و حرکت های جمعی مردم در این کشورها شکل بخشیده است . امروزه به عنوان مزیت نسبی برای ژاپنی ها در صفحه رقابت های تکنولوژیک محسوب می شود اصول و ارزش هایی است که ریشه در فرهنگ آن ها دارد و بر آمده از تعالیمی است که طی قرن ها توسط مکاتب فکری مهمی چون ((شینتویسم)) ((بودیسم)) و ((کنفوسیویسم)) تبلیغ شده است ارزش های اجتماعی مانند مفهوم خیرخواهی سازگاری و توافق که از اصول اساسی آیین کنفوسیوس اخذ شده از کشمکش های طبقاتی مختلف کاست و سبب تشکیل پیکره عظیم و واحد ملت ژاپن و تبدیل به یك خانواده بزرگ شده که نقش بسیار مهمی در پیشرفت و توسعه همه جانبه ژاپن ایفا نمود. در کشور اسلامی ایران نیز اگر بخواهیم در زمینه های گوناگون پیشرفت کنیم و بر بسیاری از مشکلات از جمله

وابستگی به نفت فایق آییم باید انرژی احساسی جامعه را بر مذهب , ارزش های متعالی و مترقی اسلام , رهبری و محوریت ولایت فقیه متمرکز کنیم ; چنان که گذشته های تاریخی نیز بیانگر این مطلب است که رشد و پیشرفت علمی و عملی مسلمانان در صدر اسلام و دوره های دیگر, پیروزی انقلاب شکوهمند ایران پیروزی در جنگ و فایق آمدن بر بسیاری از مشکلات بر اثر وحدت و همدلی همه افراد جامعه پرهیز از تفرقه و اختلاف و عمل به تعالیم و ارزش های حیات بخش اسلامی می باشد. برای آگاهی بیشتر ر.ک : ۱- فرامرز رفیع پور, توسعه و تضاد, ص ۴۲۳ ۲- محمدنقی نظرپور, ارزشها و توسعه , ص ۱۸۲

آیا عمل به مستحبات و ترک مکروهات مانع کار و کوشش نمی‌شود؟

پرسش

آیا عمل به مستحبات و ترک مکروهات مانع کار و کوشش نمی‌شود؟

پاسخ

عمل به مستحبات و ترک مکروهات به امید ثواب، شایسته است. دعاها از آثار شگفت‌انگیزی برخوردارند که اگر کسی با دقّت، تحقیق و اخلاص به آنها عمل کند، به نتایج چشمگیری دست خواهد یافت. دعا نباید جانشین فعّالیّت اجتماعی و اقتصادی شود. در کنار تلاش اجتماعی اگر به دعا و ارتباط با خدا نیز توجّه شود، مشکلات به گونه قابل توجّه برطرف خواهد شد. « بخش پاسخ به سؤالات »

حد ومرز سرمایه داری دراسلام را مشخص کنید؟ آیا احادیثی درمورد تشویق سرمایه داری دراسلام یا احترام به سرمایه داران داریم؟

پرسش

حد ومرز سرمایه داری دراسلام را مشخص کنید؟ آیا احادیثی درمورد تشویق سرمایه داری دراسلام یا احترام به سرمایه داران داریم؟

پاسخ

پرسشگر عزیز، اگر منظور از سرمایه داری جمع مال وثروت به عنوان هدف نهائی وبه عنوان سلطه جوئی واستثمار وانحصارگرائی باشد، به هرصورتی که باشد با ماهیت اسلام سازگاری ندارد، واسلام به شدت انسانها را ازآن نهی می کند. زیرا باعث فساد جامعه وظلم به انسانها می گردد، وحقوق افراد اجتماع توسط یک عده سرمایه دارغارت می شود، همانطور که الان درنظام لیبرال، سرمایه داری غرب شاهد چنین غارتهای بزرگ وظلمهای ناروا هستیم. واما منظور از سرمایه داری واهداف اقتصادی، رسیدن به استقلال، خودکفائی، اقتدار، رشدو توسعه اقتصادی، عدالت اجتماعی وتحکیم ارزشهای معنوی واخلاقی درجامعه باشد،این بسیار مطلوب بوده واسلام نه تنها ازآن نهی نمی کند بلکه به آن عنایت وتوجه هم داشته است که به یک آیه ویک روایت دراین زمینه

اشاره می‌نماییم : الف ـ آیه ای که بیانگر استقلال وعدم وابستگی اقتصادی است" ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا""۱" (هرگزخدا راهی برای کافران علیه مؤمنان قرار نمی دهد) ب ـ روایتی که بیانگر توسعه اقتصادی است : امام باقر"ع "می فرماید : "من طلب الرزق من الدنیا استعفافاً عن الناس وتوسیعاً علی أهله وتعطفاً علی جاره لقی الله عزوجل یوم القیامهٔ ووجهه مثل القمر لیلهٔ البدر" "۲ ("کسی که دنیا را برای بی نیازی خود ازمردم وگشایش برخانواده اش وابراز محبت به همسایه اش طلب کند،خداوند عزوجل را درروز قیامت ملاقات می کند درحالی که چهرهٔ او همچون قرص کامل ماه نورانی است"".)۳ ("۱) سوره نساء/۱۴۱ (۲) فروغ کافی،ج۵،ص۷۸ (۳) کلام جدید،عبدالحسین خسروپناه،چاپ دوم،ص۲۳۶به بعد،فصلنامه انتقادی،فلسفی فرهنگی،کتاب نقدج۱۱،چاپ دوم

تورم

ارزش پول یک کشور به چه عواملی بستگی دارد و چگونه می توان آن را ارتقا داد؟

پرسش

ارزش پول یک کشور به چه عواملی بستگی دارد و چگونه می توان آن را ارتقا داد؟

پاسخ

معیارهای ارزش پول هر کشور به عوامل زیر بستگی دارد: ۱ سرمایه های ملی هر کشور. ۲ وفاداری نسبت به تعهدات بین المللی . ۳ قدرت و توانایی سیاسی . ۴ پیشرفت در صنعت و توانایی های علمی و تکنیکی . ۵ ثبات و امنیت کشور. البته هر چه درصد این عوامل بیش تر باشد, کشور از ارزش پولی بیش تری برخوردار خواهد شد. بنابراین اگر این عوامل را ایجاد کنیم یا ارتقا بدهیم , ارزش پول در سطح بین المللی ارزش بیش تری خواهد پیداکرد.(۱) (پاورقی ۱.دکتر باقر قدیری , کلیات علم اقتصاد, ص ۱۹۲

علت تورم و گرانی در کشور ما چه می باشد؟

پرسش

علت تورم و گرانی در کشور ما چه می باشد؟

پاسخ

برای روشن شدن پاسخ لازم است با معنای تورّم آشنایی اجمالی پیدا کنیم. تورّم (tavarrom) افزایش بی تناسب مقدار پول رایج در یک کشور (خصوصاً از طریق انتشار پول کاغذیِ غیر قابل تبدیل به مسکوک) یا افزایش بی تناسب اعتبارات، نسبت به احتیاجات اقتصادی است. نتیجهٔ این افزایش آن است که ارزش پول پایین می آید و مردم می‌کوشند پول خود را به کالا تبدیل

کننـد، و این اقدام قیمت ها را بالا می برد.[۱۰] تورم و گرانی عوامل متعـددی دارد. مهم ترین آن‌ها بدین گونه است: ۱ـ تأثیر تورم جهـانی بر اقتصاد داخلی کشورها. ۲ـ توسعه؛ از نظر اقتصادی توسعه یکی از عوامل مهمّ تورم است، زیرا این کار سـرمایه گـذاری های کلانی را می طلبد، ولی در عین حال گریزی از آن نیست و بدیهی است بدون آن آیندهٔ شـکوفایی نمی توان داشت. ۳ـ تحریم اقتصادی و موانع متعـددی که اسـتکبار جهانی فرا راه رشـد اقتصادی کشورمان ایجاد می کند. ۴ـ کاهش تولید نفت و کاهش بسـیار قیمت آن در برخی از سال ها که منبع اصـلی ارزی و اقتصادی کشور است. ۵ـ مخارج سنگین بازسازی بر اثر خسارت های ناشی از جنگ تحمیلی. ۶ـ کاهش ارزش ریال در برابر دلار. ۷ـ رشد جمعیت و افزایش شدید" تقاضا "در حالی که سـطح" عرضه مناسب" با آن نتوانسته رشـد کند. ۸ـ افزایش نقـدینگی در بیـن مردم و عوامـل دیگر. ایـن هـا همه عـواملی است که روی هم رفته می‌تـواند اقتصـاد یـک جامعه را متأثر کنـد و تورّم زا باشـد. در برابر این مشـکلات دولت فعّالیت بسـیاری نموده و بیش از هر چیز بر گسترش تولیـد داخلی تکیـه کرده کـه نقش مهمّی در شـکوفایی آینـدهٔ اقتصـاد و مهـار تـورم ایفـا می کنـد. [۱۰]غلامحسـین مصاحب، دائره المعارف، ج ۱، ص ۶۸۴، چاپ ۱۳۴۵.

چگونه باید کمک کنیم که تورم کم شود؟

پرسش

چگونه باید کمک کنیم که تورم کم شود؟

پاسخ

تورم و گرانی یکی از معضـلات و گرفتاریهـای اجتمـاعی جـامعه امروزی است که بسیاری از جوامع انسـانی با آن دست به گریبان هسـتند و بر اثر فشار تورم شانه‌های بسـیاری از مردم خم شـده است. گرانی علل و عوامل گوناگونی دارد که برخی از آنها از حیطه قـدرت داخلی، خـارج است و بخشـی از تورم کشور مـا ناشـی از تورم جهـانی و نوسانـات قیمت‌ها در سـطح جهان است. اگر گفته می‌شود جهان امروز دهکده جهانی است یعنی آنقدر ارتباطات و وابسـتگی‌ها زیاد شده است که هرگونه تغییر و تحول در بخشی از کره خاک می‌توانـد سایر بلاد و نقاط را تحت تأثیر قرار دهـد. نوسانات قیمت‌ها، افزایش درآمـدها، کاهش درآمـدها و قیمت‌ها در برخی کالاهـا و خـدمات به دلیـل وابسـتگی‌های جهـانی در هر منطقه‌ای از جهـان بوقوع بپیونـدد سـایر منـاطق را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهـد. به عنوان مثال وقتی در عراق بحران بوجود می‌آیـد و احتمال کاهش یا قطع نفت صادراتی این کشور مطرح می‌شود قیمت نفـت افزایش می‌یابـد طبیعتاً افزایش قیمت نفت برای کشورهـای صـادر کننـده افزایش درآمـد را در پی دارد ولی برای کشورهـای مصـرف کننـده افزایش هزینه‌هـا را به دنبـال خواهـد داشت. طبیعی است که اگر این افزایش اسـتمرار یابـد موجب افزایش کالاهـا و خـدمات در کشورهای مصـرف کننـده خواهـد شـد لـذا تمامی کسانی که مصـرف کننـده کالاها و خـدمات آن کشورها هسـتند با افزایش قیمت کالاها و خدمات مواجه خواهند شد. بنابراین برخی از افزایش یا کاهش قیمت‌ها متأثر از شرایط جهانی و تورم جهانی است که چـاره‌ای جز تحمل آنرا نـداریم و نمی‌توان مانع افزایش قیمت‌ها شـد بلکه می‌توان برای مقابله با آثار و عواقب آن تـدبیر و اندیشه کرد زیرا مهار آن از قدرت ما خارج است. بنابراین اگر تورم ناشی از شرایط جهانی باشد باید تدبیرهای خاصی برای کاهش اثرات آن توسط مسئولان عالی رتبه دولتی اتخاذ گردد. بخشی دیگری از عوامل تورم داخلی است که مهم‌ترین آن کاهش تولید یا

ممکن است ناشی از افزایش قیمت مواد اولیه و در نتیجه افزایش قیمت تمام شده کالاها و خدمات باشد در این صورت تولید کننده ناگزیر است کالای تولیدی خودش را با قیمت بیشتری ارایه نماید. در این صورت نیز مسؤلان باید با تدابیر خاص و ویژه به حمایت از تولیدات داخلی بپردازند و بطور غیر مستقیم از مصرف کننده حمایت نمایند. عامل دیگری که موجب افزایش قیمت‌ها می گردد افزایش نقدینگی موجود در جامعه است وقتی نقدینگی در میان مردم افزایش می‌یابد افراد برای خرید به بازار هجوم می‌برند و طبعاً وقتی تقاضا برای خرید یک یا چند کالا افزایش پیدا کند ولی تولید و عرضه با تقاضا تناسب نداشته باشد قیمت‌ها افزایش خواهد یافت و کمبود کالا، احتکار و گرانفروشی گسترش خواهد یافت. در این صورت مسئولان اقتصادی و دست اندرکاران دولتی می توانند با اعمال سیاستهای پولی نقدینگی موجود در جامعه را کاهش دهند و برای تثبیت، کاهش و یا متعادل ساختن قیمت‌ها اقدام کنند. عامل دیگری که به افزایش قیمت‌ها و تورم کمک می کند عامل روانی است. شایعه در ایجاد نیاز کاذب در جامعه و هجوم افراد جامعه برای خرید کالا یا کالاهایی خاص نقش مهمی دارد. افراد سودجو با استفاده از این حربه در مدت زمان کوتاهی موفق می‌شوند تعداد زیادی کالهای خود را با قیمت‌های گزاف و چند برابر به جامعه عرضه کنند و از قبل به ثروت‌های باد آورده‌ای دست یابند. علل و عوامل دیگری نیز می‌توان بر شمرد که مجال بحث آن نیست.

چرا وقتی گرفتار جنگ بودیم اجناس گران نبود؟

پرسش

چرا وقتی گرفتار جنگ بودیم اجناس گران نبود؟

پاسخ

معمولا سیاست اقتصادی پس از جنگ با سیاست حاکم برزمان جنگ متفاوت است. در زمان جنگ دولت‌ها برای کاستن فشار از دوش مردم سوبسیدهای زیادی پرداخت می کنند. زیرا دو فشار برای مردم قابل تحمل نیست: یکی فشار جنگ - که خود تورم‌زاست - و دیگری فشار تورم ناشی از توسعه و حذف سوبسید. به علاوه قادر به توسعه صنعتی و ... نیستند. زیرا هر تلاشی در این زمینه امکان هدر دادن سرمایه‌ها را دارد. ولی پس از جنگ به ناچار باید به بازسازی و توسعه بپردازند از این رو ناچار به حذف یا کاهش شدید سوبسیدها می‌شوند. ازطرف دیگر برای انجام خدمات خود نیازمندی‌های مادی وسیعی دارند که از طریق مالیات و ... تأمین می‌شود و تا رسیدن به مرحله خودکفایی و توسعه گردونه‌های اقتصادی عظیمی را طی می کنند و در این فرایند تورم فزاینده اولین مشکل آنان است و رهایی از آن کار بسیار دشواری است. سیاست دولت ما پس از جنگ ایجاد نوعی موازنه بین رشد وتوسعه اقتصادی و از طرف دیگر حفظ رفاه عمومی است. لذا هنوز سیاست سوبسیددهی را ادامه می‌دهد ولی تاحدی به کاهش آن پرداخته تا از طرفی روند توسعه به سمت جلو حرکت کند و از طرف دیگر فشار اقتصادی درحد قابل تحملی حفظشود.

تورم وسودهای کلان فاصله طبقاتی رازیادترمی کندواعمال ماباشعارهافاصله زیادی دارد وماامروز روی تبلیغات تکیه می کنیم و از واقعیتها دور هستیم ؟چه کنیم ؟

پرسش

تورم وسودهای کلان فاصله طبقاتی رازیادترمی کندواعمال ماباشعارهافاصله زیادی دارد وماامروز روی تبلیغات تکیه می کنیم و از واقعیتها دور هستیم ؟چه کنیم ؟

پاسخ

آنچه در این مکتوب آمده مشتمل بر چند مطلب است: ۱- برخی از آنها واقعیات تلخی است که لازم است با ارائه راهکارهای مفید و سازنده در پی اصلاح آن برآمد ودانشجویان عزیز ضمن بررسی دقیق آنها بدون دخالت احساسات خام باید بیشترین اندیشه را در جهت بهبود واصلاح آنها به کار اندازند و با عرضه کردن آنها در ساختن جامعه سالم سهیم شوند. ۲- برخی نیز واقعیات نامطلوبی است که چندان گریزی از آنها نیست و به تبع یکسری شرایط اجتماعی - بویژه درمراحل بحرانی پرتحول و دگرگون پذیر - رخ می‌نماید. بعضی از آنها دیرمان و ماندگار و بعضی گذرا وناپایدارند. ۳- بعضی از نکات نیز ناشی از تحلیل نادرست مبانی اسلامی و یک سری واقعیات گریز ناپذیر انسان شناختی وجامعه شناختی است. در این قسمت لازم است به مسأله طبقات در جامعه و تضادهای طبقاتی بادقت بیشتری نگریسته شود. ابتدا باید دید مقصود از طبقه چیست؟ در مباحث اجتماعی واژه طبقه دوگونه کاربرد دارد: الف) گاه منظور از طبقه گروهها و رده‌هایی بسته در یک جامعه‌اند. این گونه طبقات در جوامع خاصی وجود دارند.مانند نظام شاهنشاهی حاکم برایران قبل از انقلاب که جامعه به چند طبقه تقسیم می‌شد. در چنین جوامعی اولاطبقات فروتر از نظر حقوق اجتماعی با طبقات برتر مساوی قلمداد نمی‌شدند و قانون به یکسان برآنان حکم نمی‌راندو ثانیا هیچ یک از طبقات پایین نمی‌توانست به طبقه برتر راه یابد. هم چنان که در قضیه کفشگر و نوشیروان سیمای این نظام طبقاتی به خوبی نمایان است. تصویری نیز که مارکسیسم از جوامع برده‌داری فئودالی و سرمایه‌داری دارد چنین است. این گونه نظام طبقاتی از نظر اسلام به کلی مطرود است و در جمهوری اسلامی ایران نیز به هیچ روی وجود نداردو به سمت آن نیز سو گیری نکرده است. ب) گاه منظور از طبقه «اقشار مختلف اجتماعی» است بدون آن که دارای سیستمی بسته باشد یا گروهی ازامتیازات قانونی بیشتری برخوردار بوده و یا تضادی ذاتی بین آنها برقرار باشد. چنین چیزی امری کاملا طبیعی و لازمه زیست اجتماعی بشر می‌باشد و در اسلام نیز مورد تأیید است. این مسأله تا حدودی موجب می‌شود که برخی درجامعه از توان و امکانات بیشتر و موقعیت ممتازتری بهره‌مند گردند و بعضی دیگر در وضعیت پایین‌تری قرار گیرند.چنان که قرآن مجید می‌فرماید: « ورفع بعضکم فوق بعض درجات لیبلوکم فی ما آتاکم» (نسأ آیهء ۶۵) و « والله فضلبعضکم علی بعض فی‌الرزق» (نحل آیهء ۷۱) و « ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا»(زخرف آیهء ۳۲). لیکن چشم انداز اسلامی آن است که اولا- ضمن پذیرش وجود این گونه طبقات - چنان که در اولینآیه فوق بیان شده - همه را از عوامل آزمایش الهی قلمداد می‌کند آن هم نه تنها برای طبقات برتر بلکه برای همه آنها.ثانیا آنچه ازنظر اسلام مطلوب است این است که با وجود این تفاوت‌های طبیعی و گریز ناپذیر شکاف‌ها به حداقلممکن برسد و قسط و عدل به یکسان برهمگان حکم‌فرما باشد و چنان نباشد که یکی آلاف الوف اندوزد و برایسگش هم اتومبیل مخصوص تهیه کند و یکی برای گرده نانی دست روی دست گذارد و راه به جایی نبرد. برای رسیدنبه این مهم اسلام قوانینی وضع نموده که تا حدود زیادی آن را تأمین می‌کند و اختیاراتی نیز به دولت اسلامی می‌دهد تااز شکاف‌های شکننده طبقات اجتماعی جلوگیری کند. لیکن وضعیت موجود جامعه هرچند به شدت تصویر در فوقنیست لیکن چندان هم در حد مطلوبی نیست و چنان که گفته شد مقداری از آن معلول یک‌سری شرایط خاصاجتماعی بویژه گذر از مرحله عقب ماندگی به مرحله توسعه است. از طرف دیگر زایش یک سری نیازهای نو به نو در سطح جامعه به گونه‌ای است که سطح درآمد اقشار آسیب‌پذیرباتنوع نیازهای جدید و تورم حاصله از توسعه و

دیگر شرایط اجتماعی چندان سازگاری ندارد. این وضعیت مسلما درمرحله گذار موجود فشار شدیدی را به این طبقات وارد خواهد ساخت ولی به یاری خداوند به تدریج از سطح اقشارکم درآمد می‌کاهد و به رفاه نسبی درسطح اقشار مختلف خواهد انجامید. نیز اینکه وضعیت زندگی ائمه اطهار(ع) کهالگوی راستین همه ما هستند و تأسی به آنها درعمل بهترین راه سعادت ماست قابل انکار نیست لکن آن گونه زیستن نوعی عملی انتخابی است که تنها افراد بسیار برجسته از نظر معنوی قادر به پیمودن آن راه هستند و حتی بسیاری ازعناصر انقلابی و با ایمان همین که به امکاناتی برسند توان آن سان زیستن را ندارند. چنان که در سخنان حضرت امام(ره) و بیانات مقام معظم رهبری بسیار تذکر بر این گونه امور داده شده است. ولی جز خود آنها و تعداد قلیلدیگری کسی پوینده این راه نیست و از طریق فشار و قانون نیز نمی‌توان چنان چیزی را به اجرا گذارد لیکن می‌توان گذراز حد معینی را که به شیوه‌های طاغوتی می‌ماند جلوگیری کرد. در رابطه با مسائل فرهنگی و غیره نیز گرچه مسائل ومشکلات فراوانی هست لیکن این به معنای آن نیست که هیچ فرقی نکرده است. مثلا با سخن یک استاد معارف نسبتبه دیگر اساتید و بالعکس نمی‌توان قضاوت کرد که هیچ پیشرفتی حاصل نشده است. بلکه مسائل متعددی وجودداشته که در حل برخی از آنها پیشرفت‌هایی حاصل شده و برخی نیز در مسیر بهبود قرار دارند ولی برخی همچنان لاینحل مانده و چه بسا برخی از آنها همیشه پابرجا باشند. به هر روی در تمام این موارد ما باید وظیفه خود را درست بشناسیم. یعنی با مطالعه و ارزیابی دقیق مسائل و مشورت و هم فکری با دیگران درصدد ارائه راه حل‌هایی مفید وسازنده خود نیز درحد توان درجهت اجرای راه کارهای معقول و پذیرفته شده گام برداریم.{J

مهم ترین علل تورم اقتصادی در ایران چیست ؟

پرسش

مهم ترین علل تورم اقتصادی در ایران چیست ؟

پاسخ

علل تورم در ایران: ۱- توسعه، ۲- محاصره اقتصادی، ۳- بازسازی، ۴- خسارت‌های ناشی از جنگ تحمیلی، ۵-کاهش فاحش قیمت نفت پس از پیروزی انقلاب آن‌هم با توجه به تک محصولی بودن اقتصاد ایران که از سیاست‌هایاستعماری حاکم بر ایران بوده است، ۶- تاثیر تورم جهانی بر اقتصاد داخلی، ۷- رشد جمعیت، ۸- تغییر الگویمصرف در جامعه و پدیدار شدن یک‌سری نیازها که در گذشته وجود نداشته است، تورم فرآیند مجموعه عوامل فوقاست اگر امکان تغییر آن عوامل باشد به همان اندازه اشکال مهار نیز وجود خواهد داشت.{

بانکداری اسلامی

آیا قانون بانکداری بدون ربا در جامعه ما اجرا می شود؟

پرسش

آیا قانون بانکداری بدون ربا در جامعه ما اجرا می شود؟

پاسخ

قانون بانکداری مصوب مجلس شورای اسلامی که مورد تأیید شورای نگهبان نیز می باشد اشکال شرعی نداشته و عمل به آن شبهه معاملات ربوی را نـدارد ولی گاهی مشاهده گردیده بنام قانون، افراد تخلفاتی را مرتکب می شوند که در این صورت قانون مذکور تصحیح کننـده عملکرد متخلفین نخواهد بود". حضـرت آیت الله العظمی خامنه‌ای در این خصوص می‌فرمایند: بطور کلی معاملات بانکی که بانکها بر اساس قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی و مورد تایید شورای محترم نگهبان انجام می دهند ،اشکال ندارد و محکوم به صـحت است و سود حاصل از بکارگیری سـرمایه بر اساس یکی از عقود صـحیح اسلامی ، شرعاً حلال است (".۱") اگر فرض کنیم ، مکلف علم پیـدا کنـد که کارمنـدان بانک ، پول او را در معامله باطلی بکار گرفته انـد ، دریافت و اسـتفاده از سود آن برای او جـایز نیست ولی با توجه به حجم سـرمایه هایی که توسط صاحبان آنها به بانک سپرده می شود و انواع معاملاتی که توسـط بانـک صـورت می گیرد و می دانیم که بسیاری از آنهـا از نظر شـرعی صـحیح هسـتند ، تحقق چنین علمی برای مکلف بسـیار بعید است (".۲") ـــــــــــــــــــــــــــــــــ ۱ـ رساله اوجوبه الاستفتائات، ج۲، ص ۳۳۰، س ۸۳۶ ۲ـ همان منبع، ص ۳۳۷، ۳۳۸، س ۸۵۵ واحد پژوهش و تحقیق

نظام بانکداری بدون ربا، سرکاریهایی که مردم را می گذارند .

پرسش

نظام بانکداری بدون ربا، سرکاریهایی که مردم را می گذارند .

پاسخ

آشـنایی بـا شـیوه بانکـداری ربوی پیش از پیروزی انقلاـب اسـلامی درایران، پاسـخی جامع و کامل به پرسـش های بسـیاری درباره تفـاوت نظـام مـالی آلوده به ربا دررژیم گذشـته با روش بانکـداری بـدون ربا در زمان کنونی است تا افزون برآگاهی از" حقیقت" مفاهیم ناب دینی فقاهتی، با" واقعیت "پدیـد آمـده آشـنا شویم ومیزان تأثیر آموزه های آسـمانی اسـلام رادرادراه برتر جوامع درهر عصـری وباهر نسلی به دست آوریم. دریک نگاه عملیات بانکی ربوی درگذشته برمحورهایی این چنین استوار بود : ۱- نیاز به پول، مراجعه، دریـافت درنظـام بـانکی آلوده به ربـا، هیـچ توجهی به نوع مصـرف وام دریـافتی نمی شـد، ومعیـار دریـافت پول"، نیاز وام گیرنـده "بود تـا در پی آن به بانـک مراجعه کنـد ودر برابر وثیقه ای معتبر ـ ملکی یـا سـفته ـ وام را دریافت نمایـد.!! گرچه این پول درمسیری سالم ومشروع یا راهی ویرانگر وخانمان برانداز همچون قمار و فحشا ویا تأسیس مراکز فساد به کار گرفته شود . ۲-یک یا دو ابزار پرداخت وام شـیوه ربوی بانـک هـا در گذشـته براسـاس یک یا دو روش برای پرداخت وام به مشتری انجام می شـد که راه نخست دریافت تقاضا و وثیقه وپرداخت پول بود ودیگری اعتبار درحساب جاری نام داشت . بدین بیان که بانک سـقف اعتباری برا ی مشتری تعیین می کرد تـا پس از فعـالیت پولی مشتری به بانـک به صورت دریـافت وواریز به حساب خود، درقبال دریافت وثیقه،

هر گاه مشتری نیاز به پول داشت، مدتی از آن اعتبار استفاده می کرد وحتی چک هایی صادر می نمود وبانک بدون آن که پولی درحساب جاری او باشد، پول چک را به آورندهٔ آن پرداخت و پس از فرارسیدن زمان اعتبار، سود و مبلغ پرداختی چک، از صاحب حساب دریافت می شد، بدون آنکه بین بانک و مشتری معامله یا عقدی انجام گرفته باشد. این درحالی است که سیستم بانکداری بدون ربا از حدود ۱۲ نوع عقداسلامی وشرعی مطابق با فتاوای مراجع بزرگوار تقلید استفاده می شود وتمامی دریافت ها و پرداخت براساس شیوه ای شرعی انجام می پذیرد. ۳- سود براساس میزان دریافت وام درنظام بانکداری ربوی اضافهٔ دریافتی بانک تنها براساس میزان پرداخت پول به مشتری، به دوراز هر گونه داد وستد شرعی یا قبض و اقباض سالمی بود، اما درنظام بانکی کنونی انجام معامله، عقد شرعی وتعهدات قانونی وام گیرنده که براساس هر یک خود را متعهد می داند وبا امضای خویش آنان را قبول می کند، انجام می پذیرد. ۴- تسهیلات بانکی بدون هدف مشخص ومقدس درگذشته وام های پرداختی وتسهیلات بانکی به دور ازهر گونه آرمان ملی یا اهداف مقدس چون رسیدن به خودکفایی، راه اندازی واحدهای تولیدی، انجام پروژه های راهسازی، کشاورزی، صنعتی، دامداری ویا فعالیتهای آموزشی جهت حفظ باورهای دینی و فعالیتها ی فرهنگی بود ودربسیاری از موارد موجب واردات افزون برنیاز کالاهای خارجی، وابستگی بیش تر به بیگانگان، فلج کردن فعالیت های ملی جهت دستیابی به استقلال اقتصادی وفرهنگی، رفاه زدگی بدون مرز و یا فسادافسارگسیخته ای در کشور می گردید . ۵- عدم نظارت بر مصرف پول درنظام بانکداری ربوی، بانک یک جا تمامی وام درخواستی را به مشتری پرداخت می کرد و هیچ نظارتی به صورت مرحله ای و درصدی برچگونگی مصرف نداشت؛ درحالی که درشیوه کنونی، بانک ها نظارت عمده ای بر پیشرفت طرح ها، انجام مراحل مختلف نگاشته شده در قراردادها دارند واین خود عامل بسیار مهمی در هدر رفتن ویا بیراهه رفتن وام های پرداختی خواهد بود . ۶- بیگانگی با قرض الحسنه در شیوه بانکداری ربوی هیچ جایگاهی برای پرداخت وام های قرض الحسنه وجود نداشت، آن چه هدف بود، دریافت ربا و نزول بود، درحالی که درنظام بانکداری بدون ربا بانک ها از محل قرض الحسنه های پس انداز شده مردم، میلیاردها ریال تسهیلات قرض الحسنه دراختیار متقاضیان مستضعف قرار می دهند . ۷- خصوصی بودن بسیاری از بانک ها درنظام گذشته، بسیاری از بانک ها دراختیار سرمایه داران زالوصفت بود که سودهای کلان دریافتی را بین خود ودر راه ترویج فساد و فحشا به کار می گرفتند، درحالیکه درنظام بدون ربا بسیاری از بانک ها دولتی است واگر سودی حاصل می شود، به خزانه کشور یا بیت المال اختصاص دارد . ۸- بیگانگی با فعالیت های دیگر در بانکداری گذشته، تنها وظیفه بانک ها دریافت و پرداخت پول و سود دهی بیش تربود، درحالی که درنظام بانکداری بدون ربا سرمایه گذاری های مستقیم وچشمگیر گوناگونی همچون احداث مترو درکلان شهرهای کشور، راه اندازی طرح های تولیدی، کشاورزی، صنعتی، دامداری، معدنی و ... به طور قابل توجهی وجود دارد . برکاتی بی شمار و آثاری بسیار درشیوهٔ بانکداری سالم و بدون ربا موجب گردیده که اعتماد مردم روز به روز افزایش یافته وطرح های بزرگ ملی با تضمین بانک ها درحال گسترش باشد. تجهیز منابع و کمک به توسعه اقتصادی کشور پس از ویرانی ایران عزیز درجنگ هشت ساله سرعت بسیاری یابد وآثار سرشار این روش، نگاه دیگران را به آیین اسلام جلب کند وبسیاری از مسؤلان بانک های غربی و شرقی مشغول بررسی بانکداری بدون ربا شده وکارشناسان خود را مأمور تحقیق و پژوهش درسیستم بانکداری ایران نمایند ! افزون برآن ۲۵ کارشناس از ۱۲ کشور طی یک دوره ۱۵ روزه با آخرین شیوه های بانکداری اسلامی درایران آشنا شدند تا ضمن آگاهی از مبانی اقتصاد اسلامی به تأسیس بانک های اسلامی در کشورهای خود اقدام کنند".۱ "اجازه دهید پیش از شروع سخن درباره بانکداری اسلامی و بدون ربا، تعریقی کوتاه وگویا نسبت به این شیوه ارایه دهیم وبیمها و امیدهای این طرح را گوشزد کنیم. دریک نگاه، بانکداری بدون ربا]مجموعه عملیات بانکی است که درقالب یکی از عقود شرعی انجام می گیرد ودو طرف(بانک ومشتری) ملزم به رعایت اصول و فروع قرارداد امضاشده هستند .[بدیهی است این" الزام "آنگاه به خوبی انجام می پذیرد که : اولاً) مسؤلان بانک یا شعبه ا زیک سو ومشتری ازسوی دیگر" اعتقاد "به بدون ربا بودن قرارداد داشته

باشـند. ثانیاً) طرفین" آگاه "از قانون مورد نظریا نوع عقد شـرعی نگاشـته شده دربرگه درخواست باشـند، تا آن اعتقاد واین اطلاع ـ گرچه به طور اجمالی وسربسته ـ روشـنگر اسـتفاده صـحیح، به جا وشایسـته ا زعقد شرعی باشد. با تأسف بسیار باید بگوییم درسال هـای پس از پیروزی انقلاب اسـلامی و بعـد از تصویب قـانون بانکـداری اسـلامی، آن چه موفقیت آمیز نبوده است، درحوزه قانون گـذاری ویـا گستره تئوری ونظر نیست بلکه در حوزه شـناخت واجراست زیرا عموم مشتریـان تنهـا به دنبـال دریـافت مبلغی از بانک هستند تا مشکل خود را حل کننـد و حتی نگاهی گـذرا به قوانین قرارداد نمی کننـد. مسؤلان بانک نیز برای رفع مشکل مشتری و جذب بیش تر افراد به شعبه خود، پیشنهاد یکی ازعقود شرعی اقتصادی را می دهند، مشتری نیز با عجله وشتاب مدارک لازم را تهیه می کند وبه طور مثال پولی درقالب مضاربه دریافت می کند درحالی که مسؤل بانک ومشتری هر دو به خوبی می دانند مضاربه ای درکارنیست؛ مضاربه گیرنـده نه جنسـی خریداری می کند ونه می فروشد ونه از سود، سـهم بانک را پرداخت می کند! بلکه پس از گره گشایی از مشـکل خود پول و سود آن را از جای دیگری به بانک می پردازد. واین ربای خالص وبدون هرگونه تردیدی اسـت که دامان زندگانی بسـیاری را آلوده به گناهی بزرگ کرده است . تأسف بارتر این که جمع بیشماری از دریافت کنندگان وام های این چنین، آنرا به حساب سرشناسی خودیا آشنایی با مسؤل شعبه ویا زیرکی وزرنگی خویش برای رفع و رجوع کارهای درآمد زا و پول آور می گذارنـد!! بی اعتقادی ونا آگاهی طرفین قراردادها موجب گردیـده است که بارها و بارها به هنگام گفتگواز بانکداری اسـلامی این سخن را ازمردم کوچه و بازار بشنویم که " :چه فرقی کرد؟! این همان رباست، اسمش را عوض کرده اند "!ودرپی آن ایرادهای مختلف مطرح کرده وسودهای کلان ویک سویی بانک ها را بیان کنند ودر پایان،اسلامی بودن بانک ها درنظر آنها امری بیهوده دانسته شود! درد آلودتر ازآن، سـخن بعضـی از مسؤلان و کارکنان بانک هاست که ابتـدا پیشـنهادهایی برای گره گشایی از کارمشتری مطرح می کننـد و چون با اعتراض برخی از مراجعه کننـدگان متـدین روبه رو می شونـد می گویند " : ای آقا! چه فرقی می کنـد، شـما با این پول می خواهیـد مشـکلتان را حل کنید والان هم نیاز به چنین پولی دارید. درخواست کنید ما هم موافقت می کنیم "!بدون شک چنین شیوهٔ نادرستی موجب می شودکه خواست دشمن یعنی ناکارآمدی نظام اسلامی از اداره بهینهٔ امور هر روز بیش از گذشـته در دل و دیـدهٔ غافلاـن یـا مغرضان پدیـدار شود وآثار سوء، زشت وزیانبار ربا ـ که در پاره ای ا زموارد دقیق وعمیق است واز نظر معنوی ماندگار خواهد بود ـ درخانواده ها افزایش و گسترش یابد. با توجه به آشـنایی دیرین و تجربه های بسیار دراین زمینه، به نظر می رسـد گـام هـایی چنـد درنوسـازی شـیوه هـا بایـد برداشـته شود . مجله تازه های اقتصاد، ش۳۱، خرداد۷۲؛روزنامه کیهان، ۵ دیماه۱۳۷۳،ش ۱۵۲۴۳و۲۷مرداد ماه ۱۳۷۵ شهریورماه ۱۳۷۲؛پیام بانک،ش۸۳

اصول بانک داری اسلامی چیست؟

پرسش

اصول بانک داری اسلامی چیست؟

پاسخ

اصول بانـک داری و اقتصـاد اسـلامی بر این است که بایـد تمـام فعالیت ها و داد و سـتد ها و معاملاتی که از طرف بانک انجام می گیرد ، منطبق بـا یکی از عقود شـرعیهماننـد، بیع، مضـاربه، مساقـات، مزارعه، شـرکت، جعاله و سایر عناوین شـرعیه باشـد. چنان چه

مبنای بانک ها در جمهوری اسلامی ایران بر این است که عملیات بانکی خود را منطبق با یکی از عقود شرعیه انجام بدهند. وقتی معاملات بانک ها مطابق با موازین شرعی باشد، کسی با آن مخالفت ندارد.

چرا بانک ها مردم را تشویق به سپرده گذاری می کنند؟ مگر نه این که چرخ صنعت بایستی برای کشورهای اسلامی به حرکت در آید، پس چرا دولت مردم را تشویق به سرمایه گذاری و بی حرکت بودن سرمایهٔ ملّی در بانک ها می کند؟

پرسش

چرا بانک ها مردم را تشویق به سپرده گذاری می کنند؟ مگر نه این که چرخ صنعت بایستی برای کشورهای اسلامی به حرکت در آید، پس چرا دولت مردم را تشویق به سرمایه گذاری و بی حرکت بودن سرمایهٔ ملّی در بانک ها می کند؟

پاسخ

سرمایه هایی که در بانک ها جمع می شود، بی حرکت و بی ثمر نمی ماند، بلکه در اکثر موارد برای اهدافی است که ذکر کرده اید و بانک ها با جمع آوری سرمایه های مردم باعث راحت شدن زمینهٔ سرمایه گذاری در امور زیر بنایی، تولیدی، کشاورزی و صنعتی می شوند. در ضمن قسمتی از سود آن را به سپرده گزاران می پردازند و خدمات فراوان دیگری نیز ارائه می دهند.

آیا فعالیت بانکها بدون رباخواری ممکن است؟

پرسش

آیا فعالیت بانکها بدون رباخواری ممکن است؟

پاسخ

برخی بر این عقیده‌اند که در این عصر اقتصاد بدون ربا، قادر به فعالیت نیست. از این رو، منع از رباخواری توقف فعالیت بانکها را در پی خواهد داشت و نتیجه این توقف رکود اقتصادی است. به عبارت دیگر، مسئله ربا آنچنان با اقتصاد آمیخته گشته که تفکیک ناپذیر است. این نوع تفکر و باور غلط از ناحیه افرادی القاء میشود که خود باخته و غرب زده هستند. البته جا دارد که کشورهای ثروتمند، چنین تبلیغاتی را از طریق ایادی خود داشته باشند؛ زیرا این تفکر مطابق با منافع آنهاست و آنها مطالب را مطابق منافع خود به دیگران القاء میکنند. در حالی که این تفکر نادرست است. بانکهای اسلامی اگر بر اساس آیین نامههای مصوب عمل کنند و مردم هم از متن قرارداد مطلع گردند و بر آن وفادار بمانند، مشکل ربا پیش نخواهد آمد. هم سپرده گذاران بهرهمند خواهند داشت و هم بانکها استفاده سرشاری خواهند برد و هم چرخ اقتصاد کشور به حرکت در خواهد آمد. یکی از عقود اسلامی عقد «مضاربه» است، که تنها به تجارت اختصاص ندارد، بلکه سرمایه گذاری در امر تولید، صنعت، دامداری، کشاورزی، خدماتی... را نیز شامل میشود. در عقد مضاربه، مشتری سرمایه خود را در اختیار بانک قرار میدهد و بانک با قرارداد مضاربه سود هر یک را مشخص

میکند. البته تعیین سود باید درصدی از منفعت کار باشد نه درصدی از اصل سرمایه. مشتری میتواند به بانک وکالت دهد تا سهم او را از سود به مبلغ معینی مصالحه کند و هر ماه آن را دریافت نماید؛ لکن در پایان قرارداد، سود پرداخت شده محاسبه گردد. آنگاه به بانک وکالت مطلق میدهد تا در هر یک از امور مذکور که مایل بود سرمایه گذاری صورت گیرد و بانک هم باید به آن عمل نماید. در این صورت بدون آن که مشکل ربا ایجاد شود،هم صاحب پول بهرهمند میگردد و هم بانک نصیب خود را از سرمایه گذاری به دست میآورد و هم برای این که چرخ اقتصاد جامعه راکد نماند، تجارت سالمی صورت میپذیرد. باید توجه داشت در این گونه موارد عقود شرعی باید تحقق پذیرد و گرنه به مجرد روی کاغذ آوردن، این عقود شرعی، چیزی را عوض نمیکند و مشکل ربا به قوت خود باقی میماند. بنابراین، قطعاً حذف ربا از بانکها امکان پذیر است. چنان که در صدر اسلام و در عصر ظهور پیامبر اکرم (ص) در مکه و مدینه رباخواری رواج داشت و جزء اقتصاد آن زمان محسوب میشد، ولی با ظهور اسلام و حکم حرمت ربا، این پدیده شوم به دست فراموشی سپرده شد و در اقتصاد آنها هیچ وقفهای ایجاد نشد.

آیا می توان اعتقاد داشت که شیوه کنونی بانکداری ماواقعاً اسلامی است ؟ مثلا درمورد انواع قراردادها , قرارداد مضاربه می باشد که همانطور که می دانید دو طرف باید درسود وزیان شریک باشند درحالی که بانک دراین نوع عقودفقط سود خود را (که آنهم تعیین شده و خالی از ا

پرسش

آیا می توان اعتقاد داشت که شیوه کنونی بانکداری ماواقعاً اسلامی است ؟ مثلا درمورد انواع قراردادها , قرارداد مضاربه می باشد که همانطور که می دانید دو طرف باید درسود وزیان شریک باشند درحالی که بانک دراین نوع عقودفقط سود خود را (که آنهم تعیین شده و خالی از اشکال است) دریافت می دارد خواه طرف دیگر سودکند خواه زیان ؟

پاسخ

اصل قانون بانکداری مصوب مجلس شورای اسلامی ومورد تایید شورای محترم نگهبان وانجام عملیات بانکی براساس آن صحیح وسود حاصله از آن حلال می باشد ولی توجه به دو نکته ضروری به نظر می رسد : ۱- درخصوص معین شدن سود ونداشتن ضرر برای سپرده گذار در قانون بانکداری تدابیری اندیشیده شده از جمله اینکه سود مورد نظر بعنوان علی الحساب پرداخت گردد ودرمورد ضرر شخص ثالث دولت و یا منابع اعتباری دیگر عهده دار زیان آن باشد وأشکال دیگری که درمجلس تصویب گشته و به تایید شورای نگهبان رسیده است که می توانید به مصوبات و بحث های مربوط به آن مراجعه نمایید . ۲- سلامت قانون , عملکرد ناروا وخلاف مسئولان بانکها ومشتریان مختلف راتصحیح خواهدنمود . ۳- انجام آن مصوبات د رخارج از مجموعه بانکهای جمهوری اسلامی نیز جایز و شرعی می باشد به شرط شناخت دقیق مقررات و مصوبات وتنظیم عملکرد برآن اساس . حضرت آیت الله العظمی خامنه ای مد ظله العالی درضمن پاسخ به سوالی دراین باره فرموده اند : ((س ۸۳۶)) : آیا معاملات بانکهای اسلامی ایران محکوم به صحت هستند ؟ خرید مسکن وغیره با پولی که از بانکها گرفته می شود چه حکمی دارد ؟ عسل کردن و نماز خواندن د رخانه ای که با این قبیل پولها خریداری شده چه حکمی دارد ؟ وآیا گرفتن سود دربرابر سپرده هایی که مردم در بانک می گذازند , حلال است ؟ بطور کلی معاملات بانکی که بانکها براساس قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی و مورد تایید شورای نگهبان انجام می دهند , اشکال نداردومحکوم به صحت است وسود حاصل از بکارگیری سرمایه براساس یکی

از عقود صحیح اسلامی , شرعاً حلال است , لذا در صورتی که گرفتن پول از بانک برای خرید مسکن ومانند آن تحت عنوان یکی از عقود باشد , بدون اشکال است ولی اگر به صورت قرض ربوی باشد , هر چند گرفتن آن از نظر حکم تکلیفی حرام است , ولی اصل قرض از نظر حکم وضعی صحیح است وآن مالک , ملک قرض گیرنده می شود وجایز است درآن ودرهر چیزی که با آن می خرد تصرف نماید .(۱) شهید مظلوم آیت الله دکتر بهشتی درسلسه مباحث مربوط به ربا که قبل از انقلاب اسلامی صورت گرفته است دو شرط برای پرداخت سود به سپرده گذار معین کرده است : ۱- وجود حکومت صالحه (که این شرط درشرایط فعلی محقق شده است) ۲- پرداخت سود به میزان تورم . بنابراین درشرایط کنونی که از نعمت حکومت صالحی برخوردار هستیم معادل نرخ تورم درهر سال پرداخت سود براساس نظریه ایشان جایز است وهیچگونه منعی وجود ندارد زیرا سودی که سپرده گذار دریافت می کند چیزی اضافه بر سپرده خودش نیست بلکه کاهشی ارزش سپرده خودش را دریافت کرده است .(۲) ۲۸/۲ (۱) اجوبه الاستفتائات , مقام معظم رهبری , جلد دوم , ص ۳۳۰ و ۳۳۱ برای آگاهی بیشتر دراین خصوص به کتاب

به نظر جنابعالی آیا شایسته نمی باشد که حوزه علمیه در رابطه با مشکل سپرده گذاری پول در بانکها جواب شفاف و جامع بدهد؟

پرسش

به نظر جنابعالی آیا شایسته نمی باشد که حوزه علمیه در رابطه با مشکل سپرده گذاری پول در بانکها جواب شفاف و جامع بدهد؟

پاسخ

توضیح اینکه: فقها مبانی فقهی مسلمی دارند که باید از آن تبعیت کنند. نهاد بانک را به عنوان مؤسسهٔ جمع آوری پول‌ها و تخصیص اعتبارات می پذیرند؛ اما ساز و کار این بانک ها باید تغییر یابد و طبعاً این تغییرات باید با قوانین و احکام اسلامی متناسب باشد، نه با قوانین غرب؛ به علاوه مطالعات اقتصاددانان نشان می دهد که نرخ بهره باعث بیماری های اقتصادی در غرب و موجب شکاف بین بازار کالاـ و بازار پول و بین طبقات اقتصادی و ایجاد طبقات فقیر و غنی ونیز عامل مهم تورم و عامل عدم تخصیص بهینهٔ امکانات شده است؛ اکنون باید پرسید چرا ما باید آن چه را که در غرب تجربه کرده اند و به مشکلاتش واقف شده اند، به عنوان اصل مسلم و ضروری بپذیریم و بگوییم که فقه باید با آن سازگار شود؟ در قانون بانک داری بدون ربا، اهرم ها و ابزارهایی که برای جذب نقدینگی و دادن تسهیلات و تخصیص منابع پولی استفاده می‌شود، دو گونه اند: یکی مرابحه، دیگری مشارکت. در سیستم مرابحه، بانک، به عنوان قرض پول به متقاضی تسهیلات نمی دهد، بلکه فرض بر این است که آن چه را متقاضی به آن نیاز دارد، به صورت نقد برای او خریداری می کند و پس از افزودن سود معین، به صورت اقساط به او می فروشد؛ یعنی درصدی از پیش تعیین شده بر قیمت خرید می افزاید؛ مثلاً یک کارخانه دار به بانک مراجعه می‌کند و می گوید: من قصد خرید مواد خام را دارم. بانک مواد خام را مطابق با تقاضای او خریداری می کند (مثلاً صد میلیون تومان) و با افزودن سود مورد نظر برای فروش، به صورت قسطی به او می فروشد (مثلاًـ صد و بیست میلیون تومان). ساز و کار دیگر به صورت مشارکت است. بدین صورت که بانک، سرمایه های سپرده گذاران خود را به نحو شرکت در اختیار متقاضیان قرار می دهد و با سرمایه‌های کارفرمایان اقتصادی شریک می شود؛ یعنی کارفرمای اقتصادی، منابع مالی اختصاصی دارد که متعلق به خود اوست. منابع مالی مشارکتی را هم از بانک دریافت می کند و مجموع منابع را به صورت مشارکت، سرمایه گذاری می کند و هزینه های آن را کسر می کند و سود خالص

باقی مانده را به بانک اعلام می کند. بر اساس توافقی که قبلاً بین بانک و بنگاه اقتصادی شریک صورت گرفته است، این سود تقسیم می شود. اگر تقسیم سود بر اساس مقدار سرمایه باشد، مثلاً اگر پنجاه درصد سرمایه خاص شرکت بوده و پنجاه درصد سرمایه از ناحیهٔ بانک تأمین شده باشد، سود هم بین بانک و کارفرمای اقتصادی به همین نسبت تقسیم می شود. بانک بخشی از سود به دست آمده را به عنوان حق وکالت برمی دارد، و باقی ماندهٔ سود را بین سپرده هایی که مردم در بانک گذارده اند تقسیم می کند. این دو ساز و کار (مرابحه و مشارکت) طبعاً با ساز و کار بانک های ربوی متفاوت است. ظاهراً هر گونه نیاز مردم به منافع مالی بانک با استفاده از ابزارهای یاد شده قابل تأمین است. منابع و مآخذ: برگرفته از کتاب: دین و اقتصاد، تألیف: حجه الاسلام دکتر مصباحی، تهیه کننده: مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه علمیه قم، ص۵۹ و ۶۰ و ۶۴ و ۶۵

در نظام بانکداری اسلامی دریافت و پرداخت سود بر چه مبنائی انجام می گیرد؟

پرسش

در نظام بانکداری اسلامی دریافت و پرداخت سود بر چه مبنائی انجام می گیرد؟

پاسخ

مکانیسم تعیین شده برای بانک‌های جمهوری اسلامی مبتنی بر عقود اسلامی و مورد تایید شورای نگهبان است وسود حاصله از آنها ربا نمی‌باشد. عقود بانکی فعلی از این قرارند: ۱- قرض‌الحسنه اعطایی (بدون سود)، ۲- مضاربه،۳- مشارکت مدنی، ۴- مشارکت حقوقی، ۵- سرمایه‌گذاری مستقیم، ۶- فروش اقساطی بانک‌ها، ۷- اجاره به شرط تملیک ۸- جعاله، ۹- مزارعه، ۱۰- مساقات، ۱۱- خرید دین، به عنوان وکیل از ناحیه سپرده‌گذاران طبق هر یک از عقودفوق می‌توانند به تناسب نوع نیاز تسهیلاتی درخواست کنندگان وارد معامله شوند و طبق اصول شرعی - به جز درمورد اول - سود دریافت دارند. از طرف دیگر بانک سود مقرری را به سپرده گذار می‌دهد؛ زیرا سپرده‌گذار با توکیل بانک طرف معامله اصلی باتسهیلات گیرندگان است. سپس بانک مازاد آن سود را به عنوان حق‌الوکاله برای خود بر می‌دارد. برای آگاهی بیشتر ر . ک : ۱- بانکداری بدون ربا، ترجمه: البنک الاربوی فی الاسلام، سید محمد باقر صدر ۲- عملیات بانکی داخلی، چاپ موسسه بانکداری ایران بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران {J

آیا سیستم بانکداری کشور ما, اسلامی است ؟ چرا زمانی که امام خمینی (ره) قدرت و نفوذ کاملی برای اصلاح سیستم بانکی داشتند, آنرا اصلاح نکردند؟

پرسش

آیا سیستم بانکداری کشور ما, اسلامی است ؟ چرا زمانی که امام خمینی (ره) قدرت و نفوذ کاملی برای اصلاح سیستم بانکی داشتند, آنرا اصلاح نکردند؟

پاسخ

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران تحولات مهمی در نظام بانکی کشور پدید آمد که نقش قابل توجهی در تغییر انون عملیات بانکی از بانکداری ربوی به بانکداری بدون ربا داشت؛ از جمله: ۱. ملی شدن بانک‌ها؛ بر اساس مصوبه ۱۷/۳/۱۳۵۸ شورای انقلاب اسلامی. ۲. ادغام بانک‌ها؛ ۳. برقراری سیستم سود تضمین شده و کارمزد. در جلسه ۳/۱۰/۱۳۵۸ شورای پول و اعتبار بهره را از نظام بانکی حذف و سیستم سود تضمین شده و کارمزد را جایگزین آن کرد. ۴. تصویب قانون عملیات بانکی بدون ربا؛ عدم تطابق سیستم تضمین شده و کارمزد با شرع مقدساسلام موجب شد مجلس شورای اسلامی قانون عملیات بانکی بدون ربا را در هشتم شهریور ۱۳۶۳ به تصویب نهایی برساند. این قانون در تاریخ دهم شهریور مورد تأیید شورای نگهبان نیز قرار گرفت. از تحولات بعد از انقلاب اسلامی مکانیسم بانک‌های جمهوری اسلامی مبتنی بر عقوداسلامی است و مورد تأیید شورای نگهبان است سود حاصله از آن ربا نمی‌باشد. عقود بانکی فعلی از این قرارند: ۱- قرض الحسنه اعطایی (بدون سود) ۲- مضاربه ۳- مشارکت مدنی ۴- مشارکت حقوقی ۵- سرمایه‌گذاری مستقیم ۶- فروش اقساطی ۷- اجاره به شرط تملیک ۸-سلف ۹- جعاله ۱۰- مزارعه ۱۱- مساقات ۱۲- خرید دین ۱۳- ضمان. بانک‌ها به عنوان وکیل سپرده گذاران طبق هر یک از عقود فوق می‌توانند به تناسب نوع نیاز تسهیلاتی درخواست کنندگان وارد معامله شوند و طبق اصول شرعی - جز در مورد اول - سود دریافت دارند. از طرف دیگر بانک سود مقرری را به سپرده گذار می‌دهد؛ زیرا در واقع سپرده گذار با توکیل بانک طرف معامله اصلی با تسهیلات گیرندگان است. سپس بانک مازاد آن سود را به عنوان حق الوکاله برای خود برمی‌دارد. به عنوان مثال در عقد مضاربه به طور معمول یک طرف عهده‌دارسرمایه می‌شود که او را «مالک» می‌گویند و طرف دیگر که تجارت با سرمایه را به عهده می‌گیرد «عامل مضاربه» نامیده می‌شود. بر طبق مقتضای اولیه این قرارداد عامل امین محسوب شده و در صورتی که از شرایط مندرج در قرارداد تخطی نکند زیان احتمالی شامل حال او نخواهد شد وفقط بر طبق قرارداد در نسبتی از سودی که به دست می‌آید سهیم می‌باشد. قرارداد ممکن است بین سپرده‌گذار به عنوان الک» و بانک به عنوان «عامل» و یا بین بانک به عنوان «مالک» و متقاضی تسهیلات به عنوان «عامل» منعقد شود و این احتمال نیز وجود دارد که بین ده‌گذار به عنوان«مالک» و متقاضی به عنوان «عامل منعقد شود. نقش بانک در ن میان فقط وساطت یا وکالت بین آنها باشد. در این صورت بانک فقط حق وکالت خود را دریافت می‌کند. در قانون تصریح شده است که بانک در به کار گرفتن سپرده‌های سرمایه‌گذاری مدت‌دار وکیل می‌باشد (عملیات بانکی داخلی ج ۲ ص ۲۳۱). نحوه دیگری نیز ممکن است تحقق یابد که به آن مضاربه سه جانبه گفته می‌شود. در این الگو سپرده‌گذاران با بانک قرارداد می‌بندند که در سود و زیان متعلق به بانک سهیم شوند. بانک نیز طی قراردادی با استفاده کننده از تسهیلات توافق می‌کند که وینسبت معینی از سود حاصل از فعالیت‌های خود را به بانک ردانه بانک بخشی از این سود را به سپرده‌گذاران انتقال می‌دهد. این الگو بر این اس استوار است که عامل بتواند تمام یا بعضی از قراردادی که مالک منعقد کرده دیگران واگذار کند. البته باید به این نکته توجه داشت که کاربرداین قرارداد است و نظایر آن در روابط بانکی از صورت فردی خارج است. پس هم در جانب سرمایه‌گذاران (مالک‌ها) و هم در جانب مجریان قرارداد (عاملین مضاربه) یک یا چند گروه یا موءسسه می‌توانند نقش داشته باشند و در بعضی از صورت‌ها ترکیبی حاصل از شرکت و مضاربه بهوجود خواهد آمد. مسأله دیگر درباره محدوده این عقد می‌باشد که به نظر فقهای امامیه منحصر در امور بازرگانی است؛ اما برخی از فقها فرموده‌اند: هرگاه همین عمل در امور دیگر مانند صنعت دامداری و... انجام گیرد - هر چند عنوان مضاربه ندارد - اما با توجه به «وفای به عقد» و«صحت معاملات» بعید نیست حکم به صحت آن شود و همچنین بعید نیست بگوییم داخل در عنوان مضاربه هم می‌شود (عروه الوثقی ج ۱ ص ۶۴۱). از آنچه که گفته شد روشن می‌شود پول‌هایی که مردم به عنوان سپرده‌های کوتاه‌مدت و درازمدت در بانک‌ها می‌گذارند و سود دریافتمی‌دارند براساس عقد مضاربه است که بانک نقش عامل و سپرده‌گذار نقش مالک را دارا می‌باشد و در عقد لازم دیگری (غیر از این مضاربه مثل بیع و شرأ یک

خودکار) مالک پول شرط می‌کند که من در ضرر شریک نباشم (به فتوای برخی از فقها مالک می‌تواند حتی در خود عقد مضاربههم چنین شرطی نماید). گاهی هم بانک به عنوان مالک در اختیار اشخاص سرمایه قرار می‌دهد و در سود حاصل از بازرگانی آن اشخاص سهیم می‌گردد در نتیجه مقدار بیشتری نسبت به آنچه که به اشخاص پرداخته دریافت می‌کند و نام این عقد قرض نیست تا عنوان ربا پیدا کند.بنابراین یکی از متداول‌ترین راه‌هایی که بانک‌ها براساس آن سپرده‌های مردم را دریافت کرده و در اختیار بخش دیگری تسهیلات قرار می‌دهند عقد مضاربه است. در این عقد بانک معمولاً به وکالت از جانب سپرده‌گذاران با متقاضیان تسهیلات عقد مضاربه منعقد می‌نماید. سود به دست‌آمده پس از کسر مخارج بانک بین متقاضی تسهیلات و سپرده‌گذار تقسیم می‌شود. بانک ممکن است از منابع خود تسهیلاتی را در اختیار تقاضیان قرار دهد که در این صورت خود مستقیما نقش مالک را در مضاربه دارد. این امکان نیز وجود دارد که قبل از تقسیم سود قطعی بانک بهطور علی‌الحساب سودی در اختیار سپرده‌گذاران قرار دهد. از آنچه گفته شد معلوم می‌شود که چنین عمل از نظر ظاهر شرع محکوم به صحت است و حکم به ربوی بودن نمی‌توان کرد. فروش اقساطی؛ همان‌گونه که اشاره شد یکی از انواع معاملات معامله نسیه می‌باشد. بدین جهت بانکمی‌تواند بنا بر تقاضای متقاضیان ابزار وسایل و... مورد نیاز آنها را خریداری کرده و به طور نسیه به قیمتی بالاتر به آنها تجهیزات بفروشد. عقد شرکت؛ شرکت عقدی است که براساس آن دو یا چند نفر با هم رداد می‌بندند که با مال مشترک بین آنها تجارت تولید و... انجام شود و در سود وزیان حاصل از آن - متناسب با سرمایه خود - شریک باشند. در اصطلاح این نوع رکت را «شرکت عقدی» می‌گویند که احتیاج به ایجاب و قبول دارد و سایر شرایط عقود مالی از جمله بلوغ عقل قصد و... در آن معتبر است. متعلق چنین عقدی فقط اموال می‌تواند باشد - اعم از پول یاکالا - اما شرکت در اعمال صحیح نیست رکت أبدان)؛ یعنی این که درست نیست که دو یا چند نفر قرارداد ببندند که هر چه در آورند و هر چقدر اجرت گرفتند بین آنان مشترک باشد (تحریرالوسیله ج ۱ ص ۶۲۳ و ۶۲۴ مسأله‌های ۳ ۲ و ۵). بر طبق نظر برخی از فقها همچون امام خمینی(ره) می‌توان در قرارداد شرط کرد که بیشتر ضرر یا تمام آن به عهده یک یا چند نفر باشد. اما اگر در عقد شرط شود که تمام سود برای یک طرف باشد صحیح نیست (رساله مراجع ج ۲ ص ۲۵۷ مسأله ۲۱۴۷). عقد شرکت در قانون مصوب بانکداری بدون ربا در ایران در دوشکل مشارکت حقوقی و مشارکت مدنی مطرح شده است. مشارکت حقوقی؛ بر طبق آیین‌نامه فصل سوم قانون عملیات بانکی بدون ربا مشارکت حقوقی عبارت است از: تأمین قسمتی از سرمایه شرکت‌های سهامی جدید و یا خرید قسمتی از سهام شرکت‌های سهامی موجود. از تعریففوق نکات زیر استنباط می‌شود: الف) مشارکت حقوقی فقط با اشخاص حقوقی که به صورت شرکت‌های سهامی عام یا خاص تأسیس شده‌اند یا تأسیس می‌شوند امکان‌پذیر است و ارتباطی با اشخاص حقیقی ندارد. ب) بانک‌ها میتوانند فقط قسمتی از سرمایه شرکت‌ها را تأمین کنند ونه تمام آن را. ج) در صورتی که وجوه سهام بانک در این شرکت‌ها از محل سپرده‌های سرمایه‌گذاران أمین شده باشد بانک به وکالت از آنان مبادرت به تشکیل شرکت می‌کند. در این صورت شرکت از جمله شرکت‌های دولتی محسوب نمی‌شود؛ اما اگر بیش از ۵۱درصد سهام شرکتمتعلق به وزارتخانه‌ها و سایر موءسسات دولتی باشد و یا وجوه سهام بانک از محل منابع خود بانک (سرمایه و حساب‌های قرض‌الحسنه) تأمین شده باشد شرکت دولتی محسوب می‌شود. توجه به این نکته ضروری است که بانک‌ها واسطه گردش وجوه هستند و نباید منابع خود را حبس ومعطل کنند؛ از تأمین نیاز مالی متقاضیان (از طریق مشارکت با آنان) و تأمین هدف مورد بلکه نظر بایستی وجوه را (با فروش سهام) جمع‌آوری نمایند و مجددا به مصرف برسانند (حقوق بانکی خاوری رضا ص ۲۳۲ - ۲۳۶). مشارکت مدنی؛ در ماده ۱۸ آیین نامه فصل سوم قانون عملیاتبانکی بدون ربا شرکت مدنی چنین تعریف شده است: «در آمیختن سهم‌الشرکه نقدی و یا غیرنقدی متعلق به اشخاص حقیقی یا حقوقی متعدد به نحو مشاع به منظور انتفاع طبق قرارداد». ویژگی‌های مشارکت مدنی عبارت است از: ۱- این عقد از لحاظ ماهیت عقدی جایز بوده و هر یکاز طرفین می‌توانند نسبت به گرفتن سهم خود اقدام نماید مگر این که ضمن عقد لازمی اختیار فسخ از طرفین قرارداد گرفته شود. ۲-

سهم‌الشرکه می‌تواند وجه نقد باشد یا کالا و هم‌چنین ممکن است سهم یا شریک نقد و سهم دیگری کالا باشد. ۳- در مشارکت مدنی هم اشخاص حقیقیمی‌توانند حضور داشته باشند و هم اشخاص حقوقی. ۴- سهم‌الشرکه بانک و شرکا باید به هم آمیخته شده و به صورت مشاع در آید. ۵- میزان سهم‌الشرکه بانک نمی‌تواند بیش از ۸۰درصد کل سرمایه شرکت مدنی باشد. ۶- سود حاصل از شرکت به نسبت سرمایه تقسیم می‌شود وبه همین ترتیب در صورتی که زیانی بدون ارتکاب تقصیر و یا تعدی و تفریط از ناحیه شریک متوجه شرکت مدنی شود به طور طبیعی این زیان هم بایستی مطابق سهم‌الشرکه بین شرکا تقسیم شود؛ اما بانک معمولاً در قراردادهای خود شرط می‌کند که در صورت ورود هرگونه زیان وضرری به سرم

با توجه به اصل ۴۴ قانون اساسی که کلا نظام ا قتصادی کشور را به ۳ بخش دولتی، تعاونی و خصوصی تقسیم می نماید و در ذیل مواردی که شامل دولتی می گردد صریحا ذکر می کند موارد همچون صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی، بیمه، بانکداری و... دولتی می باشند ولی هم اکنون و

پرسش

با توجه به اصل ۴۴ قانون اساسی که کلا نظام ا قتصادی کشور را به ۳ بخش دولتی، تعاونی و خصوصی تقسیم می نماید و در ذیل مواردی که شامل دولتی می گردد صریحا ذکر می کند موارد همچون صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی، بیمه، بانکداری و... دولتی می باشند ولی هم اکنون و از چند ماه پیش بحث به وجود آمدن بانک های خصوصی مطرح شده حتی به مرحله اجرا نیز آمده آیا این مورد نقض قانون نیست؟ و اگر مورد قانونی و یا اصلاحیه دارد چیست؟

پاسخ

روح کلی مستفاد از این اصل، تمرکز و قدرت غالب در این امور منظور است یعنی بانکداری، بیمه، بازرگانی، صنایع باید به گونه ای باشد که با رعایت حرمت نهادن به فعالیت های بخش خصوصی و یا تعاونی، دولت خلع سلاح و مقهور و تحت سلطه آن بخش ها واقع نشود چون در این صورت به حاکمیت آسیب می رسد زیرا اگر شریان اقتصادی کشور در قبضه قدرت دیگران باشد، به راحتی دولت را با چالش های بزرگی مواجه ساخته، در تصمیم گیری ها و تصمیم سازی ها در جهت منافع خود نقش آفرینی می کنند و نظام اسلامی به جای این که براساس موازین عدالت اجتماعی و ارزش های اسلامی و کم کردن شکاف طبقاتی حرکت کند ناچار خواهد بود که در جهت خواست های قدرت های مسلط اقتصادی حرکت کند. نتیجه سخن آن که فعالیت های اقتصادی دولت در بخش های مذکور انحصاری نیست، لیکن باید به گونه ای باشد که دولت تصمیم سازد و تصمیم گیر اصلی باشد و قدرت های مسلط اقتصادی نتوانند بدین وسیله در نظام اجتماعی اخلال ایجاد کنند.

توضیح دهید آیا طریقه عملکرد بانکها و صندوقهای قرض الحسنه در کشور صحیح است ؟

پرسش

توضیح دهید آیا طریقه عملکرد بانکها و صندوقهای قرض الحسنه در کشور صحیح است ؟

پاسخ

اصل قانون بانکـداری مصوب مجلس شورای اسـلامی مورد تأییـد شورای محترم نگهبان وانجام عملیات بانکی براساس آن صـحیح وسود حاصله ازآن حلال می باشد ولی توجه به نکات زیر ضروری به نظر می رسد : ۱ ـ درخصوص معین شدن سود ونداشتن ضرر برای سپرده گـذار در قـانون بانکـداری تـدابیری اندیشیده شـده ازجمله اینکه سـود مـورد نظر بعنوان علی الحسـاب پرداخت گردد ودرمورد ضرر شخص ثالث دولت و یا منابع اعتباری دیگر عهده دار زیان آن باشد واَشکال دیگری که درمجلس تصویب گشته وبه تأییـد شورای نگهبان رسیده است که می توانیـد به مصوبات وبحث های مربوط به آن مراجعه نماییـد . ۲ ـ سلامت قانون، عملکرد نـاروا وخلاف مسؤولان بانکهـا ومشتریان متخلف را تصـحیح خواهـد نمود. ۳ ـ انجـام آن مصوبـات درخـارج ازمجموعه بانکهـای جمهوری اسـلامی نیز جایز وشـرعی می باشد به شـرط شناخت دقیق مقررات ومصوبات وتنظیم عملکرد برآن اساس . حضرت آیت الله العظمی خـامنه ای مـدظله العـالی در ضـمن پاسـخ به سؤالی دراین باره فرمودهانـد ": س ۸۳۶ : آیـا معاملات بانکهای جمهوری اسـلامی ایران محکوم به صـحت هسـتند ؟ خریـد مسـکن وغیره بـا پولی که ازبانکهـا گرفته می شود چه حکمی دارد؟ غسـل کردن ونمـاز خوانـدن درخـانه ای که بـااین قبیـل پولهـا خریـداری شـده چه حکمی دارد ؟ وآیـا گرفتن سود دربرابر سپرده هایی که مردم دربانک می گذارند ، حلال است؟ بطور کلی معاملات بانکی که بانکها براساس قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی ومورد تأیید شورای محترم نگهبـان انجـام می دهنـد ، اشـکال نـدارد ومحکوم به صـحت است وسود حاصـل ازبکارگیری سـرمایه براساس یکی ازعقود صـحیح اسـلامی ، شـرعا حلال است ، لذا درصورتی که گرفتن پول ازبانک برای خرید مسکن ومانند آن تحت عنوان یکی ازعقـود باشـد، بـدون اشـکال است ولی اگر به صورت قرض ربوی باشـد ، هرچنـد گرفتن آن ازنظر حکم تکلیفی حرام است ، ولی اصـل قرض ازنظر حکم وضـعی صـحیح است وآن مالک،ملک قرض گیرنـده می شود وجایزاست درآن ودرهرچیزی که با آن می خرد تصرف نماید(".۱) فلذا اگر خواسته باشیم دریک نگاه، بانکداری اسلامی بدون ربا را تعریف نمائیم خواهیم گفت :]مجموعه عملیـات بـانکی است که در قـالب یکی از عقود شـرعی انجـام می گیرد ودو طرف (بانـک ومشتری) ملزم به رعـایت اصول و فروع قرارداد امضا شـده هسـتند . [بـدیهی است این" الزام "آنگاه به خوبی انجام می پـذیرد که : اولاً) مسؤلان بانک یا شعبه از یک سو ومشتری ازسوی دیگر" اعتقـاد "به بـدون ربا بودن قرارداد داشـته باشـند. ثانیاً) طرفین" آگاه "از قانون مورد نظریا نوع عقـد شـرعی نگاشـته شده دربرگه درخواست باشـند، تا آن اعتقاد واین اطلاع ـ گرچه به طور اجمالی وسربسـته ـ روشـنگر اسـتفاده صحیح، به جا وشایسـته ا زعقـد شـرعی باشـد. بـا تـأسف بسـیار بایـد بگوییم درسـال های پس از پیروزی انقلاب اسـلامی و بعـد از تصویب قانون بانکـداری اسـلامی، آن چه موفقیت آمیز نبوده است، درحوزه قـانون گـذاری ویـا گستره تئوری ونظر نیست بلکه در حوزه شـناخت واجراست زیرا عموم مشتریان تنها به دنبال دریافت مبلغی از بانک هسـتند تا مشـکل خود را حل کنند و حتی نگاهی گذرا به قوانین قرارداد نمی کننـد. مسؤلان بانـک نیز برای رفع مشـکل مشـتری و جـذب بیش تر افراد به شـعبه خود، پیشـنهاد یکی ازعقود شـرعی اقتصادی را می دهند، مشتری نیز با عجله وشـتاب مدارک لازم را تهیه می کند وبه طور مثال پولی درقالب مضاربه دریافت می کند درحالی که مسؤل بانک ومشتری هر دو به خوبی می دانند مضاربه ای درکارنیست؛ مضاربه گیرنده نه جنسی خریداری می کند ونه می فروشـد ونه از سود، سـهم بانک را پرداخت می کند! بلکه پس از گره گشایی از مشـکل خود پول و سود آن را از جای دیگری به بانـک می پردازد. واین ربای خالص وبـدون هرگونه تردیـدی است که دامان زنـدگانی بسـیاری را آلوده به گناهی بزرگ کرده است . تأسف بارتر این که جمع بیشـماری از دریافت کنندگان وام های این چنین، آنرا به حساب سرشناسـی خودیا آشنایی با مسؤل شعبه ویـا زیرکی وزرنگی خـویش برای رفع و رجوع کارهـای درآمـد زا و پول آور می گذارنـد!! بی اعتقـادی ونـا آگـاهی طرفین قراردادها موجب گردیده است که بارها و بارها به هنگام گفتگواز بانکداری اسـلامی این سخن را ازمردم کوچه و بازار بشنویم که

":چه فرقی کرد؟! این همان رباست، اسمش را عوض کرده اند "!ودرپی آن ایرادهای مختلف مطرح کرده وسودهای کلان ویک سویی بانک ها را بیان کنند ودر پایان،اسلامی بودن بانک ها درنظر آنها امری بیهوده دانسته شود! درد آلودتر ازآن، سخن بعضی از مسؤلان و کارکنان بانک هاست که ابتدا پیشنهادهایی برای گره گشایی از کارمشتری مطرح می کنند و چون با اعتراض برخی از مراجعه کنندگان متدین روبه رو می شوند می گویند " : ای آقا! چه فرقی می کند، شما با این پول می خواهید مشکلتان را حل کنید والان هم نیاز به چنین پولی دارید. درخواست کنید ما هم موافقت می کنیم "!بدون شک چنین شیوهٔ نادرستی موجب می شودکه خواست دشمن یعنی ناکارآمدی نظام اسلامی از اداره بهینهٔ امور هر روز بیش از گذشته در دل و دیدهٔ غافلان یا مغرضان پدیدار شود وآثار سوء، زشت وزیانبار ربا ـ که در پاره ای ا زموارد دقیق وعمیق است واز نظر معنوی ماندگار خواهد بود ـ درخانواده ها افزایش و گسترش یابد. با توجه به آشنایی دیرین و تجربه های بسیار دراین زمینه، به نظر می رسد گام هایی چند درنوسازی شیوه ها باید برداشته شود. اجوبهٔ الا ستفتائات ،مقام معظم رهبری ، جلد دوم ،ص ۳۳۰ و ۳۳۱ .

ربا در اسلام حرام است، سودهایی که بانکها اخذ و یا پرداخت می کنند حلال است یا حرام؟

پرسش

ربا در اسلام حرام است، سودهایی که بانکها اخذ و یا پرداخت می کنند حلال است یا حرام؟

پاسخ

اصل قانون بانکداری، مصوب مجلس شورای اسلامی و مورد تأیید شورای نگهبان و انجام عملیات بانکی بر اساس آن صحیح و سود حاصله از آن حلال می باشد، ولی توجه به دو نکته ضروری به نظر می رسد : ۱- در خصوص معین شدن سود و نداشتن ضرر برای سپرده گذار، در قانون بانکداری تدابیری اندیشیده شده، از جمله اینکه سود مورد نظر بعنوان علی الحساب پرداخت گردد و در مورد ضرر شخص ثالث دولت و یا منابع اعتباری دیگر، عهده دار زیان آن باشد و اشکال دیگری نیز در مجلس تصویب گشته و به تأیید شورای نگهبان رسیده است، که می توانید به مصوبات و بحثهای مربوط به آن، مراجعه نمایید. ۲- سلامت قانون، علمکرد ناروا و خلاف مسؤولان بانکها و مشتریان مختلف را تصحیح خواهد نمود. ۳- انجام آن مصوّبات، در خارج از مجموعه بانکهای جمهوری اسلامی نیز جایز و شرعی می باشد، به شرط شناخت دقیق مقررات و مصوّبات و تنظیم عملکرد بر آن اساس. حضرت آیت ا... خامنه ای در ضمن پاسخ به سؤالی در این باره فرموده اند" : بطور کلی معاملات بانکی که بانکها بر اساس قوانین مصوّب مجلس شورای اسلامی و مورد تأیید شورای نگهبان، انجام می دهند، اشکال ندارد و محکوم به صحت است و سود حاصل از بکارگیری سرمایه، بر اساس یکی از عقود صحیح اسلامی، شرعاً حلال است(".۱) و ایشان درجای دیگری، در مورد کار مزدی که بانکها می گیرند، می فرمایند" : اگر مراد از گرفتن کارمزد، درجهت تأمین مخارج مختلف صندوق قرض الحسنه یا بانک، مثل حقوق کارمندان، اجاره ساختمان، هزینه آب و برق و تلفن و ... باشد،در این صورت حلال است واشکالی ندارد(")۲ و اگر مراد از کارمزد، همان سود قرض است، در این صورت ربا و حرام است(".۳) شهید مظلوم، آیت ا...دکتر بهشتی، در سلسله مباحث مربوط به ربا، که قبل از انقلاب اسلامی صورت گرفته است، دو شرط برای پرداخت سود به سپرده گذار، معین کرده است : ۱. وجود حکومت صالحه ۲. پرداخت سود به میزان تورم بنابراین در شرایط کنونی، که از نعمت حکومت صالحی برخوردار هستیم، معادل

نرخ تورم در هر سال، پرداخت سود بر اساس نظریه ایشان، جایز است و هیچگونه منعی وجود ندارد. زیرا سودی که سپرده گذار دریافت می کند، چیزی اضافه بر سپرده خودش نیست، بلکه کاهش ارزش سپرده خودش را دریافت کرده است. (۴) ــــــــــــــــــــــ منابع و مآخذ : ۱. اجوبهٔ الاستفتائات، مقام معظم رهبری، ج۲،ص ۳۲۰و۳۳۱ ۲. همان، ص ۴۲۲، سؤال ۱۷۸۶ ۳. جامع المسائل، ص۳۱۷ ؛ رساله امام خمینی(، بخش استفتائات، ص ۴۳۰ ۳. کتاب" ربا، "شهید بهشتی

جایگاه بانک و بهره بانکی در اسلام چیست؟

پرسش

جایگاه بانک و بهره بانکی در اسلام چیست؟

پاسخ

هدف اسلام از طرح مسائل اقتصادی بالابردن توان اقتصادی جامعه است، هدف اقتصاد اسلامی برطرف کردن نیازهای مادّی جامعه برای رسیدن به رفاه، استقلال اقتصادی و رهایی از وابستگی است؛ به همین دلیل براساس تعلیمات اسلام، سرمایه‌ها باید به کار بیفتد و متمرکز نشود. طرح مسائلی از قبیل: مشارکت، مزارعه، تجارت و... در اقتصاد اسلامی به همین دلیل است. براساس تعلیم اسلام اگر عدّه‌ای نیروی کار ندارند ولی پول و ثروت مشروع دارند و عدّه‌ای دیگر نیروی کار دارند ولی سرمایه ندارند، باید سرمایه‌ها و نیروها در هم ادغام شود تا هم سرمایه‌ها راکد نماند و هم بی‌کارها مشغول شوند. سود این فعّالیّت دو جانبه نیز باید عادلانه تقسیم شود. اسلام بین سود و پول رابطه‌ای بر قرار نمی‌کند، مگر آنکه میان این دو، چیز دیگری از قبیل فعّالیّت جسمی و فکری واسطه شود؛ در این صورت پول هم سهمی از سود می‌برد. ولی اگر صاحب سرمایه با در اختیار گذاشتن سرمایه خود در پس کسب سود باشد، رکود اقتصادی پیش می‌آید و نظام استثمار و بهره‌کشی رواج پیدا می‌کند و نتیجه آن اقلیّتی برخوردار و اکثریت محروم از همه چیز خواهد بود. اسلام پدیده بانک را نیز براساس همین ضابطه تأیید می‌کند: اگر بانک‌ها بدون داشتن تولید به صاحب پول مثلاً ۸٪ بهره بدهند و از وام گیرنده ۱۲٪ بهره بگیرند، تولید از میان خواهد رفت، ناتوانی اقتصادی، بی‌کاری فقر بیداد خواهد کرد. ولی اگر بانک‌ها قسمتی از سرمایه خود را صرف تولید و سود به دست آمده را میان صاحبان سرمایه عادلانه تقسیم کنند از وام گیرندگان جز به اندازه کار مزد، سودی دریافت نکنند، آن گاه تولید افزایش خواهد یافت، بی‌کاری از میان برخواهد رفت و وام‌گیرندگان نیز ناتوانی اقتصادی خویش را برطرف خواهند کرد. ممکن است گفته شود که اگر بهره حذف شود، مردم سرمایه خود را به بانک‌ها نمی‌سپارند و تولید از میان برداشته می‌شود؛ باید گفت مردم مسلمان و معتقد به قرآن می‌دانند که ربا و سودهای کلان ربوی حرام و باعث زیان جامعه است و هرگز چنین روشنی را نمی‌پسندد. دیگر آنکه با عمل به تعلیم اسلام درباره بانک اگر چه ممکن است سود، کم باشد، ولی سودی است براساس موازین اسلامی که نتیجه آن از میان رفتن استضعاف اقتصادی است. از این گذشته بانک‌های صد در صد اسلامی در زمان طاغوت و نیز در این زمان بدون گرفتن سود، خدمات ارزنده و صادقانه‌ای انجام داده‌اند؛ چگونه ممکن است مردم سرمایه خود را بدون سود در اختیار این بانک‌ها گذاشته باشند؟

عدالت اقتصادی

عوامل تعدیل کنندهٔ اوضاع اقتصادی، مالی و توزیع ثروت، در نظام اسلامی چیست؟

پرسش

عوامل تعدیل کنندهٔ اوضاع اقتصادی، مالی و توزیع ثروت، در نظام اسلامی چیست؟

پاسخ

۱ـ منع ربا خواری ۲ـ پرداخت مالیاتهای اسلامی مانند خمس و زکات، به خصوص زکات نقدین (طلا و نقره) ۳ـ مسأله ثلث مال که اگر چه استفادهٔ از آن اجباری نیست، اما در محیط تربیت و ایمان اسلامی و ارشاد دینی، مانند یک واجب، اعتبار می‌شود و هر ثروتمند و هر کس هر چه داشته باشد، ثلث آن را از اختیار ورثه خارج می‌نماید و برای خیرات و مبرات و مصارفی که در نظر می‌گیرد اختصاص می‌دهد. ۴ـ مشاغل و کسب‌هائی که موجب جمع ثروت می‌شود، یا برای ثروتمندان، مصرف‌های بیهوده و غیر مفید به حال اجتماع می‌سازد، مانند قمار، شراب سازی، شراب فروشی، مجسمه سازی، خوانندگی، نوازندگی، دائر کردن مراکز فساد و کاباره‌ها و امثال آن ممنوع است. ۵ـ بطور کلی اسراف و تبذیر اموال که سرمایه‌داران و زن و بچه‌هایشان به آن گرفتار می‌شوند و اگر راهش بسته شود، سرمایه را در خیر اجتماع مصرف می‌نمایند، جایز نیست و اکیداً ممنوع است. ۶ـ از اسباب مهم تعادل ثروت و خرد شدن اموال، قانون ارث است. با نظام دقیق، علیرغم قوانین جاهلیّت که ثروت را در دست فرد واحد نگهداری می‌کرد و حتی اگر ثروتمند فرزند نداشت به او اجازه داده می‌شد که دیگری را فرزند خواندهٔ خود بنماید تا از او ارث ببرد و علیرغم قوانین کشورهای سرمایه‌داری که به سرمایه دار، اجازه می‌دهد ثروتش را برای گربه یا سگش قرار دهد، در حالی که میلیونها مردم گرسنه باشند، اسلام اجازهٔ چنین اموری را نمی‌دهد. ۷ـ تشویقات اکید به انفاقات و خیرات، و مطلق صدقات و مبرات و صرف اموال در خیر و ترقی، رفاه عموم، تأسیس مدارس، بیمارستانها، دارالایتام، دارالعجزه، خدمات اجتماعی، پل سازی، راه سازی و مددکاری نیز یکی از وسایل مهمّ جلوگیری از تمرکز ثروت و مشوق صرف آن در مصالح اجتماعی است. ۸ـ قوانین مربوط به اراضی موات و جنگلها و اراضی مفتوح عنوه. ۹ـ وقف، که یکی از راه‌های صرف سرمایه در مصالح مشترک مردم است. ۱۰ـ دعوت به انصاف در معاملات، و اکتفا به سود کم و به مقدار کفایت و ترک غشّ و خیانت در معاملات نیز از عوامل کنترل کننده و تعادل بخش است. ۱۱ـ همچنین تشویق به قناعت و رضا به آنچه مقدر و فراهم می‌شود و اقتصاد و میانه روی در خرج. ۱۲ـ نکوهش از سرمایه و اندوختهٔ بیش از حد کفاف و بطور کلی مذمت از اندوخته کردن و پس‌انداز نمودن که در تربیت اسلامی خلاف توحید در توکل و خلاف اعتماد به خدا است. ۱۳ـ مذمت و نکوهش از بخل و حرص، و مدح سخاوت تا آنجا که در روایات آمده: «بخیل از خدا و بهشت و مردم دور بوده و به آتش نزدیک است». ۱۴ـ تحریم استعمال ظروف طلا و نقره و آرایش مرد به آنها که علاوه بر اینکه دلیل بر حرمت این استعمالات است، نشانه محبوب بودن سادگی معاش و اثاث و لباس است. بالأخره، مکتب اسلام و نظامات اسلام در شعب مختلف و متعدد، همه در کنترل وضع مالی و جلو گیری از مفاسد سرمایه‌داری، نقش بزرگ و حساسی را ایفا می‌کنند که در مجتمع اسلامی، هرگز از مفاسد تورم ثروت و تمرکز سرمایه نباید بیم داشت.

آیا حقوق واجب مالی در اسلام، از قبیل خمس و زکوهٔ، نیاز نیازمندان را تأمین میکند؟

پرسش

آیا حقوق واجب مالی در اسلام، از قبیل خمس و زکوهٔ، نیاز نیازمندان را تأمین میکند؟

پاسخ

بلی، در صورت عمل به این قوانین ریشه فقر در جامعه خشکیده میشود. محمد بن مسلم، یکی از اصحاب عالیقدر امام ششم، از آن حضرت نقل میکند که فرمودند «اِنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ فَرَضَ لِلْفُقَراءِ فی مالِ الاَغْنیاء ما یَسعُهُمُ وَلَوْ عَلِمَ اَنَّ ذالِکَ لایَسعُهُمْ لَزادَهُمْ، اِنَّهُمْ لَمْ یُؤتَوا مِنْ قِبَلِ فَریضهٔ اللّهِ عَزَّوَجلَّ،وَلکِنْ اُتُوا مِنْ مَنْعِ مَنْ مَنَعَهُمْ حَقَّهُمْ لا مِمّا فَرَضَ اللّهُ لَهُمْ، وَلَوْ اَنَّ النّاسَ ادّوا حُقُوقَهُمْ لَکانُوا عایِشینَ بِخَیْرٍ» [خداوند ـ عزیز و جلیل ـ در مال ثروتمندان برای فقرا و نیازمندان مقدار حقّی قرار داده است که برای آنان کفایت میکند (یعنی اگر ثروتمندان حقوق واجب الهی خود را بپردازند، نیازمندان بی نیاز میشوند) و اگر آنچه را بر ثروتمندان واجب کرده است، برای رفع نیاز فقرا کافی نبود، خداوند آن را بیشتر میکرد. (یعنی اگر خمس و زکات از همه آنانی که برایشان واجب شده است گرفته شود و در مصارفش صرف شود، فقیری باقی نخواهد ماند). فقر فقرا از ناحیه نقصی در قانون الهی نیست، بلکه از ناحیه خودداری ثروتمندان از پرداخت حقوق واجب شده بر آنان است و اگر ثروتمندان حقوق واجب شده خود را بپردازند، [نه تنها فقر از جامعه رخت بر میبندد، بلکه] تمام مردم در آرامش زندگی خواهند کرد.] (وسایل الشیعه، جلد ۶، ابواب ما تجب فیه الزکاهٔ، باب ۱، حدیث ۲و « من لا یحضر الفقیه»، جلد۲ ، ابواب الزکاهٔ، باب ۱ ، (علهٔ وجوب الزکاهٔ)) اگر در جامعه فقر وجود داشته باشد، تنها فقیر متضرّر نمیگردد، بلکه کلّ جامعه آسیب میبیند؛ چه، فقر ریشه بسیاری از گناهان از جمله دزدی، کارهای خلاف عفّت و... میباشد. در روایتی دیگر از امام صادق (ع) آمده است «وَ لَو اَنّ النّاس ادّوُا زکاهَٔ اَمْوالِهِمْ، ما بَقِیَ مُسْلِمٌ فَقیراً مُحْتاجاً و لَاسْتَغْنِیَ بِما فَرَضَ اللّهُ وَ اَنّ النّاسَ مَا افْتَقرُوا وَ لا احْتاجُوا وَ لا جاعُوا وَ لا عَرَوا اِلّا بِذُنُوبِ الاغْنیا » (وسایل الشیعه، جلد ۶، ابواب ما تجب فیه الزکاهٔ، باب اوّل، روایت ششم) [اگر مردم زکات اموالشان را پرداخت میکردند، حتی یک مسلمان فقیر و محتاج پیدا نمیشد و فقرا با همان حقوق واجب شده [بر اغنیا] بینیاز میشدند. مردم به واسطه گناه ثروتمندان (ندادن حقوق واجب مالی) محتاج، فقیر، گرسنه و برهنه هستند.]

با توجه به سفارش اسلام که از منابع طبیعی و معادن و نفت کشور اسلام بایدبه اندازه نیاز مردم برداشت شود

پرسش

با توجه به سفارش اسلام که از منابع طبیعی و معادن و نفت کشور اسلام بایدبه اندازه نیاز مردم برداشت شود

پاسخ

در قانون اساسی جمهوری اسلامی در اصول چهل و هشتم، پنجاهم و پنجاه و دوم این مطلب ذکر شده که دولتمردان وظیفه دارند بر اساس آن عمل نمایند، و مبنای قانون اساسی جمهوری اسلامی بر اساس آیات و روایات اسلامی طراحی شده است ;مثلا در اصل پنجاهم آمده: ((در جمهوری اسلامی حفاظت از محیط زیست که نسل امروز و نسل‌های بعد باید در آن زندگی اجتماعی رو به

رشـدی داشـته باشـند. وظیفه عمومی تلقی می گردد.)) و در اصول دیگر چنین آمـده: ((در بهره‌برداری از منـابع طبیعی و اسـتفاده از درآمـدهای ملی بایـد به فراخور نیازها و اسـتعداد رشد خود برداشت شود)) و در اصل دیگر آمده ((دیوان محاسبات کشور که زیر نظر مجلس شورای اسلامی می‌باشد بر کلیه دریافت‌ها و درآمدهای دولت در خزانه داری کل متمرکز می‌شود و به همه پرداخت‌ها و حدود اعتبارات مصوب به موجب قانون انجام می گیرد.))

مالکیت در اسلام

آیا مالکیت امری فطری است ؟

پرسش

آیا مالکیت امری فطری است ؟

پاسخ

مـوجـوداتی که روی کره زمین دیده می شوند – اعم از نبات , حیوان , انسان – عمومادر جنبش و فعالیت و کوششـند و هر یک از آنهـا در خـارج از دائره وجود خویش ,میکوشـند که برای حفظ و بقاء خود , آنچه نافع و مورد اسـتفاده است , بـدست آورنـد . در جـهان پهناور هستی , موجود غیر فعال , و آفریـده ای ساکت دیـده نمی شود , و درمیان این همه تلاشـها , فعالیتی که بمنظور جلب منافع نباشـد , وجود نـدارد . فعالیتهائی که در انواع مختلف نباتات مشـهود است , برای آنست که خود را ازمخاطرات حفظ کنند و راه رشد و ترقی را بپیمایند و تولید مثل نمایند , همچنین تلاشـهای اقسام حیوانات و انسان , باین منظور انجام می گیرد که منافعی به خود جلب کنند , اگرچه آن منافع خیالی یا عقلی باشد , و این مطلب قابل تردید نیست . ملاک تلاشـها و کشمکشهاموجودات فعال , به غریزه طبیعی و حیوان و انسان به نیروی فهم غریزی خـود ,میفهمند که تصرف در مواد موجود , برای رفع حوائج طبیعی و انتفاع در حفظ وجود وبقاء میسر نیست مگر آنکه به یکی آنها اختصاص داشته باشد , و دیگران در آن متصرف نباشند , به این معنی که یـک عمـل نمی توانـد , دو فاعـل داشته باشـد و ملاـک این همه فعالیتها و کشمکشـها همین اسـت و بـهـمین جهت انسان , و سایر موجودات فعالی که ملاک فعالیتشان بر ما معلوم است , از مـداخله و تصرف دیگران , در آنچه مورد نظرآنها است , جلوگیری می کننـد , و این اصـل مسلم و غیـر قـابـل تردیـد اختصاص و مالکیت است , که هیچ انسانی در آن تردیـد نمی کنـد , و همین اسـت معـنـای : لام اخـتصاص که به زبان عربی می گوئیم : هذا لی , هذا لک , لی ان افعل کذا , لک ان تفعل کذا . شـاهـد صـحت این اصل مسـلم , نزاعی است که در حیوانات دیـده می شود , آنها برای حفظخانه و آشـیانه خود با دشـمنان میجنگنـد و برای از دسـت ندادن غذا و صـید خود ,مبارزه می کنند , و اگر خطری متوجه همسر یا فرزند آنها شد , قدم در میدان نزاع می گذارند . (۱)شـاهـد دیـگـر , مـشـاجـره اطـفـال و خردسالان برای حفظ غذا و سایر متصـرفات خود است , حتی دیده می شود که بچه شیرخواری بر سر پستان با شیر خوار دیگر نزاع می کنـد . آیا مالکیت فطری است ؟انسان به حکم فطرت و غریزه خود , قـدم ب جامعه می گذارد و زنـد گی اجتماعی را آغازمینمایـد , ولی اساس زنـد گی اجتماعی انسان که زائیـده نیروی فطرت است , جز با هـمـان نـیـرو پـایدار و برقرار نمی گردد , و تنهـا کـاری که جامعه می توانـد انجام دهـد اصـلاح همان اصول فطری و تنظیم آن بصورت نوامیس اجتماعی است . روی هـمـیـن جـهـت , اصـل مـزبور (اختصاص و مالکیت) که بطور اجمال فطری او بوده ,انواع مـخـتـلـفـی پـیـدا می کند و

به نامهای گوناگونی خوانده می شود , اموال اختصاصی بنام ملک , مختصات غیر مالی , بنام حق , خوانده می شود . اگرچه ممکن است مردم در تحقق ملکیت , از جهت اسباب آن اختلاف نظر و عقیده داشته باشند , مثلا وراثت , خرید و فروش , غصب و غیر آنرا سبب تحقق ملکیت بشناسند , یانشناسند و همچنین از جهت موضوع , یعنی در شخص مالك ممکن است اختلافاتی بکنند که مالك باید بالغ یا صغیر , عاقل یا سفیه , فرد یا جامعه باشد و بواسطه اختلاف نظر , بعضی را مالك بشناسد و برخی را نه , ولی اصل مالکیت فی الجمله از اموری است که بشر ناچار باید آنرا بپذیرد . و بهمین جهت است می بینیم که فرد بدوی شخصاتولید کرده یا ساخته است . لوی برول می نویسد : این اموال جزو وجوه فرد بدوی است و هرگز از او جدا نمی شود , مثلا تصور بطوری که , تورنوال نتیجه مشاهدات خودرا , بین بومیان گینه جدید شرح می دهد , فرد بدوی با اموال خود و آن چیزی که درنتیجه کار شخصی بدست آورده است , بستگی گسست ناپذیری دارد بطوریکه این اموال نه تنها جزء متعلقات خصوصی , بلکه جزء شخصیت فردی محسوب می شود , بعبارت دیگر : فردبدوی با داشتن این اموال شخصیت خود را بالا برده است . مکتبهای مخالفین مالکیت , مانند مکتب کمونیسم , ملك را از فرد می گیرند و به اجتماع یا به دولت انتقال می دهند و در عین حال , نمی توانند ریشه مالکیت افرادرا کاملا قطع کنند و هرگز قادر بر این امر نخواهند شد . بنابر این اصل مالکیت فطری انسان است , و فناء فطرت , فناء انسان است .

آیا دیدگاه کسانی که می‌گویند برای رفع فساد و ایجاد قسط و برابری، باید مالکیت خصوصی لغو شود صحیح است؟

پرسش

آیا دیدگاه کسانی که می گویند برای رفع فساد و ایجاد قسط و برابری، باید مالکیت خصوصی لغو شود صحیح است؟

پاسخ

خیر ـ زیرا اولاً نظام مالکیّت و اختصاص، ریشه فطری دارد و بشر فطرتاً به آن توجه دارد و مانند سایر غرایز، وجود آن و اشباع آن تحت نظم منطقی و عقلانی لازم است و فوائد بزرگ دارد و باید از آن مانند سائر فطریات و خواسته‌های فطری و غرائز استفاده کرد و ندیده گرفتن آن، مثل ندیده گرفتن غریزه جنسی و غرائز دیگر است. چنانکه غریزه جنسی موجب تولید نسل است، این غریزه هم در تولید، مواد مورد نیاز و رفع احتیاجات بشر مؤثر است. و در حقیقت از قوهٔ تولید حمایت می‌کند و پشتیبان آن است و آن را هر چه بیشتر به کار می‌اندازد و تنبلی و تن پروری را از شخص دور می‌سازد و به خصوص اگر خدای نخواسته بشر وجدان نداشته باشد و به معنویت و فضیلت ایمان نیاورده باشد و همه چیز و همه کارش، اقتصاد و برای اقتصاد باشد و همه چیز را به ظاهر وضع اقتصادی و تحول آن بداند و تحولات را ناشی از آن بشمارد، اگر این غریزهٔ اختصاص و مالکیت هم نباشد، چرا کار کند؟ و چرا بهتر کار را انجام دهد؟ هیچ دلیل معقولی ندارد. لذا اصل مالکیّت را با همان قیود و حدود و شرایطی که اسلام برقرار کرده که نظامات فرهنگی و اخلاقی و تربیتی نیز در تعدیل و حسن استفاده از آن، سهم عمده و مؤثر را داشته باشد، باید پذیرفت. ثانیاً: آن چیزی که موجب به وجود آمدن نظام طبقاتی و فاصله‌های زیاد است، آزادی نامحدودی است که در کشورهای سرمایه داری به سرمایه‌داران داده شده است که امکانات تراکم ثروت را در آنها بطور نامحدود فراهم کرده و قانون و حکومت و مردم، هیچگونه نظارتی بر آن ندارند. در نتیجه سرمایه‌داران بر همهٔ اوضاع سیاست، حکومت، اقتصاد، فرهنگ، مطبوعات و تبلیغات مسلط هستند و این

سرمایه‌داران و کارتل‌ها و کارخانه‌دارها هستند که سیاست کشورهای سرمایهداری و کشورهای تحت نفوذ آنها را در اختیار گرفته‌اند و از رحم و وجدان و احترام به معنویات، در آنها خبری نیست. ثالثاً: تفاضل و اختلاف، از نوامیس خلقت است که باید از آن استفاده شود و با یک نظام صحیح، از همه جانب کنترل گردد، شاید شما دو نفر را پیدا نکنید که در مجموع خصائص و استعدادها و مواهب و نیروی ذاتی، نتیجه و بازده عمل آنها یکسان باشد. این ناموسی از نوامیس خلقت است و ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، این یک واقعیت و حقیقت است.

لازمه مالکیّت چیست؟

پرسش

لازمه مالکیت چیست؟

پاسخ

این است که مالک حق هر گونه تصرفی را در مملوک خودش دارد. یعنی طبیعت مالکیت، هر گونه تصرفی را اقتضا می کند. البته قانون می تواند از بعضی تصرفات منع کند و ما در اسلام چنین چیزی داریم که در مواردی، از تصرفاتی که به نظر می رسد طبیعی است که مالک در مال خودش بکند جلوگیری می کند. ریشه این منع تصرف این است که در اسلام مالکیت دیگری مقدم بر مالکیت فرد اعتبار می شود و آن مالکیت خداست و در بعضی تعبیرات، مالکیت عموم است که مالکیت فرد در درجه بعد قرار می گیرد. پس در مواردی مانعی ندارد که به خاطر حقی که عموم دارند، جلو تصرف مالکیت فرد گرفته شود. بنابراین مالک مادامی که مالک است، حق هرگونه انتفاع و بهره‌برداری و تصرف و نقل و انتقال را دارد. حتی طبیعت مالکیت اقتضا می کند که حق اسراف و تبذیر و اعدامش را هم دارد که اینها جزء همان مواردی است که به دلیل مالکیت خدا یا مالکیت عموم جلوگیری می شود.

دیدگاه اسلام در مورد مالکیت زمین چیست؟

پرسش

دیدگاه اسلام در مورد مالکیت زمین چیست؟

پاسخ

۱. زمین یا به نحوی است که مردم و مالکین اولیه آن بدون جنگ مسلمان شده‌اند؛ در این صورت ملک شخصی آنهاست و معامله مالکیت با آن می شود؛ و یا آنکه سرزمین عنوةً فتح می شود؛ در این صورت زمین به عموم مسلمین تعلق میگیرد، ولی به شرطی که آن زمین محیاة و در حقیقت مملوک کفار باشد. اینچنین سرزمینی بر خلاف سایر مملوکات کفار که به غنیمت برده می شود و

تقسیم می شود، تقسیم نمی گردد و به عموم مسلمین، از آن جمله خود مالکان اولیه –اگر اسلام اختیار کنند– تعلق می گیرد. و اما اگر سرزمین فتح شده موات باشد، طبق فقه شیعه به امام تعلق می ...j.....و صد در صد به نظر حکومت عادله حقه واگذار می شود. اگر احیا کننده مالک مطلق بشود و خراج نپردازد و مشروط به مادام الاحیاء نیز نباشد، اثر اختیار امام فقط این است که اول به اجازه او بایـد داده شود و نظارت او برای همیشه ساقط می شود و زمین میان مالکان مستقل از نظر امام دست به دست می شود. اگر مادام الاحیاء را شرط کنیم اثر دیگر اختیار امام این است که هر وقت زمین بائر باشد دو مرتبه باید با نظر امام به افراد تفویض شود و اجازه احیاء داده شود. ولی اگر امام حق داشته باشد که خراج بگیرد باید گفت برای همیشه زمین در اختیار امام باقی می ماند و هر چند مُحیی مالک می شود و نظیر مزارع نیست و حق خرید و فروش دارد، اما حقی هم از امام برای همیشه بر زمین هست که به موجب آن خراج می گیرد. و اگر حق خرید و فروش هم سلب شود، عملاًـ سلب مالکیت از مُحیی شده و او فقط اولویت بهره‌برداری دارد و فرقی میان اراضی مفتوحهٔ عنوهٔ و اراضی موات که جزء انفال است باقی نمی ماند. ۲. زمینهایی که صاحبان آنها با صلح، اسلام اختیار کرده اند، مانند سرزمین مدینه، به مالکین اصلی تعلق دارد و از این جهت فرقی میان زمین و غیر زمین نیست؛ و کانّه این امتیازی است که به اینها داده شده است؛ ولی البته اینها نیز مادام الاحیاء مالکند؛ به صرف اینکه خرابه شد از ملکیت آنها خارج می شود و ملک امام می شود. پس هر زمین که یک بار به حالت موات درآمد، از مالکیت شخصی علی الاطلاق خارج می شود و دو مرتبه مملوک علی الاطلاق نمی شود، مگر آنکه بگوییم معنی «مَنْ اَحیا اَرْضاً مَواتاً فَهِیَ لَهُ» مالکیت علی الاطلاق است. ۳. زمنیهایی که معموره است و اهلش جلاء وطن میکنند، بدون آنکه لشگرکشی صورت گرفته باشد، یا صاحبان آنها بالطوع و الرغبهٔ به مسلمین تسلیم می کنند، اینها «فیء» نامیده می شود و جزء انفال است و مانند اراضی موات به امام تعلق دارد؛ یعنی این زمینها نه نظیر غنائم است که میان افراد تقسیم شود و نه نظیر اراضی مفتوحهٔ عنوهٔ است که به عموم مسلمین تعلق گیرد، بلکه نظیر اراضی اولیه است که مستقیماً تحت نظر ولیّ امر است. پس سه قسم زمین داریم: زمینهایی که مالک شخصی دارد و نه عموم و نه ولیّ امر حقی و نظری در آنها ندارند. دیگر زمینهایی که به عموم مسلمین تعلق می گیرد و ولیّ امر متصدی خراج و مقاسمه و احیاناً تنظیم واگذاری آن زمینهاست. این زمینها نظیر اماکن عمومی از مسجد و غیره می باشند که هر کس تقدم پیدا کرد به او تعلق می گیرد. سوم زمینهایی که نه به افراد تعلق دارد و نه به عموم مسلمین، بلکه به ولیّ امر تعلق دارد. قهراً ولیّ امر در این گونه زمینها اختیار بیشتری دارد.

در اسلام مالکیّت مشروع را با چه معیاری می سنجند؟ می بینیم که هر کس مالکیّت خود را مشروع می داند؟

پرسش

در اسلام مالکیت مشروع را با چه معیاری می سنجند؟ می بینیم که هر کس مالکیت خود را مشروع می داند؟

پاسخ

اسلام از سویی برای مالکیت فردی اسبابی مقرّر کرده است، مانند: بیع، اجاره، هبه، صلح، مزارعه، مساقات و...، و از سوی دیگر با تشریع احکامی مانند: وجوب خمس و زکات و تحریم ربا و احتکار مالکیّت را محدود کرده است. اجرای این برنامه در جامعه باعث تعدیل ثروت و از میان رفتن اختلافات عظیم طبقاتی خواهد شد. اگر ناهماهنگی در نظام اقتصادی دیده شود، حاکم

اسلامی(فقیه عادل) که دارای ولایت است از دارایی ثروتمندان برای رفع نیازهای جامعه و جلوگیری از تراکم ثروت استفاده می کند.

آیا مالکیت خصوصی مورد تاءیید اسلام است ؟

پرسش

آیا مالکیت خصوصی مورد تاءیید اسلام است ؟

پاسخ

اسلام در مکتب اقتصادی خود گونه های مختلفی از مالکیت , شخصی , دولتی و عمومی را پذیرفته و برای هر یک اصالت قائل شده است و اسلام در این باره با سرمایه داری و سوسیالیسم در نوع مالکیتی که پذیرفته تفاوت اساسی دارد. سرمایه داری به عنوان یک قاعده عمومی فقط به - مالکیت شخصی - اعتقاد دارد و مالکیت عمومی را تنها در شرایط خاصی که ضرورت های اجتماعی اقتضاء کند می پذیرد, نقطه مقابل سرمایه داری سوسیالیسم است که قاعده عمومی را مالکیت اشتراکی می داند و مالکیت شخصی را جز به صورت استثنا و در موارد نادر می پذیرد. در این میان مکتب اقتصادی اسلام یک امر التقاطی از این دو نوع مکتب اقتصادی - سرمایه داری و سوسیالیستی - نیست ; سرمایه داری مالکیت خصوصی را نتیجه قهری و حق طبیعی انسان مداری می شمارد. اما اسلام مالکیت خصوصی را موهبتی از سوی خدای سبحان که مالک همه چیز است می داند ;اسلام در مالکیت دولتی نیز همین بینش را دارد, در حالی که سوسیالیسم براساس اعتقاد به اصالت جامعه در مقابل فرد مالکیت دولت را به عنوان نماینده جامعه می پذیرد ولی در اسلام آزادی اقتصادی و مالکیت خصوصی یکی از مبانی اقتصادی اسلام است . هر فرد از دیدگاه اسلام می تواند در انواع فعالیت های اقتصادی برای رسیدن بشر به سعادت و کمال است و این نیز محدود به حدود الهی است . با توجه به تعریف فوق در اسلام : اولا, "مالکیت خصوصی در اسلام امضا شده و مورد تائیید است . ثانیا, "توسعه و گسترش اموال به دو صورت است : یک وقت هدف از ازدیاد ثروت حفظ آبرو, خدمت به دیگران و انجام نیکی هاست ; چنین توسعه ای هرگز مذمت نشده , بلکه مورد تشویق قرار گرفته است ; ولی اگر هدف حرص , لذت پرستی , جاه و شهوت و... باشد, چنین توسعه و ازدیاد ثروتی از نظر اسلام وخردمندان مورد مذمت و توبیخ است . حضرت علی (ع) می فرماید: ((یتنافسون فی دنیا دنیه و یتکالبون علی جیفه مریحه ; در به دست آوردن دنیای پست از هم سبقت می گیرند و بر سر مردار متعفنی با هم به نزاع می پردازند)), (نهج البلاغه , خطبه ۱۵۱). ثالثا, "همچنان که در اسلام به رشد و تکامل معنوی توجه شده , به گسترش زمینه های اقتصادی نیز تائکید شده است ; چون معنویت و مادیت با یکدیگر عجین شده اند. فرهنگ و معنویت یک جامعه , می تواند زمینه اًا رفاه و رشد اقتصادی آن را فراهم کند ; همچنان که رشد و رفاه اقتصادی , می تواند زمینه ساز تعالی فرهنگ و معنویت باشد. باید توجه داشت که اسلام در نهایت رشد اقتصادی را وسیله اًا شکوفایی استعداد و شخصیت معنوی انسان می داند. امیرموئمنان (ع) که در نهج البلاغه آن همه از دنیا مذمت فرموده اند, عائدات املاکش در سال به چهل هزار دینار می رسید ; ولی همه اًا این ثروت را وقف نیازمندان و فقرا می کرد (انساب الاشراف ((بلاذری)), ص ۲۹). رابعا, "دقت در نکات گذشته , این حقیقت را به اثبات می رساند که گرچه ارکان سعادت و کمال انسان در مسائل اقتصادی خلاصه نمی شود ولی بدون شک یکی از پایه های سعادت انسان , رشد

و رفاه اقتصادی است . به تعبیر برخی دانشمندان ((پول خوشبختی نمی آورد ولی بی پولی بدبختی می آورد)). داشتن ثروت برای سعادت شرط کافی نیست ولی شرط لازم است . افزون بر بعد اقتصادی , انسان نیازمند اخلاق , علم , هنر, تعهد مذهبی و... نیز می باشد و از آن جا که اسلام به سعادت و کمال انسان می اندیشد, نمی تواند به بعد اقتصادی بی اعتنا باشد. برای آگاهی بیشتر ر.ك : ۱- اقتصاد ما , ج ۱ و ۲, شهید آیت الله صدر ۲- اقتصاد, شهید آیت الله دکتر بهشتی ۳- مقایسه ای بین سیستم های اقتصادی , ج ۱ - ۳, آیت الله مظاهری ۴- خلاصه کتاب اقتصادنا, غلامرضا مصباحی ۵- مکتب و نظام اقتصادی در اسلام , مهدی هادوی تهرانی ۶- مبانی اقتصاد اسلامی , دفتر همکاری حوزه و دانشگاه , نشر سمت ۷ـ درآمدی بر اقتصاد اسلامی , دفتر همکاری حوزه و دانشگاه , نشر سمت

دولت و اقتصاد اسلامی

فسادهای اقتصادی که در جامعه ما وجود دارد، ناشی از چیست؟ آیا عدم رعایت امانت نقش عمده‌ای در فساد اقتصادی ندارد؟ لطفاً درباره عوامل شکل‌گیری فساد اقتصادی توضیح دهید.

پرسش

فسادهای اقتصادی که در جامعه ما وجود دارد، ناشی از چیست؟ آیا عدم رعایت امانت نقش عمده‌ای در فساد اقتصادی ندارد؟ لطفاً درباره عوامل شکل‌گیری فساد اقتصادی توضیح دهید.

پاسخ

بی تردید رعایت امانت نقش اساسی در فساد اقتصادی دارد، ولی عدم رعایت امانت تنها علت فساد اقتصادی نیست و عوامل متعددی در شکل‌گیری فساد اقتصادی تأثیرگذار هستند. ۱ - جدایی از آموزه‌های مذهبی یکی از عوامل مهم مفاسد اقتصادی فاصله‌گیری از معارف دین است. در آموزه‌های دینی به امانت داری و جلوگیری از احتکار و درآمدهای غیر مشروع و... سفارش شده است. اگر دستورهای اسلام در خصوص با ناهنجاری‌های اقتصادی رعایت شود، فساد اقتصادی به وجود نمی‌آید. ۲ - سیاست‌های نامتعادل یکی از عوامل مهم شکل‌گیری مفاسد اقتصادی، سیاست‌های غیر معقول و منطق است. اتخاذ برخی از سیاست‌های زمینه ناهنجاری‌های اقتصادی را فراهم می‌کند، از این رو در اسلام با برخی از سیاست‌های اقتصادی مبارزه شده است، از سوی دیگر به فقر زدایی، و مبارزه با ثروت اندوزی و ربا و... توصیه شده است. ۳ - عدم مبارزه با مفاسد یکی از عوامل مهم شکل‌گیری فساد اقتصادی، عدم مبارزه قاطعانه با مفاسد اقتصادی و رانت خواری است، برخورد قاطع با رانت خوران و سود جویان مهم‌ترین راهکار جلوگیری از مفاسد اقتصادی است. و رانت خواری است. برخورد قاطع با رانت خواران و سودجویان مهم‌ترین راهکار جلوگیری از مفاسد اقتصادی است. در آموزه‌های دینی سفارش شده است که با رانت خواران و در آمدهای غیر مشروع برخورد قاطعانه صورت گیرد تا امنیت اقتصادی به وجود آید و عدالت اجتماعی گسترش یابد. ۴ - عدم رعایت عدالت اجتماعی یکی از عوامل مهم شکل‌گیری فساد اقتصادی، تبعیض و عدم رعایت عدالت اجتماعی است. اگر جامعه‌ای در عدالت اجتماعی رعایت نشود، ناهنجارهای اقتصادی حاکم می‌شود، از این رو امام علی(ع) هم خود به عدالت اجتماعی اهمیت می‌دهد و هم مدیران خویش را به رعایت عدالت اقتصادی فرا خوانده است.(۱) پی نوشت‌ها: ۱ - نهج البلاغه، نامه ۵۳.

دیدگاه فقها در مورد مالکیت دولت چیست؟

پرسش

دیدگاه فقها در مورد مالکیت دولت چیست؟

پاسخ

در مورد مالکیت دولت، در میان فقها دو نظریه وجود دارد. یک نظریه این است که دولت هم مثل فرد می تواند مالک باشد، می تواند ثروت داشته باشد و تمام احکامی که در شخص مالک هست در مورد دولت هم می تواند وجود داشته باشد و به اصطلاح امروز دولت شخصیت حقوقی دارد. مرحوم آقای بروجردی، مرحوم حاج آقا حسین قمی و بسیاری از مراجع، عقیده‌شان همین است که در مالکیت هیچ فرقی نمی کند میان شخصیت حقوقی و شخصیت حقیقی، و شخصیت حقوقی هم می خواهد دولت باشد یا غیر دولت، اعم از اینکه دولت ظالم باشد یا ظالم نباشد، یعنی دولت ظالم مثل فرد ظالم است که کار نامشروعش باطل است ولی کار مشروعش درست است، یعنی ظالم بودن سبب نمی شود که کار مشروعش هم نامشروع باشد. بعضی دیگر فتواشان این است که ما شخصیت حقوقی نمی شناسیم، فقط شخصیت حقیقی درست است. برخی از فقهای معاصر مثل آقای خویی و صاحب کتاب البحوث الفقهیه چنین عقیده‌ای دارند. اینها معتقدند که دولت صلاحیت مالکیت ندارد و حتی اگر از راه مشروع هم کاری بکند نمی تواند مالک بشود. فقط شخص حقیقی می تواند مالک باشد. پس هر مالی که در دست دولت است، خودش مالک آن نیست و در واقع مال افراد دیگر است و چون افراد دیگر را ما نمی شناسیم، مجهول المالک است. آنوقت در سرمایه‌های دولتی می آیند معامله مجهول المالک می کنند که آن دیگر از این حسابها خارج است، مثل مالی است که انسان پیدا کرده باشد. ولی کسانی که دولت را مالک می دانند، قهراً راه حلهای آنها با راه حلهای کسانی که مالک نمی دانند فرق می کند. و آنچه ما ذکر می کنیم و نظر بعضی از مراجع تقلید این است که دولت صلاحیت مالکیت دارد. استدلالشان این است که شما می گویید دولت، یا هر مؤسسه عامی وجود حقیقی ندارد و چیزی که وجود حقیقی ندارد چطور می تواند مالک باشد؟ جواب این است که خود مالکیت هم وجود حقیقی ندارد و یک امر اعتباری است. یک وقت ما می خواهیم یک امر حقیقی را برای یک امر اعتباری ثابت بکنیم. دولت، وجودش وجود اعتباری است. مالکیت هم وجودش وجود اعتباری است . اینها یک سلسله اعتبارات، یعنی قراردادها و به قول روسو قراردادهای اجتماعی است که افراد بشر این قراردادها را به منزله امر واقعی فرض می کنند برای ترتیب دادن یک سلسله آثار. هدف، ترتیب دادن آن آثار است، ولی تا این امر قراردادی را اعتبار نکنند نمیتوانند آن آثار را ترتیب بدهند. مثال واضحش مسئله ریاست و مرئوسیت است در تشکیلات اداری به طور کلی.

خصوصی سازی در یک جامعه اسلامی آیا اشکال شرعی دارد یا خیر و چه منفعت و ضرری برای نظام دارد؟

پرسش

خصوصی سازی در یک جامعه اسلامی آیا اشکال شرعی دارد یا خیر و چه منفعت و ضرری برای نظام دارد؟

پاسخ

از این که می‌بینیم جوانـان برومنـد کشورمان در مسایل کلان سیاسـی، اقتصادی و ... به تحقیق و تفحص و جسـتجو و ابراز عقیـده و اظهـار نظر می‌نماینـد خـدای را شاکر و سپاسـگزاریم و ابتـدا قبل از هر چیز به شـما جوان برومنـد و خوش ذوق و علاقه‌منـد تبریک می‌گـوییم که دربـاره یکی از مسایـل عمـده و مهم کشـور سؤال کرده‌ای و مهم‌تر این که می خـواهی رابطه این مسئله (خصوصـی سازی) را با شـرع انور بـدانی. نفس این سؤال حاکی از آن است که جوانان عزیز کشور عموماً نسـبت به تطابق زندگی خودشان در همه ابعـاد (فردی، اجتمـاعی، اقتصـادی، سیاسـی، فرهنگی و ...) بـا دین مقـدس، احساس مسـئولیت و تفکیک می‌نماینـد و این خود پاسـخی است محکم به کسـانی که بـدون دلیل و جهت جوانان با صـفای کشور را متهم به بی‌دینی می‌کننـد. هر چنـد ممکن اسـت تعـداد انـدکی از جوانان نسبت به برخی مظاهر مورد قبول عامه بی‌توجهی و بی‌اعتنایی بکننـد ولی غالب جوانان و اکثریت قریب به اتفاق آنان اصل و اساس مـذهب و دین مقدس اسـلام را موجب نجات جامعه بشـری می‌دانند و با خدای مهربان خویش در صـلح و آشتی هسـتند. اما دوست عزیز درباره سؤال شـما باید عرض کنیم از دیدگاه اسـلام در خصوصـی سازی فی نفسه هیچ گونه اشـکال شرعی وجود ندارد و قانون اساسـی جمهوری اسـلامی ایران نیز اقتصاد کشور را متشـکل از بخش خصوصی، تعاونی و دولتی دانسته است. اسـلام مالکیت خصوصـی را کاملاً به رسـمیت شناخته است و قبول دارد و با سرمایه‌داری زالو صفتانه و نظام‌های سرمایه‌داری همانـنـد غرب و نیز بـا نظام مارکسـیستی که مالکیت خصوصـی را تا جایی که با منافع و مصالـح اجتماعی در تعارض و تضاد نباشـد قبول دارد اما اگر در جایی مالکیت خصوصـی منافع جامعه را به خطر اندازد آنرا به رسـمیت نمی‌شـناسد و سود و منفعت جمع را بر فرد ترجیـح می‌دهـد. بنـابراین خصوصـی‌سازی اگر به منـافع و مصالـح جمعی لطمه وارد نسـازد نه تنهـا اشـکال نـدارد بلکه براساس تجـارب جـامعه بشـری مـوجب رونـق اقتصـاد و توسـعه جـامعه می‌شود مهم این است که درست اجرا شود و در واگـذاری به بخش خصوصـی ظلم و بیعـدالتی صورت نگیرد و نیز مواردی که مخالف مصالـح عمومی جامعه است و بایـد در دست قـدرت دولت قرار گیرد کماکان در اختیار دولت باشد تا منافع جمعی مورد تعرض قرار نگیرد. تشخیص موارد فوق امری سهل و آسان نیست و نیازمند کار دقیق کارشناسی است که مسؤلان عالی رتبه کشور در هنگام تصمیم‌گیری به این نکات توجه دارند هر چند ممکن است برخی مخالف باشند ولی این به معنای آن نیست که تصمیم گیرندگان والا مقام و بلند مرتبه کشور به مصالح جمعی توجه نداشته‌اند. آنان نیز در تصمیم‌گیری به این مطلب توجه دارند هر چند ممکن است در تشخیص موضوع اشتباه بکنند که البته هیچ انسانی بری از خطا و اشتباه نیست. موفق و سربلند باشی تکمیل و ارسال فرم نظر سنجی موجب تکامل و پویایی کارماست.

چرا دولت تلاش قابل توجهی جهت کاهش مفاسد اقتصادی کشور, انجام نمی دهد؟

پرسش

چرا دولت تلاش قابل توجهی جهت کاهش مفاسد اقتصادی کشور, انجام نمی دهد؟

پاسخ

متأسـفانه به رغم تأکیدات مکرر مقام معظم رهبری برای مقابله با مفاسد اقتصادی و نیز اقدامات عملی قوای سه گانه و سایر نهادها و

دستگاه‌های حکومتی، برای مقابله با این پدیده هنوز دستاوردهای مثبت آن، آشکار نشده و کماکان اقشار محروم و مستضعف جامعه، از اثرات زیان بار فساد اقتصادی رنج می‌برند. مسلما بررسی ریشه‌ای مفاسد اقتصادی و علل ناکارآمدی اقدامات دولت در این خصوص، نیازمند ارائه تحقیقات گسترده و مفصّلی است که خارج از ظرفیت یک نامه است. آنچه که به صورت مختصر می‌توان از بررسی نظرات کارشناسان مسائل اقتصادی و سیاسی، به دست آورد، این است که: مفاسد و تخلّفات اقتصادی، محصول ساختار معیوب اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، حقوقی و روند شکل گیری تدریجی آن است. از بین بردن آن نیز جز با تغییر و اصلاح این ساختارها ـ آن هم با اقداماتی اساسی و در دراز مدت ـ ممکن نیست. مفاسد و تخلفات اقتصادی، رانت‌خواری، فعالیت‌های اقتصادی پنهان و معلول زمینه‌ها و شرایط متعددی است؛ از جمله: ۱. ساختار اقتصادی: اتکا به نفت، به عنوان اصلی‌ترین منبع درآمدهای دولت و تأمین هزینه‌های جاری آن از طریق فروش منابع طبیعی، زمینه‌های گسترش فعالیت‌های اقتصادی غیرقانونی و زیرزمینی را تسهیل می‌کند. در نتیجه حاکمان را از مشارکت شهروندان، در تأمین هزینه‌های جاری بی‌نیاز می‌سازد؛ نظام مالیاتی را تضعیف می‌کند؛ رانت‌های گسترده‌ای فراهم می‌آورد؛ زمینه‌های رانت خواری را ترویج می‌کند؛ عدم پاسخ‌گویی را موجب می‌شود؛ نابرابری‌های عظیم در توزیع ثروت را پدید می‌آورد و وابستگی را تعمیق می‌بخشد. ۲. وجود بعضی از ضعفها و سوء مدیریت‌ها در ساختار سیاسی و حقوقی (از قبیل دولتی بودن امور جامعه، فقدان سیاست مشخص اقتصادی) و یا بعضی از پیامدهای منفی سیاست خصوصی‌سازی در فرایند انتقال دارایی‌ها به مالکان خصوصی ـ که به دلیل فقدان نهادهای ناظر مردمی، پاسخگو نبودن صاحب منصبان در استفاده از قدرت وجود بعضی نارسایی‌ها در دستگاه‌های قضایی و نظارتی، رواج و غلبه روابط بر ضوابط، فقدان قوانین دقیق و تعریف شده و... ـ از عوامل مهم در شکل گیری این پدیده‌ی مخرب اقتصادی می‌باشند. ۳. تغییر جو ارزشی جامعه به سوی پول و ثروت و مصرفگرایی؛ بی‌اعتقادی و ضعف مبانی دینی و مذهبی افراد، بی‌اعتنایی برخی از مسؤولان و افراد نسبت به ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب اسلامی، از دیگر عوامل این مسأله است. علاوه بر مسائل یاد شده، عواملی از قبیل حمایت‌های جناحی و عدم برخورد با هم طیفها، اعمال نفوذ برای ممانعت از نظارت یا کیفردهی، سوء مدیریت‌ها و... بر عمق و پیچیدگی موضوع افزوده است. بنابراین تا زمانی که بسترهای فراوان و مستعدی در جامعه‌ی ما وجود دارد، نمی‌توان انتظار سریع و قاطع رفع این مشکل را داشت و پیامد این بسترها را از میان برداشت. رشد نظام ارزشی مردم، اطلاع رسانی دقیق درباره‌ی پیامدهای وجود این پدیده‌ی مخرب، و آگاه کردن مردم از حقوقشان، با گسترش دستگاه‌های نظارتی و قضایی و بازگذاشتن دست این نهادها در برخورد عادلانه و بی‌طرفانه، رفع بعضی از دخالت‌های بی‌جای دولت در امر اقتصادی، ممنوعیت قانونی تجارت برای سیاست مداران و حتی اطرافیان نزدیک آنان، دخالت جدی‌تر نهادهای آموزشی، تربیتی و رسانه‌ای در امر جامعه‌پذیری و تشریح ابعاد گوناگون این مسأله برای مردم، رفع بسیاری ممنوعیت‌های بی‌دلیل بازرگانی خارجی و... در کوتاه مدت در کاهش این مفسده مؤثر خواهد بود؛ لیکن تا عبور قطعی از دوران گذار و رسیدن به توسعه اقتصادی ـ سیاسی مطلوب و موافق با ارزش‌های انقلاب اسلامی، ایجاد ثبات اقتصادی و امنیت شغلی ـ که به ما امکان کنار نهادن راهبرد توسعه‌ی درون‌گرا و کوچک کردن محدوده‌ی دخالت‌های اقتصادی دولت را می‌دهد و تعیین تکلیف وضع الگوهای ما در بلند مدت، حل قطعی مسأله و رساندن آن به اندازه‌های مقبول میسّر نخواهد شد. برای آگاهی بیشتر ر.ک: ۱. آسیب‌شناسی فساد مالی در ایران، سارا فقیری، پگاه حوزه، خرداد ۱۳۸۱، ش ۵۲، ص ۲. ۲. ریشه و سرآغاز مفاسد اقتصادی در یک جامعه‌ی اسلامی، گفتگو با صاحب نظران و اساتید دانشگاه، پگاه حوزه، اردیبهشت ۱۳۸۰، شماره ۱۲، ص ۲۲

وضعیت فعلی اقتصاد ایران را بیان نمایید.

پرسش

وضعیت فعلی اقتصاد ایران را بیان نمایید.

پاسخ(قسمت اول)

۱۱:۵۲:۰۲ ۱۳۸۳/۲/۲ AM به نقل از سایت بازتاب رشد اقتصادی ایران: هم‌تراز چین، دو برابر آمریکا صندوق بین‌المللی پول پیش‌بینی کرد، اقتصاد ایران در سال جاری، ۸ درصد رشد خواهد داشت. به گزارش خبرگزاری فارس به نقل از «بلومبرگ»، صندوق بین‌المللی پول، رشد تولید ناخالص داخلی ایران در سال جاری را به اندازه رشد اقتصادی چین، ارزیابی کرد که این رقم، دو برابر نرخ رشد اقتصادی آمریکا در سال جاری خواهد بود. خبرگزاری «بلومبرگ» با اشاره به اینکه دو سوم جمعیت ۷۰ میلیونی ایران زیر ۳۰ سال سن دارند، افزود: اشتهای ایران برای کالاهای مصرفی در حال افزایش است. بنا بر این گزارش، ثروتمندان ایران به سمت شرکت‌ها و سرمایه‌گذاری خصوصی گرایش دارند. «بلومبرگ» با اشاره به مساحت ایران ـ که کوچک‌تر از آلاسکاست ـ اضافه کرد: ایران با این مساحت، ۹ درصد ذخایر نفت جهانی و ۱۵ درصد از ذخایر گاز جهان را در اختیار دارد و از این رو، کشور ثروتمندی به شمار می‌آید. شاخص سهام بورس تهران در سال ۲۰۰۳ میلادی بیش از دو برابر افزایش یافته است و ارزش بازار ۳۵۰ شرکت ثبت شده در این بورس، در سه ماهه اول سال ۲۰۰۴ میلادی، ۷ درصد افزایش یافته، به ۳۷ میلیارد دلار رسیده است. ------------- ۶:۴۷:۰۳ ۱۳۸۲/۵/۷ PM کارنامه نظام از منظر اقتصاد اسلامی (۱) دکتر حسن توانایان فرد گذشت بیش از ۲۵ سال از برقراری حکومت مسلمین ایران، فرصت خوبی است تا اقتصاد ایران را با معیارها و اهداف مورد تأکید اسلام سنجیده، درجه اهتمام مسؤولان و میزان موفقیت آنان را در تحقق آرمان‌های اسلامی مشخص کنیم. برای این منظور وضعیت اقتصاد ایران را در مسایل زیر بررسی می‌کنیم: ۱ـ مبارزه با فقر ۲ـ مبارزه با شکاف طبقاتی ۳ـ تحریم ربا ۴ـ نظام مالیاتی ویژه ۵ـ تخصص‌گرایی ۶ـ استقلال ۷ـ تولید دانش ۸ـ کرامت دانشمند ۹ـ تحقیق و توسعه ۱۰ـ برنامه‌ریزی البته تعالیم اسلام منحصر به این موارد نیست، به امید خدا در نوشته‌های بعدی سایر تعالیم بررسی خواهد شد. به عنوان روش کار، بیان می‌شود که در هر موضوعی، نخست وضعیت موجود بررسی، سپس وضعیت مطلوب (از دید اسلام) ارایه و با وضعیت موجود مقایسه می شود. ۱ـ مبارزه با فقر الف ـ وضع موجود متأسفانه عملکرد اقتصادی غلط در ایران سبب شده تا به رغم داشتن منابع اقتصادی بسیار غنی و نیروی انسانی بسیار فعال و با استعداد ـ که در المپیادهای علمی، آثار آن را می‌توان دید ـ فقر جولان دهد. در این مورد محققان(۱) اعلام کرده‌اند: در حالی که در جهان ۸۰۰ میلیون نفر در گرسنگی مطلق به سر می‌برند، کشور ما با داشتن تنها یک درصد از جمعیت جهان و در حالی که ۱۷ درصد کل ذخایر گاز جهان و ۹ درصد از ذخایر نفت جهان را داراست، بر اساس آمار سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۱، در ردیف یکصدوپنجاه‌وسوم از ۱۶۰ کشور جهان قرار دارد(۲) که بیانگر وضعیت اسفبار اقتصادی کشور و گسترش فقر در آن است. این آمار نشان می‌دهد که ایران از نظر گسترش فقر و ناداری در کنار فقیرترین کشورهای آفریقایی قرار گرفته است. آن هم ایرانی که جمعیت بااستعداد و فعال و ذخایر نفت و گاز آن خیره‌کننده است. آقای مهندس جهانگیری ـ وزیر صنایع و معاون ـ نیز اعلام کرده است که در ایران، درآمد سرانه ۱۵۰۰ دلار است(۳). در حالی که این رقم برای کشورهای همسایه و مشابه ایران به ۱۰ هزار دلار می‌رسد. البته اگر توجه کنیم، درآمد سرانه رقمی میانگین است که از تقسیم درآمد ملی بر تعداد جمعیت حاصل می‌شود، می‌توان دریافت که با توجه به وجود شکاف طبقاتی، درآمد افراد فقیر که تعداد آنها بر اساس آمارهای رسمی دولتی بیش از ده میلیون نفر است، چقدر ناچیز می‌باشد. در همین زمینه باید به وضعیت اسفبار کودکان فقیر اشاره کرد که در ایران یک میلیون کودک خردسال دچار سوءتغذیه هستند(۴)، میلیون‌ها کودک ایرانی فاقد امکانات تحصیلی، بهداشتی و درآمدی مناسب هستند که بعضا

مجبور می‌شوند به گدایی، اعتیاد، تن‌فروشی روی آورند. در همین زمینه در همایش ملی آسیب‌های اجتماعی ایران، گفته شد که ۶۸ درصد از شاغلان کشور زیر خط فقر زندگی می‌کنند و همین امر سبب پیدایش روسپی‌گری، خودکشی و گسترش فرار از خانواده، طلاق، فحشا، اعتیاد و دیگر مفاسد می‌شود. گسترش فقر سبب شده است که سالیانه ۲۰ هزار نفر در ایران اقدام به خودکشی کنند؛ یعنی در هر پانزده دقیقه یک نفر(۵). ب ـ معیار اقتصاد اسلامی اقتصاد اسلام به دو دلیل عمده فقر را تحمل نمی‌کند؛ اول اینکه وجود فقر متضاد با هدف دین است، زیرا بنا به فرموده حضرت رسول(ص) «کاد الفقر ان یکون کفرا» (۶) یعنی فقر به کفر منجر می‌شود. چون هدف دین، گسترش ایمان و محو کفر است، لذا اسلام نمی‌تواند فقر را پذیرا شود. درستی این حدیث شریف را هر یک از ما در زندگی روزمره خویش ملاحظه کرده‌ایم، حتی وقتی پدر فقیر می‌شود و نمی‌تواند درآمد لازم را برای خانواده بیاورد، فرزندان و همسر به او کافر می‌شوند ـ اغلب اینگونه است و کلمه «کاد» در حدیث مذکور ناظر بر همین حقیقت است ـ وقتی دولت، نتواند کار و درآمد مکفی برای مردم به وجود آورد و فقر در جامعه گسترش پیدا کند، مردم به آن دولت کافر شده، با آن مبارزه می‌کنند. دلیل دوم آن است که هدف دین اسلام، گسترش مکارم اخلاق است که پیامبر اکرم(ص) فرمودند: «انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق»(۷) یعنی من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را گسترش دهم. با توجه به اثر فقر بر گسترش طلاق، از هم پاشیده شدن نهاد خانواده، گسترش فساد، فحشا، اعتیاد، خودکشی و دیگرکشی و غیره می‌توان دریافت که اقتصاد اسلامی، مخالف گسترش و وجود فقر به هر اندازه است، زیرا فساد اجتماعی ضدمکارم اخلاق است. پس هر اندازه فقر در جامعه وجود داشته باشد، به همان نسبت آن جامعه غیراسلامی خواهد بود. ۲ـ مبارزه با شکاف طبقاتی الف ـ وضع موجود شکاف طبقاتی یعنی فاصله درآمد اقشار آسیب‌پذیر با اقشار مرفه جامعه؛ به عبارت دیگر شکاف بین درآمد طبقات محروم که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند، با درآمد گروه‌های مرفه و ثروتمند را شکاف طبقاتی می‌گویند. امروزه برای نشان دادن ناعادلانه بودن توزیع درآمدها در کشور، از ابزار اقتصادی به نام ضریب جینی (Gini – coefficient) استفاده می‌شود اگر مقدار ضریب جینی برابر صفر باشد، درآمدها کاملا برابر است و اگر برابر یک باشد، درآمدها کاملا نابرابر است. ضریب جینی ایران حدود ۴۵/۰ تا ۵۰/۰ است. نویسنده‌ای در این باره می‌نویسد: ضریب جینی در ایران نسبت به بسیاری از کشورهای در حال توسعه بالاست(۸). طبقات پایین درآمدی، نمی‌توانند نیازهای بهداشتی و درمانی خود را آن طور که شایسته است، با مراکز دولتی تأمین کنند. در کنار بیمارستان‌های خصوصی کشور، افرادی دیده می‌شوند که برای درمان خویشاوندان خود، شبها را در کنار خیابان یا سالن‌های بیمارستان می‌گذرانند. در پاره‌ای از مناطق کشور، حتی معمولی‌ترین داروها یافت نمی‌شود، اما ثروتمندان می‌توانند بهترین متخصصان و امکانات درمانی را در اختیار داشته باشند. در بسیاری از روستاها و شهرهای کوچک، کیفیت آب آشامیدنی به گونه‌ای است که افراد پردرآمد به خرید آب معدنی یا آب‌های تصفیه شده مبادرت می‌کنند و عموم مردم، طعم نداری را در آب آشامیدنی خود احساس می‌کنند. حتی کیفیت استفاده از هوا نیز دیگر برای کم‌درآمدها متفاوت است. در شهر تهران، افراد پردرآمد در مناطقی زندگی می‌کنند که آلودگی هوا به مراتب از نقاط فقیرنشین کمتر است و برای دستیابی به نعمت هوای پاکیزه‌تر، روزهای تعطیل خود را در مناطق ییلاقی نزدیک شهر خود می‌گذرانند. آموزش نیز به عنوان یک کالای بخش عمومی کم‌کم خصوصی شده است. خانوارها برای اطمینان از کیفیت آموزش و شیوه برخورد با فرزندان خود به مدارس غیرانتفاعی روی می‌آوردند و تعداد کسانی که با استقراض، هزینه صدهاهزار تومانی (و گاهی میلیونی) یک ساله فرزند خود را می‌پردازند، کم نیستند. ای کاش هزینه آموزش به مدارس غیرانتفاعی خلاصه می‌شد، زیرا کلاس‌های کنکور، ماجرای دیگری است که خانواده‌ها برای ساختن آینده‌ای روشن برای فرزاندانشان، مجبورند گاهی تا چند میلیون تومان صرف آن کنند. قبولی دانشگاه و تأمین هزینه آن برای آموزش فرزندان که باید کالا‌یی عمومی باشد، خود سرآغاز مشکلات اساسی برای خانوارهای فقیر است. بی گمان، بسیاری از خانوارهای کم‌درآمد باید از چنین امکاناتی چشم بپوشند و به این ترتیب، آنان که غنی‌ترند، شانس بیشتری را برای

تربیت فرزندان خود خواهند داشت و این دور تسلسل ادامه می‌یابد و کم‌درآمدها. کمتر می‌توانند شرایطی را که تا به حال با آن دست به گریبان بوده‌اند، تغییر دهند. وضعیت حمل و نقل نیز همچون دیگر کالاهای یاد شده است. به سخن واضح‌تر، انتظار بر این است که افراد جامعه، حتی اگر فقیر باشند، بتوانند از حمل و نقل عمومی استفاده کنند و این در حالی است که کیفیت حمل و نقل شهری، آن‌قدر پایین است که گاهی استفاده از آن غیرممکن می‌شود. ایستادن در صف طولانی اتوبوس به عنوان یگانه وسیله ارزان‌قیمت شهری و ازدحام باورنکردنی مردم، دلیل ساده‌ای است که خانوارهای کم‌درآمد شهری را به استفاده از خودروهای مسافربر مجبور می‌کند. جالب آن است که در چنین شرایط، سازندگان وسایل نقلیه ـ که به دولت تعلق دارند ـ به جای آنکه به دنبال عرضه خودروهای ارزان‌قیمت باشند، ترجیح می‌دهند خودروهای بیست یا پنجاه میلیون تومانی را به بازار عرضه کنند که حتی افراد بالاترین دهک‌های درآمدی نیز به سختی و با اتکا به دارایی‌های گذشته خود، قادر به خرید آنها هستند. گواه همه این مطالب را می‌توان در ارقامی یافت که نشان می‌دهد، هزینه واقعی (تورم زدوده) میزان مصرف پوشاک و کفش خانوارهای ایرانی طی سال‌های ۱۳۶۱ـ ۱۳۷۹ بیش از ۲۰ درصد کاهش یافته و در همین مدت، هزینه واقعی تحصیل و آموزش ۱۲۴ درصد، بهداشت و درمان ۴۶ درصد و حمل‌ونقل ۴۳ درصد افزایش پیدا کرده است. (۹) شگفت آور آنکه حتی وضعیت امنیت جانی افراد کم‌درآمد جامعه با پردرآمدها متفاوت است. تجربه نشان می‌دهد که خانوارهای فقیر جامعه در مناطقی زندگی می‌کنند که بلایای طبیعی همچون زلزله، سیل، رانش زمین و... دیگر از سایر مناطق آنها را تهدید می‌کند. مهمتر آنکه آسیب‌پذیری ایشان از چنین تعهداتی به طور عمده از فقر و ناداری آنان در کیفیت ساخت خانه‌ها و امکانات زندگی ریشه می‌گیرد(۱۰). ب ـ معیار اقتصاد اسلامی در اقتصاد اسلام شکاف بین فقیر و غنی وجود ندارد و کلیه افراد جامعه از مواهب اقتصادی موجود در جامعه به گونه‌ای برابر(۱۱) استفاده می‌کنند. بهداشت و آموزش و تسهیلات و خدمات شهری در اختیار همگان با استاندارد برابر قرار می‌گیرد. به قول علامه طباطبایی(۱۲) در تفسیر المیزان، سرزمین اقتصاد اسلامی دارای دره‌های عمیق فقر و قله‌های بلند ثروتمندی نیست، بلکه یک دست است. چرا که به کمک انفاقات و صدقات از قله ثروتمندی وجوه اخذ و به دره فقر ریخته می‌شود تا شکاف بین فقیر و غنی از بین رود. به همین خاطر در قرآن مجید در این مورد از دو واژه «انفاق» و «صدقه» سخن رفته است، زیرا انفاق یعنی پر کردن شکاف بین فقیر و غنی و صدقه یعنی پرداخت وجوهی که شکاف طبقاتی و به دنبال آن کینه طبقاتی را از بین می‌برد و دوستی جمعی به وجود می‌آورد(۱۳).

پاسخ(قسمت دوم)

تنها یک مرور زودگذر از آیات مربوط به انفاق در اسلام، نشان می‌دهد که اسلام با زراندوزی، تکاثر اموال، ثروتمندی (و نه ثروت)، سرمایه‌داری (و نه سرمایه) و ایجاد جامعه‌ای که در آن اقلیتی ثروتمند و اکثریتی فقیر هستند، به سختی مبارزه می‌کند و می‌کوشد تا پردرآمدها، مازاد نیاز معمول خود را در راه از بین بردن فقر و محرومیت در جامعه بپردازند. آیات مربوط به انفاق: ۱ـ سوره آل عمران آیه ۹۲: «هرگز به نیکی و خوبی نخواهید رسید، مگر اینکه از آنچه دوست دارید انفاق کنید (در راه محو شکاف بین فقیر و غنی خرج کنید). و هرچه انفاق کنید خدا می‌داند.» شرح ـ ثروتمندان به غلط می‌پندارند که با غارت و استثمار و استعمار مردم محروم می‌توانند برای خود کاخ و زندگی اشرافی بسازند و از زندگی لذت ببرند. ثروت‌اندوزی و غارت منافع مردم، سبب می‌شود تا فقرا نخست از نظام سرمایه‌داری که سبب فقر آنها شده است ناراضی شوند و سپس به مبارزه با وضع موجود بپردازند. این مبارزه اشکال مختلف دارد: با کم‌کاری و حتی بدکاری سعی می‌کنند انتقام بگیرند، با فرار از کار به بهانه‌های بیماری و غیره به کار دیگری مثل مسافرکشی می‌پردازند تا کمبود درآمد خود را جبران کنند، با ایجاد تخریب در ماشین‌آلات انتقام می‌گیرند، با

ایجاد اعتصاب و ایجاد راهبندان، سرمایه‌داران را در فشار قرار می‌دهند تا دستمزد بیشتری بگیرند، به مبارزات مخفی و مسلحانه و حمله و گریزهای نظامی شهری و دستبرد به بانک‌ها و گاوصندوق کارخانجات می‌پردازند. در مجموع سرمایه‌داران با ایجاد فقر برای کارگردان و کارمندان، امنیت زندگی خود را از دست می‌دهند و زندگی برای آنها خوشگوار نخواهد بود. لذا آیه شریفه می‌فرماید «هرگز به نیکی» مورد نظرتان نمی‌رسید، مگر اینکه شکاف بین فقر و غنا را از بین ببرید. ۲ـ آیه ۱۷۷ سوره بقره «نیکی آن نیست که رو به جانب شرق یا غرب (به عبادت) بایستید، نیکوکار کسی است که به خدا و روز قیامت، به فرشتگان، کتاب خدا، و پیامبران مؤمن باشد، و دارایی خود را با آن که دوستش دارد، به خویشان، یتیمان، بینوایان، در راه ماندگان، مددخواهان و در راه آزادی انسان‌های غیرآزاد دهد...» ۳ـ آیه ۲۱۹ سوره بقره مسلمانان که این همه تأکید قرآن را درباره خرج کردن پول در راه خدا شنیدند، از پیامبر(ص) پرسیدند، چه مقدار از دارایی خود را باید بدهند و در پاسخ آنان این آیه آمد: «... و از تو می‌پرسند چه انفاق کنند، بگو آنچه اضافه است...» شرح دو آیه فوق‌الذکر: قرآن مجید به صراحت تمام، اعلام می‌کند که نیکی به ذکر و دعا و نماز و عبادات زیاد نیست. اینها همه لازم است، ولی کافی نیست. بلکه باید به هدف انبیاء الهی توجه داشت که آمدند تا فقر و ناداری و اسارت و واماندگی را در جامعه علاج کنند و این ممکن نمی‌شود، مگر آنکه هر کس به اندازه نیاز معمول خود، از درآمد ملی برخوردار شود و اگر نظام توزیع جامعه غلط بود ـ مثل وقتی که اقتصاد سرمایه‌داری یا شبه‌سرمایه‌داری حاکم است ـ باید برای از بین بردن فقر و محرومیت در جامعه و از بین بردن شکاف طبقاتی، هر کس به اندازه نیاز معمول خود، از مال و ثروتی که به علت غلط بودن نظام توزیع درآمدها در اختیار او قرار گرفته است بردارد و بقیه را در راه از بین بردن فقر و ناداری به طرق اصولی بپردازد. به همین دلیل است که قرآن مجید می‌فرماید: ای پیامبر(ص) از تو می‌پرسند چه انفاق کنند (یعنی تا چه حد از دارایی خود را برای پر کردن شکاف بین فقیر و غنی باید پرداخت کنند) بگو آنچه مازاد بر نیاز معمول در جامعه است. شاید اوحدی مراغه‌ای از همین آیه استفاده کرده که می‌سراید: آنچه در وجه آش و نان تو نیست بفشان و بده که آن تو نیست نویسندگان و تصویب‌کنندگان قانون اساسی فعلی ایران در کتاب شناخت اسلام(۱۴) (که پیش از سال ۱۳۵۷ نوشته بودند) نیز چنین می‌نویسند: «دید کلی قرآن درباره دارایی و امکانات مالی اضافی که یک مسلمان از دسترنج خویش از راه حلال به دست آورده، این است که باید قسمتی از آن را برای زندگی معتدل خود و خانواده‌اش و بقیه را در راه خدا و رفاه خلق صرف کند. در غیر این صورت یا به گناه «اسراف و تبذیر» یعنی زیاده‌روی و ولخرجی در زندگی خود و خانواده‌اش آلوده خواهد شد، یا به گناه بس بزرگ زراندوزی «کنز» یعنی دو انحراف اقتصادی که قرآن به شدت از آن انتقاد کرده است». باید توجه داشت که پر کردن شکاف طبقاتی به صورت بنیادی انجام می‌شود و نه به صورت سطحی. به این بیان که اموال ثروتمندان، باید در صندوقی ذخیره شود و از آن راه برای ایجاد کار و درآمد و یا پرداخت مستمری از کارافتادگی و رفع فقر برای کسانی که قادر به انجام هیچگونه کار نیستند، با برنامه‌ریزی اصولی و علمی سرمایه‌گذاری شود. قرار دادن صندوق صدقات که هر کس مبلغ بسیار اندکی را در آن بریزد و با جمع‌آوری آنها اقدامات پرداختی سطحی، آن هم با اذیت و آزار و منت‌گذاری بر محرومان و در مواقعی آبروریزی آنها و گردن کج‌کردن‌ها و غیره که امروزه معمول شده، یک نوع لوث مفهوم آیات شریفه قرآن مجید در مورد انفاقات و صدقات است. ۳ـ تحریم ربا الف ـ وضع موجود ربا که همان بهره یا سود ثابت سرمایه است، عامل عمده وجود فقر و شکاف طبقاتی در جامعه به شمار می آید. نظام‌های بانکی که آلوده به ربا هستند، سبب ورشکستگی واحدهای تولیدی می‌شوند و از آنجا بیکاری و فقر گسترش پیدا می‌کند. به علاوه سبب گران شدن و ایجاد تورم نیز می‌شوند که این نیز به گسترش فقر و شکاف طبقاتی می‌انجامد. پس از انقلاب، قانون بانکداری بدون ربا به تصویب رسید و امروزه بانک‌های ایران بر اساس این قانون، خود را اسلامی می‌دانند و این در حالی است که مردم آن را ربوی تشخیص می‌دهند، آن هم ربوی با نرخ ظالمانه که رمق تولیدکننده را می گیرد و سبب گسترش بیکاری و فقر می‌شود و مقامات مذهبی نیز آن را ربوی تشخیص می‌دهند(۱۵) و در مواردی نظر خود را نیز آشکارا اعلام

می کنند، حال آنکه بانکها هر سال، روزی را به عنوان روز اسلامی شدن بانک‌ها جشن می گیرند. در حالی که هم خودشان و هم مشتریان آنها به غیراسلامی بودن آن اذعان دارند. آنچه در زیر می‌آید، پاره‌ای از مطالب نویسندگان در زمینه ربوی بودن نظام بانکی است: ۱ـ نظام بانکداری اسلامی، آنگاه که جای بانکداری رژیم پیشین را گرفت، هرگز قرار نبود در خدمت کسب سود بیشتر و وام دادن با بهره‌های بالاـ به افراد خاص باشد. اما امروزه، به یمن رها شدن بانک‌ها، نه تنها اهرمی در خدمت جامعه برای ممانعت از لغزش نیازمندان به دامن رباخواران نیستند، بلکه خود به الگوهایی تبدیل شده‌اند که رباخواران برای توجیه عملکرد خود، آنها را مثال می‌آورند. امروزه شما به هر رباخواری که اعتراض کنید، می گوید: پس چرا بانک‌ها بهره‌های آنچنانی می گیرند. در حال حاضر بانک‌ها سودهای قابل توجهی را در ترازنامه خود نشان می‌دهند که این امر، با هدف بانکداری اسلامی، ناهماهنگ است. بانکداری اسلامی باید بانک را در خدمت رفع حوایج مردم قرار دهد، بدون آنکه به این موضوع بیندیشد که در این راه، چقدر سود عایدش خواهد شد. پر واضح است که عملکرد فعلی بانک‌ها، اینگونه نیست. الان بانک‌ها به دنبال آن هستند که بحث «تسهیلات تکلیفی» را هم از بین ببرند و این یعنی آنکه همه تصمیمات، یکسره در اختیار خودشان قرار بگیرد. مشکلی که ما در بانکداری پیدا کرده‌ایم، بیش از آن که مشکل اجرایی باشد، مشکل دیدگاهی است. بانک‌ها تصور می کنند که آنها مؤسسات اقتصادی هستند، بنابراین باید به سوددهی بیشتر بیندیشند. در حالی که قانون اساسی بانکداری اسلامی را در خدمت پیشبرد اهداف اقتصادی جامعه دانسته است. نقش فعلی بانک‌ها در اقتصاد کشور و رفع حوایج جامعه، محدود به یک سری تسهیلات تکلیفی و سرمایه گذاری در برخی پروژه‌های ملی شده ـ که در آن چارچوب‌ها هم با مشکلاتی روبرو هستیم ـ محدود نمی‌شود. الان بانک‌ها اگر به مردم وام می‌دهند، اولاـ این وام‌ها در اختیار اقشار نیازمند و محروم جامعه قرار نمی گیرد، چون از طرفی سودهای آن بسیار بالاست و از طرف دیگر، بانک‌ها چون صرفا به ملاحظات اقتصادی روی آورده‌اند، ترجیح می‌دهند به کسانی وام‌های کلان با بهره‌های بالا بدهند که اطمینان داشته باشند که قادر به پرداخت اصل و فرع پول هستند. درواقع خلأی که از این رهگذر در جامعه ایجاد می‌شود، باعث روی آوردن اقشار نیازمند مردم به رباخواران می‌شود. در کجای قانون بانکداری بدون ربا، آمده است که بانک‌ها بیایند سهام مرغوب بورس را به وسیله کارگزاران خود شناسایی و شروع به خرید و فروش آن کنند و با پول‌هایی که باید صرف رفع حوایج جامعه شود، بورس بازی راه بیندازند، تا از این رهگذر سودهای هنگفت ببرند؟ کجای قانون بانکداری بدون ربا، به بانکها اجازه ایفای نقش‌های دلالی را داده است. الان این اوراق مشارکتی که با سودهای قابل توجه دستگاه‌ها منتشر می کنند، فکر می کنید این اوراق را چه کسانی می‌خرند که به سرعت تمام می‌شود؟ بانک‌ها سپرده‌های مردم را می گیرند و شش، هفت درصد سود می‌دهند و در مقابل با پول‌های آنها اوراق مشارکت می‌خرند و بیست درصد سود می‌برند. این معاملات کجایش در قانون بانکداری بدون ربا آمده است؟ الان یکی از این مؤسسات اعتباری، کار را به جایی رسانده که اعلام کرده، ۱۵ میلیون وام مسکن می‌دهد شش ساله ۱۰ میلیون سود می گیرد؛ این یعنی چه؟ یعنی بانکداری بدون ربا؟!(۱۶). ۲ـ از نظر تئوری بانکداری اسلامی، مشتری شریک بانک است و باید در سود و زیان به صورت مشترک سهم داشته باشد، در حالی که در نظام بانکداری فعلی، سپرده گذاران شرکای خاموشی هستند که امکان حضور در عرصه فعالیت‌های اقتصادی بانکی و جلسات تصمیم گیری را نیافته و هر ساله بدون توجه به سود و زیان فعالیت‌های اقتصادی، سود ثابت و یکسانی را دریافت می کنند. ظرف ۲۳ سال گذشته، همیشه تورم بالاتر از ۱۱ درصد و نزدیک به ۲۰ درصد بوده(۱۷)، در حالی که سود پرداختی به مشتریان همیشه روی ۱۱ تا ۱۷ درصد ثابت بوده است. این یعنی استثمار سپرده گذاران به وسیله بانکها که درواقع یک ربای نامرئی است که بانک‌ها از سپرده گذاران می گیرند و یک سپرده گذار که برای مدت پنج سال پول خود را نزد بانک حبس می کند، پس از این مدت از صد تومان پولی که روز اول نزد بانک به عنوان سپرده قرار داده است، به علت نرخ تورم تنها ۵/۱۲ تومان دریافت می کند. در دیگر کشورها اگر نرخ بهره ۳ درصد باشد، نرخ تورم ۲ درصد خواهد بود، یعنی یک درصد سود واقعی نصیب سپرده گذار می‌شود. همه

بانک‌های دنیا به سپرده‌ها بهره روزشـمار می‌دهند. البته این امر در قانون بانکداری کشور ما هم نوشته شده، اما تاکنون رعایت نشده است. به عبارت دیگر بانک‌ها موظف شده‌انـد به سپرده‌های مردم بر اساس مدت زمان آن سود پرداخت کنند، ولی امروزه اگر مبلغ سپرده پنـج سـاله، یـک روز پیش از اتمـام این زمـان، از بانـک به وسـیله سپرده گـذار برداشـته شود، بانـک هیـچ گونه سودی به وی پرداخت نمی‌کند و با کسر سودهای پرداخت شده قبلی، پول اولیه را با ارزش پایین‌تر به سپرده‌گذار بازمی‌گرداند. (این یعنی غارت مشتری و دزدی آشـکار بانک از اموال سپرده‌گـذار). به عبارت دیگر سـرمایه مردم پس از مـدت سپرده گـذاری، به شـکلی به مردم بازگردانده می‌شود که نه سودی به آنها داده شده و نه پولشان قدرت خرید چند سال پیش را دارد (۱۸).

پاسخ(قسمت سوم)

۳ـ حجت‌الاسـلام محمدحسین صادقی به روزنامه «کیهان» می‌گوید: «عده‌ای همان موقع که قانون بانکداری بدون ربا تصویب شد، اعلام کردنـد که این بانکـداری از نظر آنهـا ربوی است. ذهنیت‌ها از همان اوایل انقلاب شـکل گرفت. مردم در بانکـداری پس از انقلاب بـا پیش از آن تغییر چنـدانی نمی‌دیدنـد و همیشـه این شـبهه در اذهـان بـود که بانکـداری مـا ربـوی است. بعـد هم فعـالیت صنـدوق‌های قرض‌الحسـنه و شـرکت‌های مضـاربه‌ای آغـاز شـد. در جریـان شـرکت هـای مضـاربه‌ای، کسـانی که پولشـان را به ربا می‌دادنـد، یعنی «ربـاخوار» بودنـد، اینگـونه خودشـان را تـوجیه می‌کردنـد کـه مـا «مضـاربه» می‌کنیم و مضـاربه هم یکی از «عقـود اسـلامی» است، پس کـار ما حرام نیست. بعـد با این توجیه، سودهای ۷ درصد و ۱۰ درصد می‌گرفتند که سـرانجام چون این روند، یک رونـد ربوی بود، کارش به نابودی کشـید و معلوم شـد که نه مضاربه‌ای در کار بوده و نه «عقـد اسـلامی»، بلکه هرچه بوده، ربا بوده و بس. به هر حـال این فضاهـا، اندک‌انـدک زمینه از بین رفتن قبـح ربـا را به عنوان یـک فعل حرام فراهم آورد. از طرف دیگر برخی از اختلافـات طلبگی که در فتـوای برخی از آقایـان دربـاره «مـاهیت اسـکناس» وجـود داشت، به این موضـوع دامن زد. به این ترتیب که عـده‌ای از آقایـان، معتقـد به حرمت ربـا در اسـکناس و پـول نبودنـد و برخی از معاملات را که دیگران حرام و ربـا تلقی می‌کردنـد، آنهـا ربـا نمی‌دانستند. این بود که اصـطلاحاتی مثـل «هـدیه» یا «اجرت» یا امثال آن رایـج شـد که عملا مفهومی جز ربا نـداشت و عده‌ای هم خود را با این اصـطلاحات توجیه کردند، اختلاف فتوا هم که بود و مهم‌تر از آن سیسـتم بانکداری که عده‌ای معتقـد بودنـد ربوی است و مردم هم می‌گفتنـد، اگر ربـا حرام است، پس چرا بانکها فعالیت‌های ربوی انجام می‌دهنـد. مجموعه این فضاها، به علاوه تنگناهایی که در مسایل معیشتی مردم به وجود آمد، جامعه را به سوی رواج و ترویج ربا کشاند و نتیجه‌اش این شد که شـما در حال حاضـر، شاهـد آن هستیـد و وضـعیتی است که رواج ربا آن‌قـدر زیاد شـده که نمی‌شود آن را انکار کرد و نادیـده گرفت. امروزه دیگر نمی‌توان برای شـرایطی که مردم از بانک‌ها یک میلیون تومان قرض می‌گیرنـد و یک ماهه مجبور هسـتند یک میلیون و دویست هزار تومان به بانک پس دهند، هیچ توجیه فقهی تراشـید و یکسره باید گفت که این کارها رباست و حرام است و جنگ با خداست.» ب ـ اقتصاد اسـلامی قرآن مجید ربا را به شدت حرام کرده است، لذا در اقتصاد اسـلامی هر نوع ربا تحت هر نام از بین خواهـد رفت. قرآن مجید در آیات زیر ربا را حرام اعلام کرده است: ۱ـ سوره بقره آیه ۲۷۵: کسانی که ربا می‌خورند، سر پا نمی‌مانند؛ مگر مانند کسـی که بر اثر تماس شـیطان جن‌زده (صـرعی) شده‌اند. این به خاطر آن است که گفتند، داد و ستد هم مانند ربـا است، در حـالی که خـدا بیع را حلال کرده و ربا را حرام و اگر کسـی انـدرز الهی به او رسـد و (از رباخواری) خودداری کنـد، سودهـایی که در سـابق (پیش از نزول حکم تحریم) به دست آورده، مـال اوست و کـار او به خـدا واگـذار می‌شود و اما کسانی که بازگردنـد (و بار دیگر مرتکب این گناه شونـد) اهل آتش‌اند و همیشه در آن می‌مانند. آنچه از این آیات می‌فهمیم: این آیه شـریفه سخن از جمع دارد و نه فرد و همچنین از ربای بازاری سـخن می‌گوید. بنابراین می‌توان گفت، اقتصاد جامعه و ملتی که به ربا آلوده

باشند، سرپا نمی‌ایستد، مگر مانند فرد مصروع که از راه منحرف می‌شود و گاهی بر زمین می‌خورد و گاهی سرپا می‌ایستد. چرا که در این نوع جامعه، دادوستد را با سود و یا با ارزش اضافی همانند ربا آلوده ساخته‌اند و این دو را یکی می‌دانند، در حالی که خداوند بیع را که آلوده به ارزش اضافی نیست، حلال اعلام کرده و ارزش اضافی چسبیده به داد و ستد را حرام، پس کسی که دست از رباخواری بردارد، به آرامش دست می‌یابد و در نزد خدا آمرزیده می‌شود و گذشته‌اش به او زیان نخواهد رساند، ولی کسانی که رباخواری را ادامه دهند، در ناآرامی و آتش جاودان خواهند بود. قانون اقتصادی: در جامعه‌ای که اقتصاد آن به ربا آلوده باشد ـ مثل نظام سرمایه‌داری و شبه‌سرمایه‌داری ـ یک قانون به نام قانون نوسانات تجاری، به وجود می‌آید. بر اساس این قانون، اقتصاد جامعه همانند آدم‌های صرعی بی‌ثبات است. گاهی سرپاست (دوره رونق اقتصادی) و گاهی به زمین می‌خورد (دوره رکود اقتصادی) بین دوره رونق و رکود، دوره بحران و بهبود قرار دارد. صاحب تفسیر المیزان، مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر آیه مذکور، مطالبی به شرح زیر دارد (۱۹): «... رباخواری سبب می‌شود که رباخوار ثروتمند شود و ربادهنده فقیر و لذا می‌توان گفت که ربا، توازن و تعادل اجتماع را به هم می‌زند و نظمی را که بر راه راست انسانی و روش فطری حکومت قرار دارد، از بین می‌برد و این همان خبطی است که رباخوار بدان مبتلا می‌شود، زیرا رباخواری موجب این می‌شود که نظام داد و ستد و معاوضه در نظر او مختل شود و دیگر میان خرید و فروش عادی و رباخواری فرق نگذارد و اگر او را به ترک رباخواری دعوت کنند، بگوید: بیع هم مثل رباست و مزیتی بر آن ندارد تا دست از ربا برداریم و بیع کنیم. ۲ـ سوره بقره آیه ۲۷۶: ترجمه: «خداوند، ربا را نابود می‌کند و صدقات را افزایش می‌دهد و خداوند هیچ انسان ناسپاس گنهکاری را دوست ندارد.» آنچه از این آیه می‌فهمیم: در این آیه کریمه ربا در مقابل صدقه و «یَمحق» در مقابل «یُربی» قرار داده شده است. خداوند می‌فرماید: «ربا» که در ظاهر سبب افزایش ثروت است، درواقع باعث کاهش و نابودی ثروت می‌شود و صدقه دادن که در ظاهر امر کاهش در ثروت را سبب می‌شود در واقع باعث افزایش ثروت خواهد شد. توجه شود که خداوند برای صدقه دادن، واژه «یربی» را که از همان کلمه «ربا» است را به کار می‌برد. بنابراین اضافه شدن از طریق صدقه ممدوح است در حالی که همین ارزش اضافی از طریق «ربا» مذموم است. علت آن است که صدقه سبب استقرار عدالت اجتماعی می‌شود و لذا دوستی اجتماعی را گسترش می‌دهد در حالی که ربا سبب گسترش اقتصاد ظالمانه می‌شود و به دشمنی طبقاتی و اجتماعی منجر خواهد شد(۲۰) و این دشمنی به جنگ فقرا علیه سرمایه‌داران منتهی می‌شود که خواه، ناخواه ثروت رباخواران نابود خواهد شد، در حالی که دوستی طبقاتی و صلح و توسعه، سبب رشد ثروت خواهد شد. ۳ـ سوره بقره آیه ۲۷۸ و ۲۷۹: ترجمه: ای کسانی که ایمان آوردید، تقوای خدا ورزید و آنچه از ربا مانده، واگذارید. اگر مؤمن هستید و اگر (چنین) نکردید، بدانید خدا و رسولش، با شما پیکار خواهند کرد و اگر توبه کنید، سرمایه‌های شما، از آن شماست (اصل سرمایه، بدون سود)، نه ستم می‌کنیم و نه بر شما ستم وارد می‌شود. آنچه از این دو آیه شریفه می‌فهمیم: کسانی مؤمن هستند که ربا را از فعالیت‌های اقتصادی حذف کنند و اگر به نام اسلام، نظام بانکداری ربوی برقرار شود، برقرارکنندگان نه مؤمن هستند و نه کافر، بلکه منافق هستند. به علاوه تقوا داشتن یعنی حفظ سامان‌ها و از جمله سامان دادن درست و حفظ آن در صحنه اقتصاد، وابسته به حذف ربا از بانک و بازار است. و اگر چنین نشد و اخذ ربا به هر شکل و تحت هر نام ادامه پیدا کرد، گویی نظام یا فرد رباگیرنده به خدا و رسول خدا «اعلان جنگ» داده‌اند و مسلم است که بازنده در جنگ با خدا و رسول، رباگیران هستند. به عبارت دیگر قوانین فطری طبیعت، نظام‌هایی را که آلوده به ربا هستند، محکوم به شکست در فعالیت‌های اقتصادی کرده است. امروزه ملاحظه می‌شود در نظام‌های اقتصاد سرمایه‌داری و شبه‌سرمایه‌داری دنیا، رکود اقتصادی و نوسانات اقتصادی و شکاف طبقاتی و گسترش فقر، سبب ناکامی این اقتصادها شده است(۲۱) و اینان راهی ندارند، جز کمک گرفتن از غارت منابع و منافع کشورهای دیگر که این امر به جنگ‌های جهانی و منطقه‌ای منجر می‌شود که در قرن بیستم، جنگ اول و دوم جهانی، جنگ کره، جنگ ویتنام، جنگ لبنان و در قرن بیست‌ویکم آن هم در آغاز آن، نایره جنگ جهانی به چشم می‌خورد. یعنی اقتصاد سرمایه‌داری جز خون و آتش و

مصیبت برای ملل دنیا چیزی به ارمغان نیاورده است. در اقتصاد اسلامی با محو ربا، کلیه این بلایای اقتصادی از بین خواهد رفت و دیگر از فقر، تورم، بیکاری، نوسانات اقتصادی و غیره خبری نخواهد بود. چرا که محور واقعی ربا در جامعه، به ایجاد یک نظام اقتصادی منجر می‌شود که عدل در آن مشخصه اساسی است و این عدل مانع بروز فقر و تورم و دیگر بلایای اقتصاد سرمایه‌داری می شود. -------------- پی‌نوشت: ۱ـ خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۱۲/۸/۸۲ به نقل از دکتر گوئل کهن، استاد علوم ارتباطات ۲ www.shahrvand.com/backissues/۶۳۳press.htm ـ منبع قبلی ۳ـ منبع قبلی ۴ـ منبع قبلی ۵ـ ۶ http://alkhoei.org.uk/lectures.htm ـ وسایل‌الشیعهٔ: ج ۱۵، ص ۳۶۵ ـ ۳۶۶، ب ۵۵، ح ۲۰۷۵۷. ۷ـ بحارالانوار: ج ۱۶، ص ۲۱۰ . ۸ـ منبع قبلی ۹ـ منبع قبلی ۱۰ ـ http://www.iran-emrooz.de/archiv/nakhjavani/۱۳۸۱/nakhjav۸۱۰۸۱۸.html ۱۱ ـ حسن توانایان فرد ـ فلسفه اقتصاد اسلام ـ از نظر مرحوم علامه محمدحسین طباطبایی، ناشر: مؤسسه مطبوعاتی عطایی. چاپ اول ـ ۱۳۶۱ـ صفحه ۱۸۷ ۱۲ـ منبع قبلی ۱۳ـ منبع قبلی ۱۴ـ سیدمحمد حسینی بهشتی، محمد جواد باهنر، علی گلزاده (غفوری)، شناخت اسلام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپخانه سپهر، صفحه ۵۰۹. ۱۵ـ به سخنرانی آیت‌الله مصباح یزدی در نماز جمعه ۱۳/۴/۸۲ در این مورد که جمهوری اسلامی را از رباخوارترین نظام‌های جهان یاد کردند، مراجعه شود. ۱۶ـ ۱۷ www.kayhannews.com/۸۱۰۹۱۹/other۵.ht ـ دقت شود این مباحث در جامعه‌ای فرضی صادق است که در آن اقتصاد اسلامی به گونه‌ای صد در صد به اجرا درآمده است و ربا کلا وجود ندارد و مالیات‌های سنگین وجود ندارد و قیمت عدل مستقر است و نه قیمت بازار و لذا تورم وجود نخواهد داشت که نرخ بهره را با نرخ تورم خنثی کنند. ۱۸ـ ۱۹ www.refahweekly.com/society/rrleerpn.htm ـ حسن توانایان فرد ـ فلسفه اقتصاد اسلام ـ از نظر مرحوم علامه محمد حسین طباطبایی، ناشر: مؤسسه مطبوعاتی عطایی، چاپ اول ـ ۱۳۶۱ ـ صفحه ۱۸۷ ۲۰ـ به منظور مطالعه بیشتر در این زمینه، به کتاب حسن توانایان فرد ـ فلسفه اقتصاد اسلام ـ از نظر مرحوم علامه محمدحسین طباطبایی، ناشر: موسسه مطبوعاتی عطایی، چاپ اول ـ ۱۳۶۱ ـ مبحث ربا در قرآن، به صفحات ۲۳ الی ۱۵۰ مراجعه شود. ۲۱ـ حمله عراق جهت غارت منابع نفت آن کشور برای حل مشکل رکود در آمریکا، نشانه همین ناکامی‌هاست.

کارنامه نظام جمهوری اسلامی از منظر اقتصاد اسلامی را تبیین نمایید

پرسش

کارنامه نظام جمهوری اسلامی از منظر اقتصاد اسلامی را تبیین نمایید

پاسخ(قسمت اول)

کارنامه نظام از منظر اقتصاد اسلامی نویسنده: دکتر حسن توانایان فرد منبع: سایت بازتاب ۷/۵/۱۳۸۲به نقل از سایت باشگاه اندیشه گذشت بیش از ۲۵ سال از برقراری حکومت مسلمین ایران، فرصت خوبی است تا اقتصاد ایران را با معیارها و اهداف مورد تأکید اسلام سنجیده، درجه اهتمام مسؤولان و میزان موفقیت آنان را در تحقق آرمان‌های اسلامی مشخص کنیم. برای این منظور وضعیت اقتصاد ایران را در مسایل زیر بررسی می‌کنیم: ۱ـ مبارزه با فقر ۲ـ مبارزه با شکاف طبقاتی ۳ـ تحریم ربا ۴ـ نظام مالیاتی ویژه ۵ـ تخصص گرایی ۶ـ استقلال ۷ـ تولید دانش ۸ـ کرامت دانشمند ۹ـ تحقیق و توسعه ۱۰ـ برنامه‌ریزی البته تعالیم اسلام منحصر به این

موارد نیست، به امید خدا در نوشته‌های بعدی سایر تعالیم بررسی خواهد شد. به عنوان روش کار، بیان می‌شود که در هر موضوعی، نخست وضعیت موجود بررسی، سپس وضعیت مطلوب (از دید اسلام) ارایه و با وضعیت موجود مقایسه می شود. ۱ـ مبارزه با فقر الف ـ وضع موجود متأسفانه عملکرد اقتصادی غلط در ایران سبب شده تا به رغم داشتن منابع اقتصادی بسیار غنی و نیروی انسانی بسیار فعال و با استعداد ـ که در المپیادهای علمی، آثار آن را می‌توان دید ـ فقر جولان دهد. در این مورد محققان(۱) اعلام کرده‌اند: در حالی که در جهان ۸۰۰ میلیون نفر در گرسنگی مطلق به سر می‌برند، کشور ما با داشتن تنها یک درصد از جمعیت جهان و در حالی که ۱۷ درصد کل ذخایر گاز جهان و ۹ درصد از ذخایر نفت جهان را داراست، بر اساس آمار سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۱، در ردیف یکصدوپنجاه‌وسوم از ۱۶۰ کشور جهان قرار دارد(۲) که بیانگر وضعیت اسفبار اقتصادی کشور و گسترش فقر در آن است. این آمار نشان می‌دهد که ایران از نظر گسترش فقر و ناداری در کنار فقیرترین کشورهای آفریقایی قرار گرفته است. آن هم ایرانی که جمعیت بااستعداد و فعال و ذخایر نفت و گاز آن خیره‌کننده است. آقای مهندس جهانگیری ـ وزیر صنایع و معاون ـ نیز اعلام کرده است که در ایران، درآمد سرانه ۱۵۰۰ دلار است(۳). در حالی که این رقم برای کشورهای همسایه و مشابه ایران به ۱۰ هزار دلار می‌رسد. البته اگر توجه کنیم، درآمد سرانه رقمی میانگین است که از تقسیم درآمد ملی بر تعداد جمعیت حاصل می‌شود، می‌توان دریافت که با توجه به وجود شکاف طبقاتی، درآمد افراد فقیر که تعداد آنها بر اساس آمارهای رسمی دولتی بیش از ده میلیون نفر است، چقدر ناچیز می‌باشد. در همین زمینه باید به وضعیت اسفبار کودکان فقیر اشاره کرد که در ایران یک میلیون کودک خردسال دچار سوءتغذیه هستند(۴)، میلیون‌ها کودک ایرانی فاقد امکانات تحصیلی، بهداشتی و درآمدی مناسب هستند که بعضا مجبور می‌شوند به گدایی، اعتیاد، تن‌فروشی روی آورند. در همین زمینه در همایش ملی آسیب‌های اجتماعی ایران، گفته شد که ۶۸ درصد از شاغلان کشور زیر خط فقر زندگی می کنند و همین امر سبب پیدایش روسپی گری، خودکشی و گسترش فرار از خانواده، طلاق، فحشا، اعتیاد و دیگر مفاسد می‌شود. گسترش فقر سبب شده است که سالیانه ۲۰ هزار نفر در ایران اقدام به خودکشی کنند؛ یعنی در هر پانزده دقیقه یک نفر(۵). ب ـ معیار اقتصاد اسلامی اقتصاد اسلام به دو دلیل عمده فقر را تحمل نمی کند؛ اول اینکه وجود فقر متضاد با هدف دین است، زیرا بنا به فرموده حضرت رسول(ص) «کاد الفقر ان یکون کفرا» (۶) یعنی فقر به کفر منجر می‌شود. چون هدف دین، گسترش ایمان و محو کفر است، لذا اسلام نمی‌تواند فقر را پذیرا شود. درستی این حدیث شریف را هر یک از ما در زندگی روزمره خویش ملاحظه کرده‌ایم، حتی وقتی پدر فقیر می‌شود و نمی‌تواند درآمد لازم را برای خانواده بیاورد، فرزندان و همسر به او کافر می‌شوند ـ اغلب اینگونه است و کلمه «کاد» در حدیث مذکور ناظر بر همین حقیقت است ـ وقتی دولت، نتواند کار و درآمد مکفی برای مردم به وجود آورد و فقر در جامعه گسترش پیدا کند، مردم به آن دولت کافر شده، با آن مبارزه می کنند. دلیل دوم آن است که هدف دین اسلام، گسترش مکارم اخلاق است که پیامبر اکرم(ص) فرمودند: «انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق»(۷) یعنی من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را گسترش دهم. با توجه به اثر فقر بر گسترش طلاق، از هم پاشیده شدن نهاد خانواده، گسترش فساد، فحشا، اعتیاد، خودکشی و دیگرکشی و غیره می‌توان دریافت که اقتصاد اسلامی، مخالف گسترش و وجود فقر به هر اندازه است، زیرا فساد اجتماعی ضدمکارم اخلاق است. پس هر اندازه فقر در جامعه وجود داشته باشد، به همان نسبت آن جامعه غیراسلامی خواهد بود. ۲ـ مبارزه با شکاف طبقاتی الف ـ وضع موجود شکاف طبقاتی یعنی فاصله درآمد اقشار آسیب‌پذیر با اقشار مرفه جامعه؛ به عبارت دیگر شکاف بین درآمد طبقات محروم که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند، با درآمد گروه‌های مرفه و ثروتمند را شکاف طبقاتی می گویند. امروزه برای نشان دادن ناعادلانه بودن توزیع درآمدها در کشور، از ابزار اقتصادی به نام ضریب جینی (Gini – coefficient) استفاده می‌شود اگر مقدار ضریب جینی برابر صفر باشد، درآمدها کاملا برابر است و اگر برابر یک باشد، درآمدها کاملا نابرابر است. ضریب جینی ایران حدود ۴۵/۰ تا ۵۰/۰ است. نویسنده‌ای در این باره می‌نویسد: ضریب جینی در ایران نسبت به بسیاری از کشورهای در حال توسعه بالاست(۸).

طبقات پایین درآمدی، نمی‌توانند نیازهای بهداشتی و درمانی خود را آن طور که شایسته است، با مراکز دولتی تأمین کنند. در کنار بیمارستان‌های خصوصی کشور، افرادی دیده می‌شوند که برای درمان خویشاوندان خود، شبها را در کنار خیابان یا سالن‌های بیمارستان می‌گذرانند. در پاره‌ای از مناطق کشور، حتی معمولی‌ترین داروها یافت نمی‌شود، اما ثروتمندان می‌توانند بهترین متخصصان و امکانات درمانی را در اختیار داشته باشند. در بسیاری از روستاها و شهرهای کوچک، کیفیت آب آشامیدنی به گونه‌ای است که افراد پردرآمد به خرید آب معدنی یا آب‌های تصفیه شده مبادرت می‌کنند و عموم مردم، طعم نداری را در آب آشامیدنی خود احساس می‌کنند. حتی کیفیت استفاده از هوا نیز دیگر برای کم‌درآمدها متفاوت است. در شهر تهران، افراد پردرآمد در مناطقی زندگی می‌کنند که آلودگی هوا به مراتب از نقاط فقیرنشین کمتر است و برای دستیابی به نعمت هوای پاکیزه‌تر، روزهای تعطیل خود را در مناطق ییلاقی نزدیک شهر خود می‌گذرانند. آموزش نیز به عنوان یک کالای بخش عمومی کم‌کم خصوصی شده است. خانوارها برای اطمینان از کیفیت آموزش و شیوه برخورد با فرزندان خود به مدارس غیرانتفاعی روی می‌آورند و تعداد کسانی که با استقراض، هزینه صدهاهزار تومانی (و گاهی میلیونی) یک ساله فرزند خود را می‌پردازند، کم نیستند. ای کاش هزینه آموزش به مدارس غیرانتفاعی خلاصه می‌شد، زیرا کلاس‌های کنکور، ماجرای دیگری است که خانواده‌ها برای ساختن آینده‌ای روشن برای فرزاندانشان، مجبورند گاهی تا چند میلیون تومان صرف آن کنند. قبولی دانشگاه و تأمین هزینه آن برای آموزش فرزندان که باید کالا-یی عمومی باشد، خود سرآغاز مشکلات اساسی برای خانوارهای فقیر است. بی‌گمان، بسیاری از خانوارهای کم‌درآمد باید از چنین امکاناتی چشم بپوشند و به این ترتیب، آنان که غنی‌ترند، شانس بیشتری را برای تربیت فرزندان خود خواهند داشت و این دور تسلسل ادامه می‌یابد و کم‌درآمدها. کمتر می‌توانند شرایطی را که تا به حال با آن دست به گریبان بوده‌اند، تغییر دهند. وضعیت حمل و نقل نیز همچون دیگر کالاهای یاد شده است. به سخن واضح‌تر، انتظار بر این است که افراد جامعه، حتی اگر فقیر باشند، بتوانند از حمل و نقل عمومی استفاده کنند و این در حالی است که کیفیت حمل و نقل شهری، آن‌قدر پایین است که گاهی استفاده از آن غیرممکن می‌شود. ایستادن در صف طولانی اتوبوس به عنوان یگانه وسیله ارزان‌قیمت شهری و ازدحام باورنکردنی مردم، دلیل ساده‌ای است که خانوارهای کم‌درآمد شهری را به استفاده از خودروهای مسافربر مجبور می‌کند. جالب آن است که در چنین شرایط، سازندگان وسایل نقلیه ـ که به دولت تعلق دارند ـ به جای آنکه به دنبال عرضه خودروهای ارزان‌قیمت باشند، ترجیح می‌دهند خودروهای بیست یا پنجاه میلیون تومانی را به بازار عرضه کنند که حتی افراد بالاترین دهک‌های درآمدی نیز به سختی و با اتکا به دارایی‌های گذشته خود، قادر به خرید آنها هستند. گواه همه این مطالب را می‌توان در ارقامی یافت که نشان می‌دهد، هزینه واقعی (تورم زدوده) میزان مصرف پوشاک و کفش خانوارهای ایرانی طی سال‌های ۱۳۶۱ـ ۱۳۷۹ بیش از ۲۰ درصد کاهش یافته و در همین مدت، هزینه واقعی تحصیل و آموزش ۱۲۴ درصد، بهداشت و درمان ۴۶ درصد و حمل‌ونقل ۴۳ درصد افزایش پیدا کرده است. (۹) شگفت آور آنکه حتی وضعیت امنیت جانی افراد کم‌درآمد جامعه با پردرآمدها متفاوت است. تجربه نشان می‌دهد که خانوارهای فقیر جامعه در مناطقی زندگی می‌کنند که بلایای طبیعی همچون زلزله، سیل، رانش زمین و... دیگر از سایر مناطق آنها را تهدید می‌کند. مهمتر آنکه آسیب‌پذیری ایشان از چنین تعهداتی به طور عمده از فقر و ناداری آنان در کیفیت ساخت خانه‌ها و امکانات زندگی ریشه می‌گیرد(۱۰). ب ـ معیار اقتصاد اسلامی در اقتصاد اسلام شکاف بین فقیر و غنی وجود ندارد و کلیه افراد جامعه از مواهب اقتصادی موجود در جامعه به گونه‌ای برابر(۱۱) استفاده می‌کنند. بهداشت و آموزش و تسهیلات و خدمات شهری در اختیار همگان با استاندارد برابر قرار می‌گیرد. به قول علامه طباطبایی(۱۲) در تفسیر المیزان، سرزمین اقتصاد اسلامی دارای دره‌های عمیق فقر و قله‌های بلند ثروتمندی نیست، بلکه یک دست است. چرا که به کمک انفاقات و صدقات از قله ثروتمندی وجوه اخذ و به دره فقر ریخته می‌شود تا شکاف بین فقیر و غنی از بین رود. به همین خاطر در قرآن مجید در این مورد از دو واژه «انفاق» و «صدقه» سخن رفته است، زیرا انفاق یعنی پر کردن شکاف بین

فقیر و غنی و صدقه یعنی پرداخت وجوهی که شکاف طبقاتی و به دنبال آن کینه طبقاتی را از بین می‌برد و دوستی جمعی به وجود می‌آورد(۱۳). تنها یک مرور زودگذر از آیات مربوط به انفاق در اسلام، نشان می‌دهد که اسلام با زراندوزی، تکاثر اموال، ثروتمندی (و نه ثروت)، سرمایه‌داری (و نه سرمایه) و ایجاد جامعه‌ای که در آن اقلیتی ثروتمند و اکثریتی فقیر هستند، به سختی مبارزه می‌کند و می‌کوشد تا پردرآمدها، مازاد نیاز معمول خود را در راه از بین بردن فقر و محرومیت در جامعه بپردازند.

پاسخ(قسمت دوم)

آیات مربوط به انفاق: ۱ـ سوره آل عمران آیه ۹۲: «هرگز به نیکی و خوبی نخواهید رسید، مگر اینکه از آنچه دوست دارید انفاق کنید (در راه محو شکاف بین فقیر و غنی خرج کنید). و هرچه انفاق کنید خدا می‌داند.» شرح ـ ثروتمندان به غلط می‌پندارند که با غارت و استثمار و استعمار مردم محروم می‌توانند برای خود کاخ و زندگی اشرافی بسازند و از زندگی لذت ببرند. ثروت‌اندوزی و غارت منافع مردم، سبب می‌شود تا فقرا نخست از نظام سرمایه‌داری که سبب فقر آنها شده است ناراضی شوند و سپس به مبارزه با وضع موجود بپردازند. این مبارزه اشکال مختلف دارد: با کم‌کاری و حتی بدکاری سعی می‌کنند انتقام بگیرند، با فرار از کار به بهانه‌های بیماری و غیره به کار دیگری مثل مسافرکشی می‌پردازند تا کمبود درآمد خود را جبران کنند، با ایجاد تخریب در ماشین‌آلات انتقام می‌گیرند، با ایجاد اعتصاب و ایجاد راه‌بندان، سرمایه‌داران را در فشار قرار می‌دهند تا دستمزد بیشتری بگیرند، به مبارزات مخفی و مسلحانه و حمله و گریزهای نظامی شهری و دستبرد به بانک‌ها و گاوصندوق کارخانجات می‌پردازند. در مجموع سرمایه‌داران با ایجاد فقر برای کارگردان و کارمندان، امنیت زندگی خود را از دست می‌دهند و زندگی برای آنها خوشگوار نخواهد بود. لذا آیه شریفه می‌فرماید «هرگز به نیکی» مورد نظرتان نمی‌رسید، مگر اینکه شکاف بین فقر و غنا را از بین ببرید. ۲ـ آیه ۱۷۷ سوره بقره «نیکی آن نیست که رو به جانب شرق یا غرب (به عبادت) بایستید، نیکوکار کسی است که به خدا و روز قیامت، به فرشتگان، کتاب خدا، و پیامبران مؤمن باشد، و دارایی خود را با آن که دوستش دارد، به خویشان، یتیمان، بینوایان، در راه ماندگان، مددخواهان و در راه آزادی انسان‌های غیرآزاد دهد...» ۳ـ آیه ۲۱۹ سوره بقره مسلمانان که این همه تأکید قرآن را درباره خرج کردن پول در راه خدا شنیدند، از پیامبر(ص) پرسیدند، چه مقدار از دارایی خود را باید بدهند و در پاسخ آنان این آیه آمد: «... و از تو می‌پرسند چه انفاق کنند، بگو آنچه اضافه است...» شرح دو آیه فوق‌الذکر: قرآن مجید به صراحت تمام، اعلام می‌کند که نیکی به ذکر و دعا و نماز و عبادات زیاد نیست. اینها همه لازم است، ولی کافی نیست. بلکه باید به هدف انبیاء الهی توجه داشت که آمدند تا فقر و ناداری و اسارت و واماندگی را در جامعه علاج کنند و این ممکن نمی‌شود، مگر آنکه هر کس به اندازه نیاز معمول خود، از درآمد ملی برخوردار شود و اگر نظام توزیع جامعه غلط بود ـ مثل وقتی که اقتصاد سرمایه‌داری یا شبه‌سرمایه‌داری حاکم است ـ باید برای از بین بردن فقر و محرومیت در جامعه و از بین بردن شکاف طبقاتی، هر کس به اندازه نیاز معمول خود، از مال و ثروتی که به علت غلط بودن نظام توزیع درآمدها در اختیار او قرار گرفته است بردارد و بقیه را در راه از بین بردن فقر و ناداری به طرق اصولی بپردازد. به همین دلیل است که قرآن مجید می‌فرماید: ای پیامبر(ص) از تو می‌پرسند چه انفاق کنند (یعنی تا چه حد از دارایی خود را برای پر کردن شکاف بین فقیر و غنی باید پرداخت کنند) بگو آنچه مازاد بر نیاز معمول در جامعه است. شاید اوحدی مراغه‌ای از همین آیه استفاده کرده که می‌سراید: آنچه در وجه آش و نان تو نیست بفشان و بده که آن تو نیست نویسندگان و تصویب‌کنندگان قانون اساسی فعلی ایران در کتاب شناخت اسلام(۱۴) (که پیش از سال ۱۳۵۷ نوشته بودند) نیز چنین می‌نویسند: «دید کلی قرآن درباره دارایی و امکانات مالی اضافی که یک مسلمان از دسترنج خویش از راه حلال به دست آورده، این است که باید قسمتی از آن را برای زندگی معتدل خود و خانواده‌اش و بقیه را در راه خدا و رفاه خلق صرف کند. در

غیر این صورت یا به گناه «اسراف و تبذیر» یعنی زیاده‌روی و ولخرجی در زندگی خود و خانواده‌اش آلوده خواهد شد، یا به گناه بس بزرگ زراندوزی «کنز» یعنی دو انحراف اقتصادی که قرآن به شدت از آن انتقاد کرده است». باید توجه داشت که پر کردن شکاف طبقاتی به صورت بنیادی انجام می‌شود و نه به صورت سطحی. به این بیان که اموال ثروتمندان، باید در صندوقی ذخیره شود و از آن راه برای ایجاد کار و درآمد و یا پرداخت مستمری از کارافتادگی و رفع فقر برای کسانی که قادر به انجام هیچ‌گونه کار نیستند، با برنامه‌ریزی اصولی و علمی سرمایه‌گذاری شود. قرار دادن صندوق صدقات که هر کس مبلغ بسیار اندکی را در آن بریزد و با جمع‌آوری آنها اقدامات پرداختی سطحی، آن هم با اذیت و آزار و منت‌گذاری بر محرومان و در مواقعی آبروریزی آنها و گردن کج‌کردن‌ها و غیره که امروزه معمول شده، یک نوع لوث مفهوم آیات شریفه قرآن مجید در مورد انفاقات و صدقات است. ۳ـ تحریم ربا الف ـ وضع موجود ربا که همان بهره یا سود ثابت سرمایه است، عامل عمده وجود فقر و شکاف طبقاتی در جامعه به شمار می آید. نظام‌های بانکی که آلوده به ربا هستند، سبب ورشکستگی واحدهای تولیدی می‌شوند و از آنجا بیکاری و فقر گسترش پیدا می‌کند. به علاوه سبب گران شدن و ایجاد تورم نیز می‌شوند که این نیز به گسترش فقر و شکاف طبقاتی می‌انجامد. پس از انقلاب، قانون بانکداری بدون ربا به تصویب رسید و امروزه بانک‌های ایران بر اساس این قانون، خود را اسلامی می‌دانند و این در حالی است که مردم آن را ربوی تشخیص می‌دهند، آن هم ربوی با نرخ ظالمانه که رمق تولیدکننده را می‌گیرد و سبب گسترش بیکاری و فقر می‌شود و مقامات مذهبی نیز آن را ربوی تشخیص می‌دهند(۱۵) و در مواردی نظر خود را نیز آشکارا اعلام می‌کنند، حال آنکه بانکها هر سال، روزی را به عنوان روز اسلامی شدن بانک‌ها جشن می‌گیرند. در حالی که هم خودشان و هم مشتریان آنها به غیراسلامی بودن آن اذعان دارند. آنچه در زیر می‌آید، پاره‌ای از مطالب نویسندگان در زمینه ربوی بودن نظام بانکی است: ۱ـ نظام بانکداری اسلامی، آنگاه که جای بانکداری رژیم پیشین را گرفت، هرگز قرار نبود در خدمت کسب سود بیشتر و وام دادن با بهره‌های بالاـ به افراد خاص باشد. اما امروزه، به یمن رها شدن بانک‌ها، نه تنها اهرمی در خدمت جامعه برای ممانعت از لغزش نیازمندان به دامن رباخواران نیستند، بلکه خود به الگوهایی تبدیل شده‌اند که رباخواران برای توجیه عملکرد خود، آنها را مثال می‌آورند. امروزه شما به هر رباخواری که اعتراض کنید، می‌گوید: پس چرا بانک‌ها بهره‌های آنچنانی می‌گیرند. در حال حاضر بانک‌ها سودهای قابل توجهی را در ترازنامه خود نشان می‌دهند که این امر، با هدف بانکداری اسلامی، ناهماهنگ است. بانکداری اسلامی باید بانک را در خدمت رفع حوایج مردم قرار دهد، بدون آنکه به این موضوع بیندیشد که در این راه، چقدر سود عایدش خواهد شد. پر واضح است که عملکرد فعلی بانک‌ها، اینگونه نیست. الان بانک‌ها به دنبال آن هستند که بحث «تسهیلات تکلیفی» را هم از بین ببرند و این یعنی آنکه همه تصمیمات، یکسره در اختیار خودشان قرار بگیرد. مشکلی که ما در بانکداری پیدا کرده‌ایم، بیش از آن که مشکل اجرایی باشد، مشکل دیدگاهی است. بانک‌ها تصور می‌کنند که آنها مؤسسات اقتصادی هستند، بنابراین باید به سوددهی بیشتر بیندیشند. در حالی که قانون اساسی بانکداری اسلامی را در خدمت پیشبرد اهداف اقتصادی جامعه دانسته است. نقش فعلی بانک‌ها در اقتصاد کشور و رفع حوایج جامعه، محدود به یک سری تسهیلات تکلیفی و سرمایه‌گذاری در برخی پروژه‌های ملی شده ـ که در آن چارچوب‌ها هم با مشکلاتی روبرو هستیم ـ محدود نمی‌شود. الان بانک‌ها اگر به مردم وام می‌دهند، اولاـ این وام‌ها در اختیار اقشار نیازمند و محروم جامعه قرار نمی‌گیرد، چون از طرفی سودهای آن بسیار بالاست و از طرف دیگر، بانک‌ها چون صرفا به ملاحظات اقتصادی روی آورده‌اند، ترجیح می‌دهند به کسانی وامهای کلان با بهره‌های بالا بدهند که اطمینان داشته باشند که قادر به پرداخت اصل و فرع پول هستند. درواقع خلأی که از این رهگذر در جامعه ایجاد می‌شود، باعث روی آوردن اقشار نیازمند مردم به رباخواران می‌شود. در کجای قانون بانکداری بدون ربا، آمده است که بانک‌ها بیایند سهام مرغوب بورس را به وسیله کارگزاران خود شناسایی و شروع به خرید و فروش آن کنند و با پول‌هایی که باید صرف رفع حوایج جامعه شود، بورس بازی راه بیندازند، تا از این رهگذر سودهای هنگفت ببرند؟ کجای قانون بانکداری بدون ربا،

به بانکها اجازه ایفای نقش‌های دلالی را داده است. الان این اوراق مشارکتی که با سودهای قابل توجه دستگاه‌ها منتشر می کنند، فکر می کنید این اوراق را چه کسانی می‌خرند که به سرعت تمام می‌شود؟ بانک‌ها سپرده‌های مردم را می گیرند و شش، هفت درصد سود می‌دهند و در مقابل با پول‌های آنها اوراق مشارکت می‌خرند و بیست درصد سود می‌برند. این معاملات کجایش در قانون بانکداری بدون ربا آمده است؟ الان یکی از این مؤسسات اعتباری، کار را به جایی رسانده که اعلام کرده، ۱۵ میلیون وام مسکن می‌دهد شش ساله ۱۰ میلیون سود می گیرد؛ این یعنی چه؟ یعنی بانکداری بدون ربا؟!(۱۶). ۲ـ از نظر تئوری بانکداری اسلامی، مشتری شریک بانک است و باید در سود و زیان به صورت مشترک سهم داشته باشد، در حالی که در نظام بانکداری فعلی، سپرده گذاران شرکای خاموشی هستند که امکان حضور در عرصه فعالیت‌های اقتصادی بانکی و جلسات تصمیم گیری را نیافته و هر ساله بدون توجه به سود و زیان فعالیت‌های اقتصادی، سود ثابت و یکسانی را دریافت می کنند. ظرف ۲۳ سال گذشته، همیشه تورم بالاتر از ۱۱ درصد و نزدیک به ۲۰ درصد بوده(۱۷)، در حالی که سود پرداختی به مشتریان همیشه روی ۱۱ تا ۱۷ درصد ثابت بوده است. این یعنی استثمار سپرده گذاران به وسیله بانکها که درواقع یک ربای نامرئی است که بانک‌ها از سپرده گذاران می گیرند و یک سپرده گذار که برای مدت پنج سال پول خود را نزد بانک حبس می کند، پس از این مدت از صد تومان پولی که روز اول نزد بانک به عنوان سپرده قرار داده است، به علت نرخ تورم تنها ۵/۱۲ تومان دریافت می کند. در دیگر کشورها اگر نرخ بهره ۳ درصد باشد، نرخ تورم ۲ درصد خواهد بود، یعنی یک درصد سود واقعی نصیب سپرده گذار می‌شود. همه بانک‌های دنیا به سپرده‌ها بهره روزشمار می‌دهند. البته این امر در قانون بانکداری کشور ما هم نوشته شده، اما تاکنون رعایت نشده است. به عبارت دیگر بانک‌ها موظف شده‌اند به سپرده‌های مردم بر اساس مدت زمان آن سود پرداخت کنند، ولی امروزه اگر مبلغ سپرده پنج ساله، یک روز پیش از اتمام این زمان، از بانک به وسیله سپرده گذار برداشته شود، بانک هیچ گونه سودی به وی پرداخت نمی کند و با کسر سودهای پرداخت شده قبلی، پول اولیه را با ارزش پایین‌تر به سپرده گذار بازمی گرداند. (این یعنی غارت مشتری و دزدی آشکار بانک از اموال سپرده گذار). به عبارت دیگر سرمایه مردم پس از مدت سپرده گذاری، به شکلی به مردم بازگردانده می‌شود که نه سودی به آنها داده شده و نه پولشان قدرت خرید چند سال پیش را دارد (۱۸). ۳ـ حجت‌الاسلام محمدحسین صادقی به روزنامه «کیهان» می گوید: «عده‌ای همان موقع که قانون بانکداری بدون ربا تصویب شد، اعلام کردند که این بانکداری از نظر آنها ربوی است. ذهنیت‌ها از همان اوایل انقلاب شکل گرفت. مردم در بانکداری پس از انقلاب با پیش از آن تغییر چندانی نمی‌دیدند و همیشه این شبهه در اذهان بود که بانکداری ما ربوی است.

پاسخ(قسمت سوم)

بعد هم فعالیت صندوق‌های قرض‌الحسنه و شرکت‌های مضاربه‌ای آغاز شد. در جریان شرکت های مضاربه‌ای، کسانی که پولشان را به ربا می‌دادند، یعنی «رباخوار» بودند، اینگونه خودشان را توجیه می کردند که ما «مضاربه» می کنیم و مضاربه هم یکی از «عقود اسلامی» است، پس کار ما حرام نیست. بعد با این توجیه، سودهای ۷ درصد و ۱۰ درصد می گرفتند که سرانجام چون این روند، یک روند ربوی بود، کارش به نابودی کشید و معلوم شد که نه مضاربه‌ای در کار بوده و نه «عقد اسلامی»، بلکه هرچه بوده، ربا بوده و بس. به هر حال این فضاها، اندک‌اندک زمینه از بین رفتن قبح ربا را به عنوان یک فعل حرام فراهم آورد. از طرف دیگر برخی از اختلافات طلبگی که در فتوای برخی از آقایان درباره «ماهیت اسکناس» وجود داشت، به این موضوع دامن زد. به این ترتیب که عده‌ای از آقایان، معتقد به حرمت ربا در اسکناس و پول نبودند و برخی از معاملات را که دیگران حرام و ربا تلقی می کردند، آنها ربا نمی‌دانستند. این بود که اصطلاحاتی مثل «هدیه» یا «اجرت» یا امثال آن رایج شد که عملا مفهومی جز ربا

نداشت و عده‌ای هم خود را با این اصطلاحات توجیه کردند، اختلاف فتوا هم که بود و مهم‌تر از آن سیستم بانکداری که عده‌ای معتقد بودند ربوی است و مردم هم می گفتند، اگر ربا حرام است، پس چرا بانکها فعالیت‌های ربوی انجام می‌دهند. مجموعه این فضاها، به علاوه تنگناهایی که در مسایل معیشتی مردم به وجود آمد، جامعه را به سوی رواج و ترویج ربا کشاند و نتیجه‌اش این شد که شما در حال حاضر، شاهد آن هستید و وضعیتی است که رواج ربا آن‌قدر زیاد شده که نمی‌شود آن را انکار کرد و نادیده گرفت. امروزه دیگر نمی‌توان برای شرایطی که مردم از بانک‌ها یک میلیون تومان قرض می گیرند و یک ماهه مجبور هستند یک میلیون و دویست هزار تومان به بانک پس دهند، هیچ توجیه فقهی تراشید و یکسره باید گفت که این کارها رباست و حرام است و جنگ با خداست.» ب ـ اقتصاد اسلامی قرآن مجید ربا را به شدت حرام کرده است، لذا در اقتصاد اسلامی هر نوع ربا تحت هر نام از بین خواهد رفت. قرآن مجید در آیات زیر ربا را حرام اعلام کرده است: ۱ـ سوره بقره آیه ۲۷۵: کسانی که ربا می‌خورند، سر پا نمی‌مانند؛ مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان جن‌زده (صرعی) شده‌اند. این به خاطر آن است که گفتند، داد و ستد هم مانند ربا است، در حالی که خدا بیع را حلال کرده و ربا را حرام و اگر کسی اندرز الهی به او رسد و (از رباخواری) خودداری کند، سودهایی که در سابق (پیش از نزول حکم تحریم) به دست آورده، مال اوست و کار او به خدا واگذار می‌شود و اما کسانی که بازگردند (و بار دیگر مرتکب این گناه شوند) اهل آتش‌اند و همیشه در آن می‌مانند. آنچه از این آیات می‌فهمیم: این آیه شریفه سخن از جمع دارد و نه فرد و همچنین از ربای بازاری سخن می گوید. بنابراین می‌توان گفت، اقتصاد جامعه و ملتی که به ربا آلوده باشند، سرپا نمی‌ایستد، مگر مانند فرد مصروع که از راه منحرف می‌شود و گاهی بر زمین می‌خورد و گاهی سرپا می‌ایستد. چرا که در این نوع جامعه، دادوستد را با سود و یا با ارزش اضافی همانند ربا آلوده ساخته‌اند و این دو را یکی می‌دانند، در حالی که خداوند بیع را که آلوده به ارزش اضافی نیست، حلال اعلام کرده و ارزش اضافی چسبیده به داد و ستد را حرام، پس کسی که دست از رباخواری بردارد، به آرامش دست می‌یابد و در نزد خدا آمرزیده می‌شود و گذشته‌اش به او زیان نخواهد رساند، ولی کسانی که رباخواری را ادامه دهند، در ناآرامی و آتش جاودان خواهند بود. قانون اقتصادی: در جامعه‌ای که اقتصاد آن به ربا آلوده باشد ـ مثل نظام سرمایه‌داری و شبه‌سرمایه‌داری ـ یک قانون به نام قانون نوسانات تجاری، به وجود می‌آید. بر اساس این قانون، اقتصاد جامعه همانند آدم‌های صرعی بی‌ثبات است. گاهی سرپاست (دوره رونق اقتصادی) و گاهی به زمین می‌خورد (دوره رکود اقتصادی) بین دوره رونق و رکود، دوره بحران و بهبود قرار دارد. صاحب تفسیر المیزان، مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر آیه مذکور، مطالبی به شرح زیر دارد (۱۹): «... رباخواری سبب می‌شود که رباخوار ثروتمند شود و ربادهنده فقیر و لذا می‌توان گفت که ربا، توازن و تعادل اجتماع را به هم می‌زند و نظمی را که بر راه راست انسانی و روش فطری حکومت قرار دارد، از بین می‌برد و این همان خبطی است که رباخوار بدان مبتلا می‌شود، زیرا رباخواری موجب این می‌شود که نظام داد و ستد و معاوضه در نظر او مختل شود و دیگر میان خرید و فروش عادی و رباخواری فرق نگذارد و اگر او را به ترک رباخواری دعوت کنند، بگوید: بیع هم مثل رباست و مزیتی بر آن ندارد تا دست از ربا برداریم و بیع کنیم. ۲ـ سوره بقره آیه ۲۷۶: ترجمه: «خداوند، ربا را نابود می کند و صدقات را افزایش می‌دهد و خداوند هیچ انسان ناسپاس گنهکاری را دوست ندارد.» آنچه از این آیه می‌فهمیم: در این آیه کریمه ربا در مقابل صدقه و «یَمحق» در مقابل «یُربی» قرار داده شده است. خداوند می‌فرماید: «ربا» که در ظاهر سبب افزایش ثروت است، درواقع باعث کاهش و نابودی ثروت می‌شود و صدقه دادن که در ظاهر امر کاهش در ثروت را سبب می‌شود در واقع باعث افزایش ثروت خواهد شد. توجه شود که خداوند برای صدقه دادن، واژه «یربی» را که از همان کلمه «ربا» است را به کار می‌برد. بنابراین اضافه شدن از طریق صدقه ممدوح است در حالی که همین ارزش اضافی از طریق «ربا» مذموم است. علت آن است که صدقه سبب استقرار عدالت اجتماعی می‌شود و لذا دوستی اجتماعی را گسترش می‌دهد در حالی که ربا سبب گسترش اقتصاد ظالمانه می‌شود و به دشمنی طبقاتی و اجتماعی منجر خواهد شد(۲۰) و این دشمنی به جنگ فقرا علیه سرمایه‌داران منتهی می‌شود که خواه، ناخواه

ثروت رباخواران نابود خواهد شد، در حالی که دوستی طبقاتی و صلح و توسعه، سبب رشد ثروت خواهد شد. ۳ـ سوره بقره آیه ۲۷۸ و ۲۷۹: ترجمه: ای کسانی که ایمان آوردید، تقوای خدا ورزید و آنچه از ربا مانده، واگذارید. اگر مؤمن هستید و اگر (چنین) نکردید، بدانید خدا و رسولش، با شما پیکار خواهند کرد و اگر توبه کنید، سرمایه‌های شما، از آن شماست (اصل سرمایه، بدون سود)، نه ستم می‌کنیم و نه بر شما ستم وارد می‌شود. آنچه از این دو آیه شریفه می‌فهمیم: کسانی مؤمن هستند که ربا را از فعالیت‌های اقتصادی حذف کنند و اگر به نام اسلام، نظام بانکداری ربوی برقرار شود، برقرارکنندگان نه مؤمن هستند و نه کافر، بلکه منافق هستند. به علاوه تقوا داشتن یعنی حفظ سامان‌ها و از جمله سامان دادن درست و حفظ آن در صحنه اقتصاد، وابسته به حذف ربا از بانک و بازار است. و اگر چنین نشد و اخذ ربا به هر شکل و تحت هر نام ادامه پیدا کرد، گویی نظام یا فرد رباگیرنده به خدا و رسول خدا «اعلان جنگ» داده‌اند و مسلم است که بازنده در جنگ با خدا و رسول، رباگیران هستند. به عبارت دیگر قوانین فطری طبیعت، نظام‌هایی را که آلوده به ربا هستند، محکوم به شکست در فعالیت‌های اقتصادی کرده است. امروزه ملاحظه می‌شود در نظام‌های اقتصاد سرمایه‌داری و شبه‌سرمایه‌داری دنیا، رکود اقتصادی و نوسانات اقتصادی و شکاف طبقاتی و گسترش فقر، سبب ناکامی این اقتصادها شده است(۲۱) و اینان راهی ندارند، جز کمک گرفتن از غارت منابع و منافع کشورهای دیگر که این امر به جنگ‌های جهانی و منطقه‌ای منجر می‌شود که در قرن بیستم، جنگ اول و دوم جهانی، جنگ کره، جنگ ویتنام، جنگ لبنان و در قرن بیست‌ویکم آن هم در آغاز آن، نایره جنگ جهانی به چشم می‌خورد. یعنی اقتصاد سرمایه‌داری جز خون و آتش و مصیبت برای ملل دنیا چیزی به ارمغان نیاورده است. در اقتصاد اسلامی با محو ربا، کلیه این بلایای اقتصادی از بین خواهد رفت و دیگر از فقر، تورم، بیکاری، نوسانات اقتصادی و غیره خبری نخواهد بود. چرا که محور واقعی ربا در جامعه، به ایجاد یک نظام اقتصادی منجر می‌شود که عدل در آن مشخصه اساسی است و این عدل مانع بروز فقر و تورم و دیگر بلایای اقتصاد سرمایه‌داری می شود. پی‌نوشت: ۱ـ خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۱۲/۸/۸۲ به نقل از دکتر گوئل کهن، استاد علوم ارتباطات ۲ www.shahrvand.com/backissues/۶۳۳press.htm ـ منبع قبلی ۳ـ منبع قبلی ۴ـ منبع قبلی ۵ـ ۶ http://alkhoei.org.uk/lectures.htm ـ وسایل‌الشیعة: ج ۱۵، ص ۳۶۵ ـ ۳۶۶، ب ۵۵، ح ۲۰۷۵۷. ۷ـ بحارالانوار: ج ۱۶، ص ۲۱۰ . ۸ـ منبع قبلی ۹ـ منبع قبلی ۱۰ ـ http://www.iran-emrooz.de/archiv/nakhjavani/۱۳۸۱/nakhjav۸۱۰۸۱۸.html ۱۱ ـ حسن توانایان فرد ـ فلسفه اقتصاد اسلام ـ از نظر مرحوم علامه محمدحسین طباطبایی، ناشر: مؤسسه مطبوعاتی عطایی. چاپ اول ـ ۱۳۶۱ـ صفحه ۱۸۷ ۱۲ـ منبع قبلی ۱۳ـ منبع قبلی ۱۴ـ سیدمحمد حسینی بهشتی، محمد جواد باهنر، علی گلزاده (غفوری)، شناخت اسلام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپخانه سپهر، صفحه ۵۰۹. ۱۵ـ به سخنرانی آیت‌الله مصباح یزدی در نماز جمعه ۱۳/۴/۸۲ در این مورد که جمهوری اسلامی را از رباخوارترین نظام‌های جهان یاد کردند، مراجعه شود. ۱۶ـ ۱۷ www.kayhannews.com/۸۱۰۹۱۹/other۵.ht ـ دقت شود این مباحث در جامعه‌ای فرضی صادق است که در آن اقتصاد اسلامی به گونه‌ای صد در صد به اجرا درآمده است و ربا کلا وجود ندارد و مالیات‌های سنگین وجود ندارد و قیمت عدل مستقر است و نه قیمت بازار و لذا تورم وجود نخواهد داشت که نرخ بهره را با نرخ تورم خنثی کنند. ۱۸ـ ۱۹ www.refahweekly.com/society/rrleerpn.htm ـ حسن توانایان فرد ـ فلسفه اقتصاد اسلام ـ از نظر مرحوم علامه محمد حسین طباطبایی، ناشر: مؤسسه مطبوعاتی عطایی، چاپ اول ـ ۱۳۶۱ ـ صفحه ۱۸۷ ۲۰ـ به منظور مطالعه بیشتر در این زمینه، به کتاب حسن توانایان فرد ـ فلسفه اقتصاد اسلام ـ از نظر مرحوم علامه محمدحسین طباطبایی، ناشر: موسسه مطبوعاتی عطایی، چاپ اول ـ ۱۳۶۱ ـ مبحث ربا در قرآن، به صفحات ۲۳ الی ۱۵۰ مراجعه شود. ۲۱ـ حمله عراق جهت غارت منابع نفت آن کشور برای حل مشکل رکود در آمریکا، نشانه همین ناکامی‌هاست.

در حالیکه اسـلام تنها شامل ابعاد عبادی فردی نیست و ابعاد اقتصادی را نیز دارا می باشد چرا مسـئولین، اقتصاد اسلامی را اجرا نمی کند و تنها به شعار دادن اکتفا می کنند و وضعیت معیشتی مردم را بهبود نمی بخشند؟

پرسش

در حالیکه اسـلام تنها شامل ابعاد عبادی فردی نیست و ابعاد اقتصادی را نیز دارا می باشد چرا مسـئولین، اقتصاد اسلامی را اجرا نمی کند و تنها به شعار دادن اکتفا می کنند و وضعیت معیشتی مردم را بهبود نمی بخشند؟

پاسخ

همانگونه که شـما متذکر شده اید اسـلام دینی همه جانبه است وبه همه ابعاد سیاسی, اجتماعی, فرهنگی, اقتصادی و... افراد وجامعه توجه دارد واز یک جانبه گرایی بشدت احتراز دارد ولی درجامعه گاهی ممکن است بنا به دلایلی یکی از ابعاد موردتوجه ویژه قرار گیرد وابعاد دیگر فراموش یا مورد بی توجهی قرار گیرد.درشـرایط کنونی نیز کم وبیش شاهـداین افراط وتفریط ها از جانب طبقات مختلف هسـتیم ولی قدرمسلم آن است که پس از انقلاب اسـلامی همه مسولین نظـام بیشـترین سـعی وتلاـش وهم و غم خویش را صرف فعالیتهای اقتصادی نموده اند تا توانسته اند اقتصاد بیمارکشوری انقلاب کرده را اداره کنند . هشت سال جنگ تحمیلی را که سرمـایه های عظیم وکلان کشور را می بلعیـد به خوبی اداره کننـد, بازسازی راعلی رغم هزینه های سـنگین وکمر شـکن آن بـدون کمک خارجی با آبرومندی به سامان برسانند وعلاوه بر آن درجهت توسـعه فعالیتهای زیربنایی مثل برق رسانی به روسـتاهای بالای ۲۰ خانوار وتامین آب آشامیـدنی بهـداشتی برای روسـتاها و ... گامهای بلنـد واساسـی را بردارنـد . این درحالی است که به اعتراف متخصـصان اقتصـادی, اقتصـاد کشور مـا بیمار است وازنشانه های بیماری آن, تک محصولی بودن صادرات ایران واتکای شدیـد به فروش نفت, پرداخت یـارانه, عـدم تولیـد محصولات کشاورزی درحـد نیاز,نبودتکنولوژی وفن آوری صـنعتی درابعـد مختلف و ... است .بیشتر این عوامـل , ریشه درقبـل ازانقلاـب دارد, این که یـک کشوری افروزه از توسـعه اقتصادی وصـنعتی محروم باشـد, باید اسـباب آن را درچند دهه گذشـته جست وجوکرد . علاوه بر مشـکلات متعددی که برشـمرده شد وریشه آن دررژیم گذشـته اسـت مشـکلات متعـدد جدیـدی نیز برای دولت هـای بعـد از انقلاب پیش آمـده است که وقوع جنگ تحمیلی وتحریم اقتصادی که هنوز نیزادامه دارد واز ورود تکنولوژی ودستیابی به دانش فنی جلوگیری می کنند ونیز بازسازی خرابیهای ناشی از جنگ سیل, زلزله و ... از آن جملـه اسـت . مضـاف بر آن فقرفرهنگی,تهـاجم فرهنگی وتهدیـدهای دشـمنان برای ترویـج اشـرافی گری, وتجمـل گرایی وزندگی مصرفی نیز دستیابی به اهداف عالیه توسعه را کند می کند .افزایش سطح توقعات جامعه درحالی که متناسب با آن از رشد وتوسـعه مناسب برخوردارنگردد نه تنها به توسعه کمک نمی کند بلکه از موانع توسعه بشمار می رود. مضاف براینها نظام جمهوری اسـلامی ومسولاـن رده هـای مختلف نیز دچار کاستی ها وتقصـیرهای فراوانی بوده انـد وغالباً بجای آنکه به ریشه یابی علل وعوامل مشـکلات بپردازنـد وزمینه های گرایش های غیر معقول ومصـرف گرارا شـناسایی ودرمان کننـد ترجیـح دادند با انتساب مشـکلات جامعه به دشـمنان خارجی خودشان را باگناه وبری از خطا جلوه دهنـد . این دیدگاه درتاریخ معاصـر ایران همیشه به کشوراطمه زده است . ومسولان کمتر زمینه های نفوذ دشـمن را بررسی کرده اند وحال آنکه دشمن بدون وجود زمینه مساعد ومناسب قادر به نفوذ وتغییر ارزشـهای یـک جـامعه نخواهـد بود. نکته آخر وپایـانی این که بـاو رشـما مبنی بر توام بودن شـعار(علم) وعمـل بایـد به یک فرهنـگ عمـومی تبـدیل گردد وتـک تـک اعضـای جـامعه را از انسانهـای عملگرای متعهـد ومخلص اسـتقبال نماینـد وافراد حراف

فاقدعمل را طرد نماینـد . اگر کـارو تلاـش, قـدرست و ارزش والاـی خـود را در جـامعه بیابـد بسـیاری از مشـکلات بوجـود مرتفع خو.......شـد. آقـا ی دکتر میر باقری رئیس سازمان ملی جوانان دریک مصاحبه مطبوعاتی اعلام Øه ۴۵..Ə... درصد جوانان کشور آرزوی خـدمت به مردم را دارند و۲۹ر درصـد آرزوی پول دارشدن و۷ درصد آرزوی مشـهور شدن را دارند (۱) باید تلاش کرد نزدیک به ۱۰۰ درصد جوانان آرزو داشته باشـند به مردم خدمت کنند وشهرت وثروت برای آنان اصل واساس نباشد بلکه درمرتبه دوم قرارگیرد . دراین صورت درآینده نزدیک نسـلی از مسولان خدوم وخدمتگزار برمصادر امور تکیه خواهند زد وبا همت وتلاش وصـف ناپـذیری مشـکلات را یکی پس از دیگری حـل خواهنـد کرد. ایران از نظر جمعیـت جـوان دومین کشـور دنیـا پس از اردن است(۲) وسـرمایه جوانی, سـرمایه ای بسـیارغنی وارزشـمنداست وهرکشوری که بتوانـد ازاین سـرمایه عظیم برخوردار گردد مدارج عـالیه تعـالی وتکامـل را سپری خواهـد کرد. جوان بـا تـدبیر و شور ونشـاط جوانی می توانـد بسـیاری از گره هـای مختلف سیاسـی, اجتماعی, فرهنگی, اقتصادی و ... راباز کنـد وشـما وامثال شـما بایـد تلاش و کوشـش کنیـد تا این نسل که درآینـده بسیارنزدیکی سکاندار اداره کشور خواهد شد از قابلیتهای مختلف فنی علمی برخوردار گردند دراین صورت بستر توسعه همه جانبه با کمک این سرمایه گرانقدر که در توسعه مهم ترین واساسی ترین سرمایه هستند , فراهم خواهد شد.

هرکس که می خواهــد کاری که وظیفه اش هست انجام دهــد بایــد اول تأمین شود وبعد از او کار بخواهند. چرا اقتصاد ما یک اقتصاد بیمار است؟ چرا جلوی این تورم گرفته نمی شود؟ چرا باید اینقدر هزینه ها سنگین باشد که مردم رو به اعمال خلاف بیاورند؟

پرسش

هرکس که می خواهد کاری که وظیفه اش هست انجام دهد باید اول تأمین شود وبعد از او کار بخواهند. چرا اقتصاد ما یک اقتصاد بیمار است؟ چرا جلوی این تورم گرفته نمی شود؟ چرا باید اینقدر هزینه ها سنگین باشد که مردم رو به اعمال خلاف بیاورند؟

پاسخ

ازجنابعـالی که بـه فراگیری دانش حسابـداری وحسابرسـی اشـتغال داریـد همین انتظـار می رودکه به مسائـل مـالی واقتصـادی تـوجه وعنـایت ویژه ای داشـته باشـید. هر چنـد سـایر مردم نیز به بحث عـدالت ودادگستری درنظام جمهوری اسـلامی عمیقاً توجه والتفات دارند و خواسـتار اجرای عدل علوی هسـتند ولی شـما که با مسایل مالی آشـنایی دقیق تری دارید اهمیت وضرورت آنر بیشتر درک می کنید، مانیز با همه وجود همانند شماخواستار اجرای قانون عدالت هستیم. عدالت همراه با اقامه نماز دو نشانه مهم جامعه اسلامی است وبا این دو نشانه می توان جامعه اسـلامی را شـناخت وآن را از جوامع غیر اسـلامی جـدا ساخت. اگر درجامعه ای نماز خوانده نشود ومردم، اهل نماز نباشند، آن جامعه اسلامی نیست. البته منظور پیدا شدن شماری تارک نماز ـ که دربرابر نمازگزاران ناچیزند ـ نیست، بلکه مقصود عـدم حضورنمـاز است درزنـدگی واجتمـاع، به طور عام، وعـدم مسـجد وجماعت، وفروافتادن بانگ اذان...اگر درجامعه ای عـدالت نیز حضور نداشـته باشـد، وآثار عـدالت درجامعه وشـئون حیاتی واقتصادی ومعیشتی افراد وخانواده ها ـ درهمه قشـرها ـ دیـده نشود، ودرسیاسـت ومـدیریت، وقـانونگزاری وقضـاوت، وبرنامه ریزی واجرا، ودربرخوردها وبرخورداری ها، عـدالت ملاک نباشـد، ودرمسـکن وبهـداشت، وتحصـیل وکار، وسـفر واستراحت، اصل عدالت اجرا نشود، وامکانات دراین زمینه ها درمیان عموم مردم تقسـیم نگردد، ودر راه صـیرورت متعـالی انسانی، عـدالت میزان نباشـد، واصل اساسـی عـدالت درذات برنامه ها وبرنامه ریزیها حضور نداشـته باشـد، ومردم هم ازشـرایط وامکانات" تزکیه وتعلیم ـ "که هدف اصـلی قرآن کریم است ـ برخوردار نباشـند،

وتبعیض وتفاوت بیداد کند....به یقین چنین جامعه ای اسلامی نیست. اگر درجامعه ای مردم بسیاری برای رسیدن به اهداف قرآنی توان نیابند، از فشار نیازمندی وفراموش شدگی ، همچنین زیادی ساعتهای کار واستثمارشدن، نتوانند به تعلیم وتربیت ـ بلکه تکالیف ـ دینی خود بپردازند، آیا آن جامعه چگونه قرآنی واسلامی به شمار خواهد آمد؟ عدالت رکن عمده جامعه اسلامی است. وروشن است که هیچ چیز بدون رکن خود پدیدار نخواهد گشت وتحقق نخواهد یافت. امام باقر"ع "می فرمایند : پیامبر" ص ("هنگامی که خواست جامعه اسلامی را بنیاد گذارد)، سنت های جاهلیت را از میان برد، واز آغاز، جامعه اسلامی را با عدالت بنیاد گذارد".استقبل الناس بالعدل" "۲ "وامام علی بن ابیطالب علیه السلام می فرماید" :العدل رأس الایمان""۳ ("سر ایمان اجرای عدالت است) از این تعلیم بزرگ می فهمیم که : اگر ایمان (دین داشتن، عمل به دین)را به پیکری همانند کنیم، سرآن پیکر عدالت است. وآیا پیکر بی سر چه خواهد بود؟ میته ، مردار...واگر جامعه ای میته و مردار شد، یعنی به حیات عدل زنده نبود، وبا روح عدالت جان نیافت، دیگر از چه ارزشی سخن می توان گفت؟ پس بفهمیم که" ان الله یأمر بالعدل "را وبفهمیم" العدل رأس الایمان "را و بفهمیم" العدل حیاه الاحکام "را. اگر عدالت باشد فقر نیست. درقرآن کریم آمده است" : ان الله یأمر بالعدل" "...۴" (خداوند بطور قطع اجرای عدالت را واجب کرده است) وچون ما درباره فهم معارف واصول ومسائل ومبانی قرآنی ـ به نص خود قرآن ـ مأموریم که به معصوم (اهل الذکر) مراجعه کنیم، ومقصود قرآنی را دراحادیث و تعالیم آنان بجوییم، به حدیثهایی عجیب وتعلیم هایی عظیم می رسیم. دراینجا یکی از آن احادیث که در"کافی "آمده است کافی است. امام صادق" ع "فرمود" : ان الناس یستغنون اذا عدل بینهم"" ...۵ ("مردمان اگر عدالتی درمیان باشد، همه بی نیاز خواهند گشت.) این حدیث به صراحت می گوید،اگر عدالت باشد فقر نیست، واگر فقر باشد عدالت نیست. جامعه سرمایه داری وتکاثر وتبعیض جامعه عدل نیست. وجامعه فاقد عدل جامعه ای قرآنی نیست. درجامعه به هر میزان فقر ومحرومیت وفاصله‌های معیشتی وکمبود داشتن وحرمان دیدن وجود داشته باشد، به همان میزان ظلم وجود دارد . وباید همزمان با یکدیگر فریاد بزنیم مدعیان مسلمانی به کمک محرومان بشتابید، ای معتقدان به خدا، آنان را حذف نکنید، و ای باور داران به قبر وقیامت، اندکی به مشکلات آنان بیندیشید، و ای امت قرآن، اقامه قسط وعدل وتأمین زندگی سالم برای همه افراد را، درپناه قسط وعدل، وجهۀ همت خویش سازید، و ای انقلاب کردگان انقلابی باشید، شاید بدین گونه خدا ازما راضی گردد، ودل امام زمان"ع "شاد شود، وآبروی دین خدا محفوظ ماند، وجامعه دستخوش تزلزل های زیان خیز نگردد، وتا خداوند رحمان، تاریکی های سخت تر ازجهنم قبر وقیامت ما را، با نور حاصل از این عمل صالح وفریضۀ بزرگ (رسیدگی به خلق خدا وخدمت به آنان)، به روشنی بدل سازد، وراهی به سوی نجات ورهایی، درآن گذرگاههای مخوف وپرگرفتاری، درپیش همه بگشاید. مجلس و وکلاـ باید نسبت به این وظیفه بسیار مهم همواره حساس باشند واحساس مسؤلیت خدایی وسنگینی بکنند. دولتمردان ومسولان اجرایی باید درراه انجام دادن دقیق این وظایف از هیچ کوششی دریغ نورزند، بلکه نباید تا به انجام تکلیف یقین پیدا نکرده اند آرام بگیرند. وثروتهایی که متعلق به قشرهای ملت است باید به خود آنان باز گردد. صدقه سری دادن مطرح نیست، تأمین آبرومندانه مقصود است. مسؤلان قضایی باید با اسراف ها وتبذیرها وحیف ومیل ها وغارتها وچپاول ها و... با نهایت دقت وبراساس عدالت وقسط رسیدگی و برخورد نمایند. امثال من وشما نباید حقایق راکتمان کنیم، وتعالیم اسلامی وزندگی بزرگان دین وسیره حکومت امیرمؤمنان را تا حد امکان گوشزد کنیم واز حاکمان ومسؤلان بخواهیم خود را به سیره و منش علوی محک بزنند . ما موظفیم یاد آوری کنیم پیامبر اکرم"ص "دولت را مسؤل مستقیم فقر فقیران و حرمان محرومان و بی اعتقادی وبی ایمانی ساقط شدگان می‌داند" : ولم یفقر هم فیکفرهم "حاکم اسلامی نباید مردم رافقیر کند تا کافرشان سازد".۶ "پس تزریق این اصل که فقر ومحرومیت اصلی است ثابت، وحضور آن درجامعه ـ به صورت یک جریان مستمر و پذیرفته ـ قابل قبول است، ودین اسلام قبول دارد که فقیران ومستمندان درجامعه بسر ببرند ، درکنار آنان، توانگران درناز وتعمت غرق باشند، اینان هرچه می خواهند داشته باشند وآنان هر چه می خواهند نداشته باشند، حتی اندکی دارو برای کودکی مشرف به

مرگ؟ این چگونگی نه اسلام است ونه دید اسلامی. واین وضعیت نتیجه فرعونیت مالی وقارونیت غنا وتکاثر است، وهمسویی با قارونها، نه آیین انبیایی محمدی، خداوند مهربان عادل، کسی را بدون روزی ووسایل معیشت خلق نکرده است"، نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیاه الدنیا" "۷ ("ما درزندگی دنیا، روزی ـ وامکانات معیشت ـ را درمیان همه خلق تقسیم کرده وبه همه داده ایم.)پس روزی وامکانات برای همه و به اندازه همه هست. ـ البته با درجاتی متفاوت، اما نه درحد وجود وعدم، وتکاثرو فقر واتراف ومحرومیت ـ لیکن دراین میان حق قشرهایی به وسیله ایادی توانمند وصاحب قدرت وصاحب نفوذ ومرتبط غصب می گردد وبه سرقت می رود. وافزون طلبی وتمتع ومال دوستی وتنعم پرستی آنان طبقات ضعیف ومحروم را درآتش محرومیت درمی افکند ومی سوزاند. ما باید این تعالیم وحقایق را گاه گاهی، براساس تکلف شرعی، بنویسیم وبگوییم ویادآوری کنیم، تا ارزشهای اسلامی مصون بماند، تا جوانان انقلابی وغیور ودیگر آگاهان وعدالت خواهان ازدین حق سرخورده نشوند وبا همت والا از طریق رسانه ها وبیان حقایق ونیز مشارکت درصحنه های مختلف مثل انتخابات و ...به تحقق به این اهداف یاری ومدد رسانند. ما نباید فراموش کنیم تا هنگامی که جامعه به وضعیت مطلوب اسلامی، یعنی جامعه منهای فقر نرسیده است، ما نسبت به همه محرومان ومستمندان مسئولیت داریم، وباید برای رها ساختن همه آنان از چنگال فقر ومحرومیت اقدام کنیم، بلکه باید گفت این مسؤلیت درباره بینوایان جهان ومستمندان عالم وجود دارد. مسلمان باید درباره مسلمان محروم درهر جا که باشد حساس باشد وخود را مسؤل بداند، وتا آنجا که می تواند برای رسیدگی به محرومان وضعیفان ومستمندان ونجات آنان کمک کند، چون همه بندگان خدایند – اگرچه خود جاهل باشند یا غافل یا منکر ـ درخاتمه مجدداً ضمن تأیید گفتار دلسوزانه شمایادآوری می کنیم ما وظیفه داریم هرآنچه از دستمان ساخته است از بیان حقایق، اعتراض، انتقاد ونیز انتخاب افرادی شایسته ولایق برای وکالت مجلس، شوراها و ...به تحقق این امر کمک کنیم مسلم بدانید اگر بتوانیم با یک بسیج عمومی وامر به معروف ونهی ازمنکر زشتی اتراف وثروت اندوزی نامشروع ونیز اجرای عدالت وعدالتخواهی ورسیدگی به محرومان ومستضعفان را درجامعه به ارزش هایی متعالی تبدیل کنیم گام بلندی دراین راستا برداشته ایم. بدانیم که فشار افکار عمومی در بسیاری از زمینه ها بسیار کارساز است. مأیوس نباشیم که عمل کوچک ما تأثیری ندارد عمل فردی ما هرچند کوچک باشد مانند آن سنگ کوچک دردریا موج ایجاد می کند واگر این امواج زیاد شود تأثیر فراوان خواهند داشت دانشجوی ارجمند این نکته نیز قابل توجه وتعمق است که علی رغم این مسایل به جرأت می توان ادعا کرد نظام جمهوری اسلامی نسبت به بسیاری از نظام های موجوددنیا نزدیک ترین نظام به نظام عدل علوی است اگر چه با آن نظام فاصله بسیارزیادی دارد. (۱) هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمه ....(سوره جمعه/۲و...) (۲) التهذیب شیخ طوسی،ج۶، ص۱۵۴ (۳) غررالحکم، ص۳۹ (۴) سوره نحل/۹۰ (۵) کافی، ج۳، ص۵۶۸ (۶) اصول کافی، ج۱، ص۴۰۶ سوره زخرف/۳۲

چرا در جامعه ای که خمس وزکات داده می شود مالیات گرفته می شود؟

پرسش

چرا در جامعه ای که خمس وزکات داده می شود مالیات گرفته می شود؟

پاسخ

ابتدا بایـد درمورد سؤال جنابعالی مختصری در خصوص مالیات دراسلام وانواع آن اشاره ای بنمائیم وسپس به اصل جواب سؤال شما بپردازیم. درحکومتهای قبل از اسلام وحکومت قبل از انقلاب اخیرایران و بسیاری از حکومت های طاغوتی واستعمارگر جهان چنین رسم بود که مالیاتهای سنگینی برطبقات فقیر ومتوسط می بستند وپادشاهان و درباریان واعیان واشراف از پرداخت هر نوع مالیات معاف بودند ویا با نیرنگهای قانونی خود را معاف می کردند. طبقات فقیر با محرومیت در خدمت اشراف وثروتمندان زندگی می‌کردند. و درباریان واشراف با گرفتن مالیات، خون طبقهٔ محروم را می مکیدند وبیشتر آنها را صرف بنای کاخها وتجملات خود می کردند. اسلام این وضع را به کلی دگرگون ساخت و چند نوع مالیات برثروتمندان برای مصلحت فقرا واز بین بردن فقر در جامعه براساس عدالت اجتماعی مقرر داشت که در هیچ یک از مکتب های جدید نظیر آن یافت نمی شود.امتیاز دیگر مالیات اسلام این است که پرداخت آن از عبادات مهم است و اداره کنندگان ومسئولین تبلیغات اسلامی ودینی با بالا بردن نیروی انسان وروح انسانیت وانسان دوستی ومبارزه با تجمل پرستی واسراف وتبذیر، کاری می کنند که ثروتمندان خود با میل واشتیاق نسبت بر پرداخت آن مبادرت ورزند، بنابراین حکومت اسلامی در کمترموردی احتیاج به اعمال زور برای دریافت مالیات خواهد شد. درقانون اسلام چند گونه مالیات است که بعضی ازآنها به طور اجبار گرفته می شود وبعضی به طور اختیار دریافت می شود آن مالیاتها که به طور اجبار گرفته می شود به دو گونه است : مالیات سالانه وهمیشگی وآن در وقتی است که کشور درآرامش است ومورد تهاجم اجانب نیست یا انقلابی در داخل کشور نیست. مالیات فوق العاده وآن در وقت جنگ وبحرانهای دیگر است. این مالیات که در این موقع گرفته می شود، میزان محدودی ندارد ومالیات غیر محدود باید آنرا نامید زیرا بسته به نظر دولت اسلامی است. واین چون مالیات غیر مستقیم است البته در وقتی گرفته می شود که مالیات مستقیم (که به آن اشاره خواهد شد) از عهده جلوگیری از انقلاب کشور برنیاید. در این موقع دولت هر قدر احتیاج داشت از مردم می گیرد، اگر صلاح دانست بعنوان قرض والا به عنوان مالیات غیر مستقیم و فوق العاده به مقدار نیازمندی کشور ـ والتبه از روی تقسیم عادلانه دریافت آن انجام می گیرد ـ حتی اگر نیازمند تمام اموال توده شد، مقدار زائد از مخارج ضروت را ازآنها می گیرد وبرای استقلال کشور اسلامی خرج می کند چنانکه در این موقع تمام افراد توده(مردم) به عنوان نظام اجباری باید درجبهه های جنگی حاضر شوند وبرای استقلال کشور اسلامی فدا کاری کنند. (مالیات مستقیم) : اما مالیاتهای مستقیم که برای اداره کشور و هزینه های احتیاطی ومصالح کشوری ولشکری به طور اجبار باید مردم به دولت بدهند چند گونه است : ۱. خراج : مالیاتی که از اراضی خراجیه گرفته می شود وآن اراضی کشورهائی است که دولت اسلامی آنها را فتح کرده ودرآنوقت که فتح کرده آن اراضی آباد بوده اند یعنی افتاده و موات نبوده اند. ۲. مالیات ۲۰٪ که همان خمس می باشد (توضیح مفصل آن در رساله های عملیه وکتب فقهی آمده است) ۳. مالیات جنس :که همان زکات می باشد(توضیح مفصل این مطلب نیز در رسانه های عملیه و...) ۴. جزیه : که این مالیات برنفوس واراضی است که از اهل ذمه (یهودیها ومسیحیها که در پناه اسلام به سرمی برند) گرفته می شود هر طور و هر قدر که دولت مقتضی بداند. ۵. ارث بلا وارث : از درآمدهائی که دولت به طور اجبار می گیرد، ارث کسانی است که بمیرند و وارث نداشته باشند، چه مسلم باشندو چه کافرحربی باشند یا ذمی، که در این صورت کلیهٔ اموال آنها (پس از مرگ) ضبط دولت می‌شود. و درمصالح مردم وکشور خرج می گردد. با مراجعه به تاریخ اسلام ومتون فقهی به منابع مالی بر می خوریم که برای تأمین هزینه ها ومخارج دولت اجرای برنامه‌ها وراه اندازی خدمات عمومی در سطح وسیع کفایت می کنند. ازدیدگاه حضرت امام خمینی"ره "خمس به عنوان مالیات در اختیار حاکم اسلامی قرار می گیرد : وحکومت برمبنای مصالح اجتماعی نحوهٔ توزیع وهزینه سازی آنرا تعیین می کند، در این راستا کلیه نیازمندان از جمله گروههای سه گانه متذکر درآیه ۴۱ از سوره انفال می بایستی تأمین شوند. حضرت امام خمینی"ره "می فرمایند" :مالیاتهائی که اسلام مقرر داشته وطرح بودجه ای که ریخته نشان می دهد تنها برای سد رمق فقرا وسادات فقیر نیست بلکه برای تشکیل حکومت وتأمین مخارج ضروری یک دولت بزرگ است. مثلاً خمس یکی از درآمدهائی هنگفتی

است که به بیت المال می ریزد، طبق مذهب ما از تمام منافع کشاورزی، تجارت، منابع زیرزمینی و روزمینی ویا به طور کلی از کلیه منافع و عواید بطرز عادلانه ای گرفته می شود، به طوری که از سبزی فروشی درب این مسجد تا کسی که به کشتیرانی اشتغال دارد یا معدن استخراج می کند همه را شامل می شود. منظور از چنین مالیاتی فقط رفع احتیاج سید و روحانی نیست، بلکه قضیه مهمتر از اینهاست ـ اگر حکومت اسلامی تحقق پیدا کند باید با همین مالیاتهائی که داریم یعنی خمس وزکات که البته مالیات اخیر زیاد نیست، جزیه وخراجات....اداره می شود""۱ "پس معلوم می شود خمس وزکات هم جزء مالیات است منتهی به طور عادلانه توسط حاکم اسلامی برای نیازمندان وفقرا وسادات نیازمند وتشکیل حکومت اسلامی ومخارج آن مصرف می شود. واین کاری است که قبلًا هم بوده وموردتأیید ائمه معصومین"ع "می باشد. واما درخصوص سؤال شما عرض می کنیم که خمس وزکات حقی شرعی می باشد که مانند روزه ونماز واز طرف شارع مقدس برکسانی که شرایط آن را دارند واجب شده است که آیات وروایات ودلائل زیادی"۱ "هم برآن اقامه شده که به نظر می رسد الآن جای بحث آنها نباشد. واما مالیات حقی حکومتی است که جهت هزینه های تأمین امنیت وحفظ کشور از تجاوزات داخل وخارج است تا مردم، کشور، ناموس واموالشان درامنیت کامل باشند وهمچنین برای کشیدن جاده ها، ساختن مدارس وبیمارستانها وسایرنیازهای اجتماع می باشد".۲ "بیان این نکته نیز لازم است که بزرگان دین ما فرموده اند در صورتیکه ضرورتی برای جامعهٔ اسلامی پیش آید وهیچ راهی برای حل آن، جز مالیاتهای جدید نباشد، حکومت اسلامی می تواند به مقدار لازم مالیات وضع کند ورعایت عدالت دینی در این امر واجب می باشد".۳ "وهمچنین باید به این نکته توجه داشته باشیم که مالیات هیچگاه جزء خمس وزکات حساب نمی شود، ونمی توان آنرا به جای خمس وزکات محسوب داشت هر چند ممکن است طبق نظر حاکم شرع و ولی فقیه عادل گاهی اوقات مورد مصرف آنها یکی شود وآنهم نیست مگر به خاطر مصلحت جامعه و مسلمانان، زیرا که مالیات مانند مال الاجاره ی منزل با اجرت دکتر وکارگر است. اگر شما مثلًا کارگری را استخدام کنید که کوچهٔ شما را تمیز کند آیا هزینه ی آن ازباب خمس حساب می شود یا مؤونه سال شما است؟ مصارف مالیات همه از این قبیل است".۴ "در آخر ضمن آرزوی موفقیت درعلم وعمل خالصانه برای جنابعالی به استفتائی از مقام معظم رهبری "حفظه ا ("...ج۲،اجوبه الاستفتائات ص۳۵۵) اشاره می نمائیم : س ۹۰۴ ـ بعضی از افراد و شرکت ها و مؤسسات خصوصی ودولتی برای فرار از پرداخت مالیات وعوارضی که دولت مستحق دریافت آن است. از راههای مختلف مبادرت به مخفی کردن بعضی حقایق می کنند، آیا این کار برای آنها جائز است؟ جواب ـ خودداری کردن از اجرای قوانین دولت اسلامی جمهوری اسلامی وعدم پرداخت مالیات وعوارض وسایر حقوق قانونی دولت اسلامی برای هیچکس جائز نیست. منابع : رساله نوین،مسائل اقتصادی،ترجمه وتوضیح عبدالکریم بی آزادشیرازی،ص۶۹ به بعد،تقریباً عین مطالب و فشرده آن (۱)و (۲) کتاب بررسی اندیشه های اقتصادی امام خمینی "ره، "ص۱۳۷به بعد (۳)،(۴)،(۵)،(۶) فلسفه اسرار احکام، ج۲،محمد وحیدی،به نقل از تفسیرنمونه ج۸وسائل الشیعه ج۶، الفردوس الاعلی ص۵۴

۱ـ با اینکه ۲۵ سال از پیروزی انقلاب اسلامی ایران می گذرد ولی هنوز اقتصاد ما الگو گرفته از غرب و بانک جهانی است لطفا بفرمایید چرا به مسائل کاربردی پرداخته نمی شود و برنامه اقتصاد اسلامی ارائه و اجرا نمی شود ؟ لطفا توضیح دهید

پرسش

۱ـ با اینکه ۲۵ سال از پیروزی انقلاب اسلامی ایران می گذرد ولی هنوز اقتصاد ما الگو گرفته از غرب و بانک جهانی است لطفا بفرمایید چرا به مسائل کاربردی پرداخته نمی شود و برنامه اقتصاد اسلامی ارائه و اجرا نمی شود ؟ لطفا توضیح دهید

پاسخ

دلایلی که به ذهن من می رسد اینها است: (ممکن است ادله دیگری هم وجود داشته باشد، خودتان هم فکر کنید) ۱ـ برای این که در یک جامعه اقتصاد اسلامی اجرا شود، لازم است افرادی که با مفاهیم، موضوعات و احکام اسلامی آشنا هستند، در آن جامعه حضور داشته باشند. متأسفانه جامعه ما در ۲۵ سال گذشته از این نظر با کمبود شدید نیروهایی فکری متخصص در اقتصاد اسلامی مواجه بوده است. ۲ـ علاوه بر این، برای این که یک نظام اقتصادی در یک جامعه حکمفرما شود، باید پیشاپیش مجموعه ای منظم و مدون از آموزه های آن نظام در اختیار برنامه ریزان اقتصادی جامعه باشد. با توجه به این که تقریبا در تمامی طول حیات اسلام، نظام اقتصادی آن مورد غفلت بوده و به جز در دوره ای کوتاه در صدر اسلام، نظام اقتصادی اسلامی در جامعه جریان نداشته است، لذا بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دست دولتمردان از این نظر خالی بود و مجموعه ای منظم و مدون که به آن ها بگوید برای حاکم ساختن اقتصاد اسلامی چه باید بکنند در اختیار نداشتند. از آن زمان تاکنون در این زمینه کارهایی شده است و مطالعات خوبی درباره اقتصاد اسلامی به انجام رسیده ولی از نتایج مطالعات مزبور برای اسلامی کردن اقتصاد ایران بهره برداری بایسته نشده است. چرا بند ۳ را ببینید. ۳ـ در بند قبل گفتیم که در۲۵ ساله گذشته تلاش های نظری برای اسلامی کردن اقتصاد ایران انجام شده ولی در مرحله عملی مورد بهره برداری قرار نگرفته است. علت های بلا استفاده ماندن تحقیقات مزبور و در نتیجه جدا ماندن اقتصاد ایران از اقتصاد اسلامی از این قرارند: اولاـ در بخشهایی از تاریخ بعد انقلاب، متأسفانه سکان اقتصاد کشور در دست کسانی بوده است که اعتقاد به چیزی به نام اقتصاد اسلامی نداشته اند و لذا به تحقیقاتی که در این زمینه انجام می شده وقعی نمی نهادند. ثانیاـ بروز مسائلی جدید در عرصه اقتصاد بین الملل که طبعا آثار آن در ایران هم ظاهر می شد، در پاره ای از موارد نتایج تحقیقات قبلی را تحت الشعاع قرار می داد و کارایی آن ها کاهش می یافت. به عنوان مثال: قانون بانکداری بدون ربا که هنوز هم به طور کامل و دقیق اجرا نشده، با مسئله جدیدی در اقتصاد بین الملل مواجه شده که قادر به پاسخگویی به آن نیست و برای مواجهه با آن باید تحقیقات جدیدی انجام شود، این مسأله جدید، رواج روز افزون تجارت الکترونیک و پول الکترونیک است که به هر حال، ملاحظات خاص خودش را دارد و باید احکام اسلامی آن مورد مطالعه قرار گیرد. ۴ـ دلیل دیگر برای حاکم نشدن اقتصاد اسلامی این است که در جامعه ما متأسفانه زمینه فرهنگی لازم برای رواج اقتصاد اسلامی ایجاد نشده است. نمی توان یک نظام اقتصادی را به جامعه ای که به لحاظ فرهنگی هنوز آماده پذیرش آن نیست، تحمیل کرد. در این زمینه (فرهنگ سازی برای اقتصاد اسلامی) متأسفانه خیلی کم کار کرده ایم و کارنامه قابل قبولی نداریم. ۵ـ با این همه، یک نقطه روشن و امیدوارکننده وجود دارد و آن اراده جدی مسئولان نظام (مسئولان رده بالا) در همه سالهای پس از پیروزی انقلاب برای اسلامی کردن اقتصاد ایران است. اگر این اراده نمی بود، همین قدر هم که پیش رفته ایم، جلو نمی رفتیم. و اگر این شعله همچنان فروزان بماند ـ انشاءالله می توان امیدوار بود که تدابیر جدی برای فرهنگ سازی، نظریه پردازی و اجرای اقتصاد اسلامی اتخاذ شود. انشاءالله

نوسازی صنعتی در کشور ایران , کره و ژاپن تقریبا همزمان شروع شده است ولی آنها به پیشرفت اقتصادی دست یافته اند و ما هنوز مصرف کننده ایم ؟

پرسش

نوسازی صنعتی در کشور ایران , کره و ژاپن تقریبا همزمان شروع شده است ولی آنها به پیشرفت اقتصادی دست یافته اند و ما هنوز مصرف کننده ایم ؟

پاسخ

این مسئله دارای علل و عوامل متعددی است اگر در روند سازندگی کشورهایی مانند ژاپن و کره که طی چندین دهه خود را از مرز یک کشور عقب افتاده به کشورهای توسعه یافته رسانده اند, مطالعه ای صورت گیرد الگویی از استراتژی آن ها استخراج می گردد که کم و بیش مراحل زیر را در بر دارد: ۱- اصلاحات وسیع با اولویت دادن در تخصیص منابع به نظام های آموزشی و تربیتی ; ۲- تلاش سازمان یافته برای دست یابی به علم و تکنولوژی جدید و بومی سازی آن در چهار چوب نیازهای جامعه خود; ۳- حرکت در چهار چوب برنامه ای منظم برای سامان دهی زیرساخت های اقتصادی ; ۴- بازسازی بخش خصوصی توسط دولت در چهار چوب مصالح ملی ; ۵- توجه به ارزش های ملی و هویت فرهنگی در انتخاب الگوی توسعه ; ۶- شناخت دقیق واقعیات جامعه و درک امکانات و محدودیت های کشور ;در اقدامات این کشورها عمدتا "بهبود نقش انسانها در توسعه مورد توجه بوده است ; لذا اصلاحات را از نهادهای آموزشی و فرهنگی شروع کرده و به موازات آن نهادها و ساختارهای اجرایی را اصلاح کرده اند. ژاپنی ها زمانی که استراتژی توسعه خود را ترسیم می نمودند, آینده کشور را بر محور سه رشته عمده الکترونیک , انفورماتیک و بیوتکنولوژی سازمان دادند. این انتخاب بر اساس درک درست محدودیت های اساسی این کشور در زمینه مواد خام و انرژی و سمت گیری بر بنای امکانات موجود بود ; زیرا در این سه رشته تکیه گاه اساسی سرمایه های انباشته شده انسانی بود که ژاپنی ها سطح بسیار بالایی از آن را دارا بودند. (موئمنی , فرشاد, کالبدشناسی یک برنامه توسعه , ص ۴۴) در انتقال تکنولوژی و صنایع , بدون نیروی انسانی کار آمد و دانش لازم چیزی جز وارد کردن دستگاه , فن و تکنسین خارجی نخواهد بود, که خود به آفت مهارت زدایی از جمعیت بومی می انجامد ; بنابراین مسئله اساسی سازگاری انتقال تکنولوژی با توسعه درون زاست توسعه ژاپن در زمینه های گوناگون از جمله صنعت بر آیند تقلید فنون وارداتی بیگانه نبود بلکه حاصل دو فرایند موازی و مستمر فرایندهای انطباق و نوآوری بود. تجربه ژاپن به خوبی نشان داد که از یک طرف انتقال تکنولوژی لزوما "مستلزم تقلید صرف نیست و از سوی دیگر باید بر مبنای وفاق ملی توانایی ها و امکانات محلی چشم دوخت و به مشارکت مردم در اجرای توسعه درون زا توجه داشت . رعایت این نکات باعث رشد و نوآوری در عرصه های گوناگون صنعت , تکنولوژی و... در جوامعی مانند ژاپن , کره و برخی از کشورهای جنوب شرق آسیا شده است ; در مقابل عدم پیشرفت و مشکلاتی که برخی از جوامع مانند ایران دارند بر اثر رعایت موارد فوق می باشد نگاهی گذرا به الگوهای قبل و بعد از انقلاب اسلامی این واقعیت را آشکار می سازد که عدم انتخاب الگوهای صحیح و مناسب کشور را در مدارهای توسعه نیافتگی نگه داشته است . منابع در آمدی نفت این فرصت را فراهم ساخت که با دلارهای نفتی اولویت اقدامات توسعه ای رژیم گذشته بدون توجه به نظام های فرهنگی و اصلاحات ساختاری از ساخت فیزیکی جامعه شروع شود. در آمدهای حاصل از صدور نفت خام در کنار وابستگی و فساد رژیم شاهنشاهی آثار نامطلوب متعددی در برداشت ; از قبیل : ۱- ایجاد نظام بزرگ دولتی مصرف کننده منابع و مخرب سازندگی و توسعه ; ۲- به وجود نیامدن نظام های آماری و اطلاعات برای شناخت تحولات جامعه در ابعاد مختلف به عنوان پشتوانه برای نظام های برنامه ریزی ; ۳- به وجود نیامدن نظام های نظارتی و ارزش یابی ; ۴- عدم شکل گیری بخش خصوصی سالم و فعال در خدمت منابع ملی ; ۵- عدم انتقال علم و فن آوری مناسب با ساختارهای مختلف اقتصادی , سیاسی , مدیریتی و فرهنگی . متائسفانه این روند بعد از انقلاب اسلامی خصوصا "بعد از جنگ تحمیلی ادامه یافت آثار نامطلوب خود را بر بخش های اقتصادی , صنایع و... بر جای نهاد. امید می رود با توجه به بازنگری ها اقداماتی در زمینه پیشرفت بخش صنعت و سایر بخش های کشور در حال اقدام می باشد شاهد پیشرفت و نوآوری های جدید متناسب با نیازها وارزش های جامعه باشیم . برای آگاهی بیشتر ر.ک : ۱- محمد تقی نظر پور, ارزشها و

توسعه , ص ۹۳ ۲- فرامرز رفیع پور, توسعه و تضاد, ص ۵۴۹ ۳- حسن بنیانیان , مدلی بر آسیب شناسی انقلاب اسلامی , ص ۱۴۳)

بیمه

آیا بیمه عقد لازم است یا جایز؟

پرسش

آیا بیمه عقد لازم است یا جایز؟

پاسخ

این مسئله نیز در فقه مطرح است که اصل در همه عقود، لزوم است. اصل اولی در همه عقـدها لازم بودن است، مگر اینکه دلیلی بر جـایز بودن داشـته باشـیم. بنـابراین اگر مـا معـامله بیمه را معـامله بی مانعی تشخصـی دهیم، معامله غیر قابل برگشت هم هست؛ یعنی بیمه‌گر یا بیمه‌گزار حق نـدارد بعد از بسـتن قرارداد معامله، آن را بهم بزند، مگر دو طرف حاضـر بشوند که در این صورت اسم آن می شـود اِقـاله یـا تقائُـل، یعنی دو طرف می خواهنـد معـامله را بهم بزننـد. دو طرف، هر عقـد لازمی را می تواننـد بهم بزننـد، ولی خاصـیت عقـد لازم این است که یک طرف به تنهایی نمی توانـد آن را بهم بزند. پس، از جمله خصوصـیات عقد بیمه ـ اگر بیمه را یک عقد جداگانه بدانیم ـ این است که عقد لازم است.

چه چیز باعث شده است تا بیمه، عملی معقول و مشروع به شمار رود ؟

پرسش

چه چیز باعث شده است تا بیمه، عملی معقول و مشروع به شمار رود ؟

پاسخ

آنچه که بیمه را یک عمل معقول و مشـروع می‌کنـد، نفس تعهد بیمه‌گر است. در بیمه، بیمه‌گر متعهد می‌شود که درصورت وقوع حادثه یا بروز خسارت ،آن را جبران کنـد یا فلان مبلغ پول بدهـد. این تعهـد بیمه گر برای بیمه گـذار ارزش دارد؛ یعنی بیمه گـذار آدمی است که اگر این تعهد نباشد، همیشه یک حالت دلهره دارد که اگر حریقی بیاید و مال‌التجارهٔ من از بین برود من خاک نشین خواهم شـد، اگر من فوت بکنم ورثـهٔ من چنین خواهنـد شـد. یـک حالت ناراحتی و اضـطرابی دارد، دنبال کسب اطمینان می گردد. کـار بیمه گر این است که به او تـأمین می‌دهـد؛ یعنی وقـتی او متعهـد شـد که در صورت وقوع حـادثه یـا بروز خسـارت، من جبران می‌کنم، آن اضـطراب و ناراحتی بیمه گزار را از بین می برد . در زبان عربی بیمه را تأمین می‌گویند و این لغت بسیار خوبی بوده که برایش انتخاب کرده‌انـد. بیمه‌گر به بیمه گزار تأمین می‌دهد، امنیت خاطر می‌دهد. همین عمل ارزش دارد. اصـلاً ارزش کار بیمه‌گر

که در متن معامله قرار گرفته، پولی نیست که بعدها می‌خواهد بپردازد که بگویید این پول مجهول است و چون مجهول است، عقد باطل است. آنچه که در اینجا ارزش دارد این است که بیمه گر متعهد می‌شود. این تعهد برای بیمه‌گزار ارزش دارد. بیمه گزار پول را در ازای این تعهد می‌دهد. ولی این تعهد، یک تعهد خالی نیست، تعهدی است که «اَلْمُؤْمِنونَ عِنْدَ شُروطِهِمْ» هر کس که تعهدی کرد باید به تعهد خود وفا کند. لهذا فقها گفته اند اگر ما بخواهیم بیمه را داخل در یکی از عقود معمول درآوریم، نزدیکترین مسئله فقهی به مسئلهٔ بیمه، مسئلهٔ ضمان است، کتاب الضمان: (کتاب ضمانت) چون ضمانت تعهد است.

چه چیز باعث شده است تا بیمه، عملی معقول و مشروع به شمار رود ؟

پرسش

چه چیز باعث شده است تا بیمه، عملی معقول و مشروع به شمار رود ؟

پاسخ

آنچه که بیمه را یک عمل معقول و مشروع می‌کند، نفس تعهد بیمه‌گر است. در بیمه، بیمه‌گر متعهد می‌شود که درصورت وقوع حادثه یا بروز خسارت ،آن را جبران کند یا فلان مبلغ پول بدهد. این تعهد بیمه گر برای بیمه گذار ارزش دارد؛ یعنی بیمه گذار آدمی است که اگر این تعهد نباشد، همیشه یک حالت دلهره دارد که اگر حریقی بیاید و مال‌التجارهٔ من از بین برود من خاک نشین خواهم شد، اگر من فوت بکنم ورثهٔ من چنین خواهند شد. یک حالت ناراحتی و اضطرابی دارد، دنبال کسب اطمینان می گردد. کار بیمه گر این است که به او تأمین می‌دهد؛ یعنی وقتی او متعهد شد که در صورت وقوع حادثه یا بروز خسارت، من جبران می کنم، آن اضطراب و ناراحتی بیمه گزار را از بین می برد . در زبان عربی بیمه را تأمین می گویند و این لغت بسیار خوبی بوده که برایش انتخاب کرده‌اند. بیمه‌گر به بیمه گزار تأمین می‌دهد، امنیت خاطر می‌دهد. همین عمل ارزش دارد. اصلاً ارزش کار بیمه‌گر که در متن معامله قرار گرفته، پولی نیست که بعدها می‌خواهد بپردازد که بگویید این پول مجهول است و چون مجهول است، عقد باطل است. آنچه که در اینجا ارزش دارد این است که بیمه گر متعهد می‌شود. این تعهد برای بیمه‌گزار ارزش دارد. بیمه گزار پول را در ازای این تعهد می‌دهد. ولی این تعهد، یک تعهد خالی نیست، تعهدی است که «اَلْمُؤْمِنونَ عِنْدَ شُروطِهِمْ» هر کس که تعهدی کرد باید به تعهد خود وفا کند. لهذا فقها گفته اند اگر ما بخواهیم بیمه را داخل در یکی از عقود معمول درآوریم، نزدیکترین مسئله فقهی به مسئلهٔ بیمه، مسئلهٔ ضمان است، کتاب الضمان: (کتاب ضمانت) چون ضمانت تعهد است.

آیا بیمه نوعی قمار نیست؟

پرسش

آیا بیمه نوعی قمار نیست؟

پاسخ

فقها هیچ احتمال نداده‌اند که بیمه داخل در باب قمار بشود و وجهی هم ندارد که ما بیمه را داخل در باب قمار بدانیم. صرف به خطر انداختن، ملاک قمار نیست. گفتیم [برای صحت یک معامله] باید آن استثناها وجود نداشته باشد. در با ب معاملات، ریشه استثناها آن چیزی است که در آیهٔ قرآن آمده که قمار هم یکی از مصداقهای آن است: «وَلا ـ تَأْكُلوا اَمْوالَكُم ْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ» بقره/۱۸۸ مقصود این است که وقتی پول شما در میان شما گردش می کند، بیهوده گردش نکند؛ یعنی توأم باشد با یک هدف عقلایی به اصطلاح فقها. انسان یک وقت می‌بخشد؛ بخشیدن در مواردی یک کار انسانی است؛ یعنی یک نیاز انسانی است. انسان در موردی می‌خواهد که جود کرده باشد. این یک کار بیهوده نیست. یا وقتی انسان جنس خودش را به طرف می‌فروشد، در مقابل پول می گیرد. یا انسان پول می‌دهد در مقابل از معلم درس می گیرد. باز پول بیهوده گردش نکرده. ولی در مورد قمار و امور شبه قمار، پول از دست طرف بیرون می‌رود بدون اینکه چیزی کسب کرده باشد. از نظر شارع این پول بیهوده بیرون رفته است. ولی در مورد بیمه اینطور نیست. بیمه یک هدف عقلایی دارد. انسان تأمین می گیرد و در مواردی ـ اگر خسارتی یا حادثه‌ای پیش آید ـ غیر از تأمین، پول هم می گیرد و بنابر این پولی که بیمه‌گزار می دهد هرگز مصداق «وَلا تَأْكُلوا اَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ» نیست.

ربا و قرض‌الحسنه

دیدگاه قرآن را در باره ربا خواری بیان فرمایید.

پرسش

دیدگاه قرآن را در باره ربا خواری بیان فرمایید.

پاسخ

یکی دیگر از کارهای مالی، که قرآن، به شدت، مسلمانان را از دست زدن به آن نهی فرموده، ربا خواری است. معامله ربوی، کم و بیش در همه زمان و در همه جوامع وجود داشته است و امروزه نیز وجود دارد به ویژه در عصر پیامبر اسلام این عمل رواج بسیار داشته و یکی از مفاسد اقتصادی جامعه جاهلی بوده است. برخورد قرآن با پدیده ربا خواری، بسیار تند و تهدید آمیز است و ما در اینجا به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم: (الذین یأکلون الربوا لایقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل الربوا و احل الله البیع و حرم الربوا فمن جائه موعظهٔ من ربه فانتهی فله ما سلف و امره الی الله و من عاد فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون) (۱) ((کسانی که ربا می خورند نمی ایستند (یا در قیامت از قبر بر نمی خیزند) مگر همانند کسی که با تأثیر شیطان دیوانه شده باشد این که (اینان) مرتکب ربا خواری می شوند، بدان علت است که می گویند (و معتقدند) که خرید و فروش هم مثل رباست و (چون خرید و فروش حلال است پس ربا هم حلال است) در صورتی که خداوند خرید و فروش را حلال و ربا خواری را حرام و منع کرده است. پس آن کسی که اندرز خداوند به او رسیده و (تحت تأثیر آن موعظه و اندرز) به این عمل زشت پایان داد، خداوند از گذشته او در گذرد و در پایان، سر و کارش با خدا باشد و هر کس که به این عمل باز گردد، همراه آتش خواهد بود و در آن جاودان بماند.)) در جای دیگر می فرماید: (یمحق الله الربوا و یربی الصدقات و الله لا ـ یحب کل کفار اثیم) (۲) ((خداوند سود ربا خواری را نابود کرد و صدقات را فزونی بخشید و او مردم بی ایمان و گنهکار را دوست نمی دارد.)) و

در آیه دیگر آمده است: (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وذروا ما بقی من الربوا ان کنتم مؤمنین * فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله و ان تبتم فلکم رئوس اموالکم لا ـ تظلمون و لا ـ تظلمون) (۳) ((ای کسانی که ایمان دارید، تقوای خدا پیشه کنید و دنباله ربا خواری را اگر واقعاً ایمان دارید، رها کنید و هر گاه ربا خواری را ترک نکردید در واقع به جنگ با خدا و رسول بر خاسته اید و اگر پشیمان شدید، سرمایه اصلی شما مال خودتان باشد که در این صورت، نه کسی به شما و نه شما به کسی ستم می کنید.)) خداوند در یکی از آیات مذکور، در یک تشبیه یا در ضمن یک مثال، می گوید: ربا خوار جز همانند کسی که شیطان با او تماس حاصل کرده و دیوانه اش نموده است، بر نخیزد. در تفسیر این آیه و تحلیل این تشبیه بعضی از مفسران گفته اند: منظور این است که ربا خوار در قیامت سر از قبر بر نمی دارد مگر همانند شخص دیوانه. او مبهوت، متحیر و دیوانه محشور می شود؛ ولی بعضی دیگر گفته اند: این حالات بهت و دیوانگی، در همین دنیا برای ربا خوار حاصل می شود؛ یعنی کسانی که به ربا خواری عادت کنند، در واقع، حالتی جنون آمیز پیدا خواهند کرد و دائماً در فکر چک و سفته هستند، حتی در خیابان هم که راه می روند، گویی در عالم دیگر سیر می کنند و متوجه خود و اطرافشان نیستند، بلکه همه هوش و حواس و فکر خود را به پول و سرمایه و سودش سپرده اند و ممکن است حالتشان در قیامت هم تحقق عینی همین وضع روحی در این عالم باشد قرآن با این تشبیه، مسلمانان را متوجه می کند که با دست زدن به ربا خواری، خود را به این وضع مبتلا نکنند تا عقل و هوش از سر آنها نرود. پاورقی۱: بقره ۲۷۵ پاورقی۲: بقره ۲۷۶ پاورقی۳: بقره ۲۷۸ و ۲۷۹

رباخواری چه زیانها و خسارتهایی را بدنبال دارد؟

پرسش

رباخواری چه زیانها و خسارتهایی را بدنبال دارد؟

پاسخ

رباخواری، تعادل اقتصادی را در جامعه‌ها به هم می‌زند و ثروتها را در یک قطب اجتماع جمع می‌کند، زیرا جمعی بر اثر آن فقط سود می‌برند و زیانهای اقتصادی همه متوجه جمعی دیگر می‌گردد و اگر می‌شنویم و می‌بینیم فاصله میان کشورهای ثروتمند و فقیر جهان روز بروز بیشتر می‌گردد یک عامل آن همین است و بدنبال آن بروز جنگهای خونین است/ رباخواری یک نوع تبادل اقتصادی ناسالم است که عواطف و پیوندها را سست می‌کند و بذر کینه و دشمنی را در دلها می‌پاشد و در واقع رباخواری بر این اصل استوار است که رباخوار فقط سود پول را می‌بیند و هیچ توجهی به ضرر و زیان بدهکار ندارد/ اینجاست که بدهکار می‌فهمد که رباخوار، پول را وسیله بیچاره ساختن او و دیگران قرار داده است/ درست است که ربادهنده در اثر احتیاج تن به ربا می‌دهد اما هرگز این بی‌عدالتی را فراموش نخواهد کرد و حتی کار بجایی می‌رسد که فشار پنجه رباخوار را هر چه تمامتر بر گلوی خود احساس می‌کند، این موقع است که سراسر وجود بدهکار، به رباخوار لعنت و نفرین می‌فرستد و تشنه خون او می‌شود/ این است که می گوییم رباخاری از نظر اخلاقی، اثر فوق العاده بدی در روحیه وام گیرنده می گذارد و کینه او را در دل خودش می‌یابد و پیوند تعاون و همکاری اجتماعی را بین افراد و ملتها سست می‌کندو در روایت اسلامی که در ضمن جمله کوتاه و پر معنایی، به اثر سؤ اخلاقی ربا اشاره شده است: در کتاب وسائل الشیعه در مورد علت تحریم ربا می‌خوانیم: هشام بن سالم می گوید: امام صادق(ع)

فرمودند: «خداوند ربا را حرام کرده تا مردم از کار نیک امتناع نورزند».{۱} [۱].وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۲۲/

وظایف مردم و دولت در مقابله با رباخواری چیست؟

پرسش

وظایف مردم و دولت در مقابله با رباخواری چیست؟

پاسخ

وظیفه مردم و دولت در مقابله با پدیده شوم رباخواری، امر به معروف و نهی از منکر و نظارت عمومی است؛ زیرا رباخواری، از عوامل فساد در جامعه و به مخاطره افتادن عدالت اقتصادی و ایجاد اختلاف طبقاتی و گسترش فقر به شمار می‌رود. امام علی(ع) در نامه خود به مالک اشتر وظیفهٔ حاکم را نظارت بر تجار و صاحبان صنایع می‌داند و می‌فرماید": به کار آنان بنگر چه در آن جا باشند که به سر می‌بری و یا در شهرهای دیگر با این همه بدان که میان بازرگانان بسیار کسانی‌اند که بخیل‌اند و در پی احتکارند. به سود خود می‌اندیشند و کالا را به هر بها که خواهند می‌فروشند و این سود جویی زیانی برای همگان است".۱[۱] بر این اساس در اصل ۴۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده است: دولت موظف است ثروت‌های ناشی از ربا، غصب، رشوه اختلاس، سرقت، قمار... و سایر موارد غیر مشروع را گرفته و به صاحب حق ردکند و در صورت معلوم نبودن به بیت المال بدهد. این حکم باید با رسیدگگی و تحقیق و ثبوت شرعی به وسیله دولت اجرا شود. متأسفانه این اصل قانون اساسی به درستی اجرا نشده است و باید اجرای آن را از دستگاه حکومتی مطالبه کرد. وظیفه مردم نیز، امر به معروف و نهی از منکر با در نظر گرفتن مراحل و مراتب آن است. اگر دولت در این راستا قصوری دارد این عذر و دلیل موجهی برای بی تفاوتی مردم نمی‌شود؛ زیرا مسئولیت نهی از منکر تنها متوجه دولت نیست، بلکه عموم مردم اعم از دولتمردان و آحاد جامعه در قبال گناه شرعاً مسئولیت دارند. [۱]نهج البلاغه، نامهٔ ۵۳.

در خصوص رواج ربا که عامل اصلی آن عملکرد بسیار بد بانکها و کارمزدهای سنگین می باشد، چرا کاری صورت نمی دهید؟!

پرسش

در خصوص رواج ربا که عامل اصلی آن عملکرد بسیار بد بانکها و کارمزدهای سنگین می باشد، چرا کاری صورت نمی دهید؟!

پاسخ

ربا یک کار حرام است و از گناهان کبیره شمرده می شود، ولی آنچه در بانک ها صورت می گیرد، در قالب عقود اسلامی است. در این قالب ربایی وجود ندارد، چون بانک ها در نظام جمهوری اسلامی بر مبنای رعایت ضوابط اسلامی و در قالب عقود اسلامی مثل مضاربه و جعاله با شهروندان قرار داد می بندند. در قراردادهایی که مبنای آن عقد اسلامی است، اضافه ای که داده یا گرفته می شود، ربا تلقی نمی گردد. در عین حال طرف های قرار داد با بانک باید بر اساس آن عنوانی که پول را دریافت کرده یا می

سپارنـد، عمـل نماینـد، مثلاًـ وام مضـاربه را برای همـان مـورد به کـار اندازنـد. امّـا از بُعـد دیگر به نظر می رسـد میزان کارمزدهـا و درصدهایی که بانک ها بابت مشارکت و عقود اسـلامی می گیرند، اگرچه به لحاظ شـرعی اشکالی ندارد، امّا به لحاظ میزان بالای آن، بر مردم فشار وارد می کنـد. امید است برنامه ریزان اقتصادی در راسـتای حمایت از حقوق مردم، میزان سود بانکی را کاهش و تسهیلات بانکی را با نرخ معقول و مناسب در اختیار مردم قرار دهند.

دیدگاه قرآن در مورد ربا چیست؟

پرسش

دیدگاه قرآن در مورد ربا چیست؟

پاسخ

اساساً قرآن سود گرفتن از قرض را ظلم می دانـد. و می دانیم که ظلم، یعنی گرفتن چیزی بـدون حق و بدون یک مجوّز. البته مجوز طبیعی نه مجوز قانونی. در واقع عدل هم یعنی به هر مستحقی آنچه را که استحقاق دارد دادن. و ظلم تجاوز به حقوق دیگران است. قرآن ربـا گرفتن را تجـاوز به حق قرض گیرنـده تلقی می کنـد و به قول ما اصـلاً نامشـروع می دانـد. «اَلَّذینَ یُنْفِقونَ اَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ سِـرّاً وَ عَلانِیَةً فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلا هُمْ یَحْزَنونَ» بقره/۲۷۴ این آیه از انفاق و نیکوکاری شروع می شود و از همین جا گفتیم استشـمام می شود که نظر به همان وامهای به اصطلاح درماندگی است. بعد بلافاصله می فرماید: «اَلَّذینَ یَأْکُلونَ الرِّبوا لا ـ یَقومونَ اِلاّ ـ کَمـا یَقومُ الَّذی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطـانُ مِنَ الْمَسِّ ذلِـکَ بِـاَنَّهُمْ قـالوا اِنَّمـا الْبَیْعُ مِثْـلُ الرِّبوا وَاَحِـلَّ اللهُ الْبَیْعَ وَحَرَّمَ الرِّبوا» بقره/۲۷۵ آنها که ربا می خورنـد بر نمی خیزنـد مگر مانند کسـی که شـیطان او را مس کرده؛ یعنی مانند مجنون و جن زده و آدمی که عقل و هوش و فکرش را از دست داده. قرآن می خواهد بگوید، رباخواری کأنّه تأثیری در فکر و هوش می کند، انسان را دیوانه می کند. این به موجب آن است که گفتند: «اِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ الرِّبوا» گفتند چه فرقی می کند که انسان خرید و فروش کند یا ربا بخورد «وَاَحَلَّ اللهُ الْبَیْعَ وَحَرَّمَ الرِّبوا» ولی این جور نیست، خدا بیع را حلال کرده و ربا را حرام. «فَمَنْ جاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهی فَلَهُ ما سَلَفَ وَاَمْرُهُ اِلَی اللهِ» مقصود این است که اگر موعظهای درباره ربا بیاید و منتهی بشود یعنی از این ساعت دیگر توجه به دسـتور بکند، «فَلَهُ ما سَـلَفَ» گذشـته ها همه محو شده، گذشـتهها گذشـته. «وَاَمْرُهُ اِلَی اللهِ» یعنی در دنیا از او پس نگیرید. «وَ مَنْ عادَ فَاُولئِکَ اَصْحابُ النّارِ هُمْ فیها خالِدونَ» کسانی که بعـد از نزول این آیه بخواهنـد ربا بگیرند مسـتحق آتشاند. «یَمْحَقُ اللهُ الرِّبوا وَ یُرْبِی الصَّدَقاتِ» خدا ربـا را محو می کنـد (در واقع یعنی بی برکتی را متوجهش می کنـد) و به عکس صـدقات را نمو می دهـد. «وَاللهُ لا ـ یُحِبُّ کُلَّ کَفّارٍ اَثیمٍ» در اینجا رباخوار به کَفّار و اثیم تعبیر شده.

دیدگاه قرآن در مورد ربا چیست؟

پرسش

دیدگاه قرآن در مورد ربا چیست؟

پاسخ

اساساً قرآن سود گرفتن از قرض را ظلم می دانـد. و می دانیم که ظلم، یعنی گرفتن چیزی بـدون حق و بدون یک مجوّز. البته مجوز طبیعی نه مجوز قانونی. در واقع عدل هم یعنی به هر مستحقی آنچه را که استحقاق دارد دادن. و ظلم تجاوز به حقوق دیگران است. قرآن ربـا گرفتن را تجـاوز به حق قرض گیرنـده تلقی می کنـد و به قول ما اصـلاً نامشـروع می دانـد. «اَلَّذینَ یُنْفِقونَ اَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ سِرّاً وَ عَلانِیَةً فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلا هُمْ یَحْزَنونَ» بقره/۲۷۴ این آیه از انفاق و نیکوکاری شروع می شود و از همین جا گفتیم استشـمام می شود که نظر به همان وامهای به اصطلاح درماندگی است. بعد بلافاصله می فرماید: «لَّذینَ یَأْکُلونَ الرِّبوا لا یَقومونَ اِلاّ کَما یَقومُ الَّذی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطانُ مِنَ الْمَسِّ ذلِکَ بِاَنَّهُمْ قالوا اِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ الرِّبوا وَاَحَلَّ اللهُ الْبَیْعَ وَحَرَّمَ الرِّبوا» بقره/۲۷۵ آنها که ربا می خورنـد بر نمی خیزنـد مگر مانند کسـی که شـیطان او را مس کرده؛ یعنی مانند مجنون و جن زده و آدمی که عقل و هوش و فکرش را از دست داده. قرآن می خواهد بگوید، رباخواری کأنّه تأثیری در فکر و هوش می کند، انسان را دیوانه می کند. این به موجب آن است که گفتند: «اِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ الرِّبوا» گفتند چه فرقی می کند که انسان خرید و فروش کند یا ربا بخورد «وَاَحَلَّ اللهُ الْبَیْعَ وَحَرَّمَ الرِّبوا» ولی این جور نیست، خدا بیع را حلال کرده و ربا را حرام. «فَمَنْ جاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهی فَلَهُ ما سَلَفَ وَاَمْرُهُ اِلَی اللهِ» مقصود این است که اگر موعظهای درباره ربا بیاید و منتهی بشود یعنی از این ساعت دیگر توجه به دستور بکند، «فَلَهُ ما سَلَفَ» گذشـته ها همه محو شده، گذشـته‌ها گذشـته. «وَاَمْرُهُ اِلَی اللهِ» یعنی در دنیا از او پس نگیرید. «وَ مَنْ عادَ فَاُولئِکَ اَصْحابُ النّارِ هُمْ فیها خالِدونَ» کسانی که بعد از نزول این آیه بخواهند ربا بگیرند مستحق آتش‌اند. «یَمْحَقُ اللهُ الرِّبوا وَ یُرْبِی الصَّدَقاتِ» خدا ربـا را محو می کنـد (در واقع یعنی بی برکتی را متوجهش می کنـد) و به عکس صـدقات را نمو می دهـد. «وَاللهُ لا یُحِبُّ کُلَّ کَفّارٍ اَثیمٍ» در اینجا رباخوار به کَفّار و اثیم تعبیر شده.

دیدگاه فقها در مورد ربای معاملی چیست؟

پرسش

دیدگاه فقها در مورد ربای معاملی چیست؟

پاسخ

میان فقها اختلاف است. در هر مذهبی از مذاهب اهل تسنن یک نظر است و در میان شیعه هم، معروف یک نظر است. بحثی که در میان فقها مطرح است این است که آیا ربای معاملی، مثل ربای قرضـی در مطلق اشیاء حرام است؟ بعضی گفته‌اند: بله در مطلق اشیاء حرام است. بعضـی هم محـدودش کرده‌انـد. معروف در میان شـیعه این است که در مورد مکیل و موزون حرام است؛ یعنی در مورد اجناسی که با کیل و وزن فروخته می شوند، ربای معاملی جاری است و در غیر اینها ربای معاملی جاری نیست. البته شک نیست که در بعضـی چیزها اساساً ربای معاملی معنی ندارد، مثل اسب، چون ارزش اسب به کمیت آن نیست و ربا به کمیت بر می گردد. بسا هست که ارزش یـک اسب معـادل است بـا ده اسب دیگر. در مورد چیزهـایی که ارزش آنهـا تـابع کمیتشان نیست، معنی نـدارد که ربای معاملی حرام باشـد. و گاهی نتیجه معکوس می دهـد؛ مثلاً اگر بگوییم یک اسب را با دو اسب معامله کردن ربا است، معنایش

این است که کسی که یک اسب می دهد و دو اسب می گیرد، ربا خورده است در حالی که بسا هست که یک اسب به تنهایی بیش از دو اسب ارزش داشته باشد و آن که ربا خورده است آن کسی است که یک اسب گرفته نه آن کسی که دو اسب گرفته است. بنابراین آن طور که بعضی اهل تسنن گفته‌اند که در مطلق اشیاء ربای معاملی هست، حرف درستی نیست. در واقع آنچه که در فقه شیعه و فقه اهل تسنن در این باره آمده، همه، تفاسیری است بر یک سلسله روایاتی که از پیغمبر اکرم رسیده است. اگر انسان ابتدا به آن سلسله روایات که از پیغمبر اکرم در مورد ربای معاملی رسیده توجه کند بعد روایات شیعه را ببیند که در مقام توضیح آنهاست، مطلب کاملاً روشن می شود و علت اشتباه هم این بوده که به روایات نبوی که در کتب اهل سنت است توجه نشده. در نتیجه به این مطلب رسیده‌اند که فقط مکیل و موزون خصوصیت دارد و مثلاً در معدود، ربای معاملی جاری نیست. فقهایی که گفته‌اند فقط در مکیل و موزون ربا هست، مثلاً اگر صد من گندم را بفروشیم به صد و بیست من، رباست، ولی در معدودات ربا نیست، گفتارشان قهراً این شبهه را به وجود می آورد که اگر هزار تومان اسکناس به هزار و صد تومان اسکناس فروخته شود ربا نیست، چون اسکناس مکیل و موزون نیست و معدود است. قهراً این سؤال پیش می آید که حکمت و فلسفه حرمت ربا هر چه باشد، چه فرقی است میان «مکیل و موزون» و معدود؟ البته معدودهایی که ملاک ارزش آنها کمیت نیست؛ مثل اسب همین طور است، ولی میان معدودهایی که ارزش آنها به کمیت است و مکیل و موزون، در این جهت فرقی نیست. نتیجه این شده که گفته‌اند اجناسی که مورد معامله واقع میشود دو قسم است: یا مکیل و موزون است ویا چنین نیست، و ربای معاملی در مکیل و موزون جایز نیست، در غیر مکیل و موزون جایز است. دو مقدمه هم که اینجا ثابت شد: یکی اینکه اسکناس خودش مالیت دارد، پس خودش می تواند طرف معامله واقع شود. اسکناس مثل ورقه سفته نیست. سفته را می گویند سند است ولی اسکناس خودش پول است و لذا سند سفته را نمی شود خرید و فروش کرد ولی اسکناس را می شود. مقدمه دوم اینکه ربای معاملی اختصاص دارد به مکیل و موزون و در غیر آن جاری نیست. در معدوداتی هم که ارزش آنها به کمیتشان بستگی دارد، ربای معاملی مانعی ندارد. نتیجه‌ای که می گیرند این است که پس خرید و فروش اسکناس بلامانع است.

دیدگاه قرآن را در باره ربا خواری بیان فرمایید.

پرسش

دیدگاه قرآن را در باره ربا خواری بیان فرمایید.

پاسخ

یکی دیگر از کارهای مالی، که قرآن، به شدت، مسلمانان را از دست زدن به آن نهی فرموده، ربا خواری است. معامله ربوی، کم و بیش در همه زمان و در همه جوامع وجود داشته است و امروزه نیز وجود دارد به ویژه در عصر پیامبر اسلام این عمل رواج بسیار داشته و یکی از مفاسد اقتصادی جامعه جاهلی بوده است. برخورد قرآن با پدیده ربا خواری، بسیار تند و تهدید آمیز است و ما در اینجا به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم: (الذین یأکلون الربوا لایقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل الربوا و احل الله البیع و حرم الربوا فمن جائه موعظهٔ من ربه فانتهی فله ما سلف و امره الی الله و من عاد فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون) (۱) ((کسانی که ربا می خورند نمی ایستند (یا در قیامت از قبر بر نمی خیزند) مگر همانند کسی که

با تأثیر شیطان دیوانه شده باشد این که (اینان) مرتکب ربا خواری می شوند، بدان علت است که می گویند (و معتقدند) که خرید و فروش هم مثل رباست و (چون خرید و فروش حلال است پس ربا هم حلال است) در صورتی که خداوند خرید و فروش را حلال و ربا خواری را حرام و منع کرده است. پس آن کسی که اندرز خداوند به او رسیده و (تحت تأثیر آن موعظه و اندرز) به این عمل زشت پایان داد، خداوند از گذشته او در گذرد و در پایان، سر و کارش با خدا باشد و هر کس که به این عمل باز گردد، همراه آتش خواهد بود و در آن جاودان بماند.)) در جای دیگر می فرماید: (یمحق الله الربوا و یربی الصدقات و الله لا ـ یحب کل کفار اثیم) (۲) ((خداوند سود ربا خواری را نابود کرد و صدقات را فزونی بخشید و او مردم بی ایمان و گنهکار را دوست نمی دارد.)) و در آیه دیگر آمده است: (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وذروا ما بقی من الربوا ان کنتم مؤمنین * فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله و ان تبتم فلکم رئوس اموالکم لا ـ تظلمون و لا ـ تظلمون) (۳) ((ای کسانی که ایمان دارید، تقوای خدا پیشه کنید و دنباله ربا خواری را اگر واقعاً ایمان دارید، رها کنید و هر گاه ربا خواری را ترک نکردید در واقع به جنگ با خدا و رسول بر خاسته اید و اگر پشیمان شدید، سرمایه اصلی شما مال خودتان باشد که در این صورت، نه کسی به شما و نه شما به کسی ستم می کنید.)) خداوند در یکی از آیات مذکور، در یک تشبیه یا در ضمن یک مثال، می گوید: ربا خوار جز همانند کسی که شیطان با او تماس حاصل کرده و دیوانه اش نموده است، بر نخیزد. در تفسیر این آیه و تحلیل این تشبیه بعضی از مفسران گفته اند: منظور این است که ربا خوار در قیامت سر از قبر بر نمی دارد مگر همانند شخص دیوانه. او مبهوت، متحیر و دیوانه محشور می شود؛ ولی بعضی دیگر گفته اند: این حالات بهت و دیوانگی، در همین دنیا برای ربا خوار حاصل می شود؛ یعنی کسانی که به ربا خواری عادت کنند، در واقع، حالتی جنون آمیز پیدا خواهند کرد و دائماً در فکر چک و سفته هستند، حتی در خیابان هم که راه می روند، گویی در عالم دیگر سیر می کنند و متوجه خود و اطرافشان نیستند، بلکه همه هوش و حواس و فکر خود را به پول و سرمایه و سودش سپرده اند و ممکن است حالتشان در قیامت هم تحقق عینی همین وضع روحی در این عالم باشد قرآن با این تشبیه، مسلمانان را متوجه می کند که با دست زدن به ربا خواری، خود را به این وضع مبتلا نکنند تا عقل و هوش از سر آنها نرود. پاورقی۱: بقره ۲۷۵ پاورقی۲: بقره ۲۷۶ پاورقی۳: بقره ۲۷۸ و ۲۷۹

با توجه به آیۀ ۲۴۵ سورۀ بقره، اهمیت و جایگاه قرض الحسنه و تفاوت آن با صدقه را بنویسید.

پرسش

با توجه به آیۀ ۲۴۵ سورۀ بقره، اهمیت و جایگاه قرض الحسنه و تفاوت آن با صدقه را بنویسید.

پاسخ

خداوند متعال می‌فرماید": مَّن ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَیُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا کَثِیرَةً وَاللَّهُ یَقْبِضُ وَیَبْصُطُ وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (;بقره، ۲۴۵) کیست آن کس که به]بندگان[خدا وام نیکویی دهد تا]خدا[آن را برای او چند برابر بیفزاید؟ و خداست که]در معیشت بندگان[تنگی و گشایش پدید می‌آورد ;و به سوی او بازگردانده می‌شوید ".منظور از" قرض الحسنه "در آیه مذکور، دادن وام و انفاق کردن و... به برادر دینی می‌باشد برخی از مفسران برای حسنه شدن قرض مواردی رابیان کرده‌اند، از جمله: ۱. قرض الحسنه از مال حلال و سالم باشد. ۲. بی‌منت، بی‌ریا و همراه با عشق و ایثار پرداخت شود. ۳. برای مصرفِ ضروری باشد. ۴. سریع پرداخت

شود. ۵. قرض دهنده، خداوند متعال را بر این توفیق شکرگزار باشد. و...(ر.ک: مجمع البیان، مرحوم طبرسی، ;ج ۹، ص ۳۹۰، مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، بیروت / تفسیر نور، محسن قرائتی، ج ۱، ص ۴۸۳ ـ ۴۸۴، مؤسسه در راه حق.) اما فرق قرض الحسنه با صدقه: در قرض الحسنه، انسان مالی را که به دیگری می‌دهد، دوباره، پس از مدتی پس می‌گیرد و بر قرض گیرنده نیز واجب است در وقت معین مال قرض گرفته شده را به صاحبش برگرداند، ولی در صدقه چنین نیست، یعنی چیزی که صدقه داده شد، چنین نیست که دوباره به دست صاحبش برگردد، بلکه چون این مال بخشش بدون عوض است، بر صدقه گیرنده نیز لازم نیست صدقه را برگرداند و یا در عوض آن کاری انجام دهد. ۲. در ثواب نیز این دو با هم تفاوت دارند، زیرا ثواب صدقه نزد خداوند متعال ده برابر است، ولی پاداش قرض الحسنه هجده برابر می‌باشد. در روایتی از امام صادق‌چنین می‌خوانیم": بر در بهشت نوشته شده است که پاداش صدقه ده برابر، ولی پاداش قرض دادن، هجده برابر است(".وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۶، ص ۳۱۸، نشر مؤسسهٔ آل البیت: .) اهمیت و جایگاه قرض الحسنه: قرض الحسنه، نسبت به صدقه، از جایگاه بالاتری برخوردار است، بعضی از جهت‌های امتیاز آن ـ قرض الحسنه ـ عبارت است از: ۱. در قرض الحسنه، مال به دست کسی می‌رسد که به آن نیاز دارد، زیرا انسان بی نیاز قرض نمی‌گیرد، برخلاف صدقه که ممکن است به دست انسان بی نیاز بیفتد. امام صادق‌در این باره می‌فرماید": پاداش قرض از این رو از پاداش صدقه بیش‌تر است که قرض گیرنده جز از روی نیاز قرض نمی‌گیرد، ولی صدقه گیرنده گاهی با این که نیاز ندارد، صدقه می‌گیرد(".همان.) ۲. در قرض الحسنه، عزّت نفس قرض گیرنده از بین نمی‌رود، ولی صدقه گیرنده، با گرفتن صدقه، به گونه‌ای رفته رفته، عزت نفس خود را از دست می‌دهد و نفس او به پستی می‌گراید. ۳. قرض الحسنه، سبب می‌شود که شخص قرض گیرنده به تلاش و فعالیت وادار شود تا بتواند قرض خود را ادا کند، که این خود باعث رونق اقتصادی و شکوفایی خلاقیت‌ها و استعدادها می‌شود، ولی در صدقه گیرنده ـ از آن جا که انگیزه‌ای برای رد مال ندارد ـ چنین تلاشی مشاهده نمی‌شود. البته این موارد و موارد دیگر، تنها امتیاز قرض الحسنه را در شرایط مساوی اثبات می‌کند و گرنه گاهی اوقات، رفع معضلات اجتماعی، در انفاق و صدقات منحصر است.

چه راههائی برای جلوگیری از رباخواری پیشنهاد می کنید؟

پرسش

چه راههائی برای جلوگیری از رباخواری پیشنهاد می کنید؟

پاسخ

گسترش دادن قرض‌الحسنه‌ها و نیز بیان مفاسد ربا و گناه آن، از جمله راه‌های جلوگیری از رباخواری است.

سایر مباحث اقتصاد

آیادرجامعه اسلامی که ازافراد جامعه مالیاتهای شرعی دریافت می شود دریافت مالیاتهای دولتی ضرورتی دارد یا نه ؟

پرسش

آیادرجامعه اسلامی که ازافراد جامعه مالیاتهای شرعی دریافت می شود دریافت مالیاتهای دولتی ضرورتی دارد یا نه ؟

پاسخ

ضرورت دریافت مالیاتهای دولتی را براساس نیاز حکومت باید بررسی نمود، آنچه مشخص است اینکه اگر مالیتهای شرعی مثل خمس وزکوۀ و . . . کاملا دریافت شود ونیازهای دولت وحکومت اسلامی با آنها برطرف شود ، مالیات دولتی ضرورتی ندارد کمااینکه حضرت امام (ره) دریک سخنرانی خود درسال ۱۳۵۸ فرمودند" : اگر یک روزی هم انشاءالله توانستید که همان مالیات اسلامی را بگیریم دیگر درمالیاتها هم هیچ ا حتیاج به اینکه یک چیز دیگری زائد برآن باشد ، نداشته باشیم " وخود ایشان درسال ۶۰ بااستناد به مخارج یک روز جنگ اصرار برگرفتن مالیات دارند که نیازهای نظام برطرف شود ، کما اینکه روایتی دارد که" وضع امیر المؤمنین (ع) علی الخیل العتاق الراعیهٔ فی کل فرس فی کل عام دینارین وجعل علی البرازین دینارًا " حضرت برگله اسبهای نجیب که دربیابان می چرند دو اسب ۲ دینار درهرسال وبراسبهای معمولی یک دینار مالیات وضع نمود "۱ ۱) وسا ئل الشیعه ، چاپ جدید ، ج ۶، ص ۵۱

در صورتیکه قیمت نفت در بازارهای جهانی به بالاترین سقف خود رسیده است و درآمد ایران از صادرات نفت و دیگر اجناس بالا رفته است این درآمدها به کجا می‌رود که سوب سیدها برداشته شود و قیمت مصالح ساختمان و دیگر اجناس به حدی رسیده که دیگر ساخت و ساز انجام نمی‌شود ک

پرسش

در صورتیکه قیمت نفت در بازارهای جهانی به بالاترین سقف خود رسیده است و درآمد ایران از صادرات نفت و دیگر اجناس بالا رفته است این درآمدها به کجا می‌رود که سوب سیدها برداشته شود و قیمت مصالح ساختمان و دیگر اجناس به حدی رسیده که دیگر ساخت و ساز انجام نمی‌شود که خود باعث بیکاری تعداد زیادی از مردم شده است؟

پاسخ

اگر چه قیمت نفت نسبت به سالهای گذشته افزایش یافته و درآمد ایران از صادرات آن نیز بالا رفته است ولی این افزایش در مقایسه با تورم جهانی که در طی سالیان متمادی وجود داشته است ناچیز است. لابد شما شنیده‌اید که در رژیم گذشته روزانه ۶/۰۰۰/۰۰۰ شبکه نفت صادرات می‌شده و بشکه‌ای بیش از ۳۰ دلار به فروش می‌رفته است این در حالی است که صادرات نفت ایران روزانه به ۲/۰۰۰/۰۰۰ بشکه کاهش یافته و قیمت‌ها هم نسبت به آن زمان کاهش یافته است در حال حاضر که همه می گویند قیمت‌ها بالا رفته نسبت به ۲۵ سال قبل هنوز هم پایین است. هنوز هم نفت ایران بشکه‌ای ۳۰ دلار به فروش نمی‌رسد بلکه در شرایط مطلوب ۲۷ـ۲۸ و حتی اگر بالاتر هم بشود باز نسبت به قبل از انقلاب اسلامی پایین است. آیا در طول ۲۵ سال گذشته تورم جهانی چند درصد بوده است آیا متناسب با تورم قیمت نفت در طول این سالیان بالا رفته است قطعاً خواهید گفت نه تنها نسبت به افزایش قیمت‌ها و تورم قیمت نفت بالا نرفته بلکه به نسبت آن زمان هم قیمت‌ها کاهش یافته و هم میزان صادرات به یک سوم تنزل یافته

است. تازه اگر فرض بگیریم که تورم جهانی وجود نداشته و قیمت‌ها ثابت مانده‌اند و نفت هم به همان قیمت آن زمان فروخته شود و باز هم درآمد ایران از صادرات نفت به یک سوم کاهش یافته زیرا میزان صادرات هم تقلیل یافته است بنابراین نه تنها درآمد ایران نسبت به ربع قرن گذشته افزایش نیافته بلکه کاهش نیز یافته است. از یک طرف درآمد نفتی به یک سوم تقلیل یافته و از سوی دیگر تورم جهانی وجود داشته است. مضاعف بر همه اینها جمعیت ایران نسبت به آن زمان حدوداً سه برابر شده است. حال تصور کنید اداره کشور با شرایط مذکور چقدر سخت و مشکل خواهد بود. مشکل عمده و اساس بیکاری و ... در اینجاست که درآمدهای ارزی تنزل یافته، تورم افزایش یافته و جمعیت هم به صورت سرسام‌آوری افزایش یافته است، طبیعی است که کشور دچار بحران می‌شود: بحران ازدواج جوانان یکی از آنهاست. سن ازدواج بالا رفته و به مرز ۳۰ـ۳۵ سال رسیده است. سالانه ۵۰۰ هزار جوانان از ازدواج باز می‌مانند. مسکن و سرپناه زندگی برای جوانان و افرادی که تازه تشکیل خانه می‌دهند با نداشتن شغل و درآمد مناسب از دیگر مشکلات عمده است. و بالاتر از همه شغل و رفع بیکاری. دولت در شرایط کنونی با توجه به میزان درآمدش، تورم جهانی و افزایش آمار جوانان جویای کار قادر نیست پاسخگوی قشر عظیمی از جوانان و ... بیکار باشد و درآمد و امکانات دولت درحدی نیست که بتواند برای این سیل گسترده و وسیع بیکاران شغل و کار ایجاد کند. حتی اگر هم بودجه مملکت را بطور کامل صرف ایجاد اشتغال نماید باز هم افراد بیکار صاحب کار نمی‌شوند و بودجه فعلی کشور جوابگوی این مهم نیست تازه آیا امکان دارد تمام بودجه را صرف اشتغال‌زایی کرد. پس نیازهای اساسی مردم و خدمات مورد نیاز مصرفی چه میشود؟ آیا می‌توان یارانه نان را حذف کرد، در این صورت قحطی و گرسنگی جان بسیاری از افراد را تهدید خواهد کرد. مضاف بر همه اینها که توصیه می‌کنیم درباره آن تعمق و تفکر کنید اقتصاد کشور ما اقتصاد بیماری است و به این سادگی‌ها هم بیماری آن بر طرف نمی‌شود، رفع کسالت و بیماری از پیکره اقتصاد کشور مستلزم عزم ملی و تلاش همگانی است که امیدواریم روزی محقق شود. البته دولت و مسئولان با همه مشکلات تلاش می‌کنند بخشی از فشارها را از مردم بردارند و همانطور که شنیده‌اید در دولت و قوه قضاییه مصمم هستند با افزایش قیمت‌های بی‌رویه مقابله نمایند. امیدواریم تلاشهای دولت و ملت برای احیاء اقتصاد بیمار کشور روزی نتیجه و ثمر دهد. انشاء ا...

آیا این گرانی باعث نمی شود که فشار برطبقه مستضعف بیاید وعده ای از مردم بدبین بشوند؟

پرسش

آیا این گرانی باعث نمی شود که فشار برطبقه مستضعف بیاید وعده ای از مردم بدبین بشوند؟

پاسخ

مسأله گرانی عوامل متعددی دارد از جمله: ۱- تاثیر تورم جهانی بر اقتصاد داخلی. ۲- از نظر اقتصادی توسعه یکی از عوامل مهم تورم است زیرا سرمایه‌گذاری‌های کلانی را می‌طلبد ولی در عین حال گریزی از آن نیست و بدیهی است بدون آن آینده شکوفایی نمی‌توان داشت. ۳- تحریم اقتصادی و موانع متعددی که استکبار جهانی فرا راه رشد اقتصادی کشورمان ایجاد می‌کند. ۴- کاهش تولید نفت و کاهش بسیار شکننده قیمت آن .آن هم با توجه به این که اقتصاد ما اتکای بیش از حد به نفت دارد. ۵- مخارج سنگین بازسازی. ۶- الگوی نامناسب مصرف و گرایش شدید جامعه به تجمل و اسراف. ۷- کاهش ارزش ریال در برابر دلار. ۸-

رشد بی‌رویه جمعیت و افزایش شدید «تقاضا» در حالی که سطح «عرضه مناسب» با آن نتوانسته رشد کند. ۹- افزایش نقدینگی در بین مردم. اینها همه عواملی است که روی هم رفته می‌تواند اقتصاد یک جامعه را فلج کند وچنان فشاری بر جامعه وارد آورد که نظام زندگی انسان‌ها را به کلی واژگون سازد. در برابر این مشکلات دولت فعالیت بسیاری نموده و بیش از هر چیز بر گسترش تولید داخلی تکیه کرده که نقش مهمی در شکوفایی آینده اقتصاد ایفامی‌کند. البته در میان خدمات بسیار دولت گاهی برخی از سیاست‌های نامناسب نیز تاثیر منفی داشته ولی در محاسبه کلی و مقایسه مشکلات و نتایج حاصله می‌توان نتیجه گرفت که در کل دولت توانسته است اقتصاد جامعه را از پرتگاهخطرناک سقوط نجات بخشد.

آیا کاهش در معاملات بازار بورس امریکا, باعث رکود در معاملات بورس کشورهای معتبرمی شود؟

پرسش

آیا کاهش در معاملات بازار بورس امریکا, باعث رکود در معاملات بورس کشورهای معتبرمی شود؟

پاسخ

در جهان پیشرفتهء فعلی گرچه کشورها از یکدیگر جدا و دارای مرزهای جغرافیایی هستند, اما همان طور که ارتباطات و فرهنگ ها مرز نمی شناسد, اقتصاد در تمامی کشورها متأثر از یکدیگر است , گو این که مرزهای جغرافیایی تا حدی مانع تأثیر گذاری می شود. بازار بورس هر کشور, مربوطه به همان کشور است , اما غیر مستقیم برسایر بازارها اثر می گذارد, مثلاً اگر در بازار بورس امریکا یا لندن , سهام کارخانهء ماشین سازی در معرض فروش گذارده شود, در کشورهای دیگر که به آن ها وابستگی دارند, تأثیر می گذارد.

نقدینگی چیست ؟

پرسش

نقدینگی چیست ؟

پاسخ

نقدینگی و پول هر کشور یا هر شخص حقیقی یا حقوقی , معیار ارزش و توانمندی اقتصادی است . درزمان های قدیم به جای پول , غلّات و تنباکو و بسته های چای و گوسفند و غیره , معیار سنجش و واحد ارزش درمبادلات بود ولی به علت مشکلات فراوان , به جای آن ها طلا و نقره را انتخاب کردند و ارزش هر چیزی را با طلا ونقره می سنجیدند. در زمان های اخیر پول معیار ارزش قرار گرفت . پول ـ چه اسکناس و چه چک ـ باید از پشتوانه ءمالی برخوردار یا ارزش واقعی داشته باشند.(۱) پاورقی ۱.دکتر باقر قدیری , کلیات علم اقتصاد, ص ۱۹۳

رابطهء قیمت نفت با بازار طلا و ارز چگونه است ؟

پرسش

رابطهء قیمت نفت با بازار طلا و ارز چگونه است ؟

پاسخ

قیمت نفت و نوسانات آن رابطهء مستقیمی با تقاضا دارد. هر چه کشورها و شرکت های تقاضا کننده وهر جامعه به صنعت و تکنیک های مربوط به نفت بیش تر باشد, قیمت نفت بیش تر خواهد شد. یکی دیگر از عوامل قیمت نفت , کمبود این مایهء حیاتی است هر چه مقدار نفت در بازار کم تر یافت شود, قیمت نفت بالا می رود. عدم امنیت حمل و نقل و مشکلات آن از عوامل گرانی قیمت نفت است . بازار طلا ـ و ارز, مقدار ارزش بازار و وسیلهء مبادله و داد و ستد می باشد و باعث ارزش و توان اقتصادی هر کشوراست . بنابراین رابطهء قیمت نفت با بازار طلا و از رابطهء مستقیم است .

افزایش و کاهش ارزش سهام به چه بستگی دارد؟

پرسش

افزایش و کاهش ارزش سهام به چه بستگی دارد؟

پاسخ

تقاضا و عدم تقاضا ;نقدینگی موجود ;امنیت اقتصادی ; رقابت و عدم رقابت ; بنیه و توانایی اقتصادی مردم ; بازار داشتن سهام عرضه شده ; توزیع صحیح و کارآمد ;ضریب فزاینده یا ضریب افزایش صادرات وواردات .(۱) (پاورقی ۱.دکتر باقر قدیری , کلیات علم اقتصاد.

در مورد بازار بورس و سهام توضیح دهید و حکم شرعی آن را بیان کنید.

پرسش

در مورد بازار بورس و سهام توضیح دهید و حکم شرعی آن را بیان کنید.

پاسخ

بورس سازمانی است برای خرید و فروش یا مبادله اوراق بهادار یا کالاها. در جهان سرمایه داری، بورس یکی از وسائل مهم تسهیل تأمین سرمایه برای شرکت‌های صنعتی و بازرگانی است. در بورس کالا، اغلب معاملاتی که روی کالاها می‌شود، به صورت قول و وعده و تعهد است، زیرا غالباً کالای مورد معامله در دسترس خریدار نمی‌باشد. خریدار و فروشنده به وسیله دلال مخصوص، تعهداتی می‌کنند و چند روز بعد هر یک از طرفین معامله، به وسیله همان دلال، موضوع تعهد خود را به دیگری تسلیم می‌نماید. در بعضی کشورها در یک بورس، انواع کالاها مورد معامله واقع می‌شود، ولی پاره‌ای کشورهای دیگر برای هر کالای قابل توجه، بورس مخصوصی دارند، مانند بورس پنبه، بورس حبوبات، بورس سهام و غیره(۱) قبل از این که بازار بورس تشکیل شود، این گونه معاملات غالباً بین فروشنده‌ها و خریدارها درمیدانی یا در پیاده رو خیابان‌ها انجام می‌شد، که به بازارچه سهام پیاده رو معروف شده بود. الان هم در خارج از ساختمان بورس و در اطراف آن دلالان معاملاتی می‌کنند.(۲) در بازار بورس اگر معامله براساس معاملات اسلامی مانند خرید و فروش، نقد، نسیه، سلف، صرف، مضاربه، مشارکت، جعاله و اجاره صورت بگیرد. معاملات اشکال شرعی نخواهد داشت، ولی اگر بر اساس آنها نباشد، مجاز نخواهد بود. پی نوشت‌ها: ۱ - دائرةالمعارف بزرگ فارسی، ج۱، ص ۲۶۲. ۲ - همان، ص ۳۷۱.

آیا در صدر اسلام مسئله مالیات مثل زمان فعلی بود؟

پرسش

آیا در صدر اسلام مسئله مالیات مثل زمان فعلی بود؟

پاسخ

مالیات‌های زمان فعلی با آن چه که در صدر اسلام وجود داشت، تا حدودی تفاوت دارد، توضیح مالیات‌های اسلامی را به صورت کلی می‌توان بر دو دسته تقسیم نمود: ۱ - مالیات‌های مستقیم؛ یعنی مالیات هایی که نسبت یا مقدار یا مورد وضع آن یا ترکیبی از این‌ها به نوعی مستقیماً از طرف شارع مشخصی معین گردیده است، مثل" خمس"، "زکات"، "خراج "و" جزیه. "۲ - مالیات‌های تبعی؛ یعنی مالیاتی که حاکم اسلامی می‌تواند در شرایط خاص وضع نماید و مورد یا مقدار، یا نسبت خاصی برای آن در نظر گرفته نشده است. فقط تابع هزینه‌های ضروری دولت و امثال آن است. (۱) در صدر اسلام به ویژه در زمان پیامبر (ص) به جهت نوپایی و کوچک بودن دولت اسلامی، مالیات‌ها محدود بود و در همان نوع اول مانند خمس غنایم، زکات طلا و نقره، انعام (چارپایان) ثلاث (گوسفند و شتر و گاو) و غلات اربعه، فیء (انفال)، خراج، جزیه و فدیه بود. اما بعد که به تدریج دولت اسلام توانمند می‌گردید و متناسب با آن هزینه‌ها و مخارج آن فزونی می‌گرفت، دولت‌ها یا حاکمان اسلامی به تناسب موقعیت‌ها به مالیات‌های قسم دوم رو آوردند. از جمله این که در زمان پیامبر (ص) امام علی (ع) از اسب‌های خاص مالیات می‌گرفتند. مالیات هایی که امروزه در قوانین مدنی ایران وجود دارد، عمدتاً مالیات‌های نوع دوم است که در زمان پیامبر (ص) چندان مطرح نبود. در مورد تحولات مالیاتی در اسلام به کتاب" بیت المال پیدایش و تحولات آن، "تألیف" خوله شاکر الدخیلی، "ترجمه سید محمد صادق عارف، مراجعه نمایید. پی‌نوشت‌ها: ۱ - مقدمه‌ای بر نظام مالیاتی و بودجه در اسلام، س م. ر. مدرسی، ص ۲۰ و ۲۱.

به خمس و زکات نمی توان امر ملک را تمشیت داد و در شرع اسلام وضع مالیات ناقص است

پرسش

به خمس و زکات نمی توان امر ملک را تمشیت داد و در شرع اسلام وضع مالیات ناقص است

پاسخ

این اعتراض از نادانی برخاسته است زیرا که خراج چیز دیگر است و زکات چیز دیگر وهر یک مصرفی جداگانه دارد . زکوه صدقه است برای فقرا و قرض داران و در راه ماندگان و خیرات دیگر و هر کس می تواند پل و کاروانسرا بسازد و مهمان بپذیرد و از زکوه محسوب دارد . و اما خراج برای مصالح دولت است مانند : مشاهره قضاه و روسای کشور و لشکر ودبیران و مرزداران و برید و هر چه امام مصلحت داند و اینها نه خمس است و نه زکوه و هرگز ائمه علیهم السلام از شیعیان خود خراج طلب نمی کردند بلکه خراج رامردم بخلفا می پرداختند و خمس را به امام ; و زکوه تفصیلی دارد . و در کتب فقه گویند خراج و حصه سلطان بر زکوه مقدم است یعنی اگر کسی در زمین خراجی گندم یا جو یا خرما یا مو داشته باشد باید اول خراج سلطان را بیرون کند واز مابقی اگر بحد نصاب رسد زکوه بپردازد و اگر یکی از این چهار محصول نباشدمانند باغ میوه و سبزی و برنج و حبوب و خانه و کاروانسرا و دکاکین و مراتع درزمین خراجی باید خراج آنرا بپردازد و زکوه ندارد و مقدار خراج بسته بنظر امام است هر چه مصلحت داند . شیخ مفید در رساله مقنعه فرماید : هر زمینی که بشمشیر گرفته شود امام می تواند بمردم آنجا یا غیر ایشان واگذاردبهر چه صلاح بیند و قبول کننده بتواند بپردازد نصف محصول یا ثلث یا ثلثین , و هرزمینی که مردم آن با امام صلح کنند بر مالکیت زمین , بهمان نحو که باامام صلح کردند خواهند بود و شرط امام بر همه مردم نافذ است و امت باید بدان راضی شوندو ائمه بعد از آن نمی توانند بر شرط او بیفزایند یا از آن بکاهند , و هر زمینی که مردمش بی جنگ تسلیم شوند یا از آنجا جلای وطن کنند آن زمین از انفال و مال امام است هر چه خواهد کند . و یونس بن ابراهیم از یحیی بن اشعث کندی از مصعب بن یزید انصاری روایت کرد که امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام عمل چهار روستای مدائن را بمن سپرد :بهقباذات , نهر شیر , نهر جویر , نهر ملک (کذا) و مرا فرمود بر هر بر هرجریب زمین غلیظ که کشتزار باشد یک درم و نیم و بر هر زمین میانه یکدرم و برزمین خفیف دو ثلث درم خراج نهم ; و بر هر جریب موستان ده درم و بر هر جریب نخلستان و آنچه نخل و درختان دیگر آمیخته دارد هم ده درم و هر درخت خرما که دوراز ده است بحساب نیاورم و برای راهگذر گذارم . انتهی بتلخیص . و علامه در منتهی فرماید : این زمین (یعنی عراق) بغلبه گرفته شد , عمر بن الخطاب آن را فتح کرد و سه تن بدانجا فرستاد : عمار یاسر برای نماز و ابن مسعود قاضی و والی بیت المال وعثمان بن حنیف بر مساحت زمین ۰۰۰۰ و عثمان زمین را مساحت کرد در اندازه مساحت او خلاف است ساجی گوید سی و دو میلیون (هزار هزار) و ابوعبیده گوید سی و شش هزار هزار (میلیون) جریب برآمد و بر هر جریب موستان ۸ درم , و بر درخت ویونجه ۶ درم و بر گندم ۹ درم , و بر جو ۲ درم مقرر کرد , و به عمر نوشت و عمرامضاء کرد . و روایت کنند که خراج عراق بعهد عمر ۱۶۰ میلیون درم بود و بزمان حجاج نقصان یافت تا هیجده میلیون و چون عمر بن عبدالعزیز خلیفه شد سال اول سی میلیون و سال دوم خلافتش به شصت میلیون رسید و گفت اگر زنده ماندم سال دیگر آنرا بمقدار زمان عمر رسانم اما همان سال بمرد انتهی . و شیخ در مبسوط با اندک اختلافی در الفاظ همین مطالب را آورده است . و در خراجیه محقق ثانی از قطب راوندی روایت کرده است که زمین از اقصی خراسان تاکرمان و خوزستان و

همدان و قزوین و حوالی آن بشمشیر فتح شده است و آن را به مبسوط شیخ نسبت داده .

مشخصات سرمایه‌داری چیست؟

پرسش

مشخصات سرمایه‌داری چیست؟

پاسخ

مشخصات سرمایه‌داری مجموعاً به قرار زیر است: الف. مالکیت فردی (سوسیالیستها حتی مارکس بکلی با مالکیت فردی به طور مطلق مخالف نیستند.) ب. مالکیت موروثی (بعضی از سوسیالیستها با ارث به اولاد مخالف هستند.) ج. طبیعی بودن – نه ظالمانه بودن – اختلاف افراد در ثروت و مالکیت. د. مالک شدن ثروت به وسیله ابزار تولید، به عبارت دیگر منفعت از طریق سرمایه. هـ. مالک شدن ثروت به وسیله استخدام نیروی طبقه کارگر و اجرت دادن به آنها و برقرار شدن نظام کارگر و کارفرما. و. مالکیت به وسیله ربا، به اینکه سرمایهداری به سرمایهدار دیگری قرض ربوی بدهد و دومی به وسیله نظام کارگر و کارفرما تولید کند و سود سرمایهدار و اجرت کارگر را بدهد و ما بقی از خود او باشد. (ربای انتاجی) ز. مشروع بودن تشکیل «تراست» و تشکیل «کارتل» و در نتیجه استثمار تولید کننده و مصرف کننده. از نظر اسلام تشکیل «تراست» قطعاً ممنوع است و تشکیل «کارتل» چون به منظور تضییق مضاربه و بازار سیاه از لحاظ فروشنده است ممنوع است. ح. لازمه رژیم سرمایهداری این است که امور اقتصادی جامعه دربست در اختیار افراد معینی قرار بگیرد، نه تنها افرادی ثروت داشته باشند و افرادی نداشته باشند، بلکه افرادی قادر باشند اقتصاد اجتماع را به هر شکلی که بخواند درآورند، یعنی دیکتاتوری اقتصادی باشد، هر چه بخواهند از وسائل تجملی و مخرب و غیره اگر نفع خودشان باشد یا خیال کنند به نفع اجتماع است تولید کننده ولی عامه مردم محکوم آنها باشند؛ سرنوشت اقتصادی اجتماعشان در اختیارشان باشد. این که همهٔ افراد جامعه حق دارند که سرنوشت اقتصادی اجتماع خود را در دست بگیرند همانطوری که حق دارند سرنوشت سیاسی اجتماع خود را در دست بگیرند، مطلب جداگانهای است از استثمار افراد و از اینکه تولیدات باید به نفع جامعه باشد نه به سود افراد. ط. رژیم سرمایهداری مالکیت وسائل تولید، چه طبیعت و چه سرمایه را جایز می شمارد. ی. جایز شمردن رباخواری یا. هدف تولید، منافع افراد نه مصالح عموم. یب. در سرمایهداری منعی برای قطع رابطه ثروت و کار نیست. به عبارت دیگر سود کار نکرده را چه به صورت ارث و چه به صورت ارزش اضافی و درآمد مدیریت کارخانه تجویز می کند. یج. عملاً- تعیین نرخ کارگر به دست کارفرماست. ید. لازمه سرمایهداری این است که گروهی به قیمت بدبختی گروه دیگر خوشی داشته باشند. یه. در رژیم سرمایهداری عملاً- بردگی و غلامی در کار است، زیرا به قول فیلیسین شاله: منحصر شدن دارییها به اشخاص معدودی در به کار واداشتن کارگران آزاد همان تأثیر را داشته است که شلاق در غلام. رنجبر که چیزی ندارد مجبور است فوراً مشغول کار شود والا از گرسنگی خواند مرد.... (سرمایهداری و سوسیالیسم ص ۳۵) یو. تسلط بر سیاست و حاکمیت ملی یز. جنگافروزی به خاطر استفاده یح. رقابت و مسابقه برای پر کردن جیب خود.

روابط اقتصادی چند نوع است؟

پرسش

روابط اقتصادی چند نوع است؟

پاسخ

روابط اقتصادی دو نوع است: روابط تکوینی و طبیعی ، و روابط اعتباری و قانونی (و به عبارت دیگر دو نوع اقتصاد داریم: اقتصاد طبیعی و اقتصاد برنامه‌ای). روابط طبیعی عبارت است از یک سلسله روابط علّی و معلولی که خواه ناخواه در امور اقتصادی پیش میآید، مثل روابط مربوط به عرضه و تقاضا و بها در اقتصاد آزاد و مبادله‌ای: تورّم پول، افزایش و کاهش قیمتها، بیکاری، بحران اقتصادی، سود، ضرر، مزد، مالیات، و امثال اینها. اما روابط اعتباری و قرار دادی عبارت است از قوانین مربوط به حقوق و مالکیتهای شخصی یا اشتراکی .

عوامل تولید کنندهٔ ثروت چند چیز است؟

پرسش

عوامل تولید کنندهٔ ثروت چند چیز است؟

پاسخ

عامل تولید کننده ثروت گاهی یک چیز و گاهی دو چیز و گاهی سه چیز می‌باشد؛ به این ترتیب: الف. ثروتهایی که فقط طبیعت در تولید و ایجاد آنها دخالت دارد؛ مانند میوه‌های جنگلی، گلهای صحرایی، گیاهان دارویی و علف‌هایی که به درد حیوانات اهلی می‌خورد. ب. ثروتهایی که طبیعت به علاوهٔ کار و کوشش انسان در ایجاد آنها دخالت داشته است، مانند درختی که به دست یک انسان کاشته می‌شود؛ تخم یک درخت دیگر یا قلمه یک درخت دیگر را در زمین می‌کارد و درخت می گردد. این درخت محصولی است از قوای طبیعت و به کوشش انسانی که قصد تولید داشته است. از این قبیل است دامداری، مرغداری و امثال اینها. ج. ثروتهایی که (از) طبیعت به علاوه کار به علاوه سرمایه ـ که خود محصولی از کار و طبیعت است ـ به وجود می‌آید. از این قبیل است محصولات کشاورزی ماشینی حتی غیر ماشینی، و همچنین منسوجات،کفش، داروهای شیمیایی، قند، شکر، نان.

آیا جزیه مالیات عادلانه‌ای است؟

پرسش

آیا جزیه مالیات عادلانه‌ای است؟

پاسخ

جزیه یک نوع کمک مالی است از طرف «اهل ذمه» به دولت اسلامی در برابر مسئولیتی که به منظور تأمین امنیت بر عهده می گیرد، پرداخت می گردد. «جزیـه» مالیـات دولـتی است که از مسـلمانان تحت عنـاوین مختلـف: زکـات، خمس، صـدقات و غیره دریـافت می‌شود و لـذا افراد ناتوان، دیوانگان، کودکان و زنان از پرداخت جزیه معاف هسـتند، زیرا «جزیه» مانند مالیات بر درآمد است. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «جرت السنهٔ ان لا تؤخذ الجزیهٔ من المعتوهٔ ولا من المغلوب علی عقله» (وسائل الشیعه، ۱۱، ابواب جهاد عدو، باب ۵۱، حدیث ۱/۱۰۰) [سـنت بر این جاری است که جزیه از افراد علیل و ناقص العقل دریافت نشود]. «جزیه انـدازه ثابت و معینی ندارد، بسته به قدرت و امکانات «اهل ذمه» است. از امام صادق علیه‌السلام درباره اندازه «جزیه» سئوال شد، فرمود: «ذلک الی الامام یأخذ من کل انسان منهم ماشاء علی قدر ماله و ما یطیق» (وسائل الشـیعه، ج۱۱/۱۱۴) [این بسته به نظر امام است. پیش از آنکه میزان جزیه را تعیین کنـد، به وضع آنان رسیدگی می کند، تا میزان جزیه کاملاً عادلانه تعیین گردد]. «جرجی زیدان» مورخ معروف مسیحی در کتاب «تاریخ تمدن اسلام» می‌نویسد: «رومیها هر جا را که می گشودند، بر مردم آن نقاط مالیات مقرر می‌داشتند و میزان مالیـات آنها خیلی بیشتر از جزیه مسـلمانان بود. مثلاً هنگامی که رومیان کشور «گل» (فرانسه امروز) را تسـخیر نمودنـد، برای هر نفر سالانه نه تا پانزده لیره معین کردنـد که مقدار آن درست هفت برابر جزیه مسـلمانان می‌شد و این مالیات از تمام طبقات و همه مردم بدو اسـتثناء گرفته می‌شد و حتی غلامان زر خرید نیز از دادن آن معاف نبودند». از این حکم معلوم می‌شود، در اخذ «جزیه» نیز حال «اهـل ذمه» مراعـات شـده است و این از کمـال مـدارا و مسـالمت و عفو و گـذشت مسـلمانان حکـایت می کنـد.. «محمـد بن مسـلم» می گوید: از امام صادق علیه‌السـلام سـئوال کردم: «اهل ذمه» چه چیز باید بدهند تا خون و مال آنان حفظ بشود؟ فرمود: «خراج (اگر صاحب یا متصـرف اراضـی مزروعی باشد).و اگر از آنها «جزیه» (مالیات سـرانه) اخذ شود، دیگر از بابت زمین خراج نمی‌پردازند و اگر از بابت زمین «خراج» و مالیات اراضـی بپردازند، از «جزیه» مالیات سرانه معاف می گردند» (وسائل الشیعه، ج۱۱، حدیث۳/۱۱۴-۱۱۵) از این روایت معلوم می‌شود «اهل ذمه» یا «جزیه» و مالیات سـرانه می‌پردازنـد، و یا «خراج» و مالیات اراضـی. و لذا بر حکومت اسـلامی جـایز نیسـت از اقلیتهـای مـذهبی غیر از یکی از دو (جزیـه یـا خراج) مالیـات دیگری اخـذ نمایـد، چنـاچه محمـد بن مسـلم می گویـد: از امام باقر علیه‌السـلام پرسـیدم: از «اهل ذمه»، غیر از «جزیه» مالیات از اموال و چهارپایان آنها دریافت می‌شود؟ فرمود نه. بنابراین مقدار «جزیه» در برابر مسـئولیتهائی که حکومت اسـلامی موظف به انجام آن است، بسـیار ناچیز است. «اهل ذمه» با پرداخت مبلغی سالیانه، علاوه بر اینکه امنیت کامل خود را تأمین می کنند، از هرگونه وظیفه‌ای در مورد امور دفاعی و لشکری معاف هستند و همچنین مالیاتهـائی که بر طبق قانون اسـلام، تحت عناوین مختلف، خود مسـلمانان بایـد به حکومت اسـلامی بپردازنـد، به آنها تعلق نمی گیرد. مسـئولیت مسـلمانان در برابر حکومت اسلامی به مراتب سخت‌تر و بیشتر از «اهل ذمه» است، زیرا مسلمانان موظف هستند به عنوان خمس، زکات، خراج و صـدقات مبلغی به حکومت بپردازنـد و در موقع لازم به خدمت سـربازی حاضـر شوند، در صورتی که اهل ذمه با پرداخت مبلغی ناچیز از تمام مزایای حکومت اسـلامی اسـتفاده می کنند و با مسـلمانان در یک ردیف قرار می گیرند، در حالی که مسئولیت حکومت از نظر تأمین امنیت و ایجاد وسائل رفاه و آسایش عمومی نسبت به همه یکسان است.

صندوق پول و بانک تجارت چیست؟

پرسش

صندوق پول و بانک تجارت چیست؟

پاسخ

صندوق بین المللی پولی، یکی از مؤسسات مالی زیر نظر سازمان ملل است. به نسبتی که کشورها در آن سرمایه گذاری بکنند و شرایط حرکت به سمت توسعه اقتصادی را مورد توجه قرار دهند، می‌توانند از آن وام دریافت کنند. و بهرهٔ بانکی خاص خود را دارد. بانک جهانی یک مؤسسه مالی مستقلی است که بدون سپرده گذاری به میزان اعتبار اقتصادی جهانی کشورها و حرکت در جهت توسعهٔ اقتصادی، وام در اختیار کشورها قرار می‌دهد و بهرهٔ بانکی آن متفاوت از صندوق بین المللی است. بنابراین صحیح در سؤال باید این باشد که صندوق بین المللی پول و بانک جهانی چیست؟ در خصوص کلمه تجارت که در سؤال آمده است باید اشاره کنم که سازمانی نیز به نام سازمان تجارت جهانی (wto) وجود دارد که هر کشوری به آن بپیوندد قوانینی خاص گمرکی دارد که بیشتر به تسهیل در امر صادرات و واردات می‌پردازد در این سازمان کشورهایی که ضعیف هستند از نظر اقتصادی اگر بدون محاسبه وارد شوند بشدت ضربه خواهند خورد.

راه های جذب سرمایه گذاری خارجی در ایران چیست ؟

پرسش

راه های جذب سرمایه گذاری خارجی در ایران چیست ؟

پاسخ

– جذب سرمایه گذاری خارجی تابع متغیرهای گوناگونی است . برای جذب آنها در درجه اول تعیین الگویی مناسب با مقتضیات و مصالح عالیه نظام جمهوری اسلامی لازم است . برخی از موانع سرمایه گذاری های خارجی عبارتند از: الف) تبعیت برخی کشورها از سیاست های آمریکا, ب) عدم ثبات کافی در سیاست های اقتصادی ایران , ج) تضادهای فرهنگی . طبیعی است برای جذب سرمایه های خارجی مبارزه با هر یک از موانع لازم است , لیکن رفع برخی از موانع یا خارج از اراده ئ ما است یا توفیق ما در آن اندک می باشد و یا مبتنی بر شرایطی است که برای ما چندان مطلوب نیست . آنچه بیش از همه از سوی ما قابل انجام است و باید بر آن جدیت ورزید, بند ((ب)) می باشد.

لطفاً بفرمایید هنگام ورود به محل کسب، خواندن چه آیاتی مناسب است؟

پرسش

لطفاً بفرمایید هنگام ورود به محل کسب، خواندن چه آیاتی مناسب است؟

پاسخ

آداب کسب و تجارت، یکی از مباحث مهم و شیرین کتاب‌های فقهی و حدیثی است. خوب است که هر کاسبی دست کم یک‌دور این مبحث را مطالعه کند. معمولاً فقها و محدثین در ابتدای این مبحث حدیث معروف حضرت علی‌را خطاب به کاسب‌ها و تجار ذکر می‌کند. حضرت در این حدیث سه بار می‌فرمایند": تفقه سپس تجارت و تفقه سپس تجارت("الکافی، شیخ‌کلینی، ;ج ۵، ص ۱۵۰، دارالکتب‌الاسلامیه.) یعنی ابتدا آداب و احکام تجارت و کسب را یاد بگیرید و سپس به آن اقدام کنید تا مبادا در دام حرام و شبهات بیفتید. آیات و اذکاری که مناسب از پیش از ورود به محل کسب خوانده متعدد است. در یکی از روایت‌ها حضرت امام صادق‌توصیه می‌کنند پیش از ورود به محل کسب این دعا را بخوانید":اللهم اِنّی اسألک من خیرها و خیر اهلها و اعوذبک من شرها و شر اهلها اللهم انی اعوذبک من ان اَظْلِم او اُظَلَم او ابغی او یبغی علی او اعتدی او یعتدی عَلیّ اللهم انی اعوذبک من شر ابلیس و جنوده و شر فسقهٔ العرب و العجم و حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم ;خدایا من از تو بازار خوب و اهل خوب آن را می‌خواهم و از بازارش و اهل شر آن به تو پناه می‌برم و از این که ظلم کنم یا کسی به من ظلم کند یا تجاوز از حد کنم یا کسی به من ستم کند به تو پناه می‌برم. خدایا از شرّ ابلیس و لشکریان او شرّ فساق عرب و عجم به تو پناه می‌برم. خداوند مرا کفایت می‌کند، هیچ معبودی جز او نیست ;بر او توکل کردم و او صاحب عرش بزرگ است(".وسایل الشیعه، شیخ‌حرعاملی، ;ج ۱۷، ص ۴۰۸، مؤسسه آل‌البیت.) در دعای دیگری در کتاب مستدرک نقل شده است: هنگامی که خواستی وارد مغازه‌گردی سورهٔ توحید را بیست و یک مرتبه می‌خوانی، پس می‌گویی": اللهم یا واحد یا احد یا من لیس کمثله احد اسألک بفضل قل هو الله احد ان تبارک لی فیما رزقتنی و ان تکفینی شر کل احد.("مستدرک الوسایل، محدث نوری، ج ۱، ص ۵۷، مؤسسه آل‌البیت.) در پایان بی‌مناسبت نیست که همه ما توصیه زیر از حضرت صادق‌را به گوش جان بسپریم. آن حضرت در روایتی می‌فرمایند": چه می‌شود که بازرگانان بعد از این که به منزل برمی‌گردند بیش از خواب سوره‌ای از قرآن را تلاوت کنند تا با تلاوت هر آیه‌ای ده پاداش نصیبشان شده و ده گناه از آنان محو شود(".الکافی، کلینی، ;ج ۲، ص ۶۱۱، دارالکتب الاسلامیه.)

اهمیت و ارزش کشاورزی را از دیدگاه قرآن بیان کنید؟

پرسش

اهمیت و ارزش کشاورزی را از دیدگاه قرآن بیان کنید؟

پاسخ

کشاورزی یکی از منابع اصلی تغذیه انسان است و یکی از اهرم‌های استقلال اقتصادی هر کشور است، استقلال سیاسی نیز تا حد فراوانی به آن وابسته است ;از این رو، دین اسلام به کشاورزی اهمیت ف.......Ș...ǰداده و برای آن ارزش بالایی برشمرده است. از آن جا که قرآن کریم برای ....بشر به کمال حقیقی و سعادت واقعی است، آن‌چه در این هدف ـ هدایت انسان ـ لازم بوده، بیان کرده است. بدین جهت آیاتی که دربارهٔ کشاورزی و زراعت در قرآن وجود دارد، در راستای همان هدف است. در چندین آیه به کشاورزی و زراعت اشاره شده است": أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً فَسَلَكَهُۥ يَنَـٰبِيعَ فِى الأ? رْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِۦ زَرْعًا

مُّخْتَلِفًا أَلْوَ نُهو ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَ غهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهو حُطَمًا إِنَّ فِي ذَ لِكَ لَذِكْرَى لِأُ؟ وْلِي الأُ؟ لْبَبِ(; زمر،۲۱) مگر ندیدی خدا از آسمان، آبی فرو آورد، پس آن را به چشمه‌هایی که در]طبقات زیرین[زمین است راه داد، آن گاه با آن کشتزاری را که رنگ‌های آن گوناگون است بیرون می‌آورد، سپس خشک می‌گردد، آن گاه آن را زرد می‌بینی، سپس خاشاکش می‌گرداند. قطعاً در این]دگرگونی‌ها[برای صاحبان خرد عبرتی است" ".أَوَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَآءَ إِلَى الأُ؟ رْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِى زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَمُهُمْ وَ أَنفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ(; سجده،۲۷) آیا ننگریسته‌اند که ما باران را به سوی زمین بایر می‌رانیم، و با آن کشته‌ای را بر می‌آوریم که دام‌هایشان و خودشان از آن می‌خورند؟ مگر نمی‌بینند"؟ أَفَرَءَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ ءَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُوٓ أَمْ نَحْنُ الزَّرِعُونَ لَوْ نَشَآءُ لَجَعَلْنَهُ حُطَمًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ(; واقعه،۶۳ـ۶۵) آیا آن‌چه را کشت می‌کنید ملاحظه کرده‌اید؟ آیا شما آن را]بی یاری ما[زراعت می‌کنید، یا ماییم که زراعت می‌کنیم؟ اگر بخواهیم قطعاً خاشاکش می‌گردانیم، پس در افسوس]و تعجّب[می‌افتید ".از این آیات استفاده می‌شود که نزول باران و رویش گیاهان و درختان به دست خداست و کار کشاورز بذرافشانی و ایجاد زمینهٔ رویش گیاه است. پس باید کشاورز در کارش به خدا توکل داشته باشد، و این یکی از بالاترین ارزش‌های کشاورزی است. روایات فراوانی در اهمیت کشاورزی از پیامبر و امامان: نقل شده است که برخی از آن‌ها چنین است: حضرت امیرالمؤمنین‌می‌فرماید: هر کس آب و خاکی داشته باشد و با این حال فقیر باشد، خدا او را از رحمت خویش دور کند.(ر.ک: علامه مجلسی، ;بحارالانوار، مؤسسة الوفأ، بیروت، ج ۱۰۰، ص ۶۵.) حضرت رسول اکرم‌می‌فرماید: وظیفهٔ شماست که به تربیت گوسفند و کشاورزی بپردازید که رفت و آمد هر دو خیر و برکت است.(ر.ک: همان، ج ۶۱، ص ۱۲۰.) امام صادق‌می‌فرماید: هیچ عملی نزد خدا از زراعت محبوب‌تر نیست.(ر.ک: همان، ج ۱۰۰، ص ۶۹.) و نیز آن حضرت می‌فرماید: کشاورزان گنج‌های مردمند. غذای پاکیزه را که خداوند ارزانی داشته است، زراعت می‌کنند و آنان در روز قیامت برترین مقام را دارند و به خدا نزدیک‌ترند و آنان را به نام" مبارک‌ها" صدا می‌زنند.(ر.ک: فروع کافی، ثقة الاسلام کلینی، ج ۵، ص ۲۶۱، دارالکتب الاسلامیة / تفسیر نمونه، آیت اللّه مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۱، ص ۱۶۲ـ۱۶۵، دارالکتب الاسلامیة.)

من و چند نفر از دوستان شروع به انجام تحقیقی با موضوع" تحقیق و بررسی آیات قرآنی در ارتباط با کشاورزی با استفاده از تفاسیر و کتاب‌های علمی مربوطه "کرده‌ایم. خوشحال می‌شدیم اگر شما در این رابطه ما را یاری کنید و همچنین پیشنهادی در ارتباط با چگونگی بهتر انج

پرسش

من و چند نفر از دوستان شروع به انجام تحقیقی با موضوع" تحقیق و بررسی آیات قرآنی در ارتباط با کشاورزی با استفاده از تفاسیر و کتاب‌های علمی مربوطه "کرده‌ایم. خوشحال می‌شدیم اگر شما در این رابطه ما را یاری کنید و همچنین پیشنهادی در ارتباط با چگونگی بهتر انجام دادن این تحقیق ارایه دهید؟

پاسخ

خرسندیم از این که جوانانی چون شما در راه تحقیق و نشر معارف قرآن کریم گام نهادید. به امید موفقیت شما و همهٔ خادمان قرآن کریم. به طور کلی در تمام دین‌های الهی به موضوع زراعت، فلاحت، باغداری، دامداری و نیز طبیعت توجه شده، ولی به ویژه در اسلام و قرآن کریم که مکمّل سیرهٔ گذشته ادیان و آخرین آن‌هاست، برای این امر اهمیت قابل توجهی داده شده است. در

قرآن کریم، به طور مکرّر و با جنبه اهمیت، به عوامل مهم کشاورزی اشاره شده است، هم چنین به توصیف و تعریف باغ و بوستان که از پدیده‌های کشاورزی می‌باشد، پرداخته شده است. در قرآن کریم، افزون بر موضوع‌های یاد شده از بسیاری از گیاهان به ویژه از آن‌ها که مورد پرورش و کشت و کار قرار می گیرند نام برده می‌شود، چه گیاهانی که در وصف بهشت یاد شده است و چه آن‌ها که در روی زمین معمولی کشت می گردد. جالب آن است که بیشتر این گیاهان همان‌ها هستند که هم اکنون نیز به خوبی به کشت آنها مبادرت می‌شود و از اهمیت و واقعیت آن‌ها چندان کاسته نشده است. همین قدر یادآور می‌شود که در قرآن مجید در حدود ۵۵۰ آیه وجود دارد که به نحوی با موضوع کشاورزی در ارتباط می‌باشد و این تعداد آیه شاید ۸ـ۹ درصد کلّ آیات قرآنی را در بر می گیرد. به هر حال، موضوع یاد شده جای تحقیق دارد و می‌طلبد که خادمان و محققان قرآن کریم از آن غفلت نکنند. پیشینهٔ تحقیق متأسفانه، در عین اهمیت این موضوع، با امکاناتی که در اختیار ما بود، به کتاب یا مقاله مستقلی در زمینهٔ یاد شده با ویژگی تطبیق آیات و تفاسیر با کتب و موضع‌های علمی کشاورزی، دست نیافتیم، جز این که موضوع" کشاورزی در قرآن "را در برخی کتاب‌ها می‌توان دید. این کتاب‌ها را به چند بخش می‌توان تقسیم کرد: ۱. کتاب‌های تفسیری در بسیاری از تفاسیر در ذیل برخی آیات به موضوع زراعت و کشاورزی اشاره شده است برخی از این موضوع‌ها عبارتند از: کشاورزان (قصه گفتگوی سلیمانغ با کشاورزان)، تفسیر کشف الاسرار، ذیل آیه ۱۷ نمل. اهمیت کشاورزی، تفسیر المنیر، ذیل آیهٔ ۲۶۱ سورهٔ بقره ;تفسیر نمونه، ذیل آیهٔ ۵ سورهٔ نحل ;آداب زراعت، تفسیر المنیر، ذیل آیهٔ ۶۴ سورهٔ واقعه ;کیفیت لقاح در گیاهان، تفسیر پرتوی از قرآن، ذیل آیه ۳۷ آل‌عمران ;زوجیت نباتات، تفسیر الکاشف، ذیل آیهٔ ۳ رعد ;تفسیر المیزان، همان ;تفسیر نمونه، ذیل آیه ۷ شعرا ;شگفتی‌های آفرینش گیاهان، تفسیر کبیر فخر رازی، ذیل آیه ۷ طه ;کیفیت تلقیح درختان با باد، تفسیر مراغی، ذیل آیه ۲۲ حجر ;اهمیت غذاهای گیاهی، تفسیر نمونه، ذیل آیهٔ ۳۲ عبس.(ر.ک: فرهنگ موضوعی تفاسیر (بر اساس بیست دوره تفسیر قرآن از شیعه و اهل سنت، مرکز فرهنگ و معارف قرآن، مدخل" گیاهان، "انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیه قم.) ۲. کتاب‌های با عنوان اقتصاد در قرآن در ضمن برخی کتاب‌ها با عنوان یاد شده، به موضوع کشاورزی نیز اشاره شده است از جمله: خطوط کلی اقتصادی در قرآن و روایات، جعفر خوش‌نویس، مترجم، مهدی انصاری، کتابخانه امیرالمؤمنین اراک. ۳. کتاب‌های مستقل دربارهٔ کشاورزی و گیاهان در قرآن ۱. کشاورزی و دامداری در اسلام، جعفر شیخ الاسلامی، انتشارات اسلامی. ۲. گیاهان درقرآن، دکتر محمد اقتدار حسین، ترجمه احمد نمائی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی (مشهد ;)۳. النباتات فی القرآن الکریم، جمال الدین حسین مهران، مکتبهٔ الانجلو مصریه ;در ضمن کتاب‌های دیگری با عناوین زیر موجود است که شاید در تحقیق شما موثر باشد: ۱. تغذیه در قرآن، دکتر محمد خوانساری، انتشارات واقفی، مشهد ۱۳۷۷ ;۲. التداوی بالاعشاب، احمد مصطفی، هدا للنشر و الطباعه، ۱۹۹۹ ;۳. مع الطب فی القرآن، محمد محمود عبدالله، الرشید، بیروت، ۱۹۹۶ ;۴. الغذا الشافی من القرآن، دکتر موسی الخطیب، دارالجیل، بیروت، ۱۹۹۵ ;۵. عالج نفسک بالقرآن و الاعشاب، محمد نبیه، دارالبیان العربی ;۶. الطب القرآنی، محمد محمود عبدالله، دارالکتب العلمیهٔ. در پایان چند نکته شایان توجه است: ۱. به کارگیری ابزار علمی برای فهم معانی قرآنی، کاری بس دشوار و ظریف است ;زیرا علم ثبات ندارد و با پیشرفت زمان، گسترش و دگرگونی پیدا می کند و چه بسا یک نظریه علمی ـ چه رسد به فرضیه ـ که روزگای حالت قطعیت به خود گرفته باشد، روزدیگر چون سرابی، محو و نابود گردد. آری اگر دانشمندی با ابزار علمی که در اختیار دارد و قطعیت آن برایش روشن است، توانست از برخی ابهامات قرآنی پرده بردارد، کاری پسندیده است. مشروط بر آن که با کلمه "شاید "نظر خود را آغاز کند، تا اگر در آن نظریه علمی تحولی ایجاد گردد، به قرآن صدمه‌ای وارد نشود. حاصل آن که هرگز نباید میان دیدگاه‌های استوار دین و فراورده‌های ناپایدار علم، پیوند ناگسستنی ایجاد نمود. ۲. مطالعه کتاب‌های اعجاز علمی در قرآن و طبیعت در قرآن در غنا بخشیدن به تحقیق شما نقش مؤثری خواهد داشت.

علت وجود تعطیلات رسمی چیست ؟ آیا موجب رکود اقتصادی و... نمی شود؟

پرسش

علت وجود تعطیلات رسمی چیست ؟ آیا موجب رکود اقتصادی و... نمی شود؟

پاسخ

هر چندتعطیلات بیش از اندازه را می توان یکی از عوامل موثر در عقب ماندگی رکود اقتصادی و صنعتی و... دانست . اما با بررسی دقیق می توان به این نتیجه دست یافت که وجودتعطیلات رسمی به این اندازه (مثلا "۲۵ روز) نمی تواند عامل مهمی در وجودمشکلات و عقب ماندگی های جامعه تلقی شود به دلایل ذیل : اولا, "در بسیاری از کشورهای پیشرفته , تقریبا "مشابه این تعطیلات به صورت رسمی وجود دارد مثلا "در آلمان در حدود ۱۹ روز تعطیل رسمی می باشد که در حدود ۷۶ درصد آن تعطیل مذهبی می باشد (حدد ۱۵ روز), (فرامرز رفیع پور, توسیعه و تضاد, ص ۳۰۷) بنابراین نفس این مقدار تعطیلات نمی تواند مانع عمده ای در توسعه باشد. ثانیا, "اهمیت دادن به اعیاد مذهبی (مانند عید قربان , فطر, غدیرخم و...) و عزاداری , سالروز, رحلت یا شهادت بزرگان دین (مانند رحلت رسول اکرم (ص), عاشورا و...) نقش بسیار زیادی در گسترش فرهنگ و ارزش های حاکم بر جامعه اسلامی دارد و خود از تعظیم شعائر بوده که در قرآن کریم خداوند بر آن توصیه فرموده است (حج , آیه ۳۲) و ائمه معصومین (ع) نیز بر آن تائکید نموده اند. امام باقر(ع) در زمینه برپایی عزا برای امام حسین (ع) دستور می فرمایند: ((که برای امام حسین (ع) ندبه و عزاداری و گریه کنند و به اهل خانه خود دستور دهد که بر او بگریند و مراسم عزاداری برپا کنند)), (کامل الزیارات , ص ۱۷۵). و همچنین از ائمه اطهار(ع) وارد شده است که شیعیان ما در عزای ما محزون و در شادی ما شاد می باشند. برای این روزها در کتب روایی اعمال و آداب مخصوص وارد شده (مانند نماز در روزهای عید و..) که نشانگر اهتمام ائمه اطهار به این روزها می باشد, بنابراین اگر چه از لحاظ اقتصادی در روزهای تعطیل , جامعه در ظاهر پیشرفتی ندارد, ولی از لحاظ معنوی و فرهنگی تائثیر بسیاری در پیشرفت و ترقی جامعه دارد که غیرمستقیم می تواند اثرات آن به بخش های مادی جامعه از قبیل اقتصادی , صنعتی و... نیز سرایت کرده و باعث شکوفایی و پیشرفت آنها می شود. به عنوان نمونه بیشترین مشکل در بخش های اداری و دولتی ما نبود وجدان کاری می باشد که باعث ایجاد یک نظام اداری غیرکارآمد همراه با بازدهی خیلی پایین و سایر مشکلات شده است . در صورتی که دستگاه های فرهنگی و رسانه های عمومی بتوانند بر اثر آموزه هایی که در بزرگداشت مراسم مذهبی و... به افراد می آموزند, باعث تقویت ایمان , تقوا, تعهد و... افراد جامعه شوند, بسیاری از مشکلات اداری , اقتصادی و... جامعه حل خواهد شد و در تقویت انگیزه و میزان کارآیی نیروهای تولیدی و... بسیار موثر خواهد بود, لذا در کشورهای پیشرفته به نقش مذهب برای کارکرد بخش های دیگر جامعه و نهایتا "نظام اجتماعی بسیار توجه می شود و بسیاری از روزهای مهم و اعیاد مذهبی خود را به صورت تعطیل رسمی درآورده اند, (فرامرز رفیع پور, توسعه و تضاد, ص ۳۰۷). ثالثا, "چرا وقتی سخن از کثرت تعطیلات می آید بلافاصله تعطیلات مذهبی را نشانه رویم . مگر تعطیلات باستانی نوروزی را نمی توان کاهش داد. یکی از سیاست های دولت شهید رجایی همین مسائله بود, ولی متائسفانه حتی برای یک سال هم نشد که تعطیلات سیزده روز نوروزی را در مراکز آموزشی به ۵ روز تقلیل دهند.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز : الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و... ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان

بنمایـد تـا در صورت امکـان در این امر مهم مـا را یاری نماینـدانشاالله. شـماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شـماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصـفهان نزد بانک تجارت شـعبه اصـفهان – خیابان مسـجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهـده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جـدا کرده است و از علوم ما که به دسـتش رسـیده، به او سـهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشـتگان من! برای او در بهشت، به عـدد هر حرفی که یـاد داده است، هزار هزار، کـاخ قرار دهیـد و از دیگر نعمت‌هـا، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضـمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یـک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشـتن بینوایی ضـعیف را دارد و تو او را از دسـتش می‌رَهـانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مـؤمنی بینـوا و ضـعیف از پیروان مـا را دارد، امّـا تـو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشـایی که آن بینـوا، خـود را بِـدان، نگـاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شـکند؟». [سـپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنـده کنـد و از کفر به ایمـان، ارشـاد کنـد، گویی همه مردم را زنـده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشـیرهای تیز بکشد». مسـند زید: امام حسـین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹